Holy Bible

Aionian Edition®

ترجمه قدیم

Old Persion Version Bible

AionianBible.org

اولین کتاب مقدس جهان با زبان اصلی(که به زبان اصلی بازگردانی شده است)

100% رایگان برای کپی و چاپ

همچنین شناخته شده به عنوان " کتاب مقدس بنفش "

Holy Bible Aionian Edition ®

ترجمه قديم

Old Persion Version Bible

CC Attribution NoDerivatives 4.0, 2018-2024

Source text: eBible.org
Source version: 2/21/2024
Source copyright: Public Domain
Wycliffe Bible Translators, 1895

Formatted by Speedata Publisher 4.19.2 (Pro) on 5/16/2024

100% Free to Copy and Print

TOR Anonymously
https://AionianBible.org

Published by Nainoia Inc
https://Nainoia-Inc.signedon.net

We pray for a modern public domain translation in every language
Report content and format concerns to Nainoia Inc
Volunteer help is welcome and appreciated!

Celebrate Jesus Christ's victory of grace!

مقدمه

فارسی at AionianBible.org/Preface

The *Holy Bible Aionian Edition* ® is the world's first Bible *un-translation*! What is an *un-translation*? Bibles are translated into each of our languages from the original Hebrew, Aramaic, and Koine Greek. Occasionally, the best word translation cannot be found and these words are transliterated letter by letter. Four well known transliterations are *Christ*, *baptism*, *angel*, and *apostle*. The meaning is then preserved more accurately through context and a dictionary. The Aionian Bible un-translates and instead transliterates eleven additional Aionian Glossary words to help us better understand God's love for individuals and all mankind, and the nature of afterlife destinies.

The first three words are *aiōn*, *aiōnios*, and *aïdios*, typically translated as *eternal* and also *world* or *eon*. The Aionian Bible is named after an alternative spelling of *aiōnios*. Consider that researchers question if *aiōn* and *aiōnios* actually mean *eternal*. Translating *aiōn* as *eternal* in Matthew 28:20 makes no sense, as all agree. The Greek word for *eternal* is *aïdios*, used in Romans 1:20 about God and in Jude 6 about demon imprisonment. Yet what about *aiōnios* in John 3:16? Certainly we do not question whether salvation is eternal! However, *aiōnios* means something much more wonderful than infinite time! Ancient Greeks used *aiōn* to mean *eon* or *age*. They also used the adjective *aiōnios* to mean *entirety*, such as *complete* or even *consummate*, but never infinite time. Read Dr. Heleen Keizer and Ramelli and Konstan for proofs. So *aiōnios* is the perfect description of God's Word which has *everything* we need for life and godliness! And the *aiōnios* life promised in John 3:16 is not simply a ticket to eternal life in the future, but the invitation through faith to the *consummate* life beginning now!

The next seven words are *Sheol*, *Hadēs*, *Geenna*, *Tartaroō*, *Abyssos*, and *Limnē Pyr*. These words are often translated as *Hell*, the place of eternal punishment. However, *Hell* is ill-defined when compared with the Hebrew and Greek. For example, *Sheol* is the abode of deceased believers and unbelievers and should never be translated as *Hell*. *Hadēs* is a temporary place of punishment, Revelation 20:13-14. *Geenna* is the Valley of Hinnom, Jerusalem's refuse dump, a temporal judgment for sin. *Tartaroō* is a prison for demons, mentioned once in 2 Peter 2:4. *Abyssos* is a temporary prison for the Beast and Satan. Translators are also inconsistent because *Hell* is used by the King James Version 54 times, the New International Version 14 times, and the World English Bible zero times. Finally, *Limnē Pyr* is the Lake of Fire, yet Matthew 25:41 explains that these fires are prepared for the Devil and his angels. So there is reason to review our conclusions about the destinies of redeemed mankind and fallen angels.

The eleventh word, *eleēsē*, reveals the grand conclusion of grace in Romans 11:32. Take the time to understand these eleven words. The original translation is unaltered and a note is added to 64 Old Testament and 200 New Testament verses. To help parallel study and Strong's Concordance use, apocryphal text is removed and most variant verse numbering is mapped to the English standard. We thank our sources at eBible.org, Crosswire.org, unbound.Biola.edu, Bible4u.net, and NHEB.net. The Aionian Bible is copyrighted with creativecommons.org/licenses/by-nd/4.0, allowing 100% freedom to copy and print, if respecting source copyrights. Check the Reader's Guide and read online at AionianBible.org, with Android, and TOR network. Why purple? King Jesus' Word is royal… and purple is the color of royalty!

جدول محتوا

کتاب عهد عتیق

پیدایش 11
خروج 41
لاویان 66
اعداد 84
تثنیه 109
یوشع 131
داوران 146
روت 161
اول سموئیل 163
دوم سموئیل 183
اول پادشاهان 200
دوم پادشاهان 220
اول تواریخ 238
دوم تواریخ 255
عزرا 276
نحمیا 282
استر 291
ایّوب 296
مزامیر 312
امثال 351
جامعه 365
غزل غزلها 370
اشعیا 373
ارمیا 404
سوگنامه 439
حزقیال 442
دانیال 474
هوشع 484
یوئیل 489
عاموس 491
عوبدیا 495
یونس 496
میکا 498
ناحوم 501
حبقوق 503
صَفَنیا 505
حَجّای 507
زکریا 508
ملاکی 514

عهد جدید

متّی 519
مرقس 539
لوقا 552
یوحنا 573
کارهای رسولان 590
رومیان 610
اول قرنتیان 619
دوم قرنتیان 627
غلاطیان 633
افسسیان 636
فیلیپیان 639
کولسیان 641
1 تسالونیکیان 643
2 تسالونیکیان 645
1 تیموتاوس 646
2 تیموتاوس 649
تیطس 651
فلیمون 652
عبرانیان 653
یعقوب 660
اول پطرس 663
دوم پطرس 666
اول یوحنا 668
دوم یوحنا 671
سوم یوحنا 672
یهودا 673
مکاشفهٔ یوحنا 674

ضمیمه

راهنمای خوانندگان
واژه نامه
نقشه ها
سرنوشت
تصاویر Doré

کتاب عهد عتیق

پس آدم را بیرون کرد و به طرف شرقی باغ عدن، کروبیان را مسکن داد و شمشیرآتشباری را که به هر سو گردش می‌کرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند.

پیدایش ۳:۲۴

پیدایش

۱ در ابتدا، خدا آسمانها و زمین را آفرید. ۲ وزمین تهی و بایر بود و
تاریکی بر روی لجه. و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت. ۳ و خدا
گفت: «روشنایی بشود.» و روشنایی شد. ۴ و خدا روشنایی را دید که
نیکوست و خداروشنایی را از تاریکی جدا ساخت. ۵ و خداروشنایی را روز
نامید و تاریکی را شب نامید. وشام بود و صبح بود، روزی اول. ۶ و خدا
گفت: «فلکی باشد در میان آبها و آبهارا از آبها جدا کند.» ۷ و خدا
فلک را بساخت وآبهای زیر فلک را از آبهای بالای فلک جدا کرد. و چنین
شد. ۸ و خدا فلک را آسمان نامید. و شام بود و صبح بود، روزی دوم. ۹
و خدا گفت: «آبهای زیر آسمان در یکجاجمع شود و خشکی ظاهر
گردد.» و چنین شد. ۱۰ و خدا خشکی را زمین نامید و اجتماع آبها
رادریا نامید. و خدا دید که نیکوست. ۱۱ و خداگفت: «زمین نباتات
برویاند، علفی که تخم بیاوردو درخت میوه‌ای که موافق جنس خود میوه
آوردکه تخمش در آن باشد، بر روی زمین.» و چنین شد. ۱۲ و زمین
نباتات را رویانید، علفی که موافق جنس خود تخم آورد و درخت میوه داری
که تخمش در آن، موافق جنس خود باشد. و خدادید که نیکوست. ۱۳ و
شام بود و صبح بود، روزی سوم. ۱۴ و خدا گفت: «نیرها در فلک آسمان
باشند تاروز را از شب جدا کنند و برای آیات و زمانها وروزها و سالها
باشند. ۱۵ و نیرها در فلک آسمان باشند تا بر زمین روشنایی دهند.» و
چنین شد. ۱۶ و خدا دو نیر بزرگ ساخت، نیر اعظم را برای سلطنت روز
و نیر اصغر را برای سلطنت شب، وستارگان را. ۱۷ و خدا آنها را در فلک
آسمان گذاشت تا بر زمین روشنایی دهند، ۱۸ و تاسلطنت نمایند بر روز و
بر شب، و روشنایی را ازتاریکی جدا کنند. و خدا دید که نیکوست. ۱۹
وشام بود و صبح بود، روزی چهارم. ۲۰ و خدا گفت: «آبها به انبوه
جانوران پر شودو پرندگان بالای زمین بر روی فلک آسمان پروازکنند.» ۲۱
پس خدا نهنگان بزرگ آفرید و همه جانداران خزنده را، که آبها از آنها
موافق اجناس آنها پر شد، و همه پرندگان بالدار را به اجناس آنها. و خدا
دید که نیکوست. ۲۲ و خدا آنها رابرکت داده، گفت: «بارور و کثیر
شوید و آبهای دریا را پر سازید، و پرندگان در زمین کثیر بشوند.» ۲۳ و
شام بود و صبح بود، روزی پنجم. ۲۴ و خدا گفت: «زمین، جانوران را
موافق اجناس آنها بیرون آورد، بهایم و حشرات وحیوانات زمین به اجناس
آنها.» و چنین شد. ۲۵ پس خدا حیوانات زمین را به اجناس آنهابساخت
و بهایم را به اجناس آنها و همه حشرات زمین را به اجناس آنها. و خدا
دید که نیکوست. ۲۶ و خدا گفت: «آدم را بصورت ما و موافق شبیه ما
بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان وبهایم و بر تمامی زمین و همه
حشراتی که بر زمین می‌خزند، حکومت نماید.» ۲۷ پس خدا آدم را
بصورت خود آفرید. او رابصورت خدا آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید. ۲۸ و
خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان گفت: «بارور و کثیر شوید و زمین
را پر سازید و در آن تسلط نمایید، و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان
وهمه حیواناتی که بر زمین می‌خزند، حکومت کنید.» ۲۹ و خدا گفت:
«همانا همه علف های تخم داری که بر روی تمام زمین است و همه
درختهایی که در آنها میوه درخت تخم دار است، به شما دادم تا برای شما
خوراک باشد. ۳۰ و به همه حیوانات زمین و به همه پرندگان آسمان وبه
همه حشرات زمین که در آنها حیات‌است، هر علف سبز را برای خوراک
دادم.» و چنین شد. ۳۱ و خدا هرچه ساخته بود، دید و همانابسیار نیکو
بود. و شام بود و صبح بود، روزششم.

۲ و آسمانها و زمین و همه لشکر آنها تمام شد. ۲ و در روز هفتم، خدا
از همه کار خود که ساخته بود، فارغ شد. و در روز هفتم از همه کارخود
که ساخته بود، آرامی گرفت. ۳ پس خدا روزهفتم را مبارک خواند و آن را
تقدیس نمود، زیراکه در آن آرام گرفت، از همه کار خود که خداآفرید و
ساخت. ۴ این است پیدایش آسمانها و زمین در حین آفرینش آنها در روزی
که یهوه، خدا، زمین وآسمانها را بساخت. ۵ و هیچ نهال صحرا هنوز
درزمین نبود و هیچ علف صحرا هنوز نروییده بود، زیرا خداوند خدا باران بر
زمین نبارانیده بود وآدمی نبود که کار زمین را بکند. ۶ و مه از زمین برآمده،
تمام روی زمین را سیراب می‌کرد. ۷ خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین
بسرشت و در بینی وی روح حیات دمید، و آدم نفس زنده شد. ۸ و
خداوند خدا باغی در عدن بطرف مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته
بود، در آنجاگذاشت. ۹ و خداوند خدا هر درخت خوشنما وخوش خوراک
را از زمین رویانید، و درخت حیات را در وسط باغ و درخت معرفت نیک و
بدرا. ۱۰ و نهری از عدن بیرون آمد تا باغ را سیراب کند، و از آنجا
منقسم گشته، چهار شعبه شد. ۱۱ نام اول فیشون است که تمام زمین
حویله را که در آنجا طلاست، احاطه می‌کند. ۱۲ و طلای آن زمین
نیکوست و در آنجا مروارید و سنگ جزع است. ۱۳ و نام نهر دوم جیحون
که تمام زمین کوش را احاطه می‌کند. ۱۴ و نام نهر سوم حدقل که بطرف
شرقی آشور جاری است. و نهرچهارم فرات. ۱۵ پس خداوند خدا آدم را
گرفت و او را درباغ عدن گذاشت تا کار آن را بکند و آن رامحافظت
نماید. ۱۶ و خداوند خدا آدم را امرفرموده، گفت: «از همه درختان باغ
بی‌ممانعت بخور، ۱۷ اما از درخت معرفت نیک و بد زنهارنخوری، زیرا
روزی که از آن خوردی، هرآینه خواهی مرد.» ۱۸ و خداوند خدا گفت:
«خوب نیست که آدم تنها باشد. پس برایش معاونی موافق وی بسازم.»
۱۹ و خداوند خدا هر حیوان صحرا و هر پرنده آسمان را از زمین سرشت و
نزدآدم آورد تا ببیند که چه نام خواهد نهاد و آنچه آدم هر ذی حیات را
خواند، همان نام او شد. ۲۰ پس آدم همه بهایم و پرندگان آسمان و همه
حیوانات صحرا را نام نهاد. لیکن برای آدم معاونی موافق وی یافت نشد.
۲۱ و خداوند خدا، خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخفت، و یکی
از دنده هایش راگرفت و گوشت در جایش پر کرد. ۲۲ و خداوندخدا آن
دنده را که از آدم گرفته بود، زنی بنا کرد ووی را به نزد آدم آورد. ۲۳ و آدم
گفت: «همانااینست استخوانی از استخوانهایم و گوشتی ازگوشتم، از این
سبب "نسا" نامیده شود زیرا که ازانسان گرفته شد.» ۲۴ از این سبب مرد

پدر و مادرخود را ترک کرده، با زن خویش خواهد پیوست ویک تن خواهند بود. ۲۵ و آدم و زنش هر دو برهنه بودند و خجلت نداشتند.

۳ و مار از همه حیوانات صحرا که خداوندخدا ساخته بود، هشیارتر بود. و به زن گفت: «آیا خدا حقیقت گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟» ۲ زن به مار گفت: «از میوه درختان باغ می‌خوریم، ۳ لکن از میوه درختی که در وسط باغ است، خدا گفت از آن مخورید و آن را لمس مکنید، مبادا بمیرید.» ۴ مار به زن گفت: «هر آینه نخواهید مرد، ۵ بلکه خدا می‌داند درروزی که از آن بخورید، چشمان شما باز شود ومانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود.» ۶ و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست وبنظر خوشنما و درختی دلپذیر دانش افزا، پس ازمیوه‌اش گرفته، بخورد و به شوهر خود نیز داد و اوخورد. ۷ آنگاه چشمان هر دو ایشان باز شد وفهمیدند که عریانند. پس برگهای انجیر به هم دوخته، سترها برای خویشتن ساختند. ۸ و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ می‌خرامید، و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند. ۹ و خداوند خدا آدم راندا درداد و گفت: «کجا هستی؟» ۱۰ گفت: «چون آوازت را در باغ شنیدم، ترسان گشتم، زیرا که عریانم. پس خود را پنهان کردم.» ۱۱ گفت: «که تورا آگاهانید که عریانی؟ آیا از آن درختی که تو راقدغن کردم که از آن نخوری، خوردی؟» ۱۲ آدم گفت: «این زنی که قرین من ساختی، وی از میوه درخت به من داد که خوردم.» ۱۳ پس خداوندخدا به زن گفت: «این چه‌کار است که کردی؟» زن گفت: «مار مرا اغوا نمود که خوردم.» ۱۴ پس خداوند خدا به مار گفت: «چونکه این کار کردی، از جمیع بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعون تر هستی! بر شکمت راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد. ۱۵ وعداوت در میان تو و زن، و در میان ذریت تو و ذریت وی می‌گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید وتو پاشنه وی را خواهی کوبید.» ۱۶ و به زن گفت: «الم و حمل تو را بسیار افزون گردانم؛ با الم فرزندان خواهی زایید و اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد کرد.» ۱۷ و به آدم گفت: «چونکه سخن زوجه ات راشنیدی و از آن درخت خوردی که امرفرموده، گفتم از آن نخوری، پس بسبب توزمین ملعون شد، و تمام ایام عمرت از آن بارنج خواهی خورد. ۱۸ خار و خس نیز برایت خواهد رویانید و سبزه های صحرا را خواهی خورد، ۱۹ و به عرق پیشانی ات نان خواهی خوردتا حینی که به خاک راجع گردی، که از آن گرفته شدی زیرا که تو خاک هستی و به خاک خواهی برگشت.» ۲۰ و آدم زن خود را حوا نام نهاد، زیرا که اومادر جمیع زندگان است. ۲۱ و خداوند خدارختها برای آدم و زنش از پوست بساخت وایشان را پوشانید. ۲۲ و خداوند خدا گفت: «همانانسان مثل یکی از ما شده است، که عارف نیک وبد گردیده. اینک مبادا دست خود را دراز کند و ازدرخت حیات نیز گرفته بخورد، و تا به ابد زنده ماند.» ۲۳ پس خداوند خدا، او را از باغ عدن بیرون کرد تا کار زمینی را که از آن گرفته شده بود، بکند. ۲۴ پس آدم را بیرون کرد و به طرف شرقی باغ عدن، کروبیان را مسکن داد و شمشیرآتشباری را که به هر سو گردش می‌کرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند.

۴ و آدم، زن خود حوا را بشناخت و او حامله شده، قائن را زایید. و گفت: «مردی از یهوه حاصل نمودم.» ۲ و بار دیگر برادر او هابیل رازایید. و هابیل گله بان بود، و قائن کارکن زمین بود. ۳ و بعد از مرور ایام، واقع شد که قائن هدیه‌ای ازمحصول زمین برای خداوند آورد. ۴ و هابیل نیزاز نخست زادگان گله خویش و پیه آنها هدیه‌ای آورد. و خداوند هابیل و هدیه او را منظورداشت، ۵ اما قائن و هدیه او را منظور نداشت. پس خشم قائن به شدت افروخته شده، سر خود رابزیر افکند. ۶ آنگاه خداوند به قائن گفت: «چراخشمناک شدی؟ و چرا سر خود را بزیرافکندی؟ ۷ اگر نیکویی می‌کردی، آیا مقبول نمی شدی؟ و اگر نیکویی نکردی، گناه بر در، درکمین است و اشتیاق تو دارد، اما تو بر وی مسلطشوی.» ۸ و قائن با برادر خود هابیل سخن گفت. و واقع شد چون در صحرا بودند، قائن بر برادر خودهابیل برخاسته او را کشت. ۹ پس خداوند به قائن گفت: «برادرت هابیل کجاست؟» گفت: «نمی دانم، مگر پاسبان برادرم هستم؟» ۱۰ گفت: «چه کرده‌ای؟ خون برادرت از زمین نزد من فریادبرمی آورد! ۱۱ و اکنون تو ملعون هستی از زمینی که دهان خود را باز کرد تا خون برادرت را ازدستت فرو برد. ۱۲ هر گاه کار زمین کنی، هماناقوت خود را دیگر به تو ندهد. و پریشان و آواره در جهان خواهی بود.» ۱۳ قائن به خداوند گفت: «عقوبتم از تحملم زیاده است. ۱۴ اینک مراامروز بر روی زمین مطرود ساختی، و از روی تو پنهان خواهم بود. و پریشان و آواره درجهان خواهم بود و واقع می‌شود هرکه مرایابد، مرا خواهد کشت.» ۱۵ خداوند به وی گفت: «پس هرکه قائن را بکشد، هفت چندان انتقام گرفته شود.» و خداوند به قائن نشانی‌ای داد که هرکه او را یابد، وی را نکشد. ۱۶ پس قائن از حضور خداوند بیرون رفت ودر زمین نود، بطرف شرقی عدن، ساکن شد. ۱۷ و قائن زوجه خود را شناخت. پس حامله شده، خنوخ را زایید. و شهری بنا می‌کرد، و آن شهر را به اسم پسر خود، خنوخ نام نهاد. ۱۸ وبرای خنوخ عیراد متولد شد، و عیراد، محویائیل را آورد، و محویائیل، متوشائیل را آورد، ومتوشائیل، لمک را آورد. ۱۹ و لمک، دو زن برای خود گرفت، یکی را عاده نام بود و دیگری را ظله. ۲۰ و عاده، یابال را زایید. وی پدر خیمه نشینان وصاحبان مواشی بود. ۲۱ و نام برادرش یوبال بود. وی پدر همه نوازندگان بربط و نی بود. ۲۲ و ظله نیز توبل قائن را زایید، که صانع هر آلت مس وآهن بود. و خواهر توبل قائن، نعمه بود. ۲۳ و لمک به زنان خود گفت: «ای عاده و ظله، قول مرابشنوید! ای زنان لمک، سخن مرا گوش گیرید! زیرا مردی را کشتم بسبب جراحت خود، وجوانی را بسبب ضرب خویش. ۲۴ اگر برای قائن هفت چندان انتقام گرفته شود، هر آینه برای لمک، هفتاد و هفت چندان.» ۲۵ پس آدم بار دیگرزن خود را شناخت، و او پسری بزاد و او را شیث نام نهاد، زیرا گفت: «خدا نسلی دیگر به من قرارداد، به عوض هابیل که قائن او را کشت.»

۲۶ وبرای شیث نیز پسری متولد شد و او را انوش نامید. در آنوقت به خواندن اسم یهوه شروع کردند.

۵ این است کتاب پیدایش آدم. در روزی که خدا آدم را آفرید، به شبیه خدا او راساخت. ۲ نر و ماده ایشان را آفرید. و ایشان رابرکت داد و ایشان را «آدم» نام نهاد، در روزآفرینش ایشان. ۳ و آدم صد و سی سال بزیست، پس پسری به شبیه و بصورت خود آورد، و او را شیث نامید. ۴ وایام آدم بعد از آوردن شیث، هشتصد سال بود، وپسران و دختران آورد. ۵ پس تمام ایام آدم که زیست، نهصد و سی سال بود که مرد. ۶ و شیث صد و پنج سال بزیست، و انوش را آورد. ۷ وشیث بعد از آوردن انوش، هشتصد و هفت سال بزیست و پسران و دختران آورد. ۸ و جمله ایام شیث، نهصد و دوازده سال بود که مرد. ۹ و انوش نود سال بزیست، و قینان را آورد. ۱۰ و انوش بعداز آوردن قینان، هشتصد و پانزده سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۱ پس جمله ایام انوش نهصد و پنج سال بود که مرد. ۱۲ و قینان هفتاد سال بزیست، و مهللئیل را آورد. ۱۳ و قینان بعد از آوردن مهللئیل، هشتصد و چهل سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۴ و تمامی ایام قینان، نهصد و ده سال بود که مرد. ۱۵ ومهللئیل، شصت و پنج سال بزیست، و یارد را آورد. ۱۶ و مهللئیل بعد از آوردن یارد، هشتصد وسی سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۷ پس همه ایام مهللئیل، هشتصد و نود و پنج سال بود که مرد. ۱۸ و یارد صد و شصت و دو سال بزیست، و خنوخ را آورد. ۱۹ و یارد بعد از آوردن خنوخ، هشتصد سال زندگانی کرد و پسران ودختران آورد. ۲۰ و تمامی ایام یارد، نهصد وشصت و دو سال بود که مرد. ۲۱ و خنوخ شصت وپنج سال بزیست، و متوشالح را آورد. ۲۲ و خنوخ بعد از آوردن متوشالح، سیصد سال با خدا راه می‌رفت و پسران و دختران آورد. ۲۳ و همه ایام خنوخ، سیصد و شصت و پنج سال بود. ۲۴ وخنوخ با خدا راه می‌رفت و نایاب شد، زیرا خدااو را برگرفت. ۲۵ و متوشالح صد و هشتاد و هفت سال بزیست، و لمک را آورد. ۲۶ و متوشالح بعداز آوردن لمک، هفتصد و هشتاد و دو سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۲۷ پس جمله ایام متوشالح، نهصد و شصت و نه سال بودکه مرد. ۲۸ و لمک صد و هشتاد و دو سال بزیست، و پسری آورد. ۲۹ و وی را نوح نام نهاده گفت: «این ما را تسلی خواهد داد از اعمال ما و ازمحنت دستهای ما از زمینی که خداوند آن راملعون کرد.» ۳۰ و لمک بعد از آوردن نوح، پانصدو نود و پنج سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۳۱ پس تمام ایام لمک، هفتصد و هفتاد وهفت سال بود که مرد. ۳۲ و نوح پانصد ساله بود، پس نوح سام و حام و یافث را آورد.

۶ و واقع شد که چون آدمیان شروع کردندبه زیاد شدن بر روی زمین و دختران برای ایشان متولد گردیدند، ۲ پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکومنظرند، و از هر کدام که خواستند، زنان برای خویشتن می‌گرفتند. ۳ وخداوند گفت: «روح من در انسان دائم داوری نخواهد کرد، زیرا که او نیز بشر است. لیکن ایام وی صد و بیست سال خواهد بود.» ۴ و در آن ایام مردان تنومند در زمین بودند. و بعد از هنگامی که پسران خدا به دختران آدمیان درآمدند و آنهابرای ایشان اولاد زاییدند، ایشان جبارانی بودندکه در زمان سلف، مردان نامور شدند. ۵ و خداونددید که شرارت انسان در زمین بسیار است، و هرتصور از خیالهای دل وی دائم محض شرارت است. ۶ و خداوند پشیمان شد که انسان را برزمین ساخته بود، و در دل خود محزون گشت. ۷ وخداوند گفت: «انسان را که آفریده‌ام، از روی زمین محو سازم، انسان و بهایم و حشرات وپرندگان هوا را، چونکه متاسف شدم از ساختن ایشان.» ۸ اما نوح در نظر خداوند التفات یافت. ۹ این است پیدایش نوح. نوح مردی عادل بود، و در عصر خود کامل. و نوح با خدا راه می‌رفت. ۱۰ و نوح سه پسر آورد: سام و حام و یافث. ۱۱ وزمین نیز بنظر خدا فاسد گردیده و زمین از ظلم پر شده بود. ۱۲ و خدا زمین را دید که اینک فاسدشده است، زیرا که تمامی بشر راه خود را بر زمین فاسد کرده بودند. ۱۳ و خدا به نوح گفت: «انتهای تمامی بشر به حضورم رسیده است، زیرا که زمین بسبب ایشان پر از ظلم شده است. و اینک من ایشان را با زمین هلاک خواهم ساخت. ۱۴ پس برای خودکشتی‌ای از چوب کوفر بساز، و حجرات درکشتی بنا کن و درون و بیرونش را به قیر بیندا. ۱۵ وآن را بدین ترکیب بساز که طول کشتی سیصدذراع باشد، و عرضش پنجاه ذراع و ارتفاع آن سی ذراع. ۱۶ و روشنی‌ای برای کشتی بساز و آن را به ذراعی از بالا تمام کن. و در کشتی را در جنب آن بگذار، و طبقات تحتانی و وسطی و فوقانی بساز. ۱۷ زیرا اینک من طوفان آب را بر زمین می‌آورم تاهر جسدی را که روح حیات در آن باشد، از زیرآسمان هلاک گردانم. و هرچه بر زمین است، خواهد مرد. ۱۸ لکن عهد خود را با تو استوارمی سازم، و به کشتی در خواهی آمد، تو وپسرانت و زوجه ات و ازواج پسرانت با تو. ۱۹ و ازجمیع حیوانات، از هر ذی جسدی، جفتی از همه به کشتی در خواهی آورد، تا با خویشتن زنده نگاه داری، نر و ماده باشند. ۲۰ از پرندگان به اجناس آنها، و از بهایم به اجناس آنها، و از همه حشرات زمین به اجناس آنها، دودو از همه نزدتو آیند تا زنده نگاه داری. ۲۱ و از هر آذوقه‌ای که خورده شود، بگیر و نزد خود ذخیره نما تابرای تو و آنها خوراک باشد.» ۲۲ پس نوح چنین کرد و به هرچه خدا او را امر فرمود، عمل نمود.

۷ و خداوند به نوح گفت: «تو و تمامی اهل خانه ات به کشتی در آیید، زیرا تو را در این عصر به حضور خود عادل دیدم. ۲ و از همه بهایم پاک، هفت هفت، نر و ماده با خود بگیر، و از بهایم ناپاک، دودو، نر و ماده، ۳ و از پرندگان آسمان نیزهفت هفت، نر و ماده را، تا نسلی بر روی تمام زمین نگاه داری. ۴ زیرا که من بعد از هفت روزدیگر، چهل روز و چهل شب باران می‌بارانم، وهر موجودی را که ساخته‌ام، از روی زمین محومی سازم.» ۵ پس نوح موافق آنچه خداوند او را امرفرموده بود، عمل نمود. ۶ و نوح ششصد ساله بود، چون طوفان آب بر زمین آمد. ۷ و نوح وپسرانش و زنش و زنان پسرانش با وی از آب طوفان به کشتی درآمدند. ۸ از بهایم پاک و ازبهایم ناپاک، و از پرندگان و از همه حشرات زمین، ۹

دودو، نر و ماده، نزد نوح به کشتی درآمدند، چنانکه خدا نوح را امر کرده
بود. ۱۰ و واقع شدبعد از هفت روز که آب طوفان بر زمین آمد. ۱۱ و در
سال ششصد از زندگانی نوح، در روزهفدهم از ماه دوم، در همان روز
جمیع چشمه های لجه عظیم شکافته شد، و روزنهای آسمان گشوده. ۱۲
و باران، چهل روز و چهل شب بر روی زمین می‌بارید. ۱۳ در همان روز
نوح وپسرانش، سام و حام و یافث، و زوجه نوح و سه زوجه پسرانش، با
ایشان داخل کشتی شدند. ۱۴ ایشان و همه حیوانات به اجناس آنها، و
همه بهایم به اجناس آنها، و همه حشراتی که بر زمین می‌خزند به اجناس
آنها، و همه پرندگان به اجناس آنها، همه مرغان و همه بالداران. ۱۵
دودواز هر ذی جسدی که روح حیات دارد، نزد نوح به کشتی درآمدند.
۱۶ و آنهایی که آمدند نر و ماده از هر ذی جسد آمدند، چنانکه خدا وی
را امرفرموده بود. و خداوند در را از عقب او بست. ۱۷ و طوفان چهل
روز بر زمین می‌آمد، و آب همی افزود و کشتی را برداشت که از زمین
بلندشد. ۱۸ و آب غلبه یافته، بر زمین همی افزود، وکشتی بر سطح آب
می‌رفت. ۱۹ و آب بر زمین زیاد و زیاد غلبه یافت، تا آنکه همه کوههای
بلندکه زیر تمامی آسمانها بود، مستور شد. ۲۰ پانزده ذراع بالاتر آب غلبه
یافت و کوهها مستور گردید. ۲۱ و هر ذی جسدی که بر زمین حرکت
می‌کرد، ازپرندگان و بهایم و حیوانات و کل حشرات خزنده بر زمین، و
جمیع آدمیان، مردند. ۲۲ هرکه دم روح حیات در بینی او بود، از هرکه در
خشکی بود، مرد. ۲۳ و خدا محو کرد هر موجودی را که برروی زمین بود،
از آدمیان و بهایم و حشرات وپرندگان آسمان، پس از زمین محو شدند. و
نوح باآنچه همراه وی در کشتی بود فقط باقی ماند. ۲۴ وآب بر زمین صد
و پنجاه روز غلبه می‌یافت.

۸ بهایمی را که با وی در کشتی بودند، بیادآورد. و خدا بادی بر زمین
وزانید و آب ساکن گردید. ۲ و چشمه های لجه و روزنهای آسمان بسته
شد، و باران از آسمان باز ایستاد. ۳ و آب رفته رفته از روی زمین برگشت.
و بعد از انقضای صد و پنجاه روز، آب کم شد، ۴ و روز هفدهم ازماه
هفتم، کشتی بر کوههای آرارات قرار گرفت. ۵ و تا ماه دهم، آب رفته رفته
کمتر می‌شد، و درروز اول از ماه دهم، قله های کوهها ظاهر گردید. ۶ و
واقع شد بعد از چهل روز که نوح دریچه کشتی را که ساخته بود، باز کرد.
۷ و زاغ را رهاکرد. او بیرون رفته، در تردد می‌بود تا آب از زمین خشک
شد. ۸ پس کبوتر را از نزد خود رها کرد تاببیند که آیا آب از روی زمین کم
شده است. ۹ اماکبوتر چون نشیمنی برای کف پای خود نیافت، زیرا که
آب در تمام روی زمین بود، نزد وی به کشتی برگشت. پس دست خود را
دراز کرد و آن را گرفته نزد خود به کشتی درآورد. ۱۰ و هفت روز دیگر نیز
درنگ کرده، باز کبوتر را از کشتی رها کرد. ۱۱ و در وقت عصر، کبوتر نزد
وی برگشت، و اینک برگ زیتون تازه در منقار وی است. پس نوح دانست
که آب از روی زمین کم شده است. ۱۲ و هفت روز دیگر نیز توقف
نموده، کبوتر را رها کرد، و او دیگر نزد وی برنگشت. ۱۳ و در سال
ششصد و یکم در روز اول از ماه اول، آب از روی زمین خشک شد. پس
نوح پوشش کشتی را برداشته، نگریست، و اینک روی زمین خشک بود.
۱۴ و در روز بیست و هفتم از ماه دوم، زمین خشک شد. ۱۵ آنگاه خدا
نوح رامخاطب ساخته، گفت: ۱۶ «از کشتی بیرون شو، توو زوجه ات و
پسرانت و ازواج پسرانت با تو. ۱۷ وهمه حیواناتی را که نزد خود داری،
هرذی جسدی را از پرندگان و بهایم و کل حشرات خزنده بر زمین، با خود
بیرون آور، تا بر زمین منتشر شده، در جهان بارور و کثیر شوند.» ۱۸ پس
نوح و پسران او و زنش و زنان پسرانش، با وی بیرون آمدند. ۱۹ و همه
حیوانات و همه حشرات و همه پرندگان، و هرچه بر زمین حرکت می‌کند،
به اجناس آنها، از کشتی به در شدند. ۲۰ و نوح مذبحی برای خداوند بنا
کرد، و از هر بهیمه پاک واز هر پرنده پاک گرفته، قربانی های سوختنی
برمذبح گذرانید. ۲۱ و خداوند بوی خوش بویید و خداوند در دل خود
گفت: «بعد از این دیگر زمین را بسبب انسان لعنت نکنم، زیرا که خیال
دل انسان از طفولیت بد است، و بار دیگر همه حیوانات را هلاک نکنم،
چنانکه کردم. ۲۲ مادامی که جهان باقی است، زرع و حصاد، و سرما و
گرما، و زمستان و تابستان، و روز و شب موقوف نخواهد شد.»

۹ و خدا، نوح و پسرانش را برکت داده، بدیشان گفت: «بارور و کثیر
شوید و زمین را پر سازید. ۲ و خوف شما و هیبت شما بر همه حیوانات
زمین و بر همه پرندگان آسمان، و بر هرچه بر زمین می‌خزد، و بر همه
ماهیان دریا خواهدبود، به‌دست شما تسلیم شده‌اند. ۳ و هرجنبنده‌ای که
زندگی دارد، برای شما طعام باشد. همه را چون علف سبز به شما دادم،
۴ مگرگوشت را با جانش که خون او باشد، مخورید. ۵ وهر آینه انتقام
خون شما را برای جان شما خواهم گرفت. از دست هر حیوان آن را خواهم
گرفت. واز دست انسان، انتقام جان انسان را از دست برادرش خواهم
گرفت. ۶ هرکه خون انسان ریزد، خون وی به‌دست انسان ریخته شود. زیرا
خداانسان را به صورت خود ساخت. ۷ و شما بارور وکثیر شوید، و در
زمین منتشر شده، در آن بیفزایید.» ۸ و خدا نوح و پسرانش را با وی
خطاب کرده، گفت: ۹ «اینک من عهد خود را با شما و بعداز شما با
ذریت شما استوار سازم، ۱۰ و با همه جانورانی که با شما باشند، از
پرندگان و بهایم و همه حیوانات زمین با شما، با هرچه از کشتی بیرون
آمد، حتی جمیع حیوانات زمین. ۱۱ عهدخود را با شما استوار می‌گردانم
که بار دیگر هرذی جسد از آب طوفان هلاک نشود، و طوفان بعداز این
نباشد تا زمین را خراب کند.» ۱۲ و خدا گفت: «اینست نشان عهدی
که من می‌بندم، در میان خود و شما، و همه جانورانی که با شما باشند،
نسلا بعد نسل تا به ابد: ۱۳ قوس خود را در ابر می‌گذارم، و نشان آن
عهدی که درمیان من و جهان است، خواهد بود. ۱۴ و هنگامی که ابر را
بالای زمین گسترانم، و قوس در ابر ظاهرشود، ۱۵ آنگاه عهد خود را که در
میان من و شما وهمه جانوران ذی جسد می‌باشد، بیاد خواهم آورد. و آب
طوفان دیگر نخواهد بود تا هرذی جسدی را هلاک کند. ۱۶ و قوس در
ابرخواهد بود، و آن را خواهم نگریست تا بیاد آورم آن عهد جاودانی را که
در میان خدا و همه جانوران است، از هر ذی جسدی که بر زمین است.»

۱۷ و خدا به نوح گفت: «این است نشان عهدی که استوار ساختم
در میان خود و هرذی جسدی که بر زمین است.» ۱۸ و پسران نوح
که از کشتی بیرون آمدند، سام و حام و یافث بودند. و حام پدر کنعان
است. ۱۹ اینانند سه پسر نوح، و از ایشان تمامی جهان منشعب شد.
۲۰ و نوح به فلاحت زمین شروع کرد، وتاکستانی غرس نمود. ۲۱ و
شراب نوشیده، مست شد، و در خیمه خود عریان گردید. ۲۲ و حام، پدر
کنعان، برهنگی پدر خود را دید و دو برادرخود را بیرون خبر داد. ۲۳ و سام
و یافث، ردا راگرفته، بر کتف خود انداختند، و پس رفته، برهنگی پدر خود
را پوشانیدند. و روی ایشان بازپس بود که برهنگی پدر خود را ندیدند. ۲۴
و نوح از مستی خود به هوش آمده، دریافت که پسرکهترش با وی چه
کرده بود. ۲۵ پس گفت: «کنعان ملعون باد! برادران خود را بنده بندگان
باشد.» ۲۶ وگفت: «متبارک باد یهوه خدای سام! و کنعان، بنده او
باشد. ۲۷ خدا یافث را وسعت دهد، و درخیمه های سام ساکن شود، و
کنعان بنده او باشد.» ۲۸ و نوح بعد از طوفان، سیصد و پنجاه سال
زندگانی کرد. ۲۹ پس جمله ایام نوح نهصد وپنجاه سال بود که مرد.

۱۰ این است پیدایش پسران نوح، سام وحام و یافث. و از ایشان بعد
از طوفان پسران متولد شدند. ۲ پسران یافث: جومر و ماجوج و مادای
ویاوان و توبال و ماشک و تیراس. ۳ و پسران جومر: اشکناز و ریفات و
توجرمه. ۴ و پسران یاوان: الیشه و ترشیش و کتیم و رودانیم. ۵ از اینان
جزایرامت‌ها منشعب شدند در اراضی خود، هر یکی موافق زبان و قبیله‌اش
در امت های خویش. ۶ و پسران حام: کوش و مصرایم و فوط وکنعان. ۷
و پسران کوش: سبا و حویله و سبته ورعمه و سبتکا. و پسران رعمه: شبا و
ددان. ۸ وکوش نمرود را آورد. او به جبار شدن در جهان شروع کرد. ۹
وی در حضور خداوند صیادی جبار بود. از این جهت می‌گویند: «مثل
نمرود، صیاد جبار در حضور خداوند.» ۱۰ و ابتدای مملکت وی، بابل
بود و ارک و اکد و کلنه در زمین شنعار. ۱۱ از آن زمین آشور بیرون رفت،
و نینوا ورحوبوت عیر، و کالح را بنا نهاد، ۱۲ و ریسن را درمیان نینوا و
کالح. و آن شهری بزرگ بود. ۱۳ ومصرایم لودیم و عنامیم و لهابیم و
نفتوحیم راآورد. ۱۴ و فتروسیم و کسلوحیم را که از ایشان فلسطینیان پدید
آمدند و کفتوریم را. ۱۵ و کنعان، صیدون، نخست زاده خود، وحت را
آورد. ۱۶ ویبوسیان و اموریان و جرجاشیان را ۱۷ و حویان وعرقیان و سینیان
را ۱۸ و اروادیان و صماریان وحماتیان را. و بعد از آن، قبایل کنعانیان
منشعب شدند. ۱۹ و سرحد کنعانیان از صیدون به سمت جرار تا غزه بود،
و به سمت سدوم و عموره وادمه و صبوئیم تا به لاشع. ۲۰ اینانند پسران
حام برحسب قبایل و زبانهای ایشان، در اراضی وامت های خود. ۲۱ و از
سام که پدر جمیع بنی عابر و برادریافث بزرگ بود، از او نیز اولاد متولد
شد. ۲۲ پسران سام: عیلام و آشور و ارفکشاد و لود وارام. ۲۳ و پسران
ارام: عوص و حول و جاتر وماش. ۲۴ و ارفکشاد، شالح را آورد، و شالح،
عابررا آورد. ۲۵ و عابر را دو پسر متولد شد. یکی رافالج نام بود، زیرا که در
ایام وی زمین منقسم شد. و نام برادرش یقطان. ۲۶ و یقطان، المودادو
شالف و حضرموت و یارح را آورد، ۲۷ و هدورام واوزال و دقله را، ۲۸ و
عوبال و ابیمائیل و شبا را، ۲۹ و اوفیر و حویله و یوباب را. این همه پسران
یقطان بودند. ۳۰ و مسکن ایشان از میشا بود به سمت سفاره، که کوهی
از کوههای شرقی است. ۳۱ اینانند پسران سام برحسب قبایل و زبانهای
ایشان، در اراضی خود برحسب امت های خویش. ۳۲ اینانند قبایل پسران
نوح، برحسب پیدایش ایشان در امت های خود که از ایشان امت های
جهان، بعد از طوفان منشعب شدند.

۱۱ و تمام جهان را یک زبان و یک لغت بود. ۲ و واقع شد که چون
از مشرق کوچ می‌کردند، همواری‌ای در زمین شنعار یافتند و درآنجا سکنی
گرفتند. ۳ و به یکدیگر گفتند: «بیایید، خشتها بسازیم و آنها را خوب
بپزیم.» و ایشان راآجر به‌جای سنگ بود، و قیر به‌جای گچ. ۴ وگفتند:
«بیایید شهری برای خود بنا نهیم، و برجی را که سرش به آسمان برسد، تا
نامی برای خویشتن پیدا کنیم، مبادا بر روی تمام زمین پراکنده شویم.» ۵ و
خداوند نزول نمود تا شهر وبرجی را که بنی آدم بنا می‌کردند، ملاحظه
نماید. ۶ و خداوند گفت: «همانا قوم یکی است و جمیع ایشان را یک
زبان و این کار را شروع کرده‌اند، والان هیچ کاری که قصد آن بکنند، از
ایشان ممتنع نخواهد شد. ۷ اکنون نازل شویم و زبان ایشان رادر آنجا
مشوش سازیم تا سخن یکدیگر رانفهمند.» ۸ پس خداوند ایشان را از آنجا
بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر بازماندند. ۹ از آن سبب
آنجا را بابل نامیدند، زیرا که در آنجا خداوند لغت تمامی اهل جهان
رامشوش ساخت. و خداوند ایشان را از آنجا برروی تمام زمین پراکنده
نمود. ۱۰ این است پیدایش سام. چون سام صد ساله بود، ارفکشاد
را دو سال بعد از طوفان آورد. ۱۱ وسام بعد از آوردن ارفکشاد، پانصد
سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۲ و ارفکشاد سی وپنج سال
بزیست و شالح را آورد. ۱۳ و ارفکشادبعد از آوردن شالح، چهار صد و
سه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۴ و شالح سی سال
بزیست، و عابر را آورد. ۱۵ و شالح بعد از آوردن عابر، چهارصد و سه
سال زندگانی کرد و پسران ودختران آورد. ۱۶ و عابر سی و چهار سال
بزیست و فالج را آورد. ۱۷ و عابر بعد از آوردن فالج، چهار صد و سی
سال زندگانی کرد و پسران ودختران آورد. ۱۸ و فالج سی سال بزیست، و
رعورا آورد. ۱۹ و فالج بعد از آوردن رعو، دویست ونه سال زندگانی کرد و
پسران و دختران آورد. ۲۰ ورعو سی و دو سال بزیست، و سروج را آورد.
۲۱ ورعو بعد از آوردن سروج، دویست و هفت سال زندگانی کرد و پسران
و دختران آورد. ۲۲ وسروج سی سال بزیست، و ناحور را آورد. ۲۳ وسروج
بعد از آوردن ناحور، دویست سال بزیست و پسران و دختران آورد. ۲۴ و
ناحور بیست و نه سال بزیست، و تارح را آورد. ۲۵ و ناحور بعد ازآوردن
تارح، صد و نوزده سال زندگانی کرد وپسران و دختران آورد. ۲۶ و تارح
هفتاد سال بزیست، و ابرام و ناحور و هاران را آورد. ۲۷ و این است
پیدایش تارح که تارح، ابرام وناحور و هاران را آورد، و هاران، لوط را آورد.
۲۸ وهاران پیش پدر خود، تارح در زادبوم خویش دراور کلدانیان بمرد. ۲۹

و ابرام و ناحور زنان برای خود گرفتند. زن ابرام را سارای نام بود. و زن
ناحور را ملکه نام بود، دختر هاران، پدر ملکه وپدر یسکه. ۳۰ اما سارای
نازاد مانده، ولدی نیاورد. ۳۱ پس تارح پسر خود ابرام، و نواده خودلوط،
پسر هاران، و عروس خود سارای، زوجه پسرش ابرام را برداشته، با ایشان از
اور کلدانیان بیرون شدند تا به ارض کنعان بروند، و به حران رسیده، در
آنجا توقف نمودند. ۳۲ و مدت زندگانی تارح، دویست و پنج سال بود، و
تارح درحران مرد.

۱۲ و خداوند به ابرام گفت: «از ولایت خود، و از مولد خویش و از
خانه پدرخود بسوی زمینی که به تو نشان دهم بیرون شو، ۲ و از تو امتی
عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم، ونام تو را بزرگ سازم، و تو برکت
خواهی بود. ۳ وبرکت دهم به آنانی که تو را مبارک خوانند، ولعنت کنم به
آنکه تو را ملعون خواند. و از توجمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.» ۴
پس ابرام، چنانکه خداوند بدو فرموده بود، روانه شد. و لوط همراه وی
رفت. و ابرام هفتاد و پنج ساله بود، هنگامی که از حران بیرون آمد. ۵ و
ابرام زن خود سارای، و برادرزاده خود لوط، و همه اموال اندوخته خود را با
اشخاصی که در حران پیداکرده بودند، برداشته، به عزیمت زمین کنعان
بیرون شدند، و به زمین کنعان داخل شدند. ۶ وابرام در زمین می‌گشت تا
مکان شکیم تا بلوطستان موره. و در آنوقت کنعانیان در آن زمین بودند. ۷
وخداوند بر ابرام ظاهر شده، گفت: «به ذریت تو این زمین را می‌بخشم.»
و در آنجا مذبحی برای خداوند که بر وی ظاهر شد، بنا نمود. ۸ پس،
ازآنجا به کوهی که به شرقی بیت ئیل است، کوچ کرده، خیمه خود را
برپا نمود. و بیت ئیل بطرف غربی و عای بطرف شرقی آن بود. و در
آنجامذبحی برای خداوند بنا نمود و نام یهوه را خواند. ۹ و ابرام طی مراحل
و منازل کرده، به سمت جنوب کوچید. ۱۰ و قحطی در آن زمین شد، و
ابرام به مصرفرود آمد تا در آنجا بسر برد، زیرا که قحط درزمین شدت
می‌کرد. ۱۱ و واقع شد که چون نزدیک به ورود مصر شد، به زن خود
سارای گفت: «اینک می‌دانم که تو زن نیکومنظر هستی. ۱۲ همانا چون
اهل مصر تو را بینند، گویند: "این زوجه اوست." پس مرا بکشند و تو را
زنده نگاه دارند. ۱۳ پس بگو که تو خواهر من هستی تا به‌خاطر تو برای
من خیریت شود و جانم بسبب توزنده ماند.» ۱۴ و به مجرد ورود ابرام به
مصر، اهل مصر آن زن را دیدند که بسیار خوش منظر است. ۱۵ و امرای
فرعون او را دیدند، و او را درحضور فرعون ستودند. پس وی را به خانه
فرعون درآوردند. ۱۶ و بخاطر وی با ابرام احسان نمود، و او صاحب میشها
و گاوان وحماران و غلامان و کنیزان و ماده الاغان وشتران شد. ۱۷ و
خداوند فرعون و اهل خانه اورا بسبب سارای، زوجه ابرام به بلایای سخت
مبتلا ساخت. ۱۸ و فرعون ابرام را خوانده، گفت: «این چیست که به من
کردی؟ چرا مرا خبرندادی که او زوجه توست؟ ۱۹ چرا گفتی: اوخواهر
منست، که او را به زنی گرفتم؟ و الان، اینک زوجه تو. او را برداشته، روانه
شو!» ۲۰ آنگاه فرعون در خصوص وی، کسان خود راامر فرمود تا او را با
زوجه‌اش و تمام مایملکش روانه نمودند.

۱۳ و ابرام با زن خود، و تمام اموال خویش، و لوط، از مصر به جنوب
آمدند. ۲ وابرام از مواشی و نقره و طلا، بسیار دولتمند بود. ۳ پس، از
جنوب، طی منازل کرده، به بیت ئیل آمد، بدانجایی که خیمه‌اش در ابتدا
بود، در میان بیت ئیل و عای، ۴ به مقام آن مذبحی که اول بنانهاده بود،
و در آنجا ابرام نام یهوه را خواند. ۵ ولوط را نیز که همراه ابرام بود، گله و
رمه و خیمه هابود. ۶ و زمین گنجایش ایشان را نداشت که دریکجا
ساکن شوند زیرا که اندوخته های ایشان بسیار بود، و نتوانستند در یک جا
سکونت کنند. ۷ و در میان شبانان مواشی ابرام و شبانان مواشی لوط نزاع
افتاد. و در آن هنگام کنعانیان و فرزیان، ساکن زمین بودند. ۸ پس ابرام به
لوط گفت: «زنهاردر میان من و تو، و در میان شبانان من و شبانان تونزاعی
نباشد، زیرا که ما برادریم. ۹ مگر تمام زمین پیش روی تو نیست؟ ملتمس
اینکه از من جداشوی. اگر به‌جانب چپ روی، من بسوی راست خواهم
رفت و اگر بطرف راست روی، من به‌جانب چپ خواهم رفت.» ۱۰ آنگاه
لوط چشمان خود را برافراشت، وتمام وادی اردن را بدید که همه‌اش مانند
باغ خداوند و زمین مصر، به طرف صوغر، سیراب بود، قبل از آنکه خداوند
سدوم و عموره راخراب سازد. ۱۱ پس لوط تمام وادی اردن را برای خود
اختیار کرد، و لوط بطرف شرقی کوچ کرد، واز یکدیگر جدا شدند. ۱۲
ابرام در زمین کنعان ماند، و لوط در بلاد وادی ساکن شد، و خیمه خودرا
تا سدوم نقل کرد. ۱۳ لکن مردمان سدوم بسیار شریر و به خداوند خطاکار
بودند. ۱۴ و بعد از جداشدن لوط از وی، خداوند به ابرام گفت: «اکنون
توچشمان خود را برافراز و از مکانی که در آن هستی، بسوی شمال و
جنوب، و مشرق و مغرب بنگر ۱۵ زیرا تمام این زمین را که می‌بینی به تو
وذریت تو تا به ابد خواهم بخشید. ۱۶ و ذریت تو رامانند غبار زمین
گردانم. چنانکه اگر کسی غبارزمین را تواند شمرد، ذریت تو نیز شمرده
شود. ۱۷ برخیز و در طول و عرض زمین گردش کن زیراکه آن را به تو
خواهم داد.» ۱۸ و ابرام خیمه خودرا نقل کرده، روانه شد و در بلوطستان
ممری که در حبرون است، ساکن گردید، و در آنجا مذبحی برای یهوه بنا
نهاد.

۱۴ و واقع شد در ایام امرافل، ملک شنعار، و اریوک، ملک الاسار، و
کدرلاعمر، ملک عیلام، و تدعال، ملک امت‌ها، ۲ که ایشان بابارع،
ملک سدوم، و برشاع ملک عموره، وشناب، ملک ادمه، و شمئیبر، ملک
صبوئیم، وملک بالع که صوغر باشد، جنگ کردند. ۳ این همه در وادی
سدیم که بحرالملح باشد، با هم پیوستند. ۴ دوازده سال، کدرلاعمر را
بندگی کردند، و در سال سیزدهم، بر وی شوریدند. ۵ ودر سال چهاردهم،
کدرلاعمر با ملوکی که با وی بودند، آمده، رفائیان را در عشتروت قرنین،
وزوزیان را در هام، و ایمیان را در شاوه قریتین، شکست دادند. ۶ و حوریان
را در کوه ایشان، سعیر، تا ایل فاران که متصل به صحراست. ۷ پس
برگشته، به عین مشفاط که قادش باشد، آمدند، وتمام مرز و بوم عمالقه و
اموریان را نیز که درحصون تامار ساکن بودند، شکست دادند. ۸ آنگاه
ملک سدوم و ملک عموره و ملک ادمه و ملک صبوئیم و ملک بالع که

صوغر باشد، بیرون آمده، با ایشان در وادی سدیم، صف آرایی نمودند. ۹
باکدرلاعمر ملک عیلام و تدعال، ملک امت‌ها وامرافل، ملک شنعار و
اریوک ملک الاسار، چهارملک با پنج. ۱۰ و وادی سدیم پر از چاههای
قیربود. پس ملوک سدوم و عموره گریخته، در آنجاافتادند و باقیان به کوه فرار
کردند. ۱۱ و جمیع اموال سدوم و عموره را با تمامی ماکولات آنهاگرفته،
برفتند. ۱۲ و لوط، برادرزاده ابرام را که درسدوم ساکن بود، با آنچه داشت
برداشته، رفتند. ۱۳ و یکی که نجات یافته بود آمده، ابرام عبرانی را خبر
داد. و او در بلوطستان ممری آموری که برادر اشکول و عانر بود، ساکن
بود. وایشان با ابرام هم عهد بودند. ۱۴ چون ابرام ازاسیری برادر خود آگاهی
یافت، سیصد و هجده تن از خانه زادان کارآزموده خود را بیرون آورده، در
عقب ایشان تا دان بتاخت. ۱۵ شبانگاه، او وملازمانش، بر ایشان فرقه فرقه
شده، ایشان راشکست داده، تا به حوبه که به شمال دمشق واقع است،
تعاقب نمودند. ۱۶ و همه اموال را بازگرفت، و برادر خود، لوط و اموال او
را نیز با زنان و مردان باز آورد. ۱۷ و بعد از مراجعت وی از شکست دادن
کدرلاعمر و ملوکی که با وی بودند، ملک سدوم تابه وادی شاوه، که وادی
الملک باشد، به استقبال وی بیرون آمد. ۱۸ و ملکیصدق، ملک سالیم،
نان و شراب بیرون آورد. و او کاهن خدای تعالی بود، ۱۹ و او را مبارک
خوانده، گفت: «مبارک باد ابرام ازجانب خدای تعالی، مالک آسمان و
زمین. ۲۰ و متبارک باد خدای تعالی، که دشمنانت را به‌دست تسلیم
کرد.» و او را از هر چیز، ده‌یک داد. ۲۱ و ملک سدوم به ابرام گفت:
«مردم را به من واگذار و اموال را برای خود نگاه دار.» ۲۲ ابرام به ملک
سدوم گفت: «دست خود را به یهوه خدای تعالی، مالک آسمان و زمین،
برافراشتم، ۲۳ که ازاموال تو رشته‌ای یا دوال نعلینی بر نگیرم، مباداگویی
"من ابرام را دولتمند ساختم". ۲۴ مگر فقطآنچه جوانان خوردند و بهره
عانر و اشکول وممری که همراه من رفتند، ایشان بهره خود رابردارند.»

۱۵ بعد از این وقایع، کلام خداوند درروویا، به ابرام رسیده، گفت:
«ای ابرام مترس، من سپر تو هستم، و اجر بسیار عظیم تو.» ۲ ابرام
گفت: «ای خداوند یهوه، مرا چه خواهی داد، و من بی‌اولاد می‌روم، و
مختارخانه‌ام، این العاذار دمشقی است؟» ۳ و ابرام گفت: «اینک مرا
نسلی ندادی، و خانه زادم وارث من است.» ۴ در ساعت، کلام خداوند
به وی دررسیده، گفت: «این وارث تو نخواهد بود، بلکه کسی‌که از
صلب تو درآید، وارث تو خواهدبود.» ۵ و او را بیرون آورده، گفت:
«اکنون بسوی آسمان بنگر و ستارگان را بشمار، هرگاه آنها راتوانی شمرد.»
پس به وی گفت: «ذریت تو چنین خواهد بود.» ۶ و به خداوند ایمان
آورد، و او، این را برای وی عدالت محسوب کرد. ۷ پس وی راگفت:
«من هستم یهوه که تو را از اور کلدانیان بیرون آوردم، تا این زمین را به
ارثیت، به تو بخشم.» ۸ گفت: «ای خداوند یهوه، به چه نشان بدانم که
وارث آن خواهم بود؟» ۹ به وی گفت: «گوساله ماده سه ساله و بز ماده
سه ساله و قوچی سه ساله و قمری و کبوتری برای من بگیر.» ۱۰ پس این
همه را بگرفت، و آنها را از میان، دوپاره کرد، و هر پاره‌ای را مقابل جفتش
گذاشت، لکن مرغان را پاره نکرد. ۱۱ و چون لاشخورها برلاشه‌ها فرود
آمدند، ابرام آنها را راند. ۱۲ و چون آفتاب غروب می‌کرد، خوابی گران بر
ابرام مستولی شد، و اینک تاریکی ترسناک سخت، اورا فرو گرفت. ۱۳
پس به ابرام گفت: «یقین بدان که ذریت تو در زمینی که از آن ایشان
نباشد، غریب خواهند بود، و آنها را بندگی خواهند کرد، و آنهاچهارصد
سال ایشان را مظلوم خواهند داشت. ۱۴ و بر آن امتی که ایشان بندگان
آنها خواهند بود، من داوری خواهم کرد. و بعد از آن با اموال بسیاربیرون
خواهند آمد. ۱۵ و تو نزد پدران خود به سلامتی خواهی رفت، و درپیری
نیکو مدفون خواهی شد. ۱۶ و در پشت چهارم بدینجاخواهند برگشت،
زیرا گناه اموریان هنوز تمام نشده است.» ۱۷ و واقع شد که چون آفتاب
غروب کرده بودو تاریک شد، تنوری پر دود و چراغی مشتعل ازمیان آن
پاره‌ها گذر نمود. ۱۸ در آن روز، خداوندبا ابرام عهد بست و گفت: «این
زمین را از نهر مصرتا به نهر عظیم، یعنی نهر فرات، به نسل توبخشیده‌ام،
۱۹ یعنی قینیان و قنزیان و قدمونیان وحتیان و فرزیان و رفائیان، ۲۰ و اموریان
و کنعانیان و جرجاشیان و یبوسیان را.»

۱۶ و ساراى، زوجه ابرام، براى وى فرزندى نیاورد. و او را کنیزى
مصرى، هاجر نام بود. ۲ پس سارای به ابرام گفت: «اینک خداوند مرا از
زاییدن باز داشت. پس به کنیز من درآى، شاید از او بنا شوم.» و ابرام
سخن سارای را قبول نمود. ۳ و چون ده سال از اقامت ابرام درزمین کنعان
سپرى شد، سارای زوجه ابرام، کنیزخود هاجر مصرى را برداشته، او را به
شوهرخود، ابرام، به زنى داد. ۴ پس به هاجر درآمد و اوحامله شد. و چون
دید که حامله است، خاتونش بنظر وى حقیر شد. ۵ و سارای به ابرام
گفت: «ظلم من بر تو باد! من کنیز خود را به آغوش تو دادم وچون آثار
حمل در خود دید، در نظر او حقیرشدم. خداوند در میان من و تو داورى
کند.» ۶ ابرام به سارای گفت: «اینک کنیز تو به‌دست توست، آنچه
پسند نظر تو باشد با وى بکن.» پس چون سارای با وى بناى سختى نهاد،
او از نزد وى بگریخت. ۷ و فرشته خداوند او را نزد چشمه آب دربیابان،
یعنى چشمه‌اى که به راه شور است، یافت. ۸ و گفت: «اى هاجر کنیز
سارای، از کجا آمدى وکجا مى‌روى؟» گفت: «من از حضور خاتون
خودسارای گریخته‌ام.» ۹ فرشته خداوند به وى گفت: «نزد خاتون خود
برگرد و زیر دست او مطیع شو.» ۱۰ و فرشته خداوند به وى گفت:
«ذریت تو رابسیار افزون گردانم، به حدى که از کثرت به شماره نیایند.»
۱۱ و فرشته خداوند وى را گفت: «اینک حامله هستى و پسرى خواهى
زایید، و او را اسماعیل نام خواهى نهاد، زیرا خداوند تظلم تو را شنیده
است. ۱۲ و او مردى وحشى خواهدبود، دست وى به ضد هر کس و
دست هر کس به ضد او، و پیش روى همه برادران خود ساکن خواهد
بود.» ۱۳ و او، نام خداوند را که با وى تکلم کرد، «انت ایل رئى»
خواند، زیرا گفت: «آیا اینجانیز به عقب او که مرا مى‌بیند، نگریستم.» ۱۴
از این سبب آن چاه را «بئرلحى رئى» نامیدند، اینک درمیان قادش و بارد
است. ۱۵ و هاجر از ابرام پسرى زایید، و ابرام پسر خود را که هاجر زایید،

اسماعیل نام نهاد. ۱۶ و ابرام هشتاد و شش ساله بود چون هاجر اسماعیل
را برای ابرام بزاد.

۱۷ و چون ابرام نود و نه ساله بود، خداوندبر ابرام ظاهر شده، گفت:
«من هستم خدای قادر مطلق، پیش روی من بخرام و کامل شو، ۲ و عهد
خویش را در میان خود و تو خواهم بست، و تو را بسیاربسیار کثیر خواهم
گردانید.» ۳ آنگاه ابرام به روی درافتاد و خدا به وی خطاب کرده، گفت:
۴ «اما من اینک عهد من با توست و توپدر امت های بسیار خواهی بود.
۵ و نام تو بعد ازاین ابرام خوانده نشود بلکه نام تو ابراهیم خواهدبود، زیرا
که تو را پدر امت های بسیار گردانیدم. ۶ و تو را بسیار بارور نمایم و
امت‌ها از تو پدیدآورم و پادشاهان از تو به وجود آیند. ۷ و عهدخویش را در
میان خود و تو، و ذریتت بعد از تو، استوار گردانم که نسلا بعد نسل عهد
جاودانی باشد، تا تو را و بعد از تو ذریت تو را خدا باشم. ۸ وزمین غربت
تو، یعنی تمام زمین کنعان را، به تو و بعد از تو به ذریت تو به ملکیت
ابدی دهم، وخدای ایشان خواهم بود.» ۹ پس خدا به ابراهیم گفت: «و
اما تو عهد مرا نگاه دار، تو و بعد از توذریت تو در نسلهای ایشان. ۱۰ این
است عهد من که نگاه خواهید داشت، در میان من و شما و ذریت تو بعد
از تو هر ذکوری از شما مختون شود، ۱۱ وگوشت قلفه خود را مختون
سازید، تا نشان آن عهدی باشد که در میان من و شماست. ۱۲ هر
پسرهشت روزه از شما مختون شود. هر ذکوری درنسلهای شما، خواه خانه
زاد خواه زرخرید، ازاولاد هر اجنبی که از ذریت تو نباشد، ۱۳ هرخانه زاد تو
و هر زر خرید تو البته مختون شود تاعهد من در گوشت شما عهد جاودانی
باشد. ۱۴ واما هر ذکور نامختون که گوشت قلفه او ختنه نشود، آن کس
از قوم خود منقطع شود، زیرا که عهد مرا شکسته است.» ۱۵ و خدا به
ابراهیم گفت: «اما زوجه توسارای، نام او را سارای مخوان، بلکه نام او
ساره باشد. ۱۶ و او را برکت خواهم داد و پسری نیز ازوی به تو خواهم
بخشید. او را برکت خواهم داد وامتها از وی به وجود خواهند آمد، و ملوک
امتهااز وی پدید خواهند شد.» ۱۷ آنگاه ابراهیم به روی درافتاده، بخندید
و در دل خود گفت: «آیابرای مرد صد ساله پسری متولد شود و ساره درنود
سالگی بزاید؟» ۱۸ و ابراهیم به خدا گفت: «کاش که اسماعیل در حضور
تو زیست کند.» ۱۹ خدا گفت: «به تحقیق زوجه ات ساره برای توپسری
خواهد زایید، و او را اسحاق نام بنه، و عهدخود را با وی استوار خواهم
داشت، تا با ذریت اوبعد از او عهد ابدی باشد. ۲۰ و اما در خصوص
اسماعیل، تو را اجابت فرمودم. اینک او را برکت داده، بارور گردانم، و او
را بسیار کثیر گردانم. دوازده رئیس از وی پدید آیند، و امتی عظیم ازوی
بوجود آورم. ۲۱ لکن عهد خود را با اسحاق استوار خواهم ساخت، که
ساره او را بدین وقت در سال آینده برای تو خواهد زایید.» ۲۲ و چون خدا
از سخن‌گفتن با وی فارغ شد، از نزد ابراهیم صعود فرمود. ۲۳ و ابراهیم
پسر خود، اسماعیل وهمه خانه زادان و زرخریدان خود را، یعنی هرذکوری
که در خانه ابراهیم بود، گرفته، گوشت قلفه ایشان را در همان روز ختنه
کرد، چنانکه خدا به وی امر فرموده بود. ۲۴ و ابراهیم نود و نه ساله بود،
وقتی که گوشت قلفه‌اش مختون شد. ۲۵ و پسرش، اسماعیل سیزده ساله
بود هنگامی که گوشت قلفه‌اش مختون شد. ۲۶ در همان روزابراهیم و
پسرش، اسماعیل مختون گشتند. ۲۷ وهمه مردان خانه‌اش، خواه خانه زاد،
خواه زرخرید از اولاد اجنبی، با وی مختون شدند.

۱۸ و خداوند در بلوطستان ممری، بروی ظاهر شد، و او در گرمای روز
به درخیمه نشسته بود. ۲ ناگاه چشمان خود را بلندکرده، دید که اینک
سه مرد در مقابل اوایستاده‌اند. و چون ایشان را دید، از در خیمه به استقبال
ایشان شتافت، و رو بر زمین نهاد ۳ و گفت: «ای مولا، اکنون اگر منظور
نظر تو شدم، از نزدبنده خود مگذر، ۴ اندک آبی بیاورند تا پای خودرا
شسته، در زیر درخت بیارامید، ۵ و لقمه نانی بیاورم تا دلهای خود را تقویت
دهید و پس از آن روانه شوید، زیرا برای همین، شما را بر بنده خودگذر
افتاده است.» گفتند: «آنچه گفتی بکن.» ۶ پس ابراهیم به خیمه، نزد
ساره شتافت و گفت: «سه کیل از آرد میده بزودی حاضر کن و آن را
خمیرکرده، گرده‌ها بساز.» ۷ و ابراهیم به سوی رمه شتافت و گوساله نازک
خوب گرفته، به غلام خودداد تا بزودی آن را طبخ نماید. ۸ پس کره و شیر
وگوساله‌ای را که ساخته بود، گرفته، پیش روی ایشان گذاشت، و خود در
مقابل ایشان زیردرخت ایستاد تا خوردند. ۹ به وی گفتند: «زوجه ات ساره
کجاست؟» گفت: «اینک درخیمه است.» ۱۰ گفت: «البته موافق زمان
حیات، نزد تو خواهم برگشت، و زوجه ات ساره را پسری خواهد شد.» و
ساره به در خیمه‌ای که در عقب اوبود، شنید. ۱۱ و ابراهیم و ساره پیر و
سالخورده بودند، و عادت زنان از ساره منقطع شده بود. ۱۲ پس ساره در
دل خود بخندید و گفت: «آیا بعداز فرسودگی‌ام مرا شادی خواهد بود، و
آقایم نیزپیر شده است؟» ۱۳ و خداوند به ابراهیم گفت: «ساره برای چه
خندید؟» و گفت: «آیا فی الحقیقه خواهم زایید و حال آنکه پیر هستم؟»
۱۴ «مگرهیچ امری نزد خداوند مشکل است؟ در وقت موعود، موافق زمان
حیات، نزد تو خواهم برگشت و ساره را پسری خواهد شد.» ۱۵ آنگاه
ساره انکار کرده، گفت: «نخندیدم»، چونکه ترسید. گفت: «نی، بلکه
خندیدی.» ۱۶ پس، آن مردان از آنجا برخاسته، متوجه سدوم شدند،
و ابراهیم ایشان را مشایعت نمود. ۱۷ و خداوند گفت: «آیا آنچه من
می‌کنم ازابراهیم مخفی دارم؟ ۱۸ و حال آنکه از ابراهیم هرآینه امتی بزرگ
و زورآور پدید خواهد آمد، وجمیع امت های جهان از او برکت خواهند
یافت. ۱۹ زیرا او را می‌شناسم که فرزندان و اهل خانه خود را بعد از خود
امر خواهد فرمود تا طریق خداوند را حفظ نمایند، و عدالت و انصاف را
بجاآورند، تا خداوند آنچه به ابراهیم گفته است، به وی برساند.» ۲۰ پس
خداوند گفت: «چونکه فریاد سدوم و عموره زیاد شده است، و خطایای
ایشان بسیار گران، ۲۱ اکنون نازل می‌شوم تا ببینم موافق این فریادی که به
من رسیده، بالتمام کرده اندوالا خواهم دانست.» ۲۲ آنگاه آن مردان از
آنجابسوی سدوم متوجه شده، برفتند. و ابراهیم درحضور خداوند هنوز
ایستاده بود. ۲۳ و ابراهیم نزدیک آمده، گفت: «آیا عادل را با شریر هلاک
خواهی کرد؟ ۲۴ شاید در شهر پنجاه عادل باشند، آیا آن را هلاک خواهی

کرد و آن مکان را بخاطرآن پنجاه عادل که در آن باشند، نجات نخواهی
داد؟ ۲۵ حاشا از تو که مثل این کار بکنی که عادلان را با شریران هلاک
سازی و عادل و شریر مساوی باشند. حاشا از تو آیا داور تمام جهان،
انصاف نخواهد کرد؟» ۲۶ خداوند گفت: «اگر پنجاه عادل در شهر
سدوم یابم هر آینه تمام آن مکان را به‌خاطر ایشان رهایی دهم.» ۲۷ ابراهیم
در جواب گفت: «اینک من که خاک و خاکستر هستم جرات کردم که
به خداوند سخن گویم. ۲۸ شاید از آن پنجاه عادل پنج کم باشد، آیا تمام
شهر را بسبب پنج، هلاک خواهی کرد؟» گفت: «اگرچهل و پنج در آنجا
یابم، آن را هلاک نکنم.» ۲۹ بار دیگر بدو عرض کرده، گفت: «هر گاه
در آنجا چهل یافت شوند؟» گفت: «به‌خاطر چهل آن را نکنم.» ۳۰
گفت: «زنهار غضب خداوند افروخته نشود تاسخن گویم، شاید در آنجا
سی پیدا شوند؟» گفت: «اگر در آنجا سی یابم، این کار را نخواهم
کرد.» ۳۱ گفت: «اینک جرات کردم که به خداوندعرض کنم. اگر
بیست در آنجا یافت شوند؟» گفت: «به‌خاطر بیست آن را هلاک نکنم.»
۳۲ گفت: «خشم خداوند، افروخته نشود تا این دفعه را فقط عرض کنم،
شاید ده در آنجا یافت شوند؟» گفت: «به‌خاطر ده آن را هلاک نخواهم
ساخت.» ۳۳ پس خداوند چون گفتگو را با ابراهیم به اتمام رسانید، برفت
و ابراهیم به مکان خویش مراجعت کرد.

۱۹ و وقت عصر، آن دو فرشته وارد سدوم شدند، و لوط به دروازه
سدوم نشسته بود. و چون لوط ایشان را بدید، به استقبال ایشان برخاسته،
رو بر زمین نهاد ۲ و گفت: «اینک اکنون‌ای آقایان من، به خانه بنده خود
بیایید، و شب رابسر برید، و پایهای خود را بشویید و بامدادان برخاسته، راه
خود را پیش گیرید.» گفتند: «نی، بلکه شب را در کوچه بسر بریم.» ۳
اما چون ایشان را الحاح بسیار نمود، با او آمده، به خانه‌اش داخل شدند،
و برای ایشان ضیافتی نمود و نان فطیرپخت، پس تناول کردند. ۴ و به
خواب هنوز نرفته بودند که مردان شهر، یعنی مردم سدوم، از جوان و پیر،
تمام قوم از هر جانب، خانه وی را احاطه کردند. ۵ و به لوط ندا درداده،
گفتند: «آن دو مرد که امشب به نزد تو درآمدند، کجا هستند؟ آنها رانزد ما
بیرون آور تا ایشان را بشناسیم.» ۶ آنگاه لوط نزد ایشان، بدرگاه بیرون آمد
و در را از عقب خود ببست ۷ و گفت: «ای برادران من، زنهار بدی
مکنید. ۸ اینک من دو دختر دارم که مرد رانشناخته‌اند. ایشان را الان نزد
شما بیرون آورم وآنچه در نظر شما پسند آید، با ایشان بکنید. لکن کاری
بدین دو مرد ندارید، زیرا که برای همین زیرسایه سقف من آمده‌اند.» ۹
گفتند: «دور شو.» وگفتند: «این یکی آمد تا نزیل ما شود و پیوسته داوری
می‌کند. الان با تو از ایشان بدتر کنیم.» پس بر آن مرد، یعنی لوط،
بشدت هجوم آورده، نزدیک آمدند تا در را بشکنند. ۱۰ آنگاه آن دو
مرد، دست خود را پیش آورده، لوط را نزد خود به خانه درآوردند و در
رابستند. ۱۱ اما آن اشخاصی را که به در خانه بودند، از خرد و بزرگ، به
کوری مبتلا کردند، که ازجستن در، خویشتن را خسته ساختند. ۱۲ و آن
دومرد به لوط گفتند: «آیا کسی دیگر دراینجا داری؟ دامادان و پسران و
دختران خود و هرکه را درشهر داری، از این مکان بیرون آور، ۱۳ زیرا
که مااین مکان را هلاک خواهیم ساخت، چونکه فریادشدید ایشان به
حضور خداوند رسیده و خداوندما را فرستاده است تا آن را هلاک کنیم.»
۱۴ پس لوط بیرون رفته، با دامادان خود که دختران او راگرفتند، مکالمه
کرده، گفت: «برخیزید و از این مکان بیرون شوید، زیرا خداوند این شهر
را هلاک می‌کند.» اما بنظر دامادان مسخره آمد. ۱۵ و هنگام طلوع
فجر، آن دو فرشته، لوط را شتابانیده، گفتند: «برخیز و زن خود را با این
دودختر که حاضرند بردار، مبادا در گناه شهر هلاک شوی.» ۱۶ و چون
تاخیر می‌نمود، آن مردان، دست او و دست زنش و دست هر دو دخترش
راگرفتند، چونکه خداوند بر وی شفقت نمود و اورا بیرون آورده، در خارج
شهر گذاشتند. ۱۷ وواقع شد چون ایشان را بیرون آورده بودند که یکی
به وی گفت: «جان خود را درباب و از عقب منگر، و در تمام وادی
مایست، بلکه به کوه بگریز، مبادا هلاک شوی.» ۱۸ لوط بدیشان گفت:
«ای آقاچنین مباد! ۱۹ همانا بنده ات در نظرت التفات یافته است و
احسانی عظیم به من کردی که جانم را رستگار ساختی، و من قدرت آن
ندارم که به کوه فرار کنم، مبادا این بلا مرا فروگیرد و بمیرم. ۲۰ اینک این
شهر نزدیک است تا بدان فرار کنم، ونیز صغیر است. اذن بده تا بدان فرار
کنم. آیا صغیرنیست، تا جانم زنده ماند.» ۲۱ بدو گفت: «اینک دراین
امر نیز تو را اجابت فرمودم، تا شهری را که سفارش آن را نمودی، واژگون
نسازم. ۲۲ بدان جابزودی فرار کن، زیرا که تا تو بدانجا نرسی، هیچ نمی
توانم کرد.» از این سبب آن شهر مسمی به صوغر شد. ۲۳ و چون آفتاب
بر زمین طلوع کرد، لوط به صوغر داخل شد. ۲۴ آنگاه خداوند برسدوم و
عموره، گوگرد و آتش، از حضورخداوند از آسمان بارانید. ۲۵ و آن شهرها،
و تمام وادی، و جمیع سکنه شهرها و نباتات زمین راواژگون ساخت. ۲۶
اما زن او، از عقب خودنگریسته، ستونی از نمک گردید. ۲۷ بامدادان،
ابراهیم برخاست و به سوی آن مکانی که در آن به حضور خداوند ایستاده
بود، رفت. ۲۸ و چون به سوی سدوم و عموره، و تمام زمین وادی نظر
انداخت، دید که اینک دود آن زمین، چون دود کوره بالا می‌رود. ۲۹ و
هنگامی که خدا، شهرهای وادی را هلاک کرد، خدا، ابراهیم را به یاد
آورد، و لوط را از آن انقلاب بیرون آورد، چون آن شهرهایی را که لوط در
آنهاساکن بود، واژگون ساخت. ۳۰ و لوط از صوغر برآمد و با دو دختر
خوددر کوه ساکن شد زیرا ترسید که در صوغر بماند. پس با دو دختر خود
در مغاره سکنی گرفت. ۳۱ ودختر بزرگ به کوچک گفت: «پدر ما پیر
شده ومردی بر روی زمین نیست که برحسب عادت کل جهان، به ما
درآید. ۳۲ بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم، و با او هم بستر شویم،
تا نسلی از پدرخود نگاه داریم.» ۳۳ پس در همان شب، پدر خودرا
شراب نوشانیدند، و دختر بزرگ آمده با پدرخویش همخواب شد، و او از
خوابیدن وبرخاستن وی آگاه نشد. ۳۴ و واقع شد که روزدیگر، بزرگ به
کوچک گفت: «اینک دوش با پدرم همخواب شدم، امشب نیز او را
شراب بنوشانیم، و تو بیا و با وی همخواب شو، تا نسلی از پدرخود نگاه
داریم.» ۳۵ آن شب نیز پدر خود راشراب نوشانیدند، و دختر کوچک

همخواب وی شد، و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد. ۳۶ پس هر
دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند. ۳۷ و آن بزرگ، پسری زاییده، او را
موآب نام نهاد، و او تا امروز پدر موآبیان است. ۳۸ و کوچک نیز پسری
بزاد، و او را بن عمی نام نهاد. وی تا بحال پدر بنی عمون است.

۲۰ پس ابراهیم از آنجا بسوی ارض جنوبی کوچ کرد، و در میان قادش
وشور، ساکن شد و در جرار منزل گرفت. ۲ وابراهیم در خصوص زن خود،
ساره، گفت که «اوخواهر من است.» و ابی ملک، ملک جرار، فرستاده،
ساره را گرفت. ۳ و خدا در رویای شب، بر ابی ملک ظاهر شده، به وی
گفت: «اینک تومرده‌ای بسبب این زن که گرفتی، زیرا که زوجه دیگری
می‌باشد.» ۴ و ابی ملک، هنوز به اونزدیکی نکرده بود. پس گفت: «ای
خداوند، آیاامتی عادل را هلاک خواهی کرد؟ ۵ مگر او به من نگفت که
"او خواهر من است"، و او نیز خود گفت که "او برادر من است؟" به
ساده دلی و پاک دستی خود این را کردم.» ۶ خدا وی را در رویا گفت:
«من نیز می‌دانم که این را به ساده دلی خود کردی، و من نیز تو را نگاه
داشتم که به من خطا نورزی، و از این سبب نگذاشتم که او را لمس
نمایی. ۷ پس الان زوجه این مرد را رد کن، زیرا که او نبی است، وبرای تو
دعا خواهد کرد تا زنده بمانی، و اگر او رارد نکنی، بدان که تو و هرکه از
آن تو باشد، هرآینه خواهید مرد.» ۸ بامدادان، ابی ملک برخاسته، جمیع
خادمان خود را طلبیده، همه این امور را به سمع ایشان رسانید، و ایشان
بسیار ترسان شدند. ۹ پس ابی ملک، ابراهیم را خوانده، بدو گفت: «به
ما چه کردی؟ و به تو چه گناه کرده بودم، که بر من و بر مملکت من
گناهی عظیم آوردی و کارهای ناکردنی به من کردی؟» ۱۰ و ابی ملک به
ابراهیم گفت: «چه دیدی که این کار را کردی؟» ۱۱ ابراهیم گفت: «زیرا
گمان بردم که خداترسی در این مکان نباشد، و مرا به جهت زوجه‌ام
خواهند کشت. ۱۲ وفی الواقع نیز او خواهر من است، دختر پدرم، اما نه
دختر مادرم، و زوجه من شد. ۱۳ و هنگامی که خدا مرا از خانه پدرم آواره
کرد، او را گفتم: احسانی که به من باید کرد، این است که هر جابرویم،
درباره من بگویی که او برادر من است.» ۱۴ پس ابی ملک، گوسفندان و
گاوان و غلامان وکنیزان گرفته، به ابراهیم بخشید، و زوجه‌اش ساره را به وی
رد کرد. ۱۵ و ابی ملک گفت: «اینک زمین من پیش روی توست، هر جا
که پسند نظرت افتد، ساکن شو.» ۱۶ و به ساره گفت: «اینک هزار
مثقال نقره به برادرت دادم، همانا او برای تو پرده چشم است، نزد همه
کسانی که با تو هستند، و نزد همه دیگران، پس انصاف تو داده شد.»
۱۷ و ابراهیم نزدخدا دعا کرد. و خدا ابی ملک، و زوجه او وکنیزانش را
شفا بخشید، تا اولاد بهم رسانیدند، ۱۸ زیرا خداوند، رحم های تمام اهل
بیت ابی ملک را بخاطر ساره، زوجه ابراهیم بسته بود.

۲۱ و خداوند برحسب وعده خود، ازساره تفقد نمود، و خداوند، آنچه
به ساره گفته بود، بجا آورد. ۲ و ساره حامله شده، ازابراهیم درپیری‌اش،
پسری زایید، در وقتی که خدا به وی گفته بود. ۳ و ابراهیم، پسر مولود
خودرا، که ساره از وی زایید، اسحاق نام نهاد. ۴ و ابراهیم پسر خود
اسحاق را، چون هشت روزه بود، مختون ساخت، چنانکه خدا او را امر
فرموده بود. ۵ و ابراهیم، در هنگام ولادت پسرش، اسحاق، صد ساله بود.
۶ و ساره گفت: «خدا خنده برای من ساخت، و هرکه بشنود، با من
خواهدخندید.» ۷ و گفت: «که بود که به ابراهیم بگوید، ساره اولاد را
شیر خواهد داد؟ زیرا که پسری برای وی، درپیری‌اش زاییدم.» ۸ و آن پسر
نموکرد، تا او را از شیر باز گرفتند. و در روزی که اسحاق را از شیر باز
داشتند، ابراهیم ضیافتی عظیم کرد. ۹ آنگاه ساره، پسر هاجر مصری را که
ازابراهیم زاییده بود، دید که خنده می‌کند. ۱۰ پس به ابراهیم گفت: «این
کنیز را با پسرش بیرون کن، زیرا که پسر کنیز با پسر من اسحاق، وارث
نخواهد بود.» ۱۱ اما این امر، بنظر ابراهیم، درباره پسرش بسیار سخت
آمد. ۱۲ خدا به ابراهیم گفت: «درباره پسر خود و کنیزت، بنظرت سخت
نیاید، بلکه هرآنچه ساره به تو گفته است، سخن او رابشنو، زیرا که ذریت
تو از اسحاق خوانده خواهدشد. ۱۳ و از پسر کنیز نیز امتی بوجود آورم،
زیراکه او نسل توست.» ۱۴ بامدادان، ابراهیم برخاسته، نان و مشکی از
آب گرفته، به هاجر داد، و آنها را بر دوش وی نهاد، و او را با پسر روانه
کرد. پس رفت، و در بیابان بئرشبع می‌گشت. ۱۵ وچون آب مشک تمام
شد، پسر را زیر بوته‌ای گذاشت. ۱۶ و به مسافت تیر پرتابی رفته، در مقابل
وی بنشست، زیرا گفت: «موت پسر را نبینم.» و در مقابل او نشسته، آواز
خود را بلند کرد وبگریست. ۱۷ و خدا، آواز پسر را بشنید، و فرشته خدا از
آسمان، هاجر را ندا کرده، وی را گفت: «ای هاجر، تو را چه شد؟ ترسان
مباش، زیراخدا، آواز پسر را در آنجایی که اوست، شنیده است. ۱۸ برخیز
و پسر را برداشته، او را به‌دست خود بگیر، زیرا که از او، امتی عظیم
بوجودخواهم آورد.» ۱۹ و خدا چشمان او را باز کرد تاچاه آبی دید. پس
رفته، مشک را از آب پر کرد، وپسر را نوشانید. ۲۰ و خدا با آن پسر
می‌بود. و اونمو کرده، ساکن صحرا شد، و در تیراندازی بزرگ گردید. ۲۱
و در صحرای فاران، ساکن شد. ومادرش زنی از زمین مصر برایش گرفت.
۲۲ و واقع شد، در آن زمانی که ابی ملک، وفیکول، که سپهسالار او بود،
ابراهیم را عرض کرده، گفتند که «خدا در آنچه می‌کنی با توست. ۲۳
اکنون برای من، در اینجا به خدا سوگند بخور، که با من و نسل من و
ذریت من خیانت نخواهی کرد، بلکه برحسب احسانی که با تو کرده‌ام، با
من و با زمینی که در آن غربت پذیرفتی، عمل خواهی نمود.» ۲۴ ابراهیم
گفت: «من سوگند می‌خورم.» ۲۵ و ابراهیم ابی ملک را تنبیه کرد، بسبب
چاه آبی که خادمان ابی ملک، از او به زور گرفته بودند. ۲۶ ابی ملک
گفت: «نمی دانم کیست که این کار راکرده است، و تو نیز مرا خبر
ندادی، و من هم تاامروز نشنیده بودم.» ۲۷ و ابراهیم، گوسفندان وگاوان
گرفته، به ابی ملک داد، و با یکدیگر عهدبستند. ۲۸ و ابراهیم، هفت بره
از گله جدا ساخت. ۳۰ گفت: «که این هفت بره ماده را از دست من
قبول فرمای، تا شهادت باشدکه این چاه را من حفر نمودم.» ۳۱ از این
سبب، آن مکان را، بئرشبع نامید، زیرا که در آنجا با یکدیگرقسم خوردند.
۳۲ و چون آن عهد را در بئرشبع بسته بودند، ابی ملک با سپهسالار خود
فیکول برخاسته، به زمین فلسطینیان مراجعت کردند. ۳۳ و ابراهیم در

بئرشبع، شوره کزی غرس نمود، ودر آنجا به نام یهوه، خدای سرمدی، دعا نمود. ۳۴ پس ابراهیم در زمین فلسطینیان، ایام بسیاری بسر برد.

۲۲ و واقع شد بعد از این وقایع، که خداابراهیم را امتحان کرده، بدو گفت: «ای ابراهیم!» عرض کرد: «لبیک.» ۲ گفت: «اکنون پسرخود را، که یگانه توست و او را دوست می‌داری، یعنی اسحاق را بردار و به زمین موریا برو، و او رادر آنجا، بر یکی از کوههایی که به تو نشان می‌دهم، برای قربانی سوختنی بگذران.» ۳ بامدادان، ابراهیم برخاسته، الاغ خود رابیاراست، و دو نفر از نوکران خود را، با پسرخویش اسحاق، برداشته و هیزم برای قربانی سوختنی، شکسته، روانه شد، و به سوی آن مکانی که خدا او را فرموده بود، رفت. ۴ و در روزسوم، ابراهیم چشمان خود را بلند کرده، آن مکان را از دور دید. ۵ آنگاه ابراهیم، به خادمان خودگفت: «شما در اینجا نزد الاغ بمانید، تا من با پسربدانجا رویم، و عبادت کرده، نزد شما بازآییم.» ۶ پس ابراهیم، هیزم قربانی سوختنی را گرفته، بر پسر خود اسحاق نهاد، و آتش و کارد را به‌دست خود گرفت؛ و هر دو با هم می‌رفتند. ۷ واسحاق پدر خود، ابراهیم را خطاب کرده، گفت: «ای پدر من!» گفت: «ای پسر من لبیک؟» گفت: «اینک آتش و هیزم، لکن بره قربانی کجاست؟» ۸ ابراهیم گفت: «ای پسر من، خدا بره قربانی رابرای خود مهیا خواهد ساخت.» و هر دو با هم رفتند. ۹ چون بدان مکانی که خدا بدو فرموده بود، رسیدند، ابراهیم در آنجا مذبح را بنا نمود، و هیزم را بر هم نهاد، و پسر خود، اسحاق را بسته، بالای هیزم، بر مذبح گذاشت. ۱۰ و ابراهیم، دست خودرا دراز کرده، کارد را گرفت، تا پسر خویش را ذبح نماید. ۱۱ در حال، فرشته خداوند از آسمان وی را ندا درداد و گفت: «ای ابراهیم! ای ابراهیم!» عرض کرد: «لبیک.» ۱۲ گفت: «دست خود را برپسر دراز مکن، و بدو هیچ مکن، زیرا که الان دانستم که تو از خدا می‌ترسی، چونکه پسر یگانه خود را از من دریغ نداشتی.» ۱۳ آنگاه، ابراهیم، چشمان خود را بلند کرده، دید که اینک قوچی، در عقب وی، در بیشه‌ای، به شاخهایش گرفتارشده. پس ابراهیم رفت و قوچ را گرفته، آن را درعوض پسر خود، برای قربانی سوختنی گذرانید. ۱۴ و ابراهیم آن موضع را «یهوه یری» نامید، چنانکه تا امروز گفته می‌شود: «در کوه، یهوه، دیده خواهد شد.» ۱۵ بار دیگر فرشته خداوند، به ابراهیم ازآسمان ندا درداد ۱۶ و گفت: «خداوند می‌گوید: به ذات خود قسم می‌خورم، چونکه این کار را کردی و پسر یگانه خود را دریغ نداشتی، ۱۷ هرآینه تو را برکت دهم، و ذریت تو را کثیر سازم، مانند ستارگان آسمان، و مثل ریگهایی که بر کناره دریاست. و ذریت تو دروازه های دشمنان خود رامتصرف خواهند شد. ۱۸ و از ذریت تو، جمیع امتهای زمین برکت خواهند یافت، چونکه قول مرا شنیدی.» ۱۹ پس ابراهیم نزد نوکران خودبرگشت، و ایشان برخاسته، به بئرشبع با هم آمدند، و ابراهیم در بئرشبع ساکن شد. ۲۰ و واقع شد بعد از این امور، که به ابراهیم خبر داده، گفتند: «اینک ملکه نیز برای برادرت ناحور، پسران زاییده است. ۲۱ یعنی نخست زاده او عوص، و برادرش بوز و قموئیل، پدر ارام، ۲۲ وکاسد و حزو و فلداش و یدلاف و بتوئیل.» ۲۳ وبتوئیل، رفقه را آورده است. این هشت را، ملکه برای ناحور، برادر ابراهیم زایید. ۲۴ و کنیز او که رومه نام داشت، او نیز طابح و جاحم و تاحش ومعکه را زایید.

۲۳ و ایام زندگانی ساره، صد و بیست وهفت سال بود، این است سالهای عمرساره. ۲ و ساره در قریه اربع، که حبرون باشد، درزمین کنعان مرد. و ابراهیم آمد تا برای ساره ماتم و گریه کند. ۳ و ابراهیم از نزد میت خودبرخاست، و بنی حت را خطاب کرده، گفت: ۴ «من نزد شما غریب و نزیل هستم. قبری از نزد خود به ملکیت من دهید، تا میت خود را از پیش روی خود دفن کنم.» ۵ پس بنی حت در جواب ابراهیم گفتند: ۶ «ای مولای من، سخن ما را بشنو. تو درمیان ما رئیس خدا هستی. در بهترین مقبره های ما، میت خود را دفن کن. هیچ کدام از ما، قبرخویش را از تو دریغ نخواهد داشت که میت خودرا دفن کنی.» ۷ پس ابراهیم برخاست، و نزد اهل آن زمین، یعنی بنی حت، تعظیم نمود. ۸ و ایشان را خطاب کرده، گفت: «اگر مرضی شما باشد که میت خود را از نزد خود دفن کنم، سخن مرابشنوید و به عفرون بن صوحار، برای من سفارش کنید، ۹ تا مغاره مکفیله را که از املاک او در کنارزمینش واقع است، به من دهد، به قیمت تمام، درمیان شما برای قبر، به ملکیت من بسپارد.» ۱۰ و عفرون در میان بنی حت نشسته بود. پس عفرون حتی، در مسامع بنی حت، یعنی همه که به دروازه شهر او داخل می‌شدند، در جواب ابراهیم گفت: ۱۱ «ای مولای من، نی، سخن مرا بشنو، آن زمین را به تو می‌بخشم، و مغاره‌ای را که در آن است به تو می‌دهم، بحضور ابنای قوم خود، آن رابه تو می‌بخشم. میت خود را دفن کن.» ۱۲ پس ابراهیم نزد اهل آن زمین تعظیم نمود، ۱۳ و عفرون را به مسامع اهل زمین خطاب کرده، گفت: «اگر تو راضی هستی، التماس دارم عرض مرا اجابت کنی. قیمت زمین را به تو می‌دهم، از من قبول فرمای، تا در آنجا میت خود را دفن کنم.» ۱۴ عفرون در جواب ابراهیم گفت: ۱۵ «ای مولای من، از من بشنو، قیمت زمین چهارصد مثقال نقره است، این در میان من و تو چیست؟ میت خود رادفن کن.» ۱۶ پس ابراهیم، سخن عفرون را اجابت نمود، و آن مبلغی را که در مسامع بنی حت گفته بود، یعنی چهارصد مثقال نقره رایج المعامله، به نزدعفرون وزن کرد. ۱۷ پس زمین عفرون، که درمکفیله، برابر ممری واقع است، یعنی زمین ومغاره‌ای که در آن است، با همه درختانی که در آن زمین، و در تمامی حدود و حوالی آن بود، مقررشد ۱۸ به ملکیت ابراهیم، بحضور بنی حت، یعنی همه که به دروازه شهرش داخل می‌شدند. ۱۹ ازآن پس، ابراهیم، زوجه خود، ساره را در مغاره صحرای مکفیله، در مقابل ممری، که حبرون باشد، در زمین کنعان دفن کرد. ۲۰ و آن صحرا، بامغاره‌ای که در آن است، از جانب بنی حت، به ملکیت ابراهیم، به جهت قبر مقرر شد.

۲۴ و ابراهیم پیر و سالخورده شد، وخداوند، ابراهیم را در هر چیز برکت داد. ۲ و ابراهیم به خادم خود، که بزرگ خانه وی، و بر تمام مایملک او مختار بود، گفت: «اکنون دست خود را زیر ران من بگذار. ۳

و به یهوه، خدای آسمان و خدای زمین، تو را قسم می‌دهم، که زنی برای
پسرم از دختر کنعانیان، که در میان ایشان ساکنم، نگیری، ۴ بلکه به
ولایت من و به مولدم بروی، و از آنجا زنی برای پسرم اسحاق بگیری.» ۵
خادم به وی گفت: «شاید آن زن راضی نباشد که با من بدین زمین بیاید؟
آیا پسرت را بدان زمینی که از آن بیرون آمدی، بازبرم؟» ۶ ابراهیم وی را
گفت: «زنهار، پسر مرا بدانجا باز مبری. ۷ یهوه، خدای آسمان، که مرا
از خانه پدرم و اززمین مولد من، بیرون آورد، و به من تکلم کرد، وقسم
خورده، گفت: "که این زمین را به ذریت توخواهم داد." او فرشته خود را
پیش روی توخواهد فرستاد، تا زنی برای پسرم از آنجا بگیری. ۸ اما اگر آن
زن از آمدن با تو رضا ندهد، از این قسم من، بری خواهی بود، لیکن
زنهار، پسر مرابدانجا باز نبری.» ۹ پس خادم دست خود را زیران آقای
خود ابراهیم نهاد، و در این امر برای اوقسم خورد. ۱۰ و خادم ده شتر، از
شتران آقای خود گرفته، برفت. و همه اموال مولایش به‌دست او بود. پس
روانه شده، به شهر ناحور در ارام نهرین آمد. ۱۱ وبه وقت عصر، هنگامی
که زنان برای کشیدن آب بیرون می‌آمدند، شتران خود را در خارج شهر،
برلب چاه آب خوابانید. ۱۲ و گفت: «ای یهوه، خدای آقایم ابراهیم،
امروز مرا کامیاب بفرما، و باآقایم ابراهیم احسان بنما. ۱۳ اینک من بر این
چشمه آب ایستاده‌ام، و دختران اهل این شهر، به جهت کشیدن آب بیرون
می‌آیند. ۱۴ پس چنین بشود که آن دختری که به وی گویم: "سبوی خودرا
فرودآر تا بنوشم "، و او گوید: "بنوش و شترانت را نیز سیراب کنم "،
همان باشد که نصیب بنده خود اسحاق کرده باشی، تا بدین، بدانم که با
آقایم احسان فرموده‌ای.» ۱۵ و او هنوز از سخن‌گفتن فارغ نشده بود
که ناگاه، رفقه، دختر بتوئیل، پسر ملکه، زن ناحور، برادر ابراهیم، بیرون
آمد و سبویی بر کتف داشت. ۱۶ و آن دختر بسیار نیکومنظر و باکره
بود، ومردی او را نشناخته بود. پس به چشمه فرورفت، و سبوی خود
را پر کرده، بالا آمد. ۱۷ آنگاه خادم به استقبال او بشتافت و گفت:
«جرعه‌ای آب ازسبوی خود به من بنوشان.» ۱۸ گفت: «ای آقای من
بنوش»، و سبوی خود را بزودی بر دست خودفرودآورده، او را نوشانید. ۱۹
و چون ازنوشانیدنش فارغ شد، گفت: «برای شترانت نیزبکشم تا از نوشیدن
بازایستند.» ۲۰ پس سبوی خود را بزودی در آبخور خالی کرد و باز به سوی
چاه، برای کشیدن بدوید، و از بهر همه شترانش کشید. ۲۱ و آن مرد
بر وی چشم دوخته بود وسکوت داشت، تا بداند که خداوند، سفر او
راخیریت اثر نموده است یا نه. ۲۲ و واقع شد، چون شتران از نوشیدن
بازایستادند، که آن مرد حلقه طلای نیم مثقال وزن، ودو ابرنجین برای
دستهایش، که ده مثقال طلا وزن آنها بود، بیرون آورد. ۲۳ و گفت:
«به من بگو که دختر کیستی؟ آیا در خانه پدرت جایی برای ماباشد تا
شب را بسر بریم؟» ۲۴ وی را گفت: «من دختر بتوئیل، پسر ملکه که
او را از ناحور زایید، می‌باشم.» ۲۵ و بدو گفت: «نزد ما کاه و علف
فراوان است، و جای نیز برای منزل.» ۲۶ آنگاه آن مرد خم شد، خداوند
را پرستش نمود ۲۷ و گفت: «متبارک باد یهوه، خدای آقایم ابراهیم،
که لطف و وفای خود را از آقایم دریغ نداشت، و چون من در راه بودم،
خداوند مرا به خانه برادران آقایم راهنمایی فرمود.» ۲۸ پس آن دختر دوان
دوان رفته، اهل خانه مادر خویش را از این وقایع خبر داد. ۲۹ و رفقه
رابرادری لابان نام بود. پس لابان به نزد آن مرد، به‌سر چشمه، دوان دوان
بیرون آمد. ۳۰ و واقع شدکه چون آن حلقه و ابرنجینها را بر دستهای خواهر
خود دید، و سخنهای خواهر خود، رفقه را شنید که می‌گفت آن مرد چنین
به من گفته است، به نزد وی آمد. و اینک نزد شتران به‌سر چشمه ایستاده
بود. ۳۱ و گفت: «ای مبارک خداوند، بیا، چرا بیرون ایستاده‌ای؟ من
خانه را و منزلی برای شتران، مهیا ساخته‌ام.» ۳۲ پس آن مرد به خانه
درآمد، و لابان شتران را باز کرد، و کاه و علف به شتران داد، و آب به
جهت شستن پایهایش و پایهای رفقایش آورد. ۳۳ و غذا پیش او نهادند.
وی گفت: «تا مقصود خود را بازنگویم، چیزی نخورم.» گفت: «بگو.»
۳۴ گفت: «من خادم ابراهیم هستم. ۳۵ وخداوند، آقای مرا بسیار برکت
داده و او بزرگ شده است، و گله‌ها و رمه‌ها و نقره و طلا و غلامان و
کنیزان و شتران و الاغان بدو داده است. ۳۶ وزوجه آقایم ساره، بعد از پیر
شدن، پسری برای آقایم زایید، و آنچه دارد، بدو داده است. ۳۷ وآقایم مرا
قسم داد و گفت که "زنی برای پسرم ازدختران کنعانیان که در زمین ایشان
ساکنم، نگیری. ۳۸ بلکه به خانه پدرم و به قبیله من بروی، و زنی برای
پسرم بگیری." ۳۹ و به آقای خودگفتم: "شاید آن زن همراه من نیاید؟"
۴۰ او به من گفت: "یهوه که به حضور او سالک بوده‌ام، فرشته خود را با
تو خواهد فرستاد، و سفر تو راخیریت اثر خواهد گردانید، تا زنی برای پسرم
ازقبیله‌ام و از خانه پدرم بگیری. ۴۱ آنگاه از قسم من بری خواهی گشت،
چون به نزد قبیله‌ام رفتی، هرگاه زنی به تو ندادند، از سوگند من بری خواهی
بود." ۴۲ پس امروز به‌سر چشمه رسیدم و گفتم: "ای یهوه، خدای آقایم
ابراهیم، اگر حال، سفر مراکه به آن آمده‌ام، کامیاب خواهی کرد. ۴۳
اینک من به‌سر این چشمه آب ایستاده‌ام. پس چنین بشودکه آن دختری که
برای کشیدن آب بیرون آید، وبه وی گویم: "مرا از سبوی خود جرعه‌ای آب
بنوشان "، ۴۴ و به من گوید: "بیاشام، و برای شترانت نیز آب می‌کشم
"، او همان زن باشد که خداوند، نصیب آقازاده من کرده است. ۴۵ و من
هنوز از گفتن این، در دل خود فارغ نشده بودم، که ناگاه، رفقه با سبویی
بر کتف خود بیرون آمد، و به چشمه پایین رفت، تا آب بکشد. و به وی
گفتم: "جرعه‌ای آب به من بنوشان." ۴۶ پس سبوی خودرا بزودی از کتف
خود فروآورده، گفت: "بیاشام، و شترانت را نیز آب می‌دهم." پس نوشیدم
وشتران را نیز آب داد. ۴۷ و از او پرسیده، گفتم: "تودختر کیستی؟"
گفت: "دختر بتوئیل بن ناحور که ملکه، او را برای او زایید." پس حلقه را
در بینی او، و ابرنجین‌ها را بر دستهایش گذاشتم. ۴۸ آنگاه سجده کرده،
خداوند را پرستش نمودم. و یهوه، خدای آقای خود ابراهیم را، متبارک
خواندم، که مرا به راه راست هدایت فرمود، تا دختر برادرآقای خود را، برای
پسرش بگیرم. ۴۹ اکنون اگربخواهید با آقایم احسان و صداقت کنید، پس
مراخبر دهید. و اگر نه مرا خبر دهید، تا بطرف راست یا چپ ره سپر
شوم.» ۵۰ لابان و بتوئیل در جواب گفتند: «این امر ازخداوند صادر شده
است، با تو نیک یا بدنمی توانیم گفت. ۵۱ اینک رفقه حاضر است، او

رابرداشته، روانه شو تا زن پسر آقایت باشد، چنانکه خداوند گفته است.»
۵۲ و واقع شد که چون خادم ابراهیم سخن ایشان را شنید، خداوند را به
زمین سجده کرد. ۵۳ و خادم، آلات نقره و آلات طلا و رختها رابیرون
آورده، پیشکش رفقه کرد، و برادر و مادر اورا چیزهای نفیسه داد. ۵۴ و او
و رفقایش خوردندو آشامیدند و شب را بسر بردند. و بامدادان برخاسته،
گفت: «مرا به سوی آقایم روانه نمایید.» ۵۵ برادر و مادر او گفتند: «دختر
با ما ده روزی بماند و بعد از آن روانه شود.» ۵۶ بدیشان گفت: «مرا
معطل مسازید، خداوند سفر مرا کامیاب گردانیده است، پس مرا روانه
نمایید تا بنزد آقای خود بروم.» ۵۷ گفتند: «دختر را بخوانیم و اززبانش
بپرسیم.» ۵۸ پس رفقه را خواندند و به وی گفتند: «با این مرد خواهی
رفت؟» گفت: «می‌روم.» ۵۹ آنگاه خواهر خود رفقه، و دایه‌اش را، با
خادم ابراهیم و رفقایش روانه کردند. ۶۰ ورفقه را برکت داده به وی گفتند:
«تو خواهر ماهستی، مادر هزار کرورها باش، و ذریت تو، دروازه دشمنان
خود را متصرف شوند.» ۶۱ پس رفقه با کنیزانش برخاسته، بر شتران سوار
شدند، و از عقب آن مرد روانه گردیدند. وخادم، رفقه را برداشته، برفت.
۶۲ و اسحاق از راه بئرلحی رئی می‌آمد، زیرا که او در ارض جنوب ساکن
بود. ۶۳ و هنگام شام، اسحاق برای تفکر به صحرا بیرون رفت، و چون
نظر بالا کرد، دید که شتران می‌آیند. ۶۴ و رفقه چشمان خود را بلندکرده،
اسحاق را دید، و از شتر خود فرود آمد، ۶۵ زیرا که از خادم پرسید: «این
مرد کیست که درصحرا به استقبال ما می‌آید؟» و خادم گفت: «آقای من
است.» پس برقع خود را گرفته، خود راپوشانید. ۶۶ و خادم، همه کارهایی
را که کرده بود، به اسحاق بازگفت. ۶۷ و اسحاق، رفقه را به خیمه مادر
خود، ساره، آورد، و او را به زنی خود گرفته، دل در او بست. و اسحاق
بعد از وفات مادر خود، تسلی پذیرفت.

۲۵ و ابراهیم، دیگر بار، زنی گرفت که قطوره نام داشت. ۲ و او زمران
و یقشان و مدان و مدیان و یشباق و شوحا را برای او زایید. ۳ و یقشان،
شبا و ددان را آورد. و بنی ددان، اشوریم و لطوشیم و لامیم بودند. ۴ و
پسران مدیان، عیفا و عیفر و حنوک و ابیداع و الداعه بودند. جمله اینها،
اولاد قطوره بودند. ۵ و ابراهیم تمام مایملک خود را به اسحاق بخشید. ۶
اما به پسران کنیزانی که ابراهیم داشت، ابراهیم عطایاداد، و ایشان را در
حین حیات خود، از نزد پسرخویش اسحاق، به‌جانب مشرق، به زمین شرقی
فرستاد. ۷ این است ایام سالهای عمر ابراهیم، که زندگانی نمود: صد
و هفتاد وپنج سال. ۸ و ابراهیم جان بداد، و در کمال شیخوخیت،
پیر و سیر شده، بمرد. و به قوم خود ملحق شد. ۹ و پسرانش، اسحاق
و اسماعیل، او را در مغاره مکفیله، درصحرای عفرون بن صوحارحتی،
در مقابل ممری دفن کردند. ۱۰ آن صحرایی که ابراهیم، ازبنی حت،
خریده بود. در آنجا ابراهیم و زوجه‌اش ساره مدفون شدند. ۱۱ و واقع شد
بعد از وفات ابراهیم، که خدا پسرش اسحاق را برکت داد، واسحاق نزد
بئرلحی رئی ساکن بود. ۱۲ این است پیدایش اسماعیل بن ابراهیم، که
هاجر مصری، کنیز ساره، برای ابراهیم زایید. ۱۳ واین است نامهای پسران
اسماعیل، موافق اسمهای ایشان به حسب پیدایش ایشان. نخست زاده
اسماعیل، نبایوت، و قیدار و ادبیل ومبسام. ۱۴ و مشماع و دومه و مسا
۱۵ و حدار وتیما و یطور و نافیش و قدمه. ۱۶ اینانند پسران اسماعیل، و
این است نامهای ایشان در بلدان وحله های ایشان، دوازده امیر، حسب
قبایل ایشان. ۱۷ و مدت زندگانی اسماعیل، صد و سی و هفت سال بود،
که جان را سپرده، بمرد. و به قوم خودملحق گشت. ۱۸ و ایشان از حویله
تا شور، که مقابل مصر، به سمت آشور واقع است، ساکن بودند. و نصیب
او در مقابل همه برادران او افتاد. ۱۹ و این است پیدایش اسحاق بن
ابراهیم. ابراهیم، اسحاق را آورد. ۲۰ و چون اسحاق چهل ساله شد، رفقه
دختر بتوئیل ارامی و خواهر لابان ارامی را، از فدان ارام به زنی گرفت. ۲۱
و اسحاق برای زوجه خود، چون که نازاد بود، نزد خداوندعا کرد. و
خداوند او را مستجاب فرمود. وزوجه‌اش رفقه حامله شد. ۲۲ و دو طفل در
رحم او منازعت می‌کردند. او گفت: «اگر چنین باشد، من چرا چنین
هستم؟» پس رفت تا از خداوندبپرسد. ۲۳ خداوند به وی گفت: «دو امت
در بطن تو هستند، و دو قوم از رحم تو جدا شوند. وقومی بر قومی تسلط
خواهد یافت، و بزرگ، کوچک را بندگی خواهد نمود.» ۲۴ و چون وقت
وضع حملش رسید، اینک توامان در رحم اوبودند. ۲۵ و نخستین، سرخ‌فام
بیرون آمد، وتمامی بدنش مانند پوستین، پشمین بود. و او راعیسو نام
نهادند. ۲۶ و بعد از آن، برادرش بیرون آمد، و پاشنه عیسو را به‌دست خود
گرفته بود. واو را یعقوب نام نهادند. و درحین ولادت ایشان، اسحاق،
شصت ساله بود. ۲۷ و آن دو پسر، نموکردند، و عیسو صیادی ماهر، و
مرد صحرایی بود. و اما یعقوب، مرد ساده دل و چادرنشین. ۲۸ واسحاق،
عیسو را دوست داشتی، زیرا که صید اورا می‌خورد. اما رفقه، یعقوب را
محبت نمودی. ۲۹ روزی یعقوب، آش می‌پخت و عیسو وا مانده، از
صحرا آمد. ۳۰ و عیسو به یعقوب گفت: «از این آش ادوم (یعنی سرخ)
مرا بخوران، زیرا که وامانده‌ام.» از این سبب او را ادوم نامیدند. ۳۱ یعقوب
گفت: «امروز نخست زادگی خود را به من بفروش.» ۳۲ عیسو گفت:
«اینک من به حالت موت رسیده‌ام، پس مرا از نخست زادگی چه فایده؟»
۳۳ یعقوب گفت: «امروز برای من قسم بخور.» پس برای او قسم خورد،
و نخست زادگی خود را به یعقوب فروخت. ۳۴ و یعقوب نان وآش عدس
را به عیسو داد، که خورد و نوشید وبرخاسته، برفت. پس عیسو نخست
زادگی خود راخوار نمود.

۲۶ و قحطی در آن زمین حادث شد، غیرآن قحط اول، که در ایام
ابراهیم بود. واسحاق نزد ابی ملک، پادشاه فلسطینیان به جراررفت. ۲ و
خداوند بر وی ظاهر شده، گفت: «به مصر فرود میا، بلکه به زمینی که به
تو بگویم ساکن شو. ۳ در این زمین توقف نما، و با تو خواهم بود، وتو را
برکت خواهم داد، زیرا که به تو و ذریت تو، تمام این زمین را می‌دهم، و
سوگندی را که باپدرت ابراهیم خوردم، استوار خواهم داشت. ۴ وذریتت را
مانند ستارگان آسمان کثیر گردانم، وتمام این زمینها را به ذریت تو بخشم،
و از ذریت تو جمیع امتهای جهان برکت خواهند یافت. ۵ زیرا که ابراهیم

قول مرا شنید، و وصایا و اوامر وفرایض و احکام مرا نگاه داشت.» ۶
پس اسحاق در جرار اقامت نمود. ۷ و مردمان آن مکان درباره زنش از
او جویا شدند. گفت: «او خواهر من است، » زیرا ترسید که بگوید:
«زوجه من است، » مبادا اهل آنجا، او را به‌خاطررفقه که نیکومنظر بود،
بکشند. ۸ و چون در آنجامدتی توقف نمود، چنان افتاد که ابی ملک،
پادشاه فلسطینیان، از دریچه نظاره کرد، و دید که اینک اسحاق با زوجه
خود رفقه، مزاح می‌کند. ۹ پس ابی ملک، اسحاق را خوانده، گفت:
«همانا این زوجه توست! پس چرا گفتی که خواهر من است؟» اسحاق
بدو گفت: «زیرا گفتم که مبادابرای وی بمیرم.» ۱۰ ابی ملک گفت:
«این چه‌کاراست که با ما کردی؟ نزدیک بود که یکی از قوم، بازوجه ات
همخواب شود، و بر ما جرمی آورده باشی.» ۱۱ و ابی ملک تمامی قوم را
قدغن فرموده، گفت: «کسی‌که متعرض این مرد و زوجه‌اش بشود، هر آینه
خواهد مرد.» ۱۲ و اسحاق در آن زمین زراعت کرد، و در آن سال صد
چندان پیدا نمود؛ و خداوند او را برکت داد. ۱۳ و آن مرد بزرگ شده، آن
فان ترقی می‌نمود، تا بسیار بزرگ گردید. ۱۴ و او را گله گوسفندان و
مواشی گاوان و غلامان کثیر بود، وفلسطینیان بر او حسد بردند. ۱۵ و همه
چاههایی که نوکران پدرش در ایام پدرش ابراهیم، کنده بودند، فلسطینیان
آنها را بستند، و از خاک پرکردند. ۱۶ و ابی ملک به اسحاق گفت: «از
نزد مابرو، زیرا که از ما بسیار بزرگتر شده‌ای.» ۱۷ پس اسحاق از آنجا
برفت، و در وادی جرارفرود آمده، در آنجا ساکن شد. ۱۸ و چاههای آب
را، که در ایام پدرش ابراهیم کنده بودند، وفلسطینیان آنها را بعد از وفات
ابراهیم بسته بودند، اسحاق از سر نو کند، و آنها را مسمی نمودبه نامهایی
که پدرش آنها را نامیده بود. ۱۹ ونوکران اسحاق در آن وادی حفره زدند، و
چاه آب زنده‌ای در آنجا یافتند. ۲۰ و شبانان جرار، باشبانان اسحاق،
منازعه کرده، گفتند: «این آب ازآن ماست!» پس آن چاه را عسق نامید،
زیرا که باوی منازعه کردند. ۲۱ و چاهی دیگر کندند، همچنان برای آن نیز
جنگ کردند، و آن را سطنه نامید. ۲۲ و از آنجا کوچ کرده، چاهی دیگر
کند، وبرای آن جنگ نکردند، پس آن را رحوبوت نامیده، گفت: «که
اکنون خداوند ما را وسعت داده است، و در زمین، بارور خواهیم شد.»
۲۳ پس از آنجا به بئرشبع آمد. ۲۴ در همان شب، خداوند بر وی ظاهر
شده، گفت: «من خدای پدرت، ابراهیم، هستم. ترسان مباش زیراکه
من با تو هستم، و تو را برکت می‌دهم، و ذریت تو را بخاطر بنده خود،
ابراهیم، فراوان خواهم ساخت.» ۲۵ و مذبحی در آنجا بنا نهاد و نام یهوه
را خواند، و خیمه خود را برپا نمود، و نوکران اسحاق، چاهی در آنجا
کندند. ۲۶ و ابی ملک، به اتفاق یکی از اصحاب خود، احزات نام،
وفیکول، که سپهسالار او بود، از جرار به نزد اوآمدند. ۲۷ و اسحاق
بدیشان گفت: «چرا نزد من آمدید، با آنکه با من عداوت نمودید، و مرا از
نزدخود راندید؟» ۲۸ گفتند: «به تحقیق فهمیده‌ایم که خداوند با توست.
پس گفتیم سوگندی در میان ماو تو باشد، و عهدی با تو ببندیم. ۲۹ تا
با ما بدی نکنی چنانکه به تو ضرری نرساندیم، بلکه غیر ازنیکی به تو
نکردیم، و تو را به سلامتی روانه نمودیم، و اکنون مبارک خداوند هستی.»
۳۰ آنگاه برای ایشان ضیافتی برپا نمود، وخوردند و آشامیدند. ۳۱ بامدادان
برخاسته، بایکدیگر قسم خوردند، و اسحاق ایشان را وداع نمود. پس، از
نزد وی به سلامتی رفتند. ۳۲ و درآن روز چنان افتاد که نوکران اسحاق
آمده، او را ازآن چاهی که می‌کندند خبر داده، گفتند: «آب یافتیم!» ۳۳
پس آن را شبعه نامید. از این سبب آن شهر، تا امروز بئرشبع نام دارد. ۳۴
و چون عیسوچهل ساله بود، یهودیه، دختر بیری حتی، وبسمه، دختر
ایلون حتی را به زنی گرفت. ۳۵ وایشان باعث تلخی جان اسحاق و رفقه
شدند.

۲۷ و چون اسحاق پیر شد، و چشمانش از دیدن تار گشته بود،
پسر بزرگ خودعیسو را طلبیده، به وی گفت: «ای پسر من!» گفت:
«لبیک.» ۲ گفت: «اینک پیر شده‌ام و وقت اجل خود را نمی دانم. ۳
پس اکنون، سلاح خود یعنی ترکش و کمان خویش را گرفته، به صحرا
برو، ونخجیری برای من بگیر، ۴ و خورشی برای من چنانکه دوست
می‌دارم ساخته، نزد من حاضر کن، تا بخورم و جانم قبل از مردنم تو را
برکت دهد.» ۵ و چون اسحاق به پسر خود عیسو سخن می‌گفت، رفقه
بشنید، و عیسو به صحرا رفت تانخجیری صید کرده، بیاورد. ۶ آنگاه رفقه
پسرخود، یعقوب را خوانده، گفت: «اینک پدر تو راشنیدم که برادرت
عیسو را خطاب کرده، می‌گفت: ۷ "برای من شکاری آورده، خورشی
بساز تا آن را بخورم، و قبل از مردنم تو را درحضور خداوند برکت دهم." ۸
پس‌ای پسر من، الان سخن مرا بشنو در آنچه من به تو امر می‌کنم. ۹
بسوی گله بشتاب، و دو بزغاله خوب از بزها، نزد من بیاور، تا از آنها
غذایی برای پدرت بطوری که دوست می‌دارد، بسازم. ۱۰ و آن را نزد
پدرت ببر تا بخورد، و تو را قبل از وفاتش برکت دهد.» ۱۱ یعقوب به
مادر خود، رفقه، گفت: «اینک برادرم عیسو، مردی مویدار است و من
مردی بی‌موی هستم؛ ۱۲ شاید که پدرم مرا لمس نماید، و در نظرش مثل
مسخره‌ای بشوم، و لعنت به عوض برکت بر خود آورم.» ۱۳ مادرش به
وی گفت: «ای پسر من، لعنت تو بر من باد! فقط سخن مرا بشنو و
رفته، آن را برای من بگیر.» ۱۴ پس رفت و گرفته، نزد مادر خود آورد. و
مادرش خورشی ساخت بطوری که پدرش دوست می‌داشت. ۱۵ و رفقه،
جامه فاخر پسر بزرگ خودعیسو را، که نزد او در خانه بود گرفته، به پسر
کهترخود، یعقوب پوشانید، ۱۶ و پوست بزغاله‌ها را، بر دستها و نرمه گردن
او بست. ۱۷ و خورش ونانی که ساخته بود، به‌دست پسر خود یعقوب
سپرد. ۱۸ پس نزد پدر خود آمده، گفت: «ای پدرمن!» گفت: «لبیک،
تو کیستی‌ای پسر من؟» ۱۹ یعقوب به پدر خود گفت: «من نخست زاده
توعیسو هستم. آنچه به من فرمودی کردم، الان برخیز، بنشین و از شکار
من بخور، تا جانت مرابرکت دهد.» ۲۰ اسحاق به پسر خود گفت:
«ای پسر من! چگونه بدین زودی یافتی؟» گفت: «یهوه خدای تو به من
رسانید.» ۲۱ اسحاق به یعقوب گفت: «ای پسر من، نزدیک بیا تا تو را
لمس کنم، که آیا تو پسر من عیسو هستی یا نه.» ۲۲ پس یعقوب نزد
پدر خود اسحاق آمد، و او را لمس کرده، گفت: «آواز، آواز یعقوب

است، لیکن دستها، دستهای عیسوست.» ۲۳ و او را نشناخت، زیرا که دستهایش مثل دستهای برادرش عیسو، موی دار بود، پس او را برکت داد. ۲۴ و گفت: «آیاتو همان پسر من، عیسو هستی؟» گفت: «من هستم.» ۲۵ پس گفت: «نزدیک بیاور تا از شکارپسر خود بخورم و جانم تو را برکت دهد.» پس نزد وی آورد و بخورد و شراب برایش آورد ونوشید. ۲۶ و پدرش، اسحاق به وی گفت: «ای پسر من، نزدیک بیا و مرا ببوس.» ۲۷ پس نزدیک آمده، او را بوسید و رایحه لباس او را بوییده، او رابرکت داد و گفت: «همانا رایحه پسر من، مانندرایحه صحرایی است که خداوند آن را برکت داده باشد. ۲۸ پس خدا تو را از شبنم آسمان و ازفربهی زمین، و از فراوانی غله و شیره عطا فرماید. ۲۹ قومها تو را بندگی نمایند و طوایف تو راتعظیم کنند، بر برادران خود سرور شوی، وپسران مادرت تو را تعظیم نمایند. ملعون باد هرکه تو را لعنت کند، و هرکه تو را مبارک خواند، مبارک باد.» ۳۰ و واقع شد چون اسحاق، از برکت دادن به یعقوب فارغ شد، به مجرد بیرون رفتن یعقوب ازحضور پدر خود اسحاق، که برادرش عیسو ازشکار باز آمد. ۳۱ و او نیز خورشی ساخت، و نزدپدر خود آورده، به پدر خود گفت: «پدر من برخیزد و از شکار پسر خود بخورد، تا جانت مرابرکت دهد.» ۳۲ پدرش اسحاق به وی گفت: «توکیستی؟» گفت: «من پسر نخستین تو، عیسوهستم.» ۳۳ آنگاه لرزه‌ای شدید بر اسحاق مستولی شده، گفت: «پس آن که بود که نخجیری صید کرده، برایم آورد، و قبل از آمدن تو از همه خوردم و او را برکت دادم، و فی الواقع او مبارک خواهد بود؟» ۳۴ عیسو چون سخنان پدر خود راشنید، نعره‌ای عظیم و بی‌نهایت تلخ برآورده، به پدر خود گفت: «ای پدرم، به من، به من نیز برکت بده!» ۳۵ گفت: «برادرت به حیله آمد، و برکت تورا گرفت.» ۳۶ گفت: «نام او را یعقوب بخوبی نهادند، زیرا که دو مرتبه مرا از پا درآورد. اول نخست زادگی مرا گرفت، و اکنون برکت مرا گرفته است.» پس گفت: «آیا برای من نیز برکتی نگاه نداشتی؟» ۳۷ اسحاق در جواب عیسو گفت: «اینک او را بر تو سرور ساختم، و همه برادرانش را غلامان او گردانیدم، و غله و شیره را رزق اودادم. پس الان‌ای پسر من، برای تو چه کنم؟» ۳۸ عیسو به پدر خود گفت: «ای پدر من، آیا همین یک برکت را داشتی؟ به من، به من نیزای پدرم برکت بده!» و عیسو به آواز بلند بگریست. ۳۹ پدرش اسحاق در جواب او گفت: «اینک مسکن تو (دور) از فربهی زمین، و از شبنم آسمان از بالا خواهد بود. ۴۰ و به شمشیرت خواهی زیست، و برادر خود را بندگی خواهی کرد، وواقع خواهد شد که چون سر باز زدی، یوغ او را ازگردن خود خواهی انداخت.» ۴۱ و عیسو بسبب آن برکتی که پدرش به یعقوب داده بود، بر او بغض ورزید؛ و عیسو دردل خود گفت: «ایام نوحه گری برای پدرم نزدیک است، آنگاه برادر خود یعقوب را خواهم کشت.» ۴۲ و رفقه، از سخنان پسر بزرگ خود، عیسوآگاهی یافت. پس فرستاده، پسر کوچک خود، یعقوب را خوانده، بدو گفت: «اینک برادرت عیسو درباره تو خود را تسلی می‌دهد به اینکه تورا بکشد. ۴۳ پس الان‌ای پسرم سخن مرا بشنو وبرخاسته، نزد برادرم، لابان، به حران فرار کن. ۴۴ وچند روز نزد وی بمان، تا خشم برادرت برگردد. ۴۵ تا غضب برادرت از تو برگردد، و آنچه بدوکردی، فراموش کند. آنگاه می‌فرستم و تو را ازآنجا باز می‌آورم. چرا باید از شما هر دو در یک روز محروم شوم؟» ۴۶ و رفقه به اسحاق گفت: «بسبب دختران حت از جان خود بیزار شده‌ام. اگریعقوب زنی از دختران حت، مثل اینانی که دختران این زمینند بگیرد، مرا از حیات چه فایده خواهد بود.»

۲۸ و اسحاق، یعقوب را خوانده، او رابرکت داد و او را امر فرموده، گفت: «زنی از دختران کنعان مگیر. ۲ برخاسته، به فدان ارام، به خانه پدر مادرت، بتوئیل، برو و از آنجازنی از دختران لابان، برادر مادرت، برای خودبگیر. ۳ و خدای قادر مطلق تو را برکت دهد، و تورا بارور و کثیر سازد، تا از تو امتهای بسیار بوجودآیند. ۴ و برکت ابراهیم را به تو دهد، به تو و به ذریت تو با تو، تا وارث زمین غربت خود شوی، که خدا آن را به ابراهیم بخشید.» ۵ پس اسحاق، یعقوب را روانه نمود و به فدان ارام، نزد لابان بن بتوئیل ارامی، برادر رفقه، مادر یعقوب و عیسو، رفت. ۶ و اما عیسو چون دید که اسحاق یعقوب رابرکت داده، و او را به فدان ارام روانه نمود، تا ازآنجا زنی برای خود بگیرد، و در حین برکت دادن به وی امر کرده، گفته بود که «زنی از دختران کنعان مگیر، » ۷ و اینکه یعقوب، پدر و مادر خود را اطاعت نموده، به فدان ارام رفت. ۸ و چون عیسودید که دختران کنعان در نظر پدرش، اسحاق، بدند، ۹ پس عیسو نزد اسماعیل رفت، و محلت، دختر اسماعیل بن ابراهیم را که خواهر نبایوت بود، علاوه بر زنانی که داشت، به زنی گرفت. ۱۰ و اما یعقوب، از بئرشبع روانه شده، بسوی حران رفت. ۱۱ و به موضعی نزول کرده، در آنجاشب را بسر برد، زیرا که آفتاب غروب کرده بود ویکی از سنگهای آنجا را گرفته، زیر سر خود نهادو در همان جا بخسبید. ۱۲ و خوابی دید که ناگاه نردبانی بر زمین برپا شده، که سرش به آسمان می‌رسد، و اینک فرشتگان خدا، بر آن صعود ونزول می‌کنند. ۱۳ در حال، خداوند بر سر آن ایستاده، می‌گوید: «من هستم یهوه، خدای پدرت ابراهیم، و خدای اسحاق. این زمینی را که تو بر آن خفته‌ای به تو و به ذریت تو می‌بخشم. ۱۴ و ذریت تو مانند غبار زمین خواهند شد، و به مغرب ومشرق و شمال و جنوب منتشر خواهی شد، و ازتو و از نسل تو جمیع قبایل زمین برکت خواهندیافت. ۱۵ و اینک من با تو هستم، و تو را در هرجایی که روی، محافظت فرمایم تا تو را بدین زمین بازآورم، زیرا که تا آنچه به تو گفته‌ام، بجانیاورم، تو را رها نخواهم کرد.» ۱۶ پس یعقوب ازخواب بیدار شد و گفت: «البته یهوه در این مکان است و من ندانستم.» ۱۷ پس ترسان شده، گفت: «این چه مکان ترسناکی است! این نیست جز خانه خدا و این است دروازه آسمان.» ۱۸ بامدادان یعقوب برخاست و آن سنگی را که زیر سر خودنهاده بود، گرفت، و چون ستونی برپا داشت، وروغن بر سرش ریخت. ۱۹ و آن موضع را بیت ئیل نامید، لکن نام آن شهر اولا لوز بود. ۲۰ و یعقوب نذر کرده، گفت: «اگر خدا با من باشد، و مرا در این راه که می‌روم محافظت کند، و مرا نان دهد تابخورم، و رخت تا بپوشم، ۲۱ تا به خانه پدر خودبه سلامتی برگردم، هرآینه یهوه، خدای من خواهد بود.

۲۲ و این سنگی را که چون ستون برپاکردم، بیت الله شود، و آنچه به من بدهی، ده‌یک آن را به تو خواهم داد.»

۲۹ پس یعقوب روانه شد و به زمین بنی المشرق آمد. ۲ و دید که اینک درصحرا، چاهی است، و بر کناره‌اش سه گله گوسفند خوابیده، چونکه از آن چاه گله‌ها را آب می‌دادند، و سنگی بزرگ بر دهنه چاه بود. ۳ وچون همه گله‌ها جمع شدندی، سنگ را از دهنه چاه غلطانیده، گله را سیراب کردندی. پس سنگ را بجای خود، بر سر چاه باز گذاشتندی. ۴ یعقوب بدیشان گفت: «ای برادرانم از کجاهستید؟» گفتند: «ما از حرانیم.» ۵ بدیشان گفت: «لابان بن ناحور را می‌شناسید؟» گفتند: «می‌شناسیم.» ۶ بدیشان گفت: «بسلامت است؟» گفتند: «بسلامت، و اینک دخترش، راحیل، با گله او می‌آید.» ۷ گفت: «هنوز روز بلند است و وقت جمع کردن مواشی نیست، گله را آب دهید ورفته، بچرانید.» ۸ گفتند: «نمی توانیم، تا همه گله هاجمع شوند، و سنگ را از سر چاه بغلطانند، آنگاه گله را آب می‌دهیم.» ۹ و هنوز با ایشان در گفتگومی بود که راحیل، با گله پدر خود رسید. زیرا که آنها را چوپانی می‌کرد. ۱۰ اما چون یعقوب راحیل، دختر خالوی خود، لابان، و گله خالوی خویش، لابان را دید، یعقوب نزدیک شده، سنگ را از سر چاه غلطانید، و گله خالوی خویش، لابان را سیراب کرد. ۱۱ و یعقوب، راحیل را بوسید، وبه آواز بلند گریست. ۱۲ و یعقوب، راحیل را خبرداد که او برادر پدرش، و پسر رفقه است. پس دوان دوان رفته، پدر خود را خبر داد. ۱۳ و واقع شد که چون لابان، خبر خواهرزاده خود، یعقوب را شنید، به استقبال وی شتافت، و او را در بغل گرفته، بوسید و به خانه خود آورد، و او لابان را ازهمه این امور آگاهانید. ۱۴ لابان وی را گفت: «فی الحقیقه تو استخوان و گوشت من هستی.» و نزد وی مدت یک ماه توقف نمود. ۱۵ پس لابان، به یعقوب گفت: «آیاچون برادر من هستی، مرا باید مفت خدمت کنی؟ به من بگو که اجرت تو چه خواهد بود؟» ۱۶ ولابان را دو دختر بود، که نام بزرگتر، لیه و اسم کوچکتر، راحیل بود. ۱۷ و چشمان لیه ضعیف بود، و اما راحیل، خوب صورت و خوش منظربود. ۱۸ و یعقوب عاشق راحیل بود و گفت: «برای دختر کوچکت راحیل، هفت سال تو را خدمت می‌کنم.» ۱۹ لابان گفت: «او را به تو بدهم، بهتراست از آنکه به دیگری بدهم. نزد من بمان.» ۲۰ پس یعقوب برای راحیل هفت سال خدمت کرد. و بسبب محبتی که به وی داشت، در نظرش روزی چند نمود. ۲۱ و یعقوب به لابان گفت: «زوجه‌ام را به من بسپار، که روزهایم سپری شد، تا به وی درآیم.» ۲۲ پس لابان، همه مردمان آنجارا دعوت کرده، ضیافتی برپا نمود. ۲۳ و واقع شدکه هنگام شام، دختر خود، لیه را برداشته، او رانزد وی آورد، و او به وی درآمد. ۲۴ و لابان کنیزخود زلفه را، به دختر خود لیه، به کنیزی داد. ۲۵ صبحگاهان دید، که اینک لیه است! پس به لابان گفت: «این چیست که به من کردی؟ مگر برای راحیل نزد تو خدمت نکردم؟ چرا مرا فریب دادی؟» ۲۶ لابان گفت: «در ولایت ما چنین نمی کنند که کوچکتر را قبل از بزرگتر بدهند. ۲۷ هفته این را تمام کن و او را نیز به تو می‌دهیم، برای هفت سال دیگر که خدمتم بکنی.» ۲۸ پس یعقوب چنین کرد، و هفته او را تمام کرد، و دخترخود، راحیل را به زنی بدو داد. ۲۹ و لابان، کنیزخود، بلهه را به دختر خود، راحیل به کنیزی داد. ۳۰ و به راحیل نیز درآمد و او را از لیه بیشتردوست داشتی، و هفت سال دیگر خدمت وی کرد. ۳۱ و چون خداوند دید که لیه مکروه است، رحم او را گشود. ولی راحیل، نازاد ماند. ۳۲ و لیه حامله شده، پسری بزاد و او را روبین نام نهاد، زیراگفت: «خداوند مصیبت مرا دیده است. الان شوهرم مرا دوست خواهد داشت.» ۳۳ و بار دیگرحامله شده، پسری زایید و گفت: «چونکه خداوند شنید که من مکروه هستم، این را نیز به من بخشید.» پس او را شمعون نامید. ۳۴ و باز آبستن شده، پسری زایید و گفت: «اکنون این مرتبه شوهرم با من خواهد پیوست، زیرا که برایش سه پسر زاییدم.» از این سبب او را لاوی نام نهاد. ۳۵ وبار دیگر حامله شده، پسری زایید و گفت: «این مرتبه خداوند را حمد می‌گویم.» پس او را یهودانامید. آنگاه از زاییدن بازایستاد.

۳۰ یعقوب، اولادی نزایید، راحیل برخواهر خود حسد برد. و به یعقوب گفت: «پسران به من بده والا می‌میرم.» ۲ آنگاه غضب یعقوب برراحیل افروخته شد و گفت: «مگر من به‌جای خدا هستم که بار رحم را از تو باز داشته است؟» ۳ گفت: «اینک کنیز من، بلهه! بدو درآ تا بر زانویم بزاید، و من نیز از او اولاد بیابم.» ۴ پس کنیز خود، بلهه را به یعقوب به زنی داد. و او به وی درآمد. ۵ وبلهه آبستن شده، پسری برای یعقوب زایید. ۶ وراحیل گفت: «خدا مرا داوری کرده است، و آوازمرا نیز شنیده، و پسری به من عطا فرموده است.» پس او را دان نام نهاد. ۷ و بلهه، کنیز راحیل، بازحامله شده، پسر دومین برای یعقوب زایید. ۸ وراحیل گفت: «به کشتیهای خدا با خواهر خودکشتی گرفتم و غالب آمدم.» و او را نفتالی نام نهاد. ۹ و اما لیه چون دید که از زاییدن بازمانده بود، کنیز خود زلفه را برداشته، او را به یعقوب به زنی داد. ۱۰ و زلفه، کنیز لیه، برای یعقوب پسری زایید. ۱۱ و لیه گفت: «به سعادت!» پس او را جادنامید. ۱۲ و زلفه، کنیز لیه، پسر دومین برای یعقوب زایید. ۱۳ و لیه گفت: «به خوشحالی من! زیرا که دختران، مرا خوشحال خواهند خواند.» واو را اشیر نام نهاد. ۱۴ و در ایام درو گندم، روبین رفت و مهرگیاهها در صحرا یافت و آنها را نزدمادر خود لیه، آورد. پس راحیل به لیه گفت: «ازمهرگیاههای پسر خود به من بده.» ۱۵ وی را گفت: «آیا کم است که شوهر مرا گرفتی و مهر گیاه پسرمرا نیز می‌خواهی بگیری؟» راحیل گفت: «امشب به عوض مهر گیاه پسرت، با تو بخوابد.» ۱۶ ووقت عصر، چون یعقوب از صحرا می‌آمد، لیه به استقبال وی بیرون شده، گفت: «به من درآ، زیرا که تو را به مهرگیاه پسر خود اجیر کردم.» پس آنشب با وی همخواب شد. ۱۷ و خدا، لیه را مستجاب فرمود که آبستن شده، پسر پنجمین برای یعقوب زایید. ۱۸ و لیه گفت: «خدا اجرت به من داده است، زیرا کنیز خود را به شوهر خود دادم.» و او را یساکار نام نهاد. ۱۹ و بار دیگر لیه حامله شده، پسر ششمین برای یعقوب زایید. ۲۰ و لیه گفت: «خدا

عطای نیکو به من داده است. اکنون شوهرم با من زیست خواهد کرد، زیرا
که شش پسر برای او زاییدم.» پس او را زبولون نامید. ۲۱ و بعد از آن
دختری زایید، و او را دینه نام نهاد. ۲۲ پس خداراحیل را بیاد آورد، و
دعای او را اجابت فرموده، خدا رحم او را گشود. ۲۳ و آبستن شده،
پسری بزاد و گفت: «خدا ننگ مرا برداشته است.» ۲۴ و اورا یوسف
نامیده، گفت: «خداوند پسری دیگربرای من مزید خواهد کرد.» ۲۵ و
واقع شد که چون راحیل، یوسف رازایید، یعقوب به لابان گفت: «مرا
مرخص کن، تا به مکان و وطن خویش بروم. ۲۶ زنان و فرزندان مراکه برای
ایشان، تو را خدمت کرده‌ام به من واگذار، تا بروم زیرا خدمتی که به تو
کردم، تو می‌دانی.» ۲۷ لابان وی را گفت: «کاش که منظور نظر توباشم،
زیرا تفالا یافته‌ام که بخاطر تو، خداوند مرابرکت داده است.» ۲۸ و گفت:
«اجرت خود را برمن معین کن تا آن را به تو دهم.» ۲۹ وی را گفت:
«خدمتی که به تو کرده‌ام، خود می‌دانی، ومواشی ات چگونه نزد من بود.
۳۰ زیرا قبل ازآمدن من، مال تو قلیل بود، و به نهایت زیاد شد، وبعد از
آمدن من، خداوند تو را برکت داده است. واکنون من نیز تدارک خانه خود
را کی ببینم؟» ۳۱ گفت: «پس تو را چه بدهم؟» یعقوب گفت: «چیزی
به من مده، اگر این کار را برای من بکنی، بار دیگر شبانی و پاسبانی گله
تو را خواهم نمود. ۳۲ امروز در تمامی گله تو گردش می‌کنم، و هرمیش
پیسه و ابلق و هر میش سیاه را از میان گوسفندان، و ابلق‌ها و پیسه‌ها را از
بزها، جدامی سازم، و آن، اجرت من خواهد بود. ۳۳ و درآینده عدالت
من، بر من شهادت خواهد داد، وقتی که بیایی تا اجرت مرا پیش خود
ببینی، آنچه ازبزها، پیسه و ابلق، و آنچه از گوسفندان، سیاه نباشد، نزد
من به دزدی شمرده شود.» ۳۴ لابان گفت: «اینک موافق سخن تو
باشد.» ۳۵ و در همان روز، بزهای نرینه مخطط و ابلق، و همه ماده
بزهای پیسه و ابلق، یعنی هرچه سفیدی در آن بود، و همه گوسفندان سیاه
را جدا کرده، به‌دست پسران خود سپرد. ۳۶ و در میان خود و یعقوب، سه
روز راه، مسافت گذارد. و یعقوب باقی گله لابان را شبانی کرد. ۳۷ و
یعقوب چوبهای تر و تازه از درخت کبوده و بادام و چنار برای خود گرفت،
و خطهای سفید در آنها کشید، و سفیدی را که در چوبها بود، ظاهر
کرد. ۳۸ و وقتی که گله‌ها، برای آب خوردن می‌آمدند، آن چوبهایی را
که خراشیده بود، درحوضها و آبخورها پیش گله‌ها می‌نهاد، تا چون برای
نوشیدن بیایند، حمل بگیرند. ۳۹ پس گله هاپیش چوبها بارآور می‌شدند، و
بزهای مخطط وپیسه و ابلق می‌زاییدند. ۴۰ و یعقوب، بزها را جداکرد،
و روی گله‌ها را بسوی هر مخطط و سیاه درگله لابان واداشت، و گله
های خود را جدا کرد و باگله لابان نگذاشت. ۴۱ و هرگاه حیوان های
تنومندحمل می‌گرفتند، یعقوب چوبها را پیش آنها درآبخورها می‌نهاد، تا در
میان چوبها حمل گیرند. ۴۲ و هر گاه حیوانات ضعیف بودند، آنها رانمی
گذاشت، پس ضعیف‌ها از آن لابان، وتنومندها از آن یعقوب شدند. ۴۳ و
آن مرد بسیارترقی نمود، و گله های بسیار و کنیزان و غلامان وشتران و
حماران بهم رسانید.

۳۱ و سخنان پسران لابان را شنید که می گفتند: «یعقوب همه
مایملک پدر مارا گرفته است، و از اموال پدر ما تمام این بزرگی رابهم
رسانیده.» ۲ و یعقوب روی لابان را دید که اینک مثل سابق با او نبود. ۳
و خداوند به یعقوب گفت: «به زمین پدرانت و به مولد خویش مراجعت
کن و من با تو خواهم بود.» ۴ پس یعقوب فرستاده، راحیل و لیه را به
صحرا نزد گله خودطلب نمود. ۵ و بدیشان گفت: «روی پدر شما رامی
بینم که مثل سابق با من نیست، لیکن خدای پدرم با من بوده است. ۶
و شما می‌دانید که به تمام قوت خود پدر شما را خدمت کرده‌ام. ۷
و پدرشما مرا فریب داده، ده مرتبه اجرت مرا تبدیل نمود ولی خدا او را
نگذاشت که ضرری به من رساند. ۸ هر گاه می‌گفت اجرت تو پیسه‌ها
باشد، تمام گله‌ها پیسه می‌آوردند، و هر گاه گفتی اجرت تو مخطط باشد،
همه گله‌ها مخطط می‌زاییدند. ۹ پس خدا اموال پدر شما را گرفته، به من
داده است.» ۱۰ و واقع شد هنگامی که گله‌ها حمل می‌گرفتند که در
خوابی چشم خود را باز کرده، دیدم اینک قوچهایی که با میشها جمع
می‌شدند، مخطط و پیسه و ابلق بودند. ۱۱ و فرشته خدا درخواب به من
گفت: «ای یعقوب!» گفتم: «لبیک.» ۱۲ گفت: «اکنون چشمان
خود را باز کن و بنگر که همه قوچهایی که با میشها جمع می‌شوند،
مخططو پیسه و ابلق هستند زیرا که آنچه لابان به تو کرده است، دیده‌ام.
۱۳ من هستم خدای بیت ئیل، جایی که ستون را مسح کردی و با من
نذر نمودی. الان برخاسته، از این زمین روانه شده، به زمین مولد خویش
مراجعت نما.» ۱۴ راحیل و لیه در جواب وی گفتند: «آیا در خانه پدر ما،
برای ما بهره یامیراثی باقیست؟ ۱۵ مگر نزد او چون بیگانگان محسوب
نیستیم، زیرا که ما را فروخته است و نقدما را تمام خورده. ۱۶ زیرا تمام
دولتی را که خدااز پدر ما گرفته است، از آن ما و فرزندان ماست، پس
اکنون آنچه خدا به تو گفته است، بجا آور.» ۱۷ آنگاه یعقوب برخاسته،
فرزندان و زنان خود را بر شتران سوار کرد، ۱۸ و تمام مواشی واموال خود را
که اندوخته بود، یعنی مواشی حاصله خود را که در فدان ارام حاصل
ساخته بود، برداشت تا نزد پدر خود اسحاق به زمین کنعان برود. ۱۹ و اما
لابان برای پشم بریدن گله خود رفته بود و راحیل، بتهای پدر خود را دزدید.
۲۰ و یعقوب لابان ارامی را فریب داد، چونکه او رااز فرار کردن خود آگاه
نساخت. ۲۱ پس با آنچه داشت، بگریخت و برخاسته، از نهر عبور کرد
ومتوجه جبل جلعاد شد. ۲۲ در روز سوم، لابان را خبر دادند که یعقوب
فرار کرده است. ۲۳ پس برادران خویش را با خودبرداشته، هفت روز راه در
عقب او شتافت، تا درجبل جلعاد بدو پیوست. ۲۴ شبانگاه، خدا درخواب
بر لابان ارامی ظاهر شده، به وی گفت: «باحذر باش که به یعقوب نیک
یا بد نگویی.» ۲۵ پس لابان به یعقوب دررسید و یعقوب خیمه خود رادر
جبل زده بود، و لابان با برادران خود نیز درجبل جلعاد فرود آمدند. ۲۶ و
لابان به یعقوب گفت: «چه کردی که مرا فریب دادی و دخترانم رامثل
اسیران، شمشیر برداشته، رفتی؟ ۲۷ چرامخفی فرار کرده، مرا فریب دادی و
مرا آگاه نساختی تا تو را با شادی و نغمات و دف و بربطمشایعت نمایم؟
۲۸ و مرا نگذاشتی که پسران ودختران خود ببوسم؛ الحال ابلهانه حرکتی

نمودی. ۲۹ در قوت دست من است که به شماذیت رسانم. لیکن خدای پدر شما دوش به من خطاب کرده، گفت: «با حذر باش که به یعقوب نیک یا بد نگویی.» ۳۰ و الان چونکه به خانه پدرخود رغبتی تمام داشتی البته رفتنی بودی و لکن خدایان مرا چرا دزدیدی؟» ۳۱ یعقوب در جواب لابان گفت: «سبب این بود که ترسیدم و گفتم شایددختران خود را از من به زور بگیری، ۳۲ و اما نزدهرکه خدایانت را بیابی، او زنده نماند. در حضوربرادران ما، آنچه از اموال تو نزد ما باشد، مشخص کن و برای خود بگیر.» زیرا یعقوب ندانست که راحیل آنها را دزدیده است. ۳۳ پس لابان به خیمه یعقوب و به خیمه لیه وبه خیمه دو کنیز رفت و نیافت، و از خیمه لیه بیرون آمده، به خیمه راحیل درآمد. ۳۴ اما راحیل بتها را گرفته، زیر جهاز شتر نهاد و بر آن بنشست و لابان تمام خیمه را جست وجو کرده، چیزی نیافت. ۳۵ او به پدر خود گفت: «بنظر آقایم بدنیاید که در حضورت نمی توانم برخاست، زیرا که عادت زنان بر من است.» پس تجسس نموده، بتهارا نیافت. ۳۶ آنگاه یعقوب خشمگین شده، با لابان منازعت کرد. و یعقوب در جواب لابان گفت: «تقصیر و خطای من چیست که بدین گرمی مراتعاقب نمودی؟ ۳۷ الان که تمامی اموال مراتفتیش کردی، از همه اسباب خانه خود چه یافته‌ای، اینجا نزد برادران من و برادران خودبگذار تا در میان من و تو انصاف دهند. ۳۸ در این بیست سال که من با تو بودم، میشها و بزهایت حمل نینداختند و قوچهای گله تو را نخوردم. ۳۹ دریده شده‌ای را پیش تو نیاوردم؛ خود تاوان آن را می‌دادم و آن را از دست من می‌خواستی، خواه دزدیده شده در روز و خواه دزدیده شده درشب. ۴۰ چنین بودم که گرما در روز و سرما درشب، مرا تلف می‌کرد، و خواب از چشمانم می‌گریخت. ۴۱ بدینطور بیست سال در خانه ات بودم، چهارده سال برای دو دخترت خدمت توکردم، و شش سال برای گله ات، و اجرت مرا ده مرتبه تغییر دادی. ۴۲ و اگر خدای پدرم، خدای ابراهیم، و هیبت اسحاق با من نبودی، اکنون نیزمرا تهی‌دست روانه می‌نمودی. خدا مصیبت مراو مشقت دستهای مرا دید و دوش، تو را توبیخ نمود.» ۴۳ لابان در جواب یعقوب گفت: «این دختران، دختران منند و این پسران، پسران من واین گله، گله من و آنچه می‌بینی از آن من است. پس الیوم، به دختران خودم و به پسرانی که زاییده‌اند چه توانم کرد؟ ۴۴ اکنون بیا تا من و توعهد ببندیم که در میان من و تو شهادتی باشد.» ۴۵ پس یعقوب سنگی گرفته، آن را ستونی برپانمود. ۴۶ و یعقوب برادران خود را گفت: «سنگهاجمع کنید.» پس سنگها جمع کرده، توده‌ای ساختند و در آنجا بر توده غذا خوردند. ۴۷ ولابان آن را «یجرسهدوتا» نامید ولی یعقوب آن راجلعید خواند. ۴۸ و لابان گفت: «امروز این توده در میان من و تو شهادتی است.» از این سبب آن را «جلعید» نامید. ۴۹ و مصفه نیز، زیرا گفت: «خداوند در میان من و تو دیده بانی کند وقتی که ازیکدیگر غایب شویم. ۵۰ اگر دختران مرا آزارکنی، و سوای دختران من، زنان دیگر بگیری، هیچکس در میان ما نخواهد بود. آگاه باش، خدادر میان من و تو شاهد است.» ۵۱ و لابان به یعقوب گفت: «اینک این توده و اینک این ستونی که در میان خود و تو برپا نمودم. ۵۲ این توده شاهد است و این ستون شاهد است که من از این توده بسوی تو نگذرم و تو از این توده و از این ستون به قصدبدی بسوی من نگذری. ۵۳ خدای ابراهیم وخدای ناحور و خدای پدر ایشان در میان ماانصاف دهند.» و یعقوب قسم خورد به هیبت پدرخود اسحاق. ۵۴ آنگاه یعقوب در آن کوه، قربانی گذرانید، و برادران خود را به نان خوردن دعوت نمود، و غذا خوردند و در کوه، شب را بسر بردند. ۵۵ بامدادان لابان برخاسته، پسران و دختران خودرا بوسید و ایشان را برکت داد و لابان روانه شده، به مکان خویش مراجعت نمود.

۳۲ و یعقوب راه خود را پیش گرفت وفرشتگان خدا به وی برخوردند. ۲ وچون یعقوب، ایشان را دید، گفت: «این لشکرخداست!» و آن موضع را «محنایم» نامید. ۳ پس یعقوب، قاصدان پیش روی خود نزدبرادر خویش، عیسو به دیار سعیر به بلاد ادوم فرستاد. ۴ و ایشان را امر فرموده، گفت: «به آقایم، عیسو چنین گویید که بنده تو یعقوب عرض می‌کند با لابان ساکن شده، تاکنون توقف نمودم، ۵ و برای من گاوان و الاغان و گوسفندان و غلامان و کنیزان حاصل شده است، و فرستادم تا آقای خود را آگاهی دهم و در نظرت التفات یابم.» ۶ پس قاصدان، نزد یعقوب برگشته، گفتند: «نزدبرادرت، عیسو رسیدیم و اینک با چهارصد نفر به استقبال تو می‌آید.» ۷ آنگاه یعقوب به نهایت ترسان و متحیر شده، کسانی را که با وی بودند با گوسفندان و گاوان و شتران به دو دسته تقسیم نمود ۸ و گفت: «هر گاه عیسو به‌دسته اول برسد وآنها را بزند، همانا دسته دیگر رهایی یابد.» ۹ و یعقوب گفت: «ای خدای پدرم، ابراهیم وخدای پدرم، اسحاق، ای یهوه که به من گفتی به زمین و به مولد خویش برگرد و با تو احسان خواهم کرد. ۱۰ کمتر هستم از جمیع لطفها و ازهمه وفایی که با بنده خود کرده‌ای زیرا که باچوبدست خود از این اردن عبور کردم و الان (مالک) دو گروه شده‌ام. ۱۱ اکنون مرا از دست برادرم، از دست عیسو رهایی ده زیرا که من از اومی ترسم، مبادا بیاید و مرا بزند، یعنی مادر وفرزندان را، ۱۲ و تو گفتی هرآینه با تو احسان کنم و ذریت تو را مانند ریگ دریا سازم که از کثرت، آن را نتوان شمرد.» ۱۳ پس آن شب را در آنجا بسر برد و از آنچه بدستش آمد، ارمغانی برای برادر خود، عیسوگرفت: ۱۴ دویست ماده بز با بیست بز نر ودویست میش با بیست قوچ، ۱۵ و سی شتر شیرده با بچه های آنها و چهل ماده گاو با ده گاو نر وبیست ماده الاغ با ده کره. ۱۶ و آنها را دسته دسته، جداجدا به نوکران خود سپرد و به بندگان خود گفت: «پیش روی من عبور کنید و در میان دسته‌ها فاصله بگذارید.» ۱۷ و نخستین را امر فرموده، گفت که «چون برادرم عیسو به تو رسد و از تو پرسیده، بگوید: از آن کیستی و کجا می‌روی و اینها که پیش توست ازآن کیست؟ ۱۸ بدو بگو: این از آن بنده ات، یعقوب است، و پیشکشی است که برای آقایم، عیسوفرستاده شده است و اینک خودش نیز در عقب ماست.» ۱۹ و همچنین دومین و سومین و همه کسانی را که از عقب آن دسته‌ها می‌رفتند، امرفرموده، گفت: «چون به عیسو برسید، بدو چنین گویید، ۲۰ و نیز گویید: اینک بنده ات، یعقوب درعقب ماست.»

زیرا گفت: «غضب او را بدین ارمغانی که پیش من می‌رود، فرو خواهم نشانید، وبعد چون روی او را بینم، شاید مرا قبول فرماید.» ۲۱ پس ارمغان، پیش از او عبور کرد و او آن شب را در خیمه گاه بسر برد. ۲۲ و شبانگاه، خودش برخاست و دو زوجه ودو کنیز و یازده پسر خویش را برداشته، ایشان رااز معبر یبوق عبور داد. ۲۳ ایشان را برداشت و ازآن نهر عبور داد، و تمام مایملک خود را نیز عبورداد. ۲۴ و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می‌گرفت. ۲۵ و چون او دید که بر وی غلبه نمی یابد، کف ران یعقوب را لمس کرد، وکف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد. ۲۶ پس گفت: «مرا رها کن زیرا که فجرمی شکافد.» گفت: «تا مرا برکت ندهی تو را رهانکنم.» ۲۷ به وی گفت: «نام تو چیست؟» گفت: «یعقوب.» ۲۸ گفت: «از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل، زیرا که با خدا و باانسان مجاهده کردی و نصرت یافتی.» ۲۹ ویعقوب از او سوال کرده، گفت: «مرا از نام خوداگاه ساز.» گفت: «چرا اسم مرا می‌پرسی؟» و او رادر آنجا برکت داد. ۳۰ و یعقوب آن مکان را «فنیئیل» نامیده، گفت: «زیرا خدا را روبرو دیدم وجانم رستگار شد.» ۳۱ و چون از «فنوئیل» گذشت، آفتاب بر وی طلوع کرد، و بر ران خودمی لنگید. ۳۲ از این سبب بنی‌اسرائیل تا امروز عرق النساء را که در کف ران است، نمی خورند، زیرا کف ران یعقوب را در عرق النسا لمس کرد.

۳۳ پس یعقوب چشم خود را باز کرده، دید که اینک عیسو می‌آید و چهارصدنفر با او. آنگاه فرزندان خود را به لیه و راحیل و دوکنیز تقسیم کرد. ۲ و کنیزان را با فرزندان ایشان پیش داشت و لیه را با فرزندانش در عقب ایشان، وراحیل و یوسف را آخر. ۳ و خود درپیش ایشان رفته، هفت مرتبه رو به زمین نهاد تا به برادر خودرسید. ۴ اما عیسو دوان دوان به استقبال او آمد واو را در برگرفته، به آغوش خود کشید، و او رابوسید و هر دو بگریستند. ۵ و چشمان خود را بازکرده، زنان و فرزندان را بدید و گفت: «این همراهان تو کیستند؟» ۶ آنگاه کنیزان با فرزندان ایشان نزدیک شده، تعظیم کردند. ۷ و لیه با فرزندانش نزدیک شده، تعظیم کردند. پس یوسف و راحیل نزدیک شده، تعظیم کردند. ۸ و او گفت: «از تمامی این گروهی که بدان برخوردم، چه مقصود داری؟» گفت: «تا در نظر آقای خود التفات یابم.» ۹ عیسوگفت: «ای برادرم مرا بسیار است، مال خود را نگاه دار.» ۱۰ یعقوب گفت: «نی، بلکه اگر در نظرت التفات یافته‌ام، پیشکش مرا از دستم قبول فرما، زیرا که روی تو را دیدم مثل دیدن روی خدا، ومرا منظور داشتی. ۱۱ پس هدیه مرا که به حضورت آورده شد بپذیر، زیرا خدا به من احسان فرموده است و همه‌چیز دارم.» پس او را الحاح نمود تا پذیرفت. ۱۲ گفت: «کوچ کرده، برویم و من همراه تو می‌آیم.» ۱۳ گفت: «آقایم آگاه است که اطفال نازکند وگوسفندان و گاوان شیرده نیز با من است، و اگرآنها را یک روز برانند، تمامی گله می‌میرند؛ ۱۴ پس آقایم پیشتر از بنده خود برود و من موافق قدم مواشی که دارم. و به حسب قدم اطفال، آهسته سفر می‌کنم، تا نزد آقای خود به سعیربرسم. ۱۵ عیسو گفت: «پس بعضی از این کسانی را که با منند نزد تو می‌گذارم.» گفت: «چه لازم است، فقط در نظر آقای خود التفات بیابم.» ۱۶ در همان روز عیسو راه خود را پیش گرفته، به سعیرمراجعت کرد. ۱۷ و اما یعقوب به سکوت سفرکرد و خانه‌ای برای خود بنا نمود و برای مواشی خود سایبانها ساخت. از این سبب آن موضع به «سکوت» نامیده شد. ۱۸ پس چون یعقوب از فدان ارام مراجعت کرد، به سلامتی به شهر شکیم، در زمین کنعان آمد، و در مقابل شهر فرود آمد. ۱۹ و آن قطعه زمینی را که خیمه خود را در آن زده بود ازبنی حمور، پدر شکیم، به صد قسیط خرید. ۲۰ ومذبحی در آنجا بنا نمود و آن را ایل الوهی اسرائیل نامید.

۳۴ پس دینه، دختر لیه، که او را برای یعقوب زاییده بود، برای دیدن دختران آن ملک بیرون رفت. ۲ و چون شکیم بن حمورحوی که رئیس آن زمین بود، او را بدید، او را بگرفت و با او همخواب شده، وی را بی‌عصمت ساخت. ۳ و دلش به دینه، دختر یعقوب، بسته شده، عاشق آن دختر گشت، و سخنان دل آویز به آن دختر گفت. ۴ و شکیم به پدر خود، حمورخطاب کرده، گفت: «این دختر را برای من به زنی بگیر.» ۵ و یعقوب شنید که دخترش دینه رابی عصمت کرده است. و چون پسرانش با مواشی او در صحرا بودند، یعقوب سکوت کرد تا ایشان بیایند. ۶ و حمور، پدر شکیم نزد یعقوب بیرون آمد تا به وی سخن گوید. ۷ و چون پسران یعقوب این را شنیدند، از صحرا آمدند و غضبناک شده، خشم ایشان به شدت افروخته شد، زیرا که بادختر یعقوب همخواب شده، قباحتی دراسرائیل نموده بود و این عمل، ناکردنی بود. ۸ پس حمور ایشان را خطاب کرده، گفت: «دل پسرم شکیم شیفته دختر شماست؛ او را به وی به زنی بدهید. ۹ و با ما مصاهرت نموده، دختران خود را به ما بدهید و دختران ما را برای خودبگیرید. ۱۰ و با ما ساکن شوید و زمین از آن شماباشد. در آن بمانید و تجارت کنید و در آن تصرف کنید.» ۱۱ و شکیم به پدر و برادران آن دختر گفت: «در نظر خود مرا منظور بدارید و آنچه به من بگویید، خواهم داد. ۱۲ مهر و پیشکش هر قدرزیاده از من بخواهید، آنچه بگویید، خواهم دادفقط دختر را به زنی به من بسپارید.» ۱۳ اما پسران یعقوب در جواب شکیم و پدرش حمور به مکرسخن‌گفتند زیرا خواهر ایشان، دینه رابی عصمت کرده بود. ۱۴ پس بدیشان گفتند: «این کار را نمی توانیم کرد که خواهر خود را به شخصی نامختون بدهیم، چونکه این برای ما ننگ است. ۱۵ لکن بدین شرط با شما همداستان می‌شویم اگر چون ما بشوید، که هر ذکوری ازشما مختون گردد. ۱۶ آنگاه دختران خود را به شما دهیم و دختران شما را برای خود گیریم و باشما ساکن شده، یک قوم شویم. ۱۷ اما اگر سخن ما را اجابت نکنید و مختون نشوید، دختر خود رابرداشته، از اینجا کوچ خواهیم کرد.» ۱۸ و سخنان ایشان بنظر حمور و بنظر شکیم بن حمور پسند افتاد. ۱۹ و آن جوان در کردن این کار تاخیر ننمود، زیرا که شیفته دختر یعقوب بود، و او از همه اهل خانه پدرش گرامی تر بود. ۲۰ پس حمور و پسرش شکیم به دروازه شهرخود آمده، مردمان شهر خود را خطاب کرده، گفتند: ۲۱ «این مردمان با ما صلاح اندیش هستند، پس در این زمین ساکن بشوند، و در

آن تجارت کنند. اینک زمین از هر طرف برای ایشان وسیع است؛ دختران
ایشان را به زنی بگیریم و دختران خود را بدیشان بدهیم. ۲۲ فقط بدین
شرط ایشان باما متفق خواهند شد تا با ما ساکن شده، یک قوم شویم که
هر ذکوری از ما مختون شود، چنانکه ایشان مختونند. ۲۳ آیا مواشی ایشان
و اموال ایشان و هر حیوانی که دارند، از آن ما نمی شود؟ فقط با ایشان
همداستان شویم تا با ما ساکن شوند.» ۲۴ پس همه کسانی که به دروازه
شهر اودرآمدند، به سخن حمور و پسرش شکیم رضادادند، و هر ذکوری از
آنانی که به دروازه شهر اودرآمدند، مختون شدند. ۲۵ و در روز سوم چون
دردمند بودند، دو پسر یعقوب، شمعون و لاوی، برادران دینه، هر یکی
شمشیر خود را گرفته، دلیرانه بر شهر آمدند و همه مردان را کشتند. ۲۶
وحمور و پسرش شکیم را به دم شمشیر کشتند، ودینه را از خانه شکیم
برداشته، بیرون آمدند. ۲۷ وپسران یعقوب بر کشتگان آمده، شهر را غارت
کردند، زیرا خواهر ایشان را بی‌عصمت کرده بودند. ۲۸ و گله‌ها و رمه‌ها و
الاغها و آنچه در شهرو آنچه در صحرا بود، گرفتند. ۲۹ و تمامی اموال
ایشان و همه اطفال و زنان ایشان را به اسیری بردند. و آنچه در خانه‌ها بود
تاراج کردند. ۳۰ پس یعقوب به شمعون و لاوی گفت: «مرا به اضطراب
انداختید، و مرا نزد سکنه این زمین، یعنی کنعانیان و فرزیان مکروه ساختید،
و من در شماره قلیلم، همانا بر من جمع شوند و مرا بزنند و من با خانه‌ام
هلاک شوم.» ۳۱ گفتند: «آیا او با خواهر ما مثل فاحشه عمل کند؟»

۳۵ و خدا به یعقوب گفت: «برخاسته، به بیت ئیل برآی، و در
آنجا ساکن شو وآنجا برای خدایی که بر تو ظاهر شد، وقتی که ازحضور
برادرت، عیسو فرار کردی، مذبحی بساز.» ۲ پس یعقوب به اهل خانه و
همه کسانی که با وی بودند، گفت: «خدایان بیگانه‌ای را که درمیان
شماست، دور کنید، و خویشتن را طاهرسازید، و رختهای خود را عوض
کنید. ۳ تابرخاسته، به بیت ئیل برویم و آنجا برای آن خدایی که در روز
تنگی من، مرا اجابت فرمود ودر راهی که رفتم با من می‌بود، مذبحی
بسازم.» ۴ آنگاه همه خدایان بیگانه را که در دست ایشان بود، به یعقوب
دادند، با گوشواره هایی که در گوشهای ایشان بود. و یعقوب آنها را زیر
بلوطی که در شکیم بود دفن کرد. ۵ پس کوچ کردند، وخوف خدا بر
شهرهای گرداگرد ایشان بود، که بنی یعقوب را تعاقب نکردند. ۶ و یعقوب
به لوزکه در زمین کنعان واقع است، و همان بیت ئیل باشد، رسید. او با
تمامی قوم که با وی بودند. ۷ ودر آنجا مذبحی بنا نمود و آن مکان را
«ایل بیت ئیل» نامید. زیرا در آنجا خدا بر وی ظاهر شده بود، هنگامی که
از حضور برادر خودمی گریخت. ۸ و دبوره دایه رفقه مرد. و او را زیر
درخت بلوط تحت بیت ئیل دفن کردند، و آن را «الون باکوت» نامید. ۹
و خدا بار دیگر بر یعقوب ظاهر شد، وقتی که از فدان ارام آمد، و او را
برکت داد. ۱۰ و خدا به وی گفت: «نام تو یعقوب است اما بعد از این
نام تویعقوب خوانده نشود، بلکه نام تو اسرائیل خواهدبود.» پس او را
اسرائیل نام نهاد. ۱۱ و خدا وی راگفت: «من خدای قادر مطلق هستم.
بارور و کثیرشو. امتی و جماعتی از امتها از تو بوجود آیند، واز صلب تو
پادشاهان پدید شوند. ۱۲ و زمینی که به ابراهیم و اسحاق دادم، به تو
دهم؛ و به ذریت بعد از تو، این زمین را خواهم داد.» ۱۳ پس خدا
ازآنجایی که با وی سخن گفت، از نزد وی صعودنمود. ۱۴ و یعقوب
ستونی برپا داشت، در جایی که باوی تکلم نمود. ستونی از سنگ و
هدیه‌ای ریختنی بر آن ریخت، و آن را به روغن تدهین کرد. ۱۵ پس
یعقوب آن مکان را، که خدا با وی در آنجا سخن گفته بود، «بیت ئیل»
نامید. ۱۶ پس، از «بیت ئیل» کوچ کردند. و چون اندک مسافتی مانده
بود که به افراته برسند، راحیل راوقت وضع حمل رسید، و زاییدنش دشوار
شد. ۱۷ و چون زاییدنش دشوار بود، قابله وی را گفت: «مترس زیرا که این
نیز برایت پسر است.» ۱۸ و درحین جان کندن، زیرا که مرد، پسر را «بن
اونی» نام نهاد، لکن پدرش وی را «بن یامین» نامید. ۱۹ پس راحیل وفات
یافت، و در راه افراته که بیت لحم باشد، دفن شد. ۲۰ و یعقوب بر قبر
وی ستونی نصب کرد، که آن تا امروز ستون قبرراحیل است. ۲۱ پس
اسرائیل کوچ کرد، و خیمه خود را بدان طرف برج عیدر زد. ۲۲ و در حین
سکونت اسرائیل در آن زمین، روبین رفته، با کنیزپدر خود، بلهه، همخواب
شد. و اسرائیل این راشنید. و بنی یعقوب دوازده بودند: ۲۳ پسران لیه:
روبین نخست زاده یعقوب و شمعون و لاوی ویهودا و یساکار و زبولون. ۲۴
و پسران راحیل: یوسف و بن یامین. ۲۵ و پسران بلهه کنیز راحیل: دان و
نفتالی. ۲۶ و پسران زلفه، کنیز لیه: جاد واشیر. اینانند پسران یعقوب، که
در فدان ارام برای او متولد شدند. ۲۷ و یعقوب نزد پدر خود، اسحاق، در
ممری آمد، به قریه اربع که حبرون باشد، جایی که ابراهیم و اسحاق غربت
گزیدند. ۲۸ و عمراسحاق صد و هشتاد سال بود. ۲۹ و اسحاق جان
سپرد و مرد، و پیر و سالخورده به قوم خویش پیوست. و پسرانش عیسو و
یعقوب او را دفن کردند.

۳۶ و پیدایش عیسو که ادوم باشد، این است: ۲ عیسو زنان خود را از
دختران کنعانیان گرفت: یعنی عاده دختر ایلون حتی، واهولیبامه دختر عنی،
دختر صبعون حوی، ۳ وبسمه دختر اسماعیل، خواهر نبایوت. ۴ و عاده،
الیفاز را برای عیسو زایید، و بسمه، رعوئیل رابزاد، ۵ و اهولیبامه یعوش، و
یعلام و قورح رازایید. اینانند پسران عیسو که برای وی در زمین کنعان متولد
شدند. ۶ پس عیسو زنان و پسران ودختران و جمیع اهل بیت، و مواشی و
همه حیوانات، و تمامی اندوخته خود را که در زمین کنعان اندوخته بود،
گرفته، از نزد برادر خودیعقوب به زمین دیگر رفت. ۷ زیرا که اموال ایشان
زیاده بود از آنکه با هم سکونت کنند. و زمین غربت ایشان بسبب مواشی
ایشان گنجایش ایشان نداشت. ۸ و عیسو در جبل سعیر ساکن شد.
وعیسو همان ادوم است. ۹ و این است پیدایش عیسو پدر ادوم در جبل
سعیر: ۱۰ اینست نامهای پسران عیسو: الیفاز پسرعاده، زن عیسو، و
رعوئیل، پسر بسمه، زن عیسو. ۱۱ و بنی الیفاز: تیمان و اومار و صفوا و
جعتام وقناز بودند. ۱۲ و تمناع، کنیز الیفاز، پسر عیسوبود. وی عمالیق را
برای الیفاز زایید. ایناندپسران عاده زن عیسو. ۱۳ و اینانند پسران رعوئیل:
نحت و زارع و شمه و مزه. اینانند پسران بسمه زن عیسو. ۱۴ و اینانند

پسران اهولیبامه دختر عنی، دختر صبعون، زن عیسو که یعوش ویعلام و قورح را برای عیسو زایید. ۱۵ اینانند امرای بنی عیسو: پسران الیفازنخست زاده عیسو، یعنی امیر تیمان و امیر اومار وامیر صفوا و امیر قناز، ۱۶ و امیر قورح و امیرجعتام و امیر عمالیق. اینانند امرای الیفاز در زمین ادوم. اینانند پسران عاده. ۱۷ و اینان پسران رعوئیل بن عیسو می‌باشند: امیر نحت و امیر زارح و امیر شمه و امیر مزه. اینهاامرای رعوئیل در زمین ادوم بودند. اینانند پسران بسمه زن عیسو. ۱۸ و اینانند بنی اهولیبامه زن عیسو: امیریعوش و امیر یعلام و امیر قورح. اینها امرای اهولیبامه دختر عنی، زن عیسو می‌باشند. ۱۹ اینانند پسران عیسو که ادوم باشد و اینهاامرای ایشان می‌باشند. ۲۰ و اینانند پسران سعیر حوری که ساکن آن زمین بودند، یعنی: لوطان و شوبال و صبعون وعنی، ۲۱ و دیشون و ایصر و دیشان. اینانند امرای حوریان و پسران سعیر در زمین ادوم. ۲۲ و پسران لوطان: حوری و هیمام بودند وخواهر لوطان تمناع، بود. ۲۳ و اینانند پسران شوبال: علوان و منحت و عیبال و شفو و اونام. ۲۴ و اینانند بنی صبعون: ایه و عنی. همین عنی است که چشمه های آب گرم را در صحرا پیدانمود، هنگامی که الاغهای پدر خود، صبعون رامی چرانید. ۲۵ و اینانند اولاد عنی: دیشون واهولیبامه دختر عنی. ۲۶ و اینانند پسران دیشان: حمدان و اشبان و بتران و کران. ۲۷ و اینانند پسران ایصر: بلهان و زعوان و عقان. ۲۸ اینانند پسران دیشان: عوص و اران. ۲۹ اینها امرای حوریانند: امیر لوطان و امیرشوبال و امیر صبعون و امیر عنی، ۳۰ امیر دیشون و امیر ایصر و امیر دیشان. اینها امرای حوریانند به حسب امرای ایشان در زمین سعیر. ۳۱ و اینانند پادشاهانی که در زمین ادوم سلطنت کردند، قبل از آنکه پادشاهی بربنی‌اسرائیل سلطنت کند: ۳۲ و بالع بن بعور درادوم پادشاهی کرد، و نام شهر او دینهابه بود. ۳۳ وبالع مرد، و در جایش یوباب بن زارح از بصره سلطنت کرد. ۳۴ و یوباب مرد، و در جایش حوشام از زمین تیمانی پادشاهی کرد. ۳۵ وحوشام مرد، و در جایش هداد بن بداد، که درصحرای موآب، مدیان را شکست داد، پادشاهی کرد، و نام شهر او عویت بود. ۳۶ و هداد مرد، و درجایش سمله از مسریقه پادشاهی نمود. ۳۷ وسمله مرد، و شاول از رحوبوت نهر در جایش پادشاهی کرد. ۳۸ و شاول مرد، و در جایش بعل حانان بن عکبور سلطنت کرد. ۳۹ و بعل حانان بن عکبور مرد، و در جایش، هدار پادشاهی کرد. ونام شهرش فاعو بود، و زنش مسمی به مهیطبئیل دختر مطرد، دختر می‌ذاهب بود. ۴۰ و اینست نامهای امرای عیسو، حسب قبائل ایشان و اماکن و نامهای ایشان: امیر تمناع وامیر علوه و امیر یتیت، ۴۱ و امیر اهولیبامه و امیرایله و امیر فینون، ۴۲ و امیر قناز و امیرتیمان و امیرمبصار، ۴۳ و امیر مجدیئیل و امیر عیرام. اینان امرای ادومند، حسب مساکن ایشان در زمین ملک ایشان. همان عیسو پدر ادوم است.

۳۷ و یعقوب در زمین غربت پدر خود، یعنی زمین کنعان ساکن شد. ۲ این است پیدایش یعقوب. چون یوسف هفده ساله بود، گله را با برادران خود چوپانی می‌کرد. و آن جوان باپسران بلهه و پسران زلفه، زنان پدرش، می‌بود. ویوسف از بدسلوکی ایشان پدر را خبر می‌داد. ۳ واسرائیل، یوسف را از سایر پسران خود بیشتردوست داشتی، زیرا که او پسر پیری او بود، وبرایش ردایی بلند ساخت. ۴ و چون برادرانش دیدند که پدر ایشان، او را بیشتر از همه برادرانش دوست می‌دارد، از او کینه داشتند، ونمی توانستند با وی به سلامتی سخن گویند. ۵ ویوسف خوابی دیده، آن را به برادران خود بازگفت. پس بر کینه او افزودند. ۶ و بدیشان گفت: «این خوابی را که دیده‌ام، بشنوید: ۷ اینک ما در مزرعه بافه‌ها می‌بستیم، که ناگاه بافه من برپا شده، بایستاد، و بافه های شماگرد آمده، به بافه من سجده کردند.» ۸ برادرانش به وی گفتند: «آیا فی الحقیقه بر ماسلطنت خواهی کرد؟ و بر ما مسلط خواهی شد؟» و بسبب خوابها و سخنانش بر کینه او افزودند. ۹ از آن پس خوابی دیگر دید، و برادران خود را ازآن خبر داده، گفت: «اینک باز خوابی دیده‌ام، که ناگاه آفتاب و ماه و یازده ستاره مرا سجده کردند.» ۱۰ و پدر و برادران خود را خبر داد، وپدرش او را توبیخ کرده، بوی گفت: «این چه خوابی است که دیده‌ای؟ آیا من و مادرت وبرادرانت حقیقت خواهیم آمد و تو را بر زمین سجده خواهیم نمود؟» ۱۱ و برادرانش بر او حسدبردند، و اما پدرش، آن امر را در خاطر نگاه داشت. ۱۲ و برادرانش برای چوپانی گله پدر خود، به شکیم رفتند. ۱۳ و اسرائیل به یوسف گفت: «آیابرادرانت در شکیم چوپانی نمی کنند، بیا تا تو رانزد ایشان بفرستم.» وی را گفت: «لبیک.» ۱۴ او راگفت: «الان برو و سلامتی برادران و سلامتی گله را ببین و نزد من خبر بیاور.» و او را از وادی حبرون فرستاد، و به شکیم آمد. ۱۵ و شخصی به اوبرخورد، و اینک، او در صحرا آواره می‌بود، پس آن شخص از او پرسیده، گفت: «چه می‌طلبی؟» ۱۶ گفت: «من برادران خود را می‌جویم، مرا خبرده که کجا چوپانی می‌کنند.» ۱۷ آن مرد گفت: «ازاینجا روانه شدند، زیرا شنیدیم که می‌گفتند: به دوتان می‌رویم.» پس یوسف از عقب برادران خود رفته، ایشان را در دوتان یافت. ۱۸ و او را ازدور دیدند، و قبل از آنکه نزدیک ایشان بیاید، باهم توطئه دیدند که اورا بکشند. ۱۹ و به یکدیگر گفتند: «اینک این صاحب خوابها می‌آید. ۲۰ اکنون بیایید او را بکشیم، و به یکی از این چاهها بیندازیم، و گوییم جانوری درنده او را خورد. و ببینیم خوابهایش چه می‌شود.» ۲۱ لیکن روبین چون این را شنید، او را از دست ایشان رهانیده، گفت: «او را نکشیم.» ۲۲ پس روبین بدیشان گفت: «خون مریزید، او را در این چاه که در صحراست، بیندازید، و دست خود رابر او دراز مکنید.» تا او را از دست ایشان رهانیده، به پدر خود رد نماید. ۲۳ و به مجرد رسیدن یوسف نزد برادران خود، رختش را یعنی آن ردای بلند را که دربرداشت، از او کندند. ۲۴ و او را گرفته، درچاه انداختند، اما چاه، خالی و بی‌آب بود. ۲۵ پس برای غذا خوردن نشستند، و چشمان خود را باز کرده، دیدند که ناگاه قافله اسماعیلیان از جلعاد می‌رسد، و شتران ایشان کتیرا و بلسان ولادن، بار دارند، و می‌روند تا آنها را به مصر ببرند. ۲۶ آنگاه یهودا به برادران خود گفت: «برادر خودرا کشتن و خون او را مخفی داشتن چه سود دارد؟ ۲۷ بیایید او را به این اسماعیلیان بفروشیم، ودست ما بر وی نباشد، زیرا که او برادر و گوشت ماست.» پس برادرانش

بدین رضا دادند. ۲۸ و چون تجار مدیانی در گذر بودند، یوسف را از چاه
کشیده، برآوردند، و یوسف را به اسماعیلیان به بیست پاره نقره فروختند.
پس یوسف را به مصر بردند. ۲۹ و روبین چون به‌سرچاه برگشت، و دید که
یوسف در چاه نیست، جامه خود را چاک زد، ۳۰ و نزد برادران خودبازآمد
و گفت: «طفل نیست و من کجا بروم؟» ۳۱ پس ردای یوسف را گرفتند،
و بز نری راکشته، ردا را در خونش فرو بردند. ۳۲ و آن ردای بلند را
فرستادند و به پدر خود رسانیده، گفتند: «این را یافته‌ایم، تشخیص کن که
ردای پسرت است یا نه.» ۳۳ پس آن را شناخته، گفت: «ردای پسر من
است! جانوری درنده او را خورده است، و یقین یوسف دریده شده است.»
۳۴ و یعقوب رخت خود را پاره کرده، پلاس دربر کرد، وروزهای بسیار
برای پسر خود ماتم گرفت. ۳۵ وهمه پسران و همه دخترانش به تسلی
اوبرخاستند. اما تسلی نپذیرفت، و گفت: «سوگوارنزد پسر خود به گور فرود
می‌روم.» پس پدرش برای وی همی گریست. **(Sheol h7585)** ۳۶ اما
مدیانیان، یوسف را در مصر، به فوطیفار که خواجه فرعون و سردارافواج
خاصه بود، فروختند.

۳۸ و واقع شد در آن زمان که یهودا ازنزد برادران خود رفته، نزد شخصی
عدلامی، که حیره نام داشت، مهمان شد. ۲ و درآنجا یهودا، دختر مرد
کنعانی را که مسمی به شوعه بود، دید و او را گرفته، بدو درآمد. ۳ پس
آبستن شده، پسری زایید و او را عیر نام نهاد. ۴ وبار دیگر آبستن شده،
پسری زایید و او را اونان نامید. ۵ و باز هم پسری زاییده، او را شیله نام
گذارد. و چون او را زایید، یهودا در کزیب بود. ۶ و یهودا، زنی مسمی به
تامار، برای نخست زاده خود عیر گرفت. ۷ و نخست زاده یهودا، عیر،
در نظر خداوند شریر بود، و خداوندا و را بمیراند. ۸ پس یهودا به اونان
گفت: «به زن برادرت درآی، و حق برادر شوهری را بجاآورده، نسلی برای
برادر خود پیدا کن.» ۹ لکن چونکه اونان دانست که آن نسل از آن او
نخواهدبود، هنگامی که به زن برادر خود درآمد، بر زمین انزال کرد، تا
نسلی برای برادر خود ندهد. ۱۰ و این کار او در نظر خداوند ناپسند آمد،
پس او را نیزبمیراند. ۱۱ و یهودا به عروس خود، تامار گفت: «در خانه
پدرت بیوه بنشین تا پسرم شیله بزرگ شود.» زیرا گفت: «مبادا او نیز مثل
برادرانش بمیرد.» پس تامار رفته، در خانه پدر خود ماند. ۱۲ و چون روزها
سپری شد، دختر شوعه زن یهودا مرد. و یهودا بعد از تعزیت او با دوست
خود حیره عدلامی، نزد پشم‌چینان گله خود، به تمنه آمد. ۱۳ و به تامار
خبر داده، گفتند: «اینک پدرشوهرت برای چیدن پشم گله خویش، به تمنه
می‌آید.» ۱۴ پس رخت بیوگی را از خویشتن بیرون کرده، برقعی به رو
کشیده، خود را درچادری پوشید، و به دروازه عینایم که در راه تمنه است،
بنشست. زیرا که دید شیله بزرگ شده است، و او را به وی به زنی ندادند.
۱۵ چون یهوداو را بدید، وی را فاحشه پنداشت، زیرا که روی خود را
پوشیده بود. ۱۶ پس از راه به سوی او میل کرده، گفت: «بیا تابه تو
درآیم.» زیرا ندانست که عروس اوست. گفت: «مرا چه می‌دهی تا به من
درآیی.» ۱۷ گفت: «بزغاله‌ای از گله می‌فرستم.» گفت: «آیا گرومی
دهی تا بفرستی.» ۱۸ گفت: «تو را چه گرودهم.» گفت: «مهر و زنار
خود را و عصایی که دردست داری.» پس به وی داد، و بدو درآمد، و او
ازوی آبستن شد. ۱۹ و برخاسته، برفت. و برقع را ازخود برداشته، رخت
بیوگی پوشید. ۲۰ و یهودا بزغاله را به‌دست دوست عدلامی خود فرستاد، تا
گرو را از دست آن زن بگیرد، امااو را نیافت. ۲۱ و از مردمان آن مکان
پرسیده، گفت: «آن فاحشه‌ای که سر راه عینایم نشسته بود، کجاست؟»
گفتند: «فاحشه‌ای در اینجا نبود.» ۲۲ پس نزد یهودا برگشته، گفت: «او
را نیافتم، ومردمان آن مکان نیز می‌گویند که فاحشه‌ای دراینجا نبود.» ۲۳
یهودا گفت: «بگذار برای خودنگاه دارد، مبادا رسوا شویم. اینک بزغاله
رافرستادم و تو او را نیافتی.» ۲۴ و بعد از سه ماه یهودا را خبر داده،
گفتند: «عروس تو تامار، زناکرده است و اینک از زنا نیز آبستن شده.» پس
یهودا گفت: «وی را بیرون آرید تا سوخته شود!» ۲۵ چون او را بیرون
می‌آوردند نزد پدر شوهر خود فرستاده، گفت: «از مالک این چیزها آبستن
شده‌ام، و گفت: «تشخیص کن که این مهر و زنار وعصا از آن کیست.»
۲۶ و یهودا آنها را شناخت، وگفت: «او از من بی‌گناه تر است، زیرا که
او را به پسر خود شیله ندادم. و بعد او را دیگر نشناخت. ۲۷ و چون
وقت وضع حملش رسید، اینک توامان در رحمش بودند. ۲۸ و چون
می‌زایید، یکی دست خود را بیرون آورد که در حال قابله ریسمانی قرمز
گرفته، بر دستش بست و گفت: «این اول بیرون آمد.» ۲۹ و دست خود
را بازکشید. و اینک برادرش بیرون آمد و قابله گفت: «چگونه شکافتی،
این شکاف بر تو باد.» پس او را فارص نام نهاد. ۳۰ بعد از آن برادرش که
ریسمان قرمز را بردست داشت بیرون آمد، و او را زارح نامید.

۳۹ اما یوسف را به مصر بردند، و مردی مصری، فوطیفار نام که
خواجه و سردارافواج خاصه فرعون بود، وی را از دست اسماعیلیانی که او را
بدانجا برده بودند، خرید. ۲ وخداوند با یوسف می‌بود، و او مردی کامیاب
شد، و در خانه آقای مصری خود ماند. ۳ و آقایش دیدکه خداوند با وی
می‌باشد، و هرآنچه او می‌کند، خداوند در دستش راست می‌آورد. ۴ پس
یوسف در نظر وی التفات یافت، و او را خدمت می‌کرد، واو را به خانه
خود برگماشت و تمام مایملک خویش را بدست وی سپرد. ۵ و واقع شد
بعد ازآنکه او را بر خانه و تمام مایملک خود گماشته بود، که خداوند خانه
آن مصری را بسبب یوسف برکت داد، و برکت خداوند بر همه اموالش، چه
در خانه و چه در صحرا بود. ۶ و آنچه داشت به‌دست یوسف واگذاشت،
و از آنچه با وی بود، خبر نداشت جز نانی که می‌خورد. و یوسف خوش
اندام و نیک منظر بود. ۷ و بعد از این امور واقع شد که زن آقایش بریوسف
نظر انداخته، گفت: «با من همخواب شو.» ۸ اما او ابا نموده، به زن
آقای خود گفت: «اینک آقایم از آنچه نزد من در خانه است، خبر ندارد،
وآنچه دارد، به‌دست من سپرده است. ۹ بزرگتری ازمن در این خانه نیست
و چیزی از من دریغ نداشته، جز تو، چون زوجه او می‌باشی؛ پس چگونه
مرتکب این شرارت بزرگ بشوم و به خدا خطاورزم؟» ۱۰ و اگرچه هر روزه
به یوسف سخن می‌گفت، به وی گوش نمی گرفت که با او بخوابد یانزد

وی بماند. ۱۱ و روزی واقع شد که به خانه درآمد، تا به شغل خود پردازد و
از اهل خانه کسی آنجا درخانه نبود. ۱۲ پس جامه او را گرفته، گفت: «با
من بخواب.» اما او جامه خود را به‌دستش رها کرده، گریخت و بیرون
رفت. ۱۳ و چون او دید که رخت خود را به‌دست وی ترک کرد و از
خانه گریخت، ۱۴ مردان خانه راصدا زد، و بدیشان بیان کرده، گفت:
«بنگرید، مردعبرانی را نزد ما آورد تا ما را مسخره کند، و نزدمن آمد تا با
من بخوابد، و به آواز بلند فریاد کردم، ۱۵ و چون شنید که به آواز بلند فریاد
برآوردم، جامه خود را نزد من واگذارده، فرار کرد و بیرون رفت.» ۱۶ پس
جامه او را نزد خود نگاه داشت، تاآقایش به خانه آمد. ۱۷ و به وی بدین
مضمون ذکر کرده، گفت: «آن غلام عبرانی که برای ماآورده‌ای، نزد من
آمد تا مرا مسخره کند، ۱۸ وچون به آواز بلند فریاد برآوردم، جامه خود
راپیش من رها کرده، بیرون گریخت.» ۱۹ پس چون آقایش سخن زن
خود را شنید که به وی بیان کرده، گفت: «غلامت به من چنین کرده
است، » خشم او افروخته شد. ۲۰ و آقای یوسف، او را گرفته، در زندان
خانه‌ای که اسیران پادشاه بسته بودند، انداخت و آنجا در زندان ماند. ۲۱
اماخداوند با یوسف می‌بود و بر وی احسان می‌فرمود، و او را در نظر داروغه
زندان حرمت داد. ۲۲ و داروغه زندان همه زندانیان را که درزندان بودند،
به‌دست یوسف سپرد. و آنچه درآنجا می‌کردند، او کننده آن بود. ۲۳ و
داروغه زندان بدانچه در دست وی بود، نگاه نمی کرد، زیرا خداوند با وی
می‌بود و آنچه را که او می‌کرد، خداوند راست می‌آورد.

۴۰ و بعد از این امور، واقع شد که ساقی و خباز پادشاه مصر، به
آقای خویش، پادشاه مصر خطا کردند. ۲ و فرعون به دو خواجه خود،
یعنی سردار ساقیان و سردار خبازان غضب نمود. ۳ و ایشان را در زندان
رئیس افواج خاصه، یعنی زندانی که یوسف در آنجا محبوس بود، انداخت.
۴ و سردار افواج خاصه، یوسف را برایشان گماشت، و ایشان را خدمت
می‌کرد، ومدتی در زندان ماندند. ۵ و هر دو در یک شب خوابی دیدند،
هر کدام خواب خود را. هر کدام موافق تعبیر خود، یعنی ساقی و خباز
پادشاه مصر که در زندان محبوس بودند. ۶ بامدادان چون یوسف نزد ایشان
آمد، دید که اینک ملول هستند. ۷ پس، از خواجه های فرعون، که با وی
در زندان آقای او بودند، پرسیده، گفت: «امروز چرا روی شما غمگین
است؟» ۸ به وی گفتند: «خوابی دیده‌ایم و کسی نیست که آن را تعبیر
کند.» یوسف بدیشان گفت: «آیا تعبیرها از آن خدانیست؟ آن را به من
بازگویید.» ۹ آنگاه رئیس ساقیان، خواب خود را به یوسف بیان کرده،
گفت: «در خواب من، اینک تاکی پیش روی من بود. ۱۰ و در تاک سه
شاخه بود و آن بشکفت، و گل آورد و خوشه هایش انگور رسیده داد. ۱۱
و جام فرعون در دست من بود. و انگورها را چیده، در جام فرعون فشردم،
وجام را به‌دست فرعون دادم.» ۱۲ یوسف به وی گفت: «تعبیرش اینست،
سه شاخه سه روز است. ۱۳ بعد از سه روز، فرعون سر تو را برافرازد و به
منصبت بازگمارد، و جام فرعون را به‌دست وی دهی به رسم سابق، که
ساقی او بودی. ۱۴ و هنگامی که برای تو نیکوشود، مرا یاد کن و به من
احسان نموده، احوال مرانزد فرعون مذکور ساز، و مرا از این خانه بیرون آور،
۱۵ زیرا که فی الواقع از زمین عبرانیان دزدیده شده‌ام، و اینجا نیز کاری
نکرده‌ام که مرا درسیاه چال افکنند.» ۱۶ اما چون رئیس خبازان دید که
تعبیر، نیکوبود، به یوسف گفت: «من نیز خوابی دیده‌ام، که اینک سه
سبد نان سفید بر سر من است، ۱۷ و درسبد زبرین هر قسم طعام برای
فرعون از پیشه خباز می‌باشد و مرغان، آن را از سبدی که بر سر من است،
می‌خورند.» ۱۸ یوسف در جواب گفت: «تعبیرش این است، سه سبد سه
روز می‌باشد. ۱۹ و بعد از سه روز فرعون سر تو را از تو بردارد وتو را بر دار
بیاویزد، و مرغان، گوشتت را از تو بخورند.» ۲۰ پس در روز سوم که یوم
میلاد فرعون بود، ضیافتی برای همه خدام خود ساخت، و سررئیس ساقیان
و سر رئیس خبازان را در میان نوکران خود برافراشت. ۲۱ اما رئیس ساقیان را
به ساقی گریش باز آورد، و جام را به‌دست فرعون داد. ۲۲ و اما رئیس
خبازان را به دار کشید، چنانکه یوسف برای ایشان تعبیر کرده بود. ۲۳
لیکن رئیس ساقیان، یوسف را به یاد نیاورد، بلکه او رافراموش کرد.

۴۱ و واقع شد، چون دو سال سپری شد، که فرعون خوابی دید که
اینک بر کنارنهر ایستاده است. ۲ که ناگاه از نهر، هفت گاوخوب صورت
و فربه گوشت برآمده، بر مرغزارمی چریدند. ۳ و اینک هفت گاو دیگر، بد
صورت و لاغر گوشت، در عقب آنها از نهر برآمده، به پهلوی آن گاوان اول
به کنار نهر ایستادند. ۴ و این گاوان زشت صورت و لاغر گوشت، آن
هفت گاوخوب صورت و فربه را فرو بردند. و فرعون بیدارشد. ۵ و باز
بخسبید و دیگر باره خوابی دید، که اینک هفت سنبله پر و نیکو بر یک
ساق برمی آید. ۶ و اینک هفت سنبله لاغر، از باد شرقی پژمرده، بعد از
آنها می‌روید. ۷ و سنبله های لاغر، آن هفت سنبله فربه و پر را فرو بردند،
و فرعون بیدار شده، دید که اینک خوابی است. ۸ صبحگاهان دلش
مضطرب شده، فرستاد و همه جادوگران و جمیع حکیمان مصر را خواند، و
فرعون خوابهای خودرا بدیشان بازگفت. اما کسی نبود که آنها را برای
فرعون تعبیر کند. ۹ آنگاه رئیس ساقیان به فرعون عرض کرده، گفت:
«امروز خطایای من بخاطرم آمد. ۱۰ فرعون بر غلامان خود غضب نموده،
مرا با رئیس خبازان در زندان سردار افواج خاصه، حبس فرمود. ۱۱ ومن و
او در یک شب، خوابی دیدیم، هر یک موافق تعبیر خواب خود، خواب
دیدیم. ۱۲ و جوانی عبرانی در آنجا با ما بود، غلام سردار افواج خاصه. و
خوابهای خود را نزد او بیان کردیم و اوخوابهای ما را برای ما تعبیر کرد، هر
یک را موافق خوابش تعبیر کرد. ۱۳ و به عینه موافق تعبیری که برای ما
کرد، واقع شد. مرا به منصبم بازآورد، و اورا به دار کشید.» ۱۴ آنگاه فرعون
فرستاده، یوسف را خواند، واو را به زودی از زندان بیرون آوردند. و صورت
خود را تراشیده، رخت خود را عوض کرد، و به حضور فرعون آمد. ۱۵
فرعون به یوسف گفت: «خوابی دیده‌ام و کسی نیست که آن را تعبیر
کند، و درباره تو شنیدم که خواب می‌شنوی تا تعبیرش کنی.» ۱۶ یوسف
فرعون را به پاسخ گفت: «از من نیست، خدا فرعون را به سلامتی جواب
خواهدداد.» ۱۷ و فرعون به یوسف گفت: «در خواب خوددیدم که اینک

به کنار نهر ایستاده‌ام، ۱۸ و ناگاه هفت گاو فربه گوشت و خوب صورت
از نهر برآمده، بر مرغزار می‌چرند. ۱۹ و اینک هفت گاودیگر زبون و بسیار
زشت صورت و لاغر گوشت، که در تمامی زمین مصر بدان زشتی ندیده
بودم، در عقب آنها برمی آیند. ۲۰ و گاوان لاغر زشت، هفت گاو فربه اول
را می‌خورند. ۲۱ و چون به شکم آنها فرو رفتند معلوم نشد که بدرون
آنهاشدند، زیرا که صورت آنها مثل اول زشت ماند. پس بیدار شدم. ۲۲ و
باز خوابی دیدم که اینک هفت سنبله پر و نیکو بر یک ساق برمی آید.
۲۳ واینک هفت سنبله خشک باریک و از باد شرقی پژمرده، بعد از آنها
می‌روید. ۲۴ و سنابل لاغر، آن هفت سنبله نیکو را فرو می‌برد. و جادوگران
راگفتم، لیکن کسی نیست که برای من شرح کند.» ۲۵ یوسف به فرعون
گفت: «خواب فرعون یکی است. خدا از آنچه خواهد کرد، فرعون راخبر
داده است. ۲۶ هفت گاو نیکو هفت سال باشدو هفت سنبله نیکو هفت
سال. همانا خواب یکی است. ۲۷ و هفت گاو لاغر زشت، که در عقب
آنهابرآمدند، هفت سال باشد. و هفت سنبله خالی ازباد شرقی پژمرده،
هفت سال قحط می‌باشد. ۲۸ سخنی که به فرعون گفتم، این است: آنچه
خدامی کند به فرعون ظاهر ساخته است. ۲۹ هماناهفت سال فراوانی
بسیار، در تمامی زمین مصرمی آید. ۳۰ و بعد از آن، هفت سال قحط
پدیدآید. و تمامی فراوانی در زمین مصر فراموش شود. و قحط، زمین را تباه
خواهد ساخت. ۳۱ وفراوانی در زمین معلوم نشود بسبب قحطی که بعداز
آن آید، زیرا که به غایت سخت خواهد بود. ۳۲ و چون خواب به فرعون دو
مرتبه مکرر شد، این است که این حادثه از جانب خدا مقرر شده، و خدا
آن را به زودی پدید خواهد آورد. ۳۳ پس اکنون فرعون می‌باید مردی بصیر و
حکیم را پیدانموده، و او را بر زمین مصر بگمارد. ۳۴ فرعون چنین بکند، و
ناظران بر زمین برگمارد، و در هفت سال فراوانی، خمس از زمین مصر
بگیرد. ۳۵ وهمه ماکولات این سالهای نیکو را که می‌آیدجمع کنند، و
غله را زیر دست فرعون ذخیره نمایند، و خوراک در شهرها نگاه دارند. ۳۶
تاخوراک برای زمین، به جهت هفت سال قحطی که در زمین مصر خواهد
بود ذخیره شود، مبادا زمین از قحط تباه گردد.» ۳۷ پس این سخن بنظر
فرعون و بنظر همه بندگانش پسند آمد. ۳۸ و فرعون به بندگان خودگفت:
«آیا کسی را مثل این توانیم یافت، مردی که روح خدا در وی است؟» ۳۹
و فرعون به یوسف گفت: «چونکه خدا کل این امور را بر تو کشف کرده
است، کسی مانند تو بصیر و حکیم نیست. ۴۰ تو بر خانه من باش، و به
فرمان تو، تمام قوم من منتظم شوند، جز اینکه بر تخت از تو بزرگترباشم.»
۴۱ و فرعون به یوسف گفت: «بدانکه تو را برتمامی زمین مصر گماشتم.»
۴۲ و فرعون انگشترخود را از دست خویش بیرون کرده، آن را بردست
یوسف گذاشت، و او را به کتان نازک آراسته کرد، و طوقی زرین بر گردنش
انداخت. ۴۳ و او را بر عرابه دومین خود سوار کرد، و پیش رویش ندا
می‌کردند که «زانو زنید!» پس او را برتمامی زمین مصر برگماشت. ۴۴ و
فرعون به یوسف گفت: «من فرعون هستم، و بدون توهیچکس دست یا
پای خود را در کل ارض مصربلند نکند.» ۴۵ و فرعون یوسف را صفنات
فعنیح نامید، و اسنات، دختر فوطی فارع، کاهن اون رابدو به زنی داد، و
یوسف بر زمین مصر بیرون رفت. ۴۶ و یوسف سی ساله بود وقتی که به
حضورفرعون، پادشاه مصر بایستاد، و یوسف از حضورفرعون بیرون شده، در
تمامی زمین مصر گشت. ۴۷ و در هفت سال فراوانی، زمین محصول خود
رابه کثرت آورد. ۴۸ پس تمامی ماکولات آن هفت سال را که در زمین
مصر بود، جمع کرد، و خوراک را در شهرها ذخیره نمود، و خوراک مزارع
حوالی هر شهر را در آن گذاشت. ۴۹ و یوسف غله بیکران بسیار، مثل
ریگ دریا ذخیره کرد، تا آنکه ازحساب بازماند، زیرا که از حساب زیاده
بود. ۵۰ وقبل از وقوع سالهای قحط، دو پسر برای یوسف زاییده شد، که
اسنات، دختر فوطی فارع، کاهن اون برایش بزاد. ۵۱ و یوسف نخست زاده
خود رامنسی نام نهاد، زیرا گفت: «خدا مرا از تمامی مشقتم و تمامی خانه
پدرم فراموشی داد.» ۵۲ ودومین را افرایم نامید، زیرا گفت: «خدا مرا
درزمین مذلتم بارآور گردانید.» ۵۳ و هفت سال فراوانی که در زمین مصر
بود، سپری شد. ۵۴ و هفت سال قحط، آمدن گرفت، چنانکه یوسف
گفته بود. و قحط در همه زمینهاپدید شد، لیکن در تمامی زمین مصر نان
بود. ۵۵ وچون تمامی زمین مصر مبتلای قحط شد، قوم برای نان نزد فرعون
فریاد برآوردند. و فرعون به همه مصریان گفت: «نزد یوسف بروید و آنچه او
به شما گوید، بکنید.» ۵۶ پس قحط، تمامی روی زمین را فروگرفت، و
یوسف همه انبارها را بازکرده، به مصریان می‌فروخت، و قحط در زمین مصر
سخت شد. ۵۷ و همه زمینها به جهت خریدغله نزد یوسف به مصر
آمدند، زیرا قحط برتمامی زمین سخت شد.

۴۲ و اما یعقوب چون دید که غله درمصر است، پس یعقوب به پسران
خودگفت: «چرا به یکدیگر می‌نگرید؟» ۲ و گفت: «اینک شنیده‌ام که
غله در مصر است، بدانجابروید و برای ما از آنجا بخرید، تا زیست کنیم
ونمیریم.» ۳ پس ده برادر یوسف برای خریدن غله به مصر فرود آمدند. ۴ و
اما بنیامین، برادر یوسف رایعقوب با برادرانش نفرستاد، زیرا گفت مبادازیانی
بدو رسد. ۵ پس بنی‌اسرائیل در میان آنانی که می‌آمدند، به جهت خرید
آمدند، زیرا که قحطدر زمین کنعان بود. ۶ و یوسف حاکم ولایت بود، و
خود به همه اهل زمین غله می‌فروخت. و برادران یوسف آمده، رو به زمین
نهاده، او را سجده کردند. ۷ چون یوسف برادران خود را دید، ایشان
را بشناخت، وخود را بدیشان بیگانه نموده، آنها را به درشتی، سخن
گفت و از ایشان پرسید: «از کجا آمده‌اید؟» گفتند: «از زمین کنعان
تا خوراک بخریم.» ۸ و یوسف برادران خود را شناخت، لیکن ایشان
او را نشناختند. ۹ و یوسف خوابها را که درباره ایشان دیده بود، بیاد
آورد. پس بدیشان گفت: «شما جاسوسانید، و به جهت دیدن عریانی
زمین آمده‌اید.» ۱۰ بدو گفتند: «نه، یا سیدی! بلکه غلامانت به جهت
خریدن خوراک آمده‌اند. ۱۱ ماهمه پسران یک شخص هستیم. ما مردمان
صادقیم؛ غلامانت، جاسوس نیستند.» ۱۲ بدیشان گفت: «نه، بلکه به
جهت دیدن عریانی زمین آمده‌اید.» ۱۳ گفتند: «غلامانت دوازده برادرند،
پسران یک مرد در زمین کنعان. و اینک کوچکتر، امروز نزد پدر ماست، و
یکی نایاب شده است.» ۱۴ یوسف بدیشان گفت: «همین است آنچه به

شما گفتم که جاسوسانید! ۱۵ بدینطور آزموده می‌شوید: به حیات فرعون از اینجا بیرون نخواهید رفت، جز اینکه برادر کهتر شما در اینجابیاید. ۱۶ یک نفر از خودتان بفرستید، تا برادر شمارا بیاورد، و شما اسیر بمانید تا سخن شما آزموده شود که صدق با شماست یا نه، والا به حیات فرعون جاسوسانید!» ۱۷ پس ایشان را با هم سه روز در زندان انداخت. ۱۸ و روز سوم یوسف بدیشان گفت: «این رابکنید و زنده باشید، زیرا من از خدا می‌ترسم: ۱۹ هر گاه شما صادق هستید، یک برادر از شما درزندان شما اسیر باشد، و شما رفته، غله برای گرسنگی خانه های خود ببرید. ۲۰ و برادر کوچک خود را نزد من آرید، تا سخنان شما تصدیق شودو نمیرید.» پس چنین کردند. ۲۱ و به یکدیگر گفتند: «هر آینه به برادر خودخطا کردیم، زیرا تنگی جان او را دیدیم وقتی که به ما استغاثه می‌کرد، و نشنیدیم. از این‌رو این تنگی بر ما رسید.» ۲۲ و روبین در جواب ایشان گفت: «آیا به شما نگفتم که به پسر خطا مورزید؟ ۲۳ و ایشان ندانستند که یوسف می‌فهمد، زیرا که ترجمانی در میان ایشان بود. ۲۴ پس از ایشان کناره جسته، بگریست و نزدایشان برگشته، با ایشان گفتگو کرد، و شمعون را ازمیان ایشان گرفته، او را روبروی ایشان دربند نهاد. ۲۵ و یوسف فرمود تا جوالهای ایشان را از غله پر سازند، و نقد ایشان را در عدل هر کس نهند، وزاد سفر بدیشان دهند، و به ایشان چنین کردند. ۲۶ پس غله را بر حماران خود بار کرده، از آنجاروانه شدند. ۲۷ و چون یکی، عدل خود را در منزل باز کرد، تا خوراک به الاغ دهد، نقد خود را دید که اینک در دهن عدل او بود. ۲۸ و به برادران خود گفت: «نقد من رد شده است، و اینک در عدل من است. آنگاه دل ایشان طپیدن گرفت، و به یکدیگر لرزان شده، گفتند: «این چیست که خدا به ما کرده است.» ۲۹ پس نزد پدر خود، یعقوب، به زمین کنعان آمدند، و از آنچه بدیشان واقع شده بود، خبرداده، گفتند: ۳۰ «آن مرد که حاکم زمین است، با مابه سختی سخن گفت، و ما را جاسوسان زمین پنداشت. ۳۱ و بدو گفتیم ما صادقیم و جاسوس نی. ۳۲ ما دوازده برادر، پسران پدر خود هستیم، یکی نایاب شده است، و کوچکتر، امروز نزد پدرما در زمین کنعان می‌باشد. ۳۳ و آن مرد که حاکم زمین است، به ما گفت: از این خواهم فهمید که شما راستگو هستید که یکی از برادران خود را نزدمن گذارید، و برای گرسنگی خانه های خودگرفته، بروید. ۳۴ و برادر کوچک خود را نزد من آرید، و خواهم یافت که شما جاسوس نیستیدبلکه صادق. آنگاه برادر شما را به شما رد کنم، ودر زمین داد و ستد نمایید.» ۳۵ و واقع شد که چون عدلهای خود را خالی می‌کردند، اینک کیسه پول هر کس در عدلش بود. و چون ایشان و پدرشان، کیسه های پول را دیدند، بترسیدند. ۳۶ و پدر ایشان، یعقوب، بدیشان گفت: «مرا بی‌اولاد ساختید، یوسف نیست و شمعون نیست و بنیامین را می‌خواهید ببرید. این همه برمن است؟» ۳۷ روبین به پدر خود عرض کرده، گفت: «هر دو پسر مرا بکش، اگر او را نزد تو بازنیاورم. او را به‌دست من بسپار، و من او را نزد توباز خواهم آورد.» ۳۸ گفت: «پسرم با شما نخواهد آمد زیرا که برادرش مرده است، و او تنها باقی است. و هر گاه در راهی که می‌روید زیانی بدو رسد، همانامویهای سفید مرا با حزن به گور فرود خواهیدبرد.» **(Sheol h7585)**

۴۳ و قحط در زمین سخت بود. ۲ و واقع شد چون غله‌ای را که از مصر آورده بودند، تمام خوردند، پدرشان بدیشان گفت: «برگردید و اندک خوراکی برای ما بخرید.» ۳ یهودا بدو متکلم شده، گفت: «آن مرد به ما تاکیدکرده، گفته است هرگاه برادر شما با شما نباشد، روی مرا نخواهید دید. ۴ اگر تو برادر ما را با مافرستی، می‌رویم و خوراک برایت می‌خریم. ۵ امااگر تو او را نفرستی، نمی رویم، زیرا که آن مرد مارا گفت، هر گاه برادر شما، با شما نباشد، روی مرانخواهید دید.» ۶ اسرائیل گفت: «چرا به من بدی کرده، به آن مرد خبر دادید که برادر دیگر دارید؟» ۷ گفتند: «آن مرد احوال ما و خویشاوندان ما را به دقت پرسیده، گفت: "آیا پدر شما هنوز زنده است، وبرادر دیگر دارید؟" و او را بدین مضمون اطلاع دادیم، و چه می‌دانستیم که خواهد گفت: "برادرخود را نزد من آرید."» ۸ پس یهودا به پدر خود، اسرائیل گفت: «جوان را با من بفرست تا برخاسته، برویم وزیست کنیم و نمیریم، ما و تو و اطفال ما نیز. ۹ من ضامن او می‌باشم، او را از دست من بازخواست کن هر گاه او را نزد تو باز نیاوردم و به حضورت حاضر نساختم، تا به ابد در نظر تو مقصر باشم. ۱۰ زیرا اگر تاخیر نمی نمودیم، هر آینه تا حال، مرتبه دوم را برگشته بودیم.» ۱۱ پس پدر ایشان، اسرائیل، بدیشان گفت: «اگر چنین است، پس این را بکنید. از ثمرات نیکوی این زمین در ظروف خود بردارید، وارمغانی برای آن مرد ببرید، قدری بلسان و قدری عسل و کتیرا و لادن و پسته و بادام. ۱۲ و نقدمضاعف بدست خود گیرید، و آن نقدی که دردهنه عدلهای شما رد شده بود، به‌دست خود بازببرید، شاید سهوی شده باشد. ۱۳ و برادر خود رابرداشته، روانه شوید، و نزد آن مرد برگردید. ۱۴ وخدای قادر مطلق شما را در نظر آن مرد مکرم دارد، تا برادر دیگر شما و بنیامین را همراه شمابفرستد، و من اگر بی‌اولاد شدم، بی‌اولاد شدم.» ۱۵ پس آن مردان، ارمغان را برداشته، و نقدمضاعف را بدست گرفته، با بنیامین روانه شدند. وبه مصر فرود آمده، به حضور یوسف ایستادند. ۱۶ اما یوسف، چون بنیامین را با ایشان دید، به ناظر خانه خود فرمود: «این اشخاص را به خانه ببر، و ذبح کرده، تدارک ببین، زیرا که ایشان وقت ظهر با من غذا می‌خورند.» ۱۷ و آن مرد چنانکه یوسف فرموده بود، کرد. و آن مرد ایشان را به خانه یوسف آورد. ۱۸ و آن مردان ترسیدند، چونکه به خانه یوسف آورده شدند و گفتند: «بسبب آن نقدی که دفعه اول درعدلهای ما رد شده بود، ما را آورده‌اند تا بر ماهجوم آورد، و بر ما حمله کند، و ما را مملوک سازد و حماران ما را.» ۱۹ و به ناظر خانه یوسف نزدیک شده، دردرگاه خانه بدو متکلم شده، ۲۰ گفتند: «یا سیدی! حقیقت مرتبه اول برای خرید خوراک آمدیم. ۲۱ وواقع شد چون به منزل رسیده، عدلهای خود راباز کردیم، که اینک نقد هر کس در دهنه عدلش بود. نقره ما به وزن تمام و آن را به‌دست خود بازآورده‌ایم. ۲۲ و نقد دیگر برای خرید خوراک به‌دست خود آورده‌ایم. نمی دانیم کدام کس نقد مارا در عدلهای ما گذاشته بود.» ۲۳

گفت: «سلامت باشید مترسید، خدای شماو خدای پدر شما، خزانه‌ای
در عدلهای شما، به شما داده است؛ نقد شما به من رسید.» پس شمعون
را نزد ایشان بیرون آورد. ۲۴ و آن مرد، ایشان را به خانه یوسف درآورده، آب
بدیشان داد، تا پایهای خود را شستند، و علوفه به حماران ایشان داد. ۲۵
و ارمغان را حاضر ساختند، تا وقت آمدن یوسف به ظهر، زیرا شنیده بودند
که درآنجا باید غذا بخورند. ۲۶ و چون یوسف به خانه آمد، ارمغانی را که
به‌دست ایشان بود، نزد وی به خانه آوردند، و به حضور وی رو به زمین
نهادند. ۲۷ پس از سلامتی ایشان پرسید و گفت: «آیاپدرپیر شما که
ذکرش را کردید، به سلامت است؟ و تا بحال حیات دارد؟» ۲۸ گفتند:
«غلامت، پدر ما، به سلامت است، و تا بحال زنده.» پس تعظیم و
سجده کردند. ۲۹ و چون چشمان خود را باز کرده، برادر خود بنیامین،
پسرمادر خویش را دید، گفت: «آیا این است برادرکوچک شما که نزد
من، ذکر او را کردید؟» و گفت: «ای پسرم، خدا بر تو رحم کناد.»
۳۰ و یوسف چونکه مهرش بر برادرش بجنبید، بشتافت، و جای گریستن
خواست. پس به خلوت رفته، آنجا بگریست. ۳۱ و روی خود راشسته،
بیرون آمد. و خودداری نموده، گفت: «طعام بگذارید.» ۳۲ و برای وی
جدا گذاردند، و برای ایشان جدا، و برای مصریانی که با وی خوردند
جدا، زیرا که مصریان با عبرانیان نمی توانند غذابخورند زیرا که این، نزد
مصریان مکروه است. ۳۳ و به حضور وی بنشستند، نخست زاده موافق
نخست زادگی‌اش، و خرد سال بحسب خردسالی‌اش، و ایشان به یکدیگر
تعجب نمودند. ۳۴ و حصه‌ها از پیش خود برای ایشان گرفت، اماحصه
بنیامین پنج چندان حصه دیگران بود، و باوی نوشیدند و کیف کردند.

۴۴ پس به ناظر خانه خود امر کرده، گفت: عدلهای این مردمان را به
قدری که می‌توانند برد، از غله پر کن، و نقد هر کسی را به دهنه عدلش
بگذار. ۲ و جام مرا، یعنی جام نقره را، در دهنه عدل آن کوچکتر، با
قیمت غله‌اش بگذار.» پس موافق آن سخنی که یوسف گفته بود، کرد. ۳
و چون صبح روشن شد، آن مردان را باحماران ایشان، روانه کردند. ۴ و
ایشان از شهربیرون شده، هنوز مسافتی چند طی نکرده بودند، که یوسف به
ناظر خانه خود گفت: «بر پا شده، درعقب این اشخاص بشتاب، و چون
بدیشان فرارسیدی، ایشان را بگو: چرا بدی به عوض نیکویی کردید؟ ۵
آیا این نیست آنکه آقایم در آن می‌نوشد، و از آن تفال می‌زند؟ در آنچه
کردید، بد کردید.» ۶ پس چون بدیشان دررسید، این سخنان رابدیشان
گفت. ۷ به وی گفتند: «چرا آقایم چنین می‌گوید؟ حاشا از غلامانت که
مرتکب چنین کارشوند! ۸ همانا نقدی را که در دهنه عدلهای خودیافته
بودیم، از زمین کنعان نزد تو باز آوردیم، پس چگونه باشد که از خانه آقایت
طلا یا نقره بدزدیم. ۹ نزد هر کدام از غلامانت یافت شود، بمیرد، و مانیز
غلام آقای خود باشیم.» ۱۰ گفت: «هم الان موافق سخن شما بشود،
آنکه نزد او یافت شود، غلام من باشد، و شما آزادباشید.» ۱۱ پس تعجیل
نموده، هر کس عدل خودرا به زمین فرود آورد، و هر یکی عدل خود
را بازکرد. ۱۲ و او تجسس کرد، و از مهتر شروع نموده، به کهتر ختم
کرد. و جام در عدل بنیامین یافته شد. ۱۳ آنگاه رخت خود را چاک
زدند، و هر کس الاغ خود را بار کرده، به شهر برگشتند. ۱۴ و یهودا با
برادرانش به خانه یوسف آمدند، و او هنوز آنجا بود، و به حضور وی بر زمین
افتادند. ۱۵ یوسف بدیشان گفت: «این چه‌کاری است که کردید؟ آیا
ندانستید که چون من مردی، البته تفال می‌زنم؟» ۱۶ یهودا گفت: «به
آقایم چه گوییم، و چه عرض کنیم، و چگونه بی‌گناهی خویش را ثابت
نماییم؟ خدا گناه غلامانت رادریافت نموده است؛ اینک ما نیز و آنکه جام
بدستش یافت شد، غلامان آقای خود خواهیم بود.» ۱۷ گفت: «حاشا از
من که چنین کنم! بلکه آنکه جام بدستش یافت شد، غلام من باشد،
وشما به سلامتی نزد پدر خویش بروید.» ۱۸ آنگاه یهودا نزدیک وی آمده،
گفت: «ای آقایم بشنوغلامت به گوش آقای خود سخنی بگوید. وغضبت
بر غلام خود افروخته نشود، زیرا که توچون فرعون هستی. ۱۹ آقایم از
غلامانت پرسیده، گفت: "آیا شما را پدر یا برادری است؟" ۲۰ و به آقای
خود عرض کردیم: "که ما را پدرپیری است، و پسر کوچک پیری او که
برادرش مرده است، و او تنها از مادر خود مانده است، وپدر او را دوست
می‌دارد." ۲۱ و به غلامان خودگفتی: "وی را نزد من آرید تا چشمان خود
را بروی نهم." ۲۲ و به آقای خود گفتیم: "آن جوان نمی تواند از پدر خود
جدا شود، چه اگر از پدرخویش جدا شود او خواهد مرد." ۲۳ و به غلامان
خود گفتی: "اگر برادر کهتر شما با شما نیاید، روی مرا دیگر نخواهید
دید." ۲۴ پس واقع شد که چون نزد غلامت، پدر خود، رسیدیم، سخنان
آقای خود را بدو بازگفتیم. ۲۵ و پدر ما گفت: "برگشته اندک خوراکی
برای ما بخرید." ۲۶ گفتیم: "نمی توانیم رفت، لیکن اگر برادر کهتر باما
آید، خواهیم رفت، زیرا که روی آن مرد رانمی توانیم دید اگر برادر کوچک
با ما نباشد." ۲۷ وغلامت، پدر من، به ما گفت: "شما آگاهید که
زوجه‌ام برای من دو پسر زایید. ۲۸ و یکی از نزدمن بیرون رفت، و من
گفتم هر آینه دریده شده است، و بعد از آن او را ندیدم. ۲۹ اگر این را نیز
ازنزد من ببرید، و زیانی بدو رسد، همانا موی سفیدمرا به حزن به گور فرود
خواهید برد." **(Sheol h7585)** ۳۰ و الان اگر نزد غلامت، پدر خود
بروم، و این جوان با مانباشد، و حال آنکه جان او به‌جان وی بسته است،
۳۱ واقع خواهد شد که چون ببیند پسر نیست، او خواهد مرد. و غلامانت
موی سفید غلامت، پدرخود را به حزن به گور فرود خواهند برد. **(Sheol
h7585)** ۳۲ زیراکه غلامت نزد پدر خود ضامن پسر شده، گفتم: "هرگاه
او را نزد تو باز نیاورم، تا ابدالاباد نزد پدرخود مقصر خواهم شد." ۳۳ پس
الان تمنا اینکه غلامت به عوض پسر در بندگی آقای خود بماند، و پسر،
همراه برادران خود برود. ۳۴ زیرا چگونه نزد پدر خود بروم و پسر با من
نباشد، مبادا بلایی را که به پدرم واقع شود ببینم.»

۴۵ معرفی می‌کند و یوسف پیش جمعی که به حضورش ایستاده
بودند، نتوانست خودداری کند، پس ندا کرد که «همه را از نزد من بیرون
کنید!» و کسی نزد او نماند، وقتی که یوسف خویشتن را به برادران خود
شناسانید. ۲ و به آوازبلند گریست، و مصریان و اهل خانه فرعون شنیدند.

۳ و یوسف، برادران خود را گفت: «من یوسف هستم! آیا پدرم هنوز
زنده است؟» وبرادرانش جواب وی را نتوانستند داد، زیرا که به حضور
وی مضطرب شدند. ۴ و یوسف به برادران خود گفت: «نزدیک من
بیایید.» پس نزدیک آمدند، و گفت: «منم یوسف، برادر شما، که به مصر
فروختید! ۵ و حال رنجیده مشوید، و متغیر نگردید که مرا بدینجا فروختید،
زیرا خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا (نفوس را)زنده نگاه دارد. ۶ زیرا حال
دو سال شده است که قحط در زمین هست، و پنج سال دیگر نیز نه
شیارخواهد بود نه درو. ۷ و خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا برای شما
بقیتی در زمین نگاه دارد، وشما را به نجاتی عظیم احیا کند. ۸ و الان
شما مرااینجا نفرستادید، بلکه خدا، و او مرا پدر بر فرعون و آقا بر تمامی
اهل خانه او و حاکم بر همه زمین مصر ساخت. ۹ بشتابید و نزد پدرم
رفته، بدوگویید: پسر تو، یوسف چنین می‌گوید: که خدا مراحاکم تمامی
مصر ساخته است، نزد من بیا وتاخیر منما. ۱۰ و در زمین جوشن ساکن
شو، تانزدیک من باشی، تو و پسرانت و پسران پسرانت، و گله ات و رمه
ات با هرچه داری. ۱۱ تا تو را درآنجا بپرورانم، زیرا که پنج سال قحط باقی
است، مبادا تو و اهل خانه ات و متعلقانت بینوا گردید. ۱۲ و اینک
چشمان شما و چشمان برادرم بنیامین، می‌بیند، زبان من است که با
شما سخن می‌گوید. ۱۳ پس پدر مرا از همه حشمت من در مصر و
ازآنچه دیده‌اید، خبر دهید، و تعجیل نموده، پدرمرا بدینجا آورید.» ۱۴ پس
به گردن برادر خود، بنیامین، آویخته، بگریست و بنیامین بر گردن وی
گریست. ۱۵ وهمه برادران خود را بوسیده، برایشان بگریست، وبعد از آن،
برادرانش با وی گفتگو کردند. ۱۶ و این خبر را در خانه فرعون شنیدند،
و گفتند برادران یوسف آمده‌اند، و بنظر فرعون و بنظر بندگانش خوش
آمد. ۱۷ و فرعون به یوسف گفت: «برادران خود را بگو: چنین بکنید:
چهارپایان خود را بارکنید، و روانه شده، به زمین کنعان بروید. ۱۸ و پدرو
اهل خانه های خود را برداشته، نزد من آیید، ونیکوتر زمین مصر را به شما
می‌دهم تا از فربهی زمین بخورید. ۱۹ و تو مامور هستی این را بکنید:
ارابه‌ها از زمین مصر برای اطفال و زنان خود بگیرید، و پدر خود برداشته،
بیایید. ۲۰ و چشمان شما درپی اسباب خود نباشد، زیرا که نیکویی تمامی
زمین مصر از آن شماست.» ۲۱ پس بنی‌اسرائیل چنان کردند، و یوسف به
حسب فرمایش فرعون، ارابه‌ها بدیشان داد، و زاد سفربدیشان عطا فرمود.
۲۲ و بهر هر یک از ایشان، یک دست رخت بخشید، اما به بنیامین
سیصد مثقال نقره، و پنج دست جامه داد. ۲۳ و برای پدر خودبدین
تفصیل فرستاد: ده الاغ بار شده به نفایس مصر، و ده ماده الاغ بار شده
به غله و نان و خورش برای سفر پدر خود. ۲۴ پس برادران خود رامرخص
فرموده، روانه شدند و بدیشان گفت: «زنهار در راه منازعه مکنید!» ۲۵ و
از مصر برآمده، نزد پدر خود، یعقوب، به زمین کنعان آمدند. ۲۶ و او را
خبر داده، گفتند: «یوسف الان زنده است، و او حاکم تمامی زمین مصر
است.» آنگاه دل وی ضعف کرد، زیرا که ایشان را باور نکرد. ۲۷ و همه
سخنانی که یوسف بدیشان گفته بود، به وی گفتند، و چون ارابه هایی را
که یوسف برای آوردن او فرستاده بود، دید، روح پدر ایشان، یعقوب، زنده
گردید. ۲۸ واسرائیل گفت: «کافی است! پسر من، یوسف، هنوز زنده
است؛ می‌روم و قبل از مردنم او راخواهم دید.»

۴۶ و اسرائیل با هرچه داشت، کوچ کرده، به بئرشبع آمد، و قربانی‌ها
برای خدای پدر خود، اسحاق، گذرانید. ۲ و خدا درروياهای شب، به
اسرائیل خطاب کرده، گفت: «ای یعقوب! ای یعقوب!» گفت: «لبیک.»
۳ گفت: «من هستم الله، خدای پدرت، از فرود آمدن به مصر مترس، زیرا
در آنجا امتی عظیم از تو به وجود خواهم آورد. ۴ من با تو به مصر خواهم
آمد، و من نیز، تو را از آنجا البته باز خواهم آورد، و یوسف دست خود را بر
چشمان تو خواهدگذاشت.» ۵ و یعقوب از بئرشبع روانه شد، وبنی‌اسرائیل
پدر خود، یعقوب، و اطفال و زنان خویش را بر ارابه هایی که فرعون به
جهت آوردن او فرستاده بود، برداشتند. ۶ و مواشی و اموالی راکه در زمین
کنعان اندوخته بودند، گرفتند. ویعقوب با تمامی ذریت خود به مصر آمدند.
۷ وپسران و پسران پسران خود را با خود، و دختران ودختران پسران خود را،
و تمامی ذریت خویش رابه همراهی خود به مصر آورد. ۸ و این است
نامهای پسران اسرائیل که به مصرآمدند: یعقوب و پسرانش روبین نخست
زاده یعقوب. ۹ و پسران روبین: حنوک و فلو و حصرون و کرمی. ۱۰ و
پسران شمعون: یموئیل و یامین واوهد و یاکین و صوحر و شاول که پسرزن
کنعانی بود. ۱۱ و پسران لاوی: جرشون و قهات و مراری. ۱۲ و پسران
یهودا: عیر و اونان و شیله و فارص وزارح. اما عیر و اونان در زمین کنعان
مردند. وپسران فارص: حصرون و حامول بودند. ۱۳ وپسران یساکار: تولاع
و فوه و یوب و شمرون. ۱۴ وپسران زبولون: سارد و ایلون و یاحلئیل. ۱۵
اینانند پسران لیه، که آنها را با دختر خود دینه، در فدان ارام برای یعقوب
زاییده. همه نفوس پسران و دخترانش سی و سه نفر بودند. ۱۶ وپسران جاد:
صفیون و حجی و شونی و اصبون و عیری و ارودی و ارئیلی. ۱۷ و پسران
اشیر: یمنه و یشوه و یشوی و بریعه، و خواهر ایشان ساره، وپسران بریعه
حابر و ملکیئیل. ۱۸ اینانند پسران زلفه که لابان به دختر خود لیه داد، و
این شانزده رابرای یعقوب زاییده. ۱۹ و پسران راحیل زن یعقوب: یوسف و
بنیامین. ۲۰ و برای یوسف درزمین مصر، منسی و افرایم زاییده شدند، که
اسنات دختر فوطی فارع، کاهن اون برایش بزاد. ۲۱ و پسران بنیامین: بالع
و باکر و اشبیل و جیرا ونعمان و ایحی و رش و مفیم و حفیم و آرد. ۲۲
اینانند پسران راحیل که برای یعقوب زاییده شدند، همه چهارده نفر. ۲۳ و
پسران دان: حوشیم. ۲۴ و پسران نفتالی: یحصئیل و جونی و یصر وشلیم.
۲۵ اینانند پسران بلهه، که لابان به دخترخود راحیل داد، و ایشان را برای
یعقوب زاییده. همه هفت نفر بودند. ۲۶ همه نفوسی که با یعقوب به مصر
آمدند، که از صلب وی پدید شدند، سوای زنان پسران یعقوب، جمیع
شصت و شش نفر بودند. ۲۷ وپسران یوسف که برایش در مصر زاییده
شدند، دونفر بودند. پس جمیع نفوس خاندان یعقوب که به مصر آمدند
هفتاد بودند. ۲۸ و یهودا را پیش روی خود نزد یوسف فرستاد تا او را به
جوشن راهنمایی کند، و به زمین جوشن آمدند. ۲۹ و یوسف عرابه خود را
حاضرساخت، تا به استقبال پدر خود اسرائیل به جوشن برود. و چون او را

بدید به گردنش بیاویخت، ومدتی بر گردنش گریست. ۳۰ و اسرائیل به
یوسف گفت: «اکنون بمیرم، چونکه روی تو را دیدم که تابحال زنده
هستی.» ۳۱ و یوسف برادران خود و اهل خانه پدر خویش را گفت:
«می‌روم تا فرعون را خبر دهم و به وی گویم: ‘‘برادرانم و خانواده پدرم که در
زمین کنعان بودند، نزد من آمده‌اند. ۳۲ و مردان شبانان هستند، زیرا اهل
مواشیند، وگله‌ها و رمه‌ها و کل مایملک خود را آورده‌اند.’’ ۳۳ و چون فرعون
شما را بطلبد و گوید: ‘‘کسب شما چیست؟’’ ۳۴ گویید: ‘‘غلامانت از
طفولیت تابحال اهل مواشی هستیم، هم ما و هم اجداد ما، تادر زمین
جوشن ساکن شوید، زیرا که هر شبان گوسفند مکروه مصریان است.»

۴۷ پس یوسف آمد و به فرعون خبرداده، گفت: «پدرم و برادرانم با
گله ورمه خویش و هرچه دارند، از زمین کنعان آمده‌اند و در زمین جوشن
هستند.» ۲ و ازجمله برادران خود پنج نفر برداشته، ایشان را به حضورفرعون
بر پا داشت. ۳ و فرعون، برادران او را گفت: «شغل شما چیست؟» به
فرعون گفتند: «غلامانت شبان گوسفند هستیم، هم ما و هم اجداد ما.»
۴ وبه فرعون گفتند: «آمده‌ایم تا در این زمین ساکن شویم، زیرا که برای
گله غلامانت مرتعی نیست، چونکه قحط در زمین کنعان سخت است. و
الان تمنا داریم که بندگانت در زمین جوشن سکونت کنند.» ۵ و فرعون به
یوسف خطاب کرده، گفت: «پدرت و برادرانت نزد تو آمده‌اند، ۶ زمین
مصرپیش روی توست. در نیکوترین زمین، پدر وبرادران خود را مسکن
بده. در زمین جوشن ساکن بشوند. و اگر می‌دانی که در میان ایشان
کسان قابل می‌باشند، ایشان را سرکاران مواشی من گردان.» ۷ و یوسف،
پدر خود، یعقوب را آورده، او رابه حضور فرعون برپا داشت. و یعقوب،
فرعون را برکت داد. ۸ و فرعون به یعقوب گفت: «ایام سالهای عمر تو
چند است؟» ۹ یعقوب به فرعون گفت: «ایام سالهای غربت من صد و
سی سال است. ایام سالهای عمر من‌اندک و بد بوده است، و به ایام
سالهای عمر پدرانم در روزهای غربت ایشان نرسیده.» ۱۰ و یعقوب، فرعون
را برکت دادو از حضور فرعون بیرون آمد. ۱۱ و یوسف، پدرو برادران
خود را سکونت داد، و ملکی در زمین مصر در نیکوترین زمین، یعنی در
ارض رعمسیس، چنانکه فرعون فرموده بود، بدیشان ارزانی داشت. ۱۲
و یوسف پدر و برادران خود، وهمه اهل خانه پدر خویش را به حسب
تعدادعیال ایشان به نان پرورانید. ۱۳ و در تمامی زمین نان نبود، زیرا قحط
زیاده سخت بود، و ارض مصر و ارض کنعان بسبب قحط بینوا گردید.
۱۴ و یوسف، تمام نقره‌ای را که در زمین مصر و زمین کنعان یافته شد،
به عوض غله‌ای که ایشان خریدند، بگرفت، و یوسف نقره را به خانه
فرعون درآورد. ۱۵ و چون نقره از ارض مصر و ارض کنعان تمام شد، همه
مصریان نزدیوسف آمده، گفتند: «ما را نان بده، چرا درحضورت بمیریم؟
زیرا که نقره تمام شد.» ۱۶ یوسف گفت: «مواشی خود را بیاورید، و به
عوض مواشی شما، غله به شما می‌دهم، اگر نقره تمام شده است.» ۱۷
پس مواشی خود را نزدیوسف آوردند، و یوسف به عوض اسبان وگله های
گوسفندان و رمه های گاوان و الاغان، نان بدیشان داد. و در آن سال به
عوض همه مواشی ایشان، ایشان را به نان پرورانید. ۱۸ و چون آن سال
سپری شد در سال دوم به حضور وی آمده، گفتندش: «از آقای خود
مخفی نمی داریم که نقره ما تمام شده است، و مواشی و بهایم از آن آقای
ماگردیده، و جز بدنها و زمین ما به حضور آقای ماچیزی باقی نیست. ۱۹
چرا ما و زمین ما نیز در نظرتو هلاک شویم؟ پس ما را و زمین ما را به نان
بخر، و ما و زمین ما مملوک فرعون بشویم، و بذر بده تازیست کنیم و
نمیریم و زمین بایر نماند.» ۲۰ پس یوسف تمامی زمین مصر را برای
فرعون بخرید، زیرا که مصریان هر کس مزرعه خود را فروختند، چونکه قحط
برایشان سخت بود و زمین از آن فرعون شد. ۲۱ و خلق را از این حد تا به
آن حد مصر به شهرها منتقل ساخت. ۲۲ فقط زمین کهنه را نخرید، زیرا
کهنه را حصه‌ای از جانب فرعون معین شده بود، و از حصه‌ای که فرعون
بدیشان داده بود، می‌خوردند. از این سبب زمین خود را نفروختند. ۲۳ و
یوسف به قوم گفت: «اینک، امروز شما را و زمین شما را برای فرعون
خریدم، همانا برای شما بذر است تا زمین رابکارید. ۲۴ و چون حاصل
برسد، یک خمس به فرعون دهید، و چهار حصه از آن شما باشد، برای
زراعت زمین و برای خوراک شما و اهل خانه های شما و طعام به جهت
اطفال شما.» ۲۵ گفتند: «تو ما را احیا ساختی، در نظر آقای خود التفات
بیابیم، تا غلام فرعون باشیم.» ۲۶ پس یوسف این قانون را بر زمین مصر تا
امروز قرار دادکه خمس از آن فرعون باشد، غیر از زمین کهنه فقط، که از
آن فرعون نشد. ۲۷ و اسرائیل در ارض مصر در زمین جوشن ساکن شده،
ملک در آن گرفتند، و بسیار بارور و کثیر گردیدند. ۲۸ ویعقوب در ارض
مصر هفده سال بزیست. و ایام سالهای عمر یعقوب صد و چهل و هفت
سال بود. ۲۹ و چون حین وفات اسرائیل نزدیک شد، پسر خود یوسف را
طلبیده، بدو گفت: «الان اگردر نظر تو التفات یافته‌ام، دست خود را زیر
ران من بگذار، و احسان و امانت با من بکن، و زنهار مرادر مصر دفن
منما، ۳۰ بلکه با پدران خود بخوابم ومرا از مصر برداشته، در قبر ایشان
دفن کن.» گفت: «آنچه گفتی خواهم کرد.» ۳۱ گفت: «برایم قسم
بخور، » پس برایش قسم خورد و اسرائیل بر سربستر خود خم شد.

۴۸ و بعد از این امور، واقع شد که به یوسف گفتند: «اینک پدر تو
بیماراست.» پس دو پسر خود، منسی و افرایم را باخود برداشت. ۲ و
یعقوب را خبر داده، گفتند: «اینک پسرت یوسف، نزد تو می‌آید.» و
اسرائیل، خویشتن را تقویت داده، بر بستر بنشست. ۳ ویعقوب به یوسف
گفت: «خدای قادر مطلق درلوز در زمین کنعان به من ظاهر شده، مرا
برکت داد. ۴ و به من گفت: هر آینه من تو را بارور و کثیرگردانم، و از تو
قومهای بسیار بوجود آورم، و این زمین را بعد از تو به ذریت تو، به میراث
ابدی خواهم داد. ۵ و الان دو پسرت که در زمین مصربرایت زاییده شدند،
قبل از آنکه نزد تو به مصربیایم، ایشان از آن من هستند، افرایم و منسی مثل
روبین و شمعون از آن من خواهند بود. ۶ و امااولاد تو که بعد از ایشان
بیاوری، از آن تو باشند ودر ارث خود به نامهای برادران خود مسمی شوند.
۷ و هنگامی که من از فدان آمدم، راحیل نزد من در زمین کنعان به‌سر راه

مرد، چون اندک مسافتی باقی بود که به افرات برسم، و او را در آنجا به‌سر
راه افرات که بیت لحم باشد، دفن کردم.» ۸ و چون اسرائیل، پسران
یوسف را دید، گفت: «اینان کیستند؟» ۹ یوسف، پدر خود راگفت:
«اینان پسران منند که خدا به من در اینجاداده است.» گفت: «ایشان را
نزد من بیاور تا ایشان را برکت دهم.» ۱۰ و چشمان اسرائیل از پیری
تارشده بود که نتوانست دید. پس ایشان را نزدیک وی آورد و ایشان را
بوسیده، در آغوش خودکشید. ۱۱ و اسرائیل به یوسف گفت: «گمان نمی
بردم که روی تو را ببینم، و همانا خدا، ذریت تو را نیزبه من نشان داده
است.» ۱۲ و یوسف ایشان را ازمیان دو زانوی خود بیرون آورده، رو به
زمین نهاد. ۱۳ و یوسف هر دو را گرفت، افرایم را به‌دست راست خود به
مقابل دست چپ اسرائیل، ومنسی را به‌دست چپ خود به مقابل دست
راست اسرائیل، و ایشان را نزدیک وی آورد. ۱۴ واسرائیل دست راست خود
را دراز کرده، بر سرافرایم نهاد و او کوچکتر بود و دست چپ خود رابر سر
منسی، و دستهای خود را به فراست حرکت داد، زیرا که منسی نخست
زاده بود. ۱۵ ویوسف را برکت داده، گفت: «خدایی که درحضور وی
پدرانم، ابراهیم و اسحاق، سالک بودندی، خدایی که مرا از روز بودنم تا
امروزرعایت کرده است، ۱۶ آن فرشته‌ای که مرا از هربدی خلاصی داده،
این دو پسر را برکت دهد، ونام من و نامهای پدرانم، ابراهیم و اسحاق،
برایشان خوانده شود، و در وسط زمین بسیار کثیرشوند.» ۱۷ و چون یوسف
دید که پدرش دست راست خود را بر سر افرایم نهاد، بنظرش ناپسند آمد،
ودست پدر خود را گرفت، تا آن را از سر افرایم به‌سر منسی نقل کند.
۱۸ و یوسف به پدر خود گفت: «ای پدر من، نه چنین، زیرا نخست
زاده این است، دست راست خود را به‌سر او بگذار.» ۱۹ اماپدرش ابا
نموده، گفت: «می‌دانم‌ای پسرم! می‌دانم! او نیز قومی خواهد شد و او نیز
بزرگ خواهد گردید، لیکن برادر کهترش از وی بزرگترخواهد شد و ذریت
او امتهای بسیار خواهندگردید.» ۲۰ و در آن روز، او ایشان را برکت
داده، گفت: «به تو، اسرائیل، برکت طلبیده، خواهند گفت که خدا تو را
مثل افرایم و منسی کرداناد.» پس افرایم را به منسی ترجیح داد. ۲۱ و
اسرائیل به یوسف گفت: «همانا من می‌میرم، و خدا با شما خواهدبود،
و شما را به زمین پدران شما باز خواهد آورد. ۲۲ و من به تو حصه‌ای
زیاده از برادرانت می‌دهم، که آن را از دست اموریان به شمشیر و کمان
خودگرفتم.»

۴۹ و یعقوب، پسران خود را خوانده، گفت: «جمع شوید تا شما را از
آنچه درایام آخر به شما واقع خواهد شد، خبر دهم. ۲ ای پسران یعقوب
جمع شوید و بشنوید! و به پدرخود، اسرائیل، گوش گیرید. ۳ «ای روبین!
تو نخست زاده منی، توانایی من وابتدای قوتم، فضیلت رفعت و فضیلت
قدرت. ۴ جوشان مثل آب، برتری نخواهی یافت، زیرا که بر بستر پدر خود
برآمدی. آنگاه آن را بی‌حرمت ساختی، به بستر من برآمد. ۵ «شمعون و
لاوی برادرند. آلات ظلم، شمشیرهای ایشان است. ۶ ای نفس من به
مشورت ایشان داخل مشو، وای جلال من به محفل ایشان متحد مباش زیرا
در غضب خودمردم را کشتند. و در خودرایی خویش گاوان رابی کردند. ۷
ملعون باد خشم ایشان، که سخت بود، و غضب ایشان زیرا که تند بود!
ایشان را دریعقوب متفرق سازم و در اسرائیل پراکنده کنم. ۸ «ای یهودا تو
را برادرانت خواهند ستود. دستت بر گردن دشمنانت خواهد بود، و پسران
پدرت، تو را تعظیم خواهند کرد. ۹ یهوداشیربچه‌ای است، ای پسرم از
شکار برآمدی. مثل شیر خویشتن را جمع کرده، در کمین می‌خوابد وچون
شیرماده‌ای است. کیست او را برانگیزاند؟ ۱۰ عصا از یهودا دور نخواهد
شد. و نه فرمان فرمایی از میان پایهای وی تا شیلو بیاید. ومر او را اطاعت
امتها خواهد بود. ۱۱ کره خود رابه تاک و کره الاغ خویش را به مو بسته.
جامه خودرا به شراب، و رخت خویش را به عصیر انگورمی شوید. ۱۲
چشمانش به شراب سرخ و دندانش به شیر سفید است. ۱۳ «زبولون،
بر کنار دریا ساکن شود، و نزدبندر کشتیها. و حدود او تا به صیدون
خواهدرسید. ۱۴ یساکار حمار قوی است در میان آغلهاخوابیده. ۱۵ چون
محل آرمیدن را دید که پسندیده است، و زمین را دلگشا یافت، پس گردن
خویش را برای بار خم کرد، و بنده خراج گردید. ۱۶ «دان، قوم خود را
داوری خواهد کرد، چون یکی از اسباط اسرائیل. ۱۷ دان، ماری خواهد بود
به‌سر راه، و افعی بر کنار طریق که پاشنه اسب رابگزد تا سوارش از عقب
افتد. ۱۸ ای یهوه منتظرنجات تو می‌باشم. ۱۹ «جاد، گروهی بر وی
هجوم خواهندآورد، و او به عقب ایشان هجوم خواهد آورد. ۲۰ اشیر، نان
او چرب خواهد بود، و لذات ملوکانه خواهدداد. ۲۱ نفتالی، غزال آزادی
است، که سخنان حسنه خواهد داد. ۲۲ «یوسف، شاخه باروری است.
شاخه باروربر سر چشمه‌ای که شاخه هایش از دیوار برآید. ۲۳ تیراندازان او
را رنجانیدند، و تیر انداختند واذیت رسانیدند. ۲۴ لیکن کمان وی در قوت
قایم ماند. و بازوهای دستش به‌دست قدیر یعقوب مقوی گردید که از
آنجاست شبان و صخره اسرائیل. ۲۵ از خدای پدرت که تو را اعانت
می‌کند، و از قادرمطلق که تو را برکت می‌دهد، به برکات آسمانی از اعلی
و برکات لجه‌ای که دراسفل واقع است، و برکات پستانها و رحم. ۲۶
برکات پدرت بر برکات جبال ازلی فایق آمد، وبر حدود کوههای ابدی و
بر سر یوسف خواهدبود، و بر فرق او که از برادرانش برگزیده شد. ۲۷
«بنیامین، گرگی است که می‌درد. صبحگاهان شکار را خواهد خورد،
و شامگاهان غارت را تقسیم خواهد کرد.» ۲۸ همه اینان دوازده سبط
اسرائیلند، و این است آنچه پدرایشان، بدیشان گفت و ایشان را برکت
داد، و هریک را موافق برکت وی برکت داد. ۲۹ پس ایشان را وصیت
فرموده، گفت: «من به قوم خود ملحق می‌شوم، مرا با پدرانم در مغاره‌ای
که در صحرای عفرون حتی است، دفن کنید. ۳۰ در مغاره‌ای که در
صحرای مکفیله است، که درمقابل ممری در زمین کنعان واقع است، که
ابراهیم آن را با آن صحرا از عفرون حتی برای ملکیت مقبره خرید. ۳۱ آنجا
ابراهیم و زوجه‌اش، ساره رادفن کردند؛ آنجا اسحاق و زوجه او رفقه را دفن
کردند؛ و آنجا لیه را دفن نمودم. ۳۲ خرید آن صحرا و مغاره‌ای که در آن
است از بنی حت بود.» ۳۳ و چون یعقوب وصیت را با پسران خود به

پایان برد، پایهای خود را به بستر کشیده، جان بداد و به قوم خویش ملحق گردید.

۵۰ و یوسف بر روی پدر خود افتاده، بروی گریست و او را بوسید. ۲ و یوسف طبیبانی را که از بندگان او بودند، امر فرمود تا پدراو را حنوط کنند. و طبیبان، اسرائیل را حنوطکردند. ۳ و چهل روز در کار وی سپری شد، زیراکه این قدر روزها در حنوط کردن صرف می‌شد، و اهل مصر هفتاد روز برای وی ماتم گرفتند. ۴ وچون ایام ماتم وی تمام شد، یوسف اهل خانه فرعون را خطاب کرده، گفت: «اگر الان در نظرشما التفات یافته‌ام، در گوش فرعون عرض کرده، بگویید: ۵ "پدرم مرا سوگند داده، گفت: اینک من می‌میرم؛ در قبری که برای خویشتن در زمین کنعان کنده‌ام، آنجا مرا دفن کن." اکنون بروم و پدرخود را دفن کرده، مراجعت نمایم.» ۶ فرعون گفت: «برو و چنانکه پدرت به تو سوگند داده است، او را دفن کن.» ۷ پس یوسف روانه شد تا پدرخود را دفن کند، و همه نوکران فرعون که مشایخ خانه وی بودند، و جمیع مشایخ زمین مصر با او رفتند. ۸ و همه اهل خانه یوسف و برادرانش واهل خانه پدرش، جز اینکه اطفال و گله‌ها ورمه های خود را در زمین جوشن واگذاشتند. ۹ وارابه‌ها نیز و سواران، همراهش رفتند؛ و انبوهی بسیار کثیر بودند. ۱۰ پس به خرمنگاه اطاد که آنطرف اردن است رسیدند، و در آنجا ماتمی عظیم و بسیار سخت گرفتند، و برای پدر خودهفت روز نوحه گری نمود. ۱۱ و چون کنعانیان ساکن آن زمین، این ماتم را در خرمنگاه اطاددیدند، گفتند: «این برای مصریان ماتم سخت است.» از این‌رو آن موضع را آبل مصرایم نامیدند، که بدان طرف اردن واقع است. ۱۲ همچنان پسران او بدان طوریکه امر فرموده بود، کردند. ۱۳ و پسرانش، او را به زمین کنعان بردند. و او را در مغاره صحرای مکفیله، که ابراهیم با آن صحرا از عفرون حتی برای ملکیت مقبره خریده بود، در مقابل ممری دفن کردند. ۱۴ و یوسف بعد از دفن پدر خود، با برادران خویش و همه کسانی که برای دفن پدرش با وی رفته بودند، به مصر برگشتند. ۱۵ و چون برادران یوسف دیدند که پدر ایشان مرده است، گفتند: «اگر یوسف الان از ما کینه دارد، هر آینه مکافات همه بدی را که به وی کرده‌ایم به ما خواهد رسانید.» ۱۶ پس نزد یوسف فرستاده، گفتند: «پدر تو قبل از مردنش امرفرموده، گفت: ۱۷ به یوسف چنین بگویید: التماس دارم که گناه و خطای برادران خود را عفوفرمایی، زیرا که به تو بدی کرده‌اند، پس اکنون گناه بندگان خدای پدر خود را عفو فرما.» و چون به وی سخن‌گفتند، یوسف بگریست. ۱۸ وبرادرانش نیز آمده، به حضور وی افتادند، وگفتند: «اینک غلامان تو هستیم.» ۱۹ یوسف ایشان را گفت: «مترسید زیرا که آیا من در جای خدا هستم؟ ۲۰ شما درباره من بد اندیشیدید، لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد، تا کاری کند که قوم کثیری را احیا نماید، چنانکه امروز شده است. ۲۱ و الان ترسان مباشید. من، شما را واطفال شما را می‌پرورانم.» پس ایشان را تسلی دادو سخنان دل آویز بدیشان گفت. ۲۲ و یوسف در مصر ساکن ماند، او و اهل خانه پدرش. و یوسف صد و ده سال زندگانی کرد. ۲۳ ویوسف پسران پشت سوم افرایم را دید. و پسران ماکیر، پسر منسی نیز بر زانوهای یوسف تولدیافتند. ۲۴ و یوسف، برادران خود را گفت: «من می‌میرم، و یقین خدا از شما تفقد خواهد نمود، وشما را از این زمین به زمینی که برای ابراهیم واسحاق و یعقوب قسم خورده است، خواهدبرد.» ۲۵ و یوسف به بنی‌اسرائیل سوگند داده، گفت: «هر آینه خدا از شما تفقد خواهد نمود، واستخوانهای مرا از اینجا خواهید برداشت.» ۲۶ ویوسف مرد در حینی که صد و ده ساله بود. و اورا حنوط کرده، در زمین مصر در تابوت گذاشتند.

خروج

۱ و این است نامهای پسران اسرائیل که به مصر آمدند، هر کس با اهل
خانه‌اش همراه یعقوب آمدند: ۲ روبین و شمعون و لاوی ویهودا، ۳ یساکار
و زبولون و بنیامین، ۴ و دان ونفتالی، و جاد و اشیر. ۵ و همه نفوسی که
از صلب یعقوب پدید آمدند هفتاد نفر بودند. و یوسف درمصر بود. ۶ و
یوسف و همه برادرانش، و تمامی آن طبقه مردند. ۷ و بنی‌اسرائیل بارور و
منتشر شدند، وکثیر و بی‌نهایت زورآور گردیدند. و زمین ازایشان پر گشت.
۸ اما پادشاهی دیگر بر مصربرخاست که یوسف را نشناخت. ۹ و به قوم
خودگفت: «همانا قوم بنی‌اسرائیل از ما زیاده وزورآورترند. ۱۰ بیایید با ایشان
به حکمت رفتارکنیم، مبادا که زیاد شوند. و واقع شود که چون جنگ
پدید آید، ایشان نیز با دشمنان ماهمداستان شوند، و با ما جنگ کرده،
از زمین بیرون روند.» ۱۱ پس سرکاران بر ایشان گماشتند، تا ایشان را
به‌کارهای دشوار ذلیل سازند، و برای فرعون شهرهای خزینه، یعنی فیتوم و
رعمسیس را بناکردند. ۱۲ لیکن چندانکه بیشتر ایشان را ذلیل ساختند،
زیادتر متزاید و منتشر گردیدند، و ازبنی‌اسرائیل احتراز می‌نمودند. ۱۳ و
مصریان ازبنی‌اسرائیل به ظلم خدمت گرفتند. ۱۴ و جانهای ایشان را به
بندگی سخت، به گل کاری وخشت سازی و هر گونه عمل صحرایی، تلخ
ساختندی. و هر خدمتی که بر ایشان نهادندی به ظلم می‌بود. ۱۵ و
پادشاه مصر به قابله های عبرانی که یکی را شفره و دیگری را فوعه نام
بود، امرکرده، ۱۶ گفت: «چون قابله گری برای زنان عبرانی بکنید، و
بر سنگها نگاه کنید، اگر پسر باشد او رابکشید، و اگر دختر بود زنده
بماند.» ۱۷ لکن قابله‌ها از خدا ترسیدند، و آنچه پادشاه مصربدیشان
فرموده بود نکردند، بلکه پسران را زنده گذاردند. ۱۸ پس پادشاه مصر
قابله‌ها را طلبیده، بدیشان گفت: «چرا این کار را کردید، و پسران را زنده
گذاردید؟» ۱۹ قابله‌ها به فرعون گفتند: «از این سبب که زنان عبرانی چون
زنان مصری نیستند، بلکه زورآورند، و قبل از رسیدن قابله می‌زایند.» ۲۰ و
خدا با قابله‌ها احسان نمود، و قوم کثیرشدند، و بسیار توانا گردیدند. ۲۱ و
واقع شدچونکه قابله‌ها از خدا ترسیدند، خانه‌ها برای ایشان بساخت. ۲۲
و فرعون قوم خود را امر کرده، گفت: «هر پسری که زاییده شود به نهر
اندازید، وهر دختری را زنده نگاه دارید.

۲ و شخصی از خاندان لاوی رفته، یکی ازدختران لاوی را به زنی
گرفت. ۲ و آن زن حامله شده، پسری بزاد. و چون او را نیکومنظردید، وی
را سه ماه نهان داشت. ۳ و چون نتوانست او را دیگر پنهان دارد، تابوتی از
نی برایش گرفت، و آن را به قیر و زفت اندوده، طفل را در آن نهاد، وآن را
در نیزار به کنار نهر گذاشت. ۴ و خواهرش ازدور ایستاد تا بداند او را چه
می‌شود. ۵ و دخترفرعون برای غسل به نهر فرود آمد. و کنیزانش به کنار
نهر می‌گشتند. پس تابوت را در میان نیزاردیده، کنیزک خویش را فرستاد تا
آن را بگیرد. ۶ وچون آن را بگشاد، طفل را دید و اینک پسری گریان بود.
پس دلش بر وی بسوخت و گفت: «این از اطفال عبرانیان است.» ۷ و
خواهر وی به دخترفرعون گفت: «آیا بروم و زنی شیرده را از زنان عبرانیان
نزدت بخوانم تا طفل را برایت شیردهد؟» ۸ دختر فرعون به وی گفت:
«برو.» پس آن دختر رفته، مادر طفل را بخواند. ۹ و دختر فرعون گفت:
«این طفل را ببر و او را برای من شیر بده ومزد تو را خواهم داد.» پس آن
زن طفل رابرداشته، بدو شیر می‌داد. ۱۰ و چون طفل نموکرد، وی را نزد
دختر فرعون برد، و او را پسر شد. و وی را موسی نام نهاد زیرا گفت: «او را
از آب کشیدم.» ۱۱ و واقع شد در آن ایام که چون موسی بزرگ شد، نزد
برادران خود بیرون آمد، و به‌کارهای دشوار ایشان نظر انداخته، شخصی
مصری را دیدکه شخصی عبرانی را که از برادران او بود، می‌زند. ۱۲ پس
به هر طرف نظر افکنده، چون کسی را ندید، آن مصری را کشت، و او را
در ریگ پنهان ساخت. ۱۳ و روز دیگر بیرون آمد، که ناگاه دومرد عبرانی
منازعه می‌کنند، پس به ظالم گفت: «چرا همسایه خود را می‌زنی.» ۱۴
گفت: «کیست که تو را بر ما حاکم یا داور ساخته است، مگر تومی
خواهی مرا بکشی چنانکه آن مصری راکشتی؟» پس موسی ترسید و گفت:
«یقین این امرشیوع یافته است.» ۱۵ و چون فرعون این ماجرا رابشنید،
قصد قتل موسی کرد، و موسی از حضورفرعون فرار کرده، در زمین مدیان
ساکن شد. و برسر چاهی بنشست. ۱۶ و کاهن مدیان را هفت دختر بود
که آمدند و آب کشیده، آبخورها را پرکردند، تا گله پدر خویش را سیراب
کنند. ۱۷ وشبانان نزدیک آمدند، تا ایشان را دور کنند. آنگاه موسی
برخاسته، ایشان را مدد کرد، و گله ایشان راسیراب نمود. ۱۸ و چون نزد
پدر خود رعوئیل آمدند، او گفت: «چگونه امروز بدین زودی برگشتید؟»
۱۹ گفتند: «شخصی مصری ما را ازدست شبانان رهایی داد، و آب نیز
برای ما کشیده، گله را سیراب نمود.» ۲۰ پس به دختران خودگفت: «او
کجاست؟ چرا آن مرد را ترک کردید؟ وی را بخوانید تا نان خورد.» ۲۱ و
موسی راضی شد که با آن مرد ساکن شود، و او دختر خود، صفوره را به
موسی داد. ۲۲ و آن زن پسری زایید، و (موسی) او را جرشون نام نهاد،
چه گفت: «در زمین بیگانه نزیل شدم.» ۲۳ و واقع شد بعد از ایام بسیار
که پادشاه مصربمرد، و بنی‌اسرائیل به‌سبب بندگی آه کشیده، استغاثه
کردند، و ناله ایشان به‌سبب بندگی نزد خدا برآمد. ۲۴ و خدا ناله ایشان را
شنید، و خداعهد خود را با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بیادآورد. ۲۵ و خدا
بر بنی‌اسرائیل نظر کرد و خدادانست.

۳ و اما موسی گله پدر زن خود، یترون، کاهن مدیان را شبانی می‌کرد،
و گله را بدان طرف صحرا راند و به حوریب که جبل الله باشد آمد. ۲
وفرشته خداوند در شعله آتش از میان بوته‌ای بروی ظاهر شد، و چون او
نگریست، اینک آن بوته به آتش مشتعل است اما سوخته نمی شود. ۳
وموسی گفت: «اکنون بدان طرف شوم، و این امرغریب را ببینم، که بوته
چرا سوخته نمی شود.» ۴ چون خداوند دید که برای دیدن مایل بدان
سومی شود، خدا از میان بوته به وی ندا درداد و گفت: «ای موسی! ای
موسی!» گفت: «لبیک.» ۵ گفت: «بدین جا نزدیک میا، نعلین خود
را از پایهایت بیرون کن، زیرا مکانی که در آن ایستاده‌ای زمین مقدس

است.» ۶ و گفت: «من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم، و خدای
اسحاق، وخدای یعقوب.» آنگاه موسی روی خود راپوشانید، زیرا ترسید
که به خدا بنگرد. ۷ وخداوند گفت: «هر آینه مصیبت قوم خود را که
درمصرند دیدم، و استغاثه ایشان را از دست سرکاران ایشان شنیدم، زیرا
غمهای ایشان رامی دانم. ۸ و نزول کردم تا ایشان را از دست مصریان
خلاصی دهم، و ایشان را از آن زمین به زمین نیکو و وسیع برآورم، به زمینی
که به شیر وشهد جاری است، به مکان کنعانیان و حتیان و اموریان و فرزیان
و حویان و یبوسیان. ۹ و الان اینک استغاثه بنی‌اسرائیل نزد من رسیده
است، وظلمی را نیز که مصریان بر ایشان می‌کنند، دیده‌ام. ۱۰ پس اکنون
بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم، و قوم من، بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آوری.»
۱۱ موسی به خدا گفت: «من کیستم که نزدفرعون بروم، و بنی‌اسرائیل را از
مصر بیرون آورم؟» ۱۲ گفت: «البته با تو خواهم بود. و علامتی که من تو
را فرستاده‌ام، این باشد که چون قوم را ازمصر بیرون آوردی، خدا را بر
این کوه عبادت خواهید کرد.» ۱۳ موسی به خدا گفت: «اینک چون
من نزد بنی‌اسرائیل برسم، و بدیشان گویم خدای پدران شما مرا نزد شما
فرستاده است، و ازمن بپرسند که نام او چیست، بدیشان چه گویم؟»
۱۴ خدا به موسی گفت: «هستم آنکه هستم.» وگفت: «به بنی‌اسرائیل
چنین بگو: اهیه (هستم) مرانزد شما فرستاد.» ۱۵ و خدا باز به موسی
گفت: «به بنی‌اسرائیل چنین بگو، یهوه خدای پدران شما، خدای ابراهیم
و خدای اسحاق و خدای یعقوب، مرا نزد شما فرستاده، این است نام من
تا ابدالاباد، و این است یادگاری من نسلا بعد نسل. ۱۶ برو ومشایخ
بنی‌اسرائیل را جمع کرده، بدیشان بگو: یهوه خدای پدران شما، خدای
ابراهیم و اسحاق و یعقوب، به من ظاهر شده، گفت: هر آینه از شماو
از آنچه به شما در مصر کرده‌اند، تفقد کرده‌ام، ۱۷ و گفتم شما را از
مصیبت مصر بیرون خواهم آورد، به زمین کنعانیان و حتیان و اموریان وفرزیان
و حویان و یبوسیان، به زمینی که به شیر وشهد جاری است. ۱۸ و سخن
تو را خواهندشنید، و تو با مشایخ اسرائیل، نزد پادشاه مصر بروید، و به وی
گویید: یهوه خدای عبرانیان ما راملاقات کرده است. و الان سفر سه روزه
به صحرابرویم، تا برای یهوه خدای خود قربانی بگذرانیم. ۱۹ و من می‌دانم
که پادشاه مصر شما را نمی گذاردبروید، و نه هم به‌دست زورآور. ۲۰ پس
دست خود را دراز خواهم کرد، و مصر را به همه عجایب خود که در
میانش به ظهور می‌آورم خواهم زد، و بعد از آن شما را رها خواهد کرد. ۲۱
و این قوم را در نظر مصریان مکرم خواهم ساخت، و واقع خواهد شد که
چون بروید تهی‌دست نخواهید رفت. ۲۲ بلکه هر زنی از همسایه خود و
مهمان خانه خویش آلات نقره و آلات طلا و رخت خواهد خواست، و به
پسران ودختران خود خواهید پوشانید، و مصریان راغارت خواهید نمود.»

۴ تصدیق نخواهند کرد، و سخن مرانخواهند شنید، بلکه خواهند گفت
یهوه بر توظاهر نشده است.» ۲ پس خداوند به وی گفت: «آن چیست در
دست تو؟» گفت: «عصا.» ۳ گفت: «آن را بر زمین بینداز.» و چون
آن را به زمین انداخت، ماری گردید و موسی از نزدش گریخت. ۴ پس
خداوند به موسی گفت: «دست خود رادراز کن و دمش را بگیر.» پس
دست خود را درازکرده، آن را بگرفت، که در دستش عصا شد. ۵ «تاآنکه
باور کنند که یهوه خدای پدران ایشان، خدای ابراهیم، خدای اسحاق، و
خدای یعقوب، به تو ظاهر شد.» ۶ و خداوند دیگرباره وی راگفت:
«دست خود را در گریبان خود بگذار.» چون دست به گریبان خود برد، و
آن را بیرون آورد، اینک دست او مثل برف مبروص شد. ۷ پس گفت:
«دست خود را باز به گریبان خود بگذار.» چون دست به گریبان خود باز
برد، و آن را بیرون آورد، اینک مثل سایر بدنش باز آمده بود. ۸ «وواقع
خواهد شد که اگر تو را تصدیق نکنند، وآواز آیت نخستین را نشنوند،
همانا آواز آیت دوم را باور خواهند کرد. ۹ و هر گاه این دو آیت راباور
نکردند و سخن تو را نشنیدند، آنگاه از آب نهر گرفته، به خشکی بریز، و
آبی که از نهر گرفتی بر روی خشکی به خون مبدل خواهد شد.» ۱۰ پس
موسی به خداوند گفت: «ای خداوند، من مردی فصیح نیستم، نه در
سابق و نه از وقتی که به بنده خود سخن گفتی، بلکه بطی الکلام و
کندزبان.» ۱۱ خداوند گفت: «کیست که زبان به انسان داد، و گنگ و
کر و بینا و نابینا را که آفرید؟ آیا نه من که یهوه هستم؟ ۱۲ پس الان برو و
من با زبانت خواهم بود، و هرچه باید بگویی تو را خواهم آموخت.» ۱۳
گفت: «استدعا دارم‌ای خداوند که بفرستی به‌دست هرکه می‌فرستی.» ۱۴
آنگاه خشم خداوند بر موسی مشتعل شدو گفت: «آیا برادرت، هارون
لاوی را نمی دانم که او فصیح الکلام است؟ و اینک او نیز به استقبال
توبیرون می‌آید، و چون تو را ببیند، در دل خود شادخواهد گردید. ۱۵ و
بدو سخن خواهی گفت وکلام را به زبان وی القا خواهی کرد، و من با زبان
توو با زبان او خواهم بود، و آنچه باید بکنید شما راخواهم آموخت. ۱۶ و
او برای تو به قوم سخن خواهد گفت، و او مر تو را به‌جای زبان خواهدبود،
و تو او را به‌جای خدا خواهی بود. ۱۷ و این عصا را به‌دست خود بگیر که
به آن آیات را ظاهر سازی.» ۱۸ پس موسی روانه شده، نزد پدر زن خود،
یترون، برگشت و به وی گفت: «بروم و نزد برادران خود که در مصرند
برگردم، و ببینم که تا کنون زنده‌اند.» یترون به موسی گفت: «به سلامتی
برو.» ۱۹ و خداوند در مدیان به موسی گفت: «روانه شده به مصر برگرد،
زیرا آنانی که در قصد جان توبودند، مرده‌اند.» ۲۰ پس موسی زن خویش
وپسران خود را برداشته، ایشان را بر الاغ سوارکرده، به زمین مصر مراجعت
نمود، و موسی عصای خدا را به‌دست خود گرفت. ۲۱ و خداوندبه موسی
گفت: «چون روانه شده، به مصرمراجعت کردی، آگاه باش که همه
علاماتی را که به‌دستت سپرده‌ام به حضور فرعون ظاهر سازی، و من دل او
را سخت خواهم ساخت تا قوم را رهانکند. ۲۲ و به فرعون بگو خداوند
چنین می‌گوید: اسرائیل، پسر من و نخست زاده من است، ۲۳ و به تو
می‌گویم پسرم را رها کن تا مرا عبادت نماید، واگر از رها کردنش ابا نمایی،
همانا پسر تو، یعنی نخست زاده تو را می‌کشم.» ۲۴ و واقع شد در بین
راه که خداوند در منزل بدو برخورده، قصد قتل وی نمود. ۲۵ آنگاه صفوره
سنگی تیز گرفته، غلفه پسر خود را ختنه کرد و نزد پای وی انداخته،
گفت: «تو مرا شوهرخون هستی.» ۲۶ پس او وی را رها کرد، آنگاه

(صفوره) گفت: «شوهر خون هستی، » به‌سبب ختنه. ۲۷ و خداوند به هارون گفت: «به سوی صحرا به استقبال موسی برو.» پس روانه شد و او را در جبل الله ملاقات کرده، او را بوسید. ۲۸ وموسی از جمیع کلمات خداوند که او را فرستاده بود، و از همه آیاتی که به وی امر فرموده بود، هارون را خبر داد. ۲۹ پس موسی و هارون رفته، کل مشایخ بنی‌اسرائیل را جمع کردند. ۳۰ وهارون همه سخنانی را که خداوند به موسی فرموده بود، بازگفت، و آیات را به نظر قوم ظاهرساخت. ۳۱ و قوم ایمان آوردند. و چون شنیدندکه خداوند از بنی‌اسرائیل تفقد نموده، و به مصیبت ایشان نظر انداخته است، به روی درافتاده، سجده کردند.

۵ و بعد از آن موسی و هارون آمده، به فرعون گفتند: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: قوم مرا رها کن تا برای من در صحرا عیدنگاه دارند.» ۲ فرعون گفت: «یهوه کیست که قول او را بشنوم و اسرائیل را رهایی دهم؟ یهوه رانمی شناسم و اسرائیل را نیز رها نخواهم کرد.» ۳ گفتند: «خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده است، پس الان سفر سه روزه به صحرا برویم، ونزد یهوه، خدای خود، قربانی بگذرانیم، مبادا مارا به وبا یا شمشیر مبتلا سازد.» ۴ پس پادشاه مصربدیشان گفت: «ای موسی و هارون چرا قوم را ازکارهای ایشان بازمی دارید؟ به شغلهای خودبروید!» ۵ و فرعون گفت: «اینک الان اهل زمین بسیارند، و ایشان را از شغلهای ایشان بیکارمی سازید.» ۶ و در آن روز، فرعون سرکاران و ناظران قوم خود را قدغن فرموده، گفت: ۷ «بعد از این، کاه برای خشت سازی مثل سابق بدین قوم مدهید. خود بروند و کاه برای خویشتن جمع کنند. ۸ وهمان حساب خشتهایی را که پیشتر می‌ساختند، برایشان بگذارید، و از آن هیچ کم مکنید، زیراکاهلند، و از این‌رو فریاد می‌کنند و می‌گویند: برویم تا برای خدای خود قربانی گذرانیم. ۹ وخدمت ایشان سخت‌تر شود تا در آن مشغول شوند، و به سخنان باطل اعتنا نکنند.» ۱۰ پس سرکاران و ناظران قوم بیرون آمده، قوم را خطاب کرده، گفتند: «فرعون چنین می‌فرماید که من کاه به شما نمی دهم. ۱۱ خود بروید و کاه برای خود ازهرجا که بیابید بگیرید، و از خدمت شما هیچ کم نخواهد شد.» ۱۲ پس قوم در تمامی زمین مصر پراکنده شدند تا خاشاک به عوض کاه جمع کنند. ۱۳ وسرکاران، ایشان را شتابانیده، گفتند: «کارهای خود را تمام کنید، یعنی حساب هر روز را درروزش، مثل وقتی که کاه بود.» ۱۴ و ناظران، بنی‌اسرائیل را که سرکاران فرعون بر ایشان گماشته بودند، می‌زدند و می‌گفتند: «چرا خدمت معین خشت سازی خود را در این‌روزها مثل سابق تمام نمی کنید؟» ۱۵ آنگاه ناظران بنی‌اسرائیل آمده، نزد فرعون فریاد کرده، گفتند: «چرا به بندگان خود چنین می‌کنی؟ ۱۶ کاه به بندگانت نمی دهند و می‌گویند: خشت برای مابسازید! و اینک بندگانت را می‌زنند و اما خطا ازقوم تو می‌باشد.» ۱۷ گفت: «کاهل هستید. شماکاهلید! از این سبب شما می‌گویید: برویم و برای خداوند قربانی بگذرانیم. ۱۸ اکنون رفته، خدمت بکنید، و کاه به شما داده نخواهد شد، و حساب خشت را خواهید داد.» ۱۹ و ناظران بنی‌اسرائیل دیدند که در بدی گرفتار شده‌اند، زیرا گفت: «ازحساب یومیه خشتهای خود هیچ کم مکنید.» ۲۰ و چون از نزد فرعون بیرون آمدند، به موسی وهارون برخوردند، که برای ملاقات ایشان ایستاده بودند. ۲۱ و بدیشان گفتند: «خداوند بر شما بنگردو داوری فرماید! زیرا که رایحه ما را نزد فرعون وملازمانش متعفن ساخته‌اید، و شمشیری به‌دست ایشان داده‌اید تا ما را بکشند.» ۲۲ آنگاه موسی نزد خداوند برگشته، گفت: «خداوندا چرا بدین قوم بدی کردی؟ و برای چه مرا فرستادی؟ ۲۳ زیرا از وقتی که نزد فرعون آمدم تا به نام تو سخن گویم، بدین قوم بدی کرده است و قوم خود را هرگز خلاصی ندادی.»

۶ خداوند به موسی گفت: «الان خواهی دیدآنچه به فرعون می‌کنم، زیرا که به‌دست قوی ایشان را رها خواهد کرد، و به‌دست زورآورایشان را از زمین خود خواهد راند.» ۲ و خدا به موسی خطاب کرده، وی را گفت: «من یهوه هستم. ۳ و به ابراهیم و اسحاق و یعقوب به نام خدای قادرمطلق ظاهر شدم، لیکن به نام خود، یهوه، نزد ایشان معروف نگشتم. ۴ و عهد خود رانیز با ایشان استوار کردم، که زمین کنعان را بدیشان دهم، یعنی زمین غربت ایشان را که در آن غریب بودند. ۵ و من نیز چون ناله بنی‌اسرائیل را که مصریان ایشان را مملوک خود ساخته‌اند، شنیدم، عهد خود را بیاد آوردم. ۶ بنابراین بنی‌اسرائیل رابگو، من یهوه هستم، و شما را از زیر مشقتهای مصریان بیرون خواهم آورد، و شما را از بندگی ایشان رهایی دهم، و شما را به بازوی بلند و به داوری های عظیم نجات دهم. ۷ و شما را خواهم گرفت تا برای من قوم شوید، و شما را خداخواهم بود، و خواهید دانست که من یهوه هستم، خدای شما، که شما را از مشقتهای مصریان بیرون آوردم. ۸ و شما را خواهم رسانید به زمینی که درباره آن قسم خوردم که آن را به ابراهیم واسحاق و یعقوب بخشم، پس آن را به ارثیت شماخواهم داد. من یهوه هستم.» ۹ و موسی بنی‌اسرائیل را بدین مضمون گفت، لیکن بسبب تنگی روح و سختی خدمت، او رانشنیدند. ۱۰ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۱ «برو و به فرعون پادشاه مصر بگو که بنی‌اسرائیل را از زمین خود رهایی دهد.» ۱۲ وموسی به حضور خداوند عرض کرده، گفت: «اینک بنی‌اسرائیل مرا نمی شنوند، پس چگونه فرعون مرا بشنود، و حال آنکه من نامختون لب هستم؟» ۱۳ و خداوند به موسی و هارون تکلم نموده، ایشان را به سوی بنی‌اسرائیل و به سوی فرعون پادشاه مصر مامور کرد، تا بنی‌اسرائیل را از زمین مصر بیرون آورند. ۱۴ و اینانند روسای خاندانهای آبای ایشان: پسران روبین، نخست زاده اسرائیل، حنوک و فلو و حصرون و کرمی؛ اینانندقبایل روبین. ۱۵ و پسران شمعون: یموئیل و یامین و اوهد و یاکین و صوحر و شاول که پسر زن کنعانی بود؛ اینانند قبایل شمعون. ۱۶ و این است نامهای پسران لاوی به حسب پیدایش ایشان: جرشون و قهات و مراری. و سالهای عمر لاوی صد و سی و هفت سال بود. ۱۷ پسران جرشون: لبنی و شمعی، به حسب قبایل ایشان. ۱۸ و پسران قهات: عمرام و یصهار و حبرون و عزیئیل. وسالهای عمر قهات صد و سی و سه سال بود. ۱۹ وپسران مراری: محلی و موشی؛ اینانند قبایل لاویان به حسب پیدایش ایشان. ۲۰ و عمرام عمه خود،

یوکابد را به زنی گرفت، و او برای وی هارون و موسی را زایید، و سالهای
عمر عمرام صد و سی و هفت سال بود. ۲۱ و پسران یصهار: قورح و
نافج و زکری. ۲۲ و پسران عزیئیل: میشائیل و ایلصافن و ستری. ۲۳ و
هارون، الیشابع، دختر عمیناداب، خواهر نحشون را به زنی گرفت، و برایش
ناداب و ابیهو و العازر وایتامر را زایید. ۲۴ و پسران قورح: اسیر و القانه
وابیاساف؛ اینانند قبایل قورحیان. ۲۵ و العازر بن هارون یکی از دختران
فوتیئیل را به زنی گرفت، وبرایش فینحاس را زایید؛ اینانند روسای آبای
لاویان، بحسب قبایل ایشان. ۲۶ اینانند هارون وموسی که خداوند بدیشان
گفت: «بنی‌اسرائیل رابا جنود ایشان از زمین مصر بیرون آورید.» ۲۷ اینانند
که به فرعون پادشاه مصر سخن‌گفتند، برای بیرون آوردن بنی‌اسرائیل از
مصر. اینان موسی و هارونند. ۲۸ و واقع شد در روزی که خداوند در زمین
مصر موسی را خطاب کرد. ۲۹ که خداوند به موسی فرموده، گفت: «من
یهوه هستم هرآنچه من به تو گویم آن را به فرعون پادشاه مصر بگو.» ۳۰
وموسی به حضور خداوند عرض کرد: «اینک من نامختون لب هستم، پس
چگونه فرعون مرابشنود؟»

۷ و خداوند به موسی گفت: «ببین تو را برفرعون خدا ساخته‌ام، و
برادرت، هارون، نبی تو خواهد بود. ۲ هرآنچه به تو امر نمایم تو آن را
بگو، و برادرت هارون، آن را به فرعون بازگوید، تا بنی‌اسرائیل را از زمین خود
رهایی دهد. ۳ و من دل فرعون را سخت می‌کنم، و آیات وعلامات خود را
در زمین مصر بسیار می‌سازم. ۴ وفرعون به شما گوش نخواهد گرفت،
و دست خودرا بر مصر خواهم‌انداخت، تا جنود خود، یعنی قوم خویش
بنی‌اسرائیل را از زمین مصر به داوریهای عظیم بیرون آورم. ۵ و مصریان
خواهند دانست که من یهوه هستم، چون دست خود را بر مصر دراز
کرده، بنی‌اسرائیل را از میان ایشان بیرون آوردم.» ۶ و موسی و هارون
چنانکه خداوند بدیشان امر فرموده بود کردند، و هم چنین عمل نمودند. ۷
و موسی هشتاد ساله بود وهارون هشتاد و سه ساله، وقتی که به فرعون
سخن‌گفتند. ۸ پس خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:
۹ «چون فرعون شما را خطاب کرده، گوید معجزه‌ای برای خود ظاهر
کنید، آنگاه به هارون بگو عصای خود را بگیر، و آن را پیش روی فرعون
بینداز، تا اژدها شود.» ۱۰ آنگاه موسی و هارون نزد فرعون رفتند، و آنچه
خداوندفرموده بود کردند. و هارون عصای خود را پیش روی فرعون و پیش
روی ملازمانش انداخت، واژدها شد. ۱۱ و فرعون نیز حکیمان و جادوگران
را طلبید و ساحران مصر هم به افسونهای خودچنین کردند، ۱۲ هر یک
عصای خود را انداختند و اژدها شد، ولی عصای هارون عصاهای ایشان را
بلعید. ۱۳ و دل فرعون سخت شد و ایشان رانشنید، چنانکه خداوند گفته
بود. ۱۴ و خداوند موسی را گفت: «دل فرعون سخت شده، و از رها
کردن قوم ابا کرده است. ۱۵ بامدادان نزد فرعون برو، اینک به سوی آب
بیرون می‌آید، و برای ملاقات وی به کنار نهربایست، و عصا را که به مار
مبدل گشت، بدست خود بگیر. ۱۶ و او را بگو: یهوه خدای عبرانیان مرا
نزد تو فرستاده، گفت: قوم مرا رها کن تا مرا درصحرا عبادت نمایند و اینک
تا بحال نشنیده‌ای، ۱۷ پس خداوند چنین می‌گوید، از این خواهی دانست
که من یهوه هستم، همانا من به عصایی که در دست دارم آب نهر را
می‌زنم و به خون مبدل خواهد شد. ۱۸ و ماهیانی که در نهرند خواهندمرد،
و نهر گندیده شود و مصریان نوشیدن آب نهر را مکروه خواهند داشت.»
۱۹ و خداوند به موسی گفت: «به هارون بگوعصای خود را بگیر و دست
خود را بر آبهای مصر دراز کن، بر نهرهای ایشان، و جویهای ایشان، و
دریاچه های ایشان، و همه حوضهای آب ایشان، تا خون شود، و در
تمامی زمین مصردر ظروف چوبی و ظروف سنگی، خون خواهدبود.» ۲۰ و
موسی و هارون چنانکه خداوند امرفرموده بود، کردند. و عصا را بلند کرده،
آب نهر رابه حضور فرعون و به حضور ملازمانش زد، وتمامی آب نهر به
خون مبدل شد. ۲۱ و ماهیانی که در نهر بودند، مردند. و نهر بگندید، و
مصریان از آب نهر نتوانستند نوشید، و در تمامی زمین مصرخون بود. ۲۲ و
جادوگران مصر به افسونهای خویش هم چنین کردند، و دل فرعون سخت
شد، که بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند گفته بود. ۲۳ و فرعون
برگشته، به خانه خود رفت و براین نیز دل خود را متوجه نساخت. ۲۴ و
همه مصریان گرداگرد نهر برای آب خوردن حفره می‌زدند زیرا که از آب نهر
نتوانستند نوشید. ۲۵ وبعد از آنکه خداوند نهر را زده بود، هفت روزسپری
شد.

۸ و خداوند موسی را گفت: «نزد فرعون برو، و به وی بگو خداوند
چنین می‌گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند، ۲ و اگر تو از
رهاکردن ایشان ابا می‌کنی، همانا من تمامی حدود تورا به وزغها مبتلا
سازم. ۳ و نهر، وزغها را به کثرت پیدا نماید، به حدی که برآمده، به خانه
ات وخوابگاهت و بسترت و خانه های بندگانت و برقومت و به تنورهایت و
تغارهای خمیرت، درخواهند آمد، ۴ و بر تو و قوم تو و همه بندگان تو
وزغها برخواهند آمد.» ۵ و خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو: دست
خود را با عصای خویش بر نهرها و جویها و دریاچه‌ها دراز کن، ووزغها را بر
زمین مصر برآور.» ۶ پس چون هارون دست خود را بر آبهای مصر دراز
کرد، وزغها برآمده، زمین مصر راپوشانیدند. ۷ و جادوگران به افسونهای
خودچنین کردند، و وزغها بر زمین مصر برآوردند. ۸ آنگاه فرعون موسی و
هارون را خوانده، گفت: «نزد خداوند دعا کنید، تا وزغها را از من و قوم
من دور کند، و قوم را رها خواهم کرد تا برای خداوندقربانی گذرانند.» ۹
موسی به فرعون گفت: «وقتی را برای من معین فرما که برای تو و بندگانت
وقومت دعا کنم تا وزغها از تو و خانه ات نابودشوند و فقط در نهر بمانند.»
۱۰ گفت: «فردا»، موسی گفت: «موافق سخن تو خواهد شد تا بدانی که
مثل یهوه خدای ما دیگری نیست، ۱۱ و وزغهااز تو و خانه ات و بندگانت
و قومت دور خواهندشد و فقط در نهر باقی خواهند ماند.» ۱۲ و موسی و
هارون از نزد فرعون بیرون آمدند و موسی درباره وزغهایی که بر فرعون فرستاده
بود، نزدخداوند استغاثه نمود. ۱۳ و خداوند موافق سخن موسی عمل نمود
و وزغها از خانه‌ها و از دهات واز صحراها مردند، ۱۴ و آنها را توده توده
جمع کردند و زمین متعفن شد. ۱۵ اما فرعون چون دیدکه آسایش پدید

آمد، دل خود را سخت کرد وبدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند گفته
بود. ۱۶ و خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو که عصای خود را دراز
کن و غبار زمین را بزن تا درتمامی زمین مصر پشه‌ها بشود.» ۱۷ پس چنین
کردند و هارون دست خود را با عصای خویش دراز کرد و غبار زمین را زد و
پشه‌ها بر انسان وبهایم پدید آمد زیرا که تمامی غبار زمین در کل ارض
مصر پشه‌ها گردید، ۱۸ و جادوگران به افسونهای خود چنین کردند تا
پشه‌ها بیرون آورند اما نتوانستند و پشه‌ها بر انسان و بهایم پدیدشد. ۱۹ و
جادوگران به فرعون گفتند: «این انگشت خداست.» اما فرعون را دل
سخت شد که بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند گفته بود. ۲۰ و
خداوند به موسی گفت: «بامدادان برخاسته پیش روی فرعون بایست.
اینک بسوی آب بیرون می‌آید. و او را بگو: خداوند چنین می‌گوید: قوم مرا
رها کن تا مرا عبادت نمایند، ۲۱ زیرا اگر قوم مرا رها نکنی، همانا من بر تو
وبندگانت و قومت و خانه هایت انواع مگسهافرستم و خانه های مصریان و
زمینی نیز که برآنندازانواع مگسها پر خواهد شد. ۲۲ و در آن روززمین
جوشن را که قوم من در آن مقیمند، جداسازم که در آنجا مگسی نباشد تا
بدانی که من درمیان این زمین یهوه هستم. ۲۳ و فرقی در میان قوم خود و
قوم تو گذارم. فردا این علامت خواهدشد.» ۲۴ و خداوند چنین کرد و
انواع مگسهای بسیار به خانه فرعون و به خانه های بندگانش و به تمامی
زمین مصر آمدند و زمین از مگسها ویران شد. ۲۵ و فرعون موسی و هارون
را خوانده گفت: «بروید و برای خدای خود قربانی در این زمین بگذرانید.»
۲۶ موسی گفت: «چنین کردن نشایدزیرا آنچه مکروه مصریان است برای
یهوه خدای خود ذبح می‌کنیم. اینک چون مکروه مصریان را پیش روی
ایشان ذبح نماییم، آیاما را سنگسار نمی کنند؟ ۲۷ سفر سه روزه به صحرا
برویم و برای یهوه خدای خود قربانی بگذرانیم چنانکه به ما امر خواهد
فرمود.» ۲۸ فرعون گفت: «من شما را رهایی خواهم داد تا برای یهوه،
خدای خود، در صحرا قربانی گذرانید لیکن بسیار دور مروید و برای من
دعاکنید.» ۲۹ موسی گفت: «همانا من از حضورت بیرون می‌روم و
نزد خداوند دعا می‌کنم و مگسهااز فرعون و بندگانش و قومش فردا دور
خواهندشد اما زنهار فرعون بار دیگر حیله نکند که قوم رارهایی ندهد تا
برای خداوند قربانی گذرانند.» ۳۰ پس موسی از حضور فرعون بیرون شده
نزدخداوند دعا کرد، ۳۱ و خداوند موافق سخن موسی عمل کرد و مگسها
را از فرعون و بندگانش و قومش دور کرد که یکی باقی نماند. ۳۲ اما در
این مرتبه نیز فرعون دل خود را سخت ساخته، قوم رارهایی نداد.

۹ و خداوند به موسی گفت: «نزد فرعون برو به وی بگو: یهوه خدای
عبرانیان چنین می‌گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند. ۲ زیرا اگر تو
از رهایی دادن ابا نمایی و ایشان را بازنگاه داری، ۳ همانا دست خداوند
بر مواشی تو که در صحرایند خواهد شد، بر اسبان و الاغان وشتران و
گاوان و گوسفندان، یعنی وبایی بسیارسخت. ۴ و خداوند در میان مواشی
اسرائیلیان ومواشی مصریان فرقی خواهد گذاشت که از آنچه مال بنی‌اسرائیل
است، چیزی نخواهد مرد.» ۵ وخداوند وقتی معین نموده، گفت: «فردا
خداوندابن کار را در این زمین خواهد کرد.» ۶ پس در فرداخداوند این کار
را کرد و همه مواشی مصریان مردند و از مواشی بنی‌اسرائیل یکی هم نمرد.
۷ وفرعون فرستاد و اینک از مواشی اسرائیلیان یکی هم نمرده بود اما دل
فرعون سخت شده، قوم رارهایی نداد. ۸ و خداوند به موسی و هارون
گفت: «ازخاکستر کوره، مشتهای خود را پر کرده، برداریدو موسی آن را به
حضور فرعون بسوی آسمان برافشاند، ۹ و غبار خواهد شد بر تمامی زمین
مصر و سوزشی که دملها بیرون آورد بر انسان و بربهایم در تمامی زمین مصر
خواهد شد.» ۱۰ پس ازخاکستر کوره گرفتند و به حضور فرعون ایستادندو
موسی آن را بسوی آسمان پراکند، و سوزشی پدید شده، دملها بیرون آورد،
در انسان و دربهایم. ۱۱ و جادوگران به‌سبب آن سوزش به حضور موسی
نتوانستند ایستاد، زیرا که سوزش بر جادوگران و بر همه مصریان بود. ۱۲ و
خداونددل فرعون را سخت ساخت که بدیشان گوش نگرفت، چنانکه
خداوند به موسی گفته بود. ۱۳ و خداوند به موسی گفت: «بامدادان
برخاسته، پیش روی فرعون بایست، و به وی بگو: یهوه خدای عبرانیان
چنین می‌گوید: قوم مرا رهاکن تا مرا عبادت نمایند. ۱۴ زیرا در این دفعه
تمامی بلایای خود را بر دل تو و بندگانت و قومت خواهم فرستاد، تا بدانی
که در تمامی جهان مثل من نیست. ۱۵ زیرا اگر تاکنون دست خود را
درازکرده، و تو را و قومت را به وبا مبتلا ساخته بودم، هرآینه از زمین هلاک
می‌شدی. ۱۶ و لکن برای همین تو را برپا داشته‌ام تا قدرت خود را به
تونشان دهم، و نام من در تمامی جهان شایع شود. ۱۷ و آیا تابحال
خویشتن را بر قوم من برترمی سازی و ایشان را رهایی نمی دهی؟ ۱۸ همانا
فردا این وقت، تگرگی بسیار سخت خواهم بارانید، که مثل آن در مصر از
روز بنیانش تاکنون نشده است. ۱۹ پس الان بفرست و مواشی خود وآنچه
را در صحرا داری جمع کن، زیرا که بر هرانسان و بهایمی که در صحرا
یافته شوند، و به خانه‌ها جمع نشوند، تگرگ فرود خواهد آمد وخواهند
مرد.» ۲۰ پس هر کس از بندگان فرعون که از قول خداوند ترسید، نوکران
و مواشی خود را به خانه‌ها گریزانید. ۲۱ اما هرکه دل خود را به کلام
خداوند متوجه نساخت، نوکران و مواشی خود رادر صحرا واگذاشت. ۲۲ و
خداوند به موسی گفت: «دست خود را به سوی آسمان دراز کن، تادر
تمامی زمین مصر تگرگ بشود، بر انسان و بربهایم و بر همه نباتات صحرا،
در کل ارض مصر.» ۲۳ پس موسی عصای خود را به سوی آسمان دراز
کرد، و خداوند رعد و تگرگ داد، و آتش برزمین فرود آمد، و خداوند
تگرگ بر زمین مصربارانید. ۲۴ و تگرگ آمد و آتشی که در میان تگرگ
آمیخته بود، و به شدت سخت بود، که مثل آن درتمامی زمین مصر از
زمانی که امت شده بودند، نبود. ۲۵ و در تمامی زمین مصر، تگرگ آنچه
را که در صحرا بود، از انسان و بهایم زد. و تگرگ همه نباتات صحرا را
زد، و جمیع درختان صحرا راشکست. ۲۶ فقط در زمین جوشن، جایی
که بنی‌اسرائیل بودند، تگرگ نبود. ۲۷ آنگاه فرعون فرستاده، موسی و هارون
راخواند، و بدیشان گفت: «در این مرتبه گناه کرده‌ام، خداوند عادل است
و من و قوم من گناهکاریم. ۲۸ نزد خداوند دعا کنید، زیرا کافی است تا
رعدهای خدا و تگرگ دیگر نشود، و شما را رهاخواهم کرد، و دیگر

درنگ نخواهید نمود.» ۲۹ موسی به وی گفت: «چون از شهر بیرون روم، دستهای خود را نزد خداوند خواهم افراشت، تارعدها موقوف شود، و تگرگ دیگر نیاید، تا بدانی جهان از آن خداوند است. ۳۰ و اما تو و بندگانت، می‌دانم که تابحال از یهوه خدا نخواهید ترسید.» ۳۱ و کتان و جو زده شد، زیرا که جو خوشه آورده بود، و کتان تخم داشته. ۳۲ و اما گندم و خلر زده نشد زیرا که متاخر بود. ۳۳ و موسی از حضورفرعون از شهر بیرون شده، دستهای خود را نزدخداوند برافراشت، و رعدها و تگرگ موقوف شد، و باران بر زمین نبارید. ۳۴ و چون فرعون دیدکه باران و تگرگ و رعدها موقوف شد، باز گناه ورزیده، دل خود را سخت ساخت، هم او و هم بندگانش. ۳۵ پس دل فرعون سخت شده، بنی‌اسرائیل را رهایی نداد، چنانکه خداوند به‌دست موسی گفته بود.

۱۰ و خداوند به موسی گفت: «نزد فرعون برو زیرا که من دل فرعون و دل بندگانش را سخت کرده‌ام، تا این آیات خود را درمیان ایشان ظاهر سازم. ۲ و تا آنچه در مصر کردم و آیات خود را که در میان ایشان ظاهر ساختم، بگوش پسرت و پسر پسرت بازگویی تا بدانید که من یهوه هستم.» ۳ پس موسی و هارون نزد فرعون آمده، به وی گفتند: «یهوه خدای عبرانیان چنین می‌گوید: تا به کی از تواضع کردن به حضور من اباخواهی نمود؟ قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند. ۴ زیرا اگر تو از رها کردن قوم من ابا کنی، هرآینه من فردا ملخها در حدود تو فرود آورم. ۵ که روی زمین را مستور خواهند ساخت، به حدی که زمین را نتوان دید، و تتمه آنچه رسته است که برای شمااز تگرگ باقی‌مانده، خواهند خورد، و هر درختی را که برای شما در صحرا روییده است، خواهندخورد. ۶ و خانه تو و خانه های بندگانت وخانه های همه مصریان را پر خواهند ساخت، به مرتبه‌ای که پدرانت و پدران پدرانت از روزی که بر زمین بوده‌اند تا الیوم ندیده‌اند.» پس روگردانیده، از حضور فرعون بیرون رفت. ۷ آنگاه بندگان فرعون به وی گفتند: «تا به کی برای ما این مرد دامی باشد؟ این مردمان را رها کن تا یهوه، خدای خود را عبادت نمایند. مگرتابحال ندانسته‌ای که مصر ویران شده است؟» ۸ پس موسی و هارون را نزد فرعون برگردانیدند، واو به ایشان گفت: «بروید و یهوه، خدای خود راعبادت کنید، لیکن کیستند که می‌روند؟» ۹ موسی گفت: «با جوانان و پیران خود خواهیم رفت، باپسران و دختران، و گوسفندان و گاوان خودخواهیم رفت، زیرا که ما را عیدی برای خداونداست.» ۱۰ بدیشان گفت: «خداوند با شما چنین باشد، اگر شما را با اطفال شما رهایی دهم با حذرباشید زیرا که بدی پیش روی شماست! ۱۱ نه چنین! بلکه شما که بالغ هستید رفته، خداوند راعبادت کنید، زیرا که این است آنچه خواسته بودید.» پس ایشان را از حضور فرعون بیرون راندند. ۱۲ و خداوند به موسی گفت: «دست خود رابرای ملخها بر زمین مصر دراز کن، تا بر زمین مصربرآیند، و همه نباتات زمین را که از تگرگ مانده است، بخورند.» ۱۳ پس موسی عصای خود را برزمین مصر دراز کرد، و خداوند تمامی آن روز، وتمامی آن شب را بادی شرقی بر زمین مصر وزانید، و چون صبح شد، باد شرقی ملخها راآورد. ۱۴ و ملخها بر تمامی زمین مصر برآمدند، ودر همه حدود مصر نشستند، بسیار سخت که قبل از آن چنین ملخها نبود، و بعد از آن نخواهد بود. ۱۵ و روی تمامی زمین را پوشانیدند، که زمین تاریک شد و همه نباتات زمین و همه میوه درختان را که از تگرگ باقی‌مانده بود، خوردند، به حدی که هیچ سبزی بر درخت، و نبات صحرا درتمامی زمین مصر نماند. ۱۶ آنگاه فرعون، موسی و هارون را به زودی خوانده، گفت: «به یهوه خدای شما و به شما گناه کرده‌ام. ۱۷ و اکنون این مرتبه فقط گناه مرا عفو فرمایید، و از یهوه خدای خود استدعا نمایید تا این موت را فقط از من برطرف نماید.» ۱۸ پس از حضور فرعون بیرون شده، از خداوند استدعا نمود. ۱۹ و خداوند بادغربی‌ای بسیار سخت برگردانید، که ملخها رابرداشته، آنها را به دریای قلزم ریخت، و درتمامی حدود مصر ملخی نماند. ۲۰ اما خداونددل فرعون را سخت گردانید، که بنی‌اسرائیل رارهایی نداد. ۲۱ و خداوند به موسی گفت: «دست خود را به سوی آسمان برافراز، تا تاریکی‌ای بر زمین مصرپدید آید، تاریکی‌ای که بتوان احساس کرد.» ۲۲ پس موسی دست خود را به سوی آسمان برافراشت، و تاریکی غلیظ تا سه روز در تمامی زمین مصر پدید آمد. ۲۳ و یکدیگر را نمی دیدند. و تا سه روز کسی از جای خود برنخاست، لیکن برای جمیع بنی‌اسرائیل در مسکنهای ایشان روشنایی بود. ۲۴ و فرعون موسی را خوانده، گفت: «بروید خداوند را عبادت کنید، فقط گله هاو رمه های شما بماند، اطفال شما نیز با شمابروند.» ۲۵ موسی گفت: «ذبایح و قربانی های سوختنی نیز می‌باید به‌دست ما بدهی، تا نزدیهوه، خدای خود بگذرانیم. ۲۶ مواشی ما نیز با ماخواهد آمد، یک سمی باقی نخواهد ماند زیرا که از اینها برای عبادت یهوه، خدای خود می‌بایدگرفت، و تا بدانجا نرسیم، نخواهیم دانست به چه چیز خداوند را عبادت کنیم.» ۲۷ و خداوند، دل فرعون را سخت گردانید که از رهایی دادن ایشان ابا نمود. ۲۸ پس فرعون وی را گفت: «از حضورمن برو! و با حذر باش که روی مرا دیگر نبینی، زیرا در روزی که مرا ببینی خواهی مرد.» ۲۹ موسی گفت: «نیکو گفتی، روی تو را دیگرنخواهم دید.»

۱۱ و خداوند به موسی گفت: «یک بلای دیگر بر فرعون و بر مصر می‌آورم، وبعد از آن شما را از اینجا رهایی خواهد داد، وچون شما را رها کند، البته شما را بالکلیه از اینجاخواهد راند. ۲ اکنون به گوش قوم بگو که هر مرداز همسایه خود، و هر زن از همسایه‌اش آلات نقره و آلات طلا بخواهند.» ۳ و خداوند قوم را درنظر مصریان محترم ساخت. و شخص موسی نیزدر زمین مصر، در نظر بندگان فرعون و در نظرقوم، بسیار بزرگ بود. ۴ و موسی گفت: «خداوندچنین می‌گوید: قریب به نصف شب در میان مصربیرون خواهم آمد. ۵ و هر نخست زاده‌ای که در زمین مصر باشد، از نخست زاده فرعون که برتختش نشسته است، تا نخست زاده کنیزی که درپشت دستاس باشد، و همه نخست زادگان بهایم خواهند مرد. ۶ و نعره عظیمی در تمامی زمین مصر خواهد بود که مثل آن نشده، و مانند آن دیگر نخواهد شد. ۷ اما بر جمیع بنی‌اسرائیل سگی زبان خود را تیز نکند، نه بر انسان و نه بربهایم، تا بدانید که خداوند در میان مصریان

واسرائیلیان فرقی گذارده است. ۸ و این همه بندگان تو به نزد من فرود آمده، و مرا تعظیم کرده، خواهند گفت: تو و تمامی قوم که تابع تو باشند، بیرون روید! و بعد از آن بیرون خواهم رفت.» ۹ و خداوند به موسی گفت: «فرعون به شماگوش نخواهد گرفت، تا آیات من در زمین مصرزیاد شود.» ۱۰ و موسی و هارون جمیع این آیات را به حضور فرعون ظاهر ساختند. اما خداوند دل فرعون را سخت گردانید، و بنی‌اسرائیل را از زمین خود رهایی نداد.

۱۲ و خداوند موسی و هارون را در زمین مصر مخاطب ساخته، گفت: ۲ «این ماه برای شما سر ماهها باشد، این اول از ماههای سال برای شماست. ۳ تمامی جماعت اسرائیل راخطاب کرده، گویید که در دهم این ماه هر یکی ازایشان بره‌ای به حسب خانه های پدران خودبگیرند، یعنی برای هر خانه یک بره. ۴ و اگر اهل خانه برای بره کم باشند، آنگاه او و همسایه‌اش که مجاور خانه او باشد آن را به حسب شماره نفوس بگیرند، یعنی هر کس موافق خوراکش بره راحساب کند. ۵ بره شما بی‌عیب، نرینه یکساله باشد، از گوسفندان یا از بزها آن را بگیرید. ۶ و آن را تا چهاردهم این ماه نگاه دارید، و تمامی انجمن جماعت بنی‌اسرائیل آن را در عصر ذبح کنند. ۷ واز خون آن بگیرند، و آن را بر هر دو قایمه، وسردر خانه که در آن، آن را می‌خورند، بپاشند. ۸ وگوشتش را در آن شب بخورند. به آتش بریان کرده، با نان فطیر و سبزیهای تلخ آن را بخورند. ۹ و از آن هیچ خام نخورید، و نه پخته با آب، بلکه به آتش بریان شده، کله‌اش و پاچه هایش واندرونش را. ۱۰ و چیزی از آن تا صبح نگاه مدارید، و آنچه تا صبح مانده باشد به آتش بسوزانید. ۱۱ و آن را بدین طور بخورید: کمر شمابسته، و نعلین بر پایهای شما، و عصا در دست شما، و آن را به تعجیل بخورید، چونکه فصح خداوند است. ۱۲ «و در آن شب از زمین مصر عبور خواهم کرد، و همه نخست زادگان زمین مصر را از انسان وبهایم خواهم زد، و بر تمامی خدایان مصر داوری خواهم کرد. من یهوه هستم. ۱۳ و آن خون، علامتی برای شما خواهد بود، بر خانه هایی که درآنها می‌باشید، و چون خون را ببینم، از شماخواهم گذشت و هنگامی که زمین مصر را می‌زنم، آن بلا برای هلاک شما بر شما نخواهد آمد. ۱۴ وآن روز، شما را برای یادگاری خواهد بود، و درآن، عیدی برای خداوند نگاه دارید، و آن را به قانون ابدی، نسلا بعد نسل عید نگاه دارید. ۱۵ هفت روز نان فطیر خورید، در روز اول خمیرمایه را از خانه های خود بیرون کنید، زیرا هرکه از روز نخستین تا روز هفتمین چیزی خمیرشده بخورد، آن شخص از اسرائیل منقطع گردد. ۱۶ و در روز اول، محفل مقدس، و در روز هفتم، محفل مقدس برای شما خواهد بود. در آنها هیچ کار کرده نشود جز آنچه هر کس باید بخورد؛ آن فقط در میان شما کرده شود. ۱۷ پس عید فطیر رانگاه دارید، زیرا که در همان روز لشکرهای شمارا از زمین مصر بیرون آوردم. بنابراین، این‌روز رادر نسلهای خود به فریضه ابدی نگاه دارید. ۱۸ درماه اول در روز چهاردهم ماه، در شام، نان فطیربخورید، تا شام بیست و یکم ماه. ۱۹ هفت روزخمیرمایه در خانه های شما یافت نشود، زیرا هرکه چیزی خمیر شده بخورد، آن شخص ازجماعت اسرائیل منقطع گردد، خواه غریب باشدخواه بومی آن زمین. ۲۰ هیچ‌چیز خمیر شده مخورید، در همه مساکن خود فطیر بخورید.» ۲۱ پس موسی جمیع مشایخ اسرائیل راخوانده، بدیشان گفت: «بروید و بره‌ای برای خودموافق خاندانهای خویش بگیرید، و فصح را ذبح نمایید. ۲۲ و دسته‌ای از زوفا گرفته، در خونی که در طشت است فروبرید، و بر سر در و دو قایمه آن، از خونی که در طشت است بزنید، و کسی ازشما از در خانه خود تا صبح بیرون نرود. ۲۳ زیراخداوند عبور خواهد کرد تا مصریان را بزند وچون خون را بر سردر و دو قایمه‌اش بیند، هماناخداوند از در گذرد و نگذارد که هلاک کننده به خانه های شما درآید تا شما را بزند. ۲۴ و این امررا برای خود و پسران خود به فریضه ابدی نگاه دارید. ۲۵ و هنگامی که داخل زمینی شدید که خداوند حسب قول خود، آن را به شما خواهدداد. آنگاه این عبادت را مرعی دارید. ۲۶ و چون پسران شما به شما گویند که این عبادت شماچیست، ۲۷ گویید این قربانی فصح خداوند است، که از خانه های بنی‌اسرائیل در مصر عبور کرد، وقتی که مصریان را زد و خانه های ما را خلاصی داد.» پس قوم به روی درافتاده، سجده کردند. ۲۸ پس بنی‌اسرائیل رفته، آن را کردند، چنانکه خداوند به موسی و هارون امر فرموده بودهمچنان کردند. ۲۹ و واقع شد که در نصف شب، خداوند همه نخست زادگان زمین مصر را، ازنخست زاده فرعون که بر تخت نشسته بود تانخست زاده اسیری که در زندان بود، و همه نخست زاده های بهایم را زد. ۳۰ و در آن شب فرعون و همه بندگانش وجمیع مصریان برخاستند و نعره عظیمی در مصربرپا شد، زیرا خانه‌ای نبود که در آن میتی نباشد. ۳۱ و موسی و هارون را در شب طلبیده، گفت: «برخیزید! و از میان قوم من بیرون شوید، هم شماو جمیع بنی‌اسرائیل! و رفته، خداوند را عبادت نمایید، چنانکه گفتید. ۳۲ گله‌ها و رمه های خود رانیز چنانکه گفتید، برداشته، بروید و مرا نیز برکت دهید.» ۳۳ و مصریان نیز بر قوم الحاح نمودند تاایشان را بزودی از زمین روانه کنند، زیرا گفتند ماهمه مرده‌ایم. ۳۴ و قوم، آرد سرشته خود را پیش از آنکه خمیر شود برداشتند، و تغارهای خویش را در رختها بر دوش خود بستند. ۳۵ و بنی‌اسرائیل به قول موسی عمل کرده، از مصریان آلات نقره و آلات طلا و رختها خواستند. ۳۶ وخداوند قوم را در نظر مصریان مکرم ساخت، که هرآنچه خواستند بدیشان دادند. پس مصریان راغارت کردند. ۳۷ و بنی‌اسرائیل از رعمسیس به سکوت کوچ کردند، قریب ششصدهزار مردپیاده، سوای اطفال. ۳۸ و گروهی مختلفه بسیار نیزهمراه ایشان بیرون رفتند، و گله‌ها و رمه‌ها ومواشی بسیار سنگین. ۳۹ و از آرد سرشته، که ازمصر بیرون آورده بودند، قرصهای فطیر پختند، زیرا خمیر نشده بود، چونکه از مصر رانده شده بودند، و نتوانستند درنگ کنند، و زاد سفر نیزبرای خود مهیا نکرده بودند. ۴۰ و توقف بنی‌اسرائیل که در مصر کرده بودند، چهارصد وسی سال بود. ۴۱ و بعد از انقضای چهار صد وسی سال در همان روز به وقوع پیوست که جمیع لشکرهای خدا از زمین مصر بیرون رفتند. ۴۲ این است شبی که برای خداوند باید نگاه داشت، چون ایشان را از زمین مصر بیرون آورد. این همان شب خداوند است که بر

جمیع بنی‌اسرائیل نسلابعد نسل واجب است که آن را نگاه دارند. ۴۳ و خداوند به موسی و هارون گفت: «این است فریضه فصح که هیچ بیگانه از آن نخورد. ۴۴ و اما هر غلام زرخرید، او را ختنه کن و پس آن را بخورد. ۴۵ نزیل و مزدور آن را نخورند. ۴۶ دریک خانه خورده شود، و چیزی از گوشتش ازخانه بیرون مبر، و استخوانی از آن مشکنید. ۴۷ تمامی جماعت بنی‌اسرائیل آن را نگاه بدارند. ۴۸ و اگر غریبی نزد تو نزیل شود، و بخواهد فصح را برای خداوند مرعی بدارد، تمامی ذکورانش مختون شوند، و بعد از آن نزدیک آمده، آن را نگاه دارد، و مانند بومی زمین خواهد بود و اما هرنامختون از آن نخورد. ۴۹ یک قانون خواهد بودبرای اهل وطن و بجهت غریبی که در میان شمانزیل شود.» ۵۰ پس تمامی بنی‌اسرائیل این راکردند، چنانکه خداوند به موسی و هارون امرفرموده بود، عمل نمودند. ۵۱ و واقع شد که خداوند در همان روز بنی‌اسرائیل را با لشکرهای ایشان از زمین مصر بیرون آورد.

۱۳ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «هر نخست زاده‌ای را که رحم رابگشاید، در میان بنی‌اسرائیل، خواه از انسان خواه از بهایم، تقدیس نما؛ او از آن من است.» ۳ وموسی به قوم گفت: «این‌روز را که از مصر از خانه غلامی بیرون آمدید، یاد دارید، زیرا خداوندشما را به قوت دست، از آنجا بیرون آورد، پس نان خمیر، خورده نشود. ۴ این‌روز، در ماه ابیب بیرون آمدید. ۵ و هنگامی که خداوند تو را به زمین کنعانیان و حتیان و اموریان و حویان ویبوسیان داخل کند، که با پدران تو قسم خورد که آن را به تو بدهد، زمینی که به شیر و شهد جاری است، آنگاه این عبادت را در این ماه بجا بیاور. ۶ هفت روز نان فطیر بخور، و در روز هفتمین عیدخداوند است. ۷ هفت روز نان فطیر خورده شود، و هیچ‌چیز خمیر شده نزد تو دیده نشود، و خمیرمایه نزد تو در تمامی حدودت پیدا نشود. ۸ و در آن روز پسر خود را خبر داده، بگو: این است به‌سبب آنچه خداوند به من کرد، وقتی که از مصربیرون آمدم. ۹ و این برای تو علامتی بر دستت خواهد بود و تذکره‌ای در میان دو چشمت، تاشریعت خداوند در دهانت باشد. زیرا خداوند تورا به‌دست قوی از مصر بیرون آورد. ۱۰ و این فریضه را در موسمش سال به سال نگاه دار. ۱۱ «و هنگامی که خداوند تو را به زمین کنعانیان درآورد، چنانکه برای تو و پدرانت قسم خورد، و آن را به تو بخشد. ۱۲ آنگاه هرچه رحم را گشاید، آن را برای خدا جدا بساز، و هرنخست زاده‌ای از بچه های بهایم که از آن توست، نرینه‌ها از آن خداوند باشد. ۱۳ و هر نخست زاده الاغ را به بره‌ای فدیه بده، و اگر فدیه ندهی گردنش را بشکن، و هر نخست زاده انسان را ازپسرانت فدیه بده. ۱۴ و در زمان آینده چون پسرت از تو سوال کرده، گوید که این چیست، اورا بگو، یهوه ما را به قوت دست از مصر، از خانه غلامی بیرون آورد. ۱۵ و چون فرعون از رها کردن ما دل خود را سخت ساخت، واقع شد که خداوندجمیع نخست زادگان مصر را از نخست زاده انسان تا نخست زاده بهایم کشت. بنابراین من همه نرینه‌ها را که رحم را گشایند، برای خداوند ذبح می‌کنم، لیکن هر نخست زاده‌ای از پسران خود رافدیه می‌دهم. ۱۶ و این علامتی بر دستت وعصابه‌ای در میان چشمان تو خواهد بود، زیراخداوند ما را بقوت دست از مصر بیرون آورد.» ۱۷ و واقع شد که چون فرعون قوم را رها کرده بود، خدا ایشان را از راه زمین فلسطینیان رهبری نکرد، هرچند آن نزدیکتر بود. زیرا خدا گفت: «مبادا که چون قوم جنگ بینند، پشیمان شوند و به مصر برگردند.» ۱۸ اما خدا قوم را از راه صحرای دریای قلزم دور گردانید. پس بنی‌اسرائیل مسلح شده، از زمین مصر برآمدند. ۱۹ و موسی استخوانهای یوسف را با خود برداشت، زیرا که او بنی‌اسرائیل را قسم سخت داده، گفته بود: «هرآینه خدا از شما تفقد خواهد نمود واستخوانهای مرا از اینجا با خود خواهید برد.» ۲۰ و از سکوت کوچ کرده، در ایتام به کنار صحراراردو زدند. ۲۱ و خداوند در روز، پیش روی قوم در ستون ابر می‌رفت تا راه را به ایشان دلالت کند، و شبانگاه در ستون آتش، تا ایشان را روشنایی بخشد، و روز و شب راه روند. ۲۲ و ستون ابر را درروز و ستون آتش را در شب، از پیش روی قوم برنداشت.

۱۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «به بنی‌اسرائیل بگو که برگردیده، برابر فم الحیروت در میان مجدل ودریا اردو زنند. و در مقابل بعل صفون، در برابر آن به کنار دریا اردو زنید. ۳ و فرعون درباره بنی‌اسرائیل خواهد گفت: در زمین گرفتارشده‌اند، و صحرا آنها را محصور کرده است. ۴ ودل فرعون را سخت گردانم تا ایشان را تعاقب کند، و در فرعون و تمامی لشکرش جلال خود راجلوه دهم، تا مصریان بدانند که من یهوه هستم.» پس چنین کردند. ۵ و به پادشاه مصر گفته شد که قوم فرار کردند، و دل فرعون و بندگانش بر قوم متغیر شد، پس گفتند: «این چیست که کردیم که بنی‌اسرائیل را از بندگی خود رهایی دادیم؟» ۶ پس ارابه خود را بیاراست، و قوم خود را با خودبرداشت، ۷ و ششصد ارابه برگزیده برداشت، وهمه ارابه های مصر را و سرداران را بر جمیع آنها. ۸ و خداوند دل فرعون، پادشاه مصر را سخت ساخت تا بنی‌اسرائیل را تعاقب کرد، وبنی‌اسرائیل به‌دست بلند بیرون رفتند. ۹ و مصریان با تمامی اسبان و ارابه های فرعون و سوارانش و لشکرش در عقب ایشان تاخته، بدیشان دررسیدند، وقتی که به کنار دریا نزدفم الحیروت، برابر بعل صفون فرود آمده بودند. ۱۰ و چون فرعون نزدیک شد، بنی‌اسرائیل چشمان خود را بالا کرده، دیدند که اینک مصریان از عقب ایشان می‌آیند. پس بنی‌اسرائیل سخت بترسیدند، و نزد خداوند فریاد برآوردند. ۱۱ و به موسی گفتند: «آیا در مصر قبرها نبود که ما رابرداشته‌ای تا در صحرا بمیریم؟ این چیست به ماکردی که ما را از مصر بیرون آوردی؟ ۱۲ آیا این آن سخن نیست که به تو در مصر گفتیم که ما رابگذار تا مصریان را خدمت کنیم؟ زیرا که ما راخدمت مصریان بهتر است از مردن در صحرا!» ۱۳ موسی به قوم گفت: «مترسید. بایستید و نجات خداوند را ببینید، که امروز آن را برای شماخواهد کرد، زیرا مصریان را که امروز دیدید تا به ابد دیگر نخواهید دید. ۱۴ خداوند برای شماجنگ خواهد کرد و شما خاموش باشید.» ۱۵ و خداوند به موسی گفت: «چرا نزد من فریاد می‌کنی؟ بنی‌اسرائیل را بگو که کوچ کنند. ۱۶ و اما تو عصای خود را برافراز و دست خود رابر دریا

دراز کرده، آن را منشق کن، تا بنی‌اسرائیل از میان دریا بر خشکی راه سپر
شوند. ۱۷ و اما من اینک، دل مصریان را سخت می‌سازم، تا از عقب
ایشان بیایند، و از فرعون و تمامی لشکر او وارابه‌ها و سوارانش جلال خواهم
یافت. ۱۸ ومصریان خواهند دانست که من یهوه هستم، وقتی که از فرعون
و ارابه هایش و سوارانش جلال یافته باشم.» ۱۹ و فرشته خدا که پیش
اردوی اسرائیل می‌رفت، حرکت کرده، از عقب ایشان خرامید، وستون ابر
از پیش ایشان نقل کرده، در عقب ایشان بایستاد. ۲۰ و میان اردوی
مصریان و اردوی اسرائیل آمده، از برای آنها ابر و تاریکی می‌بود، واینها را در
شب روشنایی می‌داد که تمامی شب نزدیک یکدیگر نیامدند. ۲۱ پس
موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و خداوند دریا را به بادشرقی شدید،
تمامی آن شب برگردانیده، دریا راخشک ساخت و آب منشق گردید. ۲۲
وبنی‌اسرائیل در میان دریا بر خشکی می‌رفتند وآبها برای ایشان بر راست و
چپ، دیوار بود. ۲۳ ومصریان با تمامی اسبان و ارابه‌ها و سواران فرعون از
عقب ایشان تاخته، به میان دریا درآمدند. ۲۴ ودر پاس سحری واقع شد
که خداوند بر اردوی مصریان از ستون آتش و ابر نظر انداخت، واردوی
مصریان را آشفته کرد. ۲۵ و چرخهای ارابه های ایشان را بیرون کرد، تا
آنها را به سنگینی برانند و مصریان گفتند: «از حضور بنی‌اسرائیل بگریزیم!
زیرا خداوند برای ایشان با مصریان جنگ می‌کند.» ۲۶ و خداوند به موسی
گفت: «دست خود را بردریا دراز کن، تا آبها بر مصریان برگردد، و برارابه‌ها
و سواران ایشان.» ۲۷ پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد، و به وقت
طلوع صبح، دریا به جریان خود برگشت، و مصریان به مقابلش گریختند، و
خداوند مصریان را در میان دریا به زیر انداخت. ۲۸ و آبها برگشته، عرابه‌ها
و سواران و تمام لشکر فرعون را که از عقب ایشان به دریادرآمده بودند،
پوشانید، که یکی از ایشان هم باقی نماند. ۲۹ اما بنی‌اسرائیل در میان دریا
به خشکی رفتند، و آبها برای ایشان دیواری بود به طرف راست و به طرف
چپ. ۳۰ و در آن روز خداوند‌اسرائیل را از دست مصریان خلاصی داد
واسرائیل مصریان را به کنار دریا مرده دیدند. ۳۱ واسرائیل آن کار عظیمی را
که خداوند به مصریان کرده بود دیدند، و قوم از خداوند ترسیدند، و به
خداوند و به بنده او موسی ایمان آوردند.

۱۵ آنگاه موسی و بنی‌اسرائیل این سرودرا برای خداوند سراییده، گفتند
که «یهوه را سرود می‌خوانم زیرا که با جلال مظفرشده است. اسب و
سوارش را به دریا انداخت. ۲ خداوند قوت و تسبیح من است. و او نجات
من گردیده است. این خدای من است، پس او را تمجید می‌کنم. خدای
پدر من است، پس او را متعال می‌خوانم. ۳ خداوند مرد جنگی است. نام
او یهوه است. ۴ ارابه‌ها و لشکر فرعون را به دریا انداخت. مبارزان برگزیده
او در دریای قلزم غرق شدند. ۵ لجه‌ها ایشان را پوشانید. مثل سنگ به
ژرفیها فرو رفتند. ۶ دست راست توای خداوند، به قوت جلیل گردیده.
دست راست توای خداوند، دشمن را خردشکسته است. ۷ و به کثرت
جلال خود خصمان را منهدم ساخته‌ای. غضب خود را فرستاده، ایشان را
چون خاشاک سوزانیده‌ای. ۸ و به نفخه بینی تو آبها فراهم گردید. و
موجها مثل توده بایستاد و لجه‌ها در میان دریامنجمد گردید. ۹ دشمن
گفت تعاقب می‌کنم و ایشان را فرومی گیرم. و غارت را تقسیم کرده،
جانم از ایشان سیرخواهد شد. شمشیر خود را کشیده، دست من ایشان را
هلاک خواهد ساخت. ۱۰ و چون به نفخه خود دمیدی، دریا ایشان
راپوشانید. ۱۱ کیست مانند توای خداوند در میان خدایان؟ کیست مانند
تو جلیل در قدوسیت؟ ۱۲ چون دست راست خود را دراز کردی، زمین
ایشان را فرو برد. ۱۳ این قوم خویش را که فدیه دادی، به رحمانیت خود،
رهبری نمودی. ایشان را به قوت خویش به سوی مسکن قدس خود هدایت
کردی. ۱۴ امتها چون شنیدند، مضطرب گردیدند. لرزه بر سکنه فلسطین
مستولی گردید. ۱۵ آنگاه امرای ادوم در حیرت افتادند. و اکابر موآب را
لرزه فرو گرفت، و جمیع سکنه کنعان گداخته گردیدند. ۱۶ ترس و هراس،
ایشان را فروگرفت. از بزرگی بازوی تو مثل سنگ ساکت شدند. تا قوم توای
خداوند عبور کنند. تا این قومی که تو خریده‌ای، عبور کنند. ۱۷ ایشان
را داخل ساخته، در جبل میراث خودغرس خواهی کرد، به مکانی که
توای خداوندمسکن خود ساخته‌ای، یعنی آن مقام مقدسی که دستهای
توای خداوند مستحکم کرده است. ۱۸ خداوند سلطنت خواهد کرد تا
ابدالاباد.» ۱۹ زیرا که اسبهای فرعون با ارابه‌ها وسوارانش به دریا درآمدند، و
خداوند آب دریا رابر ایشان برگردانید. اما بنی‌اسرائیل از میان دریا به خشکی
رفتند. ۲۰ و مریم نبیه، خواهر هارون، دف را به‌دست خود گرفته، و همه
زنان از عقب وی دفها گرفته، رقص‌کنان بیرون آمدند. ۲۱ پس مریم در
جواب ایشان گفت: «خداوند را بسرایید، زیرا که با جلال مظفر شده
است، اسب و سوارش را به دریاانداخت.» ۲۲ پس موسی اسرائیل را از
بحر قلزم کوچانید، و به صحرای شور آمدند، و سه روز درصحرا می‌رفتند
و آب نیافتند. ۲۳ پس به ماره رسیدند، و از آب ماره نتوانستند نوشید
زیرا که تلخ بود. از این سبب، آن را ماره نامیدند. ۲۴ و قوم بر موسی
شکایت کرده، گفتند: «چه بنوشیم؟» ۲۵ چون نزد خداوند استغاثه کرد،
خداوند‌درختی بدو نشان داد، پس آن را به آب انداخت وآب شیرین گردید.
و در آنجا فریضه‌ای وشریعتی برای ایشان قرار داد، و در آنجا ایشان راامتحان
کرد. ۲۶ و گفت: «هرآینه اگر قول یهوه، خدای خود را بشنوی، و آنچه را
در نظر او راست است بجا آوری، و احکام او را بشنوی، و تمامی فرایض
او را نگاه داری، همانا هیچیک از همه مرضهایی را که بر مصریان آورده‌ام
بر تو نیاورم، زیرا که من یهوه، شفا دهنده تو هستم.» ۲۷ پس به ایلیم
آمدند، و در آنجا دوازده چشمه آب و هفتاددرخت خرما بود، و در آنجا نزد
آب خیمه زدند.

۱۶ پس تمامی جماعت بنی‌اسرائیل ازایلیم کوچ کرده، به صحرای سین
که درمیان ایلیم و سینا است در روز پانزدهم از ماه دوم، بعد از بیرون آمدن
ایشان از زمین مصر، رسیدند. ۲ و تمامی جماعت بنی‌اسرائیل در آن صحرا
برموسی و هارون شکایت کردند. ۳ و بنی‌اسرائیل بدیشان گفتند: «کاش
که در زمین مصر به‌دست خداوند مرده بودیم، وقتی که نزد دیگهای گوشت
می‌نشستیم و نان را سیر می‌خوردیم، زیراکه ما را بدین صحرا بیرون آوردید،

تا تمامی این جماعت را به گرسنگی بکشید.» ۴ آنگاه خداوند به موسی
گفت: «همانا من نان از آسمان برای شما بارانم، و قوم رفته، کفایت هرروز
را در روزش گیرند، تا ایشان را امتحان کنم که بر شریعت من رفتار می‌کنند
یا نه. ۵ و واقع خواهد شد در روز ششم، که چون آنچه را که آورده باشند
درست نمایند، همانا دوچندان آن خواهدبود که هر روز برمی چیدند.» ۶ و
موسی و هارون به همه بنی‌اسرائیل گفتند: «شامگاهان خواهیددانست که
خداوند شما را از زمین مصر بیرون آورده است. ۷ و بامدادان جلال خداوند
راخواهید دید، زیرا که او شکایتی را که بر خداوندکرده‌اید شنیده است، و
ما چیستیم که بر ماشکایت می‌کنید؟» ۸ و موسی گفت: «این خواهدبود
چون خداوند، شامگاه شما را گوشت دهد تابخورید، و بامداد نان، تا سیر
شوید، زیرا خداوندشکایتهای شما را که بر وی کرده‌اید شنیده است، و ما
چیستیم؟ بر ما نی، بلکه بر خداوند شکایت نموده‌اید.» ۹ و موسی به
هارون گفت: «به تمامی جماعت بنی‌اسرائیل بگو به حضور خداوندنزدیک
بیایید، زیرا که شکایتهای شما را شنیده است.» ۱۰ و واقع شد که چون
هارون به تمامی جماعت بنی‌اسرائیل سخن گفت، به سوی صحرانگریستند
و اینک جلال خداوند در ابر ظاهر شد. ۱۱ و خداوند موسی را خطاب
کرده، گفت: ۱۲ «شکایتهای بنی‌اسرائیل را شنیده‌ام، پس ایشان را خطاب
کرده، بگو: در عصر گوشت خواهید خورد، و بامداد از نان سیر خواهید
شد تابدانید که من یهوه خدای شما هستم.» ۱۳ و واقع شد که در عصر،
سلوی برآمده، لشکرگاه راپوشانیدند، و بامدادان شبنم گرداگرد اردونشست.
۱۴ و چون شبنمی که نشسته بودبرخاست، اینک بر روی صحرا چیزی
دقیق، مدور و خرد، مثل ژاله بر زمین بود. ۱۵ و چون بنی‌اسرائیل این را
دیدند به یکدیگر گفتند که این من است، زیرا که ندانستند چه بود.
موسی به ایشان گفت: «این آن نان است که خداوند به شمامی دهد تا
بخورید. ۱۶ این است امری که خداوندفرموده است، که هر کس به قدر
خوراک خود ازاین بگیرد، یعنی یک عومر برای هر نفر به حسب شماره
نفوس خویش، هر شخص برای کسانی که در خیمه او باشند بگیرد.» ۱۷
پس بنی‌اسرائیل چنین کردند، بعضی زیاد و بعضی کم برچیدند. ۱۸ اما
چون به عومر پیمودند، آنکه زیاد برچیده بود، زیاده نداشت، و آنکه کم
برچیده بود، کم نداشت، بلکه هر کس به قدر خوراکش برچیده بود. ۱۹ و
موسی بدیشان گفت: «زنهار کسی چیزی از این تا صبح نگاه ندارد.»
۲۰ لکن به موسی گوش ندادند، بلکه بعضی چیزی از آن تا صبح نگاه
داشتند. و کرمها بهم رسانیده، متعفن گردید، و موسی بدیشان خشمناک
شد. ۲۱ و هر صبح، هر کس به قدر خوراک خودبرمی چید، و چون
آفتاب گرم می‌شد، می‌گداخت. ۲۲ و واقع شد در روز ششم که نان
مضاعف، یعنی برای هر نفری دو عومر برچیدند. پس همه روسای جماعت
آمده، موسی را خبردادند. ۲۳ او بدیشان گفت: «این است آنچه خداوند
گفت، که فردا آرامی است، و سبت مقدس خداوند. پس آنچه بر آتش
باید پخت بپزید، و آنچه در آب باید جوشانید بجوشانید، وآنچه باقی باشد،
برای خود ذخیره کرده، بجهت صبح نگاه دارید.» ۲۴ پس آن را تا صبح
ذخیره کردند، چنانکه موسی فرموده بود، و نه متعفن گردید و نه کرم در آن
پیدا شد. ۲۵ و موسی گفت: «امروز این را بخورید زیرا که امروز سبت
خداوند است، و در این‌روز آن را در صحرانخواهید یافت. ۲۶ شش روز آن
را برچینید، وروز هفتمین، سبت است. در آن نخواهد بود.» ۲۷ و واقع شد
که در روز هفتم، بعضی از قوم برای برچیدن بیرون رفتند، اما نیافتند. ۲۸ و
خداوند به موسی گفت: «تا به کی از نگاه داشتن وصایا وشریعت من ابا
می‌نمایید؟ ۲۹ ببینید چونکه خداوند سبت را به شما بخشیده است، از
این سبب در روز ششم، نان دو روز را به شما می‌دهد، پس هر کس در
جای خود بنشیند و در روز هفتم هیچ‌کس از مکانش بیرون نرود.» ۳۰ پس
قوم درروز هفتمین آرام گرفتند. ۳۱ و خاندان اسرائیل آن را من نامیدند، و
آن مثل تخم گشنیز سفید بود، و طعمش مثل قرصهای عسلی. ۳۲ و
موسی گفت: «این امری است که خداوند فرموده است که عومری از آن
پرکنی، تا در نسلهای شما نگاه داشته شود، تا آن نان را ببینند که در
صحرا، وقتی که شما را از زمین مصر بیرون آوردم، آن را به شما خورانیدم.»
۳۳ پس موسی به هارون گفت: «ظرفی بگیر، وعومری پر از من در آن بنه و
آن را به حضورخداوند بگذار، تا در نسلهای شما نگاه داشته شود.» ۳۴
چنانکه خداوند به موسی‌امر فرموده بود، همچنان هارون آن را پیش (تابوت)
شهادت گذاشت تا نگاه داشته شود. ۳۵ و بنی‌اسرائیل مدت چهل سال
من را می‌خوردند، تا به زمین آبادرسیدند، یعنی تا به‌سرحد زمین کنعان
داخل شدند، خوراک ایشان من بود. ۳۶ و اما عومر، ده‌یک ایفه است.

۱۷ و تمامی جماعت بنی‌اسرائیل به حکم خداوند طی منازل کرده،
ازصحرای سین کوچ کردند، و در رفیدیم اردوزدند، و آب نوشیدن برای قوم
نبود. ۲ و قوم باموسی منازعه کرده، گفتند: «ما را آب بدهید تابنوشیم.»
موسی بدیشان گفت: «چرا با من منازعه می‌کنید، و چرا خداوند را امتحان
می‌نمایید؟» ۳ ودر آنجا قوم تشنه آب بودند، و قوم بر موسی شکایت
کرده، گفتند: «چرا ما را از مصر بیرون آوردی، تا ما و فرزندان و مواشی ما
را به تشنگی بکشی؟» ۴ آنگاه موسی نزد خداوند استغاثه نموده، گفت:
«با این قوم چه کنم؟ نزدیک است مرا سنگسار کنند.» ۵ خداوند به
موسی گفت: «پیش روی قوم برو، و بعضی از مشایخ اسرائیل را با خود
بردار، و عصای خود را که بدان نهر رازدی به‌دست خود گرفته، برو.
۶ همانا من در آنجاپیش روی تو بر آن صخره‌ای که در حوریب است،
می‌ایستم، و صخره را خواهی زد تا آب ازآن بیرون آید، و قوم بنوشند.» پس
موسی به حضور مشایخ اسرائیل چنین کرد. ۷ و آن موضع را مسه و مریبه
نامید، به‌سبب منازعه بنی‌اسرائیل، و امتحان کردن ایشان خداوند را، زیرا
گفته بودند: «آیا خداوند در میان ما هست یانه؟» ۸ پس عمالیق آمده، در
رفیدیم با اسرائیل جنگ کردند. ۹ و موسی به یوشع گفت: «مردان برای ما
برگزین و بیرون رفته، با عمالیق مقابله نما، و بامدادان من عصای خدا را
به‌دست گرفته، بر قله کوه خواهم ایستاد.» ۱۰ پس یوشع بطوری که موسی
او را امر فرموده بود کرد، تا با عمالیق محاربه کند. و موسی و هارون و
حور بر قله کوه برآمدند. ۱۱ و واقع شد که چون موسی دست خود را
برمی افراشت، اسرائیل غلبه می‌یافتند وچون دست خود را فرو می‌گذاشت،

عمالیق چیره می‌شدند. ۱۲ و دستهای موسی سنگین شد. پس ایشان سنگی گرفته، زیرش نهادند که بر آن بنشیند. و هارون و حور، یکی از این طرف ودیگری از آن طرف، دستهای او را بر می‌داشتند، و دستهایش تا غروب آفتاب برقرار ماند. ۱۳ ویوشع، عمالیق و قوم او را به دم شمشیر منهزم ساخت. ۱۴ پس خداوند به موسی گفت: «این رابرای یادگاری در کتاب بنویس، و به سمع یوشع برسان که هرآینه ذکر عمالیق را از زیر آسمان محو خواهم ساخت.» ۱۵ و موسی مذبحی بنا کردو آن را یهوه نسی نامید. ۱۶ و گفت: «زیرا که دست بر تخت خداوند است، که خداوند را جنگ باعمالیق نسلا بعد نسل خواهد بود.»

۱۸ و چون یترون، کاهن مدیان، پدر زن موسی، آنچه را که خدا با موسی و قوم خود، اسرائیل کرده بود شنید که خداوند چگونه اسرائیل را از مصر بیرون آورده بود، ۲ آنگاه یترون پدرزن موسی، صفوره، زن موسی رابرداشت، بعد از آنکه او را پس فرستاده بود. ۳ ودو پسر او را که یکی را جرشون نام بود، زیراگفت: «در زمین بیگانه غریب هستم.» ۴ و دیگری را الیعازر نام بود، زیرا گفت: «که خدای پدرم مددکار من بوده، مرا از شمشیر فرعون رهانید.» ۵ پس یترون، پدر زن موسی، با پسران وزوجه‌اش نزد موسی به صحرا آمدند، در جایی که او نزد کوه خدا خیمه زده بود. ۶ و به موسی خبر داد که من یترون، پدر زن تو با زن تو و دوپسرش نزد تو آمده‌ایم. ۷ پس موسی به استقبال پدر زن خود بیرون آمد و او را تعظیم کرده، بوسیدو سلامتی یکدیگر را پرسیده، به خیمه درآمدند. ۸ و موسی پدر زن خود را از آنچه خداوند به فرعون و مصریان به‌خاطر اسرائیل کرده بود خبرداد، و از تمامی مشقتی که در راه بدیشان واقع شده، خداوند ایشان را از آن رهانیده بود. ۹ ویترون شاد گردید، به‌سبب تمامی احسانی که خداوند به اسرائیل کرده، و ایشان را از دست مصریان رهانیده بود. ۱۰ و یترون گفت: «متبارک است خداوند که شما را از دست مصریان و ازدست فرعون خلاصی داده است، و قوم خود را ازدست مصریان رهانیده. ۱۱ الان دانستم که یهوه ازجمیع خدایان بزرگتر است، خصوص در همان امری که بر ایشان تکبر می‌کردند.» ۱۲ و یترون، پدر زن موسی، قربانی سوختنی و ذبایح برای خدا گرفت، و هارون و جمیع مشایخ اسرائیل آمدند تا با پدر زن موسی به حضور خدا نان بخورند. ۱۳ بامدادان واقع شد که موسی برای داوری قوم بنشست، و قوم به حضور موسی از صبح تاشام ایستاده بودند. ۱۴ و چون پدر زن موسی آنچه را که او به قوم می‌کرد دید، گفت: «این چه‌کاراست که تو با قوم می‌نمایی؟ چرا تو تنها می نشینی و تمامی قوم نزد تو از صبح تا شام می‌ایستند؟» ۱۵ موسی به پدر زن خود گفت که «قوم نزد من می‌آیند تا از خدا مسالت نمایند. ۱۶ هرگاه ایشان را دعوی شود، نزد من می‌آیند، ومیان هر کس و همسایه‌اش داوری می‌کنم، وفرایض و شرایع خدا را بدیشان تعلیم می‌دهم.» ۱۷ پدر زن موسی به وی گفت: «کاری که تومی کنی، خوب نیست. ۱۸ هرآینه تو و این قوم نیزکه با تو هستند، خسته خواهید شد، زیرا که این امر برای تو سنگین است. تنها این را نمی توانی کرد. ۱۹ اکنون سخن مرا بشنو. تو را پند می‌دهم. وخدا با تو باد. و تو برای قوم به حضور خدا باش، وامور ایشان را نزد خدا عرضه دار. ۲۰ و فرایض وشرایع را بدیشان تعلیم ده، و طریقی را که بدان می‌باید رفتار نمود، و عملی را که می‌باید کرد، بدیشان اعلام نما. ۲۱ و از میان تمامی قوم، مردان قابل را که خداترس و مردان امین، که از رشوت نفرت کنند، جستجو کرده، بر ایشان بگمار، تاروسای هزاره و روسای صده و روسای پنجاه وروسای ده باشند. ۲۲ تا بر قوم پیوسته داوری نمایند، و هر امر بزرگ را نزد تو بیاورند، و هر امرکوچک را خود فیصل دهند. بدین طور بار خود راسبک خواهی کرد، و ایشان با تو متحمل آن خواهند شد. ۲۳ اگر این کار را بکنی و خدا تو راچنین امر فرماید، آنگاه یارای استقامت خواهی داشت، و جمیع این قوم نیز به مکان خود به سلامتی خواهند رسید.» ۲۴ پس موسی سخن پدر زن خود را اجابت کرده، آنچه او گفته بود به عمل آورد. ۲۵ و موسی مردان قابل از تمامی اسرائیل انتخاب کرده، ایشان را روسای قوم ساخت، روسای هزاره وروسای صده و روسای پنجاه و روسای ده. ۲۶ ودر داوری قوم پیوسته مشغول می‌بودند. هر امرمشکل را نزد موسی می‌آوردند، و هر دعوی کوچک را خود فیصل می‌دادند. ۲۷ و موسی پدرزن خود را رخصت داد و او به ولایت خود رفت.

۱۹ و در ماه سوم از بیرون آمدن بنی‌اسرائیل از زمین مصر، در همان روزبه صحرای سینا آمدند، ۲ و از رفیدیم کوچ کرده، به صحرای سینا رسیدند، و در بیابان اردو زدند، واسرائیل در آنجا در مقابل کوه فرود آمدند. ۳ وموسی نزد خدا بالا رفت، و خداوند از میان کوه اورا ندا درداد و گفت: «به خاندان یعقوب چنین بگو، و بنی‌اسرائیل را خبر بده: ۴ شما آنچه را که من به مصریان کردم، دیده‌اید، و چگونه شما را بربالهای عقاب برداشته، نزد خود آورده‌ام. ۵ واکنون اگر آواز مرا فی الحقیقه بشنوید، و عهد مرانگاه دارید، همانا خزانه خاص من از جمیع قومهاخواهید بود. زیرا که تمامی جهان، از آن من است. ۶ و شما برای من مملکت کهنه و امت مقدس خواهید بود. این است آن سخنانی که به بنی‌اسرائیل می‌باید گفت.» ۷ پس موسی آمده، مشایخ قوم را خواند، و همه این سخنان را که خداوند او را فرموده بود، بر ایشان القا کرد. ۸ وتمامی قوم به یک زبان در جواب گفتند: «آنچه خداوند امر فرموده است، خواهیم کرد.» و موسی سخنان قوم را باز به خداوند عرض کرد. ۹ و خداوند به موسی گفت: «اینک من در ابرمظلم نزد تو می‌آیم، تا هنگامی که به تو سخن گویم قوم بشنوند، و بر تو نیز همیشه ایمان داشته باشند.» پس موسی سخنان قوم را به خداوند بازگفت. ۱۰ خداوند به موسی گفت: «نزد قوم برو وایشان را امروز و فردا تقدیس نما، و ایشان رخت خود را بشویند. ۱۱ و در روز سوم مهیا باشید، زیرا که در روز سوم خداوند در نظر تمامی قوم برکوه سینا نازل شود. ۱۲ و حدود برای قوم از هرطرف قرار ده، و بگو: باحذر باشید از اینکه به فرازکوه برآیید، یا دامنه آن را لمس نمایید، زیرا هرکه کوه را لمس کند، هرآینه کشته شود. ۱۳ دست برآن گذارده نشود بلکه یا سنگسار شود یا به تیرکشته شود، خواه بهایم باشد خواه انسان، زنده نماند. اما چون کرنا نواخته شود، ایشان به کوه برآیند.» ۱۴ پس موسی از کوه نزد قوم فرود

آمده، قوم را تقدیس نمود و رخت خود را شستند. ۱۵ و به قوم گفت: «در روز سوم حاضر باشید، و به زنان نزدیکی منمایید.» ۱۶ و واقع شد در روز سوم به وقت طلوع صبح، که رعدها و برقها و ابر غلیظ برکوه پدید آمد، و آواز کرنای بسیار سخت، بطوری که تمامی قوم که در لشکرگاه بودند، بلرزیدند. ۱۷ و موسی قوم را برای ملاقات خدا ازلشکرگاه بیرون آورد، و در پایان کوه ایستادند. ۱۸ و تمامی کوه سینا را دود فرو گرفت، زیراخداوند در آتش بر آن نزول کرد، و دودش مثل دود کوره‌ای بالا می‌شد، و تمامی کوه سخت متزلزل گردید. ۱۹ و چون آواز کرنا زیاده و زیاده سخت نواخته می‌شد، موسی سخن گفت، و خدا او را به زبان جواب داد. ۲۰ و خداوند بر کوه سینا بر قله کوه نازل شد، و خداوند موسی را به قله کوه خواند، و موسی بالا رفت. ۲۱ و خداوند به موسی گفت: «پایین برو و قوم را قدغن نما، مبادا نزدخداوند برای نظر کردن، از حد تجاوز نمایند، که بسیاری از ایشان هلاک خواهند شد. ۲۲ و کهنه نیز که نزد خداوند می‌آیند، خویشتن را تقدیس نمایند، مبادا خداوند بر ایشان هجوم آورد.» ۲۳ موسی به خداوند گفت: «قوم نمی توانند به فرازکوه سینا آیند، زیرا که تو ما را قدغن کرده، گفته‌ای کوه را حدود قرار ده و آن را تقدیس نما.» ۲۴ خداوند وی را گفت: «پایین برو و تو و هارون همراهت برآیید، اما کهنه و قوم از حد تجاوزننمایند، تا نزد خداوند بالا بیایند، مبادا بر ایشان هجوم آورد.» ۲۵ پس موسی نزد قوم فرود شده، بدیشان سخن گفت.

۲۰ و خدا تکلم فرمود و همه این کلمات را بگفت: ۲ «من هستم یهوه، خدای تو، که تو را از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم. ۳ تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد. ۴ صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه بالا درآسمان است، و از آنچه پایین در زمین است، و ازآنچه در آب زیر زمین است، برای خود مساز. ۵ نزد آنها سجده مکن، و آنها را عبادت منما، زیرامن که یهوه، خدای تو می‌باشم، خدای غیورهستم، که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانی که مرا دشمن دارندمی گیرم. ۶ و تا هزار پشت بر آنانی که مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه دارند، رحمت می‌کنم. ۷ نام یهوه، خدای خود را به باطل مبر، زیراخداوند کسی را که اسم او را به باطل برد، بی‌گناه نخواهد شمرد. ۸ روز سبت را یاد کن تا آن راتقدیس نمایی. ۹ شش روز مشغول باش و همه کارهای خود را بجا آور. ۱۰ اما روز هفتمین، سبت یهوه، خدای توست. در آن هیچ کار مکن، تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت وبهیمه ات و مهمان تو که درون دروازه های توباشد. ۱۱ زیرا که در شش روز، خداوند آسمان وزمین و دریا و آنچه را که در آنهاست بساخت، ودر روز هفتم آرام فرمود. از این سبب خداوند روزهفتم را مبارک خوانده، آن را تقدیس نمود. ۱۲ پدر و مادر خود را احترام نما، تا روزهای تو درزمینی که یهوه خدایت به تو می‌بخشد، درازشود. ۱۳ قتل مکن. ۱۴ زنا مکن. ۱۵ دزدی مکن. ۱۶ بر همسایه خود شهادت دروغ مده. ۱۷ به خانه همسایه خود طمع مورز، و به زن همسایه ات وغلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هیچ‌چیزی که از آن همسایه تو باشد، طمع مکن.» ۱۸ و جمیع قوم رعدها و زبانه های آتش وصدای کرنا و کوه را که پر از دود بود دیدند، وچون قوم این را بدیدند لرزیدند، و از دورباایستادند. ۱۹ و به موسی گفتند: «تو به ما سخن بگو و خواهیم شنید، اما خدا به ما نگوید، مبادابمیریم.» ۲۰ موسی به قوم گفت: «مترسید زیراخدا برای امتحان شما آمده است، تا ترس اوپیش روی شما باشد و گناه نکنید.» ۲۱ پس قوم ازدور ایستادند و موسی به ظلمت غلیظ که خدا درآن بود، نزدیک آمد. ۲۲ و خداوند به موسی گفت: «به بنی‌اسرائیل چنین بگو: شما دیدید که ازآسمان به شما سخن گفتم: ۲۳ با من خدایان نقره مسازید و خدایان طلا برای خود مسازید. ۲۴ مذبحی از خاک برای من بساز، و قربانی های سوختنی خود و هدایای سلامتی خود را از گله ورمه خویش بر آن بگذران، در هر جایی که یادگاری برای نام خود سازم، نزد تو خواهم آمد، و تو را برکت خواهم داد. ۲۵ و اگر مذبحی ازسنگ برای من سازی، آن را از سنگهای تراشیده بنا مکن، زیرا اگر افزار خود را بر آن بلند کردی، آن را نجس خواهی ساخت. ۲۶ و بر مذبح من ازپله‌ها بالا مرو، مبادا عورت تو بر آن مکشوف شود.»

۲۱ «و این است احکامی که پیش ایشان می گذاری: ۲ اگر غلام عبری بخری، شش سال خدمت کند، و در هفتمین، بی‌قیمت، آزاد بیرون رود. ۳ اگر تنها آمده، تنها بیرون رود. واگر صاحب زن بوده، زنش همراه او بیرون رود. ۴ اگر آقایش زنی بدو دهد و پسران یا دختران برایش بزاید، آنگاه زن و اولادش از آن آقایش باشند، و آن مرد تنها بیرون رود. ۵ لیکن هرگاه آن غلام بگوید که هرآینه آقایم و زن و فرزندان خودرا دوست می‌دارم و نمی خواهم که آزاد بیرون روم، ۶ آنگاه آقایش او را به حضور خدا بیاورد، واو را نزدیک در یا قایمه در برساند، و آقایش گوش او را با درفشی سوراخ کند، و او وی راهمیشه بندگی نماید. ۷ اما اگر شخصی، دخترخود را به کنیزی بفروشد، مثل غلامان بیرون نرود. ۸ هر گاه به نظر آقایش که او را برای خودنامزد کرده است ناپسند آید، بگذارد که او را فدیه دهند، اما هیچ حق ندارد که او را به قوم بیگانه بفروشد، زیرا که بدو خیانت کرده است. ۹ و هرگاه او را به پسر خود نامزد کند، موافق رسم دختران بااو عمل نماید. ۱۰ اگر زنی دیگر برای خود گیرد، آنگاه خوراک و لباس و مباشرت او را کم نکند. ۱۱ و اگر این سه چیز را برای او نکند، آنگاه بی‌قیمت و رایگان بیرون رود. ۱۲ «هرکه انسانی را بزند و او بمیرد، هر آینه کشته شود. ۱۳ اما اگر قصد او نداشت، بلکه خداوی را بدستش رسانید، آنگاه مکانی برای تو معین کنم تا بدانجا فرار کند. ۱۴ لیکن اگر شخصی عمد بر همسایه خود آید، تا او را به مکر بکشد، آنگاه او را از مذبح من کشیده، به قتل برسان. ۱۵ و هرکه پدر یا مادر خود را زند، هرآینه کشته شود. ۱۶ وهرکه آدمی را بدزدد و او را بفروشد یا در دستش یافت شود، هرآینه کشته شود. ۱۷ و هرکه پدر یامادر خود را لعنت کند، هرآینه کشته شود. ۱۸ واگر دو مرد نزاع کنند، و یکی دیگری را به سنگ یابه مشت زند، و او نمیرد لیکن بستری شود، ۱۹ اگربرخیزد و با عصا بیرون رود، آنگاه زننده او بی‌گناه شمرده شود، اما عوض بیکاریش را ادا نماید، وخرج معالجه او را

بدهد. ۲۰ و اگر کسی غلام یاکنیز خود را به عصا بزند، و او زیر دست او بمیرد، هرآینه انتقام او گرفته شود. ۲۱ لیکن اگر یک دوروز زنده بماند، از او انتقام کشیده نشود، زیرا که زرخرید اوست. ۲۲ و اگر مردم جنگ کنند، و زنی حامله را بزنند، و اولاد او سقط گردد، و ضرری دیگر نشود، البته غرامتی بدهد موافق آنچه شوهرزن بدو گذارد، و به حضور داوران ادا نماید. ۲۳ واگر اذیتی دیگر حاصل شود، آنگاه جان به عوض جان بده. ۲۴ و چشم به عوض چشم، و دندان به عوض دندان، و دست به عوض دست، و پا به عوض پا. ۲۵ و داغ به عوض داغ، و زخم به عوض زخم، و لطمه به عوض لطمه. ۲۶ و اگر کسی چشم غلام یا چشم کنیز خود را بزند که ضایع شود، او را به عوض چشمش آزاد کند. ۲۷ و اگردندان غلام یا دندان کنیز خود را بیندازد او را به عوض دندانش آزاد کند. ۲۸ و هرگاه گاوی به شاخ خود مردی یا زنی را بزند که او بمیرد، گاو را البته سنگسار کنند، و گوشتش را نخورند و صاحب گاو بی‌گناه باشد. ۲۹ و لیکن اگر گاو قبل از آن شاخ زن می‌بود، و صاحبش آگاه بود، و آن را نگاه نداشت، و او مردی یا زنی را کشت، گاو راسنگسار کنند، و صاحبش را نیز به قتل رسانند. ۳۰ و اگر دیه بر او گذاشته شود، آنگاه برای فدیه جان خود هرآنچه بر او مقرر شود، ادا نماید. ۳۱ خواه پسر خواه دختر را شاخ زده باشد، به حسب این حکم با او عمل کنند. ۳۲ اگر گاو، غلامی یا کنیزی را بزند، سی مثقال نقره به صاحب او داده شود، و گاو سنگسار شود. ۳۳ واگر کسی چاهی گشاید یا کسی چاهی حفر کند، وآن را نپوشاند، و گاوی یا الاغی در آن افتد، ۳۴ صاحب چاه عوض او را بدهد، و قیمتش را به صاحبش ادا نماید، و میته از آن او باشد. ۳۵ و اگرگاو شخصی، گاو همسایه او را بزند، و آن بمیردپس گاو زنده را بفروشند، و قیمت آن را تقسیم کنند، و میته را نیز تقسیم نمایند، ۳۶ اما اگر معلوم بوده باشد که آن گاو قبل از آن شاخ زن می‌بود، وصاحبش آن را نگاه نداشت، البته گاو به عوض گاو بدهد و میته از آن او باشد.

۲۲ «اگر کسی گاوی یا گوسفندی بدزدد، و آن را بکشد یا بفروشد، به عوض گاوپنج گاو، و به عوض گوسفند چهار گوسفند بدهد. ۲ اگر دزدی در رخنه کردن گرفته شود، و او رابزنند بطوری که بمیرد، بازخواست خون برای اونباشد. ۳ اما اگر آفتاب بر او طلوع کرد، بازخواست خون برای او هست. البته مکافات باید داد، و اگر چیزی ندارد، به عوض دزدی که کرد، فروخته شود. ۴ اگر چیزی دزدیده شده، ازگاو یا الاغ یا گوسفند زنده در دست او یافت شود، دو مقابل آن را رد کند. ۵ اگر کسی مرتعی یاتاکستانی را بچراند، یعنی مواشی خود را براند تامرتع دیگری را بچراند، از نیکوترین مرتع و ازبهترین تاکستان خود عوض بدهد. ۶ اگر آتشی بیرون رود، و خارها را فراگیرد و بافه های غله یاخوشه های نادرویده یا مزرعه‌ای سوخته گردد، هرکه آتش را افروخته است، البته عوض بدهد. ۷ اگر کسی پول یا اسباب نزد همسایه خود امانت گذارد، و از خانه آن شخص دزدیده شود، هر گاه دزد پیدا شود، دو چندان رد نماید. ۸ و اگر دزدگرفته نشود، آنگاه صاحب‌خانه را به حضورحکام بیاورند، تا حکم شود که آیا دست خود رابر اموال همسایه خویش دراز کرده است یا نه. ۹ در هر خیانتی از گاو و الاغ و گوسفند و رخت وهر چیز گم شده، که کسی بر آن ادعا کند، امر هردو به حضور خدا برده شود، و بر گناه هر کدام که خدا حکم کند، دو چندان به همسایه خود ردنماید. ۱۰ اگر کسی الاغی یا گاوی یا گوسفندی یاجانوری دیگر به همسایه خود امانت دهد، و آن بمیرد یا پایش شکسته شود یا دزدیده شود، وشاهدی نباشد، ۱۱ قسم خداوند در میان هر دونهاده شود، که دست خود را به مال همسایه خویش دراز نکرده است. پس مالکش قبول بکندو او عوض ندهد. ۱۲ لیکن اگر از او دزدیده شد، به صاحبش عوض باید داد. ۱۳ و اگر دریده شد، آن را برای شهادت بیاورد، و برای دریده شده، عوض ندهد. ۱۴ و اگر کسی حیوانی از همسایه خود عاریت گرفت، و پای آن شکست یا مرد، وصاحبش همراهش نبود، البته عوض باید داد. ۱۵ اما اگر صاحبش همراهش بود، عوض نباید داد، و اگر کرایه شد، برای کرایه آمده بود. ۱۶ «اگر کسی دختری را که نامزد نبود فریب داده، با او هم بستر شد، البته می‌باید او را زن منکوحه خویش سازد. ۱۷ و هرگاه پدرش راضی نباشد که او را بدو دهد، موافق مهر دوشیزگان نقدی بدو باید داد. ۱۸ زن جادوگر را زنده مگذار. ۱۹ هرکه با حیوانی مقاربت کند، هرآینه کشته شود. ۲۰ هرکه برای خدای غیر از یهوه و بس قربانی گذراند، البته هلاک گردد. ۲۱ غریبی رااذیت مرسانید. و بر او ظلم مکنید، زیرا که درزمین مصر غریب بودید. ۲۲ بر بیوه‌زنی یا یتیمی ظلم مکنید. ۲۳ و هر گاه بر او ظلم کردی، و او نزدمن فریاد برآورد، البته فریاد او را مستجاب خواهم فرمود. ۲۴ و خشم من مشتعل شود، و شمارا به شمشیر خواهم کشت، و زنان شما بیوه شوندو پسران شما یتیم. ۲۵ اگر نقدی به فقیری ازقوم من که همسایه تو باشد قرض دادی، مثل رباخوار با او رفتار مکن و هیچ سود بر اومگذار. ۲۶ اگر رخت همسایه خود را به گروگرفتی، آن را قبل از غروب آفتاب بدو رد کن. ۲۷ زیرا که آن فقط پوشش او و لباس برای بدن اوست، پس در چه چیز بخوابد، و اگر نزد من فریاد برآورد، هرآینه اجابت خواهم فرمود، زیرا که من کریم هستم. ۲۸ به خدا ناسزا مگو ورئیس قوم خود را لعنت مکن. ۲۹ درآوردن نوبرغله و عصیر رز خود تاخیر منما. و نخست زاده پسران خود را به من بده. ۳۰ با گاوان وگوسفندان خود چنین بکن. هفت روز نزد مادرخود بماند و در روز هشتمین آن را به من بده. ۳۱ وبرای من مردان مقدس باشید، و گوشتی را که در صحرا دریده شود مخورید؛ آن را نزد سگان بیندازید.

۲۳ «خبر باطل را انتشار مده، و با شریران همداستان مشو، که شهادت دروغ دهی. ۲ پیروی بسیاری برای عمل بد مکن؛ و درمرافعه، محض متابعت کثیری، سخنی برای انحراف حق مگو. ۳ و در مرافعه فقیر نیزطرفداری او منما. ۴ اگر گاو یا الاغ دشمن خود رایافتی که گم شده باشد، البته آن را نزد او بازبیاور. ۵ اگر الاغ دشمن خود را زیر بارش خوابیده یافتی، و از گشادن او روگردان هستی، البته آن را همراه او باید بگشایی. ۶ حق فقیرخود را در دعوی او منحرف مساز. ۷ از امردروغ اجتناب نما و بی‌گناه و صالح را به قتل مرسان زیرا که ظالم را عادل

نخواهم شمرد. ۸ ورشوت مخور زیرا که رشوت بینایان را کورمی کند و
سخن صدیقان را کج می‌سازد. ۹ و برشخص غریب ظلم منما زیرا که از
دل غریبان خبر دارید، چونکه در زمین مصر غریب بودید. ۱۰ «و شش
سال مزرعه خود را بکار ومحصولش را جمع کن، ۱۱ لیکن در هفتمین آن
رابگذار و ترک کن تا فقیران قوم تو از آن بخورند و آنچه از ایشان باقی ماند
حیوانات صحرا بخورند. همچنین با تاکستان و درختان زیتون خود عمل
نما. ۱۲ شش روز به شغل خود بپرداز و در روزهفتمین آرام کن تا گاوت و
الاغت آرام گیرند وپسر کنیزت و مهمانت استراحت کنند. ۱۳ و آنچه را به
شما گفته‌ام، نگاه دارید و نام خدایان غیر راذکر مکنید، از زبانت شنیده
نشود. ۱۴ «در هر سال سه مرتبه عید برای من نگاه دار. ۱۵ عید فطیر را
نگاه دار، و چنانکه تو را امرفرموده‌ام، هفت روز نان فطیر بخور در زمان
معین در ماه ابیب، زیرا که در آن از مصر بیرون آمدی. وهیچ‌کس به حضور
من تهی‌دست حاضر نشود. ۱۶ و عید حصاد نوبر غلات خود را که در
مزرعه کاشته‌ای، و عید جمع را در آخر سال وقتی که حاصل خود را از
صحرا جمع کرده‌ای. ۱۷ در هرسال سه مرتبه همه ذکورانت به حضور
خداوندیهوه حاضر شوند. ۱۸ خون قربانی مرا با نان خمیرمایه دار مگذران و
پیه عید من تا صبح باقی نماند. ۱۹ نوبر نخستین زمین خود را به خانه
یهوه خدای خود بیاور و بزغاله را در شیر مادرش مپز. ۲۰ «اینک من
فرشته‌ای پیش روی تومی فرستم تا تو را در راه محافظت نموده، بدان مکانی
که مهیا کرده‌ام برساند. ۲۱ از او با حذر باش و آواز او را بشنو و از او تمرد
منما زیرا گناهان شما را نخواهد آمرزید، چونکه نام من در اوست. ۲۲
و اگر قول او را شنیدی و به آنچه گفته‌ام عمل نمودی، هرآینه دشمن
دشمنانت و مخالف مخالفانت خواهم بود، ۲۳ زیرا فرشته من پیش روی تو
می‌رود و تو را به اموریان و حتیان وفرزیان و کنعانیان و حویان و یبوسیان
خواهدرسانید و ایشان را هلاک خواهم ساخت. ۲۴ خدایان ایشان را
سجده منما و آنها را عبادت مکن و موافق کارهای ایشان مکن، البته آنها
رامنهدم ساز و بتهای ایشان را بشکن. ۲۵ و یهوه، خدای خود را عبادت
نمایید تا نان و آب تو رابرکت دهد و بیماری را از میان تو دور خواهم کرد،
۲۶ و در زمینت سقط کننده و نازاد نخواهدبود و شماره روزهایت را تمام
خواهم کرد. ۲۷ وخوف خود را پیش روی تو خواهم فرستاد و هرقومی را که
بدیشان برسی متحیر خواهم ساخت و جمیع دشمنانت را پیش تو روگردان
خواهم ساخت. ۲۸ و زنبورها پیش روی تو خواهم فرستاد تا حویان و
کنعانیان و حتیان را ازحضورت برانند. ۲۹ ایشان را در یک سال ازحضور تو
نخواهم راند، مبادا زمین ویران گردد وحیوانات صحرا بر تو زیاده شوند.
۳۰ ایشان را ازپیش روی تو به تدریج خواهم راند تا کثیر شوی و زمین را
متصرف گردی. ۳۱ و حدود تو را از بحرقلزم تا بحر فلسطین، و از صحرا
تا نهر فرات قراردهم زیرا ساکنان آن زمین را بدست شما خواهم سپرد و
ایشان را از پیش روی خود خواهی راند. ۳۲ با ایشان و با خدایان ایشان
عهد مبند. ۳۳ درزمین تو ساکن نشوند، مبادا تو را بر من عاصی گردانند و
خدایان ایشان را عبادت کنی و دامی برای تو باشد.»

۲۴ و به موسی گفت: «نزد خداوند بالابیا، تو و هارون و ناداب و
ابیهو و هفتادنفر از مشایخ اسرائیل و از دور سجده کنید. ۲ وموسی تنها
نزدیک خداوند بیاید و ایشان نزدیک نیایند و قوم همراه او بالا نیایند.» ۳
پس موسی آمده، همه سخنان خداوند و همه این احکام را به قوم بازگفت
و تمامی قوم به یک زبان در جواب گفتند: «همه سخنانی که خداوند گفته
است، بجاخواهیم آورد.» ۴ و موسی تمامی سخنان خداوند را نوشت
و بامدادان برخاسته، مذبحی درپای کوه و دوازده ستون، موافق دوازده
سبطاسرائیل بنا نهاد. ۵ و بعضی از جوانان بنی‌اسرائیل را فرستاد و قربانی
های سوختنی گذرانیدند وقربانی های سلامتی از گاوان برای خداوند ذبح
کردند. ۶ و موسی نصف خون را گرفته، در لگنهاریخت و نصف خون را
بر مذبح پاشید، ۷ و کتاب عهد را گرفته، به سمع قوم خواند. پس گفتند:
«هرآنچه خداوند گفته است، خواهیم کرد و گوش خواهیم گرفت.» ۸ و
موسی خون را گرفت و بر قوم پاشیده، گفت: «اینک خون آن عهدی که
خداوند بر جمیع این سخنان با شما بسته است.» ۹ و موسی با هارون و
ناداب و ابیهو و هفتاد نفراز مشایخ اسرائیل بالا رفت. ۱۰ و خدای اسرائیل
را دیدند، و زیر پایهایش مثل صنعتی از یاقوت کبود شفاف و مانند ذات
آسمان در صفا. ۱۱ و برسروران بنی‌اسرائیل دست خود را نگذارد، پس خدا
را دیدند و خوردند و آشامیدند. ۱۲ وخداوند به موسی گفت: «نزد من
به کوه بالا بیا، وآنجا باش تا لوحهای سنگی و تورات و احکامی را که
نوشته‌ام تا ایشان را تعلیم نمایی، به تو دهم.» ۱۳ پس موسی با خادم خود
یوشع برخاست، وموسی به کوه خدا بالا آمد. ۱۴ و به مشایخ گفت:
«برای ما در اینجا توقف کنید، تا نزد شمابرگردیم، همانا هارون و حور با
شما می‌باشند. پس هرکه امری دارد، نزد ایشان برود.» ۱۵ و چون موسی
به فراز کوه برآمد، ابر کوه را فرو گرفت. ۱۶ و جلال خداوند بر کوه
سینا قرار گرفت، وشش روز ابر آن را پوشانید، و روز هفتمین، موسی را از
میان ابر ندا درداد. ۱۷ و منظر جلال خداوند، مثل آتش سوزنده در نظر
بنی‌اسرائیل برقله کوه بود. ۱۸ و موسی به میان ابر داخل شده، به فراز کوه
برآمد، و موسی چهل روز و چهل شب در کوه ماند.

۲۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «به بنی‌اسرائیل بگو
که برای من هدایا بیاورند؛ از هرکه به میل دل بیاورد، هدایای مرا بگیرید.
۳ و این است هدایا که از ایشان می‌گیرید: طلا و نقره و برنج، ۴ و
لاجورد وارغوان و قرمز و کتان نازک و پشم بز، ۵ و پوست قوچ سرخ شده
و پوست خز و چوب شطیم، ۶ وروغن برای چراغها، و ادویه برای روغن
مسح، وبرای بخور معطر، ۷ و سنگهای عقیق و سنگهای مرصعی برای
ایفود و سینه بند. ۸ و مقامی ومقدسی برای من بسازند تا در میان ایشان
ساکن شوم. ۹ موافق هرآنچه به تو نشان دهم از نمونه مسکن و نمونه
جمیع اسبابش، همچنین بسازید. ۱۰ «و تابوتی از چوب شطیم بسازند که
طولش دو ذراع و نیم، و عرضش یک ذراع و نیم وبلندیش یک ذراع و نیم
باشد. ۱۱ و آن را به طلای خالص بپوشان. آن را از درون و بیرون بپوشان،
وبر زبرش به هر طرف تاجی زرین بساز. ۱۲ وبرایش چهار حلقه زرین بریز، و

آنها را بر چهارقایمه‌اش بگذار، دو حلقه بر یک طرفش و دوحلقه بر طرف
دیگر. ۱۳ و دو عصا از چوب شطیم بساز، و آنها را به طلا بپوشان. ۱۴ و
آن عصاها رادر حلقه هایی که بر طرفین تابوت باشد بگذران، تاتابوت را به
آنها بردارند. ۱۵ و عصاها درحلقه های تابوت بماند و از آنها برداشته
نشود. ۱۶ و آن شهادتی را که به تو می‌دهم، در تابوت بگذار. ۱۷ و
تخت رحمت را از طلای خالص بساز. طولش دو ذراع و نیم، و عرضش
یک ذراع ونیم. ۱۸ و دو کروبی از طلا بساز، آنها را ازچرخکاری از هر
دو طرف تخت رحمت بساز. ۱۹ و یک کروبی در این سر و کروبی
دیگر در آن سر بساز، کروبیان را از تخت رحمت بر هر دوطرفش بساز.
۲۰ و کروبیان بالهای خود را بر زبرآن پهن کنند، و تخت رحمت را به
بالهای خودبپوشانند. و رویهای ایشان به سوی یکدیگرباشد، و رویهای
کروبیان به طرف تخت رحمت باشد. ۲۱ و تخت رحمت را بر روی تابوت
بگذارو شهادتی را که به تو می‌دهم در تابوت بنه. ۲۲ ودر آنجا با تو
ملاقات خواهم کرد و از بالای تخت رحمت از میان دو کروبی که بر
تابوت شهادت می‌باشند، با تو سخن خواهم گفت، درباره همه اموری که
بجهت بنی‌اسرائیل تو را امر خواهم فرمود. ۲۳ «و خوانی از چوب شطیم
بساز که طولش دو ذراع، و عرضش یک ذراع، و بلندیش یک ذراع و
نیم باشد. ۲۴ و آن را به طلای خالص بپوشان، و تاجی از طلا به هر
طرفش بساز. ۲۵ وحاشیه‌ای به قدر چهار انگشت به اطرافش بساز، و برای
حاشیه‌اش تاجی زرین از هر طرف بساز. ۲۶ و چهار حلقه زرین برایش
بساز، و حلقه‌ها را برچهار گوشه چهار قایمه‌اش بگذار. ۲۷ و حلقه هادر
برابر حاشیه باشد، تا خانه‌ها باشد بجهت عصاها برای برداشتن خوان. ۲۸
و عصاها را ازچوب شطیم بساز، و آنها را به طلا بپوشان تاخوان را بدانها
بردارند. ۲۹ و صحنها و کاسه‌ها وجامها و پیاله هایش را که به آنها هدایای
ریختنی می‌ریزند بساز، آنها را از طلای خالص بساز. ۳۰ ونان تقدمه را بر
خوان، همیشه به حضور من بگذار. ۳۱ «و چراغدانی از طلای خالص
بساز، و ازچرخکاری چراغدان ساخته شود، قاعده‌اش وپایه‌اش و پیاله هایش
و سیبهایش و گلهایش ازهمان باشد. ۳۲ و شش شاخه از طرفینش بیرون
آید، یعنی سه شاخه چراغدان از یک طرف و سه شاخه چراغدان از طرف
دیگر. ۳۳ سه پیاله بادامی با سیبی و گلی در یک شاخه و سه پیاله
بادامی با سیبی و گلی در شاخه دیگر و هم چنین در شش شاخه‌ای که از
چراغدان بیرون می‌آید. ۳۴ و درچراغدان چهار پیاله بادامی با سیبها و
گلهای آنهاباشد. ۳۵ و سیبی زیر دو شاخه آن و سیبی زیر دوشاخه آن و
سیبی زیر دو شاخه آن بر شش شاخه‌ای که از چراغدان بیرون می‌آید. ۳۶
وسیبها و شاخه هایش از همان باشد، یعنی از یک چرخکاری طلای
خالص. ۳۷ و هفت چراغ برای آن بساز، و چراغهایش را بر بالای آن
بگذار تاپیش روی آن را روشنایی دهند. ۳۸ و گل گیرها وسینیهایش از
طلای خالص باشد. ۳۹ خودش باهمه اسبابش از یک وزنه طلای خالص
ساخته شود. ۴۰ و آگاه باش که آنها را موافق نمونه آنها که در کوه به تو
نشان داده شد بسازی.

۲۶ «و مسکن را از ده پرده کتان نازک تابیده، و لاجورد و ارغوان و
قرمز بساز. با کروبیان از صنعت نساج ماهر آنها را ترتیب نما. ۲ طول یک
پرده بیست و هشت ذراع، و عرض یک پرده چهار ذراع، و همه پرده‌ها را
یک اندازه باشد. ۳ پنج پرده با یکدیگر پیوسته باشد، و پنج پرده با یکدیگر
پیوسته. ۴ و مادگیهای لاجورد برکنار هر پرده‌ای بر لب پیوستگی‌اش بساز،
و برکنار پرده بیرونی درپیوستگی دوم چنین بساز. ۵ پنجاه مادگی در یک
پرده بساز، و پنجاه مادگی در کنار پرده‌ای که درپیوستگی دوم است بساز،
به قسمی که مادگیها مقابل یکدیگر باشد. ۶ و پنجاه تکمه زرین بساز و
پرده‌ها را به تکمه‌ها با یکدیگرپیوسته ساز، تا مسکن یک باشد. ۷ و خیمه
بالای مسکن را از پرده های پشم بز بساز، و برای آن یازده پرده درست
کن. ۸ طول یک پرده سی ذراع، و عرض یک پرده چهار ذراع، و اندازه
هر یازده پرده‌یک باشد. ۹ و پنج پرده را جدا و شش پرده راجدا، پیوسته
ساز، و پرده ششم را پیش روی خیمه دولا کن. ۱۰ و پنجاه مادگی بر کنار
پرده‌ای که درپیوستگی بیرون است بساز، و پنجاه مادگی بر کنار پرده‌ای
که درپیوستگی دوم است. ۱۱ وپنجاه تکمه برنجین بساز، و تکمه‌ها را در
مادگیهابگذران، و خیمه را با هم پیوسته ساز تا یک باشد. ۱۲ و زیادتی
پرده های خیمه که باقی باشد، یعنی نصف پرده که زیاده است، از پشت
خیمه آویزان شود. ۱۳ و ذراعی از این طرف و ذراعی از آن طرف که در
طول پرده های خیمه زیاده باشد، برطرفین مسکن از هر دو جانب آویزان
شود تا آن راپپوشد. ۱۴ و پوششی برای خیمه از پوست قوچ سرخ شده
بساز، و پوششی از پوست خز بر زبرآن. ۱۵ «و تخته های قایم از چوب
شطیم برای مسکن بساز. ۱۶ طول هر تخته ده ذراع، و عرض هر تخته
یک ذراع و نیم. ۱۷ و در هر تخته دو زبانه قرینه یکدیگر باشد، و همه
تخته های مسکن راچنین بساز. ۱۸ و تخته‌ها برای مسکن بساز، یعنی
بیست تخته از طرف جنوب به سمت یمانی. ۱۹ وچهل پایه نقره در زیر آن
بیست تخته بساز، یعنی دو پایه زیر یک تخته برای دو زبانه‌اش، و دو پایه
زیر یک تخته برای دو زبانه‌اش. ۲۰ و برای جانب دیگر مسکن، از طرف
شمال بیست تخته باشد. ۲۱ و چهل پایه نقره آنها، یعنی دو پایه زیر یک
تخته و دو پایه زیر تخته دیگر. ۲۲ و برای موخر مسکن از جانب غربی
شش تخته بساز. ۲۳ و برای گوشه های مسکن در موخرش دو تخته بساز.
۲۴ واز زیر وصل کرده شود، و تا بالا نیز در یک حلقه باهم پیوسته شود، و
برای هر دو چنین بشود، در هردو گوشه باشد. ۲۵ و هشت تخته باشد و
پایه های آنها از نقره شانزده پایه باشد، یعنی دو پایه زیریک تخته و دو پایه
زیر تخته دیگر. ۲۶ «و پشت بندها از چوب شطیم بساز، پنج ازبرای تخته
های یک طرف مسکن، ۲۷ و پنج پشت بند برای تخته های طرف دیگر
مسکن، وپنج پشت بند برای تخته های طرف مسکن درموخرش به سمت
مغرب. ۲۸ و پشت بند وسطی که میان تخته هاست، از این سر تا آن سر
بگذرد. ۲۹ و تخته‌ها را به طلا بپوشان و حلقه های آنها رااز طلا بساز تا
خانه های پشت بندها باشد وپشت بندها را به طلا بپوشان. ۳۰ «پس
مسکن را برپا کن موافق نمونه‌ای که در کوه به تو نشان داده شد. ۳۱ و
حجابی ازلاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده بساز، از صنعت

نساج ماهر با کروبیان ساخته شود. ۳۲ و آن را بر چهار ستون چوب شطیم پوشیده شده به طلا بگذار، و قلابهای آنها از طلاباشد و بر چهار پایه نقره قایم شود. ۳۳ و حجاب را زیر تکمه‌ها آویزان کن، و تابوت شهادت را درآنجا به اندرون حجاب بیاور، و حجاب، قدس رابرای شما از قدس‌الاقداس جدا خواهد کرد. ۳۴ وتخت رحمت را بر تابوت شهادت درقدس‌الاقداس بگذار. ۳۵ و خوان را بیرون حجاب و چراغدان را برابر خوان به طرف جنوبی مسکن بگذار، و خوان را به طرف شمالی آن برپا کن. ۳۶ و پرده‌ای برای دروازه مسکن از لاجورد و ارغوان وقرمز و کتان نازک تابیده شده از صنعت طرازبساز. ۳۷ و برای پرده پنج ستون از چوب شطیم بساز، و آنها را به طلا بپوشان، و قلابهای آنها ازطلا باشد، و برای آنها پنج پایه برنجین بریز.

۲۷ «و مذبح را از چوب شطیم بساز، طولش پنج ذراع و عرضش پنج ذراع. ومذبح مربع باشد. و بلندی‌اش سه ذراع. ۲ وشاخه هایش را بر چهار گوشه‌اش بساز وشاخه هایش از همان باشد و آن را به برنج بپوشان. ۳ و لگنهایش را برای برداشتن خاکسترش بساز. وخاک اندازهایش و جامهایش و چنگالهایش ومجمرهایش و همه اسبابش را از برنج بساز. ۴ وبرایش آتش دانی مشبک برنجین بساز و بر آن شبکه چهار حلقه برنجین بر چهار گوشه‌اش بساز. ۵ و آن را در زیر، کنار مذبح بگذار تا شبکه به نصف مذبح برسد. ۶ و دو عصا برای مذبح بساز. عصاها از چوب شطیم باشد و آنها را به برنج بپوشان. ۷ و عصاها را در حلقه‌ها بگذرانند، وعصاها بر هر دو طرف مذبح باشد تا آن را بردارند. ۸ و آن را مجوف از تخته‌ها بساز، همچنانکه درکوه به تو نشان داده شد، به این طور ساخته شود. ۹ «و صحن مسکن را بساز به طرف جنوب به سمت یمانی. پرده های صحن از کتان نازک تابیده شده باشد، و طولش صد ذراع به یک طرف. ۱۰ وستونهایش بیست و پایه های آنها بیست، از برنج باشد و قلابهای ستونها و پشت بندهای آنها ازنقره باشد. ۱۱ و همچنین به طرف شمال، درطولش پرده‌ها باشد که طول آنها صد ذراع باشد وبیست ستون آن و بیست پایه آنها از برنج باشد وقلابهای ستونها و پشت بندهای آنها از نقره باشد. ۱۲ و برای عرض صحن به سمت مغرب، پرده های پنجاه ذراعی باشد. و ستونهای آنها ده وپایه های آنها ده. ۱۳ و عرض صحن به‌جانب مشرق از سمت طلوع پنجاه ذراع باشد. ۱۴ وپرده های یک طرف دروازه، پانزده ذراع وستونهای آنها سه و پایه های آنها سه. ۱۵ وپرده های طرف دیگر پانزده ذراعی و ستونهای آنها سه و پایه های آنها سه. ۱۶ و برای دروازه صحن، پرده بیست ذراعی از لاجورد و ارغوان وقرمز و کتان نازک تابیده شده از صنعت طرازباشد. و ستونهایش چهار و پایه هایش چهار. ۱۷ همه ستونهای گرداگرد صحن با پشت بندهای نقره پیوسته شود، و قلابهای آنها از نقره وپایه های آنها از برنج باشد. ۱۸ طول صحن صدذراع، و عرضش در هر جا پنجاه ذراع، وبلندی‌اش پنج ذراع از کتان نازک تابیده شده، وپایه هایش از برنج باشد. ۱۹ و همه اسباب مسکن برای هر خدمتی، و همه میخهایش، و همه میخهای صحن از برنج باشد.

۲۰ «و تو بنی‌اسرائیل را امر فرما که روغن زیتون مصفی و کوبیده شده برای روشنایی نزد توبیاورند تا چراغها دائم روشن شود. ۲۱ در خیمه اجتماع، بیرون پرده‌ای که در برابر شهادت است، هارون و پسرانش از شام تا صبح، به حضورخداوند آن را درست کنند. و این برای بنی‌اسرائیل نسلا بعد نسل فریضه ابدی باشد.

۲۸ «و تو برادر خود، هارون و پسرانش را با وی از میان بنی‌اسرائیل نزد خودبیاور تا برای من کهانت بکند، یعنی هارون وناداب و ابیهو و العازار و ایتامار، پسران هارون. ۲ ورختهای مقدس برای برادرت، هارون، بجهت عزت و زینت بساز. ۳ و تو به جمیع دانادلانی که ایشان را به روح حکمت پر ساخته‌ام، بگو که رختهای هارون را بسازند برای تقدیس کردن او تابرای من کهانت کند. ۴ و رختهایی که می‌سازندابن است: سینه بند و ایفود و ردا و پیراهن مطرز وعمامه و کمربند. این رختهای مقدس را برای برادرت هارون و پسرانش بسازند تا بجهت من کهانت کند. ۵ و ایشان طلا و لاجورد و ارغوان وقرمز و کتان نازک را بگیرند، ۶ «و ایفود را از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمزو کتان نازک تابیده شده، از صنعت نساج ماهربسازند. ۷ و دو کتفش را بر دو کناره‌اش بپیوندند تاپیوسته شود. ۸ و زنار ایفود که برآن است، ازهمان صنعت و از همان پارچه باشد، یعنی از طلاو لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده. ۹ و دو سنگ جزع بگیر و نامهای بنی‌اسرائیل را بر آنها نقش کن. ۱۰ شش نام ایشان را بر یک سنگ و شش نام باقی ایشان را بر سنگ دیگر موافق تولد ایشان. ۱۱ از صنعت نقاش سنگ مثل نقش خاتم نامهای بنی‌اسرائیل را بر هردو سنگ نقش نما و آنها را در طوقهای طلا نصب کن. ۱۲ و آن دو سنگ را بر کتفهای ایفود بگذار تاسنگهای یادگاری برای بنی‌اسرائیل باشد، وهارون نامهای ایشان را بر دو کتف خود، بحضور خداوند برای یادگاری بردارد. ۱۳ و دو طوق ازطلا بساز. ۱۴ و دو زنجیر از طلای خالص بسازمثل طناب بهم پیچیده شده، و آن دو زنجیر بهم پیچیده شده را در طوقها بگذار. ۱۵ «و سینه بند عدالت را از صنعت نساج ماهر، موافق کار ایفود بساز و آن را از طلا و لاجورد وارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده بساز. ۱۶ ومربع و دولا باشد، طولش یک وجب و عرضش یک وجب. ۱۷ و آن را به ترصیع سنگها، یعنی به چهار رسته از سنگها مرصع کن که رسته اول عقیق احمر و یاقوت اصفر و زمرد باشد، ۱۸ و رسته دوم بهرمان و یاقوت کبود و عقیق سفید، ۱۹ ورسته سوم عین الهر و یشم و جمشت، ۲۰ و رسته چهارم زبرجد و جزع و یشب. و آنها دررسته های خود با طلا نشانده شود. ۲۱ و سنگهاموافق نامهای بنی‌اسرائیل مطابق اسامی ایشان، دوازده باشد، مثل نقش خاتم، و هر یک برای دوازده سبط موافق اسمش باشد. ۲۲ و بر سینه بند، زنجیرهای بهم پیچیده شده، مثل طناب از طلای خالص بساز. ۲۳ و بر سینه بند، دو حلقه از طلابساز و آن دو حلقه را بر دو طرف سینه بند بگذار. ۲۴ و آن دو زنجیر طلا را بر آن دو حلقه‌ای که برسر سینه بند است بگذار. ۲۵ و دو سر دیگر آن دوزنجیر را در آن دو طوق ببند و بر دو کتف ایفودبطرف پیش بگذار. ۲۶ و دو حلقه زرین بساز و آنهارا بر دو سر سینه

بند، به کنار آن که بطرف اندرون ایفود است، بگذار. ۲۷ و دو حلقه دیگر زرین بسازو آنها را بر دو کتف ایفود از پایین بجانب پیش، دربرابر پیوستگی آن، بر زبر زنار ایفود بگذار. ۲۸ وسینه بند را به حلقه هایش بر حلقه های ایفود به نوار لاجورد ببندند تا بالای زنار ایفود باشد و تاسینه بند از ایفود جدا نشود. ۲۹ و هارون نامهای بنی‌اسرائیل را بر سینه بند عدالت بر دل خود، وقتی که به قدس داخل شود، به حضور خداوندبجهت یادگاری دائم بردارد. ۳۰ و اوریم و تمیم را در سینه بند عدالت بگذار تا بر دل هارون باشد، وقتی که به حضور خداوند بیاید، و عدالت بنی‌اسرائیل را بر دل خود بحضور خداوند دائم متحمل شود. ۳۱ «و ردای ایفود را تمام از لاجورد بساز. ۳۲ و شکافی برای سر، در وسطش باشد. و حاشیه گرداگرد شکافش از کار نساج مثل گریبان زره، تادریده نشود. ۳۳ و در دامنش، انارها بساز ازلاجورد و ارغوان و قرمز، گرداگرد دامنش، وزنگوله های زرین در میان آنها به هر طرف. ۳۴ زنگوله زرین و اناری و زنگوله زرین و اناری گرداگرد دامن ردا. ۳۵ و در بر هارون باشد، هنگامی که خدمت می‌کند، تا آواز آنها شنیده شود، هنگامی که در قدس بحضور خداوند داخل می‌شود و هنگامی که بیرون می‌آید تا نمیرد. ۳۶ وتنکه از طلای خالص بساز و بر آن مثل نقش خاتم قدوسیت برای یهوه نقش کن. ۳۷ و آن را به نوارلاجوردی ببند تا بر عمامه باشد، بر پیشانی عمامه خواهد بود. ۳۸ و بر پیشانی هارون باشد تا هارون گناه موقوفاتی که بنی‌اسرائیل وقف می‌نمایند، درهمه هدایای مقدس ایشان متحمل شود. و آن دائم بر پیشانی او باشد تا بحضور خداوند مقبول شوند. ۳۹ و پیراهن کتان نازک را بباف و عمامه‌ای از کتان نازک بساز و کمربندی از صنعت طرازبساز. ۴۰ و برای پسران هارون پیراهنها بساز و بجهت ایشان کمربندها بساز و برای ایشان عمامه‌ها بساز بجهت عزت و زینت. ۴۱ و برادرخود هارون و پسرانش را همراه او به آنها آراسته کن، و ایشان را مسح کن و ایشان را تخصیص وتقدیس نما تا برای من کهانت کنند. ۴۲ و زیرجامه های کتان برای ستر عورت ایشان بساز که ازکمر تا ران برسد، ۴۳ و بر هارون و پسرانش باشد، هنگامی که به خیمه اجتماع داخل شوند یا نزدمذبح آیند تا در قدس خدمت نمایند، مبادامتحمل گناه شوند و بمیرند. این برای وی و بعد ازاو برای ذریتش فریضه ابدی است.

۲۹ «و این است کاری که بدیشان می‌کنی، برای تقدیس نمودن ایشان تا بجهت من کهانت کنند: یک گوساله و دو قوچ بی‌عیب بگیر، ۲ و نان فطیر و قرصهای فطیر سرشته به روغن ورقیقهای فطیر مسح شده به روغن. آنها را از آردنرم گندم بساز. ۳ و آنها را در یک سبد بگذار و آنهارا در سبد با گوساله و دو قوچ بگذران. ۴ و هارون و پسرانش را نزد دروازه خیمه اجتماع آورده، ایشان را به آب غسل ده، ۵ و آن رختها را گرفته، هارون را به پیراهن و ردای ایفود و ایفود وسینه بند آراسته کن و زنار ایفود را بر وی ببند. ۶ وعمامه را بر سرش بنه و افسر قدوسیت را برعمامه بگذار، ۷ و روغن مسح را گرفته، برسرش بریز و او را مسح کن. ۸ و پسرانش را نزدیک آورده، ایشان را به پیراهنها بپوشان. ۹ و بر ایشان، یعنی هارون و پسرانش کمربندها ببند و عمامه هارا بر ایشان بگذار و کهانت برای ایشان فریضه ابدی خواهد بود. پس هارون و پسرانش راتخصیص نما. ۱۰ و گوساله را پیش خیمه اجتماع برسان، و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سرگوساله بگذارند. ۱۱ و گوساله را به حضورخداوند نزد در خیمه اجتماع ذبح کن. ۱۲ و ازخون گوساله گرفته، بر شاخهای مذبح به انگشت خود بگذار، و باقی خون را بر بنیان مذبح بریز. ۱۳ و همه پیه را که احشا را می‌پوشاند، و سفیدی که بر جگر است، و دو گرده را با پیهی که برآنهاست، گرفته، بر مذبح بسوزان. ۱۴ اما گوشت گوساله را و پوست و سرگینش را بیرون از اردو به آتش بسوزان، زیرا قربانی گناه است. ۱۵ «و یک قوچ بگیر و هارون و پسران، دستهای خود را بر سر قوچ بگذارند. ۱۶ و قوچ راذبح کرده، خونش را بگیر و گرداگرد مذبح بپاش. ۱۷ و قوچ را به قطعه هایش ببر، و احشا وپاچه هایش را بشوی، و آنها را بر قطعه‌ها و سرش بنه. ۱۸ و تمام قوچ را بر مذبح بسوزان، زیرا برای خداوند قربانی سوختنی است، و عطر خوشبو، وقربانی آتشین برای خداوند است. ۱۹ پس قوچ دوم را بگیر و هارون و پسرانش دستهای خود رابر سر قوچ بگذارند. ۲۰ و قوچ را ذبح کرده، ازخونش بگیر و به نرمه گوش راست هارون، و به نرمه گوش پسرانش، و به شست دست راست ایشان، و به شست پای راست ایشان، بگذار، وباقی خون را گرداگرد مذبح بپاش. ۲۱ و از خونی که بر مذبح است، و از روغن مسح گرفته، آن را برهارون و رخت وی و بر پسرانش و رخت پسرانش با وی بپاش، تا او و رختش و پسرانش ورخت پسرانش با وی تقدیس شوند. ۲۲ پس پیه قوچ را، و دنبه و پیهی که احشا را می‌پوشاند، وسفیدی جگر، و دو گرده و پیهی که بر آنهاست، وساق راست را بگیر، زیرا که قوچ، قربانی تخصیص است. ۲۳ و یک گرده نان و یک قرص نان روغنی، و یک رقیق از سبد نان فطیر را که به حضور خداوند است، ۲۴ و این همه را به‌دست هارون و به‌دست پسرانش بنه، و آنها را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجنبان. ۲۵ وآنها را از دست ایشان گرفته، برای قربانی سوختنی بر مذبح بسوزان، تا برای خداوند عطرخوشبو باشد، زیرا که این قربانی آتشین خداوندست. ۲۶ و سینه قوچ قربانی تخصیص را که برای هارون است گرفته، آن را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجنبان. و آن حصه تو می‌باشد. ۲۷ و سینه جنبانیدنی و ساق رفیعه را که از قوچ قربانی تخصیص هارون و پسرانش جنبانیده، وبرداشته شد، تقدیس نمای. ۲۸ و آن از آن هارون و پسرانش از جانب بنی‌اسرائیل به فریضه ابدی خواهد بود، زیرا که هدیه رفیعه است و هدیه رفیعه از جانب بنی‌اسرائیل از قربانی های سلامتی ایشان برای خداوند خواهد بود. ۲۹ ورخت مقدس هارون بعد از او، از آن پسرانش خواهد بود، تا در آنها مسح و تخصیص شوند. ۳۰ هفت روز، آن کاهن که جانشین او می‌باشد ازپسرانش و به خیمه اجتماع داخل شده، خدمت قدس را می‌کند، آنها را بپوشد. ۳۱ و قوچ قربانی تخصیص را گرفته، گوشتش را در قدس آب بپزکن. ۳۲ و هارون و پسرانش گوشت قوچ را با نانی که در سبد است، به در خیمه اجتماع بخورند. ۳۳ و آنانی که برای تخصیص و تقدیس خود بدین چیزها کفاره کرده شدند، آنها را بخورند، لیکن شخص

اجنبی نخورد زیرا که مقدس است. ۳۴ و اگر چیزی از گوشت هدیه تخصیص و از نان، تاصبح باقی ماند، آن باقی را به آتش بسوزان، و آن را نخورند، زیرا که مقدس است. ۳۵ «همچنان به هارون و پسرانش عمل نما، موافق آنچه به تو امر فرموده‌ام، هفت روز ایشان را تخصیص نما. ۳۶ و گوساله قربانی گناه را هرروز بجهت کفاره ذبح کن. و مذبح را طاهر سازبه کفاره‌ای که بر آن می‌کنی، و آن را مسح کن تامقدس شود. ۳۷ هفت روز برای مذبح کفاره کن، وآن را مقدس ساز، و مذبح، قدس اقداس خواهدبود. هرکه مذبح را لمس کند، مقدس باشد. ۳۸ واین است قربانی هایی که بر مذبح باید گذرانید: دوبره یکساله. هر روز پیوسته ۳۹ یک بره را در صبح ذبح کن، و بره دیگر را در عصر ذبح نما. ۴۰ و ده‌یک از آرد نرم سرشته شده با یک ربع هین روغن کوبیده، و برای هدیه ریختنی، یک ربع هین شراب برای هر بره خواهد بود. ۴۱ و بره دیگر رادر عصر ذبح کن و برای آن موافق هدیه صبح وموافق هدیه ریختنی آن بگذران، تا عطر خوشبوو قربانی آتشین برای خداوند باشد. ۴۲ این قربانی سوختنی دائمی، در نسلهای شما نزد دروازه خیمه اجتماع خواهد بود، به حضور خداوند، درجایی که با شما ملاقات می‌کنم تا آنجا به تو سخن گویم. ۴۳ و در آنجا با بنی‌اسرائیل ملاقات می‌کنم، تا از جلال من مقدس شود. ۴۴ و خیمه اجتماع و مذبح را مقدس می‌کنم، و هارون وپسرانش را تقدیس می‌کنم تا برای من کهانت کنند. ۴۵ و در میان بنی‌اسرائیل ساکن شده، خدای ایشان می‌باشم. ۴۶ و خواهند دانست که من یهوه، خدای ایشان هستم، که ایشان را از زمین مصر بیرون آورده‌ام، تا در میان ایشان ساکن شوم. من یهوه خدای ایشان هستم.

۳۰ «و مذبحی برای سوزانیدن بخورسازد. آن را از چوب شطیم بساز. ۲ طولش ذراعی باشد، و عرضش ذراعی، یعنی مربع باشد، و بلندی‌اش دو ذراع، و شاخهایش ازخودش باشد. ۳ و آن را به طلای خالص بپوشان. سطحش و جانبهایش به هر طرف و شاخهایش راو تاجی از طلا گرداگردش بساز. ۴ و دو حلقه زرین برایش در زیر تاجش بساز، بر دو گوشه‌اش، بر هر دو طرفش، آنها را بساز. و آنها خانه‌ها باشدبرای عصاها، تا آن را بدانها بردارند. ۵ و عصاها رااز چوب شطیم بساز و آنها را به طلا بپوشان. ۶ وآن را پیش حجابی که روبروی تابوت شهادت است، در مقابل کرسی رحمت که بر زبر شهادت است، در جایی که با تو ملاقات می‌کنم، بگذار. ۷ و هر بامداد هارون بخور معطر بر روی آن بسوزاند، وقتی که چراغها را می‌آراید، آن رابسوزاند. ۸ و در عصر چون هارون چراغها راروشن می‌کند، آن را بسوزاند تا بخور دائمی به حضور خداوند در نسلهای شما باشد. ۹ هیچ بخور غریب و قربانی سوختنی و هدیه‌ای بر آن مگذرانید، و هدیه ریختنی بر آن مریزید. ۱۰ وهارون سالی یک مرتبه بر شاخهایش کفاره کند، به خون قربانی گناه که برای کفاره است، سالی یک مرتبه بر آن کفاره کند در نسلهای شما، زیرا که آن برای خداوند قدس اقداس است.» ۱۱ و خداوند به موسی خطاب کرده، گفت: ۱۲ «وقتی که شماره بنی‌اسرائیل را برحسب شمرده شدگان ایشان می‌گیری، آنگاه هرکس فدیه جان خود را به خداوند دهد، هنگامی که ایشان را می‌شماری، مبادا در حین شمردن ایشان، وبایی در ایشان حادث شود. ۱۳ هرکه به سوی شمرده شدگان می‌گذرد، این را بدهد، یعنی نیم مثقال موافق مثقال قدس، که یک مثقال بیست قیراط است، و این نیم مثقال هدیه خداوند است. ۱۴ هرکس از بیست ساله و بالاتر که به سوی شمرده شدگان بگذرد، هدیه خداوند را بدهد. ۱۵ دولتمند از نیم مثقال زیاده ندهد، و فقیر کمترندهد، هنگامی که هدیه‌ای برای کفاره جانهای خود به خداوند می‌دهند. ۱۶ و نقد کفاره را ازبنی‌اسرائیل گرفته، آن را برای خدمت خیمه اجتماع بده، تا برای بنی‌اسرائیل یادگاری به حضور خداوند باشد، و بجهت جانهای ایشان کفاره کند.» ۱۷ و خداوند به موسی خطاب کرده، گفت: ۱۸ «حوضی نیز برای شستن از برنج بساز، وپایه‌اش از برنج و آن را در میان خیمه اجتماع ومذبح بگذار، و آب در آن بریز. ۱۹ و هارون وپسرانش دست و پای خود را از آن بشویند. ۲۰ هنگامی که به خیمه اجتماع داخل شوند، به آب بشویند، مبادا بمیرند. و وقتی که برای خدمت کردن و سوزانیدن قربانی های آتشین بجهت خداوند به مذبح نزدیک آیند، ۲۱ آنگاه دست و پای خود را بشویند، مبادا بمیرند. و این برای ایشان، یعنی برای او و ذریتش، نسلا بعدنسل فریضه ابدی باشد.» ۲۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۳ «و تو عطریات خاص بگیر، از مر چکیده پانصد مثقال، و از دارچینی معطر، نصف آن، دویست و پنجاه مثقال، و از قصب الذریره، دویست و پنجاه مثقال. ۲۴ و از سلیخه پانصدمثقال موافق مثقال قدس، و از روغن زیتون یک هین. ۲۵ و از آنها روغن مسح مقدس را بساز، عطری که از صنعت عطار ساخته شود، تا روغن مسح مقدس باشد. ۲۶ و خیمه اجتماع و تابوت شهادت را بدان مسح کن. ۲۷ و خوان را با تمامی اسبابش، و چراغدان را با اسبابش، و مذبح بخوررا، ۲۸ و مذبح قربانی سوختنی را با همه اسبابش، و حوض را با پایه‌اش. ۲۹ و آنها را تقدیس نما، تاقدس اقداس باشد. هرکه آنها را لمس نمایدمقدس باشد. ۳۰ و هارون و پسرانش را مسح نموده، ایشان را تقدیس نما، تا برای من کهانت کنند. ۳۱ و بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، بگو: این است روغن مسح مقدس برای من در نسلهای شما. ۳۲ و بر بدن انسان ریخته نشود، و مثل آن موافق ترکیبش مسازید، زیرا که مقدس است ونزد شما مقدس خواهد بود. ۳۳ هرکه مثل آن ترکیب نماید، و هرکه چیزی از آن بر شخصی بیگانه بمالد، از قوم خود منقطع شود.» ۳۴ و خداوند به موسی گفت: «عطریات بگیر، یعنی میعه و اظفار و قنه و از این عطریات با کندرصاف حصه‌ها مساوی باشد. ۳۵ و از اینها بخورسازد، عطری از صنعت عطار نمکین و مصفی و مقدس. ۳۶ و قدری از آن را نرم بکوب، و آن راپیش شهادت در خیمه اجتماع، جایی که با توملاقات می‌کنم بگذار، و نزد شما قدس اقداس باشد. ۳۷ و موافق ترکیب این بخور که می‌سازی، دیگری برای خود مسازید؛ نزد تویرای خداوند مقدس باشد. ۳۸ هرکه مثل آن رابرای بوییدن بسازد، از قوم خود منقطع شود.»

۳۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «آگاه باش بصلئیل
بن اوری بن حور را از سبط یهودا به نام خوانده‌ام. ۳ و او را به روح خدا
پر ساخته‌ام، و به حکمت و فهم ومعرفت و هر هنری، ۴ برای اختراع
مخترعات، تادر طلا و نقره و برنج کار کند. ۵ و برای تراشیدن سنگ و
ترصیع آن و درودگری چوب، تا در هرصنعتی اشتغال نماید. ۶ و اینک
من، اهولیاب بن اخیسامک را از سبط دان، انباز او ساخته‌ام، و دردل همه
دانادلان حکمت بخشیده‌ام، تا آنچه را به تو امر فرموده‌ام، بسازند. ۷
خیمه اجتماع و تابوت شهادت و کرسی رحمت که بر آن است، و تمامی
اسباب خیمه، ۸ و خوان و اسبابش و چراغدان طاهر و همه اسبابش و
مذبح بخور، ۹ و مذبح قربانی سوختنی و همه اسبابش، و حوض وپایه‌اش،
۱۰ و لباس خدمت و لباس مقدس برای هارون کاهن، و لباس پسرانش
بجهت کهانت، ۱۱ و روغن و مسح و بخور معطر بجهت قدس، موافق
آنچه به تو امر فرموده‌ام، بسازند.» ۱۲ و خداوند موسی را خطاب کرده،
گفت: ۱۳ «و تو بنی‌اسرائیل را مخاطب ساخته، بگو: البته سبت های مرا
نگاه دارید. زیرا که این در میان من وشما در نسلهای شما آیتی خواهد بود
تا بدانید که من یهوه هستم که شما را تقدیس می‌کنم. ۱۴ پس سبت را
نگاه دارید، زیرا که برای شما مقدس است، هرکه آن را بی‌حرمت کند،
هرآینه کشته شود، و هرکه در آن کار کند، آن شخص از میان قوم خود
منقطع شود. ۱۵ شش روز کار کرده شود، و در روز هفتم سبت آرام و
مقدس خداونداست. هرکه در روز سبت کار کند، هرآینه کشته شود. ۱۶
پس بنی‌اسرائیل سبت را نگاه بدارند، نسلا بعد نسل سبت را به عهد ابدی
مرعی دارند. ۱۷ این در میان من و بنی‌اسرائیل آیتی ابدی است، زیرا که در
شش روز، خداوند آسمان و زمین راساخت و در روز هفتمین آرام فرموده،
استراحت یافت.» ۱۸ و چون گفتگو را با موسی در کوه سینابپایان برد، دو
لوح شهادت، یعنی دو لوح سنگ مرقوم به انگشت خدا را به وی داد.

۳۲ و چون قوم دیدند که موسی در فرودآمدن از کوه تاخیر نمود، قوم
نزدهارون جمع شده، وی را گفتند: «برخیز و برای ماخدایان بساز که پیش
روی ما بخرامند، زیرا این مرد، موسی، که ما را از زمین مصر بیرون آورد،
نمی دانیم او را چه شده است.» ۲ هارون بدیشان گفت: «گوشواره
های طلا را که در گوش زنان و پسران و دختران شماست، بیرون کرده،
نزد من بیاورید.» ۳ پس تمامی گوشواره های زرین را که در گوشهای
ایشان بودبیرون کرده، نزد هارون آوردند. ۴ و آنها را ازدست ایشان گرفته،
آن را با قلم نقش کرد، و از آن گوساله ریخته شده ساخت، و ایشان
گفتند: «ای اسرائیل این خدایان تو می‌باشند، که تو را از زمین مصر
بیرون آوردند.» ۵ و چون هارون این را بدید، مذبحی پیش آن بنا کرد
و هارون ندا درداده، گفت: «فردا عید یهوه می‌باشد.» ۶ و بامدادان
برخاسته، قربانی های سوختنی گذرانیدند، و هدایای سلامتی آوردند، و قوم
برای خوردن و نوشیدن نشستند، و بجهت لعب برپا شدند. ۷ و خداوند
به موسی گفت: «روانه شده، بزیر برو، زیرا که این قوم تو که از زمین
مصر بیرون آورده‌ای، فاسدشده‌اند. ۸ و به زودی از آن طریقی که بدیشان
امرفرموده‌ام، انحراف ورزیده، گوساله ریخته شده برای خویشتن ساخته‌اند، و
نزد آن سجده کرده، وقربانی گذرانیده، می‌گویند که‌ای اسرائیل این خدایان
تو می‌باشند که تو را از زمین مصر بیرون آورده‌اند.» ۹ و خداوند به موسی
گفت: «این قوم را دیده‌ام و اینک قوم گردنکش می‌باشند. ۱۰ واکنون مرا
بگذار تا خشم من بر ایشان مشتعل شده، ایشان را هلاک کنم و تو را قوم
عظیم خواهم ساخت.» ۱۱ پس موسی نزد یهوه، خدای خود تضرع کرده،
گفت: «ای خداوند چرا خشم تو بر قوم خود که با قوت عظیم و دست
زورآور اززمین مصر بیرون آورده‌ای، مشتعل شده است؟ ۱۲ چرا مصریان این
سخن گویند که ایشان را برای بدی بیرون آورد، تا ایشان را در کوهها
بکشد، و ازروی زمین تلف کند؟ پس از شدت خشم خودبرگرد، و از این
قصد بدی قوم خویش رجوع فرما. ۱۳ بندگان خود ابراهیم و اسحاق و
اسرائیل را بیادآور، که برای ایشان به ذات خود قسم خورده، بدیشان گفتی
که ذریت شما را مثل ستارگان آسمان کثیر گردانم، و تمامی این زمین را که
درباره آن سخن گفته‌ام به ذریت شما بخشم، تا آن را متصرف شوند تا
ابدالاباد.» ۱۴ پس خداوند ازآن بدی که گفته بود که به قوم خود برساند،
رجوع فرمود. ۱۵ آنگاه موسی برگشته، از کوه به زیر آمد، ودو لوح شهادت
به‌دست وی بود، و لوحها به هردو طرف نوشته بود، بدین طرف و بدان
طرف مرقوم بود. ۱۶ و لوح‌ها صنعت خدا بود، و نوشته، نوشته خدا بود،
منقوش بر لوح‌ها. ۱۷ و چون یوشع آواز قوم را که می‌خروشیدند شنید،
به موسی گفت: «در اردو صدای جنگ است.» ۱۸ گفت: «صدای
خروش ظفر نیست، و صدای خروش شکست نیست، بلکه آواز مغنیان را
من می‌شنوم.» ۱۹ و واقع شد که چون نزدیک به اردو رسید، وگوساله و
رقص کنندگان را دید، خشم موسی مشتعل شد، و لوحها را از دست
خود افکنده، آنها را زیر کوه شکست. ۲۰ و گوساله‌ای را که ساخته
بودند گرفته، به آتش سوزانید، و آن راخرد کرده، نرم ساخت، و بر روی
آب پاشیده، بنی‌اسرائیل را نوشانید. ۲۱ و موسی به هارون گفت: «این
قوم به تو چه کرده بودند که گناه عظیمی بر ایشان آوردی؟» ۲۲ هارون
گفت: «خشم آقایم افروخته نشود، تو این قوم رامی شناسی که مایل به
بدی می‌باشند. ۲۳ و به من گفتند، برای ما خدایان بساز که پیش روی
مابخرامند، زیرا که این مرد، موسی، که ما را از زمین مصر بیرون آورده
است، نمی دانیم او را چه شده. ۲۴ بدیشان گفتم هرکه را طلا باشد آن را
بیرون کند، پس به من دادند، و آن را در آتش انداختم واین گوساله بیرون
آمد.» ۲۵ و چون موسی قوم رادید که بی‌لگام شده‌اند، زیرا که هارون
ایشان رابرای رسوایی ایشان در میان دشمنان ایشان بی‌لگام ساخته بود، ۲۶
آنگاه موسی به دروازه اردو ایستاده، گفت: «هرکه به طرف خداوندباشد،
نزد من آید.» پس جمیع بنی لاوی نزد وی جمع شدند. ۲۷ او بدیشان
گفت: «یهوه، خدای اسرائیل، چنین می‌گوید: هر کس شمشیر خود رابر
ران خویش بگذارد، و از دروازه تا دروازه اردوآمد و رفت کند، و هر کس
برادر خود و دوست خویش و همسایه خود را بکشد.» ۲۸ و بنی لاوی
موافق سخن موسی کردند. و در آن روز قریب سه هزار نفر از قوم افتادند.
۲۹ و موسی گفت: «امروزخویشتن را برای خداوند تخصیص نمایید. حتی

هر کس به پسر خود و به برادر خویش، تا امروزشما را برکت دهد.» ۳۰ و بامدادان واقع شد که موسی به قوم گفت: «شما گناهی عظیم کرده‌اید. اکنون نزد خداوندبالا می‌روم، شاید گناه شما را کفاره کنم.» ۳۱ پس موسی به حضور خداوند برگشت و گفت: «آه، این قوم گناهی عظیم کرده، و خدایان طلا برای خویشتن ساخته‌اند. ۳۲ الان هرگاه گناه ایشان رامی آمرزی و اگرنه مرا از دفترت که نوشته‌ای، محو ساز.» ۳۳ خداوند به موسی گفت: «هرکه گناه کرده است، او را از دفتر خود محو سازم. ۳۴ واکنون برو و این قوم را بدانجایی که به تو گفته‌ام، راهنمایی کن. اینک فرشته من پیش روی توخواهد خرامید، لیکن در یوم تفقد من، گناه ایشان را از ایشان بازخواست خواهم کرد.» ۳۵ وخداوند قوم را مبتلا ساخت زیرا گوساله‌ای را که هارون ساخته بود، ساخته بودند.

۳۳ و خداوند به موسی گفت: «روانه شده، از اینجا کوچ کن، تو و این قوم که اززمین مصر برآورده‌ای، بدان زمینی که برای ابراهیم، اسحاق و یعقوب قسم خورده، گفته‌ام آن را به ذریت تو عطا خواهم کرد. ۲ و فرشته‌ای پیش روی تو می‌فرستم، و کنعانیان و اموریان و حتیان و فرزیان و حویان و یبوسیان را بیرون خواهم کرد. ۳ به زمینی که به شیر و شهد جاری است، زیرا که در میان شما نمی آیم، چونکه قوم گردن کش هستی، مبادا تو را در بین راه هلاک سازم.» ۴ وچون قوم این سخنان بد را شنیدند، ماتم گرفتند، و هیچکس زیور خود را برخود ننهاد. ۵ وخداوند به موسی گفت: «بنی‌اسرائیل را بگو: شماقوم گردن کش هستید؛ اگر لحظه‌ای در میان توآیم، همانا تو را هلاک سازم. پس اکنون زیورخود را از خود بیرون کن تا بدانم با تو چه کنم.» ۶ پس بنی‌اسرائیل زیورهای خود را از جبل حوریب از خود بیرون کردند. ۷ و موسی خیمه خود را برداشته، آن را بیرون لشکرگاه، دور از اردو زد، و آن را «خیمه اجتماع» نامید. و واقع شد که هرکه طالب یهوه می‌بود، به خیمه اجتماع که خارج لشکرگاه بود، بیرون می‌رفت. ۸ و هنگامی که موسی به سوی خیمه بیرون می‌رفت، تمامی قوم برخاسته، هر یکی به در خیمه خود می‌ایستاد، و در عقب موسی می‌نگریست تا داخل خیمه می‌شد. ۹ و چون موسی به خیمه داخل می‌شد، ستون ابر نازل شده، به در خیمه می‌ایستاد، و خدا با موسی سخن می‌گفت. ۱۰ و چون تمامی قوم، ستون ابر رابر در خیمه ایستاده می‌دیدند، همه قوم برخاسته، هر کس به در خیمه خود سجده می‌کرد. ۱۱ وخداوند با موسی روبرو سخن می‌گفت، مثل شخصی که با دوست خود سخن گوید. پس به اردو بر می‌گشت. اما خادم او یوشع بن نون جوان، از میان خیمه بیرون نمی آمد. ۱۲ و موسی به خداوند گفت: «اینک تو به من می‌گویی: این قوم را ببر. و تو مرا خبر نمی دهی که همراه من که را می‌فرستی. و تو گفته‌ای، تو را به نام می‌شناسم، و ایض در حضور من فیض یافته‌ای. ۱۳ الان اگر فی الحقیقه منظور نظر توشده‌ام، طریق خود را به من بیاموز تا تو رابشناسم، و در حضور تو فیض یابم، و ملاحظه بفرما که این طایفه، قوم تو می‌باشند.» ۱۴ گفت: «روی من خواهد آمد و تو را آرامی خواهم بخشید.» ۱۵ به وی عرض کرد: «هر گاه روی تونیاید، ما را از اینجا مبر. ۱۶ زیرا به چه چیز معلوم می‌شود که من و قوم تو منظور نظر تو شده‌ایم، آیانه از آمدن تو با ما؟ پس من و قوم تو از جمیع قومهایی که بر روی زمینند، ممتاز خواهیم شد.» ۱۷ خداوند به موسی گفت: «این کار را نیز که گفته‌ای خواهم کرد، زیرا که در نظر من فیض یافته‌ای و تو را بنام می‌شناسم.» ۱۸ عرض کرد: «مستدعی آنکه جلال خود را به من بنمایی.» ۱۹ گفت: «من تمامی احسان خود را پیش روی تومی گذرانم و نام یهوه را پیش روی تو ندا می‌کنم، و رافت می‌کنم بر هرکه رئوف هستم و رحمت خواهم کرد بر هرکه رحیم هستم. ۲۰ و گفت روی مرا نمی توانی دید، زیرا انسان نمی تواند مرا ببیندو زنده بماند.» ۲۱ و خداوند گفت: «اینک مقامی نزد من است. پس بر صخره بایست. ۲۲ و واقع می‌شود که چون جلال من می‌گذرد، تو را درشکاف صخره می‌گذارم، و تو را به‌دست خودخواهم پوشانید تا عبور کنم. ۲۳ پس دست خودرا خواهم برداشت تا قفای مرا ببینی، اما روی من دیده نمی شود.»

۳۴ و خداوند به موسی گفت: «دو لوح سنگی مثل اولین برای خود بتراش، وسخنانی را که بر لوح های اول بود و شکستی براین لوح‌ها خواهم نوشت. ۲ و بامدادان حاضر شوو صبحگاهان به کوه سینا بالا بیا، و در آنجا نزد من بر قله کوه بایست. ۳ و هیچکس با تو بالا نیاید، وهیچکس نیز در تمامی کوه دیده نشود، و گله ورمه نیز به طرف این کوه چرا نکند.» ۴ پس موسی دو لوح سنگی مثل اولین تراشید و بامدادان برخاسته، به کوه سینا بالا آمد، چنانکه خداوند اورا امر فرموده بود، و دو لوح سنگی را به‌دست خود برداشت. ۵ و خداوند در ابر نازل شده، درآنجا با وی بایستاد، و به نام خداوند ندا درداد. ۶ وخداوند پیش روی وی عبور کرده، ندا درداد که «یهوه، یهوه، خدای رحیم و رئوف و دیرخشم وکثیر احسان و وفا، ۷ نگاه دارنده رحمت برای هزاران، و آمرزنده خطا و عصیان و گناه، لکن گناه را هرگز بی‌سزا نخواهد گذاشت، بلکه خطایای پدران را بر پسران و پسران پسران ایشان تا پشت سوم و چهارم خواهد گرفت.» ۸ و موسی به زودی رو به زمین نهاده، سجده کرد. ۹ و گفت: «ای خداوند اگر فی الحقیقه منظور نظر تو شده‌ام، مستدعی آنکه خداوند در میان ما بیاید، زیرا که این قوم گردنکش می‌باشند، پس خطا و گناه ما رابیامرز و ما را میراث خود بساز.» ۱۰ گفت: «اینک عهدی می‌بندم و در نظرتمامی قوم تو کارهای عجیب می‌کنم، که درتمامی جهان و در جمیع امتها کرده نشده باشد، وتمامی این قومی که تو در میان ایشان هستی، کارخداوند را خواهند دید، زیراکه این کاری که با توخواهم کرد، کاری هولناک است. ۱۱ آنچه را من امروز به تو امر می‌فرمایم، نگاه دار. اینک من ازپیش روی تو اموریان و کنعانیان و حتیان و فرزیان و حویان و یبوسیان را خواهم راند. ۱۲ با حذرباش که با ساکنان آن زمین که تو بدانجا می‌روی، عهد نبندی، مبادا در میان شما دامی باشد. ۱۳ بلکه مذبحهای ایشان را منهدم سازید، و بتهای ایشان را بشکنید و اشیریم ایشان را قطع نمایید. ۱۴ زنهارخدای غیر را عبادت منما، زیرا یهوه که نام اوغیور است، خدای غیور است. ۱۵ زنهار با ساکنان آن زمین عهد مبند، والا از عقب خدایان ایشان زنا می

کنند، و نزد خدایان ایشان قربانی می‌گذرانند، و تو را دعوت می‌نمایند و از
قربانی های ایشان می‌خوری. ۱۶ و از دختران ایشان برای پسران خود
می‌گیری، و چون دختران ایشان از عقب خدایان خود زنا کنند، آنگاه
پسران شما را درپیروی خدایان خود مرتکب زنا خواهند نمود. ۱۷ خدایان
ریخته شده برای خویشتن مساز. ۱۸ عید فطیر را نگاه دار، و هفت روز نان
فطیرچنانکه تو را امر فرمودم، در وقت معین در ماه ابیب بخور، زیراکه در
ماه ابیب از مصر بیرون آمدی. ۱۹ هرکه رحم را گشاید، از آن من است
وهرکه نخست زاده ذکور از مواشی تو، چه از گاوچه از گوسفند، ۲۰ و
برای نخست زاده الاغ، بره‌ای فدیه بده، و اگر فدیه ندهی، گردنش را
بشکن و هرنخست زاده‌ای از پسرانت را فدیه بده. و هیچکس به حضور
من تهی‌دست حاضر نشود. ۲۱ شش روز مشغول باش، و روز هفتمین،
سبت را نگاه دار. در وقت شیار و در حصاد، سبت را نگاه دار. ۲۲ و
عید هفته‌ها را نگاه دار، یعنی عید نوبر حصادگندم و عید جمع در تحویل
سال. ۲۳ سالی سه مرتبه همه ذکورانت به حضور خداوند یهوه، خدای
اسرائیل، حاضر شوند. ۲۴ زیرا که امتها رااز پیش روی تو خواهم راند، و
حدود تو را وسیع خواهم گردانید، و هنگامی که در هر سال سه مرتبه
می‌آیی تا به حضور یهوه، خدای خودحاضر شوی، هیچکس زمین تو را
طمع نخواهدکرد. ۲۵ خون قربانی مرا با خمیرمایه مگذران، و قربانی عید
فصح تا صبح نماند. ۲۶ نخستین نوبرزمین خود را به خانه یهوه، خدای
خود، بیاور. وبزغاله را در شیر مادرش مپز.» ۲۷ و خداوند به موسی گفت:
«این سخنان را تو بنویس، زیرا که به حسب این سخنان، عهد با تو و با
اسرائیل بسته‌ام.» ۲۸ و چهل روز و چهل شب آنجا نزدخداوند بوده، نان
نخورد و آب ننوشید و اوسخنان عهد، یعنی ده کلام را بر لوحها نوشت.
۲۹ و چون موسی از کوه سینا بزیر می‌آمد، ودو لوح سنگی در دست
موسی بود، هنگامی که ازکوه بزیر می‌آمد، واقع شد که موسی ندانست که
به‌سبب گفتگوی با او پوست چهره وی می‌درخشید. ۳۰ اما هارون و جمیع
بنی‌اسرائیل موسی را دیدند که اینک پوست چهره اومی درخشد. پس
ترسیدند که نزدیک او بیایند. ۳۱ و موسی ایشان را خواند، و هارون و همه
سرداران جماعت نزد او برگشتند، و موسی بدیشان سخن گفت. ۳۲ و بعد
از آن همه بنی‌اسرائیل نزدیک آمدند، و آنچه خداوند درکوه سینا بدو گفته
بود، بدیشان امر فرمود. ۳۳ وچون موسی از سخن‌گفتن با ایشان فارغ شد،
نقابی بر روی خود کشید. ۳۴ و چون موسی به حضورخداوند داخل می‌شد
که با وی گفتگو کند، نقاب را برمی داشت تا بیرون آمدن او. پس بیرون
آمده، آنچه به وی امر شده بود، به بنی‌اسرائیل می‌گفت. ۳۵ و بنی‌اسرائیل
روی موسی را می‌دیدند که پوست چهره او می‌درخشد. پس موسی نقاب را
به روی خود باز می‌کشید، تا وقتی که برای گفتگوی او می‌رفت.

۳۵ و موسی تمام جماعت بنی‌اسرائیل را جمع کرده، بدیشان گفت:
«این است سخنانی که خداوند امر فرموده است که آنها رابکنی: ۲ شش
روز کار کرده شود، و در روزهفتمین، سبت آرامی مقدس خداوند برای
شماست؛ هرکه در آن کاری کند، کشته شود. ۳ درروز سبت آتش در همه
مسکنهای خودمیفروزید.» ۴ و موسی تمامی جماعت بنی‌اسرائیل راخطاب
کرده، گفت: «این است امری که خداوندفرموده، و گفته است: ۵ از
خودتان هدیه‌ای برای خداوند بگیرید. هرکه از دل راغب است، هدیه
خداوند را از طلا و نقره و برنج بیاورد، ۶ و ازلاجورد و ارغوان و قرمز و
کتان نازک و پشم بز، ۷ و پوست قوچ سرخ شده و پوست خز و چوب
شطیم، ۸ و روغن برای روشنایی، و عطریات برای روغن مسح و برای بخور
معطر، ۹ وسنگهای جزع و سنگهای ترصیع برای ایفود وسینه بند.» ۱۰ و
همه دانادلان از شما بیایند و آنچه را خداوند امر فرموده است، بسازند.
۱۱ مسکن وخیمه‌اش و پوشش آن و تکمه هایش وتخته هایش و پشت
بندهایش و ستونهایش وپایه هایش، ۱۲ و تابوت و عصاهایش و کرسی
رحمت و حجاب ستر، ۱۳ و خوان و عصاهایش و کل اسبابش و نان
تقدمه، ۱۴ و چراغدان برای روشنایی و اسبابش و چراغهایش و روغن برای
روشنایی، ۱۵ و مذبح بخور و عصاهایش و روغن مسح و بخور معطر، و
پرده دروازه برای درگاه مسکن، ۱۶ و مذبح قربانی سوختنی و شبکه برنجین
آن، و عصاهایش و کل اسبابش و حوض و پایه‌اش، ۱۷ و پرده های صحن
و ستونهایش وپایه های آنها و پرده دروازه صحن، ۱۸ و میخهای مسکن و
میخهای صحن و طنابهای آنها، ۱۹ ورختهای بافته شده برای خدمت
قدس، یعنی رخت مقدس هارون کاهن، و رختهای پسرانش راتا کهانت
نمایند.» ۲۰ پس تمامی جماعت بنی‌اسرائیل از حضورموسی بیرون شدند.
۲۱ و هرکه دلش او را ترغیب کرد، و هرکه روحش او را با اراده گردانید،
آمدندو هدیه خداوند را برای کار خیمه اجتماع، و برای تمام خدمتش و
برای رختهای مقدس آوردند. ۲۲ مردان و زنان آمدند، هرکه از دل راغب
بود، وحلقه های بینی و گوشواره‌ها و انگشتریها وگردن بندها و هر قسم
آلات طلا آوردند، و هرکه هدیه طلا برای خداوند گذرانیده بود. ۲۳ و
هرکسی‌که لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک وپشم بز و پوست قوچ
سرخ شده و پوست خز نزداو یافت شد، آنها را آورد. ۲۴ هرکه خواست
هدیه نقره و برنج بیاورد، هدیه خداوند را آورد، وهرکه چوب شطیم برای هر
کار خدمت نزد اویافت شد، آن را آورد. ۲۵ و همه زنان دانادل به‌دستهای
خود می‌رشتند، و رشته شده را ازلاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک،
آوردند. ۲۶ و همه زنانی که دل ایشان به حکمت مایل بود، پشم بز را
می‌رشتند. ۲۷ و سروران، سنگهای جزع و سنگهای ترصیع برای ایفود و
سینه بندآوردند. ۲۸ و عطریات و روغن برای روشنایی وبرای روغن مسح و
برای بخور معطر. ۲۹ و همه مردان و زنان بنی‌اسرائیل که دل ایشان، ایشان
راراغب ساخت که چیزی برای هر کاری که خداوند امر فرموده بود که به
وسیله موسی ساخته شود، برای خداوند به اراده دل آوردند. ۳۰ و موسی
بنی‌اسرائیل را گفت: «آگاه باشیدکه خداوند بصلئیل بن اوری بن حور را از
سبطیهودا به نام دعوت کرده است. ۳۱ و او را به روح خدا از حکمت
و فطانت و علم و هر هنری پرساخته، ۳۲ و برای اختراع مخترعات و
برای کارکردن در طلا و نقره و برنج، ۳۳ و برای تراشیدن ومرصع ساختن
سنگها، و برای درودگری چوب تاهر صنعت هنری را بکند. ۳۴ و در دل
او تعلیم دادن را القا نمود، و همچنین اهولیاب بن اخیسامک را از سبط

دان، ۳۵ و ایشان را به حکمت دلی پر ساخت، برای هر عمل نقاش ونساج ماهر و طراز در لاجورد و ارغوان و قرمز وکتان نازک، و در هر کار نساج تا صانع هر صنعتی ومخترع مخترعات بشوند.

۳۶ «و بصلئیل و اهولیاب و همه دانادلانی که خداوند حکمت و فطانت بدیشان داده است، تا برای کردن هر صنعت خدمت قدس، ماهر باشند، موافق آنچه خداوند امرفرموده است، کار بکنند.» ۲ پس موسی، بصلئیل واهولیاب و همه دانادلانی را که خداوند در دل ایشان حکمت داده بود، و آنانی را که دل ایشان، ایشان را راغب ساخته بود که برای کردن کارنزدیک بیایند، دعوت کرد. ۳ و همه هدایایی را که بنی‌اسرائیل برای بجا آوردن کار خدمت قدس آورده بودند، از حضور موسی برداشتند، و هربامداد هدایای تبرعی دیگر نزد وی می‌آوردند. ۴ و همه دانایانی که هر گونه کار قدس رامی ساختند، هر یک از کار خود که در آن مشغول می‌بود، آمدند. ۵ و موسی را عرض کرده، گفتند: «قوم زیاده از آنچه لازم است برای عمل آن کاری که خداوند فرموده است که ساخته شود، می‌آورند.» ۶ و موسی فرمود تا در اردو ندا کرده، گویند که «مردان و زنان هیچ کاری دیگر برای هدایای قدس نکنند.» پس قوم از آوردن بازداشته شدند. ۷ و اسباب برای انجام تمام کار، کافی، بلکه زیاده بود. ۸ پس همه دانادلانی که در کار اشتغال داشتند، ده پرده مسکن را ساختند، از کتان نازک تابیده شده و لاجورد و ارغوان و قرمز، و آنها را باکروبیان از صنعت نساج ماهر ترتیب دادند. ۹ طول هر پرده بیست و هشت ذراع، و عرض هر پرده چهار ذراع. همه پرده‌ها را یک اندازه بود. ۱۰ وپنج پرده را با یکدیگر بپیوست، و پنج پرده را بایکدیگر بپیوست، ۱۱ و بر لب یک پرده در کنارپیوستگی‌اش مادگیهای لاجورد ساخت، وهمچنین در لب پرده بیرونی درپیوستگی دوم ساخت. ۱۲ و در یک پرده، پنجاه مادگی ساخت، و در کنار پرده‌ای که درپیوستگی دومین بود، پنجاه مادگی ساخت. و مادگیها مقابل یکدیگربود. ۱۳ و پنجاه تکمه زرین ساخت، و پرده‌ها را به تکمه‌ها با یکدیگر بپیوست، تا مسکن یک باشد. ۱۴ و پرده‌ها از پشم بز ساخت بجهت خیمه‌ای که بالای مسکن بود؛ آنها را پانزده پرده ساخت. ۱۵ طول هر پرده سی ذراع، و عرض هر پرده چهار ذراع؛ و یازده پرده را یک اندازه بود. ۱۶ وپنج پرده را جدا پیوست، و شش پرده را جدا. ۱۷ وپنجاه مادگی بر کنار پرده‌ای که درپیوستگی بیرونی بود ساخت، و پنجاه مادگی در کنار پرده درپیوستگی دوم. ۱۸ و پنجاه تکمه برنجین برای پیوستن خیمه بساخت تا یک باشد. ۱۹ و پوششی از پوست قوچ سرخ شده برای خیمه ساخت، وپوششی بر زبر آن از پوست خز. ۲۰ و تخته های قایم از چوب شطیم برای مسکن ساخت. ۲۱ طول هر تخته ده ذراع، وعرض هر تخته یک ذراع و نیم. ۲۲ هر تخته را دوزبانه بود مقرون یکدیگر، و بدین ترکیب همه تخته های مسکن را ساخت. ۲۳ و تخته های مسکن را ساخت، بیست تخته به‌جانب جنوب به طرف یمانی، ۲۴ و چهل پایه نقره زیر بیست تخته ساخت، یعنی دو پایه زیر تخته‌ای برای دوزبانه‌اش، و دو پایه زیر تخته دیگر برای دوزبانه‌اش. ۲۵ و برای جانب دیگر مسکن به طرف شمال، بیست تخته ساخت. ۲۶ و چهل پایه نقره آنها را یعنی دو پایه زیر یک تخته‌ای و دو پایه زیرتخته دیگر. ۲۷ و برای موخر مسکن به طرف مغرب، شش تخته ساخت. ۲۸ و دو تخته برای گوشه های مسکن در هر دو جانبش ساخت. ۲۹ واز زیر با یکدیگر پیوسته شد، و تا سر آن با هم دریک حلقه تمام شد. و همچنین برای هر دو در هردو گوشه کرد. ۳۰ پس هشت تخته بود، و پایه های آنها از نقره شانزده پایه، یعنی دو پایه زیر هرتخته. ۳۱ و پشت بندها از چوب شطیم ساخت، یعنی پنج برای تخته های یک جانب مسکن، ۳۲ و پنج پشت بند برای تخته های جانب دیگر مسکن، وپنج پشت بند برای تخته های موخر جانب غربی مسکن. ۳۳ و پشت بند وسطی را ساخت تا در میان تخته‌ها از سر تا سر بگذرد. ۳۴ تخته‌ها را به طلاپوشانید، و حلقه های آنها را از طلا ساخت تابرای پشت بندها، خانه‌ها باشد، و پشت بندها را به طلا پوشانید. ۳۵ و حجاب را از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده ساخت، و آن را باکروبیان از صنعت نساج ماهر ترتیب داد. ۳۶ وچهار ستون از چوب شطیم برایش ساخت، و آنهارا به طلا پوشانید و قلابهای آنها از طلا بود، وبرای آنها چهار پایه نقره ریخت. ۳۷ و پرده‌ای برای دروازه خیمه از لاجورد و ارغوان و قرمز وکتان نازک تابیده شده از صنعت طراز بساخت. ۳۸ و پنج ستون آن و قلابهای آنها را ساخت وسرها و عصاهای آنها را به طلا پوشانید و پنج پایه آنها از برنج بود.

۳۷ و بصلئیل، تابوت را از چوب شطیم ساخت، طولش دو ذراع و نیم، وعرضش یک ذراع و نیم، و بلندیش یک ذراع ونیم. ۲ و آن را به طلای خالص از درون و بیرون پوشانید. و برای آن تاجی از طلا بر طرفش ساخت. ۳ و چهار حلقه زرین برای چهارقایمه‌اش بریخت، یعنی دو حلقه بر یک طرفش ودو حلقه بر طرف دیگر. ۴ و دو عصا از چوب شطیم ساخته، آنها را به طلا پوشانید. ۵ و عصاهارا در حلقه‌ها بر دو جانب تابوت گذرانید، برای برداشتن تابوت. ۶ و کرسی رحمت را از طلای خالص ساخت. طولش دو ذراع و نیم، و عرضش یک ذراع و نیم. ۷ و دو کروبی از طلا ساخت. وآنها را بر هر دو طرف کرسی رحمت ازچرخکاری ساخت. ۸ یک کروبی بر این طرف و کروبی دیگر بر آن طرف، و از کرسی رحمت، کروبیان را بر هر دو طرفش ساخت. ۹ و کروبیان بالهای خود را بر زبر آن پهن می‌کردند، و به بالهای خویش کرسی رحمت را می‌پوشانیدند، ورویهای ایشان به سوی یکدیگر می‌بود، یعنی رویهای کروبیان به‌جانب کرسی رحمت می‌بود. ۱۰ و خوان را از چوب شطیم ساخت. طولش دو ذراع، و عرضش یک ذراع، و بلندیش یک ذراع و نیم. ۱۱ و آن را به طلای خالص پوشانید، وتاجی زرین گرداگردش ساخت. ۱۲ و حاشیه‌ای به مقدار چهار انگشت گرداگردش ساخت، و تاجی زرین گرداگرد حاشیه ساخت. ۱۳ و چهار حلقه زرین برایش ریخت، و حلقه‌ها را بر چهارگوشه‌ای که بر چهار قایمه‌اش بود گذاشت. ۱۴ وحلقه‌ها مقابل حاشیه بود، تا خانه های عصاهاباشد، برای برداشتن خوان. ۱۵ و دو عصا را ازچوب شطیم ساخته، آنها را به طلا پوشانید، برای

برداشتن خوان. ۱۶ و ظروفی را که بر خوان می‌بوداز صحنها و کاسه‌ها
و پیاله‌ها و جامهایش که بدانها هدایای ریختنی می‌ریختند، از طلای
خالص ساخت. ۱۷ و چراغدان را از طلای خالص ساخت. ازچرخکاری،
چراغدان را ساخت، و پایه‌اش وشاخه هایش و پیاله هایش و سیبهایش و
گلهایش از همین بود. ۱۸ و از دو طرفش شش شاخه بیرون آمد، یعنی سه
شاخه چراغدان از یک طرف، و سه شاخه چراغدان از طرف دیگر. ۱۹ و
سه پیاله بادامی با سیبی و گلی در یک شاخه، و سه پیاله بادامی و سیبی و
گلی بر شاخه دیگر، و همچنین برای شش شاخه‌ای که از چراغدان بیرون
می‌آمد. ۲۰ و بر چراغدان چهار پیاله بادامی باسیبها و گلهای آن. ۲۱ و
سیبی زیر دو شاخه آن، وسیبی زیر دو شاخه آن، و سیبی زیر دو شاخه آن،
برای شش شاخه‌ای که از آن بیرون می‌آمد. ۲۲ سیبهای آنها و شاخه
های آنها از همین بود، یعنی همه از یک چرخکاری طلای خالص. ۲۳
وهفت چراغش و گلگیرهایش و سینیهایش را ازطلای خالص ساخت. ۲۴
از یک وزنه طلای خالص آن را با همه اسبابش ساخت. ۲۵ و مذبح
بخور را از چوب شطیم ساخت، طولش یک ذراع، و عرضش یک ذراع
مربع، وبلندیش دو ذراع، و شاخهایش از همان بود. ۲۶ وآن را به طلای
خالص پوشانید، یعنی سطحش وطرفهای گرداگردش، و شاخهایش، و تاجی
گرداگردش از طلای خالص ساخت. ۲۷ و دوحلقه زرین برایش زیر تاج بر
دو گوشه‌اش بر دوطرفش ساخت، تا خانه های عصاها باشد برای برداشتنش
به آنها. ۲۸ و عصاها را از چوب شطیم ساخته، آنها را به طلا پوشانید.
۲۹ و روغن مسح مقدس و بخور معطر طاهر را از صنعت عطارساخت.

۳۸ و مذبح قربانی سوختنی را از چوب شطیم ساخت. طولش پنج
ذراع، وعرضش پنج ذراع مربع، و بلندیش سه ذراع. ۲ وشاخهایش را بر
چهار گوشه‌اش ساخت. شاخهایش از همان بود و آن را از برنج پوشانید.
۳ و همه اسباب مذبح را ساخت، یعنی: دیگها وخاک اندازها و کاسه‌ها
و چنگالها و مجمرها وهمه ظروفش را از برنج ساخت. ۴ و برای مذبح،
آتش دانی مشبک از برنج ساخت، که زیرحاشیه‌اش بطرف پایین تا نصفش
برسد. ۵ و چهارحلقه برای چهار سر آتش دان برنجین ریخت، تاخانه
های عصاها باشد. ۶ و عصاها را از چوب شطیم ساخته، آنها را به
برنج بپوشانید. ۷ و عصاهارا در حلقه‌ها بر دو طرف مذبح گذرانید، برای
برداشتنش به آنها، و مذبح را از چوبها مجوف ساخت. ۸ و حوض را از
برنج ساخت، و پایه‌اش را از برنج از آینه های زنانی که نزد دروازه خیمه
اجتماع برای خدمت جمع می‌شدند. ۹ و صحن را ساخت که برای
طرف جنوبی به سمت یمانی. پرده های صحن از کتان نازک تابیده شده
صد ذراعی بود. ۱۰ ستونهای آنها بیست بود، و پایه های آنها بیست بود،
از برنج و قلابهای آنهاو پشت بندهای آنها از نقره. ۱۱ و برای طرف
شمالی صد ذراعی بود، و ستونهای آنها بیست ازبرنج، و قلابهای ستونها و
پشت بندهای آنها ازنقره بود. ۱۲ و برای طرف غربی، پرده های پنجاه
ذراعی بود، و ستونهای آنها ده و پایه های آنها ده، و قلابها و پشت
بندهای ستونها از نقره بود. ۱۳ وبرای طرف شرقی به سمت طلوع، پنجاه
ذراعی بود. ۱۴ و پرده های یک طرف دروازه پانزده ذراعی بود، ستونهای
آنها سه و پایه های آنها سه. ۱۵ و برای طرف دیگر دروازه صحن از این
طرف واز آن طرف پرده‌ها پانزده ذراعی بود، ستونهای آنها سه و پایه های
آنها سه. ۱۶ همه پرده های صحن به هر طرف از کتان نازک تابیده شده
بود. ۱۷ و پایه های ستونها از برنج بود، و قلابها وپشت بندهای ستونها از
نقره، و پوشش سرهای آنها از نقره، و جمیع ستونهای صحن به پشت
بندهای نقره پیوسته شده بود. ۱۸ و پرده دروازه صحن از صنعت طراز از
لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده بود. طولش بیست ذراع،
و بلندیش به عرض پنج ذراع موافق پرده های صحن. ۱۹ و ستونهای آنها
چهار، وپایه های برنجین آنها چهار، و قلابهای آنها ازنقره، و پوشش
سرهای آنها و پشت بندهای آنهااز نقره بود. ۲۰ و همه میخهای مسکن و
صحن، به هر طرف از برنج بود. ۲۱ این است حساب مسکن، یعنی
مسکن شهادت، چنانکه حسب فرمان موسی به خدمت لاویان، به توسط
ایتامار بن هارون کاهن حساب آن گرفته شد. ۲۲ و بصلئیل بن اوری بن
حور از سبطیهودا، آنچه را که خداوند به موسی‌امر فرموده بود بساخت. ۲۳
و با وی اهولیاب بن اخیسامک ازسبط دان بود، نقاش و مخترع و طراز در
لاجورد وارغوان و قرمز و کتان نازک. ۲۴ و تمام طلایی که در کار صرف
شد، یعنی در همه کار قدس، ازطلای هدایا بیست و نه وزنه و هفتصد و
سی مثقال موافق مثقال قدس بود. ۲۵ و نقره شمرده شدگان جماعت صد
وزنه و هزار و هفتصد وهفتاد و پنج مثقال بود، موافق مثقال قدس. ۲۶ یک
درهم یعنی نیم مثقال موافق مثقال قدس، برای هر نفری از آنانی که به
سوی شمرده شدگان گذشتند، از بیست ساله و بالاتر، که ششصد و سه
هزار وپانصد و پنجاه نفر بودند. ۲۷ و اما آن صد وزنه نقره برای ریختن پایه
های قدس و پایه های پرده بود. صد پایه از صد وزنه یعنی یک وزنه برای
یک پایه. ۲۸ و از آن هزار و هفتصد و هفتاد و پنج مثقال قلابها برای
ستونها ساخت، و سرهای آنهارا پوشانید، و پشت بندها برای آنها ساخت.
۲۹ وبرنج هدایا هفتاد وزنه و دو هزار و چهارصد مثقال بود. ۳۰ و از آن
پایه های دروازه خیمه اجتماع، ومذبح برنجین، و شبکه برنجین آن و همه
اسباب مذبح را ساخت. ۳۱ و پایه های صحن را به هرطرف، و پایه های
دروازه صحن و همه میخهای مسکن و همه میخهای گرداگرد صحن را.

۳۹ و از لاجورد و ارغوان و قرمز رختهای بافته شده ساختند، برای
خدمت کردن در قدس، و رختهای مقدس برای هارون ساختند، چنانکه
خداوند به موسی‌امر نموده بود. ۲ و ایفود را از طلا و لاجورد و ارغوان و
قرمزو کتان نازک تابیده شده، ساخت. ۳ و تنگه های نازک از طلا ساختند
و تارها کشیدند تا آنها را درمیان لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک به
صنعت نساج ماهر ببافند. ۴ و کتفهای پیوسته شده برایش ساختند، که بر
دو کنار پیوسته شد. ۵ و زنار بسته شده‌ای که بر آن بود از همان پارچه واز
همان صنعت بود، از طلا و لاجورد و ارغوان وقرمز و کتان نازک تابیده
شده، چنانکه خداوند به موسی‌امر فرموده بود. ۶ و سنگهای جزع مرصع
در دو طوق طلا، و منقوش به نقش خاتم، موافق نامهای بنی‌اسرائیل درست

کردند. ۷ آنها را بر کتفهای ایفود نصب کرد، تا سنگهای یادگاری برای
بنی‌اسرائیل باشد، چنانکه خداوند به موسی‌امر فرموده بود. ۸ و سینه بند را
موافق کار ایفود از صنعت نساج ماهر ساخت، از طلا و لاجورد و ارغوان
وقرمز و کتان نازک تابیده شده. ۹ و آن مربع بود وسینه بند را دولا ساختند
طولش یک وجب وعرضش یک وجب دولا. ۱۰ و در آن چهار رسته سنگ
نصب کردند، رسته‌ای از عقیق سرخ ویاقوت زرد و زمرد. این بود رسته اول.
۱۱ و رسته دوم از بهرمان و یاقوت کبود و عقیق سفید. ۱۲ ورسته سوم از
عین الهر و یشم و جمست. ۱۳ ورسته چهارم از زبرجد و جزع و یشب در
ترصیعه خود که به دیوارهای طلا احاطه شده بود. ۱۴ وسنگها موافق
نامهای بنی‌اسرائیل دوازده بود، مطابق اسامی ایشان، مثل نقش خاتم، هر
یکی به اسم خود برای دوازده سبط. ۱۵ و بر سینه بندزنجیرهای تابیده
شده، مثل کار طنابها از طلای خالص ساختند. ۱۶ و دو طوق زرین و دو
حلقه زرین ساختند و دو حلقه را بر دو سر سینه بندگذاشتند. ۱۷ و آن
دو زنجیر تابیده شده زرین رادر دو حلقه‌ای که بر سرهای سینه بند بود،
گذاشتند. ۱۸ و دو سر دیگر آن دو زنجیر را بر دوطوق گذاشتند، و آنها را
بر دو کتف ایفود درپیش نصب کردند. ۱۹ و دو حلقه زرین ساختند، آنها
رابر دو سر سینه بند گذاشتند، بر کناری که بر طرف اندرونی‌ایفود بود.
۲۰ و دو حلقه زرین دیگرساختند، و آنها را بر دو کتف ایفود، به طرف
پایین، از جانب پیش، مقابل پیوستگیش بالای زنار ایفود گذاشتند. ۲۱ و
سینه بند را به حلقه هایش با حلقه های ایفود به نوار لاجوردی بستند، تا
بالای زنار ایفود باشد. و سینه بند از ایفود جدا نشود، چنانکه خداوند به
موسی‌امرفرموده بود. ۲۲ و ردای ایفود را از صنعت نساج، تمام لاجوردی
ساخت. ۲۳ و دهنه‌ای در وسط ردابود، مثل دهنه زره با حاشیه‌ای گرداگرد
دهنه تادریده نشود. ۲۴ و بر دامن ردا، انارها از لاجورد وارغوان و قرمز و
کتان تابیده شده ساختند. ۲۵ وزنگوله‌ها از طلای خالص ساختند. و
زنگوله‌ها رادر میان انارها بر دامن ردا گذاشتند، گرداگردش درمیان انارها.
۲۶ و زنگوله‌ای و اناری، و زنگوله‌ای واناری گرداگرد دامن ردا برای خدمت
کردن، چنانکه خداوند به موسی‌امر فرموده بود. ۲۷ وپیراهنها را برای هارون
و پسرانش از کتان نازک ازصنعت نساج ساختند. ۲۸ و عمامه را از کتان
نازک و دستارهای زیبا را از کتان نازک، و زیرجامهای کتانی را از کتان
نازک تابیده شده. ۲۹ و کمربند رااز کتان نازک تابیده شده، و لاجورد و
ارغوان وقرمز از صنعت طراز، چنانکه خداوند به موسی‌امر فرموده بود. ۳۰ و
تنگه افسر مقدس را ازطلای خالص ساختند، و بر آن کتابتی مثل نقش
خاتم مرقوم داشتند: قدوسیت برای یهوه. ۳۱ و برآن نواری لاجوردی بستند
تا آن را بالای عمامه ببندند، چنانکه خداوند به موسی‌امر فرموده بود. ۳۲
پس همه کار مسکن خیمه اجتماع تمام شد، و بنی‌اسرائیل ساختند. موافق
آنچه خداوندبه موسی‌امر فرموده بود، عمل نمودند. ۳۳ ومسکن خیمه را نزد
موسی آوردند، با همه اسبابش و تکمه‌ها و تخته‌ها و پشت بندها وستونها و
پایه هایش. ۳۴ و پوشش از پوست قوچ سرخ شده و پوشش از پوست خز و
حجاب ستر. ۳۵ و تابوت شهادت و عصاهایش و کرسی رحمت. ۳۶ و
خوان و همه اسبابش و نان تقدمه. ۳۷ و چراغدان طاهر و چراغهایش،
چراغهای آراسته شده و همه اسبابش، و روغن برای روشنایی. ۳۸ و مذبح
زرین و روغن مسح و بخورمعطر و پرده برای دروازه خیمه. ۳۹ و مذبح
برنجین و شبکه برنجین آن، و عصاهایش و همه اسبابش و حوض و
پایه‌اش. ۴۰ و پرده های صحن و ستونها و پایه هایش و پرده دروازه صحن،
وطنابهایش و میخهایش و همه اسباب خدمت مسکن برای خیمه اجتماع.
۴۱ و رختهای بافته شده برای خدمت قدس، و رخت مقدس برای هارون
کاهن، و رختها برای پسرانش تا کهانت نمایند. ۴۲ موافق آنچه خداوند
به موسی‌امرفرموده بود، بنی‌اسرائیل همچنین تمام کار راساختند. ۴۳ و
موسی تمام کارها را ملاحظه کرد، و اینک موافق آنچه خداوند امر فرموده
بودساخته بودند، همچنین کرده بودند. و موسی ایشان را برکت داد.

۴۰ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «در غره ماه اول
مسکن خیمه اجتماع را برپا نما. ۳ و تابوت شهادت را در آن بگذار.
وحجاب را پیش تابوت پهن کن. ۴ و خوان رادرآورده، چیزهایی را که
می‌باید، بر آن ترتیب نما. و چراغدان را درآور و چراغهایش را آراسته کن.
۵ و مذبح زرین را برای بخور پیش تابوت شهادت بگذار، و پرده دروازه را بر
مسکن بیاویز. ۶ و مذبح قربانی سوختنی را پیش دروازه مسکن خیمه
اجتماع بگذار. ۷ و حوض را در میان خیمه اجتماع و مذبح بگذار، و
آب در آن بریز. ۸ و صحن را گرداگرد برپا کن. و پرده دروازه صحن
رابیاویز. ۹ و روغن مسح را گرفته، مسکن را با آنچه در آن است مسح
کن، و آن را با همه اسبابش تقدیس نما تا مقدس شود. ۱۰ و مذبح قربانی
سوختنی را با همه اسبابش مسح کرده، مذبح راتقدیس نما. و مذبح، قدس
اقداس خواهد بود. ۱۱ و حوض را با پایه‌اش مسح نموده، تقدیس کن.
۱۲ و هارون و پسرانش را نزد دروازه خیمه اجتماع آورده، ایشان را به آب
غسل ده. ۱۳ وهارون را به رخت مقدس بپوشان، و او را مسح کرده،
تقدیس نما، تا برای من کهانت کند. ۱۴ وپسرانش را نزدیک آورده، ایشان
را به پیراهنهاپوشان. ۱۵ و ایشان را مسح کن، چنانکه پدرایشان را مسح
کردی تا برای من کهانت نماید. ومسح ایشان هر آینه برای کهانت ابدی
در نسلهای ایشان خواهد بود.» ۱۶ پس موسی موافق آنچه خداوند او را
امر فرموده بود کرد، و همچنین به عمل آورد. ۱۷ و واقع شد در غره ماه اول
از سال دوم که مسکن برپا شد، ۱۸ و موسی مسکن را برپا نمود، وپایه
هایش را بنهاد و تخته هایش را قایم کرد، وپشت بندهایش را گذاشت، و
ستونهایش را برپانمود، ۱۹ و خیمه را بالای مسکن کشید، و پوشش
خیمه را بر زبر آن گسترانید، چنانکه خداوند به موسی‌امر نموده بود. ۲۰
و شهادت را گرفته، آن رادر تابوت نهاد، و عصاها را بر تابوت گذارد،
وکرسی رحمت را بالای تابوت گذاشت. ۲۱ وتابوت را به مسکن درآورد، و
حجاب ستر راآویخته، آن را پیش تابوت شهادت کشید. چنانکه خداوند به
موسی‌امر فرموده بود. ۲۲ و خوان را در خیمه اجتماع به طرف شمالی
مسکن، بیرون حجاب نهاد. ۲۳ و نان را به حضور خداوند بر آن ترتیب
داد، چنانکه خداوند به موسی‌امر فرموده بود. ۲۴ و چراغدان را در خیمه
اجتماع، مقابل خوان به طرف جنوبی مسکن نهاد. ۲۵ و چراغها رابه

حضور خداوند گذاشت، چنانکه خداوند به موسی‌امر فرموده بود. ۲۶ و
مذبح زرین را درخیمه اجتماع، پیش حجاب نهاد. ۲۷ و بخورمعطر بر آن
سوزانید، چنانکه خداوند به موسی‌امر فرموده بود. ۲۸ و پرده دروازه مسکن
راآویخت. ۲۹ و مذبح قربانی سوختنی را پیش دروازه مسکن خیمه اجتماع
وضع کرد، و قربانی سوختنی و هدیه را بر آن گذرانید، چنانکه خداوند به
موسی‌امر فرموده بود. ۳۰ و حوض رادر میان خیمه اجتماع و مذبح وضع
کرده، آب برای شستن در آن بریخت. ۳۱ و موسی و هارون وپسرانش
دست و پای خود را در آن شستند. ۳۲ وقتی که به خیمه اجتماع داخل
شدند ونزد مذبح آمدند شست و شو کردند، چنانکه خداوند به موسی‌امر
فرموده بود. ۳۳ و صحن راگرداگرد مسکن و مذبح برپا نمود، و پرده دروازه
صحن را آویخت. پس موسی کار را به انجام رسانید. ۳۴ آنگاه ابر، خیمه
اجتماع را پوشانید و جلال خداوند مسکن را پر ساخت. ۳۵ و موسی
نتوانست به خیمه اجتماع داخل شود، زیراکه ابربر آن ساکن بود، و جلال
خداوند مسکن را پرساخته بود. ۳۶ و چون ابر از بالای مسکن برمی
خاست، بنی‌اسرائیل در همه مراحل خودکوچ می‌کردند. ۳۷ و هرگاه ابر
برنمی خاست، تاروز برخاستن آن، نمی کوچیدند. ۳۸ زیرا که در روز، ابر
خداوند بر مسکن و در شب، آتش بر آن می‌بود، در نظر تمامی خاندان
اسرائیل، در همه منازل ایشان.

لاویان

۱ و خداوند موسی را خواند، و او را از خیمه اجتماع خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: هرگاه کسی از شماقربانی نزد خداوند بگذراند، پس قربانی خود را ازبهایم یعنی از گاو یا از گوسفند بگذرانید. ۳ اگرقربانی او قربانی سوختنی از گاو باشد، آن را نریی عیب بگذارند، و آن را نزد در خیمه اجتماع بیاورد تا به حضور خداوند مقبول شود. ۴ و دست خود را بر سر قربانی سوختنی بگذارد، و برایش مقبول خواهد شد تا بجهت او کفاره کند. ۵ پس گاو را به حضور خداوند ذبح نماید، و پسران هارون کهنه خون را نزدیک بیاورند، و خون را براطراف مذبح که نزد در خیمه اجتماع است بپاشند. ۶ و پوست قربانی سوختنی را بکند و آن را قطعه قطعه کند. ۷ و پسران هارون کاهن آتش برمذبح بگذارند، و هیزم بر آتش بچینند. ۸ و پسران هارون کهنه قطعه‌ها و سر و پیه را بر هیزمی که برآتش روی مذبح است بچینند. ۹ و احشایش وپاچه هایش را به آب بشویند، و کاهن همه را برمذبح بسوزاند، برای قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند. ۱۰ و اگرقربانی او از گله باشد خواه از گوسفند خواه از بزبجهت قربانی سوختنی، آن را نر بی‌عیب بگذراند. ۱۱ و آن را به طرف شمالی مذبح به حضور خداوند ذبح نماید، و پسران هارون کهنه خونش را به اطراف مذبح بپاشند. ۱۲ و آن را باسرش و پیه‌اش قطعه قطعه کند، و کاهن آنها را برهیزمی که بر آتش روی مذبح است بچیند. ۱۳ واحشایش و پاچه هایش را به آب بشوید، و کاهن همه را نزدیک بیاورد و بر مذبح بسوزاند، که آن قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبوبجهت خداوند است. ۱۴ «و اگر قربانی او بجهت خداوند قربانی سوختنی از مرغان باشد، پس قربانی خود را ازفاخته‌ها یا از جوجه های کبوتر بگذراند. ۱۵ وکاهن آن را نزد مذبح بیاورد و سرش را بپیچد و برمذبح بسوزاند، و خونش را بر پهلوی مذبح افشرده شود. ۱۶ و چینه دانش را با فضلات آن بیرون کرده، آن را بر جانب شرقی مذبح در جای خاکستر بیندازد. ۱۷ و آن را از میان بالهایش چاک کند و از هم جدا نکند، و کاهن آن را بر مذبح برهیزمی که بر آتش است بسوزاند، که آن قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است.

۲ «و هرگاه کسی قربانی هدیه آردی بجهت خداوند بگذراند، پس قربانی او از آرد نرم باشد، و روغن بر آن بریزد و کندر بر آن بنهد. ۲ وآن را نزد پسران هارون کهنه بیاورد، و یک مشت از آن بگیرد یعنی از آرد نرمش و روغنش باتمامی کندرش و کاهن آن را برای یادگاری بسوزاند، تا هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند باشد. ۳ و بقیه هدیه آردی از آن هارون وپسرانش باشد. این از هدایای آتشین خداوند قدس اقداس است. ۴ و هرگاه قربانی هدیه آردی پخته شده‌ای در تنور بگذرانی، پس قرصهای فطیر از آرد نرم سرشته شده به روغن، یا گرده های فطیر مالیده شده به روغن باشد. ۵ و اگر قربانی توهدیه آردی بر ساج باشد، پس از آرد نرم فطیرسرشته شده به روغن باشد. ۶ و آن را پاره پاره کرده، روغن بر آن بریز. این هدیه آردی است. ۷ واگر قربانی تو هدیه آردی تابه باشد از آرد نرم باروغن ساخته شود. ۸ و هدیه آردی را که از این چیزها ساخته شود نزد خداوند بیاور، و آن راپیش کاهن بگذار، و او آن را نزد مذبح خواهدآورد. ۹ و کاهن از هدیه آردی یادگاری آن رابردارد و بر مذبح بسوزاند. این هدیه آتشین و عطرخوشبو بجهت خداوند است. ۱۰ و بقیه هدیه آردی از آن هارون و پسرانش باشد. این ازهدایای آتشین خداوند قدس اقداس است. ۱۱ «و هیچ هدیه آردی که بجهت خداوندمی گذرانید با خمیرمایه ساخته نشود، زیرا که هیچ خمیرمایه و عسل را برای هدیه آتشین بجهت خداوند نباید سوزانید. ۱۲ آنها را برای قربانی نوبرها بجهت خداوند بگذرانید، لیکن برای عطر خوشبو به مذبح برنیارند. ۱۳ و هرقربانی هدیه آردی خود را به نمک نمکین کن، ونمک عهد خدای خود را از هدیه آردی خودبازمدار، با هر قربانی خود نمک بگذران. ۱۴ و اگرهدیه آردی نوبرها بجهت خداوند بگذرانی، پس خوشه های برشته شده به آتش، یعنی بلغورحاصل نیکو بجهت هدیه آردی نوبرهای خودبگذران. ۱۵ و روغن بر آن بریز و کندر بر آن بنه. این هدیه آردی است. ۱۶ و کاهن یادگاری آن رایعنی قدری از بلغور آن و از روغنش با تمامی کندرش بسوزاند. این هدیه آتشین بجهت خداوند است.

۳ «و اگر قربانی او ذبیحه سلامتی باشد، اگر ازرمه بگذراند خواه نر و خواه ماده باشد، آن را بی‌عیب به حضور خداوند بگذراند. ۲ و دست خود را بر سر قربانی خویش بنهد، و آن را نزد درخیمه اجتماع ذبح نماید، و پسران هارون کهنه خون را به اطراف مذبح بپاشند. ۳ و از ذبیحه سلامتی، هدیه آتشین بجهت خداوند بگذراند، یعنی پیهی که احشا را می‌پوشاند و همه پیه را که بر احشاست. ۴ و دو گرده و پیه که بر آنهاست که بر دو تهیگاه است، و سفیدی را که بر جگر است، با گرده‌ها جدا کند. ۵ و پسران هارون آن را برمذبح با قربانی سوختنی بر هیزمی که بر آتش است بسوزانند. این هدیه آتشین و عطر خوشبوبجهت خداوند است. ۶ و اگر قربانی او برای ذبیحه سلامتی بجهت خداوند از گله باشد، آن رانر یا ماده بی‌عیب بگذراند. ۷ اگر بره‌ای برای قربانی خود بگذراند، آن را به حضور خداوندنزدیک بیاورد. ۸ و دست خود را بر سر قربانی خود بنهد، و آن را نزد در خیمه اجتماع ذبح نماید، و پسران هارون خونش را به اطراف مذبح بپاشند. ۹ و از ذبیحه سلامتی هدیه آتشین بجهت خداوند بگذراند، یعنی پیه‌اش و تمامی دنبه را وآن را از نزد عصعص جدا کند، و پیهی که احشا رامی پوشاند و همه پیه را که بر احشاست. ۱۰ و دوگرده و پیهی که بر آنهاست که بر دو تهیگاه است وسفیدی را که بر جگر است با گرده‌ها جدا کند. ۱۱ و کاهن آن را بر مذبح بسوزاند. این طعام هدیه آتشین بجهت خداوند است. ۱۲ و اگر قربانی او بز باشد پس آن را به حضور خداوند نزدیک بیاورد. ۱۳ و دست خود را برسرش بنهد و آن را پیش خیمه اجتماع ذبح نماید. و پسران هارون خونش را به اطراف مذبح بپاشند. ۱۴ و قربانی خود، یعنی هدیه آتشین را، بجهت خداوند از آن بگذراند، پیهی که احشا رامی پوشاند و تمامی پیهی که بر احشاست. ۱۵ و دوگرده و

پیهی که بر آنهاست که بر دو تهیگاه است وسفیدی را که بر جگر است با گردهها جدا کند. ۱۶ و کاهن آن را بر مذبح بسوزاند. این طعام هدیه آتشین برای عطر خوشبوست. تمامی پیه از آن خداوند است. ۱۷ این قانون ابدی در همه پشتهای شما در جمیع مسکنهای شما خواهد بود که هیچ خون و پیه را نخورید.»

۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگرکسی سهو گناه کند، در هر کدام از نواهی خداوند که نباید کرد، و به خلاف هریک از آنهاعمل کند، ۳ اگر کاهن که مسح شده است گناهی ورزد و قوم را مجرم سازد، پس برای گناهی که کرده است، گوساله‌ای بی‌عیب از رمه برای قربانی گناه نزد خداوند بگذراند. ۴ و گوساله را به درخیمه اجتماع به حضور خداوند بیاورد، و دست خود را بر سر گوساله بنهد و گوساله را به حضورخداوند ذبح نماید. ۵ و کاهن مسح شده از خون گوساله گرفته، آن را به خیمه اجتماع درآورد. ۶ وکاهن انگشت خود را در خون فرو برد، و به حضور خداوند پیش حجاب قدس قدری ازخون را هفت مرتبه بپاشد. ۷ و کاهن قدری ازخون را بر شاخه های مذبح بخور معطر که درخیمه اجتماع است، به حضور خداوند بپاشد، و همه خون گوساله را بر بنیان مذبح قربانی سوختنی که به در خیمه اجتماع است بریزد. ۸ وتمامی پیه گوساله قربانی گناه، یعنی پیهی که احشا را می‌پوشاند و همه پیه را که بر احشاست ازآن بردارد. ۹ و دو گرده و پیهی که بر آنهاست که بردو تهیگاه است و سفیدی را که بر جگر است باگرده‌ها جدا کند. ۱۰ چنانکه از گاو ذبیحه سلامتی برداشته می‌شود و کاهن آنها را بر مذبح قربانی سوختنی بسوزاند. ۱۱ و پوست گوساله و تمامی گوشتش با سرش و پاچه هایش و احشایش وسرگینش، ۱۲ یعنی تمامی گوساله را بیرون لشکرگاه در مکان پاک جایی که خاکستر رامی ریزند ببرد، و آن را بر هیزم به آتش بسوزاند. در جایی که خاکستر را می‌ریزند سوخته شود. ۱۳ «و هرگاه تمامی جماعت اسرائیل سهو گناه کنند و آن امر از چشمان جماعت مخفی باشد، و کاری را که نباید کرد از جمیع نواهی خداوند کرده، مجرم شده باشند. ۱۴ چون گناهی که کردند معلوم شود، آنگاه جماعت گوساله‌ای ازرمه برای قربانی گناه بگذرانند و آن را پیش خیمه اجتماع بیاورند. ۱۵ و مشایخ جماعت دستهای خود را بر سر گوساله به حضور خداوند بنهند، وگوساله به حضور خداوند ذبح شود. ۱۶ و کاهن مسح شده، قدری از خون گوساله را به خیمه اجتماع درآورد. ۱۷ و کاهن انگشت خود را درخون فروبرد و آن را به حضور خداوند پیش حجاب هفت مرتبه بپاشد. ۱۸ و قدری از خون رابر شاخه های مذبح که به حضور خداوند درخیمه اجتماع است بگذارد، و همه خون را بربنیان مذبح قربانی سوختنی که نزد در خیمه اجتماع است بریزد. ۱۹ و همه پیه آن را از آن برداشته، بر مذبح بسوزاند. ۲۰ و با گوساله عمل نماید چنانکه با گوساله قربانی گناه عمل کرد، همچنان با این بکند و کاهن برای ایشان کفاره کند، و آمرزیده خواهند شد. ۲۱ و گوساله را بیرون لشکرگاه برده، آن را بسوزاند چنانکه گوساله اول را سوزانید. این قربانی گناه جماعت است. ۲۲ «و هرگاه رئیس گناه کند، و کاری را که نباید کرد از جمیع نواهی یهوه خدای خود سهو بکند و مجرم شود، ۲۳ چون گناهی که کرده است بر او معلوم شود، آنگاه بز نر بی‌عیب برای قربانی خود بیاورد. ۲۴ و دست خود را بر سر بز بنهد وآن را در جایی که قربانی سوختنی را ذبح کنند به حضور خداوند ذبح نماید. این قربانی گناه است. ۲۵ و کاهن قدری از خون قربانی گناه را به انگشت خود گرفته، بر شاخهای مذبح قربانی سوختنی بگذارد، و خونش را بر بنیان مذبح سوختنی بریزد. ۲۶ و همه پیه آن را مثل پیه ذبیحه سلامتی بر مذبح بسوزاند، و کاهن برای او گناهش را کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد. ۲۷ «و هرگاه کسی از اهل زمین سهو گناه ورزدو کاری را که نباید کرد از همه نواهی خداوندبکند و مجرم شود، ۲۸ چون گناهی که کرده است بر او معلوم شود، آنگاه برای قربانی خود بز ماده بی‌عیب بجهت گناهی که کرده است بیاورد. ۲۹ ودست خود را بر سر قربانی گناه بنهد و قربانی گناه را در جای قربانی سوختنی ذبح نماید. ۳۰ و کاهن قدری از خونش را به انگشت خود گرفته، آن را برشاخهای مذبح قربانی سوختنی بگذارد، و همه خونش را بر بنیان مذبح بریزد. ۳۱ و همه پیه آن راجدا کند چنانکه پیه از ذبیحه سلامتی جدامی شود، و کاهن آن را بر مذبح بسوزاند برای عطر خوشبو بجهت خداوند و کاهن برای او کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد. ۳۲ و اگر برای قربانی خود بره‌ای بجهت قربانی گناه بیاورد آن رامادہ بی‌عیب بیاورد. ۳۳ و دست خود را بر سرقربانی گناه بنهد و آن را برای قربانی گناه در جایی که قربانی سوختنی ذبح می‌شود ذبح نماید. ۳۴ وکاهن قدری از خون قربانی گناه را به انگشت خودگرفته، بر شاخهای مذبح قربانی سوختنی بگذاردو همه خونش را بر بنیان مذبح بریزد. ۳۵ و همه پیه آن را جدا کند، چنانکه پیه بره ذبیحه سلامتی جدا می‌شود، و کاهن آن را بر مذبح بر هدایای آتشین خداوند بسوزاند، و کاهن برای او بجهت گناهی که کرده است کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد.

۵ بشنود، و او شاهد باشد خواه دیده و خواه دانسته، اگر اطلاع ندهد گناه او را متحمل خواهدبود. ۲ یا کسی‌که هر چیز نجس را لمس کند، خواه لاش وحش نجس، خواه لاش بهیمه نجس، خواه لاش حشرات نجس، و از او مخفی باشد، پس نجس و مجرم می‌باشد. ۳ یا اگر نجاست آدمی را لمس کند، از هر نجاست او که به آن نجس می‌شود، و از وی مخفی باشد، چون معلوم شد آنگاه مجرم خواهد بود. ۴ و اگر کسی غفلت به لبهای خود قسم خورد برای کردن کار بد یا کارنیک، یعنی در هر چیزی که آدمی غفلت قسم خورد، و از او مخفی باشد، چون بر او معلوم شودآنگاه در هر کدام که باشد مجرم خواهد بود. ۵ وچون در هر کدام از اینها مجرم شد، آنگاه به آن چیزی که در آن گناه کرده است اعتراف بنماید. ۶ و قربانی جرم خود را برای گناهی که کرده است نزد خداوند بیاورد، یعنی ماده‌ای از گله بره‌ای یابزی بجهت قربانی گناه، و کاهن برای وی گناهش را کفاره خواهد کرد. ۷ و اگر دست او به قیمت بره نرسد، پس قربانی جرم خود را برای گناهی که کرده است دو فاخته یا

دو جوجه کبوتر نزدخداوند بیاورد، یکی برای قربانی گناه و دیگری برای
قربانی سوختنی. ۸ و آنها را نزد کاهن بیاورد، و او آن را که برای قربانی
گناه است اول بگذراند وسرش را از گردنش بکند و آن را دو پاره نکند، ۹
وقدری از خون قربانی گناه را بر پهلوی مذبح بپاشد، و باقی خون بر بنیان
مذبح افشرده شود. این قربانی گناه است. ۱۰ و دیگری را برای قربانی
سوختنی موافق قانون بگذراند، و کاهن برای وی گناهش را که کرده است
کفاره خواهد کرد وآمرزیده خواهدشد. ۱۱ و اگر دستش به دو فاخته یا دو
جوجه کبوتر نرسد، آنگاه قربانی خود رابرای گناهی که کرده است ده‌یک
ایفه آرد نرم بجهت قربانی گناه بیاورد، و روغن برآن ننهد وکندر برآن نگذارد
زیرا قربانی گناه است. ۱۲ و آن را نزد کاهن بیاورد و کاهن یک مشت از
آن را برای یادگاری گرفته، بر هدایای آتشین خداوند برمذبح بسوزاند. این
قربانی گناه است. ۱۳ و کاهن برای وی گناهش را که در هرکدام از اینها
کرده است کفاره خواهد کرد، و آمرزیده خواهد شد، ومثل هدیه آردی از آن
کاهن خواهد بود.» ۱۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۵
«اگر کسی خیانت ورزد، و درباره چیزهای مقدس خداوند سهو گناه کند،
آنگاه قربانی جرم خود را قوچی بی‌عیب از گله نزد خداوند موافق برآورد، وبه
مثقالهای نقره مطابق مثقال قدس بیاورد، واین قربانی جرم است. ۱۶ وبه
عوض نقصانی که در چیز مقدس رسانیده است عوض بدهد، و پنج یک بر
آن اضافه کرده، و آن را به کاهن بدهد و کاهن برای وی به قوچ قربانی
جرم کفاره خواهد کرد، و آمرزیده خواهد شد. ۱۷ واگر کسی گناه کند و
کاری از جمیع نواهی خداوند که نباید کرد بکند، و آن را نداند، پس مجرم
است و متحمل گناه خود خواهد بود. ۱۸ وقوچی بی‌عیب از گله موافق
برآورد و نزد کاهن بیاورد، و کاهن برای وی غفلت او را که کرده است
کفاره خواهد کرد، و آمرزیده خواهد شد. ۱۹ این قربانی جرم است البته نزد
خداوند مجرم می‌باشد.»

۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «اگر کسی گناه کند، و
خیانت به خداوندورزد، و به همسایه خود دروغ گوید، درباره امانت یا رهن
یا چیز دزدیده شده، یا مال همسایه خود را غصب نماید، ۳ یا چیز
گمشده را یافته، درباره آن دروغ گوید، و قسم دروغ بخورد، در هرکدام از
کارهایی که شخصی در آنها گناه کند. ۴ پس چون گناه ورزیده، مجرم
شود، آنچه را که دزدیده یا آنچه را غصب نموده یا آنچه نزد او به امانت
سپرده شده یا آن چیز گم شده را که یافته است، رد بنماید. ۵ یا هرآنچه را
که درباره آن قسم دروغ خورده، هم اصل مال را رد بنماید، وهم پنج یک
آن را برآن اضافه کرده، آن را به مالکش بدهد، در روزی که جرم او ثابت
شده باشد. ۶ و قربانی جرم خود را نزد خداوند بیاورد، یعنی قوچ بی‌عیب از
گله موافق برآورد تو برای قربانی جرم نزد کاهن. ۷ و کاهن برای وی به
حضور خداوند کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد، از هر کاری که
کرده، و در آن مجرم شده است.» ۸ و خداوند موسی را خطاب کرده،
گفت: ۹ «هارون و پسرانش را امر فرموده، بگو: این است قانون قربانی
سوختنی: که قربانی سوختنی تمامی شب تا صبح بر آتشدان مذبح باشد،
و آتش مذبح بر آن افروخته بماند. ۱۰ و کاهن لباس کتان خود راپپوشد، و
زیرجامه کتان بر بدن خود بپوشد، وخاکستر قربانی سوختنی را که بر مذبح
به آتش سوخته شده، بردارد و آن را به یک طرف مذبح بگذارد. ۱۱ و
لباس خود را بیرون کرده، لباس دیگر بپوشد، و خاکستر را بیرون لشکرگاه
به‌جای پاک ببرد. ۱۲ و آتشی که بر مذبح است افروخته باشد، و خاموش
نشود و هر بامداد کاهن هیزم برآن بسوزاند، و قربانی سوختنی را بر آن مرتب
سازد، و پیه ذبیحه سلامتی را بر آن بسوزاند، ۱۳ وآتش بر مذبح پیوسته
افروخته باشد، و خاموش نشود. ۱۴ «و این است قانون هدیه آردی: پسران
هارون آن را به حضور خداوند بر مذبح بگذرانند. ۱۵ و از آن یک مشت از
آرد نرم هدیه آردی و ازروغنش با تمامی کندر که بر هدیه آردی است
بردارد، و بر مذبح بسوزاند، برای عطر خوشبو ویادگاری آن نزد خداوند. ۱۶
و باقی آن را هارون و پسرانش بخورند. بی‌خمیرمایه در مکان قدس خورده
شود، در صحن خیمه اجتماع آن رابخورند. ۱۷ با خمیرمایه پخته نشود،
آن را ازهدایای آتشین برای قسمت ایشان داده‌ام، این قدس اقداس است
مثل قربانی گناه و مثل قربانی جرم. ۱۸ جمیع ذکوران از پسران هارون آن
رابخورند. این فریضه ابدی در نسلهای شما ازهدایای آتشین خداوند است،
هرکه آنها را لمس کند مقدس خواهد بود.» ۱۹ و خداوند موسی را خطاب
کرده، گفت: ۲۰ «این است قربانی هارون و پسرانش که در روزمسح
کردن او نزد خداوند بگذرانند، ده‌یک ایفه آرد نرم برای هدیه آردی دائمی،
نصفش در صبح و نصفش در شام، ۲۱ و بر ساج با روغن ساخته شود و
چون آمیخته شد آن را بیاور و آن را به پاره های برشته شده برای هدیه آردی
بجهت عطر خوشبو نزد خداوند بگذران. ۲۲ و کاهن مسح شده که از
پسرانش در جای او خواهد بودآن را بگذراند. این است فریضه ابدی که
تمامش نزد خداوند سوخته شود. ۲۳ و هر هدیه آردی کاهن تمام سوخته
شود و خورده نشود.» ۲۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۵
«هارون و پسرانش را خطاب کرده، بگو: این است قانون قربانی گناه، در
جایی که قربانی سوختنی ذبح می‌شود، قربانی گناه نیز به حضورخداوند ذبح
شود. این قدس اقداس است. ۲۶ وکاهنی که آن را برای گناه می‌گذراند آن
را بخورد، در مکان مقدس، در صحن خیمه اجتماع خورده شود. ۲۷
هرکه گوشتش را لمس کند مقدس شود، و اگر خونش بر جامه‌ای پاشیده
شود آنچه را که بر آن پاشیده شده است در مکان مقدس بشوی. ۲۸ و
ظرف سفالین که در آن پخته شود شکسته شود و اگر در ظرف مسین پخته
شود زدوده، و به آب شسته شود. ۲۹ و هر ذکوری از کاهنان آن رابخورد،
این قدس اقداس است. ۳۰ و هیچ قربانی گناه که از خون آن به خیمه
اجتماع درآورده شودتا در قدس کفاره نماید خورده نشود، به آتش سوخته
شود.

۷ «و این است قانون قربانی جرم؛ این اقدس اقداس است. ۲ در جایی
که قربانی سوختنی را ذبح کنند، قربانی جرم را نیز ذبح بکنند، و خونش را
به اطراف مذبح بپاشند. ۳ و ازآن همه پیه‌اش را بگذراند، دنبه و پیه که
احشا رامی پوشاند. ۴ و دو گرده و پیهی که بر آنهاست که بر دو تهیگاه

است، و سفیدی را که بر جگر است، با گرده‌ها جدا کند. ۵ و کاهن آنها را برای هدیه آتشین بجهت خداوند بسوزاند. این قربانی جرم است. ۶ و هر ذکوری از کاهنان آن را بخورد، درمکان مقدس خورده شود. این قدس اقداس است. ۷ «قربانی جرم مانند قربانی گناه است. آنها رایک قانون است. کاهنی که به آن کفاره کند از آن اوخواهد بود. ۸ و کاهنی که قربانی سوختنی کسی را گذراند، آن کاهن پوست قربانی سوختنی را که گذرانید برای خود نگه دارد. ۹ و هر هدیه آردی که در تنور پخته شود و هرچه بر تابه یا ساج ساخته شود از آن کاهن که آن راگذرانید خواهد بود. ۱۰ و هر هدیه آردی، خواه به روغن سرشته شده، خواه خشک، از آن همه پسران هارون بی‌تفاوت یکدیگر خواهدبود. ۱۱ «و این است قانون ذبیحه سلامتی که کسی نزد خداوند بگذراند. ۱۲ اگر آن را برای تشکربگذراند پس با ذبیحه تشکر، قرصهای فطیرسرشته شده به روغن، و نازکهای فطیر مالیده شده به روغن، و از آرد نرم آمیخته شده، قرصهای سرشته شده به روغن را بگذراند. ۱۳ با قرصهای نان خمیر مایه دار قربانی خود را همراه ذبیحه تشکر سلامتی خود بگذراند. ۱۴ و از آن از هرقربانی یکی را برای هدیه افراشتنی نزد خداوندبگذراند، و از آن آن کاهن که خون ذبیحه سلامتی را می‌پاشد خواهد بود. ۱۵ و گوشت ذبیحه تشکرسلامتی او در روز قربانی وی خورده شود، چیزی از آن را تا صبح نگذارد. ۱۶ و اگر ذبیحه قربانی او نذری یا تبرعی باشد، در روزی که ذبیحه خود را می‌گذراند خورده شود، و باقی آن در فردای آن روز خورده شود. ۱۷ و باقی گوشت ذبیحه در روز سوم به آتش سوخته شود. ۱۸ و اگرچیزی از گوشت ذبیحه سلامتی او در روز سوم خورده شود مقبول نخواهد شد و برای کسی‌که آن را گذرانید محسوب نخواهد شد، نجس خواهد بود. و کسی‌که آن را بخورد گناه خود رامتحمل خواهد شد. ۱۹ و گوشتی که به هر چیزنجس برخورد، خورده نشود، به آتش سوخته شود، و هرکه طاهر باشد از آن گوشت بخورد. ۲۰ لیکن کسی‌که از گوشت ذبیحه سلامتی که برای خداوند است بخورد و نجاست او بر اوباشد، آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد. ۲۱ وکسی‌که هر چیز نجس را خواه نجاست آدمی، خواه بهیمه نجس، خواه هر چیز مکروه نجس رالمس کند، و از گوشت ذبیحه سلامتی که برای خداوند است بخورد، آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد.» ۲۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۳ «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، بگو: هیچ پیه گاوو گوسفند و بز را مخورید. ۲۴ اما پیه مردار و پیه حیوان دریده شده برای هر کار استعمال می‌شود، لیکن هرگز خورده نشود. ۲۵ زیرا هرکه پیه جانوری که از آن هدیه آتشین برای خداوندمی گذرانند بخورد، آن کس که خورد، از قوم خودمنقطع شود. ۲۶ و هیچ خون را خواه از مرغ خواه از بهایم در همه مسکنهای خود مخورید. ۲۷ هرکسی‌که از هر قسم خون بخورد، آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد.» ۲۸ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۹ «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، بگو: هرکه ذبیحه سلامتی خود را برای خداوند بگذراند، قربانی خود را از ذبیحه سلامتی خود نزد خداوندبیاورد. ۳۰ به‌دستهای خود هدایای آتشین خداوند را بیاورد، پیه را با سینه بیاورد تا سینه بجهت هدیه جنبانیدنی به حضور خداوندجنبانیده شود. ۳۱ و کاهن پیه را بر مذبح بسوزاند، و سینه از آن هارون و پسرانش خواهد بود. ۳۲ وران راست را برای هدیه افراشتنی از ذبایح سلامتی خود به کاهن بدهید. ۳۳ آن کس از پسران هارون که خون ذبیحه سلامتی وپیه را گذرانید، ران راست حصه وی خواهد بود. ۳۴ زیرا سینه جنبانیدنی و ران افراشتنی را از بنی‌اسرائیل از ذبایح سلامتی ایشان گرفتم، و آنها را به هارون کاهن و پسرانش به فریضه ابدی از جانب بنی‌اسرائیل دادم.» ۳۵ این است حصه مسح هارون و حصه مسح پسرانش از هدایای آتشین خداوند، در روزی که ایشان را نزدیک آورد تابرای خداوند کهانت کنند. ۳۶ که خداوند امرفرمود که به ایشان داده شود، در روزی که ایشان را از میان بنی‌اسرائیل مسح کرد، این فریضه ابدی در نسلهای ایشان است. ۳۷ این است قانون قربانی سوختنی و هدیه آردی و قربانی گناه و قربانی جرم و قربانی تقدیس و ذبیحه سلامتی، ۳۸ که خداوند به موسی در کوه سینا امر فرموده بود، درروزی که بنی‌اسرائیل را مامور فرمود تاقربانی های خود را نزد خداوند بگذرانند درصحرای سینا.

۸ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «هارون و پسرانش را با او و رختها وروغن مسح و گوساله قربانی گناه و دو قوچ وسبدنان فطیر را بگیر. ۳ و تمامی جماعت را به درخیمه اجتماع جمع کن.» ۴ پس موسی چنانکه خداوند به وی امر فرموده بود به عمل آورد، وجماعت به در خیمه اجتماع جمع شدند. ۵ وموسی به جماعت گفت: «این است آنچه خداوندفرموده است که کرده شود.» ۶ پس موسی هارون و پسرانش را نزدیک آورد، و ایشان را به آب غسل داد. ۷ و پیراهن را بر او پوشانید و کمربند رابر او بست، و او را به ردا ملبس ساخت، و ایفود رابر او گذاشت و زنار ایفود را بر او بسته، آن را بر وی استوار ساخت ۸ و سینه بند را بر او گذاشت واوریم و تمیم را در سینه بند گذارد. ۹ و عمامه را برسرش نهاد، و بر عمامه درپیش آن تنکه زرین، یعنی افسر مقدس را نهاد، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود. ۱۰ و موسی روغن مسح را گرفته، مسکن وآنچه را که در آن بود مسح کرده، آنها را تقدیس نمود. ۱۱ و قدری از آن را بر مذبح هفت مرتبه پاشید، و مذبح و همه اسبابش و حوض و پایه‌اش را مسح کرد، تا آنها را تقدیس نماید. ۱۲ و قدری از روغن مسح را بر سر هارون ریخته، او را مسح کرد تا او را تقدیس نماید. ۱۳ و موسی پسران هارون را نزدیک آورده، بر ایشان پیراهنها راپوشانید و کمربندها را بر ایشان بست و کلاهها رابر ایشان نهاد، چنانکه خداوند موسی را امرفرموده بود. ۱۴ پس گوساله قربانی گناه را آورد، و هارون وپسرانش دستهای خود را بر سر گوساله قربانی گناه نهادند. ۱۵ و آن را ذبح کرد، و موسی خون راگرفته، بر شاخهای مذبح به هر طرف به انگشت خود مالید، و مذبح را طاهر ساخت، و خون را بربنیان مذبح ریخته، آن را تقدیس نمود تا برایش کفاره نماید. ۱۶ و همه پیه را که بر احشا بود وسفیدی جگر و دو گرده و پیه آنها را گرفت، وموسی آنها را بر مذبح سوزانید ۱۷ و گوساله وپوستش و گوشتش و سرگینش را بیرون ازلشکرگاه به آتش سوزانید، چنانکه خداوندموسی را امر فرموده بود. ۱۸ پس قوچ قربانی سوختنی را نزدیک آورد،

و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ نهادند. ۱۹ و آن را ذبح کرد، و موسی خون را به اطراف مذبح پاشید. ۲۰ وقوچ را قطعه قطعه کرد، و موسی سر و قطعه‌ها و چربی را سوزانید. ۲۱ و احشا و پاچه‌ها را به آب شست و موسی تمامی قوچ را بر مذبح سوزانید. ۲۲ پس قوچ دیگر یعنی قوچ تخصیص را نزدیک آورد، و هارون وپسرانش دستهای خود را بر سر قوچ نهادند. ۲۳ وآن را ذبح کرد، و موسی قدری از خونش را گرفته، بر نرمه گوش راست هارون و بر شست دست راست او، و بر شست پای راست او مالید. ۲۴ وپسران هارون را نزدیک آورد، و موسی قدری ازخون را بر نرمه گوش راست ایشان، و بر شست دست راست ایشان، و بر شست پای راست ایشان مالید، و موسی خون را به اطراف مذبح پاشید. ۲۵ و پیه و دنبه و همه پیه را که بر احشاست، وسفیدی جگر و دو گرده و پیه آنها و ران راست راگرفت. ۲۶ و از سبد نان فطیر که به حضور خداوندبود، یک قرص فطیر و یک قرص نان روغنی ویک نازک گرفت، و آنها را بر پیه و بر ران راست نهاد. ۲۷ و همه را بر دست هارون و بر دستهای پسرانش نهاد. و آنها را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجنبانید. ۲۸ و موسی آنها را ازدستهای ایشان گرفته، بر مذبح بالای قربانی سوختنی سوزانید. این هدیه تخصیص برای عطرخوشبو و قربانی آتشین بجهت خداوند بود. ۲۹ وموسی سینه را گرفته، آن را به حضور خداوندبرای هدیه جنبانیدنی جنبانید، و از قوچ تخصیص، این حصه موسی بود چنانکه خداوندموسی را امر فرموده بود. ۳۰ و موسی قدری از روغن مسح و از خونی که بر مذبح بود گرفته، آن را بر هارون و رختهایش و بر پسرانش و رختهای پسرانش با وی پاشید، و هارون و رختهایش و پسرانش و رختهای پسرانش را با وی تقدیس نمود. ۳۱ و موسی هارون و پسرانش را گفت: «گوشت را نزد درخیمه اجتماع بپزید و آن را با نانی که در سبدتخصیص است در آنجا بخورید، چنانکه امرفرموده، گفتم که هارون و پسرانش آن را بخورند. ۳۲ و باقی گوشت و نان را به آتش بسوزانید. ۳۳ واز در خیمه اجتماع هفت روز بیرون مروید تاروزی که ایام تخصیص شما تمام شود، زیرا که در هفت روز شما را تخصیص خواهد کرد. ۳۴ چنانکه امروز کرده شده است، همچنان خداوند امر فرمود که بشود تا برای شما کفاره گردد. ۳۵ پس هفت روز نزد در خیمه اجتماع روزو شب بمانید، و امر خداوند را نگاه دارید مبادابمیرید، زیرا همچنین مامور شده‌ام.» ۳۶ و هارون و پسرانش همه کارهایی را که خداوند به‌دست موسی‌امر فرموده بود بجا آوردند.

۹ و واقع شد که در روز هشتم، موسی هارون و پسرانش و مشایخ اسرائیل را خواند. ۲ وهارون را گفت: «گوساله‌ای نرینه برای قربانی گناه، و قوچی بجهت قربانی سوختنی، هر دو رابی عیب بگیر، و به حضور خداوند بگذران. ۳ وبنی‌اسرائیل را خطاب کرده، بگو: بزغاله نرینه برای قربانی گناه، و گوساله و بره‌ای هر دو یک ساله و بی‌عیب برای قربانی سوختنی بگیرید. ۴ وگاوی و قوچی برای ذبیحه سلامتی، تا به حضورخداوند ذبح شود، و هدیه آردی سرشته شده به روغن را، زیرا که امروز خداوند بر شما ظاهر خواهد شد.» ۵ پس آنچه را که موسی‌امر فرموده بود پیش خیمه اجتماع آوردند. و تمامی جماعت نزدیک شده، به حضور خداوندایستادند. ۶ و موسی گفت: «این است کاری که خداوند امر فرموده است که بکنید، و جلال خداوند بر شما ظاهر خواهد شد.» ۷ و موسی هارون را گفت: «نزدیک مذبح بیا و قربانی گناه خود و قربانی سوختنی خود را بگذران، و برای خود و برای قوم کفاره کن، و قربانی قوم را بگذران و بجهت ایشان کفاره کن، چنانکه خداوند امرفرموده است.» ۸ و هارون به مذبح نزدیک آمده، گوساله قربانی گناه را که برای خودش بود ذبح کرد. ۹ وپسران هارون خون را نزد او آوردند و انگشت خود را به خون فرو برده، آن را بر شاخهای مذبح مالید و خون را بر بنیان مذبح ریخت. ۱۰ و پیه وگرده‌ها و سفیدی جگر از قربانی گناه را بر مذبح سوزانید، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود. ۱۱ و گوشت و پوست را بیرون لشکرگاه به آتش سوزانید. ۱۲ و قربانی سوختنی را ذبح کرد، و پسران هارون خون را به او سپردند، و آن را به اطراف مذبح پاشید. ۱۳ و قربانی را به قطعه هایش و سرش به او سپردند، و آن را بر مذبح سوزانید. ۱۴ و احشا و پاچه‌ها را شست و آنها را بر قربانی سوختنی بر مذبح سوزانید. ۱۵ و قربانی قوم رانزدیک آورد، و بز قربانی گناه را که برای قوم بودگرفته، آن را ذبح کرد و آن را مثل اولین برای گناه گذرانید. ۱۶ و قربانی سوختنی را نزدیک آورده، آن را به حسب قانون گذرانید. ۱۷ و هدیه آردی رانزدیک آورده، مشتی از آن برداشت، و آن را علاوه بر قربانی سوختنی صبح بر مذبح سوزانید. ۱۸ و گاو و قوچ ذبیحه سلامتی را که برای قوم بودذبح کرد، و پسران هارون خون را به او سپردند وآن را به اطراف مذبح پاشید. ۱۹ و پیه گاو و دنبه قوچ و آنچه احشا را می‌پوشاند و گرده‌ها وسفیدی جگر را. ۲۰ و پیه را بر سینه‌ها نهادند، وپیه را بر مذبح سوزانید. ۲۱ و هارون سینه‌ها و ران راست را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوندجنبانید، چنانکه موسی‌امر فرموده بود. ۲۲ پس هارون دستهای خود را به سوی قوم برافراشته، ایشان را برکت داد، و از گذرانیدن قربانی گناه وقربانی سوختنی و ذبایح سلامتی بزیر آمد. ۲۳ وموسی و هارون به خیمه اجتماع داخل شدند، وبیرون آمده، قوم را برکت دادند و جلال خداوندبر جمیع قوم ظاهر شد. ۲۴ و آتش از حضورخداوند بیرون آمده، قربانی سوختنی و پیه را برمذبح بلعید، و چون تمامی قوم این را دیدند، صدای بلند کرده، به روی درافتادند.

۱۰ و ناداب و ابیهو پسران هارون، هر یکی مجمره خود را گرفته، آتش بر آنهانهادند. و بخور بر آن گذارده، آتش غریبی که ایشان را نفرموده بود، به حضور خداوند نزدیک آوردند. ۲ و آتش از حضور خداوند به در شده، ایشان را بلعید، و به حضور خداوند مردند. ۳ پس موسی به هارون گفت: «این است آنچه خداوندفرموده، و گفته است که از آنانی که به من نزدیک آیند تقدیس کرده خواهم شد، و در نظر تمامی قوم جلال خواهم یافت.» پس هارون خاموش شد. ۴ و موسی میشائیل و الصافان، پسران عزیئیل عموی هارون را خوانده، به ایشان گفت: «نزدیک آمده، برادران خود را از پیش قدس بیرون لشکرگاه ببرید.» ۵ پس نزدیک آمده، ایشان را درپیراهنهای ایشان بیرون لشکرگاه بردند، چنانکه موسی گفته بود. ۶

و موسی هارون وپسرانش العازار و ایتامار را گفت: «مویهای سرخود را
باز مکنید و گریبان خود را چاک مزنیدمبادا بمیرید. و غضب بر تمامی
جماعت بشود. اما برادران شما یعنی تمام خاندان اسرائیل بجهت آتشی
که خداوند افروخته است ماتم خواهند کرد. ۷ و از در خیمه اجتماع
بیرون مروید مبادا بمیرید، زیرا روغن مسح خداوند برشماست.» پس به
حسب آنچه موسی گفت، کردند. ۸ و خداوند هارون را خطاب کرده،
گفت: ۹ «توو پسرانت با تو چون به خیمه اجتماع داخل شوید شراب و
مسکری منوشید مبادا بمیرید. این است فریضه ابدی در نسلهای شما. ۱۰
و تا درمیان مقدس و غیرمقدس و نجس و طاهر تمیزدهید، ۱۱ و تا به
بنی‌اسرائیل همه فرایضی را که خداوند به‌دست موسی برای ایشان گفته
است، تعلیم دهید.» ۱۲ و موسی به هارون و پسرانش العازار و ایتامار که
باقی بودند گفت: «هدیه آردی که از هدایای آتشین خداوند مانده است
بگیرید، و آن را بی‌خمیرمایه نزد مذبح بخورید زیراقدس اقداس است. ۱۳ و
آن را در مکان مقدس بخورید زیرا که از هدایای آتشین خداوند این حصه
تو و حصه پسران توست چنانکه مامورشده‌ام. ۱۴ و سینه جنبانیدنی و ران
افراشتنی را تو و پسرانت و دخترانت با تو در جای پاک بخورید، زیرا اینها از
ذبایح سلامتی بنی‌اسرائیل برای حصه تو و حصه پسرانت داده شده است.
۱۵ ران افراشتنی و سینه جنبانیدنی را با هدایای آتشین پیه بیاورند، تا هدیه
جنبانیدنی به حضور خداوندجنبانیده شود، و از آن تو و از آن پسرانت
خواهدبود، به فریضه ابدی چنانکه خداوند امر فرموده است.» ۱۶ و موسی
بز قربانی گناه را طلبید و اینک سوخته شده بود، پس بر العازار و ایتامار
پسران هارون که باقی بودند خشم نموده، گفت: ۱۷ «چراقربانی گناه را در
مکان مقدس نخوردید؟ زیرا که آن قدس اقداس است، و به شما داده
شده بود تاگناه جماعت را برداشته، برای ایشان به حضورخداوند کفاره
کنید. ۱۸ اینک خون آن به اندرون قدس آورده نشد، البته می‌بایست آن را
در قدس خورده باشید، چنانکه امر کرده بودم.» ۱۹ هارون به موسی
گفت: «اینک امروز قربانی گناه خود وقربانی سوختنی خود را به حضور
خداوندگذرانیدند، و چنین چیزها بر من واقع شده است، پس اگر امروز
قربانی گناه را می‌خوردم آیا منظورنظر خداوند می‌شد؟» ۲۰ چون موسی این
راشنید، در نظرش پسند آمد.

۱۱ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، به ایشان گفت: ۲
«بنی‌اسرائیل راخطاب کرده، بگویید: اینها حیواناتی هستند که می‌باید
بخورید، از همه بهایمی که بر روی زمین‌اند. ۳ هر شکافته سم که شکاف
تمام دارد ونشخوار کننده‌ای از بهایم، آن را بخورید. ۴ اما ازنشخوارکنندگان
و شکافتگان سم اینها رامخورید، یعنی شتر، زیرا نشخوار می‌کند لیکن
شکافته سم نیست، آن برای شما نجس است. ۵ وونک، زیرا نشخوار
می‌کند اما شکافته سم نیست، این برای شما نجس است. ۶ و خرگوش،
زیرانشخوار می‌کند ولی شکافته سم نیست، این برای شما نجس است. ۷
و خوک، زیرا شکافته سم است و شکاف تمام دارد لیکن نشخوار نمی
کند، این برای شما نجس است. ۸ از گوشت آنهامخورید و لاش آنها را
لمس مکنید، اینها برای شما نجس‌اند. ۹ از همه آنچه در آب است اینها
رابخورید، هرچه پر و فلس دارد در آب خواه دردریا خواه در نهرها، آنها را
بخورید. ۱۰ و هرچه پر و فلس ندارد در دریا یا در نهرها، از همه حشرات
آب و همه جانورانی که در آب می‌باشند، اینها نزد شما مکروه باشند. ۱۱
البته نزدشما مکروه‌اند، از گوشت آنها مخورید و لاشهای آنها را مکروه
دارید. ۱۲ هرچه در آبها پر و فلس ندارد نزد شما مکروه خواهد بود. ۱۳
و از مرغان اینها را مکروه دارید، خورده نشوند، زیرامکروه‌اند، عقاب و
استخوان خوار و نسربحر. ۱۴ وکرکس و لاشخوار به اجناس آن. ۱۵ و
غراب به اجناس آن. ۱۶ و شترمرغ و جغد و مرغ دریایی وباز به اجناس آن.
۱۷ و بوم و غواص و بوتیمار. ۱۸ و قاز و مرغ سقا و رخم. ۱۹ و لقلق و
کلنگ به اجناس آن و هدهد و شپیره. ۲۰ و همه حشرات بالدار که بر
چهارپا می‌روند برای شما مکروه‌اند. ۲۱ لیکن اینها را بخورید از همه
حشرات بالدار که بر چهار پا می‌روند، هر کدام که بر پایهای خودساقها
برای جستن بر زمین دارند. ۲۲ از آن قسم اینها را بخورید. ملخ به اجناس
آن و دبا به اجناس آن و حرجوان به اجناس آن و حدب به اجناس آن. ۲۳
و سایر حشرات بالدار که چهار پا دارندبرای شما مکروه‌اند. ۲۴ از آنها
نجس می‌شوید، هرکه لاش آنها را لمس کند تا شام نجس باشد. ۲۵ و
هرکه چیزی از لاش آنها را بردارد، رخت خود را بشوید و تا شام نجس
باشد. ۲۶ و هربهیمه‌ای که شکافته سم باشد لیکن شکاف تمام ندارد و
نشخوار نکند اینها برای شما نجسند، وهرکه آنها را لمس کند نجس است.
۲۷ و هرچه برکف پا رود از همه جانورانی که بر چهار پامی روند، اینها
برای شما نجس‌اند، هرکه لاش آنها را لمس کند تا شام نجس باشد. ۲۸ و
هرکه لاش آنها را بردارد، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. اینها
برای شما نجس‌اند. ۲۹ «و از حشراتی که بر زمین می‌خزند اینهابرای شما
نجس‌اند: موش کور و موش وسوسمار به اجناس آن، ۳۰ و دله و ورل و
چلپاسه و کرباسه و بوقلمون. ۳۱ از جمیع حشرات اینهابرای شما نجس‌اند:
هرکه لاش آنها را لمس کندتا شام نجس باشد، ۳۲ و بر هر چیزی که یکی
ازاینها بعد از موتش بیفتد نجس باشد، خواه هرظرف چوبی، خواه رخت،
خواه چرم، خواه جوال؛ هر ظرفی که در آن کار کرده شود در آب گذاشته
شود و تا شام نجس باشد، پس طاهرخواهد بود. ۳۳ و هر ظرف سفالین که
یکی از اینهادر آن بیفتد آنچه در آن است نجس باشد و آن رابشکنید. ۳۴
هر خوراک در آن که خورده شود، اگرآب بر آن ریخته شد نجس باشد، و
هر مشروبی که آشامیده شود که در چنین ظرف است نجس باشد. ۳۵ و
بر هر چیزی که پاره‌ای از لاش آنهابیفتد نجس باشد، خواه تنور، خواه
اجاق، شکسته شود؛ اینها نجس‌اند و نزد شما نجس خواهند بود. ۳۶ و
چشمه و حوض که مجمع آب باشد طاهر است لیکن هرکه لاش آنها را
لمس کند نجس خواهد بود. ۳۷ و اگر پاره‌ای از لاش آنها بر تخم کاشتنی
که باید کاشته شود بیفتدطاهر است. ۳۸ لیکن اگر آب بر تخم ریخته شود
وپاره‌ای از لاش آنها بر آن بیفتد، این برای شمانجس باشد. ۳۹ و اگر یکی
از بهایمی که برای شماخوردنی است بمیرد، هرکه لاش آن را لمس کندتا
شام نجس باشد. ۴۰ و هرکه لاش آن را بخوردرخت خود را بشوید و تا شام

نجس باشد. و هرکه لاش آن را بردارد، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. ۴۱ «و هر حشراتی که بر زمین می‌خزد مکروه است؛ خورده نشود. ۴۲ و هرچه بر شکم راه رودو هرچه بر چهارپا راه رود و هرچه پایهای زیاده دارد، یعنی همه حشراتی که بر زمین می‌خزند، آنها را مخورید زیرا که مکروه‌اند. ۴۳ خویشتن رابه هر حشراتی که می‌خزد مکروه مسازید، و خودرا به آنها نجس مسازید، مبادا از آنها ناپاک شوید. ۴۴ زیرا من یهوه خدای شما هستم، پس خود را تقدیس نمایید و مقدس باشید، زیرا من قدوس هستم پس خویشتن را به همه حشراتی که بر زمین می‌خزند نجس مسازید. ۴۵ زیرا من یهوه هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم، پس مقدس باشید زیرامن قدوس هستم. ۴۶ این است قانون بهایم ومرغان و هر حیوانی که در آبها حرکت می‌کندو هر حیوانی که بر زمین می‌خزد. ۴۷ تا در میان نجس و طاهر و در میان حیواناتی که خورده شوند و حیواناتی که خورده نشوند امتیازبشود.»

۱۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، بگو: چون زنی آبستن شده، پسر نرینه‌ای بزاید، آنگاه هفت روز نجس باشد، موافق ایام طمث حیضش نجس باشد. ۳ و در روز هشتم گوشت غلفه اومختون شود. ۴ و سی و سه روز در خون تطهیرخود بماند، و هیچ‌چیز مقدس را لمس ننماید، وبه مکان مقدس داخل نشود، تا ایام طهرش تمام شود. ۵ و اگر دختری بزاید، دو هفته برحسب مدت طمث خود نجس باشد، و شصت و شش روز در خون تطهیر خود بماند. ۶ و چون ایام طهرش برای پسر یا دختر تمام شود، بره‌ای یک ساله برای قربانی سوختنی و جوجه کبوتر یافاخته‌ای برای قربانی گناه به در خیمه اجتماع نزدکاهن بیاورد. ۷ و او آن را به حضور خداوندخواهد گذرانید، و برایش کفاره خواهد کرد، تا ازچشمه خون خود طاهر شود. این است قانون آن که بزاید، خواه پسر خواه دختر. ۸ و اگر دست اوبه قیمت بره نرسد، آنگاه دو فاخته یا دو جوجه کبوتر بگیرد، یکی برای قربانی سوختنی ودیگری برای قربانی گناه. و کاهن برای وی کفاره خواهد کرد، و طاهر خواهد شد.»

۱۳ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۲ «چون شخصی را درپوست بدنش آماس یا قوبا یا لکه‌ای براق بشود، وآن در پوست بدنش مانند بلای برص باشد، پس او را نزد هارون کاهن یا نزد یکی از پسرانش که کهنه باشند بیاورند. ۳ و کاهن آن بلا را که درپوست بدنش باشد ملاحظه نماید. اگر مو در بلاسفید گردیده است، و نمایش بلا از پوست بدنش گودتر باشد، بلای برص است، پس کاهن او راببیند و حکم به نجاست او بدهد. ۴ و اگر آن لکه براق در پوست بدنش سفید باشد، و از پوست گودتر ننماید، و موی آن سفید نگردیده، آنگاه کاهن آن مبتلا را هفت روز نگاه دارد. ۵ و روزهفتم کاهن او را ملاحظه نماید، و اگر آن بلا درنظرش ایستاده باشد، و بلا در پوست پهن نشده، پس کاهن او را هفت روز دیگر نگاه دارد. ۶ و درروز هفتم کاهن او را باز ملاحظه کند، و اگر بلا کم رنگ شده، و در پوست پهن نگشته است، کاهن حکم به طهارتش بدهد. آن قوبا است. رخت خودرا بشوید و طاهر باشد. ۷ و اگر قوبا در پوست پهن شود بعد از آن که خود را به کاهن برای تطهیرنمود، پس بار دیگر خود را به کاهن بنماید. ۸ وکاهن ملاحظه نماید، و هرگاه قوبا در پوست پهن شده باشد، حکم به نجاست او بدهد. این برص است. ۹ و چون بلای برص در کسی باشد او را نزدکاهن بیاورند. ۱۰ و کاهن ملاحظه نماید اگر آماس سفید در پوست باشد، و موی را سفید کرده، وگوشت خام زنده در آماس باشد، ۱۱ این درپوست بدنش برص مزمن است. کاهن به نجاستش حکم دهد و او را نگاه ندارد زیرا که نجس است. ۱۲ و اگر برص در پوست بسیار پهن شده باشد وبرص، تمامی پوست آن مبتلا را از سر تا پا هرجایی که کاهن بنگرد، پوشانیده باشد، ۱۳ پس کاهن ملاحظه نماید اگر برص تمام بدن را فروگرفته است، به تطهیر آن مبتلا حکم دهد. چونکه همه بدنش سفید شده است، طاهر است. ۱۴ لیکن هر وقتی که گوشت زنده در او ظاهر شود، نجس خواهد بود. ۱۵ و کاهن گوشت زنده را ببیند وحکم به نجاست او بدهد. این گوشت زنده نجس است زیرا که برص است. ۱۶ و اگر گوشت زنده به سفیدی برگردد نزد کاهن بیاید. ۱۷ و کاهن او راملاحظه کند و اگر آن بلا به سفیدی مبدل شده است، پس کاهن به طهارت آن مبتلا حکم دهدزیرا طاهر است. ۱۸ «و گوشتی که در پوست آن دمل باشد وشفا یابد، ۱۹ و در جای دمل آماس سفید یا لکه براق سفید مایل به‌سرخی پدید آید، آن را به کاهن بنماید. ۲۰ و کاهن آن را ملاحظه نماید و اگراز پوست گودتر بنماید و موی آن سفید شده، پس کاهن به نجاست او حکم دهد. این بلای برص است که از دمل درآمده است. ۲۱ و اگر کاهن آن راببیند و اینک موی سفید در آن نباشد و گودتر ازپوست هم نباشد و کم رنگ باشد، پس کاهن او راهفت روز نگاه دارد. ۲۲ و اگر در پوست پهن شده، کاهن به نجاست او حکم دهد. این بلا می‌باشد. ۲۳ و اگر آن لکه براق در جای خود مانده، پهن نشده باشد، این گری دمل است. پس کاهن به طهارت وی حکم دهد. ۲۴ یا گوشتی که درپوست آن داغ آتش باشد و از گوشت زنده آن داغ، لکه براق سفید مایل به‌سرخی یا سفید پدیدآید، ۲۵ پس کاهن آن را ملاحظه نماید. اگر مو درلکه براق سفید گردیده، و گودتر از پوست بنمایداین برص است که از داغ درآمده است. پس کاهن به نجاست او حکم دهد زیرا بلای برص است. ۲۶ و اگر کاهن آن را ملاحظه نماید و اینک در لکه براق موی سفید نباشد و گودتر از پوست نباشد وکم رنگ باشد، کاهن او را هفت روز نگه دارد. ۲۷ و در روز هفتم کاهن او را ملاحظه نماید. اگر درپوست پهن شده، کاهن به نجاست وی حکم دهد. این بلای برص است. ۲۸ و اگر لکه براق در جای خود مانده، در پوست پهن نشده باشد و کم رنگ باشد، این آماس داغ است. پس کاهن به طهارت وی حکم دهد. این گری داغ است. ۲۹ «و چون مرد یا زن، بلایی در سر یا در زنخ داشته باشد، ۳۰ کاهن آن بلا را ملاحظه نماید. اگرگودتر از پوست بنماید و موی زرد باریک در آن باشد، پس کاهن به نجاست او حکم دهد. این سعفه یعنی برص سر یا زنخ است. ۳۱ و چون کاهن بلای سعفه را ببیند، اگر گودتر از پوست ننماید و

موی سیاه در آن نباشد، پس کاهن آن مبتلای سعفه را هفت روز نگاه دارد. ۳۲ و در روزهفتم کاهن آن بلا را ملاحظه نماید. اگر سعفه پهن نشده، و موی زرد در آن نباشد و سعفه گودتر ازپوست ننماید، ۳۳ آنگاه موی خود را بتراشد لیکن سعفه را نتراشد و کاهن آن مبتلای سعفه را بازهفت روز نگاه دارد. ۳۴ و در روز هفتم کاهن سعفه را ملاحظه نماید. اگر سعفه در پوست پهن نشده، و از پوست گودتر ننماید، پس کاهن حکم به طهارت وی دهد و او رخت خود را بشوید وطاهر باشد. ۳۵ لیکن اگر بعد از حکم به طهارتش سعفه در پوست پهن شود، ۳۶ پس کاهن او راملاحظه نماید. اگر سعفه در پوست پهن شده باشد، کاهن موی زرد را نجوید، او نجس است. ۳۷ اما اگر در نظرش سعفه ایستاده باشد، و موی سیاه از آن درآمده، پس سعفه شفا یافته است. اوطاهر است و کاهن حکم به طهارت وی بدهد. ۳۸ «و چون مرد یا زن در پوست بدن خودلکه های براق یعنی لکه های براق سفید داشته باشد، ۳۹ کاهن ملاحظه نماید. اگر لکه‌ها در پوست بدن ایشان کم رنگ و سفید باشد، این بهق است که از پوست درآمده. او طاهر است. ۴۰ وکسی‌که موی سر او ریخته باشد، او اقرع است، وطاهر می‌باشد. ۴۱ و کسی‌که موی سر او از طرف پیشانی ریخته باشد، او اصلع است، و طاهرمی باشد. ۴۲ و اگر در سر کل او یا پیشانی کل اوسفید مایل به‌سرخی باشد، آن برص است که ازسر کل او یا پیشانی کل او درآمده است. ۴۳ پس کاهن او را ملاحظه کند. اگر آماس آن بلا در سرکل او یا پیشانی کل او سفید مایل به‌سرخی، مانندبرص در پوست بدن باشد، ۴۴ او مبروص است، ونجس می‌باشد. کاهن البته حکم به نجاست وی بدهد. بلای وی در سرش است. ۴۵ و اما مبروص که این بلا را دارد، گریبان او چاک شده، و موی سراو گشاده، و شاربهای او پوشیده شود، و ندا کندنجس نجس. ۴۶ و همه روزهایی که بلا دارد، البته نجس خواهد بود، و تنها بماند و مسکن او بیرون لشکرگاه باشد. ۴۷ «و رختی که بلای برص داشته باشد، خواه رخت پشمین خواه رخت پنبه‌ای، ۴۸ خواه در تارو خواه در پود، چه از پشم و چه از پنبه و چه ازچرم، یا از هر چیزی که از چرم ساخته شود، ۴۹ اگر آن بلا مایل به سبزی یا به‌سرخی باشد، دررخت یا در چرم، خواه در تار خواه در پود یا درهر ظرف چرمی، این بلای برص است. به کاهن نشان داده شود. ۵۰ و کاهن آن بلا را ملاحظه نماید و آن چیزی را که بلا دارد هفت روز نگاه دارد. ۵۱ و آن چیزی را که بلا دارد، در روز هفتم ملاحظه کند. اگر آن بلا در رخت پهن شده باشد، خواه در تار خواه در پود، یا در چرم در هر کاری که چرم برای آن استعمال می‌شود، این برص مفسد است و آن چیز نجس می‌باشد. ۵۲ پس آن رخت را بسوزاند، چه تار و چه پود، خواه در پشم خواه در پنبه، یا در هر ظرف چرمی که بلا در آن باشد، زیرا برص مفسد است. به آتش سوخته شود. ۵۳ اما چون کاهن آن را ملاحظه کند، اگر بلادر رخت، خواه در تار خواه در پود، یا در هرظرف چرمی پهن نشده باشد، ۵۴ پس کاهن امرفرماید تا آنچه را که بلا دارد بشویند، و آن راهفت روز دیگر نگاه دارد. ۵۵ و بعد از شستن آن چیز که بلا دارد کاهن ملاحظه نماید. اگر رنگ آن بلا تبدیل نشده، هرچند بلا هم پهن نشده باشد، این نجس است. آن را به آتش بسوزان. این خوره است، خواه فرسودگی آن در درون باشد یا دربیرون. ۵۶ و چون کاهن ملاحظه نماید، اگر بلا بعداز شستن آن کم رنگ شده باشد، پس آن را ازرخت یا از چرم خواه از تار خواه از پود، پاره کند. ۵۷ و اگر باز در آن رخت خواه در تار خواه در پود، یا در هر ظرف چرمی ظاهر شود، این برآمدن برص است. آنچه را که بلا دارد به آتش بسوزان. ۵۸ و آن رخت خواه تار و خواه پود، یا هر ظرف چرمی را که شسته‌ای و بلا از آن رفع شده باشد، دوباره شسته شود و طاهر خواهد بود.» ۵۹ این است قانون بلای برص در رخت پشمین یا پنبه‌ای خواه در تار خواه در پود، یا در هر ظرف چرمی برای حکم به طهارت یا نجاست آن.

۱۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «این است قانون مبروص: در روزتطهیرش نزد کاهن آورده شود. ۳ و کاهن بیرون لشکرگاه برود و کاهن ملاحظه کند. اگر بلای برص از مبروص رفع شده باشد، ۴ کاهن حکم بدهد که برای آن کسی‌که باید تطهیر شود، دوگنجشک زنده طاهر، و چوب ارز و قرمز و زوفابگیرند. ۵ و کاهن امر کند که یک گنجشک را درظرف سفالین بر بالای آب روان بکشند. ۶ و اماگنجشک زنده را با چوب ارز و قرمز و زوفا بگیردو آنها را با گنجشک زنده به خون گنجشکی که برآب روان کشته شده، فرو برد. ۷ و بر کسی‌که ازبرص باید تطهیر شود هفت مرتبه بپاشد، و حکم به طهارتش بدهد. و گنجشک زنده را به سوی صحرا رها کند. ۸ و آن کس که باید تطهیر شودرخت خود را بشوید، و تمامی موی خود رابتراشد، و به آب غسل کند، و طاهر خواهد شد. وبعد از آن به لشکرگاه داخل شود، لیکن تا هفت روز بیرون خیمه خود بماند. ۹ و در روز هفتم تمامی موی خود را بتراشد از سر و ریش وآبروی خود، یعنی تمامی موی خود را بتراشد ورخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد. پس طاهر خواهد بود. ۱۰ «و در روز هشتم دو بره نرینه بی‌عیب، ویک بره ماده‌یک ساله بی‌عیب، و سه عشر آرد نرم سرشته شده به روغن، برای هدیه آردی، و یک لج روغن بگیرد. ۱۱ و آن کاهن که او را تطهیر می‌کند، آن کس را که باید تطهیر شود، با این چیزها به حضور خداوند نزد در خیمه اجتماع حاضر کند. ۱۲ و کاهن یکی از بره های نرینه را گرفته، آن را باآن لج روغن برای قربانی جرم بگذراند. و آنها رابرای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجنباند. ۱۳ و بره را در جایی که قربانی گناه و قربانی سوختنی را ذبح می‌کنند، در مکان مقدس ذبح کند، زیرا قربانی جرم مثل قربانی گناه از آن کاهن است. این قدس اقداس است. ۱۴ و کاهن از خون قربانی جرم بگیرد، و کاهن آن را بر نرمه گوش راست کسی‌که باید تطهیر شود، و بر شست دست راست و بر شست پای راست وی بمالد. ۱۵ وکاهن قدری از لج روغن گرفته، آن را در کف دست چپ خود بریزد. ۱۶ و کاهن انگشت راست خود را به روغنی که در کف چپ خود دارد فروبرد، و هفت مرتبه روغن را به حضور خداوندبپاشد. ۱۷ و کاهن از باقی روغن که در کف وی است بر نرمه گوش راست و بر شست دست راست و بر شست پای راست آن کس که بایدتطهیر شود،

بالای خون قربانی جرم بمالد. ۱۸ وبقیه روغن را که در کف کاهن است
بر سر آن کس که باید تطهیر شود بمالد و کاهن برای وی به حضور
خداوند کفاره خواهد نمود. ۱۹ و کاهن قربانی گناه را بگذراند، و برای آن
کس که بایدتطهیر شود نجاست او را کفاره نماید. و بعد از آن قربانی
سوختنی را ذبح کند. ۲۰ و کاهن قربانی سوختنی و هدیه آردی را بر مذبح
بگذراند، وبرای وی کفاره خواهد کرد، و طاهر خواهد بود. ۲۱ و اگر او
فقیر باشد و دستش به اینها نرسد، پس یک بره نرینه برای قربانی جرم تا
جنبانیده شود وبرای وی کفاره کند، بگیرد و یک عشر از آرد نرم سرشته
شده به روغن برای هدیه آردی و یک لج روغن، ۲۲ و دو فاخته یا دو
جوجه کبوتر، آنچه دستش به آن برسد، و یکی قربانی گناه و دیگری قربانی
سوختنی بشود. ۲۳ «و در روز هشتم آنها را نزد کاهن به درخیمه اجتماع
برای طهارت خود به حضور خداوند بیاورد. ۲۴ و کاهن بره قربانی جرم و
لج روغن را بگیرد و کاهن آنها را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند
بجنباند. ۲۵ وقربانی جرم را ذبح نماید و کاهن از خون قربانی جرم گرفته،
بر نرمه گوش راست و شست دست راست و شست پای راست کسی‌که
تطهیرمی شود بمالد. ۲۶ و کاهن قدری از روغن را به کف دست چپ
خود بریزد. ۲۷ و کاهن از روغنی که دردست چپ خود دارد، به انگشت
راست خودهفت مرتبه به حضور خداوند بپاشد. ۲۸ و کاهن ازروغنی که
در دست دارد بر نرمه گوش راست و برشست دست راست و بر شست
پای راست کسی‌که تطهیر می‌شود، بر جای خون قربانی جرم بمالد. ۲۹ و
بقیه روغنی که در دست کاهن است آن را بر سر کسی‌که تطهیر می‌شود
بمالد تا برای وی به حضور خداوند کفاره کند. ۳۰ و یکی از دوفاخته یا از
دو جوجه کبوتر را از آنچه دستش به آن رسیده باشد بگذراند. ۳۱ یعنی
هرآنچه دست وی به آن برسد، یکی را برای قربانی گناه ودیگری را برای
قربانی سوختنی با هدیه آردی. وکاهن برای کسی‌که تطهیر می‌شود به
حضورخداوند کفاره خواهد کرد.» ۳۲ این است قانون کسی‌که بلای برص
دارد، و دست وی به تطهیرخود نمی رسد. ۳۳ و خداوند موسی و هارون را
خطاب کرده، گفت: ۳۴ «چون به زمین کنعان که من آن را به شمابه
ملکیت می‌دهم داخل شوید، و بلای برص رادر خانه‌ای از زمین ملک شما
عارض گردانم، ۳۵ آنگاه صاحب‌خانه آمده، کاهن را اطلاع داده، بگوید
که مرا به نظر می‌آید که مثل بلا در خانه است. ۳۶ و کاهن امر فرماید تا
قبل از داخل شدن کاهن برای دیدن بلا، خانه را خالی کنند، مباداآنچه در
خانه است نجس شود، و بعد از آن کاهن برای دیدن خانه داخل شود،
۳۷ و بلا را ملاحظه نماید. اگر بلا در دیوارهای خانه از خطهای مایل به
سبزی یا سرخی باشد، و از سطح دیوار گودتربنماید، ۳۸ پس کاهن از خانه
نزد در بیرون رود وخانه را هفت روز ببندد. ۳۹ و در روز هفتم کاهن باز
بیاید و ملاحظه نماید اگر بلا در دیوارهای خانه پهن شده باشد، ۴۰ آنگاه
کاهن امر فرماید تاسنگهایی را که بلا در آنهاست کنده، آنها را به‌جای
ناپاک بیرون شهر بیندازند. ۴۱ و اندرون خانه را از هر طرف بتراشند و
خاکی را که تراشیده باشند به‌جای ناپاک بیرون شهر بریزند. ۴۲ وسنگهای
دیگر گرفته، به‌جای آن سنگها بگذارندو خاک دیگر گرفته، خانه را اندود
کنند. ۴۳ و اگربلا برگردد و بعد از کندن سنگها و تراشیدن واندود کردن
خانه باز در خانه بروز کند، ۴۴ پس کاهن بیاید و ملاحظه نماید. اگر بلا
در خانه پهن شده باشد این برص مفسد در خانه است و آن نجس است.
۴۵ پس خانه را خراب کند باسنگهایش و چوبش و تمامی خاک خانه و
به‌جای ناپاک بیرون شهر بیندازند. ۴۶ و هرکه داخل خانه شود در تمام
روزهایی که بسته باشد تا شام نجس خواهد بود. ۴۷ و هرکه در خانه
بخوابدرخت خود را بشوید و هرکه در خانه چیزی خورد، رخت خود را
بشوید. ۴۸ و چون کاهن بیاید و ملاحظه نماید اگر بعد از اندود کردن
خانه بلا در خانه پهن نشده باشد، پس کاهن حکم به طهارت خانه
بدهد، زیرا بلا رفع شده است. ۴۹ وبرای تطهیر خانه دو گنجشک و چوب
ارز و قرمزو زوفا بگیرد. ۵۰ و یک گنجشک را در ظرف سفالین بر آب روان
ذبح نماید، ۵۱ و چوب ارز وزوفا و قرمز و گنجشک زنده را گرفته، آنها را
به خون گنجشک ذبح شده و آب روان فرو برد، وهفت مرتبه بر خانه
بپاشد. ۵۲ و خانه را به خون گنجشک و به آب روان و به گنجشک زنده
و به چوب ارز و زوفا و قرمز تطهیر نماید. ۵۳ وگنجشک زنده را بیرون شهر
به سوی صحرا رهاکند، و خانه را کفاره نماید و طاهر خواهد بود.» ۵۴
این است قانون، برای هر بلای برص و برای سعفه، ۵۵ و برای برص رخت
و خانه، ۵۶ و برای آماس و قوبا و لکه براق. ۵۷ و برای تعلیم دادن که چه
وقت نجس می‌باشد و چه وقت طاهر. این قانون برص است.

۱۵ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی‌اسرائیل
را خطاب کرده، به ایشان بگویید: مردی که جریان از بدن خود دارد او
به‌سبب جریانش نجس است. ۳ واین است نجاستش، به‌سبب جریان او،
خواه جریانش از گوشتش روان باشد خواه جریانش ازگوشتش بسته باشد.
این نجاست اوست. ۴ هربستری که صاحب جریان بر آن بخوابد نجس
است، و هرچه بر آن بنشیند نجس است. ۵ و هرکه بستر او را لمس
نماید، رخت خود را بشوید، وبه آب غسل کند، و تا شام نجس باشد. ۶
و هرکه بنشیند بر هرچه صاحب جریان بر آن نشسته بود، رخت خود را
بشوید و به آب غسل کند، وتا شام نجس باشد. ۷ و هرکه بدن صاحب
جریان رالمس کند رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس
باشد. ۸ و اگر صاحب جریان، بر شخص طاهر آب دهن اندازد، آن کس
رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند، و تا شام نجس باشد. ۹ و هر
زینی که صاحب جریان بر آن سوارشود، نجس باشد. ۱۰ و هرکه چیزی را
که زیر اوبوده باشد لمس نماید تا شام نجس بوده، و هرکه این چیزها را
بردارد، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد.
۱۱ و هر کسی را که صاحب جریان لمس نماید، و دست خود رابه آب
نشسته باشد، رخت خود را بشوید، وبه آب غسل کند و تا شام نجس
باشد. ۱۲ و ظرف سفالین که صاحب جریان آن را لمس نماید، شکسته
شود، و هر ظرف چوبین به آب شسته شود. ۱۳ و چون صاحب جریان از
جریان خودطاهر شده باشد، آنگاه هفت روز برای تطهیرخود بشمارد، و
رخت خود را بشوید و بدن خودرا به آب غسل دهد و طاهر باشد. ۱۴ و

در روزهشتم دو فاخته یا دو جوجه کبوتر بگیرد، و به حضور خداوند به در خیمه اجتماع آمده، آنها رابه کاهن بدهد. ۱۵ و کاهن آنها را بگذراند، یکی برای قربانی گناه و دیگری برای قربانی سوختنی. و کاهن برای وی به حضور خداوند جریانش راکفاره خواهد کرد. ۱۶ و چون منی از کسی درآیدتمامی بدن خود را به آب غسل دهد، وتا شام نجس باشد. ۱۷ و هر رخت و هر چرمی که منی برآن باشد به آب شسته شود، و تا شام نجس باشد. ۱۸ و هر زنی که مرد با او بخوابد و انزال کند، به آب غسل کنند و تا شام نجس باشند. ۱۹ «و اگر زنی جریان دارد، و جریانی که دربدنش است خون باشد، هفت روز در حیض خودبماند. و هرکه او را لمس نماید، تا شام نجس باشد. ۲۰ و بر هر چیزی که در حیض خود بخوابدنجس باشد، و بر هر چیزی که بنشیند نجس باشد. ۲۱ و هرکه بستر او را لمس کند، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ۲۲ و هرکه چیزی را که او بر آن نشسته بود لمس نماید رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند، وتا شام نجس باشد. ۲۳ و اگر آن بر بستر باشد یا برهر چیزی که او بر آن نشسته بود، چون آن چیز رالمس کند تا شام نجس باشد. ۲۴ و اگر مردی با اوهم بستر شود و حیض او بر وی باشد تا هفت روزنجس خواهد بود. و هر بستری که بر آن بخوابدنجس خواهد بود. ۲۵ و زنی که روزهای بسیار، غیر از زمان حیض خود جریان خون دارد، یازیاده از زمان حیض خود جریان دارد، تمامی روزهای جریان نجاستش مثل روزهای حیضش خواهد بود. او نجس است. ۲۶ و هر بستری که درروزهای جریان خود بر آن بخوابد، مثل بسترحیضش برای وی خواهد بود. و هر چیزی که برآن بنشیند مثل نجاست حیضش نجس خواهدبود. ۲۷ و هرکه این چیزها را لمس نماید نجس می‌باشد. پس رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ۲۸ و اگر از جریان خودطاهر شده باشد، هفت روز برای خود بشمارد، وبعد از آن طاهر خواهد بود. ۲۹ و در روز هشتم دوفاخته یا دو جوجه کبوتر بگیرد، و آنها را نزد کاهن به در خیمه اجتماع بیاورد. ۳۰ و کاهن یکی رابرای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی بگذراند. و کاهن برای وی نجاست جریانش را به حضور خداوند کفاره کند. ۳۱ پس بنی‌اسرائیل را از نجاست ایشان جدا خواهیدکرد، مبادا مسکن مرا که در میان ایشان است نجس سازند و در نجاست خود بمیرند.» ۳۲ این است قانون کسی‌که جریان دارد، و کسی‌که منی از وی درآید و از آن نجس شده باشد. ۳۳ و حایض درحیضش و هرکه جریان دارد خواه مرد خواه زن، و مردی که با زن نجس همبستر شود.

۱۶ و خداوند موسی را بعد از مردن دو پسرهارون، وقتی که نزد خداوند آمدند ومردند خطاب کرده، گفت: ۲ «پس خداوند به موسی گفت: برادر خود هارون را بگو که به قدس درون حجاب پیش کرسی رحمت که بر تابوت است همه وقت داخل نشود، مبادا بمیرد، زیرا که در ابر بر کرسی رحمت ظاهر خواهم شد. ۳ و بااین چیزها هارون داخل قدس بشود، با گوساله‌ای برای قربانی گناه، و قوچی برای قربانی سوختنی. ۴ و پیراهن کتان مقدس را بپوشد، و زیر جامه کتان بر بدنش باشد، و به کمربند کتان بسته شود، و به عمامه کتان معمم باشد. اینها رخت مقدس است. پس بدن خود را به آب غسل داده، آنها را بپوشد. ۵ و از جماعت بنی‌اسرائیل دو بز نرینه برای قربانی گناه، و یک قوچ برای قربانی سوختنی بگیرد. ۶ و هارون گوساله قربانی گناه را که برای خود اوست بگذراند، و برای خود و اهل خانه خود کفاره نماید. ۷ و دو بز را بگیرد و آنها را به حضور خداوند به در خیمه اجتماع حاضر سازد. ۸ و هارون بر آن دو بز قرعه اندازد، یک قرعه برای خداوند و یک قرعه برای عزازیل. ۹ و هارون بزی را که قرعه برای خداوند بر آن برآمد نزدیک بیاورد، و بجهت قربانی گناه بگذراند. ۱۰ و بزی که قرعه برای عزازیل بر آن برآمد به حضور خداوندزنده حاضر شود، و بر آن کفاره نماید و آن را برای عزازیل به صحرا بفرستد. ۱۱ «و هارون گاو قربانی گناه را که برای خوداوست نزدیک بیاورد، و برای خود و اهل خانه خود کفاره نماید، و گاو قربانی گناه را که برای خود اوست ذبح کند. ۱۲ و مجمری پر از زغال آتش از روی مذبح که به حضور خداوند است ودو مشت پر از بخور معطر کوبیده شده برداشته، به اندرون حجاب بیاورد. ۱۳ و بخور را بر آتش به حضور خداوند بنهد تا ابر بخور کرسی رحمت راکه بر تابوت شهادت است بپوشاند، مبادا بمیرد. ۱۴ و از خون گاو گرفته، بر کرسی رحمت به انگشت خود به طرف مشرق بپاشد، و قدری ازخون را پیش روی کرسی رحمت هفت مرتبه بپاشد. ۱۵ پس بز قربانی گناه را که برای قوم است ذبح نماید، و خونش را به اندرون حجاب بیاورد، وبا خونش چنانکه با خون گاو عمل کرده بودعمل کند، و آن را بر کرسی رحمت و پیش روی کرسی رحمت بپاشد. ۱۶ و برای قدس کفاره نماید به‌سبب نجاسات بنی‌اسرائیل، و به‌سبب تقصیرهای ایشان با تمامی گناهان ایشان، و برای خیمه اجتماع که با ایشان در میان نجاسات ایشان ساکن است، همچنین بکند. ۱۷ و هیچکس درخیمه اجتماع نباشد، و از وقتی که برای کردن کفاره داخل قدس بشود تا وقتی که بیرون آید، پس برای خود و برای اهل خانه خود و برای تمامی جماعت اسرائیل کفاره خواهد کرد. ۱۸ پس نزد مذبح که به حضور خداوند است بیرون آید، و برای آن کفاره نماید، و از خون گاو و ازخون بز گرفته، آن را بر شاخه های مذبح بهر طرف بپاشد. ۱۹ و قدری از خون را به انگشت خود هفت مرتبه بر آن بپاشد و آن را تطهیر کند، و آن رااز نجاسات بنی‌اسرائیل تقدیس نماید. ۲۰ «و چون از کفاره نمودن برای قدس و برای خیمه اجتماع و برای مذبح فارغ شود، آنگاه بززنده را نزدیک بیاورد. ۲۱ و هارون دو دست خودرا بر سر بز زنده بنهد، و همه خطایای بنی‌اسرائیل و همه تقصیرهای ایشان را با همه گناهان ایشان اعتراف نماید، و آنها را بر سر بز بگذارد و آن را به‌دست شخص حاضر به صحرا بفرستد. ۲۲ و بزهمه گناهان ایشان را به زمین ویران بر خودخواهد برد. پس بز را به صحرا رها کند. ۲۳ وهارون به خیمه اجتماع داخل شود، و رخت کتان را که در وقت داخل شدن به قدس پوشیده بودبیرون کرده، آنها را در آنجا بگذارد. ۲۴ و بدن خود را در جای مقدس به آب غسل دهد، ورخت خود را پوشیده، بیرون آید، و قربانی سوختنی خود و قربانی سوختنی قوم را بگذراند، و برای خود و برای قوم کفاره نماید. ۲۵ و پیه قربانی گناه را بر مذبح بسوزاند. ۲۶ و آنکه بز رابرای عزازیل رها

کرد رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و بعد از آن به لشکرگاه داخل شود. ۲۷ و گاو قربانی گناه و بز قربانی گناه را که خون آنها به قدس برای کردن کفاره آورده شد، بیرون لشکرگاه برده شود، و پوست و گوشت و سرگین آنها را به آتش بسوزانند. ۲۸ و آنکه آنهارا سوزانید رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و بعد از آن به لشکرگاه داخل شود. ۲۹ «و این برای شما فریضه دائمی باشد، که درروز دهم از ماه هفتم جانهای خود را ذلیل سازید، و هیچ کار مکنید، خواه متوطن خواه غریبی که درمیان شما ماوا گزیده باشد. ۳۰ زیرا که در آن روزکفاره برای تطهیر شما کرده خواهد شد، و ازجمیع گناهان خود به حضور خداوند طاهرخواهید شد. ۳۱ این سبت آرامی برای شماست، پس جانهای خود را ذلیل سازید. این است فریضه دائمی. ۳۲ و کاهنی که مسح شده، و تخصیص شده باشد، تا در جای پدر خود کهانت نمایدکفاره را بنماید. و رختهای کتان یعنی رختهای مقدس را بپوشد. ۳۳ و برای قدس مقدس کفاره نماید، و برای خیمه اجتماع و مذبح کفاره نماید، و برای کهنه و تمامی جماعت قوم کفاره نماید. ۳۴ و این برای شما فریضه دائمی خواهد بود تابرای بنی‌اسرائیل از تمامی گناهان ایشان یک مرتبه هر سال کفاره شود.» پس چنانکه خداوندموسی را امر فرمود، همچنان بعمل آورد.

۱۷ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «هارون و پسرانش و جمیع بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: این است کاری که خداوند می‌فرماید و می‌گوید: ۳ هرشخصی از خاندان اسرائیل که گاو یا گوسفند یا بزدر لشکرگاه ذبح نماید، یا آنکه بیرون لشکرگاه ذبح نماید، ۴ و آن را به در خیمه اجتماع نیاورد، تاقربانی برای خداوند پیش مسکن خداوندبگذراند، بر آن شخص خون محسوب خواهدشد. او خون ریخته است و آن شخص از قوم خود منقطع خواهد شد. ۵ تا آنکه بنی‌اسرائیل ذبایح خود را که در صحرا ذبح می‌کنند بیاورند، یعنی برای خداوند به در خیمه اجتماع نزد کاهن آنها را بیاورند، و آنها را بجهت ذبایح سلامتی برای خداوند ذبح نمایند. ۶ و کاهن خون را برمذبح خداوند نزد در خیمه اجتماع بپاشد، و پیه را بسوزاند تا عطر خوشبو برای خداوند شود. ۷ وبعد از این، ذبایح خود را برای دیوهایی که درعقب آنها زنا می‌کنند دیگر ذبح ننمایند. این برای ایشان در پشتهای ایشان فریضه دائمی خواهدبود. ۸ «و ایشان را بگو: هر کس از خاندان اسرائیل و از غریبانی که در میان شما ماوا گزینند که قربانی سوختنی یا ذبیحه بگذراند، ۹ و آن را به درخیمه اجتماع نیاورد، تا آن را برای خداوندبگذراند. آن شخص از قوم خود منقطع خواهدشد. ۱۰ و هر کس از خاندان اسرائیل یا از غریبانی که در میان شما ماوا گزینند که هر قسم خون رابخورد، من روی خود را بر آن شخصی که خون خورده باشد برمی گردانم، و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت. ۱۱ زیرا که جان جسد درخون است، و من آن را بر مذبح به شما داده‌ام تابرای جانهای شما کفاره کند، زیرا خون است که برای جان کفاره می‌کند. ۱۲ بنابراین بنی‌اسرائیل را گفته‌ام: هیچکس از شما خون نخورد و غریبی که در میان شما ماوا گزینند خون نخورد. ۱۳ و هرشخص از بنی‌اسرائیل یا از غریبانی که در میان شما ماوا گزینند، که هر جانور یا مرغی را که خورده می‌شود صید کند، پس خون آن را بریزد وبه خاک بپوشاند. ۱۴ زیرا جان هر ذی جسد خون آن و جان آن یکی است، پس بنی‌اسرائیل راگفته‌ام خون هیچ ذی جسد را مخورید، زیرا جان هر ذی جسد خون آن است، هرکه آن را بخوردمنقطع خواهد شد. ۱۵ و هر کسی از متوطنان یا ازغریبانی که میته یا دریده شده‌ای بخورد، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. پس طاهر خواهد شد. ۱۶ و اگر آن را نشویدو بدن خود را غسل ندهد، متحمل گناه خودخواهد بود.»

۱۸ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: من یهوه خدای شما هستم. ۳ مثل اعمال زمین مصر که در آن ساکن می‌بودید عمل منمایید، و مثل اعمال زمین کنعان که من شما را به آنجا داخل خواهم کرد عمل منمایید، و برحسب فرایض ایشان رفتار مکنید. ۴ احکام مرا بجاآورید و فرایض مرا نگاه دارید تا در آنها رفتارنمایید، من یهوه خدای شما هستم. ۵ پس فرایض و احکام مرا نگاه دارید، که هر آدمی که آنها را بجاآورد در آنها زیست خواهد کرد، من یهوه هستم. ۶ هیچ‌کس به احدی از اقربای خویش نزدیکی ننماید تا کشف عورت او بکند. من یهوه هستم. ۷ عورت پدر خود یعنی مادر خود را کشف منما؛ او مادر توست. کشف عورت او مکن. ۸ عورت زن پدر خود را کشف مکن. آن عورت پدر تو است. ۹ عورت خواهر خود، خواه دختر پدرت، خواه دختر مادرت چه مولود در خانه، چه مولودبیرون، عورت ایشان را کشف منما. ۱۰ عورت دختر پسرت و دختر دخترت، عورت ایشان را کشف مکن، زیرا که اینها عورت تو است. ۱۱ عورت دختر زن پدرت که از پدر تو زاییده شده باشد، او خواهر تو است کشف عورت او رامکن. ۱۲ عورت خواهر پدر خود را کشف مکن، او از اقربای پدر تو است. ۱۳ عورت خواهرمادر خود را کشف مکن، او از اقربای مادر تواست. ۱۴ عورت برادر پدر خود را کشف مکن، وبه زن او نزدیکی منما. او (به منزله) عمه تو است. ۱۵ عورت عروس خود را کشف مکن، او زن پسرتو است. عورت او را کشف مکن. ۱۶ عورت زن برادر خود را کشف مکن. آن عورت برادر تواست. ۱۷ عورت زنی را با دخترش کشف مکن. ودختر پسر او یا دختر دختر او را مگیر، تا عورت او را کشف کنی. اینان از اقربای او می‌باشند و این فجور است. ۱۸ و زنی را با خواهرش مگیر، تاهیوی او بشود، و تا عورت او را با وی مادامی که او زنده است، کشف نمایی. ۱۹ و به زنی درنجاست حیضش نزدیکی منما، تا عورت او راکشف کنی. ۲۰ و با زن همسایه خود همبسترمشو، تا خود را با وی نجس سازی. ۲۱ و کسی ازذریت خود را برای مولک از آتش مگذران و نام خدای خود را بی‌حرمت مساز. من یهوه هستم. ۲۲ و با ذکور مثل زن جماع مکن، زیرا که این فجور است. ۲۳ و با هیچ بهیمه‌ای جماع مکن، تاخود را به آن نجس سازی، و زنی پیش بهیمه‌ای نایستد تا با آن جماع کند، زیرا که این فجوراست. ۲۴ «به هیچ کدام از اینها خویشتن را نجس مسازید، زیرا به

همه اینها امتهایی که من پیش روی شما بیرون می‌کنم، نجس شده‌اند.
۲۵ وزمین نجس شده است، و انتقام گناهش را از آن خواهم کشید، و
زمین ساکنان خود را قی خواهدنمود. ۲۶ پس شما فرایض و احکام مرا
نگاه دارید، و هیچ کدام از این فجور را به عمل نیاورید، نه متوطن و نه
غریبی که در میان شما ماواگزیند. ۲۷ زیرا مردمان آن زمین که قبل از
شمابودند، جمیع این فجور را کردند، و زمین نجس شده است. ۲۸ مبادا
زمین شما را نیز قی کند، اگرآن را نجس سازید، چنانکه امتهایی را که قبل
ازشما بودند، قی کرده است. ۲۹ زیرا هر کسی‌که یکی از این فجور را
بکند، همه کسانی که کرده باشند، از میان قوم خود منقطع خواهند شد.
۳۰ پس وصیت مرا نگاه دارید، و از این رسوم زشت که قبل از شما به
عمل آورده شده است عمل منمایید، و خود را به آنها نجس مسازید. من
یهوه خدای شما هستم.»

۱۹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «تمامی جماعت
بنی‌اسرائیل راخطاب کرده، به ایشان بگو: مقدس باشید، زیرا که من یهوه
خدای شما قدوس هستم. ۳ هر یکی ازشما مادر و پدر خود را احترام
نماید و سبت های مرا نگاه دارید، من یهوه خدای شما هستم. ۴ به سوی
بتها میل مکنید، و خدایان ریخته شده برای خود مسازید. من یهوه خدای
شما هستم. ۵ وچون ذبیحه سلامتی نزد خداوند بگذرانید، آن رابگذرانید تا
مقبول شوید، ۶ در روزی که آن را ذبح نمایید. و در فردای آن روز خورده
شود، و اگرچیزی از آن تا روز سوم بماند به آتش سوخته شود. ۷ و اگر در
روز سوم خورده شود، مکروه می‌باشد، مقبول نخواهد شد. ۸ و هرکه آن
رابخورد، متحمل گناه خود خواهد بود، زیرا چیزمقدس خداوند را بی‌حرمت
کرده است، آن کس از قوم خود را منقطع خواهد شد. ۹ «و چون حاصل
زمین خود را درو کنید، گوشه های مزرعه خود را تمام نکنید، و محصول
خود را خوشه چینی مکنید. ۱۰ و تاکستان خود رادانه چینی منما، و
خوشه های ریخته شده تاکستان خود را بر مچین، آنها را برای فقیر وغریب
بگذار، من یهوه خدای شما هستم. ۱۱ دزدی مکنید، و مکر منمایید، و
با یکدیگردروغ مگویید. ۱۲ و به نام من قسم دروغ مخورید، که نام خدای
خود را بی‌حرمت نموده باشی، من یهوه هستم. ۱۳ مال همسایه خود را
غصب منما، و ستم مکن، و مزد مزدور نزد تو تا صبح نماند. ۱۴ کر را
لعنت مکن، و پیش روی کور سنگ لغزش مگذار، و از خدای خود بترس،
من یهوه هستم. ۱۵ در داوری بی‌انصافی مکن، و فقیر راطرفداری منما، و
بزرگ را محترم مدار، و درباره همسایه خود به انصاف داوری بکن؛ ۱۶
در میان قوم خود برای سخن‌چینی گردش مکن، و بر خون همسایه خود
مایست. من یهوه هستم. ۱۷ برادر خود را در دل خود بغض منما، البته
همسایه خودرا تنبیه کن، و به‌سبب او متحمل گناه مباش. ۱۸ ازابنای قوم
خود انتقام مگیر، و کینه مورز، وهمسایه خود را مثل خویشتن محبت نما.
من یهوه هستم. ۱۹ فرایض مرا نگاه دارید. بهیمه خودرا با غیر جنس به
جماع وامدار؛ و مزرعه خود رابه دو قسم تخم مکار؛ و رخت از دوقسم
بافته شده در بر خود مکن. ۲۰ و مردی که با زنی همبستر شود و آن زن
کنیز و نامزد کسی باشد، امافدیه نداده شده، و نه آزادی به او بخشیده،
ایشان را سیاست باید کرد، لیکن کشته نشوند زیرا که اوآزاد نبود. ۲۱
و مرد برای قربانی جرم خود قوچ قربانی جرم را نزد خداوند به در خیمه
اجتماع بیاورد. ۲۲ و کاهن برای وی به قوچ قربانی جرم رانزد خداوند
گناهش را که کرده است کفاره خواهدکرد، و او از گناهی که کرده است
آمرزیده خواهدشد. ۲۳ «و چون به آن زمین داخل شدید و هر قسم درخت
را برای خوراک نشاندید، پس میوه آن رامثل نامختونی آن بشمارید، سه
سال برای شمانامختون باشد؛ خورده نشود. ۲۴ و در سال چهارم همه میوه
آن برای تمجید خداوند مقدس خواهدبود. ۲۵ و در سال پنجم میوه آن را
بخورید تامحصول خود را برای شما زیاده کند. من یهوه خدای شما هستم.
۲۶ هیچ‌چیز را با خون مخورید و تفال مزنید و شگون مکنید. ۲۷ گوشه
های سر خود را متراشید، و گوشه های ریش خود را مچینید. ۲۸ بدن خود
را بجهت مرده مجروح مسازید، و هیچ نشان بر خود داغ مکنید. من
یهوه هستم. ۲۹ دختر خود را بی‌عصمت مساز، و او را به فاحشگی
وامدار، مبادا زمین مرتکب زنا شود و زمین پر از فجور گردد. ۳۰ سبت
های مرا نگاه دارید، و مکان مقدس مرامحترم دارید. من یهوه هستم. ۳۱
به اصحاب اجنه توجه مکنید، و از جادوگران پرسش منمایید، تاخود را به
ایشان نجس سازید. من یهوه خدای شما هستم. ۳۲ درپیش ریش سفید
برخیز، و روی مرد پیر را محترم دار، و از خدای خود بترس. من یهوه
هستم. ۳۳ و چون غریبی با تو در زمین شما ماواگزیند، او را میازارید. ۳۴
غریبی که در میان شماماوا گزیند، مثل متوطن از شما باشد. و او را مثل
خود محبت نما، زیرا که شما در زمین مصر غریب بودید. من یهوه خدای
شما هستم. ۳۵ در عدل هیچ بی‌انصافی مکنید، یعنی درپیمایش یا دروزن
یا درپیمانه. ۳۶ ترازوهای راست و سنگهای راست و ایفه راست و هین
راست بدارید. من یهوه خدای شما هستم که شما را از زمین مصر بیرون
آوردم. ۳۷ پس جمیع فرایض مرا و احکام مرانگاه دارید و آنها را بجا آورید.
من یهوه هستم.»

۲۰ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی‌اسرائیل را بگو:
هر کسی ازبنی‌اسرائیل یا از غریبانی که در اسرائیل ماوا گزینند، که از ذریت
خود به مولک بدهد، البته کشته شود؛ قوم زمین او را با سنگ سنگسار
کنند. ۳ و من روی خود را به ضد آن شخص خواهم گردانید، و او را از
میان قومش منقطع خواهم ساخت، زیرا که از ذریت خود به مولک داده
است، تا مکان مقدس مرا نجس سازد، و نام قدوس مرا بی‌حرمت کند. ۴
و اگر قوم زمین چشمان خود را از آن شخص بپوشانند، وقتی که از ذریت
خود به مولک داده باشد، و او را نکشند، ۵ آنگاه من روی خود را به ضد
آن شخص وخاندانش خواهم گردانید، و او را و همه کسانی راکه در عقب
او زناکار شده، درپیروی مولک زناکرده‌اند، از میان قوم ایشان منقطع خواهم
ساخت. ۶ و کسی‌که به سوی صاحبان اجنه وجادوگران توجه نماید، تا در
عقب ایشان زنا کند، من روی خود را به ضد آن شخص خواهم گردانید، و
او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت. ۷ پس خود را تقدیس نمایید و

مقدس باشید، زیرا من یهوه خدای شما هستم. ۸ وفرایض مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید. من یهوه هستم که شما را تقدیس می‌نمایم. ۹ و هر کسی‌که پدر یا مادر خود را لعنت کند، البته کشته شود، چونکه پدر و مادر خود را لعنت کرده است، خونش بر خود او خواهد بود. ۱۰ و کسی‌که با زن دیگری زنا کند یعنی هرکه با زن همسایه خود زنانماید، زانی و زانیه البته کشته شوند. ۱۱ و کسی‌که با زن پدر خود بخوابد، و عورت پدر خود راکشف نماید، هر دو البته کشته شوند. خون ایشان بر خود ایشان است. ۱۲ و اگر کسی با عروس خودبخوابد، هر دو ایشان البته کشته شوند. فاحشگی کرده‌اند خون ایشان بر خود ایشان است. ۱۳ و اگرمردی با مردی مثل با زن بخوابد هر دو فجورکرده‌اند. هر دو ایشان البته کشته شوند. خون ایشان بر خود ایشان است. ۱۴ و اگر کسی زنی ومادرش را بگیرد، این قباحت است. او و ایشان به آتش سوخته شوند، تا در میان شما قباحتی نباشد. ۱۵ و مردی که با بهیمه‌ای جماع کند، البته کشته شود و آن بهیمه را نیز بکشید. ۱۶ و زنی که به بهیمه‌ای نزدیک شود تا با آن جماع کند، آن زن و بهیمه را بکش. البته کشته شوند خون آنها برخود آنهاست. ۱۷ و کسی‌که خواهر خود را خواه دختر پدرش خواه دختر مادرش باشد بگیرد، وعورت او را ببیند و او عورت وی را ببیند، این رسوایی است. درپیش چشمان پسران قوم خودمنقطع شوند، چون که عورت خواهر خود راکشف کرده است. متحمل گناه خود خواهد بود. ۱۸ و کسی‌که با زن حایض بخوابد و عورت او راکشف نماید، او چشمه او را کشف کرده است واو چشمه خون خود را کشف نموده است، هردوی ایشان از میان قوم خود منقطع خواهند شد. ۱۹ و عورت خواهر مادرت یا خواهر پدرت راکشف مکن؛ آن کس خویش خود را عریان ساخته است. ایشان متحمل گناه خود خواهند بود. ۲۰ وکسی‌که با زن عموی خود بخوابد، عورت عموی خود را کشف کرده است. متحمل گناه خودخواهند بود. بی‌کس خواهند بود. ۲۱ و کسی‌که زن برادر خود را بگیرد، این نجاست است. عورت برادر خود را کشف کرده است. بی‌کس خواهندبود. ۲۲ «پس جمیع فرایض مرا و جمیع احکام مرانگاه داشته، آنها را بجا آورید، تا زمینی که من شمارا به آنجا می‌آورم تا در آن ساکن شوید، شما راقی نکند. ۲۳ و به رسوم قومهایی که من آنها را ازپیش شما بیرون می‌کنم رفتار ننمایید، زیرا که جمیع این کارها را کردند پس ایشان را مکروه داشتم. ۲۴ و به شما گفتم شما وارث این زمین خواهید بود ومن آن را به شما خواهم داد و وارث آن بشوید، زمینی که به شیر و شهد جاری است. من یهوه خدای شما هستم که شما را از امتهاامتیاز کرده‌ام. ۲۵ پس در میان بهایم طاهر و نجس، و در میان مرغان نجس و طاهر امتیاز کنید، وجانهای خود را به بهیمه یا مرغ یا به هیچ‌چیزی که بر زمین می‌خزد مکروه مسازید، که آنها رابرای شما جدا کرده‌ام تا نجس باشند. ۲۶ و برای من مقدس باشید زیرا که من یهوه قدوس هستم، وشما را از امتها امتیاز کرده‌ام تا از آن من باشید. ۲۷ مرد و زنی که صاحب اجنه یا جادوگر باشد، البته کشته شوند؛ ایشان را به سنگ سنگسار کنید. خون ایشان بر خود ایشان است.»

۲۱ و خداوند به موسی گفت: «به کاهنان یعنی پسران هارون خطاب کرده، به ایشان بگو: کسی از شما برای مردگان، خود رانجس نسازد، ۲ جز برای خویشان نزدیک خود، یعنی برای مادرش و پدرش و پسرش و دخترش و برادرش. ۳ و برای خواهر باکره خود که قریب او باشد و شوهر ندارد؛ برای او خود را نجس تواند کرد. ۴ چونکه در قوم خود رئیس است، خود را نجس نسازد، تا خویشتن را بی‌عصمت نماید. ۵ سر خود را بی‌مو نسازند، و گوشه های ریش خود را نتراشند، و بدن خود را مجروح ننمایند. ۶ برای خدای خود مقدس باشند، و نام خدای خود را بی‌حرمت ننمایند. زیرا که هدایای آتشین خداوند و طعام خدای خود را ایشان می‌گذرانند. پس مقدس باشند. ۷ زن زانیه یابی عصمت را نکاح ننمایند، و زن مطلقه ازشوهرش را نگیرند، زیرا او برای خدای خودمقدس است. ۸ پس او را تقدیس نما، زیرا که اوطعام خدای خود را می‌گذراند. پس برای تومقدس باشد، زیرا من یهوه که شما را تقدیس می‌کنم، قدوس هستم. ۹ و دختر هر کاهنی که خود را به فاحشگی بی‌عصمت ساخته باشد، پدرخود را بی‌عصمت کرده است. به آتش سوخته شود. ۱۰ «و آن که از میان برادرانش رئیس کهنه باشد، که بر سر او روغن مسح ریخته شده، وتخصیص گردیده باشد تا لباس را بپوشد، موی سر خود را نگشاید و گریبان خود را چاک نکند، ۱۱ و نزد هیچ شخص مرده نرود، و برای پدر خودو مادر خود خویشتن را نجس نسازد. ۱۲ و ازمکان مقدس بیرون نرود، و مکان مقدس خدای خود را بی‌عصمت نسازد، زیرا که تاج روغن مسح خدای او بر وی می‌باشد. من یهوه هستم. ۱۳ و اوزن باکره‌ای نکاح کند. ۱۴ و بیوه و مطلقه وبی عصمت و زانیه، اینها را نگیرد. فقط باکره‌ای از قوم خود را به زنی بگیرد. ۱۵ و ذریت خود را درمیان قوم خود بی‌عصمت نسازد. من یهوه هستم که او را مقدس می‌سازم.» ۱۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۷ «هارون را خطاب کرده، بگو: هر کس از اولادتو در طبقات ایشان که عیب داشته باشد نزدیک نیاید، تا طعام خدای خود را بگذراند. ۱۸ پس هرکس که عیب دارد نزدیک نیاید، نه مرد کور و نه لنگ و نه پهن بینی و نه زایدالاعضا، ۱۹ و نه کسی‌که شکسته پا یا شکسته دست باشد، ۲۰ و نه گوژپشت و نه کوتاه قد و نه کسی‌که در چشم خودلکه دارد، و نه صاحب جرب و نه کسی‌که گری دارد و نه شکسته بیضه. ۲۱ هر کس از اولاد هارون کاهن که عیب داشته باشد نزدیک نیاید، تا هدایای آتشین خداوند را بگذراند، چونکه معیوب است، برای گذرانیدن طعام خدای خود نزدیک نیاید. ۲۲ طعام خدای خود را خواه از آنچه قدس اقداس است و خواه از آنچه مقدس است، بخورد. ۲۳ لیکن به حجاب داخل نشود و به مذبح نزدیک نیاید، چونکه معیوب است، تا مکان مقدس مرا بی‌حرمت نسازد. من یهوه هستم که ایشان را تقدیس می‌کنم.» ۲۴ پس موسی هارون وپسرانش و تمامی بنی‌اسرائیل را چنین گفت.

۲۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «هارون و پسرانش را بگو که ازموقوفات بنی‌اسرائیل که برای من وقف می‌کنندا‌حتراز نمایند، و نام قدوس مرا بی‌حرمت نسازند. من یهوه هستم. ۳ به ایشان بگو: هر

کس از همه ذریت شما در نسلهای شما که به موقوفاتی که بنی‌اسرائیل
برای خداوند وقف نمایند نزدیک بیاید، و نجاست او بر وی باشد، آن
کس از حضورمن منقطع خواهد شد. من یهوه هستم. ۴ هر کس از
ذریت هارون که مبروص یا صاحب جریان باشد تا طاهر نشود، از چیزهای
مقدس نخورد، وکسی‌که هر چیزی را که از میت نجس شود لمس نماید، و
کسی‌که منی از وی درآید، ۵ و کسی‌که هر حشرات را که از آن نجس
می‌شوند لمس نماید، یا آدمی را که از او نجس می‌شوند از هرنجاستی که
دارد. ۶ پس کسی‌که یکی از اینها رالمس نماید تا شام نجس باشد، و تا
بدن خود را به آب غسل ندهد از چیزهای مقدس نخورد. ۷ وچون آفتاب
غروب کند، آنگاه طاهر خواهد بود، و بعد از آن از چیزهای مقدس بخورد
چونکه خوراک وی است. ۸ میته یا دریده شده را نخوردتا از آن نجس
شود. من یهوه هستم. ۹ پس وصیت مرا نگاه دارند مبادا به‌سبب آن
متحمل گناه شوند. و اگر آن را بی‌حرمت نمایند بمیرند. من یهوه هستم که
ایشان را تقدیس می‌نمایم. ۱۰ هیچ غریبی چیز مقدس نخورد، و مهمان
کاهن ومزدور او چیز مقدس نخورد. ۱۱ اما اگر کاهن کسی را بخرد،
زرخرید او می‌باشد. او آن رابخورد و خانه زاد او نیز. هر دو خوراک او
رابخورند. ۱۲ و دختر کاهن اگر منکوحه مرد غریب باشد، از هدایای
مقدس نخورد. ۱۳ و دختر کاهن که بیوه یا مطلقه بشود و اولاد نداشته، به
خانه پدرخود مثل طفولیتش برگردد، خوراک پدر خود رابخورد، لیکن هیچ
غریب از آن نخورد. ۱۴ و اگرکسی سهو چیز مقدس را بخورد، پنج یک بر
آن اضافه کرده، آن چیز مقدس را به کاهن بدهد. ۱۵ وچیزهای مقدس
بنی‌اسرائیل را که برای خداوندمی گذرانند، بی‌حرمت نسازند. ۱۶ و به
خوردن چیزهای مقدس ایشان، ایشان را متحمل جرم گناه نسازند، زیرا من
یهوه هستم که ایشان راتقدیس می‌نمایم.» ۱۷ و خداوند موسی را خطاب
کرده، گفت: ۱۸ «هارون و پسرانش و جمیع بنی‌اسرائیل راخطاب کرده،
به ایشان بگو: هر کس از خاندان اسرائیل و از غریبانی که در اسرائیل باشند
که قربانی خود را بگذراند، خواه یکی از نذرهای ایشان، خواه یکی از نوافل
ایشان، که آن را برای قربانی سوختنی نزد خداوند می‌گذرانند، ۱۹ تاشما
مقبول شوید. آن را نر بی‌عیب از گاو یا ازگوسفند یا از بز بگذرانید. ۲۰
هرچه را که عیب دارد مگذرانید، برای شما مقبول نخواهد شد. ۲۱ و
اگر کسی ذبیحه سلامتی برای خداوندبگذراند، خواه برای وفای نذر،
خواه برای نافله، چه از رمه چه از گله، آن بی‌عیب باشد تا مقبول بشود،
البته هیچ عیب در آن نباشد. ۲۲ کور یاشکسته یا مجروح یا آبله دار یا
صاحب جرب یاگری، اینها را برای خداوند مگذرانید، و از اینهاهدیه آتشین
برای خداوند بر مذبح مگذارید. ۲۳ اما گاو و گوسفند که زاید یا ناقص
اعضا باشد، آن را برای نوافل بگذران، لیکن برای نذر قبول نخواهد شد.
۲۴ و آنچه را که بیضه آن کوفته یافشرده یا شکسته یا بریده باشد، برای
خداوندنزدیک میاورید، و در زمین خود قربانی مگذرانید. ۲۵ و از دست
غریب نیز طعام خدای خود را از هیچ‌یک از اینها مگذرانید، زیرا فسادآنها
در آنهاست چونکه عیب دارند، برای شمامقبول نخواهند شد.» ۲۶ و
خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۷ «چون گاو یا گوسفند یا بز
زاییده شود، هفت روز نزد مادر خود بماند و در روز هشتم و بعد برای
قربانی هدیه آتشین نزد خداوند مقبول خواهد شد. ۲۸ اما گاو یا گوسفند
آن را با بچه‌اش در یک روز ذبح منمایید. ۲۹ و چون ذبیحه تشکربرای
خداوند ذبح نمایید، آن را ذبح کنید تا مقبول شوید. ۳۰ در همان روز
خورده شود و چیزی ازآن را تا صبح نگاه ندارید. من یهوه هستم. ۳۱ پس
اوامر مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید. من یهوه هستم. ۳۲ و نام قدوس مرا
بی‌حرمت مسازید ودر میان بنی‌اسرائیل تقدیس خواهم شد. من یهوه هستم
که شما را تقدیس می‌نمایم. ۳۳ و شما را اززمین مصر بیرون آوردم تا
خدای شما باشم. من یهوه هستم.»

۲۳ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی‌اسرائیل را خطاب
کرده، به ایشان بگو: موسمهای خداوند که آنها رامحفلهای مقدس خواهید
خواند، اینهاموسمهای من می‌باشند. ۳ «شش روز کار کرده شود و در روز
هفتم سبت آرامی و محفل مقدس باشد. هیچ کارمکنید. آن در همه
مسکنهای شما سبت برای خداوند است. ۴ «اینها موسمهای خداوند و
محفلهای مقدس می‌باشد، که آنها را در وقتهای آنها اعلان باید کرد. ۵
در ماه اول، در روز چهاردهم ماه بین العصرین، فصح خداوند است. ۶
و در روزپانزدهم این ماه عید فطیر برای خداوند است، هفت روز فطیر
بخورید. ۷ در روز اول محفل مقدس برای شما باشد، هیچ کار از شغل
مکنید. ۸ هفت روز هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید، و در روز هفتم،
محفل مقدس باشد؛ هیچ کار ازشغل مکنید.» ۹ و خداوند موسی را
خطاب کرده، گفت: ۱۰ «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو:
چون به زمینی که من به شما می‌دهم داخل شوید، و محصول آن را درو
کنید، آنگاه بافه نوبر خود رانزد کاهن بیاورید. ۱۱ و بافه را به حضور
خداوندبجنباند تا شما مقبول شوید، در فردای بعد ازسبت کاهن آن را
بجنباند. ۱۲ و در روزی که شمابافه را می‌جنبانید، بره یک ساله بی‌عیب
برای قربانی سوختنی به حضور خداوند بگذرانید. ۱۳ وهدیه آردی آن
دو عشر آرد نرم سرشته شده به روغن خواهد بود، تا هدیه آتشین و عطر
خوشبویرای خداوند باشد، و هدیه ریختنی آن چهار یک هین شراب خواهد
بود. ۱۴ و نان و خوشه های برشته شده و خوشه های تازه مخورید، تا
همان روزی که قربانی خدای خود را بگذرانید. این برای پشتهای شما در
همه مسکنهای شمافریضه‌ای ابدی خواهد بود. ۱۵ و از فردای آن سبت،
از روزی که بافه جنبانیدنی را آورده باشید، برای خود بشمارید تا هفت هفته
تمام بشود. ۱۶ تا فردای بعد از سبت هفتم، پنجاه روز بشمارید، و هدیه
آردی تازه برای خداوند بگذرانید. ۱۷ از مسکنهای خود دونان جنبانیدنی از
دو عشر بیاورید از آرد نرم باشد، و با خمیر مایه پخته شود تا نوبر برای
خداوندباشد. ۱۸ و همراه نان، هفت بره یک ساله بی‌عیب و یک گوساله
و دو قوچ، و آنها با هدیه آردی وهدیه ریختنی آنها قربانی سوختنی برای
خداوندخواهدبود، و هدیه آتشین و عطر خوشبو برای خداوند. ۱۹ و یک بز
نر برای قربانی گناه، و دو بره نر یک ساله برای ذبیحه سلامتی بگذرانید.
۲۰ وکاهن آنها را با نان نوبر بجهت هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند با

آن دو بره بجنباند، تا برای خداوند بجهت کاهن مقدس باشد. ۲۱ و در
همان روز منادی کنید که برای شما محفل مقدس باشد؛ و هیچ کار
از شغل مکنید. در همه مسکنهای شما بر پشتهای شما فریضه ابدی
باشد. ۲۲ و چون محصول زمین خود را دروکنید، گوشه های مزرعه خود را
تمام درو مکن، و حصاد خود را خوشه چینی منما، آنها را برای فقیر
و غریب بگذار. من یهوه خدای شماهستم.» ۲۳ و خداوند موسی را
خطاب کرده، گفت: ۲۴ «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، بگو: در ماه هفتم
در روز اول ماه، آرامی سبت برای شما خواهدبود، یعنی یادگاری نواختن
کرناها و محفل مقدس. ۲۵ هیچ کار از شغل مکنید و هدیه آتشین برای
خداوند بگذرانید.» ۲۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۷ «در
دهم این ماه هفتم، روز کفاره است. این برای شما محفل مقدس باشد.
جانهای خود راذلیل سازید، و هدیه آتشین برای خداوندبگذرانید. ۲۸ و
در همان روز هیچ کار مکنید، زیراکه روز کفاره است تا برای شما به
حضوریهوه خدای شما کفاره بشود. ۲۹ و هر کسی‌که درهمان روز خود را
ذلیل نسازد، از قوم خود منقطع خواهد شد. ۳۰ و هر کسی‌که در همان
روزهرگونه کاری بکند، آن شخص را از میان قوم اومنقطع خواهم ساخت.
۳۱ هیچ کار مکنید. برای پشتهای شما در همه مسکنهای شما فریضه‌ای
ابدی است. ۳۲ این برای شما سبت آرامی خواهدبود، پس جانهای خود را
ذلیل سازید، درشام روز نهم، از شام تا شام، سبت خود را نگاه دارید.»
۳۳ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۳۴ «بنی‌اسرائیل را خطاب
کرده، بگو: در روزپانزدهم این ماه هفتم، عید خیمه‌ها، هفت روزبرای
خداوند خواهد بود. ۳۵ در روز اول، محفل مقدس باشد؛ هیچ کار از شغل
مکنید. ۳۶ هفت روز هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید، و درروز هشتم
جشن مقدس برای شما باشد، و هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید. این
تکمیل عیداست؛ هیچ کار از شغل مکنید. ۳۷ این موسمهای خداوند
است که در آنها محفلهای مقدس رااعلان بکنید تا هدیه آتشین برای
خداوند بگذرانید، یعنی قربانی سوختنی و هدیه آردی وذبیحه و هدایای
ریختنی. مال هر روز را درروزش، ۳۸ سوای سبت های خداوند و سوای
عطایای خود و سوای جمیع نذرهای خود وسوای همه نوافل خود که برای
خداوند می‌دهید. ۳۹ در روز پانزدهم ماه هفتم چون شما محصول زمین را
جمع کرده باشید، عید خداوند را هفت روز نگاه دارید، در روز اول، آرامی
سبت خواهدبود، و در روز هشتم آرامی سبت. ۴۰ و در روزاول میوه درختان
نیکو برای خود بگیرید، وشاخه های خرما و شاخه های درختان پربرگ،
وبیدهای نهر، و به حضور یهوه خدای خود هفت روز شادی نمایید. ۴۱
و آن را هر سال هفت روزبرای خداوند عید نگاه دارید، برای پشتهای
شمافریضه‌ای ابدی است که در ماه هفتم آن را عیدنگاه دارید. ۴۲ هفت
روز در خیمه‌ها ساکن باشید؛ همه متوطنان در اسرائیل در خیمه‌ها ساکن
شوند. ۴۳ تا طبقات شما بدانند که من بنی‌اسرائیل راوقتی که ایشان
را از زمین مصر بیرون آوردم درخیمه‌ها ساکن گردانیدم. من یهوه خدای
شماهستم.» ۴۴ پس موسی بنی‌اسرائیل را ازموسمهای خداوند خبر داد.

۲۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت ۲ که «بنی‌اسرائیل را امر
بفرما تا روغن زیتون صاف کوبیده شده برای روشنایی بگیرند، تا چراغ را
دائم روشن کنند. ۳ هارون آن را بیرون حجاب شهادت در خیمه اجتماع
از شام تا صبح به حضور خداوند پیوسته بیاراید. در پشتهای شما فریضه
ابدی است. ۴ چراغها را بر چراغدان طاهر، به حضور خداوند پیوسته
بیاراید. ۵ و آردنرم بگیر و از آن دوازده گرده بپز؛ برای هر گرده دوعشر
باشد. ۶ و آنها را به دو صف، در هر صف شش، بر میز طاهر به حضور
خداوند بگذار. ۷ و برهر صف بخور صاف بنه، تا بجهت یادگاری برای
نان و هدیه آتشین باشد برای خداوند. ۸ در هرروز سبت آن را همیشه به
حضور خداوند بیاراید. از جانب بنی‌اسرائیل عهد ابدی خواهد بود. ۹ واز
آن هارون و پسرانش خواهد بود تا آن را درمکان مقدس بخورند، زیرا این از
هدایای آتشین خداوند به فریضه ابدی برای وی قدس اقداس خواهد بود.»
۱۰ و پسر زن اسرائیلی که پدرش مرد مصری بود در میان بنی‌اسرائیل بیرون
آمد، و پسر زن اسرائیلی با مرد اسرائیلی در لشکرگاه جنگ کردند. ۱۱ و
پسر زن اسرائیلی اسم را کفر گفت ولعنت کرد. پس او را نزد موسی آوردند
و نام مادراو شلومیت دختر دبری از سبط دان بود. ۱۲ و او رادر زندان
انداختند تا از دهن خداوند اطلاع یابند. ۱۳ و خداوند موسی را خطاب
کرده، گفت: ۱۴ «آن کس را که لعنت کرده است، بیرون لشکرگاه ببر، و
همه آنانی که شنیدند دستهای خود را بر سر وی بنهند، و تمامی جماعت
او راسنگسار کنند. ۱۵ و بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، بگو: هر کسی‌که
خدای خود را لعنت کندمتحمل گناه خود خواهد بود. ۱۶ و هرکه اسم
یهوه را کفر گوید هرآینه کشته شود، تمامی جماعت او را البته سنگسار
کنند، خواه غریب خواه متوطن. چونکه اسم را کفر گفته است کشته شود.
۱۷ و کسی‌که آدمی را بزند که بمیرد، البته کشته شود. ۱۸ و کسی‌که
بهیمه‌ای را بزند که بمیرد عوض آن را بدهد، جان به عوض جان. ۱۹
وکسی‌که همسایه خود را عیب رسانیده باشدچنانکه او کرده باشد، به او
کرده خواهد شد. ۲۰ شکستگی عوض شکستگی، چشم عوض چشم،
دندان عوض دندان، چنانکه به آن شخص عیب رسانیده، همچنان به
او رسانیده شود. ۲۱ وکسی‌که بهیمه‌ای را کشت، عوض آن را بدهد،
اماکسی‌که انسان را کشت، کشته شود. ۲۲ شما رایک حکم خواهد بود،
خواه غریب خواه متوطن، زیرا که من یهوه خدای شما هستم.» ۲۳ و
موسی بنی‌اسرائیل را خبر داد، و آن را که لعنت کرده بود، بیرون لشکرگاه
بردند، و او را به سنگ سنگسار کردند. پس بنی‌اسرائیل چنان‌که خداوند به
موسی‌امر فرموده بود به عمل آوردند.

۲۵ و خداوند موسی را در کوه سینا خطاب کرده، گفت: ۲
«بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون شما به زمینی که من به
شما می‌دهم، داخل شوید، آنگاه زمین، سبت خداوند را نگاه بدارد. ۳
شش سال مزرعه خود رابکار، و شش سال تاکستان خود را پازش بکن،
ومحصولش را جمع کن. ۴ و در سال هفتم سبت آرامی برای زمین باشد،
یعنی سبت برای خداوند. مزرعه خود را مکار و تاکستان خود راپازش منما.

۵ آنچه از مزرعه تو خودرو باشد، درو مکن، و انگورهای مو پازش ناکرده
خود رامچین، سال آرامی برای زمین باشد. ۶ و سبت زمین، خوراک
بجهت شما خواهد بود، برای تو وغلامت و کنیزت و مزدورت و غریبی که
نزد توماوا گزینند. ۷ و برای بهایمت و برای جانورانی که در زمین تو باشند،
همه محصولش خوراک خواهد بود. ۸ «و برای خود هفت سبت سالها
بشمار، یعنی هفت در هفت سال و مدت هفت سبت سالها برای تو چهل
و نه سال خواهد بود. ۹ و در روز دهم ازماه هفتم در روز کفاره، کرنای
بلندآواز را بگردان؛ در تمامی زمین خود کرنا را بگردان. ۱۰ سال پنجاهم را
تقدیس نمایید، و در زمین برای جمیع ساکنانش آزادی را اعلان کنید. این
برای شمایوبیل خواهد بود، و هر کس از شما به ملک خودبرگردد، و هر
کس از شما به قبیله خود برگردد. ۱۱ این سال پنجاهم برای شما یوبیل
خواهد بود. زراعت مکنید و حاصل خودروی آن را مچینید، و انگورهای مو
پازش ناکرده آن را مچینید. ۱۲ چونکه یوبیل است، برای شما مقدس
خواهدبود؛ محصول آن را در مزرعه بخورید. ۱۳ در این سال یوبیل هر
کس از شما به ملک خود برگردد. ۱۴ و اگر چیزی به همسایه خود
بفروشی یا چیزی از دست همسایه ات بخری یکدیگر را مغبون مسازید.
۱۵ برحسب شماره سالهای بعد ازیوبیل، از همسایه خود بخر و برحسب
سالهای محصولش به تو بفروشد. ۱۶ برحسب زیادتی سالها قیمت آن
را زیاده کن، و برحسب کمی سالها قیمتش را کم نما، زیرا که شماره
حاصلها رابه تو خواهد فروخت. ۱۷ و یکدیگر را مغبون مسازید، و از
خدای خود بترس. من یهوه خدای شما هستم. ۱۸ پس فرایض مرا بجا
آورید واحکام مرا نگاه داشته، آنها را به عمل آورید، تا درزمین به امنیت
ساکن شوید. ۱۹ و زمین بار خود راخواهد داد و به سیری خواهید خورد، و
به امنیت در آن ساکن خواهید بود. ۲۰ و اگر گویید در سال هفتم چه
بخوریم، زیرا اینک نمی کاریم و حاصل خود را جمع نمی کنیم، ۲۱ پس
در سال ششم برکت خود را بر شما خواهم فرمود، و محصول سه سال
خواهد داد. ۲۲ و در سال هشتم بکارید واز محصول کهنه تا سال نهم
بخورید. تا حاصل آن برسد، کهنه را بخورید. ۲۳ و زمین به فروش ابدی
نرود زیرا زمین از آن من است، و شما نزد من غریب و مهمان هستید. ۲۴
و در تمامی زمین ملک خود برای زمین فکاک بدهید. ۲۵ اگر برادر تو
فقیرشده، بعضی از ملک خود را بفروشد، آنگاه ولی او که خویش نزدیک او
باشد بیاید، و آنچه را که برادرت می‌فروشد، انفکاک نماید. ۲۶ و اگر
کسی ولی ندارد و برخوردار شده، قدر فکاک آن را پیدانماید. ۲۷ آنگاه
سالهای فروش آن را بشمارد وآنچه را که زیاده است به آنکس که فروخته
بود، رد نماید، و او به ملک خود برگردد. ۲۸ و اگرنتواند برای خود پس
بگیرد، آنگاه آنچه فروخته است به‌دست خریدار آن تا سال یوبیل بماند، ودر
یوبیل رها خواهد شد، و او به ملک خودخواهد برگشت. ۲۹ «و اگر کسی
خانه سکونتی در شهرحصاردار بفروشد، تا یک سال تمام بعد ازفروختن آن
حق انفکاک آن را خواهد داشت، مدت انفکاک آن یک سال خواهد بود.
۳۰ و اگر در مدت یک سال تمام آن را انفکاک ننماید، پس آن خانه‌ای
که در شهر حصاردار است، برای خریدارآن نسلا بعد نسل برقرار باشد، در
یوبیل رهانشود. ۳۱ لیکن خانه های دهات که حصار گردخود ندارد، با
مزرعه های آن زمین شمرده شود. برای آنها حق انفکاک هست و در
یوبیل رهاخواهد شد. ۳۲ و اما شهرهای لاویان، خانه های شهرهای ملک
ایشان، حق انفکاک آنها همیشه برای لاویان است. ۳۳ و اگر کسی از
لاویان بخرد، پس آنچه فروخته شده است از خانه یا از شهرملک او در
یوبیل رها خواهد شد، زیرا خانه های شهرهای لاویان در میان بنی‌اسرائیل،
ملک ایشان است. ۳۴ و مزرعه های حوالی شهرهای ایشان فروخته نشود،
زیرا که این برای ایشان ملک ابدی است. ۳۵ «و اگر برادرت فقیر شده،
نزد تو تهی‌دست باشد، او را مثل غریب و مهمان دستگیری نما تا باتو
زندگی نماید. ۳۶ از او ربا و سود مگیر و ازخدای خود بترس، تا برادرت با
تو زندگی نماید. ۳۷ نقد خود را به او به ربا مده و خوراک خود را به او به
سود مده. ۳۸ من یهوه خدای شما هستم که شما را از زمین مصر بیرون
آوردم تا زمین کنعان رابه شما دهم و خدای شما باشم. ۳۹ و اگر برادرت
نزد تو فقیر شده، خود را به تو بفروشد، بر او مثل غلام خدمت مگذار. ۴۰
مثل مزدور و مهمان نزدتو باشد و تا سال یوبیل نزد تو خدمت نماید. ۴۱
آنگاه از نزد تو بیرون رود، خود او و پسرانش همراه وی، و به خاندان خود
برگردد و به ملک پدران خود رجعت نماید. ۴۲ زیرا که ایشان بندگان منند
که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم؛ مثل غلامان فروخته نشوند. ۴۳ بر او
به سختی حکم رانی منما و از خدای خود بترس. ۴۴ و اما غلامانت و
کنیزانت که برای توخواهندبود، از امتهایی که به اطراف تو می‌باشنداز
ایشان غلامان و کنیزان بخرید. ۴۵ و هم ازپسران مهمانانی که نزد شما
ماوا گزینند، و ازقبیله های ایشان که نزد شما باشند، که ایشان را درزمین
شما تولید نمودند، بخرید و مملوک شماخواهندبود. ۴۶ و ایشان را بعد
از خود برای پسران خود واگذارید، تا ملک موروثی باشند وایشان را تا
به ابد مملوک سازید. و اما برادران شمااز بنی‌اسرائیل هیچکس بر برادر
خود به سختی حکمرانی نکند. ۴۷ «و اگر غریب یا مهمانی نزد شما
برخوردارگردد، و برادرت نزد او فقیر شده، به آن غریب یامهمان تو یا به نسل
خاندان آن غریب، خود رابفروشد، ۴۸ بعد از فروخته شدنش برای وی حق
انفکاک می‌باشد. یکی از برادرانش او را انفکاک نماید. ۴۹ یا عمویش یا
پسر عمویش او را انفکاک نماید، یا یکی از خویشان او از خاندانش
او راانفکاک نماید، یا خود او اگر برخوردار گردد، خویشتن را انفکاک
نماید. ۵۰ و با آن کسی‌که او راخرید از سالی که خود را فروخت تا سال
یوبیل حساب کند، و نقد فروش او برحسب شماره سالها باشد، موافق
روزهای مزدور نزد او باشد. ۵۱ اگر سالهای بسیار باقی باشد، برحسب آنها
نقدانفکاک خود را از نقد فروش خود، پس بدهد. ۵۲ و اگر تا سال
یوبیل، سالهای کم باقی باشد باوی حساب بکند، و برحسب سالهایش
نقدانفکاک خود را رد نماید. ۵۳ مثل مزدوری که سال به سال اجیر باشد
نزد او بماند، و در نظر تو به سختی بر وی حکمرانی نکند. ۵۴ و اگر به
اینهاانفکاک نشود پس در سال یوبیل رهاشود، هم خود او و پسرانش همراه
وی. ۵۵ زیرا برای من بنی‌اسرائیل غلام‌اند، ایشان غلام من می‌باشند که
ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم. من یهوه خدای شما هستم.

۲۶ «برای خود بتها مسازید، و تمثال تراشیده و ستونی به جهت خود برپامنمایید، و سنگی مصور در زمین خود مگذاریدتا به آن سجده کنید، زیرا که من یهوه خدای شماهستم. ۲ سبت های مرا نگاه دارید، و مکان مقدس مرا احترام نمایید. من یهوه هستم. ۳ اگر درفرایض من سلوک نمایید و اوامر مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید، ۴ آنگاه بارانهای شما را درموسم آنها خواهم داد، و زمین محصول خود راخواهد آورد، و درختان صحرا میوه خود راخواهد داد. ۵ و کوفتن خرمن شما تا چیدن انگورخواهد رسید، و چیدن انگور تا کاشتن تخم خواهد رسید، و نان خود را به سیری خورده، درزمین خود به امنیت سکونت خواهید کرد. ۶ و به زمین، سلامتی خواهم داد و خواهید خوابید وترساننده‌ای نخواهد بود، و حیوانات موذی را اززمین نابود خواهم ساخت، و شمشیر از زمین شماگذر نخواهد کرد. ۷ و دشمنان خود را تعاقب خواهید کرد، و ایشان پیش روی شما از شمشیرخواهند افتاد. ۸ و پنج نفر از شما صد را تعاقب خواهند کرد، و صد از شما ده هزار را خواهندراند، و دشمنان شما پیش روی شما از شمشیرخواهند افتاد. ۹ و بر شما التفات خواهم کرد، وشما را بارور گردانیده، شما را کثیر خواهم ساخت، و عهد خود را با شما استوار خواهم نمود. ۱۰ و غله کهنه پارینه را خواهید خورد، وکهنه را برای نو بیرون خواهید آورد. ۱۱ و مسکن خود را در میان شما برپا خواهم کرد و جانم شمارا مکروه نخواهد داشت. ۱۲ و در میان شماخواهم خرامید و خدای شما خواهم بود و شماقوم من خواهید بود. ۱۳ من یهوه خدای شماهستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تاایشان را غلام نباشید، و بندهای یوغ شما راشکستم، و شما را راست روان ساختم. ۱۴ «و اگر مرا نشنوید و جمیع این اوامر را بجانیاورید، ۱۵ و اگر فرایض مرا رد نمایید و دل شمااحکام مرا مکروه دارد، تا تمامی اوامر مرا بجانیاورده، عهد مرا بشکنید، ۱۶ من این را به شماخواهم کرد که خوف و سل و تب را که چشمان رافنا سازد، و جان را تلف کند، بر شما مسلط خواهم ساخت، و تخم خود را بی‌فایده خواهید کاشت ودشمنان شما آن را خواهند خورد. ۱۷ و روی خود را به ضد شما خواهم داشت، و پیش روی دشمنان خود منهزم خواهید شد، و آنانی که ازشما نفرت دارند، بر شما حکمرانی خواهند کرد، و بدون تعاقب کننده‌ای فرار خواهید نمود. ۱۸ واگر با وجود این همه، مرا نشنوید، آنگاه شما را برای گناهان شما هفت مرتبه زیاده سیاست خواهم کرد. ۱۹ و فخر قوت شما را خواهم شکست، و آسمان شما را مثل آهن و زمین شما رامثل مس خواهم ساخت. ۲۰ و قوت شما دربطالت صرف خواهد شد، زیرا زمین شما حاصل خود را نخواهد داد، و درختان زمین میوه خود رانخواهد آورد. ۲۱ و اگر به خلاف من رفتار نموده، از شنیدن من ابا نمایید، آنگاه برحسب گناهانتان هفت چندان بلایای زیاده بر شما عارض گردانم. ۲۲ و وحوش صحرا را بر شما فرستم تا شما رابی اولاد سازند، و بهایم شما را هلاک کنند، و شمارا در شماره کم سازند، و شاهراههای شما ویران خواهد شد. ۲۳ و اگر با این همه از من متنبه نشده، به خلاف من رفتار کنید، ۲۴ آنگاه من نیز به خلاف شما رفتار خواهم کرد، و شما را برای گناهانتان هفت چندان سزا خواهم داد. ۲۵ و بر شماشمشیری خواهم آورد که انتقام عهد مرا بگیرد. وچون به شهرهای خود جمع شوید، وبا در میان شما خواهم فرستاد، و به‌دست دشمن تسلیم خواهید شد. ۲۶ و چون عصای نان شما را بشکنم، ده زن نان شما را در یک تنور خواهند پخت، و نان شما را به شما به وزن پس خواهند داد، و چون بخورید سیر نخواهید شد. ۲۷ و اگر با وجود این، مرا نشنوید و به خلاف من رفتار نمایید، ۲۸ آنگاه به غضب به خلاف شما رفتار خواهم کرد، و من نیز برای گناهانتان، شما را هفت چندان سیاست خواهم کرد. ۲۹ و گوشت پسران خود را خواهیدخورد، و گوشت دختران خود را خواهید خورد. ۳۰ و مکانهای بلند شما را خراب خواهم ساخت، و اصنام شما را قطع خواهم کرد، و لاشه های شمارا بر لاشه های بتهای شما خواهم افکند، و جان من شما را مکروه خواهد داشت. ۳۱ و شهرهای شما را خراب خواهم ساخت، و مکانهای مقدس شما را ویران خواهم کرد، و بوی عطرهای خوشبوی شما را نخواهم بویید. ۳۲ و من زمین راویران خواهم ساخت، به حدی که دشمنان شماکه در آن ساکن باشند، متحیر خواهند شد. ۳۳ وشما را در میان امتها پراکنده خواهم ساخت، وشمشیر را در عقب شما خواهم کشید، و زمین شما ویران و شهرهای شما خراب خواهد شد. ۳۴ آنگاه زمین در تمامی روزهای ویرانی‌اش، حینی که شما در زمین دشمنان خود باشید، ازسبت های خود تمتع خواهد برد. پس زمین آرامی خواهد یافت و از سبت های خود تمتع خواهدبرد. ۳۵ تمامی روزهای ویرانی‌اش آرامی خواهدیافت، یعنی آن آرامی که در سبت های شماحینی که در آن ساکن می‌بودید، نیافته بود. ۳۶ «و اما در دلهای بقیه شما در زمین دشمنان شما ضعف خواهم فرستاد، و آواز برگ رانده شده، ایشان را خواهد گریزانید، و بدون تعاقب کننده‌ای مثل کسی‌که از شمشیر فرار کند، خواهند گریخت و خواهند افتاد. ۳۷ و به روی یکدیگر مثل از دم شمشیر خواهند ریخت، باآنکه کسی تعاقب نکند، و شما را یارای مقاومت با دشمنان خود نخواهد بود. ۳۸ و در میان امتهاهلاک خواهید شد و زمین دشمنان شما، شما راخواهد خورد. ۳۹ و بقیه شما در زمین دشمنان خود در گناهان خود فانی خواهند شد، و درگناهان پدران خود نیز فانی خواهند شد. ۴۰ پس به گناهان خود و به گناهان پدران خود در خیانتی که به من ورزیده، و سلوکی که به خلاف من نموده‌اند، اعتراف خواهند کرد. ۴۱ از این سبب من نیز به خلاف ایشان رفتار نمودم، و ایشان را به زمین دشمنان ایشان آوردم. پس اگر دل نامختون ایشان متواضع شود و سزای گناهان خود راپذیرند، ۴۲ آنگاه عهد خود را با یعقوب بیادخواهم آورد، و عهد خود را با اسحاق نیز و عهدخود را با ابراهیم نیز بیاد خواهم آورد، و آن زمین را بیاد خواهم آورد. ۴۳ و زمین از ایشان ترک خواهد شد و چون از ایشان ویران باشد ازسبت های خود تمتع خواهد برد، و ایشان سزای گناه خود را خواهند پذیرفت، به‌سبب اینکه احکام مرا رد کردند، و دل ایشان فرایض مرامکروه داشت. ۴۴ و با وجود این همه نیز چون درزمین دشمنان خود باشند، من ایشان را رد نخواهم کرد، و ایشان را مکروه نخواهم داشت تا ایشان راهلاک کنم، و عهد خود را با ایشان بشکنم، زیرا که من یهوه خدای ایشان هستم. ۴۵ بلکه برای ایشان عهد اجداد ایشان را بیاد خواهم

آورد که ایشان رادر نظر امتها از زمین مصر بیرون آوردم، تا خدای ایشان باشم. من یهوه هستم.» ۴۶ این است فرایض و احکام و شرایعی که خداوند در میان خود وبنی‌اسرائیل در کوه سینا به‌دست موسی قرار داد.

۲۷ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون کسی نذر مخصوصی نماید، نفوس برحسب برآورد تو، از آن خداوند باشند. ۳ و اگر برآورد تو بجهت ذکور، از بیست ساله تاشصت ساله باشد، برآورد تو پنجاه مثقال نقره برحسب مثقال قدس خواهد بود. ۴ و اگر اناث باشد برآورد تو سی مثقال خواهد بود. ۵ و اگر ازپنج ساله تا بیست ساله باشد، برآورد تو بجهت ذکور، بیست مثقال و بجهت اناث ده مثقال خواهدبود. ۶ و اگر از یک ماهه تا پنج ساله باشد، برآوردتو بجهت ذکور پنج مثقال نقره، و بجهت اناث، برآورد تو سه مثقال نقره خواهد بود. ۷ و اگر ازشصت ساله و بالاتر باشد، اگر ذکور باشد، آنگاه برآورد تو پانزده مثقال، و برای اناث ده مثقال خواهد بود. ۸ و اگر از برآورد تو فقیرتر باشد، پس او را به حضور کاهن حاضر کنند، و کاهن برایش برآورد کند و کاهن به مقدار قوه آن که نذر کرده، برای وی برآورد نماید. ۹ و اگر بهیمه‌ای باشد ازآنهایی که برای خداوند قربانی می‌گذرانند، هرآنچه را که کسی از آنها به خداوند بدهد، مقدس خواهد بود. ۱۰ آن را مبادله ننماید و خوب را به بد یا بد را به خوب عوض نکند. و اگر بهیمه‌ای رابه بهیمه‌ای مبادله کند، هم آن و آنچه به عوض آن داده شود، هر دو مقدس خواهد بود. ۱۱ و اگر هرقسم بهیمه نجس باشد که از آن قربانی برای خداوند نمی گذرانند، آن بهیمه را پیش کاهن حاضر کند. ۱۲ و کاهن آن را چه خوب و چه بد، قیمت کند و برحسب برآورد توای کاهن، چنین باشد. ۱۳ و اگر آن را فدیه دهد، پنج یک بر برآوردتو زیاده دهد. ۱۴ و اگر کسی خانه خود را وقف نماید تا برای خداوند مقدس شود، کاهن آن راچه خوب و چه بد برآورد کند، و بطوری که کاهن آن را برآورد کرده باشد، همچنان بماند. ۱۵ و اگروقف کننده بخواهد خانه خود را فدیه دهد، پس پنج یک بر نقد برآورد تو زیاده کند و از آن اوخواهد بود. ۱۶ و اگر کسی قطعه‌ای از زمین ملک خود را برای خداوند وقف نماید، آنگاه برآوردتو موافق زراعت آن باشد، زراعت یک حومر جو به پنجاه مثقال نقره باشد. ۱۷ و اگر زمین خود را ازسال یوبیل وقف نماید، موافق برآورد تو برقرارباشد. ۱۸ و اگر زمین خود را بعد از یوبیل وقف نماید، آنگاه کاهن نقد آن را موافق سالهایی که تاسال یوبیل باقی می‌باشد برای وی بشمارد، و ازبرآورد تو تخفیف شود. ۱۹ و اگر آنکه زمین راوقف کرد بخواهد آن را فدیه دهد، پس پنج یک از نقد برآورد تو را بر آن بیفزاید و برای وی برقرارشود. ۲۰ و اگر نخواهد زمین را فدیه دهد، یا اگرزمین را به دیگری فروخته باشد، بعد از آن فدیه داده نخواهد شد. ۲۱ و آن زمین چون در یوبیل رها شود مثل زمین وقف برای خداوند، مقدس خواهد بود؛ ملکیت آن برای کاهن است. ۲۲ و اگرزمینی را که خریده باشد که از زمین ملک او نبود، برای خداوند وقف نماید، ۲۳ آنگاه کاهن مبلغ برآورد تو را تا سال یوبیل برای وی بشمارد، و درآن روز برآورد تو را مثل وقف خداوند به وی بدهد. ۲۴ و آن زمین در سال یوبیل به کسی‌که از اوخریده شده بود خواهد برگشت، یعنی به کسی‌که آن زمین ملک موروثی وی بود. ۲۵ و هر برآورد توموافق مثقال قدس باشد که بیست جیره یک مثقال است. ۲۶ «لیکن نخست زاده‌ای از بهایم که برای خداوند نخست زاده شده باشد، هیچکس آن راوقف ننماید، خواه گاو خواه گوسفند، از آن خداوند است. ۲۷ و اگر از بهایم نجس باشد، آنگاه آن را برحسب برآورد تو فدیه دهد، و پنج یک برآن بیفزاید، و اگر فدیه داده نشود پس موافق برآورد تو فروخته شود. ۲۸ اما هر چیزی که کسی برای خداوند وقف نماید، از کل مایملک خود، چه از انسان چه از بهایم چه از زمین ملک خود، نه فروخته شود و نه فدیه داده شود، زیرا هرچه وقف باشد برای خداوند قدس اقداس است. ۲۹ هر وقفی که از انسان وقف شده باشد، فدیه داده نشود. البته کشته شود. ۳۰ و تمامی ده‌یک زمین چه از تخم زمین چه از میوه درخت از آن خداوند است، و برای خداوند مقدس می‌باشد. ۳۱ و اگر کسی از ده‌یک خود چیزی فدیه دهدپنج یک آن را بر آن بیفزاید. ۳۲ و تمامی ده‌یک گاو و گوسفند یعنی هرچه زیر عصا بگذرد، دهم آن برای خداوند مقدس خواهد بود. ۳۳ در خوبی و بدی آن تفحص ننماید و آن را مبادله نکند، واگر آن را مبادله کند هم آن و هم بدل آن مقدس خواهد بود و فدیه داده نشود.» ۳۴ این است اوامری که خداوند به موسی برای بنی‌اسرائیل درکوه سینا امر فرمود.

اعداد

۱ و در روز اول ماه دوم از سال دوم از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، خداوند دربیابان سینا در خیمه اجتماع موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «حساب تمامی جماعت بنی‌اسرائیل را برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، به شماره اسم های همه ذکوران موافق سرهای ایشان بگیرید. ۳ از بیست ساله و زیاده، هرکه از اسرائیل به جنگ بیرون می‌رود، تو وهارون ایشان را برحسب افواج ایشان بشمارید. ۴ و همراه شما یک نفر از هر سبط باشد که هر یک رئیس خاندان آبایش باشد. ۵ و اسم های کسانی که با شما باید بایستند، این است: از روبین، الیصوربن شدیئور. ۶ و از شمعون، شلومیئیل بن صوریشدای. ۷ و از یهودا، نحشون بن عمیناداب. ۸ و از یساکار، نتنائیل بن صوغر. ۹ و از زبولون، الیاب بن حیلون. ۱۰ و از بنی یوسف: از افرایم، الیشمع بن عمیهود. و از منسی، جملیئیل بن فدهصور. ۱۱ از بنیامین، ابیدان بن جدعونی. ۱۲ و از دان، اخیعزر بن عمیشدای. ۱۳ و از اشیر، فجعیئیل بن عکران. ۱۴ و از جاد، الیاساف بن دعوئیل. ۱۵ و از نفتالی، اخیرع بن عینان.» ۱۶ اینانند دعوت‌شدگان جماعت و سروران اسباط آبای ایشان، و روسای هزاره های اسرائیل. ۱۷ و موسی و هارون این کسان را که به نام، معین شدند، گرفتند. ۱۸ و در روز اول ماه دوم، تمامی جماعت را جمع کرده، نسب نامه های ایشان را برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، به شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر موافق سرهای ایشان خواندند. ۱۹ چنانکه خداوندموسی را امر فرموده بود، ایشان را در بیابان سینابشمرد. ۲۰ و اما انساب بنی روبین نخست زاده اسرائیل، برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق نامها و سرهای ایشان این بود: هر ذکور ازبیست ساله و بالاتر، جمیع کسانی که برای جنگ بیرون می‌رفتند. ۲۱ شمرده شدگان ایشان از سبطروبین، چهل و شش هزار و پانصد نفر بودند. ۲۲ و انساب بنی شمعون برحسب قبایل وخاندان آبای ایشان، کسانی که از ایشان شمرده شدند، موافق شماره اسم‌ها و سرهای ایشان این بود: هر ذکور از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می‌رفت. ۲۳ شمرده شدگان ایشان ازسبط شمعون، پنجاه و نه هزار و سیصد نفر بودند. ۲۴ و انساب بنی جاد برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها، از بیست ساله وبالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می‌رفت. ۲۵ شمرده شدگان ایشان از سبط جاد، چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه نفر بودند. ۲۶ و انساب بنی یهودا برحسب قبایل وخاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها ازبیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می‌رفت. ۲۷ شمرده شدگان ایشان از سبط یهودا، هفتاد و چهار هزار و شش صد نفر بودند. ۲۸ و انساب بنی یساکار برحسب قبایل وخاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها ازبیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می‌رفت. ۲۹ شمرده شدگان ایشان از سبط یساکار، پنجاه و چهار هزار و چهارصد نفر بودند. ۳۰ و انساب بنی زبولون برحسب قبایل وخاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها ازبیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می‌رفت. ۳۱ شمرده شدگان ایشان از سبط زبولون پنجاه و هفت هزار و چهارصد نفر بودند. ۳۲ و انساب بنی یوسف از بنی افرایم برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم هااز بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می‌رفت. ۳۳ شمرده شدگان ایشان از سبط افرایم، چهل هزار و پانصد نفر بودند. ۳۴ و انساب بنی منسی برحسب قبایل وخاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها، ازبیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می‌رفت. ۳۵ شمرده شدگان ایشان از سبط منسی، سی و دو هزار و دویست نفر بودند. ۳۶ و انساب بنی بنیامین برحسب قبایل وخاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها، ازبیست ساله بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می‌رفت. ۳۷ شمرده شدگان ایشان از سبط بنیامین، سی و پنج هزار و چهارصد نفر بودند. ۳۸ و انساب بنی دان برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله وبالاتر، هرکه برای جنگ می‌رفت. ۳۹ شمرده شدگان ایشان از سبط دان، شصت و دو هزار و هفتصد نفر بودند. ۴۰ و انساب بنی اشیر برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله وبالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می‌رفت. ۴۱ شمرده شدگان ایشان از سبط اشیر، چهل ویک هزار و پانصد نفر بودند. ۴۲ و انساب بنی نفتالی برحسب قبایل وخاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها ازبیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می‌رفت. ۴۳ شمرده شدگان ایشان از سبط نفتالی، پنجاه و سه هزار و پانصد نفر بودند. ۴۴ اینانند شمرده شدگانی که موسی و هارون با دوازده نفر از سروران اسرائیل، که یک نفر برای هر خاندان آبای ایشان بود، شمردند. ۴۵ و تمامی شمرده شدگان بنی‌اسرائیل برحسب خاندان آبای ایشان، از بیست ساله و بالاتر، هر کس از اسرائیل که برای جنگ بیرون می‌رفت. ۴۶ همه شمرده شدگان، ششصد و سه هزار و پانصد وپنجاه نفر بودند. ۴۷ اما لاویان برحسب سبط آبای ایشان در میان آنها شمرده نشدند. ۴۸ زیرا خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۴۹ «اما سبط لاوی را مشمار و حساب ایشان را درمیان بنی‌اسرائیل مگیر. ۵۰ لیکن لاویان را برمسکن شهادت و تمامی اسبابش و بر هرچه علاقه به آن دارد بگمار، و ایشان مسکن و تمامی اسبابش را بردارند، و ایشان آن را خدمت نمایندو به اطراف مسکن خیمه زنند. ۵۱ و چون مسکن روانه شود لاویان آن را پایین بیاورند، و چون مسکن افراشته شود لاویان آن را برپا نمایند، وغریبی که نزدیک آن آید، کشته شود. ۵۲ و بنی‌اسرائیل هر کس در محله خود و هر کس نزدعلم خویش برحسب افواج خود، خیمه زنند. ۵۳ و لاویان به اطراف مسکن شهادت خیمه زنند، مبادا غضب بر جماعت بنی‌اسرائیل بشود، ولاویان شعائر مسکن شهادت را نگاه دارند.» ۵۴ پس بنی‌اسرائیل چنین کردند، و برحسب آنچه خداوند موسی را امر فرموده بود، به عمل آوردند.

۲ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۲ «هر کس از بنی‌اسرائیل نزد علم ونشان خاندان آبای خویش خیمه زند، در برابر واطراف خیمه اجتماع خیمه زنند. ۳ و به‌جانب مشرق به سوی طلوع آفتاب اهل علم محله یهودابرحسب افواج خود خیمه زنند، و رئیس بنی یهودا نحشون

بن عمیناداب باشد. ۴ و فوج اوکه از ایشان شمرده شدند هفتاد و چهار هزار وششصد نفر بودند. ۵ و سبط یساکار در پهلوی اوخیمه زنند، و رئیس بنی یساکار نتنائیل بن صوغرباشد. ۶ و فوج او که از ایشان شمرده شدند پنجاه و چهار هزار و چهارصد نفر بودند. ۷ و سبطزبولون و رئیس بنی زبولون الیاب بن حیلون باشد. ۸ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه وهفت هزار و چهارصد نفر بودند. ۹ جمیع شمرده شدگان محله یهودا برحسب افواج ایشان صد و هشتاد و شش هزار و چهارصد نفر بودند. وایشان اول کوچ کنند. ۱۰ و بر جانب جنوب، علم محله روبین برحسب افواج ایشان باشد، و رئیس بنی روبین الیصور بن شدیئور باشد. ۱۱ و فوج او که از ایشان شمرده شدند چهل و شش هزار و پانصد نفر بودند. ۱۲ و در پهلوی او سبط شمعون خیمه زنندو رئیس بنی شمعون شلومیئیل بن صوریشدای باشد. ۱۳ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه و نه هزار و سیصد نفر بودند. ۱۴ و سبط جادو رئیس بنی جاد الیاساف بن رعوئیل باشد. ۱۵ وفوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه نفر بودند. ۱۶ جمیع شمرده شدگان محله روبین برحسب افواج ایشان صد و پنجاه و یک هزار و چهارصد و پنجاه نفربودند و ایشان دوم کوچ کنند. ۱۷ و بعد از آن خیمه اجتماع با محله لاویان درمیان محله‌ها کوچ کند، چنانکه خیمه می‌زنند، همچنان هر کس در جای خود نزد علمهای خویش کوچ کنند. ۱۸ و به طرف مغرب، علم محله افرایم برحسب افواج ایشان و رئیس بنی افرایم، الیشمع بن عمیهود باشد. ۱۹ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل هزار و پانصد نفر بودند. ۲۰ و درپهلوی او سبط منسی، و رئیس بنی منسی جملیئیل بن فدهصور باشد. ۲۱ و فوج او که ازایشان شمرده شدند، سی و دو هزار و دویست نفربودند. ۲۲ و سبط بنیامین و رئیس بنی بنیامین، ابیدان بن جدعونی باشد. ۲۳ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، سی و پنج هزار و چهارصد نفربودند. ۲۴ جمیع شمرده شدگان محله افرایم برحسب افواج ایشان، صد و هشت هزار و یکصدنفر بودند، و ایشان سوم کوچ کنند. ۲۵ و به طرف شمال، علم محله دان، برحسب افواج ایشان، و رئیس بنی دان اخیعزر بن عمیشدای باشد. ۲۶ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، شصت و دو هزاروهفت صد نفر بودند. ۲۷ ودر پهلوی ایشان سبط اشیر خیمه زنند، و رئیس بنی اشیر فجعیئیل بن عکران باشد. ۲۸ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل و یک هزار و پانصدنفر بودند. ۲۹ و سبط نفتالی و رئیس بنی نفتالی اخیرع بن عینان باشد. ۳۰ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه و سه هزار و چهارصد نفربودند. ۳۱ جمیع شمرده شدگان محله دان، صد وپنجاه و هفت هزار و ششصد نفر بودند. ایشان نزدعلمهای خود در عقب کوچ کنند. ۳۲ اینانند شمرده شدگان بنی‌اسرائیل برحسب خاندان آبای ایشان، جمیع شمرده شدگان محله‌ها موافق افواج ایشان شش صد و سه هزار وپانصد و پنجاه نفر بودند. ۳۳ اما لاویان چنانکه خداوند به موسی‌امر فرموده بود، در میان بنی‌اسرائیل شمرده نشدند. ۳۴ و بنی‌اسرائیل موافق هرچه خداوند به موسی‌امر فرموده بود، عمل نمودند، به اینطورنزد علمهای خود خیمه می‌زدند و به اینطور هرکس برحسب قبایل خود با خاندان آبای خودکوچ می‌کردند.

۳ این است انساب هارون و موسی در روزی که خداوند در کوه سینا با موسی متکلم شد. ۲ و نامهای پسران هارون این است: نخست زاده‌اش ناداب و ابیهو و العازار و ایتامار. ۳ این است نامهای پسران هارون کهنه که مسح شده بودند که ایشان را برای کهانت تخصیص نمود. ۴ اما ناداب و ابیهو در حضور خداوندمردند، هنگامی که ایشان در بیابان سینا آتش غریب به حضور خداوند گذرانیدند، و ایشان را پسری نبود و العازار و ایتامار به حضور پدر خودهارون، کهانت می‌نمودند. ۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۶ «سبط لاوی را نزدیک آورده، ایشان را پیش هارون کاهن حاضر کن تا او را خدمت نمایند. ۷ وایشان شعائر او و شعائر تمامی جماعت را پیش خیمه اجتماع نگاه داشته، خدمت مسکن را بجاآورند. ۸ و جمیع اسباب خیمه اجتماع و شعائربنی‌اسرائیل را نگاه داشته، خدمت مسکن را بجاآورند. ۹ و لاویان را به هارون و پسرانش بده، زیراکه ایشان از جانب بنی‌اسرائیل بالکل به وی داده شده‌اند. ۱۰ و هارون و پسرانش را تعیین نما تاکهانت خود را بجا بیاورند، و غریبی که نزدیک آید، کشته شود.» ۱۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۲ «که اینک من لاویان را از میان بنی‌اسرائیل، به عوض هر نخست زاده‌ای از بنی‌اسرائیل که رحم را بگشاید گرفته‌ام، پس لاویان از آن من می‌باشند. ۱۳ زیرا جمیع نخست زادگان از آن منند، و درروزی که همه نخست زادگان زمین مصر را کشتم، جمیع نخست زادگان اسرائیل را خواه از انسان وخواه از بهایم برای خود تقدیس نمودم، پس ازآن من می‌باشند. من یهوه هستم.» ۱۴ و خداوند موسی را در بیابان سینا خطاب کرده، گفت: ۱۵ «بنی لاوی را برحسب خاندان آباو قبایل ایشان بشمار، هر ذکور ایشان را از یک ماهه و زیاده بشمار.» ۱۶ پس موسی برحسب قول خداوند چنانکه مامور شد، ایشان را شمرد. ۱۷ وپسران لاوی موافق نامهای ایشان اینانند: جرشون و قهات و مراری. ۱۸ و نامهای بنی جرشون برحسب قبایل ایشان این است: لبنی و شمعی. ۱۹ و پسران قهات برحسب قبایل ایشان: عمرام ویصهار و حبرون و عزیئیل. ۲۰ و پسران مراری برحسب قبایل ایشان: محلی و موشی بودند. اینانند قبایل لاویان برحسب خاندان آبای ایشان. ۲۱ و از جرشون، قبیله لبنی و قبیله شمعی. اینانند قبایل جرشونیان. ۲۲ و شمرده شدگان ایشان به شماره همه ذکوران از یک ماهه و بالاتر، شمرده شدگان ایشان هفت هزار و پانصد نفربودند. ۲۳ و قبایل جرشونیان در عقب مسکن، به طرف مغرب خیمه زنند. ۲۴ و سرور خاندان آبای جرشونیان، الیاساف بن لایل باشد. ۲۵ و ودیعت بنی جرشون در خیمه اجتماع، مسکن و خیمه وپوشش آن و پرده دروازه خیمه اجتماع باشد. ۲۶ و تجیرهای صحن و پرده دروازه صحن که پیش روی مسکن و به اطراف مذبح است وطنابهایش با هر خدمت آنها. ۲۷ و از قهات، قبیله عمرامیان و قبیله یصهاریان و قبیله حبرونیان و قبیله عزیئیلیان، اینانند قبایل قهاتیان. ۲۸ به شماره همه ذکوران ازیک ماهه و بالاتر، هشت هزار و شش

صد نفربودند که ودیعت قدس را نگاه می‌داشتند. ۲۹ وقبایل بنی قهات به طرف جنوب مسکن، خیمه بزنند. ۳۰ و سرور خاندان آبای قبایل قهاتیان، الیاصافان بن عزیئیل باشد. ۳۱ و ودیعت ایشان تابوت و میز و شمعدان و مذبحها و اسباب قدس که با آنها خدمت می‌کنند، و حجاب و هر خدمت آن باشد. ۳۲ و سرور سروران لاویان، العازار بن هارون کاهن باشد، و نظارت نگهبانان خدمت قدس، او را خواهد بود. ۳۳ و از مراری، قبیله محلیان و قبیله موشیان؛ اینانند قبایل مراری. ۳۴ و شمرده شدگان ایشان وشماره همه ذکوران از یک ماهه و بالاتر، شش هزار و دویست نفر بودند. ۳۵ و سرور خاندان آبای قبایل مراری، صوریئیل بن ابیحایل باشد وایشان به طرف شمالی مسکن، خیمه بزنند. ۳۶ وودیعت معین بنی مراری، تختهای مسکن وپشت بندهایش و ستونهایش و پایه هایش وتمامی اسبابش با تمامی خدمتش باشد. ۳۷ وستونهای اطراف صحن و پایه های آنها و میخها وطنابهای آنها. ۳۸ و پیش مسکن به طرف مشرق و پیش روی خیمه اجتماع به طرف طلوع شمس، موسی وهارون و پسرانش خیمه بزنند و نگاهبانی قدس راو نگاهبانی بنی‌اسرائیل را بدارند. و هر غریبی که نزدیک آید، کشته شود. ۳۹ و جمع شمرده شدگان لاویان که موسی و هارون ایشان را برحسب قبایل ایشان و فرمان خداوند شمردند، همه ذکوران ازیک ماهه و بالاتر، بیست و دو هزار نفر بودند. ۴۰ و خداوند به موسی گفت: «جمیع نخست زادگان نرینه بنی‌اسرائیل را از یک ماهه وبالاتر بشمار، و حساب نامهای ایشان را بگیر. ۴۱ ولاویان را به عوض همه نخست زادگان بنی‌اسرائیل برای من که یهوه هستم بگیر، و بهایم لاویان را به عوض همه نخست زادگان بهایم بنی‌اسرائیل.» ۴۲ پس موسی چنانکه خداوند او را امرفرموده بود، همه نخست زادگان بنی‌اسرائیل راشمرد. ۴۳ و جمیع نخست زادگان نرینه، برحسب شماره اسم های شمرده شدگان ایشان از یک ماهه و بالاتر، بیست و دو هزار و دویست و هفتاد و سه نفر بودند. ۴۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۴۵ «لاویان را به عوض جمیع نخست زادگان بنی‌اسرائیل، و بهایم لاویان را به عوض بهایم ایشان بگیر، و لاویان از آن من خواهند بود. من یهوه هستم. ۴۶ و اما درباره فدیه دویست و هفتادو سه نفر از نخست زادگان بنی‌اسرائیل که برلاویان زیاده‌اند، ۴۷ پنج مثقال برای هر سری بگیر، آن را موافق مثقال قدس که بیست جیره یک مثقال باشد، بگیر. ۴۸ و نقد فدیه آنانی که از ایشان زیاده‌اند به هارون و پسرانش بده.» ۴۹ پس موسی نقد فدیه را از آنانی که زیاده بودند، بر کسانی که لاویان فدیه آنها شده بودند، گرفت. ۵۰ و از نخست زادگان بنی‌اسرائیل نقد راکه هزار و سیصد و شصت و پنج مثقال موافق مثقال قدس باشد، گرفت. ۵۱ و موسی نقد فدیه رابرحسب قول خداوند چنانکه خداوند موسی راامر فرموده بود، به هارون و پسرانش داد.

۴ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۲ «حساب بنی قهات را از میان بنی لاوی برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان بگیر. ۳ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، هرکه داخل خدمت شود تا در خیمه اجتماع کار کند. ۴ «و خدمت بنی قهات در خیمه اجتماع، کارقدس‌الاقداس باشد. ۵ و هنگامی که اردو کوچ می‌کند هارون وپسرانش داخل شده، پوشش حجاب را پایین بیاورند، و تابوت شهادت را به آن بپوشانند. ۶ و برآن پوشش پوست خز آبی بگذارند و جامه‌ای که تمام آن لاجوردی باشد بالای آن پهن نموده، چوب دستهایش را بگذرانند. ۷ «و بر میز نان تقدمه، جامه لاجوردی بگسترانند و بر آن، بشقابها و قاشقها و کاسه‌ها وپیاله های ریختنی را بگذرانند و نان دائمی بر آن باشد. ۸ و جامه قرمز بر آنها گسترانیده، آن را به پوشش پوست خز بپوشانند و چوبدستهایش رابگذرانند. ۹ «و جامه لاجوردی گرفته، شمعدان روشنایی و چراغهایش و گلگیرهایش وسینی هایش و تمامی ظروف روغنش را که به آنهاخدمتش می‌کنند بپوشانند، ۱۰ و آن را و همه اسبابش را در پوشش پوست خز گذارده، برچوب دستی بگذارند. ۱۱ «و بر مذبح زرین، جامه لاجوردی گسترانیده، آن را به پوشش پوست خز بپوشانند، و چوب دستهایش را بگذرانند. ۱۲ «و تمامی اسباب خدمت را که به آنها درقدس خدمت می‌کنند گرفته، آنها را در جامه لاجوردی بگذرانند، و آنها را به پوشش پوست خز پوشانیده، بر چوب دست بنهند. ۱۳ «و مذبح را از خاکستر خالی کرده، جامه ارغوانی بر آن بگسترانند. ۱۴ و جمیع اسبابش راکه به آنها خدمت آن را می‌کنند یعنی مجمرها وچنگالها و خاک اندازها و کاسه‌ها، همه اسباب مذبح را بر روی آن بنهند، و بر آن پوشش، پوست خز گسترانیده، چوب دستهایش را بگذرانند. ۱۵ «و چون هارون و پسرانش در هنگام کوچ کردن اردو، از پوشانیدن قدس و تمامی اسباب قدس فارغ شوند، بعد از آن پسران قهات برای برداشتن آن بیایند، اما قدس را لمس ننمایند مبادابمیرند، این چیزها از خیمه اجتماع حمل بنی قهات می‌باشد. ۱۶ «و ودیعت العازار بن هارون کاهن، روغن بجهت روشنایی و بخور خوشبو و هدیه آردی دائمی و روغن مسح و نظارت تمامی مسکن می‌باشد، با هرآنچه در آن است، خواه از قدس وخواه از اسبابش.» ۱۷ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۱۸ «سبط قبایل قهاتیان را از میان لاویان منقطع مسازید. ۱۹ بلکه با ایشان چنین رفتارنمایید تا چون به قدس‌الاقداس نزدیک آیند، زنده بمانند و نمیرند. هارون و پسرانش داخل آن بشوند، و هریک از ایشان را به خدمت و حمل خود بگمارند. ۲۰ و اما ایشان بجهت دیدن قدس لحظه‌ای هم داخل نشوند، مبادا بمیرند.» ۲۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۲ «حساب بنی جرشون را نیز برحسب خاندان آباو قبایل ایشان بگیر. ۲۳ از سی ساله و بالاتر تاپنجاه ساله ایشان را بشمار، هرکه داخل شود تادر خیمه اجتماع به شغل بپردازد و خدمت بنماید. ۲۴ «این است خدمت قبایل بنی جرشون درخدمت گذاری و حمل، ۲۵ که تجیرهای مسکن وخیمه اجتماع را با پوشش آن و پوشش پوست خز که بر بالای آن است، و پرده دروازه خیمه اجتماع را بردارند. ۲۶ و تجیرهای صحن و پرده مدخل دروازه صحن، که پیش مسکن و به اطراف مذبح است، و طنابهای آنها و همه اسباب خدمت آنها و هرچه به آنها باید کرده شود، ایشان بکنند. ۲۷ و تمامی خدمت بنی جرشون در هر حمل وخدمت ایشان، به فرمان هارون و پسران او بشود، و جمیع حملهای ایشان را بر ایشان ودیعت گذارید. ۲۸ این است خدمت

قبایل بنی جرشون در خیمه اجتماع. و نظارت ایشان به‌دست ایتامار بن
هارون کاهن باشد. ۲۹ «و بنی مراری را برحسب قبایل و خاندان آبای
ایشان بشمار. ۳۰ از سی ساله و بالاتر تاپنجاه ساله هرکه به خدمت داخل
شود، تا کارخیمه اجتماع را بنماید. ایشان را بشمار. ۳۱ این است ودیعت
حمل ایشان، در تمامی خدمت ایشان در خیمه اجتماع، تختهای مسکن
وپشت بندهایش و ستونهایش و پایه هایش ۳۲ وستونهای اطراف صحن و
پایه های آنها و میخهای آنها و طنابهای آنها با همه اسباب آنها، و تمامی
خدمت آنها، پس اسباب ودیعت حمل ایشان رابه نامها حساب کنید. ۳۳
این است خدمت قبایل بنی مراری در تمامی خدمت ایشان در خیمه
اجتماع، زیردست ایتامار بن هارون کاهن.» ۳۴ و موسی و هارون و سروران
جماعت، بنی قهات را برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان شمردند. ۳۵
از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله هرکه به خدمت داخل می‌شد تا در
خیمه اجتماع مشغول شود. ۳۶ و شمرده شدگان ایشان برحسب قبایل
ایشان، دو هزار و هفتصد و پنجاه نفر بودند. ۳۷ اینانند شمرده شدگان
قبایل قهاتیان، هرکه درخیمه اجتماع کار می‌کرد که موسی و هارون ایشان
را برحسب آنچه خداوند به واسطه موسی فرموده بود، شمردند. ۳۸ و
شمرده شدگان بنی جرشون برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، ۳۹ از
سی ساله وبالاتر تا پنجاه ساله، هرکه به خدمت داخل می‌شدتا در خیمه
اجتماع کار کند. ۴۰ و شمرده شدگان ایشان برحسب قبایل و خاندان
آبای ایشان، دوهزار و ششصد و سی نفر بودند. ۴۱ اینانند شمرده شدگان
قبایل بنی جرشون، هرکه در خیمه اجتماع کار می‌کرد که موسی و هارون
ایشان رابرحسب فرمان خداوند شمردند. ۴۲ و شمرده شدگان قبایل بنی
مراری برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، ۴۳ از سی ساله وبالاتر تا
پنجاه ساله، هرکه به خدمت داخل می‌شدتا در خیمه اجتماع کار کند.
۴۴ و شمرده شدگان ایشان برحسب قبایل ایشان سه هزار و دویست نفر
بودند. ۴۵ اینانند شمرده شدگان قبایل بنی مراری که موسی و هارون ایشان
را برحسب آنچه خداوند به واسطه موسی فرموده بود، شمردند. ۴۶ جمیع
شمرده شدگان لاویان که موسی وهارون و سروران اسرائیل ایشان را برحسب
قبایل و خاندان آبای ایشان شمردند، ۴۷ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله
هرکه داخل می‌شد تاکار خدمت و کار حملها را در خیمه اجتماع بکند.
۴۸ شمرده شدگان ایشان هشت هزار وپانصد و هشتاد نفر بودند، ۴۹
برحسب فرمان خداوند به توسط موسی، هرکس موافق خدمتش و حملش
شمرده شد. و چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، اوایشان را شمرد.

۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی‌اسرائیل را امر فرما
که مبروص را وهرکه جریان دارد و هرکه از میته نجس شود، ازاردو اخراج
کنند. ۳ خواه مرد و خواه زن، ایشان رااخراج نمایید؛ بیرون از اردو ایشان را
اخراج نمایید، تا اردوی خود را جایی که من در میان ایشان ساکن هستم،
نجس نسازند.» ۴ وبنی‌اسرائیل چنین کردند، و آن کسان را بیرون ازاردو
اخراج کردند. چنانکه خداوند به موسی گفته بود، بنی‌اسرائیل به آن طور
عمل نمودند. ۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۶ «بنی‌اسرائیل
را بگو: هرگاه مردی یا زنی به هرکدام از جمیع گناهان انسان مرتکب شده،
به خداوند خیانت ورزد، و آن شخص مجرم شود، ۷ آنگاه گناهی را که
کرده است اعتراف بنماید، واصل جرم خود را رد نماید، و خمس آن را برآن
مزید کرده، به کسی‌که بر او جرم نموده است، بدهد. ۸ و اگر آن کس
را ولی‌ای نباشد که دیه جرم به او داده شود، آنگاه دیه جرمی که برای
خداونداده می‌شود، از آن کاهن خواهد بود، علاوه برقوچ کفاره که به آن
درباره وی کفاره می‌شود. ۹ وهر هدیه افراشتنی از همه موقوفات بنی‌اسرائیل
که نزد کاهن می‌آورند، از آن او باشد. ۱۰ وموقوفات هر کس از آن او
خواهد بود، و هرچه که کسی به کاهن بدهد، از آن او باشد.» ۱۱ و
خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۲ «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده،
به ایشان بگو: هرگاه زن کسی از او برگشته، به وی خیانت ورزد، ۱۳ و
مردی دیگر با او همبستر شود، و این ازچشمان شوهرش پوشیده و مستور
باشد، آن زن نجس می‌باشد، و اگر بر او شاهدی نباشد و در عین فعل
گرفتار نشود، ۱۴ و روح غیرت بر او بیایدو به زن خود غیور شود، و آن زن
نجس شده باشد، یا روح غیرت بر او بیاید و به زن خود غیورشود، و آن زن
نجس نشده باشد، ۱۵ پس آن مردزن خود را نزد کاهن بیاورد، و بجهت او
برای هدیه، یک عشر ایفه آرد جوین بیاورد، و روغن برآن نریزد، و کندر بر
آن ننهد، زیرا که هدیه غیرت است و هدیه یادگار، که گناه را بیاد می‌آورد.
۱۶ «و کاهن او را نزدیک آورده، به حضورخداوند برپا دارد. ۱۷ و کاهن
آب مقدس در ظرف سفالین بگیرد، و کاهن قدری از غباری که بر زمین
مسکن باشد گرفته، بر آب بپاشد. ۱۸ و کاهن زن رابه حضور خداوند برپا
داشته، موی سر او را بازکند و هدیه یادگار را که هدیه غیرت باشد بردست
آن زن بگذارد، و آب تلخ لعنت بر دست کاهن باشد. ۱۹ و کاهن به زن
قسم داده، به وی بگوید: اگر کسی با تو همبستر نشده، و اگر بسوی
نجاست به کسی غیر از شوهر خود برنگشته‌ای، پس از این آب تلخ لعنت
مبرا شوی. ۲۰ و لیکن اگر به غیر از شوهر خود برگشته، نجس شده‌ای،
وکسی غیر از شوهرت با تو همبستر شده است، ۲۱ آنگاه کاهن زن را قسم
لعنت بدهد و کاهن به زن بگوید: خداوند تو را در میان قومت موردلعنت و
قسم بسازد به اینکه خداوند ران تو راساقط و شکم تو را منتفخ گرداند. ۲۲
و این آب لعنت در احشای تو داخل شده، شکم تو را منتفخ و ران تو را
ساقط بسازد. و آن زن بگوید: آمین آمین. ۲۳ «و کاهن این لعنتها را در
طوماری بنویسد، و آنها را در آب تلخ محو کند. ۲۴ و آن آب لعنت
تلخ را به زن بنوشاند، و آن آب لعنت در او داخل شده، تلخ خواهد
شد. ۲۵ و کاهن هدیه غیرت رااز دست زن گرفته، آن هدیه را به حضور
خداوندبجنباند، و آن را نزد مذبح بیاورد. ۲۶ و کاهن مشتی از هدیه برای
یادگاری آن گرفته، آن را برمذبح بسوزاند و بعد از آن، آن آب را به زن
بنوشاند. ۲۷ و چون آب را به او نوشانید، اگرنجس شده و به شوهر خود
خیانت ورزیده باشد، آن آب لعنت داخل او شده، تلخ خواهد شد، وشکم
او منتفخ و ران او ساقط خواهد گردید، و آن زن در میان قوم خود مورد
لعنت خواهدبود. ۲۸ واگر آن زن نجس نشده، طاهر باشد، آنگاه مبراشده،
اولاد خواهد زایید. ۲۹ «این است قانون غیرت، هنگامی که زن ازشوهر

خود برگشته، نجس شده باشد. ۳۰ یاهنگامی که روح غیرت بر مرد بیاید، و بر زنش غیور شود، آنگاه زن را به حضور خداوند برپابدارد، و کاهن تمامی این قانون را درباره او اجرادارد. ۳۱ پس آن مرد از گناه مبرا شود، و زن گناه خود را متحمل خواهد بود.»

۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون مرد یا زن نذر خاص، یعنی نذر نذیره بکند، و خود را برای خداوند تخصیص نماید، ۳ آنگاه از شراب و مسکرات بپرهیزد و سرکه شراب و سرکه مسکرات را ننوشد، و هیچ عصیرانگور ننوشد، و انگور تازه یا خشک نخورد. ۴ وتمام ایام تخصیصش از هر چیزی که از تاک انگور ساخته شود، از هسته تا پوست نخورد. ۵ «و تمام ایام نذر تخصیص او، استره بر سر اونیاید، و تا انقضای روزهایی که خود را برای خداوند تخصیص نموده است، مقدس شده، گیسهای موی سر خود را بلند دارد. ۶ و تمام روزهایی که خود را برای خداوندتخصیص نموده است، نزدیک بدن میت نیاید. ۷ برای پدر و مادر و برادر و خواهر خود، هنگامی که بمیرند خویشتن را نجس نسازد، زیرا که تخصیص خدایش بر سر وی می‌باشد. ۸ تمامی روزهای تخصیصش برای خداوند مقدس خواهد بود. ۹ «و اگر کسی دفعت ناگهان نزد او بمیرد، پس سر خود را در روز طهارت خویش بتراشد، یعنی در روز هفتم آن را بتراشد. ۱۰ و در روز هشتم دوفاخته یا دو جوجه کبوتر نزد کاهن به در خیمه اجتماع بیاورد. ۱۱ و کاهن یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی گذرانیده، برای وی کفاره نماید، از آنچه به‌سبب میت، گناه کرده است و سر او را در آن روز تقدیس نماید. ۱۲ و روزهای تخصیص خود را برای خداوند (ازنو) تخصیص نماید، و بره نرینه یک ساله برای قربانی جرم بیاورد، لیکن روزهای اول ساقطخواهد بود، چونکه تخصیصش نجس شده است. ۱۳ «این است قانون نذیره، چون روزهای تخصیص او تمام شود، آنگاه او را نزد دروازه خیمه اجتماع بیاورند. ۱۴ و قربانی خود را برای خداوند بگذراند، یعنی یک بره نرینه یک ساله بی‌عیب بجهت قربانی سوختنی، و یک بره ماده‌یک ساله بی‌عیب، بجهت قربانی گناه، و یک قوچ بی عیب بجهت ذبیحه سلامتی. ۱۵ و یک سبد نان فطیر یعنی گرده های آرد نرم سرشته شده باروغن، و قرصهای فطیر مسح شده با روغن، وهدیه آردی آنها و هدیه ریختنی آنها. ۱۶ «و کاهن آنها را به حضور خداوند نزدیک آورده، قربانی گناه و قربانی سوختنی او رابگذراند. ۱۷ و قوچ را با سبد نان فطیر بجهت ذبیحه سلامتی برای خداوند بگذراند، و کاهن هدیه آردی و هدیه ریختنی او را بگذراند. ۱۸ «و آن نذیره سر تخصیص خود را نزد درخیمه اجتماع بتراشد، و موی سر تخصیص خودرا گرفته، آن را بر آتشی که زیر ذبیحه سلامتی است بگذراند. ۱۹ «و کاهن سردست بریان شده قوچ را با یک گرده فطیر از سبد و یک قرص فطیر گرفته، آن رابر دست نذیره، بعد از تراشیدن سر تخصیصش بگذارد. ۲۰ و کاهن آنها را بجهت هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجنباند، این با سینه جنبانیدنی و ران افراشتنی برای کاهن، مقدس است. و بعد ازآن نذیره شراب بنوشد. ۲۱ «این است قانون نذیره‌ای که نذر بکند وقانون قربانی که بجهت تخصیص خود برای خداوند باید بگذراند، علاوه بر آنچه دستش به آن می‌رسد موافق نذری که کرده باشد، همچنین برحسب قانون تخصیص خود، باید بکند.» ۲۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۳ «هارون و پسرانش را خطاب کرده، بگو: به اینطور بنی‌اسرائیل را برکت دهید و به ایشان بگویید: ۲۴ «یهوه تو را برکت دهد و تو را محافظت نماید. ۲۵ یهوه روی خود را بر تو تابان سازد و برتو رحمت کند. ۲۶ یهوه روی خود را بر توبرافرازد و تو را سلامتی بخشد، ۲۷ و نام مرابنی‌اسرائیل بگذارند، و من ایشان را برکت خواهم داد.»

۷ و در روزی که موسی از برپا داشتن مسکن فارغ شده و آن را مسح نموده و تقدیس کرده و تمامی اسبابش را و مذبح را با تمامی اسبابش مسح کرده و تقدیس نموده بود، ۲ سروران اسرائیل و روسای خاندان آبای ایشان هدیه گذرانیدند. و اینها روسای اسباط بودند که برشمرده شدگان گماشته شدند. ۳ پس ایشان بجهت هدیه خود، به حضور خداوند شش ارابه‌سرپوشیده و دوازده گاو آوردند، یعنی یک ارابه برای دو سرور، و برای هر نفری یک گاو، و آنها راپیش روی مسکن آوردند. ۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۵ «اینها را از ایشان بگیر تا برای بجا آوردن خدمت خیمه اجتماع به‌کار آید، و به لاویان به هرکس به اندازه خدمتش تسلیم نما.» ۶ پس موسی ارابه‌ها و گاوها را گرفته، آنها را به لاویان تسلیم نمود. ۷ دو ارابه و چهار گاو به بنی جرشون، به اندازه خدمت ایشان تسلیم نمود. ۸ و چهار ارابه و هشت گاو به بنی مراری، به اندازه خدمت ایشان، به‌دست ایتامار بن هارون کاهن تسلیم نمود. ۹ اما به بنی قهات هیچ نداد، زیراخدمت قدس متعلق به ایشان بود و آن را بر دوش خود برمی داشتند. ۱۰ و سروران بجهت تبرک مذبح، در روز مسح کردن آن، هدیه گذرانیدند. وسروران هدیه خود را پیش مذبح آوردند. ۱۱ وخداوند به موسی گفت که هر سرور در روز نوبه خود هدیه خویش را بجهت تبرک مذبح بگذراند. ۱۲ و در روز اول، نحشون بن عمیناداب ازسبط یهودا هدیه خود را گذرانید. ۱۳ و هدیه اویک طبق نقره بود که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره، هفتاد مثقال به مثقال قدس که هردوی آنها پر از آرد نرم مخلوط شده با روغن بودبجهت هدیه آردی. ۱۴ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. ۱۵ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. ۱۶ ویک بز نر بجهت قربانی گناه. ۱۷ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله، این بود هدیه نحشون بن عمیناداب. ۱۸ و در روز دوم، نتنائیل بن صوغر، سروریساکار هدیه گذرانید. ۱۹ و هدیه‌ای که او گذرانیدیک طبق نقره بود که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی. ۲۰ و یک قاشق طلا ده مثقال پر ازبخور. ۲۱ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله، بجهت قربانی سوختنی. ۲۲ و یک بز نر بجهت قربانی گناه. ۲۳ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و

پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله، این بود هدیه نتنائیل بن صوغر. ۲۴ و در روز سوم، الیاب بن حیلون سرورِبنی زبولون، ۲۵ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی. ۲۶ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور، ۲۷ و یک گاوجوان و یک قوچ بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. ۲۸ و یک بز نر بجهت قربانی گناه. ۲۹ وبجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بزنر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه الیاب بن حیلون. ۳۰ و در روز چهارم، الیصور بن شدیئور سرورِبنی روبین. ۳۱ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صدو سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی. ۳۲ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. ۳۳ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. ۳۴ و یک بز نر بجهت قربانی گناه. ۳۵ وبجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بزنر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه الیصوربن شدیئور. ۳۶ و در روز پنجم، شلومیئیل بن صوریشدای سرور بنی شمعون. ۳۷ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتادمثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آردنرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی. ۳۸ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. ۳۹ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. ۴۰ و یک بز نر بجهت قربانی گناه. ۴۱ وبجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بزنر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه شلومیئیل بن صوریشدای. ۴۲ و در روز ششم، الیاساف بن دعوئیل سرورِبنی جاد. ۴۳ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صدو سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی. ۴۴ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. ۴۵ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. ۴۶ و یک بز نر بجهت قربانی گناه. ۴۷ وبجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بزنر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه الیاساف بن دعوئیل. ۴۸ و در روز هفتم، الیشمع بن عمیهود سرورِبنی افرایم. ۴۹ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی. ۵۰ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. ۵۱ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. ۵۲ و یک بز نر بجهت قربانی گناه. ۵۳ وبجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بزنر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه الیشمع بن عمیهود. ۵۴ و در روز هشتم، جملیئیل بن فدهصورسرور بنی منسی. ۵۵ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتادمثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آردنرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی. ۵۶ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. ۵۷ و یک گاوجوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. ۵۸ و یک بز نر بجهت قربانی گناه. ۵۹ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بودهدیه جملیئیل بن فدهصور. ۶۰ و در روز نهم، ابیدان بن جدعونی سرورِبنی بنیامین. ۶۱ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن، بجهت هدیه آردی. ۶۲ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. ۶۳ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. ۶۴ و یک بز نر به جهت قربانی گناه ۶۵ به جهت ذبیحه سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه ابیدان بن جدعونی. ۶۶ و در روز دهم، اخیعزربن عمیشدای سرورِبنی دان. ۶۷ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد وسی مثقال بود، و یک لگن نقره، هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط باروغن بجهت هدیه آردی. ۶۸ و یک قاشق طلا، ده مثقال پر از بخور. ۶۹ و یک گاو جوان و یک قوچ ویک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. ۷۰ و یک بز نر بجهت قربانی گناه. ۷۱ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر وپنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه اخیعزر بن عمیشدای. ۷۲ و در روز یازدهم، فجعیئیل بن عکران سرور بنی اشیر. ۷۳ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره، هفتاد مثقال موافق مثقال قدس؛ هردوی آنها پر ازآرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی. ۷۴ ویک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. ۷۵ و یک گاوجوان و یک قوچ و بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. ۷۶ و یک بز نر بجهت قربانی گناه. ۷۷ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بودهدیه فجعیئیل بن عکران. ۷۸ و در روز دوازدهم، اخیرع بن عینان، سرورِبنی نفتالی. ۷۹ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هردوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی. ۸۰ و یک قاشق طلا، ده مثقال پر از بخور. ۸۱ و یک گاوجوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. ۸۲ و یک بز نر بجهت قربانی گناه. ۸۳ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بودهدیه اخیرع بن عینان. ۸۴ این بود تبرک مذبح در روزی که مسح شده بود، از جانب سروران اسرائیل دوازده طبق نقره و دوازده لگن نقره و دوازده قاشق طلا. ۸۵ هرطبق نقره صد و سی مثقال و هر لگن هفتاد، که تمامی نقره ظروف، دوهزار و چهارصد مثقال موافق مثقال قدس بود. ۸۶ و دوازده قاشق طلا پراز بخور هر کدام ده مثقال موافق مثقال قدس، که تمامی طلای قاشقها صد و بیست مثقال بود. ۸۷ تمامی گاوان بجهت قربانی سوختنی، دوازده گاو و دوازده قوچ و دوازده بره نرینه یک ساله. باهدیه آردی آنها و دوازده بز نر بجهت قربانی گناه. ۸۸ و تمامی گاوان بجهت ذبیحه سلامتی، بیست وچهار گاو و شصت قوچ و شصت بز نر و شصت بره نرینه یک ساله. این بود تبرک مذبح بعد از آنکه مسح شده بود. ۸۹ و چون موسی به خیمه اجتماع داخل شدتا با وی سخن گوید، آنگاه قول را می‌شنید که ازبالای

کرسی رحمت که بر تابوت شهادت بود، ازمیان دو کروبی به وی سخن می‌گفت، پس با اوتکلم می‌نمود.

۸ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «هارون را خطاب کرده، به وی بگو: هنگامی که چراغها را برافرازی، هفت چراغ پیش شمعدان روشنایی بدهد.» ۳ پس هارون چنین کرد، و چراغها را برافراشت تا پیش شمعدان روشنایی بدهد، چنانکه خداوند موسی را امرفرموده بود. ۴ و صنعت شمعدان این بود: ازچرخکاری طلا از ساق تا گلهایش چرخکاری بود، موافق نمونه‌ای که خداوند به موسی نشان داده بود، به همین طور شمعدان را ساخت. ۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۶ «لاویان را از میان بنی‌اسرائیل گرفته، ایشان راتطهیر نما. ۷ و بجهت تطهیر ایشان، به ایشان چنین عمل نما، آن کفاره گناه را بر ایشان بپاش و بر تمام بدن خود استره بگذرانند، و رخت خود را شسته، خود را تطهیر نمایند. ۸ و گاوی جوان و هدیه آردی آن، یعنی آرد نرم مخلوط با روغن بگیرند، وگاو جوان دیگر بجهت قربانی گناه بگیر. ۹ ولاویان را پیش خیمه اجتماع نزدیک بیاور، وتمامی جماعت بنی‌اسرائیل را جمع کن. ۱۰ ولاویان را به حضور خداوند نزدیک بیاور، وبنی‌اسرائیل دستهای خود را بر لاویان بگذارند. ۱۱ و هارون لاویان را از جانب بنی‌اسرائیل به حضور خداوند هدیه بگذراند، تا خدمت خداوندرا بجا بیاورند. ۱۲ و لاویان دستهای خود را بر سرگاوان بنهند، و تو یکی را بجهت قربانی گناه ودیگری را بجهت قربانی سوختنی برای خداوندبگذران، تا بجهت لاویان کفاره شود. ۱۳ و لاویان را پیش هارون و پسرانش برپا بدار، و ایشان رابرای خداوند هدیه بگذران. ۱۴ و لاویان را از میان بنی‌اسرائیل جدا نما و لاویان از آن من خواهندبود. ۱۵ «و بعد از آن لاویان داخل شوند تا خدمت خیمه اجتماع را بجا آورند، و تو ایشان را تطهیرکرده، ایشان را هدیه بگذران. ۱۶ زیراکه ایشان ازمیان بنی‌اسرائیل به من بالکل داده شده‌اند، و به عوض هر گشاینده رحم، یعنی به عوض همه نخست زادگان بنی‌اسرائیل، ایشان را برای خودگرفته‌ام. ۱۷ زیرا که جمیع نخست زادگان بنی‌اسرائیل خواه از انسان و خواه از بهایم، از آن من‌اند، در روزی که جمیع نخست زادگان را درزمین مصر زدم، ایشان را برای خود تقدیس نمودم. ۱۸ پس لاویان را به عوض همه نخست زادگان بنی‌اسرائیل گرفتم. ۱۹ و لاویان رااز میان بنی‌اسرائیل به هارون و پسرانش پیشکش دادم تا خدمت بنی‌اسرائیل را در خیمه اجتماع بجا آورند، و بجهت بنی‌اسرائیل کفاره نمایند، وچون بنی‌اسرائیل به قدس نزدیک آیند، وبا به بنی‌اسرائیل عارض نشود.» ۲۰ پس موسی و هارون و تمامی جماعت بنی‌اسرائیل به لاویان چنین کردند، برحسب هرآنچه خداوند موسی را درباره لاویان امرفرمود، همچنان بنی‌اسرائیل به ایشان عمل نمودند. ۲۱ و لاویان برای گناه خود کفاره کرده، رخت خود را شستند، و هارون ایشان را به حضور خداوند هدیه گذرانید، و هارون برای ایشان کفاره نموده، ایشان را تطهیر کرد. ۲۲ و بعداز آن لاویان داخل شدند تا در خیمه اجتماع به حضور هارون و پسرانش به خدمت خودبپردازند، و چنانکه خداوند موسی را درباره لاویان امر فرمود، همچنان به ایشان عمل نمودند. ۲۳ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۴ «این است قانون لاویان که از بیست و پنج ساله و بالاتر داخل شوند تا در کار خیمه اجتماع مشغول خدمت بشوند. ۲۵ و از پنجاه ساله از کارخدمت بازایستند، و بعد از آن خدمت نکنند. ۲۶ لیکن با برادران خود در خیمه اجتماع به نگاهبانی نمودن مشغول شوند، و خدمتی دیگرنکنند. بدین طور با لاویان درباره ودیعت ایشان عمل نما.»

۹ و در ماه اول سال دوم بعد از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، خداوند موسی را درصحرای سینا خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی‌اسرائیل عید فصح را در موسمش بجا آورند. ۳ در روزچهاردهم این ماه آن را در وقت عصر در موسمش بجا آورید، برحسب همه فرایضش و همه احکامش آن را معمول دارید.» ۴ پس موسی به بنی‌اسرائیل گفت که فصح رابجا آورند. ۵ و فصح را در روز چهاردهم ماه اول، در وقت عصر در صحرای سینا بجا آوردند، برحسب هرچه خداوند به موسی‌امر فرموده بودبنی‌اسرائیل چنان عمل نمودند. ۶ اما بعضی اشخاص بودند که از میت آدمی نجس شده، فصح را در آن روز نتوانستند بجا آورند، پس درآن روز نزد موسی و هارون آمدند. ۷ و آن اشخاص وی را گفتند که «ما از میت آدمی نجس هستیم؛ پس چرا از گذرانیدن قربانی خداوند در موسمش در میان بنی‌اسرائیل ممنوع شویم؟» ۸ موسی ایشان را گفت: «بایستید تا آنچه خداوند در حق شما امر فرماید، بشنوم.» ۹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۰ «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی ازشما یا از اعقاب شما از میت نجس شود، یا درسفر دور باشد، مع هذا فصح را برای خداوند بجاآورد. ۱۱ در روز چهاردهم ماه دوم، آن را دروقت عصر بجا آورند، و آن را با نان فطیر و سبزی تلخ بخورند. ۱۲ چیزی از آن تا صبح نگذارند و ازآن استخوانی نشکنند؛ برحسب جمیع فرایض فصح آن را معمول دارند. ۱۳ اما کسی‌که طاهرباشد و در سفر نباشد و از بجا آوردن فصح بازایستد، آن کس از قوم خود منقطع شود، چونکه قربانی خداوند را در موسمش نگذرانیده است، آن شخص گناه خود را متحمل خواهدشد. ۱۴ و اگر غریبی در میان شما ماوا گزیند وبخواهد که فصح را برای خداوند بجا آورد، برحسب فریضه و حکم فصح عمل نماید، برای شما یک فریضه می‌باشد خواه برای غریب وخواه برای متوطن.» ۱۵ و در روزی که مسکن برپا شد، ابر مسکن خیمه شهادت را پوشانید، و از شب تا صبح مثل منظر آتش بر مسکن می‌بود. ۱۶ همیشه چنین بودکه ابر آن را می‌پوشانید و منظر آتش در شب. ۱۷ وهرگاه ابر از خیمه برمی خاست بعد از آن بنی‌اسرائیل کوچ می‌کردند و در هر جایی که ابرساکن می‌شد آنجا بنی‌اسرائیل اردو می‌زدند. ۱۸ به فرمان خداوند بنی‌اسرائیل کوچ می‌کردند وبه فرمان خداوند اردو می‌زدند، همه روزهایی که ابر بر مسکن ساکن می‌بود، در اردو می‌ماندند. ۱۹ وچون ابر، روزهای بسیار برمسکن توقف می‌نمود، بنی‌اسرائیل ودیعت خداوند را نگاه می‌داشتند وکوچ نمی کردند. ۲۰ و بعضی اوقات ابر ایام قلیلی بر مسکن می‌ماند، آنگاه به فرمان خداوند در اردومی ماندند و به فرمان خداوند کوچ می‌کردند. ۲۱ وبعضی اوقات، ابر از شام تا صبح

می‌ماند و دروقت صبح ابر برمی خاست، آنگاه کوچ می‌کردند، یا اگر روز و شب می‌ماند چون ابر برمی خاست، می‌کوچیدند. ۲۲ خواه دو روز و خواه یک ماه وخواه یک سال، هر قدر ابر بر مسکن توقف نموده، بر آن ساکن می‌بود، بنی‌اسرائیل در اردومی ماندند، و کوچ نمی کردند و چون برمی خاست، می‌کوچیدند. ۲۳ به فرمان خداوندارد و می‌زدند، و به فرمان خداوند کوچ می‌کردند، و ودیعت خداوند را برحسب آنچه خداوند به واسطه موسی فرموده بود، نگاه می‌داشتند.

۱۰ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «برای خود دو کرنای نقره بساز، آنهارا از چرخکاری درست کن، و آنها را بجهت خواندن جماعت و کوچیدن اردو بکار ببر. ۳ وچون آنها را بنوازند تمامی جماعت نزد تو به درخیمه اجتماع جمع شوند. ۴ و چون یکی رابنوازند، سروران و روسای هزاره های اسرائیل نزد تو جمع شوند. ۵ و چون تیز آهنگ بنوازیدمحله هایی که به طرف مشرق جا دارند، کوچ بکنند. ۶ و چون مرتبه دوم تیز آهنگ بنوازید، محله هایی که به طرف جنوب جا دارند کوچ کنند؛ بجهت کوچ دادن ایشان تیز آهنگ بنوازند. ۷ و بجهت جمع کردن جماعت بنوازید، لیکن تیزآهنگ منوازید. ۸ «و بنی هارون کهنه، کرناها را بنوازند. این برای شما در نسلهای شما فریضه ابدی باشد. ۹ وچون در زمین خود برای مقاتله با دشمنی که برشما تعدی می‌نمایند می‌روید، کرناها را تیزآهنگ بنوازید، پس به حضور یهوه خدای خودبیاد آورده خواهید شد، و از دشمنان خود نجات خواهید یافت. ۱۰ و در روز شادی خود و درعیدها و در اول ماه های خود کرناها را برقربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی خودبنوازید، تا برای شما به حضور خدای شمایادگاری باشد. من یهوه خدای شما هستم.» ۱۱ و واقع شد در روز بیستم ماه دوم سال دوم که ابر از بالای خیمه شهادت برداشته شد، ۱۲ وبنی‌اسرائیل به مراحل خود از صحرای سینا کوچ کردند، و ابر در صحرای فاران ساکن شد، ۱۳ وایشان اول به فرمان خداوند به واسطه موسی کوچ کردند. ۱۴ و علم محله بنی یهودا، اول با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او نحشون بن عمیناداب بود. ۱۵ و بر فوج سبط بنی یساکار، نتنائیل بن صوغر. ۱۶ و بر فوج سبط بنی زبولون، الیاب بن حیلون. ۱۷ پس مسکن را پایین آوردند و بنی جرشون وبنی مراری که حاملان مسکن بودند، کوچ کردند. ۱۸ و علم محله روبین با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او الیصور بن شدیئور بود. ۱۹ و بر فوج سبط بنی شمعون، شلومیئیل بن صوریشدای. ۲۰ و بر فوج سبط بنی جاد، الیاساف بن دعوئیل. ۲۱ پس قهاتیان که حاملان قدس بودند، کوچ کردند و پیش از رسیدن ایشان، آنها مسکن را برپاداشتند. ۲۲ پس علم محله بنی افرایم با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او الیشمع بن عمیهود بود. ۲۳ و بر فوج سبط بنی منسی، جملیئیل بن فدهصور. ۲۴ و بر فوج سبط بنی بنیامین، ابیدان بن جدعونی. ۲۵ پس علم محله بنی دان که موخر همه محله‌ها بود با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج اواخیعزر بن عمیشدای بود. ۲۶ و بر فوج سبطبنی اشیر، فجعیئیل بن عکران. ۲۷ و بر فوج سبطبنی نفتالی، اخیرع بن عینان. ۲۸ این بود مراحل بنی‌اسرائیل با افواج ایشان. پس کوچ کردند. ۲۹ و موسی به حوباب بن رعوئیل مدیانی که برادرزن موسی بود، گفت: «ما به مکانی که خداوند درباره آن گفته است که آن را به شماخواهم بخشید کوچ می‌کنیم، همراه ما بیا و بتواحسان خواهیم نمود، چونکه خداوند درباره اسرائیل نیکو گفته است.» ۳۰ او وی را گفت: «نمی آیم، بلکه به زمین و به خاندان خود خواهم رفت.» ۳۱ گفت: «ما را ترک مکن زیرا چونکه تو منازل ما را در صحرا می‌دانی، بجهت ما مثل چشم خواهی بود. ۳۲ و اگر همراه ما بیایی، هر احسانی که خداوند بر ما بنماید، همان را بر تو خواهیم نمود.» ۳۳ و از کوه خداوند سفر سه روزه کوچ کردند، و تابوت عهد خداوند سفر سه روزه پیش روی ایشان رفت تا آرامگاهی برای ایشان بطلبد. ۳۴ و ابر خداوند در روز بالای سر ایشان بود، و وقتی که از لشکرگاه روانه می‌شدند. ۳۵ و چون تابوت روانه می‌شد، موسی می‌گفت: «ای خداوند برخیز و دشمنانت پراکنده شوند و مبغضانت از حضور تو منهزم گردند.» ۳۶ و چون فرود می‌آمد، می‌گفت: «ای خداوند نزد هزاران هزار اسرائیل رجوع نما.»

۱۱ و قوم شکایت‌کنان در گوش خداوند بدگفتند، و خداوند این را شنیده، غضبش افروخته شد، و آتش خداوند در میان ایشان مشتعل شده، در اطراف اردو بسوخت. ۲ و قوم نزد موسی فریاد برآورده، موسی نزد خداوند دعانمود و آتش خاموش شد. ۳ پس آن مکان راتبعیره نام نهادند، زیرا که آتش خداوند در میان ایشان مشتعل شد. ۴ و گروه مختلف که در میان ایشان بودند، شهوت‌پرست شدند، و بنی‌اسرائیل باز گریان شده، گفتند: «کیست که ما را گوشت بخوراند! ۵ ماهی‌ای را که در مصر مفت می‌خوردیم و خیارو خربوزه و تره و پیاز و سیر را بیاد می‌آوریم. ۶ والان جان ما خشک شده، و چیزی نیست و غیر ازاین من، در نظر ما هیچ نمی آید!» ۷ و من مثل تخم گشنیز بود و شکل آن مثل مقل. ۸ و قوم گردش کرده، آن را جمع می‌نمودند، و آن را در آسیا خرد می‌کردند یا در هاون می‌کوبیدند، و در دیگها پخته، گرده‌ها از آن می‌ساختند. و طعم آن مثل طعم قرصهای روغنی بود. ۹ و چون شبنم در وقت شب بر اردو می بارید، من نیز بر آن می‌ریخت. ۱۰ و موسی قوم را شنید که با اهل خانه خودهر یک به در خیمه خویش می‌گریستند، و خشم خداوند به شدت افروخته شد، و در نظر موسی نیز قبیح آمد. ۱۱ و موسی به خداوند گفت: «چرابه بنده خود بدی نمودی؟ و چرا در نظر تو التفات نیافتم که بار جمیع این قوم را بر من نهادی؟ ۱۲ آیامن به تمامی این قوم حامله شده، یا من ایشان رازاییده‌ام که به من می‌گویی ایشان را در آغوش خود بردار، به زمینی که برای پدران ایشان قسم خوردی مثل لالا که طفل شیرخواره رابرمی دارد؟ ۱۳ گوشت از کجا پیدا کنم تا به همه این قوم بدهم؟ زیرا نزد من گریان شده، می‌گویندما را گوشت بده تا بخوریم. ۱۴ من به تنهایی نمی توانم تحمل تمامی این قوم را بنمایم زیرا برمن زیاد سنگین است. ۱۵ و اگر با من چنین رفتارنمایی، پس هرگاه در نظر تو التفات یافتم مراکشته، نابود ساز تا بدبختی خود را نبینم.» ۱۶ پس خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «هفتاد نفر از مشایخ بنی‌اسرائیل که ایشان رامی دانی که مشایخ قوم و

سروران آنها می‌باشندنزد من جمع کن، و ایشان را به خیمه اجتماع بیاورتا
در آنجا با تو بایستند. ۱۷ و من نازل شده، درآنجا با تو سخن خواهم
گفت، و از روحی که برتوست گرفته، بر ایشان خواهم نهاد تا با تومتحمل
بار این قوم باشند و تو به تنهایی متحمل آن نباشی. ۱۸ «و قوم را بگو که
برای فردا خود را تقدیس نمایید تا گوشت بخورید، چونکه در گوش خداوند
گریان شده، گفتید، کیست که ما را گوشت بخوراند! زیرا که در مصر ما
را خوش می‌گذشت! پس خداوند شما را گوشت خواهد داد تا بخورید.
۱۹ نه یک روز و نه دو روز خواهیدخورد، و نه پنج روز و نه ده روز و نه
بیست روز، ۲۰ بلکه یک ماه تمام تا از بینی شما بیرون آید ونزد شما
مکروه شود، چونکه خداوند را که درمیان شماست رد نمودید، و به حضور
وی گریان شده، گفتید، چرا از مصر بیرون آمدیم.» ۲۱ موسی گفت:
«قومی که من در میان ایشانم، ششصد هزار پیاده‌اند و تو گفتی ایشان را
گوشت خواهم داد تا یک ماه تمام بخورند. ۲۲ آیا گله‌ها ورمه‌ها برای
ایشان کشته شود تا برای ایشان کفایت کند؟ یا همه ماهیان دریا برای
ایشان جمع شوند تا برای ایشان کفایت کند؟» ۲۳ خداوند موسی را
گفت: «آیا دست خداوندکوتاه شده است؟ الان خواهی دید که کلام من
برتو واقع می‌شود یا نه.» ۲۴ پس موسی بیرون آمده، سخنان خداوند رابه
قوم گفت، و هفتاد نفر از مشایخ قوم را جمع کرده، ایشان را به اطراف
خیمه برپا داشت. ۲۵ وخداوند در ابر نازل شده، با وی تکلم نمود، و
ازروحی که بر وی بود، گرفته، بر آن هفتاد نفرمشایخ نهاد و چون روح بر
ایشان قرار گرفت، نبوت کردند، لیکن مزید نکردند. ۲۶ اما دو نفر در
لشکرگاه باقی ماندند که نام یکی الداد بود و نام دیگری میداد، و روح بر
ایشان نازل شد و نامهای ایشان در ثبت بود، لیکن نزدخیمه نیامده، در
لشکرگاه نبوت کردند. ۲۷ آنگاه جوانی دوید و به موسی خبر داده، گفت:
«الداد ومیداد در لشکرگاه نبوت می‌کنند.» ۲۸ و یوشع بن نون خادم
موسی که ازبرگزیدگان او بود، در جواب گفت: «ای آقایم موسی ایشان را
منع نما!» ۲۹ موسی وی را گفت: «آیا تو برای من حسد می بری؟
کاشکه تمامی قوم خداوند نبی می‌بودندو خداوند روح خود را بر ایشان
افاضه می‌نمود!» ۳۰ پس موسی با مشایخ اسرائیل به لشکرگاه آمدند. ۳۱
و بادی از جانب خداوند وزیده، سلوی رااز دریا برآورد و آنها را به اطراف
لشکرگاه تخمین یک روز راه به این طرف و یک روز راه به آن طرف پراکنده
ساخت، و قریب به دو ذراع از روی زمین بالا بودند. ۳۲ و قوم برخاسته
تمام آن روز و تمام آن شب و تمام روز دیگر سلوی را جمع کردند وآنکه
کمتر یافته بود، ده حومر جمع کرده بود، وآنها را به اطراف اردو برای خود
پهن کردند. ۳۳ وگوشت هنوز در میان دندان ایشان می‌بود پیش ازآنکه
خاییده شود، که غضب خداوند بر ایشان افروخته شده خداوند قوم را به
بلای بسیارسخت مبتلا ساخت. ۳۴ و آن مکان را قبروت هتاوه نامیدند،
زیرا قومی را که شهوت‌پرست شدند، در آنجا دفن کردند. ۳۵ و قوم از
قبروت هتاوه به حضیروت کوچ کرده، در حضیروت توقف نمودند.

۱۲ و مریم و هارون درباره زن حبشی که موسی گرفته بود، بر او
شکایت آوردند، زیرا زن حبشی گرفته بود. ۲ و گفتند: «آیا خداوندبا موسی
به تنهایی تکلم نموده است، مگر به ما نیزتکلم ننموده؟» و خداوند این را
شنید. ۳ و موسی مرد بسیار حلیم بود، بیشتر از جمیع مردمانی که در روی
زمینند. ۴ در ساعت خداوند به موسی و هارون و مریم گفت: «شما هر
سه نزد خیمه اجتماع بیرون آیید.» و هر سه بیرون آمدند. ۵ و خداوند در
ستون ابرنازل شده، به در خیمه ایستاد، و هارون و مریم راخوانده، ایشان هر
دو بیرون آمدند. ۶ و او گفت: «الان سخنان مرا بشنوید: اگر در میان
شما نبی‌ای باشد، من که یهوه هستم، خود را در رویا بر اوظاهر می‌کنم و
در خواب به او سخن می‌گویم. ۷ اما بنده من موسی چنین نیست. او در
تمامی خانه من امین است. ۸ با وی روبرو و آشکارا و نه در رمزها سخن
می‌گویم، و شبیه خداوند رامعاینه می‌بیند، پس چرا نترسیدید که بر بنده من
موسی شکایت آوردید؟» ۹ و غضب خداوند برایشان افروخته شده، برفت.
۱۰ و چون ابر از روی خیمه برخاست، اینک مریم مثل برف مبروص بود، و
هارون بر مریم نگاه کرد و اینک مبروص بود. ۱۱ و هارون به موسی گفت:
«وای‌ای آقایم بار این گناه را بر ما مگذار زیرا که حماقت کرده، گناه
ورزیده‌ایم. ۱۲ و او مثل میته‌ای نباشد که چون از رحم مادرش بیرون آید،
نصف بدنش پوسیده باشد.» ۱۳ پس موسی نزد خداوند استغاثه کرده،
گفت: «ای خدا او را شفا بده!» ۱۴ خداوند به موسی گفت: «اگر
پدرش به روی وی فقط آب دهان می‌انداخت، آیا هفت روز خجل نمی
شد؟ پس هفت روز بیرون لشکرگاه محبوس بشود، وبعد از آن داخل شود.»
۱۵ پس مریم هفت روزبیرون لشکرگاه محبوس ماند، و تا داخل شدن مریم،
قوم کوچ نکردند. ۱۶ و بعد از آن، قوم از حضیروت کوچ کرده، در
صحرای فاران اردو زدند.

۱۳ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «کسان بفرست تا
زمین کنعان را که به بنی‌اسرائیل دادم، جاسوسی کنند؛ یک نفر را ازهر
سبط آبای ایشان که هرکدام در میان ایشان سرور باشد، بفرستید.» ۳ پس
موسی به فرمان خداوند، ایشان را ازصحرای فاران فرستاد، و همه ایشان از
روسای بنی‌اسرائیل بودند. ۴ و نامهای ایشان اینهاست: ازسبط روبین،
شموع بن زکور. ۵ از سبط شمعون، شافاط بن حوری. ۶ از سبط یهودا،
کالیب بن یفنه. ۷ از سبط یساکار، یجال بن یوسف. ۸ از سبطافرایم،
هوشع بن نون. ۹ از سبط بنیامین، فلطی بن رافو. ۱۰ از سبط زبولون،
جدیئیل بن سودی. ۱۱ ازسبط یوسف از سبط بنی منسی، جدی بن
سوسی. ۱۲ از سبط دان، عمییئیل بن جملی. ۱۳ از سبطاشیر، ستور بن
میکائیل. ۱۴ از سبط نفتالی، نحبی بن وفسی. ۱۵ از سبط جاد، جاوئیل
بن ماکی. ۱۶ این است نامهای کسانی که موسی برای جاسوسی زمین
فرستاد، و موسی هوشع بن نون رایهوشوع نام نهاد. ۱۷ و موسی ایشان را
برای جاسوسی زمین کنعان فرستاده، به ایشان گفت: «از اینجا به جنوب
رفته، به کوهستان برآیید. ۱۸ و زمین را ببینید که چگونه است و مردم را
که در آن ساکنند که قوی‌اند یا ضعیف، قلیل‌اند یا کثیر. ۱۹ و زمینی که

در آن ساکنند چگونه است، نیک یا بد؟ و در چه قسم شهرها ساکنند، در چادرها یا در قلعه‌ها؟ ۲۰ و چگونه است زمین، چرب یا لاغر؟ درخت دارد یا نه؟ پس قوی‌دل شده، از میوه زمین بیاورید.» و آن وقت موسم نوبر انگور بود. ۲۱ پس رفته زمین را از بیابان سین تا رحوب، نزد مدخل حمات جاسوسی کردند. ۲۲ و به جنوب رفته، به حبرون رسیدند، و اخیمان وشیشای و تلمای بنی عناق در آنجا بودند، اماحبرون هفت سال قبل از صوعن مصر بنا شده بود. ۲۳ و به وادی اشکول آمدند، و شاخه‌ای با یک خوشه انگور بریده، آن را بر چوب دستی، میان دونفر با قدری از انار و انجیر برداشته، آوردند. ۲۴ وآن مکان به‌سبب خوشه انگور که بنی‌اسرائیل ازآنجا بریده بودند، به وادی اشکول نامیده شد. ۲۵ و بعد از چهل روز، از جاسوسی زمین برگشتند. ۲۶ و روانه شده، نزد موسی و هارون وتمامی جماعت بنی‌اسرائیل به قادش در بیابان فاران رسیدند، و برای ایشان و برای تمامی جماعت خبرآوردند، و میوه زمین را به ایشان نشان دادند. ۲۷ و برای او حکایت کرده، گفتند: «به زمینی که ما را فرستادی رفتیم، و به درستی که به شیر و شهد جاریست، و میوه‌اش این است. ۲۸ لیکن مردمانی که در زمین ساکنند زورآورند، وشهرهایش حصاردار و بسیار عظیم، و بنی عناق رانیز در آنجا دیدیم. ۲۹ و عمالقه در زمین جنوب ساکنند، و حتیان و یبوسیان و اموریان درکوهستان سکونت دارند. و کنعانیان نزد دریا و برکناره اردن ساکنند.» ۳۰ و کالیب قوم را پیش موسی خاموش ساخته، گفت: «فی الفور برویم و آن را در تصرف آریم، زیرا که می‌توانیم بر آن غالب شویم.» ۳۱ اماآن کسانی که با وی رفته بودند، گفتند: «نمی توانیم با این قوم مقابله نماییم زیرا که ایشان از ماقوی ترند.» ۳۲ و درباره زمینی که آن را جاسوسی کرده بودند، خبر بد نزد بنی‌اسرائیل آورده، گفتند: «زمینی که برای جاسوسی آن از آن گذشتیم زمینی است که ساکنان خود را می‌خورد، و تمامی قومی که در آن دیدیم، مردان بلند قدبودند. ۳۳ و در آنجا جباران بنی عناق را دیدیم که اولاد جبارانند، و ما در نظر خود مثل ملخ بودیم وهمچنین در نظر ایشان می‌نمودیم.»

۱۴ و تمامی جماعت آواز خود را بلندکرده، فریاد نمودند. و قوم در آن شب می‌گریستند. ۲ و جمیع بنی‌اسرائیل بر موسی وهارون همهمه کردند، و تمامی جماعت به ایشان گفتند: «کاش که در زمین مصر می‌مردیم یا در این صحرا وفات می‌یافتیم! ۳ و چرا خداوند ما را به این زمین می‌آورد تا به دم شمشیر بیفتیم، و زنان واطفال ما به یغما برده شوند، آیا برگشتن به مصربرای ما بهتر نیست؟» ۴ و به یکدیگر گفتند: «سرداری برای خود مقرر کرده، به مصربرگردیم.» ۵ پس موسی و هارون به حضور تمامی گروه جماعت بنی‌اسرائیل به رو افتادند. ۶ و یوشع بن نون و کالیب بن یفنه که از جاسوسان زمین بودند، رخت خود را دریدند. ۷ و تمامی جماعت بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، گفتند: «زمینی که برای جاسوسی آن از آن عبور نمودیم، زمین بسیار بسیار خوبیست. ۸ اگر خداوند از ما راضی است ما را به این زمین آورده، آن را به ما خواهدبخشید، زمینی که به شیر و شهد جاری است. ۹ زنهار از خداوند متمرد نشوید، و از اهل زمین ترسان مباشید، زیراکه ایشان خوراک ما هستند، سایه ایشان از ایشان گذشته است، و خداوند با ماست، از ایشان مترسید.» ۱۰ لیکن تمامی جماعت گفتند که باید ایشان را سنگسار کنند. آنگاه جلال خداوند در خیمه اجتماع بر تمامی بنی‌اسرائیل ظاهر شد. ۱۱ وخداوند به موسی گفت: «تا به کی این قوم مرااهانت نمایند؟ و تا به کی با وجود همه آیاتی که در میان ایشان نمودم، به من ایمان نیاورند؟ ۱۲ ایشان را به وبا مبتلا ساخته، هلاک می‌کنم و ازتو قومی بزرگ و عظیم تر از ایشان خواهم ساخت.» ۱۳ موسی به خداوند گفت: «آنگاه مصریان خواهند شنید، زیراکه این قوم را به قدرت خود ازمیان ایشان بیرون آوردی. ۱۴ و به ساکنان این زمین خبر خواهند داد و ایشان شنیده‌اند که توای خداوند، در میان این قوم هستی، زیراکه توای خداوند، معاینه دیده می‌شوی، و ابر تو بر ایشان قایم است، و تو پیش روی ایشان روز در ستون ابرو شب در ستون آتش می‌خرامی. ۱۵ پس اگر این قوم را مثل شخص واحد بکشی، طوایفی که آوازه تو را شنیده‌اند، خواهند گفت: ۱۶ چون که خداوند نتوانست این قوم را به زمینی که برای ایشان قسم خورده بود درآورد از این سبب ایشان را در صحرا کشت. ۱۷ پس الان قدرت خداوندعظیم بشود، چنانکه گفته بودی ۱۸ که یهوه دیرخشم و بسیار رحیم و آمرزنده گناه و عصیان است، لیکن مجرم را هرگز بی‌سزا نخواهدگذاشت بلکه عقوبت گناه پدران را بر پسران تاپشت سوم و چهارم می‌رساند. ۱۹ پس گناه این قوم را برحسب عظمت رحمت خود بیامرز، چنانکه این قوم را از مصر تا اینجا آمرزیده‌ای.» ۲۰ و خداوند گفت: «برحسب کلام توآمرزیدم. ۲۱ لیکن به حیات خودم قسم که تمامی زمین از جلال یهوه پر خواهد شد. ۲۲ چونکه جمیع مردانی که جلال و آیات مرا که در مصر وبیابان نمودم دیدند، مرا ده مرتبه امتحان کرده، آواز مرا نشنیدند. ۲۳ به درستی که ایشان زمینی راکه برای پدران ایشان قسم خوردم، نخواهند دید، و هرکه مرا اهانت کرده باشد، آن را نخواهد دید. ۲۴ لیکن بنده من کالیب چونکه روح دیگر داشت ومرا تمام اطاعت نمود، او را به زمینی که رفته بودداخل خواهم ساخت، و ذریت او وارث آن خواهند شد. ۲۵ و چونکه عمالیقیان و کنعانیان دروادی ساکنند، فردا رو گردانیده، از راه بحر قلزم به صحرا کوچ کنید.» ۲۶ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۲۷ «تا به کی این جماعت شریر را که بر من همهمه می‌کنند متحمل بشوم؟ همهمه بنی‌اسرائیل را که بر من همهمه می‌کنند، شنیدم. ۲۸ به ایشان بگو خداوند می‌گوید: به حیات خودم قسم که چنانکه شما در گوش من گفتید، همچنان با شما عمل خواهم نمود. ۲۹ لاشه های شما دراین صحرا خواهد افتاد، و جمیع شمرده شدگان شما برحسب تمامی عدد شما، از بیست ساله وبالاتر که بر من همهمه کرده‌اید. ۳۰ شما به زمینی که درباره آن دست خود را بلند کردم که شما را درآن ساکن گردانم، هرگز داخل نخواهید شد، مگرکالیب بن یفنه و یوشع بن نون. ۳۱ اما اطفال شما که درباره آنها گفتید که به یغما برده خواهند شد، ایشان را داخل خواهم کرد و ایشان زمینی را که شما رد کردید، خواهند دانست. ۳۲ لیکن لاشه های شما در این صحرا خواهد افتاد. ۳۳ وپسران شما در این صحرا چهل سال آواره بوده، بار زناکاری شما را متحمل

خواهند شد، تالاشه های شما در صحرا تلف شود. ۳۴ برحسب شماره روزهایی که زمین را جاسوسی می‌کردید، یعنی چهل روز. یک سال به عوض هر روز، بارگناهان خود را چهل سال متحمل خواهید شد، ومخالفت مرا خواهید دانست. ۳۵ من که یهوه هستم، گفتم که البته این را به تمامی این جماعت شریر که به ضد من جمع شده‌اند خواهم کرد، ودر این صحرا تلف شده، در اینجا خواهند مرد.» ۳۶ و اما آن کسانی که موسی برای جاسوسی زمین فرستاده بود. و ایشان چون برگشتند خبر بددرباره زمین آورده، تمام جماعت را از او گله‌مندساختند. ۳۷ آن کسانی که این خبر بد را درباره زمین آورده بودند، به حضور خداوند از وبامردند. ۳۸ اما یوشع بن نون و کالیب بن یفنه ازجمله آنانی که برای جاسوسی زمین رفته بودند، زنده ماندند. ۳۹ و چون موسی این سخنان را به جمیع بنی‌اسرائیل گفت، قوم بسیار گریستند. ۴۰ وبامدادان به زودی برخاسته، به‌سر کوه برآمده، گفتند: «اینک حاضریم و به مکانی که خداوندوعده داده است می‌رویم، زیرا گناه کرده‌ایم.» ۴۱ موسی گفت: «چرا از فرمان خداوند تجاوزمی نمایید؟ لیکن این کار به کام نخواهد شد! ۴۲ مروید زیرا خداوند در میان شما نیست، مبادااز پیش دشمنان خود منهزم شوید. ۴۳ زیراعمالیقیان و کنعانیان آنجا پیش روی شما هستند، پس به شمشیر خواهید افتاد، و چونکه از پیروی خداوند روگردانیده‌اید، لهذا خداوند با شمانخواهد بود.» ۴۴ لیکن ایشان از راه تکبر به‌سر کوه رفتند، اماتابوت عهد خداوند و موسی از میان لشکرگاه بیرون نرفتند. ۴۵ آنگاه عمالیقیان و کنعانیان که درآن کوهستان ساکن بودند فرودآمده، ایشان رازدند و تا حرما منهزم ساختند.

۱۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون به زمین سکونت خود که من آن را به شما می‌دهم داخل شوید، ۳ و می‌خواهیدهدیه آتشین برای خداوند بگذرانید، چه قربانی سوختنی و چه ذبیحه وفای نذر، یا برای نافله یادر عیدهای خود، برای گذرانیدن هدیه خوشبوبجهت خداوند، خواه از رمه و خواه از گله، ۴ آنگاه کسی‌که هدیه خود را می‌گذراند، برای هدیه آردی یک عشر ایفه آرد نرم مخلوط شده بایک ربع هین روغن بجهت خداوند بگذراند. ۵ وبرای هدیه ریختنی یک ربع هین شراب با قربانی سوختنی یا برای ذبیحه بجهت هر بره حاضرکن. ۶ «یا بجهت قوچ برای هدیه آردی دو عشرایفه آرد نرم مخلوط شده با یک ثلث هین روغن حاضرکن. ۷ و بجهت هدیه ریختنی یک ثلث هین شراب برای خوشبویی بجهت خداوندحاضرکن. ۸ «و چون گاوی برای قربانی سوختنی یاذبیحه‌ای برای ادای نذر یا برای ذبیحه سلامتی بجهت خداوند حاضر می‌کنی، ۹ آنگاه بجهت هدیه آردی، سه عشر آرد نرم مخلوط شده بانصف هین روغن با گاو بگذراند. ۱۰ و برای هدیه ریختنی نصف هین شراب بگذران تا هدیه آتشین خوشبو برای خداوند بشود. ۱۱ «همچنین برای هر گاو و برای هر قوچ وبرای هر بره نرینه و هر بزغاله کرده شود. ۱۲ برحسب شماره‌ای که حاضر کنید بدین قسم برای هریک، موافق شماره آنها عمل نمایید. ۱۳ «هر متوطن چون هدیه آتشین خوشبو برای خداوند می‌گذراند، این اوامر را به اینطور بجابیاورد. ۱۴ و اگر غریبی که در میان شما ماواگزیند، هرکه در قرنهای شما در میان شما باشد، می‌خواهد هدیه آتشین خوشبو برای خداوندبگذراند، به نوعی که شما عمل می‌نمایید، او نیزعمل نماید. ۱۵ برای شما که اهل جماعت هستیدو برای غریبی که نزد شما ماوا گزیند یک فریضه باشد، فریضه ابدی در نسلهای شما؛ مثل شما به حضور خداوند مثل غریب است. ۱۶ یک قانون ویک حکم برای شما و برای غریبی که در میان شما ماوا گزیند، خواهد بود.» ۱۷ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۸ «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون به زمینی که من شما را در آن درمی آورم داخل شوید، ۱۹ و از محصول زمین بخورید، آنگاه هدیه افراشتنی برای خداوند بگذرانید. ۲۰ از خمیر اول خود گرده‌ای بجهت هدیه افراشتنی بگذرانید؛ مثل هدیه افراشتنی خرمن، همچنان آن را بگذرانید. ۲۱ از خمیر اول خود، هدیه افراشتنی در قرنهای خود برای خداوند بگذرانید. ۲۲ «و هرگاه سهو خطا کرده، جمیع این اوامررا که خداوند به موسی گفته است، بجا نیاورده باشید، ۲۳ یعنی هرچه خداوند به واسطه موسی شما را امر فرمود، از روزی که خداوند امر فرمودو از آن به بعد در قرنهای شما. ۲۴ پس اگر این کارسهو و بدون اطلاع جماعت کرده شد، آنگاه تمامی جماعت یک گاو جوان برای قربانی سوختنی و خوشبویی بجهت خداوند با هدیه آردی و هدیه ریختنی آن، موافق رسم بگذرانند، و یک بز نر بجهت قربانی گناه. ۲۵ و کاهن برای تمامی جماعت بنی‌اسرائیل کفاره نماید، و ایشان آمرزیده خواهندشد، زیراکه آن کار سهو شده است، و ایشان قربانی خود را بجهت هدیه آتشین خداوند و قربانی گناه خود را بجهت سهوخویش، به حضور خداوند گذرانیده‌اند. ۲۶ وتمامی جماعت بنی‌اسرائیل و غریبی که در میان ایشان ساکن باشد، آمرزیده خواهند شد، زیراکه به تمامی جماعت سهو شده بود. ۲۷ «و اگر یک نفر سهو خطا کرده باشد، آنگاه بز ماده‌یک ساله برای قربانی گناه بگذراند. ۲۸ وکاهن بجهت آن کسی‌که سهو کرده است چونکه خطای او از نادانستگی بود، به حضور خداوندکفاره کند تا بجهت وی کفاره بشود و آمرزیده خواهد شد. ۲۹ بجهت کسی‌که سهو خطا کند، خواه متوطنی از بنی‌اسرائیل و خواه غریبی که در میان ایشان ساکن باشد، یک قانون خواهدبود. ۳۰ «و اما کسی‌که به‌دست بلند عمل نماید، چه متوطن و چه غریب، او به خداوند کفر کرده باشد، پس آن شخص از میان قوم خود منقطع خواهد شد. ۳۱ چونکه کلام خداوند را حقیرشمرده، حکم او را شکسته است، آن کس البته منقطع شود و گناهش بر وی خواهد بود.» ۳۲ و چون بنی‌اسرائیل در صحرا بودند، کسی را یافتند که در روز سبت هیزم جمع می‌کرد. ۳۳ وکسانی که او را یافتند که هیزم جمع می‌کرد، او رانزد موسی و هارون و تمامی جماعت آوردند. ۳۴ و او را در حبس نگاه داشتند، زیراکه اعلام نشده بود که با وی چه باید کرد. ۳۵ و خداوند به موسی گفت: «این شخص البته کشته شود، تمامی جماعت او را بیرون از لشکرگاه با سنگها سنگسارکنند.» ۳۶ پس تمامی جماعت او را بیرون ازلشکرگاه آورده، او را سنگسار کردند و بمرد، چنانکه خداوند به موسی‌امر کرده بود. ۳۷ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۳۸ «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو که: برای خود بر گوشه های

رخت خویش در قرنهای خود صیصیت بسازند و رشته لاجوردی بر هرگوشه صیصیت بگذارند. ۳۹ و بجهت شماصیصیت خواهد بود تا برآن بنگرید و تمام اوامرخداوند را بیاد آورده، بجا آورید، و درپی دلها وچشمان خود که شما درپی آنها زنا می‌کنید، منحرف نشوید. ۴۰ تا تمامی اوامر مرا بیاد آورده، بجا آورید، و بجهت خدای خود مقدس باشید. ۴۱ من یهوه خدای شما هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم. من یهوه خدای شما هستم.»

۱۶ و قورح بن یصهار بن قهات بن لاوی وداتان و ابیرام پسران الیاب و اون بن فالت پسران روبین (کسان) گرفته، ۲ با بعضی ازبنی‌اسرائیل، یعنی دویست و پنجاه نفر ازسروران جماعت که برگزیدگان شورا و مردان معروف بودند، به حضور موسی برخاستند. ۳ و به مقابل موسی و هارون جمع شده، به ایشان گفتند: «شما از حد خود تجاوز می‌نمایید، زیرا تمامی جماعت هریک از ایشان مقدس‌اند، و خداوند درمیان ایشان است. پس چرا خویشتن را بر جماعت خداوند برمی افرازید؟» ۴ و چون موسی این راشنید به روی خود درافتاد. ۵ و قورح و تمامی جمعیت او را خطاب کرده، گفت: «بامدادان خداوند نشان خواهد داد که چه کس از آن وی وچه کس مقدس است، و او را نزد خود خواهدآورد، و هرکه را برای خود برگزیده است، او رانزد خود خواهد آورد. ۶ این را بکنید که مجمرهابرای خود بگیرید، ای قورح و تمامی جمعیت تو. ۷ و آتش در آنها گذارده، فردا به حضورخداوند بخور در آنها بریزید، و آن کس که خداوند برگزیده است، مقدس خواهد شد. ای پسران لاوی شما از حد خود تجاوز می‌نمایید!» ۸ و موسی به قورح گفت: «ای بنی لاوی بشنوید! ۹ آیا نزد شما کم است که خدای اسرائیل شما رااز جماعت اسرائیل ممتاز کرده است، تا شما رانزد خود بیاورد تا در مسکن خداوندخدمت نمایید، و به حضور جماعت برای خدمت ایشان بایستید؟ ۱۰ و تو را و جمیع برادرانت بنی لاوی رابا تو نزدیک آورد، و آیا کهانت را نیز می‌طلبید؟ ۱۱ از این جهت تو و تمامی جمعیت تو به ضدخداوند جمع شده‌اید، و اما هارون چیست که براو همهمه می‌کنید؟» ۱۲ و موسی فرستاد تا داتان و ابیرام پسران الیاب را بخواند، و ایشان گفتند: «نمی آییم! ۱۳ آیاکم است که ما را از زمینی که به شیر و شهد جاری است، بیرون آوردی تا ما را در صحرا نیز هلاک سازی که می‌خواهی خود را بر ما حکمران سازی؟ ۱۴ و ما را هم به زمینی که به شیر و شهدجاری است درنیاوردی و ملکیتی از مزرعه‌ها وتاکستانها به ما ندادی. آیا چشمان این مردمان رامی کنی؟ نخواهیم آمد!» ۱۵ و موسی بسیار خشمناک شده، به خداوندگفت: «هدیه ایشان را منظور منما، یک خر ازایشان نگرفتم، و به یکی از ایشان زیان نرساندم.» ۱۶ و موسی به قورح گفت: «تو با تمامی جمعیت خود فردا به حضور خداوند حاضر شوید، تو وایشان و هارون. ۱۷ و هر کس مجمر خود راگرفته، بخور بر آنها بگذارد و شما هر کس مجمرخود، یعنی دویست و پنجاه مجمر به حضورخداوند بیاورید، تو نیز و هارون هر یک مجمرخود را بیاورید.» ۱۸ پس هر کس مجمر خود راگرفته، و آتش در آنها نهاده، و بخور بر آنهاگذارده، نزد دروازه خیمه اجتماع، با موسی وهارون ایستادند. ۱۹ و قورح تمامی جماعت را به مقابل ایشان نزد در خیمه اجتماع جمع کرد، وجلال خداوند بر تمامی جماعت ظاهرشد. ۲۰ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۲۱ «خود را از این جماعت دور کنید تاایشان را در لحظه‌ای هلاک کنم.» ۲۲ پس ایشان به روی درافتاده، گفتند: «ای خدا که خدای روحهای تمام بشر هستی، آیا یک نفر گناه ورزد وبر تمام جماعت غضبناک شوی؟» ۲۳ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۴ «جماعت را خطاب کرده، بگو از اطراف مسکن قورح و داتان و ابیرام دور شوید.» ۲۵ پس موسی برخاسته، نزد داتان و ابیرام رفت و مشایخ اسرائیل در عقب وی رفتند. ۲۶ و جماعت راخطاب کرده، گفت: «از نزد خیمه های این مردمان شریر دور شوید، و چیزی را که از آن ایشان است لمس منمایید، مبادا در همه گناهان ایشان هلاک شوید.» ۲۷ پس از اطراف مسکن قورح و داتان وابیرام دور شدند، و داتان و ابیرام بیرون آمده، بازنان و پسران و اطفال خود به در خیمه های خودایستادند. ۲۸ و موسی گفت: «از این خواهیددانست که خداوند مرا فرستاده است تا همه این کارها را بکنم و به اراده من نبوده است. ۲۹ اگر این کسان مثل موت سایر بنی آدم بمیرند و اگر مثل وقایع جمیع بنی آدم بر ایشان واقع شود، خداوندمرا نفرستاده است. ۳۰ و اما اگر خداوند چیزتازه‌ای بنماید و زمین دهان خود را گشاده، ایشان را با جمیع مایملک ایشان ببلعد که به گور زنده فرود روند، آنگاه بدانید که این مردمان خداوند رااهانت نموده‌اند.» **(Sheol h7585)** ۳۱ و چون از گفتن همه این سخنان فارغ شد، زمینی که زیر ایشان بود، شکافته شد. ۳۲ و زمین دهان خود را گشوده، ایشان را و خانه های ایشان و همه کسان را که تعلق به قورح داشتند، با تمامی اموال ایشان بلعید. ۳۳ و ایشان با هرچه به ایشان تعلق داشت، زنده به گور فرورفتند، و زمین برایشان به هم آمد که از میان جماعت هلاک شدند. **(Sheol h7585)** ۳۴ و جمیع اسرائیلیان که به اطراف ایشان بودند، از نعره ایشان گریختند، زیرا گفتند مبادا زمین ما رانیز ببلعد. ۳۵ و آتش از حضور خداوند بدرآمده، دویست و پنجاه نفر را که بخور می‌گذرانیدند، سوزانید. ۳۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۳۷ «به العازار بن هارون کاهن بگو که مجمرها را ازمیان آتش بردار، و آتش را به آن طرف بپاش زیراکه آنها مقدس است. ۳۸ یعنی مجمرهای این گناهکاران را به ضد جان ایشان و از آنها تختهای پهن برای پوشش مذبح بسازند، زیرا چونکه آنهارا به حضور خداوند گذرانیده‌اند مقدس شده است، تا برای بنی‌اسرائیل آیتی باشد.» ۳۹ پس العازار کاهن مجمرهای برنجین را که سوخته شدگان گذرانیده بودند گرفته، از آنها پوشش مذبح ساختند. ۴۰ تا برای بنی‌اسرائیل یادگارباشد تا هیچ غریبی که از اولاد هارون نباشدبجهت سوزانیدن بخور به حضور خداوند نزدیک نیاید، مبادا مثل قورح و جمعیتش بشود، چنانکه خداوند به واسطه موسی او را امر فرموده بود. ۴۱ و در فردای آن روز تمامی جماعت بنی‌اسرائیل بر موسی و هارون همهمه کرده، گفتند که شما قوم خداوند را کشتید. ۴۲ و چون جماعت بر موسی و هارون جمع شدند، به سوی خیمه اجتماع نگریستند،

و اینک ابر آن راپوشانید و جلال خداوند ظاهر شد. ۴۳ و موسی وهارون
پیش خیمه اجتماع آمدند. ۴۴ و خداوندموسی را خطاب کرده، گفت:
۴۵ «از میان این جماعت دور شوید تا ایشان را ناگهان هلاک سازم.»
و ایشان به روی خود درافتادند. ۴۶ و موسی به هارون گفت: «مجمر
خود راگرفته، آتش از روی مذبح در آن بگذار، و بخور برآن بریز، و به
زودی به سوی جماعت رفته، برای ایشان کفاره کن، زیرا غضب از حضور
خداوندبرآمده، و وبا شروع شده است.» ۴۷ پس هارون به نحوی که موسی
گفته بود آن را گرفته، در میان جماعت دوید و اینک وبا در میان قوم شروع
شده بود، پس بخور را بریخت و بجهت قوم کفاره نمود. ۴۸ و او در میان
مردگان و زندگان ایستاد ووبا بازداشته شد. ۴۹ و عدد کسانی که از وبا
مردندچهارده هزار و هفتصد بود، سوای آنانی که درحادثه قورح هلاک
شدند. ۵۰ پس هارون نزدموسی به در خیمه اجتماع برگشت و وبا رفع
شد.

۱۷ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «به بنی‌اسرائیل
سخن بگو و از ایشان عصاها بگیر، یک عصا از هر خاندان آبا، از جمیع
سروران ایشان دوازده عصا برحسب خاندان آبای ایشان. و نام هرکس را بر
عصای او بنویس. ۳ واسم هارون را بر عصای لاوی بنویس، زیراکه برای
هر سرور خاندان آبای ایشان یک عصاخواهد بود. ۴ و آنها را در خیمه
اجتماع پیش شهادت، جایی که من با شما ملاقات می‌کنم بگذار. ۵ و
شخصی را که من اختیار می‌کنم عصای او شکوفه خواهدآورد، پس همهمه
بنی‌اسرائیل را که بر شما می‌کنند از خود ساکت خواهم نمود.» ۶ و موسی
این را به بنی‌اسرائیل گفت، پس جمیع سروران ایشان او را عصاها دادند،
یک عصابرای هر سرور، یعنی دوازده عصا برحسب خاندان آبای ایشان، و
عصاهای هارون در میان عصاهای آنها بود. ۷ و موسی عصاها را به
حضور خداوند در خیمه شهادت گذارد. ۸ و در فردای آن روز چون موسی
به خیمه شهادت داخل شد، اینک عصای هارون که بجهت خاندان
لاوی بودشکفته بود، و شکوفه آورده و گل داده، و بادام رسانیده بود.
۹ و موسی همه عصاها را از حضورخداوند نزد جمیع بنی‌اسرائیل بیرون
آورده، هریک نگاه کرده، عصای خود را گرفتند. ۱۰ و خداوند به موسی
گفت: «عصای هارون را پیش روی شهادت باز بگذار تا بجهت علامت
برای ابنای تمرد نگاه داشته شود، و همهمه ایشان را از من رفع نمایی تا
نمیرند.» ۱۱ پس موسی چنان کرد، و به نحوی که خداوند او را امر فرموده
بود، عمل نمود. ۱۲ وبنی‌اسرائیل به موسی عرض کرده، گفتند: «اینک
فانی و هلاک می‌شویم. جمیع ما هلاک شده‌ایم! ۱۳ هرکه نزدیک می‌آید
که به مسکن خداوندنزدیک می‌آید می‌میرد. آیا تمام فانی شویم؟»

۱۸ و خداوند به هارون گفت: «تو و پسرانت و خاندان آبایت با تو،
گناه مقدس رامتحمل شوید، و تو و پسرانت با تو، گناه کهانت خود را
متحمل شوید. ۲ و هم برادران خود یعنی سبط لاوی راکه سبط آبای
توباشند باخود نزدیک بیاور تا با تو متفق شده، تو را خدمت نمایند، و
اماتو با پسرانت پیش خیمه شهادت باشید. ۳ وایشان ودیعت تو را و
ودیعت تمامی مسکن رانگاه دارند، لیکن به اسباب قدس و به مذبح
نزدیک نیایند مبادا بمیرند، ایشان و شما نیز. ۴ و ایشان باتو متفق شده،
ودیعت خیمه اجتماع را با تمامی خدمت خیمه بجا آورند و غریبی به شما
نزدیک نیاید. ۵ و ودیعت قدس و ودیعت مذبح را نگاه دارید تا غضب بر
بنی‌اسرائیل دیگر مستولی نشود. ۶ و اما من اینک برادران شما لاویان را
ازمیان بنی‌اسرائیل گرفتم، و برای شما پیشکش می‌باشند که به خداوند داده
شده‌اند، تا خدمت خیمه اجتماع را بجا آورند. ۷ و اما تو با پسرانت،
کهانت خود را بجهت هر کار مذبح و برای آنچه اندرون حجاب است
نگاه دارید، و خدمت بکنید. کهانت را به شما دادم تا خدمت از راه
بخشش باشد، و غریبی که نزدیک آید، کشته شود.» ۸ و خداوند به
هارون گفت: «اینک من ودیعت هدایای افراشتنی خود را با همه‌چیزهای
مقدس بنی‌اسرائیل به تو بخشیدم. آنها را به تو و پسرانت به‌سبب مسح
شدن به فریضه ابدی دادم. ۹ ازقدس اقداس که از آتش نگاه داشته شود
این از آن تو خواهد بود، هر هدیه ایشان یعنی هر هدیه آردی و هر قربانی
گناه و هر قربانی جرم ایشان که نزد من بگذرانند، اینها برای تو و پسرانت
قدس اقداس باشد. ۱۰ مثل قدس اقداس آنها را بخور. هر ذکور از آن
بخورد، برای تو مقدس باشد. ۱۱ واین هم از آن تو باشد، هدیه افراشتنی از
عطایای ایشان با هر هدیه جنبانیدنی بنی‌اسرائیل را به تو وبه پسرانت و
دخترانت به فریضه ابدی دادم، هرکه در خانه تو طاهر باشد، از آن بخورد.
۱۲ تمامی بهترین روغن و تمامی بهترین حاصل مو و غله یعنی نوبرهای آنها
را که به خداوند می‌دهند، به تو بخشیدم. ۱۳ و نوبرهای هرچه در زمین
ایشان است که نزد خداوند می‌آورند از آن تو باشد، هرکه در خانه تو طاهر
باشد، از آن بخورد. ۱۴ و هرچه در اسرائیل وقف بشود، از آن تو باشد.
۱۵ وهرچه رحم را گشاید از هر ذی جسدی که برای خداوند می‌گذرانند
چه از انسان و چه از بهایم ازآن تو باشد، اما نخست زاده انسان را البته
فدیه دهی، و نخست زاده بهایم ناپاک را فدیه‌ای بده. ۱۶ «و اما درباره
فدیه آنها، آنها را از یک ماهه به حساب خود به پنج مثقال نقره، موافق
مثقال قدس که بیست جیره باشد فدیه بده. ۱۷ ولی نخست زاده گاو یا
نخست زاده گوسفند یانخست زاده بز را فدیه ندهی؛ آنها مقدسند، خون
آنها را بر مذبح بپاش و پیه آنها را بجهت هدیه آتشین و عطر خوشبو برای
خداوند بسوزان. ۱۸ وگوشت آنها مثل سینه جنبانیدنی، از آن تو باشد وران
راست، از آن تو باشد. ۱۹ جمیع هدایای افراشتنی را از چیزهای مقدس
که بنی‌اسرائیل برای خداوند می‌گذرانند به تو و پسرانت ودخترانت با تو به
فریضه ابدی دادم، این به حضورخداوند برای تو و ذریت تو با تو عهد
نمک تا به ابد خواهد بود.» ۲۰ و خداوند به هارون گفت: «تو در زمین
ایشان هیچ ملک نخواهی یافت، و در میان ایشان برای تو نصیبی نخواهد
بود، نصیب تو و ملک تودر میان بنی‌اسرائیل من هستم. ۲۱ «و به بنی
لاوی‌اینک تمامی عشر اسرائیل را برای ملکیت دادم، به عوض خدمتی
که می‌کنند یعنی خدمت خیمه اجتماع. ۲۲ و بعد ازاین بنی‌اسرائیل به
خیمه اجتماع نزدیک نیایند، مبادا گناه را متحمل شده، بمیرند. ۲۳ اما
لاویان خدمت خیمه اجتماع را بکنند و متحمل گناه ایشان بشوند، این

در قرنهای شما فریضه‌ای ابدی خواهد بود، و ایشان در میان بنی‌اسرائیل ملک نخواهندیافت. ۲۴ زیراکه عشر بنی‌اسرائیل را که آن را نزد خداوند برای هدیه افراشتنی بگذرانندبه لاویان بجهت ملک بخشیدم، بنابراین به ایشان گفتم که در میان بنی‌اسرائیل ملک نخواهندیافت.» ۲۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۶ «که لاویان را نیز خطاب کرده، به ایشان بگو: چون عشری را که از بنی‌اسرائیل به شما برای ملکیت دادم از ایشان بگیرید، آنگاه هدیه افراشتنی خداوند را از آن، یعنی عشری از عشربگذرانید. ۲۷ و هدیه افراشتنی شما برای شما، مثل غله خرمن و پری چرخشت حساب می‌شود. ۲۸ بدینطور شما نیز از همه عشرهایی که ازبنی‌اسرائیل می‌گیرید، هدیه افراشتنی برای خداوند بگذرانید، و از آنها هدیه افراشتنی خداوند را به هارون کاهن بدهید. ۲۹ از جمیع هدایای خود هر هدیه خداوند را از تمامی پیه آنها و از قسمت مقدس آنها بگذرانید. ۳۰ و ایشان را بگو هنگامی که پیه آنها را از آنها گذرانیده باشید، آنگاه برای لاویان مثل محصول خرمن وحاصل چرخشت حساب خواهد شد. ۳۱ و شماو خاندان شما آن را در هرجا بخورید زیراکه این مزد شما است، به عوض خدمتی که در خیمه اجتماع می‌کنید. ۳۲ و چون پیه آنها را از آنهاگذرانیده باشید، پس به‌سبب آنها متحمل گناه نخواهید بود، و چیزهای مقدس بنی‌اسرائیل راناپاک نکنید، مبادا بمیرند.»

۱۹ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۲ «این است فریضه شریعتی که خداوند آن را امر فرموده، گفت: به بنی‌اسرائیل بگو که گاو سرخ پاک که در آن عیب نباشد و یوغ بر گردنش نیامده باشد، نزد توبیاورند. ۳ و آن را به العازار کاهن بدهید، و آن رابیرون از لشکرگاه برده، پیش روی وی کشته شود. ۴ و العازار کاهن به انگشت خود از خون آن بگیرد، و به سوی پیشگاه خیمه اجتماع آن خون را هفت مرتبه بپاشد. ۵ و گاو در نظر او سوخته شود، پوست و گوشت و خون با سرگین آن سوخته شود. ۶ و کاهن چوب سرو با زوفا و قرمز گرفته، آنها را در میان آتش گاو بیندازد. ۷ پس کاهن رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و بعد از آن در لشکرگاه داخل شود و کاهن تا شام نجس باشد. ۸ و کسی‌که آن را سوزانید، رخت خود را به آب بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و تا شام نجس باشد. ۹ «و شخص طاهر، خاکستر گاو را جمع کرده، بیرون از لشکرگاه در جای پاک بگذارد. و آن بجهت جماعت بنی‌اسرائیل برای آب تنزیه نگاه داشته شود. آن قربانی گناه است. ۱۰ و کسی‌که خاکستر گاو را جمع کند، رخت خود را بشوید وتا شام نجس باشد. این برای بنی‌اسرائیل و غریبی که در میان ایشان ساکن باشد، فریضه‌ای ابدی خواهد بود. ۱۱ «هرکه میته هر آدمی را لمس نماید هفت روز نجس باشد. ۱۲ و آن شخص در روز سوم خویشتن را به آن پاک کند، و در روز هفتم طاهرباشد، و اگر خویشتن را در روز سوم پاک نکرده باشد، در روز هفتم طاهر نخواهد بود. ۱۳ و هرکه میته هر آدمی را که مرده باشد لمس نموده، و خود را به آن پاک نکرده باشد، او مسکن خداوندرا ملوث کرده است. و آن شخص از اسرائیل منقطع شود، چونکه آب تنزیه بر او پاشیده نشده است، نجس خواهد بود، و نجاستش بر وی باقی است. ۱۴ «این است قانون برای کسی‌که در خیمه‌ای بمیرد، هرکه داخل آن خیمه شود و هرکه در آن خیمه باشد هفت روز نجس خواهد بود. ۱۵ و هرظرف گشاده که سرپوش برآن بسته نباشد، نجس خواهد بود. ۱۶ و هرکه در بیابان کشته شمشیر یامیته یا استخوان آدمی یا قبری را لمس نماید، هفت روز نجس باشد. ۱۷ و برای شخص نجس ازخاکستر آتش آن قربانی گناه بگیرند و آب روان برآن در ظرفی بریزند. ۱۸ و شخص طاهر زوفاگرفته، درآن آب فرو برد و بر خیمه بر همه اسباب و کسانی که در آن بودند و بر شخصی که استخوان یا مقتول یا میته یا قبر را لمس کرده باشد، بپاشد. ۱۹ و آن شخص طاهر، آب را بر آن شخص نجس در روز سوم و در روز هفتم بپاشد، و در روزهفتم خویشتن را تطهیر کرده، رخت خود رابشوید و به آب غسل کند و در شام طاهرخواهد بود. ۲۰ و اما کسی‌که نجس شده، خویشتن را تطهیر نکند. آن شخص از میان جماعت منقطع شود، چونکه مقدس خداوند راملوث نموده، و آب تنزیه بر او پاشیده نشده است. او نجس است. ۲۱ «و برای ایشان فریضه ابدی خواهد بود. وکسی‌که آب تنزیه را بپاشد، رخت خود را بشویدو کسی‌که آب تنزیه را لمس کند تا شام نجس باشد. ۲۲ و هر چیزی را که شخص نجس لمس نماید نجس خواهد بود، و هر کسی‌که آن را لمس نماید تا شام نجس خواهد بود.»

۲۰ و تمامی جماعت بنی‌اسرائیل در ماه اول به بیابان صین رسیدند، و قوم درقادش اقامت کردند، و مریم در آنجا وفات یافته، دفن شد. ۲ و برای جماعت آب نبود. پس بر موسی وهارون جمع شدند. ۳ و قوم با موسی منازعت کرده، گفتند: «کاش که می‌مردیم وقتی که برادران ما در حضور خداوند مردند! ۴ و چرا جماعت خداوند را به این بیابان آوردید تا ما و بهایم ما، دراینجا بمیریم؟ ۵ و ما را از مصر چرا برآوردید تا مارا به این‌جای بد بیاورید که جای زراعت و انجیرو مو و انار نیست؟ و آب هم نیست که بنوشیم!» ۶ و موسی و هارون از حضور جماعت نزد درخیمه اجتماع آمدند، و به روی خود درافتادند، وجلال خداوند بر ایشان ظاهر شد. ۷ و خداوندموسی را خطاب کرده، گفت: ۸ «عصا را بگیر و توو برادرت هارون جماعت را جمع کرده، در نظرایشان به این صخره بگویید که آب خود را بدهد، پس آب را برای ایشان از صخره بیرون آورده، جماعت و بهایم ایشان را خواهی نوشانید.» ۹ پس موسی عصا را از حضور خداوند، چنانکه او را فرموده بود، گرفت. ۱۰ و موسی وهارون، جماعت را پیش صخره جمع کردند، و به ایشان گفت: «ای مفسدان بشنوید، آیا از این صخره آب برای شما بیرون آوریم؟» ۱۱ و موسی دست خود را بلند کرده، صخره را دو مرتبه باعصای خود زد و آب بسیار بیرون آمد که جماعت و بهایم ایشان نوشیدند. ۱۲ و خداوند به موسی و هارون گفت: «چونکه مرا تصدیق ننمودید تا مرا در نظر بنی‌اسرائیل تقدیس نمایید، لهذا شما این جماعت را به زمینی که به ایشان داده‌ام داخل نخواهید ساخت.» ۱۳ این است آب مریبه‌جایی که بنی‌اسرائیل با خداوندمخاصمه کردند، و او خود را در میان ایشان تقدیس نمود. ۱۴ و موسی، رسولان از قادش نزد ملک ادوم

فرستاد که «برادر تو اسرائیل چنین می‌گوید: که تمامی مشقتی را که بر ما واقع شده است، تومی دانی. ۱۵ که پدران ما به مصر فرود آمدند ومدت مدیدی در مصر ساکن می‌بودیم، و مصریان با ما و با پدران ما، بد سلوکی نمودند. ۱۶ و چون نزد خداوند فریاد برآوردیم، او آواز ما را شنیده، فرشته‌ای فرستاد و ما را از مصر بیرون آورد. واینک ما در قادش هستیم، شهری که در آخرحدود توست. ۱۷ تمنا اینکه از زمین تو بگذریم، از مزرعه و تاکستان نخواهیم گذشت، و آب ازچاهها نخواهیم نوشید، بلکه از شاهراه‌ها خواهیم رفت، و تا از حدود تو نگذشته باشیم، به طرف راست یا چپ انحراف نخواهیم کرد.» ۱۸ ادوم وی را گفت: «از من نخواهی گذشت والا به مقابله تو با شمشیر بیرون خواهم آمد.» ۱۹ بنی‌اسرائیل در جواب وی گفتند: «از راههای عام خواهیم رفت و هرگاه من و مواشیم از آب توبنوشیم قیمت آن را خواهم داد، فقط بر پایهای خود می‌گذرم و بس.» ۲۰ گفت: «نخواهی گذشت.» و ادوم با خلق بسیار و دست قوی به مقابله ایشان بیرون آمد. ۲۱ بدینطور ادوم راضی نشد که اسرائیل را از حدود خود راه دهد، پس اسرائیل از طرف او رو گردانید. ۲۲ پس تمامی جماعت بنی‌اسرائیل از قادش کوچ کرده، به کوه هور رسیدند. ۲۳ و خداوندموسی و هارون را در کوه هور نزد سرحد زمین ادوم خطاب کرده، گفت: ۲۴ «هارون به قوم خودخواهد پیوست، زیرا چونکه شما نزد آب مریبه از قول من عصیان ورزیدید، از این جهت او به زمینی که به بنی‌اسرائیل دادم، داخل نخواهد شد. ۲۵ پس هارون و پسرش العازار را برداشته، ایشان را به فراز کوه هور بیاور. ۲۶ و لباس هارون رابیرون کرده، بر پسرش العازار بپوشان، و هارون درآنجا وفات یافته، به قوم خود خواهد پیوست.» ۲۷ پس موسی به طوری که خداوند او را امرفرموده بود، عمل نموده، ایشان درنظر تمامی جماعت به فراز کوه هور برآمدند. ۲۸ و موسی لباس هارون را بیرون کرده، به پسرش العازارپوشانید. و هارون در آنجا بر قله کوه وفات یافت، و موسی و العازار از کوه فرود آمدند. ۲۹ و چون تمامی جماعت دیدند که هارون مرد، جمیع خاندان اسرائیل برای هارون سی روز ماتم گرفتند.

۲۱ و چون کنعانی که ملک عراد و درجنوب ساکن بود، شنید که اسرائیل ازراه اتاریم می‌آید، با اسرائیل جنگ کرد و بعضی از ایشان را به اسیری برد. ۲ و اسرائیل برای خداوند نذر کرده گفت: «اگر این قوم را به‌دست من تسلیم نمایی، شهرهای ایشان را بالکل هلاک خواهم ساخت.» ۳ پس خداوند دعای اسرائیل را مستجاب فرموده، کنعانیان را تسلیم کرد، و ایشان و شهرهای ایشان را بالکل هلاک ساختند، و آن مکان حرمه نامیده شد. ۴ و از کوه هور به راه بحر قلزم کوچ کردند تازمین ادوم را دور زنند، و دل قوم به‌سبب راه، تنگ شد. ۵ و قوم بر خدا و موسی شکایت آورده، گفتند: «که ما را از مصر چرا برآوردید تا در بیابان بمیریم؟ زیرا که نان نیست و آب هم نیست! و دل ما از این خوراک سخیف کراهت دارد!» ۶ پس خداوند، مارهای آتشی در میان قوم فرستاده، قوم را گزیدند، و گروهی کثیر ازاسرائیل مردند. ۷ و قوم نزد موسی آمده، گفتند: «گناه کرده‌ایم زیرا که بر خداوند و بر تو شکایت آورده‌ایم، پس نزد خداوند دعا کن تا مارها را از مادور کند.» و موسی بجهت قوم استغاثه نمود. ۸ وخداوند به موسی گفت: «مار آتشینی بساز و آن رابر نیزه‌ای بردار، و هر گزیده شده‌ای که بر آن نظرکند، خواهد زیست.» ۹ پس موسی مار برنجینی ساخته، و بر سر نیزه‌ای بلند کرد، و چنین شد که اگر مار کسی را گزیده بود، به مجرد نگاه کردن برآن مار برنجین، زنده می‌شد. ۱۰ و بنی‌اسرائیل کوچ کرده، در اوبوت اردوزدند. ۱۱ و از اوبوت کوچ کرده، در عیی عباریم، در بیابانی که در مقابل موآب به طرف طلوع آفتاب است، اردو زدند. ۱۲ و از آنجا کوچ کرده، به وادی زارد اردو زدند. ۱۳ و از آنجا کوچ کرده، به آن طرف ارنون که در بیابان خارج از حدودامویان می‌باشد اردو زدند، زیرا که ارنون حدموآب در میان موآب و امویان است. ۱۴ از این جهت، در کتاب جنگهای خداوند گفته می‌شود: «واهیب در سوفه و وادیهای ارنون، ۱۵ و رودخانه وادیهایی که بسوی مسکن عار متوجه است، و برحدود موآب تکیه می‌زند.» ۱۶ و از آنجا به بئر کوچ کردند. این آن چاهی است که خداوند درباره‌اش به موسی گفت: «قوم را جمع کن تا به ایشان آب دهم.» ۱۷ آنگاه اسرائیل این سرود را سراییدند: «ای چاه بجوش آی، شما برایش سرودبخوانید، ۱۸ «چاهی که سروران حفره زدند، و نجبای قوم آن را کندند. به صولجان حاکم، به عصاهای خود آن را کندند.» ۱۹ و ازمتانه به نحلیئیل و از نحلیئیل به باموت. ۲۰ و ازباموت به دره‌ای که در صحرای موآب نزد قله فسجه که به سوی بیابان متوجه است. ۲۱ و اسرائیل، رسولان نزد سیحون ملک امویان فرستاده، گفت: ۲۲ «مرا اجازت بده تا اززمین تو بگذرم، به سوی مزرعه یا تاکستان انحراف نخواهیم ورزید، و از آب چاه نخواهیم نوشید، و به شاهراه خواهیم رفت تا از سرحد توبگذریم.» ۲۳ اما سیحون، اسرائیل را از حدودخود راه نداد. و سیحون تمامی قوم خود را جمع نموده، به مقابله اسرائیل به بیابان بیرون آمد. و چون به یاهص رسید با اسرائیل جنگ کرد. ۲۴ واسرائیل او را به دم شمشیر زده، زمینش را ازارنون تا یبوق و تا حد بنی عمون به تصرف آورد، زیرا که حد بنی عمون مستحکم بود. ۲۵ واسرائیل تمامی آن شهرها را گرفت و اسرائیل درتمامی شهرهای امویان در حشبون و در تمامی دهاتش ساکن شد. ۲۶ زیرا که حشبون، شهرسیحون، ملک امویان بود، و او با ملک سابق موآب جنگ کرده، تمامی زمینش را تا ارنون ازدستش گرفته بود. ۲۷ بنابراین مثل آورندگان می‌گویند: «به حشبون بیایید تا شهر سیحون بنا کرده، و استوارشود. ۲۸ زیرا آتشی از حشبون برآمد و شعله‌ای از قریه سیحون. و عار، موآب را سوزانید وصاحبان بلندیهای ارنون را. ۲۹ وای بر توای موآب! ای قوم کموش، هلاک شدید! پسران خود را مثل گریزندگان تسلیم نمود، و دختران خود را به سیحون ملک امویان به اسیری داد. ۳۰ به ایشان تیر انداختیم. حشبون تا به دیبون هلاک شد. و آن را تا نوفح که نزد میدباست ویران ساختیم.» ۳۱ و اسرائیل در زمین امویان اقامت کردند. ۳۲ و موسی برای جاسوسی یعزیر فرستاد ودهات آن را گرفته، امویان را که در آنجا بودند، بیرون کردند. ۳۳ پس برگشته، از راه باشان برآمدند. و عوج ملک باشان با تمامی قوم خود به مقابله ایشان ازبرای جنگ به ادرعی بیرون آمد. ۳۴ و خداوند به موسی گفت: «از او مترس زیرا که او را با تمامی قومش و

زمینش به‌دست تو تسلیم نموده‌ام، و به نحوی که با سیحون ملک اموریان که در حشبون ساکن بود، عمل نمودی، با او نیز عمل خواهی نمود.» ۳۵ پس او را با پسرانش و تمامی قومش زدند، به حدی که کسی از برایش باقی نماند وزمینش را به تصرف آوردند.

۲۲ و بنی‌اسرائیل کوچ کرده، در عربات موآب به آنطرف اردن، در مقابل اریحااردو زدند. ۲ و چون بالاق بن صفور هرچه اسرائیل به اموریان کرده بودند دید، ۳ موآب ازقوم بسیار ترسید، زیرا که کثیر بودند. و موآب ازبنی‌اسرائیل مضطرب گردیدند. ۴ و موآب به مشایخ مدیان گفتند: «الان این گروه هرچه به اطراف ما هست خواهند لیسید، به نوعی که گاوسبزه صحرا را می‌لیسد.» و در آن زمان بالاق بن صفور، ملک موآب بود. ۵ پس رسولان به فتور که برکنار وادی است، نزد بلعام بن بعور، به زمین پسران قوم او فرستاد تااو را طلبیده، بگویند: «اینک قومی از مصر بیرون آمده‌اند و هان روی زمین را مستور می‌سازند، ودر مقابل من مقیم می‌باشند. ۶ پس الان بیا و این قوم را برای من لعنت کن، زیرا که از من قوی ترند، شاید توانایی یابم تا بر ایشان غالب آییم، و ایشان را از زمین خود بیرون کنم، زیرا می‌دانم هرکه راتو برکت دهی مبارک است و هرکه را لعنت نمایی، ملعون است.» ۷ پس مشایخ موآب و مشایخ مدیان، مزد فالگیری را به‌دست گرفته، روانه شدند، و نزدبلعام رسیده، سخنان بالاق را به وی گفتند. ۸ او به ایشان گفت: «این شب را در اینجا بمانید، تاچنانکه خداوند به من گوید، به شما باز گویم.» وسروران موآب نزد بلعام ماندند. ۹ و خدا نزد بلعام آمده، گفت: «این کسانی که نزد تو هستند، کیستند؟» ۱۰ بلعام به خدا گفت: «بالاق بن صفورملک موآب نزد من فرستاده است، ۱۱ که اینک این قومی که از مصر بیرون آمده‌اند روی زمین راپوشانیده‌اند. الان آمده، ایشان را برای من لعنت کن شاید که توانایی یابم تا با ایشان جنگ نموده، ایشان را دور سازم.» ۱۲ خدا به بلعام گفت: «باایشان مرو و قوم را لعنت مکن زیرا مبارک هستند.» ۱۳ پس بلعام بامدادان برخاسته، به‌سروران بالاق گفت: «به زمین خود بروید، زیراخداوند مرا اجازت نمی دهد که با شما بیایم.» ۱۴ و سروران موآب برخاسته، نزد بالاق برگشته، گفتند که «بلعام از آمدن با ما انکار نمود.» ۱۵ و بالاق بار دیگر سروران زیاده و بزرگتر ازآنان فرستاد. ۱۶ و ایشان نزد بلعام آمده، و وی راگفتند: «بالاق بن صفور چنین می‌گوید: تمنا اینکه از آمدن نزد من انکار نکنی. ۱۷ زیرا که البته تو رابسیار تکریم خواهم نمود، و هرآنچه به من بگویی بجا خواهم آورد، پس بیا و این قوم را برای من لعنت کن.» ۱۸ بلعام در جواب نوکران بالاق گفت: اگر بالاق خانه خود را پر از نقره و طلا به من بخشد، نمی توانم از فرمان یهوه خدای خودتجاوز نموده، کم یا زیاد به عمل آورم. ۱۹ پس الان شما نیز امشب در اینجا بمانید تا بدانم که خداوند به من دیگرچه خواهد گفت.» ۲۰ و خدادر شب نزد بلعام آمده، وی را گفت: «اگر این مردمان برای طلبیدن تو بیایند برخاسته، همراه ایشان برو، اما کلامی را که من به تو گویم به همان عمل نما.» ۲۱ پس بلعام بامدادان برخاسته، الاغ خود را بیاراست و همراه سروران موآب روانه شد. ۲۲ و غضب خدا به‌سبب رفتن او افروخته شده، فرشته خداوند در راه به مقاومت وی ایستاد، و او بر الاغ خود سوار بود، و دو نوکرش همراهش بودند. ۲۳ و الاغ، فرشته خداوند را باشمشیر برهنه به‌دستش، بر سر راه ایستاده دید. پس الاغ از راه به یک سو شده، به مزرعه‌ای رفت و بلعام الاغ را زد تا او را به راه برگرداند. ۲۴ پس فرشته خداوند در جای گود در میان تاکستان بایستاد، و به هر دو طرفش دیوار بود. ۲۵ و الاغ فرشته خداوند را دیده، خود را به دیوار چسبانید، و پای بلعام را به دیوار فشرد. پس او را بار دیگرزد. ۲۶ و فرشته خداوند پیش رفته، در مکانی تنگ بایستاد، که جایی بجهت برگشتن به طرف راست یا چپ نبود. ۲۷ و چون الاغ، فرشته خداوند رادید، در زیر بلعام خوابید. و خشم بلعام افروخته شده، الاغ را به عصای خود زد. ۲۸ آنگاه خداونددهان الاغ را باز کرد که بلعام را گفت: به تو چه کرده‌ام که مرا این سه مرتبه زدی. ۲۹ بلعام به الاغ گفت: «از این جهت که تو مرا استهزا نمودی! کاش که شمشیر در دست من می‌بود که الان تو رامی کشتم.» ۳۰ الاغ به بلعام گفت: «آیا من الاغ تونیستم که از وقتی که مال تو شده‌ام تا امروز بر من سوار شده‌ای، آیا هرگز عادت می‌داشتم که به اینطور با تو رفتار نمایم؟» او گفت: «نی» ۳۱ و خداوند چشمان بلعام را باز کرد تا فرشته خداوند را دید که با شمشیر برهنه در دستش، به‌سر راه ایستاده است پس خم شده، به روی درافتاد. ۳۲ و فرشته خداوند وی را گفت: «الاغ خود را این سه مرتبه چرا زدی؟ اینک من به مقاومت تو بیرون آمدم، زیرا که این سفر تو در نظرمن از روی تمرد است. ۳۳ و الاغ مرا دیده، این سه مرتبه از من کناره جست، و اگر از من کناره نمی جست یقین الان تو را می‌کشتم و او را زنده نگاه می‌داشتم.» ۳۴ بلعام به فرشته خداوند گفت: «گناه کردم زیرا ندانستم که تو به مقابل من در راه ایستاده‌ای. پس الان اگر در نظر تو ناپسند است برمی گردم.» ۳۵ فرشته خداوند به بلعام گفت: «همراه این اشخاص برو لیکن سخنی را که من به تو گویم، همان را فقط بگو». پس بلعام همراه سروران بالاق رفت. ۳۶ و چون بالاق شنید که بلعام آمده است، به استقبال وی تا شهر موآب که برحد ارنون و براقصای حدود وی بود، بیرون آمد. ۳۷ و بالاق به بلعام گفت: «آیا برای طلبیدن تو نزد تو نفرستادم، پس چرا نزد من نیامدی، آیا حقیقت قادر نیستم که تو را به عزت رسانم؟» ۳۸ بلعام به بالاق گفت: «اینک نزد تو آمده‌ام، آیا الان هیچ قدرتی دارم که چیزی بگویم؟ آنچه خدا به دهانم می‌گذارد همان را خواهم گفت.» ۳۹ پس بلعام همرا بالاق رفته، به قریت حصوت رسیدند. ۴۰ و بالاق گاوان وگوسفندان ذبح کرده، نزد بلعام و سرورانی که باوی بودند، فرستاد. ۴۱ و بامدادان بالاق بلعام رابرداشته، او را به بلندیهای بعل آورد، تا از آنجااقصای قوم خود را ملاحظه کند.

۲۳ و بلعام به بالاق گفت: «در اینجا برای من هفت مذبح بساز، و هفت گاو و هفت قوچ در اینجا برایم حاضر کن.» ۲ و بالاق به نحوی که بلعام گفته بود به عمل آورد، و بالاق و بلعام، گاوی و قوچی بر هر مذبح گذرانیدند. ۳ و بلعام به بالاق گفت: «نزد قربانی سوختنی خود بایست، تا من بروم؛ شاید خداوند برای ملاقات من بیاید، وهرچه او به من

نشان دهد آن را به تو باز خواهم گفت.» پس به تلی برآمد. ۴ و خدا بلعام را ملاقات کرد، و او وی را گفت: «هفت مذبح برپا داشتم و گاوی و قوچی بر هرمذبح قربانی کردم.» ۵ خداوند سخنی به دهان بلعام گذاشته، گفت: «نزد بالاق برگشته چنین بگو.» ۶ پس نزد او برگشت، و اینک او با جمیع سروران موآب نزد قربانی سوختنی خود ایستاده بود. ۷ و مثل خود را آورده، گفت: «بالاق ملک موآب مرا از ارام از کوههای مشرق آورد، که بیایعقوب را برای من لعنت کن، و بیا اسرائیل رانفرین نما. ۸ چگونه لعنت کنم آن را که خدا لعنت نکرده است؟ و چگونه نفرین نمایم آن را که خداوند نفرین ننموده است؟ ۹ زیرا از سرصخره‌ها او را می‌بینم. و از کوهها او را مشاهده می‌نمایم. اینک قومی است که به تنهایی ساکن می‌شود، و در میان امتها حساب نخواهد شد. ۱۰ کیست که غبار یعقوب را تواند شمرد یا ربع اسرائیل را حساب نماید؟ کاش که من به وفات عادلان بمیرم و عاقبت من مثل عاقبت ایشان باشد.» ۱۱ پس بالاق به بلعام گفت: «به من چه کردی؟ تو را آوردم تا دشمنانم را لعنت کنی، و هان برکت تمام دادی!» ۱۲ او در جواب گفت: «آیا نمی بایدباحذر باشم تا آنچه را که خداوند به دهانم گذاردبگویم؟» ۱۳ بالاق وی را گفت: «بیا الان همراه من به‌جای دیگر که از آنجا ایشان را توانی دید، فقطاقصای ایشان را خواهی دید، و جمیع ایشان رانخواهی دید و از آنجا ایشان را برای من لعنت کن.» ۱۴ پس او را به صحرای صوفیم، نزد قله فسجه برد و هفت مذبح بنا نموده، گاوی و قوچی بر هر مذبح قربانی کرد. ۱۵ و او به بالاق گفت: «نزدقربانی سوختنی خود، اینجا بایست تا من در آنجا(خداوند را) ملاقات نمایم.» ۱۶ و خداوند بلعام را ملاقات نموده، و سخنی در زبانش گذاشته، گفت: «نزد بالاق برگشته، چنین بگو.» ۱۷ پس نزدوی آمد، و اینک نزد قربانی سوختنی خود باسروران موآب ایستاده بود، و بالاق از او پرسیدکه «خداوند چه گفت؟» ۱۸ آنگاه مثل خود راآورده، گفت: «ای بالاق برخیز و بشنو. وای پسرصفور مرا گوش بگیر. ۱۹ خدا انسان نیست که دروغ بگوید. و از بنی آدم نیست که به اراده خودتغییر بدهد. آیا او سخنی گفته باشد و نکند؟ یاچیزی فرموده باشد و استوار ننماید؟ ۲۰ اینک مامور شده‌ام که برکت بدهم. و او برکت داده است و آن را رد نمی توانم نمود. ۲۱ او گناهی دریعقوب ندیده، و خطایی در اسرائیل مشاهده ننموده است. یهوه خدای او با وی است. و نعره پادشاه در میان ایشان است. ۲۲ خدا ایشان را ازمصر بیرون آورد. او را شاخها مثل گاو وحشی است. ۲۳ به درستی که بر یعقوب افسون نیست وبر اسرائیل فالگیری نی. درباره یعقوب و درباره اسرائیل در وقتش گفته خواهد شد، که خدا چه کرده است. ۲۴ اینک قوم مثل شیر ماده خواهندبرخاست. و مثل شیر نر خویشتن را خواهندبرانگیخت، و تا شکار را نخورد، و خون کشتگان را ننوشد، نخواهد خوابید.» ۲۵ بالاق به بلعام گفت: «نه ایشان را لعنت کن ونه برکت ده.» ۲۶ بلعام در جواب بالاق گفت: «آیاتو را نگفتم که هرآنچه خداوند به من گوید، آن را باید بکنم؟» ۲۷ بالاق به بلعام گفت: «بیا تا تو را به‌جای دیگر ببرم، شاید در نظر خدا پسند آید که ایشان را برای من از آنجا لعنت نمایی.» ۲۸ پس بالاق بلعام را بر قله فغور که مشرف بر بیابان است، برد. ۲۹ بلعام به بالاق گفت: «در اینجا برای من هفت مذبح بساز و هفت گاو و هفت قوچ از برایم دراینجا حاضر کن.» ۳۰ و بالاق به طوری که بلعام گفته بود، عمل نموده، گاوی و قوچی بر هر مذبح قربانی کرد.

۲۴ و چون بلعام دید که اسرائیل را برکت دادن به نظر خداوند پسند می‌آید، مثل دفعه های پیش برای طلبیدن افسون نرفت، بلکه به سوی صحرا توجه نمود. ۲ و بلعام چشمان خودرا بلند کرده، اسرائیل را دید که موافق اسباط خودساکن می‌بودند. و روح خدا بر او نازل شد. ۳ پس مثل خود را آورده، گفت: «وحی بلعام بن بعور. وحی آن مردی که چشمانش باز شد. ۴ وحی آن کسی‌که سخنان خدا را شنید. و رویای قادرمطلق را مشاهده نمود. آنکه بیفتاد و چشمان اوگشاده گردید. ۵ چه زیباست خیمه های توای یعقوب! و مسکنهای توای اسرائیل! ۶ مثل وادیهای کشیده شده، مثل باغها بر کنار رودخانه، مثل درختان عود که خداوند غرس نموده باشد، ومثل سروهای آزاد نزد جویهای آب. ۷ آب ازدلوهایش ریخته خواهد شد. و بذر او در آبهای بسیار خواهد بود. و پادشاه او از اجاج بلندتر، ومملکت او برافراشته خواهد شد. ۸ خدا او را ازمصر بیرون آورد. او را شاخها مثل گاو وحشی است. امتهای دشمنان خود را خواهد بلعید و استخوانهای ایشان را خواهد شکست و ایشان رابه تیرهای خود خواهد دوخت. ۹ مثل شیر نرخود را جمع کرده، خوابید. و مثل شیر ماده کیست که او را برانگیزاند؟ مبارک باد هرکه تو رابرکت دهد. و ملعون باد هرکه تو را لعنت نماید!» ۱۰ پس خشم بالاق بر بلعام افروخته شده، هردو دست خود را بر هم زد و بالاق به بلعام گفت: «تو را خواندم تا دشمنانم را لعنت کنی و اینک این سه مرتبه ایشان را برکت تمام دادی. ۱۱ پس الان به‌جای خود فرار کن! گفتم که تو را احترام تمام نمایم. همانا خداوند تو را از احترام بازداشته است.» ۱۲ بلعام به بالاق گفت آیا به رسولانی که نزد من فرستاده بودی نیز نگفتم: ۱۳ که اگر بالاق خانه خود را پر از نقره و طلا به من بدهد، نمی توانم از فرمان خداوند تجاوز نموده، از دل خود نیک یا بد بکنم بلکه آنچه خداوند به من گوید آن را خواهم گفت؟ ۱۴ و الان اینک نزدقوم خود می‌روم. بیا تا تو را اعلام نمایم که این قوم با قوم تو در ایام آخر چه خواهند کرد. ۱۵ پس مثل خود را آورده، گفت: «وحی بلعام بن بعور. وحی آن مردی که چشمانش بازشد. ۱۶ وحی آن کسی‌که سخنان خدا را شنید. ومعرفت حضرت اعلی را دانست. و رویای قادرمطلق را مشاهده نمود. آنکه بیفتاد و چشمان اوگشوده گردید. ۱۷ او را خواهم دید لیکن نه الان. اورا مشاهده خواهم نمود اما نزدیک نی. ستاره‌ای از یعقوب طلوع خواهد کرد و عصایی از اسرائیل خواهد برخاست و اطراف موآب را خواهدشکست. و جمیع ابنای فتنه را هلاک خواهدساخت. ۱۸ و ادوم ملک او خواهد شد ودشمنانش (اهل) سعیر، مملوک او خواهندگردید. و اسرائیل به شجاعت عمل خواهد نمود. ۱۹ و کسی‌که از یعقوب ظاهر می‌شود، سلطنت خواهد نمود. و بقیه اهل شهر را هلاک خواهدساخت.» ۲۰ و به عمالقه نظر انداخته، مثل خود راآورده، گفت: «عمالیق اول امتها

بود، اما آخر اومنتهی به هلاکت است.» ۲۱ و بر قینیان نظر انداخته، مثل خود را آورد وگفت: «مسکن تو مستحکم و آشیانه تو بر صخره نهاده (شده است). ۲۲ لیکن قاین تباه خواهد شد، تا وقتی که آشور تو را به اسیری ببرد.» ۲۳ پس مثل خود را آورده، گفت: «وای! چون خدا این را می‌کند، کیست که زنده بماند؟ ۲۴ وکشتیها از جانب کتیم آمده، آشور را ذلیل خواهند ساخت، و عابر را ذلیل خواهند گردانید، و او نیز به هلاکت خواهد رسید.» ۲۵ و بلعام برخاسته، روانه شده، به‌جای خودرفت و بالاق نیز راه خود را پیش گرفت.

۲۵ و اسرائیل در شطیم اقامت نمودند، وقوم با دختران موآب زنا کردن گرفتند. ۲ زیرا که ایشان قوم را به قربانی های خدایان خوددعوت نمودند، پس قوم می‌خوردند و به خدایان ایشان سجده می‌نمودند. ۳ و اسرائیل به بعل فغورملحق شدند، و غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شد. ۴ و خداوند به موسی گفت که: «تمامی روسای قوم را گرفته، ایشان را برای خداوند پیش آفتاب به دار بکش، تا شدت خشم خداوند از اسرائیل برگردد.» ۵ و موسی به داوران اسرائیل گفت که «هر یکی از شما کسان خود راکه به بعل فغور ملحق شدند، بکشید.» ۶ و اینک مردی از بنی‌اسرائیل آمده، زن مدیانی‌ای را در نظر موسی و در نظر تمامی جماعت بنی‌اسرائیل نزد برادران خود آورد، وایشان به دروازه خیمه اجتماع گریه می‌کردند. ۷ وچون فینحاس بن العازار بن هارون کاهن، این رادید، از میان جماعت برخاسته، نیزه‌ای به‌دست خود گرفت، ۸ و از عقب آن مرد اسرائیلی به قبه داخل شده، هر دوی ایشان یعنی آن مرداسرائیلی و زن را به شکمش فرو برد، و وبا ازبنی‌اسرائیل رفع شد. ۹ و آنانی که از وبا مردند، بیست و چهار هزار نفر بودند. ۱۰ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۱ «فینحاس بن العازار بن هارون کاهن، غضب مراز بنی‌اسرائیل برگردانید، چونکه باغیرت من درمیان ایشان غیور شد، تا بنی‌اسرائیل را در غیرت خود هلاک نسازم. ۱۲ لهذا بگو اینک عهدسلامتی خود را به او می‌بخشم. ۱۳ و برای او وبرای ذریتش بعد از او این عهد کهانت جاودانی خواهد بود، زیرا که برای خدای خود غیور شد، وبجهت بنی‌اسرائیل کفاره نمود.» ۱۴ و اسم آن مرد اسرائیلی مقتول که با زن مدیانی کشته گردید، زمری ابن سالو رئیس خاندان آبای سبط شمعون بود. ۱۵ و اسم زن مدیانی که کشته شد، کزبی دختر صور بود و اورئیس قوم خاندان آبا در مدیان بود. ۱۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۷ «مدیانیان را ذلیل ساخته، مغلوب سازید. ۱۸ زیرا که ایشان شما را به مکاید خود ذلیل ساختند، چونکه شما را در واقعه فغور و در امرخواهر خود کزبی، دختر رئیس مدیان، که در روزوبا در واقعه فغور کشته شد، فریب دادند.»

۲۶ و بعد از وبا، خداوند موسی و العازاربن هارون کاهن را خطاب کرده، گفت: ۲ «شماره تمامی بنی‌اسرائیل را برحسب خاندان آبای ایشان، از بیست ساله و بالاتر، یعنی جمیع کسانی را که از اسرائیل به جنگ بیرون می‌روند، بگیرید.» ۳ پس موسی و العازار کاهن ایشان را درعربات موآب، نزد اردن در مقابل اریحا خطاب کرده، گفتند: ۴ «قوم را از بیست ساله و بالاتربشمارید، چنانکه خداوند موسی و بنی‌اسرائیل را که از زمین مصر بیرون آمدند، امر فرموده بود.» ۵ روبین نخست زاده اسرائیل: بنی روبین: ازحنوک، قبیله حنوکیان. و از فلو، قبیله فلوئیان. ۶ واز حصرون، قبیله حصرونیان. و از کرمی، قبیله کرمیان. ۷ اینانند قبایل روبینیان و شمرده شدگان ایشان، چهل و سه هزار و هفتصد و سی نفر بودند. ۸ و بنی فلو: الیاب. ۹ و بنی الیاب: نموئیل و داتان و ابیرام. اینانند داتان و ابیرام که خوانده‌شدگان جماعت بوده، با موسی و هارون در جمعیت قورح مخاصمه کردند، چون با خداوند مخاصمه نمودند، ۱۰ و زمین دهان خود را گشوده، ایشان رابا قورح فرو برد، هنگامی که آن گروه مردند وآتش، آن دویست و پنجاه نفر را سوزانیده، عبرت گشتند. ۱۱ لکن پسران قورح نمردند. ۱۲ و بنی شمعون برحسب قبایل ایشان: ازنموئیل، قبیله نموئیلیان و از یامین، قبیله یامینیان و از یاکین، قبیله یاکینیان. ۱۳ و از زارح قبیله زارحیان و از شاول قبیله شاولیان. ۱۴ اینانندقبایل شمعونیان: بیست و دو هزار و دویست نفر. ۱۵ و بنی جاد برحسب قبایل ایشان: از صفون قبیله صفونیان و از حجی قبیله حجیان و از شونی قبیله شونیان. ۱۶ و از ازنی قبیله ازنیان و از عیری، قبیله عیریان. ۱۷ و از ارود قبیله ارودیان و ازارئیلی قبیله ارئیلیان. ۱۸ اینانند قبایل بنی جادبرحسب شماره ایشان، چهل هزار و پانصد نفر. ۱۹ و بنی یهودا عیر و اونان. و عیر و اونان درزمین کنعان مردند. ۲۰ و بنی یهودا برحسب قبایل ایشان اینانند: از شیله قبیله شیلئیان و از فارص قبیله فارصیان و از زارح قبیله زارحیان. ۲۱ وبنی فارص اینانند: از حصرون قبیله حصرونیان واز حامول قبیله حامولیان. ۲۲ اینانند قبایل یهودابرحسب شمرده شدگان ایشان، هفتاد و شش هزارو پانصد نفر. ۲۳ و بنی یساکار برحسب قبایل ایشان: از تولع قبیله تولعیان و از فوه قبیله فوئیان. ۲۴ و از یاشوب قبیله یاشوبیان و از شمرون قبیله شمرونیان. ۲۵ اینانند قبایل یساکار برحسب شمرده شدگان ایشان، شصت و چهار هزار و سیصد نفر. ۲۶ و بنی زبولون برحسب قبایل ایشان: از ساردقبیله ساردیان و از ایلون قبیله ایلونیان و ازیحلیئیل قبیله یحلیئیلیان. ۲۷ اینانند قبایل زبولونیان برحسب شمرده شدگان ایشان، شصت هزار و پانصد نفر. ۲۸ و بنی یوسف برحسب قبایل ایشان: منسی و افرایم. ۲۹ و بنی منسی: از ماکیر قبیله ماکیریان وماکیر جلعاد را آورد و از جلعاد قبیله جلعادیان. ۳۰ اینانند بنی جلعاد: از ایعزر قبیله ایعزریان، ازحالق قبیله حالقیان. ۳۱ از اسریئیل قبیله اسریئیلیان، از شکیم قبیله شکیمیان. ۳۲ ازشمیداع قبیله شمیداعیان و از حافر قبیله حافریان. ۳۳ و صلحفاد بن حافر را پسری نبودلیکن دختران داشت و نامهای دختران صلحفاد محله و نوعه و حجله و ملکه و ترصه. ۳۴ اینانندقبایل منسی و شمرده شدگان ایشان، پنجاه ودوهزار و هفتصد نفر بودند. ۳۵ و اینانند بنی افرایم برحسب قبایل ایشان: از شوتالح قبیله شوتالحیان و از باکر قبیله باکریان و از تاحن قبیله تاحنیان. ۳۶ و بنی شوتالح اینانند: از عیران قبیله عیرانیان. ۳۷ اینانند قبایل بنی افرایم برحسب شمرده شدگان ایشان، سی و دو هزار وپانصد نفر. و بنی یوسف برحسب قبایل ایشان اینانند. ۳۸ و بنی بنیامین برحسب قبایل ایشان: از بالع قبیله بالعیان از اشبیل قبیله اشبیلیان و از احیرام قبیله احیرامیان. ۳۹ از شفوفام قبیله شفوفامیان ازحوفام قبیله

حوفامیان. ۴۰ و بنی بالع: ارد و نعمان. از ارد قبیله اردیان و از نعمان قبیله نعمانیان. ۴۱ اینانند بنی بنیامین برحسب قبایل ایشان وشمرده شدگان ایشان، چهل و پنج هزار و ششصدنفر بودند. ۴۲ اینانند بنی دان برحسب قبایل ایشان: ازشوحام قبیله شوحامیان. اینانند قبایل دان برحسب قبایل ایشان. ۴۳ جمیع قبایل شوحامیان برحسب شمرده شدگان ایشان، شصت وچهارهزار و چهارصد نفر بودند. ۴۴ اینانند بنی اشیر برحسب قبایل ایشان: ازیمنه قبیله یمنئیان، از یشوی قبیله یشویان، ازبریعه قبیله بریعئیان، ۴۵ از بنی بریعه، از حابر قبیله حابریان، از ملکیئیل قبیله ملکیئیلیان. ۴۶ و نام دختر اشیر، ساره بود. ۴۷ اینانند قبایل بنی اشیربرحسب شمرده شدگان ایشان، پنجاه و سه هزار وچهارصد نفر. ۴۸ اینانند بنی نفتالی برحسب قبایل ایشان: ازیاحصئیل، قبیله یاحصئیلیان، از جونی قبیله جونیان. ۴۹ از یصر قبیله یصریان از شلیم قبیله شلیمیان. ۵۰ اینانند قبایل نفتالی برحسب قبایل ایشان و شمرده شدگان ایشان، چهل و پنج هزار وچهارصد نفر بودند. ۵۱ اینانند شمرده شدگان بنی‌اسرائیل: ششصدو یکهزار و هفتصد و سی نفر. ۵۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۵۳ «برای اینان برحسب شماره نامها، زمین برای ملکیت تقسیم بشود. ۵۴ برای کثیر، نصیب او رازیاده کن و برای قلیل، نصیب او را کم نما، به هرکس برحسب شمرده شدگان او نصیبش داده شود. ۵۵ لیکن زمین به قرعه تقسیم شود، و برحسب نامهای اسباط آبای خود در آن تصرف نمایند. ۵۶ موافق قرعه، ملک ایشان در میان کثیر و قلیل تقسیم شود.» ۵۷ و اینانند شمرده شدگان لاوی برحسب قبایل ایشان: از جرشون قبیله جرشونیان، ازقهات قبیله قهاتیان، از مراری قبیله مراریان. ۵۸ اینانند قبایل لاویان: قبیله لبنیان و قبیله حبرونیان و قبیله محلیان و قبیله موشیان و قبیله قورحیان. اما قهات، عمرام را آورد. ۵۹ و نام زن عمرام، یوکابد بود، دختر لاوی که برای لاوی درمصر زاییده شد و او برای عمرام، هارون و موسی و خواهر ایشان مریم را زایید. ۶۰ و برای هارون ناداب و ابیهو و العازار و ایتامار زاییده شدند. ۶۱ ناداب و ابیهو چون آتش غریبی به حضورخداوند گذرانیده بودند، مردند. ۶۲ وشمرده شدگان ایشان یعنی همه ذکوران از یک ماهه و بالاتر، بیست و سه هزار نفر بودند زیرا که ایشان در میان بنی‌اسرائیل شمرده نشدند، چونکه نصیبی در میان بنی‌اسرائیل به ایشان داده نشد. ۶۳ اینانند آنانی که موسی و العازار کاهن شمردند، وقتی که بنی‌اسرائیل را در عربات موآب نزد اردن در مقابل اریحا شمردند. ۶۴ و درمیان ایشان کسی نبود از آنانی که موسی و هارون کاهن، شمرده بودند وقتی که بنی‌اسرائیل را دربیابان سینا شمردند. ۶۵ زیرا خداوند درباره ایشان گفته بود که البته در بیابان خواهند مرد، پس از آنهایک مرد سوای کالیب بن یفنه و یوشع بن نون باقی نماند.

۲۷ و دختران صلفحاد بن حافر بن جلعادبن ماکیر بن منسی، که از قبایل منسی ابن یوسف بود نزدیک آمدند، و اینهاست نامهای دخترانش: محله و نوعه و حجله و ملکه و ترصه. ۲ و به حضور موسی و العازار کاهن، و به حضورسروران و تمامی جماعت نزد در خیمه اجتماع ایستاده، گفتند: ۳ «پدر ما در بیابان مرد و او از آن گروه نبود که در جمعیت قورح به ضد خداوندهمداستان شدند، بلکه در گناه خود مرد و پسری نداشت. ۴ پس چرا نام پدر ما از این جهت که پسری ندارد از میان قبیله‌اش محو شود، لهذا ما رادر میان برادران پدر ما نصیبی بده.» ۵ پس موسی دعوی ایشان را به حضورخداوند آورد. ۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۷ «دختران صلفحاد راست می‌گویند، البته در میان برادران پدر ایشان ملک موروثی به ایشان بده، و نصیب پدر ایشان را به ایشان انتقال نما. ۸ و بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی بمیرد و پسری نداشته باشد، ملک او را به دخترش انتقال نمایید. ۹ و اگر او رادختری نباشد، ملک او را به برادرانش بدهید. ۱۰ واگر او را برادری نباشد، ملک او را به برادران پدرش بدهید. ۱۱ و اگر پدر او را برادری نباشد، ملک او را به هر کس از قبیله‌اش که خویش نزدیکتر او باشد بدهید، تا مالک آن بشود، پس این برای بنی‌اسرائیل فریضه شرعی باشد، چنانکه خداوند به موسی‌امر فرموده بود.» ۱۲ و خداوند به موسی گفت: «به این کوه عباریم برآی و زمینی را که به بنی‌اسرائیل داده‌ام، ببین. ۱۳ و چون آن را دیدی تو نیز به قوم خودملحق خواهی شد، چنانکه برادرت هارون ملحق شد. ۱۴ زیرا که در بیابان صین وقتی که جماعت مخامصه نمودند شما از قول من عصیان ورزیدید، و مرا نزد آب در نظر ایشان تقدیس ننمودید.» این است آب مریبه قادش، در بیابان صین. ۱۵ و موسی به خداوند عرض کرده، گفت: ۱۶ «ملتمس اینکه یهوه خدای ارواح تمامی بشر، کسی را بر این جماعت بگمارد ۱۷ که پیش روی ایشان بیرون رود، و پیش روی ایشان داخل شود، و ایشان را بیرون برد و ایشان را درآورد، تاجماعت خداوند مثل گوسفندان بی‌شبان نباشند.» ۱۸ و خداوند به موسی گفت: «یوشع بن نون را که مردی صاحب روح است گرفته، دست خود را بر او بگذار. ۱۹ و او را به حضورالعازار کاهن و به حضور تمامی جماعت برپاداشته، در نظر ایشان به وی وصیت نما. ۲۰ و ازعزت خود بر او بگذار تا تمامی جماعت بنی‌اسرائیل او را اطاعت نمایند. ۲۱ و او به حضور العازار کاهن بایستد تا از برای او به حکم اوریم به حضور خداوند سوال نماید، و به فرمان وی، او و تمامی بنی‌اسرائیل با وی و تمامی جماعت، بیرون روند، و به فرمان وی داخل شوند.» ۲۲ پس موسی به نوعی که خداوند او راامر فرموده بود عمل نموده، یوشع را گرفت و اورا به حضور العازار کاهن و به حضور تمامی جماعت برپا داشت. ۲۳ و دستهای خود را بر اوگذاشته، او را به طوری که خداوند به واسطه موسی گفته بود، وصیت نمود.

۲۸ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی‌اسرائیل را امر فرموده، به ایشان بگو: مراقب باشید تا هدیه طعام مرا از قربانی های آتشین عطر خوشبوی من در موسمش نزد من بگذرانید. ۳ و ایشان را بگو قربانی آتشین را که نزدخداوند بگذرانید، این است: دو بره نرینه یک ساله بی‌عیب، هر روز بجهت قربانی سوختنی دائمی. ۴ یک بره را در صبح قربانی کن و بره دیگررا در عصر قربانی کن. ۵ و یک عشر ایفه آرد نرم مخلوط شده با یک ربع هین روغن زلال برای هدیه آردی. ۶ این است قربانی سوختنی دائمی که در کوه سینا بجهت عطر خوشبو و قربانی آتشین

خداوند معین شد. ۷ و هدیه ریختنی آن یک ربع هین بجهت هر بره‌ای
باشد، این هدیه ریختنی مسکرات را برای خداوند در قدس بریز. ۸ و بره
دیگر را در عصر قربانی کن، مثل هدیه آردی صبح و مثل هدیه ریختنی آن
بگذران تاقربانی آتشین و عطر خوشبو برای خداوند باشد. ۹ «و در روز
سبت دو بره یک ساله بی‌عیب، ودو عشر ایفه آرد نرم سرشته شده با روغن،
بجهت هدیه آردی با هدیه ریختنی آن. ۱۰ این است قربانی سوختنی هر
روز سبت سوای قربانی سوختنی دائمی با هدیه ریختنی آن. ۱۱ «و در اول
ماههای خود قربانی سوختنی برای خداوند بگذرانید، دو گاو جوان و یک
قوچ و هفت بره نرینه یک ساله بی‌عیب. ۱۲ و سه عشرایفه آرد نرم سرشته
شده با روغن بجهت هدیه آردی برای هر گاو، و دو عشر آرد نرم سرشته
شده با روغن، بجهت هدیه آردی برای هر قوچ. ۱۳ و یک عشر آرد نرم
سرشته شده با روغن، بجهت هدیه آردی برای هر بره، تا قربانی سوختنی،
عطر خوشبو و هدیه آتشین برای خداوند باشد. ۱۴ و هدایای ریختنی آنها
نصف هین شراب برای هر گاو، و ثلث هین برای هر قوچ، و ربع هین برای
هر بره باشد. این است قربانی سوختنی هر ماه از ماههای سال. ۱۵ و یک
بز نربجهت قربانی گناه سوای قربانی سوختنی دائمی، با هدیه ریختنی آن
برای خداوند قربانی بشود. ۱۶ «و در روز چهاردهم ماه اول، فصح خداوند
است. ۱۷ و در روز پانزدهم این ماه، عید است که هفت روز نان فطیر
خورده شود. ۱۸ در روز اول، محفل مقدس است که هیچ کار خدمت در
آن نکنید. ۱۹ و بجهت هدیه آتشین و قربانی سوختنی برای خداوند، دو
گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله قربانی کنید، اینها برای
شما بی‌عیب باشد. ۲۰ و بجهت هدیه آردی آنهاسه عشر آرد نرم سرشته
شده با روغن برای هرگاو، و دو عشر برای هر قوچ بگذرانید. ۲۱ و یک
عشر برای هر بره، از آن هفت بره بگذران. ۲۲ ویک بز نر بجهت قربانی
گناه تا برای شما کفاره شود. ۲۳ اینها را سوای قربانی سوختنی صبح که
قربانی سوختنی دائمی است، بگذرانید. ۲۴ به اینطور هر روز از آن هفت
روز، طعام هدیه آتشین، عطر خوشبو برای خداوند بگذرانید، واین سوای
قربانی سوختنی دائمی گذرانیده شود، با هدیه ریختنی آن. ۲۵ و در روز
هفتم، برای شمامحفل مقدس باشد. هیچ کار خدمت در آن نکنید. ۲۶
«و در روز نوبرها چون هدیه آردی تازه درعید هفته های خود برای خداوند
بگذرانید، محفل مقدس برای شما باشد و هیچ کار خدمت در آن مکنید.
۲۷ و بجهت قربانی سوختنی برای عطر خوشبوی خداوند دو گاو جوان و
یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله قربانی کنید. ۲۸ و هدیه آردی آنها سه
عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو، و دو عشر برای هر قوچ.
۲۹ و یک عشر برای هر بره، از آن هفت بره. ۳۰ و یک بز نر تا برای شما
کفاره شود. ۳۱ اینها را با هدیه آردی آنها و هدایای ریختنی آنها سوای
قربانی سوختنی دائمی بگذرانید و برای شما بی‌عیب باشد.

۲۹ «و در روز اول ماه هفتم، محفل مقدس برای شما باشد؛ در آن
هیچ کار خدمت مکنید و برای شما روز نواختن کرنا باشد. ۲ وقربانی
سوختنی بجهت عطر خوشبوی خداوندبگذرانید، یک گاو جوان و یک
قوچ، و هفت بره نرینه یک ساله بی‌عیب. ۳ و هدیه آردی آنها، سه عشر
آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو، ودو عشر برای هر قوچ. ۴ و یک
عشر برای هر بره، از آن هفت بره. ۵ و یک بز نر بجهت قربانی گناه
تابرای شما کفاره شود. ۶ سوای قربانی سوختنی اول ماه و هدیه آردی‌اش،
و قربانی سوختنی دائمی با هدیه آردی‌اش، با هدایای ریختنی آنهابرحسب
قانون آنها تا عطر خوشبو و هدیه آتشین خداوند باشد. ۷ «و در روز دهم
این ماه هفتم، محفل مقدس برای شما باشد. جانهای خود را ذلیل سازید
وهیچ کار مکنید. ۸ و قربانی سوختنی عطر خوشبوبرای خداوند بگذرانید،
یک گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله که برای شما بی‌عیب
باشند. ۹ و هدیه آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر
گاو، و دو عشر برای هر قوچ. ۱۰ و یک عشر برای هر بره، از آن هفت
بره. ۱۱ و یک بز نر برای قربانی گناه سوای قربانی گناه کفاره‌ای و قربانی
سوختنی دائمی با هدیه آردی‌اش و هدایای ریختنی آنها. ۱۲ «و در روز
پانزدهم ماه هفتم، محفل مقدس برای شما باشد، هیچ کار خدمت مکنید
و هفت روز برای خداوند عید نگاه دارید. ۱۳ و قربانی سوختنی هدیه
آتشین عطر خوشبو برای خداوندبگذرانید. سیزده گاو جوان و دو قوچ و
چهارده بره نرینه یک ساله که برای شما بی‌عیب باشند. ۱۴ و بجهت هدیه
آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو از آن سیزده
گاو، و دو عشر برای هر قوچ از آن دو قوچ. ۱۵ ویک عشر برای هر بره از
آن چهارده بره. ۱۶ و یک بز نر بجهت قربانی گناه، سوای قربانی سوختنی
دائمی، با هدیه آردی و هدیه ریختنی آن. ۱۷ «و در روز دوم، دوازده گاو
جوان و دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله بی‌عیب. ۱۸ وهدایای آردی و
هدایای ریختنی آنها برای گاوهاو قوچها و بره‌ها به شماره آنها برحسب
قانون. ۱۹ و یک بز نر بجهت قربانی گناه، سوای قربانی سوختنی دائمی با
هدیه آردی‌اش، و هدایای ریختنی آنها. ۲۰ «و در روز سوم، یازده گاو
جوان و دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله بی‌عیب. ۲۱ وهدایای آردی و
هدایای ریختنی آنها برای گاوهاو قوچها و بره‌ها به شماره آنها برحسب
قانون. ۲۲ و یک بز نر بجهت قربانی گناه سوای قربانی سوختنی دائمی با
هدیه آردی‌اش و هدیه ریختنی آن. ۲۳ «و در روز چهارم ده گاو جوان و دو
قوچ وچهارده بره نرینه یک ساله بی‌عیب. ۲۴ و هدایای آردی و هدایای
ریختنی آنها برای گاوها وقوچها و بره‌ها به شماره آنها برحسب قانون. ۲۵
ویک بز نر بجهت قربانی گناه، سوای قربانی سوختنی دائمی، و هدیه
آردی‌اش و هدیه ریختنی آن. ۲۶ «و در روز پنجم، نه گاو جوان و دو قوچ
وچهارده بره نرینه یک ساله بی‌عیب. ۲۷ و هدایای آردی و هدایای ریختنی
آنها برای گاوها وقوچها و بره‌ها به شماره آنها برحسب قانون. ۲۸ ویک بز نر
بجهت قربانی گناه، سوای قربانی سوختنی دائمی و هدیه آردی‌اش و هدیه
ریختنی آن. ۲۹ «و در روز ششم، هشت گاو جوان و دوقوچ و چهارده
بره نرینه یک ساله بی‌عیب. ۳۰ وهدایای آردی و هدایای ریختنی آنها
برای گاوهاو قوچها و بره‌ها به شماره آنها برحسب قانون. ۳۱ و یک بز نر
بجهت قربانی گناه سوای قربانی سوختنی دائمی و هدیه آردی‌اش و هدایای
ریختنی آن. ۳۲ «و در روز هفتم، هفت گاو جوان و دو قوچ و چهارده

بره نرینه یک ساله بی‌عیب. ۳۳ وهدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوهاو قوچها و بره‌ها به شماره آنها برحسب قانون. ۳۴ و یک بز نر بجهت قربانی گناه، سوای قربانی سوختنی دائمی و هدیه آردی‌اش و هدیه ریختنی آن. ۳۵ «و در روز هشتم، برای شما جشن مقدس باشد؛ هیچ کار خدمت مکنید. ۳۶ و قربانی سوختنی هدیه آتشین عطر خوشبو برای خداوندبگذرانید، یک گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله بی‌عیب. ۳۷ و هدایای آردی وهدایای ریختنی آنها برای گاو و قوچ و بره‌ها به شماره آنها برحسب قانون. ۳۸ و یک بز نر برای قربانی گناه سوای قربانی سوختنی دائمی، باهدیه آردی‌اش و هدیه ریختنی آن. ۳۹ اینها را شما در موسمهای خود برای خداوند بگذرانید، سوای نذرها و نوافل خودبرای قربانی های سوختنی و هدایای آردی وهدایای ریختنی و ذبایح سلامتی خود.» ۴۰ پس برحسب هرآنچه خداوند به موسی‌امر فرموده بود، موسی بنی‌اسرائیل را اعلام نمود.

۳۰ و موسی سروران اسباط بنی‌اسرائیل راخطاب کرده، گفت: «این است کاری که خداوند امر فرموده است: ۲ چون شخصی برای خداوند نذر کند یا قسم خورد تا جان خود را به تکلیفی الزام نماید، پس کلام خود را باطل نسازد، بلکه برحسب هرآنچه از دهانش برآمد، عمل نماید. ۳ «و اما چون زن برای خداوند نذر کرده، خودرا در خانه پدرش در جوانی‌اش به تکلیفی الزام نماید، ۴ و پدرش نذر او و تکلیفی که خود را برآن الزام نموده، شنیده باشد، و پدرش درباره اوساکت باشد، آنگاه تمامی نذرهایش استوار، و هرتکلیفی که خود را به آن الزام نموده باشد، قایم خواهد بود. ۵ اما اگر پدرش در روزی که شنید اورا منع کرد، آنگاه هیچ کدام از نذرهایش و ازتکالیفش که خود را به آن الزام نموده باشد، استوار نخواهد بود، و از این جهت که پدرش او رامنع نموده است، خداوند او را خواهد آمرزید. ۶ «و اگر به شوهری داده شود، و نذرهای او یاسخنی که از لبهایش جسته، و جان خود را به آن الزام نموده، بر او باشد، ۷ و شوهرش شنید و درروز شنیدنش به وی هیچ نگفت، آنگاه نذرهایش استوار خواهد ماند. و تکلیفهایی که خویشتن را به آنها الزام نموده است، قایم خواهند ماند. ۸ لیکن اگر شوهرش در روزی که آن را شنید، او را منع نماید، و نذری را که بر او است یا سخنی را که ازلبهایش جسته، و خویشتن را به آن الزام نموده باشد، باطل سازد، پس خداوند او را خواهدآمرزید. ۹ اما نذر زن بیوه یا مطلقه، در هرچه خود را به آن الزام نموده باشد، بر وی استوارخواهد ماند. ۱۰ و اما اگر زنی در خانه شوهرش نذر کند، یا خویشتن را با قسم به تکلیفی الزام نماید، ۱۱ و شوهرش بشنود و او را هیچ نگوید ومنع ننماید، پس تمامی نذرهایش استوار، و هرتکلیفی که خویشتن را به آن الزام نموده باشد، قایم خواهد بود. ۱۲ و اما اگر شوهرش در روزی که بشنود، آنها را باطل سازد. پس هرچه ازلبهایش درآمده باشد درباره نذرهایش یا تکالیف خود، استوار نخواهد ماند. چونکه شوهرش آن راباطل نموده است، خداوند او را خواهد آمرزید. ۱۳ هر نذری و هر قسم الزامی را برای ذلیل ساختن جان خود، شوهرش آن را استوار نماید، وشوهرش آن را باطل سازد. ۱۴ اما اگر شوهرش روز به روز به او هیچ نگوید، پس همه نذرهایش وهمه تکالیفش را که بر وی باشد استوار نموده باشد، چونکه در روزی که شنید به وی هیچ نگفت، پس آنها را استوار نموده است. ۱۵ و اگربعد از شنیدن، آنها را باطل نمود، پس او گناه وی را متحمل خواهد بود.» ۱۶ این است فرایضی که خداوند به موسی‌امرفرمود، در میان مرد و زنش و در میان پدر ودخترش، در زمان جوانی او در خانه پدر وی.

۳۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «انتقام بنی‌اسرائیل را از مدیانیان بگیر، و بعد از آن به قوم خود ملحق خواهی شد.» ۳ پس موسی قوم را مخاطب ساخته، گفت: «ازمیان خود مردان برای جنگ مهیا سازید تا به مقابله مدیان برآیند، و انتقام خداوند را از مدیان بکشند. ۴ هزار نفر از هر سبط از جمیع اسباطاسرائیل برای جنگ بفرستید.» ۵ پس از هزاره های اسرائیل، از هر سبط یک هزار، یعنی دوازده هزار نفر مهیا شده برای جنگ منتخب شدند. ۶ و موسی ایشان را هزار نفر از هرسبط به جنگ فرستاد، ایشان را با فینحاس بن العازار کاهن و اسباب قدس و کرناها برای نواختن در دستش به جنگ فرستاد. ۷ و با مدیان به طوری که خداوند موسی را امر فرموده بود، جنگ کرده، همه ذکوران را کشتند. ۸ و در میان کشتگان ملوک مدیان یعنی اوی و راقم و صور و حور و رابع، پنج پادشاه مدیان را کشتند، بلعام بن بعور را به شمشیر کشتند. ۹ و بنی‌اسرائیل زنان مدیان واطفال ایشان را به اسیری بردند، و جمیع بهایم وجمیع مواشی ایشان و همه املاک ایشان را غارت کردند. ۱۰ و تمامی شهرها و مساکن و قلعه های ایشان را به آتش سوزانیدند. ۱۱ و تمامی غنیمت و جمیع غارت را از انسان و بهایم گرفتند. ۱۲ واسیران و غارت و غنیمت را نزد موسی و العازارکاهن و جماعت بنی‌اسرائیل در لشکرگاه درعربات موآب، که نزد اردن در مقابل اریحاست، آوردند. ۱۳ و موسی و العازار کاهن و تمامی سروران جماعت بیرون از لشکرگاه به استقبال ایشان آمدند. ۱۴ و موسی بر روسای لشکر یعنی سرداران هزاره‌ها و سرداران صدها که از خدمت جنگ باز آمده بودند، غضبناک شد. ۱۵ و موسی به ایشان گفت: «آیا همه زنان را زنده نگاه داشتید؟ ۱۶ اینک ایناند که برحسب مشورت بلعام، بنی‌اسرائیل را واداشتند تا در امر فغور به خداوندخیانت ورزیدند و در جماعت خداوند وباعارض شد. ۱۷ پس الان هر ذکوری از اطفال رابکشید، و هر زنی را که مرد را شناخته، با اوهمبستر شده باشد، بکشید. ۱۸ و از زنان هردختری را که مرد را نشناخته، و با او همبسترنشده برای خود زنده نگاه دارید. ۱۹ و شما هفت روز بیرون از لشکرگاه خیمه زنید، و هر شخصی را کشته و هرکه کشته‌ای را لمس نموده باشد ازشما و اسیران شما در روز سوم و در روز هفتم، خود را تطهیر نماید. ۲۰ و هر جامه و هرظرف چرمی و هرچه از پشم بز ساخته شده باشد و هرظرف چوبین را تطهیر نمایید.» ۲۱ و العازار کاهن به مردان جنگی که به مقاتله رفته بودند، گفت: «این است قانون شریعتی که خداوند به موسی‌امر فرموده است: ۲۲ طلا و نقره و برنج و آهن و روی و سرب، ۲۳ یعنی هرچه متحمل آتش بشود، آن را از آتش بگذرانید و طاهر خواهد شد، و به آب

تنزیه نیز آن را طاهرسازند و هرچه متحمل آتش نشود، آن را از آب بگذرانید.
۲۴ و در روز هفتم رخت خود رابشویید تا طاهر شوید، و بعد از آن به
لشکرگاه داخل شوید.» ۲۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۶
«تو و العازار کاهن و سروران خاندان آبای جماعت، حساب غنایمی که
گرفته شده است، چه از انسان و چه از بهایم بگیرید. ۲۷ و غنیمت رادر
میان مردان جنگی که به مقاتله بیرون رفته‌اند، وتمامی جماعت نصف نما.
۲۸ و از مردان جنگی که به مقاتله بیرون رفته‌اند زکات برای خداوندبگیر،
یعنی یک نفر از پانصد چه از انسان و چه ازگاو و چه از الاغ و چه از
گوسفند. ۲۹ از قسمت ایشان بگیر و به العازار کاهن بده تا هدیه افراشتنی
برای خداوند باشد. ۳۰ و از قسمت بنی‌اسرائیل یکی که از هر پنجاه نفر
گرفته شده باشد چه ازانسان و چه از گاو و چه از الاغ و چه از گوسفند
وچه از جمیع بهایم بگیر، و آنها را به لاویانی که ودیعت مسکن خداوند را
نگاه می‌دارند، بده.» ۳۱ پس موسی و العازار کاهن برحسب آنچه خداوند
به موسی‌امر فرموده بود، عمل کردند. ۳۲ و غنیمت سوای آن غنیمتی که
مردان جنگی گرفته بودند، از گوسفند ششصد و هفتاد و پنج هزار راس
بود. ۳۳ و از گاو هفتاد و دو هزار راس. ۳۴ و از الاغ شصت و یک هزار
راس. ۳۵ و ازانسان از زنانی که مرد را نشناخته بودند، سی و دوهزار نفر
بودند. ۳۶ و نصفه‌ای که قسمت کسانی بود که به جنگ رفته بودند،
سیصد و سی و هفت هزار و پانصد گوسفند بود. ۳۷ و زکات خداوند
ازگوسفند ششصد و هفتاد و پنج راس بود. ۳۸ وگاوان سی و شش هزار
بود و از آنها زکات خداوند هفتاد و دو راس بود. ۳۹ و الاغها سی هزار
و پانصد و از آنها زکات خداوند شصت ویک راس بود. ۴۰ و مردمان
شانزده هزار و ازایشان زکات خداوند سی و دو نفر بودند. ۴۱ وموسی
زکات را هدیه افراشتی خداوند بود به العازار کاهن داد، چنانکه خداوند به
موسی‌امرفرموده بود. ۴۲ و از قسمت بنی‌اسرائیل که موسی آن را ازمردان
جنگی جدا کرده بود، ۴۳ و قسمت جماعت از گوسفندان، سیصد و سی
هزار وپانصد راس بود. ۴۴ و از گاوان سی و شش هزارراس. ۴۵ و از
الاغها، سی هزار و پانصد راس. ۴۶ واز انسان، شانزده هزار نفر. ۴۷ و
موسی از قسمت بنی‌اسرائیل یکی را که از هر پنجاه گرفته شده بود، چه از
انسان و چه از بهایم گرفت، و آنها را به لاویانی که ودیعت مسکن خداوند
را نگاه می‌داشتند، داد، چنانکه خداوند به موسی‌امرفرموده بود. ۴۸ و
روسایی که بر هزاره های لشکر بودند، سرداران هزاره‌ها با سرداران صدها نزد
موسی آمدند. ۴۹ و به موسی گفتند: «بندگانت حساب مردان جنگی را
که زیردست ما می‌باشند گرفتیم، و از ما یک نفر مفقود نشده است. ۵۰
پس ما ازآنچه هر کس یافته است هدیه‌ای برای خداوندآورده‌ایم از زیورهای
طلا و خلخالها ودست بندها و انگشترها و گوشواره‌ها وگردن بندها تا برای
جانهای ما به حضور خداوند کفاره شود.» ۵۱ و موسی و العازار کاهن،
طلا وهمه زیورهای مصنوعه را از ایشان گرفتند. ۵۲ وتمامی طلای هدیه‌ای
که از سرداران هزاره‌ها وسرداران صدها برای خداوند گذرانیدند، شانزده هزار
و هفتصد و پنجاه مثقال بود. ۵۳ زیرا که هریکی از مردان جنگی غنیمتی
برای خود برده بودند. ۵۴ و موسی و العازار کاهن، طلا را ازسرداران هزاره‌ها
و صدها گرفته، به خیمه اجتماع آوردند تا بجهت بنی‌اسرائیل، به حضور
خداوندیادگار باشد.

۳۲ و بنی روبین و بنی جاد را مواشی بی نهایت بسیار و کثیر بود،
پس چون زمین یعزیر و زمین جلعاد را دیدند که اینک این مکان، مکان
مواشی است. ۲ بنی جاد و بنی روبین نزد موسی و العازار کاهن و سروران
جماعت آمده، گفتند: ۳ «عطاروت و دیبون و یعزیر و نمره و حشبون
و العاله و شبام و نبو و بعون، ۴ زمینی که خداوند پیش روی جماعت
اسرائیل مفتوح ساخته است، زمین مواشی است، و بندگانت صاحب
مواشی می‌باشیم. ۵ پس گفتند: اگر درنظر تو التفات یافته‌ایم، این زمین به
بندگانت به ملکیت داده شود، و ما را از اردن عبور مده.» ۶ موسی به
بنی جاد و بنی روبین گفت: «آیابرادران شما به جنگ روند و شما اینجا
بنشینید؟ ۷ چرا دل بنی‌اسرائیل را افسرده می‌کنید تا به زمینی که خداوند به
ایشان داده است، عبورنکنند؟ ۸ به همین طور پدران شما عمل نمودند،
وقتی که ایشان را از قادش برنیع برای دیدن زمین فرستادم. ۹ به وادی
اشکول رفته، زمین را دیدند ودل بنی‌اسرائیل را افسرده ساختند تا به زمینی
که خداوند به ایشان داده بود، داخل نشوند. ۱۰ پس غضب خداوند در
آن روز افروخته شد به حدی که قسم خورده، گفت: ۱۱ البته هیچکدام
ازمردانی که از مصر بیرون آمدند از بیست ساله وبالاتر آن زمین را که برای
ابراهیم و اسحاق ویعقوب قسم خوردم، نخواهند دید، چونکه ایشان مرا
پیروی کامل ننمودند. ۱۲ سوای کالیب بن یفنه قنزی و یوشع بن نون،
چونکه ایشان خداوند را پیروی کامل نمودند. ۱۳ پس غضب خداوند بر
اسرائیل افروخته شده، ایشان را چهل سال در بیابان آواره گردانید، تا تمامی
آن گروهی که این شرارت را در نظر خداوند ورزیده بودند، هلاک شدند.
۱۴ و اینک شما به‌جای پدران خودانبوهی از مردان خطاکار برپا شده‌اید تا
شدت غضب خداوند را بر اسرائیل باز زیاده کنید؟ ۱۵ زیرا اگر از پیروی او
روبگردانید بار دیگرایشان را در بیابان ترک خواهد کرد و شما تمامی این قوم
را هلاک خواهید ساخت.» ۱۶ پس ایشان نزد وی آمده، گفتند: «آغلها
رااینجا برای مواشی خود و شهرها بجهت اطفال خویش خواهیم ساخت.
۱۷ و خود مسلح شده، حاضر می‌شویم و پیش روی بنی‌اسرائیل خواهیم
رفت تا آنها را به مکان ایشان برسانیم. واطفال ما از ترس ساکنان زمین در
شهرهای حصاردار خواهند ماند. ۱۸ و تا هر یکی ازبنی‌اسرائیل ملک خود
را نگرفته باشد، به خانه های خود مراجعت نخواهیم کرد. ۱۹ زیرا که ما با
ایشان در آن طرف اردن و ماورای آن ملک نخواهیم گرفت، چونکه نصیب
ما به این طرف اردن به طرف مشرق به ما رسیده است.» ۲۰ و موسی به
ایشان گفت: «اگر این کار رابکنید و خویشتن را به حضور خداوند برای
جنگ مهیا سازید، ۲۱ و هر مرد جنگی از شما به حضورخداوند از اردن
عبور کند تا او دشمنان خود را ازپیش روی خود اخراج نماید، ۲۲ و زمین
به حضور خداوند مغلوب شود، پس بعد از آن برگردیده، به حضور خداوند
و به حضور اسرائیل بی‌گناه خواهید شد، و این زمین از جانب خداوندملک
شما خواهد بود. ۲۳ و اگر چنین نکنید اینک به خداوند گناه ورزیده‌اید، و

بدانید که گناه شما، شما را درخواهد گرفت. ۲۴ پس شهرها برای اطفال
و آغلها برای گله های خود بنا کنید، و به آنچه از دهان شما درآمد، عمل
نمایید.» ۲۵ پس بنی جاد و بنی روبین موسی را خطاب کرده، گفتند:
«بندگانت به طوری که آقای مافرموده است، خواهیم کرد. ۲۶ اطفال
و زنان ومواشی و همه بهایم ما اینجا در شهرهای جلعادخواهند ماند.
۲۷ و جمیع بندگانت مهیای جنگ شده، چنانکه آقای ما گفته است
به حضورخداوند برای مقاتله عبور خواهیم نمود.» ۲۸ پس موسی العازار
کاهن، و یوشع بن نون، وروسای خاندان آبای اسباط بنی‌اسرائیل را درباره
ایشان وصیت نمود. ۲۹ و موسی به ایشان گفت: «اگر جمیع بنی جاد
و بنی روبین مهیای جنگ شده، همراه شما به حضور خداوند از اردن
عبورکنند، و زمین پیش روی شما مغلوب شود، آنگاه زمین جلعاد را برای
ملکیت به ایشان بدهید. ۳۰ واگر ایشان مهیا نشوند و همراه شما عبور
ننمایند، پس در میان شما در زمین کنعان ملک بگیرند.» ۳۱ بنی جاد و
بنی روبین در جواب وی گفتند: «چنانکه خداوند به بندگانت گفته است،
همچنین خواهیم کرد. ۳۲ ما مهیای جنگ شده، پیش روی خداوند به
زمین کنعان عبور خواهیم کرد، و ملک نصیب ما به این طرف اردن داده
شود.» ۳۳ پس موسی به ایشان یعنی به بنی جاد وبنی روبین و نصف سبط
منسی ابن یوسف، مملکت سیحون، ملک اموریان و مملکت عوج ملک
باشان را داد، یعنی زمین را با شهرهایش وحدود شهرهایش، زمین را از هر
طرف. ۳۴ وبنی جاد، دیبون و عطاروت و عروعیر. ۳۵ وعطروت، شوفان و
یعزیز و یجبهه. ۳۶ و بیت نمره و بیت هاران را بنا کردند یعنی شهرهای
حصاردارا با آغلهای گله‌ها. ۳۷ و بنی روبین حشبون والیعاله و قریتایم.
۳۸ و نبو و بعل معون که نام این دورا تغییر دادند و سبمه را بنا کردند و
شهرهایی راکه بنا کردند به نامها مسمی ساختند. ۳۹ وبنی ماکیر بن منسی
به جلعاد رفته، آن را گرفتند واموریان را که در آن بودند، اخراج نمودند. ۴۰
وموسی جلعاد را به ماکیر بن منسی داد و او در آن ساکن شد. ۴۱ و یائیر
بن منسی رفته، قصبه هایش راگرفت، و آنها را حووت یائیر نامید. ۴۲ و
نوبح رفته، قنات و دهاتش را گرفته، آنها را به اسم خودنوبح نامید.

۳۳ این است منازل بنی‌اسرائیل که از زمین مصر با افواج خود زیردست
موسی وهارون کوچ کردند. ۲ و موسی به فرمان خداوندسفرهای ایشان را
برحسب منازل ایشان نوشت، واین است منازل و مراحل ایشان: ۳ پس در
ماه اول از رعمسیس، در روز پانزدهم از ماه اول کوچ کردند، و در فردای
بعد از فصح بنی‌اسرائیل درنظر تمامی مصریان با دست بلند بیرون رفتند. ۴
ومصریان همه نخست زادگان خود را که خداوند ازایشان کشته بود دفن
می‌کردند، و یهوه بر خدایان ایشان قصاص نموده بود. ۵ و بنی‌اسرائیل از
رعمسیس کوچ کرده، درسکوت فرود آمدند. ۶ و از سکوت کوچ کرده،
درایتام که به کنار بیابان است، فرود آمدند. ۷ و ازایتام کوچ کرده، به
سوی فم الحیروت که در مقابل بعل صفون است، برگشتند، و پیش مجدل
فرودآمدند. ۸ و از مقابل حیروت کوچ کرده، از میان دریا به بیابان عبور
کردند و در بیابان ایتام سفر سه روزه کرده، در ماره فرود آمدند. ۹ و از
ماره کوچ کرده، به ایلیم رسیدند و در ایلیم دوازده چشمه آب و هفتاد
درخت خرما بود، و در آنجا فرودآمدند. ۱۰ و از ایلیم کوچ کرده، نزد
بحر قلزم فرود آمدند. ۱۱ و از بحر قلزم کوچ کرده، در بیابان سین فرود
آمدند. ۱۲ و از بیابان سین کوچ کرده، دردفقه فرود آمدند. ۱۳ و از دفقه
کوچ کرده، درالوش فرود آمدند. ۱۴ و از الوش کوچ کرده، دررفیدیم فرود
آمدند و در آنجا آب نبود که قوم بنوشند. ۱۵ و از رفیدیم کوچ کرده، در
بیابان سینافرود آمدند. ۱۶ و از بیابان سینا کوچ کرده، درقبروت هتاوه فرود
آمدند. ۱۷ و از قبروت هتاوه کوچ کرده، در حصیروت فرود آمدند. ۱۸ و
ازحصیروت کوچ کرده، در رتمه فرود آمدند. ۱۹ واز رتمه کوچ کرده،
و در رمون فارص فرود آمدند. ۲۰ و از رمون فارص کوچ کرده، در لبنه
فرودآمدند. ۲۱ و از لبنه کوچ کرده، در رسه فرودآمدند. ۲۲ و از رسه کوچ
کرده، در قهیلاته فرودآمدند. ۲۳ و از قهیلاته کوچ کرده، در جبل شافر
فرود آمدند. ۲۴ و از جبل شافر کوچ کرده، درحراده فرود آمدند. ۲۵ و از
حراده کوچ کرده، درمقهیلوت فرود آمدند. ۲۶ و از مقهیلوت کوچ کرده،
در تاحت فرود آمدند. ۲۷ و از تاحت کوچ کرده، در تارح فرود آمدند.
۲۸ و از تارح کوچ کرده، در متقه فرود آمدند. ۲۹ و از متقه کوچ کرده،
در حشمونه فرود آمدند. ۳۰ و از حشمونه کوچ کرده، در مسیروت فرود
آمدند. ۳۱ و از مسیروت کوچ کرده، در بنی یعقان فرود آمدند. ۳۲ و
ازبنی یعقان کوچ کرده، در حورالجدجاد فرودآمدند. ۳۳ و از حورالجدجاد
کوچ کرده، دریطبات فرود آمدند. ۳۴ و از یطبات کوچ کرده، درعبرونه
فرود آمدند. ۳۵ و از عبرونه کوچ کرده، درعصیون جابر فرود آمدند. ۳۶ و
از عصیون جابرکوچ کرده، در بیابان صین که قادش باشد، فرودآمدند. ۳۷
و از قادش کوچ کرده، در جبل هور درسرحد زمین ادوم فرود آمدند. ۳۸
هارون کاهن برحسب فرمان خداوند به جبل هور برآمده، در سال چهلم
خروج بنی‌اسرائیل از زمین مصر، در روز اول ماه پنجم وفات یافت. ۳۹ و
هارون صد و بیست و سه ساله بود که در جبل هور مرد. ۴۰ و ملک عراد
کنعانی که در جنوب زمین کنعان ساکن بود از آمدن بنی‌اسرائیل اطلاع
یافت. ۴۱ پس از جبل هور کوچ کرده، در صلمونه فرود آمدند. ۴۲ و از
صلمونه کوچ کرده در فونون فرود آمدند ۴۳ و از فونون کوچ کرده، در
اوبوت فرود آمدند. ۴۴ و از اوبوت کوچ کرده، درعیی عباریم در حدود
موآب فرود آمدند. ۴۵ و از عییم کوچ کرده، در دیبون جاد فرود آمدند.
۴۶ واز دیبون جاد کوچ کرده، در علمون دبلاتایم فرودآمدند. ۴۷ و از
علمون دبلاتایم کوچ کرده، درکوههای عباریم در مقابل نبو فرود آمدند. ۴۸
و ازکوههای عباریم کوچ کرده، در عربات موآب نزداردن در مقابل اریحا
فرود آمدند. ۴۹ پس نزد اردن از بیت یشیموت تا آبل شطیم در عربات
موآب اردو زدند. ۵۰ و خداوند موسی را در عربات مواب نزداردن، در مقابل
اریحا خطاب کرده، گفت: ۵۱ «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان
بگو: چون شما از اردن به زمین کنعان عبور کنید، ۵۲ جمیع ساکنان زمین
را از پیش روی خوداخراج نمایید، و تمامی صورتهای ایشان راخراب کنید،
و تمامی بتهای ریخته شده ایشان رابشکنید، و همه مکانهای بلند ایشان را
منهدم سازید. ۵۳ و زمین را به تصرف آورده، در آن ساکن شوید، زیرا که

آن زمین را به شما دادم تا مالک آن باشید. ۵۴ و زمین را به حسب قبایل
خود به قرعه تقسیم کنید، برای کثیر، نصیب او را کثیر بدهید، وبرای قلیل،
نصیب او را قلیل بدهید، جایی که قرعه برای هر کس برآید از آن او باشد
برحسب اسباط آبای شما آن را تقسیم نمایید. ۵۵ و اگرساکنان زمین را از
پیش روی خود اخراج ننماییدکسانی را که از ایشان باقی می‌گذارید در
چشمان شما خار خواهند بود، و در پهلوهای شما تیغ وشما را در زمینی
که در آن ساکن شوید، خواهندرنجانید. ۵۶ و به همان طوری که قصد
نمودم که با ایشان رفتار نمایم، با شما رفتار خواهم نمود.»

۳۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی‌اسرائیل را امر
فرموده، به ایشان بگو: چون شما به زمین کنعان داخل شوید، این است
زمینی که به شما به ملکیت خواهد رسید، یعنی زمین کنعان با حدودش.
۳ آنگاه حد جنوبی شما از بیابان سین بر جانب ادوم خواهد بود، و سرحد
جنوبی شما از آخر بحرالملح به طرف مشرق خواهد بود. ۴ و حد شما از
جانب جنوب گردنه عقربیم دور خواهد زد و به سوی سین خواهدگذشت،
و انتهای آن به طرف جنوب قادش برنیع خواهد بود، و نزد حصرادار بیرون
رفته، تاعصمون خواهد گذشت. ۵ و این حد از عصمون تاوادی مصر دور
زده، انتهایش نزد دریا خواهدبود. ۶ و اما حد غربی. دریای بزرگ حد
شماخواهد بود. این است حد غربی شما. ۷ و حد شمالی شما این باشد،
از دریای بزرگ برای خود جبل هور را نشان گیرید. ۸ و از جبل هور تا
مدخل حمات را نشان گیرید. و انتهای این حد نزد صدد باشد. ۹ و این
حد نزد زفرون بیرون رود و انتهایش نزد حصر عینان باشد، این حدشمالی
شما خواهد بود. ۱۰ و برای حد مشرقی خود از حصر عینان تاشفام را
نشان گیرید. ۱۱ و این حد از شفام تا ربله به طرف شرقی عین برود، پس
این حد کشیده شده به‌جانب دریای کنرت به طرف مشرق برسد. ۱۲ واین
حد تا به اردن برسد و انتهایش نزد بحرالملح باشد. این زمین برحسب
حدودش به هر طرف زمین شما خواهد بود.» ۱۳ و موسی بنی‌اسرائیل را امر
کرده، گفت: «این است زمینی که شما آن را به قرعه تقسیم خواهید کرد
که خداوند امر فرموده است تا به نه سبط و نصف داده شود. ۱۴ زیرا
که سبط بنی روبین برحسب خاندان آبای خود و سبط بنی جادبرحسب
خاندان آبای خود، و نصف سبط منسی، نصیب خود را گرفته‌اند. ۱۵ این
دو سبط و نصف به آن طرف اردن در مقابل اریحا به‌جانب مشرق به سوی
طلوع آفتاب نصیب خود را گرفته‌اند.» ۱۶ و خداوند موسی را خطاب
کرده، گفت: ۱۷ «این است نامهای کسانی که زمین را برای شماتقسیم
خواهند نمود. العازار کاهن و یوشع بن نون. ۱۸ و یک سرور را از هر سبط
برای تقسیم نمودن زمین بگیرید. ۱۹ و این است نامهای ایشان. ازسبط
یهودا کالیب بن یفنه. ۲۰ و از سبطبنی شمعون شموئیل بن عمیهود. ۲۱ و
از سبطبنیامین الیداد بن کسلون. ۲۲ و از سبط بنی دان رئیس بقی ابن
یجلی. ۲۳ و از بنی یوسف از سبطبنی منسی رئیس حنیئیل بن ایفود. ۲۴
و از سبطبنی افرایم رئیس قموئیل بن شفطان. ۲۵ و از سبطبنی زبولون رئیس
الیصافان بن فرناک. ۲۶ و از سبطبنی یساکار رئیس فلطیئیل بن عزان. ۲۷
و از سبطبنی اشیر رئیس اخیهود بن شلومی. ۲۸ و از سبطبنی نفتالی رئیس
فدهئیل بن عمیهود.» ۲۹ اینانندکه خداوند مامور فرمود که ملک را در زمین
کنعان برای بنی‌اسرائیل تقسیم نمایند.

۳۵ و خداوند موسی را در عربات موآب نزد اردن در مقابل اریحا
خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی‌اسرائیل را امر فرما که از نصیب ملک خود
شهرها برای سکونت به لاویان بدهند، ونواحی شهرها را از اطراف آنها به
لاویان بدهید. ۳ و شهرها بجهت سکونت ایشان باشد، و نواحی آنها برای
بهایم و اموال و سایر حیوانات ایشان باشد. ۴ و نواحی شهرها که به لاویان
بدهید ازدیوار شهر بیرون از هر طرف هزار ذراع باشد. ۵ واز بیرون شهر به
طرف مشرق دو هزار ذراع، و به طرف جنوب دو هزار ذراع، و به طرف
مغرب دوهزار ذراع، و به طرف شمال دو هزار ذراع بپیمایید. و شهر در
وسط باشد و این نواحی شهرها برای ایشان خواهد بود. ۶ «و از شهرها که
به لاویان بدهید شش شهرملجا خواهد بود، و آنها را برای قاتل بدهید تا به
آنجا فرار کند و سوای آنها چهل و دو شهربدهید. ۷ پس جمیع شهرها که
به لاویان خواهیدداد چهل و هشت شهر با نواحی آنها خواهد بود. ۸ و
اما شهرهایی که از ملک بنی‌اسرائیل می‌دهیداز کثیر، کثیر و از قلیل،
قلیل بگیرید. هر کس به اندازه نصیب خود که یافته باشد از شهرهای
خودبه لاویان بدهد.» ۹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۰
«بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون شما از اردن به زمین
کنعان عبور کنید، ۱۱ آنگاه شهرها برای خود تعیین کنید تا شهرهای ملجا
برای شما باشد، تا هر قاتلی که شخصی راسهو کشته باشد، به آنجا فرار
کند. ۱۲ و این شهرها برای شما بجهت ملجا از ولی مقتول خواهد بود، تا
قاتل پیش از آنکه به حضورجماعت برای داوری بایستد، نمیرد. ۱۳ «و از
شهرهایی که می‌دهید، شش شهرملجا برای شما باشد. ۱۴ سه شهر از
آنطرف اردن بدهید، و سه شهر در زمین کنعان بدهید تاشهرهای ملجا
باشد. ۱۵ بجهت بنی‌اسرائیل وغریب و کسی‌که در میان شما وطن گزیند،
این شش شهر برای ملجا باشد تا هرکه شخصی راسهو کشته باشد به آنجا
فرار کند. ۱۶ «و اگر او را به آلت آهنین زد که مرد، او قاتل است و قاتل
البته کشته شود. ۱۷ و اگر او را بادست خود به سنگی که از آن کسی
کشته شود، بزند تا بمیرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود. ۱۸ و اگر
او را به چوب دستی که به آن کسی کشته شود، بزند تا بمیرد، او قاتل
است و قاتل البته کشته شود. ۱۹ ولی خون، خود، قاتل رابکشد. هرگاه به
او برخورد، او را بکشد. ۲۰ و اگراز روی بغض او را با تیغ زد یا قصد
چیزی بر اوانداخت که مرد، ۲۱ یا از روی عداوت او را بادست خود زد که
مرد، آن زننده چون که قاتل است البته کشته شود، ولی خون هرگاه به
قاتل برخورد، او را بکشد. ۲۲ «لیکن اگر او را بدون عداوت سهو تیغ
زندیا چیزی بدون قصد بر او اندازد، ۲۳ و اگر سنگی را که کسی به
آن کشته شود نادیده بر او بیندازد که بمیرد و با وی دشمنی نداشته،
و بداندیش اونبوده باشد، ۲۴ پس جماعت در میان قاتل و ولی خون
برحسب این احکام داوری نمایند. ۲۵ وجماعت، قاتل را از دست ولی

خون رهایی دهند، و جماعت، وی را به شهر ملجای او که به آن فرارکرده
بود برگردانند، و او در آنجا تا موت رئیس کهنه که به روغن مقدس مسح
شده است، ساکن باشد. ۲۶ و اگر قاتل وقتی از حدود شهر ملجای خود
که به آن فرار کرده بود بیرون آید، ۲۷ و ولی خون، او را بیرون حدود شهر
ملجایش بیابد، پس ولی خون قاتل را بکشد؛ قصاص خون برای اونشود.
۲۸ زیرا که می‌بایست تا وفات رئیس کهنه در شهر ملجای خود مانده
باشد، و بعد ازوفات رئیس کهنه، قاتل به زمین ملک خودبرگردد. ۲۹
«و این احکام برای شما در قرنهای شما درجمیع مسکنهای شما فریضه
عدالتی خواهد بود. ۳۰ «هرکه شخصی را بکشد پس قاتل به گواهی
شاهدان کشته شود، و یک شاهد برای کشته شدن کسی شهادت ندهد.
۳۱ و هیچ فدیه به عوض جان قاتلی که مستوجب قتل است، مگیرید بلکه
او البته کشته شود. ۳۲ و از کسی‌که به شهر ملجای خود فرار کرده باشد
فدیه مگیرید، که پیش از وفات کاهن برگردد و به زمین خودساکن شود.
۳۳ و زمینی را که در آن ساکنید ملوث مسازید، زیرا که خون، زمین را
ملوث می‌کند، وزمین را برای خونی که در آن ریخته شود، کفاره نمی توان
کرد مگر به خون کسی‌که آن را ریخته باشد. ۳۴ پس زمینی را که شما در
آن ساکنید ومن در میان آن ساکن هستم نجس مسازید، زیرا من که یهوه
هستم در میان بنی‌اسرائیل ساکن می‌باشم.»

۳۶ و روسای خاندان آبای قبیله بنی جلعادبن ماکیربن منسی که از
قبایل بنی یوسف بودند نزدیک آمده به حضور موسی وبه حضور سروران و
روسای خاندان آبای بنی‌اسرائیل عرض کرده، ۲ گفتند: «خداوند، آقای ما
را امر فرمود که زمین را به قرعه تقسیم کرده، به بنی‌اسرائیل بدهد، و آقای
ما از جانب خداوند مامور شده است که نصیب برادر ماصلفحاد را به
دخترانش بدهد. ۳ پس اگر ایشان به یکی از پسران سایر اسباط بنی‌اسرائیل
منکوحه شوند، ارث ما از میراث پدران ما قطع شده، به میراث سبطی که
ایشان به آن داخل شوند، اضافه خواهد شد، و از بهره میراث ما قطع
خواهد شد. ۴ و چون یوبیل بنی‌اسرائیل بشود ملک ایشان به ملک سبطی
که به آن داخل شوند اضافه خواهدشد، و ملک ایشان از ملک پدران ما
قطع خواهدشد.» ۵ پس موسی بنی‌اسرائیل را برحسب قول خداوند امر
فرموده، گفت: «سبط بنی یوسف راست گفتند. ۶ این است آنچه خداوند
درباره دختران صلفحاد امر فرموده، گفته است: به هرکه در نظر ایشان
پسند آید، به زنی داده شوند، لیکن در قبیله سبط پدران خود فقط به نکاح
داده شوند. ۷ پس میراث بنی‌اسرائیل از سبط به سبط منتقل نشود، بلکه
هر یکی از بنی‌اسرائیل به میراث سبطپدران خود ملصق باشند. ۸ و هر
دختری که وارث ملکی از اسباط بنی‌اسرائیل بشود، به کسی از قبیله سبط
پدر خود به زنی داده شود، تا هریکی از بنی‌اسرائیل وارث ملک آبای خود
گردند. ۹ و ملک از یک سبط به سبط دیگر منتقل نشود، بلکه هرکس از
اسباط بنی‌اسرائیل به میراث خودملصق باشند.» ۱۰ پس چنانکه خداوند
موسی را امر فرمود، دختران صلفحاد چنان کردند. ۱۱ و دختران صلفحاد،
محله و ترصه و حجله و ملکه و نوعه به پسران عموهای خود به زنی داده
شدند. ۱۲ درقبایل بنی منسی ابن یوسف منکوحه شدند وملک ایشان در
سبط قبیله پدر ایشان باقی ماند. ۱۳ این است اوامر و احکامی که خداوند
به واسطه موسی در عربات موآب نزد اردن در مقابل اریحا به بنی‌اسرائیل امر
فرمود.

تثنیه

۱ اردن، در بیابان عربه مقابل سوف، در میان فاران و توفل و لابان و حضیروت و دی ذهب باتمامی اسرائیل گفت. ۲ از حوریب به راه جبل سعیر تا قادش برنیع، سفر یازده روزه است. ۳ پس در روز اول ماه یازدهم سال چهلم، موسی بنی‌اسرائیل را برحسب هرآنچه خداوند او رابرای ایشان امر فرموده بود تکلم نمود، ۴ بعد ازآنکه سیحون ملک اموریان را که در حشبون ساکن بود و عوج ملک باشان را که در عشتاروت درادرعی ساکن بود، کشته بود. ۵ به آن طرف اردن درزمین موآب، موسی به بیان کردن این شریعت شروع کرده، گفت: دستور ترک حوریب ۶ یهوه خدای ما، ما را در حوریب خطاب کرده، گفت: «توقف شما در این کوه بس شده است. ۷ پس توجه نموده، کوچ کنید و به کوهستان اموریان، و جمیع حوالی آن از عربه و کوهستان وهامون و جنوب و کناره دریا، یعنی زمین کنعانیان و لبنان تا نهر بزرگ که نهر فرات باشد، داخل شوید. ۸ اینک زمین را پیش روی شما گذاشتم. پس داخل شده، زمینی را که خداوند برای پدران شما، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورد که به ایشان و بعد از آنها به ذریت ایشان بدهد، به تصرف آورید.» ۹ و در آن وقت به شما متکلم شده، گفتم: «من به تنهایی نمی توانم متحمل شما باشم. ۱۰ یهوه خدای شما، شما را افزوده است و اینک شماامروز مثل ستارگان آسمان کثیر هستید. ۱۱ یهوه خدای پدران شما، شما را هزار چندان‌که هستیدبیفزاید و شما را برحسب آنچه به شما گفته است، برکت دهد. ۱۲ لیکن من چگونه به تنهایی متحمل محنت و بار و منازعت شما بشوم. ۱۳ پس مردان حکیم و عاقل و معروف از اسباط خود بیاورید، تاایشان را بر شما روسا سازم.» ۱۴ و شما در جواب من گفتید: «سخنی که گفتی نیکو است که بکنیم.» ۱۵ پس روسای اسباط شما را که مردان حکیم ومعروف بودند گرفته، ایشان را بر شما روساساختم، تا سروران هزاره‌ها و سروران صدها وسروران پنجاهها و سروران دهها و ناظران اسباطشما باشند. ۱۶ و در آنوقت داوران شما را امرکرده، گفتم: دعوای برادران خود را بشنوید، و درمیان هرکس و برادرش و غریبی که نزد وی باشدبه انصاف داوری نمایید. ۱۷ و در داوری طرف داری مکنید، کوچک را مثل بزرگ بشنویدو از روی انسان مترسید، زیرا که داوری از آن خداست، و هر دعوایی که برای شما مشکل است، نزد من بیاورید تا آن را بشنوم. ۱۸ و آن وقت همه‌چیزهایی را که باید بکنید، برای شما امر فرمودم. ۱۹ پس از حوریب کوچ کرده، از تمامی این بیابان بزرگ و ترسناک که شما دیدید به راه کوهستان اموریان رفتیم، چنانکه یهوه خدای ما به ما امر فرمود و به قادش برنیع رسیدیم. ۲۰ و به شما گفتم: «به کوهستان اموریانی که یهوه خدای ما به ما می‌دهد، رسیده‌اید. ۲۱ اینک یهوه خدای تو، این زمین را پیش روی تو گذاشته است، پس برآی و چنانکه یهوه خدای پدرانت به تو گفته است، آن را به تصرف آور و ترسان و هراسان مباش.» ۲۲ آنگاه جمیع شما نزد من آمده، گفتید: «مردان چند، پیش روی خود بفرستیم تا زمین رابرای ما جاسوسی نمایند، و ما را از راهی که بایدبرویم و از شهرهایی که به آنها می‌رویم، خبربیاورند.» ۲۳ و این سخن مرا پسند آمد، پس دوازده نفر از شما، یعنی یکی را از هر سبطگرفتم، ۲۴ و ایشان متوجه راه شده، به کوه برآمدند و به وادی اشکول رسیده، آن راجاسوسی نمودند. ۲۵ و از میوه زمین به‌دست خود گرفته، آن را نزد ما آوردند، و ما را مخبرساخته، گفتند: «زمینی که یهوه خدای ما، به مامی دهد، نیکوست.» ۲۶ لیکن شما نخواستید که بروید، بلکه ازفرمان خداوند عصیان ورزیدید. ۲۷ و درخیمه های خود همهمه کرده، گفتید: «چونکه خداوند ما را دشمن داشت، ما را از زمین مصربیرون آورد، تا ما را به‌دست اموریان تسلیم کرده، هلاک سازد. ۲۸ و حال کجا برویم چونکه برادران ما دل ما را گداخته، گفتند که این قوم از ما بزرگتر وبلندترند و شهرهای ایشان بزرگ و تا آسمان حصاردار است، و نیز بنی عناق را در آنجادیده‌ایم.» ۲۹ پس من به شما گفتم: «مترسید و ازایشان هراسان مباشید. ۳۰ یهوه خدای شما که پیش روی شما می‌رود برای شما جنگ خواهدکرد، برحسب هرآنچه به نظر شما در مصر برای شما کرده است.» ۳۱ و هم در بیابان که در آنجادیدید چگونه یهوه خدای تو مثل کسی‌که پسرخود را می‌برد تو را در تمامی راه که می‌رفتیدبرمی داشت تا به اینجا رسیدید. ۳۲ لیکن با وجوداین، همه شما به یهوه خدای خود ایمان نیاوردید. ۳۳ که پیش روی شما در راه می‌رفت تاجایی برای نزول شما بطلبد، وقت شب در آتش تا راهی را که به آن بروید به شما بنماید و وقت روز در ابر. ۳۴ و خداوند آواز سخنان شما را شنیده، غضبناک شد، و قسم خورده، گفت: ۳۵ «هیچکدام از این مردمان و از این طبقه شریر، آن زمین نیکو راکه قسم خوردم که به پدران شما بدهم، هرگزنخواهند دید. ۳۶ سوای کالیب بن یفنه که آن راخواهد دید و زمینی را که در آن رفته بود، به وی وبه پسرانش خواهم داد، چونکه خداوند را پیروی کامل نمود.» ۳۷ و خداوند بخاطر شما برمن نیزخشم نموده، گفت که «تو هم داخل آنجا نخواهی شد. ۳۸ یوشع بن نون که بحضور تو می‌ایستدداخل آنجا خواهد شد، پس او را قوی گردان زیرا اوست که آن را برای بنی‌اسرائیل تقسیم خواهد نمود. ۳۹ و اطفال شما که درباره آنها گفتید که به یغما خواهند رفت، و پسران شماکه امروز نیک و بد را تمیز نمی دهند، داخل آنجاخواهند شد، و آن را به ایشان خواهم داد تا مالک آن بشوند. ۴۰ و اما شما روگردانیده از راه بحرقلزم به بیابان کوچ کنید.» ۴۱ و شما در جواب من گفتید که «به خداوندگناه ورزیده‌ایم، پس رفته، جنگ خواهیم کرد، موافق هرآنچه یهوه خدای ما به ما امر فرموده است، و همه شما اسلحه جنگ خود را بسته، عزیمت کردید که به کوه برآیید. ۴۲ آنگاه خداوندبه من گفت: «به ایشان بگو که نروند و جنگ منمایند زیرا که من در میان شما نیستم، مبادا ازحضور دشمنان خود مغلوب شوید.» ۴۳ پس به شما گفتم، لیکن نشنیدید، بلکه از فرمان خداوندعصیان ورزیدید، و مغرور شده، به فراز کوه برآمدید. ۴۴ و اموریانی که در آن کوه ساکن بودندبه مقابله شما بیرون آمده، شما را تعاقب نمودند، بطوری که زنبورها می‌کنند و شما را از سعیر تاحرما شکست دادند. ۴۵ پس برگشته، به حضورخداوند گریه نمودید، اما خداوند آواز شما رانشنید و به شما گوش نداد. ۴۶ و در قادش برحسب ایام توقف خود، روزهای بسیار ماندید.

۲ پس برگشته، چنانکه خداوند به من گفته بود، از راه بحرقلزم در بیابان
کوچ کردیم وروزهای بسیار کوه سعیر را دور زدیم. ۲ پس خداوند مرا
خطاب کرده، گفت: ۳ «دور زدن شمابه این کوه بس است، بسوی
شمال برگردید. ۴ وقوم را امر فرموده، بگو که شما از حدود برادران خود
بنی عیسو که در سعیر ساکنند باید بگذرید، و ایشان از شما خواهند
ترسید، پس بسیاراحتیاط کنید. ۵ و با ایشان منازعه مکنید، زیرا که از زمین
ایشان بقدر کف پایی هم به شما نخواهم داد، چونکه کوه سعیر را به
عیسو به ملکیت دادهام. ۶ خوراک را از ایشان به نقره خریده، بخورید و
آب را نیز از ایشان به نقره خریده، بنوشید.» ۷ زیرا که یهوه خدای تو، تو
را در همه کارهای دستت برکت داده است، او راه رفتنت رادر این بیابان
بزرگ میداند، الان چهل سال است که یهوه خدایت با تو بوده است و به
هیچچیزمحتاج نشدهای. ۸ پس از برادران خود بنی عیسوکه در سعیر
ساکنند، از راه عربه از ایلت و عصیون جابر عبور نمودیم. ۹ پس برگشته،
از راه بیابان موآب گذشتیم، وخداوند مرا گفت: «موآب را اذیت مرسان و
باایشان منازعت و جنگ منما، زیرا که از زمین ایشان هیچ نصیبی به شما
نخواهم داد، چونکه عاررا به بنی لوط برای ملکیت دادهام.» ۱۰ ایمیان که
قوم عظیم و کثیر و بلند قد مثل عناقیان بودند، پیش در آنجا سکونت
داشتند. ۱۱ ایشان نیز مثل عناقیان از رفائیان محسوب بودند، لیکن موآبیان
ایشان را ایمیان میخوانند. ۱۲ و حوریان در سعیرپیشتر ساکن بودند، و بنی
عیسو ایشان را اخراج نموده، ایشان را از پیش روی خود هلاک ساختند، و
در جای ایشان ساکن شدند، چنانکه اسرائیل به زمین میراث خود که
خداوند به ایشان داده بود، کردند. ۱۳ الان برخیزید و از وادی زاردعبور
نمایید. پس از وادی زارد عبور نمودیم. ۱۴ وایامی که از قادش برنیع راه
میرفتیم تا از وادی زارد عبور نمودیم سی و هشت سال بود، تاتمامی آن
طبقه مردان جنگی از میان اردو تمام شدند، چنانکه خداوند برای ایشان
قسم خورده بود. ۱۵ و دست خداوند نیز بر ایشان میبود تاایشان را از میان
اردو بالکل هلاک کند. ۱۶ پس چون جمیع مردان جنگی از میان قوم
بالکل مردند، ۱۷ آنگاه خداوند مرا خطاب کرده، گفت: ۱۸ «تو امروز از
عار که سرحد موآب باشد، باید بگذری. ۱۹ و چون به مقابل بنی عمون
برسی ایشان را مرنجان و با ایشان منازعه مکن، زیرا که اززمین بنی عمون
نصیبی به تو نخواهم داد چونکه آن را به بنی لوط به ملکیت دادهام. ۲۰
(آن نیز زمین رفائیان شمرده میشود و رفائیان پیشتر ساکن آنجا بودند، لیکن
عمونیان ایشان را زمزمیان میخوانند. ۲۱ ایشان قومی عظیم و کثیر و بلند
قدمثل عناقیان بودند، و خداوند آنها را از پیش روی ایشان هلاک کرد، پس
ایشان را اخراج نموده، درجای ایشان ساکن شدند. ۲۲ چنانکه برای بنی
عیسو که در سعیر ساکنند عمل نموده، حوریان را از حضور ایشان هلاک
ساخته، آنها رااخراج نمودند، و تا امروز در جای ایشان ساکنند. ۲۳ و
عویان را که در دهات تا به غزا ساکن بودندکفتوریان که از کفتور بیرون
آمدند هلاک ساخته، در جای ایشان ساکن شدند.) ۲۴ پس برخیزید
وکوچ کرده، از وادی ارنون عبور کنید، اینک سیحون اموری ملک حشبون و
زمین او را بهدست تو دادم، به تصرف آن شروع کن و با ایشان جنگ نما.
۲۵ امروز شروع کرده، خوف و ترس تورا بر قومهای زیر تمام آسمان مستولی
میگردانم، و ایشان آوازه تو را شنیده، خواهندلرزید، و از ترس تو مضطرب
خواهند شد.» ۲۶ پس قاصدان با سخنان صلحآمیز از بیابان قدیموت نزد
سیحون ملک حشبون فرستاده، گفتم: ۲۷ «اجازت بده که از زمین تو
بگذرم، به شاهراه خواهم رفت و به طرف راست یا چپ میل نخواهم کرد.
۲۸ خوراک را به نقره به من بفروش تابخورم، و آب را به نقره به من بده تا
بنوشم، فقطاجازت بده تا بر پایهای خود بگذرم. ۲۹ چنانکه بنی عیسو
که در سعیر ساکنند و موآبیان که در عارساکنند به من رفتار نمودند، تا
از اردن به زمینی که یهوه خدای ما به ما میدهد، عبور نمایم.» ۳۰
اماسیحون ملک حشبون نخواست که ما را از سرحدخود راه بدهد، زیرا که
یهوه خدای تو روح او رابه قساوت و دل او را به سختی واگذاشت، تا او
راچنانکه امروز شده است، بهدست تو تسلیم نماید. ۳۱ و خداوند مرا
گفت: «اینک به تسلیم نمودن سیحون و زمین او بهدست تو شروع کردم،
پس بنابه تصرف آن بنما تا زمین او را مالک شوی.» ۳۲ آنگاه سیحون با
تمامی قوم خود به مقابله مابرای جنگ کردن در یاهص بیرون آمدند. ۳۳
ویهوه خدای ما او را بهدست ما تسلیم نموده، او رابا پسرانش و جمیع
قومش زدیم. ۳۴ و تمامی شهرهای او را در آنوقت گرفته، مردان و زنان
واطفال هر شهر را هلاک کردیم که یکی را باقی نگذاشتیم. ۳۵ لیکن
بهایم را با غنیمت شهرهایی که گرفته بودیم، برای خود به غارت بردیم.
۳۶ ازعروعیر که برکناره وادی ارنون است، و شهری که در وادی است،
تا جلعاد قریهای نبود که به ماممتنع باشد، یهوه خدای ما همه را به ما
تسلیم نمود. ۳۷ لیکن به زمین بنی عمون و به تمامی کناره وادی یبوق و
شهرهای کوهستان، و به هر جایی که یهوه خدای ما نهی فرموده بود،
نزدیک نشدیم.

۳ پس برگشته، به راه باشان رفتیم، و عوج ملک باشان با تمامی قوم
خود به مقابله مابیرون آمده، در ادرعی جنگ کرد. ۲ و خداوند مراگفت:
«از او مترس زیرا که او و تمامی قومش وزمینش را بهدست تو تسلیم نمودهام،
تا بطوری که با سیحون ملک اموریان که در حشبون ساکن بود، عمل
نمودی، با وی نیز عمل نمایی.» ۳ پس یهوه، خدای ما، عوج ملک
باشان را نیز و تمامی قومش را بهدست ما تسلیم نموده، او را به حدی
شکست دادیم که احدی از برای وی باقی نماند. ۴ و در آنوقت همه
شهرهایش را گرفتیم، وشهری نماند که از ایشان نگرفتیم، یعنی شصت شهر
و تمامی مرزبوم ارجوب که مملکت عوج در باشان بود. ۵ جمیع اینها
شهرهای حصاردار بادیوارهای بلند و دروازهها و پشت بندها بود، سوای
قرای بیحصار بسیار کثیر. ۶ و آنها رابالکل هلاک کردیم، چنانکه با
سیحون، ملک حشبون کرده بودیم، هر شهر را با مردان و زنان واطفال
هلاک ساختیم. ۷ و تمامی بهایم و غنیمت شهرها را برای خود به
غارت بردیم. ۸ و در آن وقت زمین را از دست دو ملک اموریان که به
آن طرف اردن بودند، از وادی ارنون تا جبل حرمون، گرفتیم. ۹ (و این
حرمون راصیدونیان سریون میخوانند و اموریان آن راسنیر میخوانند.) ۱۰

تمام شهرهای هامون وتمامی جلعاد و تمامی باشان تا سلخه و ادرعی که شهرهای مملکت عوج در باشان بود. ۱۱ زیرا که عوج ملک باشان از بقیه رفائیان تنها باقی‌مانده بود. اینک تخت خواب او تخت آهنین است آیاآن در ربت بنی عمون نیست. و طولش نه ذراع وعرضش چهار ذراع برحسب ذراع آدمی می‌باشد. ۱۲ و این زمین را در آن وقت به تصرف آوردیم، و آن را از عروعیر که برکنار وادی ارنون است و نصف کوهستان جلعاد؛ و شهرهایش را به روبینیان و جادیان دادم. ۱۳ و بقیه جلعاد و تمامی باشان را که مملکت عوج باشد به نصف سبطمنسی دادم، یعنی تمامی مرزبوم ارجوب را باتمامی باشان که زمین رفائیان نامیده می‌شود. ۱۴ یائیر بن منسی تمامی مرزبوم ارجوب را تا حدجشوریان و معکیان گرفت، و آنها را تا امروز به اسم خود باشان، حووت یائیر نامید. ۱۵ و جلعادرا به ماکیر دادم. ۱۶ و به روبینیان و جادیان، ازجلعاد تا وادی ارنون، هم وسط وادی و هم کناره‌اش تا وادی ییوق را که حد بنی عمون باشد، دادم. ۱۷ و عربه را نیز و اردن و کناره‌اش را ازکنرت تا دریای عربه که بحرالملح باشد، زیردامنه های فسجه به طرف مشرق دادم. ۱۸ و در آن وقت به شما امر فرموده، گفتم: «یهوه خدای شما این زمین را به شما داده است تاآن را به تصرف آورید، پس جمیع مردان جنگی شما مهیا شده، پیش روی برادران خود، بنی‌اسرائیل، عبور کنید. ۱۹ لیکن زنان و اطفال ومواشی شما، چونکه می‌دانم مواشی بسیار دارید، در شهرهای شما که به شما دادم، بمانند. ۲۰ تاخداوند به برادران شما مثل شما آرامی دهد، وایشان نیز زمینی را که یهوه خدای شما به آنطرف اردن به ایشان می‌دهد، به تصرف آورند، آنگاه هریکی از شما به ملک خود که به شما دادم، برگردید.» ۲۱ و در آن وقت یوشع را امر فرموده، گفتم: «هرآنچه یهوه، خدای شما، به این دوپادشاه کرده است، چشمان تو دید، پس خداوندبا تمامی ممالکی که بسوی آنها عبور می‌کنی، چنین خواهد کرد. ۲۲ از ایشان مترسید زیرا که یهوه خدای شماست که برای شما جنگ می‌کند.» ۲۳ و در آنوقت نزد خداوند استغاثه کرده، گفتم: ۲۴ «ای خداوند یهوه تو به نشان دادن عظمت و دست قوی خود به بنده ات شروع کرده‌ای، زیرا کدام خداست در آسمان یا در زمین که مثل اعمال و جبروت تو می‌تواند عمل نماید. ۲۵ تمنا اینکه عبور نمایم و زمین نیکو را که به آنطرف اردن است و این کوه نیکو و لبنان را ببینم.» ۲۶ لیکن خداوند بخاطر شما با من غضبناک شده، مرا اجابت ننمود و خداوند مرا گفت: «تو را کافی است. بار دیگر درباره این امر با من سخن مگو. ۲۷ به قله فسجه برآی و چشمان خود را به طرف مغرب و شمال و جنوب و مشرق بلند کرده، به چشمان خود ببین، زیرا که از این اردن نخواهی گذشت. ۲۸ اما یوشع را امر فرموده، او را دلیر وقوی گردان، زیرا که او پیش این قوم عبور نموده، زمینی را که تو خواهی دید، برای ایشان تقسیم خواهد نمود.» ۲۹ پس در دره، در برابر بیت فغورتوقف نمودیم.

۴ پس الان‌ای اسرائیل، فرایض و احکامی راکه من به شما تعلیم می‌دهم تا آنها را بجاآورید بشنوید، تا زنده بمانید و داخل شده، زمینی را که یهوه، خدای پدران شما، به شمامی دهد به تصرف آورید. ۲ بر کلامی که من به شماامر می‌فرمایم چیزی میفزایید و چیزی از آن کم منمایید، تا اوامر یهوه خدای خود را که به شماامر می‌فرمایم، نگاه دارید. ۳ چشمان شما آنچه راخداوند در بعل فغور کرد دید، زیرا هرکه پیروی بعل فغور کرد، یهوه خدای تو، او را از میان توهلاک ساخت. ۴ اما جمیع شما که به یهوه خدای خود ملصق شدید، امروز زنده ماندید. ۵ اینک چنانکه یهوه، خدایم، مرا امر فرموده است، فرایض و احکام به شما تعلیم نمودم، تا درزمینی که شما داخل آن شده، به تصرف می‌آورید، چنان عمل نمایید. ۶ پس آنها را نگاه داشته، بجا آورید زیرا که این حکمت و فطانت شماست، در نظر قومهایی که چون این فرایض رابشنوند، خواهند گفت: «هرآینه این طایفه‌ای بزرگ، قوم حکیم، و فطانت پیشه‌اند.» ۷ زیرا کدام قوم بزرگ است که خدا نزدیک ایشان باشدچنانکه یهوه، خدای ما است، در هروقت که نزداو دعا می‌کنیم؟ ۸ و کدام طایفه بزرگ است که فرایض و احکام عادله‌ای مثل تمام این شریعتی که من امروز پیش شما می‌گذارم، دارند؟ ۹ لیکن احتراز نما و خویشتن را بسیار متوجه باش، مبادا این چیزهایی را که چشمانت دیده است فراموش کنی و مبادا اینها در تمامی ایام عمرت از دل تو محو شود، بلکه آنها را به پسرانت و پسران پسرانت تعلیم ده. ۱۰ در روزی که درحضور یهوه خدای خود در حوریب ایستاده بودی و خداوند به من گفت: «قوم را نزد من جمع کن تا کلمات خود را به ایشان بشنوانم، تا بیاموزندکه در تمامی روزهایی که برروی زمین زنده باشنداز من بترسند، و پسران خود را تعلیم دهند.» ۱۱ وشما نزدیک آمده، زیر کوه ایستادید، و کوه تا به وسط آسمان به آتش و تاریکی و ابرها و ظلمت غلیظ می‌سوخت. ۱۲ و خداوند با شما از میان آتش متکلم شد، و شما آواز کلمات را شنیدید، لیکن صورتی ندیدید، بلکه فقط آواز را شنیدید. ۱۳ و عهد خود را که شما را به نگاه داشتن آن مامور فرمود، برای شما بیان کرد، یعنی ده کلمه را و آنها را بر دو لوح سنگ نوشت. ۱۴ و خداوندمرا در آنوقت امر فرمود که فرایض و احکام را به شما تعلیم دهم، تا آنها را در زمینی که برای تصرفش به آن عبور می‌کنید، بجا آورید. ۱۵ پس خویشتن را بسیار متوجه باشید، زیرادر روزی که خداوند با شما در حوریب از میان آتش تکلم می‌نمود، هیچ صورتی ندیدید. ۱۶ مبادا فاسد شوید و برای خود صورت تراشیده، یا تمثال هر شکلی از شبیه ذکور یا اناث بسازید. ۱۷ یا شبیه هر بهیمه‌ای که بر روی زمین است، یا شبیه هر مرغ بالدار که در آسمان می‌پرد. ۱۸ یا شبیه هر خزنده‌ای بر زمین یا شبیه هرماهی‌ای که در آبهای زیر زمین است. ۱۹ و مباداچشمان خود را بسوی آسمان بلند کنی، و آفتاب و ماه و ستارگان و جمیع جنود آسمان را دیده، فریفته شوی و سجده کرده، آنها را که یهوه خدایت برای تمامی قومهایی که زیر تمام آسمانند، تقسیم کرده است، عبادت نمایی. ۲۰ لیکن خداوند شما را گرفته، از کوره آهن ازمصر بیرون آورد تا برای او قوم میراث باشید، چنانکه امروز هستید. ۲۱ و خداوند بخاطر شما بر من غضبناک شده، قسم خورد که از اردن عبور نکنم و به آن زمین نیکو که یهوه خدایت به تو برای ملکیت می‌دهد، داخل نشوم. ۲۲ بلکه من در این زمین خواهم مرد واز اردن عبور نخواهم کرد، لیکن شما عبورخواهید کرد، و آن زمین نیکو را به تصرف خواهیدآورد. ۲۳ پس

احتیاط نمایید، مبادا عهد یهوه، خدای خود را که با شما بسته است فراموش نمایید، و صورت تراشیده یا شبیه هر چیزی که یهوه خدایت به تو نهی کرده است، برای خودبسازی. ۲۴ زیرا که یهوه خدایت آتش سوزنده وخدای غیور است. ۲۵ چون پسران و پسران پسران را تولیدنموده، و در زمین مدتی ساکن باشید، اگر فاسدشده، صورت تراشیده، و شبیه هرچیزی رابسازید و آنچه در نظر یهوه خدای شما بد است بجا آورده، او را غضبناک سازید، ۲۶ آسمان وزمین را امروز بر شما شاهد می‌آورم که از آن زمینی که برای تصرف آن از اردن بسوی آن عبورمی کنید البته هلاک خواهید شد. و روزهای خودرا در آن طویل نخواهید ساخت، بلکه بالکل هلاک خواهید شد. ۲۷ و خداوند شما را در میان قومها پراکنده خواهد نمود، و شما در میان طوایفی که خداوند شما را به آنجا می‌برد، قلیل العدد خواهید ماند. ۲۸ و در آنجا خدایان ساخته شده دست انسان از چوب و سنگ راعبادت خواهید کرد، که نمی بینند و نمی شنوند ونمی خورند و نمی بویند. ۲۹ لیکن اگر از آنجا یهوه خدای خود را بطلبی، او را خواهی یافت. بشرطی که او را به تمامی دل و به تمامی جان خود تفحص نمایی. ۳۰ چون در تنگی گرفتار شوی، و جمیع این وقایع برتو عارض شود، در ایام آخر بسوی یهوه خدای خود برگشته، آواز او را خواهی شنید. ۳۱ زیرا که یهوه خدای تو خدای رحیم است، تو را ترک نخواهد کرد و تو را هلاک نخواهد نمود، و عهد پدرانت را که برای ایشان قسم خورده بود، فراموش نخواهد کرد. ۳۲ زیرا که از ایام پیشین که قبل از تو بوده است از روزی که خدا آدم را برزمین آفرید، و از یک کناره آسمان تا به کناره دیگر بپرس که آیا مثل این امر عظیم واقع شده یا مثل این شنیده شده است؟ ۳۳ آیا قومی هرگز آواز خدا را که از میان آتش متکلم شود، شنیده باشند و زنده بمانند، چنانکه تو شنیدی؟ ۳۴ و آیا خدا عزیمت کرد که برود وقومی برای خود از میان قوم دیگر بگیرد باتجربه‌ها و آیات و معجزات و جنگ و دست قوی و بازوی دراز شده و ترسهای عظیم، موافق هرآنچه یهوه خدای شما برای شما در مصر درنظر شما بعمل آورد؟ ۳۵ این برتو ظاهر شد تابدانی که یهوه خداست و غیر از او دیگری نیست. ۳۶ از آسمان آواز خود را به تو شنوانید تا تو راتادیب نماید، و برزمین آتش عظیم خود را به تونشان داد و کلام او را از میان آتش شنیدی. ۳۷ و ازاین جهت که پدران تو را دوست داشته، ذریت ایشان را بعد از ایشان برگزیده بود، تو را به حضرت خود با قوت عظیم از مصر بیرون آورد. ۳۸ تا امتهای بزرگتر و عظیم تر از تو را پیش روی تو بیرون نماید و تو را درآورده، زمین ایشان رابرای ملکیت به تو دهد، چنانکه امروز شده است. ۳۹ لهذا امروز بدان و دردل خود نگاه دار که یهوه خداست، بالا در آسمان و پایین برروی زمین ودیگری نیست. ۴۰ و فرایض و اوامر او را که من امروز به تو امر می‌فرمایم نگاهدار، تا تو را و بعداز تو فرزندان تو را نیکو باشد و تا روزهای خود رابر زمینی که یهوه خدایت به تو می‌دهد تا به ابدطویل نمایی. ۴۱ آنگاه موسی سه شهر به آن طرف اردن بسوی مشرق آفتاب جدا کرد. ۴۲ تا قاتلی که همسایه خود را نادانسته کشته باشد و پیشتر باوی بغض نداشته به آنها فرار کند، و به یکی از این شهرها فرار کرده، زنده ماند. ۴۳ یعنی باصر دربیابان، در زمین همواری به جهت روبینیان، وراموت در جلعاد به جهت جادیان، و جولان درباشان به جهت منسیان. ۴۴ و این است شریعتی که موسی پیش روی بنی‌اسرائیل نهاد. ۴۵ این است شهادات و فرایض و احکامی که موسی به بنی‌اسرائیل گفت، وقتی که ایشان از مصر بیرون آمدند. ۴۶ به آنطرف اردن در دره مقابل بیت فغور در زمین سیحون، ملک اموریان که در حشبون ساکن بود، و موسی وبنی‌اسرائیل چون از مصر بیرون آمده بودند او رامغلوب ساختند. ۴۷ و زمین او را و زمین عوج ملک باشان را، دو ملک اموریانی که به آنطرف اردن بسوی مشرق آفتاب بودند، به تصرف آوردند. ۴۸ از عروعیر که بر کناره وادی ارنون است تا جبل سیئون که حرمون باشد. ۴۹ و تمامی عربه به آنطرف اردن بسوی مشرق تا دریای عربه زیر دامنه های فسجه.

۵ و موسی تمامی بنی‌اسرائیل را خوانده، به ایشان گفت: ای اسرائیل فرایض و احکامی را که من امروز به گوش شما می‌گویم بشنوید، تاآنها را یاد گرفته، متوجه باشید که آنها را بجاآورید. ۲ یهوه خدای ما با ما در حوریب عهدبست. ۳ خداوند این عهد را با پدران ما نبست، بلکه با ما که جمیع امروز در اینجا زنده هستیم. ۴ خداوند در کوه از میان آتش با شما روبرومتکلم شد. ۵ (من در آن وقت میان خداوند و شماایستاده بودم، تا کلام خداوند را برای شما بیان کنم، زیرا که شما به‌سبب آتش می‌ترسیدید و به فراز کوه برنیامدید) و گفت: ۶ «من هستم یهوه، خدای تو، که تو را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آوردم. ۷ تو را به حضور من خدایان دیگر نباشند. ۸ «به جهت خود صورت تراشیده یا هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان، یا از آنچه پایین درزمین، یا از آنچه در آبهای زیر زمین است مساز. ۹ آنها را سجده و عبادت منما. زیرا من که یهوه خدای تو هستم، خدای غیورم، و گناه پدران را برپسران تا پشت سوم و چهارم از آنانی که مرادشمن دارند، می‌رسانم. ۱۰ و رحمت می‌کنم تاهزار پشت برآنانی که مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه دارند. ۱۱ «نام یهوه خدای خود را به باطل مبر، زیراخداوند کسی را که نام او را به باطل برد، بی‌گناه نخواهد شمرد. ۱۲ «روز سبت را نگاه دار و آن را تقدیس نما، چنانکه یهوه خدایت به تو امر فرموده است. ۱۳ شش روز مشغول باش و هرکار خود را بکن. ۱۴ اما روز هفتمین سبت یهوه خدای توست، درآن هیچکاری مکن، تو و پسرت و دخترت وغلامت و کنیزت و گاوت و الاغت و همه بهایمت و مهمانت که در اندرون دروازه های تو باشد، تاغلامت و کنیزت مثل تو آرام گیرند. ۱۵ و بیاد آورکه در زمین مصر غلام بودی، و یهوه خدایت تو رابه‌دست قوی و بازوی دراز از آنجا بیرون آورد، بنابراین یهوه، خدایت، تو را امر فرموده است که روز سبت را نگاه داری. ۱۶ «پدر و مادر خود را حرمت دار، چنانکه یهوه خدایت تو را امر فرموده است، تا روزهایت دراز شود و تو را در زمینی که یهوه خدایت به تومی بخشد، نیکویی باشد. ۱۷ «قتل مکن. ۱۸ و زنا مکن. ۱۹ و دزدی مکن. ۲۰ و بر همسایه خود شهادت دروغ مده. ۲۱ وبرزن همسایه ات طمع مورز، و به خانه همسایه ات و به مزرعه او و به غلامش و کنیزش وگاوش و الاغش و به هرچه از آن همسایه توباشد، طمع مکن.» ۲۲ این

سخنان را خداوند به تمامی جماعت شما در کوه از میان آتش و ابر و ظلمت غلیظ به آواز بلند گفت، و بر آنها چیزی نیفزود و آنها را بردو لوح سنگ نوشته، به من داد. ۲۳ و چون شما آن آواز را از میان تاریکی شنیدید، و کوه به آتش می‌سوخت، شما با جمیع روسای اسباط ومشایخ خود نزد من آمده، ۲۴ گفتید: اینک یهوه، خدای ما، جلال و عظمت خود را بر ما ظاهرکرده است، و آواز او را از میان آتش شنیدیم، پس امروز دیدیم که خدا با انسان سخن می‌گوید وزنده است. ۲۵ و اما الان چرا بمیریم زیرا که این آتش عظیم ما را خواهد سوخت، اگر آواز یهوه خدای خود را دیگر بشنویم، خواهیم مرد. ۲۶ زیرا از تمامی بشر کیست که مثل ما آوازخدای حی را که از میان آتش سخن گوید، بشنودو زنده ماند؟ ۲۷ تو نزدیک برو و هرآنچه یهوه خدای ما بگوید، بشنو و هرآنچه یهوه خدای مابه تو بگوید برای ما بیان کن، پس خواهیم شنید وبه عمل خواهیم آورد. ۲۸ و خداوند آواز سخنان شما را که به من گفتید شنید، و خداوند مرا گفت: «آواز سخنان این قوم را که به تو گفتند، شنیدم؛ هرچه گفتندنیکو گفتند. ۲۹ کاش که دلی را مثل این داشتند تااز من می‌ترسیدند، و تمامی اوامر مرا در هر وقت بجا می‌آوردند، تا ایشان را و فرزندان ایشان را تابه ابد نیکو باشد. ۳۰ برو و ایشان را بگو به خیمه های خود برگردید. ۳۱ و اما تو در اینجاپیش من بایست، تا جمیع اوامر و فرایض واحکامی را که می‌باید به ایشان تعلیم دهی به توبگویم، و آنها را در زمینی که من به ایشان می‌دهم تا در آن تصرف نمایید، بجا آورند.» ۳۲ «پس توجه نمایید تا آنچه یهوه، خدای شما، به شما امر فرموده است، به عمل آورید، وبه راست و چپ انحراف منمایید. ۳۳ در تمامی آن طریقی که یهوه، خدای شما، به شما امرفرموده است، سلوک نمایید، تا برای شما نیکوباشد و ایام خود را در زمینی که به تصرف خواهیدآورد، طویل نمایید.

۶ و این است اوامر و فرایض و احکامی که یهوه، خدای شما، امر فرمود که به شماتعلیم داده شود، تا آنها را در زمینی که شما بسوی آن برای تصرفش عبور می‌کنید، بجا آورید. ۲ و تااز یهوه خدای خود ترسان شده، جمیع فرایض واوامر او را که من به شما امر می‌فرمایم نگاه داری، تو و پسرت و پسر پسرت، در تمامی ایام عمرت و تا عمر تو دراز شود. ۳ پس‌ای اسرائیل بشنو، و به عمل نمودن آن متوجه باش، تا برای تو نیکوباشد، و بسیار افزوده شوی در زمینی که به شیر وشهد جاری است، چنانکه یهوه خدای پدرانت تورا وعده داده است. ۴ ای اسرائیل بشنو، یهوه، خدای ما، یهوه واحد است. ۵ پس یهوه خدای خود را به تمامی جان و تمامی قوت خود محبت نما. ۶ و این سخنانی که من امروز تو را امر می‌فرمایم، بر دل توباشد. ۷ و آنها را به پسرانت به دقت تعلیم نما، وحین نشستنت در خانه، و رفتنت به راه، و وقت خوابیدن و برخاستنت از آنها گفتگو نما. ۸ و آنهارا بردست خود برای علامت ببند، و در میان چشمانت عصابه باشد. ۹ و آنها را بر باهوهای درخانه ات و بر دروازه هایت بنویس. ۱۰ و چون یهوه، خدایت، تو را به زمینی که برای پدرانت ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورد که به تو بدهد، درآورد، به شهرهای بزرگ وخوشنمایی که تو بنا نکرده‌ای، ۱۱ و به خانه های پر از هر چیز نیکو که پر نکرده‌ای، و حوضهای کنده شده‌ای که نکنده‌ای، و تاکستانها و باغهای زیتونی که غرس ننموده‌ای، و از آنها خورده، سیرشدی. ۱۲ آنگاه با حذر باش مبادا خداوند را که تورا از زمین مصر، از خانه بندگی بیرون آورد، فراموش کنی. ۱۳ از یهوه خدای خود بترس و اورا عبادت نما و به نام او قسم بخور. ۱۴ خدایان دیگر را از خدایان طوایفی که به اطراف تومی باشند، پیروی منمایید. ۱۵ زیرا یهوه خدای تودر میان تو خدای غیور است، مبادا غضب یهوه، خدایت، برتو افروخته شود، و تو را از روی زمین هلاک سازد. ۱۶ یهوه خدای خود را میازمایید، چنانکه او رادر مسا آزمودید. ۱۷ توجه نمایید تا اوامر یهوه خدای خود را و شهادات و فرایض او را که به شما امر فرموده است، نگاه دارید. ۱۸ و آنچه درنظر خداوند راست و نیکوست، به عمل آور تابرای تو نیکو شود، و داخل شده آن زمین نیکو راکه خداوند برای پدرانت قسم خورد به تصرف آوری. ۱۹ و تا جمیع دشمنانت را از حضورت اخراج نماید، چنانکه خداوند گفته است. ۲۰ چون پسر تو در ایام آینده از تو سوال نموده، گوید که مراد از این شهادات و فرایض واحکامی که یهوه خدای ما به شما امر فرموده است، چیست؟ ۲۱ پس به پسر خود بگو: ما درمصر غلام فرعون بودیم، و خداوند ما را از مصر بادست قوی بیرون آورد. ۲۲ و خداوند آیات ومعجزات عظیم و ردی‌ای بر مصر و فرعون وتمامی اهل خانه او در نظر ما ظاهر ساخت. ۲۳ وما را از آنجا بیرون آورد تا ما را به زمینی که برای پدران ما قسم خورد که به ما بدهد، درآورد. ۲۴ وخداوند ما را مامور داشت که تمام این فرایض رابجا آورده، از یهوه خدای خود بترسیم، تا برای ماهمیشه نیکو باشد و ما را زنده نگاه دارد، چنانکه تاامروز شده است. ۲۵ و برای ما عدالت خواهد بودکه متوجه شویم که جمیع این اوامر را به حضوریهوه خدای خود بجا آوریم، چنانکه ما را امرفرموده است.

۷ چون یهوه، خدایت، تو را به زمینی که برای تصرفش به آنجا می‌روی درآورد، وامتهای بسیار را که حتیان و جرجاشیان و اموریان و کنعانیان و فرزیان و حویان و یبوسیان، هفت امت بزرگتر و عظیم تر از تو باشند، از پیش تواخراج نماید. ۲ و چون یهوه خدایت، ایشان را به‌دست تو تسلیم نماید، و تو ایشان را مغلوب سازی، آنگاه ایشان را بالکل هلاک کن، و با ایشان عهد مبند و بر ایشان ترحم منما. ۳ و با ایشان مصاهرت منما؛ دختر خود را به پسر ایشان مده، و دختر ایشان را برای پسر خود مگیر. ۴ زیراکه اولاد تو را از متابعت من برخواهند گردانید، تاخدایان غیر را عبادت نمایند، و غضب خداوندبرشما افروخته شده، شما را بزودی هلاک خواهد ساخت. ۵ بلکه با ایشان چنین عمل نمایید؛ مذبحهای ایشان را منهدم سازید، وتمثالهای ایشان را بشکنید و اشیریم ایشان را قطع نمایید، و بتهای تراشیده ایشان را به آتش بسوزانید. ۶ زیرا که تو برای یهوه، خدایت، قوم مقدس هستی. یهوه خدایت تو را برگزیده است تااز جمیع قومهایی که بر روی زمین‌اند، قوم مخصوص برای خود او باشی. ۷ خداوند دل خود را با شما نبست و شما رابرنگزید از این سبب که از سایر قومها کثیرتربودید، زیرا

که شما از همه قومها قلیلتر بودید. ۸ لیکن از این جهت که خداوند شما
را دوست می‌داشت، و می‌خواست قسم خود را که برای پدران شما خورده
بود، بجا آورد، پس خداوند شما را با دست قوی بیرون آورد، و از خانه
بندگی از دست فرعون، پادشاه مصر، فدیه داد. ۹ پس بدان که یهوه،
خدای تو، اوست خدا، خدای امین که عهد و رحمت خود را با آنانی که
او را دوست می‌دارند و اوامر او را بجا می‌آورند تا هزار پشت نگاه می‌دارد.
۱۰ و آنانی را که او را دشمن دارند، بر روی ایشان مکافات رسانیده،
ایشان را هلاک می‌سازد. و به هرکه او را دشمن دارد، تاخیرننموده، او را بر
رویش مکافات خواهد رسانید. ۱۱ پس اوامر و فرایض و احکامی را که من
امروزبه جهت عمل نمودن به تو امر می‌فرمایم نگاه دار. ۱۲ پس اگر این
احکام را بشنوید و آنها را نگاه داشته، بجا آورید، آنگاه یهوه خدایت عهد
ورحمت را که برای پدرانت قسم خورده است، باتو نگاه خواهد داشت.
۱۳ و تو را دوست داشته، برکت خواهد داد، و خواهد افزود، و میوه بطن
توو میوه زمین تو را و غله و شیره و روغن تو را ونتاج رمه تو را و بچه های
گله تو را، در زمینی که برای پدرانت قسم خورد که به تو بدهد، برکت
خواهد داد. ۱۴ از همه قومها مبارک تر خواهی شد، و در میان شما و
بهایم شما، نر یا ماده، نازادنخواهد بود. ۱۵ و خداوند هر بیماری را از تو
دورخواهد کرد، و هیچکدام از مرضهای بد مصر راکه می‌دانی، برتو عارض
نخواهد گردانید، بلکه برتمامی دشمنانت آنها را خواهد آورد. ۱۶ وتمامی
قومها را که یهوه بدست تو تسلیم می‌کندهلاک ساخته، چشم تو برآنها
ترحم ننماید، وخدایان ایشان را عبادت منما، مبادا برای تو دام باشد. ۱۷
و اگر در دلت گویی که این قومها از من زیاده‌اند، چگونه توانم ایشان را
اخراج نمایم؟ ۱۸ از ایشان مترس بلکه آنچه را یهوه خدایت بافرعون و
جمیع مصریان کرد، نیکو بیاد آور. ۱۹ یعنی تجربه های عظیمی را که
چشمانت دیده است، و آیات و معجزات و دست قوی و بازوی دراز را که
یهوه، خدایت، تو را به آنها بیرون آورد. پس یهوه، خدایت، با همه قومهایی
که از آنهامی ترسی، چنین خواهد کرد. ۲۰ و یهوه خدایت نیز زنبورها
در میان ایشان خواهد فرستاد، تاباقی ماندگان و پنهان شدگان ایشان از
حضور توهلاک شوند. ۲۱ از ایشان مترس زیرا یهوه خدایت که در میان
توست، خدای عظیم و مهیب است. ۲۲ و یهوه، خدایت، این قومها را از
حضورتو به تدریج اخراج خواهد نمود، ایشان را بزودی نمی توانی تلف
نمایی مبادا وحوش صحرا برتوزیاد شوند. ۲۳ لیکن یهوه خدایت، ایشان را
به‌دست تو تسلیم خواهد کرد، و ایشان را به اضطراب عظیمی پریشان
خواهد نمود تا هلاک شوند. ۲۴ و ملوک ایشان را بدست تو تسلیم خواهد
نمود، تا نام ایشان را از زیر آسمان محوسازی، و کسی یارای مقاومت با تو
نخواهدداشت تا ایشان را هلاک سازی. ۲۵ و تمثالهای خدایان ایشان را
به آتش بسوزانید، به نقره وطلایی که بر آنهاست، طمع مورز، و برای
خودمگیر، مبادا از آنها به دام گرفتار شوی، چونکه نزد یهوه، خدای تو،
مکروه است. ۲۶ و چیزمکروه را به خانه خود میاور، مبادا مثل آن حرام
شوی، از آن نهایت نفرت و کراهت دار چونکه حرام است.

۸ تمامی اوامری را که من امروز به شما امرمی فرمایم، حفظ داشته، بجا
آورید، تا زنده مانده، زیاد شوید، و به زمینی که خداوند برای پدران شما
قسم خورده بود، داخل شده، در آن تصرف نمایید. ۲ و بیاد آور تمامی راه
را که یهوه، خدایت، تو را این چهل سال در بیابان رهبری نمود تا تو را
ذلیل ساخته، بیازماید، و آنچه را که در دل تو است بداند، که آیا اوامر او
را نگاه خواهی داشت یا نه. ۳ و او تو را ذلیل و گرسنه ساخت و من را
به تو خورانید که نه تو آن رامی دانستی و نه پدرانت می‌دانستند، تا تو
رابیاموزاند که انسان نه به نان تنها زیست می‌کندبلکه به هر کلمه‌ای که از
دهان خداوند صادرشود، انسان زنده می‌شود. ۴ در این چهل سال لباس تو
در برت مندرس نشد، و پای تو آماس نکرد. ۵ پس در دل خود فکر کن
که بطوری که پدر، پسر خود را تادیب می‌نماید، یهوه خدایت تو را تادیب
کرده است. ۶ و اوامر یهوه خدای خود را نگاه داشته، در طریقهای او
سلوک نما و ازاو بترس. ۷ زیرا که یهوه خدایت تو را به زمین نیکو درمی
آورد؛ زمین پر از نهرهای آب و ازچشمه‌ها و دریاچه‌ها که از دره‌ها و کوهها
جاری می‌شود. ۸ زمینی که پر از گندم و جو و مو و انجیرو انار باشد،
زمینی که پر از زیتون زیت و عسل است. ۹ زمینی که در آن نان را به
تنگی نخواهی خورد، و در آن محتاج به هیچ‌چیز نخواهی شد، زمینی که
سنگهایش آهن است، و از کوههایش مس خواهی کند. ۱۰ و خورده، سیر
خواهی شد، و یهوه خدای خود را به جهت زمین نیکو که به تو داده
است، متبارک خواهی خواند. ۱۱ پس باحذر باش، مبادا یهوه خدای
خود رافراموش کنی و اوامر و احکام و فرایض او را که من امروز به تو امر
می‌فرمایم، نگاه نداری. ۱۲ مباداخورده، سیر شوی، و خانه های نیکو بنا
کرده، درآن ساکن شوی. ۱۳ و رمه و گله تو زیاد شود، ونقره و طلا برای
تو افزون شود، و مایملک توافزوده گردد. ۱۴ و دل تو مغرور شده، یهوه
خدای خود را که تو را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آورد، فراموش
کنی. ۱۵ که تو را در بیابان بزرگ وخوفناک که در آن مارهای آتشین و
عقربها و زمین تشنه بی‌آب بود، رهبری نمود، که برای تو آب ازسنگ خارا
بیرون آورد. ۱۶ که تو را در بیابان من راخورانید که پدرانت آن را ندانسته
بودند، تا تو راذلیل سازد و تو را بیازماید و بر تو در آخرت احسان نماید.
۱۷ مبادا در دل خود بگویی که قوت من و توانایی دست من، این توانگری
را ازبرایم پیدا کرده است. ۱۸ بلکه یهوه خدای خود رابیاد آور، زیرا اوست
که به تو قوت می‌دهد تاتوانگری پیدا نمایی، تا عهد خود را که برای
پدرانت قسم خورده بود، استوار بدارد، چنانکه امروز شده است. ۱۹ و اگر
یهوه خدای خود رافراموش کنی و پیروی خدایان دیگر نموده، آنهارا عبادت
و سجده نمایی، امروز برشما شهادت می‌دهم که البته هلاک خواهید شد.
۲۰ مثل قومهایی که خداوند پیش روی تو هلاک می‌سازد، شما همچنین
هلاک خواهید شد از این جهت که قول یهوه خدای خود را نشنیدید.

۹ ای اسرائیل بشنو. تو امروز از اردن عبورمی کنی، تا داخل شده،
قومهایی را که از تو عظیم تر و قوی تراند، و شهرهای بزرگ را که تا به
فلک حصاردار است، به تصرف آوری، ۲ یعنی قوم عظیم و بلند قد بنی

عناق را که می‌شناسی وشنیده‌ای که گفته‌اند کیست که یارای مقاومت
بابنی عناق داشته باشد. ۳ پس امروز بدان که یهوه، خدایت، اوست
که پیش روی تو مثل آتش سوزنده عبور می‌کند، و او ایشان را هلاک
خواهدکرد، و پیش روی تو ذلیل خواهد ساخت، پس ایشان را اخراج
نموده، بزودی هلاک خواهی نمود، چنانکه خداوند به تو گفته است. ۴
پس چون یهوه، خدایت، ایشان را از حضورتو اخراج نماید، در دل خود
فکر مکن و مگو که به‌سبب عدالت من، خداوند مرا به این زمین درآوردتا
آن را به تصرف آورم، بلکه به‌سبب شرارت این امتها، خداوند ایشان را از
حضور تو اخراج می‌نماید. ۵ نه به‌سبب عدالت خود و نه به‌سبب راستی
دل خویش داخل زمین ایشان برای تصرفش می‌شوی، بلکه به‌سبب شرارت
این امتها، یهوه، خدایت، ایشان را از حضور تو اخراج می‌نماید، و تا آنکه
کلامی را که خداوند برای پدرانت، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم
خورده بود، استوار نماید. ۶ پس بدان که یهوه، خدایت، این زمین نیکو
رابه‌سبب عدالت تو به تو نمی دهد تا در آن تصرف نمایی، زیرا که قومی
گردن کش هستی. ۷ پس بیادآور و فراموش مکن که چگونه خشم یهوه
خدای خود را در بیابان جنبش دادی و از روزی که از زمین مصر بیرون
آمدی تا به اینجا رسیدی به خداوند عاصی می‌شدید. ۸ و در حوریب
خشم خداوند را جنبش دادید، و خداوند بر شما غضبناک شد تا شما
راهلاک نماید. ۹ هنگامی که من به کوه برآمدم تالوحهای سنگ یعنی
لوحهای عهدی را که خداوند با شما بست، بگیرم، آنگاه چهل روز وچهل
شب در کوه ماندم؛ نه نان خوردم و نه آب نوشیدم. ۱۰ و خداوند دو لوح
سنگ مکتوب شده به انگشت خدا را به من داد و بر آنها موافق تمامی
سخنانی که خداوند در کوه از میان آتش در روزاجتماع به شما گفته
بود، نوشته شد. ۱۱ و واقع شدبعد از انقضای چهل روز و چهل شب
که خداوداین دو لوح سنگ یعنی لوحهای عهد را به من داد، ۱۲ و
خداوند مرا گفت: «برخاسته، از اینجا به زودی فرود شو زیرا قوم تو که از
مصر بیرون آوردی فاسد شده‌اند، و از طریقی که ایشان را امرفرمودم به
زودی انحراف ورزیده، بتی ریخته شده برای خود ساختند.» ۱۳ و خداوند
مراخطاب کرده، گفت: «این قوم را دیدم و اینک قوم گردن کش هستند.
۱۴ مرا واگذار تا ایشان را هلاک سازم و نام ایشان را از زیر آسمان محو
کنم و از توقومی قوی تر و کثیرتر از ایشان بوجود آورم.» ۱۵ پس برگشته، از
کوه فرود آمدم و کوه به آتش می‌سوخت و دو لوح عهد در دو دست من
بود. ۱۶ و نگاه کرده، دیدم که به یهوه خدای خودگناه ورزیده، گوساله‌ای
ریخته شده برای خودساخته و از طریقی که خداوند به شما امر فرموده بود،
به زودی برگشته بودید. ۱۷ پس دو لوح راگرفتم و آنها را از دو دست خود
انداخته، در نظرشما شکستم. ۱۸ و مثل دفعه اول، چهل روز وچهل شب
به حضور خداوند به روی درافتادم؛ نه نان خوردم و نه آب نوشیدم، به‌سبب
همه گناهان شما که کرده و کار ناشایسته که در نظر خداوندعمل نموده،
خشم او را به هیجان آوردید. ۱۹ زیرا که از غضب و حدت خشمی که
خداوندبر شما نموده بود تا شما را هلاک سازد، می‌ترسیدم، و خداوند آن
مرتبه نیز مرا اجابت نمود. ۲۰ و خداوند بر هارون بسیا غضبناک شده بود
تا او را هلاک سازد، و برای هارون نیز در آن وقت دعا کردم. ۲۱ و
اما گناه شما یعنی گوساله‌ای را که ساخته بودید، گرفتم و آن را به آتش
سوزانیدم و آن را خرد کرده، نیکو ساییدم تا مثل غبار نرم شد، و غبارش را
به نهری که از کوه جاری بود، پاشیدم. ۲۲ و در تبعیره و مسا و کبروت
هتاوه خشم خداوند را به هیجان آوردید. ۲۳ و وقتی که خداوند شما را از
قادش برنیع فرستاده، گفت: بروید و در زمینی که به شما داده‌ام تصرف
نمایید، از قول یهوه خدای خود عاصی شدید و به اوایمان نیاورده، آواز او را
نشنیدید. ۲۴ از روزی که شما را شناخته‌ام به خداوند عصیان ورزیده‌اید.
۲۵ پس به حضور خداوند به روی درافتادم درآن چهل روز و چهل شب که
افتاده بودم، از این جهت که خداوند گفته بود که شما را هلاک سازد.
۲۶ و نزد خداوند استدعا نموده، گفتم: «ای خداوند یهوه، قوم خود و
میراث خود را که به عظمت خود فدیه دادی و به‌دست قوی از مصربیرون
آوردی، هلاک مساز. ۲۷ بندگان خودابراهیم و اسحاق و یعقوب را بیاد
آور، و برسخت دلی این قوم و شرارت و گناه ایشان نظر منما. ۲۸ مبادا
اهل زمینی که ما را از آن بیرون آوردی، بگویند چونکه خداوند نتوانست
ایشان را به زمینی که به ایشان وعده داده بود درآورد، وچونکه ایشان را
دشمن می‌داشت، از این جهت ایشان را بیرون آورد تا در بیابان هلاک
سازد. ۲۹ لیکن ایشان قوم تو و میراث تو هستند که به قوت عظیم خود و
به بازوی افراشته خویش بیرون آوردی.»

۱۰ و در آن وقت خداوند به من گفت: «دولوح سنگ موافق اولیه
برای خودبتراش، و نزد من به کوه برآی، و تابوتی از چوب برای خود بساز.
۲ و بر این لوحها کلماتی را که برلوحهای اولین که شکستی بود، خواهم
نوشت، وآنها را در تابوت بگذار.» ۳ پس تابوتی از چوب سنط ساختم، و
دو لوح سنگ موافق اولین تراشیدم، و آن دو لوح را در دست داشته، به کوه
برآمدم. ۴ و بر آن دو لوح موافق کتابت اولین، آن ده کلمه را که خداوند
در کوه از میان آتش، درروز اجتماع به شما گفته بود نوشت، و خداوندآنها
را به من داد. ۵ پس برگشته، از کوه فرود آمدم، و لوحها را در تابوتی که
ساخته بودم گذاشتم، ودر آنجا هست، چنانکه خداوند مرا امر فرموده
بود. ۶ (و بنی‌اسرائیل از بیروت بنی یعقان به موسیره کوچ کردند، و در
آنجا هارون مرد و درآنجا دفن شد. و پسرش العازار در جایش به کهانت
پرداخت. ۷ و از آنجا به جدجوده کوچ کردند، و از جدجوده به یطبات
که زمین نهرهای آب است. ۸ در آنوقت خداوند سبط لاوی را جداکرد، تا
تابوت عهد خداوند را بردارند، و به حضور خداوند ایستاده، او را خدمت
نمایند، و به نام او برکت دهند، چنانکه تا امروز است. ۹ بنابراین لاوی را
در میان برادرانش نصیب ومیراثی نیست؛ خداوند میراث وی است، چنانکه
یهوه خدایت به وی گفته بود). ۱۰ و من در کوه مثل روزهای اولین، چهل
روزو چهل شب توقف نمودم، و در آن دفعه نیزخداوند مرا اجابت نمود، و
خداوند نخواست تورا هلاک سازد. ۱۱ و خداوند مرا گفت: «برخیز وپیش
روی این قوم روانه شو تا به زمینی که برای پدران ایشان قسم خوردم که به
ایشان بدهم داخل شده، آن را به تصرف آورند.» ۱۲ پس الان‌ای اسرائیل،

یهوه خدایت از توچه می‌خواهد، جز اینکه از یهوه خدایت بترسی و در همه طریقهایش سلوک نمایی، و او رادوست بداری و یهوه خدای خود را به تمامی دل و به تمامی جان خود عبادت نمایی. ۱۳ و اوامرخداوند و فرایض او را که من امروز تو را برای خیریتت امر می‌فرمایم، نگاه داری. ۱۴ اینک فلک و فلک الافلاک از آن یهوه خدای توست، و زمین وهرآنچه در آن است. ۱۵ لیکن خداوند به پدران تورغبت داشته، ایشان را محبت می‌نمود، و بعد ازایشان ذریت ایشان، یعنی شما را از همه قومهابرگزید، چنانکه امروز شده است. ۱۶ پس غلفه دلهای خود را مختون سازید، و دیگر گردن کشی منمایید. ۱۷ زیرا که یهوه خدای شما خدای خدایان و رب‌الارباب، و خدای عظیم و جبار ومهیب است، که طرفداری ندارد و رشوه نمی گیرد. ۱۸ یتیمان و بیوه‌زنان را دادرسی می‌کند، و غریبان را دوست داشته، خوراک وپوشاک به ایشان می‌دهد. ۱۹ پس غریبان رادوست دارید، زیرا که در زمین مصر غریب بودید. ۲۰ از یهوه خدای خود بترس، و او را عبادت نما وبه او ملصق شو و به نام او قسم بخور. ۲۱ او فخرتوست و او خدای توست که برای تو این اعمال عظیم و مهیبی که چشمانت دیده بجا آورده است. ۲۲ پدران تو با هفتاد نفر به مصر فرود شدندو الان یهوه خدایت، تو را مثل ستارگان آسمان کثیر ساخته است.

۱۱ پس یهوه خدای خود را دوست بدار، وودیعت و فرایض و احکام و اوامر او رادر همه وقت نگاهدار. ۲ و امروز بدانید، زیرا که به پسران شما سخن نمی گویم که ندانسته‌اند، وتادیب یهوه خدای شما را ندیده‌اند، و نه عظمت و دست قوی و بازوی افراشته او را. ۳ و آیات واعمال او را که در میان مصر، به فرعون، پادشاه مصر، و به تمامی زمین او بظهور آورد. ۴ و آنچه راکه به لشکر مصریان، به اسبها و به ارابه های ایشان کرد، که چگونه آب بحر قلزم را برایشان جاری ساخت، وقتی که شما را تعاقب می‌نمودند، وچگونه خداوند، ایشان را تا به امروز هلاک ساخت. ۵ و آنچه را که برای شما در بیابان کرد تاشما به اینجا رسیدید. ۶ و آنچه را که به داتان و ابیرام پسران الیاب بن روبین کرد، که چگونه زمین دهان خود را گشوده، ایشان را و خاندان وخیمه های ایشان را، و هر ذی حیات را که همراه ایشان بود در میان تمامی اسرائیل بلعید. ۷ لیکن چشمان شما تمامی اعمال عظیمه خداوند را که کرده بود، دیدند. ۸ پس جمیع اوامری را که من امروز برای شماامر می‌فرمایم نگاه دارید، تا قوی شوید و داخل شده، زمینی را که برای گرفتن آن عبور می‌کنید، به تصرف آورید. ۹ و تا در آن زمینی که خداوندبرای پدران شما قسم خورد که آن را به ایشان وذریت ایشان بدهد، عمر دراز داشته باشید، زمینی که به شیر و شهد جاری است. ۱۰ زیرا زمینی که تو برای گرفتن آن داخل می‌شوی، مثل زمین مصرکه از آن بیرون آمدی نیست، که در آن تخم خودرا می‌کاشتی و آن را مثل باغ بقول به پای خودسیراب می‌کردی. ۱۱ لیکن زمینی که شما برای گرفتنش به آن عبور می‌کنید، زمین کوهها ودره هاست که از بارش آسمان آب می‌نوشد، ۱۲ زمینی است که یهوه خدایت برآن التفات داردو چشمان یهوه خدایت از اول سال تا آخر سال پیوسته بر آن است. ۱۳ و چنین خواهد شد که اگر اوامری را که من امروز برای شما امر می‌فرمایم، بشنوید، و یهوه خدای خود را دوست بدارید، و او را به تمامی دل و به تمامی جان خود عبادت نمایید، ۱۴ آنگاه باران زمین شما یعنی باران اولین و آخرین را درموسمش خواهم بخشید، تا غله و شیره و روغن خود را جمع نمایی. ۱۵ و در صحرای تو برای بهایمت علف خواهم داد تا بخوری و سیر شوی. ۱۶ باحذر باشید مبادا دل شما فریفته شود وبرگشته، خدایان دیگر را عبادت و سجده نمایید. ۱۷ و خشم خداوند برشما افروخته شود، تاآسمان را مسدود سازد، و باران نبارد، و زمین محصول خود را ندهد و شما از زمین نیکویی که خداوند به شما می‌دهد، بزودی هلاک شوید. ۱۸ پس این سخنان مرا در دل و جان خود جادهید، و آنها را بر دستهای خود برای علامت ببندید، و در میان چشمان شما عصابه باشد. ۱۹ وآنها را به پسران خود تعلیم دهید، و حین نشستنت در خانه خود، و رفتنت به راه، و وقت خوابیدن و برخاستنت از آنها گفتگو نمایید. ۲۰ وآنها را بر باهوهای در خانه خود و بر دروازه های خود بنویسید. ۲۱ تا ایام شما و ایام پسران شما برزمینی که خداوند برای پدران شما قسم خورد که به ایشان بدهد، کثیر شود، مثل ایام افلاک بر بالای زمین. ۲۲ زیرا اگر تمامی این اوامر را که من به جهت عمل نمودن به شما امر می‌فرمایم، نیکو نگاه دارید، تا یهوه خدای خود را دوست دارید، و درتمامی طریقهای او رفتار نموده، به او ملصق شوید، ۲۳ آنگاه خداوند جمیع این امتها را ازحضور شما اخراج خواهد نمود، و شما امتهای بزرگتر و قویتر از خود را تسخیر خواهید نمود. ۲۴ هرجایی که کف پای شما برآن گذارده شود، ازآن شما خواهد بود، از بیابان و لبنان و از نهر، یعنی نهر فرات تا دریای غربی، حدود شماخواهد بود. ۲۵ و هیچکس یارای مقاومت با شمانخواهد داشت، زیرا یهوه خدای شما ترس و خوف شما را بر تمامی زمین که به آن قدم می‌زنیدمستولی خواهد ساخت، چنانکه به شما گفته است. ۲۶ اینک من امروز برکت و لعنت پیش شمامی گذارم. ۲۷ اما برکت، اگر اوامر یهوه خدای خود را که من امروز به شما امر می‌فرمایم، اطاعت نمایید. ۲۸ و اما لعنت، اگر اوامر یهوه خدای خودرا اطاعت ننموده، از طریقی که من امروز به شماامر می‌فرمایم برگردید، و خدایان غیر را که نشناخته‌اید، پیروی نمایید. ۲۹ و واقع خواهد شدکه چون یهوه، خدایت، تو را به زمینی که به جهت گرفتنش به آن می‌روی داخل سازد، آنگاه برکت را بر کوه جرزیم و لعنت را بر کوه ایبال خواهی گذاشت. ۳۰ آیا آنها به آنطرف اردن نیستند پشت راه غروب آفتاب، در زمین کنعانیانی که در عربه ساکنند مقابل جلجال نزد بلوطهای موره. ۳۱ زیرا که شما از اردن عبور می‌کنید تا داخل شده، زمینی را که یهوه خدایت به تو می‌بخشد به تصرف آورید، و آن را خواهید گرفت و در آن ساکن خواهید شد. ۳۲ پس متوجه باشید تا جمیع این فرایض و احکامی را که من امروز پیش شمامی گذارم، به عمل آورید.

۱۲ اینهاست فرایض و احکامی که شما درتمامی روزهایی که بر زمین زنده خواهید ماند، می‌باید متوجه شده، به عمل آرید، در زمینی که یهوه خدای پدرانت به تو داده است، تا در آن تصرف نمایی. ۲ جمیع اماکن

امتهایی را که در آنها خدایان خود را عبادت می‌کنند و شما آنها را اخراج می‌نمایید خراب نمایید، خواه بر کوههای بلندخواه بر تلها و خواه زیر هر درخت سبز. ۳ مذبحهای ایشان را بشکنید و ستونهای ایشان راخرد کنید، و اشیره های ایشان را به آتش بسوزانید، و بتهای تراشیده شده خدایان ایشان راقطع نمایید، و نامهای ایشان را از آنجا محوسازید. ۴ با یهوه خدای خود چنین عمل منمایید. ۵ بلکه به مکانی که یهوه خدای شما از جمیع اسباط شما برگزیند تا نام خود را در آنجا بگذارد، یعنی مسکن او را بطلبید و به آنجا بروید. ۶ و به آنجا قربانی های سوختنی و ذبایح و عشرهای خود، و هدایای افراشتنی دستهای خویش، ونذرها و نوافل خود و نخست زاده های رمه و گله خویش را ببرید. ۷ و در آنجا بحضور یهوه خدای خود بخورید، و شما و اهل خانه شما در هر شغل دست خود که یهوه خدای شما، شما را در آن برکت دهد، شادی نمایید. ۸ موافق هرآنچه ما امروز در اینجا می‌کنیم، یعنی آنچه در نظر هرکس پسند آید، نکنید. ۹ زیرا که هنوز به آرامگاه و نصیبی که یهوه خدای شما، به شما می‌دهد داخل نشده‌اید. ۱۰ اما چون از اردن عبور کرده، در زمینی که یهوه، خدای شما، برای شما تقسیم می‌کند، ساکن شوید، و اوشما را از جمیع دشمنان شما از هرطرف آرامی دهد تا در امنیت سکونت نمایید. ۱۱ آنگاه به مکانی که یهوه خدای شما برگزیند تا نام خود رادر آن ساکن سازد، به آنجا هرچه را که من به شماامر فرمایم بیاورید، از قربانی های سوختنی وذبایح و عشرهای خود، و هدایای افراشتنی دستهای خویش، و همه نذرهای بهترین خود که برای خداوند نذر نمایید. ۱۲ و به حضور یهوه خدای خود شادی نمایید، شما با پسران ودختران و غلامان و کنیزان خود، و لاویانی که درون دروازه های شما باشند، چونکه ایشان را باشما حصه‌ای و نصیبی نیست. ۱۳ با حذر باش که در هر جایی که می‌بینی قربانی های سوختنی خود را نگذرانی، ۱۴ بلکه درمکانی که خداوند در یکی از اسباط تو برگزیند درآنجا قربانی های سوختنی خود را بگذرانی، و درآنجا هرچه من به تو امر فرمایم، به عمل آوری. ۱۵ لیکن گوشت را برحسب تمامی آرزوی دلت، موافق برکتی که یهوه خدایت به تو دهد، درهمه دروازه هایت ذبح کرده، بخور؛ اشخاص نجس و طاهر از آن بخورند چنانکه از غزال و آهومی خورند. ۱۶ ولی خون را نخور؛ آن را مثل آب بر زمین بریز. ۱۷ عشر غله و شیره و روغن ونخست زاده رمه و گله خود را در دروازه های خودمخور، و نه هیچ‌یک از نذرهای خود را که نذرمی کنی و از نوافل خود و هدایای افراشتنی دست خود را. ۱۸ بلکه آنها را به حضور یهوه خدایت درمکانی که یهوه خدایت برگزیند، بخور، تو وپسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و لاویانی که درون دروازه های تو باشند، و به هرچه دست خود را برآن بگذاری به حضور یهوه خدایت شادی نما. ۱۹ با حذر باش که لاویان را در تمامی روزهایی که در زمین خود باشی، ترک ننمایی. ۲۰ چون یهوه، خدایت، حدود تو را بطوری که تو را وعده داده است، وسیع گرداند، و بگویی که گوشت خواهم خورد، زیرا که دل تو به گوشت خوردن مایل است، پس موافق همه آرزوی دلت گوشت را بخور. ۲۱ و اگر مکانی که یهوه، خدایت، برگزیند تا اسم خود را در آن بگذارد ازتو دور باشد، آنگاه از رمه و گله خود که خداوندبه تو دهد ذبح کن، چنانکه به تو امر فرموده‌ام و ازهرچه دلت بخواهد در دروازه هایت بخور. ۲۲ چنانکه غزال و آهو خورده شود، آنها را چنین بخور؛ شخص نجس و شخص طاهر از آن برابربخورند. ۲۳ لیکن هوشیار باش که خون را نخوری زیرا خون جان است و جان را با گوشت نخوری. ۲۴ آن را مخور، بلکه مثل آب برزمینش بریز. ۲۵ آن را مخور تا برای تو و بعد از تو برای پسرانت نیکو باشد هنگامی که آنچه در نظرخداوند راست است، بجا آوری. ۲۶ لیکن موقوفات خود را که داری و نذرهای خود رابرداشته، به مکانی که خداوند برگزیند، برو. ۲۷ وگوشت و خون قربانی های سوختنی خود را برمذبح یهوه خدایت بگذران و خون ذبایح توبرمذبح یهوه خدایت ریخته شود و گوشت رابخور. ۲۸ متوجه باش که همه این سخنانی را که من به تو امر می‌فرمایم بشنوی تا برای تو و بعد از توبرای پسرانت هنگامی که آنچه در نظر یهوه، خدایت، نیکو و راست است بجا آوری تا به ابدنیکو باشد. ۲۹ وقتی که یهوه، خدایت، امتهایی را که به جهت گرفتن آنها به آنجا می‌روی، از حضور تومنقطع سازد، و ایشان را اخراج نموده، در زمین ایشان ساکن شوی. ۳۰ آنگاه باحذر باش، مبادا بعداز آنکه از حضور تو هلاک شده باشند به دام گرفته شده، ایشان را پیروی نمایی و درباره خدایان ایشان دریافت کرده، بگویی که این امتها خدایان خود را چگونه عبادت کردند تا من نیز چنین کنم. ۳۱ با یهوه، خدای خود، چنین عمل منما، زیراهرچه را که نزد خداوند مکروه است و از آن نفرت دارد، ایشان برای خدایان خود می‌کردند، حتی اینکه پسران و دختران خود را نیز برای خدایان خود به آتش می‌سوزانیدند. ۳۲ هرآنچه من به شما امر می‌فرمایم متوجه شوید، تا آن را به عمل آورید، چیزی برآن میفزایید و چیزی از آن کم نکنید.

۱۳ اگر در میان تو نبی‌ای یا بیننده خواب ازمیان شما برخیزد، و آیت یا معجزه‌ای برای شما ظاهر سازد، ۲ و آن آیت یا معجزه واقع شود که از آن تو را خبر داده، گفت خدایان غیر راکه نمی شناسی پیروی نماییم، و آنها را عبادت کنیم، ۳ سخنان آن نبی یا بیننده خواب را مشنو، زیرا که یهوه، خدای شما، شما را امتحان می‌کند، تا بداند که آیا یهوه، خدای خود را به تمامی دل وبه تمامی جان خود محبت می‌نمایید؟ ۴ یهوه خدای خود را پیروی نمایید و از او بترسید، واوامر او را نگاه دارید، و قول او را بشنوید و او راعبادت نموده، به او ملحق شوید. ۵ و آن نبی یابیننده خواب کشته شود، زیرا که سخنان فتنه انگیز بر یهوه خدای شما که شما را از زمین مصر بیرون آورد، و تو را از خانه بندگی فدیه داد، گفته است تا تو را از طریقی که یهوه خدایت به توامر فرمود تا با آن سلوک نمایی، منحرف سازد، پس به این طور بدی را از میان خود دور خواهی کرد. ۶ و اگر برادرت که پسر مادرت باشد یا پسر یادختر تو یا زن هم آغوش تو یا رفیقت که مثل جان تو باشد، تو را در خفا اغوا کند، و گوید که برویم وخدایان غیر را که تو و پدران تو نشناختید عبادت نماییم، ۷ از خدایان امتهایی که به اطراف شمامی باشند، خواه به تو نزدیک و خواه از تو دورباشند، از اقصای زمین تا اقصای دیگر آن، ۸ او راقبول مکن و او را گوش مده، و

چشم تو بر وی رحم نکند و بر او شفقت منما و او را پنهان مکن. ۹ البته او را به قتل رسان، دست تو اول به قتل اودراز شود و بعد دست تمامی قوم. ۱۰ و او را به سنگ سنگسار نما تا بمیرد، چونکه می‌خواست تو را از یهوه، خدایت، که تو را از زمین مصر ازخانه بندگی بیرون آورد، منحرف سازد. ۱۱ وجمیع اسرائیلیان چون بشنوند، خواهند ترسید وبار دیگر چنین امر زشت را در میان شما مرتکب نخواهند شد. ۱۲ اگر درباره یکی از شهرهایی که یهوه خدایت به تو به جهت سکونت می‌دهد خبر یابی، ۱۳ که بعضی پسران بلیعال از میان تو بیرون رفته، ساکنان شهر خود را منحرف ساخته، گفته اندبرویم و خدایان غیر را که نشناخته‌اید، عبادت نماییم، ۱۴ آنگاه تفحص و تجسس نموده، نیکواستفسار نما. و اینک اگر این امر، صحیح و یقین باشد که این رجاست در میان تو معمول شده است، ۱۵ البته ساکنان آن شهر را به دم شمشیربکش و آن را با هرچه در آن است و بهایمش را به دم شمشیر هلاک نما. ۱۶ و همه غنیمت آن را در میان کوچه‌اش جمع کن و شهر را با تمامی غنیمتش برای یهوه خدایت به آتش بالکل بسوزان، و آن تا به ابد تلی خواهد بود و بار دیگربنا نخواهد شد. ۱۷ و از چیزهای حرام شده چیزی به‌دستت نچسبد تا خداوند از شدت خشم خود برگشته، برتو رحمت و رافت بنماید، و تو را بیفزاید بطوری که برای پدرانت قسم خورده بود. ۱۸ هنگامی که قول یهوه خدای خودرا شنیده، و همه اوامرش را که من امروز به تو امرمی فرمایم نگاه داشته، آنچه در نظر یهوه خدایت راست است، بعمل آورده باشی.

۱۴ شما پسران یهوه خدای خود هستید، پس برای مردگان، خویشتن را مجروح منمایید، و مابین چشمان خود را متراشید. ۲ زیراتو برای یهوه، خدایت، قوم مقدس هستی، وخداوند تو را برای خود برگزیده است تا از جمیع امتهایی که برروی زمین‌اند به جهت او قوم خاص باشی. ۳ هیچ‌چیز مکروه مخور. ۴ این است حیواناتی که بخورید: گاو و گوسفند و بز، ۵ و آهو و غزال وگور و بزکوهی و ریم و گاو دشتی و مهات. ۶ و هرحیوان شکافته سم که سم را به دو حصه شکافته دارد و نشخوار کند، آن را از بهایم بخورید. ۷ لیکن از نشخوارکنندگان و شکافتگان سم اینهارا مخورید: یعنی شتر و خرگوش و ونک، زیرا که نشخوار می‌کنند اما شکافته سم نیستند. اینهابرای شما نجس‌اند. ۸ و خوک زیرا شکافته سم است، لیکن نشخوار نمی کند، این برای شما نجس است. از گوشت آنها مخورید و لاش آنها را لمس مکنید. ۹ از همه آنچه در آب است اینها را بخورید: هرچه پر و فلس دارد، آنها را بخورید. ۱۰ و هرچه پر و فلس ندارد مخورید، برای شما نجس است. ۱۱ از همه مرغان طاهر بخورید. ۱۲ و این است آنهایی که نخورید: عقاب و استخوان خوار و نسربحر، ۱۳ و لاشخوار و شاهین و کرکس به اجناس آن؛ ۱۴ و هر غراب به اجناس آن؛ ۱۵ و شترمرغ وجغد و مرغ دریایی و باز، به اجناس آن؛ ۱۶ و بوم و بوتیمار و قاز؛ ۱۷ و قائت و رخم و غواص؛ ۱۸ ولقلق و کلنک، به اجناس آن؛ و هدهد و شبپره. ۱۹ و همه حشرات بالدار برای شما نجس‌اند؛ خورده نشوند. ۲۰ اما از همه مرغان طاهربخورید. ۲۱ هیچ میته مخورید؛ به غریبی که درون دروازه های تو باشد بده تا بخورد، یا به اجنبی بفروش، زیرا که تو برای یهوه، خدایت، قوم مقدس هستی و بزغاله را در شیر مادرش مپز. ۲۲ عشر تمامی محصولات مزرعه خود را که سال به سال از زمین برآید، البته بده. ۲۳ و به حضور یهوه خدایت در مکانی که برگزیند تا نام خود را در آنجا ساکن سازد، عشر غله و شیره وروغن خود را و نخست زادگان رمه و گله خویش را بخور، تا بیاموزی که از یهوه خدایت همه اوقات بترسی. ۲۴ و اگر راه از برایت دور باشد که آن را نمی توانی برد، و آن مکانی که یهوه، خدایت، خواهد برگزید تا نام خود را در آن بگذارد، وقتی که یهوه، خدایت، تو را برکت دهد، از تو دور باشد. ۲۵ پس آن را به نقره بفروش و نقره را بدست خود گرفته، به مکانی که یهوه خدایت برگزیند، برو. ۲۶ و نقره را برای هرچه دلت می‌خواهد از گاو و گوسفند و شراب و مسکرات و هرچه دلت از تو بطلبد، بده، و در آنجا بحضوریهوه، خدایت، بخور و خودت با خاندانت شادی نما. ۲۷ و لاوی‌ای را که اندرون دروازه هایت باشد، ترک منما چونکه او را با تو حصه و نصیبی نیست. ۲۸ و در آخر هر سه سال تمام عشر محصول خود را در همان سال بیرون آورده، در اندرون دروازه هایت ذخیره نما. ۲۹ و لاوی چونکه با توحصه و نصیبی ندارد و غریب و یتیم و بیوه‌زنی که درون دروازه هایت باشند، بیایند و بخورند و سیرشوند، تا یهوه، خدایت، تو را در همه اعمال دستت که می‌کنی، برکت دهد.

۱۵ و در آخر هر هفت سال، انفکاک نمایی. ۲ و قانون انفکاک این باشد، هرطلبکاری قرضی را که به همسایه خود داده باشدمنفک سازد، و از همسایه و برادر خود مطالبه نکند، چونکه انفکاک خداوند اعلان شده است. ۳ از غریب مطالبه توانی کرد، اما هرآنچه از مال تو نزد برادرت باشد، دست تو آن را منفک سازد. ۴ تا نزد تو هیچ فقیر نباشد، زیرا که خداوند تو رادر زمینی که یهوه، خدایت، برای نصیب و ملک به تو می‌دهد، البته برکت خواهد داد، ۵ اگر قول یهوه، خدایت، را به دقت بشنوی تا متوجه شده، جمیع این اوامر را که من امروز به تو امر می‌فرمایم بجا آوری. ۶ زیرا که یهوه، خدایت، تو را چنانکه گفته است برکت خواهد داد، و به امتهای بسیارقرض خواهی داد، لیکن تو مدیون نخواهی شد، وبر امتهای بسیار تسلط خواهی نمود، و ایشان برتو مسلط نخواهند شد. ۷ اگر نزد تو در یکی از دروازه هایت، در زمینی که یهوه، خدایت، به تو می‌بخشد، یکی ازبرادرانت فقیر باشد، دل خود را سخت مساز، ودستت را بر برادر فقیر خود مبند. ۸ بلکه البته دست خود را بر او گشاده دار، و به قدر کفایت، موافق احتیاج او به او قرض بده. ۹ و باحذر باش مبادا در دل تو فکر زشت باشد، و بگویی سال هفتم یعنی سال انفکاک نزدیک است، و چشم توبر برادر فقیر خود بد شده، چیزی به او ندهی و اواز تو نزد خداوند فریاد برآورده، برایت گناه باشد. ۱۰ البته به او بدهی و دلت از دادنش آزرده نشود، زیرا که به عوض این کار یهوه، خدایت، تو را درتمامی کارهایت و هرچه دست خود را بر آن درازمی کنی، برکت خواهد داد. ۱۱ چونکه فقیر اززمینت معدوم نخواهد شد، بنابراین من تو را امرفرموده،

می‌گویم البته دست خود را برای برادرمسکین و فقیر خود که در زمین تو باشند، گشاده دار. ۱۲ اگر مرد یا زن عبرانی از برادرانت به توفروخته شود، و او تو را شش سال خدمت نماید، پس در سال هفتم او را از نزد خود آزاد کرده، رها کن. ۱۳ و چون او را از نزد خود آزاد کرده، رهامی کنی، او را تهی‌دست روانه مساز. ۱۴ او را ازگله و خرمن و چرخشت خود البته زاد بده، به اندازه‌ای که یهوه، خدایت، تو را برکت داده باشدبه او بده. ۱۵ و بیادآور که تو در زمین مصر غلام بودی و یهوه، خدایت، تو را فدیه داد، بنابراین من امروز این را به تو امر می‌فرمایم، ۱۶ و اگر به توگوید از نزد تو بیرون نمی روم چونکه تو را وخاندان تو را دوست دارد و او را نزد تو خوش گذشته باشد، ۱۷ آنگاه درفشی گرفته، گوشش را باآن به دربدوز تا تو را غلام ابدی باشد، و با کنیزخود نیز چنین عمل نما. ۱۸ و چون او را از نزد خود آزاد کرده، رهامی کنی، بنظرت بد نیاید، زیرا که دو برابر اجرت اجیر، تو را شش سال خدمت کرده است. و یهوه خدایت در هرچه می‌کنی تو را برکت خواهد داد. ۱۹ همه نخست زادگان نرینه را که از رمه و گله تو زاییده شوند برای یهوه، خدای خود، تقدیس نما، و با نخست زاده گاو خود کار مکن ونخست زاده گوسفند خود را پشم مبر. ۲۰ آنها رابه حضور یهوه خدای خود در مکانی که خداوندبرگزیند، تو و اهل خانه ات سال به سال بخورید. ۲۱ لیکن اگر عیبی داشته باشد، مثلا لنگ یا کور یاهر عیب دیگر، آن را برای یهوه خدایت ذبح مکن. ۲۲ آن را در اندرون دروازه هایت بخور، شخص نجس و شخص طاهر، آن را برابر مثل غزال و آهوبخورند. ۲۳ اما خونش را مخور. آن را مثل آب بر زمین بریز.

۱۶ ماه ابیب را نگاهدار و فصح را به جهت یهوه، خدایت، بجا آور، زیرا که در ماه ابیب یهوه، خدایت، تو را از مصر در شب بیرون آورد. ۲ پس فصح را از رمه و گله برای یهوه، خدایت، ذبح کن، در مکانی که خداوند برگزیند، تا نام خود را در آن ساکن سازد. ۳ با آن، خمیرمایه مخور، هفت روز نان فطیر یعنی نان مشقت را باآن بخور، زیرا که به تعجیل از زمین مصر بیرون آمدی، تا روز خروج خود را از زمین مصر درتمامی روزهای عمرت بیاد آوری. ۴ پس هفت روز هیچ خمیرمایه در تمامی حدودت دیده نشود، و از گوشتی که در شام روز اول، ذبح می‌کنی چیزی تا صبح باقی نماند. ۵ فصح را درهر یکی از دروازه هایت که یهوه خدایت به تومی دهد، ذبح نتوانی کرد. ۶ بلکه در مکانی که یهوه، خدایت، برگزیند تا نام خود را در آن ساکن سازد، در آنجا فصح را در شام، وقت غروب آفتاب، هنگام بیرون آمدنت از مصر ذبح کن. ۷ وآن را در مکانی که یهوه، خدایت، برگزیند بپز وبخور و بامدادان برخاسته، به خیمه هایت برو. ۸ شش روز نان فطیر بخور، و در روز هفتم، جشن مقدس برای یهوه خدایت باشد، در آن هیچ کارمکن. ۹ هفت هفته برای خود بشمار. از ابتدای نهادن داس در زرع خود، شمردن هفت هفته را شروع کن. ۱۰ و عید هفته‌ها را با هدیه نوافل دست خودنگاهدار و آن را به اندازه برکتی که یهوه خدایت به تو دهد، بده. ۱۱ و به حضور یهوه، خدایت، شادی نما تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت ولاوی که درون دروازه هایت باشد و غریب و یتیم و بیوه‌زنی که در میان تو باشند، در مکانی که یهوه خدایت برگزیند تا نام خود را در آن ساکن گرداند. ۱۲ و بیاد آور که در مصر غلام بودی، پس متوجه شده، این فرایض را بجا آور. ۱۳ عید خیمه‌ها را بعد از جمع کردن حاصل ازخرمن، و چرخشت خود هفت روز نگاهدار. ۱۴ ودر عید خود شادی نما، تو و پسرت و دخترت وغلامت و کنیزت و لاوی و غریب و یتیم وبیوه‌زنی که درون دروازه هایت باشند. ۱۵ هفت روز در مکانی که خداوند برگزیند، برای یهوه خدایت عید نگاه دار، زیرا که یهوه خدایت تو رادر همه محصولت و در تمامی اعمال دستت برکت خواهد داد، و بسیار شادمان خواهی بود. ۱۶ سه مرتبه در سال جمیع ذکورانت به حضوریهوه خدایت در مکانی که او برگزیند حاضرشوند، یعنی در عید فطیر و عید هفته‌ها و عیدخیمه‌ها و به حضور خداوند تهی‌دست حاضرنشوند. ۱۷ هر کس به قدر قوه خود به اندازه برکتی که یهوه، خدایت، به تو عطا فرماید، بدهد. ۱۸ داوران و سروران در جمیع دروازه هایی که یهوه، خدایت، به تو می‌دهد برحسب اسباط خود برایت تعیین نما، تا قوم را به حکم عدل، داوری نمایند. ۱۹ داوری را منحرف مساز و طرفداری منما و رشوه مگیر، زیرا که رشوه چشمان حکمارا کور می‌سازد و سخنان عادلان را کج می‌نماید. ۲۰ انصاف کامل را پیروی نما تا زنده مانی وزمینی را که یهوه خدایت به تو می‌دهد، مالک شوی. ۲۱ اشیره‌ای از هیچ نوع درخت نزد مذبح یهوه، خدایت، که برای خود خواهی ساخت غرس منما. ۲۲ و ستونی برای خود نصب مکن زیرا یهوه خدایت آن را مکروه می‌دارد.

۱۷ گاو یا گوسفندی که در آن عیب یا هیچ چیز بد باشد، برای یهوه خدای خودذبح منما، چونکه آن، نزد یهوه خدایت مکروه است. ۲ اگر در میان تو، در یکی از دروازه هایت که یهوه خدایت به تو می‌دهد، مرد یا زنی پیدا شودکه در نظر یهوه، خدایت، کار ناشایسته نموده، ازعهد او تجاوز کند، ۳ و رفته خدایان غیر را عبادت کرده، سجده نماید، خواه آفتاب یا ماه یا هر یک از جنود آسمان که من امر نفرموده‌ام، ۴ و از آن اطلاع یافته، بشنوی، پس نیکو تفحص کن. واینک اگر راست و یقین باشد که این رجاست دراسرائیل واقع شده است، ۵ آنگاه آن مرد یا زن راکه این کار بد را در دروازه هایت کرده است، بیرون آور، و آن مرد یا زن را با سنگها سنگسار کن تابمیرند. ۶ از گواهی دو یا سه شاهد، آن شخصی که مستوجب مرگ است کشته شود؛ از گواهی یک نفر کشته نشود. ۷ اولا دست شاهدان به جهت کشتنش بر او افراشته شود، و بعد از آن، دست تمامی قوم، پس بدی را از میان خود دورکرده‌ای. ۸ اگر در میان تو امری که حکم بر آن مشکل شود به ظهور آید، در میان خون و خون، و درمیان دعوی و دعوی، و در میان ضرب و ضرب، از مرافعه هایی که در دروازه هایت واقع شود، آنگاه برخاسته، به مکانی که یهوه، خدایت، برگزیند، برو. ۹ و نزد لاویان کهنه و نزد داوری که در آن روزها باشد رفته، مسالت نما و ایشان تو رااز فتوای قضا مخبر خواهند ساخت. ۱۰ وبرحسب فتوایی که ایشان از مکانی که خداوندبرگزیند، برای تو بیان می‌کنند، عمل

نما. وهوشیار باش تا موافق هرآنچه به تو تعلیم دهند، عمل نمایی. ۱۱ موافق مضمون شریعتی که به توتعلیم دهند، و مطابق حکمی که به تو گویند، عمل نما، و از فتوایی که برای تو بیان می‌کنند به طرف راست یا چپ تجاوز مکن. ۱۲ و شخصی که از روی تکبر رفتار نماید، و کاهنی را که به حضوریهوه، خدایت، به جهت خدمت در آنجامی ایستد یا داور را گوش نگیرد، آن شخص کشته شود. پس بدی را از میان اسرائیل دور کرده‌ای. ۱۳ و تمامی قوم چون این را بشنوند، خواهندترسید و بار دیگر از روی تکبر رفتار نخواهندنمود. ۱۴ چون به زمینی که یهوه، خدایت، به تومی دهد، داخل شوی و در آن تصرف نموده، ساکن شوی و بگویی مثل جمیع امتهایی که به اطراف منند پادشاهی بر خود نصب نمایم، ۱۵ البته پادشاهی را که یهوه خدایت برگزیند برخود نصب نما. یکی از برادرانت را بر خود پادشاه بساز، و مرد بیگانه‌ای را که از برادرانت نباشد، نمی توانی بر خود مسلط نمایی. ۱۶ لکن او برای خود اسبهای بسیار نگیرد، و قوم را به مصر پس نفرستد، تا اسبهای بسیار برای خود بگیرد، چونکه خداوند به شما گفته است بار دیگر به آن راه برنگردید. ۱۷ و برای خود زنان بسیار نگیرد، مبادا دلش منحرف شود، و نقره و طلا برای خودبسیار زیاده نیندوزد. ۱۸ و چون بر تخت مملکت خود بنشیند، نسخه این شریعت را از آنچه از آن، نزد لاویان کهنه است برای خود در طوماری بنویسد. ۱۹ و آن نزد او باشد و همه روزهای عمرش آن را بخواند، تا بیاموزد که از یهوه خدای خود بترسد، و همه کلمات این شریعت و این فرایض را نگاه داشته، به عمل آورد. ۲۰ مبادا دل او بر برادرانش افراشته شود، و از این اوامر به طرف چپ یا راست منحرف شود، تا آنکه او وپسرانش در مملکت او در میان اسرائیل روزهای طویل داشته باشند.

۱۸ لاویان کهنه و تمامی سبط لاوی راحصه و نصیبی با اسرائیل نباشد. ۲ پس ایشان در میان برادران خود نصیب نخواهندداشت. خداوند نصیب ایشان است، چنانکه به ایشان گفته است. ۳ و حق کاهنان از قوم، یعنی از آنانی که قربانی، خواه از گاو و خواه از گوسفندمی گذرانند، این است که دوش و دو بنا گوش وشکنبه را به کاهن بدهند. ۴ و نوبر غله و شیره وروغن خود و اول چین پشم گوسفند خود را به اوبده، ۵ زیرا که یهوه، خدایت، او را از همه اسباطت برگزیده است، تا او و پسرانش همیشه بایستند و به نام خداوند خدمت نمایند. ۶ و اگر احدی از لاویان از یکی ازدروازه هایت از هر جایی در اسرائیل که در آنجاساکن باشد آمده، به تمامی آرزوی دل خود به مکانی که خداوند برگزیند، برسد، ۷ پس به نام یهوه خدای خود، مثل سایر برادرانش از لاویانی که در آنجا به حضور خداوند می‌ایستند، خدمت نماید. ۸ حصه های برابر بخورند، سوای آنچه ازارثیت خود بفروشد. ۹ چون به زمینی که یهوه، خدایت، به تومی دهد داخل شوی، یاد مگیر که موافق رجاسات آن امتها عمل نمایی. ۱۰ و در میان تو کسی یافت نشود که پسر یا دختر خود را از آتش بگذرانند، ونه فالگیر و نه غیب گو و نه افسونگر و نه جادوگر، ۱۱ و نه ساحر و نه سوال کننده از اجنه و نه رمال ونه کسی‌که از مردگان مشورت می‌کند. ۱۲ زیرا هرکه این کارها را کند، نزد خداوند مکروه است وبه‌سبب این رجاسات، یهوه، خدایت، آنها را ازحضور تو اخراج می‌کند. ۱۳ نزد یهوه، خدایت، کامل باش. ۱۴ زیرا این امتهایی که تو آنها را بیرون می‌کنی به غیب گویان و فالگیران گوش می‌گیرند، و اما یهوه، خدایت، تو را نمی گذارد که چنین بکنی. ۱۵ یهوه، خدایت، نبی‌ای را از میان تو ازبرادرانت، مثل من برای تو مبعوث خواهدگردانید، او را بشنوید. ۱۶ موافق هرآنچه درحوریب در روز اجتماع از یهوه خدای خودمسالت نموده، گفتی: «آواز یهوه خدای خود رادیگر نشنوم، و این آتش عظیم را دیگر نبینم، مبادابمیرم.» ۱۷ و خداوند به من گفت: «آنچه گفتندنیکو گفتند. ۱۸ نبی‌ای را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد، و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هرآنچه به اوامر فرمایم به ایشان خواهد گفت. ۱۹ و هر کسی‌که سخنان مرا که او به اسم من گوید نشنود، من ازاو مطالبه خواهم کرد. ۲۰ و اما نبی‌ای که جسارت نموده، به اسم من سخن گوید که به گفتنش امرنفرمودم، یا به اسم خدایان غیر سخن گوید، آن نبی البته کشته شود.» ۲۱ و اگر در دل خود گویی: «سخنی را که خداوند نگفته است، چگونه تشخیص نماییم.» ۲۲ هنگامی که نبی به اسم خداوند سخن گوید، اگر آن چیز واقع نشود و به انجام نرسد، این امری است که خداوند نگفته است، بلکه آن نبی آن را از روی تکبر گفته است. پس از او نترس.

۱۹ وقتی که خدایت این امتها را که یهوه، خدایت، زمین ایشان را به تو می‌دهدمنقطع سازد، و تو وارث ایشان شده، در شهرها وخانه های ایشان ساکن شوی، ۲ پس سه شهر رابرای خود در میان زمینی که یهوه، خدایت، به جهت ملکیت به تو می‌دهد، جدا کن. ۳ شاهراه رابرای خود درست کن، و حدود زمین خود را که یهوه خدایت برای تو تقسیم می‌کند، سه قسمت کن، تا هر قاتلی در آنجا فرار کند. ۴ و این است حکم قاتلی که به آنجا فرار کرده، زنده ماند، هرکه همسایه خود را نادانسته بکشد، و قبل از آن از او بغض نداشت. ۵ مثل کسی‌که باهمسایه خود برای بریدن درخت در جنگل برود، و دستش برای قطع نمودن درخت تبر را بلند کند، و آهن از دسته بیرون رفته، به همسایه‌اش بخوردتا بمیرد، پس به یکی از آن شهرها فرار کرده، زنده ماند. ۶ مبادا ولی خون وقتی که دلش گرم است قاتل را تعاقب کند، و به‌سبب مسافت راه به وی رسیده، او را بکشد، و او مستوجب موت نباشد، چونکه او را پیشتر بغض نداشت. ۷ از این جهت من تو را امر فرموده، گفتم برای خود سه شهر جداکن. ۸ و اگر یهوه، خدایت، حدود تو را به طوری که به پدرانت قسم خورده است وسیع گرداند، وتمامی زمین را به تو عطا فرماید، که به دادن آن به پدرانت وعده داده است، ۹ و اگر تمامی این اوامررا که من امروز به تو می‌فرمایم نگاه داشته، بجا آوری که یهوه خدای خود را دوست داشته، به طریقهای او دائم سلوک نمایی، آنگاه سه شهردیگر بر این سه برای خود مزید کن. ۱۰ تا خون بی‌گناه در زمینی که یهوه خدایت برای ملکیت به تو می‌دهد، ریخته نشود، و خون بر گردن تونباشد. ۱۱ لیکن اگر کسی همسایه خود را بغض داشته، در کمین او باشد و بر او برخاسته، او راضرب مهلک بزند که

بمیرد، و به یکی از این شهرها فرار کند، ۱۲ آنگاه مشایخ شهرش فرستاده، او را از آنجا بگیرند، و او را به‌دست ولی خون تسلیم کنند، تا کشته شود. ۱۳ چشم تو بر اوترحم نکند، تا خون بی‌گناهی را از اسرائیل دورکنی، و برای تو نیکو باشد. ۱۴ حد همسایه خود را که پیشینیان گذاشته‌اند، در ملک تو که به‌دست تو خواهد آمد، در زمینی که یهوه خدایت برای تصرفش به تومی دهد، منتقل مساز. ۱۵ یک شاهد بر کسی برنخیزد، به هر تقصیر وهر گناه از جمیع گناهانی که کرده باشد، به گواهی دو شاهد یا به گواهی سه شاهد هر امری ثابت شود. ۱۶ اگر شاهد کاذبی بر کسی برخاسته، به معصیتش شهادت دهد، ۱۷ آنگاه هر دو شخصی که منازعه در میان ایشان است، به حضور خداوندو به حضور کاهنان و داورانی که در آن زمان باشند، حاضر شوند. ۱۸ و داوران، نیکو تفحص نمایند، و اینک اگر شاهد، شاهد کاذب است و بربرادر خود شهادت دروغ داده باشد، ۱۹ پس به طوری که او خواست با برادر خود عمل نماید با او همان طور رفتار نمایند، تا بدی را از میان خوددور نمایی. ۲۰ و چون بقیه مردمان بشنوند، خواهند ترسید، و بعد از آن مثل این کار زشت درمیان شما نخواهند کرد. ۲۱ و چشم تو ترحم نکند، جان به عوض جان، و چشم به عوض چشم، و دندان به عوض دندان، و دست به عوض دست و پا به عوض پا.

۲۰ چون برای مقاتله با دشمن خود بیرون روی، و اسبها و ارابه‌ها و قومی را زیاده از خودبینی، از ایشان مترس زیرا یهوه خدایت که تو را از زمین مصر برآورده است، با توست. ۲ وچون به جنگ نزدیک شوید آنگاه کاهن پیش آمده، قوم را مخاطب سازد. ۳ و ایشان را گوید: «ای اسرائیل بشنوید شما امروز برای مقاتله بادشمنان خود پیش می‌روید، دل شما ضعیف نشود، و از ایشان ترسان و لرزان و هراسان مباشید. ۴ زیرا یهوه، خدای شما، با شما می‌رود، تا برای شما با دشمنان شما جنگ کرده شما رانجات دهد.» ۵ و سروران، قوم را خطاب کرده، گویند: «کیست که خانه نو بنا کرده، آن راتخصیص نکرده است؛ او روانه شده، به خانه خودبرگردد، مبادا در جنگ بمیرد و دیگری آن راتخصیص نماید. ۶ و کیست که تاکستانی غرس نموده، آن را حلال نکرده است؛ او روانه شده، به خانه خود برگردد، مبادا در جنگ بمیرد، ودیگری آن را حلال کند. ۷ و کیست که دختری نامزد کرده، به نکاح در نیاورده است، او روانه شده، به خانه خود برگردد، مبادا در جنگ بمیرد ودیگری او را به نکاح درآورد.» ۸ و سروران نیزقوم را خطاب کرده، گویند: «کیست که ترسان وضعیف دل است؛ او روانه شده، به خانه‌اش برگردد، مبادا دل برادرانش مثل دل او گداخته شود.» ۹ و چون سروران از تکلم نمودن به قوم فارغ شوند، بر سر قوم، سرداران لشکر مقررسازند. ۱۰ چون به شهری نزدیک آیی تا با آن جنگ نمایی، آن را برای صلح ندا بکن. ۱۱ و اگر تو راجواب صلح بدهد، و دروازه‌ها را برای توبگشاید، آنگاه تمامی قومی که در آن یافت شوند، به تو جزیه دهند و تو را خدمت نمایند. ۱۲ و اگر باتو صلح نکرده، با تو جنگ نمایند، پس آن رامحاصره کن. ۱۳ و چون یهوه، خدایت، آن را به‌دست تو بسپارد، جمیع ذکورانش را به دم شمشیربکش. ۱۴ لیکن زنان و اطفال و بهایم و آنچه درشهر باشد، یعنی تمامی غنیمتش را برای خود به تاراج ببر، و غنایم دشمنان خود را که یهوه خدایت به تو دهد، بخور. ۱۵ به همه شهرهایی که از تو بسیار دورند که از شهرهای این امتها نباشند، چنین رفتار نما. ۱۶ اما از شهرهای این امتهایی که یهوه، خدایت، تو را به ملکیت می‌دهد، هیچ ذی نفس را زنده مگذار. ۱۷ بلکه ایشان را، یعنی حتیان و اموریان و کنعانیان و فرزیان و حویان ویبوسیان را، چنانکه یهوه، خدایت، تو را امرفرموده است، بالکل هلاک ساز. ۱۸ تا شما راتعلیم ندهند که موافق همه رجاساتی که ایشان باخدایان خود عمل می‌نمودند، عمل نمایید. و به یهوه، خدای خود، گناه کنید. ۱۹ چون برای گرفتن شهری با آن جنگ کنی، وآن را روزهای بسیار محاصره نمایی، تبر بر درختهایش مزن و آنها را تلف مساز. چونکه ازآنها می‌خوری پس آنها را قطع منما، زیرا آیادرخت صحرا انسان است تا آن را محاصره نمایی؟ ۲۰ و اما درختی که میدانی درختی نیست که از آن خورده شود آن را تلف ساخته، قطع نما وسنگری بر شهری که با تو جنگ می‌کند، بنا کن تامنهدم شود.

۲۱ اگر در زمینی که یهوه، خدایت، برای تصرفش به تو می‌دهد مقتولی درصحرا افتاده، پیدا شود و معلوم نباشد که قاتل اوکیست، ۲ آنگاه مشایخ و داوران تو بیرون آمده، مسافت شهرهایی را که در اطراف مقتول است، بپیمایند. ۳ و اما شهری که نزدیک تر به مقتول است، مشایخ آن شهر گوساله رمه را که با آن خیش نزده، و یوغ به آن نبسته‌اند، بگیرند. ۴ ومشایخ آن شهر آن گوساله را در وادی‌ای که آب در آن همیشه جاری باشد و در آن خیش نزده، وشخم نکرده باشند، فرود آورند، و آنجا در وادی، گردن گوساله را بشکنند. ۵ و بنی لاوی کهنه نزدیک بیایند، چونکه یهوه خدایت ایشان رابرگزیده است تا او را خدمت نمایند، و به نام خداوند برکت دهند، و برحسب قول ایشان هرمنازعه و هر آزاری فیصل پذیرد. ۶ و جمیع مشایخ آن شهری که نزدیک تر به مقتول است، دستهای خود را بر گوساله‌ای که گردنش در وادی شکسته شده است، بشویند. ۷ و جواب داده، بگویند: «دستهای ما این خون را نریخته، وچشمان ما ندیده است. ۸ ای خداوند قوم خوداسرائیل را که فدیه داده‌ای بیامرز، و مگذار که خون بی‌گناه در میان قوم تو اسرائیل بماند.» پس خون برای ایشان عفو خواهد شد. ۹ پس خون بی‌گناه را از میان خود رفع کرده‌ای هنگامی که آنچه در نظر خداوند راست است به عمل آورده‌ای. ۱۰ چون بیرون روی تا با دشمنان خود جنگ کنی، و یهوه خدایت ایشان را به‌دستت تسلیم نماید و ایشان را اسیر کنی، ۱۱ و در میان اسیران زن خوب صورتی دیده، عاشق او بشوی وبخواهی او را به زنی خود بگیری، ۱۲ پس او را به خانه خود ببر و او سر خود را بتراشد و ناخن خودرا بگیرد. ۱۳ و رخت اسیری خود را بیرون کرده، در خانه تو بماند، و برای پدر و مادر خود یک ماه ماتم گیرد، و بعد از آن به او درآمده، شوهر او بشوو او زن تو خواهد بود. ۱۴ و اگر از وی راضی نباشی او را به خواهش دلش رها کن، لیکن او را به نقره هرگز مفروش و به او سختی مکن چونکه اورا ذلیل کرده‌ای. ۱۵ و اگر مردی را

دو زن باشد یکی محبوبه ویکی مکروهه، و محبوبه و مکروهه هر دو برایش پسران بزایند، و پسر مکروهه نخست زاده باشد، ۱۶ پس در روزی که اموال خود را به پسران خویش تقسیم نماید، نمی تواند پسر محبوبه را برپسر مکروهه که نخست زاده است، حق نخست زادگی دهد. ۱۷ بلکه حصه‌ای مضاعف ازجمیع اموال خود را به پسر مکروهه داده، او رانخست زاده خویش اقرار نماید، زیرا که او ابتدای قوت اوست و حق نخست زادگی از آن اومی باشد. ۱۸ اگر کسی را پسری سرکش و فتنه انگیزباشد، که سخن پدر و سخن مادر خود را گوش ندهد، و هرچند او را تادیب نمایند ایشان رانشنود، ۱۹ پدر و مادرش او را گرفته، نزد مشایخ شهرش به دروازه محله‌اش بیاورند. ۲۰ و به مشایخ شهرش گویند: «این پسر ما سرکش وفتنه انگیز است، سخن ما را نمی شنود و مسرف ومیگسار است.» ۲۱ پس جمیع اهل شهرش او را به سنگ سنگسار کنند تا بمیرد، پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای و تمامی اسرائیل چون بشنوند، خواهند ترسید. ۲۲ و اگر کسی گناهی را که مستلزم موت است، کرده باشد و کشته شود، و او را به دارکشیده باشی، ۲۳ بدنش در شب بر دار نماند. او راالبته در همان روز دفن کن، زیرا آنکه بر دارآویخته شود ملعون خدا است تا زمینی را که یهوه، خدایت، تو را به ملکیت می‌دهد، نجس نسازی.

۲۲ اگر گاو یا گوسفند برادر خود را گم شده بینی، از او رومگردان. آن را البته نزدبرادر خود برگردان. ۲ و اگر برادرت نزدیک تونباشد یا او را نشناسی، آن را به خانه خود بیاور ونزد تو بماند، تا برادرت آن را طلب نماید، آنگاه آن را به او رد نما. ۳ و به الاغ او چنین کن و به لباسش چنین عمل نما و به هر چیز گمشده برادرت که از او گم شود و یافته باشی چنین عمل نما، نمی توانی از او روگردانی. ۴ اگر الاغ یا گاو برادرت را در راه افتاده بینی، از آن رومگردان، البته آن را با او برخیزان. ۵ متاع مرد بر زن نباشد، و مرد لباس زن رانپوشد، زیرا هرکه این کار را کند مکروه یهوه خدای توست. ۶ اگر اتفاق آشیانه مرغی در راه به نظر تو آید، خواه بر درخت یا بر زمین، و در آن بچه‌ها یاتخمها باشد، و مادر بر بچه‌ها یا تخمها نشسته، مادر را با بچه‌ها مگیر. ۷ مادر را البته رها کن وبچه‌ها را برای خود بگیر، تا برای تو نیکو شود وعمر دراز کنی. ۸ چون خانه نو بنا کنی، بر پشت بام خوددیواری بساز، مبادا کسی از آن بیفتد و خون برخانه خود بیاوری. ۹ در تاکستان خود دو قسم تخم مکار، مباداتمامی آن، یعنی هم تخمی که کاشته‌ای و هم محصول تاکستان، وقف شود. ۱۰ گاو و الاغ را با هم جفت کرده، شیار منما. ۱۱ پارچه مختلط از پشم و کتان با هم مپوش. ۱۲ بر چهار گوشه رخت خود که خود را به آن می‌پوشانی، رشته‌ها بساز. ۱۳ اگر کسی برای خود زنی گیرد و چون بدودرآید، او را مکروه دارد. ۱۴ و اسباب حرف بدونسبت داده، از او اسم بد شهرت دهد و گوید این زن را گرفتم و چون به او نزدیکی نمودم، او را باکره نیافتم. ۱۵ آنگاه پدر یا مادر آن دختر علامت بکارت دختر برداشته، نزد مشایخ شهر نزددروازه بیاورند. ۱۶ و پدر دختر به مشایخ بگوید: «دختر خود را به این مرد به زنی داده‌ام، و از اوکراهت دارد، ۱۷ و اینک اسباب حرف بدو نسبت داده، می‌گوید دختر تو را باکره نیافتم، و علامت بکارت دختر من این است.» پس جامه را پیش مشایخ شهر بگسترانند. ۱۸ پس مشایخ آن شهرآن مرد را گرفته، تنبیه کنند. ۱۹ و او را صد مثقال نقره جریمه نموده، به پدر دختر بدهند چونکه برباکره اسرائیل بدنامی آورده است. و او زن وی خواهد بود و در تمامی عمرش نمی تواند او رارها کند. ۲۰ لیکن اگر این سخن راست باشد، و علامت بکارت آن دختر پیدا نشود، ۲۱ آنگاه دختر را نزددر خانه پدرش بیرون آورند، و اهل شهرش او رابا سنگ سنگسار نمایند تا بمیرد، چونکه در خانه پدر خود زنا کرده، در اسرائیل قباحتی نموده است. پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای. ۲۲ اگر مردی یافت شود که با زن شوهرداری همبستر شده باشد، پس هر دو یعنی مردی که بازن خوابیده است و زن، کشته شوند. پس بدی رااز اسرائیل دور کرده‌ای. ۲۳ اگر دختر باکره‌ای به مردی نامزد شود ودیگری او را در شهر یافته، با او همبستر شود، ۲۴ پس هر دو ایشان را نزد دروازه شهر بیرون آورده، ایشان را با سنگها سنگسار کنند تا بمیرند؛ اما دختر را چونکه در شهر بود و فریاد نکرد، ومرد را چونکه زن همسایه خود را ذلیل ساخت، پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای. ۲۵ اما اگر آن مرد دختری نامزد را در صحرایابد و آن مرد به او زور آورده، با او بخوابد، پس آن مرد که با او خوابیده، تنها کشته شود. ۲۶ و اما بادختر هیچ مکن زیرا بر دختر، گناه مستلزم موت نیست، بلکه این مثل آن است که کسی بر همسایه خود برخاسته، او را بکشد. ۲۷ چونکه او را درصحرا یافت و دختر نامزد فریاد برآورد و برایش رهاننده‌ای نبود. ۲۸ و اگر مردی دختر باکره‌ای را که نامزدنباشد بیابد و او را گرفته، با او همبستر شود وگرفتار شوند، ۲۹ آنکه آن مرد که با او خوابیده است پنجاه مثقال نقره به پدر دختر بدهد و آن دختر زن او باشد، چونکه او را ذلیل ساخته است و در تمامی عمرش نمی تواند او را رها کند. ۳۰ هیچ‌کس زن پدر خود را نگیرد و دامن پدرخود را منکشف نسازد.

۲۳ جماعت خداوند شخصی که کوبیده بیضه و آلت بریده باشد داخل جماعت خداوند نشود. ۲ حرام زاده‌ای داخل جماعت خداوند نشود، حتی تا پشت دهم احدی از او داخل جماعت خداوند نشود. ۳ عمونی و موآبی داخل جماعت خداوند نشوند. حتی تا پشت دهم، احدی ازایشان هرگز داخل جماعت خداوند نشود. ۴ زیراوقتی که شما از مصر بیرون آمدید، شما را در راه به نان و آب استقبال نکردند، و از این جهت که بلعام بن بعور را از فتور ارام نهرین اجیر کردند تا تو را لعنت کند. ۵ لیکن یهوه خدایت نخواست بلعام را بشنود، پس یهوه خدایت لعنت را به جهت تو، به برکت تبدیل نمود، چونکه یهوه خدایت تو را دوست می‌داشت. ۶ ابد در تمامی عمرت جویای خیریت و سعادت ایشان مباش. ۷ ادومی را دشمن مدار چونکه برادر توست، ومصری را دشمن مدار چونکه در زمین وی غریب بودی. ۸ اولادی که از ایشان زاییده شوند درپشت سوم داخل جماعت خداوند شوند. ۹ چون در اردو به مقابله دشمنانت بیرون روی خویشتن را از هر چیز بد نگاه دار. ۱۰ اگر در میان شما کسی باشد که از احتلام شب نجس شود، از اردو بیرون رود و داخل اردونشود. ۱۱

چون شب نزدیک شود با آب غسل کند، و چون آفتاب غروب کند، داخل اردو شود. ۱۲ و تو را مکانی بیرون از اردو باشد تا به آنجابیرون روی. ۱۳ و در میان اسباب تو میخی باشد، و چون بیرون می‌نشینی با آن بکن و برگشته، فضله خود را از آن بپوشان. ۱۴ زیرا که یهوه خدایت درمیان اردوی تو می‌خرامد تا تو را رهایی داده، دشمنانت را به تو تسلیم نماید، پس اردوی تومقدس باشد، مبادا چیز پلید را در میان تو دیده، ازتو روگرداند. ۱۵ غلامی را که از آقای خود نزد تو بگریزد به آقایش مسپار. ۱۶ با تو در میان تو در مکانی که برگزینند در یکی از شهرهای تو که به نظرش پسند آید، ساکن شود. و بر او جفامنما. ۱۷ از دختران اسرائیل فاحشه‌ای نباشد و ازپسران اسرائیل لواطی نباشد. ۱۸ اجرت فاحشه وقیمت سگ را برای هیچ نذری به خانه یهوه خدایت میاور، زیرا که این هر دو نزد یهوه خدایت مکروه است. ۱۹ برادر خود را به سود قرض مده نه به سودنقره و نه به سود آذوقه و نه به سود هر چیزی که به سود داده می‌شود. ۲۰ غریب را می‌توانی به سودقرض بدهی، اما برادر خود را به سود قرض مده تایهوه خدایت در زمینی که برای تصرفش داخل آن می‌شوی تو را به هرچه دستت را بر آن درازمی کنی، برکت دهد. ۲۱ چون نذری برای یهوه خدایت می‌کنی دروفای آن تاخیر منما، زیرا که یهوه خدایت البته آن را از تو مطالبه خواهد نمود، و برای تو گناه خواهد بود. ۲۲ اما اگر از نذر کردن ابا نمایی، تو راگناه نخواهد بود. ۲۳ آنچه را که از دهانت بیرون آید، هوشیار باش که بجا آوری، موافق آنچه برای یهوه خدایت از اراده خود نذر کرده‌ای و به زبان خود گفته‌ای. ۲۴ چون به تاکستان همسایه خود درآیی، ازانگور، هرچه می‌خواهی به سیری بخور، اما درظرف خود هیچ مگذار. ۲۵ چون به کشتزار همسایه خود داخل شوی، خوشه‌ها را به‌دست خود بچین، اما داس بر کشت همسایه خود مگذار.

۲۴ چون کسی زنی گرفته، به نکاح خوددرآورد، اگر در نظر او پسند نیاید از این که چیزی ناشایسته در او بیابد آنگاه طلاق نامه‌ای نوشته، بدستش دهد، و او را از خانه‌اش رها کند. ۲ و از خانه او روانه شده، برود و زن دیگری شود. ۳ و اگر شوهر دیگر نیز او را مکروه دارد وطلاق نامه‌ای نوشته، به‌دستش بدهد و او را ازخانه‌اش رها کند، یا اگر شوهری دیگر که او را به زنی گرفت، بمیرد، ۴ شوهر اول که او را رها کرده بود، نمی تواند دوباره او را به نکاح خود درآورد. بعد از آن ناپاک شده است، زیرا که این به نظرخداوند مکروه است. پس بر زمینی که یهوه، خدایت، تو را به ملکیت می‌دهد، گناه میاور. ۵ چون کسی زن تازه‌ای بگیرد، در لشکر بیرون نرود، و هیچ کار به او تکلیف نشود، تا یک سال درخانه خود آزاد بماند، و زنی را که گرفته است، مسرور سازد. ۶ هیچکس آسیا یا سنگ بالایی آن را به گرونگیرد، زیرا که جان را به گرو گرفته است. ۷ اگر کسی یافت شود که یکی از برادران خوداز بنی‌اسرائیل را دزدیده، بر او ظلم کند یابفروشد، آن دزد کشته شود، پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای. ۸ درباره بلای برص هوشیار باش که به هرآنچه لاویان کهنه شما را تعلیم دهند به دقت توجه نموده، عمل نمایید، و موافق آنچه به ایشان امر فرمودم، هوشیار باشید که عمل نمایید. ۹ بیادآور که یهوه خدایت در راه با مریم چه کرد، وقتی که شما از مصر بیرون آمدید. ۱۰ چون به همسایه خود هر قسم قرض دهی، برای گرفتن گرو به خانه‌اش داخل مشو. ۱۱ بلکه بیرون بایست تا شخصی که به او قرض می‌دهی گرو را نزد تو بیرون آورد. ۱۲ و اگر مرد فقیر باشددر گرو او مخواب. ۱۳ البته به وقت غروب آفتاب، گرو را به او پس بده، تا در رخت خود بخوابد و تورا برکت دهد و به حضور یهوه خدایت، عدالت شمرده خواهد شد. ۱۴ بر مزدوری که فقیر و مسکین باشد، خواه ازبرادرانت و خواه از غریبانی که در زمینت دراندرون دروازه های تو باشند ظلم منما. ۱۵ درهمان روز مزدش را بده، و آفتاب بر آن غروب نکند، چونکه او فقیر است و دل خود را به آن بسته است، مبادا بر تو نزد خداوند فریاد برآورد و برای تو گناه باشد. ۱۶ پدران به عوض پسران کشته نشوند، و نه پسران به عوض پدران خود کشته شوند. هر کس برای گناه خود کشته شود. ۱۷ داوری غریب و یتیم را منحرف مساز، وجامه بیوه را به گرو مگیر. ۱۸ و بیاد آور که در مصرغلام بودی و یهوه، خدایت، تو را از آنجا فدیه داد. بنابراین من تو را امر می‌فرمایم که این کار رامعمول داری. ۱۹ چون محصول خود را در مزرعه خویش درو کنی، و در مزرعه، بافه‌ای فراموش کنی، برای برداشتن آن برمگرد؛ برای غریب و یتیم و بیوه‌زن باشد تا یهوه خدایت تو را در همه کارهای دستت برکت دهد. ۲۰ چون زیتون خود را بتکانی باردیگر شاخه‌ها را متکان؛ برای غریب و یتیم و بیوه باشد. ۲۱ چون انگور تاکستان خود را بچینی باردیگر آن را مچین، برای غریب و یتیم و بیوه باشد. ۲۲ و بیاد آور که در زمین مصر غلام بودی. بنابراین تو را امر می‌فرمایم که این کار را معمول داری.

۲۵ اگر در میان مردم مرافعه‌ای باشد و به محاکمه آیند و در میان ایشان داوری نمایند، آنگاه عادل را عادل شمارند، و شریر راملزم سازند. ۲ و اگر شریر مستوجب تازیانه باشدآنگاه داور، او را بخواباند و حکم دهد تا او راموافق شرارتش به حضور خود به شماره بزنند. ۳ چهل تازیانه او را بزند و زیاد نکند، مبادا اگر ازاین زیاده کرده، تازیانه بسیار زند، برادرت در نظرتو خوار شود. ۴ دهن گاو را هنگامی که خرمن را خرد می‌کند، مبند. ۵ اگر برادران با هم ساکن باشند و یکی از آنهابی اولاد بمیرد، پس زن آن متوفی، خارج به شخص بیگانه داده نشود، بلکه برادر شوهرش به او درآمده، او را برای خود به زنی بگیرد، و حق برادر شوهری را با او بجا آورد. ۶ ونخست زاده‌ای که بزاید به اسم برادر متوفای اووارث گردد، تا اسمش از اسرائیل محو نشود. ۷ واگر آن مرد به گرفتن زن برادرش راضی نشود، آنگاه زن برادرش به دروازه نزد مشایخ برود وگوید: «برادر شوهر من از برپا داشتن اسم برادرخود در اسرائیل انکار می‌کند، و از بجا آوردن حق برادر شوهری با من ابا می‌نماید.» ۸ پس مشایخ شهرش او را طلبیده، با وی گفتگو کنند، و اگر اصرار کرده، بگوید نمی خواهم او را بگیرم، ۹ آنگاه زن برادرش نزد وی آمده، به حضورمشایخ کفش او را از پایش بکند، و به رویش آب دهن اندازد، و در جواب گوید: «با کسی‌که خانه برادر خود را بنا نکند، چنین کرده شود.» ۱۰ ونام او در اسرائیل، خانه کفش کنده خوانده شود. ۱۱ و

اگر دو شخص با یکدیگر منازعه نمایند، و زن یکی پیش آید تا شوهر خود را از دست زننده‌اش رها کند و دست خود را دراز کرده، عورت او را بگیرد، ۱۲ پس دست او را قطع کن. چشم تو بر او ترحم نکند. ۱۳ در کیسه تو وزنه های مختلف، بزرگ وکوچک نباشد. ۱۴ در خانه تو کیلهای مختلف، بزرگ و کوچک، نباشد. ۱۵ تو را وزن صحیح وراست باشد و تو را کیل صحیح و راست باشد، تاعمرت در زمینی که یهوه، خدایت، به تومی دهد دراز شود. ۱۶ زیرا هرکه این کار کندیعنی هرکه بی‌انصافی نماید، نزد یهوه خدایت مکروه است. ۱۷ بیاد آور آنچه عمالیق وقت بیرون آمدنت از مصر در راه به تو نمودند. ۱۸ که چگونه تو رادر راه، مقابله کرده، همه واماندگان را در عقب تو از موخرت قطع نمودند، در حالی که توضعیف و وامانده بودی و از خدا نترسیدند. ۱۹ پس چون یهوه خدایت تو را در زمینی که یهوه، خدایت، تو را برای تصرفش نصیب می‌دهد، از جمیع دشمنانت آرامی بخشد، آنگاه ذکر عمالیق را از زیر آسمان محو ساز و فراموش مکن.

۲۶ و چون به زمینی که یهوه خدایت تو رانصیب می‌دهد داخل شدی، و در آن تصرف نموده، ساکن گردیدی، ۲ آنگاه نوبر تمامی حاصل زمین را که از زمینی که یهوه خدایت به تومی دهد، جمع کرده باشی بگیر، و آن را در سبدگذاشته، به مکانی که یهوه خدایت برگزیند تا نام خود را در آن ساکن گرداند، برو. ۳ و نزد کاهنی که در آن روزها باشد رفته، وی را بگو: «امروز برای یهوه خدایت اقرار می‌کنم که به زمینی که خداوندبرای پدران ما قسم خورد که به ما بدهد، داخل شده‌ام.» ۴ و کاهن سبد را از دستت گرفته، پیش مذبح یهوه خدایت بگذارد. ۵ پس تو به حضوریهوه خدای خود اقرار کرده، بگو: «پدر من ارامی آواره بود، و با عددی قلیل به مصر فرود شده، درآنجا غربت پذیرفت، و در آنجا امتی بزرگ وعظیم و کثیر شد. ۶ و مصریان با ما بدرفتاری نموده، ما را ذلیل ساختند، و بندگی سخت بر مانهادند. ۷ و چون نزد یهوه، خدای پدران خود، فریاد برآوردیم، خداوند آواز ما را شنید ومشقت و محنت و تنگی ما را دید. ۸ و خداوند مارا از مصر به‌دست قوی و بازوی افراشته و خوف عظیم، و با آیات و معجزات بیرون آورد. ۹ و ما رابه این مکان درآورده، این زمین را زمینی که به شیرو شهد جاری است به ما بخشید. ۱۰ و الان اینک نوبر حاصل زمینی را که توای خداوند به من دادی، آورده‌ام.» پس آن را به حضور یهوه خدای خود بگذار، و به حضور یهوه، خدایت، عبادت نما. ۱۱ و تو با لاوی و غریبی که در میان تو باشد ازتمامی نیکویی که یهوه، خدایت، به تو و به خاندانت بخشیده است، شادی خواهی نمود. ۱۲ و در سال سوم که سال عشر است، چون ازگرفتن تمامی عشر محصول خود فارغ شدی، آن را به لاوی و غریب و یتیم و بیوه‌زن بده، تا دراندرون دروازه های تو بخورند و سیر شوند. ۱۳ وبه حضور یهوه خدایت بگو: «موقوفات را از خانه خود بیرون کردم، و آنها را نیز به لاوی و غریب ویتیم و بیوه‌زن، موافق تمامی اوامری که به من امرفرمودی، دادم، و از اوامر تو تجاوز ننموده، فراموش نکردم. ۱۴ در ماتم خود از آنها نخوردم ودر نجاستی از آنها صرف ننمودم، و برای اموات از آنها ندادم، بلکه به قول یهوه، خدایم، گوش داده، موافق هرآنچه به من امر فرمودی، رفتارنمودم. ۱۵ از مسکن مقدس خود از آسمان بنگر، و قوم خود اسرائیل و زمینی را که به ما دادی چنانکه برای پدران ما قسم خوردی، زمینی که به شیر و شهد جاری است، برکت بده.» ۱۶ امروز یهوه، خدایت، تو را امر می‌فرمایدکه این فرایض و احکام را بجا آوری، پس آنها رابه تمامی دل و تمامی جان خود نگاه داشته، بجاآور. ۱۷ امروز به یهوه اقرار نمودی که خدای توست، و اینکه به طریقهای او سلوک خواهی نمود، و فرایض و اوامر و احکام او را نگاه داشته، آواز او را خواهی شنید. ۱۸ و خداوند امروز به تواقرار کرده است که تو قوم خاص او هستی، چنانکه به تو وعده داده است، و تا تمامی اوامر اورا نگاه داری. ۱۹ و تا تو را در ستایش و نام و اکرام از جمیع امتهایی که ساخته است، بلند گرداند، وتا برای یهوه، خدایت، قوم مقدس باشی، چنانکه وعده داده است.

۲۷ و موسی و مشایخ اسرائیل، قوم را امرفرموده، گفتند: «تمامی اوامری را که من امروز به شما امر می‌فرمایم، نگاه دارید. ۲ و درروزی که از اردن به زمینی که یهوه، خدایت، به تومی دهد عبور کنید، برای خود سنگهای بزرگ برپاکرده، آنها را با گچ بمال. ۳ و بر آنها تمامی کلمات این شریعت را بنویس، هنگامی که عبور نمایی تابه زمینی که یهوه، خدایت، به تو می‌دهد، داخل شوی، زمینی که به شیر و شهد جاری است، چنانکه یهوه خدای پدرانت به تو وعده داده است. ۴ و چون از اردن عبور نمودی این سنگها راکه امروز به شما امر می‌فرمایم در کوه عیبال برپاکرده، آنها را با گچ بمال. ۵ و در آنجا مذبحی برای یهوه خدایت بنا کن، و مذبح از سنگها باشد و آلت آهنین بر آنها بکار مبر. ۶ مذبح یهوه خدای خودرا از سنگهای ناتراشیده بنا کن، و قربانی های سوختنی برای یهوه خدایت، بر آن بگذران. ۷ وذبایح سلامتی ذبح کرده، در آنجا بخور و به حضور یهوه خدایت شادی نما. ۸ و تمامی کلمات این شریعت را بر آن به خط روشن بنویس.» ۹ پس موسی و لاویان کهنه تمامی اسرائیل را خطاب کرده، گفتند: ۱۰ «ای اسرائیل خاموش باش و بشنو. امروز قوم یهوه خدایت شدی. ۱۱ پس آواز یهوه خدایت را بشنو و اوامر وفرایض او را که من امروز به تو امر می‌فرمایم، بجاآر.» ۱۲ «چون از اردن عبور کردید، اینان یعنی شمعون و لاوی و یهودا و یساکار و یوسف وبنیامین بر کوه جرزیم بایستند تا قوم را برکت دهند. ۱۳ و اینان یعنی روبین و جاد و اشیر وزبولون و دان و نفتالی بر کوه عیبال بایستند تانفرین کنند. ۱۴ و لاویان جمیع مردان اسرائیل رابه آواز بلند خطاب کرده، گویند: ۱۵ «ملعون باد کسی‌که صورت تراشیده یاریخته شده از صنعت دست کارگر که نزد خداوندمکروه است، بسازد، و مخفی نگاه دارد.» و تمامی قوم در جواب بگویند: «آمین!» ۱۶ «ملعون باد کسی‌که با پدر و مادر خود به خفت رفتار نماید.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!» ۱۷ «ملعون باد کسی‌که حد همسایه خود راتغییر دهد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!» ۱۸ «ملعون باد کسی‌که نابینا را از راه منحرف سازد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۱۹ «ملعون باد کسی‌که داوری غریب و یتیم وبیوه را منحرف سازد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!» ۲۰ «ملعون باد کسی‌که با زن پدر خود همبسترشود، چونکه دامن پدر خود را کشف نموده است.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!» ۲۱ «ملعون باد کسی‌که با هر قسم بهایمی بخوابد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!» ۲۲ «ملعون باد کسی‌که با خواهر خویش چه دختر پدر و چه دختر مادر خویش بخوابد.» وتمامی قوم بگویند: «آمین!» ۲۳ «ملعون باد کسی‌که با مادرزن خودبخوابد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!» ۲۴ «ملعون باد کسی‌که همسایه خود را درپنهانی بزند.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!» ۲۵ «ملعون باد کسی‌که رشوه گیرد تا خون بی‌گناهی ریخته شود.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!» ۲۶ «ملعون باد کسی‌که کلمات این شریعت رااثبات ننماید تا آنها را بجا نیاورد.» وتمامی قوم بگویند: «آمین!»

۲۸ «و اگر آواز یهوه خدای خود را به دقت بشنوی تا هوشیار شده، تمامی اوامر اورا که من امروز به تو امر می‌فرمایم بجا آوری، آنگاه یهوه خدایت تو را بر جمیع امتهای جهان بلند خواهد گردانید. ۲ و تمامی این برکتها به توخواهد رسید و تو را خواهد دریافت، اگر آوازیهوه خدای خود را بشنوی. ۳ در شهر، مبارک ودر صحرا، مبارک خواهی بود. ۴ میوه بطن تو ومیوه زمین تو و میوه بهایمت و بچه های گاو وبره های گله تو مبارک خواهند بود. ۵ سبد و ظرف خمیر تو مبارک خواهد بود. ۶ وقت درآمدنت مبارک، و وقت بیرون رفتنت مبارک خواهی بود. ۷ «و خداوند دشمنانت را که با تو مقاومت نمایند، از حضور تو منهزم خواهد ساخت، ازیک راه بر تو خواهند آمد، و از هفت راه پیش توخواهند گریخت. ۸ خداوند در انبارهای تو و به هرچه دست خود را به آن دراز می‌کنی بر تویرکت خواهد فرمود، و تو را در زمینی که یهوه خدایت به تو می‌دهد، مبارک خواهد ساخت. ۹ واگر اوامر یهوه خدای خود را نگاهداری، و درطریقهای او سلوک نمایی، خداوند تو را برای خود قوم مقدس خواهد گردانید، چنانکه برای تو قسم خورده است. ۱۰ و جمیع امتهای زمین خواهند دید که نام خداوند بر تو خوانده شده است، و از تو خواهند ترسید. ۱۱ و خداوندتو را در میوه بطنت و ثمره بهایمت ومحصول زمینت، در زمینی که خداوند برای پدرانت قسم خورد که به تو بدهد، به نیکویی خواهد افزود. ۱۲ و خداوند خزینه نیکوی خود، یعنی آسمان را برای تو خواهد گشود، تا باران زمین تو را در موسمش بباراند، و تو را درجمیع اعمال دستت مبارک سازد، و به امتهای بسیار قرض خواهی داد، و تو قرض نخواهی گرفت. ۱۳ و خداوند تو را سر خواهد ساخت نه دم، و بلند خواهی بود فقط نه پست، اگر اوامریهوه خدای خود را که من امروز به تو امرمی فرمایم بشنوی، و آنها را نگاه داشته، بجاآوری. ۱۴ و از همه سخنانی که من امروز به تو امرمی کنم به طرف راست یا چپ میل نکنی، تاخدایان غیر را پیروی نموده، آنها را عبادت کنی. ۱۵ «و اما اگر آواز یهوه خدای خود را نشنوی تا هوشیار شده، همه اوامر و فرایض او را که من امروز به تو امر می‌فرمایم بجا آوری، آنگاه جمیع این لعنتها به تو خواهد رسید، و تو را خواهددریافت. ۱۶ در شهر ملعون، و در صحرا ملعون خواهی بود. ۱۷ سبد و ظرف خمیر تو ملعون خواهد بود. ۱۸ میوه بطن تو و میوه زمین تو وبچه های گاو و بره های گله تو ملعون خواهد بود. ۱۹ وقت درآمدنت ملعون، و وقت بیرون رفتنت ملعون خواهی بود. ۲۰ و به هرچه دست خود رابرای عمل نمودن دراز می‌کنی خداوند بر تولعنت و اضطراب و سرزنش خواهد فرستاد تا به زودی هلاک و نابود شوی، به‌سبب بدی کارهایت که به آنها مرا ترک کرده‌ای، ۲۱ خداوندوبا را بر تو ملصق خواهد ساخت، تا تو را اززمینی که برای تصرفش به آن داخل می‌شوی، هلاک سازد. ۲۲ و خداوند تو را با سل و تب والتهاب و حرارت و شمشیر و باد سموم و یرقان خواهد زد، و تو را تعاقب خواهند نمود تا هلاک شوی. ۲۳ و فلک تو که بالای سر تو است مس خواهد شد، و زمینی که زیر تو است آهن. ۲۴ وخداوند باران زمینت را گرد و غبار خواهدساخت، که از آسمان بر تو نازل شود تا هلاک شوی. ۲۵ «و خداوند تو را پیش روی دشمنانت منهزم خواهد ساخت. از یک راه بر ایشان بیرون خواهی رفت، و از هفت راه از حضور ایشان خواهی گریخت، و در تمامی ممالک جهان به تلاطم خواهی افتاد. ۲۶ و بدن شما برای همه پرندگان هوا و بهایم زمین خوراک خواهد بود، وهیچ‌کس آنها را دور نخواهد کرد. ۲۷ خداوند تو را به دنبل مصر و خراج و جرب و خارشی که تواز آن شفا نتوانی یافت، مبتلا خواهد ساخت. ۲۸ خداوند تو را به دیوانگی و نابینایی و پریشانی دل مبتلا خواهد ساخت. ۲۹ و در وقت ظهر مثل کوری که در تاریکی لمس نماید کورانه راه خواهی رفت، و در راههای خود کامیاب نخواهی شد، بلکه در تمامی روزهایت مظلوم وغارت شده خواهی بود، و نجات‌دهنده‌ای نخواهد بود. ۳۰ زنی را نامزد خواهی کرد ودیگری با او خواهد خوابید. خانه‌ای بنا خواهی کرد و در آن ساکن نخواهی شد. تاکستانی غرس خواهی نمود و میوه‌اش را نخواهی خورد. ۳۱ گاوت در نظرت کشته شود و از آن نخواهی خورد. الاغت پیش روی تو به غارت برده شود وباز به‌دست تو نخواهند آمد. گوسفند تو به دشمنت داده می‌شود و برای تو رهاکننده‌ای نخواهد بود. ۳۲ پسران و دخترانت به امت دیگرداده می‌شوند، و چشمانت نگریسته از آرزوی ایشان تمامی روز کاهیده خواهد شد، و در دست تو هیچ قوه‌ای نخواهد بود. ۳۳ میوه زمینت ومشقت تو را امتی که نشناخته‌ای، خواهند خورد، و همیشه فقط مظلوم و کوفته شده خواهی بود. ۳۴ به حدی که از چیزهایی که چشمت می‌بیند، دیوانه خواهی شد. ۳۵ خداوند زانوها و ساقها واز کف پا تا فرق سر تو را به دنبل بد که از آن شفانتوانی یافت، مبتلا خواهد ساخت. ۳۶ خداوند تورا و پادشاهی را که بر خود نصب می‌نمایی، بسوی امتی که تو و پدرانت نشناخته‌اید، خواهدبرد، و در آنجا خدایان غیر را از چوب و سنگ عبادت خواهی کرد. ۳۷ و در میان تمامی امتهایی که خداوند شما را به آنجا خواهد برد، عبرت ومثل و سخریه خواهی شد. ۳۸ «تخم بسیار به مزرعه خواهی برد، و اندکی جمع خواهی کرد چونکه ملخ آن را خواهدخورد. ۳۹ تاکستانها غرس نموده، خدمت آنها راخواهی کرد، اما شراب را نخواهی نوشید و انگوررا نخواهی چید، زیرا کرم آن را خواهد خورد. ۴۰ تو را در تمامی حدودت درختان زیتون خواهد بود، لکن خویشتن

را به زیت تدهین نخواهی کرد، زیرا زیتون تو نارس ریخته خواهدشد. ۴۱ پسران و دختران خواهی آورد، لیکن ازآن تو نخواهند بود، چونکه به اسیری خواهندرفت. ۴۲ تمامی درختانت و محصول زمینت راملخ به تصرف خواهد آورد. ۴۳ غریبی که در میان تو است بر تو به نهایت رفیع و برافراشته خواهدشد، و تو به نهایت پست و متنزل خواهی گردید. ۴۴ او به تو قرض خواهد داد و تو به او قرض نخواهی داد، او سر خواهد بود و تو دم خواهی بود. ۴۵ «و جمیع این لعنتها به تو خواهد رسید، وتو را تعاقب نموده، خواهد دریافت تا هلاک شوی، از این جهت که قول یهوه خدایت را گوش ندادی تا اوامر و فرایضی را که به تو امر فرموده بود، نگاه داری. ۴۶ و تو را و ذریت تو را تا به ابدآیت و شگفت خواهد بود. ۴۷ «از این جهت که یهوه خدای خود را به شادمانی و خوشی دل برای فراوانی همه‌چیزعبادت ننمودی. ۴۸ پس دشمنانت را که خداوندبر تو خواهد فرستاد در گرسنگی و تشنگی وبرهنگی و احتیاج همه‌چیز خدمت خواهی نمود، و یوغ آهنین بر گردنت خواهد گذاشت تا تورا هلاک سازد. ۴۹ و خداوند از دور، یعنی ازاقصای زمین، امتی را که مثل عقاب می‌پرد بر توخواهد آورد، امتی که زبانش را نخواهی فهمید. ۵۰ امتی مهیب صورت که طرف پیران را نگاه ندارد و بر جوانان ترحم ننماید. ۵۱ و نتایج بهایم و محصول زمینت را بخورد تا هلاک شوی. وبرای تو نیز غله و شیره و روغن و بچه های گاو وبره های گوسفند را باقی نگذارد تا تو را هلاک سازد. ۵۲ و تو را در تمامی دروازه هایت محاصره کند تا دیواره های بلند و حصین که بر آنها توکل داری در تمامی زمینت منهدم شود، و تو را درتمامی دروازه هایت، در تمامی زمینی که یهوه خدایت به تو می‌دهد، محاصره خواهد نمود. ۵۳ و میوه بطن خود، یعنی گوشت پسران ودخترانت را که یهوه خدایت به تو می‌دهد درمحاصره و تنگی که دشمنانت تو را به آن زبون خواهند ساخت، خواهی خورد. ۵۴ مردی که درمیان شما نرم و بسیار متنعم است، چشمش بربرادر خود و زن هم آغوش خویش و بقیه فرزندانش که باقی می‌مانند بد خواهد بود. ۵۵ به حدی که به احدی از ایشان از گوشت پسران خودکه می‌خورد نخواهد داد زیرا که در محاصره وتنگی که دشمنانت تو را در تمامی دروازه هایت به آن زبون سازند، چیزی برای او باقی نخواهد ماند. ۵۶ و زنی که در میان شما نازک و متنعم است که به‌سبب تنعم و نازکی خود جرات نمی کرد که کف پای خود را به زمین بگذارد، چشم او بر شوهرهم آغوش خود و پسر و دخترخویش بد خواهدبود. ۵۷ و بر مشیمه‌ای که از میان پایهای او درآیدو بر اولادی که بزاید زیرا که آنها را به‌سبب احتیاج همه‌چیز در محاصره و تنگی که دشمنانت در دروازه هایت به آن تو را زبون سازندبه پنهانی خواهد خورد.» ۵۸ اگر به عمل نمودن تمامی کلمات این شریعت که در این کتاب مکتوب است، هوشیارنشوی و از این نام مجید و مهیب، یعنی یهوه، خدایت، نترسی، ۵۹ آنگاه خداوند بلایای تو وبلایای اولاد تو را عجیب خواهد ساخت، یعنی بلایای عظیم و مزمن و مرضهای سخت و مزمن. ۶۰ و تمامی بیماریهای مصر را که از آنهامی ترسیدی بر تو باز خواهد آورد و به تو خواهدچسبید. ۶۱ و نیز همه مرضها و همه بلایایی که درطومار این شریعت مکتوب نیست آنها را خداوندبر تو مستولی خواهد گردانید تا هلاک شوی. ۶۲ وگروه قلیل خواهید ماند، برعکس آن که مثل ستارگان آسمان کثیر بودید، زیرا که آواز یهوه خدای خود را نشنیدید. ۶۳ و واقع می‌شودچنانکه خداوند بر شما شادی نمود تا به شمااحسان کرده، شما را بیفزاید همچنین خداوند برشما شادی خواهد نمود تا شما را هلاک و نابودگرداند، و ریشه شما از زمینی که برای تصرفش در آن داخل می‌شوید کنده خواهد شد. ۶۴ وخداوند تو را در میان جمیع امتها از کران زمین تاکران دیگرش پراکنده سازد و در آنجا خدایان غیر را از چوب و سنگ که تو و پدرانت نشناخته‌اید، عبادت خواهی کرد. ۶۵ و در میان این امتها استراحت نخواهی یافت و برای کف پایت آرامی نخواهد بود، و در آنجا یهوه تو را دل لرزان و کاهیدگی چشم و پژمردگی جان خواهدداد. ۶۶ و جان تو پیش رویت معلق خواهد بود، وشب و روز ترسناک شده، به‌جان خود اطمینان نخواهی داشت. ۶۷ بامدادان خواهی گفت: کاش که شام می‌بود، و شامگاهان خواهی گفت: کاش که صبح می‌بود، به‌سبب ترس دلت که به آن خواهی ترسید، و به‌سبب رویت چشمت که خواهی دید. ۶۸ و خداوند تو را در کشتیها ازراهی که به تو گفتم آن را دیگر نخواهی دید به مصر باز خواهد آورد، و خود را در آنجا به دشمنان خویش برای غلامی و کنیزی خواهیدفروخت و مشتری نخواهد بود.»

۲۹ این است کلمات عهدی که خداوند درزمین موآب به موسی‌امر فرمود که بابنی‌اسرائیل ببندد، سوای آن عهد که با ایشان درحوریب بسته بود. ۲ و موسی تمامی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان گفت: «هرآنچه خداوند در زمین مصر بافرعون و جمیع بندگانش و تمامی زمینش عمل نمود، شما دیده‌اید. ۳ تجربه های عظیم که چشمان تو دید و آیات و آن معجزات عظیم. ۴ اماخداوند دلی را که بدانید و چشمانی را که ببینید وگوشهایی را که بشنوید تا امروز به شما نداده است. ۵ و شما را چهل سال در بیابان رهبری نمودم که لباس شما مندرس نگردید، و کفشها درپای شما پاره نشد. ۶ نان نخورده و شراب ومسکرت ننوشیده‌اید، تا بدانید که من یهوه خدای شما هستم. ۷ و چون به اینجا رسیدید، سیحون، ملک حشبون، و عوج، ملک باشان، به مقابله شمابرای جنگ بیرون آمدند و آنها را مغلوب ساختیم. ۸ و زمین ایشان را گرفته، به روبینیان وجادیان و نصف سبط منسی به ملکیت دادیم. ۹ پس کلمات این عهد را نگاه داشته، بجا آورید تا در هرچه کنید کامیاب شوید. ۱۰ «امروز جمیع شما به حضور یهوه، خدای خود حاضرید، یعنی روسای شما و اسباط شما ومشایخ شما و سروران شما و جمیع مردان اسرائیل. ۱۱ و اطفال و زنان شما و غریبی که درمیان اردوی شماست از هیزم شکنان تا آب کشان شما. ۱۲ تا در عهد یهوه خدایت و سوگند او که یهوه خدایت امروز با تو استوار می‌سازد، داخل شوی. ۱۳ تا تو را امروز برای خود قومی برقراردارد، و او خدای تو باشد چنانکه به تو گفته است، و چنانکه برای پدرانت، ابراهیم و اسحاق ویعقوب، قسم خورده است. ۱۴ و من این عهد و این قسم را با شما تنها استوار نمی نمایم. ۱۵ بلکه باآنانی که امروز با ما به حضور یهوه خدای ما

دراینجا حاضرند، و هم با آنانی که امروز با ما دراینجا حاضر نیستند. ۱۶
زیرا شما می‌دانید که چگونه در زمین مصر سکونت داشتیم، و چگونه از
میان امتهایی که عبور نمودید، گذشتیم. ۱۷ ورجاسات و بتهای ایشان را از
چوب و سنگ ونقره و طلا که در میان ایشان بود، دیدید. ۱۸ تا درمیان
شما مرد یا زن یا قبیله یا سبطی نباشد که دلش امروز از یهوه خدای ما
منحرف گشته، برودو خدایان این طوایف را عبادت نماید، مبادا درمیان
شما ریشه‌ای باشد که حنظل و افسنتین بارآورد. ۱۹ «و مبادا چون سخنان
این لعنت را بشنود دردلش خویشتن را برکت داده، گوید: هرچند درسختی
دل خود سلوک می‌نمایم تا سیراب و تشنه را با هم هلاک سازم، مرا
سلامتی خواهد بود. ۲۰ خداوند او را نخواهد آمرزید، بلکه در آن وقت
خشم و غیرت خداوند بر آن شخص دودافشان خواهد شد، و تمامی لعنتی
که در این کتاب مکتوب است، بر آن کس نازل خواهد شد، و خداوند
نام او را از زیر آسمان محو خواهدساخت. ۲۱ و خداوند او را از جمیع
اسباطاسرائیل برای بدی جدا خواهد ساخت، موافق جمیع لعنتهای عهدی
که در این طومار شریعت مکتوب است. ۲۲ و طبقه آینده یعنی فرزندان
شما که بعد از شما خواهند برخاست، و غریبانی که از زمین دور می‌آیند،
خواهند گفت: هنگامی که بلایای این زمین و بیماریهایی که خداوند به
آن می‌رساند ببینند. ۲۳ و تمامی زمین آن را که کبریت و شوره و آتش
شده، نه کاشته می‌شود و نه حاصل می‌روید و هیچ علف در آن نمو نمی
کندو مثل انقلاب سدوم و عموره و ادمه صبوئیم که خداوند در غضب و
خشم خود آنها را واژگون ساخت، گشته است. ۲۴ پس جمیع امتها
خواهندگفت: چرا خداوند با این زمین چنین کرده است وشدت این خشم
عظیم از چه سبب است؟ ۲۵ آنگاه خواهند گفت: از این جهت که عهد
یهوه خدای پدران خود را که به وقت بیرون آوردن ایشان از زمین مصر با
ایشان بسته بود، ترک کردند. ۲۶ و رفته، خدایان غیر را عبادت نموده، به
آنهاسجده کردند، خدایانی را که نشناخته بودند وقسمت ایشان نساخته
بود. ۲۷ پس خشم خداوندبر این زمین افروخته شده، تمامی لعنت را
که دراین کتاب مکتوب است، بر آن آورد. ۲۸ و خداوندریشه ایشان را
به غضب و خشم و غیض عظیم، اززمین ایشان کند و به زمین دیگر
انداخت، چنانکه امروز شده است. ۲۹ چیزهای مخفی از آن یهوه خدای
ماست و اما چیزهای مکشوف تا به ابد ازآن ما و فرزندان ما است، تا
جمیع کلمات این شریعت را به عمل آوریم.

۳۰ و چون جمیع این چیزها، یعنی برکت ولعنتی که پیش روی تو
گذاشتم بر توعارض شود، و آنها را در میان جمیع امتهایی که یهوه،
خدایت، تو را به آنجا خواهد راند، بیادآوری. ۲ و تو با فرزندانت با تمامی
دل و تمامی جان خود به سوی یهوه خدایت بازگشت نموده، قول او را
موافق هرآنچه که من امروز به تو امرمی فرمایم، اطاعت نمایی. ۳ آنگاه
یهوه خدایت اسیری تو را برگردانیده، بر تو ترحم خواهد کرد، و رجوع
کرده، تو را از میان جمیع امتهایی که یهوه، خدایت، تو را به آنجا پراکنده
کرده است، جمع خواهد نمود. ۴ اگر آوارگی تو تا کران آسمان بشود،
یهوه، خدایت، تو را از آنجا جمع خواهد کرد و تو را از آنجا خواهد آورد.
۵ ویهوه، خدایت، تو را به زمینی که پدرانت مالک آن بودند خواهد آورد،
و مالک آن خواهی شد، و برتو احسان نموده، تو را بیشتر از پدرانت
خواهدافزود. ۶ «و یهوه خدایت دل تو و دل ذریت تو رامختون خواهد
ساخت تا یهوه خدایت را به تمامی دل و تمامی جان خود دوست داشته،
زنده بمانی. ۷ و یهوه خدایت جمیع این لعنتها را بردشمنان و بر خصمانت
که تو را آزردند، نازل خواهد گردانید. ۸ و تو بازگشت نموده، قول خداوند
را اطاعت خواهی کرد، و جمیع اوامر او را که من امروز به تو امر می‌فرمایم،
بجا خواهی آورد. ۹ و یهوه، خدایت، تو را در تمامی اعمال دستت و در
میوه بطنت و نتایج بهایمت ومحصول زمینت به نیکویی خواهد افزود،
زیراخداوند بار دیگر بر تو برای نیکویی شادی خواهد کرد، چنانکه بر پدران
تو شادی نمود. ۱۰ اگر آواز یهوه خدای خود را اطاعت نموده، اوامر و
فرایض او را که در طومار این شریعت مکتوب است، نگاه داری، و به سوی
یهوه، خدای خود، با تمامی دل و تمامی جان بازگشت نمایی. ۱۱ «زیرا
این حکمی که من امروز به تو امرمی فرمایم، برای تو مشکل نیست و از تو
دورنیست. ۱۲ نه در آسمان است تا بگویی کیست که به آسمان برای ما
صعود کرده، آن را نزد ما بیاوردو آن را به ما بشنواند تا به عمل آوریم. ۱۳ و
نه آن طرف دریا که بگویی کیست که برای ما به آنطرف دریا عبور کرده،
آن را نزد ما بیاورد و به ما بشنواندتا به عمل آوریم. ۱۴ بلکه این کلام،
بسیار نزدیک توست و در دهان و دل توست تا آن را بجا آوری. ۱۵ «ببین
امروز حیات و نیکویی و موت و بدی را پیش روی تو گذاشتم. ۱۶ چونکه
من امروز تورا امر می‌فرمایم که یهوه خدای خود را دوست بداری و در
طریقهای او رفتار نمایی، و اوامر وفرایض و احکام او را نگاه داری تا زنده
مانده، افزوده شوی، و تا یهوه، خدایت، تو را در زمینی که برای تصرفش به
آن داخل می‌شوی، برکت دهد. ۱۷ لیکن اگر دل تو برگردد و اطاعت
ننمایی و فریفته شده، خدایان غیر را سجده و عبادت نمایی، ۱۸ پس امروز
به شما اطلاع می‌دهم که البته هلاک خواهید شد، و در زمینی که از اردن
عبور می‌کنید تا در آن داخل شده، تصرف نمایید، عمر طویل نخواهید
داشت. ۱۹ امروز آسمان وزمین را بر شما شاهد می‌آورم که حیات و موت
وبرکت و لعنت را پیش روی تو گذاشتم، پس حیات را برگزین تا تو با
ذریتت زنده بمانی. ۲۰ و تایهوه خدای خود را دوست بداری و آواز او
رابشنوی و با او ملصق شوی، زیرا که او حیات تو ودرازی عمر توست تا در
زمینی که خداوند برای پدرانت، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خوردکه
آن را به ایشان بدهد، ساکن شوی.»

۳۱ و موسی رفته، این سخنان را به تمامی اسرائیل بیان کرد، ۲ و به
ایشان گفت: «من امروز صد و بیست ساله هستم و دیگر طاقت خروج و
دخول ندارم، و خداوند به من گفته است که از این اردن عبور نخواهی
کرد. ۳ یهوه خدای تو، خود به حضور تو عبور خواهد کرد، و او این امتها
را از حضور تو هلاک خواهد ساخت، تا آنهارا به تصرف آوری، و یوشع نیز
پیش روی توعبور خواهد نمود چنانکه خداوند گفته است. ۴ وخداوند

چنانکه به سیحون و عوج، دو پادشاه اموریان، که هلاک ساخت و به زمین ایشان عمل نمود به اینها نیز رفتار خواهد کرد. ۵ پس چون خداوند ایشان را به‌دست شما تسلیم کند شما باایشان موافق تمامی حکمی که به شما امرفرمودم، رفتار نمایید. ۶ قوی و دلیر باشید و ازایشان ترسان و هراسان مباشید، زیرا یهوه، خدایت، خود با تو می‌رود و تو را وا نخواهدگذاشت و ترک نخواهد نمود.» ۷ و موسی یوشع را خوانده، در نظر تمامی اسرائیل به او گفت: «قوی و دلیر باش زیرا که توبا این قوم به زمینی که خداوند برای پدران ایشان قسم خورد که به ایشان بدهد داخل خواهی شد، و تو آن را برای ایشان تقسیم خواهی نمود. ۸ و خداوند خود پیش روی تومی رود او با تو خواهد بود و تو را وانخواهدگذاشت و ترک نخواهد نمود پس ترسان وهراسان مباش.» ۹ و موسی این تورات را نوشته، آن را به بنی لاوی کهنه که تابوت عهد خداوند رابرمی داشتند و به جمیع مشایخ اسرائیل سپرد. ۱۰ و موسی ایشان را امر فرموده، گفت: «که درآخر هر هفت سال، در وقت معین سال انفکاک درعید خیمه‌ها، ۱۱ چون جمیع اسرائیل بیایند تا به حضور یهوه خدای تو در مکانی که او برگزیندحاضر شوند، آنگاه این تورات را پیش جمیع اسرائیل در سمع ایشان بخوان. ۱۲ قوم را از مردان و زنان و اطفال و غریبانی که در دروازه های توباشند جمع کن تا بشنوند، و تعلیم یافته، از یهوه خدای شما بترسند و به عمل نمودن جمیع سخنان این تورات هوشیار باشند. ۱۳ و تا پسران ایشان که ندانسته‌اند، بشنوند، و تعلیم یابند، تامادامی که شما بر زمینی که برای تصرفش از اردن عبور می‌کنید زنده باشید، از یهوه خدای شمابترسند.» ۱۴ و خداوند به موسی گفت: «اینک ایام مردن تو نزدیک است، یوشع را طلب نما و در خیمه اجتماع حاضر شوید تا او را وصیت نمایم.» پس موسی و یوشع رفته، در خیمه اجتماع حاضرشدند. ۱۵ و خداوند در ستون ابر در خیمه ظاهرشد و ستون ابر، بر در خیمه ایستاد. ۱۶ و خداوند به موسی گفت: «اینک با پدران خود می‌خوابی و این قوم برخاسته، درپی خدایان بیگانه زمینی که ایشان به آنجا در میان آنها می‌روند، زنا خواهند کرد و مرا ترک کرده، عهدی را که با ایشان بستم خواهند شکست. ۱۷ ودر آن روز، خشم من بر ایشان مشتعل شده، ایشان را ترک خواهم نمود، و روی خود را از ایشان پنهان کرده، تلف خواهند شد، و بدیها و تنگیهای بسیار به ایشان خواهد رسید، به حدی که در آن روز خواهند گفت: «آیا این بدیها به ما نرسید ازاین جهت که خدای ما در میان ما نیست؟» ۱۸ و به‌سبب تمامی بدی که کرده‌اند که به سوی خدایان غیر برگشته‌اند من در آن روز البته روی خود راپنهان خواهم کرد. ۱۹ پس الان این سرود را برای خود بنویسید و تو آن را به بنی‌اسرائیل تعلیم داده، آن را در دهان ایشان بگذار تا این سرود برای من بر بنی‌اسرائیل شاهد باشد. ۲۰ زیرا چون ایشان را به زمینی که برای پدران ایشان قسم خورده بودم که به شیر و شهد جاری است، درآورده باشم، و چون ایشان خورده، و سیر شده، و فربه گشته باشند، آنگاه ایشان به سوی خدایان غیر برگشته، آنها را عبادت خواهند نمود، و مرااهانت کرده، عهد مرا خواهند شکست. ۲۱ و چون بدیها و تنگیهای بسیار بر ایشان عارض شده باشد، آنگاه این سرود مثل شاهد پیش روی ایشان شهادت خواهد داد، زیرا که از دهان ذریت ایشان فراموش نخواهد شد، زیرا خیالات ایشان را نیزکه امروز دارند می‌دانم، قبل از آن که ایشان را به زمینی که درباره آن قسم خوردم، درآورم.» ۲۲ پس موسی این سرود را در همان روز نوشته، به بنی‌اسرائیل تعلیم داد. ۲۳ و یوشع بن نون را وصیت نموده، گفت: «قوی و دلیر باش زیرا که تو بنی‌اسرائیل را به زمینی که برای ایشان قسم خوردم داخل خواهی ساخت، و من با تو خواهم بود.» ۲۴ و واقع شد که چون موسی نوشتن کلمات این تورات را در کتاب، تمام به انجام رسانید، ۲۵ موسی به لاویانی که تابوت عهد خداوند رابرمی داشتند وصیت کرده، گفت: ۲۶ «این کتاب تورات را بگیرید و آن را در پهلوی تابوت عهدیهوه، خدای خود، بگذارید تا در آنجا برای شماشاهد باشد. ۲۷ زیرا که من تمرد و گردن کشی شمارا می‌دانم، اینک امروز که من هنوز با شما زنده هستم بر خداوند فتنه انگیخته‌اید، پس چند مرتبه زیاده بعد از وفات من. ۲۸ جمیع مشایخ اسباط وسروران خود را نزد من جمع کنید تا این سخنان رادر گوش ایشان بگویم، و آسمان و زمین را برایشان شاهد بگیرم. ۲۹ زیرا می‌دانم که بعد ازوفات من خویشتن را بالکل فاسد گردانیده، ازطریقی که به شما امر فرمودم خواهید برگشت، ودر روزهای آخر بدی بر شما عارض خواهد شد، زیرا که آنچه در نظر خداوند بد است خواهیدکرد، و از اعمال دست خود، خشم خداوند را به هیجان خواهید آورد.» ۳۰ پس موسی کلمات این سرود را در گوش تمامی جماعت اسرائیل تمام گفت: سرود موسی ای آسمان گوش بگیر تا بگویم.

۳۲ و زمین سخنان دهانم را بشنود. ۲ تعلیم من مثل باران خواهد بارید. و کلام من مثل شبنم خواهد ریخت. مثل قطره های باران بر سبزه تازه، و مثل بارشها بر نباتات. ۳ زیرا که نام یهوه را ندا خواهم کرد. خدای ما رابه عظمت وصف نمایید. ۴ او صخره است و اعمال او کامل. زیرا همه طریقهای او انصاف است. خدای امین و از ظلم مبرا. عادل و راست است او. ۵ ایشان خود را فاسد نموده، فرزندان او نیستندبلکه عیب ایشانند. طبقه کج و متمردند. ۶ آیا خداوند را چنین مکافات می‌دهید، ای قوم احمق و غیر حکیم. آیا او پدر و مالک تو نیست. او تو را آفرید و استوار نمود. ۷ ایام قدیم را بیاد آور. در سالهای دهر به دهرتامل نما. از پدر خود بپرس تا تو را آگاه سازد. واز مشایخ خویش تا تو را اطلاع دهند. ۸ چون حضرت اعلی به امتها نصیب ایشان را دادو بنی آدم را منتشر ساخت، آنگاه حدود امتها راقرار داد، برحسب شماره بنی‌اسرائیل. ۹ زیرا که نصیب یهوه قوم وی است. و یعقوب قرعه میراث اوست. ۱۰ او را در زمین ویران یافت. و در بیابان خراب وهولناک. او را احاطه کرده، منظور داشت. و او را مثل مردمک چشم خود محافظت نمود. ۱۱ مثل عقابی که آشیانه خود را حرکت دهد. وبچه های خود را فروگیرد. و بالهای خود را پهن کرده، آنها را بردارد. و آنها را بر پرهای خود ببرد. ۱۲ همچنین خداوند تنها او را رهبری نمود. وهیچ خدای بیگانه با وی نبود. ۱۳ او را بر بلندیهای زمین سوار کرد تا ازمحصولات زمین بخورد. و شهد را از صخره به اوداد تا مکید. و روغن را از سنگ خارا. ۱۴ کره گاوان و شیر

گوسفندان را با پیه برهها وقوچها را از جنس باشان و بزها. و پیه گرده های
گندم را. و شراب از عصیر انگور نوشیدی. ۱۵ لیکن یشورون فربه شده،
لگد زد. تو فربه وتنومند و چاق شده‌ای. پس خدایی را که او راآفریده بود،
ترک کرد. و صخره نجات خود راحقیر شمرد. ۱۶ او را به خدایان غریب به
غیرت آوردند. وخشم او را به رجاسات جنبش دادند. ۱۷ برای دیوهایی که
خدایان نبودند، قربانی گذرانیدند، برای خدایانی که نشناخته بودند، برای
خدایان جدید که تازه به وجود آمده، وپدران ایشان از آنها نترسیده بودند.
۱۸ و به صخره‌ای که تو را تولید نمود، اعتناننمودی. و خدای آفریننده
خود را فراموش کردی. ۱۹ چون یهوه این را دید ایشان را مکروه داشت.
چونکه پسران و دخترانش خشم او را به هیجان آوردند. ۲۰ پس گفت روی
خود را از ایشان خواهم پوشید. تا ببینم که عاقبت ایشان چه خواهد بود.
زیرا طبقه بسیار گردن کشند. و فرزندانی که امانتی در ایشان نیست.
۲۱ ایشان مرا به آنچه خدا نیست به غیرت آوردند. و به اباطیل خود
مرا خشمناک گردانیدند. و من ایشان را به آنچه قوم نیست به غیرت
خواهم آورد. و به امت باطل، ایشان را خشمناک خواهم ساخت. ۲۲
زیرا آتشی در غضب من افروخته شده. و تاهاویه پایین‌ترین شعله‌ور شده
است. و زمین را باحاصلش می‌سوزاند. و اساس کوهها را آتش خواهد زد.
(Sheol h7585) ۲۳ بر ایشان بلایا را جمع خواهم کرد. و تیرهای خود را
تمام بر ایشان صرف خواهم نمود. ۲۴ از گرسنگی کاهیده، و از آتش
تب، و از وبای تلخ تلف می‌شوند. و دندانهای وحوش را به ایشان خواهم
فرستاد، با زهر خزندگان زمین. ۲۵ شمشیر از بیرون و دهشت از اندرون.
ایشان رابی اولاد خواهد ساخت. هم جوان و هم دوشیزه را. شیرخواره را با
ریش سفید هلاک خواهد کرد. ۲۶ می‌گفتم ایشان را پراکنده کنم و ذکر
ایشان را ازمیان مردم، باطل سازم. ۲۷ اگر از کینه دشمن نمی ترسیدم که
مبادامخالفان ایشان برعکس آن فکر کنند، و بگویندست ما بلند شده، و
یهوه همه این را نکرده است. ۲۸ زیرا که ایشان قوم گم کرده تدبیر هستند.
و درایشان بصیرتی نیست. ۲۹ کاش که حکیم بوده، این را می‌فهمیدید. و
درعاقبت خود تامل می‌نمودند. ۳۰ چگونه یک نفر هزار را تعاقب می‌کرد.
و دو نفرده هزار را منهزم می‌ساختند. اگر صخره ایشان، ایشان را نفروخته.
و خداوند، ایشان را تسلیم ننموده بود. ۳۱ زیرا که صخره ایشان مثل
صخره ما نیست. اگرچه هم دشمنان ما خود، حکم باشند. ۳۲ زیرا که مو
ایشان از موهای سدوم است، و ازتاکستانهای عموره. انگورهای ایشان
انگورهای حنظل است، و خوشه های ایشان تلخ است. ۳۳ شراب ایشان
زهر اژدرهاست. و سم قاتل افعی. ۳۴ آیا این نزد من مکنون نیست. و
درخزانه های من مختوم نی. ۳۵ انتقام و جزا از آن من است، هنگامی که
پایهای ایشان بلغزد، زیرا که روز هلاکت ایشان نزدیک است و قضای
ایشان می‌شتابد. ۳۶ زیرا خداوند، قوم خود را داوری خواهدنمود. و بر
بندگان خویش شفقت خواهد کرد. چون می‌بیند که قوت ایشان نابود
شده، وهیچکس چه غلام و چه آزاد باقی نیست. ۳۷ و خواهد گفت:
خدایان ایشان کجایند، وصخره‌ای که بر آن اعتماد می‌داشتند. ۳۸ که
پیه قربانی های ایشان را می‌خوردند. و شراب هدایای ریختنی‌ایشان را
می‌نوشیدند. آنهابرخاسته، شما را امداد کنند. و برای شما ملجاباشند. ۳۹
الان ببینید که من خود، او هستم. و با من خدای دیگری نیست. من
می‌میرانم و زنده می‌کنم. مجروح می‌کنم و شفا می‌دهم. و از دست من
رهاننده‌ای نیست. ۴۰ زیرا که دست خود را به آسمان برمی افرازم، ومی
گویم که من تا ابدالاباد زنده هستم. ۴۱ اگر شمشیر براق خود را تیز کنم.
و قصاص رابه‌دست خود گیرم. آنگاه از دشمنان خود انتقام خواهم کشید.
و به خصمان خود مکافات خواهم رسانید. ۴۲ تیرهای خود را از خون
مست خواهم ساخت. و شمشیر من گوشت را خواهد خورد. از خون
کشتگان و اسیران، با روسای سروران دشمن. ۴۳ ای امتها با قوم او آواز
شادمانی دهید. زیراانتقام خون بندگان خود را گرفته است. و ازدشمنان خود
انتقام کشیده و برای زمین خود وقوم خویش کفاره نموده است. ۴۴ و
موسی آمده، تمامی سخنان این سرود رابه سمع قوم رسانید، او و یوشع بن
نون. ۴۵ و چون موسی از گفتن همه این سخنان به تمامی اسرائیل فارغ
شد، ۴۶ به ایشان گفت: «دل خود را به همه سخنانی که من امروز به
شما شهادت می‌دهم، مشغول سازید، تا فرزندان خود را حکم دهید که
متوجه شده، تمامی کلمات این تورات را به عمل آورند. ۴۷ زیرا که این
برای شما امر باطل نیست، بلکه حیات شماست، و به واسطه این امر،
عمرخود را در زمینی که شما برای تصرفش از اردن به آنجا عبور می‌کنید،
طویل خواهید ساخت.» ۴۸ و خداوند در همان روز موسی را خطاب
کرده، گفت: ۴۹ «به این کوه عباریم یعنی جبل نبوکه در زمین موآب
در مقابل اریحاست برآی، وزمین کنعان را که من آن را به بنی‌اسرائیل به
ملکیت می‌دهم ملاحظه کن. ۵۰ و تو در کوهی که به آن برمی آیی وفات
کرده، به قوم خود ملحق شو، چنانکه برادرت هارون در کوه هور مرد و به
قوم خود ملحق شد. ۵۱ زیرا که شما در میان بنی‌اسرائیل نزد آب مریبا
قادش در بیابان سین به من تقصیر نمودید، چون که مرا در میان بنی‌اسرائیل
تقدیس نکردید. ۵۲ پس زمین را پیش روی خود خواهی دید، لیکن به آنجا
به زمینی که به بنی‌اسرائیل می‌دهم، داخل نخواهی شد.»

۳۳ و این است برکتی که موسی، مرد خدا، قبل از وفاتش به بنی‌اسرائیل
برکت داده، ۲ گفت: «یهوه از سینا آمد، و از سعیر برایشان طلوع نمود. و
از جبل فاران درخشان گردید. و با کرورهای مقدسین آمد، و از دست
راست او برای ایشان شریعت آتشین پدید آمد. ۳ به درستی که قوم خود را
دوست می‌دارد. وجمیع مقدسانش در دست تو هستند. و نزدپایهای تو
نشسته، هر یکی از کلام تو بهره‌مندمی شوند. ۴ موسی برای ما شریعتی
امر فرمود که میراث جماعت یعقوب است. ۵ و او در یشورون پادشاه بود
هنگامی که روسای قوم اسباطاسرائیل با هم جمع شدند. ۶ روبین زنده
بماند ونمیرد. و مردان او در شماره کم نباشند.» ۷ و این است درباره یهودا
که گفت: «ای خداوند آواز یهودا رابشنو. و او را به قوم خودش برسان.
به‌دستهای خود برای خویشتن جنگ می‌کند. و تو از دشمنانش معاون
می‌باشی.» ۸ و درباره لاوی گفت: «تمیم و اوریم تو نزدمرد مقدس توست.
که او را در مسا امتحان نمودی. و با او نزد آب مریبا منازعت کردی. ۹

که درباره پدر و مادر خود گفت که ایشان را ندیده‌ام و برادران خود را نشناخت. و پسران خود راندانست. زیرا که کلام تو را نگاه می‌داشتند. و عهدتو را محافظت می‌نمودند. ۱۰ احکام تو را به یعقوب تعلیم خواهند داد. و شریعت تو را به اسرائیل. بخور به حضور تو خواهندآورد. وقربانی های سوختنی بر مذبح تو. ۱۱ ای خداونداموال او را برکت بده، و اعمال دستهای او را قبول فرما. کمرهای مقاومت کنندگانش را بشکن. کمرهای خصمان او را که دیگر برنخیزند.» ۱۲ و درباره بنیامین گفت: «حبیب خداوند نزدوی ایمن ساکن می‌شود. تمامی روز او را مستورمی سازد. و در میان کتفهایش ساکن می‌شود.» ۱۳ و درباره یوسف گفت: «زمینش از خداوندمبارک باد، از نفایس آسمان و از شبنم، و از لجه هاکه در زیرش مقیم است. ۱۴ از نفایس محصولات آفتاب و از نفایس نباتات ماه. ۱۵ از فخرهای کوههای قدیم، و از نفایس تلهای جاودانی. ۱۶ ازنفایس زمین و پری آن، و از رضامندی او که دربوته ساکن بود. برکت بر سر یوسف برسد. و برفرق سر آنکه از برادران خود ممتاز گردید. ۱۷ جاه او مثل نخست زاده گاوش باشد. و شاخهایش مثل شاخهای گاو وحشی. با آنها امتها را جمیع تا به اقصای زمین خواهد زد. و اینانند ده هزارهای افرایم و هزارهای منسی.» ۱۸ و درباره زبولون گفت: «ای زبولون در بیرون رفتنت شاد باش، و توای یساکار در خیمه های خویش. ۱۹ قومها را به کوه دعوت خواهند نمود. در آنجا قربانی های عدالت را خواهند گذرانید. زیرا که فراوانی دریا را خواهند مکید. وخزانه های مخفی ریگ را.» ۲۰ و درباره جاد گفت: «متبارک باد آنکه جاد را وسیع گرداند. مثل شیرماده ساکن باشد، وبازو و فرق را نیز می‌درد، ۲۱ و حصه بهترین رابرای خود نگاه دارد، زیرا که در آنجا نصیب حاکم محفوظ است. و با روسای قوم می‌آید. وعدالت خداوند و احکامش را با اسرائیل بجامی آورد.» ۲۲ و درباره دان گفت: «دان بچه شیر است که ازباشان می‌جهد.» ۲۳ و درباره نفتالی گفت: «ای نفتالی ازرضامندی خداوند سیر شو. و از برکت او مملوگردیده، مغرب و جنوب را به تصرف آور.» ۲۴ و درباره اشیر گفت: «اشیر از فرزندان مبارک شود، و نزد برادران خود مقبول شده، پای خود را به روغن فرو برد. ۲۵ نعلین تو از آهن وبرنجست، و مثل روزهایت همچنان قوت توخواهد بود. ۲۶ ای یشورون مثل خدا کسی نیست، که برای مدد تو بر آسمانها سوار شود. ودر کبریای خود برافلاک. ۲۷ خدای ازلی مسکن توست. و در زیر توبازوهای جاودانی است. و دشمن را از حضور تواخراج کرده، می‌گوید هلاک کن. ۲۸ پس اسرائیل در امنیت ساکن خواهد شد، و چشمه یعقوب به تنهایی. و در زمینی که پر از غله و شیره باشد. وآسمان آن شبنم می‌ریزد. ۲۹ خوشابه‌حال توای اسرائیل. کیست مانند تو! ای قومی که ازخداوند نجات یافته‌اید. که او سپر نصرت تو وشمشیر جاه توست. و دشمنانت مطیع تو خواهند شد. و تو بلندیهای ایشان را پایمال خواهی نمود.»

۳۴ و موسی از عربات موآب، به کوه نبو، برقله فسجه که در مقابل اریحاست برآمد، و خداوند تمامی زمین را، از جلعاد تا دان، به او نشان داد. ۲ و تمامی نفتالی و زمین افرایم ومنسی و تمامی زمین یهودا را تا دریای مغربی. ۳ وجنوب را و میدان دره اریحا را که شهر نخلستان است تا صوغر. ۴ و خداوند وی را گفت: «این است زمینی که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورده، گفتم که این را به ذریت تو خواهم داد، تو را اجازت دادم که به چشم خود آن راببینی لیکن به آنجا عبور نخواهی کرد.» ۵ پس موسی بنده خداوند در آنجا به زمین موآب برحسب قول خداوند مرد. ۶ و او را در زمین موآب در مقابل بیت فعور، در دره دفن کرد، واحدی قبر او را تا امروز ندانسته است. ۷ و موسی چون وفات یافت، صد و بیست سال داشت، و نه چشمش تار، و نه قوتش کم شده بود. ۸ وبنی‌اسرائیل برای موسی در عربات موآب سی روز ماتم گرفتند. پس روزهای ماتم و نوحه گری برای موسی سپری گشت. ۹ و یوشع بن نون از روح حکمت مملو بود، چونکه موسی دستهای خود را بر او نهاده بود، وبنی‌اسرائیل او را اطاعت نمودند، و برحسب آنچه خداوند به موسی‌امر فرموده بود، عمل کردند. ۱۰ و نبی‌ای مثل موسی تا بحال در اسرائیل برنخاسته است که خداوند او را روبرو شناخته باشد. ۱۱ در جمیع آیات و معجزاتی که خداوندو را فرستاد تا آنها را در زمین مصر به فرعون و جمیع بندگانش و تمامی زمینش بنماید. ۱۲ و درتمامی دست قوی، و جمیع آن هیبت عظیم که موسی در نظر همه اسرائیل نمود.

یوشع

۱ و واقع شد بعد از وفات موسی، بنده خداوند، که خداوند یوشع بن
نون، خادم موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «موسی بنده من وفات یافته
است، پس الان برخیز و از این اردن عبور کن، تو و تمامی این قوم، به
زمینی که من به ایشان، یعنی به بنی‌اسرائیل می‌دهم. ۳ هر جایی که کف
پای شما گذارده شود به شما داده‌ام، چنانکه به موسی گفتم. ۴ از صحرا
و این لبنان تانهر بزرگ یعنی نهر فرات، تمامی زمین حتیان و تادریای بزرگ
به طرف مغرب آفتاب، حدود شماخواهد بود. ۵ هیچکس را در تمامی ایام
عمرت یارای مقاومت با تو نخواهد بود. چنانکه با موسی بودم با تو خواهم
بود، تو را مهمل نخواهم گذاشت و ترک نخواهم نمود. ۶ قوی و دلیر
باش، زیرا که تو این قوم را متصرف، زمینی که برای پدران ایشان قسم
خوردم که به ایشان بدهم، خواهی ساخت. ۷ فقط قوی و بسیار دلیر باش
تابرحسب تمامی شریعتی که بنده من، موسی تو راامر کرده است متوجه
شده، عمل نمایی. زنهار ازآن به طرف راست یا چپ تجاوز منما تا هر
جایی که روی، کامیاب شوی. ۸ این کتاب تورات ازدهان تو دور نشود،
بلکه روز و شب در آن تفکرکن تا برحسب هرآنچه در آن مکتوب است
متوجه شده، عمل نمایی زیرا همچنین راه خود را فیروز خواهی ساخت، و
همچنین کامیاب خواهی شد. ۹ آیا تو را امر نکردم؟ پس قوی ودلیر باش،
مترس و هراسان مباش زیرا در هر جاکه بروی یهوه خدای تو، با توست.»
۱۰ پس یوشع روسای قوم را امر فرموده، گفت: ۱۱ «در میان لشکرگاه
بگذرید و قوم را امرفرموده، بگویید: برای خود توشه حاضر کنید، زیرا که
بعد از سه روز، شما از این اردن عبورکرده، داخل خواهید شد تا تصرف
کنید در زمینی که یهوه خدای شما، به شما برای ملکیت می‌دهد.» ۱۲ و
یوشع روبینیان و جادیان و نصف سبطمنسی را خطاب کرده، گفت:
۱۳ «بیاد آورید آن سخن را که موسی، بنده خداوند، به شما امرفرموده،
گفت: یهوه، خدای شما به شما آرامی می‌دهد و این زمین را به شما
می‌بخشد. ۱۴ زنان واطفال و مواشی شما در زمینی که موسی در آن طرف
اردن به شما داد خواهند ماند، و اما شمامسلح شده، یعنی جمیع مردان
جنگی پیش روی برادران خود عبور کنید، و ایشان را اعانت نمایید. ۱۵ تا
خداوند برادران شما را مثل شما آرامی داده باشد، و ایشان نیز در زمینی که
یهوه، خدای شمابه ایشان می‌دهد تصرف کرده باشند، آنگاه به زمین
ملکیت خود خواهید برگشت و متصرف خواهید شد، در آن که موسی،
بنده خداوند به آن طرف اردن به سوی مشرق آفتاب به شما داد.» ۱۶
ایشان در جواب یوشع گفتند: «هرآنچه به ما فرمودی خواهیم کرد، و هر
جا ما را بفرستی، خواهیم رفت. ۱۷ چنانکه موسی را در هر چیزاطاعت
نمودیم، تو را نیز اطاعت خواهیم نمود، فقط یهوه، خدای تو، با تو باشد
چنانکه با موسی بود. ۱۸ هر کسی‌که از حکم تو رو گرداند و کلام تو را
در هر چیزی که او را امر فرمایی اطاعت نکند، کشته خواهد شد، فقط
قوی و دلیر باش.»

۲ و یوشع بن نون دو مرد جاسوس از شطیم به پنهانی فرستاده، گفت:
«روانه شده، زمین واریحا را ببینید.» پس رفته، به خانه زن زانیه‌ای که
راحاب نام داشت داخل شده، در آنجا خوابیدند. ۲ و ملک اریحا را خبر
دادند که «اینک مردمان ازبنی‌اسرائیل امشب داخل این‌جا شدند تا زمین
راجاسوسی کنند.» ۳ و ملک اریحا نزد راحاب فرستاده، گفت: «مردانی را
که نزد تو آمده، به خانه تو داخل شده‌اند، بیرون بیاور زیرا برای جاسوسی
تمامی زمین آمده‌اند.» ۴ و زن آن دومرد را گرفته، ایشان را پنهان کرد
و گفت: «بلی آن مردان نزد من آمدند اما ندانستم از کجا بودند. ۵
ونزدیک به وقت بستن دروازه، آن مردان در تاریکی بیرون رفتند و نمی
دانم که ایشان کجا رفتند. به زودی ایشان را تعاقب نمایید که به ایشان
خواهیدرسید.» ۶ لیکن او ایشان را به پشت بام برده، درشاخه های کتان
که برای خود بر پشت بام چیده بود، پنهان کرده بود. ۷ پس آن کسان،
ایشان را به راه اردن تا گدارها تعاقب نمودند، و چون تعاقب کنندگان
ایشان بیرون رفتند، دروازه رابستند. ۸ و قبل از آنکه بخوابند، او نزد ایشان
به پشت بام برآمد. ۹ و به آن مردان گفت: «می‌دانم که یهوه این زمین را
به شما داده، و ترس شما بر مامستولی شده است، و تمام ساکنان زمین
به‌سبب شما گداخته شده‌اند. ۱۰ زیرا شنیده‌ایم که خداوند چگونه آب
دریای قلزم را پیش روی شما خشکانید، وقتی که از مصر بیرون آمدید،
وآنچه به دو پادشاه امورییان که به آن طرف اردن بودند کردید، یعنی سیهون
و عوج که ایشان راهلاک ساختید. ۱۱ و چون شنیدیم دلهای ماگداخته
شد، و به‌سبب شما دیگر در کسی جان نماند، زیرا که یهوه خدای شما،
بالا در آسمان وپایین بر زمین خداست. ۱۲ پس الان برای من به خداوند
قسم بخورید که چنانکه به شما احسان کردم، شما نیز به خاندان پدرم
احسان خواهیدنمود، و نشانه امانت به من بدهید ۱۳ که پدرم ومادرم و
برادرانم و خواهرانم و هرچه دارند زنده خواهید گذارد، و جانهای ما را از
موت رستگارخواهید ساخت.» ۱۴ آن مردان به وی گفتند: «جانهای ما به
عوض شما بمیرند که چون خداوند این زمین را به ما بدهد اگر این کار
ما رابروز ندهید، البته به شما احسان و امانت خواهیم کرد.» ۱۵ پس
ایشان را با طناب از دریچه پایین کرد، زیرا خانه او بر حصار شهر بود و او
بر حصار ساکن بود. ۱۶ و ایشان را گفت: «به کوه بروید مباداتعاقب
کنندگان به شما برسند و در آنجا سه روزخود را پنهان کنید، تا تعاقب
کنندگان برگردند بعد از آن به راه خود بروید.» ۱۷ آن مردان به وی گفتند:
«ما از این قسم تو که به ما دادی مبراخواهیم شد. ۱۸ اینک چون ما به
زمین داخل شویم، این طناب ریسمان قرمز را به دریچه‌ای که ما را به آن
پایین کردی ببند، و پدرت و مادرت وبرادرانت و تمامی خاندان پدرت را نزد
خود به خانه جمع کن. ۱۹ و چنین خواهد شد که هر کسی‌که از در
خانه تو به کوچه بیرون رود، خونش برسرش خواهد بود و ما مبرا خواهیم
بود، و هرکه نزد تو در خانه باشد، اگر کسی بر او دست بگذارد، خونش بر
سر ما خواهد بود. ۲۰ و اگر این کار ما رابروز دهی، از قسم تو که به
ما داده‌ای مبرا خواهیم بود.» ۲۱ او گفت: «موافق کلام شما باشد.»
پس ایشان را روانه کرده، رفتند، و طناب قرمز را به دریچه بست. ۲۲

پس ایشان روانه شده، به کوه آمدند و درآنجا سه روز ماندند تا تعاقب
کنندگان برگشتند، وتعاقب کنندگان تمامی راه را جستجو کردند ولی ایشان
را نیافتند. ۲۳ پس آن دو مرد برگشته، از کوه به زیر آمدند و از نهر عبور
نموده، نزد یوشع بن نون رسیدند، و هرآنچه به ایشان واقع شده بود، برای
وی بیان کردند. ۲۴ و به یوشع گفتند: «هرآینه خداوند تمامی زمین را
به‌دست ما داده است و جمیع ساکنان زمین به‌سبب ما گداخته شده‌اند.»

۳ بامدادان یوشع بزودی برخاسته، او و تمامی بنی‌اسرائیل از شطیم روانه
شده، به اردن آمدند، و قبل از عبور کردن در آنجا منزل گرفتند. ۲ و بعد از
سه روز روسای ایشان از میان لشکرگاه گذشتند. ۳ و قوم را امر کرده،
گفتند: «چون تابوت عهد یهوه، خدای خود را ببینید که لاویان کهنه آن را
می‌برند، آنگاه شما از جای خود روانه شده، در عقب آن بروید. ۴ و در
میان شما و آن، به مقدار دوهزار ذراع مسافت باشد، ونزدیک آن میایید تا
راهی که باید رفت بدانید، زیراکه از این راه قبل از این عبور نکرده‌اید.» ۵
و یوشع به قوم گفت: «خود را تقدیس نمایید زیرا فرداخداوند در میان شما
کارهای عجیب خواهدکرد.» ۶ و یوشع کاهنان را خطاب کرده، گفت:
«تابوت عهد را برداشته، پیش روی قوم بروید.» پس تابوت عهد را برداشته،
پیش روی قوم روانه شدند. ۷ و خداوند یوشع را گفت: «امروز به بزرگ
ساختن تو در نظر تمام اسرائیل شروع می‌کنم تابدانند که چنانکه با موسی
بودم با تو نیز خواهم بود. ۸ پس تو کاهنان را که تابوت عهد رابرمی دارند
امر فرموده، بگو: چون شما به کنار آب اردن برسید در اردن بایستید.» ۹ و
یوشع بنی‌اسرائیل را گفت: «اینجا نزدیک آمده، سخنان یهوه خدای خود را
بشنوید.» ۱۰ و یوشع گفت: «به این خواهید دانست که خدای زنده در
میان شماست، و او کنعانیان و حتیان و حویان و فرزیان و جرجاشیان و
اموریان و یبوسیان را از پیش روی شما البته بیرون خواهد کرد. ۱۱ اینک
تابوت عهد خداوند تمامی زمین، پیش روی شما به اردن عبور می‌کند. ۱۲
پس الان دوازده نفر از اسباطاسرائیل، یعنی از هر سبط یک نفر را انتخاب
کنید. ۱۳ و واقع خواهد شد چون کف پایهای کاهنانی که تابوت یهوه،
خداوند تمامی زمین رابرمی دارند در آبهای اردن قرار گیرد که آبهای اردن،
یعنی آبهایی که از بالا می‌آید شکافته شده مثل توده بر روی هم خواهد
ایستاد.» ۱۴ و چون قوم از خیمه های خود روانه شدند تا از اردن عبور
کنند و کاهنان تابوت عهد را پیش روی قوم می‌بردند. ۱۵ و بردارندگان
تابوت به اردن رسیدند، و پایهای کاهنانی که تابوت رابرداشته بودند، به
کنار آب فرو رفت (و اردن، تمام موسم حصاد، بر همه کناره هایش سیلاب
می‌شود). ۱۶ واقع شد که آبهایی که از بالامی آمد، بایستاد و به مسافتی
بسیار دور تا شهرآدم که به‌جانب صرتان است، بلند شد، و آبی که به
سوی دریای عربه، یعنی بحرالملح می‌رفت تمام قطع شد، و قوم در مقابل
اریحا عبور کردند. ۱۷ و کاهنانی که تابوت عهد خداوند رابرمی داشتند در
میان اردن بر خشکی قایم ایستادند، و جمیع اسرائیل به خشکی عبورکردند
تا تمامی قوم از اردن، بالکلیه گذشتند.

۴ بالکلیه گذشتند، خداوند یوشع را خطاب کرده، گفت: ۲ «دوازده
نفر از قوم، یعنی از هر سبطیک نفر را بگیرید. ۳ و ایشان را امر فرموده،
بگویید: از اینجا از میان اردن از جایی که پایهای کاهنان قایم ایستاده بود،
دوازده سنگ بردارید، وآنها را با خود برده، در منزلی که امشب در آن فرود
می‌آیید بنهید.» ۴ پس یوشع آن دوازده مردرا که از بنی‌اسرائیل انتخاب
کرده بود، یعنی از هرسبط یک نفر طلبید. ۵ و یوشع به ایشان گفت:
«پیش تابوت یهوه، خدای خود به میان اردن بروید، و هر کسی از شما یک
سنگ موافق شماره اسباط بنی‌اسرائیل بر دوش خود بردارد. ۶ تا این در میان
شما علامتی باشد هنگامی که پسران شمادر زمان آینده پرسیده، گویند که
مقصود شما ازاین سنگها چیست؟ ۷ آنگاه به ایشان بگویید: که آبهای
اردن از حضور تابوت عهد خداوندشکافته شد، یعنی هنگامی که آن از
اردن می گذشت، آبهای اردن شکافته شد، پس این سنگها به جهت
بنی‌اسرائیل برای یادگاری ابدی خواهد بود.» ۸ و بنی‌اسرائیل موافق آنچه
یوشع امر فرموده بود کردند، و دوازده سنگ از میان اردن به طوری که
خداوند به یوشع گفته بود، موافق شماره اسباط بنی‌اسرائیل برداشتند، و آنها
را با خود به‌جایی که در آن منزل گرفتند برده، آنها را در آنجانهادند. ۹ و
یوشع در وسط اردن، در جایی که پایهای کاهنانی که تابوت عهد را
برداشته بودند، ایستاده بود، دوازده سنگ نصب کرد و در آنجا تاامروز
هست. ۱۰ و کاهنانی که تابوت را برمی داشتند دروسط اردن ایستادند، تا
هرآنچه خداوند یوشع راامر فرموده بود که به قوم بگوید تمام شد، به حسب
آنچه موسی به یوشع امر کرده بود و قوم به تعجیل عبور کردند. ۱۱ و بعد از
آنکه تمامی قوم بالکل گذشتند، واقع شد که تابوت خداوند وکاهنان به
حضور قوم عبور کردند. ۱۲ و بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی
مسلح شده، پیش روی بنی‌اسرائیل عبور کردند چنانکه موسی به ایشان
گفته بود. ۱۳ قریب به چهل هزار نفر مهیاشده کارزار به حضور خداوند به
صحرای اریحابرای جنگ عبور کردند. ۱۴ و در آن روز خداوند، یوشع را در
نظرتمامی اسرائیل بزرگ ساخت، و از او در تمام ایام عمرش می‌ترسیدند،
چنانکه از موسی ترسیده بودند. ۱۵ و خداوند یوشع را خطاب کرده،
گفت: ۱۶ «کاهنانی را که تابوت شهادت را برمی دارند، بفرما که از اردن
برآیند.» ۱۷ پس یوشع کاهنان راامر فرموده، گفت: «از اردن برآیید.»
۱۸ و چون کاهنانی که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند ازمیان اردن
برآمدند و کف پایهای کاهنان برخشکی گذارده شد، آنگاه آب اردن
بجای خودبرگشت و مثل پیش بر تمامی کناره هایش جاری شد. ۱۹ و در
روز دهم از ماه اول، قوم از اردن برآمدند و در جلجال به‌جانب شرقی
اریحا اردوزدند. ۲۰ و یوشع آن دوازده سنگ را که از اردن گرفته بودند،
در جلجال نصب کرد. ۲۱ وبنی‌اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «چون
پسران شما در زمان آینده از پدران خود پرسیده، گویند: که این سنگها
چیست؟ ۲۲ آنگاه پسران خود راتعلیم داده، گویید که اسرائیل از این
اردن به خشکی عبور کردند. ۲۳ زیرا یهوه، خدای شما، آب اردن را از
پیش روی شما خشکانید تا شماعبور کردید، چنانکه یهوه خدای شما به
بحرقلزم کرد که آن را پیش روی ما خشکانید تا ماعبور کردیم. ۲۴ تا تمامی

قومهای زمین دست خداوند را بدانند که آن زورآور است، و از یهوه، خدای شما، همه اوقات بترسند.»

۵ و واقع شد که چون تمامی ملوک اموریانی که به آن طرف اردن به سمت مغرب بودند، و تمامی ملوک کنعانیانی که به کناره دریا بودند، شنیدند که خداوند آب اردن را پیش روی بنی‌اسرائیل خشکانیده بود تا ما عبور کردیم، دلهای ایشان گداخته شد و از ترس بنی‌اسرائیل، دیگر جان در ایشان نماند. ۲ در آن وقت، خداوند به یوشع گفت: «کاردها از سنگ چخماق برای خود بساز، و بنی‌اسرائیل را بار دیگر مختون ساز.» ۳ و یوشع کاردها ازسنگ چخماق ساخته، بنی‌اسرائیل را بر تل غلفه ختنه کرد. ۴ و سبب ختنه کردن یوشع این بود که تمام ذکوران قوم، یعنی تمام مردان جنگی که ازمصر بیرون آمدند به‌سر راه در صحرا مردند. ۵ اماتمامی قوم که بیرون آمدند مختون بودند، وتمامی قوم که در صحرا بعد از بیرون آمدن ایشان از مصر به‌سر راه مولود شدند، مختون نگشتند. ۶ زیرا بنی‌اسرائیل چهل سال در بیابان راه می‌رفتند، تا تمامی آن طایفه، یعنی آن مردان جنگی که از مصر بیرون آمده بودند، تمام شدند. زانرو که آواز خداوند را نشنیدند و خداوند به ایشان قسم خورده، گفت: «شما را نمی گذارم که آن زمین را ببینید که خداوند برای پدران ایشان قسم خورده بود که آن را به ما بدهد، زمینی که به شیر و شهد جاری است.» ۷ و اما پسران ایشان که در جای آنها برخیزانیده بود یوشع ایشان رامختون ساخت، زیرا نامختون بودند چونکه ایشان را در راه ختنه نکرده بودند. ۸ و واقع شد که چون از ختنه کردن تمام قوم فارغ شدند، در جایهای خود در لشکرگاه ماندندتا شفا یافتند. ۹ و خداوند به یوشع گفت: «امروزعار مصر را از روی شما غلطانیدم. از این سبب نام آن مکان تا امروز جلجال خوانده می‌شود.» ۱۰ و بنی‌اسرائیل در جلجال اردو زدند و عیدفصح را در شب روز چهاردهم ماه، در صحرای اریحا نگاه داشتند. ۱۱ و در فردای بعد از فصح درهمان روز، از حاصل کهنه زمین، نازکهای فطیر وخوشه های برشته شده خوردند. ۱۲ و در فردای آن روزی که از حاصل زمین خوردند، من موقوف شد و بنی‌اسرائیل دیگر من نداشتند، و در آن سال از محصول زمین کنعان می‌خوردند. ۱۳ و واقع شد چون یوشع نزد اریحا بود که چشمان خود را بالا انداخته، دید که اینک مردی با شمشیر برهنه در دست خود پیش وی ایستاده بود. و یوشع نزد وی آمده، او را گفت: «آیا تو از ماهستی یا از دشمنان ما؟» ۱۴ گفت: «نی، بلکه من سردار لشکر خداوند هستم که الان آمدم.» پس یوشع روی به زمین افتاده، سجده کرد و به وی گفت: «آقایم به بنده خود چه می‌گوید؟» ۱۵ سردار لشکر خداوند به یوشع گفت که «نعلین خود را از پایت بیرون کن زیرا جایی که توایستاده‌ای مقدس است.» و یوشع چنین کرد.

۶ (و اریحا به‌سبب بنی‌اسرائیل سخت بسته شد، به طوری که کسی به آن رفت و آمدنمی کرد.) ۲ و یهوه به یوشع گفت: «ببین اریحا وملکش و مردان جنگی را به‌دست تو تسلیم کردم. ۳ پس شما یعنی همه مردان جنگی شهر را طواف کنید، و یک مرتبه دور شهر بگردید، و شش روزچنین کن. ۴ و هفت کاهن پیش تابوت، هفت کرنای یوبیل بردارند، و در روز هفتم شهر را هفت مرتبه طواف کنید، و کاهنان کرناها را بنوازند. ۵ و چون بوق یوبیل کشیده شود و شما آواز کرنا رابشنوید، تمامی قوم به آواز بلند صدا کنند، وحصار شهر به زمین خواهد افتاد، و هر کس از قوم پیش روی خود برآید.» ۶ پس یوشع بن نون کاهنان را خوانده، به ایشان گفت: «تابوت عهد رابردارید و هفت کاهن هفت کرنای یوبیل را پیش تابوت خداوند بردارند.» ۷ و به قوم گفتند: «پیش بروید و شهر را طواف کنید، و مردان مسلح پیش تابوت خداوند بروند.» ۸ و چون یوشع این را به قوم گفت، هفت کاهن هفت کرنای یوبیل را برداشته، پیش خداوندرفتند و کرناها را نواختند و تابوت عهد خداوندازعقب ایشان روانه شد. ۹ و مردان مسلح پیش کاهنانی که کرناها را می‌نواختند رفتند، و ساقه لشکر از عقب تابوت روانه شدند و چون می‌رفتند، کاهنان کرناها را می‌نواختند. ۱۰ ویوشع قوم را امر فرموده، گفت: «صدا نزنید و آوازشما شنیده نشود، بلکه سخنی از دهان شما بیرون نیاید تا روزی که به شما بگویم که صدا کنید. آن وقت صدا زنید.» ۱۱ پس تابوت خداوند را به شهرطواف داد و یک مرتبه دور شهر گردش کرد. وایشان به لشکرگاه برگشتند و شب را در لشکرگاه به‌سر بردند. ۱۲ بامدادان یوشع به زودی برخاست و کاهنان تابوت خداوند را برداشتند. ۱۳ و هفت کاهن هفت کرنای یوبیل را برداشته، پیش تابوت خداوندمی رفتند، و کرناها را می‌نواختند، و مردان مسلح پیش ایشان می‌رفتند، و ساقه لشکر از عقب تابوت خداوند رفتند، و چون می‌رفتند (کاهنان)کرناها را می‌نواختند. ۱۴ پس روز دوم، شهر رایک مرتبه طواف کرده، به لشکرگاه برگشتند، وشش روز چنین کردند. ۱۵ و در روز هفتم، وقت طلوع فجر، به زودی برخاسته، شهر را به همین طور هفت مرتبه طواف کردند، جز اینکه در آن روز شهر را هفت مرتبه طواف کردند. ۱۶ و چنین شد در مرتبه هفتم، چون کاهنان کرناها را نواختند که یوشع به قوم گفت: «صدا زنید زیرا خداوند شهر را به شما داده است. ۱۷ و خود شهر و هرچه در آن است برای خداوند حرام خواهد شد، و راحاب فاحشه فقط، با هرچه با وی در خانه باشد زنده خواهد ماند، زیرارسولانی را که فرستادیم پنهان کرد. ۱۸ و اما شمازنهار خویشتن را از چیز حرام نگاه دارید، مبادابعد از آنکه آن را حرام کرده باشید، از آن چیزحرام بگیرید و لشکرگاه اسرائیل را حرام کرده، آن را مضطرب سازید. ۱۹ و تمامی نقره و طلا وظروف مسین و آهنین، وقف خداوند می‌باشد و به خزانه خداوند گذارده شود.» ۲۰ آنگاه قوم صدازدند و کرناها را نواختند. و چون قوم آواز کرنا راشنیدند و قوم به آواز بلند صدا زدند، حصار شهربه زمین افتاد. و قوم یعنی هر کس پیش روی خودبه شهر برآمد و شهر را گرفتند. ۲۱ و هرآنچه درشهر بود از مرد و زن و جوان و پیر و حتی گاو وگوسفند و الاغ را به دم شمشیر هلاک کردند. ۲۲ و یوشع به آن دو مرد که به‌جاسوسی زمین رفته بودند، گفت: «به خانه زن فاحشه بروید، و زن را با هرچه دارد از آنجا بیرون آرید چنانکه برای وی قسم خوردید.» ۲۳ پس آن دو جوان جاسوس داخل شده، راحاب و پدرش و مادرش و برادرانش را با هرچه داشت بیرون آوردند، بلکه تمام خویشانش را آورده، ایشان را بیرون لشکرگاه اسرائیل جا دادند. ۲۴ و

شهر را با آنچه در آن بود، به آتش سوزانیدند. لیکن نقره و طلا وظروف مسین و آهنین را به خزانه خانه خداوندگذاردند. ۲۵ و یوشع، راحاب فاحشه و خاندان پدرش را با هرچه از آن او بود زنده نگاه داشت، واو تا امروز در میان اسرائیل ساکن است، زیرارسولان را که یوشع برای جاسوسی اریحافرستاده بود پنهان کرد. ۲۶ و در آنوقت یوشع ایشان را قسم داده، گفت: «ملعون باد به حضور خداوند کسی‌که برخاسته، این شهر اریحا را بنا کند، به نخست زاده خود بنیادش خواهد نهاد، و به پسر کوچک خوددروازه هایش را برپا خواهد نمود.» ۲۷ و خداوند با یوشع می‌بود و اسم اودرتمامی آن زمین شهرت یافت.

۷ و بنی‌اسرائیل در آنچه حرام شده بود خیانت ورزیدند، زیرا عخان ابن کرمی ابن زبدی ابن زارح از سبط یهودا، از آنچه حرام شده بود گرفت، و غضب خداوند بر بنی‌اسرائیل افروخته شد. ۲ و یوشع از اریحا تا عای که نزد بیت آون به طرف شرقی بیت ئیل واقع است، مردان فرستاد وایشان را خطاب کرده، گفت: «بروید و زمین راجاسوسی کنید.» پس آن مردان رفته، عای راجاسوسی کردند. ۳ و نزد یوشع برگشته، او راگفتند: «تمامی قوم برنیایند؛ به قدر دو یا سه هزارنفر برآیند و عای را بزنند و تمامی قوم را به آنجازحمت ندهی زیرا که ایشان کم‌اند.» ۴ پس قریب به سه هزار نفر از قوم به آنجا رفتند و از حضورمردان عای فرار کردند. ۵ و مردان عای از آنها به قدر سی و شش نفر کشتند و از پیش دروازه تاشباریم ایشان را تعاقب نموده، ایشان را در نشیب زدند، و دل قوم گداخته شده، مثل آب گردید. ۶ و یوشع و مشایخ اسرائیل جامه خود راچاک زده، پیش تابوت خداوند تا شام رو به زمین افتادند، و خاک به‌سرهای خود پاشیدند. ۷ و یوشع گفت: «آه‌ای خداوند یهوه برای چه این قوم را از اردن عبور دادی تا ما را به‌دست اموریان تسلیم کرده، ما را هلاک کنی، کاش راضی شده بودیم که به آن طرف اردن بمانیم. ۸ آه‌ای خداوندچه بگویم بعد از آنکه اسرائیل از حضور دشمنان خود پشت داده‌اند. ۹ زیرا چون کنعانیان و تمامی ساکنان زمین این را بشنوند دور ما را خواهندگرفت و نام ما را از این زمین منقطع خواهند کرد، و تو به اسم بزرگ خود چه خواهی کرد؟» ۱۰ خداوند به یوشع گفت: «برخیز چرا تو به این طور به روی خود افتاده‌ای. ۱۱ اسرائیل گناه کرده، و از عهدی نیز که به ایشان امر فرمودم تجاوز نموده‌اند و از چیز حرام هم گرفته، دزدیده‌اند، بلکه انکار کرده، آن را در اسباب خودگذاشته‌اند. ۱۲ از این سبب بنی‌اسرائیل نمی توانندبه حضور دشمنان خود بایستند و از حضوردشمنان خود پشت داده‌اند، زیرا که ملعون شده‌اند، و اگر چیز حرام را از میان خود تباه نسازید، من دیگر با شما نخواهم بود. ۱۳ برخیزقوم را تقدیس نما و بگو برای فردا خویشتن راتقدیس نمایید، زیرا یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: ای اسرائیل چیزی حرام در میان توست و تا این چیز حرام را از میان خود دور نکنی، پیش روی دشمنان خود نمی توانی‌ایستاد. ۱۴ پس بامدادان، شما موافق اسباط خود نزدیک بیایید، وچنین شود که سبطی را که خداوند انتخاب کند به قبیله های خود نزدیک آیند، و قبیله‌ای را که خداوند انتخاب کند به خاندانهای خود نزدیک بیایند، و خاندانی را که خداوند انتخاب کند به مردان خود نزدیک آیند. ۱۵ و هرکه آن چیز حرام نزد او یافت شود با هرچه دارد به آتش سوخته شود، زیرا که از عهد خداوند تجاوز نموده، قباحتی در میان اسرائیل به عمل آورده است.» ۱۶ پس یوشع بامدادان بزودی برخاسته، اسرائیل را به اسباط ایشان نزدیک آورد و سبطیهودا گرفته شد. ۱۷ و قبیله یهودا را نزدیک آوردو قبیله زارحیان گرفته شد. پس قبیله زارحیان رابه مردان ایشان نزدیک آورد و زبدی گرفته شد. ۱۸ و خاندان او را به مردان ایشان نزدیک آورد وعخان بن کرمی ابن زبدی بن زارح از سبط یهوداگرفته شد. ۱۹ و یوشع به عخان گفت: «ای پسر من الان یهوه خدای اسرائیل را جلال بده و نزد اواعتراف نما و مرا خبر بده که چه کردی و از مامخفی مدار.» ۲۰ عخان در جواب یوشع گفت: «فی الواقع به یهوه خدای اسرائیل گناه کرده، وچنین و چنان به عمل آورده‌ام. ۲۱ چون در میان غنیمت ردایی فاخر شنعاری و دویست مثقال نقره و یک شمش طلا که وزنش پنجاه مثقال بودیدم، آنها را طمع‌ورزیده، گرفتم، و اینک درمیان خیمه من در زمین است و نقره زیر آن می‌باشد.» ۲۲ آنگاه یوشع رسولان فرستاد و به خیمه دویدند، و اینک در خیمه او پنهان بود و نقره زیرآن. ۲۳ و آنها را از میان خیمه گرفته، نزد یوشع وجمیع بنی‌اسرائیل آوردند و آنها را به حضورخداوند نهادند. ۲۴ و یوشع و تمامی بنی‌اسرائیل با وی عخان پسر زارح و نقره و ردا و شمش طلا وپسرانش و دخترانش و گاوانش و حمارانش وگوسفندانش و خیمه‌اش و تمامی مایملکش راگرفته، آنها را به وادی عخور بردند. ۲۵ و یوشع گفت: «برای چه ما را مضطرب ساختی؟ خداوندامروز تو را مضطرب خواهد ساخت.» پس تمامی اسرائیل او را سنگسار کردند و آنها را به آتش سوزانیدند و ایشان را به سنگها سنگسار کردند. ۲۶ و توده بزرگ از سنگها بر او برپا داشتند که تا به امروز هست، و خداوند از شدت غضب خودبرگشت، بنابراین اسم آن مکان تا امروز وادی عخور نامیده شده است.

۸ و خداوند به یوشع گفت: «مترس و هراسان مباش. تمامی مردان جنگی را با خود بردارو برخاسته، به عای برو. اینک ملک عای و قوم اوو شهرش و زمینش را به‌دست تو دادم. ۲ و به عای و ملکش به طوری که به اریحا و ملکش عمل نمودی بکن، لیکن غنیمتش را با بهایمش برای خود به تاراج گیرید و در پشت شهر کمین ساز.» ۳ پس یوشع و جمیع مردان جنگی برخاستندتا به عای بروند، و یوشع سی هزار نفر از مردان دلاور انتخاب کرده، ایشان را در شب فرستاد. ۴ وایشان را امر فرموده، گفت: «اینک شما برای شهردر کمین باشید، یعنی از پشت شهر و از شهربسیار دور مروید، و همه شما مستعد باشید. ۵ ومن و تمام قومی که با مننند نزدیک شهر خواهیم آمد، و چون مثل دفعه اول به مقابله ما بیرون آینداز پیش ایشان فرار خواهیم کرد. ۶ و ما را تعاقب خواهند کرد تا ایشان را از شهر دور سازیم، زیراخواهند گفت که مثل دفعه اول از حضور ما فرارمی کنند، پس از پیش ایشان خواهیم گریخت. ۷ آنگاه از کمین گاه برخاسته، شهر را به تصرف آورید، زیرا یهوه، خدای شما آن را به‌دست شماخواهد داد. ۸ و چون شهر را گرفته باشید پس شهر را به آتش بسوزانید و موافق

سخن خداوندبه عمل آورید. اینک شما را امر نمودم.» ۹ پس یوشع ایشان
را فرستاد و به کمین گاه رفته، در میان بیت ئیل و عای به طرف غربی عای
ماندند و یوشع آن شب را در میان قوم بسر برد. ۱۰ و یوشع بامدادان
بزودی برخاسته، قوم راصف آرایی نمود، و او با مشایخ اسرائیل پیش روی
قوم بسوی عای روانه شدند. ۱۱ و تمامی مردان جنگی که با وی بودند
روانه شده، نزدیک آمدند و در مقابل شهر رسیده، به طرف شمال عای
فرود آمدند، و در میان او و عای وادی‌ای بود. ۱۲ و قریب به پنج هزار نفر
گرفته، ایشان را درمیان بیت ئیل و عای به طرف غربی شهر در کمین نهاد.
۱۳ پس قوم، یعنی تمامی لشکر که به طرف شمالی شهر بودند و آنانی را
که به طرف غربی شهر در کمین بودند قرار دادند، و یوشع آن شب در میان
وادی رفت. ۱۴ و چون ملک عای این رادید او و تمامی قومش تعجیل
نموده، به زودی برخاستند، و مردان شهر به مقابله بنی‌اسرائیل برای جنگ
به‌جای معین پیش عربه بیرون رفتند، و او ندانست که در پشت شهر برای
وی در کمین هستند. ۱۵ و یوشع و همه اسرائیل خود را ازحضور ایشان
منهزم ساخته، به راه بیابان فرارکردند. ۱۶ و تمامی قومی را که در شهر
بودند ندادردادند تا ایشان را تعاقب کنند. پس یوشع راتعاقب نموده، از
شهر دور شدند. ۱۷ و هیچکس در عای و بیت ئیل باقی نماند که از
عقب بنی‌اسرائیل بیرون نرفت، و دروازه های شهر را بازگذاشته، اسرائیل
را تعاقب نمودند. ۱۸ و خداوند به یوشع گفت: «مزراقی که دردست
توست بسوی عای دراز کن، زیرا آن را به‌دست تو دادم و یوشع، مزراقی
را که به‌دست خود داشت به سوی شهر دراز کرد. ۱۹ و آنانی که در
کمین بودند بزودی از جای خود برخاستند وچون او دست خود را دراز کرد
دویدند و داخل شهر شده، آن را گرفتند و تعجیل نموده، شهر را به آتش
سوزانیدند. ۲۰ و مردان عای بر عقب نگریسته، دیدند که اینک دود شهر
بسوی آسمان بالا می‌رود. پس برای ایشان طاقت نماند که به این طرف و
آن طرف بگریزند و قومی که به سوی صحرا می‌گریختند بر تعاقب کنندگان
خودبرگشتند. ۲۱ و چون یوشع و تمامی اسرائیل دیدند که آنانی که در
کمین بودند شهر را گرفته اندو دود شهر بالا می‌رود ایشان برگشته، مردان
عای را شکست دادند. ۲۲ و دیگران به مقابله ایشان ازشهر بیرون آمدند،
و ایشان در میان اسرائیل بودند. آنان از یک طرف و اینان از طرف دیگر
وایشان را می‌کشتند به حدی که کسی از آنها باقی نماند و نجات نیافت.
۲۳ و ملک عای را زنده گرفته، او را نزد یوشع آوردند. ۲۴ و واقع شد که
چون اسرائیل از کشتن همه ساکنان عای در صحرا و در بیابانی که ایشان
را درآن تعاقب می‌نمودند فارغ شدند، و همه آنها از دم شمشیر افتاده،
هلاک گشتند، تمامی اسرائیل به عای برگشته آن را به دم شمشیر کشتند.
۲۵ و همه آنانی که در آن روز از مرد و زن افتادند دوازده هزار نفر بودند
یعنی تمامی مردمان عای. ۲۶ زیرایوشع دست خود را که با مزراق دراز کرده
بود، پس نکشید تا تمامی ساکنان عای را هلاک کرد. ۲۷ لیکن بهایم و
غنیمت آن شهر را اسرائیل برای خود به تاراج بردند موافق کلام خداوند که
به یوشع امر فرموده بود. ۲۸ پس یوشع عای راسوزانید و آن را توده ابدی و
خرابه ساخت که تاامروز باقی است. ۲۹ و ملک عای را تا وقت شام به
دار کشید، و در وقت غروب آفتاب، یوشع فرمودتا لاش او را از دار پایین
آورده، او را نزد دهنه دروازه شهر انداختند و توده بزرگ از سنگها بر آن
برپا کردند که تا امروز باقی است. ۳۰ آنگاه یوشع مذبحی برای یهوه،
خدای اسرائیل در کوه عیبال بنا کرد. ۳۱ چنانکه موسی، بنده خداوند،
بنی‌اسرائیل را امر فرموده بود، به طوری که در کتاب تورات موسی مکتوب
است، یعنی مذبحی از سنگهای ناتراشیده که کسی برآنها آلات آهنین بلند
نکرده بود و بر آن قربانی های سلامتی برای خداوند گذرانیدند وذبایح
سلامتی ذبح کردند. ۳۲ و در آنجا بر آن سنگها نسخه تورات موسی را که
نوشته بود به حضور بنی‌اسرائیل مرقوم ساخت. ۳۳ و تمامی اسرائیل و
مشایخ و روسا و داوران ایشان به هر دوطرف تابوت پیش لاویان کهنه که
تابوت عهدخداوند را برمی داشتند ایستادند، هم غریبان وهم متوطنان؛
نصف ایشان به طرف کوه جرزیم ونصف ایشان به طرف کوه عیبال چنانکه
موسی بنده خداوند امر فرموده بود، تا قوم اسرائیل رااول برکت دهند. ۳۴ و
بعد از آن تمامی سخنان شریعت، هم برکت‌ها و هم لعنت‌ها را به طوری
که در کتاب تورات مرقوم است، خواند. ۳۵ از هرچه موسی‌امر فرموده
بود حرفی نبود که یوشع به حضور تمام جماعت اسرائیل با زنان و اطفال
وغریبانی که در میان ایشان می‌رفتند، نخواند.

۹ و واقع شد که تمامی ملوک حتیان و اموریان و کنعانیان و فرزیان و
حویان و یبوسیان، که به آن طرف اردن در کوه و هامون و درتمامی کناره
دریای بزرگ تا مقابل لبنان بودند، چون این را شنیدند، ۲ با هم جمع
شدند، تا بایوشع و اسرائیل متفق جنگ کنند. ۳ و اما ساکنان جبعون چون
آنچه را که یوشع به اریحا و عای کرده بود شنیدند، ۴ ایشان نیز به حیله
رفتار نمودند و روانه شده، خویشتن را مثل ایلچیان ظاهر کرده، جوالهای
کهنه بر الاغهای خود و مشکهای شراب که کهنه و پاره و بسته شده بود،
گرفتند. ۵ و بر پایهای خود کفشهای مندرس و پینه زده و بر بدن خود
رخت کهنه وتمامی نان توشه ایشان خشک و کفه زده بود. ۶ ونزد یوشع به
اردو در جلجال آمده، به او و به مردان اسرائیل گفتند که «از زمین دور
آمده‌ایم پس الان با ما عهد ببندید.» ۷ و مردان اسرائیل به حویان گفتند:
«شاید در میان ما ساکن باشید. پس چگونه با شما عهد ببندیم؟» ۸
ایشان به یوشع گفتند: «ما بندگان تو هستیم.» یوشع به ایشان گفت که
«شما کیانید و از کجامی آیید؟» ۹ به وی گفتند: «بندگانت به‌سبب اسم
یهوه خدای تو از زمین بسیار دور آمده‌ایم زیرا که آوازه او و هرچه را که در
مصر کرد، شنیدیم. ۱۰ ونیز آنچه را به دو ملک اموریان که به آن طرف
اردن بودند یعنی به سیهون، ملک حشبون، و عوج، ملک باشان، که در
عشتاروت بود، کرد. ۱۱ پس مشایخ ما و تمامی ساکنان زمین ما به ما
گفتند که توشه‌ای به جهت راه به‌دست خود بگیرید و به استقبال ایشان
رفته، ایشان را بگویید که ما بندگان شما هستیم. پس الان با ما عهد
ببندید. ۱۲ این نان ما در روزی که روانه شدیم تا نزد شما بیاییم از خانه
های خود آن را برای توشه راه گرم گرفتیم، والان اینک خشک و کفه زده
شده است. ۱۳ و این مشکهای شراب که پر کردیم تازه بود واینک پاره

شده، و این رخت و کفشهای ما از کثرت طول راه کهنه شده است.»
۱۴ آنگاه آن مردمان از توشه ایشان گرفتند و از دهان خداوند مشورت
نکردند. ۱۵ و یوشع با ایشان صلح کرده، عهد بست که ایشان را زنده
نگهدارد و روسای جماعت باایشان قسم خوردند. ۱۶ اما بعد از انقضای
سه روز که با ایشان عهدبسته بودند، شنیدند که آنها نزدیک ایشانند و
درمیان ایشان ساکنند. ۱۷ پس بنی‌اسرائیل کوچ کرده، در روز سوم به
شهرهای ایشان رسیدند وشهرهای ایشان، جبعون و کفیره و بئیروت و قریه
یعاریم، بود. ۱۸ و بنی‌اسرائیل ایشان را نکشتندزیرا روسای جماعت برای
ایشان به یهوه، خدای اسرائیل، قسم خورده بودند، و تمامی جماعت
برروسا همهمه کردند. ۱۹ و جمیع روسا به تمامی جماعت گفتند که برای
ایشان به یهوه، خدای اسرائیل، قسم خوردیم پس الان نمی توانیم به ایشان
ضرر برسانیم. ۲۰ این را به ایشان خواهیم کرد و ایشان را زنده نگاه خواهیم
داشت مبادا به‌سبب قسمی که برای ایشان خوردیم، غضب بر مابشود. ۲۱
و روسا به ایشان گفتند: «بگذارید که زنده بمانند.» پس برای تمامی
جماعت هیزم شکنان و سقایان آب شدند، چنانکه روسا به ایشان گفته
بودند. ۲۲ و یوشع ایشان را خواند و بدیشان خطاب کرده، گفت: «چرا
ما را فریب دادید و گفتید که مااز شما بسیار دور هستیم و حال آنکه در
میان ما ساکنید. ۲۳ پس حال شما ملعونید و از شماغلامان و هیزم شکنان
و سقایان آب همیشه برای خانه خدای ما خواهند بود.» ۲۴ ایشان در
جواب یوشع گفتند: «زیرا که بندگان تو را یقین خبر دادندکه یهوه، خدای
تو، بنده خود موسی را امر کرده بود که تمامی این زمین را به شما بدهد، و
همه ساکنان زمین را از پیش روی شما هلاک کنند، وبرای جانهای خود
به‌سبب شما بسیار ترسیدیم، پس این کار را کردیم. ۲۵ و الان، اینک ما
در دست تو هستیم؛ به هر طوری که در نظر تو نیکو وصواب است که به
ما رفتار نمایی، عمل نما.» ۲۶ پس او با ایشان به همین طور عمل نموده،
ایشان را از دست بنی‌اسرائیل رهایی داد که ایشان را نکشتند. ۲۷ و یوشع
در آن روز ایشان را مقررکرد تا هیزم شکنان و سقایان آب برای جماعت
وبرای مذبح خداوند باشند، در مقامی که او اختیارکند و تا به امروز چنین
هستند.

۱۰ و چون ادونی صدق، ملک اورشلیم شنید که یوشع عای را گرفته و
آن را تباه کرده، و به طوری که به اریحا و ملکش عمل نموده بود به عای و
ملکش نیز عمل نموده است، و ساکنان جبعون با اسرائیل صلح کرده، در
میان ایشان می‌باشند، ۲ ایشان بسیار ترسیدند زیراجبعون، شهر بزرگ، مثل
یکی از شهرهای پادشاه نشین بود، و مردانش شجاع بودند. ۳ پس ادونی
صدق، ملک اورشلیم نزد هوهام، ملک حبرون، و فرآم، ملک یرموت، و
یافیع، ملک لاخیش، و دبیر، ملک عجلون، فرستاده، گفت: ۴ «نزد من
آمده، مرا اعانت کنید، تا جبعون را بزنیم زیرا که با یوشع و بنی‌اسرائیل صلح
کرده‌اند.» ۵ پس پنج ملک اموریان یعنی ملک اورشلیم وملک حبرون و
ملک یرموت و ملک لاخیش وملک عجلون جمع شدند، و با تمام لشکر
خودبرآمدند، و در مقابل جبعون اردو زده، با آن جنگ کردند. ۶ پس
مردان جبعون نزد یوشع به اردو درجلجال فرستاده، گفتند: «دست خود را
ازبندگانت بازمدار. بزودی نزد ما بیا و ما را نجات بده، و مدد کن زیرا
تمامی ملوک اموریانی که درکوهستان ساکنند، بر ما جمع شده‌اند.» ۷ پس
یوشع با جمیع مردان جنگی و همه مردان شجاع از جلجال آمد. ۸ و
خداوند به یوشع گفت: «ازآنها مترس زیرا ایشان را به‌دست تو دادم و کسی
از ایشان پیش تو نخواهد ایستاد.» ۹ پس یوشع تمامی شب از جلجال
کوچ کرده، ناگهان به ایشان برآمد. ۱۰ و خداوند ایشان را پیش اسرائیل
منهزم ساخت، و ایشان را در جبعون به کشتارعظیمی کشت. و ایشان را
به راه گردنه بیت حورون گریزانید، و تا عزیقه و مقیده ایشان راکشت.
۱۱ و چون از پیش اسرائیل فرار می‌کردندو ایشان در سرازیری بیت حورون
می‌بودند، آنگاه خداوند تا عزیقه بر ایشان از آسمان سنگهای بزرگ بارانید و
مردند. و آنانی که ازسنگهای تگرگ مردند، بیشتر بودند از کسانی که
بنی‌اسرائیل به شمشیر کشتند. ۱۲ آنگاه یوشع در روزی که خداوند اموریان
را پیش بنی‌اسرائیل تسلیم کرد، به خداوند درحضور بنی‌اسرائیل تکلم کرده،
گفت: «ای آفتاب بر جبعون بایست و توای ماه بر وادی ایلون.» ۱۳ پس
آفتاب ایستاد و ماه توقف نمود تا قوم ازدشمنان خود انتقام گرفتند، مگر این
در کتاب یاشر مکتوب نیست که آفتاب در میان آسمان ایستاد و قریب به
تمامی روز به فرو رفتن تعجیل نکرد. ۱۴ و قبل از آن و بعد از آن روزی مثل
آن واقع نشده بود که خداوند آواز انسان را بشنودزیرا خداوند برای اسرائیل
جنگ می‌کرد. ۱۵ پس یوشع با تمامی اسرائیل به اردو به جلجال برگشتند.
۱۶ اما آن پنج ملک فرار کرده، خود را در مغاره مقیده پنهان ساختند.
۱۷ و به یوشع خبر داده، گفتند: «که آن پنج ملک پیدا شده‌اند و در
مغاره مقیده پنهانند.» ۱۸ یوشع گفت: «سنگهایی بزرگ به دهنه مغاره
بغلطانید و بر آن مردمان بگمارید تاایشان را نگاهبانی کنند. ۱۹ و اما شما
توقف منمایید بلکه دشمنان خود را تعاقب کنید وموخر ایشان را بکشید و
مگذارید که به شهرهای خود داخل شوند، زیرا یهوه خدای شما ایشان
رابه‌دست شما تسلیم نموده است.» ۲۰ و چون یوشع و بنی‌اسرائیل از
کشتن ایشان به کشتاربسیار عظیمی تا نابود شدن ایشان فارغ شدند،
وبقیه‌ای که از ایشان نجات یافتند، به شهرهای حصاردار درآمدند. ۲۱
آنگاه تمامی قوم نزدیوشع به اردو در مقیده به سلامتی برگشتند، وکسی زبان
خود را بر احدی از بنی‌اسرائیل تیزنساخت. ۲۲ پس یوشع گفت: «دهنه
مغاره را بگشایید وآن پنج ملک را از مغاره، نزد من بیرون آورید.» ۲۳ پس
چنین کردند، و آن پنج ملک، یعنی ملک اورشلیم و ملک حبرون و ملک
یرموت و ملک لاخیش و ملک عجلون را از مغاره نزد وی بیرون آوردند. ۲۴
و چون ملوک را نزد یوشع بیرون آوردند، یوشع تمامی مردان اسرائیل را خواند
وبه‌سرداران مردان جنگی که همراه وی می‌رفتند، گفت: «نزدیک بیایید و
پایهای خود را بر گردن این ملوک بگذارید.» پس نزدیک آمده، پایهای
خودرا بر گردن ایشان گذاردند. ۲۵ و یوشع به ایشان گفت: «مترسید و
هراسان مباشید. قوی و دلیرباشید زیرا خداوند با همه دشمنان شما که
باایشان جنگ می‌کنید، چنین خواهد کرد.» ۲۶ وبعد از آن یوشع ایشان را
زد و کشت و بر پنج دارکشید که تا شام بر دارها آویخته بودند. ۲۷ و

دروقت غروب آفتاب، یوشع فرمود تا ایشان را ازدارها پایین آوردند، و ایشان
را به مغاره‌ای که درآن پنهان بودند انداختند، و به دهنه مغاره سنگهای
بزرگ که تا امروز باقی است، گذاشتند. ۲۸ و در آن روز یوشع مقیده را
گرفت، و آن وملکش را به دم شمشیر زده، ایشان و همه نفوسی را که در
آن بودند، هلاک کرد، و کسی را باقی نگذاشت، و به طوری که با ملک
اریحا رفتارنموده بود، با ملک مقیده نیز رفتار کرد. ۲۹ و یوشع با تمامی
اسرائیل از مقیده به لبنه گذشت و با لبنه جنگ کرد. ۳۰ و خداوند آن را
نیزبا ملکش به‌دست اسرائیل تسلیم نمود، پس آن وهمه کسانی را که در آن
بودند به دم شمشیر کشت و کسی را باقی نگذاشت، و به طوری که با
ملک اریحا رفتار نموده بود با ملک آن نیز رفتار کرد. ۳۱ و یوشع با تمامی
اسرائیل از لبنه به لاخیش گذشت و به مقابلش اردو زده، با آن جنگ کرد.
۳۲ و خداوند لاخیش را به‌دست اسرائیل تسلیم نمود که آن را در روز دوم
تسخیر نمود. و آن وهمه کسانی را که در آن بودند به دم شمشیر کشت
چنانکه به لبنه کرده بود. ۳۳ آنگاه هورام ملک جازر برای اعانت لاخیش
آمد، و یوشع او و قومش را شکست داد، به حدی که کسی را برای او
باقی نگذاشت. ۳۴ و یوشع با تمامی اسرائیل از لاخیش به عجلون گذشتند
و به مقابلش اردو زده، با آن جنگ کردند. ۳۵ و در همان روز آن را گرفته،
به دم شمشیر زدند و همه کسانی را که در آن بودند درآن روز هلاک کرد
چنانکه به لاخیش کرده بود. ۳۶ و یوشع با تمامی اسرائیل از عجلون به
حبرون برآمده، با آن جنگ کردند. ۳۷ و آن راگرفته، آن را با ملکش و همه
شهرهایش و همه کسانی که در آن بودند به دم ششیر زدند، و موافق
هرآنچه که به عجلون کرده بود کسی را باقی نگذاشت، بلکه آن را با همه
کسانی که در آن بودند، هلاک ساخت. ۳۸ و یوشع با تمامی اسرائیل به
دبیر برگشت وبا آن جنگ کرد. ۳۹ و آن را با ملکش و همه شهرهایش
گرفت و ایشان را به دم شمشیر زدند، و همه کسانی را که در آن بودند،
هلاک ساختند واو کسی را باقی نگذاشت و به طوری که به حبرون رفتار
نموده بود به دبیر و ملکش نیز رفتار کرد، چنانکه به لبنه و ملکش نیز رفتار
نموده بود. ۴۰ پس یوشع تمامی آن زمین یعنی کوهستان و جنوب و هامون
و وادیها و جمیع ملوک آنها رازده، کسی را باقی نگذاشت و هر ذی نفس
راهلاک کرده، چنانکه یهوه، خدای اسرائیل، امرفرموده بود. ۴۱ و یوشع
ایشان را از قادش برنیع تاغزه و تمامی زمین جوشن را تا جبعون زد. ۴۲ و
یوشع جمیع این ملوک و زمین ایشان را در یک وقت گرفت، زیرا که یهوه،
خدای اسرائیل، برای اسرائیل جنگ می‌کرد. ۴۳ و یوشع با تمامی اسرائیل
به اردو در جلجال مراجعت کردند.

۱۱ و واقع شد که چون یابین ملک حاصور این را شنید، نزد یوباب
ملک مادون و نزد ملک شمرون و نزد ملک اخشاف فرستاد. ۲ و نزدملوکی
که به طرف شمال در کوهستان، و در عربه، جنوب کنروت، و در هامون و
در نافوت دور، به طرف مغرب بودند. ۳ و نزد کنعانیان به طرف مشرق و
مغرب و اموریان و حتیان و فرزیان ویبوسیان در کوهستان، و حویان زیر
حرمون درزمین مصفه. ۴ و آنها با تمامی لشکرهای خود که قوم بسیاری
بودند و عدد ایشان مثل ریگ درکناره دریا بود با اسبان و ارابه های بسیار
بیرون آمدند. ۵ و تمامی این ملوک جمع شده، آمدند ونزد آبهای میروم در
یک جا اردو زدند تا بااسرائیل جنگ کنند. ۶ و خداوند به یوشع گفت:
«از ایشان مترس زیرا که فردا چنین وقتی جمیع ایشان را کشته شده، به
حضور اسرائیل تسلیم خواهم کرد، واسبان ایشان را پی خواهی کرد، و ارابه
های ایشان را به آتش خواهی سوزانید.» ۷ پس یوشع باتمامی مردان جنگی
به مقابله ایشان نزد آبهای میروم ناگهان آمده، بر ایشان حمله کردند. ۸
وخداوند ایشان را به‌دست اسرائیل تسلیم نمود، که ایشان را زدند و تا
صیدون بزرگ و مسرفوت مایم و تا وادی مصفه به طرف شرقی تعاقب
کرده، کشتند، به حدی که کسی را از ایشان باقی نگذاشتند. ۹ و یوشع
به طوری که خداوند به وی گفته بود با ایشان رفتار نموده، اسبان ایشان را
پی کرد و ارابه های ایشان را به آتش سوزانید. ۱۰ و یوشع در آن وقت
برگشت، و حاصور راگرفته، ملکش را با شمشیر کشت، زیرا حاصورقبل
از آن سر جمیع آن ممالک بود. ۱۱ و همه کسانی را که در آن بودند
به دم شمشیر کشته، ایشان را بالکل هلاک کرد، و هیچ ذی حیات
باقی نماند، و حاصور را به آتش سوزانید. ۱۲ و یوشع تمامی شهرهای آن
ملوک و جمیع ملوک آنها راگرفت و ایشان را به دم شمشیر کشته، بالکل
هلاک کرد به طوری که موسی بنده خداوند امر فرموده بود. ۱۳ لکن همه
شهرهایی که بر تلهای خوداستوار بودند اسرائیل آنها را نسوزانید، سوای
حاصور که یوشع آن را فقط سوزانید. ۱۴ وبنی‌اسرائیل تمامی غنیمت آن
شهرها و بهایم آنها را برای خود به غارت بردند، اما همه مردم رابه دم
شمشیر کشتند، به حدی که ایشان را هلاک کرده، هیچ ذی حیات را
باقی نگذاشتند. ۱۵ چنانکه خداوند بنده خود موسی را امر فرموده بود،
همچنین موسی به یوشع امر فرمود و به همین طور یوشع عمل نمود، و
چیزی از جمیع احکامی که خداوند به موسی فرموده بود، باقی نگذاشت.
۱۶ پس یوشع تمامی آن زمین کوهستان وتمامی جنوب و تمامی زمین
جوشن و هامون وعربه و کوهستان اسرائیل و هامون آن را گرفت. ۱۷ از کوه
حالق که به سوی سعیر بالا می‌رود تابعل جاد که در وادی لبنان زیر کوه
حرمان است، و جمیع ملوک آنها را گرفته، ایشان را زد و کشت. ۱۸ و
یوشع روزهای بسیار با این ملوک جنگ کرد. ۱۹ و شهری نبود که با
بنی‌اسرائیل صلح کرده باشد، جز حویانی که در جبعون ساکن بودند وهمه
دیگران را در جنگ گرفتند. ۲۰ زیرا از جانب خداوند بود که دل ایشان را
سخت کند تا به مقابله اسرائیل درآیند و او ایشان را بالکل هلاک سازد، و
بر ایشان رحمت نشود بلکه ایشان را نابود سازدچنانکه خداوند به موسی‌امر
فرموده بود. ۲۱ و در آن زمان یوشع آمده، عناقیان را ازکوهستان از جبرون و
دبیر و عناب و همه کوههای یهودا و همه کوههای اسرائیل منقطع ساخت،
و یوشع ایشان را با شهرهای ایشان بالکل هلاک کرد. ۲۲ کسی از عناقیان
در زمین بنی‌اسرائیل باقی نماند، لیکن در غزا و جت واشدود بعضی باقی
ماندند. ۲۳ پس یوشع تمامی زمین را برحسب آنچه خداوند به موسی گفته
بود، گرفت، و یوشع آن را به بنی‌اسرائیل برحسب فرقه‌ها و اسباط ایشان به
ملکیت بخشید و زمین ازجنگ آرام گرفت.

۱۲ و اینانند ملوک آن زمین که بنی‌اسرائیل کشتند، و زمین ایشان را به
آن طرف اردن به سوی مطلع آفتاب از وادی ارنون تا کوه حرمون، و تمامی
عربه شرقی را متصرف شدند. ۲ سیهون ملک اموریان که در حشبون ساکن
بود، واز عروعیر که به کناره وادی ارنون است، و ازوسط وادی و نصف
جلعاد تا وادی یبوق که سرحد بنی عمون است، حکمرانی می‌کرد. ۳ و
ازعربه تا دریای کنروت به طرف مشرق و تا دریای عربه، یعنی بحرالملح به
طرف مشرق به راه بیت یشیموت و به طرف جنوب زیر دامن فسجه. ۴
و سر حد عوج، ملک باشان، که از بقیه رفائیان بود و در عشتاروت و
ادرعی سکونت داشت. ۵ ودر کوه حرمون و سلخه و تمامی باشان تا سر
حدجشوریان و معکیان و بر نصف جلعاد تا سرحدسیهون، ملک حشبون
حکمرانی می‌کرد. ۶ اینهارا موسی بنده خداوند و بنی‌اسرائیل زدند، وموسی
بنده خداوند آن را به روبینیان و جادیان ونصف سبط منسی به ملکیت داد.
۷ و اینانند ملوک آن زمین که یوشع وبنی‌اسرائیل ایشان را در آن طرف اردن
به سمت مغرب کشت، از بعل جاد در وادی لبنان، تا کوه حالق که به
سعیر بالا می‌رود، و یوشع آن را به اسباط اسرائیل برحسب فرقه های ایشان
به ملکیت داد. ۸ در کوهستان و هامون و عربه ودشتها و صحرا و در
جنوب از حتیان و اموریان وکنعانیان و فرزیان و حویان و یبوسیان. ۹ یکی
ملک اریحا و یکی ملک عای که در پهلوی بیت ئیل است. ۱۰ و یکی
ملک اورشلیم و یکی ملک حبرون. ۱۱ و یکی ملک یرموت و یکی ملک
لاخیش. ۱۲ و یکی ملک عجلون و یکی ملک جازر. ۱۳ و یکی ملک
دبیر و یکی ملک جادر. ۱۴ و یکی ملک حرما و یکی ملک عراد. ۱۵ و
یکی ملک لبنه و یکی ملک عدلام. ۱۶ و یکی ملک مقیده و یکی ملک
بیت ئیل. ۱۷ و یکی ملک تفوح و یکی ملک حافر. ۱۸ و یکی ملک
عفیق و یکی ملک لشارون. ۱۹ و یکی ملک مادون و یکی ملک حاصور.
۲۰ و یکی ملک شمرون مرون و یکی ملک اکشاف. ۲۱ و یکی ملک
تعناک و یکی ملک مجدو ۲۲ و یکی ملک قادش و یکی ملک یقنعام در
کرمل. ۲۳ و یکی ملک دور در نافت دور و یکی ملک امتها در جلجال.
۲۴ پس یکی ملک ترصه وجمیع ملوک سی و یک نفر بودند.

۱۳ و یوشع پیر و سالخورده شد، و خداوندبه وی گفت: «تو پیر و
سالخورده شده‌ای و هنوز زمین بسیار برای تصرف باقی می‌ماند. ۲ و این
است زمینی که باقی می‌ماند، تمامی بلوک فلسطینیان و جمیع جشوریان.
۳ ازشیحور که در مقابل مصر است تا سرحد عقرون به سمت شمال که از
کنعانیان شمرده می‌شود، یعنی پنج سردار فلسطینیان از غزیان و اشدودیان و
اشقلونیان و جتیان و عقرونیان و عویان. ۴ و ازجنوب تمامی زمین کنعانیان
و مغاره‌ای که ازصیدونیان است تا افیق و تا سرحد اموریان. ۵ وزمین جبلیان
و تمامی لبنان به سمت مطلع آفتاب از بعل جاد که زیر کوه حرمون است تا
مدخل حمات. ۶ تمامی ساکنان کوهستان از لبنان تامصرفوت مایم که
جمیع صیدونیان باشند، من ایشان را از پیش بنی‌اسرائیل بیرون خواهم کرد،
لیکن تو آنها را به بنی‌اسرائیل به ملکیت به قرعه تقسیم نما چنانکه تو را امر
فرموده‌ام. ۷ پس الان این زمین را به نه سبط و نصف سبط منسی برای
ملکیت تقسیم نما.» ۸ با او روبینیان و جادیان ملک خود را گرفتندکه
موسی در آن طرف اردن به سمت مشرق به ایشان داد، چنانکه موسی بنده
خداوند به ایشان بخشیده بود. ۹ از عروعیر که بر کناره وادی ارنون است،
و شهری که در وسط وادی است، و تمامی بیابان میدبا تا دیبون. ۱۰ و
جمیع شهرهای سیهون ملک اموریان که در حشبون تا سرحد بنی عمون
حکمرانی می‌کرد. ۱۱ و جلعاد و سرحدجشوریان و معکیان و تمامی کوه
حرمون وتمامی باشان تا سلخه. ۱۲ و تمامی ممالک عوج در باشان که در
اشتاروت و ادرعی حکمرانی می‌کرد، و او از بقیه رفائیان بود. پس موسی
ایشان را شکست داد و بیرون کرد. ۱۳ اما بنی‌اسرائیل جشوریان و معکیان
را بیرون نکردند، پس جشور و معکی تا امروز در میان اسرائیل ساکنند. ۱۴
لیکن به سبط لاوی هیچ ملکیت نداد، زیراهدایای آتشین یهوه خدای
اسرائیل ملکیت وی است چنانکه به او گفته بود. ۱۵ و موسی به سبط بنی
روبین برحسب قبیله های ایشان داد. ۱۶ و حدود ایشان از عروعیربود که به
کنار وادی ارنون است و شهری که دروسط وادی است و تمامی بیابان که
پهلوی میدباست. ۱۷ حشبون و تمامی شهرهایش که در بیابان است و
دیبون و باموت بعل و بیت بعل معون. ۱۸ ویهصه و قدیموت و میفاعت.
۱۹ و قریتایم و سبمه و سارت شحر که در کوه دره بود. ۲۰ و بیت
فغورو دامن فسجه و بیت یشیموت. ۲۱ و تمامی شهرهای بیابان و تمامی
ممالک سیهون، ملک اموریان، که در حشبون حکمرانی می‌کرد، وموسی او
را با سرداران مدیان یعنی اوی و راقم وصور و حور و رابع، امرای سیهون، که
در آن زمین ساکن بودند، شکست داد. ۲۲ و بلعام بن بعور فالگیر را
بنی‌اسرائیل در میان کشتگان به شمشیرکشتند. ۲۳ و سرحد بنی روبین اردن
و کناره‌اش بود. این ملکیت بنی روبین برحسب قبیله های ایشان بود یعنی
شهرها و دهات آنها. ۲۴ و موسی به سبط جاد یعنی به بنی جادبرحسب
قبیله های ایشان داد. ۲۵ و سرحد ایشان یعزیز بود و تمامی شهرهای
جلعاد و نصف زمین بنی عمون تا عروعیر که در مقابل ربه است. ۲۶ واز
حشبون تا رامت مصفه و بطونیم و از محنایم تاسرحد دبیر. ۲۷ و در دره
بیت هارام و بیت نمره وسکوت و صافون و بقیه مملکت سیهون، ملک
حشبون، و اردن و کناره آن تا انتهای دریای کنرت در آن طرف اردن به
سمت مشرق. ۲۸ این است ملکیت بنی جاد برحسب قبیله های ایشان
یعنی شهرها و دهات آنها. ۲۹ و موسی به نصف سبط منسی داد و برای
نصف سبط بنی منسی برحسب قبیله های ایشان برقرار شد. ۳۰ و حدود
ایشان از محنایم تمامی باشان یعنی تمامی ممالک عوج، ملک باشان
وتمامی قریه های یائیر که در باشان است، شصت شهر بود. ۳۱ و نصف
جلعاد و عشتاروت و ادرعی شهرهای مملکت عوج در باشان برای پسران
ماکیر بن منسی یعنی برای نصف پسران ماکیربرحسب قبیله های ایشان
بود. ۳۲ اینهاست آنچه موسی در عربات موآب درآن طرف اردن در مقابل
اریحا به سمت مشرق برای ملکیت تقسیم کرد. ۳۳ لیکن به سبط لاوی،
موسی هیچ نصیب نداد زیرا که یهوه، خدای اسرائیل، نصیب ایشان است
چنانکه به ایشان گفته بود.

۱۴ و اینهاست ملکهایی که بنی‌اسرائیل درزمین کنعان گرفتند، که
العازار کاهن ویوشع بن نون و روسای آبای اسباط بنی‌اسرائیل برای ایشان
تقسیم کردند. ۲ برحسب قرعه، ملکیت ایشان شد، برای نه سبط و نصف
سبط، چنانکه خداوند به‌دست موسی‌امر فرموده بود. ۳ زیرا که موسی
ملکیت دو سبط و نصف سبط رابه آن طرف اردن داده بود، امابه لاویان
هیچ ملکیت در میان ایشان نداد. ۴ زیرا پسران یوسف دو سبط بودند،
یعنی منسی و افرایم، و به لاویان هیچ قسمت در زمین ندادند، غیر از
شهرها به جهت سکونت و اطراف آنها به جهت مواشی واموال ایشان. ۵
چنانکه خداوند موسی را امرفرموده بود، همچنان بنی‌اسرائیل عمل نموده،
زمین را تسلیم کردند. ۶ آنگاه بنی یهودا در جلجال نزد یوشع آمدند، و
کالیب بن یفنه قنزی وی را گفت: «سخنی را که خداوند به موسی، مرد
خدا، درباره من و تو وقادش برنیع گفت می‌دانی. ۷ من چهل ساله بودم
وقتی که موسی، بنده خداوند، مرا از قادش برنیع برای جاسوسی زمین
فرستاد، و برای او خبر بازآوردم چنانکه در دل من بود. ۸ لیکن برادرانم که
همراه من رفته بودند دل قوم را گداختند، و اما من یهوه خدای خود را به
تمامی دل پیروی کردم. ۹ ودر آن روز موسی قسم خورد و گفت: البته
زمینی که پای تو بر آن گذارده شد برای تو و اولادت ملکیت ابدی خواهد
بود، زیرا که یهوه خدای مرابه تمامی دل پیروی نمودی. ۱۰ و الان اینک
خداوند چنانکه گفته بود این چهل و پنج سال مرازنده نگاه داشته است، از
وقتی که خداوند این سخن را به موسی گفت هنگامی که اسرائیل دربیابان
راه می‌رفتند، و الان، اینک من امروز هشتادو پنج ساله هستم. ۱۱ و حال
امروز قوت من باقی است مثل روزی که موسی مرا فرستاد، چنانکه قوت من
در آن وقت بود، همچنان قوت من الان است، خواه برای جنگ کردن و
خواه برای رفتن وآمدن. ۱۲ پس الان این کوه را به من بده که در آن روز
خداوند درباره‌اش گفت، زیرا تو در آن روزشنیدی که عناقیان در آنجا بودند،
و شهرهایش بزرگ و حصاردار است، شاید خداوند با من خواهد بود تا
ایشان را بیرون کنم، چنانکه خداوند گفته است.» ۱۳ پس یوشع او را
برکت داد و حبرون را به کالیب بن یفنه به ملکیت بخشید. ۱۴ بنابراین
حبرون تا امروز ملکیت کالیب بن یفنه قنزی شد، زیرا که یهوه خدای
اسرائیل را به تمامی دل پیروی نموده بود. ۱۵ و قبل از آن نام حبرون، قریه
اربع بود که او در میان عناقیان مرد بزرگ ترین بود. پس زمین از جنگ آرام
گرفت.

۱۵ و قرعه به جهت سبط بنی یهودا، به حسب قبایل ایشان، به طرف
جنوب به‌سر حد ادوم، یعنی صحرای صین به اقصای تیمان رسید. ۲
و حد جنوبی ایشان از آخر بحرالملح، از خلیجی که متوجه به سمت
جنوب است، بود. ۳ و به طرف جنوب، فراز عکربیم بیرون آمده، به
صین گذشت، و به جنوب قادش برنیع برآمده، به حصرون گذشت، و به
اداربرآمده، به سوی قرقع برگشت. ۴ و از عصمون گذشته، به وادی مصر
بیرون آمد، و انتهای این حدتا به دریا بود. این حد جنوبی شما خواهد بود.
۵ وحد شرقی، بحرالملح تا آخر اردن بود، و حدطرف شمال، از خلیج دریا
تا آخر اردن بود. ۶ واین حد تا بیت حجله برآمده، به طرف شمالی بیت
عربه گذشت، و این حد نزد سنگ بهن پسر روبین برآمد. ۷ و این حد از
وادی عخور نزد دبیر برآمد، و به طرف شمال به سوی جلجال که مقابل
فرازادمیم است، که در جنوب وادی است، متوجه می‌شود، و این حد نزد
آبهای عین شمس گذشت، و انتهایش نزد عین روجل بود. ۸ و این حد
ازوادی پسر هنوم به‌جانب یبوسی، به طرف جنوب که همان اورشلیم باشد،
برآمد. پس این حد به سوی قله کوهی که به طرف مغرب مقابل وادی
هنوم، و به طرف شمال به آخر وادی رفائیم است، گذشت. ۹ و این حد
از قله کوه به چشمه آبهای نفتوح کشیده شد، و نزد شهرهای کوه عفرون
بیرون آمد، و تا بعله که قریه یعاریم باشد، کشیده شد. ۱۰ و این حد از
بعله به طرف مغرب به کوه سعیر برگشت، و به طرف شمال از جانب کوه
یعاریم که کسالون باشد گذشت، و نزد بیت شمس بزیر آمده، از تمنه
گذشت. ۱۱ و این حد به سوی شمال از جانب عقرون بیرون آمد، و تا
شکرون کشیده شد، و از کوه بعله گذشته، نزد یبنئیل بیرون آمد، و انتهای
این حد دریا بود. ۱۲ و حد غربی دریای بزرگ و کناره آن بود، این است
حدودبنی یهودا از هر طرف به حسب قبایل ایشان. ۱۳ و به کالیب بن
یفنه به حسب آنچه خداوند به یوشع فرموده بود، در میان بنی یهودا قسمتی
داد، یعنی قریه اربع پدر عناق که حبرون باشد. ۱۴ وکالیب سه پسر عناق
یعنی شیشی و اخیمان وتلمی اولاد عناق را از آنجا بیرون کرد. ۱۵ و ازآنجا
به ساکنان دبیر برآمد و اسم دبیر قبل از آن قریه سفر بود. ۱۶ و کالیب
گفت: «هرکه قریه سفررا بزند و آن را بگیرد، دختر خود عکسه را به زنی به
او خواهم داد. ۱۷ و عتنئیل پسر قناز برادرکالیب آن را گرفت، و دختر خود
عکسه را به او به زنی داد. ۱۸ و چون او نزد وی آمد او را ترغیب کرد که
از پدر خود زمینی طلب نماید، و دختر ازالاغ خود پایین آمد، و کالیب وی
را گفت: «چه می‌خواهی؟» ۱۹ گفت: «مرا برکت ده. چونکه زمین
جنوبی را به من داده‌ای، چشمه های آب نیزبه من بده. پس چشمه های
بالا و چشمه های پایین را به او بخشید. ۲۰ این است ملک سبط بنی
یهودا به حسب قبایل ایشان. ۲۱ و شهرهای انتهایی سبطبنی یهودا به
سمت جنوب بر سرحد ادوم قبصئیل و عیدر و یاجور بود، ۲۲ و قینه و
دیمونه وعدعده، ۲۳ و قادش و حاصور و یتنان، ۲۴ و زیف و طالم و
بعلوت، ۲۵ و حاصور حدته و قریوت حصرون که حاصور باشد. ۲۶ امام و
شماع ومولاده، ۲۷ و حصرجده و حشمون و بیت فالط، ۲۸ و حصر
شوعال و بیرشبع و بزیوتیه، ۲۹ و بعاله و عییم و عاصم، ۳۰ و التولد و
کسیل و حرمه، ۳۱ وصقلج و مدمنه و سنسنه، ۳۲ و لباوت و سلخیم و
عین و رمون، جمیع این شهرها با دهات آنهابیست و نه می‌باشد. ۳۳ و در
هامون اشتاول وصرعه و اشنه، ۳۴ و زانوح و عین جنیم و تفوح وعینام، ۳۵
و یرموت و عدلام و سوکوه و عزیقه، ۳۶ و شعرایم و عدیتایم و الجدیره و
جدیرتایم، چهارده شهر با دهات آنها. ۳۷ صنان و حداشاه و مجدل جاد.
۳۸ و دلعان و المصفه و یقتئیل. ۳۹ و لاخیش و بصقه وعجلون. ۴۰ و
کبون و لحمان و کتلیش. ۴۱ وجدیروت و بیت داجون و نعمه و مقیده.
شانزده شهر با دهات آنها. ۴۲ و لبنه و عاتر و عاشان. ۴۳ و یفتاح و اشنه

و نصیب. ۴۴ و قعیله واکزیب و مریشه. نه شهر با دهات آنها. ۴۵ وعقرون
و قصبه‌ها و دهات آن. ۴۶ از عقرون تادریا، همه که به اطراف اشدود بود
با دهات آنها. ۴۷ و اشدود و قصبه‌ها و دهات آن. و غزا وقصبه‌ها و دهات
آن تا وادی مصر، و تا دریای بزرگ و کنار آن. ۴۸ و در کوهستان شامیر و
یتیر و سوکوه. ۴۹ ودنه و قریه سنه که دبیر باشد. ۵۰ و عناب و اشتموه و
عانیم. ۵۱ و جوشن و حولون و جیلوه، یازده شهر با دهات آنها. ۵۲ و
اراب و دومه و اشعان. ۵۳ و یانوم و بیت تفوح و افیقه. ۵۴ و حمطه و
قریه اربع که حبرون باشد، و صیعور، نه شهر با دهات آنها. ۵۵ و معون و
کرمل و زیف و یوطه. ۵۶ ویزرعیل و یقدعام و زانوح. ۵۷ و القاین و جبعه
وتمنه، ده شهر با دهات آنها. ۵۸ و حلحول و بیت صور و جدور. ۵۹
ومعارات و بیت عنوت و التقون، شش شهر با دهات آنها. ۶۰ و قریه بعل
که قریه یعاریم باشد و الربه، دوشهر با دهات آنها. ۶۱ و در بیابان بیت
عربه و مدین و سکاکه. ۶۲ والنبشان و مدینه الملح و عین جدی، شش
شهر بادهات آنها. ۶۳ و اما یبوسیان که ساکن اورشلیم بودند، بنی یهودا
نتوانستند ایشان را بیرون کنند. پس یبوسیان با بنی یهودا تا امروز در اورشلیم
ساکنند.

۱۶ و قرعه برای بنی یوسف به سمت مشرق، از اردن اریحا به طرف
آبهای اریحا تا صحرایی که از اریحا به سوی کوه بیت ئیل بر می‌آید، بیرون
آمد. ۲ و از بیت ئیل تالوز برآمده، به‌سرحد ارکیان تا عطاروت گذشت. ۳
و به سمت مغرب به‌سرحد یفلیطیان تا کناربیت حورون پایین و تا جازر
پایین آمد، و انتهایش تا دریا بود. ۴ پس پسران یوسف، منسی و افرایم،
ملک خود را گرفتند. ۵ و حدود بنی افرایم به حسب قبایل ایشان چنین بود
که حد شرقی ملک ایشان عطاروت ادارتا بیت حورون بالا بود. ۶ و حد
غربی ایشان به طرف شمال نزد مکمیت برآمد و حد ایشان به سمت مشرق
به تانه شیلوه برگشته، به طرف مشرق یانوحه از آن گذشت. ۷ و از یانوحه
به عطاروت و نعره پایین آمده، به اریحا رسید و به اردن منتهی شد. ۸ و
سرحد غربی آن از تفوح تاوادی قانه رفت و آخر آن به دریا بود، این است
ملک سبط بنی افرایم به حسب قبایل ایشان. ۹ علاوه بر شهرهایی که از
میان ملک بن منسی برای بنی افرایم جدا شده بود، جمیع شهرها بادهات
آنها بود. ۱۰ و کنعانیان را که در جازر ساکن بودند، بیرون نکردند. پس
کنعانیان تا امروز درمیان افرایم ساکنند، و برای جزیه، بندگان شدند.

۱۷ و قسمت سبط منسی این شد، زیرا که او نخست زاده یوسف
بود، و اما ماکیرنخست زاده منسی که پدر جلعاد باشد، چونکه مرد جنگی
بود جلعاد و باشان به او رسید. ۲ وبرای پسران دیگر منسی به حسب
قبایل ایشان قسمتی شد، یعنی برای پسران ابیعزر، و برای پسران هالک، و
برای پسران اسرئیل، و برای پسران شکیم، و برای پسران حافر، و برای
پسران شمیداع. اینان اولاد ذکور منسی بن یوسف برحسب قبایل ایشان
می‌باشند. ۳ و اما صلفحاد بن حافر بن جلعاد بن ماکیربن منسی را پسران
نبود، بلکه دختران، و اینهاست نامهای دخترانش: محله و نوعه و حجله و
ملکه وترصه. ۴ پس ایشان نزد العازار کاهن و نزد یوشع بن نون و نزد روسا
آمده، گفتند که «خداوند موسی را امر فرمود که ملکی در میان برادران ما
به مابدهد.» پس برحسب فرمان خداوند، ملکی درمیان برادران پدرشان به
ایشان داد. ۵ و به منسی سوای زمین جلعاد و باشان که به آن طرف اردن
واقع است، ده حصه رسید. ۶ زیرا که دختران منسی، ملکی در میان
پسرانش یافتند، و پسران دیگر منسی، جلعاد را یافتند. ۷ و حد منسی از
اشیر تا مکمته که مقابل شکیم است، بود، و حدش به طرف راست تا
ساکنان عین تفوح رسید. ۸ و زمین تفوح از آن منسی بود، اماتفوح که
به‌سرحد منسی واقع است از آن بنی افرایم بود. ۹ و حدش به وادی قانه
یعنی به طرف جنوب وادی برآمد، و این شهرها از میان شهرهای منسی،
ملک افرایم بود، و حد منسی به طرف شمال وادی و انتهایش به دریا بود.
۱۰ جنوب آن از آن افرایم، و شمال آن از آن منسی و دریا حد او بود، و
ایشان به سوی شمال تااشیر و به سوی مشرق تا یساکار رسیدند. ۱۱
ومنسی در یساکار و در اشیر بیت‌شان وقصبه هایش، و یبلعام و قصبه
هایش، و ساکنان دور و قصبه هایش، و ساکنان عین دور وقصبه هایش،
و ساکنان تعناک و قصبه هایش، وساکنان مجدو و قصبه هایش، یعنی
سه محال کوهستانی داشت. ۱۲ لیکن بنی منسی ساکنان آن شهرها را
نتوانستند بیرون کنند، و کنعانیان جازم بودند که در آن زمین ساکن باشند.
۱۳ و واقع شدکه چون بنی‌اسرائیل قوت یافتند، از کنعانیان جزیه گرفتند،
لیکن ایشان را بالکل بیرون نکردند. ۱۴ و بنی یوسف یوشع را خطاب
کرده، گفتند: «چرا یک قرعه و یک حصه فقط به من برای ملکیت دادی؟
و حال آنکه من قوم بزرگ هستم، چونکه خداوند تا الان مرا برکت داده
است.» ۱۵ یوشع به ایشان گفت: «اگر تو قوم بزرگ هستی به جنگل
برآی و در آنجا در زمین فرزیان ورفائیان برای خود مکانی صاف کن، چونکه
کوهستان افرایم برای تو تنگ است.» ۱۶ بنی یوسف گفتند: «کوهستان
برای ما کفایت نمی کند، و جمیع کنعانیان که در زمین وادی ساکنند،
ارابه های آهنین دارند، چه آنانی که دربیت‌شان و قصبه هایش، و چه آنانی
که در وادی یزرعیل هستند.» ۱۷ پس یوشع به خاندان یوسف یعنی به
افرایم و منسی خطاب کرده، گفت: «توقوم بزرگ هستی و قوت بسیار
داری، برای تو یک قرعه نخواهد بود. ۱۸ بلکه کوهستان نیز از آن توخواهد
بود، و اگرچه آن جنگل است آن راخواهی برید، و تمامی حدودش مال تو
خواهدبود زیرا که کنعانیان را بیرون خواهی کرد، اگرچه ارابه های آهنین
داشته، و زورآور باشند.»

۱۸ و تمامی جماعت بنی‌اسرائیل درشیلوه جمع شده، خیمه اجتماع را
درآنجا برپا داشتند، و زمین پیش روی ایشان مغلوب بود. ۲ و از بنی‌اسرائیل
هفت سبط باقی ماندند، که هنوز ملک خود را تقسیم نکرده بودند. ۳ و
یوشع به بنی‌اسرائیل گفت: «شما تا به کی کاهلی می‌ورزید و داخل نمی
شوید تا در آن زمینی که یهوه خدای پدران شما، به شما داده است،
تصرف نمایید؟ ۴ سه نفر برای خود از هر سبطانتخاب کنید، تا ایشان
را روانه نمایم، و برخاسته، از میان زمین گردش کرده، آن را برحسب
ملکهای خود ثبت کنند، و نزد من خواهند برگشت. ۵ و آن را به هفت

حصه تقسیم کنند، و یهودا به سمت جنوب به حدود خود خواهد ماند، و
خاندان یوسف به سمت شمال به حدود خود خواهدماند. ۶ و شما زمین
را به هفت حصه ثبت کرده، آن را نزد من اینجا بیاورید، و من برای شما در
اینجادر حضور یهوه، خدای ما، قرعه خواهم‌انداخت. ۷ زیرا که لاویان در
میان شما هیچ نصیب ندارند، چونکه کهانت خداوند نصیب ایشان است،
و جادو روبین و نصف سبط منسی ملک خود را که موسی، بنده خداوند،
به ایشان داده بود در آن طرف اردن به سمت شرقی گرفته‌اند.» ۸ پس آن
مردان برخاسته، رفتند و یوشع آنانی را که برای ثبت کردن زمین می‌رفتند امر
فرموده، گفت: «بروید و در زمین گردش کرده، آن را ثبت نمایید و نزد من
برگردید، تا در اینجا در حضورخداوند در شیلوه برای شما قرعه اندازم.» ۹
پس آن مردان رفته، از میان زمین گذشتند و آن را به هفت حصه به حسب
شهرهایش در طوماری ثبت نموده، نزد یوشع به اردو در شیلوه برگشتند. ۱۰
ویوشع به حضور خداوند در شیلوه برای ایشان قرعه انداخت، و در آنجا
یوشع زمین را برای بنی‌اسرائیل برحسب فرقه های ایشان تقسیم نمود. ۱۱ و
قرعه سبط بنی بنیامین برحسب قبایل ایشان برآمد، و حدود حصه ایشان در
میان بنی یهودا و بنی یوسف افتاد. ۱۲ و حد ایشان به سمت شمال از
اردن بود، و حد ایشان به طرف اریحا به سوی شمال برآمد، و از میان
کوهستان به سوی مغرب بالا رفت، و انتهایش به صحرای بیت آون بود.
۱۳ و حد ایشان از آنجا تا لوزگذشت، یعنی به‌جانب لوز جنوبی که بیت
ئیل باشد، و حد ایشان به سوی عطاروت ادار برجانب کوهی که به جنوب
بیت حورون پایین است، رفت. ۱۴ و حدش کشیده شد و به‌جانب مغرب
به سوی جنوب از کوهی که در مقابل بیت حورون جنوبی است گذشت، و
انتهایش نزد قریه بعل بود که آن را قریت یعاریم می‌گویند و یکی ازشهرهای
بنی یهوداست. این‌جانب غربی است. ۱۵ و جانب جنوبی از انتهای
قریت یعاریم بود، واین حد به طرف مغرب می‌رفت و به سوی چشمه
آبهای نفتوح برآمد. ۱۶ و این حد به انتهای کوهی که در مقابل دره ابن
هنوم است که در جنوب وادی رفائیم باشد، برآمد، و به سوی دره هنوم
به‌جانب جنوبی یبوسیان رفته، تا عین روجل رسید. ۱۷ و ازطرف شمال
کشیده شده، به سوی عین شمس رفت، و به جلیلوت که در مقابل سر
بالای ادمیم است برآمد، و به سنگ بوهن بن روبین به زیر آمد. ۱۸ و
به‌جانب شمالی در مقابل عربه گذشته، به عربه به زیر آمد. ۱۹ و این حد
به‌جانب بیت حجله به سوی شمال گذشت، و آخر این حدبه خلیج
شمالی بحرالملح نزد انتهای جنوبی اردن بود. این حد جنوبی است. ۲۰ و
به طرف مشرق، حد آن اردن بود و ملک بنی بنیامین به حسب حدودش به
هر طرف و برحسب قبایل ایشان این بود. ۲۱ و این است شهرهای سبط
بنی بنیامین برحسب قبایل ایشان اریحا و بیت حجله و عیمق قصیص. ۲۲
و بیت عربه و صمارایم و بیت ئیل. ۲۳ و عویم و فاره و عفرت. ۲۴ و کفر
عمونی وعفنی و جابع، دوازده شهر با دهات آنها. ۲۵ وجبعون و رامه و
بئیروت. ۲۶ و مصفه و کفیره وموصه. ۲۷ و راقم و یرفئیل و تراله. ۲۸ و
صیله وآلف و یبوسی که اورشلیم باشد و جبعه و قریت، چهارده شهر با
دهات آنها. این ملک بنی بنیامین به حسب قبایل ایشان بود.

۱۹ و قرعه دومین برای شمعون برآمد، یعنی برای سبط بنی شمعون
برحسب قبایل ایشان، و ملک ایشان در میان ملک بنی یهودا بود. ۲ و
اینها نصیب ایشان شد یعنی بئیر شبع و شبع و مولادا. ۳ و حصر شوعال و
بالح و عاصم. ۴ و التولد و بتول و حرمه. ۵ صقلغ و بیت مرکبوت و
حصر سوسه. ۶ و بیت لباعوت وشاروحن. سیزده شهر با دهات آنها. ۷ و
عین ورمون و عاتر و عاشان، چهارده شهر با دهات آنها. ۸ تمامی دهاتی
که در اطراف این شهرها تا بعلت بئیر رامه جنوبی بود. ملک سبط بنی
شمعون برحسب قبایل ایشان این بود. ۹ و ملک بنی شمعون از میان
قسمت بنی یهودا بود، زیرا قسمت بنی یهودا برای ایشان زیاد بود، پس بنی
شمعون ملک خود را از میان ملک ایشان گرفتند. ۱۰ و قرعه سوم برای بنی
زبولون برحسب قبایل ایشان برآمد، و حد ملک ایشان تا ساریدرسید. ۱۱ و
حد ایشان به طرف مغرب تا مرعله رفت و تا دباشه رسید و تا وادی که در
مقابل یقنعام است، رسید. ۱۲ و از سارید به سمت مشرق به سوی مطلع
آفتاب تا سرحد کسلوت تابور پیچید، و نزد دابره بیرون آمده، به یافیع
رسید. ۱۳ و از آنجا به طرف مشرق تا جت حافر وتا عت قاصین گذشته،
نزد رمون بیرون آمد و تانیعه کشیده شد. ۱۴ و این حد به طرف شمال
تاحناتون آن را احاطه کرد، و آخرش نزد وادی یفتحئیل بود. ۱۵ و قطه و
نهلال و شمرون و یداله و بیت لحم، دوازده شهر با دهات آنها. ۱۶ این
ملک بنی زبولون برحسب قبایل ایشان بود، یعنی‌این شهرها با دهات آنها.
۱۷ و قرعه چهارم برای یساکار برآمد یعنی برای بنی یساکار برحسب قبایل
ایشان. ۱۸ و حدایشان تا یزرعیل و کسلوت و شونم بود. ۱۹ وحفارایم و
شیئون و اناحره. ۲۰ و ربیت و قشیون وآبص. ۲۱ و رمه و عین جنیم و عین
حده و بیت فصیص. ۲۲ و این حد به تابور و شحصیمه وبیت شمس
رسید، و آخر حد ایشان نزد اردن بود. یعنی شانزده شهر با دهات آنها. ۲۳
این ملک سبطبنی یساکار برحسب قبایل ایشان بود، یعنی شهرها با دهات
آنها. ۲۴ و قرعه پنجم برای سبط بنی اشیر برحسب قبایل ایشان بیرون آمد.
۲۵ و حد ایشان حلقه وحلی و باطن و اکشاف. ۲۶ و الملک و عمعاد
ومشال و به طرف مغرب به کرمل و شیحور لبنه رسید. ۲۷ و به سوی
مشرق آفتاب به بیت داجون پیچیده، تا زبولون رسید، و به طرف شمال
تاوادی یفتحئیل و بیت عامق و نعیئیل وبه طرف چپ نزد کابول بیرون آمد.
۲۸ و به حبرون ورحوب و حمون و قانه تا صیدون بزرگ. ۲۹ واین حد به
سوی رامه به شهر حصاردار صور پیچید واین حد به سوی حوصه برگشت،
و انتهایش نزددریا در دیار اکزیب بود. ۳۰ و عمه و عفیق ورحوب، و بیست
و دو شهر با دهات آنها. ۳۱ ملک سبط بنی اشیر برحسب قبایل ایشان این
بود، یعنی‌این شهرها با دهات آنها. ۳۲ و قرعه ششم برای بنی نفتالی بیرون
آمد، یعنی برای بنی نفتالی برحسب قبایل ایشان. ۳۳ وحد ایشان از حالف
از بلوطی که در صعنیم است و ادامی و ناقب و یبنئیل تا لقوم بود و آخرش
نزداردن بود ۳۴ و حدش به سمت مغرب به سوی ازنوت تا بور پیچید، و از
آنجا تا حقوق بیرون آمد، و به سمت جنوب به زبولون رسید و به سمت
مغرب به اشیر رسید، و به سمت مشرق به یهودا نزد اردن. ۳۵ و شهرهای
حصاردار صدیم وصیر و حمه و رقه و کناره. ۳۶ و ادامه و رامه وحاصور.

۳۷ و قادش و اذرعی و عین حاصور. ۳۸ ویرون و مجدلئیل و حوریم و بیت
عناه و بیت شمس، نوزده شهر با دهات آنها. ۳۹ ملک سبطبنی نفتالی
برحسب قبایل ایشان این بود، یعنی شهرها با دهات آنها. ۴۰ و قرعه هفتم
برای سبط بنی دان برحسب قبایل ایشان بیرون آمد. ۴۱ و حد ملک ایشان
صرعه و اشتئول و عیر شمس بود. ۴۲ و شعلبین وایلون و یتله. ۴۳ و ایلون
و تمنه و عقرون. ۴۴ والتقیه و جبتون و بعله. ۴۵ و یهود و بنی برق و جت
رمون. ۴۶ و میاه یرقون و رقون با سر حدی که درمقابل یافا است. ۴۷ و
حد بنی دان از طرف ایشان بیرون رفت، زیر که بنی دان برآمده، با لشم
جنگ کردند و آن را گرفته، به دم شمشیر زدند. ومتصرف شده، در آن
سکونت گرفتند. پس لشم رادان نامیدند، موافق اسم دان که پدر ایشان
بود. ۴۸ این است ملک سبط بنی دان برحسب قبایل ایشان، یعنی‌این
شهرها با دهات آنها. ۴۹ و چون از تقسیم کردن زمین برحسب حدودش
فارغ شدند، بنی‌اسرائیل ملکی را درمیان خود به یوشع بن نون دادند. ۵۰
برحسب فرمان خداوند شهری که او خواست، یعنی تمنه سارح را در
کوهستان افرایم به او دادند، پس شهررا بنا کرده، در آن ساکن شد. ۵۱
این است ملکهایی که العازار کاهن با یوشع بن نون و روسای آبای اسباط
بنی‌اسرائیل درشیلوه به حضور خداوند نزد در خیمه اجتماع به قرعه تقسیم
کردند. پس از تقسیم نمودن زمین فارغ شدند.

۲۰ و خداوند یوشع را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی‌اسرائیل را خطاب
کرده، بگو: شهرهای ملجایی را که درباره آنها به واسطه موسی به شما
سخن گفتم، برای خود معین سازید ۳ تا قاتلی که کسی را سهو و ندانسته
کشته باشدبه آنها فرار کند، و آنها برای شما از ولی مقتول ملجا باشد. ۴
و او به یکی از این شهرها فرار کرده، و به مدخل دروازه شهر ایستاده، به
گوش مشایخ شهر ماجرای خود را بیان کند، و ایشان او را نزدخود به شهر
درآورده، مکانی به او بدهند تا باایشان ساکن شود. ۵ و اگر ولی مقتول او
را تعاقب کند، قاتل را به‌دست او نسپارند، زیرا که همسایه خود را از
نادانستگی کشته، و او را پیش از آن دشمن نداشته بود. ۶ و در آن شهر تا
وقتی که به جهت محاکمه به حضور جماعت حاضر شود تاوفات رئیس
کهنه که در آن ایام می‌باشد توقف نماید، و بعد از آن قاتل برگشته، به شهر
و به خانه خود یعنی به شهری که از آن فرار کرده بود، داخل شود. ۷ پس
قادش را در جلیل در کوهستان نفتالی وشکیم را در کوهستان افرایم و قریه
اربع را که درحبرون باشد در کوهستان یهودا، تقدیس نمودند. ۸ و از آن
طرف اردن به سمت مشرق اریحا باصررا در صحرا در بیابان از سبط روبین
و راموت را درجلعاد از سبط جاد و جولان را در باشان از سبطمنسی تعیین
نمودند. ۹ اینهاست شهرهایی که برای تمامی بنی‌اسرائیل و برای غریبی که
در میان ایشان ماوا گزیند معین شده بود، تا هرکه کسی راسهو کشته باشد
به آنجا فرار کند، و به‌دست ولی مقتول کشته نشود تا وقتی که به حضور
جماعت حاضر شود.

۲۱ آنگاه روسای آبای لاویان نزد العازرکاهن و نزد یوشع بن نون و نزد
روسای آبای اسباط بنی‌اسرائیل آمدند. ۲ و ایشان را درشیلوه در زمین کنعان
مخاطب ساخته، گفتند که «خداوند به واسطه موسی‌امر فرموده است که
شهرها برای سکونت و حوالی آنها به جهت بهایم ما، به ما داده شود.» ۳
پس بنی‌اسرائیل برحسب فرمان خداوند این شهرها را با حوالی آنها از ملک
خود به لاویان دادند. ۴ و قرعه برای قبایل قهاتیان بیرون آمد، وبرای پسران
هارون کاهن که ازجمله لاویان بودند سیزده شهر از سبط یهودا، و از سبط
شمعون و ازسبط بنیامین به قرعه رسید. ۵ و برای بقیه پسران قهات، ده
شهر از قبایل سبط افرایم و از سبط دان و از نصف سبط منسی به قرعه
رسید. ۶ و برای پسران جرشون سیزده شهر از قبایل سبط یساکار و از سبط
اشیر و از سبط نفتالی و ازنصف سبط منسی در باشان به قرعه رسید. ۷ و
برای پسران مراری برحسب قبایل ایشان دوازده شهر از سبط روبین و از سبط
جاد و از سبطزبولون رسید. ۸ و بنی‌اسرائیل، این شهرها و حوالی آنها را به
لاویان به قرعه دادند، چنانکه خداوند به واسطه موسی‌امر فرموده بود. ۹ و
از سبط بنی یهودا و از سبط بنی شمعون این شهرها را که به نامها ذکر
می‌شود، دادند. ۱۰ واینها به پسران هارون که از قبایل قهاتیان ازبنی لاوی
بودند رسید، زیرا که قرعه اول از ایشان بود. ۱۱ پس قریه اربع پدر عناق که
حبرون باشددر کوهستان یهودا با حوالی که در اطراف آن بود، به ایشان
دادند. ۱۲ لیکن مزرعه های شهر و دهات آن را به کالیب بن یفنه برای
ملکیت دادند. ۱۳ و به پسران هارون کاهن، حبرون را که شهرملجای
قاتلان است با حوالی آن، و لبنه را باحوالی آن دادند. ۱۴ و یتیر را با
نواحی آن واشتموع را با نواحی آن. ۱۵ و حولون را با نواحی آن و دبیر را با
نواحی آن. ۱۶ و عین را با نواحی آن و یطه را با نواحی آن و بیت شمس را
با نواحی آن، یعنی از این دو سبط نه شهر را. ۱۷ و از سبطبنیامین جبعون
را با نواحی آن و جبع را با نواحی آن. ۱۸ عناتوت را با نواحی آن و علمون
را بانواحی آن، یعنی چهار شهر دادند. ۱۹ تمامی شهرهای پسران هارون
کهنه سیزده شهر با نواحی آنها بود. ۲۰ و اما قبایل بنی قهات لاویان، یعنی
بقیه بنی قهات شهرهای قرعه ایشان از سبط افرایم بود. ۲۱ پس شکیم را
در کوهستان افرایم که شهرملجای قاتلان است با نواحی آن و جازر را
بانواحی آن به ایشان دادند. ۲۲ و قبصایم را بانواحی آن و بیت حورون را با
نواحی آن، یعنی چهار شهر. ۲۳ و از سبط دان التقی را با نواحی آن و
جبتون را با نواحی آن. ۲۴ و ایلون را با نواحی آن و جت رمون را با نواحی
آن، یعنی چهار شهر. ۲۵ و از نصف سبط منسی تعنک را با نواحی آن
وجت رمون را با نواحی آن، یعنی دو شهر دادند. ۲۶ تمامی شهرهای قبایل
بقیه بنی قهات با نواحی آنها ده بود. ۲۷ و به بنی جرشون که از قبایل
لاویان بودند ازنصف سبط منسی جولان را در باشان که شهرملجای قاتلان
است با نواحی آن و بعشتره را بانواحی آن، یعنی دو شهر دادند. ۲۸ و از
سبطیساکار قشیون را با نواحی آن و دابره را با نواحی آن. ۲۹ و یرموت را با
نواحی آن و عین جنیم را بانواحی آن، یعنی چهار شهر. ۳۰ و از سبط
اشیرمشال را با نواحی آن و عبدون را با نواحی آن. ۳۱ و حلقات را با
نواحی آن و رحوب را با نواحی آن، یعنی چهار شهر. ۳۲ و از سبط نفتالی

قادش رادر جلیل که شهر ملجای قاتلان است با نواحی آن و حموت دور
را با نواحی آن و قرتان را، یعنی سه شهر دادند. ۳۳ و تمامی شهرهای
جرشونیان برحسب قبایل ایشان سیزده شهر بود با نواحی آنها. ۳۴ و به
قبایل بنی مراری که از لاویان باقی‌مانده بودند، از سبط زبولون یقنعام را با
نواحی آن و قرته را با نواحی آن. ۳۵ و دمنه را با نواحی آن و نحلال را با
نواحی، یعنی چهار شهر. ۳۶ و از سبطروبین، باصر را با نواحی آن و یهصه
را با نواحی آن. ۳۷ و قدیموت را با نواحی آن و میفعه را بانواحی آن، یعنی
چهار شهر. ۳۸ و از سبط جادراموت را در جلعاد که شهر ملجای قاتلان
است بانواحی آن و محنایم را با نواحی آن. ۳۹ و حشبون را با نواحی آن
و یعزیر را با نواحی آن؛ همه این شهرها چهار می‌باشد. ۴۰ همه اینها
شهرهای بنی مراری برحسب قبایل ایشان بود، یعنی بقیه قبایل لاویان و
قرعه ایشان دوازده شهر بود. ۴۱ و جمیع شهرهای لاویان در میان ملک
بنی‌اسرائیل چهل و هشت شهر با نواحی آنها بود. ۴۲ این شهرها هر یکی
با نواحی آن به هر طرفش بود، و برای همه این شهرها چنین بود. ۴۳ پس
خداوند تمامی زمین را که برای پدران ایشان قسم خورده بود که به ایشان
بدهد به اسرائیل داد، و آن را به تصرف آورده، در آن ساکن شدند. ۴۴ و
خداوند ایشان را از هر طرف آرامی داد چنانکه به پدران ایشان قسم خورده
بود، واحدی از دشمنان ایشان نتوانست با ایشان مقاومت نماید، زیرا که
خداوند جمیع دشمنان ایشان را به‌دست ایشان سپرده بود. ۴۵ و از جمیع
سخنان نیکویی که خداوند به خاندان اسرائیل گفته بود، سخنی به زمین
نیفتاد بلکه همه واقع شد.

۲۲ آنگاه یوشع روبینیان و جادیان و نصف سبط منسی را خوانده، ۲
به ایشان گفت: «شما هرچه موسی بنده خداوند به شما امرفرموده بود،
نگاه داشتید، و کلام مرا از هرچه به شما امر فرموده‌ام، اطاعت نمودید. ۳
و برادران خود را در این ایام طویل تا امروز ترک نکرده، وصیتی را که یهوه،
خدای شما، امر فرموده بود، نگاه داشته‌اید. ۴ و الان یهوه خدای شما به
برادران شما آرامی داده است، چنانکه به ایشان گفته بود. پس حال به
خیمه های خود و به زمین ملکیت خود که موسی بنده خداوند از آن طرف
اردن به شما داده است بازگشته، بروید. ۵ امابدقت متوجه شده، امر و
شریعتی را که موسی بنده خداوند به شما امر فرموده است به‌جاآورید، تا
یهوه، خدای خود، را محبت نموده، به تمامی طریقهای او سلوک نمایید،
و اوامر او رانگاه داشته، به او بچسبید و او را به تمامی دل وتمامی جان
خود عبادت نمایید.» ۶ پس یوشع ایشان را برکت داده، روانه نمود و به
خیمه های خود رفتند. ۷ و به نصف سبط منسی، موسی ملک درباشان
داده بود، و به نصف دیگر، یوشع در این طرف اردن به سمت مغرب در
میان برادران ایشان ملک داد. و هنگامی که یوشع ایشان را به خیمه های
ایشان روانه می‌کرد، ایشان را برکت داد. ۸ و ایشان را مخاطب ساخته،
گفت: «با دولت بسیار و با مواشی بی‌شمار، با نقره و طلا و مس وآهن و
لباس فراوان به خیمه های خود برگردید، وغنیمت دشمنان خود را با برادران
خویش تقسیم نمایید.» ۹ پس بنی روبین و بنی جاد و نصف سبطمنسی از
نزد بنی‌اسرائیل از شیلوه که در زمین کنعان است برگشته، روانه شدند تا به
زمین جلعاد، و به زمین ملک خود که آن را به واسطه موسی برحسب فرمان
خداوند به تصرف آورده بودند، بروند. ۱۰ و چون به حوالی اردن که در
زمین کنعان است رسیدند، بنی روبین و بنی جاد و نصف سبطمنسی در
آنجا به کنار اردن مذبحی بنا نمودند، یعنی مذبح عظیم المنظری. ۱۱ و
بنی‌اسرائیل خبر این را شنیدند که اینک بنی روبین و بنی جاد ونصف
سبط منسی، به مقابل زمین کنعان، درحوالی اردن، بر کناری که از آن
بنی‌اسرائیل است، مذبحی بنا کرده‌اند. ۱۲ پس چون بنی‌اسرائیل این را
شنیدند، تمامی جماعت بنی‌اسرائیل در شیلوه جمع شدند تا برای مقاتله
ایشان برآیند. ۱۳ و بنی‌اسرائیل فینحاس بن العازار کاهن رانزد بنی روبین و
بنی جاد و نصف سبط منسی به زمین جلعاد فرستادند. ۱۴ و با او ده
رئیس، یعنی یک رئیس از هر خاندان آبای از جمیع اسباطاسرائیل را که هر
یکی از ایشان رئیس خاندان آبای ایشان از قبایل بنی‌اسرائیل بودند. ۱۵ پس
ایشان نزد بنی روبین و بنی جاد و نصف سبطمنسی به زمین جلعاد آمدند و
ایشان را مخاطب ساخته، گفتند: ۱۶ «تمامی جماعت خداوند چنین
می‌گویند: این چه فتنه است که به خدای اسرائیل انگیخته‌اید که امروز از
متابعت خداوندبرگشته‌اید و برای خود مذبحی ساخته، امروز ازخداوند متمرد
شده‌اید؟ ۱۷ آیا گناه فغور برای ماکم است که تا امروز خود را از آن
طاهرنساخته‌ایم، اگرچه وبا در جماعت خداوندعارض شد. ۱۸ شما امروز
از متابعت خداوندبرگشته‌اید و واقع خواهد شد چون شما امروز ازخداوند
متمرد شده‌اید که او فردا بر تمامی جماعت اسرائیل غضب خواهد نمود.
۱۹ و لیکن اگر زمین ملکیت شما نجس است، پس به زمین ملکیت
خداوند که مسکن خداوند در آن ساکن است عبور نمایید، و در میان ما
ملک بگیرید و ازخداوند متمرد نشوید، و از ما نیز متمرد نشوید، در این که
مذبحی برای خود سوای مذبح یهوه خدای ما بنا کنید. ۲۰ آیا عخان بن
زارح درباره چیز حرام خیانت نورزید؟ پس بر تمامی جماعت اسرائیل غضب
آمد، و آن شخص درگناه خود تنها هلاک نشد.» ۲۱ آنگه بنی روبین و
بنی جاد و نصف سبطمنسی در جواب روسای قبایل اسرائیل گفتند: ۲۲
«یهوه خدای خدایان! یهوه خدای خدایان! اومی داند و اسرائیل خواهند
دانست اگر این کار ازراه تمرد یا از راه خیانت بر خداوند بوده باشد، امروز
ما را خلاصی مده، ۲۳ که برای خودمذبحی ساخته‌ایم تا از متابعت
خداوند برگشته، قربانی سوختنی و هدیه آردی بر آن بگذرانیم، وذبایح
سلامتی بر آن بنماییم؛ خود خداوندبازخواست بنماید. ۲۴ بلکه این کار را
از راه احتیاط و هوشیاری کرده‌ایم، زیرا گفتیم شاید دروقت آینده پسران
شما به پسران ما بگویند شما رابا یهوه خدای اسرائیل چه علاقه است؟
۲۵ چونکه خداوند اردن را در میان ما و شماای بنی روبین و بنی جاد
حد گذارده است. پس شما رادر خداوند بهره‌ای نیست و پسران شما
پسران مارا از ترس خداوند باز خواهند داشت. ۲۶ پس گفتیم برای ساختن
مذبحی به جهت خود تدارک ببینیم، نه برای قربانی سوختنی و نه برای
ذبیحه، ۲۷ بلکه تا در میان ما و شما و در میان نسلهای ما بعد از ما
شاهد باشد تا عبادت خداوند را به حضور او با قربانی های سوختنی و

ذبایح سلامتی خود به‌جا آوریم، تا در زمان آینده پسران شما به پسران ما نگویند که شما را در خداوند هیچ بهره‌ای نیست. ۲۸ پس گفتیم اگر در زمان آینده به ما و به نسلهای ما چنین بگویند، آنگاه ما خواهیم گفت، نمونه مذبح خداوند را ببینید که پدران ماساختند نه برای قربانی سوختنی و نه برای ذبیحه، بلکه تا در میان ما و شما شاهد باشد. ۲۹ حاشا از ما که از خداوند متمرد شده، امروز ازمتابعت خداوند برگردیم، و مذبحی برای قربانی سوختنی و هدیه آردی و ذبیحه سوای مذبح یهوه، خدای ما که پیش روی مسکن اوست، بسازیم.» ۳۰ و چون فینحاس کاهن و سروران جماعت و روسای قبایل اسرائیل که با وی بودند سخنی راکه بنی روبین و بنی جاد و بنی منسی گفته بودند، شنیدند، در نظر ایشان پسند آمد. ۳۱ و فینحاس بن العازار کاهن به بنی روبین و بنی جاد و بنی منسی گفت: «امروز دانستیم که خداوند در میان ماست، چونکه این خیانت را بر خداوند نورزیده‌اید، پس الان بنی‌اسرائیل را از دست خداوند خلاصی دادید.» ۳۲ پس فینحاس بن العازار کاهن و سروران ازنزد بنی روبین و بنی جاد از زمین جلعاد به زمین کنعان، نزد اسرائیل برگشته، این خبر به ایشان رسانیدند. ۳۳ و این کار به نظر بنی‌اسرائیل پسندآمد و بنی‌اسرائیل خدا را متبارک خواندند، ودرباره برآمدن برای مقاتله ایشان تا زمینی را که بنی روبین و بنی جاد در آن ساکن بودند خراب نمایند، دیگر سخن نگفتند. ۳۴ و بنی روبین وبنی جاد آن مذبح را عید نامیدند، زیرا که آن در میان ما شاهد است که یهوه خداست.

۲۳ و واقع شد بعد از روزهای بسیار چون خداوند اسرائیل را از جمیع دشمنان ایشان از هر طرف آرامی داده بود، و یوشع پیر وسالخورده شده بود. ۲ که یوشع جمیع اسرائیل رابا مشایخ و روسا و داوران و ناظران ایشان طلبیده، به ایشان گفت: «من پیر و سالخورده شده‌ام. ۳ وشما هرآنچه یهوه، خدای شما به همه این طوایف به‌خاطر شما کرده است، دیده‌اید، زیرایهوه، خدای شما اوست که برای شما جنگ کرده است. ۴ اینک این طوایف را که باقی‌مانده‌اند ازاردن و جمیع طوایف را که مغلوب ساخته‌ام تادریای بزرگ، به سمت مغرب آفتاب برای شما به قرعه تقسیم کرده‌ام تا میراث اسباط شما باشند. ۵ و یهوه، خدای شما اوست که ایشان را از حضورشما رانده، ایشان را از پیش روی شما بیرون می‌کند، و شما زمین ایشان را در تصرف خواهیدآورد، چنانکه یهوه خدای شما به شما گفته است. ۶ پس بسیار قوی باشید و متوجه شده، هرچه درسفر تورات موسی مکتوب است نگاه دارید و به طرف چپ یا راست از آن تجاوز منمایید. ۷ تا به این طوایفی که در میان شما باقی‌مانده‌اند داخل نشوید، و نامهای خدایان ایشان را ذکر ننمایید، وقسم نخورید و آنها را عبادت منمایید و سجده نکنید. ۸ بلکه به یهوه، خدای خود بچسبیدچنانکه تا امروز کرده‌اید. ۹ زیرا خداوند طوایف بزرگ و زورآور را از پیش روی شما بیرون کرده است، و اما با شما کسی را تا امروز یارای مقاومت نبوده است. ۱۰ یک نفر از شما هزار را تعاقب خواهد نمود زیرا که یهوه، خدای شما، اوست که برای شما جنگ می‌کند، چنانکه به شما گفته است. ۱۱ پس بسیار متوجه شده، یهوه خدای خود را محبت نمایید. ۱۲ و اما اگر برگشته، با بقیه این طوایفی که در میان شما مانده‌اند بچسبید و باایشان مصاهرت نمایید، و به ایشان درآیید وایشان به شما درآیند، ۱۳ یقین بدانید که یهوه خدای شما این طوایف را از حضور شما دیگربیرون نخواهد کرد، بلکه برای شما دام و تله وبرای پهلوهای شما تازیانه و در چشمان شما خارخواهند بود، تا وقتی که از این زمین نیکو که یهوه خدای شما، به شما داده است، هلاک شوید. ۱۴ و اینک من امروز به طریق اهل تمامی زمین می‌روم، و به تمامی دل و به تمامی جان خودمی دانید که یک چیز از تمام چیزهای نیکو که یهوه، خدای شما درباره شما گفته است به زمین نیفتاده، بلکه همه‌اش واقع شده است، و یک حرف از آن به زمین نیفتاده. ۱۵ و چنین واقع خواهد شد که چنانکه همه‌چیزهای نیکو که یهوه، خدای شما به شما گفته بود برای شما واقع شده است، همچنان خداوند همه‌چیزهای بد رابر شما عارض خواهد گردانید، تا شما را از این زمین نیکو که یهوه، خدای شما به شما داده است، هلاک سازد. ۱۶ اگر از عهد یهوه، خدای خود، که به شما امر فرموده است، تجاوز نمایید، و رفته، خدایان دیگر را عبادت نمایید، و آنها را سجده کنید، آنگاه غضب خداوند بر شما افروخته خواهد شد، و از این زمین نیکو که به شما داده است به زودی هلاک خواهید شد.

۲۴ و یوشع تمامی اسباط اسرائیل را درشکیم جمع کرد، و مشایخ اسرائیل وروسا و داوران و ناظران ایشان را طلبیده، به حضور خدا حاضر شدند. ۲ و یوشع به تمامی قوم گفت که «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید که پدران شما، یعنی طارح پدر ابراهیم و پدر ناحور، در زمان قدیم به آن طرف نهر ساکن بودند، وخدایان غیر را عبادت می‌نمودند. ۳ و پدر شماابراهیم را از آن طرف نهر گرفته، در تمامی زمین کنعان گردانیدم، و ذریت او را زیاد کردم و اسحاق را به او دادم. ۴ و یعقوب و عیسو را به اسحاق دادم، و کوه سعیر را به عیسو دادم تا ملکیت اوبشود، و یعقوب و پسرانش به مصر فرود شدند. ۵ و موسی و هارون را فرستاده مصر را به آنچه دروسط آن کردم، مبتلا ساختم؛ پس شما را از آن بیرون آوردم. ۶ و چون پدران شما را از مصر بیرون آوردم وبه دریا رسیدید، مصریان با ارابه‌ها و سواران، پدران شما را تا بحر قلزم تعاقب نمودند. ۷ و چون نزد خداوند فریاد کردند، او در میان شما ومصریان تاریکی گذارد، و دریا را برایشان آورده، ایشان را پوشانید، و چشمان شما آنچه را در مصرکردم دید، پس روزهای بسیار در بیابان ساکن می‌بودید. ۸ پس شما را در زمین اموریانی که به آن طرف اردن ساکن بودند آوردم، و با شما جنگ کردند، و ایشان را به‌دست شما تسلیم نمودم، وزمین ایشان را در تصرف آوردید، و ایشان را ازحضور شما هلاک ساختم. ۹ و بالاق بن صفور ملک موآب برخاسته، با اسرائیل جنگ کرد وفرستاده، بلعام بن بعور را طلبید تا شما را لعنت کند. ۱۰ و نخواستم که بلعام را بشنوم لهذا شما رابرکت همی داد و شما را از دست او رهانیدم. ۱۱ واز اردن عبور کرده، به اریحا رسیدید، و مردان اریحا یعنی اموریان و فرزیان و کنعانیان و حتیان و جرجاشیان و حویان و یبوسیان با

شما جنگ کردند، و ایشان را به‌دست شما تسلیم نمودم. ۱۲ و زنبور را
پیش شما فرستاده، ایشان، یعنی دوپادشاه اموریان را از حضور شما براندم،
نه به شمشیر و نه به کمان شما. ۱۳ و زمینی که در آن زحمت نکشیدید،
و شهرهایی را که بنا ننمودید، به شما دادم که در آنها ساکن می‌باشید و
ازتاکستانها و باغات زیتون که نکاشتید، می‌خورید. ۱۴ پس الان از یهوه
بترسید، و او را به خلوص و راستی عبادت نمایید، و خدایانی را که پدران
شما به آن طرف نهر و در مصر عبادت نمودند ازخود دور کرده، یهوه را
عبادت نمایید. ۱۵ و اگردر نظر شما پسند نیاید که یهوه را عبادت نمایید،
پس امروز برای خود اختیار کنید که را عبادت خواهید نمود، خواه خدایانی
را که پدران شما که به آن طرف نهر بودند عبادت نمودند، خواه خدایان
اموریانی را که شما در زمین ایشان ساکنید، و اما من و خاندان من، یهوه را
عبادت خواهیم نمود.» ۱۶ آنگاه قوم در جواب گفتند: «حاشا از ما که
یهوه را ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نماییم. ۱۷ زیرا که یهوه، خدای
ما، اوست که ما و پدران مارا از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آورد، و
این آیات بزرگ را در نظر ما نمود، و ما را در تمامی راه که رفتیم و در
تمامی طوایفی که از میان ایشان گذشتیم، نگاه داشت. ۱۸ و یهوه تمامی
طوایف، یعنی اموریانی را که در این زمین ساکن بودند ازپیش روی ما بیرون
کرد، پس ما نیز یهوه را عبادت خواهیم نمود، زیرا که او خدای ماست.»
۱۹ پس یوشع به قوم گفت: «نمی توانید یهوه راعبادت کنید زیرا که
او خدای قدوس است و اوخدای غیور است که عصیان و گناهان شما
رانخواهد آمرزید. ۲۰ اگر یهوه را ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نمایید،
آنگاه او خواهدبرگشت و به شما ضرر رسانیده، بعد از آنکه به شما احسان
نموده است، شما را هلاک خواهدکرد.» ۲۱ قوم به یوشع گفتند: «نی
بلکه یهوه راعبادت خواهیم نمود.» ۲۲ یوشع به قوم گفت: «شما برخود
شاهد هستید که یهوه را برای خوداختیار نموده‌اید تا او را عبادت کنید.»
گفتند: «شاهد هستیم.» ۲۳ (گفت): «پس الان خدایان غیررا که در
میان شما هستند دور کنید، و دلهای خودرا به یهوه، خدای اسرائیل، مایل
سازید.» ۲۴ قوم به یوشع گفتند: «یهوه خدای خود را عبادت خواهیم نمود
و آواز او را اطاعت خواهیم کرد.» ۲۵ پس در آن روز یوشع با قوم عهد
بست و برای ایشان فریضه و شریعتی در شکیم قرار داد. ۲۶ ویوشع این
سخنان را در کتاب تورات خدا نوشت و سنگی بزرگ گرفته، آن را در
آنجا زیر درخت بلوطی که نزد قدس خداوند بود برپا داشت. ۲۷ ویوشع
به تمامی قوم گفت: «اینک این سنگ برای ما شاهد است، زیرا که
تمامی سخنان خداوند را که به ما گفت، شنیده است؛ پس برای شما
شاهدخواهد بود، مبادا خدای خود را انکار نمایید.» ۲۸ پس یوشع، قوم
یعنی هر کس را به ملک خودروانه نمود. ۲۹ و بعد از این امور واقع شد که
یوشع بن نون، بنده خداوند، چون صد و ده ساله بود، مرد. ۳۰ و او را در
حدود ملک خودش در تمنه سارح که در کوهستان افرایم به طرف شمال
کوه جاعش است، دفن کردند. ۳۱ و اسرائیل در همه ایام یوشع و همه
روزهای مشایخی که بعد از یوشع زنده ماندند وتمام عملی که خداوند برای
اسرائیل کرده بوددانستند، خداوند را عبادت نمودند. ۳۲ واستخوانهای
یوسف را که بنی‌اسرائیل از مصرآورده بودند در شکیم، در حصه زمینی که
یعقوب از بنی حمور، پدر شکیم به صد قسیطه خریده بود، دفن کردند، و
آن ملک بنی یوسف شد. ۳۳ و العازار بن هارون مرد، و او را در تل پسرش
فینحاس که در کوهستان افرایم به او داده شد، دفن کردند.

داوران

۱ و بعد از وفات یوشع واقع شد که بنی‌اسرائیل از خداوند سوال کرده، گفتند: «کیست که برای ما بر کنعانیان، اول برآید و باایشان جنگ نماید؟» ۲ خداوند گفت: «یهودابرآید، اینک زمین را به‌دست او تسلیم کرده‌ام.» ۳ و یهودا به برادر خود شمعون گفت: «به قرعه من همراه من برآی، و با کنعانیان جنگ کنیم، و من نیزهمراه تو به قرعه تو خواهم آمد.» پس شمعون همراه او رفت. ۴ و یهودا برآمد، و خداوندکنعانیان و فرزیان را به‌دست ایشان تسلیم نمود، وده هزار نفر از ایشان را در بازق کشتند. ۵ و ادونی بازق را در بازق یافته، با او جنگ کردند، وکنعانیان و فرزیان را شکست دادند. ۶ و ادونی بازق فرار کرد و او را تعاقب نموده، گرفتندش، وشستهای دست و پایش را بریدند. ۷ و ادونی بازق گفت: «هفتاد ملک با شستهای دست و پا بریده زیر سفره من خورده‌ها برمی چیدند، موافق آنچه من کردم خدا به من مکافات رسانیده است.» پس او را به اورشلیم آوردند و در آنجامرد. ۸ و بنی یهودا با اورشلیم جنگ کرده، آن راگرفتند، و آن را به دم شمشیر زده، شهر را به آتش سوزانیدند. ۹ و بعد از آن بنی یهودا فرود شدند تابا کنعانیانی که در کوهستان و جنوب و بیابان ساکن بودند، جنگ کنند. ۱۰ و یهودا بر کنعانیانی که در حبرون ساکن بودند برآمد، و اسم حبرون قبل از آن قریه اربع بود، و شیشای و اخیمان وتلمای را کشتند. ۱۱ و از آنجا بر ساکنان دبیر برآمد و اسم دبیرقبل از آن، قریه سفیر بود. ۱۲ و کالیب گفت: «آنکه قریه سفیر را زده، فتح نماید، دختر خود عکسه رابه او به زنی خواهم داد.» ۱۳ و عتنیئیل بن قنازبرادر کوچک کالیب آن را گرفت، پس دختر خودعکسه را به او به زنی داد. ۱۴ و چون دختر نزد وی آمد او را ترغیب کرد که از پدرش زمینی طلب کند و آن دختر از الاغ خود پیاده شده، کالیب وی را گفت: «چه می‌خواهی؟» ۱۵ به وی گفت: «مرابرکت ده زیرا که مرا در زمین جنوب ساکن گردانیدی، پس مرا چشمه های آب بده.» وکالیب چشمه های بالا و چشمه های پایین را به اوداد. ۱۶ و پسران قینی پدر زن موسی از شهرنخلستان همراه بنی یهودا به صحرای یهودا که به جنوب عراد است برآمده، رفتند و با قوم ساکن شدند. ۱۷ و یهودا همراه برادر خود شمعون رفت، و کنعانیانی را که در صفت ساکن بودند، شکست دادند، و آن را خراب کرده، اسم شهر راحرما نامیدند. ۱۸ و یهودا غزه و نواحی‌اش واشقلون و نواحی‌اش و عقرون و نواحی‌اش راگرفت. ۱۹ و خداوند با یهودا می‌بود، و او اهل کوهستان را بیرون کرد، لیکن ساکنان وادی رانتوانست بیرون کند، زیرا که ارابه های آهنین داشتند. ۲۰ و حبرون را برحسب قول موسی به کالیب دادند، و او سه پسر عناق را از آنجا بیرون کرد. ۲۱ و بنی بنیامین یبوسیان را که در اورشلیم ساکن بودند بیرون نکردند، و یبوسیان بابنی بنیامین تا امروز در اورشلیم ساکنند. ۲۲ و خاندان یوسف نیز به بیت ئیل برآمدند، وخداوند با ایشان بود. ۲۳ و خاندان یوسف بیت ئیل را جاسوسی کردند، و نام آن شهر قبل ازآن لوز بود. ۲۴ و کشیکچیان مردی را که از شهربیرون می‌آمد دیده، به وی گفتند: «مدخل شهر رابه ما نشان بده که با تو احسان خواهیم نمود.» ۲۵ پس مدخل شهر را به ایشان نشان داده، پس شهر را به دم شمشیر زدند، و آن مرد را با تمامی خاندانش رها کردند. ۲۶ و آن مرد به زمین حتیان رفته، شهری بنا نمود و آن را لوز نامید که تا امروزاسمش همان است. ۲۷ و منسی اهل بیت‌شان و دهات آن را و اهل تعنک و دهات آن و ساکنان دور و دهات آن وساکنان یبلعام و دهات آن و ساکنان مجدو ودهات آن را بیرون نکرد، و کنعانیان عزیمت داشتند که در آن زمین ساکن باشند. ۲۸ و چون اسرائیل قوی شدند، بر کنعانیان جزیه نهادند، لیکن ایشان را تمام بیرون نکردند. ۲۹ و افرایم کنعانیانی را که در جازر ساکن بودند، بیرون نکرد، پس کنعانیان در میان ایشان درجازر ساکن ماندند. ۳۰ و زبولون ساکنان فطرون وساکنان نهلول را بیرون نکرد، پس کنعانیان در میان ایشان ساکن ماندند، و جزیه بر آنها گذارده شد. ۳۱ و اشیر ساکنان عکو و ساکنان صیدون واحلب و اکزیب و حلبه و عفیق و رحوب را بیرون نکرد. ۳۲ پس اشیریان در میان کنعانیانی که ساکن آن زمین بودند سکونت گرفتند، زیرا که ایشان را بیرون نکردند. ۳۳ و نفتالی ساکنان بیت شمس و ساکنان بیت عنات را بیرون نکرد، پس در میان کنعانیانی که ساکن آن زمین بودند، سکونت گرفت. لیکن ساکنان بیت شمس و بیت عنات به ایشان جزیه می‌دادند. ۳۴ و اموریان بنی دان را به کوهستان مسدودساختند زیرا که نگذاشتند که به بیابان فرود آیند. ۳۵ پس اموریان عزیمت داشتند که در ایلون وشعلبیم در کوه حارس ساکن باشند، و لیکن چون دست خاندان یوسف قوت گرفت، جزیه برایشان گذارده شد. ۳۶ و حد اموریان از سر بالای عقربیم و از سالع تا بالاتر بود.

۲ و فرشته خداوند از جلجال به بوکیم آمده، گفت: «شما را از مصر برآوردم و به زمینی که به پدران شما قسم خوردم داخل کردم، و گفتم عهد خود را با شما تا به ابد نخواهم شکست. ۲ پس شما با ساکنان این زمین عهد مبندید ومذبح های ایشان را بشکنید، لیکن شما سخن مرانشنیدید. این چه‌کار است که کرده‌اید؟ ۳ لهذا من نیز گفتم ایشان را از حضور شما بیرون نخواهم کرد، و ایشان در کمرهای شما خارها خواهندبود، و خدایان ایشان برای شما دام خواهند بود.» ۴ و چون فرشته خداوند این سخنان را به تمامی اسرائیل گفت، قوم آواز خود را بلند کرده، گریستند. ۵ و آن مکان را بوکیم نام نهادند، و درآنجا برای خداوند قربانی گذرانیدند. ۶ و چون یوشع قوم را روانه نموده بود، بنی‌اسرائیل هر یکی به ملک خود رفتند تا زمین رابه تصرف آورند. ۷ و در تمامی ایام یوشع و تمامی ایام مشایخی که بعد از یوشع زنده ماندند، و همه کارهای بزرگ خداوند را که برای اسرائیل کرده بود، دیدند، قوم، خداوند را عبادت نمودند. ۸ ویوشع بن نون، بنده خداوند، چون صد و ده ساله بود، مرد. ۹ و او را در حدود ملکش در تمنه حارس در کوهستان افرایم به طرف شمال کوه جاعش دفن کردند. ۱۰ و تمامی آن طبقه نیز به پدران خودپیوستند، و بعد از ایشان طبقه دیگر برخاستند که خداوند و اعمالی را که برای اسرائیل کرده بود، ندانستند. ۱۱ و بنی‌اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و بعلها را عبادت نمودند. ۱۲ و یهوه خدای پدران خود را که ایشان را از زمین

مصربیرون آورده بود، ترک کردند، و خدایان غیر را ازخدایان طوایفی که در اطراف ایشان بودند پیروی نموده، آنها را سجده کردند. و خشم خداوند رابرانگیختند. ۱۳ و یهوه را ترک کرده، بعل وعشتاروت را عبادت نمودند. ۱۴ پس خشم خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به‌دست تاراج کنندگان سپرد تا ایشان را غارت نمایند، و ایشان را به‌دست دشمنانی که به اطراف ایشان بودند، فروخت، به حدی که دیگرنتوانستند با دشمنان خود مقاومت نمایند. ۱۵ و به هرجا که بیرون می‌رفتند، دست خداوند برای بدی بر ایشان می‌بود، چنانکه خداوند گفته، و چنانکه خداوند برای ایشان قسم خورده بود و به نهایت تنگی گرفتار شدند. ۱۶ و خداوند داوران برانگیزانید که ایشان را ازدست تاراج کنندگان نجات دادند. ۱۷ و باز داوران خود را اطاعت ننمودند، زیرا که در عقب خدایان غیر زناکار شده، آنها را سجده کردند، و از راهی که پدران ایشان سلوک می‌نمودند، و اوامرخداوند را اطاعت می‌کردند، به زودی برگشتند، و مثل ایشان عمل ننمودند. ۱۸ و چون خداوندبرای ایشان داوران برمی انگیخت خداوند با داورمی بود، و ایشان را در تمام ایام آن داور از دست دشمنان ایشان نجات می‌داد، زیرا که خداوند به‌خاطر ناله‌ای که ایشان از دست ظالمان وستم کنندگان خود برمی آوردند، پشیمان می‌شد. ۱۹ و واقع می‌شد چون داور وفات یافت که ایشان برمی گشتند و از پدران خود بیشتر فتنه انگیز شده، خدایان غیر را پیروی می‌کردند، و آنها را عبادت نموده، سجده می‌کردند، و از اعمال بد و راههای سرکشی خود چیزی باقی نمی گذاشتند. ۲۰ لهذاخشم خداوند بر اسرائیل افروخته شد و گفت: «چونکه این قوم از عهدی که با پدران ایشان امرفرمودم، تجاوز نموده، آواز مرا نشنیدند، ۲۱ من نیز هیچ‌یک از امتها را که یوشع وقت وفاتش واگذاشت، از حضور ایشان دیگر بیرون نخواهم نمود. ۲۲ تا اسرائیل را به آنها بیازمایم که آیاطریق خداوند را نگهداشته، چنانکه پدران ایشان نگهداشتند، در آن سلوک خواهند نمود یا نه.» ۲۳ پس خداوند آن طوایف را واگذاشته، به‌سرعت بیرون نکرد و آنها را به‌دست یوشع تسلیم ننمود.

۳ پس اینانند طوایفی که خداوند واگذاشت تا به واسطه آنها اسرائیل را بیازماید، یعنی جمیع آنانی که همه جنگهای کنعان را ندانسته بودند. ۲ تا طبقات بنی‌اسرائیل دانشمند شوند وجنگ را به ایشان تعلیم دهد، یعنی آنانی که آن راپیشتر به هیچ وجه نمی دانستند. ۳ پنج سردارفلسطینیان و جمیع کنعانیان و صیدونیان و حویان که در کوهستان لبنان از کوه بعل حرمون تا مدخل حمات ساکن بودند. ۴ و اینها برای آزمایش بنی‌اسرائیل بودند، تا معلوم شود که آیا احکام خداوند را که به واسطه موسی به پدران ایشان امرفرموده بود، اطاعت خواهند کرد یا نه. ۵ پس بنی‌اسرائیل در میان کنعانیان و حتیان و اموریان وفرزیان و حویان و یبوسیان ساکن می‌بودند. ۶ دختران ایشان را برای خود به زنی می‌گرفتند، ودختران خود را به پسران ایشان می‌دادند، وخدایان آنها را عبادت می‌نمودند. ۷ و بنی‌اسرائیل آنچه در نظر خداوند ناپسندبود، کردند، و یهوه خدای خود را فراموش نموده، بعلها و بتها را عبادت کردند. ۸ و غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به‌دست کوشان رشعتایم، پادشاه ارام نهرین، فروخت، و بنی‌اسرائیل کوشان رشعتایم را هشت سال بندگی کردند. ۹ و چون بنی‌اسرائیل نزدخداوند فریاد کردند، خداوند برای بنی‌اسرائیل نجات‌دهنده‌ای یعنی عتنئیل بن قناز برادر کوچک کالیب را برپا داشت، و او ایشان را نجات داد. ۱۰ وروح خداوند بر او نازل شد پس بنی‌اسرائیل راداوری کرد، و برای جنگ بیرون رفت، و خداوندکوشان رشعتایم، پادشاه ارام را به‌دست او تسلیم کرد، و دستش بر کوشان رشعتایم مستولی گشت. ۱۱ و زمین چهل سال آرامی یافت. پس عتنئیل بن قناز مرد. ۱۲ و بنی‌اسرائیل بار دیگر در نظر خداوندبدی کردند، و خداوند عجلون، پادشاه موآب رابر اسرائیل مستولی ساخت، زیرا که در نظرخداوند شرارت ورزیده بودند. ۱۳ و او بنی عمون و عمالیق را نزد خود جمع کرده، آمد، وبنی‌اسرائیل را شکست داد، و ایشان شهرنخلستان را گرفتند. ۱۴ و بنی‌اسرائیل عجلون، پادشاه موآب را هجده سال بندگی کردند. ۱۵ و چون بنی‌اسرائیل نزد خداوند فریادبرآوردند، خداوند برای ایشان نجات‌دهنده‌ای یعنی‌ایهود بن جیرای بنیامینی را که مردچپ دستی بود، برپا داشت، و بنی‌اسرائیل به‌دست او برای عجلون، پادشاه موآب، ارمغانی فرستادند. ۱۶ و ایهود خنجر دودمی که طولش یک ذراع بود، برای خود ساخت و آن را در زیرجامه بر ران راست خود بست. ۱۷ و ارمغان را نزدعجلون، پادشاه موآب عرضه داشت. و عجلون مرد بسیار فربهی بود. ۱۸ و چون از عرضه داشتن ارمغان فارغ شد، آنانی را که ارمغان را آورده بودند، روانه نمود. ۱۹ و خودش از معدنهای سنگ که نزد جلجال بود، برگشته، گفت: «ای پادشاه سخنی مخفی برای تو دارم.» گفت: «ساکت باش.» و جمیع حاضران از پیش او بیرون رفتند. ۲۰ و ایهود نزد وی داخل شد و او بتنهایی در بالاخانه تابستانی خود می‌نشست. ایهود گفت: «کلامی از خدا برای تو دارم.» پس از کرسی خودبرخاست. ۲۱ و ایهود دست چپ خود را دراز کرده، خنجر را از ران راست خویش کشید و آن را در شکمش فرو برد. ۲۲ و دسته آن با تیغه‌اش نیز فرو رفت و پیه، تیغه را پوشانید زیرا که خنجررا از شکمش بیرون نکشید و به فضلات رسید. ۲۳ و ایهود به دهلیز بیرون رفته، درهای بالاخانه رابر وی بسته، قفل کرد. ۲۴ و چون او رفته بود، نوکرانش آمده، دیدندکه اینک درهای بالاخانه قفل است. گفتند، یقین پایهای خود را در غرفه تابستانی می‌پوشاند. ۲۵ وانتظار کشیدند تا خجل شدند، و چون او درهای بالاخانه را نگشود پس کلید را گرفته، آن را بازکردند، و اینک آقای ایشان بر زمین مرده افتاده بود. ۲۶ و چون ایشان معطل می‌شدند، ایهود به دررفت و از معدنهای سنگ گذشته، به سعیرت به سلامت رسید. ۲۷ و چون داخل آنجا شد کرنا رادر کوهستان افرایم نواخت و بنی‌اسرائیل همراهش از کوه به زیر آمدند، و او پیش روی ایشان بود. ۲۸ و به ایشان گفت: «از عقب من بیایید‌زیرا خداوند، موآبیان، دشمنان شما را به‌دست شما تسلیم کرده است.» پس از عقب او فرودشده، معبرهای اردن را پیش روی موآبیان گرفتند، و نگذاشتند که احدی عبور کند. ۲۹ و درآن وقت به قدر ده هزار نفر از موآبیان را، یعنی هرزورآور و مرد جنگی را کشتند و کسی رهایی نیافت. ۳۰ و در آن روز موآبیان زیر دست اسرائیل ذلیل شدند، و زمین هشتاد سال آرامی یافت.

۳۱ و بعد از او شمجر بن عنات بود که ششصدنفر از فلسطینیان را با چوب گاورانی کشت، و اونیز اسرائیل را نجات داد.

۴ و بنی‌اسرائیل بعد از وفات ایهود بار دیگردر نظر خداوند شرارت ورزیدند. ۲ وخداوند ایشان را به‌دست یابین، پادشاه کنعان، که در حاصور سلطنت می‌کرد، فروخت، و سردارلشکرش سیسرا بود که در حروشت امتهاسکونت داشت. ۳ و بنی‌اسرائیل نزد خداوندفریاد کردند، زیرا که او را نهصد ارابه آهنین بود وبر بنی‌اسرائیل بیست سال بسیار ظلم می‌کرد. ۴ و در آن زمان دبوره نبیه زن لفیدوت اسرائیل را داوری می‌نمود. ۵ و او زیر نخل دبوره که درمیان رامه و بیت ئیل در کوهستان افرایم بود، می‌نشست، و بنی‌اسرائیل به جهت داوری نزدوی می‌آمدند. ۶ پس او فرستاده، باراق بن ابینوعم را از قادش نفتالی طلبید و به وی گفت: «آیا یهوه، خدای اسرائیل، امر نفرموده است که برو و به کوه تابور رهنمایی کن، و ده هزار نفر از بنی نفتالی وبنی زبولون را همراه خود بگیر؟ ۷ و سیسرا، سردار لشکر یابین را با ارابه‌ها و لشکرش به نهرقیشون نزد تو کشیده، او را به‌دست تو تسلیم خواهم کرد.» ۸ باراق وی را گفت: «اگر همراه من بیایی می‌روم و اگر همراه من نیایی نمی روم.» ۹ گفت: «البته همراه تو می‌آیم، لیکن این سفر که می‌روی برای تو اکرام نخواهد بود، زیرا خداوندسیسرا را به‌دست زنی خواهد فروخت.» پس دبوره برخاسته، همراه باراق به قادش رفت. ۱۰ وباراق، زبولون و نفتالی را به قادش جمع کرد وده هزار نفر در رکاب او رفتند، و دبوره همراهش برآمد. ۱۱ و حابر قینی خود را از قینیان یعنی ازبنی حوباب برادر زن موسی جدا کرده خیمه خویش را نزد درخت بلوط در صعنایم که نزد قادش است، برپا داشت. ۱۲ و به سیسرا خبر دادند که باراق بن ابینوعم به کوه تابور برآمده است. ۱۳ پس سیسرا همه ارابه هایش، یعنی نهصد ارابه آهنین و جمیع مردانی را که همراه وی بودند از حروشت امتها تانهر قیشون جمع کرد. ۱۴ و دبوره به باراق گفت: «برخیز، این است روزی که خداوند سیسرا را به‌دست تو تسلیم خواهد نمود، آیا خداوند پیش روی تو بیرون نرفته است؟» پس باراق از کوه تابور به زیر آمد و ده هزار نفر از عقب وی. ۱۵ وخداوند سیسرا و تمامی ارابه‌ها و تمامی لشکرش را به دم شمشیر پیش باراق منهزم ساخت، وسیسرا از ارابه خود به زیر آمده، پیاده فرار کرد. ۱۶ و باراق ارابه‌ها و لشکر را تا حروشت امتهاتعاقب نمود، و جمیع لشکر سیسرا به دم شمشیرافتادند، به حدی که کسی باقی نماند. ۱۷ و سیسرا به چادر یاعیل، زن حابر قینی، پیاده فرار کرد، زیرا که در میان یابین، پادشاه حاصور، و خاندان حابرقینی صلح بود. ۱۸ ویاعیل به استقبال سیسرا بیرون آمده، وی را گفت: «برگردای آقای من؛ به سوی من برگرد، ۱۹ ومترس.» پس به سوی وی به چادر برگشت و او رابه لحافی پوشانید. و او وی را گفت: «جرعه‌ای آب به من بنوشان، زیرا که تشنه هستم.» پس مشک شیر را باز کرده، به وی نوشانید و او راپوشانید. ۲۰ او وی را گفت: «به در چادر بایست واگر کسی بیاید و از تو سوال کرده، بگوید که آیاکسی در اینجاست، بگو نی.» ۲۱ و یاعیل زن حابرمیخ چادر را برداشت، و چکشی به‌دست گرفته، نزد وی به آهستگی آمده، میخ را به شقیقه اش کوبید، چنانکه به زمین فرو رفت، زیرا که او ازخستگی در خواب سنگین بود و بمرد. ۲۲ و اینک باراق سیسرا را تعاقب نمود و یاعیل به استقبالش بیرون آمده، وی را گفت: «بیا تا کسی را که می‌جویی تو را نشان بدهم.» پس نزد وی داخل شد و اینک سیسرا مرده افتاده، و میخ درشقیقه‌اش بود. ۲۳ پس در آن روز خدا یابین، پادشاه کنعان راپیش بنی‌اسرائیل ذلیل ساخت. ۲۴ و دست بنی‌اسرائیل بر یابین پادشاه کنعان زیاده و زیاده استیلا می‌یافت تا یابین، پادشاه کنعان را هلاک ساختند.

۵ و در آن روز دبوره و باراق بن ابینوعم سرودخوانده، گفتند: ۲ «چونکه پیش روان در اسرائیل پیشروی کردند، چونکه قوم نفوس خود را به ارادت تسلیم نمودند، خداوند را متبارک بخوانید. ۳ ای پادشاهان بشنوید! ای زورآوران گوش دهید! من خود برای خداوند خواهم سرایید. برای یهوه خدای اسرائیل سرود خواهم خواند. ۴ ای خداوند وقتی که از سعیر بیرون آمدی، وقتی که از صحرای ادوم خرامیدی، زمین متزلزل شد و آسمان نیز قطره‌ها ریخت. و ابرها هم آبهابارانید. ۵ کوهها از حضور خداوند لرزان شد و این سینا ازحضور یهوه، خدای اسرائیل. ۶ در ایام شمجر بن عنات، در ایام یاعیل شاهراههاترک شده بود، و مسافران از راههای غیرمتعارف می رفتند. ۷ حاکمان در اسرائیل نایاب و نابود شدند، تا من، دبوره، برخاستم، در اسرائیل، مادر برخاستم. ۸ خدایان جدید را اختیار کردند. پس جنگ دردروازه‌ها رسید. در میان چهل هزار نفر دراسرائیل، سپری و نیزه‌ای پیدا نشد. ۹ قلب من به حاکمان اسرائیل مایل است، که خودرا در میان قوم به ارادت تسلیم نمودند. خداوند رامتبارک بخوانید. ۱۰ ای شما که بر الاغهای سفید سوارید و برمسندها می‌نشینید، و بر طریق سالک هستید، این را بیان کنید. ۱۱ دور از آواز تیراندازان، نزد حوضهای آب درآنجا اعمال عادله خداوند را بیان می‌کنند، یعنی احکام عادله او را در حکومت اسرائیل. آنگاه قوم خداوند به دروازه‌ها فرود می‌آیند. ۱۲ بیدار شو بیدار شوای دبوره. بیدار شو بیدارشو و سرود بخوان. برخیزای باراق وای پسرابینوعم، اسیران خود را به اسیری ببر. ۱۳ آنگاه جماعت قلیل بر بزرگان قوم تسلطیافتند. و خداوند مرا بر جباران مسلط ساخت. ۱۴ از افرایم آمدند، آنانی که مقر ایشان در عمالیق است. در عقب تو بنیامین با قومهای تو، و از ماکیرداوران آمدند. و از زبولون آنانی که عصای صف آرا را به‌دست می‌گیرند. ۱۵ و سروران یساکار همراه دبوره بودند. چنانکه باراق بود همچنان یساکار نیز بود. در عقب او به وادی هجوم آوردند. فکرهای دل نزد شعوب روبین عظیم بود. ۱۶ چرا در میان آغلها نشستی. آیا تا نی گله‌ها رابشنوی؟ مباحثات دل، نزد شعوب روبین عظیم بود. ۱۷ جلعاد به آن طرف اردن ساکن ماند. و دان چرانزد کشتیها درنگ نمود. اشیر به کناره دریانشست. و نزد خلیجهای خود ساکن ماند. ۱۸ و زبولون قومی بودند که جان خود را به خطرموت تسلیم نمودند. و نفتالی نیز در بلندیهای میدان. ۱۹ پادشاهان آمده، جنگ کردند. آنگاه پادشاهان کنعان مقاتله نمودند. در تعنک نزد آبهای مجدو. و هیچ منفعت نقره نبردند. ۲۰ از آسمان جنگ کردند. ستارگان از منازل خودبا سیسرا جنگ کردند. ۲۱ نهر قیشون ایشان

را در ربود. آن نهر قدیم یعنی نهر قیشون. ای جان من قوت را پایمال نمودی. ۲۲ آنگاه اسبان، زمین را پازدن گرفتند. به‌سبب تاختن یعنی تاختن زورآوران ایشان. ۲۳ فرشته خداوند می‌گوید میروز را لعنت کنید، ساکنانش را به سختی لعنت کنید، زیرا که به امدادخداوند نیامدند تا خداوند را در میان جباران اعانت نمایند. ۲۴ یاعیل، زن حابرقینی، از سایر زنان مبارک باد! از زنان چادرنشین مبارک باد! ۲۵ او آب خواست و شیر به وی داد، و سرشیر رادر ظرف ملوکانه پیش آورد. ۲۶ دست خود را به میخ دراز کرد، و دست راست خود را به چکش عمله. و به چکش سیسرا را زده، سرش را سفت. و شقیقه او را شکافت و فرودوخت. ۲۷ نزد پایهایش خم شده، افتاد و دراز شد. نزدپایهایش خم شده، افتاد. جایی که خم شد درآنجا کشته افتاد. ۲۸ از دریچه نگریست و نعره زد، مادر سیسرا از شبکه (نعره زد): چرا ارابه‌اش درآمدن تاخیرمی کند؟ و چرا چرخهای ارابه هایش توقف می‌نماید؟ ۲۹ خاتونهای دانشمندش در جواب وی گفتند. لیکن او سخنان خود را به خود تکرار کرد. ۳۰ آیا غنیمت را نیافته، و تقسیم نمی کنند؟ یک دختر دو دختر برای هر مرد. و برای سیسراغنیمت رختهای رنگارنگ، غنیمت رختهای رنگارنگ قلابدوزی، رخت رنگارنگ قلابدوزی دورو. بر گردنهای اسیران. ۳۱ همچنین‌ای خداوند جمیع دشمنانت هلاک شوند. و اما محبان او مثل آفتاب باشند، وقتی که در قوتش طلوع می‌کند.» و زمین چهل سال آرامی یافت.

۶ و بنی‌اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند. پس خداوند ایشان را به‌دست مدیان هفت سال تسلیم نمود. ۲ و دست مدیان براسرائیل استیلا یافت، و به‌سبب مدیان بنی‌اسرائیل شکافها و مغاره‌ها و ملاذها را که درکوهها می‌باشند، برای خود ساختند. ۳ و چون اسرائیل زراعت می‌کردند، مدیان و عمالیق وبنی مشرق آمده، بر ایشان هجوم می‌آوردند. ۴ وبر ایشان اردو زده، محصول زمین را تا به غزه خراب کردند، و در اسرائیل آذوقه و گوسفند وگاو و الاغ باقی نگذاشتند. ۵ زیرا که ایشان باموامشی و خیمه های خود برآمده، مثل ملخ بی‌شمار بودند، و ایشان و شتران ایشان را حسابی نبود و به جهت خراب ساختن زمین داخل شدند. ۶ و چون اسرائیل به‌سبب مدیان بسیار ذلیل شدند، بنی‌اسرائیل نزد خداوند فریاد برآوردند. ۷ و واقع شد چون بنی‌اسرائیل از دست مدیان نزد خداوند استغاثه نمودند، ۸ که خداوند نبی‌ای برای بنی‌اسرائیل فرستاد، و او به ایشان گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: من شما رااز مصر برآوردم و شما را از خانه بندگی بیرون آوردم، ۹ و شما را از دست مصریان و از دست جمیع ستمکاران شما رهایی دادم، و اینان را ازحضور شما بیرون کرده، زمین ایشان را به شمادادم. ۱۰ و به شما گفتم، من، یهوه، خدای شماهستم. از خدایان اموریانی که در زمین ایشان ساکنید، مترسید لیکن آواز مرا نشنیدید.» ۱۱ و فرشته خداوند آمده، زیر درخت بلوطی که در عفره است که مال یوآش ابیعزری بود، نشست و پسرش جدعون گندم رادر چرخشت می‌کوبید تا آن را از مدیان پنهان کند. ۱۲ پس فرشته خداوند بر او ظاهر شده، وی را گفت: «ای مرد زورآور، یهوه با تو است.» ۱۳ جدعون وی راگفت: «آه‌ای خداوند من، اگر یهوه با ماست پس چرا این همه بر ما واقع شده است، و کجاست جمیع اعمال عجیب او که پدران ما برای ما ذکرکرده، و گفته‌اند که آیا خداوند ما را از مصر بیرون نیاورد، لیکن الان خداوند ما را ترک کرده، و به‌دست مدیان تسلیم نموده است.» ۱۴ آنگاه یهوه بروی نظر کرده، گفت: «به این قوت خود برو واسرائیل را از دست مدیان رهایی ده، آیا من تو رانفرستادم.» ۱۵ او در جواب وی گفت: «آه‌ای خداوند چگونه اسرائیل را رهایی دهم، اینک خاندان من در منسی ذلیل تر از همه است و من درخانه پدرم کوچکترین هستم.» ۱۶ خداوند وی راگفت: «یقین من با تو خواهم بود و مدیان را مثل یک نفر شکست خواهی داد.» ۱۷ او وی را گفت: «اگر الان در نظر تو فیض یافتم، پس آیتی به من بنما که تو هستی آنکه با من حرف می‌زنی. ۱۸ پس خواهش دارم که از اینجا نروی تا نزد تو برگردم، و هدیه خود را آورده، به حضور تو بگذرانم.» گفت: «من می‌مانم تا برگردی.» ۱۹ پس جدعون رفت و بزغاله‌ای را باقرصهای نان فطیر از یک ایفه آرد نرم حاضرساخت، و گوشت را در سبدی و آب گوشت را درکاسه‌ای گذاشته، آن را نزد وی، زیر درخت بلوطآورد و پیش وی نهاد. ۲۰ و فرشته خدا او را گفت: «گوشت و قرصهای فطیر را بردار و بر روی این صخره بگذار، و آب گوشت را بریز.» پس چنان کرد. ۲۱ آنگاه فرشته خداوند نوک عصا را که دردستش بود، دراز کرده، گوشت و قرصهای فطیررا لمس نمود که آتش از صخره برآمده، گوشت وقرصهای فطیر را بلعید، و فرشته خداوند ازنظرش غایب شد. ۲۲ پس جدعون دانست که اوفرشته خداوند است. و جدعون گفت: «آه‌ای خداوند یهوه، چونکه فرشته خداوند را روبرودیدم.» ۲۳ خداوند وی را گفت: «سلامتی بر توباد! مترس نخواهی مرد.» ۲۴ پس جدعون درآنجا برای خداوند مذبحی بنا کرد و آن را یهوه شالوم نامید که تا امروز در عفره ابیعزریان باقی است. ۲۵ و در آن شب، خداوند او را گفت: «گاو پدرخود، یعنی گاو دومین را که هفت ساله است بگیر، و مذبح بعل را که از آن پدرت است منهدم کن، وتمثال اشیره را که نزد آن است، قطع نما. ۲۶ وبرای یهوه، خدای خود، بر سر این قلعه مذبحی موافق رسم بنا کن، و گاو دومین را گرفته، با چوب اشیره که قطع کردی برای قربانی سوختنی بگذران.» ۲۷ پس جدعون ده نفر از نوکران خود رابرداشت و به نوعی که خداوند وی را گفته بود، عمل نمود، اما چونکه از خاندان پدر خود ومردان شهر می‌ترسید، این کار را در روز نتوانست کرد، پس آن را در شب کرد. ۲۸ و چون مردمان شهر در صبح برخاستند، اینک مذبح بعل منهدم شده، و اشیره که در نزد آن بود، بریده، و گاو دومین بر مذبحی که ساخته شده بود، قربانی گشته. ۲۹ پس به یکدیگر گفتند، کیست که این کار را کرده است، و چون دریافت وتفحص کردند، گفتند جدعون بن یوآش این کار راکرده است. ۳۰ پس مردان شهر به یوآش گفتند: «پسر خود را بیرون بیاور تا بمیرد زیرا که مذبح بعل را منهدم ساخته، و اشیره را که نزد آن بود، بریده است.» ۳۱ اما یوآش به همه کسانی که برضد او برخاسته بودند، گفت: «آیا شما برای بعل محاجه می‌کنید؟ و آیا شما او را می‌رهانید؟ هرکه برای او محاجه نماید همین صبح کشته شود، واگر او خداست، برای خود

محاجه نماید چونکه کسی مذبح او را منهدم ساخته است. ۳۲ پس درآن روز او را یربعل نامید و گفت: «بگذارید تا بعل با او محاجه نماید زیرا که مذبح او را منهدم ساخته است.» ۳۳ آنگاه جمیع اهل مدیان و عمالیق وبنی مشرق با هم جمع شدند و عبور کرده، دروادی یزرعیل اردو زدند. ۳۴ و روح خداوندجدعون را ملبس ساخت، پس کرنا را نواخت واهل ابیعزر در عقب وی جمع شدند. ۳۵ ورسولان در تمامی منسی فرستاد که ایشان نیز درعقب وی جمع شدند و در اشیر و زبولون و نفتالی رسولان فرستاد و به استقبال ایشان برآمدند. ۳۶ و جدعون به خدا گفت: «اگر اسرائیل رابرحسب سخن خود به‌دست من نجات خواهی داد، ۳۷ اینک من در خرمنگاه، پوست پشمینی می گذارم و اگر شبنم فقط بر پوست باشد و برتمامی زمین خشکی بود، خواهم دانست که اسرائیل را برحسب قول خود به‌دست من نجات خواهی داد.» ۳۸ و همچنین شد و بامدادان به زودی برخاسته، پوست را فشرد و کاسه‌ای پر ازآب شبنم از پوست بیفشرد. ۳۹ و جدعون به خداگفت: «غضب تو بر من افروخته نشود و همین یک مرتبه خواهم گفت، یک دفعه دیگر فقط با پوست تجربه نمایم، این مرتبه پوست به تنهایی خشک باشد و بر تمامی زمین شبنم.» ۴۰ و خدا در آن شب چنان کرد که بر پوست فقط، خشکی بود و برتمامی زمین شبنم.

۷ و یربعل که جدعون باشد با تمامی قوم که باوی بودند صبح زود برخاسته، نزد چشمه حرود اردو زدند، و اردوی مدیان به شمال ایشان نزد کوه موره در وادی بود. ۲ و خداوند به جدعون گفت: «قومی که با توهستند، زیاده از آنند که مدیان را به‌دست ایشان تسلیم نمایم، مبادا اسرائیل بر من فخر نموده، بگویند که دست ما، ما را نجات داد. ۳ پس الان به گوش قوم ندا کرده، بگو: هر کس که ترسان وهراسان باشد از کوه جلعاد برگشته، روانه شود.» وبیست و دو هزار نفر از قوم برگشتند و ده هزارباقی ماندند. ۴ و خداوند به جدعون گفت: «باز هم قوم زیاده‌اند، ایشان را نزد آب بیاور تا ایشان را آنجابرای تو بیازمایم، و هرکه را به تو گویم این با توبرود، او همراه تو خواهد رفت، و هرکه را به تو گویم این با تو نرود، او نخواهد رفت.» ۵ و چون قوم را نزد آب آورده بود، خداوند به جدعون گفت: «هرکه آب را به زبان خود بنوشد چنانکه سگ می‌نوشد او را تنها بگذار، و همچنین هرکه بر زانوی خود خم شده، بنوشد.» ۶ و عدد آنانی که دست به دهان آورده، نوشیدند، سیصد نفر بودو جمیع بقیه قوم بر زانوی خود خم شده، آب نوشیدند. ۷ و خداوند به جدعون گفت: «به این سیصد نفر که به کف نوشیدند، شما را نجات می‌دهم، و مدیان را به‌دست تو تسلیم خواهم نمود. پس سایر قوم هر کس به‌جای خود بروند.» ۸ پس آن گروه توشه و کرناهای خود را به‌دست گرفتند و هر کس را از سایر مردان اسرائیل به خیمه خود فرستاد، ولی آن سیصد نفر را نگاه داشت. و اردوی مدیان در وادی پایین دست اوبود. ۹ و در همان شب خداوند وی را گفت: «برخیزو به اردو فرود بیا زیرا که آن را به‌دست تو تسلیم نموده‌ام. ۱۰ لیکن اگر از رفتن می‌ترسی، با خادم خود فوره به اردو برو. ۱۱ و چون آنچه ایشان بگویند بشنوی، بعد از آن دست تو قوی خواهدشد، و به اردو فرود خواهی آمد.» پس او وخادمش، فوره به کناره سلاح دارانی که در اردوبودند، فرود آمدند. ۱۲ و اهل مدیان و عمالیق وجمیع بنی مشرق مثل ملخ، بی‌شمار در وادی ریخته بودند، و شتران ایشان را مثل ریگ که برکناره دریا بی‌حساب است، شماره‌ای نبود. ۱۳ پس چون جدعون رسید، دید که مردی به رفیقش خوابی بیان کرده، می‌گفت که «اینک خوابی دیدم، و هان گرده‌ای نان جوین در میان اردوی مدیان غلطانیده شده، به خیمه‌ای برخوردو آن را چنان زد که افتاد و آن را واژگون ساخت، چنانکه خیمه بر زمین پهن شد.» ۱۴ رفیقش درجواب وی گفت که «این نیست جز شمشیرجدعون بن یوآش، مرد اسرائیلی، زیرا خدامدیان و تمام اردو را به‌دست او تسلیم کرده است.» ۱۵ و چون جدعون نقل خواب و تعبیرش راشنید، سجده نمود، و به لشکرگاه اسرائیل برگشته، گفت: «برخیزید زیرا که خداوند اردوی مدیان را به‌دست شما تسلیم کرده است.» ۱۶ و آن سیصد نفر را به سه فرقه منقسم ساخت، و به‌دست هر یکی از ایشان کرناها و سبوهای خالی داد و مشعلها در سبوها گذاشت. ۱۷ و به ایشان گفت: «بر من نگاه کرده، چنان بکنید. پس چون به کنار اردو برسم، هرچه من می‌کنم، شما هم چنان بکنید. ۱۸ و چون من و آنانی که با من هستند کرناهارا بنوازیم، شما نیز از همه اطراف اردو کرناها رابنوازید و بگویید (شمشیر) خداوند و جدعون.» ۱۹ پس جدعون و صد نفر که با وی بودند درابتدای پاس دوم شب به کنار اردو رسیدند و درهمان حین کشیکچی‌ای تازه گذارده بودند، پس کرناها را نواختند و سبوها را که در دست ایشان بود، شکستند. ۲۰ و هر سه فرقه کرناها را نواختندو سبوها را شکستند و مشعلها را به‌دست چپ وکرناها را به‌دست راست خود گرفته، نواختند، وصدا زدند شمشیر خداوند و جدعون. ۲۱ و هرکس به‌جای خود به اطراف اردو ایستادند وتمامی لشکر فرار کردند و ایشان نعره زده، آنها رامنهزم ساختند. ۲۲ و چون آن سیصد نفر کرناها را نواختند، خداوند شمشیر هر کس را بر رفیقش وبر تمامی لشکر گردانید، و لشکر ایشان تابیت شطه به سوی صریرت و تا سر حد آبل محوله که نزد طبات است، فرار کردند. ۲۳ و مردان اسرائیل از نفتالی و اشیر و تمامی منسی جمع شده، مدیان را تعاقب نمودند. ۲۴ و جدعون به تمامی کوهستان افرایم، رسولان فرستاده، گفت: «به جهت مقابله با مدیان به زیر آیید و آبها را تا بیت باره و اردن پیش ایشان بگیرید.» پس تمامی مردان افرایم جمع شده، آبهارا تا بیت باره و اردن گرفتند. ۲۵ و غراب و ذئب، دو سردار مدیان را گرفته، غراب را بر صخره غراب و ذئب را در چرخشت ذئب کشتند، ومدیان را تعاقب نمودند، و سرهای غراب و ذئب را به آن طرف اردن، نزد جدعون آوردند.

۸ و مردان افرایم او را گفتند: «این چه‌کاراست که به ما کرده‌ای که چون برای جنگ مدیان می‌رفتی ما را نخواندی و به سختی با وی منازعت کردند.» ۲ او به ایشان گفت: «الان من بالنسبه به‌کار شما چه کردم؟ مگر خوشه چینی افرایم از میوه چینی ابیعزر بهتر نیست؟ ۳ به‌دست شما خدا دو سردار مدیان، یعنی غراب و ذئب راتسلیم نمود و من مثل شما قادر

بر چه‌کار بودم؟» پس چون این سخن را گفت، خشم ایشان بروی فرو نشست. ۴ و جدعون با آن سیصد نفر که همراه او بودندبه اردن رسیده، عبور کردند، و اگرچه خسته بودند، لیکن تعاقب می‌کردند. ۵ و به اهل سکوت گفت: «تمنا این که چند نان به رفقایم بدهید زیراخسته‌اند، و من زبح و صلمونع، ملوک مدیان راتعاقب می‌کنم.» ۶ سرداران سکوت به وی گفتند: «مگر دستهای زبح و صلمونع الان در دست تومی باشد تا به لشکر تو نان بدهیم.» ۷ جدعون گفت: «پس چون خداوند زبح و صلمونع را به‌دست من تسلیم کرده باشد، آنگاه گوشت شما رابا شوک و خار صحرا خواهم درید.» ۸ و از آنجا به فنوعیل برآمده، به ایشان همچنین گفت، و اهل فنوعیل مثل جواب اهل سکوت او را جواب دادند. ۹ و به اهل فنوعیل نیز گفت: «وقتی که به سلامت برگردم این برج را منهدم خواهم ساخت.» ۱۰ و زبح و صلمونع در قرقور با لشکر خود به قدر پانزده هزار نفر بودند. تمامی بقیه لشکربنی مشرق این بود، زیرا صد و بیست هزار مردجنگی افتاده بودند. ۱۱ و جدعون به راه چادرنشینان به طرف شرقی نوبح و یجبهاه برآمده، لشکر ایشان را شکست داد، زیرا که لشکر مطمئن بودند. ۱۲ و زبح و صلمونع فرارکردند و ایشان را تعاقب نموده، آن دو ملک مدیان یعنی زبح و صلمونع را گرفت و تمامی لشکرایشان را منهزم ساخت. ۱۳ و جدعون بن یوآش از بالای حارس ازجنگ برگشت. ۱۴ و جوانی از اهل سکوت راگرفته، از او تفتیش کرد و او برای وی نامهای سرداران سکوت و مشایخ آن را که هفتاد و هفت نفر بودند، نوشت. ۱۵ پس نزد اهل سکوت آمده، گفت: «اینک زبح و صلمونع را که درباره ایشان مرا طعنه زده، گفتید مگر دست زبح و صلمونع الان در دست تو است تا به مردان خسته تو نان بدهیم.» ۱۶ پس مشایخ شهر و شوک و خارهای صحرا را گرفته، اهل سکوت را به آنها تادیب نمود. ۱۷ و برج فنوعیل را منهدم ساخته، مردان شهر را کشت. ۱۸ و به زبح و صلمونع گفت: «چگونه مردمانی بودند که در تابور کشتید.» گفتند: «ایشان مثل توبودند، هر یکی شبیه شاهزادگان.» ۱۹ گفت: «ایشان برادرانم و پسران مادر من بودند، به خداوند حی قسم اگر ایشان را زنده نگاه می‌داشتید، شما را نمی کشتم.» ۲۰ و به نخست زاده خود، یتر، گفت: «برخیز و ایشان رابکش.» لیکن آن جوان شمشیر خود را از ترس نکشید چونکه هنوز جوان بود. ۲۱ پس زبح وصلمونع گفتند: «تو برخیز و ما را بکش زیراشجاعت مرد مثل خود اوست.» پس جدعون برخاسته، زبح و صلمونع را بکشت و هلالهایی که بر گردن شتران ایشان بود، گرفت. ۲۲ پس مردان اسرائیل به جدعون گفتند: «بر ماسلطنت نما، هم پسر تو و پسر پسر تو نیز چونکه ما را از دست مدیان رهانیدی.» ۲۳ جدعون درجواب ایشان گفت: «من بر شما سلطنت نخواهم کرد، و پسر من بر شما سلطنت نخواهد کرد، خداوند بر شما سلطنت خواهد نمود.» ۲۴ وجدعون به ایشان گفت: «یک چیز از شما خواهش دارم که هر یکی از شما گوشواره های غنیمت خود را به من بدهد.» زیرا که گوشواره های طلاداشتند چونکه اسمعیلیان بودند. ۲۵ در جواب گفتند: «البته می‌دهیم». پس ردایی پهن کرده، هریکی گوشواره های غنیمت خود را در آن انداختند. ۲۶ و وزن گوشواره های طلایی که طلبیده بود هزار و هفتصد مثقال طلا بود، سوای آن هلالها و حلقه‌ها و جامه های ارغوانی که برملوک مدیان بود، و سوای گردنبندهایی که برگردن شتران ایشان بود. ۲۷ و جدعون از آنهاایفودی ساخت و آن را در شهر خود عفره برپاداشت، و تمامی اسرائیل به آنجا در عقب آن زناکردند، و آن برای جدعون و خاندان او دام شد. ۲۸ پس مدیان در حضور بنی‌اسرائیل مغلوب شدند و دیگر سر خود را بلند نکردند، و زمین درایام جدعون چهل سال آرامی یافت. ۲۹ و یربعل بن یوآش رفته، در خانه خود ساکن شد. ۳۰ و جدعون را هفتاد پسر بود که از صلبش بیرون آمده بودند، زیرا زنان بسیار داشت. ۳۱ وکنیز او که در شکیم بود او نیز برای وی پسری آورد، و او را ابیملک نام نهاد. ۳۲ و جدعون بن یوآش پیر و سالخورده شده، مرد، و در قبرپدرش یوآش در عفره ابیعزری دفن شد. ۳۳ و واقع شد بعد از وفات جدعون که بنی‌اسرائیل برگشته، درپیروی بعلها زنا کردند، وبعل بریت را خدای خود ساختند. ۳۴ وبنی‌اسرائیل یهوه، خدای خود را که ایشان را ازدست جمیع دشمنان ایشان از هر طرف رهایی داده بود، به یاد نیاوردند. ۳۵ و با خاندان یربعل جدعون موافق همه احسانی که با بنی‌اسرائیل نموده بود، نیکویی نکردند.

۹ و ابیملک بن یربعل نزد برادران مادر خود به شکیم رفته، ایشان و تمامی قبیله خاندان پدر مادرش را خطاب کرده، گفت: ۲ «الان درگوشهای جمیع اهل شکیم بگویید، برای شماکدام بهتر است؟ که هفتاد نفر یعنی همه پسران یربعل بر شما حکمرانی کنند؟ یا اینکه یک شخص بر شما حاکم باشد؟ و بیاد آورید که من استخوان و گوشت شما هستم.» ۳ و برادران مادرش درباره او در گوشهای جمیع اهل شکیم همه این سخنان را گفتند، و دل ایشان به پیروی ابیملک مایل شد، زیرا گفتند او برادر ماست. ۴ وهفتاد مثقال نقره از خانه بعل بریت به او دادند، وابیملک مردان مهمل و باطل را به آن اجیر کرد که او را پیروی نمودند. ۵ پس به خانه پدرش به عفره رفته، برادران خود پسران یربعل را که هفتاد نفربودند بر یک سنگ بکشت، لیکن یونام پسرکوچک یربعل زنده ماند، زیرا خود را پنهان کرده بود. ۶ و تمامی اهل شکیم و تمامی خاندان ملوجمع شده، رفتند، و ابیملک را نزد بلوط ستون که در شکیم است، پادشاه ساختند. ۷ و چون یوتام را از این خبر دادند، او رفته، به‌سر کوه جرزیم ایستاد و آواز خود را بلند کرده، ندا درداد و به ایشان گفت: «ای مردان شکیم مرابشنوید تا خدا شما را بشنود. ۸ وقتی درختان رفتند تا بر خود پادشاهی نصب کنند، و به درخت زیتون گفتند بر ما سلطنت نما. ۹ درخت زیتون به ایشان گفت: آیا روغن خود را که به‌سبب آن خداو انسان مرا محترم می‌دارند ترک کنم و رفته، بردرختان حکمرانی نمایم؟ ۱۰ و درختان به انجیرگفتند که تو بیا و بر ما سلطنت نما. ۱۱ انجیر به ایشان گفت: آیا شیرینی و میوه نیکوی خود راترک بکنم و رفته، بر درختان حکمرانی نمایم؟ ۱۲ و درختان به مو گفتند که بیا و بر ما سلطنت نما. ۱۳ مو به ایشان گفت: آیا شیره خود را که خدا وانسان را خوش می‌سازد ترک بکنم و رفته، بردرختان حکمرانی نمایم؟ ۱۴ و جمیع درختان به خار گفتند که تو بیا و بر ما سلطنت نما. ۱۵ خار

به درختان گفت: اگر به حقیقت شما مرا بر خود پادشاه نصب می‌کنید، پس بیایید و درسایه من پناه گیرید، و اگر نه آتش از خار بیرون بیاید و سروهای آزاد لبنان را بسوزاند. ۱۶ و الان اگر براستی و صداقت عمل نمودید در اینکه ابیملک را پادشاه ساختید، و اگر به یربعل وخاندانش نیکویی کردید و برحسب عمل دستهایش رفتار نمودید. ۱۷ زیرا که پدر من به جهت شما جنگ کرده، جان خود را به خطرانداخت و شما را از دست مدیان رهانید. ۱۸ وشما امروز بر خاندان پدرم برخاسته، پسرانش، یعنی هفتاد نفر را بر یک سنگ کشتید، و پسر کنیزاو ابیملک را چون برادر شما بود بر اهل شکیم پادشاه ساختید. ۱۹ پس اگر امروز به راستی وصداقت با یربعل و خاندانش عمل نمودید، ازابیملک شاد باشید و او از شما شاد باشد. ۲۰ واگرنه آتش از ابیملک بیرون بیاید، و اهل شکیم وخاندان ملو را بسوزاند، و آتش از اهل شکیم وخاندان ملو بیرون بیاید و ابیملک را بسوزاند.» ۲۱ پس یوتام فرار کرده، گریخت و به بئیر آمده، درآنجا از ترس برادرش، ابیملک، ساکن شد. ۲۲ و ابیملک بر اسرائیل سه سال حکمرانی کرد. ۲۳ و خدا روحی خبیث در میان ابیملک واهل شکیم فرستاد، و اهل شکیم با ابیملک خیانت ورزیدند. ۲۴ تا انتقام ظلمی که بر هفتاد پسریربعل شده بود، بشود، و خون آنها را از برادرایشان ابیملک که ایشان را کشته بود، و از اهل شکیم که دستهایش را برای کشتن برادران خودقوی ساخته بودند، گرفته شود. ۲۵ پس اهل شکیم بر قله های کوهها برای او کمین گذاشتند، و هرکس را که از طرف ایشان در راه می‌گذشت، تاراج می‌کردند. پس ابیملک را خبر دادند. ۲۶ و جعل بن عابد با برادرانش آمده، به شکیم رسیدند و اهل شکیم بر او اعتماد نمودند. ۲۷ و به مزرعه‌ها بیرون رفته، موها را چیدند و انگور رافشرده، بزم نمودند، و به خانه خدای خود داخل شده، اکل و شرب کردند و ابیملک را لعنت نمودند. ۲۸ و جعل بن عابد گفت: «ابیملک کیست و شکیم کیست که او را بندگی نماییم؟ آیا او پسریربعل و زبول، وکیل او نیست؟ مردان حامور پدرشکیم را بندگی نمایید. ما چرا باید او را بندگی کنیم؟ ۲۹ کاش که این قوم زیر دست من می‌بودندتا ابیملک را رفع می‌کردم، و به ابیملک گفت: لشکر خود را زیاد کن و بیرون بیا.» ۳۰ و چون زبول، رئیس شهر، سخن جعل بن عابد را شنید خشم او افروخته شد. ۳۱ پس به حیله قاصدان نزد ابیملک فرستاده، گفت: «اینک جعل بن عابد با برادرانش به شکیم آمده‌اند وایشان شهر را به ضد تو تحریک می‌کنند. ۳۲ پس الان در شب برخیز، تو و قومی که همراه توست، و در صحرا کمین کن. ۳۳ و بامدادان در وقت طلوع آفتاب برخاسته، به شهر هجوم آور، و اینک چون او و کسانی که همراهش هستند بر تو بیرون آیند، آنچه در قوت توست، با او خواهی کرد.» ۳۴ پس ابیملک و همه کسانی که با وی بودند، در شب برخاسته، چهار دسته شده، در مقابل شکیم در کمین نشستند. ۳۵ و جعل بن عابد بیرون آمده، به دهنه دروازه شهر ایستاد، و ابیملک وکسانی که با وی بودند از کمینگاه برخاستند. ۳۶ وچون جعل آن گروه را دید به زبول گفت: «اینک گروهی از سر کوهها به زیر می‌آیند.» زبول وی راگفت: «سایه کوهها را مثل مردم می‌بینی.» ۳۷ باردیگر جعل متکلم شده، گفت: «اینک گروهی ازبلندی زمین به زیر می‌آیند و جمعی دیگر از راه بلوط معونیم می‌آیند.» ۳۸ زبول وی را گفت: «الان زبان تو کجاست که گفتی ابیملک کیست که او را بندگی نماییم؟ آیا این آن قوم نیست که حقیرشمردی؟ پس حال بیرون رفته، با ایشان جنگ کن.» ۳۹ و جعل پیش روی اهل شکیم بیرون شده، با ابیملک جنگ کرد. ۴۰ و ابیملک او را منهزم ساخت که از حضور وی فرار کرد و بسیاری تادهنه دروازه مجروح افتادند. ۴۱ و ابیملک دارومه ساکن شد، و زبول، جعل و برادرانش رابیرون کرد تا در شکیم نباشند. ۴۲ و در فردای آن روز واقع شد که مردم به صحرا بیرون رفتند، و ابیملک را خبر دادند. ۴۳ پس مردان خود را گرفته، ایشان را به سه فرقه تقسیم نمود، و در صحرا در کمین نشست، و نگاه کرد و اینک مردم از شهر بیرون می‌آیند، پس برایشان برخاسته، ایشان را شکست داد. ۴۴ وابیملک با فرقه‌ای که با وی بودند حمله برده، دردهنه دروازه شهر ایستادند، و آن دو فرقه برکسانی که در صحرا بودند هجوم آوردند، و ایشان را شکست دادند. ۴۵ و ابیملک در تمامی آن روزبا شهر جنگ کرده، شهر را گرفت و مردم را که درآن بودند، کشت، و شهر را منهدم ساخته، نمک در آن کاشت. ۴۶ و چون همه مردان برج شکیم این راشنیدند، به قلعه بیت ئیل بریت داخل شدند. ۴۷ وبه ابیملک خبر دادند که همه مردان برج شکیم جمع شده‌اند. ۴۸ آنگاه ابیملک با همه کسانی که باوی بودند به کوه صلمون برآمدند، و ابیملک تبری به‌دست گرفته، شاخه‌ای از درخت بریده، آن را گرفت و بر دوش خود نهاده، به کسانی که باوی بودند، گفت: «آنچه مرا دیدید که کردم تعجیل نموده، مثل من بکنید.» ۴۹ و تمامی قوم، هر کس شاخه خود را بریده، در عقب ابیملک افتادند و آنها را به اطراف قلعه نهاده، قلعه را بر سرایشان به آتش سوزانیدند، به طوری که همه مردمان برج شکیم که تخمین هزار مرد و زن بودند، بمردند. ۵۰ و ابیملک به تاباص رفت و بر تاباص اردوزده، آن را گرفت. ۵۱ و در میان شهر برج محکمی بود و همه مردان و زنان و تمامی اهل شهر درآنجا فرار کردند، و درها را بر خود بسته، به پشت بام برج برآمدند. ۵۲ و ابیملک نزد برج آمده، با آن جنگ کرد، و به دروازه برج نزدیک شد تا آن را به آتش بسوزاند. ۵۳ آنگاه زنی سنگ بالائین آسیایی گرفته، بر سر ابیملک انداخت و کاسه سرش را شکست. ۵۴ پس جوانی را که سلاحدارش بود به زودی صدا زده، وی را گفت: «شمشیر خود را کشیده، مرا بکش، مبادا درباره من بگویند زنی او را کشت.» پس غلامش شمشیررا به او فرو برد که مرد. ۵۵ و چون مردان اسرائیل دیدند که ابیملک مرده است، هر کس به مکان خود رفت. ۵۶ پس خدا شر ابیملک را که به پدرخود به کشتن هفتاد برادر خویش رسانیده بود، مکافات کرد. ۵۷ و خدا تمامی شر مردم شکیم رابر سر ایشان برگردانید، و لعنت یوتام بن یربعل برایشان رسید.

۱۰ و بعد از ابیملک تولع بن فواه بن دودا، مردی از سبط یساکار، برخاست تااسرائیل را رهایی دهد، و او در شامیر در کوهستان افرایم ساکن بود. ۲ و او بر اسرائیل بیست و سه سال داوری نمود، پس وفات یافته، در شامیر مدفون شد. ۳ و بعد از او یائیر جلعادی برخاسته، براسرائیل بیست و

دو سال داوری نمود. ۴ و او راسی پسر بود که بر سی کره الاغ سوار می‌شدند، وایشان را سی شهر بود که تا امروز به حووت یائیرنامیده است، و در زمین جلعاد می‌باشد. ۵ و یائیروفات یافته، در قامون دفن شد. ۶ و بنی‌اسرائیل باز در نظر خداوند شرارت ورزیده، بعلیم و عشتاروت و خدایان ارام وخدایان صیدون و خدایان موآب و خدایان بنی عمون و خدایان فلسطینیان را عبادت نمودند، و یهوه را ترک کرده، او را عبادت نکردند. ۷ وغضب خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به‌دست فلسطینیان و به‌دست بنی عمون فروخت. ۸ و ایشان در آن سال بر بنی‌اسرائیل ستم و ظلم نمودند، و بر جمیع بنی‌اسرائیل که به آن طرف اردن در زمین اموریان که در جلعادباشد، بودند، هجده سال ظلم کردند. ۹ وبنی عمون از اردن عبور کردند، تا با یهودا و بنیامین و خاندان افرایم نیز جنگ کنند، و اسرائیل درنهایت تنگی بودند. ۱۰ و بنی‌اسرائیل نزد خداوند فریاد برآورده، گفتند: «به تو گناه کرده‌ایم، چونکه خدای خود راترک کرده، بعلیم را عبادت نمودیم.» ۱۱ خداوندبه بنی‌اسرائیل گفت: «آیا شما را از مصریان واموریان و بنی عمون و فلسطینیان رهایی ندادم؟ ۱۲ و چون صیدونیان و عمالیقیان و معونیان برشما ظلم کردند، نزد من فریاد برآورید و شما را از دست ایشان رهایی دادم. ۱۳ لیکن شما مرا ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نمودید، پس دیگرشما را رهایی نخواهم داد. ۱۴ بروید و نزدخدایانی که اختیار کرده‌اید، فریاد برآورید، وآنها شما را در وقت تنگی شما رهایی دهند.» ۱۵ بنی‌اسرائیل به خداوند گفتند: «گناه کرده‌ایم، پس برحسب آنچه درنظر تو پسند آید به ما عمل نما، فقط امروز ما را رهایی ده.» ۱۶ پس ایشان خدایان غیر را از میان خود دور کرده، یهوه راعبادت نمودند، و دل او به‌سبب تنگی اسرائیل محزون شد. ۱۷ پس بنی عمون جمع شده، در جلعاد اردوزدند، و بنی‌اسرائیل جمع شده، در مصفه اردوزدند. ۱۸ و قوم یعنی سروران جلعاد به یکدیگرگفتند: «کیست آن که جنگ را با بنی عمون شروع کند؟ پس وی سردار جمیع ساکنان جلعادخواهد بود.»

۱۱ و یفتاح جلعادی مردی زورآور، شجاع، وپسر فاحشه‌ای بود، و جلعاد یفتاح را تولیدنمود. ۲ و زن جلعاد پسران برای وی زایید، وچون پسران زنش بزرگ شدند یفتاح را بیرون کرده، به وی گفتند: «تو در خانه پدر ما میراث نخواهی یافت، زیرا که تو پسر زن دیگر هستی.» ۳ پس یفتاح از حضور برادران خود فرار کرده، درزمین طوب ساکن شد، و مردان باطل نزد یفتاح جمع شده، همراه وی بیرون می‌رفتند. ۴ و واقع شد بعد از مرور ایام که بنی عمون بااسرائیل جنگ کردند. ۵ و چون بنی عمون بااسرائیل جنگ کردند، مشایخ جلعاد رفتند تایفتاح را از زمین طوب بیاروند. ۶ و به یفتاح گفتندبیا سردار ما باش تا با بنی عمون جنگ نماییم.» ۷ یفتاح به مشایخ جلعاد گفت: «آیا شما به من بغض ننمودید؟ و مرا از خانه پدرم بیرون نکردید؟ و الان چونکه در تنگی هستید چرا نزدمن آمده‌اید؟» ۸ مشایخ جلعاد به یفتاح گفتند: «از این سبب الان نزد تو برگشته‌ایم تا همراه ما آمده، بابنی عمون جنگ نمایی، و بر ما و بر تمامی ساکنان جلعاد سردار باشی.» ۹ یفتاح به مشایخ جلعادگفت: «اگر مرا برای جنگ کردن با بنی عمون بازآورید و خداوند ایشان را به‌دست من بسپارد، آیامن سردار شما خواهم بود.» ۱۰ و مشایخ جلعاد به یفتاح گفتند: «خداونددر میان ما شاهد باشد که البته برحسب سخن توعمل خواهیم نمود. ۱۱ پس یفتاح با مشایخ جلعاد رفت و قوم او را بر خود رئیس و سردارساختند، و یفتاح تمام سخنان خود را به حضورخداوند در مصفه گفت. ۱۲ و یفتاح قاصدان نزد ملک بنی عمون فرستاده، گفت: «تو را با من چه‌کار است که نزد من آمده‌ای تا با زمین من جنگ نمایی؟» ۱۳ ملک بنی عمون به قاصدان یفتاح گفت: «از این سبب که اسرائیل چون از مصر بیرون آمدند زمین مرا ازارنون تا ییوق و اردن گرفتند، پس الان آن زمینهارا به سلامتی به من رد نما.» ۱۴ و یفتاح بار دیگر قاصدان نزد ملک بنی عمون فرستاد. ۱۵ و او را گفت که «یفتاح چنین می‌گوید: اسرائیل زمین موآب و زمین بنی عمون را نگرفت. ۱۶ زیرا که چون اسرائیل از مصر بیرون آمدند، در بیابان تا بحر قلزم سفر کرده، به قادش رسیدند.» ۱۷ و اسرائیل رسولان نزد ملک ادوم فرستاده، گفتند: «تمنا اینکه از زمین تو بگذریم. اما ملک ادوم قبول نکرد، و نزد ملک موآب نیز فرستادند و او راضی نشد، پس اسرائیل در قادش ماندند. ۱۸ پس در بیابان سیر کرده، زمین ادوم و زمین موآب را دور زدند و به‌جانب شرقی زمین موآب آمده، به آن طرف ارنون اردو زدند، وبه حدود موآب داخل نشدند، زیرا که ارنون حدموآب بود. ۱۹ و اسرائیل رسولان نزد سیحون، ملک اموریان، ملک حشبون، فرستادند، واسرائیل به وی گفتند: تمنا اینکه از زمین تو به مکان خود عبور نماییم. ۲۰ اما سیحون بر اسرائیل اعتماد ننمود تا از حدود او بگذرند، بلکه سیحون تمامی قوم خود را جمع کرده، در یاهص اردوزدند و با اسرائیل جنگ نمودند. ۲۱ و یهوه خدای اسرائیل سیحون و تمامی قومش را به‌دست اسرائیل تسلیم نمود که ایشان را شکست دادند، پس اسرائیل تمامی زمین اموریانی که ساکن آن ولایت بودند در تصرف آوردند. ۲۲ و تمامی حدود اموریان را از ارنون تا ییوق و از بیابان تااردن به تصرف آوردند. ۲۳ پس حال یهوه، خدای اسرائیل، اموریان را از حضور قوم خود اسرائیل اخراج نموده است، و آیا تو آنها را به تصرف خواهی آورد؟ ۲۴ آیا آنچه خدای تو، کموش به تصرف تو بیاورد، مالک آن نخواهی شد؟ وهمچنین هرکه را یهوه، خدای ما از حضور مااخراج نماید آنها را مالک خواهیم بود. ۲۵ و حال آیا تو از بالاق بن صفور، ملک موآب بهتر هستی وآیا او با اسرائیل هرگز مقاتله کرد یا با ایشان جنگ نمود؟ ۲۶ هنگامی که اسرائیل در حشبون ودهاتش و عروعیر و دهاتش و در همه شهرهایی که بر کناره ارنون است، سیصد سال ساکن بودند پس در آن مدت چرا آنها را باز نگرفتید؟ ۲۷ من به تو گناه نکردم بلکه تو به من بدی کردی که با من جنگ می‌نمایی. پس یهوه که داور مطلق است امروز در میان بنی‌اسرائیل و بنی عمون داوری نماید.» ۲۸ اما ملک بنی عمون سخن یفتاح را که به او فرستاده بود، گوش نگرفت. ۲۹ و روح خداوند بر یفتاح آمد و او از جلعادو منسی گذشت و از مصفه جلعاد عبور کرد و ازمصفه جلعاد به سوی بنی عمون گذشت. ۳۰ ویفتاح برای خداوند نذر کرده، گفت: «اگربنی عمون را به‌دست من تسلیم نمایی، ۳۱ آنگاه وقتی که به سلامتی از بنی عمون برگردم، هرچه به استقبال من از در خانه‌ام بیرون آید

از آن خداوندخواهد بود، و آن را برای قربانی سوختنی خواهم گذرانید.»
۳۲ پس یفتاح به سوی بنی عمون گذشت تا با ایشان جنگ نماید، و
خداوند ایشان را به‌دست او تسلیم کرد. ۳۳ و ایشان را از عروعیرتا منیت
که بیست شهر بود و تا آبیل کرامیم به صدمه بسیار عظیم شکست داد، و
بنی عمون ازحضور بنی‌اسرائیل مغلوب شدند. ۳۴ و یفتاح به مصفه به خانه
خود آمد و اینک دخترش به استقبال وی با دف و رقص بیرون آمدو او دختر
یگانه او بود و غیر از او پسری یادختری نداشت. ۳۵ و چون او را دید،
لباس خودرا دریده، گفت: «آه‌ای دختر من، مرا بسیار ذلیل کردی و تو
یکی از آزارندگان من شدی، زیرا دهان خود را به خداوند باز نموده‌ام و نمی
توانم برگردم.» ۳۶ و او وی را گفت: «ای پدر من دهان خود را نزد
خداوند باز کردی پس با من چنانکه ازدهانت بیرون آمد عمل نما، چونکه
خداوند انتقام تو را از دشمنانت بنی عمون کشیده است.» ۳۷ و به پدر
خود گفت: «این کار به من معمول شود. دو ماه مرا مهلت بده تا رفته بر
کوهها گردش نمایم وبرای بکریت خود با رفقایم ماتم گیرم.» ۳۸ اوگفت:
«برو». و او را دو ماه روانه نمود پس او بارفقای خود رفته، برای بکریتش بر
کوهها ماتم گرفت. ۳۹ و واقع شد که بعد از انقضای دو ماه نزدپدر خود
برگشت و او موافق نذری که کرده بود به او عمل نمود، و آن دختر مردی را
نشناخت، پس در اسرائیل عادت شد، ۴۰ که دختران اسرائیل سال به سال
می‌رفتند تا برای دختر یفتاح جلعادی چهار روز در هر سال ماتم گیرند.

۱۲ و مردان افرایم جمع شده، به طرف شمال گذشتند، و به یفتاح
گفتند: «چرابرای جنگ کردنت با بنی عمون رفتی و ما رانطلبیدی تا همراه
تو بیاییم؟ پس خانه تو را بر سرتو خواهیم سوزانید.» ۲ و یفتاح به ایشان
گفت: «مرا و قوم مرا با بنی عمون جنگ سخت می‌بود، وچون شما را
خواندم مرا از دست ایشان رهایی ندادید. ۳ پس چون دیدم که شما مرا
رهایی نمی دهید جان خود را به‌دست خود گرفته، به سوی بنی عمون رفتم
و خداوند ایشان را به‌دست من تسلیم نمود، پس چرا امروز نزد من برآمدید
تابا من جنگ نمایید؟» ۴ پس یفتاح تمامی مردان جلعاد را جمع کرده، با
افرایم جنگ نمود و مردان جلعاد افرایم را شکست دادند، چونکه گفته
بودندای اهل جلعاد شما فراریان افرایم در میان افرایم و در میان منسی
هستید. ۵ و اهل جلعاد معبرهای اردن را پیش روی افرایم گرفتند و واقع شد
که چون یکی از گریزندگان افرایم می‌گفت: «بگذارید عبور نمایم.» اهل
جلعاد می‌گفتند: «آیاتو افرایمی هستی؟» و اگر می‌گفت نی، ۶ پس او
رامی گفتند: بگو شبولت، و او می‌گفت سبولت، چونکه نمی توانست به
درستی تلفظ نماید، پس او را گرفته، نزد معبرهای اردن می‌کشتند، و در آن
وقت چهل و دو هزار نفر از افرایم کشته شدند. ۷ و یفتاح بر اسرائیل شش
سال داوری نمود. پس یفتاح جلعادی وفات یافته، در یکی ازشهرهای
جلعاد دفن شد. ۸ و بعد از او ابصان بیت لحمی بر اسرائیل داوری نمود.
۹ و او را سی پسر بود و سی دختر که بیرون فرستاده بود و از بیرون سی
دختر برای پسران خود آورد و هفت سال بر اسرائیل داوری نمود. ۱۰ و
ابصان مرد و در بیت لحم دفن شد. ۱۱ وبعد از او ایلون زبولونی بر اسرائیل
داوری نمود وداوری او بر اسرائیل ده سال بود. ۱۲ و ایلون زبولونی مرد و در
ایلون در زمین زبولون دفن شد. ۱۳ و بعد از او عبدون بن هلیل فرعتونی
براسرائیل داوری نمود. ۱۴ و او را چهل پسر و سی نواده بود، که بر هفتاد
کره الاغ سوار می‌شدند وهشت سال بر اسرائیل داوری نمود. ۱۵ و عبدون
بن هلیل فرعتونی مرد و در فرعتون در زمین افرایم در کوهستان عمالیقیان
دفن شد.

۱۳ و بنی‌اسرائیل بار دیگر در نظر خداوندشرارت ورزیدند، و خداوند
ایشان را به‌دست فلسطینیان چهل سال تسلیم کرد. ۲ و شخصی از صرعه
از قبیله دان، مانوح نام بود، و زنش نازاد بوده، نمی زایید. ۳ و فرشته
خداوند به آن زن ظاهر شده، او را گفت: «اینک توحال نازاد هستی و
نزاییده‌ای لیکن حامله شده، پسری خواهی زایید. ۴ و الان باحذر باش و
هیچ شراب و مسکری منوش و هیچ‌چیز نجس مخور. ۵ زیرا یقین حامله
شده، پسری خواهی زایید، واسره بر سرش نخواهد آمد، زیرا آن ولد از رحم
مادر خود برای خدا نذیره خواهد بود، و او به رهانیدن اسرائیل از دست
فلسطینیان شروع خواهد کرد.» ۶ پس آن زن آمده، شوهر خود را خطاب
کرده، گفت: «مرد خدایی نزد من آمد، و منظر اومثل منظر فرشته خدا
بسیار مهیب بود. و نپرسیدم که از کجاست و از اسم خود مرا خبر نداد.
۷ و به من گفت اینک حامله شده، پسری خواهی زایید، و الان هیچ
شراب و مسکری منوش، و هیچ‌چیزنجس مخور زیرا که آن ولد از رحم مادر
تا روزوفاتش برای خدا نذیره خواهد بود.» ۸ و مانوح از خداوند استدعا
نموده، گفت: «آه‌ای خداوند تمنا اینکه آن مرد خدا که فرستادی بار دیگر
نزد ما بیاید و ما را تعلیم دهد که با ولدی که مولود خواهد شد، چگونه
رفتار نماییم.» ۹ و خدا آواز مانوح را شنید و فرشته خدا باردیگر نزد آن زن
آمد و او در صحرا نشسته بود، اماشوهرش مانوح نزد وی نبود. ۱۰ و آن زن
به زودی دویده، شوهر خود را خبر داده، به وی گفت: «اینک آن مرد که
در آن روز نزد من آمد، باردیگر ظاهر شده است.» ۱۱ و مانوح برخاسته،
در عقب زن خود روانه شد، و نزد آن شخص آمده، وی را گفت: «آیا توآن
مرد هستی که با این زن سخن گفتی؟» او گفت: «من هستم.» ۱۲
مانوح گفت: «کلام تو واقع بشوداما حکم آن ولد و معامله با وی چه
خواهد بود؟» ۱۳ و فرشته خداوند به مانوح گفت: «از هرآنچه به زن گفتم
اجتناب نماید. ۱۴ از هر حاصل مو زنهارنخورد و هیچ شراب و مسکری
ننوشد، و هیچ‌چیز نجس نخورد و هرآنچه به او امر فرمودم، نگاهدارد.» ۱۵
و مانوح به فرشته خداوند گفت: «تو راتعویق بیندازیم و برایت گوساله‌ای
تهیه بینیم.» ۱۶ فرشته خداوند به مانوح گفت: «اگرچه مراتعویق اندازی،
از نان تو نخواهم خورد، و اگرقربانی سوختنی بگذرانی آن را برای یهوه
بگذران.» زیرا مانوح نمی دانست که فرشته خداوند است. ۱۷ و مانوح به
فرشته خداوند گفت: «نام تو چیست تا چون کلام تو واقع شود، تو رااکرام
نماییم.» ۱۸ فرشته خداوند وی را گفت: «چرا درباره اسم من سوال
می‌کنی چونکه آن عجیب است.» ۱۹ پس مانوح گوساله و هدیه آردی را
گرفته، بر آن سنگ برای خداوند گذرانید، و فرشته کاری عجیب کرد و

مانوح و زنش می‌دیدند. ۲۰ زیراواقع شد که چون شعله آتش از مذبح به سوی آسمان بالا می‌رفت، فرشته خداوند در شعله مذبح صعود نمود، و مانوح و زنش چون دیدند، رو به زمین افتادند. ۲۱ و فرشته خداوند بر مانوح وزنش دیگر ظاهر نشد، پس مانوح دانست که فرشته خداوند بود. ۲۲ و مانوح به زنش گفت: «البته خواهیم مرد، زیرا خدا را دیدیم.» ۲۳ امازنش گفت: «اگر خداوند می‌خواست ما را بکشدقربانی سوختنی و هدیه آردی را از دست ما قبول نمی کرد، و همه این چیزها را به ما نشان نمی داد، ودر این وقت مثل این امور را به سمع ما نمی رسانید.» ۲۴ و آن زن پسری زاییده، او را شمشون نام نهاد، و پسر نمو کرد و خداوند او را برکت داد. ۲۵ و روح خداوند در لشکرگاه دان در میان صرعه و اشتاول به برانگیختن او شروع نمود.

۱۴ و شمشون به تمنه فرود آمده، زنی ازدختران فلسطینیان در تمنه دید. ۲ وآمده، به پدر و مادر خود بیان کرده، گفت: «زنی ازدختران فلسطینیان در تمنه دیدم، پس الان او رابرای من به زنی بگیرید.» ۳ پدر و مادرش وی راگفتند: «آیا از دختران برادرانت و در تمامی قوم من دختری نیست که تو باید بروی و از فلسطینیان نامختون زن بگیری؟» شمشون به پدر خود گفت: «او را برای من بگیر زیرا در نظر من پسند آمد.» ۴ اما پدر و مادرش نمی دانستند که این از جانب خداوند است، زیرا که بر فلسطینیان علتی می‌خواست، چونکه در آن وقت فلسطینیان براسرائیل تسلط می‌داشتند. ۵ پس شمشون با پدر و مادر خود به تمنه فرودآمد، و چون به تاکستانهای تمنه رسیدند، اینک شیری جوان بر او بغرید. ۶ و روح خداوند بر اومستقر شده، آن را درید به طوری که بزغاله‌ای دریده شود، و چیزی در دستش نبود و پدر و مادرخود را از آنچه کرده بود، اطلاع نداد. ۷ و رفته، باآن زن سخن گفت وبه نظر شمشون پسند آمد. ۸ وچون بعد از چندی برای گرفتنش برمی گشت، ازراه به کنار رفت تا لاشه شیر را ببیند و اینک انبوه زنبور، و عسل در لاشه شیر بود. ۹ و آن را به دست خود گرفته، روان شد و در رفتن می‌خورد تابه پدر و مادر خود رسیده، به ایشان داد وخوردند. اما به ایشان نگفت که عسل را از لاشه شیر گرفته بود. ۱۰ و پدرش نزد آن زن آمد و شمشون در آنجامهمانی کرد، زیرا که جوانان چنین عادت داشتند. ۱۱ و واقع شد که چون او را دیدند، سی رفیق انتخاب کردند تا همراه او باشند. ۱۲ و شمشون به ایشان گفت: «معمایی برای شما می‌گویم، اگر آن را برای من در هفت روز مهمانی حل کنید و آن رادریافت نمایید، به شما سی جامه کتان و سی دست رخت می‌دهم. ۱۳ و اگر آن را برای من نتوانید حل کنید آنگاه شما سی جامه کتان و سی دست رخت به من بدهید.» ایشان به وی گفتند: «معمای خود را بگو تا آن را بشنویم.» ۱۴ به ایشان گفت: «از خورنده خوراک بیرون آمد، و اززورآور شیرینی بیرون آمد.» و ایشان تا سه روزمعما را نتوانستند حل کنند. ۱۵ و واقع شد که در روز هفتم به زن شمشون گفتند: «شوهر خود را ترغیب نما تا معمای خودرا برای ما بیان کند مبادا تو را و خانه پدر تو را به آتش بسوزانیم، آیا ما را دعوت کرده‌اید تا ما راتاراج نمایید یا نه.» ۱۶ پس زن شمشون پیش اوگریسته، گفت: «به درستی که مرا بغض می‌نمایی و دوست نمی داری زیرا معمایی به پسران قوم من گفته‌ای و آن را برای من بیان نکردی.» او وی راگفت: «اینک برای پدر و مادر خود بیان نکردم، آیابرای تو بیان کنم.» ۱۷ و در هفت روزی که ضیافت ایشان می‌بود پیش او می‌گریست، و واقع شد که در روز هفتم چونکه او را بسیار الحاح می‌نمود، برایش بیان کرد و او معما را به پسران قوم خودگفت. ۱۸ و در روز هفتم مردان شهر پیش از غروب آفتاب به وی گفتند که «چیست شیرین تراز عسل و چیست زورآورتر از شیر.» او به ایشان گفت: «اگر با گاو من خیش نمی کردید، معمای مرادریافت نمی نمودید.» ۱۹ و روح خداوند بر وی مستقر شده، به اشقلون رفت و از اهل آنجا سی نفر را کشت، و اسباب آنها را گرفته، دسته های رخت را به آنانی که معما را بیان کرده بودند، داد وخشمش افروخته شده، به خانه پدر خودبرگشت. ۲۰ و زن شمشون به رفیقش که او رادوست خود می‌شمرد، داده شد.

۱۵ و بعد از چندی، واقع شد که شمشون در روزهای درو گندم برای دیدن زن خود با بزغاله‌ای آمد و گفت نزد زن خود به حجره خواهم درآمد. لیکن پدرش نگذاشت که داخل شود. ۲ و پدرزنش گفت: «گمان می‌کردم که او رابغض می‌نمودی، پس او را به رفیق تو دادم، آیاخواهر کوچکش از او بهتر نیست؛ او را به عوض وی برای خود بگیر.» ۳ شمشون به ایشان گفت: «این دفعه از فلسطینیان بی‌گناه خواهم بود اگرایشان را اذیتی برسانم.» ۴ و شمشون روانه شده، سیصد شغال گرفت، و مشعلها برداشته، دم بر دم گذاشت، و در میان هر دودم مشعلی گذارد. ۵ ومشعلها را آتش زده، آنها را در کشتزارهای فلسطینیان فرستاد، و بافه‌ها و زرعها و باغهای زیتون را سوزانید. ۶ و فلسطینیان گفتند: «کیست که این را کرده است؟» گفتند: «شمشون دامادتمنی، زیرا که زنش را گرفته، او را به رفیقش داده است.» پس فلسطینیان آمده، زن و پدرش را به آتش سوزانیدند. ۷ و شمشون به ایشان گفت: «اگربه اینطور عمل کنید، البته از شما انتقام خواهم کشید و بعد از آن آرامی خواهم یافت.» ۸ و ایشان را از ساق تا ران به صدمه‌ای عظیم کشت. پس رفته، در مغاره صخره عیطام ساکن شد. ۹ و فلسطینیان برآمده، در یهودا اردو زدند ودر لحی متفرق شدند. ۱۰ و مردان یهودا گفتند: «چرا بر ما برآمدید.» گفتند: «آمده‌ایم تا شمشون را ببندیم و برحسب آنچه به ما کرده است به اوعمل نماییم.» ۱۱ پس سه هزار نفر از یهودا به مغاره صخره عیطام رفته، به شمشون گفتند: «آیاندانسته‌ای که فلسطینیان بر ما تسلط دارند، پس این چه‌کار است که به ما کرده‌ای؟» در جواب ایشان گفت: «به نحوی که ایشان به من کردند، من به ایشان عمل نمودم.» ۱۲ ایشان وی را گفتند: «ماآمده‌ایم تا تو را ببندیم و به‌دست فلسطینیان بسپاریم.» شمشون در جواب ایشان گفت: «برای من قسم بخورید که خود بر من هجوم نیاورید.» ۱۳ ایشان در جواب وی گفتند: «حاشا! بلکه تو رابسته، به‌دست ایشان خواهیم سپرد، و یقین تو رانخواهیم کشت.» پس او را به دو طناب نو بسته، ازصخره برآوردند. ۱۴ و چون او به لحی رسید، فلسطینیان ازدیدن او نعره زدند و روح خداوند

بر وی مستقرشده، طنابهایی که بر بازوهایش بود مثل کتانی که به آتش سوخته شود گردید، و بندها از دستهایش فروریخت. ۱۵ و چانه تازه الاغی یافته، دست خود را دراز کرد و آن را گرفته، هزار مرد با آن کشت. ۱۶ و شمشون گفت: «با چانه الاغ توده برتوده با چانه الاغ هزار مرد کشتم.» ۱۷ و چون ازگفتن فارغ شد، چانه را از دست خود انداخت وآن مکان را رمت لحی نامید. ۱۸ پس بسیار تشنه شده، نزد خداوند دعاکرده، گفت که «به‌دست بنده ات این نجات عظیم را دادی و آیا الان از تشنگی بمیرم و به‌دست نامختونان بیفتم؟» ۱۹ پس خدا کفه‌ای را که درلحی بود شکافت که آب از آن جاری شد و چون بنوشید جانش برگشته، تازه روح شد. از این سبب اسمش عین حقوری خوانده شد که تا امروز درلحی است. ۲۰ و او در روزهای فلسطینیان بیست سال بر اسرائیل داوری نمود.

۱۶ و شمشون به غزه رفت و در آنجافاحشه‌ای دیده، نزد او داخل شد. ۲ و به اهل غزه گفته شد که شمشون به اینجا آمده است. پس او را احاطه نموده، تمام شب برایش نزددروازه شهر کمین گذاردند، و تمام شب خاموش مانده، گفتند، چون صبح روشن شود او رامی کشیم. ۳ و شمشون تا نصف شب خوابید. ونصف شب برخاسته، لنکهای دروازه شهر و دوباهو را گرفته، آنها را با پشت بند کند و بر دوش خود گذاشته، بر قله کوهی که در مقابل حبرون است، برد. ۴ و بعد از آن واقع شد که زنی را در وادی سورق که اسمش دلیله بود، دوست می‌داشت. ۵ وسروران فلسطینیان نزد او برآمده، وی را گفتند: «او را فریفته، دریافت کن که قوت عظیمش در چه چیز است، و چگونه بر او غالب آییم تا او را بسته، ذلیل نماییم، و هریکی از ما هزار و صد مثقال نقره به تو خواهیم داد.» ۶ پس دلیله به شمشون گفت: «تمنا اینکه به من بگویی که قوت عظیم تو در چه چیز است و چگونه می‌توان تو را بست و ذلیل نمود.» ۷ شمشون وی را گفت: «اگر مرا به هفت ریسمان تر و تازه که خشک نباشد ببندند، من ضعیف و مثل سایر مردم خواهم شد.» ۸ و سروران فلسطینیان هفت ریسمان تر و تازه که خشک نشده بود، نزد او آوردند و او وی را به آنهابست. ۹ و کسان نزد وی در حجره در کمین می‌بودند و او وی را گفت: «ای شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» آنگاه ریسمانها رابگسیخت چنانکه ریسمان کتان که به آتش برخورد گسیخته شود، لهذا قوتش دریافت نشد. ۱۰ و دلیله به شمشون گفت: «اینک استهزاکرده، به من دروغ گفتی، پس الان مرا خبر بده که به چه چیز تو را توان بست.» ۱۱ او وی را گفت: «اگر مرا با طنابهای تازه که با آنها هیچ کار کرده نشده است، ببندند، ضعیف و مثل سایر مردان خواهم شد.» ۱۲ و دلیله طنابهای تازه گرفته، او رابا آنها بست و به وی گفت: «ای شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» و کسان در حجره درکمین می‌بودند. آنگاه آنها را از بازوهای خود مثل نخ بگسیخت. ۱۳ و دلیله به شمشون گفت: «تابحال مراستهزا نموده، دروغ گفتی. مرا بگو که به چه چیزبسته می‌شوی.» او وی را گفت: «اگر هفت گیسوی سر مرا با تار ببافی.» ۱۴ پس آنها را به میخ قایم بست و وی را گفت: «ای شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» آنگاه از خواب بیدار شده، هم میخ نورد نساج و هم تار را برکند. ۱۵ و او وی را گفت: «چگونه می‌گویی که مرادوست می‌داری و حال آنکه دل تو با من نیست. این سه مرتبه مرا استهزا نموده، مرا خبر ندادی که قوت عظیم تو در چه چیز است.» ۱۶ و چون اووی را هر روز به سخنان خود عاجز می‌ساخت واو را الحاح می‌نمود و جانش تا به موت تنگ می‌شد، ۱۷ هرچه در دل خود داشت برای او بیان کرده، گفت که «استره بر سر من نیامده است، زیرا که از رحم مادرم برای خداوند نذیره شده‌ام، واگر تراشیده شوم، قوتم از من خواهد رفت وضعیف و مثل سایر مردمان خواهم شد.» ۱۸ پس چون دلیله دید که هرآنچه در دلش بود، برای او بیان کرده است، فرستاد و سروران فلسطینیان را طلبیده، گفت: «این دفعه بیایید زیراهرچه در دل داشت مرا گفته است.» آنگاه سروران فلسطینیان نزد او آمدند و نقد را به‌دست خود آوردند. ۱۹ و او را بر زانوهای خودخوابانیده، کسی را طلبید و هفت گیسوی سرش را تراشید. پس به ذلیل نمودن او شروع کرد وقوتش از او برفت. ۲۰ و گفت: «ای شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» آنگاه از خواب بیدارشده، گفت: «مثل پیشتر بیرون رفته، خود رامی افشانم. اما او ندانست که خداوند از او دورشده است. ۲۱ پس فلسطینیان او را گرفته، چشمانش را کندند و او را به غزه آورده، به زنجیرهای برنجین بستند و در زندان دستاس می‌کرد. ۲۲ و موی سرش بعد از تراشیدن باز به بلند شدن شروع نمود. ۲۳ و سروران فلسطینیان جمع شدند تا قربانی عظیمی برای خدای خود، داجون بگذرانند، وبزم نمایند زیرا گفتند خدای ما دشمن ما شمشون را به‌دست ما تسلیم نموده است. ۲۴ و چون خلق او را دیدند خدای خود را تمجید نمودند، زیراگفتند خدای ما دشمن ما را که زمین ما را خراب کرد و بسیاری از ما را کشت، به‌دست ما تسلیم نموده است. ۲۵ و چون دل ایشان شاد شد، گفتند: «شمشون را بخوانید تا برای ما بازی کند.» پس شمشون را از زندان آورده، برای ایشان بازی می کرد، و او را در میان ستونها برپا داشتند. ۲۶ وشمشون به پسری که دست او را می‌گرفت، گفت: «مرا واگذار تا ستونهایی که خانه بر آنها قایم است، لمس نموده، بر آنها تکیه نمایم.» ۲۷ و خانه از مردان و زنان پر بود و جمیع سروران فلسطینیان در آن بودند و قریب به سه هزار مرد و زن برپشت بام، بازی شمشون را تماشا می‌کردند. ۲۸ و شمشون از خداوند استدعا نموده، گفت: «ای خداوند یهوه مرا بیاد آور وای خدا این مرتبه فقط مرا قوت بده تا یک انتقام برای دو چشم خوداز فلسطینیان بکشم.» ۲۹ و شمشون دو ستون میان را که خانه بر آنها قایم بود، یکی را به‌دست راست و دیگری را به‌دست چپ خود گرفته، بر آنها تکیه نمود. ۳۰ و شمشون گفت: «همراه فلسطینیان بمیرم و با زور خم شده، خانه بر سروران و برتمامی خلقی که در آن بودند، افتاد. پس مردگانی که در موت خود کشت از مردگانی که درزندگی‌اش کشته بود، زیادتر بودند. ۳۱ آنگاه برادرانش و تمامی خاندان پدرش آمده، او رابرداشتند و او را آورده، در قبر پدرش مانوح درمیان صرعه و اشتاول دفن کردند. و او بیست سال بر اسرائیل داوری کرد.

۱۷ و از کوهستان افرایم شخصی بود که میخا نام داشت. ۲ و به
مادر خود گفت: «آن هزار و یکصد مثقال نقره‌ای که از تو گرفته شد، و
درباره آن لعنت کردی و در گوشهای من نیز سخن گفتی، اینک آن نقره
نزد من است، من آن را گرفتم.» مادرش گفت: «خداوند پسر مرا برکت
دهد.» ۳ پس آن هزار و یکصد مثقال نقره را به مادرش رد نمود و مادرش
گفت: «این نقره را برای خداوند از دست خود به جهت پسرم بالکل وقف
می‌کنم تا تمثال تراشیده و تمثال ریخته شده‌ای ساخته شود، پس الان آن را
به تو باز می‌دهم.» ۴ وچون نقره را به مادر خود رد نمود، مادرش دویست
مثقال نقره گرفته، آن را به زرگری داد که او تمثال تراشیده، و تمثال ریخته
شده‌ای ساخت و آنها در خانه میخا بود. ۵ و میخا خانه خدایان داشت،
و ایفود و ترافیم ساخت، و یکی از پسران خود را تخصیص نمود تا کاهن
او بشود. ۶ و در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود و هر کس آنچه درنظرش
پسند می‌آمد، می‌کرد. ۷ و جوانی از بیت لحم یهودا از قبیله یهودا و
ازلاویان بود که در آنجا ماوا گزید. ۸ و آن شخص ازشهر خود، یعنی از
بیت لحم یهودا روانه شد، تاهر جایی که بیابد ماوا گزیند، و چون سیر
می‌کردبه کوهستان افرایم به خانه میخا رسید. ۹ و میخا اورا گفت: «از
کجا آمده‌ای؟» او در جواب وی گفت: «من لاوی هستم از بیت لحم
یهودا، ومی روم تا هر جایی که بیابم ماوا گزینم.» ۱۰ میخااو را گفت:
«نزد من ساکن شو و برایم پدر و کاهن باش، و من تو را هر سال ده مثقال
نقره و یک دست لباس و معاش می‌دهم.» پس آن لاوی داخل شد. ۱۱ و
آن لاوی راضی شد که با او ساکن شود، و آن جوان نزد او مثل یکی از
پسرانش بود. ۱۲ و میخاآن لاوی را تخصیص نمود و آن جوان کاهن اوشد،
و در خانه میخا می‌بود. ۱۳ و میخا گفت: «الان دانستم که خداوند به
من احسان خواهد نمود زیرالاوی‌ای را کاهن خود دارم.»

۱۸ و در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود، و در آن روزها سبط دان،
ملکی برای سکونت خود طلب می‌کردند، زیرا تا در آن روزملک ایشان در
میان اسباط اسرائیل به ایشان نرسیده بود. ۲ و پسران دان از قبیله خویش
پنج نفر از جماعت خود که مردان جنگی بودند ازصرعه و اشتاول فرستادند
تا زمین را جاسوسی وتفحص نمایند، و به ایشان گفتند: «بروید و زمین را
تفحص کنید.» پس ایشان به کوهستان افرایم به خانه میخا آمده، در آنجا
منزل گرفتند. ۳ و چون ایشان نزد خانه میخا رسیدند، آواز جوان لاوی
راشناختند و به آنجا برگشته، او را گفتند: «کیست که تو را به اینجا آورده
است و در این مکان چه می‌کنی و در اینجا چه داری؟» ۴ او به ایشان
گفت: «میخا با من چنین و چنان رفتار نموده است، و مرااجیر گرفته،
کاهن او شده‌ام.» ۵ وی را گفتند: «ازخدا سوال کن تا بدانیم آیا راهی که
در آن می‌رویم خیر خواهد بود.» ۶ کاهن به ایشان گفت: «به سلامتی
بروید. راهی که شما می‌روید منظورخداوند است.» ۷ پس آن پنج مرد روانه
شده، به لایش رسیدند. و خلقی را که در آن بودند، دیدند که درامنیت
و به رسم صیدونیان در اطمینان و امنیت ساکن بودند. و در آن زمین
صاحب اقتداری نبودکه اذیت رساند و از صیدونیان دور بوده، با کسی کار
نداشتند. ۸ پس نزد برادران خود به صرعه واشتاول آمدند. و برادران ایشان
به ایشان گفتند: «چه خبر دارید؟» ۹ گفتند: «برخیزیم و بر ایشان هجوم
آوریم، زیرا که زمین را دیده‌ایم که اینک بسیار خوب است، و شما خاموش
هستید، پس کاهلی مورزید بلکه رفته، داخل شوید و زمین رادر تصرف
آورید. ۱۰ و چون داخل شوید به قوم مطمئن خواهید رسید، و زمین بسیار
وسیع است، و خدا آن را به‌دست شما داده است، و آن جایی است که از
هرچه در جهان است، باقی ندارد.» ۱۱ پس ششصد نفر از قبیله دان
مسلح شده، به آلات جنگ از آنجا یعنی از صرعه و اشتاول روانه شدند.
۱۲ و برآمده، در قریه یعاریم درپهودا اردو زدند. لهذا تا امروز آن مکان را
محنه دان می‌خوانند و اینک در پشت قریه یعاریم است. ۱۳ و از آنجا به
کوهستان افرایم گذشته، به خانه میخا رسیدند. ۱۴ و آن پنج نفر که برای
جاسوسی زمین لایش رفته بودند، برادران خود را خطاب کرده، گفتند: «آیا
می‌دانید که در این خانه‌ها ایفود و ترافیم وتمثال تراشیده و تمثال ریخته
شده‌ای هست؟ پس الان فکر کنید که چه باید بکنید.» ۱۵ پس به آنسو
برگشته، به خانه جوان لاوی، یعنی به خانه میخا آمده، سلامتی او را
پرسیدند. ۱۶ و آن ششصد مرد مسلح شده، به آلات جنگ که ازپسران
دان بودند، در دهنه دروازه ایستاده بودند. ۱۷ و آن پنج نفر که برای
جاسوسی زمین رفته بودند برآمده، به آنجا داخل شدند، و تمثال تراشیده و
ایفود و ترافیم و تمثال ریخته شده راگرفتند، و کاهن با آن ششصد مرد
مسلح شده، به آلات جنگ به دهنه دروازه ایستاده بود. ۱۸ وچون آنها به
خانه میخا داخل شده، تمثال تراشیده و ایفود و ترافیم و تمثال ریخته شده
راگرفتند، کاهن به ایشان گفت: «چه می‌کنید؟» ۱۹ ایشان به وی گفتند:
«خاموش شده، دست را بر دهانت بگذار و همراه ما آمده، برای ما پدر
وکاهن باش. کدام برایت بهتر است که کاهن خانه یک شخص باشی یا
کاهن سبطی و قبیله‌ای دراسرائیل شوی؟» ۲۰ پس دل کاهن شاد گشت.
وایفود و ترافیم و تمثال تراشیده را گرفته، در میان قوم داخل شد. ۲۱ پس
متوجه شده، روانه شدند، و اطفال ومواشی و اسباب را پیش روی خود قرار
دادند. ۲۲ و چون ایشان از خانه میخا دور شدند، مردانی که در خانه
های اطراف خانه میخا بودند جمع شده، بنی دان را تعاقب نمودند. ۲۳ و
بنی دان راصدا زدند، و ایشان رو برگردانیده، به میخا گفتند: «تو را چه
شده است که با این جمعیت آمده‌ای؟» ۲۴ او گفت: «خدایان مرا که
ساختم با کاهن گرفته، رفته‌اید؛ و مرا دیگرچه چیز باقی است؟ پس چگونه
به من می‌گویید که تو را چه شده است؟» ۲۵ و پسران دان او را گفتند:
«آواز تو در میان ماشنیده نشود مبادا مردان تند خو بر شما هجوم آورند، و
جان خود را با جانهای اهل خانه ات هلاک سازی.» ۲۶ و بنی دان
راه خود را پیش گرفتند. و چون میخا دید که ایشان از او قوی ترند، رو
گردانیده، به خانه خود برگشت. ۲۷ و ایشان آنچه میخا ساخته بود و
کاهنی راکه داشت برداشته، به لایش بر قومی که آرام ومطمئن بودند،
برآمدند، و ایشان را به دم شمشیرکشته، شهر را به آتش سوزانیدند. ۲۸ و
رهاننده‌ای نبود زیرا که از صیدون دور بود و ایشان را با کسی معامله‌ای نبود
و آن شهر در وادی‌ای که نزدبیت رحوب است، واقع بود. پس شهر را بنا

کرده، در آن ساکن شدند. ۲۹ و شهر را به اسم پدر خود، دان که برای اسرائیل زاییده شد، دان نامیدند. امااسم شهر قبل از آن لایش بود. ۳۰ و بنی دان آن تمثال تراشیده را برای خود نصب کردند ویهوناتان بن جرشوم بن موسی و پسرانش تا روزاسیر شدن اهل زمین، کهنه بنی دان می‌بودند. ۳۱ پس تمثال تراشیده میخا را که ساخته بودتمامی روزهایی که خانه خدا در شیلوه بود، برای خود نصب نمودند.

۱۹ و در آن ایام که پادشاهی در اسرائیل نبود، مرد لاوی در پشت کوهستان افرایم ساکن بود، و کنیزی از بیت لحم یهودا ازبرای خود گرفته بود. ۲ و کنیزش بر او زنا کرده، ازنزد او به خانه پدرش در بیت لحم یهودا رفت، ودر آنجا مدت چهار ماه بماند. ۳ و شوهرش برخاسته، از عقب او رفت تا دلش را برگردانیده، پیش خود باز آورد، و غلامی با دو الاغ همراه اوبود، و آن زن او را به خانه پدر خود برد. و چون پدر کنیز او را دید، از ملاقاتش شاد شد. ۴ و پدرزنش، یعنی پدر کنیز او را نگاه داشت. پس سه روز نزد وی توقف نمود و اکل و شرب نموده، آنجا بسر بردند. ۵ و در روز چهارم چون صبح زود بیدار شدند او برخاست تا روانه شود، اما پدرکنیز به داماد خود گفت که دل خود را به لقمه‌ای نان تقویت ده، و بعد از آن روانه شوید. ۶ پس هردو با هم نشسته، خوردند و نوشیدند. و پدر کنیزبه آن مرد گفت: «موافقت کرده، امشب را بمان ودلت شاد باشد.» ۷ و چون آن مرد برخاست تا روانه شود، پدرزنش او را الحاح نمود و شب دیگر در آنجا ماند. ۸ و در روز پنجم صبح زود برخاست تا روانه شود، پدر کنیز گفت: «دل خود را تقویت نما و تازوال روز تاخیر نمایید.» و ایشان هردو خوردند. ۹ و چون آن شخص با کنیز و غلام خود برخاست تا روانه شود، پدر زنش یعنی پدر کنیز او را گفت: «الان روز نزدیک به غروب می‌شود، شب رابمانید اینک روز تمام می‌شود، در اینجا شب رابمان و دلت شاد باشد و فردا بامدادان روانه خواهید شد و به خیمه خود خواهی رسید.» ۱۰ اما آن مرد قبول نکرد که شب را بماند، پس برخاسته، روانه شد و به مقابل یبوس که اورشلیم باشد، رسید، و دو الاغ پالان شده و کنیزش همراه وی بود. ۱۱ و چون ایشان نزد یبوس رسیدند، نزدیک به غروب بود. غلام به آقای خود گفت: «بیا و به این شهر یبوسیان برگشته، شب را در آن بسر بریم.» ۱۲ آقایش وی را گفت: «به شهر غریب که احدی از بنی‌اسرائیل در آن نباشدبرنمی گردیم بلکه به جبعه بگذریم.» ۱۳ و به غلام خود گفت: «بیا و به یکی از این‌جاها، یعنی به جبعه یا رامه نزدیک بشویم و در آن شب رابمانیم.» ۱۴ پس از آنجا گذشته، برفتند و نزد جبعه که از آن بنیامین است، آفتاب بر ایشان غروب کرد. ۱۵ پس به آن طرف برگشتند تا به جبعه داخل شده، شب را در آن بسر برند. و او درآمد در کوچه شهر نشست، اما کسی نبود که ایشان را به خانه خود ببرد و منزل دهد. ۱۶ و اینک مردی پیر در شب از کار خود ازمزرعه می‌آمد، و این شخص از کوهستان افرایم بوده، در جبعه ماوا گزیده بود، اما مردمان آن مکان بنیامینی بودند. ۱۷ و او نظر انداخته، شخص مسافری را در کوچه شهر دید، و آن مرد پیر گفت: «کجا می‌روی و از کجا می‌آیی؟» ۱۸ او وی را گفت: «ما از بیت لحم یهودا به آن طرف کوهستان افرایم می‌رویم، زیرا از آنجا هستم و به بیت لحم یهودا رفته بودم، و الان عازم خانه خداوند هستم، و هیچ‌کس مرا به خانه خود نمی پذیرد، ۱۹ و نیزکاه و علف به جهت الاغهای ما هست، و نان وشراب هم برای من و کنیز تو و غلامی که همراه بندگانت است، می‌باشد و احتیاج به چیزی نیست.» ۲۰ آن مرد پیر گفت: «سلامتی بر تو باد، تمامی حاجات تو بر من است، اما شب را درکوچه بسر مبر.» ۲۱ پس او را به خانه خود برده، به الاغها خوراک داد و پایهای خود را شسته، خوردند و نوشیدند. ۲۲ و چون دلهای خود را شاد می‌کردند، اینک مردمان شهر، یعنی بعضی اشخاص بنی بلیعال خانه را احاطه کردند، و در را زده، به آن مرد پیرصاحب‌خانه خطاب کرده، گفتند: «آن مرد را که به خانه تو داخل شده است بیرون بیاور تا او رابشناسیم.» ۲۳ و آن مرد صاحب‌خانه نزد ایشان بیرون آمده، به ایشان گفت: «نی‌ای برادرانم شرارت مورزید، چونکه این مرد به خانه من داخل شده است، این عمل زشت را منمایید. ۲۴ اینک دختر باکره من و کنیز این مرد، ایشان را نزد شمابیرون می‌آورم. ایشان را ذلیل ساخته، آنچه درنظر شما پسند آید به ایشان بکنید. لیکن با این مرداین کار زشت را مکنید.» ۲۵ اما آن مردمان نخواستند که او را بشنوند. پس آن شخص کنیزخود را گرفته، نزد ایشان بیرون آورد و او راشناختند و تمامی شب تا صبح او را بی‌عصمت می‌کردند، و در طلوع فجر او را رها کردند. ۲۶ وآن زن در سپیده صبح آمده، به در خانه آن شخص که آقایش در آن بود، افتاد تا روشن شد. ۲۷ و در وقت صبح آقایش برخاسته، بیرون آمد تا به راه خود برود و اینک کنیزش نزد در خانه افتاده، و دستهایش بر آستانه بود. ۲۸ و او وی راگفت: «برخیز تا برویم.» اما کسی جواب نداد، پس آن مرد او را بر الاغ خود گذاشت و برخاسته، به مکان خود رفت. ۲۹ و چون به خانه خود رسید، کاردی برداشت و کنیز خود را گرفته، اعضای اورا به دوازده قطعه تقسیم کرد، و آنها را در تمامی حدود اسرائیل فرستاد. ۳۰ و هرکه این را دیدگفت: «از روزی که بنی‌اسرائیل از مصر بیرون آمده‌اند تا امروز عمل مثل این کرده و دیده ونشده است. پس در آن تامل کنید و مشورت کرده، حکم نمایید.»

۲۰ و جمیع بنی‌اسرائیل بیرون آمدند وجماعت مثل شخص واحد از دان تابئرشبع با اهل زمین جلعاد نزد خداوند در مصفه جمع شدند. ۲ و سروران تمام قوم و جمیع اسباطاسرائیل یعنی چهارصد هزار مرد شمشیر زن پیاده در جماعت قوم خدا حاضر بودند. ۳ وبنی بنیامین شنیدند که بنی‌اسرائیل در مصفه برآمده‌اند. و بنی‌اسرائیل گفتند: «بگویید که این عمل زشت چگونه شده است.» ۴ آن مرد لاوی که شوهر زن مقتوله بود، در جواب گفت: «من با کنیزخود به جبعه که از آن بنیامین باشد، آمدیم تا شب را بسر بریم. ۵ و اهل جبعه بر من برخاسته، خانه رادر شب، گرد من احاطه کردند، و مرا خواستندبکشند و کنیز مرا ذلیل نمودند که بمرد. ۶ و کنیز خود را گرفته، او را قطعه قطعه کردم و او را درتمامی ولایت ملک اسرائیل فرستادم، زیرا که کارقبیح و زشت در اسرائیل نمودند. ۷ هان جمیع

شما، ای بنی‌اسرائیل حکم و مشورت خود رااینجا بیاورید.» ۸ آنگاه تمام قوم مثل شخص واحد برخاسته، گفتند: «هیچ کدام از ما به خیمه خود نخواهیم رفت، و هیچ کدام از ما به خانه خود بر نخواهیم گشت. ۹ و حال کاری که به جبعه خواهیم کرد این است که به حسب قرعه بر آن برآییم. ۱۰ و ده نفراز صد و صد از هزار و هزار از ده هزار از تمامی اسباط اسرائیل بگیریم تا آذوقه برای قوم بیاورند، و تا چون به جبعه بنیامینی برسند با ایشان موافق همه قباحتی که در اسرائیل نموده‌اند، رفتارنمایند.» ۱۱ پس جمیع مردان اسرائیل بر شهر جمع شده، مثل شخص واحد متحد شدند. ۱۲ و اسباطاسرائیل اشخاصی چند در تمامی سبط بنیامین فرستاده، گفتند: «این چه شرارتی است که در میان شما واقع شده است؟ ۱۳ پس الان آن مردان بنی بلیعال را که در جبعه هستند، تسلیم نمایید تاآنها را به قتل رسانیم، و بدی را از اسرائیل دورکنیم.» اما بنیامینیان نخواستند که سخن برادران خود بنی‌اسرائیل را بشنوند. ۱۴ و بنی بنیامین ازشهرهای خود به جبعه جمع شدند تا بیرون رفته، با بنی‌اسرائیل جنگ نمایند. ۱۵ و از بنی بنیامین درآن روز بیست و ششهزار مرد شمشیرزن ازشهرها سان دیده شد، غیر از ساکنان جبعه که هفتصد نفر برگزیده، سان دیده شد. ۱۶ و از تمام این گروه هفتصد نفر چپ دست برگزیده شدند که هر یکی از آنها مویی را به سنگ فلاخن می‌زدند وخطا نمی کردند. ۱۷ و از مردان اسرائیل سوای بنیامینیان چهارصد هزار مرد شمشیرزن سان دیده شد که جمیع اینها مردان جنگی بودند. ۱۸ و بنی‌اسرائیل برخاسته، به بیت ئیل رفتند واز خدا مشورت خواسته، گفتند: «کیست که اولاًاز ما برای جنگ نمودن با بنی بنیامین برآید؟» خداوند گفت: «یهودا اول برآید.» ۱۹ و بنی‌اسرائیل بامدادان برخاسته، در برابرجبعه اردو زدند. ۲۰ و مردان اسرائیل بیرون رفتندتا با بنیامینیان جنگ نمایند، و مردان اسرائیل برابر ایشان در جبعه صف آرایی کردند. ۲۱ وبنی بنیامین از جبعه بیرون آمده، در آن روز بیست و دو هزار نفر از اسرائیل را بر زمین هلاک کردند. ۲۲ و قوم، یعنی مردان اسرائیل خود را قوی‌دل ساخته، بار دیگر صف آرایی نمودند، در مکانی که روز اول صف آرایی کرده بودند. ۲۳ وبنی‌اسرائیل برآمده، به حضور خداوند تا شام گریه کردند، و از خداوند مشورت خواسته، گفتند: «آیا بار دیگر نزدیک بشوم تا با برادران خود بنی بنیامین جنگ نمایم؟» خداوند گفت: «به مقابله ایشان برآیید.» ۲۴ و بنی‌اسرائیل در روز دوم به مقابله بنی بنیامین پیش آمدند. ۲۵ و بنیامینیان در روزدوم به مقابله ایشان از جبعه بیرون شده، بار دیگرهجده هزار نفر از بنی‌اسرائیل را بر زمین هلاک ساختند که جمیع اینها شمشیرزن بودند. ۲۶ آنگاه تمامی بنی‌اسرائیل، یعنی تمامی قوم برآمده، به بیت ئیل رفتند و گریه کرده، در آنجا به حضور خداوند توقف نمودند، و آن روز را تا شام روزه داشته، قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی به حضور خداوند گذرانیدند. ۲۷ و بنی‌اسرائیل از خداوند مشورت خواستند. وتابوت عهد خدا آن روزها در آنجا بود. ۲۸ وفینحاس بن العازار بن هارون در آن روزها پیش آن ایستاده بود، و گفتند: «آیا بار دیگر بیرون روم و بابرادران خود بنی بنیامین جنگ کنم یا دست بردارم؟» خداوند گفت: «برآی زیرا که فردا او رابه‌دست تو تسلیم خواهم نمود.» ۲۹ پس اسرائیل در هر طرف جبعه کمین ساختند. ۳۰ و بنی‌اسرائیل در روز سوم به مقابله بنی بنیامین برآمدند، و مثل سابق در برابر جبعه صف آرایی نمودند. ۳۱ و بنی بنیامین به مقابله قوم بیرون آمده، از شهر کشیده شدند و به زدن و کشتن قوم در راهها که یکی از آنها به سوی بیت ئیل ودیگری به سوی جبعه می‌رود مثل سابق شروع کردند، و به قدر سی نفر از اسرائیل در صحراکشته شدند. ۳۲ و بنی بنیامین گفتند که «ایشان مثل سابق پیش ما منهزم شدند.» اما بنی‌اسرائیل گفتند: «بگریزیم تا ایشان را از شهر به راههابکشیم.» ۳۳ و تمامی مردان اسرائیل از مکان خودبرخاسته، در بعل تامار صف آرایی نمودند، وکمین کنندگان اسرائیل از مکان خود یعنی از معره جبعه به در جستند. ۳۴ و ده هزار مرد برگزیده ازتمام اسرائیل در برابر جبعه آمدند و جنگ سخت شد، و ایشان نمی دانستند که بلا بر ایشان رسیده است. ۳۵ و خداوند بنیامین را به حضور اسرائیل مغلوب ساخت و بنی‌اسرائیل در آن روز بیست وپنجهزار و یکصد نفر را از بنیامین هلاک ساختندکه جمیع ایشان شمشیرزن بودند. ۳۶ و بنی بنیامین دیدند که شکست یافته اندزیرا که مردان اسرائیل به بنیامینیان جا داده بودند، چونکه اعتماد داشتند بر کمینی که به اطراف جبعه نشانده بودند. ۳۷ و کمین کنندگان تعجیل نموده، بر جبعه هجوم آوردند و کمین کنندگان خود را پراکنده ساخته، تمام شهر را به دم شمشیرزدند. ۳۸ و در میان مردان اسرائیل و کمین کنندگان علامتی قرار داده شد که تراکم دود بسیار بلند ازشهر برافرازند. ۳۹ پس چون مردان اسرائیل درجنگ رو گردانیدند، بنیامینیان شروع کردند به زدن و کشتن قریب سی نفر از مردان اسرائیل زیراگفتند یقین ایشان مثل جنگ اول از حضور ماشکست یافته‌اند. ۴۰ و چون آن تراکم ستون دوداز شهر بلند شدن گرفت، بنیامینیان از عقب خودنگریستند و اینک تمام شهر به سوی آسمان به دود بالا می‌رود. ۴۱ و بنی‌اسرائیل برگشتند وبنیامینیان پریشان شدند، زیرا دیدند که بلا برایشان رسیده است. ۴۲ پس از حضور مردان اسرائیل به راه صحرا روگردانیدند. اما جنگ، ایشان را درگرفت و آنانی که از شهر بیرون آمدندایشان را در میان، هلاک ساختند. ۴۳ پس بنیامینیان را احاطه کرده، ایشان را تعاقب نمودند، و در منوحه در مقابل جبعه به سوی طلوع آفتاب ایشان را پایمال کردند. ۴۴ و هجده هزار نفر ازبنیامین که جمیع ایشان مردان جنگی بودند، افتادند. ۴۵ و ایشان برگشته، به سوی صحرا تاصخره رمون بگریختند. و پنج هزار نفر از ایشان را به‌سر راهها هلاک کردند، و ایشان را تا جدعوم تعاقب کرده، دو هزار نفر از ایشان را کشتند. ۴۶ پس جمیع کسانی که در آن روز از بنیامین افتادند، بیست و پنج هزار مرد شمشیرزن بودندکه جمیع آنها مردان جنگی بودند. ۴۷ اما ششصدنفر برگشته، به سوی بیابان به صخره رمون فرارکردند، و در صخره رمون چهار ماه بماندند. ۴۸ ومردان اسرائیل بر بنیامینیان برگشته، ایشان را به دم شمشیر کشتند، یعنی تمام اهل شهر و بهایم وهرچه را که یافتند و همچنین همه شهرهایی را که به آنها رسیدند، به آتش سوزانیدند.

۲۱ و مردان اسرائیل در مصفه قسم خورده، گفتند که «احدی از ما دختر خود را به بنیامینیان به زنی ندهند.» ۲ و قوم به بیت ئیل آمده، در

آنجا به حضور خدا تا شام نشستند و آواز خودرا بلند کرده، زارزار بگریستند.
۳ و گفتند: «ای یهوه، خدای اسرائیل، این چرا در اسرائیل واقع شده
است که امروز یک سبط از اسرائیل کم شود؟» ۴ و در فردای آن روز قوم
به زودی برخاسته، مذبحی در آنجا بنا کردند، وقربانی های سوختنی و
ذبایح سلامتی گذرانیدند. ۵ و بنی‌اسرائیل گفتند: «کیست از تمامی
اسباطاسرائیل که در جماعت نزد خداوند بر نیامده است.» زیرا قسم سخت
خورده، گفته بودند که هرکه به حضور خداوند به مصفه نیاید، البته کشته
شود. ۶ و بنی‌اسرائیل درباره برادر خود بنیامین پشیمان شده، گفتند: «امروز
یک سبط از اسرائیل منقطع شده است. ۷ برای بقیه ایشان درباره زنان چه
کنیم؟ زیرا که ما به خداوند قسم خورده‌ایم که از دختران خود به ایشان به
زنی ندهیم.» ۸ و گفتند: «کدام‌یک از اسباط اسرائیل است که به حضور
خداوند به مصفه نیامده است؟» و اینک از یابیش جلعاد کسی به اردو و
جماعت نیامده بود. ۹ زیرا چون قوم شمرده شدند اینک ازساکنان یابیش
جلعاد احدی در آنجا نبود. ۱۰ پس جماعت دوازده هزار نفر از شجاع
ترین قوم را به آنجا فرستاده، و ایشان را امر کرده، گفتند: «بروید و ساکنان
یابیش جلعاد را با زنان و اطفال به دم شمشیر بکشید. ۱۱ و آنچه باید
بکنید این است که هر مردی را و هر زنی را که با مرد خوابیده باشد،
هلاک کنید.» ۱۲ و در میان ساکنان یابیش جلعادچهارصد دختر باکره که
با ذکوری نخوابیده ومردی را نشناخته بودند یافتند، و ایشان را به اردو
در شیلوه که در زمین کنعان است، آوردند. ۱۳ و تمامی جماعت نزد
بنی بنیامین که درصخره رمون بودند فرستاده، ایشان را به صلح دعوت
کردند. ۱۴ و در آن وقت بنیامینیان برگشتند و دخترانی را که از زنان
یابیش جلعادزنده نگاه داشته بودند به ایشان دادند، و باز ایشان را کفایت
نکرد. ۱۵ و قوم برای بنیامین پشیمان شدند، زیراخداوند در اسباط اسرائیل
شقاق پیدا کرده بود. ۱۶ و مشایخ جماعت گفتند: «درباره زنان به جهت
باقی ماندگان چه کنیم چونکه زنان از بنیامین منقطع شده‌اند؟ ۱۷ و
گفتند: میراثی به جهت نجات‌یافتگان بنیامین باید باشد تا سبطی ازاسرائیل
محو نشود. ۱۸ اما ما دختران خود را به ایشان به زنی نمی توانیم داد زیرا
بنی‌اسرائیل قسم خورده، گفته‌اند ملعون باد کسی‌که زنی به بنیامین دهد.
۱۹ و گفتند: «اینک هر سال در شیلوه که به طرف شمال بیت ئیل و به
طرف مشرق راهی که ازبیت ئیل به شکیم می‌رود، و به سمت جنوبی لبونه
است، عیدی برای خداوند می‌باشد.» ۲۰ پس بنی بنیامین را امر فرموده،
گفتند: «بروید درتاکستانها در کمین باشید، ۲۱ و نگاه کنید و اینک اگر
دختران شیلوه بیرون آیند تا با رقص کنندگان رقص کنند، آنگاه از تاکستانها
درآیید، و ازدختران شیلوه هرکس زن خود را ربوده، به زمین بنیامین برود. ۲۲
و چون پدران و برادران ایشان آمده، نزد ما شکایت کنند، به ایشان خواهیم
گفت: «ایشان را به‌خاطر ما ببخشید، چونکه مابرای هر کس زنش را در
جنگ نگاه نداشتیم، وشما آنها را به ایشان ندادید، الان مجرم می‌باشید.»
۲۳ پس بنی بنیامین چنین کردند، و ازرقص کنندگان، زنان را برحسب
شماره خودگرفتند، و ایشان را به یغما برده، رفتند، و به ملک خود برگشته،
شهرها را بنا کردند و در آنها ساکن شدند. ۲۴ و در آن وقت بنی‌اسرائیل هر
کس به سبط خود و به قبیله خود روانه شدند، و از آنجاهرکس به ملک
خود بیرون رفتند. ۲۵ و در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود وهرکس آنچه در
نظرش پسند می‌آمد، می‌کرد.

روت

۱ و واقع شد در ایام حکومت داوران که قحطی در زمین پیدا شد، و
مردی ازبیت لحم یهودا رفت تا در بلاد موآب ساکن شود، او و زنش و دو
پسرش. ۲ و اسم آن مرد الیملک بود، و اسم زنش نعومی، و پسرانش به
محلون وکلیون مسمی و افراتیان بیت لحم یهودا بودند. پس به بلاد موآب
رسیده، در آنجا ماندند. ۳ والیملک شوهر نعومی، مرد و او با دو پسرش
باقی ماند. ۴ و ایشان از زنان موآب برای خود زن گرفتند که نام یکی عرفه
و نام دیگری روت بود، ودر آنجا قریب به ده سال توقف نمودند. ۵ و
هردوی ایشان محلون و کلیون نیز مردند، و آن زن ازدو پسر و شوهر خود
محروم ماند. ۶ پس او با دو عروس خود برخاست تا از بلادموآب برگردد،
زیرا که در بلاد موآب شنیده بودکه خداوند از قوم خود تفقد نموده، نان به
ایشان داده است. ۷ و از مکانی که در آن ساکن بود بیرون آمد، و دو
عروسش همراه وی بودند، و به راه روانه شدند تا به زمین یهودا مراجعت
کنند. ۸ ونعومی به دو عروس خود گفت: «بروید و هر یکی از شما به
خانه مادر خود برگردید، و خداوند برشما احسان کناد، چنانکه شما به
مردگان و به من کردید. ۹ و خداوند به شما عطا کناد که هر یکی ازشما
در خانه شوهر خود راحت یابید.» پس ایشان را بوسید و آواز خود را بلند
کرده، گریستند. ۱۰ وبه او گفتند: «نی بلکه همراه تو نزد قوم تو خواهیم
برگشت.» ۱۱ نعومی گفت: «ای دخترانم برگردید، چرا همراه من بیایید؟
آیا در رحم من هنوز پسران هستند که برای شما شوهر باشند؟ ۱۲ ای
دخترانم برگشته، راه خود را پیش گیرید زیرا که برای شوهر گرفتن زیاده پیر
هستم، و اگر گویم که امید دارم و امشب نیز به شوهر داده شوم وپسران
هم بزایم، ۱۳ آیا تا بالغ شدن ایشان صبر خواهیدکرد، و به‌خاطر ایشان،
خود را از شوهر گرفتن محروم خواهید داشت؟ نی‌ای دخترانم زیرا که جانم
برای شما بسیار تلخ شده است چونکه دست خداوند بر من دراز شده
است.» ۱۴ پس بار دیگر آواز خود را بلند کرده، گریستند و عرفه مادر
شوهر خود را بوسید، اماروت به وی چسبید. ۱۵ و او گفت: «اینک زن
برادر شوهرت نزد قوم خود و خدایان خویش برگشته است تو نیز در عقب زن
برادر شوهرت برگرد.» ۱۶ روت گفت: «بر من اصرار مکن که تو راترک
کنم و از نزد تو برگردم، زیرا هر جایی که روی می‌آیم و هر جایی که منزل
کنی، منزل می‌کنم، قوم تو قوم من و خدای تو خدای من خواهد بود. ۱۷
جایی که بمیری، می‌میرم و درآنجا دفن خواهم شد. خداوند به من چنین
بلکه زیاده بر این کند اگر چیزی غیر از موت، مرا از توجدا نماید.» ۱۸
پس چون دید که او برای رفتن همراهش مصمم شده است از سخن‌گفتن با
وی باز ایستاد. ۱۹ و ایشان هر دو روانه شدند تا به بیت لحم رسیدند، و
چون وارد بیت لحم گردیدند، تمامی شهر بر ایشان به حرکت آمده، زنان
گفتند که آیا این نعومی است؟ ۲۰ او به ایشان گفت: «مرا نعومی مخوانید
بلکه مرا مره بخوانید زیرا قادر مطلق به من مرارت سخت رسانیده است.
۲۱ من پر بیرون رفتم و خداوند مرا خالی برگردانید پس برای چه مرا نعومی
می‌خوانید چونکه خداوند مرا ذلیل ساخته است و قادرمطلق به من بدی
رسانیده است.» ۲۲ و نعومی مراجعت کرد و عروسش روت موآبیه که از
بلاد موآب برگشته بود، همراه وی آمد، و در ابتدای درویدن جو وارد بیت
لحم شدند.

۲ و نعومی خویش شوهری داشت که مردی دولتمند، بوعز نام از خاندان
الیملک بود. ۲ و روت موآبیه به نعومی گفت: «مرا اجازت ده که به
کشتزارها بروم و در عقب هر کسی‌که در نظرش التفات یابم خوشه چینی
نمایم. او وی را گفت: «بروای دخترم.» ۳ پس روانه شده، به کشتزاردرآمد
و در عقب درودگان خوشه چینی می‌نمود، و اتفاق او به قطعه زمین بوعز
که ازخاندان الیملک بود، افتاد. ۴ و اینک بوعز ازبیت لحم آمده، به
درودگان گفت: «خداوند باشما باد.» ایشان وی را گفتند: «خداوند
تو رابرکت دهد.» ۵ و بوعز به نوکر خود که بر درودگان گماشته بود،
گفت: «این دختر از آن کیست؟» ۶ نوکر که بردرودگان گماشته شده
بود، در جواب گفت: «این است دختر موآبیه که با نعومی از بلاد موآب
برگشته است، ۷ و به من گفت: تمنا اینکه خوشه چینی نمایم و در
عقب درودگان در میان بافه‌ها جمع کنم، پس آمده، از صبح تا به حال
مانده است، سوای آنکه اندکی در خانه توقف کرده است.» ۸ و بوعز به
روت گفت: «ای دخترم مگرنمی شنوی، به هیچ کشت زار دیگر برای
خوشه چینی مرو و از اینجا هم مگذر بلکه باکنیزان من در اینجا باش. ۹
و چشمانت به زمینی که می‌درودند نگران باشد و در عقب ایشان برو،
آیاجوانان را حکم نکردم که تو را لمس نکنند، و اگرتشنه باشی، نزد ظروف
ایشان برو و از آنچه جوانان می‌کشند، بنوش.» ۱۰ پس به روی درافتاده،
او را تا به زمین تعظیم کرد و به او گفت: «برای چه در نظر تو التفات
یافتم که به من توجه نمودی و حال آنکه غریب هستم.» ۱۱ بوعز در
جواب او گفت: «از هرآنچه بعد ازمردن شوهرت به مادر شوهر خود کردی
اطلاع تمام به من رسیده است، و چگونه پدر و مادر وزمین ولادت خود را
ترک کرده، نزد قومی که پیشتر ندانسته بودی، آمدی. ۱۲ خداوند عمل
تورا جزا دهد و از جانب یهوه، خدای اسرائیل، که در زیر بالهایش پناه
بردی، اجر کامل به تو برسد.» ۱۳ گفت: «ای آقایم، در نظر تو التفات
بیابم زیرا که مرا تسلی دادی و به کنیز خود سخنان دل آویزگفتی، اگرچه
من مثل یکی از کنیزان تو نیستم.» ۱۴ بوعز وی را گفت: «در وقت
چاشت اینجابیا و از نان بخور و لقمه خود را در شیره فرو بر.» پس نزد
درودگان نشست و غله برشته به او دادندو خورد و سیر شده، باقی‌مانده را
واگذاشت. ۱۵ وچون برای خوشه چینی برخاست بوعز جوانان خود را امر
کرده، گفت: «بگذارید که در میان بافه‌ها هم خوشه چینی نماید و او را
زجرمنمایید. ۱۶ و نیز از دسته‌ها کشیده، برایش بگذارید تا برچیند و او را
عتاب مکنید.» ۱۷ پس تا شام در آن کشتزار خوشه چینی نموده، آنچه را
که برچیده بود، کوبید و به قدر یک ایفه جو بود. ۱۸ پس آن را برداشته،
به شهردرآمد، و مادر شوهرش آنچه را که برچیده بود، دید، و آنچه بعد از
سیرشدنش باقی‌مانده بود، بیرون آورده، به وی داد. ۱۹ و مادر شوهرش
وی را گفت: «امروز کجا خوشه چینی نمودی و کجاکار کردی؟ مبارک

باد آنکه بر تو توجه نموده است.» پس مادر شوهر خود را از کسی‌که نزد وی کار کرده بود، خبر داده، گفت: «نام آن شخص که امروز نزد او کار کردم، بوعز است.» ۲۰ و نعومی به عروس خود گفت: «او از جانب خداوند مبارک باد زیرا که احسان را بر زندگان ومردگان ترک ننموده است.» و نعومی وی را گفت: «این شخص، خویش ما و از ولی های ماست.» ۲۱ و روت موآبیه گفت که «او نیز مرا گفت باجوانان من باش تا همه درو مرا تمام کنند.» ۲۲ نعومی به عروس خود روت گفت که «ای دخترم خوب است که با کنیزان او بیرون روی وتو را در کشتزار دیگر نیابند.» ۲۳ پس با کنیزان بوعز برای خوشه چینی می‌ماند تا درو جو و دروگندم تمام شد، و با مادرشوهرش سکونت داشت.

۳ و مادر شوهرش، نعومی وی را گفت: «ای دختر من، آیا برای تو راحت نجویم تا برایت نیکو باشد. ۲ و الان آیا بوعز که تو باکنیزانش بودی خویش ما نیست؟ و اینک اوامشب در خرمن خود، جو پاک می‌کند. ۳ پس خویشتن را غسل کرده، تدهین کن و رخت خود راپوشیده، به خرمن برو، اما خود را به آن مردنشناسان تا از خوردن و نوشیدن فارغ شود. ۴ وچون او بخوابد جای خوابیدنش را نشان کن، ورفته، پایهای او را بگشا و بخواب، و او تو راخواهد گفت که چه باید بکنی.» ۵ او وی را گفت: «هرچه به من گفتی، خواهم کرد.» ۶ پس به خرمن رفته، موافق هرچه مادرشوهرش او را امر فرموده بود، رفتار نمود. ۷ پس چون بوعز خورد و نوشید و دلش شاد شد ورفته، به کنار بافه های جو خوابید، آنگاه او آهسته آهسته آمده، پایهای او را گشود و خوابید. ۸ و درنصف شب آن مرد مضطرب گردید و به آن سمت متوجه شد که اینک زنی نزد پایهایش خوابیده است. ۹ و گفت: «تو کیستی»؟ او گفت: «من کنیزتو، روت هستم، پس دامن خود را بر کنیز خویش بگستران زیرا که تو ولی هستی.» ۱۰ او گفت: «ای دختر من! از جانب خداوندمبارک باش! زیرا که در آخر بیشتر احسان نمودی از اول، چونکه در عقب جوانان، چه فقیر و چه غنی، نرفتی. ۱۱ و حال‌ای دختر من، مترس! هرآنچه به من گفتی برایت خواهم کرد، زیرا که تمام شهر قوم من تو را زن نیکو می‌دانند. ۱۲ و الان راست است که من ولی هستم لیکن ولی‌ای نزدیکتر از من هست. ۱۳ امشب در اینجا بمان وبامدادان اگر او حق ولی را برای تو ادا نماید، خوب ادا نماید، و اگر نخواهد که برای تو حق ولی را ادا نماید، پس قسم به حیات خداوند که من آن را برای تو ادا خواهم نمود، الان تا صبح بخواب.» ۱۴ پس نزد پایش تا صبح خوابیده، پیش ازآنکه کسی همسایه‌اش را تشخیص دهد، برخاست، و بوعز گفت: «زنهار کسی نفهمد که این زن به خرمن آمده است. ۱۵ و گفت چادری که برتوست، بیاور و بگیر.» پس آن را بگرفت و او شش کیل جو پیموده، بر وی گذارد و به شهر رفت. ۱۶ وچون نزد مادر شوهر خود رسید، او وی را گفت: «ای دختر من، بر تو چه گذشت؟» پس او را از هرآنچه آن مرد با وی کرده بود، خبر داد. ۱۷ و گفت: «این شش کیل جو را به من داد زیرا گفت، نزدمادرشوهرت تهیدست مرو.» ۱۸ او وی را گفت: «ای دخترم آرام بنشین تا بدانی که این امر چگونه خواهد شد، زیرا که آن مرد تا این کار را امروزتمام نکند، آرام نخواهد گرفت.»

۴ و بوعز به دروازه آمده، آنجا نشست و اینک آن ولی که بوعز درباره او سخن گفته بود می‌گذشت، و به او گفت: «ای فلان! به اینجابرگشته، بنشین.» و او برگشته، نشست. ۲ و ده نفراز مشایخ شهر را برداشته، به ایشان گفت: «اینجابنشینید.» و ایشان نشستند. ۳ و به آن ولی گفت: «نعومی که از بلاد موآب برگشته است قطعه زمینی را که از برادر ما الیملک بود، می‌فروشد. ۴ ومن مصلحت دیدم که تو را اطلاع داده، بگویم که آن را به حضور این مجلس و مشایخ قوم من بخر، پس اگر انفکاک می‌کنی، بکن، و اگر انفکاک نمی کنی مرا خبر بده تا بدانم، زیرا غیر از تو کسی نیست که انفکاک کند، و من بعد از تو هستم.» اوگفت: «من انفکاک می‌کنم.» ۵ بوعز گفت: «درروزی که زمین را از دست نعومی می‌خری، ازروت موآبیه، زن متوفی نیز باید خرید، تا نام متوفی را بر میراثش برانگیزانی.» ۶ آن ولی گفت: «نمی توانم برای خود انفکاک کنم مبادا میراث خود را فاسد کنم، پس تو حق انفکاک مرا بر ذمه خود بگیر زیرا نمی توانم انفکاک نمایم.» ۷ و رسم انفکاک و مبادلت در ایام قدیم دراسرائیل به جهت اثبات هر امر این بود که شخص کفش خود را بیرون کرده، به همسایه خود می‌داد. و این در اسرائیل قانون شده است. ۸ پس آن ولی به بوعز گفت: «آن را برای خود بخر.» و کفش خود را بیرون کرد. ۹ و بوعز به مشایخ و به تمامی قوم گفت: «شما امروز شاهد باشید که تمامی مایملک الیملک و تمامی مایملک کلیون ومحلون را از دست نعومی خریدم. ۱۰ و هم روت موآبیه زن محلون را به زنی خود خریدم تا نام متوفی را بر میراثش برانگیزانم، و نام متوفی ازمیان برادرانش و از دروازه محله‌اش منقطع نشود، شما امروز شاهد باشید.» ۱۱ و تمامی قوم که نزد دروازه بودند و مشایخ گفتند: «شاهد هستیم و خداوند این زن را که به خانه تو درآمد، مثل راحیل و لیه گرداند که خانه اسرائیل را بنا کردند، و تو در افراته کامیاب شو، ودر بیت لحم نامور باش. ۱۲ و خانه تو مثل خانه فارص باشد که تامار برای یهودا زایید، ازاولادی که خداوند تو را از این دختر، خواهدبخشید.» ۱۳ پس بوعز روت را گرفت و او زن وی شد وبه او درآمد و خداوند او را حمل داد که پسری زایید. ۱۴ و زنان به نعومی گفتند: «متبارک بادخداوند که تو را امروز بی‌ولی نگذاشته است و نام او در اسرائیل بلند شود. ۱۵ و او برایت تازه کننده جان و پرورنده پیری تو باشد، زیرا که عروست که تو را دوست می‌دارد و برایت از هفت پسر بهتراست، او را زایید.» ۱۶ و نعومی پسر را گرفته، در آغوش خود گذاشت و دایه او شد. ۱۷ و زنان همسایه‌اش، او را نام نهاده، گفتند برای نعومی پسری زاییده شد، و نام اورا عوبید خواندند و او پدر یسی پدر داوداست. ۱۸ این است پیدایش فارص: فارص حصرون را آورد؛ ۱۹ و حصرون، رام را آورد؛ و رام، عمیناداب را آورد؛ ۲۰ و عمیناداب نحشون راآورد؛ و نحشون سلمون را آورد؛ ۲۱ و سلمون بوعز را آورد؛ و بوعز عوبید را آورد؛ ۲۲ و عوبیدیسی را آورد؛ و یسی داود را آورد.

اول سموئیل

۱ و مردی بود از رامه تایم صوفیم از کوهستان افرایم، مسمی به القانه
بن یروحام بن الیهو بن توحو بن صوف. و او افرایمی بود. ۲ و او دو زن
داشت. اسم یکی حنا و اسم دیگری فننه بود. و فننه اولاد داشت لیکن
حنا رااولاد نبود. ۳ و آن مرد هر سال برای عبادت نمودن وقربانی گذرانیدن
برای یهوه صبایوت از شهر خودبه شیلوه می‌آمد، و حفنی و فینحاس دو
پسرعیلی، کاهنان خداوند در آنجا بودند. ۴ و چون روزی می‌آمد که
القانه قربانی می‌گذرانید، به زن خود فننه و همه پسران و دختران خود
قسمت هامی داد. ۵ و اما به حنا قسمت مضاعف می‌داد زیراکه حنا را
دوست می‌داشت، اگرچه خداوند رحم او را بسته بود. ۶ و هئوی وی او را
نیز سخت می‌رنجانید به حدی که وی را خشمناک می‌ساخت، چونکه
خداوند رحم او را بسته بود. ۷ و همچنین سال به سال واقع می‌شد که
چون حنابه خانه خدا می‌آمد، فننه همچنین او رامی رنجانید و او گریه
نموده، چیزی نمی خورد. ۸ و شوهرش، القانه، وی را می‌گفت: «ای حنا
چراگریانی و چرا نمی خوری و دلت چرا غمگین است؟ آیا من برای تو از
ده پسر بهتر نیستم؟» ۹ و بعد از اکل و شرب نمودن ایشان در شیلوه، حنا
برخاست و عیلی کاهن بر کرسی خود نزد ستونی در هیکل خدا نشسته
بود. ۱۰ و او به تلخی جان نزد خداوند دعا کرد، و زارزار بگریست. ۱۱
ونذر کرده، گفت: «ای یهوه صبایوت اگر فی الواقع به مصیبت کنیز خود
نظر کرده، مرا بیاد آوری وکنیزک خود را فراموش نکرده، اولاد ذکوری به کنیز
خود عطا فرمایی، او را تمامی ایام عمرش به خداوند خواهم داد، و استره بر
سرش نخواهدآمد.» ۱۲ و چون دعای خود را به حضور خداوندطول داد
عیلی دهن او را ملاحظه کرد. ۱۳ و حنادر دل خود سخن می‌گفت، و
لبهایش فقط، متحرک بود و آوازش مسموع نمی شد، و عیلی گمان برد که
مست است. ۱۴ پس عیلی وی راگفت: «تا به کی مست می‌شوی؟
شرابت را از خوددور کن.» ۱۵ و حنا در جواب گفت: «نی آقایم، بلکه
زن شکسته روح هستم، و شراب و مسکرات ننوشیده‌ام، بلکه جان خود را
به حضور خداوندریخته‌ام. ۱۶ کنیز خود را از دختران بلیعال مشمار، زیرا
که از کثرت غم و رنجیدگی خود تابحال می‌گفتم.» ۱۷ عیلی در جواب
گفت: «به سلامتی برو و خدای اسرائیل مسالتی را که از اوطلب نمودی،
تو را عطا فرماید.» ۱۸ گفت: «کنیزت در نظرت التفات یابد.» پس آن زن
راه خود را پیش گرفت و می‌خورد و دیگر ترشرونبود. ۱۹ و ایشان بامدادان
برخاسته، به حضور خداوند عبادت کردند و برگشته، به خانه خویش به رامه
آمدند، و القانه زن خود حنا را بشناخت وخداوند او را به یاد آورد. ۲۰ و
بعد از مرور ایام حنا حامله شده، پسری زایید و او را سموئیل نام نهاد، زیرا
گفت: «او را از خداوند سوال نمودم.» ۲۱ و شوهرش القانه با تمامی اهل
خانه‌اش رفت تا قربانی سالیانه و نذر خود را نزد خداوندبگذراند. ۲۲ و حنا
نرفت زیرا که به شوهر خودگفته بود تا پسر از شیر باز داشته نشود، نمی
آیم، آنگاه او را خواهم آورد و به حضور خداوندحاضر شده، آنجا دائم
خواهد ماند. ۲۳ شوهرش القانه وی را گفت: «آنچه در نظرت پسند آید،
بکن، تا وقت باز داشتنش از شیر بمان، لیکن خداوند کلام خود را استوار
نماید.» پس آن زن ماند و تا وقت بازداشتن پسر خود از شیر، او راشیر
می‌داد. ۲۴ و چون او را از شیر باز داشته بود، وی را باسه گاو و یک ایفه
آرد و یک مشک شراب با خودآورده، به خانه خداوند در شیلوه رسانید و آن
پسر کوچک بود. ۲۵ و گاو را ذبح نمودند، و پسررا نزد عیلی آوردند. ۲۶
و حنا گفت: «عرض می‌کنم‌ای آقایم! جانت زنده بادای آقایم! من آن زن
هستم که در اینجا نزد تو ایستاده، از خداوندمسئلت نمودم. ۲۷ برای این
پسر مسالت نمودم وخداوند مسالت مرا که از او طلب نموده بودم، به من
عطا فرموده است. ۲۸ و من نیز او را برای خداوند وقف نمودم؛ تمام ایامی
که زنده باشدوقف خداوند خواهد بود.» پس در آنجا خداوند را عبادت
نمودند.

۲ و حنا دعا نموده، گفت: «دل من در خداوند وجد می‌نماید. و شاخ
من در نزد خداوند برافراشته شده. و دهانم بر دشمنانم وسیع گردیده است.
زیرا که در نجات تو شادمان هستم. ۲ مثل یهوه قدوسی نیست. زیرا
غیر از تو کسی نیست. و مثل خدای ما صخره‌ای نیست. ۳ سخنان
تکبرآمیز دیگر مگویید. و غرور از دهان شما صادر نشود. زیرا یهوه خدای
علام است. وبه او اعمال، سنجیده می‌شود. ۴ کمان جباران را شکسته
است. و آنانی که می‌لغزیدند، کمر آنها به قوت بسته شد. ۵ سیرشدگان،
خویشتن را برای نان اجیر ساختند. و کسانی که گرسنه بودند، استراحت
یافتند. بلکه زن نازا هفت فرزند زاییده است. و آنکه اولادبسیار داشت،
زبون گردیده. ۶ خداوند می‌میراند و زنده می‌کند؛ به قبر فرودمی آورد و
برمی خیزاند. (Sheol h7585) ۷ خداوند فقیر می‌سازد و غنی می‌گرداند؛
پست می‌کند و بلند می‌سازد. ۸ فقیر را از خاک برمی افرازد. و مسکین را
از مزبله برمی دارد تا ایشان را با امیران بنشاند. و ایشان راوارث کرسی
جلال گرداند. زیرا که ستونهای زمین از آن خداوند است. و ربع مسکون را
بر آنهااستوار نموده است. ۹ پایهای مقدسین خود را محفوظ می‌دارد.
اماشریران در ظلمت خاموش خواهند شد، زیرا که انسان به قوت خود غالب
نخواهد آمد. ۱۰ آنانی که با خداوند مخاصمه کنند، شکسته خواهند
شد. او بر ایشان از آسمان صاعقه خواهدفرستاد. خداوند، اقصای زمین را
داوری خواهدنمود، و به پادشاه خود قوت خواهد بخشید. وشاخ مسیح
خود را بلند خواهد گردانید.» ۱۱ پس القانه به خانه خود به راما رفت و آن
پسر به حضور عیلی کاهن، خداوند را خدمت می‌نمود. ۱۲ و پسران عیلی
از بنی بلیعال بودند وخداوند را نشناختند. ۱۳ و عادت کاهنان با قوم این
بود که چون کسی قربانی می‌گذرانید هنگامی که گوشت پخته می‌شد،
خادم کاهن با چنگال سه دندانه در دست خود می‌آمد ۱۴ و آن را به تاوه
یامرجل یا دیگ یا پاتیل فرو برده، هرچه چنگال برمی آورد کاهن آن را
برای خود می‌گرفت، وهمچنین با تمامی اسرائیل که در آنجا به شیلوه
می‌آمدند، رفتار می‌نمودند. ۱۵ و نیز قبل ازسوزانیدن پیه، خادم کاهن
آمده، به کسی‌که قربانی می‌گذرانید، می‌گفت: «گوشت به جهت کباب
برای کاهن بده، زیرا گوشت پخته از تونمی گیرد بلکه خام.» ۱۶ و آن مرد

به وی می‌گفت: «پیه را اول بسوزانند و بعد هرچه دلت می‌خواهدبرای خود بگیر.» او می‌گفت: «نی، بلکه الان بده، والا به زور می‌گیرم.» ۱۷ پس گناهان آن جوانان به حضور خداوند بسیار عظیم بود، زیرا که مردمان هدایای خداوند را مکروه می‌داشتند. ۱۸ و اما سموئیل به حضور خداوند خدمت می کرد، و او پسر کوچک بود و بر کمرش ایفودکتان بسته بود. ۱۹ و مادرش برای وی جبه کوچک می‌ساخت، و آن را سال به سال همراه خودمی آورد، هنگامی که با شوهر خود برمی آمد تاقربانی سالیانه را بگذرانند. ۲۰ و عیلی القانه وزنش را برکت داده، گفت: «خداوند تو را از این زن به عوض عاریتی که به خداوند داده‌ای، اولادبدهد.» پس به مکان خود رفتند. ۲۱ و خداوند از حنا تفقد نمود و او حامله شده، سه پسر و دو دختر زایید، و آن پسر، سموئیل به حضور خداوند نمو می‌کرد. ۲۲ و عیلی بسیار سالخورده شده بود، و هرچه پسرانش با تمامی اسرائیل عمل می‌نمودند، می‌شنید، و اینکه چگونه با زنانی که نزد در خیمه اجتماع خدمت می‌کردند، می‌خوابیدند. ۲۳ پس به ایشان گفت: «چرا چنین کارها می‌کنید زیرا که اعمال بد شما را از تمامی این قوم می‌شنوم. ۲۴ چنین مکنیدای پسرانم زیرا خبری که می‌شنوم خوب نیست، شما باعث عصیان قوم خداوند می‌باشید. ۲۵ اگر شخصی بر شخصی گناه ورزد خدا او را داوری خواهد کرد اما اگرشخصی بر خداوند گناه ورزد، کیست که برای وی شفاعت نماید؟» اما ایشان سخن پدر خود رانشنیدند، زیرا خداوند خواست که ایشان راهلاک سازد. ۲۶ و آن پسر، سموئیل، نمو می‌یافت و هم نزدخداوند و هم نزد مردمان پسندیده می‌شد. ۲۷ و مرد خدایی نزد عیلی آمده، به وی گفت: «خداوند چنین می‌گوید: آیا خود را بر خاندان پدرت هنگامی که ایشان در مصر در خانه فرعون بودند، ظاهر نساختم؟ ۲۸ و آیا او را از جمیع اسباط اسرائیل برنگزیدم تا کاهن من بوده، نزدمذبح من بیاید. و بخور بسوزاند و به حضور من ایفود بپوشد، وآیا جمیع هدایای آتشین بنی‌اسرائیل را به خاندان پدرت نبخشیدم؟ ۲۹ پس چرا قربانی‌ها و هدایای مرا که در مسکن خود امر فرمودم، پایمال می‌کنید و پسران خود رازیاده از من محترم می‌داری، تا خویشتن را ازنیکوترین جمیع هدایای قوم من، اسرائیل فربه سازی. ۳۰ بنابراین یهوه، خدای اسرائیل می‌گوید: البته گفتم که خاندان تو و خاندان پدرت به حضور من تا به ابد سلوک خواهند نمود، لیکن الان خداوند می‌گوید: حاشا از من! زیرا آنانی که مرا تکریم نمایند، تکریم خواهم نمود و کسانی که مرا حقیر شمارند، خوار خواهند شد. ۳۱ اینک ایامی می‌آید که بازوی تو را و بازوی خاندان پدرتو را قطع خواهم نمود که مردی پیر در خانه توپافت نشود. ۳۲ و تنگی مسکن مرا خواهی دید، در هر احسانی که به اسرائیل خواهد شد، و مردی پیر در خانه تو ابد نخواهد بود. ۳۳ و شخصی رااز کسان تو که از مذبح خود قطع نمی نمایم برای کاهیدن چشم تو و رنجانیدن دلت خواهد بود، وجمیع ذریت خانه تو در جوانی خواهند مرد. ۳۴ واین برای تو علامت باشد که بر دو پسرت حفنی وفینحاس واقع می‌شود که هر دوی ایشان در یک روز خواهند مرد. ۳۵ و کاهن امینی به جهت خودبرپا خواهم داشت که موافق دل و جان من رفتارخواهد نمود، و برای او خانه مستحکمی بنا خواهم کرد، و به حضور مسیح من پیوسته سلوک خواهد نمود. ۳۶ و واقع خواهد شد که هرکه درخانه تو باقی ماند، آمده، نزد او به جهت پاره‌ای نقره و قرص نانی تعظیم خواهد نمود و خواهدگفت: تمنا اینکه مرا به یکی از وظایف کهانت بگذار تا لقمه‌ای نان بخورم.»

۳ و آن پسر، سموئیل، به حضور عیلی، خداوند را خدمت می‌نمود، و در آن روزهاکلام خداوند نادر بود و رویا مکشوف نمی شد. ۲ و در آن زمان واقع شد که چون عیلی در جایش خوابیده بود و چشمانش آغاز تار شدن نموده، نمی توانست دید، ۳ و چراغ خدا هنوز خاموش نشده، و سموئیل در هیکل خداوند، جایی که تابوت خدا بود، می‌خوابید، ۴ خداوند سموئیل را خواند و او گفت: «لبیک.» ۵ پس نزد عیلی شتافته، گفت: «اینک حاضرم زیرا مرا خواندی.» او گفت: «نخواندم، برگشته، بخواب.» و او برگشته، خوابید. ۶ و خداوند بار دیگر خواند: «ای سموئیل!» وسموئیل برخاسته، نزد عیلی آمده، گفت: «اینک حاضرم زیرا مرا خواندی.» او گفت: «ای پسرم تورا نخواندم، برگشته، بخواب.» ۷ و سموئیل، خداوند را هنوز نمی شناخت وکلام خداوند تا حال بر او منکشف نشده بود. ۸ وخداوند باز سموئیل را بار سوم خواند و اوبرخاسته، نزد عیلی آمده، گفت: «اینک حاضرم زیرا مرا خواندی.» آنگاه عیلی فهمید که یهوه، پسر را خوانده است. ۹ و عیلی به سموئیل گفت: «برو و بخواب و اگر تو را بخواند، بگوای خداوندبفرما زیرا که بنده تو می‌شنود.» پس سموئیل رفته، در جای خود خوابید. ۱۰ و خداوند آمده، بایستاد و مثل دفعه های پیش خواند: «ای سموئیل! ای سموئیل!» سموئیل گفت: «بفرما زیرا که بنده تو می‌شنود.» ۱۱ و خداوند به سموئیل گفت: «اینک من کاری در اسرائیل می‌کنم که گوشهای هرکه بشنود، صدا خواهد داد. ۱۲ در آن روز هرچه درباره خانه عیلی گفتم بر او اجرا خواهم داشت، و شروع نموده، به انجام خواهم رسانید. ۱۳ زیرا به او خبردادم که من بر خانه او تا به ابد داوری خواهم نمودبه‌سبب گناهی که می‌داند، چونکه پسرانش برخود لعنت آوردند و او ایشان را منع ننمود. ۱۴ بنابراین برای خاندان عیلی قسم خوردم که گناه خاندان عیلی به قربانی و هدیه، تا به ابد کفاره نخواهد شد.» ۱۵ و سموئیل تا صبح خوابید و درهای خانه خداوند را باز کرد، و سموئیل ترسید که عیلی رااز رویا اطلاع دهد. ۱۶ اما عیلی سموئیل راخوانده، گفت: «ای پسرم سموئیل!» او گفت: «لبیک» ۱۷ گفت: «چه سخنی است که به تو گفته است؟ آن را از من مخفی مدار. خدا با تو چنین بلکه زیاده از این عمل نماید، اگر از هرآنچه به توگفته است چیزی از من مخفی داری.» ۱۸ پس سموئیل همه‌چیز را برای او بیان کرد و چیزی ازآن مخفی نداشت. و او گفت «خداوند است آنچه در نظر او پسند آید بکند.» ۱۹ و سموئیل بزرگ می‌شد و خداوند با وی می‌بود و نمی گذاشت که یکی از سخنانش بر زمین بیفتد. ۲۰ و تمامی اسرائیل از دان تا بئرشبع دانستند که سموئیل برقرار شده است تا نبی خداوند باشد. ۲۱ و خداوند بار دیگر در شیلوه ظاهر شد، زیرا که خداوند در شیلوه خود را برسموئیل به کلام خداوند ظاهر ساخت.

۴ و کلام سموئیل به تمامی اسرائیل رسید. واسرائیل به مقابله فلسطینیان
در جنگ بیرون آمده، نزد ابن عزر اردو زدند، و فلسطینیان در افیق فرود
آمدند. ۲ و فلسطینیان در مقابل اسرائیل صف آرایی کردند، و چون جنگ
درپیوستند، اسرائیل از حضور فلسطینیان شکست خوردند، و در معرکه به
قدر چهار هزار نفر را درمیدان کشتند. ۳ و چون قوم به لشکرگاه رسیدند،
مشایخ اسرائیل گفتند: «چرا امروز خداوند ما رااز حضور فلسطینیان شکست
داد؟ پس تابوت عهد خداوند را از شیلوه نزد خود بیاوریم تا درمیان ما آمده،
ما را از دست دشمنان ما نجات دهد.» ۴ و قوم به شیلوه فرستاده، تابوت
عهد یهوه صبایوت را که در میان کروبیان ساکن است از آنجاآوردند، و دو
پسر عیلی حفنی و فینحاس درآنجا با تابوت عهد خدا بودند. ۵ و چون
تابوت عهد خداوند به لشکرگاه داخل شد، جمیع اسرائیل صدای بلند زدند
به حدی که زمین متزلزل شد. ۶ و چون فلسطینیان آواز صدا را شنیدند،
گفتند: «این آواز صدای بلنددر اردوی عبرانیان چیست؟» پس فهمیدند که
تابوت خداوند به اردو آمده است. ۷ و فلسطینیان ترسیدند زیرا گفتند:
«خدا به اردو آمده است» و گفتند: «وای بر ما، زیرا قبل از این‌چنین چیزی
واقع نشده است! ۸ وای بر ما، کیست که ما را ازدست این خدایان
زورآور رهایی دهد، همین خدایانند که مصریان را در بیابان به همه بلایا
مبتلاساختند. ۹ ای فلسطینیان خویشتن را تقویت داده، مردان باشید مبادا
عبرانیان را بندگی کنید، چنانکه ایشان شما را بندگی نمودند، پس مردان
شوید و جنگ کنید.» ۱۰ پس فلسطینیان جنگ کردند و اسرائیل شکست
خورده، هر یک به خیمه خود فرار کردندو کشتار بسیار عظیمی شد، و از
اسرائیل سی هزار پیاده کشته شدند. ۱۱ و تابوت خدا گرفته شد، و دو پسر
عیلی حفنی و فینحاس کشته شدند. ۱۲ و مردی بنیامینی از لشکر دویده،
در همان روز با جامه دریده و خاک بر سر ریخته، به شیلوه آمد. ۱۳ و چون
وارد شد اینک عیلی به کنار راه برکرسی خود مراقب نشسته، زیرا که دلش
درباره تابوت خدا مضطرب می‌بود. و چون آن مرد به شهر داخل شده، خبر
داد، تمامی شهر نعره زدند. ۱۴ و چون عیلی آواز نعره را شنید، گفت:
«این آواز هنگامه چیست؟» پس آن مرد شتافته، عیلی را خبر داد. ۱۵ و
عیلی نود و هشت ساله بود وچشمانش تار شده، نمی توانست دید. ۱۶
پس آن مرد به عیلی گفت: «منم که از لشکرآمده، و من امروز از لشکر
فرار کرده‌ام.» گفت: «ای پسرم کار چگونه گذشت؟» ۱۷ و آن خبرآورنده
در جواب گفت: «اسرائیل از حضورفلسطینیان فرار کردند، و شکست
عظیمی هم درقوم واقع شد، و نیز دو پسرت حفنی و فینحاس مردند و
تابوت عهد خدا گرفته شد.» ۱۸ و چون ازتابوت خدا خبر داد، عیلی از
کرسی خود به پهلوی دروازه به پشت افتاده، گردنش بشکست وبمرد، زیرا
که مردی پیر و سنگین بود و چهل سال بر اسرائیل داوری کرده بود. ۱۹ و
عروس او، زن فینحاس که حامله و نزدیک به زاییدن بود، چون خبرگرفتن
تابوت خدا و مرگ پدر شوهرش وشوهرش را شنید، خم شده، زایید زیرا که
درد زه او را بگرفت. ۲۰ و در وقت مردنش زنانی که نزدوی ایستاده بودند،
گفتند: «مترس زیرا که پسرزاییدی، » اما او جواب نداد و اعتنا ننمود. ۲۱
وپسر را ایخابود نام نهاده، گفت: «جلال از اسرائیل زایل شد»، چونکه
تابوت خدا گرفته شده بود و به‌سبب پدر شوهرش و شوهرش. ۲۲ پس
گفت: «جلال از اسرائیل زایل شد زیرا که تابوت خداگرفته شده است.»

۵ و فلسطینیان تابوت خدا را گرفته، آن را ازابن عزر به اشدود آوردند. ۲
و فلسطینیان تابوت خدا را گرفته، آن را به خانه داجون درآورده، نزدیک
داجون گذاشتند. ۳ و بامدادان چون اشدودیان برخاستند، اینک داجون به
حضور تابوت خداوند رو به زمین افتاده بود. وداجون را برداشته، باز در
جایش برپا داشتند. ۴ ودر فردای آن روز چون صبح برخاستند، اینک
داجون به حضور تابوت خداوند رو به زمین افتاده، و سر داجون و دو
دستش بر آستانه قطع شده، و تن داجون فقط از او باقی‌مانده بود. ۵ ازاین
جهت کاهنان داجون و هرکه داخل خانه داجون می‌شود تا امروز بر آستانه
داجون دراشدود پا نمی گذرد. ۶ و دست خداوند بر اهل اشدود سنگین
شده، ایشان را تباه ساخت و ایشان را هم اشدود و هم نواحی آن را به
خراجها مبتلا ساخت. ۷ و چون مردان اشدود دیدند که چنین است گفتند
تابوت خدای اسرائیل با ما نخواهد ماند، زیرا که دست او بر ما و بر خدای
ما، داجون سنگین است. ۸ پس فرستاده، جمیع سروران فلسطینیان را نزد
خودجمع کرده، گفتند: «با تابوت خدای اسرائیل چه کنیم؟» گفتند:
«تابوت خدای اسرائیل به جت منتقل شود.» پس تابوت خدای اسرائیل را
به آنجا بردند. ۹ و واقع شد بعد از نقل کردن آن که دست خداوند بر آن
شهر به اضطراب بسیارعظیمی دراز شده، مردمان شهر را از خرد و بزرگ
مبتلا ساخته، خراجها بر ایشان منتفخ شد. ۱۰ پس تابوت خدا را به عقرون
بردند و به مجرد ورودتابوت خدا به عقرون، اهل عقرون فریاد کرده، گفتند:
«تابوت خدای اسرائیل را نزد ما آوردند تاما را و قوم ما را بکشند.» ۱۱ پس
فرستاده، جیمع سروران فلسطینیان را جمع کرده، گفتند: «تابوت خدای
اسرائیل را روانه کنید تا به‌جای خودبرگردد و ما را و قوم ما را نکشد زیرا که
در تمام شهر هنگامه مهلک بود، و دست خدا در آنجابسیار سنگین شده
بود. ۱۲ و آنانی که نمردند به خراجها مبتلا شدند، و فریاد شهر تا به
آسمان بالارفت.

۶ و تابوت خداوند در ولایت فلسطینیان هفت ماه ماند. ۲ و
فلسطینیان، کاهنان وفالگیران خود را خوانده، گفتند: «با تابوت خداوند چه
کنیم؟ ما را اعلام نمایید که آن را به‌جایش با چه چیز بفرستیم.» ۳ گفتند:
«اگر تابوت خدای اسرائیل را بفرستید آن را خالی مفرستید، بلکه قربانی
جرم البته برای او بفرستید، آنگاه شفاخواهید یافت، و بر شما معلوم خواهد
شد که ازچه سبب دست او از شما برداشته نشده است.» ۴ ایشان
گفتند: «چه قربانی جرم برای اوبفرستیم؟» ۵ پس تماثیل خراجهای خود و
تماثیل موشهای خود را که زمین را خراب می‌کنند بسازید، وخدای اسرائیل
را جلال دهید که شاید دست خود را از شما و از خدایان شما و از زمین
شمابردارد. ۶ و چرا دل خود را سخت سازید، چنانکه مصریان و فرعون دل
خود را سخت ساختند؟ آیابعد از آنکه در میان ایشان کارهای عجیب کرده
بود ایشان را رها نکردند که رفتند؟ ۷ پس الان ارابه تازه بسازید و دو گاو

شیرده را که یوغ برگردن ایشان نهاده نشده باشد بگیرید، و دو گاو رابه ارابه ببندید و گوساله های آنها را از عقب آنها به خانه برگردانید. ۸ و تابوت خداوند را گرفته، آن رابر ارابه بنهید و اسباب طلا را که به جهت قربانی جرم برای او می‌فرستید در صندوقچه‌ای به پهلوی آن بگذارید، و آن را رها کنید تا برود. ۹ ونظر کنید اگر به راه سرحد خود به سوی بیت شمس برود، بدانید اوست که این بلای عظیم را بر ما وارد گردانیده است، و اگرنه، پس خواهیددانست که دست او ما را لمس نکرده است، بلکه آنچه بر ما واقع شده است، اتفاقی است.» ۱۰ پس آن مردمان چنین کردند و دو گاوشیرده را گرفته، آنها را به ارابه بستند، وگوساله های آنها را در خانه نگاه داشتند. ۱۱ و تابوت خداوند و صندوقچه را با موشهای طلا وتماثیل خراجهای خود بر ارابه گذاشتند. ۱۲ وگاوان راه خود را راست گرفته، به راه بیت شمس روانه شدند و به شاهراه رفته، بانگ می‌زدند و به سوی چپ یا راست میل نمی نمودند، و سروران فلسطینیان در عقب آنها تا حد بیت شمس رفتند. ۱۳ و اهل بیت شمس در دره گندم را درومی کردند، و چشمان خود را بلند کرده، تابوت رادیدند و از دیدنش خوشحال شدند. ۱۴ و ارابه به مزرعه یهوشع بیت شمسی درآمده، در آنجابایستاد و سنگ بزرگی در آنجا بود. پس چوب ارابه را شکسته، گاوان را برای قربانی سوختنی به جهت خداوند گذرانیدند. ۱۵ و لاویان تابوت خداوند و صندوقچه‌ای را که با آن بود و اسباب طلا داشت، پایین آورده، آنها را بر آن سنگ بزرگ نهادند و مردان بیت شمس در همان روز برای خداوند قربانی های سوختنی گذرانیدند و ذبایح ذبح نمودند. ۱۶ و چون آن پنج سرور فلسطینیان این را دیدند، در همان روز به عقرون برگشتند. ۱۷ و این است خراجهای طلایی که فلسطینیان به جهت قربانی جرم نزد خداوند فرستادند: برای اشدود یک، و برای غزه یک، و برای اشقلون یک، و برای جت یک، و برای عقرون یک. ۱۸ وموشهای طلا برحسب شماره جمیع شهرهای فلسطینیان که از املاک آن پنج سرور بود، چه ازشهرهای حصاردار و چه از دهات بیرون تا آن سنگ بزرگی که تابوت خداوند را بر آن گذاشتندکه تا امروز در مزرعه یهوشع بیت شمسی باقی است. ۱۹ و مردمان بیت شمس را زد، زیرا که به تابوت خداوند نگریستند، پس پنجاه هزار وهفتاد نفر از قوم را زد و قوم ماتم گرفتند، چونکه خداوند خلق را به بلای عظیم مبتلا ساخته بود. ۲۰ و مردمان بیت شمس گفتند: «کیست که به حضور این خدای قدوس یعنی یهوه می‌تواندبایستد و از ما نزد که خواهد رفت؟» ۲۱ پس رسولان نزد ساکنان قریه یعاریم فرستاده، گفتند: «فلسطینیان تابوت خداوند را پس فرستاده‌اند، بیایید و آن را نزد خود ببرید.»

۷ خداوند را آوردند، و آن را به خانه ابیناداب در جبعه داخل کرده، پسرش العازار راتقدیس نمودند تا تابوت خداوند را نگاهبانی کند. ۲ و از روزی که تابوت در قریه یعاریم ساکن شد، وقت طول کشید تا بیست سال گذشت، و بعداز آن خاندان اسرائیل برای پیروی خداوند جمع شدند. ۳ و سموئیل تمامی خاندان اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «اگر به تمامی دل به سوی خداوندبازگشت نمایید، و خدایان غیر و عشتاروت را ازمیان خود دور کنید، و دلهای خود را برای خداوند حاضر ساخته، او را تنها عبادت نمایید، پس او، شما را از دست فلسطینیان خواهدرهانید.» ۴ آنگاه بنی‌اسرائیل بعلیم و عشتاروت رادور کرده، خداوند را تنها عبادت نمودند. ۵ و سموئیل گفت: «تمامی اسرائیل را درمصفه جمع کنید تا درباره شما نزد خداوند دعانمایم.» ۶ و در مصفه جمع شدند و آب کشیده، آن را به حضور خداوند ریختند، و آن روز راروزه داشته، در آنجا گفتند که بر خداوند گناه کرده‌ایم، و سموئیل بنی‌اسرائیل را در مصفه داوری نمود. ۷ و چون فلسطینیان شنیدند که بنی‌اسرائیل درمصفه جمع شده‌اند، سروران فلسطینیان براسرائیل برآمدند، و بنی‌اسرائیل چون این راشنیدند، از فلسطینیان ترسیدند. ۸ و بنی‌اسرائیل به سموئیل گفتند: «از تضرع نمودن برای ما نزدیهوه خدای ما ساکت مباش تا ما را از دست فلسطینیان برهاند.» ۹ و سموئیل بره شیرخواره گرفته، آن را به جهت قربانی سوختنی تمام برای خداوند گذرانید، و سموئیل درباره اسرائیل نزدخداوند تضرع نموده، خداوند او را اجابت نمود. ۱۰ و چون سموئیل قربانی سوختنی رامی گذرانید، فلسطینیان برای مقاتله اسرائیل نزدیک آمدند، و در آن روز خداوند به صدای عظیم بر فلسطینیان رعد کرده، ایشان را منهزم ساخت، و از حضور اسرائیل شکست یافتند. ۱۱ ومردان اسرائیل از مصفه بیرون آمدند و فلسطینیان را تعاقب نموده، ایشان را تا زیر بیت کار شکست دادند. ۱۲ و سموئیل سنگی گرفته، آن را میان مصفه وسن برپا داشت و آن را ابن عزر نامیده، گفت: «تابحال خداوند ما را اعانت نموده است.» ۱۳ پس فلسطینیان مغلوب شدند، و دیگر به حدوداسرائیل داخل نشدند، و دست خداوند در تمامی روزهای سموئیل بر فلسطینیان سخت بود. ۱۴ وشهرهایی که فلسطینیان از اسرائیل گرفته بودند، از عقرون تا جت، به اسرائیل پس دادند، و اسرائیل حدود آنها را از دست فلسطینیان رهانیدند، و در میان اسرائیل و اموریان صلح شد. ۱۵ و سموئیل در تمام روزهای عمر خود براسرائیل داوری می‌نمود. ۱۶ و هر سال رفته، به بیت ئیل و جلجال و مصفه گردش می‌کردند، و درتمامی این‌جاها بر اسرائیل داوری می‌نمود. ۱۷ وبه رامه بر می‌گشت زیرا خانه‌اش در آنجا بود و درآنجا بر اسرائیل داوری می‌نمود، و مذبحی درآنجا برای خداوند بنا کرد.

۸ و واقع شد که چون سموئیل پیر شد، پسران خود را بر اسرائیل داوران ساخت. ۲ و نام پسر نخست زاده‌اش یوئیل بود و نام دومینش ابیاه؛ و در بئرشبع داور بودند. ۳ اماپسرانش به راه او رفتار نمی نمودند بلکه درپی سود رفته، رشوه می‌گرفتند و داوری را منحرف می‌ساختند. ۴ پس جمیع مشایخ اسرائیل جمع شده، نزدسموئیل به رامه آمدند. ۵ و او را گفتند: «اینک توپیر شده‌ای و پسرانت به راه تو رفتار نمی نمایند، پس الان برای ما پادشاهی نصب نما تا مثل سایرامتها بر ما حکومت نماید.» ۶ و این امر در نظرسموئیل ناپسند آمد، چونکه گفتند: «ما راپادشاهی بده تا بر ما حکومت نماید.» و سموئیل نزد خداوند دعا کرد. ۷ و خداوند به سموئیل گفت: «آواز قوم را در هرچه به تو گفتند بشنو، زیرا که تو را ترک نکردند بلکه مرا ترک کردند تا برایشان پادشاهی ننمایم. ۸ برحسب همه اعمالی

که از روزی که ایشان را از مصر بیرون آوردم، بجا آوردند و مرا ترک نموده،
خدایان غیر را عبادت نمودند پس با تو نیز همچنین رفتار می‌نمایند. ۹ پس
الان آواز ایشان را بشنو لکن بر ایشان به تاکید شهادت بده، و ایشان را از
رسم پادشاهی که بر ایشان حکومت خواهد نمود، مطلع ساز.» ۱۰ و
سموئیل تمامی سخنان خداوند را به قوم که از او پادشاه خواسته بودند،
بیان کرد. ۱۱ وگفت: «رسم پادشاهی که بر شما حکم خواهدنمود این
است که پسران شما را گرفته، ایشان را برارابه‌ها و سواران خود خواهد
گماشت و پیش ارابه هایش خواهند دوید. ۱۲ و ایشان را سرداران هزاره و
سرداران پنجاهه برای خودخواهدساخت، و بعضی را برای شیار کردن زمینش
و درویدن محصولش و ساختن آلات جنگش و اسباب ارابه هایش تعیین
خواهد نمود. ۱۳ و دختران شما را برای عطرکشی و طباخی وخبازی خواهد
گرفت. ۱۴ و بهترین مزرعه‌ها وتاکستانها و باغات زیتون شما را گرفته، به
خادمان خود خواهد داد. ۱۵ و عشر زراعات وتاکستانهای شما را گرفته، به
خواجه‌سرایان وخادمان خود خواهد داد. ۱۶ و غلامان و کنیزان ونیکوترین
جوانان شما را و الاغهای شما را گرفته، برای کار خود خواهد گماشت.
۱۷ و عشرگله های شما را خواهد گرفت و شما غلام اوخواهید بود. ۱۸ و
در آن روز از دست پادشاه خودکه برای خویشتن برگزیده‌اید فریاد خواهید
کرد وخداوند در آن روز شما را اجابت نخواهد نمود.» ۱۹ اما قوم از
شنیدن قول سموئیل ابا نمودند وگفتند: «نی بلکه می‌باید بر ما پادشاهی
باشد. ۲۰ تاما نیز مثل سایر امتها باشیم و پادشاه ما بر ماداوری کند، و
پیش روی ما بیرون رفته، درجنگهای ما برای ما بجنگد.» ۲۱ و سموئیل
تمامی سخنان قوم را شنیده، آنها را به سمع خداوند رسانید. و خداوند به
سموئیل گفت: «آواز ایشان را بشنو و پادشاهی بر ایشان نصب نما.» پس
سموئیل به مردمان اسرائیل گفت: «شماهرکس به شهر خود بروید.»

۹ و مردی بود از بنیامین که اسمش قیس بن ابیئیل بن صرور بن بکورت
بن افیح بود، و اوپسر مرد بنیامینی و مردی زورآور مقتدر بود. ۲ واو را پسری
شاول نام، جوانی خوش اندام بود که در میان بنی‌اسرائیل کسی از او خوش
اندام تر نبودکه از کتفش تا به بالا از تمامی قوم بلندتر بود. ۳ و الاغهای
قیس پدر شاول گم شد. پس قیس به پسر خود شاول گفت: «الان یکی از
جوانان خود را با خود گرفته، برخیز و رفته، الاغها راجستجو نما.» ۴ پس
از کوهستان افرایم گذشته، واز زمین شلیشه عبور نموده، آنها را نیافتند. و
اززمین شعلیم گذشتند و نبود و از زمین بنیامین گذشته، آنها را نیافتند.
۵ و چون به زمین صوف رسیدند، شاول به خادمی که همراهش بود،
گفت: «بیا برگردیم مباداپدرم از فکر الاغها گذشته، به فکر ما افتد.» ۶ او
درجواب وی گفت: «اینک مرد خدایی در این شهراست و او مردی مکرم
است و هرچه می‌گویدالبته واقع می‌شود. الان آنجا برویم؛ شاید از راهی که
باید برویم ما را اطلاع بدهد.» ۷ شاول به خادمش گفت: «اینک اگر
برویم چه چیز برای آن مرد ببریم، زیرا نان از ظروف ما تمام شده، وهدیه‌ای
نیست که به آن مرد خدا بدهیم. پس چه چیز داریم.» ۸ و آن خادم باز
در جواب شاول گفت که «اینک در دستم ربع مثقال نقره است. آن را به
مرد خدا می‌دهم تا راه ما را به ما نشان دهد.» ۹ در زمان سابق چون
کسی در اسرائیل برای درخواست کردن از خدا می‌رفت، چنین می‌گفت:
«بیایید تا نزد رائی برویم.» زیرا نبی امروز را سابق رائی می‌گفتند. ۱۰ و
شاول به خادم خود گفت: «سخن تو نیکوست. بیا برویم.» پس به شهری
که مرد خدا در آن بود، رفتند. ۱۱ و چون ایشان به فراز شهر بالا می‌رفتند،
دختران چند یافتند که برای آب کشیدن بیرون می‌آمدند و به ایشان گفتند:
«آیا رائی دراینجاست؟» ۱۲ در جواب ایشان گفتند: «بلی اینک پیش روی
شماست. حال بشتابید زیراامروز به شهر آمده است چونکه امروز قوم را
درمکان بلند قربانی هست. ۱۳ به مجرد ورود شما به شهر، قبل از آنکه به
مکان بلند برای خوردن بیایید، به او خواهید برخورد زیرا که تا او نیایدقوم
غذا نخواهند خورد، چونکه او می‌باید اول قربانی را برکت دهد و بعد از آن
دعوت‌شدگان بخورند. پس اینک بروید زیرا که الان او راخواهید یافت.»
۱۴ پس به شهر رفتند و چون داخل شهر می‌شدند، اینک سموئیل به مقابل
ایشان بیرون آمد تا به مکان بلند برود. ۱۵ و یک روز قبل از آمدن شاول
خداوند برسموئیل کشف نموده، گفت: ۱۶ «فردا مثل این وقت شخصی را
از زمین بنیامین نزد تو می‌فرستم، او را مسح نما تا بر قوم من اسرائیل رئیس
باشد، وقوم مرا از دست فلسطینیان رهایی دهد. زیرا که برقوم خود نظر کردم
چونکه تضرع ایشان نزد من رسید.» ۱۷ و چون سموئیل شاول را دید،
خداوند او را گفت: «اینک این است شخصی که درباره‌اش به تو گفتم که
بر قوم من حکومت خواهد نمود.» ۱۸ و شاول در میان دروازه به سموئیل
نزدیک آمده، گفت: «مرا بگو که خانه رائی کجاست؟» ۱۹ سموئیل در
جواب شاول گفت: «من رائی هستم. پیش من به مکان بلند برو زیرا که
شماامروز با من خواهید خورد، و بامدادان تو را رهاکرده، هرچه در دل خود
داری برای تو بیان خواهم کرد. ۲۰ و اما الاغهایت که سه روز قبل ازاین
گم شده است، درباره آنها فکر مکن زیرا پیداشده است، و آرزوی تمامی
اسرائیل بر کیست؟ آیا بر تو و بر تمامی خاندان پدر تو نیست؟» ۲۱ شاول
در جواب گفت: «آیا من بنیامینی و ازکوچک ترین اسباط بنی‌اسرائیل
نیستم؟ و آیاقبیله من از جمیع قبایل سبط بنیامین کوچکترنیست؟ پس چرا
مثل این سخنان به من می‌گویی؟» ۲۲ و سموئیل شاول و خادمش را
گرفته، ایشان را به مهمانخانه آورد و بر صدردعوت‌شدگان که قریب به سی
نفر بودند، جا داد. ۲۳ و سموئیل به طباخ گفت: «قسمتی را که به
تودادم و درباره‌اش به تو گفتم که پیش خودنگاهدار، بیاور.» ۲۴ پس طباخ
ران را با هرچه برآن بود، گرفته، پیش شاول گذاشت و سموئیل گفت:
«اینک آنچه نگاهداشته شده است، پیش خود بگذار و بخور زیرا که تا
زمان معین برای تونگاه داشته شده است، از وقتی که گفتم از قوم وعده
بخواهم.» ۲۵ وچون ایشان از مکان بلند به شهر آمدند، او با شاول بر
پشت بام گفتگو کرد. ۲۶ و صبح زود برخاستندو نزد طلوع فجر سموئیل
شاول را بر پشت بام خوانده، گفت: «برخیز تا تو را روانه نمایم.» پس
شاول برخاست و هر دوی ایشان، او و سموئیل بیرون رفتند. ۲۷ و چون
ایشان به کنار شهر رسیدند، سموئیل به شاول گفت: «خادم را بگو که

پیش مابرود. (و او پیش رفت) و اما تو الان بایست تا کلام خدا را به تو بشنوانم.»

۱۰ پس سموئیل ظرف روغن را گرفته، برسر وی ریخت و او را بوسیده، گفت: «آیا این نیست که خداوند تو را مسح کرد تا برمیراث او حاکم شوی؟ ۲ امروز بعد از رفتنت ازنزد من دو مرد، نزد قبر راحیل به‌سرحد بنیامین درصلصح خواهی یافت، و تو را خواهند گفت: الاغهایی که برای جستن آنها رفته بودی، پیداشده است و اینک پدرت فکر الاغها را ترک کرده، به فکر شما افتاده است، و می‌گوید به جهت پسرم چکنم. ۳ چون از آنجا پیش رفتی و نزد بلوط تابوررسیدی در آنجا سه مرد خواهی یافت که به حضور خدا به بیت ئیل می‌روند که یکی از آنها سه بزغاله دارد، و دیگری سه قرص نان، و سومی یک مشگ شراب. ۴ و سلامتی تو را خواهند پرسید ودو نان به تو خواهندداد که از دست ایشان خواهی گرفت. ۵ بعد از آن به جبعه خدا که در آنجا قراول فلسطینیان است خواهی آمد، و چون در آنجانزدیک شهر برسی گروهی از انبیا که از مکان بلندبه زیر می‌آیند و درپیش ایشان چنگ و دف و نای و بربط بوده، نبوت می‌کنند، به تو خواهندبرخورد. ۶ و روح خداوند بر تو مستولی شده، باایشان نبوت خواهی نمود، و به مرد دیگر متبدل خواهی شد. ۷ و هنگامی که این علامات به تورونماید، هرچه دستت یابد بکن زیرا خدا باتوست. ۸ و پیش من به جلجال برو و اینک من برای گذرانیدن قربانی های سوختنی و ذبح نمودن ذبایح سلامتی نزد تو می‌آیم، و هفت روز منتظرباش تا نزد تو بیایم و تو را اعلام نمایم که چه بایدکرد.» ۹ و چون رو گردانید تا از نزد سموئیل برود، خدا او را قلب دیگر داد. و در آن روز جمیع این علامات واقع شد. ۱۰ و چون آنجا به جبعه رسیدند، اینک گروهی از انبیا به وی برخوردند، وروح خدا بر او مستولی شده، در میان ایشان نبوت می‌کرد. ۱۱ و چون همه کسانی که او را پیشترمی شناختند، دیدند که اینک با انبیا نبوت می‌کند، مردم به یکدیگر گفتند: «این چیست که با پسرقیس واقع شده است، آیا شاول نیز ازجمله انبیااست؟» ۱۲ و یکی از حاضرین در جواب گفت: «اما پدر ایشان کیست؟» از این جهت مثل شد که آیا شاول نیز ازجمله انبیا است. ۱۳ و چون ازنبوت کردن فارغ شد به مکان بلند آمد. ۱۴ و عموی شاول به او و به خادمش گفت: «کجا رفته بودید؟» او در جواب گفت: «برای جستن الاغها و چون دیدیم که نیستند، نزدسموئیل رفتیم.» ۱۵ عموی شاول گفت: «مرا بگوکه سموئیل به شما چه گفت؟» ۱۶ شاول به عموی خود گفت: «ما را واضح خبر داد که الاغها پیداشده است.» لیکن درباره امر سلطنت که سموئیل به او گفته بود، او را مخبر نساخت. ۱۷ و سموئیل قوم را در مصفه به حضورخداوند خواند ۱۸ و به بنی‌اسرائیل گفت: «یهوه، خدای اسرائیل، چنین می‌گوید: من اسرائیل را ازمصر برآوردم، و شما از دست مصریان و از دست جمیع ممالکی که بر شما ظلم نمودند، رهایی دادم. ۱۹ و شما امروز خدای خود را که شما را ازتمامی بدیها و مصیبت های شما رهانید، اهانت کرده، او را گفتید: پادشاهی بر ما نصب نما، پس الان با اسباط و هزاره های خود به حضور خداوندحاضر شوید.» ۲۰ و چون سموئیل جمیع اسباط اسرائیل راحاضر کرد، سبط بنیامین گرفته شد. ۲۱ و سبطبنیامین را با قبایل ایشان نزدیک آورد، و قبیله مطری گرفته شد. و شاول پسر قیس گرفته شد، وچون او را طلبیدند، نیافتند. ۲۲ پس بار دیگر ازخداوند سوال کردند که آیا آن مرد به اینجا دیگرخواهد آمد؟ خداوند در جواب گفت: «اینک اوخود را در میان اسبابها پنهان کرده است.» ۲۳ ودویده، او را از آنجا آوردند، و چون در میان قوم بایستاد، از تمامی قوم از کتف به بالا بلندتر بود. ۲۴ و سموئیل به تمامی قوم گفت: «آیا شخصی راکه خداوند برگزیده است ملاحظه نمودید که درتمامی قوم مثل او کسی نیست؟» و تمامی قوم صدا زده، گفتند: «پادشاه زنده بماند!» ۲۵ پس سموئیل رسوم سلطنت را به قوم بیان کرده، در کتاب نوشت، و آن را به حضور خداوندگذاشت. و سموئیل هرکس از تمامی قوم را به خانه‌اش روانه نمود. ۲۶ و شاول نیز به خانه خودبه جبعه رفت و فوجی از کسانی که خدا دل ایشان را برانگیخت همراه وی رفتند. ۲۷ اما بعضی پسران بلیعال گفتند: «این شخص چگونه ما رابرهاند؟» و او را حقیر شمرده، هدیه برایش نیاوردند. اما او هیچ نگفت.

۱۱ و ناحاش عمونی برآمده، در برابر یابیش جلعاد اردو زد، و جمیع اهل یابیش به ناحاش گفتند: «با ما عهد ببند و تو را بندگی خواهیم نمود.» ۲ ناحاش عمونی به ایشان گفت: «به این شرط با شما عهد خواهم بست که چشمان راست جمیع شما کنده شود، و این را بر تمامی اسرائیل عار خواهم ساخت.» ۳ و مشایخ یابیش به وی گفتند: «ما را هفت روز مهلت بده تا رسولان به تمامی حدود اسرائیل بفرستیم، و اگر برای مارهاننده‌ای نباشد نزد تو بیرون خواهیم آمد.» ۴ پس رسولان به جبعه شاول آمده، این سخنان رابه گوش قوم رسانیدند، و تمامی قوم آواز خود رابلند کرده، گریستند. ۵ و اینک شاول در عقب گاوان از صحرامی آمد، و شاول گفت: «قوم را چه شده است که می‌گریند؟» پس سخنان مردان یابیش را به او بازگفتند. ۶ و چون شاول این سخنان را شنید روح خدا بر وی مستولی گشته، خشمش به شدت افروخته شد. ۷ پس یک جفت گاو را گرفته، آنهارا پاره پاره نمود و به‌دست قاصدان به تمامی حدود اسرائیل فرستاده، گفت: «هرکه در عقب شاول و سموئیل بیرون نیاید، به گاوان او چنین کرده شود.» آنگاه ترس خداوند بر قوم افتاد که مثل مرد واحد بیرون آمدند. ۸ و ایشان را در بازق شمرد و بنی‌اسرائیل سیصد هزار نفر و مردان یهودا سی هزار بودند. ۹ پس به رسولانی که آمده بودند گفتند: «به مردمان یابیش جلعاد چنین گویید: فردا وقتی که آفتاب گرم شود برای شماخلاصی خواهد شد.» و رسولان آمده، به اهل یابیش خبر دادند، پس ایشان شاد شدند. ۱۰ ومردان یابیش گفتند: «فردا نزد شما بیرون خواهیم آمد تا هرچه در نظرتان پسند آید به ما بکنید.» ۱۱ و در فردای آن روز شاول قوم را به سه فرقه تقسیم نمود و ایشان در پاس صبح به میان لشکرگاه آمده، عمونیان را تا گرم شدن آفتاب می‌زدند، و باقی ماندگان پراکنده شدند به حدی که دو نفر از ایشان در یک جا نماندند. ۱۲ و قوم به سموئیل گفتند: «کیست که گفته است! آیا شاول بر ما سلطنت نماید؟ آن کسان رابیاورید

تا ایشان را بکشیم.» ۱۳ اما شاول گفت: «کسی‌امروز کشته نخواهد شد
زیرا که خداوندامروز در اسرائیل نجات به عمل آورده است.» ۱۴ و سموئیل
به قوم گفت: «بیایید تا به جلجال برویم و سلطنت را در آنجا از سر نو
برقرار کنیم.» ۱۵ پس تمامی قوم به جلجال رفتند، و آنجا درجلجال،
شاول را به حضور خداوند پادشاه ساختند، و در آنجا ذبایح سلامتی به
حضورخداوند ذبح نموده، شاول و تمامی مردمان اسرائیل در آنجا شادی
عظیم نمودند.

۱۲ و سموئیل به تمامی بنی‌اسرائیل گفت: «اینک قول شما را در
هرآنچه به من گفتید، شنیدم و پادشاهی بر شما نصب نمودم. ۲ وحال
اینک پادشاه پیش روی شما راه می‌رود و من پیر و مو سفید شده‌ام، و
اینک پسران من با شمامی باشند، و من از جوانیم تا امروز پیش روی
شماسلوک نموده‌ام. ۳ اینک من حاضرم، پس به حضور خداوند و مسیح
او بر من شهادت دهید که گاو که را گرفتم؟ و الاغ که را گرفتم و بر که
ظلم نموده، که را ستم کردم و از دست که رشوه گرفتم تا چشمان خود را
به آن کور سازم و آن را به شمارد نمایم.» ۴ گفتند: «بر ما ظلم نکرده‌ای
و بر ما ستم ننموده‌ای و چیزی از دست کسی نگرفته‌ای.» ۵ به ایشان
گفت: «خداوند بر شماشاهد است و مسیح او امروز شاهد است که
چیزی در دست من نیافته‌اید.» گفتند: «او شاهداست.» ۶ و سموئیل به
قوم گفت: «خداوند است که موسی و هارون را مقیم ساخت و پدران شما
را اززمین مصر برآورد. ۷ پس الان حاضر شوید تا به حضور خداوند با شما
درباره همه اعمال عادله خداوند که با شما و با پدران شما عمل نمود،
محاجه نمایم. ۸ چون یعقوب به مصر آمد وپدران شما نزد خداوند استغاثه
نمودند، خداوندموسی و هارون را فرستاد که پدران شما را از مصربیرون
آورده، ایشان را در این مکان ساکن گردانیدند. ۹ و چون یهوه خدای خود
را فراموش کردند ایشان را به‌دست سیسرا، سردار لشکرحاصور، و به‌دست
فلسطینیان و به‌دست پادشاه موآب فروخت که با آنها جنگ کردند. ۱۰
پس نزدخداوند فریاد برآورده، گفتند: «گناه کرده‌ایم زیراخداوند را ترک کرده
بعلیم و عشتاروت را عبادت نموده‌ایم، و حال ما را از دست دشمنان ما
رهایی ده و تو را عبادت خواهیم نمود. ۱۱ پس خداوندیربعل و بدان و
یفتاح و سموئیل را فرستاده، شمارا از دست دشمنان شما که در اطراف
شما بودند، رهانید و در اطمینان ساکن شدید. ۱۲ و چون دیدید که
ناحاش، پادشاه بنی عمون، بر شمامی آید به من گفتید: نی بلکه پادشاهی
بر ماسلطنت نماید، و حال آنکه یهوه، خدای شما، پادشاه شما بود. ۱۳
و الان اینک پادشاهی که برگزیدید و او را طلبیدید. و همانا خداوند بر
شماپادشاهی نصب نموده است. ۱۴ اگر از خداوندترسیده، او را عبادت
نمایید و قول او را بشنوید واز فرمان خداوند عصیان نورزید، و هم شما و
هم پادشاهی که بر شما سلطنت می‌کند، یهوه، خدای خود را پیروی
نمایید خوب. ۱۵ و اما اگر قول خداوند را نشنوید و از فرمان خداوند
عصیان ورزید، آنگاه دست خداوند چنانکه به ضد پدران شما بود، به ضد
شما نیز خواهدبود. ۱۶ پس الان بایستید و این کار عظیم را که خداوند
به نظر شمابجا می‌آورد، ببینید. ۱۷ آیا امروز وقت درو گندم نیست؟ از
خداوند استدعا خواهم نمود و اورعدها و باران خواهد فرستاد تا بدانید و
ببینید که شرارتی که از طلبیدن پادشاه برای خود نمودیددر نظر خداوند
عظیم است.» ۱۸ پس سموئیل ازخداوند استدعا نمود و خداوند در همان
روزرعدها و باران فرستاد، و تمامی قوم از خداوند وسموئیل بسیار ترسیدند.
۱۹ و تمامی قوم به سموئیل گفتند: «برای بندگانت از یهوه، خدای خود
استدعا نما تانمیریم، زیرا که بر تمامی گناهان خود این بدی راافزودیم که
برای خود پادشاهی طلبیدیم.» ۲۰ وسموئیل به قوم گفت: «مترسید! شما
تمامی این بدی را کرده‌اید، لیکن از پیروی خداوندبرنگردید، بلکه خداوند
را به تمامی دل خودعبادت نمایید. ۲۱ و در عقب اباطیلی که منفعت
ندارد و رهایی نتواند داد، چونکه باطل است، برنگردید. ۲۲ زیرا خداوند
به‌خاطر نام عظیم خود قوم خود را ترک نخواهد نمود، چونکه خداوند را
پسند آمد که شما را برای خود قومی سازد. ۲۳ و اما من، حاشا از من که
به خداوند گناه ورزیده، ترک دعا کردن برای شما نمایم، بلکه راه نیکو و
راست را به شما تعلیم خواهم داد. ۲۴ لیکن از خداوند بترسید و او را به
راستی به تمامی دل خود عبادت نمایید و در کارهای عظیمی که برای شما
کرده است، تفکر کنید. ۲۵ و اما اگر شرارت ورزید، هم شما و هم پادشاه
شما، هلاک خواهیدشد.»

۱۳ و شاول (سی) ساله بود که پادشاه شد. و چون دو سال بر
اسرائیل سلطنت نموده بود، ۲ شاول به جهت خود سه هزار نفر ازاسرائیل
برگزید، و از ایشان دو هزار با شاول درمخماس و در کوه بیت ئیل بودند، و
یک هزار بایوناتان در جبعه بنیامین. و اما هرکس از بقیه قوم رابه خیمه‌اش
فرستاد. ۳ و یوناتان قراول فلسطینیان را که در جبعه بودند، شکست داد. و
فلسطینیان این را شنیدند. و شاول در تمامی زمین کرنانواخته، گفت که
«ای عبرانیان بشنوید!» ۴ و چون تمامی اسرائیل شنیدند که شاول قراول
فلسطینیان را شکست داده است، و اینکه اسرائیل نزد فلسطینیان مکروه
شده‌اند، قوم نزد شاول درجلجال جمع شدند. ۵ و فلسطینیان سی هزار
ارابه و شش هزارسوار و خلقی را که مثل ریگ کناره دریا بیشماربودند، جمع
کردند تا با اسرائیل جنگ نمایند، وبرآمده، در مخماس به طرف شرقی بیت
آون اردوزدند. ۶ و چون اسرائیلیان را دیدند که در تنگی هستند زیرا که قوم
مضطرب بودند، پس ایشان خود را در مغاره‌ها و بیشه‌ها و گریوه‌ها و حفره
هاو صخره‌ها پنهان کردند. ۷ و بعضی از عبرانیان ازاردن به زمین جاد و
جلعاد عبور کردند. و شاول هنوز در جلجال بود و تمامی قوم در عقب او
لرزان بودند. ۸ پس هفت روز موافق وقتی که سموئیل تعیین نموده بود،
درنگ کرد. اما سموئیل به جلجال نیامد و قوم از او پراکنده می‌شدند. ۹
وشاول گفت: «قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی رانزد من بیاورید.» و قربانی
سوختنی را گذرانید. ۱۰ و چون از گذرانیدن قربانی سوختنی فارغ شد،
اینک سموئیل برسید و شاول به جهت تحیتش، به استقبال وی بیرون آمد.
۱۱ و سموئیل گفت: «چه کردی؟» شاول گفت: «چون دیدم که قوم ازنزد
من پراکنده می‌شوند و تو در روزهای معین نیامدی و فلسطینیان در مخماس

جمع شده‌اند، ۱۲ پس گفتم: الان فلسطینیان بر من در جلجال فرود خواهند آمد، و من رضامندی خداوند رانطلبیدم. پس خویشتن را مجبور ساخته، قربانی سوختنی را گذرانیدم.» ۱۳ و سموئیل به شاول گفت: «احمقانه عمل نمودی و امری که یهوه خدایت به تو امر فرموده است، بجا نیاوردی، زیرا که حال خداوندسلطنت تو را بر اسرائیل تا به ابد برقرار می‌داشت. ۱۴ لیکن الان سلطنت تو استوار نخواهد ماند وخداوند به جهت خویش مردی موافق دل خودطلب نموده است، و خداوند او را مامور کرده است که پیشوای قوم وی باشد، چونکه تو فرمان خداوند را نگاه نداشتی.» ۱۵ و سموئیل برخاسته، از جلجال به جبعه بنیامین آمد. ۱۶ و شاول و پسرش یوناتان و قومی که با ایشان حاضر بودند در جبعه بنیامین ماندند، و فلسطینیان در مخماس اردو زدند. ۱۷ و تاراج کنندگان از اردوی فلسطینیان در سه فرقه بیرون آمدند که یک فرقه از ایشان به راه عفره به زمین شوعال توجه نمودند. ۱۸ و فرقه دیگر به راه بیت حورون میل کردند. و فرقه سوم به راه حدی که مشرف بر دره صبوعیم به‌جانب بیابان است، توجه نمودند. ۱۹ و در تمام زمین اسرائیل آهنگری یافت نمی شد، زیرا که فلسطینیان می‌گفتند: «مباداعبرانیان برای خود شمشیر یا نیزه بسازند.» ۲۰ وجمیع اسرائیلیان نزد فلسطینیان فرود می‌آمدند تاهر کس بیل و گاوآهن و تبر و داس خود را تیزکند. ۲۱ اما به جهت بیل و گاوآهن و چنگال سه دندانه و تبر و برای تیز کردن آهن گاوران سوهان داشتند. ۲۲ و در روز جنگ، شمشیر و نیزه دردست تمامی قومی که با شاول و یوناتان بودندیافت نشد، اما نزد شاول و پسرش یوناتان بود. ۲۳ و قراول فلسطینیان به معبر مخماس بیرون آمدند.

۱۴ و روزی واقع شد که یوناتان پسر شاول به جوان سلاح دار خود گفت: «بیا تا به قراول فلسطینیان که به آن طرفند بگذریم.» اماپدر خود را خبر نداد. ۲ و شاول در کناره جبعه زیر درخت اناری که در مغرون است، ساکن بود وقومی که همراهش بودند تخمین ششصد نفربودند. ۳ و اخیا ابن اخیطوب برادر ایخابودبن فینحاس بن عیلی، کاهن خداوند، در شیلوه باایفود ملبس شده بود، و قوم از رفتن یوناتان خبرنداشتند. ۴ و در میان معبرهایی که یوناتان می خواست از آنها نزد قراول فلسطینیان بگذرد، یک صخره تیز به این طرف و یک صخره تیز به آن طرف بود، که اسم یکی بوصیص و اسم دیگری سنه بود. ۵ و یکی از این صخره‌ها به طرف شمال در برابر مخماس ایستاده بود، و دیگری به طرف جنوب در برابر جبعه. ۶ و یوناتان به جوان سلاحدار خود گفت: «بیانرد قراول این نامختونان بگذریم شاید خداوندبرای ما عمل کند زیرا که خداوند را از رهانیدن باکثیر یا با قلیل مانعی نیست.» ۷ و سلاحدارش به وی گفت: «هرچه در دلت باشد، عمل نما. پیش برو؛ اینک من موافق رای تو با تو هستم.» ۸ ویوناتان گفت: «اینک ما به طرف این مردمان گذرنماییم و خود را به آنها ظاهر سازیم، ۹ اگر به ماچنین گویند: بایستید تا نزد شما برسیم، آنگاه درجای خود خواهیم ایستاد و نزد ایشان نخواهیم رفت. ۱۰ اما اگر چنین گویند که نزد ما برآیید، آنگاه خواهیم رفت زیرا خداوند ایشان را به‌دست ما تسلیم نموده است و به جهت ما، این علامت خواهد بود.» ۱۱ پس هر دوی ایشان خویشتن را به قراول فلسطینیان ظاهر ساختند و فلسطینیان گفتند: «اینک عبرانیان از حفره هایی که خود را در آنهاپنهان ساخته‌اند، بیرون می‌آیند.» ۱۲ و قراولان، یوناتان و سلاحدارش را خطاب کرده، گفتند: «نزد ما برآیید تا چیزی به شما نشان دهیم.» ویوناتان به سلاحدار خود گفت که «در عقب من بیازیرا خداوند ایشان را به‌دست اسرائیل تسلیم نموده است.» ۱۳ و یوناتان به‌دست و پای خود نزد ایشان بالارفت و سلاحدارش در عقب وی، و ایشان پیش روی یوناتان افتادند و سلاحدارش در عقب او می کشت. ۱۴ و این کشتار اول که یوناتان وسلاحدارش کردند به قدر بیست نفر بود در قریب نصف شیار یک جفت گاو زمین. ۱۵ و در اردو وصحرا و تمامی قوم تزلزل درافتاد و قراولان وتاراج کنندگان نیز لرزان شدند و زمین متزلزل شد، پس تزلزل عظیمی واقع گردید. ۱۶ و دیده بانان شاول در جبعه بنیامین نگاه کردند و اینک آن انبوه گداخته شده، به هر طرف پراکنده می‌شدند. ۱۷ و شاول به قومی که همراهش بودند، گفت: «الان تفحص کنید و ببینیداز ما که بیرون رفته است؟» پس تفحص کردند که اینک یوناتان و سلاحدارش حاضر نبودند. ۱۸ وشاول به اخیا گفت: «تابوت خدا را نزدیک بیاور.» زیرا تابوت خدا در آن وقت همراه بنی‌اسرائیل بود. ۱۹ و واقع شد چون شاول با کاهن سخن می‌گفت که اغتشاش در اردوی فلسطینیان زیاده وزیاده می‌شد، و شاول به کاهن گفت: «دست خودرا نگاهدار.» ۲۰ و شاول و تمامی قومی که با وی بودندجمع شده، به جنگ آمدند، و اینک شمشیر هرکس به ضد رفیقش بود و قتال بسیار عظیمی بود. ۲۱ و عبرانیانی که قبل از آن با فلسطینیان بودند وهمراه ایشان از اطراف به اردو آمده بودند، ایشان نیز نزد اسرائیلیانی که با شاول و یوناتان بودند، برگشتند. ۲۲ و تمامی مردان اسرائیل نیز که خودرا در کوهستان افرایم پنهان کرده بودند چون شنیدند که فلسطینیان منهزم شده‌اند، ایشان را درجنگ تعاقب نمودند. ۲۳ پس خداوند در آن روزاسرائیل را نجات داد و جنگ تا بیت آون رسید. ۲۴ و مردان اسرائیل آن روز در تنگی بودندزیرا که شاول قوم را قسم داده، گفته بود: «تا من ازدشمنان خود انتقام نکشیده باشم ملعون باد کسی که تا شام طعام بخورد.» و تمامی قوم طعام نچشیدند. ۲۵ و تمامی قوم به جنگلی رسیدند که در آنجا عسل بر روی زمین بود. ۲۶ و چون قوم به جنگل داخل شدند، اینک عسل می‌چکید امااحدی دست خود را به دهانش نبرد زیرا قوم ازقسم ترسیدند. ۲۷ لیکن یوناتان هنگامی که پدرش به قوم قسم می‌داد نشنیده بود، پس نوک عصایی را که در دست داشت دراز کرده، آن را به‌شان عسل فرو برد، و دست خود را به دهانش برده، چشمان او روشن گردید. ۲۸ و شخصی از قوم به او توجه نموده، گفت: «پدرت قوم را قسم سخت داده، گفت: ملعون بادکسی‌که امروز طعام خورد.» و قوم بی‌تاب شده بودند. ۲۹ و یوناتان گفت: «پدرم زمین را مضطرب ساخته است، الان ببینید که چشمانم چه قدرروشن شده است که اندکی از این عسل چشیده‌ام. ۳۰ و چه قدر زیاده اگر امروز قوم از غارت دشمنان خود که یافته‌اند بی‌ممانعت می‌خوردند، آیا قتال فلسطینیان بسیار زیاده نمی شد؟»

۳۱ و در آن روز فلسطینیان را از مخماس تاایلون منهزم ساختند و قوم بسیار بی‌تاب شدند. ۳۲ و قوم بر غنیمت حمله کرده، از گوسفندان وگاوان و گوساله‌ها گرفته، بر زمین کشتند و قوم آنهارا با خون خوردند. ۳۳ و شاول را خبر داده، گفتند: «اینک قوم به خداوند گناه ورزیده، با خون می‌خورند.» گفت: «شما خیانت ورزیده‌اید امروزسنگی بزرگ نزد من بغلطانید.» ۳۴ و شاول گفت: «خود را در میان قوم منتشر ساخته، به ایشان بگویید: هر کس گاو خود و هر کس گوسفند خود را نزد من بیاورد و در اینجا ذبح نموده، بخورید وبه خدا گناه نورزیده، با خون مخورید.» و تمامی قوم در آن شب هر کس گاوش را با خود آورده، در آنجا ذبح کردند. ۳۵ و شاول مذبحی برای خداوند بنا کرد و این مذبح اول بود که برای خداوند بنا نمود. ۳۶ و شاول گفت: «امشب در عقب فلسطینیان برویم و آنها را تا روشنایی صبح غارت کرده، ازایشان احدی را باقی نگذاریم.» ایشان گفتند: «هرچه در نظرت پسند آید بکن.» و کاهن گفت: «دراینجا به خدا تقرب بجوییم.» ۳۷ و شاول از خداسوال نمود که آیا از عقب فلسطینیان برویم و آیاایشان را به‌دست اسرائیل خواهی داد، اما در آن روز او را جواب نداد. ۳۸ آنگاه شاول گفت: «ای تمامی روسای قوم به اینجا نزدیک شوید و بدانیدو ببینید که امروز این گناه در چه چیز است. ۳۹ زیرا قسم به حیات خداوند رهاننده اسرائیل که اگر در پسرم یوناتان هم باشد، البته خواهدمرد.» لیکن از تمامی قوم احدی به او جواب نداد. ۴۰ پس به تمامی اسرائیل گفت: «شما به یک طرف باشید و من با پسر خود یوناتان به یک طرف باشیم.» و قوم به شاول گفتند: «هرچه در نظرت پسند آید، بکن.» ۴۱ و شاول به یهوه، خدای اسرائیل گفت: «قرعه‌ای راست بده.» پس یوناتان و شاول گرفته شدند و قوم رها گشتند. ۴۲ و شاول گفت: «در میان من و پسرم یوناتان قرعه بیندازید.» و یوناتان گرفته شد. ۴۳ و شاول به یوناتان گفت: «مرا خبر ده که چه کرده‌ای؟» و یوناتان به او خبر داده، گفت: «به نوک عصایی که در دست دارم اندکی عسل چشیدم واینک باید بمیرم؟» ۴۴ و شاول گفت: «خدا چنین بلکه زیاده از این بکندای یوناتان! زیرا البته خواهی مرد.» ۴۵ اما قوم به شاول گفتند: «آیایوناتان که نجات عظیم را در اسرائیل کرده است، باید بمیرد؟ حاشا! قسم به حیات خداوند که مویی از سرش به زمین نخواهد افتاد زیرا که امروز با خدا عمل نموده است.» پس قوم یوناتان را خلاص نمودند که نمرد. ۴۶ و شاول از تعاقب فلسطینیان باز آمد و فلسطینیان به‌جای خودرفتند. ۴۷ و شاول عنان سلطنت اسرائیل را به‌دست گرفت و با جمیع دشمنان اطراف خود، یعنی باموآب و بنی عمون و ادوم و ملوک صوبه وفلسطینیان جنگ کرد و به هر طرف که توجه می‌نمود، غالب می‌شد. ۴۸ و به دلیری عمل می‌نمود و عمالیقیان را شکست داده، اسرائیل رااز دست تاراج کنندگان ایشان رهانید. ۴۹ و پسران شاول، یوناتان و یشوی و ملکیشوبودند. و اسمهای دخترانش این است: اسم نخست زاده‌اش میرب و اسم کوچک میکال. ۵۰ واسم زن شاول اخینوعام، دختر اخیمعاص، بود واسم سردار لشکرش ابنیر بن نیر، عموی شاول بود. ۵۱ و قیس پدر شاول بود و نیر پدر ابنیر و پسرابیئیل بود. ۵۲ و در تمامی روزهای شاول با فلسطینیان جنگ سخت بود و هر صاحب قوت و صاحب شجاعت که شاول می‌دید، او را نزد خودمی آورد.

۱۵ و سموئیل به شاول گفت: «خداوند مرافرستاد که ترا مسح نمایم تا بر قوم اواسرائیل پادشاه شوی. پس الان آواز کلام خداوند را بشنو. ۲ یهوه صبایوت چنین می‌گوید: آنچه عمالیق به اسرائیل کرد، بخاطر داشته‌ام که چگونه هنگامی که از مصر برمی آمد، با او در راه مقاومت کرد. ۳ پس الان برو و عمالیق را شکست داده، جمیع مایملک ایشان را بالکل نابود ساز، وبر ایشان شفقت مفرما بلکه مرد و زن و طفل وشیرخواره و گاو و گوسفند و شتر و الاغ را بکش.» ۴ پس شاول قوم را طلبید و از ایشان دویست هزار پیاده و ده هزار مرد از یهودا در طلایم سان دید. ۵ و شاول به شهر عمالیق آمده، در وادی کمین گذاشت. ۶ و شاول به قینیان گفت: «بروید وبرگشته، از میان عمالقه دور شوید، مبادا شما را باایشان هلاک سازم و حال آنکه شما با همه بنی‌اسرائیل هنگامی که از مصر برآمدند، احسان نمودید.» پس قینیان از میان عمالقه دور شدند. ۷ وشاول عمالقه را از حویله تا شور که در برابر مصراست، شکست داد. ۸ و اجاج پادشاه عمالیق رازنده گرفت و تمامی خلق را به دم شمشیر، بالکل هلاک ساخت. ۹ و اما شاول و قوم اجاج را وبهترین گوسفندان و گاوان و پرواریها و برهها و هرچیز خوب را دریغ نموده، نخواستند آنها راهلاک سازند. لیکن هر چیز خوار و بیقیمت رابالکل نابود ساختند. ۱۰ و کلام خداوند بر سموئیل نازل شده، گفت: ۱۱ «پشیمان شدم که شاول را پادشاه ساختم زیرا از پیروی من برگشته، کلام مرا بجا نیاورده است.» و سموئیل خشمناک شده، تمامی شب نزد خداوند فریاد برآورد. ۱۲ و بامدادان سموئیل برخاست تا شاول را ملاقات نماید وسموئیل را خبر داده، گفتند که «شاول به کرمل آمد و اینک به جهت خویشتن ستونی نصب نمودو دور زده، گذشت و در جلجال فرود آمده است.» ۱۳ و چون سموئیل نزد شاول رسید شاول به او گفت: «برکت خداوند بر تو باد! من فرمان خداوند را بجا آوردم.» ۱۴ سموئیل گفت: «پس این صدای گوسفندان در گوش من و بانگ گاوان که من می‌شنوم چیست؟» ۱۵ شاول گفت: «اینها رااز عمالقه آورده‌اند زیرا قوم بهترین گوسفندان وگاوان را دریغ داشتند تا برای یهوه خدایت قربانی نمایند، و بقیه را بالکل هلاک ساختیم.» ۱۶ سموئیل به شاول گفت: «تامل نما تا آنچه خداوند دیشب به من گفت به تو بگویم.» او وی راگفت: «بگو.» ۱۷ و سموئیل گفت: «هنگامی که تو در نظرخود کوچک بودی، آیا رئیس اسباط اسرائیل نشدی و آیا خداوند تو را مسح نکرد تا براسرائیل پادشاه شوی؟ ۱۸ و خداوند تو را به راهی فرستاده، گفت: این عمالقه گناهکار را بالکل هلاک ساز و با ایشان جنگ کن تا نابود شوند. ۱۹ پس چرا قول خداوند را نشنیدی بلکه برغنیمت هجوم آورده، آنچه را که در نظر خداوندبد است عمل نمودی؟» ۲۰ شاول به سموئیل گفت: «قول خداوند را استماع نمودم و به راهی که خداوند مرا فرستاد، رفتم و اجاج، پادشاه عمالقه را آوردم و عمالقه را بالکل هلاک ساختم. ۲۱ اما قوم از غنیمت، گوسفندان و گاوان، یعنی

بهترین آنچه حرام شده بود، گرفتند تا برای یهوه خدایت در جلجال قربانی بگذرانند.» ۲۲ سموئیل گفت: «آیا خداوند به قربانی های سوختنی وذبایح خوشنود است یا به اطاعت فرمان خداوند؟ اینک اطاعت از قربانی‌ها و گوش گرفتن از پیه قوچها نیکوتر است. ۲۳ زیرا که تمرد مثل گناه جادوگری است وگردن کشی مثل بت‌پرستی و ترافیم است. چونکه کلام خداوند را ترک کردی او نیز تو را از سلطنت رد نمود.» ۲۴ و شاول به سموئیل گفت: «گناه کردم زیرااز فرمان خداوند و سخن تو تجاوز نمودم چونکه از قوم ترسیده، قول ایشان را شنیدم. ۲۵ پس حال تمنا اینکه گناه مرا عفو نمایی و با من برگردی تاخداوند را عبادت نمایم.» ۲۶ سموئیل به شاول گفت: «با تو برنمی گردم چونکه کلام خداوند راترک نموده‌ای. خداوند نیز تو را از پادشاه بودن براسرائیل رد نموده است.» ۲۷ و چون سموئیل برگشت تا روانه شود، اودامن جامه او را بگرفت که پاره شد. ۲۸ و سموئیل وی را گفت: «امروز خداوند سلطنت اسرائیل رااز تو پاره کرده، آن را به همسایه ات که از تو بهتراست، داده است. ۲۹ و نیز جلال اسرائیل دروغ نمی گوید، و تغییر به اراده خود نمی دهد زیرا اوانسان نیست که به اراده خود تغییر دهد.» ۳۰ گفت: «گناه کردم، حال تمنا اینکه مرا به حضورمشایخ قومم و به حضور اسرائیل محترم داری وهمراه من برگردی تا یهوه خدایت را عبادت نمایم.» ۳۱ پس سموئیل در عقب شاول برگشت، و شاول خداوند را عبادت نمود. ۳۲ و سموئیل گفت: «اجاج پادشاه عمالیق رانزد من بیاورید.» و اجاج به خرمی نزد او آمد واجاج گفت: «به درستی که تلخی موت گذشته است.» ۳۳ و سموئیل گفت: «چنانکه شمشیر توزنان را بی‌اولاد کرده است، همچنین مادر تو ازمیان زنان، بی‌اولاد خواهد شد.» و سموئیل اجاج را به حضور خداوند در جلجال پاره پاره کرد. ۳۴ و سموئیل به رامه رفت و شاول به خانه خود به جبعه شاول برآمد. ۳۵ و سموئیل برای دیدن شاول تا روز وفاتش دیگر نیامد. اماسموئیل برای شاول ماتم می‌گرفت، و خداوندپشیمان شده بود که شاول را بر اسرائیل پادشاه ساخته بود.

۱۶ و خداوند به سموئیل گفت: «تا به کی توبرای شاول ماتم می‌گیری چونکه من اورا از سلطنت نمودن بر اسرائیل رد نمودم. پس حقه خود را از روغن پر کرده، بیا تا تو را نزد یسای بیت لحمی بفرستم، زیرا که از پسرانش پادشاهی برای خود تعیین نموده‌ام.» ۲ سموئیل گفت: «چگونه بروم. اگر شاول بشنود مرا خواهدکشت.» خداوند گفت: «گوساله‌ای همراه خود ببرو بگو که به جهت گذرانیدن قربانی برای خداوندآمده‌ام. ۳ و یسا را به قربانی دعوت نما، و من تو رااعلام می‌نمایم که چه باید بکنی، و کسی را که به تو امر نمایم برای من مسح نما.» ۴ و سموئیل آنچه را که خداوند به او گفته بود بجا آورده، به بیت لحم آمد، و مشایخ شهر لرزان شده، به استقبال او آمدند، و گفتند: «آیا با سلامتی می‌آیی؟» ۵ گفت: «با سلامتی به جهت قربانی گذرانیدن برای خداوند آمده‌ام، پس خود را تقدیس نموده، همراه من به قربانی بیایید.» و اویسا و پسرانش را تقدیس نموده، ایشان را به قربانی دعوت نمود. ۶ و واقع شد که چون آمدند بر الیاب نظرانداخته، گفت: «یقین مسیح خداوند به حضوروی است.» ۷ اما خداوند به سموئیل گفت: «به چهره‌اش و بلندی قامتش نظر منما زیرا او را ردکرده‌ام، چونکه خداوند مثل انسان نمی نگرد، زیرا که انسان به ظاهر می‌نگرد و خداوند به دل می‌نگرد.» ۸ و یسا ابیناداب را خوانده، او را ازحضور سموئیل گذرانید، و او گفت: «خداوند این را نیز برنگزیده است.» ۹ و یسا شماه را گذرانید واو گفت: «خداوند این را نیز برنگزیده است.» ۱۰ ویسا هفت پسر خود را از حضور سموئیل گذرانیدو سموئیل به یسا گفت: «خداوند اینها رابرنگزیده است.» ۱۱ و سموئیل به یسا گفت: «آیا پسرانت تمام شدند.» گفت: «کوچکتر هنوز باقی است و اینک او گله را می‌چراند.» و سموئیل به یسا گفت: «بفرست و او را بیاور، زیرا که تا او به اینجا نیایدنخواهیم نشست.» ۱۲ پس فرستاده، او را آورد، واو سرخ رو و نیکوچشم و خوش منظر بود. وخداوند گفت: «برخاسته، او را مسح کن زیرا که همین است.» ۱۳ پس سموئیل حقه روغن راگرفته، او را در میان برادرانش مسح نمود، و از آن روز به بعد روح خداوند بر داود مستولی شد، وسموئیل برخاسته، به رامه رفت. ۱۴ و روح خداوند از شاول دور شد، و روح بداز جانب خداوند او را مضطرب می‌ساخت. ۱۵ وبندگان شاول وی را گفتند: «اینک روح بد از جانب خدا تو را مضطرب می‌سازد. ۱۶ پس آقای ما بندگان خود را که به حضورت هستند امرفرماید تا کسی را که بر بربط نواختن ماهر باشدبجویند، و چون روح بد از جانب خدا بر تو بیایدبه‌دست خود بنوازد، و تو را نیکو خواهد شد.» ۱۷ و شاول به بندگان خود گفت: «الان کسی را که به نواختن ماهر باشد برای من پیدا کرده، نزد من بیاورید.» ۱۸ و یکی از خادمانش در جواب وی گفت: «اینک پسر یسای بیت لحمی را دیدم که به نواختن ماهر و صاحب شجاعت و مرد جنگ آزموده و فصیح زبان و شخص نیکو صورت است و خداوند با وی می‌باشد.» ۱۹ پس شاول قاصدان نزد یسا فرستاده، گفت: «پسرت داود را که با گوسفندان است، نزد من بفرست.» ۲۰ آنگاه یسا یک بار الاغ از نان و یک مشگ شراب و یک بزغاله گرفته، به‌دست پسرخود داود نزد شاول فرستاد. ۲۱ و داود نزد شاول آمده، به حضور وی ایستاد و او وی را بسیاردوست داشت و سلاحدار او شد. ۲۲ و شاول نزدیسا فرستاده، گفت: «داود نزد من بماند زیرا که به نظرم پسند آمد.» ۲۳ و واقع می‌شد هنگامی که روح بد از جانب خدا بر شاول می‌آمد که داودبربط گرفته، به‌دست خود می‌نواخت، و شاول راراحت و صحت حاصل می‌شد و روح بد از اومی رفت.

۱۷ و فلسطینیان لشکر خود را برای جنگ جمع نموده، در سوکوه که در یهودیه است، جمع شدند، و در میان سوکوه و عزیقه درافس دمیم اردو زدند. ۲ و شاول و مردان اسرائیل جمع شده، در دره ایلاه اردو زده، به مقابله فلسطینیان صف آرایی کردند. ۳ و فلسطینیان برکوه از یک طرف ایستادند، و اسرائیلیان بر کوه به طرف دیگر ایستادند، و دره در میان ایشان بود. ۴ و از اردوی فلسطینیان مرد مبارزی مسمی به جلیات که از شهر جت بود بیرون آمد، و قدش شش ذراع و یک وجب بود. ۵ و بر سر خود،

خودبرنجینی داشت و به زره فلسی ملبس بود، و وزن زره‌اش پنج هزار مثقال برنج بود. ۶ و بر ساقهایش ساق بندهای برنجین و در میان کتفهایش مزراق برنجین بود. ۷ و چوب نیزه‌اش مثل نوردجولاهگان و سرنیزه‌اش ششصد مثقال آهن بود، و سپردارش پیش او می‌رفت. ۸ و او ایستاده، افواج اسرائیل را صدا زد و به ایشان گفت: «چرابیرون آمده، صف آرایی نمودید؟ آیا من فلسطینی نیستم و شما بندگان شاول؟ برای خودشخصی برگزینید تا نزد من درآید. ۹ اگر او بتواندبا من جنگ کرده، مرا بکشد، ما بندگان شماخواهیم شد، و اگر من بر او غالب آمده، او رابکشم شما بندگان ما شده، ما را بندگی خواهیدنمود.» ۱۰ و فلسطینی گفت: «من امروز فوجهای اسرائیل را به ننگ می‌آورم، شخصی به من بدهیدتا با هم جنگ نماییم.» ۱۱ و چون شاول و جمیع اسرائیلیان این سخنان فلسطینی را شنیدندهراسان شده، بسیار بترسیدند. ۱۲ و داود پسر آن مرد افراتی بیت لحم یهودابود که یسا نام داشت، و او را هشت پسر بود، و آن مرد در ایام شاول در میان مردمان پیر و سالخورده بود. ۱۳ و سه پسر بزرگ یسا روانه شده، در عقب شاول به جنگ رفتند و اسم سه پسرش که به جنگ رفته بودند: نخست زاده‌اش الیاب و دومش ابیناداب و سوم شماه بود. ۱۴ و داود کوچکتر بودو آن سه بزرگ در عقب شاول رفته بودند. ۱۵ و داود از نزد شاول آمد و رفت می‌کرد تا گوسفندان پدر خود را در بیت لحم بچراند. ۱۶ و آن فلسطینی صبح و شام می‌آمد و چهل روز خود راظاهر می‌ساخت. ۱۷ و یسا به پسر خود داود گفت: «الان به جهت برادرانت یک ایفه از این غله برشته و این ده قرص نان را بگیر و به اردو نزد برادرانت بشتاب. ۱۸ و این ده قطعه پنیر را برای سردار هزاره ایشان ببر و از سلامتی برادرانت بپرس و از ایشان نشانی‌ای بگیر.» ۱۹ و شاول و آنها و جمیع مردان اسرائیل دردره ایلاه بودند و با فلسطینیان جنگ می‌کردند. ۲۰ پس داود بامدادان برخاسته، گله را به‌دست چوپان واگذاشت و برداشته، چنانکه یسا او را امرفرموده بود برفت، و به سنگر اردو رسید وقتی که لشکر به میدان بیرون رفته، برای جنگ نعره می‌زدند. ۲۱ و اسرائیلیان و فلسطینیان لشکر به مقابل لشکر صف آرایی کردند. ۲۲ و داود اسبابی را که داشت به‌دست نگاهبان اسباب سپرد و به سوی لشکر دویده، آمد و سلامتی برادران خودرا بپرسید. ۲۳ و چون با ایشان گفتگو می‌کرد اینک آن مرد مبارز فلسطینی جتی که اسمش جلیات بود از لشکر فلسطینیان برآمده، مثل پیش سخن گفت و داود شنید. ۲۴ و جمیع مردان اسرائیل چون آن مرد رادیدند، از حضورش فرار کرده، بسیار ترسیدند. ۲۵ و مردان اسرائیل گفتند: «آیا این مرد را که برمی آید، دیدید؟ یقین برای به ننگ‌آوردن اسرائیل برمی آید و هرکه او را بکشد، پادشاه اورا از مال فراوان دولتمند سازد، و دختر خود را به او دهد، و خانه پدرش را در اسرائیل آزاد خواهدساخت.» ۲۶ و داود کسانی را که نزد او ایستاده بودند خطاب کرده، گفت: «به شخصی که این فلسطینی را بکشد و این ننگ را از اسرائیل برداردچه خواهد شد؟ زیرا که این فلسطینی نامختون کیست که لشکرهای خدای حی را به ننگ‌آورد؟» ۲۷ و قوم او را به همین سخنان خطاب کرده، گفتند: «به شخصی که او را بکشد، چنین خواهد شد.» ۲۸ و چون با مردمان سخن می‌گفتند برادربزرگش الیاب شنید و خشم الیاب بر داودافروخته شده، گفت: «برای چه اینجا آمدی و آن گله قلیل را در بیابان نزد که گذاشتی؟ من تکبر وشرارت دل تو را می‌دانم زیرا برای دیدن جنگ آمده‌ای.» ۲۹ داود گفت: «الان چه کردم آیا سببی نیست؟» ۳۰ پس از وی به طرف دیگری روگردانیده، به همین طور گفت و مردمان او را مثل پیشتر جواب دادند. ۳۱ و چون سخنانی که داود گفت، مسموع شد، شاول را مخبر ساختند و او وی را طلبید. ۳۲ و داود به شاول گفت: «دل کسی به‌سبب اونیفتد. بنده ات می‌رود و با این فلسطینی جنگ می‌کند.» ۳۳ شاول به داود گفت: «تو نمی توانی به مقابل این فلسطینی بروی تا با وی جنگ نمایی زیرا که تو جوان هستی و او از جوانیش مردجنگی بوده است.» ۳۴ داود به شاول گفت: «بنده ات گله پدر خود را می‌چراند که شیر وخرسی آمده، بره‌ای از گله ربودند. ۳۵ و من آن راتعاقب نموده، کشتم و از دهانش رهانیدم و چون به طرف من بلند شد، ریش او را گرفته، او را زدم وکشتم. ۳۶ بنده ات هم شیر و هم خرس را کشت، واین فلسطینی نامختون مثل یکی از آنها خواهدبود، چونکه لشکرهای خدای حی را به تنگ آورده است. ۳۷ و داود گفت: خداوند که مرا از چنگ شیر و از چنگ خرس رهانید، مرا از دست این فلسطینی خواهد رهانید.» و شاول به داودگفت: «برو و خداوند با تو باد.» ۳۸ و شاول لباس خود را به داود پوشانید وخود برنجینی بر سرش نهاد و زره‌ای به اوپوشانید. ۳۹ و داود شمشیرش را بر لباس خودبست و می‌خواست که برود زیرا که آنها رانیازموده بود و داود به شاول گفت: «با اینهانمی توانم رفت چونکه نیازموده‌ام.» پس داود آنهارا از بر خود بیرون آورد. ۴۰ و چوب دستی خودرا به‌دست گرفته، پنج سنگ مالیده، از نهر سواکرد، و آنها را در کیسه شبانی که داشت، یعنی درانبان خود گذاشت و فلاخنش را به‌دست گرفته، به آن فلسطینی نزدیک شد. ۴۱ و آن فلسطینی همی آمد تا به داود نزدیک شد و مردی که سپرش را برمی داشت پیش رویش می‌آمد. ۴۲ و فلسطینی نظر افکنده، داودرا دید و او را حقیر شمرد زیرا جوانی خوشرو ونیکومنظر بود. ۴۳ و فلسطینی به داود گفت: «آیامن سگ هستم که با چوب دستی نزد من می‌آیی؟» و فلسطینی داود را به خدایان خود لعنت کرد. ۴۴ و فلسطینی به داود گفت: «نزد من بیا تا گوشت تو را به مرغان هوا و درندگان صحرا بدهم.» ۴۵ داود به فلسطینی گفت: «تو با شمشیر و نیزه و مزراق نزد من می‌آیی اما من به اسم یهوه صبایوت، خدای لشکرهای اسرائیل که او را به ننگ‌آورده‌ای نزد تو می‌آیم. ۴۶ و خداوند امروزتو را به‌دست من تسلیم خواهد کرد و تو را زده، سر تو را از تنت جدا خواهم کرد، و لاشه های لشکر فلسطینیان را امروز به مرغان هوا و درندگان زمین خواهم داد تا تمامی زمین بدانند که دراسرائیل خدایی هست. ۴۷ و تمامی این جماعت خواهند دانست که خداوند به شمشیر و نیزه خلاصی نمی دهد زیرا که جنگ از آن خداونداست و او شما را به‌دست ما خواهد داد.» ۴۸ و چون فلسطینی برخاسته، پیش آمد و به مقابله داود نزدیک شد، داود شتافته، به مقابله فلسطینی به سوی لشکر دوید. ۴۹ و داود دست خود را به کیسه‌اش برد و سنگی از آن گرفته، ازفلاخن انداخت و به پیشانی فلسطینی زد، و سنگ به پیشانی او فرو رفت که بر روی

خود بر زمین افتاد. ۵۰ پس داود بر فلسطینی با فلاخن و سنگ غالب
آمده، فلسطینی را زد و کشت و در دست داود شمشیری نبود. ۵۱ و داود
دویده، بر آن فلسطینی‌ایستاد، و شمشیر او را گرفته، ازغلافش کشید و او را
کشته، سرش را با آن از تنش جدا کرد، و چون فلسطینیان، مبارز خود را
کشته دیدند، گریختند. ۵۲ و مردان اسرائیل و یهودابرخاستند و نعره زده،
فلسطینیان را تا جت و تادروازه های عقرون تعاقب نمودند و مجروحان
فلسطینیان به راه شعریم تا به جت و عقرون افتادند. ۵۳ و بنی‌اسرائیل از
تعاقب نمودن فلسطینیان برگشتند و اردوی ایشان را غارت نمودند. ۵۴
و داود سر فلسطینی را گرفته، به اورشلیم آورد اما اسلحه او را در خیمه
خودگذاشت. ۵۵ و چون شاول داود را دید که به مقابله فلسطینی بیرون
می‌رود، به‌سردار لشکرش ابنیرگفت: «ای ابنیر، این جوان پسر کیست؟»
ابنیر گفت: «ای پادشاه به‌جان تو قسم که نمی دانم.» ۵۶ پادشاه گفت:
«بپرس که این جوان پسر کیست.» ۵۷ و چون داود از کشتن فلسطینی
برگشت، ابنیراو را گرفته، به حضور شاول آورد، و سر آن فلسطینی در
دستش بود. ۵۸ و شاول وی را گفت: «ای جوان تو پسر کیستی؟» داود
گفت: «پسربنده ات، یسای بیت لحمی، هستم.»

۱۸ و واقع شد که چون از سخن‌گفتن باشاول فارغ شد، دل یوناتان بر
دل داودچسبید، و یوناتان او را مثل جان خویش دوست داشت. ۲ و در آن
روز شاول وی را گرفته، نگذاشت که به خانه پدرش برگردد. ۳ و یوناتان
باداود عهد بست چونکه او را مثل جان خوددوست داشته بود. ۴ و یوناتان
ردایی را که دربرش بود، بیرون کرده، آن را به داود داد و رخت خود حتی
شمشیر و کمان و کمربند خویش رانیز. ۵ و داود به هر جایی که شاول او
را می‌فرستادبیرون می‌رفت، و عاقلانه حرکت می‌کرد و شاول او را بر مردان
جنگی خود گماشت، و به نظرتمامی قوم و به نظر خادمان شاول نیز مقبول
افتاد. ۶ و واقع شد هنگامی که داود از کشتن فلسطینی برمی گشت چون
ایشان می‌آمدند که زنان از جمیع شهرهای اسرائیل با دفها و شادی وبا
آلات موسیقی سرود و رقص‌کنان به استقبال شاول پادشاه بیرون آمدند. ۷ و
زنان لهو و لعب کرده، به یکدیگر می‌سراییدند و می‌گفتند: «شاول هزاران
خود را و داود ده هزاران خود را کشته است.» ۸ و شاول بسیار غضبناک
شد، و این سخن در نظرش ناپسند آمده، گفت: «به داود ده هزاران دادند
و به من هزاران دادند، پس غیر از سلطنت برایش چه باقی است.» ۹ و از
آن روز به بعد شاول بر داود به چشم بد می‌نگریست. ۱۰ و در فردای آن
روز روح بد از جانب خدا برشاول آمده، در میان خانه شوریده احوال
گردید. و داود مثل هر روز به‌دست خود می‌نواخت ومزراقی در دست شاول
بود. ۱۱ و شاول مزراق راانداخته، گفت: داود را تا به دیوار خواهم زد،
اماداود دو مرتبه از حضورش خویشتن را به کنارکشید. ۱۲ و شاول از داود
می‌ترسید زیرا خداوند با اوبود و از شاول دور شده. ۱۳ پس شاول وی را
ازنزد خود دور کرد و او را سردار هزاره خود نصب نمود، و به حضور قوم
خروج و دخول می‌کرد. ۱۴ و داود در همه رفتار خود عاقلانه حرکت
می‌نمود، و خداوند با وی می‌بود. ۱۵ و چون شاول دید که او بسیار
عاقلانه حرکت می‌کند به‌سبب او هراسان می‌بود. ۱۶ اما تمامی اسرائیل
ویهودا داود را دوست می‌داشتند، زیرا که به حضور ایشان خروج و دخول
می‌کرد. ۱۷ و شاول به داود گفت: «اینک دختر بزرگ خود میرب را به تو
به زنی می‌دهم. فقط برایم شجاع باش و در جنگهای خداوند بکوش،
زیراشاول می‌گفت: «دست من بر او دراز نشود بلکه دست فلسطینیان.»
۱۸ و داود به شاول گفت: من کیستم و جان من و خاندان پدرم در
اسرائیل چیست تا داماد پادشاه بشوم.» ۱۹ و در وقتی که میرب دختر
شاول می‌بایست به داود داده شود اوبه عدریئیل محولاتی به زنی داده شد.
۲۰ و میکال، دختر شاول، داود را دوست می‌داشت، و چون شاول را خبر
دادند این امر وی را پسند آمد. ۲۱ و شاول گفت: «او را به وی می‌دهم تا
برایش دام شود و دست فلسطینیان براو دراز شود.» پس شاول به داود بار
دوم گفت: «امروز داماد من خواهی شد.» ۲۲ و شاول خادمان خود را
فرمود که در خفا با داود متکلم شده، بگویید: «اینک پادشاه از تو راضی
است وخادمانش تو را دوست می‌دارند؛ پس الان دامادپادشاه بشو.» ۲۳
پس خادمان شاول این سخنان را به سمع داود رسانیدند و داود گفت: «آیا
در نظر شما دامادپادشاه شدن آسان است؟ و حال آنکه من مردمسکین و
حقیرم.» ۲۴ و خادمان شاول او را خبرداده، گفتند که داود به این طور
سخن گفته است. ۲۵ و شاول گفت: «به داود چنین بگویید که پادشاه
مهر نمی خواهد جز صد قلفه فلسطینیان تا ازدشمنان پادشاه انتقام کشیده
شود.» و شاول فکرکرد که داود را به‌دست فلسطینیان به قتل رساند. ۲۶
پس خادمانش داود را از این امر خبر دادندو این سخن به نظر داود پسند
آمد که داماد پادشاه بشود، و روزهای معین هنوز تمام نشده بود. ۲۷ پس
داود برخاسته، با مردان خود رفت ودویست نفر از فلسطینیان را کشته،
داود قلفه های ایشان را آورد و آنها را تمام نزد پادشاه گذاشتند، تا داماد
پادشاه بشود. و شاول دختر خود میکال رابه وی به زنی داد. ۲۸ و شاول
دید و فهمید که خداوند با داود است. و میکال دختر شاول او رادوست
می‌داشت. ۲۹ و شاول از داود باز بیشترترسید، و شاول همه اوقات دشمن
داود بود. ۳۰ و بعد از آن سرداران فلسطینیان بیرون آمدند، و هر دفعه که
بیرون می‌آمدند داود از جمیع خادمان شاول زیاده عاقلانه حرکت می‌کرد، و
از این جهت اسمش بسیار شهرت یافت.

۱۹ و شاول به پسر خود یوناتان و به جمیع خادمان خویش فرمود تا
داود رابکشند. ۲ اما یوناتان پسر شاول به داود بسیار میل داشت، و یوناتان
داود را خبر داده، گفت: «پدرم شاول قصد قتل تو دارد، پس الان تا
بامدادان خویشتن را نگاهدار و در جایی مخفی مانده، خود را پنهان کن.
۳ و من بیرون آمده، به پهلوی پدرم در صحرایی که تو در آن می‌باشی
خواهم ایستاد، و درباره تو با پدرم گفتگو خواهم کرد واگر چیزی ببینم تو را
اطلاع خواهم داد.» ۴ و یوناتان درباره داود نزد پدر خود شاول به نیکویی
سخن رانده، وی را گفت: «پادشاه بر بنده خود داود گناه نکند زیرا که او
به تو گناه نکرده است بلکه اعمال وی برای تو بسیار نیکو بوده است. ۵
و جان خویش را به‌دست خود نهاده، آن فلسطینی را کشت و خداوند

نجات عظیمی به جهت تمامی اسرائیل نمود و تو آن را دیده، شادمان شدی؛ پس چرا به خون بی‌تقصیری گناه کرده، داود را بی‌سبب بکشی.» ۶ و شاول به سخن یوناتان گوش گرفت، و شاول قسم خورد که به حیات خداوند او کشته نخواهد شد. ۷ آنگاه یوناتان داود را خواند و یوناتان او را از همه این سخنان خبر داد و یوناتان داود را نزد شاول آورده، او مثل ایام سابق در حضور وی می‌بود. ۸ و باز جنگ واقع شده، داود بیرون رفت و بافلسطینیان جنگ کرده، ایشان را به کشتار عظیمی شکست داد و از حضور وی فرار کردند. ۹ و روح بد از جانب خداوند بر شاول آمد و او در خانه خود نشسته، مزراق خویش را در دست داشت وداود به‌دست خود می‌نواخت. ۱۰ و شاول خواست که داود را با مزراق خود تا به دیوار بزند، اما او از حضور شاول بگریخت و مزراق را به دیوار زد و داود فرار کرده، آن شب نجات یافت. ۱۱ و شاول قاصدان به خانه داود فرستاد تا آن را نگاهبانی نمایند و در صبح او را بکشند. امامیکال، زن داود، او را خبر داده، گفت: «اگر امشب جان خود را خلاص نکنی، فردا کشته خواهی شد.» ۱۲ پس میکال داود را از پنجره فرو هشته، اوروانه شد و فرار کرده، نجات یافت. ۱۳ اما میکال ترافیم را گرفته، آن را در بستر نهاد و بالینی از پشم بز زیر سرش نهاده، آن را با رخت پوشانید. ۱۴ وچون شاول قاصدان فرستاده تا داود را بگیرند، گفت بیمار است. ۱۵ پس شاول قاصدان را فرستادتا داود را ببینند و گفت: «او را بر بسترش نزد من بیاورید تا او را بکشم.» ۱۶ و چون قاصدان داخل شدند، اینک ترافیم در بستر و بالین پشم بز زیرسرش بود. ۱۷ و شاول به میکال گفت: «برای چه مرا چنین فریب دادی و دشمنم را رها کردی تانجات یابد.» و میکال شاول را جواب داد که او به من گفت: «مرا رها کن؛ برای چه تو را بکشم؟» ۱۸ و داود فرار کرده، رهایی یافت و نزدسموئیل به رامه آمده، از هرآنچه شاول با وی کرده بود، او را مخبر ساخت، و او و سموئیل رفته، در نایوت ساکن شدند. ۱۹ پس شاول را خبرداده، گفتند: «اینک داود در نایوت رامه است.» ۲۰ و شاول قاصدان برای گرفتن داود فرستاد، وچون جماعت انبیا را دیدند که نبوت می‌کنند و سموئیل را که به پیشوایی ایشان ایستاده است، روح خدا بر قاصدان شاول آمده، ایشان نیز نبوت کردند. ۲۱ و چون شاول را خبر دادند قاصدان دیگر فرستاده، ایشان نیز نبوت کردند، و شاول بازقاصدان سوم فرستاده، ایشان نیز نبوت کردند. ۲۲ پس خود او نیز به رامه رفت و چون به چاه بزرگ که نزد سیخوه است رسید، سوال کرده، گفت: «سموئیل و داود کجا می‌باشند؟» و کسی گفت: «اینک در نایوت رامه هستند.» ۲۳ و به آنجابه نایوت رامه روانه شد و روح خدا بر او نیز آمد ودر حینی که می‌رفت نبوت می‌کرد تا به نایوت رامه رسید. ۲۴ و او نیز جامه خود را کنده، به حضور سموئیل نبوت می‌کرد و تمامی آن روز وتمامی آن شب برهنه افتاد، بنابراین گفتند: «آیاشاول نیز ازجمله انبیاست؟»

۲۰ و داود از نایوت رامه فرار کرده، آمد وبه حضور یوناتان گفت: «چه کرده‌ام وعصیانم چیست و در نظر پدرت چه گناهی کرده‌ام که قصد جان من دارد؟» ۲ او وی را گفت: «حاشا! تو نخواهی مرد. اینک پدر من امری بزرگ وکوچک نخواهد کرد جز آنکه مرا اطلاع خواهدداد. پس چگونه پدرم این امر را از من مخفی بدارد؟ چنین نیست.» ۳ و داود نیز قسم خورده، گفت: «پدرت نیکومی داند که در نظر تو التفات یافته‌ام، و می‌گویدمبادا یوناتان این را بداند و غمگین شود، و لکن به حیات خداوند و به حیات تو که در میان من وموت یک قدم بیش نیست.» ۴ یوناتان به داود گفت: «هرچه دلت بخواهد آن را برای تو خواهم نمود.» ۵ داود به یوناتان گفت: «اینک فردا اول ماه است و من می‌باید با پادشاه به غذا بنشینم، پس مرا رخصت بده که تا شام سوم، خود را در صحراپنهان کنم. ۶ اگر پدرت مرا مفقود بیند بگو داود ازمن بسیار التماس نمود که به شهر خود به بیت لحم بشتابد، زیرا که تمامی قبیله او را آنجا قربانی سالیانه است. ۷ اگر گوید که خوب، آنگاه بنده ات را سلامتی خواهد بود، و اما اگر بسیار غضبناک شود بدانکه او به بدی جازم شده است. ۸ پس بابنده خود احسان نما چونکه بنده خویش را باخودت به عهد خداوند درآوردی و اگر عصیان در من باشد، خودت مرا بکش زیرا برای چه مرانزد پدرت ببری.» ۹ یوناتان گفت: «حاشا از تو! زیرا اگرمی دانستم بدی از جانب پدرم جزم شده است که بر تو بیاید، آیا تو را از آن اطلاع نمی دادم؟» ۱۰ داود به یوناتان گفت: «اگر پدرت تو را به درشتی جواب دهد کیست که مرا مخبر سازد؟» ۱۱ یوناتان به داود گفت: «بیا تا به صحرا برویم.» وهر دوی ایشان به صحرا رفتند. ۱۲ و یوناتان به داود گفت: «ای یهوه، خدای اسرائیل، چون فردا یا روز سوم پدر خود را مثل این وقت آزمودم و اینک اگر برای داود خیر باشد، اگر من نزد او نفرستم و وی را اطلاع ندهم، ۱۳ خداوند به یوناتان مثل این بلکه زیاده از این عمل نماید، و اما اگر پدرم ضرر تو را صواب بیند، پس تو را اطلاع داده، رها خواهم نمود تا به سلامتی بروی و خداوند همراه تو باشد چنانکه همراه پدر من بود. ۱۴ و نه‌تنها مادام حیاتم، لطف خداوند را با من بجا آوری تا نمیرم، ۱۵ بلکه لطف خود را از خاندانم تا به ابد قطع ننمایی، هم دروقتی که خداوند دشمنان داود را جمیع از روی زمین منقطع ساخته باشد.» ۱۶ پس یوناتان باخاندان داود عهد بست و گفت خداوند این را ازدشمنان داود مطالبه نماید. ۱۷ و یوناتان بار دیگربه‌سبب محبتی که با او داشت داود را قسم دادزیرا که او را دوست می‌داشت چنانکه جان خودرا دوست می‌داشت. ۱۸ و یوناتان او را گفت: «فردا اول ماه است وچونکه جای تو خالی می‌باشد، تو را مفقودخواهند یافت. ۱۹ و در روز سوم به زودی فرودشده، به‌جایی که خود را در آن در روز شغل پنهان کردی بیا و در جانب سنگ آزل بنشین. ۲۰ ومن سه تیر به طرف آن خواهم‌انداخت که گویا به هدف می‌اندازم. ۲۱ و اینک خادم خود رافرستاده، خواهم گفت برو و تیرها را پیدا کن و اگربه خادم گویم: اینک تیرها از این طرف تو است. آنها را بگیر. آنگاه بیا زیرا که برای تو سلامتی است و به حیات خداوند تو را هیچ ضرری نخواهد بود. ۲۲ اما اگر به خادم چنین بگویم که: اینک تیرها از آن طرف توست، آنگاه برو زیراخداوند تو را رها کرده است. ۲۳ و اما آن کاری که من و تو درباره آن گفتگو کردیم اینک خداوند درمیان من و تو تا به ابد خواهد بود.» ۲۴ پس داود خود را در صحرا پنهان کرد و چون اول

ماه رسید، پادشاه برای غذا خوردن نشست. ۲۵ و پادشاه در جای خود برحسب عادتش برمسند، نزد دیوار نشسته، و یوناتان ایستاده بود و ابنیر به پهلوی شاول نشسته، و جای داود خالی بود. ۲۶ و شاول در آن روز هیچ نگفت زیرا گمان می‌برد: «چیزی بر او واقع شده، طاهر نیست. البته طاهر نیست!» ۲۷ و در فردای اول ماه که روز دوم بود، جای داود نیز خالی بود. پس شاول به پسرخود یوناتان گفت: «چرا پسر یسا، هم دیروز و هم امروز به غذا نیامد؟» ۲۸ یوناتان در جواب شاول گفت: «داود از من بسیار التماس نمود تا به بیت لحم برود. ۲۹ و گفت: تمنا اینکه مرا رخصت بدهی زیرا خاندان ما را در شهر قربانی است وبرادرم مرا امر فرموده است، پس اگر الان در نظرتو التفات یافتم، مرخص بشوم تا برادران خودراببینم. از این جهت به سفره پادشاه نیامده است.» ۳۰ آنگاه خشم شاول بر یوناتان افروخته شده، او را گفت: «ای پسر زن کردنکش فتنه انگیز، آیانمی دانم که تو پسر یسا را به جهت افتضاح خود وافتضاح عورت مادرت اختیار کرده‌ای؟ ۳۱ زیرامادامی که پسر یسا بر روی زمین زنده باشد تو وسلطنت تو پایدار نخواهید ماند. پس الان بفرست و او را نزد من بیاور زیرا که البته خواهد مرد.» ۳۲ یوناتان پدر خود شاول را جواب داده، وی راگفت: «چرا بمیرد؟ چه کرده است؟» ۳۳ آنگاه شاول مزراق خود را به او انداخت تااو را بزند. پس یوناتان دانست که پدرش بر کشتن داود جازم است. ۳۴ و یوناتان به شدت خشم، ازسفره برخاست و در روز دوم ماه، طعام نخوردچونکه برای داود غمگین بود زیرا پدرش او راخجل ساخته بود. ۳۵ و بامدادان یوناتان در وقتی که با داود تعیین کرده بود به صحرا بیرون رفت و یک پسر کوچک همراهش بود. ۳۶ و به خادم خود گفت: «بدو وتیرها را که می‌اندازم پیدا کن.» و چون پسرمی دوید تیر را چنان انداخت که از او رد شد. ۳۷ وچون پسر به مکان تیری که یوناتان انداخته بود، می‌رفت، یوناتان در عقب پسر آواز داده، گفت که: «آیا تیر به آن طرف تو نیست؟» ۳۸ و یوناتان درعقب پسر آواز داد که بشتاب و تعجیل کن ودرنگ منما. پس خادم یوناتان تیرها را برداشته، نزد آقای خود برگشت. ۳۹ و پسر چیزی نفهمید. اما یوناتان و داود این امر را می‌دانستند. ۴۰ ویوناتان اسلحه خود را به خادم خود داده، وی راگفت: «برو و آن را به شهر ببر.» ۴۱ و چون پسر رفته بود، داود از جانب جنوبی برخاست و بر روی خود بر زمین افتاده، سه مرتبه سجده کرد و یکدیگر را بوسیده، با هم گریه کردند تا داود از حد گذرانید. ۴۲ و یوناتان به داودگفت: «به سلامتی برو چونکه ما هر دو به نام خداوند قسم خورده، گفتیم که خداوند در میان من و تو و در میان ذریه من و ذریه تو تا به ابد باشد. پس برخاسته، برفت و یوناتان به شهر برگشت.

۲۱ و داود به نوب نزد اخیملک کاهن رفت، و اخیملک لرزان شده، به استقبال داودآمده، گفت: «چرا تنها آمدی و کسی با تونیست؟» ۲ داود به اخیملک کاهن گفت: «پادشاه مرا به‌کاری مامور فرمود و مرا گفت: از این کاری که تو را می‌فرستم و از آنچه به تو امر فرمودم کسی اطلاع نیابد، و خادمان را به فلان و فلان جا تعیین نمودم. ۳ پس الان چه در دست داری، پنج قرص نان یا هرچه حاضر است به من بده.» ۴ کاهن در جواب داود گفت: «هیچ نان عام دردست من نیست، لیکن نان مقدس هست اگرخصوص خادمان، خویشتن را از زنان بازداشته باشند.» ۵ داود در جواب کاهن گفت: «به درستی که در این سه روز زنان از ما دور بوده‌اند و چون بیرون آمدم ظروف جوانان مقدس بود، و آن بطوری عام است خصوص چونکه امروز دیگری در ظرف مقدس شده است.» ۶ پس کاهن، نان مقدس را به او داد زیرا که در آنجا نانی نبود غیر ازنان تقدمه که از حضور خداوند برداشته شده بود، تا در روز برداشتنش نان گرم بگذارند. ۷ و در آن روز یکی از خادمان شاول که مسمی به دوآغ ادومی بود، به حضور خداوند اعتکاف داشت، و بزرگترین شبانان شاول بود. ۸ و داود به اخیملک گفت: «آیا اینجا دردستت نیزه یا شمشیر نیست زیرا که شمشیر وسلاح خویش را با خود نیاورده‌ام چونکه کارپادشاه به تعجیل بود.» ۹ کاهن گفت: «اینک شمشیر جلیات فلسطینی که در دره ایلاه کشتی، در پشت ایفود به‌جامه ملفوف است. اگرمی خواهی آن را بگیری بگیر، زیرا غیر از آن دراینجا نیست.» داود گفت: «مثل آن، دیگری نیست. آن را به من بده.» ۱۰ پس داود آن روز برخاسته، از حضورشاول فرار کرده، نزد اخیش، ملک جت آمد. ۱۱ و خادمان اخیش او را گفتند: «آیا این داود، پادشاه زمین نیست؟ و آیا در باره او رقص‌کنان سرودخوانده، نگفتند که شاول هزاران خود را و داود ده هزاران خود را کشت؟» ۱۲ و داود این سخنان رادر دل خود جا داده، از اخیش، ملک جت بسیاربترسید. ۱۳ و در نظر ایشان رفتار خود راتغییرداده، به حضور ایشان خویشتن را دیوانه نمود، وبر لنگه های در خط می‌کشید و آب دهنش را برریش خود می‌ریخت. ۱۴ و اخیش به خادمان خود گفت: «اینک این شخص را می‌بینید که دیوانه است، او را چرا نزد من آوردید؟ ۱۵ آیامحتاج به دیوانگان هستم که این شخص راآوردید تا نزد من دیوانگی کند؟ و آیا این شخص داخل خانه من بشود؟»

۲۲ و داود از آنجا رفته، به مغاره عدلام فرارکرد و چون برادرانش و تمامی خاندان پدرش شنیدند، آنجا نزد او فرود آمدند. ۲ و هرکه در تنگی بود و هر قرض دار و هرکه تلخی جان داشت، نزد او جمع آمدند، و بر ایشان سردار شدو تخمین چهار صد نفر با او بودند. ۳ و داود از آنجا به مصفه موآب رفته، به پادشاه موآب گفت: «تمنا اینکه پدرم و مادرم نزد شمابیایند تا بدانم خدا برای من چه خواهد کرد.» ۴ پس ایشان را نزد پادشاه موآب برد و تمامی روزهایی که داود در آن ملاذ بود، نزد او ساکن بودند. ۵ و جاد نبی به داود گفت که «در این ملاذدیگر توقف منما بلکه روانه شده، به زمین یهودا برو.» پس داود رفت و به جنگل حارث درآمد. ۶ و شاول شنید که داود و مردمانی که با وی بودند پیدا شده‌اند، و شاول در جبعه، زیر درخت بلوط در رامه نشسته بود، و نیزه‌اش در دستش، وجمیع خادمانش در اطراف او ایستاده بودند. ۷ وشاول به خادمانی که در اطرافش ایستاده بودند، گفت: «حال‌ای بنیامینیان بشنوید! آیا پسر یسا به جمیع شما کشتزارها و تاکستانها خواهد داد و آیاهمگی شما را سردار هزاره‌ها و سردار صده هاخواهد ساخت؟ ۸ که جمیع شما بر من فتنه

انگیزشده، کسی مرا اطلاع ندهد که پسر من با پسر یساعهد بسته است و از شما کسی برای من غمگین نمی شود تا مرا خبر دهد که پسر من بنده مرابرانگیخته است تا در کمین بنشیند چنانکه امروزهست.» ۹ و دوآغ ادومی که با خادمان شاول ایستاده بود در جواب گفت: «پسر یسا را دیدم که به نوب نزد اخیملک بن اخیتوب درآمد. ۱۰ و او ازبرای وی از خداوند سوال نمود و توشه‌ای به اوداد و شمشیر جلیات فلسطینی را نیز به او داد.» ۱۱ پس پادشاه فرستاده، اخیملک بن اخیتوب کاهن و جمیع کاهنان خاندان پدرش را که در نوب بودند طلبید، و تمامی ایشان نزد پادشاه آمدند. ۱۲ و شاول گفت: «ای پسر اخیتوب بشنو.» اوگفت: «لبیک‌ای آقایم!» ۱۳ شاول به او گفت: «تو وپسر یسا چرا بر من فتنه انگیختید به اینکه به وی نان و شمشیر دادی و برای وی از خدا سوال نمودی تا به ضد من برخاسته، در کمین بنشیندچنانکه امروز شده است.» ۱۴ اخیملک در جواب پادشاه گفت: «کیست ازجمیع بندگانت که مثل داود امین باشد و او دامادپادشاه است و در مشورت شریک تو و در خانه تومکرم است. ۱۵ آیا امروز به سوال نمودن از خدابرای او شروع کردم، حاشا از من. پادشاه این کار رابه بنده خود و به جمیع خاندان پدرم اسناد ندهدزیرا که بنده ات از این چیزها کم یا زیاد ندانسته بود.» ۱۶ پادشاه گفت: «ای اخیملک تو و تمامی خاندان پدرت البته خواهید مرد.» ۱۷ آنگاه پادشاه به شاطرانی که به حضورش ایستاده بودند، گفت: «برخاسته، کاهنان خداوندرا بکشید زیرا که دست ایشان نیز با داود است و بااینکه دانستند که او فرار می‌کند، مرا اطلاع ندادند.» اما خادمان پادشاه نخواستند که دست خود را دراز کرده، بر کاهنان خداوند هجوم آورند. ۱۸ پس پادشاه به دوآغ گفت: «تو برگرد وبر کاهنان حمله آور.» و دوآغ ادومی برخاسته، برکاهنان حمله آورد و هشتاد و پنج نفر را که ایفودکتان می‌پوشیدند در آن روز کشت. ۱۹ و نوب رانیز که شهر کاهنان است به دم شمشیر زد و مردان و زنان و اطفال و شیرخوارگان و گاوان و الاغان وگوسفندان را به دم شمشیر کشت. ۲۰ اما یکی از پسران اخیملک بن اخیتوب که ابیاتار نام داشت رهایی یافته، در عقب داود فرارکرد. ۲۱ و ابیاتار داود را مخبر ساخت که شاول کاهنان خداوند را کشت. ۲۲ داود به ابیاتار گفت: «روزی که دوآغ ادومی در آنجا بود، دانستم که اوشاول را البته مخبرخواهد ساخت، پس من باعث کشته شدن تمامی اهل خاندان پدرت شدم. ۲۳ نزد من بمان و مترس زیرا هرکه قصد جان من دارد قصد جان تو نیز خواهد داشت. و لکن نزد من محفوظ خواهی بود.»

۲۳ و به داود خبر داده، گفتند: «اینک فلسطینیان با قعیله جنگ می‌کنند وخرمنها را غارت می‌نماید.» ۲ و داود از خداوندسوال کرده، گفت: «آیا بروم و این فلسطینیان راشکست دهم.» خداوند به داود گفت: «برو وفلسطینیان را شکست داده، قعیله را خلاص کن.» ۳ و مردمان داود وی را گفتند: «اینک اینجا دریهودا می‌ترسیم پس چند مرتبه زیاده اگر به مقابله لشکرهای فلسطینیان به قعیله برویم.» ۴ و داود بار دیگر از خداوند سوال نمود وخداوند او را جواب داده، گفت: «برخیز به قعیله برو زیرا که من فلسطینیان را به‌دست تو خواهم داد.» ۵ و داود با مردانش به قعیله رفتند و بافلسطینیان جنگ کرده، مواشی ایشان را بردند، وایشان را به کشتار عظیمی کشتند. پس داودساکنان قعیله را نجات داد. ۶ و هنگامی که ابیاتار بن اخیملک نزد داود به قعیله فرار کرد، ایفود را در دست خود آورد. ۷ وبه شاول خبر دادند که داود به قعیله آمده است وشاول گفت: «خدا او را به‌دست من سپرده است، زیرا به شهری که دروازه‌ها و پشت بندها دارد‌داخل شده، محبوس گشته است.» ۸ و شاول جمیع قوم را برای جنگ طلبید تا به قعیله فرودشده، داود و مردانش را محاصره نماید. ۹ و چون داود دانست که شاول شرارت رابرای او اندیشیده است، به ابیاتار کاهن گفت: «ایفود را نزدیک بیاور، ۱۰ و داود گفت: «ای یهوه، خدای اسرائیل، بنده ات شنیده است که شاول عزیمت دارد که به قعیله بیاید تا به‌خاطر من شهررا خراب کند. ۱۱ آیا اهل قعیله مرا به‌دست اوتسلیم خواهند نمود؟ و آیا شاول چنانکه بنده ات شنیده است، خواهد آمد؟ ای یهوه، خدای اسرائیل، مسالت آنکه بنده خود را خبر دهی.» خداوند گفت که او خواهد آمد. ۱۲ داود گفت: «آیا اهل قعیله مرا و کسان مرا به‌دست شاول تسلیم خواهند نمود؟» خداوند گفت که «تسلیم خواهند نمود.» ۱۳ پس داود و مردانش که تخمین ششصد نفربودند، برخاسته، از قعیله بیرون رفتند و هر جایی که توانستند بروند، رفتند. و چون به شاول خبردادند که داود از قعیله فرار کرده است، از بیرون رفتن بازایستاد. ۱۴ و داود در بیابان در ملاذهانشست و در کوهی در بیابان زیف توقف نمود. وشاول همه روزه او را می‌طلبید لیکن خداوند او رابه‌دستش تسلیم ننمود. ۱۵ و داود دید که شاول به قصد جان او بیرون آمده است و داود در بیابان زیف در جنگل ساکن بود. ۱۶ و یوناتان، پسر شاول، به جنگل آمده، دست او را به خدا تقویت نمود. ۱۷ و او را گفت: «مترس زیرا که دست پدر من، شاول تو را نخواهدجست، و تو بر اسرائیل پادشاه خواهی شد، و من دومین تو خواهم بود و پدرم شاول نیز این رامی داند.» ۱۸ و هر دوی ایشان به حضور خداوندعهد بستند و داود به جنگل برگشت و یوناتان به خانه خود رفت. ۱۹ و زیفیان نزد شاول به جبعه آمده، گفتند: «آیا داود در ملاذهای جنگل در کوه حخیله که به طرف جنوب بیابان است، خود را نزد ما پنهان نکرده است؟ ۲۰ پس‌ای پادشاه چنانکه دلت کمال آرزو برای آمدن دارد بیا و تکلیف ما این است که او را به‌دست پادشاه تسلیم نماییم.» ۲۱ شاول گفت: «شما از جانب خداوند مبارک باشید چونکه بر من دلسوزی نمودید. ۲۲ پس بروید و بیشتر تحقیق نموده، جایی را که آمد ورفت می‌کند ببینید و بفهمید، و دیگر اینکه کیست که او را در آنجا دیده است، زیرا به من گفته شد که بسیار با مکر رفتار می‌کند. ۲۳ پس ببینید و جمیع مکانهای مخفی را که خود را در آنها پنهان می‌کندبدانید و حقیقت حال را به من باز رسانید تا با شمابیایم و اگر در این زمین باشد او را از جمیع هزاره های یهودا پیدا خواهم کرد.» ۲۴ پس برخاسته، پیش روی شاول به زیف رفتند. ۲۵ و شاول و مردان اوبه تفحص او رفتند و چون داود را خبر دادند، اونزد صخره فرود آمده، در بیابان معون ساکن شد وشاول چون این را شنید، داود را در بیابان معون تعاقب نمود. ۲۶ و شاول به یک

طرف کوه می‌رفت و داود و کسانش به طرف دیگر کوه، و داودمی شتافت
که از حضور شاول بگریزد و شاول ومردانش داود و کسانش را احاطه نمودند
تا ایشان را بگیرند. ۲۷ اما قاصدی نزد شاول آمده، گفت: «بشتاب و
بیا زیرا که فلسطینیان به زمین حمله آورده‌اند. ۲۸ پس شاول از تعاقب
نمودن داود برگشته، به مقابله فلسطینیان رفت، بنابراین آن مکان را صخره
محلقوت نامیدند. ۲۹ و داود ازآنجا برآمده، در ملاذهای عین جدی ساکن
شد.

۲۴ و واقع شد بعد از برگشتن شاول از عقب فلسطینیان که او را خبر
داده، گفتند: «اینک داود در بیابان عین جدی است.» ۲ و شاول سه هزار
نفر برگزیده را از تمامی اسرائیل گرفته، برای جستجوی داود و کسانش بر
صخره های بزهای کوهی رفت. ۳ و به‌سر راه به آغلهای گوسفندان که در
آنجا مغاره‌ای بود، رسید. وشاول داخل آن شد تا پایهای خود را بپوشاند.
وداود و کسان او در جانبهای مغاره نشسته بودند. ۴ و کسان داود وی را
گفتند: «اینک روزی که خداوند به تو وعده داده است که همانا دشمن
تورا به‌دستت تسلیم خواهم نمود تا هرچه درنظرت پسند آید به او عمل
نمایی.» و داودبرخاسته، دامن ردای شاول را آهسته برید. ۵ وبعد از آن دل
داود مضطرب شد از این جهت که دامن شاول را بریده بود. ۶ و به کسان
خود گفت: «حاشا بر من از جانب خداوند که این امر را به آقای خود
مسیح خداوند بکنم، و دست خود رابر او دراز نمایم چونکه او مسیح
خداوند است.» ۷ پس داود کسان خود را به این سخنان توبیخ نموده،
ایشان را نگذاشت که بر شاول برخیزند، وشاول از مغاره برخاسته، راه خود
را پیش گرفت. ۸ و بعد از آن، داود برخاسته، از مغاره بیرون رفت و در
عقب شاول صدا زده، گفت: «ای آقایم پادشاه.» و چون شاول به عقب
خود نگریست داود رو به زمین خم شده، تعظیم کرد. ۹ و داود به شاول
گفت: «چرا سخنان مردم را می‌شنوی که می‌گویند اینک داود قصد اذیت
تو را دارد. ۱۰ اینک امروز چشمانت دیده است که چگونه خداوند تو را
در مغاره امروز به‌دست من تسلیم نمود، و بعضی گفتند که تو را بکشم،
اما چشمم برتو شفقت نموده، گفتم دست خود را بر آقای خویش دراز
نکنم، زیرا که مسیح خداوند است. ۱۱ وای پدرم ملاحظه کن و دامن
ردای خود را دردست من ببین، زیرا از اینکه جامه تو را بریدم و تورا نکشتم
بدان و ببین که بدی و خیانت در دست من نیست، و به تو گناه نکرده‌ام،
اما تو جان مراشکار می‌کنی تا آن را گرفتار سازی. ۱۲ خداونددر میان من
و تو حکم نماید، و خداوند انتقام مرااز تو بکشد اما دست من بر تو
نخواهد شد. ۱۳ چنانکه مثل قدیمان می‌گوید که شرارت ازشریران صادر
می‌شود اما دست من بر تو نخواهدشد. ۱۴ و در عقب کیست که پادشاه
اسرائیل بیرون می‌آید و کیست که او را تعاقب می‌نمایی، در عقب سگ
مرده‌ای بلکه در عقب یک کیک! ۱۵ پس خداوند داور باشد و میان من و
تو حکم نماید و ملاحظه کرده دعوی مرا با تو فیصل کند ومرا از دست تو
برهاند.» ۱۶ و چون داود از گفتن این سخنان به شاول فارغ شد، شاول
گفت: «آیا این آواز توست‌ای پسر من داود.» و شاول آواز خود را بلند
کرده، گریست. ۱۷ و به داود گفت: «تو از من نیکوترهستی زیرا که تو
جزای نیکو به من رسانیدی و من جزای بد به تو رسانیدم. ۱۸ و تو امروز
ظاهرکردی که چگونه به من احسان نمودی چونکه خداوند مرا به‌دست تو
تسلیم کرده، و مرانکشتی. ۱۹ و اگر کسی دشمن خویش را بیابد، آیا او را
به نیکویی رها نماید؟ پس خداوند تو را به نیکویی جزا دهد به‌سبب آنچه
امروز به من کردی. ۲۰ و حال اینک می‌دانم که البته پادشاه خواهی شد و
سلطنت اسرائیل در دست تو ثابت خواهد گردید. ۲۱ پس الان برای من
قسم به خداوند بخور که بعد از من ذریه مرا منقطع نسازی، و اسم مرا از
خاندان پدرم محو نکنی.» ۲۲ و داود برای شاول قسم خورد، و شاول به
خانه خود رفت و داود و کسانش به مامن خویش آمدند.

۲۵ و سموئیل وفات نمود، و تمامی اسرائیل جمع شده، از برایش نوحه
گری نمودند، و او را در خانه‌اش در رامه دفن نمودند و داود برخاسته، به
بیابان فاران فرود شد. ۲ و در معون کسی بود که املاکش در کرمل بود و
آن مرد بسیار بزرگ بود و سه هزار گوسفند وهزار بز داشت، و گوسفندان
خود را در کرمل پشم می‌برید. ۳ و اسم آن شخص نابال بود و اسم زنش
ابیجایل. و آن زن نیک فهم و خوش منظر بود. اماآن مرد سخت دل و
بدرفتار و از خاندان کالیب بود. ۴ و داود در بیابان شنید که نابال گله خود
راپشم می‌برد. ۵ پس داود ده خادم فرستاد و داود به خادمان خود گفت که
«به کرمل برآیید و نزد نابال رفته، اززبان من سلامتی او را بپرسید. ۶ و
چنین گویید: زنده باش و سلامتی بر تو باد و بر خاندان تو و برهرچه داری
سلامتی باشد. ۷ و الان شنیده‌ام که پشم برندگان داری و به شبانان تو که
در این اوقات نزد ما بودند، اذیت نرسانیدیم. همه روزهایی که در کرمل
بودند چیزی از ایشان گم نشد. ۸ از خادمان خود بپرس و تو را خواهند
گفت. پس خادمان در نظر تو التفات یابند زیرا که در روزسعادتمندی
آمده‌ایم، تمنا اینکه آنچه دستت بیابد به بندگانت و پسرت داود بدهی.»
۹ پس خادمان داود آمدند و جمیع این سخنان را از زبان داود به نابال
گفته، ساکت شدند. ۱۰ ونابال به خادمان داود جواب داده، گفت:
«داودکیست و پسر یسا کیست؟ امروز بسا بندگان هریکی از آقای خویش
می‌گریزند. ۱۱ آیا نان و آب خود را و گوشت را که برای پشم برندگان
خودذبح نموده‌ام، بگیرم و به کسانی که نمی دانم از کجاهستند بدهم.»
۱۲ پس خادمان داود برگشته، مراجعت نمودند و آمده، داود را از جمیع
این سخنان مخبر ساختند. ۱۳ و داود به مردان خودگفت: «هر یک از
شما شمشیر خود را ببندد.» وهریک شمشیر خود را بستند، و داود نیز
شمشیرخود را بست و تخمین چهارصد نفر از عقب داودرفتند، و دویست
نفر نزد اسباب ماندند. ۱۴ و خادمی از خادمانش به ابیجایل، زن نابال،
خبر داده، گفت: «اینک داود، قاصدان از بیابان فرستاد تا آقای مرا تحیت
گویند و او ایشان رااهانت نمود. ۱۵ و آن مردمان احسان بسیار به مانمودند
و همه روزهایی که در صحرا بودیم و باایشان معاشرت داشتیم اذیتی به ما
نرسید وچیزی از ما گم نشد. ۱۶ و تمام روزهایی که باایشان گوسفندان را
می‌چرانیدیم هم در شب وهم در روز برای ما مثل حصار بودند. ۱۷ پس

الان بدان و ببین که چه باید بکنی زیرا که بدی برای آقای ما و تمامی خاندانش مهیاست، چونکه او به حدی پسر بلیعال است که احدی با وی سخن نتواند گفت.» ۱۸ آنگاه ابیجایل تعجیل نموده، دویست گرده نان و دو مشگ شراب و پنج گوسفند مهیا شده، وپنج کیل خوشه برشته و صد قرص کشمش ودویست قرص انجیر گرفته، آنها را بر الاغهاگذاشت. ۱۹ و به خادمان خود گفت: «پیش من بروید و اینک من از عقب شما می‌آیم.» اما به شوهر خود نابال هیچ خبر نداد. ۲۰ و چون بر الاغ خود سوار شده، از سایه کوه به زیر می‌آمد، اینک داود و کسانش به مقابل او رسیدند و به ایشان برخورد. ۲۱ و داود گفته بود: «به تحقیق که تمامی مایملک این شخص را در بیابان عبث نگاه داشتم که از جمیع اموالش چیزی گم نشد و او بدی را به عوض نیکویی به من پاداش داده است. ۲۲ خدا به دشمنان داود چنین بلکه زیاده از این عمل نمایداگر از همه متعلقان او تا طلوع صبح ذکوری واگذارم.» ۲۳ و چون ابیجایل، داود را دید، تعجیل نموده، از الاغ پیاده شد و پیش داود به روی خودبه زمین افتاده، تعظیم نمود. ۲۴ و نزد پایهایش افتاده، گفت: «ای آقایم این تقصیر بر من باشد وکنیزت در گوش تو سخن بگوید، و سخنان کنیزخود را بشنو. ۲۵ و آقایم دل خود را بر این مردبلیعال، یعنی نابال مشغول نسازد، زیرا که اسمش مثل خودش است اسمش نابال است و حماقت بااوست، لیکن من کنیز تو خادمانی را که آقایم فرستاده بود، ندیدم. ۲۶ و الان‌ای آقایم به حیات خداوند و به حیات جان تو چونکه خداوند تو رااز ریختن خون و از انتقام کشیدن به‌دست خودمنع نموده است، پس الان دشمنانت و جویندگان ضرر آقایم مثل نابال بشوند. ۲۷ و الان این هدیه‌ای که کنیزت برای آقای خود آورده است به غلامانی که همراه آقایم می‌روند، داده شود. ۲۸ و تقصیر کنیز خود را عفو نما زیرا به درستی که خداوند برای آقایم خانه استوار بنا خواهد نمود، چونکه آقایم در جنگهای خداوند می‌کوشد وبدی در تمام روزهایت به تو نخواهد رسید. ۲۹ واگرچه کسی برای تعاقب تو و به قصد جانت برخیزد، اما جان آقایم در دسته حیات، نزد یهوه، خدایت، بسته خواهد شد. و اما جان دشمنانت راگویا از میان کفه فلاخن خواهد انداخت. ۳۰ وهنگامی که خداوند برحسب همه احسانی که برای آقایم وعده داده است، عمل آورد، و تو راپیشوا بر اسرائیل نصب نماید. ۳۱ آنگاه این برای تو سنگ مصادم و به جهت آقایم لغزش دل نخواهد بود که خون بی‌جهت ریخته‌ای و آقایم انتقام خود را کشیده باشد، و چون خداوند به آقایم احسان نماید آنگاه کنیز خود را بیاد آور.» ۳۲ داود به ابیجایل گفت: «یهوه، خدای اسرائیل، متبارک باد که تو را امروز به استقبال من فرستاد. ۳۳ و حکمت تو مبارک و تو نیز مبارک باشی که امروز مرا از ریختن خون و از کشیدن انتقام خویش به‌دست خود منع نمودی. ۳۴ ولیکن به حیات یهوه، خدای اسرائیل، که مرا ازرسانیدن اذیت به تو منع نمود. اگر تعجیل ننموده، به استقبال من نمی آمدی البته تا طلوع صبح برای نابال ذکوری باقی نمی ماند.» ۳۵ پس داود آنچه را که به جهت او آورده بود، از دستش پذیرفته، به او گفت: «به سلامتی به خانه ات برو وببین که سخنت را شنیده، تو را مقبول داشتم.» ۳۶ پس ابیجایل نزد نابال برگشت و اینک اوضیافتی مثل ضیافت ملوکانه در خانه خودمی داشت و دل نابال در اندرونش شادمان بودچونکه بسیار مست بود و تا طلوع صبح چیزی کم یا زیاد به او خبر نداد. ۳۷ و بامدادان چون شراب از نابال بیرون رفت، زنش این چیزها را به او بیان کرد و دلش در اندرونش مرده گردید و خود مثل سنگ شد. ۳۸ و واقع شد که بعد از ده روز خداوندنابال را مبتلا ساخت که بمرد. ۳۹ و چون داود شنید که نابال مرده است، گفت: «مبارک باد خداوند که انتقام عار مرا ازدست نابال کشیده، و بنده خود را از بدی نگاه داشته است، زیرا خداوند شرارت نابال را به‌سرش رد نموده است و داود فرستاده، با ابیجایل سخن گفت تا او را به زنی خود بگیرد.» ۴۰ وخادمان داود نزد ابیجایل به کرمل آمده، با وی مکالمه کرده، گفتند: «داود ما را نزد تو فرستاده است تا تو را برای خویش به زنی بگیرد.» ۴۱ و اوبرخاسته، رو به زمین خم شد و گفت: «اینک کنیزت بنده است تا پایهای خادمان آقای خود رابشوید.» ۴۲ و ابیجایل تعجیل نموده، برخاست وبر الاغ خود سوار شد و پنج کنیزش همراهش روانه شدند و از عقب قاصدان داود رفته، زن اوشد. ۴۳ و داود اخینوعم یزرعیلیه را نیز گرفت وهردوی ایشان زن او شدند. ۴۴ و شاول دخترخود، میکال، زن داود را به فلطی ابن لایش که ازجلیم بود، داد.

۲۶ پس زیفیان نزد شاول به جبعه آمده، گفتند: «آیا داود خویشتن را در تل حخیله که در مقابل بیابان است، پنهان نکرده است؟» ۲ آنگاه شاول برخاسته، به بیابان زیف فرود شد و سه هزار مرد از برگزیدگان اسرائیل همراهش رفتند تا داود را در بیابان زیف جستجونماید. ۳ و شاول در تل حخیله که در مقابل بیابان به‌سر راه است اردو زد، و داود در بیابان ساکن بود، و چون دید که شاول در عقبش در بیابان آمده است، ۴ داود جاسوسان فرستاده، دریافت کرد که شاول به تحقیق آمده است. ۵ و داود برخاسته، به‌جایی که شاول در آن اردو زده بود، آمد. و داود مکانی را که شاول وابنیر، پسر نیر، سردار لشکرش خوابیده بودند، ملاحظه کرد، و شاول در اندرون سنگرمی خوابید و قوم در اطراف او فرود آمده بودند. ۶ و داود به اخیملک حتی و ابیشای ابن صرویه برادر یوآب خطاب کرده، گفت: «کیست که همراه من نزد شاول به اردو بیاید؟» ابیشای گفت: «من همراه تو می‌آیم.» ۷ پس داود و ابیشای در شب به میان قوم آمدند و اینک شاول در اندرون سنگرداز شده، خوابیده بود، و نیزه‌اش نزد سرش درزمین کوبیده، و ابنیر و قوم در اطرافش خوابیده بودند. ۸ و ابیشای به داود گفت: «امروز خدا، دشمن تو را به‌دستت تسلیم نموده. پس الان اذن بده تا او را با نیزه یک دفعه به زمین بدوزم و او رادوباره نخواهم زد.» ۹ و داود به ابیشای گفت: «اورا هلاک مکن زیرا کیست که به مسیح خداوندست خود را دراز کرده، بی‌گناه باشد. ۱۰ و داودگفت: «به حیات یهوه قسم که یا خداوند او راخواهد زد یا اجلش رسیده، خواهد مرد یا به جنگ فرود شده، هلاک خواهد گردید. ۱۱ حاشابر من از خداوند که دست خود را بر مسیح خداوند دراز کنم اما الان نیزه‌ای را که نزد سرش است و سبوی آب را بگیر و برویم.» ۱۲ پس داودنیزه و سبوی آب را از نزد سر شاول گرفت و روانه شدند، و کسی نبود که ببیند و بداند یا بیدار شودزیرا جمیع ایشان در

خواب بودند، چونکه خواب سنگین از خداوند بر ایشان مستولی شده بود. ۱۳ و داود به طرف دیگر گذشته، از دور به‌سرکوه بایستاد و مسافت عظیمی در میان ایشان بود. ۱۴ و داود قوم و ابنیر پسر نیر را صدا زده، گفت: «ای ابنیر جواب نمی دهی؟» و ابنیر جواب داده، گفت: «تو کیستی که پادشاه را می‌خوانی؟» ۱۵ داود به ابنیر گفت: «آیا تو مرد نیستی و دراسرائیل مثل تو کیست؟ پس چرا آقای خودپادشاه را نگاهبانی نمی کنی؟ زیرا یکی از قوم آمد تا آقایت پادشاه را هلاک کند. ۱۶ این کار که کردی خوب نیست، به حیات یهوه، شمامستوجب قتل هستید، چونکه آقای خود مسیح خداوند را نگاهبانی نکردید، پس الان ببین که نیزه پادشاه و سبوی آب که نزد سرش بود، کجاست؟» ۱۷ و شاول آواز داود را شناخته، گفت: «آیااین آواز توست‌ای پسر من داود؟» و داود گفت: «ای آقایم پادشاه آواز من است.» ۱۸ و گفت: «این از چه سبب است که آقایم بنده خود را تعاقب می‌کند؟ زیرا چه کردم و چه بدی در دست من است؟ ۱۹ پس الان آقایم پادشاه سخنان بنده خودرا بشنود، اگر خداوند تو را بر من تحریک نموده است پس هدیه‌ای قبول نماید، و اگر بنی آدم باشند پس ایشان به حضور خداوند ملعون باشند، زیرا که امروز مرا از التصاق به نصیب خداوندمی رانند و می‌گویند برو و خدایان غیر را عبادت نما. ۲۰ و الان خون من از حضور خداوند به زمین ریخته نشود زیرا که پادشاه اسرائیل مثل کسی‌که کبک را بر کوه‌ها تعاقب می‌کند به جستجوی یک کبک بیرون آمده است.» ۲۱ شاول گفت: «گناه ورزیدم‌ای پسرم داود! برگرد و تو را دیگر اذیت نخواهم کرد، چونکه امروز جان من در نظر تو عزیز آمد اینک احمقانه رفتار نمودم و بسیار گمراه شدم.» ۲۲ داود درجواب گفت: «اینک نیزه پادشاه! پس یکی ازغلامان به اینجا گذشته، آن را بگیرد. ۲۳ و خداوندهر کس را برحسب عدالت و امانتش پاداش دهد، چونکه امروز خداوند تو را به‌دست من سپرده بود. اما نخواستم دست خود را بر مسیح خداوندراز کنم. ۲۴ و اینک چنانکه جان تو امروز در نظرمن عظیم آمد جان من در نظر خداوند عظیم باشدو مرا از هر تنگی برهاند.» ۲۵ شاول به داود گفت: «مبارک باش‌ای پسرم داود، البته کارهای عظیم خواهی کرد و غالب خواهی شد.» پس داود راه خود را پیش گرفت و شاول به‌جای خودمراجعت کرد.

۲۷ و داود در دل خود گفت: «الحال روزی به‌دست شاول هلاک خواهم شد. چیزی برای من از این بهتر نیست که به زمین فلسطینیان فرار کنم، و شاول از جستجوی من درتمامی حدود اسرائیل مایوس شود. پس از دست او نجات خواهم یافت.» ۲ پس داود برخاسته، باآن ششصد نفر که همراهش بودند نزد اخیش بن معوک، پادشاه جت گذشت. ۳ و داود نزد اخیش در جت ساکن شد، او و مردمانش هرکس با اهل خانه‌اش، و داود با دو زنش اخینوعم یزرعیلیه وابیجایل کرملیه زن نابال. ۴ و به شاول گفته شد که داود به جت فرار کرده است، پس او را دیگرجستجو نکرد. ۵ و داود به اخیش گفت: «الان اگر من در نظر توالتفات یافتم مکانی به من در یکی از شهرهای صحرا بدهند تا در آنجا ساکن شوم، زیرا که بنده تو چرا در شهر دارالسلطنه با تو ساکن شود.» ۶ پس اخیش در آن روز صقلغ را به او داد، لهذاصقلغ تا امروز از آن پادشاهان یهوداست. ۷ وعدد روزهایی که داود در بلاد فلسطینیان ساکن بود یک سال و چهار ماه بود. ۸ و داود و مردانش برآمده، بر جشوریان وجرزیان و عمالقه هجوم آوردند زیرا که این طوایف در ایام قدیم در آن زمین از شور تا به زمین مصر ساکن می‌بودند. ۹ و داود اهل آن زمین راشکست داده، مرد یا زنی زنده نگذاشت وگوسفندان و گاوان و الاغها و شتران و رخوت گرفته، برگشت و نزد اخیش آمد. ۱۰ و اخیش گفت: «امروز به کجا تاخت آوردید.» داود گفت: «بر جنوبی یهودا و جنوب یرحمئیلیان و به جنوب قینیان. ۱۱ و داود مرد یا زنی را زنده نگذاشت که به جت بیایند زیرا گفت مبادا درباره ما خبرآورده، بگویند که داود چنین کرده است وتمامی روزهایی که در بلاد فلسطینیان بماند، عادتش چنین خواهد بود.» ۱۲ و اخیش داود را تصدیق نموده، گفت: «خویشتن را نزد قوم خود اسرائیل بالکل مکروه نموده است، پس تا به ابد بنده من خواهد بود.»

۲۸ و واقع شد در آن ایام که فلسطینیان لشکرهای خود را برای جنگ فراهم آوردند تا با اسرائیل مقاتله نمایند، و اخیش به داود گفت: «یقین بدان که تو و کسانت همراه من به اردو بیرون خواهید آمد.» ۲ داود به اخیش گفت: «به تحقیق خواهی دانست که بنده تو چه خواهدکرد.» اخیش به داود گفت: «از این جهت تو راهمیشه اوقات نگاهبان سرم خواهم ساخت.» ۳ و سموئیل وفات نموده بود، و جمیع اسرائیل به جهت او نوحه گری نموده، او را درشهرش رامه دفن کرده بودند، و شاول تمامی اصحاب اجنه و فالگیران را از زمین بیرون کرده بود. ۴ و فلسطینیان جمع شده، آمدند و در شونیم اردو زدند، و شاول تمامی اسرائیل را جمع کرده، در جلبوع اردو زدند. ۵ و چون شاول لشکرفلسطینیان را دید، بترسید و دلش بسیار مضطرب شد. ۶ و شاول از خداوند سوال نمود و خداوند اورا جواب نداد، نه به خوابها و نه به اوریم و نه به انبیا. ۷ و شاول به خادمان خود گفت: «زنی را که صاحب اجنه باشد، برای من بطلبید تا نزد او رفته، از او مسالت نمایم.» خادمانش وی را گفتند: «اینک زنی صاحب اجنه در عین دور می‌باشد.» ۸ و شاول صورت خویش را تبدیل نموده، لباس دیگر پوشید و دو نفر همراه خود برداشته، رفت و شبانگاه نزد آن زن آمده، گفت: «تمنا اینکه به واسطه جن برای من فالگیری نمایی و کسی راکه به تو بگویم از برایم برآوری.» ۹ آن زن وی راگفت: «اینک آنچه شاول کرده است می‌دانی که چگونه اصحاب اجنه و فالگیران را از زمین منقطع نموده است، پس تو چرا برای جانم دام می‌گذاری تا مرا به قتل رسانی؟» ۱۰ و شاول برای وی به یهوه قسم خورده، گفت: «به حیات یهوه قسم که از این امر به تو هیچ بدی نخواهد رسید.» ۱۱ آن زن گفت: «از برایت که را برآورم؟» او گفت: «سموئیل را برای من برآور.» ۱۲ و چون آن زن سموئیل را دید به آواز بلند صدا زد و زن، شاول را خطاب کرده، گفت: «برای چه مرا فریب دادی زیرا تو شاول هستی.» ۱۳ پادشاه وی را گفت: «مترس! چه دیدی؟» آن زن در جواب شاول گفت: «خدایی را

می‌بینم که از زمین بر می‌آید.» ۱۴ او وی را گفت: «صورت او چگونه است؟» زن گفت: «مردی پیر بر می‌آید و به ردایی ملبس است.» پس شاول دانست که سموئیل است و روبه زمین خم شده، تعظیم کرد. ۱۵ و سموئیل به شاول گفت: «چرا مرابرآورده، مضطرب ساختی؟» شاول گفت: «درشدت تنگی هستم چونکه فلسطینیان با من جنگ می‌نمایند و خدا از من دور شده، مرا نه به واسطه انبیا و نه به خوابها دیگر جواب می‌دهد، لهذا تو راخواندم تا مرا اعلام نمایی که چه باید بکنم.» ۱۶ سموئیل گفت: «پس چرا از من سوال می‌نمایی و حال آنکه خداوند از تو دور شده، دشمنت گردیده است. ۱۷ و خداوند به نحوی که به زبان من گفته بود، برای خود عمل نموده است، زیراخداوند سلطنت را از دست تو دریده، آن را به همسایه ات داود داده است. ۱۸ چونکه آوازخداوند را نشنیدی و شدت غضب او را برعمالیق به عمل نیاوردی، بنابراین خداوند امروزاین عمل را به تو نموده است. ۱۹ و خداوناسرائیل را نیز با تو به‌دست فلسطینیان خواهدداد، و تو و پسرانت فردا نزد من خواهید بود، و خداوند اردوی اسرائیل را نیز به‌دست فلسطینیان خواهد داد.» ۲۰ و شاول فور به تمامی قامتش بر زمین افتاد، و از سخنان سموئیل بسیار بترسید. وچونکه تمامی روز و تمامی شب نان نخورده بود، هیچ قوت نداشت. ۲۱ و چون آن زن نزد شاول آمده، دید که بسیار پریشان حال است وی راگفت: «اینک کنیزت آواز تو را شنید و جانم را به‌دست خود گذاشتم و سخنانی را که به من گفتی اطاعت نمودم. ۲۲ پس حال تمنا اینکه تو نیز آوازکنیز خود را بشنوی تا لقمه‌ای نان به حضورت بگذارم و بخوری تا قوت یافته، به راه خودبروی.» ۲۳ اما او انکار نموده، گفت: «نمی خورم.» لیکن چون خادمانش و آن زن نیز اصرار نمودند، آواز ایشان را بشنید و از زمین برخاسته، بر بسترنشست. ۲۴ و آن زن گوساله‌ای پرواری در خانه داشت. پس تعجیل نموده، آن را ذبح کرد و آردگرفته، خمیر ساخت و قرصهای نان فطیر پخت. ۲۵ و آنها را نزد شاول و خادمانش گذاشت که خوردند. پس برخاسته، در آن شب روانه شدند.

۲۹ و فلسطینیان همه لشکرهای خود را درافیق جمع کردند، و اسرائیلیان نزدچشمه‌ای که در یزرعیل است، فرود آمدند. ۲ وسرداران فلسطینیان صدها و هزارها می‌گذشتند، و داود و مردانش با اخیش در دنباله ایشان می‌گذشتند. ۳ و سرداران فلسطینیان گفتند که «این عبرانیان کیستند؟» و اخیش به جواب سرداران فلسطینیان گفت: «مگر این داود، بنده شاول، پادشاه اسرائیل نیست که نزد من این‌روزهایا این سالها بوده است و از روزی که نزد من آمد تاامروز در او عیبی نیافتم.» ۴ اما سرداران فلسطینیان بر وی غضبناک شدند، و سرداران فلسطینیان او را گفتند: «این مردرا باز گردان تا به‌جایی که برایش تعیین کرده‌ای برگردد، و با ما به جنگ نیاید، مبادا در جنگ دشمن ما بشود، زیرا این کس با چه چیز با آقای خود صلح کند آیا نه با سرهای این مردمان؟ ۵ آیااین داود نیست که درباره او با یکدیگر رقص کرده، می‌سراییدند و می‌گفتند: «شاول هزارهای خود و داود ده هزارهای خویش را کشته است.» ۶ آنگاه اخیش داود را خوانده، او را گفت: «به حیات یهوه قسم که تو مرد راست هستی و خروج و دخول تو با من در اردو به نظر من پسند آمد، زیرا از روز آمدنت نزد من تا امروز از تو بدی ندیده‌ام لیکن در نظر سرداران پسند نیستی. ۷ پس الان برگشته، به سلامتی برو مبادا مرتکب عملی شوی که در نظر سرداران فلسطینیان ناپسند آید.» ۸ و داود به اخیش گفت: «چه کرده‌ام و از روزی که به حضور تو بوده‌ام تا امروز در بنده ات چه یافته‌ای تا آنکه به جنگ نیایم و با دشمنان آقایم پادشاه جنگ ننمایم؟» ۹ اخیش در جواب داود گفت: «می‌دانم که تودر نظر من مثل فرشته خدا نیکو هستی لیکن سرداران فلسطینیان گفتند که با ما به جنگ نیاید. ۱۰ پس الحال بامدادان با بندگان آقایت که همراه تو آمده‌اند، برخیز و چون بامدادان برخاسته باشید و روشنایی برای شما بشود، روانه شوید.» ۱۱ پس داود با کسان خود صبح زود برخاستند تا روانه شده، به زمین فلسطینیان برگردند وفلسطینیان به یزرعیل برآمدند.

۳۰ و واقع شد چون داود و کسانش در روزسوم به صقلغ رسیدند که عمالقه برجنوب و بر صقلغ هجوم آورده بودند، و صقلغ رازده آن را به آتش سوزانیده بودند. ۲ و زنان و همه کسانی را که در آن بودند از خرد و بزرگ اسیرکرده، هیچ‌کس را نکشته، بلکه همه را به اسیری برده، به راه خود رفته بودند. ۳ و چون داود وکسانش به شهر رسیدند، اینک به آتش سوخته، وزنان و پسران و دختران ایشان اسیر شده بودند. ۴ پس داود و قومی که همراهش بودند آواز خودرا بلند کرده، گریستند تا طاقت گریه کردن دیگرنداشتند. ۵ و دو زن داود اخینوعم یزرعیلیه وابیجایل، زن نابال کرملی، اسیر شده بودند. ۶ وداود بسیار مضطرب شد زیرا که قوم می‌گفتند که او را سنگسار کنند، چون جان تمامی قوم هر یک برای پسران و دختران خویش بسیار تلخ شده بود، اما داود خویشتن را از یهوه، خدای خود، تقویت نمود. ۷ و داود به ابیاتار کاهن، پسر اخیملک گفت: «ایفود را نزد من بیاور.» و ابیاتار ایفود را نزد داودآورد. ۸ و داود از خداوند سوال نموده، گفت: «اگر این فوج را تعاقب نمایم، آیا به آنها خواهم رسید؟» او وی را گفت: «تعاقب نما زیرا که به تحقیق خواهی رسید و رها خواهی کرد.» ۹ پس داود و ششصد نفر که همراهش بودند روانه شده، به وادی بسور آمدند و واماندگان در آنجا توقف نمودند. ۱۰ و داود با چهارصد نفر تعاقب نمود ودویست نفر توقف نمودند زیرا به حدی خسته شده بودند که از وادی بسور نتوانستند گذشت. ۱۱ پس شخصی مصری در صحرا یافته، او رانزد داود آوردند و به او نان دادند که خورد و او راآب نوشانیدند. ۱۲ و پاره‌ای از قرص انجیر و دوقرص کشمش به او دادند و چون خورد روحش به وی بازگشت زیرا که سه روز و سه شب نه نان خورده، و نه آب نوشیده بود. ۱۳ و داود او راگفت: «از آن که هستی و از کجا می‌باشی؟» اوگفت: «من جوان مصری و بنده شخص عمالیقی هستم، و آقایم مرا ترک کرده است زیرا سه روزاست که بیمار شده‌ام. ۱۴ ما به جنوب کریتیان و برملک یهودا و بر جنوب کالیب تاخت آوردیم. صقلغ را به آتش سوزانیدیم.» ۱۵ داود وی راگفت: «آیا مرا به آن گروه خواهی رسانید؟» اوگفت: «برای من به خدا قسم بخور که نه مرا بکشی و نه مرا به‌دست آقایم تسلیم کنی، پس

تو را نزدآن گروه خواهم رسانید.» ۱۶ و چون او را به آنجا رسانید اینک بر روی تمامی زمین منتشر شده، می‌خوردند ومی نوشیدند و بزم می‌کردند، به‌سبب تمامی غنیمت عظیمی که از زمین فلسطینیان و از زمین یهودا آورده بودند. ۱۷ و داود ایشان را از وقت شام تا عصر روز دیگر می‌زد که از ایشان احدی رهایی نیافت جز چهارصد مرد جوان که بر شتران سوار شده، گریختند. ۱۸ و داود هرچه عمالقه گرفته بودند، بازگرفت و داود دو زن خود را بازگرفت. ۱۹ و چیزی از ایشان مفقود نشد از خرد وبزرگ و از پسران و دختران و غنیمت و از همه چیزهایی که برای خود گرفته بودند، بلکه داودهمه را باز آورد. ۲۰ و داود همه گوسفندان وگاوان خود را گرفت و آنها را پیش مواشی دیگرراندند و گفتند این است غنیمت داود. ۲۱ و داود نزد آن دویست نفر که از شدت خستگی نتوانسته بودند در عقب داود بروند وایشان را نزد وادی بسور واگذاشته بودند آمد، وایشان به استقبال داود و به استقبال قومی که همراهش بودند بیرون آمدند، و چون داود نزدقوم رسید از سلامتی ایشان پرسید. ۲۲ اما جمیع کسان شریر و مردان بلیعال از اشخاصی که با داودرفته بودند متکلم شده، گفتند: «چونکه همراه مانیامدند، از غنیمتی که باز آورده‌ایم چیزی به ایشان نخواهیم داد مگر به هر کس زن و فرزندان او را. پس آنها را برداشته، بروند.» ۲۳ لیکن داودگفت: «ای برادرانم چنین مکنید چونکه خداوندانیها را به ما داده است و ما را حفظ نموده، آن فوج را که بر ما تاخت آورده بودند به‌دست ماتسلیم نموده است. ۲۴ و کیست که در این امر به شما گوش دهد زیرا قسمت آنانی که نزد اسباب می‌مانند مثل قسمت آنانی که به جنگ می‌روند، خواهد بود و هر دو قسمت مساوی خواهند برد.» ۲۵ و از آن روز به بعد چنین شد که این را قاعده وقانون در اسرائیل تا امروز قرار داد. ۲۶ و چون داود به صقلغ رسید، بعضی ازغنیمت را برای مشایخ یهودا و دوستان خودفرستاده، گفت: «اینک هدیه‌ای از غنیمت دشمنان خداوند برای شماست.» ۲۷ برای اهل بیت ئیل و اهل راموت جنوبی و اهل یتیر؛ ۲۸ وبرای اهل عروعیر و اهل سفموت و اهل اشتموع؛ ۲۹ و برای اهل راکال و اهل شهرهای یرحمئیلیان و اهل شهرهای قینیان؛ ۳۰ و برای اهل حرما و اهل کورعاشان و اهل عتاق؛ ۳۱ و برای اهل حبرون و جمیع مکانهایی که داود و کسانش درآنها آمد و رفت می‌کردند.

۳۱ و فلسطینیان با اسرائیل جنگ کردند ومردان اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار کردند، و در کوه جلبوع کشته شده، افتادند. ۲ و فلسطینیان، شاول و پسرانش را به سختی تعاقب نمودند، و فلسطینیان یوناتان و ابیناداب وملکیشوع پسران شاول را کشتند. ۳ و جنگ برشاول سخت شد، و تیراندازان دور او را گرفتند وبه‌سبب تیراندازان به غایت دلتنگ گردید. ۴ و شاول به سلاحدار خود گفت: «شمشیرخود را کشیده، آن را به من فرو بر مبادا این نامختونان آمده، مرا مجروح سازند و مرا افتضاح نمایند.» اما سلاحدارش نخواست زیرا که بسیاردر ترس بود. پس شاول شمشیر خود را گرفته، برآن افتاد. ۵ و هنگامی که سلاحدارش شاول را دید که مرده است، او نیز بر شمشیر خود افتاده، با اوبمرد. ۶ پس شاول و سه پسرش و سلاحدارش وجمیع کسانش نیز در آن روز با هم مردند. ۷ وچون مردان اسرائیل که به آن طرف دره و به آن طرف اردن بودند، دیدند که مردان اسرائیل فرارکرده‌اند و شاول و پسرانش مرده‌اند، شهرهای خود را ترک کرده، گریختند و فلسطینیان آمده، در آنها ساکن شدند. ۸ و در فردای آن روز، چون فلسطینیان برای برهنه کردن کشتگان آمدند، شاول و سه پسرش رایافتند که در کوه جلبوع افتاده بودند. ۹ پس سر اورا بریدند و اسلحه‌اش را بیرون کرده، به زمین فلسطینیان، به هر طرف فرستادند تا به بتخانه های خود و به قوم مژده برسانند. ۱۰ و اسلحه او را درخانه عشتاروت نهادند و جسدش را بر حصاربیتشان آویختند. ۱۱ و چون ساکنان یابیش جلعاد، آنچه را که فلسطینیان به شاول کرده بودندشنیدند، ۱۲ جمیع مردان شجاع برخاسته، و تمامی شب سفر کرده، جسد شاول و اجسادپسرانش را از حصار بیتشان گرفتند، و به یابیش برگشته، آنها را در آنجا سوزانیدند. ۱۳ واستخوانهای ایشان را گرفته، آنها را زیر درخت بلوطی که در یابیش است، دفن کردند و هفت روزروزه گرفتند.

دوم سموئیل

۱ و بعد از وفات شاول و مراجعت داود از مقاتله عمالقه واقع شد که
داود دو روز درصقلغ توقف نمود. ۲ و در روز سوم ناگاه شخصی از نزد
شاول با لباس دریده و خاک بر سرش ریخته از لشکر آمد، و چون نزد
داود رسید، به زمین افتاده، تعظیم نمود. ۳ و داود وی را گفت: «ازکجا
آمدی؟» او در جواب وی گفت: «از لشکراسرائیل فرار کرده‌ام.» ۴ داود
وی را گفت: «مراخبر بده که کار چگونه شده است.» او گفت: «قوم از
جنگ فرار کردند و بسیاری از قوم نیز افتادند ومردند، و هم شاول و پسرش،
یوناتان، مردند.» ۵ پس داود به جوانی که او را مخبر ساخته بود، گفت:
«چگونه دانستی که شاول و پسرش یوناتان مرده‌اند.» ۶ و جوانی که او را
مخبر ساخته بود، گفت: «اتفاق مرا در کوه جلبوع گذر افتاد و اینک شاول
بر نیزه خود تکیه می‌نمود، و اینک ارابه‌ها وسواران او را به سختی تعاقب
می‌کردند. ۷ و به عقب نگریسته، مرا دید و مرا خواند و جواب دادم،
لبیک. ۸ او مرا گفت: تو کیستی؟ وی را گفتم: عمالیقی هستم. ۹ او به
من گفت: تمنا اینکه بر من بایستی و مرا بکشی زیرا که پریشانی مرا
درگرفته است چونکه تمام جانم تا بحال در من است. ۱۰ پس بر او
ایستاده، او را کشتم زیرا دانستم که بعد از افتادنش زنده نخواهد ماند و
تاجی که برسرش و بازوبندی که بر بازویش بود، گرفته، آنها را اینجا نزد
آقایم آوردم.» ۱۱ آنگاه داود جامه خود را گرفته، آن را دریدو تمامی کسانی
که همراهش بودند، چنین کردند. ۱۲ و برای شاول و پسرش، یوناتان، و
برای قوم خداوند و خاندان اسرائیل ماتم گرفتند و گریه کردند، و تا شام روزه
داشتند، زیرا که به دم شمشیر افتاده بودند. ۱۳ و داود به جوانی که او
رامخبر ساخت، گفت: «تو از کجا هستی؟» او گفت: «من پسر مرد
غریب عمالیقی هستم.» ۱۴ داود وی را گفت: «چگونه نترسیدی که
دست خود را بلندکرده، مسیح خداوند را هلاک ساختی؟» ۱۵ آنگاه داود
یکی از خادمان خود را طلبیده، گفت: «نزدیک آمده، او را بکش.» پس
او را زد که مرد. ۱۶ و داود او راگفت: «خونت بر سر خودت باشدزیرا که
دهانت بر تو شهادت داده، گفت که من مسیح خداوند را کشتم.»
۱۷ و داود این مرثیه را درباره شاول و پسرش یوناتان انشا کرد. ۱۸ و امر
فرمود که نشید قوس رابه بنی یهودا تعلیم دهند. اینک در سفر یاشرمکتوب
است: ۱۹ «زیبایی توای اسرائیل در مکانهای بلندت کشته شد. جباران
چگونه افتادند. ۲۰ در جت اطلاع ندهید و در کوچه های اشقلون خبر
مرسانید، مبادا دختران فلسطینیان شادی کنند. و مبادا دختران نامختونان
وجد نمایند. ۲۱ ای کوههای جلبوع، شبنم و باران بر شما نبارد. و نه از
کشتزارهایت هدایا بشود، زیرا در آنجاسپر جباران دور انداخته شد. سپر
شاول که گویابه روغن مسح نشده بود. ۲۲ از خون کشتگان و از پیه
جباران، کمان یوناتان برنگردید. و شمشیر شاول تهی برنگشت. ۲۳ شاول
و یوناتان در حیات خویش محبوب نازنین بودند. و در موت خود از یکدیگر
جدانشدند. از عقابها تیزپرتر و از شیران تواناتر بودند. ۲۴ ای دختران
اسرائیل برای شاول گریه کنید که شما را به قرمز و نفایس ملبس می‌ساخت
وزیورهای طلا بر لباس شما می‌گذاشت. ۲۵ شجاعان در معرض جنگ
چگونه افتادند. ای یوناتان بر مکان های بلند خود کشته شدی. ۲۶
ای برادر من یوناتان برای تو دلتنگ شده‌ام. برای من بسیار نازنین بودی.
محبت تو با من عجیب تر از محبت زنان بود. ۲۷ جباران چگونه افتادند.
و چگونه اسلحه جنگ تلف شد.»

۲ و بعد از آن واقع شد که داود از خداوندسوال نموده، گفت: «آیا به
یکی ازشهرهای یهودا برآیم؟» خداوند وی را گفت: «برآی.» داود گفت:
«کجا برآیم؟» گفت: «به حبرون.» ۲ پس داود به آنجا برآمد و دو زنش
نیزاخینوعم یزرعیلیه و ابیجایل زن نابال کرملی. ۳ وداود کسانی را که با او
بودند با خاندان هر یکی برد، و در شهرهای حبرون ساکن شدند. ۴ و
مردان یهودا آمده، داود را در آنجا مسح کردند، تا برخاندان یهودا پادشاه
شود. و به داود خبر داده، گفتند که «اهل یابیش جلعاد بودند که شاول
رادفن کردند.» ۵ پس داود قاصدان نزد اهل یابیش جلعاد فرستاده، به
ایشان گفت: «شما از جانب خداوند مبارک باشید زیرا که این احسان را
به آقای خود شاول نمودید و او را دفن کردید. ۶ والان خداوند به شما
احسان و راستی بنماید و من نیز جزای این نیکویی را به شما خواهم
نمودچونکه این کار را کردید. ۷ و حال دستهای شماقوی باشد و شما
شجاع باشید زیرا آقای شماشاول مرده است و خاندان یهودا نیز مرا بر
خود به پادشاهی مسح نمودند.» ۸ اما ابنیر بن نیر سردار لشکر شاول،
ایشبوشت بن شاول را گرفته، او را به محنایم برد. ۹ و او را بر جلعاد و
بر آشوریان و بر یزرعیل و برافرایم و بر بنیامین و بر تمامی اسرائیل پادشاه
ساخت. ۱۰ و ایشبوشت بن شاول هنگامی که براسرائیل پادشاه شد چهل
ساله بود، و دو سال سلطنت نمود، اما خاندان یهودا، داود را متابعت
کردند. ۱۱ و عدد ایامی که داود در حبرون برخاندان یهودا سلطنت نمود
هفت سال و شش ماه بود. ۱۲ و ابنیر بن نیر و بندگان ایشبوشت بن شاول
ازمحنایم به جبعون بیرون آمدند. ۱۳ و یوآب بن صرویه و بندگان داود بیرون
آمده، نزد برکه جبعون با آنها ملتقی شدند، و اینان به این طرف برکه و آنان
بر آن طرف برکه نشستند. ۱۴ و ابنیر به یوآب گفت: «الان جوانان برخیزند
و در حضور مابازی کنند.» یوآب گفت: «برخیزید.» ۱۵ پس برخاسته، به
شماره عبور کردند، دوازده نفر برای بنیامین و برای ایشبوشت بن شاول و
دوازده نفر ازبندگان داود. ۱۶ و هر یک از ایشان سر حریف خود را گرفته،
شمشیر خود را در پهلویش زد، پس با هم افتادند. پس آن مکان را که در
جبعون است، حلقت هصوریم نامیدند. ۱۷ و آن روزجنگ بسیار سخت
بود و ابنیر و مردان اسرائیل ازحضور بندگان داود منهزم شدند. ۱۸ و سه
پسر صرویه، یوآب و ابیشای وعسائیل، در آنجا بودند، و عسائیل مثل غزال
بری سبک پا بود. ۱۹ و عسائیل، ابنیر را تعاقب کرد ودر رفتن به طرف
راست یا چپ از تعاقب ابنیرانحراف نورزید. ۲۰ و ابنیر به عقب نگریسته،
گفت: «آیا تو عسائیل هستی؟» گفت: «من هستم.» ۲۱ ابنیر وی را
گفت: «به طرف راست یا به طرف چپ خود برگرد و یکی از جوانان را
گرفته، اسلحه او را بردار.» اما عسائیل نخواست که ازعقب او انحراف

ورزد. ۲۲ پس ابنیر بار دیگر به عسائیل گفت: «از عقب من برگرد چرا تو
را به زمین بزنم، پس چگونه روی خود را نزد برادرت یوآب برافرازم.» ۲۳ و
چون نخواست که برگرددابنیر او را به موخر نیزه خود به شکمش زد که
سرنیزه از عقبش بیرون آمد و در آنجا افتاده، درجایش مرد. و هر کس که به
مکان افتادن و مردن عسائیل رسید، ایستاد. ۲۴ اما یوآب و ابیشای، ابنیر را
تعاقب کردند وچون ایشان به تل امه که به مقابل جیح در راه بیابان جبعون
است رسیدند، آفتاب فرو رفت. ۲۵ وبنی بنیامین بر عقب ابنیر جمع شده،
یک گروه شدند و بر سر یک تل ایستادند. ۲۶ و ابنیر یوآب را صدا زده،
گفت که «آیا شمشیر تا به ابد هلاک سازد؟ آیا نمی دانی که آخر به
تلخی خواهدانجامید؟ پس تا به کی قوم را امر نمی کنی که ازتعاقب
برادران خویش برگردند.» ۲۷ یوآب درجواب گفت: «به خدای حی قسم
اگر سخن نگفته بودی هر آینه قوم در صبح از تعاقب برادران خودبرمی
گشتند.» ۲۸ پس یوآب کرنا نواخته، تمامی قوم ایستادند و اسرائیل را باز
تعاقب ننمودند ودیگر جنگ نکردند. ۲۹ و ابنیر و کسانش، تمامی آن
شب را از راه عربه رفته، از اردن عبور کردند و از تمامی بترون گذشته، به
محنایم رسیدند. ۳۰ و یوآب از عقب ابنیر برگشته، تمامی قوم را جمع
کرد. و از بندگان داود سوای عسائیل نوزده نفر مفقود بودند. ۳۱ امابندگان
داود، بنیامین و مردمان ابنیر را زدند که ازایشان سیصد و شصت نفر مردند.
۳۲ و عسائیل رابرداشته، او را در قبر پدرش که در بیت لحم است، دفن
کردند و یوآب و کسانش، تمامی شب کوچ کرده، هنگام طلوع فجر به
حبرون رسیدند.

۳ و جنگ در میان خاندان شاول و خاندان داود به طول انجامید و داود
روز به روزقوت می‌گرفت و خاندان شاول روز به روزضعیف می‌شدند. ۲ و
برای داود در حبرون پسران زاییده شدند، و نخست زاده‌اش، عمون، از
اخینوعم یزرعیلیه بود. ۳ و دومش، کیلاب، از ابیجایل، زن نابال کرملی، و
سوم، ابشالوم، پسر معکه، دختر تلمای پادشاه جشور. ۴ و چهارم ادونیا،
پسر حجیت، وپنجم شفطیا پسر ابیطال، ۵ و ششم، یترعام ازعجله، زن
داود. اینان برای داود در حبرون زاییده شدند. ۶ و هنگامی که جنگ در
میان خاندان شاول وخاندان داود می‌بود، ابنیر، خاندان شاول راتقویت
می‌نمود. ۷ و شاول را کنیزی مسمی به رصفه دختر ایه بود، و ایشبوشت
به ابنیر گفت: «چرا به کنیز پدرم درآمدی؟» ۸ و خشم ابنیر به‌سبب سخن
ایشبوشت بسیار افروخته شده، گفت: «آیا من سر سگ برای یهودا هستم
و حال آنکه امروز به خاندان پدرت، شاول، و برادرانش واصحابش احسان
نموده‌ام و تو را به‌دست داودتسلیم نکرده‌ام که به‌سبب این زن امروز گناه بر
من اسناد می‌دهی؟ ۹ خدا مثل این و زیاده از این به ابنیر بکند اگر من به
طوری که خداوند برای داودقسم خورده است، برایش چنین عمل ننمایم.
۱۰ تا سلطنت را از خاندان شاول نقل نموده، کرسی داود را بر اسرائیل و
یهودا از دان تا بئرشبع پایدار گردانم.» ۱۱ و او دیگر نتوانست در جواب
ابنیر سخنی گوید زیرا که از او می‌ترسید. ۱۲ پس ابنیر در آن حین قاصدان
نزد داودفرستاده، گفت: «این زمین مال کیست؟ و گفت تو بامن عهد ببند
و اینک دست من با تو خواهد بود تاتمامی اسرائیل را به سوی تو برگردانم.»
۱۳ اوگفت: «خوب، من با تو عهد خواهم بست ولیکن یک چیز از تو
می‌طلبم و آن این است که روی مرانخواهی دید، جز اینکه اول چون برای
دیدن روی من بیایی میکال، دختر شاول را بیاوری.» ۱۴ پس داود رسولان
نزد ایشبوشت بن شاول فرستاده، گفت: «زن من، میکال را که برای خود
به صد قلفه فلسطینیان نامزد ساختم، نزد من بفرست.» ۱۵ پس ایشبوشت
فرستاده، او را از نزد شوهرش فلطئیل بن لایش گرفت. ۱۶ و شوهرش
همراهش رفت و در عقبش تا حوریم گریه می‌کرد. پس ابنیر وی را گفت:
«برگشته، برو.» و اوبرگشت. ۱۷ و ابنیر با مشایخ اسرائیل تکلم نموده،
گفت: «قبل از این داود را می‌طلبیدید تا بر شماپادشاهی کند. ۱۸ پس
الان این را به انجام برسانیدزیرا خداوند درباره داود گفته است که به وسیله
بنده خود، داود، قوم خویش، اسرائیل را از دست فلسطینیان و از دست
جمیع دشمنان ایشان نجات خواهم داد.» ۱۹ و ابنیر به گوش بنیامینیان
نیزسخن گفت. و ابنیر هم به حبرون رفت تا آنچه راکه در نظر اسرائیل و در
نظر تمامی خاندان بنیامین پسند آمده بود، به گوش داود بگوید. ۲۰ پس
ابنیر بیست نفر با خود برداشته، نزدداود به حبرون آمد و داود به جهت ابنیر
ورفقایش ضیافتی برپا کرد. ۲۱ و ابنیر به داود گفت: «من برخاسته، خواهم
رفت و تمامی اسرائیل رانزد آقای خود، پادشاه، جمع خواهم آورد تا با
توعهد ببندند و به هرآنچه دلت می‌خواهد سلطنت نمایی. پس داود ابنیر را
مرخص نموده، او به سلامتی برفت. ۲۲ و ناگاه بندگان داود و یوآب از
غارتی بازآمده، غنیمت بسیار با خود آوردند. و ابنیر با داوددر حبرون نبود
زیرا وی را رخصت داده، و او به سلامتی رفته بود. ۲۳ و چون یوآب و
تمامی لشکری که همراهش بودند، برگشتند، یوآب راخبر داده، گفتند که
«ابنیر بن نیر نزد پادشاه آمد واو را رخصت داده و به سلامتی رفت.» ۲۴
پس یوآب نزد پادشاه آمده، گفت: «چه کردی! اینک ابنیر نزد تو آمد. چرا
او را رخصت دادی و رفت؟ ۲۵ ابنیر بن نیر را می‌دانی که او آمد تا تو را
فریب دهد و خروج و دخول تو را بداند و هر کاری را که می‌کنی دریافت
کند.» ۲۶ و یوآب از حضور داود بیرون رفته، قاصدان در عقب ابنیر فرستاد
که او را از چشمه سیره بازآوردند اما داود ندانست. ۲۷ و چون ابنیربه
حبرون برگشت، یوآب او را در میان دروازه به کنار کشید تا با او به خفیه
سخن گوید و به‌سبب خون برادرش عسائیل به شکم او زد که مرد. ۲۸
وبعد از آن چون داود این را شنید، گفت: «من وسلطنت من به حضور
خداوند از خون ابنیر بن نیرتا به ابد بری هستیم. ۲۹ پس بر سر یوآب و
تمامی خاندان پدرش قرار گیرد و کسی‌که جریان وبرص داشته باشد و بر
عصا تکیه کند و به شمشیربیفتد و محتاج نان باشد، از خاندان یوآب
منقطع نشود.» ۳۰ و یوآب و برادرش ابیشای، ابنیر راکشتند، به‌سبب این
که برادر ایشان، عسائیل را درجبعون در جنگ کشته بود. ۳۱ و داود به
یوآب و تمامی قومی که همراهش بودند، گفت: «جامه خود را بدرید
وپلاس بپوشید و برای ابنیر نوحه کنید.» و داودپادشاه در عقب جنازه
رفت. ۳۲ و ابنیر را درحبرون دفن کردند و پادشاه آواز خود را بلندکرده،
نزد قبر ابنیر گریست و تمامی قوم گریه کردند. ۳۳ و پادشاه برای ابنیر

مرثیه خوانده، گفت: «آیا باید ابنیر بمیرد به طوری که شخص احمق می‌میرد. ۳۴ دستهای تو بسته نشد وپایهایت در زنجیر گذاشته نشد. مثل کسی‌که پیش شریران افتاده باشد افتادی.» پس تمامی قوم بار دیگر برای او گریه کردند. ۳۵ و تمامی قوم چون هنوز روز بود آمدند تا داود را نان بخورانندااما داود قسم خورده، گفت: «خدا به من مثل این بلکه زیاده از این بکند اگر نان یا چیز دیگر پیش ازغروب آفتاب بچشم.» ۳۶ و تمامی قوم ملتفت شدند و به نظر ایشان پسند آمد. چنانکه هرچه پادشاه می‌کرد، در نظر تمامی قوم پسند می‌آمد. ۳۷ و جمیع قوم و تمامی اسرائیل در آن روزدانستند که کشتن ابنیر بن نیر از پادشاه نبود. ۳۸ وپادشاه به خادمان خود گفت: «آیا نمی دانید که سروری و مرد بزرگی امروز در اسرائیل افتاد؟ ۳۹ و من امروز با آنکه به پادشاهی مسح شده‌ام ضعیف هستم و این مردان، یعنی پسران صرویه ازمن تواناترند. خداوند عامل شرارت را برحسب شرارتش جزا دهد.»

۴ و چون پسر شاول شنید که ابنیر در حبرون مرده است دستهایش ضعیف شد، وتمامی اسرائیل پریشان گردیدند. ۲ و پسر شاول دو مرد داشت که سردار فوج بودند؛ اسم یکی بعنه و اسم دیگری ریکاب بود، پسران رمون بئیروتی از بنی بنیامین، زیرا که بئیروت با بنیامین محسوب بود. ۳ و بئیروتیان به جتایم فرار کرده، در آنجا تا امروز غربت پذیرفتند. ۴ و یوناتان پسر شاول را پسری لنگ بود که هنگام رسیدن خبر شاول و یوناتان از یزرعیل، پنج ساله بود، و دایه‌اش او را برداشته، فرار کرد. وچون به فرار کردن تعجیل می‌نمود، او افتاد و لنگ شد و اسمش مفیبوشت بود. ۵ و ریکاب و بعنه، پسران رمون بئیروتی روانه شده، در وقت گرمای روز به خانه ایشبوشت داخل شدند و او به خواب ظهر بود. ۶ پس به بهانه‌ای که گندم بگیرند در میان خانه داخل شده، به شکم او زدند و ریکاب و برادرش بعنه فرارکردند. ۷ و چون به خانه داخل شدند و او بربسترش در خوابگاه خود می‌خوابید، او را زدند وکشتند و سرش را از تن جدا کردند و سرش راگرفته، از راه عربه تمامی شب کوچ کردند. ۸ و سرایشبوشت را نزد داود به حبرون آورده، به پادشاه گفتند: «اینک سر دشمنت، ایشبوشت، پسرشاول، که قصد جان تو می‌داشت. و خداوندامروز انتقام آقای ما پادشاه را از شاول و ذریه‌اش کشیده است.» ۹ و داود ریکاب و برادرش بعنه، پسران رمون بئیروتی را جواب داده، به ایشان گفت: «قسم به حیات خداوند که جان مرا از هر تنگی فدیه داده است. ۱۰ وقتی که کسی مرا خبر داده، گفت که اینک شاول مرده است و گمان می‌برد که بشارت می‌آورد، او را گرفته، در صقلغ کشتم و این اجرت بشارت بود که به او دادم. ۱۱ پس چندمرتبه زیاده چون مردان شریر، شخص صالح رادر خانه‌اش بر بسترش بکشند، آیا خون او را ازدست شما مطالبه نکنم؟ و شما را از زمین هلاک نسازم؟» ۱۲ پس داود خادمان خود را امر فرمودکه ایشان را کشتند و دست و پای ایشان را قطع نموده، بر برکه حبرون آویختند. اما سرایشبوشت را گرفته در قبر ابنیر در حبرون دفن کردند.

۵ و جمیع اسباط اسرائیل نزد داود به حبرون آمدند و متکلم شده، گفتند: «اینک مااستخوان و گوشت تو هستیم. ۲ و قبل از این نیزچون شاول بر ما سلطنت می‌نمود تو بودی که اسرائیل را بیرون می‌بردی و اندرون می‌آوردی، و خداوند تو را گفت که تو قوم من، اسرائیل رارعایت خواهی کرد و بر اسرائیل پیشوا خواهی بود.» ۳ و جمیع مشایخ اسرائیل نزد پادشاه به حبرون آمدند، و داود پادشاه در حبرون به حضورخداوند با ایشان عهد بست و داود را بر اسرائیل به پادشاهی مسح نمودند. ۴ و داود هنگامی که پادشاه شد سی ساله بود، و چهل سال سلطنت نمود. ۵ هفت سال و شش ماه در حبرون بر یهوداسلطنت نمود، و سی و سه سال در اورشلیم برتمامی اسرائیل و یهودا سلطنت نمود. ۶ و پادشاه با مردانش به اورشلیم به مقابله یبوسیان که ساکنان زمین بودند، رفت، و ایشان به داود متکلم شده، گفتند: «به اینجا داخل نخواهی شد جز اینکه کوران و لنگان را بیرون کنی.» زیراگمان بردند که داود به اینجا داخل نخواهد شد. ۷ و داود قلعه صهیون را گرفت که همان شهر داوداست. ۸ و در آن روز داود گفت: «هرکه یبوسیان رابزند و به قنات رسیده، لنگان و کوران را که مبغوض جان داود هستند (بزند).» بنابرین می‌گویند کور و لنگ، به خانه داخل نخواهند شد. ۹ و داود در قلعه ساکن شد و آن را شهر داودنامید، و داود به اطراف ملو و اندرونش عمارت ساخت. ۱۰ و داود ترقی کرده، بزرگ می‌شد و یهوه، خدای صبایوت، با وی می‌بود. ۱۱ و حیرام، پادشاه صور، قاصدان و درخت سرو آزاد و نجاران و سنگ تراشان نزد داودفرستاده، برای داود خانه‌ای بنا نمودند. ۱۲ پس داود فهمید که خداوند او را بر اسرائیل به پادشاهی استوار نموده، و سلطنت او را به‌خاطرقوم خویش اسرائیل برافراشته است. ۱۳ و بعد از آمدن داود از حبرون کنیزان و زنان دیگر از اورشلیم گرفت، و باز برای داود پسران ودختران زاییده شدند. ۱۴ و نامهای آنانی که برای او در اورشلیم زاییده شدند، این است: شموع وشوباب و ناتان و سلیمان، ۱۵ و یبجار و الیشوع ونافج و یافیع، ۱۶ و الیشمع و الیداع و الیفلط. ۱۷ و چون فلسطینیان شنیدند که داود را به پادشاهی اسرائیل مسح نموده‌اند، جمیع فلسطینیان برآمدند تا داود را بطلبند، و چون داوداین را شنید به قلعه فرود آمد. ۱۸ و فلسطینیان آمده، در وادی رفائیان منتشر شدند. ۱۹ و داود ازخداوند سوال نموده، گفت: «آیا به مقابله فلسطینیان برآیم و ایشان را به‌دست من تسلیم خواهی نمود؟» خداوند به داود گفت: «برو زیراکه فلسطینیان را البته به‌دست تو خواهم داد.» ۲۰ وداود به بعل فراصیم آمد و داود ایشان را در آنجاشکست داده، گفت: «خداوند دشمنانم را ازحضور من رخنه کرد مثل رخنه آبها.» بنابرین آن مکان را بعل فراصیم نام نهادند. ۲۱ و بتهای خودرا در آنجا ترک کردند و داود و کسانش آنها رابرداشتند. ۲۲ و فلسطینیان بار دیگر برآمده، در وادی رفائیان منتشر شدند. ۲۳ و چون داود از خداوندسوال نمود، گفت: «برمیا، بلکه از عقب ایشان دورزده، پیش درختان توت بر ایشان حمله آور. ۲۴ وچون آواز صدای قدمها در سر درختان توت بشنوی، آنگاه تعجیل کن زیرا که در آن وقت خداوند پیش روی تو بیرون خواهد آمد تا لشکرفلسطینیان را

شکست دهد.» ۲۵ پس داود چنانکه خداوند او را امر فرموده بود، کرد، و فلسطینیان رااز جبعه تا جازر شکست داد.

۶ و داود بار دیگر جمیع برگزیدگان اسرائیل، یعنی سی هزار نفر را جمع کرد. ۲ و داود باتمامی قومی که همراهش بودند برخاسته، ازبعلی یهودا روانه شدند تا تابوت خدا را که به اسم، یعنی به اسم یهوه صبایوت که بر کروبیان نشسته است، مسمی می‌باشد، از آنجا بیاورند. ۳ و تابوت خدا را بر ارابه‌ای نو گذاشتند و آن را از خانه ابیناداب که در جبعه است، برداشتند، و عزه واخیو، پسران ابیناداب، ارابه نو را راندند. ۴ و آن رااز خانه ابیناداب که در جبعه است با تابوت خداوند آوردند و اخیو پیش تابوت می‌رفت. ۵ وداود و تمامی خاندان اسرائیل با انواع آلات چوب سرو و بربط و رباب و دف و دهل و سنجهابه حضور خداوند بازی می‌کردند. ۶ و چون به خرمنگاه ناکون رسیدند عزه دست خود را به تابوت خداوند دراز کرده، آن را گرفت زیرا گاوان می‌لغزیدند. ۷ پس غضب خداوند برعزه افروخته شده، خدا او را در آنجا به‌سبب تقصیرش زد، و در آنجا نزد تابوت خدا مرد. ۸ وداود غمگین شد زیرا خداوند بر عزه رخنه کرده بود، و آن مکان را تا به امروز فارص عزه نام نهاد. ۹ و در آن روز، داود از خداوند ترسیده، گفت که تابوت خداوند نزد من چگونه بیاید. ۱۰ و داودنخواست که تابوت خداوند را نزد خود به شهرداود بیاورد. پس داود آن را به خانه عوبید ادوم جتی برگردانید. ۱۱ و تابوت خداوند در خانه عوبید ادوم جتی سه ماه ماند و خداوند عوبیدادوم و تمامی خاندانش را برکت داد. ۱۲ و داود پادشاه را خبر داده، گفتند که: خداوند خانه عوبید ادوم و جمیع مایملک او را به‌سبب تابوت خدا برکت داده است. پس داود رفت و تابوت خدا را از خانه عوبید ادوم به شهر داود به شادمانی آورد. ۱۳ و چون بردارندگان تابوت خداوند شش قدم رفته بودند، گاوان و پرواریهاذبح نمود. ۱۴ و داود با تمامی قوت خود به حضور خداوند رقص می‌کرد، و داود به ایفودکتان ملبس بود. ۱۵ پس داود و تمامی خاندان اسرائیل، تابوت خداوند را به آواز شادمانی وآواز کرنا آوردند. ۱۶ و چون تابوت خداونداداخل شهر داود می‌شد، میکال دختر شاول ازپنجره نگریسته، داود پادشاه را دید که به حضورخداوند جست وخیز و رقص می‌کند، پس او رادر دل خود حقیر شمرد. ۱۷ و تابوت خداوند را درآورده، آن را درمکانش در میان خیمه‌ای که داود برایش برپاداشته بود، گذاشتند، و داود به حضور خداوندقربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانید. ۱۸ و چون داود از گذرانیدن قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی فارغ شد، قوم را به اسم یهوه صبایوت برکت داد. ۱۹ و به تمامی قوم، یعنی به جمیع گروه اسرائیل، مردان و زنان به هر یکی یک گرده نان و یک پاره گوشت و یک قرص کشمش بخشید، پس تمامی قوم هر یکی به خانه خودرفتند. ۲۰ اما داود برگشت تا اهل خانه خود را برکت دهد. و میکال دختر شاول به استقبال داود بیرون آمده، گفت: «پادشاه اسرائیل امروز چه قدرخویشتن را عظمت داد که خود را در نظر کنیزان بندگان خود برهنه ساخت، به طوری که یکی ازسفها خود را برهنه می‌کند.» ۲۱ و داود به میکال گفت: «به حضور خداوند بود که مرا بر پدرت و برتمامی خاندانش برتری داد تا مرا بر قوم خداوند، یعنی بر اسرائیل پیشوا سازد، از این جهت به حضور خداوند بازی کردم. ۲۲ و از این نیز خود رازیاده حقیر خواهم نمود و در نظر خود پست خواهم شد، لیکن در نظر کنیزانی که درباره آنهاسخن گفتی، معظم خواهم بود.» ۲۳ و میکال دخترشاول را تا روز وفاتش اولاد نشد.

۷ و واقع شد چون پادشاه در خانه خود نشسته، و خداوند او را از جمیع دشمنانش از هر طرف آرامی داده بود، ۲ که پادشاه به ناتان نبی گفت: «الان مرا می‌بینی که در خانه سرو آزادساکن می‌باشم، و تابوت خدا در میان پرده‌ها ساکن است.» ۳ ناتان به پادشاه گفت: «بیا و هرآنچه دردلت باشد معمول دار زیرا خداوند با توست.» ۴ و در آن شب واقع شد که کلام خداوند به ناتان نازل شده، گفت: ۵ «برو و به بنده من داودبگو، خداوند چنین می‌گوید: آیا تو خانه‌ای برای سکونت من بنا می‌کنی؟ ۶ زیرا از روزی که بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آوردم تا امروز، درخانه‌ای ساکن نشده‌ام بلکه در خیمه و مسکن گردش کرده‌ام. ۷ و به هر جایی که با جمیع بنی‌اسرائیل گردش کردم آیا به احدی از داوران اسرائیل که برای رعایت قوم خود، اسرائیل، مامور داشتم، سخنی گفتم که چرا خانه‌ای از سروآزاد برای من بنا نکردید؟ ۸ و حال به بنده من، داود چنین بگو که یهوه صبایوت چنین می‌گوید: من تو را از چراگاه از عقب گوسفندان گرفتم تاپیشوای قوم من، اسرائیل، باشی. ۹ و هر جایی که می‌رفتی من با تو می‌بودم و جمیع دشمنانت را ازحضور تو منقطع ساختم، و برای تو اسم بزرگ مثل اسم بزرگانی که بر زمینند، پیدا کردم. ۱۰ و به جهت قوم خود، اسرائیل، مکانی تعیین کردم وایشان را غرس نمودم تا در مکان خویش ساکن شده، باز متحرک نشوند، و شریران، دیگر ایشان را مثل سابق ذلیل نسازند. ۱۱ و مثل روزهایی که داوران را بر قوم خود، اسرائیل، تعیین نموده بودم و تو را از جمیع دشمنانت آرامی دادم، و خداوندتو را خبر می‌دهد که خداوند برای تو خانه‌ای بناخواهد نمود. ۱۲ زیرا روزهای تو تمام خواهدشد و با پدران خود خواهی خوابید و ذریت تو راکه از صلب تو بیرون آید، بعد از تو استوار خواهم ساخت، و سلطنت او را پایدار خواهم نمود. ۱۳ او برای اسم من خانه‌ای بنا خواهد نمود وکرسی سلطنت او را تا به ابد پایدار خواهم ساخت. ۱۴ من او را پدر خواهم بود و او مرا پسرخواهد بود، و اگر او گناه ورزد، او را با عصای مردمان و به تازیانه های بنی آدم تادیب خواهم نمود. ۱۵ ولیکن رحمت من از او دور نخواهد شد، به طوری که آن را از شاول دور کردم که او را ازحضور تو رد ساختم. ۱۶ و خانه و سلطنت تو، به حضورت تا به ابد پایدار خواهد شد، و کرسی توتا به ابد استوار خواهد ماند.» ۱۷ برحسب تمامی این کلمات و مطابق تمامی این‌رویا ناتان به داودتکلم نمود. ۱۸ و داود پادشاه داخل شده، به حضورخداوند نشست و گفت: «ای خداوند یهوه، من کیستم و خاندان من چیست که مرا به این مقام رسانیدی؟ ۱۹ و این نیز در نظر توای خداوند یهوه امر قلیل نمود زیرا که درباره خانه بنده ات نیزبرای زمان طویل تکلم فرمودی. و آیا این‌ای خداوند یهوه عادت بنی آدم است؟ ۲۰ و

داوددیگر به تو چه تواند گفت زیرا که توای خداوندیهوه، بنده خود را می‌شناسی، ۲۱ و برحسب کلام خود و موافق دل خود تمامی این کارهای عظیم را بجا آوردی تا بنده خود را تعلیم دهی. ۲۲ بنابرین‌ای یهوه خدا، تو بزرگ هستی زیراچنانکه به گوشهای خود شنیده‌ایم مثل تو کسی نیست و غیر از تو خدایی نیست. ۲۳ و مثل قوم تواسرائیل کدام‌یک امت بر روی زمین است که خدابیاید تا ایشان را فدیه داده، برای خویش قوم بسازد، و اسمی برای خود پیدا نماید، و چیزهای عظیم و مهیب برای شما و برای زمین خود بجاآورد به حضور قوم خویش که برای خود از مصرو از امتها و خدایان ایشان فدیه دادی. ۲۴ و قوم خود اسرائیل را برای خود استوار ساختی، تاایشان تا به ابد قوم تو باشند، و توای یهوه، خدای ایشان شدی. ۲۵ و الان‌ای یهوه خدا، کلامی را که درباره بنده خود و خانه‌اش گفتی تا به ابد استوارکن، و برحسب آنچه گفتی، عمل نما. ۲۶ و اسم توتا به ابد معظم بماند، تا گفته شود که یهوه صبایوت، خدای اسرائیل است، و خاندان بنده ات داود به حضور تو پایدار بماند. ۲۷ زیرا توای یهوه صبایوت، خدای اسرائیل، به بنده خوداعلان نموده، گفتی که برای تو خانه‌ای بنا خواهم نموده، بنابرین بنده تو جرات کرده است که این دعا را نزد تو بگوید. ۲۸ و الان‌ای خداوند یهوه توخدا هستی و کلام تو صدق است و این نیکویی رابه بنده خود وعده داده‌ای. ۲۹ و الان احسان فرموده، خاندان بنده خود را برکت بده تا آنکه درحضورت تا به ابد بماند، زیرا که توای خداوندیهوه گفته‌ای و خاندان بنده ات از برکت تو تا به ابدمبارک خواهد بود.»

۸ و بعد از این واقع شد که داود فلسطینیان راشکست داده، ایشان را ذلیل ساخت. وداود زمام‌ام البلاد را از دست فلسطینیان گرفت. ۲ و موآب را شکست داده، ایشان را به زمین خوابانیده، با ریسمانی پیمود و دو ریسمان برای کشتن پیمود، و یک ریسمان تمام برای زنده نگاه داشتن. و موآبیان بندگان داود شده، هدایا آوردند. ۳ و داود، هددعزر بن رحوب، پادشاه صوبه راهنگامی که می‌رفت تا استیلای خود را نزد نهر بازبه‌دست آورد، شکست داد. ۴ و داود هزار وهفتصد سوار و بیست هزار پیاده از او گرفت، وداود جمیع اسبهای ارابه هایش را پی کرد، اما ازآنها برای صد ارابه نگاه داشت. ۵ و چون ارامیان دمشق به مدد هددعزر، پادشاه صوبه، آمدند، داود بیست و دو هزار نفر از ارامیان را بکشت. ۶ وداود در ارام دمشق قراولان گذاشت، و ارامیان، بندگان داود شده، هدایا می‌آوردند، و خداوند، داود را در هر جا که می‌رفت، نصرت می‌داد. ۷ وداود سپرهای طلا را که بر خادمان هددعزر بودگرفته، آنها را به اورشلیم آورد. ۸ و از باته وبیروتای شهرهای هددعزر داود پادشاه، برنج ازحد افزون گرفت. ۹ و چون توعی، پادشاه حمات شنید که داودتمامی لشکر هددعزر را شکست داده است، ۱۰ توعی، یورام، پسر خود را نزد داود پادشاه فرستاد تا از سلامتی او بپرسد، و او را تهنیت گوید، از آن جهت که با هددعزر جنگ نموده، اورا شکست داده بود، زیرا که هددعزر با توعی مقاتله می‌نمود و یورام ظروف نقره و ظروف طلاو ظروف برنجین با خود آورد. ۱۱ و داود پادشاه آنها را نیز برای خداوند وقف نمود با نقره وطلایی که از جمیع امت هایی که شکست داده بود، وقف نموده بود، ۱۲ یعنی از ارام و موآب وبنی عمون و فلسطینیان و عمالقه و از غنیمت هددعزر بن رحوب پادشاه صوبه. ۱۳ و داود برای خویشتن تذکره‌ای برپا نمودهنگامی که از شکست دادن هجده هزار نفر از ارامیان در وادی ملح مراجعت نمود. ۱۴ و در ادوم قراولان گذاشت، بلکه در تمامی ادوم قراولان گذاشته، جمیع ادومیان بندگان داود شدند، وخداوند، داود را هر جا که می‌رفت، نصرت می‌داد. ۱۵ و داود بر تمامی اسرائیل سلطنت می‌نمود، و داود بر تمامی قوم خود داوری و انصاف را اجرامی داشت. ۱۶ و یوآب بن صرویه سردار لشکر بودو یهوشافات بن اخیلود وقایع نگار. ۱۷ و صادوق بن اخیطوب و اخیملک بن ابیاتار، کاهن بودند وسرایا کاتب بود. ۱۸ و بنایاهو بن یهویاداع برکریتیان و فلیتیان بود و پسران داود کاهن بودند.

۹ و داود گفت: «آیا از خاندان شاول کسی تابه حال باقی است تا به‌خاطر یوناتان او رااحسان نمایم؟» ۲ و از خاندان شاول خادمی مسمی به صیبا بود، پس او را نزد داود خواندند وپادشاه وی را گفت: «آیا تو صیبا هستی؟» گفت: «بنده تو هستم.» ۳ پادشاه گفت: «آیا تا به حال ازخاندان شاول کسی هست تا او را احسان خدایی نمایم؟» صیبا در جواب پادشاه گفت: «یوناتان راتا به حال پسری لنگ باقی است.» ۴ پادشاه از وی پرسید که «او کجاست؟» صیبا به پادشاه گفت: «اینک او در خانه ماکیر بن عمیئیل در لودباراست.» ۵ و داود پادشاه فرستاده، او را از خانه ماکیر بن عمیئیل از لودبار گرفت. ۶ پس مفیبوشت بن یوناتان بن شاول نزد داودآمده، به روی درافتاده، تعظیم نمود. و داود گفت: «ای مفیبوشت!» گفت: «اینک بنده تو.» ۷ داود وی را گفت: «مترس! زیرا به‌خاطر پدرت یوناتان برتو البته احسان خواهم نمود و تمامی زمین پدرت شاول را به تو رد خواهم کرد، و تو دائم بر سفره من نان خواهی خورد.» ۸ پس او تعظیم کرده، گفت که «بنده تو چیست که بر سگ مرده‌ای مثل من التفات نمایی؟» ۹ و پادشاه، صیبا، بنده شاول را خوانده، گفت: «آنچه را که مال شاول و تمام خاندانش بود به پسرآقای تو دادم. ۱۰ و تو و پسرانت و بندگانت به جهت او زمین را زرع نموده، محصول آن رابیاورید تا برای پسر آقایت به جهت خوردنش نان باشد، اما مفیبوشت، پسر آقایت همیشه بر سفره من نان خواهد خورد.» و صیبا پانزده پسر و بیست خادم داشت. ۱۱ و صیبا به پادشاه گفت: «موافق هرآنچه آقایم پادشاه به بنده‌اش فرموده است بهمین طور بنده ات عمل خواهد نمود.» و پادشاه گفت که مفیبوشت بر سفره من مثل یکی از پسران پادشاه خواهد خورد. ۱۲ و مفیبوشت را پسری کوچک بود که میکا نام داشت، و تمامی ساکنان خانه صیبا بنده مفیبوشت بودند. ۱۳ پس مفیبوشت در اورشلیم ساکن شد زیرا که همیشه بر سفره پادشاه می‌خورد و از هر دو پا لنگ بود.

۱۰ و بعد از آن واقع شد که پادشاه بنی عمون، مرد و پسرش، حانون، درجایش سلطنت نمود. ۲ و داود گفت: «به حانون بن ناحاش احسان

نمایم چنانکه پدرش به من احسان کرد.» پس داود فرستاد تا او را به واسطه
خادمانش درباره پدرش تعزیت گوید، و خادمان داود به زمین بنی عمون
آمدند. ۳ و سروران بنی عمون به آقای خود حانون گفتند: «آیا گمان
می‌بری که برای تکریم پدر توست که داود، رسولان به جهت تعزیت تو
فرستاده است، آیاداود خادمان خود را نزد تو نفرستاده است تا شهررا تفحص
و تجسس نموده، آن را منهدم سازد؟» ۴ پس حانون، خادمان داود را
گرفت و نصف ریش ایشان را تراشید و لباسهای ایشان را از میان تا جای
نشستن بدرید و ایشان را رها کرد. ۵ وچون داود را خبر دادند، به استقبال
ایشان فرستادزیرا که ایشان بسیار خجل بودند، و پادشاه گفت: «در اریحا
بمانید تا ریشهای شما درآید و بعد ازآن برگردید.» ۶ و چون بنی عمون
دیدند که نزد داود مکروه شدند، بنی عمون فرستاده، بیست هزار پیاده
ازارامیان بیت رحوب و ارامیان صوبه و پادشاه معکه را با هزار نفر و دوازده
هزار نفر از مردان طوب اجیر کردند. ۷ و چون داود شنید، یوآب وتمامی
لشکر شجاعان را فرستاد. ۸ و بنی عمون بیرون آمده، نزد دهنه دروازه برای
جنگ صف آرایی نمودند، و ارامیان صوبه و رحوب ومردان طوب و معکه
در صحرا علیحده بودند. ۹ و چون یوآب دید که روی صفوف جنگ، هم
از پیش و هم از عقبش بود، از تمام برگزیدگان اسرائیل گروهی را انتخاب
کرده، در مقابل ارامیان صف آرایی نمود. ۱۰ و بقیه قوم را به‌دست برادرش
ابیشای سپرد تا ایشان را به مقابل بنی عمون صف آرایی کند. ۱۱ و
گفت: «اگرارامیان بر من غالب آیند، به مدد من بیا، و اگربنی عمون بر تو
غالب آیند، به جهت امداد تو خواهم آمد. ۱۲ دلیر باش و به جهت قوم
خویش و به جهت شهرهای خدای خود مردانه بکوشیم، و خداوند آنچه
را که در نظرش پسند آید بکند.» ۱۳ پس یوآب و قومی که همراهش
بودند نزدیک شدند تا با ارامیان جنگ کنند و ایشان از حضوروی فرار
کردند. ۱۴ و چون بنی عمون دیدند که ارامیان فرار کردند، ایشان نیز از
حضور ابیشای گریخته، داخل شهر شدند و یوآب از مقابله بنی عمون
برگشته، به اورشلیم آمد. ۱۵ و چون ارامیان دیدند که از حضور اسرائیل
شکست یافته‌اند، با هم جمع شدند. ۱۶ و هددعزرفرستاده، ارامیان را که
به آن طرف نهر بودند، آوردو ایشان به حیلام آمدند، و شوبک، سردار
لشکرهددعزر، پیشوای ایشان بود. ۱۷ و چون به داودخبر رسید، جمیع
اسرائیل را جمع کرده، از اردن عبور کرد و به حیلام آمد، و ارامیان به مقابل
داودصف آرایی نموده، با او جنگ کردند. ۱۸ و ارامیان از حضور اسرائیل
فرار کردند، و داود از ارامیان، مردان هفتصد ارابه و چهل هزار سوار را
کشت وشوبک سردار لشکرش را زد که در آنجا مرد. ۱۹ وچون جمیع
پادشاهانی که بنده هددعزر بودند، دیدند که از حضور اسرائیل شکست
خوردند، بااسرائیل صلح نموده، بنده ایشان شدند. و ارامیان پس از آن از
امداد بنی عمون ترسیدند.

۱۱ و واقع شد بعد از انقضای سال، هنگام بیرون رفتن پادشاهان که
داود، یوآب رابا بندگان خویش و تمامی اسرائیل فرستاد، وایشان بنی عمون
را خراب کرده، ربه را محاصره نمودند، اما داود در اورشلیم ماند. ۲ و واقع
شد در وقت عصر که داود از بسترش برخاسته، بر پشت بام خانه پادشاه
گردش کرد و ازپشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشومی کند و آن
زن بسیار نیکومنظر بود. ۳ پس داودفرستاده، درباره زن استفسار نمود و او را
گفتند که «آیا این بتشبع، دختر الیعام، زن اوریای حتی نیست؟» ۴ و داود
قاصدان فرستاده، او را گرفت واو نزد وی آمده، داود با او همبستر شد و او
ازنجاست خود طاهر شده، به خانه خود برگشت. ۵ و آن زن حامله شد و
فرستاده، داود را مخبرساخت و گفت که من حامله هستم. ۶ پس داود
نزد یوآب فرستاد که اوریای حتی را نزد من بفرست و یوآب، اوریا را نزد
داودفرستاد. ۷ و چون اوریا نزد وی رسید، داود ازسلامتی یوآب و از سلامتی
قوم و از سلامتی جنگ پرسید. ۸ و داود به اوریا گفت: «به خانه ات برو
و پایهای خود را بشو.» پس اوریا از خانه پادشاه بیرون رفت و از عقبش،
خوانی از پادشاه فرستاده شد. ۹ اما اوریا نزد در خانه پادشاه با سایربندگان
آقایش خوابیده، به خانه خود نرفت. ۱۰ وداود را خبر داده، گفتند که
«اوریا به خانه خودنرفته است.» پس داود به اوریا گفت: «آیا تو ازسفر
نیامده‌ای، پس چرا به خانه خود نرفته‌ای؟» ۱۱ اوریا به داود عرض کرد که
«تابوت و اسرائیل و یهودا در خیمه‌ها ساکنند و آقایم، یوآب، وبندگان آقایم
بر روی بیابان خیمه نشینند و آیا من به خانه خود بروم تا اکل و شرب
بنمایم و با زن خود بخوابم؟ به حیات تو و به حیات جان تو قسم که این
کار را نخواهم کرد.» ۱۲ و داود به اوریا گفت: «امروز نیز اینجا باش و فردا
تو را روانه می‌کنم.» پس اوریا آن روز و فردایش را دراورشلیم ماند. ۱۳ و
داود او را دعوت نمود که درحضورش خورد و نوشید و او را مست کرد،
ووقت شام بیرون رفته، بر بسترش با بندگان آقایش خوابید و به خانه خود
نرفت. ۱۴ و بامدادان داود مکتوبی برای یوآب نوشته، به‌دست اوریا فرستاد.
۱۵ و در مکتوب به این مضمون نوشت که «اوریا را در مقدمه جنگ
سخت بگذارید، و از عقبش پس بروید تا زده شده، بمیرد.» ۱۶ و چون
یوآب شهر را محاصره می‌کرد اوریا را در مکانی که می‌دانست که مردان
شجاع در آنجا می‌باشند، گذاشت. ۱۷ و مردان شهر بیرون آمده، با
یوآب جنگ کردند و بعضی از قوم، از بندگان داود، افتادند و اوریای
حتی نیزبمرد. ۱۸ پس یوآب فرستاده، داود را از جمیع وقایع جنگ خبر
داد. ۱۹ و قاصد را امر فرموده، گفت: «چون از تمامی وقایع جنگ به
پادشاه خبرداده باشی، ۲۰ اگر خشم پادشاه افروخته شود وتو را گوید چرا
برای جنگ به شهر نزدیک شدید، آیا نمی دانستید که از سر حصار، تیر
خواهندانداخت؟ ۲۱ کیست که ابیملک بن یربوشت راکشت؟ آیا زنی
سنگ بالایین آسیایی را از روی حصار بر او نینداخت که در تاباص مرد؟
پس چرابه حصار نزدیک شدید؟ آنگاه بگو که «بنده ات، اوریای حتی نیز
مرده است.» ۲۲ پس قاصد روانه شده، آمد و داود را از هرآنچه یوآب او را
پیغام داده بود، مخبر ساخت. ۲۳ و قاصد به داود گفت که «مردان بر ما
غالب شده، در عقب ما به صحرا بیرون آمدند، و ما بر ایشان تا دهنه
دروازه تاختیم. ۲۴ و تیراندازان بربندگان تو از روی حصار تیر انداختند، و
بعضی ازبندگان پادشاه مردند و بنده تو اوریای حتی نیزمرده است.» ۲۵
داود به قاصد گفت: «به یوآب چنین بگو: این واقعه در نظر تو بد نیاید

زیرا که شمشیر، این و آن را بی‌تفاوت هلاک می‌کند. پس در مقاتله با شهر به سختی کوشیده، آن را منهدم بساز. پس او را خاطر جمعی بده.» ۲۶ و چون زن اوریا شنید که شوهرش اوریامرده است، برای شوهر خود ماتم گرفت. ۲۷ وچون ایام ماتم گذشت، داود فرستاده، او را به خانه خود آورد و او زن وی شد، و برایش پسری زایید، اما کاری که داود کرده بود، در نظر خداوندناپسند آمد.

۱۲ و خداوند ناتان را نزد داود فرستاد و نزدوی آمده، او را گفت که «در شهری دومرد بودند، یکی دولتمند و دیگری فقیر. ۲ ودولتمند را گوسفند و گاو، بی‌نهایت بسیار بود. ۳ وفقیر را جز یک ماده بره کوچک نبود که آن راخریده، و پرورش داده، همراه وی و پسرانش بزرگ می‌شد، از خوراک وی می‌خورد و از کاسه او می‌نوشید و در آغوشش می‌خوابید و برایش مثل دختر می‌بود. ۴ و مسافری نزد آن مرددولتمند آمد و او را حیف آمد که از گوسفندان وگاوان خود بگیرد تا به جهت مسافری که نزد وی آمده بود مهیا سازد، و بره آن مرد فقیر را گرفته، برای آن مرد که نزد وی آمده بود، مهیا ساخت.» ۵ آنگاه خشم داود بر آن شخص افروخته شده، به ناتان گفت: «به حیات خداوند قسم، کسی‌که این کار را کرده است، مستوجب قتل است. ۶ وچونکه این کار را کرده است و هیچ ترحم ننموده، بره را چهار چندان باید رد کند.» ۷ ناتان به داود گفت: «آن مرد تو هستی، ویهوه، خدای اسرائیل، چنین می‌گوید: من تو را براسرائیل به پادشاهی مسح نمودم و من تو را ازدست شاول رهایی دادم. ۸ و خانه آقایت را به تودادم و زنان آقای تو را به آغوش تو، و خاندان اسرائیل و یهودا را به تو عطا کردم. و اگر این کم می‌بود، چنین و چنان برای تو مزید می‌کردم. ۹ پس چرا کلام خداوند را خوار نموده، در نظروی عمل بد بجا آوردی و اوریای حتی را به شمشیر زده، زن او را برای خود به زنی گرفتی، واو را با شمشیر بنی عمون به قتل رسانیدی. ۱۰ پس حال شمشیر از خانه تو هرگز دور نخواهد شد به علت اینکه مرا تحقیر نموده، زن اوریای حتی راگرفتی تا زن تو باشد. ۱۱ خداوند چنین می‌گوید: اینک من از خانه خودت بدی را بر تو عارض خواهم گردانید و زنان تو را پیش چشم تو گرفته، به همسایه ات خواهم داد، و او در نظر این آفتاب، با زنان تو خواهد خوابید. ۱۲ زیرا که تو این کار رابه پنهانی کردی، اما من این کار را پیش تمام اسرائیل و در نظر آفتاب خواهم نمود.» ۱۳ و داودبا ناتان گفت: «به خداوند گناه کرده‌ام.» ناتان به داود گفت: «خداوند نیز گناه تو را عفو نموده است که نخواهی مرد. ۱۴ لیکن چون از این امرباعث کفر گفتن دشمنان خداوند شده‌ای، پسری نیز که برای تو زاییده شده است، البته خواهدمرد.» ۱۵ پس ناتان به خانه خود رفت. ۱۶ پس داود از خدا برای طفل استدعا نمود وداود روزه گرفت و داخل شده، تمامی شب برروی زمین خوابید. ۱۷ و مشایخ خانه‌اش بر اوبرخاستند تا او را از زمین برخیزانند، اما قبول نکرد و با ایشان نان نخورد. ۱۸ و در روز هفتم طفل بمرد و خادمان داود ترسیدند که از مردن طفل اورا اطلاع دهند، زیرا گفتند: «اینک چون طفل زنده بود، با وی سخن گفتیم و قول ما را نشنید، پس اگربه او خبر دهیم که طفل مرده است، چه قدر زیاده رنجیده می‌شود.» ۱۹ و چون داود دید که بندگانش با یکدیگر نجوی می‌کنند، داود فهمیدکه طفل مرده است، و داود به خادمان خود گفت: «آیا طفل مرده است؟» گفتند: «مرده است.» ۲۰ آنگاه داود از زمین برخاسته، خویشتن راشست و شو داده، تدهین کرد و لباس خود راعوض نموده، به خانه خداوند رفت و عبادت نمود و به خانه خود آمده، خوراک خواست که پیشش گذاشتند و خورد. ۲۱ و خادمانش به وی گفتند: «این چه‌کار است که کردی؟ وقتی که طفل زنده بود روزه گرفته، گریه نمودی و چون طفل مرد، برخاسته، خوراک خوردی؟» ۲۲ او گفت: «وقتی که طفل زنده بود روزه گرفتم و گریه نمودم زیرا فکر کردم کیست که بداند که شاید خداوند برمن ترحم فرماید تا طفل زنده بماند، ۲۳ اما الان که مرده است، پس چرا من روزه بدارم؛ آیا می‌توانم دیگر او را باز بیاورم؟! من نزد او خواهم رفت لیکن او نزد من باز نخواهد آمد.» ۲۴ و داود زن خود بتشبع را تسلی داد و نزدوی درآمده، با او خوابید و او پسری زاییده، او راسلیمان نام نهاد. و خداوند او را دوست داشت. ۲۵ و به‌دست ناتان نبی فرستاد و او را به‌خاطرخداوند یدیدیا نام نهاد. ۲۶ و یوآب با ربه بنی عمون جنگ کرده، شهرپادشاه نشین را گرفت. ۲۷ و یوآب قاصدان نزدداود فرستاده، گفت که «با ربه جنگ کردم و شهرآبها را گرفتم. ۲۸ پس الان بقیه قوم را جمع کن ودر برابر شهر اردو زده، آن را بگیر، مبادا من شهررا بگیرم و به اسم من نامیده شود.» ۲۹ پس داودتمامی قوم را جمع کرده، به ربه رفت و با آن جنگ کرده، آن را گرفت. ۳۰ و تاج پادشاه ایشان را ازسرش گرفت که وزنش یک وزنه طلا بود وسنگهای گرانبها داشت و آن را بر سر داودگذاشتند، و غنیمت از حد زیاده از شهر بردند. ۳۱ و خلق آنجا را بیرون آورده، ایشان را زیر اره هاو چومهای آهنین و تیشه های آهنین گذاشت وایشان را از کوره آجرپزی گذرانید، و به همین طور با جمیع شهرهای بنی عمون رفتار نمود. پس داود و تمامی قوم به اورشلیم برگشتند.

۱۳ و بعد از این، واقع شد که ابشالوم بن داود را خواهری نیکو صورت مسمی به تامار بود، و امنون، پسر داود، او را دوست می‌داشت. ۲ و امنون به‌سبب خواهر خود تامارچنان گرفتار شد که بیمار گشت، زیرا که او باکره بود و به نظر امنون دشوار آمد که با وی کاری کند. ۳ و امنون رفیقی داشت که مسمی به یوناداب بن شمعی، برادر داود، بود، و یوناداب مردی بسیارزیرک بود. ۴ و او وی را گفت: «ای پسر پادشاه چرا روز به روز چنین لاغر می‌شوی و مرا خبرنمی دهی؟» امنون وی را گفت که «من تامار، خواهر برادر خود، ابشالوم را دوست می‌دارم.» ۵ و یوناداب وی را گفت: «بر بستر خود خوابیده، تمارض نما و چون پدرت برای عیادت تو بیاید، وی را بگو: تمنا این که خواهر من تامار بیاید و مراخوراک بخوراند و خوراک را در نظر من حاضرسازد تا ببینم و از دست وی بخورم.» ۶ پس امنون خوابید و تمارض نمود و چون پادشاه به عیادتش آمد، امنون به پادشاه گفت: «تمنا اینکه خواهرم تامار بیاید و دو قرص طعام پیش من بپزد تا ازدست او بخورم.» ۷ و داود نزد تامار به خانه‌اش فرستاده، گفت: «الان

به خانه برادرت امنون برو و برایش طعام بساز.» ۸ و تامار به خانه برادر
خود، امنون، رفت. واو خوابیده بود. و آرد گرفته، خمیر کرد، و پیش
اوقرصها ساخته، آنها را پخت. ۹ و تابه را گرفته، آنها را پیش او ریخت.
اما از خوردن ابا نمود وگفت: «همه کس را از نزد من بیرون کنید.»
وهمگان از نزد او بیرون رفتند. ۱۰ و امنون به تامارگفت: «خوراک را به
اطاق بیاور تا از دست توبخورم.» و تامار قرصها را که ساخته بود، گرفته،
نزد برادر خود، امنون، به اطاق آورد. ۱۱ و چون پیش او گذاشت تا بخورد،
او وی را گرفته، به اوگفت: «ای خواهرم بیا با من بخواب.» ۱۲ او وی
راگفت: «نی‌ای برادرم، مرا ذلیل نساز زیرا که چنین کار در اسرائیل کرده
نشود، این قباحت را به عمل میاور. ۱۳ اما من کجا ننگ خود را ببرم و اما
تو مثل یکی از سفها در اسرائیل خواهی شد، پس حال تمنا اینکه به پادشاه
بگویی، زیرا که مرا از تو دریغ نخواهد نمود.» ۱۴ لیکن او نخواست سخن
وی رابشنود، و بر او زورآور شده، او را مجبور ساخت و با او خوابید. ۱۵
آنگاه امنون با شدت بر وی بغض نمود، وبغضی که با او ورزید از محبتی
که با وی می داشت، زیاده بود، پس امنون وی را گفت: «برخیز و برو.»
۱۶ او وی را گفت: «چنین مکن. زیرا این ظلم عظیم که در بیرون کردن
من می‌کنی، بدتر است از آن دیگری که با من کردی.» لیکن اونخواست
که وی را بشنود. ۱۷ پس خادمی را که اورا خدمت می‌کرد خوانده،
گفت: «این دختر را ازنزد من بیرون کن و در را از عقبش ببند.» ۱۸ و
اوجامه رنگارنگ دربر داشت زیرا که دختران باکره پادشاه به این‌گونه لباس،
ملبس می‌شدند. وخادمش او را بیرون کرده، در را از عقبش بست. ۱۹
و تامار خاکستر بر سر خود ریخته، و جامه رنگارنگ که در برش بود،
دریده، و دست خود رابر سر گذارده، روانه شد. و چون می‌رفت، فریادمی
نمود. ۲۰ و برادرش، ابشالوم، وی را گفت: «که آیابرادرت، امنون، با تو
بوده است؟ پس‌ای خواهرم اکنون خاموش باش. او برادر توست و از این
کارمتفکر مباش.» پس تامار در خانه برادر خود، ابشالوم، در پریشان حالی
ماند. ۲۱ و چون داودپادشاه تمامی این وقایع را شنید، بسیار غضبناک
شد. ۲۲ و ابشالوم به امنون سخنی نیک یا بدنگفت، زیرا که ابشالوم امنون
را بغض می‌داشت، به علت اینکه خواهرش تامار را ذلیل ساخته بود. ۲۳ و
بعد از دو سال تمام، واقع شد که ابشالوم در بعل حاصور که نزد افرایم
است، پشم برندگان داشت. و ابشالوم تمامی پسران پادشاه را دعوت نمود.
۲۴ و ابشالوم نزد پادشاه آمده، گفت: «اینک حال، بنده تو، پشم برندگان
دارد. تمنا اینکه پادشاه با خادمان خود همراه بنده ات بیایند.» ۲۵ پادشاه
به ابشالوم گفت: «نی‌ای پسرم، همه ما نخواهیم آمد مبادا برای تو بار
سنگین باشیم.» وهرچند او را الحاح نمود لیکن نخواست که بیایدو او
را برکت داد. ۲۶ و ابشالوم گفت: «پس تمنااینکه برادرم، امنون، با ما
بیاید.» پادشاه او را گفت: «چرا با تو بیاید؟» ۲۷ اما چون ابشالوم او
را الحاح نمود، امنون و تمامی پسران پادشاه را با او روانه کرد. ۲۸ و
ابشالوم خادمان خود را امر فرموده، گفت: «ملاحظه کنید که چون دل
امنون از شراب خوش شود، و به شما بگویم که امنون را بزنید. آنگاه او را
بکشید، و مترسید، آیا من شما را امرنفرمودم. پس دلیر و شجاع باشید.»
۲۹ و خادمان ابشالوم با امنون به طوری که ابشالوم امر فرموده بود، به
عمل آوردند، و جمیع پسران پادشاه برخاسته، هر کس به قاطر خود سوار
شده، گریختند. ۳۰ و چون ایشان در راه می‌بودند، خبر به داودرسانیده،
گفتند که «ابشالوم همه پسران پادشاه راکشته و یکی از ایشان باقی نمانده
است.» ۳۱ پس پادشاه برخاسته، جامه خود را درید و به روی زمین دراز
شد و جمیع بندگانش با جامه دریده دراطرافش ایستاده بودند. ۳۲ اما
یوناداب بن شمعی برادر داود متوجه شده، گفت: «آقایم گمان نبرد که
جمیع جوانان، یعنی پسران پادشاه کشته شده‌اند، زیرا که امنون تنها مرده
است چونکه این، نزدابشالوم مقرر شده بود از روزی که خواهرش تاماررا ذلیل
ساخته بود. ۳۳ و الان آقایم، پادشاه از این امر متفکر نشود، و خیال نکند
که تمامی پسران پادشاه مرده‌اند زیرا که امنون تنها مرده است.» ۳۴ و
ابشالوم گریخت، و جوانی که دیده بانی می‌کرد، چشمان خود را بلند
کرده، نگاه کرد و اینک خلق بسیاری از پهلوی کوه که در عقبش بود،
می‌آمدند. ۳۵ و یوناداب به پادشاه گفت: «اینک پسران پادشاه می‌آیند،
پس به طوری که بنده ات گفت، چنان شد.» ۳۶ و چون از سخن‌گفتن
فارغ شد، اینک پسران پادشاه رسیدند و آوازخود را بلند کرده، گریستند، و
پادشاه نیز و جمیع خادمانش به آواز بسیار بلند گریه کردند. ۳۷ و ابشالوم
فرار کرده، نزد تلمای ابن عمیهود، پادشاه جشور رفت، و داود برای پسرخود
هر روز نوحه گری می‌نمود. ۳۸ و ابشالوم فرار کرده، به جشور رفت و سه
سال در آنجا ماند. ۳۹ و داود آرزو می‌داشت که نزد ابشالوم بیرون رود، زیرا
درباره امنون تسلی یافته بود، چونکه مرده بود.

۱۴ و یوآب بن صرویه فهمید که دل پادشاه به ابشالوم مایل است. ۲
پس یوآب به تقوع فرستاده، زنی دانشمند از آنجا آورد و به وی گفت:
«تمنا اینکه خویشتن را مثل ماتم کننده ظاهر سازی، و لباس تعزیت پوشی
و خود را به روغن تدهین نکنی و مثل زنی که روزهای بسیار به جهت
مرده ماتم گرفته باشد، بشوی. ۳ و نزدپادشاه داخل شده، او را بدین
مضمون بگویی.» پس یوآب سخنان را به دهانش گذاشت. ۴ و چون زن
تقوعیه با پادشاه سخن گفت، به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود و
گفت: «ای پادشاه، اعانت فرما.» ۵ و پادشاه به او گفت: «تو راچه شده
است؟» عرض کرد: «اینک من زن بیوه هستم و شوهرم مرده است. ۶ و
کنیز تو را دو پسر بود و ایشان با یکدیگر در صحرا مخاصمه نمودند و
کسی نبود که ایشان را از یکدیگر جداکند. پس یکی از ایشان دیگری را
زد و کشت. ۷ واینک تمامی قبیله بر کنیز تو برخاسته، و می‌گویندقاتل
برادر خود را بسپار تا او را به عوض جان برادرش که کشته شده است، به
قتل برسانیم، ووارث را نیز هلاک کنیم. و به اینطور اخگر مرا که باقی‌مانده
است، خاموش خواهند کرد، و برای شوهرم نه اسم و نه اعقاب بر روی
زمین واخواهند گذاشت.» ۸ پادشاه به زن فرمود: «به خانه ات برو و من
درباره ات حکم خواهم نمود.» ۹ و زن تقوعیه به پادشاه عرض کرد: «ای
آقایم پادشاه، تقصیر بر من و بر خاندان من باشد و پادشاه و کرسی اوبی
تقصیر باشند.» ۱۰ و پادشاه گفت: «هرکه با توسخن گوید، او را نزد من

بیاور، و دیگر به تو ضررنخواهد رسانید.» ۱۱ پس زن گفت: «ای پادشاه، یهوه، خدای خود را به یاد آور تا ولی مقتول، دیگر هلاک نکند، مبادا پسر مرا تلف سازند.» پادشاه گفت: «به حیات خداوند قسم که مویی ازسر پسرت به زمین نخواهد افتاد.» ۱۲ پس زن گفت: «مستدعی آنکه کنیزت باآقای خود پادشاه سخنی گوید.» گفت: «بگو.» ۱۳ زن گفت: «پس چرا درباره قوم خدا مثل این تدبیر کرده‌ای و پادشاه در گفتن این سخن مثل تقصیرکار است، چونکه پادشاه آواره شده خود راباز نیاورده است. ۱۴ زیرا ما باید البته بمیریم ومثل آب هستیم که به زمین ریخته شود، و آن رانتوان جمع کرد، و خدا جان را نمی گیرد بلکه تدبیرها می‌کند تا آواره شده‌ای از او آواره نشود. ۱۵ و حال که به قصد عرض کردن این سخن، نزدآقای خود، پادشاه، آمدم، سبب این بود که خلق، مرا ترسانیدند، و کنیزت فکر کرد که چون به پادشاه عرض کنم، احتمال دارد که پادشاه عرض کنیز خود را به انجام خواهد رسانید. ۱۶ زیراپادشاه اجابت خواهد نمود که کنیز خود را ازدست کسی‌که می‌خواهد مرا و پسرم را با هم ازمیراث خدا هلاک سازد، برهاند. ۱۷ و کنیز تو فکرکرد که کلام آقایم، پادشاه، باعث تسلی خواهدبود، زیرا که آقایم، پادشاه، مثل فرشته خداست تانیک و بد را تشخیص کند، و یهوه، خدای توهمراه تو باشد.» ۱۸ پس پادشاه در جواب زن فرمود: «چیزی راکه از تو سوال می‌کنم، از من مخفی مدار.» زن عرض کرد «آقایم پادشاه، بفرماید.» ۱۹ پادشاه گفت: «آیا دست یوآب در همه این کار با تونیست؟» زن در جواب عرض کرد: «به حیات جان تو، ای آقایم پادشاه که هیچ‌کس از هرچه آقایم پادشاه بفرماید به طرف راست یا چپ نمی تواندانحراف ورزد، زیرا که بنده تو یوآب، اوست که مرا امر فرموده است، و اوست که تمامی این سخنان را به دهان کنیزت گذاشته است. ۲۰ برای تبدیل صورت این امر، بنده تو، یوآب، این کار راکرده است، اما حکمت آقایم، مثل حکمت فرشته خدا می‌باشد تا هرچه بر روی زمین است، بداند.» ۲۱ پس پادشاه به یوآب گفت: «اینک این کار راکرده‌ام. حال برو و ابشالوم جوان را باز آور.» ۲۲ آنگاه یوآب به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود، و پادشاه را تحسین کرد و یوآب گفت: «ای آقایم پادشاه امروز بنده ات می‌داند که در نظر تو التفات یافته‌ام چونکه پادشاه کار بنده خود را به انجام رسانیده است.» ۲۳ پس یوآب برخاسته، به جشور رفت و ابشالوم را به اورشلیم بازآورد. ۲۴ و پادشاه فرمود که به خانه خودبرگردد و روی مرا نبیند. پس ابشالوم به خانه خودرفت و روی پادشاه را ندید. ۲۵ و در تمامی اسرائیل کسی نیکو منظر وبسیار ممدوح مثل ابشالوم نبود که از کف پا تا فرق سرش در او عیبی نبود. ۲۶ و هنگامی که موی سرخود را می‌چید، (زیرا آن را در آخر هر سال می‌چید، چونکه بر او سنگین می‌شد و از آن سبب آن را می‌چید) موی سر خود را وزن نموده، دویست مثقال به وزن شاه می‌یافت. ۲۷ و برای ابشالوم سه پسر و یک دختر مسمی به تامارزاییده شدند. و او دختری نیکو صورت بود. ۲۸ و ابشالوم دو سال تمام در اورشلیم مانده، روی پادشاه را ندید. ۲۹ پس ابشالوم، یوآب راطلبید تا او را نزد پادشاه بفرستد. اما نخواست که نزد وی بیاید. و باز بار دیگر فرستاد و نخواست که بیاید. ۳۰ پس به خادمان خود گفت: «ببینید، مزرعه یوآب نزد مزرعه من است و در آنجا جودارد. بروید و آن را به آتش بسوزانید.» پس خادمان ابشالوم مزرعه را به آتش سوزانیدند. ۳۱ آنگاه یوآب برخاسته، نزد ابشالوم به خانه‌اش رفته، وی را گفت که «چرا خادمان تو مزرعه مراآتش زده‌اند؟» ۳۲ ابشالوم به یوآب گفت: «اینک نزد تو فرستاده، گفتم: اینجا بیا تا تو را نزد پادشاه بفرستم تا بگویی برای چه از جشور آمده‌ام؟ مرابهتر می‌بود که تابحال در آنجا مانده باشم، پس حال روی پادشاه را ببینم و اگر گناهی در من باشد، مرا بکشد.» ۳۳ پس یوآب نزد پادشاه رفته، او را مخبر ساخت. و او ابشالوم را طلبید که پیش پادشاه آمد و به حضور پادشاه رو به زمین افتاده، تعظیم کرده و پادشاه، ابشالوم را بوسید.

۱۵ و بعد از آن، واقع شد که ابشالوم ارابه‌ای و اسبان و پنجاه مرد که پیش اوبدوند، مهیا نمود. ۲ و ابشالوم صبح زود برخاسته، به کناره راه دروازه می‌ایستاد، و هر کسی‌که دعوایی می‌داشت و نزد پادشاه به محاکمه می‌آمد، ابشالوم او را خوانده، می‌گفت: «تو ازکدام شهر هستی؟» و او می‌گفت: «بنده ات از فلان سبط از اسباط اسرائیل هستم.» ۳ و ابشالوم او رامی گفت: «ببین، کارهای تو نیکو و راست است لیکن از جانب پادشاه کسی نیست که تو رابشنود.» ۴ و ابشالوم می‌گفت: «کاش که در زمین داور می‌شدم و هر کس که دعوایی یا مرافعه‌ای می‌داشت، نزد من می‌آمد و برای او انصاف می‌نمودم.» ۵ و هنگامی که کسی نزدیک آمده، اورا تعظیم می‌نمود، دست خود را دراز کرده، او رامی گرفت و می‌بوسید. ۶ و ابشالوم با همه اسرائیل که نزد پادشاه برای داوری می‌آمدند بدین منوال عمل می‌نمود، پس ابشالوم دل مردان اسرائیل رافریفت. ۷ و بعد از انقضای چهل سال، ابشالوم به پادشاه گفت: «مستدعی اینکه بروم تا نذری را که برای خداوند در حبرون کرده‌ام، وفا نمایم، ۸ زیراکه بنده ات وقتی که در جشور ارام ساکن بودم، نذرکرده، گفتم که اگر خداوند مرا به اورشلیم بازآورد، خداوند را عبادت خواهم نمود.» ۹ پادشاه وی را گفت: «به سلامتی برو.» پس او برخاسته، به حبرون رفت. ۱۰ و ابشالوم، جاسوسان به تمامی اسباط اسرائیل فرستاده، گفت: «به مجرد شنیدن آواز کرنا بگویید که ابشالوم در حبرون پادشاه شده است.» ۱۱ و دویست نفر که دعوت شده بودند، همراه ابشالوم از اورشلیم رفتند، و اینان به صافدلی رفته، چیزی ندانستند. ۱۲ و ابشالوم اخیتوفل جیلونی را که مشیر داود بود، از شهرش، جیلوه، وقتی که قربانی‌ها می‌گذرانید، طلبید وفتنه سخت شد، و قوم با ابشالوم روزبه روز زیاده می‌شدند. ۱۳ و کسی نزد داود آمده، او را خبر داده، گفت که «دلهای مردان اسرائیل در عقب ابشالوم گرویده است.» ۱۴ و داود به تمامی خادمانی که بااو در اورشلیم بودند، گفت: «برخاسته، فرار کنیم والا ما را از ابشالوم نجات نخواهد بود. پس به تعجیل روانه شویم مبادا او ناگهان به ما برسد وبدی بر ما عارض شود و شهر را به دم شمشیربزند. ۱۵ و خادمان پادشاه، به پادشاه عرض کردند: «اینک بندگانت حاضرند برای هرچه آقای ماپادشاه اختیار کند.» ۱۶ پس پادشاه و تمامی اهل خانه‌اش با وی بیرون رفتند، و پادشاه ده زن را که متعه او

بودند، برای نگاه داشتن خانه واگذاشت. ۱۷ و پادشاه و تمامی قوم با وی بیرون رفته، دربیت مرحق توقف نمودند. ۱۸ و تمامی خادمانش پیش او گذشتند و جمیع کریتیان و جمیع فلیتیان و جمیع جتیان، یعنی ششصد نفر که از جت درعقب او آمده بودند، پیش روی پادشاه گذشتند. ۱۹ و پادشاه به اتای جتی گفت: «تو نیز همراه ما چرا می‌آیی؟ برگرد و همراه پادشاه بمان زیراکه تو غریب هستی و از مکان خود نیز جلای وطن کرده‌ای. ۲۰ دیروز آمدی. پس آیا امروز تو را همراه ما آواره گردانم و حال آنکه من می‌روم به‌جایی که می‌روم. پس برگرد و برادران خود رابرگردان و رحمت و راستی همراه تو باد.» ۲۱ واتای در جواب پادشاه عرض کرد: «به حیات خداوند و به حیات آقایم پادشاه، قسم که هرجایی که آقایم پادشاه خواه در موت و خواه در زندگی، باشد، بنده تو در آنجا خواهد بود.» ۲۲ و داود به اتای گفت: «بیا و پیش برو.» پس اتای جتی با همه مردمانش و جمیع اطفالی که با اوبودند، پیش رفتند. ۲۳ و تمامی اهل زمین به آوازبلند گریه کردند، و جمیع قوم عبور کردند، وپادشاه از نهر قدرون عبور کرد و تمامی قوم به راه بیابان گذشتند. ۲۴ و اینک صادوق نیز و جمیع لاویان با وی تابوت عهد خدا را برداشتند، و تابوت خدا رانهادند و تا تمامی قوم از شهر بیرون آمدند، ابیاتارقربانی می‌گذرانید. ۲۵ و پادشاه به صادوق گفت: «تابوت خدا را به شهر برگردان. پس اگر در نظرخداوند التفات یابم مرا باز خواهد آورد، و آن راو مسکن خود را به من نشان خواهد داد. ۲۶ و اگرچنین گوید که از تو راضی نیستم، اینک حاضرم هرچه در نظرش پسند آید، به من عمل نماید.» ۲۷ و پادشاه به صادوق کاهن گفت: «آیا تو رایی نیستی؟ پس به شهر به سلامتی برگرد و هر دو پسرشما، یعنی اخیمعص، پسر تو، و یوناتان، پسرابیاتار، همراه شما باشند. ۲۸ بدانید که من درکناره های بیابان درنگ خواهم نمود تا پیغامی ازشما رسیده، مرا مخبر سازد.» ۲۹ پس صادوق وابیاتار تابوت خدا را به اورشلیم برگردانیده، درآنجا ماندند. ۳۰ و اما داود به فراز کوه زیتون برآمد و چون می‌رفت، گریه می‌کرد و با سر پوشیده و پای برهنه می‌رفت و تمامی قومی که همراهش بودند، هریک سر خود را پوشانیدند و گریه‌کنان می‌رفتند. ۳۱ و داود را خبر داده، گفتند: «که اخیتوفل، یکی از فتنه انگیزان، با ابشالوم شده است. و داود گفت: «ای خداوند، مشورت اخیتوفل را حماقت گردان.» ۳۲ و چون داود به فراز کوه، جایی که خدا راسجده می‌کنند رسید، اینک حوشای ارکی باجامه دریده و خاک بر سر ریخته او را استقبال کرد. ۳۳ و داود وی را گفت: «اگر همراه من بیایی برای من بار خواهی شد. ۳۴ اما اگر به شهربرگردی و به ابشالوم بگویی: ای پادشاه، من بنده تو خواهم بود، چنانکه پیشتر بنده تو بودم، الان بنده تو خواهم بود. آنگاه مشورت اخیتوفل رابرای من باطل خواهی گردانید. ۳۵ و آیا صادوق وابیاتار کهنه در آنجا همراه تو نیستند؟ پس هرچیزی را که از خانه پادشاه بشنوی، آن را به صادوق و ابیاتار کهنه اعلام نما. ۳۶ و اینک دوپسر ایشان اخیمعص، پسر صادوق، و یوناتان، پسر ابیاتار، در آنجا با ایشانند و هر خبری را که می‌شنوید، به‌دست ایشان، نزد من خواهیدفرستاد.» ۳۷ پس حوشای، دوست داود، به شهررفت و ابشالوم وارد اورشلیم شد.

۱۶ و چون داود از سر کوه اندکی گذشته بود، اینک صیبا، خادم مفیبوشت، بایک جفت الاغ آراسته که دویست قرص نان وصد قرص کشمش و صد قرص انجیر و یک مشک شراب بر آنها بود، به استقبال وی آمد. ۲ و پادشاه به صیبا گفت: «از این چیزها چه مقصودداری؟» صیبا گفت: «الاغها به جهت سوار شدن اهل خانه پادشاه، و نان و انجیر برای خوراک خادمان، و شراب به جهت نوشیدن خسته شدگان در بیابان است.» ۳ پادشاه گفت: «اما پسر آقایت کجا است؟» صیبا به پادشاه عرض کرد: «اینک دراورشلیم مانده است، زیرا فکر می‌کند که امروزخاندان اسرائیل سلطنت پدر مرا به من ردخواهند کرد.» ۴ پادشاه به صیبا گفت: «اینک کل مایملک مفیبوشت از مال توست.» پس صیباگفت: «اظهار بندگی می‌نمایم‌ای آقایم پادشاه، تمنا اینکه در نظر تو التفات یابم.» ۵ و چون داود پادشاه به بحوریم رسید، اینک شخصی از قبیله خاندان شاول مسمی به شمعی از آنجا بیرون آمد و چون می‌آمد، دشنام می‌داد. ۶ و به داود و به جمیع خادمان داود پادشاه سنگهامی انداخت، و تمامی قوم و جمیع شجاعان به طرف راست و چپ او بودند ۷ و شمعی دشنام داده، چنین می‌گفت: «دور شو دور شوای مردخون ریز وای مرد بلیعال! ۸ خداوند تمامی خون خاندان شاول را که در جایش سلطنت نمودی برتو رد کرده، و خداوند سلطنت را به‌دست پسر توابشالوم، تسلیم نموده است، و اینک چونکه مردی خون ریز هستی، به شرارت خود گرفتارشده‌ای.» ۹ و ابیشای ابن صرویه به پادشاه گفت که «چرااین سگ مرده، آقایم پادشاه را دشنام دهد؟ مستدعی آنکه بروم و سرش را از تن جدا کنم.» ۱۰ پادشاه گفت: «ای پسران صرویه مرا با شما چه‌کار است؟ بگذارید که دشنام دهد، زیرا خداوندا و را گفته است که داود را دشنام بده، پس کیست که بگوید چرا این کار را می‌کنی؟» ۱۱ و داود به ابیشای و به تمامی خادمان گفت: «اینک پسر من که از صلب من بیرون آمد، قصد جان من دارد، پس حال چند مرتبه زیاده این بنیامینی، پس او رابگذارید که دشنام دهد زیرا خداوند او را امرفرموده است. ۱۲ شاید خداوند بر مصیبت من نگاه کند و خداوند به عوض دشنامی که او امروز به من می‌دهد، به من جزای نیکو دهد.» ۱۳ پس داود ومردانش راه خود را پیش گرفتند و اما شمعی دربرابر ایشان به‌جانب کوه می‌رفت و چون می‌رفت، دشنام داده، سنگها به سوی او می‌انداخت و خاک به هوا می‌پاشید. ۱۴ و پادشاه با تمامی قومی که همراهش بودند، خسته شده، آمدند و در آنجااستراحت کردند. ۱۵ و اما ابشالوم و تمامی گروه مردان اسرائیل به اورشلیم آمدند، و اخیتوفل همراهش بود، ۱۶ وچون حوشای ارکی، دوست داود، نزد ابشالوم رسید، حوشای به ابشالوم گفت: «پادشاه زنده بماند! پادشاه زنده بماند!» ۱۷ و ابشالوم به حوشای گفت: «آیا مهربانی تو با دوست خود این است؟ چرا با دوست خود نرفتی؟» ۱۸ و حوشای به ابشالوم گفت: «نی، بلکه هرکس را که خداوند واین قوم و جمیع مردان اسرائیل برگزیده باشند، بنده او خواهم بود و نزد او خواهم ماند. ۱۹ و ثانی که را می‌باید خدمت نمایم؟ آیا نه نزد پسر او؟ پس چنانکه به حضور پدر تو خدمت نموده‌ام، به همان طور در حضور تو خواهم بود.» ۲۰ و ابشالوم به اخیتوفل گفت: «شما مشورت کنید که

چه بکنیم.» ۲۱ و اخیتوفل به ابشالوم گفت که «نزد متعه های پدر خود که به جهت نگاهبانی خانه گذاشته است، درآی، و چون تمامی اسرائیل بشنوند که نزد پدرت مکروه شده‌ای، آنگاه دست تمامی همراهانت قوی خواهد شد.» ۲۲ پس خیمه‌ای بر پشت بام برای ابشالوم برپاکردند و ابشالوم در نظر تمامی بنی‌اسرائیل نزدمتعه های پدرش درآمد. ۲۳ و مشورتی که اخیتوفل در آن روزها می‌داد، مثل آن بود که کسی از کلام خدا سوال کند. و هر مشورتی که اخیتوفل هم به داود و هم به ابشالوم می‌داد، چنین می‌بود.

۱۷ و اخیتوفل به ابشالوم گفت: «مرا اذن بده که دوازده هزار نفر را برگزیده، برخیزم و شبانگاه داود را تعاقب نمایم. ۲ پس در حالتی که او خسته و دستهایش سست است بر اورسیده، او را مضطرب خواهم ساخت و تمامی قومی که همراهش هستند، خواهند گریخت، وپادشاه را به تنهایی خواهم کشت. ۳ و تمامی قوم را نزد تو خواهم برگردانید زیرا شخصی که او رامی طلبی مثل برگشتن همه است، پس تمامی قوم در سلامتی خواهند بود.» ۴ و این سخن در نظرجمیع مشایخ اسرائیل پسند آمد. ۵ و ابشالوم گفت: «حوشای ارکی را نیزبخوانید تا بشنویم که او چه خواهد گفت.» ۶ وچون حوشای نزد ابشالوم آمد، ابشالوم وی راخطاب کرده، گفت: «اخیتوفل بدین مضمون گفته است، پس تو بگو که برحسب رای او عمل نماییم یا نه.» ۷ حوشای به ابشالوم گفت: «مشورتی که اخیتوفل این مرتبه داده است، خوب نیست.» ۸ و حوشای گفت: «می‌دانی که پدرت ومردانش شجاع هستند و مثل خرسی که بچه هایش را در بیابان گرفته باشند، در تلخی جانند، و پدرت مرد جنگ آزموده است، و شب را در میان قوم نمی ماند. ۹ اینک او الان درحفره‌ای یا جای دیگر مخفی است، و واقع خواهد شد که چون بعضی از ایشان در ابتدابیفتند، هر کس که بشنود خواهد گفت: در میان قومی که تابع ابشالوم هستند، شکستی واقع شده است. ۱۰ و نیز شجاعی که دلش مثل دل شیرباشد، بالکل گداخته خواهد شد، زیرا جمیع اسرائیل می‌دانند که پدر تو جباری است ورفیقانش شجاع هستند. ۱۱ لهذا رای من این است که تمامی اسرائیل از دان تا بئرشبع که مثل ریگ کناره دریا بی‌شمارند، نزد تو جمع شوند، وحضرت تو همراه ایشان برود. ۱۲ پس در مکانی که یافت می‌شود بر او خواهیم رسید، و مثل شبنمی که بر زمین می‌ریزد بر او فرود خواهیم آمد، و از او و تمامی مردانی که همراه وی می‌باشند، یکی هم باقی نخواهد ماند. ۱۳ و اگر به شهری داخل شود، آنگاه تمامی اسرائیل طنابهابه آن شهر خواهندآورد و آن شهر را به نهرخواهند کشید تا یک سنگ ریزه‌ای هم در آن پیدانشود.» ۱۴ پس ابشالوم و جمیع مردان اسرائیل گفتند: «مشورت حوشای ارکی از مشورت اخیتوفل بهتر است.» زیرا خداوند مقدر فرموده بود که مشورت نیکوی اخیتوفل را باطل گرداند تا آنکه خداوند بدی را بر ابشالوم برساند. ۱۵ و حوشای به صادوق و ابیاتار کهنه گفت: «اخیتوفل به ابشالوم و مشایخ اسرائیل چنین و چنان مشورت داده، و من چنین و چنان مشورت داده‌ام. ۱۶ پس حال به زودی بفرستید و داود رااطلاع داده، گویید: امشب در کناره های بیابان توقف منما بلکه به هر طوری که توانی عبور کن، مبادا پادشاه و همه کسانی که همراه وی می‌باشند، بلعیده شوند.» ۱۷ و یوناتان و اخیمعص نزد عین روجل توقف می‌نمودند و کنیزی رفته، برای ایشان خبرمی آورد، و ایشان رفته، به داود پادشاه خبرمی رسانیدند، زیرا نمی توانستند به شهر داخل شوند که مبادا خویشتن را ظاهر سازند. ۱۸ اماغلامی ایشان را دیده، به ابشالوم خبر داد، و هردوی ایشان به زودی رفته، به خانه شخصی دربحوریم داخل شدند و در حیاط او چاهی بود که در آن فرود شدند. ۱۹ و زن، سرپوش چاه راگرفته، بر دهنه‌اش گسترانید و بلغور بر آن ریخت. پس چیزی معلوم نشد. ۲۰ و خادمان ابشالوم نزدآن زن به خانه درآمده، گفتند: «اخیمعص ویوناتان کجایند؟» زن به ایشان گفت: «از نهر آب عبور کردند.» پس چون جستجو کرده، نیافتند، به اورشلیم برگشتند. ۲۱ و بعد از رفتن آنها، ایشان از چاه برآمدند ورفته، داود پادشاه را خبر دادند و به داود گفتند: «برخیزید و به زودی از آب عبور کنید، زیرا که اخیتوفل درباره شما چنین مشورت داده است.» ۲۲ پس داود و تمامی قومی که همراهش بودند، برخاستند و از اردن عبور کردند و تا طلوع فجریکی باقی نماند که از اردن عبور نکرده باشد. ۲۳ اما چون اخیتوفل دید که مشورت او بجاآورده نشد، الاغ خود را بیاراست و برخاسته، به شهر خود به خانه‌اش رفت و برای خانه خودتدارک دیده، خویشتن را خفه کرد و مرد و او را در قبر پدرش دفن کردند. ۲۴ اما داود به محنایم آمد و ابشالوم از اردن گذشت و تمامی مردان اسرائیل همراهش بودند. ۲۵ و ابشالوم، عماسا را به‌جای یوآب به‌سرداری لشکر نصب کرد، و عماسا پسر شخصی مسمی به یترای اسرائیلی بود که نزد ابیجایل، دخترناحاش، خواهر صرویه، مادر یوآب درآمده بود. ۲۶ پس اسرائیل و ابشالوم در زمین جلعاد اردوزدند. ۲۷ و واقع شد که چون داود به محنایم رسید، شوبی ابن ناحاش از ربت بنی عمون و ماکیر بن عمیئیل از لودبار و برزلائی جلعادی از روجلیم، ۲۸ بسترها و کاسه‌ها و ظروف سفالین و گندم وجو و آرد و خوشه های برشته و باقلا و عدس ونخود برشته، ۲۹ و عسل و کره و گوسفندان و پنیرگاو برای خوراک داود و قومی که همراهش بودندآوردند، زیرا گفتند که قوم در بیابان گرسنه وخسته و تشنه می‌باشند.

۱۸ و داود قومی را که همراهش بودند، سان دید، و سرداران هزاره و سرداران صده برایشان تعیین نمود. ۲ و داود قوم را روانه نمود، ثلثی به‌دست یوآب و ثلثی به‌دست ابیشای ابن صرویه، برادر یوآب، و ثلثی به‌دست اتای جتی. و پادشاه به قوم گفت: «من نیز البته همراه شما می‌آیم.» ۳ اما قوم گفتند: «تو همراه مانخواهی آمد زیرا اگر ما فرار کنیم درباره ما فکرنخواهند کرد و اگر نصف ما بمیریم برای ما فکرنخواهند کرد و حال تو مثل ده هزار نفر ما هستی، پس الان بهتر این است که ما را از شهر امداد کنی.» ۴ پادشاه به ایشان گفت: «آنچه در نظر شما پسند آید، خواهم کرد.» و پادشاه به‌جانب دروازه ایستاده بود، و تمامی قوم با صده‌ها و هزاره هابیرون رفتند. ۵ و پادشاه یوآب و ابیشای و اتای راامر فرموده، گفت: «به‌خاطر من بر ابشالوم جوان به رفق رفتار نمایید. و چون

پادشاه جمیع سرداران را درباره ابشالوم فرمان داد، تمامی قوم شنیدند. ۶
پس قوم به مقابله اسرائیل به صحرا بیرون رفتند و جنگ در جنگل افرایم
بود. ۷ و قوم اسرائیل در آنجا از حضور بندگان داود شکست یافتند، و در
آن روز کشتار عظیمی در آنجا شد وبیست هزار نفر کشته شدند. ۸ و
جنگ در آنجا برروی تمامی زمین منتشر شد و در آن روز آنانی که از جنگل
هلاک گشتند، بیشتر بودند از آنانی که به شمشیر کشته شدند. ۹ و
ابشالوم به بندگان داود برخورد و ابشالوم بر قاطر سوار بود و قاطر زیر شاخه
های پیچیده شده بلوط بزرگی درآمد، و سر او در میان بلوطگرفتار شد، به
طوری که در میان آسمان و زمین آویزان گشت و قاطری که زیرش بود،
بگذشت. ۱۰ و شخصی آن را دیده، به یوآب خبر رسانید وگفت: «اینک
ابشالوم را دیدم که در میان درخت بلوط آویزان است.» ۱۱ و یوآب به آن
شخصی که او را خبر داد، گفت: «هان تو دیده‌ای، پس چرا اورا در آنجا
به زمین نزدی؟ و من ده مثقال نقره وکمربندی به تو می‌دادم.» ۱۲ آن
شخص به یوآب گفت: «اگر هزار مثقال نقره به‌دست من می‌رسیددست
خود را بر پسر پادشاه دراز نمی کردم، زیراکه پادشاه تو را و ابیشای و اتای
را به سمع ما امرفرموده، گفت: «زنهار هر یکی از شما درباره ابشالوم جوان
باحذر باشید. ۱۳ والا بر جان خودظلم می‌کردم چونکه هیچ امری از
پادشاه مخفی نمی ماند، و خودت به ضد من بر می‌خاستی.» ۱۴ آنگاه
یوآب گفت: «نمی توانم با تو به اینطورتاخیر نمایم.» پس سه تیر به‌دست
خود گرفته، آنها را به دل ابشالوم زد حینی که او هنوز در میان بلوط زنده
بود. ۱۵ و ده جوان که سلاحداران یوآب بودند دور ابشالوم را گرفته، او را
زدند وکشتند. ۱۶ و چون یوآب کرنا را نواخت، قوم از تعاقب نمودن
اسرائیل برگشتند، زیرا که یوآب قوم رامنع نمود. ۱۷ و ابشالوم را گرفته، او را
در حفره بزرگ که در جنگل بود، انداختند، و بر او توده بسیار بزرگ از
سنگها افراشتند، و جمیع اسرائیل هر یک به خیمه خود فرار کردند. ۱۸ اما
ابشالوم در حین حیات خود بنایی را که در وادی ملک است برای خود برپا
کرد، زیرا گفت پسری ندارم که از او اسم من مذکور بماند، و آن بنا را به
اسم خود مسمی ساخت. پس تا امروز ید ابشالوم خوانده می‌شود. ۱۹
و اخیمعص بن صادوق گفت: «حال بروم ومژده به پادشاه برسانم که
خداوند انتقام او را ازدشمنانش کشیده است.» ۲۰ یوآب او را گفت:
«توامروز صاحب بشارت نیستی، اما روز دیگربشارت خواهی برد و امروز
مژده نخواهی دادچونکه پسر پادشاه مرده است.» ۲۱ و یوآب به کوشی
گفت: «برو و از آنچه دیده‌ای به پادشاه خبر برسان.» و کوشی یوآب را
تعظیم نموده، دوید. ۲۲ و اخیمعص بن صادوق، بار دیگر به یوآب گفت:
«هرچه بشود، ملتمس اینکه من نیزدر عقب کوشی بدوم.» یوآب گفت:
«ای پسرم چرا باید بدوی چونکه بشارت نداری که ببری؟» ۲۳ گفت:
«هرچه بشود، بدوم.» او وی را گفت: «بدو.» پس اخیمعص به راه وادی
دویده، ازکوشی سبقت جست. ۲۴ و داود در میان دو دروازه نشسته بود
ودیده بان بر پشت بام دروازه به حصار برآمد وچشمان خود را بلند کرده،
مردی را دید که اینک به تنهایی می‌دود. ۲۵ و دیده بان آواز کرده، پادشاه
را خبر داد و پادشاه گفت: «اگر تنهاست بشارت می‌آورد.» و او می‌آمد و
نزدیک می‌شد. ۲۶ ودیده بان، شخص دیگر را دید که می‌دود ودیده بان
به دربان آواز داده، گفت: «شخصی به تنهایی می‌دود.» و پادشاه گفت:
«او نیز بشارت می‌آورد.» ۲۷ و دیده بان گفت: «دویدن اولی رامی بینم
که مثل دویدن اخیمعص بن صادوق است.» پادشاه گفت: «او مرد خوبی
است و خبرخوب می‌آورد.» ۲۸ و اخیمعص ندا کرده، به پادشاه گفت:
«سلامتی است.» و پیش پادشاه رو به زمین افتاده، گفت: «یهوه خدای تو
متبارک باد که مردمانی که دست خود را بر آقایم پادشاه بلند کرده بودند،
تسلیم کرده است.» ۲۹ پادشاه گفت: «آیا ابشالوم جوان به سلامت
است؟ و اخیمعص در جواب گفت: «چون یوآب، بنده پادشاه و بنده تو
رافرستاد، هنگامه عظیمی دیدم که ندانستم که چه بود.» ۳۰ و پادشاه
گفت: «بگرد و اینجا بایست.» واو به آن طرف شده، بایستاد. ۳۱ و
اینک کوشی رسید و کوشی گفت: «برای آقایم، پادشاه، بشارت است،
زیرا خداوند امروزانتقام تو را از هرکه با تو مقاومت می‌نمود، کشیده است.»
۳۲ و پادشاه به کوشی گفت: «آیا ابشالوم جوان به سلامت است؟»
کوشی گفت: «دشمنان آقایم، پادشاه، و هرکه برای ضرر تو برخیزد، مثل
آن جوان باشد.» ۳۳ پس پادشاه، بسیار مضطرب شده، به بالاخانه دروازه
برآمد و می‌گریست و چون می‌رفت، چنین می‌گفت: «ای پسرم ابشالوم!
ای پسرم! پسرم ابشالوم! کاش که به‌جای تومی مردم، ای ابشالوم پسرم‌ای
پسر من!»

۱۹ و به یوآب خبر دادند که اینک پادشاه گریه می‌کند و برای ابشالوم
ماتم گرفته است. ۲ و در آن روز برای تمامی قوم ظفر به ماتم مبدل
گشت، زیرا قوم در آن روز شنیدند که پادشاه برای پسرش غمگین است.
۳ و قوم در آن روز دزدانه به شهر داخل شدند، مثل کسانی که ازجنگ فرار
کرده، از روی خجالت دزدانه می‌آیند. ۴ و پادشاه روی خود را پوشانید و
پادشاه به آوازبلند صدا زد که‌ای پسرم ابشالوم! ای ابشالوم! پسرم! ای پسر
من! ۵ پس یوآب نزد پادشاه به خانه درآمده، گفت: «امروز روی تمامی
بندگان خود راشرمنده ساختی که جان تو و جان پسرانت ودخترانت و جان
زنانت و جان متعه هایت را امروزنجات دادند. ۶ چونکه دشمنان خود را
دوست داشتی و محبان خویش را بغض نمودی، زیرا که امروز ظاهر ساختی
که سرداران و خادمان نزد توهیچند و امروز فهمیدم که اگر ابشالوم زنده
می‌ماند و جمیع ما امروز می‌مردیم آنگاه در نظرتو پسند می‌آمد. ۷ و
الان برخاسته، بیرون بیا و به بندگان خود سخنان دل آویز بگو، زیرا به
خداوندقسم می‌خورم که اگر بیرون نیایی، امشب برای توکسی نخواهد
ماند، و این بلا برای تو بدتر خواهدبود از همه بلایایی که از طفولیت تا
این وقت به تو رسیده است.» ۸ پس پادشاه برخاست و نزددروازه بنشست
و تمامی قوم را خبر داده، گفتند که «اینک پادشاه نزد دروازه نشسته
است.» وتمامی قوم به حضور پادشاه آمدند. ۹ و جمیع قوم در تمامی
اسباط اسرائیل منازعه کرده، می‌گفتند که «پادشاه ما را از دست دشمنان
ما رهانیده است، و اوست که ما را ازدست فلسطینیان رهایی داده، و حال
به‌سبب ابشالوم از زمین فرار کرده است. ۱۰ و ابشالوم که او را برای خود

مسح نموده بودیم، در جنگ مرده است. پس الان شما چرا در بازآوردن
پادشاه تاخیر می‌نمایید؟» ۱۱ و داود پادشاه نزد صادوق و ابیاتار کهنه
فرستاده، گفت: «به مشایخ یهودا بگویید: شماچرا در بازآوردن پادشاه به
خانه‌اش، آخر همه هستید، و حال آنکه سخن جمیع اسرائیل نزدپادشاه به
خانه‌اش رسیده است. ۱۲ شما برادران من هستید و شما استخوانها و
گوشت منید. پس چرا در بازآوردن پادشاه، آخر همه می‌باشید؟ ۱۳ و به
عماسا بگویید: آیا تو استخوان و گوشت من نیستی؟ خدا به من مثل این
بلکه زیاده از این به عمل آورد اگر تو در حضور من در همه اوقات به‌جای
یوآب، سردار لشکر، نباشی.» ۱۴ پس دل جمیع مردان یهودا را مثل یک
شخص مایل گردانید که ایشان نزد پادشاه پیغام فرستادند که توو تمامی
بندگانت برگردید. ۱۵ پس پادشاه برگشته، به اردن رسید و یهودا به استقبال
پادشاه به جلجال آمدند تا پادشاه را از اردن عبور دهند. ۱۶ و شمعی بن
جیرای بنیامینی که از بحوریم بود، تعجیل نموده، همراه مردان یهودا به
استقبال داود پادشاه فرودآمد. ۱۷ و هزار نفر از بنیامینیان وصیبا، خادم
خاندان شاول، با پانزده پسرش وبیست خادمش همراهش بودند، و ایشان
پیش پادشاه از اردن عبور کردند. ۱۸ و معبر را عبوردادند تا خاندان پادشاه
عبور کنند، و هرچه درنظرش پسند آید بجا آورند. ۱۹ و به پادشاه گفت:
«آقایم گناهی بر من اسناد ندهد و خطایی را که بنده ات در روزی که
آقایم پادشاه از اورشلیم بیرون می‌آمد ورزید بیاد نیاورد و پادشاه آن را به دل
خود راه ندهد. ۲۰ زیرا که بنده تو می‌داند که گناه کرده‌ام و اینک امروز
من از تمامی خاندان یوسف، اول آمده‌ام و به استقبال آقایم، پادشاه،
فرود شده‌ام.» ۲۱ و ابیشای ابن صرویه متوجه شده، گفت: «آیا شمعی
به‌سبب اینکه مسیح خداوند را دشنام داده است، کشته نشود؟» ۲۲
اماداود گفت: «ای پسران صرویه مرا با شما چه‌کاراست که امروز دشمن
من باشید و آیا امروز کسی در اسرائیل کشته شود و آیا نمی دانم که من
امروزبر اسرائیل پادشاه هستم؟» ۲۳ پس پادشاه به شمعی گفت: «نخواهی
مرد.» و پادشاه برای وی قسم خورد. ۲۴ و مفیبوشت، پسر شاول، به
استقبال پادشاه آمد و از روزی که پادشاه رفت تا روزی که به سلامتی
برگشت نه پایهای خود را ساز داده، و نه ریش خویش را طراز نموده، و
نه جامه خود راشسته بود. ۲۵ و چون برای ملاقات پادشاه به اورشلیم
رسید، پادشاه وی را گفت: «ای مفیبوشت چرا با من نیامدی؟» ۲۶
او عرض کرد: «ای آقایم پادشاه، خادم من مرا فریب داد زیرابنده ات
گفت که الاغ خود را خواهم آراست تا برآن سوار شده، نزد پادشاه بروم،
چونکه بنده تولنگ است. ۲۷ و او بنده تو را نزد آقایم، پادشاه، متهم کرده
است، لیکن آقایم، پادشاه، مثل فرشته خداست، پس هرچه در نظرت
پسند آید، به عمل آور. ۲۸ زیرا تمامی خاندان پدرم به حضورت آقایم،
پادشاه، مثل مردمان مرده بودند، و بنده خود را در میان خورندگان سفره ات
ممتازگردانیدی، پس من دیگرچه حق دارم که باز نزدپادشاه فریاد نمایم.»
۲۹ پادشاه وی را گفت: «چرادیگر از کارهای خود سخن می گویی؟ گفتم
که توو صیبا، زمین را تقسیم نمایید.» ۳۰ مفیبوشت به پادشاه عرض کرد:
«نی، بلکه او همه را بگیردچونکه آقایم، پادشاه، به خانه خود به سلامتی
برگشته است.» ۳۱ و برزلائی جلعادی از روجلیم فرود آمد وبا پادشاه از
اردن عبور کرد تا او را به آن طرف اردن مشایعت نماید. ۳۲ و برزلای مرد
بسیار پیر هشتادساله بود، و هنگامی که پادشاه در محنایم توقف می‌نمود او
را پرورش می‌داد زیرا مردی بسیاربزرگ بود. ۳۳ و پادشاه به برزلای گفت:
«تو همراه من بیا و تو را در اورشلیم پرورش خواهم داد.» ۳۴ برزلای به
پادشاه عرض کرد: «ایام سالهای زندگی من چند است که با پادشاه به
اورشلیم بیایم؟ ۳۵ من امروز هشتاد ساله هستم و آیامی توانم در میان نیک
و بد تمیز بدهم و آیا بنده توطعم آنچه را که می‌خورم و می‌نوشم، توانم
دریافت؟ یا دیگر آواز مغنیان و مغنیات را توانم شنید؟ پس چرا بنده ات
دیگر برای آقایم پادشاه بار باشد؟ ۳۶ لهذا بنده تو همراه پادشاه اندکی
ازاردن عبور خواهد نمود و چرا پادشاه مرا چنین مکافات بدهد. ۳۷ بگذار
که بنده ات برگردد تا درشهر خود نزد قبر پدر و مادر خویش بمیرم، واینک
بنده تو، کمهام، همراه آقایم پادشاه برود وآنچه در نظرت پسند آید با او به
عمل آور.» ۳۸ پادشاه گفت: «کمهام همراه من خواهد آمدو آنچه در نظر
تو پسند آید، با وی به عمل خواهم آورد و هرچه از من خواهش کنی برای
تو به انجام خواهم رسانید.» ۳۹ پس تمامی قوم از اردن عبور کردند و چون
پادشاه عبور کرد، پادشاه برزلائی را بوسید و وی را برکت داد و او به مکان
خود برگشت. ۴۰ و پادشاه به جلجال رفت وکمهام همراهش آمد و تمامی
قوم یهودا و نصف قوم اسرائیل نیز پادشاه را عبور دادند. ۴۱ و اینک جمیع
مردان اسرائیل نزد پادشاه آمدند و به پادشاه گفتند: «چرا برادران ما، یعنی
مردان یهودا، تو را دزدیدند و پادشاه و خاندانش را و جمیع کسان داود را
همراهش از اردن عبوردادند؟» ۴۲ و جمیع مردان یهودا به مردان اسرائیل
جواب دادند: «از این سبب که پادشاه ازخویشان ماست، پس چرا از
این امر حسدمی برید؟ آیا چیزی از پادشاه خورده‌ایم یا انعامی به ما داده
است؟» ۴۳ و مردان اسرائیل در جواب مردان یهودا گفتند: «ما را در
پادشاه ده حصه است و حق ما در داود از شما بیشتر است. پس چرا ما
راحقیر شمردید؟ و آیا ما برای بازآوردن پادشاه خود، اول سخن نگفتیم؟» اما
گفتگوی مردان یهودا از گفتگوی مردان اسرائیل سختتر بود.

۲۰ و اتفاق مرد بلیعال، مسمی به شبع بن بکری بنیامینی در آنجا بود
و کرنا رانواخته، گفت که «ما را در داود حصه‌ای نیست، وبرای ما در پسر
یسا نصیبی نی، ای اسرائیل! هرکس به خیمه خود برود.» ۲ و تمامی
مردان اسرائیل از متابعت داود به متابعت شبع ابن بکری برگشتند، اما مردان
یهودا از اردن تا اورشلیم، پادشاه را ملازمت نمودند. ۳ و داود به خانه خود
در اورشلیم آمد، وپادشاه ده زن متعه را که برای نگاهبانی خانه خودگذاشته
بود، گرفت و ایشان را در خانه محروس نگاه داشته، پرورش داد، اما نزد
ایشان داخل نشدو ایشان تا روز مردن در حالت بیوگی محبوس بودند. ۴ و
پادشاه به عماسا گفت: «مردان یهودا را درسه روز نزد من جمع کن و تو
در اینجا حاضر شو.» ۵ پس عماسا رفت تا یهودا را جمع کند، اما اززمانی
که برایش تعیین نموده بود تاخیر کرد. ۶ وداود به ابیشای گفت: «الان
شبع بن بکری بیشتر ازابشالوم به ما ضرر خواهد رسانید؛ پس بندگان آقایت

را برداشته، او را تعاقب نما مبادا شهرهای حصاردار برای خود پیدا کند و از
نظر ما رهایی یابد.» ۷ و کسان یوآب و کریتیان و فلیتیان و جمیع شجاعان
از عقب او بیرون رفتند، و به جهت تعاقب نمودن شبع بن بکری از اورشلیم
روانه شدند. ۸ و چون ایشان نزد سنگ بزرگی که درجبعون است رسیدند،
عماسا به استقبال ایشان آمد. و یوآب ردای جنگی دربرداشت و بر آن
بندشمشیری که در غلافش بود، بر کمرش بسته، و چون می‌رفت شمشیر
از غلاف افتاد. ۹ و یوآب به عماسا گفت: «ای برادرم آیا به سلامت
هستی؟» ویوآب ریش عماسا را به‌دست راست خود گرفت تا او را ببوسد.
۱۰ و عماسا به شمشیری که دردست یوآب بود، اعتنا ننمود. پس او آن را
به شکمش فرو برد که احشایش به زمین ریخت و اورا دوباره نزد و مرد. ۱۱
و یکی از خادمان یوآب نزدوی ایستاده، گفت: «هرکه یوآب را می‌خواهد
وهرکه به طرف داود است، در عقب یوآب بیاید.» ۱۲ و عماسا در میان راه
در خونش می‌غلطید، وچون آن شخص دید که تمامی قوم می‌ایستند،
عماسا را از میان راه در صحرا کشید و لباسی بر اوانداخت زیرا دید که
هرکه نزدش می‌آید، می‌ایستد. ۱۳ پس چون از میان راه برداشته شد، جمیع
مردان در عقب یوآب رفتند تا شبع بن بکری را تعاقب نمایند. ۱۴ و او از
جمیع اسباط اسرائیل تا آبل و تا بیت معکه و تمامی بیریان عبور کرد، و
ایشان نیز جمع شده، او را متابعت کردند. ۱۵ و ایشان آمده، او رادر آبل
بیت معکه محاصره نمودند و پشته‌ای دربرابر شهر ساختند که در برابر
حصار برپا شد، وتمامی قوم که با یوآب بودند، حصار را می‌زدند تاآن را
منهدم سازند. ۱۶ و زنی حکیم از شهر صدادرداد که بشنوید: «به یوآب
بگویید: اینجا نزدیک بیا تا با تو سخن گویم.» ۱۷ و چون نزدیک وی
شد، زن گفت که «آیا تو یوآب هستی؟» او گفت: «من هستم.» وی را
گفت: «سخنان کنیز خود را بشنو.» او گفت: «می‌شنوم.» ۱۸ پس
زن متکلم شده، گفت: «در زمان قدیم چنین می‌گفتند که هرآینه درآبل
می‌باید مشورت بجویند و همچنین هر امری را ختم می‌کردند. ۱۹ من در
اسرائیل سالم و امین هستم و تو می‌خواهی شهری و مادری را دراسرائیل
خراب کنی، چرا نصیب خداوند را بالکل هلاک می‌کنی؟» ۲۰ پس یوآب
در جواب گفت: «حاشا از من حاشا از من! که هلاک یا خراب نمایم.
۲۱ کار چنین نیست بلکه شخصی مسمی به شبع بن بکری از کوهستان
افرایم دست خود را برداود پادشاه بلند کرده است. او را تنها بسپارید واز نزد
شهر خواهم رفت.» زن در جواب یوآب گفت: «اینک سر او را از روی
حصار نزد توخواهند انداخت.» ۲۲ پس آن زن به حکمت خودنزد تمامی
قوم رفت و ایشان سر شبع بن بکری رااز تن جدا کرده، نزد یوآب انداختند
و او کرنا رانواخته، ایشان از نزد شهر، هر کس به خیمه خودمتفرق شدند.
و یوآب به اورشلیم نزد پادشاه برگشت. ۲۳ و یوآب، سردار تمامی لشکر
اسرائیل بود، و بنایاهو ابن یهویاداع سردار کریتیان و فلیتیان بود. ۲۴ و ادورام
سردار باجگیران و یهوشافاط بن اخیلود وقایع نگار، ۲۵ و شیوا کاتب و
صادوق وابیاتار، کاهن بودند، ۲۶ و عیرای یائیری نیز کاهن داود بود.

۲۱ و در ایام داود، سه سال علی الاتصال قحطی شد، و داود به
حضور خداوندسوال کرد و خداوند گفت: «به‌سبب شاول وخاندان خون ریز
او شده است زیرا که جبعونیان را کشت.» ۲ و پادشاه جبعونیان را خوانده،
به ایشان گفت (اما جبعونیان از بنی‌اسرائیل نبودندبلکه از بقیه اموریان، و
بنی‌اسرائیل برای ایشان قسم خورده بودند؛ لیکن شاول از غیرتی که برای
اسرائیل و یهودا داشت، قصد قتل ایشان می‌نمود). ۳ و داود به جبعونیان
گفت: «برای شماچه بکنم و با چه چیز کفاره نمایم تا نصیب خداوند را
برکت دهید.» ۴ جبعونیان وی را گفتند: «از شاول و خاندانش، نقره و
طلا نمی خواهیم ونه آنکه کسی در اسرائیل برای ما کشته شود.» اوگفت:
«هرچه شما بگویید، برای شما خواهم کرد.» ۵ ایشان به پادشاه گفتند:
«آن شخص که مارا تباه می‌ساخت و برای ما تدبیر می‌کرد که ما راهلاک
سازد تا در هیچ کدام از حدود اسرائیل باقی نمانیم، ۶ هفت نفر از پسران
او به ما تسلیم شوند تاایشان را در حضور خداوند در جبعه شاول که برگزیده
خداوند بود به دار کشیم.» پادشاه گفت: «ایشان را به شما تسلیم خواهم
کرد.» ۷ اما پادشاه، مفیبوشت بن یوناتان بن شاول رادریغ داشت، به‌سبب
قسم خداوند که در میان ایشان، یعنی در میان داود و یوناتان بن شاول بود.
۸ و پادشاه ارمونی و مفیبوشت، دو پسر رصفه، دختر ایه که ایشان را برای
شاول زاییده بود، وپنج پسر میکال، دختر شاول را که برای عدرئیل بن
برزلای محولاتی زاییده بود، گرفت، ۹ و ایشان را به‌دست جبعونیان تسلیم
نموده، آنها را در آن کوه به حضور خداوند به دار کشیدند و این هفت نفر
با هم افتادند، و ایشان در ابتدای ایام حصاد دراول درویدن جو کشته
شدند. ۱۰ و رصفه، دختر ایه، پلاسی گرفته، آن رابرای خود از ابتدای درو
تا باران از آسمان برایشان بارانیده شد، بر صخره‌ای گسترانید، ونگذاشت
که پرندگان هوا در روز، یا بهایم صحرادر شب بر ایشان بیایند. ۱۱ و داود
را از آنچه رصفه، دختر ایه، متعه شاول کرده بود، خبردادند. ۱۲ پس داود
رفته، استخوانهای شاول واستخوانهای پسرش، یوناتان را از اهل یابیش جلعاد
گرفت که ایشان آنها را از شارع عام بیت‌شان دزدیده بودند، جایی که
فلسطینیان آنهارا آویخته بودند در روزی که فلسطینیان شاول رادر جلبوع
کشته بودند. ۱۳ و استخوانهای شاول واستخوانهای پسرش، یوناتان را از
آنجا آورد واستخوانهای آنانی را که بر دار بودند نیز، جمع کردند. ۱۴ و
استخوانهای شاول و پسرش یوناتان را در صیلع، در زمین بنیامین، در قبر
پدرش قیس، دفن کردند و هرچه پادشاه امر فرموده بود، بجاآوردند. و بعد از
آن، خدا به جهت زمین اجابت فرمود. ۱۵ و باز فلسطینیان با اسرائیل
جنگ کردند وداود با بندگانش فرود آمده، با فلسطینیان مقاتله نمودند و
داود وامانده شد. ۱۶ و یشبی بنوب که ازاولاد رافا بود و وزن نیزه او سیصد
مثقال برنج بودو شمشیری نو بر کمر داشت، قصد کشتن داودنمود. ۱۷
اما ابیشای ابن صرویه او را مدد کرده، آن فلسطینی را زد و کشت. آنگاه
کسان داود قسم خورده، به وی گفتند: «بار دیگر همراه ما به جنگ
نخواهی آمد مبادا چراغ اسرائیل را خاموش گردانی.» ۱۸ و بعد از آن نیز،
جنگی با فلسطینیان درجوب واقع شد که در آن سبکای حوشاتی، صاف را
که او نیز از اولاد رافا بود، کشت. ۱۹ و باز جنگ با فلسطینیان در جوب

واقع شد و الحانان بن یعری ارجیم بیت لحمی، جلیات جتی را کشت که چوب نیزه‌اش مثل نورد جولاهکان بود. ۲۰ ودیگر جنگی در جت واقع شد که در آنجا مردی بلند قد بود که دست و پای او هریک شش انگشت داشت که جمله آنها بیست و چهار باشد و او نیزبرای رافا زاییده شده بود. ۲۱ و چون اسرائیل را به ننگ‌آورد، یوناتان بن شمعی، برادر داود، او راکشت. ۲۲ این چهار نفر برای رافا در جت زاییده شده بودند و به‌دست داود و به‌دست بندگانش افتادند.

۲۲ و داود در روزی که خداوند او را ازدست جمیع دشمنانش و از دست شاول رهایی داد، کلمات این سرود را برای خداوند انشا نمود. ۲ و گفت: «خداوند صخره من و قلعه من و رهاننده من است. ۳ خدای صخره من که بر او توکل خواهم نمود، سپر من و شاخ نجاتم، برج بلند و ملجای من، ای نجات‌دهنده من، مرا از ظلم خواهی رهانید. ۴ خداوند را که سزاوار کل حمد است، خواهم خواند. پس از دشمنان خود خلاصی خواهم یافت. ۵ زیرا که موجهای موت مرا احاطه نموده، وسیلهای عصیان مرا ترسانیده بود. ۶ رسنهای گور مرا احاطه نمودند. دامهای موت مرا دریافتند. **(Sheol h7585)** ۷ در تنگی خود خداوند را خواندم. و نزد خدای خویش دعا نمودم. و او آواز مرا از هیکل خودشنید. و استغاثه من به گوش وی رسید. ۸ آنگاه زمین متزلزل و مرتعش گردید. واساسهای آسمان بلرزیدند. و از حدت خشم اومتحرک گردیدند. ۹ از بینی وی دود متصاعد شد. و از دهان او آتش سوزان درآمد و اخگرها از آن افروخته گردید. ۱۰ و او آسمانها را خم کرده، نزول فرمود. وتاریکی غلیظ زیر پایهایش بود. ۱۱ بر کروبین سوار شده، پرواز نمود. و بر بالهای باد نمایان گردید. ۱۲ ظلمت را به اطراف خود سایبانها ساخت. واجتماع آبها و ابرهای متراکم افلاک را. ۱۳ از درخشندگی‌ای که پیش روی وی بود، اخگرهای آتش افروخته گردید. ۱۴ خداوند از آسمان رعد نمود. و حضرت اعلی آواز خویش را مسموع گردانید. ۱۵ تیرها فرستاده، ایشان را پراکنده ساخت. و برق را جهانیده، ایشان را سراسیمه گردانید. ۱۶ پس عمق های دریا ظاهر شد. و اساسهای ربع مسکون منکشف گردید. از توبیخ خداوند و ازنفخه باد بینی وی. ۱۷ از اعلی علیین فرستاده، مرا گرفت. و از آبهای بسیار مرا بیرون کشید. ۱۸ مرا از دشمنان زورآورم رهایی داد. و ازمبغضانم، چونکه از من قویتر بودند. ۱۹ در روز شقاوت من، ایشان مرا دریافته بودند. لیکن خداوند تکیه گاه من بود. ۲۰ مرا به مکان وسیع بیرون آورد. و مرا خلاصی داد چونکه به من رغبت می‌داشت. ۲۱ پس خداوند مرا به حسب عدالتم جزا خواهدداد. و به حسب پاکیزگی دستم مرا مکافات خواهد رسانید. ۲۲ زیرا که طریق های خداوند را حفظ نمودم. و ازخدای خویش عصیان نورزیدم. ۲۳ چونکه جمیع احکام او در مد نظر من است. واز فرایض او انحراف نورزیدم. ۲۴ و به حضور او کامل شدم. و از عصیان ورزیدن، خویشتن را بازداشتم. ۲۵ بنابراین خداوند مرا به حسب عدالتم جزا داد. و برحسب صداقتی که در نظر وی داشتم. ۲۶ با شخص رحیم، خویشتن را رحیم خواهی نمود. و با مرد کامل با کاملیت رفتار خواهی کرد. ۲۷ با شخص طاهر به طهارت عمل خواهی نمود. و با کج خلقان مخالفت خواهی کرد. ۲۸ و قوم مستمند را نجات خواهی داد. اماچشمان تو بر متکبران است تا ایشان را پست گردانی. ۲۹ زیرا که توای خداوند، نور من هستی. وخداوند، تاریکی مرا به روشنایی مبدل خواهدساخت. ۳۰ زیرا که به استعانت تو بر لشکری تاخت آوردم. و به مدد خدای خود بر حصارها جست وخیز نمودم. ۳۱ و اما خدا، طریق وی کامل است؛ و کلام خداوند مصفا؛ و او برای جمیع متوکلانش سپرمی باشد. ۳۲ زیرا کیست خدا غیر از یهوه؟ و کیست صخره غیر از خدای ما؟ ۳۳ خدا قلعه استوار من است. و طریق مرا کامل می سازد. ۳۴ و پایهایم را مثل پای غزال می‌گرداند، و مرا برمکانهای بلندم برپا می‌دارد. ۳۵ دستهای مرا به جنگ تعلیم می‌دهد، و به بازوی خود کمان برنجین را می‌کشم. ۳۶ و سپر نجات خود را به من خواهی داد، و لطف تو مرا بزرگ خواهد ساخت. ۳۷ قدمهای مرا در زیر من وسعت دادی که پایهایم نلغزید. ۳۸ دشمنان خود را تعاقب نموده، ایشان را هلاک خواهم ساخت، و تا نابود نشوند بر نخواهم گشت. ۳۹ ایشان را خراب کرده، خرد خواهم ساخت تادیگر برنخیزند، و زیر پایهایم خواهند افتاد. ۴۰ زیرا کمر مرا برای جنگ به قوت خواهی بست، و آنانی را که به ضد من برخیزند در زیر من خم خواهی ساخت. ۴۱ و دشمنانم را پیش من منهزم خواهی کرد تاخصمان خود را منقطع سازم. ۴۲ فریاد برمی آورند، اما رهاننده‌ای نیست؛ و به سوی خداوند، لیکن ایشان را اجابت نخواهدکرد. ۴۳ پس ایشان را مثل غبار زمین نرم می‌کنم. و مثل گل کوچه‌ها کوبیده، پایمال می‌سازم. ۴۴ و تو مرا از مخاصمات قوم من خواهی رهانید، و مرا برای سرداری امت‌ها حفظ خواهی کرد، وقومی را که نشناخته بودم، مرا بندگی خواهندنمود. ۴۵ غریبان نزد من تذلل خواهند کرد و به مجردشنیدن من، مرا اطاعت خواهند نمود. ۴۶ غریبان پژمرده خواهند گردید و از مکان های مخفی خود با ترس بیرون خواهند آمد. ۴۷ خداوند زنده است و صخره من متبارک وخدای صخره نجات من متعال باد. ۴۸ ای خدایی که برای من انتقام می‌کشی و قومهارا زیر من پست می‌سازی. ۴۹ و مرا از دست دشمنانم بیرون می‌آوری و برمقاومت کنندگانم مرا بلند می‌گردانی. تو مرا ازمرد ظالم خلاصی خواهی داد. ۵۰ بنابراین‌ای خداوند، تو را در میان امت‌ها حمدخواهم گفت. و به نام تو ترنم خواهم نمود. ۵۱ نجات عظیمی برای پادشاه خود می‌نماید. وبرای مسیح خویش رحمت را پدید می‌آورد. به جهت داود و ذریت وی تا ابدالاباد.»

۲۳ و این است سخنان آخر داود: «وحی داود بن یسا. و وحی مردی که بر مقام بلند ممتاز گردید، مسیح خدای یعقوب، و مغنی شیرین اسرائیل. ۲ روح خداوند به وسیله من متکلم شد و کلام او بر زبانم جاری گردید. ۳ خدای اسرائیل متکلم شد و صخره اسرائیل مراگفت: آنکه بر مردمان حکمرانی کند، عادل باشدو با خدا ترسی سلطنت نماید. ۴ و او خواهد بودمثل روشنایی صبح، وقتی که آفتاب طلوع نماید، یعنی صبح بی‌ابر، هنگامی که علف سبز از زمین می‌روید، به‌سبب درخشندگی بعد از باران. ۵ یقین خانه من با خدا چنین نیست. لیکن عهدجاودانی با من

بسته است، که در همه‌چیز آراسته و مستحکم است. و تمامی نجات و تمامی مسرت من این است، هرچند آن را نمو نمی دهد. ۶ لیکن جمیع مردان بلیعال مثل خارهایند که دورانداخته می‌شوند. چونکه آنها را به‌دست نتوان گرفت. ۷ و کسی‌که ایشان را لمس نماید، می‌بایدبا آهن و نی نیزه مسلح شود. و ایشان در مسکن خود با آتش سوخته خواهند شد.» ۸ و نامهای شجاعانی که داود داشت این است: یوشیب بشبت تحکمونی که سردار شالیشیم بودکه همان عدینو عصنی باشد که بر هشتصد نفرتاخت آورد و ایشان را در یک وقت کشت. ۹ و بعد از او العازار بن دودو ابن اخوخی، یکی از آن سه مرد شجاع که با داود بودند، هنگامی که فلسطینیان را که در آنجا برای جنگ جمع شده، ومردان اسرائیل رفته بودند، به مقاتله طلبیدند. ۱۰ واما او برخاسته، با فلسطینیان جنگ کرد تا دستش خسته شد و دستش به شمشیر چسبید و خداوندر آن روز، ظفر عظیمی داد، و قوم در عقب اوفقط برای غارت کردن برگشتند. ۱۱ و بعد از او شمه بن آجی هراری بود وفلسطینیان، لشکری فراهم آوردند، در جایی که قطعه زمینی پر از عدس بود، و قوم از حضورفلسطینیان فرار می‌کردند. ۱۲ آنگاه او در میان آن قطعه زمین ایستاد و آن را نگاه داشته، فلسطینیان را شکست داد و خداوند ظفر عظیمی داد. ۱۳ و سه نفر از آن سی سردار فرود شده، نزدداود در وقت حصاد به مغاره عدلام آمدند، ولشکر فلسطینیان در وادی رفائیم اردو زده بودند. ۱۴ و داود در آن وقت در ملاذ خویش بود و قراول فلسطینیان در بیت لحم. ۱۵ و داود خواهش نموده، گفت: «کاش کسی مرا از چاهی که نزددروازه بیت لحم است آب بنوشاند.» ۱۶ پس آن سه مرد شجاع، لشکر فلسطینیان را از میان شکافته، آب را از چاهی که نزد دروازه بیت لحم است کشیده، برداشتند و آن را نزد داود آوردند، اما نخواست که آن را بنوشد و آن را به جهت خداوند ریخت. ۱۷ و گفت: «ای خداوند حاشا ازمن که این کار را بکنم، مگر این خون آن کسان نیست که به خطر جان خود رفتند؟» از این جهت نخواست که بنوشد. کاری که این سه مرد کردند، این است. ۱۸ و ابیشای، برادر یوآب بن صرویه، سردارسه نفر بود و نیزه خود را بر سیصد نفر حرکت داده، ایشان را کشت و در میان آن سه نفر اسم یافت. ۱۹ آیا از آن سه نفر مکرم تر نبود؟ پس سردار ایشان شد لیکن به سه نفر اول نرسید. ۲۰ و بنایاهو ابن یهویاداع، پسر مردی شجاع قبصئیلی، که کارهای عظیم کرده بود، دو پسراریئیل موآبی را کشت و در روز برف به حفره‌ای فرود شده، شیری را بکشت. ۲۱ و مرد خوش اندام مصری‌ای را کشت و آن مصری در دست خود نیزه‌ای داشت اما نزد وی با چوب دستی رفت و نیزه را از دست مصری ربود و وی را با نیزه خودش کشت. ۲۲ و بنایاهو ابن یهویاداع این کارها را کرد و در میان آن سه مرد شجاع اسم یافت. ۲۳ و از آن سی نفر مکرمتر شد لیکن به آن سه نفر اول نرسید و داود او را بر اهل مشورت خود گماشت. ۲۴ و عسائیل برادر یوآب یکی از آن سی نفربود و الحانان بن دودوی بیت لحمی، ۲۵ و شمه حرودی و الیقای حرودی، ۲۶ و حالص فلطی و عیرا ابن عقیش تقوعی، ۲۷ و ابیعزر عناتوتی ومبونای حوشاتی، ۲۸ و صلمون اخوخی و مهرای نطوفاتی، ۲۹ و حالب بن بعنه نطوفاتی و اتای بن ریبای از جبعه بنی بنیامین، ۳۰ و بنایای فرعاتونی و هدای از وادیهای جاعش، ۳۱ و ابوعلبون عرباتی و عزموت برحومی، ۳۲ و الیحبای شعلبونی و از بنی یاشن یوناتان، ۳۳ و شمه حراری و اخیام بن شارر اراری، ۳۴ و الیفلط بن احسبای ابن معکاتی و الیعام بن اخیتوفل جیلونی، ۳۵ وحصرای کرملی و فعرای اربی، ۳۶ و یجال بن ناتان از صوبه و بانی جادی، ۳۷ و صالق عمونی ونحرای بئیروتی که سلاحداران یوآب بن صرویه بودند، ۳۸ و عیرای یتری و جارب یتری، ۳۹ واوریای حتی، که جمیع اینها سی و هفت نفربودند.

۲۴ و خشم خداوند بار دیگر بر اسرائیل افروخته شد. پس داود را بر ایشان برانگیزانیده، گفت: «برو و اسرائیل و یهودا رابشمار.» ۲ و پادشاه به‌سردار لشکر خود یوآب که همراهش بود، گفت: «الان در تمامی اسباطاسرائیل از دان تا بئرشبع گردش کرده، قوم رابشمار تا عدد قوم را بدانم.» ۳ و یوآب به پادشاه گفت: «حال یهوه، خدای تو، عدد قوم را هرچه باشد، صد چندان زیاده کند، و چشمان آقایم، پادشاه، این را ببیند، لیکن چرا آقایم، پادشاه، خواهش این عمل دارد؟» ۴ اما کلام پادشاه بریوآب و سرداران لشکر غالب آمد و یوآب وسرداران لشکر از حضور پادشاه برای شمردن قوم اسرائیل بیرون رفتند. ۵ و از اردن عبور کرده، در عروعیر به طرف راست شهری که در وسط وادی جاد در مقابل یعزیر است، اردو زدند. ۶ و به جلعاد و زمین تحتیم حدشی آمدند و به دان یعن رسیده، به سوی صیدون دور زدند. ۷ و به قلعه صور و تمامی شهرهای حویان و کنعانیان آمدند و به جنوب یهودا تا بئرشبع گذشتند. ۸ وچون در تمامی زمین گشته بودند، بعد ازانقضای نه ماه و بیست روز به اورشلیم مراجعت کردند. ۹ و یوآب عدد شمرده شدگان قوم را به پادشاه داد: از اسرائیل هشتصد هزار مردجنگی شمشیرزن و از یهودا پانصد هزار مردبودند. ۱۰ و داود بعد از آنکه قوم را شمرده بود، دردل خود پشیمان گشت. پس داود به خداوندگفت: «در این کاری که کردم، گناه عظیمی ورزیدم و حال‌ای خداوند گناه بنده خود را عفوفرما زیرا که بسیار احمقانه رفتار نمودم.» ۱۱ وبامدادان چون داود برخاست، کلام خداوند به‌جاد نبی که رایی داود بود، نازل شده، گفت: ۱۲ «برو داود را بگو خداوند چنین می‌گوید: سه چیز پیش تو می‌گذارم پس یکی از آنها را برای خود اختیار کن تا برایت به عمل آورم.» ۱۳ پس جاد نزد داود آمده، او را مخبر ساخت و گفت: «آیا هفت سال قحط در زمینت برتو عارض شود، یا سه ماه از حضور دشمنان خود فرار نمایی وایشان تو را تعاقب کنند، یا وبا سه روز در زمین توواقع شود. پس الان تشخیص نموده، ببین که نزدفرستنده خود چه جواب ببرم.» ۱۴ داود به‌جادگفت: «در شدت تنگی هستم. تمنا اینکه به‌دست خداوند بیفتیم زیرا که رحمتهای او عظیم است وبه‌دست انسان نیفتم.» ۱۵ پس خداوند وبا براسرائیل از آن صبح تاوقت معین فرستاد و هفتاد هزار نفر از قوم، از دان تا بئرشبع مردند. ۱۶ و چون فرشته، دست خود رابر اورشلیم دراز کرد تا آن را هلاک سازد، خداونداز آن بلا پشیمان شد و به فرشته‌ای که قوم راهلاک می‌ساخت گفت: «کافی است! حال دست خود را باز دار.» و فرشته خداوند نزد خرمنگاه ارونه یبوسی بود. ۱۷ و چون داود،

فرشته‌ای را که قوم را هلاک می‌ساخت دید، به خداوند عرض کرده،
گفت: «اینک من گناه کرده‌ام و من عصیان ورزیده‌ام اما این گوسفندان چه
کرده‌اند؟ تمنااینکه دست تو بر من و برخاندان پدرم باشد.» ۱۸ و در آن
روز جاد نزد داود آمده، گفت: «بروو مذبحی در خرمنگاه ارونه یبوسی برای
خداوندبرپا کن.» ۱۹ پس داود موافق کلام جاد چنانکه خداوند امر فرموده
بود، رفت. ۲۰ و چون ارونه نظر انداخته، پادشاه و بندگانش را دید که نزد
وی می‌آیند، ارونه بیرون آمده، به حضور پادشاه به روی خود به زمین افتاده،
تعظیم نمود. ۲۱ و ارونه گفت: «آقایم، پادشاه، چرا نزد بنده خود آمده
است؟» داود گفت: «تا خرمنگاه را از تو بخرم ومذبحی برای خداوند بنا
نمایم و تا وبا از قوم رفع شود.» ۲۲ و ارونه به داود عرض کرد: «آقایم
پادشاه آنچه را که در نظرش پسند آیدگرفته، قربانی کند و اینک گاوان به
جهت قربانی سوختنی و چومها و اسباب گاوان به جهت هیزم. این همه
راای پادشاه، ارونه به پادشاه می‌دهد. و ارونه به پادشاه گفت: «یهوه،
خدایت، تو را قبول فرماید.» ۲۳ اما پادشاه به ارونه گفت: «نی، بلکه
البته به قیمت از توخواهم گرفت، و برای یهوه، خدای خود، قربانی های
سوختنی بی‌قیمت نخواهم گذرانید.» پس داود خرمنگاه و گاوان را به پنجاه
مثقال نقره خرید. ۲۴ و داود در آنجا مذبحی برای خداوند بنانموده، قربانی
های سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانید. پس خداوند به جهت زمین اجابت
فرمود و وبا از اسرائیل رفع شد. گذرانید. پس خداوند به جهت زمین اجابت
فرمود و وبا از اسرائیل رفع شد.

اول پادشاهان

۱ چند او را به لباس می‌پوشانیدند، لیکن گرم نمی شد. ۲ و خادمانش
وی را گفتند: «به جهت آقای ما، پادشاه، باکره‌ای جوان بطلبند تا به
حضور پادشاه بایستد و او را پرستاری نماید، و در آغوش تو بخوابد تا آقای
ما، پادشاه، گرم بشود.» ۳ پس در تمامی حدود اسرائیل دختری نیکو منظر
طلبیدند و ابیشک شونمیه را یافته، او را نزد پادشاه آوردند. ۴ و آن دختر
بسیار نیکو منظر بود و پادشاه را پرستاری نموده، او را خدمت می‌کرد، اما
پادشاه او رانشناخت. ۵ آنگاه ادنیا پسر حجیت، خویشتن را برافراشته،
گفت: «من سلطنت خواهم نمود.» و برای خود ارابه‌ها وسواران و پنجاه
نفر را که پیش روی وی بدوند، مهیا ساخت. ۶ و پدرش او را در تمامی
ایام عمرش نرنجانیده، ونگفته بود چرا چنین و چنان می‌کنی، و او نیز بسیار
خوش اندام بود و مادرش او را بعد از ابشالوم زاییده بود. ۷ و بایوآب بن
صرویه و ابیاتار کاهن مشورت کرد و ایشان ادنیا را اعانت نمودند. ۸ و
اما صادوق کاهن و بنایاهو ابن یهویاداع و ناتان نبی و شمعی و ریعی و
شجاعانی که از آن داود بودند، با ادنیا نرفتند. ۹ و ادنیا گوسفندان و گاوان
و پرواریها نزد سنگ زوحلت که به‌جانب عین روجل است، ذبح نمود، و
تمامی برادرانش، پسران پادشاه را با جمیع مردان یهودا که خادمان پادشاه
بودند، دعوت نمود. ۱۰ اما ناتان نبی و بنایاهو و شجاعان و برادر خود،
سلیمان را دعوت نکرد. ۱۱ و ناتان به بتشبع، مادر سلیمان، عرض کرده،
گفت: «آیا نشنیدی که ادنیا، پسر حجیت، سلطنت می‌کند وآقای ما داود
نمی داند. ۱۲ پس حال بیا تو را مشورت دهم تا جان خود و جان پسرت،
سلیمان را برهانی. ۱۳ برووزد داود پادشاه داخل شده، وی را بگو که‌ای
آقایم پادشاه، آیا تو برای کنیز خود قسم خورده، نگفتی که پسر توسلیمان،
بعد از من پادشاه خواهد شد؟ و او بر کرسی من خواهد نشست؟ پس چرا
ادنیا پادشاه شده است؟ ۱۴ اینک وقتی که تو هنوز در آنجا با پادشاه سخن
گویی، من نیز بعد از تو خواهم آمد و کلام تو را ثابت خواهم کرد.» ۱۵
پس بتشبع نزد پادشاه به اطاق درآمد و پادشاه بسیار پیر بود و ابیشک
شونمیه، پادشاه را خدمت می‌نمود. ۱۶ و بتشبع خم شده، پادشاه را
تعظیم نمود و پادشاه گفت: «تو را چه شده است؟» ۱۷ او وی را گفت:
«ای آقایم توبرای کنیز خود به یهوه خدای خویش قسم خوردی که پسر تو،
سلیمان بعد از من پادشاه خواهد شد و او بر کرسی من خواهد نشست.
۱۸ و حال اینک ادنیا پادشاه شده است و آقایم پادشاه اطلاع ندارد. ۱۹
و گاوان و پرواریها وگوسفندان بسیار ذبح کرده، همه پسران پادشاه و ابیاتار
کاهن و یوآب، سردار لشکر را دعوت کرده، اما بنده ات سلیمان را دعوت
ننموده است. ۲۰ و امااى آقایم پادشاه، چشمان تمامی اسرائیل به سوی
توست تا ایشان را خبر دهی که بعد از آقایم، پادشاه، کیست که بر کرسی
وی خواهد نشست. ۲۱ والا واقع خواهد شد هنگامی که آقایم پادشاه با
پدران خویش بخوابد که من و پسرم سلیمان مقصر خواهیم بود.» ۲۲ و
اینک چون او هنوز با پادشاه سخن می‌گفت، ناتان نبی نیز داخل شد.
۲۳ و پادشاه را خبر داده، گفتند که «اینک ناتان نبی است.» و او به
حضور پادشاه درآمده، رو به زمین خم شده، پادشاه را تعظیم نمود. ۲۴ و
ناتان گفت: «ای آقایم پادشاه، آیا تو گفته‌ای که ادنیا بعد از من پادشاه
خواهد شد و او بر کرسی من خواهد نشست؟ ۲۵ زیرا که امروز او روانه
شده، گاوان و پرواریها و گوسفندان بسیار ذبح نموده، و همه پسران پادشاه
و سرداران لشکر و ابیاتارکاهن را دعوت کرده است، و اینک ایشان به
حضورش به اکل و شرب مشغولند و می‌گویند ادنیای پادشاه زنده بماند.
۲۶ لیکن بنده ات مرا و صادوق کاهن و بنایاهو ابن یهویاداع و بنده ات،
سلیمان را دعوت نکرده است. ۲۷ آیااین کار از جانب آقایم، پادشاه
شده و آیا به بنده ات خبر ندادی که بعد از آقایم، پادشاه کیست که بر
کرسی وی بنشیند؟» ۲۸ و داود پادشاه در جواب گفت: «بتشبع رانزد
من بخوانید.» پس او به حضور پادشاه درآمد وبه حضور پادشاه ایستاد.
۲۹ و پادشاه سوگندخورده، گفت: «قسم به حیات خداوند که جان
مرا از تمام تنگیها رهانیده است. ۳۰ چنانکه برای تو، به یهوه خدای
اسرائیل، قسم خورده، گفتم که پسر تو، سلیمان بعد از من پادشاه خواهد
شد، و اوبه‌جای من بر کرسی من خواهد نشست، به همان طور امروز به
عمل خواهم آورد.» ۳۱ و بتشبع روبه زمین خم شده، پادشاه را تعظیم
نمود و گفت: «آقایم، داود پادشاه تا به ابد زنده بماند!» ۳۲ و داود
پادشاه گفت: «صادوق کاهن و ناتان نبی و بنایاهو بن یهویاداع را نزد من
بخوانید.» پس ایشان به حضور پادشاه داخل شدند. ۳۳ و پادشاه به ایشان
گفت: «بندگان آقای خویش را همراه خود بردارید و پسرم، سلیمان را بر
قاطر من سوارنموده، او را به جیحون ببرید. ۳۴ و صادوق کاهن و ناتان نبی
او را در آنجا به پادشاهی اسرائیل مسح نمایند و کرنا را نواخته، بگویید:
سلیمان پادشاه زنده بماند! ۳۵ و شما در عقب وی برایید تااو داخل شده،
بر کرسی من بنشیند و او به‌جای من پادشاه خواهد شد، و او را مامور
فرمودم که براسرائیل و بر یهودا پیشوا باشد.» ۳۶ و بنایاهو ابن یهویاداع در
جواب پادشاه گفت: «آمین! یهوه، خدای آقایم، پادشاه نیز چنین بگوید.
۳۷ چنانکه خداوند با آقایم، پادشاه بوده است، همچنین باسلیمان نیز
باشد، و کرسی وی را از کرسی آقایم داود پادشاه عظیم تر گرداند.» ۳۸ و
صادوق کاهن و ناتان نبی و بنایاهو ابن یهویاداع و کریتیان و فلیتیان رفته،
سلیمان را برقاطر داود پادشاه سوار کردند و او را به جیحون آوردند. ۳۹ و
صادوق کاهن، حقه روغن را ازخیمه گرفته، سلیمان را مسح کرد و چون
کرنا رانواختند تمامی قوم گفتند: «سلیمان پادشاه زنده بماند.» ۴۰ و
تمامی قوم در عقب وی برآمدند وقوم نای نواختند و به فرح عظیم شادی
نمودند، به حدی که زمین از آواز ایشان منشق می‌شد. ۴۱ و ادنیا و تمامی
دعوت‌شدگانی که با اوبودند، چون از خوردن فراغت یافتند، این راشنیدند
و چون یوآب آواز کرنا را شنید، گفت: «چیست این صدای اضطراب
در شهر؟» ۴۲ وچون او هنوز سخن می‌گفت، اینک یوناتان بن ابیاتار
کاهن رسید و ادنیا گفت: «بیا زیرا که تو مردشجاع هستی و خبر نیکو
می‌آوری.» ۴۳ یوناتان در جواب ادنیا گفت: «به درستی که آقای ما،
داودپادشاه، سلیمان را پادشاه ساخته است. ۴۴ وپادشاه، صادوق کاهن و
ناتان نبی و بنایاهو ابن یهویاداع و کریتیان و فلیتیان را با او فرستاده، او

رابر قاطر پادشاه سوار کرده‌اند. ۴۵ و صادوق کاهن وناتان نبی، او را در
جیحون به پادشاهی مسح کرده‌اند و از آنجا شادی‌کنان برآمدند، چنانکه
شهر به آشوب درآمد. و این است صدایی که شنیدید. ۴۶ و سلیمان نیز
بر کرسی سلطنت جلوس نموده است. ۴۷ و ایض بندگان پادشاه به
جهت تهنیت آقای ما، داود پادشاه آمده، گفتند: خدای تو اسم سلیمان را
از اسم تو افضل و کرسی او را از کرسی تو اعظم گرداند. و پادشاه بر
بسترخود سجده نمود. ۴۸ و پادشاه نیز چنین گفت: متبارک باد یهوه،
خدای اسرائیل، که امروز کسی را که بر کرسی من بنشیند، به من داده
است وچشمان من، این را می‌بیند.» ۴۹ آنگاه تمامی مهمانان ادنیا ترسان
شده، برخاستند و هرکس به راه خود رفت. ۵۰ و ادنیا ازسلیمان ترسان
شده، برخاست و روانه شده، شاخهای مذبح را گرفت. ۵۱ و سلیمان را
خبرداده، گفتند که «اینک ادنیا از سلیمان پادشاه می ترسد و شاخهای
مذبح را گرفته، می‌گوید که سلیمان پادشاه امروز برای من قسم بخورد که
بنده خود را به شمشیر نخواهد کشت.» ۵۲ وسلیمان گفت: «اگر مرد
صالح باشد، یکی ازمویهایش بر زمین نخواهد افتاد اما اگر بدی در اویافت
شود، خواهد مرد.» ۵۳ و سلیمان پادشاه فرستاد تا او را از نزد مذبح آوردند
و او آمده، سلیمان پادشاه را تعظیم نمود و سلیمان گفت: «به خانه خود
برو.»

۲ و چون ایام وفات داود نزدیک شد، پسرخود سلیمان را وصیت فرموده،
گفت: ۲ «من به راه تمامی اهل زمین می‌روم. پس تو قوی و دلیر باش. ۳
وصایای یهوه، خدای خود را نگاه داشته، به طریق های وی سلوک نما، و
فرایض واوامر و احکام و شهادات وی را به نوعی که درتورات موسی مکتوب
است، محافظت نما تا درهر کاری که کنی و به هر جایی که توجه نمایی،
برخوردار باشی. ۴ و تا آنکه خداوند، کلامی را که درباره من فرموده و
گفته است، برقرار دارد که اگرپسران تو راه خویش را حفظ نموده، به تمامی
دل و به تمامی جان خود در حضور من به راستی سلوک نمایند، یقین که
از تو کسی‌که بر کرسی اسرائیل بنشیند، مفقود نخواهد شد. ۵ و دیگر تو
آنچه را که یوآب بن صرویه به من کرد می‌دانی، یعنی آنچه را با دو سردار
لشکراسرائیل ابنیر بن نیر و عماسا ابن یتر کرد و ایشان را کشت و خون
جنگ را در حین صلح ریخته، خون جنگ را بر کمربندی که به کمر خود
داشت و بر نعلینی که به پایهایش بود، پاشید. ۶ پس موافق حکمت خود
عمل نما و مباد که موی سفید او به سلامتی به قبر فرو رود. **(Sheol
h7585)** ۷ و اما با پسران برزلای جلعادی احسان نما و ایشان ازجمله
خورندگان بر سفره تو باشند، زیرا که ایشان هنگامی که از برادر تو ابشالوم
فرار می‌کردم، نزدمن چنین آمدند. ۸ و اینک شمعی ابن جیرای بنیامینی از
بحوریم نزد توست و او مرا در روزی که به محنایم رسیدم به لعنت سخت
لعن کرد، لیکن چون به استقبال من به اردن آمد برای او به خداوند قسم
خورده، گفتم که تو را با شمشیرنخواهم کشت. ۹ پس الان او را بی‌گناه
مشمارزیرا که مرد حکیم هستی و آنچه را که با او بایدکرد، می‌دانی. پس
مویهای سفید او را به قبر باخون فرود آور.» **(Sheol h7585)** ۱۰ پس داود
با پدران خود خوابید و در شهرداود دفن شد. ۱۱ و ایامی که داود بر
اسرائیل سلطنت می‌نمود، چهل سال بود. هفت سال درحبرون سلطنت
کرد و در اورشلیم سی و سه سال سلطنت نمود. ۱۲ و سلیمان بر کرسی
پدر خودداود نشست و سلطنت او بسیار استوار گردید. ۱۳ و ادنیا پسر
حجیت نزد بتشبع، مادر سلیمان آمد و او گفت: «آیا به سلامتی آمدی؟»
او جواب داد: «به سلامتی.» ۱۴ پس گفت: «با تو حرفی دارم.» او
گفت: «بگو.» ۱۵ گفت: «تو می‌دانی که سلطنت با من شده بود و
تمامی اسرائیل روی خود را به من مایل کرده بودند تا سلطنت نمایم، اما
سلطنت منتقل شده، از آن برادرم گردید زیراکه از جانب خداوند از آن او
بود. ۱۶ و الان خواهشی از تو دارم؛ مسالت مرا رد مکن.» او وی را
گفت: «بگو.» ۱۷ گفت: «تمنا این که به سلیمان پادشاه بگویی زیرا
خواهش تو را رد نخواهد کردتا ابیشک شونمیه را به من به زنی بدهد.» ۱۸
بتشبع گفت: «خوب، من نزد پادشاه برای تو خواهم گفت.» ۱۹ پس
بتشبع نزد سلیمان پادشاه داخل شد تابا او درباره ادنیا سخن گوید. و
پادشاه به استقبالش برخاسته، او را تعظیم نمود و بر کرسی خودنشست و
فرمود تا به جهت مادر پادشاه کرسی بیاورند و او به‌دست راستش بنشست.
۲۰ و اوعرض کرد: «یک مطلب جزئی دارم که از تو سوال نمایم. مسالت
مرا رد منما.» پادشاه گفت: «ای مادرم بگو زیرا که مسالت تو را رد
نخواهم کرد.» ۲۱ و او گفت: «ابیشک شونمیه به برادرت ادنیا به زنی
داده شود.» ۲۲ سلیمان پادشاه، مادر خود راجواب داده، گفت: «چرا
ابیشک شونمیه را به جهت ادنیا طلبیدی؟ سلطنت را نیز برای وی طلب
کن چونکه او برادر بزرگ من است، هم به جهت او و هم به جهت ابیاتار
کاهن و هم به جهت یوآب بن صرویه.» ۲۳ و سلیمان پادشاه به خداوند
قسم خورده، گفت: «خدا به من مثل این بلکه زیاده از این عمل نماید
اگر ادنیا این سخن رابه ضرر جان خود نگفته باشد. ۲۴ و الان قسم به
حیات خداوند که مرا استوار نموده، و مرا برکرسی پدرم، داود نشانیده، و
خانه‌ای برایم به طوری که وعده نموده بود، برپا کرده است که ادنیا امروز
خواهد مرد.» ۲۵ پس سلیمان پادشاه به‌دست بنایاهو ابن یهویاداع فرستاد و
او وی را زدکه مرد. ۲۶ و پادشاه به ابیاتار کاهن گفت: «به مزرعه خود به
عناتوت برو زیرا که تو مستوجب قتل هستی، لیکن امروز تو را نخواهم
کشت، چونکه تابوت خداوند، یهوه را در حضور پدرم داودبرمی داشتی، و
در تمامی مصیبت های پدرم مصیبت کشیدی.» ۲۷ پس سلیمان، ابیاتار
را ازکهانت خداوند اخراج نمود تا کلام خداوند را که درباره خاندان عیلی
در شیلوه گفته بود، کامل گرداند. ۲۸ و چون خبر به یوآب رسید، یوآب به
خیمه خداوند فرار کرده، شاخهای مذبح را گرفت زیراکه یوآب، ادنیا را
متابعت کرده، هرچند ابشالوم رامتابعت ننموده بود. ۲۹ و سلیمان پادشاه را
خبردادند که یوآب به خیمه خداوند فرار کرده، واینک به پهلوی مذبح
است. پس سلیمان، بنایاهوابن یهویاداع را فرستاده، گفت: «برو و او را
بکش.» ۳۰ و بنایاهو به خیمه خداوند داخل شده، او راگفت: «پادشاه
چنین می‌فرماید که بیرون بیا.» اوگفت: «نی، بلکه اینجا می‌میرم.» و
بنایاهو به پادشاه خبر رسانیده، گفت که «یوآب چنین گفته، و چنین به

من جواب داده است.» ۳۱ پادشاه وی را فرمود: «موافق سخنش عمل نما
و او را کشته، دفن کن تا خون بی‌گناهی را که یوآب ریخته بود از من و از
خاندان پدرم دورنمایی. ۳۲ و خداوند خونش را بر سر خودش ردخواهد
گردانید به‌سبب اینکه بر دو مرد که از اوعادلتر و نیکوتر بودند هجوم آورده،
ایشان را با شمشیر کشت و پدرم، داود اطلاع نداشت، یعنی ابنیر بن نیر،
سردار لشکر اسرائیل و عماسا ابن یتر، سردار لشکر یهودا. ۳۳ پس خون
ایشان برسر یوآب و بر سر ذریتش تا به ابد برخواهد گشت و برای داود
و ذریتش و خاندانش و کرسی‌اش سلامتی از جانب خداوند تا ابدالاباد
خواهد بود.» ۳۴ پس بنایاهو ابن یهویاداع رفته، او را زد و کشت و او
را در خانه‌اش که در صحرا بود، دفن کردند. ۳۵ و پادشاه بنایاهو ابن
یهویاداع را به‌جایش به‌سرداری لشکر نصب کرد و پادشاه، صادوق کاهن را
در جای ابیاتار گماشت. ۳۶ و پادشاه فرستاده، شمعی را خوانده، وی
راگفت: «به جهت خود خانه‌ای در اورشلیم بناکرده، در آنجا ساکن شو و
از آنجا به هیچ طرف بیرون مرو. ۳۷ زیرا یقین در روزی که بیرون روی و از
نهر قدرون عبور نمایی، بدان که البته خواهی مرد و خونت بر سر خودت
خواهد بود.» ۳۸ وشمعی به پادشاه گفت: «آنچه گفتی نیکوست. به
طوری که آقایم پادشاه فرموده است، بنده ات چنین عمل خواهد نمود.»
پس شمعی روزهای بسیار در اورشلیم ساکن بود. ۳۹ اما بعد از انقضای
سه سال واقع شد که دوغلام شمعی نزد اخیش بن معکه، پادشاه جت فرار
کردند و شمعی را خبر داده، گفتند که «اینک غلامانت در جت هستند.»
۴۰ و شمعی برخاسته، الاغ خود را بیاراست و به جستجوی غلامانش، نزد
اخیش به جت روانه شد، و شمعی رفته، غلامان خود را از جت بازآورد.
۴۱ و به سلیمان خبر دادند که شمعی از اورشلیم به جت رفته وبرگشته
است. ۴۲ و پادشاه فرستاده، شمعی را خواند و وی را گفت: «آیا تو را به
خداوند قسم ندادم و تو را نگفتم در روزی که بیرون شوی و به هر جا بروی
یقین بدان که خواهی مرد، و تو مراگفتی سخنی که شنیدم نیکوست. ۴۳
پس قسم خداوند و حکمی را که به تو امر فرمودم، چرانگاه نداشتی؟» ۴۴
و پادشاه به شمعی گفت: «تمامی بدی را که دلت از آن آگاهی دارد که
به پدر من داود کرده‌ای، می‌دانی و خداوند شرارت تو را به‌سرت برگردانیده
است. ۴۵ و سلیمان پادشاه، مبارک خواهد بود و کرسی داود درحضور
خداوند تا به ابد پایدار خواهد ماند.» ۴۶ پس پادشاه بنایاهو ابن یهویاداع
را امر فرمود واو بیرون رفته، او را زد که مرد. و سلطنت در دست سلیمان
برقرار گردید.

۳ و سلیمان با فرعون، پادشاه مصر، مصاهرت نموده، دختر فرعون را
گرفت، واو را به شهر داود آورد تا بنای خانه خود و خانه خداوند و حصار
اورشلیم را به هر طرفش تمام کند. ۲ لیکن قوم در مکانهای بلند قربانی
می‌گذرانیدند زیرا خانه‌ای برای اسم خداوند تاآن زمان بنا نشده بود. ۳ و
سلیمان خداوند را دوست داشته، به فرایض پدر خود، داود رفتار می‌نمود،
جز اینکه در مکانهای بلند قربانی می‌گذرانید و بخورمی سوزانید. ۴ و
پادشاه به جبعون رفت تا در آنجاقربانی بگذراند زیرا که مکان بلند عظیم،
آن بود وسلیمان بر آن مذبح هزار قربانی سوختنی گذرانید. ۵ و خداوند به
سلیمان در جبعون درخواب شب ظاهر شد. و خدا گفت: «آنچه را که به
تو بدهم، طلب نما.» ۶ سلیمان گفت: «تو با بنده ات، پدرم داود،
هرگاه در حضور تو با راستی و عدالت و قلب سلیم با تو رفتار می‌نمود،
احسان عظیم می‌نمودی، و این احسان عظیم را برای اونگاه داشتی که
پسری به او دادی تا بر کرسی وی بنشیند، چنانکه امروز واقع شده است.
۷ و الان‌ای یهوه، خدای من، تو بنده خود را به‌جای پدرم داود، پادشاه
ساختی و من طفل صغیر هستم که خروج و دخول را نمی دانم. ۸ و بنده
ات در میان قوم تو که برگزیده‌ای هستم، قوم عظیمی که کثیرند به حدی
که ایشان را نتوان شمرد و حساب کرد. ۹ پس به بنده خود دل فهیم عطا
فرما تا قوم تو را داوری نمایم و در میان نیک و بد تمیز کنم، زیرا کیست
که این قوم عظیم تو را داوری تواندنمود؟» ۱۰ و این امر به نظر خداوند
پسند آمد که سلیمان این چیز را خواسته بود. ۱۱ پس خدا وی را گفت:
«چونکه این چیز را خواستی و طول ایام برای خویشتن نطلبیدی، و دولت
برای خودسوال ننمودی، و جان دشمنانت را نطلبیدی، بلکه به جهت خود
حکمت خواستی تا انصاف رابفهمی، ۱۲ اینک برحسب کلام تو کردم
و اینک دل حکیم و فهیم به تو دادم به طوری که پیش از تومثل تویی
نبوده است و بعد از تو کسی مثل تونخواهد برخاست. ۱۳ و نیز آنچه را
نطلبیدی، یعنی هم دولت و هم جلال را به تو عطا فرمودم به حدی که در
تمامی روزهایت کسی مثل تو درمیان پادشاهان نخواهد بود. ۱۴ و اگر در
راههای من سلوک نموده، فرایض و اوامر مرا نگاه داری به طوری که پدر
تو داود سلوک نمود، آنگاه روزهایت را طویل خواهم گردانید.» ۱۵ پس
سلیمان بیدار شد و اینک خواب بود وبه اورشلیم آمده، پیش تابوت عهد
خداوند ایستاد، و قربانی های سوختنی گذرانید و ذبایح سلامتی ذبح کرده،
برای تمامی بندگانش ضیافت نمود. ۱۶ آنگاه دو زن زانیه نزد پادشاه آمده،
درحضورش ایستادند. ۱۷ و یکی از آن زنان گفت: «ای آقایم، من و این
زن در یک خانه ساکنیم و درآن خانه با او زاییدم. ۱۸ و روز سوم بعد از
زاییدنم واقع شد که این زن نیز زایید و ما با یکدیگر بودیم و کسی دیگر با
ما در خانه نبود و ما هر دو در خانه‌تنها بودیم. ۱۹ و در شب، پسر این زن
مرد زیرا که بر او خوابیده بود. ۲۰ و او در نصف شب برخاسته، پسر مرا
وقتی که کنیزت در خواب بود از پهلوی من گرفت و در بغل خود گذاشت
و پسر مرده خودرا در بغل من نهاد. ۲۱ و بامدادان چون برخاستم تاپسر
خود را شیر دهم‌اینک مرده بود اما چون دروقت صبح بر او نگاه کردم،
دیدم که پسری که من زاییده بودم، نیست.» ۲۲ زن دیگر گفت: «نی،
بلکه پسر زنده از آن من است و پسر مرده از آن توست.» و آن دیگر
گفت: «نی، بلکه پسر مرده ازآن توست و پسر زنده از آن من است.» و به
حضورپادشاه مکالمه می‌کردند. ۲۳ پس پادشاه گفت: «این می‌گوید که
این پسرزنده از آن من است و پسر مرده از آن توست و آن می‌گوید نی،
بلکه پسر مرده از آن توست و پسرزنده از آن من است.» ۲۴ و پادشاه
گفت: «شمشیری نزد من بیاورید.» پس شمشیری به حضور پادشاه آوردند.
۲۵ و پادشاه گفت: «پسرزنده را به دو حصه تقسیم نمایید و نصفش را به

این و نصفش را به آن بدهید.» ۲۶ و زنی که پسرزنده از آن او بود چونکه دلش بر پسرش می سوخت به پادشاه عرض کرده، گفت: «ای آقایم! پسر زنده را به او بدهید و او را هرگزمکشید.» اما آن دیگری گفت: «نه از آن من و نه ازآن تو باشد؛ او را تقسیم نمایید.» ۲۷ آنگاه پادشاه امر فرموده، گفت: «پسر زنده را به او بدهید و او راالبته مکشید زیرا که مادرش این است.» ۲۸ و چون تمامی اسرائیل حکمی را که پادشاه کرده بود، شنیدند از پادشاه بترسیدند زیرا دیدند که حکمت خدایی به جهت داوری کردن در دل اوست.

۴ و سلیمان پادشاه بر تمامی اسرائیل پادشاه بود. ۲ و سردارانی که داشت اینانند: عزریاهو ابن صادوق کاهن، ۳ و الیحورف و اخیاپسران شیشه کاتبان و یهوشافاط بن اخیلود وقایع نگار، ۴ و بنایاهو ابن یهویاداع، سردار لشکر، وصادوق و ابیاتار کاهنان، ۵ و عزریاهو بن ناتان، سردار وکلاء و زابود بن ناتان کاهن و دوست خالص پادشاه، ۶ و اخیشار ناظر خانه و ادونیرام بن عبدا، رئیس باجگیران. ۷ و سلیمان دوازده وکیل بر تمامی اسرائیل داشت که به جهت خوراک پادشاه و خاندانش تدارک می‌دیدند، که هریک از ایشان یک ماه درسال تدارک می‌دیدند. ۸ و نامهای ایشان این است: بنحور در کوهستان افرایم ۹ و بندقر درماقص و شعلبیم و بیت شمس و ایلون بیت حانان ۱۰ و بنحسد در اربوت که سوکوه و تمامی زمین حافر به او تعلق داشت ۱۱ و بنئبینداب در تمامی نافت دور که تافت دختر سلیمان زن او بود ۱۲ وبعنا ابن اخیلود در تعنک و مجدو و تمامی بیتشان که به‌جانب صرتان زیر یزرعیل است از بیتشان تا آبل محوله تا آن طرف یقمعام ۱۳ و بنجابر درراموت جلعاد که قرای یاعیر بن منسی که درجلعاد می‌باشد و بلوک ارجوب که در باشان است به او تعلق داشت، یعنی شصت شهر بزرگ حصاردار با پشت بندهای برنجین ۱۴ و اخیناداب بن عدو در محنایم ۱۵ و اخیمعص در نفتالی که اونیز باسمت، دختر سلیمان را به زنی گرفته بود ۱۶ وبعنا ابن حوشای در اشیر و بعلوت ۱۷ و یهوشافاطبن فاروح در یساکار ۱۸ و شمعی ابن ایلا دربنیامین ۱۹ و جابر بن اوری در زمین جلعاد که ولایت سیحون پادشاه اموریان و عوج پادشاه باشان بود و او به تنهایی در آن زمین وکیل بود. ۲۰ و یهودا و اسرائیل مثل ریگ کناره دریابیشمار بودند و اکل و شرب نموده، شادی می‌کردند. ۲۱ و سلیمان بر تمامی ممالک، از نهر(فرات) تا زمین فلسطینیان و تا سرحد مصرسلطنت می‌نمود، و هدایا آورده، سلیمان را درتمامی ایام عمرش خدمت می‌کردند. ۲۲ و آذوقه سلیمان برای هر روز سی کر آردنرم و شصت کر بلغور بود. ۲۳ و ده گاو پرواری وبیست گاو از چراگاه و صد گوسفند سوای غزالهاو آهوها و گوزنها و مرغهای فربه. ۲۴ زیرا که برتمام ماورای نهر از تفسح تا غزه بر جمیع ملوک ماورای نهر حکمرانی می‌نمود و او را از هرجانب به همه اطرافش صلح بود. ۲۵ و یهودا واسرائیل، هرکس زیر مو و انجیر خود از دان تابئرشبع در تمامی ایام سلیمان ایمن می‌نشستند. ۲۶ و سلیمان را چهل هزار آخور اسب به جهت ارابه هایش و دوازده هزار سوار بود. ۲۷ و آن وکلا از برای خوراک سلیمان پادشاه و همه کسانی که بر سفره سلیمان پادشاه حاضر می‌بودند، هر یک در ماه خود تدارک می‌دیدند و نمی گذاشتند که به هیچ‌چیز احتیاج باشد. ۲۸ و جو و کاه به جهت اسبان و اسبان تازی به مکانی که هر کس برحسب وظیفه‌اش مقرر بود، می‌آوردند. ۲۹ و خدا به سلیمان حکمت و فطانت از حدزیاده و وسعت دل مثل ریگ کناره دریا عطافرمود. ۳۰ و حکمت سلیمان از حکمت تمامی بنی مشرق و از حکمت جمیع مصریان زیاده بود. ۳۱ و از جمیع آدمیان از ایتان ازراحی و از پسران ماحول، یعنی حیمان و کلکول و دردع حکیم تربود و اسم او در میان تمامی امتهایی که به اطرافش بودند، شهرت یافت. ۳۲ و سه هزار مثل گفت وسرودهایش هزار و پنج بود. ۳۳ و درباره درختان سخن گفت، از سرو آزاد لبنان تا زوفائی که بردیوارها می‌روید و درباره بهایم و مرغان وحشرات و ماهیان نیز سخن گفت. ۳۴ و از جمیع طوایف و از تمام پادشاهان زمین که آوازه حکمت او را شنیده بودند، می‌آمدند تا حکمت سلیمان را استماع نمایند.

۵ و حیرام، پادشاه صور، خادمان خود را نزدسلیمان فرستاد، چونکه شنیده بود که او رابه‌جای پدرش به پادشاهی مسح کرده‌اند، زیرا که حیرام همیشه دوست داود بود. ۲ و سلیمان نزد حیرام فرستاده، گفت ۳ که «تو پدر من داود رامی دانی که نتوانست خانه‌ای به اسم یهوه، خدای خود بنا نماید به‌سبب جنگهایی که او را احاطه می‌نمود تا خداوند ایشان را زیر کف پایهای اونهاد. ۴ اما الان یهوه، خدای من، مرا از هر طرف آرامی داده است که هیچ دشمنی و هیچ واقعه بدی وجود ندارد. ۵ و اینک مراد من این است که خانه‌ای به اسم یهوه، خدای خود، بنا نمایم چنانکه خداوند به پدرم داود وعده داد و گفت که پسرت که او را به‌جای تو بر کرسی خواهم نشانید، خانه را به اسم من بنا خواهد کرد. ۶ و حال امر فرما که سروهای آزاد از لبنان برای من قطع نمایند و خادمان من همراه خادمان تو خواهندبود، و مزد خادمانت را موافق هرآنچه بفرمایی به تو خواهم داد، زیرا تو می‌دانی که در میان ما کسی نیست که مثل صیدونیان در قطع نمودن درختان ماهر باشد.» ۷ پس چون حیرام سخنان سلیمان را شنید، به غایت شادمان شده، گفت: «امروز خداوند متبارک باد که به داود پسری حکیم بر این قوم عظیم عطانموده است.» ۸ و حیرام نزد سلیمان فرستاده، گفت: «پیغامی که نزد من فرستادی اجابت نمودم و من خواهش تو را درباره چوب سرو آزاد وچوب صنوبر بجا خواهم آورد. ۹ خادمان من آنهارا از لبنان به دریا فرود خواهندآورد و من آنها رابستنه خواهم ساخت در دریا، تا مکانی که برای من معین کنی و آنها را در آنجا از هم باز خواهم کرد تا آنها را ببری و اما تو درباره دادن آذوقه به خانه من اراده مرا به‌جا خواهی آورد.» ۱۰ پس حیرام چوبهای سرو آزاد و چوبهای صنوبر را موافق تمامی اراده‌اش به سلیمان داد. ۱۱ وسلیمان بیست هزار کر گندم و بیست هزار کرروغن صاف به حیرام به جهت قوت خانه‌اش داد، و سلیمان هرساله اینقدر به حیرام می‌داد. ۱۲ وخداوند سلیمان را به نوعی که به او وعده داده بود، حکمت بخشید و در میان حیرام و سلیمان صلح بود و با یکدیگر عهد بستند. ۱۳ و سلیمان پادشاه از تمامی اسرائیل سخره گرفت و

آن سخره سی هزار نفر بود. ۱۴ و از ایشان ده هزار نفر، هر ماهی به نوبت به لبنان می‌فرستاد. یک ماه در لبنان و دو ماه در خانه خویش می‌ماندند. و ادونیرام رئیس سخره بود. ۱۵ وسلیمان را هفتاد هزار مرد باربردار و هشتاد هزارنفر چوب بر در کوه بود. ۱۶ سوای سروران گماشتگان سلیمان که ناظر کار بود، یعنی سه هزارو سیصد نفر که بر عاملان کار ضابط بودند. ۱۷ وپادشاه امر فرمود تا سنگهای بزرگ و سنگهای گرانبها و سنگهای تراشیده شده به جهت بنای خانه کندند. ۱۸ و بنایان سلیمان و بنایان حیرام وجبلیان آنها را تراشیدند، پس چوبها و سنگها را به جهت بنای خانه مهیا ساختند.

۶ و واقع شد در سال چهارصد و هشتاد ازخروج بنی‌اسرائیل از زمین مصر در ماه زیوکه ماه دوم از سال چهارم سلطنت سلیمان براسرائیل بود که بنای خانه خداوند را شروع کرد. ۲ و خانه خداوند که سلیمان پادشاه بنا نمودطولش شصت ذراع و عرضش بیست و بلندیش سی ذراع بود. ۳ و رواق پیش هیکل خانه موافق عرض خانه، طولش بیست ذراع و عرضش روبروی خانه ده ذراع بود. ۴ و برای خانه پنجره های مشبک ساخت. ۵ و بر دیوار خانه به هر طرفش طبقه‌ها بنا کرد، یعنی به هر طرف دیوارهای خانه هم بر هیکل و هم بر محراب و به هر طرفش غرفه‌ها ساخت. ۶ و طبقه تحتانی عرضش پنج ذراع و طبقه وسطی عرضش شش ذراع و طبقه سومی عرضش هفت ذراع بود زیراکه به هر طرف خانه از خارج پشته‌ها گذاشت تاتیرها در دیوار خانه متمکن نشود. ۷ و چون خانه بنا می‌شد از سنگهایی که در معدن مهیا شده بود، بنا شد به طوری که در وقت بنا نمودن خانه نه چکش و نه تبر و نه هیچ آلات آهنی مسموع شد. ۸ و در غرفه های وسطی در جانب راست خانه بود و به طبقه وسطی و از طبقه وسطی تا طبقه سومی از پله های پیچاپیچ بالا می‌رفتند. ۹ و خانه را بنا کرده، آن را به اتمام رسانید و خانه را با تیرهاو تخته های چوب سرو آزاد پوشانید. ۱۰ و برتمامی خانه طبقه‌ها را بنا نمود که بلندی هر یک از آنها پنج ذراع بود و با تیرهای سرو آزاد در خانه متمکن شد. ۱۱ و کلام خداوند بر سلیمان نازل شده، گفت: ۱۲ «این خانه‌ای که تو بنا می‌کنی اگر در فرایض من سلوک نموده، احکام مرا به‌جا آوری و جمیع اوامر مرا نگاه داشته، در آنها رفتار نمایی، آنگاه سخنان خود را که با پدرت، داود، گفته‌ام با تواستوار خواهم گردانید. ۱۳ و در میان بنی‌اسرائیل ساکن شده، قوم خود اسرائیل را ترک نخواهم نمود.» ۱۴ پس سلیمان خانه را بنا نموده، آن را به اتمام رسانید. ۱۵ و اندرون دیوارهای خانه را به تخته های سرو آزاد بنا کرد، یعنی از زمین خانه تادیوار متصل به سقف را از اندرون با چوب پوشانید و زمین خانه را به تخته های صنوبر فرش کرد. ۱۶ و از پشت خانه بیست ذراع با تخته های سرو آزاد از زمین تا سر دیوارها بنا کرد و آنها رادر اندرون به جهت محراب، یعنی به جهت قدس‌الاقداس بنا نمود. ۱۷ و خانه، یعنی هیکل پیش روی محراب چهل ذراع بود. ۱۸ و دراندرون خانه چوب سرو آزاد منبت به شکل کدوها و بسته های گل بود چنانکه همه‌اش سروآزاد بود و هیچ سنگ پیدا نشد. ۱۹ و در اندرون خانه، محراب را ساخت تا تابوت عهد خداوند رادر آن بگذارد. ۲۰ و اما داخل محراب طولش بیست ذراع و عرضش بیست ذراع و بلندیش بیست ذراع بود و آن را به زر خالص پوشانید ومذبح را با چوب سرو آزاد پوشانید. ۲۱ پس سلیمان داخل خانه را به زر خالص پوشانید وپیش روی محراب زنجیرهای طلا کشید و آن رابه طلا پوشانید. ۲۲ و تمامی خانه را به طلاپوشانید تا همگی خانه تمام شد و تمامی مذبح راکه پیش روی محراب بود، به طلا پوشانید. ۲۳ و در محراب دو کروبی از چوب زیتون ساخت که قد هر یک از آنها ده ذراع بود. ۲۴ و بال یک کروبی پنج ذراع و بال کروبی دیگر پنج ذراع بود و از سر یک بال تا به‌سر بال دیگر ده ذراع بود. ۲۵ و کروبی دوم ده ذراع بود که هر دو کروبی رایک اندازه و یک شکل بود. ۲۶ بلندی کروبی اول ده ذراع بود و همچنین کروبی دیگر. ۲۷ و کروبیان را در اندرون خانه گذاشت و بالهای کروبیان پهن شد به طوری که بال یک کروبی به دیوار می‌رسیدو بال کروبی دیگر به دیوار دیگر می‌رسید و درمیان خانه بالهای آنها با یکدیگر برمی خورد. ۲۸ وکروبیان را به طلا پوشانید. ۲۹ و بر تمامی دیوارهای خانه، به هر طرف نقشهای تراشیده شده کروبیان و درختان خرما وبسته های گل در اندرون و بیرون کند. ۳۰ وزمین خانه را از اندرون و بیرون به طلاپوشانید. ۳۱ و به جهت در محراب دو لنگه از چوب زیتون، و آستانه و باهوهای آن را به اندازه پنج یک دیوار ساخت. ۳۲ پس آن دو لنگه از چوب زیتون بود و بر آنها نقشهای کروبیان و درختان خرما و بسته های گل کند و به طلا پوشانید. وکروبیان و درختان خرما را به طلا پوشانید. ۳۳ و همچنین به جهت در هیکل باهوهای چوب زیتون به اندازه چهار یک دیوار ساخت. ۳۴ و دو لنگه این در از چوب صنوبر بود و دو تخته لنگه اول تا می‌شد و دو تخته لنگه دوم تا می‌شد. ۳۵ و بر آنها کروبیان و درختان خرما و بسته های گل کند و آنها را به طلایی که موافق نقشها ساخته بود، پوشانید. ۳۶ و صحن اندرون را از سه صف سنگهای تراشیده، و یک صف تیرهای سرو آزادبنا نمود. ۳۷ و بنیاد خانه خداوند در ماه زیو از سال چهارم سلطنت نهاده شد. ۳۸ و در سال یازدهم درماه بول که ماه هشتم باشد، خانه با تمامی متعلقاتش بر وفق تمامی قانون هایش تمام شد. پس آن را در هفت سال بنا نمود.

۷ اما خانه خودش را سلیمان در مدت سیزده سال بنا نموده، تمامی خانه خویش را به اتمام رسانید. ۲ و خانه جنگل لبنان را بنا نمود که طولش صد ذراع و عرضش پنجاه ذراع و بلندیش سی ذراع بود و آن را بر چهار صف تیرهای سروآزاد بنا کرد و بر آن ستونها، تیرهای سرو آزادگذاشت. ۳ و آن بر زبر چهل و پنج غرفه که بالای ستونهابود به‌سرو آزاد پوشانیده شد که در هر صف پانزده بود. ۴ و سه صف تخته پوش بود و پنجره مقابل پنجره در سه طبقه بود. ۵ و جمیع درها وباهوها مربع و تخته پوش بود و پنجره مقابل پنجره در سه طبقه بود. ۶ و رواقی از ستونها ساخت که طولش پنجاه ذراع و عرضش سی ذراع بود و رواقی پیش آنها. ۷ و ستونها و آستانه پیش آنها و رواقی به جهت کرسی خود، یعنی رواق داوری که در آن حکم نماید، ساخت و آن را به‌سرو آزاد از زمین تاسقف پوشانید. ۸ و

خانه‌اش که در آن ساکن شود در صحن دیگر در اندرون رواق به همین ترکیب ساخته شد. و برای دختر فرعون که سلیمان او را به زنی گرفته بود، خانه‌ای مثل این‌رواق ساخت. ۹ همه این عمارات از سنگهای گرانبهایی که به اندازه تراشیده و از اندرون و بیرون با اره‌ها بریده شده بود از بنیاد تا به‌سر دیوار و از بیرون تا صحن بزرگ بود. ۱۰ و بنیاد از سنگهای گرانبها وسنگهای بزرگ، یعنی سنگهای ده ذراعی و سنگهای هشت ذراعی بود. ۱۱ و بالای آنهاسنگهای گرانبها که به اندازه تراشیده شده، وچوبهای سرو آزاد بود. ۱۲ و گرداگرد صحن بزرگ سه صف سنگهای تراشیده و یک صف تیرهای سرو آزاد بود و صحن اندرون خانه خداوند ورواق خانه همچنین بود. ۱۳ و سلیمان پادشاه فرستاده، حیرام را از صورآورد. ۱۴ و او پسر بیوه‌زنی از سبط نفتالی بود وپدرش مردی از اهل صور و مسگر بود و او پر ازحکمت و مهارت و فهم برای کردن هر صنعت مسگری بود. پس نزد سلیمان پادشاه آمده، تمامی کارهایش را به انجام رسانید. ۱۵ و دو ستون برنج ریخت که طول هر ستون هجده ذراع بود و ریسمانی دوازده ذراع ستون دوم را احاطه داشت. ۱۶ و دو تاج از برنج ریخته شده ساخت تا آنها را بر سر ستونها بگذارد که طول یک تاج پنج ذراع و طول تاج دیگر پنج ذراع بود. ۱۷ و شبکه های شبکه کاری و رشته های زنجیر کاری بود به جهت تاجهایی که بر سرستونها بود، یعنی هفت برای تاج اول و هفت برای تاج دوم. ۱۸ پس ستونها را ساخت و گرداگرد یک شبکه کاری دو صف بود تا تاجهایی را که بر سرانارها بود بپوشاند. و به جهت تاج دیگر همچنین ساخت. ۱۹ و تاجهایی که بر سر ستونهایی که درورواق بود، از سوسنکاری به مقدار چهار ذراع بود. ۲۰ و تاجها از طرف بالا نیز بر سر آن دو ستون بودنزد بطنی که به‌جانب شبکه بود، و انارها در صفهاگرداگرد تاج دیگر دویست بود. ۲۱ و ستونها را درورواق هیکل برپا نمود و ستون راست را برپانموده، آن را یاکین نام نهاد. پس ستون چپ را برپا نموده، آن را بوعز نامید. ۲۲ و بر سر ستونهاسوسنکاری بود. پس کار ستونها تمام شد. ۲۳ و دریاچه ریخته شده را ساخت که از لب تالیش ده ذراع بود و از هر طرف مدور بود، وبلندیش پنج ذراع و ریسمانی سی ذراعی آن راگرداگرد احاطه داشت. ۲۴ و زیر لب آن از هرطرف کدوها بود که آن را احاطه می‌داشت برای هر ذراع ده، و آنها دریاچه را از هر جانب احاطه داشت و آن کدوها در دو صف بود و در حین ریخته شدن آن، ریخته شده بود. ۲۵ و آن بردوازده گاو قایم بود که روی سه از آنها به سوی شمال بود و روی سه به سوی مغرب و روی سه به سوی جنوب و روی سه به سوی مشرق بود، ودریاچه بر فوق آنها بود و همه موخرهای آنها به طرف اندرون بود. ۲۶ و حجم آن یک وجب بود ولبش مثل لب کاسه مانند گل سوسن ساخته شده بود که گنجایش آن دو هزار بت می‌داشت. ۲۷ و ده پایه‌اش را از برنج ساخت که طول هرپایه چهار ذراع بود و عرضش چهار ذراع وبلندیش سه ذراع بود. ۲۸ و صنعت پایه‌ها اینطوربود که حاشیه‌ها داشت و حاشیه‌ها در میان زبانه هابود. ۲۹ و بر آن حاشیه‌ها که درون زبانه‌ها بودشیران و گاوان و کروبیان بودند و همچنین برزبانه‌ها به طرف بالا بود. و زیر شیران و گاوان بسته های گل کاری آویزان بود. ۳۰ و هر پایه چهارچرخ برنجین با میله های برنجین داشت و چهارپایه آن را دوشها بود و آن دوشها زیر حوض ریخته شده بود و بسته‌ها به‌جانب هریک طرف ازآنها بود. ۳۱ و دهنش در میان تاج و فوق آن یک ذراع بود و دهنش مثل کار پایه مدور و یک ذراع ونیم بود. و بر دهنش نیز نقشها بود و حاشیه های آنها مربع بود نه مدور. ۳۲ و چهار چرخ زیر حاشیه‌ها بود و تیره های چرخها در پایه بود وبلندی هر چرخ یک ذراع و نیم بود. ۳۳ و کارچرخها مثل کار چرخهای ارابه بود و تیره‌ها وفلکه‌ها و پره‌ها و قبه های آنها همه ریخته شده بود. ۳۴ و چهار دوش بر چهار گوشه هر پایه بود ودوشهای پایه از خودش بود. ۳۵ و در سر پایه، دایره‌ای مدور به بلندی نیم ذراع بود و بر سر پایه، تیرهایش و حاشیه هایش از خودش بود. ۳۶ و برلوحه های تیره‌ها و بر حاشیه هایش، کروبیان وشیران و درختان خرما را به مقدار هریک نقش کرد و بسته‌ها گرداگردش بود. ۳۷ به این طور آن ده پایه را ساخت که همه آنها را یک ریخت و یک پیمایش و یک شکل بود. ۳۸ و ده حوض برنجین ساخت که هر حوض گنجایش چهل بت داشت. و هر حوض چهارذراعی بود و بر هر پایه‌ای از آن ده پایه، یک حوض بود. ۳۹ و پنج پایه را به‌جانب راست خانه و پنج را به‌جانب چپ خانه گذاشت و دریاچه رابه‌جانب راست خانه به سوی مشرق از طرف جنوب گذاشت. ۴۰ و حیرام، حوضها و خاک اندازها و کاسه هارا ساخت. پس حیرام تمام کاری که برای سلیمان پادشاه به جهت خانه خداوند می‌کرد به انجام رسانید. ۴۱ دو ستون و دو پیاله تاجهایی که بر سردو ستون بود و دو شبکه به جهت پوشانیدن دوپیاله تاجهایی که بر سر ستونها بود. ۴۲ وچهارصد انار برای دو شبکه که دو صف انار برای هر شبکه بود به جهت پوشانیدن دو پیاله تاجهایی که بالای ستونها بود، ۴۳ و ده پایه و ده حوضی که بر پایه‌ها بود، ۴۴ و یک دریاچه و دوازده گاو زیردریاچه. ۴۵ و دیگها و خاک اندازها و کاسه‌ها، یعنی همه این ظروفی که حیرام برای سلیمان پادشاه در خانه خداوند ساخت از برنج صیقلی بود. ۴۶ آنها را پادشاه در صحرای اردن در کل رست که در میان سکوت و صرطان است، ریخت. ۴۷ و سلیمان تمامی این ظروف را بی‌وزن واگذاشت زیرا چونکه از حد زیاده بود، وزن برنج دریافت نشد. ۴۸ و سلیمان تمامی آلاتی که در خانه خداوندبود ساخت، مذبح را از طلا و میز را که نان تقدمه بر آن بود از طلا. ۴۹ و شمعدانها را که پنج از آنهابه طرف راست و پنج به طرف چپ روبروی محراب بود، از طلای خالص و گلها و چراغها وانبرها را از طلا، ۵۰ و طاسها و گلگیرها و کاسه‌ها وقاشقها و مجمرها را از طلای خالص و پاشنه‌ها راهم به جهت درهای خانه اندرونی، یعنی به جهت قدس‌الاقداس و هم به جهت درهای خانه، یعنی هیکل، از طلا ساخت. ۵۱ پس تمامی کاری که سلیمان پادشاه برای خانه خداوند ساخت تمام شد و سلیمان چیزهایی را که پدرش داود وقف کرده بود، ازنقره و طلا و آلات درآورده، در خزینه های خانه خداوند گذاشت.

۸ آنگاه سلیمان، مشایخ اسرائیل و جمیع روسای اسباط و سروران خانه های آبای بنی‌اسرائیل را نزد سلیمان پادشاه در اورشلیم جمع کرد تا تابوت

عهد خداوند را از شهر داودکه صهیون باشد، برآورند. ۲ و جمیع مردان
اسرائیل در ماه ایتانیم که ماه هفتم است در عیدنزد سلیمان پادشاه جمع
شدند. ۳ و جمیع مشایخ اسرائیل آمدند و کاهنان تابوت را برداشتند.
۴ وتابوت خداوند و خیمه اجتماع و همه آلات مقدس را که در خیمه
بود آوردند و کاهنان ولاویان آنها را برآوردند. ۵ و سلیمان پادشاه وتمامی
جماعت اسرائیل که نزد وی جمع شده بودند، پیش روی تابوت همراه وی
ایستادند، واینقدر گوسفند و گاو را ذبح کردند که به شمار وحساب نمی
آمد. ۶ و کاهنان تابوت عهد خداوندرا به مکانش در محراب خانه، یعنی
درقدس‌الاقداس زیر بالهای کروبیان درآوردند. ۷ زیرا کروبیان بالهای خود را
بر مکان تابوت پهن می‌کردند و کروبیان تابوت و عصاهایش را از بالامی
پوشانیدند. ۸ و عصاها اینقدر دراز بود که سرهای عصاها از قدسی که
پیش محراب بود، دیده می‌شد اما از بیرون دیده نمی شد و تا امروزدر آنجا
هست. ۹ و در تابوت چیزی نبود سوای آن دو لوح سنگ که موسی در
حوریب در آن گذاشت، وقتی که خداوند با بنی‌اسرائیل در حین بیرون آمدن
ایشان از زمین مصر عهد بست. ۱۰ وواقع شد که چون کاهنان از قدس
بیرون آمدند ابر، خانه خداوند را پر ساخت. ۱۱ و کاهنان به‌سبب ابر
نتوانستند به جهت خدمت بایستند، زیرا که جلال یهوه، خانه خداوند را پر
کرده بود. ۱۲ آنگاه سلیمان گفت: «خداوند گفته است که در تاریکی
غلیظ ساکن می‌شوم. ۱۳ فی الواقع خانه‌ای برای سکونت تو و مکانی را
که در آن تا به ابد ساکن شوی بنا نموده‌ام.» ۱۴ و پادشاه روی خود را
برگردانیده، تمامی جماعت اسرائیل را برکت داد و تمامی جماعت اسرائیل
بایستادند. ۱۵ پس گفت: «یهوه خدای اسرائیل متبارک باد که به دهان
خود به پدر من داود وعده داده، و به‌دست خود آن را به‌جاآورده، گفت:
۱۶ از روزی که قوم خود اسرائیل رااز مصر برآوردم، شهری از جمیع اسباط
اسرائیل برنگزیدم تا خانه‌ای بنا نمایم که اسم من در آن باشد، اما داود را
برگزیدم تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود. ۱۷ و در دل پدرم، داود بود
که خانه‌ای برای اسم یهوه، خدای اسرائیل، بنانماید. ۱۸ اما خداوند به
پدرم داود گفت: چون دردل تو بود که خانه‌ای برای اسم من بنا نمایی،
نیکوکردی که این را در دل خود نهادی. ۱۹ لیکن توخانه را بنا نخواهی
نمود بلکه پسر تو که از صلب تو بیرون آید، او خانه را برای اسم من بنا
خواهدکرد. ۲۰ پس خداوند کلامی را که گفته بود ثابت گردانید، و من
به‌جای پدر خود داود برخاسته، وبر وفق آنچه خداوند گفته بود بر کرسی
اسرائیل نشسته‌ام، و خانه را به اسم یهوه، خدای اسرائیل، بنا کرده‌ام. ۲۱ و
در آن، مکانی مقرر کرده‌ام برای تابوتی که عهد خداوند در آن است که آن
را باپدران ما حین بیرون آوردن ایشان از مصر بسته بود.» ۲۲ و سلیمان
پیش مذبح خداوند به حضورتمامی جماعت اسرائیل ایستاده، دستهای
خودرا به سوی آسمان برافراشت ۲۳ و گفت: «ای یهوه، خدای اسرائیل،
خدایی مثل تو نه بالا درآسمان و نه پایین بر زمین هست که با بندگان
خودکه به حضور تو به تمامی دل خویش سلوک می‌نمایند، عهد و رحمت
را نگاه می‌داری. ۲۴ وآن وعده‌ای که به بنده خود، پدرم داود داده‌ای،
نگاه داشته‌ای زیرا به دهان خود وعده دادی و به‌دست خود آن را وفا نمودی
چنانکه امروز شده است. ۲۵ پس الان‌ای یهوه، خدای اسرائیل، بابنده
خود، پدرم داود، آن وعده‌ای را نگاه دار که به او داده و گفته‌ای کسی‌که
بر کرسی اسرائیل بنشیند برای تو به حضور من منقطع نخواهد شد، به
شرطی که پسرانت طریق های خود را نگاه داشته، به حضور من سلوک
نمایند چنانکه تو به حضورم رفتار نمودی. ۲۶ و الان‌ای خدای اسرائیل تمنا
اینکه کلامی که به بنده خود، پدرم داود گفته‌ای، ثابت بشود. ۲۷ «اما آیا
خدا فی الحقیقه بر زمین ساکن خواهد شد؟ اینک فلک و فلک الافلاک
تو راگنجایش ندارد تا چه رسد به این خانه‌ای که من بناکرده‌ام. ۲۸
لیکن‌ای یهوه، خدای من، به دعا وتضرع بنده خود توجه نما و استغاثه و
دعایی راکه بنده ات امروز به حضور تو می‌کند، بشنو، ۲۹ تاآنکه شب و
روز چشمان تو بر این خانه باز شود وبر مکانی که درباره‌اش گفتی که اسم
من در آنجاخواهد بود و تا دعایی را که بنده ات به سوی این مکان بنماید،
اجابت کنی. ۳۰ و تضرع بنده ات و قوم خود اسرائیل را که به سوی این
مکان دعامی نمایند، بشنو و از مکان سکونت خود، یعنی ازآسمان بشنو و
چون شنیدی عفو نما. ۳۱ «اگر کسی به همسایه خود گناه ورزد وقسم بر
او عرضه شود که بخورد و او آمده پیش مذبح تو در این خانه قسم خورد،
۳۲ آنگاه ازآسمان بشنو و عمل نموده، به جهت بندگانت حکم نما و
شریران را ملزم ساخته، راه ایشان را به‌سر ایشان برسان و عادلان را عادل
شمرده، ایشان را برحسب عدالت ایشان جزا ده. ۳۳ «و هنگامی که قوم
تو اسرائیل به‌سبب گناهی که به تو ورزیده باشند به حضور دشمنان خود
مغلوب شوند اگر به سوی تو بازگشت نموده، اسم تو را اعتراف نمایند و
نزد تو در این خانه دعا و تضرع نمایند، ۳۴ آنگاه از آسمان بشنوو گناه قوم
خود، اسرائیل را بیامرز و ایشان را به زمینی که به پدران ایشان داده‌ای
بازآور. ۳۵ «هنگامی که آسمان بسته شود و به‌سبب گناهی که به تو
ورزیده باشند باران نبارد، اگر به سوی این مکان دعا کنند و اسم تو را
اعتراف نمایند و به‌سبب مصیبتی که به ایشان رسانیده باشی از گناه خویش
بازگشت کنند، ۳۶ آنگاه ازآسمان بشنو و گناه بندگانت و قوم خود اسرائیل
را بیامرز و ایشان را به راه نیکو که در آن باید رفت، تعلیم ده و به زمین
خود که آن را به قوم خویش برای میراث بخشیده‌ای، باران بفرست. ۳۷
«اگر در زمین قحطی باشد و اگر وبا یا بادسموم یا یرقان باشد و اگر ملخ یا
کرم باشد و اگردشمنان ایشان، ایشان را در شهرهای زمین ایشان محاصره
نمایند، هر بلایی یا هر مرضی که بوده باشد، ۳۸ آنگاه هر دعا و هر
استغاثه‌ای که از هرمرد یا از تمامی قوم تو، اسرائیل، کرده شود که هریک از
ایشان بلای دل خود را خواهند دانست، و دستهای خود را به سوی این
خانه دراز نمایند، ۳۹ آنگاه از آسمان که مکان سکونت تو باشد بشنوو
بیامرز و عمل نموده، به هر کس که دل او رامی دانی به حسب راههایش
جزا بده، زیرا که تو به تنهایی عارف قلوب جمیع بنی آدم هستی. ۴۰
تاآنکه ایشان در تمام روزهایی که به روی زمینی که به پدران ما داده‌ای زنده
باشند، از توبترسند. ۴۱ «و نیز غریبی که از قوم تو، اسرائیل، نباشدو
به‌خاطر اسم تو از زمین بعید آمده باشد، ۴۲ زیراکه آوازه اسم عظیمت و
دست قویت و بازوی دراز تو را خواهند شنید، پس چون بیاید و به سوی این

خانه دعا نماید، ۴۳ آنگاه از آسمان که مکان سکونت توست بشنو و موافق هرچه آن غریب از تو استدعا نماید به عمل آور تا جمیع قومهای جهان اسم تو را بشناسند و مثل قوم تو، اسرائیل، از تو بترسند و بدانند که اسم تو بر این خانه‌ای که بنا کرده‌ام، نهاده شده است. ۴۴ «اگر قوم تو برای مقاتله با دشمنان خود به راهی که ایشان را فرستاده باشی بیرون روند وایشان به سوی شهری که تو برگزیده‌ای و خانه‌ای که به جهت اسم تو بنا کرده‌ام، نزد خداوند دعانمایند، ۴۵ آنگاه دعا و تضرع ایشان را از آسمان بشنو و حق ایشان را بجا آور. ۴۶ «و اگر به تو گناه ورزیده باشند زیرا انسانی نیست که گناه نکند و تو بر ایشان غضبناک شده، ایشان را به‌دست دشمنان تسلیم کرده باشی واسیرکنندگان ایشان، ایشان را به زمین دشمنان خواه دور و خواه نزدیک به اسیری ببرند، ۴۷ پس اگر ایشان در زمینی که در آن اسیر باشند به خودآمده، بازگشت نمایند و در زمین اسیری خود نزدتو تضرع نموده، گویند که گناه کرده، و عصیان ورزیده، و شریرانه رفتار نموده‌ایم، ۴۸ و در زمین دشمنانی که ایشان را به اسیری برده باشند به تمامی دل و به تمامی جان خود به تو بازگشت نمایند، و به سوی زمینی که به پدران ایشان داده‌ای و شهری که برگزیده و خانه‌ای که برای اسم تو بنا کرده‌ام، نزد تو دعا نمایند، ۴۹ آنگاه ازآسمان که مکان سکونت توست، دعا و تضرع ایشان را بشنو و حق ایشان را بجا آور. ۵۰ و قوم خود را که به تو گناه ورزیده باشند، عفو نما وتمامی تقصیرهای ایشان را که به تو ورزیده باشندبیامرز و ایشان را در دل اسیرکنندگان ایشان ترحم عطا فرما تا بر ایشان ترحم نمایند. ۵۱ زیراکه ایشان قوم تو و میراث تو می‌باشند که ازمصر از میان کوره آهن بیرون آوردی. ۵۲ تاچشمان تو به تضرع بنده ات و به تضرع قوم تواسرائیل گشاده شود و ایشان را در هرچه نزدتو دعا نمایند، اجابت نمایی. ۵۳ زیرا که توایشان را از جمیع قومهای جهان برای ارثیت خویش ممتاز نموده‌ای چنانکه به واسطه بنده خود موسی وعده دادی هنگامی که توای خداوند یهوه پدران ما را از مصر بیرون آوردی.» ۵۴ و واقع شد که چون سلیمان از گفتن تمامی این دعا و تضرع نزد خداوند فارغ شد، از پیش مذبح خداوند از زانو زدن و دراز نمودن دستهای خود به سوی آسمان برخاست، ۵۵ و ایستاده، تمامی جماعت اسرائیل را به آواز بلند برکت دادو گفت: ۵۶ «متبارک باد خداوند که قوم خود، اسرائیل را موافق هرچه وعده کرده بود، آرامی داده است زیرا که از تمامی وعده های نیکو که به واسطه بنده خود، موسی داده بود، یک سخن به زمین نیفتاد. ۵۷ یهوه خدای ما با ما باشد چنانکه با پدران مامی بود و ما را ترک نکند و رد نماید. ۵۸ و دلهای مارا به سوی خود مایل بگرداند تا در تمامی طریق هایش سلوک نموده، اوامر و فرایض واحکام او را که به پدران ما امر فرموده بود، نگاه داریم. ۵۹ و کلمات این دعایی که نزد خداوندگفته‌ام، شب و روز نزدیک یهوه خدای ما باشد تاحق بنده خود و حق قوم خویش اسرائیل را برحسب اقتضای هر روز بجا آورد. ۶۰ تا تمامی قوم های جهان بدانند که یهوه خداست و دیگری نیست. ۶۱ پس دل شما با یهوه خدای ما کامل باشد تا در فرایض او سلوک نموده، اوامر او رامثل امروز نگاه دارید.» ۶۲ پس پادشاه و تمامی اسرائیل با وی به حضور خداوند قربانی‌ها گذرانیدند. ۶۳ و سلیمان به جهت ذبایح سلامتی که برای خداوند گذارنید، بیست و دو هزار گاو و صد و بیست هزار گوسفندذبح نمود و پادشاه و جمیع بنی‌اسرائیل، خانه خداوند را تبریک نمودند. ۶۴ و در آن روز پادشاه وسط صحن را که پیش خانه خداوند است تقدیس نمود زیرا چونکه مذبح برنجینی که به حضور خداوند بود به جهت گنجایش قربانی های سوختنی و هدایای آردی و پیه قربانی های سلامتی کوچک بود، از آن جهت قربانی های سوختنی و هدایای آردی و پیه ذبایح سلامتی را در آنجا گذرانید. ۶۵ و در آن وقت سلیمان و تمامی اسرائیل باوی عید را نگاه داشتند و آن انجمن بزرگ ازمدخل حمات تا وادی مصر هفت روز و هفت روز یعنی چهارده روز به حضور یهوه، خدای مابودند. ۶۶ و در روز هشتم، قوم را مرخص فرمودو ایشان برای پادشاه برکت خواسته، و با شادمانی و خوشدلی به‌سبب تمامی احسانی که خداوند به بنده خود، داود و به قوم خویش اسرائیل نموده بود، به خیمه های خود رفتند.

۹ و واقع شد که چون سلیمان از بنا نمودن خانه خداوند و خانه پادشاه و از بجا آوردن هر مقصودی که سلیمان خواسته بود، فارغ شد، ۲ خداوند بار دیگر به سلیمان ظاهر شد، چنانکه در جبعون بر وی ظاهر شده بود. ۳ و خداوند وی را گفت: «دعا و تضرع تو را که به حضور من کردی، اجابت نمودم، و این خانه‌ای را که بنانمودی تا نام من در آن تا به ابد نهاده شود تقدیس نمودم، و چشمان و دل من همیشه اوقات در آن خواهد بود. ۴ پس اگر تو با دل کامل و استقامت به طوری که پدرت داود رفتار نمود به حضور من سلوک نمایی، و هرچه تو را امر فرمایم بجا آوری و فرایض و احکام مرا نگاه داری، ۵ آنگاه کرسی سلطنت تو را بر اسرائیل تا به ابد برقرار خواهم گردانید، چنانکه به پدر تو داود وعده دادم و گفتم که از تو کسی‌که بر کرسی اسرائیل بنشیند، مفقودنخواهد شد. ۶ «اما اگر شما و پسران شما از متابعت من روگردانیده، اوامر و فرایضی را که به پدران شمادادم نگاه ندارید و رفته، خدایان دیگر را عبادت نموده، آنها را سجده کنید، ۷ آنگاه اسرائیل را ازروی زمینی که به ایشان دادم منقطع خواهم ساخت، و این خانه را که به جهت اسم خودتقدیس نمودم از حضور خویش دور خواهم‌انداخت، و اسرائیل در میان جمیع قومهاضرب‌المثل و مضحکه خواهد شد. ۸ و این خانه عبرتی خواهد گردید به طوری که هرکه نزد آن بگذرد، متحیر شده، صفیر خواهد زد و خواهندگفت: خداوند به این زمین و به این خانه چرا چنین عمل نموده است؟ ۹ و خواهند گفت: از این جهت که یهوه، خدای خود را که پدران ایشان را از زمین مصر بیرون آورده بود، ترک کردند و به خدایان دیگر متمسک شده، آنها را سجده و عبادت نمودند. لهذا خداوند تمامی این بلا را بر ایشان آورده است.» ۱۰ و واقع شد بعد از انقضای بیست سالی که سلیمان این دو خانه، یعنی خانه خداوند و خانه پادشاه را بنا می‌کرد، ۱۱ و حیرام، پادشاه صور، سلیمان را به چوب سرو آزاد و چوب صنوبر وطلا موافق هرچه خواسته بود اعانت کرده بود، آنگاه سلیمان پادشاه بیست شهر در زمین جلیل به حیرام

داد. ۱۲ و حیرام به جهت دیدن شهرهایی که سلیمان به او داده بود، از صور بیرون آمد اماآنها به نظرش پسند نیامد. ۱۳ و گفت: «ای برادرم این شهرهایی که به من بخشیده‌ای چیست؟» وآنها را تا امروز زمین کابول نامید. ۱۴ و حیرام صد و بیست وزنه طلا برای پادشاه فرستاد. ۱۵ و این است حساب سخره‌ای که سلیمان پادشاه گرفته بود به جهت بنای خانه خداوند وخانه خود و ملو و حصارهای اورشلیم و حاصورو مجدو و جازر. ۱۶ زیرا که فرعون، پادشاه مصربرآمده، جازر را تسخیر نموده، و آن را به آتش سوزانیده، و کنعانیان را که در شهر ساکن بودندکشته بود، و آن را به دختر خود که زن سلیمان بودبه جهت مهر داده بود. ۱۷ و سلیمان، جازر وبیت حورون تحتانی را بنا کرد. ۱۸ و بعلت و تدمررا در صحرای زمین، ۱۹ و جمیع شهرهای مخزنی که سلیمان داشت و شهرهای ارابه‌ها وشهرهای سواران را و هرآنچه را که سلیمان میل داشت که در اورشلیم و لبنان و تمامی زمین مملکت خود بنا نماید (بنا نمود). ۲۰ و تمامی مردمانی که از اموریان و حتیان و فرزیان و حویان و یبوسیان باقی‌مانده، و از بنی‌اسرائیل نبودند، ۲۱ یعنی پسران ایشان که در زمین باقی ماندند بعداز آنانی که بنی‌اسرائیل نتوانستند ایشان را بالکل هلاک سازند، سلیمان ایشان را تا امروزخراج گذار و غلامان ساخت. ۲۲ اما ازبنی‌اسرائیل، سلیمان احدی را به غلامی نگرفت، بلکه ایشان مردان جنگی و خدام و سروران وسرداران و روسای ارابه‌ها و سواران او بودند. ۲۳ و اینانند ناظران خاصه که بر کارهای سلیمان بودند، پانصد و پنجاه نفر که بر اشخاصی که در کار مشغول می‌بودند، سرکاری داشتند. ۲۴ پس دختر فرعون از شهر داود به خانه خودکه برایش بنا کرده بود، برآمد، و در آن زمان ملو رابنا می‌کرد. ۲۵ و سلیمان هر سال سه مرتبه قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی بر مذبحی که به جهت خداوند بنا کرده بود می‌گذرانید، و بر مذبحی که پیش خداوند بود، بخور می‌گذرانید. پس خانه رابه اتمام رسانید. ۲۶ و سلیمان پادشاه در عصیون جابر که به‌جانب ایلوت بر کناره بحر قلزم در زمین ادوم است، کشتیها ساخت. ۲۷ و حیرام، بندگان خود راکه ملاح بودند و در دریا مهارت داشتند، درکشتیها همراه بندگان سلیمان فرستاد. ۲۸ پس به اوفیر رفتند و چهارصد و بیست وزنه طلا از آنجاگرفته، برای سلیمان پادشاه آوردند.

۱۰ و چون ملکه سبا آوازه سلیمان رادرباره اسم خداوند شنید، آمد تا او رابه مسائل امتحان کند. ۲ پس با موکب بسیار عظیم و با شترانی که به عطریات و طلای بسیار وسنگهای گرانبها بار شده بود به اورشلیم واردشده، به حضور سلیمان آمد و با وی از هرچه دردلش بود، گفتگو کرد. ۳ و سلیمان تمامی مسائلش را برایش بیان نمود و چیزی از پادشاه مخفی نماند که برایش بیان نکرد. ۴ و چون ملکه سبا تمامی حکمت سلیمان را دید و خانه‌ای را که بنا کرده بود، ۵ و طعام سفره او و مجلس بندگانش را و نظام و لباس خادمانش را و ساقیانش وزینه‌ای را که به آن به خانه خداوند برمی آمد، روح در او دیگر نماند. ۶ و به پادشاه گفت: «آوازه‌ای که درباره کارها وحکمت تو در ولایت خود شنیدم، راست بود. ۷ اما تا نیامدم و به چشمان خود ندیدم، اخبار راباور نکردم، و اینک نصفش به من اعلام نشده بود؛ حکمت و سعادتمندی تو از خبری که شنیده بودم، زیاده است. ۸ خوشابه‌حال مردان تو وخوشابه‌حال این بندگانت که به حضور تو همیشه می‌ایستند و حکمت تو را می‌شنوند. ۹ متبارک بادیهوه، خدای تو، که بر تو رغبت داشته، تو را برکرسی اسرائیل نشانید. ۱۰ از این سبب که خداوند، اسرائیل را تا به ابد دوست می‌دارد، تو رابر پادشاهی نصب نموده است تا داوری و عدالت را بجا آوری.» ۱۱ و به پادشاه صد و بیست وزنه طلا وعطریات از حد زیاده و سنگهای گرانبها داد، ومثل این عطریات که ملکه سبا به سلیمان پادشاه داد، هرگز به آن فراوانی دیگر نیامد. ۱۲ وکشتیهای حیرام نیز که طلا از اوفیر آوردند، چوب صندل از حد زیاده، و سنگهای گرانبها ازاوفیر آوردند. ۱۳ و پادشاه از این چوب صندل، ستونها به جهت خانه خداوند و خانه پادشاه و عودها وبربطها برای مغنیان ساخت، و مثل این چوب صندل تا امروز نیامده و دیده نشده است. ۱۴ و سلیمان پادشاه به ملکه سبا، تمامی اراده او را که خواسته بود داد، سوای آنچه سلیمان ازکرم ملوکانه خویش به وی بخشید. پس او بابندگانش به ولایت خود توجه نموده، رفت. ۱۵ و وزن طلایی که در یک سال نزد سلیمان رسید ششصد و شصت و شش وزنه طلا بود. ۱۶ سوای آنچه از تاجران و تجارت بازرگانان وجمیع پادشاهان عرب و حاکمان مملکت می‌رسید. ۱۷ و سلیمان پادشاه دویست سپرطلای چکشی ساخت که برای هر سپر ششصدمثقال طلا به‌کار برده شد، و سیصد سپر کوچک طلای چکشی ساخت که برای هر سپر سه منای طلا به‌کار برده شد، و پادشاه آنها را در خانه جنگل لبنان گذاشت. ۱۸ و پادشاه تخت بزرگی ازعاج ساخت و آن را به زر خالص پوشانید. ۱۹ وتخت را شش پله بود و سر تخت از عقبش مدوربود، و به این طرف و آن طرف کرسی‌اش دسته هابود و دو شیر به پهلوی دستها ایستاده بودند. ۲۰ وآنجا دوازده شیر از این طرف و آن طرف بر آن شش پله ایستاده بودند که در هیچ مملکت مثل این ساخته نشده بود. ۲۱ و تمامی ظروف نوشیدنی سلیمان پادشاه از طلا و تمامی ظروف خانه جنگل لبنان از زر خالص بود و هیچ‌یکی ازآنها از نقره نبود زیرا که آن در ایام سلیمان هیچ به حساب نمی آمد. ۲۲ زیرا پادشاه کشتیهای ترشیشی با کشتیهای حیرام به روی دریا داشت. وکشتیهای ترشیشی هر سال یک مرتبه می‌آمدند وطلا و نقره و عاج و میمونها و طاووسهامی آوردند. ۲۳ پس سلیمان پادشاه در دولت و حکمت ازجمیع پادشاهان جهان بزرگتر شد. ۲۴ و تمامی اهل جهان، حضور سلیمان را می‌طلبیدند تاحکمتی را که خداوند در دلش نهاده بود، بشنوند. ۲۵ و هر یکی از ایشان هدیه خود را از آلات نقره و آلات طلا و رخوت و اسلحه و عطریات واسبان و قاطرها، سال به سال می‌آوردند. ۲۶ و سلیمان ارابه‌ها و سواران جمع کرده، هزار و چهارصد ارابه و دوازده هزار سوار داشت و آنها را در شهرهای ارابه‌ها و نزد پادشاه دراورشلیم گذاشت. ۲۷ و پادشاه نقره را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب افراغ که در صحراست، فراوان ساخت. ۲۸ و اسبهای سلیمان از مصر آورده می‌شد، و تاجران پادشاه دسته های آنها را می‌خریدند هر دسته را به قیمت معین. ۲۹ و یک

ارابه را به قیمت ششصد مثقال نقره از مصر بیرون آوردند، و می‌رسانیدند و یک اسب را به قیمت صد و پنجاه، و همچنین برای جمیع پادشاهان حتیان و پادشاهان ارام به توسطآنها بیرون می‌آوردند.

۱۱ و سلیمان پادشاه سوای دختر فرعون، زنان غریب بسیاری را از موآبیان و عمونیان وادومیان و صیدونیان و حتیان دوست می‌داشت. ۲ از امتهایی که خداوند درباره ایشان بنی‌اسرائیل را فرموده بود که شما به ایشان درنیایید و ایشان به شما درنیایند مبادا دل شما را به پیروی خدایان خود مایل گردانند. و سلیمان با اینها به محبت ملصق شد. ۳ و او را هفتصد زن بانو و سیصد متعه بود و زنانش دل او را برگردانیدند. ۴ و در وقت پیری سلیمان واقع شد که زنانش دل او را به پیروی خدایان غریب مایل ساختند، و دل او مثل دل پدرش داود با یهوه، خدایش کامل نبود. ۵ پس سلیمان در عقب عشتورت، خدای صیدونیان، ودر عقب ملکوم رجس عمونیان رفت. ۶ و سلیمان در نظر خداوند شرارت ورزیده، مثل پدر خود داود، خداوند را پیروی کامل ننمود. ۷ آنگاه سلیمان در کوهی که روبروی اورشلیم است مکانی بلند به جهت کموش که رجس موآبیان است، و به جهت مولک، رجس بنی عمون بنا کرد. ۸ و همچنین به جهت همه زنان غریب خود که برای خدایان خویش بخور می‌سوزانیدند وقربانی‌ها می‌گذرانیدند، عمل نمود. ۹ پس خشم خداوند بر سلیمان افروخته شداز آن جهت که دلش از یهوه، خدای اسرائیل منحرف گشت که دو مرتبه بر او ظاهر شده، ۱۰ اورا در همین باب امر فرموده بود که پیروی خدایان غیر را ننماید اما آنچه خداوند به او امر فرموده بود، به‌جا نیاورد. ۱۱ پس خداوند به سلیمان گفت: «چونکه این عمل را نمودی و عهد وفرایض مرا که به تو امر فرمودم نگاه نداشتی، البته سلطنت را از تو پاره کرده، آن را به بنده ات خواهم داد. ۱۲ لیکن در ایام تو این را به‌خاطر پدرت، داودنخواهم کرد اما از دست پسرت آن را پاره خواهم کرد. ۱۳ ولی تمامی مملکت را پاره نخواهم کردبلکه یک سبط را به‌خاطر بنده‌ام داود و به‌خاطراورشلیم که برگزیده‌ام به پسر تو خواهم داد.» ۱۴ و خداوند دشمنی برای سلیمان برانگیزانید، یعنی هدد ادومی را که از ذریت پادشاهان ادوم بود. ۱۵ زیرا هنگامی که داود درادوم بود و یوآب که سردار لشکر بود، برای دفن کردن کشتگان رفته بود و تمامی ذکوران ادوم راکشته بود. ۱۶ (زیرا یوآب و تمامی اسرائیل شش ماه در آنجا ماندند تا تمامی ذکوران ادوم را منقطع ساختند). ۱۷ آنگاه هدد با بعضی ادومیان که ازبندگان پدرش بودند، فرار کردند تا به مصر بروند، و هدد طفلی کوچک بود. ۱۸ پس، از مدیان روانه شده، به فاران آمدند، و چند نفر از فاران با خودبرداشته، به مصر نزد فرعون، پادشاه مصر آمدند، و او وی را خانه‌ای داد و معیشتی برایش تعیین نمود و زمینی به او ارزانی داشت. ۱۹ و هدد درنظر فرعون التفات بسیار یافت و خواهر زن خود، یعنی خواهر تحفنیس ملکه را به وی به زنی داد. ۲۰ و خواهر تحفنیس پسری جنوبت نام برای وی زایید و تحفنیس او را در خانه فرعون از شیربازداشت و جنوبت در خانه فرعون در میان پسران فرعون می‌بود. ۲۱ و چون هدد در مصر شنید که داود با پدران خویش خوابیده، و یوآب، سردارلشکر مرده است، هدد به فرعون گفت: «مرارخصت بده تا به ولایت خود بروم.» ۲۲ فرعون وی را گفت: «اما تو را نزد من چه چیز کم است که اینک می‌خواهی به ولایت خود بروی؟» گفت: «هیچ، لیکن مرا البته مرخص نما.» ۲۳ و خدا دشمنی دیگر برای وی برانگیزانید، یعنی رزون بن الیداع را که از نزد آقای خویش، هددعزر، پادشاه صوبه فرار کرده بود. ۲۴ و مردان چندی نزد خود جمع کرده، سردار فوجی شدهنگامی که داود بعضی ایشان را کشت. پس به دمشق رفتند و در آنجا ساکن شده، در دمشق حکمرانی نمودند. ۲۵ و او در تمامی روزهای سلیمان، دشمن اسرائیل می‌بود، علاوه بر ضرری که هدد می‌رسانید و از اسرائیل نفرت داشته، برارام سلطنت می‌نمود. ۲۶ و یربعام بن نباط افرایمی از صرده که بنده سلیمان و مادرش مسمی به صروعه و بیوه‌زنی بود، دست خود را نیز به ضد پادشاه بلند کرد. ۲۷ و سبب آنکه دست خود را به ضد پادشاه بلند کرد، این بود که سلیمان ملو را بنا می‌کرد، و رخنه شهرپدر خود داود را تعمیر می‌نمود. ۲۸ و یربعام مردشجاع جنگی بود. پس چون سلیمان آن جوان رادید که در کار مردی زرنگ بود او را بر تمامی امور خاندان یوسف بگماشت. ۲۹ و در آن زمان واقع شد که یربعام از اورشلیم بیرون می‌آمد واخیای شیلونی نبی در راه به او برخورد، و جامه تازه‌ای در برداشت و ایشان هر دو در صحرا تنهابودند. ۳۰ پس اخیا جامه تازه‌ای که در برداشت گرفته، آن را به دوازده قسمت پاره کرد. ۳۱ و به یربعام گفت: «ده قسمت برای خود بگیر زیرا که یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌گوید، اینک من مملکت را از دست سلیمان پاره می‌کنم و ده سبطبه تو می‌دهم. ۳۲ و به‌خاطر بنده من، داود و به‌خاطر اورشلیم، شهری که از تمامی اسباطبنی‌اسرائیل برگزیده‌ام، یک سبط از آن او خواهدبود. ۳۳ چونکه ایشان مرا ترک کردند و عشتورت، خدای صیدونیان، و کموش، خدای موآب، وملکوم، خدای بنی عمون را سجده کردند، و درطریقهای من سلوک ننمودند و آنچه در نظر من راست است، بجا نیاوردند و فرایض و احکام مرامثل پدرش، داود نگاه نداشتند. ۳۴ لیکن تمام مملکت را از دست او نخواهم گرفت بلکه به‌خاطر بنده خود داود که او را برگزیدم، از آنرو که اوامر و فرایض مرا نگاه داشته بود، او را در تمامی ایام روزهایش سرور خواهم ساخت. ۳۵ اماسلطنت را از دست پسرش گرفته، آن را یعنی ده سبط به تو خواهم داد. ۳۶ و یک سبط به پسرش خواهم بخشید تا بنده من، داود در اورشلیم، شهری که برای خود برگزیده‌ام تا اسم خود را درآن بگذارم، نوری در حضور من همیشه داشته باشد. ۳۷ و تو را خواهم گرفت تا موافق هرچه دلت آرزو دارد، سلطنت نمایی و بر اسرائیل پادشاه شوی. ۳۸ و واقع خواهد شد که اگر هرچه تو را امر فرمایم، بشنوی و به طریق هایم سلوک نموده، آنچه در نظرم راست است بجا آوری وفرایض و اوامر مرا نگاه داری چنانکه بنده من، داود آنها را نگاه داشت، آنگاه با تو خواهم بود وخانه‌ای مستحکم برای تو بنا خواهم نمود، چنانکه برای داود بنا کردم و اسرائیل را به توخواهم بخشید. ۳۹ و ذریت داود را به‌سبب این امر ذلیل خواهم ساخت اما نه تا به ابد.» ۴۰ پس سلیمان قصد کشتن یربعام داشت و یربعام برخاسته، به مصر نزد شیشق، پادشاه مصر فرارکرد و تا وفات

سلیمان در مصر ماند. ۴۱ و بقیه امور سلیمان و هرچه کرد و حکمت او،
آیا آنها در کتاب وقایع سلیمان مکتوب نیست؟ ۴۲ و ایامی که سلیمان در
اورشلیم برتمامی اسرائیل سلطنت کرد، چهل سال بود. ۴۳ پس سلیمان با
پدران خود خوابید و در شهرپدر خود داود دفن شد و پسرش رحبعام در
جای او سلطنت نمود

۱۲ و رحبعام به شکیم رفت زیرا که تمامی اسرائیل به شکیم آمدند تا او
را پادشاه بسازند. ۲ و واقع شد که چون یربعام بن نباط شنید(و او هنوز در
مصر بود که از حضور سلیمان پادشاه به آنجا فرار کرده، و یربعام در مصر
ساکن می‌بود. ۳ و ایشان فرستاده، او را خواندند)، آنگاه یربعام و تمامی
جماعت اسرائیل آمدند و به رحبعام عرض کرده، گفتند: ۴ «پدر تو یوغ ما
راسخت ساخت اما تو الان بندگی سخت و یوغ سنگینی را که پدرت بر
ما نهاد سبک ساز، و تو راخدمت خواهیم نمود.» ۵ به ایشان گفت: «تا
سه روز دیگر بروید و بعد از آن نزد من برگردید.» پس قوم رفتند. ۶ و
رحبعام پادشاه با مشایخی که در حین حیات پدرش، سلیمان به حضورش
می‌ایستادندمشورت کرده، گفت: «که شما چه صلاح می‌بینیدتا به این
قوم جواب دهم؟» ۷ ایشان او را عرض کرده، گفتند: «اگر امروز این قوم را
بنده شوی وایشان را خدمت نموده، جواب دهی و سخنان نیکو به ایشان
گویی همانا همیشه اوقات بنده توخواهند بود.» ۸ اما مشورت مشایخ را
که به اودادند ترک کرد، و با جوانانی که با او تربیت یافته بودند و به
حضورش می‌ایستادند، مشورت کرد. ۹ و به ایشان گفت: «شما چه
صلاح می‌بینید که به این قوم جواب دهیم؟ که به من عرض کرده، گفته‌اند
یوغی را که پدرت بر ما نهاده است، سبک ساز.» ۱۰ و جوانانی که با او
تربیت یافته بودند او راخطاب کرده، گفتند که به این قوم که به تو عرض
کرده، گفته‌اند که پدرت یوغ ما را سنگین ساخته است و تو آن را برای ما
سبک ساز، به ایشان چنین بگو: انگشت کوچک من از کمر پدرم کلفت
تراست. ۱۱ و حال پدرم یوغ سنگین بر شما نهاده است اما من یوغ شما
را زیاده خواهم گردانید. پدرم شما را به تازیانه‌ها تنبیه می‌نمود اما من شمارا
به عقربها تنبیه خواهم نمود.» ۱۲ و در روز سوم، یربعام و تمامی قوم به
نزدرحبعام باز آمدند، به نحوی که پادشاه فرموده و گفته بود که در روز سوم
نزد من باز آیید. ۱۳ وپادشاه، قوم را به سختی جواب داد، و مشورت
مشایخ را که به وی داده بودند، ترک کرد. ۱۴ وموافق مشورت جوانان
ایشان را خطاب کرده، گفت: «پدرم یوغ شما را سنگین ساخت، اما من
یوغ شما را زیاده خواهم گردانید. پدرم شما را به تازیانه تنبیه می‌نمود اما من
شما را به عقربها تنبیه خواهم کرد.» ۱۵ و پادشاه، قوم را اجابت نکردزیرا
که این امر از جانب خداوند شده بود تاکلامی را که خداوند به واسطه
اخیای شیلونی به یربعام بن نباط گفته بود، ثابت گرداند. ۱۶ و چون
تمامی اسرائیل دیدند که پادشاه، ایشان را اجابت نکرد آنگاه قوم، پادشاه را
جواب داده، گفتند: «ما را در داود چه حصه است؟ و درپسر یسا چه
نصیب؟ ای اسرائیل به خیمه های خود بروید! و اینک‌ای داود به خانه خود
متوجه باش!» ۱۷ اما رحبعام بر بنی‌اسرائیل که در شهرهای یهودا ساکن
بودند، سلطنت می‌نمود. ۱۸ ورحبعام پادشاه ادورام را که سردار باج گیران
بود، فرستاد و تمامی اسرائیل، او را سنگسار کردند که مرد و رحبعام پادشاه
تعجیل نموده، بر ارابه خودسوار شد و به اورشلیم فرار کرد. ۱۹ پس اسرائیل
تا به امروز بر خاندان داود عاصی شدند. ۲۰ و چون تمامی اسرائیل شنیدند
که یربعام مراجعت کرده است، ایشان فرستاده، او را نزدجماعت طلبیدند و
او را بر تمام اسرائیل پادشاه ساختند، و غیر از سبط یهودا فقط، کسی
خاندان داود را پیروی نکرد. ۲۱ و چون رحبعام به اورشلیم رسید، تمامی
خاندان یهودا و سبط بنیامین، یعنی صد و هشتادهزار نفر برگزیده جنگ
آزموده را جمع کرد تا باخاندان اسرائیل مقاتله نموده، سلطنت را به رحبعام
بن سلیمان برگرداند. ۲۲ اما کلام خدا برشمعیا، مرد خدا نازل شده،
گفت: ۲۳ «به رحبعام بن سلیمان، پادشاه یهودا و به تمامی خاندان یهوداو
بنیامین و به بقیه قوم خطاب کرده، بگو: ۲۴ خداوند چنین می‌گوید:
مروید و با برادران خود بنی‌اسرائیل جنگ منمایید، هر کس به خانه خود
برگردد زیرا که این امر از جانب من شده است.» و ایشان کلام خداوند را
شنیدند وبرگشته، موافق فرمان خداوند رفتار نمودند. ۲۵ و یربعام شکیم را
در کوهستان افرایم بناکرده، در آن ساکن شد و از آنجا بیرون رفته، فنوئیل را
بنا نمود. ۲۶ و یربعام در دل خود فکرکرد که حال سلطنت به خاندان
داود خواهدبرگشت. ۲۷ اگر این قوم به جهت گذرانیدن قربانی‌ها به خانه
خداوند به اورشلیم بروند همانادل این قوم به آقای خویش، رحبعام، پادشاه
یهودا خواهد برگشت و مرا به قتل رسانیده، نزدرحبعام، پادشاه یهودا خواهند
برگشت. ۲۸ پس پادشاه مشورت نموده، دو گوساله طلا ساخت وبه ایشان
گفت: «برای شما رفتن تا به اورشلیم زحمت است، هان‌ای اسرائیل خدایان
تو که تو رااز زمین مصر برآوردند!» ۲۹ و یکی را در بیت ئیل گذاشت و
دیگری را در دان قرار داد. ۳۰ و این امرباعث گناه شد و قوم پیش آن یک
تا دان می‌رفتند. ۳۱ و خانه‌ها در مکانهای بلند ساخت و از تمامی قوم که
از بنی لاوی نبودند، کاهنان تعیین نمود. ۳۲ و یربعام عیدی در ماه هشتم
در روز پانزدهم ماه مثل عیدی که در یهوداست برپا کرد و نزد آن مذبح
می‌رفت و در بیت ئیل به همان طور عمل نموده، برای گوساله هایی که
ساخته بود، قربانی می‌گذرانید. و کاهنان مکانهای بلند را که ساخته بود،
در بیت ئیل قرار داد. ۳۳ و در روز پانزدهم ماه هشتم، یعنی در ماهی که از
دل خود ابداع نموده بود، نزد مذبح که در بیت ئیل ساخته بود می‌رفت، و
برای بنی‌اسرائیل عید برپا نموده، نزد مذبح برآمده، بخور می‌سوزانید.

۱۳ و اینک مرد خدایی به فرمان خداوند ازیهودا به بیت ئیل آمد و
یربعام به جهت سوزانیدن بخور نزد مذبح ایستاده بود. ۲ پس به فرمان
خداوند مذبح را ندا کرده، گفت: «ای مذبح! ای مذبح! خداوند چنین
می‌گوید: اینک پسری که یوشیا نام دارد به جهت خاندان داود زاییده
می‌شود و کاهنان مکانهای بلند را که بر تو بخورمی سوزانند، بر تو ذبح
خواهد نمود واستخوانهای مردم را بر تو خواهند سوزانید.» ۳ ودر آن روز
علامتی نشان داده، گفت: «این است علامتی که خداوند فرموده است،
اینک این مذبح چاک خواهد شد و خاکستری که بر آن است، ریخته

خواهد گشت.» ۴ و واقع شد که چون پادشاه، سخن مرد خدا را که مذبح را که دربیت ئیل بود، ندا کرده بود، شنید، یربعام دست خود را از جانب مذبح دراز کرده، گفت: «او را بگیرید.» و دستش که به سوی او دراز کرده بود، خشک شد به طوری که نتوانست آن را نزد خودباز بکشد. ۵ و مذبح چاک شد و خاکستر از روی مذبح ریخته گشت برحسب علامتی که آن مردخدا به فرمان خداوند نشان داده بود. ۶ و پادشاه، مرد خدا را خطاب کرده، گفت: «تمنا اینکه نزدیهوه، خدای خود تضرع نمایی و برای من دعاکنی تا دست من به من باز داده شود.» پس مرد خدانزد خداوند تضرع نمود، و دست پادشاه به او بازداده شده، مثل اول گردید. ۷ و پادشاه به آن مردخدا گفت: «همراه من به خانه بیا و استراحت نما وتو را اجرت خواهم داد.» ۸ اما مرد خدا به پادشاه گفت: «اگر نصف خانه خود را به من بدهی، همراه تو نمی آیم، و در اینجا نه نان می‌خورم و نه آب می‌نوشم. ۹ زیرا خداوند مرا به کلام خود چنین امر فرموده و گفته است نان مخور و آب منوش وبه راهی که آمده‌ای بر مگرد.» ۱۰ پس به راه دیگربرفت و از راهی که به بیت ئیل آمده بود، مراجعت ننمود. ۱۱ و نبی سالخورده‌ای در بیت ئیل ساکن می‌بود و پسرانش آمده، او را از هر کاری که آن مرد خدا آن روز در بیت ئیل کرده بود، مخبرساختند، و نیز سخنانی را که به پادشاه گفته بود، برای پدر خود بیان کردند. ۱۲ و پدر ایشان به ایشان گفت: «به کدام راه رفته است؟» و پسرانش دیده بودند که آن مرد خدا که از یهودا آمده بود به کدام راه رفت. ۱۳ پس به پسران خود گفت: «الاغ را برای من بیارایید.» و الاغ را برایش آراستند و برآن سوار شد. ۱۴ و از عقب مرد خدا رفته، او را زیردرخت بلوط نشسته یافت. پس او را گفت: «آیا توآن مرد خدا هستی که از یهودا آمده‌ای؟» گفت: «من هستم.» ۱۵ وی را گفت: «همراه من به خانه بیا و غذا بخور.» ۱۶ او در جواب گفت که «همراه تونمی توانم برگردم و با تو داخل شوم، و در اینجا باتو نه نان می‌خورم و نه آب می‌نوشم. ۱۷ زیرا که به فرمان خداوند به من گفته شده است که در آنجانان مخور و آب منوش و از راهی که آمده‌ای مراجعت منما.» ۱۸ او وی را گفت: «من نیز مثل تونبی هستم و فرشته‌ای به فرمان خداوند با من متکلم شده، گفت او را با خود به خانه ات برگردان تا نان بخورد و آب بنوشد.» اما وی را دروغ گفت. ۱۹ پس همراه وی در خانه‌اش برگشته، غذا خوردو آب نوشید. ۲۰ و هنگامی که ایشان بر سفره نشسته بودند، کلام خداوند به آن نبی که او را برگردانیده بودآمد، ۲۱ و به آن مرد خدا که از یهودا آمده بود، نداکرده، گفت: «خداوند چنین می‌گوید: چونکه ازفرمان خداوند تمرد نموده، حکمی را که یهوه، خدایت به تو امر فرموده بود نگاه نداشتی، ۲۲ وبرگشته، در جایی که به تو گفته شده بود غذامخور و آب منوش، غذا خوردی و آب نوشیدی، لهذا جسد تو به قبر پدرانت داخل نخواهد شد.» ۲۳ پس بعد از اینکه او غذا خورد وآب نوشید الاغ را برایش بیاراست، یعنی به جهت نبی که برگردانیده بود. ۲۴ و چون رفت، شیری اورا در راه یافته، کشت و جسد او در راه انداخته شد، و الاغ به پهلویش ایستاده، و شیر نیز نزد لاش ایستاده بود. ۲۵ و اینک بعضی راه گذران جسد رادر راه انداخته شده، و شیر را نزد جسد ایستاده دیدند، پس آمدند و در شهری که آن نبی پیر درآن ساکن می‌بود، خبر دادند. ۲۶ و چون نبی که او را از راه برگردانیده بودشنید، گفت: «این آن مرد خداست که از حکم خداوند تمرد نمود، لهذا خداوند او را به شیر داده که او را دریده و کشته است، موافق کلامی که خداوند به او گفته بود. ۲۷ پس پسران خود راخطاب کرده، گفت: «الاغ را برای من بیارایید.» وایشان آن را آراستند. ۲۸ و او روانه شده، جسد اورا در راه انداخته، و الاغ و شیر را نزد جسدایستاده یافت، و شیر جسد را نخورده و الاغ راندریده بود. ۲۹ و آن نبی جسد مرد خدا رابرداشت و بر الاغ گذارده، آن را بازآورد و آن نبی پیر به شهر آمد تا ماتم گیرد و او را دفن نماید. ۳۰ وجسد او را در قبر خویش گذارد و برای او ماتم گرفته، گفتند: «وای‌ای برادر من!» ۳۱ و بعد ازآنکه او را دفن کرد به پسران خود خطاب کرده، گفت: «چون من بمیرم مرا در قبری که مرد خدا درآن مدفون است، دفن کنید، و استخوانهایم را به پهلوی استخوانهای وی بگذارید. ۳۲ زیرا کلامی را که درباره مذبحی که در بیت ئیل است و درباره همه خانه های مکانهای بلند که در شهرهای سامره می‌باشد، به فرمان خداوند گفته بود، البته واقع خواهد شد. ۳۳ و بعد از این امر، یربعام از طریق ردی خودبازگشت ننمود، بلکه کاهنان برای مکانهای بلند ازجمیع قوم تعیین نمود، و هرکه می‌خواست، او راتخصیص می‌کرد تا از کاهنان مکانهای بلند بشود. ۳۴ و این کار باعث گناه خاندان یربعام گردید تا آن را از روی زمین منقطع و هلاک ساخت.

۱۴ در آن زمان ابیا پسر یربعام بیمار شد. ۲ و یربعام به زن خود گفت که «الان برخیز و صورت خود را تبدیل نما تا نشناسند که تو زن یربعام هستی، و به شیلوه برو. اینک اخیای نبی که درباره من گفت که براین قوم پادشاه خواهم شد در آنجاست. ۳ و در دست خود ده قرص نان وکلیچه‌ها و کوزه عسل گرفته، نزد وی برو و او تورا از آنچه بر طفل واقع می‌شود، خبرخواهدداد.» ۴ پس زن یربعام چنین کرده، برخاست و به شیلوه رفته، به خانه اخیا رسید و اخیانمی توانست ببیند زیرا که چشمانش از پیری تارشده بود. ۵ و خداوند به اخیا گفت: «اینک زن یربعام می‌آید تا درباره پسرش که بیمار است، چیزی از تو بپرسد. پس به او چنین و چنان بگو وچون داخل می‌شود به هیات، متنکره خواهدبود.» ۶ و هنگامی که اخیا صدای پایهای او را که به در داخل می‌شد شنید، گفت: «ای زن یربعام داخل شو. چرا هیات خود را متنکر ساخته‌ای؟ زیرا که من باخبر سخت نزد تو فرستاده شده‌ام. ۷ برو و به یربعام بگو: یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌گوید: چونکه تو را از میان قوم ممتاز نمودم، وتو را بر قوم خود، اسرائیل رئیس ساختم، ۸ وسلطنت را از خاندان داود دریده، آن را به تو دادم، و تو مثل بنده من، داود نبودی که اوامر مرا نگاه داشته، با تمامی دل خود مرا پیروی می‌نمود، وآنچه در نظر من راست است، معمول می‌داشت وبس. ۹ اما تو از همه کسانی که قبل از تو بودندزیاده شرارت ورزیدی و رفته، خدایان غیر وبتهای ریخته شده به جهت خود ساختی و غضب مرا به هیجان آوردی و مرا پشت سر خوداندا‌ختی. ۱۰ بنابراین اینک من بر

خاندان یربعام بلا عارض می‌گردانم و از یربعام هر مرد را و هر محبوس و آزاد را که در اسرائیل باشد، منقطع می‌سازم، و تمامی خاندان یربعام را دور می‌اندازم چنانکه سرگین را بالکل دور می‌اندازند. ۱۱ هرکه از یربعام در شهر بمیرد، سگان بخورند و هرکه درصحرا بمیرد، مرغان هوا بخورند، زیرا خداوندابن را گفته است. ۱۲ پس تو برخاسته به خانه خودبرو و به مجرد رسیدن پایهایت به شهر، پسرخواهد مرد. ۱۳ و تمامی اسرائیل برای او نوحه نموده، او را دفن خواهند کرد زیرا که او تنها ازنسل یربعام به قبر داخل خواهد شد، به علت اینکه با او چیز نیکو نسبت به یهوه، خدای اسرائیل در خاندان یربعام یافت شده است. ۱۴ وخداوند امروز پادشاهی بر اسرائیل خواهدبرانگیخت که خاندان یربعام را منقطع خواهدساخت و چه (بگویم) الان نیز (واقع شده است). ۱۵ و خداوند اسرائیل را خواهد زد مثل نی‌ای که در آب متحرک شود، و ریشه اسرائیل را از این زمین نیکو که به پدران ایشان داده بود، خواهد کندو ایشان را به آن طرف نهر پراکنده خواهدساخت، زیرا که اشیریم خود را ساخته، خشم خداوند را به هیجان آوردند. ۱۶ و اسرائیل را به‌سبب گناهانی که یربعام ورزیده، و اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته است، تسلیم خواهدنمود.» ۱۷ پس زن یربعام برخاسته، و روانه شده، به ترصه آمد و به مجرد رسیدنش به آستانه خانه، پسر مرد. ۱۸ و تمامی اسرائیل او را دفن کردند وبرایش ماتم گرفتند، موافق کلام خداوند که به واسطه بنده خود، اخیای نبی گفته بود. ۱۹ و بقیه وقایع یربعام که چگونه جنگ کرد و چگونه سلطنت نمود اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است. ۲۰ و ایامی که یربعام سلطنت نمود، بیست و دو سال بود. پس باپدران خود خوابید و پسرش ناداب به‌جایش پادشاه شد. ۲۱ و رحبعام بن سلیمان در یهودا سلطنت می‌کرد، و رحبعام چون پادشاه شد چهل و یک ساله بود و در اورشلیم، شهری که خداوند از تمام اسباط اسرائیل برگزید تا اسم خود را در آن بگذارد، هفده سال پادشاهی کرد. و اسم مادرش نعمه عمونیه بود. ۲۲ و یهودا در نظر خداوندشرارت ورزیدند، و به گناهانی که کردند، بیشتر ازهرآنچه پدران ایشان کرده بودند، غیرت او را به هیجان آوردند. ۲۳ و ایشان نیز مکانهای بلند وستونها و اشیریم بر هر تل بلند و زیر هر درخت سبز بنا نمودند. ۲۴ و الواط نیز در زمین بودند وموافق رجاسات امتهایی که خداوند از حضوربنی‌اسرائیل اخراج نموده بود، عمل می‌نمودند. ۲۵ و در سال پنجم رحبعام پادشاه واقع شد که شیشق پادشاه مصر به اورشلیم برآمد. ۲۶ وخزانه های خانه خداوند و خزانه های خانه پادشاه را گرفت و همه‌چیز را برداشت و جمیع سپرهای طلایی که سلیمان ساخته بود، برد. ۲۷ و رحبعام پادشاه به عوض آنها سپرهای برنجین ساخت وآنها را به‌دست سرداران شاطرانی که در خانه پادشاه را نگاهبانی می‌کردند، سپرد. ۲۸ و هر وقتی که پادشاه به خانه خداوند داخل می‌شد، شاطران آنها را برمی داشتند و آنها را به حجره شاطران باز می آوردند. ۲۹ و بقیه وقایع رحبعام و هرچه کرد، آیا درکتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۳۰ و در میان رحبعام و یربعام درتمامی روزهای ایشان جنگ می‌بود. ۳۱ ورحبعام با پدران خویش خوابید و در شهر داود باپدران خود دفن شد، و اسم مادرش نعمه عمونیه بود و پسرش ابیام در جایش پادشاهی نمود.

۱۵ و در سال هجدهم پادشاهی یربعام بن نباط، ابیام، بر یهودا پادشاه شد. ۲ سه سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش معکه دختر ابشالوم بود. ۳ و در تمامی گناهانی که پدرش قبل از او کرده بود، سلوک می‌نمود، ودلش با یهوه، خدایش مثل دل پدرش داود کامل نبود. ۴ اما یهوه، خدایش به‌خاطر داود وی رانوری در اورشلیم داد تا پسرش را بعد از اوبرقرار گرداند، و اورشلیم را استوار نماید. ۵ چونکه داود آنچه در نظر خداوند راست بود، بجا می‌آورد و از هرچه او را امر فرموده، تمام روزهای عمرش تجاوز ننموده بود، مگر در امراوریای حتی. ۶ و در میان رحبعام و یربعام تمام روزهای عمرش جنگ بود. ۷ و بقیه وقایع ابیام وهرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ و در میان ابیام و یربعام جنگ بود. ۸ و ابیام با پدران خویش خوابید و او رادر شهر دفن کردند و پسرش آسا در جایش سلطنت نمود. ۹ و در سال بیستم یربعام پادشاه اسرائیل، آسابر یهودا پادشاه شد. ۱۰ و در اورشلیم چهل و یک سال پادشاهی کرد و اسم مادرش معکه دخترابشالوم بود. ۱۱ و آسا آنچه در نظر خداوند راست بود، مثل پدرش، داود عمل نمود. ۱۲ و الواط را ازولایت بیرون کرد و بت هایی را که پدرانش ساخته بودند، دور نمود. ۱۳ و مادر خود، معکه را نیز ازملکه بودن معزول کرد، زیرا که او تمثالی به جهت اشیره ساخته بود. و آسا تمثال او را قطع نموده، آن را در وادی قدرون سوزانید. ۱۴ اما مکان های بلند برداشته نشد لیکن دل آسا در تمام ایامش باخداوند کامل می‌بود. ۱۵ و چیزهایی را که پدرش وقف کرده و آنچه خودش وقف نموده بود، از نقره و طلا و ظروف، در خانه خداوندرآورد. ۱۶ و در میان آسا و بعشا، پادشاه اسرائیل، تمام روزهای ایشان جنگ می‌بود. ۱۷ و بعشاپادشاه اسرائیل بر یهودا برآمده، رامه را بنا کرد تانگذارد که کسی نزد آسا، پادشاه یهودا رفت و آمدنماید. ۱۸ آنگاه آسا تمام نقره و طلا را که درخزانه های خانه خداوند و خزانه های خانه پادشاه باقی‌مانده بود گرفته، آن را به‌دست بندگان خودسپرد و آسا پادشاه ایشان را نزد بنهدد بن طبرمون بن حزیون، پادشاه ارام که در دمشق ساکن بودفرستاده، گفت: ۱۹ «در میان من و تو و در میان پدرمن و پدر تو عهد بوده است، اینک هدیه‌ای از نقره و طلا نزد تو فرستادم، پس بیا و عهد خود را بابعشا، پادشاه اسرائیل بشکن تا او از نزد من برود.» ۲۰ و بنهدد، آسا پادشاه را اجابت نموده، سرداران افواج خود را بر شهرهای اسرائیل فرستاد و عیون ودان و آبل بیت معکه و تمامی کنروت را با تمامی زمین نفتالی مغلوب ساخت. ۲۱ و چون بعشا این را شنید بنا نمودن رامه را ترک کرده، در ترصه اقامت نمود. ۲۲ و آسا پادشاه در تمام یهودا ندادرداد که احدی از آن مستثنی نبود تا ایشان سنگهای رامه و چوب آن را که بعشا بنا می‌کردبرداشتند، و آسا پادشاه جبع بنیامین و مصفه را باآنها بنا نمود. ۲۳ و بقیه تمامی وقایع آسا و تهور اوو هرچه کرد و شهرهایی که بنا نمود، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مذکور نیست؟ اما درزمان پیریش درد پا داشت. ۲۴ و آسا

با پدران خویش خوابید و او را در شهر داود با پدرانش دفن کردند، و پسرش
یهوشافاط در جایش سلطنت نمود. ۲۵ و در سال دوم آسا، پادشاه یهودا،
ناداب بن یربعام بر اسرائیل پادشاه شد، و دو سال براسرائیل پادشاهی کرد.
۲۶ و آنچه در نظر خداوندناپسند بود، بجا می‌آورد. و به راه پدر خود و به
گناه او که اسرائیل را به آن مرتکب ساخته بود، سلوک می‌نمود. ۲۷ و
بعشا ابن اخیا که از خاندان یساکار بود، بروی فتنه انگیخت و بعشا او را
در جبتون که از آن فلسطینیان بود، کشت و ناداب و تمامی اسرائیل،
جبتون را محاصره نموده بودند. ۲۸ و در سال سوم آسا، پادشاه یهودا،
بعشا او را کشت و درجایش سلطنت نمود. ۲۹ و چون او پادشاه شد،
تمام خاندان یربعام را کشت و کسی را برای یربعام زنده نگذاشت تا همه را
هلاک کرد موافق کلام خداوند که به واسطه بنده خود اخیای شیلونی گفته
بود. ۳۰ و این به‌سبب گناهانی شد که یربعام ورزیده، و اسرائیل را به آنها
مرتکب گناه ساخته، و خشم یهوه، خدای اسرائیل را به آنها به هیجان
آورده بود. ۳۱ و بقیه وقایع ناداب و هرچه کرد، آیا درکتاب تواریخ ایام
پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۳۲ و در میان آسا و بعشا، پادشاه
اسرائیل، در تمام روزهای ایشان جنگ می‌بود. ۳۳ در سال سوم آسا،
پادشاه یهودا، بعشا ابن اخیا بر تمامی اسرائیل در ترصه پادشاه شد وبیست
و چهار سال سلطنت نمود. ۳۴ و آنچه درنظر خداوند ناپسند بود، می‌کرد
و به راه یربعام وبه گناهی که اسرائیل را به آن مرتکب گناه ساخته بود،
سلوک می‌نمود.

۱۶ و کلام خداوند بر ییهو ابن حنانی درباره بعشا نازل شده، گفت:
۲ «چونکه تو را ازخاک برافراشتم و تو را بر قوم خود، اسرائیل پیشوا ساختم
اما تو به راه یربعام سلوک نموده، قوم من، اسرائیل را مرتکب گناه ساخته،
تا ایشان خشم مرا از گناهان خود به هیجان آورند. ۳ اینک من بعشا و
خانه او را بالکل تلف خواهم نمود وخانه تو را مثل خانه یربعام بن نباط
خواهم گردانید. ۴ آن را که از بعشا در شهر بمیرد، سگان بخورند و آن را
که در صحرا بمیرد، مرغان هوابخورند.» ۵ و بقیه وقایع بعشا و آنچه کرد و
تهور او، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۶ پس
بعشا با پدران خود خوابید و درترصه مدفون شد و پسرش ایله در جایش
پادشاه شد. ۷ و نیز کلام خداوند بر ییهوابن حنانی نبی نازل شد، درباره
بعشا و خاندانش هم به‌سبب تمام شرارتی که در نظر خداوند بجا آورده،
خشم او را به اعمال دستهای خود به هیجان آورد و مثل خاندان یربعام
گردید و هم از این سبب که او راکشت. ۸ و در سال بیست و ششم
آسا، پادشاه یهودا، ایله بن بعشا در ترصه بر اسرائیل پادشاه شد و دوسال
سلطنت نمود. ۹ و بنده او، زمری که سردارنصف ارابه های او بود، بر او
فتنه انگیخت و او درترصه در خانه ارصا که ناظر خانه او در ترصه بود،
می‌نوشید و مستی می‌نمود. ۱۰ و زمری داخل شده، او را در سال بیست و
هفتم آسا، پادشاه یهودا زد و کشت و در جایش سلطنت نمود. ۱۱ و چون
پادشاه شد و بر کرسی وی بنشست، تمام خاندان بعشا را زد چنانکه یک
مرد از اقربا و اصحاب او را برایش باقی نگذاشت. ۱۲ پس زمری تمامی
خاندان بعشا را موافق کلامی که خداوند به واسطه ییهوی نبی درباره بعشا
گفته بود، هلاک کرد. ۱۳ به‌سبب تمامی گناهانی که بعشا و گناهانی که
پسرش ایله کرده، و اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته بودند، به طوری
که ایشان به اباطیل خویش خشم یهوه، خدای اسرائیل رابه هیجان آورد.
۱۴ و بقیه وقایع ایله و هرچه کرد، آیا درکتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل
مکتوب نیست. ۱۵ در سال بیست و هفتم آسا، پادشاه یهودا، زمری در
ترصه هفت روز سلطنت نمود و قوم دربرابر جبتون که از آن فلسطینیان بود،
اردو زده بودند. ۱۶ و قومی که در اردو بودند، شنیدند که زمری فتنه
برانگیخته و پادشاه را نیز کشته است. پس تمامی اسرائیل، عمری را که
سردار لشکربود، در همان روز بر تمامی اسرائیل در اردوپادشاه ساختند.
۱۷ آنگاه عمری و تمام اسرائیل با وی از جبتون برآمده، ترصه را محاصره
نمودند. ۱۸ و چون زمری دید که شهر گرفته شد، به قصر خانه پادشاه
داخل شده، خانه پادشاه را برسر خویش به آتش سوزانید و مرد. ۱۹ و این
به‌سبب گناهانی بود که ورزید و آنچه را که در نظرخداوند ناپسند بود بجا
آورد، و به راه یربعام و به گناهی که او ورزیده بود، سلوک نموده، اسرائیل را
نیز مرتکب گناه ساخت. ۲۰ و بقیه وقایع زمری و فتنه‌ای که او برانگیخته
بود، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۲۱ آنگاه
قوم اسرائیل به دو فرقه تقسیم شدندو نصف قوم تابع تبنی پسر جینت
گشتند تا او راپادشاه سازند و نصف دیگر تابع عمری. ۲۲ اماقومی که تابع
عمری بودند بر قومی که تابع تبنی پسر جینت بودند، غالب آمدند پس تبنی
مرد وعمری سلطنت نمود. ۲۳ در سال سی و یکم آسا، پادشاه یهودا،
عمری بر اسرائیل پادشاه شد ودوازده سال سلطنت نمود؛ شش سال در
ترصه سلطنت کرد. ۲۴ پس کوه سامره را از سامر به دو وزنه نقره خرید و
در آن کوه بنایی ساخت و شهری را که بنا کرد به نام سامر که مالک کوه
بود، سامره نامید. ۲۵ و عمری آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل
آورد و از همه آنانی که پیش از او بودند، بدتر کرد. ۲۶ زیرا که به تمامی
راههای یربعام بن نباط و به گناهانی که اسرائیل را به آنها مرتکب گناه
ساخته بود به طوری که ایشان به اباطیل خویش خشم یهوه، خدای اسرائیل
را به هیجان آورد، سلوک می‌نمود. ۲۷ و بقیه اعمال عمری که کرد و
تهوری که نمود، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟
۲۸ پس عمری با پدران خویش خوابید و در سامره مدفون شد وپسرش
اخاب در جایش سلطنت نمود. ۲۹ و اخاب بن عمری در سال سی و
هشتم آسا، پادشاه یهودا، بر اسرائیل پادشاه شد، واخاب بن عمری بر
اسرائیل در سامره بیست و دوسال سلطنت نمود. ۳۰ و اخاب بن عمری از
همه آنانی که قبل از او بودند در نظر خداوند بدتر کرد. ۳۱ و گویا سلوک
نمودن او به گناهان یربعام بن نباط سهل می‌بود که ایزابل، دختر اتبعل،
پادشاه صیدونیان را نیز به زنی گرفت و رفته، بعل راعبادت نمود و او را
سجده کرد. ۳۲ و مذبحی به جهت بعل در خانه بعل که در سامره ساخته
بود، برپا نمود. ۳۳ و اخاب اشیره را ساخت و اخاب در اعمال خود افراط
نموده، خشم یهوه، خدای اسرائیل را بیشتر از جمیع پادشاهان اسرائیل که
قبل از او بودند، به هیجان آورد. ۳۴ و در ایام او، حیئیل بیت ئیلی، اریحا

را بنا کرد و بنیادش را برنخست زاده خود ابیرام نهاد و دروازه هایش را بر پسر کوچک خود سجوب برپا کرد موافق کلام خداوند که به واسطه یوشع بن نون گفته بود.

۱۷ و ایلیای تشبی که از ساکنان جلعاد بود، به اخاب گفت: «به حیات یهوه، خدای اسرائیل که به حضور وی ایستاده‌ام قسم که دراین سالها شبنم و باران جز به کلام من نخواهدبود.» ۲ و کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت: ۳ «ازاینجا برو و به طرف مشرق توجه نما و خویشتن را نزد نهر کریت که در مقابل اردن است، پنهان کن. ۴ و از نهر خواهی نوشید و غرابها را امر فرموده‌ام که تو را در آنجا بپرورند.» ۵ پس روانه شده، موافق کلام خداوند عمل نموده، و رفته نزد نهرکریت که در مقابل اردن است، ساکن شد. ۶ وغرابها در صبح، نان و گوشت برای وی و در شام، نان و گوشت می‌آوردند و از نهر می‌نوشید. ۷ وبعد از انقضای روزهای چند، واقع شد که نهرخشکید زیرا که باران در زمین نبود. ۸ و کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت: ۹ «برخاسته، به صرفه که نزد صیدون است برو ودر آنجا ساکن بشو، اینک به بیوه‌زنی در آنجا امرفرموده‌ام که تو را بپرورد.» ۱۰ پس برخاسته، به صرفه رفت و چون نزد دروازه شهر رسید اینک بیوه‌زنی در آنجا هیزم برمی چید، پس او را صدازده، گفت: «تمنا اینکه جرعه‌ای آب در ظرفی برای من بیاوری تا بنوشم.» ۱۱ و چون به جهت آوردن آن می‌رفت وی را صدا زده، گفت: «لقمه‌ای نان برای من در دست خود بیاور.» ۱۲ اوگفت: «به حیات یهوه، خدایت قسم که قرص نانی ندارم، بلکه فقط یک مشت آرد در تاپو و قدری روغن در کوزه، و اینک دو چوبی برمی چینم تارفته، آن را برای خود و پسرم بپزم که بخوریم وبمیرم.» ۱۳ ایلیا وی را گفت: «مترس، برو و به طوری که گفتی بکن. لیکن اول گرده‌ای کوچک ازآن برای من بپز و نزد من بیاور، و بعد از آن برای خود و پسرت بپز. ۱۴ زیرا که یهوه، خدای اسرائیل، چنین می‌گوید که تا روزی که خداوندباران بر زمین نباراند، تاپوی آرد تمام نخواهدشد، و کوزه روغن کم نخواهد گردید.» ۱۵ پس رفته، موافق کلام ایلیا عمل نمود. و زن و او وخاندان زن، روزهای بسیار خوردند. ۱۶ و تاپوی آرد تمام نشد و کوزه روغن کم نگردید، موافق کلام خداوند که به واسطه ایلیا گفته بود. ۱۷ و بعد از این امور واقع شد که پسر آن زن که صاحب‌خانه بود، بیمار شد. و مرض او چنان سخت شد که نفسی در او باقی نماند. ۱۸ و به ایلیاگفت: «ای مرد خدا مرا با تو چه‌کار است؟ آیا نزدمن آمدی تا گناه مرا بیاد آوری و پسر مرابکشی؟» ۱۹ او وی را گفت: «پسرت را به من بده.» پس او را از آغوش وی گرفته، به بالاخانه‌ای که درآن ساکن بود، برد و او را بر بستر خود خوابانید. ۲۰ و نزد خداوند استغاثه نموده، گفت: «ای یهوه، خدای من، آیا به بیوه‌زنی نیز که من نزد او ماواگزیده‌ام بلا رسانیدی و پسر او را کشتی؟» ۲۱ آنگاه خویشتن را سه مرتبه بر پسر دراز کرده، نزد خداوند استغاثه نموده، گفت: «ای یهوه، خدای من، مسالت اینکه جان این پسر به وی برگردد.» ۲۲ و خداوند آواز ایلیا را اجابت نمود وجان پسر به وی برگشت که زنده شد. ۲۳ و ایلیاپسر را گرفته، او را از بالاخانه به خانه به زیر آوردو به مادرش سپرد و ایلیا گفت: «ببین که پسرت زنده است! ۲۴ پس آن زن به ایلیا گفت: «الان از این دانستم که تو مرد خدا هستی و کلام خداوند دردهان تو راست است.»

۱۸ و بعد از روزهای بسیار، کلام خداونددر سال سوم، به ایلیا نازل شده، گفت: «برو و خود را به اخاب بنما و من بر زمین باران خواهم بارانید.» ۲ پس ایلیا روانه شد تا خود را به اخاب بنماید و قحط در سامره سخت بود. ۳ واخاب عوبدیا را که ناظر خانه او بود، احضار نمودو عوبدیا از خداوند بسیار می‌ترسید. ۴ و هنگامی که ایزابل انبیای خداوند را هلاک می‌ساخت، عوبدیا صد نفر از انبیا را گرفته، ایشان را پنجاه پنجاه در مغاره پنهان کرد و ایشان را به نان و آب پرورد. ۵ و اخاب به عوبدیا گفت: «در زمین نزدتمامی چشمه های آب و همه نهرها برو که شایدعلف پیدا کرده، اسبان و قاطران را زنده نگاه داریم و همه بهایم از ما تلف نشوند.» ۶ پس زمین را درمیان خود تقسیم کردند تا در آن عبور نمایند؛ اخاب به یک راه تنها رفت، و عوبدیا به راه دیگر، تنها رفت. ۷ و چون عوبدیا در راه بود، اینک ایلیا بدوبرخورد و او وی را شناخته، به روی خود درافتاده، گفت: «آیا آقای من ایلیا، تو هستی؟» ۸ او را جواب داد که «من هستم، برو و به آقای خودبگو که اینک ایلیاست.» ۹ گفت: «چه گناه کرده‌ام که بنده خود را به‌دست اخاب تسلیم می‌کنی تامرا بکشد. ۱۰ به حیات یهوه، خدای تو قسم که قومی و مملکتی نیست، که آقایم به جهت طلب تو آنجا نفرستاده باشد و چون می‌گفتند که اینجانیست به آن مملکت و قوم قسم می‌داد که تو رانیافته‌اند. ۱۱ و حال می‌گویی برو به آقای خودبگو که اینک ایلیاست؟ ۱۲ و واقع خواهد شد که چون از نزد تو رفته باشم، روح خداوند تو را به‌جایی که نمی دانم، بردارد و وقتی که بروم و به اخاب خبر دهم و او تو را نیابد، مرا خواهد کشت. و بنده ات از طفولیت خود از خداوند می‌ترسد. ۱۳ مگر آقایم اطلاع ندارد از آنچه من هنگامی که ایزابل انبیای خداوند را می‌کشت کردم، که چگونه صد نفر از انبیای خداوند را پنجاه پنجاه در مغاره‌ای پنهان کرده، ایشان را به نان و آب پروردم. ۱۴ و حال تو می‌گویی برو و آقای خود رابگو که اینک ایلیاست؟ و مرا خواهد کشت.» ۱۵ ایلیا گفت: «به حیات یهوه، صبایوت که به حضور وی ایستاده‌ام قسم که خود را امروز به وی ظاهر خواهم نمود.» ۱۶ پس عوبدیا برای ملاقات اخاب رفته، او را خبر داد و اخاب به جهت ملاقات ایلیا آمد. ۱۷ و چون اخاب ایلیا را دید، اخاب وی راگفت: «آیا تو هستی که اسرائیل را مضطرب می‌سازی؟» ۱۸ گفت: «من اسرائیل را مضطرب نمی سازم، بلکه تو و خاندان پدرت، چونکه اوامرخداوند را ترک کردید و تو پیروی بعلیم رانمودی. ۱۹ پس الان بفرست و تمام اسرائیل را نزد من بر کوه کرمل جمع کن و انبیای بعل را نیزچهارصد و پنجاه نفر، و انبیای اشیریم راچهارصد نفر که بر سفره ایزابل می‌خورند.» ۲۰ پس اخاب نزد جمیع بنی‌اسرائیل فرستاده، انبیا را بر کوه کرمل جمع کرد. ۲۱ و ایلیابه تمامی قوم نزدیک آمده، گفت: «تا به کی درمیان دو فرقه می‌لنگید؟ اگر یهوه خداست، او راپیروی نمایید! و اگر بعل است، وی را پیروی نمایید!» اما

قوم در جواب او هیچ نگفتند. ۲۲ پس ایلیا به قوم گفت: من تنها نبی یهوه باقی‌مانده‌ام وانبیای بعل چهارصد و پنجاه نفرند. ۲۳ پس به مادو گاو بدهند و یک گاو به جهت خود انتخاب کرده، و آن را قطعه قطعه نموده، آن را بر هیزم بگذارند و آتش ننهند و من گاو دیگر را حاضرساخته، بر هیزم می‌گذارم و آتش نمی نهم. ۲۴ وشما اسم خدای خود را بخوانید و من نام یهوه راخواهم خواند و آن خدایی که به آتش جواب دهد، او خدا باشد.» و تمامی قوم در جواب گفتند: «نیکو گفتی.» ۲۵ پس ایلیا به انبیای بعل گفت: «یک گاو برای خود انتخاب کرده، شما اول آن را حاضر سازید زیرا که بسیار هستید و به نام خدای خود بخوانید، اما آتش نگذارید.» ۲۶ پس گاو را که به ایشان داده شده بود، گرفتند و آن راحاضر ساخته، نام بعل را از صبح تا ظهر خوانده، می‌گفتند: «ای بعل ما را جواب بده.» لیکن هیچ صدا یا جوابی نبود و ایشان بر مذبحی که ساخته بودند، جست و خیز می‌نمودند. ۲۷ و به وقت ظهر، ایلیا ایشان را مسخره نموده، گفت: «به آوازبلند بخوانید زیرا که او خداست! شاید متفکراست یا به خلوت رفته، یا در سفر می‌باشد، یاشاید که در خواب است و باید او را بیدار کرد!» ۲۸ و ایشان به آواز بلند می‌خواندند و موافق عادت خود خویشتن را به تیغها و نیزه‌ها مجروح می‌ساختند به حدی که خون بر ایشان جاری می‌شد. ۲۹ و بعد از گذشتن ظهر تا وقت گذرانیدن هدیه عصری ایشان نبوت می‌کردند لیکن نه آوازی بود و نه کسی‌که جواب دهد یا توجه نماید. ۳۰ آنگاه ایلیا به تمامی قوم گفت: «نزد من بیایید.» و تمامی قوم نزد وی آمدند و مذبح یهوه را که خراب شده بود، تعمیر نمود. ۳۱ و ایلیاموافق شماره اسباط بنی یعقوب که کلام خداوندبر وی نازل شده، گفته بود که نام تو اسرائیل خواهد بود، دوازده سنگ گرفت. ۳۲ و به آن سنگها مذبحی به نام یهوه بنا کرد و گرداگرد مذبح خندقی که گنجایش دو پیمانه بزر داشت، ساخت. ۳۳ و هیزم را ترتیب داد و گاو را قطعه قطعه نموده، آن را بر هیزم گذاشت. پس گفت: «چهار خم از آب پر کرده، آن را بر قربانی سوختنی و هیزم بریزید.» ۳۴ پس گفت: «بار دیگربکنید، » و گفت: «بار سوم بکنید.» و بار سوم کردند. ۳۵ و آب گرداگرد مذبح جاری شد وخندق نیز از آب پر گشت. ۳۶ و در وقت گذرانیدن هدیه عصری، ایلیای نبی نزدیک آمده، گفت: «ای یهوه، خدای ابراهیم و اسحاق و اسرائیل، امروز معلوم بشود که تو دراسرائیل خدا هستی و من بنده تو هستم و تمام این کارها را به فرمان تو کرده‌ام. ۳۷ مرا اجابت فرمای خداوند! مرا اجابت فرما تا این قوم بدانند که تویهوه خدا هستی و اینکه دل ایشان را باز پس گردانیدی.» ۳۸ آنگاه آتش یهوه افتاده، قربانی سوختنی و هیزم و سنگها و خاک را بلعید و آب را که در خندق بود، لیسید. ۳۹ و تمامی قوم چون این را دیدند به روی خود افتاده، گفتند: «یهوه، اوخداست! یهوه او خداست!» ۴۰ و ایلیا به ایشان گفت: «انبیای بعل را بگیرید و یکی از ایشان رهایی نیابد.» پس ایشان را گرفتند و ایلیا ایشان رانزد نهر قیشون فرود آورده، ایشان را در آنجاکشت. ۴۱ و ایلیا به اخاب گفت: «برآمده، اکل وشرب نما.» زیرا که صدای باران بسیار می‌آید. ۴۲ پس اخاب برآمده، اکل و شرب نمود. و ایلیا برقله کرمل برآمد و به زمین خم شده، روی خود رابه میان زانوهایش گذاشت. ۴۳ و به خادم خودگفت: «بالا رفته، به سوی دریا نگاه کن.» و او بالارفته، نگریست و گفت که چیزی نیست و او گفت: «هفت مرتبه دیگر برو.» ۴۴ و در مرتبه هفتم گفت که «اینک ابری کوچک به قدر کف دست آدمی ازدریا برمی آید.» او گفت: «برو و به اخاب بگو که ارابه خود را ببند و فرود شو مبادا باران تو را مانع شود.» ۴۵ و واقع شد که در اندک زمانی آسمان ازابر غلیظ و باد، سیاه فام شد، و باران سخت بارید واخاب سوار شده، به یزرعیل آمد. ۴۶ و دست خداوند بر ایلیا نهاده شده، کمر خود را بست وپیش روی اخاب دوید تا به یزرعیل رسید.

۱۹ و اخاب، ایزابل را از آنچه ایلیا کرده، وچگونه جمیع انبیا را به شمشیر کشته بود، خبر داد. ۲ و ایزابل رسولی نزد ایلیا فرستاده، گفت: «خدایان به من مثل این بلکه زیاده از این عمل نمایند اگر فردا قریب به این وقت، جان تو را مثل جان یکی از ایشان نسازم.» ۳ و چون این رافهمید، برخاست و به جهت جان خود روانه شده، به بئرشبع که در یهوداست آمد و خادم خود را درآنجا واگذاشت. ۴ و خودش سفر یک روزه به بیابان کرده، رفت و زیر درخت اردجی نشست و برای خویشتن مرگ را خواسته، گفت: «ای خداوند بس است! جان مرا بگیر زیرا که از پدرانم بهتر نیستم.» ۵ وزیر درخت اردج دراز شده، خوابید. و اینک فرشته‌ای او را لمس کرده، به وی گفت: «برخیز وبخور.» ۶ و چون نگاه کرد، اینک نزد سرش قرصی نان بر ریگهای داغ و کوزه‌ای از آب بود. پس خورد و آشامید و بار دیگر خوابید. ۷ وفرشته خداوند بار دیگر برگشته، او را لمس کرد وگفت: «برخیز و بخور زیرا که راه برای تو زیاده است.» ۸ پس برخاسته، خورد و نوشید و به قوت آن خوراک، چهل روز و چهل شب تا حوریب که کوه خدا باشد، رفت. ۹ و در آنجا به مغاره‌ای داخل شده، شب را در آن بسر برد. ۱۰ او در جواب گفت: «به جهت یهوه، خدای لشکرها، غیرت عظیمی دارم زیرا که بنی‌اسرائیل عهد تو را ترک نموده، مذبح های تو را منهدم ساخته، و انبیای تو را به شمشیر کشته‌اند، و من به تنهایی باقی‌مانده‌ام و قصد هلاکت جان من نیزدارند.» ۱۱ او گفت: «بیرون آی و به حضور خداوند درکوه بایست.» و اینک خداوند عبور نمود و باد عظیم سخت کوهها را منشق ساخت و صخره هارا به حضور خداوند خرد کرد اما خداوند در بادنبود. و بعد از باد، زلزله شد اما خداوند در زلزله نبود. ۱۲ و بعد از زلزله، آتشی، اما خداوند درآتش نبود و بعد از آتش، آوازی ملایم و آهسته. ۱۳ و چون ایلیا این را شنید، روی خود را به ردای خویش پوشانیده، بیرون آمد و در دهنه مغاره ایستاد و اینک هاتفی به او گفت: «ای ایلیا تو را دراینجا چه‌کار است؟» ۱۴ او در جواب گفت: «به جهت یهوه، خدای لشکرها، غیرت عظیمی دارم زیرا که بنی‌اسرائیل عهد تو را ترک کرده، مذبح های تو را منهدم ساخته‌اند و انبیای تو را به شمشیر کشته‌اند و من به تنهایی باقی‌مانده‌ام وقصد هلاکت جان من نیز دارند.» ۱۵ پس خداوندبه او گفت: «روانه شده، به راه خود به بیابان دمشق برگرد، و چون برسی، حزائیل را به پادشاهی ارام مسح کن. ۱۶ و ییهو ابن نمشی را به پادشاهی اسرائیل مسح نما، و الیشع بن شافاط را که از آبل

محوله است، مسح کن تا به‌جای تو نبی بشود. ۱۷ و واقع خواهد شد هرکه از شمشیر حزائیل رهایی یابد، ییهو او را به قتل خواهد رسانید و هرکه از شمشیر ییهو رهایی یابد، الیشع او رابه قتل خواهد رسانید. ۱۸ اما در اسرائیل هفت هزار نفررا باقی خواهم گذاشت که تمامی زانوهای ایشان نزد بعل خم نشده، و تمامی دهنهای ایشان او رانبوسیده است.» ۱۹ پس از آنجا روانه شده، الیشع بن شافاط را یافت که شیار می‌کرد و دوازده جفت گاو پیش وی و خودش با جفت دوازدهم بود. و چون ایلیااز او می‌گذشت، ردای خود را بر وی انداخت. ۲۰ و او گاوها را ترک کرده، از عقب ایلیا دوید وگفت: «بگذار که پدر و مادر خود را ببوسم و بعد ازآن در عقب تو آیم.» او وی را گفت: «برو و برگردزیرا به تو چه کرده‌ام! ۲۱ پس از عقب او برگشته، یک جفت گاو را گرفت و آنها را ذبح کرده، گوشت را با آلات گاوان پخت، و به کسان خود داد که خوردند و برخاسته، از عقب ایلیا رفت و به خدمت او مشغول شد.

۲۰ و بنهدد، پادشاه ارام، تمامی لشکر خودرا جمع کرد، و سی و دو پادشاه و اسبان و ارابه‌ها همراهش بودند. پس برآمده، سامره رامحاصره کرد و با آن جنگ نمود. ۲ و رسولان نزداخاب پادشاه اسرائیل به شهر فرستاده، وی راگفت: «بنهدد چنین می‌گوید: ۳ نقره تو و طلای تواز آن من است و زنان و پسران مقبول تو از آن منند.» ۴ و پادشاه اسرائیل در جواب گفت: «ای آقایم پادشاه! موافق کلام تو، من و هرچه دارم ازآن تو هستیم.» ۵ و رسولان بار دیگر آمده، گفتند: «بنهدد چنین امر فرموده، می‌گوید: به درستی که من نزد تو فرستاده، گفتم که نقره و طلا و زنان وپسران خود را به من بدهی. ۶ پس‌فردا قریب به این وقت، بندگان خود را نزد تو می‌فرستم تا خانه تو را و خانه بندگانت را جستجو نمایند و هرچه در نظر تو پسندیده است به‌دست خود گرفته، خواهند برد.» ۷ آنگاه پادشاه اسرائیل تمامی مشایخ زمین راخوانده، گفت: «بفهمید و ببینید که این مرد چگونه بدی را می‌اندیشد، زیرا که چون به جهت زنان وپسرانم و نقره و طلایم فرستاده بود، او را انکارنکردم.» ۸ آنگاه جمیع مشایخ و تمامی قوم وی راگفتند: او را مشنو و قبول منما.» ۹ پس به رسولان بنهدد گفت: «به آقایم، پادشاه بگویید: هرچه باراول به بنده خود فرستادی بجا خواهم آورد، امااینکار را نمی توانم کرد.» پس رسولان مراجعت کرده، جواب را به او رسانیدند. ۱۰ آنگاه بنهدد نزدوی فرستاده، گفت: «خدایان، مثل این بلکه زیاده از این به من عمل نمایند اگر گرد سامره کفایت مشتهای همه مخلوقی را که همراه من باشندبکند.» ۱۱ و پادشاه اسرائیل در جواب گفت: «وی را بگویید: آنکه اسلحه می‌پوشد مثل آنکه می‌گشاید فخر نکند.» ۱۲ و چون این جواب راشنید در حالی که او و پادشاهان در خیمه هامیگساری می‌نمودند، به بندگان خود گفت: «صف آرایی بنمایید.» پس در برابر شهرصف آرایی نمودند. ۱۳ و اینک نبی‌ای نزد اخاب، پادشاه اسرائیل آمده، گفت: «خداوند چنین می‌گوید: آیا این گروه عظیم را می‌بینی؟ همانا من امروز آن را به‌دست تو تسلیم می‌نمایم تا بدانی که من یهوه هستم.» ۱۴ اخاب گفت: «به واسطه که؟» او در جواب گفت: «خداوند می‌گوید به واسطه خادمان سروران کشورها.» گفت: «کیست که جنگ راشروع کند؟» جواب داد: «تو.» ۱۵ پس خادمان سروران کشورها را سان دید که ایشان دویست وسی و دو نفر بودند و بعد از ایشان، تمامی قوم، یعنی تمامی بنی‌اسرائیل را سان دید که هفت هزار نفر بودند. ۱۶ و در وقت ظهر بیرون رفتند و بنهدد با آن پادشاهان یعنی آن سی و سه پادشاه که مددکار اومی بودند، در خیمه‌ها به میگساری مشغول بودند. ۱۷ و خادمان سروران کشورها اول بیرون رفتند وبنهدد کسان فرستاد و ایشان او را خبر داده، گفتندکه «مردمان از سامره بیرون می‌آیند.» ۱۸ او گفت: «خواه برای صلح بیرون آمده باشند، ایشان رازنده بگیرید، و خواه به جهت جنگ بیرون آمده باشند، ایشان را زنده بگیرید.» ۱۹ پس ایشان از شهر بیرون آمدند، یعنی خادمان سروران کشورها و لشکری که در عقب ایشان بود. ۲۰ هر کس از ایشان حریف خود راکشت و ارامیان فرار کردند و اسرائیلیان ایشان راتعاقب نمودند و بنهدد پادشاه ارام بر اسب‌سوارشده، با چند سوار رهایی یافتند. ۲۱ و پادشاه اسرائیل بیرون رفته، سواران و ارابه‌ها را شکست داد، و ارامیان را به کشتار عظیمی کشت. ۲۲ و آن نبی نزد پادشاه اسرائیل آمده، وی راگفت: «برو و خویشتن را قوی ساز و متوجه شده، ببین که چه می‌کنی زیرا که در وقت تحویل سال، پادشاه ارام بر تو خواهد برآمد.» ۲۳ و بندگان پادشاه ارام، وی را گفتند: «خدایان ایشان خدایان کوهها می‌باشند و از این سبب بر ما غالب آمدند اما اگر با ایشان درهمواری جنگ نماییم، هر آینه بر ایشان غالب خواهیم آمد. ۲۴ پس به اینطور عمل نما که هریک از پادشاهان را ازجای خود عزل کرده، به‌جای ایشان سرداران بگذار. ۲۵ و تو لشکری رامثل لشکری که از تو تلف شده است، اسب به‌جای اسب و ارابه به‌جای ارابه برای خود بشمارتا با ایشان در همواری جنگ نماییم و البته برایشان غالب خواهیم آمد.» پس سخن ایشان را اجابت نموده، به همین طور عمل نمود. ۲۶ و در وقت تحویل سال، بنهدد ارامیان راسان دیده، به افیق برآمد تا با اسرائیل جنگ نماید. ۲۷ و بنی‌اسرائیل را سان دیده، زاد دادند وبه مقابله ایشان رفتند و بنی‌اسرائیل در برابر ایشان مثل دو گله کوچک بزغاله اردو زدند، اما ارامیان زمین را پر کردند. ۲۸ و آن مرد خدا نزدیک آمده، پادشاه اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «خداوندچنین می‌گوید: چونکه ارامیان می‌گویند که یهوه خدای کوههاست و خدای وادیها نیست، لهذاتمام این گروه عظیم را به‌دست تو تسلیم خواهم نمود تا بدانید که من یهوه هستم.» ۲۹ و اینان درمقابل آنان، هفت روز اردو زدند و در روز هفتم جنگ، با هم پیوستند و بنی‌اسرائیل صد هزارپیاده ارامیان را در یک روز کشتند. ۳۰ و باقی ماندگان به شهر افیق فرار کردند و حصار بر بیست و هفت هزار نفر از باقی ماندگان افتاد. ۳۱ و بندگانش وی را گفتند: «هماناشنیده‌ایم که پادشاهان خاندان اسرائیل، پادشاهان حلیم می‌باشند، پس بر کمر خود پلاس و بر سر خود ریسمانها ببندیم و نزد پادشاه اسرائیل بیرون رویم شاید که جان تو را زنده نگاه دارد. ۳۲ و پلاس بر کمرهای خود و ریسمانها برسر خود بسته، نزد پادشاه اسرائیل آمده، گفتند: «بنده تو، بنهدد می‌گوید: تمنا اینکه جانم زنده بماند.» او جواب داد: «آیا او تا حال زنده است؟ او برادر من می‌باشد.»

۳۳ پس آن مردان تفال نموده، آن را به زودی از دهان وی گرفتند وگفتند: «برادر تو بنهدد!» پس او گفت: «بروید و اورا بیاورید.» و چون بنهدد نزد او بیرون آمد، او رابر ارابه خود سوار کرد. ۳۴ و (بنهدد) وی را گفت: «شهرهایی را که پدر من از پدر تو گرفت، پس می‌دهم و برای خود در دمشق کوچه‌ها بساز، چنانکه پدر من در سامره ساخت.» (در جواب گفت): «من تو را به این عهد رها می‌کنم.» پس با اوعهد بست و او را رها کرد. ۳۵ و مردی از پسران انبیا به فرمان خداوند به رفیق خود گفت: «مرا بزن.» اما آن مرد از زدنش ابانمود. ۳۶ و او وی را گفت: «چونکه آواز خداوندرا نشنیدی همانا چون از نزد من بروی شیری تو راخواهد کشت.» پس چون از نزد وی رفته بود، شیری او را یافته، کشت. ۳۷ و او شخصی دیگر راپیدا کرده، گفت: «مرا بزن.» و آن مرد او را ضربتی زده، مجروح ساخت. ۳۸ پس آن نبی رفته، به‌سرراه منتظر پادشاه ایستاد، و عصابه خود را برچشمان خود کشیده، خویشتن را متنکر نمود. ۳۹ و چون پادشاه درگذر می‌بود او به پادشاه ندا درداد و گفت که «بنده تو به میان جنگ رفت و اینک شخصی میل کرده، کسی را نزد من آورد و گفت: این مرد را نگاه دار و اگر مفقود شود جان تو به عوض جان او خواهد بود یا یک وزنه نقره خواهی داد. ۴۰ و چون بنده تو اینجا و آنجا مشغول می‌بود او غایب شد.» پس پادشاه اسرائیل وی راگفت: «حکم تو چنین است. خودت فتوی دادی.» ۴۱ پس به زودی عصابه را از چشمان خودبرداشت و پادشاه اسرائیل او را شناخت که یکی از انبیاست. ۴۲ او وی را گفت: «خداوند چنین می‌گوید: چون تو مردی را که من به هلاکت سپرده بودم از دست خود رها کردی، جان تو به عوض جان او و قوم تو به عوض قوم او خواهند بود.» ۴۳ پس پادشاه اسرائیل پریشان حال و مغموم شده، به خانه خود رفت و به سامره داخل شد.

۲۱ و بعد از این امور، واقع شد که نابوت یزرعیلی، تاکستانی در یزرعیل به پهلوی قصر اخاب، پادشاه سامره، داشت. ۲ واخاب، نابوت را خطاب کرده، گفت: «تاکستان خود را به من بده تا باغ سبزی کاری، برای من بشود زیرا نزدیک خانه من است، و به عوض آن تاکستانی نیکوتر از آن به تو خواهم داد، یا اگر درنظرت پسند آید قیمتش را نقره خواهم داد.» ۳ نابوت به اخاب گفت: «حاشا بر من از خداوندکه ارث اجداد خود را به تو بدهم.» ۴ پس اخاب به‌سبب سخنی که نابوت یزرعیلی به او گفته بود، پریشان حال و مغموم شده، به خانه خود رفت زیرا گفته بود ارث اجداد خود را به تو نخواهم داد. و بر بستر خود دراز شده، رویش را برگردانیدو طعام نخورد. ۵ و زنش، ایزابل نزد وی آمده، وی را گفت: «روح تو چرا پریشان است که طعام نمی خوری؟» ۶ او وی را گفت: «از این جهت که نابوت یزرعیلی را خطاب کرده، گفتم: تاکستان خود را به نقره به من بده یا اگر بخواهی به عوض آن، تاکستان دیگری به تو خواهم داد، و او جواب داد که تاکستان خود را به تو نمی دهم.» ۷ زنش ایزابل به او گفت: «آیا تو الان بر اسرائیل سلطنت می‌کنی؟ برخیز و غذا بخور و دلت خوش باشد. من تاکستان نابوت یزرعیلی را به تو خواهم داد.» ۸ آنگاه مکتوبی به اسم اخاب نوشته، آن را به مهر او مختوم ساخت و مکتوب را نزد مشایخ ونجبایی که با نابوت در شهرش ساکن بودند، فرستاد. ۹ و در مکتوب بدین مضمون نوشت: «به روزه اعلان کنید و نابوت را به صدر قوم بنشانید. ۱۰ و دو نفر از بنی بلیعال را پیش او وا دارید که براو شهادت داده، بگویند که تو خدا و پادشاه را کفرگفته‌ای. پس او را بیرون کشیده، سنگسار کنید تابمیرد.» ۱۱ پس اهل شهرش، یعنی مشایخ ونجبایی که در شهر ساکن بودند، موافق پیغامی که ایزابل نزد ایشان فرستاده، و برحسب مضمون مکتوبی که نزد ایشان ارسال کرده بود، به عمل آوردند. ۱۲ و به روزه اعلان کرده، نابوت را درصدر قوم نشانیدند. ۱۳ و دو نفر از بنی بلیعال درآمده، پیش وی نشستند و آن مردان بلیعال به حضور قوم بر نابوت شهادت داده، گفتند که نابوت بر خدا و پادشاه کفر گفته است، و او را ازشهر بیرون کشیده، وی را سنگسار کردند تا بمرد. ۱۴ و نزد ایزابل فرستاده، گفتند که نابوت سنگسارشده و مرده است. ۱۵ و چون ایزابل شنید که نابوت سنگسارشده، و مرده است، ایزابل به اخاب گفت: «برخیزو تاکستان نابوت یزرعیل را که او نخواست آن رابه تو به نقره بدهد، متصرف شو، زیرا که نابوت زنده نیست بلکه مرده است.» ۱۶ و چون اخاب شنید که نابوت مرده است اخاب برخاسته، به جهت تصرف تاکستان نابوت یزرعیلی فرود آمد. ۱۷ و کلام خداوند نزد ایلیای تشبی نازل شده، گفت: ۱۸ «برخیز و برای ملاقات اخاب، پادشاه اسرائیل که در سامره است فرود شو اینک او در تاکستان نابوت است که به آنجا فرود شد تا آن رامتصرف شود. ۱۹ و او را خطاب کرده، بگوخداوند چنین می‌گوید: آیا هم قتل نمودی و هم متصرف شدی؟ و باز او را خطاب کرده، بگوخداوند چنین می‌گوید: در جایی که سگان خون نابوت را لیسیدند سگان خون تو را نیز خواهندلیسید.» ۲۰ اخاب به ایلیا گفت: «ای دشمن من، آیا مرایافتی؟» او جواب داد: «بلی تو را یافتم زیرا توخود را فروخته‌ای تا آنچه در نظر خداوند بداست، بجا آوری. ۲۱ اینک من بر تو بلا آورده، تورا بالکل هلاک خواهم ساخت، و از اخاب هرمرد را خواه محبوس و خواه آزاد در اسرائیل منقطع خواهم ساخت. ۲۲ و خاندان تو را مثل خاندان یربعام بن نباط و مانند خاندان بعشا ابن اخیا خواهم ساخت به‌سبب اینکه خشم مرا به هیجان آورده، و اسرائیل را مرتکب گناه ساخته‌ای.» ۲۳ و درباره ایزابل نیز خداوند تکلم نموده، گفت: «سگان ایزابل را نزد حصار یزرعیل خواهند خورد. ۲۴ هرکه را از کسان اخاب درشهر بمیرد، سگان بخورند و هرکه را در صحرابمیرد مرغان هوا بخورند.» ۲۵ و کسی نبود مثل اخاب که خویشتن رابرای بجا آوردن آنچه در نظر خداوند بد است فروخت، و زنش ایزابل او را اغوا نمود. ۲۶ و درپیروی بتها رجاسات بسیار می‌نمود، برحسب آنچه اموریانی که خداوند ایشان را از حضوربنی‌اسرائیل اخراج نموده بود، می‌کردند. ۲۷ و چون اخاب این سخنان را شنید، جامه خود را چاک زده، پلاس در بر کرد و روزه گرفته، بر پلاس خوابید و به سکوت راه می‌رفت. ۲۸ آنگاه کلام خداوند بر ایلیای تشبی نازل شده، گفت: ۲۹ «آیا اخاب را دیدی چگونه به حضورمن متواضع شده است؟ پس از این جهت که درحضور من تواضع

می‌نماید، این بلا را در ایام وی نمی آوردم، لیکن در ایام پسرش، این بلا را برخاندانش عارض خواهم گردانید.»

۲۲ و سه سال گذشت که در میان ارام واسرائیل جنگ نبود. ۲ و در سال سوم، یهوشافاط، پادشاه یهودا نزد پادشاه اسرائیل فرودآمد. ۳ و پادشاه اسرائیل به خادمان خود گفت: «آیا نمی دانید که راموت جلعاد از آن ماست و مااز گرفتنش از دست پادشاه ارام غافل می‌باشیم؟» ۴ پس به یهوشافاط گفت: «آیا همراه من به راموت جلعاد برای جنگ خواهی آمد؟» و یهوشافاطپادشاه اسرائیل را جواب داد که «من، چون تو وقوم من، چون قوم تو و سواران من، چون سواران تو می‌باشند.» ۵ و یهوشافاط به پادشاه اسرائیل گفت: «تمنااینکه امروز از کلام خداوند مسالت نمایی.» ۶ وپادشاه اسرائیل به قدر چهارصد نفر از انبیا جمع کرده، به ایشان گفت: «آیا به راموت جلعاد برای جنگ بروم یا باز ایستم؟» ایشان گفتند: «برآی وخداوند آن را به‌دست پادشاه تسلیم خواهدنمود.» ۷ اما یهوشافاط گفت: «آیا در اینجا غیر ازاینها نبی خداوند نیست تا از او سوال نماییم؟» ۸ وپادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «یک مرددیگر، یعنی میکایا ابن یمله هست که به واسطه او از خداوند مسالت توان کرد، لیکن من از او نفرت دارم زیرا که درباره من به نیکویی نبوت نمی کند، بلکه به بدی.» و یهوشافاط گفت: «پادشاه چنین نگوید.» ۹ پس پادشاه اسرائیل یکی از خواجه‌سرایان خود را خوانده، گفت: «میکایا ابن یمله رابه زودی حاضر کن.» ۱۰ و پادشاه اسرائیل ویهوشافاط، پادشاه یهودا، هر یکی لباس خود راپوشیده، بر کرسی خود در جای وسیع، نزد دهنه دروازه سامره نشسته بودند، و جمیع انبیا به حضور ایشان نبوت می‌کردند. ۱۱ و صدقیا ابن کنعنه شاخهای آهنین برای خود ساخته، گفت: «خداوند چنین می‌گوید: ارامیان را به اینهاخواهی زد تا تلف شوند.» ۱۲ و جمیع انبیا نبوت کرده، چنین می‌گفتند: «به راموت جلعاد برآی وفیروز شو زیرا خداوند آن را به‌دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.» ۱۳ و قاصدی که برای طلبیدن میکایا رفته بود، او را خطاب کرده، گفت: «اینک انبیا به یک زبان درباره پادشاه نیکو می‌گویند. پس کلام تو مثل کلام یکی از ایشان باشد و سخنی نیکو بگو.» ۱۴ میکایا گفت: «به حیات خداوند قسم که هرآنچه خداوند به من بگوید همان را خواهم گفت.» ۱۵ پس چون نزد پادشاه رسید، پادشاه وی راگفت: «ای میکایا آیا به راموت جلعاد برای جنگ برویم یا باز ایستیم.» او در جواب وی گفت: «برآی و فیروز شو. و خداوند آن را به‌دست پادشاه تسلیم خواهد کرد.» ۱۶ پادشاه وی راگفت: «چند مرتبه تو را قسم بدهم که به اسم یهوه، غیر از آنچه راست است به من نگویی.» ۱۷ اوگفت: «تمامی اسرائیل را مثل گله‌ای که شبان ندارد بر کوهها پراکنده دیدم و خداوند گفت: اینها صاحب ندارند، پس هر کس به سلامتی به خانه خود برگردد.» ۱۸ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «آیا تو را نگفتم که درباره من به نیکویی نبوت نمی کند بلکه به بدی.» ۱۹ او گفت: «پس کلام خداوند را بشنو: من خداوند را بر کرسی خود نشسته دیدم و تمامی لشکر آسمان نزد وی به طرف راست و چپ ایستاده بودند. ۲۰ و خداوند گفت: کیست که اخاب را اغوا نماید تا به راموت جلعاد برآمده، بیفتد. و یکی به اینطور سخن راند و دیگری به آنطور تکلم نمود. ۲۱ و آن روح (پلید) بیرون آمده، به حضور خداوند بایستاد و گفت: من او رااغوا می‌کنم. ۲۲ و خداوند وی را گفت: به چه چیز؟ او جواب داد که من بیرون می‌روم و در دهان جمیع انبیایش روح کاذب خواهم بود. او گفت: وی را اغوا خواهی کرد و خواهی توانست. پس برو و چنین بکن. ۲۳ پس الان خداوند روحی کاذب در دهان جمیع این انبیای تو گذاشته است وخداوند درباره تو سخن بد گفته است.» ۲۴ آنگاه صدقیا ابن کنعنه نزدیک آمده، به رخسار میکایا زد و گفت: «روح خداوند به کدام راه از نزد من به سوی تو رفت تا به تو سخن گوید؟» ۲۵ میکایا جواب داد: «اینک در روزی که به حجره اندرونی داخل شده، خود را پنهان کنی آن را خواهی دید.» ۲۶ و پادشاه اسرائیل گفت: «میکایا را بگیر و او را نزد آمون، حاکم شهر ویوآش، پسر پادشاه ببر. ۲۷ و بگو پادشاه چنین می‌فرماید: این شخص را در زندان بیندازید و اورا به نان تنگی و آب تنگی بپرورید تا من به سلامتی برگردم.» ۲۸ میکایا گفت: «اگر فی الواقع به سلامتی مراجعت کنی خداوند به من تکلم ننموده است، و گفت‌ای قوم جمیع بشنوید.» ۲۹ و پادشاه اسرائیل و یهوشافاط، پادشاه یهودا به راموت جلعاد برآمدند. ۳۰ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «من خود را متنکرساخته، به جنگ می‌روم و تو لباس خود راپپوش.» پس پادشاه اسرائیل خود را متنکرساخته، به جنگ رفت. ۳۱ و پادشاه ارام سی و دوسردار ارابه های خود را امر کرده، گفت: «نه باکوچک و نه با بزرگ بلکه با پادشاه اسرائیل فقطجنگ نمایید.» ۳۲ و چون سرداران ارابه هایهوشافاط را دیدند، گفتند: «یقین این پادشاه اسرائیل است.» پس برگشتند تا با او جنگ نمایندو یهوشافاط فریاد برآورد. ۳۳ و چون سرداران ارابه‌ها دیدند که او پادشاه اسرائیل نیست، ازتعاقب او برگشتند. ۳۴ اما کسی کمان خود رابدون غرض کشیده، پادشاه اسرائیل را میان وصله های زره زد، و او به ارابه ران خود گفت: «دست خود را بگردان و مرا از لشکر بیرون ببرزیرا که مجروح شدم.» ۳۵ و در آن روز جنگ سخت شد و پادشاه را در ارابه‌اش به مقابل ارامیان برپا می‌داشتند، و وقت غروب مرد و خون زخمش به میان ارابه ریخت. ۳۶ و هنگام غروب آفتاب در لشکر ندا درداده، گفتند: «هر کس به شهر خود و هر کس به ولایت خویش برگردد.» ۳۷ و پادشاه مرد و او را به سامره آوردند و پادشاه را در سامره دفن کردند. ۳۸ و ارابه را در برکه سامره شستند و سگان خونش را لیسیدند واسلحه او را شستند، برحسب کلامی که خداوندگفته بود. ۳۹ و بقیه وقایع اخاب و هرچه او کرد وخانه عاجی که ساخت و تمامی شهرهایی که بناکرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست. ۴۰ پس اخاب با اجدادخود خوابید و پسرش، اخزیا به‌جایش سلطنت نمود. ۴۱ و یهوشافاط بن آسا در سال چهارم اخاب، پادشاه اسرائیل بر یهودا پادشاه شد. ۴۲ ویهوشافاط سی و پنج ساله بود که آغاز سلطنت نمود و بیست و پنج سال در اورشلیم سلطنت کردو اسم مادرش عزوبه دختر شلحی، بود. ۴۳ و درتمامی طریقهای پدرش، آسا سلوک نموده، ازآنها تجاوز نمی نمود و آنچه در نظر خداوندراست بود، بجا

می‌آورد. مگر اینکه مکانهای بلندبرداشته نشد و قوم در مکانهای بلند
قربانی همی گذرانیدند و بخور همی سوزانیدند. ۴۴ ویهوشافاط با پادشاه
اسرائیل صلح کرد. ۴۵ و بقیه وقایع یهوشافاط و تهوری که نمود وجنگهایی
که کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۴۶ و
بقیه الواطی که از ایام پدرش، آسا باقی‌مانده بودند، آنها را اززمین نابود
ساخت. ۴۷ و در ادوم، پادشاهی نبود. لیکن وکیلی پادشاهی می‌کرد. ۴۸
و یهوشافاط کشتیهای ترشیشی ساخت تا به جهت آوردن طلا به اوفیربروند،
اما نرفتند زیرا کشتیها در عصیون جابرشکست. ۴۹ آنگاه اخزیا ابن اخاب
به یهوشافاطگفت: «بگذار که بندگان من با بندگان تو در کشتیهابروند.»
اما یهوشافاط قبول نکرد. ۵۰ و یهوشافاطبا اجداد خود خوابید و با اجدادش
در شهرپدرش، داود دفن شد و پسرش، یهورام در جایش سلطنت نمود. ۵۱
و اخزیا ابن اخاب در سال هفدهم یهوشافاط، پادشاه یهودا بر اسرائیل در
سامره پادشاه شد، و دو سال بر اسرائیل پادشاهی نمود. ۵۲ و آنچه درنظر
خداوند ناپسند بود، بجامی آورد و به طریق پدرش و طریق مادرش وطریق
یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، سلوک می‌نمود. ۵۳
و بعل را خدمت نموده، او را عبادت کرد و برحسب هرچه پدرش عمل
نموده بود، خشم یهوه خدای اسرائیل را به هیجان آورد.

دوم پادشاهان

۱ عاصی شدند. ۲ و اخزیا از پنجره بالاخانه خود که در سامره بود
افتاده، بیمار شد. پس رسولان را روانه نموده، به ایشان گفت: «نزد بعل
زبوب، خدای عقرون رفته، بپرسید که آیا از این مرض شفا خواهم یافت؟»
۳ و فرشته خداوند به ایلیای تشبی گفت: «برخیز و به ملاقات رسولان
پادشاه سامره برآمده، به ایشان بگو که آیا از این جهت که خدایی دراسرائیل
نیست، شما برای سوال نمودن از بعل زبوب، خدای عقرون می‌روید؟ ۴
پس خداوند چنین می‌گوید: ازبستری که بر آن برآمدی، فرود نخواهی شد
بلکه البته خواهی مرد.» ۵ و ایلیا رفت و رسولان نزد وی برگشتند و او به
ایشان گفت: «چرا برگشتید؟» ۶ ایشان در جواب وی گفتند: «شخصی
به ملاقات ما برآمده، ما را گفت: بروید و نزد پادشاهی که شما را فرستاده
است، مراجعت کرده، او راگویید: خداوند چنین می‌فرماید: آیا از این
جهت که خدایی در اسرائیل نیست، تو برای سوال نمودن از بعل زبوب،
خدای عقرون می‌فرستی؟ بنابراین از بستری که به آن برآمدی، فرود نخواهی
شد بلکه البته خواهی مرد.» ۷ او به ایشان گفت: «هیات شخصی که به
ملاقات شما برآمد و این سخنان را به شما گفت چگونه بود؟» ۸ ایشان او
را جواب دادند: «مرد موی دار بود و کمربند چرمی بر کمرش بسته بود.»
او گفت: «ایلیای تشبی است.» ۹ آنگاه سردار پنجاهه را با پنجاه نفرش
نزد وی فرستاد و او نزد وی آمد در حالتی که او بر قله کوه نشسته بود وبه
وی عرض کرد که «ای مرد خدا، پادشاه می‌گوید به زیر آی؟» ۱۰ ایلیا در
جواب سردار پنجاهه گفت: «اگر من مرد خدا هستم، آتش از آسمان نازل
شده، تو را و پنجاه نفرت را بسوزاند.» پس آتش از آسمان نازل شده، او
را وپنجاه نفرش را بسوخت. ۱۱ و باز سردار پنجاهه دیگر را با پنجاه
نفرش نزد وی فرستاد و او وی را خطاب کرده، گفت: «ای مرد خدا،
پادشاه چنین می‌فرماید که به زودی به زیر آی؟» ۱۲ ایلیا در جواب ایشان
گفت: «اگر من مرد خدا هستم آتش ازآسمان نازل شده، تو را و پنجاه
نفرت را بسوزاند.» پس آتش خدا از آسمان نازل شده، او را و پنجاه نفرش
رابسوخت. ۱۳ پس سردار پنجاهه سوم را با پنجاه نفرش فرستاد و سردار
پنجاهه سوم آمده، نزد ایلیا به زانو درآمد و از اوالتماس نموده، گفت که
«ای مرد خدا، تمنا اینکه جان من و جان این پنجاه نفر بندگانت در نظر
تو عزیز باشد. ۱۴ اینک آتش از آسمان نازل شده، آن دو سردار پنجاهه اول
را با پنجاه های ایشان سوزانید، اما الان جان من در نظر تو عزیز باشد.»
۱۵ و فرشته خداوند به ایلیا گفت: «همراه او به زیر آی و از او مترس.»
پس برخاسته، همراه وی نزد پادشاه فرود شد. ۱۶ و وی را گفت: «خداوند
چنین می‌گوید: چونکه رسولان فرستادی تا از بعل زبوب، خدای عقرون
سوال نماید، آیا از این سبب بود که در اسرائیل خدایی نبود که از کلام او
سوال نمایی؟ بنابراین از بستری که به آن برآمدی، فرود نخواهی شد البته
خواهی مرد.» ۱۷ پس او موافق کلامی که خداوند به ایلیا گفته بود، مرد و
یهورام در سال دوم یهورام بن یهوشافاط، پادشاه یهودا در جایش پادشاه
شد، زیرا که او را پسری نبود. ۱۸ و بقیه اعمال اخزیا که کرد، آیا در
کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟

۲ و چون خداوند اراده نمود که ایلیا را درگردباد به آسمان بالا برد، واقع
شد که ایلیا والیشع از جلجال روانه شدند. ۲ و ایلیا به الیشع گفت: «در
اینجا بمان، زیرا خداوند مرا به بیت ئیل فرستاده است.» الیشع گفت: «به
حیات یهوه وحیات خودت قسم که تو را ترک نکنم.» پس به بیت ئیل
رفتند. ۳ و پسران انبیایی که در بیت ئیل بودند، نزد الیشع بیرون آمده، وی
را گفتند: «آیامی دانی که امروز خداوند آقای تو را از فوق سرتو خواهد
برداشت.» او گفت: «من هم می‌دانم؛ خاموش باشید.» ۴ و ایلیا به او
گفت: «ای الیشع در اینجا بمان زیرا خداوند مرا به اریحا فرستاده است.»
او گفت: «به حیات یهوه و به حیات خودت قسم که تو راترک نکنم.»
پس به اریحا آمدند. ۵ و پسران انبیایی که در اریحا بودند، نزد الیشع آمده،
وی راگفتند: «آیا می‌دانی که امروز خداوند، آقای تو رااز فوق سر تو برمی
دارد؟» او گفت: «من هم می‌دانم؛ خاموش باشید.» ۶ و ایلیا وی را
گفت: «در اینجا بمان زیراخداوند مرا به اردن فرستاده است.» او گفت:
«به حیات یهوه و به حیات خودت قسم که تو را ترک نکنم.» پس هردوی
ایشان روانه شدند. ۷ و پنجاه نفر از پسران انبیا رفته، در مقابل ایشان از
دورایستادند و ایشان نزد اردن ایستاده بودند. ۸ پس ایلیا ردای خویش را
گرفت و آن را پیچیده، آب را زد که به این طرف و آن طرف شکافته شد
وهردوی ایشان بر خشکی عبور نمودند. ۹ و بعد از گذشتن ایشان، ایلیا به
الیشع گفت: «آنچه را که می‌خواهی برای تو بکنم، پیش ازآنکه از نزد تو
برداشته شوم، بخواه.» الیشع گفت: «نصیب مضاعف روح تو بر من
بشود.» ۱۰ او گفت: «چیز دشواری خواستی اما اگر حینی که از نزد
توبرداشته شوم مرا ببینی، از برایت چنین خواهدشد والا نخواهد شد.» ۱۱ و
چون ایشان می‌رفتندو گفتگو می‌کردند، اینک ارابه آتشین و اسبان آتشین
ایشان را از یکدیگر جدا کرد و ایلیا درگردباد به آسمان صعود نمود. ۱۲ و
چون الیشع این را بدید فریاد برآورد که «ای پدرم! ای پدرم! ارابه اسرائیل و
سوارانش! پس او را دیگر ندیدو جامه خود را گرفته، آن را به دو حصه
چاک زد. ۱۳ و ردای ایلیا را که از او افتاده بود، برداشت و برگشته به
کناره اردن ایستاد. ۱۴ پس ردای ایلیارا که از او افتاده بود، گرفت و آب را
زده، گفت: «یهوه خدای ایلیا کجاست؟» و چون او نیز آب رازد، به این
طرف و آن طرف شکافته شد و الیشع عبور نمود. ۱۵ و چون پسران انبیا
که روبروی او در اریحابودند او را دیدند، گفتند: «روح ایلیا بر الیشع
می‌باشد.» و برای ملاقات وی آمده، او را رو به زمین تعظیم نمودند.
۱۶ و او را گفتند: «اینک حال با بندگانت پنجاه مرد قوی هستند، تمنا
اینکه ایشان بروند و آقای تو را جستجو نمایند، شایدروح خداوند او را
برداشته، به یکی از کوهها یا دریکی از دره‌ها انداخته باشد.» او گفت:
«مفرستید.» ۱۷ اما به حدی بر وی ابرام نمودند که خجل شده، گفت:
«بفرستید.» پس پنجاه نفر فرستادند و ایشان سه روز جستجو نمودند اما او
را نیافتند. ۱۸ وچون او در اریحا توقف می‌نمود، ایشان نزد وی برگشتند و

او به ایشان گفت: «آیا شما را نگفتم، که نروید.» ۱۹ و اهل شهر به
الیشع گفتند: «اینک موضع شهر نیکوست چنانکه آقای ما می‌بیند، لیکن
آبش ناگوار و زمینش بی‌حاصل است.» ۲۰ او گفت: «نزد من طشت نوی
آورده، نمک در آن بگذارید.» پس برایش آوردند. ۲۱ و او نزد چشمه آب
بیرون رفته، نمک را در آن انداخت و گفت: «خداوندچنین می‌گوید: این
آب را شفا دادم که بار دیگرمرگ یا بی‌حاصلی از آن پدید نیاید.» ۲۲ پس
آب تا به امروز برحسب سخنی که الیشع گفته بود، شفا یافت. ۲۳ و از
آنجا به بیت ئیل برآمد و چون او به راه برمی آمد اطفال کوچک از شهر
بیرون آمده، او راسخریه نموده، گفتند: «ای کچل برآی! ای کچل برآی!»
۲۴ و او به عقب برگشته، ایشان را دید وایشان را به اسم یهوه لعنت کرد و
دو خرس ازجنگل بیرون آمده، چهل و دو پسر از ایشان بدرید. ۲۵ و از
آنجا به کوه کرمل رفت و از آنجا به سامره مراجعت نمود.

۳ و یهورام بن اخاب در سال هجدهم یهوشافاط، پادشاه یهودا در سامره
براسرائیل آغاز سلطنت نمود و دوازده سال پادشاهی کرد. ۲ و آنچه در نظر
خداوند ناپسندبود به عمل می‌آورد، اما نه مثل پدر و مادرش زیرا که تمثال
بعل را که پدرش ساخته بود، دورکرد. ۳ لیکن به گناهان یربعام بن نباط که
اسرائیل رامرتکب گناه ساخته بود، چسبیده، از آن دوری نورزید. ۴ و
میشع، پادشاه موآب، صاحب مواشی بودو به پادشاه اسرائیل صدهزار
بره و صدهزار قوچ با پشم آنها ادا می‌نمود. ۵ و بعد از وفات اخاب،
پادشاه موآب بر پادشاه اسرائیل عاصی شد. ۶ ودر آن وقت یهورام پادشاه از
سامره بیرون شده، تمامی اسرائیل را سان دید. ۷ و رفت و نزدیهوشافاط،
پادشاه یهودا فرستاده، گفت: «پادشاه موآب بر من عاصی شده است آیا
همراه من برای مقاتله با موآب خواهی آمد؟» او گفت: «خواهم آمد، من
چون تو هستم و قوم من چون قوم تو واسبان من چون اسبان تو.» ۸
او گفت: «به کدام راه برویم؟» گفت: «به راه بیابان ادوم.» ۹ پس
پادشاه اسرائیل و پادشاه یهودا و پادشاه ادوم روانه شده، سفر هفت روزه دور
زدند و به جهت لشکر و چارپایانی که همراه ایشان بود، آب نبود. ۱۰ و
پادشاه اسرائیل گفت: «افسوس که خداوند این سه پادشاه را خوانده است
تا ایشان رابه‌دست موآب تسلیم کند.» ۱۱ و یهوشافاطگفت: «آیا نبی
خداوند در اینجا نیست تا به واسطه او از خداوند مسالت نماییم؟» و یکی
ازخادمان پادشاه اسرائیل در جواب گفت: «الیشع بن شافاط که آب بر
دستهای ایلیامی ریخت، اینجاست.» ۱۲ و یهوشافاط گفت: «کلام
خداوند با اوست.» پس پادشاه اسرائیل و یهوشافاط و پادشاه ادوم نزد وی
فرودآمدند. ۱۳ و الیشع به پادشاه اسرائیل گفت: «مرا با توچه‌کار است؟
نزد انبیای پدرت و انبیای مادرت برو.» اما پادشاه اسرائیل وی را گفت:
«نی، زیراخداوند این سه پادشاه را خوانده است تا ایشان رابه‌دست موآب
تسلیم نماید.» ۱۴ الیشع گفت: «به حیات یهوه صبایوت که به حضور
وی ایستاده‌ام قسم که اگر من احترام یهوشافاط، پادشاه یهودا رانگاه نمی
داشتم به سوی تو نظر نمی کردم و تو رانمی دیدم. ۱۵ اما الان برای
من مطربی بیاورید.» وواقع شد که چون مطرب ساز زد، دست خداوندبر
وی آمد. ۱۶ و او گفت: «خداوند چنین می‌گوید: این وادی را پر از
خندقها بساز. ۱۷ زیراخداوند چنین می‌گوید: باد نخواهید دید و باران
نخواهید دید اما این وادی از آب پر خواهد شد تاشما و مواشی شما و
بهایم شما بنوشید. ۱۸ و این در نظر خداوند قلیل است بلکه موآب را
نیز به‌دست شما تسلیم خواهد کرد. ۱۹ و تمامی شهرهای حصاردار و
همه شهرهای بهترین را منهدم خواهید ساخت و همه درختان نیکو راقطع
خواهید نمود و جمیع چشمه های آب راخواهید بست و هر قطعه زمین
نیکو را با سنگهاخراب خواهید کرد.» ۲۰ و بامدادان در وقت گذرانیدن
هدیه، اینک آب از راه ادوم آمد و آن زمین را از آب پر ساخت. ۲۱ و چون
تمامی موآبیان شنیده بودند که پادشاهان برای مقاتله ایشان برمی آیند هرکه
به اسلاح جنگ مسلح می‌شد و هرکه بالاتر از آن بود، جمع شدند و
به‌سرحد خود اقامت کردند. ۲۲ پس بامدادان چون برخاستند و آفتاب بر
آن آب تابید، موآبیان از آن طرف، آب را مثل خون سرخ دیدند، ۲۳ و
گفتند: «این خون است، پادشاهان البته مقاتله کرده، یکدیگر را کشته‌اند،
پس حال‌ای موآبیان به غنیمت بشتابید.» ۲۴ اماچون به لشکرگاه اسرائیل
رسیدند، اسرائیلیان برخاسته، موآبیان را شکست دادند که از حضورایشان
منهزم شدند، و به زمین ایشان داخل شده، موآبیان را می‌کشتند. ۲۵ و
شهرها را منهدم ساختند و بر هر قطعه نیکو هرکس سنگ خود راانداخته،
آن را پر کردند و تمام چشمه های آب رامسدود ساختند، و تمامی درختان
خوب را قطع نمودند لکن سنگهای قیرحارست را در آن واگذاشتند و
فلاخن اندازان آن را احاطه کرده، زدند. ۲۶ و چون پادشاه موآب دید که
جنگ بر اوسخت شد هفتصد نفر شمشیرزن گرفت که تا نزدپادشاه ادوم
را بشکافند اما نتوانستند. ۲۷ پس پسرنخست زاده خود را که به‌جایش
می‌بایست سلطنت نماید، گرفته، او را بر حصار به جهت قربانی سوختنی
گذرانید. و غیظ عظیمی براسرائیل پدید آمد. پس از نزد وی روانه شده، به
زمین خود مراجعت کردند.

۴ و زنی از زنان پسران انبیا نزد الیشع تضرع نموده، گفت: «بنده ات،
شوهرم مرد و تومی دانی که بنده ات از خداوند می‌ترسید، وطلبکار او آمده
است تا دو پسر مرا برای بندگی خود ببرد.» ۲ الیشع وی را گفت: «بگو
برای تو چه کنم؟ و در خانه چه داری؟ او گفت: «کنیزت را درخانه چیزی
سوای ظرفی از روغن نیست.» ۳ اوگفت برو و ظرفها از بیرون از تمامی
همسایگان خود طلب کن، ظرفهای خالی و بسیار بخواه. ۴ و داخل
شده، در را بر خودت و پسرانت ببندو در تمامی آن ظرفها بریز و هرچه پر
شود به کناربگذار.» ۵ پس از نزد وی رفته، در را بر خود وپسرانش بست و
ایشان ظرفها نزد وی آورده، اومی ریخت. ۶ و چون ظرفها را پر کرده بود به
یکی از پسران خود گفت: «ظرفی دیگر نزد من بیاور.» او وی را گفت:
«ظرفی دیگر نیست.» و روغن بازایستاد. ۷ پس رفته، آن مرد خدا را خبر
داد. واو وی را گفت: «برو و روغن را بفروش و قرض خود را ادا کرده، تو و
پسرانت از باقی‌مانده گذران کنید.» ۸ و روزی واقع شد که الیشع به
شونیم رفت ودر آنجا زنی بزرگ بود که بر او ابرام نمود که طعام بخورد و

هرگاه عبور می‌نمود، به آنجا به جهت نان خوردن میل می‌کرد. ۹ پس آن زن به شوهرخود گفت: «اینک فهمیده‌ام که این مرد مقدس خداست که همیشه از نزد ما می‌گذرد. ۱۰ پس برای وی بالاخانه‌ای کوچک بر دیوار بسازیم و بستر و خوان و کرسی و شمعدانی درآن برای وی بگذرانیم که چون نزد ما آید، در آنجا فرودآید.» ۱۱ پس روزی آنجا آمد و به آن بالاخانه فرودآمده، در آنجا خوابید. ۱۲ و به خادم خود، جیحزی گفت: «این زن شونمی را بخوان.» و چون او را خواند، او به حضور وی ایستاد. ۱۳ و او به خادم گفت: «به او بگو که اینک تمامی این زحمت را برای ما کشیده‌ای پس برای تو چه شود؟ آیا باپادشاه یا سردار لشکر کاری داری؟ او گفت: «نی، من در میان قوم خود ساکن هستم.» ۱۴ و او گفت: «پس برای این زن چه باید کرد؟» جیحزی عرض کرد: «یقین که پسری ندارد و شوهرش سالخورده است.» ۱۵ آنگاه الیشع گفت: «او را بخوان.» پس وی را خوانده، او نزد در ایستاد. ۱۶ و گفت: «دراین وقت موافق زمان حیات، پسری در آغوش خواهی گرفت.» و او گفت: «نی‌ای آقایم؛ ای مردخدا به کنیز خود دروغ مگو.» ۱۷ پس آن زن حامله شده، در آن وقت موافق زمان حیات به موجب کلامی که الیشع به او گفته بود، پسری زایید. ۱۸ و چون آن پسر بزرگ شد روزی اتفاق افتادکه نزد پدر خود نزد دروگران رفت. ۱۹ و به پدرش گفت: «آه سر من! آه سر من! و او به خادم خودگفت: «وی را نزد مادرش ببر.» ۲۰ پس او رابرداشته، نزد مادرش برد و او به زانوهایش تا ظهرنشست و مرد. ۲۱ پس مادرش بالا رفته، او را بربستر مرد خدا خوابانید و در را بر او بسته، بیرون رفت. ۲۲ و شوهر خود را آواز داده، گفت: «تمنااینکه یکی از جوانان و الاغی از الاغها بفرستی تانزد مرد خدا بشتابم و برگردم. ۲۳ او گفت: «امروز چرا نزد او بروی، نه غره ماه و نه سبت است.» گفت: «سلامتی است.» ۲۴ پس الاغ را آراسته، به خادم خود گفت: «بران و برو و تا تو را نگویم درراندن کوتاهی منما.» ۲۵ پس رفته، نزد مرد خدا به کوه کرمل رسید. ۲۶ پس حال به استقبال وی بشتاب و وی را بگو: آیا تو را سلامتی است و آیا شوهرت سالم وپسرت سالم است؟» او گفت: «سلامتی است.» ۲۷ و چون نزد مرد خدا به کوه رسید، به پایهایش چسبید. و جیحزی نزدیک آمد تا او را دور کنداما مرد خدا گفت: «او را واگذار زیرا که جانش دروی تلخ است و خداوند این را از من مخفی داشته، مرا خبر نداده است.» ۲۸ و زن گفت: «آیا پسری ازآقایم درخواست نمودم، مگر نگفتم مرا فریب مده؟» ۲۹ پس او به جیحزی گفت: «کمر خود رابند و عصای مرا به‌دستت گرفته، برو و اگر کسی را ملاقات کنی، او را تحیت مگو و اگر کسی تو راتحیت گوید، جوابش مده و عصای مرا بر روی طفل بگذار.» ۳۰ اما مادر طفل گفت: «به حیات یهوه و به حیات خودت قسم که تو را ترک نکنم.» پس او برخاسته، در عقب زن روانه شد. ۳۱ وجیحزی از ایشان پیش رفته، عصا را بر روی طفل نهاد اما نه آواز داد و نه اعتنا نمود، پس به استقبال وی برگشته، او را خبر داد و گفت که طفل بیدارنشد. ۳۲ پس الیشع به خانه داخل شده، دید که طفل مرده و بر بستر او خوابیده است. ۳۳ و چون داخل شد، در را بر هر دو بست و نزد خداوند دعا نمود. ۳۴ و برآمده بر طفل دراز شد و دهان خود را بردهان وی و چشم خود را بر چشم او و دست خودرا بر دست او گذاشته، بر وی خم گشت و گوشت پسر گرم شد. ۳۵ و برگشته، درخانه یک مرتبه این طرف و آن طرف بخرامید و برآمده، بر وی خم شد که طفل هفت مرتبه عطسه کرد، پس طفل چشمان خود را باز کرد. ۳۶ و جیحزی را آوازداده، گفت: «این زن شونمی را بخوان.» پس او راخواند و چون نزد او داخل شد، او وی را گفت: «پسر خود را بردار.» ۳۷ پس آن زن داخل شده، نزد پایهایش افتاد و رو به زمین خم شد و پسرخود را برداشته، بیرون رفت. ۳۸ و الیشع به جلجال برگشت و قحطی درزمین بود و پسران انبیا به حضور وی نشسته بودند. و او به خادم خود گفت: «دیگ بزرگ رابگذار و آش به جهت پسران انبیا بپز.» ۳۹ و کسی به صحرا رفت تا سبزیها بچیند و بوته بری یافت وخیارهای بری از آن چیده، دامن خود را پرساخت و آمده، آنها را در دیگ آش خرد کردزیرا که آنها را نشناختند. ۴۰ پس برای آن مردمان ریختند تا بخورند و چون قدری آش خوردند، صدا زده، گفتند: «ای مرد خدا مرگ در دیگ است.» و نتوانستند بخورند. ۴۱ او گفت: «آردبیاورید.» پس آن را در دیگ انداخت و گفت: «برای مردم بریز تا بخورند.» پس هیچ‌چیز مضردر دیگ نبود. ۴۲ و کسی از بعل شلیشه آمده، برای مرد خداخوراک نوبر، یعنی بیست قرص نان جو و خوشه‌ها در کیسه خود آورد. پس او گفت: «به مردم بده تا بخورند.» ۴۳ خادمش گفت: «اینقدر راچگونه پیش صد نفر بگذارم؟» او گفت: «به مردمان بده تا بخورند، زیرا خداوند چنین می‌گوید که خواهند خورد و از ایشان باقی خواهد ماند.» ۴۴ پس پیش ایشان گذاشت و به موجب کلام خداوند خوردند و از ایشان باقی ماند.

۵ و نعمان، سردار لشکر پادشاه ارام، در حضور آقایش مردی بزرگ و بلند جاه بود، زیرا خداوند به وسیله او ارام را نجات داده بود، وآن مرد جبار، شجاع ولی ابرص بود. ۲ و فوجهای ارامیان بیرون رفته، کنیزکی کوچک از زمین اسرائیل به اسیری آوردند و او در حضور زن نعمان خدمت می‌کرد. ۳ و به خاتون خود گفت: «کاش که آقایم در حضور نبی‌ای که در سامره است، می‌بود که او را از برصش شفا می‌داد.» ۴ پس کسی درآمده، آقای خود را خبر داده، گفت: «کنیزی که از ولایت اسرائیل است، چنین وچنان می‌گوید.» ۵ پس پادشاه ارام گفت: «بیا برو ومکتوبی برای پادشاه اسرائیل می‌فرستم.» ۶ ومکتوب را نزد پادشاه اسرائیل آورد و در آن نوشته بود که «الان چون این مکتوب به حضورت برسد اینک بنده خود نعمان را نزد تو فرستادم تاالو را از برصش شفا دهی.» ۷ اما چون پادشاه اسرائیل مکتوب را خواند لباس خود را دریده، گفت: «آیا من مرد خدا هستم که بمیرانم و زنده کنم که این شخص نزد من فرستاده است تا کسی رااز برصش شفا بخشم. پس بدانید و ببینید که اوبهانه جویی از من می‌کند.» ۸ اما چون الیشع، مرد خدا شنید که پادشاه اسرائیل لباس خود را دریده است، نزد پادشاه فرستاده، گفت: «لباس خود را چرا دریدی؟ اونزد من بیاید تا بداند که در اسرائیل نبی‌ای هست.» ۹ پس نعمان با اسبان و ارابه های خودآمده، نزد در خانه الیشع ایستاد. ۱۰ و الیشع رسولی نزد وی

فرستاده، گفت: «برو و در اردن هفت مرتبه شست و شو نما. و گوشتت به توبرگشته، طاهر خواهی شد.» ۱۱ اما نعمان غضبناک شده، رفت و گفت: «اینک گفتم البته نزدمن بیرون آمده، خواهد ایستاد و اسم خدای خود، یهوه را خوانده، و دست خود را بر جای برص حرکت داده، ابرص را شفا خواهد داد. ۱۲ آیا ابانه و فرفر، نهرهای دمشق، از جمیع آبهای اسرائیل بهتر نیست؟ آیا در آنها شست وشو نکنم تا طاهر شوم؟» پس برگشته، با خشم رفت. ۱۳ اما بندگانش نزدیک آمده، او را خطاب کرده، گفتند: «ای پدر ما اگر نبی، تو را امری بزرگ گفته بود، آیا آن را بجا نمی آوردی؟ پس چندمرتبه زیاده چون تو را گفته است شست و شو کن و طاهر شو.» ۱۴ پس فرود شده، هفت مرتبه دراردن به موجب کلام مرد خدا غوطه خورد وگوشت او مثل گوشت طفل کوچک برگشته، طاهرشد. ۱۵ پس او با تمامی جمعیت خود نزد مرد خدامراجعت کرده، داخل شد و به حضور وی ایستاده، گفت: «اینک الان دانسته‌ام که در تمامی زمین جز در اسرائیل خدایی نیست و حال تمنااینکه هدیه‌ای از بنده ات قبول فرمایی.» ۱۶ اوگفت: «به حیات یهوه که در حضور وی ایستاده‌ام قسم که قبول نخواهم کرد.» و هرچند او را ابرام نمود که بپذیرد ابا نمود. ۱۷ و نعمان گفت: «اگرنه تمنا این که دو بار قاطر از خاک، به بنده ات داده شود زیرا که بعد از این، بنده ات قربانی سوختنی وذبیحه نزد خدایان غیر نخواهد گذرانید الا نزدیهوه. ۱۸ اما در این امر، خداوند بنده تو را عفوفرماید که چون آقایم به خانه رمون داخل شده، در آنجا سجده نماید و بر دست من تکیه کند و من در خانه رمون سجده نمایم، یعنی چون در خانه رمون سجده کنم، خداوند بنده تو را در این امرعفو فرماید.» ۱۹ او وی را گفت: «به سلامتی برو.» ۲۰ اماجیحزی که خادم الیشع مرد خدا بود گفت: «اینک آقایم از گرفتن از دست این نعمان ارامی آنچه راکه آورده بود، امتناع نمود. به حیات یهوه قسم که من از عقب او دویده، چیزی از او خواهم گرفت.» ۲۱ پس جیحزی از عقب نعمان شتافت و چون نعمان او را دید که از عقبش می‌دود از ارابه خودبه استقبالش فرود آمد و گفت: «آیا سلامتی است؟» ۲۲ او گفت: «سلامتی است. آقایم مرافرستاده، می‌گوید: اینک الان دو جوان از پسران انبیا از کوهستان افرایم نزد من آمده‌اند، تمنا اینکه یک وزنه نقره و دو دست لباس به ایشان بدهی.» ۲۳ نعمان گفت: «مرحمت فرموده، دو وزنه بگیر.» پس بر او ابرام نمود تا او دو وزنه نقره را در دوکیسه با دو دست لباس بست و بر دو خادم خودنهاد تا پیش او بردند. ۲۴ و چون به عوفل رسید، آنها را از دست ایشان گرفته، در خانه گذاشت و آن اشخاص را مرخص کرده، رفتند. ۲۵ و او داخل شده، به حضور آقای خودایستاد و الیشع وی را گفت: «ای جیحزی از کجامی آیی؟» گفت: «بنده ات جایی نرفته بود.» ۲۶ الیشع وی را گفت: «آیا دل من همراه تو نرفت هنگامی که آن مرد از ارابه خود به استقبال توبرگشت؟ آیا این وقت، وقت گرفتن نقره و گرفتن لباس و باغات زیتون و تاکستانها و گله هاو رمه هاو غلامان و کنیزان است؟ ۲۷ پس برص نعمان به تو و به ذریت تو تا به ابد خواهد چسبید.» و ازحضور وی مبروص مثل برف بیرون رفت.

۶ و پسران انبیا به الیشع گفتند که «اینک مکانی که در حضور تو در آن ساکنیم، برای ما تنگ است. ۲ پس به اردن برویم و هریک چوبی از آنجا بگیریم و مکانی برای خود در آنجابسازیم تا در آن ساکن باشیم.» او گفت: «بروید.» ۳ و یکی از ایشان گفت: «مرحمت فرموده، همراه بندگانت بیا.» او جواب داد که «می‌آیم.» ۴ پس همراه ایشان روانه شد و چون به اردن رسیدند، چوبها را قطع نمودند. ۵ و هنگامی که یکی ازایشان تیر را می‌برید، آهن تبر در آب افتاد و اوفریاد کرده، گفت: «آه‌ای آقایم زیرا که عاریه بود.» ۶ پس مرد خدا گفت: «کجا افتاد؟» و چون جا را به وی نشان داد، او چوبی بریده، در آنجاانداخت و آهن را روی آب آورد. ۷ پس گفت: «برای خود بردار.» پس دست خود را دراز کرده، آن را گرفت. ۸ و پادشاه ارام با اسرائیل جنگ می‌کرد و با بندگان خود مشورت کرده، گفت: «در فلان جاارد‌وی من خواهد بود.» ۹ اما مرد خدا نزد پادشاه اسرائیل فرستاده، گفت: «با حذر باش که از فلان جا گذر نکنی زیرا که ارامیان به آنجا نزول کرده‌اند.» ۱۰ و پادشاه اسرائیل به مکانی که مردخدا او را خبر داد و وی را از آن انذار نمود، فرستاده، خود را از آنجا نه یکبار و نه دو بارمحافظت کرد. ۱۱ و دل پادشاه ارام از این امر مضطرب شد وخادمان خود را خوانده، به ایشان گفت: «آیا مراخبر نمی دهید که کدام از ما به طرف پادشاه اسرائیل است؟» ۱۲ و یکی از خادمانش گفت: «ای آقایم چنین نیست، بلکه الیشع نبی که دراسرائیل است، پادشاه اسرائیل را از سخنی که درخوابگاه خود می‌گویی، مخبر می‌سازد.» ۱۳ اوگفت: «بروید و ببینید که او کجاست، تا بفرستم واو را بگیرم.» پس او را خبر دادند که اینک دردوتان است. ۱۴ پس سواران و ارابه‌ها و لشکرعظیمی بدانجا فرستاد و ایشان وقت شب آمده، شهر را احاطه نمودند. ۱۵ و چون خادم مرد خداصبح زود برخاسته، بیرون رفت. اینک لشکری باسواران و ارابه‌ها شهر را احاطه نموده بودند. پس خادمش وی را گفت: «آه‌ای آقایم چه بکنیم؟» ۱۶ او گفت: «مترس زیرا آنانی که با مایند از آنانی که با ایشانند بیشترند.» ۱۷ و الیشع دعا کرده، گفت: «ای خداوند چشمان او را بگشا تا ببیند.» پس خداوند چشمان خادم را گشود و او دید که اینک کوههای اطراف الیشع از سواران وارابه های آتشین پر است. ۱۸ و چون ایشان نزدوی فرود شدند الیشع نزد خداوند دعا کرده، گفت: «تمنا اینکه این گروه را به کوری مبتلاسازی.» پس ایشان را به موجب کلام الیشع به کوری مبتلا ساخت. ۱۹ و الیشع، ایشان را گفت: «راه این نیست و شهر این نیست. از عقب من بیاییدو شما را به کسی‌که می‌طلبید، خواهم رسانید.» پس ایشان را به سامره آورد. ۲۰ و هنگامی که وارد سامره شدند، الیشع گفت: «ای خداوند چشمان ایشان را بگشا تاببینند.» پس خداوند چشمان ایشان را گشود ودیدند که اینک در سامره هستند. ۲۱ آنگاه پادشاه اسرائیل چون ایشان را دید، به الیشع گفت: «ای پدرم آیا بزنم؟ آیا بزنم؟» ۲۲ او گفت: «مزن آیاکسانی را که به شمشیر و کمان خود اسیر کرده‌ای، خواهی زد؟ نان و آب پیش ایشان بگذار تابخورند و بنوشند و نزد آقای خود بروند.» ۲۳ پس ضیافتی بزرگ برای ایشان برپا کرد و چون خوردند و نوشیدند، ایشان را مرخص کرد که نزدآقای خویش

رفتند. و بعد از آن، فوجهای ارام دیگر به زمین اسرائیل نیامدند. ۲۴ و بعد از این، واقع شد که بنهدد، پادشاه ارام، تمام لشکر خود را جمع کرد و برآمده، سامره را محاصره نمود. ۲۵ و قحطی سخت درسامره بود و اینک آن را محاصره نموده بودند، به حدی که سر الاغی به هشتاد پاره نقره و یک ربع قاب جلغوزه، به پنج پاره نقره فروخته می‌شد. ۲۶ و چون پادشاه اسرائیل بر باره گذر می‌نمود، زنی نزد وی فریاد برآورده، گفت: «ای آقایم پادشاه، مدد کن.» ۲۷ او گفت: «اگر خداوند تو رامدد نکند، من از کجا تو را مدد کنم؟ آیا از خرمن یا از چرخشت؟» ۲۸ پس پادشاه او را گفت: «تو راچه شد؟» او عرض کرد: «این زن به من گفت: پسرخود را بده تا امروز او را بخوریم و پسر مرا فردا خواهیم خورد. ۲۹ پس پسر مرا پختیم و خوردیم و روز دیگر وی را گفتم: پسرت را بده تا او رابخوریم اما او پسر خود را پنهان کرد.» ۳۰ و چون پادشاه سخن زن را شنید، رخت خود را بدرید واو بر باره می‌گذشت و قوم دیدند که اینک در زیرلباس خود پلاس دربر داشت. ۳۱ و گفت: «خدا به من مثل این بلکه زیاده از این بکند اگر سر الیشع بن شافاط امروز بر تنش بماند.» ۳۲ و الیشع در خانه خود نشسته بود و مشایخ، همراهش نشسته بودندو پادشاه، کسی را از نزد خود فرستاد و قبل ازرسیدن قاصد نزد وی، الیشع به مشایخ گفت: «آیامی بینید که این پسر قاتل فرستاده است تا سر مراز تن جدا کند؟ متوجه باشید وقتی که قاصدبرسد، در را ببندید و او را از در برانید، آیا صدای پایهای آقایش در عقبش نیست.» ۳۳ و چون اوهنوز به ایشان سخن می‌گفت، اینک قاصد نزد وی رسید و او گفت: «اینک این بلا از جانب خداونداست، چرا دیگر برای خداوند انتظار بکشم.»

۷ و الیشع گفت: «کلام خداوند را بشنوید. خداوند چنین می‌گوید که «فردا مثل این وقت یک کیل آرد نرم به یک مثقال و دو کیل جوبه یک مثقال نزد دروازه سامره فروخته می‌شود.» ۲ و سرداری که پادشاه بر دست وی تکیه می‌نمودد جواب مرد خدا گفت: «اینک اگر خداوندپنجره‌ها هم در آسمان بسازد، آیا این چیز واقع تواند شد؟» او گفت: «همانا تو به چشم خودخواهی دید اما از آن نخواهی خورد.» ۳ و چهار مرد مبروص نزد دهنه دروازه بودند و به یکدیگر گفتند: «چرا ما اینجا بنشینیم تابمیریم؟ ۴ اگر گوییم به شهر داخل شویم هماناقحطی در شهر است و در آنجا خواهیم مرد و اگردر اینجا بمانیم، خواهیم مرد. پس حال برویم وخود را به اردوی ارامیان بیندازیم. اگر ما را زنده نگاه دارند، زنده خواهیم ماند و اگر ما را بکشند، خواهیم مرد.» ۵ پس وقت شام برخاستند تا به اردوی ارامیان بروند، اما چون به کنار اردوی ارامیان رسیدند اینک کسی در آنجا نبود. ۶ زیراخداوند صدای ارابه‌ها و صدای اسبان و صدای لشکر عظیمی را در اردوی ارامیان شنوانید و به یکدیگر گفتند: «اینک پادشاه اسرائیل، پادشاهان حتیان و پادشاهان مصریان را به ضد ما اجیر کرده است تا بر ما بیایند.» ۷ پس برخاسته، به وقت شام فرار کردند و خیمه‌ها و اسبان و الاغها و اردوی خود را به طوری که بود ترک کرده، از ترس جان خود گریختند. ۸ و آن مبروصان به کنار اردوآمده، به خیمه‌ای داخل شدند و اکل و شرب نموده، از آنجا نقره و طلا و لباس گرفته، رفتند وآنها را پنهان کردند و برگشته، به خیمه‌ای دیگرداخل شده، از آن نیز بردند؛ و رفته، پنهان کردند. ۹ پس به یکدیگر گفتند: «ما خوب نمی کنیم؛ امروز روز بشارت است و ما خاموش می‌مانیم واگر تا روشنایی صبح به تاخیر اندازیم، بلایی به ماخواهد رسید، پس الان بیایید برویم و به خانه پادشاه خبر دهیم.» ۱۰ پس رفته، دربانان شهر راصدا زدند و ایشان را مخبر ساخته، گفتند: «به اردوی ارامیان درآمدیم و اینک در آنجا نه کسی و نه صدای انسانی بود مگر اسبان بسته شده، والاغها بسته شده و خیمه‌ها به حالت خود.» ۱۱ پس دربانان صدا زده، خاندان پادشاه را دراندرون اطلاع دادند. ۱۲ و پادشاه در شب برخاست و به خادمان خود گفت: «به تحقیق شمارا خبر می‌دهم که ارامیان به ما چه خواهند کرد: می‌دانند که ما گرسنه هستیم پس از اردو بیرون رفته، خود را در صحرا پنهان کرده‌اند و می‌گویندچون از شهر بیرون آیند، ایشان را زنده خواهیم گرفت و به شهر داخل خواهیم شد.» ۱۳ و یکی ازخادمانش در جواب وی گفت: «پنج راس ازاسبان باقی‌مانده که در شهر باقی‌اند، بگیرند(اینک آنها مثل تمامی گروه اسرائیل که در آن باقی‌اند یا مانند تمامی گروه اسرائیل که هلاک شده‌اند، می‌باشند) و بفرستیم تا دریافت نماییم.» ۱۴ پس دو ارابه با اسبها گرفتند و پادشاه از عقب لشکر ارام فرستاده، گفت: «بروید و تحقیق کنید.» ۱۵ پس از عقب ایشان تا اردن رفتند و اینک تمامی راه از لباس و ظروفی که ارامیان از تعجیل خود انداخته بودند، پر بود. پس رسولان برگشته، پادشاه را مخبر ساختند. ۱۶ و قوم بیرون رفته، اردوی ارامیان را غارت کردند و یک کیل آرد نرم به یک مثقال و دو کیل جو به یک مثقال به موجب کلام خداوند به فروش رفت. ۱۷ و پادشاه آن سردار را که بر دست وی تکیه می‌نمود بر دروازه گماشت و خلق، او را نزددروازه پایمال کردند که مرد برحسب کلامی که مرد خدا گفت هنگامی که پادشاه نزد وی فرودآمد. ۱۸ و واقع شد به نهجی که مرد خدا، پادشاه را خطاب کرده، گفته بود که فردا مثل این وقت دو کیل جو به یک مثقال و یک کیل آرد نرم به یک مثقال نزد دروازه سامره فروخته خواهد شد. ۱۹ و آن سردار در جواب مرد خدا گفته بود: اگر خداوند پنجره‌ها هم در آسمان بگشاید، آیامثل این امر واقع تواند شد؟ و او گفت: «اینک به چشمان خود خواهی دید اما از آن نخواهی خورد.» ۲۰ پس او را همچنین واقع شد زیرا خلق او را نزد دروازه پایمال کردند که مرد.

۸ و الیشع به زنی که پسرش را زنده کرده بود، خطاب کرده، گفت: «تو و خاندانت برخاسته، بروید و در جایی که می‌توانی ساکن شوی، ساکن شو، زیرا خداوند قحطی خوانده است و هم بر زمین هفت سال واقع خواهد شد.» ۲ و آن زن برخاسته، موافق کلام مرد خدا، عمل نمود و با خاندان خود رفته، در زمین فلسطینیان هفت سال ماوا گزید. ۳ و واقع شد بعد از انقضای هفت سال که آن زن از زمین فلسطینیان مراجعت کرده، بیرون آمد تا نزد پادشاه برای خانه و زمین خود استغاثه نماید. ۴ و پادشاه با جیحزی، خادم مرد خدا گفتگو می‌نمود و می‌گفت: «حال تمام اعمال

عظیمی را که الیشع بجا آورده است، به من بگو.» ۵ و هنگامی که او برای پادشاه بیان می‌کردکه چگونه مرده‌ای را زنده نمود، اینک زنی که پسرش را زنده کرده بود، نزد پادشاه به جهت خانه و زمین خود استغاثه نمود. و جیحزی گفت: «ای آقایم پادشاه! این همان زن است و پسری که الیشع زنده کرد، این است.» ۶ و چون پادشاه از زن پرسید، او وی را خبر داد، پس پادشاه یکی ازخواجگان خود را برایش تعیین نموده، گفت: «تمامی مایملک او وتمامی حاصل ملک او را از روزی که زمین را ترک کرده است تا الان به او ردنما.» ۷ و الیشع به دمشق رفت و بنهدد، پادشاه ارام، بیمار بود و به او خبر داده، گفتند که مرد خدااینجا آمده است. ۸ پس پادشاه به حزائیل گفت: «هدیه‌ای به‌دست خود گرفته، برای ملاقات مردخدا برو و به واسطه او از خداوند سوال نما که آیااز این مرض خود شفا خواهم یافت؟» ۹ و حزائیل برای ملاقات وی رفته، هدیه‌ای به‌دست خودگرفت، یعنی بار چهل شتر از تمامی نفایس دمشق. و آمده، به حضور وی ایستاد و گفت: «پسرت، بنهدد، پادشاه ارام مرا نزد تو فرستاده، می‌گوید: آیا از این مرض خود شفا خواهم یافت؟» ۱۰ و الیشع وی را گفت: «برو و او را بگو: البته شفا توانی یافت لیکن خداوند مرا اعلام نموده است که هرآینه او خواهد مرد.» ۱۱ و چشم خود را خیره ساخته، بر وی نگریست تا خجل گردید. پس مرد خدا بگریست. ۱۲ و حزائیل گفت: «آقایم چرا گریه می‌کند؟» او جواب داد: «چونکه ضرری را که تو به بنی‌اسرائیل خواهی رسانید، می‌دانم، قلعه های ایشان را آتش خواهی زد و جوانان ایشان را به شمشیر خواهی کشت، واطفال ایشان را خرد خواهی نمود و حامله های ایشان را شکم پاره خواهی کرد.» ۱۳ و حزائیل گفت: «بنده تو که سگ است، کیست که چنین عمل عظیمی بکند؟» الیشع گفت: «خداوند بر من نموده است که تو پادشاه ارام خواهی شد.» ۱۴ پس از نزد الیشع روانه شده، نزد آقای خود آمد و او وی را گفت: «الیشع تو را چه گفت؟» اوجواب داد: «به من گفت که البته شفا خواهی یافت.» ۱۵ و در فردای آن روز، لحاف را گرفته آن را در آب فرو برد و بر رویش گسترد که مرد وحزائیل در جایش پادشاه شد. ۱۶ و در سال پنجم یورام بن اخاب، پادشاه اسرائیل، وقتی که یهوشافاط هنوز پادشاه یهودابود، یهورام بن یهوشافاط، پادشاه یهودا آغازسلطنت نمود. ۱۷ و چون پادشاه شد، سی و دوساله بود و هشت سال در اورشلیم پادشاهی کرد. ۱۸ و به طریق پادشاهان اسرائیل به نحوی که خاندان اخاب عمل می‌نمودند سلوک نمود، زیراکه دختر اخاب، زن او بود و آنچه در نظر خداوندناپسند بود، به عمل می‌آورد. ۱۹ اما خداوند به‌خاطر بنده داود نخواست که یهودا را هلاک سازدچونکه وی را وعده داده بود که او را و پسرانش راهمیشه اوقات، چراغی بدهد. ۲۰ و در ایام وی ادوم از زیر دست یهودا عاصی شده، پادشاهی برخود نصب کردند. ۲۱ و یورام با تمامی ارابه های خود به صعیر رفتند و در شب برخاسته، ادومیان را که او را احاطه نموده بودند و سرداران ارابه‌ها راشکست داد و قوم به خیمه های خود فرار کردند. ۲۲ و ادوم از زیر دست یهودا تا امروز عاصی شده‌اند و لبنه نیز در آن وقت عاصی شد. ۲۳ و بقیه وقایع یورام و آنچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۲۴ و یورام باپدران خود خوابید و در شهر داود با پدران خوددفن شد. و پسرش اخزیا به‌جایش پادشاهی کرد. ۲۵ و در سال دوازدهم یورام بن اخاب، پادشاه اسرائیل، اخزیا ابن یهورام، پادشاه یهودا، آغاز سلطنت نمود. ۲۶ و اخزیا چون پادشاه شد، بیست و دو ساله بود و یک سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش عتلیا، دختر عمری پادشاه اسرائیل بود. ۲۷ و به طریق خاندان اخاب سلوک نموده، آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، مثل خاندان اخاب به عمل می‌آورد زیرا که دامادخاندان اخاب بود. ۲۸ و با یورام بن اخاب برای مقاتله با حزائیل پادشاه ارام به راموت جلعاد رفت و ارامیان، یورام را مجروح ساختند. ۲۹ و یورام پادشاه به یزرعیل مراجعت کرد تا از جراحتهایی که ارامیان به وی رسانیده بودند هنگامی که با حزائیل، پادشاه ارام جنگ می‌نمود، شفا یابد. و اخزیا ابن یهورام، پادشاه یهودا، به یزرئیل فرود آمد تا یورام بن اخاب را عیادت نماید چونکه مریض بود.

۹ و الیشع نبی یکی از پسران انبیا را خوانده، به او گفت: «کمر خود را ببند و این حقه روغن را به‌دست خود گرفته، به راموت جلعادبرو. ۲ و چون به آنجا رسیدی، ییهو ابن یهوشافاطبن نمشی را پیدا کن و داخل شده، او را از میان برادرانش برخیزان و او را به اطاق خلوت ببر. ۳ وحقه روغن را گرفته، به‌سرش بریز و بگو خداوندچنین می‌گوید که تو را به پادشاهی اسرائیل مسح کردم. پس در را باز کرده، فرار کن و درنگ منما.» ۴ پس آن جوان، یعنی آن نبی جوان به راموت جلعاد آمد. ۵ و چون بدانجا رسید، اینک سرداران لشکر نشسته بودند و او گفت: «ای سردار با توسخنی دارم.» ییهو گفت: «به کدام‌یک از جمیع ما؟» گفت: «به توای سردار!» ۶ پس او برخاسته، به خانه داخل شد و روغن را به‌سرش ریخته، وی را گفت: «یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌گوید که تو را بر قوم خداوند، یعنی بر اسرائیل به پادشاهی مسح کردم. ۷ و خاندان آقای خود، اخاب راخواهی زد تا من انتقام خون بندگان خود، انبیا را وخون جمیع بندگان خداوند را از دست ایزابل بکشم. ۸ و تمامی خاندان اخاب هلاک خواهندشد. و از اخاب هر مرد را و هر بسته و رهاشده‌ای در اسرائیل را منقطع خواهم ساخت. ۹ و خاندان اخاب را مثل خاندان یربعام بن نباط و مانندخاندان بعشا ابن اخیا خواهم ساخت. ۱۰ و سگان، ایزابل را در ملک یزرعیل خواهند خورد ودفن کننده‌ای نخواهند بود.» پس در را باز کرده، بگریخت. ۱۱ و ییهو نزد بندگان آقای خویش بیرون آمدو کسی وی را گفت: «آیا سلامتی است؟ و این دیوانه برای چه نزد تو آمد؟» به ایشان گفت: «شمااین مرد و کلامش را می‌دانید.» ۱۲ گفتند: «چنین نیست. ما را اطلاع بده.» پس او گفت: «چنین وچنان به من تکلم نموده، گفت که خداوند چنین می‌فرماید: تو را به پادشاهی اسرائیل مسح کردم.» ۱۳ آنگاه ایشان تعجیل نموده، هر کدام رخت خود را گرفته، آن را زیر او به روی زینه نهادند، و کرنا را نواخته، گفتند که «ییهو پادشاه است.» ۱۴ لهذا ییهو ابن یهوشافاط بن نمشی بر یورام بشورید و یورام خود و تمامی اسرائیل، راموت جلعاد را از حزائیل، پادشاه ارام نگاه می‌داشتند. ۱۵ اما

یهورام پادشاه به یزرعیل مراجعت کرده بود تا از جراحتهایی که ارامیان به او رسانیده بودند وقتی که با حزائیل، پادشاه ارام، جنگ می‌نمود، شفا یابد. پس ییهو گفت: «اگر رای شمااین است، مگذارید که کسی رها شده، از شهربیرون رود مبادا رفته، به یزرعیل خبر برساند.» ۱۶ پس ییهو به ارابه سوار شده، به یزرعیل رفت زیرا که یورام در آنجا بستری بود و اخزیا، پادشاه یهودا برای عیادت یورام فرود آمده بود. ۱۷ پس دیده بانی بر برج یزرعیل ایستاده بود، و جمعیت، ییهو را وقتی که می‌آمد، دید و گفت: «جمعیتی می‌بینم.» و یهورام گفت: «سواری گرفته، به استقبال ایشان بفرست تا بپرسد که آیاسلامتی است؟» ۱۸ پس سواری به استقبال وی رفت و گفت: «پادشاه چنین می‌فرماید که آیاسلامتی است؟» ییهو جواب داد که «تو را باسلامتی چه‌کار است؟ به عقب من برگرد.» و دیده بان خبر داده گفت که «قاصد نزد ایشان رسید، امابرنمی گردد.» ۱۹ پس سوار دیگری فرستاد و اونزد ایشان آمد و گفت: «پادشاه چنین می‌فرماید که آیا سلامتی است؟» ییهو جواب داد: «تو را باسلامتی چه‌کار است؟ به عقب من برگرد.» ۲۰ ودیده بان خبر داده، گفت که «نزد ایشان رسید امابرنمی گردد و راندن مثل راندن ییهو ابن نمشی است زیرا که به دیوانگی می‌راند.» ۲۱ و یهورام گفت: «حاضر کنید.» پس ارابه اورا حاضر کردند و یهورام، پادشاه اسرائیل واخزیا، پادشاه یهودا، هر یک بر ارابه خود بیرون رفتند و به استقبال ییهو بیرون شده، او را در ملک نابوت یزرعیلی یافتند. ۲۲ و چون یهورام، ییهو رادید گفت: «ای ییهو آیا سلامتی است؟» او جواب داد: «چه سلامتی مادامی که زناکاری مادرت ایزابل و جادوگری وی اینقدر زیاد است؟» ۲۳ آنگاه یهورام، دست خود را برگردانیده، فرارکرد و به اخزیا گفت: «ای اخزیا خیانت است.» ۲۴ و ییهو کمان خود را به قوت تمام کشیده، درمیان بازوهای یهورام زد که تیر از دلش بیرون آمدو در ارابه خود افتاد. ۲۵ و ییهو به بدقر، سردارخود گفت: «او را برداشته، در حصه ملک نابوت یزرعیلی بینداز و بیادآور که چگونه وقتی که من وتو با هم از عقب پدرش اخاب، سوار می‌بودیم، خداوند این وحی را درباره او فرمود. ۲۶ خداوندمی گوید: هرآینه خون نابوت و خون پسرانش رادیروز دیدم و خداوند می‌گوید: که در این ملک به تو مکافات خواهم رسانید. پس الان او را بردار وبه موجب کلام خداوند او را در این ملک بینداز.» ۲۷ اما چون اخزیا، پادشاه یهودا این را دید، به راه خانه بوستان فرار کرد و ییهو او را تعاقب نموده، فرمود که او را بزنید و او را نیز در ارابه‌اش به فراز جور که نزد ییلعام است (زدند) و او تامجدو فرار کرده، در آنجا مرد. ۲۸ و خادمانش اورا در ارابه به اورشلیم بردند و او را در مزارخودش در شهر داود با پدرانش دفن کردند. ۲۹ و در سال یازدهم یورام بن اخاب، اخزیا بریهودا پادشاه شد. ۳۰ و چون ییهو به یزرعیل آمد، ایزابل این راشنیده، سرمه به چشمان خود کشیده و سر خود را زینت داده، از پنجره نگریست. ۳۱ و چون ییهوبه دروازه داخل شد، او گفت: «آیا زمری را که آقای خود را کشت، سلامتی بود؟» ۳۲ و او به سوی پنجره نظر افکنده، گفت: «کیست که به طرف من باشد؟ کیست؟» پس دو سه نفر ازخواجگان به سوی او نظر کردند. ۳۳ و او گفت: «اورا بیندازید.» پس او را به زیر انداختند و قدری ازخونش بر دیوار و اسبان پاشیده شد و او را پایمال کرد. ۳۴ و داخل شده، به اکل و شرب مشغول گشت. پس گفت: «این زن ملعون را نظر کنید، و اورا دفن نمایید زیرا که دختر پادشاه است.» ۳۵ اماچون برای دفن کردنش رفتند، جز کاسه سر وپایها و کفهای دست، چیزی از او نیافتند. ۳۶ پس برگشته، وی را خبر دادند. و او گفت: «این کلام خداوند است که به واسطه بنده خود، ایلیای تشبی تکلم نموده، گفت که سگان گوشت ایزابل را در ملک یزرعیل خواهند خورد. ۳۷ و لاش ایزابل مثل سرگین به روی زمین، در ملک یزرعیل خواهد بود، به طوری که نخواهند گفت که این ایزابل است.»

۱۰ و هفتاد پسر اخاب در سامره بودند. پس ییهو مکتوبی نوشته، به سامره نزدسروران یزرعیل که مشایخ و مربیان پسران اخاب بودند فرستاده، گفت: ۲ «الان چون این مکتوب به شما برسد چونکه پسران آقای شما و ارابه‌ها واسبان و شهر حصاردار و اسلحه با شما است، ۳ پس بهترین و نیکوترین پسران آقای خود راانتخاب کرده، او را بر کرسی پدرش بنشانید و به جهت خانه آقای خود جنگ نمایید.» ۴ اما ایشان به شدت ترسان شدند و گفتند: «اینک دو پادشاه نتوانستند با او مقاومت نمایند، پس ما چگونه مقاومت خواهیم کرد؟» ۵ پس ناظر خانه و رئیس شهر و مشایخ و مربیان را نزد ییهو فرستاده، گفتند: «ما بندگان تو هستیم و هرچه به ما بفرمایی بجا خواهیم آورد، کسی را پادشاه نخواهیم ساخت. آنچه در نظر تو پسند آید، به عمل آور.» ۶ پس مکتوبی دیگر به ایشان نوشت و گفت: «اگرشما با من هستید و سخن مرا خواهید شنید، سرهای پسران آقای خود را بگیرید و فردا مثل این وقت نزد من به یزرعیل بیایید.» و آن پادشاه زادگان که هفتاد نفر بودند، نزد بزرگان شهرکه ایشان را تربیت می‌کردند، می‌بودند. ۷ و چون آن مکتوب نزد ایشان رسید، پادشاه زادگان را گرفته، هر هفتاد نفر را کشتند وسرهای ایشان را در سبدها گذاشته، به یزرعیل، نزد وی فرستادند. ۸ و قاصدی آمده، او را خبرداد و گفت: «سرهای پسران پادشاه را آوردند.» اوگفت: «آنها را به دو توده نزد دهنه دروازه تا صبح بگذارید.» ۹ و بامدادان چون بیرون رفت، بایستادو به تمامی قوم گفت: «شما عادل هستید. اینک من بر آقای خود شوریده، او را کشتم. اما کیست که جمیع اینها را کشته است؟ ۱۰ پس بدانید که ازکلام خداوند که خداوند درباره خاندان اخاب گفته است، حرفی به زمین نخواهد افتاد و خداوندآنچه را که به واسطه بنده خود ایلیا گفته، بجاآورده است.» ۱۱ و ییهو جمیع باقی ماندگان خاندان اخاب را که در یزرعیل بودند، کشت، وتمامی بزرگانش و اصدقایش و کاهنانش را تا از برایش کسی باقی نماند. ۱۲ پس برخاسته، و روانه شده، به سامره آمد وچون در راه به بیت عقد شبانان رسید، ۱۳ ییهو به برادران اخزیا، پادشاه یهودا دچار شده، گفت: «شما کیستید؟» گفتند: «برادران اخزیا هستیم ومی آییم تا پسران پادشاه و پسران ملکه را تحیت گوییم.» ۱۴ او گفت: «اینها را زنده بگیرید.» پس ایشان را زنده گرفتند و ایشان را که چهل و دو نفربودند، نزد چاه بیت عقد کشتند که از ایشان احدی رهایی نیافت. ۱۵ و چون از آنجا روانه شد، به یهوناداب بن رکاب

که به استقبال او می‌آمد، برخورد و او راتحیت نموده، گفت که «آیا دل تو راست است، مثل دل من با دل تو؟» یهوناداب جواب داد که «راست است.» گفت: «اگر هست، دست خود را به من بده.» پس دست خود را به او داد و او وی را نزدخود به ارابه برکشید. ۱۶ و گفت: «همراه من بیا، وغیرتی که برای خداوند دارم، ببین.» و او را بر ارابه وی سوار کردند. ۱۷ و چون به سامره رسید، تمامی باقی ماندگان اخاب را که در سامره بودند، کشت به حدی که اثر او را نابود ساخت برحسب کلامی که خداوند به ایلیا گفته بود. ۱۸ پس یهو تمامی قوم را جمع کرده، به ایشان گفت: «اخاب بعل را پرستش قلیل کرد امایهو او را پرستش کثیر خواهد نمود. ۱۹ پس الان جمیع انبیای بعل و جمیع پرستندگانش و جمیع کهنه او را نزد من بخوانید و احدی از ایشان غایب نباشد زیرا قصد ذبح عظیمی برای بعل دارم. هر که حاضر نباشد زنده نخواهد ماند.» اما یهو این رااز راه حیله کرد تا پرستندگان بعل را هلاک سازد. ۲۰ و یهو گفت: «محفلی مقدس برای بعل تقدیس نمایید.» و آن را اعلان کردند. ۲۱ و یهونزد تمامی اسرائیل فرستاد و تمامی پرستندگان بعل آمدند و احدی باقی نماند که نیامد و به خانه بعل داخل شدند و خانه بعل سرتاسر پر شد. ۲۲ وبه ناظر مخزن لباس گفت که «برای جمیع پرستندگان بعل لباس بیرون آور.» و او برای ایشان لباس بیرون آورد. ۲۳ و یهو و یهوناداب بن رکاب به خانه بعل داخل شدند و به پرستندگان بعل گفت: «تفتیش کرده، دریافت کنید که کسی ازبندگان یهوه در اینجا با شما نباشد، مگر بندگان بعل و بس.» ۲۴ پس داخل شدند تا ذبایح وقربانی های سوختنی بگذرانند. و یهو هشتاد نفربرای خود بیرون در گماشته بود و گفت: «اگریکنفر از اینانی که به‌دست شما سپردم رهایی یابد، خون شما به عوض جان او خواهد بود.» ۲۵ و چون از گذرانیدن قربانی سوختنی فارغ شدند، یهو به شاطران و سرداران گفت: «داخل شده، ایشان را بکشید و کسی بیرون نیاید.» پس ایشان را به دم شمشیر کشتند و شاطران وسرداران ایشان را بیرون انداختند. پس به شهربیت بعل رفتند. ۲۶ و تماثیل را که در خانه بعل بود، بیرون آورده، آنها را سوزانیدند. ۲۷ و تمثال بعل را شکستند و خانه بعل را منهدم ساخته، آن را تا امروز مزبله ساختند. ۲۸ پس یهو، اثر بعل رااز اسرائیل نابود ساخت. ۲۹ اما یهو از پیروی گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود برنگشت، یعنی از گوساله های طلا که در بیت ئیل و دان بود. ۳۰ و خداوند به یهو گفت: «چونکه نیکویی کردی و آنچه در نظر من پسندبود، بجا آوردی و موافق هرچه در دل من بود باخانه اخاب عمل نمودی، از این جهت پسران توتا پشت چهارم بر کرسی اسرائیل خواهندنشست.» ۳۱ اما یهو توجه ننمود تا به تمامی دل خود در شریعت یهوه، خدای اسرائیل، سلوک نماید، و از گناهان یربعام که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب ننمود. ۳۲ و در آن ایام، خداوند به منقطع ساختن اسرائیل شروع نمود و حزائیل، ایشان را درتمامی حدود اسرائیل می‌زد، ۳۳ یعنی از اردن به طرف طلوع آفتاب، تمامی زمین جلعاد و جادیان و روبینیان و منسیان را از عروعیر که بر وادی ارنون است و جلعاد و باشان. ۳۴ و بقیه وقایع یهوو هرچه کرد و تمامی تهور او، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۳۵ پس یهو با پدران خود خوابید و او را در سامره دفن کردند و پسرش یهواخاز به‌جایش پادشاه شد. ۳۶ و ایامی که یهو در سامره بر اسرائیل سلطنت نمود، بیست و هشت سال بود.

۱۱ و چون عتلیا، مادر اخزیا دید که پسرش مرده است، او برخاست و تمامی خانواده سلطنت را هلاک ساخت. ۲ اما یهوشبع دختریورام پادشاه که خواهر اخزیا بود، یوآش پسراخزیا را گرفت، و او را از میان پسران پادشاه که کشته شدند، دزدیده، او را با دایه‌اش در اطاق خوابگاه از عتلیا پنهان کرد و او کشته نشد. ۳ و اونزد وی در خانه خداوند شش سال مخفی ماند وعتلیا بر زمین سلطنت می‌نمود. ۴ و در سال هفتم، یهویاداع فرستاده، یوزباشیهای کریتیان و شاطران را طلبید و ایشان را نزد خود به خانه خداوند آورده، با ایشان عهدبست و به ایشان در خانه خداوند قسم داد و پسرپادشاه را به ایشان نشان داد. ۵ و ایشان را امرفرموده، گفت: «کاری که باید بکنید، این است: یک ثلث شما که در سبت داخل می‌شوید به دیده بانی خانه پادشاه مشغول باشید. ۶ و ثلث دیگر به دروازه سور و ثلثی به دروازه‌ای که پشت شاطران است، حاضر باشید، و خانه را دیده بانی نمایید که کسی داخل نشود. ۷ و دو دسته شما، یعنی جمیع آنانی که در روز سبت بیرون می‌روید، خانه خداوند را نزد پادشاه دیده بانی نمایید. ۸ و هر کدام سلاح خود را به‌دست گرفته، به اطراف پادشاه احاطه نمایید و هرکه از میان صف‌ها درآید، کشته گردد. و چون پادشاه بیرون رود یا داخل شود نزد او بمانید.» ۹ پس یوزباشیها موافق هرچه یهویاداع کاهن امر فرمود، عمل نمودند، و هر کدام کسان خود راخواه از آنانی که در روز سبت داخل می‌شدند وخواه از آنانی که در روز سبت بیرون می‌رفتند، برداشته، نزد یهویاداع کاهن آمدند. ۱۰ و کاهن نیزه‌ها و سپرها را که از آن داود پادشاه و در خانه خداوند بود، به یوزباشیها داد. ۱۱ و هر یکی ازشاطران، سلاح خود را به‌دست گرفته، از طرف راست خانه تا طرف چپ خانه به پهلوی مذبح وبه پهلوی خانه، به اطراف پادشاه ایستادند. ۱۲ و اوپسر پادشاه را بیرون آورده، تاج بر سرش گذاشت، و شهادت را به او داد و او را به پادشاهی نصب کرده، مسح نمودند و دستک زده، گفتند: «پادشاه زنده بماند.» ۱۳ و چون عتلیا آواز شاطران و قوم را شنید، نزد قوم به خانه خداوند داخل شد. ۱۴ و دید که اینک پادشاه برحسب عادت، نزد ستون ایستاده. و سروران و کرنانوازان نزد پادشاه بودند و تمامی قوم زمین شادی می‌کردند و کرناها را می‌نواختند. پس عتلیا لباس خود را دریده، صدا زد که خیانت! خیانت! ۱۵ و یهویاداع کاهن، یوزباشیها را که سرداران فوج بودند، امر فرموده، ایشان را گفت: «او را از میان صفها بیرون کنید و هرکه از عقب اوبرود، به شمشیر کشته شود.» زیرا کاهن فرموده بود که در خانه خداوند کشته نگردد. ۱۶ پس او راراه دادند و از راهی که اسبان به خانه پادشاه می‌آمدند، رفت و در آنجا کشته شد. ۱۷ و یهویاداع در میان خداوند و پادشاه و قوم عهد بست تا قوم خداوند باشند و همچنین درمیان پادشاه و قوم. ۱۸ و تمامی قوم زمین به خانه بعل رفته، آن را منهدم ساختند

و مذبح هایش وتماثیلش را خرد درهم شکستند. و کاهن بعل، متان را روبروی مذبح‌ها کشتند و کاهن ناظران برخانه خداوند گماشت. ۱۹ و یوزباشیها و کریتیان و شاطران و تمامی قوم زمین را برداشته، ایشان پادشاه را از خانه خداوند به زیر آوردند و به راه دروازه شاطران به خانه پادشاه آمدند و او برکرسی پادشاهان بنشست. ۲۰ و تمامی قوم زمین شادی کردند و شهر آرامی یافت و عتلیا را نزدخانه پادشاه به شمشیر کشتند. ۲۱ و چون یوآش پادشاه شد، هفت ساله بود.

۱۲ در سال هفتم ییهو، یهوآش پادشاه شدو چهل سال در اورشلیم پادشاهی کرد. ۲ و یهوآش آنچه را که در نظر خداوند پسند بود، در تمام روزهایی که یهویاداع کاهن او را تعلیم می‌داد، بجا می‌آورد. ۳ مگر این که مکان های بلند برداشته نشد و قوم هنوز در مکان های بلند قربانی می‌گذرانیدند و بخور می‌سوزانیدند. ۴ و یهوآش به کاهنان گفت: «تمام نقره موقوفاتی که به خانه خداوند آورده شود، یعنی نقره رایج و نقره هر کس برحسب نفوسی که برای او تقویم شده است، و هر نقره‌ای که در دل کسی بگذرد که آن را به خانه خداوند بیاورد، ۵ کاهنان آن را نزد خود بگیرند، هر کس از آشنای خود، وایشان خرابیهای خانه را هر جا که در آن خرابی پیدا کنند، تعمیر نمایند.» ۶ اما چنان واقع شد که در سال بیست و سوم یهوآش پادشاه، کاهنان، خرابیهای خانه را تعمیر نکرده بودند. ۷ و یهوآش پادشاه، یهویاداع کاهن و سایر کاهنان را خوانده، به ایشان گفت که «خرابیهای خانه را چرا تعمیرنکرده‌اید؟ پس الان نقره‌ای دیگر از آشنایان خودمگیرید بلکه آن را به جهت خرابیهای خانه بدهید.» ۸ و کاهنان راضی شدند که نه نقره از قوم بگیرند و نه خرابیهای خانه را تعمیر نمایند. ۹ و یهویاداع کاهن صندوقی گرفته و سوراخی در سرپوش آن کرده، آن را به پهلوی مذبح به طرف راست راهی که مردم داخل خانه خداوندمی شدند، گذاشت. و کاهنانی که مستحفظان دربودند، تمامی نقره‌ای را که به خانه خداوندمی آوردند، در آن گذاشتند. ۱۰ و چون دیدند که نقره بسیار در صندوق بود، کاتب پادشاه و رئیس کهنه برآمده، نقره‌ای را که در خانه خداوند یافت می‌شد، در کیسه هابسته، حساب آن را می‌دادند. ۱۱ و نقره‌ای را که حساب آن داده می‌شد، به‌دست کارگذارانی که برخانه خداوند گماشته بودند، می‌سپردند. و ایشان آن را به نجاران و بنایان که در خانه خداوند کارمی کردند، صرف می‌نمودند، ۱۲ و به معماران وسنگ تراشان و به جهت خریدن چوب وسنگهای تراشیده برای تعمیر خرابیهای خانه خداوند، و به جهت هر خرجی که برای تعمیرخانه لازم می‌بود. ۱۳ اما برای خانه خداوندطاسهای نقره و گلگیرها و کاسه‌ها و کرناها و هیچ ظرفی از طلا و نقره از نقدی که به خانه خداوندمی آوردند، ساخته نشد. ۱۴ زیرا که آن را به‌کارگذاران دادند تا خانه خداوند را به آن، تعمیرنمایند. ۱۵ و از کسانی که نقره را به‌دست ایشان می‌دادند تا به‌کارگذاران بسپارند، حساب نمی گرفتند، زیرا که ایشان به امانت رفتارمی نمودند. ۱۶ اما نقره قربانی های جرم و نقره قربانی های گناه را به خانه خداوند نمی آوردند، چونکه از آن کاهنان می‌بود. ۱۷ آنگاه حزائیل، پادشاه ارام برآمده، با جت جنگ نمود و آن را تسخیر کرد. پس حزائیل توجه نموده، به سوی اورشلیم برآمد. ۱۸ ویهوآش، پادشاه یهودا تمامی موقوفاتی را که پدرانش، یهوشافاط و یهورام و اخزیا، پادشاهان یهودا وقف نموده بودند و موقوفات خود وتمامی طلا را که در خزانه های خانه خداوند وخانه پادشاه یافت شد، گرفته، آن را نزد حزائیل، پادشاه ارام فرستاد و او از اورشلیم برفت. ۱۹ و بقیه وقایع یوآش و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۲۰ و خادمانش برخاسته، فتنه انگیختند ویوآش را در خانه ملو به راهی که به سوی سلی فرود می‌رود، کشتند. ۲۱ زیرا خادمانش، یوزاکاربن شمعت و یهوزاباد بن شومیر، او را زدند که مردو او را با پدرانش در شهر داود دفن کردند وپسرش امصیا در جایش سلطنت نمود.

۱۳ در سال بیست و سوم یوآش بن اخزیا، پادشاه یهودا، یهواخاز بن ییهو، براسرائیل در سامره پادشاه شده، هفده سال سلطنت نمود. ۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسندبود به عمل آورد، و درپی گناهان یربعام بن نباطکه اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، سلوک نموده، از آن اجتناب نکرد. ۳ پس غضب خداوندبر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به‌دست حزائیل، پادشاه ارام و به‌دست بنهدد، پسرحزائیل، همه روزها تسلیم نمود. ۴ و یهواخاز نزدخداوند تضرع نمود و خداوند او را اجابت فرمودزیرا که تنگی اسرائیل را دید که چگونه پادشاه ارام، ایشان را به تنگ می‌آورد. ۵ و خداوندنجات‌دهنده‌ای به اسرائیل داد که ایشان از زیردست ارامیان بیرون آمدند و بنی‌اسرائیل مثل ایام سابق در خیمه های خود ساکن شدند. ۶ اما ازگناهان خانه یربعام که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب ننموده، در آن سلوک کردند، و اشیره نیز در سامره ماند. ۷ و برای یهواخاز، ازقوم به جز پنجاه سوار و ده ارابه و ده هزار پیاده وانگذاشت زیرا که پادشاه ارام ایشان را تلف ساخته، و ایشان را پایمال کرده، مثل غبارگردانیده بود. ۸ و بقیه وقایع یهواخاز و هرچه کردو تهور او، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۹ پس یهواخاز با پدران خود خوابید و او را در سامره دفن کردند وپسرش، یوآش، در جایش سلطنت نمود. ۱۰ و در سال سی و هفتم یوآش، پادشاه یهودا، یهوآش بن یهواخاز بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و شانزده سال سلطنت نمود. ۱۱ وآنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد واز تمامی گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل رامرتکب گناه ساخته بود اجتناب نکرده، در آنهاسلوک می‌نمود. ۱۲ و بقیه وقایع یوآش و هرچه کرد و تهور او که چگونه با امصیا، پادشاه یهوداجنگ کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۱۳ و یوآش با پدران خود خوابید و یربعام بر کرسی وی نشست ویوآش با پادشاهان اسرائیل در سامره دفن شد. ۱۴ و الیشع به بیماری‌ای که از آن مرد، مریض شد و یوآش، پادشاه اسرائیل، نزد وی فرود شده، بر او بگریست و گفت: «ای پدر من! ای پدر من! ای ارابه اسرائیل و سوارانش!» ۱۵ و الیشع وی راگفت: «کمان و تیرها را بگیر.» و برای خود کمان وتیرها گرفت. ۱۶ و به پادشاه اسرائیل گفت: «کمان را به‌دست خود بگیر.» پس آن را به‌دست خودگرفت و الیشع دست خود را بر دست پادشاه نهاد. ۱۷ و گفت:

«پنجره را به سوی مشرق باز کن.» پس آن را باز کرد و الیشع گفت: «بینداز.» پس انداخت. ۱۸ و گفت: «تیرها را بگیر.» پس گرفت و به پادشاه اسرائیل گفت: «زمین را بزن.» پس سه مرتبه آن را زده، باز ایستاد. ۱۹ و مرد خدابه او خشم نموده، گفت: «می‌بایست پنج شش مرتبه زده باشی آنگاه ارامیان را شکست می‌دادی تا تلف می‌شدند، اما حال ارامیان را فقط سه مرتبه شکست خواهی داد.» ۲۰ و الیشع وفات کرد و او را دفن نمودند و دروقت تحویل سال لشکرهای موآب به زمین درآمدند. ۲۱ و واقع شد که چون مردی را دفن می‌کردند، آن لشکر را دیدند و آن مرده را در قبرالیشع انداختند، و چون آن میت به استخوانهای الیشع برخورد، زنده گشت و به پایهای خودایستاد. ۲۲ و حزائیل، پادشاه ارام، اسرائیل را درتمامی ایام یهواخاز به تنگ آورد. ۲۳ اماخداوند بر ایشان رافت و ترحم نموده، به‌خاطرعهد خود که با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بسته بود به ایشان التفات کرد و نخواست ایشان راهلاک سازد، و ایشان را از حضور خود هنوز دورنینداخت. ۲۴ پس حزائیل، پادشاه ارام مرد و پسرش، بنهدد به‌جایش پادشاه شد. ۲۵ و یهوآش بن یهواخاز، شهرهایی را که حزائیل از دست پدرش، یهواخاز به جنگ گرفته بود، از دست بنهدد بن حزائیل باز پس گرفت، و یهوآش سه مرتبه او را شکست داده، شهرهای اسرائیل رااسترداد نمود.

۱۴ در سال دوم یوآش بن یهواخاز پادشاه اسرائیل، امصیا بن یوآش، پادشاه یهوداآغاز سلطنت نمود. ۲ و بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد. و بیست و نه سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یهوعدان اورشلیمی بود. ۳ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد اما نه مثل پدرش داود بلکه موافق هرچه پدرش یوآش کرده بود، رفتار می‌نمود. ۴ لیکن مکان های بلند برداشته نشد، و قوم هنوز درمکان های بلند قربانی می‌گذرانیدند و بخورمی سوزانیدند. ۵ و هنگامی که سلطنت در دستش مستحکم شد، خادمان خود را که پدرش، پادشاه را کشته بودند، به قتل رسانید. ۶ اما پسران قاتلان را نکشت به موجب نوشته کتاب تورات موسی که خداوند امر فرموده و گفته بود پدران به جهت پسران کشته نشوند و پسران به جهت پدران مقتول نگردند، بلکه هر کس به جهت گناه خودکشته شود. ۷ و او ده هزار نفر از ادومیان را در وادی ملح کشت و سالع را در جنگ گرفت و آن را تا به امروزیقتئیل نامید. ۸ آنگاه امصیا رسولان نزد یهوآش بن یهواخازبن ییهو، پادشاه اسرائیل، فرستاده، گفت: «بیا تا بایکدیگر مقابله نماییم.» ۹ و یهوآش پادشاه اسرائیل نزد امصیا، پادشاه یهودا فرستاده، گفت: «شترخار لبنان نزد سرو آزاد لبنان فرستاده، گفت: دختر خود را به پسر من به زنی بده، اما حیوان وحشی‌ای که در لبنان بود، گذر کرده، شترخار راپایمال نمود. ۱۰ ادوم را البته شکست دادی و دلت تو را مغرور ساخته است پس فخر نموده، درخانه خود بمان زیرا برای چه بلا را برای خودبرمی انگیزانی تا خودت و یهودا همراهت بیفتید.» ۱۱ اما امصیا گوش نداد. پس یهوآش، پادشاه اسرائیل برآمد و او و امصیا، پادشاه یهودا دربیت شمس که در یهوداست، با یکدیگر مقابله نمودند. ۱۲ و یهودا از حضور اسرائیل منهزم شده، هر کس به خیمه خود فرار کرد. ۱۳ ویهوآش، پادشاه اسرائیل، امصیا ابن یهوآش بن اخزیا پادشاه یهودا را در بیت شمس گرفت و به اورشلیم آمده، حصار اورشلیم را از دروازه افرایم تا دروازه زاویه، یعنی چهار صد ذراع منهدم ساخت. ۱۴ و تمامی طلا و نقره و تمامی ظروفی را که در خانه خداوند و در خزانه های خانه پادشاه یافت شد، و یرغمالان گرفته، به سامره مراجعت کرد. ۱۵ و بقیه اعمالی را که یهوآش کرد و تهور او وچگونه با امصیا پادشاه یهودا جنگ کرد، آیا درکتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۱۶ و یهوآش با پدران خود خوابید و باپادشاهان اسرائیل در سامره دفن شد و پسرش یربعام در جایش پادشاه شد. ۱۷ و امصیا ابن یوآش، پادشاه یهودا، بعد ازوفات یهوآش بن یهواخاز، پادشاه اسرائیل، پانزده سال زندگانی نمود. ۱۸ و بقیه وقایع امصیا، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۱۹ و در اورشلیم بر وی فتنه انگیختند. پس او به لاکیش فرار کرد و از عقبش به لاکیش فرستاده، او را در آنجا کشتند. ۲۰ و او را بر اسبان آوردند و با پدران خود در اورشلیم در شهر داود، دفن شد. ۲۱ و تمامی قوم یهودا، عزریا را که شانزده ساله بود گرفته، او را به‌جای پدرش، امصیا، پادشاه ساختند. ۲۲ او ایلت را بنا کرد و بعداز آنکه پادشاه با پدران خود خوابیده بود، آن رابرای یهودا استرداد ساخت. ۲۳ و در سال پانزدهم امصیا بن یوآش، پادشاه یهودا، یربعام بن یهوآش، پادشاه اسرائیل، درسامره آغاز سلطنت نمود، و چهل و یک سال پادشاهی کرد. ۲۴ و آنچه در نظر خداوند ناپسندبود، به عمل آورده، از تمامی گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب ننمود. ۲۵ او حدود اسرائیل را از مدخل حمات تا دریای عربه استرداد نمود، موافق کلامی که یهوه، خدای اسرائیل، به واسطه بنده خود یونس بن امتای نبی که از جت حافر بود، گفته بود. ۲۶ زیرا خداوند دید که مصیبت اسرائیل بسیار تلخ بود چونکه نه محبوس و نه آزادی باقی ماند. و معاونی به جهت اسرائیل وجود نداشت. ۲۷ اما خداوند به محو ساختن نام اسرائیل از زیرآسمان تکلم ننمود لهذا ایشان را به‌دست یربعام بن یوآش نجات داد. ۲۸ و بقیه وقایع یربعام و آنچه کرد و تهور او که چگونه جنگ نمود و چگونه دمشق و حمات راکه از آن یهودا بود، برای اسرائیل استردادساخت، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۲۹ پس یربعام با پدران خود، یعنی با پادشاهان اسرائیل خوابید و پسرش زکریا در جایش سلطنت نمود.

۱۵ و در سال بیست و هفتم یربعام، پادشاه اسرائیل، عزریا ابن امصیا، پادشاه یهوداآغاز سلطنت نمود. ۲ و شانزده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و دو سال در اورشلیم پادشاهی کرد واسم مادرش یکلیای اورشلیمی بود. ۳ و آنچه درنظر خداوند پسند بود، موافق هرچه پدرش امصیا کرده بود، بجا آورد. ۴ لیکن مکانهای بلند برداشته نشد و قوم هنوز در مکانهای بلندقربانی می‌گذرانیدند و بخور می‌سوزانیدند. ۵ وخداوند، پادشاه را مبتلا ساخت که تا روزوفاتش ابرص بود و در مریضخانه‌ای ساکن ماندو یوتام پسر پادشاه بر خانه او بود و بر قوم زمین داوری می‌نمود. ۶ و بقیه وقایع عزریا و

هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۷ پس عزریا با پدران خود خوابید و او را با پدرانش در شهر داوددفن کردند و پسرش، یوتام در جایش پادشاه بود. ۸ در سال سی و هشتم عزریا، پادشاه یهودا، زکریا ابن یربعام بر اسرائیل در سامره پادشاه شد وشش ماه پادشاهی کرد. ۹ و آنچه در نظر خداوندناپسند بود، به نحوی که پدرانش می‌کردند، به عمل آورد و از گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب ننمود. ۱۰ پس شلوم بن یابیش بر او شوریده، او را در حضور قوم زد و کشت و به‌جایش سلطنت نمود. ۱۱ و بقیه وقایع زکریا اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است. ۱۲ این کلام خداوند بودکه آن را به ییهو خطاب کرده، گفت: «پسران تو تا پشت چهارم برکرسی اسرائیل خواهند نشست.» پس همچنین به وقوع پیوست. ۱۳ در سال سی و نهم عزیا، پادشاه یهودا، شلوم بن یابیش پادشاه شد و یک ماه در سامره سلطنت نمود. ۱۴ و منحیم بن جادی از ترصه برآمده، به سامره داخل شد. و شلوم بن یابیش رادر سامره زده، او را کشت و به‌جاش سلطنت نمود. ۱۵ و بقیه وقایع شلوم و فتنه‌ای که کرد، اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است. ۱۶ آنگاه منحیم تفصح را با هرچه در آن بود و حدودش را از ترصه زد، از این جهت که برای او باز نکردند، آن را زد، و تمامی زنان حامله‌اش را شکم پاره کرد. ۱۷ در سال سی و نهم عزریا، پادشاه یهودا، منحیم بن جادی، بر اسرائیل پادشاه شد و ده سال در سامره سلطنت نمود. ۱۸ و آنچه در نظرخداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب ننمود. ۱۹ پس فول، پادشاه آشور، بر زمین هجوم آورد و منحیم، هزار وزنه نقره به فول داد تا دست او با وی باشد و سلطنت رادر دستش استوار سازد. ۲۰ و منحیم این نقد را براسرائیل، یعنی بر جمیع متمولان گذاشت تا هریک از ایشان پنجاه مثقال نقره به پادشاه آشوربدهند. پس پادشاه آشور مراجعت نموده، درزمین اقامت ننمود. ۲۱ و بقیه وقایع منحیم و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۲۲ پس منحیم با پدران خود خوابید و پسرش فقحیا به‌جایش پادشاه شد. ۲۳ و در سال پنجاهم عزریا، پادشاه یهودا، فقحیا ابن منحیم بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و دو سال سلطنت نمود. ۲۴ و آنچه در نظرخداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب ننمود. ۲۵ و یکی ازسردارانش، فقح بن رملیا بر او شوریده، او رابا ارجوب واریه در سامره در قصر خانه پادشاه زد و با وی پنجاه نفر از بنی جلعادبودند. پس او را کشته، به‌جایش سلطنت نمود. ۲۶ و بقیه وقایع فقحیا و هرچه کرد، اینک درکتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است. ۲۷ و در سال پنجاه و دوم عزریا، پادشاه یهودا، فقح بن رملیا بر اسرائیل، در سامره پادشاه شد وبیست سال سلطنت نمود. ۲۸ و آنچه در نظرخداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب ننمود. ۲۹ در ایام فقح، پادشاه اسرائیل، تغلت فلاسر، پادشاه آشور آمده، عیون و آبل بیت معکه ویانوح و قادش و حاصور و جلعاد و جلیل وتمامی زمین نفتالی را گرفته، ایشان را به آشوربه اسیری برد. ۳۰ و در سال بیستم یوتام بن عزیا، هوشع بن ایله، بر فقح بن رملیا بشورید واو را زده، کشت و در جایش سلطنت نمود. ۳۱ وبقیه وقایع فقح و هرچه کرد، اینک درکتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است. ۳۲ در سال دوم فقح بن رملیا، پادشاه اسرائیل، یوتام بن عزیا، پادشاه یهودا، آغاز سلطنت نمود. ۳۳ او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد وشانزده سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یروشا، دختر صادوق بود. ۳۴ و آنچه درنظر خداوند شایسته بود، موافق هرآنچه پدرش عزیا کرد، به عمل آورد. ۳۵ لیکن مکان های بلندبرداشته نشد و قوم در مکان های بلند هنوز قربانی می‌گذرانیدند و بخور می‌سوزانیدند، و او باب عالی خانه خداوند را بنا نمود. ۳۶ و بقیه وقایع یوتام و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست. ۳۷ در آن ایام خداوند شروع نموده، رصین، پادشاه ارام و فقح بن رملیا را بر یهودا فرستاد. ۳۸ پس یوتام با پدران خود خوابید و در شهر پدرش داود با پدران خوددفن شد و پسرش، آحاز به‌جایش سلطنت نمود.

۱۶ در سال هفدهم فقح بن رملیا، آحاز بن یوتام، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود. ۲ و آحاز بیست ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم سلطنت نمود و آنچه در نظریهوه خدایش شایسته بود، موافق پدرش داودعمل ننمود. ۳ و نه فقط به راه پادشاهان اسرائیل سلوک نمود، بلکه پسر خود را نیز از آتش گذرانید، موافق رجاسات امتهایی که خداوند، ایشان را از حضور بنی‌اسرائیل اخراج نموده بود. ۴ و در مکان های بلند و تلها و زیر هر درخت سبزقربانی می‌گذرانید و بخور می‌سوزانید. ۵ آنگاه رصین، پادشاه ارام، و فقح بن رملیا، پادشاه اسرائیل، به اورشلیم برای جنگ برآمده، آحاز را محاصره نمودند اما نتوانستند غالب آیند. ۶ در آن وقت رصین، پادشاه ارام، ایلت رابرای ارامیان استرداد نمود و یهود را از ایلت اخراج نمود و ارامیان به ایلت داخل شده، تاامروز در آن ساکن شدند. ۷ و آحاز رسولان نزدتغلت فلاسر، پادشاه آشور، فرستاده، گفت: «من بنده تو و پسر تو هستم. پس برآمده، مرا از دست پادشاه ارام و از دست پادشاه اسرائیل که به ضدمن برخاسته‌اند، رهایی ده.» ۸ و آحاز، نقره وطلایی را که در خانه خداوند و در خزانه های خانه پادشاه یافت شد، گرفته، آن را نزد پادشاه آشور پیشکش فرستاد. ۹ پس پادشاه آشور، وی را اجابت نمود و پادشاه آشور به دمشق برآمده، آن را گرفت و اهل آن را به قیر به اسیری برد ورصین را به قتل رسانید. ۱۰ و آحاز پادشاه برای ملاقات تغلت فلاسر، پادشاه آشور، به دمشق رفت و مذبحی را که دردمشق بود، دید و آحاز پادشاه شبیه مذبح و شکل آن را برحسب تمامی صنعتش نزد اوریای کاهن فرستاد. ۱۱ و اوریای کاهن مذبحی موافق آنچه آحاز پادشاه از دمشق فرستاده بود، بنا کرد، واوریای کاهن تا وقت آمدن آحاز پادشاه از دمشق، آن را همچنان ساخت. ۱۲ و چون پادشاه ازدمشق آمد، پادشاه مذبح را دید. و پادشاه به مذبح نزدیک آمده، برآن قربانی گذرانید. ۱۳ و قربانی سوختنی و هدیه آردی خود را سوزانید و هدیه ریختنی خویش را ریخت و خون ذبایح سلامتی خود را بر مذبح پاشید. ۱۴ و مذبح برنجین را که پیش

خداوند بود، آن را از روبروی خانه، از میان مذبح خود و خانه خداوند آورده، آن را به طرف شمالی آن مذبح گذاشت. ۱۵ و آحاز پادشاه، اوریای کاهن را امر فرموده، گفت: «قربانی سوختنی صبح و هدیه آردی شام و قربانی سوختنی پادشاه و هدیه آردی او را با قربانی سوختنی تمامی قوم زمین و هدیه آردی ایشان وهدایای ریختنی‌ایشان بر مذبح بزرگ بگذران، وتمامی خون قربانی سوختنی و تمامی خون ذبایح را بر آن بپاش اما مذبح برنجین برای من باشد تامسالت نمایم.» ۱۶ پس اوریای کاهن بر وفق آنچه آحاز پادشاه امر فرموده بود، عمل نمود. ۱۷ و آحاز پادشاه، حاشیه پایه‌ها را بریده، حوض را از آنها برداشت و دریاچه را از بالای گاوان برنجینی که زیر آن بودند، فرود آورد و آن را بر سنگ فرشی گذاشت. ۱۸ و رواق سبت را که در خانه بنا کرده بودند و راهی را که پادشاه ازبیرون به آن داخل می‌شد، در خانه خداوند به‌خاطر پادشاه آشور تغییر داد. ۱۹ و بقیه اعمال آحاز که کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست. ۲۰ پس آحاز با پدران خودخوابید و با پدران خویش در شهر داود دفن شد وپسرش حزقیا در جایش پادشاه شد.

۱۷ در سال دوازدهم آحاز، پادشاه یهودا، هوشع بن ایلا بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و نه سال سلطنت نمود. ۲ و آنچه درنظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد اما نه مثل پادشاهان اسرائیل که قبل از او بودند. ۳ و شلمناسر، پادشاه آشور، به ضد وی برآمده، هوشع، بنده او شد و برای او پیشکش آورد. ۴ اماپادشاه آشور در هوشع خیانت یافت زیرا که رسولان نزد سوء، پادشاه مصر فرستاده بود وپیشکش مثل هر سال نزد پادشاه آشور نفرستاده، پس پادشاه آشور او را بند نهاده، در زندان انداخت. ۵ و پادشاه آشور بر تمامی زمین هجوم آورده، به سامره برآمد و آن را سه سال محاصره نمود. ۶ ودر سال نهم هوشع، پادشاه آشور، سامره را گرفت و اسرائیل را به آشور به اسیری برد و ایشان را درحلح و خابور بر نهر جوزان و در شهرهای مادیان سکونت داد. ۷ و از این جهت که بنی‌اسرائیل به یهوه، خدای خود که ایشان را از زمین مصر از زیردست فرعون، پادشاه مصر بیرون آورده بود، گناه ورزیدند و از خدایان دیگر ترسیدند. ۸ و درفرایض امتهایی که خداوند از حضور بنی‌اسرائیل اخراج نموده بود و در فرایضی که پادشاهان اسرائیل ساخته بودند، سلوک نمودند. ۹ وبنی‌اسرائیل به خلاف یهوه، خدای خود کارهایی را که درست نبود، سر به عمل آوردند، و درجمیع شهرهای خود، از برجهای دیدبانان تاشهرهای حصاردار، مکان های بلند برای خودساختند. ۱۰ و تماثیل و اشیریم بر هر تل بلند وزیر هر درخت سبز برای خویشتن ساختند. ۱۱ ودر آن جایها مثل امتهایی که خداوند از حضورایشان رانده بود، در مکان های بلند بخور سوزانیدند واعمال زشت به‌جا آورده، خشم خداوند را به هیجان آوردند. ۱۲ و بتها را عبادت نمودند که درباره آنها خداوند به ایشان گفته بود، این کار را مکنید. ۱۳ و خداوند به واسطه جمیع انبیا و جمیع رائیان بر اسرائیل و بر یهودا شهادت می‌داد و می‌گفت: «از طریقهای زشت خودبازگشت نمایید و اوامر و فرایض مرا موافق تمامی شریعتی که به پدران شما امر فرمودم و به واسطه بندگان خود، انبیا نزد شما فرستادم، نگاه دارید.» ۱۴ اما ایشان اطاعت ننموده، گردنهای خود را مثل گردنهای پدران ایشان که به یهوه، خدای خود ایمان نیاوردند، سخت گردانیدند. ۱۵ و فرایض او و عهدی که با پدران ایشان بسته، وشهادات را که به ایشان داده بود، ترک نمودند، وپیروی اباطیل نموده، باطل گردیدند و امتهایی راکه به اطراف ایشان بودند و خداوند، ایشان رادرباره آنها امر فرموده بود که مثل آنها عمل منمایید، پیروی کردند. ۱۶ و تمامی اوامر یهوه خدای خود را ترک کرده، بتهای ریخته شده، یعنی دو گوساله برای خود ساختند و اشیره راساخته، به تمامی لشکر آسمان سجده کردند وبعل را عبادت نمودند. ۱۷ و پسران و دختران خودرا از آتش گذرانیدند و فالگیری و جادوگری نموده، خویشتن را فروختند تا آنچه در نظرخداوند ناپسند بود، به عمل آورده، خشم او را به هیجان بیاوردند. ۱۸ پس از این جهت غضب خداوند بر اسرائیل به شدت افروخته شده، ایشان را از حضور خود دور انداخت که جز سبط یهودافقط باقی نماند. ۱۹ اما یهودا نیز اوامر یهوه، خدای خود را نگاه نداشتند بلکه به فرایضی که اسرائیلیان ساخته بودند، سلوک نمودند. ۲۰ پس خداوند تمامی ذریت اسرائیل را ترک نموده، ایشان را ذلیل ساخت و ایشان را به‌دست تاراج کنندگان تسلیم نمود، حتی اینکه ایشان را از حضور خود دورانداخت. ۲۱ زیرا که او اسرائیل را از خاندان داود منشق ساخت و ایشان یربعام بن نباط را به پادشاهی نصب نمودند و یربعام، اسرائیل را از پیروی خداوند برگردانیده، ایشان را مرتکب گناه عظیم ساخت. ۲۲ و بنی‌اسرائیل به تمامی گناهانی که یربعام ورزیده بود سلوک نموده، از آنها اجتناب نکردند. ۲۳ تا آنکه خداوند اسرائیل را موافق آنچه به واسطه جمیع بندگان خود، انبیا گفته بود، از حضور خود دور انداخت. پس اسرائیل از زمین خود تا امروز به آشور جلای وطن شدند. ۲۴ و پادشاه آشور، مردمان از بابل و کوت وعوا و حمات و سفروایم آورده، ایشان را به‌جای بنی‌اسرائیل در شهرهای سامره سکونت داد وایشان سامره را به تصرف آورده، در شهرهایش ساکن شدند. ۲۵ و واقع شد که در ابتدای سکونت ایشان در آنجا از خداوند نترسیدند. لهذا خداوندشیران در میان ایشان فرستاد که بعضی از ایشان راکشتند. ۲۶ پس به پادشاه آشور خبر داده، گفتند: «طوایفی که کوچانیدی و ساکن شهرهای سامره گردانیدی، قاعده خدای آن زمین را نمی دانند و اوشیران در میان ایشان فرستاده است و اینک ایشان را می‌کشند از این جهت که قاعده خدای آن زمین را نمی دانند.» ۲۷ و پادشاه آشور امر فرموده، گفت: «یکی از کاهنانی را که از آنجا کوچانیدید، بفرست تا برود و در آنجا ساکن شود و ایشان راموافق قاعده خدای زمین تعلیم دهد.» ۲۸ پس یکی از کاهنانی که از سامره کوچانیده بودند، آمدو در بیت ئیل ساکن شده، ایشان را تعلیم داد که چگونه خداوند را باید بپرستند. ۲۹ اما هر امت، خدایان خود را ساختند و درخانه های مکان های بلند که سامریان ساخته بودندگذاشتند، یعنی هر امتی در شهر خود که در آن ساکن بودند. ۳۰ پس اهل بابل، سکوت بنوت را واهل کوت، نرجل را و اهل حمات، اشیما راساختند. ۳۱ و عویان، نبحز و ترتاک را ساختند واهل سفروایم، پسران خود را برای ادرملک وعنملک که خدایان سفروایم بودند، به آتش می‌سوزانیدند. ۳۲ پس یهوه را

می‌پرستیدند وکاهنان برای مکان های بلند از میان خود ساختندکه برای ایشان در خانه های مکان های بلند قربانی می‌گذرانیدند. ۳۳ پس یهوه را می‌پرستیدند وخدایان خود را نیز بر وفق رسوم امتهایی که ایشان را از میان آنها کوچانیده بودند، عبادت می‌نمودند. ۳۴ ایشان تا امروز برحسب عادت نخستین خود رفتار می‌نمایند و نه از یهوه می‌ترسند و نه موافق فرایض و احکام او و نه مطابق شریعت و اوامری که خداوند به پسران یعقوب که او را اسرائیل نام نهاد، امر نمود، رفتارمی کنند، ۳۵ با آنکه خداوند با ایشان عهد بسته بود و ایشان را امر فرموده، گفته بود: «از خدایان غیر مترسید و آنها را سجده منمایید و عبادت مکنید و برای آنها قربانی مگذرانید. ۳۶ بلکه ازیهوه فقط که شما را از زمین مصر به قوت عظیم وبازوی افراشته بیرون آورد، بترسید و او را سجده نمایید و برای او قربانی بگذرانید. ۳۷ و فرایض واحکام و شریعت و اوامری را که برای شما نوشته است، همیشه اوقات متوجه شده، به‌جا آورید واز خدایان غیر مترسید. ۳۸ و عهدی را که با شمابستم، فراموش مکنید و از خدایان غیر مترسید. ۳۹ زیرا اگر از یهوه، خدای خود بترسید، او شمارا از دست جمیع دشمنان شما خواهد رهانید.» ۴۰ اما ایشان نشنیدند بلکه موافق عادت نخستین خود رفتار نمودند. ۴۱ پس آن امتها، یهوه را می‌پرستیدند و بتهای خود را نیز عبادت می‌کردند و همچنین پسران ایشان و پسران پسران ایشان به نحوی که پدران ایشان رفتار نموده بودند تا امروز رفتار می‌نمایند.

۱۸ و در سال سوم هوشع بن ایله، پادشاه اسرائیل، حزقیا ابن آحاز، پادشاه یهوداآغاز سلطنت نمود. ۲ او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش ابی، دختر زکریا بود. ۳ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هرچه پدرش داود کرده بود، به عمل آورد. ۴ او مکان های بلندرا برداشت و تماثیل را شکست و اشیره را قطع نمود و مار برنجین را که موسی ساخته بود، خردکرد زیرا که بنی‌اسرائیل تا آن زمان برایش بخورمی سوزانیدند. و او آن را نحشتان نامید. ۵ او بریهوه، خدای اسرائیل توکل نمود و بعد از او ازجمیع پادشاهان یهودا کسی مثل او نبود و نه ازآنانی که قبل از او بودند. ۶ و به خداوند چسپیده، از پیروی او انحراف نورزید و اوامری را که خداوند به موسی‌امر فرموده بود، نگاه داشت. ۷ وخداوند با او می‌بود و به هر طرفی که رو می‌نمود، فیروز می‌شد و بر پادشاه آشور عاصی شده، او راخدمت ننمود. ۸ او فلسطینیان را تا غزه وحدودش و از برجهای دیده بانان تا شهرهای حصاردار شکست داد. ۹ و در سال چهارم حزقیا پادشاه که سال هفتم هوشع بن ایله، پادشاه اسرائیل بود، شلمناسر، پادشاه آشور به سامره برآمده، آن رامحاصره کرد. ۱۰ و در آخر سال سوم در سال ششم حزقیا آن را گرفتند، یعنی در سال نهم هوشع، پادشاه اسرائیل، سامره گرفته شد. ۱۱ وپادشاه آشور، اسرائیل را به آشور کوچانیده، ایشان را در حلح و خابور، نهر جوزان، و درشهرهای مادیان برده، سکونت داد. ۱۲ از این جهت که آواز یهوه، خدای خود را نشنیده بودندو از عهد او و هرچه موسی، بنده خداوند، امرفرموده بود، تجاوز نمودند و آن را اطاعت نکردندو به عمل نیاوردند. ۱۳ و در سال چهاردهم حزقیا پادشاه، سنحاریب، پادشاه آشور بر تمامی شهرهای حصاردار یهودا برآمده، آنها را تسخیر نمود. ۱۴ وحزقیا پادشاه یهودا نزد پادشاه آشور به لاکیش فرستاده، گفت: «خطا کردم. از من برگرد و آنچه راکه بر من بگذاری، ادا خواهم کرد.» پس پادشاه آشور سیصد وزنه نقره و سی وزنه طلا بر حزقیاپادشاه یهودا گذاشت. ۱۵ و حزقیا تمامی نقره‌ای را که در خانه خداوند و در خزانه های خانه پادشاه یافت شد، داد. ۱۶ در آن وقت حزقیا طلارا از درهای هیکل خداوند و از ستونهایی که حزقیا، پادشاه یهودا آنها را به طلا پوشانیده بودکنده، آن را به پادشاه آشور داد. ۱۷ و پادشاه آشور، ترتان و ربساریس وربشاقی را از لاکیش نزد حزقیای پادشاه به اورشلیم با موکب عظیم فرستاد. و ایشان برآمده، به اورشلیم رسیدند و چون برآمدند، رفتند و نزدقنات برکه فوقانی که به‌سر راه مزرعه گازر است، ایستادند. ۱۸ و چون پادشاه را خواندند، الیاقیم بن حلقیا که ناظر خانه بود و شبنای کاتب و یوآخ بن آساف وقایع نگار، نزد ایشان بیرون آمدند. ۱۹ و ربشاقی به ایشان گفت: «به حزقیا بگویید: سلطان عظیم، پادشاه آشور چنین می‌گوید: این اعتماد شما که بر آن توکل می‌نمایی، چیست؟ ۲۰ تو سخن می‌گویی، اما مشورت و قوت جنگ تو، محض سخن باطل است. الان کیست که بر اوتوکل نموده‌ای که بر من عاصی شده‌ای. ۲۱ اینک حال بر عصای این نی خرد شده، یعنی بر مصرتوکل می‌نمایی که اگر کسی بر آن تکیه کند، به‌دستش فرو رفته، آن را مجروح می‌سازد. همچنان است فرعون، پادشاه مصر برای همگانی که بر وی توکل می‌نمایند. ۲۲ و اگر مرا گویید که بر یهوه، خدای خود توکل داریم، آیا او آن نیست که حزقیا مکان های بلند و مذبح های او را برداشته است و به یهودا و اورشلیم گفته که پیش این مذبح در اورشلیم سجده نمایید؟ ۲۳ پس حال با آقایم، پادشاه آشور شرط ببند و من دو هزار اسب به تومی دهم. اگر از جانب خود سواران بر آنها توانی گذاشت! ۲۴ پس چگونه روی یک پاشا ازکوچکترین بندگان آقایم را خواهی برگردانید و برمصر به جهت ارابه‌ها و سواران توکل داری؟ ۲۵ وآیا من الان بی‌اذن خداوند بر این مکان به جهت خرابی آن برآمده‌ام، خداوند مرا گفته است بر این زمین برآی و آن را خراب کن.» ۲۶ آنگاه الیاقیم بن حلقیا و شبنا و یوآخ به ربشاقی گفتند: «تمنا اینکه با بندگانت به زبان ارامی گفتگو نمایی که آن را می‌فهمیم و با ما به زبان یهود در گوش مردمی که بر حصارند، گفتگومنمای.» ۲۷ ربشاقی به ایشان گفت: «آیا آقایم مرانزد آقایت و تو فرستاده است تا این سخنان رابگویم؟ مگر مرا نزد مردانی که بر حصارنشسته‌اند، نفرستاده، تا ایشان با شما نجاست خود را بخوردند و بول خود را بنوشند؟» ۲۸ پس ربشاقی ایستاد و به آواز بلند به زبان یهود صدا زد و خطاب کرده، گفت: «کلام سلطان عظیم، پادشاه آشور را بشنوید. ۲۹ پادشاه چنین می‌گوید: حزقیا شما را فریب ندهد زیرا که اوشما را نمی تواند از دست وی برهاند. ۳۰ و حزقیاشما را بر یهوه مطمئن نسازد و نگوید که یهوه، البته ما را خواهد رهانید و این شهر به‌دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد. ۳۱ به حزقیاگوش مدهید زیرا که پادشاه آشور چنین می‌گوید: با من صلح کنید و نزد من بیرون آیید تا هرکس ازمو خود و هرکس از انجیر

خویش بخورد وهرکس از آب چشمه خود بنوشد. ۳۲ تا بیایم وشما را به زمین مانند زمین خودتان بیاورم، یعنی به زمین غله و شیره و زمین نان و تاکستانها و زمین زیتونهای نیکو و عسل تا زنده بمانید و نمیرید. پس به حزقیا گوش مدهید زیرا که شما را فریب می‌دهد و می‌گوید: یهوه ما را خواهد رهانید. ۳۳ آیا هیچکدام از خدایان امتها، هیچ وقت زمین خود را از دست پادشاه آشور رهانیده است؟ ۳۴ خدایان حمات و ارفاد کجایند؟ و خدایان سفروایم و هینع و عوا کجا؟ و آیا سامره را ازدست من رهانیده‌اند؟ ۳۵ از جمیع خدایان این زمینها کدامند که زمین خویش را از دست من نجات داده‌اند تا یهوه، اورشلیم را از دست من نجات دهد؟» ۳۶ اما قوم سکوت نموده، به او هیچ جواب ندادند زیرا که پادشاه امر فرموده بود و گفته بود که او را جواب ندهید. ۳۷ پس الیاقیم بن حلقیا که ناظر خانه بود و شبنه کاتب و یوآخ بن آساف وقایع نگار با جامه دریده نزد حزقیا آمدند وسخنان ربشاقی را به او بازگفتند.

۱۹ و واقع شد که چون حزقیای پادشاه این را شنید، لباس خود را چاک زده، وپلاس پوشیده، به خانه خداوند داخل شد. ۲ والیاقیم، ناظر خانه و شبنه کاتب و مشایخ کهنه راملبس به پلاس نزد اشعیا ابن آموص نبی فرستاده، ۳ به وی گفتند: «حزقیا چنین می‌گوید که «امروزروز تنگی و تادیب و اهانت است زیرا که پسران به فم رحم رسیده‌اند و قوت زاییدن نیست. ۴ شاید یهوه خدایت تمامی سخنان ربشاقی را که آقایش، پادشاه آشور، او را برای اهانت نمودن خدای حی فرستاده است، بشنود و سخنانی را که یهوه، خدایت شنیده است، توبیخ نماید. پس برای بقیه‌ای که یافت می‌شوند، تضرع نما.» ۵ وبندگان حزقیای پادشاه نزد اشعیا آمدند. ۶ و اشعیابه ایشان گفت: «به آقای خود چنین گویید که خداوند چنین می‌فرماید: از سخنانی که شنیدی که بندگان پادشاه آشور به آنها به من کفرگفته‌اند، مترس. ۷ همانا روحی بر او می‌فرستم که خبری شنیده، به ولایت خود خواهد برگشت و اورا در ولایت خودش به شمشیر هلاک خواهم ساخت.» ۸ پس ربشاقی مراجعت کرده، پادشاه آشور را یافت که با لبنه جنگ می‌کرد، زیرا شنیده بود که ازلاکیش کوچ کرده است. ۹ و درباره ترهاقه، پادشاه حبش، خبری شنیده بود که به جهت مقاتله با توبیرون آمده است (پس چون شنید) بار دیگرایلچیان نزد حزقیا فرستاده، گفت: ۱۰ «به حزقیا، پادشاه یهودا چنین گویید: «خدای تو که به اوتوکل می‌نمایی، تو را فریب ندهد و نگوید که اورشلیم به‌دست پادشاه آشور تسلیم نخواهدشد. ۱۱ اینک تو شنیده‌ای که پادشاهان آشور باهمه ولایتها چه کرده و چگونه آنها را بالکل هلاک ساخته‌اند، و آیا تو رهایی خواهی یافت؟ ۱۲ آیا خدایان امتهایی که پدران من، ایشان راهلاک ساختند، مثل جوزان و حاران و رصف وبنی عدن که در تلسار می‌باشند، ایشان را نجات دادند؟ ۱۳ پادشاه حمات کجاست؟ و پادشاه ارفاد و پادشاه شهر سفروایم و هینع و عوا؟» ۱۴ و حزقیا مکتوب را از دست ایلچیان گرفته، آن را خواند و حزقیا به خانه خداوند درآمده، آن را به حضور خداوند پهن کرد. ۱۵ و حزقیا نزدخداوند دعا نموده، گفت: «ای یهوه، خدای اسرائیل که بر کروبیان جلوس می‌نمایی، تویی که به تنهایی بر تمامی ممالک جهان خدا هستی و توآسمان و زمین را آفریده‌ای. ۱۶ ای خداوند گوش خود را فراگرفته، بشنو. ای خداوند چشمان خودرا گشوده، ببین و سخنان سنحاریب را که به جهت اهانت نمودن خدای حی فرستاده است، استماع نما. ۱۷ ای خداوند، راست است که پادشاهان آشور امت‌ها و زمین ایشان را خراب کرده است، ۱۸ و خدایان ایشان را به آتش انداخته، زیرا که خدا نبودند، بلکه ساخته دست انسان از چوب وسنگ. پس به این سبب آنها را تباه ساختند. ۱۹ پس حال یهوه، خدای ما، ما را از دست اورهایی ده تا جمیع ممالک جهان بدانند که تو تنهاای یهوه، خدا هستی.» ۲۰ پس اشعیا ابن آموص نزد حزقیا فرستاده، گفت: «یهوه، خدای اسرائیل، چنین می‌گوید: آنچه را که درباره سنحاریب، پادشاه آشور، نزدمن دعا نمودی اجابت کردم. ۲۱ کلامی که خداوند درباره‌اش گفته، این است: آن باکره، دختر صهیون، تو را حقیر شمرده، استهزا نموده است و دختر اورشلیم سر خود را به تو جنبانیده است. ۲۲ کیست که او را اهانت کرده، کفر گفته‌ای و کیست که بر وی آواز بلند کرده، چشمان خودرا به علیین افراشته‌ای؟ مگر قدوس اسرائیل نیست؟ ۲۳ به واسطه رسولانت، خداوند را اهانت کرده، گفته‌ای: به کثرت ارابه های خود بر بلندی کوهها و به اطراف لبنان برآمده‌ام و بلندترین سروهای آزادش و بهترین صنوبرهایش را قطع نموده، به بلندی اقصایش و به درختستان بوستانش داخل شده‌ام. ۲۴ و من، حفره کنده، آب غریب نوشیدم و به کف پای خود تمامی نهرهای مصر را خشک خواهم کرد. ۲۵ آیا نشنیده‌ای که من این را از زمان سلف کرده‌ام و از ایام قدیم صورت داده‌ام و الان، آن را به وقوع آورده‌ام تا توبه ظهور آمده و شهرهایی حصاردار را خراب نموده، به توده های ویران مبدل سازی؟ ۲۶ از این جهت، ساکنان آنها کم قوت بوده، ترسان و خجل شدند، مثل علف صحرا و گیاه سبز و علف پشت بام و مثل غله‌ای که پیش از رسیدنش پژمرده شود، گردیدند. ۲۷ «اما من نشستن تو را و خروج و دخولت وخشمی را که بر من داری، می‌دانم. ۲۸ چونکه خشمی که بر من داری و غرور تو، به گوش من برآمده است. بنابراین مهار خود را به بینی تو ولگام خود را به لبهایت گذاشته، تو را به راهی که آمده‌ای، برخواهم گردانید. ۲۹ «و علامت، برای تو این خواهد بود که امسال غله خودرو خواهید خورد و سال دوم آنچه از آن بروید و در سال سوم بکارید و بدرویدو تاکستانها غرس نموده، میوه آنها را بخورید. ۳۰ و بقیه‌ای که از خاندان یهودا رستگار شوند، باردیگر به پایین ریشه خواهند زد و به بالا میوه خواهندآورد. ۳۱ زیرا که بقیه‌ای از اورشلیم ورستگاران از کوه صهیون بیرون خواهند آمد. غیرت یهوه این را بجا خواهد آورد. ۳۲ «بنابراین خداوند درباره پادشاه آشورچنین می‌گوید که «به این شهر داخل نخواهد شدو به اینجا تیر نخواهد انداخت و در مقابلش با سپرنخواهد آمد و منجنیق را درپیش آن بر نخواهدافراشت. ۳۳ به راهی که آمده است به همان برخواهد گشت و به این شهر داخل نخواهد شد. خداوند این را می‌گوید. ۳۴ زیرا که این شهر راحمایت کرده، به‌خاطر خود و به‌خاطر بنده خویش داود، آن را نجات خواهم داد.» ۳۵ پس فرشته خداوند در آن شب بیرون آمده، صد

و هشتاد و پنج هزار نفر از اردوی آشور را زدو بامدادان چون برخاستند، اینک جمیع آنهالاشه های مرده بودند. ۳۶ و سنحاریب، پادشاه آشور کوچ کرده، روانه گردید و برگشته، درنینوی ساکن شد. ۳۷ و واقع شد که چون او درخانه خدای خویش، نسروک عبادت می‌کرد، پسرانش ادرملک و شرآصر او را به شمشیر زدند، و ایشان به زمین آرارات فرار کردند و پسرش آسرحدون به‌جایش سلطنت نمود.

۲۰ در آن ایام، حزقیا بیمار و مشرف به موت شد و اشعیا ابن آموص نبی نزدوی آمده، او را گفت: «خداوند چنین می‌گوید: تدارک خانه خود را ببین زیرا که می‌میری و زنده نخواهی ماند.» ۲ آنگاه او روی خود را به سوی دیوار برگردانید و نزد خداوند دعا نموده، گفت: ۳ «ای خداوند مسالت اینکه بیاد آوری که چگونه به حضور تو به امانت و به دل کامل سلوک نموده‌ام و آنچه در نظر تو پسند بوده است، بجا آورده‌ام.» پس حزقیا زارزار بگریست. ۴ و واقع شد قبل از آنکه اشعیا از وسط شهربیرون رود، که کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت: ۵ «برگرد و به پیشوای قوم من حزقیا بگو: خدای پدرت، داود چنین می‌گوید: دعای تو راشنیدم و اشکهای تو را دیدم. اینک تو را شفاخواهم داد و در روز سوم به خانه خداوند داخل خواهی شد. ۶ و من بر روزهای تو پانزده سال خواهم افزود، و تو را و این شهر را از دست پادشاه آشور خواهم رهانید، و این شهر را به‌خاطر خود و به‌خاطر بنده خود، داود حمایت خواهم کرد.» ۷ و اشعیا گفت که «قرصی از انجیربگیرید.» و ایشان آن را گرفته، بر دمل گذاشتند که شفا یافت. ۸ و حزقیا به اشعیا گفت: «علامتی که خداوند مرا شفا خواهد بخشید و در روز سوم به خانه خداوند خواهم برآمد، چیست؟» ۹ و اشعیا گفت: «علامت از جانب خداوند که خداوند این کلام راکه گفته است، بجا خواهد آورد، این است: آیاسایه ده درجه پیش برود یا ده درجه برگردد؟» ۱۰ حزقیا گفت: «سهل است که سایه ده درجه پیش برود. نی، بلکه سایه ده درجه به عقب برگردد.» ۱۱ پس اشعیای نبی از خداوند استدعانمود و سایه را از درجاتی که بر ساعت آفتابی آحاز پایین رفته بود، ده درجه برگردانید. ۱۲ و در آن زمان، مرودک بلدان بن بلدان، پادشاه بابل، رسایل و هدیه نزد حزقیا فرستاد زیراشنیده بود که حزقیا بیمار شده است. ۱۳ و حزقیاایشان را اجابت نمود و تمامی خانه خزانه های خود را از نقره و طلا و عطریات و روغن معطر وخانه اسلحه خویش و هرچه را که در خزاین اویافت می‌شد، به ایشان نشان داد، و در خانه‌اش ودر تمامی مملکتش چیزی نبود که حزقیا آن را به ایشان نشان نداد. ۱۴ پس اشعیای نبی نزد حزقیای پادشاه آمده، وی را گفت: «این مردمان چه گفتند؟ و نزد تو از کجا آمدند؟» حزقیا جواب داد: «ازجای دور، یعنی از بابل آمده‌اند.» ۱۵ او گفت: «درخانه تو چه دیدند؟» حزقیا جواب داد: «هرچه درخانه من است، دیدند و چیزی در خزاین من نیست که به ایشان نشان ندادم.» ۱۶ پس اشعیا به حزقیا گفت: «کلام خداوند رابشنو: ۱۷ اینک روزها می‌آید که هرچه در خانه توست و آنچه پدرانت تا امروز ذخیره کرده‌اند، به بابل برده خواهد شد. و خداوند می‌گوید که چیزی باقی نخواهد ماند. ۱۸ و بعضی از پسرانت را که از تو پدید آیند و ایشان را تولید نمایی، خواهند گرفت و در قصر پادشاه بابل، خواجه خواهند شد.» ۱۹ حزقیا به اشعیا گفت: «کلام خداوند که گفتی نیکوست.» و دیگر گفت: «هرآینه در ایام من سلامتی و امان خواهد بود.» ۲۰ و بقیه وقایع حزقیا و تمامی تهور او وحکایت حوض و قناتی که ساخت و آب را به شهر آورد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۲۱ پس حزقیا با پدران خود خوابید و پسرش، منسی به‌جایش سلطنت نمود.

۲۱ منسی دوازده ساله بود که پادشاه شد وپنجاه و پنج سال در اورشلیم سلطنت نمود. و اسم مادرش حفصیبه بود. ۲ و آنچه درنظر خداوند ناپسند بود، موافق رجاسات امت هایی که خداوند، آنها را از حضوربنی‌اسرائیل اخراج کرده بود، عمل نمود. ۳ زیرامکانهای بلند را که پدرش، حزقیا خراب کرده بود، بار دیگر بنا کرد و مذبحها برای بعل بنا نمودو اشیره را به نوعی که اخاب، پادشاه اسرائیل ساخته بود، ساخت و به تمامی لشکر آسمان سجده نموده، آنها را عبادت کرد. ۴ و مذبحها درخانه خداوند بنا نمود که درباره‌اش خداوند گفته بود: «اسم خود را در اورشلیم خواهم گذاشت.» ۵ و مذبحها برای تمامی لشکر آسمان در هر دوصحن خانه خداوند بنا نمود. ۶ و پسر خود را ازآتش گذرانید و فالگیری و افسونگری می‌کرد و بااصحاب اجنه و جادوگران مراوده می‌نمود. و درنظر خداوند شرارت بسیار ورزیده، خشم او را به هیجان آورد. ۷ و تمثال اشیره را که ساخته بود، درخانه‌ای که خداوند درباره‌اش به داود و پسرش، سلیمان گفته بود که «در این خانه و در اورشلیم که آن را از تمامی اسباط اسرائیل برگزیده‌ام، اسم خود را تا به ابد خواهم گذاشت برپا نمود. ۸ وپایهای اسرائیل را از زمینی که به پدران ایشان داده‌ام بار دیگر آواره نخواهم گردانید. به شرطی که توجه نمایند تا برحسب هرآنچه به ایشان امرفرمودم و برحسب تمامی شریعتی که بنده من، موسی به ایشان امر فرموده بود، رفتار نمایند.» ۹ اما ایشان اطاعت ننمودند زیرا که منسی، ایشان را اغوا نمود تا از امتهایی که خداوند پیش بنی‌اسرائیل هلاک کرده بود، بدتر رفتار نمودند. ۱۰ و خداوند به واسطه بندگان خود، انبیا تکلم نموده، گفت: ۱۱ «چونکه منسی، پادشاه یهودا، این رجاسات را بجا آورد و بدتر از جمیع اعمال اموریانی که قبل از او بودند عمل نمود، و به بتهای خود، یهودا را نیز مرتکب گناه ساخت، ۱۲ بنابراین یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌گوید: اینک من بر اورشلیم و یهودا بلا خواهم رسانید که گوشهای هرکه آن را بشنود، صدا خواهد کرد. ۱۳ و بر اورشلیم، ریسمان سامره و ترازوی خانه اخاب را خواهم کشید و اورشلیم را پاک خواهم کرد، به طوری که کسی پشقاب را زدوده وواژگون ساخته، آن را پاک می‌کند. ۱۴ و بقیه میراث خود را پراکنده خواهم ساخت و ایشان رابه‌دست دشمنان ایشان تسلیم خواهم نمود، وبرای جمیع دشمنانشان یغما و غارت خواهندشد، ۱۵ چونکه آنچه در نظر من ناپسند است، به عمل آوردند و از روزی که پدران ایشان از مصربیرون آمدند تا امروز، خشم مرا به هیجان آوردند.» ۱۶ و علاوه براین، منسی خون بی‌گناهان را ازحد زیاده ریخت تا اورشلیم را سراسر

پر کرد، سوای گناه او که یهودا را به آن مرتکب گناه ساخت تا آنچه در نظر خداوند ناپسند است بجاآورند. ۱۷ و بقیه وقایع منسی و هرچه کرد و گناهی که مرتکب آن شد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۱۸ پس منسی باپدران خود خوابید و در باغ خانه خود، یعنی درباغ عزا دفن شد و پسرش، آمون، به‌جایش پادشاه شد. ۱۹ آمون بیست و دو ساله بود که پادشاه شد ودو سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش مشلمت، دختر حاروص، از یطبه بود. ۲۰ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق آنچه پدرش منسی کرد، عمل نمود. ۲۱ و به تمامی طریقی که پدرش به آن سلوک نموده بود، رفتار کرد، وبت هایی را که پدرش پرستید، عبادت کرد و آنهارا سجده نمود. ۲۲ و یهوه، خدای پدران خود راترک کرده، به طریق خداوند سلوک ننمود. ۲۳ پس خادمان آمون بر او شوریدند و پادشاه را در خانه‌اش کشتند. ۲۴ اما اهل زمین همه آنانی را که بر آمون پادشاه، شوریده بودند به قتل رسانیدند واهل زمین پسرش، یوشیا را در جایش به پادشاهی نصب کردند. ۲۵ و بقیه اعمالی که آمون بجا آورد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۲۶ و در قبر خود در باغ عزا دفن شد وپسرش یوشیا به‌جایش سلطنت نمود.

۲۲ یوشیا هشت ساله بود که پادشاه شد ودر اورشلیم سی و یک سال سلطنت نمود. و اسم مادرش یدیده، دختر عدایه، ازبصقت بود. ۲ و آنچه را که در نظر خداوند پسندبود، به عمل آورد، و به تمامی طریق پدر خود، داود سلوک نموده، به طرف راست یا چپ انحراف نورزید. ۳ و در سال هجدهم یوشیا پادشاه واقع شد که پادشاه، شافان بن اصلیا بن مشلام کاتب را به خانه خداوند فرستاده، گفت: ۴ «نزد حلقیا رئیس کهنه برو و او نقره‌ای را که به خانه خداوند آورده می‌شود و مستحفظان در، آن را از قوم جمع می‌کنند، بشمارد. ۵ و آن را به‌دست سرکارانی که بر خانه خداوند گماشته شده‌اند، بسپارند تا ایشان آن را به کسانی که در خانه خداوند کار می‌کنند، به جهت تعمیر خرابیهای خانه بدهند، ۶ یعنی به نجاران و بنایان و معماران، و تا چوبها و سنگهای تراشیده به جهت تعمیر خانه بخرند.» ۷ امانقره‌ای را که به‌دست ایشان سپردند، حساب نکردند زیرا که به امانت رفتار نمودند. ۸ و حلقیا، رئیس کهنه، به شافان کاتب گفت: «کتاب تورات را در خانه خداوند یافته‌ام.» وحلقیا آن کتاب را به شافان داد که آن را خواند. ۹ وشافان کاتب نزد پادشاه برگشت و به پادشاه خبرداده، گفت: «بندگانت، نقره‌ای را که در خانه خداوند یافت شد، بیرون آوردند و آن را به‌دست سرکارانی که بر خانه خداوند گماشته بودند، سپردند.» ۱۰ و شافان کاتب، پادشاه را خبر داده، گفت: «حلقیا، کاهن، کتابی به من داده است.» پس شافان آن را به حضور پادشاه خواند. ۱۱ پس چون پادشاه سخنان سفر تورات راشنید، لباس خود را درید. ۱۲ و پادشاه، حلقیای کاهن و اخیقام بن شافان و عکبور بن میکایا وشافان کاتب و عسایا، خادم پادشاه را امر فرموده، گفت: ۱۳ «بروید و از خداوند برای من و برای قوم و برای تمامی یهودا درباره سخنانی که در این کتاب یافت می‌شود، مسالت نمایید، زیرا غضب خداوند که بر ما افروخته شده است، عظیم می‌باشد، از این جهت که پدران ما به سخنان این کتاب گوش ندادند تا موافق هرآنچه درباره مامکتوب است، عمل نمایند.» ۱۴ پس حلقیای کاهن و اخیقام و عکبور وشافان و عسایا نزد حلده نبیه، زن شلام بن تقوه بن حرحس لباس دار، رفتند و او در محله دوم اورشلیم ساکن بود. و با وی سخن‌گفتند. ۱۵ و او به ایشان گفت: «یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌گوید: به کسی‌که شما را نزد من فرستاده است، بگویید: ۱۶ خداوند چنین می‌گوید: اینک من بلایی بر این مکان و ساکنانش خواهم رسانید، یعنی تمامی سخنان کتاب را که پادشاه یهوداخوانده است، ۱۷ چونکه مرا ترک کرده، برای خدایان دیگر بخورسوزانیدند تا به تمامی اعمال دستهای خود، خشم مرا به هیجان بیاورند. پس غضب من بر این مکان مشتعل شده، خاموش نخواهد شد. ۱۸ لیکن به پادشاه یهودا که شما را به جهت مسالت نمودن از خداوند فرستاده است، چنین بگویید: یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: درباره سخنانی که شنیده‌ای ۱۹ چونکه دل تو نرم بود و هنگامی که کلام مرادرباره این مکان و ساکنانش شنیدی که ویران ومورد لعنت خواهند شد، به حضور خداوندمتواضع شده، لباس خود را دریدی، و به حضورمن گریستی، بنابراین خداوند می‌گوید: من نیز تورا اجابت فرمودم. ۲۰ لهذا اینک من، تو را نزدپدرانت جمع خواهم کرد و در قبر خود به سلامتی گذارده خواهی شد و تمامی بلا را که من بر این مکان می‌رسانم، چشمانت نخواهد دید.» پس ایشان نزد پادشاه جواب آوردند.

۲۳ و پادشاه فرستاد که تمامی مشایخ یهودا و اورشلیم را نزد وی جمع کردند. ۲ و پادشاه و تمامی مردان یهودا و جمیع سکنه اورشلیم با وی و کاهنان و انبیا و تمامی قوم، چه کوچک و چه بزرگ، به خانه خداوندبرآمدند. و او تمامی سخنان کتاب عهدی را که درخانه خداوند یافت شد، در گوش ایشان خواند. ۳ و پادشاه نزد ستون ایستاد و به حضور خداوندعهد بست که خداوند را پیروی نموده، اوامر وشهادات و فرایض او را به تمامی دل و تمامی جان نگاه دارند و سخنان این عهد را که در این کتاب مکتوب است، استوار نمایند. پس تمامی قوم این عهد را برپا داشتند. ۴ و پادشاه، حلقیا، رئیس کهنه و کاهنان دسته دوم و مستحفظان در را امر فرمود که تمامی ظروف را که برای بعل و اشیره و تمامی لشکرآسمان ساخته شده بود، از هیکل خداوند بیرون آورند. و آنها را در بیرون اورشلیم در مزرعه های قدرون سوزانید و خاکستر آنها را به بیت ئیل برد. ۵ و کاهنان بتها را که پادشاهان یهودا تعیین نموده بودند تا در مکان های بلند شهرهای یهودا ونواحی اورشلیم بخور بسوزانند، و آنانی را که برای بعل و آفتاب و ماه و بروج و تمامی لشکرآسمان بخور می‌سوزانیدند، معزول کرد. ۶ واشیره را از خانه خداوند، بیرون از اورشلیم به وادی قدرون برد و آن را به کنار نهر قدرون سوزانید، و آن را مثل غبار، نرم ساخت و گرد آن را بر قبرهای عوام الناس پاشید. ۷ و خانه های لواط را که نزد خانه خداوند بود که زنان در آنهاخیمه‌ها به جهت اشیره می‌بافتند، خراب کرد. ۸ وتمامی کاهنان را از شهرهای یهودا آورد ومکانهای بلند را که کاهنان در آنها

بخورمی سوزانیدند، از جبع تا بئرشبع نجس ساخت، ومکان های بلند
دروازه‌ها را که نزد دهنه دروازه یهوشع، رئیس شهر، و به طرف چپ دروازه
شهربود، منهدم ساخت. ۹ لیکن کاهنان، مکانهای بلند، به مذبح خداوند
در اورشلیم برنیامدند اما نان فطیر در میان برادران خود خوردند. ۱۰ و توفت
راکه در وادی بنی هنوم بود، نجس ساخت تا کسی پسر یا دختر خود را
برای مولک از آتش نگذراند. ۱۱ و اسبهایی را که پادشاهان یهودا به آفتاب
داده بودند که نزد حجره نتنملک خواجه‌سرا درپیرامون خانه بودند، از مدخل
خانه خداوند دورکرد و ارابه های آفتاب را به آتش سوزانید. ۱۲ ومذبح هایی
را که بر پشت بام بالاخانه آحاز بود وپادشاهان یهودا آنها را ساخته بودند،
ومذبح هایی را که منسی در دو صحن خانه خداوندساخته بود، پادشاه
منهدم ساخت و از آنجاخراب کرده، گرد آنها را در نهر قدرون پاشید. ۱۳
و مکانهای بلند را که مقابل اورشلیم به طرف راست کوه فساد بود و
سلیمان، پادشاه اسرائیل، آنها را برای اشتورت، رجاست صیدونیان و برای
کموش، رجاست موآبیان، و برای ملکوم، رجاست بنی عمون، ساخته
بود، پادشاه، آنها رانجس ساخت. ۱۴ و تماثیل را خرد کرد و اشیریم را
قطع نمود و جایهای آنها را از استخوانهای مردم پر ساخت. ۱۵ و نیز
مذبحی که در بیت ئیل بود و مکان بلندی که یربعام بن نباط که اسرائیل را
مرتکب گناه ساخته، آن را بنا نموده بود، هم مذبح و هم مکان بلند را
منهدم ساخت و مکان بلند راسوزانیده، آن را مثل غبار، نرم کرد و اشیره
راسوزانید. ۱۶ و یوشیا ملتفت شده، قبرها را که آنجا در کوه بود، دید. پس
فرستاده، استخوانها رااز آن قبرها برداشت و آنها را بر آن مذبح سوزانیده، آن
را نجس ساخت، به موجب کلام خداوند که آن مرد خدایی که از این
امور اخبارنموده بود، به آن ندا درداد. ۱۷ و پرسید: «این مجسمه‌ای که
می‌بینم، چیست؟» مردان شهر وی را گفتند: «قبر مرد خدایی است که از
یهودا آمده، به این کارهایی که تو بر مذبح بیت ئیل کرده‌ای، نداکرده
بود.» ۱۸ او گفت: «آن را واگذارید و کسی استخوانهای او را حرکت
ندهد.» پس استخوانهای او را با استخوانهای آن نبی که ازسامره آمده بود،
واگذاشتند. ۱۹ و یوشیا تمامی خانه های مکان های بلند را نیز که در
شهرهای سامره بود و پادشاهان اسرائیل آنها را ساخته، خشم (خداوند) را به
هیجان آورده بودند، برداشت و با آنها موافق تمامی کارهایی که به بیت ئیل
کرده بود، عمل نمود. ۲۰ و جمیع کاهنان مکان های بلند را که در آنجا
بودند، بر مذبح هاکشت و استخوانهای مردم را بر آنها سوزانیده، به اورشلیم
مراجعت کرد. ۲۱ و پادشاه تمامی قوم را امر فرموده، گفت که «عید فصح
را به نحوی که در این کتاب عهدمکتوب است، برای خدای خود نگاه
دارید.» ۲۲ به تحقیق فصحی مثل این فصح از ایام داورانی که بر اسرائیل
داوری نمودند و در تمامی ایام پادشاهان اسرائیل و پادشاهان یهودا نگاه
داشته نشد. ۲۳ اما در سال هجدهم، یوشیا پادشاه، این فصح را برای
خداوند در اورشلیم نگاه داشتند. ۲۴ و نیز یوشیا اصحاب اجنه و جادوگران
وترافیم و بتها و تمام رجاسات را که در زمین یهوداو در اورشلیم پیدا شد،
نابود ساخت تا سخنان تورات را که در کتابی که حلقیای کاهن در خانه
خداوند یافته بود، به‌جا آورد. ۲۵ و قبل از اوپادشاهی نبود که به تمامی دل
و تمامی جان وتمامی قوت خود موافق تمامی تورات موسی به خداوند رجوع
نماید، و بعد از او نیز مثل او ظاهر نشد. ۲۶ اما خداوند از حدت خشم
عظیم خودبرنگشت زیرا که غضب او به‌سبب همه کارهایی که منسی
خشم او را از آنها به هیجان آورده بود، بر یهودا مشتعل شد. ۲۷ و خداوند
گفت: «یهودارا نیز از نظر خود دور خواهم کرد چنانکه اسرائیل را دور
کردم و این شهر اورشلیم را که برگزیدم و خانه‌ای را که گفتم اسم من
در آنجاخواهد بود، ترک خواهم نمود.» ۲۸ و بقیه وقایع یوشیا و هرچه
کرد، آیا درکتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۲۹ و در
ایام او، فرعون نکوه، پادشاه مصر، بر پادشاه آشور به نهر فرات برآمد و
یوشیای پادشاه به مقابل او برآمد و چون (فرعون) او رادید، وی را در مجدو
کشت. ۳۰ و خادمانش او رادر ارابه نهاده، از مجدو به اورشلیم، مرده
آوردندو او را در قبرش دفن کردند و اهل زمین، یهوآحازبن یوشیا را گرفتند و
او را مسح نموده، به‌جای پدرش به پادشاهی نصب کردند. ۳۱ و یهوآحاز
بیست و سه ساله بود که پادشاه شد و سه ماه در اورشلیم سلطنت نمود و
اسم مادرش حموطل، دختر ارمیا از لبنه بود. ۳۲ و اوآنچه را که در نظر
خداوند ناپسند بود، موافق هرآنچه پدرانش کرده بودند، به عمل آورد. ۳۳
وفرعون نکوه، او را در ربله، در زمین حمات، دربند نهاد تا در اورشلیم
سلطنت ننماید و صد وزنه نقره و یک وزنه طلا بر زمین گذارد. ۳۴ و فرعون
نکوه، الیاقیم بن یوشیا را به‌جای پدرش، یوشیا، به پادشاهی نصب کرد و
اسمش را به یهویاقیم تبدیل نمود و یهوآحاز را گرفته، به مصر آمد. و اودر
آنجا مرد. ۳۵ و یهویاقیم، آن نقره و طلا را به فرعون داد اما زمین را تقویم
کرد تا آن مبلغ راموافق فرمان فرعون بدهند و آن نقره و طلا را ازاهل زمین،
از هرکس موافق تقویم او به زور گرفت تا آن را به فرعون نکوه بدهد. ۳۶
یهویاقیم بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم
سلطنت کرد و اسم مادرش زبیده، دختر فدایه، از رومه بود. ۳۷ وآنچه را
که در نظر خداوند ناپسند بود موافق هرآنچه پدرانش کرده بودند، به عمل
آورد.

۲۴ و در ایام او، نبوکدنصر، پادشاه بابل آمد، و یهویاقیم سه سال بنده
او بود. پس برگشته، از او عاصی شد. ۲ و خداوندفوجهای کلدانیان و
فوجهای ارامیان و فوجهای موآبیان و فوجهای بنی عمون را بر او فرستاد
وایشان را بر یهودا فرستاد تا آن را هلاک سازد، به موجب کلام خداوند که
به واسطه بندگان خودانبیا گفته بود. ۳ به تحقیق، این از فرمان خداوند
بریهودا واقع شد تا ایشان را به‌سبب گناهان منسی وهرچه او کرد، از نظر
خود دور اندازد. ۴ و نیز به‌سبب خون بی‌گناهانی که او ریخته بود، زیرا که
اورشلیم را از خون بی‌گناهان پر کرده بود وخداوند نخواست که او را عفو
نماید. ۵ و بقیه وقایع یهویاقیم و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام
پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۶ پس یهویاقیم با پدران خود خوابید و
پسرش یهویاکین به‌جایش پادشاه شد. ۷ و پادشاه مصر، بار دیگر ازولایت
خود بیرون نیامد زیرا که پادشاه بابل هرچه را که متعلق به پادشاه مصر بود،
از نهر مصر تا نهرفرات، به تصرف آورده بود. ۸ و یهویاکین هجده ساله بود

که پادشاه شد وسه سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش نحوشطا
دختر الناتان اورشلیمی بود. ۹ و آنچه راکه در نظر خداوند ناپسند بود،
موافق هرآنچه پدرش کرده بود، به عمل آورد. ۱۰ در آن زمان بندگان
نبوکدنصر، پادشاه بابل، بر اورشلیم برآمدند. و شهر محاصره شد. ۱۱
ونبوکدنصر، پادشاه بابل، در حینی که بندگانش آن را محاصره نموده
بودند، به شهر برآمد. ۱۲ ویهویاکین، پادشاه یهودا با مادر خود و بندگانش
وسردارانش و خواجه‌سرایانش نزد پادشاه بابل بیرون آمد، و پادشاه بابل در
سال هشتم سلطنت خود، او را گرفت. ۱۳ و تمامی خزانه های خانه
خداوند وخزانه های خانه پادشاه را از آنجا بیرون آورد وتمام ظروف طلایی را
که سلیمان، پادشاه اسرائیل برای خانه خداوند ساخته بود، به موجب
کلام خداوند، شکست. ۱۴ و جمیع ساکنان اورشلیم وجمیع سرداران و
جمیع مردان جنگی را که ده هزار نفر بودند، اسیر ساخته، برد و جمیع
صنعت گران و آهنگران را نیز، چنانکه سوای مسکینان، اهل زمین کسی
باقی نماند. ۱۵ ویهویاکین را به بابل برد و مادر پادشاه و زنان پادشاه و
خواجه‌سرایانش و بزرگان زمین را اسیر ساخت و ایشان را از اورشلیم به بابل
برد. ۱۶ و تمامی مردان جنگی، یعنی هفت هزار نفر و یک هزار نفراز
صنعت گران و آهنگران را که جمیع ایشان، قوی و جنگ آزموده بودند،
پادشاه بابل، ایشان رابه بابل به اسیری برد. ۱۷ و پادشاه بابل، عموی وی،
متنیا را در جای او به پادشاهی نصب کرد واسمش را به صدقیا مبدل
ساخت. ۱۸ صدقیا بیست و یکساله بود که آغازسلطنت نمود و یازده سال
در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش حمیطل، دختر ارمیا از لبنه بود.
۱۹ و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود، موافق هرآنچه یهویاقیم کرده
بود، به عمل آورد. ۲۰ زیرا به‌سبب غضبی که خداوند بر اورشلیم ویهودا
داشت، به حدی که آنها را از نظر خودانداخت، واقع شد که صدقیا بر
پادشاه بابل عاصی شد.

۲۵ و واقع شد که نبوکدنصر، پادشاه بابل، باتمامی لشکر خود در روز
دهم ماه دهم از سال نهم سلطنت خویش بر اورشلیم برآمد، ودر مقابل آن
اردو زده، سنگری گرداگردش بنانمود. ۲ و شهر تا سال یازدهم صدقیای
پادشاه، محاصره شد. ۳ و در روز نهم آن ماه، قحطی درشهر چنان سخت
شد که برای اهل زمین نان نبود. ۴ پس در شهر رخنه‌ای ساختند و تمامی
مردان جنگی در شب از راه دروازه‌ای که در میان دوحصار، نزد باغ پادشاه
بود، فرار کردند. و کلدانیان به هر طرف در مقابل شهر بودند (و پادشاه)
به راه عربه رفت. ۵ و لشکر کلدانیان، پادشاه را تعاقب نموده، در بیابان
اریحا به او رسیدند و تمامی لشکرش از او پراکنده شدند. ۶ پس پادشاه
راگرفته، او را نزد پادشاه بابل به ربله آوردند و بر اوفتوی دادند. ۷ و پسران
صدقیا را پیش رویش به قتل رسانیدند و چشمان صدقیا را کندند و او را به
دو زنجیر بسته، به بابل آوردند. ۸ و در روز هفتم ماه پنجم از سال نوزدهم
نبوکدنصر پادشاه، سلطان بابل، نبوزرادان، رئیس جلادان، خادم پادشاه
بابل، به اورشلیم آمد. ۹ وخانه خداوند و خانه پادشاه را سوزانید و همه
خانه های اورشلیم و هر خانه بزرگ را به آتش سوزانید. ۱۰ و تمامی لشکر
کلدانیان که همراه رئیس جلادان بودند، حصارهای اورشلیم را به هر طرف
منهدم ساختند. ۱۱ و نبوزرادان، رئیس جلادان، بقیه قوم را که در شهر
باقی‌مانده بودند وخارجین را که به طرف پادشاه بابل شده بودند وبقیه
جمعیت را به اسیری برد. ۱۲ اما رئیس جلادان بعضی از مسکینان زمین را
برای باغبانی وفلاحی واگذاشت. ۱۳ و کلدانیان ستونهای برنجینی که در
خانه خداوند بود و پایه‌ها و دریاچه برنجینی را که درخانه خداوند بود،
شکستند و برنج آنها را به بابل بردند. ۱۴ و دیگها و خاک اندازها و
گلگیرها وقاشقها و تمامی اسباب برنجینی را که با آنهاخدمت می‌کردند،
بردند. ۱۵ و مجمرها و کاسه هایعنی طلای آنچه را که از طلا بود و نقره
آنچه را که از نقره بود، رئیس جلادان برد. ۱۶ اما دو ستون و یک دریاچه و
پایه هایی که سلیمان آنها را برای خانه خداوند ساخته بود، وزن برنج همه
این اسباب بی‌اندازه بود. ۱۷ بلندی یک ستون هجده ذراع و تاج برنجین
بر سرش و بلندی تاج سه ذراع بود و شبکه و انارهای گرداگرد روی تاج،
همه ازبرنج بود و مثل اینها برای ستون دوم بر شبکه‌اش بود. ۱۸ و رئیس
جلادان، سرایا، رئیس کهنه، وصفنیای کاهن دوم و سه مستحفظ در را
گرفت. ۱۹ و سرداری که بر مردان جنگی گماشته شده بودو پنج نفر را از
آنانی که روی پادشاه را می‌دیدند ودر شهر یافت شدند و کاتب سردار
لشکر را که اهل ولایت را سان می‌دید، و شصت نفر از اهل زمین را که در
شهر یافت شدند، از شهر گرفت. ۲۰ و نبوزرادان رئیس جلادان، ایشان را
برداشته، به ربله، نزد پادشاه بابل برد. ۲۱ و پادشاه بابل، ایشان را در ربله
در زمین حمات زده، به قتل رسانید. پس یهودا از ولایت خود به اسیری
رفتند. ۲۲ و اما قومی که در زمین یهودا باقی ماندند ونبوکدنصر، پادشاه
بابل ایشان را رها کرده بود، پس جدلیا ابن اخیقام بن شافان را بر ایشان
گماشت. ۲۳ و چون تمامی سرداران لشکر بامردان ایشان شنیدند که
پادشاه بابل، جدلیا راحاکم قرار داده است، ایشان نزد جدلیا به مصفه
آمدند، یعنی اسماعیل بن نتنیا و یوحنان بن قاری و سرایا ابن تنحومت
نطوفاتی و یازنیا ابن معکاتی با کسان ایشان. ۲۴ و جدلیا برای ایشان و
برای کسان ایشان قسم خورده، به ایشان گفت: «از بندگان کلدانیان
مترسید. در زمین ساکن شوید وپادشاه بابل را بندگی نمایید و برای شما
نیکوخواهد بود.» ۲۵ اما در ماه هفتم واقع شد که اسماعیل بن نتنیا ابن
الیشمع که از ذریت پادشاه بود، به اتفاق ده نفر آمدند و جدلیا را زدند که
بمردو یهودیان و کلدانیان را نیز که با او در مصفه بودند(کشتند). ۲۶ و
تمامی قوم، چه خرد و چه بزرگ، و سرداران لشکرها برخاسته، به مصر
رفتند زیراکه از کلدانیان ترسیدند. ۲۷ و در روز بیست و هفتم ماه دوازدهم
از سال سی و هفتم اسیری یهویاکین، پادشاه یهودا، واقع شد که اویل
مرودک، پادشاه بابل، درسالی که پادشاه شد، سر یهویاکین، پادشاه یهودا
را از زندان برافراشت. ۲۸ و با اوسخنان دلاویز گفت و کرسی او را بالاتر
ازکرسیهای سایر پادشاهانی که با او در بابل بودند، گذاشت. ۲۹ و لباس
زندانی او را تبدیل نمود و او در تمامی روزهای عمرش همیشه درحضور وی
نان می‌خورد. ۳۰ و برای معیشت اووظیفه دائمی، یعنی قسمت هر روز در
روزش، در تمامی ایام عمرش از جانب پادشاه به او داده می‌شد.

اول تواریخ

۱ آدم، شِیث اَنوش، ۲ قِینان مهلَلئِیل یارَد، ۳ خَنُوخ مَتُوشالَح لَمَک، ۴
نُوح سام حام یافَث. ۵ پسران یافَث: جُومَر و ماجُوج و ماداي و یاوان و
ماشَک و تیراس. ۶ وپسران جُومَر: اَشکَناز و ریفات و تُجَرمَه. ۷ و پسران
یاوان: اَلیشَه و تَرشِیش و کتیم و دُودانِیم. ۸ و پسران حام: کوش و مِصرایم
و فُوت و کَنعان. ۹ و پسران کوش: سَبا و حَویلَه و سبتا و رَعما و سَبتَکا. و
پسران رَعما: شَبا و دَدان. ۱۰ و کوش، نِمرود را آورد، و او به جبار شدن
در جهان شروع نمود. ۱۱ و مِصرایم، لُودیم و عَنامیم و لَهابیم و نَفتُوحیم را
آورد، ۱۲ و فَتروسیم و کَسلُوحیم را که فَلَستیم و کَفتوریم از ایشان پدید
آمدند. ۱۳ و کَنعان نُخست زاده خود، صیدون و حِتّ را آورد، ۱۴ و
یبُوسي و اَمُوري و جَرجاشي، ۱۵ و حِوّي و عِرقي و سِیني، ۱۶ و اروادي و
صَماري و حَماتي را. ۱۷ پسران سام: عیلام و آشُّور و اَرفَکشاد و لُود وَاَرام
و عُوص و حُول و جاتَر و ماشَک. ۱۸ و اَرفَکشاد، شالَح را آورد و شالَح،
عابَر را آورد. ۱۹ و براي عابَر، دو پسر متولد شدند که یکي را فالَج نام بود
زیرا در ایام وي زمین منقسم شد و اسم برادرش یقطان بود. ۲۰ و یقطان،
اَلمُوداد و شالَف و حَضَرموت و یارَح را آورد؛ ۲۱ و هَدُورام و اُوزال و دِقلَه،
۲۲ و اِیبال و اَبیمایل و شَبا، ۲۳ و اُوفیر و حَویلَه و یوباب را که جمیع اینها
پسران یقطان بودند. ۲۴ سام، اَرفَکشاد سالَح، ۲۵ عابَر فالَج رَعُو، ۲۶
سَروج ناحُور تارَح، ۲۷ اَبرام که همان ابراهیم باشد. ۲۸ پسران ابراهیم:
اسحاق واسماعیل. ۲۹ این است پیداش ایشان: نخستزاده اسماعیل:
نَبایوت و قیدار و اَدَبئیل و مِبسام، ۳۰ و مِشماع و دُومَه و مَسّا و حَدَد و
تیما، ۳۱ و یطُور و نافیش و قِدمَه که اینان پسران اسماعیل بودند. ۳۲ و
پسران قَطُورَه که مُتعه ابراهیم بود، پس او زِمران و یقشان و مَدان و مِدیان و
یشباق و شُوحا را زایید و پسران یقشان: شَبا و دَدان بودند. ۳۳ و پسران
مِدیان عِیفَه و عِیفَرو خَنُوح و اَبیداع و اَلدَعَه بودند. پس جمیع اینها پسران
قَطُورَه بودند. ۳۴ و ابراهیم اسحاق را آورد؛ و پسران اسحاق عِیسُو واسرائیل
بودند. ۳۵ و پسران عِیسُو: اَلیفاز و رَعُوئیل و یعُوش و یعلام وقُورَح. ۳۶
پسران اَلیفاز: تیمان و اُومار و صَفي و جَعتام و قَناز و تِمناع و عَمالیق. ۳۷
پسران رَعُوئیل: نَحَت و زارَح و شَمَّه و مِزَّه. ۳۸ و پسران سَعِیر: لُوطان و
شُوبال و صِبعون و عَنَه و دیشُون و اِیصر ودِیشان. ۳۹ و پسران لُوطان:
حوري و هُومام و خواهر لُوطان تِمناع. ۴۰ پسران شُوبال: عَلیان ومَنَاحَت
وعِیبال وشَفي واُونام و پسران صِبعُون: اَیه و عَنَه. ۴۱ و پسران عَنَه: دیشون
وپسران دیشون: حَمران و اِشبان و یتران و کَران. ۴۲ پسران ایصر: بِلهان و
زَعوان و یعقان وپسران دیشان: عُوص و اَران. ۴۳ و پادشاهاني که در زمین
اَدُوم سلطنت نمودند، پیش از آنکه پادشاهي بر بني اسرائیل سلطنت کند،
ایناننند: بالَع بن بَعُور و اسم شهر او دِنهابِه بود. ۴۴ و بالَع مُرد و یوباب بن
زارَح از بُصرَه به جایش پادشاه شد. ۴۵ و یوباب مرد و حوشام از زمین
تیماني به جایش سلطنت نمود. ۴۶ و حُوشام مُرد وهَدَد بن بَدَد که مِدیان
را در زمین موآب شکست داد در جایش پادشاه شد و اسم شهرش عَوِیت
بود. ۴۷ و هَدَد مُرد و سَملَه از مَسریقَه به جایش پادشاه شد. ۴۸ و سَملَه
مُرد و شاوُل از رَحُوبوت نهر به جایش پادشاه شد. ۴۹ و شاوُل مُرد و بَعل
حانان بن عَکبور به جایش پادشاه شد. ۵۰ و بَعل حانان مُرد وهَدَد به
جایش پادشاه شد؛ و اسم شهرش فاعي و اسم زنش مَهِیطَبئیل دختر مَطرِد
دختر مَي ذَهَب بود. ۵۱ وهَدَد مُرد و اَمیرانِ اَدوُم امیر تِمناع وامیر اَلیه و امیر
یتِیت بودند. ۵۲ و اَمیر اَهولِیبَامَه و امیر اِیلَه و امیر فِینُون؛ ۵۳ وامیر قَناز و
امیرتِیمان وامیر مِبصار؛ ۵۴ وامیر مَجدِیئیل وامیر عیرام؛ اینان امیران اَدُوم
بودند.

۲ پسران اسرائیل ایناننند: رؤبین وشَمعون و لاوي یهودا ویسّاکار زبولون ۲
و دان ویوسف و بنیامین و نَفتالي وجاد واَشِیر. ۳ پسران یهودا: عِیر واُونان
وشیلَه؛ این سه نفر از بَتشُوعِ کَنعانیه براي او زاییده شدند؛ وعِیر نخست
زاده یهودا به نظر خداوند شریر بود؛ پس او را کُشت. ۴ و عروس وي تامار
فارَص و زارَح را براي وي زایید، و همه پسران یهودا پنج نفر بودند. ۵ و
پسران فارَص: حَصرون وحامول. ۶ و پسران زارَح: زِمري و اِیتان وهِیمان و
کَلکُول و دارَع که همگي ایشان پنج نفر بودند. ۷ واز پسران کَرمِي، عاکار
مضطرب کننده اسرائیل بود که درباره چیز حرام خیانت ورزید. ۸ و پسر
اِیتان: عَزَریا بود. ۹ و پسران حَصرُون که براي وي زاییده شدند، یرحَمئیل
ورام وکَلُوباي. ۱۰ و رام عَمیناداب را آورد وعَمیناداب نَحشُون را آورد که
رئیس بني یهودا بود. ۱۱ و نَحشُون سَلما را آورد و سَلما بُوعَز را آورد. ۱۲ و
بُوعَز عوبید را آورد و عُوبید یسي را آورد. ۱۳ یسي نخست زاده خویش
اَلِیآب را آورد،و دومین ابیناداب را، و سومین شِمعي را، ۱۴ وچهارمین نَتَنئیل
را و پنجمین رَدّاي را، ۱۵ وششمین اُوصَم را وهفتمین داود را آورد. ۱۶ و
خواهران ایشان صَرُویه و اَبیحایل بودند. و پسران صَرُویه، اَبشاي و یوآب و
عَسائیل، سه نفر بودند. ۱۷ و اَبیحایل عَماسا را زائید و پدر عَماسا یتَرِ
اِسماعیلي بود. ۱۸ و کالیب بن حَصرُون از زن خود عَزُوبَه واز یرِیعُوت اولاد
به هم رسانید و پسران وي ایناننند: یاشَر و شُوباب و اَرِدُون. ۱۹ و عَزُوبَه مُرد
وکالیب اَفرات را به زني گرفت و او حور را براي وي زایید. ۲۰ وحُور، اُوري
را آورد واُوري بَصَلئیل را آورد. ۲۱ وبعد از آن، حَصرُون به دختر ماکیر پدر
جِلعاد درآمده، او را به زني گرفت حیني که شصت ساله بود و او سَجُوب
را براي وي زایید. ۲۲ و سَجُوب یائیر را آورد و او بیست و سه شهر در زمین
جِلعاد داشت. ۲۳ واو جَشور و اَرام را که حَوُّوب یائیر باشد، با قنات و
دهات آنها که شصت شهر بود، از ایشان گرفت و جمییع اینها از آن بني
ماکیر پدر جِلعاد بودند. ۲۴ و بعد از آنکه حَصرُون در کالیب اَفراته وفات
یافت، اَبِیه زن حَصرُون اَشحُور پدر تَقُوع را براي وي زایید. ۲۵ و پسران
یرحَمئیل نخست زاده حَصرُون نخست زاده اش: رام و بُونَه و اُورَن و اُوصَم
و اَخیا بودند. ۲۶ و یرحَمئیل را زن دیگر مسمّاة به عطارَه بود که مادرِ اُونام
باشد. ۲۷ و پسران رام نخست زاده یرحَمئیل مَعص ویامِین و عاقَر بودند.
۲۸ و پسران اُونام: شَمّاي ویاداع بودند، و پسران شَمّاي ناداب و اَبیشور.
۲۹ و اسم زن ابیشور اَبِیحایل بود و او اَحبان و مُولید را براي وي زایید. ۳۰
ناداب سَلَد و اَفّایم بودند و سَلَد بي اولاد مُرد. ۳۱ و بني اَفّایم یشعي و بني
یشعي شیشان و بني شیشان اَحلاي. ۳۲ و پسران یاداع برادر شَماي یتَر

ويوناتان؛ و يتَر بي اولاد مُرد. ۳۳ و پسران يوناتان: فالَت وزازا. اينها پسران يرحَمئيل بودند. ۳۴ و شيشان را پسري نبود ليكن دختران داشت وشيشان را غلامي مصري بود كه يرحاع نام داشت. ۳۵ و شيشان دختر خود را به غلام خويش يرحاع به زني داد و او عَتّاي را براي وي زايید. ۳۶ وعتاي ناتان را آورد و ناتان زاباد را آورد. ۳۷ و زاباد اَفلال را آورد و اَفلال عوبيد را آورد. ۳۸ و عوبيد ييهُو را آورد، ييهُوعَزَريا را آورد. ۳۹ و عَزَريا حالَص را آورد و حالص اَلعاسَه را آورد. ۴۰ و اَلعاسَه سَسماي را آورد و سَسماي شَلُّوم را آورد. ۴۱ و شَلوم يقَميا را آورد و يقَميا اَليشَمَع را آورد. ۴۲ و بني كاليب برادر يرحَمئيل نخست زاده اش ميشاع كه پدر زِيف باشد و بني ماريشَه كه پدرحَبرُون باشد بودند. ۴۳ و پسران حَبرُون: قُورَح و تَفُّوح و راقَم و شامَع. ۴۴ و شامَع راحَم پدر يرقَعام راآورد و راقَم شَمّاي را آورد. ۴۵ و پسر شَمّاي ماعئون و ماعون پدر بَيت صُور بود. ۴۶ عِيفَه مُتعه كاليب حاران و موصا و جازيز را زايید و حاران جازيز را آورد. ۴۷ وپسران يهداي راجَم و يوتام و جيشان و فالَت و عِيفَه و شاعَف. ۴۸ و مَعكه مُتعه كاليب، شابَرو تِرحَنه را زايید. ۴۹ و او نيز شاعَف، پدر مَدمَنَه و شوا، پدر مَكبينا پدر جِبعا را زايید؛ و دختر كاليب عَكسَه بود. ۵۰ و پسران كاليب بن حُور نخست زاده اَفراته ايناننـد: شُوبال پدر قربه يعاريم، ۵۱ و سَلما پدر بيت لحم و حاريف پدر بيت جادَر. ۵۲ و پسران شوبال پدر قريه يعاريم ايناننـد: هَرُواه و نصف مَنُوحُوت. ۵۳ و قبايل قريه يعاريم ايناننـد: يترِيان و فُوتيان و شُوماتيان و مِشراعيان كه از ايشان صارعاتيان و اِشطاوُليان پيدا شدند. ۵۴ وبني سَلما بيت لحم و نطوفاتيان و عَطروت بيت يوآب و نصف مانَحتيان و صُرعيان بودند. ۵۵ و قبايل كاتباني كه در يعبيص ساكن بودند، تِرعاتيان و شِمعاتيان و سُوكاتيان بودند. اينان قينيان اند كه از حَمَّت پدربَيت ريكاب بيرون آمدند.

۳ و پسران داود كه براي او در حَبرُون زاييده شدند، ايناننـد: نخست زاده اش اَمنون از اَخينُوعِم يزرَعيليه؛ و دومين دانيال از اَبيجايلِ كَرمَليه؛ ۲ و سومين ابشالوم پسر مَعكَه دختر تَلماي پادشاه جَشور؛ و چهارمين اُدُونيا پسر حَجّيت. ۳ و پنجمين شَفَطيا از اَبيطال و ششمين يتَرعام از زن او عجلَه. ۴ اين شش براي او در حَبرون زاييده شدند كه در آنجا هفت سال و شش ماه سلطنت نمود و در اورشليم سي سه سال سلطنت كرد. ۵ و اينها براي وي در اورشليم زاييده شدند: شِمعي و شوباب و ناتان و سُليمان. اين چهار از بَتشُوع دخترعَمّيئيل بودند. ۶ وبيحار و اَليشامَع و اَليفالَط. ۷ و نُوجَه و نافَج و يافيع. ۸ و اَلِشَمَع و اَلياداع و اَلِيفَلَط كه نه نفر باشند. ۹ همه اينها پسران داود بودند سواي پسران مُتعه ها. و خواهر ايشان تامار بود. ۱۰ و پسرسُليمان، رَحَبعام و پسر او ابّيا و پسر او آسا و پسر اويهُوشافاط. ۱۱ و پسر او يورام و پسر او اَخَزيا و پسر او يوآش. ۱۲ و پسر او اَمَصيا و پسر او عَزَريا وپسر او يوتام. ۱۳ و پسر او آحاز و پسر او حِزقيا و پسر او مَنَّسي. ۱۴ و پسر او آمون و پسر او يوشيا. ۱۵ و پسران يوشيا نخست زاده اش يوحانان و دومين يهُوياقيم و سومين صِدقَيا و چهارمين شَلّوم. ۱۶ و پسران يهُوياقيم پسر او يكُنيا و پسر او صِدقَيا. ۱۷ و پسران يكُنيا اَشّير و پسر او شأَلتيئيل. ۱۸ و مَلكيرام و فَدايا و شَنأَصَّر و يقَميا و هوشاماع و نَدَبيا. ۱۹ و پسران فَدايا زَرُبّابِل و شِمعي و پسران زَرُبّابِل مَشُلاّم وحَنَنيا و خواهرايشان شَلُوميت بود. ۲۰ و حَشُوبَه و اُوهَل و بَرَخِيا و حَسَديا و يوشَب حَسَد كه پنج نفر باشند. ۲۱ و پسران حَنَنيا فَلَطيا و اِشعيا، بني رفايا و بني اَرنان و بني عُوبَديا و بني شَكُنيا. ۲۲ و شَكُنيا شَمَعيا و پسران شَمَعيا، حَطّوش و ييحآل و باريح و نَعَريا و شافاط كه شش باشند. ۲۳ و پسران نَعَريا اَليوعيناي و حِزقيا و عَزريقام كه سه باشند. ۲۴ و بني اَليوعيناي هُودايا و اَلياشيب و فَلايا و عَقُّوب و يوحانان و دَلاياع و عَناني كه هفت باشند.

۴ بني يهودا: فارَص و حَصرُون و كَرمي و حور و شوبال. ۲ و رَآيا ابن شوبال يحَت را آورد و يحَت اَخُوماي و لاهَد را آورد. ايناننـد قبايل صَرعاتيان. ۳ و اينان پسران پدر عيطام اند: يزرَعيل و يشما و يدباش و اسم خواهر ايشان هَصلَلفُوني بود. ۴ فَنُوئيل پدر جَدُور و عازَر پدر خُوشَه اينها پسران حور نخست زاده اَفراته پدر بيت لحم بودند. ۵ و اَشحُور پدر تَقُوع دو زن داشت: حَلا و نَعَرَه. ۶ و نَعَرَه، اَخُزّام و حافَر و تَيماني و اَخَشطاري را براي او زايید؛ اينان پسران نَعَرَه اند. ۷ و پسران حَلا: صَرَت و صُوحَر و اَتنان. ۸ و قُوس عانوب و صُوبِيبَه و قبايل اَخَرحيل بن هارُم را آورد. ۹ و يعبِيص از برادران خود شريف تر بود و مادرش او را يعبِيص نام نهاد و گفت: « از اين جهت كه او را با حُزن زاييدم.» ۱۰ و يبِيص از خداي اسرائيل استدعا نموده گفت: « كاش كه مرا بركت مي دادي و حدود مرا وسيع ميگردانيدي و دست تو با من مي بود و مرا از بلا نگاه مي داشتي تا محزون نشوم.» و خدا آنچه را كه خواست به او بخشيد. ۱۱ وكَلوب برادر شُوحَه مَحِير را كه پدر اَشتون باشد آورد. ۱۲ و اَشتون بيت رافا و فاسيح تَحِنّه پدر عِير ناحاش را آورد. اينان اهل ريقَه مي باشد. ۱۳ و پسران قَناز و عُتنِيئيل و سَرايا بودند؛ و پسر عُتنيئيل حَتَات. ۱۴ و مَعُونُوتاي عُفرَه را آورد و سَرايا، يوآب پدرجيحَراشيم را آورد، زيرا كه صنعتگر بودند. ۱۵ و پسران كاليب بن يفُنَّه، عيرُو و اِيلَه و ناعَم بودند؛ و پسر اِيلَه قَناز بود. ۱۶ و پسران يهلَلئيل، زيف و زيفَه و تِيريا و اَسَرئيل. ۱۷ و پسران عَزرَه يتَر و مَرَد و عافَر و يالون(و زنِ مَرَد) مريم و شَماي و يشبَح پدر اَشتَمُوع را زايید. ۱۸ و زن يهوديه او يارَد، پدر جَدُور، و جابَر پدر سُوكُو و يقوتيئيل پدر زانوح را زايید. اما آنان پسران بِتيه دختر فرعون كه مَرَد او را به زني گرفته بود مي باشند. ۱۹ و پسران زن يهوديه او كه خواهر نَحَم بود پدر قَعيلَه جَرمي و اَشتَمُوع مَعكاتي بودند. ۲۰ وپسران شيمون: اَمنون وَرِنَّه و بِنحانان وتيلون و پسران يشعِي زُنزُوحيت. ۲۱ و بني شيلَه بن يهودا، عير پدر ليكَه، و لَعدَه پدر مَريشَه و قبايل خاندان عاملان كتان نازَك از خانواده اَشبيع بودند. ۲۲ و يوقيم و اهل كُوزِيبا و يوآش و ساراف كه در موآب مِلك داشتند، و يشُوبي لَحمَ؛ و اين وقايع قديم است. ۲۳ و اينان كوزه گر بودند با ساكنان نتاعيم و جَديره كه در آنجاها نزد پادشاه به جهت كار او سكونت داشتند. ۲۴ پسران شَمعون: نمُوئيل و ياميـن و ياريب و زارَح و شاوُل. ۲۵ و پسرش شَلّوم و پسرش مِبسام و پسرش مِشماع. ۲۶ و بني مِشماع پسرش حمؤئيل و پسرش زَكُّور و پسران شِمعي. ۲۷ و شِمعي را شانزده پسر و شش دختر بود

ولكن برادرانش را پسران بسيار نبود و همه قبايل ايشان مثل بني يهودا زياد نشدند. ۲۸ و ايشان در بئرشَبَع و مُولادَه و حَصَر شُوآل، ۲۹ و در بِلهَه و عاصَم و تولاد، ۳۰ و در بَتوئيل و حَرمُه و صِقلَغ ۳۱ و دربيت مركَبوت و حَصرسُوسيم و بيت بِرئي و شَعَرايم ساكن بودند. اينها شهرهاي ايشان تا زمان سلطنت داود بود. ۳۲ و قريه هاي ايشان عيطام عين و رِمُّون و تُوكَن و عاشان، يعني پنج قريه بود، ۳۳ و جميع قريه هاي ايشان كه در پيرامون آن شهرها تابَعل بود. پس مسكنهاي ايشان اين است و نسب نامه هاي خود را داشتند. ۳۴ و مَشوبات و يمليک و يوشَه بن اَمصيا، ۳۵ يوئيل و يِيهُو ابن يوشِبيا ابن سَرايا ابن عَسِيئيل، ۳۶ و اَليوعيناي و يعكوبَه و يشوحايا وعَسايا و عِديئيل و يسيميئيل و بنايا، ۳۷ و زيزا ابن شِفعِي ابن اِلّوُن بن يدايا ابن شِمري ابن شَمَعيا، ۳۸ ايناني كه اسم ايشان مذكور شد، در قبايل خود رؤسا بودند و خانه هاي آباي ايشان بسيار زياد شد. ۳۹ و به مدخل جَدُورتا طرف شرقي وادي رفتند تا براي گله هاي خويش چراگاه بجويند. ۴۰ پس برومند نيكو يافتند و آن زمين وسيع و آرام و امين بود، زيرا كه آلِ حام در زمان قديم در آنجا ساكن بودند. ۴۱ و ايناني كه اسم ايشان مذكور شد، در ايام حِزقيا پادشاه يهودا آمدند و خيمه هاي ايشان و معونيان را كه در آنجا يافت شدند، شكست دادند و ايشان را تا به امروز تباه ساخته، در جاي ايشان ساكن شده اند زيرا كه مرتع براي گله هاي ايشان در انجا بود. ۴۲ و بعضي از ايشان، يعني پانصد نفر از بني شَمعُون به كوه سَعير رفتند؛ و فَلطِيا و نَعرِيا و رَفايا و عُزّيئيل پسران يشيع رؤساي ايشان بودند. ۴۳ و بقيه عَمالَقَه را كه فرار كرده بودند، شكست داده، تا امروز در آنجا ساكن شده اند.

۵ و پسران رؤبين نخست زاده اسرائيل اينانند: (زيرا كه او نخست زاده بود و اما به سبب بي عصمت ساختن بستر پدرخويش، حق نخست زادگي او به پسران يوسف بن اسرائيل داده شد. از اين جهت نسب نامه او بر حسب نخست زادگي ثبت نشده بود. ۲ زيرا يهُودا بر برادران خود برتري يافت و پادشاه از او بود؛ اما نخست زادگي از آن يوسف بود). ۳ پس پسران رؤبين نخست زاده اسرائيل: حَنوک و فَلُّو و حَصرون و كَرمي. ۴ و پسران يوئيل: پسرش شَمَعيا و پسرش جوج و پسرش شِمعِي؛ ۵ و پسرش ميكا و پسرش رَآيا و پسرش بَعل؛ ۶ و پسرش بَئيرَه كه تِلغَت فِلناسَر پادشاه اَشُّور او را به اسيري بُرد و او رئيس رؤبينيان بود. ۷ و برادرانش بر حسب قبايل ايشان وقتي كه نسب نامه موالِيد ايشان ثبت گرديد، مقدم ايشان يعِيئيل بود و زَكريا، ۸ و بالع بن عَزاز بن شامع بن يوئيل كه در عَرُوعير تانَبُو و بَعل مَعُون ساكن بود، ۹ و به طرف مشرق تا مدخل بيابان از نهر فرات سكنا گرفت، زيرا كه مواشي ايشان در زمين جِلعاد زياده شد. ۱۰ و در ايام شاؤل ايشان با حاجريان جنگ كردند و آنها به دست ايشان افتادند و در خيمه هاي آنها در تمامي اطراف شرقي جِلعاد ساكن شدند. ۱۱ و بني جاد در مقابل ايشان در زمين باشان تا سَلخَه ساكن بودند. ۱۲ و مقدّم ايشان يوئيل بود و دومين شافام و يعناي و شافاط در باشان(ساكن بود). ۱۳ و برادران ايشان بر حسب خانه هاي آباي ايشان، ميكائيل و مَشُلام و شَبَع و يوراي و يعكان و زِيع و عابَر كه هفت نفر باشند. ۱۴ اينانند پسران اَبيحايل بن حوري ابن ياروح بن جِلعاد بن ميكائيل بن يشيشاي بن يحدُو ابن بوز. ۱۵ اَخي ابن عَبديئيل بن جوني رئيس خاندان آباي ايشان. ۱۶ و ايشان در جِلعادِ باشان و قريه هايش و در تمامي نواحي شارون تا حدود آنها ساكن بودند. ۱۷ نسب نامه جميع اينها در ايام يوتام پادشاه يهودا و در ايام يرُبعام پادشاه اسرائيل ثبت گرديد. ۱۸ از بني رؤبين و جاديان و نصف سبط مَنَّسي شجاعان و مرداني كه سپر شمشير برمي داشتند و تيراندازان و جنگ آزمودگان كه به جنگ بيرون مي رفتند، چهل و هزار و هفت صد و شصت نفر بودند. ۱۹ و ايشان با حاجريان و يطُور و نافيش و نوداب مقاتله نمودند. ۲۰ و بر ايشان نصرت يافتند و حاجريان و جميع رفقاي آنها به دست ايشان تسليم شدند زيرا كه در حين جنگ نزد خدا استغاثه نمودند و او ايشان را چونكه بر او توكل نمودند، اجابت فرمود. ۲۱ پس از مواشي ايشان، پنجاه هزار شتر و دويست و پنجاه هزار گوسفند و دو هزار الاغ و صد هزار مرد به تاراج بردند. ۲۲ زيرا چونكه جنگ از جانب خدا بود، بسياري مقتول گرديدند. پس ايشان به جاي آنها تا زمان اسيري ساكن شدند. ۲۳ و پسران نصف سبط مَنَّسي در آن زمين ساكن شده، از باشان تا بَعل حَرمون و سَنير و جَبَل حَرمون زياد شدند. ۲۴ و اينانند رؤساي خاندان آباي ايشان عافَر و يشعِي و اَليئيل وعَزرِيئيل و اِرميا و هُودَويا يحدييئل كه مردان تنومند شجاع و ناموران و رؤساي خاندان آباي ايشان بودند. ۲۵ اما به خداي پدران خود خيانت ورزيده، در پي خدايان قومهاي آن زمين كه خدا آنها را به حضور ايشان هلاک كرده بود، زنا كردند. ۲۶ پس خداي اسرائيل روح فُول پادشاه اَشُّور و روح تِلغَت فِلناسَر پادشاه اَشُّور را برانگيخت كه رؤبينيان و جاديان و نصف سبط مَنَّسي را اسير كرده، ايشان را به حَلَح و خابور و هارا و نهر جوزان تا امروز بُرد.

۶ بني لاوي: جَرشون و قَهات و مَراري. ۲ بني قَهات: عَمرام و يصهار و حَبرون و عُزّيئيل. ۳ وبني عَمرام: هارون و موسي و مريم. و بني هارون: ناداب و اَبِيهُو و اَليعازار و ايتامار. ۴ و اَليعازار فينَحاس را آورد و فينَحاس ابيشوع را آورد. ۵ و ابيشوع بُقّي را آورد و بُقّي عُزّي را آورد. ۶ و عُزّي زَرَحيا را آورد و زَرَحيا مَرايوت را آورد. ۷ ومَرايوت اَمَريا را آورد و اَمَريا اخيطوب را آورد. ۸ و اخيطوب صادوق را آورد و صادوق اَخِيمَعص را آورد. ۹ واَخِيمَعص عَزَريا را آورد و عَزَريا يوحانان را آورد. ۱۰ و يوحانان عَزَريا را آورد و او در خانه اي كه سليمان در اورشليم بنا كرد، كاهن بود. ۱۱ و عَزَريا اَمَريا را آورد و اَمَريا اخيطوب را آورد. ۱۲ و اَخيطوب صادوق را آورد و صادوق شَلّوم را آورد. ۱۳ و شَلّوم حِلقيا را آورد و حِلقّيا عَزَريا را آورد ۱۴ و عَزَريا سَرايا را آورد و سرايا يهُوصاداق را آورد. ۱۵ و يهُوصاداق به اسيري رفت هنگامي كه خداوند يهودا و اورشليم را به دست نَبُوكَدنَصَّر اسير ساخت. ۱۶ پسران لاوي: جرشوم و قَهات و مَراري. ۱۷ و اينها است اسمهاي پسران جَرشُوم: لِبني و شِمعي. ۱۸ و پسران قَهات: عَمرام و يصهار و حبرون و عُزّيئيل. ۱۹ و پسران مَراري: مَحلي و موشي پس اينها قبايل لاويان بر حسب اجداد ايشان است. ۲۰ از جَرشُوم پسرش لِبني، پسرش يحَت، پسرش زِمَّه. ۲۱

پسرش يوآخ پسرش عِدُّو پسرش زارَح پسرش ياتراي. ۲۲ پسران قَهات، پسرش عَمِّيناداب پسرش قُورَح پسرش اَسّير. ۲۳ پسرش اَلقانَه پسرش اَبيآ ساف پسرش اَسّير. ۲۴ پسرش تَحَت پسرش اُوريئيل پسرش عُزّيا، پسرش شاؤل. ۲۵ و پسران اَلقانَه عماساي و اَخيمُوت. ۲۶ و امّا اَلقانَه. پسران اَلقانَه پسرش صوفاي پسرش نَحَت. ۲۷ پسرش اَليآب پسرش يرُوحام پسرش اَلقانَه. ۲۸ و پسران سموئيل نخست زاده اش وَشني و دومش اَبيا. ۲۹ پسران مَراري مَحلي و پسرش لِبني پسرش شِمعي پسرش عُزَّه. ۳۰ پسرش شِمعِي پسرش هَجيا پسرش عَسايا. ۳۱ و اينانند كه داود ايشان را بر خدمت سرود در خانه خداوند تعيين نمود بعد از آنكه تابوت مستقر شد. ۳۲ و ايشان پيش مسكن خيمه اجتماع مشغول سراييدن مي شدند تا حيني كه سليمان خانه خداوند را در اورشليم بنا كرد. پس بر حسب قانون خويش بر خدمت خود مواظب شدند. ۳۳ پس آنهايي كه با پسران خود معين شدند، اينانند: از بني قَهاتيان هِمانِ مغنّي ابن يوئيل بن سموئيل. ۳۴ بن اَلقانَه بن يرُوحام بن اَليئيل بن نُوح، ۳۵ ابن صوف بن اَلقانَه بن مَهت بن عماساي، ۳۶ ابن اَلقانَه بن يوئيل بن عَزَرياء بن صَفَنيا، ۳۷ ابن تَحَت بن اَسّير بن اَبيآ ساف بن قُورح، ۳۸ ابن يصهار بن قَهات بن لاوي بن اسرائيل. ۳۹ و برادرش آساف كه به دست راست وي مي ايستاد. آساف بن بَرَكيا ابن شِمعِي، ۴۰ ابن ميكائيل بن بَعسِيا ابن مَلكِيا، ۴۱ ابن اَتنِي ابن زارَح بن عَدايا، ۴۲ ابن اِيتان بن زِمَّه بن شِمعِي، ۴۳ ابن يحت بن جَرشُوم بن لاوي. ۴۴ و به طرف چپ برادران ايشان كه پسران مَراري بودند: اِيتان بن قيشي ابن عَبدِي ابن مَلّوَك، ۴۵ ابن حَشَبيا ابن اَمَصيا ابن حِلقِيا، ۴۶ ابن اَمصِي ابن باني ابن شامَر، ۴۷ ابن مَحلِي ابن موشي ابن مَراري ابن لاوي. ۴۸ و لاوياني كه برادران ايشان بودند، به تمامي خدمت مسكن خانه خدا گماشته شدند. ۴۹ و اما هارون و پسرانش بر مذبح قرباني سوختني و بر مذبح بخور به جهت تمامي عمل قدس الاقداس قرباني مي گذرانيدند تا به جهت اسرائيل موافق هر آنچه موسي بنده خدا امر فرموده بود، كفاره نمايند. ۵۰ و اينانند پسران هارون: پسرش اَلعازار، پسرش فينَحاس، پسرش اَبِيشُوع. ۵۱ پسرش بُقي، پسرش عُزّي، پسرش زَرَحيا، ۵۲ پسرش مَرايوت پسرش اَمَريا پسرش اَخيطوب، ۵۳ پسرش صادوق، پسرش اَخِيمَعص. ۵۴ و مسكن هاي ايشان بر حسب موضع ها و حدود ايشان اينها است: از پسران هارون به جهت قبايل قَهاتيان زيرا قرعه اوّل از آنِ ايشان بود. ۵۵ پس حَبرُون در زمين يهودا با حوالي آن به هر طرفش به ايشان داده شد. ۵۶ و اما زمينهاي آن شهر دهاتش را به كاليب بن يفُنَّه دادند. ۵۷ به پسران هارون به جهت شهرهاي ملجا حَبرُون و لِبنَه و حوالي آن، و يتّير و اَشتَموع و حوالي آن را دادند. ۵۸ و حِيلين و حوالي آن را و دَبير و حوالي آن را، ۵۹ و عاشان و حوالي آن را و بيت شمس و حوالي آن را، ۶۰ و از بسط بنيامين جَبَع و حوالي آن را و عَلَّمَت و حوالي آن را و عَناتوت و حوالي آن را. پس جميع شهرهاي ايشان بر حسب قبايل ايشان سيزده شهر بود. ۶۱ و به پسران قَهات كه از قبايل آن سبط باقي ماندند، ده شهر از نصف سبط يعني از نصف مَنَّسي به قرعه داده شد. ۶۲ و به بني جَرشُوم بر حسب قبايل ايشان از بسط يسّاكار و از سبط اَشير و از سبط نَفتالي و از سبط مَنَّسي درباشان سيزده شهر. ۶۳ و به پسران مَراري بر حسب قبايل ايشان از بسط رؤبين و از سبط جاد و از سبط زبولون دوازده شهر به قرعه داده شد. ۶۴ پس بني اسرائيل اين شهرها را با حوالي آنها به لاويان دادند. ۶۵ و از بسط بني يهودا و از بسط بني شَمعون و از بسط بني بنيامين اين شهرها را كه اسم آنها مذكور است به قرعه دادند. ۶۶ و بعضي از قبايل بني قَهات شهرهاي حدود خود را از سبط افرايم داشتند. ۶۷ پس شكيم را با حوالي آن در كوهستان افرام و جازَر را با حوالي آن به جهت شهرهاي ملجا به ايشان دادند. ۶۸ و يقمَعام را با حوالي آن و بيت حُورُون را با حوالي آن. ۶۹ و اَيلُون را با حوالي آن و جَتّ رِمُّون را با حوالي آن. ۷۰ و از نصف سبط مَنَّسي، عانير را با حوالي آن، و بِلعام را با حوالي آن، به قبايل باقي مانده بقي قَهات دادند. ۷۱ و به پسران جَرشُوم از قبايل نصف سبط مَنَّسي، جُولان را در باشان با حوالي آن و عَشتارُوت را با حوالي آن. ۷۲ و از سبط يسّاكار قادِش را با حوالي آن و دَبَرَه را با حوالي آن. ۷۳ و راموت را با حوالي آن و عانيم را با حوالي آن. ۷۴ و از بسط اَشير مَشآل را با حوالي آن عَبدُون را با حوالي آن. ۷۵ و حُقُوق را با حوالي آن و رَحُوب را با حوالي آن. ۷۶ و از سبط نَفتالي قادِش را در جَلِيل با حوالي آن و حَمّون را با حوالي آن و قِريتايم را با حوالي آن. ۷۷ و به پسران مَراري كه از لاويان باقي مانده بودند، از سبط زبولون رِمّون را با حوالي آن و تابور را با حوالي آن. ۷۸ و از آن طرف اُردُن در برابر اريحا به جانب شرقي اُردُن از سبط رؤبين، باصَر را در بيابان با حوالي آن و يهصَه را با حوالي آن. ۷۹ و قديموت را با حوالي آن و مَيفَعَه را با حوالي آن. ۸۰ و از سبط جاد راموت را در جِلعاد با حوالي آن و مَحَنايم را با حوالي آن. ۸۱ و حَشبون را با حوالي آن و يعزير را با حوالي آن.

۷ و اما پسران يسّاكار: تولاع و فُوَه و ياشوب و شِمرُون چهار نفر بودند. ۲ و پسران تولاع: عُزّي و رفايا و يريئيل و يحماي و يبسام و سموئيل؛ ايشان رؤساي خاندان پدر خود تولاع و مردان قوي شجاع در انساب خود بودند، و عدد ايشان در داود بيست و دو هزار و ششصد بود. ۳ و پسر عُزّي، يزرَحيا و پسران يزرَحيا، ميكائيل و عُوبَديا و يوئيل و يشِيا كه پنج نفر و جميع آنها رؤسا بودند. ۴ و با ايشان بر حسب انساب ايشان و خاندان آباي ايشان، فوجهاي لشكر جنگي سي و شش هزار نفر بودند، زيرا كه زنان وپسران بسيار داشتند. ۵ و برادران ايشان از جميع قبايل يسّاكار مردان قوي شجاع هشتاد و هفت هزار نفر جميعاً در نسب نامه ثبت شدند. ۶ و پسران بنيامين: بالَع و باكَر ويدِيعَئيل، سه نفر بودند. ۷ و پسران بالَع: اَصبُون و عُزّي و عُزّيئيل و يريموت و عِيرِي، پنج نفر رؤساي خاندان آبا و مردان قوي شجاع كه بيست ودو هزار و سي و چهار نفر از ايشان در نسب نامه ثبت گرديدند. ۸ و پسران باكَر: زَميرَه و يوعاش و اَليعازار و اَليوعِيناي و عُمرِي و يريموت و اَبِيا و عَناتُوت وعَلامَت. جميع اينها پسران باكَر بودند. ۹ و بيست هزار ودويست نفر از ايشان بر حسب انساب ايشان، رؤساي خاندان آباي ايشان مردان قوي شجاع در نسب نامه ثبت شدند. ۱۰ و پسر يدِيعَئيل: بِلهان و پسران بِلهان: يعِيش و بنيامين و اِيهُود و كَنَعنَه و زِيتان و تَرشِيش و اَخِيشاحَر. ۱۱ جميع اينها پسران يدِيعَئيل بر حسب رؤساي

آبا و مردان جنگي شجاع هفده هزار و دويست نفر بودند كه در لشكر براي جنگ بيرون مي رفتند. ۱۲ و پسران عِير: شُفّيم و حُفّيم و پسر اَحِير حُوشيم. ۱۳ و پسران نَفتالي: يحصيئيل و جُوني و يصَر و شَلُّوم از پسران بِلهَه بودند. ۱۴ پسران مَنَّسي اَسريئيل كه زوجه اش او را زاييد، و ماكير پدر جِلعاد كه مُتعه اَراميه وي او را زاييد. ۱۵ و ماكير خواهر حُفّيم و شُفّيم را كه به مَعكَه مسماة بود، به زني گرفت؛ و اسم پسر دوم او صَلُفحاد بود؛ و صَلُفحاد دختران داشت. ۱۶ و مَعكَه زن ماكير پسري زاييده، او را فارَش نام نهاد و اسم برادرش شارَش بود و پسرانش، اُلام و راقَم بودند. ۱۷ و پسر اُولام بِدان بود. ايناننند پسران جِلعاد بن ماكير بن مَنَّسي. ۱۸ و خواهر او هَمُولَكَه اِيشهُود و اَبيعَزَر و مَحلَه را زاييد. ۱۹ و پسران شَميداع اَخيان و شَكيم و لَقحِي و اَنيعام. ۲۰ و پسران افرايم شُوتالَح و پسرش بارَد و پسرش تَحَت و پسرش اَلِعادا و پسرش تَحَت. ۲۱ و پسرش زاباد و پسرش شُوتالَح و عازَر و اَلِعاد كه مردان جَتّ كه در آن زمين مولود شدند، ايشان را كشتند زيرا كه براي گرفتن مواشي ايشان فرمود آمده بودند. ۲۲ و پدر ايشان افرايم به جهت ايشان روزها ي بسيار ماتم گرفت و برادرانش براي تعزيت وي آمدند. ۲۳ پس نزد زن خود درآمد و او حامله شده، پسري زاييد و او را بَريعَه نام نهاد، از اين جهت كه در خاندان او بلايي عارض شده بود. ۲۴ و دخترش شيره بود كه بيت حورون پايين و بالا را و اُزّين شِيرَه را بنا كرد. ۲۵ و پسرش رافَح و راشَف، و پسرش تالَح، و پسرش تاحَن، ۲۶ و پسرش لَعَدان، و پسرش عَميهُود، و پسرش اَليشَمَع، ۲۷ و پسرش نون، و پسرش يهُوشوع، ۲۸ و املاك و مسكن هاي ايشان بيت ئيل و دهات آن بود و به طرف مشرق نَعران و به طرف مغرب جازَر و دهات آن و شكيم و دهات آن تا غَزَّه و دهات آن. ۲۹ و نزد حدود بني مَنَّسي بيت شان و دهات آن و تَعناك و دهات آن و مَجِدّو و دهات آن و دُور و دهات آن كه در اينها پسران يوسف بن اسرائيل ساكن بودند. ۳۰ پسران اَشِير، يمنَه و يشوَه و يشوي و بَريعه بودند، و خواهر ايشان سارَح بود. ۳۱ و پسران بَريعَه، حابَر و مَلكيئيل كه همان پدر بِرزاوَت باشد. ۳۲ حابَر، يفلِيط و شومير و حُوتام و خواهر ايشان شوعا را آورد. ۳۳ و پسران يفليط فاسَك و بِمهال و عَشوَت بودند. ايناننند بني يفليط. ۳۴ و پسران شامَراَخي و رُهجَه و يحُبَّه و اَرام. ۳۵ و پسران هيلام برادر وي صُوفَح و يمناع و شالَش و عامال بودند. ۳۶ و پسران صُوفَح، سُوح و حَرنَفَر و شُوعال و بِيرِي و يمرَه. ۳۷ و باصَر و هُود و شَمَّا و شَلَشَه و يتران و بئيرا. ۳۸ و پسران يتَر، يفُنَّه و فِسفا و آرا. ۳۹ و پسران عُلاّ، آرَح و حَنِّيئيل و رَصِيا. ۴۰ جميع اينها پسران اَشِير و رؤساي خاندان آباي ايشان و برگزيدگان مردان جنگي و رؤساي سرداران بودند. و شماره ايشان كه در لشكر براي جنگ بر حسب نسب نامه ثبت گرديد، بيست و شش هزار نفر بود.

۸ و بنيامين نخست زاده خود بالَع را آورد و دومين اَشبيل و سومش اَحرَح، ۲ و چهارم نُوحَه و پنجم را فارا. ۳ و پسران بالَع: اَدّار و جِيرا و اَبِيهُود. ۴ و اَبيشُوع و نُعمان و اَخُوخ. ۵ و جيرا و شَفُوفان و حُورام بودند. ۶ و ايناننند پسران اَحُود كه رؤساي خاندان آباي ساكنان جَبَع بودند و ايشان را به مناحت كوچانيدند. ۷ و او نُعمان و اَخِيا و جيرا را كوچانيد و او عُزّا و اَخِيحُود را توليد نمود. ۸ و شَحرايم در بلاد موآب بعد از طلاق دادن زنان خود حُوشيم و بَعَرا فرزندان توليد نمود. ۹ پس از زن خويش كه حُوداش نام داشت يوباب و ظبيا و ميشا و مَلكام را آورد. ۱۰ و يعُوض و شَكيا و مِرمَه را كه اينها پسران او و رؤساي خاندانهاي آبا بودند. ۱۱ و از حوشيم ابيطوب و اَلفَعل را آورد. ۱۲ و پسران اَلفَعل عابَر و مِشعام و شامَر كه اُونُو و لُود و دهاتش را بنا نهاد بودند. ۱۳ و بَريعه و شامع كه ايشان رؤساي خاندان آباي ساكنان اَيلُون بودند و ايشان ساكنان جَّت را اخراج نمودند. ۱۴ و اَخِيو و شاشَق و يريمُوت. ۱۵ و زَبَديا و عارَد و عادَر. ۱۶ و ميكائيل و يشفَه و يوخا پسران بَريعه بودند. ۱۷ و زَبَديا و مَشُلاّم و جِزقِي و حابَر، ۱۸ و يشمَراي و يزليآه و يوباب پسران اَلفَعل بودند. ۱۹ و يعقيم و زِكرِي و زَبدِي، ۲۰ و اَليعيناي و صِلَّتاي و ايليئيل، ۲۱ و اَدايا و بريا و شِمرَت پسران شِمعي، ۲۲ و يشفان و عابَر و ايليئيل. ۲۳ و عَبدون و زِكرِي و حانان، ۲۴ و حَنَنيا و عيلام و عَنتُوتيا، ۲۵ و يفَديا و فَنُوئيل پسران شاشَق بودند. ۲۶ و شِمشَراي و شَحَريا و عَتَليا. ۲۷ و يعرَشيا و ايليا و زِكرِي پسران يرُحام بودند. ۲۸ اينان رؤساي خاندان آبا بر حسب انساب خود و سرداران بودند و ايشان در اورشليم سكونت داشتند. ۲۹ و در جِبعُون پدر جِبعُون سكونت داشت و اسم زنش مَعكَه بود. ۳۰ و نخست زاده اش عَبدُون بود، پس صور و قَيس و بَعل و ناداب، ۳۱ و جَدُور و اَخِيو و زاكَر؛ ۳۲ و مِقلُوت شِمآه را آورد و ايشان نيز با برادران خود در اورشليم در مقابل برادران ايشان ساكن بودند. ۳۳ و نير قَيس را آورد و قَيس شاؤل را آورد و شاؤل يهُوناتان و مَلكيشوع و ابيناداب و اَشبَعل را آورد. ۳۴ و پسر يهُوناتان مَريب بَعل بود و مَريبِ بَعل ميكا را آورد. ۳۵ و پسران ميكا، فيتون و مالَك و تاريع و آحاز بودند. ۳۶ و آحاز يهُوعَدَه را آورد، يهُوعَدَه عَلمَت و عَزمُوت و زِمري را آورد و زِمري موصا را آورد. ۳۷ و موصا بِنعا را آورد و پسرش رافَه بود و پسرش اَلعاسَه و پسرش آصيل بود. ۳۸ و آصيل را شش پسر بود و نامهاي ايشان اينها است: عَزرِيقام و بُكرُو و اِسمَعِيل و شَعريا و عُوبَديا و حانان. و جميع اينها پسران آصيل اند. ۳۹ و پسران عِيشَق برادر او نخست زاده اش اُولام و دومين يعُوش و سومين اَليفَلَط. ۴۰ و پسران اُولام، مردان زورآورِ شجاع و تيرانداز بودند؛ و پسران و پسرانِ پسران ايشان بسيار يعني صد و پنجاه نفر بودند. جميع اينها از بني بنيامين ميباشند.

۹ و تمامي اسرائيل بر حسب نسب نامه هاي خود شمرده شدند، و اينك در كتاب پادشاهان اسرائيل مكتوب اند و يهودا به سبب خيانت خود به بابل اسيري رفتند. ۲ و كساني كه اول در مُلكها و شهرهاي ايشان سكونت داشتند، اسرائيليان و كاهنان و لاويان و نَتينيم بودند. ۳ و در اورشليم بعضي از بني يهودا واز بني بنيامين و از بني افرايم و مَنَّسي ساكن بودند. ۴ عوتاي ابن عَمَّيهُود بن عُمرِي ابن اِمرِي ابن باني از بني فارَص بن يهودا. ۵ و از شيلونيان نخست زاده اش عسايا و پسران او. ۶ و از بني زارَح يعُوئيل و براران ايشان ششصد و نود نفر. ۷ و از بني بنيامين سَلُّو ابن مَشُلاّمِ بن هُودُويا ابن هَسنُوآه. ۸ و يبنِيا ابن يرُوحام و اِيلَة بن عُزّي ابن

مِکرِي و مَشُلاّم بن شَفَطيا بن رَاؤئيل بن يبنيا. ۹ و برادران ايشان بر حسب انساب ايشان نه صد و پنجاه و شش نفر. جميع اينها رؤساي اجداد بر حسب خاندانهاي آباي ايشان بودند. ۱۰ و از كاهنان، يدَعيا و يهُوياريب و ياكين، ۱۱ عَزَريا ابن حِلقيا ابن مَشُلاّم بن صادوق بن مَرايوت بن اَخيطُوب رئيس خانه خدا، ۱۲ و عَدايا ابن يرُوحام بن فَشحُور بن مَلكيا و مَعَساي ابن عَديئيل بن يحزيره بن مَشُلاّم بن مَشِليمِيت بن اِمّير. ۱۳ و برادران ايشان كه رؤساي خاندان آباي ايشان بودند، هزار و هفتصد شصت نفر كه مردان رشيد به جهت عمل خدمت خانه خدا بودند. ۱۴ و از لاويان شَمَعيا ابن حَشُّوب بن عَزريقام بن حَشَبيا از بني مَراري. ۱۵ و بَقبَقَّر و حارَش و جَلال و مَتَنيا ابن ميكا ابن زِكرِي ابن آساف. ۱۶ و عَوبَديا ابن شَمَعيا ابن جَلال و بن يدُوتُون و بَرخيا ابن آسا ابن اَلقانَه كه در دهات نَطُوفاتيان ساكن بود. ۱۷ و در بابان، شَلُّوم و عَقُّوب و طَلمُون و اَخِيمان و برادران ايشان. و شَلُّوم رئيس بود. ۱۸ و ايشان تا الآن بر دروازه شرقي پادشاه (مي باشند) و در بابانِ فرقه بني لاوي بودند. ۱۹ و شَلُّوم بن قُورِي ابن اَبيآ ساف بن قُورَح و برادرانش از خاندان پدرش يعني بني قُورَح كه ناظران عمل خدمت و مستحفظان دروازه هاي خيمه بودند و پدران ايشان ناظران اُردوي خداوند و مستحفظان مدخل آن بودند. ۲۰ و فينَحاس بن اَلعازار، سابق رئيس ايشان بود. و خداوند با وي مي بود. ۲۱ و زَكريا ابن مَشَلَمِيا دربان دروازه خيمه اجتماع بود. ۲۲ و جميع ايناني كه براي دربانی دروازه ها منتخب شدند، دويست دوازده نفر بودند و ايشان در دهات خود بر حسب نسب نامه هاي خود شمرده شدند كه داود و سموئيلِ رائي ايشان را بر وظيفه هاي ايشان گماشته بودند. ۲۳ پس ايشان و پسران ايشان بر دروازه هاي خانه خداوند و خانه خيمه براي نگهباني آن گماشته شدند. ۲۴ و دربانان به هر چهار طرف يعني مشرق و مغرب و شمال و جنوب بودند. ۲۵ و برادران ايشان كه در دهات خود بودند، هر هفت روز نوبت به نوبت با ايشان مي آمدند. ۲۶ زيرا چهار رئيس دربانان كه لاويان بودند، منصب خاصّ داشتند و ناظرانِ حجره ها و خزانه هاي خانه خدا بودند. ۲۷ و به اطراف خانه خدا منزل داشتند زيرا كه نگاه بانيش بر ايشان بود، و باز كردن آن هر صبح بر ايشان بود. ۲۸ و بعضي از ايشان بر آلات خدمت مأمور بودند، چونكه آنها را به شماره مي آوردند و به شماره بيرون مي بردند. ۲۹ از ايشان بر اسباب و جميع آلات قدس و آردِ نرم و شراب و روغن و بخور و عطريات مأمور بودند. ۳۰ و بعضي از پسران كاهنان، عطريات خوشبو را تركيب مي كردند. ۳۱ و مَتَّتيا كه از جمله لاويان و نخست زاده شَلُّوم قُورَحي بود، بر عمل مطبوخات گماشته شده بود. ۳۲ و بعضي از برادران ايشان از پسران قَهاتيان، بر نان تَقدِمه مأمور بودند تا آن را در هر روز سبت مهيا سازند. ۳۳ و مغنيان از رؤساي خاندان آباي لاويان در حجره ها سكونت داشتند و از كار ديگر فارغ بودند زيرا كه روز و شب در كار خود مشغول مي بودند. ۳۴ اينان رؤساي خاندان آباي لاويان و بر حسب انساب خود رئيس بودند و در اورشليم سكونت داشتند. ۳۵ و در جِبعُون، پدر جِبعُون، يعوئيل سكونت داشت و اسم زنش مَعكَه بود. ۳۶ و نخست زاده اش عَبدون بود، پس صور و قَيس و بَعل و نير و ناداب، ۳۷ و جَدُور و اَخِيو و زَكريا و مِقلُوت؛ ۳۸ و مِقلُوت شِمآم را آورد و ايشان نيز با برادران خود در اورشليم در مقابل برادران ايشان ساكن بودند. ۳۹ و نير قَيس را آورد و قَيس شاؤل را آورد و شاؤل يهُوناتان و مَلكيشوع و ابيناداب و اَشبَعل را آورد. ۴۰ و پسر يهُوناتان، مَريب بَعل بود و مَريب بَعل ميكا را آورد. ۴۱ و پسر ميكا، فيتون و مالَك و تَحريع و آحاز بودند. ۴۲ و آحاز يعرَه را آورد و يعره عَلمَت و عَزمُوت و زِمرِي را آورد و زِمرِي موصا را آورد. ۴۳ و موصا بِنعا را آورد و پسرش رفايا و پسرش اَلعاسَه و پسرش آصيل. ۴۴ و آصيل را شش پسر بود و اين است نامهاي ايشان: عَزرِيقام و بُكرُو و اسمَعيل و شَعَريا و عُوبَديا و حانان اينها پسران آصيل مي باشند.

۱۰ و فلسطينيان با اسرائيل جنگ كردند، و مردان اسرائيل از حضور فلسطينيان فرار كردند و در كوه جِلبُوع كشته شده، افتادند. ۲ و فلسطينيان شاؤل و پسرانش را به سختي تعاقب نمودند، و فلسطينيان پسران شاؤل يوناتان و ابيناداب و مَلكيشوع را كشتند. ۳ و جنگ بر شاؤل سخت شد و تيراندازان او را دريافتند و از تيراندازان مجروح شد. ۴ و شاؤل به سلاحدار خود گفت: «شمشير را بكش و به من فرو بر، مبادا اين نامختونان بيايند و مرا افتضاح كنند.» اما سلاحدارش نخواست زيرا كه بسيار مي ترسيد؛ پس شاؤل شمشير را گرفته بر آن افتاد. ۵ و سلاحدارش چون شاؤل را مرده ديد، او نيز بر شمشير افتاده، بمُرد. ۶ و شاؤل مُرد و سه پسرش و تمامي اهل خانه اش همراه وي مردند. ۷ و چون جميع مردان اسرائيل كه در وادي بودند، اين را ديدند كه لشكر منهزم شده، و شاؤل و پسرانش مرده اند، ايشان نيز شهرهاي خود را ترك كرده، گريختند و فلسطينيان آمده، در آنها قرار گرفتند. ۸ و روز ديگر واقع شد كه چون فلسطينيان آمدند تا كشتگان را برهنه نمايند، شاؤل و پسرانش را در كوه جِلبُوع افتاده يافتند. ۹ پس او را برهنه ساخته، سَر و اسلحه اش را گرفتند و آنها را به زمين فلسطينيان به هر طرف فرستادند تا به بتها و قوم خود مژده برسانند. ۱۰ و اسلحه اش را در خانه خدايان خود گذاشتند و سرش را در خانه داجون به ديوار كوبيدند. ۱۱ و چون تمامي اهل يابيش جِلعاد آنچه را كه فلسطينيان به شاؤل كرده بودند شنيدند، ۱۲ جميع شجاعان برخاسته، جسد شاؤل و جسد هاي پسرانش را برداشته، آنها را به يابيش آورده، استخوانهاي ايشان را زير درخت بلوط كه در يابيش است، دفن كردند و هفت روز روزه داشتند. ۱۳ پس شاؤل به سبب خيانتي كه به خداوند ورزيده بود مُرد، به جهت كلام خداوند كه آن را نگاه نداشته بود، و از اين جهت نيز كه از صاحبه اجنّه سؤال نموده بود. ۱۴ و چونكه خداوند را نطلبيده بود، او را كُشت و سلطنت او را به داود بن يسَّي برگردانيد.

۱۱ و تمامي اسرائيل نزد داود در حَبرُون جمع شده، گفتند: « اينك ما استخوانها و گوشت تو مي باشيم. ۲ و قبل از اين نيز هنگامي كه شاؤل پادشاه مي بود، تو اسرائيل را بيرون مي بردي و درون مي آوردي؛ و يهُوَه خدايت تو را گفت كه: تو قوم من اسرائيل را شباني خواهي نمود و تو بر قوم من اسرائيل پيشوا خواهي شد.» ۳ و جميع مشايخ اسرائيل نزد پادشاه به حَبرُون آمدند و داود با ايشان به حضور خداوند در حَبرُون عهد بست،

و داود را بر حسب كلامي كه خداوند به واسطه سموئيل گفته بود به
پادشاهي اسرائيل مسح نمودند. ۴ و داود و تمامي اسرائيل به اورشليم كه
يبُوس باشد، آمدند و يبُوسيان در آن زمين ساكن بودند. ۵ و اهل يبُوس به
داود گفتند: « به اينجا داخل نخواهي شد.» اما داود قلعه صَهيون را كه
شهر داود باشد بگرفت. ۶ و داود گفت: « هر كه يبُوسيان را اول مغلوب
سازد، رئيس و سردار خواهد شد.» پس يوآب بن صَرُويه اول بر آمد و
رئيس شد. ۷ و داود در آن قلعه ساكن شد، از آن جهت آن را شهر داود
ناميدند. ۸ و شهر را به اطراف آن و گرداگرد مِلُّوه بنا كرد و يوآب باقي
شهر را تعمير نمود. ۹ و داود ترقي كرده، بزرگ مي شد و يهُوَه صباءوت با
وي مي بود. ۱۰ و اينانند رؤساي شجاعاني كه داود داشت كه با تمامي
اسرائيل او را در سلطنتش تقويت دادند تا او را بر حسب كلامي كه خداوند
درباره اسرائيل گفته بود پادشاه سازد. ۱۱ و عدد شجاعاني كه داود داشت
اين است: يشُبعام بن حَكمُوني كه سردار شليشيم بود كه بر سيصد نفر
نيزه خود را حركت داد و ايشان را در يک وقت كشت. ۱۲ و بعد از او
اَلِعازار بن دُودُوي اَخُوخي كه يكي از آن سه شجاع بود. ۱۳ او با داود در
فَسدَمِيم بود وقتي كه فلسطينيان در آنجا براي جنگ جمع شده بودند، و
قطعه زمين پُر از جو بود، و قوم از حضور فلسطينيان فرار مي كردند. ۱۴ و
ايشان در ميان آن قطعه زمين ايستاده، آن را محافظت نمودند، و فلسطينيان
را شكست دادند و خداوند نصرت عظيمي به ايشان داد. ۱۵ و سه نفر
از آن سي سردار به صخره نزد داود به مغاره عَدُلاّم فرود شدند و لشكر
فلسطينيان در وادي رفائيم اردو زده بودند. ۱۶ و داود در آن وقت در ملاذ
خويش بود، و قراول فلسطينيان آن وقت در بيت لحم بودند. ۱۷ و داود
خواهش نموده، گفت: « كاش كسي مرا از آب چاهي كه نزد دروازه بيت
لحم است بنوشاند.» ۱۸ پس آن سه مرد، لشكر فلسطينيان را از ميان
شكافته، آب را از چاهي كه نزد دروازه بيت لحم است كشيده، برداشتند و
آن را نزد داود آوردند؛ اما داود نخواست كه آن را بنوشد و آن را به جهت
خداوند بريخت، ۱۹ و گفت: « اي خداوند من حاشا از من كه اين كار
را بكنم! آيا خون اين مردان را بنوشم كه جان خود را به خطر انداختند زيرا
به خطر جان خود آن را آوردند؟» پس نخواست كه آن را بنوشد؛ كاري كه
اين سه مرد شجاع كردند اين است. ۲۰ و اَبِيشاي برادر يوآب سردار آن
سه نفر بود و او نيز نيزه خود را بر سيصد نفر حركت داده، ايشان را كشت
و در ميان آن سه نفر اسم يافت. ۲۱ در ميان آن سه نفر از دو مكرّم تر
بود؛ پس سردار ايشان شد، ليكن به سه نفر اول نرسيد. ۲۲ و بنايا ابن
يهُوياداع پسر مردي شجاع قَبصيئيلي بود كه كارهاي عظيم كرده بود، و
پسر اَرِيئيل موآبي را كشت و در روز برف به حفره اي فرود شده، شيري را
كشت. ۲۳ و مرد مصري بلند قد را كه قامت او پنج ذارع بود كشت، و
آن مصري در دست خود نيزه اي مثل نورد نساجان داشت؛ اما او نزد وي با
چوب دستي رفت و نيزه را از دست مصري ربوده، وي را با نيزه خودش
كشت. ۲۴ بنايا ابن يهُوياداع اين كارها را كرد و در ميان آن سه مرد
شجاع اسم يافت. ۲۵ اينک اواز آن سي نفر مكرّم تر شد، ليكن به آن سه
نفر اول نرسيد و داود او را بر اهل مشورت خود برگماشت. ۲۶ و نيز از
شجاعان لشكر، عسائيل برادر يوآب و اَلحانان بن دُودُوي بيت لحمي، ۲۷
و شَمُّوتِ هَرُورِي وحالَصِ فَلُوني، ۲۸ و عيرا ابن عِقّيشِ تَقُوعي و اَبيعَزَر
عَناتُوتي، ۲۹ و سِبكاي حُوشاتي و عيلاي اَخُوخي، ۳۰ و مَهراي نَطُوفاتِي و
خالَد بن بَعَنَه نَطُوفاتِي، ۳۱ و اِتّاي ابن ريباي از جِبعه بني بنيامين و بناياي
فَرِعاتُوني، ۳۲ و حُوراي از واديهاي جاعَش و اَبيئيلِ عَرُباتِي، ۳۳ و عَزموتِ
بَحرُومي و اَيحَباي شَعَلبُوني. ۳۴ و از بني هاشَمِ جِزُوني يوناتان بن شاجاي
هَراري، ۳۵ و اَخيام بن ساكارِ هَراري و اليفال بن اُور، ۳۶ و حافَر مَكيراتي
و اَخِياي فَلوني، ۳۷ و حَصرُوي كَرمَلي و نَعراي ابن اَزباي. ۳۸ و يوئيل
برادر ناتان و مَبحار بن هَجرِي، ۳۹ و صالَقِ عَمُّوني ونحراي بِيرُوتي كه
سلاحدار يوآب بن صَرُويه بود. ۴۰ و عيراي يتري و جارَبِ يتري، ۴۱ و
اُورياي حِتّي و زاباد بن اَحلاي، ۴۲ و عَدينا ابن شيزاي رؤبيني كه سردار
رؤبينيان بود و سي نفر همراهش بودند. ۴۳ و حانان بن مَعكَه و يوشافاط
مِتني، ۴۴ و عُزّياي عَشتَرُوتي و شاماع و يعُوئيل پسران حُوتامِ عَرُوعِيري،
۴۵ و يدِيعيئيل بن شِمرِي و برادرش يوخاي تِيصي، ۴۶ و اَلِيئيل از مَحُويم و
يريباي يو شُويا پسران اَلناعَم و يتمَه موآبي، ۴۷ و اَليئيل و عَوبيد و يعسِيئيلِ
مَصُوباتي.

۱۲ و اينانند كه نزد داود به صِقلَغ آمدند، هنگامي كه او هنوز از ترس
شاؤل بن قَيس گرفتار بود، و ايشان از آن شجاعان بودند كه در جنگ
معاون او بودند. ۲ و به كمان مسلح بودند و سنگها و تيرها از كمانها از
دست راست و دست چپ مي انداختند و از برادران شاؤل بنيامينِ بودند.
۳ سردار ايشان اَخيعَزَر بود، و بعد از او يوآش پسران شَماعَه جِبعاتي و يزيئيل
و فالَط پسران عَزمُوت و بَراكَه و يِيهُوي عناتوتي، ۴ و يشمَعياي جِبعُوني كه
در ميان آن سي نفر شجاع بود، و بر آن سي نفر برتري داشت و اِرميا و
يحزيئيل و يوحانان و يوزاباد جَديراتي، ۵ و اَلعُوزاي و يريموت وبَعلِيا و شَمَريا
و شَفَطياي حَرُوفي، ۶ و اَلقانَه و يشَيا و عَزَرئيل و يوعَزَر و يشُبعام كه از
قُورَحيان بودند، ۷ ويوعيلَه و زَبديا پسران يرُوحام جَدوري. ۸ و بعضي از
جاديان كه مردان قوي شجاع و مردان جنگ آزموده و مسلح به سپر و
تيراندازان كه روي ايشان مثل روي شير و مانند غزال كوهي تيزرو بودند،
خوشتن را نزد داود در ملاذ بيابان جدا ساختند، ۹ كه رئيس ايشان عازَر و
دومين عُوبَديا و سومين اَلِيآب بود، ۱۰ و چهارمين مِشمَنَّه و پنجمين اِرميا،
۱۱ و ششم عَتّاي و هفتم اَلِيئيل، ۱۲ و هشتم يوحانان و نهم اَلزاباد، ۱۳ و
دهم اِرميا و يازدهم مَكبَنّاي. ۱۴ اينان از بني جاد رؤساي لشكر بودند كه
كوچكتر ايشان برابر صد نفر و بزرگتر برابر هزار نفر مي بود. ۱۵ اينانند كه
در ماه اول از اُردُن عبور نمودند هنگامي كه آن از تمامي حدودش سيلان
كرده بود و جميع ساكنان و اديها را هم به طرف مشرق و هم به طرف
مغرب منهزم ساختند. ۱۶ و بعضي از بني بنيامين و يهودا نزد داود به آن
ملاذ آمدند. ۱۷ داود به استقبال ايشان بيرون آمده، ايشان را خطاب كرده،
گفت: « اگر با سلامتي براي اعانت من نزد من آمديد، دل من با شما
ملصق خواهد شد؛ و اگر براي تسليم نمودن من به دست دشمنانم آمديد،
با آنكه ظلمي در دست من نيست، پس خداي پدران ما اين را ببيند و

انصاف نماید.» ۱۸ آنگاه روح بر عماساي كه رئيس شلاشيم بود نازل شد
(و او گفت): « اي داود ما از آن تو و اي پسر يسي ما با تو هستيم؛
سلامتي، سلامتي بر تو باد، و سلامتي بر انصار تو باد زيرا خداي تو نصرت
دهنده تو است.» پس داود ايشان را پذيرفته، سرداران لشكر ساخت. ۱۹ و
بعضي از مَنَّسي به داود ملحق شدند هنگامي كه او همراه فلسطينيان
براي مقاتله با شاؤل مي رفت؛ اما ايشان را مدد نكردند زيرا كه سرداران
فلسطينيان بعد از مشورت نمودن، او را پس فرستاده، گفتند كه: « او با
سرهاي ما به آقاي خود شاؤل ملحق خواهد شد.» ۲۰ و هنگامي كه به
صِقلَغ مي رفت، بعضي از مَنَّسي به او پيوستند يعني عَدناح و يوزاباد و
يدِيعَئيل و ميكائيل و يوزاباد و اَلِيهُو و صِلتاي كه سرداران هزارهاي مَنَّسي
بودند. ۲۱ ايشان داود را به مقاومت فوجهاي (عَمالَقه) مدد كردند، زيرا
جميع ايشان مردان قوي شجاع و سردار لشكر بودند. ۲۲ زيرا در آن وقت،
روز به روز براي اعانت داود نزد وي مي آمدند تا لشكرِ بزرگ، مثل لشكر
خدا شد. ۲۳ و اين است شماره افراد آناني كه براي جنگ مسلح شده،
نزد داود به حَبرُون آمدند تا سلطنت شاؤل را بر حسب فرمان خداوند به وي
تحويل نمايند. ۲۴ از بني يهودا شش هزار و هشتصد نفر كه سپر و نيزه
داشتند و مسلح جنگ بودند. ۲۵ از بني شَمعون هفت هزار و يكصد نفر
كه مردان قوي شجاع براي جنگ بودند. ۲۶ از بني لاوي چهار هزار و
ششصد نفر. ۲۷ و يهُوياداع رئيس بني هارون و سه هزار و هفتصد نفر
همراه وي. ۲۸ و صادوق كه جوان قوي و شجاع بود با بيست ودو سردار
از خاندان پدرش. ۲۹ و از بني بنيامين سه هزار نفر از برادران شاؤل و تا آن
وقت اكثر ايشان وفاي خاندان شاؤل را نگاه مي داشتند. ۳۰ و از بني
افرايم بيست هزار و هشتصد نفر كه مردان قوي و شجاع و در خاندان
پدران خويش نامور بودند. ۳۱ و از نصف سبط مَنَّسي هجده هزار نفر كه
به نامهاي خود تعيين شده بودند كه بيايند و داود را به پادشاهي نصب
نمايند. ۳۲ و از بني يسّاكار كساني كه از زمانها مخبر شده، مي فهميدند
كه اسرائيليان چه بايد بكنند، سرداران ايشان دوست نفر و جميع برادران
ايشان فرمان بردار ايشان بودند. ۳۳ و از زبولون پنجاه هزار نفر كه با لشكر
بيرون رفته، مي توانستند جنگ را با همه آلات حرب بيارايند و صف آرايي
كنند و دو دل نبودند. ۳۴ و از نَفتالي هزار سردار و با ايشان سي و هفت
هزار نفر با سپر و نيزه. ۳۵ و از بني دان بيست و هشت هزار و ششصد نفر
براي جنگ مهيا شدند. ۳۶ و از اَشِير چهل هزار نفر كه با لشكر بيرون
رفته، مي توانستند جنگ را مهيا سازند. ۳۷ و از آن طرف اُردُن از بني جاد
و نصف سبط مَنَّسي صد و بيست هزار نفر كه با جميع آلات لشكر براي
جنگ (مهيا شدند). ۳۸ جميع اينها مردان جنگي بودند كه بر صف آرائي
قادر بودند با دل كامل به حَبرُون آمدند تا داود را بر تمامي اسرائيل به
پادشاهي نصب نمايند، و تمامي بقيه اسرائيل نيز براي پادشاه ساختن داود
يک دل بودند. ۳۹ و در آنجا با داود سه روز اكل و شرب نمودند زيرا كه
برادران ايشان به جهت ايشان تدارک ديده بودند. ۴۰ و مجاوران ايشان نيز
تا يسّاكار و زبولون و نَفتالي نان بر الاغها و شتران و قاطران و گاوان آوردند
و مأكولات از آرد و قرصهاي انجير و كشمش و شراب و روغن و گاوان و
گوسفندان به فراواني آوردند چونكه در اسرائيل شادماني بود.

۱۳ و داود با سرداران هزاره و صده و با جميع رؤسا مشورت كرد. ۲ و
داود به تمامي جماعت اسرائيل گفت: « اگر شما مصلحت مي دانيد و
اگر اين از جانب يهُوَه خداي ما باشد، نزد برادران خود كه در همه زمينهاي
اسرائيل باقي مانده اند، به هر طرف بفرستيم و با ايشان كاهنان و لاوياني
كه در شهرهاي خود و حوالي آنها مي باشند، نزد ما جمع شوند، ۳ و
تابوت خداي خويش را باز نزد خود بياوريم چونكه در ايام شاؤل نزد آن
مسألت ننموديم.» ۴ و تمامي جماعت گفتند كه: « چنين بكنيم.» زيرا
كه اين امر به نظر تمامي قوم پسند آمد. ۵ پس داود تمامي اسرائيل را از
شيحُورِ مصر تا مدخل حَمات جمع كرد تا تابوت خدا را از قريت يعاريم
بياورند. ۶ و داود و تمامي اسرائيل به بَعلَه كه همان قريت يعاريم است و از
آنِ يهودا بود، بر آمدند تا تابوت خدا يهُوَه را كه در ميان كروبيان در جايي
كه اسم او خوانده مي شود ساكن است، از آنجا بياورند. ۷ و تابوت خدا
را بر ارابه اي تازه از خانه اَبِيناداب آوردند و عُزّا و اَخِيو ارابه را مي راندند.
۸ و داود و تمامي اسرائيل با سرود و بربط و عود و دف و سنج و كرنا به
قوت تمام به حضور خدا وجد مي نمودند. ۹ و چون به خرمنگاه كيدون
رسيدند عُزّا دست خود را دراز كرد تا تابوت را بگيرد زيرا گاوان مي لغزيدند.
۱۰ و خشم خداوند بر عُزّا افروخته شده، او را زد از آن جهت كه دست
خود را به تابوت دراز كرد و در آنجا به حضور خدا مرد. ۱۱ و داود محزون
شد چونكه خداوند بر عُزّا رخنه نمود و آن مكان را تا امروز فارَص عُزّا
ناميد. ۱۲ و در آن روز داود از خدا ترسان شده، گفت: « تابوت خدا را
نزد خود چگونه بياورم؟» ۱۳ پس داود تابوت را نزد خود به شهر داود نياورد
بلكه آن را به خانه عُوبيد اَدُوم جَتّي برگردانيد. ۱۴ و تابوت خدا نزد خاندان
عُوبيد اَدُوم در خانه اش سه ماه ماند و خداوند خانه عُوبيد اَدُوم و تمامي
مايملک او را بركت داد.

۱۴ و حيرام پادشاه صور، قاصدان با چوب سرو آزاد و بنايان و نجاران
نزد داود فرستاده تا خانه اي براي او بسازند. ۲ و داود دانست كه خداوند
او را به پادشاهي اسرائيل استوار داشته است، زيرا كه سلطنتش به خاطر قوم
او اسرائيل به درجه بلند برافراشته شده بود. ۳ و داود در اورشليم با زنان
گرفت، و داود پسران و دختران ديگر توليد نمود. ۴ و اين است نامهاي
فرزندانی كه در اورشليم براي وي به هم رسيدند: شَمُّوع و شُوباب و ناتان
و سُليمان، ۵ و بيحار و اَلِيشُوع و اَلِيفالَط، ۶ و نُوجَه و نافَج و يافِيع،
۷ و اَلِيشامَع و بَعلياداع و اَلِيفَلَط. پيروزي داود بر فلسطينيان ۸ و چون
فلسطينيان شنيدند كه داود به پادشاهي تمام اسرائيل مسح شده است، پس
فلسطينيان برآمدند تا داود را (براي جنگ) بطلبند؛ و چون داود شنيد، به
مقابله ايشان برآمد. ۹ و فلسطينيان آمده، در وادي رفائيم منتشر شدند.
۱۰ و داود از خدا مسألت نموده، گفت: « آيا به مقابله فلسطينيان برآيم و
آيا ايشان را به دست من تسليم خواهي نمود؟» خداوند او را گفت: «
برآي وايشان را به دست تو تسليم خواهم كرد.» ۱۱ پس به بَعل فَراصِيم

برآمدند و داود ايشان را در آنجا شكست داد و داود گفت: « خدا بر دشمنان من به دست من مثل رخنه آب رخنه كرده است.» بنابراين آن مكان را بَعل فَراصِيم نام نهادند. ۱۲ و خدايان خود را در آنجا ترک كردند و داود امر فرمود كه آنها را به آتش بسوزانند. ۱۳ و فلسطينيان بار ديگر در آن وادي منتشر شدند. ۱۴ و داود باز از خدا سؤال نمود و خدا او را گفت: « از عقب ايشان مرو بلكه از ايشان رو گردانيده، در مقابل درختان توت به ايشان نزديک شو. ۱۵ و چون در سر درختان توت آواز قدمها بشنوي، آنگاه براي جنگ بيرون شو، زيرا خدا پيش روي تو بيرون رفته است تا لشكر فلسطينيان را مغلوب سازد.» ۱۶ پس داود بر وفق آنچه خدا اورا امر فرموده بود، عمل نمود و لشكر فلسطينيان را از جِبعُون تا جازر شكست دادند. ۱۷ و اسم داود در جميع اراضي شيوع يافت و خداوند ترس او را بر تمامي امّت ها مستولي ساخت.

۱۵ و داود در شهر خود خانه ها بنا كرد و مكاني براي تابوت خدا فراهم ساخته، خيمه اي به جهت آن برپا نمود. ۲ آنگاه داود فرمود كه غير از لاويان كسي تابوت خدا را برندارد زيرا خداوند ايشان را برگزيده بود تا تابوت خدا بردارند و او را هميشه خدمت نمايند. ۳ و داود تمامي اسرائيل را در اورشليم جمع كرد تا تابوت خداوند را به مكاني كه برايش مهيا ساخته بود، بياورند. ۴ و داود پسران هارون و لاويان را جمع كرد. ۵ از بني قَهات اُوريئيلِ رئيس وصد بيست نفر برادرانش را. ۶ از بني مَراري، عَسايايِ رئيس ودوست بيست نفر برادرانش را. ۷ از بني جَرشُوم، يوئيل رئيس و صد وسي نفر برادرانش را. ۸ از بني اليصافان، شَمَعيايِ رئيس و دوست نفر برادرانش را. ۹ از بني حَبرُون، اِليئيل رئيس و هشتاد نفر برادرانش را. ۱۰ از بني عُزّيئيل، عَمِّيناداب رئيس وصد و دوازده نفر برادرانش را. ۱۱ و داود صادوق و ابياتارِ كَهَنَه و لاويان يعني اُريئيل و عَسايا و يوئيل و شَمَعيا و اِليئيل و عَمِّيناداب را خوانده، ۱۲ به ايشان گفت: «شما رؤساي خاندانهاي آباي لاويان هستيد؛ پس شما و برادران شما خويشتن را تقديس نماييد تا تابوت يهُوَه خداي اسرائيل را به مكاني كه برايش مهيا ساخته ام بياوريد. ۱۳ زيرا از اين سبب كه شما دفعه اول آن را نياورديد، يهُوَه خداي ما بر ما رخنه كرد، چونكه او را بر حسب قانون نطلبيديم.» ۱۴ پس كاهنان و لاويان خويشتن را تقديس نمودند تا تابوت يهُوَه خداي اسرائيل را بياورند. ۱۵ و پسران لاويان بر وفق آنچه موسي بر حسب كلام خداوند امر فرموده بود، چوب دستيهاي تابوت خدا را بر كتفهاي خود گذاشته، آن را برداشتند. ۱۶ و داود رؤساي لاويان را فرمود تا برادران خود مغنيان را با آلات موسيقي از عودها و بربطها سنجها تعين نمايند، تا به آواز بلند و شادماني صدا زنند. ۱۷ پس لاويان هِيمان بن يوئيل و از برادران او آساف بن بَرَكيا و از برادران ايشان بني مَراريِ ايتان بن قُوشيا را تعيين نمودند. ۱۸ و با ايشان از برادران درجه دوم خود: زَكريا و بَين و يعريئيل شَميراموت و يحيئيل و عُنّي و اَليآب و بنايا و مَعَسيا و مَتّتيا و اَليفَليا و مَقَنيا و عُوبيد اَدُوم و يعِيئيل دربانان را. ۱۹ و از مغنيان: هِيمان و آساف و ايتان را با سنجهاي برنجين تا بنوازند. ۲۰ و زَكَرّيا و عَزِيئيل و شَميراموت و يحيئيل و عُنّي و اَليآب و مَعَسيا و بنايا را با عودها بر آلاموت. ۲۱ و مَتّتيا و اَليفَليا و مَقَنيا و عُوبيد اَدُوم و يعِيئيل و عَزَريا را با بربطهاي بر ثَمانِي تا پيشرَوِي نمايند. ۲۲ و كَنَنيا رئيس لاويان بر نغمات بود و مغنّيان را تعليم مي داد زيرا كه ماهر بود. ۲۳ و بَرَكيا و اَلقانَه دربانان تابوت بودند. ۲۴ و شَبَنيا و يوشافاط و نَتَنئيل و عَماساي و زَكريا و بَنايا و اَلِيعَزَر كَهَنَه پيش تابوت خدا كرنا مي نواختند، و عوبيد اَدُوم و يحيي دربانانِ تابوت بودند. ۲۵ و داود و مشايخ اسرائيل و سرداران هزاره رفتند تا تابوت عهد خداوند را از خانه عوبيد اَدُوم با شادماني بياورند. ۲۶ و چون خدا لاويان را كه تابوت عهد خداوند را برمي داشتند اعانت كرد، ايشان هفت گاو و هفت قوچ ذبح كردند. ۲۷ و داود و جميع لاويانِي كه تابوت را برمي داشتند و مغنيان و كَنَنيا كه رئيس نغمات مغنيان بود به كتان نازک ملبس بودند، و داود ايفود كتان دربرداشت. ۲۸ و تمامي اسرائيل تابوت عهد خداوند را به آواز شادماني و آواز بوق و كرّنا و سنج و عود و بربط مي نواختند. ۲۹ و چون تابوت عهد خداوند وارد شهر داود مي شد، ميكال دختر شاؤل از پنجره نگريست و داود پادشاه را ديد كه رقص و وجد مي نمايد، او را در دل خود خوار شمرد.

۱۶ و تابوت خدا را آورده، آن را در خيمه اي كه داود برايش برپا كرده بود، گذاشتند؛ و قرباني هاي سوختني و ذبايح سلامتي به حضور خدا گذرانيدند. ۲ و چون داود از گذرانيدن قرباني هاي سوختني و ذبايح سلامتي فارغ شد، قوم را به اسم خداوند بركت داد. ۳ و به جميع اسرائيليان به مردان و زنان به هر يكي يک گرده نان و يک پاره گوشت ويک قرص كشمش بخشيد. ۴ و بعضي لاويان براي خدمتگزاري پيش تابوت خداوند تعيين نمود تا يهُوَه خداي اسرائيل را ذكر نمايند و شكر گويند و تسبيح خوانند، ۵ يعني آساف رئيس و بعد از او زكريا و يعيئيل و شَميرامُوت و يحيئيل و مَتّتيا و اَليآب و بنايا و عُوبيد اَدُوم و يعيئيل را با عودها و بربطها و آساف با سنجها مي نواخت. ۶ و بنايا و يحزِيئيل كهنه پيش تابوت عهد خدا با كرّناها دائماً (حاضر مي بودند). ۷ پس در همان روز داود اولاً (اين سرود را) به دست آساف و برادرانش داد تا خداوند را تسبيح بخوانند: ۸ يهُوَه را حمد گوييد و نام او را بخوانيد. اعمال او را در ميان قومها اعلام نماييد. ۹ اورا بسراييد براي او تسبيح بخوانيد. در تمامي كارهاي عجيب او تفكر نماييد. ۱۰ در نام قدّوس او فخر كنيد. دل طالبان خداوند شادمان باشد. ۱۱ خداوند و قوت او را بطلبيد. روي او را پيوسته طالب باشيد. ۱۲ كارهاي عجيب را كه او كرده است، بياد آوريد، آيات او را و داوريهاي دهان وي را، ۱۳ اي ذريت بنده او اسرائيل! اي فرزندان يعقوب برگزيده او! ۱۴ يهُوَه خداي ما است. داوريهاي او در تمامي جهان است. ۱۵ عهد او را بياد آوريد تا ابدالآباد، و كلامي را كه به هزاران پشت فرموده است، ۱۶ آن عهدي را كه با ابراهيم بسته، و قَسَمي را كه براي اسحاق خورده است، ۱۷ و آن را براي يعقوب فريضه قرار داد و براي اسرائيل عهد جاوداني؛ ۱۸ و گفت زمين كَنعان را به تو خواهم داد، تا حصه ميراث شما شود، ۱۹ هنگامي كه عددي معدود بوديد، قليل العدد و غربا در آنجا، ۲۰ و از اُمّتي تا اُمّتي سرگردان مي بودند، واز يک مملكت تا قوم ديگر. ۲۱ او نگذاشت

که کسي بر ايشان ظلم کند، بلکه پادشاهان را به خاطر ايشان توبيخ نمود، ۲۲ که بر مسيحان من دست مگذاريد، و انبياي مرا ضرر مرسانيد. ۲۳ اي تمامي زمين يهُوَه را بسراييد. نجات او را روز به روز بشارت دهيد. ۲۴ در ميان امّت ها جلال او را ذکر کنيد، و کارهاي عجيب او را در جميع قوم ها. ۲۵ زيرا خداوند عظيم است و بي نهايت محمود؛ و او مُهيب است بر جميع خدايان. ۲۶ زيرا جميع خدايان امّت ها بتهايند. اما يهُوَه آسمانها را آفريد. ۲۷ مجد و جلال به حضور وي است؛ قوت و شادماني در مکان او است. ۲۸ اي قبايل قوم ها خداوند را توصيف نماييد. خداوند را به جلال و قوت توصيف نماييد. ۲۹ خداوند را به جلال اسم او توصيف نماييد. هدايا بياوريد و به حضور وي بياييد. خداوند را در زينت قدوسيت بپرستيد. ۳۰ اي تمامي زمين از حضور وي بلرزيد. ربع مسکون نيز پايدار شد و جنبش نخواهد خورد. ۳۱ آسمان شادي کند و زمين سرور نمايد، و در ميان اُمّت ها بگويند که يهُوَه سلطنت مي کند. ۳۲ دريا و پري آن غرش نمايد؛ و صحرا و هر چه در آن است به وجد آيد. ۳۳ آنگاه درختان جنگل ترنم خواهند نمود، به حضور خداوند زيرا که براي داوري جهان مي آيد. ۳۴ يهُوَه را حمد بگوييد زيرا که نيکو است. زيرا که رحمت او تا ابدالآد است. ۳۵ و بگوييد اي خداي نجات ما ما را نجات بده. و ما را جمع کرده، از ميان اُمت ها رهايي بخش. تا نام قدوس تو را حمد گوييم، و در تسبيح تو فخر نماييم. ۳۶ يهُوَه خداي اسرائيل متبارک باد. از ازل تا ابدالآباد. و تمامي قوم آمين گفتند و خداوند را تسبيح خواندند. ۳۷ پس آساف و برادرانش را آنجا پيش تابوت عهد خداوند گذاشت تا هميشه پيش تابوت به خدمت هر روز در روزش مشغول باشند. ۳۸ و عُوبيد اَدُوم و شصت و هشت نفر برادران ايشان و عُوبيد اَدُوم بن يدِيتُون و حُوسَه دربانان را. ۳۹ و صادوقِ کاهن و کاهنان برادرانش را پيش مسکن خداوند در مکان بلندي که در جِبعُون بود، ۴۰ تا قرباني هاي سوختني براي خداوند بر مذبح قرباني سوختني دائماً صبح و شام بگذرانند بر حسب آنچه در شريعت خداوند که آن را به اسرائيل امر فرموده بود مکتوب است. ۴۱ و با ايشان هِيمان و يدُوتُون و ساير برگزيدگاني را که اسم ايشان ذکر شده بود تا خداوند را حمد گويند زيرا که رحمت او تا ابدالآباد است. ۴۲ و همراه ايشان هِيمان و يدُوتُون را با کّرناها و سنجها و آلات نغمات خدا به جهت نوازندگان و پسران يدُوتُون را تا نزد دروازه باشند. ۴۳ پس تمامي قوم هر يکي به خانه خود رفتند، اما داود برگشت تا خانه خود را تبرک نمايد.

۱۷ و واقع شد چون داود در خانه خود نشسته بود که داود به ناتان نبي گفت: « اينک من خانه سرو آزاد ساکن مي باشم و تابوت عهد خداوند زير پرده ها است.» ۲ ناتان به داود گفت: « هر آنچه در دلت باشد به عمل آور زيرا خدا با تو است.» ۳ و در آن شب واقع شد که کلام خدا به ناتان نازل شده،گفت: ۴ « برو و به بنده من داود بگو خداوند چنين مي فرمايد: تو خانه اي براي سکونت من بنا نخواهي کرد. ۵ زيرا از روزي که بني اسرائيل را بيرون آوردم تا امروز در خانه ساکن نشده ام بلکه از خيمه به خيمه و مسکن به مسکن گردش کرده ام. ۶ و به هر جايي که با تمامي اسرائيل گردش کرده ام، آيا به احدي از داوران اسرائيل که براي رعايت قوم خود مأمور داشتم، سخني گفتم که چرا خانه اي از سرو آزاد براي من بنا نکرديد؟ ۷ و حال به بنده من داود چنين بگو: يهُوَه صبايوت چنين مي فرمايد: من تو را از چراگاه از عقب گوسفندان گرفتم تا پيشواي قوم من اسرائيل باشي. ۸ و هر جايي که مي رفتي، من با تو مي بودم و جميع دشمنانت را از حضور تو منقطع ساختم و براي تو اسمي مثل اسم بزرگاني که بر زمين اند پيدا کردم. ۹ و به جهت قوم خود اسرائيل مکاني تعيين نمودم و ايشان را غرس کردم تا در مکان خويش ساکن شده، باز متحرک نشوند، و شريران ايشان را ديگر مثل سابق ذليل نسازند. ۱۰ و از ايامي که داوران را بر قوم خود اسرائيل تعيين نمودم و تمامي دشمنانت را مغلوب ساختم، تو را خبر مي دادم که خداوند خانه اي براي تو بنا خواهد نمود. ۱۱ و چون روزهاي عمر تو تمام شود که نزد پدران خود رحلت کني، آنگاه ذريت تو را که پسران تو خواهد بود، بعد از تو خواهم برانگيخت و سلطنت او را پايدار خواهم نمود. ۱۲ او خانه اي براي من بنا خواهد کرد و من کرسي او را تا به ابد استوار خواهم ساخت. ۱۳ من او را پدر خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود و رحمت خود را از او دور نخواهم کرد چنانکه آن را از کسي که قبل از تو بود دور کردم. ۱۴ و او را در خانه و سلطنت خودم تا به ابد پايدار خواهم ساخت و کرسي او استوار خواهد ماند تا ابدالآباد.» ۱۵ بر حسب تمامي اين کلمات و مطابق تمامي اين رؤيا ناتان به داود تکلم نمود. ۱۶ و داود پادشاه داخل شده، به حضور خداوند نشست و گفت: « اي يهُوَه خدا، من کيستم و خاندان من چيست که مرا به اين مقام رسانيدي؟ ۱۷ و اين نيز در نظر تو اي خدا امر قليل نمود زيرا که درباره خانه بنده ات نيز براي زمان طويل تکلم نمودي و مرا اي يهُوَه خدا، مثل مرد بلند مرتبه منظور داشتي. ۱۸ و داود ديگر درباره اکرامي که به بنده خود کردي، نزد تو چه تواند افزود زيرا که تو بنده خود را مي شناسي. ۱۹ اي خداوند، به خاطر بنده خود و موافق دل خويش جميع اين کارهاي عظيم را به جا آوردي تا تمامي اين عظمت را ظاهر سازي. ۲۰ اي يهُوَه مثل تو کسي نيست و غير از تو خدايي ني. موافق هر آنچه به گوشهاي خود شنيديم، ۲۱ و مثل قوم تو اسرائيل کدام امتي بر روي زمين است که خدا بيايد تا ايشان را فديه داده، براي خويش قوم بسازد، و به کارهاي عظيم و مهيب اسمي براي خود پيدا نمايي و امّت ها را از حضور قوم خود که ايشان را از مصر فديه دادي، اخراج نمايي. ۲۲ و قوم خود اسرائيل را براي خويش تا به ابد قوم ساختني و تو اي يهُوَه خداي ايشان شدي. ۲۳ « و الآن اي خداوند کلامي که درباره بنده ات و خانه اش گفتي تا به ابد استوار شود و بر حسب آنچه گفتي عمل نما. ۲۴ و اسم تو تا به ابد استوار و معظم بماند تا گفته شود که يهُوَه صبايوت خداي اسرائيل خداي اسرائيل است و خاندان بنده ات داود به حضور تو پايدار بماند. ۲۵ زيرا تو اي خداي من بر بنده خود کشف نمودي که خانه اي برايش بنا خواهي نمود؛ بنابراين بنده ات جرأت کرده است که اين دعا را نزد تو بگويد. ۲۶ و الآن اي يهُوَه، تو خدا هستي و اين احسان را به بنده خود وعده دادي. ۲۷ و الآن تو را پسند آمد که خانه بنده خود را برکت دهي تا

در حضور تو تا به ابد بماند زيرا كه تو اي خداوند بركت داده اي و مبارک خواهد بود تا ابدالآباد.»

۱۸ و بعد از اين واقع شد كه داود فلسطينيان را شكست داده، مغلوب ساخت و جَتّ و قريه هايش را از دست فلسطينيان گرفت. ۲ و موآب را شكست داد و موآبيان بندگان داود شده، هدايا آوردند. ۳ و داود هَدَرعَزَر پادشاه صُوبَه را در حَمات هنگامي كه مي رفت تا سلطنت خود را نزد نهر فرات استوار سازد، شكست داد. ۴ و داود هزار ارابه و هفت هزار سوار و بيست هزار پياده از او گرفت، و داود تمامي اسبان ارابه را پي كرد، اما از آنها براي صد ارابه نگاه داشت. ۵ و چون اَراميانِ دمشق به مدد هَدَرعَزَر پادشاه صُوبَه آمدند، داود بيست و دو هزار نفر از اَراميان را كشت. ۶ و داود در اَرامِ دمشق (قراولان) گذاشت و اَراميان بندگان داود شده، هدايا آوردند. و خداوند داود را در هر جا كه مي رفت نصرت مي داد. ۷ و داود سپرهاي طلا را كه بر خادمان هَدَرعَزَر بود گرفته، آنها را به اورشليم آورد. ۸ و داود از طِبحَت و كُون شهرهاي هَدَرعَزَر برنج از حد زياده گرفت كه از آن سُليمان درياچه و ستونها و ظروف برنجين ساخت. ۹ و چون تُوعُو پادشاه حَمات شنيد كه داود تمامي لشكر هَدَرعَزَر پادشاه صُوبَه را شكست داده است، ۱۰ پسر خود هَدُرام را نزد داود پادشاه فرستاد تا سلامتي او بپرسد و او را تَهنيت گويد از آن جهت كه با هَدَرعَزَر جنگ نموده او را شكست داده بود، زيرا هَدَرعَزَر با تُوعُو مقاتله مي نمود؛ و هر قِسم ظروف طلا و نقره و برنج (با خود آورد). ۱۱ و داود پادشاه آنها را نيز براي خداوند وقف نمود، با نقره و طلايي كه از جميع امّت ها يعني از اَدُوم و موآب و بني عَمُّون و فلسطينيان و عَمالَقَه آورده بود. ۱۲ و اَبِشاي ابن صَرُويه هجده هزار نفر از اَدُوميان را در وادي مِلح كشت. ۱۳ و در اَدُوم قراولان قرار داد و جميع اَدُوميان بندگان داود شدند و خداوند داود را در هر جايي كه مي رفت نصرت مي داد. ۱۴ و داود بر تمامي اسرائيل سلطنت نمود، انصاف و عدالت را بر تمامي قوم خود مجزا مي داشت. ۱۵ و يوآب بن صَرُويه سردار لشكر بود و يهوشافاط بن اَخِيلُود وقايع نگار. ۱۶ و صادوق بن اَخِيطُوب و ابيمَلِک بن اَبياتار كاهن بودند و شوشا كاتب بود. ۱۷ و بنايا ابن يهُوياداع رئيس كَريتيان و فَلِيتيان و پسران داود نزد پادشاه مقدم بودند.

۱۹ و بعد از اين واقع شد كه ناحاش، پادشاه بني عَمُّون مرد و پسرش در جاي او سلطنت نمود. ۲ و داود گفت: « با حانُون بن ناحاش احسان نمايم چنانكه پدرش به من احسان كرد.» پس داود قاصدان فرستاد تا او را درباره پدرش تعزيت گويند. و خادمان داود به زمين بني عَمُّون نزد حانُون براي تعزيت وي آمدند. ۳ و سروران بني عَمُّون به حانُون گفتند: « آيا گمان مي بري كه به جهت تكريم پدر تو است كه داود تعزيت كنندگان نزد تو فرستاده است؟ ني بلكه بندگانش به جهت تفحص و انقلاب و جاسوسي زمين نزد تو آمدند.» ۴ پس حانُون خادمان داود را گرفته، ريش ايشان را تراشيد و لباسهاي ايشان را از ميان تا جاي نشستن دريده، ايشان را رها كرد. ۵ و چون بعضي آمده، داود را از حالت آن كسان خبر دادند، به استقبال ايشان فرستاد زيرا كه ايشان بسيار خجل بودند، و پادشاه گفت: « در اَريحا بمانيد تا ريشهاي شما درآيد و بعد از آن برگرديد.» ۶ و چون بني عَمُّون ديدند كه نزد داود مكروه شده اند، حانُون و بني عَمُّون هزار وزنه نقره فرستادند تا ارابه ها و سواران از اَرام نَهرَين و اَرام مَعكَه و صُوبَه براي خود اجير سازند. ۷ پس سي و دو هزار ارابه و پادشاه مَعكَه و جمعيت او را براي خود اجير كردند، و ايشان بيرون آمده، در مقابل مِيدَبا اُردو زدند، و بني عَمُّون از شهر هاي خود جمع شده، براي مقاتله آمدند. ۸ و چون داود اين را شنيد، يوآب و تمامي لشكر شجاعان را فرستاد. ۹ و بني عَمُّون بيرون آمده، نزد دروازه شهر براي جنگ صف آرايي نمودند. و پادشاهاني كه آمده بودند، در صحرا عليحده بودند. ۱۰ و چون يوآب ديد كه روي صفوف جنگ، هم از پيش و هم از عقبش بود، از تمامي برگزيدگان اسرائيل گروهي را انتخاب كرده، در مقابل اَرميان صف آرايي نمود. ۱۱ و بقيه قوم را به دست برادر خود اَبِشاي سپرده و به مقابل بني عَمُّون صف كشيدند. ۱۲ و گفت: « اگر اَرميان بر من غالب آيند، به مدد من بيا؛ و اگر بني عَمُّون بر تو غالب آيند، به جهت امداد تو خواهم آمد. ۱۳ دلير باش كه به جهت قوم خويش و به جهت شهر هاي خداي خود مردانه بكوشيم و خداوند آنچه را در نظرش پسند آيد بكند.» ۱۴ پس يوآب و گروهي كه همراهش بودند، نزديک شدند تا با اَرميان جنگ كنند و ايشان از حضور وي فرار كردند. ۱۵ و چون بني عَمُّون ديدند كه اَراميان فرار كردند، ايشان نيز از حضور برادرش اَبِشاي گريخته، داخل شهر شدند؛ و يوآب به اورشليم برگشت. ۱۶ و چون اَراميان ديدند كه از حضور اسرائيل شكست يافتند، ايشان قاصدان فرستاده، اَراميان را كه به آن طرف نهر بودند، و شُوفَک سردار لشكر هَدَرعَزَر پيشواي ايشان بود. ۱۷ و چون خبر به داود رسيد، تمامي اسرائيل را جمع كرده، از اُردُن عبور نمود وبه ايشان رسيده، مقابل ايشان صف آرايي نمود. و چون داود جنگ را با اَراميان آراسته بود، ايشان با وي جنگ كردند. ۱۸ و اَراميان از حضور اسرائيل فرار كردند و داود مردان هفت هزار ارابه و چهل هزار پياده از اَراميان را كشت، و شُوفَک سردار لشكر را به قتل رسانيد. ۱۹ و چون بندگان هَدَرعَزَر ديدند كه از حضور اسرائيل شكست خوردند، با داود صلح نموده، بنده او شدند، و اَراميان بعد از آن در اعانت بني عَمُّون اقدام ننمودند.

۲۰ و واقع شد در وقت تحويل سال، هنگام بيرون رفتن پادشاهان، كه يوآب قوت لشكر را بيرون آورد، و زمين بني عَمُّون را ويران ساخت و آمده، رَبَّه را محاصره نمود. اما داود در اورشليم ماند و يوآب رَبَّه را تسخير نموده، آن را منهدم ساخت. ۲ و داود تاج پادشاه ايشان را از سرش گرفت كه وزنش يک وزنه طلا بود و سنگهاي گرانبها داشت و آن را بر سر داود گذاشتند و غنيمت از حد زياده از شهر بردند. ۳ و خلق آنجا را بيرون آورده، ايشان را به ارّه ها و چومهاي آهنين و تيشه ها پاره پاره كرد؛ و داود به همين طور با جميع شهرهاي بني عَمُّون رفتار نمود. پس داود و تمامي قوم به اورشليم برگشتند. ۴ و بعد از آن جنگي با فلسطينيان در جازَر، واقع شد كه در آن سِبكاي حُوشاتي سِفّاي را كه از اولاد رافا بود كشت و ايشان مغلوب شدند. ۵ و باز جنگ با فلسطينيان واقع شد و اَلحانان بن

ياعير لحميرا كه برادر جُليات جَتّي بود كُشت كه چوب نيزه اش مثل نورد جولاهكان بود. ۶ و باز جنگ در جَتّ واقع شد كه در آنجا مردي بلند قد بود كه بيست وچهار انگشت، شش بر هر دست و شش بر هر پا داشت و او نيز براي رافا زاييده شده بود. ۷ و چون او اسرائيل را به تنگ آورد، يهُوناتان بن شِمعا برادر داود او را كُشت. ۸ اينان براي رافا در جَتّ زاييده شدند و به دست داود و به دست بندگانش افتادند.

۲۱ و شيطان بر ضد اسرائيل برخاسته، داود را اغوا نمود كه اسرائيل را بشمارد. ۲ و داود به يوآب و سروران قوم گفت: « برويد و عدد اسرائيل را از بئرشَبَع تا دان گرفته، نزد من بياوريد تا آن را بدانم.» ۳ يوآب گفت: « خداوند بر قوم خود هر قدر كه باشند صد چندان مزيد كند؛ و اي آقايم پادشاه آيا جميع ايشان بندگان آقايم نيستند؟ ليكن چرا آقايم خواهش اين عمل دارد و چرا بايد باعث گناه اسرائيل بشود؟» ۴ اما كلام پادشاه بر يوآب غالب آمد و يوآب در ميان تمامي اسرائيل گردش كرده، باز به اورشليم مراجعت نمود. ۵ و يوآب عدد شمرده شدگان قوم را به داود داد و جمله اسرائيليان هزار هزار و يكصد هزار مرد شمشير زن و از يهودا چهارصد و هفتاد و چهار هزار مرد شمشير زن بودند. ۶ ليكن لاويان و بنيامينيان را در ميان ايشان نشمرد زيرا كه فرمان پادشاه نزد يوآب مكروه بود. ۷ و اين امر به نظر خدا ناپسند آمد، پس اسرائيل را مبتلا ساخت. ۸ و داود به خدا گفت: « در اين كاري كه كردم، گناه عظيمي ورزيدم. و حال گناه بنده خود را عفو فرما زيرا كه بسيار احمقانه رفتار نمودم.» ۹ و خداوند جاد را كه رايي داود بود خطاب كرده، گفت: ۱۰ « برو و داود را اعلام كرده، بگو خداوند چنين مي فرمايد: من سه چيز پيش تو مي گذارم؛ پس يكي از آنها را براي خود اختيار كن تا برايت به عمل آورم.» ۱۱ پس جاد نزد داود آمده، وي را گفت: « خداوند چنين مي فرمايد براي خود اختيار كن: ۱۲ يا سه سال قحط بشود، يا سه ماه پيش روي خصمانت تلف شوي و شمشير دشمنانت تو را درگيرد، يا سه روز شمشير خداوند و وبا در زمين تو واقع شود، و فرشته خداوند تمامي حدود اسرائيل را ويران سازد. پس الآن ببين كه نزد فرستنده خود چه جواب برم.» ۱۳ داود به جاد گفت: « در شدت تنگي هستم. تمنا اينكه به دست خداوند بيفتم زيرا كه رحمت هاي او بسيار عظيم است و به دست انسان نيفتم.» ۱۴ پس خداوند وبا بر اسرائيل فرستاد و هفتاد هزار نفر از اسرائيل مردند. ۱۵ و خدا فرشته اي به اورشليم فرستاد تا آن را هلاک سازد. و چون مي خواست آن را هلاک كند، خداوند ملاحظه نمود و از آن بلا پشيمان شد و به فرشته اي كه (قوم را) هلاک مي ساخت گفت: «كافي است، حال دست خود را باز دار.» و فرشته خداوند نزد خرمنگاه اَرنانِ يبُوسي ايستاده بود. ۱۶ و داود چشمان خود را بالا انداخته، فرشته خداوند را ديد كه در ميان زمين و آسمان ايستاده است و شمشيري برهنه در دستش بر اورشليم برافراشته؛ پس داود و مشايخ به پلاس ملبس شده، به روي خود درافتادند. ۱۷ و داود به خدا گفت: «آيا من براي شمردن قوم امر نفرمودم و آيا من آن نيستم كه گناه ورزيده، مرتكب شرارت زشت شدم؟ اما اين گوسفندان چه كرده اند؟ پس اي يهُوَه خدايم، مستدعي اينكه دست تو بر من و خاندان پدرم باشد و به قوم خود بلا مرساني.» ۱۸ و فرشته خداوند جاد را امر فرمود كه به داود بگويد كه داود برود و مذبحي به جهت خداوند در خرمنگاه اُرنان يبُوسي برپا كند. ۱۹ پس داود بر حسب كلامي كه جاد به اسم خداوند گفت برفت. ۲۰ و اُرنان روگردانيده، فرشته را ديد و چهار پسرش كه همراهش بودند، خويشتن را پنهان كردند؛ و اُرنان گندم مي كوبيد. ۲۱ و چون داود نزد اُرنان آمد، اُرنان نگريسته، داود را ديد و از خرونگاه بيرون آمده، به حضور داود رو به زمين افتاد. ۲۲ و داود به اُرنان گفت: « جاي خرمنگاه را به من بده تا مذبحي به جهت خداوند برپا نمايم؛ آن را به قيمت تمام به من بده تا وبا از قوم رفع شود.» ۲۳ اُرنان به داود عرض كرد: « آن را براي خود بگير و آقايم پادشاه آنچه كه در نظرش پسند آيد به عمل آورد؛ ببين گاوان را به جهت قرباني سوختني و چومها را براي هيزم و گندم را به جهت هديه آردي دادم و همه را به تو بخشيدم.» ۲۴ اما داود پادشاه به اُرنان گفت: «ني، بلكه آن را البته به قيمت تمام از تو خواهم خريد، زيرا كه از اموال تو براي خداوند نخواهم گرفت و قرباني سوختني مجاناً نخواهم گذرانيد.» ۲۵ پس داود براي آن موضع ششصد مثقال طلا به وزن، به اُرنان داد. ۲۶ و داود در آنجا مذبحي به جهت خداوند بنا نموده، قرباني هاي سوختني و ذبايح سلامتي گذرانيد و نزد خداوند استدعا نمود؛ و او آتشي از آسمان بر مذبح قرباني سوختني (نازل كرده،) او را مستجاب فرمود. ۲۷ و خداوند فرشته را حكم داد تا شمشير خود را در غلافش برگردانيد. ۲۸ در آن زمان چون داود ديد كه خداوند او را در خرمنگاه اُرنان يبُوسي مستجاب فرموده است، در آنجا قرباني ها گزرانيد. ۲۹ اما مسكن خداوند كه موسي در بيابان ساخته بود و مذبح قرباني سوختني، در آن ايام در مكان بلند جِبعون بود. ۳۰ ليكن داود نتوانست نزد آن برود تا از خدا مسألت نمايد، چونكه از شمشير فرشته خداوند مي ترسيد.

۲۲ پس داود گفت: « اين است خانه يهُوَه خدا، و اين مذبح قرباني سوختني براي اسرائيل مي باشد.» ۲ و داود فرمود تا غريبان را كه در زمين اسرائيل اند جمع كنند، و سنگ تراشان معين كرد تا سنگهاي مربع براي بناي خانه خدا بتراشند. ۳ و داود آهن بسياري به جهت ميخها براي لنگه هاي دروازه ها و براي وصلها حاضر ساخت و برنج بسيار كه نتوان وزن نمود. ۴ و چوب سرو آزاد بيشمار زيرا اهل صَيدون و صور چوب سرو آزاد بسيار براي داود آوردند. ۵ و داود گفت: « پسر من سليمان صغير و نازک است و خانه اي براي يهُوَه بايد بنا نمود، مي بايست بسيار عظيم و نامي و جليل در تمامي زمينها بشود؛ لهذا حال برايش تهيه مي بينم.» پس داود قبل از وفاتش تهيه بسيار ديد. ۶ پس پسر خود سليمان را خوانده، او را وصيت نمود كه خانه اي براي يهُوَه خداي اسرائيل بنا نمايد. ۷ و داود به سليمان گفت كه: « اي پسرم! من اراده داشتم كه خانه اي براي اسم يهُوَه خداي خود بنا نمايم. ۸ ليكن كلام خداوند بر من نازل شده، گفت: چونكه بسيار خون ريخته اي و جنگهاي عظيم كرده اي، پس خانه اي براي اسم من بنا نخواهي كرد، چونكه به حضور من بسيار خون بر زمين

ريخته اي. ۹ اينک پسري براي تو متولد خواهد شد که مرد آرامي خواهد بود زيرا که من او را از جميع دشمنانش از هر طرف آرامي خواهم بخشيد، چونکه اسم او سليمان خواهد بود در ايام او اسرائيل را سلامتي و راحت عطا خواهم فرمود. ۱۰ او خانه اي براي اسم من بنا خواهد کرد و او پسر من خواهد بود و من پدر او خواهم بود. و کُرسي سلطنت او را بر اسرائيل تا ابدالآباد پايدار خواهم گردانيد. ۱۱ پس حال اي پسر من خداوند همراه تو باد تا کامياب شوي و خانه يهُوَه خداي خود را چنانکه درباره تو فرموده است بنا نمايي. ۱۲ اما خداوند تو را فطانت و فهم عطا فرمايد و تو را درباره اسرائيل وصيت نمايد تا شريعت يهُوَه خداي خود را نگاه داري. ۱۳ آنگاه اگر متوجه شده، فرايض و احکامي را که خداوند به موسي درباره اسرائيل امر فرموده است، به عمل آوري کامياب خواهي شد. پس قوي دلير باش و ترسان و هراسان مشو. ۱۴ و اينک من در تنگي خود صد هزار وزنه طلا و صد هزار وزنه نقره و برنج و آهن اينقدر زياده که به وزن نيايد، براي خانه خداوند حاضر کرده ام؛ و چوب و سنگ نيز مهيا ساخته ام و تو بر آنها مزيد کن. ۱۵ و نزد تو عمله بسيارند، از سنگ بران و سنگتراشان و نجاران و اشخاص هنرمند براي هر صنعتي. ۱۶ طلا و نقره و برنج و آهن بيشمار است پس برخيز و مشغول باش و خداوند همراه تو باد.» ۱۷ و داود تمامي سروران اسرائيل را امر فرمود که پسرش سليمان را اعانت نمايند. ۱۸ (و گفت): « آيا يهُوَه خداي شما با شما نيست و آيا شما را از هر طرف آرامي نداده است؟ زيرا ساکنان زمين را به دست من تسليم کرده است و زمين به حضور خداوند و به حضور قوم او مغلوب شده است. ۱۹ پس حال دلها و جانهاي خود را متوجه سازيد تا يهُوَه خداي خويش را بطلبيد و برخاسته، مَقدس يهُوَه خداي خويش را بنا نمايد تا تابوت عهد خداوند و آلات مقدس خدا را به خانه اي که به جهت اسم يهُوَه بنا مي شود درآوريد.»

۲۳ و چون داود پير و سالخورده شد، پسر خود سُليمان را به پادشاهي اسرائيل نصب نمود. ۲ و تمامي سروران اسرائيل و کاهنان و لاويان را جمع کرد. ۳ و لاويان از سي ساله و بالاتر شمرده شدند و عدد ايشان بر حسب سرهاي مردان ايشان، سي و هشت هزار بود. ۴ از ايشان بيست و چهار هزار به جهت نظارت عمل خانه خداوند و شش هزار سروران و داوران بودند. ۵ و چهار هزار دربانان و چهار هزار نفر بودند که خداوند را به آلاتي که به جهت تسبيح ساخته شد، تسبيح خواندند. ۶ و داود ايشان را بر حسب پسران لاوي يعني جَرشون و قَهات و مَراري به فرقه ها تقسيم نمود. ۷ از جَرشونيان لَعدان و شِمعي. ۸ پسران لَعدان اول يحيئيل و زيتام و سومين يوئيل. ۹ پسران شِمعي شَلُومِيت و حَزِيئيل و هاران سه نفر. اينان رؤساي خاندانهاي آباي لَعدان بودند. ۱۰ و پسران شِمعي يحَت و زينا و يعُوش و بَريعَه. اينان چهار پسر شِمعي بودند. ۱۱ و يحَت اولين و زيزا دومين و يعُوش و بَريعَه پسران بسيار نداشتند؛ از اين سبب يک خاندان آبا از ايشان شمرده شد. ۱۲ پسران قَهات عَمرام و يصهار و حَبرُون و عُزّيئيل چهار نفر. ۱۳ پسران عَمرام هارون و موسي و هارون ممتاز شد تا او و پسرانش قدس الاقداس را پيوسته تقديس نمايند و به حضور خداوند بخور بسوزانند و او را خدمت نمايند و به اسم او هميشه اوقات برکت دهند. ۱۴ و پسران موسي مرد خدا با سبط لاوي ناميده شدند. ۱۵ پسران موسي جَرشوم و اَلِعازار. ۱۶ از پسران جَرشُوم شَبُوئيل رئيس بود. ۱۷ و از پسران اَلِعازار رَحَبيا رئيس بود و اَلِعازار را پسر ديگر نبود؛ اما پسران رَحَبيا بسيار زياد بودند. ۱۸ از پسران يصهار شَلُوميت رئيس بود. ۱۹ پسران حَبرُون، اولين يرِيا و دومين اَمريا و سومين يحزِيئيل و چهارمين يقمَعام. ۲۰ پسران عُزّيئيل اولين ميکا و دومين يشِّيا. ۲۱ پسران مَراري مَحلي و مُوشِي و پسران مَحلِي اَلِعازار و قَيس. ۲۲ و اَلِعازار مُرد و او را پسري نبود؛ ليکن دختران داشت و برادران ايشان پسرانِ قَيس ايشان را به زني گرفتند. ۲۳ پسران مُوشِي مَحلي و عادَر و يريموت سه نفر بودند. ۲۴ اينان پسران لاوي موافق خاندانهاي آباي خود و رؤساي خاندانهاي آبا از آناني که شمرده شدند بر حسب شماره اسماي سرهاي خود بودند که از بيست ساله و بالاتر در عمل خدمت خانه خداوند مي پرداختند. ۲۵ زيرا که داود گفت: « يهُوَه خداي اسرائيل قوم خويش را آرامي داده است و او در اورشليم تا به ابد ساکن مي باشد. ۲۶ و نيز لاويان را ديگر لازم نيست که مسکن و همه اسباب خدمت را بردارند.» ۲۷ لهذا بر حسب فرمان آخر داود پسران لاوي از بيست ساله و بالاتر شمرده شدند. ۲۸ زيرا که منصب ايشان به طرف بني هارون بود تا خانه خداوند را خدمت نمايند، در صحن ها و حجره ها و براي تطهير همه چيزهاي مقدس و عمل خدمت خانه خدا. ۲۹ و بر نان تَقدِمه و آرد نرم به جهت هديه آردي و قرصهاي فطير و آنچه بر ساج پخته مي شود و رَبيکه ها و بر همه کيلها و وزنها. ۳۰ و تا هر صبح براي تسبيح و حمد خداوند حاضر شوند و همچنين هر شام. ۳۱ و به جهت گذرانيدن همه قرباني هاي سوختني براي خداوند در هر روز سبت و غرّه ها و عيدها بر حسب شماره و بر وفق قانون آنها دائماً به حضور خداوند. ۳۲ و براي نگاه داشتن وظيفه خيمه اجتماع و وظيفه قدس و وظيفه برادران خود بني هارون در خدمت خانه خداوند.

۲۴ و اين است فرقه هاي بني هارون: پسران هارون، ناداب و اَبِيهُو و اَلِعازار و ايتامار. ۲ و ناداب و اَبِيهُو قبل از پدر خود مُردند و پسري نداشتند، پس اَلِعازار و ايتامار به کهانت پرداختند. ۳ و داود با صادوق که از بني اَلِعازار بود و اَخِيمَلَک که از بني ايتامار بود، ۴ و از پسران اَلِعازار مرداني که قابل رياست بودند، زياده از بني ايتامار يافت شدند. پس شانزده رئيس خاندان آبا از بني اَلِعازار و هشت رئيس خاندان آبا از بني ايتامار معين ايشان را بر حسب وکالت ايشان بر خدمت ايشان تقسيم کردند. ۵ پس اينان با آنان به حسب قرعه معين شدند زيرا که رؤساي قدس و رؤساي خانه خدا هم از بني اَلِعازار و هم از بني ايتامار بودند. ۶ و شَمَعيا ابن نَتَنئيل کاتب که از بني لاوي بود، اسمهاي ايشان را به حضور پادشاه و سروران و صادوق کاهن و اَخِيمَلَک بن ابياتار و رؤساي خاندان آباي کاهنان و لاويان نوشت و يک خاندان آبا به جهت اَلِعازار گرفته شد و يک به جهت ايتامار گرفته شد. ۷ و قرعه اول براي يهُوَياريب بيرون آمد و دوم براي يدَعيا، ۸ و

سوم براي حاريم و چهارم براي سعُوريم، ۹ و پنجم براي مَلكيه و ششم براي
مَيامين، ۱۰ و هفتم براي هَقُّوص و هشتم براي اَبِيا، ۱۱ و نهم براي يشُوع
و دهم براي شَكَنْيا، ۱۲ و يازدهم براي اَلياشيب و دوازدهم براي ياقيم، ۱۳
و سيزدهم براي حُفَّه و چهاردهم براي يشَبآب، ۱۴ و پانزدهم براي بِلجَه و
شانزدهم براي اِمير، ۱۵ و هفدهم براي حيزير و هجدهم براي هِفصيص،
۱۶ و نوزدهم براي فَتَحيا و بيستم براي يحَزقيئيل، ۱۷ و بيست و يكم براي
ياكين و بيست و دوم براي جامُول، ۱۸ و بيست و سوم براي دَلايا و بيست
و چهارم براي مَعَزيا. ۱۹ پس اين است وظيفه ها و خدمت هاي ايشان به
جهت داخل شدن در خانه خداوند بر حسب قانوني كه به واسطه پدر
ايشان هارون موافق فرمان يهُوَه خداي اسرائيل به ايشان داده شد. ۲۰ و اما
درباره بقيه بني لاوي، از بني عَمرام شُوبائيل و از بني شوبائيل يحَديا. ۲۱ و
اما رَحَبيا. از بني رَحَبيا يشِياي رئيس، ۲۲ و از بني يصهار شَلُومُوت و
از بني شَلُومُوت يحَت. ۲۳ و از بني حَبرُون يريا و دومين اَمَريا و سومين
يحزيئيل و چهارمين يقمَعام. ۲۴ از بني عُزّيئيل ميكا و از بني ميكا شامير.
۲۵ و برادر ميكا يشِيا و از بني يشِيا زَكريا. ۲۶ و از بني مَراري مَحلي و
مُوشِي و پسرِ يعزيابَنُو. ۲۷ و از بني مَراري پسران يعزيا بَنُو و شُوهَم و زَكُّور و
عِبري. ۲۸ و پسر مَحلي اَلِعازار و او را فرزندي نَبُود. ۲۹ و اما قَيس، از بني
قَيس يرَحميئيل، ۳۰ و از بني مُوشِي مَحلي و عادَر و يريمُوت. اينان بر
حسب خاندان آباي ايشان بني لاوي مي باشند. ۳۱ ايشان نيز مثل برادران
خود بني هارون به حضور داود پادشاه و صادوق و اَخِيمَلَک و رؤساي
آباي كَهَنَه و لاويان قرعه انداختند يعني خاندانهاي آباي برادر بزرگتر برابر
خاندانهاي كوچكتر او بودند.

۲۵ و داود و سرداران لشكر بعضي از پسران آساف و هِيمان و يدُوتُون
را به جهت خدمت جدا ساختند تا با بربط و عود و سنج نبوت نمايند؛ و
شماره آناني كه بر حسب خدمت خود به كار مي پرداختند اين است: ۲
و اما از بني آساف، زَكُّور و يوسف و نَتَنيا و اَشرَئيلَه پسران آساف زير حكم
آساف بودند كه بر حسب فرمان پادشاه نبوت مي نمود. ۳ و از يدُوتُون،
پسران يدُوتون جَدَليا و صَرِي و اَشعيا و حَشَبيا و مَتَّتيا شش نفر زير حكم
پدر خويش يدُوتُون با بربطها بودند كه با حمد و تسبيح خداوند نبوت مي
نمود. ۴ و از هَيمان، پسران هَيمان بُقِّيا و مَتَنيا و عُزّيئيل و شَبُوئيل و يريموت
و حَنَنيا و حَناني و اَلِيآتَه و جدَّلتِي و رُومَمتِي عَزَر و يشبِقاشَه و مَلُّوتِي و
هُوتير و مَحزِيوت. ۵ جميع اينها پسران هِيمان بودند كه در كلام خدا به
جهت برافراشتن بوق رايِ پادشاه بود. و خدا به هِيمان چهارده پسر و سه
دختر داد. ۶ جميع اينها زير فرمان پدران خويش بودند تا در خانه خداوند با
سنج و عود و بربط بسرايند و زير دست پادشاه و آساف و يدُوتُون و هِيمان
به خدمت خانه خدا بپردازند. ۷ و شماره ايشان با برادران ايشان كه
سراييدن را به جهت خداوند آموخته بودند، يعني همه كسان ماهر دويست
و هشتاد وهشت نفر بودند. ۸ و براي وظيفه هاي خود كوچک با بزرگ و
معلم با تلميذ علي السويه قرعه انداختند. ۹ پس قرعه اولِ بني آساف براي
يوسف بيرون آمد. و قرعه دوم براي جَدَليا و او و برادرانش و پسرانش دوازده
نفر بودند. ۱۰ و سوم براي زَكّور و پسران و برادران او دوازده نفر. ۱۱ و
چهارم براي يصرِي و پسران و برادران او دوازده نفر. ۱۲ و پنجم براي نَتَنيا و
پسران و برادران او دوازده نفر. ۱۳ و ششم براي بُقِّيا و پسران و برادران او
دوازده نفر. ۱۴ و هفتم براي يشَرئيله و پسران و برادران او دوازده نفر. ۱۵ و
هشتم براي اِشَعيا و پسران و برادران او دوازده نفر. ۱۶ نهم براي مَتَنيا و
پسران و برادران او دوازده نفر. ۱۷ و دهم براي شِمعي و پسران او و برادران
او دوازده نفر. ۱۸ و يازدهم براي عَزَرئيل و پسران و برادران او دوازده نفر.
۱۹ و دوازدهم براي حَشَبيا و پسران و برادران او دوازده نفر. ۲۰ و سيزدهم
براي شُوبائيل و پسران و برادران او دوازده نفر. ۲۱ و چهاردهم براي مَتَّتيا و
پسران و برادران او دوازده نفر. ۲۲ و پانزدهم براي يريموت و پسران و
برادران او دوازده نفر. ۲۳ و شانزدهم براي حَنَنيا و پسران و برادران او دوازده
نفر. ۲۴ و هفدهم براي يشبَقاشه و پسران و برادران او دوازده نفر. ۲۵ و
هجدهم براي حَناني و پسران و برادران او دوازده نفر. ۲۶ و نوزدهم براي
مَلوتي و پسران و برادران او دوازده نفر. ۲۷ و بيستم براي اِيلِيآتَه و پسران و
برادران او دوازده نفر. ۲۸ و بيست و يكم براي هُوتير و پسران و برادران او
دوازده نفر. ۲۹ و بيست و دوم براي جِدَّلتِي و پسران و برادران او دوازده
نفر. ۳۰ و بيست و سوم براي مَحزِيوت و پسران و برادران او دوازده نفر.
۳۱ و بيست و چهارم براي رُومَمتِي عَزَر و پسران و برادران او دوازده نفر.

۲۶ و اما فرقه هاي دربانان: پس از قُورَحيان مَشَلَميا ابن قُورِي كه از
بني آساف بود. ۲ و مَشَلَميا را پسران بود. نخست زاده اش زكريا و دوم
يديعيئيل و سوم زَبَديا و چهارم يتنِيئيل. ۳ و پنجم عِيلام و ششم يهوحانان و
هفتم اَلِيهُوعِيناي. ۴ و عُوبِيد اَدُوم را پسران بود: نخست زاده اش، شَمَعيا
و دوم يهُوزاباد و سوم يوآخ و چهارم ساكار و پنجم نَتَنئيل. ۵ و ششم
عَمّيئيل و هفتم يسّاكار و هشتم فَعَلتاي زيرا خدا او را بركت داده بود. ۶ و
براي پسرش شَمَعيا پسراني كه بر خاندان آباي خويش تسلط يافتند، زاييده
شدند زيرا كه ايشان مردان قوي شجاع بودند. ۷ پسران شَمَعيا عُتنِي و
رَفائيل و عُوبيد و اَلزاباد كه برادران او مردان شجاع بودند و اَلِهُو و سَمَكيا.
۸ جميع اينها از بني عُوبيد اَدُوم بودند و ايشان با پسران و برادران ايشان در
قوتِ خدمت مردان قابل بودند يعني شصت و دو نفر (از اولاد) عوبيد اَدُوم.
۹ و مَشَلَميا هجده نفر مردان قابل از پسران و برادران خود داشت. ۱۰ و
حُوسَه كه از بني مَراري بود پسران داشت كه شِمرِي رئيس ايشان بود زيرا
اگر چه نخست زاده نبود، پدرش او را رئيس ساخت. ۱۱ و دوم حِلقيا و
سوم طَبَليا و چهارم زكريا و جميع پسران و برادران حُوسَه سيزده نفر بودند.
۱۲ و به اينان يعني به رؤساي ايشان فرقه هاي دربانان داده شد و وظيفه
هاي ايشان مثل برادران ايشان بود تا در خانه خداوند خدمت نمايند. ۱۳ و
ايشان از كوچک و بزرگ بر حسب خاندان آباي خويش براي هر دوازده
قرعه انداختند. ۱۴ و قرعه شرقي به شَلَميا افتاد و بعد از او براي پسرش
زكريا كه مُشيرِ دانا بود، قرعه انداختند و قرعه او به سمت شمال بيرون آمد.
۱۵ و براي عُوبيد اَدُوم (قرعه) جنوبي و براي پسرانش (قرعه) بيت المال.
۱۶ و براي شُفّيم و حُوسَه قرعه مغربي نزد دروازه شَلَكَت در جاده اي كه

سر بالا مي رفت و محرس اين مقابل محرس آن بود. ۱۷ و به طرف شرقي
شش نفر از لاويان بودند و به طرف شمال هر روزه چهار نفر و به طرف
جنوب هر روزه چهار نفر و نزد بيت المال جفت جفت. ۱۸ و به طرف
غربي فَروار براي جاده سربالا چهار نفر و براي فَروار دو نفر. ۱۹ اينها
فرقه هاي دربانان از بني قُورَح و از بني مَراري بودند. ۲۰ و اما از لاويان
اَخِيا بر خزانه خانه خدا و بر خزانه موقوفات بود. ۲۱ و اما بني لادان: از
پسران لادان جَرشوني رؤساي خاندان آباي لادان يحيئيلي جَرشوني. ۲۲
پسران يحيئيلي زيتام و برادرش يوئيل بر خزانه خانه خداوند بودند. ۲۳ از
عَمراميان و از يصهاريان و از حَبرُونيان و از عُزّيئيليان. ۲۴ و شَبُوئيل بن
جَرشُوم بن موسي ناظر خزانه ها بود. ۲۵ و از برادرانش بني اَلِعازار، پسرش
رَحَبيا و پسرش اَشعَيا و پسرش يورام و پسرش زِكرِي و پسرش شَلوميت.
۲۶ اين شَلُوميت و برادرانش بر جميع خزائن موقوفاتي كه داود پادشاه
وقف كرده بود و رؤساي آبا و رؤساي هزاره ها و صده ها و سرداران لشكر
بودند. ۲۷ از جنگها و غنيمت ها وقف كردند تا خانه خداوند را تعمير
نمايند. ۲۸ و هر آنچه سموئيل رايي و شاؤل بن قَيس و اَبنيرين نير و يوآب
بن صَرُويه وقف كرده بودند و هر چه هر كس وقف كرده بود زير دست
شَلُوميت و برادرانش بود. ۲۹ و از يصهاريان كَنَنيا و پسرانش براي اعمال
خارجه اسرائيل صاحبان منصب و داوران بودند. ۳۰ و از حَبرُونيان حَشَبيا و
برادرانش هزار و هفتصد نفر مردان شجاع به آن طرف اُردُن به سمت
مغرب به جهت هر كار خداوند و به جهت خدمت پادشاه بر اسرائيل
گماشته شده بودند. ۳۱ از حَبرُونيان: بر حسب انساب آباي ايشان يريا
رئيس حَبرُونيان بود و در سال چهلم سلطنت داود طلبيده شدند و در ميان
ايشان مردان شجاع در يعزير جِلعاد يافت شدند. ۳۲ و از برادرانش دو
هزار و هفتصد مرد شجاع و رئيس آبا بودند. پس داود پادشاه ايشان را بر
رؤبينيان و جاديان و نصف سبط مَنَّسي براي همه امور خدا و امور پادشاه
گماشت.

۲۷ و از بني اسرائيل بر حسب شماره ايشان از رؤساي آبا و رؤساي
هزاره و صده و صاحبان منصب كه پادشاه را در همه امور فرقه هاي داخله
و خارجه ماه به ماه در همه ماههاي سال خدمت مي كردند، هر فرقه
بيست و چهار هزار نفر بودند. ۲ و بر فرقه اول براي ماه اول يشُبعام بن
زَبدِيئيل بود و در فرقه او بيست و چهار هزار نفر بودند. ۳ او از پسران
فارَص رئيس جميع رؤساي لشكر، به جهت ماه اول بود. ۴ و بر فرقه ماه
دوم دُوداي اَحُوخِي و از فرقه او مَقلُوت رئيس بود و در فرقه او بيست و
چهار هزار نفر بودند. ۵ و رئيس لشكر سوم براي ماه سوم بنايا ابن يهُوياداع
كاهن بزرگ بود و در فرقه او بيست چهار هزار نفر بودند. ۶ اين همان بنايا
است كه در ميان آن سي نفر بزرگ بود و بر آن سي نفر برتري داشت و از
فرقه او پسرش عَمّيزاباد بود. ۷ و رئيس چهارم براي ماه چهارم عَسائيل برادر
يوآب و بعد از او برادرش زَبَديا بود و در فرقه او بيست و چهار هزار نفر
بودند. ۸ و رئيس پنجم براي ماه پنجم شَمهُوتِ يزراحي بود و در فرقه او
بيست و چهار هزار نفر بودند. ۹ و رئيس ششم براي ماه ششم عيرا ابن
عِقّيش تَقُّوعِي بود و در فرقه او بيست و چهار هزار نفر بودند. ۱۰ و رئيس
هفتم براي ماه هفتم حالَصِ فَلُوني از بني افرايم بود و در فرقه او بيست و
چهار هزار نفر بودند. ۱۱ و رئيس هشتم براي ماه هشتم سِبكاي حُوشاتِي از
زارَحيان بود و در فرقه او بيست و چهار هزار نفر بودند. ۱۲ و رئيس نهم
براي ماه نهم اَبيعَزَرِ عَناتوتِي از بني بنيامين بود و در فرقه او بيست و چهار
هزار نفر بودند. ۱۳ و رئيس دهم براي ماه دهم مَهراي نَطُوفاتي از زارَحيان
بود و در فرقه او بيست و چهار هزار نفر بودند. ۱۴ و رئيس يازدهم براي ماه
يازدهم بناياي فِرعاتوني از بني افرايم بود و در فرقه او بيست و چهار هزار نفر
بودند. ۱۵ و رئيس دوازدهم براي ماه دوازدهم حَلداي نَطُوفاتي از بني
عُتنيئيل و در فرقه او بيست و چهار هزار نفر بودند. ۱۶ و اما رؤساي اسباط
بني اسرائيل: رئيس رؤبينيان اَلِعازار بن زِكرِي، و رئيس شَمعونيان شَفَطيا ابن
مَعكَه. ۱۷ و رئيس لاويان عَشَبيا ابن قَمُوئيل و رئيس بني هارون صادوق.
۱۸ و رئيس يهودا اَلِيهُو از برادران داود و رئيس يسّاكار عُمرِي ابن ميكائيل.
۱۹ و رئيس زبولون يشمَعيا ابن عُوبَديا و رئيس نَفتالي يريموت بن عَزريئيل.
۲۰ و رئيس بني افرايم هُوشَع بن عَزَريا و رئيس نصف سبط مَنَّسي يوئيل بن
فَدايا. ۲۱ و رئيس نصف سبط مَنَّسي در جِلعاد يدُّو ابن زَكريا و رئيس
بنيامين يعسيئيل بن اَبنير. ۲۲ و رئيس دان عَزَرئيل بن يرُوحام. اينها رؤساي
اسباط اسرائيل بودند. ۲۳ و داود شماره كساني كه بيست ساله و كمتر
بودند، نگرفت زيرا خداوند وعده داده بود كه اسرائيل را مثل ستارگان آسمان
كثير گرداند. ۲۴ و يوآب بن صَرُويه آغاز شمردن نمود، اما به اتمام نرسانيد
و از اين جهت غضب بر اسرائيل وارد شد و شماره آنها در دفتر اخبار ايام
پادشاه ثبت نشد. ۲۵ و ناظر انبارهاي پادشاه عَزمُوت بن عَدِيئيل بود و ناظر
انبارهاي مزرعه ها كه در شهر ها و در دهات و در قلعه ها بود، يهوناتان بن
عُزّيا بود. ۲۶ و ناظر عملجات مزرعه ها كه كار زمين مي كردند، عَزرِي
ابن كَلُوب بود. ۲۷ و ناظر تاكستانها شِمعي راماتي بود و ناظر محصول
تاكستانها و انبارهاي شراب زَبدِي شِفماتي بود. ۲۸ و ناظر درختان زيتون و
افراغ كه در همواري بود بَعل حانانِ جدِيري بود و ناظر انبارهاي روغن يوآش
بود. ۲۹ و ناظر رمه هايي كه در شارون مي چريدند شِطراي شاروني بود. و
ناظر رمه هايي كه در واديها بودند شافاط بن عَدلائي بود. ۳۰ و ناظر شتران
عُوبيلِ اسمعيلي بود و ناظر الاغها يحَدياي ميرونوتي بود. ۳۱ و ناظر گله ها
يازيز هاجري بود. جميع اينان ناظران اندوخته هاي داود پادشاه بودند. ۳۲ و
يهُوناتان عموي داود مشير و مرد دانا و فقيه بود و يحيئيل بن حَكمُوني
همراه پسران پادشاه بود. ۳۳ اَخيتُوفَل مشير پادشاه و حوشاي اَركي دوست
پادشاه بود. ۳۴ و بعد از اَخِيتُوفَل يهُوياداع بن بنايا و اَبياتار بودند و سردار
لشكر پادشاه يوآب بود.

۲۸ و داود جميع رؤساي اسرائيل را از رؤساي اسباط و رؤساي فرقه
هايي كه پادشاه را خدمت مي كردند و رؤساي هزاره و رؤساي صده و
ناظران همه اندوخته ها و اموال پادشاه و پسرانش را با خواجه سرايان و
شجاعان و جميع مردان جنگي در اورشليم جمع كرد. ۲ پس داود پادشاه
برپا ايستاده، گفت: « اي برادرانم و اي قوم من! مرا بشنويد! من اراده

داشتم خانه اي كه آرامگاه تابوت عهد خداوند و پاي انداز پايهاي خداي
ما باشد بنا نمايم، و براي بناي آن تدارک ديده بودم. ۳ ليکن خدا مرا
گفت: تو خانه اي به جهت اسم من بنا نخواهي نمود، زيرا مرد جنگي
هستي و خون ريخته اي. ۴ ليکن يهُوَه خداي اسرائيل مرا از تمامي خاندان
پدرم برگزيده است که بر اسرائيل تا ابد پادشاه بشوم، زيرا که يهودا را براي
رياست اختيار کرد و از خاندان يهودا خاندان پدر مرا و از فرزندان پدرم مرا
پسند کرد تا مرا بر تمامي اسرائيل به پادشاهي نصب نمايد. ۵ و از جميع
پسران من (زيرا خداوند پسران بسيار به من داده است)، پسرم سليمان را
برگزيده است تا بر کرسي سلطنت خداوند بر اسرائيل بنشيند. ۶ و به من
گفت: پسر تو سليمان، او است که خانه مرا و صحن هاي مرا بنا خواهد
نمود، زيرا که او را برگزيده ام تا پسر من باشد و من پدر او خواهم بود. ۷ و
اگر او به جهت بجا آوردن فرايض و احکام من مثل امروز ثابت بماند،
آنگاه سلطنت او را تا به ابد استوار خواهم گردانيد. ۸ پس الآن در نظر
تمامي اسرائيل که جماعت خداوند هستند و به سمع خداي ما متوجه
شده، تمامي اوامر يهُوَه خداي خود را بطلبيد تا اين زمين نيکو را به تصرف
آورده، آن را بعد از خودتان به پسران خويش تا به ابد به ارثيت واگذاريد. ۹
« و تو اي پسر من سليمان خداي پدر خود را بشناس و او را به دل کامل
و به ارادت تمام عبادت نما زيرا خداوند همه دلها را تفتيش مي نمايد و هر
تصور فکرها را ادراک مي کند؛ و اگر او را طلب نمايي، او را خواهي
يافت؛ اما اگر او را ترک کني، تو را تا به ابد دور خواهد انداخت. ۱۰
حال با حذر باش زيرا خداوند تو را برگزيده است تا به خانه اي به جهت
مَقدَسِ او بنا نمايي. پس قوي شده، مشغول باش.» ۱۱ و داود به پسر
خود سليمان نمونه رواق و خانه ها و خزاين و بالاخانه ها و حُجره هاي
اندروني آن و خانه کرسي رحمت، ۱۲ و نمونه هر آنچه را که از روح به او
داده شده بود، براي صحن هاي خانه خداوند و براي همه حجره هاي
گرداگردش و براي خزاين خانه خدا و خزاين موقوفات داد. ۱۳ و براي فرقه
هاي کاهنان و لاويان و براي تمامي کار خدمت خانه خداوند و براي
همه اسباب خدمت خانه خداوند. ۱۴ و از طلا به وزن براي همه آلات
طلا به جهت هر نوع خدمتي و از نقره به وزن براي همه آلات نقره به
جهت هر نوع خدمتي. ۱۵ و طلا را به وزن به جهت شمعدانهاي طلا و
چراغهاي آنها به جهت هر شمعدان و چراغهايش، آن را به وزن داد و براي
شمعدانهاي نقره نيز نقره را به وزن به جهت هر چراغدان موافق کار هر
شمعدان و چراغهاي آن. ۱۶ و طلا را به وزن به جهت ميزهاي نان تَقدِمه
براي هر ميز عليحده و نقره را براي ميزهاي نقره. ۱۷ و زر خالص را براي
چنگالها و کاسها و پياله ها و به جهت طاسهاي طلا موافق وزن هر طاس و
به جهت طاسهاي نقره موافق وزن هر طاس. ۱۸ و طلاي مصفّي را به وزن
به جهت مذبح بخور و طلا را به جهت نمونه مرکب کروبيان که بالهاي
خود را پهن کرده، تابوت عهد خداوند را مي پوشانيدند. ۱۹ (و داود
گفت): «خداوند اين همه را يعني تمامي کارهاي اين نمونه را از نوشته
دست خود که بر من بود به من فهمانيد.» ۲۰ و داود به پسر خود سليمان
گفت: « قوي و دلير باش و مشغول شو و ترسان و هراسان مباش، زيرا
يهُوَه خدا که خداي من مي باشد، با تو است و تا همه کار خدمت
خانه خداوند تمام نشود، تو را وا نخواهد گذاشت و تو را ترک نخواهد
نمود. ۲۱ اينک فرقه هاي کاهنان و لاويان براي تمام خدمت خانه خدا
(حاضرند) و براي هر گونه عمل همه کسان دلگرم که براي هر صنعتي
مهارت دارند، با تو هستند و سروران و تمامي قوم مطيع کامل اوامر تو مي
باشند.»

۲۹ و داود پادشاه به تمامي جماعت گفت: «پسرم سليمان که خدا او
را به تنهايي براي خود برگزيده، جوان و لطيف است و اين مُهِمّ عظيمي
است زيرا که هيکل به جهت انسان نيست بلکه براي يهُوَه خدا است. ۲
و من به جهت خانه خداي خود به تمامي قوتم تدارک ديده ام، طلا را به
جهت چيزهاي طلايي ونقره را براي چيزهاي نقره اي و برنج را به جهت
چيزهاي برنجين و آهن را براي چيزهاي آهنين و چوب را به جهت چيزهاي
چوبين و سنگ را جزع و سنگهاي ترصيع و سنگهاي سياه و سنگهاي
رنگارنگ و هر قسم سنگ گرانبها و سنگ مَرمَرِ فراوان. ۳ و نيز چونکه به
خانه خداي خود رغبت داشتم و طلا و نقره از اموال خاص خود داشتم، آن
را علاوه بر هر آنچه به جهت خانه قُدس تدارک ديدم براي براي خانه
خداي خود دادم. ۴ يعني سه هزار وزنه طلا از طلاي اُوفير و هفت هزار
وزنه نقره خالص به جهت پوشانيدن ديوارهاي خانه ها. ۵ طلا را به جهت
چيزهاي طلا و نقرا را به جهت چيزهاي نقره وبه جهت تمامي کاري که به
دست صنعتگران ساخته مي شود. پس کيست که به خوشي دل خوشتن را
امروز براي خداوند وقف نمايد؟» ۶ آنگاه رؤساي خاندانهاي آبا و رؤساي
اسباط اسرائيل و سرداران هزاره و صده با ناظرانِ کارهاي پادشاه به خوشي
دل هدايا آوردند. ۷ و به جهت خدمت خانه خدا پنج هزار وزنه و ده هزار
درهم طلا و ده هزار وزنه نقره و هجده هزار وزنه برنج و صد هزار وزنه آهن
دادند. ۸ و هر کس که سنگهاي گرانبها نزد او يافت شد، آنها را به خزانه
خانه خداوند به دست يحيئيلِ جَرشوني داد. ۹ آنگاه قوم از آن رو که به
خوشي دل هديه آورده بودند شاد شدند زيرا به دل کامل هداياي تبرّعي براي
خداوند آوردند و داود پادشاه نيز بسيار شاد و مسرور شد. ۱۰ و داود به
حضور تمامي جماعت خداوند را متبارک خواند و داود گفت: « اي يهُوَه
خداي پدر ما اسرائيل تو از ازل تا به ابد متبارک هستي. ۱۱ و اي خداوند
عظمت و جبروت و جلال و قوت و کبريا از آن تو است زيرا هر چه در
آسمان و زمين است از آنِ تو مي باشد. و اي خداوند ملکوت از آنِ تو
است و تو بر همه سر و متعال هستي. ۱۲ و دولت از تو مي آيد و تو بر
همه حاکمي، و کبريا و جبروت در دست تو است و عظمت دادن و قوت
بخشيدن به همه کس در دست تو است. ۱۳ و الآن اي خداي ما تو را
حمد مي گوييم و اسم مجيد تو را تسبيح مي خوانيم. ۱۴ ليکن من
کيستم و قوم من کيستند که قابليت داشته باشيم که به خوشي دل اينطور
هدايا بياوريم؟ زيرا که همه اين چيزها از آن تو است و از دست تو به تو
داده ايم. ۱۵ زيرا که ما مثل همه اجداد خود به حضور تو غريب و نزيل مي
باشيم و ايام ما بر زمين مثل سايه است و هيچ دوام ندارد. ۱۶ اي يهُوَه

خداي ما تمامي اين اموال كه به جهت ساختن خانه براي اسم قدوس تو
مهيا ساخته ايم، از دست تو و تمامي آن از آن تو مي باشد. ۱۷ و مي
دانم اي خدايم كه دلها را مي آزمايي و استقامت را دوست مي داري و من
به استقامت دل خود همه اين چيزها را به خوشي دادم و الآن قوم تو را كه
اينجا حاضرند ديدم كه به شادماني و خوشي دل هدايا براي تو آوردند. ۱۸
اي يهُوَه خداي پدران ما ابراهيم و اسحاق و اسرائيل اين را هميشه در
تصور فكرهاي دل قوم خود نگاه دار و دلهاي ايشان را به سوي خود ثابت
گردان. ۱۹ و به پسر من سليمان دل كامل عطا فرما تا اوامر و شهادات و
فرايض تو را نگاه دارد، و جميع اين كارها را به عمل آورد و هيكل را كه
من براي آن تدارک ديدم بنا نمايد.» ۲۰ پس داود به تمامي جماعت
گفت: « يهُوَه خداي خود را متبارک خوانيد.» و تمامي جماعت يهُوَه
خداي پدران خويش را متبارک خوانده، به رو افتاده، خداوند را سجده
كردند و پادشاه را تعظيم نمودند. ۲۱ و در فرداي آن روز براي خداوند
ذبايح ذبح كردند و قرباني هاي سوختني براي خداوند گذرانيدند يعني هزار
گاو و هزار قوچ و هزار بره با هدايايِ ريختني و ذبايح بسيار به جهت تمامي
اسرائيل. ۲۲ و در آن روز به حضور خداوند به شادي عظيم اكل و شرب
نمودند، و سليمان پسر داود را دوباره به پادشاهي نصب نموده، او را به
حضور خداوند به رياست و صادوق را به كهانت مسح نمودند. ۲۳ پس
سليمان بر كرسي خداوند نشسته، به جاي پدرش داود پادشاهي كرد و
كامياب شد و تمامي اسرائيل او را اطاعت كردند. ۲۴ و جميع سروران و
شجاعان و همه پسران داود پادشاه نيز مطيع سليمان پادشاه شدند. ۲۵ و
خداوند سليمان را در نظر تمام اسرائيل بسيار بزرگ گردانيد و او را جلالي
شاهانه داد كه به هيچ پادشاه اسرائيل قبل از او داده نشده بود. ۲۶ پس
داود بن يسي بر تمامي اسرائيل سلطنت نمود. ۲۷ و مدت سلطنت او بر
اسرائيل چهل سال بود، اما در حَبرُون هفت سال سلطنت كرد و در اورشليم
سي وسه سال پادشاهي كرد. ۲۸ و در پيري نيكو از عمر و دولت و
حشمت سير شده، وفات نمود و پسرش سليمان به جايش پادشاه شد. ۲۹
و اينک امور اول و آخر داود پادشاه در سِفرِ اخبار سموئيل رايي و اخبار
ناتان نبي و اخبار جاد رايي، ۳۰ با تمامي سلطنت و جبروت او و روزگاري
كه بر وي و بر اسرائيل و بر جميع ممالک آن اراضي گذشت، مكتوب
است.

دوم تواریخ

۱ و سلیمان پسر داود در سلطنت خود قوی شد و یهوه خدایش با وی
می‌بود و او را عظمت بسیار بخشید. ۲ و سلیمان تمامی اسرائیل و سرداران
هزاره وصده و داوران و هر رئیسی را که در تمامی اسرائیل بود از روسای
خاندانهای آبا خواند. ۳ وسلیمان با تمامی جماعت به مکان بلندی که
درجبعون بود رفتند زیرا خیمه اجتماع خدا که موسی بنده خداوند آن را در
بیابان ساخته بود درآنجا بود. ۴ لیکن داود تابوت خدا را از قریه یعاریم
به‌جایی که داود برایش مهیا کرده بود بالاآورد و خیمه‌ای برایش در اورشلیم
برپا نمود. ۵ ومذبح برنجینی که بصلئیل بن اوری ابن حورساخته بود، در
آنجا پیش مسکن خداوند ماند وسلیمان و جماعت نزد آن مسالت نمودند.
۶ پس سلیمان به آنجا نزد مذبح برنجینی که در خیمه اجتماع بود به
حضور خداوند برآمده، هزارقربانی سوختنی بر آن گذرانید. ۷ در همان شب
خدا به سلیمان ظاهر شد و اورا گفت: «آنچه را که به تو بدهم طلب
نما.» ۸ سلیمان به خدا گفت: «تو به پدرم داود احسان عظیم نمودی و
مرا به‌جای او پادشاه ساختی. ۹ حال‌ای یهوه خدا به وعده خود که به پدرم
داوددادی وفا نما زیرا که تو مرا بر قومی که مثل غبار زمین کثیرند پادشاه
ساختی. ۱۰ الان حکمت ومعرفت را به من عطا فرما تا به حضور این قوم
خروج و دخول نمایم زیرا کیست که این قوم عظیم تو را داوری تواند
نمود؟» ۱۱ خدا به سلیمان گفت: «چونکه این در خاطرتو بود و دولت و
توانگری و حشمت و جان دشمنانت را نطلبیدی و نیز طول ایام را نخواستی
بلکه به جهت خود حکمت و معرفت رادرخواست کردی تا بر قوم من که
تو را بر سلطنت ایشان نصب نموده‌ام داوری نمایی. ۱۲ لهذاحکمت و
معرفت به تو بخشیده شد و دولت وتوانگری و حشمت را نیز به تو خواهم
داد که پادشاهانی که قبل از تو بودند مثل آن را نداشتند وبعد از تو نیز مثل
آن را نخواهند داشت.» ۱۳ پس سلیمان از مکان بلندی که در جبعون بود
ازحضور خیمه اجتماع به اورشلیم مراجعت کرد وبر اسرائیل سلطنت نمود.
۱۴ و سلیمان ارابه‌ها و سواران جمع کرده، هزار و چهارصد ارابه و دوازده
هزار سوار داشت، و آنها را در شهرهای ارابه‌ها و نزد پادشاه دراورشلیم
گذاشت. ۱۵ و پادشاه نقره و طلا را دراورشلیم مثل سنگها و چوب سرو
آزاد را مثل چوب افراغ که در همواری است فراوان ساخت. ۱۶ و اسبهای
سلیمان از مصر آورده می‌شد، و تاجران پادشاه دسته های آنها را می‌خریدند
هردسته را به قیمت معین. ۱۷ و یک ارابه را به قیمت ششصد مثقال نقره
از مصر بیرون می‌آوردند ومی رسانیدند و یک اسب را به قیمت صد و
پنجاه، و همچنین برای جمیع پادشاهان حتیان وپادشاهان ارام به توسط آنها
بیرون می‌آوردند.

۲ و سلیمان قصد نمود که خانه‌ای برای اسم یهوه و خانه‌ای به جهت
سلطنت خودش بنا نماید. ۲ و سلیمان هفتاد هزار نفر برای حمل بارها، و
هشتاد هزار نفر برای بریدن چوب درکوهها، و سه هزار و ششصد نفر برای
نظارت آنهاشمرد. ۳ و سلیمان نزد حورام، پادشاه صور فرستاده، گفت:
«چنانکه با پدرم داود رفتار نمودی و چوب سرو آزاد برایش فرستادی تا
خانه‌ای به جهت سکونت خویش بنا نماید، (همچنین با من رفتارنما).
۴ اینک من خانه‌ای برای اسم یهوه خدای خود بنا می‌نمایم تا آن را
برای او تقدیس کنم وبخور معطر در حضور وی بسوزانم، و به جهت نان
تقدمه دائمی و قربانی های سوختنی صبح وشام، و به جهت سبت‌ها و
غره‌ها و عیدهای یهوه خدای ما زیرا که این برای اسرائیل فریضه‌ای ابدی
است. ۵ و خانه‌ای که من بنا می‌کنم عظیم است، زیرا که خدای ما
از جمیع خدایان عظیم ترمی باشد. ۶ و کیست که خانه‌ای برای او
تواندساخت؟ زیرا فلک و فلک الافلاک گنجایش او راندارد؛ و من کیستم
که خانه‌ای برای وی بنا نمایم؟ نی بلکه برای سوزانیدن بخور در حضور
وی. ۷ و حال کسی را برای من بفرست که در کار طلا و نقره و برنج و
آهن و ارغوان و قرمز و آسمانجونی ماهرو در صنعت نقاشی دانا باشد، تا با
صنعتگرانی که نزد من در یهودا و اورشلیم هستند که پدر من داودایشان را
حاضر ساخت، باشد. ۸ و چوب سروآزاد و صنوبر و چوب صندل برای
من از لبنان بفرست، زیرا بندگان تو را می‌دانم که در بریدن چوب لبنان
ماهرند و اینک بندگان من با بندگان توخواهند بود. ۹ تا چوب فراوان برای
من مهیاسازند زیرا خانه‌ای که من بنا می‌کنم عظیم وعجیب خواهد بود.
۱۰ و اینک به چوب بران که این چوب را می‌برند، من بیست هزار کر
گندم کوبیده شده، و بیست هزار کر جو و بیست هزاربت شراب و بیست
هزار بت روغن برای بندگانت خواهم داد.» ۱۱ و حورام پادشاه صور
مکتوب جواب داده، آن را نزد سلیمان فرستاد که «چون خداوند قوم خود را
دوست می‌دارد از این جهت تو را به پادشاهی‌ایشان نصب نموده است.»
۱۲ و حورام گفت: «متبارک باد یهوه خدای اسرائیل که آفریننده آسمان
و زمین می‌باشد، زیرا که به داودپادشاه پسری حکیم و صاحب معرفت
و فهم بخشیده است تا خانه‌ای برای خداوند و خانه‌ای برای سلطنت
خودش بنا نماید. ۱۳ و الان حورام را که مردی حکیم و صاحب فهم از
کسان پدر من است فرستادم. ۱۴ و او پسرزنی از دختران دان است، و
پدرش مرد صوری بود و به‌کار طلا و نقره و برنج و آهن و سنگ وچوب و
ارغوان و آسمانجونی و کتان نازک وقرمز و هر صنعت نقاشی و اختراع همه
اختراعات ماهر است، تا برای او با صنعتگران توو صنعتگران آقایم پدرت
داود کاری معین بشود. ۱۵ پس حال آقایم گندم و جو و روغن و شراب
راکه ذکر نموده بود، برای بندگان خود بفرستد. ۱۶ وما چوب از لبنان به
قدر احتیاج تو خواهیم برید، وآنها را بستنه ساخته، بروی دریا به یافا خواهیم
آورد و تو آن را به اورشلیم خواهی برد.» ۱۷ پس سلیمان تمامی مردان
غریب را که درزمین اسرائیل بودند، بعد از شماره‌ای که پدرش داود آنها را
شمرده بود شمرد، و صد و پنجاه وسه هزار و ششصد نفر از آنها یافت
شدند. ۱۸ و ازایشان هفتاد هزار نفر برای حمل بارها و هشتادهزار نفر برای
بریدن چوب در کوهها و سه هزار وشش صد نفر برای نظارت تا از مردم کار
بگیرند، تعیین نمود.

۳ و سلیمان شروع کرد به بنا نمودن خانه خداوند در اورشلیم بر کوه موریا، جایی که (خداوند) بر پدرش داود ظاهر شده بود، جایی که داود در خرمنگاه ارنون یبوسی تعیین کرده بود. ۲ و در روز دوم ماه دوم از سال چهارم سلطنت خود به بنا کردن شروع نمود. ۳ و این است اساس هایی که سلیمان برای بنا نمودن خانه خدا نهاد: طولش به ذراعها برحسب پیمایش اول شصت ذراع و عرضش بیست ذراع، ۴ و طول رواقی که پیش خانه بود مطابق عرض خانه بیست ذراع، و بلندیش صد و بیست ذراع و اندرونش رابه طلای خالص پوشانید. ۵ و خانه بزرگ را به چوب صنوبر پوشانید و آن را به زر خالص پوشانید، و بر آن درختان خرما و رشته‌ها نقش نمود. ۶ و خانه را به سنگهای گرانبها برای زیبایی مرصع ساخت، و طلای آن طلای فروایم بود. ۷ وتیرها و آستانه‌ها و دیوارها و درهای خانه را به طلا پوشانید و بر دیوارها کروبیان نقش نمود. ۸ و خانه قدس‌الاقداس را ساخت که طولش موافق عرض خانه بیست ذراع، و عرضش بیست ذراع بود، و آن را به زر خالص به مقدار ششصدوزنه پوشانید. ۹ و وزن میخها پنجاه مثقال طلابود، و بالاخانه‌ها را به طلا پوشانید. ۱۰ و در خانه قدس‌الاقداس دو کروبی مجسمه کاری ساخت و آنها را به طلا پوشانید. ۱۱ و طول بالهای کروبیان بیست ذراع بود که بال یکی پنج ذراع بوده، به دیوار خانه می‌رسید و بال دیگرش پنج ذراع بوده، به بال کروبی دیگربرمی خورد. ۱۲ و بال کروبی دیگر پنج ذراع بوده، به دیوار خانه می‌رسید وبال دیگرش پنج ذراع بوده، به بال کروبی دیگر ملصق می‌شد. ۱۳ وبالهای این کروبیان به قدر بیست ذراع پهن می‌بودو آنها بر پایهای خود ایستاده بودند، و رویهای آنها به سوی اندرون خانه می‌بود. ۱۴ و حجاب رااز آسمانجونی و ارغوان و قرمز و کتان نازک ساخت، و کروبیان بر آن نقش نمود. ۱۵ و پیش خانه دو ستون ساخت که طول آنهاسی و پنج ذراع بود و تاجی که بر سر هر یکی ازآنها بود پنج ذراع بود. ۱۶ و رشته‌ها مثل آنهایی که در محراب بود ساخته، آنها را بر سر ستونها نهاد وصد انار ساخته، بر رشته‌ها گذاشت. ۱۷ و ستونهارا پیش هیکل یکی به‌دست راست، و دیگری به طرف چپ برپا نمود، و آن را که به طرف راست بود یاکین و آن را که به طرف چپ بود بوعز نام نهاد.

۴ و مذبح برنجینی ساخت که طولش بیست ذراع، و عرضش بیست ذراع، و بلندیش ده ذراع بود. ۲ و دریاچه ریخته شده را ساخت که ازلب تا لبش ده ذراع بود، و از هر طرف مدور بود، وبلندیش پنج ذراع، و ریسمانی سی ذراعی آن راگرداگرد احاطه می‌داشت. ۳ و زیر آن از هر طرف صورت گاوان بود که آن را گرداگرد احاطه می‌داشتند، یعنی برای هر ذراع ده از آنها دریاچه را از هرجانب احاطه می‌داشتند، و آن گاوان دردو صف بودند و در حین ریخته شدن آن ریخته شدند. ۴ و آن بر دوازده گاو قایم بود که روی سه از آنها به سوی شمال و روی سه به سوی مغرب وروی سه به سوی جنوب و روی سه به سوی مشرق بود، و دریاچه بر فوق آنها و همه موخرهای آنها به طرف اندرون بود. ۵ و حجم آن یک وجب بود و لبش مثل لب کاسه مانند گل سوسن ساخته شده بود که گنجایش سه هزار بت به پیمایش داشت. ۶ و ده حوض ساخت و از آنهاپنج را به طرف راست و پنج را به طرف چپ گذاشت تا در آنها شست و شو نمایند، و آنچه راکه به قربانی های سوختنی تعلق داشت در آنهامی شستند، اما دریاچه برای شست و شوی کاهنان بود. ۷ و ده شمعدان طلا موافق قانون آنها ساخته، پنج را به طرف راست و پنج را به طرف چپ درهیکل گذاشت. ۸ و ده میز ساخته، پنج را به طرف راست و پنج را به طرف چپ در هیکل گذاشت، وصد کاسه طلا ساخت. ۹ و صحن کاهنان و صحن بزرگ و دروازه های صحن (بزرگ را) ساخت، ودرهای آنها را به برنج پوشانید. ۱۰ و دریاچه را به‌جانب راست خانه به سوی مشرق از طرف جنوب گذاشت. ۱۱ و حورام دیگها و خاکندازها و کاسه‌ها راساخت پس حورام تمام کاری که برای سلیمان پادشاه به جهت خانه خدا می‌کرد به انجام رسانید. ۱۲ دو ستون و پیاله های تاجهایی که بر سر دوستون بود و دو شبکه به جهت پوشانیدن دو پیاله تاجهایی که بر ستونها بود ۱۳ و چهارصد انار برای دو شبکه و دو صف انار برای هر شبکه بود تا دوپیاله تاجهایی را که بالای ستونها بود بپوشاند. ۱۴ و پایه‌ها را ساخت و حوضها را بر پایه هاساخت. ۱۵ و یک دریاچه و دوازده گاو را زیردریاچه (ساخت). ۱۶ و دیگها و خاکندازها وچنگالها و تمامی اسباب آنها را پدرش حورام برای سلیمان پادشاه به جهت خانه خداوند ازبرنج صیقلی ساخت. ۱۷ آنها را پادشاه درصحرای اردن در گل رست که در میان سکوت وصرده بود ریخت. ۱۸ و سلیمان تمام این آلات رااز حد زیاده ساخت، چونکه وزن برنج دریافت نمی شد. ۱۹ و سلیمان تمامی آلات را که در خانه خدابود و مذبح طلا و میزها را که نان تقدمه بر آنها بودساخت. ۲۰ و شمعدانها و چراغهای آنها را ازطلای خالص تا برحسب معمول در مقابل محراب افروخته شود. ۲۱ و گلها و چراغها وانبرها را از طلا یعنی از زر خالص ساخت. ۲۲ و گلگیرها و کاسه‌ها و قاشقها و مجمرها را از طلای خالص (ساخت)، و دروازه خانه و درهای اندرونی آن به جهت قدس‌الاقداس و درهای خانه هیکل از طلا بود.

۵ پس تمامی کاری که سلیمان به جهت خانه خداوند کرد تمام شد، و سلیمان موقوفات پدرش داود را داخل ساخت، و نقره و طلا و سایرآلات آنها را در خزاین خانه خدا گذاشت. ۲ آنگاه سلیمان مشایخ اسرائیل و جمیع روسای اسباط و سروران آبای بنی‌اسرائیل را دراورشلیم جمع کرد تا تابوت عهد خداوند را ازشهر داود که صهیون باشد، برآورند. ۳ و جمیع مردان اسرائیل در عید ماه هفتم نزد پادشاه جمع شدند. ۴ پس جمیع مشایخ اسرائیل آمدند ولاویان تابوت را برداشتند. ۵ و تابوت و خیمه اجتماع و همه آلات مقدس را که در خیمه بودبرآوردند، و لاویان کهنه آنها را برداشتند. ۶ وسلیمان پادشاه و تمامی جماعت اسرائیل که نزدوی جمع شده بودند پیش تابوت ایستادند، وآنقدر گوسفند و گاو ذبح کردند که به شماره وحساب نمی آمد. ۷ و کاهنان تابوت عهد خداوندرا به مکانش در محراب خانه، یعنی درقدس‌الاقداس زیر بالهای کروبیان درآوردند. ۸ وکروبیان بالهای خود را بر مکان تابوت پهن می‌کردند و کروبیان تابوت و عصاهایش را از بالامی

پوشانیدند. ۹ و عصاها اینقدر دراز بود که سرهای عصاها از تابوت پیش محراب دیده می شد، اما از بیرون دیده نمی شد، و تا امروز درآنجا است. ۱۰ و در تابوت چیزی نبود سوای آن دو لوح که موسی در حوریب در آن گذاشت وقتی که خداوند با بنی‌اسرائیل در حین بیرون آمدن ایشان از مصر عهد بست. ۱۱ و واقع شد که چون کاهنان از قدس بیرون آمدند (زیرا همه کاهنانی که حاضر بودند بدون ملاحظه نوبتهای خود خویشتن را تقدیس کردند. ۱۲ و جمیع لاویانی که مغنی بودند یعنی آساف وهیمان و یدوتون و پسران و برادران ایشان به کتان نازک ملبس شده، با سنجها و بربطها و عودها به طرف مشرق مذبح ایستاده بودند، و با ایشان صدو بیست کاهن بودند که کرنا می‌نواختند). ۱۳ پس واقع شد که چون کرنانوازان و مغنیان مثل یک نفربه یک آواز در حمد و تسبیح خداوند به صداآمدند، و چون با کرناها و سنجها و سایر آلات موسیقی به آواز بلند خواندند و خداوند را حمدگفتند که او نیکو است زیرا که رحمت او تاابدالاباد است، آنگاه خانه یعنی خانه خداوند ازابر پر شد. ۱۴ و کاهنان به‌سبب ابر نتوانستند برای خدمت بایستند زیرا که جلال یهوه خانه خدا راپر کرده بود.

۶ آنگاه سلیمان گفت: «خداوند فرموده است که در تاریکی غلیظ ساکن می‌شوم. ۲ اما من خانه‌ای برای سکونت تو و مکانی را که تا به ابدساکن شوی بنا نموده‌ام.» ۳ و پادشاه روی خود را برگردانیده، تمامی جماعت اسرائیل را برکت داد، و تمامی جماعت اسرائیل بایستادند. ۴ پس گفت: «یهوه خدای اسرائیل متبارک باد که به دهان خود به پدرم داودوعده داده، و به‌دست خود آن را به‌جا آورده، گفت: ۵ از روزی که قوم خود را از زمین مصربیرون آوردم شهری از جمیع اسباط اسرائیل برنگزیدم تا خانه‌ای بنا نمایم که اسم من در آن باشد، و کسی را برنگزیدم تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود. ۶ اما اورشلیم را برگزیدم تا اسم من در آنجا باشد و داود را انتخاب نمودم تاپیشوای قوم من اسرائیل بشود. ۷ و در دل پدرم داود بود که خانه‌ای برای اسم یهوه خدای اسرائیل بنا نماید. ۸ اما خداوند به پدرم داودگفت: چون در دل تو بود که خانه‌ای برای اسم من بنا نمایی نیکو کردی که این را در دل خود نهادی. ۹ لیکن تو خانه را بنا نخواهی نمود، بلکه پسر توکه از صلب تو بیرون آید او خانه را برای اسم من بنا خواهد کرد. ۱۰ پس خداوند کلامی را که گفته بود ثابت گردانید و من به‌جای پدرم داودبرخاسته، و بر وفق آنچه خداوند گفته بود برکرسی اسرائیل نشسته‌ام و خانه را به اسم یهوه خدای اسرائیل بنا نمودم. ۱۱ و تابوت را که عهدخداوند که آن را با بنی‌اسرائیل بسته بود در آن می‌باشد در آنجا گذاشته‌ام.» ۱۲ و او پیش مذبح خداوند به حضور تمامی جماعت اسرائیل ایستاده، دستهای خود رابرافراشت. ۱۳ زیرا که سلیمان منبر برنجینی را که طولش پنج ذراع، و عرضش پنج ذراع، و بلندیش سه ذراع بود ساخته، آن را در میان صحن گذاشت و بر آن ایستاده، به حضور تمامی جماعت اسرائیل زانو زد و دستهای خود را به سوی آسمان برافراشته، ۱۴ گفت: «ای یهوه خدای اسرائیل! خدایی مثل تو نه در آسمان و نه در زمین می‌باشد که با بندگان خود که به حضور تو به تمامی دل خویش سلوک می‌نمایند، عهد ورحمت را نگاه می‌داری. ۱۵ و آن وعده‌ای را که به بنده خود پدرم داود داده‌ای نگاه داشته‌ای زیرا به دهان خود وعده دادی و به‌دست خود آن را وفانمودی چنانکه امروز شده است. ۱۶ پس الان‌ای یهوه خدای اسرائیل با بنده خود پدرم داود آن وعده را نگاه دار که به او داده و گفته‌ای که به حضور من کسی‌که بر کرسی اسرائیل بنشیندبرای تو منقطع نخواهد شد، به شرطی که پسرانت طریقهای خود را نگاه داشته، به شریعت من سلوک نمایند چنانکه تو به حضور من رفتارنمودی. ۱۷ و الان‌ای یهوه خدای اسرائیل کلامی که به بنده خود داود گفته‌ای ثابت بشود. ۱۸ «اما آیا خدا فی الحقیقه در میان آدمیان برزمین ساکن خواهد شد؟ اینک فلک و فلک الافلاک تو را گنجایش ندارد تا چه رسد به این خانه‌ای که بنا کردم. ۱۹ لیکن‌ای یهوه خدای من به دعا وتضرع بنده خود توجه نما و استغاثه و دعایی راکه بنده ات به حضور تو می‌کند اجابت فرما. ۲۰ تاآنکه شب و روز چشمان تو بر این خانه باز شود وبر مکانی که درباره‌اش وعده داده‌ای که اسم خودرا در آنجا قرار خواهی داد تا دعایی را که بنده ات به سوی این مکان بنماید اجابت کنی. ۲۱ و تضرع بنده ات و قوم خود اسرائیل را که به سوی این مکان دعا می‌نمایند استماع نما و از آسمان مکان سکونت خود بشنو و چون شنیدی عفو فرما. ۲۲ «اگر کسی با همسایه خود گناه ورزد و قسم بر او عرضه شود که بخورد و او آمده، پیش مذبح تو در این خانه قسم خورد، ۲۳ آنگاه از آسمان بشنو و عمل نموده، به جهت بندگانت داوری کن و شریران را جزا داده، طریق ایشان را بسر ایشان برسان، و عادلان را عادل شمرده، ایشان را به حسب عدالت ایشان جزا بده. ۲۴ «و هنگامی که قوم تو اسرائیل به‌سبب گناهانی که به تو ورزیده باشند به حضور دشمنان خود مغلوب شوند، اگر به سوی تو بازگشت نموده، به اسم تو اعتراف نمایند و نزد تو در این خانه دعا و تضرع کنند، ۲۵ آنگاه از آسمان بشنو وگناه قوم خود اسرائیل را بیامرز و ایشان را به زمینی که به ایشان و به پدران ایشان داده‌ای بازآور. ۲۶ «هنگامی که آسمان بسته شود و به‌سبب گناهانی که به تو ورزیده باشند باران نبارد، اگر به سوی این مکان دعا کنند و به اسم تو اعتراف نمایند و به‌سبب مصیبتی که به ایشان رسانیده باشی از گناه خویش بازگشت کنند، ۲۷ آنگاه ازآسمان بشنو و گناه بندگانت و قوم خود اسرائیل را بیامرز و راه نیکو را که در آن باید رفت به ایشان تعلیم بده، و به زمین خود که آن را به قوم خویش برای میراث بخشیده‌ای باران بفرست. ۲۸ «اگر در زمین قحطی باشد و اگر وبا یا بادسموم یا یرقان باشد یا اگر ملخ یا کرم باشد و اگردشمنان ایشان، ایشان را در شهرهای زمین ایشان محاصره نمایند هر بلایی یا هر مرضی که بوده باشد. ۲۹ آنگاه هر دعا و هر استغاثه‌ای که از هرمرد یا از تمامی قوم تو اسرائیل کرده شود که هریک از ایشان بلا و غم دل خود را خواهد دانست، و دستهای خود را به سوی این خانه دراز خواهد کرد. ۳۰ آنگاه از آسمان که مکان سکونت تو باشدبشنو و بیامرز و به هر کس که دل او را می‌دانی به حسب راههایش جزا بده، زیرا که تو به تنهایی عارف قلوب جمیع بنی آدم هستی. ۳۱ تا آن که ایشان در تمامی روزهایی که بروی زمینی که به پدران ما داده‌ای زنده باشند از تو بترسند.

۳۲ «و نیز غریبی که از قوم تو اسرائیل نباشد وبه‌خاطر اسم عظیم تو و
دست قوی و بازوی برافراشته تو از زمین بعید آمده باشد، پس چون بیاید و
به سوی این خانه دعا نماید، ۳۳ آنگاه ازآسمان، مکان سکونت خود،
بشنو و موافق هرآنچه آن غریب نزد تو استغاثه نماید به عمل آورتا جمیع
قومهای جهان اسم تو را بشناسند و مثل قوم تو اسرائیل از تو بترسند و
بدانند که اسم تو براین خانه‌ای که بنا کرده‌ام نهاده شده است. ۳۴ «اگر
قوم تو برای مقاتله با دشمنان خود به راهی که ایشان را فرستاده باشی،
بیرون روند و به سوی شهری که برگزیده‌ای و خانه‌ای که به جهت اسم تو
بنا کرده‌ام، نزد تو دعا نمایند، ۳۵ آنگاه دعاو تضرع ایشان را از آسمان
بشنو و حق ایشان را به‌جا آور. ۳۶ «و اگر به تو گناه ورزیده باشند زیرا
انسانی نیست که گناه نکند، و بر ایشان غضبناک شده، ایشان را به‌دست
دشمنان تسلیم کرده باشی واسیرکنندگان ایشان، ایشان را به زمین دور
یانزدیک ببرند، ۳۷ پس اگر در زمینی که در آن اسیرباشند به خود آمده،
بازگشت نمایند و در زمین اسیری خود نزد تو تضرع نموده، گویند که گناه
کرده و عصیان ورزیده، و شریرانه رفتارنموده‌ایم، ۳۸ و در زمین اسیری خویش
که ایشان را به آن به اسیری برده باشند، به تمامی دل وتمامی جان خود به
تو بازگشت نمایند، و به سوی زمینی که به پدران ایشان داده‌ای و شهری
که برگزیده‌ای و خانه‌ای که برای اسم تو بنا کرده‌ام دعا نمایند، ۳۹ آنگاه
از آسمان، مکان سکونت خود، دعا و تضرع ایشان را بشنو و حق ایشان
رابجا آور، و قوم خود را که به تو گناه ورزیده باشندبیامرز. ۴۰ پس الان‌ای
خدای من چشمان تو بازشود و گوشهای تو به دعاهایی که در این مکان
کرده شود شنوا باشد. ۴۱ و حال توای یهوه خدا، با تابوت قوت خود به
سوی آرامگاه خویش برخیز. ای یهوه خدا کاهنان تو به نجات ملبس گردند
و مقدسانت به نیکویی شادمان بشوند ۴۲ ای یهوه خدا روی مسیح خود را
برنگردان ورحمتهای بنده خود داود را بیاد آور.»

۷ و چون سلیمان از دعا کردن فارغ شد، آتش از آسمان فرود
آمده، قربانی های سوختنی و ذبایح را سوزانید و جلال خداوند خانه را
مملوساخت. ۲ و کاهنان به خانه خداوند نتوانستندداخل شوند، زیرا جلال
یهوه خانه خداوند را پرکرده بود. ۳ و چون تمامی بنی‌اسرائیل آتش را که
فرود می‌آمد و جلال خداوند را که بر خانه می‌بوددیدند، روی خود را به
زمین بر سنگفرش نهادند وسجده نموده، خداوند را حمد گفتند که او
نیکواست، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۴ و پادشاه و تمامی قوم
قربانی‌ها در حضورخداوند گذرانیدند. ۵ و سلیمان پادشاه بیست ودو هزار
گاو و صد و بیست هزار گوسفند برای قربانی گذرانید و پادشاه و تمامی
قوم، خانه خدا را تبریک نمودند. ۶ و کاهنان بر سر شغلهای مخصوص
خود ایستاده بودند و لاویان، آلات نغمه خداوند را (به‌دست گرفتند) که
داود پادشاه آنها را ساخته بود، تا خداوند را به آنها حمدگویند، زیرا که
رحمت او تا ابدالاباد است، و داودبه وساطت آنها تسبیح می‌خواند و
کاهنان پیش ایشان کرنا می‌نواختند و تمام اسرائیل ایستاده بودند. ۷ و
سلیمان وسط صحنی را که پیش خانه خداوند بود، تقدیس نمود زیرا که در
آنجاقربانی های سوختنی و پیه ذبایح سلامتی رامی گذرانید، چونکه مذبح
برنجینی که سلیمان ساخته بود، قربانی های سوختنی وهدایای آردی و پیه
ذبایح را گنجایش نداشت. ۸ و در آنوقت سلیمان و تمامی اسرائیل با وی
هفت روز را عید نگاه داشتند و آن انجمن بسیاربزرگ از مدخل حمات تا
نهر مصر بود. ۹ و درروز هشتم محفلی مقدس برپا داشتند، زیرا که برای
تبریک مذبح هفت روز و برای عید هفت روز نگاه داشتند. ۱۰ و در روز
بیست و سوم ماه هفتم قوم را به خیمه های ایشان مرخص فرمود وایشان
به‌سبب احسانی که خداوند به داود وسلیمان و قوم خود اسرائیل کرده بود،
شادمان وخوشدل بودند. ۱۱ پس سلیمان خانه خداوند و خانه پادشاه
راتمام کرد و هرآنچه سلیمان قصد نموده بود که درخانه خداوند و در خانه
خود بسازد، آن را نیکو به انجام رسانید. ۱۲ و خداوند بر سلیمان در شب
ظاهر شده، اورا گفت: «دعای تو را اجابت نمودم و این مکان رابرای خود
برگزیدم تا خانه قربانی‌ها شود. ۱۳ اگرآسمان را ببندم تا باران نبارد و اگر امر
کنم که ملخ، حاصل زمین را بخورد و اگر وبا در میان قوم خودبفرستم، ۱۴
و قوم من که به اسم من نامیده شده اندمتواضع شوند، و دعا کرده، طالب
حضور من باشند، و از راههای بد خویش بازگشت نمایند، آنگاه من از
آسمان اجابت خواهم فرمود، وگناهان ایشان را خواهم آمرزید و زمین ایشان
راشفا خواهم داد. ۱۵ و از این به بعد چشمان من گشاده، و گوشهای من
به دعایی که در این مکان کرده شود شنوا خواهد بود. ۱۶ و حال این خانه
رااختیار کرده، و تقدیس نموده‌ام که اسم من تا به ابددر آن قرار گیرد و
چشم و دل من همیشه بر آن باشد. ۱۷ و اگر تو به حضور من سلوک
نمایی، چنانکه پدرت داود سلوک نمود و برحسب هرآنچه تو را امر فرمایم
عمل نمایی و فرایض واحکام مرا نگاه داری، ۱۸ آنگاه کرسی سلطنت تورا
استوار خواهم ساخت چنانکه با پدرت داودعهد بسته، گفتم کسی‌که بر
اسرائیل سلطنت نماید از تو منقطع نخواهد شد. ۱۹ «لیکن اگر شما
برگردید و فرایض و احکام مرا که پیش روی شما نهاده‌ام ترک نمایید و رفته،
خدایان غیر را عبادت کنید، و آنها را سجده نمایید، ۲۰ آنگاه ایشان را
از زمینی که به ایشان داده‌ام خواهم کند و این خانه را که برای اسم
خودتقدیس نموده‌ام، از حضور خود خواهم افکند وآن را در میان جمیع
قومها ضرب‌المثل و مسخره خواهم ساخت. ۲۱ و این خانه که اینقدر رفیع
است هرکه از آن بگذرد متحیر شده، خواهدگفت: برای چه خداوند به این
زمین و به این خانه چنین عمل نموده است؟ ۲۲ و جواب خواهندداد:
چونکه یهوه خدای پدران خود را که ایشان رااز زمین مصر بیرون آورد ترک
کردند و به خدایان غیر متمسک شده، آنها را سجده و عبادت نمودند از
این جهت تمامی این بلا را بر ایشان وارد آورده است.»

۸ و بعد از انقضای بیست سالی که سلیمان خانه خداوند و خانه خود
را بنا می‌کرد، ۲ سلیمان شهرهایی را که حورام به سلیمان داده بود تعمیر
نمود، و بنی‌اسرائیل را در آنها ساکن گردانید. ۳ و سلیمان به حمات صوبه
رفته، آن راتسخیر نمود. ۴ و تدمور را در بیابان و همه شهرهای خزینه را که
در حمات بنا کرده بود به اتمام رسانید. ۵ و بیت حورون بالا و بیت

حورون پایین را بنا نمود که شهرهای حصاردار با دیوارهاو دروازه‌ها و پشت بندها بود. ۶ و بعله و همه شهرهای خزانه را که سلیمان داشت، و جمیع شهرهای ارابه‌ها و شهرهای سواران را و هرآنچه را که سلیمان می‌خواست در اورشلیم و لبنان وتمامی زمین مملکت خویش بنا نماید (بنا نمود). ۷ و تمامی کسانی که از حتیان و اموریان و فرزیان و حویان و یبوسیان باقی‌مانده، و از بنی‌اسرائیل نبودند، ۸ یعنی از پسران ایشان که در زمین بعد ازایشان باقی‌مانده بودند، و بنی‌اسرائیل ایشان را هلاک نکرده بودند، سلیمان از ایشان تا امروزسخره گرفت. ۹ اما از بنی‌اسرائیل سلیمان احدی را برای کار خود به غلامی نگرفت بلکه ایشان مردان جنگی و سرداران ابطال و سرداران ارابه هاو سواران او بودند. ۱۰ و سروران مقدم سلیمان پادشاه که برقوم حکمرانی می‌کردند دویست وپنجاه نفر بودند. ۱۱ و سلیمان دختر فرعون را از شهر داود به خانه‌ای که برایش بنا کرده بود آورد، زیرا گفت: «زن من در خانه داود پادشاه اسرائیل ساکن نخواهد شد، چونکه همه جایهایی که تابوت خداوند داخل آنها شده است مقدس می‌باشد.» ۱۲ آنگاه سلیمان قربانی های سوختنی برمذبح خداوند که آن را پیش رواق بنا کرده بودبرای خداوند گذرانید. ۱۳ یعنی قربانی های سوختنی قسمت هر روز در روزش برحسب فرمان موسی در روزهای سبت، و غره‌ها و سه مرتبه در هر سال در مواسم یعنی در عید فطیر وعید هفته‌ها و عید خیمه‌ها. ۱۴ و فرقه های کاهنان را برحسب امر پدر خود داود بر سر خدمت ایشان معین کرد و لاویان را بر سر شغلهای ایشان تا تسبیح بخوانند و به حضور کاهنان لوازم خدمت هر روز را در روزش بجا آورند و دربانان را برحسب فرقه های ایشان بر هر دروازه (قرارداد)، زیرا که داود مرد خدا چنین امر فرموده بود. ۱۵ و ایشان از حکمی که پادشاه درباره هر امری ودرباره خزانه‌ها به کاهنان و لاویان داده بود تجاوزننمودند. ۱۶ پس تمامی کار سلیمان از روزی که بنیادخانه خداوند نهاده شد تا روزی که تمام گشت، نیکو آراسته شد، و خانه خداوند به اتمام رسید. ۱۷ آنگاه سلیمان به عصیون جابر و به ایلوت که بر کنار دریا در زمین ادوم است، رفت. ۱۸ وحورام کشتیها و نوکرانی را که در دریا مهارت داشتند به‌دست خادمان خود برای وی فرستاد وایشان با بندگان سلیمان به اوفیر رفتند، وچهارصد و پنجاه وزنه طلا از آنجا گرفته، برای سلیمان پادشاه آوردند.

۹ و چون ملکه سبا آوازه سلیمان را شنید باموکب بسیار عظیم و شترانی که به عطریات و طلای بسیار و سنگهای گرانبها بارشده بود به اورشلیم آمد، تا سلیمان را به مسائل امتحان کند. و چون نزد سلیمان رسید با وی ازهرچه در دلش بود گفتگو کرد. ۲ و سلیمان تمامی مسائلش را برای وی بیان نمود و چیزی ازسلیمان مخفی نماند که برایش بیان نکرد. ۳ وچون ملکه سبا حکمت سلیمان و خانه‌ای را که بناکرده بود، ۴ و طعام سفره او و مجلس بندگانش ونظم و لباس خادمانش را و ساقیانش و لباس ایشان و زینه‌ای را که به آن به خانه خداوندبرمی آمد دید، روح دیگر در او نماند. ۵ پس به پادشاه گفت: «آوازه‌ای را که درولایت خود درباره کارها و حکمت تو شنیدم راست بود. ۶ اما تا نیامدم و به چشمان خود ندیدم اخبار آنها را باور نکردم، و همانا نصف عظمت حکمت تو به من اعلام نشده بود، و از خبری که شنیده بودم افزوده‌ای. ۷ خوشابه‌حال مردان تو وخوشابه‌حال این خادمانت که به حضور تو همیشه می ایستند و حکمت تو را می‌شنوند. ۸ متبارک بادیهوه خدای تو که بر تو رغبت داشته، تو را برکرسی خود نشانید تا برای یهوه خدایت پادشاه بشوی. چونکه خدای تو اسرائیل را دوست می‌دارد تا ایشان را تا به ابد استوار نماید، از این جهت تو را بر پادشاهی‌ایشان نصب نموده است تا داوری و عدالت را بجا آوری.» ۹ و به پادشاه صد و بیست وزنه طلا و عطریات از حد زیاده، وسنگهای گرانبها داد و مثل این عطریات که ملکه سبا به سلیمان پادشاه داد هرگز دیده نشد. ۱۰ و نیز بندگان حورام و بندگان سلیمان که طلا از اوفیر می‌آوردند چوب صندل و سنگهای گرانبها آوردند. ۱۱ و پادشاه از این چوب صندل زینه‌ها به جهت خانه خداوند و خانه پادشاه وعودها و بربطها برای مغنیان ساخت، و مثل آنهاقبل از آن در زمین یهودا دیده نشده بود. ۱۲ و سلیمان پادشاه به ملکه سبا تمامی آرزوی او را که خواسته بود داد، سوای آنچه که او برای پادشاه آورده بود، پس با بندگانش به ولایت خود توجه نموده، برفت. ۱۳ و وزن طلایی که در یک سال به سلیمان رسید ششصد و شصت و شش وزنه طلا بود. ۱۴ سوای آنچه تاجران و بازرگانان آوردند وجمیع پادشاهان عرب و حاکمان کشورها طلا ونقره برای سلیمان می‌آوردند. ۱۵ و سلیمان پادشاه دویست سپر طلای چکشی ساخت که برای هر سپر ششصد مثقال طلا بکار برده شد. ۱۶ و سیصد سپر کوچک طلای چکشی ساخت که برای هر سپر سیصد مثقال طلا بکار برده شد، وپادشاه آنها را در خانه جنگل لبنان گذاشت. ۱۷ وپادشاه تخت بزرگی از عاج ساخت و آن را به زرخالص پوشانید. ۱۸ و تخت را شش پله وپایندازی زرین بود که به تخت پیوسته بود و به این طرف و آن طرف نزد جای کرسیش دستها بود، ودو شیر به پهلوی دستها ایستاده بودند. ۱۹ ودوازده شیر از این طرف و آن طرف، بر آن شش پله ایستاده بودند که در هیچ مملکت مثل این ساخته نشده بود. ۲۰ و تمامی ظروف نوشیدنی سلیمان پادشاه از طلا و تمامی ظروف خانه جنگل لبنان از زر خالص بود، و نقره در ایام سلیمان هیچ به حساب نمی آمد ۲۱ زیرا که پادشاه را کشتیها بود که با بندگان حورام به ترشیش می‌رفت، و کشتیهای ترشیشی هر سه سال یک مرتبه می‌آمد، و طلا و نقره و عاج و میمونها وطاوسها می‌آورد. ۲۲ پس سلیمان پادشاه در دولت و حکمت ازجمیع پادشاهان کشورها بزرگتر شد. ۲۳ و تمامی پادشاهان کشورها حضور سلیمان را می‌طلبیدندتا حکمتی را که خدا در دلش نهاده بود بشنوند. ۲۴ و هریکی از ایشان هدیه خود را از آلات نقره وآلات طلا و رخوت و اسلحه و عطریات و اسبهاو قاطرها یعنی قسمت هر سال را در سالش می‌آوردند. ۲۵ و سلیمان چهار هزار آخور به جهت اسبان و ارابه‌ها و دوازده هزار سوار داشت. و آنها را در شهرهای ارابه‌ها و نزد پادشاه دراورشلیم گذاشت. ۲۶ و بر جمیع پادشاهان از نهر(فرات) تا زمین فلسطینیان و سرحد مصرحکمرانی می‌کرد. ۲۷ و پادشاه نقره را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب افراغ که در صحراست فراوان ساخت. ۲۸ و

اسبها برای سلیمان از مصر و از جمیع ممالک می‌آوردند. ۲۹ و اما بقیه وقایع سلیمان از اول تا آخر آیاآنها در تواریخ ناتان نبی و در نبوت اخیای شیلونی و در رویای یعدوی رایی درباره یربعام بن نباط مکتوب نیست؟ ۳۰ پس سلیمان چهل سال در اورشلیم بر تمامی اسرائیل سلطنت کرد. ۳۱ و سلیمان با پدران خود خوابید و او را در شهرپدرش داود دفن کردند و پسرش رحبعام در جای او پادشاه شد.

۱۰ و رحبعام به شکیم رفت زیرا که تمامی اسرائیل به شکیم آمدند تا او را پادشاه سازند. ۲ و چون یربعام بن نباط این را شنید، (و اوهنوز در مصر بود که از حضور سلیمان پادشاه به آنجا فرار کرده بود)، یربعام از مصر مراجعت نمود. ۳ و ایشان فرستاده، او را خواندند، آنگاه یربعام و تمامی اسرائیل آمدند و به رحبعام عرض کرده، گفتند: ۴ «پدر تو یوغ ما را سخت ساخت اما تو الان بندگی سخت پدر خود را ویوغ سنگین او را که بر ما نهاد سبک ساز و تو راخدمت خواهیم نمود.» ۵ او به ایشان گفت: «بعداز سه روز باز نزد من بیایید.» و ایشان رفتند. ۶ و رحبعام پادشاه با مشایخی که در حین حیات پدرش سلیمان به حضور وی می‌ایستادندمشورت کرده، گفت: «شما چه صلاح می‌بینید که به این قوم جواب دهم؟» ۷ ایشان به او عرض کرده، گفتند: «اگر با این قوم مهربانی نمایی وایشان را راضی کنی و با ایشان سخنان دلاویزگویی، همانا همیشه اوقات بنده تو خواهند بود.» ۸ اما او مشورت مشایخ را که به وی دادند ترک کرد و با جوانانی که با او تربیت یافته بودند و به حضورش می‌ایستادند مشورت کرد. ۹ و به ایشان گفت: «شما چه صلاح می‌بینید که به این قوم جواب دهیم که به من عرض کرده، گفته‌اند: یوغی را که پدرت بر ما نهاده است سبک ساز.» ۱۰ وجوانانی که با او تربیت یافته بودند او را خطاب کرده، گفتند: «به این قوم که به تو عرض کرده، گفته‌اند پدرت یوغ ما را سنگین ساخته است و توآن را برای ما سبک ساز چنین بگو: انگشت کوچک من از کمر پدرم کلفت تر است. ۱۱ و حال پدرم یوغ سنگینی بر شما نهاده است اما من یوغ شما را زیاده خواهم گردانید، پدرم شما را باتازیانه‌ها تنبیه می‌نمود اما من شما را با عقربها.» ۱۲ و در روز سوم، یربعام و تمامی قوم به نزدرحبعام بازآمدند، به نحوی که پادشاه گفته وفرموده بود که در روز سوم نزد من بازآیید. ۱۳ وپادشاه قوم را به سختی جواب داد، و رحبعام پادشاه مشورت مشایخ را ترک کرد. ۱۴ و موافق مشورت جوانان ایشان را خطاب کرده، گفت: «پدرم یوغ شما را سنگین ساخت، اما من آن رازیاده خواهم گردانید، پدرم شما را با تازیانه هاتنبیه می‌نمود اما من با عقربها.» ۱۵ پس پادشاه قوم را اجابت نکرد زیرا که این امر از جانب خدا شده بود تا خداوند کلامی را که به واسطه اخیای شیلونی به یربعام بن نباط گفته بود ثابت گرداند. ۱۶ و چون تمامی اسرائیل دیدند که پادشاه ایشان را اجابت نکرد آنگاه قوم، پادشاه را جواب داده، گفتند: «ما را در داود چه حصه است؟ درپسر یسی نصیبی نداریم. ای اسرائیل! به خیمه های خود بروید. حال‌ای داود به خانه خودمتوجه باش!» پس تمامی اسرائیل به خیمه های خویش رفتند. ۱۷ اما بنی‌اسرائیلی که درشهرهای یهودا ساکن بودند رحبعام بر ایشان سلطنت می‌نمود. ۱۸ پس رحبعام پادشاه هدرام راکه رئیس باجگیران بود فرستاد، و بنی‌اسرائیل اورا سنگسار کردند که مرد و رحبعام پادشاه تعجیل نموده، بر ارابه خود سوار شد و به اورشلیم فرارکرد. ۱۹ پس اسرائیل تا به امروز بر خاندان داودعاصی شده‌اند.

۱۱ و چون رحبعام وارد اورشلیم شد، صدو هشتاد هزار نفر برگزیده جنگ آزموده را از خاندان یهودا و بنیامین جمع کرد تا بااسرائیل مقاتله نموده، سلطنت را به رحبعام برگرداند. ۲ اما کلام خداوند بر شمعیا مرد خدانازل شده، گفت: ۳ «به رحبعام بن سلیمان پادشاه یهودا و به تمامی اسرائیلیان که در یهودا و بنیامین می‌باشند خطاب کرده، بگو: ۴ خداوند چنین می‌گوید: برمیایید و با برادران خود جنگ منمایید. هرکس به خانه خود برگردد زیرا که این امر از جانب من شده است.» و ایشان کلام خداوندرا شنیدند و از رفتن به ضد یربعام برگشتند. ۵ و رحبعام در اورشلیم ساکن شد و شهرهای حصاردار در یهودا ساخت. ۶ پس بیت لحم و عیتام و تقوع ۷ و بیت صور و سوکو و عدلام، ۸ وجت و مریشه و زیف، ۹ و ادورایم و لاکیش وعزیقه، ۱۰ و صرعه و ایلون و حبرون را بنا کرد که شهرهای حصاردار در یهودا و بنیامین می‌باشند. ۱۱ و حصارها را محکم ساخت و در آنها سرداران و انبارهای ماکولات و روغن و شراب گذاشت. ۱۲ و در هر شهری سپرها و نیزه‌ها گذاشته، آنها رابسیار محکم گردانید، پس یهودا و بنیامین با اوماندند. ۱۳ و کاهنان و لاویانی که در تمامی اسرائیل بودند از همه حدود خود نزد او جمع شدند. ۱۴ زیراکه لاویان اراضی شهرها و املاک خود راترک کرده، به یهودا و اورشلیم آمدند چونکه یربعام و پسرانش ایشان را از کهانت یهوه اخراج کرده بودند. ۱۵ و او برای خود به جهت مکان های بلند و دیوها و گوساله هایی که ساخته بود کاهنان معین کرد. ۱۶ و بعد از ایشان آنانی که دلهای خودرا به طلب یهوه خدای اسرائیل مشغول ساخته بودند از تمامی اسباط اسرائیل به اورشلیم آمدندتا برای یهوه خدای پدران خود قربانی بگذرانند. ۱۷ پس سلطنت یهودا را مستحکم ساختند ورحبعام بن سلیمان را سه سال تقویت کردند، زیراکه سه سال به طریق داود و سلیمان سلوک نمودند. ۱۸ و رحبعام محله دختر یریموت بن داود وابیحایل دختر الیاب بن یسی را به زنی گرفت. ۱۹ واو برای وی پسران یعنی یعوش و شمریا و زهم رازایید. ۲۰ و بعد از او معکه دختر ابشالوم را گرفت و او برای وی ابیا و عتای و زیزا و شلومیت رازایید. ۲۱ و رحبعام، معکه دختر ابشالوم را از جمیع زنان و متعه های خود زیاده دوست می‌داشت، زیرا که هجده زن و شصت متعه گرفته بود و بیست و هشت پسر و شصت دختر تولیدنمود. ۲۲ و رحبعام ابیا پسر معکه را در میان برادرانش سرور و رئیس ساخت، زیراکه می‌خواست او را به پادشاهی نصب نماید. ۲۳ وعاقلانه رفتار نموده، همه پسران خود را درتمامی بلاد یهودا و بنیامین در جمیع شهرهای حصاردار متفرق ساخت، و برای ایشان آذوقه بسیار قرار داد و زنان بسیار خواست.

۱۲ و چون سلطنت رحبعام استوار گردیدو خودش تقویت یافت، او با
تمامی اسرائیل شریعت خداوند را ترک نمودند. ۲ و درسال پنجم سلطنت
رحبعام، شیشق پادشاه مصربه اورشلیم برآمد زیراکه ایشان بر خداوند عاصی
شده بودند. ۳ با هزار و دویست ارابه و شصت هزار سوار و خلقی که از
مصریان و لوبیان وسکیان و حبشیان همراهش آمدند بیشمار بودند. ۴ پس
شهرهای حصاردار یهودا را گرفت و به اورشلیم آمد. ۵ و شمعیای نبی نزد
رحبعام وسروران یهودا که از ترس شیشق در اورشلیم جمع بودند آمده، به
ایشان گفت: «خداوند چنین می‌گوید: شما مرا ترک کردید پس من نیز
شما رابه‌دست شیشق ترک خواهم نمود.» ۶ آنگاه سروران اسرائیل و پادشاه
تواضع نموده، گفتند: «خداوند عادل است.» ۷ و چون خداوند دید که
ایشان متواضع شده‌اند کلام خداوند بر شمعیانازل شده، گفت: «چونکه
ایشان تواضع نموده اند ایشان را هلاک نخواهم کرد بلکه ایشان را اندک
زمانی خلاصی خواهم داد و غضب من به‌دست شیشق بر اورشلیم ریخته
نخواهد شد. ۸ لیکن ایشان بنده او خواهند شد تا بندگی من و بندگی
ممالک جهان را بدانند.» ۹ پس شیشق پادشاه مصر به اورشلیم برآمده،
خزانه های خانه خداوند و خزانه های خانه پادشاه را گرفت و همه‌چیز را
برداشت و سپرهای طلا راکه سلیمان ساخته بود برد. ۱۰ و رحبعام پادشاه
به عوض آنها سپرهای برنجین ساخت و آنها را به‌دست سرداران شاطرانی
که در خانه پادشاه رانگاهبانی می‌کردند سپرد. ۱۱ و هر وقتی که پادشاه به
خانه خداوند داخل می‌شد شاطران آمده، آنهارا برمی داشتند و آنها را به
حجره شاطران بازمی آوردند. ۱۲ و چون او متواضع شد خشم خداوند از او
برگشت تا او را بالکل هلاک نسازد، و در یهودا نیز اعمال نیکو پیدا شد.
۱۳ و رحبعام پادشاه، خویشتن را در اورشلیم قوی ساخته، سلطنت نمود
و رحبعام چون پادشاه شد چهل و یک ساله بود، و در شهراورشلیم که
خداوند آن را از تمام اسباط اسرائیل برگزید تا اسم خود را در آن بگذارد،
هفده سال پادشاهی کرد و اسم مادرش نعمه عمونیه بود. ۱۴ و او شرارت
ورزید زیرا که خداوند را به تصمیم قلب طلب ننمود. ۱۵ و اما وقایع اول و
آخر رحبعام آیا آنها درتواریخ شمعیای نبی و تواریخ انساب عدوی رایی
مکتوب نیست؟ و در میان رحبعام و یربعام پیوسته جنگ می‌بود. ۱۶ پس
رحبعام با پدران خود خوابید و در شهر داود دفن شد و پسرش ابیا به‌جایش
سلطنت کرد.

۱۳ در سال هجدهم سلطنت یربعام، ابیا بریهودا پادشاه شد. ۲ سه
سال دراورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش میکایادختر اوریئیل از جبعه بود.
۳ و ابیا بافوجی از شجاعان جنگ آزموده یعنی چهارصدهزار مرد برگزیده
تدارک جنگ دید، و یربعام باهشتصد هزار مرد برگزیده که شجاعان قوی
بودند با وی جنگ را صف آرایی نمود. ۴ و ابیا برکوه صمارایم که در
کوهستان افرایم است برپاشده، گفت: «ای یربعام و تمامی اسرائیل مراگوش
گیرید! ۵ آیا شما نمی دانید که یهوه خدای اسرائیل سلطنت اسرائیل را به
داود و پسرانش باعهد نمکین تا به ابد داده است؟ ۶ و یربعام بن نباطبنده
سلیمان بن داود برخاست و بر مولای خودعصیان ورزید. ۷ و مردان بیهوده
که پسران بلیعال بودند نزد وی جمع شده، خویشتن را به ضدرحبعام بن
سلیمان تقویت دادند، هنگامی که رحبعام جوان و رقیق القلب بود و با
ایشان مقاومت نمی توانست نمود. ۸ و شما الان گمان می‌برید که با
سلطنت خداوند که در دست پسران داود است مقابله توانید نمود؟ و شما
گروه عظیمی می‌باشید و گوساله های طلا که یربعام برای شما به‌جای
خدایان ساخته است با شمامی باشد. ۹ آیا شما کهنه خداوند را از بنی
هارون و لاویان را نیز اخراج ننمودید و مثل قومهای کشورها برای خود
کاهنان نساختید؟ و هرکه بیاید و خویشتن را با گوساله‌ای و هفت قوچ
تقدیس نماید، برای آنهایی که خدایان نیستند کاهن می‌شود. ۱۰ و اما ما
یهوه خدای ماست و اورا ترک نکرده‌ایم و کاهنان از پسران هارون خداوند را
خدمت می‌کنند و لاویان در کار خودمشغولند. ۱۱ و هر صبح و هر شام
قربانی های سوختنی و بخور معطر برای خداوند می‌سوزانندو نان تقدمه بر
میز طاهر می‌نهند و شمعدان طلا وچراغهایش را هر شب روشن می‌کنند زیرا
که ماوصایای یهوه خدای خود را نگاه می‌داریم اماشما او را ترک کرده‌اید.
۱۲ و اینک با ما خدارئیس است و کاهنان او با کرناهای بلند آوازهستند تا
به ضد شما بنوازند. پس‌ای بنی‌اسرائیل با یهوه خدای پدران خود جنگ
مکنید زیراکامیاب نخواهید شد.» ۱۳ اما یربعام کمین گذاشت که از
عقب ایشان بیایند و خود پیش روی یهودا بودند و کمین درعقب ایشان
بود. ۱۴ و چون یهودا نگریستند، اینک جنگ هم از پیش و هم از عقب
ایشان بود، پس نزد خداوند استغاثه نمودند و کاهنان کرناهارا نواختند. ۱۵
و مردان یهودا بانگ بلند برآوردند، و واقع شد که چون مردان یهودا بانگ
برآوردند، خدا یربعام و تمامی اسرائیل را به حضور ابیا ویهودا شکست داد.
۱۶ و بنی‌اسرائیل از حضوریهودا فرار کردند و خدا آنها را به‌دست ایشان
تسلیم نمود. ۱۷ و ابیا و قوم او آنها را به صدمه عظیمی شکست دادند،
چنانکه پانصد هزار مردبرگزیده از اسرائیل مقتول افتادند. ۱۸ پس بنی‌اسرائیل
در آن وقت ذلیل شدند و بنی یهوداچونکه بر یهوه خدای پدران خود توکل
نمودند، قوی گردیدند. ۱۹ و ابیا یربعام را تعاقب نموده، شهرهای بیت ئیل
را با دهاتش و یشانه را بادهاتش و افرون را با دهاتش از او گرفت. ۲۰
ویربعام در ایام ابیا دیگر قوت بهم نرسانید و خداوند او را زد که مرد. ۲۱ و
ابیا قوی می‌شد وچهارده زن برای خود گرفت و بیست و دو پسر وشانزده
دختر به وجود آورد. ۲۲ پس بقیه وقایع ابیااز رفتار و اعمال او در مدرس
عدوی نبی مکتوب است.

۱۴ و ابیا با پدران خود خوابید و او را درشهر داود دفن کردند و پسرش
آسا درجایش پادشاه شد و در ایام او زمین ده سال آرامی یافت. ۲ و آسا
آنچه را که در نظر یهوه خدایش نیکو و راست بود به‌جا می‌آورد. ۳ و مذبح
های غریب و مکانهای بلند را برداشت و بتها رابشکست و اشوریم را قطع
نمود. ۴ و یهودا را امرفرمود که یهوه خدای پدران خود را بطلبند وشریعت و
اوامر او را نگاه دارند. ۵ و مکانهای بلندو تماثیل شمس را از جمیع
شهرهای یهودا دورکرد، پس مملکت به‌سبب او آرامی یافت. ۶ وشهرهای
حصاردار در یهودا بنا نمود زیرا که زمین آرام بود و در آن سالها کسی با او

جنگ نکردچونکه خداوند او را راحت بخشید. ۷ و به یهوداگفت: «این شهرها را بنا نماییم و دیوارها و برجهابا دروازه‌ها و پشت بندها به اطراف آنها بسازیم. زیرا چونکه یهوه خدای خود را طلبیده‌ایم زمین پیش روی ما است. او را طلب نمودیم و او ما را ازهر طرف راحت بخشیده است.» پس بنا نمودند وکامیاب شدند. ۸ و آسا لشکری از یهودا یعنی سیصد هزارسپردار و نیزه‌دار داشت و از بنیامین دویست وهشتاد هزار سپردار و تیرانداز که جمیع اینهامردان قوی جنگی بودند. ۹ پسی زارح حبشی باهزار هزار سپاه و سیصد ارابه به ضد ایشان بیرون آمده، به مریشه رسید. ۱۰ و آسا به مقابله ایشان بیرون رفت پس ایشان در وادی صفاته نزد مریشه جنگ را صف آرایی نمودنند. ۱۱ و آسا یهوه خدای خود را خوانده، گفت: «ای خداوندنصرت دادن به زورآوران یا به بیچارگان نزد تویکسان است، پس‌ای یهوه خدای ما، ما را اعانت فرما زیرا که بر تو توکل می‌داریم و به اسم تو به مقابله این گروه عظیم آمده‌ایم، ای یهوه تو خدای ما هستی پس مگذار که انسان بر تو غالب آید.» ۱۲ آنگاه خداوند حبشیان را به حضور آسا ویهودا شکست داد و حبشیان فرار کردند. ۱۳ وآسا با خلقی که همراه او بودند آنها را تا جرارتعاقب نمودند و از حبشیان آنقدرافتادند که ازایشان کسی زنده نماند، زیرا که به حضور خداوندو به حضور لشکر او شکست یافتند و ایشان غنیمت از حد زیاده بردند. ۱۴ و تمام شهرها را که به اطراف جرار بود تسخیر نمودند زیرا ترس خداوند بر ایشان مستولی شده بود و شهرها راتاراج نمودند، زیرا که غنیمت بسیار در آنها بود. ۱۵ و خیمه های مواشی را نیز زدند و گوسفندان فراوان و شتران را برداشته، به اورشلیم مراجعت کردند.

۱۵ و روح خدا به عزریا ابن عودید نازل شد. ۲ و او برای ملاقات آسا بیرون آمده، وی را گفت: «ای آسا و تمامی یهودا وبنیامین از من بشنوید! خداوند با شما خواهد بودهر گاه شما با او باشید و اگر او را بطلبید او راخواهید یافت، اما اگر او را ترک کنید او شما راترک خواهد نمود. ۳ و اسرائیل مدت مدیدی بی‌خدای حق و بی‌کاهن معلم و بی‌شریعت بودند. ۴ اما چون در تنگیهای خود به سوی یهوه خدای اسرائیل بازگشت نموده، او را طلبیدند او رایافتند. ۵ و در آن زمان به جهت هرکه خروج ودخول می‌کرد هیچ امنیت نبود بلکه اضطراب سخت بر جمیع سکنه کشورها می‌بود. ۶ و قومی از قومی و شهری از شهری هلاک می‌شدند، چونکه خدا آنها را به هر قسم بلا مضطرب می‌ساخت. ۷ اما شما قوی باشید و دستهای شماسست نشود زیرا که اجرت اعمال خود راخواهید یافت.» ۸ پس چون آسا این سخنان و نبوت (پسر)عودید نبی را شنید، خویشتن را تقویت نموده، رجاسات را از تمامی زمین یهودا و بنیامین و ازشهرهایی که در کوهستان افرایم گرفته بود دورکرد، و مذبح خداوند را که پیش روی رواق خداوند بود تعمیر نمود. ۹ و تمامی یهودا وبنیامین و غریبان را که از افرایم و منسی و شمعون در میان ایشان ساکن بودند جمع کرد زیرا گروه عظیمی از اسرائیل چون دیدند که یهوه خدای ایشان با او می‌بود به او پیوستند. ۱۰ پس در ماه سوم از سال پانزدهم سلطنت آسا در اورشلیم جمع شدند. ۱۱ و در آن روز هفتصد گاو و هفت هزار گوسفند از غنیمتی که آورده بودند برای خداوند ذبح نمودند. ۱۲ و به تمامی دل و تمامی جان خود عهد بستند که یهوه خدای پدران خودرا طلب نمایند. ۱۳ و هر کسی‌که یهوه خدای اسرائیل را طلب ننماید، خواه کوچک و خواه بزرگ، خواه مرد و خواه زن، کشته شود. ۱۴ و به صدای بلند و آواز شادمانی و کرناها و بوقها برای خداوند قسم خوردند. ۱۵ و تمامی یهودا به‌سبب این قسم شادمان شدند زیرا که به تمامی دل خودقسم خورده بودند، و چونکه او را به رضامندی تمام طلبیدند وی را یافتند و خداوند ایشان را ازهر طرف امنیت داد. ۱۶ و نیز آسا پادشاه مادر خود معکه را از ملکه بودن معزول کرد زیرا که او تمثالی به جهت اشیره ساخته بود و آسا تمثال او را قطع نمود و آن راخرد کرده، در وادی قدرون سوزانید. ۱۷ امامکانهای بلند از میان اسرائیل برداشته نشد. لیکن دل آسا در تمامی ایامش کامل می‌بود. ۱۸ وچیزهایی را که پدرش وقف کرده، و آنچه را که خودش وقف نموده بود از نقره و طلا و ظروف به خانه خداوند درآورده ۱۹ و تا سال سی و پنجم سلطنت آسا جنگ نبود.

۱۶ اما در سال سی و ششم سلطنت آسا، بعشا پادشاه اسرائیل بر یهودا برآمد، ورامه را بنا کرد تا نگذارد که کسی نزد آساپادشاه یهودا رفت و آمد نماید. ۲ آنگاه آسا نقره وطلا را از خزانه های خداوند و خانه پادشاه گرفته، آن را نزد بنهدد پادشاه ارام که دردمشق ساکن بود فرستاده، گفت: ۳ «در میان من وتو و در میان پدر من و پدر تو عهد بوده است. اینک نقره و طلا نزد تو فرستادم پس عهدی را که با بعشا پادشاه اسرائیل داری بشکن تا او از نزد من برود.» ۴ و بنهدد آسا پادشاه را اجابت نموده، سرداران افواج خود را بر شهرهای اسرائیل فرستاد و ایشان عیون و دان و آبل مایم و جمیع شهرهای خزانه نفتالی را تسخیر نمودند. ۵ وچون بعشا این را شنید بنا نمودن رامه را ترک کرده، از کاری که می‌کرد باز ایستاد. ۶ و آساپادشاه، تمامی یهودا را جمع نموده، ایشان سنگهای رامه و چوبهای آن را که بعشا بنا می کرد برداشتند و او جبع و مصفه را با آنها بنانمود. ۷ و در آن زمان حنانی رایی نزد آساپادشاه یهودا آمده، وی را گفت: «چونکه تو برپادشاه ارام توکل نمودی و بر یهوه خدای خود توکل ننمودی، از این جهت لشکر پادشاه ارام از دست تو رهایی یافت. ۸ آیا حبشیان ولوبیان لشکر بسیار بزرگ نبودند؟ و ارابه‌ها وسواران از حد زیاده نداشتند؟ اما چونکه برخداوند توکل نمودی آنها را به‌دست توتسلیم نمود. ۹ زیرا که چشمان خداوند درتمام جهان تردد می‌کند تا قوت خویش را برآنانی که دل ایشان با او کامل است نمایان سازد. تو در اینکار احمقانه رفتار نمودی، لهذا ازاین ببعد در جنگها گرفتار خواهی شد.» ۱۰ اماآسا بر آن رایی غضب نموده، او را در زندان انداخت زیرا که از این امر خشم او بر وی افروخته شد و در همان وقت آسا بر بعضی از قوم ظلم نمود. ۱۱ و اینک وقایع اول و آخر آسا در توراریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب است. ۱۲ ودر سال سی و نهم سلطنت آسا مرضی درپایهای او عارض شد و مرض او بسیار سخت گردید و نیز در بیماری خود از خداوند مددنخواست بلکه از طبیبان. ۱۳ پس آسا با پدران خود خوابید و در سال چهل و یکم

از سلطنت خود وفات یافت. ۱۴ و او را در مقبره‌ای که برای خود در شهر داود کنده بود دفن کردندو او را در دخمه‌ای که از عطریات و انواع حنوطکه به صنعت عطاران ساخته شده بودگذاشتند و برای وی آتشی بی‌نهایت عظیم برافروختند.

۱۷ و پسرش یهوشافاط در جای او پادشاه شد و خود را به ضد اسرائیل تقویت داد. ۲ و سپاهیان در تمامی شهرهای حصارداریهودا گذاشت و قراولان در زمین یهودا و درشهرهای افرایم که پدرش آسا گرفته بود قرار داد. ۳ و خداوند با یهوشافاط می‌بود زیرا که درطریقهای اول پدر خود داود سلوک می‌کرد و ازبعلیم طلب نمی نمود. ۴ بلکه خدای پدر خویش را طلبیده، در اوامر وی سلوک می‌نمود و نه موافق اعمال اسرائیل. ۵ پس خداوند سلطنت را دردستش استوار ساخت و تمامی یهودا هدایا برای یهوشافاط آوردند و دولت و حشمت عظیمی پیدا کرد. ۶ و دلش به طریقهای خداوند رفیع شد، و نیز مکانهای بلند و اشیره‌ها را از یهودا دور کرد. ۷ و در سال سوم از سلطنت خود، سروران خویش را یعنی بنحایل و عوبدیا و زکریا و نتنئیل و میکایا را فرستاد تا در شهرهای یهودا تعلیم دهند. ۸ و با ایشان بعضی از لاویان یعنی شمعیا ونتنیا و زبدیا و عسائیل و شمیراموت و یهوناتان وادنیا و طوبیا و توب ادنیا را که لاویان بودند، فرستاد و با ایشان الیشمع و یهورام کهنه را. ۹ پس ایشان در یهودا تعلیم دادند و سفر تورات خداوند را با خود داشتند، و در همه شهرهای یهودا گردش کرده، قوم را تعلیم می‌دادند. ۱۰ و ترس خداوند بر همه ممالک کشورها که در اطراف یهودا بودند مستولی گردید تا بایهوشافاط جنگ نکردند. ۱۱ و بعضی ازفلسطینیان، هدایا و نقره جزیه را برای یهوشافاطآوردند و عربها نیز از مواشی هفت هزار و هفتصدقوچ و هفت هزار و هفتصد بز نر برای او آوردند. ۱۲ پس یهوشافاط ترقی نموده، بسیار بزرگ شد و قلعه‌ها و شهرهای خزانه در یهودا بنا نمود. ۱۳ ودر شهرهای یهودا کارهای بسیار کرد و مردان جنگ آزموده و شجاعان قوی در اورشلیم داشت. ۱۴ و شماره ایشان برحسب خاندان آبای ایشان این است: یعنی از یهودا سرداران هزاره که رئیس ایشان ادنه بود و با او سیصد هزار شجاع قوی بودند. ۱۵ و بعد از، او یهوحانان رئیس بود وبا او دویست و هشتاد هزار نفر بودند. ۱۶ و بعد ازاو، عمسیا ابن زکری بود که خویشن را برای خداوند نذر کرده بود و با او دویست هزار شجاع قوی بودند. ۱۷ و از بنیامین، الیاداع که شجاع قوی بود و با او دویست هزار نفر مسلح به کمان و سپربودند. ۱۸ و بعد از او یهوزاباد بود و با او صد وهشتاد هزار مرد مهیای جنگ بودند. ۱۹ اینان خدام پادشاه بودند، سوای آنانی که پادشاه درتمامی یهودا در شهرهای حصاردار قرار داده بود.

۱۸ و یهوشافاط دولت و حشمت عظیمی داشت، و با اخاب مصاهرت نمود. ۲ وبعد از چند سال نزد اخاب به سامره رفت و اخاب برای او و قومی که همراهش بودند گوسفندان وگاوان بسیار ذبح نمود و او را تحریض نمود که همراه خودش به راموت جلعاد برآید. ۳ پس اخاب پادشاه اسرائیل به یهوشافاط پادشاه یهوداگفت: «آیا همراه من به راموت جلعاد خواهی آمد؟» او جواب داد که «من چون تو و قوم من چون قوم تو هستیم و همراه تو به جنگ خواهیم رفت.» ۴ و یهوشافاط به پادشاه اسرائیل گفت: «تمناآنکه امروز از کلام خداوند مسالت نمایی.» ۵ وپادشاه اسرائیل چهارصد نفر از انبیا جمع کرده، به ایشان گفت: «آیا به راموت جلعاد برای جنگ برویم یا من از آن باز ایستم؟» ایشان جواب دادند: «برآی و خدا آن را به‌دست پادشاه تسلیم خواهدنمود.» ۶ اما یهوشافاط گفت: «آیا در اینجا غیر ازاینها نبی‌ای از جانب یهوه نیست تا از او سوال نماییم؟» ۷ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «یک مرد دیگر هست که به واسطه او از خداوندمسالت توان کرد لیکن من از او نفرت دارم زیرا که درباره من به نیکویی هرگز نبوت نمی کند بلکه همیشه اوقات به بدی، و او میکایا ابن یملامی باشد.» و یهوشافاط گفت: «پادشاه چنین نگوید.» ۸ پس پادشاه اسرائیل یکی از خواجه‌سرایان خود را خوانده، گفت: «میکایا ابن یملا را به زودی حاضر کن.» ۹ و پادشاه اسرائیل ویهوشافاط پادشاه یهودا هر یکی لباس خود راپوشیده، بر کرسی خویش در جای وسیع نزددهنه دروازه سامره شسته بودند و جمیع انبیا به حضور ایشان نبوت می‌کردند. ۱۰ و صدقیا ابن کنعنه شاخهای آهنین برای خود ساخته، گفت: «یهوه چنین می‌گوید: ارامیان را با اینها خواهی زدتا تلف شوند.» ۱۱ و جمیع انبیا نبوت کرده، می‌گفتند: «به راموت جلعاد برآی و فیروز شوزیرا که خداوند آن را به‌دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.» ۱۲ و قاصدی که برای طلبیدن میکایا رفته بوداو را خطاب کرده، گفت: «اینک انبیا به یک زبان درباره پادشاه نیکو می‌گویند پس کلام تو مثل کلام یکی از ایشان باشد و سخن نیکو بگو.» ۱۳ میکایا جواب داد: «به حیات یهوه قسم که هرآنچه خدای من مرا گوید همان را خواهم گفت.» ۱۴ پس چون نزد پادشاه رسید، پادشاه وی راگفت: «ای میکایا، آیا به راموت جلعاد برای جنگ برویم یا من از آن بازایستم.» او گفت: «برآیید و فیروز شوید، و به‌دست شما تسلیم خواهند شد.» ۱۵ پادشاه وی را گفت: «من چندمرتبه تو را قسم بدهم که به اسم یهوه غیر از آنچه راست است به من نگویی.» ۱۶ او گفت: «تمامی اسرائیل را مثل گوسفندانی که شبان ندارند برکوهها پراکنده دیدم و خداوند گفت اینها صاحب ندارند پس هر کس به سلامتی به خانه خودبرگردد.» ۱۷ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «آیا تو را نگفتم که درباره من به نیکویی نبوت نمی کند بلکه به بدی.» ۱۸ او گفت: «پس کلام یهوه را بشنوید: من یهوه را بر کرسی خود نشسته دیدم، و تمامی لشکر آسمان را که به طرف راست و چپ وی ایستاده بودند. ۱۹ و خداوند گفت: "کیست که اخاب پادشاه اسرائیل را اغوا نماید تا برود و درراموت جلعاد بیفتد؟ یکی جواب داده به اینطورسخن راند و دیگری به آنطور تکلم نمود. ۲۰ و آن روح (پلید) بیرون آمده، به حضور خداوندبایستاد و گفت: من او را اغوا می‌کنم و خداوندوی را گفت: به چه چیز؟ ۲۱ او جواب داد که من بیرون می‌روم و در دهان جمیع انبیایش روح کاذب خواهم بود. او فرمود: وی را اغوا خواهی کرد و خواهی توانست، پس برو و چنین بکن. ۲۲ پس الان هان، یهوه روحی کاذب در دهان این انبیای تو گذاشته است و خداوند درباره تو سخن بد گفته است.» ۲۳ آنگاه صدقیا ابن کنعنه نزدیک آمده، به رخسار میکایا زد و گفت: «به کدام راه روح

خداوند از نزد من به سوی تو رفت تا با تو سخن گوید؟» ۲۴ میکایا جواب داد: «اینک در روزی که به حجره اندرونی داخل شده، خود را پنهان کنی آن را خواهی دید.» ۲۵ و پادشاه اسرائیل گفت: «میکایا را بگیرید و او را نزد آمون، حاکم شهر ویوآش، پسر پادشاه ببرید. ۲۶ و بگویید پادشاه چنین می‌فرماید: این شخص را در زندان بیندازیدو او را به نان تنگی و آب تنگی بپرورانید تا من به سلامتی برگردم.» ۲۷ میکایا گفت: «اگر فی الواقع به سلامتی مراجعت کنی، یهوه با من تکلم ننموده است؛ و گفت‌ای قوم همگی شما بشنوید.» ۲۸ پس پادشاه اسرائیل و یهوشافاط پادشاه یهودا به راموت جلعاد برآمدند. ۲۹ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: من خود را متنکرساخته، به جنگ می‌روم اما تو لباس خود راپوش.» پس پادشاه اسرائیل خویشتن را متنکرساخت و ایشان به جنگ رفتند. ۳۰ و پادشاه ارام سرداران ارابه های خویش را امر فرموده، گفت: «نه با کوچک و نه با بزرگ بلکه با پادشاه اسرائیل فقط جنگ نمایید.» ۳۱ و چون سرداران ارابه هایهوشافاط را دیدند گمان بردند که این پادشاه اسرائیل است، پس مایل شدند تا با او جنگ نمایند و یهوشافاط فریاد برآورد و خداوند او رااعانت نمود و خدا ایشان را از او برگردانید. ۳۲ وچون سرداران ارابه‌ها را دیدند که پادشاه اسرائیل نیست، از تعاقب او برگشتند. ۳۳ اما کسی کمان خود را بدون غرض کشیده، پادشاه اسرائیل را میان وصله های زره زد، و او به ارابه ران خود گفت: «دست خود را بگردان و مرا از لشکر بیرون ببرزیرا که مجروح شدم.» ۳۴ و در آن روز جنگ سخت شد و پادشاه اسرائیل را در ارابه‌اش به مقابل ارامیان تا وقت عصر برپا داشتند و در وقت غروب آفتاب مرد.

۱۹ و یهوشافاط پادشاه یهودا به خانه خودبه اورشلیم به سلامتی برگشت. ۲ و یهوابن حنانی رایی برای ملاقات وی بیرون آمده، به یهوشافاط پادشاه گفت: «آیا شریران را می‌بایست اعانت نمایی و دشمنان خداوند را دوست داری؟ پس از این جهت غضب از جانب خداوند بر توآمده است. ۳ لیکن در تو اعمال نیکو یافت شده است چونکه اشیره‌ها را از زمین دور کرده، و دل خود را به طلب خدا تصمیم نموده‌ای.» ۴ و چون یهوشافاط در اورشلیم ساکن شد، باردیگر به میان قوم از بئرشبع تا کوهستان افرایم بیرون رفته، ایشان را به سوی یهوه خدای پدران ایشان برگردانید. ۵ و داوران در ولایت یعنی درتمام شهرهای حصاردار یهودا شهر به شهر قرارداد. ۶ و به داوران گفت: «باحذر باشید که به چه طور رفتار می‌نمایید زیرا که برای انسان داوری نمی نمایید بلکه برای خداوند، و او در حکم نمودن با شما خواهد بود. ۷ و حال خوف خداوندبر شما باشد و این را با احتیاط به عمل آورید زیراکه با یهوه خدای ما بی‌انصافی و طرفداری ورشوه خواری نیست.» ۸ و در اورشلیم نیز یهوشافاط بعضی از لاویان و کاهنان را و بعضی از روسای آبای اسرائیل را به جهت داوری خداوند و مرافعه‌ها قرار داد پس به اورشلیم برگشتند. ۹ و ایشان را امر فرموده، گفت: «شما بدینطور با امانت و دل کامل در ترس خداوند رفتار نمایید. ۱۰ و در هر دعوی‌ای که ازبرادران شما که ساکن شهرهای خود می‌باشند، میان خون و خون و میان شرایع و اوامر و فرایض و احکام پیش شما آید، ایشان را انذار نمایید تانزد خداوند مجرم نشوند، مبادا غضب بر شما و بربرادران شما بیاید. اگر به این طور رفتار نمایید، مجرم نخواهید شد. ۱۱ و اینک امریا، رئیس کهنه، برای همه امور خداوند و زبدیا ابن اسمعئیل که رئیس خاندان یهودا می‌باشد، برای همه امور پادشاه بر سر شما هستند و لاویان همراه شما در خدمت مشغولند. پس به دلیری عمل نمایید و خداوند با نیکان باشد.»

۲۰ و بعد از این، بنی موآب و بنی عمون و باایشان بعضی از عمونیان، برای مقاتله بایهوشافاط آمدند. ۲ و بعضی آمده، یهوشافاط راخبر دادند و گفتند: «گروه عظیمی از آن طرف دریا از ارام به ضد تو می‌آیند و اینک ایشان درحصون تامار که همان عین جدی باشد، هستند.» ۳ پس یهوشافاط بترسید و در طلب خداوند جزم نمود و در تمامی یهودا به روزه اعلان کرد. ۴ ویهودا جمع شدند تا از خداوند مسالت نمایند واز تمامی شهرهای یهودا آمدند تا خداوند راطلب نمایند. ۵ و یهوشافاط در میان جماعت یهودا واورشلیم، در خانه خداوند، پیش روی صحن جدید بایستاد، ۶ و گفت: «ای یهوه، خدای پدران، ما آیا تو در آسمان خدا نیستی و آیا تو بر جمیع ممالک امت‌ها سلطنت نمی نمایی؟ و در دست تو قوت و جبروت است و کسی نیست که با تومقاومت تواند نمود. ۷ آیا تو خدای ما نیستی که سکنه این زمین را از حضور قوم خود اسرائیل اخراج نموده، آن را به ذریت دوست خویش ابراهیم تا ابدالاباد داده‌ای؟ ۸ و ایشان در آن ساکن شده، مقدسی برای اسم تو در آن بنا نموده، گفتند: ۹ حینی که بلا یا شمشیر یا قصاص یا وبا یاقحطی بر ما عارض شود و ما پیش روی این خانه و پیش روی تو (زیرا که اسم تو در این خانه مقیم است) بایستیم، و در وقت تنگی خود نزد تواستغاثه نماییم، آنگاه اجابت فرموده، نجات بده. ۱۰ و الان اینک بنی عمون و موآب و اهل کوه سعیر، که اسرائیل را وقتی که از مصر بیرون آمدنداجازت ندادی که به آنها داخل شوند، بلکه ازایشان اجتناب نمودند و ایشان را هلاک نساختند. ۱۱ اینک ایشان مکافات آن را به ما می‌رسانند، به اینکه می‌آیند تا ما را از ملک تو که آن را به تصرف ما داده‌ای، اخراج نمایند. ۱۲ ای خدای ما آیا توبر ایشان حکم نخواهی کرد؟ زیرا که ما را به مقابل این گروه عظیمی که بر ما می‌آیند، هیچ قوتی نیست و ما نمی دانیم چه بکنیم اما چشمان ما به سوی تو است.» ۱۳ و تمامی یهودا با اطفال و زنان و پسران خود به حضور خداوند ایستاده بودند. ۱۴ آنگاه روح خداوند بر یحزئیل بن زکریا ابن بنایا ابن یعیئیل بن متنیای لاوی که از بنی آساف بود، درمیان جماعت نازل شد. ۱۵ و او گفت: «ای تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم! وای یهوشافاط پادشاه گوش گیرید! خداوند به شما چنین می‌گوید: ازاین گروه عظیم ترسان و هراسان مباشید زیرا که جنگ از آن شما نیست بلکه از آن خداست. ۱۶ فردا به نزد ایشان فرود آیید. اینک ایشان به فراز صیص برخواهند آمد و ایشان را در انتهای وادی در برابر بیابان یروئیل خواهید یافت. ۱۷ دراین وقت بر شما نخواهد بود که جنگ نمایید. بایستید و نجات خداوند را که با شما خواهد بودمشاهده نمایید. ای یهودا و اورشلیم ترسان وهراسان مباشید و فردا به مقابل ایشان بیرون رویدو خداوند همراه شما خواهد بود.» ۱۸ پس

یهوشافاط رو به زمین افتاد و تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم به حضور
خداوندافتادند و خداوند را سجده نمودند. ۱۹ و لاویان ازبنی قهاتیان و از
بنی قورحیان برخاسته، یهوه خدای اسرائیل را به آواز بسیار بلند تسبیح
خواندند. ۲۰ و بامدادان برخاسته، به بیابان تقوع بیرون رفتند و چون بیرون
می‌رفتند، یهوشافاط بایستادو گفت: «مرا بشنویدای یهودا و سکنه اورشلیم!
بر یهوه خدای خود ایمان آورید و استوارخواهید شد و به انبیای او ایمان
آورید که کامیاب خواهید شد.» ۲۱ و بعد از مشورت کردن با قوم بعضی
را معین کرد تا پیش روی مسلحان رفته، برای خداوند بسرایند و زینت
قدوسیت راتسبیح خوانند و گویند خداوند را حمد گوییدزیرا که رحمت او تا
ابدالاباد است. ۲۲ و چون ایشان به‌سراییدن و حمد گفتن شروع نمودند،
خداوند به ضد بنی عمون و موآب و سکنه جبل سعیر که بر یهودا هجوم
آوده بودند، کمین گذاشت و ایشان منکسر شدند. ۲۳ زیرا که بنی عمون
و موآب بر سکنه جبل سعیر برخاسته، ایشان را نابود و هلاک ساختند، و
چون از ساکنان سعیر فارغ شدند، یکدیگر را به‌کار هلاکت امدادکردند.
۲۴ و چون یهودا به دیده بانگاه بیابان رسیدند وبه سوی آن گروه نظر
انداختند، اینک لاشه‌ها برزمین افتاده، و احدی رهایی نیافته بود. ۲۵
ویهوشافاط با قوم خود به جهت گرفتن غنیمت ایشان آمدند و در میان آنها
اموال و رخوت وچیزهای گرانبها بسیار یافتند و برای خود آنقدرگرفتند که
نتوانستند ببرند و غنیمت اینقدر زیادبود که سه روز مشغول غارت می‌بودند.
۲۶ و درروز چهارم در وادی برکه جمع شدند زیرا که درآنجا خداوند را
متبارک خواندند، و از این جهت آن مکان را تا امروز وادی برکه می‌نامند.
۲۷ پس جمیع مردان یهودا و اورشلیم و یهوشافاط مقدم ایشان با شادمانی
برگشته، به اورشلیم مراجعت کردند زیرا خداوند ایشان را بر دشمنانشان
شادمان ساخته بود. ۲۸ و با بربطها و عودها وکرناها به اورشلیم به خانه
خداوند آمدند. ۲۹ وترس خدا بر جمیع ممالک کشورها مستولی شدچونکه
شنیدند که خداوند با دشمنان اسرائیل جنگ کرده است. ۳۰ و مملکت
یهوشافاط آرام شد، زیرا خدایش او را از هر طرف رفاهیت بخشید. ۳۱ پس
یهوشافاط بر یهودا سلطنت نمود وسی و پنج ساله بود که پادشاه شد و
بیست و پنج سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش عزوبه دختر
شلحی بود. ۳۲ و موافق رفتار پدرش آسا سلوک نموده، از آن انحراف نورزید
و آنچه در نظر خداوند راست بود بجا می‌آورد. ۳۳ لیکن مکان های بلند
برداشته نشد و قوم هنوز دلهای خود را به سوی خدای پدران خویش مصمم
نساخته بودند. ۳۴ و بقیه وقایع یهوشافاط از اول تا آخر دراخبار ییهو ابن
حنانی که در تواریخ پادشاهان اسرائیل مندرج می‌باشد، مکتوب است. ۳۵
و بعد از این، یهوشافاط پادشاه یهودا بااخزیا پادشاه اسرائیل که شریرانه رفتار
می‌نمود، طرح آمیزش انداخت. ۳۶ و در ساختن کشتیهابرای رفتن به
ترشیش با وی مشارکت نمود وکشتیها را در عصیون جابر ساختند. ۳۷
آنگاه العازر بن دوداواهوی مریشاتی به ضد یهوشافاطنبوت کرده، گفت:
«چونکه تو با اخزیا متحدشدی، خداوند کارهای تو را تباه ساخته است.»
پس آن کشتیها شکسته شدند و نتوانستند به ترشیش بروند.

۲۱ و یهوشافاط با پدران خود خوابید و درشهر داود با پدرانش دفن
شد، و پسرش یهورام به‌جایش پادشاه شد. ۲ و پسران یهوشافاط عزریا و
یحیئیل و زکریا و عزریاهو ومیکائیل و شفطیا برادران او بودند. این همه
پسران یهوشافاط پادشاه اسرائیل بودند. ۳ و پدر ایشان عطایای بسیار از
نقره و طلا و نفایس با شهرهای حصاردار در یهودا به ایشان داد و اما
سلطنت را به یهورام عطا فرمود زیرا که نخست زاده بود. ۴ و چون یهورام
بر سلطنت پدرش مستقر شدخویشتن را تقویت نموده، همه برادران خود
وبعضی از سروران اسرائیل را نیز به شمشیر کشت. ۵ یهورام سی و دو ساله
بود که پادشاه شد و هشت سال در اورشلیم سلطنت کرد. ۶ و موافق رفتار
پادشاهان اسرائیل به طوری که خاندان اخاب رفتار می‌کردند، سلوک نمود
زیرا که دختر اخاب زن او بود و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل
آورد. ۷ لیکن خداوند به‌سبب آن عهدی که با داود بسته بود و چونکه
وعده داده بود که چراغی به وی و به پسرانش همیشه اوقات ببخشد،
نخواست که خاندان داود را هلاک سازد. ۸ و در ایام او ادوم از زیردست
یهودا عاصی شده، پادشاهی برای خود نصب نمودند. ۹ ویهورام با سرداران
خود و تمامی ارابه هایش رفت، و شبانگاه برخاسته، ادومیان را که او را
احاطه کرده بودند با سرداران ارابه های ایشان شکست داد. ۱۰ اما ادوم تا
امروز از زیر دست یهودا عاصی شده‌اند، و در همان وقت لبنه نیز از زیر
دست اوعاصی شد، زیرا که او یهوه خدای پدران خود راترک کرد. ۱۱ و
او نیز مکان های بلند در کوههای یهوداساخت و ساکنان اورشلیم را به
زنا کردن تحریض نموده، یهودا را گمراه ساخت. ۱۲ و مکتوبی ازایلیای
نبی بدو رسیده، گفت که «یهوه، خدای پدرت داود، چنین می‌فرماید:
چونکه به راههای پدرت یهوشافاط و به طریقهای آسا پادشاه یهوداسلوک
ننمودی، ۱۳ بلکه به طریق پادشاهان اسرائیل رفتار نموده، یهودا و ساکنان
اورشلیم رااغوا نمودی که موافق زناکاری خاندان اخاب مرتکب زنا بشوند و
برادران خویش را نیز ازخاندان پدرت که از تو نیکوتر بودند به قتل رسانیدی،
۱۴ همانا خداوند قومت و پسرانت وزنانت و تمامی اموالت را به بلای
عظیم مبتلاخواهد ساخت. ۱۵ و تو به مرض سخت گرفتار شده، در
احشایت چنان بیماری‌ای عارض خواهد شد که احشایت از آن مرض روزبه
روزبیرون خواهد آمد.» ۱۶ پس خداوند دل فلسطینیان و عربانی را که
مجاور حبشیان بودند، به ضد یهورام برانگیزانید. ۱۷ و بر یهودا هجوم
آورده، در آن ثلمه انداختند و تمامی اموالی که در خانه پادشاه یافت شد و
پسران و زنان او را نیزبه اسیری بردند. و برای او پسری سوای پسرکهترش
یهواخاز باقی نماند. ۱۸ و بعد از اینهمه خداوند احشایش را به مرض
علاج ناپذیر مبتلا ساخت. ۱۹ و به مرور ایام بعد از انقضای مدت دو
سال، احشایش از شدت مرض بیرون آمد و با دردهای سخت مرد، وقومش
برای وی (عطریات) نسوزانیدند، چنانکه برای پدرش می‌سوزانیدند. ۲۰ و
او سی و دو ساله بود که پادشاه شد و هشت سال در اورشلیم سلطنت
نمود، و بدون آنکه بر او رفتی شود، رحلت کرد و او را در شهر داود، اما نه
در مقبره پادشاهان دفن کردند.

۲۲ و ساکنان اورشلیم پسر کهترش اخزیارا در جایش به پادشاهی نصب کردند، زیرا گروهی که با عربان بر اردو هجوم آورده بودند، همه پسران بزرگش را کشته بودند. پس اخزیا ابن یهورام پادشاه یهودا سلطنت کرد. ۲ واخزیا چهل و دو ساله بود که پادشاه شد و یک سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش عتلیادختر عمری بود. ۳ و او نیز به طریق های خاندان اخاب سلوک نمود زیرا که مادرش ناصح او بود تا اعمال زشت بکند. ۴ و مثل خاندان اخاب آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، بجا آورد زیرا که ایشان بعد از وفات پدرش، برای هلاکتش ناصح او بودند. ۵ پس برحسب مشورت ایشان رفتارنموده، با یهورام بن اخاب پادشاه اسرائیل نیزبرای جنگ با حزائیل پادشاه ارام به راموت جلعاد رفت و ارامیان یورام را مجروح نمودند. ۶ پس به یزرعیل مراجعت کرد تا از جراحاتی که در محاربه با حزائیل پادشاه ارام در رامه یافته بود، شفا یابد. و عزریا ابن یهورام پادشاه یهودا برای عیادت یهورام بن اخاب به یزرعیل فرود آمد زیراکه بیمار بود. ۷ و هلاکت اخزیا در اینکه نزد یورام رفت، ازجانب خدا بود زیرا چون به آنجا رسید، با یهورام به مقابله ییهو ابن نمشی که خداوند او را برای هلاک ساختن خاندان اخاب مسح کرده بود، بیرون رفت. ۸ و چون ییهو قصاص بر خاندان اخاب می‌رسانید، بعضی از سروران یهودا وپسران برادران اخزیا را که ملازمان اخزیا بودندیافته، ایشان را کشت. ۹ و اخزیا را طلبید و او رادر حالتی که در سامره پنهان شده بود، دستگیرنموده، نزد ییهو آوردند و او را به قتل رسانیده، دفن کردند زیرا گفتند: «پسر یهوشافاط است که خداوند را به تمامی دل خود طلبید.» پس، ازخاندان اخزیا، کسی‌که قادر بر سلطنت باشد، نماند. ۱۰ پس چون عتلیا مادر اخزیا دید که پسرش کشته شده است، برخاست و تمامی اولادپادشاهان از خاندان یهودا را هلاک کرد. ۱۱ لیکن یهوشبعه، دختر پادشاه، یوآش پسر اخزیا را گرفت و او را از میان پسران پادشاه که مقتول شدند دزدیده، او را با دایه‌اش در اطاق خوابگاه گذاشت و یهوشبعه، دختر یهورام پادشاه، زن یهویاداع کاهن که خواهر اخزیا بود، او را از عتلیاپنهان کرد که او را نکشت. ۱۲ و او نزد ایشان درخانه خدا مدت شش سال پنهان ماند. و عتلیا برزمین سلطنت می‌کرد.

۲۳ و در سال هفتم، یهویاداع خویشتن راتقویت داده، بعضی از سرداران صده یعنی عزریا ابن یهورام و اسماعیل بن یهوحانان وعزریا ابن عوبید و معسیا ابن عدایا و الیشافاط بن زکری را با خود همداستان ساخت. ۲ و ایشان دریهودا گردش کردند و لاویان را از جمیع شهرهای یهودا و روسای آبای اسرائیل را جمع کرده، به اورشلیم آمدند. ۳ و تمامی جماعت با پادشاه درخانه خدا عهد بستند. و او به ایشان گفت: «همانا‌پسر پادشاه سلطنت خواهد کرد، چنانکه خداونددرباره پسران داود گفته است. ۴ و کاری که بایدبکنید این است: یک ثلث از شما که از کاهنان ولاویان در سبت داخل می‌شوید دربانهای آستانه‌ها باشید. ۵ و ثلث دیگر به خانه پادشاه وثلثی به دروازه اساس و تمامی قوم در صحنهای خانه خداوند حاضر باشند. ۶ و کسی غیر ازکاهنان و لاویانی که به خدمت مشغول می‌باشند، داخل خانه خداوند نشود، اما ایشان داخل بشوند زیرا که مقدسند و تمامی قوم (خانه) خداوند را حراست نمایند. ۷ و لاویان هرکس سلاح خود را به‌دست گرفته، پادشاه را از هرطرف احاطه نمایند و هرکه به خانه درآید، کشته شود و چون پادشاه داخل شود یا بیرون رود، شما نزد او بمانید.» ۸ پس لاویان و تمامی یهودا موافق هرچه یهویاداع کاهن امر فرمود عمل نمودند، و هر کدام کسان خود را خواه از آنانی که در روز سبت داخل می‌شدند و خواه از آنانی که در روز سبت بیرون می‌رفتند، برداشتند زیرا که یهویاداع کاهن فرقه هارا مرخص نفرمود. ۹ و یهویاداع کاهن نیزه‌ها ومجنها و سپرها را که از آن داود پادشاه و در خانه خدا بود، به یوزباشیها داد. ۱۰ و تمامی قوم را که هر یک از ایشان سلاح خود را به‌دست گرفته بودند، از طرف راست خانه تا طرف چپ خانه به پهلوی مذبح و خانه، به اطراف پادشاه قرار داد. ۱۱ و پسر پادشاه را بیرون آورده، تاج را بر سرش گذاشتند و شهادت نامه را به او داده، او را به پادشاهی نصب کردند، و یهویاداع و پسرانش، اورا مسح نموده، گفتند: «پادشاه زنده بماند.» ۱۲ اما چون عتلیا آواز قوم را که می‌دویدند وپادشاه را مدح می‌کردند شنید، نزد قوم به خانه خداوند داخل شد. ۱۳ و دید که اینک پادشاه به پهلوی ستون خود نزد مدخل ایستاده است، وسروران و کرنانوازان نزد پادشاه می‌باشند وتمامی قوم زمین شادی می‌کنند و کرناها رامی نوازند و مغنیان با آلات موسیقی و پیشوایان تسبیح. آنگاه عتلیا لباس خود را دریده، صدا زدکه «خیانت، خیانت!» ۱۴ و یهویاداع کاهن، یوزباشیها را که سرداران فوج بودند امر فرموده، به ایشان گفت: «او را از میان صفها بیرون کنید، وهرکه از عقب او برود، به شمشیر کشته شود.» زیرا کاهن فرموده بود که او را در خانه خداوندمکشید. ۱۵ پس او را راه دادند و چون به دهنه دروازه اسبان، نزد خانه پادشاه رسید، او را درآنجا کشتند. ۱۶ و یهویاداع در میان خود و تمامی قوم وپادشاه، عهد بست تا قوم خداوند باشند. ۱۷ وتمامی قوم به خانه بعل رفته، آن را منهدم ساختندو مذبح هایش و تماثیلش را شکستند و کاهن بعل متان را روبه‌روی مذبحها کشتند. ۱۸ و یهویاداع باشادمانی و نغمه سرایی برحسب امر داود، وظیفه های خانه خداوند را به‌دست کاهنان ولاویان سپرد، چنانکه داود ایشان را بر خانه خداوند تقسیم کرده بود تا موافق آنچه در توراه موسی مکتوب است، قربانی های سوختنی خداوند را بگذرانند. ۱۹ و دربانان را به دروازه های خانه خداوند قرار داد تا کسی‌که به هر جهتی نجس باشد، داخل نشود. ۲۰ ویوزباشیها و نجبا و حاکمان قوم و تمامی قوم زمین را برداشت و پادشاه را از خانه خداوند به زیر آورد و او را از دروازه اعلی به خانه پادشاه درآورده، او را بر کرسی سلطنت نشانید. ۲۱ وتمامی قوم زمین شادی کردند و شهر آرامی یافت و عتلیا را به شمشیر کشتند.

۲۴ و یوآش هفت ساله بود که پادشاه شد وچهل سال در اورشلیم سلطنت نمود واسم مادرش ظبیه بئرشبعی بود. ۲ و یوآش درتمامی روزهای یهویاداع کاهن، آنچه را که در نظرخداوند راست بود، به عمل می‌آورد. ۳ ویهویاداع دو زن برایش گرفت و او پسران ودختران تولید نمود. ۴ و بعد از

آن، یوآش اراده کرد که خانه خداوند را تعمیر نماید. ۵ و کاهنان و لاویان راجمع کرده، به ایشان گفت: «به شهرهای یهودابیرون روید و از تمامی اسرائیل نقره برای تعمیر خانه خدای خود، سال به سال جمع کنید، و دراین کار تعجیل نمایید.» اما لاویان تعجیل ننمودند. ۶ پس پادشاه، یهویاداع رئیس (کهنه) راخوانده، وی را گفت: «چرا از لاویان بازخواست نکردی که جزیه‌ای را که موسی بنده خداوند وجماعت اسرائیل به جهت خیمه شهادت قرارداده‌اند، از یهودا و اورشلیم بیاورند؟» ۷ زیرا که پسران عتلیای خبیثه، خانه خدا را خراب کرده، وتمامی موقوفات خانه خداوند را صرف بعلیم کرده بودند. ۸ و پادشاه امر فرمود که صندوقی بسازند و آن را بیرون دروازه خانه خداوند بگذارند. ۹ و دریهودا و اورشلیم ندا دردادند که جزیه‌ای را که موسی بنده خدا در بیابان بر اسرائیل قرار داده بودبرای خداوند بیاورند. ۱۰ و جمیع سروران وتمامی قوم آن را به شادمانی آورده، در صندوق انداختند تا پر شد. ۱۱ و چون صندوق به‌دست لاویان، نزد وکلای پادشاه آورده می‌شد و ایشان می‌دیدند که نقره بسیار هست آنگاه کاتب پادشاه و وکیل رئیس کهنه آمده، صندوق را خالی می‌کردند و آن را برداشته، باز به‌جایش می‌گذاشتند. و روز به روز چنین کرده، نقره بسیارجمع کردند. ۱۲ و پادشاه و یهویاداع آن را به آنانی که در کار خدمت خانه خداوند مشغول بودنددادند، و ایشان بنایان و نجاران به جهت تعمیرخانه خداوند و آهنگران و مسگران برای مرمت خانه خداوند اجیر نمودند. ۱۳ پس عمله‌ها به‌کارپرداختند و کار از دست ایشان به انجام رسید وخانه خدا را به حالت اولش برپا داشته، آن رامحکم ساختند. ۱۴ و چون آن را تمام کرده بودند، بقیه نقره را نزد پادشاه و یهویاداع آوردند و از آن برای خانه خداوند اسباب یعنی آلات خدمت وآلات قربانی‌ها و قاشقها و ظروف طلا و نقره ساختند، و در تمامی روزهای یهویاداع، قربانی های سوختنی دائم در خانه خداوندمی گذرانیدند. ۱۵ اما یهویاداع پیر و سالخورده شده، بمرد وحین وفاتش صد و سی ساله بود. ۱۶ و او را درشهر داود با پادشاهان دفن کردند، زیرا که دراسرائیل هم برای خدا و هم برای خانه او نیکویی کرده بود. ۱۷ و بعد از وفات یهویاداع، سروران یهودآآمدند و پادشاه را تعظیم نمودند و پادشاه در آن وقت به ایشان گوش گرفت. ۱۸ و ایشان خانه یهوه خدای پدران خود را ترک کرده، اشیریم و بتها راعبادت نمودند، و به‌سبب این عصیان ایشان، خشم بر یهودا و اورشلیم افروخته شد. ۱۹ و اوانبیاء نزد ایشان فرستاد تا ایشان را به سوی یهوه برگردانند و ایشان آنها را شهادت دادند، اما ایشان گوش نگرفتند. ۲۰ پس روح خدا زکریا ابن یهویاداع کاهن راملبس ساخت و او بالای قوم ایستاده، به ایشان گفت: «خدا چنین می‌فرماید: شما چرا از اوامریهوه تجاوز می‌نمایید؟ پس کامیاب نخواهیدشد. چونکه خداوند را ترک نموده‌اید، او شما راترک نموده است.» ۲۱ و ایشان بر او توطئه نموده، او را به حکم پادشاه در صحن خانه خداوندسنگسار کردند. ۲۲ پس یوآش پادشاه احسانی را که پدرش یهویاداع، به وی نموده بود، بیاد نیاورد، بلکه پسرش را به قتل رسانید. و چون او می‌مرد، گفت: «خداوند این را ببیند و بازخواست نماید.» ۲۳ و در وقت تحویل سال، لشکر ارامیان به ضد وی برآمده، به یهودا و اورشلیم داخل شده، جمیع سروران قوم را از میان قوم هلاک ساختند، و تمامی غنیمت ایشان را نزد پادشاه دمشق فرستادند. ۲۴ زیرا که لشکر ارام با جمعیت کمی آمدند و خداوند لشکر بسیار عظیمی به‌دست ایشان تسلیم نمود، چونکه یهوه خدای پدران خود را ترک کرده بودند، پس بر یوآش قصاص نمودند. ۲۵ و چون از نزد او رفتند (زیرا که او را درمرضهای سخت واگذاشتند)، بندگانش به‌سبب خون پسران یهویاداع کاهن، براو فتنه انگیخته، اورا بر بسترش کشتند. و چون مرد، او را در شهرداود دفن کردند، اما او را در مقبره پادشاهان دفن نکردند. ۲۶ و آنانی که بر او فتنه انگیختند، اینانند: زاباد، پسر شمعه عمونیه و یهوزاباد، پسرشمریت موآبیه. ۲۷ و اما حکایت پسرانش وعظمت وحی که بر او نازل شد و تعمیر خانه خدا، اینک در مدرس تواریخ پادشاهان مکتوب است، و پسرش امصیا در جایش پادشاه شد.

۲۵ امصیا بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یهوعدان اورشلیمی بود. ۲ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد، اما نه به دل کامل. ۳ و چون سلطنت در دستش مستحکم شد، خادمان خود را که پدرش پادشاه را کشته بودند، به قتل رسانید. ۴ اما پسران ایشان را نکشت به موجب نوشته کتاب تورات موسی که خداوند امر فرموده و گفته بود: «پدران به جهت پسران کشته نشوند و پسران به جهت پدران مقتول نگردند، بلکه هر کس به جهت گناه خود کشته شود.» ۵ و امصیا یهودا را جمع کرده، سرداران هزاره و سرداران صده از ایشان در تمامی یهودا وبنیامین مقرر فرمود و ایشان را از بیست ساله بالاترشمرده، سیصد هزار مرد برگزیده نیزه و سپردار راکه به جنگ بیرون می‌رفتند، یافت. ۶ و صد هزارمرد شجاع جنگ آزموده به صد وزنه نقره ازاسرائیل اجیر ساخت. ۷ اما مرد خدایی نزد وی آمده، گفت: «ای پادشاه، لشکر اسرائیل با تونروند زیرا خداوند با اسرائیل یعنی با تمامی بنی افرایم نیست. ۸ و اگر می‌خواهی بروی برو وبه جهت جنگ قوی شو لیکن خدا تو را پیش دشمنان مغلوب خواهد ساخت زیرا قدرت نصرت دادن و مغلوب ساختن با خدا است.» ۹ امصیا به مرد خدا گفت: «برای صد وزنه نقره که به لشکر اسرائیل داده‌ام، چه کنم؟» مرد خداجواب داد: «خداوند قادر است که تو را بیشتر ازاین بدهد.» ۱۰ پس امصیا لشکری را که از افرایم نزد او آمده بودند، جدا کرد که به‌جای خودبرگردند و از این سبب خشم ایشان بر یهودا به شدت افروخته شد و بسیار غضبناک گردیده، به‌جای خود رفتند. ۱۱ و امصیا خویشتن را تقویت نموده، قوم خود را بیرون برد و به وادی الملح رسیده، ده هزار نفر از بنی سعیر را کشت. ۱۲ و بنی یهودا ده هزار نفر دیگر را زنده اسیر کرد، و ایشان را به قله سالع برده، از قله سالع به زیر انداختند که جمیع خرد شدند. ۱۳ و اما مردان آن فوج که امصیا بازفرستده بود تا همراهش به جنگ نروند، برشهرهای یهودا از سامره تا بیت حورون تاختند وسه هزار نفر را کشته، غنیمت بسیار بردند. ۱۴ و بعد از مراجعت امصیا از شکست دادن ادومیان، او خدایان بنی سعیر را آورده، آنها راخدایان خود ساخت و آنها را سجده نموده،

بخور برای آنها سوزانید. ۱۵ پس خشم خداوند برامصیا افروخته شد و نبی نزد وی فرستاد که او رابگوید: «چرا خدایان آن قوم را که قوم خود را ازدست تو نتوانستند رهانید، طلبیدی؟» ۱۶ و چون این سخن را به وی گفت، او را جواب داد: «آیا تورا مشیر پادشاه ساخته‌اند؟ ساکت شو! چرا تو رابکشند؟» پس نبی ساکت شده، گفت: «می‌دانم که خدا قصد نموده است که تو را هلاک کند، چونکه این کار را کردی و نصیحت مرا نشنیدی.» ۱۷ پس امصیا، پادشاه یهودا، مشورت کرده، نزد یوآش بن یهوآحاز بن ییهو پادشاه اسرائیل فرستاده، گفت: «بیا تا با یکدیگر مقابله نماییم.» ۱۸ و یوآش پادشاه اسرائیل نزد امصیا پادشاه یهودا فرستاده، گفت: «شترخار لبنان نزد سروآزاد لبنان فرستاده، گفت: دختر خود را به پسر من به زنی بده. اما حیوان وحشی که در لبنان بود گذرکرده، شترخار را پایمال نمود. ۱۹ می‌گویی، هان ادوم را شکست دادم و دلت تو را مغرور ساخته است که افتخار نمایی؟ حال به خانه خود برگرد. چرا بلا را برای خود برمی انگیزانی تا خودت ویهودا همراهت بیفتید؟» ۲۰ اما امصیا گوش نداد زیرا که این امر از جانب خدا بود تا ایشان را به‌دست دشمنان تسلیم نماید، چونکه خدایان ادوم را طلبیدند. ۲۱ پس یوآش پادشاه اسرائیل برآمد و او و امصیا پادشاه یهودا در بیت شمس که در یهودا است، با یکدیگرمقابله نمودند. ۲۲ و یهودا از حضور اسرائیل منهزم شده، هر کس به خیمه خود فرار کرد. ۲۳ ویوآش پادشاه اسرائیل امصیا ابن یوآش بن یهوآحاز پادشاه یهودا را در بیت شمس گرفت و او را به اورشلیم آورده، چهارصد ذراع حصاراورشلیم را از دروازه افرایم تا دروازه زاویه منهدم ساخت. ۲۴ و تمامی طلا و نقره و تمامی ظروفی را که در خانه خدا نزد (بنی) عوبید ادوم ودر خزانه های خانه پادشاه یافت شد و یرغمالان را گرفته، به سامره مراجعت کرد. ۲۵ و امصیاابن یوآش پادشاه یهودا، بعد از وفات یوآش بن یهوآحاز پادشاه اسرائیل، پانزده سال زندگانی نمود. ۲۶ و بقیه وقایع اول و آخر امصیا، آیا درتواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب نیست؟ ۲۷ و از زمانی که امصیا از پیروی خداوندانحراف ورزید، بعضی در اورشلیم فتنه بر وی انگیختند. پس به لاکیش فرار کرد و از عقبش به لاکیش فرستادند و او را در آنجا کشتند. ۲۸ و او رابر اسبان آوردند و با پدرانش در شهر یهودا دفن کردند.

۲۶ و تمامی قوم یهودا عزیا را که شانزده ساله بود گرفته، در جای پدرش امصیاپادشاه ساختند. ۲ و او بعد از آنکه پادشاه باپدرانش خوابیده بود، ایلوت را بنا کرد و آن رابرای یهودا استرداد نمود. ۳ و عزیا شانزده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و دو سال در اورشلیم پادشاهی نمود و اسم مادرش یکلیای اورشلیمی بود. ۴ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هرچه پدرش امصیا کرده بود، بجا آورد. ۵ و درروزهای زکریا که در رویاهای خدا بصیر بود، خدا را می‌طلبید و مادامی که خداوند رامی طلبید، خدا او را کامیاب می‌ساخت. ۶ و او بیرون رفته، با فلسطینیان جنگ کرد وحصار جت و حصار یبنه و حصار اشدود رامنهدم ساخت و شهرها در زمین اشدود وفلسطینیان بنا نمود. ۷ و خدا او را بر فلسطینیان وعربانی که در جوربعل ساکن بودند و بر معونیان نصرت داد. ۸ و عمونیان به عزیا هدایا دادند و اسم او تا مدخل مصر شایع گردید، زیرا که بی‌نهایت قوی گشت. ۹ و عزیا برجها در اورشلیم نزددروازه زاویه و نزد دروازه وادی و نزد گوشه حصار بنا کرده، آنها را مستحکم گردانید. ۱۰ وبرجها در بیابان بنا نمود و چاههای بسیار کند زیراکه مواشی کثیر در همواری و در هامون داشت وفلاحان و باغبانان در کوهستان و در بوستانهاداشت، چونکه فلاحت را دوست می‌داشت. ۱۱ وعزیا سپاهیان جنگ آزموده داشت که برای محاربه‌دسته دسته بیرون می‌رفتند، برحسب تعداد ایشان که یعیئیل کاتب و معسیای رئیس زیردست حننیا که یکی از سرداران پادشاه بود، آنها را سان می‌دیدند. ۱۲ و عدد تمامی سرداران آبا که شجاعان جنگ آزموده بودند، دو هزار وششصد بود. ۱۳ و زیر دست ایشان، سیصد و هفت هزار و پانصد سپاه جنگ آزموده بودند که پادشاه را به ضد دشمنانش مساعدت نموده، با قوت تمام مقاتله می‌کردند. ۱۴ و عزیا برای ایشان یعنی برای تمامی لشکر سپرها و نیزه‌ها و خودها وزره‌ها و کمانها و فلاخنها مهیا ساخت. ۱۵ ومنجنیقهایی را که مخترع صنعتگران ماهر بود دراورشلیم ساخت تا آنها را بر برجها و گوشه های حصار برای انداختن تیرها و سنگهای بزرگ بگذارند. پس آوازه او تا جایهای دور شایع شدزیرا که نصرت عظیمی یافته، بسیار قوی گردید. ۱۶ لیکن چون زورآور شد، دل او برای هلاکتش متکبر گردید و به یهوه خدای خودخیانت ورزیده، به هیکل خداوند درآمد تا بخوربر مذبح بخور بسوزاند. ۱۷ و عزریای کاهن ازعقب او داخل شد و همراه او هشتاد مرد رشید ازکاهنان خداوند درآمدند. ۱۸ و ایشان با عزیاپادشاه مقاومت نموده، او را گفتند: «ای عزیاسوزانیدن بخور برای خداوند کار تو نیست بلکه کار کاهنان پسران هارون است که برای سوزانیدن بخور تقدیس شده‌اند. پس از مقدس بیرون شوزیرا خطا کردی و این کار از جانب یهوه خداموجب عزت تو نخواهد بود.» ۱۹ آنگاه عزیا که مجمری برای سوزانیدن بخور در دست خود داشت، غضبناک شد و چون خشمش بر کاهنان افروخته گردید، برص به حضور کاهنان در خانه خداوند به پهلوی مذبح بخور بر پیشانی‌اش پدید آمد. ۲۰ و عزریای رئیس کهنه و سایر کاهنان بر او نگریستند و اینک برص بر پیشانی‌اش ظاهر شده بود. پس او را ازآنجا به شتاب بیرون کردند و خودش نیز به تعجیل بیرون رفت، چونکه خداوند او را مبتلاساخته بود. ۲۱ و عزیا پادشاه تا روز وفاتش ابرص بود و در مریضخانه مبروص ماند، زیرا از خانه خداوند ممنوع بود و پسرش یوتام، ناظر خانه پادشاه و حاکم قوم زمین می‌بود. ۲۲ و اشعیا ابن آموص نبی بقیه وقایع اول وآخر عزیا را نوشت. ۲۳ پس عزیا با پدران خودخوابید و او را با پدرانش در زمین مقبره پادشاهان دفن کردند، زیرا گفتند که ابرص است و پسرش یوتام در جایش پادشاه شد.

۲۷ و یوتام بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش یروشه دختر صادوق بود. ۲ وآنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هرآنچه پدرش عزیا کرده بود، به عمل آورد، اما به هیکل خداوند داخل نشد لیکن قوم هنوز فسادمی کردند. ۳ و او دروازه اعلای خانه خداوند را بنانمود و بر حصار عوفل عمارت بسیار

ساخت. ۴ وشهرها در کوهستان یهودا بنا نمود و قلعه‌ها وبرجها در جنگلها ساخت. ۵ و با پادشاه بنی عمون جنگ نموده، بر ایشان غالب آمد. پس بنی عمون در آن سال، صد وزنه نقره و ده هزار کر گندم و ده هزار کر جو به او دادند، و بنی عمون در سال دوم وسوم به همان مقدار به او دادند. ۶ پس یوتام زورآور گردید زیرا رفتار خود را به حضور یهوه خدای خویش راست ساخت. ۷ و بقیه وقایع یوتام و همه جنگهایش و رفتارش، اینک درتواریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا مکتوب است. ۸ و او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد وشانزده سال در اورشلیم سلطنت کرد. ۹ پس یوتام با پدران خود خوابید و او را در شهر داود دفن کردند، و پسرش آحاز در جایش سلطنت نمود.

۲۸ و آحاز بیست ساله بود که پادشاه شد وشانزده سال در اورشلیم پادشاهی کرد. اما آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق پدرش داود به عمل نیاورد. ۲ بلکه به طریق های پادشاهان اسرائیل سلوک نموده، تمثالها نیز برای بعلیم ریخت. ۳ و در وادی ابن هنوم بخورسوزانید، و پسران خود را برحسب رجاسات امت هایی که خداوند از حضور بنی‌اسرائیل اخراج نموده بود، سوزانید. ۴ و بر مکان های بلندو تلها و زیر هر درخت سبز قربانی‌ها گذرانید وبخورسوزانید. ۵ بنابراین، یهوه خدایش او را به‌دست پادشاه ارام تسلیم نمود که ایشان او را شکست داده، اسیران بسیاری از او گرفته، به دمشق بردند. و به‌دست پادشاه اسرائیل نیز تسلیم شد که او راشکست عظیمی داد. ۶ و فقح بن رملیا صد وبیست هزار نفر را که جمیع ایشان مردان جنگی بودند، در یک روز در یهودا کشت، چونکه یهوه خدای پدران خود را ترک نموده بودند. ۷ و زکری که مرد شجاع افرایمی بود، معسیا پسر پادشاه، عزریقام ناظر خانه، و القانه را که شخص اول بعداز پادشاه بود، کشت. ۸ پس بنی‌اسرائیل دویست هزار نفر زنان وپسران و دختران از برادران خود به اسیری بردند ونیز غنیمت بسیاری از ایشان گرفتند و غنیمت رابه سامره بردند. ۹ و در آنجا نبی از جانب خداوندعودید نام بود که به استقبال لشکری که به سامره برمی گشتند آمده، به ایشان گفت: «اینک از این جهت که یهوه خدای پدران شما بر یهوداغضبناک می‌باشد، ایشان را به‌دست شما تسلیم نمود و شما ایشان را با غضبی که به آسمان رسیده است، کشتید. ۱۰ و حال شما خیال می‌کنید که پسران یهودا و اورشلیم را به عنف غلامان وکنیزان خود سازید. و آیا با خود شما نیز تقصیرهابه ضد یهوه خدای شما نیست؟ ۱۱ پس الان مرابشنوید و اسیرانی را که از برادران خود آورده‌اید، برگردانید زیرا که حدت خشم خداوند بر شمامی باشد.» ۱۲ آنگاه بعضی از روسای بنی افرایم یعنی عزریا ابن یهوحانان و برکیا ابن مشلیموت ویحزقیا ابن شلوم و عماسا ابن حدلای با آنانی که از جنگ می‌آمدند، مقاومت نمودند. ۱۳ و به ایشان گفتند که «اسیران را به اینجا نخواهید آوردزیرا که تقصیری به ضد خداوند بر ما هست وشما می‌خواهید که گناهان و تقصیرهای ما رامزید کنید زیرا که تقصیر ما عظیم است و حدت خشم بر اسرائیل وارد شده است.» ۱۴ پس لشکریان، اسیران و غنیمت را پیش روسا وتمامی جماعت واگذاشتند. ۱۵ و آنانی که اسم ایشان مذکور شد برخاسته، اسیران را گرفتند وهمه برهنگان ایشان را از غنیمت پوشانیده، ملبس ساختند و کفش به پای ایشان کرده، ایشان راخورانیدند و نوشانیدند و تدهین کرده، تمامی ضعیفان را بر الاغها سوار نموده، ایشان را به اریحا که شهر نخل باشد نزد برادرانشان رسانیده، خود به سامره مراجعت کردند. ۱۶ و در آن زمان، آحاز پادشاه نزد پادشاهان آشور فرستاد تا او را اعانت کنند. ۱۷ زیرا که ادومیان هنوز می‌آمدند و یهودا را شکست داده، اسیران می‌بردند. ۱۸ و فلسطینیان بر شهرهای هامون و جنوبی یهودا هجوم آوردند و بیت شمس و ایلون و جدیروت و سوکو را با دهاتش وتمنه را با دهاتش و جمزو را با دهاتش گرفته، درآنها ساکن شدند. ۱۹ زیرا خداوند یهودا را به‌سبب آحاز، پادشاه اسرائیل ذلیل ساخت، چونکه او یهودا را به‌سرکشی واداشت و به خداوندخیانت عظیمی ورزید. ۲۰ پس تلغت فلناسر، پادشاه آشور بر او برآمد و او را به تنگ آورد ووی را تقویت نداد. ۲۱ زیرا که آحاز خانه خداوندو خانه های پادشاه و سروران را تاراج کرده، به پادشاه آشور داد، اما او را اعانت ننمود. ۲۲ و چون او را به تنگ آورده بود، همین آحازپادشاه به خداوند بیشتر خیانت ورزید. ۲۳ زیرا که برای خدایان دمشق که او را شکست داده بودند، قربانی گذرانید و گفت: «چونکه خدایان پادشاهان ارام، ایشان را نصرت داده‌اند، پس من برای آنهاقربانی خواهم گذرانید تا مرا اعانت نمایند.» اماآنها سبب هلاکت وی و تمامی اسرائیل شدند. ۲۴ و آحاز اسباب خانه خدا را جمع کرد و آلات خانه خدا را خرد کرد و درهای خانه خداوند رابسته، مذبحها برای خود در هر گوشه اورشلیم ساخت. ۲۵ و در هر شهری از شهرهای یهودا، مکان های بلند ساخت تا برای خدایان غریب بخورسوزانند. پس خشم یهوه خدای پدران خود را به هیجان آورد. ۲۶ و بقیه وقایع وی و همه طریق های اول و آخر او، اینک در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب است. ۲۷ پس آحاز با پدران خود خوابید و او را در شهراورشلیم دفن کردند، اما او را به مقبره پادشاهان اسرائیل نیاوردند. و پسرش حزقیا به‌جایش پادشاه شد.

۲۹ حزقیا بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم سلطنت نمود، و اسم مادرش ابیه دختر زکریا بود. ۲ و او آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هرآنچه پدرش داود کرده بود، به عمل آورد. ۳ و در ماه اول از سال اول سلطنت خوددرهای خانه خداوند را گشوده، آنها را تعمیرنمود. ۴ و کاهنان و لاویان را آورده، ایشان را درمیدان شرقی جمع کرد. ۵ و به ایشان گفت: «ای لاویان مرا بشنوید! الان خویشتن را تقدیس نمایید و خانه یهوه خدای پدران خود را تقدیس کرده، نجاسات را از قدس بیرون برید. ۶ زیرا که پدران ما خیانت ورزیده، آنچه در نظر یهوه خدای ما ناپسند بود به عمل آوردند و او را ترک کرده، روی خود را از مسکن خداوند تافتند وپشت به آن دادند. ۷ و درهای رواق را بسته، چراغها را خاموش کردند و بخور نسوزانیدند وقربانی های سوختنی در قدس خدای اسرائیل نگذرانیدند. ۸ پس خشم خداوند بر یهودا واورشلیم افروخته شد و ایشان را محل تشویش ودهشت و سخریه ساخت، چنانکه شما به چشمان خود می‌بینید. ۹ و اینک پدران ما به شمشیر افتادند و پسران و

دختران و زنان ما از این سبب به اسیری رفتند. ۱۰ الان اراده دارم که بایهوه
خدای اسرائیل عهد ببندم تا حدت خشم اواز ما برگردد. ۱۱ پس حال، ای
پسران من، کاهلی مورزید زیرا خداوند شما را برگزیده است تا به حضور وی
ایستاده، او را خدمت نمایید وخادمان او شده، بخورسوزانید.» ۱۲ آنگاه
بعضی از لاویان برخاستند یعنی ازبنی قهاتیان محت بن عماسای و یوئیل
بن عزریا واز بنی مراری قیس بن عبدی و عزریا ابن یهللئیل واز جرشونیان
یوآخ بن زمه و عیدن بن یوآخ. ۱۳ واز بنی الیصافان شمری و یعیئیل و از
بنی آساف زکریا و متنیا. ۱۴ و از بنی هیمان یحیئیل و شمعی و از بنی
یدوتون شمعیا و عزیئیل. ۱۵ و برادران خود را جمع کرده، خویشتن را
تقدیس نمودند وموافق فرمان پادشاه، برحسب کلام خداوند برای تطهیر
خانه خداوند داخل شدند. ۱۶ و کاهنان به اندرون خانه خداوند رفته، آن
را طاهر ساختند وهمه نجاسات را که در هیکل خداوند یافتند، به صحن
خانه خداوند بیرون آوردند و لاویان آن راگرفته، خارج شهر به وادی قدرون
بیرون بردند. ۱۷ و در غره ماه اول به تقدیس نمودنش شروع کردند، و در
روز هشتم ماه به رواق خداوندرسیدند و در هشت روز خانه خداوند را
تقدیس نموده، در روز شانزدهم ماه اول آن را به اتمام رسانیدند. ۱۸ پس
نزد حزقیا پادشاه به اندرون قصر داخل شده، گفتند: «تمامی خانه خداوند
ومذبح قربانی سوختنی و همه اسبابش و میز نان تقدمه را با همه آلاتش
طاهر ساختیم. ۱۹ و تمامی اسبابی که آحاز پادشاه در ایام سلطنتش حینی
که خیانت ورزید دور انداخت ما آنها را مهیا ساخته، تقدیس نمودیم و
اینک پیش مذبح خداوندحاضر است.» ۲۰ پس حزقیا پادشاه صبح زود
برخاست وروسای شهر را جمع کرده، به خانه خداوندبرآمد. ۲۱ و ایشان
هفت گاو و هفت قوچ و هفت بره و هفت بز نر آوردند تا برای مملکت و
قدس ویهودا قربانی گناه بشود و او پسران هارون کهنه رافرمود تا آنها را
بر مذبح خداوند بگذرانند. ۲۲ پس گاوان را کشتند و کاهنان، خون
را گرفته بر مذبح پاشیدند و قوچها را کشته خون را بر مذبح پاشیدند و
برهها را کشته خون را بر مذبح پاشیدند. ۲۳ پس بزهای قربانی گناه را به
حضور پادشاه وجماعت نزدیک آورده، دستهای خود را بر آنهانهادند. ۲۴ و
کاهنان آنها را کشته، خون را بر مذبح برای قربانی گناه گذرانیدند تا به
جهت تمامی اسرائیل کفاره بشود زیرا که پادشاه فرموده بود که قربانی
سوختنی و قربانی گناه به جهت تمامی اسرائیل بشود. ۲۵ و او لاویان را
با سنجها و بربطها و عودهابرحسب فرمان داود و جاد، رایی پادشاه و
ناتان نبی در خانه خداوند قرار داد زیرا که این حکم ازجانب خداوند
بهدست انبیای او شده بود. ۲۶ پس لاویان با آلات داود و کاهنان با کرناها
ایستادند. ۲۷ و حزقیا امر فرمود که قربانی های سوختنی رابر مذبح بگذرانند
و چون به گذرانیدن قربانی سوختنی شروع نمودند، سرودهای خداوند را
بناکردند و کرناها در عقب آلات داود، پادشاه اسرائیل، نواخته شد. ۲۸ و
تمامی جماعت سجده کردند و مغنیان سراییدند و کرنانوازان نواختند وهمه
این کارها می‌شد تا قربانی سوختنی تمام گردید. ۲۹ و چون قربانی های
سوختنی تمام شد، پادشاه و جمیع حاضرین با وی رکوع کرده، سجده
نمودند. ۳۰ و حزقیا پادشاه و روسا لاویان را امر فرمودند که به کلمات داود
و آساف رایی برای خداوند تسبیح بخوانند. پس با شادمانی تسبیح خواندند
و رکوع نموده، سجده کردند. ۳۱ پس حزقیا جواب داده، گفت: «حال
خویشتن را برای خداوند تقدیس نمودید. پس نزدیک آمده، قربانی‌ها و
ذبایح تشکر به خانه خداوند بیاورید.» آنگاه جماعت قربانی‌ها وذبایح
تشکر آوردند و هرکه از دل راغب بودقربانی های سوختنی آورد. ۳۲ و عدد
قربانی های سوختنی که جماعت آوردند، هفتاد گاو و صدقوچ و دویست
بره بود. همه اینها قربانی های سوختنی برای خداوند بود. ۳۳ و عدد
موقوفات ششصد گاو و سه هزار گوسفند بود. ۳۴ و چون کاهنان کم بودند
و به پوست کندن همه قربانی های سوختنی قادر نبودند، برادران ایشان
لاویان، ایشان را مدد کردند تا کار تمام شد و تاکاهنان، خود را تقدیس
نمودند زیرا که دل لاویان از کاهنان برای تقدیس نمودن خود مستقیم تربود.
۳۵ و قربانی های سوختنی نیز با پیه ذبایح سلامتی و هدایای ریختنی برای
هر قربانی سوختنی، بسیار بود. پس خدمت خانه خداوندآراسته شد. ۳۶ و
حزقیا و تمامی قوم شادی کردند چونکه خدا قوم را مستعد ساخته بود
زیرااین امر ناگهان واقع شد.

۳۰ و حزقیا نزد تمامی اسرائیل و یهودافرستاد و مکتوبات نیز به افرایم و
منسی نوشت تا به خانه خداوند به اورشلیم بیایند و عیدفصح را برای
یهوه خدای اسرائیل نگاه دارند. ۲ زیرا که پادشاه و سرورانش و تمامی
جماعت در اورشلیم مشورت کرده بودند که عید فصح را در ماه دوم نگاه
دارند. ۳ چونکه در آنوقت نتوانستند آن را نگاه دارند زیرا کاهنان خود
راتقدیس کافی ننموده و قوم در اورشلیم جمع نشده بودند. ۴ و این امر
به نظر پادشاه و تمامی جماعت پسند آمد. ۵ پس قرار دادند که در
تمامی اسرائیل از بئرشبع تا دان ندا نمایند که بیایند وفصح را برای یهوه
خدای اسرائیل در اورشلیم برپا نمایند زیرا مدت مدیدی بود که آن را به
طوری که مکتوب است، نگاه نداشته بودند. ۶ پس شاطران با مکتوبات
از جانب پادشاه و سرورانش، برحسب فرمان پادشاه به تمامی اسرائیل و
یهودارفته، گفتند: «ای بنی‌اسرائیل به سوی یهوه، خدای ابراهیم و اسحاق
و اسرائیل باز گشت نمایید تا او به بقیه شما که از دست پادشاهان آشور
رسته‌اید، رجوع نماید. ۷ و مثل پدران وبرادران خود که به یهوه خدای
پدران خویش خیانت ورزیدند، مباشید که ایشان را محل دهشت چنانکه
می‌بینید گردانیده است. ۸ پس مثل پدران خود گردن خود را سخت
مسازیدبلکه نزد خداوند تواضع نمایید و به قدس او که آن را تا ابدالاباد
تقدیس نموده است داخل شده، یهوه خدای خود را عبادت نمایید تا
حدت خشم او از شما برگردد. ۹ زیرا اگر به سوی خداوندبازگشت نمایید،
برادران و پسران شما به نظرآنانی که ایشان را به اسیری برده‌اند، التفات
خواهند یافت و به این زمین مراجعت خواهندنمود، زیرا که یهوه خدای شما
مهربان و رحیم است و اگر به سوی او بازگشت نمایید روی خودرا از شما
بر نخواهد گردانید.» ۱۰ پس شاطران شهر به شهر از زمین افرایم ومنسی تا
زبولون گذشتند، لیکن بر ایشان استهزا وسخریه می‌نمودند. ۱۱ اما بعضی از
اشیر و منسی و زبولون تواضع نموده، به اورشلیم آمدند. ۱۲ ودست خدا بر

یهودا بود که ایشان را یک دل بخشدتا فرمان پادشاه و سرورانش را موافق کلام خداوند بجا آورند. ۱۳ پس گروه عظیمی در اورشلیم برای نگاه داشتن عید فطیر در ماه دوم جمع شدند وجماعت، بسیار بزرگ شد. ۱۴ و برخاسته، مذبح هایی را که در اورشلیم بود خراب کردند وهمه مذبح های بخور را خراب کرده، به وادی قدرون انداختند. ۱۵ و در چهاردهم ماه دوم فصح را ذبح کردند و کاهنان و لاویان خجالت کشیده، خود را تقدیس نمودند و قربانی های سوختنی به خانه خداوند آوردند. ۱۶ پس در جایهای خود به ترتیب خویش برحسب تورات موسی مرد خداایستادند و کاهنان خون را از دست لاویان گرفته، پاشیدند. ۱۷ زیرا چونکه بسیاری از جماعت بودند که خود را تقدیس ننموده بودند لاویان مامور شدند که قربانی های فصح را به جهت هرکه طاهر نشده بود ذبح نمایند و ایشان را برای خداوند تقدیس کنند. ۱۸ زیرا گروهی عظیم ازقوم یعنی بسیار از افرایم و منسی و یساکار وزبولون طاهر نشده بودند و معهذا فصح راخوردند لکن نه موافق آنچه نوشته شده بود، زیراحزقیا برای ایشان دعا کرده، گفت: ۱۹ «خداوندمهربان، هر کس را که دل خود را مهیا سازد تا خدایعنی یهوه خدای پدران خویش را طلب نمایدبیامرزد، اگرچه موافق طهارت قدس نباشد.» ۲۰ وخداوند حزقیا را اجابت نموده، قوم را شفا داد. ۲۱ پس بنی‌اسرائیل که در اورشلیم حاضر بودند، عید فطیر را هفت روز به شادی عظیم نگاه داشتندو لاویان و کاهنان خداوند را روز به روز به آلات تسبیح خداوند حمد می‌گفتند. ۲۲ و حزقیا به جمیع لاویانی که در خدمت خداوند نیکو ماهربودند، سخنان دلاویز گفت. پس هفت روزمرسوم عید را خوردند و ذبایح سلامتی گذرانیده، یهوه خدای پدران خود را تسبیح خواندند. ۲۳ و تمامی جماعت مشورت کردند که عید راهفت روز دیگر نگاه دارند. پس هفت روز دیگر رابا شادمانی نگاه داشتند. ۲۴ زیرا حزقیا، پادشاه یهودا هزار گاو و هفت هزار گوسفند به جماعت بخشید و سروران هزار گاو و ده هزار گوسفند به جماعت بخشیدند و بسیاری از کاهنان خویشتن را تقدیس نمودند. ۲۵ و تمامی جماعت یهودا وکاهنان و لاویان و تمامی گروهی که از اسرائیل آمدند و غریبانی که از زمین اسرائیل آمدند و(غریبانی که) در یهودا ساکن بودند، شادی کردند. ۲۶ و شادی عظیمی در اورشلیم رخ نمود زیرا که از ایام سلیمان بن داود، پادشاه اسرائیل مثل این در اورشلیم واقع نشده بود. ۲۷ پس لاویان کهنه برخاسته، قوم را برکت دادند و آواز ایشان مستجاب گردید و دعای ایشان به مسکن قدس اوبه آسمان رسید.

۳۱ و چون این همه تمام شد، جمیع اسرائیلیانی که در شهرهای یهوداحاضر بودند بیرون رفته، تمثالها را شکستند واشیریم را قطع نمودند و مکانهای بلند و مذبحهارا از تمامی یهودا و بنیامین و افرایم و منسی بالکل منهدم ساختند. پس تمامی بنی‌اسرائیل هرکس به ملک خویش به شهرهای خود برگشتند. ۲ و حزقیا فرقه های کاهنان و لاویان، رابرحسب اقسام ایشان قرار داد که هر کس ازکاهنان و لاویان موافق خدمت خود برای قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی و خدمت وتشکر و تسبیح به دروازه های اردوی خداوندحاضر شوند. ۳ و حصه پادشاه را از اموال خاصش برای قربانی های سوختنی معین کرد، یعنی برای قربانی های سوختنی صبح و شام وقربانی های سوختنی سبت‌ها و هلالها و موسمهابرحسب آنچه در تورات خداوند مکتوب بود. ۴ وبه قومی که در اورشلیم ساکن بودند، امر فرمود که حصه کاهنان و لاویان را بدهند تا به شریعت خداوند مواظب باشند. ۵ و چون این امر شایع شد، بنی‌اسرائیل نوبر گندم و شیره و روغن وعسل و تمامی محصول زمین را به فراوانی دادند وعشر همه‌چیز را به کثرت آوردند. ۶ وبنی‌اسرائیل و یهودا که در شهرهای یهودا ساکن بودند نیز عشر گاوان و گوسفندان و عشرموقوفاتی که برای یهوه خدای ایشان وقف شده بود آورده، آنها را توده توده نمودند. ۷ و در ماه سوم به ساختن توده‌ها شروع نمودند، و در ماه هفتم آنها را تمام کردند. ۸ و چون حزقیا وسروران آمدند و توده‌ها را دیدند، خداوند رامتبارک خواندند و قوم او اسرائیل را مبارک خواندند. ۹ و حزقیا درباره توده‌ها از کاهنان ولاویان سوآل نمود. ۱۰ و عزریا رئیس کهنه که ازخاندان صادوق بود او را جواب داد و گفت: «ازوقتی که قوم به آوردن هدایا برای خانه خداوندشروع کردند، خوردیم و سیر شدیم و بسیاری باقی گذاشتیم، زیرا خداوند قوم خود را برکت داده است و آنچه باقی‌مانده است، این مقدارعظیم است.» ۱۱ پس حزقیا امر فرمود که انبارها در خانه خداوند مهیا سازند و مهیا ساختند. ۱۲ و هدایا وعشرها و موقوفات را در آنها در مکان امانت گذاشتند و کونیای لاوی بر آنها رئیس بود وبرادرش شمعی ثانی اثنین. ۱۳ و یحیئیل و عزریاو نحت و عسائیل و یریموت و یوزاباد و ایللئیل ویسمخیا و محت و بنایا برحسب تعیین حزقیاپادشاه و عزریا رئیس خانه خدا زیر دست کونیاو برادرش شمعی وکلاء شدند. ۱۴ و قوری ابن یمنه لاوی که دربان دروازه شرقی بود ناظر نوافل خدا شد تا هدایای خداوند و موقوفات مقدس راتقسیم نماید. ۱۵ و زیردست او عیدن و منیامین ویشوع و شمعیا و امریا و شکنیا در شهرهای کاهنان به وظیفه های امانتی مقرر شدند تا به برادران خود، خواه بزرگ و خواه کوچک، برحسب فرقه های ایشان برسانند. ۱۶ علاوه برحصه یومیه ذکوری که در نسب نامه‌ها شمرده شده بودند، از سه ساله و بالاتر یعنی همه آنانی که به خانه خداوند داخل می‌شدند، برای خدمت های ایشان در وظیفه های ایشان برحسب فرقه های ایشان. ۱۷ (و حصه) آنانی که در نسب نامه‌ها شمرده شده بود، از کاهنان برحسب خاندان آبای ایشان و از لاویان از بیست ساله وبالاتر در وظیفه های ایشان برحسب فرقه های ایشان. ۱۸ و (حصه) جمیع اطفال و زنان و پسران و دختران ایشان که در تمامی جماعت درنسب نامه‌ها شمرده شده بودند، پس دروظیفه های امانتی خود خویشتن را تقدیس نمودند. ۱۹ و نیز برای پسران هارون کهنه که درزمینهای حوالی شهرهای خود ساکن بودند، کسان، شهر به شهر به نامهای خود معین شدند تابه همه ذکوران کهنه و به همه لاویانی که درنسب نامه‌ها شمرده شده بودند حصه‌ها بدهند. ۲۰ پس حزقیا در تمامی یهودا به اینطور عمل نمود و آنچه در نظر یهوه خدایش نیکو و پسند وامین بود بجا آورد. ۲۱ و در هر کاری که در خدمت خانه خدا و در شرایع و

اوامر برای طلبیدن خدای خود اقدام نمود آن را به تمامی دل خود به عمل آورد و کامیاب گردید.

۳۲ و بعد از این امور و این امانت، سنخاریب، پادشاه آشور آمده، به یهودا داخل شد، و به ضد شهرهای حصاردارداردو زده، خواست که آنها را برای خود مفتوح نماید. ۲ و چون حزقیا دید که سنخاریب آمده است و قصد مقاتله با اورشلیم دارد، ۳ آنگاه باسرداران و شجاعان خود مشورت کرد که آب چشمه های بیرون شهر را مسدود نماید. پس اوراعانت کردند. ۴ و خلق بسیاری جمع شده، همه چشمه‌ها و نهری را که از میان زمین جاری بودمسدود کردند، و گفتند: «چرا باید پادشاهان آشور بیایند و آب فراوان بیابند؟» ۵ پس خویشتن را تقویت داده، تمامی حصار را که شکسته بود، تعمیر نمود و آن را تا برجها بلند نمود و حصاردیگری بیرون آن بنا کرد و ملو را در شهر داودمستحکم نمود و اسلحه‌ها و سپرهای بسیاری ساخت. ۶ و سرداران جنگی بر قوم گماشت وایشان را در جای وسیع نزد دروازه شهر جمع کرده، سخنان دلاویز به ایشان گفت ۷ که «دلیر وقوی باشید! و از پادشاه آشور و تمامی جمیعتی که با وی هستند، ترسان و هراسان مشوید! زیرا آنکه با ماست از آنکه با وی است قوی تر می‌باشد. ۸ با او بازوی بشری است و با ما یهوه خدای مااست تا ما را نصرت دهد و در جنگهای ما جنگ کند.» پس قوم بر سخنان حزقیا پادشاه یهوداعتماد نمودند. ۹ و بعد از آن سنخاریب، پادشاه آشور، بندگان خود را به اورشلیم فرستاد و خودش با تمامی حشمتش در برابر لاکیش بودند که به حزقیاپادشاه یهودا و تمامی یهودا که در اورشلیم بودند، بگویند: ۱۰ «سنخاریب پادشاه آشورچنین می‌فرماید: بر چه چیز اعتماد دارید که درمحاصره در اورشلیم می‌مانید؟ ۱۱ آیا حزقیا شمارا اغوا نمی کند تا شما را با قحط و تشنگی به موت تسلیم نماید که می‌گوید: یهوه خدای ما، مارا از دست پادشاه آشور رهایی خواهد داد؟ ۱۲ آیا همین حزقیا مکانهای بلند و مذبحهای اورا منهدم نساخته، و به یهودا و اورشلیم امرنفرموده و نگفته است که پیش یک مذبح سجده نمایید و بر آن بخور بسوزانید؟ ۱۳ آیا نمی دانیدکه من و پدرانم به همه طوایف کشورها چه کرده‌ایم؟ مگر خدایان امت های آن کشورها هیچ قدرتی داشتند که زمین خود را از دست من برهانند؟ ۱۴ کدام‌یک از همه خدایان این امت هایی که پدران من آنها را هلاک ساخته‌اند، قادر بر رهانیدن قوم خود از دست من بود تاخدای شما قادر باشد که شما را از دست من رهایی دهد؟ ۱۵ پس حال، حزقیا شما را فریب ندهد و شما را به اینطور اغوا ننماید و بر اواعتماد منمایید، زیرا هیچ خدا از خدایان جمیع امت‌ها و ممالک قادر نبوده است که قوم خود را ازدست من و از دست پدرانم رهایی دهد، پس به طریق اولی خدای شما شما را از دست من نخواهد رهانید.» ۱۶ و بندگانش سخنان زیاده به ضد یهوه خدا وبه ضد بنده‌اش حزقیا گفتند. ۱۷ و مکتوبی نیزنوشته، یهوه خدای اسرائیل را اهانت نمود و به ضد وی حرف زده، گفت: «چنانکه خدایان امت های کشورها قوم خود را از دست من رهایی ندادند، همچنین خدای حزقیا قوم خویش را ازدست من نخواهد رهانید.» ۱۸ و به آواز بلند به زبان یهود به اهل اورشلیم که بر دیوار بودند، ندادردادند تا ایشان را ترسان و مشوش ساخته، شهررا بگیرند. ۱۹ و درباره خدای اورشلیم مثل خدایان امت های جهان که مصنوع دست آدمیان می‌باشند، سخن‌گفتند. ۲۰ پس حزقیا پادشاه و اشعیاء ابن آموص نبی درباره این دعا کردند و به سوی آسمان فریادبرآوردند. ۲۱ و خداوند فرشته‌ای فرستاده، همه شجاعان جنگی و روسا و سرداران را که دراردوی پادشاه آشور بودند، هلاک ساخت و او باروی شرمنده به زمین خود مراجعت نمود. وچون به خانه خدای خویش داخل شد، آنانی که از صلبش بیرون آمده بودند، او را در آنجا به شمشیر کشتند. ۲۲ پس خداوند حزقیا و سکنه اورشلیم را از دست سنحاریب پادشاه آشور و ازدست همه رهایی داده، ایشان را از هر طرف نگاهداری نمود. ۲۳ و بسیاری هدایا به اورشلیم برای خداوند و پیشکشها برای حزقیا پادشاه یهودا آوردند و او بعد از آن به نظر همه امت هامحترم شد. ۲۴ و در آن ایام حزقیا بیمار و مشرف به موت شد. اما چون نزد خداوند دعا نمود، او با وی تکلم کرد و وی را علامتی داد. ۲۵ لیکن حزقیا موافق احسانی که به وی داده شده بود، عمل ننمود زیرادلش مغرور شد و غضب بر او و یهودا و اورشلیم افروخته گردید. ۲۶ اما حزقیا با ساکنان اورشلیم، از غرور دلش تواضع نمود، لهذا غضب خداونددر ایام حزقیا بر ایشان نازل نشد. ۲۷ و حزقیا دولت و حشمت بسیار عظیمی داشت و به جهت خود مخزنها برای نقره و طلا وسنگهای گرانبها و عطریات و سپرها و هر گونه اسباب نفیسه ساخت. ۲۸ و انبارها برای محصولات از گندم و شیره و روغن و آخرها برای انواع بهایم و آغلها به جهت گله‌ها. ۲۹ و به جهت خود شهرها ساخت و مواشی گله‌ها و رمه های بسیار تحصیل نمود زیرا خدا اندوخته های بسیارفراوان به او عطا فرمود. ۳۰ و همین حزقیا منبع عالی آب جیحون را مسدود ساخته، آن را به راه راست به طرف غربی شهر داود فرود آورد. پس حزقیا در تمامی اعمالش کامیاب شد. ۳۱ اما درامر ایلچیان سرداران بابل که نزد وی فرستاده شده بودند تا درباره آیتی که در زمین ظاهر شده بودپرسش نمایند، خدا او را واگذاشت تا او راامتحان نماید و هرچه در دلش بود بداند. ۳۲ و بقیه وقایع حزقیا و حسنات او اینک درروپای اشعیا ابن آموص نبی و در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب است. ۳۳ پس حزقیا با پدران خود خوابید و او را در بلندی مقبره پسران داود دفن کردند، و تمامی یهودا وساکنان اورشلیم او را در حین وفاتش اکرام نمودند، و پسرش منسی در جایش سلطنت نمود.

۳۳ منسی دوازده ساله بود که پادشاه شد وپنجاه و پنج سال در اورشلیم سلطنت نمود. ۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق رجاسات امت هایی که خداوند آنها را از حضوربنی‌اسرائیل اخراج کرده بود، عمل نمود. ۳ زیرامکانهای بلند را که پدرش حزقیا خراب کرده بود، بار دیگر بنا نمود و مذبحها برای بعلیم برپا کرد واشیره‌ها بساخت و به تمامی لشکر آسمان سجده نموده، آنها را عبادت کرد. ۴ و مذبح‌ها در خانه خداوند بنا نمود که درباره‌اش خداوند گفته بود: «اسم من در اورشلیم تا به ابد خواهد بود.» ۵ ومذبح‌ها برای تمامی لشکر آسمان در هر دوصحن خانه خداوند بنا

نمود. ۶ و پسران خود رادر وادی ابن هنوم از آتش گذرانید و فالگیری
وافسونگری و جادوگری می‌کرد و با اصحاب اجنه و جادوگران مراوده
می‌نمود و در نظرخداوند شرارت بسیار ورزیده، خشم او را به هیجان آورد.
۷ و تمثال ریخته شده بت را که ساخته بود، در خانه خداوند برپا داشت
که درباره‌اش خدا به داود و به پسرش سلیمان گفته بود: «در این خانه و در
اورشلیم که آن را از تمامی اسباط بنی‌اسرائیل برگزیده‌ام، اسم خود را تا به ابد
قرار خواهم داد. ۸ و پایهای اسرائیل را اززمینی که مقر پدران شما ساخته‌ام،
بار دیگر آواره نخواهم گردانید، به شرطی که توجه نمایند تابرحسب هرآنچه
به ایشان امر فرموده‌ام و برحسب تمامی شریعت و فرایض و احکامی که
به‌دست موسی داده‌ام، عمل نمایند.» ۹ امامنسی، یهودا و ساکنان اورشلیم
را اغوا نمود تا ازامت هایی که خداوند پیش بنی‌اسرائیل هلاک کرده بود،
بدتر رفتار نمودند. ۱۰ و خداوند به منسی و به قوم او تکلم نمود، اما
ایشان گوش نگرفتند. ۱۱ پس خداوندسرداران لشکر آشور را بر ایشان آورد و
منسی رابا غلها گرفته، او را به زنجیرها بستند و به بابل بردند. ۱۲ و چون
در تنگی بود یهوه خدای خود راطلب نمود و به حضور خدای پدران خویش
بسیار تواضع نمود. ۱۳ و چون از او مسالت نمودوی را اجابت نموده،
تضرع او را شنید و به مملکتش به اورشلیم باز آورد، آنگاه منسی دانست
که یهوه خدا است. ۱۴ و بعد از این حصار بیرونی شهر داود را به طرف
غربی جیحون در وادی تا دهنه دروازه ماهی بنا نمود و دیواری گرداگرد
عوفل کشیده، آن را بسیار بلند ساخت و سرداران جنگی بر همه شهرهای
حصاردار یهودا قرار داد. ۱۵ و خدایان بیگانه و بت را از خانه خداوند و
تمامی مذبحها راکه در کوه خانه خداوند و در اورشلیم ساخته بودبرداشته،
آنها را از شهر بیرون ریخت. ۱۶ و مذبح خداوند را تعمیر نموده، ذبایح
سلامتی و تشکربر آن گذرانیدند و یهودا را امر فرمود که یهوه خدای اسرائیل
را عبادت نمایند. ۱۷ اما قوم هنوزدر مکانهای بلند قربانی می‌گذرانیدند
لیکن فقطبرای یهوه خدای خود. ۱۸ و بقیه وقایع منسی و دعایی که نزد
خدای خود کرد و سخنان رائیانی که به اسم یهوه خدای اسرائیل به او
گفتند، اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل مکتوب است. ۱۹ و دعای او
ومستجاب شدنش و تمامی گناه و خیانتش وجایهایی که مکانهای بلند در
آنها ساخت واشیره‌ها و بتهایی که قبل از متواضع شدنش برپانمود، اینک در
اخبار حوزای مکتوب است. ۲۰ پس منسی با پدران خود خوابید و او را در
خانه خودش دفن کردند و پسرش آمون در جایش پادشاه شد. ۲۱ آمون
بیست و دو ساله بود که پادشاه شد ودو سال در اورشلیم پادشاهی کرد.
۲۲ و آنچه درنظر خداوند ناپسند بود، موافق آنچه پدرش منسی کرده
بود، به عمل آورد و آمون برای جمیع بتهایی که پدرش منسی ساخته بود،
قربانی گذرانیده، آنها را پرستش کرد. ۲۳ و به حضورخداوند تواضع ننمود،
چنانکه پدرش منسی تواضع نموده بود بلکه این آمون زیاده و زیاده عصیان
ورزید. ۲۴ پس خادمانش بر او شوریده، او را در خانه خودش کشتند.
۲۵ و اهل زمین همه کسانی را که بر آمون پادشاه شوریده بودند، به قتل
رسانیدند و اهل زمین پسرش یوشیا را در جایش به پادشاهی نصب کردند.

۳۴ یوشیا هشت ساله بود که پادشاه شد ودر اورشلیم سی و یکسال
سلطنت نمود. ۲ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد و به طریق
های پدر خود داود سلوک نموده، به طرف راست یا چپ انحراف نورزید.
۳ و درسال هشتم سلطنت خود، حینی که هنوز جوان بود، به طلبیدن
خدای پدر خود داود شروع کرد ودر سال دوازدهم به طاهر ساختن یهودا
واورشلیم از مکان های بلند و اشیره‌ها و تمثالها وبتها آغاز نمود. ۴ و مذبح
های بعلیم را به حضوروی منهدم ساختند، و تماثیل شمس را که بر آنهابود
قطع نمود، و اشیره‌ها و تمثالها و بتهای ریخته شده را شکست، و آنها را
خرد کرده، برروی قبرهای آنانی که برای آنها قربانی می‌گذرانیدند، پاشید.
۵ و استخوانهای کاهنان رابر مذبح های خودشان سوزانید. پس یهودا
واورشلیم را طاهر نمود. ۶ و در شهرهای منسی وافرایم و شمعون حتی
نفتالی نیز در خرابه هایی که به هر طرف آنها بود (همچنین کرد). ۷ و
مذبح هارا منهدم ساخت و اشیره‌ها و تمثالها را کوبیده، نرم کرد و همه
تمثالهای شمس را در تمامی زمین اسرائیل قطع نموده، به اورشلیم مراجعت
کرد. ۸ و در سال هجدهم سلطنت خود، بعد از آنکه زمین و خانه را
طاهر ساخته بود، شافان بن اصلیا ومعسیا رئیس شهر و یوآخ بن یوآحاز
وقایع نگاررا برای تعمیر خانه یهوه خدای خود فرستاد. ۹ ونزد حلقیای رئیس
کهنه آمدند و نقره‌ای را که به خانه خدا درآورده شده، و لاویان مستحفظان
آستانه، آن را از دست منسی و افرایم و تمامی بقیه اسرائیل و تمامی یهودا و
بنیامین و ساکنان اورشلیم جمع کرده بودند، به او تسلیم نمودند. ۱۰ و آن
را به‌دست سرکارانی که بر خانه خداوندگماشته شده بودند، سپردند تا آن را
به عمله هایی که در خانه خداوند کار می‌کردند، به جهت اصلاح و
تعمیر خانه بدهند. ۱۱ پس آن را به نجاران و بنایان دادند تا سنگهای
تراشیده وچوب به جهت اردیها و تیرها برای خانه هایی که پادشاهان یهودا
آنها را خراب کرده بودند، بخرند. ۱۲ و آن مردان، کار را به امانت بجا
می‌آوردند، وسرکاران ایشان که نظارت می‌کردند، یحت وعوبدیای لاویان
از بنی مراری و زکریا و مشلام ازبنی قهاتیان بودند، و نیز از لاویان هرکه
به آلات موسیقی ماهر بود. ۱۳ و ایشان ناظران حمالان ووکلاء بر همه
آنانی که در هر گونه‌ای خدمت، اشتغال داشتند بودند، و از لاویان کاتبان
وسرداران و دربانان بودند. ۱۴ و چون نقره‌ای را که به خانه خداوند آورده
شده بود، بیرون می‌بردند، حلقیای کاهن، کتاب تورات خداوند را که
به واسطه موسی (نازل شده)بود پیدا کرد. ۱۵ و حلقیا شافان کاتب را
خطاب کرده، گفت: «کتاب تورات را در خانه خداوندیافته‌ام.» و حلقیا
آن کتاب را به شافان داد. ۱۶ وشافان آن کتاب را نزد پادشاه برد و نیز
به پادشاه خبر رسانیده، گفت: «هرآنچه به‌دست بندگانت سپرده شده
است آن را بجا می‌آورند.» ۱۷ ونقره‌ای را که در خانه خداوند یافت شد،
بیرون آوردند و آن را به‌دست سرکاران و به‌دست عمله‌ها دادند. ۱۸ و
شافان کاتب پادشاه را خبرداده، گفت: «حلقیای کاهن کتابی به من داده
است.» پس شافان آن را به حضور پادشاه خواند. ۱۹ و چون پادشاه
سخنان تورات را شنید، لباس خود را درید. ۲۰ و پادشاه، حلقیای کاهن
واخیقام بن شافان و عبدون بن میکا و شافان کاتب وعسایا خادم پادشاه را

امر فرموده، گفت: ۲۱ «بروید و از خداوند برای من و برای بقیه اسرائیل و یهودا درباره سخنانی که در این کتاب یافت می‌شود، مسئلت نمایید زیرا غضب خداوند که بر ما ریخته شده است، عظیم می‌باشدچونکه پدران ما کلام خداوند را نگاه نداشتند و به هرآنچه در این کتاب مکتوب است عمل ننمودند.» ۲۲ پس حلقیا و آنانی که پادشاه ایشان را امر فرمود، نزد حلده نبیه زن شلوم بن توقهه بن حسره لباس دار رفتند، و او در محله دوم اورشلیم ساکن بود و او را بدین مضمون سخن‌گفتند. ۲۳ واو به ایشان گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: به کسی‌که شما را نزد من فرستاده است بگویید: ۲۴ خداوند چنین می‌فرماید: اینک من بلایی بر این مکان و ساکنانش خواهم رسانید، یعنی همه لعنتهایی که در این کتاب که آن را به حضور پادشاه یهودا خواندند، مکتوب است. ۲۵ چونکه مرا ترک کرده، برای خدایان دیگربخورسوزانیدند تا به تمامی اعمال دستهای خودخشم مرا به هیجان بیاورند، پس غضب من بر این مکان افروخته شده، خاموشی نخواهد پذیرفت. ۲۶ لیکن به پادشاه یهودا که شما را به جهت مسئلت نمودن از خداوند فرستاده است، بگویید: یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: درباره سخنانی که شنیده‌ای، ۲۷ چونکه دل تو نرم بود وهنگامی که کلام خداوند را درباره این مکان وساکنانش شنیدی، در حضور وی تواضع نمودی و به حضور من متواضع شده، لباس خود رادریدی و به حضور من گریستی، بنابراین خداوندمی گوید: من نیز تو را اجابت فرمودم. ۲۸ اینک من تو را نزد پدرانت جمع خواهم کرد و در قبر خودبه سلامتی گذارده خواهی شد، و چشمان توتمامی بلا را که من بر این مکان و ساکنانش می رسانم نخواهد دید.» پس ایشان نزد پادشاه جواب آوردند. ۲۹ و پادشاه فرستاد که تمامی مشایخ یهودا واورشلیم را جمع کردند. ۳۰ و پادشاه و تمامی مردان یهودا و ساکنان اورشلیم و کاهنان و لاویان و تمامی قوم، چه کوچک و چه بزرگ، به خانه خداوند برآمدند و او همه سخنان کتاب عهدی راکه در خانه خداوند یافت شد، در گوش ایشان خواند. ۳۱ و پادشاه بر منبر خود ایستاد و به حضور خداوند عهد بست که خداوند را پیروی نموده، اوامر و شهادات و فرایض او را به تمامی دل و تمامی جان نگاه دارند و سخنان این عهد راکه در این کتاب مکتوب است، بجا آورند. ۳۲ وهمه آنانی را که در اورشلیم و بنیامین حاضربودند، بر این متمکن ساخت و ساکنان اورشلیم، برحسب عهد خدا یعنی خدای پدران خود، عمل نمودند. ۳۳ و یوشیا همه رجاسات را ازتمامی زمینهایی که از آن بنی‌اسرائیل بودبرداشت، و همه کسانی را که در اسرائیل یافت شدند، تحریض نمود که یهوه خدای خود راعبادت نمایند و ایشان در تمامی ایام او از متابعت یهوه خدای پدران خود انحراف نورزیدند.

۳۵ و یوشیا عید فصحی در اورشلیم برای خداوند نگاه داشت، و فصح را درچهاردهم ماه اول در اورشلیم ذبح نمودند. ۲ وکاهنان را بر وظایف ایشان قرار داده، ایشان رابرای خدمت خانه خداوند قوی‌دل ساخت. ۳ وبه لاویانی که تمامی اسرائیل را تعلیم می‌دادند وبرای خداوند تقدیس شده بودند، گفت: «تابوت مقدس را در خانه‌ای که سلیمان بن داود، پادشاه اسرائیل بنا کرده است بگذارید. و دیگر بر دوش شما بار نباشد. الان به خدمت یهوه خدای خود وبه قوم او اسرائیل بپردازید. ۴ و خویشتن رابرحسب خاندانهای آبای خود و فرقه های خویش بر وفق نوشته داود، پادشاه اسرائیل ونوشته پسرش سلیمان مستعد سازید. ۵ وبرحسب فرقه های خاندانهای آبای برادران خویش یعنی بنی قوم و موافق فرقه های خاندانهای آبای لاویان در قدس بایستید. ۶ وفصح را ذبح نمایید و خویشتن را تقدیس نموده، برای برادران خود تدارک بینید تا برحسب کلامی که خداوند به واسطه موسی گفته است عمل نمایند.» ۷ پس یوشیا به بنی قوم یعنی به همه آنانی که حاضر بودند، از گله برهها و بزغاله‌ها به قدر سی هزار راس، همه آنها را به جهت قربانی های فصح داد و از گاوان سه هزار راس که همه اینها از اموال خاص پادشاه بود. ۸ و سروران او به قوم و به کاهنان و به لاویان هدایای تبرعی دادند. و حلقیاو زکریا و یحیئیل که روسای خانه خدا بودند، دوهزار و ششصد بره و سیصد گاو به جهت قربانی های فصح دادند. ۹ و کوننیا و شمعیا ونتنیئیل برادرانش و حشبا و یعیئیل و یوزاباد که روسای لاویان بودند، پنج هزار بره و پانصد گاو به لاویان به جهت قربانی های فصح دادند. ۱۰ پس آن خدمت مهیا شد و کاهنان درجایهای خود و لاویان در فرقه های خویش، برحسب فرمان پادشاه ایستادند. ۱۱ و فصح را ذبح کردند و کاهنان خون را از دست ایشان (گرفته)پاشیدند و لاویان پوست آنها را کندند. ۱۲ و قربانی های سوختنی را برداشتند تا آنها رابرحسب فرقه های خاندانهای آبا به پسران قوم بدهند تا ایشان آنها را برحسب آنچه در کتاب موسی نوشته بود، برای خداوند بگذرانند و باگاوان نیز چنین عمل نمودند. ۱۳ و فصح را موافق رسم به آتش پختند و هدایای مقدس را در دیگهاو پاتیلها و تابه‌ها پخته، آنها را به تمامی پسران قوم به زودی دادند. ۱۴ و بعد از آن برای خودشان و برای کاهنان مهیا ساختند زیرا که پسران هارون کهنه در گذرانیدن قربانی های سوختنی و پیه تاشام مشغول بودند. لهذا لاویان برای خودشان وبرای پسران هارون کهنه مهیا ساختند. ۱۵ ومغنیان از بنی آساف برحسب فرمان داود و آساف و هیمان و یدوتون که رایی پادشاه بود، به‌جای خود ایستادند و دربانان نزد هر دروازه و برای ایشان لازم نبود که از خدمت خود دور شوند زیراکه برادران ایشان لاویان به جهت ایشان مهیاساختند. ۱۶ پس تمامی خدمت خداوند در همان روز آماده شد تا فصح را نگاه دارند و قربانی های سوختنی را بر مذبح خداوند برحسب فرمان یوشیا پادشاه بگذرانند. ۱۷ پس بنی‌اسرائیل که حاضر بودند، در همان وقت، فصح و عید فطیر راهفت روز نگاه داشتند. ۱۸ و هیچ عید فصح مثل این از ایام سموئیل نبی در اسرائیل نگاه داشته نشده بود، و هیچ کدام از پادشاهان اسرائیل مثل این عید فصحی که یوشیا و کاهنان و لاویان وتمامی حاضران یهودا و اسرائیل و سکنه اورشلیم نگاه داشتند، نگاه نداشته بود. ۱۹ واین فصح در سال هجدهم سلطنت یوشیا واقع شد. ۲۰ بعد از همه این امور چون یوشیا هیکل راآماده کرده بود، نکو پادشاه مصر برآمد تا باکرکمیش نزد نهر فرات جنگ کند. و یوشیا به مقابله او بیرون رفت. ۲۱ و (نکو) قاصدان نزد اوفرستاده، گفت: «ای پادشاه یهودا مرا با تو چه‌کار است؟ من امروز به ضد تو نیامده‌ام بلکه به ضد

خاندانی که با آن محاربه می‌نمایم. و خدامرا امر فرموده است که بشتابم.
پس از آن خدایی که با من است، دست بردار مبادا تو را هلاک سازد.»
۲۲ لیکن یوشیا روی خود را از او برنگردانیدبلکه خویشتن را متنکر ساخت
تا با وی جنگ کندو به کلام نکو که از جانب خدا بود گوش نگرفته، به
قصد مقاتله به میدان مجدو درآمد. ۲۳ وتیراندازان بر یوشیا پادشاه تیر
انداختند و پادشاه به خادمان خود گفت: «مرا بیرون برید زیرا که سخت
مجروح شده‌ام.» ۲۴ پس خادمانش او را ازارابه‌اش گرفتند و بر ارابه دومین
که داشت سوارکرده، به اورشلیم آوردند. پس وفات یافته، درمقبره پدران خود
دفن شد، و تمامی یهودا واورشلیم برای یوشیا ماتم گرفتند. ۲۵ و ارمیا به
جهت یوشیا مرثیه خواند و تمامی مغنیان ومغنیات یوشیا را در مراثی خویش
تا امروز ذکرمی کنند و آن را فریضه‌ای در اسرائیل قرار دادند، چنانکه در
سفر مراثی مکتوب است. ۲۶ و بقیه وقایع یوشیا و اعمال حسنه‌ای که
مطابق نوشته تورات خداوند به عمل آورد، ۲۷ و امور اول وآخر او اینک در
تواریخ پادشاهان اسرائیل ویهودا مکتوب است.

۳۶ و قوم زمین، یهوآحاز بن یوشیا راگرفته، او را در جای پدرش در
اورشلیم به پادشاهی نصب نمودند. ۲ یهوآحاز بیست و سه ساله بود که
پادشاه شد و در اورشلیم سه ماه سلطنت نمود. ۳ و پادشاه مصر، او را در
اورشلیم معزول نمود و زمین را به صد وزنه نقره و یک وزنه طلا جریمه کرد.
۴ و پادشاه مصر، برادرش الیاقیم را بر یهودا و اورشلیم پادشاه ساخت،
و اسم او رابه یهویاقیم تبدیل نمود، و نکو برادرش یهوآحازرا گرفته، به
مصر برد. ۵ یهویاقیم بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و یازده سال
در اورشلیم سلطنت نمود، و درنظر یهوه خدای خود شرارت ورزید. ۶
ونبوکدنصر پادشاه بابل به ضد او برآمد و او را به زنجیرها بست تا او را به
بابل ببرد. ۷ و نبوکدنصربعضی از ظروف خانه خداوند را به بابل آورده، آنها
را در قصر خود در بابل گذاشت. ۸ و بقیه وقایع یهویاقیم و رجاساتی که به
عمل آورد وآنچه در او یافت شد، اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا
مکتوب است، و پسرش یهویاکین در جایش پادشاهی کرد. ۹ یهویاکین
هشت ساله بود که پادشاه شد و سه ماه و ده روز در اورشلیم سلطنت نمود
و آنچه درنظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد. ۱۰ و در وقت تحویل
سال، نبوکدنصر پادشاه فرستاد و اورا با ظروف گرانبهای خانه خداوند به
بابل آورد، و برادرش صدقیا را بر یهودا و اورشلیم پادشاه ساخت. ۱۱ صدقیا
بیست و یکساله بود که پادشاه شد ویازده سال در اورشلیم سلطنت نمود.
۱۲ و در نظریهوه خدای خود شرارت ورزیده، در حضورارمیای نبی که از
زبان خداوند به او سخن گفت، تواضع ننمود. ۱۳ و نیز بر نبوکدنصر
پادشاه که اورا به خدا قسم داده بود عاصی شد و گردن خود راقوی و دل
خویش را سخت ساخته، به سوی یهوه خدای اسرائیل بازگشت ننمود. ۱۴
و تمامی روسای کهنه و قوم، خیانت بسیاری موافق همه رجاسات امت‌ها
ورزیدند و خانه خداوند را که آن را در اورشلیم تقدیس نموده بود، نجس
ساختند. ۱۵ و یهوه خدای پدر ایشان به‌دست رسولان خویش نزد ایشان
فرستاد، بلکه صبح زودبرخاسته، ایشان را ارسال نمود زیرا که بر قوم خود و
بر مسکن خویش شفقت نمود. ۱۶ اماایشان رسولان خدا را اهانت نمودند
و کلام او راخوار شمرده، انبیایش را استهزا نمودند، چنانکه غضب خداوند
بر قوم او افروخته شد، به حدی که علاجی نبود. ۱۷ پس پادشاه کلدانیان
را که جوانان ایشان رادر خانه مقدس ایشان به شمشیر کشت و برجوانان و
دوشیزگان و پیران و ریش سفیدان ترحم ننمود، بر ایشان آورد و همه را
به‌دست او تسلیم کرد. ۱۸ و او سایر ظروف خانه خدا را از بزرگ وکوچک
و خزانه های خانه خداوند و گنجهای پادشاه و سرورانش را تمام به بابل
برد. ۱۹ و خانه خدا را سوزانیدند و حصار اورشلیم را منهدم ساختند و
همه قصرهایش را به آتش سوزانیدندو جمیع آلات نفیسه آنها را ضایع
کردند. ۲۰ وبقیه السیف را به بابل به اسیری برد که ایشان تازمان سلطنت
پادشاهان فارس او را و پسرانش رابنده بودند. ۲۱ تا کلام خداوند به زبان
ارمیا کامل شود و زمین از سبت های خود تمتع برد زیرا درتمامی ایامی که
ویران ماند آرامی یافت، تا هفتادسال سپری شد. ۲۲ و در سال اول کورش،
پادشاه فارس، تاکلام خداوند به زبان ارمیا کامل شود، خداوندروح کورش،
پادشاه فارس را برانگیخت تا درتمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آن را
نیزمرقوم داشت و گفت: ۲۳ «کورش، پادشاه فارس چنین می‌فرماید: یهوه
خدای آسمانها، تمامی ممالک زمین را به من داده است و او مرا امر
فرمودکه خانه‌ای برای وی در اورشلیم که در یهوداست بنا نمایم. پس
کیست از شما از تمامی قوم او؟ یهوه خدایش همراهش باشد و برود.»

عزرا

۱ و در سال اول کورش، پادشاه فارس تا کلام خداوند به زبان ارمیا
کامل شود، خداوندروح کورش پادشاه فارس را برانگیخت تا درتمامی
ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آن را نیزمرقوم داشت و گفت: ۲ «کورش
پادشاه فارس چنین می‌فرماید: یهوه خدای آسمانها جمیع ممالک زمین را به
من داده و مرا امر فرموده است که خانه‌ای برای وی در اورشلیم که در
یهوداست بنا نمایم. ۳ پس کیست از شما از تمامی قوم او که خدایش با
وی باشد؟ او به اورشلیم که دریهودا است، برود و خانه یهوه را که خدای
اسرائیل و خدای حقیقی است، در اورشلیم بنانماید. ۴ و هرکه باقی‌مانده
باشد، در هر مکانی ازمکان هایی که در آنها غریب می‌باشد، اهل آن
مکان او را به نقره و طلا و اموال و چهارپایان علاوه بر هدایای تبرعی
به جهت خانه خدا که دراورشلیم است اعانت نمایند.» ۵ پس روسای
آبای یهودا و بنیامین و کاهنان ولاویان با همه کسانی که خدا روح ایشان
رابرانگیزانیده بود برخاسته، روانه شدند تا خانه خداوند را که در اورشلیم
است بنا نمایند. ۶ وجمیع همسایگان ایشان، ایشان را به آلات نقره وطلا
و اموال و چهارپایان و تحفه‌ها، علاوه بر همه هدایای تبرعی اعانت کردند.
۷ و کورش پادشاه ظروف خانه خداوند را که نبوکدنصر آنها را از اورشلیم
آورده و در خانه خدایان خود گذاشته بود، بیرون آورد. ۸ و کورش پادشاه
فارس، آنها رااز دست متردات، خزانه‌دار خود بیرون آورده، به شیشبصر رئیس
یهودیان شمرد. ۹ و عدد آنها این است: سی طاس طلا و هزار طاس نقره
و بیست ونه کارد، ۱۰ و سی جام طلا و چهارصد و ده جام نقره از قسم
دوم و هزار ظرف دیگر. ۱۱ تمامی ظروف طلا و نقره پنجهزار و چهارصد
بود وشیشبصر همه آنها را با اسیرانی که از بابل به اورشلیم می‌رفتند برد.

۲ و اینانند اهل ولایتها که از اسیری آن اشخاصی که نبوکدنصر، پادشاه
بابل، به بابل به اسیری برده بود برآمدند و هر کدام ازایشان به اورشلیم و
یهودا و شهر خود برگشتند. ۲ اما آنانی که همراه زربابل آمدند، یشوع و
نحمیاو سرایا و رعیلایا و مردخای و بلشان و مسفار وبغوای و رحوم و بعنه.
و شماره مردان قوم اسرائیل: ۳ بنی فرعوش دو هزار و یکصد و هفتاد و دو.
۴ بنی شفطیا سیصد و هفتاد و دو. ۵ بنی آرح هفتصد و هفتاد و پنج. ۶
بنی فحت موآب ازبنی یشوع و یوآب دو هزار و هشتصد و دوازده. ۷ بنی
عیلام هزار و دویست و پنجاه و چهار. ۸ بنی زتونه صد و چهل و پنج. ۹
بنی زکای هفتصد و شصت. ۱۰ بنی بانی ششصد و چهل و دو. ۱۱ بنی
بابای ششصد و بیست و سه. ۱۲ بنی ازجدهزار و دویست و بیست و دو.
۱۳ بنی ادونیقام ششصد و شصت و شش. ۱۴ بنی بغوای دو هزار وپنجاه
و شش. ۱۵ بنی عادین چهارصد و پنجاه وچهار. ۱۶ بنی آطیر (از خاندان
) یحزقیا نود وهشت. ۱۷ بنی بیصای سیصد و بیست و سه. ۱۸ بنی یوره
صد و دوازده. ۱۹ بنی حاشوم دویست و بیست و سه. ۲۰ بنی جبار نود و
پنج. ۲۱ بنی بیت لحم صد و بیست و سه. ۲۲ مردان نطوفه پنجاه و
شش. ۲۳ مردان عناتوت صد وبیست و هشت. ۲۴ بنی عزموت چهل و
دو. ۲۵ بنی قریه عاریم و کفیره و بئیروت هفتصد وچهل و سه. ۲۶ بنی
رامه و جبع ششصد و بیست ویک. ۲۷ مردان مکماس صد و بیست و
دو. ۲۸ مردان بیت ئیل و عای دویست و بیست و سه. ۲۹ بنی نبو پنجاه
و دو. ۳۰ بنی مغبیش صد و پنجاه و شش. ۳۱ بنی عیلام دیگر، هزار و
دویست وپنجاه چهار. ۳۲ بنی حاریم سیصد و بیست. ۳۳ بنی لود و
حادید و ارنو هفتصد و بیست و پنج. ۳۴ بنی اریحا سیصد و چهل و پنج.
۳۵ بنی سنائه سه هزار و ششصد و سی. ۳۶ و اما کاهنان: بنی یدعیا از
خاندان یشوع نه صد و هفتاد و سه. ۳۷ بنی امیر هزار و پنجاه و دو. ۳۸
بنی فشحور هزار و دویست و چهل و هفت. ۳۹ بنی حاریم هزار و هفده.
۴۰ و اما لاویان: بنی یشوع و قدمیئیل از نسل هودویا هفتاد و چهار. ۴۱ و
مغنیان: بنی آساف صد و بیست و هشت. ۴۲ و پسران دربانان: بنی شلوم
و بنی آطیر و بنی طلمون و بنی عقوب و بنی حطیطا وبنی شوبای جمیع
اینها صد و سی و نه. ۴۳ و امانتینیم: بنی صیحا و بنی حسوفا و بنی
طباعوت، ۴۴ و بنی قیروس و بنی سیعها و بنی فادوم، ۴۵ وبنی لبانه و بنی
حجابه و بنی عقوب، ۴۶ وبنی حاجاب و بنی شملای و بنی حانان، ۴۷
وبنی جدیل و بنی جحر و بنی رآیا، ۴۸ و بنی رصین و بنی نقودا و بنی
جزام، ۴۹ و بنی عزه و بنی فاسیح و بنی بیسای، ۵۰ و بنی اسنه و بنی
معونیم وبنی نفوسیم، ۵۱ و بنی بقبوق و بنی حقوفا وبنی حرحور، ۵۲ و بنی
بصلوت و بنی محیدا وبنی حرشا، ۵۳ و بنی برقوس و بنی سیسرا وبنی
تامح، ۵۴ و بنی نصیح و بنی حطیفا. ۵۵ و پسران خادمان سلیمان: بنی
سوطای وبنی هصوفرت و بنی فرودا، ۵۶ و بنی یعله وبنی درقون و بنی
جدیل، ۵۷ و بنی شفطیا وبنی حطیل و بنی فوخره ظبائیم و بنی آمی. ۵۸
جمیع نتینیم و پسران خادمان سلیمان سیصد ونود و دو. ۵۹ و اینانند آنانی
که از تل ملح و تل حرشابرآمدند یعنی کروب و ادان و امیر، اما خاندان
پدران و عشیره خود را نشان نتوانستند داد که آیااز اسرائیلیان بودند یا نه.
۶۰ بنی دلایا و بنی طوبیا وبنی نقودا ششصد و پنجاه و دو. ۶۱ و از پسران
کاهنان، بنی حبایا و بنی هقوص و بنی برزلای که یکی از دختران برزلایی
جلعادی را به زنی گرفت، پس به نام ایشان مسمی شدند. ۶۲ اینان
انساب خود را در میان آنانی که در نسب نامه هاثبت شده بودند طلبیدند،
اما نیافتند، پس ازکهانت اخراج شدند. ۶۳ پس ترشاتا به ایشان امر فرمود
که تا کاهنی با اوریم و تمیم برقرار نشودایشان از قدس اقداس نخورند. ۶۴
تمامی جماعت، با هم چهل و دو هزار و سیصد و شصت نفر بودند. ۶۵
سوای غلامان و کنیزان ایشان، که هفتهزار و سیصد و سی و هفت نفر
بودند، ومغنیان و مغنیاه ایشان دویست نفر بودند. ۶۶ واسبان ایشان هفتصد
و سی و شش، و قاطران ایشان دویست و چهل و پنج. ۶۷ و شتران ایشان
چهارصد و سی و پنج و حماران ایشان ششهزار وهفتصد و بیست. ۶۸ و
چون ایشان به خانه خداوند که دراورشلیم است رسیدند، بعضی از روسای
آبا، هدایای تبرعی به جهت خانه خدا آوردند تا آن رادر جایش برپا نمایند.
۶۹ برحسب قوه خود، شصت و یک هزار درهم طلا و پنج هزار منای نقره
و صد (دست) لباس کهانت به خزانه به جهت کار دادند. ۷۰ پس

کاهنان و لاویان و بعضی از قوم و مغنیان و دربانان و نتینیم در شهرهای خودساکن شدند و تمامی اسرائیل در شهرهای خودمسکن گرفتند.

۳ و چون ماه هفتم رسید بنی‌اسرائیل درشهرهای خود مقیم بودند و تمامی قوم مثل یک مرد در اورشلیم جمع شدند. ۲ و یشوع بن یوصاداق و برادرانش که کاهنان بودند و زربابل بن شالتیئیل با برادران خود برخاستند و مذبح خدای اسرائیل را برپا کردند تا قربانی های سوختنی برحسب آنچه در تورات موسی، مرد خدا مکتوب است بر آن بگذرانند. ۳ پس مذبح را برجایش برپا کردند زیرا که به‌سبب قوم زمین، ترس بر ایشان مستولی می‌بود وقربانی های سوختنی برای خداوند یعنی قربانی های سوختنی، صبح و شام را بر آن گذرانیدند. ۴ و عید خیمه‌ها را به نحوی که مکتوب است نگاه داشتند و قربانی های سوختنی روز به روز، معتاد هر روز را در روزش، برحسب رسم و قانون گذرانیدند. ۵ و بعد از آن، قربانی های سوختنی دائمی را در غره های ماه و در همه مواسم مقدس خداوند و برای هر کس که هدایای تبرعی به جهت خداوند می‌آورد، می‌گذرانیدند. ۶ از روز اول ماه هفتم، حینی که بنیاد هیکل خداوند هنوز نهاده نشده بود، به گذرانیدن قربانی های سوختنی برای خداوند شروع کردند. ۷ و به حجاران و نجاران نقره دادند و به اهل صیدون و صور ماکولات و مشروبات و روغن (دادند) تا چوب سرو آزاد از لبنان از دریا به یافا، برحسب امری که کورش پادشاه فارس، به ایشان داده بود بیاورند. ۸ و در ماه دوم از سال دوم، بعد از رسیدن ایشان به خانه خدا در اورشلیم، زربابل بن شالتیئیل و یشوع بن یوصاداق و سایر برادران ایشان از کاهنان و لاویان و همه کسانی که ازاسیری به اورشلیم برگشته بودند، به نصب نمودن لاویان از بیست ساله و بالاتر بر نظارت عمل خانه خداوند شروع کردند. ۹ و یشوع با پسران وبرادران خود و قدمیئیل با پسرانش از بنی یهودا باهم ایستادند تا بر بنی حیناداد و پسران و برادران ایشان که از لاویان در کار خانه خدا مشغول می‌بودند، نظارت نمایند. ۱۰ و چون بنایان بنیاد هیکل خداوند را نهادند، کاهنان را با لباس خودشان با کرناها و لاویان بنی آساف را با سنجها قرار دادند تا خداوند رابرحسب رسم داود پادشاه اسرائیل، تسبیح بخوانند. ۱۱ و بر یکدیگر می‌سراییدند و خداوندرا تسبیح و حمد می‌گفتند، که «او نیکوست زیراکه رحمت او بر اسرائیل تا ابدالاباد است» وتمامی قوم به آواز بلند صدا زده، خداوند را به‌سبب بنیاد نهادن خانه خداوند، تسبیح می‌خواندند. ۱۲ و بسیاری از کاهنان و لاویان و روسای آباکه پیر بودند و خانه اولین را دیده بودند، حینی که بنیاد این خانه در نظر ایشان نهاده شد، به آواز بلندگریستند و بسیاری با آواز شادمانی صداهای خود را بلند کردند. ۱۳ چنانکه مردم نتوانستند درمیان صدای آواز شادمانی و آواز گریستن قوم تشخیص نمایند زیرا که خلق، صدای بسیار بلندمی دادند چنانکه آواز ایشان از دور شنیده می‌شد.

۴ و چون دشمنان یهودا و بنیامین شنیدند که اسیران، هیکل یهوه خدای اسرائیل را بنامی کنند، ۲ آنگاه نزد زربابل و روسای آبا آمده، به ایشان گفتند که «ما همراه شما بنا خواهیم کردزیرا که ما مثل شما از زمان اسرحدون، پادشاه آشور که ما را به اینجا آورد، خدای شما رامی طلبیم و برای او قربانی می‌گذرانیم.» ۳ اما زربابل و یشوع و سایر روسای آبای اسرائیل به ایشان گفتند: «شما را با ما در بنا کردن خانه خدای ما کاری نیست، بلکه ما تنها آن رابرای یهوه، خدای اسرائیل چنانکه کورش پادشاه، سلطان فارس به ما امر فرموده است، آن رابنا خواهیم نمود.» ۴ آنگاه اهل زمین دستهای قوم یهودا را سست کردند و ایشان را در بنا نمودن به تنگ می‌آوردند، ۵ و به ضد ایشان مدبران اجیر ساختند که در تمام ایام کورش پادشاه فارس، تا سلطنت داریوش، پادشاه فارس قصد ایشان را باطل ساختند. ۶ وچون اخشورش پادشاه شد، در ابتدای سلطنتش بر ساکنان یهودا و اورشلیم شکایت نوشتند. ۷ ودر ایام ارتحشستا، بشلام و متردات و طبئیل وسایر رفقای ایشان به ارتحشستا پادشاه فارس نوشتند و مکتوب به خط آرامی نوشته شد ومعنی‌اش در زبان ارامی. ۸ رحوم فرمان فرما وشمشائی کاتب رساله به ضد اورشلیم، به ارتحشستا پادشاه، بدین مضمون نوشتند: ۹ «پس رحوم فرمان فرما و شمشائی کاتب وسائر رفقای ایشان از دینیان و افرستکیان وطرفلیان و افرسیان و ارکیان و بابلیان و شوشنکیان و دهائیان و عیلامیان، ۱۰ و سایر امت هایی که اسنفر عظیم و شریف ایشان را کوچانیده، در شهرسامره ساکن گردانیده است و سایر ساکنان ماورای نهر و اما بعد. ۱۱ (این است سواد مکتوبی که ایشان نزد ارتحشستا پادشاه فرستادند. بندگانت که ساکنان ماورای نهر می‌باشیم و امابعد.) ۱۲ پادشاه را معلوم باد که یهودیانی که از جانب تو به نزد ما آمدند، به اورشلیم رسیده‌اند وآن شهر فتنه انگیز و بد را بنا می‌نمایند و حصارهارا برپا می‌کنند و بنیادها را مرمت می‌نمایند. ۱۳ الان پادشاه را معلوم باد که اگر این شهر بنا شودو حصارهایش تمام گردد، جزیه و خراج و باج نخواهند داد و بالاخره به پادشاهان ضرر خواهدرسید. ۱۴ پس چونکه ما نمک خانه پادشاه رامی خوریم، ما را نشاید که ضرر پادشاه را ببینیم، لهذا فرستادیم تا پادشاه را اطلاع دهیم، ۱۵ تا درکتاب تواریخ پدرانت تفتیش کرده شود و از کتاب تواریخ دریافت نموده، بفهمی که این شهر، شهرفتنه انگیز است و ضرررساننده به پادشاهان وکشورها و در ایام قدیم در میانش فتنه می‌انگیختند. و از همین سبب این شهر خراب شد. ۱۶ بنابراین پادشاه را اطلاع می‌دهیم که اگراین شهر بنا شود و حصارهایش تمام گردد تو را به این طرف نهر نصیبی نخواهد بود.» ۱۷ پس پادشاه به رحوم فرمان فرما و شمشائی کاتب و سایر رفقای ایشان که در سامره ساکن بودند و سایر ساکنان ماورای نهر، جواب فرستادکه «سلامتی و اما بعد. ۱۸ مکتوبی که نزد مافرستادید، در حضور من واضح خوانده شد. ۱۹ وفرمانی از من صادر گشت و تفحص کرده، دریافت کردند که این شهر از ایام قدیم با پادشاهان مقاومت می‌نموده و فتنه و فساد در آن واقع می‌شده است. ۲۰ و پادشاهان قوی در اورشلیم بوده‌اند که بر تمامی ماورای نهر سلطنت می‌کردند و جزیه و خراج و باج به ایشان می‌دادند. ۲۱ پس فرمانی صادر کنید که آن مردان را از کار باز دارند و تا حکمی از من صادر نگردد این شهر بنا نشود. ۲۲ پس باحذر باشید که در این کار کوتاهی ننمایید زیرا که چرا این فساد برای ضرر پادشاهان پیش رود؟» ۲۳ پس چون نامه ارتحشستا

پادشاه به حضوررحوم و شمشایی کاتب و رفقای ایشان خوانده شد، ایشان به تعجیل نزد یهودیان به اورشلیم رفتند و ایشان را با زور و جفا از کار باز داشتند. ۲۴ آنگاه کار خانه خدا که در اورشلیم است، تعویق افتاد و تا سال دوم سلطنت داریوش، پادشاه فارس معطل ماند.

۵ آنگاه دو نبی، یعنی حجی نبی و زکریا ابن عدو، برای یهودیانی که در یهودا واورشلیم بودند، به نام خدای اسرائیل که با ایشان می‌بود نبوت کردند. ۲ و در آن زمان زربابل بن شالتیئیل و یشوع بن یوصاداق برخاسته، به بنانمودن خانه خدا که در اورشلیم است شروع کردند و انبیای خدا همراه ایشان بوده، ایشان رامساعدت می‌نمودند. ۳ در آن وقت تتنائی، والی ماورای نهر و شتربوزنای و رفقای ایشان آمده، به ایشان چنین گفتند: «کیست که شما را امر فرموده است که این خانه را بنا نمایید و این حصار را برپاکنید؟» ۴ پس ایشان را بدین منوال از نامهای کسانی که این عمارت را بنا می‌کردند اطلاع دادیم. ۵ اما چشم خدای ایشان بر مشایخ یهودا بودکه ایشان را نتوانستند از کار بازدارند تا این امر به سمع داریوش برسد و جواب مکتوب درباره‌اش داده شود. ۶ سواد مکتوبی که تتنای، والی ماورای نهر و شتربوزنای و رفقای او افرسکیان که درماورای نهر ساکن بودند، نزد داریوش پادشاه فرستادند. ۷ مکتوب را نزد او فرستادند و در آن بدین مضمون مرقوم بود که «بر داریوش پادشاه سلامتی تمام باد. ۸ بر پادشاه معلوم باد که ما به بلاد یهودیان، به خانه خدای عظیم رفتیم و آن رااز سنگهای بزرگ بنا می‌کنند و چوبها در دیوارش می‌گذارند و این کار در دست ایشان به تعجیل، معمول و به انجام رسانیده می‌شود. ۹ آنگاه ازمشایخ ایشان پرسیده، چنین به ایشان گفتیم: کیست که شما را امر فرموده است که این خانه رابنا کنید و دیوارهایش را برپا نمایید؟ ۱۰ و نیزنامهای ایشان را از ایشان پرسیدیم تا تو را اعلام نماییم و نامهای کسانی که روسای ایشانندنوشته‌ایم. ۱۱ و ایشان در جواب ما چنین گفتند که ما بندگان خدای آسمان و زمین هستیم و خانه‌ای را تعمیر می‌نماییم که چندین سال قبل از این بناشده و پادشاه بزرگ اسرائیل آن را ساخته و به انجام رسانیده بود. ۱۲ لیکن بعد از آن، پدران ماخشم خدای آسمان را به هیجان آوردند. پس اوایشان را به‌دست نبوکدنصر کلدانی، پادشاه بابل تسلیم نمود که این خانه را خراب کرد و قوم را به بابل به اسیری برد. ۱۳ اما در سال اول کورش پادشاه بابل، همین کورش پادشاه امر فرمود که این خانه خدا را بنا نمایند. ۱۴ و نیز ظروف طلا و نقره خانه خدا که نبوکدنصر آنها را از هیکل اورشلیم گرفته وبه هیکل بابل آورده بود، کورش پادشاه آنها را از هیکل بابل بیرون آورد و به شیشبصرنامی که او را والی ساخته بود، تسلیم نمود. ۱۵ واو را گفت که این ظروف را برداشته، برو و آنها را به هیکلی که در اورشلیم است ببر و خانه خدا درجایش بنا کرده شود. ۱۶ آنگاه این شیشبصر آمد وبنیاد خانه خدا را که در اورشلیم است نهاد و از آن زمان تا بحال بنا می‌شود و هنوز تمام نشده است. ۱۷ پس الان اگر پادشاه مصلحت داند، در خزانه پادشاه که در بابل است تفحص کنند که آیا چنین است یا نه که فرمانی از کورش پادشاه صادر شده بود که این خانه خدا در اورشلیم بنا شود و پادشاه مرضی خود را در این امر نزد ما بفرستد.»

۶ آنگاه داریوش پادشاه، فرمان داد تا در کتابخانه بابل که خزانه‌ها در آن موضوع بودتفحص کردند. ۲ و در قصر احمتا که در ولایت مادیان است، طوماری یافت شد و تذکره‌ای درآن بدین مضمون مکتوب بود: ۳ «در سال اول کورش پادشاه، همین کورش پادشاه درباره خانه خدا در اورشلیم فرمان داد که آن خانه‌ای که قربانی‌ها در آن می‌گذرانیدند، بنا شود و بنیادش تعمیر گردد و بلندی‌اش شصت ذراع و عرضش شصت ذراع باشد. ۴ با سه صف سنگهای بزرگ ویک صف چوب نو. و خرجش از خانه پادشاه داده شود. ۵ و نیز ظروف طلا و نقره خانه خدا راکه نبوکدنصر آنها را از هیکل اورشلیم گرفته، به بابل آورده بود پس بدهند و آنها را به‌جای خوددر هیکل اورشلیم باز برند و آنها را در خانه خدابگذارند. ۶ «پس حال‌ای تتنای، والی ماورای نهر وشتربوزنای و رفقای شما و افرسکیانی که به آنطرف نهر می‌باشید، از آنجا دور شوید. ۷ و به کار این خانه خدا متعرض نباشید. اما حاکم یهودو مشایخ یهودیان این خانه خدا را در جایش بنانمایند. ۸ و فرمانی نیز از من صادر شده است که شما با این مشایخ یهود به جهت بنا نمودن این خانه خدا چگونه رفتار نمایید. از مال خاص پادشاه، یعنی از مالیات ماورای نهر، خرج به این مردمان، بلا تاخیر داده شود تا معطل نباشند. ۹ ومایحتاج ایشان را از گاوان و قوچها و بره‌ها به جهت قربانی های سوختنی برای خدای آسمان وگندم و نمک و شراب و روغن، برحسب قول کاهنانی که در اورشلیم هستند، روز به روز به ایشان بی‌کم و زیاد داده شود. ۱۰ تا آنکه هدایای خوشبو برای خدای آسمان بگذرانند و به جهت عمر پادشاه و پسرانش دعا نمایند. ۱۱ و دیگرفرمانی از من صادر شد که هرکس که این حکم راتبدیل نماید، از خانه او تیری گرفته شود و او برآن آویخته و مصلوب گردد و خانه او به‌سبب این عمل مزبله بشود. ۱۲ و آن خدا که نام خود را درآنجا ساکن گردانیده است، هر پادشاه یا قوم را که دست خود را برای تبدیل این امر و خرابی این خانه خدا که در اورشلیم است دراز نماید، هلاک سازد. من داریوش این حکم را صادر فرمودم، پس این عمل بلا تاخیر کرده شود.» ۱۳ آنگاه تتنای، والی ماورای نهر و شتربوزنای و رفقای ایشان بروفق فرمانی که داریوش پادشاه فرستاده بود، بلاتاخیر عمل نمودند. ۱۴ و مشایخ یهود به بنا نمودن مشغول شدند و برحسب نبوت حجی نبی و زکریا ابن عدو کار را پیش بردند وبرحسب حکم خدای اسرائیل و فرمان کورش وداریوش و ارتحشستا، پادشاهان فارس آن را بنا نموده، به انجام رسانیدند. ۱۵ و این خانه، در روزسوم ماه اذار در سال ششم داریوش پادشاه، تمام شد. ۱۶ و بنی‌اسرائیل، یعنی کاهنان و لاویان وسایر آنانی که از اسیری برگشته بودند، این خانه خدا را با شادمانی تبریک نمودند. ۱۷ و برای تبریک این خانه خدا صد گاو و دویست قوچ وچهارصد بره و به جهت قربانی گناه برای تمامی اسرائیل، دوازده بز نر موافق شماره اسباطاسرائیل گذرانیدند. ۱۸ و کاهنان را درفرقه های ایشان و لاویان را در قسمتهای ایشان، بر خدمت خدایی که در اورشلیم است

برحسب آنچه در کتاب موسی مکتوب است قراردادند. ۱۹ و آنانی که از اسیری برگشته بودند، عیدفصح را در روز چهاردهم ماه اول نگاه داشتند. ۲۰ زیرا که کاهنان و لاویان، جمیع خویشتن راطاهر ساختند و چون همه ایشان طاهر شدند، فصح را برای همه آنانی که از اسیری برگشته بودند و برای برادران خود کاهنان و برای خودشان ذبح کردند. ۲۱ و بنی‌اسرائیل که ازاسیری برگشته بودند با همه آنانی که خویشتن را از رجاسات امت های زمین جدا ساخته، به ایشان پیوسته بودند تا یهوه خدای اسرائیل را بطلبند، آن را خوردند. ۲۲ و عید فطیر راهفت روز با شادمانی نگاه داشتند، چونکه خداوند ایشان را مسرور ساخت از اینکه دل پادشاه آشور را به ایشان مایل گردانیده، دستهای ایشان را برای ساختن خانه خدای حقیقی که خدای اسرائیل باشد، قوی گردانید.

۷ و بعد از این امور، در سلطنت ارتحشستاپادشاه فارس، عزرا ابن سرایا ابن عزریا ابن حلقیا، ۲ ابن شلوم بن صادوق بن اخیطوب، ۳ بن امریا ابن عزریا ابن مرایوت، ۴ بن زرحیا ابن عزی ابن بقی، ۵ ابن ابیشوع بن فینحاس بن العازار بن هارون رئیس کهنه، ۶ این عزرا از بابل برآمد و اودر شریعت موسی که یهوه خدای اسرائیل آن راداده بود، کاتب ماهر بود و پادشاه بروفق دست یهوه خدایش که با وی می‌بود، هرچه را که اومی خواست به وی می‌داد. ۷ و بعضی ازبنی‌اسرائیل و از کاهنان و لاویان و مغنیان ودربانان و نتینیم نیز در سال هفتم ارتحشستاپادشاه به اورشلیم برآمدند. ۸ و او در ماه پنجم سال هفتم پادشاه، به اورشلیم رسید. ۹ زیرا که درروز اول ماه اول، به بیرون رفتن از بابل شروع نمودو در روز اول ماه پنجم، بروفق دست نیکوی خدایش که با وی می‌بود، به اورشلیم رسید. ۱۰ چونکه عزرا دل خود را به طلب نمودن شریعت خداوند و به عمل آوردن آن و به تعلیم دادن فرایض و احکام به اسرائیل مهیا ساخته بود. ۱۱ و این است صورت مکتوبی که ارتحشستاپادشاه، به عزرای کاهن و کاتب داد که کاتب کلمات وصایای خداوند و فرایض او بر اسرائیل بود: ۱۲ «از جانب ارتحشستا شاهنشاه، به عزرای کاهن و کاتب کامل شریعت خدای آسمان، امابعد. ۱۳ فرمانی از من صادر شد که هر کدام از قوم اسرائیل و کاهنان و لاویان ایشان که در سلطنت من هستند و به رفتن همراه تو به اورشلیم راضی باشند، بروند. ۱۴ چونکه تو از جانب پادشاه و هفت مشیر او، فرستاده شده‌ای تا درباره یهودا واورشلیم بروفق شریعت خدایت که در دست تواست، تفحص نمایی. ۱۵ و نقره و طلایی را که پادشاه و مشیرانش برای خدای اسرائیل که مسکن او در اورشلیم می‌باشد بذل کرده‌اند، ببری. ۱۶ و نیز تمامی نقره و طلایی را که در تمامی ولایت بابل بیابی، با هدایای تبرعی که قوم وکاهنان برای خانه خدای خود که در اورشلیم است داده‌اند، (ببری). ۱۷ لهذا با این گاوان وقوچها و برهها و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها رابه اهتمام بخر و آنها را بر مذبح خانه خدای خودتان که در اورشلیم است، بگذران. ۱۸ و هرچه به نظر تو و برادرانت پسندآید که با بقیه نقره و طلا بکنید، برحسب اراده خدای خود به عمل آورید. ۱۹ و ظروفی که به جهت خدمت خانه خدایت به تو داده شده است، آنها را به حضور خدای اورشلیم تسلیم نما. ۲۰ واما چیزهای دیگر که برای خانه خدایت لازم باشد، هرچه برای تو اتفاق افتد که بدهی، آن را ازخزانه پادشاه بده. ۲۱ و از من ارتحشستا پادشاه فرمانی به تمامی خزانه‌داران ماورای نهر صادرشده است که هرچه عزرای کاهن و کاتب شریعت خدای آسمان از شما بخواهد، به تعجیل کرده شود. ۲۲ تا صد وزنه نقره و تا صد کر گندم و تاصد بت شراب و تا صد بت روغن و از نمک، هرچه بخواهد. ۲۳ هرچه خدای آسمان فرموده باشد، برای خانه خدای آسمان بلاتاخیر کرده شود، زیرا چرا غضب بر ملک پادشاه و پسرانش وارد آید. ۲۴ و شما را اطلاع می‌دهیم که بر همه کاهنان و لاویان و مغنیان و دربانان و نتینیم وخادمان این خانه خدا جزیه و خراج و باج نهادن جایز نیست. ۲۵ و توای عزرا، موافق حکمت خدایت که در دست تو می‌باشد، قاضیان و داوران از همه آنانی که شرایع خدایت را می‌دانند نصب نما تا بر جمیع اهل ماورای نهر داوری نمایند وآنانی را که نمی دانند تعلیم دهید. ۲۶ و هرکه به شریعت خدایت و به فرمان پادشاه عمل ننماید، بر او بی‌محابا حکم شود، خواه به قتل یا به جلای وطن یا به ضبط اموال یا به حبس.» ۲۷ متبارک باد یهوه خدای پدران ما که مثل این را در دل پادشاه نهاده است که خانه خداوند را که در اورشلیم است زینت دهد. ۲۸ و مرا در حضورپادشاه و مشیرانش و جمیع روسای مقتدر پادشاه منظور ساخت، پس من موافق دست یهوه خدایم که بر من می‌بود، تقویت یافتم و روسای اسرائیل را جمع کردم تا با من برآیند.

۸ و اینانند روسای آبای ایشان و این است نسب نامه آنانی که در سلطنت ارتحشستاپادشاه، با من از بابل برآمدند: ۲ از بنی فینحاس، جرشوم و از بنی‌ایتامار، دانیال و از بنی داود، حطوش. ۳ و از بنی شکنیا از بنی فروش، زکریا و بااو صد و پنجاه نفر از ذکوران به نسب نامه شمرده شدند. ۴ از بنی فحت، موآب الیهو عینای ابن زرحیا و با او دویست نفر از ذکور. ۵ از بنی شکنیا، ابن یحزیئیل و با او سیصد نفر از ذکور. ۶ ازبنی عادین، عابد بن یوناتان و با او پنجاه نفر ازذکور. ۷ از بنی عیلام، اشعیا ابن عتلیا و با او هفتادنفر از ذکور. ۸ از بنی شفطیا، زبدیا ابن میکائیل و بااو هشتاد نفر از ذکور. ۹ از بنی یوآب، عوبدیا ابن یحئیل و با او دویست و هجده نفر از ذکور. ۱۰ واز بنی شلومیت بن یوسفیا و با او صد وشصت نفراز ذکور. ۱۱ و از بنی بابای، زکریا ابن بابای و با او بیست و هشت نفر از ذکور. ۱۲ و از بنی عزجد، یوحانان بن هقاطان و با او صد و ده نفر از ذکور. ۱۳ و موخران از بنی ادونیقام بودند و این است نامهای ایشان: الیفلط ویعیئیل و شمعیا و با ایشان شصت نفر از ذکور. ۱۴ و از بنی بغوای، عوتای وزبود و با ایشان هفتاد نفر از ذکور. ۱۵ پس ایشان را نزد نهری که به اهوا می‌رودجمع کردم و در آنجا سه روز اردو زدیم و چون قوم و کاهنان را بازدید کردم، از بنی لاوی کسی رادر آنجا نیافتم. ۱۶ پس نزد الیعزر و اریئیل وشمعیا و الناتان و یاریب و الناتان و ناتان و زکریا ومشلام که روسا بودند و نزد یویاریب و الناتان که علما بودند، فرستادم. ۱۷ و پیغامی برای عدوی رئیس، در مکان کاسفیا به‌دست ایشان فرستادم وسخنانی که

باید به عدو و برادرانش نتینیم که درمکان کاسقیا بودند بگویند، به ایشان
القا کردم تاخادمان به جهت خانه خدای ما نزد ما بیاورند. ۱۸ و از دست
نیکوی خدای ما که با ما می‌بود، شخصی دانشمند از پسران محلی ابن
لاوی ابن اسرائیل برای ما آوردند، یعنی شربیا را با پسران وبرادرانش که
هجده نفر بودند. ۱۹ و حشبیا را نیز وبا او از بنی مراری اشعیا را. و برادران
او و پسران ایشان را که بیست نفر بودند. ۲۰ و از نتینیم که داودو سروران،
ایشان را برای خدمت لاویان تعیین نموده بودند. از نتینیم دویست و بیست
نفر که جمیع به نام ثبت شده بودند. ۲۱ پس من در آنجانزد نهر اهوا به
روزه داشتن اعلان نمودم تاخویشتن را در حضور خدای خود متواضع نموده،
راهی راست برای خود و عیال خویش وهمه اموال خود از او بطلبیم. ۲۲ زیرا
خجالت داشتم که سپاهیان و سواران از پادشاه بخواهیم تاما را از دشمنان
در راه اعانت کنند، چونکه به پادشاه عرض کرده، گفته بودیم که دست
خدای ما بر هرکه او را می‌طلبد، به نیکویی می‌باشد، اماقدرت و غضب او
به ضد آنانی که او را ترک می‌کنند. ۲۳ پس روزه گرفته، خدای خود را
برای این طلب نمودیم و ما را مستجاب فرمود. ۲۴ ودوازده نفر از روسای
کهنه، یعنی شربیا و حشبیا وده نفر از برادران ایشان را با ایشان جدا کردم.
۲۵ ونقره و طلا و ظروف هدیه خدای ما را که پادشاه ومشیران و سرورانش
و تمامی اسرائیلیانی که حضور داشتند داده بودند، به ایشان وزن نمودم.
۲۶ پس ششصد و پنجاه وزنه نقره و صد وزنه ظروف نقره و صد وزنه طلا
به‌دست ایشان وزن نمودم. ۲۷ و بیست طاس طلا هزار درهم و دوظرف
برنج صیقلی خالص که مثل طلا گرانبها بود. ۲۸ و به ایشان گفتم: «شما
برای خداوند مقدس می‌باشید و ظروف نیز مقدس است و نقره و طلا به
جهت یهوه خدای پدران شما هدیه تبرعی است. ۲۹ پس بیدار باشید و
اینها را حفظ نمایید تا به حضور روسای کهنه و لاویان و سروران آبای
اسرائیل در اورشلیم، به حجره های خانه خداوندبه وزن بسپارید.» ۳۰ آنگاه
کاهنان و لاویان وزن طلا و نقره وظروف را گرفتند تا آنها را به خانه خدای
ما به اورشلیم برسانند. ۳۱ پس در روز دوازدهم ماه اول از نهر اهوا کوچ
کرده، متوجه اورشلیم شدیم و دست خدای ما با ما بود و ما را از دست
دشمنان و کمین نشینندگان سر راه خلاصی داد. ۳۲ و چون به اورشلیم
رسیدیم سه روز درآنجاتوقف نمودیم. ۳۳ و در روز چهارم، نقره و طلا و
ظروف را در خانه خدای ما به‌دست مریموت بن اوریای کاهن وزن کردند و
العازار بن فینحاس با اوبود و یوزاباد بن یشوع و نوعدیا ابن بنوی لاویان
باایشان بودند. ۳۴ همه را به شماره و به وزن (حساب کردند) و وزن همه
در آن وقت نوشته شد. ۳۵ و اسیرانی که از اسیری برگشته بودند، قربانی
های سوختنی برای خدای اسرائیل گذرانیدند، یعنی دوازده گاو و نود و
شش قوچ وهفتاد و هفت بره و دوازده بز نر، به جهت قربانی گناه، برای
تمامی اسرائیل که همه اینها قربانی سوختنی برای خداوند بود. ۳۶ و چون
فرمانهای پادشاه را به امرای پادشاه و والیان ماورای نهردادند، ایشان قوم و
خانه خدا را اعانت نمودند.

۹ و بعد از تمام شدن این وقایع، سروران نزدمن آمده، گفتند: «قوم
اسرائیل و کاهنان ولاویان خویشتن را از امت های کشورها جدانکرده‌اند
بلکه موافق رجاسات ایشان، یعنی کنعانیان و حتیان و فرزیان و یبوسیان و
عمونیان وموآبیان و مصریان و اموریان (رفتار نموده اند). ۲ زیرا که از دختران
ایشان برای خود و پسران خویش زنان گرفته و ذریت مقدس را با امت های
کشورها مخلوط کرده‌اند و دست روسا و حاکمان در این خیانت مقدم بوده
است.» ۳ پس چون این سخن را شنیدم، جامه و ردای خود را چاک زدم
و موی سر و ریش خود را کندم و متحیر نشستم. ۴ آنگاه، همه آنانی که
به‌سبب این عصیان اسیران، از کلام خدای اسرائیل می‌ترسیدند، نزد من
جمع شدند و من تا وقت هدیه شام، متحیر نشستم. ۵ و در وقت هدیه
شام، از تذلل خود برخاستم وبا لباس و ردای دریده، به زانو درآمدم و دست
خود را بسوی یهوه خدای خویش برافراشتم. ۶ و گفتم: «ای خدای من،
خجالت دارم و از بلند کردن روی خود بسوی توای خدایم شرم دارم، زیرا
گناهان ما بالای سر مازیاده شده، و تقصیرهای ما تا به آسمان عظیم
گردیده است. ۷ ما از ایام پدران خود تا امروزمرتکب تقصیرهای عظیم
شده‌ایم و ما وپادشاهان و کاهنان ما به‌سبب گناهان خویش، به‌دست
پادشاهان کشورها به شمشیر و اسیری وتاراج و رسوایی تسلیم گردیده‌ایم،
چنانکه امروزشده است. ۸ و حال اندک زمانی لطف از جانب یهوه
خدای ما بر ما ظاهر شده، مفری برای ماواگذاشته است و ما را در مکان
مقدس خودمیخی عطا فرموده است و خدای ما چشمان ما راروشن ساخته،
اندک حیات تازه‌ای در حین بندگی ما به ما بخشیده است. ۹ زیرا که ما
بندگانیم، لیکن خدای ما، ما را در حالت بندگی ترک نکرده است،
بلکه ما را منظور پادشاهان فارس گردانیده، حیات تازه به ما بخشیده
است تا خانه خدای خود را بنانماییم و خرابیهای آن را تعمیر کنیم و ما را
دریهودا و اورشلیم قلعه‌ای بخشیده است. ۱۰ وحال‌ای خدای ما بعد از
این چه گوییم، زیرا که اوامر تو را ترک نموده‌ایم. ۱۱ که آنها را به‌دست
بندگان خود انبیا امر فرموده و گفته‌ای که آن زمینی که شما برای تصرف آن
می‌روید، زمینی است که از نجاسات امت های کشورها نجس شده است
و آن را به رجاسات و نجاسات خویش، از سر تا سر مملو ساخته‌اند. ۱۲
پس الان، دختران خود را به پسران ایشان مدهید ودختران ایشان را برای
پسران خود مگیرید و سلامتی و سعادتمندی ایشان را تا به ابد مطلبید
تاقوی شوید و نیکویی آن زمین را بخورید و آن رابرای پسران خود به ارثیت
ابدی واگذارید. ۱۳ وبعد از همه این بلایایی که به‌سبب اعمال زشت
وتقصیرهای عظیم ما بر ما وارد شده است، با آنکه توای خدای ما، ما را
کمتر از گناهان ما عقوبت رسانیده‌ای و چنین خلاصی‌ای به ما داده‌ای،
۱۴ آیا می‌شود که ما بار دیگر اوامر تو را بشکنیم وبا امت هایی که مرتکب
این رجاسات شده‌اند، مصاهرت نماییم؟ و آیا تو بر ما غضب نخواهی نمود
و ما را چنان هلاک نخواهی ساخت که بقیتی و نجاتی باقی نماند؟ ۱۵
ای یهوه خدای اسرائیل تو عادل هستی چونکه بقیتی از ما مثل امروزناجی
شده‌اند، اینک ما به حضور تو درتقصیرهای خویش حاضریم، زیرا کسی
نیست که به‌سبب این کارها، در حضور تو تواند ایستاد.»

۱۰ پس چون عزرا دعا و اعتراف می‌نمود وگریه‌کنان پیش خانه خدا رو
به زمین نهاده بود، گروه بسیار عظیمی از مردان و زنان واطفال اسرائیل نزد
وی جمع شدند، زیرا قوم زارزار می‌گریستند. ۲ و شکنیا ابن یحئیل که
ازبنی عیلام بود جواب داد و به عزرا گفت: «ما به خدای خویش خیانت
ورزیده، زنان غریب ازقومهای زمین گرفته‌ایم، لیکن الان امیدی برای اسرائیل
در این باب باقی است. ۳ پس حال باخدای خویش عهد ببندیم که آن
زنان و اولادایشان را برحسب مشورت آقایم و آنانی که از امرخدای ما
می‌ترسند دور کنیم و موافق شریعت عمل نماییم. ۴ برخیز زیرا که این کار
تو است و مابا تو می‌باشیم. پس قوی‌دل باش و به‌کار بپرداز.» ۵ آنگاه
عزرا برخاسته، روسای کهنه و لاویان و تمامی اسرائیل را قسم داد که
برحسب این سخن عمل نمایند، پس قسم خوردند. ۶ و عزرا ازپیش روی
خانه خدا برخاسته، به حجره یهوحانان بن الیاشیب رفت و نان نخورده و
آب ننوشیده، به آنجا رفت، زیرا که به‌سبب تقصیراسیران ماتم گرفته بود. ۷
و به همه اسیران در یهوداو اورشلیم ندا دردادند که به اورشلیم جمع شوند.
۸ و هر کسی‌که تا روز سوم، برحسب مشورت سروران و مشایخ حاضر
نشود، اموال او ضبطگردد و خودش از جماعت اسیران جدا شود. ۹ پس
در روز سوم که روز بیستم ماه نهم بود، همه مردان یهودا و بنیامین در
اورشلیم جمع شدند وتمامی قوم در سعه خانه خدا نشستند. و به‌سبب این
امر و به‌سبب باران، سخت می‌لرزیدند. ۱۰ آنگاه عزرای کاهن برخاسته، به
ایشان گفت: «شما خیانت ورزیده و زنان غریب گرفته، جرم اسرائیل را
افزوده‌اید. ۱۱ پس الان یهوه خدای پدران خود را تمجید نمایید و به
اراده او عمل کنید و خویشتن را از قومهای زمین و از زنان غریب جدا
سازید.» ۱۲ تمامی جماعت به آواز بلند جواب دادند وگفتند: «چنانکه به
ما گفته‌ای همچنان عمل خواهیم نمود. ۱۳ اما خلق بسیارند و وقت
باران است و طاقت نداریم که بیرون بایستیم و این امرکار یک یا دو روز
نیست، زیرا که در این باب گناه عظیمی کرده‌ایم. ۱۴ پس سروران ما برای
تمامی جماعت تعیین بشوند و جمیع کسانی که درشهرهای ما زنان غریب
گرفته‌اند، در وقت های معین بیایند و مشایخ و داوران هر شهر همراه ایشان
بیایند، تا حدت خشم خدای ما درباره این امر از ما رفع گردد.» ۱۵ لهذا
یوناتان بن عسائیل و یحزیا ابن تقوه براین امر معین شدند و مشلام و شبتائی
لاوی، ایشان را اعانت نمودند. ۱۶ و اسیران چنین کردندو عزرای کاهن و
بعضی از روسای آبا، برحسب خاندانهای آبای خود منتخب شدند و
نامهای همه ایشان ثبت گردید. پس در روز اول ماه دهم، برای تفتیش این
امر نشستند. ۱۷ و تا روز اول ماه اول، کار همه مردانی را که زنان غریب
گرفته بودند، به اتمام رسانیدند. ۱۸ و بعضی از پسران کاهنان پیدا شدند
که زنان غریب گرفته بودند. ازبنی یشوع بن یوصاداق و برادرانش معسیا و
الیعزرو یاریب و جدلیا. ۱۹ و ایشان دست دادند که زنان خود را بیرون
نمایند و قوچی به جهت قربانی جرم خود گذرانیدند. ۲۰ و از بنی امیر،
حنانی و زبدیا. ۲۱ و ازبنی حاریم، معسیا و ایلیا و شمعیا و یحیئیل وعزیا.
۲۲ و از بنی فشحور، الیوعینای و معسیا واسمعیل و نتنئیل و یوزاباد و
العاسه. ۲۳ و ازلاویان، یوزاباد و شمعی و قلایا که قلیطا باشد. وفتحیا و
یهودا و الیعزر. ۲۴ و از مغنیان، الیاشیب واز دربانان، شلوم و طالم و اوری.
۲۵ و اما ازاسرائیلیان: از بنی فرعوش، رمیا و یزیا و ملکیا ومیامین و العازار و
ملکیا و بنایا. ۲۶ و از بنی عیلام، متنیا و زکریا و یحیئیل و عبدی و یریموت
و ایلیا. ۲۷ و از بنی زتو، الیوعینای و الیاشیب و متنیا ویریموت و زاباد و
عزیزا. ۲۸ و از بنی بابای، یهوحانان و حننیا و زبای و عتلای. ۲۹ و ازبنی
بانی، مشلام و ملوک و عدایا و یاشوب و شال و راموت. ۳۰ و از بنی
فحت، موآب عدنا و کلال وبنایا و معسیا و متنیا و بصلئیل و بنوی و
منسی. ۳۱ و از بنی حاریم، الیعزر و اشیا و ملکیا و شمعیا وشمعون. ۳۲ و
بنیامین و ملوک و شمریا. ۳۳ ازبنی حاشوم، متنای و متاته و زاباد و الیفلط
ویریمای و منسی و شمعی. ۳۴ از بنی بانی، معدای و عمرام و اوئیل. ۳۵
و بنایا و بیدیا وکلوهی. ۳۶ و ونیا و مریموت و الیاشیب. ۳۷ ومتنیا و متنای
و یعسو. ۳۸ و بانی و بنوی و شمعی. ۳۹ و شلمیا و ناتان و عدایا. ۴۰
ومکندبای و شاشای و شارای. ۴۱ و عزرئیل وشلمیا و شمریا. ۴۲ و شلوم و
امریا و یوسف. ۴۳ از بنی نبو، یعیئیل و متتیا و زاباد و زبینا و یدوو یوئیل و
بنایا. ۴۴ جمیع اینها زنان غریب گرفته بودند و بعضی از ایشان زنانی
داشتند که از آنهاپسران تولید نموده بودند.

نحمیا

۱ کلام نحمیا ابن حکلیا: در ماه کسلو در سال بیستم هنگامی که من
در دارالسلطنه شوشان بودم، واقع شد ۲ که حنانی، یکی ازبرادرانم با
کسانی چند از یهودا آمدند و از ایشان درباره بقیه یهودی که از اسیری
باقی‌مانده بودندو درباره اورشلیم سوال نمودم. ۳ ایشان مراجواب دادند:
«آنانی که آنجا در بلوک از اسیری باقی‌مانده‌اند در مصیبت سخت و
افتضاح می‌باشند و حصار اورشلیم خراب ودروازه هایش به آتش سوخته شده
است.» ۴ و چون این سخنان را شنیدم، نشستم و گریه کرده، ایامی چند
ماتم داشتم و به حضور خدای آسمانها روزه گرفته، دعا نمودم. ۵ و گفتم:
«آه‌ای یهوه، خدای آسمانها، ای خدای عظیم و مهیب که عهد و رحمت
را بر آنانی که تو را دوست می‌دارند و اوامر تو را حفظ می‌نمایند، نگاه
می‌داری، ۶ گوشهای تو متوجه و چشمانت گشاده شود و دعای بنده
خود را که من در این وقت نزد تو روز و شب درباره بندگانت بنی‌اسرائیل
می‌نمایم، اجابت فرمایی و به گناهان بنی‌اسرائیل که به تو ورزیده‌ایم،
اعتراف می‌نمایم، زیرا که هم من و هم خاندان پدرم گناه کرده‌ایم. ۷ به
درستی که به تو مخالفت عظیمی ورزیده‌ایم و اوامر و فرایض و احکامی
را که به بنده خود موسی فرموده بودی، نگاه نداشته‌ایم. ۸ پس حال،
کلامی را که به بنده خود موسی‌امرفرمودی، بیاد آور که گفتی شما خیانت
خواهیدورزید و من شما را در میان امت‌ها پراکنده خواهم ساخت. ۹ اما
چون بسوی من بازگشت نمایید واوامر مرا نگاه داشته، به آنها عمل نمایید،
اگرچه پراکندگان شما در اقصای آسمانها باشند، من ایشان را از آنجا
جمع خواهم کرد و به مکانی که آن را برگزیده‌ام تا نام خود را در آن ساکن
سازم درخواهم آورد. ۱۰ و ایشان بندگان و قوم تومی باشند که ایشان را به
قوت عظیم خود و به‌دست قوی خویش فدیه داده‌ای. ۱۱ ای خداوند،
گوش تو بسوی دعای بنده ات و دعای بندگانت که به رغبت تمام از اسم
تو ترسان می‌باشند، متوجه بشود و بنده خود را امروز کامیاب فرمایی و او را
به حضور این مرد مرحمت عطا کنی.» زیراکه من ساقی پادشاه بودم.

۲ و در ماه نیسان، در سال بیستم ارتحشستاپادشاه، واقع شد که شراب
پیش وی بود ومن شراب را گرفته، به پادشاه دادم و قبل از آن من در
حضورش ملول نبودم. ۲ و پادشاه مرا گفت: «روی تو چرا ملول است
با آنکه بیمار نیستی؟ این غیر از ملالت دل، چیزی نیست.» پس من
بی‌نهایت ترسان شدم. ۳ و به پادشاه گفتم: «پادشاه تا به ابد زنده بماند،
رویم چگونه ملول نباشد و حال آنکه شهری که موضع قبرهای پدرانم باشد،
خراب است و دروازه هایش به آتش سوخته شده.» ۴ پادشاه مرا گفت:
«چه چیز می‌طلبی؟» آنگاه نزد خدای آسمانها دعا نمودم ۵ و به پادشاه
گفتم: «اگر پادشاه را پسند آید و اگر بنده ات درحضورش التفات یابد، مرا
به یهودا و شهرمقبره های پدرانم بفرستی تا آن را تعمیر نمایم.» ۶ پادشاه
مرا گفت و ملکه به پهلوی او نشسته بود: «طول سفرت چه قدر خواهد
بود و کی مراجعت خواهی نمود؟» پس پادشاه صواب دیدکه مرا بفرستد و
زمانی برایش تعیین نمودم. ۷ و به پادشاه عرض کردم، اگر پادشاه مصلحت
بیندمکتوبات برای والیان ماورای نهر به من عطا شودتا مرا بدرقه نمایند و به
یهودا برسانند. ۸ ومکتوبی نیز به آساف که ناظر درختستانهای پادشاه است
تا چوب برای سقف دروازه های قصر که متعلق به خانه است، به من داده
شود و هم برای حصار شهر و خانه‌ای که من در آن ساکن شوم. پس
پادشاه برحسب دست مهربان خدایم که بر من بود، اینها را به من عطا
فرمود. ۹ پس چون نزد والیان ماورای نهر رسیدم، مکتوبات پادشاه را به
ایشان دادم و پادشاه، سرداران سپاه و سواران نیز همراه من فرستاده بود. ۱۰
اما چون سنبلط حرونی و طوبیای غلام عمونی‌این را شنیدند، ایشان را بسیار
ناپسند آمدکه کسی به جهت طلبیدن نیکویی بنی‌اسرائیل آمده است. ۱۱
پس به اورشلیم رسیدم و در آنجا سه روزماندم. ۱۲ و شبگاهان به اتفاق
چند نفری که همراه من بودند، برخاستم و به کسی نگفته بودم که خدایم
در دل من چه نهاده بود که برای اورشلیم بکنم؛ و چهارپایی به غیر از آن
چهارپایی که بر آن سوار بودم با من نبود. ۱۳ پس شبگاهان از دروازه
وادی در مقابل چشمه اژدها تا دروازه خاکروبه بیرون رفتم و حصار اورشلیم
را که خراب شده بود و دروازه هایش را که به آتش سوخته شده بود،
ملاحظه نمودم. ۱۴ و از دروازه چشمه، نزدبرکه پادشاه گذشتم و برای عبور
چهارپایی که زیرمن بود، راهی نبود. ۱۵ و در آن شب به کنار نهربرآمده،
حصار را ملاحظه نمودم و برگشته، ازدروازه وادی داخل شده، مراجعت
نمودم. ۱۶ وسروران ندانستند که کجا رفته یا چه کرده بودم، زیرا به یهودیان
و به کاهنان و به شرفا و سروران وبه دیگر کسانی که در کار مشغول
می‌بودند، هنوزخبر نداده بودم. ۱۷ پس به ایشان گفتم: «شما بلایی
را که در آن هستیم که اورشلیم چگونه خراب و دروازه هایش به آتش
سوخته شده است، می‌بینید. بیایید وحصار اورشلیم را تعمیر نماییم تا دیگر
رسوانباشیم.» ۱۸ و ایشان را از دست خدای خود که بر من مهربان می‌بود
و نیز از سخنانی که پادشاه به من گفته بود خبر دادم. آنگاه گفتند:
«برخیزیم وتعمیر نماییم.» پس دستهای خود را برای کارخوب قوی ساختند.
۱۹ اما چون سنبلط حرونی و طوبیای غلام عمونی و جشم عربی این
راشنیدند، ما را استهزا نمودند و ما را حقیر شمرده، گفتند: «این چه‌کار
است که شما می‌کنید؟ آیا برپادشاه فتنه می‌انگیزید؟» ۲۰ من ایشان را
جواب داده، گفتم: «خدای آسمانها ما را کامیاب خواهدساخت. پس ما
که بندگان او هستیم برخاسته، تعمیر خواهیم نمود. اما شما را در اورشلیم،
نه نصیبی و نه حقی و نه ذکری می‌باشد.»

۳ و الیاشیب، رئیس کهنه و برادرانش از کاهنان برخاسته، دروازه گوسفند
را بناکردند. ایشان آن را تقدیس نموده، دروازه هایش را برپا نمودند و آن را
تا برج میا و برج حننئیل تقدیس نمودند. ۲ و به پهلوی او، مردان اریحا
بناکردند و به پهلوی ایشان، زکور بن امری بنا نمود. ۳ و پسران هسناه،
دروازه ماهی را بنا کردند. ایشان سقف آن را ساختند و درهایش را با قفلها
وپشت بندهایش برپا نمودند. ۴ و به پهلوی ایشان، مریموت بن اوریا
ابن حقوص تعمیر نمود و به پهلوی ایشان، مشلام بن برکیا ابن مشیزبئیل

تعمیرنمود و به پهلوی ایشان، صادوق بن بعنا تعمیرنمود. ۵ و به پهلوی ایشان، تقوعیان تعمیر کردند، اما بزرگان ایشان گردن خود را به خدمت خداوندخویش ننهادند. ۶ و یویاداع بن فاسیح و مشلام بن بسودیا، دروازه کهنه را تعمیر نمودند. ایشان سقف آن را ساختند و درهایش را با قفلها وپشت بندهایش برپا نمودند. ۷ و به پهلوی ایشان، ملتیای جبعونی و یادون میرونوتی و مردان جبعون و مصفه آنچه را که متعلق به کرسی والی ماورای نهر بود، تعمیر نمودند. ۸ و به پهلوی ایشان، عزیئیل بن حرهایا که از زرگران بود، تعمیرنمود و به پهلوی او حننیا که از عطاران بود تعمیرنمود، پس اینان اورشلیم را تا حصار عریض، مستحکم ساختند. ۹ و به پهلوی ایشان، رفایا ابن حور که رئیس نصف بلد اورشلیم بود، تعمیرنمود. ۱۰ و به پهلوی ایشان، یدایا ابن حروماف دربرابر خانه خود تعمیر نمود و به پهلوی اوحطوش بن حشبنیا، تعمیر نمود. ۱۱ و ملکیا ابن حاریم و حشوب بن فحت موآب، قسمت دیگر وبرج تنورها را تعمیر نمودند. ۱۲ و به پهلوی او، شلوم بن هلوحیش رئیس نصف بلد اورشلیم، او ودخترانش تعمیر نمودند. ۱۳ و حانون و ساکنان زانوح، دروازه وادی را تعمیر نمودند. ایشان آن را بنا کردند و درهایش را با قفلها و پشتبندهایش برپا نمودند و هزار ذراع حصار را تا دروازه خاکروبه. ۱۴ و ملکیا ابن رکاب رئیس بلدبیت هکاریم، دروازه خاکروبه را تعمیر نمود. اوآن را بنا کرد و درهایش را با قفلها و پشتبندهایش برپا نمود. ۱۵ و شلون بن کلخوزه رئیس بلد مصفه، دروازه چشمه را تعمیر نمود. او آن را بنا کرده، سقف آن را ساخت و درهایش را با قفلها وپشت بندهایش برپا نمود و حصار برکه شلح رانزد باغ پادشاه نیز تا زینه‌ای که از شهر داود فرودمی آمد. ۱۶ و بعد از او نحمیا ابن عزبوق رئیس نصف بلد بیت صور، تا برابر مقبره داود و تا برکه مصنوعه و تا بیت جباران را تعمیر نمود. ۱۷ و بعداز او لاویان، رحوم بن بانی تعمیر نمود و به پهلوی او حشبیا رئیس نصف بلد قعیله در حصه خودتعمیر نمود. ۱۸ و بعد از او برادران ایشان، بوای ابن حیناداد، رئیس نصف بلد قعیله تعمیر نمود. ۱۹ و به پهلوی او، عازر بن یشوع رئیس مصفه قسمت دیگر را در برابر فراز سلاح خانه نزدزاویه، تعمیر نمود. ۲۰ و بعد از او باروک بن زبای، به صمیم قلب قسمت دیگر را از زاویه تا دروازه الیاشیب، رئیس کهنه تعمیر نمود. ۲۱ و بعد از اومریموت بن اوریا ابن هقوص قسمت دیگر را ازدر خانه الیاشیب تا آخر خانه الیاشیب، تعمیرنمود. ۲۲ و بعد از او کاهنان، از اهل غور تعمیرنمودند. ۲۳ و بعد از ایشان، بنیامین و حشوب دربرابر خانه خود تعمیر نمودند و بعد از ایشان، عزریا ابن معسیا ابن عننیا به‌جانب خانه خودتعمیر نمود. ۲۴ و بعد از او، بنوی ابن حیناداد قسمت دیگر را از خانه عزریا تا زاویه و تا برجش تعمیر نمود. ۲۵ و فالال بن اوزای از برابر زاویه وبرجی که از خانه فوقانی پادشاه خارج و نزدزندانخانه است، تعمیر نمود و بعد از او فدایا ابن فرعوش، ۲۶ و نتینیم، در عوفل تا برابر دروازه آب بسوی مشرق و برج خارجی، ساکن بودند. ۲۷ وبعد از او، تقوعیان قسمت دیگر را از برابر برج خارجی بزرگ تا حصار عوفل تعمیر نمودند. ۲۸ وکاهنان، هر کدام در برابر خانه خود از بالای دروازه اسبان تعمیر نمودند. ۲۹ و بعد از ایشان صادوق بن امیر در برابر خانه خود تعمیر نمود وبعد از او شمعیا ابن شکنیا که مستحفظ دروازه شرقی بود، تعمیر نمود. ۳۰ و بعد از او حننیا ابن شلمیا و حانون پسر ششم صالاف، قسمت دیگررا تعمیر نمودند و بعد از ایشان مشلام بن برکیا دربرابر مسکن خود، تعمیر نمود. ۳۱ و بعد او ازملکیا که یکی از زرگران بود، تا خانه های نتینیم وتجار را در برابر دروازه مفقاد تا بالاخانه برج، تعمیر نمود. ۳۲ و میان بالاخانه برج و دروازه گوسفند را زرگران و تاجران، تعمیر نمودند.

۴ و هنگامی که سنبلط شنید که ما به بنای حصار مشغول هستیم، خشمش افروخته شده، بسیار غضبناک گردید و یهودیان را استهزانمود. ۲ و در حضور برادرانش و لشکر سامره متکلم شده، گفت: «این یهودیان ضعیف چه می‌کنند؟ آیا (شهر را) برای خود مستحکم خواهند ساخت و قربانی خواهند گذرانید و دریک روز کار را به انجام خواهند رسانید؟ و سنگهااز توده های خاکروبه، زنده خواهند ساخت؟ وحال آنکه سوخته شده است.» ۳ و طوبیای عمونی که نزد او بود گفت: «اگر شغالی نیز بر آنچه ایشان بنا می‌کنند بالا رود، حصار سنگی ایشان رامنهدم خواهد ساخت!» ۴ ای خدای ما بشنو، زیرا که خوار شده‌ایم وملامت ایشان را بسر ایشان برگردان و ایشان را درزمین اسیری، به تاراج تسلیم کن. ۵ و عصیان ایشان را مستور منما و گناه ایشان را از حضورخود محو مساز زیرا که خشم تو را پیش روی بنایان به هیجان آورده‌اند. ۶ پس حصار را بنا نمودیم و تمامی حصار تانصف بلندی‌اش بهم پیوست، زیرا که دل قوم درکار بود. ۷ و چون سنبلط و طوبیا و اعراب وعمونیان و اشدودیان شنیدند که مرمت حصاراورشلیم پیش رفته است و شکافهایش بسته می‌شود، آنگاه خشم ایشان به شدت افروخته شد. ۸ و جمیع ایشان توطئه نمودند که بیایند و بااورشلیم جنگ نمایند و به آن ضرر برسانند. ۹ پس نزد خدای خود دعا نمودیم و از ترس ایشان روز و شب پاسبانان در مقابل ایشان قراردادیم. ۱۰ و یهودیان گفتند که «قوت حمالان تلف شده است و هوار بسیار است که نمی توانیم حصار را بنا نماییم.» ۱۱ و دشمنان ما می‌گفتند: «آگاه نخواهند شد و نخواهند فهمید، تا ما درمیان ایشان داخل شده، ایشان را بکشیم و کار راتمام نماییم.» ۱۲ و واقع شد که یهودیانی که نزدایشان ساکن بودند آمده، ده مرتبه به ما گفتند: «چون شما برگردید ایشان از هر طرف بر ما(حمله خواهندآورد).» ۱۳ پس قوم را در جایهای پست، در عقب حصار و بر مکانهای خالی تعیین نمودم و ایشان رابرحسب قبایل ایشان، با شمشیرها و نیزه‌ها وکمانهای ایشان قرار دادم. ۱۴ پس نظر کرده، برخاستم و به بزرگان و سروران و بقیه قوم گفتم: «از ایشان مترسید، بلکه خداوند عظیم و مهیب رابیاد آورید و به جهت برادران و پسران و دختران وزنان و خانه های خود جنگ نمایید.» ۱۵ و چون دشمنان ما شنیدند که ما آگاه شده‌ایم و خدا مشورت ایشان را باطل کرده است، آنگاه جمیع ما هر کس به‌کار خود به حصاربرگشتیم. ۱۶ و از آن روز به بعد، نصف بندگان من به‌کار مشغول می‌بودند و نصف دیگر ایشان، نیزه‌ها و سپرها و کمانها و زره‌ها را می‌گرفتند وسروران در عقب تمام خاندان یهودا می‌بودند. ۱۷ و آنانی که حصار را بنا می‌کردند و آنانی که بارمی بردند و عمله‌ها هر

کدام به یک دست کارمی کردند و به‌دست دیگر اسلحه می‌گرفتند. ۱۸ وبنایان هر کدام شمشیر بر کمر خود بسته، بنایی می‌کردند و کرنانواز نزد من ایستاده بود. ۱۹ و به بزرگان و سروران و بقیه قوم گفتم: «کار، بسیار وسیع است و ما بر حصار متفرق و ازیکدیگر دور می‌باشیم. ۲۰ پس هر جا که آواز کرنارا بشنوید در آنجا نزد ما جمع شوید و خدای مابرای ما جنگ خواهد نمود.» ۲۱ پس به‌کارمشغول شدیم و نصف ایشان از طلوع فجر تابیرون آمدن ستارگان، نیزه‌ها را می‌گرفتند. ۲۲ وهم در آن وقت به قوم گفتم: «هر کس با بندگانش در اورشلیم منزل کند تا در شب برای ما پاسبانی نماید و در روز به‌کار بپردازد.» ۲۳ و من و برادران و خادمان من و پاسبانی که در عقب من می‌بودند، هیچکدام رخت خود را نکندیم و هر کس بااسلحه خود به آب می‌رفت.

۵ و قوم و زنان ایشان، بر برادران یهود خودفریاد عظیمی برآوردند. ۲ و بعضی ازایشان گفتند که «ما و پسران و دختران ما بسیاریم. پس گندم بگیریم تا بخوریم و زنده بمانیم.» ۳ وبعضی گفتند: «مزرعه‌ها و تاکستانها و خانه های خود را گرو می‌دهیم تا به‌سبب قحط، گندم بگیریم.» ۴ و بعضی گفتند که «نقره را به عوض مزرعه‌ها و تاکستانهای خود برای جزیه پادشاه قرض گرفتیم. ۵ و حال جسد ما مثل جسدهای برادران ماست و پسران ما مثل پسران ایشان واینک ما پسران و دختران خود را به بندگی می‌سپاریم و بعضی از دختران ما کنیز شده‌اند ودر دست ما هیچ استطاعتی نیست زیرا که مزرعه‌ها و تاکستانهای ما از آن دیگران شده است.» ۶ پس چون فریاد ایشان و این سخنان را شنیدم بسیار غضبناک شدم. ۷ و با دل خود مشورت کرده، بزرگان و سروران را عتاب نمودم و به ایشان گفتم: «شما هر کس از برادر خود ربا می‌گیرید!» وجماعتی عظیم به ضد ایشان جمع نمودم. ۸ و به ایشان گفتم: «ما برادران یهود خود را که به امت هافروخته شده‌اند، حتی المقدور فدیه کرده‌ایم. وآیا شما برادران خود را می‌فروشید و آیا می‌شودکه ایشان به ما فروخته شوند؟» پس خاموش شده، جوابی نیافتند. ۹ و گفتم: «کاری که شما می‌کنید خوب نیست، آیا نمی باید شما به‌سبب ملامت امت هایی که دشمن ما می‌باشند، در ترس خدای ما سلوک نمایید؟ ۱۰ و نیز من و برادران و بندگانم نقره و غله به ایشان قرض داده‌ایم. پس سزاواراست که این ربا را ترک نماییم. ۱۱ و الان امروزمزرعه‌ها و تاکستانها و باغات زیتون و خانه های ایشان و صد یک از نقره و غله و عصیر انگور وروغن که بر ایشان نهاده‌اید به ایشان رد کنید.» ۱۲ پس جواب دادند که «رد خواهیم کرد و ازایشان مطالبه نخواهیم نمود و چنانکه تو فرمودی به عمل خواهیم آورد.» آنگاه کاهنان را خوانده، به ایشان قسم دادم که بروفق این کلام رفتارنمایند. ۱۳ پس دامن خود را تکانیده گفتم: «خداهر کس را که این کلام را ثابت ننماید، از خانه وکسبش چنین بتکاند و به این قسم تکانیده و خالی بشود.» پس تمامی جماعت گفتند آمین وخداوند را تسبیح خواندند و قوم برحسب این کلام عمل نمودند. ۱۴ و نیز از روزی که به والی بودن زمین یهوه مامور شدم، یعنی از سال بیستم تا سال سی و دوم ارتحشستا پادشاه، که دوازده سال بود من وبرادرانم وظیفه والیگری را نخوردیم. ۱۵ اماوالیان اول که قبل از من بودند بر قوم بار سنگین نهاده، علاوه بر چهل مثقال نقره، نان و شراب نیزاز ایشان می‌گرفتند و خادمان ایشان بر قوم حکمرانی می‌کردند. لیکن من به‌سبب ترس خداچنین نکردم. ۱۶ و من نیز در ساختن حصارمشغول می‌بودم و هیچ مزرعه نخریدیم و همه بندگان من در آنجا به‌کار جمع بودند. ۱۷ و صد وپنجاه نفر از یهودیان و سروران، سوای آنانی که ازامت های مجاور ما نزد ما می‌آمدند، بر سفره من خوراک می‌خوردند. ۱۸ و آنچه برای هر روز مهیامی شد، یک گاو و شش گوسفند پرواری می‌بود ومرغها نیز برای من حاضر می‌کردند و هر ده روز مقداری کثیر از هر گونه شراب. اما معهذا وظیفه والیگری را نطلبیدم زیرا که بندگی سخت بر این قوم می‌بود. ۱۹ ای خدایم موافق هرآنچه به این قوم عمل نمودم مرا به نیکویی یاد آور.

۶ بازسازی حصار و چون سنبلط و طوبیا و جشم عربی و سایر دشمنان ما شنیدند که حصار را بناکرده‌ام و هیچ رخنه‌ای در آن باقی نمانده است، باآنکه درهای دروازه هایش را هنوز برپا ننموده بودم، ۲ سنبلط و جشم نزد من فرستاده، گفتند: «بیاتا در یکی از دهات بیابان اونو ملاقات کنیم.» اماایشان قصد ضرر من داشتند. ۳ پس قاصدان نزد ایشان فرستاده گفتم: «من درمهم عظیمی مشغولم و نمی توانم فرود آیم، چراکار حینی که من آن را ترک کرده، نزد شما فرودآیم به تعویق افتد.» ۴ و ایشان چهار دفعه مثل این پیغام به من فرستادند و من مثل این جواب به ایشان پس فرستادم. ۵ پس سنبلط دفعه پنجم خادم خود رابه همین طور نزد من فرستاد و مکتوبی گشوده دردستش بود، ۶ که در آن مرقوم بود: «در میان امت‌ها شهرت یافته است و جشم این را می‌گویدکه تو و یهود قصد فتنه انگیزی دارید و برای همین حصار را بنا می‌کنی و تو بروفق این کلام، می‌خواهی که پادشاه ایشان بشوی. ۷ و انبیا نیزتعیین نموده تا درباره تو در اورشلیم ندا کرده گویند که در یهودا پادشاهی است. و حال بروفق این کلام، خبر به پادشاه خواهد رسید. پس بیا تا باهم مشورت نماییم.» ۸ آنگاه نزد او فرستاده گفتم: «مثل این کلام که تو می‌گویی واقع نشده است، بلکه آن را از دل خود ابداع نموده‌ای.» ۹ زیرا جمیع ایشان خواستند ما را بترسانند، به این قصد که دستهای ما را از کار باز دارند تا کرده نشود. پس حال‌ای خدا دستهای مرا قوی ساز. ۱۰ و به خانه شمعیا ابن دلایا ابن مهیطبئیل رفتم و او در را بر خود بسته بود، پس گفت: «در خانه خدا در هیکل جمع شویم و درهای هیکل رابببندیم زیرا که به قصد کشتن تو خواهند آمد. شبانگاه برای کشتن تو خواهند آمد.» ۱۱ من گفتم: «آیا مردی چون من فرار بکند؟ وکیست مثل من که داخل هیکل بشود تا جان خودرا زنده نگاه دارد؟ من نخواهم آمد.» ۱۲ زیرا درک کردم که خدا او را هرگز نفرستاده است بلکه خودش به ضد من نبوت می‌کند و طوبیا و سنبلطاو را اجیر ساخته‌اند. ۱۳ و از این جهت او را اجیرکرده‌اند تا من بترسم و به اینطور عمل نموده، گناه ورزم و ایشان خبر بد پیدا نمایند که مرا مفتضح سازند. ۱۴ ای خدایم، طوبیا و سنبلط را موافق این اعمال ایشان و همچنین نوعدیه

نبیه و سایر انبیا راکه می‌خواهند مرا بترسانند، به یاد آور. ۱۵ پس حصار در بیست و پنجم ماه ایلول درپنجاه و دو روز به اتمام رسید. ۱۶ و واقع شد که چون جمیع دشمنان ما این را شنیدند و همه امت هایی که مجاور ما بودند، این را دیدند، درنظر خود بسیار پست شدند و دانستند که این کاراز جانب خدای ما معمول شده است. ۱۷ و در آن روزها نیز بسیاری از بزرگان یهودا مکتوبات نزد طوبیا می‌فرستادند و مکتوبات طوبیا نزد ایشان می‌رسید، ۱۸ زیرا که بسا از اهل یهودا با اوهمداستان شده بودند، چونکه او داماد شکنیا ابن آره بود و پسرش یهوحانان، دختر مشلام بن برکیارا به زنی گرفته بود، ۱۹ و درباره حسنات او به حضور من نیز گفتگو می‌کردند و سخنان مرا به اومی رسانیدند. و طوبیا مکتوبات می‌فرستاد تا مرابترساند.

۷ و چون حصار بنا شد و درهایش را برپانمودم و دربانان و مغنیان و لاویان ترتیب داده شدند، ۲ آنگاه برادر خود حنانی و حننیارئیس قصر را، زیرا که او مردی امین و بیشتر ازاکثر مردمان خداترس بود، بر اورشلیم فرمان دادم. ۳ و ایشان را گفتم دروازه های اورشلیم را تاآفتاب گرم نشود باز نکنند و مادامی که حاضرباشند، درها را ببندند و قفل کنند و از ساکنان اورشلیم پاسبانان قرار دهید که هر کس به پاسبانی خود و هر کدام به مقابل خانه خویش حاضرباشند. ۴ و شهر وسیع و عظیم بود و قوم در اندرونش کم و هنوز خانه‌ها بنا نشده بود. ۵ و خدای من دردلم نهاد که بزرگان و سروران و قوم را جمع نمایم تا برحسب نسب نامه‌ها ثبت کردند و نسب نامه آنانی را که مرتبه اول برآمده بودند یافتم و در آن بدین مضمون نوشته دیدم: ۶ اینانند اهل ولایتها که از اسیری آن اشخاصی که نبوکدنصر پادشاه بابل به اسیری برده بود، برآمده بودند و هر کدام از ایشان به اورشلیم و یهودا به شهر خود برگشته بودند. ۷ اما آنانی که همراه زربابل آمده بودند: یسوع و نحمیا و عزریا و رعمیا و نحمانی و مردخای و بلشان و مسفارت و بغوای و نحوم و بعنه. و شماره مردان قوم اسرائیل: ۸ بنی فرعوش، دوهزار و یک صد وهفتاد و دو. ۹ بنی شفطیا، سیصد و هفتاد و دو. ۱۰ بنی آرح، ششصد و پنجاه و دو. ۱۱ بنی فحت موآب از بنی یشوع و یوآب، دو هزار و هشتصد وهجده. ۱۲ بنی عیلام، هزار و دویست و پنجاه وچهار. ۱۳ بنی زتو، هشتصد و چهل و پنج. ۱۴ بنی زکای، هفتصد و شصت. ۱۵ بنی بنوی، ششصد و چهل و هشت. ۱۶ بنی بابای، ششصد وبیست و هشت. ۱۷ بنی عزجد، دو هزار و سیصد وبیست و دو. ۱۸ بنی ادونیقام، ششصد و شصت وهفت. ۱۹ بنی بغوای، دو هزار و شصت و هفت. ۲۰ بنی عادین، ششصد و پنجاه و پنج. ۲۱ بنی آطیراز (خاندان) حزقیا، نود و هشت. ۲۲ بنی حاشوم، سیصد و بیست و هشت. ۲۳ بنی بیصای، سیصد وبیست و چهار. ۲۴ بنی حاریف، صد و دوازده. ۲۵ بنی جبعون، نود و پنج. ۲۶ مردمان بیت لحم ونطوفه، صد و هشتاد و هشت. ۲۷ مردمان عناتوت، صد و بیست و هشت. ۲۸ مردمان بیت عزموت، چهل و دو. ۲۹ مردمان قریه یعاریم و کفیره و بئیروت، هفتصد و چهل و سه. ۳۰ مردمان رامه و جبع، ششصد و بیست و یک. ۳۱ مردمان مکماس، صد و بیست و دو. ۳۲ مردمان بیت ایل و عای، صد و بیست و سه. ۳۳ مردمان نبوی دیگر، پنجاه و دو. ۳۴ بنی عیلام دیگر، هزارو دویست و پنجاه و چهار. ۳۵ بنی حاریم، سیصدو بیست. ۳۶ بنی اریحا، سیصد و چهل و پنج. ۳۷ بنی لود و حادید و اونو، هفتصد و بیست و یک. ۳۸ بنی سنائه، سه هزار و نه صد و سی. ۳۹ و اماکاهنان: بنی یدعیا از خاندان یشوع، نه صد و هفتادو سه. ۴۰ بنی امیر، هزار و پنجاه و دو. ۴۱ بنی فشحور، هزار و دویست و چهل و هفت. ۴۲ بنی حاریم، هزار و هفده. ۴۳ و اما لاویان: بنی یشوع از (خاندان) قدمیئیل و از بنی هودویا، هفتاد و چهار. ۴۴ و مغنیان: بنی آساف، صد وچهل و هشت. ۴۵ و دربانان: بنی شلوم و بنی آطیرو بنی طلمون و بنی عقوب و بنی حطیطه وبنی سوبای، صد و سی و هشت. ۴۶ و اما نتینیم: بنی صیحه، بنی حسوفا، بنی طبایوت. ۴۷ بنی فیروس، بنی سیعا، بنی فادون. ۴۸ بنی لبانه، بنی حجابه، بنی سلمای. ۴۹ بنی حانان، بنی جدیل، بنی جاحر. ۵۰ بنی رآیا، بنی رصین، بنی نقودا. ۵۱ بنی جزام، بنی عزا، بنی فاسیح. ۵۲ بنی بیسای، بنی معونیم، بنی نفیشسیم. ۵۳ بنی بقبوق، بنی حقوفا، بنی حرحور. ۵۴ بنی بصلیت، بنی محیده، بنی حرشا. ۵۵ بنی برقوس، بنی سیسرا، بنی تامح. ۵۶ بنی نصیح، بنی حطیفا. ۵۷ و پسران خادمان سلیمان: بنی سوطای، بنی سوفرت، بنی فریدا. ۵۸ بنی یعلا، بنی درقون، بنی جدیل. ۵۹ بنی شفطیا، بنی حطیل، بنی فوخره حظبائیم، بنی آمون. ۶۰ جمیع نتینیم و پسران خادمان سلیمان، سیصدو نود و دو. ۶۱ و اینانند آنانی که از تل ملح و تل حرشاکروب و ادون و امیر برآمده بودند، اماخاندان پدران و عشیره خود را نشان نتوانستندداد که آیا از اسرائیلیان بودند یا نه. ۶۲ بنی دلایا، بنی طوبیا، بنی نقوده، ششصد و چهل و دو. ۶۳ و ازکاهنان: بنی حبایا، بنی هقوص، بنی برزلای که یکی از دختران برزلایی جلعادی را به زنی گرفته بود، پس به نام ایشان مسمی شدند. ۶۴ اینان انساب خود را در میان آنانی که در نسب نامه هاثبت شده بودند طلبیدند، اما نیافتند، پس ازکهانت اخراج شدند. ۶۵ پس ترشاتا به ایشان امر فرمود که تا کاهنی با اوریم و تمیم برقرار نشود، از قدس اقداس نخورند. ۶۶ تمامی جماعت با هم چهل و دو هزارو سیصد و شصت نفر بودند. ۶۷ سوای غلامان وکنیزان ایشان که هفت هزار و سیصد و سی و هفت نفر بودند و مغنیان و مغنیات ایشان دویست وچهل و پنج نفر بودند. ۶۸ و اسبان ایشان، هفتصدو سی و شش و قاطران ایشان، دویست و چهل وپنج. ۶۹ و شتران، چهار صد و سی و پنج وحماران، ششهزار و هفتصد و بیست بود. ۷۰ و بعضی از روسای آبا هدایا به جهت کاردادند. اما ترشاتا هزار درم طلا و پنجاه قاب وپانصد و سی دست لباس کهانت به خزانه داد. ۷۱ وبعضی از روسای آبا، بیست هزار درم طلا و دوهزار و دویست منای نقره به خزینه به جهت کاردادند. ۷۲ و آنچه سایر قوم دادند این بود: بیست هزار درم طلا و دو هزار منای نقره و شصت وهفت دست لباس کهانت. ۷۳ پس کاهنان و لاویان و دربانان و مغنیان و بعضی از قوم و نتینیم و جمیع اسرائیل، در شهرهای خود ساکن شدند و چون ماه هفتم رسید، بنی‌اسرائیل در شهرهای خودمقیم بودند.

۸ و تمامی، قوم مثل یک مرد در سعه پیش دروازه آب جمع شدند و به عزرای کاتب گفتند که کتاب تورات موسی را که خداوند به اسرائیل امر فرموده بود، بیاورد. ۲ و عزرای کاهن، تورات را در روز اول ماه هفتم به حضور جماعت از مردان و زنان و همه آنانی که می‌توانستند بشنوند و بفهمند، آورد. ۳ و آن را در سعه پیش دروازه آب از روشنایی صبح تا نصف روز، درحضور مردان و زنان و هرکه می‌توانست بفهمدخواند و تمامی قوم به کتاب تورات گوش فراگرفتند. ۴ و عزرای کاتب بر منبر چوبی که به جهت اینکار ساخته بودند، ایستاد و به پهلویش از دست راستش متتیا و شمع و عنایا و اوریا وحلقیا و معسیا ایستادند و از دست چپش، فدایا ومیشائیل و ملکیا و حاشوم و حشبدانه و زکریا ومشلام. ۵ و عزرا کتاب را در نظر تمامی قوم گشودزیرا که او بالای تمامی قوم بود و چون آن راگشود، تمامی قوم ایستادند. ۶ و عزرا، یهوه خدای عظیم را متبارک خواند و تمامی قوم دستهای خود را برافراشته، در جواب گفتند: «آمین، آمین!» و رکوع نموده، و رو به زمین نهاده، خداوند را سجده نمودند. ۷ و یشوع و بانی وشربیا و یامین و عقوب و شبتای و هودیا و معسیاو قلیطا و عزریا و یوزاباد و حنان و فلایا و لاویان، تورات را برای قوم بیان می‌کردند و قوم، در جای خود ایستاده بودند. ۸ پس کتاب تورات خدا را به صدای روشن خواندند و تفسیر کردند تا آنچه را که می‌خواندند، بفهمند. ۹ و نحمیا که ترشاتا باشد وعزرای کاهن و کاتب و لاویانی که قوم رامی فهمانیدند، به تمامی قوم گفتند: «امروز برای یهوه خدای شما روز مقدس است. پس نوحه گری منمایید و گریه مکنید.» زیرا تمامی قوم، چون کلام تورات را شنیدند گریستند. ۱۰ پس به ایشان گفت: «بروید و خوراکهای لطیف بخورید و شربتها بنوشید و نزد هرکه چیزی برای او مهیا نیست حصه‌ها بفرستید، زیراکه امروز، برای خداوند ما روز مقدس است، پس محزون نباشید زیرا که سرور خداوند، قوت شمااست.» ۱۱ و لاویان تمامی قوم را ساکت ساختندو گفتند: «ساکت باشید زیرا که امروز روز مقدس است. پس محزون نباشید.» ۱۲ پس تمامی قوم رفته، اکل و شرب نمودند و حصه‌ها فرستادند وشادی عظیم نمودند زیرا کلامی را که به ایشان تعلیم داده بودند فهمیدند. ۱۳ و در روز دوم روسای آبای تمامی قوم وکاهنان و لاویان نزد عزرای کاتب جمع شدند، تاکلام تورات را اصغا نمایند. ۱۴ و در تورات چنین نوشته یافتند که خداوند به واسطه موسی‌امرفرموده بود که بنی‌اسرائیل در عید ماه هفتم، درساییانها ساکن بشوند. ۱۵ و در تمامی شهرهای خود و در اورشلیم اعلان نمایند و ندا دهند که به کوهها بیرون رفته، شاخه های زیتون و شاخه های زیتون بری و شاخه های آس و شاخه های نخل وشاخه های درختان کشن بیاورند و سایه بانها، به نهجی که مکتوب است بسازند. ۱۶ پس قوم بیرون رفتند و هر کدام بر پشت بام خانه خود و در حیاط خود و در صحنهای خانه خدا و در سعه دروازه آب و در سعه دروازه افرایم، ساییانها برای خود ساختند. ۱۷ و تمامی جماعتی که از اسیری برگشته بودند، ساییانهاساختند و در ساییانها ساکن شدند، زیرا که از ایام یوشع بن نون تا آن روز بنی‌اسرائیل چنین نکرده بودند. پس شادی بسیار عظیمی رخ نمود. ۱۸ وهر روز از روز اول تا روز آخر، کتاب تورات خدارا می‌خواند و هفت روز عید را نگاه داشتند. و در روز هشتم، محفل مقدس برحسب قانون برپا شد.

۹ و در روز بیست و چهارم این ماه، بنی‌اسرائیل روزه‌دار و پلاس دربر و خاک برسر جمع شدند. ۲ و ذریت اسرائیل خویشتن رااز جمیع غربا جدا نموده، ایستادند و به گناهان خود و تقصیرهای پدران خویش اعتراف کردند. ۳ و در جای خود ایستاده، یک ربع روز کتاب تورات یهوه خدای خود را خواندند و ربع دیگراعتراف نموده، یهوه خدای خود را عبادت نمودند. ۴ و یشوع و بانی و قدمیئیل و شبنیا و بنی و شربیا و بانی و کنانی بر زینه لاویان ایستادند و به آواز بلند، نزد یهوه خدای خویش استغاثه نمودند. ۵ آنگاه لاویان، یعنی یشوع و قدمیئیل وبانی و حشبنیا و شربیا و هودیا و شبنیا و فتحیاگفتند: «برخیزید و یهوه خدای خود را از ازل تا به ابد متبارک بخوانید. و اسم جلیل تو که از تمام برکات و تسبیحات اعلی تر است متبارک باد. ۶ توبه تنهایی یهوه هستی. تو فلک و فلک الافلاک وتمامی جنود آنها را و زمین را و هرچه بر آن است و دریاها را و هرچه در آنها است، ساخته‌ای و توهمه اینها را حیات می‌بخشی و جنود آسمان تورا سجده می‌کنند. ۷ توای یهوه آن خدا هستی که ابرام را برگزیدی و او را از اور کلدانیان بیرون آوردی واسم او را به ابراهیم تبدیل نمودی. ۸ ودل او را به حضور خود امین یافته، با وی عهدبستی که زمین کنعانیان و حتیان و اموریان وفرزیان و یبوسیان و جرجاشیان را به او ارزانی داشته، به ذریت او بدهی و وعده خود را وفا نمودی، زیرا که عادل هستی. ۹ و مصیبت پدران ما را در مصر دیدی و فریاد ایشان را نزد بحر قلزم شنیدی. ۱۰ و آیات و معجزات بر فرعون و جمیع بندگانش و تمامی قوم زمینش ظاهر ساختی، چونکه می‌دانستی که بر ایشان ستم می‌نمودندپس به جهت خود اسمی پیدا کردی، چنانکه امروز شده است. ۱۱ و دریا را به حضور ایشان منشق ساختی تا از میان دریا به خشکی عبورنمودند و تعاقب کنندگان ایشان را به عمقهای دریا مثل سنگ در آب عمیق انداختی. ۱۲ وایشان را در روز، به ستون ابر و در شب، به ستون آتش رهبری نمودی تا راه را که در آن باید رفت، برای ایشان روشن سازی. ۱۳ و بر کوه سینا نازل شده، با ایشان از آسمان تکلم نموده و احکام راست و شرایع حق و اوامر و فرایض نیکو را به ایشان دادی. ۱۴ و سبت مقدس خود را به ایشان شناسانیدی و اوامر و فرایض و شرایع به واسطه بنده خویش موسی به ایشان امر فرمودی. ۱۵ و نان از آسمان برای گرسنگی ایشان دادی و آب ازصخره برای تشنگی ایشان جاری ساختی و به ایشان وعده دادی که به زمینی که دست خود رابرافراشتی که آن را به ایشان بدهی داخل شده، آن را به تصرف آورند. ۱۶ «لیکن ایشان و پدران ما متکبرانه رفتارنموده، گردن خویش را سخت ساختند و اوامر تورا اطاعت ننمودند. ۱۷ و از شنیدن ابا نمودند واعمال عجیبه‌ای را که در میان ایشان نمودی بیادنیاوردند، بلکه گردن خویش را سخت ساختند و فتنه انگیخته، سرداری تعیین نمودند تا (به زمین)بندگی خود مراجعت کنند. اما تو خدای غفار وکریم و رحیم و دیرغضب و کثیراحسان بوده، ایشان را ترک نکردی. ۱۸ بلکه چون گوساله

ریخته شده‌ای برای خود ساختند و گفتند: (ای اسرائیل)! این خدای تو است که تو را از مصربیرون آورد. و اهانت عظیمی نمودند. ۱۹ آنگاه تونیز برحسب رحمت عظیم خود، ایشان را دربیابان ترک ننمودی، و ستون ابر در روز که ایشان را در راه رهبری می‌نمود از ایشان دور نشد و نه ستون آتش در شب که راه را که در آن باید بروندبرای ایشان روشن می‌ساخت. ۲۰ و روح نیکوی خود را به جهت تعلیم ایشان دادی و من خویش را از دهان ایشان باز نداشتی و آب برای تشنگی ایشان، به ایشان عطا فرمودی. ۲۱ و ایشان را دربیابان چهل سال پرورش دادی که به هیچ‌چیزمحتاج نشدند. لباس ایشان مندرس نگردید وپایهای ایشان ورم نکرد. ۲۲ و ممالک و قومها به ایشان ارزانی داشته، آنها را تا حدود تقسیم نمودی و زمین سیحون و زمین پادشاه حشبون وزمین عوج پادشاه باشان را به تصرف آوردند. ۲۳ وپسران ایشان را مثل ستارگان آسمان افزوده، ایشان را به زمینی که به پدران ایشان وعده داده بودی که داخل شده، آن را به تصرف آورند، درآوردی. ۲۴ «پس، پسران ایشان داخل شده، زمین را به تصرف آوردند و کنعانیان را که سکنه زمین بودند، به حضور ایشان مغلوب ساختی و آنها را با پادشاهان آنها و قومهای زمین، به‌دست ایشان تسلیم نمودی، تا موافق اراده خود با آنها رفتارنمایند. ۲۵ پس شهرهای حصاردار و زمینهای برومند گرفتند و خانه های پر از نفایس وچشمه های کنده شده و تاکستانها و باغات زیتون و درختان میوه دار بیشمار به تصرف آوردند وخورده و سیر شده و فربه گشته، از نعمتهای عظیم تو متلذذ گردیدند. ۲۶ و بر تو فتنه انگیخته و تمردنموده، شریعت تو را پشت سر خود انداختند وانبیای تو را که برای ایشان شهادت می‌آوردند تابسوی تو بازگشت نمایند، کشتند و اهانت عظیمی به عمل آوردند. ۲۷ آنگاه تو ایشان را به‌دست دشمنانشان تسلیم نمودی تا ایشان را به تنگ آورند و در حین تنگی خویش، نزد تواستغاثه نمودند و ایشان را از آسمان اجابت نمودی و برحسب رحمتهای عظیم خود، نجات دهندگان به ایشان دادی که ایشان را ازدست دشمنانشان رهانیدند. ۲۸ «اما چون استراحت یافتند، بار دیگر به حضور تو شرارت ورزیدند و ایشان را به‌دست دشمنانشان واگذاشتی که بر ایشان تسلط نمودند. و چون باز نزد تو استغاثه نمودند، ایشان را ازآسمان اجابت نمودی و برحسب رحمتهای عظیمت، بارهای بسیار ایشان را رهایی دادی. ۲۹ و برای ایشان شهادت فرستادی تا ایشان را به شریعت خود برگردانی، اما ایشان متکبرانه رفتارنموده، اوامر تو را اطاعت نکردند و به احکام توکه هرکه آنها را بجا آورد از آنها زنده میماند، خطاورزیدند و دوشهای خود را معاند و گردنهای خویش را سخت نموده، اطاعت نکردند. ۳۰ «معهذا سالهای بسیار با ایشان مدارانمودی و به روح خویش به واسطه انبیای خودبرای ایشان شهادت فرستادی، اما گوش نگرفتند. لهذا ایشان را به‌دست قوم های کشورهاتسلیم نمودی. ۳۱ اما برحسب رحمتهای عظیمت، ایشان را بالکل فانی نساختی و ترک ننمودی، زیراخدای کریم و رحیم هستی. ۳۲ و الان‌ای خدای ما، ای خدای عظیم و جبار و مهیب که عهد ورحمت را نگاه می‌داری، زنهار تمامی این مصیبتی که بر ما و بر پادشاهان و سروران و کاهنان و انبیا و پدران ما و بر تمامی قوم تو از ایام پادشاهان اشور تا امروز مستولی شده است، درنظر تو قلیل ننماید. ۳۳ و تو در تمامی این چیزهایی که بر ما وارد شده است عادل هستی، زیرا که تو به راستی عمل نموده‌ای، اما ما شرارت ورزیده‌ایم. ۳۴ و پادشاهان و سروران و کاهنان وپدران ما به شریعت تو عمل ننمودند و به اوامر وشهادات تو که به ایشان امر فرمودی، گوش ندادند. ۳۵ و در مملکت خودشان و در احسان عظیمی که به ایشان نمودی و در زمین وسیع وبرومند که پیش روی ایشان نهادی تو را عبادت ننمودند و از اعمال شنیع خویش بازگشت نکردند. ۳۶ «اینک ما امروز غلامان هستیم و در زمینی که به پدران ما دادی تا میوه و نفایس آن رابخوریم، اینک در آن غلامان هستیم. ۳۷ و آن، محصول فراوان خود را برای پادشاهانی که به‌سبب گناهان ما، بر ما مسلط ساخته‌ای می‌آورد و ایشان بر جسدهای ما و چهارپایان ما برحسب اراده خود حکمرانی می‌کنند و ما در شدت تنگی گرفتار هستیم. ۳۸ و به‌سبب همه این امور، ما عهدمحکم بسته، آن را نوشتیم و سروران و لاویان وکاهنان ما آن را مهر کردند.»

۱۰ و کسانی که آن را مهر کردند اینانند: نحمیای ترشاتا ابن حکلیا و صدقیا. ۲ وسرایا و عزریا و ارمیا. ۳ و فشحور و امریا و ملکیا. ۴ و حطوش و شبنیا و ملوک. ۵ و حاریم ومریموت و عوبدیا. ۶ و دانیال و جنتون و باروک. ۷ و مشلام و ابیا و میامین. ۸ و معزیا و بلجای وشمعیا، اینها کاهنان بودند. ۹ و اما لاویان: یشوع بن ازنیا و بنوی از پسران حیناداد و قدمیئیل. ۱۰ وبرادران ایشان شبنیا و هودیا و قلیطا و فلایا وحانان. ۱۱ و میخا و رحوب و حشبیا. ۱۲ و زکور وشربیا و شبنیا. ۱۳ و هودیا و بانی و بنینو. ۱۴ وسروران قوم فرعوش و فحت موآب و عیلام وزتو و بانی. ۱۵ و بنی و عزجد و باباى. ۱۶ و ادونیا وبغوای و عودین. ۱۷ و عاطیر و حزقیا و عزور. ۱۸ وهودیا و حاشوم و بیصای. ۱۹ و حاریف وعناتوت و نیبای. ۲۰ و مجفیعاش و مشلام وحزیر. ۲۱ و مشیزبئیل و صادوق و یدوع. ۲۲ وفلطیا و حانان و عنایا. ۲۳ و هوشع و حننیا وحشوب. ۲۴ و هلوحیش و فلحا و شوبیق. ۲۵ ورحوم و حشبنا و معسیا. ۲۶ و اخیا و حانان وعانان. ۲۷ و ملوک و حاریم و بعنه. ۲۸ «و سایر قوم و کاهنان و لاویان و دربانان ومغنیان و نتینیم و همه کسانی که خویشتن را ازاهالی کشورها به تورات خدا جدا ساخته بودند با زنان و پسران و دختران خود و همه صاحبان معرفت و فطانت، ۲۹ به برادران و بزرگان خویش ملصق شدند و لعنت و قسم بر خود نهادند که به تورات خدا که به واسطه موسی بنده خدا داده شده بود، سلوک نمایند و تمامی اوامر یهوه خداوند ما و احکام و فرایض او را نگاه دارند و به عمل آورند. ۳۰ و اینکه دختران خود را به اهل زمین ندهیم و دختران ایشان را برای پسران خودنگیریم. ۳۱ و اگر اهل زمین در روز سبت، متاع یاهر گونه آذوقه به جهت فروختن بیاورند، آنها را ازایشان در روزهای سبت و روزهای مقدس نخریم و (حاصل) سال هفتمین و مطالبه هر قرض راترک نماییم. ۳۲ و بر خود فرایض قرار دادیم که یک ثلث مثقال در هر سال، بر خویشتن لازم دانیم به جهت خدمت خانه خدای ما. ۳۳ برای نان تقدمه و هدیه آردی دایمی و قربانی سوختنی دایمی در سبت‌ها و

هلالها و مواسم و به جهت موقوفات و قربانی های گناه تا کفاره به جهت اسرائیل بشود و برای تمامی کارهای خانه خدای ما. ۳۴ و ما کاهنان و لاویان و قوم، قرعه برای هدیه هیزم انداختیم، تا آن را به خانه خدای خودبرحسب خاندانهای آبای خویش، هر سال به وقتهای معین بیاوریم تا بر مذبح یهوه خدای ماموافق آنچه در تورات نوشته است سوخته شود. ۳۵ و تا آنکه نوبرهای زمین خود و نوبرهای همه میوه هر گونه درخت را سال به سال به خانه خداوند بیاوریم. ۳۶ و تا اینکه نخست زاده های پسران و حیوانات خود را موافق آنچه در تورات نوشته شده است و نخست زاده های گاوان و گوسفندان خود را به خانه خدای خویش، برای کاهنانی که در خانه خدای ما خدمت می‌کنندبیاوریم. ۳۷ و نیز نوبر خمیر خود را و هدایای افراشتنی خویش را و میوه هر گونه درخت وعصیر انگور و روغن زیتون را برای کاهنان به حجره های خانه خدای خود و عشر زمین خویش را به جهت لاویان بیاوریم، زیرا که لاویان عشر رادر جمیع شهرهای زراعتی ما می‌گیرند. ۳۸ وهنگامی که لاویان عشر می‌گیرند، کاهنی ازپسران هارون همراه ایشان باشد و لاویان عشرعشرها را به خانه خدای ما به حجره های بیت‌المال بیاورند. ۳۹ زیرا که بنی‌اسرائیل وبنی لاوی هدایای افراشتنی غله و عصیر انگور وروغن زیتون را به حجره‌ها می‌بایست بیاورند، جایی که آلات قدس و کاهنانی که خدمت می‌کنند و دربانان و مغنیان حاضر می‌باشند، پس خانه خدای خود را ترک نخواهیم کرد.»

۱۱ و سروران قوم در اورشلیم ساکن شدند وسایر قوم قرعه انداختند تا از هر ده نفریکنفر را به شهر مقدس اورشلیم، برای سکونت بیاورند و نه نفر باقی، در شهرهای دیگر ساکن شوند. ۲ و قوم، همه کسانی را که به خوشی دل برای سکونت در اورشلیم حاضر شدند، مبارک خواندند. ۳ و اینانند سروران بلدانی که دراورشلیم ساکن شدند، (و سایر اسرائیلیان وکاهنان و لاویان و نتینیم و پسران بندگان سلیمان، هر کس در ملک شهر خود، در شهرهای یهوداساکن شدند). ۴ پس در اورشلیم، بعضی از بنی یهودا وبنی بنیامین سکنی گرفتند. و اما از بنی یهودا، عنایاابن عزیا ابن زکریا ابن امریا ابن شفطیا ابن مهللئیل از بنی فارص. ۵ و معسیا ابن باروک بن کلحوزه ابن حزیا ابن عدایا ابن یویاریب بن زکریا ابن شیلونی. ۶ جمیع بنی فارص که در اورشلیم ساکن شدند، چهار صد و شصت و هشت مرد شجاع بودند. ۷ واینانند پسران بنیامین: سلو ابن مشلام بن یوعید بن فدایا ابن قولایا ابن معسیا ابن ایتئیل بن اشعیا. ۸ وبعد از او جبای و سلای، نه صد و بیست و هشت نفر. ۹ و یوئیل بن زکری، رئیس ایشان بود و یهودااین هسنوآه، رئیس دوم شهر بود. ۱۰ و از کاهنان، یدعیا ابن یویاریب و یاکین. ۱۱ و سرایا ابن حلقیاابن مشلام بن صادوق بن مرایوت بن اخیطوب رئیس خانه خدا. ۱۲ و برادران ایشان که درکارهای خانه مشغول می‌بودند هشتصد و بیست و دو نفر. و عدایا ابن یروحام بن فللیا ابن امصی ابن زکریا ابن فشحور بن ملکیا. ۱۳ و برادران او که روسای آبا بودند، دویست و چهل و دو نفر. وعمشیسای بن عزرئیل بن اخزای بن مشلیموت بن امیر. ۱۴ و برادرانش که مردان جنگی بودند، صد وبیست و هشت نفر. و زبدیئیل بن هجدولیم رئیس ایشان بود. ۱۵ و از لاویان شمعیا ابن حشوب بن عزریقام بن حشبیا ابن بونی. ۱۶ و شبتای و یوزابادبر کارهای خارج خانه خدا از روسای لاویان بودند. ۱۷ و متنیا ابن میکا ابن زبدی بن آساف پیشوای تسبیح که در نماز، حمد بگوید و بقبقیاکه از میان برادرانش رئیس دوم بود و عبدا ابن شموع بن جلال بن یدوتون. ۱۸ جمیع لاویان درشهر مقدس دویست و هشتاد و چهار نفر بودند. ۱۹ و دربانان عقوب و طلمون و برادران ایشان که درها را نگاهبانی می‌کردند، صد و هفتاد و دو نفر. ۲۰ و سایر اسرائیلیان و کاهنان و لاویان هر کدام در ملک خویش در جمیع شهرهای یهودا (ساکن شدند). ۲۱ و نتینیم در عوفل سکنی گرفتند وصیحا و جشفا روسای نتینیم ۲۲ و رئیس لاویان در اورشلیم بر کارهای خانه خدا عزی ابن بانی ابن حشبیا ابن متنیا ابن میکا از پسران آساف که مغنیان بودند، می‌بود. ۲۳ زیرا که درباره ایشان حکمی ازپادشاه بود و فریضه‌ای به جهت مغنیان برای امرهر روز در روزش. ۲۴ و فتحیا ابن مشیزبئیل ازبنی زارح بن یهودا از جانب پادشاه برای جمیع امور قوم بود. ۲۵ و بعضی از بنی یهودا در قصبه هاو نواحی آنها ساکن شدند. در قریه اربع و دهات آن و دیبون و دهات آن و یقبصیئیل و دهات آن. ۲۶ و در یشوع و مولاده و بیت فالط. ۲۷ و در حصرشوعال و بئرشبع و دهات آن. ۲۸ و در صقلغ ومکونه و دهات آن. ۲۹ و در عین رمون و صرعه ویرموت. ۳۰ و زانوح و عدلام و دهات آنها ولاکیش و نواحی آن و عزیقه و دهات آن. پس ازبئرشبع تا وادی هنوم ساکن شدند. ۳۱ وبنی بنیامین از جبع تا مکماش ساکن شدند. در عیاو بیت یل و دهات آن. ۳۲ و عناتوت و نوب وعننیه، ۳۳ و حاصور و رامه و جتایم، ۳۴ و حادیدو صبوعیم و نبلاط، ۳۵ و لود و اونو و وادی حراشیم. ۳۶ و بعضی فرقه های لاویان در یهودا وبنیامین ساکن شدند.

۱۲ و اینانند کاهنان و لاویانی که با زربابل بن شئلتیئیل و یشوع برآمدند. سرایا وارمیا و عزرا. ۲ امریا و ملوک و حطوش. ۳ و شکنیاو رحوم و مریموت. ۴ و عدو و جنتوی و ابیا. ۵ ومیامین و معدیا و بلجه. ۶ و شمعیا و یویاریب و یدعیا. ۷ و سلو و عاموق و حلقیا و یدعیا. اینان روسای کاهنان و برادران ایشان در ایام یشوع بودند. ۸ و لاویان: یشوع و بنوی و قدمیئیل وشربیا و یهودا و متنیا که او و برادرانش پیشوایان تسبیح خوانان بودند. ۹ و برادران ایشان بقبقیه وعنی در مقابل ایشان در جای خدمت خود بودند. ۱۰ و یشوع یویاقیم را تولید نمود و یویاقیم الیاشیب را آورد و الیاشیب یویادع را آورد. ۱۱ ویویادع یوناتان را آورد و یوناتان یدوع را آورد. ۱۲ و در ایام یویاقیم روسای خاندانهای آبای کاهنان اینان بودند. از سرایا مرایا و از ارمیا حننیا. ۱۳ و از عزرا، مشلام و از امریا، یهوحانان. ۱۴ و ازملیکو، یوناتان و از شبنیا، یوسف. ۱۵ و از حاریم، عدنا و از مرایوت، حلقای. ۱۶ و از عدو، زکریا واز جنتون، مشلام. ۱۷ و از ابیا، زکری و از منیامین و موعدیا، فلطای. ۱۸ و از بلجه، شموع و ازشمعیا، یهوناتان. ۱۹ و از یویاریب، متنای و ازیدعیا، عزی. ۲۰ و از سلای، قلای و از عاموق، عابر. ۲۱ و از حلقیا، حشبیا و از یدعیا، نتنئیل. ۲۲ و روسای آبای

لاویان، در ایام الیاشیب ویهویاداع و یوحانان و یدوع ثبت شدند و کاهنان نیز در سلطنت داریوش فارسی. ۲۳ و روسای آبای بنی لاوی در کتاب تواریخ ایام تا ایام یوحانان بن الیاشیب ثبت گردیدند. ۲۴ و روسای لاویان، حشبیا و شربیا و یشوع بن قدمیئیل وبرادرانشان در مقابل ایشان، تا موافق فرمان داودمرد خدا، فرقه برابر فرقه، حمد و تسبیح بخوانند. ۲۵ و متنیا و بقبقیا و عوبدیا و مشلام و طلمون وعقوب دربانان بودند که نزد خزانه های دروازه هاپاسبانی می‌نمودند. ۲۶ اینان در ایام یویاقیم بن یشوع بن یوصاداق و در ایام نحمیای والی وعزرای کاهن کاتب بودند. ۲۷ و هنگام تبریک نمودن حصار اورشلیم، لاویان را از همه مکان های ایشان طلبیدند تا ایشان را به اورشلیم بیاورند که با شادمانی و حمد و سرود بادف و بربط و عود آن را تبریک نمایند. ۲۸ پس پسران مغنیان، از دایره گرداگرد اورشلیم و ازدهات نطوفاتیان جمع شدند. ۲۹ و از بیت جلجال و از مزرعه های جبع و عزموت، زیرا که مغنیان به اطراف اورشلیم به جهت خود دهات بنا کرده بودند. ۳۰ و کاهنان و لاویان خویشتن را تطهیرنمودند و قوم و دروازه‌ها و حصار را نیز تطهیرکردند. ۳۱ و من روسای یهودا را بر سر حصارآوردم و دو فرقه بزرگ از تسبیح خوانان معین کردم که یکی از آنها به طرف راست بر سر حصارتا دروازه خاکروبه به هیئت اجماعی رفتند. ۳۲ و در عقب ایشان، هوشعیا و نصف روسای یهودا. ۳۳ و عزریا و عزرا و مشلام. ۳۴ و یهودا وبنیامین شمعیا و ارمیا. ۳۵ و بعضی از پسران کاهنان با کرناها یعنی زکریا ابن یوناتان بن شمعیاابن متنیا ابن میکایا ابن زکور بن آصاف. ۳۶ وبرادران او شمعیا و عزریئیل و مللای و جللای وماعای و نتنئیل و یهودا و حنانی با آلات موسیقی داود مرد خدا، و عزرای کاتب پیش ایشان بود. ۳۷ پس ایشان نزد دروازه چشمه که برابر ایشان بود، بر زینه شهر داود بر فراز حصار بالای خانه داود، تا دروازه آب به طرف مشرق رفتند. ۳۸ وفرقه دوم، تسبیح خوانان در مقابل ایشان به هیئت اجماعی رفتند و من و نصف قوم بر سر حصار، ازنزد برج تنور تا حصار عریض در عقب ایشان رفتیم. ۳۹ و ایشان از بالای دروازه افرایم و بالای دروازه کهنه و بالای دروازه ماهی و برج حننئیل وبرج مئه تا دروازه گوسفندان (رفته)، نزد دروازه سجن توقف نمودند. ۴۰ پس هر دو فرقه تسبیح خوانان در خانه خدا ایستادند و من و نصف سروران ایستادیم. ۴۱ و الیاقیم و معسیا ومنیامین و میکایا و الیوعینای و زکریا وحننیای کهنه با کرناها، ۴۲ و معسیا و شمعیا والعازار و عزی و یوحانان و ملکیا و عیلام و عازر، و مغنیان و یزرحیای وکیل به آواز بلندسراییدند. ۴۳ و در آن روز، قربانی های عظیم گذرانیده، شادی نمودند، زیرا خدا ایشان را بسیار شادمان گردانیده بود و زنان و اطفال نیز شادی نمودند. پس شادمانی اورشلیم از جایهای دور مسموع شد. ۴۴ و در آن روز، کسانی چند بر حجره‌ها به جهت خزانه‌ها و هدایا و نوبرها و عشرها تعیین شدند تا حصه های کاهنان و لاویان را ازمزرعه های شهرها برحسب تورات در آنها جمع کنند، زیرا که یهودا درباره کاهنان و لاویانی که به خدمت می‌ایستادند، شادی می‌نمودند. ۴۵ وایشان با مغنیان و دربانان، موافق حکم داود وپسرش سلیمان، ودیعت خدای خود و لوازم تطهیر را نگاه داشتند. ۴۶ زیرا که در ایام داود وآساف از قدیم، روسای مغنیان بودند وسرودهای حمد و تسبیح برای خدا(می خواندند). ۴۷ و تمامی اسرائیل در ایام زربابل و در ایام نحمیا، حصه های مغنیان ودربانان را روز به روز می‌دادند و ایشان وقف به لاویان می‌دادند و لاویان وقف به بنی هارون می‌دادند.

۱۳ در آن روز، کتاب موسی را به سمع قوم خواندند و در آن نوشته‌ای یافت شد که عمونیان و موآبیان تا به ابد به جماعت خدا داخل نشوند. ۲ چونکه ایشان بنی‌اسرائیل را به نان و آب استقبال نکردند، بلکه بلعام را به ضد ایشان اجیرنمودند تا ایشان را لعنت نماید اما خدای ما لعنت را به برکت تبدیل نمود. ۳ پس چون تورات راشنیدند، تمامی گروه مختلف را از میان اسرائیل جدا کردند. ۴ و قبل از این الیاشیب کاهن که بر حجره های خانه خدای ما تعیین شده بود، با طوبیا قرابتی داشت. ۵ و برای او حجره بزرگ ترتیب داده بودکه در آن قبل از آن هدایای آردی و بخور وظروف را و عشر گندم و شراب و روغن را که فریضه لاویان و مغنیان و دربانان بود و هدایای افراشتنی کاهنان را می‌گذاشتند. ۶ و در همه آن وقت، من در اورشلیم نبودم زیرا در سال سی ودوم ارتحشستا پادشاه بابل، نزد پادشاه رفتم و بعداز ایامی چند از پادشاه رخصت خواستم. ۷ وچون به اورشلیم رسیدم، از عمل زشتی که الیاشیب درباره طوبیا کرده بود، از اینکه حجره‌ای برایش در صحن خانه خدا ترتیب نموده بود، آگاه شدم. ۸ و این امر به نظر من بسیار ناپسند آمده، پس تمامی اسباب خانه طوبیا را از حجره بیرون ریختم. ۹ و امر فرمودم که حجره را تطهیر نمایندو ظروف خانه خدا و هدایا و بخور را در آن بازآوردم. ۱۰ و فهمیدم که حصه های لاویان را به ایشان نمی دادند و از این جهت، هر کدام از لاویان ومغنیانی که مشغول خدمت می‌بودند، به مزرعه های خویش فرار کرده بودند. ۱۱ پس باسروران مشاجره نموده، گفتم چرا درباره خانه خدا غفلت می‌نمایند. و ایشان را جمع کرده، درجایهای ایشان برقرار نمودم. ۱۲ و جمیع یهودیان، عشر گندم و عصیر انگور و روغن را درخزانه‌ها آوردند. ۱۳ و شلمیای کاهن و صادوق کاتب و فدایا را که از لاویان بود، بر خزانه هاگماشتم و به پهلوی ایشان، حانان بن زکور بن متنیارا، زیرا که مردم ایشان را امین می‌پنداشتند و کارایشان این بود که حصه های برادران خود را به ایشان بدهند. ۱۴ ای خدایم مرا درباره این کار بیاد آور وحسناتی را که برای خانه خدای خود و وظایف آن کرده‌ام محو مساز. ۱۵ در آن روزها، در یهودا بعضی را دیدم که چرخشتها را در روز سبت می‌فشردند و بافه هامی آوردند و الاغها را بار می‌کردند و شراب وانگور و انجیر و هر گونه حمل را نیز در روز سبت به اورشلیم می‌آوردند. پس ایشان را به‌سبب فروختن ماکولات در آن روز تهدید نمودم. ۱۶ وبعضی از اهل صور که در آنجا ساکن بودند، ماهی و هرگونه بضاعت می‌آوردند و در روز سبت، به بنی یهودا و اهل اورشلیم می‌فروختند. ۱۷ پس با بزرگان یهودا مشاجره نمودم و به ایشان گفتم: «این چه عمل زشت است که شمامی کنید و روز سبت را بی‌حرمت می‌نمایید؟ ۱۸ آیا پدران شما چنین نکردند و آیا خدای ما تمامی این بلا را بر ما و بر این شهر وارد نیاورد؟ وشما سبت را بی‌حرمت نموده، غضب را براسرائیل

زیاد می‌کنید.» ۱۹ و هنگامی که دروازه های اورشلیم قبل از سبت سایه
می‌افکند، امر فرمودم که دروازه‌ها را ببندند و قدغن کردم که آنها را تا بعد
از سبت نگشایند و بعضی از خادمان خود را بر دروازه‌ها قرار دادم که
هیچ بار در روزسبت آورده نشود. ۲۰ پس سوداگران و فروشندگان هرگونه
بضاعت، یک دو دفعه بیرون از اورشلیم شب رابسر بردند. ۲۱ اما من
ایشان را تهدید کرده، گفتم: «شما چرا نزد دیوار شب را بسر می‌برید؟ اگر
باردیگر چنین کنید، دست بر شما می‌اندازم.» پس ازآنوقت دیگر در روز
سبت نیامدند. ۲۲ و لاویان را امر فرمودم که خویشتن راتطهیر نمایند و
آمده، دروازه‌ها را نگاهبانی کنندتا روز سبت تقدیس شود. ای خدایم این را
نیزبرای من بیاد آور و برحسب کثرت رحمت خود، بر من ترحم فرما. ۲۳
در آن روزها نیز بعضی یهودیان را دیدم، که زنان از اشدودیان و عمونیان و
موآبیان گرفته بودند. ۲۴ و نصف کلام پسران ایشان، در زبان اشدود می‌بود
و به زبان یهود نمی توانستند به خوبی تکلم نمایند، بلکه به زبان این قوم و
آن قوم. ۲۵ بنابراین با ایشان مشاجره نموده، ایشان را ملامت کردم و
بعضی از ایشان را زدم و موی ایشان را کندم و ایشان را به خدا قسم داده،
گفتم: «دختران خود را به پسران آنها مدهید و دختران آنها را به جهت
پسران خود و به جهت خویشتن مگیرید. ۲۶ آیا سلیمان پادشاه اسرائیل در
همین امر گناه نورزید با آنکه در امت های بسیارپادشاهی مثل او نبود؟ و
اگرچه او محبوب خدای خود می‌بود و خدا او را به پادشاهی تمامی اسرائیل
نصب کرده بود، زنان بیگانه او را نیزمرتکب گناه ساختند. ۲۷ پس آیا ما به
شما گوش خواهیم گرفت که مرتکب این شرارت عظیم بشویم و زنان بیگانه
گرفته، به خدای خویش خیانت ورزیم؟» ۲۸ و یکی از پسران یهویاداع بن
الیاشیب رئیس کهنه، داماد سنبلط حورونی بود. پس او رااز نزد خود راندم.
۲۹ ای خدای من ایشان را بیاد آور، زیرا که کهانت و عهد کهانت و
لاویان را بی‌عصمت کرده‌اند. ۳۰ پس من ایشان را از هر چیز بیگانه
طاهرساختم و وظایف کاهنان و لاویان را برقرارنمودم که هر کس بر خدمت
خود حاضر شود. ۳۱ و هدایای هیزم، در زمان معین و نوبرها رانیز. ای
خدای من مرا به نیکویی بیاد آور.

استر

۱ در ایام اخشورش (این امور واقع شد). این همان اخشورش است که
از هند تا حبش، بر صد و بیست و هفت ولایت سلطنت می‌کرد. ۲ در
آن ایام حینی که اخشورش پادشاه، بر کرسی سلطنت خویش در دارالسلطنه
شوشن نشسته بود. ۳ در سال سوم از سلطنت خویش، ضیافتی برای جمیع
سروران و خادمان خود برپا نمود و حشمت فارس ومادی از امرا و سروران
ولایتها، به حضور او بودند. ۴ پس مدت مدید صد و هشتاد روز، توانگری
جلال سلطنت خویش و حشمت مجد عظمت خود را جلوه می‌داد. ۵
پس بعد از انقضای آنروزها، پادشاه برای همه کسانی که دردارالسلطنه
شوشن از خرد و بزرگ یافت شدند، ضیافت هفت روزه در عمارت باغ
قصر پادشاه برپا نمود. ۶ پرده‌ها از کتان سفید و لاجورد، با ریسمانهای
سفید و ارغوان در حلقه های نقره بر ستونهای مرمر سفید آویخته وتختهای
طلا و نقره بر سنگفرشی از سنگ سماق و مرمر سفید و در و مرمر سیاه
بود. ۷ و آشامیدن، از ظرفهای طلابود و ظرفها را اشکال مختلفه بود و
شرابهای ملوکانه برحسب کرم پادشاه فراوان بود. ۸ و آشامیدن برحسب
قانون بود که کسی بر کسی تکلف نمی نمود، زیرا پادشاه درباره همه
بزرگان خانه‌اش چنین امر فرموده بود که هر کس موافق میل خود رفتار
نماید. ۹ و وشتی ملکه نیز ضیافتی برای زنان خانه خسروی اخشورش
پادشاه برپا نمود. ۱۰ در روز هفتم، چون دل پادشاه از شراب خوش شد،
هفت خواجه‌سرا یعنی مهومان و بزتا و حربونا و بغتا و ابغتا و زاتر و کرکس را
که درحضور اخشورش پادشاه خدمت می‌کردند، امر فرمود ۱۱ که وشتی
ملکه را با تاج ملوکانه به حضور پادشاه بیاورندتا زیبایی او را به خلایق و
سروران نشان دهد، زیرا که نیکو منظر بود. ۱۲ اما وشتی ملکه نخواست
که برحسب فرمانی که پادشاه به‌دست خواجه‌سرایان فرستاده بود بیاید. پس
پادشاه بسیار خشمناک شده، غضبش در دلش مشتعل گردید. ۱۳ آنگاه
پادشاه به حکیمانی که از زمانها مخبر بودند تکلم نموده، (زیرا که عادت
پادشاه با همه کسانی که به شریعت و احکام عارف بودند چنین بود. ۱۴
و مقربان او کرشنا و شیتار و ادماتا و ترشیش و مرس و مرسنا وممومکان،
هفت رئیس فارس و مادی بودند که روی پادشاه را می‌دیدند و در مملکت
به درجه اول می‌نشستند) ۱۵ گفت: «موافق شریعت، به وشتی ملکه چه
باید کرد؟ چونکه به فرمانی که اخشورش پادشاه به‌دست خواجه‌سرایان
فرستاده است، عمل ننموده.» ۱۶ آنگاه ممومکان به حضور پادشاه و سروران
عرض کرد که «وشتی ملکه، نه‌تنها به پادشاه تقصیر نموده، بلکه به همه
روسا و جمیع طوایفی که در تمامی ولایتهای اخشورش پادشاه می‌باشند،
۱۷ زیرا چون این عمل ملکه نزد تمامی زنان شایع شود، آنگاه شوهرانشان
در نظر ایشان خوار خواهند شد، حینی که مخبر شوند که اخشورش پادشاه
امر فرموده است که وشتی ملکه را به حضورش بیاورند و نیامده است. ۱۸
و در آنوقت، خانمهای فارس و مادی که این عمل ملکه را بشنوند، به
جمیع روسای پادشاه چنین خواهند گفت و این مورد بسیار احتقار و غضب
خواهد شد. ۱۹ پس اگر پادشاه این رامصلحت داند، فرمان ملوکانه‌ای از
حضور وی صادر شود و در شرایع فارس و مادی ثبت گردد، تا تبدیل
نپذیرد، که وشتی به حضور اخشورش پادشاه دیگر نیاید و پادشاه رتبه
ملوکانه او را به دیگری که بهتر از او باشد بدهد. ۲۰ وچون فرمانی که
پادشاه صادر گرداند در تمامی مملکت عظیم او مسموع شود، آنگاه همه
زنان شوهران خود را ازبزرگ و کوچک، احترام خواهند نمود.» ۲۱ و این
سخن در نظر پادشاه و روسا پسندآمد و پادشاه موافق سخن ممومکان عمل
نمود. ۲۲ و مکتوبات به همه ولایتهای پادشاه به هرولایت، موافق خط آن
و به هر قوم، موافق زبانش فرستاد تا هر مرد در خانه خود مسلط شود و
درزبان قوم خود آن را بخواند.

۲ بعد از این وقایع، چون غضب اخشورش پادشاه فرو نشست، وشتی و
آنچه را که او کرده بود و حکمی که درباره او صادر شده بود، به یاد آورد.
۲ و ملازمان پادشاه که او را خدمت می‌کردند، گفتند که «دختران باکره
نیکو منظربرای پادشاه بطلبند. ۳ و پادشاه در همه ولایتهای مملکت خود
وکلا بگمارد که همه دختران باکره نیکو منظر را به دارالسلطنه شوشن
در خانه زنان زیر دست هیجای که خواجه‌سرای پادشاه ومستحفظ زنان
می‌باشد، جمع کنند و به ایشان اسباب طهارت داده شود. ۴ و دختری
که به نظرپادشاه پسند آید، در جای وشتی ملکه بشود.» پس این سخن
در نظر پادشاه پسند آمد و همچنین عمل نمود. ۵ شخصی یهودی در
دارالسلطنه شوشن بودکه به مردخای بن یائیر ابن شمعی ابن قیس بنیامینی
مسمی بود. ۶ و او از اورشلیم جلای وطن شده بود، با اسیرانی که همراه
یکنیا پادشاه یهودا جلای وطن شده بودند که نبوکدنصر پادشاه بابل ایشان
را به اسیری آورده بود. ۷ و او هدسه، یعنی استر، دختر عموی خود را
تربیت می‌نمودچونکه وی را پدر و مادر نبود و آن دختر، خوب صورت و
نیکومنظر بود و بعد از وفات پدر ومادرش، مردخای وی را به‌جای دختر
خودگرفت. ۸ پس چون امر و فرمان پادشاه شایع گردید ودختران بسیار در
دارالسلطنه شوشن زیر دست هیجای جمع شدند، استر را نیز به خانه
پادشاه، زیر دست هیجای که مستحفظ زنان بود آوردند. ۹ و آن دختر به
نظر او پسند آمده، در حضورش التفات یافت. پس به زودی، اسباب
طهارت وتحفه هایش را به وی داد و نیز هفت کنیز را که از خانه پادشاه
برگزیده شده بودند که به وی داده شوند و او را با کنیزانش به بهترین خانه
زنان نقل کرد. ۱۰ و استر، قومی و خویشاوندی خود رافاش نکرد، زیرا که
مردخای او را امر فرموده بودکه نکند. ۱۱ و مردخای روز به روز پیش صحن
خانه زنان گردش می‌کرد تا از احوال استر و ازآنچه به وی واقع شود، اطلاع
یابد. ۱۲ و چون نوبه هر دختر می‌رسید که نزداخشورش پادشاه داخل شود،
یعنی بعد از آنکه آنچه را که برای زنان مرسوم بود که در مدت دوازده ماه
کرده شود چونکه ایام تطهیر ایشان بدین منوال تمام می‌شد، یعنی شش ماه
به روغن مر و شش ماه به عطریات و اسباب تطهیر زنان. ۱۳ آنگاه آن دختر
بدین طور نزد پادشاه داخل می‌شد که هرچه را می‌خواست به وی می‌دادند
تاآن را از خانه زنان به خانه پادشاه با خود ببرد. ۱۴ در وقت شام داخل
می‌شد و صبحگاهان به خانه دوم زنان، زیر دست شعشغاز که خواجه‌سرای

پادشاه و مستحفظ متعه‌ها بود، برمی گشت و بار دیگر، نزد پادشاه داخل نمی شد، مگر اینکه پادشاه در او رغبت کرده، او را بنام بخواند. ۱۵ و چون نوبه استر، دختر ابیحایل، عموی مردخای که او را بجای دختر خود گرفته بودرسید که نزد پادشاه داخل شود، چیزی سوای آنچه هیجای، خواجه‌سرای پادشاه و مستحفظزنان گفته بود نخواست و استر در نظر هرکه او رامی دید، التفات می‌یافت. ۱۶ پس استر را نزداخشورش پادشاه، به قصر ملوکانه‌اش در ماه دهم که ماه طیبیت باشد، در سال هفتم سلطنت اوآوردند. ۱۷ و پادشاه، استر را از همه زنان زیاده دوست داشت و از همه دوشیزگان، در حضور وی نعمت و التفات زیاده یافت. لهذا تاج ملوکانه را بر سرش گذاشت و او را در جای وشتی ملکه ساخت. ۱۸ و پادشاه ضیافت عظیمی یعنی ضیافت استر را برای همه روسا و خادمان خودبرپا نمود و به ولایتها راحت بخشیده، برحسب کرم ملوکانه خود، عطایا ارزانی داشت. ۱۹ و چون دوشیزگان، بار دیگر جمع شدند، مردخای بر دروازه پادشاه نشسته بود. ۲۰ و استرهنوز خویشاوندی و قومی خود را بر وفق آنچه مردخای به وی امر فرموده بود فاش نکرده بود، زیرا که استر حکم مردخای را مثل زمانی که نزدوی تربیت می‌یافت بجا می‌آورد. ۲۱ در آن ایام، حینی که مردخای در دروازه پادشاه نشسته بود، دونفر از خواجه‌سرایان پادشاه و حافظان آستانه یعنی بغتان و تارش غضبناک شده، خواستند که بر اخشورش پادشاه دست بیندازند. ۲۲ و چون مردخای از این امر اطلاع یافت، استر ملکه را خبر داد و استر، پادشاه را اززبان مردخای مخبر ساخت. ۲۳ پس این امر راتفحص نموده، صحیح یافتند و هر دوی ایشان رابر دار کشیدند و این قصه در حضور پادشاه، درکتاب تواریخ ایام مرقوم شد.

۳ بعد از این وقایع، اخشورش پادشاه، هامان بن همداتای اجاجی را عظمت داده، به درجه بلند رسانید و کرسی او را از تمامی روسایی که با او بودند بالاتر گذاشت. ۲ و جمیع خادمان پادشاه که در دروازه پادشاه می‌بودند، به هامان سر فرود آورده، وی را سجده می‌کردند، زیرا که پادشاه درباره‌اش چنین امر فرموده بود. لکن مردخای سر فرود نمی آورد و او را سجده نمی کرد. ۳ و خادمان پادشاه که در دروازه پادشاه بودند، از مردخای پرسیدند که «تو چرا از امرپادشاه تجاوز می‌نمایی؟» ۴ اما هرچند، روز به روز این سخن را به وی می‌گفتند، به ایشان گوش نمی داد. پس هامان راخبر دادند تا ببینند که آیا کلام مردخای ثابت می‌شود یا نه، زیرا که ایشان را خبر داده بود که من یهودی هستم. ۵ و چون هامان دید که مردخای سر فرود نمی آورد و او را سجده نمی نماید، هامان از غضب مملو گردید. ۶ و چونکه دست انداختن بر مردخای، تنها به نظر وی سهل آمد واو را از قوم مردخای اطلاع داده بودند، پس هامان قصد هلاک نمودن جمیع یهودیانی که در تمامی مملکت اخشورش بودند کرد، زانرو که قوم مردخای بودند. ۷ در ماه اول از سال دوازدهم سلطنت اخشورش که ماه نیسان باشد، هر روز در حضورهامان و هر ماه تا ماه دوازدهم که ماه اذار باشد، فور یعنی قرعه می‌انداختند. ۸ پس هامان به اخشورش پادشاه گفت: «قومی هستند که در میان قوم‌ها در جمیع ولایتهای مملکت تو پراکنده ومتفرق می‌باشند و شرایع ایشان، مخالف همه قومها است و شرایع پادشاه را به‌جا نمی آورند. لهذا ایشان را چنین واگذاشتن برای پادشاه مفیدنیست. ۹ اگر پادشاه را پسند آید، حکمی نوشته شود که ایشان را هلاک سازند. و من ده هزار وزنه نقره به‌دست عاملان خواهم داد تا آن را به خزانه پادشاه بیاورند.» ۱۰ آنگاه پادشاه انگشترخود را از دستش بیرون کرده، آن را به هامان بن همداتای اجاجی که دشمن یهود بود داد. ۱۱ و پادشاه به هامان گفت: «هم نقره و هم قوم را به تودادم تا هرچه در نظرت پسند آید به ایشان بکنی.» ۱۲ پس کاتبان پادشاه را در روز سیزدهم ماه اول احضار نمودند و بر وفق آنچه هامان امرفرمود، به امیران پادشاه و به والیانی که بر هرولایت بودند و بر سروران هر قوم مرقوم شد. به هر ولایت، موافق خط آن و به هر قوم موافق زبانش، به اسم اخشورش پادشاه مکتوب گردید وبه مهر پادشاه مختوم شد. ۱۳ و مکتوبات به‌دست چاپاران به همه ولایتهای پادشاه فرستاده شد تاهمه یهودیان را از جوان و پیر و طفل و زن در یک روز، یعنی سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذارباشد، هلاک کنند و بکشند و تلف سازند و اموال ایشان را غارت کنند. ۱۴ و تا این حکم در همه ولایتها رسانیده شود، سوادهای مکتوب به همه قومها اعلان شد که در همان روز مستعد باشند. ۱۵ پس چاپاران بیرون رفتند و ایشان را برحسب فرمان پادشاه شتابانیدند و این حکم دردارالسلطنه شوشن نافذ شد و پادشاه و هامان به نوشیدن نشستند. اما شهر شوشن مشوش بود.

۴ و چون مردخای از هرآنچه شده بود اطلاع یافت، مردخای جامه خود را دریده، پلاس با خاکستر در بر کرد و به میان شهر بیرون رفته، به آواز بلند فریاد تلخ برآورد. ۲ و تاروبروی دروازه پادشاه آمد، زیرا که جایز نبود که کسی با لباس پلاس داخل دروازه پادشاه بشود. ۳ و در هر ولایتی که امر و فرمان پادشاه به آن رسید، یهودیان را ماتم عظیمی و روزه و گریه ونوحه گری بود و بسیاری در پلاس و خاکسترخوابیدند. ۴ پس کنیزان و خواجه‌سرایان استر آمده، اورا خبر دادند و ملکه بسیار محزون شد و لباس فرستاد تا مردخای را بپوشانند و پلاس او را ازوی بگیرند، اما او قبول نکرد. ۵ آنگاه استر، هتاک را که یکی از خواجه‌سرایان پادشاه بود و او را به جهت خدمت وی تعیین نموده بود، خواند و او راامر فرمود که از مردخای بپرسد که این چه امراست و سببش چیست. ۶ پس هتاک به سعه شهرکه پیش دروازه پادشاه بود، نزد مردخای بیرون رفت. ۷ و مردخای او را از هرچه به او واقع شده واز مبلغ نقره‌ای که هامان به جهت هلاک ساختن یهودیان وعده داده بود که آن را به خزانه پادشاه بدهد، خبر داد. ۸ و سواد نوشته فرمان را که درشوشن به جهت هلاکت ایشان صادر شده بود، به او داد تا آن را به استر نشان دهد و وی را مخبرسازد و وصیت نماید که نزد پادشاه داخل شده، ازاو التماس نماید و به جهت قوم خویش از وی درخواست کند. ۹ پس هتاک داخل شده، سخنان مردخای را به استر بازگفت. ۱۰ و استر هتاک را جواب داده، او راامر فرمود که به مردخای بگوید ۱۱ که «جمیع خادمان پادشاه و ساکنان ولایتهای پادشاه می‌دانند که به جهت

هرکس، خواه مرد و خواه زن که نزد پادشاه به صحن اندرونی بی‌اذن داخل شود، فقط یک حکم است که کشته شود، مگرآنکه پادشاه چوگان زرین را بسوی او دراز کند تازنده بماند. و سی روز است که من خوانده نشده‌ام که به حضور پادشاه داخل شوم.» ۱۲ پس سخنان استر را به مردخای بازگفتند. ۱۳ و مردخای گفت به استر جواب دهید: «در دل خود فکر مکن که تو در خانه پادشاه به خلاف سایر یهود، رهایی خواهی یافت. ۱۴ بلکه اگر در این وقت تو ساکت بمانی، راحت و نجات برای یهود از جای دیگر پدید خواهد شد. اما تو وخاندان پدرت هلاک خواهید گشت و کیست بداند که به جهت چنین وقت به سلطنت نرسیده‌ای.» ۱۵ پس استر فرمود به مردخای جواب دهید ۱۶ که «برو و تمامی یهود را که در شوشن یافت می‌شوند جمع کن و برای من روزه گرفته، سه شبانه‌روز چیزی مخورید و میاشامید و من نیز باکنیزانم همچنین روزه خواهیم داشت. و به همین طور، نزد پادشاه داخل خواهم شد، اگرچه خلاف حکم است. و اگر هلاک شدم، هلاک شدم.» ۱۷ پس مردخای رفته، موافق هرچه استر وی را وصیت کرده بود، عمل نمود.

۵ و در روز سوم، استر لباس ملوکانه پوشیده، به صحن دروازه اندرونی پادشاه، در مقابل خانه پادشاه بایستاد و پادشاه، بر کرسی خسروی خود در قصر سلطنت، روبروی دروازه خانه نشسته بود. ۲ و چون پادشاه، استر ملکه را دید که در صحن ایستاده است، او در نظر وی التفات یافت. و پادشاه چوگان طلا را که در دست داشت، به سوی استر دراز کرد و استر نزدیک آمده، نوک عصا را لمس کرد. ۳ و پادشاه او را گفت: «ای استر ملکه، تو را چه شده است و درخواست تو چیست؟ اگرچه نصف مملکت باشد، به تو داده خواهد شد.» ۴ استر جواب داد که «اگر به نظر پادشاه پسندآید، پادشاه با هامان امروز به ضیافتی که برای اومهیا کرده‌ام بیاید.» ۵ آنگاه پادشاه فرمود که «هامان را بشتابانید، تابرحسب کلام استر کرده شود.» پس پادشاه وهامان، به ضیافتی که استر برپا نموده بود آمدند. ۶ و پادشاه در مجلس شراب به استر گفت: «مسئول تو چیست که به تو داده خواهد شد ودرخواست تو کدام؟ اگرچه نصف مملکت باشد، برآورده خواهد شد.» ۷ استر در جواب گفت: «مسول و درخواست من این است، ۸ که اگر در نظر پادشاه التفات یافتم و اگر پادشاه مصلحت داند که مسول مرا عطافرماید و درخواست مرا بجا آورد، پادشاه وهامان به ضیافتی که به جهت ایشان مهیا می‌کنم بیایند و فردا امر پادشاه را بجا خواهم آورد.» ۹ پس در آن روز هامان شادمان و مسرور شده، بیرون رفت. لیکن چون هامان، مردخای را نزددروازه پادشاه دید که به حضور او برنمی خیزد وحرکت نمی کند، آنگاه هامان بر مردخای به شدت غضبناک شد. ۱۰ اما هامان خودداری نموده، به خانه خود رفت و فرستاده، دوستان خویش و زن خود زرش را خواند. ۱۱ و هامان برای ایشان، فراوانی توانگری خود و کثرت پسران خویش را و تمامی عظمتی را که پادشاه به او داده و او را بر سایر روسا و خدام پادشاه برتری داده بود، بیان کرد. ۱۲ و هامان گفت: «استر ملکه نیز کسی را سوای من به ضیافتی که برپا کرده بود، همراه پادشاه دعوت نفرمود و فردا نیز او مراهمراه پادشاه دعوت کرده است. ۱۳ لیکن همه این چیزها نزد من هیچ است، مادامی که مردخای یهود را می‌بینم که در دروازه پادشاه نشسته است.» ۱۴ آنگاه زوجه‌اش زرش و همه دوستانش اورا گفتند: «داری به بلندی پنجاه ذراع بسازند وبامدادان، به پادشاه عرض کن که مردخای را بر آن مصلوب سازند. پس با پادشاه با شادمانی به ضیافت برو.» و این سخن به نظر هامان پسند آمده، امر کرد تا دار را حاضر کردند.

۶ در آن شب، خواب از پادشاه برفت و امرفرمود که کتاب تذکره تواریخ ایام رابیاورند تا آن را در حضور پادشاه بخوانند. ۲ و درآن، نوشته‌ای یافتند که مردخای درباره بغتان وترش خواجه‌سرایان پادشاه و حافظان آستانه وی که قصد دست درازی بر اخشورش پادشاه کرده بودند، خبر داده بود. ۳ و پادشاه پرسید که «چه حرمت و عزت به عوض این (خدمت) به مردخای عطا شد؟» بندگان پادشاه که او را خدمت می‌کردند جواب دادند که «برای او چیزی نشد.» ۴ پادشاه گفت: «کیست در حیاط؟» (و هامان به حیاط بیرونی خانه پادشاه آمده بود تا به پادشاه عرض کند که مردخای را برداری که برایش حاضر ساخته بود مصلوب کنند.) ۵ و خادمان پادشاه وی را گفتند: «اینک هامان در حیاطایستاده است.» پادشاه فرمود تا داخل شود. ۶ و چون هامان داخل شد پادشاه وی را گفت: «با کسی‌که پادشاه رغبت دارد که او را تکریم نماید، چه باید کرد؟» و هامان در دل خود فکرکرد: «کیست غیر از من که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت داشته باشد؟» ۷ پس هامان به پادشاه گفت: «برای شخصی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد، ۸ لباس ملوکانه را که پادشاه می‌پوشد و اسبی را که پادشاه بر آن سوار می‌شودو تاج ملوکانه‌ای را که بر سر او نهاده می‌شود، بیاورند. ۹ و لباس و اسب را به‌دست یکی ازامرای مقرب ترین پادشاه بدهند و آن را به شخصی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت داردبپوشانند و بر اسب‌سوار کرده، و در کوچه های شهر بگردانند و پیش روی او ندا کنند که با کسی‌که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد، چنین کرده خواهد شد.» ۱۰ آنگاه پادشاه به هامان فرمود: «آن لباس واسب را چنانکه گفتی به تعجیل بگیر و با مردخای یهود که در دروازه پادشاه نشسته است، چنین معمول دار و از هرچه گفتی چیزی کم نشود.» ۱۱ پس هامان آن لباس و اسب را گرفت ومردخای را پوشانیده و او را سوار کرده، درکوچه های شهر گردانید و پیش روی او ندامی کرد که «با کسی‌که پادشاه به تکریم نمودن اورغبت دارد چنین کرده خواهد شد.» ۱۲ ومردخای به دروازه پادشاه مراجعت کرد. اماهامان ماتم‌کنان و سرپوشیده، به خانه خودبشتافت. ۱۳ و هامان به زوجه خود زرش و همه دوستان خویش، ماجرای خود را حکایت نمود وحکیمانش و زنش زرش او را گفتند: «اگر این مردخای که پیش وی آغاز افتادن نمودی از نسل یهود باشد، بر او غالب نخواهی آمد، بلکه البته پیش او خواهی افتاد.» ۱۴ و ایشان هنوز با اوگفتگو می‌کردند که خواجه‌سرایان پادشاه رسیدند تا هامان را به ضیافتی که استر مهیا ساخته بود، به تعجیل ببرند.

۷ پس پادشاه و هامان نزد استر ملکه به ضیافت حاضر شدند. ۲ و
پادشاه در روزدوم نیز در مجلس شراب به استر گفت: «ای استرملکه،
مسول تو چیست که به تو داده خواهد شد ودرخواست تو کدام؟ اگرچه
نصف مملکت باشدبجا آورده خواهد شد.» ۳ استر ملکه جواب داد و
گفت: «ای پادشاه، اگر در نظر تو التفات یافته باشم و اگر پادشاه راپسند
آید، جان من به مسول من و قوم من به درخواست من، به من بخشیده
شود. ۴ زیرا که من و قومم فروخته شده‌ایم که هلاک و نابود و تلف شویم
و اگر به غلامی و کنیزی فروخته می‌شدیم، سکوت می‌نمودم با آنکه
مصیبت ما نسبت به ضرر پادشاه هیچ است.» ۵ آنگاه اخشورش پادشاه،
استر ملکه راخطاب کرده، گفت: «آن کیست و کجا است که جسارت
نموده است تا چنین عمل نماید؟» ۶ استر گفت: «عدو و دشمن، همین
هامان شریراست.» آنگاه هامان در حضور پادشاه و ملکه به لرزه درآمد. ۷
و پادشاه غضبناک شده، از مجلس شراب برخاسته، به باغ قصر رفت. و
چون هامان دید که بلا از جانب پادشاه برایش مهیا است برپا شد تانزد
استر ملکه برای جان خود تضرع نماید. ۸ وچون پادشاه از باغ قصر
به‌جای مجلس شراب برگشت، هامان بر بستری که استر بر آن می‌بودافتاده
بود، پس پادشاه گفت: «آیا ملکه را نیز به حضور من در خانه بی‌عصمت
می‌کند؟» سخن هنوز بر زبان پادشاه می‌بود که روی هامان راپوشانیدند. ۹
آنگاه حربونا، یکی ازخواجه‌سرایانی که در حضور پادشاه می‌بودند، گفت:
«اینک دار پنجاه ذراعی نیز که هامان آن رابه جهت مردخای که آن سخن
نیکو را برای پادشاه گفته است مهیا نموده، در خانه هامان حاضر است.»
پادشاه فرمود که «او را بر آن مصلوب سازید.» ۱۰ پس هامان را بر داری
که برای مردخای مهیا کرده بود، مصلوب ساختند و غضب پادشاه فرو
نشست.

۸ در آنروز اخشورش پادشاه، خانه هامان، دشمن یهود را به استر ملکه
ارزانی داشت. و مردخای در حضور پادشاه داخل شد، زیرا که استر او را از
نسبتی که با وی داشت خبر داده بود. ۲ و پادشاه انگشتر خود را که از
هامان گرفته بودبیرون کرده، به مردخای داد و استر مردخای را برخانه هامان
گماشت. ۳ و استر بار دیگر به پادشاه عرض کرد و نزد پایهای او افتاده،
بگریست و از اوالتماس نمود که شر هامان اجاجی و تدبیری را که برای
یهودیان کرده بود، باطل سازد. ۴ پس پادشاه چوگان طلا را بسوی استر
دراز کرد و استربرخاسته، به حضور پادشاه ایستاد ۵ و گفت: «اگرپادشاه را
پسند آید و من در حضور او التفات یافته باشم و پادشاه این امر را صواب
بیند و اگر من منظور نظر او باشم، مکتوبی نوشته شود که آن مراسله را که
هامان بن همداتای اجاجی تدبیرکرده و آنها را برای هلاکت یهودیانی که در
همه ولایتهای پادشاه می‌باشند نوشته است، باطل سازد. ۶ زیرا که من
بلایی را که بر قومم واقع می‌شود چگونه توانم دید؟ و هلاکت خویشان خود
را چگونه توانم نگریست؟» ۷ آنگاه اخشورش پادشاه به استر ملکه و
مردخای یهودی فرمود: «اینک خانه هامان را به استر بخشیدم و او را
به‌سبب دست درازی به یهودیان به دار کشیده‌اند. ۸ و شما آنچه را که
درنظرتان پسند آید، به اسم پادشاه به یهودیان بنویسید و آن را به مهر پادشاه
مختوم سازید، زیراهرچه به اسم پادشاه نوشته شود و به مهر پادشاه مختوم
گردد کسی نمی تواند آن را تبدیل نماید.» ۹ پس در آن ساعت، در روز
بیست و سوم ماه سوم که ماه سیوان باشد، کاتبان پادشاه را احضارکردند و
موافق هرآنچه مردخای امر فرمود، به یهودیان و امیران و والیان و روسای
ولایتها یعنی صد و بیست و هفت ولایت که از هند تا حبش بودنوشتند. به
هر ولایت، موافق خط آن و به هر قوم، موافق زبان آن و به یهودیان، موافق
خط و زبان ایشان. ۱۰ و مکتوبات را به اسم اخشورش پادشاه نوشت و به
مهر پادشاه مختوم ساخته، آنها را به‌دست چاپاران اسب‌سوار فرستاد و
ایشان براسبان تازی که مختص خدمت پادشاه و کره های مادیانهای او
بودند، سوار شدند. ۱۱ و در آنهاپادشاه به یهودیانی که در همه شهرها
بودند، اجازت داد که جمع شده، به جهت جانهای خودمقاومت نمایند و
تمامی قوت قومها و ولایتها راکه قصد اذیت ایشان می‌داشتند، با اطفال و
زنان ایشان هلاک سازند و بکشند و تلف نمایند واموال ایشان را تاراج
کنند. ۱۲ در یک روز یعنی در سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار باشد در
همه ولایتهای اخشورش پادشاه. ۱۳ و تا این حکم درهمه ولایتها رسانیده
شود، سوادهای مکتوب به همه قومها اعلان شد که در همان روز یهودیان
مستعد باشند تا از دشمنان خود انتقام بگیرند. ۱۴ پس چاپاران بر اسبان
تازی که مختص خدمت پادشاه بود، روانه شدند و ایشان را بر حسب
حکم پادشاه شتابانیده، به تعجیل روانه ساختند و حکم، در دارالسلطنه
شوشن نافذ شد. ۱۵ و مردخای از حضور پادشاه با لباس ملوکانه لاجوردی
و سفید و تاج بزرگ زرین و ردای کتان نازک ارغوانی بیرون رفت و شهر
شوشن شادی ووجد نمودند، ۱۶ و برای یهودیان، روشنی وشادی و سرور و
حرمت پدید آمد. ۱۷ و در همه ولایتها و جمیع شهرها در هر جایی که
حکم وفرمان پادشاه رسید، برای یهودیان، شادمانی وسرور و بزم و روز خوش
بود و بسیاری ازقوم های زمین به دین یهود گرویدند زیرا که ترس یهودیان بر
ایشان مستولی گردیده بود.

۹ و در روز سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذارباشد، هنگامی که نزدیک
شد که حکم وفرمان پادشاه را جاری سازند و دشمنان یهودمنتظر می‌بودند
که بر ایشان استیلا یابند، این همه برعکس شد که یهودیان بر دشمنان
خویش استیلا یافتند. ۲ و یهودیان در شهرهای خود درهمه ولایتهای
اخشورش پادشاه جمع شدند تا برآنانی که قصد اذیت ایشان داشتند، دست
بیندازندو کسی با ایشان مقاومت ننمود زیرا که ترس ایشان بر همه قومها
مستولی شده بود. ۳ و جمیع روسای ولایتها و امیران و والیان و عاملان
پادشاه، یهودیان را اعانت کردند زیرا که ترس مردخای برایشان مستولی شده
بود، ۴ چونکه مردخای درخانه پادشاه معظم شده بود و آوازه او در جمیع
ولایتها شایع گردیده و این مردخای آن فان بزرگتر می‌شد. ۵ پس یهودیان
جمیع دشمنان خود را به دم شمشیر زده، کشتند و هلاک کردند و با
ایشان هرچه خواستند، به عمل آوردند. ۶ و یهودیان دردارالسلطنه شوشن
پانصد نفر را به قتل رسانیده، هلاک کردند. ۷ و فرشنداطا و دلفون و

اسفاتا، ۸ وفوراتا و ادلیا و اریداتا، ۹ و فرمشتا و اریسای واریدای و یزاتا،
۱۰ یعنی ده پسر هامان بن همداتای، دشمن یهود را کشتند، لیکن دست
خود را به تاراج نگشادند. ۱۱ در آن روز، عدد آنانی را که در دارالسلطنه
شوشن کشته شدند به حضور پادشاه عرضه داشتند. ۱۲ و پادشاه به استر
ملکه گفت که «یهودیان در دارالسلطنه شوشن پانصد نفر و ده پسر هامان
را کشته و هلاک کرده‌اند. پس در سایرولایتهای پادشاه چه کرده‌اند؟ حال
مسول توچیست که به تو داده خواهد شد و دیگرچه درخواست داری
که برآورده خواهد گردید؟» ۱۳ استر گفت: «اگر پادشاه را پسند آید به
یهودیانی که در شوشن می‌باشند، اجازت داده شود که فردا نیز مثل فرمان
امروز عمل نمایند وده پسر هامان را بردار بیاویزند.» ۱۴ و پادشاه فرمود
که چنین بشود و حکم در شوشن نافذگردید و ده پسر هامان را به دار
آویختند. ۱۵ ویهودیانی که در شوشن بودند، در روز چهاردهم ماه آذار نیز
جمع شده، سیصد نفر را در شوشن کشتند، لیکن دست خود را به تاراج
نگشادند. ۱۶ وسایر یهودیانی که در ولایتهای پادشاه بودندجمع شده،
برای جانهای خود مقاومت نمودند وچون هفتاد و هفت هزار نفر از مبغضان
خویش راکشته بودند، از دشمنان خود آرامی یافتند. امادست خود را به
تاراج نگشادند. ۱۷ این، در روز سیزدهم ماه آذار (واقع شد) ودر روز
چهاردهم ماه، آرامی یافتند و آن را روزبزم و شادمانی نگاه داشتند. ۱۸
و یهودیانی که در شوشن بودند، در سیزدهم و چهاردهم آن ماه جمع
شدند و در روز پانزدهم ماه آرامی یافتند وآن را روز بزم و شادمانی نگاه
داشتند. ۱۹ بنابراین، یهودیان دهاتی که در دهات بی‌حصار ساکنند، روز
چهاردهم ماه آذار را روز شادمانی و بزم وروز خوش نگاه می‌دارند و هدایا
برای یکدیگرمی فرستند. ۲۰ و مردخای این مطالب را نوشته، مکتوبات را
نزد تمامی یهودیانی که در همه ولایتهای اخشورش پادشاه بودند، از نزدیک
و دور فرستاد، ۲۱ تا بر ایشان فریضه‌ای بگذارد که روز چهاردهم و روز
پانزدهم ماه آذار را سال به سال عید نگاه دارند. ۲۲ چونکه در آن روزها،
یهودیان ازدشمنان خود آرامی یافتند و در آن ماه، غم ایشان به شادی و
ماتم ایشان به روز خوش مبدل گردید. لهذا آنها را روزهای بزم و شادی
نگاه بدارند وهدایا برای یکدیگر و بخششها برای فقیران بفرستند. ۲۳ پس
یهودیان آنچه را که خود به عمل نمودن آن شروع کرده بودند و آنچه را که
مردخای به ایشان نوشته بود، بر خود فریضه ساختند. ۲۴ زیرا که هامان بن
همداتای اجاجی، دشمن تمامی یهود، قصد هلاک نمودن یهودیان کرده و
فور یعنی قرعه برای هلاکت و تلف نمودن ایشان انداخته بود. ۲۵ اما چون
این امر به سمع پادشاه رسید، مکتوب حکم داد که قصد بدی که برای
یهود اندیشیده بود، بر سر خودش برگردانیده شود و او را با پسرانش بر دار
کشیدند. ۲۶ از این جهت آن روزها را از اسم فور، فوریم نامیدند، و موافق
تمامی مطلب این مکتوبات و آنچه خود ایشان در این امر دیده بودند و
آنچه برایشان وارد آمده بود، ۲۷ یهودیان این را فریضه ساختند و آن را بر
ذمه خود و ذریت خویش وهمه کسانی که به ایشان ملصق شوند، گرفتند
که تبدیل نشود و آن دو روز را برحسب کتابت آنها وزمان معین آنها سال به
سال نگاه دارند. ۲۸ و آن روزها را در همه طبقات و قبایل وولایتها و شهرها
بیاد آورند و نگاه دارند و این‌روزهای فوریم، از میان یهود منسوخ نشود
ویادگاری آنها از ذریت ایشان نابود نگردد. ۲۹ واستر ملکه، دختر ابیحایل
و مردخای یهودی، به اقتدار تمام نوشتند تا این مراسله دوم را درباره فوریم
برقرار نمایند. ۳۰ و مکتوبات، مشتمل برسخنان سلامتی و امنیت نزد جمیع
یهودیانی که در صد و بیست و هفت ولایت مملکت اخشورش بودند،
فرستاد، ۳۱ تا این دو روز فوریم را در زمان معین آنها فریضه قرار دهند،
چنانکه مردخای یهودی و استر ملکه بر ایشان فریضه قرار دادند و ایشان آن
را بر ذمه خود و ذریت خویش گرفتند، به یادگاری ایام روزه و تضرع ایشان.
۳۲ پس سنن این فوریم، به فرمان استر فریضه شد و در کتاب مرقوم گردید.

۱۰ و اخشورش پادشاه بر زمینها و جزایردریا جزیه گذارد، ۲ و جمیع
اعمال قوت و توانایی او و تفصیل عظمت مردخای که چگونه پادشاه او را
معظم ساخت، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان مادی و فارس مکتوب
نیست؟ ۳ زیرا که مردخای یهودی، بعد ازاخشورش پادشاه، شخص دوم
بود و در میان یهود محترم و نزد جمعیت برادران خویش مقبول شده،
سعادتمندی قوم خویش رامی طلبید و برای تمامی ابنای جنس خود، سخنان
صلح‌آمیز می‌گفت. مقبول شده، سعادتمندی قوم خویش رامی طلبید و برای
تمامی ابنای جنس خود، سخنان صلح‌آمیز می‌گفت.

ایّوب

۱ در زمین عوص، مردی بود که ایوب نام داشت و آن مرد کامل و راست و خداترس بود و از بدی اجتناب می‌نمود. ۲ و برای او، هفت پسر و سه دختر زاییده شدند. ۳ و اموال او هفت هزار گوسفند و سه هزار شتر و پانصد جفت گاو وپانصد الاغ ماده بود و نوکران بسیار کثیر داشت وآن مرد از تمامی بنی مشرق بزرگتر بود. ۴ و پسرانش می‌رفتند و در خانه هر یکی ازایشان، در روزش مهمانی می‌کردند و فرستاده، سه خواهر خود را دعوت می‌نمودند تا با ایشان اکل و شرب بنمایند. ۵ و واقع می‌شد که چون دوره روزهای مهمانی‌ایشان بسر می‌رفت، ایوب فرستاده، ایشان را تقدیس می‌نمود و بامدادان برخاسته، قربانی های سوختنی، به شماره همه ایشان می‌گذرانید، زیرا ایوب می‌گفت: «شایدپسران من گناه کرده، خدا را در دل خود ترک نموده باشند» و ایوب همیشه چنین می‌کرد. ۶ و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند و شیطان نیز در میان ایشان آمد. ۷ و خداوند به شیطان گفت: «از کجاآمدی؟» شیطان در جواب خداوند گفت: «ازتردد کردن در زمین و سیر کردن در آن.» ۸ خداوندبه شیطان گفت: «آیا در بنده من ایوب تفکر کردی که مثل او در زمین نیست؟ مرد کامل وراست و خداترس که از گناه اجتناب می‌کند.» ۹ شیطان در جواب خداوند گفت: «آیا ایوب مجان از خدا می‌ترسد؟ ۱۰ آیا تو گرد او و گردخانه او و گرد همه اموال او، به هر طرف حصارنکشیدی و اعمال دست او را برکت ندادی ومواشی او در زمین منتشر نشد؟ ۱۱ لیکن الان دست خود را دراز کن و تمامی مایملک او رالمس نما و پیش روی تو، تو را ترک خواهدنمود.» ۱۲ خداوند به شیطان گفت: «اینک همه اموالش در دست تو است، لیکن دستت را بر خوداو دراز مکن.» پس شیطان از حضور خداوندبیرون رفت. ۱۳ و روزی واقع شد که پسران و دخترانش درخانه برادر بزرگ خود می‌خوردند و شراب می‌نوشیدند. ۱۴ و رسولی نزد ایوب آمده، گفت: «گاوان شیار می‌کردند و ماده الاغان نزد آنهامی چریدند. ۱۵ و سابیان بر آنها حمله آورده، بردند و جوانان را به دم شمشیر کشتند و من به تنهایی رهایی یافتم تا تو را خبر دهم.» ۱۶ و اوهنوز سخن می‌گفت که دیگری آمده، گفت: «آتش خدا از آسمان افتاد و گله و جوانان راسوزانیده، آنها را هلاک ساخت و من به تنهایی رهایی یافتم تا تو را خبر دهم.» ۱۷ و او هنوزسخن می‌گفت که دیگری آمده، گفت: «کلدانیان سه فرقه شدند و بر شتران هجوم آورده، آنها را بردند و جوانان را به دم شمشیر کشتند و من به تنهایی رهایی یافتم تا تو را خبر دهم.» ۱۸ و اوهنوز سخن می‌گفت که دیگری آمده، گفت: «پسران و دخترانت در خانه برادر بزرگ خودمی خوردند و شراب می‌نوشیدند ۱۹ که اینک بادشدیدی از طرف بیابان آمده، چهار گوشه خانه رازد و بر جوانان افتاد که مردند و من به تنهایی رهایی یافتم تا تو را خبر دهم.» ۲۰ آنگاه ایوب برخاسته، جامه خود را درید وسر خود را تراشید و به زمین افتاده، سجده کرد ۲۱ و گفت: «برهنه از رحم مادر خود بیرون آمدم وبرهنه به آنجا خواهم برگشت؛ خداوند داد وخداوند گرفت و نام خداوند متبارک باد.» ۲۲ دراین همه، ایوب گناه نکرد و به خدا جهالت نسبت نداد.

۲ و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند، و شیطان نیزدر میان ایشان آمد تا به حضور خداوند حاضرشود. ۲ و خداوند به شیطان گفت: «از کجاآمدی؟» شیطان در جواب خداوند گفت: «ازتردد نمودن در جهان و از سیر کردن در آن.» ۳ خداوند به شیطان گفت: «آیا در بنده من ایوب تفکر نمودی که مثل او در زمین نیست؟ مرد کامل و راست و خداترس که از بدی اجتناب می‌نمایدو تا الان کاملیت خود را قایم نگاه می‌دارد، هرچند مرا بر آن واداشتی که او را بی‌سبب اذیت رسانم.» ۴ شیطان در جواب خداوند گفت: «پوست به عوض پوست، و هرچه انسان داردبرای جان خود خواهد داد. ۵ لیکن الان دست خود را دراز کرده، استخوان و گوشت او را لمس نما و تو را پیش روی تو ترک خواهد نمود.» ۶ خداوند به شیطان گفت: «اینک او در دست تواست، لیکن جان او را حفظ کن.» ۷ پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفته، ایوب را از کف پا تا کله‌اش به دملهای سخت مبتلا ساخت. ۸ و او سفالی گرفت تا خود را با آن بخراشد و در میان خاکستر نشسته بود. ۹ و زنش او را گفت: «آیا تا بحال کاملیت خود را نگاه می‌داری؟ خدا را ترک کن و بمیر.» ۱۰ او وی را گفت: «مثل یکی از زنان ابله سخن می‌گویی! آیا نیکویی را از خدا بیابیم و بدی رانیابیم؟» در این همه، ایوب به لبهای خود گناه نکرد. ۱۱ و چون سه دوست ایوب، این همه بدی راکه بر او واقع شده بود شنیدند، هر یکی از مکان خود، یعنی الیفاز تیمانی و بلدد شوحی و سوفرنعماتی روانه شدند و با یکدیگر همداستان گردیدند که آمده، او را تعزیت گویند و تسلی دهند. ۱۲ و چون چشمان خود را از دور بلندکرده، او را نشناختند، آواز خود را بلند نموده، گریستند و هر یک جامه خود را دریده، خاک بسوی آسمان بر سر خود افشاندند. ۱۳ و هفت روز و هفت شب همراه او بر زمین نشستند و کسی با وی سخنی نگفت چونکه دیدند که درد او بسیارعظیم است.

۳ و بعد از آن ایوب دهان خود را باز کرده، روز خود را نفرین کرد. ۲ و ایوب متکلم شده، گفت: ۳ «روزی که در آن متولد شدم، هلاک شود و شبی که گفتند مردی در رحم قرار گرفت، ۴ آن روز تاریکی شود. و خدا از بالا بر آن اعتنانکند و روشنایی بر او نتابد. ۵ تاریکی و سایه موت، آن را به تصرف آورند. ابر بر آن ساکن شود. کسوفات روز آن را بترساند. ۶ و آن شب را ظلمت غلیظ فروگیرد و در میان روزهای سال شادی نکند، و به شماره ماهها داخل نشود. ۷ اینک آن شب نازاد باشد. و آواز شادمانی در آن شنیده نشود. ۸ لعنت کنندگان روز، آن را نفرین نمایند، که در برانگیزانیدن لویاتان ماهر می‌باشند. ۹ ستارگان شفق آن، تاریک گردد و انتظار نوربکشد و نباشد، و مژگان سحر را نبیند، ۱۰ چونکه درهای رحم مادرم را نبست، و مشقت را ازچشمانم مستور نساخت. ۱۱ «چرا از رحم مادرم نمردم؟ و چون از شکم بیرون آمدم چرا جان ندادم؟ ۱۲ چرا

زانوها مراقبول کردند، و پستانها تا مکیدم؟ ۱۳ زیرا تا بحال می‌خوابیدم و
آرام می‌شدم. در خواب می‌بودم واستراحت می‌یافتم. ۱۴ با پادشاهان و
مشیران جهان، که خرابه‌ها برای خویشتن بنا نمودند، ۱۵ یابا سروران که
طلا داشتند، و خانه های خود را ازنقره پر ساختند. ۱۶ یا مثل سقط
پنهان شده نیست می‌بودم، مثل بچه هایی که روشنایی را ندیدند. ۱۷ در
آنجا شریران از شورش باز می‌ایستند، و درآنجا خستگان می‌آرامند، ۱۸ در
آنجا اسیران دراطمینان با هم ساکنند، و آواز کارگذاران رانمی شنوند. ۱۹
کوچک و بزرگ در آنجا یک‌اند. وغلام از آقایش آزاد است. ۲۰ چرا
روشنی به مستمند داده شود؟ و زندگی به تلخ جانان؟ ۲۱ که انتظار موت
را می‌کشند و یافت نمی شود، و برای آن حفره می‌زنند بیشتر از گنجها.
۲۲ که شادی وابتهاج می‌نمایند و مسرور می‌شوند چون قبر رامی یابند؟ ۲۳
چرا نور داده می‌شود به کسی‌که راهش مستور است، که خدا اطرافش را
مستورساخته است؟ ۲۴ زیرا که ناله من، پیش از خوراکم می‌آید و نعره من،
مثل آب ریخته می‌شود، ۲۵ زیرا ترسی که از آن می‌ترسیدم، بر من واقع
شد. و آنچه از آن بیم داشتم بر من رسید. ۲۶ مطمئن و آرام نبودم و راحت
نداشتم وپریشانی بر من آمد.»

۴ و الیفاز تیمانی در جواب گفت: ۲ «اگر کسی جرات کرده، با تو
سخن گوید، آیا تورا ناپسند می‌آید؟ لیکن کیست که بتواند از سخن‌گفتن
بازایستد؟ ۳ اینک بسیاری را ادب آموخته‌ای و دستهای ضعیف را تقویت
داده‌ای. ۴ سخنان تو لغزنده را قایم داشت، و تو زانوهای لرزنده را تقویت
دادی. ۵ لیکن الان به تو رسیده است و ملول شده‌ای، تو را لمس کرده
است وپریشان گشته‌ای. ۶ آیا توکل تو بر تقوای تونیست؟ و امید تو بر
کاملیت رفتار تو نی؟ ۷ الان فکر کن! کیست که بی‌گناه هلاک شد؟ و
راستان درکجا تلف شدند؟ ۸ چنانکه من دیدم آنانی که شرارت را شیار
می‌کنند و شقاوت را می‌کارندهمان را می‌دروند. ۹ از نفخه خدا هلاک
می‌شوندو از باد غضب او تباه می‌گردند. ۱۰ غرش شیر ونعره سبع و دندان
شیرپچه‌ها شکسته می‌شود. ۱۱ شیر نر از نابودن شکار هلاک می‌شود وبچه
های شیر ماده پراکنده می‌گردند. ۱۲ «سخنی به من در خفا رسید، و
گوش من آواز نرمی از آن احساس نمود. ۱۳ در تفکرها ازرویاهای شب،
هنگامی که خواب سنگین بر مردم غالب شود، ۱۴ خوف و لرز بر من
مستولی شد که جمیع استخوانهایم را به جنبش آورد. ۱۵ آنگاه روحی از
پیش روی من گذشت، و مویهای بدنم برخاست. ۱۶ در آنجا ایستاد، اما
سیمایش راتشخیص ننمودم. صورتی درپیش نظرم بود. خاموشی بود و
آوازی شنیدم ۱۷ که آیا انسان به حضور خدا عادل شمرده شود؟ و آیا مرد
در نظرخالق خود طاهر باشد؟ ۱۸ اینک بر خادمان خوداعتماد ندارد، و
به فرشتگان خویش، حماقت نسبت می‌دهد. ۱۹ پس چند مرتبه زیاده
به ساکنان خانه های گلین، که اساس ایشان در غبار است، که مثل
بید فشرده می‌شوند! ۲۰ از صبح تا شام خردمی شوند، تا به ابد هلاک
می‌شوند و کسی آن را به‌خاطر نمی آورد. ۲۱ آیا طناب خیمه ایشان
ازایشان کنده نمی شود؟ پس بدون حکمت می‌میرند.

۵ «الان استغاثه کن و آیا کسی هست که تو راجواب دهد؟ و به
کدامیک از مقدسان توجه خواهی نمود؟ ۲ زیرا غصه، احمق رامی کشد
و حسد، ابله را می‌میراند. ۳ من احمق رادیدم که ریشه می‌گرفت و
ناگهان مسکن او رانفرین کردم. ۴ فرزندان او از امنیت دور هستند ودر
دروازه پایمال می‌شوند و رهاننده‌ای نیست. ۵ که گرسنگان محصول او را
می‌خورند، و آن رانیز از میان خارها می‌چینند، و دهان تله برای دولت ایشان
باز است. ۶ زیرا که بلا از غبار درنمی آید، و مشقت از زمین نمی روید.
۷ بلکه انسان برای مشقت مولود می‌شود، چنانکه شراره‌ها بالامی پرد. ۸
و لکن من نزد خدا طلب می‌کردم، ودعوی خود را بر خدا می‌سپردم،
۹ که اعمال عظیم و بی‌قیاس می‌کند و عجایب بی‌شمار؛ ۱۰ که بر
روی زمین باران می‌باراند، و آب بر روی صخره‌ها جاری می‌سازد، ۱۱ تا
مسکینان را به مقام بلند برساند، و ماتمیان به سلامتی سرافراشته شوند. ۱۲
که فکرهای حیله گران را باطل می‌سازد، به طوری که دستهای ایشان
هیچ کار مفیدنمی تواند کرد. ۱۳ که حکیمان را در حیله ایشان گرفتار
می‌سازد، و مشورت مکاران مشوش می‌شود. ۱۴ در روز به تاریکی برمی
خورند و به وقت ظهر، مثل شب کورانه راه می‌روند. ۱۵ که مسکین را از
شمشیر دهان ایشان، و از دست زورآور نجات می‌دهد. ۱۶ پس امید، برای
ذلیل پیدا می‌شود و شرارت دهان خود را می‌بندد. ۱۷ «هان، خوشابحال
شخصی که خدا تنبیهش می‌کند. پس تادیب قادر مطلق را خوار مشمار.
۱۸ زیرا که او مجروح می‌سازد و التیام می‌دهد، ومی کوبد و دست او شفا
می‌دهد. ۱۹ در شش بلا، تو را نجات خواهد داد و در هفت بلا، هیچ
ضرر برتو نخواهد رسید. ۲۰ در قحط تو را از موت فدیه خواهد داد، و در
جنگ از دم شمشیر. ۲۱ ازتازیانه زبان پنهان خواهی ماند، و چون هلاکت
آید، از آن نخواهی ترسید. ۲۲ بر خرابی وتنگسالی خواهی خندید، و از
وحوش زمین بیم نخواهی داشت. ۲۳ زیرا با سنگهای صحراهمداستان
خواهی بود، و وحوش صحرا با توصلح خواهند کرد. ۲۴ و خواهی دانست
که خیمه تو ایمن است، و مسکن خود را تجسس خواهی کرد و چیزی
مفقود نخواهی یافت. ۲۵ وخواهی دانست که ذریتت کثیر است و اولاد
تومثل علف زمین. ۲۶ و در شیخوخیت به قبرخواهی رفت، مثل بافه گندم
که در موسمش برداشته می‌شود. ۲۷ اینک این را تفتیش نمودیم وچنین
است، پس تو این را بشنو و برای خویشتن بدان.»

۶ و ایوب جواب داده، گفت: ۲ «کاش که غصه من سنجیده شود. و
مشقت مرا درمیزان با آن بگذارند. ۳ زیرا که الان از ریگ دریاسنگینتر
است. از این سبب سخنان من بیهوده می‌باشد. ۴ زیرا تیرهای قادرمطلق
در اندرون من است. و روح من زهر آنها را می‌آشامد، و ترسهای خدا بر
من صف آرایی می‌کند. ۵ آیا گورخر باداشتن علف عرعر می‌کند؟ و یا گاو
بر آذوقه خودبانگ می‌زند؟ ۶ آیا چیز بی‌مزه، بی‌نمک خورده می‌شود؟ و یا
در سفیده تخم، طعم می‌باشد؟ ۷ جان من از لمس نمودن آنها کراهت
دارد. آنهابرای من مثل خوراک، زشت است. ۸ «کاش که مسالت من
برآورده شود، و خداآرزوی مرا به من بدهد! ۹ و خدا راضی شود که مرا

خرد کند، و دست خود را بلند کرده، مرامنقطع سازد! ۱۰ آنگاه معهذا مرا
تسلی می‌شد ودر عذاب الیم شاد می‌شدم، چونکه کلمات حضرت قدوس
را انکار ننمودم. ۱۱ من چه قوت دارم که انتظار بکشم و عاقبت من
چیست که صبرنمایم؟ ۱۲ آیا قوت من قوت سنگها است؟ و یاگوشت من
برنج است؟ ۱۳ آیا بالکل بی‌اعانت نیستم؟ و مساعدت از من مطرود نشده
است؟ ۱۴ حق شکسته دل از دوستش ترحم است، اگرچه هم ترس قادر
مطلق را ترک نماید. ۱۵ اما برادران من مثل نهرها مرا فریب دادند، مثل
رودخانه وادیها که می‌گذرند. ۱۶ که از یخ سیاه فام می‌باشند، و برف در
آنها مخفی است. ۱۷ وقتی که آب از آنها می‌رود، نابود می‌شوند. و چون
گرماشود، از جای خود ناپدید می‌گردند. ۱۸ کاروانیان از راه خود منحرف
می‌شوند، و در بیابان داخل شده، هلاک می‌گردند. ۱۹ کاروانیان تیما به
آنهانگران بودند. قافله های سبا امید آن را داشتند. ۲۰ از امید خود خجل
گردیدند. به آنجا رسیدند وشرمنده گشتند. ۲۱ زیرا که الان شما مثل
آنهاشده‌اید، مصیبتی دیدید و ترسان گشتید. ۲۲ آیاگفتم که چیزی به من
ببخشید؟ یا ارمغانی از اموال خود به من بدهید؟ ۲۳ یا مرا از دست دشمن
رهاکنید؟ و مرا از دست ظالمان فدیه دهید؟ ۲۴ «مرا تعلیم دهید و من
خاموش خواهم شد، و مرا بفهمانید که در چه چیز خطا کردم. ۲۵ سخنان
راستی چقدر زورآور است! اما تنبیه شما چه نتیجه می‌بخشد؟ ۲۶ آیا گمان
می‌برید که سخنان را تنبیه می‌نمایید و سخنان مایوس را که مثل باد است؟
۲۷ یقین برای یتیم قرعه می‌اندازیدو دوست خود را مال تجارت می‌شمارید.
۲۸ پس الان التفات کرده، بر من توجه نمایید، و روبه‌روی شما دروغ
نخواهم گفت. ۲۹ برگردید و بی‌انصافی نباشد، و باز برگردید زیرا عدالت
من قایم است. ۳۰ آیا در زبان من بی‌انصافی می‌باشد؟ و آیا کام من
چیزهای فاسد را تمیز نمی دهد؟

۷ «آیا برای انسان بر زمین مجاهده‌ای نیست؟ و روزهای وی مثل
روزهای مزدور نی؟ ۲ مثل غلام که برای سایه اشتیاق دارد، و مزدوری که
منتظر مزد خویش است، ۳ همچنین ماههای بطالت نصیب من شده
است، و شبهای مشقت برای من معین گشته. ۴ چون می‌خوابم می‌گویم:
کی برخیزم؟ و شب بگذرد و تا سپیده صبح ازپهلو به پهلو گردیدن خسته
می‌شوم. ۵ جسدم ازکرمها و پاره های خاک ملبس است، و پوستم تراکیده
و مقروح می‌شود. ۶ روزهایم از ماکوی جولا تیزروتر است، و بدون امید
تمام می‌شود. ۷ به یاد آور که زندگی من باد است، و چشمانم دیگر
نیکویی را نخواهد دید. ۸ چشم کسی‌که مرامی بیند دیگر به من نخواهد
نگریست، وچشمانت برای من نگاه خواهد کرد و نخواهم بود. ۹ مثل ابر
که پراکنده شده، نابود می‌شود. همچنین کسی‌که به گور فرو می‌رود،
برنمی آید. (Sheol h7585) ۱۰ به خانه خود دیگر نخواهد برگشت، و
مکانش باز او را نخواهد شناخت. ۱۱ پس من نیز دهان خود را نخواهم
بست. از تنگی روح خود سخن می‌رانم، و از تلخی جانم شکایت خواهم
کرد. ۱۲ آیا من دریا هستم یا نهنگم که بر من کشیکچی قرار می‌دهی؟
۱۳ چون گفتم که تخت خوابم مراتسلی خواهد داد و بسترم شکایت مرا
رفع خواهد کرد، ۱۴ آنگاه مرا به خوابها ترسان گردانیدی، و به رویاها مرا
هراسان ساختی. ۱۵ به حدی که جانم خفه شدن را اختیار کرد و مرگ
رابیشتر از این استخوانهایم. ۱۶ کاهیده می‌شوم ونمی خواهم تا به ابد زنده
بمانم. مرا ترک کن زیراروزهایم نفسی است. ۱۷ «انسان چیست که او
را عزت بخشی، و دل خود را با او مشغول سازی؟ ۱۸ و هر بامداد از
اوتفقد نمایی و هرلحظه او را بیازمایی؟ ۱۹ تا به کی چشم خود را از من
برنمی گردانی؟ مرا واگذار تاآب دهان خود را فرو برم. ۲۰ من گناه کردم،
اما با توای پاسبان بنی آدم چه کنم؟ برای چه مرا به جهت خود هدف
ساخته‌ای، به حدی که برای خود بار سنگین شده‌ام؟ ۲۱ و چرا گناهم
رانمی آمرزی، و خطایم را دور نمی سازی؟ زیرا که الان در خاک خواهم
خوابید، و مرا تفحص خواهی کرد و نخواهم بود.»

۸ پس بلدد شوحی در جواب گفت: ۲ «تا به کی این چیزها را
خواهی گفت و سخنان دهانت باد شدید خواهد بود؟ ۳ آیا خداونددداوری
را منحرف سازد؟ یا قادر مطلق انصاف رامنحرف نماید؟ ۴ چون فرزندان تو
به او گناه ورزیدند، ایشان را به‌دست عصیان ایشان تسلیم نمود. ۵ اگر تو
به جد و جهد خدا را طلب می‌کردی و نزد قادر مطلق تضرع می‌نمودی،
۶ اگر پاک و راست می‌بودی، البته برای تو بیدارمی شد، و مسکن عدالت
تو را برخوردارمی ساخت. ۷ و اگرچه ابتدایت صغیر می‌بود، عاقبت تو
بسیار رفیع می‌گردید. ۸ زیرا که ازقرنهای پیشین سوال کن، و به آنچه
پدران ایشان تفحص کردند توجه نما، ۹ چونکه ما دیروزی هستیم و هیچ
نمی دانیم، و روزهای ما سایه‌ای برروی زمین است. ۱۰ آیا ایشان تو را
تعلیم ندهند وبا تو سخن نرانند؟ و از دل خود کلمات بیرون نیارند؟ ۱۱
آیا نی، بی‌خلاب می‌روید، یا قصب، بی‌آب نمو می‌کند؟ ۱۲ هنگامی
که هنوز سبزاست و بریده نشده، پیش از هر گیاه خشک می‌شود. ۱۳
همچنین است راه جمیع فراموش کنندگان خدا. و امید ریاکار ضایع می
شود، ۱۴ که امید او منقطع می‌شود، واعتمادش خانه عنکبوت است. ۱۵
بر خانه خودتکیه می‌کند و نمی ایستد، به آن متمسک می‌شودو لیکن قایم
نمی ماند. ۱۶ پیش روی آفتاب، تر وتازه می‌شود و شاخه هایش در باغش
پهن می‌گردد. ۱۷ ریشه هایش بر توده های سنگ درهم بافته می‌شود، و بر
سنگلاخ نگاه می‌کند. ۱۸ اگر ازجای خود کنده شود، او را انکار کرده،
می‌گوید: تو را نمی بینم. ۱۹ اینک خوشی طریقش همین است و دیگران
از خاک خواهند رویید. ۲۰ هماناخدا مرد کامل را حقیر نمی شمارد، و
شریر رادستگیری نمی نماید، ۲۱ تا دهان تو را از خنده پرکند، و لبهایت را
از آواز شادمانی. ۲۲ خصمان توبه خجالت ملبس خواهند شد، و خیمه
شریران نابود خواهد گردید.»

۹ پس ایوب در جواب گفت: ۲ «یقین می‌دانم که چنین است. لیکن
انسان نزد خدا چگونه عادل شمرده شود؟ ۳ اگر بخواهد با وی منازعه
نماید، یکی از هزار او را جواب نخواهد داد. ۴ اودر ذهن حکیم و در
قوت تواناست. کیست که با اومقاومت کرده و کامیاب شده باشد؟ ۵
آنکه کوههارا منتقل می‌سازد و نمی فهمند، و در غضب خویش آنها را

واژگون می‌گرداند، ۶ که زمین را ازمکانش می‌جنباند، و ستونهایش متزلزل
می‌شود. ۷ که آفتاب را امر می‌فرماید و طلوع نمی کند وستارگان را مختوم
می‌سازد. ۸ که به تنهایی، آسمانها را پهن می‌کند و بر موجهای دریامی
خرامد. ۹ که دب اکبر و جبار و ثریا را آفرید، و برجهای جنوب را ۱۰
که کارهای عظیم بی‌قیاس را می‌کند و کارهای عجیب بی‌شمار را. ۱۱
اینک از من می‌گذرد و او را نمی بینم، و عبور می‌کند واو را احساس
نمی نمایم. ۱۲ اینک او می‌رباید وکیست که او را منع نماید؟ و کیست
که به او تواندگفت: چه می‌کنی؟ ۱۳ خدا خشم خود را بازنمی دارد و
مددکاران رحب زیر او خم می‌شوند. ۱۴ «پس به طریق اولی، من کیستم
که او راجواب دهم و سخنان خود را بگزینم تا با اومباحثه نمایم؟ ۱۵
که اگر عادل می‌بودم، او راجواب نمی دادم، بلکه نزد داور خود استغاثه
می‌نمودم. ۱۶ اگر او را می‌خواندم و مرا جواب می‌داد، باور نمی کردم که
آواز مرا شنیده است. ۱۷ زیرا که مرا به تندبادی خرد می‌کند و بی‌سبب،
زخمهای مرا بسیار می‌سازد. ۱۸ مرا نمی گذارد که نفس بکشم، بلکه مرا
به تلخیها پر می‌کند. ۱۹ اگردرباره قوت سخن گوییم، اینک او قادر است؛
واگر درباره انصاف، کیست که وقت را برای من تعیین کند؟ ۲۰ اگر
عادل می‌بودم دهانم مرا مجرم می‌ساخت، و اگر کامل می‌بودم مرا فاسق
می‌شمرد. ۲۱ اگر کامل هستم، خویشتن رانمی شناسم، و جان خود را
مکروه می‌دارم. ۲۲ این امر برای همه یکی است. بنابراین می‌گویم که
اوصالح است و شریر را هلاک می‌سازد. ۲۳ اگرتازیانه ناگهان بکشد، به
امتحان بی‌گناهان استهزامی کند. ۲۴ جهان به‌دست شریران داده شده
است و روی حاکمانش را می‌پوشاند. پس اگر چنین نیست، کیست که
می‌کند؟ ۲۵ و روزهایم از پیک تیزرفتار تندروتر است، می‌گریزد و نیکویی
رانمی بیند. ۲۶ مثل کشتیهای تیزرفتار می‌گریزد و مثل عقاب که بر شکار
فرود آید. ۲۷ اگر فکر کنم که ناله خود را فراموش کنم و ترش رویی خود
رادور کرده، گشاده رو شوم، ۲۸ از تمامی مشقتهای خود می‌ترسم و
می‌دانم که مرا بی‌گناه نخواهی شمرد، ۲۹ چونکه ملزم خواهم شد. پس
چرا بیجازحمت بکشم؟ ۳۰ اگر خویشتن را به آب برف غسل دهم، و
دستهای خود را به اشنان پاک کنم، ۳۱ آنگاه مرا در لجن فرو می‌بری، و
رختهایم مرامکروه می‌دارد. ۳۲ زیرا که او مثل من انسان نیست که او را
جواب بدهم و با هم به محاکمه بیاییم. ۳۳ در میان ما حکمی نیست که
بر هر دوی مادست بگذارد. ۳۴ کاش که عصای خود را از من بردارد، و
هیبت او مرا نترساند. ۳۵ آنگاه سخن می‌گفتم و از او نمی ترسیدم، لیکن
من در خودچنین نیستم.

۱۰ «جانم از حیاتم بیزار است. پس ناله خود را روان می‌سازم و در
تلخی جان خود سخن می‌رانم. ۲ به خدا می‌گویم مرا ملزم مساز، و
مرا بفهمان که از چه سبب با من منازعت می‌کنی؟ ۳ آیا برای تو نیکو
است که ظلم نمایی وعمل دست خود را حقیر شماری، و بر مشورت
شریران بتابی؟ ۴ آیا تو را چشمان بشر است؟ یامثل دیدن انسان می‌بینی؟
۵ آیا روزهای تو مثل روزهای انسان است؟ یا سالهای تو مثل روزهای
مرد است؟ ۶ که معصیت مرا تفحص می‌کنی وبرای گناهانم تجسس
می‌نمایی؟ ۷ اگرچه می‌دانی که شریر نیستم و از دست تو رهاننده‌ای
نیست. ۸ «دستهایت مرا جمیع و تمام سرشته است، و مرا آفریده است و
آیا مرا هلاک می‌سازی؟ ۹ به یادآور که مرا مثل سفال ساختی و آیا مرا به
غباربرمی گردانی؟ ۱۰ آیا مرا مثل شیر نریختی و مثل پنیر، منجمد نساختی؟
۱۱ مرا به پوست و گوشت ملبس نمودی و مرا با استخوانها و پیها بافتی.
۱۲ حیات و احسان به من عطا فرمودی و لطف توروح مرا محافظت نمود.
۱۳ اما این چیزها را دردل خود پنهان کردی، و می‌دانم که اینها در فکرتو
بود. ۱۴ اگر گناه کردم، مرا نشان کردی و مرا ازمعصیتم مبرا نخواهی
ساخت. ۱۵ اگر شریر هستم وای بر من! و اگر عادل هستم سر خود
رابرنخواهم افراشت، زیرا از اهانت پر هستم ومصیبت خود را می‌بینم! ۱۶ و
اگر (سرم)برافراشته شود، مثل شیر مرا شکار خواهی کرد و باز عظمت
خود را بر من ظاهر خواهی ساخت. ۱۷ گواهان خود را بر من پی درپی
می‌آوری و غضب خویش را بر من می‌افزایی وافواج متعاقب یکدیگر به ضد
منند. ۱۸ پس برای چه مرا از رحم بیرون آوردی؟ کاش که جان می‌دادم و
چشمی مرا نمی دید. ۱۹ پس می‌بودم، چنانکه نبودم و از رحم مادرم به
قبر برده می‌شدم. ۲۰ آیا روزهایم قلیل نیست؟ پس مراترک کن، و از من
دست بردار تا اندکی گشاده روشوم، ۲۱ قبل از آنکه بروم به‌جایی که از آن
برنخواهم گشت، به زمین ظلمت و سایه موت! ۲۲ به زمین تاریکی غلیظ
مثل ظلمات، زمین سایه موت و بی‌ترتیب که روشنایی آن مثل ظلمات
است.»

۱۱ و صوفر نعماتی در جواب گفت: ۲ «آیابه کثرت سخنان جواب
نباید داد و مردپرگو عادل شمرده شود؟ ۳ آیا بیهوده‌گویی تومردمان را ساکت
کند و یا سخریه کنی و کسی تورا خجل نسازد؟ ۴ و می‌گویی تعلیم
من پاک است، و من در نظر تو بی‌گناه هستم. ۵ و لیکن کاش که
خدا سخن بگوید و لبهای خود را بر تو بگشاید، ۶ و اسرار حکمت
را برای تو بیان کند. زیرا که درماهیت خود دو طرف دارد. پس بدان
که خدا کمتراز گناهانت تو را سزا داده است. ۷ آیا عمق های خدا را
می‌توانی دریافت نمود؟ یا به کنه قادرمطلق توانی رسید؟ ۸ مثل بلندیهای
آسمان است؛ چه خواهی کرد؟ گودتر از هاویه است؛ چه توانی دانست؟
(Sheol h7585) ۹ پیمایش آن از جهان طویل تر واز دریا پهن تر است.
۱۰ اگر سخت بگیرد و حبس نماید و به محاکمه دعوت کند کیست
که او راممانعت نماید؟ ۱۱ زیرا که بطالت مردم را می‌داندو شرارت را
می‌بیند اگرچه در آن تامل نکند. ۱۲ ومرد جاهل آنوقت فهیم می‌شود که
بچه خروحشی، انسان متولد شود. ۱۳ اگر تو دل خود راراست سازی و
دستهای خود را بسوی او درازکنی، ۱۴ اگر در دست تو شرارت باشد، آن
را ازخود دور کن، و بی‌انصافی در خیمه های تو ساکن نشود. ۱۵ پس
یقین روی خود را بی‌عیب برخواهی افراشت، و مستحکم شده، نخواهی
ترسید. ۱۶ زیرا که مشقت خود را فراموش خواهی کرد، و آن را مثل آب
رفته به یاد خواهی آورد، ۱۷ و روزگار تو از وقت ظهر روشن ترخواهد شد، و

اگرچه تاریکی باشد، مثل صبح خواهد گشت. ۱۸ و مطمئن خواهی بود چونکه امید داری، و اطراف خود را تجسس نموده، ایمن خواهی خوابید. ۱۹ و خواهی خوابید وترساننده‌ای نخواهد بود، و بسیاری تو راتملق خواهند نمود. ۲۰ لیکن چشمان شریران کاهیده می‌شود و ملجای ایشان از ایشان نابود می‌گردد و امید ایشان جان کندن ایشان است.»

۱۲ پس ایوب در جواب گفت: ۲ «به درستی که شما قوم هستید، و حکمت با شما خواهد مرد. ۳ لیکن مرا نیز مثل شما فهم هست، و از شما کمتر نیستم. و کیست که مثل این چیزها را نمی داند؟ ۴ برای رفیق خود مسخره گردیده‌ام. کسی‌که خدا را خوانده است و او رامستجاب فرموده، مرد عادل و کامل، مسخره شده است. ۵ در افکار آسودگان، برای مصیبت اهانت است. مهیا شده برای هرکه پایش بلغزد. ۶ خیمه های دزدان به سلامت است و آنانی که خدا را غضبناک می‌سازند ایمن هستند، که خدای خود را در دست خود می‌آورند. ۷ «لیکن الان از بهایم بپرس و تو را تعلیم خواهند داد. و از مرغان هوا و برایت بیان خواهندنمود. ۸ یا به زمین سخن بران و تو را تعلیم خواهدداد، و ماهیان دریا به تو خبر خواهند رسانید. ۹ کیست که از جمیع این چیزها نمی فهمد که دست خداوند آنها را به‌جا آورده است، ۱۰ که جان جمیع زندگان در دست وی است، و روح جمیع افراد بشر؟ ۱۱ آیا گوش سخنان رانمی آزماید، چنانکه کام خوراک خود رامی چشد؟ ۱۲ نزد پیران حکمت است، و عمردراز فطانت می‌باشد. ۱۳ لیکن حکمت و کبریایی نزد وی است. مشورت و فطانت از آن او است. ۱۴ اینک او منهدم می‌سازد و نمی توان بنا نمود. انسان را می‌بندد و نمی توان گشود. ۱۵ اینک آبهارا باز می‌دارد و خشک می‌شود، و آنها را رهامی کند و زمین را واژگون می‌سازد. ۱۶ قوت ووجود نزد وی است. فریبنده و فریب خورده از آن او است. ۱۷ مشیران را غارت زده می‌رباید، وحاکمان را احمق می‌گرداند. ۱۸ بند پادشاهان را می گشاید و در کمر ایشان کمربند می‌بندد. ۱۹ کاهنان را غارت زده می‌رباید، و زورآوران راسرنگون می‌سازد. ۲۰ بلاغت معتمدین را نابودمی گرداند، و فهم پیران را برمی دارد. ۲۱ اهانت رابر نجیبان می‌ریزد و کمربند مقتدران را سست می‌گرداند. ۲۲ چیزهای عمیق را از تاریکی منکشف می‌سازد، و سایه موت را به روشنایی بیرون می‌آورد. ۲۳ امت‌ها را ترقی می‌دهد و آنهارا هلاک می‌سازد، امت‌ها را وسعت می‌دهد وآنها را جلای وطن می‌فرماید. ۲۴ عقل روسای قوم های زمین را می‌رباید، و ایشان را در بیابان آواره می‌گرداند، جایی که راه نیست. ۲۵ درتاریکی کورانه راه می‌روند و نور نیست. و ایشان را مثل مستان افتان و خیزان می‌گرداند.

۱۳ «اینک چشم من همه این چیزها رادیده، و گوش من آنها را شنیده وفهمیده است. ۲ چنانکه شما می‌دانید من هم می‌دانم. و من کمتر از شما نیستم. ۳ لیکن می‌خواهم با قادر مطلق سخن گویم. و آرزو دارم که با خدا محاجه نمایم. ۴ اما شما دروغها جعل می‌کنید، و جمیع شما طبیبان باطل هستید. ۵ کاش که شما به کلی ساکت می‌شدید که این برای شما حکمت می‌بود. ۶ پس حجت مرابشنوید. و دعوی لبهایم را گوش گیرید. ۷ آیابرای خدا به بی‌انصافی سخن خواهید راند؟ و به جهت او با فریب تکلم خواهید نمود؟ ۸ آیا برای او طرف داری خواهید نمود؟ و به جهت خدادعوی خواهید کرد؟ ۹ آیا نیکو است که او شما راتفتیش نماید؟ یا چنانکه انسان را مسخره می‌نمایند او را مسخره می‌سازید. ۱۰ البته شما را توبیخ خواهد کرد. اگر در خفا طرف داری نمایید. ۱۱ آیا جلال او شما را هراسان نخواهد ساخت؟ و هیبت او بر شما مستولی نخواهد شد؟ ۱۲ ذکرهای شما، مثل های غبار است. وحصارهای شما، حصارهای گل است. ۱۳ «از من ساکت شوید و من سخن خواهم گفت. و هرچه خواهد، بر من واقع شود. ۱۴ چراگوشت خود را با دندانم بگیرم و جان خود را دردستم بنهم؟ ۱۵ اگرچه مرا بکشد، برای او انتظارخواهم کشید. لیکن راه خود را به حضور او ثابت خواهم ساخت. ۱۶ این نیز برای من نجات خواهدشد. زیرا ریاکار به حضور او حاضر نمی شود. ۱۷ بشنوید! سخنان مرا بشنوید. و دعوی من به گوشهای شما برسد. ۱۸ اینک الان دعوی خود رامرتب ساختم. و می‌دانم که عادل شمرده خواهم شد. ۱۹ کیست که بامن مخاصمه کند؟ پس خاموش شده جان را تسلیم خواهم کرد. ۲۰ فقطدو چیز به من مکن. آنگاه خود را از حضور توپنهان نخواهم ساخت. ۲۱ دست خود را از من دورکن. و هیبت تو مرا هراسان نسازد. ۲۲ آنگاه بخوان و من جواب خواهم داد، یا اینکه من بگویم و مراجواب بده. ۲۳ خطایا و گناهانم چقدر است؟ تقصیر و گناه مرا به من بشناسان. ۲۴ چرا روی خود را از من می‌پوشانی؟ و مرا دشمن خودمی شماری؟ ۲۵ آیا برگی را که از باد رانده شده است می‌گریزانی؟ و کاه خشک را تعاقب می‌کنی؟ ۲۶ زیرا که چیزهای تلخ را به ضد من می‌نویسی، و گناهان جوانی‌ام را نصیب من می‌سازی. ۲۷ و پایهای مرا در کنده می‌گذاری، وجمیع راههایم را نشان می‌کنی و گرد کف پاهایم خط می‌کشی؛ ۲۸ و حال آنکه مثل چیز گندیده فاسد، و مثل جامه بید خورده هستم.

۱۴ قلیل الایام و پر از زحمات است. ۲ مثل گل می‌روید و بریده می‌شود. و مثل سایه می‌گریزد و نمی ماند. ۳ و آیا بر چنین شخص چشمان خود را می‌گشایی و مرا با خود به محاکمه می‌آوری؟ ۴ کیست که چیز طاهر را ازچیز نجس بیرون آورد؟ هیچکس نیست. ۵ چونکه روزهایش مقدر است و شماره ماههایش نزد توست و حدی از برایش گذاشته‌ای که از آن تجاوز نتواند نمود. ۶ از او رو بگردان تاآرام گیرد. و مثل مزدور روزهای خود را به انجام رساند. ۷ «زیرا برای درخت امیدی است که اگر بریده شود باز خواهد رویید، و رمونهایش نابودنخواهد شد. ۸ اگرچه ریشه‌اش در زمین کهنه شود، و تنه آن در خاک بمیرد. ۹ لیکن از بوی آب، رمونه می‌کند و مثل نهال نو، شاخه‌ها می‌آورد. ۱۰ اما مرد می‌میرد و فاسد می‌شود و آدمی چون جان را سپارد کجا است؟ ۱۱ چنانکه آبها از دریازایل می‌شود، و نهرها ضایع و خشک می‌گردد. ۱۲ همچنین انسان می‌خوابد و برنمی خیزد، تانیست شدن آسمانها بیدار نخواهند شد و ازخواب خود برانگیخته نخواهند گردید. ۱۳ کاش که مرا در هاویه پنهان کنی؛ و تا غضبت فرو نشیند، مرا

مستور سازی؛ و برایم زمانی تعیین نمایی تا مرا به یاد آوری. (Sheol h7585) ۱۴ اگر مرد بمیرد باردیگر زنده شود؛ در تمامی روزهای مجاهده خودانتظار خواهم کشید، تا وقت تبدیل من برسد. ۱۵ تو ندا خواهی کرد و من جواب خواهم داد، و به صنعت دست خود مشتاق خواهی شد. ۱۶ اما الان قدمهای مرا می‌شماری و آیا برگناه من پاسبانی نمی کنی؟ ۱۷ معصیت من در کیسه مختوم است. و خطای مرا مسدود ساخته‌ای. ۱۸ به درستی کوهی که می‌افتد فانی می‌شود وصخره از مکانش منتقل می گردد. ۱۹ آب سنگهارا می‌ساید، و سیلهایش خاک زمین را می‌برد. همچنین امید انسان را تلف می‌کنی، ۲۰ بر او تا به ابد غلبه می‌کنی، پس می‌رود. روی او را تغییرمی دهی و او را رها می‌کنی. ۲۱ پسرانش به عزت می‌رسند و او نمی داند. یا به ذلت می‌افتند و ایشان را به نظر نمی آورد. ۲۲ برای خودش فقط جسد اواز درد بی‌تاب می‌شود. و برای خودش جان اوماتم می‌گیرد.»

۱۵ پس الیفاز تیمانی در جواب گفت: ۲ «آیامرد حکیم از علم باطل جواب دهد؟ وبطن خود را از باد شرقی پر سازد؟ ۳ آیا به سخن بی‌فایده محاجه نماید؟ و به کلماتی که هیچ نفع نمی بخشد؟ ۴ اما تو خداترسی را ترک می‌کنی وتقوا را به حضور خدا ناقص می‌سازی. ۵ زیرا که دهانت، معصیت تو را ظاهر می‌سازد و زبان حیله گران را اختیار می‌کنی. ۶ دهان خودت تو راملزم می‌سازد و نه من، و لبهایت بر تو شهادت می‌دهد. ۷ آیا شخص اول از آدمیان زاییده شده‌ای؟ و پیش از تلها به وجود آمده‌ای؟ ۸ آیامشورت مخفی خدا را شنیده‌ای و حکمت را برخود منحصر ساخته‌ای؟ ۹ چه می‌دانی که ما هم نمی دانیم؟ و چه می‌فهمی که نزد ما هم نیست؟ ۱۰ نزد ما ریش سفیدان و پیران هستند که درروزها از پدر تو بزرگترند. ۱۱ آیا تسلی های خدابرای تو کم است و کلام ملایم با تو؟ ۱۲ چرا دلت تو را می‌رباید؟ و چرا چشمانت را بر هم می‌زنی ۱۳ که روح خود را به ضد خدا بر می‌گردانی، وچنین سخنان را از دهانت بیرون می‌آوری؟ ۱۴ «انسان چیست که پاک باشد، و مولود زن که عادل شمرده شود؟ ۱۵ اینک بر مقدسان خوداعتماد ندارد، و آسمانها در نظرش پاک نیست. ۱۶ پس از طریق اولی انسان مکروه و فاسد که شرارت را مثل آب می‌نوشد. ۱۷ من برای تو بیان می‌کنم پس مرا بشنو. و آنچه دیده‌ام حکایت می‌نمایم. ۱۸ که حکیمان آن را از پدران خودروایت کردند و مخفی نداشتند، ۱۹ که به ایشان به تنهایی زمین داده شد، و هیچ غریبی از میان ایشان عبور نکرد، ۲۰ شریر در تمامی روزهایش مبتلای درد است. و سالهای شمرده شده برای مرد ظالم مهیا است. ۲۱ صدای ترسها در گوش وی است. در وقت سلامتی تاراج کننده بر وی می‌آید. ۲۲ باور نمی کند که از تاریکی خواهد برگشت وشمشیر برای او مراقب است. ۲۳ برای نان می‌گردد و می گوید کجاست. و می‌داند که روزتاریکی نزد او حاضر است. ۲۴ تنگی و ضیق او رامی ترساند، مثل پادشاه مهیای جنگ بر او غلبه می‌نماید. ۲۵ زیرا دست خود را به ضد خدا درازمی کند و بر قادر مطلق تکبر می‌نماید. ۲۶ با گردن بلند بر او تاخت می‌آورد، با گل میخهای سخت سپر خویش، ۲۷ چونکه روی خود را به پیه پوشانیده، و کمر خود را با شحم ملبس ساخته است. ۲۸ و در شهرهای ویران و خانه های غیرمسکون که نزدیک به خراب شدن است ساکن می‌شود. ۲۹ او غنی نخواهد شد و دولتش پایدارنخواهد ماند، و املاک او در زمین زیاد نخواهد گردید. ۳۰ از تاریکی رها نخواهد شد، و آتش، شاخه هایش را خواهد خشکانید، و به نفخه دهان او زائل خواهد شد. ۳۱ به بطالت توکل ننماید وخود را فریب ندهد، والا بطالت اجرت او خواهدبود. ۳۲ قبل از رسیدن وقتش تمام ادا خواهد شدو شاخه او سبز نخواهد ماند. ۳۳ مثل مو، غوره خود را خواهد افشاند، و مثل زیتون، شکوفه خود را خواهد ریخت، ۳۴ زیرا که جماعت ریاکاران، بی‌کس خواهند ماند، و خیمه های رشوه خواران را آتش خواهد سوزانید. ۳۵ به شقاوت حامله شده، معصیت را می‌زایند و شکم ایشان فریب را آماده می‌کند.»

۱۶ پس ایوب در جواب گفت: ۲ «بسیارچیزها مثل این شنیدم. تسلی دهندگان مزاحم همه شما هستید. ۳ آیا سخنان باطل راانتها نخواهد شد؟ و کیست که تو را به جواب دادن تحریک می‌کند؟ ۴ من نیز مثل شمامی توانستم بگویم، اگر جان شما در جای جان من می‌بود، و سخنها به ضد شما ترتیب دهم، و سرخود را بر شما بجنبانم، ۵ لیکن شما را به دهان خود تقویت می‌دادم و تسلی لبهایم غم شما رارفع می‌نمود. ۶ «اگر من سخن گویم، غم من رفع نمی گردد؛ واگر ساکت شوم مرا چه راحت حاصل می‌شود؟ ۷ لیکن الان او مرا خسته نموده است. تو تمامی جماعت مرا ویران ساخته‌ای. ۸ مرا سخت گرفتی و این بر من شاهد شده است. و لاغری من به ضدمن برخاسته، روبرویم شهادت می‌دهد. ۹ در غضب خود مرا دریده و بر من جفا نموده است. دندانهایش را بر من افشرده و مثل دشمنم چشمان خود را بر من تیز کرده است. ۱۰ دهان خود را بر من گشوده‌اند، بر رخسار من به استحقارزده‌اند، به ضد من با هم اجتماع نموده‌اند. ۱۱ خدامرا به‌دست ظالمان تسلیم نموده، و مرا به‌دست شریران افکنده است. ۱۲ چون در راحت بودم مراپاره پاره کرده است، و گردن مرا گرفته، مرا خردکرده، و مرا برای هدف خود نصب نموده است. ۱۳ تیرهایش مرا احاطه کرد. گرده هایم را پاره می‌کند و شفقت نمی نماید. و زهره مرا به زمین می‌ریزد. ۱۴ مرا زخم بر زخم، مجروح می‌سازد ومثل جبار، بر من حمله می‌آورد. ۱۵ بر پوست خود پلاس دوخته‌ام، و شاخ خود را در خاک خوار نموده‌ام. ۱۶ روی من از گریستن سرخ شده است، و بر مژگانم سایه موت است. ۱۷ اگرچه هیچ بی‌انصافی در دست من نیست، و دعای من پاک است. ۱۸ ای زمین خون مرا مپوشان، واستغاثه مرا آرام نباشد. ۱۹ اینک الان نیز شاهد من در آسمان است، و گواه من در اعلی علیین. ۲۰ دوستانم مرا استهزا می‌کنند، لیکن چشمانم نزد خدا اشک می‌ریزد. ۲۱ و آیا برای انسان نزدخدا محاجه می‌کند، مثل بنی آدم که برای همسایه خود می‌نماید؟ ۲۲ زیرا سالهای اندک سپری می‌شود، پس به راهی که برنمی گردم، خواهم رفت.

۱۷ «روح من تلف شده، و روزهایم تمام گردیده، و قبر برای من حاضر است. ۲ به درستی که استهزاکنندگان نزد منند، و چشم من در

منازعت ایشان دائم می‌ماند. ۳ الان گرو بده و به جهت من نزد خود
ضامن باش. والا کیست که به من دست دهد؟ ۴ چونکه دل ایشان را از
حکمت منع کرده‌ای، بنابراین ایشان را بلند نخواهی ساخت. ۵ کسی‌که
دوستان خود را به تاراج تسلیم کند، چشمان فرزندانش تار خواهد شد. ۶
مرا نزدامت‌ها مثل ساخته است، و مثل کسی‌که بر رویش آب دهان اندازند
شده‌ام. ۷ چشم من از غصه کاهیده شده است، و تمامی اعضایم مثل
سایه گردیده. ۸ راستان به‌سبب این، حیران می‌مانند وصالحان خویشتن را
بر ریاکاران برمی انگیزانند. ۹ لیکن مرد عادل به طریق خود متمسک
می‌شود، و کسی‌که دست پاک دارد، در قوت ترقی خواهدنمود. ۱۰ «اما
همه شما برگشته، الان بیایید و در میان شما حکیمی نخواهم یافت. ۱۱
روزهای من گذشته، و قصدهای من و فکرهای دلم منقطع شده است.
۱۲ شب را به روز تبدیل می‌کنند و باوجود تاریکی می‌گویند روشنایی
نزدیک است. ۱۳ وقتی که امید دارم هاویه خانه من می‌باشد، وبستر خود
را در تاریکی می‌گسترانم، (Sheol h7585) ۱۴ و به هلاکت می‌گویم تو
پدر من هستی و به کرم که تومادر و خواهر من می‌باشی. ۱۵ پس امید من
کجااست؟ و کیست که امید مرا خواهد دید؟ ۱۶ تابندهای هاویه فرو
می‌رود، هنگامی که با هم درخاک نزول (نماییم).» (Sheol h7585)

۱۸ پس بلدد شوحی در جواب گفت: ۲ «تابه کی برای سخنان،
دامها می‌گسترانید؟ تفکر کنید و بعد از آن تکلم خواهیم نمود. ۳ چرا مثل
بهایم شمرده شویم؟ و در نظر شما نجس نماییم؟ ۴ ای که در غضب خود
خویشتن را پاره می‌کنی، آیا به‌خاطر تو زمین متروک شود، یاصخره از
جای خود منتقل گردد؟ ۵ البته روشنایی شریران خاموش خواهد شد، و
شعله آتش ایشان نور نخواهد داد. ۶ در خیمه اوروشنایی به تاریکی مبدل
می‌گردد، و چراغش براو خاموش خواهد شد. ۷ قدمهای قوتش تنگ
می‌شود. و مشورت خودش او را به زیر خواهدافکند. ۸ زیرا به پایهای خود
در دام خواهد افتاد، و به روی تله‌ها راه خواهد رفت. ۹ تله پاشنه او
راخواهد گرفت. و دام، او را به زور نگاه خواهدداشت. ۱۰ دام برایش
در زمین پنهان شده است، وتله برایش در راه. ۱۱ ترسها از هر طرف او
راهراسان می‌کند، و به او چسبیده، وی رامی گریزاند. ۱۲ شقاوت، برای او
گرسنه است، وذلت، برای لغزیدن او حاضر است. ۱۳ اعضای جسد او را
می‌خورد. نخست زاده موت، جسد اورا می‌خورد. ۱۴ آنچه بر آن اعتماد
می‌داشت، ازخیمه او ربوده می‌شود، و خود او نزد پادشاه ترسها رانده
می‌گردد. ۱۵ کسانی که از وی نباشنددر خیمه او ساکن می‌گردند، و
گوگرد بر مسکن اوپاشیده می‌شود. ۱۶ ریشه هایش از زیرمی خشکد، و
شاخه‌اش از بالا بریده خواهد شد. ۱۷ یادگار او از زمین نابود می‌گردد، و
در کوچه هااسم نخواهد داشت. ۱۸ از روشنایی به تاریکی رانده می‌شود.
و او را از ربع مسکون خواهندگریزانید. ۱۹ او را در میان قومش نه اولاد و نه
ذریت خواهد بود، و در ماوای او کسی باقی نخواهد ماند. ۲۰ متاخرین از
روزگارش متحیر خواهند شد، چنانکه بر متقدمین، ترس مستولی شده بود.
۲۱ به درستی که مسکن های شریران چنین می‌باشد، و مکان کسی‌که
خدا رانمی شناسد مثل این است.»

۱۹ پس ایوب در جواب گفت: ۲ «تا به کی جان مرا می‌رنجانید؟ و
مرا به سخنان خود فرسوده می‌سازید؟ ۳ این ده مرتبه است که مرا مذمت
نمودید، و خجالت نمی کشید که با من سختی می‌کنید؟ ۴ و اگر فی
الحقیقه خطا کرده‌ام، خطای من نزد من می‌ماند. ۵ اگر فی الواقع بر من
تکبر نمایید و عار مرا بر من اثبات کنید، ۶ پس بدانید که خدا دعوی مرا
منحرف ساخته، و به دام خود مرا احاطه نموده است. ۷ اینک از ظلم،
تضرع می‌نمایم و مستجاب نمی شوم و استغاثه می‌کنم و دادرسی نیست.
۸ طریق مرا حصارنموده است که از آن نمی توانم گذشت و براههای من
تاریکی را گذارده است. ۹ جلال مرا ازمن کنده است و تاج را از سر من
برداشته، ۱۰ مرا ازهر طرف خراب نموده، پس هلاک شدم. و مثل درخت،
ریشه امید مرا کنده است. ۱۱ غضب خودرا بر من افروخته، و مرا یکی از
دشمنان خودشمرده است. ۱۲ فوجهای او با هم می‌آیند و راه خود را بر
من بلند می‌کنند و به اطراف خیمه من اردو می‌زنند. ۱۳ «برادرانم را
از نزد من دور کرده است وآشنایانم از من بالکل بیگانه شده‌اند. ۱۴
خویشانم مرا ترک نموده و آشنایانم مرا فراموش کرده‌اند. ۱۵ نزیلان خانه‌ام و
کنیزانم مرا غریب می‌شمارند، و در نظر ایشان بیگانه شده‌ام. ۱۶ غلام خود
راصدا می‌کنم و مرا جواب نمی دهد، اگرچه او را به دهان خود التماس
بکنم. ۱۷ نفس من نزد زنم مکروه شده است و تضرع من نزد اولاد رحم
مادرم. ۱۸ بچه های کوچک نیز مرا حقیرمی شمارند و چون برمی خیزم به
ضد من حرف می‌زنند. ۱۹ همه اهل مشورتم از من نفرت می‌نمایند، و
کسانی را که دوست می‌داشتم از من برگشته‌اند. ۲۰ استخوانم به پوست و
گوشتم چسبیده است، و با پوست دندانهای خودخلاصی یافته‌ام. ۲۱
بر من ترحم کنید! ترحم کنیدشماای دوستانم! زیرا دست خدا مرا لمس
نموده است. ۲۲ چرا مثل خدا بر من جفا می‌کنید وازگوشت من سیر
نمی شوید. ۲۳ کاش که سخنانم الان نوشته می‌شد! کاش که در کتابی
ثبت می‌گردید، ۲۴ و با قلم آهنین و سرب بر صخره‌ای تا به ابد کنده
می‌شد! ۲۵ و من می‌دانم که ولی من زنده است، و در ایام آخر، بر زمین
خواهدبرخاست. ۲۶ و بعد از آنکه این پوست من تلف شود، بدون جسدم
نیز خدا را خواهم دید. ۲۷ ومن او را برای خود خواهم دید. و چشمان من
بر اوخواهد نگریست و نه چشم دیگری. اگرچه گرده هایم در اندرونم تلف
شده باشد. ۲۸ اگربگویید چگونه بر او جفا نماییم و حال آنگاه اصل امر
در من یافت می‌شود. ۲۹ پس از شمشیربترسید، زیرا که سزاهای شمشیر
غضبناک است، تا دانسته باشید که داوری خواهد بود.»

۲۰ پس صوفر نعماتی در جواب گفت: ۲ «از این جهت فکرهایم مرا
به جواب دادن تحریک می‌کند و به این سبب، من تعجیل می نمایم. ۳
سرزنش توبیخ خود را شنیدم، و ازفطانتم روح من مرا جواب می‌دهد. ۴ آیا
این را ازقدیم ندانسته‌ای، از زمانی که انسان بر زمین قرارداده شد، ۵ که
شادی شریران، اندک زمانی است، و خوشی ریاکاران، لحظه‌ای؟ ۶ اگرچه

شوکت اوتا به آسمان بلند شود، و سر خود را تا به فلک برافرازد. ۷ لیکن
مثل فضله خود تا به ابد هلاک خواهد شد، و بینندگانش خواهند گفت:
کجااست؟ ۸ مثل خواب، می‌پرد و یافت نمی شود. ومثل رویای شب، او
را خواهند گریزانید. ۹ چشمی که او را دیده است دیگر نخواهد دید،
ومکانش باز بر او نخواهد نگریست. ۱۰ فرزندانش نزد فقیران تذلل خواهند
کرد، و دستهایش دولت او را پس خواهد داد. ۱۱ استخوانهایش از جوانی
پر است، لیکن همراه او در خاک خواهد خوابید. ۱۲ اگرچه شرارت در
دهانش شیرین باشد، و آن را زیر زبانش پنهان کند. ۱۳ اگرچه او را دریغ
داردو از دست ندهد، و آن را در میان کام خود نگاه دارد. ۱۴ لیکن
خوراک او در احشایش تبدیل می‌شود، و در اندرونش زهرمار می‌گردد. ۱۵
دولت را فرو برده است و آن را قی خواهد کرد، و خدا آن را از شکمش
بیرون خواهد نمود. ۱۶ اوزهر مارها را خواهد مکید، و زبان افعی او راخواهد
کشت. ۱۷ بر رودخانه‌ها نظر نخواهندکرد، بر نهرها و جویهای شهد و
شیر. ۱۸ ثمره زحمت خود را رد کرده، آن را فرو نخواهد برد، وبرحسب
دولتی که کسب کرده است، شادی نخواهد نمود. ۱۹ زیرا فقیران را زبون
ساخته وترک کرده است. پس خانه‌ای را که دزدیده است، بنا نخواهد
کرد. ۲۰ «زیرا که در حرص خود قناعت را ندانست. پس از نفایس خود،
چیزی استرداد نخواهد کرد. ۲۱ چیزی نمانده است که نخورده باشد. پس
برخورداری او دوام نخواهد داشت. ۲۲ هنگامی که دولت او بی‌نهایت
گردد، در تنگی گرفتار می‌شود، و دست همه ذلیلان بر او استیلاخواهد
یافت. ۲۳ در وقتی که شکم خود را پرمی کند، خدا حدت خشم خود را
بر او خواهدفرستاد، و حینی که می‌خورد آن را بر او خواهدبارانید. ۲۴ از
اسلحه آهنین خواهد گریخت وکمان برنجین، او را خواهد سفت. ۲۵ آن
رامی کشد و از جسدش بیرون می‌آید، و پیکان براق از زهره‌اش درمی
رود و ترسها بر او استیلامی یابد. ۲۶ تمامی تاریکی برای ذخایر او نگاه
داشته شده است. و آتش ندمیده آنها را خواهدسوزانید، و آنچه را که در
چادرش باقی است، خواهد خورد. ۲۷ آسمانها عصیانش را مکشوف
خواهد ساخت، و زمین به ضد او خواهدبرخاست. ۲۸ محصول خانه‌اش
زایل خواهد شد، و در روز غضب او نابود خواهد گشت. ۲۹ این است
نصیب مرد شریر از خدا و میراث مقدر او ازقادر مطلق.»

۲۱ پس ایوب در جواب گفت: ۲ «بشنوید، کلام مرا بشنوید. و این،
تسلی شماباشد. ۳ با من تحمل نمایید تا بگویم، و بعد ازگفتنم استهزا
نمایید. ۴ و اما من، آیا شکایتم نزدانسان است؟ پس چرا بی‌صبر نباشم؟
۵ به من توجه کنید و تعجب نمایید، و دست به دهان بگذارید. ۶ هرگاه
به یاد می‌آورم، حیران می‌شوم. و لرزه جسد مرا می‌گیرد. ۷ چرا شریران زنده
می‌مانند، پیر می‌شوند و در توانایی قوی می‌گردند؟ ۸ ذریت ایشان به
حضور ایشان، با ایشان استوار می‌شوند و اولاد ایشان در نظرایشان. ۹
خانه های ایشان، از ترس ایمن می‌باشد وعصای خدا بر ایشان نمی آید.
۱۰ گاو نر ایشان جماع می‌کند و خطا نمی کند و گاو ایشان می‌زایدو
سقط نمی نماید. ۱۱ بچه های خود را مثل گله بیرون می‌فرستند و اطفال
ایشان رقص می‌کنند. ۱۲ با دف وعود می‌سرایند، و با صدای نای شادی
می‌نمایند. ۱۳ روزهای خود را در سعادتمندی صرف می‌کنند، و به
لحظه‌ای به هاویه فرودمی روند. (Sheol h7585) ۱۴ و به خدا می‌گویند:
از ما دور شو زیراکه معرفت طریق تو را نمی خواهیم. ۱۵ قادرمطلق کیست
که او را عبادت نماییم، و ما را چه فایده که از او استدعا نماییم. ۱۶
اینک سعادتمندی ایشان در دست ایشان نیست. کاش که مشورت شریران
از من دور باشد. ۱۷ «بسا چراغ شریران خاموش می‌شود وذلت ایشان به
ایشان می‌رسد، و خدا در غضب خود دردها را نصیب ایشان می‌کند. ۱۸
مثل سفال پیش روی باد می‌شوند و مثل کاه که گردبادپراکنده می‌کند. ۱۹
خدا گناهش را برای فرزندانش ذخیره می‌کند، و او را مکافات می‌رساند و
خواهد دانست. ۲۰ چشمانش هلاکت او را خواهد دید، و از خشم قادر
مطلق خواهدنوشید. ۲۱ زیرا که بعد از او در خانه‌اش او را چه شادی
خواهد بود، چون عدد ماههایش منقطع شود؟ ۲۲ آیا خدا را علم توان
آموخت؟ چونکه اوبر اعلی علیین داوری می‌کند. ۲۳ یکی در عین قوت
خود می‌میرد، در حالی که بالکل در امنیت وسلامتی است. ۲۴ قدحهای
او پر از شیر است، ومغز استخوانش تر و تازه است. ۲۵ و دیگری درتلخی
جان می‌میرد و از نیکویی هیچ لذت نمی برد. ۲۶ اینها باهم در خاک
می‌خوابند و کرمها ایشان را می‌پوشانند. ۲۷ اینک افکار شما رامی دانم و
تدبیراتی که ناحق بر من می‌اندیشید. ۲۸ زیرا می‌گویید کجاست خانه
امیر، و خیمه های مسکن شریران؟ ۲۹ آیا از راه گذریان نپرسیدید؟ ودلایل
ایشان را انکار نمی توانید نمود، ۳۰ که شریران برای روز ذلت نگاه داشته
می‌شوند و درروز غضب، بیرون برده می‌گردند. ۳۱ کیست که راهش را
پیش رویش بیان کند، و جزای آنچه راکه کرده است به او برساند؟ ۳۲
که آخر او را به قبرخواهند برد، و بر مزار او نگاهبانی خواهند کرد. ۳۳
کلوخهای وادی برایش شیرین می‌شود وجمیع آدمیان در عقب او خواهند
رفت، چنانکه قبل از او بیشماره رفته‌اند. ۳۴ پس چگونه مراتسلی باطل
می‌دهید که در جوابهای شما محض خیانت می‌ماند!»

۲۲ پس الیفاز تیمانی در جواب گفت: ۲ «آیا مرد به خدا فایده
برساند؟ البته مرد دانا برای خویشتن مفید است. ۳ آیا اگر توعادل باشی،
برای قادر مطلق خوشی رخ می‌نماید؟ یا اگر طریق خود را راست سازی، او
رافایده می‌شود؟ ۴ آیا به‌سبب ترس تو، تو را توبیخ می‌نماید؟ یا با تو به
محاکمه داخل خواهد شد؟ ۵ آیا شرارت تو عظیم نیست و عصیان تو
بی‌انتهانی، ۶ چونکه از برادران خود بی‌سبب گرو گرفتی و لباس برهنگان را
کندی، ۷ به تشنگان آب ننوشانیدی، و از گرسنگان نان دریغ داشتی؟ ۸
امامرد جبار، زمین از آن او می‌باشد و مرد عالیجاه، در آن ساکن می‌شود.
۹ بیوه‌زنان را تهی‌دست رد نمودی، و بازوهای یتیمان شکسته گردید. ۱۰
بنابراین دامها تو را احاطه می‌نماید و ترس، ناگهان تو را مضطرب می‌سازد.
۱۱ یا تاریکی که آن را نمی بینی و سیلابها تو را می‌پوشاند. ۱۲ آیاخدا
مثل آسمانها بلند نیست؟ و سر ستارگان رابنگر چگونه عالی هستند. ۱۳ و
تو می‌گویی خداچه می‌داند و آیا از تاریکی غلیظ داوری تواندنمود؟ ۱۴

ابرها ستر اوست پس نمی بیند، و بردایره افلاک می‌خرامد. ۱۵ آیا طریق قدما را نشان کردی که مردمان شریر در آن سلوک نمودند، ۱۶ که قبل از زمان خود ربوده شدند، و اساس آنهامثل نهر ریخته شد ۱۷ که به خدا گفتند: از ما دورشو و قادر مطلق برای ما چه تواند کرد؟ ۱۸ و حال آنگاه او خانه های ایشان را از چیزهای نیکو پرساخت. پس مشورت شریران از من دور شود. ۱۹ «عادلان چون آن را بینند، شادی خواهندنمود و بی‌گناهان بر ایشان استهزا خواهند کرد. ۲۰ آیا مقاومت کنندگان ما منقطع نشدند؟ و آتش بقیه ایشان را نسوزانید؟ ۲۱ پس حال با او انس بگیر و سالم باش. و به این منوال نیکویی به توخواهد رسید. ۲۲ تعلیم را از دهانش قبول نما، وکلمات او را در دل خود بنه. ۲۳ اگر به قادرمطلق بازگشت نمایی، بنا خواهی شد. و اگر شرارت رااز خیمه خود دور نمایی ۲۴ و اگر گنج خود را درخاک و طلای اوفیر را در سنگهای نهرهابگذاری، ۲۵ آنگاه قادر مطلق گنج تو و نقره خالص برای تو خواهد بود، ۲۶ زیرا در آنوقت ازقادر مطلق تلذذ خواهی یافت، و روی خود را به طرف خدا برخواهی افراشت. ۲۷ نزد او دعاخواهی کرد و او تو را اجابت خواهد نمود، و نذرهای خود را ادا خواهی ساخت. ۲۸ امری راجزم خواهی نمود و برایت برقرار خواهد شد، وروشنایی بر راههایت خواهد تابید. ۲۹ وقتی که ذلیل شوند، خواهی گفت: رفعت باشد، و فروتنان را نجات خواهد داد. ۳۰ کسی را که بی‌گناه نباشدخواهد رهانید، و به پاکی دستهای تو رهانیده خواهد شد.»

۲۳ پس ایوب در جواب گفت: ۲ «امروز نیز شکایت من تلخ است، وضرب من از ناله من سنگینتر. ۳ کاش می‌دانستم که او را کجا یابم، تا آنکه نزد کرسی او بیایم. ۴ آنگاه دعوی خود را به حضور وی ترتیب می‌دادم، ودهان خود را از حجت‌ها پر می‌ساختم. ۵ سخنانی را که در جواب من می‌گفت می‌دانستم، و آنچه راکه به من می‌گفت می‌فهمیدم. ۶ آیا به عظمت قوت خود با من مخاصمه می‌نمود؟ حاشا! بلکه به من التفات می‌کرد. ۷ آنگاه مرد راست با اومحاجه می‌نمود و از داور خود تا به ابد نجات می‌یافتم. ۸ اینک به طرف مشرق می‌روم و اویافت نمی شود و به طرف مغرب و او را نمی بینم. ۹ به طرف شمال جایی که او عمل می‌کند، و او رامشاهده نمی کنم. و او خود را به طرف جنوب می‌پوشاند و او را نمی بینم، ۱۰ زیرا او طریقی راکه می‌روم می‌داند و چون مرا می‌آزماید، مثل طلابیرون می‌آیم. ۱۱ پایم اثر اقدام او را گرفته است وطریق او را نگاه داشته، از آن تجاوز نمی کنم. ۱۲ از فرمان لبهای وی برنگشتم و سخنان دهان اورا زیاده از رزق خود ذخیره کردم. ۱۳ لیکن اوواحد است و کیست که او را برگرداند؟ و آنچه دل او می‌خواهد، به عمل می‌آورد. ۱۴ زیرا آنچه را که بر من مقدر شده است بجا می‌آورد، و چیزهای بسیار مثل این نزد وی است. ۱۵ از این جهت ازحضور او هراسان هستم، و چون تفکر می‌نمایم از او می‌ترسم، ۱۶ زیرا خدا دل مرا ضعیف کرده است، و قادرمطلق مرا هراسان گردانیده. ۱۷ چونکه پیش از تاریکی منقطع نشدم، و ظلمت غلیظ را از نزد من نپوشانید.

۲۴ «چونکه زمانها از قادرمطلق مخفی نیست. پس چرا عارفان او ایام او راملاحظه نمی کنند؟ ۲ بعضی هستند که حدود رامنتقل می‌سازند و گله‌ها را غصب نموده، می‌چرانند. ۳ الاغهای یتیمان را می‌رانند و گاوبیوه‌زنان را به گرو می‌گیرند. ۴ فقیران را از راه منحرف می‌سازند، و مسکینان زمین جمیع خویشتن را پنهان می‌کنند. ۵ اینک مثل خروحشی به جهت کار خود به بیابان بیرون رفته، خوراک خود را می‌جویند و صحرا به ایشان نان برای فرزندان ایشان می‌رساند. ۶ علوفه خود را درصحرا درو می‌کنند و تاکستان شریران راخوشه چینی می‌نمایند. ۷ برهنه و بی‌لباس شب رابه‌سر می‌برند و در سرما پوششی ندارند. ۸ ازباران کوهها تر می‌شوند و از عدم پناهگاه، صخره‌ها را در بغل می‌گیرند ۹ و کسانی هستند که یتیم را از پستان می‌ربایند و از فقیر گرو می‌گیرند. ۱۰ پس ایشان بی‌لباس و برهنه راه می‌روند وبافه‌ها را برمی دارند و گرسنه می‌مانند. ۱۱ دردروازه های آنها روغن می‌گیرند و چرخشت آنهارا پایمال می‌کنند و تشنه می‌مانند. ۱۲ ازشهرآباد، نعره می‌زنند و جان مظلومان استغاثه می‌کند. اما خدا حماقت آنها را به نظر نمی آورد. ۱۳ «و دیگرانند که از نور متمردند و راه آن رانمی دانند. و در طریق هایش سلوک نمی نمایند. ۱۴ قاتل در صبح برمی خیزد و فقیر و مسکین رامی کشد. و در شب مثل دزد می‌شود. ۱۵ چشم زناکار نیز برای شام انتظار می‌کشد و می‌گوید که چشمی مرا نخواهد دید، و بر روی خود پرده می‌کشد. ۱۶ در تاریکی به خانه‌ها نقب می‌زنند ودر روز، خویشتن را پنهان می‌کنند و روشنایی رانمی دانند، ۱۷ زیرا صبح برای جمیع ایشان مثل سایه موت است، چونکه ترسهای سایه موت رامی دانند. ۱۸ آنها بر روی آبها سبک‌اند و نصیب ایشان بر زمین ملعون است، و به راه تاکستان مراجعت نمی کنند. ۱۹ چنانکه خشکی و گرمی آب برف را نابود می‌سازد، همچنین هاویه خطاکاران را. **(Sheol h7585)** ۲۰ رحم (مادرش) او را فراموش می‌نماید و کرم، او را نوش می‌کند. و دیگر مذکورنخواهد شد، و شرارت مثل درخت بریده خواهدشد. ۲۱ زن عاقر را که نمی زاید می‌بلعد و به زن بیوه احسان نمی نماید، ۲۲ و اما خدا جباران را به قوت خود محفوظ می‌دارد. برمی خیزند اگرچه امید زندگی ندارند، ۲۳ ایشان را اطمینان می‌بخشد و بر آن تکیه می‌نمایند، اما چشمان اوبر راههای ایشان است. ۲۴ اندک زمانی بلندمی شوند، پس نیست می‌گردند و پست شده، مثل سایرین برده می‌شوند و مثل سر سنبله‌ها بریده می‌گردند، ۲۵ و اگر چنین نیست پس کیست که مراتکذیب نماید و کلام مرا ناچیز گرداند؟»

۲۵ پس بلدد شوحی در جواب گفت: ۲ «سلطنت و هیبت از آن اوست وسلامتی را در مکان های بلند خود ایجاد می‌کند. ۳ آیا افواج او شمرده می‌شود و کیست که نور اوبر وی طلوع نمی کند؟ ۴ پس انسان چگونه نزد خدا عادل شمرده شود؟ و کسی‌که از زن زاییده شود، چگونه پاک باشد؟ ۵ اینک ماه نیز روشنایی ندارد و ستارگان در نظر او پاک نیستند. ۶ پس چندمرتبه زیاده انسان که مثل خزنده زمین و بنی آدم که مثل کرم می‌باشد.»

۲۶ پس ایوب در جواب گفت: ۲ «شخص بی‌قوت را چگونه اعانت
کردی؟ و بازوی ناتوان را چگونه نجات دادی؟ ۳ شخص بی‌حکمت را چه
نصیحت نمودی؟ وحقیقت امر را به فراوانی اعلام کردی! ۴ برای که
سخنان را بیان کردی؟ و نفخه کیست که از توصادر شد؟ ۵ ارواح مردگان
می‌لرزند، زیر آبها وساکنان آنها. ۶ هاویه به حضور او عریان است، وابدون
را ستری نیست. (Sheol h7585) ۷ شمال را بر جو پهن می‌کند، و زمین
را بر نیستی آویزان می‌سازد. ۸ آبها را در ابرهای خود می‌بندد، پس ابر،
زیرآنها چاک نمی شود. ۹ روی تخت خود رامحجوب می‌سازد و ابرهای
خویش را پیش آن می‌گستراند. ۱۰ به اطراف سطح آبها حد می‌گذاردتا
کران روشنایی و تاریکی. ۱۱ ستونهای آسمان متزلزل می‌شود و از عتاب او
حیران می‌ماند. ۱۲ به قوت خود دریا را به تلاطم می‌آورد، و به فهم خویش
رهب را خرد می‌کند. ۱۳ به روح اوآسمانها زینت داده شد، و دست او مار
تیز رو راسفت. ۱۴ اینک اینها حواشی طریق های او است. و چه آواز
آهسته‌ای درباره او می‌شنویم، لکن رعد جبروت او را کیست که بفهمد؟»

۲۷ و ایوب دیگرباره مثل خود را آورده، گفت: ۲ «به حیات خدا که
حق مرابرداشته و به قادرمطلق که جان مرا تلخ نموده است. ۳ که مادامی
که جانم در من باقی است ونفخه خدا در بینی من می‌باشد، ۴ یقین
لبهایم به بی‌انصافی تکلم نخواهد کرد، و زبانم به فریب تنطق نخواهد
نمود. ۵ حاشا از من که شما راتصدیق نمایم، و تا بمیرم کاملیت خویش را
ازخود دور نخواهم ساخت. ۶ عدالت خود را قایم نگاه می‌دارم و آن را
ترک نخواهم نمود، و دلم تازنده باشم، مرا مذمت نخواهد کرد. ۷ دشمن
من مثل شریر باشد، و مقاومت کنندگانم مثل خطاکاران. ۸ زیرا امید شریر
چیست هنگامی که خدا او را منقطع می‌سازد؟ و حینی که خدا جان اورا
می‌گیرد؟ ۹ آیا خدا فریاد او را خواهد شنید، هنگامی که مصیبت بر او
عارض شود؟ ۱۰ آیا درقادرمطلق تلذذ خواهد یافت، و در همه اوقات ازخدا
مسالت خواهد نمود؟ ۱۱ «شما را درباره دست خدا تعلیم خواهد دادو از
اعمال قادرمطلق چیزی مخفی نخواهم داشت. ۱۲ اینک جمیع شما این را
ملاحظه کرده‌اید، پس چرا بالکل باطل شده‌اید. ۱۳ این است نصیب مرد
شریر از جانب خدا، و میراث ظالمان که آن را از قادرمطلق می‌یابند. ۱۴
اگرفرزندانش بسیار شوند شمشیر برای ایشان است، و ذریت او از نان سیر
نخواهند شد. ۱۵ بازماندگان او از وبا دفن خواهند شد، و بیوه‌زنانش گریه
نخواهند کرد. ۱۶ اگرچه نقره را مثل غبار اندوخته کند، و لباس را مثل گل
آماده سازد. ۱۷ او آماده می‌کند لیکن مرد عادل آن را خواهد پوشید،
وصالحان نقره او را تقسیم خواهند نمود. ۱۸ خانه خود را مثل بید بنا
می‌کند، و مثل سایبانی که دشتبان می‌سازد ۱۹ او دولتمند می‌خوابد اما
دفن نخواهد شد. چشمان خود را می‌گشاید و نیست می‌باشد. ۲۰ ترسها
مثل آب او را فرو می‌گیرد، و گردباد او را در شب می‌رباید. ۲۱ باد شرقی
او رابرمی دارد و نابود می‌شود و او را از مکانش دورمی اندازد، ۲۲ زیرا
(خدا) بر او تیر خواهدانداخت و شفقت نخواهد نمود. اگرچه اومی خواهد
از دست وی فرار کرده، بگریزد. ۲۳ مردم کفهای خود را بر او بهم می‌زنند
و او را ازمکانش صفیر زده، بیرون می‌کنند.

۲۸ «یقین برای نقره معدنی است، و به جهت طلا جایی است
که آن را قال می‌گذارند. ۲ آهن از خاک گرفته می‌شود و مس ازسنگ
گداخته می‌گردد. ۳ مردم برای تاریکی حدمی گذارند و تا نهایت تمام
تفحص می‌نمایند، تابه سنگهای ظلمت غلیظ و سایه موت. ۴ کانی دور
از ساکنان زمین می‌کنند، از راه گذریان فراموش می‌شوند و دور از مردمان
آویخته شده، به هر طرف متحرک می‌گردند. ۵ از زمین نان بیرون می‌آید،
و ژرفیهایش مثل آتش سرنگون می‌شود. ۶ سنگهایش مکان یاقوت کبود
است. وشمشهای طلا دارد. ۷ آن راه را هیچ مرغ شکاری نمی داند، و
چشم شاهین آن را ندیده است، ۸ وجانوران درنده بر آن قدم نزده‌اند، و
شیر غران برآن گذر نکرده. ۹ دست خود را به سنگ خارا درازمی کنند، و
کوهها را از بیخ برمی کنند. ۱۰ نهرها ازصخره‌ها می‌کنند و چشم ایشان
هر چیز نفیس رامی بیند. ۱۱ نهرها را از تراوش می‌بندند وچیزهای پنهان
شده را به روشنایی بیرون می‌آورند. ۱۲ اما حکمت از کجا پیدا می‌شود؟
وجای فطانت کجا است؟ ۱۳ انسان قیمت آن رانمی داند و در زمین
زندگان پیدا نمی شود. ۱۴ لجه می‌گوید که در من نیست، و دریا می‌گوید
که نزدمن نمی باشد. ۱۵ زر خالص به عوضش داده نمی شود و نقره
برای قیمتش سنجیده نمی گردد. ۱۶ به زر خالص اوفیر آن را قیمت نتوان
کرد، و نه به جزع گرانبها و یاقوت کبود. ۱۷ با طلا و آبگینه آن را برابر
نتوان کرد، و زیورهای طلای خالص بدل آن نمی شود. ۱۸ مرجان و بلور
مذکورنمی شود و قیمت حکمت از لعل گرانتر است. ۱۹ زبرجد حبش با
آن مساوی نمی شود و به زرخالص سنجیده نمی گردد. ۲۰ پس حکمت
ازکجا می‌آید؟ و مکان فطانت کجا است؟ ۲۱ ازچشم تمامی زندگان
پنهان است، و از مرغان هوامخفی می‌باشد. ۲۲ ابدون و موت می‌گویند که
آوازه آن را به گوش خود شنیده‌ایم. ۲۳ خدا راه آن را درک می‌کند و او
مکانش را می‌داند. ۲۴ زیراکه او تا کرانه های زمین می‌نگرد و آنچه را که
زیرتمامی آسمان است می‌بیند. ۲۵ تا وزن از برای بادقرار دهد، و آبها را به
میزان بپیماید. ۲۶ هنگامی که قانونی برای باران قرار داد، و راهی برای
سهام رعد، ۲۷ آنگاه آن را دید و آن را بیان کرد. آن رامهیا ساخت و هم
تفتیشش نمود. ۲۸ و به انسان گفت: اینک ترس خداوند حکمت است،
و ازبدی اجتناب نمودن، فطانت می‌باشد.»

۲۹ و ایوب باز مثل خود را آورده، گفت: ۲ «کاش که من مثل
ماههای پیش می‌بودم و مثل روزهایی که خدا مرا در آنها نگاه می‌داشت.
۳ هنگامی که چراغ او بر سر من می‌تابید، و با نور او به تاریکی راه
می‌رفتم. ۴ چنانکه در روزهای کامرانی خود می‌بودم، هنگامی که سر خدا
بر خیمه من می‌ماند. ۵ وقتی که قادر مطلق هنوز با من می‌بود، و فرزندانم
به اطراف من می‌بودند. ۶ حینی که قدمهای خود را باکره می‌شستم و
صخره، نهرهای روغن را برای من می ریخت. ۷ چون به دروازه شهر بیرون

می‌رفتم وکرسی خود را در چهار سوق حاضر می‌ساختم. ۸ جوانان مرا دیده، خود را مخفی می‌ساختند، وپیران برخاسته، می‌ایستادند. ۹ سروران از سخن‌گفتن بازمی ایستادند، و دست به دهان خودمی گذاشتند. ۱۰ آواز شریفان ساکت می‌شد وزبان به کام ایشان می‌چسبید. ۱۱ زیرا گوشی که مرا می‌شنید، مرا خوشحال می‌خواند و چشمی که مرا می‌دید، برایم شهادت می‌داد. ۱۲ زیرافقیری که استغاثه می‌کرد او را می‌رهانیدم، ویتیمی که نیز معاون نداشت. ۱۳ برکت شخصی که در هلاکت بود، به من می‌رسید و دل بیوه‌زن راخوش می‌ساختم. ۱۴ عدالت را پوشیدم و مراملبس ساخت، و انصاف من مثل ردا و تاج بود. ۱۵ من به جهت کوران چشم بودم، و به جهت لنگان پای. ۱۶ برای مسکینان پدر بودم، و دعوایی را که نمی دانستم، تفحص می‌کردم. ۱۷ دندانهای آسیای شریر را می‌شکستم و شکار را ازدندانهایش می‌ربودم. ۱۸ «و می‌گفتم، در آشیانه خود جان خواهم سپرد و ایام خویش را مثل عنقا طویل خواهم ساخت. ۱۹ ریشه من به سوی آبها کشیده خواهدگشت، و شبنم بر شاخه هایم ساکن خواهد شد. ۲۰ جلال من در من تازه خواهد شد، و کمانم دردستم نو خواهد ماند. ۲۱ مرا می‌شنیدند و انتظارمی کشیدند، و برای مشورت من ساکت می‌ماندند. ۲۲ بعد از کلام من دیگر سخن نمی گفتند و قول من بر ایشان فرو می‌چکید. ۲۳ و برای من مثل باران انتظار می‌کشیدند و دهان خویش را مثل باران آخرین باز می‌کردند. ۲۴ اگر بر ایشان می‌خندیدم باور نمی کردند، و نور چهره مرا تاریک نمی ساختند. ۲۵ راه را برای ایشان اختیار کرده، به ریاست می‌نشستم، و در میان لشکر، مثل پادشاه ساکن می‌بودم، و مثل کسی‌که نوحه‌گران را تسلی می‌بخشد.

۳۰ «و اما الان کسانی که از من خردسالترندبر من استهزا می‌کنند، که کراهت می‌داشتم از اینکه پدران ایشان را با سگان گله خود بگذارم. ۲ قوت دستهای ایشان نیز برای من چه فایده داشت؟ کسانی که توانایی ایشان ضایع شده بود، ۳ از احتیاج و قحطی بی‌تاب شده، زمین خشک را در ظلمت خرابی و ویرانی می‌خاییدند. ۴ خبازی را در میان بوته‌ها می‌چیدند، و ریشه شورگیاه نان ایشان بود. ۵ از میان (مردمان) رانده می‌شدند. از عقب ایشان مثل دزدان، هیاهومی کردند. ۶ در گریوه های وادیها ساکن می‌شدند. در حفره های زمین و در صخره‌ها. ۷ در میان بوته‌ها عرعر می‌کردند، زیر خارها با هم جمع می‌شدند. ۸ ابنای احمقان و ابنای مردم بی‌نام، بیرون از زمین رانده می‌گردیدند. ۹ و اما الان سرود ایشان شده‌ام و از برای ایشان ضرب‌المثل گردیده‌ام. ۱۰ مرا مکروه داشته، از من دورمی شوند، و از آب دهان بر رویم انداختن، بازنمی ایستند. ۱۱ چونکه زه را بر من باز کرده، مرامبتلا ساخت. پس لگام را پیش رویم رها کردند. ۱۲ از طرف راست من انبوه عوام الناس برخاسته، پاهایم را از پیش در می‌برند، و راههای هلاکت خویش را بر من مهیا می‌سازند. ۱۳ راه مرا خراب کرده، به اذیتم اقدام می‌نمایند، و خود معاونی ندارند. ۱۴ گویا از ثلمه های وسیع می‌آیند، و ازمیان خرابه‌ها بر من هجوم می‌آورند. ۱۵ ترسها برمن برگشته، آبروی مرا مثل باد تعاقب می‌کنند، و فیروزی من مثل ابر می‌گذرد. ۱۶ و الان جانم بر من ریخته شده است، و روزهای مصیبت، مرا گرفتارنموده است. ۱۷ شبانگاه استخوانهایم در اندرون من سفته می‌شود، و پیهایم آرام ندارد. ۱۸ ازشدت سختی لباسم متغیر شده است، و مرا مثل گریبان پیراهنم تنگ می‌گیرد. ۱۹ مرا در گل انداخته است، که مثل خاک و خاکستر گردیده‌ام. ۲۰ «نزد تو تضرع می‌نمایم و مرا مستجاب نمی کنی، و برمی خیزم و بر من نظر نمی اندازی. ۲۱ خویشتن را متبدل ساخته، بر من بیرحم شده‌ای، با قوت دست خود به من جفا می‌نمایی. ۲۲ مرا به باد برداشته، برآن سوار گردانیدی، و مرادر تندباد پراکنده ساختی. ۲۳ زیرا می‌دانم که مرابه موت باز خواهی گردانید، و به خانه‌ای که برای همه زندگان معین است. ۲۴ یقین بر توده ویران دست خود را دراز نخواهد کرد، و چون کسی دربلا گرفتار شود، آیا به این سبب استغاثه نمی کند؟ ۲۵ آیا برای هر مستمندی گریه نمی کردم، و دلم به جهت مسکین رنجیده نمی شد. ۲۶ لکن چون امید نیکویی داشتم بدی آمد، و چون انتظار نورکشیدم ظلمت رسید. ۲۷ احشایم می‌جوشد وآرام نمی گیرد، و روزهای مصیبت مرا درگرفته است. ۲۸ ماتم‌کنان بی‌آفتاب گردش می‌کنم و درجماعت برخاسته، تضرع می‌نمایم. ۲۹ برادرشغالان شده‌ام، و رفیق شترمرغ گردیده‌ام. ۳۰ پوست من سیاه گشته، از من می‌ریزد، واستخوانهایم از حرارت سوخته گردیده است. ۳۱ بربط من به نوحه گری مبدل شده و نای من به آواز گریه کنندگان.

۳۱ «با چشمان خود عهد بسته‌ام، پس چگونه بر دوشیزه‌ای نظر افکنم؟ ۲ زیراقسمت خدا از اعلی چیست؟ و نصیب قادرمطلق، از اعلی علیین؟ ۳ آیا آن برای شریران هلاکت نیست؟ و به جهت عاملان بدی مصیبت نی؟ ۴ آیا او راههای مرا نمی بیند؟ و جمیع قدمهایم را نمی شمارد؟ ۵ اگر با دروغ راه می‌رفتم یا پایهایم با فریب می‌شتابید، ۶ مرا به میزان عدالت بسنجد، تا خدا کاملیت مرا بداند. ۷ اگرقدمهایم از طریق آواره گردیده، و قلبم درپی چشمانم رفته، و لکه‌ای به‌دستهایم چسبیده باشد، ۸ پس من کشت کنم و دیگری بخورد، ومحصول من از ریشه‌کنده شود. ۹ اگر قلبم به زنی فریفته شده، یا نزد در همسایه خود در کمین نشسته باشم، ۱۰ پس زن من برای شخصی دیگرآسیا کند، و دیگران بر او خم شوند. ۱۱ زیرا که آن قباحت می‌بود و تقصیری سزاوار حکم داوران. ۱۲ چونکه این آتشی می‌بود که تا ابدون می‌سوزانید، و تمامی محصول مرا از ریشه می‌کند. ۱۳ اگر دعوی بنده و کنیز خود را ردمی کردم، هنگامی که بر من مدعی می‌شدند. ۱۴ پس چون خدا به ضد من برخیزد چه خواهم کرد؟ و هنگامی که تفتیش نماید به او چه جواب خواهم داد؟ ۱۵ آیا آن کس که مرا در رحم آفریداو را نیز نیافرید؟ و آیا کس واحد، ما را در رحم نسرشت؟ ۱۶ «اگر مراد مسکینان را از ایشان منع نموده باشم، و چشمان بیوه‌زنان را تار گردانیده، ۱۷ اگرلقمه خود را به تنهایی خورده باشم، و یتیم از آن تناول ننموده، ۱۸ و حال آنکه او از جوانیم با من مثل پدر پرورش می‌یافت، و از بطن مادرم بیوه‌زن را رهبری می‌نمودم. ۱۹ اگر کسی را از برهنگی هلاک دیده باشم، و مسکین را بدون پوشش، ۲۰ اگر

کمرهای او مرا برکت نداده باشد، و از پشم گوسفندان من گرم نشده، ۲۱
اگر دست خود را بر یتیم بلند کرده باشم، هنگامی که اعانت خود را
دردروازه می‌دیدم، ۲۲ پس بازوی من از کتفم بیفتد، و ساعدم از قلم
آن شکسته شود. ۲۳ زیرا که هلاکت از خدا برای من ترس می‌بود و
به‌سبب کبریایی او توانایی نداشتم. ۲۴ اگر طلا را امیدخود می‌ساختم
و به زر خالص می‌گفتم تو اعتمادمن هستی، ۲۵ اگر از فراوانی دولت
خویش شادی می‌نمودم، و از اینکه دست من بسیار کسب نموده بود،
۲۶ اگر چون آفتاب می‌تابید بر آن نظرمی کردم و بر ماه، هنگامی که با
درخشندگی سیرمی کرد. ۲۷ و دل من خفیه فریفته می‌شد و دهانم دستم
را می‌بوسید. ۲۸ این نیز گناهی مستوجب قصاص می‌بود زیرا خدای متعال
را منکرمی شدم. ۲۹ اگر از مصیبت دشمن خود شادی می‌کردم یا حینی
که بلا به او عارض می‌شد وجدمی نمودم، ۳۰ و حال آنکه زبان خود را از
گناه ورزیدن بازداشته، بر جان او لعنت را سوال ننمودم. ۳۱ اگر اهل خیمه
من نمی گفتند: کیست که از گوشت او سیر نشده باشد، ۳۲ غریب
درکوچه شب را به‌سر نمی برد و در خود را به روی مسافر می‌گشودم.
۳۳ اگر مثل آدم، تقصیر خود رامی پوشانیدم و عصیان خویش را در سینه
خودمخفی می‌ساختم، ۳۴ از این جهت که از انبوه کثیرمی ترسیدم و
اهانت قبایل مرا هراسان می‌ساخت، پس ساکت مانده، از در خود بیرون
نمی رفتم. ۳۵ کاش کسی بود که مرا می‌شنید، اینک امضای من حاضر
است. پس قادر مطلق مرا جواب دهد. و اینک کتابتی که مدعی من نوشته
است. ۳۶ یقین که آن را بر دوش خود برمی داشتم و مثل تاج برخود
می‌بستم. ۳۷ شماره قدمهای خود را برای اوبیان می‌کردم و مثل امیری به او
تقرب می‌جستم. ۳۸ اگر زمین من بر من فریاد می‌کرد و مرزهایش با هم
گریه می‌کردند، ۳۹ اگر محصولاتش را بدون قیمت می‌خوردم و جان
مالکانش را تلف می‌نمودم، ۴۰ پس خارها به عوض گندم وکرکاس به عوض
جو بروید.» سخنان ایوب تمام شد.

۳۲ پس آن سه مرد از جواب دادن به ایوب باز ماندند چونکه او در
نظر خود عادل بود. ۲ آنگاه خشم الیهو ابن برکئیل بوزی که ازقبیله رام بود
مشتعل شد، و غضبش بر ایوب افروخته گردید، از این جهت که خویشتن
را ازخدا عادلتر می‌نمود. ۳ و خشمش بر سه رفیق خود افروخته گردید، از
این جهت که هرچندجواب نمی یافتند، اما ایوب را مجرم می‌شمردند. ۴ و
الیهو از سخن‌گفتن با ایوب درنگ نموده بود زیرا که ایشان در عمر، از وی
بزرگتربودند. ۵ اما چون الیهو دید که به زبان آن سه مردجوابی نیست، پس
خشمش افروخته شد. ۶ و الیهو ابن برکئیل بوزی به سخن آمده، گفت:
«من در عمر صغیر هستم، و شما موسفید. بنابراین ترسیده، جرات نکردم
که رای خود را برای شمابیان کنم. ۷ و گفتم روزها سخن گوید، و کثرت
سالها، حکمت را اعلام نماید. ۸ لیکن در انسان روحی هست، و نفخه
قادرمطلق، ایشان را فطانت می‌بخشد. ۹ بزرگان نیستند که حکمت
دارند، و نه پیران که انصاف را می‌فهمند. ۱۰ بنابراین می گویم که مرا
بشنو. و من نیز رای خود را بیان خواهم نمود. ۱۱ اینک از سخن‌گفتن با
شما درنگ نمودم، و براهین شما را گوش گرفتم. تا سخنان را کاوش
گردید. ۱۲ و من در شما تامل نمودم و اینک کسی از شما نبود که ایوب
را ملزم سازد. یا سخنان او را جواب دهد. ۱۳ مبادا بگویید که حکمت
رادریافت نموده‌ایم، خدا او را مغلوب می‌سازد و نه انسان. ۱۴ زیرا که
سخنان خود را به ضد من ترتیب نداده است، و به سخنان شما او را
جواب نخواهم داد. ۱۵ ایشان حیران شده، دیگر جواب ندادند، وسخن از
ایشان منقطع شد. ۱۶ پس آیا من انتظاربکشم چونکه سخن نمی گویند؟
و ساکت شده، دیگر جواب نمی دهند؟ ۱۷ پس من نیز از حصه خود
جواب خواهم داد، و من نیز رای خود رابیان خواهم نمود. ۱۸ زیرا که از
سخنان، مملوهستم. و روح باطن من، مرا به تنگ می‌آورد. ۱۹ اینک دل
من مثل شرابی است که مفتوح نشده باشد، و مثل مشکهای تازه نزدیک
است بترکد. ۲۰ سخن خواهم راند تا راحت یابم و لبهای خودرا گشوده،
جواب خواهم داد. ۲۱ حاشا از من که طرفداری نمایم و به احدی کلام
تملق‌آمیز گویم. ۲۲ چونکه به گفتن سخنان تملق‌آمیز عارف نیستم. والا
خالقم مرا به زودی خواهد برداشت.

۳۳ «لیکن‌ای ایوب، سخنان مرا استماع نما. و به تمامی کلام من
گوش بگیر. ۲ اینک الان دهان خود را گشودم، و زبانم در کامم متکلم
شد. ۳ کلام من موافق راستی قلبم خواهدبود. و لبهایم به معرفت خالص
تنطق خواهدنمود. ۴ روح خدا مرا آفریده، و نفخه قادرمطلق مرا زنده
ساخته است. ۵ اگر می‌توانی مرا جواب ده، و پیش روی من، کلام را
ترتیب داده بایست. ۶ اینک من مثل تو از خدا هستم. و من نیز از گل
سرشته شده‌ام. ۷ اینک هیبت من تو را نخواهدترسانید، و وقار من بر تو
سنگین نخواهد شد. ۸ «یقین در گوش من سخن گفتی و آواز کلام تو
را شنیدم ۹ که گفتی من زکی و بی‌تقصیر هستم. من پاک هستم و
در من گناهی نیست. ۱۰ اینک او علتها برمن می‌جوید. و مرا دشمن
خودمی شمارد. ۱۱ پایهایم را در کنده می‌گذارد و همه راههایم را مراقبت
می‌نماید. ۱۲ هان در این امر توصادق نیستی. من تو را جواب می‌دهم،
زیرا خدااز انسان بزرگتر است. ۱۳ چرا با او معارضه می‌نمایی، از این
جهت که از همه اعمال خوداطلاع نمی دهد؟ ۱۴ زیرا خدا یک دفعه
تکلم می‌کند، بلکه دو دفعه و انسان ملاحظه نمی نماید. ۱۵ در خواب،
در رویای شب، چون خواب سنگین بر انسان مستولی می‌شود، حینی که
دربستر خود در خواب می‌باشد. ۱۶ آنگاه گوشهای انسان را می‌گشاید و
تادیب ایشان را ختم می‌سازد. ۱۷ تا انسان را از اعمالش برگرداند وتکبر را
از مردمان بپوشاند. ۱۸ جان او را از حفره نگاه می‌دارد و حیات او را از
هلاکت شمشیر. ۱۹ بادرد در بستر خود سرزنش می‌یابد، و اضطراب
دایمی در استخوانهای وی است. ۲۰ پس جان اونان را مکروه می‌دارد و
نفس او خوراک لطیف را. ۲۱ گوشت او چنان فرسوده شد که دیده نمی
شودو استخوانهای وی که دیده نمی شد برهنه گردیده است. ۲۲ جان او
به حفره نزدیک می‌شود و حیات او به هلاک کنندگان. ۲۳ «اگر برای
وی یکی به منزله هزار فرشته یامتوسطی باشد، تا آنچه را که برای انسان

راست است به وی اعلان نماید، ۲۴ آنگاه بر او ترحم نموده، خواهد
گفت: او را از فرو رفتن به هاویه برهان، من کفاره‌ای پیدا نموده‌ام. ۲۵
گوشت او ازگوشت طفل لطیف تر خواهد شد. و به ایام جوانی خود خواهد
برگشت. ۲۶ نزد خدا دعا کرده، او رامستجاب خواهد فرمود، و روی او را
با شادمانی خواهد دید. و عدالت انسان را به او رد خواهدنمود. ۲۷ پس
در میان مردمان سرود خوانده، خواهد گفت: گناه کردم و راستی را منحرف
ساختم، و مکافات آن به من نرسید. ۲۸ نفس مرا ازفرورفتن به هاویه فدیه
داد، و جان من، نور رامشاهده می‌کند. ۲۹ اینک همه این چیزها را
خدابه عمل می‌آورد، دو دفعه و سه دفعه با انسان. ۳۰ تا جان او را از
هلاکت برگرداند و او را از نورزندگان، منور سازد. ۳۱ ای ایوب متوجه
شده، مراستماع نما، و خاموش باش تا من سخن رانم. ۳۲ اگر سخنی
داری به من جواب بده، متکلم شوزیرا می‌خواهم تو را مبری سازم. ۳۳ و
اگر نه، تومرا بشنو. خاموش باش تا حکمت را به تو تعلیم دهم.»

۳۴ پس الیهو تکلم نموده، گفت: ۲ «ای حکیمان سخنان مرا
بشنوید، وای عارفان، به من گوش گیرید. ۳ زیرا گوش، سخنان را امتحان
می‌کند، چنانکه کام، طعام را ذوق می‌نماید. ۴ انصاف را برای خود
اختیار کنیم، و درمیان خود نیکویی را بفهمیم. ۵ چونکه ایوب گفته است
که بی‌گناه هستم. و خدا داد مرا از من برداشته است. ۶ هرچند انصاف با
من است دروغگو شمرده شده‌ام، و هرچند بی‌تقصیرم، جراحت من علاج
ناپذیر است. ۷ کدام شخص مثل ایوب است که سخریه را مثل آب
می‌نوشد ۸ که در رفاقت بدکاران سالک می‌شود، و با مردان شریر رفتار
می‌نماید. ۹ زیرا گفته است انسان رافایده‌ای نیست که رضامندی خدا را
بجوید. ۱۰ پس الان‌ای صاحبان فطانت مرا بشنوید، حاشااز خدا که بدی
کند. و از قادرمطلق، که ظلم نماید. ۱۱ زیرا که انسان را به حسب
عملش مکافات می‌دهد، و بر هرکس موافق راهش می‌رساند. ۱۲ وبه
درستی که خدا بدی نمی کند، و قادر مطلق انصاف را منحرف نمی
سازد. ۱۳ کیست که زمین رابه او تفویض نموده، و کیست که تمامی ربع
مسکون را به او سپرده باشد. ۱۴ اگر او دل خود رابه وی مشغول سازد،
اگر روح و نفخه خویش رانزد خود بازگیرد، ۱۵ تمامی بشر با هم هلاک
می‌شوند و انسان به خاک راجع می‌گردد. ۱۶ پس اگر فهم داری این را
بشنو، و به آواز کلام من گوش ده. ۱۷ آیا کسی‌که از انصاف نفرت
دارد سلطنت خواهد نمود؟ و آیا عادل کبیر را به گناه اسنادمی دهی؟
۱۸ آیا به پادشاه گفته می‌شود که لئیم هستی، یا به نجیبان که شریر
می‌باشید؟ ۱۹ پس چگونه به آنکه امیران را طرفداری نمی نماید ودولتمند را
بر فقیر ترجیح نمی دهد. زیرا که جمیع ایشان عمل دستهای وی‌اند.
۲۰ درلحظه‌ای در نصف شب می‌میرند. قوم مشوش شده، می‌گذرند، و
زورآوران بی‌واسطه دست انسان هلاک می‌شوند. ۲۱ «زیرا چشمان او بر
راههای انسان می‌باشد، و تمامی قدمهایش را می‌نگرد. ۲۲ ظلمتی نیست
و سایه موت نی، که خطاکاران خویشتن را درآن پنهان نمایند. ۲۳ زیرا
اندک زمانی بر احدی تامل نمی کند تا او پیش خدا به محاکمه بیاید.
۲۴ زورآوران را بدون تفحص خرد می‌کند، ودیگران را به‌جای ایشان قرار
می‌دهد. ۲۵ هرآینه اعمال ایشان را تشخیص می‌نماید، و شبانگاه ایشان را
واژگون می‌سازد تا هلاک شوند. ۲۶ به‌جای شریران ایشان را می‌زند، در
مکان نظرکنندگان. ۲۷ از آن جهت که از متابعت اومنحرف شدند، و در
همه طریقهای وی تامل ننمودند. ۲۸ تا فریاد فقیر را به او برسانند، و اوفغان
مسکینان را بشنود. ۲۹ چون او آرامی دهدکیست که در اضطراب اندازد،
و چون روی خودرا بپوشاند کیست که او را تواند دید. خواه به امتی خواه
به انسانی مساوی است، ۳۰ تا مردمان فاجرسلطنت ننمایند و قوم را به دام
گرفتار نسازند. ۳۱ لیکن آیا کسی هست که به خدا بگوید: سزایافتم،
دیگر عصیان نخواهم ورزید. ۳۲ و آنچه راکه نمی بینم تو به من بیاموز، و
اگر گناه کردم باردیگر نخواهم نمود. ۳۳ آیا برحسب رای تو جزاداده،
خواهد گفت: چونکه تو رد می‌کنی پس تواختیار کن و نه من. و آنچه
صواب می‌دانی بگو. ۳۴ صاحبان فطانت به من خواهند گفت، بلکه
هرمرد حکیمی که مرا می‌شنود ۳۵ که ایوب بدون معرفت حرف می‌زند و
کلام او از روی تعقل نیست. ۳۶ کاش که ایوب تا به آخر آزموده شود،
زیرا که مثل شریران جواب می‌دهد. ۳۷ چونکه برگناه خود طغیان را مزید
می‌کند و در میان مادستک می‌زند و به ضد خدا سخنان بسیارمی گوید.»

۳۵ ۲ «آیا این را انصاف می‌شماری که گفتی من از خدا عادل تر
هستم؟ ۳ زیرا گفته‌ای برای توچه فایده خواهد شد، و به چه چیز بیشتر از
گناهم منفعت خواهم یافت. ۴ من تو را جواب می‌گویم ورفقایت را با تو.
۵ به سوی آسمانها نظر کن و ببین وافلاک را ملاحظه نما که از تو
بلندترند. ۶ اگر گناه کردی به او چه رسانیدی؟ و اگر تقصیرهای تو بسیار
شد برای وی چه کردی؟ ۷ اگر بی‌گناه شدی به او چه بخشیدی؟ و یا از
دست تو چه چیز را گرفته است؟ ۸ شرارت تو به مردی چون تو (ضرر
می‌رساند) و عدالت تو به بنی آدم (فایده می‌رساند). ۹ از کثرت ظلمها
فریاد برمی آورند واز دست زورآوران استغاثه می‌کنند، ۱۰ و کسی نمی گوید
که خدای آفریننده من کجا است که شبانگاه سرودها می‌بخشد ۱۱ و ما را
از بهایم زمین تعلیم می‌دهد، و از پرندگان آسمان حکمت می‌بخشد. ۱۲
پس به‌سبب تکبر شریران فریادمی کنند اما او اجابت نمی نماید، ۱۳ زیرا
خدابطالت را نمی شنود و قادر مطلق برآن ملاحظه نمی فرماید. ۱۴ هرچند
می‌گویی که او رانمی بینم، لیکن دعوی در حضور وی است پس منتظر او
باش. ۱۵ و اما الان از این سبب که درغضب خویش مطالبه نمی کند و به
کثرت گناه اعتنا نمی نماید، ۱۶ از این جهت ایوب دهان خودرا به بطالت
می‌گشاید و بدون معرفت سخنان بسیار می‌گوید.»

۳۶ و الیهو بازگفت: ۲ «برای من‌اندکی صبرکن تا تو را اعلام نمایم،
زیرا از برای خدا هنوز سخنی باقی است. ۳ علم خود را از دورخواهم آورد و
به خالق خویش، عدالت راتوصیف خواهم نمود. ۴ چونکه حقیقت کلام
من دروغ نیست، و آنکه در علم کامل است نزد توحاضر است. ۵ اینک
خدا قدیر است و کسی رااهانت نمی کند و در قوت عقل قادر است. ۶
شریررا زنده نگاه نمی دارد و داد مسکینان را می‌دهد. ۷ چشمان خود را

از عادلان برنمی گرداند، بلکه ایشان را با پادشاهان بر کرسی تا به ابد
می‌نشاند، پس سرافراشته می‌شوند. ۸ اما هرگاه به زنجیرهابسته شوند، و به
بندهای مصیبت گرفتار گردند، ۹ آنگاه اعمال ایشان را به ایشان می‌نمایاند
وتقصیرهای ایشان را از اینکه تکبر نموده‌اند، ۱۰ وگوشهای ایشان را برای
تادیب باز می‌کند، و امرمی فرماید تا از گناه بازگشت نمایند. ۱۱ پس
اگربشنوند و او را عبادت نمایند، ایام خویش را درسعادت بسر خواهند برد،
و سالهای خود را درشادمانی. ۱۲ و اما اگر نشنوند از تیغ خواهند افتاد، و
بدون معرفت، جان را خواهند سپرد. ۱۳ اماآنانی که در دل، فاجرند غضب
را ذخیره می‌نمایند، و چون ایشان را می‌بندد استغاثه نمی نمایند. ۱۴
ایشان در عنفوان جوانی می‌میرندو حیات ایشان با فاسقان (تلف می‌شود).
۱۵ مصیبت کشان را به مصیبت ایشان نجات می‌بخشد و گوش ایشان را
در تنگی باز می‌کند. ۱۶ «پس تو را نیز از دهان مصیبت بیرون می‌آورد، در
مکان وسیع که در آن تنگی نمی بود وزاد سفره تو از فربهی مملو می‌شد،
۱۷ و تو ازداوری شریر پر هستی، لیکن داوری و انصاف باهم ملتصقند.
۱۸ باحذر باش مبادا خشم تو را به تعدی ببرد، و زیادتی کفاره تو را
منحرف سازد. ۱۹ آیا او دولت تو را به حساب خواهد آورد؟ نی، نه طلا و
نه تمامی قوای توانگری را. ۲۰ برای شب آرزومند مباش، که امت‌ها را از
جای ایشان می‌برد. ۲۱ با حذر باش که به گناه مایل نشوی، زیرا که تو آن
را بر مصیبت ترجیح داده‌ای. ۲۲ اینک خدا در قوت خود متعال می‌باشد.
کیست که مثل او تعلیم بدهد؟ ۲۳ کیست که طریق او را به او تفویض
کرده باشد؟ و کیست که بگویدتو بی‌انصافی نموده‌ای؟ ۲۴ به یاد داشته
باش که اعمال او را تکبیر گویی که درباره آنها مردمان می‌سرایند. ۲۵
جمیع آدمیان به آنها می‌نگرند. مردمان آنها را از دور مشاهده می‌نمایند.
۲۶ اینک خدا متعال است و او را نمی شناسیم. و شماره سالهای او را
تفحص نتوان کرد. ۲۷ زیرا که قطره های آب را جذب می‌کند و آنها باران
را ازبخارات آن می‌چکاند. ۲۸ که ابرها آن را به شدت می‌ریزد و بر انسان
به فراوانی می‌تراود. ۲۹ آیاکیست که بفهمد ابرها چگونه پهن می‌شوند،
یارعدهای خیمه او را بداند؟ ۳۰ اینک نور خود رابر آن می‌گستراند. و عمق
های دریا را می‌پوشاند. ۳۱ زیرا که به واسطه آنها قومها را داوری می‌کند، و
رزق را به فراوانی می‌بخشد. ۳۲ دستهای خودرا با برق می‌پوشاند، و آن را
بر هدف مامورمی سازد. ۳۳ رعدش از او خبر می‌دهد و مواشی از برآمدن
او اطلاع می‌دهند.

۳۷ «از این نیز دل می‌لرزد و از جای خودمتحرک می‌گردد. ۲ گوش
داده، صدای آواز او را بشنوید، و زمزمه‌ای را که از دهان وی صادر می‌شود،
۳ آن را در زیر تمامی آسمانهامی فرستد، و برق خویش را تا کرانهای زمین.
۴ بعد از آن صدای غرش می‌کند و به آواز جلال خویش رعد می‌دهد و
چون آوازش شنیده شدآنها را تاخیر نمی نماید. ۵ خدا از آواز خودرعدهای
عجیب می‌دهد. اعمال عظیمی که ماآنها را ادراک نمی کنیم به عمل
می‌آورد، ۶ زیرابرف را می‌گوید: بر زمین بیفت. و همچنین بارش باران را و
بارش بارانهای زورآور خویش را. ۷ دست هر انسان را مختوم می‌سازد تا
جمیع مردمان اعمال او را بدانند. ۸ آنگاه وحوش به ماوای خود می‌روند و
در بیشه های خویش آرام می‌گیرند. ۹ از برجهای جنوب گردباد می‌آید و
ازبرجهای شمال برودت. ۱۰ از نفخه خدا یخ بسته می‌شود و سطح آبها
منجمد می‌گردد. ۱۱ ابرها رانیز به رطوبت سنگین می‌سازد و سحاب، برق
خود را پراکنده می‌کند. ۱۲ و آنها به دلالت او به هر سو منقلب می‌شوند تا
هرآنچه به آنها امرفرماید بر روی تمامی ربع مسکون به عمل آورند. ۱۳ خواه
آنها را برای تادیب بفرستد یا به جهت زمین خود یا برای رحمت. ۱۴ «ای
ایوب این را استماع نما. بایست و دراعمال عجیب خدا تامل کن. ۱۵ آیا
مطلع هستی وقتی که خدا عزم خود را به آنها قرار می‌دهد وبرق، ابرهای
خود را درخشان می‌سازد؟ ۱۶ آیا تواز موازنه ابرها مطلع هستی؟ یا از اعمال
عجیبه اوکه در علم، کامل است. ۱۷ که چگونه رختهای توگرم می‌شود
هنگامی که زمین از باد جنوبی ساکن می‌گردد. ۱۸ آیا مثل او می‌توانی
فلک رابگسترانی که مانند آینه ریخته شده مستحکم است؟ ۱۹ ما را تعلیم
بده که با وی چه توانیم گفت، زیرا به‌سبب تاریکی سخن نیکو نتوانیم آورد.
۲۰ آیا چون سخن گویم به او خبر داده می‌شود یاانسان سخن گوید تا
هلاک گردد. ۲۱ و حال آفتاب را نمی توان دید هرچند در سپهر درخشان
باشد تاباد وزیده آن را پاک کند. ۲۲ درخشندگی طلایی از شمال می‌آید و
نزد خدا جلال مهیب است. ۲۳ قادر مطلق را ادراک نمی توانیم کرد، او
در قوت وراستی عظیم است و در عدالت کبیر که بی‌انصافی نخواهد کرد.
۲۴ لهذا مردمان از او می‌ترسند، امااو بر جمیع دانادلان نمی نگرد.»

۳۸ و خداوند ایوب را از میان گردبادخطاب کرده، گفت: ۲ «کیست
که مشورت را از سخنان بی‌علم تاریک می‌سازد؟ ۳ الان کمر خود را مثل
مرد ببند، زیرا که از توسوال می‌نمایم پس مرا اعلام نما. ۴ وقتی که زمین را
بنیاد نهادم کجا بودی؟ بیان کن اگر فهم داری. ۵ کیست که آن را
پیمایش نمود؟ اگر می‌دانی! وکیست که ریسمانکار را بر آن کشید؟ ۶ پایه
هایش بر چه چیز گذاشته شد؟ و کیست که سنگ زاویه‌اش را نهاد،
۷ هنگامی که ستارگان صبح باهم ترنم نمودند، و جمیع پسران خدا
آوازشادمانی دادند؟ ۸ و کیست که دریا را به درهامسدود ساخت، وقتی که
به در جست و از رحم بیرون آمد؟ ۹ وقتی که ابرها را لباس آن گردانیدم و
تاریکی غلیظ را قنداقه آن ساختم. ۱۰ و حدی برای آن قرار دادم و پشت
بندها و درها تعیین نمودم. ۱۱ و گفتم تا به اینجا بیا و تجاوز منما. و
دراینجا امواج سرکش تو بازداشته شود. ۱۲ «آیا تو از ابتدای عمر خود
صبح را فرمان دادی، و فجر را به موضعش عارف گردانیدی؟ ۱۳ تا کرانه
های زمین را فروگیرد و شریران از آن افشانده شوند. ۱۴ مثل گل زیر خاتم
مبدل می‌گردد. و همه‌چیز مثل لباس صورت می‌پذیرد. ۱۵ و نور شریران از
ایشان گرفته می‌شود، و بازوی بلند شکسته می‌گردد. ۱۶ آیا به چشمه
های دریا داخل شده، یا به عمقهای لجه رفته‌ای؟ ۱۷ آیا درهای موت برای
تو باز شده است؟ یا درهای سایه موت را دیده‌ای؟ ۱۸ آیاپهنای زمین را
ادراک کرده‌ای؟ خبر بده اگر این همه را می‌دانی. ۱۹ راه مسکن نور کدام
است، ومکان ظلمت کجا می‌باشد، ۲۰ تا آن را به حدودش برسانی،

و راههای خانه او را درک نمایی؟ ۲۱ البته می‌دانی، چونکه در آنوقت مولودشدی، و عدد روزهایت بسیار است! ۲۲ «آیا به مخزن های برف داخل شده، و خزینه های تگرگ را مشاهده نموده‌ای، ۲۳ که آنهارا به جهت وقت تنگی نگاه داشتم، به جهت روزمقاتله و جنگ؟ ۲۴ به چه طریق روشنایی تقسیم می‌شود، و باد شرقی بر روی زمین منتشرمی گردد؟ ۲۵ کیست که رودخانه‌ای برای سیل کند، یا طریقی به جهت صاعقه‌ها ساخت. ۲۶ تا برزمینی که کسی در آن نیست ببارد و بر بیابانی که در آن آدمی نباشد، ۲۷ تا (زمین) ویران و بایر راسیراب کند، و علفهای تازه را از آن برویاند؟ ۲۸ آیا باران را پدری هست؟ یا کیست که قطرات شبنم را تولید نمود؟ ۲۹ از رحم کیست که یخ بیرون آمد؟ و ژاله آسمان را کیست که تولیدنمود؟ ۳۰ آبها مثل سنگ منجمد می‌شود، وسطح لجه یخ می‌بندد. ۳۱ آیا عقد ثریا رامی بندی؟ یا بندهای جبار را می گشایی؟ ۳۲ آیابرجهای منطقه البروج را در موسم آنها بیرون می‌آوری؟ و دب اکبر را با بنات او رهبری می‌نمایی؟ ۳۳ آیا قانون های آسمان را می‌دانی؟ یا آن را بر زمین مسلط می گردانی؟ ۳۴ آیا آوازخود را به ابرها می‌رسانی تا سیل آبها تو راپوشاند؟ ۳۵ آیا برقها را می‌فرستی تا روانه شوند، و به تو بگویند اینک حاضریم؟ ۳۶ کیست که حکمت را در باطن نهاد یا فطانت را به دل بخشید؟ ۳۷ کیست که با حکمت، ابرها رابشمارد؟ و کیست که مشکهای آسمان را بریزد؟ ۳۸ چون غبار گل شده، جمع می‌شود و کلوخها باهم می‌چسبند. ۳۹ آیا شکار را برای شیر ماده صید می‌کنی؟ و اشتهای شیر ژیان را سیرمی نمایی؟ ۴۰ حینی که در ماوای خود خویشتن را جمع می‌کنند و در بیشه در کمین می‌نشینند؟ ۴۱ کیست که غذا را برای غراب آماده می‌سازد، چون بچه هایش نزد خدا فریاد برمی آورند، و به‌سبب نبودن خوراک آواره می گردند؟

۳۹ «آیا وقت زاییدن بز کوهی را می‌دانی؟ یا زمان وضع حمل آهو را نشان می‌دهی؟ ۲ آیا ماههایی را که کامل می‌سازندحساب توانی کرد؟ یا زمان زاییدن آنهارامی دانی؟ ۳ خم شده، بچه های خود را می‌زایند واز دردهای خود فارغ می‌شوند. ۴ بچه های آنهاقوی شده، در بیابان نمو می‌کنند، می‌روند و نزدآنها برنمی گردند. ۵ کیست که خر وحشی را رهاکرده، آزاد ساخت. و کیست که بندهای گورخر راباز نمود. ۶ که من بیابان را خانه او ساختم، وشوره زار را مسکن او گردانیدم. ۷ به غوغای شهراستهزاء می‌کند و خروش رمه بان را گوش نمی گیرد. ۸ دایره کوهها چراگاه او است و هرگونه سبزه را می‌طلبد. ۹ آیا گاو وحشی راضی شود که تو را خدمت نماید، یا نزد آخور تو منزل گیرد؟ ۱۰ آیا گاو وحشی را به ریسمانش به شیار توانی بست؟ یا وادیها را از عقب تو مازو خواهد نمود؟ ۱۱ آیا از اینکه قوتش عظیم است بر او اعتمادخواهی کرد؟ و کار خود را به او حواله خواهی نمود؟ ۱۲ آیا براو توکل خواهی کرد که محصولت را باز آورد و آن را به خرمنگاهت جمع کند؟ ۱۳ «بال شترمرغ به شادی متحرک می‌شود واما پر و بال او مثل لقلق نیست. ۱۴ زیرا که تخمهای خود را به زمین وامی گذارد و بر روی خاک آنها را گرم می‌کند ۱۵ و فراموش می‌کند که پا آنها را می‌افشرد، و وحوش صحرا آنها راپایمال می‌کنند. ۱۶ با بچه های خود سختی می کند که گویا از آن او نیستند، محنت او باطل است و متاسف نمی شود. ۱۷ زیرا خدا او را ازحکمت محروم ساخته، و از فطانت او را نصیبی نداده است. ۱۸ هنگامی که به بلندی پرواز می‌کنداسب و سوارش را استهزا می‌نماید. ۱۹ «آیا تو اسب را قوت داده و گردن او را به یال ملبس گردانیده‌ای؟ ۲۰ آیا او را مثل ملخ به جست وخیز آورده‌ای؟ خروش شیهه او مهیب است. ۲۱ در وادی پا زده، از قوت خود وجدمی نماید و به مقابله مسلحان بیرون می‌رود. ۲۲ برخوف استهزاء کرده، هراسان نمی شود، و از دم شمشیر برنمی گردد. ۲۳ ترکش بر او چکچک می‌کند، و نیزه درخشنده و مزراق ۲۴ با خشم وغیض زمین را می‌نوردد. و چون کرنا صدا می‌کندنمی ایستد، ۲۵ وقتی که کرنا نواخته شود هه هه می‌گوید و جنگ را از دور استشمام می‌کند، وخروش سرداران و غوغا را. ۲۶ آیا از حکمت توشاهین می‌پرد؟ و بالهای خود را بطرف جنوب پهن می‌کند؟ ۲۷ آیا از فرمان تو عقاب صعودمی نماید و آشیانه خود را به‌جای بلند می‌سازد؟ ۲۸ بر صخره ساکن شده، ماوا می‌سازد. بر صخره تیز و بر ملاذ منیع. ۲۹ از آنجا خوراک خود را به نظر می‌آورد و چشمانش از دور می‌نگرد. ۳۰ بچه هایش خون را می‌مکند و جایی که کشتگانند او آنجا است.»

۴۰ ۲ «آیا مجادله کننده با قادرمطلق مخاصمه نماید؟ کسی‌که با خدا محاجه کند آن را جواب بدهد.» ۳ آنگاه ایوب خداوند را جواب داده، گفت: ۴ «اینک من حقیر هستم و به تو چه جواب دهم؟ دست خود را به دهانم گذاشته‌ام. ۵ یک مرتبه گفتم و تکرار نخواهم کرد. بلکه دو مرتبه و نخواهم افزود.» ۶ پس خداوند ایوب را از گردباد خطاب کرد وگفت: ۷ «الان کمر خود را مثل مرد ببند. از توسوال می‌نمایم و مرا اعلام کن. ۸ آیا داوری مرانیز باطل می‌نمایی؟ و مرا ملزم می‌سازی تاخویشتن را عادل بنمایی؟ ۹ آیا تو را مثل خدابازویی هست؟ و به آواز مثل او رعد توانی کرد؟ ۱۰ الان خویشتن را به جلال و عظمت زینت بده. و به عزت و شوکت ملبس ساز. ۱۱ شدت غضب خود را بریز و به هرکه متکبر است نظر افکنده، اورا به زیر انداز. ۱۲ بر هرکه متکبر است نظر کن و اورا ذلیل بساز. و شریران را در جای ایشان پایمال کن. ۱۳ ایشان را با هم در خاک پنهان نما و رویهای ایشان را درجای مخفی محبوس کن. ۱۴ آنگاه من نیز درباره تو اقرار خواهم کرد، که دست راستت تو را نجات تواند داد. ۱۵ اینک بهیموت که او را باتو آفریده‌ام که علف را مثل گاو می‌خورد، ۱۶ همانا قوت او در کمرش می‌باشد، و توانایی وی در رگهای شکمش. ۱۷ دم خود را مثل سروآزاد می‌جنباند. رگهای رانش بهم پیچیده است. ۱۸ استخوانهایش مثل لوله های برنجین واعضایش مثل تیرهای آهنین است. ۱۹ او افضل صنایع خدا است. آن که او را آفرید حربه‌اش را به او داده است. ۲۰ به درستی که کوهها برایش علوفه می‌رویاند، که در آنها تمامی حیوانات صحرابازی می‌کنند ۲۱ زیر درختهای کنار می‌خوابد. در سایه نیزار و در خلاب. ۲۲ درختهای کنار او را به سایه خود می‌پوشاند، و بیدهای نهر،

وی رااحاطه می‌نماید. ۲۳ اینک رودخانه طغیان می‌کند، لیکن او نمی ترسد و اگرچه اردن دردهانش ریخته شود ایمن خواهد بود. ۲۴ آیا چون نگران است او را گرفتار توان کرد؟ یا بینی وی را باقلاب توان سفت؟

۴۱ «آیا لویاتان را با قلاب توانی کشید؟ یازبانش را با ریسمان توانی فشرد؟ ۲ آیادر بینی او مهار توانی کشید؟ یا چانه‌اش را باقلاب توانی سفت؟ ۳ آیا او نزد تو تضرع زیادخواهد نمود؟ یا سخنان ملایم به تو خواهدگفت؟ ۴ آیا با تو عهد خواهد بست یا او را برای بندگی دایمی خواهی گرفت؟ ۵ آیا با او مثل گنجشک بازی توانی کرد؟ یا او را برای کنیزان خود توانی بست؟ ۶ آیا جماعت (صیادان) از اوداد و ستد خواهند کرد؟ یا او را در میان تاجران تقسیم خواهند نمود؟ ۷ آیا پوست او را با نیزه هاملو توانی کرد؟ یا سرش را با خطافهای ماهی گیران؟ ۸ اگر دست خود را بر او بگذاری جنگ را به یاد خواهی داشت و دیگر نخواهی کرد. ۹ اینک امید به او باطل است. آیا از رویتش نیز آدمی به روی درافکنده نمی شود؟ ۱۰ کسی اینقدر متهور نیست که او را برانگیزاند. پس کیست که در حضور من بایستد؟ ۱۱ کیست که سبقت جسته، چیزی به من داده، تابه او رد نمایم؟ هرچه زیر آسمان است از آن من می‌باشد. ۱۲ «درباره اعضایش خاموش نخواهم شد و ازجبروت و جمال ترکیب او خبر خواهم داد. ۱۳ کیست که روی لباس او را باز تواند نمود؟ وکیست که در میان دو صف دندانش داخل شود؟ ۱۴ کیست که درهای چهره‌اش را بگشاید؟ دایره دندانهایش هولناک است. ۱۵ سپرهای زورآورش فخر او می‌باشد، با مهر محکم وصل شده است. ۱۶ با یکدیگر چنان چسبیده‌اند که باد از میان آنهانمی گذرد. ۱۷ با همدیگر چنان وصل شده‌اند و باهم ملتصقند که جدا نمی شوند. ۱۸ از عطسه های او نور ساطع می‌گردد و چشمان او مثل پلکهای فجر است. ۱۹ از دهانش مشعلها بیرون می‌آید وشعله های آتش برمی جهد. ۲۰ از بینی های او دودبرمی آید مثل دیگ جوشنده و پاتیل. ۲۱ از نفس او اخگرها افروخته می‌شود و از دهانش شعله بیرون می‌آید. ۲۲ بر گردنش قوت نشیمن دارد، وهیبت پیش رویش رقص می‌نماید. ۲۳ طبقات گوشت او بهم چسبیده است، و بر وی مستحکم است که متحرک نمی شود. ۲۴ دلش مثل سنگ مستحکم است، و مانند سنگ زیرین آسیا محکم می‌باشد. ۲۵ چون او برمی خیزد نیرومندان هراسان می‌شوند، و از خوف بی‌خود می‌گردند. ۲۶ اگر شمشیر به او انداخته شود اثر نمی کند، و نه نیزه و نه مزراق و نه تیر. ۲۷ آهن را مثل کاه می‌شمارد و برنج را مانند چوب پوسیده. ۲۸ تیرهای کمان او را فرار نمی دهد و سنگهای فلاخن نزد او به کاه مبدل می‌شود. ۲۹ عمود مثل کاه شمرده می‌شود و بر حرکت مزراق می‌خندد. ۳۰ در زیرش پاره های سفال تیز است و گردون پرمیخ را بر گل پهن می‌کند. ۳۱ لجه را مثل دیگ می‌جوشاند و دریا را مانند پاتیلچه عطاران می‌گرداند. ۳۲ راه را در عقب خویش تابان می‌سازد به نوعی که لجه را سفیدمو گمان می‌برند. ۳۳ بر روی خاک نظیر او نیست، که بدون خوف آفریده شده باشد. ۳۴ بر هرچیز بلند نظر می‌افکندو بر جمیع حیوانات سرکش پادشاه است.»

۴۲ و ایوب خداوند را جواب داده، گفت: ۲ «می‌دانم که به هر چیز قادر هستی، وابدا قصد تو را منع نتوان نمود. ۳ کیست که مشورت را بی‌علم مخفی می‌سازد. لکن من به آنچه نفهمیدم تکلم نمودم. به چیزهایی که فوق ازعقل من بود و نمی دانستم. ۴ الان بشنو تا من سخن گویم. از تو سوال می‌نمایم مرا تعلیم بده. ۵ ازشنیدن گوش درباره تو شنیده بودم لیکن الان چشم من تو را می‌بیند. ۶ از این جهت از خویشتن کراهت دارم و در خاک و خاکستر توبه می‌نمایم.» ۷ و واقع شد بعد از اینکه خداوند این سخنان را به ایوب گفته بود که خداوند به الیفاز تیمانی فرمود: «خشم من بر تو و بر دو رفیقت افروخته شده، زیرا که درباره من آنچه راست است مثل بنده‌ام ایوب نگفتید. ۸ پس حال هفت گوساله وهفت قوچ برای خود بگیرید و نزد بنده من ایوب رفته، قربانی سوختنی به جهت خویشتن بگذرانید و بنده‌ام ایوب به جهت شما دعا خواهدنمود، زیرا که او را مستجاب خواهم فرمود، مباداپاداش حماقت شما را به شما برسانم چونکه درباره من آنچه راست است مثل بنده‌ام ایوب نگفتید.» ۹ پس الیفاز تیمانی و بلدد شوحی و صوفرنعماتی رفته، به نوعی که خداوند به ایشان امر فرموده بود عمل نمودند و خداوند ایوب رامستجاب فرمود. ۱۰ و چون ایوب برای اصحاب خود دعا کرد خداوند مصیبت او را دور ساخت وخداوند به ایوب دو چندان آنچه پیش داشته بودعطا فرمود. ۱۱ و جمیع برادرانش و همه خواهرانش و تمامی آشنایان قدیمش نزد وی آمده، در خانه‌اش با وی نان خوردند و او را درباره تمامی مصیبتی که خداوند به او رسانیده بودتعزیت گفته، تسلی دادند و هرکس یک قسیطه وهرکس یک حلقه طلا به او داد. ۱۲ و خداوند آخرایوب را بیشتر از اول او مبارک فرمود، چنانکه او را چهارده هزار گوسفند و شش هزار شتر و هزارجفت گاو و هزار الاغ ماده بود. ۱۳ و او را هفت پسر و سه دختر بود. ۱۴ و دختر اول را یمیمه ودوم را قصیعه و سوم را قرن هفوک نام نهاد. ۱۵ و در تمامی زمین مثل دختران ایوب زنان نیکوصورت یافت نشدند و پدر ایشان، ایشان رادر میان برادرانشان ارثی داد. ۱۶ و بعد از آن ایوب صد و چهل سال زندگانی نمود و پسران خود و پسران پسران خود را تا پشت چهارم دید. ۱۷ پس ایوب پیر و سالخورده شده، وفات یافت.

مزامیر

۱ خوشابحال کسی‌که به مشورت شریران نرود و به راه گناهکاران نایستد، و درمجلس استهزاکنندگان ننشیند؛ ۲ بلکه رغبت اودر شریعت خداوند است و روز و شب درشریعت او تفکر می‌کند. ۳ پس مثل درختی نشانده نزد نهرهای آب خواهد بود، که میوه خودرا در موسمش می‌دهد، و برگش پژمرده نمی گردد و هرآنچه می‌کند نیک انجام خواهدبود. ۴ شریران چنین نیستند، بلکه مثل کاهند که بادآن را پراکنده می‌کند. ۵ لهذا شریران در داوری نخواهند ایستاد و نه گناهکاران در جماعت عادلان. ۶ زیرا خداوند طریق عادلان را می‌داند، ولی طریق گناهکاران هلاک خواهد شد.

۲ چرا امت‌ها شورش نموده‌اند و طوائف در باطل تفکر می‌کنند؟ ۲ پادشاهان زمین برمی خیزند و سروران با هم مشورت نموده‌اند، به ضد خداوند و به ضد مسیح او؛ ۳ که بندهای ایشان را بگسلیم و زنجیرهای ایشان را از خودبیندازیم. ۴ او که بر آسمانها نشسته است می خندد. خداوند بر ایشان استهزا می‌کند. ۵ آنگاه در خشم خود بدیشان تکلم خواهد کرد وبه غضب خویش ایشان را آشفته خواهد ساخت. ۶ «و من پادشاه خود را نصب کرده‌ام، بر کوه مقدس خود صهیون.» ۷ فرمان را اعلام می‌کنم: خداوند به من گفته است: «تو پسر من هستی امروزتو را تولید کردم. ۸ از من درخواست کن و امت هارا به میراث تو خواهم داد. و اقصای زمین را ملک تو خواهم گردانید. ۹ ایشان را به عصای آهنین خواهی شکست؛ مثل کوزه کوزه‌گر آنها را خردخواهی نمود.» ۱۰ و الان‌ای پادشاهان تعقل نمایید! ای داوران جهان متنبه گردید! ۱۱ خداوند را با ترس عبادت کنید و با لرز شادی نمایید! ۱۲ پسر رابوسید مبادا غضبناک شود، و از طریق هلاک شوید، زیرا غضب او به اندکی افروخته می‌شود. خوشابحال همه آنانی که بر او توکل دارند.

۳ مزمور داود وقتی که از پسر خود ابشالوم فرار کرد ای خداوند دشمنانم چه بسیار شده‌اند. بسیاری به ضد من برمی خیزند. ۲ بسیاری برای جان من می‌گویند: «به جهت او در خداخلاصی نیست.» سلاه. ۳ لیکن توای خداوند گرداگرد من سپر هستی، جلال من و فرازنده سر من. ۴ به آواز خود نزدخداوند می‌خوانم و مرا از کوه مقدس خوداجابت می‌نماید. سلاه. ۵ و اما من خسبیده، به خواب رفتم و بیدارشدم زیرا خداوند مرا تقویت می‌دهد. ۶ ازکرورهای مخلوق نخواهم ترسید که گرداگرد من صف بسته‌اند. ۷ ای خداوند، برخیز! ای خدای من، مرابرهان! زیرا بر رخسار همه دشمنانم زدی؛ دندانهای شریران را شکستی. ۸ نجات از آن خداوند است و برکت تو بر قوم تو می‌باشد. سلاه.

۴ برای سالار مغنیان برذوات اوتار. مزمور داود ای خدای عدالت من، چون بخوانم مرا مستجاب فرما. در تنگی مرا وسعت دادی. بر من کرم فرموده، دعای مرا بشنو. ۲ ای فرزندان انسان تا به کی جلال من عار خواهد بود، و بطالت را دوست داشته، دروغ را خواهید طلبید؟ سلاه ۳ اما بدانید که خداوند مرد صالح را برای خودانتخاب کرده است، و چون او را بخوانم خداوندخواهد شنید. ۴ خشم گیرید و گناه مورزید. در دلها بربسترهای خود تفکر کنید و خاموش باشید. سلاه ۵ قربانی های عدالت را بگذرانید و بر خداوندتوکل نمایید. ۶ بسیاری می‌گویند: «کیست که به ما احسان نماید؟» ای خداوند نور چهره خویش را بر مابرافراز. ۷ شادمانی در دل من پدید آورده‌ای، بیشتر از وقتی که غله و شیره ایشان افزون گردید. ۸ بسلامتی می‌خسبم و به خواب هم می‌روم زیراکه تو فقطای خداوند مرا در اطمینان ساکن می‌سازی.

۵ برای سالار مغنیان برذوات نفخه. مزمور داود ای خداوند، به سخنان من گوش بده! درتفکر من تامل فرما! ۲ ای پادشاه و خدای من، به آواز فریادم توجه کن زیرا که نزد تو دعامی کنم. ۳ ای خداوند صبحگاهان آواز مراخواهی شنید؛ بامدادان (دعای خود را) نزد توآراسته می‌کنم و انتظار می‌کشم. ۴ زیرا تو خدایی نیستی که به شرارت راغب باشی، و گناهکار نزدتو ساکن نخواهد شد. ۵ متکبران در نظر تونخواهند ایستاد. از همه بطالت کنندگان نفرت می‌کنی. ۶ دروغ‌گویان را هلاک خواهی ساخت. خداوند شخص خونی و حیله گر را مکروه می‌دارد. ۷ و اما من از کثرت رحمت تو به خانه ات داخل خواهم شد، و از ترس تو بسوی هیکل قدس تو عبادت خواهم نمود. ۸ ای خداوند، بسبب دشمنانم مرا به عدالت خود هدایت نما وراه خود را پیش روی من راست گردان. ۹ زیرا در زبان ایشان راستی نیست؛ باطن ایشان محض شرارت است؛ گلوی ایشان قبرگشاده است و زبانهای خود را جلا می‌دهند. ۱۰ ای خدا، ایشان را ملزم ساز تا به‌سبب مشورتهای خود بیفتند، و به کثرت خطایای ایشان، ایشان را دور انداز زیرا که بر تو فتنه کرده‌اند، ۱۱ و همه متوکلانت شادی خواهند کرد و تا به ابد ترنم خواهند نمود. زیرا که ملجاء ایشان تو هستی و آنانی که اسم تو را دوست می‌دارند درتو وجد خواهند نمود. ۱۲ زیرا توای خداوند مردعادل را برکت خواهی داد، او را به رضامندی مثل سپر احاطه خواهی نمود.

۶ برای سالار مغنیان برذوات اوتار برثمانی. مزمور داود ای خداوند، مرا در غضب خود توبیخ منما. و مرا در خشم خویش تادیب مکن! ۲ ای خداوند، بر من کرم فرما زیرا که پژمرده‌ام! ای خداوند، مرا شفا ده زیرا که استخوانهایم مضطرب است، ۳ و جان من بشدت پریشان است. پس توای خداوند، تا به کی؟ ۴ ای خداوند، رجوع کن و جانم را خلاصی ده! به رحمت خویش مرا نجات‌بخش! ۵ زیرا که در موت ذکرتو نمی باشد! در هاویه کیست که تو را حمدگوید؟ **(Sheol h7585)** ۶ از ناله خود وامانده‌ام! تمامی شب تخت خواب خود را غرق می‌کنم، و بسترخویش را به اشکها تر می‌سازم! ۷ چشم من ازغصه کاهیده شد و بسبب همه دشمنانم تارگردید. ۸ ای همه بدکاران از من دور شوید، زیراخداوند آواز گریه مرا شنیده است! ۹ خداوندداستغاثه مرا شنیده است. خداوند دعای

مرااجابت خواهد نمود. ۱۰ همه دشمنانم به شدت خجل و پریشان خواهند شد. روبرگردانیده، ناگهان خجل خواهند گردید.

۷ سرود داود که آن را برای خداوند سرایید به‌سبب سخنان کوش بنیامینی ای یهوه خدای من، در تو پناه می‌برم. ازهمه تعاقب کنندگانم مرا نجات ده و برهان. ۲ مبادا او مثل شیر جان مرا بدرد، و خرد سازد ونجات‌دهنده‌ای نباشد. ۳ ای یهوه خدای من اگراین را کردم و اگر در دست من ظلمی پیدا شد، ۴ اگر به خیراندیش خود بدی کردم و بی‌سبب دشمن خود را تاراج نمودم، ۵ پس دشمن جانم راتعاقب کند، و آن را گرفتار سازد، و حیات مرا به زمین پایمال کند، و جلالم را در خاک ساکن سازد. سلاه. ۶ ای خداوند در غضب خود برخیز، به‌سبب قهر دشمنانم بلند شو و برای من بیدار شو! ای که داوری را امر فرموده‌ای! ۷ و مجمع امت هاگرداگرد تو بیایند. و بر فوق ایشان به مقام اعلی رجوع فرما. ۸ خداوند امت‌ها را داوری خواهد نمود. ای خداوند، موافق عدالتم و کمالی که در من است مرا داد بده! ۹ بدی شریران نابود شود و عادل راپایدار کن زیرا امتحان کننده دلها و قلوب، خدای عادل است. ۱۰ سپر من بر خدا می‌باشد که راست دلان را نجات‌دهنده است. ۱۱ خدا داور عادل است و هر روزه خدا خشمناک می‌شود. ۱۲ اگربازگشت نکند شمشیر خود را تیز خواهد کرد؛ کمان خود را کشیده و آماده کرده است. ۱۳ وبرای او آلات موت را مهیا ساخته و تیرهای خویش را شعله‌ور گردانیده است. ۱۴ اینک به بطالت آبستن شده، و به ظلم حامله گردیده، دروغ را زاییده است. ۱۵ حفره‌ای کند و آن را گود نمود، و در چاهی که ساخت خود بیفتاد. ۱۶ ظلم اوبرسرش خواهد برگشت و ستم او بر فرقش فرودخواهد آمد. ۱۷ خداوند را برحسب عدالتش حمد خواهم گفت. و اسم خداوند تعالی راتسبیح خواهم خواند.

۸ برای سالار مغنیان برجتیت. مزمور داود ای یهوه خداوند ما، چه مجید است نام تودر تمامی زمین، که جلال خود را فوق آسمانها گذارده‌ای! ۲ از زبان کودکان وشیرخوارگان به‌سبب خصمانت قوت را بنا نهادی تا دشمن و انتقام گیرنده را ساکت گردانی. ۳ چون به آسمان تو نگاه کنم که صنعت انگشتهای توست، و به ماه و ستارگانی که تو آفریده‌ای، ۴ پس انسان چیست که او را به یادآوری، وبنی آدم که از او تفقد نمایی؟ ۵ او را از فرشتگان اندکی کمتر ساختی و تاج جلال و اکرام را بر سراو گذاردی. ۶ او را بر کارهای دست خودت مسلط نمودی، و همه‌چیز را زیر پای وی نهادی، ۷ گوسفندان و گاوان جمیع، و بهایم صحرا را نیز؛ ۸ مرغان هوا و ماهیان دریا را، و هرچه بر راههای آبها سیر می‌کند. ۹ ای یهوه خداوند ما، چه مجیداست نام تو در تمامی زمین!

۹ برای سالار مغنیان برموت لبین. مزمور داود خداوند را به تمامی دل حمد خواهم گفت؛ جمیع عجایب تو را بیان خواهم کرد. ۲ در تو شادی و وجد خواهم نمود؛ نام تو راای متعال خواهم سرایید. ۳ چون دشمنانم به عقب بازگردند، آنگاه لغزیده، از حضور تو هلاک خواهند شد. ۴ زیرا انصاف و داوری من کردی. داور عادل بر مسند نشسته‌ای. ۵ امت‌ها را توبیخ نموده‌ای و شریران را هلاک ساخته، نام ایشان رامحو کرده‌ای تا ابدالاباد. ۶ و اما دشمنان نیست شده خرابه های ابدی گردیده‌اند. و شهرها را ویران ساخته‌ای، حتی ذکر آنها نابود گردید. ۷ لیکن خداوند نشسته است تا ابدالاباد، و تخت خویش را برای داوری برپاداشته است. ۸ و او ربع مسکون را به عدالت داوری خواهد کرد، و امت‌ها را به راستی دادخواهد داد. ۹ و خداوند قلعه بلند برای کوفته شدگان خواهد بود، قلعه بلند در زمانهای تنگی. ۱۰ و آنانی که نام تو را می‌شناسند بر توتوکل خواهند داشت، زیراای خداوند تو طالبان خود را هرگز ترک نکرده‌ای. ۱۱ خداوند را که بر صهیون نشسته است بسرایید؛ کارهای او را در میان قوم‌ها اعلان نمایید، ۱۲ زیرا او که انتقام گیرنده خون است، ایشان را به یاد آورده، و فریاد مساکین را فراموش نکرده است. ۱۳ ای خداوند بر من کرم فرموده، به ظلمی که از خصمان خود می‌کشم نظر افکن! ای که برافرازنده من از درهای موت هستی! ۱۴ تا همه تسبیحات تو را بیان کنم در دروازه های دخترصهیون. در نجات تو شادی خواهم نمود. ۱۵ امت‌ها به چاهی که کنده بودند خودافتادند؛ در دامی که نهفته بودند پای ایشان گرفتار شد. ۱۶ خداوند خود را شناسانیده است و داوری کرده، و شریر از کار دست خود به دام گرفتارگردیده است. هجایون سلاه. ۱۷ شریران به هاویه خواهند برگشت و جمیع امت هایی که خدا رافراموش می‌کنند، **(Sheol h7585)** ۱۸ زیرا مسکین همیشه فراموش نخواهد شد؛ امید حلیمان تا به ابد ضایع نخواهد بود. ۱۹ برخیزای خداوند تا انسان غالب نیاید. برامت‌ها به حضور تو داوری خواهد شد. ۲۰ ای خداوند ترس را بر ایشان مستولی گردان، تاامت‌ها بدانند که انسانند. سلاه.

۱۰ ای خداوند چرا دور ایستاده‌ای و خودرا در وقت های تنگی پنهان می‌کنی؟ ۲ از تکبر شریران، فقیر سوخته می‌شود؛ درمشورت هایی که اندیشیده‌اند، گرفتار می‌شوند. ۳ زیرا که شریر به شهوات نفس خود فخر می‌کند، و آنکه می‌رباید شکر می‌گوید و خداوند را اهانت می‌کند. ۴ شریر در غرور خود می‌گوید: «بازخواست نخواهد کرد.» همه فکرهای او اینست که خدایی نیست. ۵ راههای او همیشه استوار است. احکام تو از او بلند و بعید است. همه دشمنان خود را به هیچ می‌شمارد. ۶ در دل خود گفته است: «هرگزجنبش نخواهم خورد، و دور به دور بدی رانخواهم دید.» ۷ دهن او از لعنت و مکر و ظلم پر است؛ زیرزبانش مشقت و گناه است؛ ۸ در کمینهای دهات می‌نشیند؛ در جایهای مخفی بی‌گناه را می‌کشد؛ چشمانش برای مسکینان مراقب است؛ ۹ در جای مخفی مثل شیر در بیشه خود کمین می‌کند؛ به جهت گرفتن مسکین کمین می‌کند؛ فقیر را به دام خود کشیده، گرفتار می‌سازد. ۱۰ پس کوفته وزبون می‌شود؛ و مساکین در زیر جباران اومی افتند. ۱۱ در دل خود گفت: «خدا فراموش کرده است؛ روی خود را پوشانیده و هرگزنخواهد دید.» ۱۲ ای خداوند برخیز! ای خدا دست خود رابرافراز! و مسکینان را فراموش مکن. ۱۳ چراشریر خدا را اهانت کرده، در دل خود می‌گوید: «تو بازخواست نخواهی کرد؟» ۱۴ البته دیده‌ای زیرا که تو بر مشقت و

غم می‌نگری، تا به‌دست خود مکافات برسانی. مسکین امر خویش را به توتسلیم کرده است. مددکار یتیمان، تو هستی. ۱۵ بازوی گناهکار را بشکن. و اما شریر را ازشرارت او بازخواست کن تا آن را نیابی. ۱۶ خداوند پادشاه است تا ابدالاباد. امت‌ها اززمین او هلاک خواهند شد. ۱۷ ای خداوندمسالت مسکینان را اجابت کرده‌ای، دل ایشان رااستوار نموده‌ای و گوش خود را فراگرفته‌ای، ۱۸ تایتیمان و کوفته شدگان را دادرسی کنی. انسانی که از زمین است، دیگر نترساند.

۱۱ برای سالار مغنیان. مزمور داود بر خداوند توکل می‌دارم. چرا به‌جانم می گویید: «مثل مرغ به کوه خودبگریزید. ۲ زیرا اینک شریران کمان را می‌کشند وتیر را به زه نهاده‌اند، تا بر راست دلان در تاریکی بیندازند. ۳ زیرا که ارکان منهدم می‌شوند و مردعادل چه کند؟» ۴ خداوند در هیکل قدس خود است و کرسی خداوند در آسمان. چشمان او می‌نگرد، پلکهای وی بنی آدم را می‌آزماید. ۵ خداوند مرد عادل راامتحان می‌کند؛ و اما از شریر و ظلم دوست، جان او نفرت می‌دارد. ۶ بر شریر دامها و آتش وکبریت خواهد بارانید، و باد سموم حصه پیاله ایشان خواهد بود. ۷ زیرا خداوند عادل است وعدالت را دوست می‌دارد، و راستان روی او راخواهند دید.

۱۲ برای سالار مغنیان برثمانی. مزمور داود ای خداوند نجات بده زیرا که مردمقدس نابود شده است و امناء از میان بنی آدم نایاب گردیده‌اند! ۲ همه به یکدیگر دروغ می‌گویند؛ به لبهای چاپلوس و دل منافق سخن می‌رانند. ۳ خداوند همه لبهای چاپلوس رامنقطع خواهد ساخت، و هر زبانی را که سخنان تکبرآمیز بگوید. ۴ که می‌گویند: «به زبان خویش غالب می‌آییم. لبهای ما با ما است. کیست که بر ماخداوند باشد؟» ۵ خداوند می‌گوید: «به‌سبب غارت مسکینان و ناله فقیران، الان برمی خیزم و او را در نجاتی که برای آن آه می‌کشد برپا خواهم داشت». ۶ کلام خداوند کلام طاهر است، نقره مصفای در قال زمین که هفت مرتبه پاک شده است. ۷ توای خداوند ایشان را محافظت خواهی نمود؛ از این طبقه و تا ابدالاباد محافظت خواهی فرمود. ۸ شریران به هر جانب می‌خرامند، وقتی که خباثت در بنی آدم بلند می‌شود.

۱۳ برای سالار مغنیان. مزمور داود ای خداوند تا به کی همیشه مرافراموش می‌کنی؟ تا به کی روی خود رااز من خواهی پوشید؟ ۲ تا به کی در نفس خودمشورت بکنم و در دلم هرروزه غم خواهد بود؟ تا به کی دشمنم بر من سرافراشته شود؟ ۳ ای یهوه خدای من نظر کرده، مرا مستجاب فرما! چشمانم را روشن کن مبادا به خواب موت بخسبم. ۴ مبادا دشمنم گوید بر او غالب آمدم ومخالفانم از پریشانی‌ام شادی نمایند. ۵ و اما من به رحمت تو توکل می‌دارم؛ دل من در نجات تو شادی خواهد کرد. ۶ برای خداوندسرود خواهم خواند زیرا که به من احسان نموده است.

۱۴ برای سالار مغنیان. مزمور داود احمق در دل خود می‌گوید که خدایی نیست. کارهای خود را فاسد و مکروه ساخته‌اند و نیکوکاری نیست. ۲ خداوند ازآسمان برنبی آدم نظر انداخت تا ببیند که آیا فهیم و طالب خدایی هست؟ ۳ همه روگردانیده، با هم فاسد شده‌اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی. ۴ آیا همه گناهکاران بی‌معرفت هستند که قوم مرا می‌خورند چنانکه نان می‌خورند؟ و خداوندرا نمی خوانند؟ ۵ آنگاه ترس بر ایشان مستولی شد، زیرا خدادر طبقه عادلان است. ۶ مشورت مسکین را خجل می‌سازید چونکه خداوند ملجای اوست. ۷ کاش که نجات اسرائیل از صهیون ظاهرمی شد! چون خداوند اسیری قوم خویش رابرگرداند، یعقوب وجد خواهد نمود و اسرائیل شادمان خواهد گردید.

۱۵ مزمور داود ای خداوند کیست که در خیمه تو فرودآید؟ و کیست که در کوه مقدس توساکن گردد؟ ۲ آنکه بی‌عیب سالک باشد و عدالت را به‌جاآورد، و در دل خویش راست گو باشد، ۳ که به زبان خود غیبت ننماید؛ و به همسایه خود بدی نکند و درباره اقارب خویش مذمت را قبول ننماید، ۴ که در نظر خود حقیر و خوار است وآنانی را که از خداوند می‌ترسند مکرم می‌دارد وقسم به ضرر خود می‌خورد و تغییر نمی دهد. ۵ نقره خود را به سود نمی دهد و رشوه بر بی‌گناه نمی گیرد. آنکه این را به‌جا آورد تا ابدالاباد جنبش نخواهد خورد.

۱۶ مکتوم داود ای خدا مرا محافظت فرما، زیرا برتوتوکل می‌دارم. ۲ خداوند را گفتم: «توخداوند من هستی. نیکویی من نیست غیر از تو.» ۳ و اما مقدسانی که در زمین‌اند و فاضلان، تمامی خوشی من در ایشان است. ۴ دردهای آنانی که عقب (خدای) دیگر می‌شتابند، بسیار خواهدشد. هدایای خونی‌ایشان را نخواهم ریخت، بلکه نام ایشان را به زبانم نخواهم آورد. ۵ خداوند نصیب قسمت و کاسه من است. توقرعه مرا نگاه می‌داری. ۶ خطه های من به‌جایهای خوش افتاد. میراث بهی به من رسیده است. ۷ خداوند را که مرا نصیحت نمود، متبارک می‌خوانم. شبانگاه نیز قلبم مرا تنبیه می‌کند. ۸ خداوند را همیشه پیش روی خود می‌دارم. چونکه به‌دست راست من است، جنبش نخواهم خورد. ۹ از این‌رو دلم شادی می‌کند و جلالم به وجد می‌آید؛ جسدم نیز در اطمینان ساکن خواهدشد. ۱۰ زیرا جانم را در عالم اموات ترک نخواهی کرد، و قدوس خود را نخواهی گذاشت که فسادرا ببیند. (Sheol h7585) ۱۱ طریق حیات را به من خواهی آموخت. به حضور تو کمال خوشی است و به‌دست راست تو لذت‌ها تا ابدالاباد!

۱۷ صلات داود ای خداوند، عدالت را بشنو و به فریادمن توجه فرما! و دعای مرا که از لب بی‌ریا می‌آید، گوش بگیر! ۲ داد من از حضور توصادر شود؛ چشمان تو راستی را ببیند. ۳ دل مراآزموده‌ای، شبانگاه از آن تفقد کرده‌ای. مرا قال گذاشته‌ای و هیچ نیافته‌ای، زیرا عزیمت کردم که زبانم تجاوز نکند. ۴ و اما کارهای آدمیان به کلام لبهای تو؛ خود را از راههای ظالم نگاه داشتم. ۵ قدمهایم به آثار تو قائم است، پس پایهایم

نخواهد لغزید. ۶ ای خدا تو را خوانده‌ام زیرا که مرا اجابت خواهی نمود.
گوش خود را به من فراگیر و سخن مرا بشنو. ۷ رحمت های خود را
امتیاز ده، ای که متوکلان خویش را به‌دست راست خود ازمخالفان ایشان
می‌رهانی. ۸ مرا مثل مردمک چشم نگاه دار؛ مرا زیر سایه بال خود پنهان
کن، ۹ از روی شریرانی که مرا خراب می‌سازند، ازدشمنان جانم که مرا
احاطه می‌کنند. ۱۰ دل فربه خود را بسته‌اند. به زبان خویش سخنان
تکبرآمیزمی گویند. ۱۱ الان قدمهای ما را احاطه کرده‌اند، وچشمان خود را
دوخته‌اند تا ما را به زمین بیندازند. ۱۲ مثل او مثل شیری است که در
دریدن حریص باشد، و مثل شیر ژیان که در بیشه خود درکمین است. ۱۳
ای خداوند برخیز و پیش روی وی درآمده، او را بینداز و جانم را از شریر به
شمشیر خود برهان، ۱۴ از آدمیان، ای خداوند، به‌دست خویش، از اهل
جهان که نصیب ایشان در زندگانی است. که شکم ایشان را به ذخایرخود
پرساخته‌ای و از اولاد سیر شده، زیادی مال خود را برای اطفال خویش ترک
می‌کنند. ۱۵ و اما من روی تو را در عدالت خواهم دید و چون بیدار شوم
از صورت تو سیر خواهم شد.

۱۸ برای سالار مغنیان، مزمور داود بنده خداوند که کلام این سرود را
به خداوند گفت، در روزی که خداوند او را از دست همه دشمنانش و از
دست شاول رهایی داد. پس گفت: ای خداوند! ای قوت من! تو را
محبت می نمایم. ۲ خداوند صخره من است وملجا و نجات‌دهنده من.
خدایم صخره من است که در او پناه می‌برم. سپر من و شاخ نجاتم و قلعه
بلند من. ۳ خداوند را که سزاوار کل حمد است، خواهم خواند. پس،
از دشمنانم رهایی خواهم یافت. ۴ رسنهای موت مرا احاطه کرده، و
سیلابهای شرارت مرا ترسانیده بود. ۵ رسنهای گور دور مراگرفته بود و
دامهای موت پیش روی من درآمده. (Sheol h7585) ۶ در تنگی خود
خداوند را خواندم و نزد خدای خویش استغاثه نمودم. او آواز مرا از هیکل
خودشنید و استغاثه من به حضورش به گوش وی رسید. ۷ زمین متزلزل و
مرتعش شده، اساس کوهها‌بلرزید و متزلزل گردید چونکه خشم او افروخته
شد. ۸ دخان از بینی او برآمد و نار از دهانش ملتهب گشت و آتشها از آن
افروخته گردید. ۹ آسمان را خم کرده، نزول فرمود و زیر پای وی تاریکی
غلیظ می‌بود. ۱۰ برکروبی سوار شده، پرواز نمود و بر بالهای باد طیران
کرد. ۱۱ تاریکی را پرده خود و خیمه‌ای گرداگرد خویش بساخت، تاریکی
آبها و ابرهای متراکم را. ۱۲ از تابش پیش روی وی ابرهایش می‌شتافتند،
تگرگ و آتشهای افروخته. ۱۳ و خداوند از آسمان رعد کرده، حضرت
اعلی آواز خود را بداد، تگرگ و آتشهای افروخته را. ۱۴ پس تیرهای
خود را فرستاده، ایشان را پراکنده ساخت، و برقها بینداخت وایشان را
پریشان نمود. ۱۵ آنگاه عمق های آب ظاهر شد و اساس ربع مسکون
مکشوف گردید، از تنبیه توای خداوند، از نفخه باد بینی تو! ۱۶ پس، از
اعلی فرستاده، مرا برگرفت و ازآبهای بسیار بیرون کشید. ۱۷ و مرا از
دشمنان زورآورم رهایی داد و از خصمانم، زیرا که از من تواناتر بودند.
۱۸ در روز بلای من پیش رویم درآمدند، لیکن خداوند تکیه گاه من
بود. ۱۹ و مرابجای وسیع بیرون آورد؛ مرا نجات داد زیرا که درمن رغبت
می‌داشت. ۲۰ خداوند موافق عدالتم مرا جزا داد و به حسب طهارت دستم
مرا مکافات رسانید. ۲۱ زیراکه راههای خداوند را نگاه داشته، و به خدای
خویش عصیان نورزیده‌ام، ۲۲ و جمیع احکام اوپیش روی من بوده است و
فرائض او را از خوددور نکرده‌ام، ۲۳ و نزد او بی‌عیب بوده‌ام وخویشتن را از
گناه خود نگاه داشته‌ام. ۲۴ پس خداوند مرا موافق عدالتم پاداش داده
است و به حسب طهارت دستم در نظر وی. ۲۵ خویشتن رابا رحیم، رحیم
می‌نمایی، و با مرد کامل، خود راکامل می‌نمایی. ۲۶ خویشتن را با طاهر،
طاهرمی نمایی و با مکار، به مکر رفتار می‌کنی. ۲۷ زیراقوم مظلوم را
خواهی رهانید و چشمان متکبران را به زیر خواهی انداخت. ۲۸ زیرا که تو
چراغ مراخواهی افروخت؛ یهوه خدایم تاریکی مرا روشن خواهد گردانید.
۲۹ زیرا به مدد تو بر فوجها حمله می‌برم و به خدای خود از حصارها برمی
جهم. ۳۰ و اما خدا طریق او کامل است و کلام خداوندمصفی. او برای
همه متوکلان خود سپر است، ۳۱ زیرا کیست خدا غیر از یهوه؟ و کیست
صخره‌ای غیر از خدای ما؟ ۳۲ خدایی که کمر مرابه قوت بسته و راههای
مرا کامل گردانیده است. ۳۳ پایهای مرا مثل آهو ساخته و مرا به مقامهای
اعلای من برپا داشته است. ۳۴ دستهای مرا برای جنگ تعلیم داده است،
که کمان برنجین به بازوی من خم شد. ۳۵ سپر نجات خود را به من
داده‌ای. دست راستت عمود من شده و مهربانی تو مرابزرگ ساخته است.
۳۶ قدمهایم را زیرم وسعت دادی که پایهای من نلغزید. ۳۷ دشمنان خود
راتعاقب نموده، بدیشان خواهم رسید و تا تلف نشوند بر نخواهم گشت.
۳۸ ایشان را فرو خواهم کوفت که نتوانند برخاست و زیر پاهای من خواهند
افتاد. ۳۹ زیرا کمر مرا برای جنگ به قوت بسته‌ای و مخالفانم را زیر پایم
انداخته‌ای. ۴۰ گردنهای دشمنانم را به من تسلیم کرده‌ای تاخصمان خود
را نابود بسازم. ۴۱ فریاد برآوردنداما رهاننده‌ای نبود نزد خداوند، ولی ایشان
رااجابت نکرد. ۴۲ ایشان را چون غبار پیش بادساییده‌ام؛ مثل گل کوچه‌ها
ایشان را دور ریخته‌ام. ۴۳ مرا از منازعه قوم رهانیده، سر امت هاساخته‌ای.
قومی را که نشناخته بودم، مرا خدمت می‌نمایند. ۴۴ به مجرد شنیدن مرا
اطاعت خواهند کرد؛ فرزندان غربا نزد من تذلل خواهندنمود. ۴۵ فرزندان
غربا پژمرده می‌شوند و درقلعه های خود خواهند لرزید. ۴۶ خداوند زنده
است و صخره من متبارک باد، و خدای نجات من متعال! ۴۷ خدایی که
برای من انتقام می‌گیرد وقومها را زیر من مغلوب می‌سازد. ۴۸ مرا ازدشمنانم
رهانیده، برخصمانم بلند کرده‌ای و ازمرد ظالم مرا خلاصی داده‌ای! ۴۹
لهذاای خداوند تو را در میان امت‌ها حمد خواهم گفت وبه نام تو سرود
خواهم خواند. ۵۰ که نجات عظیمی به پادشاه خود داده و به مسیح
خویش رحمت نموده است. یعنی به داود و ذریت او تاابدالاباد.

۱۹ برای سالار مغنیان. مزمور داود آسمان جلال خدا را بیان می‌کند
وفلک از عمل دستهایش خبر می‌دهد. ۲ روز سخن می‌راند تا روز و شب
معرفت را اعلان می‌کند تا شب. ۳ سخن نیست و کلامی نی و آوازآنها
شنیده نمی شود. ۴ قانون آنها در تمام جهان بیرون رفت و بیان آنها تا

اقصای ربع مسکون. ۵ خیمه‌ای برای آفتاب در آنها قرار داد؛ و او مثل
داماد از حجله خود بیرون می‌آید و مثل پهلوان ازدویدن در میدان شادی
می‌کند. ۶ خروجش ازکرانه آسمان است و مدارش تا به کرانه دیگر؛
وهیچ‌چیز از حرارتش مستور نیست. ۷ شریعت خداوند کامل است و جان
رابرمی گرداند؛ شهادات خداوند امین است و جاهل را حکیم می‌گرداند.
۸ فرایض خداوند راست است و دل را شاد می‌سازد. امر خداوند پاک
است و چشم را روشن می‌کند. ۹ ترس خداوند طاهراست و ثابت تا
ابدالاباد. احکام خداوند حق وتمام عدل است. ۱۰ از طلا مرغوب تر و از
زرخالص بسیار. از شهد شیرینتر و از قطرات شانه عسل. ۱۱ بنده تو نیز از
آنها متنبه می‌شود، و درحفظ آنها ثواب عظیمی است. ۱۲ کیست که
سهوهای خود را بداند؟ مرا ازخطایای مخفی‌ام طاهر ساز. ۱۳ بنده ات را
نیز ازاعمال متکبرانه باز دار تا بر من مسلط نشود؛ آنگاه بی‌عیب و از گناه
عظیم مبرا خواهم بود. ۱۴ سخنان زبانم و تفکر دلم منظور نظر تو باشد،
ای خداوند که صخره من و نجات‌دهنده من هستی!

۲۰ برای سالار مغنیان. مزمور داود خداوند تو را در روز تنگی مستجاب
فرماید. نام خدای یعقوب تو را سرافرازنماید. ۲ نصرت برای تو از قدس
خود بفرستد وتو را از صهیون تایید نماید. ۳ جمیع هدایای تو رابه یاد آورد
و قربانی های سوختنی تو را قبول فرماید. سلاه. ۴ موافق دل تو به تو عطا
فرماید وهمه مشورتهای تو را به انجام رساند. ۵ به نجات تو خواهیم سرایید
و به نام خدای خود، علم خود را خواهیم افراشت. خداوندتمامی مسالت
تو را به انجام خواهد رسانید. ۶ الان دانسته‌ام که خداوند مسیح خود رامی
رهاند. از فلک قدس خود او را اجابت خواهدنمود، به قوت نجات‌بخش
دست راست خویش. ۷ اینان ارابه‌ها را و آنان اسبها را، اما ما نام یهوه
خدای خود را ذکر خواهیم نمود. ۸ ایشان خم شده، افتاده‌اند و اما
ما برخاسته، ایستاده‌ایم. ۹ ای خداوند نجات بده! پادشاه در روزی که
بخوانیم، ما را مستجاب فرماید.

۲۱ برای سالار مغنیان. مزمور داود ای خداوند در قوت تو پادشاه
شادی می کند و در نجات تو چه بسیار به وجدخواهد آمد. ۲ مراد دل او
را به وی بخشیدی و مسالت زبانش را از او دریغ نداشتی. سلاه. ۳ زیرابه
برکات نیکو بر مراد او سبقت جستی. تاجی اززر خالص برسر وی نهادی.
۴ حیات را از توخواست و آن را به وی دادی، و طول ایام را تاابدالاباد. ۵
جلال او به‌سبب نجات تو عظیم شده. اکرام و حشمت را بر او نهاده‌ای.
۶ زیرا او رامبارک ساخته‌ای تا ابدالاباد. به حضور خود او رابی نهایت
شادمان گردانیده‌ای. ۷ زیرا که پادشاه برخداوند توکل می‌دارد، و به رحمت
حضرت اعلی جنبش نخواهد خورد. ۸ دست تو همه دشمنانت را خواهد
دریافت. دست راست تو آنانی را که از تو نفرت دارندخواهد دریافت. ۹
در وقت غضب خود، ایشان راچون تنور آتش خواهی ساخت. خداوند
ایشان را در خشم خود خواهد بلعید و آتش ایشان راخواهد خورد. ۱۰ ثمره
ایشان را از زمین هلاک خواهی ساخت و ذریت ایشان را از میان بنی آدم.
۱۱ زیرا قصد بدی برای تو کردند و مکایدی راندیشیدند که آن را نتوانستند
بجا آورد. ۱۲ زیراکه ایشان را روگردان خواهی ساخت. بر زهبهای خود تیرها
را به روی ایشان نشان خواهی گرفت. ۱۳ ای خداوند در قوت خود متعال
شو. جبروت تو را ترنم و تسبیح خواهیم خواند.

۲۲ برای سالار مغنیان بر غزاله صبح. مزمور داود ای خدای من، ای
خدای من، چرا مراترک کرده‌ای و از نجات من و سخنان فریادم دور هستی؟
۲ ای خدای من در روز می خوانم و مرا اجابت نمی کنی. در شب نیز و
مراخاموشی نیست. ۳ و اما تو قدوس هستی، ای که بر تسبیحات اسرائیل
نشسته‌ای. ۴ پدران ما بر توتوکل داشتند. بر تو توکل داشتند و ایشان
راخلاصی دادی. ۵ نزد تو فریاد برآوردند و رهایی یافتند. بر تو توکل داشتند،
پس خجل نشدند. ۶ و اما من کرم هستم و انسان نی. عار آدمیان هستم
و حقیر شمرده شده قوم. ۷ هرکه مرا بیند به من استهزا می‌کند. لبهای خود
را باز می‌کنند وسرهای خود را می‌جنبانند (و می‌گویند): ۸ «برخداوند توکل
کن پس او را خلاصی بدهد. او رابرهاند چونکه به وی رغبت می‌دارد.» ۹
زیرا که تومرا از شکم بیرون آوردی؛ وقتی که بر آغوش مادر خود بودم مرا
مطمئن ساختی. ۱۰ از رحم برتو انداخته شدم. از شکم مادرم خدای من
توهستی. ۱۱ از من دور مباش زیرا تنگی نزدیک است. و کسی نیست که
مدد کند. ۱۲ گاوان نربسیار دور مرا گرفته‌اند. زورمندان باشان مرااحاطه
کرده‌اند. ۱۳ دهان خود را بر من باز کردند، مثل شیر درنده غران. ۱۴
مثل آب ریخته شده‌ام. وهمه استخوانهایم از هم گسیخته. دلم مثل موم
گردیده، در میان احشایم گداخته شده است. ۱۵ قوت من مثل سفال
خشک شده و زبانم به کامم چسبیده. و مرا به خاک موت نهاده‌ای.
۱۶ زیراسگان دور مرا گرفته‌اند. جماعت اشرار مرا احاطه کرده، دستها و
پایهای مرا سفته‌اند. ۱۷ همه استخوانهای خود را می‌شمارم. ایشان به من
چشم دوخته، می‌نگرند. ۱۸ رخت مرا در میان خود تقسیم کردند. و بر
لباس من قرعه انداختند. ۱۹ اما توای خداوند دور مباش. ای قوت من
برای نصرت من شتاب کن. ۲۰ جان مرا از شمشیرخلاص کن. و یگانه
مرا از دست سگان. ۲۱ مرا ازدهان شیر خلاصی ده. ای که از میان
شاخهای گاووحشی مرا اجابت کرده‌ای. ۲۲ نام تو را به برادران خود اعلام
خواهم کرد. در میان جماعت تو راتسبیح خواهم خواند. ۲۳ ای ترسندگان
خداوند او را حمد گویید. تمام ذریت یعقوب او را تمجید نمایید. و جمیع
ذریت اسرائیل از وی بترسید. ۲۴ زیرا مسکنت مسکین را حقیر و خوار
نشمرده، و روی خود رااز او نپوشانیده است. و چون نزد وی فریاد برآورداو را
اجابت فرمود. ۲۵ تسبیح من در جماعت بزرگ از تو است. نذرهای
خود را به حضورترسندگانت ادا خواهم نمود. ۲۶ حلیمان غذاخورده، سیر
خواهند شد. و طالبان خداوند او راتسبیح خواهند خواند. و دلهای شما
زیست خواهد کرد تا ابدالاباد. ۲۷ جمیع کرانه های زمین متذکر شده،
بسوی خداوند بازگشت خواهندنمود. و همه قبایل امت‌ها به حضور تو
سجده خواهند کرد. ۲۸ زیرا سلطنت از آن خداونداست. و او بر امت‌ها
مسلط است. ۲۹ همه متمولان زمین غذا خورده، سجده خواهند کرد. وبه
حضور وی هرکه به خاک فرو می‌رود رکوع خواهد نمود. و کسی جان خود

را زنده نخواهدساخت. ۳۰ ذریتی او را عبادت خواهند کرد ودرباره خداوند طبقه بعد را اخبار خواهند نمود. ۳۱ ایشان خواهند آمد و از عدالت او خبرخواهند داد، قومی را که متولد خواهند شد که اواین کار کرده است.

۲۳ مزمور داود خداوند شبان من است. محتاج به هیچ چیز نخواهم بود. ۲ در مرتعهای سبزمرا می‌خواباند. نزد آبهای راحت مرا رهبری می‌کند. ۳ جان مرا برمی گرداند. و به‌خاطر نام خود به راههای عدالت هدایتم می‌نماید. ۴ چون در وادی سایه موت نیز راه روم از بدی نخواهم ترسید زیرا تو با من هستی. عصا و چوب دستی تومرا تسلی خواهد داد. ۵ سفره‌ای برای من به حضور دشمنانم می‌گسترانی. سر مرا به روغن تدهین کرده‌ای و کاسه‌ام لبریز شده است. ۶ هرآینه نیکویی و رحمت تمام ایام عمرم درپی من خواهد بود. و در خانه خداوند ساکن خواهم بود تا ابدالاباد.

۲۴ مزمور داود زمین و پری آن از آن خداوند است. ربع مسکون و ساکنان آن. ۲ زیرا که اواساس آن را بر دریاها نهاد. و آن را بر نهرها ثابت گردانید. ۳ کیست که به کوه خداوند برآید؟ وکیست که به مکان قدس او ساکن شود؟ ۴ او که پاک دست و صاف دل باشد، که جان خود را به بطالت ندهد و قسم دروغ نخورد. ۵ او برکت را ازخداوند خواهد یافت. و عدالت را از خدای نجات خود. ۶ این است طبقه طالبان او. طالبان روی توای (خدای) یعقوب. سلاه. ۷ ای دروازه‌ها سرهای خود را برافرازید! ای درهای ابدی برافراشته شوید تا پادشاه جلال داخل شود! ۸ این پادشاه جلال کیست؟ خداوندقدیر و جبار؟ خداوند که در جنگ جبار است. ۹ ای دروازه‌ها، سرهای خود را برافرازید! ای درهای ابدی برافرازید تا پادشاه جلال داخل شود! ۱۰ این پادشاه جلال کیست؟ یهوه صبایوت پادشاه جلال اوست. سلاه.

۲۵ مزمور داود ای خداوند بسوی تو جان خود رابرمی افرازم. ای خدای من بر تو توکل می‌دارم. ۲ پس مگذار که خجل بشوم و دشمنانم بر من فخر نمایند. ۳ بلی هرکه انتظار تو می‌کشدخجل نخواهد شد. آنانی که بی‌سبب خیانت می‌کنند خجل خواهند گردید. ۴ ای خداوندطریق های خود را به من بیاموز و راههای خویش را به من تعلیم ده. ۵ مرا به راستی خود سالک گردان و مرا تعلیم ده زیرا تو خدای نجات من هستی. تمامی روز منتظر تو بوده‌ام. ۶ ای خداوندا‌حسانات و رحمت های خود را بیاد آور چونکه آنها از ازل بوده است. ۷ خطایای جوانی وعصیانم را بیاد میاور. ای خداوند به رحمت خودو به‌خاطر نیکویی خویش مرا یاد کن. ۸ خداوندنیکو و عادل است. پس به گناه کاران طریق راخواهد آموخت. ۹ مسکینان را به انصاف رهبری خواهد کرد و به مسکینان طریق خود را تعلیم خواهد داد. ۱۰ همه راههای خداوند رحمت وحق است برای آنانی که عهد و شهادات او را نگاه می‌دارند. ۱۱ ای خداوند به‌خاطر اسم خود، گناه مرابیامرز زیرا که بزرگ است. ۱۲ کیست آن آدمی که از خداوند می‌ترسد؟ او را بطریقی که اختیار کرده است خواهد آموخت. ۱۳ جان او در نیکویی شب را بسر خواهد برد. و ذریت او وارث زمین خواهند شد. ۱۴ سر خداوند با ترسندگان او است و عهد او تا ایشان را تعلیم دهد. ۱۵ چشمان من دائم بسوی خداوند است زیرا که او پایهای مراز دام بیرون می‌آورد. ۱۶ بر من ملتفت شده، رحمت بفرما زیرا که منفرد و مسکین هستم. ۱۷ تنگیهای دل من زیاد شده است. مرا ازمشقت های من بیرون آور. ۱۸ بر مسکنت و رنج من نظر افکن و جمیع خطایایم را بیامرز. ۱۹ بردشمنانم نظر کن زیرا که بسیارند و به کینه تلخ به من کینه می‌ورزند. ۲۰ جانم را حفظ کن و مرارهایی ده تا خجل نشوم زیرا بر تو توکل دارم. ۲۱ کمال و راستی حافظ من باشند زیرا که منتظرتو هستم. ۲۲ ای خدا اسرائیل را خلاصی ده، ازجمیع مشقتهای وی.

۲۶ مزمور داود ای خداوند مرا داد بده زیرا که من درکمال خود رفتار نموده‌ام و بر خداوندتوکل داشته‌ام، پس نخواهم لغزید. ۲ ای خداوندمرا امتحان کن و مرا بیازما. باطن و قلب مرا مصفی گردان. ۳ زیرا که رحمت تو در مد نظر من است ودر راستی تو رفتار نموده‌ام ۴ با مردان باطل ننشسته‌ام و با منافقین داخل نخواهم شد. ۵ ازجماعت بدکاران نفرت می‌دارم و با طالحین نخواهم نشست. ۶ دستهای خود را در صفامی شویم. مذبح تو راای خداوند طواف خواهم نمود. ۷ تا آواز حمد تو را بشنوانم و عجایب تو رااخبار نمایم. ۸ ای خداوند محل خانه تو را دوست می‌دارم و مقام سکونت جلال تو را. ۹ جانم را با گناهکاران جمع مکن و نه حیات مرا با مردمان خون ریز. ۱۰ که در دستهای ایشان آزار است و دست راست ایشان پر از رشوه است. ۱۱ و اما من درکمال خود سالک می‌باشم. مرا خلاصی ده و برمن رحم فرما. ۱۲ پایم در جای هموار ایستاده است. خداوند را در جماعت‌ها متبارک خواهم خواند.

۲۷ مزمور داود خداوند نور من و نجات من است از که بترسم؟ خداوند ملجای جان من است از که هراسان شوم؟ ۲ چون شریران بر من نزدیک آمدند تا گوشت مرا بخورند، یعنی خصمان ودشمنانم، ایشان لغزیدند و افتادند. ۳ اگر لشکری بر فرود آید دلم نخواهد ترسید. اگر جنگ بر من برپا شود، در این نیز اطمینان خواهم داشت. ۴ یک چیز از خداوند خواستم و آن را خواهم طلبید: که تمام ایام عمرم در خانه خداوند ساکن باشم تاجمال خداوند را مشاهده کنم و در هیکل او تفکرنمایم. ۵ زیرا که در روز بلا مرا در سایبان خودنهفته، در پرده خیمه خود مرا مخفی خواهدداشت و مرا بر صخره بلند خواهد ساخت. ۶ والان سرم بر دشمنانم گرداگردم برافراشته خواهدشد. قربانی های شادکامی را در خیمه او خواهم گذرانید و برای خداوند سرود و تسبیح خواهم خواند. ۷ ای خداوند چون به آواز خود می‌خوانم مرابشنو و رحمت فرموده، مرا مستجاب فرما. ۸ دل من به تو می‌گوید (که گفته‌ای): «روی مرا بطلبید.» بلی روی تو راای خداوند خواهم طلبید. ۹ روی خود را از من مپوشان و بنده خود را در خشم برمگردان. تو مددکار من بوده‌ای. ای خدای نجاتم، مرا رد مکن و ترک منما. ۱۰ چون پدر ومادرم مرا ترک کنند، آنگاه خداوند مرا برمی دارد. ۱۱ ای خداوند طریق خود را به من بیاموز و به‌سبب دشمنانم مرا به راه

راست هدایت فرما. ۱۲ مرا به خواهش خصمانم مسپار، زیرا که شهودکذبه و دمندگان ظلم بر من برخاسته‌اند. ۱۳ اگرباور نمی کردم که احسان خداوند را در زمین زندگان ببینم. ۱۴ برای خداوند منتظر باش و قوی شو و دلت را تقویت خواهد داد. بلی منتظرخداوند باش.

۲۸ مزمور داود ای خداوند، نزد تو فریاد برمی آورم. ای صخره من، از من خاموش مباش. مبادا اگر از من خاموش شوی، مثل آنانی باشم که به حفره فرو می‌روند. ۲ آواز تضرع مرا بشنو چون نزد تو استغاثه می‌کنم و دست خود را به محراب قدس تو برمی افرازم. ۳ مرا با شریران و بدکاران مکش که با همسایگان خود سخن صلح‌آمیزمی گویند و آزار در دل ایشان است. ۴ آنها را به حسب کردار ایشان و موافق اعمال زشت ایشان بده آنها را مطابق عمل دست ایشان بده و رفتارایشان را به خود ایشان رد نما. ۵ چونکه در اعمال خداوند و صنعت دست وی تفکر نمی کنند. ایشان را منهدم خواهی ساخت و بنا نخواهی نمود. ۶ خداوند متبارک باد زیرا که آواز تضرع مراشنیده است. ۷ خداوند قوت من و سپر من است. دلم بر او توکل داشت و مدد یافته‌ام. پس دل من به وجد آمده است و به‌سرود خود او را حمدخواهم گفت. ۸ خداوند قوت ایشان است و برای مسیح خود قلعه نجات. ۹ قوم خود را نجات ده ومیراث خود را مبارک فرما. ایشان را رعایت کن وبرافراز تا ابدالاباد.

۲۹ مزمور داود ای فرزندان خدا، خداوند را توصیف کنید. جلال و قوت را برای خداوندتوصیف نمایید. ۲ خداوند را به جلال اسم اوتمجید نمایید. خداوند را در زینت قدوسیت سجده کنید. ۳ آواز خداوند فوق آبها است. خدای جلال رعد می‌دهد. خداوند بالای آبهای بسیار است. ۴ آواز خداوند با قوت است. آوازخداوند با جلال است. ۵ آواز خداوند سروهای آزاد را می‌شکنند. خداوند سروهای آزاد لبنان رامی شکنند. ۶ آنها را مثل گوساله می‌جهاند. لبنان وسریون را مثل بچه گاو وحشی. ۷ آواز خداوندزبانه های آتش را می‌شکافد. ۸ آواز خداوندصحرا را متزلزل می‌سازد. خداوند صحرای قادش را متزلزل می‌سازد. ۹ آواز خداوند غزالهارا به درد زه می‌اندازد، و جنگل را بی‌برگ می‌گرداند. و در هیکل او جمیع جلال را ذکرمی کنند. ۱۰ خداوند بر طوفان جلوس نموده. خداوند نشسته است پادشاه تا ابدالاباد. ۱۱ خداوند قوم خود را قوت خواهد بخشید. خداوند قوم خود را به سلامتی مبارک خواهدنمود.

۳۰ سرود برای متبرک ساختن خانه. مزمور داود ای خداوند تو را تسبیح می‌خوانم زیراکه مرا بالا کشیدی و دشمنانم را بر من مفتخر نساختی. ۲ ای یهوه خدای من! نزد تواستغاثه نمودم و مرا شفا دادی. ۳ ای خداوندجانم را از حفره برآوردی. مرا زنده ساختی تا به هاویه فرونروم. **(Sheol h7585)** ۴ ای مقدسان خداوند او رابسرایید و به ذکر قدوسیت او حمد گویید! ۵ زیراکه غضب او لحظه‌ای است و در رضامندی اوزندگانی. شامگاه گریه نزیل می‌شود. صبحگاهان شادی رخ می‌نماید. ۶ و اما من در کامیابی خودگفتم: «جنبش نخواهم خورد تا ابدالاباد.» ۷ ای خداوند به رضامندی خود کوه مرا در قوت ثابت گردانیدی و چون روی خود را پوشاندی پریشان شدم. ۸ ای خداوند نزد تو فریاد برمی آورم و نزدخداوند تضرع می‌نمایم. ۹ در خون من چه فایده است چون به حفره فرو روم. آیا خاک تو را حمدمی گوید و راستی تو را اخبار می‌نماید؟ ۱۰ ای خداوند بشنو و به من کرم فرما. ای خداوندمددکار من باش. ۱۱ ماتم مرا برای من به رقص مبدل ساخته‌ای. پلاس را از من بیرون کرده و کمرمرا به شادی بسته‌ای. ۱۲ تا جلالم ترا سرودخواند و خاموش نشود. ای یهوه خدای من، تو راحمد خواهم گفت تا ابدالاباد.

۳۱ برای سالار مغنیان. مزمور داود ای خداوند بر تو توکل دارم پس خجل نشوم تا به ابد. در عدالت خویش مرانجات بده. ۲ گوش خود را به من فراگیر و مرا به زودی برهان. برایم صخره‌ای قوی و خانه‌ای حصین باش تا مرا خلاصی دهی. ۳ زیرا صخره وقلعه من تو هستی. به‌خاطر نام خود مرا هدایت ورهبری فرما. ۴ مرا از دامی که برایم پنهان کرده اندبیرون آور. ۵ زیرا قلعه من تو هستی. روح خود رابه‌دست تو می‌سپارم. ای یهوه خدای حق تو مرافدیه دادی. ۶ از آنانی که اباطیل دروغ را پیروی می‌کنند نفرت می‌کنم. و اما من بر خداوند توکل می‌دارم. ۷ به رحمت تو وجد و شادی می‌کنم زیرا مشقت مرا دیده و جانم را در تنگیهاشناخته‌ای. ۸ مرا به‌دست دشمن اسیرنساخته‌ای. پایهای مرا بجای وسیع قائم گردانیده‌ای. ۹ ای خداوند بر من رحمت فرما زیرا در تنگی هستم. چشم من از غصه کاهیده شد، بلکه جانم وجسدم نیز. ۱۰ زیرا که حیاتم از غم و سالهایم ازناله فانی گردیده است. قوتم از گناهم ضعیف واستخوانهایم پوسیده شد. ۱۱ نزد همه دشمنانم عار گردیده‌ام. خصوص نزد همسایگان خویش وباعث خوف آشنایان شده‌ام. هرکه مرا بیرون بینداز من می‌گریزد. ۱۲ مثل مرده از خاطر فراموش شده‌ام و مانند ظرف تلف شده گردیده‌ام. ۱۳ زیراکه بهتان را از بسیاری شنیدم و خوف گرداگرد من می‌باشد، زیرا بر من با هم مشورت می‌کنند و درقصد جانم تفکر می‌نمایند. ۱۴ و اما من بر تو ای خداوند توکل می‌دارم و گفته‌ام خدای من توهستی. ۱۵ وقتهای من در دست تو می‌باشد. مرا ازدست دشمنانم و جفاکنندگانم خلاصی ده. ۱۶ روی خود را برنده ات تابان ساز و مرا به رحمت خود نجات‌بخش. ۱۷ ای خداوند خجل نشوم چونکه تو را خوانده‌ام. شریران خجل شوندو در حفره خاموش باشند. **(Sheol h7585)** ۱۸ لبهای دروغ گوگنگ شود که به درشتی و تکبر و استهانت برعادلان سخن می‌گوید. ۱۹ زهی عظمت احسان توکه برای ترسندگانت ذخیره کرده‌ای و برای متوکلانت پیش بنی آدم ظاهر ساخته‌ای. ۲۰ ایشان را در پرده روی خود از مکاید مردم خواهی پوشانید. ایشان را در خیمه‌ای از عداوت زبانها مخفی خواهی داشت. ۲۱ متبارک بادخداوند که رحمت عجیب خود را در شهرحصین به من ظاهر کرده است. ۲۲ و اما من درحیرت خود گفتم که از نظر تو منقطع شده‌ام. لیکن چون نزد تو فریاد کردم آواز تضرع مرا شنیدی. ۲۳ ای جمیع مقدسان خداوند او را دوست دارید. خداوند امنا را محفوظ می‌دارد و

متکبران رامجازات کثیر می‌دهد. ۲۴ قوی باشید و دل شما راتقویت خواهد داد. ای همگانی که برای خداوندانتظار می‌کشید!

۳۲ قصیده داود خوشابحال کسی‌که عصیان او آمرزیده شد و گناه وی مستور گردید. ۲ خوشابحال کسی‌که خداوند به وی جرمی درحساب نیاورد. و در روح او حیله‌ای نمی باشد. ۳ هنگامی که خاموش می‌بودم، استخوانهایم پوسیده می‌شد از نعره‌ای که تمامی روزمی زدم. ۴ چونکه دست تو روز و شب بر من سنگین می‌بود. رطوبتم به خشکی تابستان مبدل گردید، سلاه. ۵ به گناه خود نزد تواعتراف کردم و جرم خود را مخفی نداشتم. گفتم: عصیان خود را نزد خداوند اقرارمی کنم. پس تو آلایش گناهم را عفو کردی، سلاه. ۶ از این‌رو هر مقدسی در وقت اجابت نزد تودعا خواهد کرد. وقتی که آبهای بسیار به سیلان آید، هرگز بدو نخواهد رسید. ۷ توملجای من هستی مرا از تنگی حفظ خواهی کرد. مرا به‌سرودهای نجات احاطه خواهی نمود، سلاه. ۸ تو را حکمت خواهم آموخت و براهی که باید رفت ارشاد خواهم نمود و تو را به چشم خودکه بر تو است نصیحت خواهم فرمود. ۹ مثل اسب و قاطر بی‌فهم مباشید که آنها را برای بستن به دهنه و لگام زینت می‌دهند، والا نزدیک تونخواهند آمد. ۱۰ غمهای شریر بسیار می‌باشد. اما هرکه برخداوند توکل دارد رحمت او را احاطه خواهد کرد. ۱۱ ای صالحان در خداوند شادی و وجد کنید وای همه راست دلان ترنم نمایید.

۳۳ ای صالحان در خداوند شادی نمایید، زیرا که تسبیح خواندن راستان رامی شاید. ۲ خداوند را بربط حمد بگویید. با عوده تار او را سرود بخوانید. ۳ سرودی تازه برای اوبسرایید. نیکو بنوازید با آهنگ بلند. ۴ زیرا کلام خداوند مستقیم است و جمیع کارهای او با امانت است. ۵ عدالت و انصاف را دوست می‌دارد. جهان از رحمت خداوند پر است. ۶ به کلام خداوند آسمانها ساخته شد و کل جنود آنها به نفخه دهان او. ۷ آبهای دریا را مثل توده جمع می‌کند و لجه‌ها را در خزانه‌ها ذخیره می‌نماید. ۸ تمامی اهل زمین از خداوند بترسند. جمیع سکنه ربع مسکون از او بترسند. ۹ زیرا که او گفت و شد. او امر فرمود و قایم گردید. ۱۰ خداوندمشورت امت‌ها را باطل می‌کند. تدبیرهای قبائل را نیست می‌گرداند. ۱۱ مشورت خداوند قائم است تا ابدالاباد. تدابیر قلب او تا دهرالدهور. ۱۲ خوشابحال امتی که یهوه خدای ایشان است وقومی که ایشان را برای میراث خود برگزیده است. ۱۳ از آسمان خداوند نظر افکند و جمیع بنی آدم را نگریست. ۱۴ از مکان سکونت خویش نظر می‌افکند، برجمیع ساکنان جهان. ۱۵ او که دلهای ایشان را جمیع سرشته است و اعمال ایشان را درک نموده است. ۱۶ پادشاه به زیادتی لشکر خلاص نخواهد شد و جبار به بسیاری قوت رهایی نخواهد یافت. ۱۷ اسب به جهت استخلاص باطل است و به شدت قوت خودکسی را رهایی نخواهد داد. ۱۸ اینک چشم خداوند بر آنانی است که از او می‌ترسند، برآنانی که انتظار رحمت او را می‌کشند. ۱۹ تاجان ایشان را از موت رهایی بخشد و ایشان رادر قحط زنده نگاه دارد. ۲۰ جان ما منتظرخداوند می‌باشد. او اعانت و سپر ما است. ۲۱ زیرا که دل ما در او شادی می‌کند و در نام قدوس او توکل می‌داریم. ۲۲ ای خداوندرحمت تو بر ما باد. چنانکه امیدوار توبوده‌ایم.

۳۴ مزمور داود وقتی که منش خود را به حضورابیملک تغییر داد و از حضور او بیرون رانده شده، برفت خداوند را در هر وقت متبارک خواهم گفت. تسبیح او دائم بر زبان من خواهدبود. ۲ جان من در خداوند فخر خواهد کرد. مسکینان شنیده، شادی خواهند نمود. ۳ خداوندرا با من تکبیر نمایید. نام او را با یکدیگربرافرازیم. ۴ چون خداوند را طلبیدم مرامستجاب فرمود و مرا از جمیع ترسهایم خلاصی بخشید. ۵ بسوی او نظر کردند و منور گردیدند وروپهای ایشان خجل نشد. ۶ این مسکین فریادکرد و خداوند او را شنید و او را از تمامی تنگیهایش رهایی بخشید. ۷ فرشته خداوندگرداگرد ترسندگان او است. اردو زده، ایشان رامی رهاند. ۸ بچشید و ببینید که خداوند نیکواست. خوشابحال شخصی که بدو توکل می‌دارد. ۹ ای مقدسان خداوند از او بترسید زیرا که ترسندگان او را هیچ کمی نیست. ۱۰ شیربچگان بی‌نوا شده، گرسنگی می‌کشند و اما طالبان خداوند را به هیچ‌چیز نیکو کمی نخواهد شد. ۱۱ ای اطفال بیایید مرا بشنوید و ترس خداوند رابه شما خواهم آموخت. ۱۲ کیست آن شخصی که آرزومند حیات‌است و طول ایام را دوست می‌دارد تا نیکویی را ببیند. ۱۳ زبانت را از بدی نگاه دار و لبهایت را از سخنان حیله آمیز. ۱۴ ازبدی اجتناب نما و نیکویی بکن. صلح را طلب نماو درپی آن بکوش. ۱۵ چشمان خداوند بسوی صالحان است و گوشهای وی بسوی فریاد ایشان. ۱۶ روی خداوند بسوی بدکاران است تا ذکرایشان را از زمین منقطع سازد. ۱۷ چون (صالحان)فریاد برآوردند خداوند ایشان را شنید و ایشان رااز همه تنگیهای ایشان رهایی بخشید. ۱۸ خداوند نزدیک شکسته دلان است و روح کوفتگان را نجات خواهد داد. ۱۹ زحمات مردصالح بسیار است. اما خداوند او را از همه آنهاخواهد رهانید. ۲۰ همه استخوانهای ایشان رانگاه می‌دارد، که یکی از آنها شکسته نخواهد شد. ۲۱ شریر را شرارت هلاک خواهد کرد و ازدشمنان مرد صالح موآخذه خواهد شد. ۲۲ خداوند جان بندگان خود را فدیه خواهد داد واز آنانی که بر وی توکل دارند موآخذه نخواهدشد.

۳۵ مزمور داود ای خداوند با خصمان من مخاصمه نما و جنگ کن با آنانی که با من جنگ می‌کنند. ۲ سپر و مجن را بگیر و به اعانت من برخیز. ۳ و نیزه را راست کن و راه را پیش روی جفاکنندگانم ببند و به‌جان من بگو من نجات توهستم. ۴ خجل و رسوا شوند آنانی که قصد جان من دارند و آنانی که بداندیش منند، برگردانیده وخجل شوند. ۵ مثل کاه پیش روی باد باشند وفرشته خداوند ایشان را براند. ۶ راه ایشان تاریکی و لغزنده باد. و فرشته خداوند ایشان را تعاقب کند. ۷ زیرا دام خود را برای من بی‌سبب درحفره‌ای پنهان کردند که آن را برای جان من بی‌جهت کنده بودند. ۸ هلاکت ناگهانی بدو برسد و دامی که پنهان کرد خودش را بگیرد و در آن به هلاکت گرفتار گردد. ۹ و اما جان من در خداوندوجد خواهد کرد و در نجات او شادی خواهدنمود. ۱۰ همه استخوانهایم می‌گویند «ای

خداوندکیست مانند تو که مسکین را از شخص قوی تر ازاو می‌رهاند و
مسکین وفقیر را از تاراج کننده وی.» ۱۱ شاهدان کینه ور برخاسته‌اند.
چیزهایی را که نمی دانستم از من می‌پرسند. ۱۲ به عوض نیکویی بدی به
من می‌کنند. جان مرا بیکس گردانیده‌اند. ۱۳ و اما من چون ایشان بیمار
می‌بودند پلاس می‌پوشیدم. جان خود را به روزه می‌رنجانیدم ودعایم به
سینه‌ام برمی گشت. ۱۴ مثل آنکه اودوست و برادرم می‌بود، سرگردان
می‌رفتم. چون کسی‌که برای مادرش ماتم گیرد، از حزن خم می‌شدم. ۱۵
ولی چون افتادم شادی‌کنان جمع شدند. آن فرومایگان بر من جمع شدند.
و کسانی که نشناخته بودم مرا دریدند و ساکت نشدند. ۱۶ مثل فاجرانی
که برای نان مسخرگی می‌کنند. دندانهای خود را بر من می‌افشردند. ۱۷
ای خداوند تا به کی نظر خواهی کرد! جانم را ازخرابیهای ایشان برهان
و یگانه مرا از شیربچگان. ۱۸ و تو را در جماعت بزرگ حمد خواهم
گفت. ترا در میان قوم عظیم تسبیح خواهم خواند. ۱۹ تاآنانی که بی‌سبب
دشمن منند، بر من فخر نکنند. وآنانی که بر من بی‌سبب بغض می‌نمایند،
چشمک نزنند. ۲۰ زیرا برای سلامتی سخن نمی گویند و برآنانی که در
زمین آرامند سخنان حیله آمیز را تفکرمی کنند. ۲۱ و دهان خود را بر من
باز کرده، می‌گویند هه هه چشم ما دیده است. ۲۲ ای خداوند تو آن را
دیده‌ای پس سکوت مفرما. ای خداوند از من دور مباش. ۲۳ خویشتن را
برانگیز وبرای داد من بیدار شو، ای خدای من و خداوند من برای دعوی
من. ۲۴ ای یهوه خدایم مرا موافق عدل خود داد بده، مبادا بر من شادی
نمایند. ۲۵ تادر دل خود نگویند اینک مراد ما. تا نگویند او رابلعیده‌ایم.
۲۶ و آنانی که در بدی من شادند، با هم خجل و شرمنده شوند. و آنانی
که بر من تکبرمی کنند، به خجلت و رسوایی ملبس شوند. ۲۷ آنانی که
خواهان حق منند ترنم و شادی نمایند. و دائم گویند خداوند بزرگ است
که به سلامتی بنده خود رغبت دارد. ۲۸ و زبانم عدالت تو را بیان خواهد
کرد و تسبیح تو را تمامی روز.

۳۶ برای سالار مغنیان. مزمور داود بنده خداوند معصیت شریر در
اندرون دل من می گوید که ترس خدا در مد نظر اونیست. ۲ زیرا خویشتن
را در نظر خود تملق می‌گوید تا گناهش ظاهر نشود و مکروه نگردد. ۳
سخنان زبانش شرارت و حیله است. ازدانشمندی و نیکوکاری دست
برداشته است. ۴ شرارت را بر بستر خود تفکر می‌کند. خود را به راه ناپسند
قائم کرده، از بدی نفرت ندارد. ۵ ای خداوند رحمت تو در آسمانها است
وامانت تو تا افلاک. ۶ عدالت تو مثل کوههای خداست و احکام تو لجه
عظیم. ای خداوندانسان و بهایم را نجات می‌دهی. ۷ ای خدارحمت تو
چه ارجمند است. بنی آدم زیر سایه بالهای تو پناه می‌برند. ۸ از چربی
خانه تو شاداب می‌شوند. از نهر خوشیهای خود ایشان را می نوشانی. ۹
زیرا که نزد تو چشمه حیات‌است ودر نور تو نور را خواهیم دید. ۱۰ رحمت
خود رابرای عارفان خود مستدام فرما و عدالت خود رابرای راست دلان.
۱۱ پای تکبر بر من نیاید و دست شریران مرا گریزان نسازد. ۱۲ در آنجا
بدکرداران افتاده‌اند. ایشان انداخته شده‌اند و نمی توانندبرخاست.

۳۷ مزمور داود به‌سبب شریران خویشتن را مشوش مساز و بر فتنه
انگیزان حسد مبر. ۲ زیراکه مثل علف به زودی بریده می‌شوند و مثل علف
سبز پژمرده خواهند شد. ۳ بر خداوند توکل نما و نیکویی بکن. در زمین
ساکن باش و از امانت پرورده شو. ۴ و در خداوندتمتع ببر، پس مسالت
دل تو را به تو خواهد داد. ۵ طریق خود را به خداوند بسپار و بر وی توکل
کن که آن را انجام خواهد داد. ۶ و عدالت تو رامثل نور بیرون خواهد آورد
و انصاف تو را مانندظهر. ۷ نزد خداوند ساکت شو و منتظر او باش واز
شخص فرخنده طریق و مرد حیله گر خود رامشوش مساز. ۸ از غضب
برکنار شو و خشم راترک کن. خود را مشوش مساز که البته باعث گناه
خواهد شد. ۹ زیرا که شریران منقطع خواهندشد. و اما منتظران خداوند
وارث زمین خواهندبود. ۱۰ هان بعد از اندک زمانی شریر نخواهد بود. در
مکانش تامل خواهی کرد و نخواهد بود. ۱۱ واما حلیمان وارث زمین
خواهند شد و از فراوانی سلامتی متلذذ خواهند گردید. ۱۲ شریر بر مرد
عادل شورا می‌کند و دندانهای خود را بر او می‌افشرد. ۱۳ خداوند بر او
خواهدخندید، زیرا می‌بیند که روز او می‌آید. ۱۴ شریران شمشیر را برهنه
کرده و کمان راکشیده‌اند تا مسکین و فقیر را بیندازند وراست روان را
مقتول سازند. ۱۵ شمشیر ایشان به دل خود ایشان فرو خواهد رفت و
کمانهای ایشان شکسته خواهد شد. ۱۶ نعمت اندک یک مردصالح بهتر
است، از اندوخته های شریران کثیر. ۱۷ زیرا که بازوهای شریران، شکسته
خواهد شد. و اما صالحان را خداوند تایید می‌کند. ۱۸ خداوندروزهای
کاملان را می‌داند و میراث ایشان خواهدبود تا ابدالاباد. ۱۹ در زمان
بلا خجل نخواهندشد، و در ایام قحط سیر خواهند بود. ۲۰ زیراشریران
هلاک می‌شوند و دشمنان خداوند مثل خرمی مرتعها فانی خواهند شد. بلی
مثل دخان فانی خواهند گردید. ۲۱ شریر قرض می‌گیرد ووفا نمی کند و
اما صالح رحیم و بخشنده است. ۲۲ زیرا آنانی که از وی برکت یابند
وارث زمین گردند. و اما آنانی که ملعون وی‌اند، منقطع خواهند شد. ۲۳
خداوند قدمهای انسان رامستحکم می‌سازد، و در طریق هایش سرورمی
دارد. ۲۴ اگرچه بیفتد افکنده نخواهد شد زیراخداوند دستش را می‌گیرد.
۲۵ من جوان بودم والان پیر هستم و مرد صالح را هرگز متروک ندیده‌ام و نه
نسلش را که گدای نان بشوند. ۲۶ تمامی روز رئوف است و قرض دهنده.
وذریت او مبارک خواهند بود. ۲۷ از بدی برکنار شو و نیکویی بکن. پس
ساکن خواهی بود تا ابدالاباد. ۲۸ زیرا خداوند انصاف را دوست می‌دارد و
مقدسان خود را ترک نخواهدفرمود. ایشان محفوظ خواهند بود تا ابدالاباد.
واما نسل شریر منقطع خواهد شد. ۲۹ صالحان وارث زمین خواهند بود و
در آن تا به ابد سکونت خواهند نمود. ۳۰ دهان صالح حکمت را بیان
می‌کند و زبان او انصاف را ذکر می‌نماید. ۳۱ شریعت خدای وی در دل
اوست. پس قدمهایش نخواهد لغزید. ۳۲ شریر برای صالح کمین می‌کند و
قصد قتل وی می‌دارد. ۳۳ خداوندو را در دستش ترک نخواهد کرد و چون
به داوری آید بر وی فتوا نخواهد داد. ۳۴ منتظرخداوند باش و طریق او را
نگاه دار تا تو را به وراثت زمین برافرازد. چون شریران منقطع شوندآن را
خواهی دید. ۳۵ شریر را دیدم که ظلم پیشه بود و مثل درخت بومی سبز

خود را بهر سومی کشید. ۳۶ اما گذشت و اینک نیست گردید و اورا جستجو کردم و یافت نشد. ۳۷ مرد کامل راملاحظه کن و مرد راست را ببین زیرا که عاقبت آن مرد سلامتی است. ۳۸ اما خطاکاران جمیع هلاک خواهند گردید و عاقبت شریران منقطع خواهد شد ۳۹ و نجات صالحان از خداوند است و در وقت تنگی او قلعه ایشان خواهد بود. ۴۰ وخداوند ایشان را اعانت کرده، نجات خواهد داد. ایشان را از شریران خلاص کرده، خواهد رهانید. زیرا بر او توکل دارند.

۳۸ مزمور داود برای تذکر ای خداوند مرا در غضب خود توبیخ منما و در خشم خویش تادیبم مفرما. ۲ زیرا که تیرهای تو در من فرو رفته و دست تو برمن فرود آمده است. ۳ در جسد من به‌سبب غضب تو صحتی نیست و در استخوانهایم به‌سبب خطای خودم سلامتی نی. ۴ زیرا گناهانم از سرم گذشته است. مثل بارگران از طاقتم سنگین ترشده. ۵ جراحات من متعفن و مقروح شده است، به‌سبب حماقت من. ۶ به خود می‌پیچم وبی نهایت منحنی شده‌ام. تمامی روز ماتم‌کنان تردد می‌کنم. ۷ زیرا کمر من از سوزش پر شده است و در جسد من صحتی نیست. ۸ من بی‌حس و بی‌نهایت کوفته شده‌ام و از فغان دل خود نعره می‌زنم. ۹ ای خداوند تمامی آرزوی من در مد نظر تواست و ناله های من از تو مخفی نمی باشد. ۱۰ دل من می‌طپد و قوتم از من رفته است و نور چشمانم نیز با من نیست. ۱۱ دوستان و رفیقانم از بلای من برکنار می‌ایستند و خویشان من دور ایستاده‌اند. ۱۲ آنانی که قصد جانم دارند دام می‌گسترند و بداندیشانم سخنان فتنه انگیز می‌گویند و تمام روزحیله را تفکر می‌کنند. ۱۳ و اما من مثل کر نمی شنوم. مانند گنگم که دهان خود را باز نکند. ۱۴ و مثل کسی گردیده‌ام که نمی شنود و کسی‌که در زبانش حجتی نباشد. ۱۵ زیرا که‌ای خداوند انتظار تو را می‌کشم. توای یهوه خدایم جواب خواهی داد. ۱۶ چونکه گفته‌ام مبادا بر من شادی نمایند و چون پایم بلغزد بر من تکبر کنند. ۱۷ زیرا که برای افتادن نصب شده‌ام ودرد من همیشه پیش روی من است. ۱۸ زیرا گناه خود را اخبار می‌نمایم و از خطای خود غمگین هستم. ۱۹ اما دشمنانم زنده و زورآوراند و آنانی که بی‌سبب بر من بغض می‌نمایند بسیاراند. ۲۰ وآنانی که به عوض نیکی به من بدی می‌رسانند. برمن عداوت می‌ورزند زیرا نیکویی را پیروی می‌کنم. ۲۱ ای خداوند مرا ترک منما. ای خدای من از من دور مباش. ۲۲ و برای اعانت من تعجیل فرماای خداوندی که نجات من هستی.

۳۹ برای یدوتون سالار مغنیان. مزمور داود گفتم راههای خود را حفظ خواهم کردتا به زبانم خطا نورزم. دهان خود را به لجام نگاه خواهم داشت، مادامی که شریر پیش من است. ۲ من گنگ بودم و خاموش و از نیکویی نیز سکوت کردم و درد من به حرکت آمد. ۳ دلم در اندرونم گرم شد. چون تفکر می‌کردم آتش افروخته گردید. پس به زبان خود سخن گفتم. ۴ ای خداوند اجل مرا بر من معلوم ساز و مقدارایامم را که چیست تا بفهمم چه قدر فانی هستم. ۵ اینک روزهایم را مثل یک وجب ساخته‌ای وزندگانی‌ام در نظر تو هیچ است. یقین هر آدمی محض بطالت قرار داده شد، سلاه. ۶ اینک انسان در خیال رفتار می‌کند و محض بطالت مضطرب می‌گردد. ذخیره می‌کند و نمی داند کیست که ازآن تمتع خواهد برد. ۷ و الان‌ای خداوند برای چه منتظر باشم؟ امید من بر تو می‌باشد. ۸ مرا از همه گناهانم برهان و مرا نزد جاهلان عار مگردان. ۹ من گنگ بودم وزبان خود را باز نکردم زیرا که تو این را کرده‌ای. ۱۰ بلای خود را از من بردار زیرا که از ضرب دست تو من تلف می‌شوم. ۱۱ چون انسان را به‌سبب گناهش به عتابها تادیب می‌کنی، نفایس اورا مثل بید می‌گذاری. یقین هر انسان محض بطالت است، سلاه. ۱۲ ای خداوند دعای مرابشنو و به فریادم گوش بده و از اشکهایم ساکت مباش، زیرا که من غریب هستم در نزد تو و نزیل هستم مثل جمیع پدران خود. ۱۳ روی (خشم)خود را از من بگردان تا فرحناک شوم قبل از آنکه رحلت کنم و نایاب گردم.

۴۰ برای سالار مغنیان. مزمور داود انتظار بسیار برای خداوند کشیده‌ام، وبه من مایل شده، فریاد مرا شنید. ۲ و مرااز چاه هلاکت برآورد و از گل لجن و پایهایم را برصخره گذاشته، قدمهایم را مستحکم گردانید. ۳ وسرودی تازه در دهانم گذارد یعنی حمد خدای ما را. بسیاری چون این را بینند ترسان شده، برخداوند توکل خواهند کرد. ۴ خوشابحال کسی‌که بر خداوند توکل دارد و به متکبران ظالم ومرتدان دروغ مایل نشود. ۵ ای یهوه خدای ما چه بسیار است کارهای عجیب که تو کرده‌ای وتدبیرهایی که برای ما نموده‌ای. در نزد تو آنها راتقویم نتوان کرد، اگر آنها را تقریر و بیان بکنم، ازحد شمار زیاده است. ۶ در قربانی و هدیه رغبت نداشتی. اما گوشهای مرا باز کردی. قربانی سوختنی و قربانی گناه را نخواستی. ۷ آنگاه گفتم: «اینک می‌آیم! در طومار کتاب درباره من نوشته شده است. ۸ در بجا آوردن اراده توای خدای من رغبت می‌دارم و شریعت تو در اندرون دل من است.» ۹ در جماعت بزرگ به عدالت بشارت داده‌ام. اینک لبهای خود را باز نخواهم داشت وتوای خداوند می‌دانی. ۱۰ عدالت تو را در دل خود مخفی نداشته‌ام. امانت و نجات تو را بیان کرده‌ام. رحمت و راستی تو را از جماعت بزرگ پنهان نکرده‌ام. ۱۱ پس توای خداوند لطف خودرا از من باز مدار. رحمت و راستی تو دائم مرامحافظت کند. ۱۲ زیرا که بلایای بیشمار مرااحاطه می‌کند. گناهانم دور مرا گرفته است به حدی که نمی توانم دید. از مویهای سر من زیاده است و دل من مرا ترک کرده است. ۱۳ ای خداوند مرحمت فرموده، مرا نجات بده. ای خداوند به اعانت من تعجیل فرما. ۱۴ آنانی که قصد هلاکت جان من دارند، جمیع خجل و شرمنده شوند. و آنانی که در بدی من رغبت دارند، به عقب برگردانیده و رسوا گردند. ۱۵ آنانی که بر من هه هه می‌گویند، به‌سبب خجالت خویش حیران شوند. ۱۶ و اما جمیع طالبان تو در تو وجد و شادی نمایند و آنانی که نجات تو را دوست دارند، دائم گویند که خداوند بزرگ است. ۱۷ و اما من مسکین و فقیرهستم و خداوند درباره من تفکر می‌کند. تو معاون و نجات‌دهنده من هستی. ای خدای من، تاخیرمفرما.

۴۱ برای سالار مغنیان. مزمور داود خوشابحال کسی‌که برای فقیر تفکرمی کند. خداوند او را در روز بلاخلاصی خواهد داد. ۲ خداوند او را محافظت خواهد کرد و زنده خواهد داشت. او در زمین مبارک خواهد بود و او را به آرزوی دشمنانش تسلیم نخواهی کرد. ۳ خداوند او را بر بستربیماری تایید خواهد نمود. تمامی خوابگاه او رادر بیماریش خواهی گسترانید. ۴ من گفتم: «ای خداوند بر من رحم نما. جان مرا شفا بده زیرا به توگناه ورزیده‌ام.» ۵ دشمنانم درباره من به بدی سخن می‌گویند که کی بمیرد و نام او گم شود. ۶ واگر برای دیدن من بیاید، سخن باطل می‌گوید ودلش در خود شرارت را جمع می‌کند. چون بیرون رود آن را شایع می‌کند. ۷ و جمیع خصمانم با یکدیگر بر من نمامی می‌کنند و درباره من بدی می‌اندیشند، ۸ که «حادثه‌ای مهلک بر او ریخته شده است. و حال که خوابیده است دیگر نخواهدبرخاست.» ۹ و آن دوست خالص من که بر اواعتماد می‌داشتم که نان مرا نیز می‌خورد، پاشنه خود را بر من بلند کرد. ۱۰ و اما توای خداوند بر من رحم فرموده، مرابرپا بدار تا مجازات بدیشان رسانم. ۱۱ از این می‌دانم که در من رغبت داری زیرا که دشمنم برمن فخر نمی نماید. ۱۲ و مرا به‌سبب کمالم مستحکم نموده‌ای و مرا به حضور خویش دائم قائم خواهی نمود. ۱۳ یهوه خدای اسرائیل متبارک باد. از ازل تا به ابد. آمین و آمین.

۴۲ برای سالار مغنیان. قصیده بنی قورح چنانکه آهو برای نهرهای آب شدت اشتیاق دارد، همچنان‌ای خدا جان من اشتیاق شدید برای تو دارد. ۲ جان من تشنه خداست تشنه خدای حی، که کی بیایم و به حضور خدا حاضر شوم. ۳ اشکهایم روز و شب نان من می‌بود، چون تمامی روز مرا می‌گفتند: «خدای تو کجاست؟» ۴ چون این را بیاد می‌آورم جان خود را بر خود می‌ریزم. چگونه با جماعت می‌رفتم و ایشان را به خانه خدا پیشروی می‌کردم، به آواز ترنم و تسبیح در گروه عیدکنندگان. ۵ ای جانم چرا منحنی شده‌ای و چرا درمن پریشان گشته‌ای؟ بر خدا امید دار زیرا که او رابرای نجات روی او باز حمد خواهم گفت. ۶ ای خدای من، جانم در من منحنی شد. بنابراین تو را از زمین اردن یاد خواهم کرد، ازکوههای حرمون و از جبل مصغر. ۷ لجه به لجه ندا می‌دهد از آواز آبشارهای تو جمیع خیزابها وموجهای تو بر من گذشته است. ۸ در روز خداوندرحمت خود را خواهد فرمود. و در شب سرود اوبا من خواهد بود و دعا نزد خدای حیات من. ۹ به خدا گفته‌ام: «ای صخره من چرا مرا فراموش کرده‌ای؟» چرا به‌سبب ظلم دشمن ماتم‌کنان ترددبکنم؟ ۱۰ دشمنانم به کوبیدگی در استخوانهایم مرا ملامت می‌کنند، چونکه همه روزه مرامی گویند: «خدای تو کجاست؟» ۱۱ ای جان من چرا منحنی شده و چرا در من پریشان گشته‌ای؟ بر خدا امید دار زیرا که او را باز حمد خواهم گفت، که نجات روی من و خدای من است.

۴۳ ای خدا مرا داوری کن و دعوای مرا باقوم بیرحم فیصل فرما و از مرد حیله گرو ظالم مرا خلاصی ده. ۲ زیرا تو خدای قوت من هستی. چرا مرا دور انداختی؟ چرا به‌سبب ستم دشمن ماتم‌کنان تردد بکنم؟ ۳ نور و راستی خود را بفرست تا مرا هدایت نمایند. و مرا به کوه مقدس تو و مسکن های تو رسانند. ۴ آنگاه به مذبح خدا خواهم رفت، بسوی خدایی که سرور و خرمی من است. و توراای خدا، خدای من با بربط تسبیح خواهم خواند. ۵ ای جان من چرا منحنی شده‌ای؟ و چرا درمن پریشان گشته‌ای؟ امید بر خدا دار. زیرا که او راباز حمد خواهم گفت، که نجات روی من وخدای من است.

۴۴ برای سالار مغنیان. قصیده بنی قورح ای خدا به گوشهای خود شنیده‌ایم وپدران ما، ما را خبر داده‌اند، از کاری که در روزهای ایشان و در ایام سلف کرده‌ای. ۲ تو به‌دست خود امت‌ها را بیرون کردی، اماایشان را غرس نمودی. قومها را تباه کردی، اما ایشان را منتشر ساختی. ۳ زیرا که به شمشیر خود زمین را تسخیر نکردند و بازوی ایشان ایشان را نجات نداد. بلکه دست راست تو وبازو و نور روی تو. زیرا از ایشان خرسندبودی. ۴ ای خدا تو پادشاه من هستی. پس برنجات یعقوب امر فرما. ۵ به مدد تو دشمنان خود راخواهیم افکند و به نام تو مخالفان خویش راپایمال خواهیم ساخت. ۶ زیرا بر کمان خودتوکل نخواهم داشت و شمشیرم مرا خلاصی نخواهد داد. ۷ بلکه تو ما را از دشمنان ما خلاصی دادی و مبغضان ما را خجل ساختی. ۸ تمامی روزبر خدا فخر خواهیم کرد و نام تو را تا به ابد تسبیح خواهیم خواند، سلاه. ۹ لیکن الان تو ما را دورانداخته و رسوا ساخته‌ای و با لشکرهای ما بیرون نمی آیی. ۱۰ و ما را از پیش دشمن روگردان ساخته‌ای و خصمان ما برای خویشتن تاراج می‌کنند. ۱۱ ما را مثل گوسفندان برای خوراک تسلیم کرده‌ای و ما را در میان امت‌ها پراکنده ساخته‌ای. ۱۲ قوم خود را بی‌بها فروختی و ازقیمت ایشان نفع نبردی. ۱۳ ما را نزد همسایگان ماعار گردانیدی. اهانت و سخریه نزد آنانی که گرداگرد مایند. ۱۴ ما را در میان امت هاضرب‌المثل ساخته‌ای. جنبانیدن سر در میان قوم‌ها. ۱۵ و رسوایی من همه روزه در نظر من است. و خجالت رویم مرا پوشانیده است، ۱۶ ازآواز ملامت گو و فحاش، از روی دشمن و انتقام گیرنده. ۱۷ این همه بر ما واقع شد. اما تو را فراموش نکردیم و در عهد تو خیانت نورزیدیم. ۱۸ دل مابه عقب برنگردید و پایهای ما از طریق تو انحراف نورزید. ۱۹ هرچند ما را در مکان اژدرها کوبیدی و ما را به سایه موت پوشانیدی. ۲۰ نام خدای خود را هرگز فراموش نکردیم و دست خود را به خدای غیر برنیفراشتیم. ۲۱ آیا خدا این راغوررسی نخواهد کرد؟ زیرا او خفایای قلب رامی داند. ۲۲ هر آینه به‌خاطر تو تمامی روز کشته می‌شویم و مثل گوسفندان ذبح شمرده می‌شویم. ۲۳ ای خداوند بیدار شو چراخوابیده‌ای؟ برخیز و ما را تا به ابد دور میندار. ۲۴ چرا روی خود را پوشانیدی و ذلت و تنگی مارا فراموش کردی؟ ۲۵ زیرا که جان ما به خاک خم شده است و شکم ما به زمین چسبیده. ۲۶ به جهت اعانت ما برخیز و بخاطر رحمانیت خود ما رافدیه ده.

۴۵ برای سالار مغنیان بر سوسنها. قصیده بنی قورح. سرود حبیبات دل من به کلام نیکو می‌جوشد. انشاءخود را درباره پادشاه می‌گویم. زبان من قلم کاتب ماهر است. ۲ تو جمیل تر هستی ازبنی آدم و نعمت بر لبهای تو ریخته شده است. بنابراین، خدا تو را مبارک ساخته است تا ابدالاباد. ۳ ای جبار شمشیر خود را بر ران خود ببند، یعنی جلال و کبریایی خویش را. ۴ و به کبریایی خودسوار شده، غالب شو به جهت راستی و حلم وعدالت و دست راستت چیزهای ترسناک را به توخواهد آموخت. ۵ به تیرهای تیز تو امت‌ها زیر تومی افتند و به دل دشمنان پادشاه فرو می‌رود. ۶ ای خدا، تخت تو تا ابدالاباد است؛ عصای راستی عصای سلطنت تو است. ۷ عدالت را دوست وشرارت را دشمن داشتی. بنابراین خدا خدای توتو را به روغن شادمانی بیشتر از رفقایت مسح کرده است. ۸ همه رختهای تو مر و عود و سلیخه است، از قصرهای عاج که به تارها تو را خوش ساختند. ۹ دختران پادشاهان از زنان نجیب توهستند. ملکه به‌دست راستت در طلای اوفیرایستاده است. ۱۰ ای دختر بشنو و ببین و گوش خود را فرادار. و قوم خود و خانه پدرت رافراموش کن، ۱۱ تا پادشاه مشتاق جمال تو بشود، زیرا او خداوند تو است پس او را عبادت نما. ۱۲ ودختر صور با ارمغانی. و دولتمندان قوم رضامندی تو را خواهند طلبید. ۱۳ دختر پادشاه تمام در اندرون مجید است و رختهای او با طلا مرصع است. ۱۴ به لباس طرازدار نزد پادشاه حاضر می‌شود. باکره های همراهان او در عقب وی نزد تو آورده خواهند شد. ۱۵ به شادمانی وخوشی آورده می‌شوند و به قصر پادشاه داخل خواهند شد. ۱۶ به عوض پدرانت پسرانت خواهند بود و ایشان را بر تمامی جهان سروران خواهی ساخت. ۱۷ نام تو را در همه دهرها ذکرخواهم کرد. پس قومها تو را حمد خواهند گفت تا ابدالاباد.

۴۶ برای سالار مغنیان. سرود بنی قورح برعلاموت خدا ملجا و قوت ماست، و مددکاری که در تنگیها فور یافت می‌شود. ۲ پس نخواهیم ترسید، اگرچه جهان مبدل گردد وکوهها در قعر دریا به لرزش آید. ۳ اگرچه آبهایش آشوب کنند و به جوش آیند و کوهها ازسرکشی آن متزلزل گردند، سلاه. ۴ نهری است که شعبه هایش شهر خدا را فرحناک می‌سازد ومسکن قدوس حضرت اعلی را. ۵ خدا در وسطاوست پس جنبش نخواهد خورد. خدا او رااعانت خواهد کرد در طلوع صبح. ۶ امت‌ها نعره زدند و مملکتها متحرک گردیدند. او آواز خود راداد. پس جهان گداخته گردید. ۷ یهوه صبایوت باماست. و خدای یعقوب قلعه بلند ما، سلاه. ۸ بیایید کارهای خداوند را نظاره کنید، که چه خرابیها در جهان پیدا نمود. ۹ او جنگها را تااقصای جهان تسکین می‌دهد. کمان را می‌شکند ونیزه را قطع می‌کند و ارابه‌ها را به آتش می‌سوزاند. ۱۰ بازایستید و بدانید که من خدا هستم. در میان امت‌ها، متعال و در جهان، متعال خواهم شد. ۱۱ یهوه صبایوت با ماست و خدای یعقوب قلعه بلند ما، سلاه.

۴۷ برای سالار مغنیان. مزمور بنی قورح ای جمیع امت‌ها دستک زنید. نزد خدابه آواز شادی بانگ برآورید. ۲ زیراخداوند متعال و مهیب است و بر تمامی جهان خدای بزرگ. ۳ قومها را در زیر ما مغلوب خواهدساخت و طایفه‌ها را در زیر پایهای ما. ۴ میراث مارا برای ما خواهد برگزید یعنی جلالت یعقوب راکه دوست می‌دارد، سلاه. ۵ خدا به آواز بلندصعود نموده است. خداوند به آواز کرنا. ۶ تسبیح بخوانید، خدا را تسبیح بخوانید. تسبیح بخوانید، پادشاه ما را تسبیح بخوانید. ۷ زیرا خدا پادشاه تمامی جهان است. به خردمندی تسبیح بخوانید. ۸ خدا بر امت‌ها سلطنت می‌کند. خدا بر تخت قدس خود نشسته است. ۹ سروران قومها با قوم خدای ابراهیم جمع شده‌اند زیرا که سپرهای جهان از آن خداست. او بسیار متعال می‌باشد.

۴۸ سرود و مزمور بنی قورح خداوند بزرگ است و بی‌نهایت مجید، در شهر خدای ما و در کوه مقدس خویش. ۲ جمیل در بلندی‌اش و شادی تمامی جهان است کوه صهیون، در جوانب شمال، قریه پادشاه عظیم. ۳ خدا در قصرهای آن به ملجای بلند معروف است. ۴ زیرا اینک پادشاهان جمع شدند، و با هم درگذشتند. ۵ ایشان چون دیدندمتعجب گردیدند. و در حیرت افتاده، فرار کردند. ۶ لرزه بر ایشان در آنجا مستولی گردید و دردشدید مثل زنی که می‌زاید. ۷ تو کشتیهای ترشیش را به باد شرقی شکستی. ۸ چنانکه شنیده بودیم، همچنان دیده‌ایم، در شهر یهوه صبایوت، در شهر خدای ما؛ خدا آن را تا ابدالاباد مستحکم خواهد ساخت، سلاه. ۹ ای خدا در رحمت توتفکر کرده‌ایم، در اندرون هیکل تو. ۱۰ ای خداچنانکه نام تو است، همچنان تسبیح تو نیز تااقصای زمین. دست راست تو از عدالت پر است. ۱۱ کوه صهیون شادی می‌کند و دختران یهودا به وجد می‌آیند، به‌سبب داوریهای تو. ۱۲ صهیون را طواف کنید و گرداگرد او بخرامید و برجهای وی را بشمارید. ۱۳ دل خود را به حصارهایش بنهید و در قصرهایش تامل کنید تا طبقه آینده رااطلاع دهید. ۱۴ زیرا این خدا، خدای ماست تاابدالاباد و ما را تا به موت هدایت خواهد نمود.

۴۹ برای سالار مغنیان. مزمور بنی قورح ای تمامی قومها این را بشنوید! ای جمیع سکنه ربع مسکون این را گوش گیرید! ۲ ای عوام و خواص! ای دولتمندان وفقیران جمیع! ۳ زبانم به حکمت سخن می‌راند وتفکر دل من فطانت است. ۴ گوش خود را به مثلی فرا می‌گیرم. معمای خویش را بر بربط می‌گشایم. ۵ چرا در روزهای بلا ترسان باشم، چون گناه پاشنه هایم مرا احاطه می‌کند؛ ۶ آنانی که بر دولت خود اعتماد دارند و بر کثرت توانگری خویش فخر می‌نمایند. ۷ هیچ‌کس هرگز برای برادر خودفدیه نخواهد داد و کفاره او را به خدا نخواهد بخشید. ۸ زیرا فدیه جان ایشان گران بهاست و ابد بدان نمی توان رسید ۹ تا زنده بماند تا ابدالاباد وفساد را نبیند. ۱۰ زیرا می‌بیند که حکیمان می‌میرند. و جاهلان و ابلهان با هم هلاک می‌گردند و دولت خود را برای دیگران ترک می‌کنند. ۱۱ فکر دل ایشان این است که خانه های ایشان دائمی باشد و مسکنهای ایشان دوربه

دور؛ و نامهای خود را بر زمینهای خود می‌نهند. ۱۲ لیکن انسان در حرمت باقی نمی ماند، بلکه مثل بهایم است که هلاک می‌شود. ۱۳ این طریقه ایشان، جهالت ایشان است و اعقاب ایشان سخن ایشان را می‌پسندند، سلاه. ۱۴ مثل گوسفندان درهاویه رانده می‌شوند و موت ایشان را شبانی می‌کند و صبحگاهان راستان بر ایشان حکومت خواهند کرد و جمال ایشان در هاویه پوسیده خواهد شد تا مسکنی برای آن نباشد. **(Sheol h7585)** ۱۵ لیکن خدا جان مرا از دست هاویه نجات خواهد دادزیرا که مرا خواهد گرفت، سلاه. **(Sheol h7585)** ۱۶ پس ترسان مباش، چون کسی دولتمندگردد و جلال خانه او افزوده شود! ۱۷ زیرا چون بمیرد چیزی از آن نخواهد برد و جلالش در عقب او فرو نخواهد رفت. ۱۸ زیرا در حیات خود، خویشتن را مبارک می‌خواند. و چون بر خوداحسان می‌کنی، مردم ترا می‌ستایند. ۱۹ لیکن به طبقه پدران خود خواهد پیوست که نور را تا به ابدنخواهند دید. ۲۰ انسانی که در حرمت است وفهم ندارد، مثل بهایم است که هلاک می‌شود.

۵۰ مزمور آساف خدا، خدا یهوه تکلم می‌کند و زمین رااز مطلع آفتاب تا به مغربش می‌خواند. ۲ از صهیون که کمال زیبایی است، خدا تجلی نموده است. ۳ خدای ما می‌آید و سکوت نخواهد نمود. آتش پیش روی او می‌بلعد. وطوفان شدید گرداگرد وی خواهد بود. ۴ آسمان را از بالا می‌خواند و زمین را، تا قوم خود راداوری کند: ۵ «مقدسان مرا نزد من جمع کنید، که عهد را با من به قربانی بسته‌اند.» ۶ و آسمانها ازانصاف او خبر خواهند داد. زیرا خدا خود داوراست، سلاه. ۷ «ای قوم من بشنوتا سخن گویم. وای اسرائیل تا برایت شهادت دهم که خدا، خدای تومن هستم. ۸ درباره قربانی هایت تو را توبیخ نمی کنم و قربانی های سوختنی تو دائم در نظرمن است. ۹ گوساله‌ای از خانه تو نمی گیرم و نه بزی از آغل تو. ۱۰ زیراکه جمیع حیوانات جنگل از آن منند و بهایمی که بر هزاران کوه می‌باشند. ۱۱ همه پرندگان کوهها را می‌شناسم و وحوش صحرا نزد من حاضرند. ۱۲ اگر گرسنه می‌بودم تورا خبر نمی دادم. زیرا ربع مسکون و پری آن از آن من است. ۱۳ آیا گوشت گاوان را بخورم و خون بزها را بنوشم؟ ۱۴ برای خدا قربانی تشکر رابگذران، و نذرهای خویش را به حضرت اعلی وفانما. ۱۵ پس در روز تنگی مرا بخوان تا تو راخلاصی دهم و مرا تمجید بنمایی.» ۱۶ و اما به شریر خدا می‌گوید: «ترا چه‌کاراست که فرایض مرا بیان کنی و عهد مرا به زبان خود بیاوری؟ ۱۷ چونکه تو از تادیب نفرت داشته‌ای و کلام مرا پشت سر خود انداخته‌ای. ۱۸ چون دزد را دیدی او را پسند کردی و نصیب تو با زناکاران است. ۱۹ دهان خود را به شرارت گشوده‌ای و زبانت حیله را اختراع می‌کند. ۲۰ نشسته‌ای تا به ضد برادر خود سخن رانی ودرباره پسر مادر خویش غیبت‌گویی. ۲۱ این راکردی و من سکوت نمودم. پس گمان بردی که من مثل تو هستم. لیکن تو را توبیخ خواهم کرد. و این را پیش نظر تو به ترتیب خواهم نهاد. ۲۲ ای فراموش کنندگان خدا، در این تفکر کنید! مباداشما را بدرم و رهاننده‌ای نباشد. ۲۳ هرکه قربانی تشکر را گذراند مرا تمجید می‌کند. و آنکه طریق خود را راست سازد، نجات خدا را به وی نشان خواهم داد.»

۵۱ برای سالار مغنیان. مزمور داود وقتی که ناتان نبی بعد از درآمدنش به بتشبع نزد او آمد ای خدا به حسب رحمت خود بر من رحم فرما. به حسب کثرت رافت خویش گناهانم را محو ساز. ۲ مرا از عصیانم به کلی شست و شو ده و از گناهم مرا طاهر کن. ۳ زیرا که من به معصیت خود اعتراف می‌کنم وگناهم همیشه در نظر من است. ۴ به تو و به تو تنهاگناه ورزیده، و در نظر تو این بدی را کرده‌ام. تا درکلام خود مصدق گردی و در داوری خویش مزکی شوی. ۵ اینک در معصیت سرشته شدم و مادرم درگناه به من آبستن گردید. ۶ اینک براستی در قلب راغب هستی. پس حکمت را در باطن من به من بیاموز. ۷ مرا با زوفا پاک کن تا طاهر شوم. مراشست و شو کن تا از برف سفیدتر گردم. ۸ شادی وخرمی را به من بشنوان تا استخوانهایی که کوبیده‌ای به وجد آید. ۹ روی خود را از گناهانم بپوشان و همه خطایای مرا محو کن. ۱۰ ای خدادل طاهر در من بیافرین و روح مستقیم در باطنم تازه بساز. ۱۱ مرا از حضور خود میانداز، و روح قدوس خود را از من مگیر. ۱۲ شادی نجات خودرا به من باز ده و به روح آزاد مرا تایید فرما. ۱۳ آنگاه طریق تو را به خطاکاران تعلیم خواهم داد، و گناه کاران بسوی تو بازگشت خواهند نمود. ۱۴ مرا از خونها نجات ده! ای خدایی که خدای نجات من هستی! تا زبانم به عدالت تو ترنم نماید. ۱۵ خداوندا لبهایم را بگشا تا زبانم تسبیح تو رااخبار نماید. ۱۶ زیرا قربانی را دوست نداشتی والا می‌دادم. قربانی سوختنی را پسند نکردی. ۱۷ قربانی های خدا روح شکسته است. خدایا دل شکسته و کوبیده را خوار نخواهی شمرد. ۱۸ به رضامندی خود بر صهیون احسان فرما وحصارهای اورشلیم را بنا نما. ۱۹ آنگاه ازقربانی های عدالت و قربانی های سوختنی تمام راضی خواهی شد و گوساله‌ها بر مذبح توخواهند گذرانید.

۵۲ برای سالار مغنیان. قصیده داود وقتی که دوآغ ادومی آمد و شاول را خبر داده، گفت که داود به خانه اخیملک رفت ای جبار چرا از بدی فخر می‌کنی؟ رحمت خدا همیشه باقی است. ۲ زبان تو شرارت را اختراع می‌کند، مثل استره تیز، ای حیله ساز! ۳ بدی را از نیکویی بیشتر دوست می‌داری و دروغ را زیادتر از راست گویی، سلاه. ۴ همه سخنان مهلک را دوست می‌داری، ای زبان حیله باز! ۵ خدا نیز تو را تا به ابد هلاک خواهد کردو تو را ربوده، از مسکن تو خواهد کند و ریشه تورا از زمین زندگان، سلاه. ۶ عادلان این را دیده، خواهند ترسید و بر او خواهند خندید. ۷ هان این کسی است که خدا را قلعه خویش ننمود بلکه به کثرت دولت خود توکل کرد و از بدی خویش خود را زورآور ساخت. ۸ و اما من مثل زیتون سبز در خانه خدا هستم. به رحمت خدا توکل می‌دارم تا ابدالاباد. ۹ تو را همیشه حمد خواهم گفت، زیرا تو این را کرده‌ای. و انتظار نام تو را خواهم کشید زیرا نزدمقدسان تو نیکوست.

۵۳ برای سالار مغنیان بر ذوات اوتار. قصیده داود احمق در دل خود می‌گوید که خدایی نیست. فاسد شده، شرارت مکروه کرده‌اند. و نیکوکاری نیست. ۲ خدا از آسمان بر بنی آدم نظر انداخت تابببیند که فهیم و طالب خدایی هست. ۳ همه ایشان مرتد شده، با هم فاسد گردیده‌اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی. ۴ آیا گناهکاران بی‌معرفت هستند که قوم مرا می‌خورند چنانکه نان می‌خورند و خدا را نمی خوانند؟ ۵ آنگاه سخت‌ترسان شدند، جایی که هیچ ترس نبود. زیرا خدااستخوانهای محاصره کننده تو را از هم پاشید. آنها را خجل ساخته‌ای زیرا خدا ایشان را ردنموده است. ۶ کاش که نجات اسرائیل از صهیون ظاهر می شد. وقتی که خدا اسیری قوم خویش رابرگرداند، یعقوب وجد خواهد نمود و اسرائیل شادی خواهد کرد.

۵۴ برای سالار مغنیان. قصیده داود بر ذوات اوتاروقتی که زیفیان نزد شاول آمده، گفتند آیا داودنزد ما خود را پنهان نمی کند ای خدا به نام خود مرا نجات بده و به قوت خویش بر من داوری نما. ۲ ای خدا دعای مرا بشنو و سخنان زبانم را گوش بگیر. ۳ زیرا بیگانگان به ضد من برخاسته‌اند و ظالمان قصد جان من دارند. و خدا را در مد نظر خودنگذاشته‌اند، سلاه. ۴ اینک خدا مددکار من است. خداوند از تایید کنندگان جان من است. ۵ بدی رابر دشمنان من خواهد برگردانید. به راستی خودریشه ایشان را بکن. ۶ قربانی های تبرعی نزد توخواهم گذرانید و نام تو راای خداوند حمدخواهم گفت زیرا نیکوست. ۷ چونکه از جمیع تنگیها مرا خلاصی داده‌ای، و چشم من بردشمنانم نگریسته است.

۵۵ برای سالار مغنیان. قصیده داود بر ذوات اوتار ای خدا به دعای من گوش بگیر! و خودرا از تضرع من پنهان مکن! ۲ به من گوش فراگیر و مرا مستجاب فرما! زیرا که در تفکر خودمتحیرم و ناله می‌کنم. ۳ از آواز دشمن و به‌سبب ظلم شریر، زیرا که ظلم بر من می‌اندازند وبا خشم بر من جفا می‌کنند. ۴ دل من در اندرونم پیچ و تاب می کند، و ترسهای موت بر من افتاده است. ۵ ترس و لرز به من درآمده است. وحشتی هولناک مرا درگرفته است. ۶ و گفتم کاش که مرابالها مثل کبوتر می‌بود تا پرواز کرده، استراحت می‌یافتم. ۷ هرآینه بجای دور می‌پریدم، و درصحرا ماوا می گزیدم، سلاه. ۸ می‌شتافتم بسوی پناهگاهی، از باد تند و از طوفان شدید. ۹ ای خداوند آنها را هلاک کن و زبانهایشان راتفریق نما زیرا که در شهر ظلم و جنگ دیده‌ام. ۱۰ روز و شب بر حصارهایش گردش می کنند وشرارت و مشقت در میانش می‌باشد. ۱۱ فسادهادر میان وی است و جور و حیله از کوچه هایش دور نمی شود. ۱۲ زیرا دشمن نبود که مرا ملامت می کرد والا تحمل می‌کردم؛ و خصم من نبود که بر من سربلندی می‌نمود؛ والا خود را از وی پنهان می‌ساختم. ۱۳ بلکه تو بودی‌ای مرد نظیر من! ای یار خالص و دوست صدیق من! ۱۴ که با یکدیگرمشورت شیرین می کردیم و به خانه خدا در انبوه می‌خرامیدیم. ۱۵ موت بر ایشان ناگهان آید وزنده بگور فرو روند. زیرا شرارت در مسکن های ایشان و در میان ایشان است. (Sheol h7585) ۱۶ و اما من نزد خدا فریاد می‌کنم و خداوندمرا نجات خواهد داد. ۱۷ شامگاهان و صبح وظهر شکایت و ناله می‌کنم و او آواز مرا خواهدشنید. ۱۸ جانم را از جنگی که بر من شده بود، بسلامتی فدیه داده است. زیرا بسیاری با من مقاومت می‌کردند. ۱۹ خدا خواهد شنید و ایشان را جواب خواهد داد، او که از ازل نشسته است، سلاه. زیراکه در ایشان تبدیلها نیست و از خدانمی ترسند. ۲۰ دست خود را بر صلح اندیشان خویش دراز کرده، و عهد خویش را شکسته است. ۲۱ سخنان چرب زبانش نرم، لیکن دلش جنگ است. سخنانش چرب تر از روغن لیکن شمشیرهای برهنه است. ۲۲ نصیب خود را به خداوند بسپار و تو را رزق خواهد داد. او تا به ابدنخواهد گذاشت که مرد عادل جنبش خورد. ۲۳ وتوای خدا ایشان را به چاه هلاکت فرو خواهی آورد. مردمان خون ریز و حیله ساز، روزهای خودرا نیمه نخواهند کرد، لیکن من بر تو توکل خواهم داشت.

۵۶ برای سالار مغنیان بر فاخته ساکت در بلاد بعیده. مکتوم داود وقتی که فلسطینیان او را در جت گرفتند ای خدا بر من رحم فرما، زیرا که انسان مرا به شدت تعاقب می‌کند. تمامی روزجنگ کرده، مرا اذیت می‌نماید. ۲ خصمانم تمامی روز مرا به شدت تعاقب می‌کنند. زیرا که بسیاری با تکبر با من می‌جنگند. ۳ هنگامی که ترسان شوم، من بر تو توکل خواهم داشت. ۴ در خدا کلام او را خواهم ستود. بر خداتوکل کرده، نخواهم ترسید. انسان به من چه می‌تواند کرد؟ ۵ هر روزه سخنان مرا منحرف می‌سازند. همه فکرهای ایشان درباره من برشرارت است. ۶ ایشان جمع شده، کمین می‌سازند. بر قدمهای من چشم دارند زیرا قصدجان من دارند. ۷ آیا ایشان به‌سبب شرارت خودنجات خواهند یافت؟ ای خدا امت‌ها را درغضب خویش بینداز. ۸ تو آوارگیهای مرا تقریر کرده‌ای. اشکهایم را در مشک خود بگذار. آیا این در دفتر تو نیست؟ ۹ آنگاه در روزی که تو رابخوانم دشمنانم روخواهند گردانید. این رامی دانم زیرا خدا با من است. ۱۰ در خدا کلام او را خواهم ستود. درخداوند کلام او را خواهم ستود. ۱۱ بر خدا توکل دارم پس نخواهم ترسید. آدمیان به من چه می‌توانند کرد؟ ۱۲ ای خدا نذرهای تو بر من است. قربانی های حمد را نزد تو خواهم گذرانید. ۱۳ زیرا که جانم را از موت رهانیده‌ای. آیا پایهایم را نیز از لغزیدن نگاه نخواهی داشت تا در نورزندگان به حضور خدا سالک باشم؟

۵۷ برای سالار مغنیان برلاتهلک. مکتوم داود وقتی که از حضور شاول به مغاره فرار کرد ای خدا بر من رحم فرما، بر من رحم فرما! زیرا جانم در تو پناه می‌برد، و درسایه بالهای تو پناه می‌برم تا این بلایا بگذرد. ۲ نزدخدای تعالی آواز خواهم داد، نزد خدایی که همه‌چیز را برایم تمام می‌کند. ۳ از آسمان فرستاده، مرا خواهد رهانید. زیرا تعاقب کننده سخت من ملامت می‌کند، سلاه. خدا رحمت و راستی خودرا خواهد فرستاد. ۴ جان من در میان شیران است. در میان آتش افروزان می‌خوابم یعنی آدمیانی که دندانهایشان نیزه‌ها و تیرهاست. و زبان ایشان شمشیر برنده است. ۵ ای خدا بر آسمانها متعال شو و جلال تو بر تمامی جهان. ۶ دامی

برای پایهایم مهیا ساختند و جانم خم گردید. چاهی پیش رویم کندند، و
خود در میانش افتادند، سلاه. ۷ دل من مستحکم است خدایا دل من
مستحکم است. سرود خواهم خواند و ترنم خواهم نمود. ۸ ای جلال من
بیدار شو! ای بربط وعود بیدار شو! صبحگاهان من بیدار خواهم شد. ۹
ای خداوند تو را در میان امت‌ها حمد خواهم گفت. تو را در میان قوم‌ها
تسبیح خواهم خواند. ۱۰ زیرا رحمت تو تا آسمانها عظیم است وراستی تو
تا افلاک. ۱۱ خدایا بر آسمانها متعال شو. و جلال تو بر تمامی جهان.

۵۸ برای سالار مغنیان برلاتهلک. مکتوم داود آیا فی الحقیقت به
عدالتی که گنگ است سخن می‌گویید؟ وای بنی آدم آیابه راستی داوری
می‌نمایید؟ ۲ بلکه در دل خودشرارتها به عمل می‌آورید و ظلم دستهای
خود رادر زمین از میزان درمی کنید. ۳ شریران از رحم منحرف هستند. از
شکم مادر دروغ گفته، گمراه می‌شوند. ۴ ایشان را زهری است مثل
زهر مار. مثل افعی کر که گوش خود را می‌بندد. ۵ که آوازافسونگران را
نمی شنود، هرچند به مهارت افسون می‌کند. ۶ ای خدا دندانهایشان را
دردهانشان بشکن. ای خداوند دندانهای شیران راخرد بشکن. ۷ گداخته
شده، مثل آب بگذرند. چون او تیرهای خود را می‌اندازد، در ساعت
منقطع خواهند شد. ۸ مثل حلزون که گداخته شده، می‌گذرد. مثل
سقط زن، آفتاب را نخواهندديد. ۹ قبل از آنکه دیگهای شما آتش خارها
رااحساس کند. آنها را چه تر و چه خشک خواهدرفت. ۱۰ مرد عادل
چون انتقام را دید شادی خواهد نمود. پایهای خود را به خون شریرخواهد
شست. ۱۱ و مردم خواهند گفت: «هرآینه ثمره‌ای برای عادلان هست. هر
آینه خدایی هست که در جهان داوری می‌کند.»

۵۹ برای سالار مغنیان بر لاتهلک. مکتوم داود وقتی که شاول فرستاد
که خانه را کشیک بکشند تا او را بکشند ای خدایم مرا از دشمنانم برهان!
مرا ازمقاومت کنندگانم برافراز! ۲ مرا ازگناهکاران خلاصی ده! و از مردمان
خون ریزرهایی بخش! ۳ زیرا اینک برای جانم کمین می‌سازند و زورآوران به
ضد من جمع شده‌اند، بدون تقصیر من‌ای خداوند و بدون گناه من. ۴ بی
قصور من می‌شتابند و خود را آماده می‌کنند. پس برای ملاقات من بیدار
شو و ببین. ۵ اما توای یهوه، خدای صبایوت، خدای اسرائیل! بیدارشده،
همه امت‌ها را مکافات برسان و بر غداران بدکار شفقت مفرما، سلاه. ۶
شامگاهان برمی گردند و مثل سگ بانگ می‌کنند و در شهردور می‌زنند. ۷
از دهان خود بدی را فرومی ریزند. در لبهای ایشان شمشیرهاست. زیرا
می‌گویند: «کیست که بشنود؟» ۸ و اما توای خداوند، بر ایشان خواهی
خندید و تمامی امت‌ها را استهزا خواهی نمود. ۹ ای قوت من بسوی تو
انتظار خواهم کشید زیراخدا قلعه بلند من است. ۱۰ خدای رحمت من
پیش روی من خواهد رفت. خدا مرا بردشمنانم نگران خواهد ساخت. ۱۱
ایشان را به قتل مرسان. ۱۲ به‌سبب گناه زبان و سخنان لبهای خود، در
تکبر خویش گرفتار شوند. و به عوض لعنت و دروغی که می‌گویند، ۱۳
ایشان را فانی کن در غضب فانی کن تا نیست گردند و بدانند که خدادر
یعقوب تا اقصای زمین سلطنت می‌کند. سلاه. ۱۴ و شامگاهان برگردیده،
مثل سگ بانگ زنند ودر شهر گردش کنند. ۱۵ و برای خوراک پراکنده
شوند و سیر نشده، شب را بسر برند. ۱۶ و اما من قوت تو را خواهم
سرایید و بامدادان از رحمت تو ترنم خواهم نمود. زیرا قلعه بلند من هستی
ودر روز تنگی ملجای منی. ۱۷ ای قوت من برای تو سرود می‌خوانم، زیرا
خدا قلعه بلند من است وخدای رحمت من.

۶۰ برای سالار مغنیان بر سوسن شهادت. مکتوم داود برای تعلیم وقتی
که با ارم نهرین و ارم صوبه از در مقاتله بیرون آمد و یوآب برگشته، دوازده
هزار نفر از ادومیان را در وادی الملح کشت ای خدا ما را دور انداخته،
پراکنده ساخته‌ای! خشمناک بودی، بسوی مارجوع فرما! ۲ زمین را متزلزل
ساخته، آن راشکافته‌ای! شکستگیهایش را شفا ده زیرا به جنبش آمده
است. ۳ چیزهای مشکل را به قوم خود نشان داده‌ای. باده سرگردانی به
مانوشانیده‌ای. ۴ علمی به ترسندگان خود داده‌ای تاآن را برای راستی
برافرازند، سلاه. ۵ تا حبیبان تونجات یابند. به‌دست راست خود نجات ده
و مرا مستجاب فرما. ۶ خدا در قدوسیت خود سخن گفته است. پس
وجد خواهم نمود. شکیم را تقسیم می‌کنم ووادی سکوت را خواهم پیمود.
۷ جلعاد از آن من است، منسی از آن من. افرایم خود سر من است ویهودا
عصای سلطنت من. ۸ موآب ظرف طهارت من است و بر ادوم کفش خود
را خواهم‌انداخت. ای فلسطین برای من بانگ برآور! ۹ کیست که مرابه
شهر حصین درآورد؟ و کیست که مرا به ادوم رهبری کند؟ ۱۰ مگر نه توای
خدا که ما را دورانداخته‌ای و با لشکرهای ماای خدا بیرون نمی آیی؟ ۱۱
مرا از دشمن اعانت فرما زیرامعاونت انسان باطل است. ۱۲ با خدا ظفر
خواهیم یافت. زیرا اوست که دشمنان ما را پایمال خواهدکرد.

۶۱ برای سالار مغنیان برذوات اوتار. مزمور داود ای خدا فریاد مرا بشنو!
و دعای مرااجابت فرما! ۲ از اقصای جهان تو راخواهم خواند، هنگامی که
دلم بیهوش می‌شود، مرا به صخره‌ای که از من بلندتر است هدایت نما. ۳
زیرا که تو ملجای من بوده‌ای و برج قوی ازروی دشمن. ۴ در خیمه تو
ساکن خواهم بود تاابدالاباد. زیر سایه بالهای تو پناه خواهم برد، سلاه. ۵
زیرا توای خدا نذرهای مرا شنیده‌ای ومیراث ترسندگان نام خود را به من عطا
کرده‌ای. ۶ بر عمر پادشاه روزها خواهی افزود و سالهای اوتا نسل‌ها باقی
خواهد ماند. ۷ به حضور خداخواهد نشست تا ابدالاباد. رحمت و راستی
را مهیا کن تا او را محافظت کنند. ۸ پس نام تو را تا به ابد خواهم سرایید
تا هر روز نذرهای خود را وفاکنم.

۶۲ برای یدوتون سالار مغنیان. مزمور داود جان من فقط برای خدا
خاموش می شود زیرا که نجات من از جانب اوست. ۲ او تنها صخره و
نجات من است و قلعه بلند من. پس بسیار جنبش نخواهم خورد. ۳ تا به
کی بر مردی هجوم می‌آورید تا همگی شما او راهلاک کنید مثل دیوار
خمشده و حصار جنبش خورده؟ ۴ در این فقط مشورت می‌کنند که او را
ازمرتبه‌اش بیندازند. و دروغ را دوست می‌دارند. به زبان خود برکت می‌دهند

و در دل خود لعنت می‌کنند، سلاه. ۵ ای جان من فقط برای خدا خاموش شو زیراکه امید من از وی است. ۶ او تنها صخره و نجات من است و قلعه بلند من تا جنبش نخورم. ۷ برخداست نجات و جلال من. صخره قوت من وپناه من در خداست. ۸ ای قوم همه وقت بر اوتوکل کنید و دلهای خود را به حضور وی بریزید. زیرا خدا ملجای ماست، سلاه. ۹ البته بنی آدم بطالت‌اند و بنی بشر دروغ. در ترازو بالا می‌روندزیرا جمیع از بطالت سبکترند. ۱۰ بر ظلم توکل مکنید و بر غارت مغرور مشوید. چون دولت افزوده شود دل در آن مبندید. ۱۱ خدا یک بارگفته است و دو بار این را شنیده‌ام که قوت از آن خداست. ۱۲ ای خداوند رحمت نیز از آن تواست، زیرا به هر کس موافق عملش جزا خواهی داد.

۶۳ مزمور داود هنگامی که در صحرای یهودا بود ای خدا، تو خدای من هستی. در سحرتو را خواهم طلبید. جان من تشنه تواست و جسدم مشتاق تو در زمین خشک تشنه بی‌آب. ۲ چنانکه در قدس بر تو نظر کردم تا قوت و جلال تو را مشاهده کنم. ۳ چونکه رحمت تو ازحیات نیکوتر است. پس لبهای من ترا تسبیح خواهد خواند. ۴ از این‌رو تا زنده هستم تو رامتبارک خواهم خواند. و دستهای خود را به نام توخواهم برافراشت. ۵ جان من سیر خواهد شدچنانکه از مغز و پیه. و زبان من به لبهای شادمانی تو را حمد خواهد گفت، ۶ چون تو را بر بسترخود یاد می‌آورم و در پاسهای شب در تو تفکرمی کنم. ۷ زیرا تو مددکار من بوده‌ای و زیر سایه بالهای تو شادی خواهم کرد. ۸ جان من به توچسبیده است و دست راست تو مرا تایید کرده است. ۹ و اما آنانی که قصد جان من دارند هلاک خواهند شد و در اسفل زمین فرو خواهند رفت. ۱۰ ایشان به دم شمشیر سپرده می‌شوند و نصیب شغالها خواهند شد. ۱۱ اما پادشاه در خدا شادی خواهد کرد و هرکه بدو قسم خورد فخر خواهدنمود. زیرا دهان دروغ‌گویان بسته خواهد گردید.

۶۴ برای سالار مغنیان. مزمور داود ای خدا وقتی که تضرع می‌نمایم، آوازمرا بشنو و حیاتم را از خوف دشمن نگاه دار! ۲ مرا از مشاورت شریران پنهان کن و ازهنگامه گناهکاران. ۳ که زبان خود را مثل شمشیرتیز کرده‌اند و تیرهای خود یعنی سخنان تلخ را برزه آراسته‌اند. ۴ تا در کمینهای خود بر مرد کامل بیندازند. ناگهان بر او می‌اندازند و نمی ترسند. ۵ خویشتن را برای کار زشت تقویت می‌دهند. درباره پنهان کردن دامها گفتگو می‌کنند. می‌گویند: «کیست که ما را ببیند؟» ۶ کارهای بد راتدبیر می‌کنند و می‌گویند: «تدبیر نیکو کرده‌ایم.» و اندرون و قلب هر یک از ایشان عمیق است. ۷ اما خدا تیرها بر ایشان خواهد انداخت. وناگهان جراحت های ایشان خواهد شد. ۸ وزبانهای خود را برخود فرود خواهندآورد و هرکه ایشان را بیند فرار خواهد کرد. ۹ و جمیع آدمیان خواهند ترسید و کار خدا را اعلام خواهند کرد و عمل او را درک خواهند نمود. ۱۰ ومرد صالح در خداوند شادی می‌کند و بر اوتوکل می‌دارد و جمیع راست دلان، فخر خواهندنمود.

۶۵ برای سالار مغنیان. مزمور و سرود داود ای خدا، تسبیح در صهیون منتظرتوست. و نذرها برای تو وفا خواهدشد. ۲ ای که دعا می‌شنوی! نزد تو تمامی بشرخواهند آمد. ۳ گناهان بر من غالب آمده است. توتقصیرهای مرا کفاره خواهی کرد. ۴ خوشابحال کسی‌که او را برگزیده، و مقرب خود ساخته‌ای تابه درگاههای تو ساکن شود. از نیکویی خانه توسیر خواهیم شد و از قدوسیت هیکل تو. ۵ به چیزهای ترسناک در عدل، ما را جواب خواهی داد، ای خدایی که نجات ما هستی. ای که پناه تمامی اقصای جهان و ساکنان بعیده دریاهستی. ۶ و کوهها را به قوت خود مستحکم ساخته‌ای، و کمر خود را به قدرت بسته‌ای. ۷ وتلاطم دریا را ساکن می‌گردانی، تلاطم امواج آن وشورش امت‌ها را. ۸ ساکنان اقصای جهان ازآیات تو ترسانند. مطلع های صبح و شام راشادمان می‌سازی. ۹ از زمین تفقد نموده، آن راسیراب می‌کنی و آن را بسیار توانگر می‌گردانی. نهر خدا از آب پر است. غله ایشان را آماده می‌کنی زیرا که بدین طور تهیه کرده‌ای. ۱۰ پشته هایش را سیراب می‌کنی و مرزهایش راپست می‌سازی. به بارشها آن را شاداب می‌نمایی. نباتاتش را برکت می‌دهی. ۱۱ به احسان خویش سال را تاجدار می‌سازی و راههای توچربی را می‌چکاند. ۱۲ مرتع های صحرا نیزمی چکاند. و کمر تلها به شادمانی بسته شده است. ۱۳ چمنها به گوسفندان آراسته شده است و دره هابه غله پیراسته؛ از شادی بانگ می‌زنند و نیزمی سرایند.

۶۶ برای سالار مغنیان. سرود و مزمور ای تمامی زمین، برای خدا بانگ شادمانی بزنید! ۲ جلال نام او رابسرایید! و در تسبیح او جلال او را توصیف نمایید! ۳ خدا را گویید: «چه مهیب است کارهای تو! از شدت قوت تو دشمنانت نزد تو تذلل خواهند کرد! ۴ تمامی زمین تو را پرستش خواهند کرد و تو را خواهند سرایید و به نام توترنم خواهند نمود.» سلاه. ۵ بیایید کارهای خدا را مشاهده کنید. او درکارهای خود به بنی آدم مهیب است. ۶ دریا را به خشکی مبدل ساخت و مردم از نهر با پا عبورکردند. در آنجا بدو شادی نمودیم. ۷ در توانایی خود تا به ابد سلطنت می‌کند و چشمانش مراقب امت‌ها است. فتنه انگیزان خویشتن را برنیفرازند، سلاه. ۸ ای قوم‌ها، خدای ما را متبارک خوانید وآواز تسبیح او را بشنوانید. ۹ که جانهای ما را درحیات قرار می‌دهد و نمی گذارد که پایهای مالغزش خورد. ۱۰ زیراای خدا تو ما را امتحان کرده‌ای و ما را غال گذاشته‌ای چنانکه نقره راغال می‌گذارند. ۱۱ ما را به دام درآوردی و باری گران بر پشتهای ما نهادی. ۱۲ مردمان را بر سرما سوار گردانیدی و به آتش و آب درآمدیم. پس ما را به‌جای خرم بیرون آوردی. ۱۳ قربانی های سوختنی به خانه تو خواهم آورد. نذرهای خود را به تو وفا خواهم نمود، ۱۴ که لبهای خود را بر آنها گشودم و در زمان تنگی خودآنها را به زبان خود آوردم. ۱۵ قربانی های سوختنی پرواری را نزد تو خواهم گذرانید. گوساله‌ها و بزها را با بخور قوچها ذبح خواهم کرد، سلاه. ۱۶ ای همه خداترسان بیایید و بشنوید تا ازآنچه او برای جان من کرده است خبر دهم. ۱۷ به دهانم نزد او آواز خود را بلند کردم و تسبیح بلند بر زبان من بود. ۱۸ اگر بدی را در دل خودمنظور

می‌داشتم، خداوند مرا نمی شنید. ۱۹ لیکن خدا مرا شنیده است و به آواز دعای من توجه فرموده. ۲۰ متبارک باد خدا که دعای مرا ازخود، و رحمت خویش را از من برنگردانیده است.

۶۷ برای سالار مغنیان. مزمور و سرود برذوات اوتار خدا بر ما رحم کند و ما را مبارک سازدو نور روی خود را بر ما متجلی فرماید! سلاه. ۲ تا راه تو در جهان معروف گردد و نجات تو به جمیع امت‌ها. ۳ ای خدا قوم‌ها تو را حمدگویند. جمیع قوم‌ها تو را حمد گویند. ۴ امت‌ها شادی و ترنم خواهند نمود زیراقوم‌ها را به انصاف حکم خواهی نمود و امت های جهان را هدایت خواهی کرد، سلاه. ۵ ای خداقوم‌ها تو را حمد گویند. جمیع قوم‌ها تو را حمدگویند. ۶ آنگاه زمین محصول خود را خواهد دادو خدا خدای ما، ما را مبارک خواهد فرمود. ۷ خداما را مبارک خواهد فرمود. و تمامی اقصای جهان از او خواهند ترسید.

۶۸ برای سالار مغنیان. مزمور و سرود داود خدا برخیزد و دشمنانش پراکنده شوند! و آنانی که از او نفرت دارند ازحضورش بگریزند! ۲ چنانکه دود پراکنده می‌شود، ایشان را پراکنده ساز، و چنانکه موم پیش آتش گداخته می‌شود، همچنان شریران به حضور خدا هلاک گردند. ۳ اما صالحان شادی کنند و در حضور خدا به وجد آیند و به شادمانی خرسند شوند. ۴ برای خدا سرود بخوانید و به نام او ترنم نمایید و راهی درست کنید برای او که در صحراها سوار است. نام او یهوه است! به حضورش به وجد آیید! ۵ پدر یتیمان و داور بیوه‌زنان، خداست در مسکن قدس خود! ۶ خدا بی‌کسان را ساکن خانه می‌گرداند واسیران را به رستگاری بیرون می‌آورد، لیکن فتنه انگیزان در زمین تفتیده ساکن خواهند شد. ۷ ای خدا هنگامی که پیش روی قوم خود بیرون رفتی، هنگامی که در صحرا خرامیدی، سلاه. ۸ زمین متزلزل شد و آسمان به حضور خدا بارید. این سینا نیز از حضور خدا، خدای اسرائیل. ۹ ای خدا باران نعمت‌ها بارانیدی و میراثت را چون خسته بود مستحکم گردانیدی. ۱۰ جماعت تو درآن ساکن شدند. ای خدا، به جود خویش برای مساکین تدارک دیده‌ای. ۱۱ خداوند سخن را می‌دهد. مبشرات انبوه عظیمی می‌شوند. ۱۲ ملوک لشکرها فرار کرده، منهزم می‌شوند. و زنی که در خانه مانده است، غارت را تقسیم می‌کند. ۱۳ اگرچه در آغلهاخوابیده بودید، لیکن مثل بالهای فاخته شده ایدکه به نقره پوشیده است و پرهایش به طلای سرخ. ۱۴ چون قادر مطلق پادشاهان را در آن پراکنده ساخت، مثل برف بر صلمون درخشان گردید. ۱۵ کوه خدا، کوه باشان است، کوهی با قله های افراشته کوه باشان است. ۱۶ ای کوههای باقله های افراشته، چرا نگرانید؟ بر این کوهی که خدا برای مسکن خود برگزیده است هر آینه خداوند در آن تا به ابد ساکن خواهد بود. ۱۷ ارابه های خدا کرورها و هزارهاست. خداونددر میان آنهاست و سینا در قدس است. ۱۸ براعلی علیین صعود کرده، و اسیران را به اسیری برده‌ای. از آدمیان بخششها گرفته‌ای. بلکه ازفتنه انگیزان نیز تا یهوه خدا در ایشان مسکن گیرد. ۱۹ متبارک باد خداوندی که هر روزه متحمل بارهای ما می‌شود و خدایی که نجات ماست، سلاه. ۲۰ خدا برای ما، خدای نجات است ومفرهای موت از آن خداوند یهوه است. ۲۱ هرآینه خدا سردشمنان خود را خرد خواهد کوبیدو کله مویدار کسی را که در گناه خود سالک باشد. ۲۲ خداوند گفت: «از باشان باز خواهم آورد. از ژرفیهای دریا باز خواهم آورد. ۲۳ تا پای خودرا در خون فروبری و زبان سگان تو از دشمنانت بهره خود را بیابد.» ۲۴ ای خدا طریق های تو رادیده‌اند یعنی طریق های خدا و پادشاه مرا درقدس. ۲۵ درپیش رو، مغنیان می‌خرامند و درعقب، سازندگان. و در وسط دوشیزگان دف زن. ۲۶ خدا را در جماعت‌ها متبارک خوانید وخداوند را از چشمه اسرائیل. ۲۷ آنجاست بنیامین صغیر، حاکم ایشان و روسای یهودامحفل ایشان. روسای زبولون و روسای نفتالی. ۲۸ خدایت برای تو قوت را امر فرموده است. ای خدا آنچه را که برای ما کرده‌ای، استوار گردان. ۲۹ به‌سبب هیکل تو که در اورشلیم است، پادشاهان هدایا نزد تو خواهندآورد. ۳۰ و وحش نی زار را توبیخ فرما و رمه گاوان را با گوساله های قوم که با شمشهای نقره نزد تو گردن می‌نهند. وقوم هایی که جنگ را دوست می‌دارند پراکنده ساخته است. ۳۱ سروران از مصر خواهند آمد وحبشه دستهای خود را نزد خدا بزودی درازخواهد کرد. ۳۲ ای ممالک جهان برای خدا سرود بخوانید. برای خداوند سرود بخوانید، سلاه. ۳۳ برای او که بر فلک الافلاک قدیمی سوار است. اینک آواز خود را می‌دهد آوازی که پرقوت است. ۳۴ خدارا به قوت توصیف نمایید. جلال وی بر اسرائیل است و قوت او در افلاک. ۳۵ ای خدا از قدسهای خود مهیب هستی. خدای اسرائیل قوم خود راقوت و عظمت می‌دهد. متبارک باد خدا.

۶۹ برای سالار مغنیان بر سوسنها. مزمور داود خدایا مرا نجات ده! زیرا آبها به‌جان من درآمده است. ۲ در خلاب ژرف فرورفته‌ام، جایی که نتوان ایستاد. به آبهای عمیق درآمده‌ام و سیل مرا می‌پوشاند. ۳ از فریاد خودخسته شده‌ام و گلوی من سوخته و چشمانم ازانتظار خدا تار گردیده است. ۴ آنانی که بی‌سبب ازمن نفرت دارند، از مویهای سرم زیاده‌اند ودشمنان ناحق من که قصد هلاکت من دارندزورآورند. پس آنچه نگرفته بودم، رد کردم. ۵ ای خدا، تو حماقت مرا می‌دانی و گناهانم از تومخفی نیست. ۶ ای خداوند یهوه صبایوت، منتظرین تو به‌سبب من خجل نشوند. ای خدای اسرائیل، طالبان تو به‌سبب من رسوا نگردند. ۷ زیرا به‌خاطر تو متحمل عار گردیده‌ام ورسوایی روی من، مرا پوشیده است. ۸ نزدبرادرانم اجنبی شده‌ام و نزد پسران مادر خودغریب. ۹ زیرا غیرت خانه تو مرا خورده است وملامت های ملامت کنندگان تو بر من طاری گردیده. ۱۰ روزه داشته، جان خود را مثل اشک ریخته‌ام. و این برای من عار گردیده است. ۱۱ پلاس را لباس خود ساخته‌ام و نزد ایشان ضرب‌المثل گردیده‌ام. ۱۲ دروازه نشینان درباره من حرف می‌زنند و سرود می‌گساران گشته‌ام. ۱۳ و اما من، ای خداوند دعای خود را در وقت اجابت نزد تو می‌کنم. ای خدا در کثرت رحمانیت خود و راستی نجات خود مرا مستجاب فرما. ۱۴ مرا از خلاب خلاصی ده تا غرق نشوم و ازنفرت کنندگانم و از ژرفیهای آب رستگار شوم. ۱۵ مگذار که سیلان آب

مرا بپوشاند و ژرفی مرابلعد و هاویه دهان خود را بر من ببندد. ۱۶ ای خداوند مرا مستجاب فرما زیرا رحمت تونیکوست. به کثرت رحمانیتت بر من توجه نما. ۱۷ و روی خود را از بنده ات مپوشان زیرا در تنگی هستم مرا بزودی مستجاب فرما. ۱۸ به‌جانم نزدیک شده، آن را رستگار ساز. به‌سبب دشمنانم مرا فدیه ده. ۱۹ تو عار و خجالت و رسوایی مرا می‌دانی وجمیع خصمانم پیش نظر تواند. ۲۰ عار، دل مراشکسته است و به شدت بیمار شده‌ام. انتظارمشفقی کشیدم، ولی نبود و برای تسلی دهندگان، اما نیافتم. ۲۱ مرا برای خوراک زردآب دادند وچون تشنه بودم مرا سرکه نوشانیدند. ۲۲ پس مائده ایشان پیش روی ایشان تله باد و چون مطمئن هستند دامی باشد. ۲۳ چشمان ایشان تارگردد تا نبینند. و کمرهای ایشان را دائم لرزان گردان. ۲۴ خشم خود را بر ایشان بریز و سورت غضب تو ایشان را دریابد. ۲۵ خانه های ایشان مخروبه گردد و در خیمه های ایشان هیچ‌کس ساکن نشود. ۲۶ زیرا برکسی‌که تو زده‌ای جفامی کنند و دردهای کوفتگان تو را اعلان می نمایند. ۲۷ گناه بر گناه ایشان مزید کن و درعدالت تو داخل نشوند. ۲۸ از دفتر حیات محوشوند و با صالحین مرقوم نگردند. ۲۹ و اما من، مسکین و دردمند هستم. پس‌ای خدا، نجات تو مرا سرافراز سازد. ۳۰ و نام خدا رابا سرود تسبیح خواهم خواند و او را با حمدتعظیم خواهم نمود. ۳۱ و این پسندیده خداخواهد بود، زیاده از گاو و گوساله‌ای که شاخها وسمها دارد. ۳۲ حلیمان این را دیده، شادمان شوند، وای طالبان خدا دل شما زنده گردد، ۳۳ زیرا خداوند فقیران را مستجاب می‌کند واسیران خود را حقیر نمی شمارد. ۳۴ آسمان وزمین او را تسبیح بخوانند. آبها نیز و آنچه در آنهامی جنبد. ۳۵ زیرا خدا صهیون را نجات خواهدداد و شهرهای یهودا را بنا خواهد نمود تا در آنجاسکونت نمایند و آن را متصرف گردند. ۳۶ وذریت بندگانش وارث آن خواهند شد و آنانی که نام او را دوست دارند، در آن ساکن خواهندگردید.

۷۰ برای سالار مغنیان. مزمور داود به جهت یادگاری خدایا، برای نجات من بشتاب! ای خداوند به اعانت من تعجیل فرما! ۲ آنانی که قصد جان من دارند، خجل و شرمنده شوند، و آنانی که در بدی من رغبت دارند، روبرگردانیده و رسوا گردند، ۳ و آنانی که هه هه می‌گویند، به‌سبب خجالت خویش رو برگردانیده شوند. ۴ و اما جمیع طالبان تو، در تو وجد و شادی کنند، و دوست دارندگان نجات تو دائم گویند: «خدا متعال باد!» ۵ و اما من مسکین و فقیر هستم. خدایا برای من تعجیل کن. تو مددکار ونجات‌دهنده من هستی. ای خداوند تاخیر منما.

۷۱ در توای خداوند پناه برده‌ام، پس تا به ابد خجل نخواهم شد. ۲ به عدالت خودمرا خلاصی ده و برهان. گوش خود را به من فراگیر و مرا نجات ده. ۳ برای من صخره سکونت باش تا همه وقت داخل آن شوم. تو به نجات من امر فرموده‌ای، زیرا صخره و قلعه من تو هستی. ۴ خدایا مرا از دست شریر برهان و از کف بدکار وظالم. ۵ زیراای خداوند یهوه، تو امید من هستی و ازطفولیتم اعتماد من بوده‌ای. ۶ از شکم بر تونداخته شده‌ام. از رحم مادرم ملجای من توبوده‌ای و تسبیح من دائم درباره تو خواهد بود. ۷ بسیاری را آیتی عجیب شده‌ام. لیکن تو ملجای زورآور من هستی. ۸ دهانم از تسبیح تو پر است واز کبریایی تو تمامی روز. ۹ در زمان پیری مرا دور میندازاز چون قوتم زایل شود مرا ترک منما. ۱۰ زیرا دشمنانم بر من حرف می‌زنند و مترصدان جانم با یکدیگرمشورت می‌کنند ۱۱ و می‌گویند: «خدا او را ترک کرده است. پس او را تعاقب کرده، بگیرید، زیرا که رهانندهٔ‌ای نیست.» ۱۲ ای خدا از من دور مشو. خدایا به اعانت من تعجیل نما. ۱۳ خصمان جانم خجل و فانی شوند. ۱۴ و اما من دائم امیدوارخواهم بود و بر همه تسبیح تو خواهم افزود. ۱۵ زبانم عدالت تو را بیان خواهد کرد و نجاتت راتمامی روز. زیرا که حد شماره آن را نمی دانم. ۱۶ در توانایی خداوند یهوه خواهم آمد. و ازعدالت تو و بس خبر خواهم داد. ۱۷ ای خدا ازطفولیتم مرا تعلیم داده‌ای و تا الان، عجایب تو رااعلان کرده‌ام. ۱۸ پس‌ای خدا، مرا تا زمان پیری وسفید مویی نیز ترک مکن، تا این طبقه را از بازوی تو خبر دهم و جمیع آیندگان را از توانایی تو. ۱۹ خدایا عدالت تو تا اعلی علیین است. توکارهای عظیم کرده‌ای. خدایا مانند تو کیست؟ ۲۰ ای که تنگیهای بسیار و سخت را به ما نشان داده‌ای، رجوع کرده، باز ما را زنده خواهی ساخت؛ و برگشته، ما را از عمق های زمین برخواهی آورد. ۲۱ بزرگی مرا مزید خواهی کرد وبرگشته، مرا تسلی خواهی بخشید. ۲۲ پس من نیزتو را با بربط خواهم ستود، یعنی راستی تو رااى خدای من. و تو رااى قدوس اسرائیل با عود ترنم خواهم نمود. ۲۳ چون برای تو سرود می‌خوانم لبهایم بسیار شادی خواهد کرد و جانم نیز که آن را فدیه داده‌ای. ۲۴ زبانم نیز تمامی روز عدالت تورا ذکر خواهد کرد. زیرا آنانی که برای ضرر من می‌کوشیدند خجل و رسوا گردیدند.

۷۲ مزمور سلیمان ای خدا انصاف خود را به پادشاه ده وعدالت خویش را به پسر پادشاه! ۲ و او قوم تو را به عدالت داوری خواهد نمود و مساکین تو را به انصاف. ۳ آنگاه کوهها برای قوم سلامتی را بار خواهندآورد و تلها نیز در عدالت. ۴ مساکین قوم را دادرسی خواهد کرد؛ و فرزندان فقیر رانجات خواهد داد؛ و ظالمان را زبون خواهدساخت. ۵ از تو خواهند ترسید، مادامی که آفتاب باقی است و مادامی که ماه هست تا جمیع طبقات. ۶ او مثل باران برعلف زار چیده شده فرود خواهدآمد، و مثل بارشهایی که زمین را سیراب می‌کند. ۷ در زمان او صالحان خواهند شکفت و وفورسلامتی خواهد بود، مادامی که ماه نیست نگردد. ۸ و او حکمرانی خواهد کرد از دریا تا دریا واز نهر تا اقصای جهان. ۹ به حضور وی صحرانشینان گردن خواهند نهاد و دشمنان اوخاک را خواهند لیسید. ۱۰ پادشاهان ترشیش وجزایر هدایا خواهندآورد. پادشاهان شبا و سباارمغانها خواهند رسانید. ۱۱ جمیع سلاطین او راتعظیم خواهند کرد و جمیع امت‌ها او را بندگی خواهند نمود. ۱۲ زیرا چون مسکین استغاثه کند، او را رهایی خواهد داد و فقیری را که رهانندهٔ‌ای ندارد. ۱۳ بر مسکین و فقیر کرم خواهد فرمود وجانهای مساکین را نجات خواهد بخشید. ۱۴ جانهای

ایشان را از ظلم و ستم فدیه خواهدداد و خون ایشان در نظر وی گران بها خواهد بود. ۱۵ و او زنده خواهد ماند و از طلای شبا بدوخواهد داد. دائم برای وی دعا خواهد کرد وتمامی روز او را مبارک خواهد خواند. ۱۶ وفراوانی غله در زمین بر قله کوهها خواهد بود که ثمره آن مثل لبنان جنبش خواهد کرد. و اهل شهرها مثل علف زمین نشو و نما خواهند کرد. ۱۷ نام او تا ابدالاباد باقی خواهد ماند. اسم او پیش آفتاب دوام خواهد کرد. آدمیان در او برای یکدیگر برکت خواهند خواست و جمیع امت های زمین او را خوشحال خواهند خواند. ۱۸ متبارک باد یهوه خدا که خدای اسرائیل است. که او فقط کارهای عجیب می‌کند. ۱۹ و متبارک بادنام مجید او تا ابدالاباد. و تمامی زمین از جلال اوپر بشود. آمین و آمین. دعاهای داود بن یسی تمام شد.

۷۳ مزمور آساف هرآینه خدا برای اسرائیل نیکوست، یعنی برای آنانی که پاک دل هستند. ۲ واما من نزدیک بود که پایهایم از راه در رود ونزدیک بود که قدمهایم بلغزد. ۳ زیرا بر متکبران حسد بردم چون سلامتی شریران را دیدم. ۴ زیراکه در موت ایشان قیدها نیست و قوت ایشان مستحکم است. ۵ مثل مردم در زحمت نیستند ومثل آدمیان مبتلا نمی باشند. ۶ بنابراین گردن ایشان به تکبر آراسته است وظلم مثل لباس ایشان را می‌پوشاند. ۷ چشمان ایشان از فربهی بدرآمده است و از خیالات دل خود تجاوز می‌کنند. ۸ استهزا می‌کنند و حرفهای بد می‌زنند و سخنان ظلم آمیز را از جای بلندمی گویند. ۹ دهان خود را بر آسمانها گذارده‌اند وزبان ایشان در جهان گردش می‌کند. ۱۰ پس قوم او بدینجا برمی گردند و آبهای فراوان، بدیشان نوشانیده می‌شود. ۱۱ و ایشان می‌گویند: «خدا چگونه بداند و آیا حضرت اعلی علم دارد؟» ۱۲ اینک اینان شریر هستند که همیشه مطمئن بوده، در دولتمندی افزوده می‌شوند. ۱۳ یقین من دل خود را عبث طاهر ساخته و دستهای خود رابه پاکی شسته‌ام. ۱۴ و من تمامی روز مبتلامی شوم و تادیب من هر بامداد حاضر است. ۱۵ اگر می‌گفتم که چنین سخن گویم، هر آینه برطبقه فرزندان تو خیانت می‌کردم. ۱۶ چون تفکرکردم که این را بفهمم، در نظر من دشوار آمد. ۱۷ تابه قدسهای خدا داخل شدم. آنگاه در آخرت ایشان تامل کردم. ۱۸ هر آینه ایشان را در جایهای لغزنده گذارده‌ای. ایشان را به خرابیها خواهی انداخت. ۱۹ چگونه بغته به هلاکت رسیده‌اند! تباه شده، از ترسهای هولناک نیست گردیده‌اند. ۲۰ مثل خواب کسی چون بیدار شد، ای خداوندهمچنین چون برخیزی، صورت ایشان را ناچیزخواهی شمرد. ۲۱ لیکن دل من تلخ شده بود و در اندرون خود، دل ریش شده بودم. ۲۲ و من وحشی بودم ومعرفت نداشتم و مثل بهایم نزد تو گردیدم. ۲۳ ولی من دائم با تو هستم. تو دست راست مراتایید کرده‌ای. ۲۴ موافق رای خود مرا هدایت خواهی نمود و بعد از این مرا به جلال خواهی رسانید. ۲۵ کیست برای من در آسمان؟ و غیر ازتو هیچ‌چیز را در زمین نمی خواهم. ۲۶ اگرچه جسد و دل من زائل گردد، لیکن صخره دلم وحصه من خداست تا ابدالاباد. ۲۷ زیرا آنانی که ازتو دورند هلاک خواهند شد. و آنانی را که از توزنا می‌کنند، نابود خواهی ساخت. ۲۸ و اما مرانیکوست که به خدا تقرب جویم. بر خداوندیهوه توکل کرده‌ام تا همه کارهای تو را بیان کنم.

۷۴ قصیده آساف چرااى خدا ما را ترک کرده‌ای تا به ابدو خشم تو بر گوسفندان مرتع خودافروخته شده است؟ ۲ جماعت خود را که ازقدیم خریده‌ای، بیاد آور و آن را که فدیه داده‌ای تا سبط میراث تو شود و این کوه صهیون را که درآن ساکن بوده‌ای. ۳ قدمهای خود را بسوی خرابه های ابدی بردار زیرا دشمن هرچه را که درقدس تو بود خراب کرده است. ۴ دشمنانت درمیان جماعت تو غرش می‌کنند و علمهای خودرا برای علامات برپا می‌نمایند. ۵ و ظاهرمی شوند چون کسانی که تبرها را بر درختان جنگل بلند می‌کنند. ۶ و الان همه نقشهای تراشیده آن را به تبرها و چکشها خرد می‌شکنند. ۷ قدس های تو را آتش زده‌اند و مسکن نام تو را تابه زمین بی‌حرمت کرده‌اند. ۸ و در دل خودمی گویند آنها را تمام خراب می‌کنیم. پس جمیع کنیسه های خدا را در زمین سوزانیده‌اند. ۹ آیات خود را نمی بینیم و دیگر هیچ نبی نیست. و درمیان ما کسی نیست که بداند تا به کی خواهد بود. ۱۰ ای خدا، دشمن تا به کی ملامت خواهد کرد؟ وآیا خصم، تا به ابد نام تو را اهانت خواهد نمود؟ ۱۱ چرا دست خود یعنی دست راست خویش رابرگردانیده‌ای؟ آن را از گریبان خود بیرون کشیده، ایشان را فانی کن. ۱۲ و خدا از قدیم پادشاه من است. او در میان زمین نجات‌ها پدید می‌آورد. ۱۳ تو به قوت خوددریا را منشق ساختی و سرهای نهنگان را در آبهاشکستی. ۱۴ سرهای لویاتان را کوفته، و او را خوراک صحرانشینان گردانیده‌ای. ۱۵ توچشمه‌ها و سیلها را شکافتی و نهرهای دائمی راخشک گردانیدی. ۱۶ روز از آن توست و شب نیزاز آن تو. نور و آفتاب را تو برقرار نموده‌ای. ۱۷ تمامی حدود جهان را تو پایدار ساخته‌ای. تابستان و زمستان را تو ایجاد کرده‌ای. ۱۸ ای خداوند این را بیادآور که دشمن ملامت می‌کند و مردم جاهل نام تو را اهانت می‌نمایند. ۱۹ جان فاخته خود را به‌جانور وحشی مسپار. جماعت مسکینان خود را تا به ابد فراموش مکن. ۲۰ عهد خود را ملاحظه فرما زیرا که ظلمات جهان از مسکن های ظلم پراست. ۲۱ مظلومان به رسوایی برنگردند. مساکین و فقیران نام تو را حمدگویند. ۲۲ ای خدا برخیز و دعوای خود را برپادار؛ و بیادآور که احمق تمامی روز تو را ملامت می‌کند. ۲۳ آواز دشمنان خود را فراموش مکن وغوغای مخالفان خود را که پیوسته بلند می‌شود.

۷۵ برای سالار مغنیان بر لاتهلک. مزمور و سرود آساف تو را حمد می‌گوییم! ای خدا تو راحمد می‌گوییم! زیرا نام تو نزدیک است و مردم کارهای عجیب تو را ذکر می‌کنند. ۲ هنگامی که به زمان معین برسم براستی داوری خواهم کرد. ۳ زمین و جمیع ساکنانش گداخته شده‌اند. من ارکان آن را برقرار نموده‌ام، سلاه. ۴ متکبران را گفتم: «فخر مکنید!» و به شریران که «شاخ خود را میفرازید. ۵ شاخهای خود را به بلندی میفرازید. و با گردن کشی سخنان تکبرآمیز مگویید.» ۶ زیرا نه از مشرق و نه از مغرب، و نه ازجنوب سرافرازی می‌آید. ۷ لیکن خدا، داور است. این را به زیر می‌اندازدو آن را سرافراز می‌نماید. ۸ زیرا در دست خداوند کاسه‌ای است و

باده آن پرجوش. ازشراب ممزوج پر است که از آن می‌ریزد. و امادردهایش را جمیع شریران جهان افشرده، خواهند نوشید. ۹ و اما من، تا به ابد ذکر خواهم کرد و برای خدای یعقوب ترنم خواهم نمود. ۱۰ جمیع شاخهای شریران را خواهم برید و اماشاخهای صالحین برافراشته خواهد شد.

۷۶ برای سالار مغنیان برذوات اوتار. مزمور و سرود آساف خدا در یهودا معروف است و نام او دراسرائیل عظیم! ۲ خیمه او است درشالیم و مسکن او در صهیون. ۳ در آنجا، برقهای کمان را شکست. سپر و شمشیر و جنگ را، سلاه. ۴ تو جلیل هستی و مجید، زیاده از کوههای یغما! ۵ قوی‌دلان تاراج شده‌اند و خواب ایشان رادربود و همه مردان زورآور دست خود رانیافتند. ۶ از توبیخ توای خدای یعقوب، بر ارابه هاو اسبان خوابی گران مستولی گردید. ۷ تو مهیب هستی، تو! و در حین غضبت، کیست که به حضورتو ایستد؟ ۸ از آسمان داوری را شنوانیدی. پس جهان بترسید و ساکت گردید. ۹ چون خدا برای داوری قیام فرماید تا همه مساکین جهان راخلاصی بخشد، سلاه، ۱۰ آنگاه خشم انسان تو راحمد خواهد گفت و باقی خشم را بر کمر خودخواهی بست. ۱۱ نذر کنید و وفا نمایید برای یهوه خدای خود. همه که گرداگرد او هستند، هدیه بگذرانند نزد او که مهیب است. ۱۲ روح روسا رامنقطع خواهد ساخت و برای پادشاهان جهان مهیب می‌باشد.

۷۷ برای سالار مغنیان بر یدوتون. مزمور آساف آواز من بسوی خداست و فریادمی کنم. آواز من بسوی خداست گوش خود را به من فرا خواهد گرفت. ۲ در روز تنگی خود خداوند را طلب کردم. در شب، دست من دراز شده، بازکشیده نگشت و جان من تسلی نپذیرفت. ۳ خدا را یاد می‌کنم و پریشان می‌شوم. تفکر می‌نمایم و روح من متحیر می‌گردد، سلاه. ۴ چشمانم را بیدار می‌داشتی. بی‌تاب می‌شدم وسخن نمی توانستم گفت. ۵ درباره ایام قدیم تفکرکرده‌ام. درباره سالهای زمانهای سلف. ۶ سرودشبانه خود را بخاطر می‌آورم و در دل خود تفکرمی کنم و روح من تفتیش نموده است. ۷ مگر خداتا به ابد ترک خواهد کرد و دیگر هرگز راضی نخواهد شد. ۸ آیا رحمت او تا به ابد زایل شده است؟ و قول او باطل گردیده تا ابدالاباد؟ ۹ آیاخدا رافت را فراموش کرده؟ و رحمت های خودرا در غضب مسدود ساخته است؟ سلاه. ۱۰ پس گفتم این ضعف من است. زهی سالهای دست راست حضرت اعلی! ۱۱ کارهای خداوند را ذکرخواهم نمود زیرا کار عجیب تو را که از قدیم است به یاد خواهم آورد. ۱۲ و در جمیع کارهای تو تامل خواهم کرد و در صنعتهای تو تفکرخواهم نمود. ۱۳ ای خدا، طریق تو در قدوسیت است. کیست خدای بزرگ مثل خدا؟ ۱۴ تو خدایی هستی که کارهای عجیب می‌کنی و قوت خویش را بر قوم‌ها معروف گردانیده‌ای. ۱۵ قوم خود را به بازوی خویش رهانیده‌ای یعنی بنی یعقوب وبنی یوسف را. سلاه. ۱۶ آبها تو را دید، ای خداآبها تو را دیده، متزلزل شد. لجه‌ها نیز سخت مضطرب گردید. ۱۷ ابرها آب بریخت و افلاک رعد بداد. تیرهای تو نیز به هر طرف روان گردید. ۱۸ صدای رعد تو در گردباد بود و برقها ربع مسکون را روشن کرد. پس زمین مرتعش و متزلزل گردید. ۱۹ طریق تو در دریاست و راههای تو درآبهای فراوان و آثار تو را نتوان دانست. ۲۰ قوم خود را مثل گوسفندان راهنمایی نمودی، به‌دست موسی و هارون.

۷۸ قصیده آساف ای قوم من شریعت مرا بشنوید! گوشهای خود را به سخنان دهانم فراگیرید! ۲ دهان خود را به مثل باز خواهم کرد به چیزهایی که از بنای عالم مخفی بود تنطق خواهم نمود. ۳ که آنها را شنیده و دانسته‌ایم و پدران مابرای ما بیان کرده‌اند. ۴ از فرزندان ایشان آنها راپنهان نخواهیم کرد. تسبیحات خداوند را برای نسل آینده بیان می‌کنیم و قوت او و اعمال عجیبی را که او کرده است. ۵ زیرا که شهادتی دریعقوب برپا داشت و شریعتی در اسرائیل قرار دادو پدران ما را امر فرمود که آنها را به فرزندان خودتعلیم دهند؛ ۶ تا نسل آینده آنها را بدانند وفرزندانی که می‌بایست مولود شوند تا ایشان برخیزند و آنها را به فرزندان خود بیان نمایند؛ ۷ و ایشان به خدا توکل نمایند و اعمال خدا رافراموش نکنند بلکه احکام او را نگاه دارند. ۸ ومثل پدران خود نسلی گردن کش و فتنه انگیزنشوند، نسلی که دل خود را راست نساختند وروح ایشان بسوی خدا امین نبود. ۹ بنی افرایم که مسلح و کمان کش بودند، درروز جنگ رو برتافتند. ۱۰ عهد خدا را نگاه نداشتند و از سلوک به شریعت او ابا نمودند، ۱۱ واعمال و عجایب او را فراموش کردند که آنها رابدیشان ظاهر کرده بود، ۱۲ و در نظر پدران ایشان اعمال عجیب کرده بود، در زمین مصر و در دیارصوعن. ۱۳ دریا را منشق ساخته، ایشان را عبورداد و آبها را مثل توده برپا نمود. ۱۴ و ایشان را درروز به ابر راهنمایی کرد و تمامی شب به نورآتش. ۱۵ در صحرا صخره‌ها را بشکافت و ایشان را گویا از لجه های عظیم نوشانید. ۱۶ پس سیلها رااز صخره بیرون آورد و آب را مثل نهرها جاری ساخت. ۱۷ و بار دیگر بر او گناه ورزیدند و برحضرت اعلی در صحرا فتنه انگیختند، ۱۸ و دردلهای خود خدا را امتحان کردند، چونکه برای شهوات خود غذا خواستند. ۱۹ و برضد خداتکلم کرده، گفتند: «آیا خدا می‌تواند در صحراسفره‌ای حاضر کند؟ ۲۰ اینک صخره را زد و آبهاروان شد و وادیها جاری گشت. آیا می‌تواند نان رانیز بدهد. و گوشت را برای قوم خود حاضرسازد؟» ۲۱ پس خدا این را شنیده، غضبناک شد و آتش در یعقوب افروخته گشت و خشم بر اسرائیل مشتعل گردید. ۲۲ زیرا به خدا ایمان نیاوردند و به نجات او اعتماد ننمودند. ۲۳ پس ابرها را از بالامر فرمود و درهای آسمان را گشود ۲۴ و من را برایشان بارانید تا بخورند و غله آسمان را بدیشان بخشید. ۲۵ مردمان، نان زورآوران را خوردند وآذوقه‌ای برای ایشان فرستاد تا سیر شوند. ۲۶ بادشرقی را در آسمان وزانید و به قوت خود، بادجنوبی را آورد، ۲۷ و گوشت را برای ایشان مثل غبار بارانید و مرغان بالدار را مثل ریگ دریا. ۲۸ وآن را در میان اردوی ایشان فرود آورد، گرداگردمسکن های ایشان. ۲۹ پس خوردند و نیکو سیرشدند و موافق شهوات ایشان بدیشان داد. ۳۰ ایشان از شهوت خود دست نکشیدند. و غذاهنوز در دهان ایشان بود ۳۱ که غضب خدا برایشان افروخته شده؛ تنومندان ایشان را بکشت وجوانان اسرائیل را هلاک ساخت. ۳۲ با وجود

این همه، باز گناه ورزیدند و به اعمال عجیب او ایمان نیاوردند. ۳۳ بنابراین، روزهای ایشان را در بطالت تمام کرد و سالهای ایشان را درترس. ۳۴ هنگامی که ایشان را کشت اورا طلبیدند و بازگشت کرده، درباره خدا تفحص نمودند، ۳۵ و به یاد آوردند که خدا صخره ایشان، و خدای تعالی ولی ایشان است. ۳۶ اما به دهان خود او را تملق نمودند و به زبان خویش به اودروغ گفتند. ۳۷ زیرا که دل ایشان با او راست نبودو به عهد وی موتمن نبودند. ۳۸ اما او به حسب رحمانیتش گناه ایشان راعفو نموده، ایشان را هلاک نساخت بلکه بارهاغضب خود را برگردانیده، تمامی خشم خویش را برنینگیخت. ۳۹ و به یاد آورد که ایشان بشرند، بادی که می‌رود و بر نمی گردد. ۴۰ چند مرتبه درصحرا بدو فتنه انگیختند و او را در بادیه رنجانیدند. ۴۱ و برگشته، خدا را امتحان کردند وقدوس اسرائیل را اهانت نمودند، ۴۲ و قوت او رابه‌خاطر نداشتند، روزی که ایشان را از دشمن رهانیده بود. ۴۳ که چگونه آیات خود را در مصرظاهر ساخت و معجزات خود را در دیار صوعن. ۴۴ و نهرهای ایشان را به خون مبدل نمود ورودهای ایشان را تا نتوانستند نوشید. ۴۵ انواع پشه‌ها در میان ایشان فرستاد که ایشان را گزیدند وغوکهایی که ایشان را تباه نمودند؛ ۴۶ و محصول ایشان را به کرم صد پا سپرد و عمل ایشان را به ملخ داد. ۴۷ تاکستان ایشان را به تگرگ خراب کردو درختان جمیز ایشان را به تگرگهای درشت. ۴۸ بهایم ایشان را به تگرگ سپرد و مواشی ایشان را به شعله های برق. ۴۹ و آتش خشم خود را برایشان فرستاد، غضب و غیظ و ضیق را، به فرستادن فرشتگان شریر. ۵۰ و راهی برای غضب خود مهیا ساخته، جان ایشان را از موت نگاه نداشت، بلکه جان ایشان را به وبا تسلیم نمود. ۵۱ و همه نخست زادگان مصر را کشت، اوایل قوت ایشان را در خیمه های حام. ۵۲ و قوم خود را مثل گوسفندان کوچانید وایشان را در صحرا مثل گله راهنمایی نمود. ۵۳ وایشان را در امنیت رهبری کرد تا نترسند و دریادشمنان ایشان را پوشانید. ۵۴ و ایشان را به حدودمقدس خود آورد، بدین کوهی که به‌دست راست خود تحصیل کرده بود. ۵۵ و امت‌ها را از حضورایشان راند و میراث را برای ایشان به ریسمان تقسیم کرد و اسباط اسرائیل را در خیمه های ایشان ساکن گردانید. ۵۶ لیکن خدای تعالی را امتحان کرده، بدو فتنه انگیختند و شهادات او را نگاه نداشتند. ۵۷ وبرگشته، مثل پدران خود خیانت ورزیدند و مثل کمان خطا کننده منحرف شدند. ۵۸ و به مقامهای بلند خود خشم او را به هیجان آوردند و به بتهای خویش غیرت او را جنبش دادند. ۵۹ چون خدااین را بشنید غضبناک گردید و اسرائیل را به شدت مکروه داشت. ۶۰ پس مسکن شیلو را ترک نمود، آن خیمه‌ای را که در میان آدمیان برپاساخته بود، ۶۱ و (تابوت) قوت خود را به اسیری داد و جمال خویش را به‌دست دشمن سپرد، ۶۲ وقوم خود را به شمشیر تسلیم نمود و با میراث خود غضبناک گردید. ۶۳ جوانان ایشان را آتش سوزانید و برای دوشیزگان ایشان سرود نکاح نشد. ۶۴ کاهنان ایشان به دم شمشیر افتادند وبیوه های ایشان نوحه گری ننمودند. ۶۵ آنگاه خداوند مثل کسی‌که خوابیده بودبیدار شد، مثل جباری که از شراب می‌خروشد، ۶۶ و دشمنان خود را به عقب زد و ایشان را عارابدی گردانید. ۶۷ و خیمه یوسف را رد نموده، سبط افرایم را برنگزید. ۶۸ لیکن سبط یهودا رابرگزید و این کوه صهیون را که دوست می‌داشت. ۶۹ و قدس خود را مثل کوههای بلند بنا کرد، مثل جهان که آن را تا ابدالاباد بنیاد نهاد. ۷۰ و بنده خود داود را برگزید و او را از آغلهای گوسفندان گرفت. ۷۱ از عقب میشهای شیرده او را آورد تاقوم او یعقوب و میراث او اسرائیل را رعایت کند. ۷۲ پس ایشان را به حسب کمال دل خود رعایت نمود و ایشان را به مهارت دستهای خویش هدایت کرد.

۷۹ مزمور آساف ای خدا، امت‌ها به میراث تو داخل شده، هیکل قدس تو را بی‌عصمت ساختند. اورشلیم را خرابه‌ها نمودند. ۲ لاشهای بندگانت را به مرغان هوا برای خوراک دادند وگوشت مقدسانت را به وحوش صحرا. ۳ خون ایشان را گرداگرد اورشلیم مثل آب ریختند وکسی نبود که ایشان را دفن کند. ۴ نزد همسایگان خود عار گردیده‌ایم و نزد مجاوران خویش استهزا و سخریه شده‌ایم. ۵ تا کی‌ای خداوند تا به ابد خشمناک خواهی بود؟ آیا غیرت تو مثل آتش افروخته خواهد شد تا ابدالاباد؟ ۶ قهر خودرا بر امت هایی که تو را نمی شناسند بریز و برممالکی که نام تو را نمی خوانند! ۷ زیرا که یعقوب را خورده، و مسکن او را خراب کرده‌اند. ۸ گناهان اجداد ما را بر ما بیاد میاور. رحمت های تو بزودی پیش روی ما آید زیرا که بسیار ذلیل شده‌ایم. ۹ ای خدا، ای نجات‌دهنده ما، به‌خاطر جلال نام خود ما را یاری فرما و ما رانجات ده و بخاطر نام خود گناهان ما را بیامرز. ۱۰ چرا امت‌ها گویند که خدای ایشان کجاست؟ انتقام خون بندگانت که ریخته شده است، برامت‌ها در نظر ما معلوم شود. ۱۱ ناله اسیران به حضور تو برسد. به حسب عظمت بازوی خود آنانی را که به موت سپرده شده‌اند، برهان. ۱۲ وجزای هفت چندان به آغوش همسایگان مارسان، برای اهانتی که به تو کرده‌اند، ای خداوند. ۱۳ پس ما که قوم تو و گوسفندان مرتع تو هستیم، تو را تا به ابد شکر خواهیم گفت و تسبیح تو رانسلا بعد نسل ذکر خواهیم نمود.

۸۰ برای سالار مغنیان. شهادتی بر سوسنها. مزمور آساف ای شبان اسرائیل بشنو! ای که یوسف را مثل گله رعایت می‌کنی! ای که برکروبیین جلوس نموده‌ای، تجلی فرما! ۲ به حضور افرایم و بنیامین و منسی، توانایی خود رابرانگیز و برای نجات ما بیا! ۳ ای خدا ما را باز آورو روی خود را روشن کن تا نجات یابیم! ۴ ای یهوه، خدای صبایوت، تا به کی به دعای قوم خویش غضبناک خواهی بود، ۵ نان ماتم رابدیشان می‌خورانی و اشکهای بی‌اندازه بدیشان می‌نوشانی؟ ۶ ما را محل منازعه همسایگان ماساخته‌ای و دشمنان ما در میان خویش استهزامی نمایند. ۷ ای خدای لشکرها ما را بازآور وروی خود را روشن کن تا نجات یابیم! ۸ موی را ازمصر بیرون آوردی. امت‌ها را بیرون کرده، آن راغرس نمودی. ۹ پیش روی آن را وسعت دادی. پس ریشه خود را نیکو زده، زمین را پر ساخت. ۱۰ کوهها به سایه‌اش پوشانیده شد و سروهای آزاد خدا به شاخه هایش. ۱۱ شاخه های خود را تابه دریا پهن کرد و فرعهای خویش را تا به نهر. ۱۲ پس

چرا دیوارهایش را شکسته‌ای که هر راهگذری آن را می‌چیند؟ ۱۳ گرازهای جنگل آن را ویران می‌کنند و وحوش صحرا آن رامی چرند. ۱۴ ای خدای لشکرها رجوع کرده، از آسمان نظر کن و ببین و از این مو تفقد نما ۱۵ و از این نهالی که دست راست تو غرس کرده است و از آن پسری که برای خویشتن قوی ساخته‌ای! ۱۶ مثل هیزم در آتش سوخته شده و از عتاب روی تو تباه گردیده‌اند! ۱۷ دست تو بر مرد دست راست توباشد و بر پسر آدم که او را برای خویشتن قوی ساخته‌ای. ۱۸ و ما از تو رو نخواهیم تافت. ما راحیات بده تا نام تو را بخوانیم. ۱۹ ای یهوه، خدای لشکرها ما را بازآور و روی خود را روشن ساز تانجات یابیم.

۸۱ برای سالار مغنیان برجتیت. مزمور آساف ترنم نمایید برای خدایی که قوت ماست. برای خدای یعقوب آوازشادمانی دهید! ۲ سرود را بلند کنید و دف رابیاورید و بربط دلنواز را با رباب! ۳ کرنا را بنوازیددر اول ماه، در ماه تمام و در روز عید ما. ۴ زیرا که این فریضه‌ای است در اسرائیل و حکمی ازخدای یعقوب. ۵ این را شهادتی در یوسف تعیین فرمود، چون بر زمین مصر بیرون رفت، جایی که لغتی را که نفهمیده بودم شنیدم: ۶ «دوش او را از بار سنگین آزاد ساختم ودستهای او از سبد رها شد. ۷ در تنگی استدعانمودی و تو را خلاصی دادم. در ستر رعد، تو رااجابت کردم و تو را نزد آب مریبه امتحان نمودم. ۸ «ای قوم من بشنو و تو را تاکید می‌کنم. وای اسرائیل اگر به من گوش دهی. ۹ در میان توخدای غیر نباشد و نزد خدای بیگانه سجده منما. ۱۰ من یهوه خدای تو هستم که تو را از زمین مصربرآوردم. دهان خود را نیکو باز کن و آن را پرخواهم ساخت. ۱۱ لیکن قوم من سخن مرانشنیدند و اسرائیل مرا ابا نمودند. ۱۲ پس ایشان را به سختی دلشان ترک کردم که به مشورتهای خود سلوک نمایند. ۱۳ ای کاش که قوم من به من گوش می‌گرفتند و اسرائیل در طریقهای من سالک می‌بودند. ۱۴ آنگاه دشمنان ایشان رابزودی به زیر می‌انداختم و دست خود رابرخصمان ایشان برمی گردانیدم. ۱۵ آنانی که ازخداوند نفرت دارند بدو گردن می‌نهادند. اما زمان ایشان باقی می‌بود تا ابدالاباد. ۱۶ ایشان را به نیکوترین گندم می‌پرورد؛ و تو را به عسل ازصخره سیر می‌کردم.»

۸۲ مزمور آساف خدا در جماعت خدا ایستاده است. درمیان خدایان داوری می‌کند: ۲ «تا به کی به بی‌انصافی داوری خواهید کرد و شریران راطرفداری خواهید نمود؟ سلاه. ۳ فقیران و یتیمان را دادرسی بکنید. مظلومان و مسکینان را انصاف دهید. ۴ مظلومان و فقیران را برهانید و ایشان را ازدست شریران خلاصی دهید. ۵ «نمی دانند و نمی فهمند و در تاریکی راه می‌روند و جمیع اساس زمین متزلزل می‌باشد. ۶ من گفتم که شما خدایانید و جمیع شما فرزندان حضرت اعلی. ۷ لیکن مثل آدمیان خواهید مرد وچون یکی از سروران خواهید افتاد!» ۸ ای خدا برخیز و جهان را داوری فرما زیراکه تو تمامی امت‌ها را متصرف خواهی شد.

۸۳ سرود و مزمور آساف ای خدا تو را خاموشی نباشد! ای خداساکت مباش و میارام! ۲ زیرا اینک دشمنانت شورش می‌کنند و آنانی که از تو نفرت دارند، سر خود را برافراشته‌اند. ۳ بر قوم تو مکایدمی اندیشند وبر پناه آوردگان تو مشورت می‌کنند. ۴ و می‌گویند: «بیایید ایشان را هلاک کنیم تا قومی نباشند و نام اسرائیل دیگر مذکور نشود.» ۵ زیرا به یک دل با هم مشورت می‌کنند و برضد تو عهد بسته‌اند. ۶ خیمه های ادوم واسماعیلیان و موآب و هاجریان. ۷ جبال و عمون و عمالیق و فلسطین با ساکنان صور. ۸ آشور نیز باایشان متفق شدند و بازویی برای بنی لوطگردیدند، سلاه. ۹ بدیشان عمل نما چنانکه به مدیان کردی. چنانکه به سیسرا و یابین در وادی قیشون. ۱۰ که در عیندور هلاک شدند و سرگین برای زمین گردیدند. ۱۱ سروران ایشان را مثل غراب و ذئب گردان و جمیع امرای ایشان را مثل ذبح وصلمناع. ۱۲ که می‌گفتند: «مساکن خدا را برای خویشتن تصرف نماییم.» ۱۳ ای خدای من، ایشان را چون غبار گردبادبساز و مانند کاه پیش روی باد. ۱۴ مثل آتشی که جنگل را می‌سوزاند و مثل شعله‌ای که کوهها را مشتعل می‌سازد. ۱۵ همچنان ایشان را به تند بادخود بران و به طوفان خویش ایشان را آشفته گردان. ۱۶ رویهای ایشان را به ذلت پر کن تا نام تورااى خداوند بطلبند. ۱۷ خجل و پریشان بشوندتا ابدالاباد و شرمنده و هلاک گردند. ۱۸ و بدانندتو که اسمت یهوه می‌باشد، به تنها بر تمامی زمین متعال هستی.

۸۴ برای سالار مغنیان برجتیت. مزمور بنی قورح ای یهوه صبایوت، چه دل پذیر است مسکنهای تو! ۲ جان من مشتاق بلکه کاهیده شده است برای صحنهای خداوند. دلم وجسدم برای خدای حی صیحه می‌زند. ۳ گنجشک نیز برای خود خانه‌ای پیدا کرده است و پرستوک برای خویشتن آشیانه‌ای تا بچه های خود را در آن بگذارد، در مذبح های توای یهوه صبایوت که پادشاه من و خدای من هستی. ۴ خوشابحال آنانی که در خانه تو ساکنند که تو رادائم تسبیح می‌خوانند، سلاه. ۵ خوشابحال مردمانی که قوت ایشان در تو است و طریق های تو در دلهای ایشان. ۶ چون از وادی بکا عبورمی کنند، آن را چشمه می‌سازند و باران آن را به برکات می‌پوشاند. ۷ از قوت تا قوت می‌خرامند وهر یک از ایشان در صهیون نزد خدا حاضرمی شوند. ۸ ای یهوه خدای لشکرها! دعای مرا بشنو! ای خدای یعقوب گوش خود را فراگیر! سلاه. ۹ ای خدایی که سپر ما هستی، ببین و به روی مسیح خود نظر انداز. ۱۰ زیرا یک روز درصحنهای تو بهتر است از هزار. ایستادن بر آستانه خانه خدای خود را بیشتر می‌پسندم از ساکن شدن در خیمه های اشرار. ۱۱ زیرا که یهوه خداآفتاب و سپر است. خداوند فیض و جلال خواهدداد. و هیچ‌چیز نیکو را منع نخواهد کرد از آنانی که به راستی سالک باشند. ۱۲ ای یهوه صبایوت، خوشابحال کسی‌که بر تو توکل دارد.

۸۵ برای سالار مغنیان. مزمور بنی قورح ای خداوند از زمین خود راضی شده‌ای. اسیری یعقوب را بازآورده‌ای. ۲ عصیان قوم خود را عفو کرده‌ای. تمامی گناهان ایشان را پوشانیده‌ای، سلاه. ۳ تمامی غضب خود را برداشته، و از حدت خشم خویش رجوع کرده‌ای. ۴ ای خدای نجات ما، مارا برگردان. و غیظ خود را از ما بردار. ۵ آیا تا به ابدبا ما غضبناک

خواهی بود؟ و خشم خویش رانسلا بعد نسل طول خواهی داد؟ ۶ آیا برگشته مارا حیات نخواهی داد تا قوم تو در تو شادی نمایند؟ ۷ ای خداوند رحمت خود را بر ما ظاهر کن ونجات خویش را به ما عطا فرما. ۸ آنچه خدا یهوه می‌گوید خواهم شنید زیرا به قوم خود و به مقدسان خویش به سلامتی خواهد گفت تا بسوی جهالت برنگردند. ۹ یقین نجات او به ترسندگان اونزدیک است تا جلال در زمین ما ساکن شود. ۱۰ رحمت و راستی با هم ملاقات کرده‌اند. عدالت و سلامتی یکدیگر را بوسیده‌اند. ۱۱ راستی، از زمین خواهد رویید و عدالت، ازآسمان خواهد نگریست. ۱۲ خداوند نیزچیزهای نیکو را خواهد بخشید و زمین مامحصول خود را خواهد داد. ۱۳ عدالت پیش روی او خواهد خرامید و آثار خود را طریقی خواهد ساخت.

۸۶ دعای داود ای خداوند گوش خود را فراگرفته، مرامستجاب فرما زیرا مسکین و نیازمندهستم! ۲ جان مرا نگاه دار زیرا من متقی هستم. ای خدای من، بنده خود را که بر تو توکل دارد، نجات بده. ۳ ای خداوند بر من کرم فرما زیرا که تمامی روز تو را می‌خوانم! ۴ جان بنده خود را شادمان گردان زیراای خداوند جان خود را نزد توبرمی دارم. ۵ زیرا توای خداوند، نیکو و غفارهستی و بسیار رحیم برای آنانی که تو رامی خوانند. ۶ ای خداوند دعای مرا اجابت فرما وبه آواز تضرع من توجه نما! ۷ در روز تنگی خودتو را خواهم خواند زیرا که مرا مستجاب خواهی فرمود. ۸ ای خداوند در میان خدایان مثل تونیست و کاری مثل کارهای تو نی. ۹ ای خداوندهمه امت هایی که آفریده‌ای آمده، به حضور توسجده خواهند کرد و نام تو را تمجید خواهندنمود. ۱۰ زیرا که تو بزرگ هستی و کارهای عجیب می‌کنی. تو تنها خدا هستی. ۱۱ ای خداوند طریق خود را به من بیاموز تا درراستی تو سالک شوم. دل مرا واحد ساز تا از نام تو ترسان باشم. ۱۲ ای خداوند خدای من تو را به تمامی دل حمد خواهم گفت و نام تو را تمجیدخواهم کرد تا ابدالاباد. ۱۳ زیرا که رحمت تو به من عظیم است و جان مرا از هاویه اسفل رهانیده‌ای. **(Sheol h7585)** ۱۴ ای خدا متکبران بر من برخاسته اندو گروهی از ظالمان قصد جان من دارند و تو را در مد نظر خود نمی آورند. ۱۵ و توای خداوندخدای رحیم و کریم هستی. دیر غضب و پر ازرحمت و راستی. ۱۶ بسوی من التفات کن و بر من کرم فرما. قوت خود را به بنده ات بده و پسر کنیزخود را نجات‌بخش. ۱۷ علامت خوبی را به من بنما تا آنانی که از من نفرت دارند آن را دیده، خجل شوند زیرا که توای خداوند مرا اعانت کرده و تسلی داده‌ای.

۸۷ مزمور و سرود بنی قورح اساس او در کوههای مقدس است. ۲ خداوند دروازه های صهیون رادوست می‌دارد، بیشتر از جمیع مسکن های یعقوب. ۳ سخنهای مجید درباره تو گفته می‌شود، ای شهر خدا! سلاه. ۴ رهب و بابل را ازشناسندگان خود ذکر خواهم کرد. اینک فلسطین و صور و حبش، این در آنجا متولد شده است. ۵ ودرباره صهیون گفته خواهد شد که این و آن در آن متولد شده‌اند. و خود حضرت اعلی آن را استوارخواهد نمود. ۶ خداوند چون امت‌ها رامی نویسد، ثبت خواهد کرد که این در آنجا متولدشده است، سلاه. ۷ مغنیان و رقص کنندگان نیز. جمیع چشمه های من در تو است.

۸۸ سرود و مزمور بنی قورح برای سالار مغنیان برمحلت لعنوت. قصیده هیمان ازراحی ای یهوه خدای نجات من، شب و روزنزد تو فریاد کرده‌ام. ۲ دعای من به حضور تو برسد، به ناله من گوش خود را فراگیر. ۳ زیرا که جان من از بلایا پر شده است وزندگانی‌ام به قبر نزدیک گردیده. **(Sheol h7585)** ۴ از فرورونده‌گان به هاویه شمرده شده‌ام و مثل مرد بی‌قوت گشته‌ام. ۵ در میان مردگان منفرد شده، مثل کشتگان که در قبر خوابیده‌اند، که ایشان را دیگربه یاد نخواهی آورد و از دست تو منقطع شده‌اند. ۶ مرا در هاویه اسفل گذاشته‌ای، در ظلمت درژرفیها. ۷ خشم تو بر من سنگین شده است و به همه امواج خود مرا مبتلا ساخته‌ای، سلاه. ۸ آشنایانم را از من دور کرده، و مرا مکروه ایشان گردانیده‌ای محبوس شده، بیرون نمی توانم آمد. ۹ چشمانم از مذلت کاهیده شد. ای خداوند، نزدتو فریاد کرده‌ام تمامی روز. دستهای خود را به تودراز کرده‌ام. ۱۰ آیا برای مردگان کاری عجیب خواهی کرد؟ مگر مردگان برخاسته، تو را حمد خواهندگفت؟ سلاه. ۱۱ آیا رحمت تو در قبر مذکورخواهد شد؟ و امانت تو در هلاکت؟ ۱۲ آیا کارعجیب تو در ظلمت اعلام می‌شود و عدالت تودر زمین فراموشی؟ ۱۳ و اما من نزد توای خداوندفریاد برآورده‌ام و بامدادان دعای من درپیش تومی آید. ۱۴ ای خداوند چرا جان مرا ترک کرده، وروی خود را از من پنهان نموده‌ای. ۱۵ من مستمندو از طفولیت مشرف بر موت شده‌ام. ترسهای تورا متحمل شده، متحیر گردیده‌ام. ۱۶ حدت خشم تو بر من گذشته است و خوف های تو مراهلاک ساخته. ۱۷ مثل آب دور مرا گرفته است تمامی روز و مرا از هر سو احاطه نموده. ۱۸ یاران و دوستان را از من دور کرده‌ای و آشنایانم را در تاریکی.

۸۹ قصیده ایتان ازراحی رحمت های خداوند را تا به ابد خواهم سرایید. امانت تو را به دهان خود نسلابعد نسل اعلام خواهم کرد. ۲ زیرا گفتم رحمت بنا خواهد شد تا ابدالاباد و امانت خویش را درافلاک پایدار خواهی ساخت. ۳ با برگزیده خودعهد بسته‌ام. برای بنده خویش داود قسم خورده‌ام. ۴ که ذریت تو را پایدار خواهم ساخت تا ابدالاباد و تخت تو را نسلا بعد نسل بنا خواهم نمود، سلاه. ۵ و آسمانها کارهای عجیب تو راای خداوند تمجید خواهند کرد و امانت تو را درجماعت مقدسان. ۶ زیرا کیست در آسمانها که باخداوند برابری تواند کرد؟ و از فرزندان زورآوران که را با خداوند تشبیه توان نمود؟ ۷ خدا بی‌نهایت مهیب است در جماعت مقدسان و ترسناک است بر آنانی که گرداگرد او هستند. ۸ ای یهوه خدای لشکرها! کیست‌ای یاه قدیرمانند تو؟ و امانت تو، تو را احاطه می‌کند. ۹ برتکبر دریا تو مسلط هستی. چون امواجش بلندمی شود، آنها را ساکن می‌گردانی. ۱۰ رهب را مثل کشته شده خرد شکسته‌ای. به بازوی زورآورخویش دشمنانت را پراکنده نموده‌ای. ۱۱ آسمان از آن تو است و زمین نیز از آن تو. ربع مسکون وپری آن را تو بنیاد نهاده‌ای. ۱۲ شمال و جنوب راتو آفریده‌ای. تابور و حرمون به نام تو شادی می‌کنند. ۱۳ بازوی

تو با قوت است. دست توزورآور است و دست راست تو متعال. ۱۴ عدالت و انصاف اساس تخت تو است. رحمت و راستی پیش روی تو می‌خرامند. ۱۵ خوشابحال قومی که آواز شادمانی رامی دانند. در نور روی توای خداوند خواهندخرامید. ۱۶ در نام تو شادمان خواهند شد تمامی روز و در عدالت تو سرافراشته خواهند گردید. ۱۷ زیرا که فخر قوت ایشان تو هستی و به رضامندی تو شاخ ما مرتفع خواهد شد. ۱۸ زیراکه سپر ما از آن خداوند است و پادشاه ما از آن قدوس اسرائیل. ۱۹ آنگاه در عالم رویا به مقدس خود خطاب کرده، گفتی که نصرت را بر مردی زورآور نهادم و برگزیده‌ای از قوم را ممتاز کردم. ۲۰ بنده خود داود را یافتم و او را به روغن مقدس خود مسح کردم. ۲۱ که دست من با او استوارخواهد شد. بازوی من نیز او را قوی خواهدگردانید. ۲۲ دشمنی بر او ستم نخواهد کرد و هیچ پسر ظلم بدو اذیت نخواهد رسانید. ۲۳ و خصمان او را پیش روی وی خواهم گرفت و آنانی را که ازاو نفرت دارند مبتلا خواهم گردانید. ۲۴ و امانت ورحمت من با وی خواهد بود و در نام من شاخ اومرتفع خواهد شد. ۲۵ دست او را بر دریا مستولی خواهم ساخت و دست راست او را بر نهرها. ۲۶ او مرا خواهد خواند که تو پدر من هستی، خدای من و صخره نجات من. ۲۷ من نیز او رانخست زاده خود خواهم ساخت، بلندتر ازپادشاهان جهان. ۲۸ رحمت خویش را برای وی نگاه خواهم داشت تا ابدالاباد و عهد من با اواستوار خواهد بود. ۲۹ و ذریت وی را باقی خواهم داشت تا ابدالاباد و تخت او را مثل روزهای آسمان. ۳۰ اگر فرزندانش شریعت مرا ترک کنند، و دراحکام من سلوک ننمایند، ۳۱ اگر فرایض مرابشکنند، و اوامر مرا نگاه ندارند، ۳۲ آنگاه معصیت ایشان را به عصا تادیب خواهم نمود وگناه ایشان را به تازیانه‌ها. ۳۳ لیکن رحمت خود رااز او برنخواهم داشت و امانت خویش را باطل نخواهم ساخت. ۳۴ عهد خود را نخواهم شکست و آنچه را از دهانم صادر شد تغییر نخواهم داد. ۳۵ یک چیز را به قدوسیت خود قسم خوردم و به داود هرگز دروغ نخواهم گفت. ۳۶ که ذریت اوباقی خواهد بود تا ابدالاباد و تخت او به حضورمن مثل آفتاب، ۳۷ مثل ماه ثابت خواهد بود تاابدالاباد و مثل شاهد امین در آسمان، سلاه. ۳۸ لیکن تو ترک کرده‌ای و دور انداخته‌ای و بامسیح خود غضبناک شده‌ای. ۳۹ عهد بنده خودرا باطل ساخته‌ای و تاج او را بر زمین انداخته، بی‌عصمت کرده‌ای. ۴۰ جمیع حصارهایش راشکسته و قلعه های او را خراب نموده‌ای. ۴۱ همه راه گذران او را تاراج می‌کنند و او نزد همسایگان خود عار گردیده است. ۴۲ دست راست خصمان او را برافراشته، و همه دشمنانش را مسرورساخته‌ای. ۴۳ دم شمشیر او را نیز برگردانیده‌ای واو را در جنگ پایدار نساخته‌ای. ۴۴ جلال او راباطل ساخته و تخت او را به زمین انداخته‌ای. ۴۵ ایام شبابش را کوتاه کرده، و او را به خجالت پوشانیده‌ای، سلاه. ۴۶ تا به کی‌ای خداوند خود را تا به ابد پنهان خواهی کرد و غضب تو مثل آتش افروخته خواهد شد؟ ۴۷ به یاد آور که ایام حیاتم چه کم است. چرا تمامی بنی آدم را برای بطالت آفریده‌ای؟ ۴۸ کدام آدمی زنده است که موت رانخواهد دید؟ و جان خویش را از دست قبرخلاص خواهد ساخت؟ سلاه. (Sheol h7585) ۴۹ ای خداوندرحمت های قدیم تو کجاست؟ که برای داود به امانت خود قسم خوردی. ۵۰ ای خداوند ملامت بنده خود را به یاد آور که آن را از قومهای بسیاردر سینه خود متحمل می‌باشم. ۵۱ که دشمنان توای خداوند ملامت کرده‌اند، یعنی آثار مسیح تورا ملامت نموده‌اند. ۵۲ خداوند متبارک باد تاابدالاباد. آمین و آمین.

۹۰ دعای موسی مرد خدا ای خداوند مسکن ما تو بوده‌ای، درجمیع نسل‌ها، ۲ قبل از آنکه کوهها به وجود آید و زمین ربع مسکون را بیافرینی. از ازل تا به ابد تو خدا هستی. ۳ انسان را به غباربرمی گردانی، و می‌گویی‌ای بنی آدم رجوع نمایید. ۴ زیرا که هزار سال در نظر تو مثل دیروزاست که گذشته باشد و مثل پاسی از شب. ۵ مثل سیلاب ایشان را رفته‌ای و مثل خواب شده‌اند. بامدادان مثل گیاهی که می‌روید. ۶ بامدادان می‌شکفد و می‌روید. شامگاهان بریده و پژمرده می‌شود. ۷ زیرا که در غضب تو کاهیده می‌شویم ودر خشم تو پریشان می‌گردیم. ۸ چونکه گناهان مارا در نظر خود گذارده‌ای و خفایای ما را در نورروی خویش. ۹ زیرا که تمام روزهای ما در خشم تو سپری شد و سالهای خود را مثل خیالی بسر برده‌ایم. ۱۰ ایام عمر ما هفتاد سال است و اگر ازبنیه، هشتاد سال باشد. لیکن فخر آنها محنت وبطالت است زیرا به زودی تمام شده، پروازمی کنیم. ۱۱ کیست که شدت خشم تو را می‌داند وغضب تو را چنانکه از تو می‌باید ترسید. ۱۲ ما را تعلیم ده تا ایام خود را بشماریم تا دل خردمندی را حاصل نماییم. ۱۳ رجوع کن‌ای خداوند تا به کی و بر بندگان خود شفقت فرما. ۱۴ صبحگاهان ما را از رحمت خود سیر کن تاتمامی عمر خود ترنم و شادی نماییم. ۱۵ ما راشادمان گردان به عوض ایامی که ما را مبتلاساختی و سالهایی که بدی را دیده‌ایم. ۱۶ اعمال تو بر بندگانت ظاهر بشود و کبریایی تو بر فرزندان ایشان. ۱۷ جمال خداوند خدای ما بر ما باد وعمل دستهای ما را بر ما استوار ساز. عمل دستهای ما را استوار گردان.

۹۱ آنکه در ستر حضرت اعلی نشسته است، زیر سایه قادرمطلق ساکن خواهد بود. ۲ درباره خداوند می‌گویم که او ملجاو قلعه من است و خدای من که بر او توکل دارم. ۳ زیرا که او تو را از دام صیاد خواهد رهانید و ازوبای خبیث. ۴ به پرهای خود تو را خواهدپوشانید و زیر بالهایش پناه خواهی گرفت. راستی او تو را مجن و سپر خواهد بود. ۵ از خوفی درشب نخواهی ترسید و نه از تیری که در روزمی پرد. ۶ و نه از وبایی که در تاریکی می‌خرامد ونه از طاعونی که وقت ظهر فساد می‌کند. ۷ هزارنفر به‌جانب تو خواهند افتاد و ده هزار به‌دست راست تو. لیکن نزد تو نخواهد رسید. ۸ فقط به چشمان خود خواهی نگریست و پاداش شریران را خواهی دید. ۹ زیرا گفتی توای خداوندملجای من هستی و حضرت اعلی را ماوای خویش گردانیده‌ای. ۱۰ هیچ بدی بر تو واقع نخواهد شد و بلایی نزد خیمه تو نخواهد رسید. ۱۱ زیرا که فرشتگان خود را درباره تو امر خواهدفرمود تا در تمامی راههایت تو را حفظ نمایند. ۱۲ تو را بر دستهای خود برخواهند داشت، مباداپای خود را به سنگ بزنی. ۱۳ بر شیر و افعی پای خواهی نهاد؛ شیربچه و اژدها را پایمال خواهی کرد. ۱۴ «چونکه به من رغبت دارد

او را خواهم رهانید و چونکه به اسم من عارف است او راسرافراز خواهم
ساخت. ۱۵ چون مرا خواند او رااجابت خواهم کرد. من در تنگی با او
خواهم بود واو را نجات داده، معزز خواهم ساخت. ۱۶ به طول ایام او را
سیر می‌گردانم و نجات خویش را بدونشان خواهم داد.»

۹۲ مزمور و سرود برای روز سبت خداوند را حمد گفتن نیکو است و
به نام تو تسبیح خواندن، ای حضرت اعلی. ۲ بامدادان رحمت تو را
اعلام نمودن و درهر شب امانت تو را. ۳ بر ذات ده اوتار و بر رباب وبه
نغمه هجایون و بربط. ۴ زیرا که‌ای خداوند مرابه‌کارهای خودت شادمان
ساخته‌ای. به‌سبب اعمال دستهای تو ترنم خواهم نمود. ۵ ای خداوند
اعمال تو چه عظیم است و فکرهای توبی نهایت عمیق. ۶ مرد وحشی این
را نمی داند و جاهل در این تامل نمی کند. ۷ وقتی که شریران مثل علف
می‌رویند و جمیع بدکاران می‌شکفند، برای این است که تا به ابد هلاک
گردند. ۸ لیکن توای خداوند بر اعلی علیین هستی، تا ابدالاباد. ۹ زیرا
اینک دشمنان توای خداوند، هان دشمنان تو هلاک خواهند شد و جمیع
بدکاران پراکنده خواهند شد. ۱۰ و اما شاخ مرا مثل شاخ گاو وحشی
بلندکرده‌ای و به روغن تازه مسح شده‌ام. ۱۱ و چشم من بر دشمنانم
خواهد نگریست و گوشهای من ازشریرانی که با من مقاومت می‌کنند
خواهد شنید. ۱۲ عادل مثل درخت خرما خواهد شکفت و مثل سرو آزاد
در لبنان نمو خواهد کرد. ۱۳ آنانی که درخانه خداوند غرس شده‌اند، در
صحنهای خدای ما خواهند شکفت. ۱۴ در وقت پیری نیز میوه خواهندآورد
و تر و تازه و سبز خواهند بود. ۱۵ تااعلام کنند که خداوند راست است.
او صخره من است و در وی هیچ بی‌انصافی نیست.

۹۳ خداوند سلطنت را گرفته و خود را به جلال آراسته است. خداوند
خود راآراسته و کمر خود را به قوت بسته است. ربع مسکون نیز پایدار
گردیده است و جنبش نخواهدخورد. ۲ تخت تو از ازل پایدار شده است و
تو ازقدیم هستی. ۳ ای خداوند سیلابها برافراشته اندسیلابها آواز خود را
برافراشته‌اند. سیلابهاخروش خود را برافراشته‌اند. ۴ فوق آواز آبهای بسیار،
فوق امواج زورآور دریا. خداوند در اعلی اعلیین زورآورتر است. ۵ شهادات تو
بی‌نهایت امین است. ای خداوند، قدوسیت خانه تو رامی زیبد تا ابدالاباد.

۹۴ ای یهوه خدای ذوالانتقام، ای خدای ذوالانتقام، تجلی فرما! ۲
ای داور جهان متعال شو و بر متکبران مکافات برسان! ۳ ای خداوند تا به
کی شریران، تا به کی شریران فخرخواهند نمود؟ ۴ حرفها می‌زنند و سخنان
ستم آمیز می‌گویند. جمیع بدکاران لاف می‌زنند. ای خداوند، قوم تو را
می‌شکنند و میراث تو راذلیل می‌سازند. ۶ بیوه‌زنان و غریبان را می‌کشند
ویتیمان را به قتل می‌رسانند. ۷ و می‌گویند یاه نمی بیند و خدای یعقوب
ملاحظه نمی نماید. ۸ ای احمقان قوم بفهمید! وای ابلهان کی تعقل
خواهید نمود؟ ۹ او که گوش را غرس نمود، آیانمی شنود؟ او که چشم را
ساخت، آیا نمی بیند؟ ۱۰ او که امت‌ها را تادیب می‌کند، آیا توبیخ
نخواهد نمود، او که معرفت را به انسان می‌آموزد؟ ۱۱ خداوند فکرهای
انسان را می‌داندکه محض بطالت است. ۱۲ ای یاه خوشابحال شخصی
که او را تادیب می‌نمایی و از شریعت خود او را تعلیم می‌دهی ۱۳ تا او را
از روزهای بلا راحت بخشی، مادامی که حفره برای شریران کنده شود. ۱۴
زیرا خداوندقوم خود را رد نخواهد کرد و میراث خویش راترک نخواهد نمود.
۱۵ زیرا که داوری به انصاف رجوع خواهد کرد و همه راست دلان پیروی
آن را خواهند نمود. ۱۶ کیست که برای من با شریران مقاومت خواهد کرد
و کیست که با بدکاران مقابله خواهدنمود. ۱۷ اگر خداوند مددکار من
نمی بود، جان من به زودی در خاموشی ساکن می‌شد. ۱۸ چون گفتم که
پای من می‌لغزد، پس رحمت توای خداوندمرا تایید نمود. ۱۹ در کثرت
اندیشه های دل من، تسلی های توجانم را آسایش بخشید. ۲۰ آیا کرسی
شرارت باتو رفاقت تواند نمود، که فساد را به قانون اختراع می‌کند؟ ۲۱ بر
جان مرد صدیق با هم جمع می‌شوند و بر خون بی‌گناه فتوا می‌دهند. ۲۲
لیکن خداوند برای من قلعه بلند است و خدایم صخره ملجای من است.
۲۳ و گناه ایشان را بر ایشان راجع خواهد کرد و ایشان را در شرارت ایشان
فانی خواهد ساخت. یهوه خدای ما ایشان را فانی خواهد نمود.

۹۵ بیایید خداوند را بسراییم و صخره نجات خود را آواز شادمانی
دهیم! ۲ به حضور او با حمد نزدیک بشویم! و با مزامیر او راآواز شادمانی
دهیم! ۳ زیرا که یهوه، خدای بزرگ است، ۴ و پادشاه عظیم بر جمیع
خدایان. نشیبهای زمین در دست وی است و فرازهای کوهها از آن او. ۵
دریا از آن اوست، او آن راباساخت؛ و دستهای وی خشکی را مصور نمود.
۶ بیایید عبادت و سجده نماییم و به حضورآفریننده خود خداوند زانو زنیم!
۷ زیرا که اوخدای ما است! و ما قوم مرتع و گله دست اومی باشیم! امروز
کاش آواز او را می‌شنیدید! ۸ دل خود را سخت مسازید، مثل مریبا، مانند
یوم مسا در صحرا. ۹ چون اجداد شما مرا آزمودند وتجربه کردند و اعمال
مرا دیدند. ۱۰ چهل سال ازآن قوم محزون بودم و گفتم: «قوم گمراه دل
هستند که طرق مرا نشناختند. ۱۱ پس در غضب خود قسم خوردم، که به
آرامی من داخل نخواهند شد.»

۹۶ یهوه را سرود تازه بسرایید! ای تمامی زمین خداوند را بسرایید! ۲
خداوند رابسرایید و نام او را متبارک خوانید! روز به روزنجات او را اعلام
نمایید. ۳ در میان امت‌ها جلال او را ذکر کنید و کارهای عجیب او
را در جمیع قومها. ۴ زیرا خداوند، عظیم است و بی‌نهایت حمید. و
او مهیب است بر جمیع خدایان. ۵ زیراجمیع خدایان امت‌ها بتهایند،
لیکن یهوه آسمانهارا آفرید. ۶ مجد و جلال به حضور وی است وقوت
و جمال در قدس وی. ۷ ای قبایل قومها خداوند را توصیف نمایید!
خداوند را به جلال و قوت توصیف نمایید! ۸ خداوند را به جلال اسم او
توصیف نمایید! هدیه بیاورید و به صحنهای او بیایید! ۹ خداوندرا در زینت
قدوسیت بپرستید! ای تمامی زمین ازحضور وی بلرزید! ۱۰ در میان امت‌ها
گوییدخداوند سلطنت گرفته است. ربع مسکون نیزپایدار شد و جنبش
نخواهد خورد. قومها را به انصاف داوری خواهد نمود. ۱۱ آسمان شادی
کند و زمین مسرور گردد. دریا و پری آن غرش نماید. ۱۲ صحرا و هرچه در

آن است، به وجد آید. آنگاه تمام درختان جنگل ترنم خواهند نمود ۱۳ به حضور خداوند زیرا که می‌آید. زیرا که برای داوری جهان می‌آید. ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد کرد و قوم هارا به امانت خود.

۹۷ خداوند سلطنت گرفته است، پس زمین شادی کند و جزیره های بسیار مسرورگردند. ۲ ابرها و ظلمت غلیظ گرداگرد اوست. عدل و انصاف قاعده تخت اوست. ۳ آتش پیش روی وی می‌رود و دشمنان او را به اطرافش می‌سوزاند. ۴ برقهایش ربع مسکون را روشن می‌سازد. زمین این را بدید و بلرزید. ۵ کوهها ازحضور خداوند مثل موم گداخته می‌شود، ازحضور خداوند تمامی جهان. ۶ آسمانها عدالت او را اعلام می‌کنند و جمیع قومها جلال او رامی بینند. ۷ همه پرستندگان بتهای تراشیده خجل می‌شوند که به بتها فخر می‌نمایند. ای جمیع خدایان او را بپرستید. ۸ صهیون شنید و شادمان شد و دختران یهودامسرور گردیدند، ای خداوند به‌سبب داوریهای تو. ۹ زیرا که توای خداوند بر تمامی روی زمین متعال هستی. بر جمیع خدایان، بسیار اعلی هستی. ۱۰ ای شما که خداوند را دوست می‌دارید، ازبدی نفرت کنید! او حافظ جانهای مقدسان خوداست. ایشان را از دست شریران می‌رهاند. ۱۱ نوربرای عادلان کاشته شده است و شادمانی برای راست دلان. ۱۲ ای عادلان، در خداوند شادمان باشید! و ذکر قدوسیت او را حمد بگویید.

۹۸ مزمور برای خداوند سرود تازه بسرایید زیراکارهای عجیب کرده است. دست راست و بازوی قدوس او، او را مظفر ساخته است. ۲ خداوند نجات خود را اعلام نموده، وعدالتش را به نظر امت‌ها مکشوف کرده است. ۳ رحمت و امانت خود را با خاندان اسرائیل به یادآورد. همه اقصای زمین نجات خدای ما رادیده‌اند. ۴ ای تمامی زمین، خداوند را آواز شادمانی دهید. بانگ زنید و ترنم نمایید و بسرایید. ۵ خداوند را با بربط بسرایید! با بربط و با آوازنغمات! ۶ با کرناها و آواز سرنا! به حضور یهوه پادشاه آواز شادمانی دهید! ۷ دریا و پری آن بخروشد! ربع مسکون و ساکنان آن! ۸ نهرهادستک بزنند! و کوهها با هم ترنم نمایند. ۹ به حضور خداوند زیرا به داوری جهان می‌آید. ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد کرد و قومهارا به راستی.

۹۹ خداوند سلطنت گرفته است، پس قومها بلرزند! بر کروبیین جلوس می‌فرماید، زمین متزلزل گردد! ۲ خداوند در صیهون عظیم است و او بر جمیع قوم هامتعال است! ۳ اسم عظیم و مهیب تو را حمدبگویند، که او قدوس است. ۴ و قوت پادشاه، انصاف را دوست می‌دارد. تو راستی را پایدارکرده، و انصاف و عدالت را در یعقوب به عمل آورده‌ای. ۵ یهوه خدای ما را تکریم نمایید ونزد قدمگاه او عبادت کنید، که او قدوس است. ۶ موسی و هارون از کاهنانش و سموئیل ازخوانندگان نام او. یهوه را خواندند و او ایشان را اجابت فرمود. ۷ در ستون ابر بدیشان سخن گفت. شهادات او و فریضه‌ای را که بدیشان داد نگاه داشتند. ۸ ای یهوه خدای ما توایشان را اجابت فرمودی. ایشان را خدای غفوربودی. اما از اعمال ایشان انتقام کشیدی. ۹ یهوه خدای ما را متعال بخوانید و نزد کوه مقدس او عبادت کنید. زیرا یهوه خدای ما قدوس است.

۱۰۰ ای تمامی روی زمین خداوند راآواز شادمانی دهید. ۲ خداوند را باشادی عبادت نمایید و به حضور او با ترنم بیاید. ۳ بدانید که یهوه خداست، او ما را آفرید. ما قوم اوهستیم و گوسفندان مرتع او. ۴ به دروازه های او باحمد بیایید و به صحنهای او با تسبیح! او را حمدگویید و نام او را متبارک خوانید! ۵ زیرا که خداوند نیکوست و رحمت او ابدی و امانت وی تا ابدالاباد.

۱۰۱ مزمور داود رحمت و انصاف را خواهم سرایید. نزد توای خداوند، تسبیح خواهم خواند. ۲ در طریق کامل به خردمندی رفتارخواهم نمود. نزد من کی خواهی آمد؟ در خانه خود با دل سلیم سالک خواهم شد. ۳ چیزی بد راپیش نظر خود نخواهم گذاشت. کار کج روان رامکروه می‌دارم، به من نخواهد چسبید. ۴ دل کج ازمن دور خواهد شد. شخص شریر را نخواهم شناخت. ۵ کسی را که در خفیه به همسایه خودغیبت‌گوید، هلاک خواهم کرد. کسی را که چشم بلند و دل متکبر دارد تحمل نخواهم کرد. ۶ چشمانم بر امنای زمین است تا بامن ساکن شوند. کسی‌که به طریق کامل سالک باشد خادم من خواهد بود. ۷ حیله گر در خانه من ساکن نخواهدشد. دروغ گو پیش نظر من نخواهد ماند. ۸ همه شریران زمین را صبحگاهان هلاک خواهم کرد. تاجمیع بدکاران را از شهر خداوند منقطع سازم.

۱۰۲ دعای مسکین وقتی که پریشان حال شده، ناله خود را به حضور یهوه می‌ریزد ای خداوند دعای مرا بشنو، و فریادمن نزد تو برسد. ۲ در روز تنگی‌ام روی خود را از من مپوشان. گوش خود را به من فراگیر، و روزی که بخوانم مرا به زودی اجابت فرما. ۳ زیرا روزهایم مثل دود تلف شد واستخوانهایم مثل هیزم سوخته گردید. ۴ دل من مثل گیاه زده شده و خشک گردیده است زیراخوردن غذای خود را فراموش می‌کنم. ۵ به‌سبب آواز ناله خود، استخوانهایم به گوشت من چسبیده است. ۶ مانند مرغ سقای صحرا شده، ومثل بوم خرابه‌ها گردیده‌ام. ۷ پاسبانی می‌کنم ومثل گنجشک بر پشت بام، منفرد گشته‌ام. ۸ تمامی روز دشمنانم مرا سرزنش می‌کنند و آنانی که برمن دیوانه شده‌اند مرا لعنت می‌نمایند. ۹ زیراخاکستر را مثل نان خورده‌ام و مشروب خود را بااشک آمیخته‌ام، ۱۰ به‌سبب غضب و خشم توزیرا که مرا برافراشته و به زیر افکنده‌ای. ۱۱ روزهایم مثل سایه زوال پذیر گردیده و من مثل گیاه پژمرده شده‌ام. ۱۲ لیکن توای خداوند جلوس فرموده‌ای تاابدالاباد! و ذکر تو تا جمیع نسل هاست! ۱۳ توبرخاسته، بر صهیون ترحم خواهی نمود زیراوقتی است که بر او رافت کنی و زمان معین رسیده است. ۱۴ چونکه بندگان تو در سنگهای وی رغبت دارند و بر خاک او شفقت می‌نمایند. ۱۵ پس امتها از نام خداوند خواهند ترسید وجمیع پادشاهان جهان از کبریایی تو. ۱۶ زیراخداوند صهیون را بنا نموده، و در جلال خودظهور فرموده است. ۱۷ به دعای مسکینان توجه نموده، و

دعای ایشان را خوار نشمرده است. ۱۸ این برای نسل آینده نوشته می‌شود تا قومی که آفریده خواهند شد خداوند را تسبیح بخوانند. ۱۹ زیرا که از بلندی قدس خودنگریسته، خداوند از آسمان بر زمین نظر افکنده است. ۲۰ تا ناله اسیران را بشنود و آنانی را که به موت سپرده شده‌اند آزاد نماید. ۲۱ تا نام خداوندرا در صیهون ذکر نمایند و تسبیح او را دراورشلیم، ۲۲ هنگامی که قوم‌ها با هم جمع شوند وممالک نیز تا خداوند را عبادت نمایند. ۲۳ توانایی مرا در راه ناتوان ساخت و روزهای مرا کوتاه گردانید. ۲۴ گفتم‌ای خدای من مرا در نصف روزهایم برمدار. سالهای تو تا جمیع نسل‌ها است. ۲۵ از قدیم بنیاد زمین را نهادی وآسمان‌ها عمل دستهای تو است. ۲۶ آنها فانی می‌شوند، لیکن تو باقی هستی و جمیع آنها مثل جامه مندرس خواهند شد. و مثل ردا آنها راتبدیل خواهی کرد و مبدل خواهند شد. ۲۷ لیکن تو همان هستی و سالهای تو تمام نخواهد گردید. ۲۸ فرزندان بندگانت باقی خواهند ماند و ذریت ایشان در حضور تو پایدار خواهند بود.

۱۰۳ مزمور داود ای جان من خداوند را متبارک بخوان! و هرچه در درون من است نام قدوس او را متبارک خواند. ۲ ای جان من خداوند را متبارک بخوان! و جمیع احسان های اورا فراموش مکن! ۳ که تمام گناهانت را می‌آمرزدو همه مرض های تو را شفا می‌بخشد. ۴ که حیات تو را از هاویه فدیه می‌دهد و تاج رحمت و رافت را بر سر تو می‌نهد. ۵ که جان تو را به چیزهای نیکو سیر می‌کند تا جوانی تو مثل عقاب تازه شود. ۶ خداوند عدالت را به‌جا می‌آورد و انصاف رابرای جمیع مظلومان. ۷ طریق های خویش را به موسی تعلیم داد و عمل های خود را به بنی‌اسرائیل. ۸ خداوند رحمان و کریم است دیرغضب و بسیار رحیم. ۹ تا به ابد محاکمه نخواهدنمود و خشم را همیشه نگاه نخواهد داشت. ۱۰ باما موافق گناهان ما عمل ننموده، و به ما به حسب خطایای ما جزا نداده است. ۱۱ زیرا آنقدر که آسمان از زمین بلندتر است، به همان قدر رحمت او بر ترسندگانش عظیم است. ۱۲ به اندازه‌ای که مشرق از مغرب دور است، به همان اندازه گناهان ما را از ما دور کرده است. ۱۳ چنانکه پدر برفرزندان خود رئوف است همچنان خداوند برترسندگان خود رافت می‌نماید. ۱۴ زیرا جبلت مارا می‌داند و یاد می‌دارد که ما خاک هستیم. ۱۵ واما انسان، ایام او مثل گیاه است، مثل گل صحراهمچنان می‌شکفد. ۱۶ زیرا که باد بر آن می‌وزد ونابود می‌گردد و مکانش دیگر آن را نمی شناسد. ۱۷ لیکن رحمت خداوند بر ترسندگانش ازازل تا ابدالاباد است و عدالت او بر فرزندان فرزندان. ۱۸ بر آنانی که عهد او را حفظ می‌کنند وفرایض او را یاد می‌دارند تا آنها را به‌جا آورند. ۱۹ خداوند تخت خود را بر آسمانها استوارنموده، و سلطنت او بر همه مسلط است. ۲۰ خداوند را متبارک خوانید، ای فرشتگان او که در قوت زورآورید و کلام او را به‌جا می‌آورید وآواز کلام او را گوش می‌گیرید! ۲۱ ای جمیع لشکرهای او خداوند را متبارک خوانید! وای خادمان او که اراده او را بجا می‌آورید! ۲۲ ای همه کارهای خداوند او را متبارک خوانید! در همه مکان های سلطنت او. ای جان من خداوند رامتبارک بخوان!

۱۰۴ ای جان من، خداوند را متبارک بخوان! ای یهوه خدای من توبی نهایت عظیم هستی! به عزت و جلال ملبس هستی. ۲ خویشتن را به نور مثل ردا پوشانیده‌ای. ۳ آن که غرفات خود را بر آبها بنا کرده است و ابرها رامرکب خود نموده و بر بالهای باد می‌خرامد. ۴ فرشتگان خود را بادها می‌گرداند و خادمان خود را آتش مشتعل. ۵ که زمین را بر اساسش استوار کرده، تا جنبش نخورد تا ابدالاباد. ۶ آن رابه لجه‌ها مثل ردا پوشانیده‌ای، که آبها بر کوهها‌ایستاده‌اند. ۷ از عتاب تو می‌گریزند. از آواز رعدتو پراکنده می‌شوند. ۸ به فراز کوهها برمی آیند، وبه همواریها فرود می‌آیند، به مکانی که برای آنهامهیا ساخته‌ای. ۹ حدی برای آنها قرار داده‌ای که از آن نگذرند و برنگردند تا زمین را بپوشانند. ۱۰ که چشمه‌ها را در وادیها جاری می‌سازد تا درمیان کوهها روان بشوند. ۱۱ تمام حیوانات صحرارا سیراب می‌سازند تا گورخران تشنگی خود رافرو نشانند. ۱۲ بر آنها مرغان هوا ساکن می‌شوند واز میان شاخه‌ها آواز خود را می‌دهند. ۱۳ او ازغرفات خود کوهها را سیراب می‌کند و از ثمرات اعمال تو زمین سیر می‌شود. ۱۴ نباتات را برای بهایم می‌رویاند و سبزه‌ها رابرای خدمت انسان، و نان را از زمین بیرون می‌آورد. ۱۵ و شراب را که دل انسان را شادمان می‌کند، و چهره او را به روغن شاداب می‌سازد ودل انسان را به نان قوی می‌گرداند. ۱۶ درختان خداوند شادابند، یعنی سروهای آزاد لبنان که غرس کرده است، ۱۷ که در آنها مرغان آشیانهای خود را می‌گیرند و اما صنوبر خانه لق لق می‌باشد. ۱۸ کوههای بلند برای بزهای کوهی و صخره هابرای یربوع ملجاء است. ۱۹ ماه را برای موسمهاساخت و آفتاب مغرب خود را می‌داند. ۲۰ تاریکی می‌سازی و شب می‌شود که در آن همه حیوانات جنگلی راه می‌روند. ۲۱ شیربچگان برای شکار خود غرش می‌کنند و خوراک خویش را از خدا می‌جویند. ۲۲ چون آفتاب طلوع می‌کند جمع می‌شوند و در بیشه های خودمی خوابند. ۲۳ انسان برای عمل خود بیرون می‌آید و به جهت شغل خویش تا شامگاه. ۲۴ ای خداوند اعمال تو چه بسیار است. جمیع آنها را به حکمت کرده‌ای. زمین از دولت تو پر است. ۲۵ و آن دریای بزرگ و وسیع الاطراف نیز که در آن حشرات از حد شماره زیاده‌اند و حیوانات خرد و بزرگ. ۲۶ و در آن کشتیها راه می‌روند و آن لویاتان که به جهت بازی کردن در آن آفریده‌ای. ۲۷ جمیع اینها از تو انتظارمی کشند تا خوراک آنها را در وقتش برسانی. ۲۸ آنچه را که به آنها می‌دهی، فرا می‌گیرند. دست خود را باز می‌کنی، پس از چیزهای نیکو سیرمی شوند. ۲۹ روی خود را می‌پوشانی پس مضطرب می‌گردند. روح آنها را قبض می‌کنی، پس می‌میرند و به خاک خود برمی گردند. ۳۰ چون روح خود را می‌فرستی، آفریده می‌شوند و روی زمین را تازه می‌گردانی. ۳۱ جلال خداوند تا ابدالاباد است. خداوند ازاعمال خود راضی خواهد بود. ۳۲ که به زمین نگاه می‌کند و آن می‌لرزد. کوهها را لمس می‌کند، پس آتش فشان می‌شوند. ۳۳ خداوند را خواهم سرایید تا زنده می‌باشم. برای خدای خود تسبیح خواهم خواند تا وجود دارم. ۳۴ تفکر من او رالذیذ بشود و من در خداوند شادمان خواهم بود. ۳۵ گناهکاران از زمین نابود

گردند و شریران دیگر یافت نشوند. ای جان من، خداوند را متبارک بخوان!
هللویاه!

۱۰۵ یهوه را حمد گویید و نام او رابخوانید. اعمال او را در میان
قوم هااعلام نمایید. ۲ او را بسرایید برای او تسبیح بخوانید. در تمام
کارهای عجیب او تفکر نمایید. ۳ در نام قدوس او فخر کنید. دل طالبان
خداوندشادمان باشد. ۴ خداوند و قوت او را بطلبید. روی او را پیوسته
طالب باشید. ۵ کارهای عجیب را که او کرده است به یاد آورید. آیات او
و داوریهای دهان او را. ۶ ای ذریت بنده او ابراهیم! ای فرزندان یعقوب،
برگزیده او! ۷ یهوه خدای ماست. داوریهای او در تمامی جهان است. ۸
عهد خود رایاد می‌دارد تا ابدالاباد و کلامی را که بر هزاران پشت فرموده
است. ۹ آن عهدی را که با ابراهیم بسته و قسمی را که برای اسحاق
خورده است. ۱۰ و آن را برای یعقوب فریضه‌ای استوار ساخت و برای
اسرائیل عهد جاودانی. ۱۱ و گفت که زمین کنعان را به تو خواهم داد تا
حصه میراث شماشود. ۱۲ هنگامی که عددی معدود بودند، قلیل العدد و
غربا در آنجا. ۱۳ و از امتی تا امتی سرگردان می‌بودند و از یک مملکت تا
قوم دیگر. ۱۴ او نگذاشت که کسی بر ایشان ظلم کند بلکه پادشاهان را
به‌خاطر ایشان توبیخ نمود ۱۵ که بر مسیحان من دست مگذارید. و انبیای
مرا ضررمرسانید. ۱۶ پس قحطی را بر آن زمین خواند وتمامی قوام نان را
شکست، ۱۷ و مردی پیش روی ایشان فرستاد، یعنی یوسف را که او را به
غلامی فروختند. ۱۸ پایهای وی را به زنجیرها خستند وجان او در آهن
بسته شد ۱۹ تا وقتی که سخن اوواقع شد. و کلام خداوند او را امتحان
نمود. ۲۰ آنگاه پادشاه فرستاده، بندهای او را گشاد وسلطان قوم‌ها او
را آزاد ساخت. ۲۱ او را بر خانه خود حاکم قرار داد و مختار بر تمام
مایملک خویش. ۲۲ تا به اراده خود سروران او را بند نمایدو مشایخ او را
حکمت آموزد. ۲۳ پس اسرائیل به مصر درآمدند و یعقوب درزمین حام
غربت پذیرفت. ۲۴ و او قوم خود را به غایت بارور گردانید و ایشان را از
دشمنان ایشان قوی تر ساخت. ۲۵ لیکن دل ایشان را برگردانید تابر قوم او
کینه ورزند و بر بندگان وی حیله نمایند. ۲۶ بنده خود موسی را فرستاد و
هارون را که برگزیده بود. ۲۷ کلمات و آیات او را در میان ایشان اقامه
کردند و عجایب او را در زمین حام. ۲۸ ظلمت را فرستاد که تاریک
گردید. پس به کلام او مخالفت نورزیدند. ۲۹ آبهای ایشان را به خون
مبدل ساخت و ماهیان ایشان را میرانید. ۳۰ زمین ایشان غوکها را به
ازدحام پیدا نمود، حتی درحرمهای پادشاهان ایشان. ۳۱ او گفت و انواع
مگسها پدید آمد و پشه هادر همه حدود ایشان. ۳۲ تگرگ را به عوض
باران بارانید و آتش مشتعل را در زمین ایشان. ۳۳ موهاو انجیرهای ایشان را
زد و درختان محال ایشان رابشکست. ۳۴ او گفت و ملخ پدید آمد و
کرمها ازحد شماره افزون. ۳۵ و هر سهم را در زمین ایشان بخوردند و میوه
های زمین ایشان را خوردند. ۳۶ وجمیع نخست زادگان را در زمین ایشان
زد، اوائل تمامی قوت ایشان را. ۳۷ و ایشان را با طلا و نقره بیرون آورد که
در اسباط ایشان یکی ضعیف نبود. ۳۸ مصریان از بیرون رفتن ایشان شاد
بودند زیرا که خوف ایشان بر آنها مستولی گردیده بود. ۳۹ ابری برای
پوشش گسترانید و آتشی که شامگاه روشنایی دهد. ۴۰ سوال کردند پس
سلوی برای ایشان فرستاد و ایشان را از نان آسمان سیرگردانید. ۴۱ صخره
را بشکافت و آب جاری شد؛ در جایهای خشک مثل نهر روان گردید.
۴۲ زیراکلام مقدس خود را به یاد آورد و بنده خویش ابراهیم را. ۴۳ و قوم
خود را با شادمانی بیرون آورد و برگزیدگان خویش را با ترنم. ۴۴ وزمینهای
امتها را بدیشان داد و زحمت قوم‌ها راوارث شدند. ۴۵ تا آنکه فرایض او را
نگاه دارند وشریعت او را حفظ نمایند. هللویاه!

۱۰۶ هللویاه! خداوند را حمد بگوییدزیرا که او نیکو است و رحمت
او تاابدالاباد! ۲ کیست که اعمال عظیم خداوند رابگوید و همه تسبیحات
او را بشنواند؟ ۳ خوشابحال آنانی که انصاف را نگاه دارند و آن که عدالت
را در همه وقت به عمل آورد. ۴ ای خداوند مرا یاد کن به رضامندیی که با
قوم خودمی داری و به نجات خود از من تفقد نما. ۵ تاسعادت برگزیدگان
تو را ببینم و به شادمانی قوم تو مسرور شوم و با میراث تو فخر نمایم. ۶ با
پدران خود گناه نموده‌ایم و عصیان ورزیده، شرارت کرده‌ایم. ۷ پدران ما
کارهای عجیب تو را در مصر نفهمیدند و کثرت رحمت تو را به یاد
نیاوردند بلکه نزد دریا یعنی بحر قلزم فتنه انگیختند. ۸ لیکن به‌خاطر اسم
خود ایشان رانجات داد تا توانایی خود را اعلان نماید. ۹ و بحرقلزم را
عتاب کرد که خشک گردید. پس ایشان رادر لجه‌ها مثل بیابان رهبری
فرمود. ۱۰ و ایشان رااز دست دشمن نجات داد و از دست خصم رهایی
بخشید. ۱۱ و آب، دشمنان ایشان را پوشانید که یکی از ایشان باقی
نماند. ۱۲ آنگاه به کلام اوایمان آوردند و حمد او را سراییدند. ۱۳ لیکن
اعمال او را به زودی فراموش کردند و مشورت اورا انتظار نکشیدند. ۱۴
بلکه شهوت‌پرستی نموددند بادیه؛ و خدا را امتحان کردند در هامون. ۱۵
ومسالت ایشان را بدیشان داد. لیکن لاغری درجانهای ایشان فرستاد. ۱۶
پس به موسی در اردو حسد بردند و به هارون، مقدس یهوه. ۱۷ و زمین
شکافته شده، داتان را فرو برد و جماعت ابیرام را پوشانید. ۱۸ وآتش، در
جماعت ایشان افروخته شده، شعله آتش شریران را سوزانید. ۱۹ گوساله‌ای
درحوریب ساختند و بتی ریخته شده را پرستش نمودند. ۲۰ و جلال خود را
تبدیل نمودند به مثال گاوی که علف می‌خورد. ۲۱ و خدای نجات‌دهنده
خود را فراموش کردند که کارهای عظیم در مصر کرده بود. ۲۲ و اعمال
عجیبه را در زمین حام و کارهای ترسناک را در بحر قلزم. ۲۳ آنگاه گفت
که ایشان را هلاک بکند. اگر برگزیده اوموسی در شکاف به حضور وی
نمی ایستاد، تاغضب او را از هلاکت ایشان برگرداند. ۲۴ و زمین مرغوب
را خوار شمردند و به کلام وی ایمان نیاوردند. ۲۵ و در خیمه های خود
همهمه کردندو قول خداوند را استماع ننمودند. ۲۶ لهذا دست خود را
برایشان برافراشت، که ایشان را در صحرااز پا درآورد. ۲۷ و ذریت ایشان را
در میان امتهابیندازد و ایشان را در زمینها پراکنده کند. ۲۸ پس به بعل
فغور پیوستند و قربانی های مردگان راخوردند. ۲۹ و به‌کارهای خود خشم
او را به هیجان آوردند و وبا بر ایشان سخت آمد. ۳۰ آنگاه فینحاس بر

پا ایستاده، داوری نمود ووبا برداشته شد. ۳۱ و این برای او به عدالت محسوب گردید، نسلا بعد نسل تا ابدالاباد. ۳۲ واو را نزد آب مریبه غضبناک نمودند. حتی موسی را به‌خاطر ایشان آزاری عارض گردید. ۳۳ زیراکه روح او را تلخ ساختند، تا از لبهای خود ناسزاگفت. ۳۴ و آن قومها را هلاک نکردند، که درباره ایشان خداوند امر فرموده بود. ۳۵ بلکه خویشتن را با امتها آمیختند و کارهای ایشان را آموختند. ۳۶ و بتهای ایشان را پرستش نمودند تا آنکه برای ایشان دام گردید. ۳۷ و پسران و دختران خویش رابرای دیوها قربانی گذرانیدند. ۳۸ و خون بی‌گناه راریختند یعنی خون پسران و دختران خود را که آن را برای بتهای کنعان ذبح کردند و زمین از خون ملوث گردید. ۳۹ و از کارهای خود نجس شدند ودر افعال خویش زناکار گردیدند. ۴۰ لهذا خشم خداوند بر قوم خود افروخته شد و میراث خویش را مکروه داشت. ۴۱ و ایشان را به‌دست امتها تسلیم نمود تا آنانی که از ایشان نفرت داشتند، بر ایشان حکمرانی کردند. ۴۲ و دشمنان ایشان بر ایشان ظلم نمودند و زیر دست ایشان ذلیل گردیدند. ۴۳ بارهای بسیار ایشان راخلاصی داد. لیکن به مشورتهای خویش براو فتنه کردند و به‌سبب گناه خویش خوار گردیدند. ۴۴ با وجود این، بر تنگی ایشان نظر کرد، وقتی که فریاد ایشان را شنید. ۴۵ و به‌خاطر ایشان، عهدخود را به یاد آورد و در کثرت رحمت خویش بازگشت نمود. ۴۶ و ایشان را حرمت داد، در نظرجمیع اسیرکنندگان ایشان. ۴۷ ای یهوه خدای ما، ما را نجات ده! و ما را از میان امتها جمع کن! تا نام قدوس تو را حمد گوییم و در تسبیح تو فخرنماییم. ۴۸ یهوه خدای اسرائیل متبارک باد از ازل تا ابدالاباد. و تمامی قوم بگویند آمین. هللویاه!

۱۰۷ خداوند را حمد بگویید زیرا که اونیکو است و رحمت او باقی است تا ابدالاباد. ۲ فدیه شدگان خداوند این را بگویند که ایشان را از دست دشمن فدیه داده است. ۳ وایشان را از بلدان جمع کرده، از مشرق و مغرب واز شمال و جنوب. ۴ در صحرا آواره شدند و دربادیه‌ای بی‌طریق و شهری برای سکونت نیافتند. ۵ گرسنه و تشنه نیز شدند و جان ایشان در ایشان مستمند گردید. ۶ آنگاه در تنگی خود نزدخداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید. ۷ و ایشان را به راه مستقیم رهبری نمود، تا به شهری مسکون درآمدند. ۸ پس خداوند را به‌سبب رحمتش تشکرنمایند و به‌سبب کارهای عجیب وی با بنی آدم. ۹ زیرا که جان آرزومند را سیر گردانید و جان گرسنه را از چیزهای نیکو پر ساخت. ۱۰ آنانی که در تاریکی و سایه موت نشسته بودند، که درمذلت و آهن بسته شده بودند. ۱۱ زیرا به کلام خدامخالفت نمودند و به نصیحت حضرت اعلی اهانت کردند. ۱۲ و او دل ایشان را به مشقت ذلیل ساخت. بلغزیدند و مدد کننده‌ای نبود. ۱۳ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند وایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید. ۱۴ ایشان را از تاریکی و سایه موت بیرون آورد وبندهای ایشان را بگسست. ۱۵ پس خداوند را به‌سبب رحمتش تشکرنمایند و به‌سبب کارهای عجیب او با بنی آدم. ۱۶ زیرا که دروازه های برنجین را شکسته، وبندهای آهنین را پاره کرده است. ۱۷ احمقان به‌سبب طریق شریرانه خود و به‌سبب گناهان خویش، خود را ذلیل ساختند. ۱۸ جان ایشان هرقسم خوراک را مکروه داشت و به دروازه های موت نزدیک شدند. ۱۹ آنگاه در تنگی خود نزدخداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید. ۲۰ کلام خود را فرستاده، ایشان را شفا بخشید و ایشان را از هلاکتهای ایشان رهانید. ۲۱ پس خداوند را به‌سبب رحمتش تشکرنمایند و به‌سبب کارهای عجیب او با بنی آدم. ۲۲ و قربانی های تشکر را بگذرانند و اعمال وی رابه ترنم ذکر کنند. ۲۳ آنانی که در کشتیها به دریارفتند، و در آبهای کثیر شغل کردند. ۲۴ اینان کارهای خداوند را دیدند و اعمال عجیب او را درلجه‌ها. ۲۵ او گفت پس باد تند را وزانید و امواج آن را برافراشت. ۲۶ به آسمانها بالا رفتند و به لجه‌ها فرود شدند و جان ایشان از سختی گداخته گردید. ۲۷ سرگردان گشته، مثل مستان افتان وخیزان شدند و عقل ایشان تمام حیران گردید. ۲۸ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریادبرآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید. ۲۹ طوفان را به آرامی ساکت ساخت که موجهایش ساکن گردید. ۳۰ پس مسرور شدندزیرا که آسایش یافتند و ایشان را به بندر مرادایشان رسانید. ۳۱ پس خداوند را به‌سبب رحمتش تشکرنمایند و به‌سبب کارهای عجیب او با بنی آدم. ۳۲ و او را در مجمع قوم متعال بخوانند و درمجلس مشایخ او را تسبیح بگویند. ۳۳ او نهرها رابه بادیه مبدل کرد و چشمه های آب را به زمین تشنه. ۳۴ و زمین بارور را نیز به شوره زار، به‌سبب شرارت ساکنان آن. ۳۵ بادیه را به دریاچه آب مبدل کرد و زمین خشک را به چشمه های آب. ۳۶ و گرسنگان را در آنجا ساکن ساخت تا شهری برای سکونت بنا نمودند. ۳۷ و مزرعه‌ها کاشتند وتاکستانها غرس نمودند و حاصل غله به عمل آوردند. ۳۸ و ایشان را برکت داد تا به غایت کثیرشدند و بهایم ایشان را نگذارد کم شوند. ۳۹ و بازکم گشتند و ذلیل شدند، از ظلم و شقاوت و حزن. ۴۰ ذلت را بر روسا می‌ریزد و ایشان را در بادیه‌ای که راه ندارد آواره می‌سازد. ۴۱ اما مسکین را ازمشقتش برمی افروزد و قبیله‌ها را مثل گله هابرایش پیدا می‌کند. ۴۲ صالحان این را دیده، شادمان می‌شوند و تمامی شرارت دهان خود راخواهد بست. ۴۳ کیست خردمند تا بدین چیزهاتفکر نماید؟ که ایشان رحمت های خداوند راخواهند فهمید.

۱۰۸ سرود و مزمور داود ای خدا دل من مستحکم است. من خواهم سراییدو ترنم خواهم نمودو جلال من نیز. ۲ ای عود و بربط بیدار شوید! من نیز در سحرگاه بیدار خواهم شد. ۳ ای خداوند، تو را در میان قومها حمد خواهم گفت و در میان طایفه‌ها تو را خواهم سراییدو. ۴ زیرا که رحمت توعظیم است، فوق آسمانها! و راستی تو تا افلاک می‌رسد! ۵ ای خدا، بر فوق آسمانها متعال باش وجلال تو بر تمامی زمین! ۶ تا محبوبان تو خلاصی یابند. به‌دست راست خود نجات ده و مرا اجابت فرما. ۷ خدا در قدوسیت خود سخن گفته است، پس وجد خواهم نمود. شکیم را تقسیم می‌کنم و وادی سکوت را خواهم پیمود. ۸ جلعاد از آن من است و منسی از آن من. و افرایم خود سر من. ویهودا عصای سلطنت

من. ۹ موآب ظرف شست وشوی من است، و بر ادوم نعلین خود را
خواهم‌انداخت و بر فلسطین فخر خواهم نمود. ۱۰ کیست که مرا به شهر
حصین درآورد؟ کیست که مرا به ادوم رهبری نماید؟ ۱۱ آیا نه توای خداکه
ما را ترک کرده‌ای؟ و توای خدا که بالشکرهای ما بیرون نمی آیی؟ ۱۲ ما
را بر دشمن امداد فرما، زیرا که مدد انسان باطل است. ۱۳ درخدا با
شجاعت کار خواهیم کرد و او دشمنان مارا پایمال خواهد نمود.

۱۰۹ برای سالار مغنیان. مزمور داودای خدای تسبیح من، خاموش
مباش! ۲ زیرا که دهان شرارت ودهان فریب را بر من گشوده‌اند، و به زبان
دروغ برمن سخن گفته‌اند. ۳ به سخنان کینه مرا احاطه کرده‌اند و بی‌سبب
با من جنگ نموده‌اند. ۴ به عوض محبت من، با من مخالفت می‌کنند،
و اما من دعا. ۵ و به عوض نیکویی به من بدی کرده‌اند. و به عوض
محبت، عداوت نموده. ۶ مردی شریر را براو بگمار، و دشمن به‌دست
راست او بایستد. ۷ هنگامی که در محاکمه بیاید، خطا کار بیرون آیدو
دعای او گناه بشود. ۸ ایام عمرش کم شود ومنصب او را دیگری ضبط
نماید. ۹ فرزندان اویتیم بشوند و زوجه وی بیوه گردد. ۱۰ و فرزندان او آواره
شده، گدایی بکنند و از خرابه های خودقوت را بجویند. ۱۱ طلبکار تمامی
مایملک او را ضبط نماید و اجنبیان محنت او را تاراج کنند. ۱۲ کسی
نباشد که بر او رحمت کند و بر یتیمان وی احدی رافت ننماید. ۱۳ ذریت
وی منقطع گردند و در طبقه بعد نام ایشان محو شود. ۱۴ عصیان پدرانش
نزد خداوند به یاد آورده شودو گناه مادرش محو نگردد. ۱۵ و آنها در مد
نظرخداوند دائم بماند تا یادگاری ایشان را از زمین ببرد. ۱۶ زیرا که رحمت
نمودن را به یاد نیاورد، بلکه بر فقیر و مسکین جفا کرد و بر شکسته دل
تااو را به قتل رساند. ۱۷ چون که لعنت را دوست می‌داشت بدو رسیده
و چون که برکت رانمی خواست، از او دور شده است. ۱۸ و لعنت
رامثل ردای خود در برگرفت و مثل آب به شکمش درآمد و مثل روغن
در استخوانهای وی. ۱۹ پس مثل جامه‌ای که او را می‌پوشاند، و چون
کمربندی که به آن همیشه بسته می‌شود، خواهدبود. ۲۰ این است اجرت
مخالفانم از جانب خداوند و برای آنانی که بر جان من بدی می‌گویند.
۲۱ اما توای یهوه خداوند به‌خاطر نام خود بامن عمل نما؛ چون که رحمت
تو نیکوست، مراخلاصی ده. ۲۲ زیرا که من فقیر و مسکین هستم ودل من
در اندرونم مجروح است. ۲۳ مثل سایه‌ای که در زوال باشد رفته‌ام و مثل
ملخ رانده شده‌ام. ۲۴ زانوهایم از روزه داشتن می‌لرزد و گوشتم ازفربهی
کاهیده می‌شود. ۲۵ و من نزد ایشان عارگردیده‌ام. چون مرا می‌بینند سر
خود رامی جنبانند. ۲۶ ای یهوه خدای من مرا اعانت فرما، و به حسب
رحمت خود مرا نجات ده، ۲۷ تا بدانند که این است دست تو، و توای
خداوند این را کرده‌ای. ۲۸ ایشان لعنت بکنند، اما تو برکت بده. ایشان
برخیزند و خجل گردند و اما بنده توشادمان شود. ۲۹ جفا کنندگانم به
رسوایی ملبس شوند و خجالت خویش را مثل ردا بپوشند. ۳۰ خداوند را به
زبان خود بسیار تشکر خواهم کرد و او را در جماعت کثیر حمد خواهم
گفت. ۳۱ زیرا که به‌دست راست مسکین خواهد ایستادتا او را از آنانی که
بر جان او فتوا می‌دهندبرهاند.

۱۱۰ مزمور داود یهوه به خداوند من گفت: «به‌دست راست من
بنشین تا دشمنانت را پای انداز تو سازم.» ۲ خداوند عصای قوت تو را
ازصهیون خواهد فرستاد. در میان دشمنان خودحکمرانی کن. ۳ قوم تو
در روز قوت تو، هدایای تبرعی می‌باشند. در زینتهای قدوسیت، شبنم
جوانی تو از رحم صحرگاه برای توست. ۴ خداوند قسم خورده است و
پشیمان نخواهدشد که «تو کاهن هستی تا ابدالاباد، به رتبه ملکیصدق.»
۵ خداوند که به‌دست راست توست؛ در روز غضب خود پادشاهان را
شکست خواهد داد. ۶ در میان امتها داوری خواهد کرد. از لاشها پر
خواهد ساخت و سر آنها را درزمین وسیع خواهد کوبید. ۷ از نهر سر راه
خواهد نوشید. بنابراین سر خود را برخواهدافراشت.

۱۱۱ هللویاه! خداوند را به تمامی دل حمد خواهم گفت، در مجلس
راستان و در جماعت. ۲ کارهای خداوند عظیم است، و همگانی که به
آنها رغبت دارند در آنهاتفتیش می‌کنند. ۳ کار او جلال و کبریایی است
وعدالت وی پایدار تا ابدالاباد. ۴ یادگاری برای کارهای عجیب خود
ساخته است. خداوند کریم و رحیم است. ۵ ترسندگان خود را رزقی
نیکوداده است. عهد خویش را به یاد خواهد داشت تاابدالاباد. ۶ قوت
اعمال خود را برای قوم خودبیان کرده است تا میراث امتها را بدیشان
عطافرماید. ۷ کارهای دستهایش راستی و انصاف است و جمیع فرایض
وی امین. ۸ آنها پایدار است تا ابدالاباد. در راستی و استقامت کرده
شده. ۹ فدیه‌ای برای قوم خود فرستاد و عهد خویش راتا ابد امر فرمود. نام
او قدوس و مهیب است. ۱۰ ترس خداوند ابتدای حکمت است. همه
عاملین آنها را خردمندی نیکو است. حمد اوپایدار است تا ابدالاباد.

۱۱۲ هللویاه! خوشابحال کسی‌که ازخداوند می‌ترسد و در وصایای
اوبسیار رغبت دارد. ۲ ذریتش در زمین زورآورخواهند بود. طبقه راستان
مبارک خواهند شد. ۳ توانگری و دولت در خانه او خواهد بود وعدالتش تا
به ابد پایدار است. ۴ نور برای راستان در تاریکی طلوع می‌کند. او کریم و
رحیم و عادل است. ۵ فرخنده است شخصی که رئوف و قرض دهنده
باشد. او کارهای خود را به انصاف استوارمی دارد. ۶ زیرا که تا به ابد
جنبش نخواهد خورد. مرد عادل تا به ابد مذکور خواهد بود. ۷ از خبر
بدنخواهد ترسید. دل او پایدار است و بر خداوندتوکل دارد. ۸ دل او
استوار است و نخواهد ترسیدتا آرزوی خویش را بر دشمنان خود ببیند. ۹
بذل نموده، به فقرا بخشیده است؛ عدالتش تا به ابدپایدار است. شاخ او
با عزت افراشته خواهد شد. ۱۰ شریر این را دیده، غضبناک خواهد شد.
دندانهای خود را فشرده، گداخته خواهد گشت. آرزوی شریران زایل خواهد
گردید.

۱۱۳ هللویاه! ای بندگان خداوند، تسبیح بخوانید. نام خداوند را
تسبیح بخوانید. ۲ نام خداوند متبارک باد، از الان تاابدالاباد. ۳ از مطلع
آفتاب تا مغرب آن، نام خداوند را تسبیح خوانده شود. ۴ خداوند برجمیع
امتها متعال است و جلال وی فوق آسمانها. ۵ کیست مانند یهوه خدای
ما که بر اعلی علیین نشسته است؟ ۶ و متواضع می‌شود تا نظرنماید بر
آسمانها و بر زمین. ۷ که مسکین را ازخاک برمی دارد و فقیر را از مزبله
برمی افرازد. ۸ تااو را با بزرگان بنشاند یعنی با بزرگان قوم خویش. ۹ زن
نازاد را خانه نشین می‌سازد و مادر فرحناک فرزندان. هللویاه!

۱۱۴ وقتی که اسرائیل از مصر بیرون آمدند، و خاندان یعقوب از قوم
اجنبی زبان، ۲ یهودا مقدس او بود و اسرائیل محل سلطنت وی. ۳ دریا
این را بدید و گریخت واردن به عقب برگشت. ۴ کوهها مثل قوچها به
جستن درآمدند و تلها مثل بره های گله. ۵ ای دریاتو را چه شد که
گریختی؟ وای اردن که به عقب برگشتی؟ ۶ ای کوهها که مثل قوچها به
جستن درآمدید وای تلها که مثل بره های گله. ۷ ای زمین از حضور
خداوند مترلزل شو و از حضور خدای یعقوب. ۸ که صخره را درپاچه آب
گردانید وسنگ خارا را چشمه آب.

۱۱۵ ما را نی، ای خداوند! ما را نی، بلکه نام خود را جلال
ده! به‌سبب رحمتت و به‌سبب راستی خویش. ۲ امتها چرابگویند که
«خدای ایشان الان کجاست؟» ۳ اماخدای ما در آسمانهاست. آنچه را
که اراده نموده به عمل آورده است. ۴ بتهای ایشان نقره وطلاست، از
صنعت دستهای انسان. ۵ آنها را دهان است و سخن نمی گویند. آنها را
چشمهاست ونمی بینند. ۶ آنها را گوشهاست و نمی شنوند. آنهارا بینی
است و نمی بویند. ۷ دستها دارند و لمس نمی کنند. و پایها و راه نمی
روند. و به گلوی خودتنطق نمی نمایند. ۸ سازندگان آنها مثل آنهاهستند،
و هرکه بر آنها توکل دارد. ۹ ای اسرائیل بر خداوند توکل نما. او معاون
وسپر ایشان است. ۱۰ ای خاندان هارون بر خداوندتوکل نمایید. او معاون
و سپر ایشان است. ۱۱ ای ترسندگان خداوند، بر خداوند توکل نمایید. او
معاون و سپر ایشان است. ۱۲ خداوند ما را به یادآورده، برکت می‌دهد.
خاندان اسرائیل را برکت خواهد داد و خاندان هارون را برکت خواهد داد.
۱۳ ترسندگان خداوند را برکت خواهد داد، چه کوچک و چه بزرگ. ۱۴
خداوند شما را ترقی خواهد داد، شما و فرزندان شما را. ۱۵ شمامبارک
خداوند هستید که آسمان و زمین را آفرید. ۱۶ آسمانها، آسمانهای خداوند
است و اما زمین را به بنی آدم عطا فرمود. ۱۷ مردگان نیستند که یاه را
تسبیح می‌خوانند؛ و نه آنانی که به خاموشی فرو می‌روند. ۱۸ لیکن ما یاه
را متبارک خواهیم خواند، از الان و تا ابدالاباد. هللویاه!

۱۱۶ خداوند را محبت می‌نمایم زیرا که آواز من و تضرع مرا شنیده
است. ۲ زیرا که گوش خود را به من فرا داشته است، پس مدت حیات
خود، او را خواهم خواند. ۳ ریسمان های موت مرا احاطه کرد و تنگیهای
هاویه مرا دریافت، تنگی و غم پیدا کردم. **(Sheol h7585)** ۴ آنگاه نام
خداوند را خواندم. آه‌ای خداوند جان مرارهایی ده! ۵ خداوند رئوف و
عادل است و خدای ما رحیم است. ۶ خداوند ساده دلان را محافظت
می‌کند. ذلیل بودم و مرا نجات داد. ۷ ای جان من به آرامی خود برگرد،
زیراخداوند به تو احسان نموده است. ۸ زیرا که جان مرا از موت خلاصی
دادی و چشمانم را از اشک و پایهایم را از لغزیدن. ۹ به حضور خداوند
سالک خواهم بود، در زمین زندگان. ۱۰ ایمان آوردم پس سخن گفتم. من
بسیار مستمند شدم. ۱۱ درپریشانی خود گفتم که «جمیع آدمیان دروغ
گویند.» ۱۲ خداوند را چه ادا کنم، برای همه احسانهایی که به من نموده
است؟ ۱۳ پیاله نجات را خواهم گرفت و نام خداوند را خواهم خواند. ۱۴
نذرهای خود را به خداوند ادا خواهم کرد، به حضور تمامی قوم او. ۱۵
موت مقدسان خداونددر نظر وی گرانبها است. ۱۶ آه‌ای خداوند، من بنده
تو هستم! من بنده تو و پسر کنیز تو هستم. بندهای مرا گشوده‌ای! ۱۷
قربانی های تشکر نزدتو خواهم گذرانید و نام خداوند را خواهم خواند. ۱۸
نذرهای خود را به خداوند ادا خواهم کرد، به حضور تمامی قوم وی، ۱۹
در صحن های خانه خداوند، در اندرون توای اورشلیم. هللویاه!

۱۱۷ ای جمیع امتها خداوند را تسبیح بخوانید! ای تمامی قبایل! او
راحمد گویید! ۲ زیرا که رحمت او بر ما عظیم است و راستی خداوند تا
ابدالاباد. هللویاه!

۱۱۸ خداوند را حمد گویید زیرا که نیکوست و رحمت او تا
ابدالاباداست. ۲ اسرائیل بگویند که «رحمت او تا ابدالاباداست.» ۳
خاندان هارون بگویند که «رحمت او تاابدالاباد است.» ۴ ترسندگان
خداوند بگویند که «رحمت او تا ابدالاباد است.» ۵ در تنگی یاه را
خواندم. یاه مرا اجابت فرموده، در جای وسیع آورد. ۶ خداوند با من
است، پس نخواهم ترسید. انسان به من چه تواندکرد؟ ۷ خداوند برایم
از مددکاران من است. پس من بر نفرت کنندگان خود آرزوی خویش
راخواهم دید. ۸ به خداوند پناه بردن بهتر است ازتوکل نمودن بر آدمیان. ۹
به خداوند پناه بردن بهتراست از توکل نمودن بر امیران. ۱۰ جمیع امتها
مرااحاطه کردند، لیکن به نام خداوند ایشان را هلاک خواهم کرد. ۱۱ مرا
احاطه کردند و دور مراگرفتند، لیکن به نام خداوند ایشان را هلاک خواهم
کرد. ۱۲ مثل زنبورها مرا احاطه کردند ومثل آتش خارها خاموش شدند. زیرا
که به نام خداوند ایشان را هلاک خواهم کرد. ۱۳ بر من سخت هجوم
آوردی تا بیفتم، لیکن خداوند مرااعانت نمود. ۱۴ خداوند قوت و سرود من
است ونجات من شده است. ۱۵ آواز ترنم و نجات درخیمه های عادلان
است. دست راست خداوند باشجاعت عمل می‌کند. ۱۶ دست راست
خداوندمتعال است. دست راست خداوند با شجاعت عمل می‌کند. ۱۷
نمی میرم بلکه زیست خواهم کرد و کارهای یاه را ذکر خواهم نمود. ۱۸
یاه مرابه شدت تنبیه نموده، لیکن مرا به موت نسپرده است. ۱۹ دروازه
های عدالت را برای من بگشایید! به آنها داخل شده، یاه را حمد خواهم
گفت. ۲۰ دروازه خداوند این است. عادلان بدان داخل خواهند شد. ۲۱

تو را حمد می‌گویم زیرا که مرااجابت فرموده و نجات من شده‌ای. ۲۲ سنگی راکه معماران رد کردند، همان سر زاویه شده است. ۲۳ این از جانب خداوند شده و در نظر ما عجیب است. ۲۴ این است روزی که خداوند ظاهر کرده است. درآن وجد و شادی خواهیم نمود. ۲۵ آه‌ای خداوند نجات ببخش! آه‌ای خداوند سعادت عطا فرما! ۲۶ متبارک باد او که به نام خداوندمی آید. شما را از خانه خداوند برکت می‌دهیم. ۲۷ یهوه خدایی است که ما را روشن ساخته است. ذبیحه را به ریسمانها بر شاخهای قربانگاه ببندید. ۲۸ تو خدای من هستی تو، پس تو را حمدمی گویم. خدای من، تو را متعال خواهم خواند. ۲۹ خداوند را حمد گویید زیرا که نیکوست ورحمت او تا ابدالاباد است.

۱۱۹ ۱ خوشابه‌حال کاملان طریق که به شریعت خداوند سالکند. ۲ خوشابه‌حال آنانی که شهادات او را حفظ می‌کنند و به تمامی دل او را می‌طلبند. ۳ کج روی نیز نمی کنندو به طریق های وی سلوک می‌نمایند. ۴ تووصایای خود را امر فرموده‌ای تا آنها را تمام نگاه داریم. ۵ کاش که راههای من مستحکم شودتا فرایض تو را حفظ کنم. ۶ آنگاه خجل نخواهم شد چون تمام اوامر تو را در مد نظر خود دارم. ۷ تو را به راستی دل حمد خواهم گفت چون داوریهای عدالت تو را آموخته شوم. ۸ فرایض تورا نگاه می‌دارم. مرا بالکلیه ترک منما. ۹ به چه چیز مرد جوان راه خود را پاک می‌سازد؟ به نگاه داشتنش موافق کلام تو. ۱۰ به تمامی دل تو را طلبیدم. مگذار که از اوامر توگمراه شوم. ۱۱ کلام تو را در دل خود مخفی داشتم که مبادا به تو گناه ورزم. ۱۲ ای خداوند تومتبارک هستی فرایض خود را به من بیاموز. ۱۳ به لب های خود بیان کردم تمامی داوری های دهان تو را. ۱۴ در طریق شهادات تو شادمانم. ۱۵ چنانکه در هر قسم توانگری، در وصایای توتفکر می‌کنم و به طریق های تو نگران خواهم بود. ۱۶ از فرایض تو لذت می‌برم، پس کلام تو رافراموش نخواهم کرد. ۱۷ به بنده خود احسان بنما تا زنده شوم و کلام تو را حفظ نمایم. ۱۸ چشمان مرا بگشا تا ازشریعت تو چیزهای عجیب بینم. ۱۹ من در زمین غریب هستم. اوامر خود را از من مخفی مدار. ۲۰ جان من شکسته می‌شود از اشتیاق داوریهای تو در هر وقت. ۲۱ متکبران ملعون را توبیخ نمودی، که از اوامر تو گمراه می‌شوند. ۲۲ ننگ ورسوایی را از من بگردان، زیرا که شهادات تو راحفظ کرده‌ام. ۲۳ سروران نیز نشسته، به ضد من سخن‌گفتند. لیکن بنده تو در فرایض تو تفکرمی کند. ۲۴ شهادات تو نیز ابتهاج من و مشورت دهندگان من بوده‌اند. ۲۵ جان من به خاک چسبیده است. مرا موافق کلام خود زنده ساز. ۲۶ راههای خود را ذکر کردم و مرا اجابت نمودی. پس فرایض خویش را به من بیاموز. ۲۷ طریق وصایای خود را به من بفهمان و در کارهای عجیب تو تفکر خواهم نمود. ۲۸ جان من از حزن گداخته می‌شود. مرا موافق کلام خود برپا بدار. ۲۹ راه دروغ را از من دور کن و شریعت خود را به من عنایت فرما. ۳۰ طریق راستی رااختیار کردم و داوریهای تو را پیش خود گذاشتم. ۳۱ به شهادات تو چسبیدم. ای خداوند مرا خجل مساز. ۳۲ در طریق اوامر تو دوان خواهم رفت، وقتی که دل مرا وسعت دادی. ۳۳ ای خداوند طریق فرایض خود را به من بیاموز. پس آنها را تا به آخر نگاه خواهم داشت. ۳۴ مرا فهم بده و شریعت تو را نگاه خواهم داشت و آن را به تمامی دل خود حفظ خواهم نمود. ۳۵ مرا در سبیل اوامر خود سالک گردان زیرا که درآن رغبت دارم. ۳۶ دل مرا به شهادات خود مایل گردان و نه به سوی طمع. ۳۷ چشمانم را از دیدن بطالت برگردان و در طریق خود مرا زنده ساز. ۳۸ کلام خود را بر بنده خویش استوار کن، که به ترس تو سپرده شده است. ۳۹ ننگ مرا که از آن می‌ترسم از من دور کن زیرا که داوریهای تو نیکواست. ۴۰ هان به وصایای تو اشتیاق دارم. به حسب عدالت خود مرا زنده ساز. ۴۱ ای خداوند رحمهای تو به من برسد ونجات تو به حسب کلام تو. ۴۲ تا بتوانم ملامت کننده خود را جواب دهم زیرا بر کلام تو توکل دارم. ۴۳ و کلام راستی را از دهانم بالکل مگیرزیرا که به داوریهای تو امیدوارم ۴۴ و شریعت تورا دائم نگاه خواهم داشت تا ابدالاباد. ۴۵ و به آزادی راه خواهم رفت زیرا که وصایای تو را طلبیده‌ام. ۴۶ و در شهادات تو به حضور پادشاهان سخن خواهم گفت و خجل نخواهم شد. ۴۷ و ازوصایای تو تلذذ خواهم یافت که آنها را دوست می‌دارم. ۴۸ و دستهای خود را به اوامر تو که دوست می‌دارم بر خواهم افراشت و در فرایض تو تفکر خواهم نمود. ۴۹ کلام خود را با بنده خویش به یاد آور که مرا بر آن امیدوار گردانیدی. ۵۰ این در مصیبتم تسلی من است زیرا قول تو مرا زنده ساخت. ۵۱ متکبران مرا بسیار استهزا کردند، لیکن ازشریعت تو رو نگردانیدم. ۵۲ ای خداونداوریهای تو را از قدیم به یاد آوردم و خویشتن راتسلی دادم. ۵۳ حدت خشم مرا درگرفته است، به‌سبب شریرانی که شریعت تو را ترک کرده‌اند. ۵۴ فرایض تو سرودهای من گردید، در خانه غربت من. ۵۵ ای خداوند نام تو را در شب به یادآوردم و شریعت تو را نگاه داشتم. ۵۶ این بهره من گردید، زیرا که وصایای تو را نگاه داشتم. ۵۷ خداوند نصیب من است. گفتم که کلام تو رانگاه خواهم داشت. ۵۸ رضامندی تو را به تمامی دل خود طلبیدم. به حسب کلام خود بر من رحم فرما. ۵۹ در راههای خود تفکر کردم و پایهای خود را به شهادات تو مایل ساختم. ۶۰ شتابیدم ودرنگ نکردم تا اوامر تو را نگاه دارم. ۶۱ ریسمانهای شریران مرا احاطه کرد، لیکن شریعت تو را فراموش نکردم. ۶۲ در نصف شب برخاستم تا تو را حمد گویم برای داوریهای عدالت تو. ۶۳ من همه ترسندگانت را رفیق هستم، و آنانی را که وصایای تو را نگاه می‌دارند. ۶۴ ای خداوند زمین از رحمت تو پر است. فرایض خودرا به من بیاموز. ۶۵ با بنده خود احسان نمودی، ای خداوندموافق کلام خویش. ۶۶ خردمندی نیکو و معرفت را به من بیاموز زیرا که به اوامر تو ایمان آوردم. ۶۷ قبل از آنکه مصیبت را ببینم من گمراه شدم لیکن الان کلام تو را نگاه داشتم. ۶۸ تو نیکو هستی و نیکویی می‌کنی. فرایض خود را به من بیاموز. ۶۹ متکبران بر من دروغ بستند. و اما من به تمامی دل وصایای تو را نگاه داشتم. ۷۰ دل ایشان مثل پیه فربه است. و اما من در شریعت تو تلذذمی یابم. ۷۱ مرا نیکو است که مصیبت را دیدم، تافرایض تو را بیاموزم. ۷۲ شریعت دهان تو برای من بهتر است از هزاران طلا و نقره. ۷۳ دستهای

تو مرا ساخته و آفریده است. مرافهیم گردان تا اوامر تو را بیاموزم. ۷۴ ترسندگان توچون مرا بینند شادمان گردند زیرا به کلام توامیدوار هستم. ۷۵ ای خداوند دانستهام که داوریهای تو عدل است، و برحق مرا مصیبت دادهای. ۷۶ پس رحمت تو برای تسلی من بشود، موافق کلام تو با بنده خویش. ۷۷ رحمت های توبه من برسد تا زنده شوم زیرا که شریعت تو تلذذمن است. ۷۸ متکبران خجل شوند زیرا به دروغ مرا اذیت رسانیدند. و اما من در وصایای تو تفکرمی کنم. ۷۹ ترسندگان تو به من رجوع کنند و آنانی که شهادات تو را میدانند. ۸۰ دل من در فرایض تو کامل شود، تا خجل نشوم. ۸۱ جان من برای نجات تو کاهیده میشود. لیکن به کلام تو امیدوار هستم. ۸۲ چشمان من برای کلام تو تار گردیده است و میگویم کی مراتسلی خواهی داد. ۸۳ زیرا که مثل مشک در دودگردیدهام. لیکن فرایض تو را فراموش نکردهام. ۸۴ چند است روزهای بنده تو؟ و کی بر جفاکنندگانم داوری خواهی نمود؟ ۸۵ متکبران برای من حفرهها زدند زیرا که موافق شریعت تونیستند. ۸۶ تمامی اوامر تو امین است. بر من ناحق جفا کردند. پس مرا امداد فرما. ۸۷ نزدیک بود که مرا از زمین نابود سازند. اما من وصایای تو را ترک نکردم. ۸۸ به حسب رحمت خود مرا زنده ساز تاشهادات دهان تو را نگاه دارم. ۸۹ ای خداوند کلام تو تا ابدالاباد در آسمانهاپایدار است. ۹۰ امانت تو نسلا بعد نسل است. زمین را آفریدهای و پایدار میماند. ۹۱ برای داوریهای تو تا امروز ایستادهاند زیرا که همه بنده تو هستند. ۹۲ اگر شریعت تو تلذذ من نمی بود، هرآینه در مذلت خود هلاک میشدم. ۹۳ وصایای تو را تا به ابد فراموش نخواهم کردزیرا به آنها مرا زنده ساختهای. ۹۴ من از آن توهستم مرا نجات ده زیرا که وصایای تو را طلبیدم. ۹۵ شریران برای من انتظار کشیدند تا مرا هلاک کنند. لیکن در شهادات تو تامل میکنم. ۹۶ برای هر کمالی انتهایی دیدم، لیکن حکم تو بینهایت وسیع است. ۹۷ شریعت تو را چقدر دوست میدارم. ۹۸ اوامر تو مرا ازدشمنانم حکیم تر ساخته است زیرا که همیشه نزد من میباشد. ۹۹ از جمیع معلمان خود فهیم ترشدم زیرا که شهادات تو تفکر من است. ۱۰۰ ازمشایخ خردمندتر شدم زیرا که وصایای تو رانگاه داشتم. ۱۰۱ پایهای خود را از هر راه بد نگاه داشتم تا آن که کلام تو را حفظ کنم. ۱۰۲ ازداوریهای تو رو برنگردانیدم، زیرا که تو مرا تعلیم دادی. ۱۰۳ کلام تو به مذاق من چه شیرین است وبه دهانم از عسل شیرین تر. ۱۰۴ از وصایای توفطانت را تحصیل کردم. بنابراین هر راه دروغ رامکروه میدارم. ۱۰۵ کلام تو برای پایهای من چراغ، و برای راههای من نور است. ۱۰۶ قسم خوردم و آن راوفا خواهم نمود که داوریهای عدالت تو را نگاه خواهم داشت. ۱۰۷ بسیار ذلیل شدهام. ای خداوند، موافق کلام خود مرا زنده ساز! ۱۰۸ ای خداوند هدایای تبرعی دهان مرا منظور فرما وداوریهای خود را به من بیاموز. ۱۰۹ جان من همیشه در کف من است، لیکن شریعت تو رافراموش نمی کنم. ۱۱۰ شریران برای من دام گذاشتهاند، اما از وصایای تو گمراه نشدم. ۱۱۱ شهادات تو را تا به ابد میراث خود ساختهام زیرا که آنها شادمانی دل من است. ۱۱۲ دل خود رابرای بجا آوردن فرایض تو مایل ساختم، تاابدالاباد و تا نهایت. ۱۱۳ مردمان دو رو را مکروه داشتهام، لیکن شریعت تو را دوست میدارم. ۱۱۴ ستر و سپر من تو هستی. به کلام تو انتظار میکشم. ۱۱۵ ای بدکاران، از من دور شوید! و اوامر خدای خویش را نگاه خواهم داشت. ۱۱۶ مرا به حسب کلام خود تایید کن تا زنده شوم و از امید خود خجل نگردم. ۱۱۷ مرا تقویت کن تا رستگار گردم و برفرایض تو دائم نظر نمایم. ۱۱۸ همه کسانی را که از فرایض تو گمراه شدهاند، حقیر شمردهای زیراکه مکر ایشان دروغ است. ۱۱۹ جمیع شریران زمین را مثل درد هلاک میکنی. بنابراین شهادات تو را دوست میدارم. ۱۲۰ موی بدن من از خوف تو برخاسته است و از داوریهای تو ترسیدم. ۱۲۱ داد و عدالت را بهجا آوردم. مرا به ظلم کنندگانم تسلیم منما. ۱۲۲ برای سعادت بنده خود ضامن شو تا متکبران بر من ظلم نکنند. ۱۲۳ چشمانم برای نجات تو تار شده است و برای کلام عدالت تو. ۱۲۴ با بنده خویش موافق رحمانیتت عمل نما و فرایض خود را به من بیاموز. ۱۲۵ من بنده تو هستم. مرا فهیم گردان تاشهادات تو را دانسته باشم. ۱۲۶ وقت است که خداوند عمل کند زیرا که شریعت تو را باطل نمودهاند. ۱۲۷ بنابراین، اوامر تو را دوست میدارم، زیادتر از طلا و زر خالص. ۱۲۸ بنابراین، همه وصایای تو را در هر چیز راست میدانم، وهر راه دروغ را مکروه میدارم. ۱۲۹ شهادات تو عجیب است. ازین سبب جان من آنها را نگاه میدارد. ۱۳۰ کشف کلام تو نورمی بخشد و ساده دلان را فهیم میگرداند. ۱۳۱ دهان خود را نیکو باز کرده، نفس زدم زیرا که مشتاق وصایای تو بودم. ۱۳۲ بر من نظر کن و کرم فرما، برحسب عادت تو به آنانی که نام تو رادوست میدارند. ۱۳۳ قدم های مرا در کلام خودت پایدار ساز، تا هیچ بدی بر من تسلط نیابد. ۱۳۴ مرا از ظلم انسان خلاصی ده، تا وصایای تورا نگاه دارم. ۱۳۵ روی خود را بر بنده خود روشن ساز، و فرایض خود را به من بیاموز. ۱۳۶ نهرهای آب از چشمانم جاری است زیرا که شریعت تو رانگاه نمی دارند. ۱۳۷ ای خداوند تو عادل هستی و داوریهای تو راست است. ۱۳۸ شهادات خود را به راستی امر فرمودی و به امانت الی نهایت. ۱۳۹ غیرت من مرا هلاک کرده است زیرا که دشمنان من کلام تورا فراموش کردهاند. ۱۴۰ کلام تو بینهایت مصفی است و بنده تو آن را دوست میدارد. ۱۴۱ من کوچک و حقیر هستم، اما وصایای تو را فراموش نکردم. ۱۴۲ عدالت تو عدل است تا ابدالاباد وشریعت تو راست است. ۱۴۳ تنگی و ضیق مرا درگرفته است، اما اوامر تو تلذذ من است. ۱۴۴ شهادات تو عادل است تا ابدالاباد. مرا فهیم گردان تا زنده شوم. ۱۴۵ به تمامی دل خواندهام. ای خداوند مراجواب ده تا فرایض تو را نگاه دارم! ۱۴۶ تو راخواندهام، پس مرا نجات ده. و شهادات تو را نگاه خواهم داشت. ۱۴۷ بر طلوع فجر سبقت جسته، استغاثه کردم، و کلام تو را انتظار کشیدم. ۱۴۸ چشمانم بر پاسهای شب سبقت جست، تا درکلام تو تفکر بنمایم. ۱۴۹ به حسب رحمت خود آواز مرا بشنو. ای خداوند موافق داوریهای خودمرا زنده ساز. ۱۵۰ آنانی که درپی خباثت میروند، نزدیک میآیند، و از شریعت تو دورمی باشند. ۱۵۱ ای خداوند تو نزدیک هستی وجمیع اوامر تو راست است. ۱۵۲ شهادات تو را اززمان پیش دانستهام که آنها را بنیان کردهای تاابدالاباد. ۱۵۳ بر مذلت من نظر کن و مرا خلاصی ده زیراکه شریعت تو

را فراموش نکرده‌ام. ۱۵۴ در دعوای من دادرسی فرموده، مرا نجات ده و به حسب کلام خویش مرا زنده ساز. ۱۵۵ نجات از شریران دور است زیرا که فرایض تو را نمی طلبند. ۱۵۶ ای خداوند، رحمت های تو بسیار است. به حسب داوریهای خود مرا زنده ساز. ۱۵۷ جفاکنندگان و خصمان من بسیارند. اما ازشهادات تو رو برنگردانیدم. ۱۵۸ خیانت کاران رادیدم و مکروه داشتم زیرا کلام تو را نگاه نمی دارند. ۱۵۹ ببین که وصایای تو را دوست می‌دارم. ای خداوند، به حسب رحمت خود مرازنده ساز! ۱۶۰ جمله کلام تو راستی است وتمامی داوری عدالت تو تا ابدالاباد است. ۱۶۱ سروران بی‌جهت بر من جفا کردند. اما دل من از کلام تو ترسان است. ۱۶۲ من در کلام توشادمان هستم، مثل کسی‌که غنیمت وافر پیدانموده باشد. ۱۶۳ از دروغ کراهت و نفرت دارم. اماشریعت تو را دوست می‌دارم. ۱۶۴ هر روز تو راهفت مرتبه تسبیح می‌خوانم، برای داوریهای عدالت تو. ۱۶۵ آنانی را که شریعت تو را دوست می دارند، سلامتی عظیم است و هیچ‌چیز باعث لغزش ایشان نخواهد شد. ۱۶۶ ای خداوند، برای نجات تو امیدوار هستم و اوامر تو را بجا می‌آورم. ۱۶۷ جان من شهادات تو را نگاه داشته است و آنهارا بی‌نهایت دوست می‌دارم. ۱۶۸ وصایا وشهادات تو را نگاه داشته‌ام زیرا که تمام طریقهای من در مد نظر تو است. ۱۶۹ ای خداوند، فریاد من به حضور تو برسد. به حسب کلام خود مرا فهیم گردان. ۱۷۰ مناجات من به حضور تو برسد. به حسب کلام خود مراخلاصی ده. ۱۷۱ لبهای من حمد تو را جاری کندزیرا فرایض خود را به من آموخته‌ای. ۱۷۲ زبان من کلام تو را بسراید زیرا که تمام اوامر تو عدل است. ۱۷۳ دست تو برای اعانت من بشود زیرا که وصایای تو را برگزیده‌ام. ۱۷۴ ای خداوند برای نجات تو مشتاق بوده‌ام و شریعت تو تلذذ من است. ۱۷۵ جان من زنده شود تا تو را تسبیح بخواند و داوریهای تو معاون من باشد. ۱۷۶ مثل گوسفند گم شده، آواره گشتم. بنده خود را طلب نما، زیرا که اوامر تو را فراموش نکردم.

۱۲۰ سرود درجات نزد خداوند در تنگی خود فریادکردم و مرا اجابت فرمود. ۲ ای خداوند جان مرا خلاصی ده از لب دروغ و از زبان حیله گر. ۳ چه چیز به تو داده شود و چه چیز بر توافزوده گردد، ای زبان حیله گر؟ ۴ تیرهای تیزجباران با اخگرهای طاق! ۵ وای بر من که در ماشک ماوا گزیده‌ام و در خیمه های قیدار ساکن شده‌ام. ۶ چه طویل شدسکونت جان من با کسی‌که سلامتی را دشمن می‌دارد. ۷ من از اهل سلامتی هستم، لیکن چون سخن می‌گویم، ایشان آماده جنگ می‌باشند.

۱۲۱ سرود درجات چشمان خود را به سوی کوههابرمی افرازم، که از آنجا اعانت من می‌آید. [ترجمه درست این آیه اینست: «چشمان خودرا بسوی کوهها برمی افرازم. اعانت من از کجا می‌آید؟»] ۲ اعانت من از جانب خداوند است، که آسمان و زمین را آفرید. ۳ او نخواهد گذاشت که پای تو لغزش خورد. او که حافظ توست نخواهدخوابید. ۴ اینک او که حافظ اسرائیل است، نمی خوابد و به خواب نمی رود. ۵ خداوند حافظ تو می‌باشد. خداوند به‌دست راستت سایه تو است. ۶ آفتاب در روز به تو اذیت نخواهد رسانید و نه ماهتاب در شب. ۷ خداوندتو را از هر بدی نگاه می‌دارد. او جان تو را حفظخواهد کرد. ۸ خداوند خروج و دخولت را نگاه خواهد داشت، از الان و تا ابدالاباد.

۱۲۲ سرود درجات از داود شادمان می‌شدم چون به من می گفتند: «به خانه خداوند برویم.» ۲ پایهای ما خواهد ایستاد، به اندرون دروازه های تو، ای اورشلیم! ۳ ای اورشلیم که بنا شده‌ای مثل شهری که تمام با هم پیوسته باشد، ۴ که بدانجااسباط بالا می‌روند، یعنی اسباط یاه، تا شهادت باشد برای اسرائیل و تا نام یهوه را تسبیح بخوانند. ۵ زیرا که در آنجا کرسیهای داوری بر پاشده است، یعنی کرسیهای خاندان داود. ۶ برای سلامتی اورشلیم مسالت کنید. آنانی که تو را دوست می‌دارند، خجسته حال خواهندشد. ۷ سلامتی در باره های تو باشد، و رفاهیت درقصرهای تو. ۸ به‌خاطر برادران و یاران خویش، می‌گویم که سلامتی بر تو باد. ۹ به‌خاطرخانه یهوه خدای ما، سعادت تو را خواهم طلبید.

۱۲۳ سرود درجات به سوی تو چشمان خود رابرمی افرازم، ای که بر آسمانهاجلوس فرموده‌ای! ۲ اینک مثل چشمان غلامان به سوی آقایان خود، و مثل چشمان کنیزی به سوی خاتون خویش، همچنان چشمان ما به سوی یهوه خدای ماست تا بر ما کرم بفرماید. ۳ ای خداوند بر ما کرم فرما، بر ما کرم فرما زیراچه بسیار از اهانت پر شده‌ایم. ۴ چه بسیار جان ماپر شده است، از استهزای مستریحان و اهانت متکبران.

۱۲۴ سرود درجات از داود اگر خداوند با ما نمی بود، اسرائیل الان بگوید؛ ۲ اگر خداوند با مانمی بود، وقتی که آدمیان با ما مقاومت نمودند، ۳ آنگاه هر آینه ما را زنده فرو می‌بردند، چون خشم ایشان بر ما افروخته بود. ۴ آنگاه آبها ما راغرق می‌کرد و نهرها بر جان ما می‌گذشت. ۵ آنگاه آبهای پر زور، از جان ما می‌گذشت. ۶ متبارک باد خداوند که ما را شکار برای دندانهای ایشان نساخت. ۷ جان ما مثل مرغ از دام صیادان خلاص شد. دام گسسته شد و ما خلاصی یافتیم. ۸ اعانت ما به نام یهوه است، که آسمان وزمین را آفرید.

۱۲۵ سرود درجات آنانی که بر خداوند توکل دارند، مثل کوه صهیون‌اند که جنبش نمی خورد و پایدار است تا ابدالاباد. ۲ کوهها گرداگرد اورشلیم است؛ و خداوند گرداگرد قوم خود، از الان و تا ابدالاباد است. ۳ زیرا که عصای شریران بر نصیب عادلان قرار نخواهد گرفت، مبادا عادلان دست خود را به گناه دراز کنند. ۴ ای خداوند به صالحان احسان فرما و به آنانی که راست دل می‌باشند. ۵ و اما آنانی که به راههای کج خود مایل می‌باشند، خداوند ایشان را با بدکاران رهبری خواهد نمود. سلامتی بر اسرائیل باد.

۱۲۶ سرود درجات چون خداوند اسیران صهیون را بازآورد، مثل خواب بینندگان شدیم. ۲ آنگاه دهان ما از خنده پر شد و زبان ما از ترنم. آنگاه

در میان امتها گفتند که «خداوند با ایشان کارهای عظیم کرده است.» ۳ خداوند برای ما کارهای عظیم کرده است که از آنها شادمان هستیم.
۴ ای خداوند اسیران ما راباز آور، مثل نهرها در جنوب. ۵ آنانی که با اشکهامی کارند، با ترنم درو خواهند نمود. ۶ آنکه باگریه بیرون می‌رود و تخم برای زراعت می‌برد، هر آینه با ترنم خواهد برگشت و بافه های خویش را خواهد آورد.

۱۲۷ سرود درجات از سلیمان اگر خداوند خانه را بنا نکند، بنایانش زحمت بی‌فایده می‌کشند. اگر خداوند شهر را پاسبانی نکند، پاسبانان بی‌فایده پاسبانی می‌کنند. ۲ بی‌فایده است که شماصبح زود برمی خیزید و شب دیر می‌خوابید و نان مشقت را می‌خورید. همچنان محبوبان خویش را خواب می‌بخشد. ۳ اینک پسران میراث ازجانب خداوند می‌باشند و ثمره رحم، اجرتی ازاوست. ۴ مثل تیرها در دست مرد زور آور، همچنان هستند پسران جوانی. ۵ خوشابحال کسی‌که ترکش خود را از ایشان پر کرده است. خجل نخواهند شد بلکه با دشمنان، در دروازه سخن خواهند راند.

۱۲۸ سرود درجات خوشابحال هرکه از خداوندمی ترسد و بر طریق های او سالک می‌باشد. ۲ عمل دستهای خود را خواهی خورد. خوشابحال تو و سعادت با تو خواهد بود. ۳ زن تومثل مو بارآور به اطراف خانه تو خواهد بود وپسرانت مثل نهالهای زیتون، گرداگرد سفره تو. ۴ اینک همچنین مبارک خواهد بود کسی‌که ازخداوند می‌ترسد. ۵ خداوند تو را از صهیون برکت خواهد داد، و در تمام ایام عمرت سعادت اورشلیم را خواهی دید. ۶ پسران پسران خود راخواهی دید. سلامتی بر اسرائیل باد.

۱۲۹ سرود درجات چه بسیار از طفولیتم مرا اذیت رسانیدند. اسرائیل الان بگویند: ۲ چه بسیار از طفولیتم مرا اذیت رسانیدند. لیکن بر من غالب نیامدند. ۳ شیار کنندگان بر پشت من شیار کردند، و شیارهای خود را درازنمودند. ۴ اما خداوند عادل است و بندهای شریران راگسیخت. ۵ خجل و برگردانیده شوند همه کسانی که از صهیون نفرت دارند. ۶ مثل گیاه بر پشت بامهاباشند، که پیش از آن که آن را بچینند می‌خشکد. ۷ که درونده دست خود را از آن پر نمی کند و نه دسته بند آغوش خود را. ۸ و راهگذاران نمی گویند برکت خداوند بر شما باد. شما را به نام خداوند مبارک می‌خوانیم.

۱۳۰ سرود درجات ای خداوند از عمقها نزد تو فریادبرآوردم. ۲ ای خداوند! آواز مرابشنو و گوشهای تو به آواز تضرع من ملتفت شود. ۳ ای یاه، اگر گناهان را به نظر آوری، کیست‌ای خداوند که به حضور تو بایستد؟ ۴ لیکن مغفرت نزد توست تا از تو بترسند. ۵ منتظر خداوندهستم. جان من منتظر است و به کلام او امیدوارم. ۶ جان من منتظر خداوند است، زیاده از منتظران صبح؛ بلی زیاده از منتظران صبح. ۷ اسرائیل برای خداوند امیدوار باشند زیرا که رحمت نزدخداوند است و نزد اوست نجات فراوان. ۸ و اواسرائیل را فدیه خواهد داد، از جمیع گناهان وی.

۱۳۱ سرود درجات از داود ای خداوند دل من متکبر نیست و نه چشمانم برافراشته و خویشتن را به‌کارهای بزرگ مشغول نساختم، و نه به‌کارهایی که از عقل من بعید است. ۲ بلکه جان خود را آرام و ساکت ساختم، مثل بچه‌ای از شیر باز داشته شده، نزد مادر خود. جانم در من بود، مثل بچه ازشیر بازداشته شده. ۳ اسرائیل بر خداوند امیدوارباشند، از الان و تا ابدالاباد.

۱۳۲ سرود درجات ای خداوند برای داود به یاد آور، همه مذلتهای او را. ۲ چگونه برای خداوند قسم خورد و برای قادر مطلق یعقوب نذر نمود ۳ که به خیمه خانه خود هرگز داخل نخواهم شد، و بر بستر تختخواب خود برنخواهم آمد. ۴ خواب به چشمان خود نخواهم داد و نه پینکی به مژگان خویش، ۵ تا مکانی برای خداوندپیدا کنم و مسکنی برای قادر مطلق یعقوب. ۶ اینک ذکر آن را در افراته شنیدیم و آن را درصحرای یعاریم یافتیم. ۷ به مسکن های او داخل شویم و نزد قدمگاه وی پرستش نماییم. ۸ ای خداوند به آرامگاه خود برخیز و بیا، تو و تابوت قوت تو. ۹ کاهنان تو به عدالت ملبس شوند ومقدسانت ترنم نمایند. ۱۰ به‌خاطر بنده خودداود، روی مسیح خود را برمگردان. ۱۱ خداوند برای داود به راستی قسم خورد و از آن برنخواهدگشت که «از ثمره صلب تو بر تخت تو خواهم گذاشت. ۱۲ اگر پسران تو عهد مرا نگاه دارند وشهادتم را که بدیشان می‌آموزم، پسران ایشان نیزبر کرسی تو تا به ابد خواهند نشست.» ۱۳ زیرا که خداوند صهیون را برگزیده است وآن را برای مسکن خویش مرغوب فرموده. ۱۴ «این است آرامگاه من تا ابدالاباد. اینجا ساکن خواهم بود زیرا در این رغبت دارم. ۱۵ آذوقه آن را هرآینه برکت خواهم داد و فقیرانش را به نان سیر خواهم ساخت، ۱۶ و کاهنانش را به نجات ملبس خواهم ساخت و مقدسانش هرآینه ترنم خواهند نمود. ۱۷ در آنجا شاخ داود را خواهم رویانید و چراغی برای مسیح خود آماده خواهم ساخت. ۱۸ دشمنان او را به خجالت ملبس خواهم ساخت و تاج او بر وی شکوفه خواهدآورد.»

۱۳۳ سرود درجات از داود اینک چه خوش و چه دلپسند است که برادران به یکدلی با هم ساکن شوند. ۲ مثل روغن نیکو بر سر است که به ریش فرود می‌آید، یعنی به ریش هارون که به دامن ردایش فرود می‌آید. ۳ و مثل شبنم حرمون است که بر کوههای صهیون فرود می‌آید. زیرا که درآنجا خداوند برکت خود را فرموده است یعنی حیات را تا ابدالاباد.

۱۳۴ سرود درجات هان خداوند را متبارک خوانید، ای جمیع بندگان خداوند که شبانگاه درخانه خداوند می‌ایستید! ۲ دستهای خود را به قدس برافرازید، و خداوند را متبارک خوانید. ۳ خداوند که آسمان و زمین را آفرید، تو را ازصهیون برکت خواهد داد.

۱۳۵ هللویاه، نام خداوند را تسبیح بخوانید! ای بندگان خداوند تسبیح بخوانید! ۲ ای شما که در خانه خداوندمی ایستید، در صحن های

خانه خدای ما. ۳ هللویاه، زیرا خداوند نیکو است! نام او رابسرایید زیرا که دلپسند است. ۴ زیرا که خداوندیعقوب را برای خود برگزید، و اسرائیل را به جهت ملک خاص خویش. ۵ زیرا می‌دانم که خداوند بزرگ است و خداوند ما برتر است ازجمیع خدایان. ۶ هرآنچه خداوند خواست آن را کرد، درآسمان و در زمین و در دریا و در همه لجه‌ها. ۷ ابرها را از اقصای زمین برمی آورد و برقها رابرای باران می‌سازد و بادها را از مخزنهای خویش بیرون می‌آورد. ۸ که نخست زادگان مصررا کشت، هم از انسان هم از بهایم. ۹ آیات ومعجزات را در وسط توای مصر فرستاد، برفرعون و بر جمیع بندگان وی. ۱۰ که امتهای بسیاررا زد و پادشاهان عظیم را کشت. ۱۱ سیحون پادشاه اموریان و عوج پادشاه باشان و جمیع ممالک کنعان را. ۱۲ و زمین ایشان را به میراث داد، یعنی به میراث قوم خود اسرائیل. ۱۳ ای خداوند، نام توست تا ابدالاباد؛ وای خداوند، یادگاری توست تا جمیع طبقات. ۱۴ زیرا خداوند قوم خود را داوری خواهد نمودو بر بندگان خویش شفقت خواهد فرمود. ۱۵ بتهای امتها طلا و نقره می‌باشند، عمل دستهای انسان. ۱۶ دهنها دارند و سخن نمی گویند؛ چشمان دارند و نمی بینند؛ ۱۷ گوشهادارند و نمی شنوند بلکه در دهان ایشان هیچ نفس نیست. ۱۸ سازندگان آنها مثل آنها می‌باشند وهرکه بر آنها توکل دارد. ۱۹ ای خاندان اسرائیل، خداوند را متبارک خوانید. ای خاندان هارون، خداوند را متبارک خوانید. ۲۰ ای خاندان لاوی، خداوند را متبارک خوانید. ای ترسندگان خداوند، خداوند را متبارک خوانید. ۲۱ خداوندازصهیون متبارک باد، که در اورشلیم ساکن است. هللویاه.

۱۳۶ خداوند را حمد گویید زیرا که نیکواست و رحمت او تا ابدالاباد است. ۲ خدای خدایان را حمد گویید، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۳ رب‌الارباب را حمد گویید، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۴ او را که تنها کارهای عجیب عظیم می‌کند، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۵ او را که آسمانها را به حکمت آفرید، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۶ او را که زمین را بر آبها گسترانید، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۷ او را که نیرهای بزرگ آفرید زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۸ آفتاب را برای سلطنت روز، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۹ ماه و ستارگان را برای سلطنت شب، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۱۰ که مصر را در نخست زادگانش زد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۱۱ و اسرائیل را از میان ایشان بیرون آورد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۱۲ با دست قوی و بازوی دراز، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۱۳ او را که بحر قلزم را به دو بهره تقسیم کرد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۱۴ و اسرائیل را از میان آن گذرانید، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۱۵ و فرعون و لشکر او را در بحرقلزم انداخت، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۱۶ او را که قوم خویش را در صحرا رهبری نمود، زیرا که رحمت او تاابدالاباد است. ۱۷ او را که پادشاهان بزرگ را زد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۱۸ و پادشاهان نامور را کشت، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۱۹ سیحون پادشاه اموریان را، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۲۰ و عوج پادشاه باشان را، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۲۱ و زمین ایشان را به ارثیت داد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۲۲ یعنی به ارثیت بنده خویش اسرائیل، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۲۳ و ما را در مذلت ما به یاد آورد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۲۴ و مارا از دشمنان ما رهایی داد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۲۵ که همه بشر را روزی می‌دهد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۲۶ خدای آسمانها را حمد گویید، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.

۱۳۷ نزد نهرهای بابل آنجا نشستیم وگریه نیز کردیم، چون صهیون را به یاد آوردیم. ۲ بربطهای خود را آویختیم بردرختان بید که در میان آنها بود. ۳ زیرا آنانی که مارا به اسیری برده بودند، در آنجا از ما سرودخواستند؛ و آنانی که ما را تاراج کرده بودند، شادمانی (خواستند) که «یکی از سرودهای صهیون را برای ما بسرایید.» ۴ چگونه سرود خداوند را، در زمین بیگانه بخوانیم؟ ۵ اگر تو راای اورشلیم فراموش کنم، آنگاه دست راست من فراموش کند. ۶ اگر تو را به یادنیاورم، آنگاه زبانم به کامم بچسبد، اگر اورشلیم رابر همه شادمانی خود ترجیح ندهم. ۷ ای خداوند، روز اورشلیم را برای بنی ادوم به یادآور، که گفتند: «منهدم سازید، تا بنیادش منهدم سازید!» ۸ ای دختر بابل که خراب خواهی شد، خوشابحال آنکه به تو جزا دهد چنانکه تو به ماجزا دادی! ۹ خوشابحال آنکه اطفال تو را بگیرد وایشان را به صخره‌ها بزند.

۱۳۸ تو را به تمامی دل خود حمدخواهم گفت. به حضور خدایان تورا حمد خواهم گفت. ۲ به سوی هیکل قدس توعبادت خواهم کرد و نام تو را حمد خواهم گفت، به‌سبب رحمت و راستی تو. زیرا کلام خود را برتمام اسم خود تمجید نموده‌ای. ۳ در روزی که تورا خواندم مرا اجابت فرمودی. و مرا با قوت درجانم شجاع ساختی. ۴ ای خداوند، تمام پادشاهان جهان تو راحمد خواهند گفت، چون کلام دهان تو رابشنوند. ۵ و طریق های خداوند را خواهندسرایید، زیرا که جلال خداوند عظیم است. ۶ زیراکه خداوند متعال است، لیکن بر فروتنان نظر می‌کند. و اما متکبران را از دور می‌شناسد. ۷ اگرچه در میان تنگی راه می‌روم، مرا زنده خواهی کرد. دست خود را بر خشم دشمنانم درازمی کنی و دست راستت مرا نجات خواهد داد. ۸ خداوند کار مرا به‌کمال خواهد رسانید. ای خداوند، رحمت تو تا ابدالاباد است. کارهای دست خویش را ترک منما.

۱۳۹ برای سالار مغنیان. مزمور داود ای خداوند مرا آزموده وشناخته‌ای. ۲ تو نشستن و برخاستن مرا می‌دانی و فکرهای مرا از دور فهمیده‌ای. ۳ راه و خوابگاه مرا تفتیش کرده‌ای و همه طریق های مرا دانسته‌ای. ۴ زیرا که سخنی بر زبان من نیست، جز اینکه توای خداوند آن را تمام دانسته‌ای. ۵ از عقب و از پیش مرا احاطه کرده‌ای و دست خویش را بر من نهاده‌ای. ۶ این‌گونه معرفت برایم زیاده عجیب است. و بلند است که بدان نمی توانم رسید. ۷ از روح تو کجا بروم؟ و از حضور تو کجابگریزم؟ ۸ اگر به

آسمان صعود کنم، تو آنجاهستی! و اگر در هاویه بستر بگسترانم اینک توآنجا هستی! (Sheol h7585) ۹ اگر بالهای سحر را بگیرم و دراقصای دریا ساکن شوم، ۱۰ در آنجا نیز دست تومرا رهبری خواهد نمود و دست راست تو مراخواهد گرفت. ۱۱ و گفتم: «یقین تاریکی مرا خواهدپوشانید.» که در حال شب گرداگرد من روشنایی گردید. ۱۲ تاریکی نیز نزد تو تاریک نیست و شب مثل روز روشن است و تاریکی و روشنایی یکی است. ۱۳ زیرا که تو بر دل من مالک هستی؛ مرا دررحم مادرم نقش بستی. ۱۴ تو را حمد خواهم گفت زیرا که به طور مهیب و عجیب ساخته شده‌ام. کارهای تو عجیب است و جان من این رانیکو می‌داند. ۱۵ استخوانهایم از تو پنهان نبودوقتی که در نهان ساخته می‌شدم و در اسفل زمین نقشبندی می‌گشتم. ۱۶ چشمان تو جنین مرا دیده است و در دفتر تو همه اعضای من نوشته شده، درروزهایی که ساخته می‌شد، وقتی که یکی از آنهاوجود نداشت. ۱۷ ای خدا، فکرهای تو نزد من چه قدر گرامی است و جمله آنها چه عظیم است! ۱۸ اگر آنها رابشمارم، از ریگ زیاده است. وقتی که بیدارمی شوم هنوز نزد تو حاضر هستم. ۱۹ یقین‌ای خدا شریران را خواهی کشت. پس‌ای مردمان خون ریز از من دور شوید. ۲۰ زیرا سخنان مکرآمیز درباره تو می‌گویند و دشمنانت نام تو رابه باطل می‌برند. ۲۱ ای خداوند آیا نفرت نمی دارم از آنانی که تو را نفرت می‌دارند، و آیامخالفان تو را مکروه نمی شمارم؟ ۲۲ ایشان را به نفرت تام نفرت می‌دارم. ایشان را دشمنان خویشتن می‌شمارم. ۲۳ ای خدا مرا تفتیش کن و دل مرا بشناس. مرابیازما و فکرهای مرا بدان، ۲۴ و ببین که آیا در من راه فساد است! و مرا به طریق جاودانی هدایت فرما.

۱۴۰ برای سالار مغنیان. مزمور داود ای خداوند، مرا از مرد شریر رهایی ده و از مرد ظالم مرا محفوظ فرما! ۲ که در دلهای خود در شرارت تفکر می‌کنند وتمامی روز برای جنگ جمع می‌شوند. ۳ دندانهای خود را مثل مار تیز می‌کنند و زهرافعی زیر لب ایشان است، سلاه. ۴ ای خداوند مرااز دست شریر نگاه دار، از مرد ظالم مرا محافظت فرما که تدبیر می‌کنند تا پایهای مرا بلغزانند. ۵ متکبران برای من تله و ریسمانها پنهان کرده ودام به‌سر راه گسترده، و کمندها برای من نهاده‌اند، سلاه. ۶ به خداوند گفتم: «تو خدای من هستی. ای خداوند آواز تضرع مرا بشنو!» ۷ ای یهوه خداوندکه قوت نجات من هستی، تو سر مرا در روز جنگ پوشانیده‌ای. ۸ ای خداوند، آرزوهای شریر رابرایش برمیاور و تدابیر ایشان را به انجام مرسان مبادا سرافراشته شوند، سلاه. ۹ و اما سرهای آنانی که مرا احاطه می‌کنند، شرارت لبهای ایشان، آنها را خواهد پوشانید. ۱۰ اخگرهای سوزنده را برایشان خواهند ریخت، ایشان را درآتش خواهند انداخت و در ژرفیها که دیگرنخواهند برخاست. ۱۱ مرد بدگو در زمین پایدارنخواهد شد. مرد ظالم را شرارت صید خواهدکرد تا او را هلاک کند ۱۲ می‌دانم که خداونددادرسی فقیر را خواهد کرد و داوری مسکینان راخواهد نمود. ۱۳ هر آینه عادلان نام تو را حمدخواهند گفت و راستان به حضور تو ساکن خواهند شد.

۱۴۱ مزمور داود ای خداوند تو را می‌خوانم. نزد من بشتاب! و چون تو را بخوانم آوازمرا بشنو! ۲ دعای من به حضور تو مثل بخورآراسته شود، و برافراشتن دستهایم، مثل هدیه شام. ۳ ای خداوند، بر دهان من نگاهبانی فرما و دربلهایم را نگاه دار. ۴ دل مرا به عمل بد مایل مگردان تا مرتکب اعمال زشت با مردان بدکارنشوم. و از چیزهای لذیذ ایشان نخورم. ۵ مرد عادل مرا بزند و لطف خواهد بود، و مرا تادیب نماید و روغن برای سر خواهد بود! و سر من آن راابا نخواهد نمود زیرا که در بدیهای ایشان نیزدعای من دایم خواهد بود. ۶ چون داوران ایشان از سر صخره‌ها انداخته شوند، آنگاه سخنان مراخواهند شنید زیرا که شیرین است. ۷ مثل کسی‌که زمین را فلاحت و شیار بکند، استخوانهای مابر سر قبرها پراکنده می‌شود. (Sheol h7585) ۸ زیرا که‌ای یهوه خداوند، چشمان من بسوی توست. و بر تو توکل دارم. پس جان مرا تلف منما! ۹ مرا از دامی که برای من نهاده‌اند نگاه دار و از کمندهای گناهکاران. ۱۰ شریران به دامهای خود بیفتند و من بسلامتی در بگذرم.

۱۴۲ قصیده داود و دعا وقتیکه در مغاره بود به آواز خود نزد خداوند فریادبرمی آورم. به آواز خود نزد خداوندتضرع می‌نمایم. ۲ ناله خود را در حضور اوخواهم ریخت. تنگی های خود را نزد او بیان خواهم کرد. ۳ وقتی که روح من در من مدهوش می‌شود. پس تو طریقت مرا دانسته‌ای. در راهی که می‌روم دام برای من پنهان کرده‌اند. ۴ به طرف راست بنگر و ببین که کسی نیست که مرا بشناسد. ملجا برای من نابود شد. کسی نیست که در فکرجان من باشد. ۵ نزد توای خداوند فریاد کردم وگفتم که تو ملجا و حصه من در زمین زندگان هستی. ۶ به ناله من توجه کن زیرا که بسیار ذلیلم! مرا از جفاکنندگانم برهان، زیرا که از من زورآورترند. ۷ جان مرا از زندان درآور تا نام تو را حمد گویم. عادلان گرداگرد من خواهند آمد زیراکه به من احسان نموده‌ای.

۱۴۳ مزمور داود ای خداوند دعای مرا بشنو و به تضرع من گوش بده! در امانت وعدالت خویش مرا اجابت فرما! ۲ و بر بنده خودبه محاکمه برمیا. زیرا زنده‌ای نیست که به حضورتو عادل شمرده شود. ۳ زیرا که دشمن بر جان من جفا کرده، حیات مرا به زمین کوبیده است و مرا درظلمت ساکن گردانیده، مثل آنانی که مدتی مرده باشند. ۴ پس روح من در من مدهوش شده، و دلم در اندرونم متحیر گردیده است. ۵ ایام قدیم را به یاد می‌آورم. در همه اعمال توتفکر نموده، در کارهای دست تو تامل می‌کنم. ۶ دستهای خود را بسوی تو دراز می‌کنم. جان من مثل زمین خشک، تشنه تو است، سلاه. ۷ ای خداوند، بزودی مرا اجابت فرما زیرا روح من کاهیده شده است. روی خود را از من مپوشان، مبادا مثل فرورونده‌گان به هاویه بشوم. ۸ بامدادان رحمت خود را به من بشنوان زیرا که بر تو توکل دارم. طریقی را که برآن بروم، مرا بیاموز زیرا نزدتو جان خود را برمی افرازم. ۹ ای خداوند مرا از دشمنانم برهان زیرا که نزدتو پناه برده‌ام. ۱۰ مرا تعلیم ده تا اراده تو را بجاآورم زیرا خدای من تو هستی. روح مهربان

تو مرادر زمین هموار هدایت بنماید. ۱۱ به‌خاطر نام خودای خداوند مرا زنده ساز. به‌خاطر عدالت خویش جان مرا از تنگی برهان. ۱۲ و به‌خاطر رحمت خود، دشمنانم را منقطع ساز. و همه مخالفان جان مرا هلاک کن زیرا که من بنده توهستم.

۱۴۴ مزمور داود خداوند که صخره من است، متبارک باد! که دستهای مرا به جنگ وانگشتهای مرا به حرب تعلیم داد! ۲ رحمت من اوست و ملجای من و قلعه بلند من و رهاننده من وسپر من و آنکه بر او توکل دارم، که قوم مرا در زیراطاعت من می‌دارد. ۳ ای خداوند، آدمی چیست که او را بشناسی؟ و پسر انسان که او را به حساب بیاوری؟ ۴ انسان مثل نفسی است و روزهایش مثل سایه‌ای است که می‌گذرد. ۵ ای خداوند آسمانهای خود را خم ساخته، فرود بیا. و کوهها را لمس کن تا دود شوند. ۶ رعدرا جهنده ساخته، آنها را پراکنده ساز. تیرهای خود را بفرست و آنها را منهزم نما. ۷ دست خودرا از اعلی بفرست، و مرا رهانیده، از آبهای بسیارخلاصی ده، یعنی از دست پسران اجنبی. ۸ که دهان ایشان به باطل سخن می‌گوید، و دست راست ایشان، دست دروغ است. ۹ ای خدا، تو راسرودی تازه می‌سرایم. با بربط ذات ده تار، تو راترنم خواهم نمود. ۱۰ که پادشاهان را نجات می‌بخشی، و بنده خود داود را از شمشیر مهلک می‌رهانی. ۱۱ مرا از دست اجنبیان برهان و خلاصی ده، که دهان ایشان به باطل سخن می‌گوید. و دست راست ایشان دست دروغ است. ۱۲ تا پسران ما در جوانی خود نمو کرده، مثل نهالها باشند. ودختران ما مثل سنگهای زاویه تراشیده شده به مثال قصر. ۱۳ و انبارهای ما پر شده، به انواع نعمت ریزان شوند. و گله های ما هزارها و کرورهادر صحراهای ما بزایند. ۱۴ و گاوان ما باربردارشوند و هیچ رخنه و خروج و ناله‌ای درکوچه های ما نباشد. ۱۵ خوشابحال قومی که نصیب ایشان این است. خوشابحال آن قوم که یهوه خدای ایشان است.

۱۴۵ تسبیح داود ای خدای من، ای پادشاه، تو را متعال می‌خوانم و نام تو را متبارک می‌گویم، تا ابدالاباد! ۲ تمامی روز تو را متبارک می‌خوانم، و نام تو را حمد می‌گویم تا ابدالاباد. ۳ خداوند عظیم است و بی‌نهایت ممدوح. وعظمت او را تفتیش نتوان کرد. ۴ طبقه تا طبقه اعمال تو را تسبیح می‌خوانند و کارهای عظیم تورا بیان خواهند نمود. ۵ در مجد جلیل کبریایی توو در کارهای عجیب تو تفکر خواهم نمود. ۶ درقوت کارهای مهیب تو سخن خواهند گفت. و من عظمت تو را بیان خواهم نمود. ۷ و یادگاری کثرت احسان تو را حکایت خواهند کرد. وعدالت تو را خواهند سرایید. ۸ خداوند کریم ورحیم است و دیر غضب و کثیرالاحسان. ۹ خداوند برای همگان نیکو است. و رحمت های وی بر همه اعمال وی است. ۱۰ ای خداوندجمیع کارهای تو، تو را حمد می‌گویند. ومقدسان تو، تو را متبارک می‌خوانند. ۱۱ درباره جلال ملکوت تو سخن می‌گویند و توانایی تو راحکایت می‌کنند. ۱۲ تا کارهای عظیم تو را به بنی آدم تعلیم دهند و کبریایی مجید ملکوت تورا. ۱۳ ملکوت تو، ملکوتی است تا جمیع دهرها وسلطنت تو باقی تا تمام دورها. ۱۴ خداوند جمیع افتادگان را تایید می‌کند و خم شدگان رابرمی خیزاند. ۱۵ چشمان همگان منتظر تومی باشد و تو طعام ایشان را در موسمش می‌دهی. ۱۶ دست خویش را باز می‌کنی و آرزوی همه زندگان را سیر می‌نمایی. ۱۷ خداوند عادل است در جمیع طریق های خود و رحیم در کل اعمال خویش. ۱۸ خداوند نزدیک است به آنانی که او رامی خوانند، به آنانی که او را به راستی می‌خوانند. ۱۹ آرزوی ترسندگان خود را بجا می‌آورد وتضرع ایشان را شنیده، ایشان را نجات می‌دهد. ۲۰ خداوند همه محبان خود را نگاه می‌دارد وهمه شریران را هلاک خواهد ساخت. ۲۱ دهان من تسبیح خداوند را خواهد گفت و همه بشر نام قدوس او را متبارک بخوانند تا ابدالاباد.

۱۴۶ هللویاه! ای جان من خداوند راتسبیح بخوان! ۲ تا زنده هستم، خداوند را حمد خواهم گفت. مادامی که وجوددارم، خدای خود را خواهم سرایید. ۳ بر روساتوکل مکنید و نه بر ابن آدم که نزد او اعانتی نیست. ۴ روح او بیرون می‌رود و او به خاک خودبرمی گردد و در همان روز فکرهایش نابودمی شود. ۵ خوشابحال آنکه خدای یعقوب مددکار اوست، که امید او بر یهوه خدای وی می‌باشد، ۶ که آسمان و زمین را آفرید و دریا و آنچه را که در آنهاست؛ که راستی را نگاه دارد تا ابدالاباد؛ ۷ که مظلومان را دادرسی می‌کند؛ و گرسنگان رانان می‌بخشد. خداوند اسیران را آزاد می‌سازد. ۸ خداوند چشمان کوران را باز می‌کند. خداوندخم شدگان را برمی افرازد. خداوند عادلان رادوست می‌دارد. ۹ خداوند غریبان را محافظت می‌کند و یتیمان و بیوه‌زنان را پایدار می‌نماید. لیکن طریق شریران را کج می‌سازد. ۱۰ خداوندسلطنت خواهد کرد تا ابدالاباد و خدای توای صهیون، نسلا بعد نسل. هللویاه!

۱۴۷ هللویاه، زیرا خدای ما را سراییدن نیکو است و دل پسند، و تسبیح خواندن شایسته است! ۲ خداوند اورشلیم را بنامی کند و پراکندگان اسرائیل را جمع می‌نماید. ۳ شکسته دلان را شفا می‌دهد و جراحت های ایشان را می‌بندد. ۴ عدد ستارگان را می‌شمارد وجمیع آنها را به نام می‌خواند. ۵ خداوند ما بزرگ است و قوت او عظیم و حکمت وی غیرمتناهی. ۶ خداوند مسکینان را برمی افرازد و شریران را به زمین می‌اندازد. ۷ خداوند را با تشکر بسرایید. خدای ما را با بربط سرود بخوانید. ۸ که آسمانهارا با ابرها می‌پوشاند و باران را برای زمین مهیامی نماید و گیاه را بر کوهها می‌رویاند. ۹ که بهایم را آذوقه می‌دهد و بچه های غراب را که او رامی خوانند. ۱۰ در قوت اسب رغبت ندارد، و ازساقهای انسان راضی نمی باشد. ۱۱ رضامندی خداوند از ترسندگان وی است و از آنانی که به رحمت وی امیدوارند. ۱۲ ای اورشلیم، خداوند را تسبیح بخوان. ای صهیون، خدای خود را حمد بگو. ۱۳ زیرا که پشت بندهای دروازه هایت را مستحکم کرده وفرزندانت را در اندرونت مبارک فرموده است. ۱۴ که حدود تو را سلامتی می‌دهد و تو را ازمغز گندم سیر می‌گرداند. ۱۵ که کلام خود را برزمین فرستاده است و قول او به زودی هرچه تمام تر می‌دود. ۱۶ که برف را مثل پشم می‌باراند، و ژاله را مثل خاکستر می‌پاشد.

۱۷ که تگرگ خودرا در قطعه‌ها می‌اندازد؛ و کیست که پیش سرمای او
تواند ایستاد؟ ۱۸ کلام خود را می‌فرستد وآنها را می‌گدازد. باد خویش را
می‌وزاند، پس آبها جاری می‌شود. ۱۹ کلام خود را به یعقوب بیان کرده، و
فرایض و داوریهای خویش را به اسرائیل. ۲۰ با هیچ امتی چنین نکرده است
و داوریهای او را ندانسته‌اند. هللویاه!

۱۴۸ هللویاه! خداوند را از آسمان تسبیح بخوانید! در اعلی علیین او
راتسبیح بخوانید! ۲ ای همه فرشتگانش او را تسبیح بخوانید. ای همه
لشکرهای او او را تسبیح بخوانید. ۳ ای آفتاب و ماه او را تسبیح بخوانید.
ای همه ستارگان نور او را تسبیح بخوانید. ۴ ای فلک الافلاک او را
تسبیح بخوانید، وای آبهایی که فوق آسمانهایید. ۵ نام خداوند را تسبیح
بخوانیدزیرا که او امر فرمود پس آفریده شدند. ۶ و آنها راپایدار نمود تا
ابدالاباد و قانونی قرار داد که از آن در نگذرند. ۷ خداوند را از زمین تسبیح
بخوانید، ای نهنگان و جمیع لجه‌ها. ۸ ای آتش و تگرگ وبرف و مه و باد
تند که فرمان او را به‌جا می‌آورید. ۹ ای کوهها و تمام تل‌ها و درختان میوه
دار و همه سروهای آزاد. ۱۰ ای وحوش و جمیع بهایم وحشرات و مرغان
بالدار. ۱۱ ای پادشاهان زمین وجمیع امت‌ها و سروران و همه داوران
جهان. ۱۲ ای جوانان و دوشیزگان نیز و پیران و اطفال. ۱۳ نام خداوند را
تسبیح بخوانند، زیرا نام او تنهامتعال است و جلال او فوق زمین و آسمان.
۱۴ واو شاخی برای قوم خود برافراشته است، تا فخرباشد برای همه مقدسان
او، یعنی برای بنی‌اسرائیل که قوم مقرب او می‌باشند. هللویاه!

۱۴۹ هللویاه! خداوند را سرود تازه بسرایید و تسبیح او را در جماعت
مقدسان! ۲ اسرائیل در آفریننده خود شادی کنندو پسران صهیون در پادشاه
خویش وجد نمایند. ۳ نام او را با رقص تسبیح بخوانند. با بربط و عود اورا
بسرایند. ۴ زیرا خداوند از قوم خویش رضامندی دارد. مسکینان را به نجات
جمیل می‌سازد. ۵ مقدسان از جلال فخر بنمایند. و بربسترهای خود ترنم
بکنند. ۶ تسبیحات بلند خدادر دهان ایشان باشد. و شمشیر دودمه در
دست ایشان. ۷ تا از امت‌ها انتقام بکشند و تادیب‌ها برطوایف بنمایند. ۸
و پادشاهان ایشان را به زنجیرها ببندند و سروران ایشان را به پابندهای
آهنین. ۹ و داوری را که مکتوب است بر ایشان اجرا دارند. این کرامت
است برای همه مقدسان او. هللویاه!

۱۵۰ هللویاه! خدا را در قدس او تسبیح بخوانید. در فلک قوت او،
او راتسبیح بخوانید! ۲ او را به‌سبب کارهای عظیم اوتسبیح بخوانید. او را
به حسب کثرت عظمتش تسبیح بخوانید. ۳ او را به آواز کرنا تسبیح
بخوانید. او را با بربط و عود تسبیح بخوانید. ۴ اورا با دف و رقص تسبیح
بخوانید. او را با ذوات اوتار و نی تسبیح بخوانید. ۵ او را با صنجهای
بلندآواز تسبیح بخوانید. او را با صنجهای خوش صدا تسبیح بخوانید. ۶
هرکه روح دارد، خداوند را تسبیح بخواند. هللویاه!

امثال

۱ امثال سلیمان بن داود پادشاه اسرائیل ۲ به جهت دانستن حکمت و
عدل، و برای فهمیدن کلمات فطانت. ۳ به جهت اکتساب ادب معرفت
آمیز، و عدالت و انصاف و استقامت. ۴ تاساده دلان را زیرکی بخشد، و
جوانان را معرفت وتمیز. ۵ تا مرد حکیم بشنود و علم را بیفزاید. ومرد فهیم
تدابیر را تحصیل نماید. ۶ تا امثال وکنایات را بفهمند، کلمات حکیمان و
غوامض ایشان را. ۷ ترس یهوه آغاز علم است. لیکن جاهلان حکمت و
ادب را خوار می‌شمارند. ۸ ای پسر من تادیب پدر خود را بشنو، و تعلیم
مادر خویش را ترک منما. ۹ زیرا که آنها تاج زیبایی برای سر تو، و جواهر
برای گردن توخواهد بود. ۱۰ ای پسر من اگر گناهکاران تو رافریفته سازند،
قبول منما. ۱۱ اگر گویند: «همراه مابیا تا برای خون در کمین بنشینیم، و
برای بی‌گناهان بی‌جهت پنهان شویم، ۱۲ مثل هاویه ایشان را زنده خواهیم
بلعید، و تندرست مانندآنانی که به گور فرو می‌روند. (Sheol h7585) ۱۳
هر گونه اموال نفیسه را پیدا خواهیم نمود. و خانه های خود را ازغنیمت
مملو خواهیم ساخت. ۱۴ قرعه خود رادر میان ما بینداز. و جمیع ما
را یک کیسه خواهدبود.» ۱۵ ای پسر من با ایشان در راه مرو. و پای
خودرا از طریقهای ایشان باز دار ۱۶ زیرا که پایهای ایشان برای شرارت
می‌دود و به جهت ریختن خون می‌شتابد. ۱۷ به تحقیق، گستردن دام در
نظرهر بالداری بی‌فایده است. ۱۸ لیکن ایشان به جهت خون خود کمین
می‌سازند، و برای جان خویش پنهان می‌شوند. ۱۹ همچنین است راههای
هر کس که طماع سود باشد، که آن جان مالک خود را هلاک می‌سازد.
۲۰ حکمت در بیرون ندا می‌دهد و در شوارع عام آواز خود را بلند می‌کند.
۲۱ در سرچهارراهها در دهنه دروازه‌ها می‌خواند و در شهربه سخنان خود
متکلم می‌شود ۲۲ که «ای جاهلان تا به کی جهالت را دوست خواهید
داشت؟ و تا به کی مستهزئین از استهزا شادی می‌کنند و احمقان از معرفت
نفرت می‌نمایند؟ ۲۳ به‌سبب عتاب من بازگشت نمایید. اینک روح خود را
بر شما افاضه خواهم نمود و کلمات خود را بر شما اعلام خواهم کرد.
۲۴ زیرا که چون خواندم، شما ابانمودید و دستهای خود را افراشتم و
کسی اعتنانکرد. ۲۵ بلکه تمامی نصیحت مرا ترک نمودید وتوبیخ مرا
نخواستید. ۲۶ پس من نیز در حین مصیبت شما خواهم خندید و چون
ترس بر شمامستولی شود استهزا خواهم نمود. ۲۷ چون خوف مثل باد تند
بر شما عارض شود، و مصیبت مثل گردباد به شما دررسد، حینی که تنگی
وضیق بر شما آید. ۲۸ آنگاه مرا خواهند خواندلیکن اجابت نخواهم کرد، و
صبحگاهان مراجستجو خواهند نمود اما مرا نخواهند یافت. ۲۹ چونکه
معرفت را مکروه داشتند، و ترس خداوند را اختیار ننمودند، ۳۰ و نصیحت
مراپسند نکردند، و تمامی توبیخ مرا خوار شمردند، ۳۱ بنابراین، از میوه
طریق خود خواهند خورد، واز تدابیر خویش سیر خواهند شد. ۳۲ زیرا که
ارتداد جاهلان، ایشان را خواهد کشت و راحت غافلانه احمقان، ایشان را
هلاک خواهد ساخت. ۳۳ اما هرکه مرا بشنود در امنیت ساکن خواهدبود،
و از ترس بلا مستریح خواهد ماند.»

۲ ای پسر من اگر سخنان مرا قبول می‌نمودی و اوامر مرا نزد خود نگاه
می‌داشتی، ۲ تاگوش خود را به حکمت فرا گیری و دل خود را به فطانت
مایل گردانی، ۳ اگر فهم را دعوت می‌کردی و آواز خود را به فطانت
بلندمی نمودی، ۴ اگر آن را مثل نقره می‌طلبیدی ومانند خزانه های مخفی
جستجو می‌کردی، ۵ آنگاه ترس خداوند را می‌فهمیدی، و معرفت خدا را
حاصل می‌نمودی. ۶ زیرا خداوندحکمت را می‌بخشد، و از دهان وی
معرفت وفطانت صادر می‌شود. ۷ به جهت مستقیمان، حکمت کامل را
ذخیره می‌کند و برای آنانی که درکاملیت سلوک می‌نمایند، سپر می‌باشد،
۸ تاطریقهای انصاف را محافظت نماید و طریق مقدسان خویش را نگاه
دارد. ۹ پس آنگاه عدالت و انصاف را می‌فهمیدی، و استقامت و هر
طریق نیکو را. ۱۰ زیرا که حکمت به دل تو داخل می‌شد و معرفت نزد
جان تو عزیزمی گشت. ۱۱ تمیز، تو را محافظت می‌نمود، وفطانت، تو را
نگاه می‌داشت، ۱۲ تا تو را از راه شریر رهایی بخشد، و از کسانی که به
سخنان کج متکلم می‌شوند. ۱۳ که راههای راستی را ترک می‌کنند، و به
طریقهای تاریکی سالک می‌شوند. ۱۴ از عمل بد خشنودند، و از دروغهای
شریرخرسندند. ۱۵ که در راههای خود معوجند، و درطریقهای خویش کج
رو می‌باشند. ۱۶ تا تو را اززن اجنبی رهایی بخشد، و از زن بیگانه‌ای که
سخنان تملق‌آمیز می‌گوید؛ ۱۷ که مصاحب جوانی خود را ترک کرده، و
عهد خدای خویش را فراموش نموده است. ۱۸ زیرا خانه او به موت فرو
می‌رود و طریقهای او به مردگان. ۱۹ کسانی که نزد وی روند برنخواهند
گشت، و به طریقهای حیات نخواهند رسید. ۲۰ تا به راه صالحان سلوک
نمایی و طریقهای عادلان را نگاه داری. ۲۱ زیراکه راستان در زمین ساکن
خواهند شد، و کاملان در آن باقی خواهند ماند. ۲۲ لیکن شریران از زمین
منقطع خواهند شد، و ریشه خیانتکاران از آن کنده خواهد گشت.

۳ ای پسر من، تعلیم مرا فراموش مکن و دل تو اوامر مرا نگاه دارد، ۲
زیرا که طول ایام وسالهای حیات و سلامتی را برای تو خواهدافزود. ۳ زنهار
که رحمت و راستی تو را ترک نکند. آنها را بر گردن خود ببند و بر لوح دل
خودمرقوم دار. ۴ آنگاه نعمت و رضامندی نیکو، درنظر خدا و انسان
خواهی یافت. ۵ به تمامی دل خود بر خداوند توکل نما و بر عقل خود
تکیه مکن. ۶ در همه راههای خود او را بشناس، و اوطریقهایت را راست
خواهد گردانید. ۷ خویشتن را حکیم مپندار، از خداوند بترس و از بدی
اجتناب نما. ۸ این برای ناف تو شفا، وبرای استخوانهایت مغز خواهد بود.
۹ از مایملک خود خداوند را تکریم نما و از نوبرهای همه محصول خویش.
۱۰ آنگاه انبارهای تو به وفورنعمت پر خواهد شد، و چرخشتهای تو از شیره
انگور لبریز خواهد گشت. ۱۱ ای پسر من، تادیب خداوند را خوار مشمار،
و توبیخ او را مکروه مدار. ۱۲ زیرا خداوند هرکه را دوست داردتادیب
می‌نماید، مثل پدر پسر خویش را که از اومسرور می‌باشد. ۱۳ خوشابحال
کسی‌که حکمت را پیدا کند، و شخصی که فطانت را تحصیل نماید.
۱۴ زیرا که تجارت آن از تجارت نقره ومحصولش از طلای خالص نیکوتر
است. ۱۵ ازلعلها گرانبهاتر است و جمیع نفایس تو با آن برابری نتواند

کرد. ۱۶ به‌دست راست وی طول ایام است، و به‌دست چپش دولت و
جلال. ۱۷ طریقهای وی طریقهای شادمانی است و همه راههای وی
سلامتی می‌باشد. ۱۸ به جهت آنانی که او را به‌دست گیرند، درخت
حیات‌است وکسی‌که به او متمسک می‌باشد خجسته است. ۱۹ خداوند
به حکمت خود زمین را بنیاد نهاد، و به عقل خویش آسمان را استوار نمود.
۲۰ به علم او لجه‌ها منشق گردید، و افلاک شبنم رامی چکانید. ۲۱ ای
پسر من، این چیزها از نظر تودور نشود. حکمت کامل و تمیز را نگاه
دار. ۲۲ پس برای جان تو حیات، و برای گردنت زینت خواهد بود. ۲۳
آنگاه در راه خود به امنیت سالک خواهی شد، و پایت نخواهد لغزید.
۲۴ هنگامی که بخوابی، نخواهی ترسید و چون دراز شوی خوابت شیرین
خواهد شد. ۲۵ از خوف ناگهان نخواهی ترسید، و نه از خرابی شریران
چون واقع شود. ۲۶ زیرا خداوند اعتماد تو خواهد بود و پای تو را از دام
حفظ خواهد نمود. ۲۷ احسان را ازاهلش باز مدار، هنگامی که بجا
آوردنش در قوت دست توست. ۲۸ به همسایه خود مگو برو وبازگرد، و فردا
به تو خواهم داد، با آنکه نزد توحاضر است. ۲۹ بر همسایه ات قصد بدی
مکن، هنگامی که او نزد تو در امنیت ساکن است. ۳۰ باکسی‌که به تو
بدی نکرده است، بی‌سبب مخاصمه منما. ۳۱ بر مرد ظالم حسد مبر
وهیچکدام از راههایش را اختیار مکن. ۳۲ زیراکج خلقان نزد خداوند
مکروهند، لیکن سر او نزدراستان است، ۳۳ لعنت خداوند بر خانه شریران
است. اما مسکن عادلان را برکت می‌دهد. ۳۴ یقین که مستهزئین را
استهزا می‌نماید، اما متواضعان رافیض می‌بخشد. ۳۵ حکیمان وارث جلال
خواهند شد، اما احمقان خجالت را خواهند برد.

۴ ای پسران، تادیب پدر را بشنوید و گوش دهید تا فطانت را بفهمید،
۲ چونکه تعلیم نیکو به شما می‌دهم. پس شریعت مرا ترک منمایید. ۳ زیرا
که من برای پدر خود پسر بودم، ودر نظر مادرم عزیز و یگانه. ۴ و او مرا
تعلیم داده، می‌گفت: «دل تو به سخنان من متمسک شود، واوامر مرا
نگاه دار تا زنده بمانی. ۵ حکمت راتحصیل نما و فهم را پیدا کن.
فراموش مکن و از کلمات دهانم انحراف مورز. ۶ آن را ترک منما که تو را
محافظت خواهد نمود. آن را دوست دار که تو را نگاه خواهد داشت. ۷
حکمت از همه‌چیزافضل است. پس حکمت را تحصیل نما و به هرآنچه
تحصیل نموده باشی، فهم را تحصیل کن. ۸ آن را محترم دار، و تو را بلند
خواهد ساخت. واگر او را در آغوش بکشی تو را معظم خواهدگردانید. ۹
بر سر تو تاج زیبایی خواهد نهاد. وافسر جلال به تو عطا خواهد نمود.»
۱۰ ای پسر من بشنو و سخنان مرا قبول نما، که سالهای عمرت بسیار
خواهد شد. ۱۱ راه حکمت را به تو تعلیم دادم، و به طریقهای راستی تو
راهدایت نمودم. ۱۲ چون در راه بروی قدمهای توتنگ نخواهد شد، و چون
بدوی لغزش نخواهی خورد. ۱۳ ادب را به چنگ آور و آن را فرو مگذار. آن
را نگاه دار زیرا که حیات تو است. ۱۴ به راه شریران داخل مشو، و در
طریق گناهکاران سالک مباش. ۱۵ آن را ترک کن و به آن گذر منما، و از
آن اجتناب کرده، بگذر. ۱۶ زیرا که ایشان تا بدی نکرده باشند، نمی
خوابند و اگر کسی را نلغزانیده باشند، خواب از ایشان منقطع می‌شود. ۱۷
چونکه نان شرارت را می‌خورند، و شراب ظلم رامی نوشند. ۱۸ لیکن طریق
عادلان مثل نور مشرق است که تا نهار کامل روشنایی آن در تزایدمی باشد.
۱۹ و اما طریق شریران مثل ظلمت غلیظاست، و نمی دانند که از چه چیز
می‌لغزند. ۲۰ ای پسر من، به سخنان من توجه نما و گوش خود را به
کلمات من فرا گیر. ۲۱ آنها از نظر تو دورنشود. آنها را در اندرون دل خود
نگاه دار. ۲۲ زیراهرکه آنها را بیابد برای او حیات‌است، و برای تمامی
جسد او شفا می‌باشد. ۲۳ دل خود را به حفظ تمام نگاه دار، زیرا که
مخرج های حیات ازآن است. ۲۴ دهان دروغگو را از خود بینداز، ولبهای
کج را از خویشتن دور نما. ۲۵ چشمانت به استقامت نگران باشد، و
مژگانت پیش روی توراست باشد. ۲۶ طریق پایهای خود را هموارساز، تا
همه طریقهای تو مستقیم باشد. ۲۷ به طرف راست یا چپ منحرف مشو،
و پای خود رااز بدی نگاه دار.

۵ ای پسر من، به حکمت من توجه نما، و گوش خود را به فطانت من
فراگیر، ۲ تاتدابیر را محافظت نمایی، و لبهایت معرفت رانگاه دارد. ۳ زیرا
که لبهای زن اجنبی عسل رامی چکاند، و دهان او از روغن ملایم تر
است. ۴ لیکن آخر او مثل افسنتین تلخ است و برنده مثل شمشیر دودم.
۵ پایهایش به موت فرو می‌رود، وقدمهایش به هاویه متمسک می‌باشد.
(Sheol h7585) ۶ به طریق حیات هرگز سالک نخواهد شد. قدمهایش
آواره شده است و او نمی داند. ۷ و الان‌ای پسرانم مرابشنوید، و از سخنان
دهانم انحراف مورزید. ۸ طریق خود را از او دور ساز، و به در خانه اونزدیک
مشو. ۹ مبادا عنفوان جوانی خود را به دیگران بدهی، و سالهای خویش را
به ستم کیشان. ۱۰ و غریبان از اموال تو سیر شوند، و ثمره محنت تو به
خانه بیگانه رود. ۱۱ که در عاقبت خودنوحه گری نمایی، هنگامی که
گوشت و بدنت فانی شده باشد، ۱۲ و گویی چرا ادب را مکروه داشتم، و
دل من تنبیه را خوار شمرد، ۱۳ و آواز مرشدان خود را نشنیدم، و به معلمان
خود گوش ندادم. ۱۴ نزدیک بود که هر گونه بدی را مرتکب شوم، در
میان قوم و جماعت. ۱۵ آب را از منبع خود بنوش، و نهرهای جاری را از
چشمه خویش. ۱۶ جویهای تو بیرون خواهد ریخت، و نهرهای آب در
شوارع عام، ۱۷ و از آن خودت به تنهایی خواهد بود، و نه از آن غریبان با
تو. ۱۸ چشمه تو مبارک باشد، و از زن جوانی خویش مسرور باش، ۱۹
مثل غزال محبوب و آهوی جمیل. پستانهایش تو را همیشه خرم سازد، و از
محبت او دائم محفوظ باش. ۲۰ لیکن‌ای پسر من، چرا از زن بیگانه فریفته
شوی؟ و سینه زن غریب را در برگیری؟ ۲۱ زیراکه راههای انسان در مدنظر
خداوند است، وتمامی طریقهای وی را می‌سنجد. ۲۲ تقصیرهای شریر او را
گرفتار می‌سازد، و به بندهای گناهان خود بسته می‌شود. ۲۳ او بدون ادب
خواهد مرد، و به کثرت حماقت خویش تلف خواهد گردید.

۶ ای پسرم، اگر برای همسایه خود ضامن شده، و به جهت شخص
بیگانه دست داده باشی، ۲ و از سخنان دهان خود در دام افتاده، و
ازسخنان دهانت گرفتار شده باشی، ۳ پس‌ای پسرمن، این را بکن و

خویشتن را رهایی ده چونکه به‌دست همسایه ات افتاده‌ای. برو و خویشتن
رافروتن ساز و از همسایه خود التماس نما. ۴ خواب را به چشمان خود راه
مده، و نه پینکی رابه مژگان خویش. ۵ مثل آهو خویشتن را از کمندو مانند
گنجشک از دست صیاد خلاص کن. ۶ ای شخص کاهل نزد مورچه برو،
و درراههای او تامل کن و حکمت را بیاموز، ۷ که وی را پیشوایی نیست
و نه سرور و نه حاکمی. ۸ اماخوراک خود را تابستان مهیا می‌سازد و
آذوقه خویش را در موسم حصاد جمع می‌کند. ۹ ای کاهل، تا به چند
خواهی خوابید و از خواب خودکی خواهی برخاست؟ ۱۰ اندکی خفت
و اندکی خواب، و اندکی بر هم نهادن دستها به جهت خواب. ۱۱
پس فقر مثل راهزن بر تو خواهد آمد، و نیازمندی بر تو مانند مرد مسلح.
۱۲ مرد لئیم و مرد زشت خوی، با اعوجاج دهان رفتار می‌کند. ۱۳ با
چشمان خود غمزه می‌زند و با پایهای خویش حرف می‌زند. باانگشتهای
خویش اشاره می‌کند. ۱۴ در دلش دروغها است و پیوسته شرارت را اختراع
می‌کند. نزاعها را می‌پاشد. ۱۵ بنابراین مصیبت بر او ناگهان خواهد آمد.
در لحظه‌ای منکسر خواهد شد وشفا نخواهد یافت. ۱۶ شش چیز است
که خداوند از آنها نفرت دارد، بلکه هفت چیز که نزد جان وی مکروه
است. ۱۷ چشمان متکبر و زبان دروغگو، ودستهایی که خون بی‌گناه را
می‌ریزد. ۱۸ دلی که تدابیر فاسد را اختراع می‌کند. پایهایی که درزیان
کاری تیزرو می‌باشند. ۱۹ شاهد دروغگو که به کذب متکلم شود. و
کسی‌که در میان برادران نزاعها بپاشد. ۲۰ ای پسر من اوامر پدر خود را
نگاه دار وتعلیم مادر خویش را ترک منما. ۲۱ آنها را بر دل خود دائم ببند،
و آنها را بر گردن خویش بیاویز. ۲۲ حینی که به راه می‌روی تو را هدایت
خواهد نمود، و حینی که می‌خوابی بر تو دیده بانی خواهد کرد، و وقتی که
بیدار شوی با تو مکالمه خواهد نمود. ۲۳ زیرا که احکام (ایشان) چراغ
وتعلیم (ایشان) نور است، و توبیخ تدبیرآمیز طریق حیات‌است. ۲۴ تا تو را
از زن خبیثه نگاه دارد، و ازچاپلوسی زبان زن بیگانه. ۲۵ در دلت مشتاق
جمال وی مباش، و از پلکهایش فریفته مشو، ۲۶ زیرا که به‌سبب زن زانیه،
شخص برای یک قرص نان محتاج می‌شود، و زن مرد دیگر، جان گرانبها را
صید می‌کند. ۲۷ آیا کسی آتش را درآغوش خود بگیرد و جامه‌اش سوخته
نشود؟ ۲۸ یا کسی بر اخگرهای سوزنده راه رود وپایهایش سوخته نگردد؟
۲۹ همچنین است کسی‌که نزد زن همسایه خویش داخل شود، زیرا هرکه او
را لمس نماید بی‌گناه نخواهد ماند. ۳۰ دزد را اهانت نمی کنند اگر دزدی
کند تاجان خود را سیر نماید وقتی که گرسنه باشد. ۳۱ لیکن اگر گرفته
شود، هفت چندان رد خواهدنمود و تمامی اموال خانه خود را خواهد
داد. ۳۲ اما کسی‌که با زنی زنا کند، ناقص العقل است وهرکه چنین
عمل نماید، جان خود را هلاک خواهد ساخت. ۳۳ او ضرب و رسوایی
خواهدیافت، و ننگ او محو نخواهد شد. ۳۴ زیرا که غیرت، شدت خشم
مرد است و در روز انتقام، شفقت نخواهد نمود. ۳۵ بر هیچ کفاره‌ای
نظرنخواهد کرد و هرچند عطایا را زیاده کنی، قبول نخواهد نمود.

۷ ای پسر من سخنان مرا نگاه دار، و اوامر مرانزد خود ذخیره نما. ۲
اوامر مرا نگاه دار تازنده بمانی، و تعلیم مرا مثل مردمک چشم خویش. ۳
آنها را بر انگشتهای خود ببند و آنها رابر لوح قلب خود مرقوم دار. ۴ به
حکمت بگو که تو خواهر من هستی و فهم را دوست خویش بخوان ۵ تا
تو را از زن اجنبی نگاه دارد، و از زن غریبی که سخنان تملق‌آمیز می‌گوید.
۶ زیرا که از دریچه خانه خود نگاه کردم، و ازپشت شبکه خویش. ۷ در
میان جاهلان دیدم، ودر میان جوانان، جوانی ناقص العقل مشاهده نمودم،
۸ که در کوچه بسوی گوشه او می‌گذشت. و به راه خانه وی می‌رفت، ۹
در شام در حین زوال روز، در سیاهی شب و در ظلمت غلیظ، ۱۰ که
اینک زنی به استقبال وی می‌آمد، در لباس زانیه ودر خباثت دل. ۱۱
زنی یاوه‌گو و سرکش که پایهایش در خانه‌اش قرار نمی گیرد. ۱۲ گاهی
درکوچه‌ها و گاهی در شوارع عام، و نزد هر گوشه‌ای در کمین می‌باشد.
۱۳ پس او را بگرفت و بوسید وچهره خود را بی‌حیا ساخته، او را گفت:
۱۴ «نزدمن ذبایح سلامتی است، زیرا که امروز نذرهای خود را وفا نمودم.
۱۵ از این جهت به استقبال تویرون آمدم، تا روی تو را به سعی تمام بطلبم
وحال تو را یافتم. ۱۶ بر بستر خود دوشکهاگسترانیده‌ام، با دیباها از کتان
مصری. ۱۷ بسترخود را با مر و عود و سلیخه معطر ساخته‌ام. ۱۸ بیاتا
صبح از عشق سیر شویم، و خویشتن را ازمحبت خرم سازیم. ۱۹ زیرا
صاحبخانه در خانه نیست، و سفر دور رفته است. ۲۰ کیسه نقره‌ای
به‌دست گرفته و تا روز بدر تمام مراجعت نخواهدنمود.» ۲۱ پس او را از
زیادتی سخنانش فریفته کرد، واز تملق لبهایش او را اغوا نمود. ۲۲ در
ساعت ازعقب او مثل گاوی که به سلاخ خانه می‌رود، روانه شد و مانند
احمق به زنجیرهای قصاص. ۲۳ تا تیر به جگرش فرو رود، مثل گنجشکی
که به دام می‌شتابد و نمی داند که به خطر جان خود می‌رود. ۲۴ پس
حال‌ای پسران مرا بشنوید، و به سخنان دهانم توجه نمایید. ۲۵ دل تو به
راههایش مایل نشود، و به طریقهایش گمراه مشو، ۲۶ زیراکه او بسیاری را
مجروح‌انداخته است، و جمیع کشتگانش زورآورانند. ۲۷ خانه او طریق
هاویه است و به حجره های موت مودی می‌باشد. **(Sheol h7585)**

۸ آیا حکمت ندا نمی کند، و فطانت آوازخود را بلند نمی نماید؟
۲ به‌سر مکان های بلند، به کناره راه، در میان طریقها می‌ایستد. ۳
به‌جانب دروازه‌ها به دهنه شهر، نزد مدخل دروازه‌ها صدا می‌زند. ۴ که
شما رااى مردان می‌خوانم و آواز من به بنی آدم است. ۵ ای جاهلان
زیرکی را بفهمید وای احمقان عقل رادرک نمایید. ۶ بشنوید زیرا که به امور
عالیه تکلم می‌نمایم و گشادن لبهایم استقامت است. ۷ دهانم به راستی
تنطق می‌کند و لبهایم شرارت را مکروه می‌دارد. ۸ همه سخنان دهانم
برحق است و درآنها هیچ‌چیز کج یا معوج نیست. ۹ تمامی آنهانزد مرد
فهیم واضح است و نزد یابندگان معرفت مستقیم است. ۱۰ تادیب مرا
قبول کنید و نه نقره را، و معرفت را بیشتر از طلای خالص. ۱۱ زیرا که
حکمت از لعلها بهتر است، و جمیع نفایس را به او برابر نتوان کرد. ۱۲
من حکمتم و در زیرکی سکونت دارم، و معرفت تدبیر را یافته‌ام. ۱۳ ترس

خداوند، مکروه داشتن بدی است. غرور و تکبر وراه بد و دهان دروغگو را مکروه می‌دارم. ۱۴ مشورت و حکمت کامل از آن من است. من فهم هستم و قوت از آن من است. ۱۵ به من پادشاهان سلطنت می‌کنند، و داوران به عدالت فتوا می‌دهند. ۱۶ به من سروران حکمرانی می‌نمایند و شریفان و جمیع داوران جهان. ۱۷ من دوست می‌دارم آنانی را که مرا دوست می‌دارند. وهرکه مرا به جد و جهد بطلبد مرا خواهد یافت. ۱۸ دولت و جلال با من است. توانگری جاودانی وعدالت. ۱۹ ثمره من از طلا و زر ناب بهتر است، وحاصل من از نقره خالص. ۲۰ در طریق عدالت می‌خرامم، در میان راههای انصاف، ۲۱ تا مال حقیقی را نصیب محبان خود گردانم، وخزینه های ایشان را مملو سازم. ۲۲ خداوند مرا مبداء طریق خود داشت، قبل از اعمال خویش از ازل. ۲۳ من از ازل برقرار بودم، از ابتدا پیش از بودن جهان. ۲۴ هنگامی که لجه هانبود من مولود شدم، وقتی که چشمه های پر ازآب وجود نداشت. ۲۵ قبل از آنگاه کوهها برپاشود، پیش از تلها مولود گردیدم. ۲۶ چون زمین وصحراها را هنوز نساخته بود، و نه اول غبار ربع مسکون را. ۲۷ وقتی که او آسمان را مستحکم ساخت من آنجا بودم، و هنگامی که دایره را برسطح لجه قرار داد. ۲۸ وقتی که افلاک را بالااستوار کرد، و چشمه های لجه را استوار گردانید. ۲۹ چون به دریا حد قرار داد، تا آبها از فرمان اوتجاوز نکنند، و زمانی که بنیاد زمین را نهاد. ۳۰ آنگاه نزد او معمار بودم، و روزبروز شادی می‌نمودم، و همیشه به حضور او اهتزاز می‌کردم. ۳۱ و اهتزاز من در آبادی زمین وی، و شادی من بابنی آدم می‌بود. ۳۲ پس الان‌ای پسران مرا بشنوید، وخوشابحال آنانی که طریقهای مرا نگاه دارند. ۳۳ تادیب را بشنوید و حکیم باشید، و آن را ردمنمایید. ۳۴ خوشابحال کسی‌که مرا بشنود، و هرروز نزد درهای من دیده بانی کند، و باهوهای دروازه های مرا محافظت نماید. ۳۵ زیرا هرکه مرایابد حیات را تحصیل کند، و رضامندی خداوندرا حاصل نماید. ۳۶ و اما کسی‌که مرا خطا کند، به‌جان خود ضرر رساند، و هرکه مرا دشمن دارد، موت را دوست دارد.

۹ حکمت، خانه خود را بنا کرده، و هفت ستونهای خویش را تراشیده است. ۲ ذبایح خود را ذبح نموده و شراب خود را ممزوج ساخته و سفره خود را نیز آراسته است. ۳ کنیزان خود را فرستاده، ندا کرده است، بر پشتهای بلندشهر. ۴ هرکه جاهل باشد به اینجا بیاید، و هرکه ناقص العقل است او را می‌گوید. ۵ بیایید از غذای من بخورید، و از شرابی که ممزوج ساخته‌ام بنوشید. ۶ جهالت را ترک کرده، زنده بمانید، و به طریق فهم سلوک نمایید. ۷ هرکه استهزاکننده راتادیب نماید، برای خویشتن رسوایی را تحصیل کند، و هرکه شریر را تنبیه نماید برای او عیب می‌باشد. ۸ استهزاکننده را تنبیه منما مبادا از تونفرت کند، اما مرد حکیم را تنبیه نما که تو رادوست خواهد داشت. ۹ مرد حکیم را پند ده که زیاده حکیم خواهد شد. مرد عادل را تعلیم ده که علمش خواهد افزود. ۱۰ ابتدای حکمت ترس خداوند است، و معرفت قدوس فطانت می‌باشد. ۱۱ زیرا که به واسطه من روزهای تو کثیر خواهدشد، و سالهای عمر از برایت زیاده خواهدگردید. ۱۲ اگر حکیم هستی، برای خویشتن حکیم هستی. و اگر استهزا نمایی به تنهایی متحمل آن خواهی بود. ۱۳ زن احمق یاوه‌گو است، جاهل است و هیچ نمی داند، ۱۴ و نزد در خانه خود می‌نشیند، درمکانهای بلند شهر بر کرسی، ۱۵ تا راه روندگان رابخواند، و آنانی را که به راههای خود براستی می‌روند. ۱۶ هرکه جاهل باشد به اینجا برگردد، وبه ناقص العقل می‌گوید: ۱۷ «آبهای دزدیده شده شیرین است، و نان خفیه لذیذ می‌باشد.» ۱۸ و اونمی داند که مردگان در آنجا هستند، ودعوت‌شدگانش در عمقهای هاویه می‌باشند. **(Sheol h7585)**

۱۰ امثال سلیمان: پسر حکیم پدر خود رامسرور می‌سازد، اما پسر احمق باعث حزن مادرش می‌شود. ۲ گنجهای شرارت منفعت ندارد، اما عدالت از موت رهایی می‌دهد. ۳ خداوند جان مرد عادل را نمی گذارد گرسنه بشود، اما آرزوی شریران را باطل می‌سازد. ۴ کسی‌که به‌دست سست کار می‌کند فقیرمی گردد، اما دست چابک غنی می‌سازد. ۵ کسی‌که در تابستان جمع کند پسر عاقل است، اما کسی‌که در موسم حصاد می‌خوابد، پسر شرم‌آورنده است. ۶ بر سر عادلان برکت‌ها است، اما ظلم دهان شریران را می‌پوشاند. ۷ یادگار عادلان مبارک است، اما اسم شریران خواهد گندید. ۸ دانادل، احکام را قبول می‌کند، اما احمق پرگو تلف خواهد شد. ۹ کسی‌که به راستی راه رود، در امنیت سالک گردد، و کسی‌که راه خود را کج می‌سازد آشکارخواهد شد. ۱۰ هرکه چشمک می‌زند الم می‌رساند، امااحمق پرگو تلف می‌شود. ۱۱ دهان عادلان چشمه حیات‌است، اما ظلم دهان شریران را می‌پوشاند. ۱۲ بغض نزاعها می‌انگیزاند، اما محبت هر گناه را مستور می‌سازد. ۱۳ در لبهای فطانت پیشگان حکمت یافت می‌شود، اما چوب به جهت پشت مردناقص العقل است. ۱۴ حکیمان علم را ذخیره می‌کنند، اما دهان احمق نزدیک به هلاکت است. ۱۵ اموال دولتمندان شهر حصاردار ایشان می‌باشد، اما بینوایی فقیران هلاکت ایشان است. ۱۶ عمل مرد عادل مودی به حیات‌است، امامحصول شریر به گناه می‌انجامد. ۱۷ کسی‌که تادیب را نگاه دارد در طریق حیات‌است، اما کسی‌که تنبیه را ترک نماید گمراه می‌شود. ۱۸ کسی‌که بغض را می‌پوشاند دروغگومی باشد. کسی‌که بهتان را شیوع دهد احمق است. ۱۹ کثرت کلام از گناه خالی نمی باشد، اما آنکه لبهایش را ضبط نماید عاقل است. ۲۰ زبان عادلان نقره خالص است، اما دل شریران لاشی ء می‌باشد. ۲۱ لبهای عادلان بسیاری را رعایت می‌کند، اما احمقان از بی‌عقلی می‌میرند. ۲۲ برکت خداوند دولتمند می‌سازد، و هیچ زحمت بر آن نمی افزاید. ۲۳ جاهل در عمل بد اهتزاز دارد، و صاحب فطانت در حکمت. ۲۴ خوف شریران به ایشان می‌رسد، و آرزوی عادلان به ایشان عطا خواهد شد. ۲۵ مثل گذشتن گردباد، شریر نابود می‌شود، امامرد عادل بنیاد جاودانی است. ۲۶ چنانکه سرکه برای دندان و دود برای چشمان است، همچنین است مرد کاهل برای آنانی که او را می‌فرستند. ۲۷ ترس خداوند عمر را طویل می‌سازد، اماسالهای شریران کوتاه خواهد شد. ۲۸ انتظار عادلان شادمانی است، اما امیدشریران ضایع

خواهد شد. ۲۹ طریق خداوند به جهت کاملان قلعه است، اما به جهت عاملان شر هلاکت می‌باشد. ۳۰ مرد عادل هرگز متحرک نخواهد شد، اماشریران در زمین ساکن نخواهند گشت. ۳۱ دهان صدیقان حکمت را می‌رویاند، امازبان دروغگویان از ریشه‌کنده خواهد شد. ۳۲ لبهای عادلان به امور مرضیه عارف است، اما دهان شریران پر از دروغ‌ها است.

۱۱ ترازوی با تقلب نزد خداوند مکروه است، اما سنگ تمام پسندیده او است. ۲ چون تکبر می‌آید خجالت می‌آید، اما حکمت با متواضعان است. ۳ کاملیت راستان ایشان را هدایت می‌کند، اماکجی خیانتکاران ایشان را هلاک می‌سازد. ۴ توانگری در روز غضب منفعت ندارد، اماعدالت از موت رهایی می‌بخشد. ۵ عدالت مرد کامل طریق او را راست می‌سازد، اما شریر از شرارت خود هلاک می‌گردد. ۶ عدالت راستان ایشان را خلاصی می‌بخشد، اما خیانتکاران در خیانت خود گرفتار می‌شوند. ۷ چون مرد شریر بمیرد امید او نابود می‌گردد، و انتظار زورآوران تلف می‌شود. ۸ مرد عادل از تنگی خلاص می‌شود و شریربه‌جای او می‌آید. ۹ مرد منافق به دهانش همسایه خود را هلاک می‌سازد، و عادلان به معرفت خویش نجات می‌یابند. ۱۰ از سعادتمندی عادلان، شهر شادی می‌کند، و از هلاکت شریران ابتهاج می‌نماید. ۱۱ از برکت راستان، شهر مرتفع می‌شود، اما ازدهان شریران منهدم می‌گردد. ۱۲ کسی‌که همسایه خود را حقیر شماردناقص العقل می‌باشد، اما صاحب فطانت ساکت می‌ماند. ۱۳ کسی‌که به نمامی گردش می‌کند، سرها رافاش می‌سازد، اما شخص امین دل، امر را مخفی می‌دارد. ۱۴ جایی که تدبیر نیست مردم می‌افتند، اماسلامتی از کثرت مشیران است. ۱۵ کسی‌که برای غریب ضامن شود البته ضررخواهد یافت، و کسی‌که ضمانت را مکروه داردایمن می‌باشد. ۱۶ زن نیکوسیرت عزت را نگاه می‌دارد، چنانکه زورآوران دولت را محافظت می‌نمایند. ۱۷ مرد رحیم به خویشتن احسان می‌نماید، امامرد ستم کیش جسد خود را می‌رنجاند. ۱۸ شریر اجرت فریبنده تحصیل می‌کند، اماکارنده عدالت مزد حقیقی را. ۱۹ چنانکه عدالت مودی به حیات‌است، همچنین هرکه شرارت را پیروی نماید او را به موت می‌رساند. ۲۰ کج خلقان نزد خداوند مکروهند، اماکاملان طریق پسندیده او می‌باشند. ۲۱ یقین شریر مبرا نخواهد شد، اما ذریت عادلان نجات خواهند یافت. ۲۲ زن جمیله بی‌عقل حلقه زرین است در بینی گراز. ۲۳ آرزوی عادلان نیکویی محض است، اماانتظار شریران، غضب می‌باشد. ۲۴ هستند که می‌پاشند و بیشتر می‌اندوزند وهستند که زیاده از آنچه شاید نگاه می‌دارند اما به نیازمندی می‌انجامد. ۲۵ شخص سخی فربه می‌شود، و هرکه سیراب می‌کند خود نیز سیراب خواهد گشت. ۲۶ هرکه غله را نگاه دارد مردم او را لعنت خواهند کرد، اما بر سر فروشنده آن برکت خواهدبود. ۲۷ کسی‌که نیکویی را بطلبد رضامندی رامی جوید، و هرکه بدی را بطلبد بر او عارض خواهد شد. ۲۸ کسی‌که بر توانگری خود توکل کند، خواهد افتاد، اما عادلان مثل برگ سبز شکوفه خواهندآورد. ۲۹ هرکه اهل خانه خود را برنجاند نصیب او باد خواهد بود، و احمق بنده حکیم دلان خواهدشد. ۳۰ ثمره مرد عادل درخت حیات‌است، وکسی‌که جانها را صید کند حکیم است. ۳۱ اینک مرد عادل بر زمین جزا خواهد یافت، پس چند مرتبه زیاده مرد شریر و گناهکار.

۱۲ هرکه تادیب را دوست می‌دارد معرفت را دوست می‌دارد، اما هرکه از تنبیه نفرت کند وحشی است. ۲ مرد نیکو رضامندی خداوند را تحصیل می‌نماید، اما او صاحب تدبیر فاسد را ملزم خواهد ساخت. ۳ انسان از بدی استوار نمی شود، اما ریشه عادلان جنبش نخواهد خورد. ۴ زن صالحه تاج شوهر خود می‌باشد، اما زنی که خجل سازد مثل پوسیدگی در استخوانهایش می‌باشد. ۵ فکرهای عادلان انصاف است، اما تدابیرشریران فریب است. ۶ سخنان شریران برای خون در کمین است، اما دهان راستان ایشان را رهایی می‌دهد. ۷ شریران واژگون شده، نیست می‌شوند، اماخانه عادلان برقرار می‌ماند. ۸ انسان برحسب عقلش ممدوح می‌شود، اماکج دلان خجل خواهند گشت. ۹ کسی‌که حقیر باشد و خادم داشته باشد، بهتراست از کسی‌که خویشتن را برافرازد و محتاج نان باشد. ۱۰ مرد عادل برای جان حیوان خود تفکرمی کند، اما رحمتهای شریران ستم کیشی است. ۱۱ کسی‌که زمین خود را زرع کند از نان سیرخواهد شد، اما هرکه اباطیل را پیروی نمایدناقص العقل است. ۱۲ مرد شریر به شکار بدکاران طمع می‌ورزد، اما ریشه عادلان میوه می‌آورد. ۱۳ در تقصیر لبها دام مهلک است، اما مردعادل از تنگی بیرون می‌آید. ۱۴ انسان از ثمره دهان خود از نیکویی سیرمی شود، و مکافات دست انسان به او رد خواهدشد. ۱۵ راه احمق در نظر خودش راست است، اماهرکه نصیحت را بشنود حکیم است. ۱۶ غضب احمق فور آشکار می‌شود، اماخردمند خجالت را می‌پوشاند. ۱۷ هرکه به راستی تنطق نماید عدالت را ظاهرمی کند، و شاهد دروغ، فریب را. ۱۸ هستند که مثل ضرب شمشیر حرفهای باطل می‌زنند، اما زبان حکیمان شفا می‌بخشد. ۱۹ لب راستگو تا به ابد استوار می‌ماند، اما زبان دروغگو طرفه العینی است. ۲۰ در دل هرکه تدبیر فاسد کند فریب است، اما مشورت دهندگان صلح را شادمانی است. ۲۱ هیچ بدی به مرد صالح واقع نمی شود، اماشریران از بلا پر خواهند شد. ۲۲ لبهای دروغگو نزد خداوند مکروه است، اما عاملان راستی پسندیده او هستند. ۲۳ مرد زیرک علم را مخفی می‌دارد، اما دل احمقان حماقت را شایع می‌سازد. ۲۴ دست شخص زرنگ سلطنت خواهدنمود، اما مرد کاهل بندگی خواهد کرد. ۲۵ کدورت دل انسان، او را منحنی می‌سازد، اما سخن نیکو او را شادمان خواهد گردانید. ۲۶ مرد عادل برای همسایه خود هادی می‌شود، اما راه شریران ایشان را گمراه می‌کند. ۲۷ مرد کاهل شکار خود را بریان نمی کند، امارزنگی، توانگری گرانبهای انسان است. ۲۸ در طریق عدالت حیات‌است، و درگذرگاههایش موت نیست.

۱۳ پسر حکیم تادیب پدر خود را اطاعت می کند، اما استهزاکننده تهدید رانمی شنود. ۲ مرد از میوه دهانش نیکویی را می‌خورد، اماجان خیانتکاران، ظلم را خواهد خورد. ۳ هرکه دهان خود را نگاه دارد جان خویش رامحافظت نماید، اما کسی‌که لبهای خود رابگشاید هلاک خواهد شد. ۴ شخص کاهل آرزو می‌کند و چیزی پیدانمی کند. اما شخص

زرنگ فریبه خواهد شد. ۵ مرد عادل از دروغ گفتن نفرت دارد، اما شریررسوا
و خجل خواهد شد. ۶ عدالت کسی را که در طریق خود کامل است
محافظت می‌کند، اما شرارت، گناهکاران را هلاک می‌سازد. ۷ هستند که
خود را دولتمند می‌شمارند وهیچ ندارند، و هستند که خویشتن را فقیرمی
انگارند و دولت بسیار دارند. ۸ دولت شخص فدیه جان او خواهد بود،
امافقیر تهدید را نخواهد شنید. ۹ نور عادلان شادمان خواهد شد، اما
چراغ شریران خاموش خواهد گردید. ۱۰ از تکبر جز نزاع چیزی پیدا
نمی شود، اما باآنانی که پند می‌پذیرند حکمت است. ۱۱ دولتی که از
بطالت پیدا شود در تناقص می‌باشد، اما هرکه به‌دست خود اندوزد در
تزایدخواهد بود. ۱۲ امیدی که در آن تعویق باشد باعث بیماری دل است،
اما حصول مراد درخت حیات می‌باشد. ۱۳ هرکه کلام را خوار شمارد
خویشتن راهلاک می‌سازد، اما هرکه از حکم می‌ترسد ثواب خواهد یافت.
۱۴ تعلیم مرد حکیم چشمه حیات‌است، تا ازدامهای مرگ رهایی دهد.
۱۵ عقل نیکو نعمت را می‌بخشد، اما راه خیانتکاران، سخت است. ۱۶
هر شخص زیرک با علم عمل می‌کند. امااحمق حماقت را منتشر می‌سازد.
۱۷ قاصد شریر در بلا گرفتار می‌شود، امارسول امین شفا می‌بخشد. ۱۸
فقر و اهانت برای کسی است که تادیب راترک نماید، اما هرکه تنبیه را
قبول کند محترم خواهد شد. ۱۹ آرزویی که حاصل شود برای جان شیرین
است، اما اجتناب از بدی، مکروه احمقان می‌باشد. ۲۰ با حکیمان رفتار
کن و حکیم خواهی شد، اما رفیق جاهلان ضرر خواهد یافت. ۲۱ بلا
گناهکاران را تعاقب می‌کند، اما عادلان، جزای نیکو خواهند یافت. ۲۲
مرد صالح پسران پسران را ارث خواهدداد، و دولت گناهکاران برای عادلان
ذخیره خواهد شد. ۲۳ در مزرعه فقیران خوراک بسیار است، اماهستند که
از بی‌انصافی هلاک می‌شوند. ۲۴ کسی‌که چوب را بازدارد، از پسر خویش
نفرت می‌کند، اما کسی‌که او را دوست می‌دارد اورا به سعی تمام تادیب
می‌نماید. ۲۵ مرد عادل برای سیری جان خود می‌خورد، اما شکم شریران
محتاج خواهد بود.

۱۴ هر زن حکیم خانه خود را بنا می‌کند، اما زن جاهل آن را با
دست خود خراب می‌نماید. ۲ کسی‌که به راستی خود سلوک می‌نماید
ازخداوند می‌ترسد، اما کسی‌که در طریق خودکج رفتار است او را تحقیر
می‌نماید. ۳ در دهان احمق چوب تکبر است، اما لبهای حکیمان ایشان
را محافظت خواهد نمود. ۴ جایی که گاو نیست، آخور پاک است، اما
ازقوت گاو، محصول زیاد می‌شود. ۵ شاهد امین دروغ نمی گوید، اما
شاهد دروغ به کذب تنطق می‌کند. ۶ استهزاکننده حکمت را می‌طلبد و
نمی یابد. اما به جهت مرد فهیم علم آسان است. ۷ از حضور مرد احمق
دور شو، زیرا لبهای معرفت را در او نخواهی یافت. ۸ حکمت مرد زیرک
این است که راه خود رادرک نماید، اما حماقت احمقان فریب است. ۹
احمقان به گناه استهزا می‌کنند، اما در میان راستان رضامندی است. ۱۰
دل شخص تلخی خویشتن را می‌داند، وغریب در خوشی آن مشارکت
ندارد. ۱۱ خانه شریران منهدم خواهد شد، اما خیمه راستان شکوفه خواهد
آورد. ۱۲ راهی هست که به نظر آدمی مستقیم می‌نماید، اما عاقبت آن،
طرق موت است. ۱۳ هم در لهو و لعب دل غمگین می‌باشد، وعاقبت این
خوشی حزن است. ۱۴ کسی‌که در دل مرتد است از راههای خودسیر
می‌شود، و مرد صالح به خود سیر است. ۱۵ مرد جاهل هر سخن را باور
می‌کند، اما مردزیرک در رفتار خود تامل می‌نماید. ۱۶ مرد حکیم می‌ترسد
و از بدی اجتناب می‌نماید، اما احمق از غرور خود ایمن می‌باشد. ۱۷ مرد
کج خلق، احمقانه رفتار می‌نماید، و(مردم) از صاحب سوظن نفرت
دارند. ۱۸ نصیب جاهلان حماقت است، اما معرفت، تاج زیرکان خواهد
بود. ۱۹ بدکاران در حضور نیکان خم می‌شوند، وشریران نزد دروازه های
عادلان می‌ایستند. ۲۰ همسایه فقیر نیز از او نفرت دارد، امادوستان شخص
دولتمند بسیارند. ۲۱ هرکه همسایه خود را حقیر شمارد گناه می‌ورزد، اما
خوشابحال کسی‌که بر فقیران ترحم نماید. ۲۲ آیا صاحبان تدبیر فاسد
گمراه نمی شوند، اما برای کسانی که تدبیر نیکو می‌نمایند، رحمت و
راستی خواهد بود. ۲۳ از هر مشقتی منفعت است، اما کلام لبها به
فقر محض می‌انجامد. ۲۴ تاج حکیمان دولت ایشان است، اماحماقت
احمقان حماقت محض است. ۲۵ شاهد امین جانها را نجات می‌بخشد،
اما هرکه به دروغ تنطق می‌کند فریب محض است. ۲۶ در ترس خداوند
اعتماد قوی است، وفرزندان او را ملجا خواهد بود. ۲۷ ترس خداوند چشمه
حیات‌است، تا ازدامهای موت اجتناب نمایند. ۲۸ جلال پادشاه از کثرت
مخلوق است، وشکستگی سلطان از کمی مردم است. ۲۹ کسی‌که
دیرغضب باشد کثیرالفهم است، وکج خلق حماقت را به نصیب خود
می‌برد. ۳۰ دل آرام حیات بدن است، اما حسدپوسیدگی استخوانها است.
۳۱ هرکه بر فقیر ظلم کند آفریننده خود راحقیر می‌شمارد، و هرکه بر
مسکین ترحم کند اورا تمجید می‌نماید. ۳۲ شریر از شرارت خود به زیر
افکنده می‌شود، اما مرد عادل چون بمیرد اعتماد دارد. ۳۳ حکمت در
دل مرد فهیم ساکن می‌شود، امادر اندرون جاهلان آشکار می‌گردد. ۳۴
عدالت قوم را رفیع می‌گرداند، اما گناه برای قوم، عار است. ۳۵ رضامندی
پادشاه بر خادم عاقل است، اماغضب او بر پست فطرتان.

۱۵ جواب نرم خشم را برمی گرداند، اماسخن تلخ غیظ را به هیجان
می‌آورد. ۲ زبان حکیمان علم را زینت می‌بخشد، امادهان احمقان به
حماقت تنطق می‌نماید. ۳ چشمان خداوند در همه جاست، و بر بدان
ونیکان می‌نگرد. ۴ زبان ملایم، درخت حیات‌است و کجی آن، شکستگی
روح است. ۵ احمق تادیب پدر خود را خوار می‌شمارد، اما هرکه تنبیه
را نگاه دارد زیرک می‌باشد. ۶ در خانه مرد عادل گنج عظیم است،
امامحصول شریران، کدورت است. ۷ لبهای حکیمان معرفت را منتشر
می‌سازد، اما دل احمقان، مستحکم نیست. ۸ قربانی شریران نزد خداوند
مکروه است، امادعای راستان پسندیده اوست. ۹ راه شریران نزد خداوند
مکروه است، اماپیروان عدالت را دوست می‌دارد. ۱۰ برای هرکه طریق را
ترک نماید تادیب سخت است، و هرکه از تنبیه نفرت کند خواهدمرد. ۱۱
هاویه و ابدون در حضور خداوند است، پس چند مرتبه زیاده دلهای بنی

آدم. (Sheol h7585) ۱۲ استهزاکننده تنبیه را دوست ندارد، و نزدحکیمان
نخواهد رفت. ۱۳ دل‌شادمان چهره را زینت می‌دهد، اما ازتلخی دل روح
منکسر می‌شود. ۱۴ دل مرد فهیم معرفت را می‌طلبد، اما دهان احمقان
حماقت را می‌چرد. ۱۵ تمامی روزهای مصیبت کشان بد است، اماخوشی
دل ضیافت دائمی است. ۱۶ اموال اندک با ترس خداوند بهتر است ازگنج
عظیم با اضطراب. ۱۷ خوان بقول در جایی که محبت باشد بهتراست، از
گاو پرواری که با آن عداوت باشد. ۱۸ مرد تندخو نزاع را برمی انگیزد، اما
شخص دیرغضب خصومت را ساکن می‌گرداند. ۱۹ راه کاهلان مثل
خاربست است، اما طریق راستان شاهراه است. ۲۰ پسر حکیم پدر را
شادمان می‌سازد، اما مرداحمق مادر خویش را حقیر می‌شمارد. ۲۱ حماقت
در نظر شخص ناقص العقل خوشی است، اما مرد فهیم به راستی سلوک
می‌نماید. ۲۲ از عدم مشورت، تدبیرها باطل می‌شود، اما از کثرت مشورت
دهندگان برقرار می‌ماند. ۲۳ برای انسان از جواب دهانش شادی حاصل
می‌شود، و سخنی که در محلش گفته شودچه بسیار نیکو است. ۲۴ طریق
حیات برای عاقلان به سوی بالااست، تا از هاویه اسفل دور شود. (Sheol
h7585) ۲۵ خداوند خانه متکبران را منهدم می‌سازد، اما حدود بیوه‌زن را
استوار می‌نماید. ۲۶ تدبیرهای فاسد نزد خداوند مکروه است، اما سخنان
پسندیده برای طاهران است. ۲۷ کسی‌که حریص سود باشد خانه خود
رامکدر می‌سازد، اما هرکه از هدیه‌ها نفرت داردخواهد زیست. ۲۸ دل مرد
عادل در جواب دادن تفکر می‌کند، اما دهان شریران، چیزهای بد را جاری
می‌سازد. ۲۹ خداوند از شریران دور است، اما دعای عادلان را می‌شنود.
۳۰ نور چشمان دل را شادمان می‌سازد، و خبرنیکو استخوانها را پر مغز
می‌نماید. ۳۱ گوشی که تنبیه حیات را بشنود، در میان حکیمان ساکن
خواهد شد. ۳۲ هرکه تادیب را ترک نماید، جان خود راحقیر می‌شمارد،
اما هرکه تنبیه را بشنود عقل راتحصیل می‌نماید. ۳۳ ترس خداوند ادیب
حکمت است، وتواضع پیشرو حرمت می‌باشد.

۱۶ تدبیرهای دل از آن انسان است، اماتنطق زبان از جانب خداوند
می‌باشد. ۲ همه راههای انسان در نظر خودش پاک است، اما خداوند
روحها را ثابت می‌سازد. ۳ اعمال خود را به خداوند تفویض کن، تافکرهای
تو استوار شود. ۴ خداوند هر چیز را برای غایت آن ساخته است، و شریران
را نیز برای روز بلا. ۵ هرکه دل مغرور دارد نزد خداوند مکروه است، و او
هرگز مبرا نخواهد شد. ۶ از رحمت و راستی، گناه کفاره می‌شود، و به
ترس خداوند، از بدی اجتناب می‌شود. ۷ چون راههای شخص پسندیده
خداوندباشد، دشمنانش را نیز با وی به مصالحه می‌آورد. ۸ اموال اندک
که با انصاف باشد بهتر است، ازدخل فراوان بدون انصاف. ۹ دل انسان
در طریقش تفکر می‌کند، اماخداوند قدمهایش را استوار می‌سازد. ۱۰ وحی
بر لبهای پادشاه است، و دهان او دردراوری تجاوز نمی نماید. ۱۱ ترازو و
سنگهای راست از آن خداونداست و تمامی سنگهای کیسه صنعت وی
می‌باشد. ۱۲ عمل بد نزد پادشاهان مکروه است، زیرا که کرسی ایشان
از عدالت برقرار می‌ماند. ۱۳ لبهای راستگو پسندیده پادشاهان است،
وراستگویان را دوست می‌دارند. ۱۴ غضب پادشاهان، رسولان موت است
امامرد حکیم آن را فرو می‌نشاند. ۱۵ در نور چهره پادشاه حیات‌است،
ورضامندی او مثل ابر نوبهاری است. ۱۶ تحصیل حکمت از زر خالص چه
بسیاربهتر است، و تحصیل فهم از نقره برگزیده تر. ۱۷ طریق راستان،
اجتناب نمودن از بدی است، و هرکه راه خود را نگاه دارد جان خویش را
محافظت می‌نماید. ۱۸ تکبر پیش رو هلاکت است، و دل مغروربیش رو
خرابی. ۱۹ با تواضع نزد حلیمان بودن بهتر است، ازتقسیم نمودن غنیمت
با متکبران. ۲۰ هرکه در کلام تعقل کند سعادتمندی خواهد یافت، و هرکه
به خداوند توکل نمایدخوشابحال او. ۲۱ هرکه دل حکیم دارد فهیم خوانده
می‌شود، و شیرینی لبها علم را می‌افزاید. ۲۲ عقل برای صاحبش چشمه
حیات‌است، اما تادیب احمقان، حماقت است. ۲۳ دل مرد حکیم دهان
او را عاقل می‌گرداند، و علم را بر لبهایش می‌افزاید. ۲۴ سخنان پسندیده
مثل‌شان عسل است، برای جان شیرین است و برای استخوانهاشفادهنده.
۲۵ راهی هست که در نظر انسان راست است، اما عاقبت آن راه، موت
می‌باشد. ۲۶ اشتهای کارگر برایش کار می‌کند، زیرا که دهانش او را بر آن
تحریض می‌نماید. ۲۷ مرد لئیم شرارت را می‌اندیشد، و برلبهایش مثل آتش
سوزنده است. ۲۸ مرد دروغگو نزاع می‌پاشد، و نمام دوستان خالص را از
همدیگر جدا می‌کند. ۲۹ مرد ظالم همسایه خود را اغوا می‌نماید، واو را به
راه غیر نیکو هدایت می‌کند. ۳۰ چشمان خود را بر هم می‌زند تا دروغ
رااختراع نماید، و لبهایش را می‌خاید و بدی را به انجام می‌رساند. ۳۱
سفیدمویی تاج جمال است، هنگامی که درراه عدالت یافت شود. ۳۲
کسی‌که دیرغضب باشد از جبار بهتر است، و هرکه بر روح خود مالک
باشد از تسخیرکننده شهر افضل است. ۳۳ قرعه در دامن‌انداخته می‌شود،
لیکن تمامی حکم آن از خداوند است.

۱۷ لقمه خشک با سلامتی، بهتر است ازخانه پر از ضیافت با
مخاصمت. ۲ بنده عاقل بر پسر پست فطرت مسلط خواهدبود، و میراث
را با برادران تقسیم خواهد نمود. ۳ بوته برای نقره و کوره به جهت طلا
است، اماخداوند امتحان کننده دلها است. ۴ شریر به لبهای دروغگو اصغا
می‌کند، و مردکاذب به زبان فتنه انگیز گوش می‌دهد. ۵ هرکه فقیر را
استهزا کند آفریننده خویش رامذمت می‌کند، و هرکه از بلا خوش می‌شودبی
سزا نخواهد ماند. ۶ تاج پیران، پسران پسرانند، و جلال فرزندان، پدران
ایشانند. ۷ کلام کبرآمیز احمق را نمی شاید، و چندمرتبه زیاده لبهای
دروغگو نجبا را. ۸ هدیه در نظر اهل آن سنگ گرانبها است که هر
کجا توجه نماید برخوردار می‌شود. ۹ هرکه گناهی را مستور کند طالب
محبت می‌باشد، اما هرکه امری را تکرار کند دوستان خالص را از هم جدا
می‌سازد. ۱۰ یک ملامت به مرد فهیم اثر می‌کند، بیشتراز صد تازیانه به
مرد جاهل. ۱۱ مرد شریر طالب فتنه است و بس. لهذاقاصد ستمکیش نزد
او فرستاده می‌شود. ۱۲ اگر خرسی که بچه هایش کشته شود به انسان
برخورد، بهتر است از مرد احمق در حماقت خود. ۱۳ کسی‌که به عوض
نیکویی بدی می‌کند بلااز خانه او دور نخواهد شد. ۱۴ ابتدای نزاع مثل

رخنه کردن آب است، پس مخاصمه را ترک کن قبل از آنکه به مجادله برسد. ۱۵ هرکه شریر را عادل شمارد و هرکه عادل را ملزم سازد، هر دوی ایشان نزد خداوندمکروهند. ۱۶ قیمت به جهت خریدن حکمت چرا به‌دست احمق باشد؟ و حال آنکه هیچ فهم ندارد. ۱۷ دوست خالص در همه اوقات محبت می‌نماید، و برادر به جهت تنگی مولود شده است. ۱۸ مرد ناقص العقل دست می‌دهد و در حضورهمسایه خود ضامن می‌شود. ۱۹ هرکه معصیت را دوست دارد منازعه رادوست می‌دارد، و هرکه در خود را بلند سازدخرابی را می‌طلبد. ۲۰ کسی‌که دل کج دارد نیکویی را نخواهدیافت. و هرکه زبان دروغگو دارد در بلا گرفتارخواهد شد. ۲۱ هرکه فرزند احمق آورد برای خویشتن غم پیدا می‌کند، و پدر فرزند ابله شادی نخواهد دید. ۲۲ دل‌شادمان شفای نیکو می‌بخشد، اما روح شکسته استخوانها را خشک می‌کند. ۲۳ مرد شریر رشوه را از بغل می‌گیرد، تاراههای انصاف را منحرف سازد. ۲۴ حکمت در مد نظر مرد فهیم است، اماچشمان احمق در اقصای زمین می‌باشد. ۲۵ پسر احمق برای پدر خویش حزن است، وبه جهت مادر خویش تلخی است. ۲۶ عادلان را نیز سرزنش نمودن خوب نیست، و نه ضرب زدن به نجبا به‌سبب راستی ایشان. ۲۷ صاحب معرفت سخنان خود را بازمی دارد، و هرکه روح حلیم دارد مرد فطانت پیشه است. ۲۸ مرد احمق نیز چون خاموش باشد او راحکیم می‌شمارند، و هرکه لبهای خود را می‌بندد‌فهیم است.

۱۸ می باشد، و به هر حکمت صحیح مجادله می‌کند. ۲ احمق از فطانت مسرور نمی شود، مگر تاآنکه عقل خود را ظاهر سازد. ۳ هنگامی که شریر می‌آید، حقارت هم می‌آید، و با اهانت، خجالت می‌رسد. ۴ سخنان دهان انسان آب عمیق است، وچشمه حکمت، نهر جاری است. ۵ طرفداری شریران برای منحرف ساختن داوری عادلان نیکو نیست. ۶ لبهای احمق به منازعه داخل می‌شود، ودهانش برای ضربها صدا می‌زند. ۷ دهان احمق هلاکت وی است، و لبهایش برای جان خودش دام است. ۸ سخنان نمام مثل لقمه های شیرین است، و به عمق شکم فرو می‌رود. ۹ او نیز که در کار خود اهمال می‌کند برادرهلاک کننده است. ۱۰ اسم خداوند برج حصین است که مرد عادل در آن می‌دود و ایمن می‌باشد. ۱۱ توانگری شخص دولتمند شهر محکم اواست، و در تصور وی مثل حصار بلند است. ۱۲ پیش از شکستگی، دل انسان متکبرمی گردد، و تواضع مقدمه عزت است. ۱۳ هرکه سخنی را قبل از شنیدنش جواب دهد برای وی حماقت و عار می‌باشد. ۱۴ روح انسان بیماری او را متحمل می‌شود، اما روح شکسته را کیست که متحمل آن بشود. ۱۵ دل مرد فهیم معرفت را تحصیل می‌کند، وگوش حکیمان معرفت را می‌طلبد. ۱۶ هدیه شخص، از برایش وسعت پیدامی کند و او را به حضور بزرگان می‌رساند. ۱۷ هرکه در دعوی خود اول آید صادق می‌نماید، اما حریفش می‌آید و او را می‌آزماید. ۱۸ قرعه نزاعها را ساکت می‌نماید و زورآوران را از هم جدا می‌کند. ۱۹ برادر رنجیده از شهر قوی سختتر است، ومنازعت با او مثل پشت بندهای قصر است. ۲۰ دل آدمی از میوه دهانش پر می‌شود و ازمحصول لبهایش، سیر می‌گردد. ۲۱ موت و حیات در قدرت زبان است، و آنانی که آن را دوست می‌دارند میوه‌اش را خواهندخورد. ۲۲ هرکه زوجه‌ای یابد چیز نیکو یافته است، ورضامندی خداوند را تحصیل کرده است. ۲۳ مرد فقیر به تضرع تکلم می‌کند، اما شخص دولتمند به سختی جواب می‌دهد. ۲۴ کسی‌که دوستان بسیار دارد خویشتن راهلاک می‌کند، اما دوستی هست که از برادرچسبنده تر می‌باشد.

۱۹ فقیری که در کاملیت خود سالک است، از دروغگویی که احمق باشد بهتر است. ۲ دلی نیز که معرفت ندارد نیکو نیست و هرکه به پایهای خویش می‌شتابد گناه می‌کند. ۳ حماقت انسان، راه او را کج می‌سازد، و دلش از خداوند خشمناک می‌شود. ۴ توانگری دوستان بسیار پیدا می‌کند، اما فقیراز دوستان خود جدا می‌شود. ۵ شاهد دروغگو بی‌سزا نخواهد ماند، و کسی‌که به دروغ تنطق کند رهایی نخواهد یافت. ۶ بسیاری پیش امیران تذلل می‌نمایند، و همه کس دوست بذل کننده است. ۷ جمیع برادران مرد فقیر از او نفرت دارند، وبه طریق اولی دوستانش از او دور می‌شوند، ایشان را به سخنان، تعاقب می‌کند و نیستند. ۸ هرکه حکمت را تحصیل کند جان خود رادوست دارد. و هرکه فطانت را نگاه دارد، سعادتمندی خواهد یافت. ۹ شاهد دروغگو بی‌سزا نخواهد ماند، و هرکه به کذب تنطق نماید هلاک خواهد گردید. ۱۰ عیش و عشرت احمق را نمی شاید، تا چه رسد به غلامی که بر نجبا حکمرانی می‌کند. ۱۱ عقل انسان خشم او را نگاه می‌دارد، وگذشتن از تقصیر جلال او است. ۱۲ خشم پادشاه مثل غرش شیر است، ورضامندی او مثل شبنم بر گیاه است. ۱۳ پسر جاهل باعث الم پدرش است، ونزاعهای زن مثل آبی است که دائم در چکیدن باشد. ۱۴ خانه و دولت ارث اجدادی است، امازوجه عاقله از جانب خداوند است. ۱۵ کاهلی خواب سنگین می‌آورد، و شخص اهمال کار، گرسنه خواهد ماند. ۱۶ هرکه حکم را نگاه دارد جان خویش رامحافظت می‌نماید، اما هرکه طریق خود را سبک گیرد، خواهد مرد. ۱۷ هرکه بر فقیر ترحم نماید به خداوند قرض می‌دهد، و احسان او را به او رد خواهد نمود. ۱۸ پسر خود را تادیب نما زیرا که امید هست، اما خود را به کشتن او وامدار. ۱۹ شخص تندخو متحمل عقوبت خواهدشد، زیرا اگر او را خلاصی دهی آن را باید مکرربجا آوری. ۲۰ پند را بشنو و تادیب را قبول نما، تا درعاقبت خود حکیم بشوی. ۲۱ فکرهای بسیار در دل انسان است، اما آنچه ثابت ماند مشورت خداوند است. ۲۲ زینت انسان احسان او است، و فقیر ازدروغگو بهتر است. ۲۳ ترس خداوند مودی به حیات‌است، و هرکه آن را دارد در سیری ساکن می‌ماند، و به هیچ بلاگرفتار نخواهد شد. ۲۴ مرد کاهل دست خود را در بغلش پنهان می‌کند، و آن را هم به دهان خود برنمی آورد. ۲۵ استهزاکننده را تادیب کن تا جاهلان زیرک شوند، و شخص فهیم را تنبیه نما و معرفت رادرک خواهد نمود. ۲۶ هرکه بر پدر خود ستم کند و مادرش رابراند، پسری است که رسوایی و خجالت می‌آورد. ۲۷ ای پسر من شنیدن تعلیمی را ترک نما، که تو را از کلام معرفت گمراه می‌سازد. ۲۸ شاهد لئیم انصاف را

استهزا می‌کند، و دهان شریران گناه را می‌بلعد. ۲۹ قصاص به جهت استهزاکنندگان مهیااست، و تازیانه‌ها برای پشت احمقان.

۲۰ شراب استهزا می‌کند و مسکرات عربده می‌آورد، و هرکه به آن فریفته شود حکیم نیست. ۲ هیبت پادشاه مثل غرش شیر است، و هرکه خشم او را به هیجان آورد، به‌جان خود خطامی ورزد. ۳ از نزاع دور شدن برای انسان عزت است، اماهر مرد احمق مجادله می‌کند. ۴ مرد کاهل به‌سبب زمستان شیار نمی کند، لهذا در موسم حصاد گدایی می‌کند و نمی یابد. ۵ مشورت در دل انسان آب عمیق است، امامرد فهیم آن را می‌کشد. ۶ بسا کسانند که هر یک احسان خویش رااعلام می‌کنند، اما مرد امین را کیست که پیدا کند. ۷ مرد عادل که به کاملیت خود سلوک نماید، پسرانش بعد از او خجسته خواهند شد. ۸ پادشاهی که بر کرسی داوری نشیند، تمامی بدی را از چشمان خود پراکنده می‌سازد. ۹ کیست که تواند گوید: «دل خود را طاهرساختم، و از گناه خویش پاک شدم.» ۱۰ سنگهای مختلف و پیمانه های مختلف، هر دوی آنها نزد خداوند مکروه است. ۱۱ طفل نیز از افعالش شناخته می‌شود، که آیااعمالش پاک و راست است یا نه. ۱۲ گوش شنوا و چشم بینا، خداوند هر دو آنهارا آفریده است. ۱۳ خواب را دوست مدار مبادا فقیر شوی. چشمان خود را باز کن تا از نان سیر گردی. ۱۴ مشتری می‌گوید بد است، بد است، اماچون رفت آنگاه فخر می‌کند. ۱۵ طلا هست و لعلها بسیار، اما لبهای معرفت جواهر گرانبها است. ۱۶ جامه آنکس را بگیر که به جهت غریب ضامن است، و او را به رهن بگیر که ضامن بیگانگان است. ۱۷ نان فریب برای انسان لذیذ است، اما بعد دهانش از سنگ ریزه‌ها پر خواهد شد. ۱۸ فکرها به مشورت محکم می‌شود، و باحسن تدبیر جنگ نما. ۱۹ کسی‌که به نمامی گردش کند اسرار را فاش می‌نماید، لهذا با کسی‌که لبهای خود را می‌گشایدمعاشرت منما. ۲۰ هرکه پدر و مادر خود را لعنت کندچراغش در ظلمت غلیظ خاموش خواهد شد. ۲۱ اموالی که اولا به تعجیل حاصل می‌شود، عاقبتش مبارک نخواهد شد. ۲۲ مگو که از بدی انتقام خواهم کشید، بلکه برخداوند توکل نما و تو را نجات خواهد داد. ۲۳ سنگهای مختلف نزد خداوند مکروه است، و ترازوهای متقلب نیکو نیست. ۲۴ قدمهای انسان از خداوند است، پس مردراه خود را چگونه بفهمد؟ ۲۵ شخصی که چیزی را به تعجیل مقدس می‌گوید، و بعد از نذر کردن استفسار می‌کند، دردام می‌افتد. ۲۶ پادشاه حکیم شریران را پراکنده می‌سازد وچوم را بر ایشان می‌گرداند. ۲۷ روح انسان، چراغ خداوند است که تمامی عمقهای دل را تفتیش می‌نماید. ۲۸ رحمت و راستی پادشاه را محافظت می‌کند، و کرسی او به رحمت پایدار خواهد ماند. ۲۹ جلال جوانان قوت ایشان است، و عزت پیران موی سفید. ۳۰ ضربهای سخت از بدی طاهر می‌کند وتازیانه‌ها به عمق دل فرو می‌رود.

۲۱ دل پادشاه مثل نهرهای آب در دست خداوند است، آن را به هر سو که بخواهد برمی گرداند. ۲ هر راه انسان در نظر خودش راست است، اماخداوند دلها را می‌آزماید. ۳ عدالت و انصاف را بجا آوردن، نزد خداونداز قربانی‌ها پسندیده تر است. ۴ چشمان بلند و دل متکبر و چراغ شریران، گناه است. ۵ فکرهای مرد زرنگ تمام به فراخی می‌انجامد، اما هرکه عجول باشد برای احتیاج تعجیل می‌کند. ۶ تحصیل گنجها به زبان دروغگو، بخاری است بر هوا شده برای جویندگان موت. ۷ ظلم شریران ایشان را به هلاکت می‌اندازد، زیرا که از بجا آوردن انصاف ابا می‌نمایند. ۸ طریق مردی که زیر بار (گناه) باشد بسیار کج است، اما اعمال مرد طاهر، مستقیم است. ۹ در زاویه پشت بام ساکن شدن بهتر است، ازساکن بودن با زن ستیزه گر در خانه مشترک. ۱۰ جان شریر مشتاق شرارت است، و برهمسایه خود ترحم نمی کند. ۱۱ چون استهزاکننده سیاست یابد جاهلان حکمت می‌آموزند، و چون مرد حکیم تربیت یابد معرفت را تحصیل می‌نماید. ۱۲ مرد عادل در خانه شریر تامل می‌کند که چگونه اشرار به تباهی واژگون می‌شوند. ۱۳ هرکه گوش خود را از فریاد فقیر می‌بندد، او نیز فریاد خواهد کرد و مستجاب نخواهد شد. ۱۴ هدیه‌ای در خفا خشم را فرو می‌نشاند، ورشوه‌ای در بغل، غضب سخت را. ۱۵ انصاف کردن خرمی عادلان است، اما باعث پریشانی بدکاران می‌باشد. ۱۶ هرکه از طریق تعقل گمراه شود، درجماعت مردگان ساکن خواهد گشت. ۱۷ هرکه عیش را دوست دارد محتاج خواهدشد، و هرکه شراب و روغن را دوست دارددولتمند نخواهد گردید. ۱۸ شریران فدیه عادلان می‌شوند وخیانتکاران به عوض راستان. ۱۹ در زمین بایر ساکن بودن بهتر است از بودن با زن ستیزه گر و جنگجوی. ۲۰ در منزل حکیمان خزانه مرغوب و روغن است، اما مرد احمق آنها را تلف می‌کند. ۲۱ هرکه عدالت و رحمت را متابعت کند، حیات و عدالت و جلال خواهد یافت. ۲۲ مرد حکیم به شهر جباران برخواهد آمد، وقلعه اعتماد ایشان را به زیر می‌اندازد. ۲۳ هرکه دهان و زبان خویش را نگاه دارد، جان خود را از تنگیها محافظت می‌نماید. ۲۴ مرد متکبر و مغرور مسمی به استهزاکننده می‌شود، و به افزونی تکبر عمل می‌کند. ۲۵ شهوت مرد کاهل او را می‌کشد، زیرا که دستهایش از کار کردن ابا می‌نماید. ۲۶ هستند که همه اوقات به شدت حریص می‌باشند، اما مرد عادل بذل می‌کند و امساک نمی نماید. ۲۷ قربانی های شریران مکروه است، پس چندمرتبه زیاده هنگامی که به عوض بدی آنها رامی گذرانند. ۲۸ شاهد دروغگو هلاک می‌شود، اما کسی‌که استماع نماید به راستی تکلم خواهد کرد. ۲۹ مرد شریر روی خود را بی‌حیا می‌سازد، ومرد راست، طریق خویش را مستحکم می‌کند. ۳۰ حکمتی نیست و نه فطانتی و نه مشورتی که به ضد خداوند به‌کار آید. ۳۱ اسب برای روز جنگ مهیا است، اما نصرت از جانب خداوند است.

۲۲ نیک نامی از کثرت دولتمندی افضل است، و فیض از نقره و طلا بهتر. ۲ دولتمند و فقیر با هم ملاقات می‌کنند، آفریننده هر دوی ایشان خداوند است. ۳ مرد زیرک، بلا را می‌بیند و خویشتن رامخفی می‌سازد و جاهلان می‌گذرند و در عقوبت گرفتار می‌شوند. ۴ جزای تواضع و خداترسی، دولت و جلال وحیات‌است. ۵ خارها و دامها در راه کجروان است، اما هرکه جان خود را نگاه دارد از آنها دور می‌شود. ۶ طفل را در

راهی که باید برود تربیت نما، وچون پیر هم شود از آن انحراف نخواهد ورزید. ۷ توانگر بر فقیر تسلط دارد، و مدیون غلام طلب کار می‌باشد. ۸ هرکه ظلم بکارد بلا خواهد دروید، وعصای غضبش زایل خواهد شد. ۹ شخصی که نظر او باز باشد مبارک خواهدبود، زیرا که از نان خود به فقرا می‌دهد. ۱۰ استهزاکننده را دور نما و نزاع رفع خواهدشد، و مجادله و خجالت ساکت خواهد گردید. ۱۱ هرکه طهارت دل را دوست دارد، و لبهای ظریف دارد پادشاه دوست او می‌باشد. ۱۲ چشمان خداوند معرفت را نگاه می‌دارد وسخنان خیانتکاران را باطل می‌سازد. ۱۳ مرد کاهل می‌گوید شیر بیرون است، و درکوچه‌ها کشته می‌شوم. ۱۴ دهان زنان بیگانه چاه عمیق است، و هرکه مغضوب خداوند باشد در آن خواهد افتاد. ۱۵ حماقت در دل طفل بسته شده است، اماچوب تادیب آن را از او دور خواهد کرد. ۱۶ هرکه بر فقیر برای فایده خویش ظلم نماید، و هرکه به دولتمندان ببخشد البته محتاج خواهد شد. ۱۷ گوش خود را فرا داشته، کلام حکما رابشنو، و دل خود را به تعلیم من مایل گردان، ۱۸ زیرا پسندیده است که آنها را در دل خودنگاه داری، و بر لبهایت جمیع ثابت ماند، ۱۹ تا اعتماد تو بر خداوند باشد. امروز تو راتعلیم دادم، ۲۰ آیا امور شریف را برای تو ننوشتم؟ شامل بر مشورت معرفت، ۲۱ تا قانون کلام راستی را اعلام نمایم، و توکلام راستی را نزد فرستندگان خود پس ببری؟ ۲۲ فقیر را از آن جهت که ذلیل است تاراج منما، و مسکین را در دربار، ستم مرسان، ۲۳ زیرا خداوند دعوی ایشان را فیصل خواهدنمود، و جان تاراج کنندگان ایشان را به تاراج خواهد داد. ۲۴ با مرد تندخو معاشرت مکن، و با شخص کج خلق همراه مباش، ۲۵ مبادا راههای او را آموخته شوی و جان خود را در دام گرفتار سازی. ۲۶ ازجمله آنانی که دست می‌دهند مباش و نه از آنانی که برای قرضها ضامن می‌شوند. ۲۷ اگر چیزی نداری که ادا نمایی پس چرابستر تو را از زیرت بردارد. ۲۸ حد قدیمی را که پدرانت قرار داده اندمنتقل مساز. ۲۹ آیا مردی را که در شغل خویش ماهر باشدمی بینی؟ او در حضور پادشاهان خواهد ایستاد، پیش پست فطرتان نخواهد ایستاد.

۲۳ چون با حاکم به غذا خوردن نشینی، درآنچه پیش روی تو است تامل نما. ۲ و اگر مرد اکول هستی کارد بر گلوی خودبگذار. ۳ به خوراکهای لطیف او حریص مباش، زیراکه غذای فریبنده است. ۴ برای دولتمند شدن خود را زحمت مرسان واز عقل خود باز ایست. ۵ آیا چشمان خود را بر آن خواهی دوخت که نیست می‌باشد؟ زیرا که دولت البته برای خودبالها می‌سازد، و مثل عقاب در آسمان می‌پرد. ۶ نان مرد تنگ نظر را مخور، و به جهت خوراکهای لطیف او حریص مباش. ۷ زیرا چنانکه در دل خود فکر می‌کند خود اوهمچنان است. تو را می‌گوید: بخور و بنوش، امادلش با تو نیست. ۸ لقمه‌ای را که خورده‌ای قی خواهی کرد، وسخنان شیرین خود را بر باد خواهی داد. ۹ به گوش احمق سخن مگو، زیرا حکمت کلامت را خوار خواهد شمرد. ۱۰ حد قدیم را منتقل مساز، و به مزرعه یتیمان داخل مشو، ۱۱ زیرا که ولی ایشان زورآور است، و با تو دردعوی ایشان مقاومت خواهد کرد. ۱۲ دل خود را به ادب مایل گردان، و گوش خود را به کلام معرفت. ۱۳ از طفل خود تادیب را باز مدار که اگر او رابا چوب بزنی نخواهد مرد، ۱۴ پس او را با چوب بزن، و جان او را از هاویه نجات خواهی داد. **(Sheol h7585)** ۱۵ ای پسر من اگر دل تو حکیم باشد، دل من (بلی دل) من شادمان خواهد شد. ۱۶ و گرده هایم وجد خواهد نمود، هنگامی که لبهای تو به راستی متکلم شود. ۱۷ دل تو به جهت گناهکاران غیور نباشد، امابه جهت ترس خداوند تمامی روز غیور باش، ۱۸ زیرا که البته آخرت هست، و امید تومنقطع نخواهد شد. ۱۹ پس توای پسرم بشنو و حکیم باش، و دل خود را در طریق مستقیم گردان. ۲۰ از زمره میگساران مباش، و از آنانی که بدنهای خود را تلف می‌کنند. ۲۱ زیرا که میگسار و مسرف، فقیر می‌شود وصاحب خواب به خرقه‌ها ملبس خواهد شد. ۲۲ پدر خویش را که تو را تولید نمود گوش گیر، و مادر خود را چون پیر شود خوار مشمار. ۲۳ راستی را بخر و آن را مفروش، و حکمت وادب و فهم را. ۲۴ پدر فرزند عادل به غایت شادمان می‌شود، و والد پسر حکیم از او مسرور خواهد گشت. ۲۵ پدرت و مادرت شادمان خواهند شد، ووالده تو مسرور خواهد گردید. ۲۶ ای پسرم دل خود را به من بده، و چشمان تو به راههای من شاد باشد، ۲۷ چونکه زن زانیه حفره‌ای عمیق است، و زن بیگانه چاه تنگ. ۲۸ او نیز مثل راهزن در کمین می‌باشد، وخیانتکاران را در میان مردم می‌افزاید. ۲۹ وای از آن کیست و شقاوت از آن که ونزاعها از آن کدام و زاری از آن کیست وجراحت های بی‌سبب از آن که و سرخی چشمان از آن کدام؟ ۳۰ آنانی را است که شرب مدام می‌نمایند، و برای چشیدن شراب ممزوج داخل می‌شوند. ۳۱ به شراب نگاه مکن وقتی که سرخ‌فام است، حینی که حبابهای خود را در جام ظاهر می‌سازد، و به ملایمت فرو می‌رود. ۳۲ اما در آخر مثل مار خواهد گزید، و مانندافعی نیش خواهد زد. ۳۳ چشمان تو چیزهای غریب را خواهد دید، و دل تو به چیزهای کج تنطق خواهد نمود، ۳۴ و مثل کسی‌که در میان دریا می‌خوابدخواهی شد، یا مانند کسی‌که بر سر دکل کشتی می‌خسبد، ۳۵ و خواهی گفت: مرا زدند لیکن درد رااحساس نکردم، مرا زجر نمودند لیکن نفهمیدم. پس کی بیدار خواهم شد؟ همچنین معاودت می‌کنم و بار دیگر آن را می‌طلبم.

۲۴ بر مردان شریر حسد مبر، و آرزو مدارتا با ایشان معاشرت نمایی، ۲ زیرا که دل ایشان در ظلم تفکر می‌کند ولبهای ایشان درباره مشقت تکلم می‌نماید. ۳ خانه به حکمت بنا می‌شود، و با فطانت استوار می‌گردد، ۴ و به معرفت اطاقها پر می‌شود، از هر گونه اموال گرانبها و نفایس. ۵ مرد حکیم در قدرت می‌ماند، و صاحب معرفت در توانایی ترقی می‌کند، ۶ زیرا که با حسن تدبیر باید جنگ بکنی، و ازکثرت مشورت دهندگان نصرت است. ۷ حکمت برای احمق زیاده بلند است، دهان خود را در دربار باز نمی کند. ۸ هرکه برای بدی تفکر می‌کند، او را فتنه انگیزمی گویند. ۹ فکر احمقان گناه است، و استهزاکننده نزد آدمیان مکروه است. ۱۰ اگر در روز تنگی سستی نمایی، قوت توتنگ می‌شود. ۱۱ آنانی را

که برای موت برده شوند خلاص کن، و از رهانیدن آنانی که برای قتل
مهیااندکوتاهی منما. ۱۲ اگر گویی که این را ندانستیم، آیا آزماینده دلها
نمی فهمد؟ و حافظ جان تو نمی داند؟ و به هرکس برحسب اعمالش
مکافات نخواهد داد؟ ۱۳ ای پسر من عسل را بخور زیرا که خوب است،
وشان عسل را چونکه به کامت شیرین است. ۱۴ همچنین حکمت را
برای جان خود بیاموز، اگر آن را بیابی آنگاه اجرت خواهد بود، و امید
تومنقطع نخواهد شد. ۱۵ ای شریر برای منزل مرد عادل در کمین مباش، و
آرامگاه او را خراب مکن، ۱۶ زیرا مرد عادل اگرچه هفت مرتبه بیفتدخواهد
برخاست، اما شریران در بلا خواهندافتاد. ۱۷ چون دشمنت بیفتد شادی
مکن، و چون بلغزد دلت وجد ننماید، ۱۸ مبادا خداوند این را ببیند و
در نظرش ناپسند آید، و غضب خود را از او برگرداند. ۱۹ خویشتن را
به‌سبب بدکاران رنجیده مساز، و بر شریران حسد مبر، ۲۰ زیرا که به جهت
بدکاران اجر نخواهد بود، و چراغ شریران خاموش خواهد گردید. ۲۱ ای
پسر من از خداوند و پادشاه بترس، و بامفسدان معاشرت منما، ۲۲ زیرا که
مصیبت ایشان ناگهان خواهدبرخاست، و عاقبت سالهای ایشان را کیست
که بداند؟ ۲۳ اینها نیز از (سخنان) حکیمان است طرفداری در داوری
نیکو نیست. ۲۴ کسی‌که به شریر بگوید تو عادل هستی، امت‌ها او را
لعنت خواهند کرد و طوایف از اونفرت خواهند نمود. ۲۵ اما برای آنانی که
او را توبیخ نمایندشادمانی خواهد بود، و برکت نیکو به ایشان خواهد رسید.
۲۶ آنکه به کلام راست جواب گوید لبها رامی بوسد. ۲۷ کار خود را در
خارج آراسته کن، و آن را درملک مهیا ساز، و بعد از آن خانه خویش را بنا
نما. ۲۸ بر همسایه خود بی‌جهت شهادت مده، و بالبهای خود فریب
مده، ۲۹ و مگو به طوری که او به من عمل کرد من نیزبا وی عمل خواهم
نمود، و مرد را برحسب اعمالش پاداش خواهم داد. ۳۰ از مزرعه مرد
کاهل، و از تاکستان شخص ناقص العقل گذشتم. ۳۱ و اینک بر تمامی
آن خارها می‌روییدند، وخس تمامی روی آن را می‌پوشانید، و دیوارسنگیش
خراب شده بود، ۳۲ پس من نگریسته متفکر شدم، ملاحظه کردم و ادب
آموختم. ۳۳ اندکی خفت و اندکی خواب، و اندکی بر هم نهادن دستها
به جهت خواب. ۳۴ پس فقر تو مثل راهزن بر تو خواهد آمد، ونیازمندی تو
مانند مرد مسلح.

۲۵ اینها نیز از امثال سلیمان است که مردان حزقیا، پادشاه یهودا آنها
را نقل نمودند. ۲ مخفی داشتن امر جلال خدا است، و تفحص نمودن
امر جلال پادشاهان است. ۳ آسمان را در بلندیش و زمین را در عمقش،
ودل پادشاهان را تفتیش نتوان نمود. ۴ درد را از نقره دور کن، تا ظرفی برای
زرگربیرون آید. ۵ شریران را از حضور پادشاه دور کن، تاکرسی او در عدالت
پایدار بماند. ۶ در حضور پادشاه خویشتن را برمیفراز، و درجای بزرگان
مایست، ۷ زیرا بهتر است تو را گفته شود که اینجا بالابیا، از آنکه به
حضور سروری که چشمانت او رادیده است تو را پایین برند. ۸ برای
نزاع به تعجیل بیرون مرو، مبادا درآخرش چون همسایه ات تو را خجل
سازد، ندانی که چه باید کرد. ۹ دعوی خود را با همسایه ات بکن، اما
رازدیگری را فاش مساز، ۱۰ مبادا هرکه بشنود تو را ملامت کند، وبدنامی
تو رفع نشود. ۱۱ سخنی که در محلش گفته شود، مثل سیبهای طلا در
مرصعکاری نقره است. ۱۲ مودب حکیم برای گوش شنوا، مثل حلقه طلا
و زیور زر خالص است. ۱۳ رسول امین برای فرستندگان خود، چون خنکی
یخ در موسم حصاد می‌باشد، زیرا که جان آقایان خود را تازه می‌کند. ۱۴
کسی‌که از بخششهای فریبنده خود فخرمی کند، مثل ابرها و باد بی‌باران
است. ۱۵ با تحمل داور را به رای خود توان آورد، وزبان ملایم، استخوان را
می‌شکند. ۱۶ اگر عسل یافتی بقدر کفایت بخور، مبادا ازآن پر شده، قی
کنی. ۱۷ پای خود را از زیاد رفتن به خانه همسایه ات باز دار، مبادا از تو
سیر شده، از تونفرت نماید. ۱۸ کسی‌که درباره همسایه خود شهادت
دروغ دهد، مثل تبرزین و شمشیر و تیر تیز است. ۱۹ اعتماد بر خیانتکار در
روز تنگی، مثل دندان کرم زده و پای مرتعش می‌باشد. ۲۰ سراییدن سرودها
برای دلتنگ، مثل کندن جامه در وقت سرما و ریختن سرکه بر شوره است.
۲۱ اگر دشمن تو گرسنه باشد او را نان بخوران، و اگر تشنه باشد او را آب
بنوشان، ۲۲ زیرا اخگرها بر سرش خواهی انباشت، وخداوند تو را پاداش
خواهد داد. ۲۳ چنانکه باد شمال باران می‌آورد، همچنان زبان غیبتگو
چهره را خشمناک می‌سازد. ۲۴ ساکن بودن در گوشه پشت بام بهتر است
ازبودن با زن جنگجو در خانه مشترک. ۲۵ خبر خوش از ولایت دور، مثل
آب سردبرای جان تشنه است. ۲۶ مرد عادل که پیش شریر خم شود، مثل
چشمه گل آلود و منبع فاسد است. ۲۷ زیاد عسل خوردن خوب نیست،
همچنان طلبیدن جلال خود جلال نیست. ۲۸ کسی‌که بر روح خود
تسلط ندارد، مثل شهر منهدم و بی‌حصار است.

۲۶ چنانکه برف در تابستان و باران درحصاد، همچنین حرمت برای
احمق شایسته نیست. ۲ لعنت، بی‌سبب نمی آید، چنانکه گنجشک در
طیران و پرستوک در پریدن. ۳ شلاق به جهت اسب و لگام برای الاغ،
وچوب از برای پشت احمقان است. ۴ احمق را موافق حماقتش جواب
مده، مباداتو نیز مانند او بشوی. ۵ احمق را موافق حماقتش جواب بده،
مباداخویشتن را حکیم بشمارد. ۶ هرکه پیغامی به‌دست احمق بفرستد،
پایهای خود را می‌برد و ضرر خود را می‌نوشد. ۷ ساقهای شخص لنگ
بی‌تمکین است، ومثلی که از دهان احمق برآید همچنان است. ۸ هرکه
احمق را حرمت کند، مثل کیسه جواهر در توده سنگها است. ۹ مثلی که
از دهان احمق برآید، مثل خاری است که در دست شخص مست رفته
باشد. ۱۰ تیرانداز همه را مجروح می‌کند، همچنان است هرکه احمق را به
مزد گیرد و خطاکاران رااجیر نماید. ۱۱ چنانکه سگ به قی خود برمی
گردد، همچنان احمق حماقت خود را تکرار می‌کند. ۱۲ آیا شخصی را
می‌بینی که در نظر خودحکیم است، امید داشتن بر احمق از امید بر
اوبیشتر است. ۱۳ کاهل می‌گوید که شیر در راه است، و اسددر میان
کوچه‌ها است. ۱۴ چنانکه در بر پاشنه‌اش می‌گردد، همچنان کاهل بر
بستر خویش. ۱۵ کاهل دست خود را در قاب فرو می‌برد و ازبرآوردن آن به
دهانش خسته می‌شود. ۱۶ کاهل در نظر خود حکیمتر است از هفت مرد

که جواب عاقلانه می‌دهند. ۱۷ کسی‌که برود و در نزاعی که به او تعلق
ندارد متعرض شود، مثل کسی است که گوشهای سگ را بگیرد. ۱۸ آدم
دیوانه‌ای که مشعلها و تیرها و موت رامی اندازد، ۱۹ مثل کسی است که
همسایه خود را فریب دهد، و می‌گوید آیا شوخی نمی کردم؟ ۲۰ از نبودن
هیزم آتش خاموش می‌شود، و ازنبودن نمام منازعه ساکت می‌گردد. ۲۱
زغال برای اخگرها و هیزم برای آتش است، و مرد فتنه انگیز به جهت
برانگیختن نزاع. ۲۲ سخنان نمام مثل خوراک لذیذ است، که به عمقهای
دل فرو می‌رود. ۲۳ لبهای پرمحبت با دل شریر، مثل نقره‌ای پردرد است که
بر ظرف سفالین اندوده شود. ۲۴ هرکه بغض دارد با لبهای خود نیرنگ
می‌نماید، و در دل خود فریب را ذخیره می‌کند. ۲۵ هنگامی که سخن
نیکو گوید، او را باور مکن زیرا که در قلبش هفت چیز مکروه است. ۲۶
هرچند بغض او به حیله مخفی شود، اماخباثت او در میان جماعت ظاهر
خواهد گشت. ۲۷ هرکه حفره‌ای بکند در آن خواهد افتاد، وهرکه سنگی
بغلطاند بر او خواهد برگشت. ۲۸ زبان دروغگو از مجروح شدگان خود
نفرت دارد، و دهان چاپلوس هلاکت را ایجاد می‌کند.

۲۷ درباره فردا فخر منما، زیرا نمی دانی که روز چه خواهد زایید. ۲
دیگری تو را بستاید و نه دهان خودت، غریبی و نه لبهای تو. ۳ سنگ
سنگین است و ریگ ثقیل، اما خشم احمق از هر دوی آنها سنگینتر است.
۴ غضب ستم کیش است و خشم سیل، اماکیست که در برابر حسد
تواند ایستاد. ۵ تنبیه آشکار از محبت پنهان بهتر است. ۶ جراحات
دوست وفادار است، اما بوسه های دشمن افراط است. ۷ شکم سیر
ازشان عسل کراهت دارد، امابرای شکم گرسنه هر تلخی شیرین است. ۸
کسی‌که از مکان خود آواره بشود، مثل گنجشکی است که از آشیانه‌اش
آواره گردد. ۹ روغن و عطر دل را شاد می‌کند، همچنان حلاوت دوست از
مشورت دل. ۱۰ دوست خود و دوست پدرت را ترک منما، و در روز
مصیبت خود به خانه برادرت داخل مشو، زیرا که همسایه نزدیک از برادر
دور بهتراست. ۱۱ ای پسر من حکمت بیاموز و دل مرا شادکن، تا ملامت
کنندگان خود را مجاب سازم. ۱۲ مرد زیرک، بلا را می‌بیند و خویشتن
رامخفی می‌سازد، اما جاهلان می‌گذرند و درعقوبت گرفتار می‌شوند. ۱۳
جامه آن کس را بگیر که به جهت غریب ضامن است، و او را به رهن
بگیر که ضامن بیگانگان است. ۱۴ کسی‌که صبح زود برخاسته، دوست
خودرا به آواز بلند برکت دهد، از برایش لعنت محسوب می‌شود. ۱۵
چکیدن دائمی آب در روز باران، و زن ستیزه‌جو مشابه‌اند. ۱۶ هرکه او را
بازدارد مثل کسی است که باد رانگاه دارد، یا روغن را که در دست راست
خودگرفته باشد. ۱۷ آهن، آهن را تیز می‌کند، همچنین مرد روی دوست
خود را تیز می‌سازد. ۱۸ هرکه درخت انجیر را نگاه دارد میوه‌اش راخواهد
خورد، و هرکه آقای خود را ملازمت نماید محترم خواهد شد، ۱۹ چنانکه
در آب صورت به صورت است، همچنان دل انسان به انسان. ۲۰ هاویه و
ابدون سیر نمی شوند، همچنان چشمان انسان سیر نخواهند شد. **(Sheol
h7585)** ۲۱ بوته برای نقره و کوره به جهت طلاست، همچنان انسان از
دهان ستایش کنندگان خود(آزموده می‌شود). ۲۲ احمق را میان بلغور در
هاون با دسته بکوب، و حماقتش از آن بیرون نخواهد رفت. ۲۳ به حالت
گله خود نیکو توجه نما، و دل خود را به رمه خود مشغول ساز، ۲۴ زیرا که
دولت دائمی نیست، و تاج هم نسلابعد نسل (پایدار) نی. ۲۵ علف را
می‌برند و گیاه سبز می‌روید، وعلوفه کوهها جمع می‌شود، ۲۶ بره‌ها برای
لباس تو، و بزها به جهت اجاره زمین به‌کار می‌آیند، ۲۷ و شیر بزها برای
خوراک تو و خوراک خاندانت، و معیشت کنیزانت کفایت خواهد کرد.

۲۸ تعاقب کننده‌ای نیست، اما عادلان مثل شیر شجاعند. ۲ از
معصیت اهل زمین حاکمانش بسیارمی شوند، اما مرد فهیم و دانا استقامتش
برقرارخواهد ماند. ۳ مرد رئیس که بر مسکینان ظلم می‌کند مثل باران است
که سیلان کرده، خوراک باقی نگذارد. ۴ هرکه شریعت را ترک می‌کند
شریران رامی ستاید، اما هرکه شریعت را نگاه دارد از ایشان نفرت دارد. ۵
مردمان شریر انصاف را درک نمی نمایند، اماطالبان خداوند همه‌چیز را
می‌فهمند. ۶ فقیری که در کاملیت خود سلوک نماید بهتراست از کج
رونده دو راه اگرچه دولتمند باشد. ۷ هرکه شریعت را نگاه دارد پسری
حکیم است، اما مصاحب مسرفان، پدر خویش را رسوامی سازد. ۸ هرکه
مال خود را به ربا و سود بیفزاید، آن رابرای کسی‌که بر فقیران ترحم نماید،
جمع می‌نماید. ۹ هرکه گوش خود را از شنیدن شریعت برگرداند، دعای او
هم مکروه می‌شود. ۱۰ هرکه راستان را به راه بد گمراه کند به حفره خود
خواهد افتاد، اما صالحان نصیب نیکوخواهند یافت. ۱۱ مرد دولتمند در
نظر خود حکیم است، امافقیر خردمند او را تفتیش خواهد نمود. ۱۲
چون عادلان شادمان شوند فخر عظیم است، اما چون شریران برافراشته
شوند مردمان خود را مخفی می‌سازند. ۱۳ هرکه گناه خود را بپوشاند
برخوردارنخواهد شد، اما هرکه آن را اعتراف کند و ترک نماید رحمت
خواهد یافت. ۱۴ خوشابحال کسی‌که دائم می‌ترسد، اما هرکه دل خود را
سخت سازد به بلا گرفتار خواهدشد. ۱۵ حاکم شریر بر قوم مسکین، مثل
شیر غرنده و خرس گردنده است. ۱۶ حاکم ناقص العقل بسیار ظلم
می‌کند، اماهرکه از رشوه نفرت کند عمر خود را درازخواهد ساخت. ۱۷
کسی‌که متحمل بار خون شخصی شود، به هاویه می‌شتابد. زنهار کسی
او را باز ندارد. ۱۸ هرکه به استقامت سلوک نماید رستگارخواهد شد،
اما هرکه در دو راه کج رو باشد دریکی از آنها خواهد افتاد. ۱۹ هرکه
زمین خود را زرع نماید از نان سیرخواهد شد، اما هرکه پیروی باطلان
کند از فقرسیر خواهد شد. ۲۰ مرد امین برکت بسیار خواهد یافت،
اماآنکه درپی دولت می‌شتابد بی‌سزا نخواهد ماند. ۲۱ طرفداری نیکو
نیست، و به جهت لقمه‌ای نان، آدمی خطاکار می‌شود. ۲۲ مرد تنگ نظر
درپی دولت می‌شتابد ونمی داند که نیازمندی او را درخواهد یافت. ۲۳
کسی‌که آدمی را تنبیه نماید، آخر شکرخواهد یافت، بیشتر از آنکه به زبان
خودچاپلوسی می‌کند. ۲۴ کسی‌که پدر و مادر خود را غارت نماید وگوید
گناه نیست، مصاحب هلاک کنندگان خواهدشد. ۲۵ مرد حریص نزاع را
برمی انگیزاند، اما هرکه بر خداوند توکل نماید قوی خواهد شد. ۲۶ آنکه

بر دل خود توکل نماید احمق می‌باشد، اما کسی‌که به حکمت سلوک نمایدنجات خواهد یافت. ۲۷ هرکه به فقرا بذل نماید محتاج نخواهدشد، اما آنکه چشمان خود را بپوشاند لعنت بسیارخواهد یافت. ۲۸ وقتی که شریران برافراشته شوند مردم خویشتن را پنهان می‌کنند، اما چون ایشان هلاک شوند عادلان افزوده خواهند شد.

۲۹ کسی‌که بعد از تنبیه بسیار گردنکشی می کند، ناگهان منکسر خواهد شد وعلاجی نخواهد بود. ۲ چون عادلان افزوده گردند قوم شادی می‌کنند، اما چون شریران تسلط یابند مردم ناله می‌نمایند. ۳ کسی‌که حکمت را دوست دارد پدر خویش را مسرور می‌سازد، اما کسی‌که با فاحشه هامعاشرت کند اموال را تلف می‌نماید. ۴ پادشاه ولایت را به انصاف پایدار می‌کند، امامرد رشوه خوار آن را ویران می‌سازد. ۵ شخصی که همسایه خود را چاپلوسی می‌کند دام برای پایهایش می‌گستراند. ۶ در معصیت مرد شریر دامی است، اما عادل ترنم و شادی خواهد نمود. ۷ مرد عادل دعوی فقیر را درک می‌کند، اماشریر برای دانستن آن فهم ندارد. ۸ استهزاکنندگان شهر را به آشوب می‌آورند، اما حکیمان خشم را فرومی نشانند. ۹ اگر مرد حکیم با احمق دعوی دارد، خواه غضبناک شود خواه بخندد او را راحت نخواهد بود. ۱۰ مردان خون ریز از مرد کامل نفرت دارند، اما راستان سلامتی جان او را طالبند. ۱۱ احمق تمامی خشم خود را ظاهر می‌سازد، اما مرد حکیم به تاخیر آن را فرومی نشاند. ۱۲ حاکمی که به سخنان دروغ گوش گیرد، جمیع خادمانش شریر خواهند شد. ۱۳ فقیر و ظالم با هم جمع خواهند شد، وخداوند چشمان هر دوی ایشان را روشن خواهدساخت. ۱۴ پادشاهی که مسکینان را به راستی داوری نماید، کرسی وی تا به ابد پایدار خواهد ماند. ۱۵ چوب و تنبیه، حکمت می‌بخشد، اماپسری که بی‌لگام باشد، مادر خود را خجل خواهد ساخت. ۱۶ چون شریران افزوده شوند تقصیر زیاده می‌گردد، اما عادلان، افتادن ایشان را خواهند دید. ۱۷ پسر خود را تادیب نما که تو را راحت خواهد رسانید، و به‌جان تو لذات خواهدبخشید. ۱۸ جایی که رویا نیست قوم گردنکش می‌شوند، اما خوشابحال کسی‌که شریعت را نگاه می‌دارد. ۱۹ خادم، محض سخن متنبه نمی شود، زیرااگرچه بفهمد اجابت نمی نماید. ۲۰ آیا کسی را می‌بینی که در سخن‌گفتن عجول است، امید بر احمق زیاده است از امید براو. ۲۱ هرکه خادم خود را از طفولیت به نازمی پرورد، آخر پسر او خواهد شد. ۲۲ مرد تندخو نزاع برمی انگیزاند، و شخص کج خلق در تقصیر می‌افزاید. ۲۳ تکبر شخص او را پست می‌کند، اما مردحلیم دل، به جلال خواهد رسید. ۲۴ هرکه با دزد معاشرت کند خویشتن رادشمن دارد، زیرا که لعنت می‌شنود و اعتراف نمی نماید. ۲۵ ترس از انسان دام می‌گستراند، اما هرکه برخداوند توکل نماید سرافراز خواهد شد. ۲۶ بسیاری لطف حاکم را می‌طلبند، اماداوری انسان از جانب خداوند است. ۲۷ مرد ظالم نزد عادلان مکروه است، و هرکه در طریق، مستقیم است نزد شریران مکروه می‌باشد.

۳۰ کلمات و پیغام آکور بن یاقه. وحی آن مرد به ایتیئیل یعنی به ایتیئیل و اکال. ۲ یقین من از هر آدمی وحشی تر هستم، و فهم انسان را ندارم. ۳ من حکمت را نیاموخته‌ام و معرفت قدوس را ندانسته‌ام. ۴ کیست که به آسمان صعود نمود و از آنجانزول کرد؟ کیست که باد را در مشت خود جمع نمود؟ و کیست که آب را در جامه بند نمود؟ کیست که تمامی اقصای زمین را استوار ساخت؟ نام او چیست و پسر او چه اسم دارد؟ بگو اگراطلاع داری. ۵ تمامی کلمات خدا مصفی است. او به جهت متوکلان خود سپر است. ۶ به سخنان او چیزی میفزا، مبادا تو را توبیخ نماید و تکذیب شوی. ۷ دو چیز از تو درخواست نمودم، آنها را قبل از آنکه بمیرم از من بازمدار: ۸ بطالت و دروغ را از من دور کن، مرا نه فقر ده و نه دولت. به خوراکی که نصیب من باشد مراپرور، ۹ مبادا سیر شده، تو را انکار نمایم و بگویم که خداوند کیست. و مبادا فقیر شده، دزدی نمایم، واسم خدای خود را به باطل برم. ۱۰ بنده را نزد آقایش متهم مساز، مبادا تو رالعنت کند و مجرم شوی. ۱۱ گروهی می‌باشند که پدر خود را لعنت می‌نمایند، و مادر خویش را برکت نمی دهند. ۱۲ گروهی می‌باشند که در نظر خود پاک‌اند، اما از نجاست خود غسل نیافته‌اند. ۱۳ گروهی می‌باشند که چشمانشان چه قدربلند است، و مژگانشان چه قدر برافراشته. ۱۴ گروهی می‌باشند که دندانهایشان شمشیرها است، و دندانهای آسیای ایشان کاردهاتا فقیران را از روی زمین و مسکینان را از میان مردمان بخورند. ۱۵ زالو را دو دختر است که بده بده می‌گویند. سه چیز است که سیر نمی شود، بلکه چهار چیزکه نمی گوید که کافی است: ۱۶ هاویه و رحم نازاد، و زمینی که از آب سیرنمی شود، و آتش که نمی گوید که کافی است. **(Sheol h7585)** ۱۷ چشمی که پدر را استهزا می‌کند و اطاعت مادر را خوار می‌شمارد، غرابهای وادی آن راخواهند کند و بچه های عقاب آن را خواهندخورد. ۱۸ سه چیز است که برای من زیاده عجیب است، بلکه چهار چیز که آنها را نتوانم فهمید: ۱۹ طریق عقاب در هوا و طریق مار بر صخره، و راه کشتی در میان دریا و راه مرد با دختربا‌کره. ۲۰ همچنان است طریق زن زانیه، می‌خورد ودهان خود را پاک می‌کند و می‌گوید گناه نکردم. ۲۱ به‌سبب سه چیز زمین متزلزل می‌شود، و به‌سبب چهار که آنها را تحمل نتواند کرد: ۲۲ به‌سبب غلامی که سلطنت می‌کند، واحمقی که از غذا سیر شده باشد، ۲۳ به‌سبب زن مکروهه چون منکوحه شود، وکنیز وقتی که وارث خاتون خود گردد. ۲۴ چهار چیز است که در زمین بسیار کوچک است، لیکن بسیار حکیم می‌باشد: ۲۵ مورچه‌ها طایفه بی‌قوتند، لیکن خوراک خود را در تابستان ذخیره می‌کنند. ۲۶ ونکها طایفه ناتوانند، اما خانه های خود رادر صخره می‌گذارند. ۲۷ ملخها را پادشاهی نیست، اما جمیع آنهادسته دسته بیرون می‌روند. ۲۸ چلپاسه‌ها به‌دستهای خود می‌گیرند و درقصرهای پادشاهان می‌باشند. ۲۹ سه چیز است که خوش خرام است، بلکه چهار چیز که خوش قدم می‌باشد: ۳۰ شیر که در میان حیوانات تواناتر است، و ازهیچکدام روگردان نیست. ۳۱ تازی و بز نر، و پادشاه که با او مقاومت نتوان کرد. ۳۲ اگر از روی حماقت خویشتن رابرافراشته‌ای

و اگر بد اندیشیده‌ای، پس دست بردهان خود بگذار، ۳۳ زیرا چنانکه
از فشردن شیر، پنیر بیرون می‌آید، و از فشردن بینی، خون بیرون می‌آید،
همچنان از فشردن غضب نزاع بیرون می‌آید.

۳۱ کلام لموئیل پادشاه، پیغامی که مادرش به او تعلیم داد. ۲ چه
گویم‌ای پسر من، چه گویم‌ای پسر رحم من! و چه گویم‌ای پسر نذرهای
من! ۳ قوت خود را به زنان مده، و نه طریقهای خویش را به آنچه باعث
هلاکت پادشاهان است. ۴ پادشاهان را نمی شایدای لموئیل، پادشاهان را
نمی شاید که شراب بنوشند، و نه امیران را که مسکرات را بخواهند. ۵
مبادا بنوشند و فرایض را فراموش کنند، وداوری جمیع ذلیلان را منحرف
سازند. ۶ مسکرات را به آنانی که مشرف به هلاکتندبده. و شراب را به
تلخ جانان، ۷ تا بنوشند و فقر خود را فراموش کنند، ومشقت خویش را
دیگر بیاد نیاورند. ۸ دهان خود را برای گنگان باز کن، و برای دادرسی
جمیع بیچارگان. ۹ دهان خود را باز کرده، به انصاف داوری نما، و فقیر و
مسکین را دادرسی فرما. ۱۰ زن صالحه را کیست که پیدا تواند کرد؟
قیمت او از لعلها گرانتر است. ۱۱ دل شوهرش بر او اعتماد دارد، و
محتاج منفعت نخواهد بود. ۱۲ برایش تمامی روزهای عمر خود، خوبی
خواهد کرد و نه بدی. ۱۳ پشم و کتان را می‌جوید. و به‌دستهای خودبا
رغبت کار می‌کند. ۱۴ او مثل کشتیهای تجار است، که خوراک خود را
از دور می‌آورد. ۱۵ وقتی که هنوز شب است برمی خیزد، و به اهل خانه‌اش
خوراک و به کنیزانش حصه ایشان را می دهد. ۱۶ درباره مزرعه فکر کرده،
آن را می‌خرد، و ازکسب دستهای خود تاکستان غرس می‌نماید. ۱۷ کمر
خود را با قوت می‌بندد، و بازوهای خویش را قوی می‌سازد. ۱۸ تجارت
خود را می‌بیند که نیکو است، وچراغش در شب خاموش نمی شود. ۱۹
دستهای خود را به دوک دراز می‌کند، وانگشتهایش چرخ را می‌گیرد. ۲۰
کفهای خود را برای فقیران مبسوطمی سازد، و دستهای خویش را برای
مسکینان دراز می‌نماید. ۲۱ به جهت اهل خانه‌اش از برف نمی ترسد، زیرا
که جمیع اهل خانه او به اطلس ملبس هستند. ۲۲ برای خود اسبابهای
زینت می‌سازد. لباسش از کتان نازک و ارغوان می‌باشد. ۲۳ شوهرش در
دربارها معروف می‌باشد، و در میان مشایخ ولایت می‌نشیند. ۲۴ جامه
های کتان ساخته آنها را می‌فروشد، وکمربندها به تاجران می‌دهد. ۲۵ قوت
و عزت، لباس او است، و درباره وقت آینده می‌خندد. ۲۶ دهان خود را به
حکمت می‌گشاید، و تعلیم محبت‌آمیز بر زبان وی است. ۲۷ به رفتار
اهل خانه خود متوجه می‌شود، وخوراک کاهلی نمی خورد. ۲۸ پسرانش
برخاسته، او را خوشحال می‌گویند، و شوهرش نیز او را می‌ستاید. ۲۹
دختران بسیار اعمال صالحه نمودند، اما توبر جمیع ایشان برتری داری. ۳۰
جمال، فریبنده و زیبایی، باطل است، اما زنی که از خداوند می‌ترسد
ممدوح خواهدشد. ۳۱ وی را از ثمره دستهایش بدهید و اعمالش او را نزد
دروازه‌ها بستاید.

جامعه

۱ کلام جامعه بن داود که در اورشلیم پادشاه بود: ۲ باطل اباطیل، جامعه می‌گوید، باطل اباطیل، همه‌چیز باطل است. ۳ انسان را ازتمامی مشقتش که زیر آسمان می‌کشد چه منفعت است؟ ۴ یک طبقه می‌روند و طبقه دیگرمی آیند و زمین تا به ابد پایدار می‌ماند. ۵ آفتاب طلوع می‌کند و آفتاب غروب می‌کند وبه‌جایی که از آن طلوع نمود می‌شتابد. ۶ بادبطرف جنوب می‌رود و بطرف شمال دور می‌زند؛ دورزنان دورزنان می‌رود و باد به مدارهای خود برمی گردد. ۷ جمیع نهرها به دریاجاری می‌شود اما دریا پر نمی گردد؛ به مکانی که نهرها از آن جاری شد به همان جا بازبرمی گردد. ۸ همه‌چیزها پر از خستگی است که انسان آن را بیان نتواند کرد. چشم از دیدن سیر نمی شود و گوش از شنیدن مملونمی گردد. ۹ آنچه بوده است همان است که خواهد بود، و آنچه شده است همان است که خواهد شد و زیر آفتاب هیچ‌چیز تازه نیست. ۱۰ آیا چیزی هست که درباره‌اش گفته شود: ببین این تازه است. در دهرهایی که قبل از مابود آن چیز قدیم بود. ۱۱ ذکری از پیشینیان نیست، و از آیندگان نیز که خواهند آمد، نزدآنانی که بعد از ایشان خواهند آمد، ذکری نخواهد بود. ۱۲ من که جامعه هستم بر اسرائیل در اورشلیم پادشاه بودم، ۱۳ و دل خود را بر آن نهادم که در هرچیزی که زیر آسمان کرده می‌شود، با حکمت تفحص و تجسس نمایم. این مشقت سخت است که خدا به بنی آدم داده است که به آن زحمت بکشند. ۱۴ و تمامی کارهایی را که زیر آسمان کرده می‌شود، دیدم که اینک همه آنها بطالت و درپی باد زحمت کشیدن است. ۱۵ کج را راست نتوان کرد و ناقص را بشمار نتوان آورد. ۱۶ در دل خود تفکر نموده، گفتم: اینک من حکمت را به غایت افزودم، بیشتر از همگانی که قبل از من براورشلیم بودند؛ و دل من حکمت و معرفت رابسیار دریافت نمود؛ ۱۷ و دل خود را بر دانستن حکمت و دانستن حماقت و جهالت مشغول ساختم. پس فهمیدم که این نیز درپی باد زحمت کشیدن است. ۱۸ زیرا که در کثرت حکمت کثرت غم است و هرکه علم را بیفزاید، حزن رامی افزاید.

۲ من در دل خود گفتم: الان بیا تا تو را به عیش و عشرت بیازمایم؛ پس سعادتمندی راملاحظه نما. و اینک آن نیز بطالت بود. ۲ درباره خنده گفتم که مجنون است و درباره شادمانی که چه می‌کند. ۳ در دل خود غور کردم که بدن خود را با شراب بپرورم، با آنکه دل من مرا به حکمت (ارشاد نماید) و حماقت را بدست آورم تا ببینم که برای بنی آدم چه چیز نیکو است که آن را زیرآسمان در تمامی ایام عمر خود به عمل آورند. ۴ کارهای عظیم برای خود کردم و خانه‌ها برای خود ساختم و تاکستانها به جهت خود غرس نمودم. ۵ باغها و فردوسها به جهت خود ساختم ودر آنها هر قسم درخت میوه دار غرس نمودم. ۶ حوضهای آب برای خود ساختم تا درختستانی را که در آن درختان بزرگ می‌شود، آبیاری نمایم. ۷ غلامان و کنیزان خریدم و خانه زادان داشتم ومرا نیز بیشتر از همه کسانی که قبل از من دراورشلیم بودند اموال از رمه و گله بود. ۸ نقره وطلا و اموال خاصه پادشاهان و کشورها نیز برای خود جمع کردم؛ و مغنیان و مغنیات و لذات بنی آدم یعنی بانو و بانوان به جهت خود گرفتم. ۹ پس بزرگ شدم و بر تمامی کسانی که قبل از من در اورشلیم بودند برتری یافتم و حکمتم نیز با من برقرار ماند، ۱۰ و هرچه چشمانم آرزو می‌کرد ازآنها دریغ نداشتم، و دل خود را از هیچ خوشی بازنداشتم زیرا دلم در هر محنت من شادی می‌نمودو نصیب من از تمامی مشقتم همین بود. ۱۱ پس به تمامی کارهایی که دستهایم کرده بود و به مشقتی که در عمل نمودن کشیده بودم نگریستم؛ و اینک تمامی آن بطالت و درپی باد زحمت کشیدن بود ودر زیر آفتاب هیچ منفعت نبود. ۱۲ پس توجه نمودم تا حکمت و حماقت وجهالت را ملاحظه نمایم؛ زیرا کسی‌که بعد از پادشاه بیاید چه خواهد کرد؟ مگر نه آنچه قبل ازآن کرده شده بود؟ ۱۳ و دیدم که برتری حکمت برحماقت مثل برتری نور بر ظلمت است. ۱۴ چشمان مرد حکیم در سر وی است اما احمق در تاریکی راه می‌رود. با وجود آن دریافت کردم که بهر دو ایشان یک واقعه خواهد رسید. ۱۵ پس در دل خود تفکر کردم که چون آنچه به احمق واقع می‌شود، به من نیز واقع خواهد گردید، پس من چرا بسیار حکیم بشوم؟ و در دل خود گفتم: این نیز بطالت است، ۱۶ زیرا که هیچ ذکری از مردحکیم و مرد احمق تا به ابد نخواهد بود. چونکه در ایام آینده همه‌چیز بالتمام فراموش خواهدشد. و مرد حکیم چگونه می‌میرد آیا نه مثل احمق؟ ۱۷ لهذا من از حیات نفرت داشتم زیرا اعمالی که زیر آفتاب کرده می‌شود، در نظر من ناپسندآمد چونکه تمام بطالت و درپی باد زحمت کشیدن است. ۱۸ پس تمامی مشقت خود را که زیر آسمان کشیده بودم مکروه داشتم از اینجهت که باید آن را به کسی‌که بعد از من بیاید واگذارم. ۱۹ و کیست بداند که او حکیم یا احمق خواهدبود، و معهذا بر تمامی مشقتی که من کشیدم و برحکمتی که زیر آفتاب ظاهر ساختم، او تسلطخواهد یافت. این نیز بطالت است. ۲۰ پس من برگشته، دل خویش را از تمامی مشقتی که زیرآفتاب کشیده بودم مایوس ساختم. ۲۱ زیرامردی هست که محنت او با حکمت و معرفت وکامیابی است و آن را نصیب شخصی خواهد ساخت که در آن زحمت نکشیده باشد. این نیزبطالت و بلای عظیم است. ۲۲ زیرا انسان را ازتمامی مشقت و رنج دل خود که زیر آفتاب کشیده باشد چه حاصل می‌شود؟ ۲۳ زیرا تمامی روزهایش حزن و مشقتش غم است، بلکه شبانگاه نیز دلش آرامی ندارد. این هم بطالت است. ۲۴ برای انسان نیکو نیست که بخورد و بنوشد وجان خود را از مشقتش خوش سازد. این را نیز من دیدم که از جانب خدا است. ۲۵ زیرا کیست که بتواند بدون او بخورد یا تمتع برد؟ ۲۶ زیرا به کسی‌که در نظر او نیکو است، حکمت و معرفت وخوشی را می‌بخشد؛ اما به خطاکار مشقت اندوختن و ذخیره نمودن را می‌دهد تا آن را به کسی‌که در نظر خدا پسندیده است بدهد. این نیزبطالت و درپی باد زحمت کشیدن است.

۳ برای هر چیز زمانی است و هر مطلبی رازیر آسمان وقتی است. ۲ وقتی برای ولادت و وقتی برای موت. وقتی برای غرس نمودن و وقتی برای

کندن مغروس. ۳ وقتی برای قتل و وقتی برای شفا. وقتی برای منهدم ساختن ووقتی برای بنا نمودن. ۴ وقتی برای گریه و وقتی برای خنده. وقتی برای ماتم و وقتی برای رقص. ۵ وقتی برای پراکنده ساختن سنگها و وقتی برای جمع ساختن سنگها. وقتی برای در آغوش کشیدن و وقتی برای اجتناب از در آغوش کشیدن. ۶ وقتی برای کسب و وقتی برای خسارت. وقتی برای نگاه داشتن و وقتی برای دورانداختن. ۷ وقتی برای دریدن و وقتی برای دوختن. وقتی برای سکوت و وقتی برای گفتن. ۸ وقتی برای محبت و وقتی برای نفرت. وقتی برای جنگ و وقتی برای صلح. ۹ پس کارکننده را از زحمتی که می‌کشد چه منفعت است؟ ۱۰ مشقتی را که خدا به بنی آدم داده است تا در آن زحمت کشند، ملاحظه کردم. ۱۱ او هر چیز را در وقتش نیکو ساخته است و نیزابدیت را در دلهای ایشان نهاده، بطوری که انسان کاری را که خدا کرده است، از ابتدا تا انتها دریافت نتواند کرد. ۱۲ پس فهمیدم که برای ایشان چیزی بهتر از این نیست که شادی کنند و در حیات خودبه نیکویی مشغول باشند. ۱۳ و نیز بخشش خدااست که هر آدمی بخورد و بنوشد و از تمامی زحمت خود نیکویی بیند. ۱۴ و فهمیدم که هرآنچه خدا می‌کند تا ابدالاباد خواهد ماند، و بر آن چیزی نتوان افزود و از آن چیزی نتوان کاست وخدا آن را به عمل می‌آورد تا از او بترسند. ۱۵ آنچه هست از قدیم بوده است و آنچه خواهدشد قدیم است و آنچه را که گذشته است خدامی طلبد. ۱۶ و نیز مکان انصاف را زیر آسمان دیدم که در آنجا ظلم است و مکان عدالت را که در آنجا بی‌انصافی است. ۱۷ و در دل خود گفتم که خدا عادل و ظالم را داوری خواهد نمود زیرا که برای هر امر و برای هر عمل در آنجا وقتی است. ۱۸ و درباره امور بنی آدم در دل خود گفتم: این واقع می‌شود تا خدا ایشان را بیازماید و تا خودایشان بفهمند که مثل بهایم می‌باشند. ۱۹ زیرا که وقایع بنی آدم مثل وقایع بهایم است برای ایشان یک واقعه است؛ چنانکه این می‌میرد به همانطورآن نیز می‌میرد و برای همه یک نفس است و انسان بر بهایم برتری ندارد چونکه همه باطل هستند. ۲۰ همه به یکجا می‌روند و همه از خاک هستند وهمه به خاک رجوع می‌نمایند. ۲۱ کیست روح انسان را بداند که به بالا صعود می‌کند یا روح بهایم را که پایین بسوی زمین نزول می‌نماید؟ ۲۲ لهذا فهمیدم که برای انسان چیزی بهتر از این نیست که از اعمال خود مسرور شود، چونکه نصیبش همین است. و کیست که او را بازآورد تاآنچه را که بعد از او واقع خواهد شد مشاهده نماید؟

۴ پس من برگشته، تمامی ظلمهایی را که زیرآفتاب کرده می‌شود، ملاحظه کردم. واینک اشکهای مظلومان و برای ایشان تسلی دهنده‌ای نبود! و زور بطرف جفاکنندگان ایشان بود اما برای ایشان تسلی دهنده‌ای نبود! ۲ ومن مردگانی را که قبل از آن مرده بودند، بیشتر اززندگانی که تا بحال زنده‌اند آفرین گفتم. ۳ و کسی را که تا بحال بوجود نیامده است، از هر دو ایشان بهتر دانستم چونکه عمل بد را که زیر آفتاب کرده می‌شود، ندیده است. ۴ و تمامی محنت و هر کامیابی را دیدم که برای انسان باعث حسد از همسایه او می‌باشد. وآن نیز بطالت و درپی باد زحمت کشیدن است. ۵ مرد کاهل دستهای خود را بر هم نهاده، گوشت خویشتن را می‌خورد. ۶ یک کف پر از راحت ازدو کف پر از مشقت و درپی باد زحمت کشیدن بهتر است. ۷ پس برگشته، بطالت دیگر را زیر آسمان ملاحظه نمودم. ۸ یکی هست که ثانی ندارد و او راپسری یا برادری نیست و مشقتش را انتها نی و چشمش نیز از دولت سیر نمی شود. و می‌گوید ازبرای که زحمت کشیده، جان خود را از نیکویی محروم سازم؟ این نیز بطالت و مشقت سخت است. ۹ دو از یک بهترند چونکه ایشان را ازمشقتشان اجرت نیکو می‌باشد؛ ۱۰ زیرا اگربیفتند، یکی از آنها رفیق خود را خواهدبرخیزانید. لکن وای بر آن یکی که چون بیفتددیگری نباشد که او را برخیزاند. ۱۱ و اگر دو نفرنیز بخوابند، گرم خواهند شد اما یک نفر چگونه گرم شود. ۱۲ و اگر کسی بر یکی از ایشان حمله آورد، هر دو با او مقاومت خواهند نمود. وریسمان سه لا بزودی گسیخته نمی شود. ۱۳ جوان فقیر و حکیم از پادشاه پیر و خرف که پذیرفتن نصیحت را دیگر نمی داند بهتر است. ۱۴ زیرا که او از زندان به پادشاهی بیرون می‌آید وآنکه به پادشاهی مولود شده است فقیر می‌گردد. ۱۵ دیدم که تمامی زندگانی که زیر آسمان راه می‌روند، بطرف آن پسر دوم که بجای او برخیزد، می‌شوند. ۱۶ و تمامی قوم یعنی همه کسانی را که او بر ایشان حاکم شود انتها نیست. لیکن اعقاب ایشان به او رغبت ندارند. به درستی که این نیزبطالت و درپی باد زحمت کشیدن است.

۵ چون به خانه خدا بروی، پای خود را نگاه دار زیرا تقرب جستن به جهت استماع، ازگذرانیدن قربانی های احمقان بهتر است، چونکه ایشان نمی دانند که عمل بد می‌کنند. ۲ با دهان خود تعجیل منما و دلت برای گفتن سخنی به حضور خدا نشتابد زیرا خدا در آسمان است و تو بر زمین هستی پس سخنانت کم باشد. ۳ زیراخواب از کثرت مشقت پیدا می‌شود و آواز احمق از کثرت سخنان. ۴ چون برای خدا نذر نمایی دروفای آن تاخیر منما زیرا که او از احمقان خشنودنیست؛ پس به آنچه نذر کردی وفا نما. ۵ بهتراست که نذر ننمایی از اینکه نذر نموده، وفا نکنی. ۶ مگذار که دهانت جسد تو را خطاکار سازد و درحضور فرشته مگو که این سهو شده است. چراخدا به‌سبب قول تو غضبناک شده، عمل دستهایت را باطل سازد؟ ۷ زیرا که این از کثرت خوابها و اباطیل و کثرت سخنان است؛ لیکن تو ازخدا بترس. ۸ اگر ظلم را بر فقیران و برکندن انصاف وعدالت را در کشوری بینی، از این امر مشوش مباش زیرا آنکه بالاتر از بالا است ملاحظه می‌کندو حضرت اعلی فوق ایشان است. ۹ و منفعت زمین برای همه است بلکه مزرعه، پادشاه را نیزخدمت می‌کند. ۱۰ آنکه نقره را دوست دارد ازنقره سیر نمی شود، و هرکه توانگری را دوست دارد از دخل سیر نمی شود. این نیز بطالت است. ۱۱ چون نعمت زیاده شود، خورندگانش زیادمی شوند؛ و به جهت مالکش چه منفعت است غیراز آنکه آن را به چشم خود می‌بیند؟ ۱۲ خواب عمله شیرین است خواه کم و خواه زیاد بخورد، اما سیری مرد دولتمند او رانمی گذارد که بخوابد. ۱۳ بلایی سخت بود که آن را زیر آفتاب دیدم یعنی دولتی که صاحبش آن را برای

ضرر خود نگاه داشته بود. ۱۴ و آن دولت از حادثه بد ضایع شد و پسری آورد اما چیزی در دست خودنداشت. ۱۵ چنانکه از رحم مادرش بیرون آمد، همچنان برهنه به حالتی که آمد خواهد برگشت واز مشقت خود چیزی نخواهد یافت که به‌دست خود ببرد. ۱۶ و این نیز بلای سخت است که از هرجهت چنانکه آمد همچنین خواهد رفت؛ و او راچه منفعت خواهد بود از اینکه درپی باد زحمت کشیده است؟ ۱۷ و تمامی ایام خود را در تاریکی می‌خورد و با بیماری و خشم، بسیار محزون می‌شود. ۱۸ اینک آنچه من دیدم که خوب و نیکومی باشد، این است که انسان در تمامی ایام عمرخود که خدا آن را به او می‌بخشد بخورد و بنوشدو از تمامی مشقتی که زیر آسمان می‌کشد به نیکویی تمتع ببرد زیرا که نصیبش همین است. ۱۹ و نیز هر انسانی که خدا دولت و اموال به اوببخشد و او را قوت عطا فرماید که از آن بخورد ونصیب خود را برداشته، از محنت خود مسرورشود، این بخشش خدا است. ۲۰ زیرا روزهای عمر خود را بسیار به یاد نمی آورد چونکه خدا اورا از شادی دلش اجابت فرموده است.

۶ مصیبتی هست که زیر آفتاب دیدم و آن برمردمان سنگین است: ۲ کسی‌که خدا به اودولت و اموال و عزت دهد، به حدی که هرچه جانش آرزو کند برایش باقی نباشد، اما خدا او راقوت نداده باشد که از آن بخورد بلکه مرد غریبی از آن بخورد. این نیز بطالت و مصیبت سخت است. ۳ اگر کسی صد پسر بیاورد و سالهای بسیار زندگانی نماید، به طوری که ایام سالهایش بسیارباشد اما جانش از نیکویی سیر نشود و برایش جنازه‌ای برپا نکنند، می‌گویم که سقطشده از اوبهتر است. ۴ زیرا که این به بطالت آمد و به تاریکی رفت و نام او در ظلمت مخفی شد. ۵ و آفتاب رانیز ندید و ندانست. این بیشتر از آن آرامی دارد. ۶ و اگر هزار سال بلکه دو چندان آن زیست کند ونیکویی را نبیند، آیا همه به یکجا نمی روند؟ ۷ تمامی مشقت انسان برای دهانش می‌باشد؛ ومعهذا جان او سیر نمی شود. ۸ زیرا که مرد حکیم را از احمق چه برتری است؟ و برای فقیری که می‌داند چه طور پیش زندگان سلوک نماید، چه فایده است؟ ۹ رویت چشم از شهوت نفس بهتر است. این نیز بطالت و درپی باد زحمت کشیدن است. ۱۰ هرچه بوده است به اسم خود از زمان قدیم مسمی شده است و دانسته شده است که او آدم است و به آن کسی‌که از آن تواناتر است منازعه نتواند نمود. ۱۱ چونکه چیزهای بسیار هست که بطالت رامی افزاید. پس انسان را چه فضیلت است؟ ۱۲ زیراکیست که بداند چه چیز برای زندگانی انسان نیکواست، در مدت ایام حیات باطل وی که آنها رامثل سایه صرف می‌نماید؟ و کیست که انسان را ازآنچه بعد از او زیر آفتاب واقع خواهد شد مخبرسازد؟

۷ نیک نامی از روغن معطر بهتر است و روزممات از روز ولادت. ۲ رفتن به خانه ماتم از رفتن به خانه ضیافت بهتر است زیرا که این آخرت همه مردمان است و زندگان این را در دل خود می‌نهند. ۳ حزن از خنده بهتر است زیرا که ازغمگینی صورت دل اصلاح می‌شود. ۴ دل حکیمان در خانه ماتم است و دل احمقان در خانه شادمانی. ۵ شنیدن عتاب حکیمان بهتر است از شنیدن سرود احمقان، ۶ زیرا خنده احمقان مثل صدای خارها در زیر دیگ است و این نیز بطالت است. ۷ به درستی که ظلم، مرد حکیم را جاهل می‌گرداند و رشوه، دل را فاسد می‌سازد. ۸ انتهای امر از ابتدایش بهتر است و دل حلیم از دل مغرور نیکوتر. ۹ در دل خود به زودی خشمناک مشو زیرا خشم در سینه احمقان مستقرمی شود. ۱۰ مگو چرا روزهای قدیم از این زمان بهتربود زیرا که در این خصوص از روی حکمت سوال نمی کنی. ۱۱ حکمت مثل میراث نیکو است بلکه به جهت بینندگان آفتاب نیکوتر. ۱۲ زیرا که حکمت ملجایی است و نقره ملجایی؛ اما فضیلت معرفت این است که حکمت صاحبانش را زندگی می‌بخشد. ۱۳ اعمال خدا را ملاحظه نما زیرا کیست که بتواند آنچه را که او کج ساخته است راست نماید؟ ۱۴ در روز سعادتمندی شادمان باش و درروز شقاوت تامل نما زیرا خدا این را به ازاء آن قرار داد که انسان هیچ‌چیز را که بعد از او خواهدشد دریافت نتواند کرد. ۱۵ این همه را در روزهای بطالت خود دیدم. مرد عادل هست که در عدالتش هلاک می‌شود و مرد شریر هست که در شرارتش عمر دراز دارد. ۱۶ پس گفتم به افراط عادل مباش و خود را زیاده حکیم مپندار مبادا خویشتن را هلاک کنی. ۱۷ و به افراط شریر مباش و احمق مشو مبادا پیش ازاجلت بمیری. ۱۸ نیکو است که به این متمسک شوی و از آن نیز دست خود را برنداری زیرا هرکه از خدا بترسد، از این هر دو بیرون خواهد آمد. ۱۹ حکمت مرد حکیم را توانایی می‌بخشدبیشتر از ده حاکم که در یک شهر باشند. ۲۰ زیرامرد عادلی در دنیا نیست که نیکویی ورزد و هیچ خطا ننماید. ۲۱ و نیز به همه سخنانی که گفته شود دل خودرا منه، مبادا بنده خود را که تو را لعنت می‌کندبشنوی. ۲۲ زیرا دلت می‌داند که تو نیز بسیار بارهادیگران را لعنت نموده‌ای. ۲۳ این همه را با حکمت آزمودم و گفتم به حکمت خواهم پرداخت اما آن از من دور بود. ۲۴ آنچه هست دور و بسیار عمیق است. پس کیست که آن را دریافت نماید؟ ۲۵ پس برگشته دل خود را بر معرفت و بحث و طلب حکمت وعقل مشغول ساختم تا بدانم که شرارت حماقت است و حماقت دیوانگی است. ۲۶ و دریافتم که زنی که دلش دامها و تله‌ها است و دستهایش کمندها می‌باشد، چیز تلختر از موت است. هرکه مقبول خدا است، از وی رستگار خواهد شد اماخطاکار گرفتار وی خواهد گردید. ۲۷ جامعه می‌گوید که اینک چون این را با آن مقابله کردم تا نتیجه را دریابم این را دریافتم، ۲۸ که جان من تا به حال آن را جستجو می‌کند ونیافتم. یک مرد از هزار یافتم اما از جمیع آنها زنی نیافتم. ۲۹ همانا این را فقط دریافتم که خدا آدمی را راست آفرید، اما ایشان مخترعات بسیار طلبیدند.

۸ کیست که مثل مرد حکیم باشد وکیست که تفسیر امر را بفهمد؟ حکمت روی انسان راروشن می‌سازد و سختی چهره او تبدیل می‌شود. ۲ من تو را می‌گویم حکم پادشاه را نگاه دار واین را به‌سبب سوگند خدا. ۳ شتاب مکن تا ازحضور وی بروی و در امر بد جزم منما زیرا که اوهرچه می‌خواهد به عمل می‌آورد. ۴ جایی که سخن پادشاه است قوت هست و

کیست که به اوبگوید چه می‌کنی؟ ۵ هرکه حکم را نگاه داردهیچ امر بد
را نخواهد دید. و دل مرد حکیم وقت و قانون را می‌داند. ۶ زیرا که برای
هر مطلب وقتی و قانونی است چونکه شرارت انسان بر وی سنگین است.
۷ زیرا آنچه را که واقع خواهد شداو نمی داند؛ و کیست که او را خبر دهد
که چگونه خواهد شد؟ ۸ کسی نیست که بر روح تسلطداشته باشد تا
روح خود را نگاه دارد و کسی برروز موت تسلط ندارد؛ و در وقت جنگ
مرخصی نیست و شرارت صاحبش را نجات نمی دهد. ۹ این همه را دیدم
و دل خود را بر هر عملی که زیر آفتاب کرده شود مشغول ساختم، وقتی
که انسان بر انسان به جهت ضررش حکمرانی می‌کند. ۱۰ و همچنین
دیدم که شریران دفن شدند، و آمدند و از مکان مقدس رفتند و درشهری
که در آن چنین عمل نمودند فراموش شدند. این نیز بطالت است. ۱۱
چونکه فتوی برعمل بد بزودی مجرا نمی شود، از این جهت دل بنی آدم در
اندرون ایشان برای بدکرداری جازم می شود. ۱۲ اگرچه گناهکار صد
مرتبه شرارت ورزد و عمر دراز کند، معهذا می‌دانم برای آنانی که از خدا
بترسند و به حضور وی خائف باشندسعادتمندی خواهد بود. ۱۳ اما برای
شریرسعادتمندی نخواهد بود و مثل سایه، عمر درازنخواهد کرد چونکه از
خدا نمی ترسد. ۱۴ بطالتی هست که بر روی زمین کرده می‌شود، یعنی
عادلان هستند که بر ایشان مثل عمل شریران واقع می‌شود و شریران‌اند که
بر ایشان مثل عمل عادلان واقع می‌شود. پس گفتم که این نیز بطالت
است. ۱۵ آنگاه شادمانی را مدح کردم زیرا که برای انسان زیر آسمان
چیزی بهتر از این نیست که بخورد و بنوشد و شادی نماید و این در تمامی
ایام عمرش که خدا در زیر آفتاب به وی دهد درمحنتش با او باقی ماند.
۱۶ چونکه دل خود را بر آن نهادم تا حکمت رابفهمم و تا شغلی را که
بر روی زمین کرده شودببینم (چونکه هستند که شب و روز خواب را به
چشمان خود نمی بینند)، ۱۷ آنگاه تمامی صنعت خدا را دیدم که انسان،
کاری را که زیر آفتاب کرده می‌شود نمی تواند درک نماید و هرچند انسان
برای تجسس آن زیاده تر تفحص نماید آن راکمتر درک می‌نماید و اگرچه
مرد حکیم نیز گمان برد که آن را می‌داند اما آن را درک نخواهد نمود.

۹ زیرا که جمیع این مطالب را در دل خود نهادم و این همه را غور
نمودم که عادلان وحکیمان و اعمال ایشان در دست خداست. خواه
محبت و خواه نفرت، انسان آن را نمی فهمد. همه‌چیز پیش روی ایشان
است. ۲ همه‌چیز برای همه کس مساوی است. برای عادلان و شریران یک
واقعه است؛ برای خوبان و طاهران و نجسان؛ برای آنکه ذبح می‌کند و برای
آنکه ذبح نمی کندواقعه یکی است. چنانکه نیکانند همچنان گناهکارانند؛
و آنکه قسم می‌خورد و آنکه از قسم خوردن می‌ترسد مساوی‌اند. ۳ در
تمامی اعمالی که زیر آفتاب کرده می‌شود، از همه بدتر این است که یک
واقعه برهمه می‌شود و اینکه دل بنی آدم از شرارت پراست و مادامی که زنده
هستند، دیوانگی در دل ایشان است و بعد از آن به مردگان می‌پیوندند. ۴
زیرا برای آنکه با تمامی زندگان می‌پیوندد، امیدهست چونکه سگ زنده
از شیر مرده بهتر است. ۵ زانرو که زندگان می‌دانند که باید بمیرند،
امامردگان هیچ نمی دانند و برای ایشان دیگر اجرت نیست چونکه ذکر
ایشان فراموش می‌شود. ۶ هم محبت و هم نفرت و حسد ایشان، حال
نابود شده است و دیگر تا به ابد برای ایشان از هرآنچه زیرآفتاب کرده
می‌شود، نصیبی نخواهد بود. ۷ پس رفته، نان خود را به شادی بخور
وشراب خود را به خوشدلی بنوش چونکه خدااعمال تو را قبل از این قبول
فرموده است. ۸ لباس تو همیشه سفید باشد و بر سر تو روغن کم نشود.
۹ جمیع روزهای عمر باطل خود را که او تو را درزیر آفتاب بدهد با زنی که
دوست می‌داری درجمیع روزهای بطالت خود خوش بگذران. زیراکه از
حیات خود و از زحمتی که زیر آفتاب می‌کشی نصیب تو همین است.
۱۰ هرچه دستت به جهت عمل نمودن بیابد، همان را با توانایی خود به
عمل آور چونکه در عالم اموات که به آن می‌روی نه کار و نه تدبیر و نه
علم و نه حکمت است. **(Sheol h7585)** ۱۱ برگشتم و زیر آفتاب دیدم
که مسابقت برای تیزروان و جنگ برای شجاعان و نان نیز برای حکیمان و
دولت برای فهیمان و نعمت برای عالمان نیست، زیرا که برای جمیع ایشان
وقتی واتفاقی واقع می‌شود. ۱۲ و چونکه انسان نیز وقت خود را نمی داند،
پس مثل ماهیانی که در تورسخت گرفتار و گنجشکانی که در دام گرفته
می‌شوند، همچنان بنی آدم به وقت نامساعد هرگاه آن بر ایشان ناگهان
بیفتد گرفتار می‌گردند. ۱۳ و نیز این حکم را در زیر آفتاب دیدم و آن نزد
من عظیم بود: ۱۴ شهری کوچک بود که مردان در آن قلیل العدد بودند و
پادشاهی بزرگ بر آن آمده، آن را محاصره نمود و سنگرهای عظیم برپاکرد.
۱۵ و در آن شهر مردی فقیر حکیم یافت شد، که شهر را به حکمت خود
رهانید، اما کسی آن مرد فقیر را بیاد نیاورد. ۱۶ آنگاه من گفتم حکمت از
شجاعت بهتر است، هرچند حکمت این فقیررا خوار شمردند و سخنانش را
نشنیدند. ۱۷ سخنان حکیمان که به آرامی گفته شود، ازفریاد حاکمی که
در میان احمقان باشد زیاده مسموع می‌گردد. ۱۸ حکمت از اسلحه جنگ
بهتر است. اما یک خطاکار نیکویی بسیار را فاسدتواند نمود.

۱۰ فاسد می‌سازد، و اندک حماقتی از حکمت و عزت سنگینتر
است. ۲ دل مرد حکیم بطرف راستش مایل است و دل احمق بطرف
چپش. ۳ ونیز چون احمق به راه می‌رود، عقلش ناقص می‌شود و به هر
کس می‌گوید که احمق هستم. ۴ اگر خشم پادشاه بر تو انگیخته شود،
مکان خود را ترک منما زیرا که تسلیم، خطایای عظیم را می‌نشاند. ۵
بدی‌ای هست که زیر آفتاب دیده‌ام مثل سهوی که از جانب سلطان صادر
شود. ۶ جهالت بر مکان های بلند برافراشته می‌شود و دولتمندان در مکان
اسفل می‌نشینند. ۷ غلامان را بر اسبان دیدم و امیران را مثل غلامان بر
زمین روان. ۸ آنکه چاه می‌کند در آن می‌افتد و آنکه دیوارا می‌شکافد،
مار وی را می‌گزد. ۹ آنکه سنگها رامی کند، از آنها مجروح می‌شود و
آنکه درختان رامی برد از آنها در خطر می‌افتد. ۱۰ اگر آهن کند باشد و
دمش را تیز نکنند بایدقوت زیاده بکار آورد، اما حکمت به جهت کامیابی
مفید است. ۱۱ اگر مار پیش از آنکه افسون کنند بگزد پس افسونگرچه
فایده دارد؟ ۱۲ سخنان دهان حکیم فیض بخش است، امالبهای احمق

خودش را می‌بلعد. ۱۳ ابتدای سخنان دهانش حماقت است و انتهای گفتارش دیوانگی موذی می‌باشد. ۱۴ احمق سخنان بسیارمی گوید، اما انسان آنچه را که واقع خواهد شدنمی داند و کیست که او را از آنچه بعد از وی واقع خواهد شد مخبر سازد؟ ۱۵ محنت احمقان ایشان را خسته می‌سازد چونکه نمی دانند چگونه به شهر باید رفت. ۱۶ وای بر توای زمین وقتی که پادشاه تو طفل است و سرورانت صبحگاهان می‌خورند. ۱۷ خوشابحال توای زمین هنگامی که پادشاه توپسر نجبا است و سرورانت در وقتش برای تقویت می‌خورند و نه برای مستی. ۱۸ از کاهلی سقف خراب می‌شود و از سستی دستها، خانه آب پس می‌دهد. ۱۹ بزم به جهت لهو و لعب می‌کنند و شراب زندگانی را شادمان می‌سازد، اما نقره همه‌چیز رامهیا می‌کند. ۲۰ پادشاه را در فکر خود نیز نفرین مکن ودولتمند را در اطاق خوابگاه خویش لعنت منمازیرا که مرغ هوا آواز تو را خواهد برد و بالدار، امررا شایع خواهد ساخت.

۱۱ نان خود را بروی آبها بینداز، زیرا که بعد از روزهای بسیار آن را خواهی یافت. ۲ نصیبی به هفت نفر بلکه به هشت نفر ببخش زیراکه نمی دانی چه بلا بر زمین واقع خواهد شد. ۳ اگرابرها پر از باران شود، آن را بر زمین می‌باراند و اگردرخت بسوی جنوب یا بسوی شمال بیفتد، درهمانجا که درخت افتاده است خواهد ماند. ۴ آنکه به باد نگاه می‌کند، نخواهد کشت و آنکه به ابرها نظر نماید، نخواهد درود. ۵ چنانکه تونمی دانی که راه باد چیست یا چگونه استخوانهادر رحم زن حامله بسته می‌شود، همچنین عمل خدا را که صانع کل است نمی فهمی. ۶ بامدادان تخم خود را بکار و شامگاهان دست خود را بازمدار زیرا تو نمی دانی کدام‌یک از آنها این یا آن کامیاب خواهد شد یا هر دو آنها مثل هم نیکوخواهد گشت. ۷ البته روشنایی شیرین است ودیدن آفتاب برای چشمان نیکو است. ۸ هرچندانسان سالهای بسیار زیست نماید و در همه آنهاشادمان باشد، لیکن باید روزهای تاریکی را به یادآورد چونکه بسیار خواهد بود. پس هرچه واقع می‌شود بطالت است. ۹ ای جوان در وقت شباب خود شادمان باش و در روزهای جوانی ات دلت تو را خوش سازد ودر راههای قلبت و بر وفق رویت چشمانت سلوک نما، لیکن بدان که به‌سبب این همه خدا تورا به محاکمه خواهد آورد. ۱۰ پس غم را از دل خود بیرون کن و بدی را از جسد خویش دور نمازیرا که جوانی و شباب باطل است.

۱۲ پس آفریننده خود را در روزهای جوانی ات بیاد آور قبل از آنکه روزهای بلا برسد و سالها برسد که بگویی مرا از اینهاخوشی نیست. ۲ قبل از آنکه آفتاب و نور و ماه وستارگان تاریک شود و ابرها بعد از باران برگردد؛ ۳ در روزی که محافظان خانه بلرزند و صاحبان قوت، خویشتن را خم نمایند و دستاس کنندگان چونکه کم‌اند باز ایستند و آنانی که از پنجره هامی نگرند تاریک شوند. ۴ و درها در کوچه بسته شود و آواز آسیاب پست گردد و از صدای گنجشک برخیزد و جمیع مغنیات ذلیل شوند. ۵ واز هر بلندی بترسند و خوفها در راه باشد ودرخت بادام شکوفه آورد و ملخی بار سنگین باشد و اشتها بریده شود. چونکه انسان به خانه جاودانی خود می‌رود و نوحه‌گران در کوچه گردش می‌کنند. ۶ قبل از آنکه مفتول نقره گسیخته شود و کاسه طلا شکسته گردد و سبو نزدچشمه خرد شود و چرخ بر چاه منکسر گردد، ۷ وخاک به زمین برگردد به طوری که بود. و روح نزدخدا که آن را بخشیده بود رجوع نماید. ۸ باطل اباطیل جامعه می‌گوید همه‌چیز بطالت است. ۹ و دیگر چونکه جامعه حکیم بود باز هم معرفت را به قوم تعلیم می‌داد و تفکر نموده، غوررسی می‌کرد و مثل های بسیار تالیف نمود. ۱۰ جامعه تفحص نمود تا سخنان مقبول را پیداکند و کلمات راستی را که به استقامت مکتوب باشد. ۱۱ سخنان حکیمان مثل سکهای گاورانی است و کلمات ارباب جماعت مانند میخهای محکم شده می‌باشد، که از یک شبان داده شود. ۱۲ و علاوه بر اینها، ای پسر من پند بگیر. ساختن کتابهای بسیار انتها ندارد و مطالعه زیاد، تعب بدن است. ۱۳ پس ختم تمام امر را بشنویم. از خدابترس و اوامر او را نگاه دار چونکه تمامی تکلیف انسان این است. ۱۴ زیرا خدا هر عمل را با هر کارمخفی خواه نیکو و خواه بد باشد، به محاکمه خواهد آورد.

غزل غزلها

۱ غزل غزلها که از آن سلیمان است. ۲ او مرا به بوسه های دهان خود ببوسد زیرا که محبت تو از شراب نیکوتر است. ۳ عطرهای توبوی خوش دارد و اسم تو مثل عطر ریخته شده می‌باشد. بنابراین دوشیزگان، تو را دوست می‌دارند. ۴ مرا بکش تا در عقب تو بدویم. پادشاه مرا به حجله های خود آورد. از تو وجد و شادی خواهیم کرد. محبت تو را از شراب زیاده ذکرخواهیم نمود. تو را از روی خلوص دوست می‌دارند. ۵ ای دختران اورشلیم، من سیه فام اماجمیل هستم، مثل خیمه های قیدار و مانندپرده های سلیمان. ۶ بر من نگاه نکنید چونکه سیه فام هستم، زیرا که آفتاب مرا سوخته است. پسران مادرم بر من خشم نموده، مرا ناطورتاکستانها ساختند، اما تاکستان خود را دیده بانی ننمودم. ۷ ای حبیب جان من، مرا خبر ده که کجامی چرانی و در وقت ظهر گله را کجا می‌خوابانی؟ زیرا چرا نزد گله های رفیقانت مثل آواره گردم. ۸ ای جمیل تر از زنان، اگر نمی دانی، در اثرگله‌ها بیرون رو و بزغاله هایت را نزد مسکن های شبانان بچران. ۹ ای محبوبه من، تو را به اسبی که در ارابه فرعون باشد تشبیه داده‌ام. ۱۰ رخسارهایت به جواهرها و گردنت به گردن بندها چه بسیار جمیل است. ۱۱ زنجیرهای طلا با حبه های نقره برای توخواهیم ساخت. ۱۲ چون پادشاه بر سفره خودمی نشیند، سنبل من بوی خود را می‌دهد. ۱۳ محبوب من، مرا مثل طبله مر است که در میان پستانهای من می‌خوابد. ۱۴ محبوب من، برایم مثل خوشه بان دربا غهای عین جدی می‌باشد. ۱۵ اینک تو زیباهستی‌ای محبوبه من، اینک تو زیبا هستی وچشمانت مثل چشمان کبوتر است. ۱۶ اینک تو زیبا و شیرین هستی‌ای محبوب من و تخت ما هم سبز است. ۱۷ تیرهای خانه ما از سرو آزاد است و سقف ما از چوب صنوبر.

۲ من نرگس شارون و سوسن وادیها هستم. ۲ چنانکه سوسن در میان خارها همچنان محبوبه من در میان دختران است. ۳ چنانکه سیب در میان درختان جنگل همچنان محبوب من در میان پسران است. درسایه وی به شادمانی نشستم و میوه‌اش برای کامم شیرین بود. ۴ مرا به میخانه آورد و علم وی بالای سر من محبت بود. ۵ مرا به قرصهای کشمش تقویت دهید و مرا به سیبها تازه سازید، زیرا که من از عشق بیمار هستم. ۶ دست چپش در زیر سر من است و دست راستش مرا در آغوش می‌کشد. ۷ ای دختران اورشلیم، شما را به غزالها وآهوهای صحرا قسم می‌دهم که محبوب مرا تاخودش نخواهد بیدار نکنید و برنینگیزانید. ۸ آواز محبوب من است، اینک بر کوهها جستان وبر تلها خیزان می‌آید. ۹ محبوب من مانند غزال یابچه آهو است. اینک او در عقب دیوار ما ایستاده، از پنجره‌ها می‌نگرد و از شبکه‌ها خویشتن رانمایان می‌سازد. ۱۰ محبوب من مرا خطاب کرده، گفت: «ای محبوبه من وای زیبایی من برخیز و بیا. ۱۱ زیرا اینک زمستان گذشته و باران تمام شده ورفته است. ۱۲ گلها بر زمین ظاهر شده و زمان الحان رسیده و آواز فاخته در ولایت ما شنیده می‌شود. ۱۳ درخت انجیر میوه خود را می‌رساندو موها گل آورده، رایحه خوش می‌دهد. ای محبوبه من وای زیبایی من، برخیز و بیا.» ۱۴ ای کبوتر من که در شکافهای صخره و درستر سنگهای خارا هستی، چهره خود را به من بنما و آوازت را به من بشنوان زیرا که آواز تو لذیذو چهره ات خوشنما است. ۱۵ شغالها، شغالهای کوچک را که تاکستانها را خراب می‌کنند برای مابگیرید، زیرا که تاکستانهای ما گل آورده است. ۱۶ محبوبم از آن من است و من از آن وی هستم. در میان سوسنها می‌چراند. ۱۷ ای محبوب من، برگرد و تا نسیم روز بوزد و سایه‌ها بگریزد، (مانند) غزال یا بچه آهو بر کوههای باتر باش.

۳ شبانگاه در بستر خود او را که جانم دوست می دارد طلبیدم. او را جستجو کردم امانیافتم. ۲ گفتم الان برخاسته، در کوچه‌ها و شوارع شهر گشته، او را که جانم دوست می‌دارد خواهم طلبید. او را جستجو کردم اما نیافتم. ۳ کشیکچیانی که در شهر گردش می‌کنند مرایافتند. گفتم که «آیا محبوب جان مرا دیده‌اید؟» ۴ از ایشان چندان پیش نرفته بودم که او را که جانم دوست می‌دارد یافتم. و او را گرفته، رها نکردم تابه خانه مادر خود و به حجره والده خویش درآوردم. ۵ ای دختران اورشلیم، شما را به غزالها وآهوهای صحرا قسم می‌دهم که محبوب مرا تاخودش نخواهد بیدار مکنید و برمینگیزانید. ۶ این کیست که مثل ستونهای دود از بیابان برمی آید وبه مر و بخور و به همه عطریات تاجران معطراست؟ ۷ اینک تخت روان سلیمان است که شصت جبار از جباران اسرائیل به اطراف آن می‌باشند. ۸ همگی ایشان شمشیر گرفته و جنگ آزموده هستند. شمشیر هر یک به‌سبب خوف شب بر رانش بسته است. ۹ سلیمان پادشاه تخت روانی برای خویشتن از چوب لبنان ساخت. ۱۰ ستونهایش را از نقره و سقفش را از طلا وکرسی‌اش را از ارغوان ساخت، و وسطش به محبت دختران اورشلیم معرق بود. ۱۱ ای دختران صهیون، بیرون آیید و سلیمان پادشاه راببینید، با تاجی که مادرش در روز عروسی وی ودر روز شادی دلش آن را بر سر وی نهاد.

۴ اینک تو زیبا هستی‌ای محبوبه من، اینک تو زیبا هستی و چشمانت از پشت برقع تومثل چشمان کبوتر است و موهایت مثل گله بزهااست که بر جانب کوه جلعاد خوابیده‌اند. ۲ دندانهایت مثل گله گوسفندان پشم بریده که ازشستن برآمده باشند و همگی آنها توام زاییده ودر آنها یکی هم نازاد نباشد. ۳ لبهایت مثل رشته قرمز و دهانت جمیل است و شقیقه هایت درعقب برقع تو مانند پاره انار است. ۴ گردنت مثل برج داود است که به جهت سلاح خانه بنا شده است و در آن هزار سپر یعنی همه سپرهای شجاعان آویزان است. ۵ دو پستانت مثل دو بچه توام آهو می‌باشد که در میان سوسنها می‌چرند، ۶ تا نسیم روز بوزد و سایه‌ها بگریزد. به کوه مر وبه تل کندر خواهم رفت. ۷ ای محبوبه من، تمامی تو زیبا می‌باشد. در توعیبی نیست. ۸ بیا با من از لبنان‌ای عروس، با من ازلبنان بیا. از قله امانه از قله شنیر و حرمون ازمغاره های شیرها و از کوههای پلنگها بنگر. ۹ ای خواهر و عروس من دلم را به یکی از چشمانت وبه یکی از گردن بندهای گردنت ربودی. ۱۰ ای خواهر و عروس من، محبتهایت چه بسیار لذیذ

است. محبتهایت از شراب چه بسیار نیکوتر است و بوی عطرهایت از جمیع عطرها. ۱۱ ای عروس من، لبهای تو عسل را می‌چکاند زیر زبان تو عسل و شیر است و بوی لباست مثل بوی لبنان است. ۱۲ خواهر و عروس من، باغی بسته شده است. چشمه مقفل و منبع مختوم است. ۱۳ نهالهایت بستان انارها با میوه های نفیسه و بان و سنبل است. ۱۴ سنبل و زعفران و نی و دارچینی با انواع درختان کندر، مر و عود با جمیع عطرهای نفیسه. ۱۵ چشمه باغها و برکه آب زنده و نهرهایی که ازلبنان جاری است. ۱۶ ای باد شمال، برخیز وای باد جنوب، بیا. برباغ من بوز تا عطرهایش منتشر شود. محبوب من به باغ خود بیاید و میوه نفیسه خود را بخورد.

۵ ای خواهر و عروس من، به باغ خود آمدم. مر خود را با عطرهایم چیدم. شانه عسل خود را با عسل خویش خوردم. شراب خود را باشیر خویش نوشیدم. ای دوستان بخورید وای یاران بنوشید و به سیری بیاشامید. ۲ من در خواب هستم اما دلم بیدار است. آوازمحبوب من است که در را می‌کوبد (و می‌گوید): «از برای من باز کن‌ای خواهر من! ای محبوبه من وکبوترم وای کامله من! زیرا که سر من از شبنم و زلفهایم از ترشحات شب پر است.» ۳ رخت خودرا کندم چگونه آن را بپوشم؟ پایهای خود راشستم چگونه آنها را چرکین نمایم؟ ۴ محبوب من دست خویش را از سوراخ در داخل ساخت واحشایم برای وی به جنبش آمد. ۵ من برخاستم تادر را به جهت محبوب خود باز کنم، و از دستم مرو از انگشتهایم مر صافی بر دسته قفل بچکید. ۶ به جهت محبوب خود باز کردم اما محبوبم روگردانیده، رفته بود. چون او سخن می‌گفت جان از من بدر شده بود. او را جستجو کردم و نیافتم اورا خواندم و جوابم نداد. ۷ کشیکچیانی که در شهرگردش می‌کنند مرا یافتند، بزدند و مجروح ساختند. دیده بانهای حصارها برقع مرا از من گرفتند. ۸ ای دختران اورشلیم، شما را قسم می‌دهم که اگر محبوب مرا بیابید وی را گویید که من مریض عشق هستم. ۹ ای زیباترین زنان، محبوب تو از سایرمحبوبان چه برتری دارد و محبوب تو را بر سایرمحبوبان چه فضیلت است که ما را چنین قسم می‌دهی؟ ۱۰ محبوب من سفید و سرخ‌فام است، و برهزارها افراشته شده است. ۱۱ سر او طلای خالص است و زلفهایش به هم پیچیده و مانندغراب سیاه فام است. ۱۲ چشمانش کبوتران نزدنهرهای آب است، با شیر شسته شده و درچشمخانه خود نشسته. ۱۳ رخسارهایش مثل باغچه بلسان و پشته های ریاحین می‌باشد. لبهایش سوسنها است که از آنها مر صافی می چکد. ۱۴ دستهایش حلقه های طلاست که به زبرجد منقش باشد و بر او عاج شفاف است که به یاقوت زرد مرصع بود. ۱۵ ساقهایش ستونهای مرمر بر پایه های زر ناب موسس شده، سیمایش مثل لبنان و مانند سروهای آزاد برگزیده است. ۱۶ دهان او بسیار شیرین و تمام او مرغوبترین است. این است محبوب من و این است یار من‌ای دختران اورشلیم.

۶ محبوب تو کجا رفته است‌ای زیباترین زنان؟ محبوب تو کجا توجه نموده است تااو را با تو بطلبیم؟ ۲ محبوب من به باغ خویش و نزد باغچه های بلسان فرود شده است، تا در باغات بچراند وسوسنها بچیند. ۳ من از آن محبوب خود ومحبوبم از آن من است. در میان سوسنها گله رامی چراند. ۴ ای محبوبه من، تو مثل ترصه جمیل و مانندراورشلیم زیبا و مثل لشکرهای بیدق دار مهیب هستی. ۵ چشمانت را از من برگردان زیرا آنها برمن غالب شده است. مویهایت مثل گله بزها است که بر جانب کوه جلعاد خوابیده باشند. ۶ دندانهایت مانند گله گوسفندان است که ازشستن برآمده باشند. و همگی آنها توام زاییده ودر آنها یکی هم نازاد نباشد. ۷ شقیقه هایت درعقب برقع تو مانند پاره انار است. ۸ شصت ملکه وهشتاد متعه و دوشیزگان بیشماره هستند. ۹ اما کبوتر من و کامله من یکی است. او یگانه مادرخویش و مختاره والده خود می‌باشد. دختران اورا دیده، خجسته گفتند. ملکه‌ها و متعه‌ها بر اونگریستند و او را مدح نمودند. ۱۰ این کیست که مثل صبح می‌درخشد؟ ومانند ماه جمیل و مثل آفتاب طاهر و مانند لشکربیدق دار مهیب است؟ ۱۱ به باغ درختان جوز فرود شدم تا سبزیهای وادی را بنگرم و ببینم که آیا مو شکوفه آورده وانار گل کرده است. ۱۲ بی‌آنکه ملتفت شوم که ناگاه جانم مرا مثل عرابه های عمیناداب ساخت. ۱۳ برگرد، برگردای شولمیت برگرد، برگرد تابر تو بنگریم.

۷ در شولمیت چه می‌بینی؟ مثل محفل دولشکر. ۲ ناف تو مثل کاسه مدور است که شراب ممزوج در آن کم نباشد. بر تو توده گندم است که سوسنها آن را احاطه کرده باشد. ۳ دو پستان تومثل دو بچه توام غزال است. ۴ گردن تو مثل برج عاج و چشمانت مثل برکه های حشبون نزددروازه بیت ربیم. بینی تو مثل برج لبنان است که بسوی دمشق مشرف می‌باشد. ۵ سرت بر تو مثل کرمل و موی سرت مانند ارغوان است. و پادشاه در طره هایش اسیر می‌باشد. ۶ ای محبوبه، چه بسیار زیبا و چه بسیار شیرین به‌سبب لذتهاهستی. ۷ این قامت تو مانند درخت خرما وپستانهایت مثل خوشه های انگور می‌باشد. ۸ گفتم که به درخت خرما برآمده، شاخه هایش راخواهم گرفت. و پستانهایت مثل خوشه های انگور و بوی نفس تو مثل سیبها باشد. ۹ و دهان تومانند شراب بهترین برای محبوبم که به ملایمت فرو رود و لبهای خفتگان را متکلم سازد. ۱۰ من از آن محبوب خود هستم و اشتیاق وی بر من است. ۱۱ بیای محبوب من به صحرا بیرون برویم، و در دهات ساکن شویم. ۱۲ و صبح زود به تاکستانها برویم و ببینیم که آیا انگور گل کرده وگلهایش گشوده و انارها گل داده باشد. در آنجامحبت خود را به تو خواهم داد. ۱۳ مهر گیاههابوی خود را می‌دهد و نزد درهای ما هر قسم میوه نفیس تازه و کهنه هست که آنها را برای توای محبوب من جمع کرده‌ام.

۸ کاش که مثل برادر من که پستانهای مادر مرامکید می‌بودی، تا چون تو را بیرون می‌یافتم تو را می‌بوسیدم و مرا رسوانمی ساختند. ۲ تو را رهبری می‌کردم و به خانه مادرم در می‌آوردم تا مرا تعلیم می‌دادی تا شراب ممزوج و عصیر انار خود را به تو می‌نوشانیدم. ۳ دست چپ او زیر سر من می‌بود و دست راستش مرا در آغوش می‌کشید. ۴ ای دختران اورشلیم شما را قسم

می‌دهم که محبوب مرا تا خودش نخواهد بیدار نکنید و برنینگیزانید. ۵ این
کیست که بر محبوب خود تکیه کرده، ازصحرا برمی آید؟ ۶ مرا مثل خاتم
بر دلت و مثل نگین بر بازویت بگذار، زیرا که محبت مثل موت زورآور
است و غیرت مثل هاویه ستم کیش می‌باشد. شعله هایش شعله های آتش
و لهیب یهوه است. **(Sheol h7585)** ۷ آبهای بسیار محبت را خاموش
نتواند کرد و سیلها آن را نتواند فرو نشانید. اگر کسی تمامی اموال خانه
خویش رابرای محبت بدهد آن را البته خوار خواهندشمرد. ۸ ما را خواهری
کوچک است که پستان ندارد. به جهت خواهر خود در روزی که او
راخواستگاری کنند چه بکنیم؟ ۹ اگر دیوار می‌بود، بر او برج نقره‌ای بنا
می‌کردیم. و اگر دروازه می‌بود، او را به تخته های سرو آزادمی پوشانیدیم.
۱۰ من دیوار هستم و پستانهایم مثل برجهااست. لهذا در نظر او ازجمله
یابندگان سلامتی شده‌ام. ۱۱ سلیمان تاکستانی در بعل هامون داشت و
تاکستان را به ناطوران سپرد، که هر کس برای میوه‌اش هزار نقره بدهد. ۱۲
تاکستانم که از آن من است پیش روی من می‌باشد. برای توای سلیمان
هزار و برای ناطوران میوه‌اش، دویست خواهدبود. ۱۳ ای (محبوبه) که در
باغات می‌نشینی، رفیقان آواز تو را می‌شنوند، مرا نیز بشنوان. ۱۴ ای
محبوب من، فرار کن و مثل غزال یا بچه آهو بر کوههای عطریات باش.

اشعیا

۱ رویای اشعیا ابن آموص که آن را درباره یهودا و اورشلیم، در روزهای
عزیا و یوتام و آحاز و حزقیا پادشاهان یهودا دید. ۲ ای آسمان بشنو وای
زمین گوش بگیر زیراخداوند سخن می‌گوید. پسران پروردم وبرافراشتم اما
ایشان بر من عصیان ورزیدند. ۳ گاومالک خویش را و الاغ آخور صاحب
خود رامی شناسد، اما اسرائیل نمی شناسند و قوم من فهم ندارند. ۴ وای
بر امت خطاکار و قومی که زیربار گناه می‌باشند و بر ذریت شریران و پسران
مفسد. خداوند را ترک کردند و قدوس اسرائیل رااهانت نمودند و بسوی
عقب منحرف شدند. ۵ چرا دیگر ضرب یابید و زیاده فتنه نمایید؟ تمامی
سر بیمار است و تمامی دل مریض. ۶ ازکف پا تا به‌سر در آن تندرستی
نیست بلکه جراحت و کوفتگی و زخم متعفن، که نه بخیه شده و نه بسته
گشته و نه با روغن التیام شده است. ۷ ولایت شما ویران و شهرهای شما
به آتش سوخته شده است. غریبان، زمین شما را در نظرشما می‌خورند و آن
مثل واژگونی بیگانگان خراب گردیده است. ۸ و دختر صهیون مثل سایه
بان در تاکستان و مانند کپر در بوستان خیار ومثل شهر محاصره شده،
متروک است. ۹ اگر یهوه صبایوت بقیه اندکی برای ما وا نمی گذاشت،
مثل سدوم می‌شدیم و مانند عموره می‌گشتیم. ۱۰ ای حاکمان سدوم کلام
خداوند را بشنویدوای قوم عموره شریعت خدای ما را گوش بگیرید. ۱۱
خداوند می‌گوید از کثرت قربانی های شما مرا چه فایده است؟ از قربانی
های سوختنی قوچها و پیه پرواریها سیر شده‌ام و به خون گاوان و بره‌ها
و بزها رغبت ندارم. ۱۲ وقتی که می‌آیید تابه حضور من حاضر شوید،
کیست که این را ازدست شما طلبیده است که دربار مرا پایمال کنید؟
۱۳ هدایای باطل دیگر میاورید. بخور نزدمن مکروه است و غره ماه و
سبت و دعوت جماعت نیز. گناه را با محفل مقدس نمی توانم تحمل
نمایم. ۱۴ غره‌ها و عیدهای شما را جان من نفرت دارد؛ آنها برای من بار
سنگین است که ازتحمل نمودنش خسته شده‌ام. ۱۵ هنگامی که دستهای
خود را دراز می‌کنید، چشمان خود را ازشما خواهم پوشانید و چون دعای
بسیارمی کنید، اجابت نخواهم نمود زیرا که دستهای شما پر از خون
است. ۱۶ خویشتن را شسته، طاهرنمایید و بدی اعمال خویش را از نظر
من دورکرده، از شرارت دست بردارید. ۱۷ نیکوکاری رابیاموزید و انصاف
را بطلبید. مظلومان را رهایی دهید. یتیمان را دادرسی کنید و بیوه‌زنان
راحمایت نمایید. ۱۸ خداوند می‌گوید بیایید تا با همدیگر محاجه نماییم.
اگر گناهان شما مثل ارغوان باشد مانند برف سفید خواهد شد و اگرمثل
قرمز سرخ باشد، مانند پشم خواهد شد. ۱۹ اگر خواهش داشته، اطاعت
نمایید، نیکویی زمین را خواهید خورد. ۲۰ اما اگر ابا نموده، تمردکنید
شمشیر شما را خواهد خورد زیرا که دهان خداوند چنین می‌گوید. ۲۱ شهر
امین چگونه زانیه شده است. آنکه ازانصاف مملو می‌بود و عدالت در وی
سکونت می‌داشت، اما حال قاتلان. ۲۲ نقره تو به درد مبدل شده، و
شراب تو از آب ممزوج گشته است. ۲۳ سروران تو متمرد شده و رفیق
دزدان گردیده، هریک از ایشان رشوه را دوست می‌دارند و درپی هدایا
می‌روند. یتیمان را دادرسی نمی نمایند ودعوی بیوه‌زنان نزد ایشان نمی
رسد. ۲۴ بنابراین، خداوند یهوه صبایوت، قدیر اسرائیل می‌گویدهان من از
خصمان خود استراحت خواهم یافت واز دشمنان خویش انتقام خواهم
کشید. ۲۵ ودست خود را بر تو برگردانیده، درد تو را بالکل پاک خواهم
کرد، و تمامی ریمت را دور خواهم ساخت. ۲۶ و داوران تو را مثل اول و
مشیران تو رامثل ابتدا خواهم برگردانید و بعد از آن، به شهرعدالت و قریه
امین مسمی خواهی شد. ۲۷ صهیون به انصاف فدیه داده خواهد شد
وانابت کنندگانش به عدالت. ۲۸ و هلاکت عاصیان و گناهکاران با هم
خواهد شد و آنانی که خداوندرا ترک نمایند، نابود خواهند گردید. ۲۹
زیراایشان از درختان بلوطی که شما خواسته بودیدخجل خواهند شد و از
باغاتی که شما برگزیده بودید رسوا خواهند گردید. ۳۰ زیرا شما مثل بلوطی
که برگش پژمرده و مانند باغی که آب نداشته باشد خواهید شد. ۳۱ و مرد
زورآور پرزه کتان و عملش شعله خواهد شد و هردوی آنها باهم سوخته
خواهند گردید و خاموش کننده‌ای نخواهد بود.

۲ کلامی که اشعیا ابن آموص درباره یهودا واورشلیم دید. ۲ و در ایام
آخر واقع خواهد شد که کوه خانه خداوند برقله کوهها ثابت خواهد شد و
فوق تلهابرافراشته خواهد گردید و جمیع امت‌ها بسوی آن روان خواهند شد.
۳ و قوم های بسیار عزیمت کرده، خواهند گفت: «بیایید تا به کوه خداوند
و به خانه خدای یعقوب برآییم تا طریق های خویش را به ما تعلیم دهد و به
راههای وی سلوک نماییم.» زیرا که شریعت از صهیون و کلام خداوند از
اورشلیم صادر خواهد شد. ۴ و اوامت‌ها را داوری خواهد نمود و قوم های
بسیاری را تنبیه خواهد کرد و ایشان شمشیرهای خود رابرای گاوآهن و
نیزه های خویش را برای اره هاخواهند شکست و امتی بر امتی شمشیر
نخواهدکشید و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت. ۵ ای خاندان یعقوب
بیایید تا در نور خداوند سلوک نماییم. ۶ زیرا قوم خود یعنی خاندان یعقوب
را ترک کرده‌ای، چونکه از رسوم مشرقی مملو و مانندفلسطینیان فالگیر
شده‌اند و با پسران غربا دست زده‌اند، ۷ و زمین ایشان از نقره و طلا پر
شده وخزاین ایشان را انتهایی نیست، و زمین ایشان ازاسبان پر است و ارابه
های ایشان را انتهایی نیست؛ ۸ و زمین ایشان از بتها پر است؛ صنعت
دستهای خویش را که به انگشتهای خود ساخته‌اند سجده می‌نمایند. ۹ و
مردم خم شده و مردان پست می‌شوند. لهذا ایشان را نخواهی آمرزید. ۱۰
از ترس خداوند و از کبریای جلال وی به صخره داخل شده، خویشتن را در
خاک پنهان کن. ۱۱ چشمان بلند انسان پست و تکبر مردان خم خواهد
شد و در آن روز خداوند به تنهایی متعال خواهد بود. ۱۲ زیرا که برای یهوه
صبایوت روزی است که بر هرچیز بلند و عالی خواهد آمد و برهرچیز مرتفع،
و آنها پست خواهد شد؛ ۱۳ و برهمه سروهای آزاد بلند و رفیع لبنان و بر
تمامی بلوطهای باشان؛ ۱۴ و بر همه کوههای عالی و برجمیع تلهای بلند؛
۱۵ و بر هربرج مرتفع و بر هرحصار منیع؛ ۱۶ و برهمه کشتیهای ترشیش
وبرهمه مصنوعات مرغوب؛ ۱۷ و کبریای انسان خم شود و تکبر مردان
پست خواهد شد. و در آن روز خداوند به تنهایی متعال خواهد بود، ۱۸

وبتها بالکل تلف خواهند شد. ۱۹ و ایشان به مغاره های صخره‌ها و حفره های خاک داخل خواهند شد، به‌سبب ترس خداوند وکبریای جلال وی هنگامی که او برخیزد تا زمین را متزلزل سازد. ۲۰ در آن روز مردمان، بتهای نقره و بتهای طلای خود را که برای عبادت خویش ساخته‌اند، نزد موش کوران و خفاشها خواهندانداخت، ۲۱ تا به مغاره های صخره‌ها و شکافهای سنگ خارا داخل شوند، به‌سبب ترس خداوند و کبریای جلال وی هنگامی که او برخیزد تا زمین را متزلزل سازد. ۲۲ شما از انسانی که نفس او دربینی‌اش می‌باشد دست برکشید زیرا که او به چه چیز محسوب می‌شود؟

۳ زیرا اینک خداوند یهوه صبایوت پایه ورکن را از اورشلیم و یهودا، یعنی تمامی پایه نان و تمامی پایه آب را دور خواهد کرد، ۲ وشجاعان و مردان جنگی و داوران و انبیا وفالگیران و مشایخ را، ۳ و سرداران پنجاهه وشریفان و مشیران و صنعت گران ماهر و ساحران حاذق را. ۴ و اطفال را بر ایشان حاکم خواهم ساخت و کودکان بر ایشان حکمرانی خواهندنمود. ۵ و قوم مظلوم خواهند شد، هرکس ازدست دیگری و هرشخص از همسایه خویش. واطفال بر پیران و پستان بر شریفان تمرد خواهندنمود. ۶ چون شخصی به برادر خویش در خانه پدرش متمسک شده، بگوید: «تو را رخوت هست پس حاکم ما شو و این خرابی در زیر دست تو باشد»، ۷ در آن روز او آواز خود را بلند کرده، خواهد گفت: «من علاج کننده نتوانم شد زیرا درخانه من نه نان و نه لباس است پس مرا حاکم قوم مسازید.» ۸ زیرا اورشلیم خراب شده و یهودامنهدم گشته است، از آن جهت که لسان و افعال ایشان به ضد خداوند می‌باشد تا چشمان جلال اورا به ننگ‌آورند. ۹ سیمای رویهای ایشان به ضدایشان شاهد است و مثل سدوم گناهان خود رافاش کرده، آنها را مخفی نمی دارند. وای برجانهای ایشان زیرا که به جهت خویشتن شرارت را بعمل آورده‌اند. ۱۰ عادلان را بگویید که ایشان را سعادتمندی خواهد بود زیرا از ثمره اعمال خویش خواهند خورد. ۱۱ وای بر شریران که ایشان را بدی خواهد بود چونکه مکافات دست ایشان به ایشان کرده خواهد شد. ۱۲ و اما قوم من، کودکان بر ایشان ظلم می‌کنند و زنان بر ایشان حکمرانی می‌نمایند. ای قوم من، راهنمایان شماگمراه کنندگانند و طریق راههای شما را خراب می‌کنند. ۱۳ خداوند برای محاجه برخاسته و به جهت داوری قومها ایستاده است. ۱۴ خداوند بامشایخ قوم خود و سروران ایشان به محاکمه درخواهد آمد، زیرا شما هستید که تاکستانها راخورده‌اید و غارت فقیران در خانه های شمااست. ۱۵ خداوند یهوه صبایوت می‌گوید: «شمارا چه شده است که قوم مرا می‌کوبید و رویهای فقیران را خرد می‌نمایید؟» ۱۶ و خداوند می‌گوید: «از این جهت که دختران صهیون متکبرند و با گردن افراشته وغمزات چشم راه می‌روند و به ناز می‌خرامند و به پایهای خویش خلخالها را به صدا می‌آورند.» ۱۷ بنابراین خداوند فرق سر دختران صهیون را کل خواهد ساخت و خداوند عورت ایشان را برهنه خواهد نمود. ۱۸ و در آن روز خداوند زینت خلخالها و پیشانی بندها و هلالها را دور خواهدکرد. ۱۹ و گوشواره‌ها و دستبندها و روبندها را، ۲۰ و دستارها و زنجیرها و کمربندها و عطردانها وتعویذها را، ۲۱ و انگشترها و حلقه های بینی را، ۲۲ و رخوت نفیسه و رداها و شالها و کیسه‌ها را، ۲۳ و آینه‌ها و کتان نازک و عمامه‌ها و برقع‌ها را. ۲۴ و واقع می‌شود که به عوض عطریات، عفونت خواهد شد و به عوض کمربند، ریسمان و به عوض مویهای بافته، کلی و به عوض سینه بند، زنار پلاس و به عوض زیبایی، سوختگی خواهدبود. ۲۵ مردانت به شمشیر و شجاعانت در جنگ خواهند افتاد. ۲۶ و دروازه های وی ناله و ماتم خواهند کرد، و او خراب شده، بر زمین خواهدنشست.

۴ و در آن روز هفت زن به یک مرد متمسک شده، خواهند گفت: «نان خود را خواهیم خورد و رخت خود را خواهیم پوشید، فقط نام توبر ما خوانده شود و عار ما را بردار.» ۲ در آن روز شاخه خداوند زیبا و جلیل ومیوه زمین به جهت ناجیان اسرائیل فخر و زینت خواهد بود. ۳ و واقع می‌شود که هرکه در صهیون باقی ماند و هرکه در اورشلیم ترک شود مقدس خوانده خواهد شد یعنی هرکه در اورشلیم دردفتر حیات مکتوب باشد. ۴ هنگامی که خداوندچرک دختران صهیون را بشوید و خون اورشلیم را به روح انصاف و روح سوختگی از میانش رفع نماید، ۵ خداوند بر جمیع مساکن کوه صهیون وبر محفلهایش ابر و دود در روز و درخشندگی آتش مشتعل در شب خواهد آفرید، زیرا که برتمامی جلال آن پوششی خواهد بود. ۶ و در وقت روز سایه بانی به جهت سایه از گرما و به جهت ملجاء و پناهگاه از طوفان و باران خواهد بود.

۵ سرود محبوب خود را درباره تاکستانش برای محبوب خود بسرایم. ۲ و آن را کنده از سنگها پاک کرده و موبهترین در آن غرس نمود و برجی در میانش بناکرد و چرخشتی نیز در آن کند. پس منتظر می‌بودتا انگور بیاورد اما انگور بد آورد. ۳ پس الان‌ای ساکنان اورشلیم و مردان یهودا، در میان من وتاکستان من حکم کنید. ۴ برای تاکستان من دیگرچه توان کرد که در آن نکردم؟ پس چون منتظربودم که انگور بیاورد چرا انگور بد آورد؟ ۵ لهذاالان شما را اعلام می‌نمایم که من به تاکستان خودچه خواهم کرد. حصارش را برمی دارم و چراگاه خواهد شد؛ و دیوارش را منهدم می‌سازم وپایمال خواهد گردید. ۶ و آن را خراب می‌کنم که نه پازش و نه کنده خواهد شد و خار و خس در آن خواهد رویید، و ابرها را امر می‌فرمایم که بر آن باران نباراند. ۷ زیرا که تاکستان یهوه صبایوت خاندان اسرائیل است و مردان یهودا نهال شادمانی او می‌باشند. و برای انصاف انتظارکشید و اینک تعدی و برای عدالت و اینک فریادشد. ۸ وای بر آنانی که خانه را به خانه ملحق ومزرعه را به مزرعه ملصق سازند تا مکانی باقی نماند. و شما در میان زمین به تنهایی ساکن می‌شوید. ۹ یهوه صبایوت در گوش من گفت: «به درستی که خانه های بسیار خراب خواهد شد، وخانه های بزرگ و خوش نما غیرمسکون خواهدگردید. ۱۰ زیرا که ده جفت گاو زمین یک بت خواهد آورد و یک حومر تخم یک ایفه خواهدداد.» ۱۱ وای بر آنانی که صبح زود برمی خیزند تادرپی مسکرات بروند، و شب دیر می‌نشینند تاشراب ایشان را گرم نماید ۱۲ و در بزمهای ایشان عود و بربط و دف

و نای و شراب می‌باشد. اما به فعل خداوند نظر نمی کنند و به عمل دستهای وی نمی نگرند. ۱۳ بنابراین قوم من به‌سبب عدم معرفت اسیر شده‌اند و شریفان ایشان گرسنه وعوام ایشان از تشنگی خشک گردیده. ۱۴ از این سبب هاویه حرص خود را زیاد کرده و دهان خویش را بی‌حد باز نموده است و جلال وجمهور و شوکت ایشان و هرکه در ایشان شادمان باشد در آن فرو می‌رود. **(Sheol h7585)** ۱۵ و مردم خم خواهندشد و مردان ذلیل خواهند گردید و چشمان متکبران پست خواهد شد. ۱۶ و یهوه صبایوت به انصاف متعال خواهد بود و خدای قدوس به عدالت تقدیس کرده خواهد شد. ۱۷ آنگاه بره های (غربا) در مرتع های ایشان خواهند چریدو غریبان ویرانه های پرواربهای ایشان را خواهندخورد. ۱۸ وای برآنانی که عصیان را به ریسمانهای بطالت و گناه را گویا به طناب ارابه می‌کشند. ۱۹ ومی گویند باشد که او تعجیل نموده، کار خود رابشتاباند تا آن را ببینیم. و مقصود قدوس اسرائیل نزدیک شده، بیاید تا آن را بدانیم. ۲۰ وای بر آنانی که بدی را نیکویی و نیکویی را بدی می‌نامند، که ظلمت را به‌جای نور و نور را به‌جای ظلمت می‌گذارند، و تلخی را به‌جای شیرینی و شیرینی را به‌جای تلخی می‌نهند. ۲۱ وای برآنانی که درنظر خود حکیمند، و پیش روی خود فهیم می‌نمایند. ۲۲ وای بر آنانی که برای نوشیدن شراب زورآورند، و به جهت ممزوج ساختن مسکرات مردان قوی می‌باشند. ۲۳ که شریران رابرای رشوه عادل می‌شمارند، و عدالت عادلان رااز ایشان برمی دارند. ۲۴ بنابراین به نهجی که شراره آتش کاه را می‌خورد و علف خشک در شعله می‌افتد، همچنان ریشه ایشان عفونت خواهد شد و شکوفه ایشان مثل غبار برافشانده خواهد گردید. چونکه شریعت یهوه صبایوت راترک کرده، کلام قدوس اسرائیل را خوارشمرده‌اند. ۲۵ بنابراین خشم خداوند بر قوم خودمشتعل شده و دست خود را بر ایشان دراز کرده، ایشان را مبتلا ساخته است. و کوهها بلرزیدند ولاشهای ایشان در میان کوچه‌ها مثل فضلات گردیده‌اند. با وجود این همه، غضب او برنگردیدو دست وی تا کنون دراز است. ۲۶ و علمی به جهت امت های بعید برپا خواهد کرد. و از اقصای زمین برای ایشان صفیر خواهد زد. و ایشان تعجیل نموده، بزودی خواهند آمد، ۲۷ و درمیان ایشان احدی خسته و لغزش خورنده نخواهد بودو احدی نه پینگی خواهد زد و نه خواهد خوابید. و کمربند کمر احدی از ایشان باز نشده، دوال نعلین احدی گسیخته نخواهد شد. ۲۸ که تیرهای ایشان، تیز و تمامی کمانهای ایشان، زده شده است. سمهای اسبان ایشان مثل سنگ خارا وچرخهای ایشان مثل گردباد شمرده خواهند شد. ۲۹ غرش ایشان مثل شیر ماده و مانند شیران ژیان غرش خواهند کرد و ایشان نعره خواهند زدو صید را گرفته، بسلامتی خواهند برد ورهاننده‌ای نخواهد بود. ۳۰ و در آن روز برایشان مثل شورش دریا شورش خواهند کرد. واگر کسی به زمین بنگرد، اینک تاریکی و تنگی است و نور در افلاک آن به ظلمت مبدل شده است.

۶ در سالی که عزیا پادشاه مرد، خداوند رادیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود، و هیکل از دامنهای وی پر بود. ۲ و سرافین بالای آن ایستاده بودند که هر یک از آنها شش بال داشت، و با دو از آنها روی خود را می‌پوشانید و بادو پایهای خود را می‌پوشانید و با دو پروازمی نمود. ۳ و یکی دیگری را صدا زده، می‌گفت: «قدوس قدوس قدوس یهوه صبایوت، تمامی زمین از جلال او مملو است.» ۴ و اساس آستانه ازآواز او که صدا می‌زد می‌لرزید و خانه از دود پرشد. ۵ پس گفتم: «وای بر من که هلاک شده‌ام زیراکه مرد ناپاک لب هستم و در میان قوم ناپاک لب ساکنم و چشمانم یهوه صبایوت پادشاه را دیده است.» ۶ آنگاه یکی از سرافین نزد من پرید و در دست خود اخگری که با انبر از روی مذبح گرفته بود، داشت. ۷ و آن را بر دهانم گذارده، گفت که «اینک این لبهایت را لمس کرده است و عصیانت رفع شده و گناهت کفاره گشته است.» ۸ آنگاه آواز خداوند را شنیدم که می‌گفت: «که را بفرستم و کیست که برای ما برود؟» گفتم: «لبیک مرا بفرست.» ۹ گفت: «برو و به این قوم بگو البته خواهید شنید، اما نخواهید فهمید و هرآینه خواهید نگریست اما درک نخواهید کرد. ۱۰ دل این قوم را فربه ساز و گوشهای ایشان را سنگین نما و چشمان ایشان را ببند، مبادا با چشمان خودببینند و با گوشهای خود بشنوند و با دل خود بفهمند و بازگشت نموده، شفا یابند.» ۱۱ پس من گفتم: «ای خداوند تا به کی؟» او گفت: «تا وقتی که شهرها ویران گشته، غیر مسکون باشد و خانه هابدون آدمی و زمین خراب و ویران شود. ۱۲ وخداوند مردمان را دور کند و در میان زمین خرابیهای بسیار شود. ۱۳ اما باز عشری در آن خواهد بود و آن نیز بار دیگر تلف خواهد گردیدمثل درخت بلوط و چنار که چون قطع می‌شودکنده آنها باقی می‌ماند، همچنان ذریت مقدس کنده آن خواهد بود.»

۷ و در ایام آحاز بن یوتام بن عزیا پادشاه یهودا، واقع شد که رصین، پادشاه آرام وفقح بن رملیا پادشاه اسرائیل بر اورشلیم برآمدندتا با آن جنگ نمایند، اما نتوانستند آن را فتح نمایند. ۲ و به خاندان داود خبر داده، گفتند که ارام در افرایم اردو زده‌اند و دل او و دل مردمانش بلرزید به طوری که درختان جنگل از باد می‌لرزد. ۳ آنگاه خداوند به اشعیا گفت: «تو با پسر خودشاریاشوب به انتهای قنات برکه فوقانی به راه مزرعه گازر به استقبال آحاز بیرون شو. ۴ و وی رابگو: باحذر و آرام باش مترس و دلت ضعیف نشود از این دودم مشعل دودافشان، یعنی ازشدت خشم رصین و ارام و پسر رملیا. ۵ زیرا که ارام با افرایم و پسر رملیا برای ضرر تو مشورت کرده، می‌گویند: ۶ بر یهودا برآییم و آن رامحاصره کرده، به جهت خویشتن تسخیر نماییم و پسر طبئیل را در آن به پادشاهی نصب کنیم.» ۷ خداوند یهوه چنین می‌گوید که «این بجا آورده نمی شود و واقع نخواهد گردید. ۸ زیرا که سرارام، دمشق و سر دمشق، رصین است و بعد ازشصت و پنج سال افرایم شکسته می‌شود به طوری که دیگر قومی نخواهد بود. ۹ و سر افرایم سامره و سر سامره پسر رملیا است و اگر باورنکنید هرآینه ثابت نخواهید ماند.» ۱۰ و خداوند بار دیگر آحاز را خطاب کرده، گفت: ۱۱ «آیتی به جهت خود از یهوه خدایت بطلب. آن را یا از عمق‌ها بطلب یا از اعلی علیین بالا.» **(Sheol h7585)** ۱۲ آحاز گفت: «نمی طلبم و

خداوند راامتحان نخواهم نمود.» ۱۳ گفت: «ای خاندان داود بشنوید! آیا شما راچیزی سهل است که مردمان را بیزار کنید بلکه می‌خواهید خدای مرا نیز بیزار کنید. ۱۴ بنابراین خود خداوند به شما آیتی خواهد داد: اینک باکره حامله شده، پسری خواهد زایید و نام او راعمانوئیل خواهد خواند. ۱۵ کره و عسل خواهدخورد تا آنکه ترک کردن بدی و اختیار کردن خوبی را بداند. ۱۶ زیرا قبل از آنکه پسر، ترک نمودن بدی و اختیار کردن خوبی را بداند، زمینی که شما از هر دو پادشاه آن می‌ترسید، متروک خواهد شد. ۱۷ خداوند بر تو و بر قومت و برخاندان پدرت ایامی را خواهد آورد که از ایامی که افرایم از یهودا جدا شد تا حال نیامده باشدیعنی پادشاه آشور را.» ۱۸ و در آن روز واقع خواهد شد که خداوند برای مگسهایی که به کناره های نهرهای مصرند و زنبورهایی که درزمین آشورند صفیر خواهد زد. ۱۹ و تمامی آنهابرآمده، در وادیهای ویران و شکافهای صخره وبر همه بوته های خاردار و بر همه مرتع‌ها فرود خواهند آمد. ۲۰ و در آن روز خداوند به واسطه استره‌ای که از ماورای نهر اجیر می‌شود یعنی به واسطه پادشاه آشور موی سر و موی پایها راخواهد تراشید و ریش هم سترده خواهد شد. ۲۱ و در آن روز واقع خواهد شد که شخصی یک گاو جوان و دو گوسفند زنده نگاه خواهد داشت. ۲۲ و از فراوانی شیری که می‌دهند کره خواهدخورد زیرا هرکه در میان زمین باقی ماند خوراکش کره و عسل خواهد بود. ۲۳ و در آن روز هر مکانی که هزار مو به جهت هزار پاره نقره داده می‌شد پراز خار و خس خواهد بود. ۲۴ با تیرها و کمانهامردم به آنجا خواهند آمد زیرا که تمامی زمین پراز خار و خس خواهد شد. ۲۵ و جمیع کوههایی که با بیل کنده می‌شد، از ترس خار و خس به آنجانخواهند آمد بلکه گاوان را به آنجا خواهندفرستاد و گوسفندان آن را پایمال خواهند کرد.

۸ و خداوند مرا گفت: «لوحی بزرگ به جهت خود بگیر و بر آن با قلم انسان برای مهیرشلال حاش بز بنویس. ۲ و من شهود امین یعنی اوریای کاهن و زکریا ابن یبرکیا را به جهت خودبرای شهادت می‌گیرم.» ۳ پس من به نبیه نزدیکی کردم و او حامله شده، پسری زایید. آنگاه خداوند به من گفت: «او رامهیر شلال حاش بز بنام، ۴ زیرا قبل از آنکه طفل بتواندای پدرم وای مادرم بگوید، اموال دمشق وغنیمت سامره را پیش پادشاه آشور به یغماخواهند برد.» ۵ و خداوند بار دیگر مرا باز خطاب کرده، گفت: ۶ «چونکه این قوم آبهای شیلوه را که به ملایمت جاری می‌شود خوار شمرده، از رصین وپسر رملیا مسرور شده‌اند، ۷ بنابراین اینک خداوند آبهای زورآور بسیار نهر یعنی پادشاه آشور و تمامی حشمت او را بر ایشان برخواهدآورد و او از جمیع جویهای خود برخواهد آمد واز تمامی کناره های خویش سرشار خواهد شد، ۸ و بر یهودا تجاوز نموده، سیلان کرده، عبورخواهد نمود تا آنکه به گردنها برسد و بالهای خودرا پهن کرده، طول و عرض ولایتت راای عمانوئیل پر خواهد ساخت.» ۹ به هیجان آییدای قومها و شکست خواهیدیافت و گوش گیریدای اقصای زمین و کمر خودرا ببندید و شکست خواهید یافت. کمر خود راببندید و شکست خواهید یافت. ۱۰ با هم مشورت کنید و باطل خواهد شد و سخن گویید وبجا آورده نخواهد شد زیرا خدا با ما است. ۱۱ چونکه خداوند با دست قوی به من چنین گفت و مرا تعلیم داد که به راه این قوم سلوک ننمایم وگفت: ۱۲ «هرآنچه را که این قوم فتنه می‌نامند، شما آن را فتنه ننامید و از ترس ایشان ترسان وخائف مباشید. ۱۳ یهوه صبایوت را تقدیس نمایید و او ترس و خوف شما باشد. ۱۴ و او(برای شما) مکان مقدس خواهد بود اما برای هردو خاندان اسرائیل سنگ مصادم و صخره لغزش دهنده و برای ساکنان اورشلیم دام و تله. ۱۵ وبسیاری از ایشان لغزش خورده، خواهند افتاد وشکسته شده و بدام افتاده، گرفتار خواهند گردید.» ۱۶ شهادت را به هم بپیچ و شریعت را درشاگردانم مختوم ساز. ۱۷ و من برای خداوند که روی خود را از خاندان یعقوب مخفی می‌سازدانتظار کشیده، امیدوار او خواهم بود. ۱۸ اینک من و پسرانی که خداوند به من داده است، از جانب یهوه صبایوت که در کوه صهیون ساکن است به جهت اسرائیل آیات و علامات هستیم. ۱۹ وچون ایشان به شما گویند که از اصحاب اجنه وجادوگرانی که جیک جیک و زمزم می‌کنند سوال کنید، (گویید) «آیا قوم از خدای خود سوال ننمایند و آیا از مردگان به جهت زندگان سوال باید نمود؟» ۲۰ به شریعت و شهادت (توجه نمایید) واگر موافق این کلام سخن نگویند، پس برای ایشان روشنایی نخواهد بود. ۲۱ و با عسرت و گرسنگی در آن خواهند گشت و هنگامی که گرسنه شوند خویشتن را مشوش خواهند ساخت و پادشاه و خدای خود را لعنت کرده، به بالاخواهند نگریست. ۲۲ و به زمین نظر خواهندانداخت و اینک تنگی و تاریکی و ظلمت پریشانی خواهد بود و به تاریکی غلیظ رانده خواهند شد.

۹ لیکن برای او که در تنگی می‌بود، تاریکی نخواهد شد. در زمان پیشین زمین زبولون وزمین نفتالی را ذلیل ساخت، اما در زمان آخر آن را به راه دریا به آن طرف اردن در جلیل امت هامحترم خواهد گردانید. ۲ قومی که در تاریکی سالک می‌بودند، نور عظیمی خواهند دید و بر ساکنان زمین سایه موت نور ساطع خواهد شد. ۳ تو قوم را بسیار ساخته، شادی ایشان را زیادگردانیدی. به حضور تو شادی خواهند کرد مثل شادمانی وقت درو و مانند کسانی که در تقسیم نمودن غنیمت وجد می‌نمایند. ۴ زیرا که یوغ باراو را و عصای گردنش یعنی عصای جفا کننده وی را شکستی چنانکه در روز مدیان کردی. ۵ زیرا همه اسلحه مسلحان در غوغا است ورخوت ایشان به خون آغشته است اما برای سوختن و هیزم آتش خواهند بود. ۶ زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد وسلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب ومشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرورسلامتی خوانده خواهد شد. ۷ ترقی سلطنت وسلامتی او را بر کرسی داود و بر مملکت وی انتهانخواهد بود تا آن را به انصاف و عدالت از الان تاابدالاباد ثابت و استوار نماید. غیرت یهوه صبایوت این را بجا خواهد آورد. ۸ خداوند کلامی نزد یعقوب فرستاد و آن براسرائیل واقع گردید. ۹ و تمامی قوم خواهنددانست یعنی افرایم و ساکنان سامره که از غرور وتکبر دل خود می‌گویند. ۱۰ خشتها افتاده است امابا سنگهای تراشیده بنا خواهیم نمود؛ چوبهای افراغ در هم شکست اما سرو آزاد بجای آنهامی گذاریم.

۱۱ بنابراین خداوند دشمنان رصین رابضد او خواهد برافراشت و خصمان او
را خواهدبرانگیخت. ۱۲ ارامیان را از مشرق و فلسطینیان رااز مغرب و
ایشان اسرائیل را با دهان گشوده خواهند خورد. اما با این همه خشم او
برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است. ۱۳ و این قوم بسوی زننده
خودشان بازگشت ننموده و یهوه صبایوت را نطلبیده‌اند. ۱۴ بنابراین خداوند
سر ودم و نخل و نی را از اسرائیل در یک روز خواهدبرید. ۱۵ مرد پیر و مرد
شریف سر است و نبی‌ای که تعلیم دروغ می‌دهد، دم می‌باشد. ۱۶ زیرا که
هادیان این قوم ایشان را گمراه می‌کنند و پیروان ایشان بلعیده می‌شوند. ۱۷
از این سبب خداوند از جوانان ایشان مسرور نخواهد شد و بر یتیمان و
بیوه‌زنان ایشان ترحم نخواهد نمود. چونکه جمیع ایشان منافق وشریرند و هر
دهانی به حماقت متکلم می‌شود بااینهمه غضب او برگردانیده نشده و
دست او هنوزدراز است. ۱۸ زیرا که شرارت مثل آتش می‌سوزاند و خار و
خس را می‌خورد، و دربوته های جنگل افروخته شده، دود غلیظ پیچان
می‌شود. ۱۹ از غضب یهوه صبایوت زمین سوخته شده است و قوم هیزم
آتش گشته‌اند و کسی بربرادر خود شفقت ندارد. ۲۰ از جانب راست
می‌ربایند و گرسنه می‌مانند و از طرف چپ می‌خورند و سیر نمی شوند و
هرکس گوشت بازوی خود را می‌خورد. ۲۱ منسی افرایم را وافرایم منسی را
و هر دوی ایشان بضد یهودا متحدمی شوند. با اینهمه غضب او برگردانیده
نشده ودست او هنوز دراز است.

۱۰ وای بر آنانی که احکام غیر عادله راجاری می‌سازند و کاتبانی که
ظلم رامرقوم می‌دارند، ۲ تا مسکینان را از داوری منحرف سازند و حق
فقیران قوم مرا بربایند تا آنکه بیوه‌زنان غارت ایشان بشوند و یتیمان راتاراج
نمایند. ۳ پس در روز بازخواست در حینی که خرابی از دور می‌آید، چه
خواهید کرد وبسوی که برای معاونت خواهید گریخت و جلال خود را کجا
خواهید انداخت؟ ۴ غیر از آنکه زیراسیران خم شوند و زیر کشتگان بیفتند.
با اینهمه غضب او برگردانیده نشده و دست او هنوز درازاست. ۵ وای بر
آشور که عصای غضب من است. وعصایی که در دست ایشان است
خشم من می‌باشد. ۶ او را بر امت منافق می‌فرستم و نزد قوم مغضوب خود
مامور می‌دارم، تا غنیمتی برباینده و غارتی ببرند و ایشان را مثل گل کوچه‌ها
پایمال سازند. ۷ اما او چنین گمان نمی کند و دلش بدینگونه قیاس
نمی نماید، بلکه مراد دلش این است که امت های بسیار را هلاک و
منقطع بسازد. ۸ زیرا می‌گوید آیا سرداران من جمیع پادشاه نیستند؟ ۹ آیا
کلنو مثل کرکمیش نیست و آیاحمات مثل ارفاد نی، و آیا سامره مانند
دمشق نمی باشد؟ ۱۰ چنانکه دست من بر ممالک بتهااستیلا یافت و
بتهای تراشیده آنها از بتهای اورشلیم و سامره بیشتر بودند. ۱۱ پس آیا به
نهجی که به سامره و بتهایش عمل نمودم به اورشلیم و بتهایش چنین عمل
نخواهم نمود؟ ۱۲ و واقع خواهد شد بعد از آنکه خداوندتمامی کار خود
را با کوه صهیون و اورشلیم به انجام رسانیده باشد که من از ثمره دل
مغرورپادشاه آشور و از فخر چشمان متکبر وی انتقام خواهم کشید. ۱۳ زیرا
می‌گوید: «به قوت دست خود و به حکمت خویش چونکه فهیم هستم این
را کردم و حدود قومها را منتقل ساختم و خزاین ایشان را غارت نمودم و
مثل جبار سروران ایشان را به زیر انداختم. ۱۴ و دست من دولت قوم‌ها
رامثل آشیانه‌ای گرفته است و به طوری که تخمهای متروک را جمع کنند
من تمامی زمین راجمع کردم. و کسی نبود که بال را بجنباند یا دهان خود
را بگشاید یا جک جک بنماید.» ۱۵ آیا تبر بر کسی‌که به آن می‌شکند
فخرخواهد نمود یا اره بر کسی‌که آن را می‌کشدافتخار خواهد کرد، که گویا
عصا بلند کننده خودرا بجنباند یا چوب دست آنچه را که چوب نباشدبلند
نماید؟ ۱۶ بنابراین خداوند یهوه صبایوت برفربهان او لاغری خواهد فرستاد و
زیر جلال اوسوختنی مثل سوختن آتش افروخته خواهد شد. ۱۷ و نور
اسرائیل نار و قدوس وی شعله خواهدشد، و در یکروز خار و خسش را
سوزانیده، خواهد خورد. ۱۸ و شوکت جنگل و بستان او هم روح و هم
بدن را تباه خواهد ساخت و مثل گداختن مریض خواهد شد. ۱۹ و بقیه
درختان وجنگلش قلیل العدد خواهد بود که طفلی آنها راثبت تواند کرد.
۲۰ و در آن روز واقع خواهد شد که بقیه اسرائیل و ناجیان خاندان یعقوب
بار دیگر برزننده خودشان اعتماد نخواهند نمود. بلکه برخداوند که قدوس
اسرائیل است به اخلاص اعتماد خواهند نمود. ۲۱ و بقیه‌ای یعنی بقیه
یعقوب بسوی خدای قادر مطلق بازگشت خواهند کرد. ۲۲ زیرا هرچند قوم
تو اسرائیل مثل ریگ دریا باشند فقط از ایشان بقیتی بازگشت خواهند
نمود. هلاکتی که مقدر است به عدالت مجرا خواهد شد ۲۳ زیرا خداوند
یهوه صبایوت هلاکت و تقدیری در میان تمام زمین به عمل خواهد آورد.
۲۴ بنابراین خداوند یهوه صبایوت چنین می‌گوید: «ای قوم من که در
صهیون ساکنیداز آشور مترسید، اگرچه شما را به چوب بزند وعصای خود را
مثل مصریان بر شما بلند نماید. ۲۵ زیرا بعد از زمان بسیار کمی غضب
تمام خواهد شد و خشم من برای هلاکت ایشان خواهد بود.» ۲۶ و
یهوه صبایوت تازیانه‌ای بر وی خواهد برانگیخت چنانکه در کشتار مدیان
برصخره غراب. و عصای او بر دریا خواهد بود وآن را بلند خواهد کرد به
طوری که بر مصریان کرده بود. ۲۷ و در آن روز واقع خواهد شد که باراو از
دوش تو و یوغ او از گردن تو رفع خواهد شدو یوغ از فربهی گسسته خواهد
شد. ۲۸ او به عیات رسید و از مجرون گذشت و درمکماش اسباب خود
را گذاشت. ۲۹ از معبر عبورکردند و در جبع منزل گزیدند، اهل رامه
هراسان شدند و اهل جبعه شاول فرار کردند. ۳۰ ای دخترجلیم به آواز خود
فریاد برآور! ای لیشه وای عناتوت فقیر گوش ده! ۳۱ مدمینه فراری شدند
وساکنان جیبیم گریختند. ۳۲ همین امروز در نوب توقف می‌کند و دست
خود را بر جبل دخترصهیون و کوه اورشلیم دراز می‌سازد. ۳۳ اینک خداوند
یهوه صبایوت شاخه‌ها را با خوف قطع خواهد نمود و بلند قدان بریده
خواهند شد و مرتفعان پست خواهند گردید، ۳۴ و بوته های جنگل به آهن
بریده خواهد شد و لبنان به‌دست جباران خواهد افتاد.

۱۱ و نهالی از تنه یسی بیرون آمده، شاخه‌ای از ریشه هایش
خواهدشکفت. ۲ و روح خداوند بر او قرار خواهدگرفت، یعنی روح
حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند. ۳

وخوشی او در ترس خداوند خواهد بود و موافق رویت چشم خود داوری نخواهد کرد و بر وفق سمع گوشهای خویش تنبیه نخواهد نمود. ۴ بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین براستی حکم خواهد نمود. و جهان را به عصای دهان خویش زده، شریران رابه نفخه لبهای خود خواهد کشت. ۵ و کمربندکمرش عدالت خواهد بود و کمربند میانش امانت. ۶ و گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم، و طفل کوچک آنها را خواهد راند. ۷ و گاوبا خرس خواهد چرید و بچه های آنها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو کاه خواهد خورد. ۸ و طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهدکرد و طفل از شیر باز داشته شده دست خود را برخانه افعی خواهد گذاشت. ۹ و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فسادی نخواهند کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود مثل آبهایی که دریا را می‌پوشاند. ۱۰ و در آن روز واقع خواهد شد که ریشه یسی به جهت علم قوم‌ها برپا خواهد شد و امت هاآن را خواهند طلبید و سلامتی او با جلال خواهدبود. ۱۱ و در آن روز واقع خواهد گشت که خداوند بار دیگر دست خود را دراز کند تا بقیه قوم خویش را که از آشور و مصر و فتروس وحبش و عیلام و شنعار و حمات و از جزیره های دریا باقی‌مانده باشند باز آورد. ۱۲ و به جهت امت‌ها علمی برافراشته، رانده شدگان اسرائیل را جمع خواهد کرد، وپراکندگان یهودا را از چهار طرف جهان فراهم خواهد آورد. ۱۳ و حسد افرایم رفع خواهد شد ودشمنان یهودا منقطع خواهند گردید. افرایم بریهودا حسد نخواهد برد و یهودا افرایم را دشمنی نخواهد نمود. ۱۴ و به‌جانب مغرب بر دوش فلسطینیان پریده، بنی مشرق را با هم غارت خواهند نمود. و دست خود را بر ادوم و موآب دراز کرده، بنی عمون ایشان را اطاعت خواهندکرد. ۱۵ و خداوند زبانه دریای مصر را تباه ساخته، دست خود را با باد سوزان بر نهر درازخواهد کرد، و آن را با هفت نهرش خواهد زد ومردم را با کفش به آن عبور خواهد داد. ۱۶ و به جهت بقیه قوم او که از آشور باقی‌مانده باشند شاه راهی خواهد بود. چنانکه به جهت اسرائیل در روز برآمدن ایشان از زمین مصربود.

۱۲ و در آن روز خواهی گفت که «ای خداوند تو را حمد می‌گویم زیرا به من غضبناک بودی اما غضبت برگردانیده شده، مراتسلی می‌دهی. ۲ اینک خدا نجات من است بر اوتوکل نموده، نخواهم ترسید. زیرا یاه یهوه قوت وتسبیح من است و نجات من گردیده است.» ۳ بنابراین با شادمانی از چشمه های نجات آب خواهید کشید. ۴ و در آن روز خواهید گفت: «خداوند راحمد گویید و نام او را بخوانید و اعمال او را درمیان قوم‌ها اعلام کنید و ذکر نمایید که اسم اومتعال می‌باشد. ۵ برای خداوند بسرایید زیراکارهای عظیم کرده است و این در تمامی زمین معروف است. ۶ ای ساکنه صهیون صدا رابرافراشته، بسرای زیرا قدوس اسرائیل در میان توعظیم است.»

۱۳ وحی درباره بابل که اشعیا ابن آموص آن را دید. ۲ علمی بر کوه خشک برپا کنید و آواز به ایشان بلند نمایید، با دست اشاره کنید تا به درهای نجبا داخل شوند. ۳ من مقدسان خود رامامور داشتم و شجاعان خویش یعنی آنانی را که در کبریای من وجد می‌نمایند به جهت غضبم دعوت نمودم. ۴ آواز گروهی در کوه‌ها مثل آوازخلق کثیر. آواز غوغای ممالک امت‌ها که جمع شده باشند. یهوه صبایوت لشکر را برای جنگ سان می‌بیند. ۵ ایشان از زمین بعید و از کرانه های آسمان می‌آیند. یعنی خداوند با اسلحه غضب خود تا تمامی جهان را ویران کند. ۶ ولوله کنیدزیرا که روز خداوند نزدیک است، مثل هلاکتی ازجانب قادر مطلق می‌آید. ۷ از این جهت همه دستها سست می‌شود و دلهای همه مردم گداخته می‌گردد. ۸ و ایشان متحیر شده، المها و دردهای زه بر ایشان عارض می‌شود، مثل زنی که می‌زایددرد می‌کشند. بر یکدیگر نظر حیرت می‌اندازند وروهای ایشان روهای شعله‌ور می‌باشد. ۹ اینک روز خداوند با غضب و شدت خشم و ستمکیشی می‌آید، تا جهان را ویران سازد و گناهکاران را ازمیانش هلاک نماید. ۱۰ زیرا که ستارگان آسمان وبرجهایش روشنایی خود را نخواهند داد. وآفتاب در وقت طلوع خود تاریک خواهد شد وماه روشنایی خود را نخواهد تابانید. ۱۱ و من ربع مسکون را به‌سبب گناه و شریران را به‌سبب عصیان ایشان سزا خواهم داد، و غرور متکبران راتباه خواهم ساخت و تکبر جباران را به زیرخواهم‌انداخت. ۱۲ و مردم را از زر خالص وانسان را از طلای اوفیر کمیابتر خواهم گردانید. ۱۳ بنابراین آسمان را متزلزل خواهم ساخت وزمین از جای خود متحرک خواهد شد. در حین غضب یهوه صبایوت و در روز شدت خشم او. ۱۴ و مثل آهوی رانده شده و مانند گله‌ای که کسی آن را جمع نکند خواهند بود. و هرکس به سوی قوم خود توجه خواهد نمود و هر شخص به زمین خویش فرار خواهد کرد. ۱۵ و هرکه یافت شود با نیزه زده خواهد شد و هرکه گرفته شود با شمشیر خواهد افتاد. ۱۶ اطفال ایشان نیز در نظرایشان به زمین انداخته شوند و خانه های ایشان غارت شود و زنان ایشان بی‌عصمت گردند. ۱۷ اینک من مادیان را بر ایشان خواهم برانگیخت که نقره را به حساب نمی آورند و طلا را دوست نمی دارند. ۱۸ و کمانهای ایشان جوانان را خردخواهد کرد. و بر ثمره رحم ترحم نخواهند نمودو چشمان ایشان بر اطفال شفقت نخواهد کرد. ۱۹ و بابل که جلال ممالک و زینت فخر کلدانیان است، مثل واژگون ساختن خدا سدوم و عموره راخواهد شد. ۲۰ و تا به ابد آباد نخواهد شد و نسلابعد نسل مسکون نخواهد گردید. و اعراب درآنجا خیمه نخواهند زد و شبانان گله‌ها را در آنجانخواهند خوابانید. ۲۱ بلکه وحوش صحرا درآنجا خواهند خوابید و خانه های ایشان از بومهاپر خواهد شد. شترمرغ در آنجا ساکن خواهد شدو غولان در آنجا رقص خواهند کرد، ۲۲ و شغالهادر قصرهای ایشان و گرگها در کوشکهای خوش نما صدا خواهند زد و زمانش نزدیک است که برسد و روزهایش طول نخواهد کشید.

۱۴ زیرا خداوند بر یعقوب ترحم فرموده، اسرائیل را بار دیگر خواهد برگزید وایشان را در زمینشان آرامی خواهد داد. و غربا باایشان ملحق شده، با خاندان یعقوب ملصق خواهند گردید. ۲ و قوم‌ها ایشان را برداشته، به مکان خودشان خواهندآورد. و خاندان اسرائیل ایشان را در زمین خداوند

برای بندگی و کنیزی، مملوک خود خواهند ساخت. و اسیرکنندگان خود را
اسیر کرده، بر ستمکاران خویش حکمرانی خواهند نمود. ۳ و در روزی که
خداوند تو را از الم واضطرابت و بندگی سخت که بر تو می‌نهادندخلاصی
بخشد واقع خواهد شد، ۴ که این مثل رابر پادشاه بابل زده، خواهی
گفت: چگونه آن ستمکار تمام شد و آن جور پیشه چگونه فانی گردید. ۵
خداوند عصای شریران و چوگان حاکمان را شکست. ۶ آنکه قومها را به
خشم باصدمه متوالی می‌زد و بر امت‌ها به غضب با جفای بیحد حکمرانی
می‌نمود، ۷ تمامی زمین آرام شده و ساکت گردیده‌اند و به آواز بلند ترنم
می‌نمایند. ۸ صنوبرها نیز و سروهای آزاد لبنان درباره توشادمان شده،
می‌گویند: «از زمانی که توخوابیده‌ای قطع کننده‌ای بر ما برنیامده است.»
۹ هاویه از زیر برای تو متحرک است تا چون بیایی تو را استقبال نماید،
و مردگان یعنی جمیع بزرگان زمین را برای تو بیدار می‌سازد. و جمیع
پادشاهان امت‌ها را از کرسیهای ایشان برمی دارد. (Sheol h7585) ۱۰
جمیع اینها تو را خطاب کرده، می‌گویند: «آیاتو نیز مثل ما ضعیف شده‌ای
و مانند ماگردیده‌ای.» ۱۱ جلال تو و صدای بربطهای تو به هاویه فرود
شده است. کرمها زیر تو گسترانیده شده و مورها تو را می‌پوشانند. (Sheol
h7585) ۱۲ ای زهره دخترصبح چگونه از آسمان افتاده‌ای؟ ای که
امت‌ها راذلیل می‌ساختی چگونه به زمین افکنده شده‌ای؟ ۱۳ و تو در دل
خود می‌گفتی: «به آسمان صعودنموده، کرسی خود را بالای ستارگان
خدا خواهم افراشت. و بر کوه اجتماع در اطراف شمال جلوس خواهم
نمود. ۱۴ بالای بلندیهای ابرها صعود کرده، مثل حضرت اعلی خواهم
شد.» ۱۵ لکن به هاویه به اسفلهای حفره فرود خواهی شد. (Sheol
h7585) ۱۶ آنانی که تو را بینند بر تو چشم دوخته و درتو تامل نموده،
خواهند گفت: «آیا این آن مرداست که جهان را متزلزل و ممالک را مرتعش
می‌ساخت؟ ۱۷ که ربع مسکون را ویران می‌نمودو شهرهایش را منهدم
می‌ساخت و اسیران خودرا به خانه های ایشان رها نمی کرد؟» ۱۸ همه
پادشاهان امت‌ها جمیع هر یک در خانه خود با جلال می‌خوابند. ۱۹
اما تو از قبر خودبیرون افکنده می‌شوی و مثل شاخه مکروه ومانند لباس
کشتگانی که با شمشیر زده شده باشند، که به سنگهای حفره فرو می‌روند
و مثل لاشه پایمال شده. ۲۰ با ایشان در دفن متحدنخواهی بود چونکه
زمین خود را ویران کرده، قوم خویش را کشته‌ای. ذریت شریران تا به ابد
مذکورنخواهند شد. ۲۱ برای پسرانش به‌سبب گناه پدران ایشان قتل را مهیا
سازید، تا ایشان برنخیزند و در زمین تصرف ننمایند و روی ربع مسکون را از
شهرها پر نسازند. ۲۲ و یهوه صبایوت می‌گوید: «من به ضدایشان خواهم
برخاست.» و خداوند می‌گوید: «اسم و بقیه را و نسل و ذریت را از بابل
منقطع خواهم ساخت. ۲۳ و آن را نصیب خارپشتها و خلابهای آب
خواهم گردانید و آن رابا جاروب هلاکت خواهم رفت.» یهوه صبایوت
می‌گوید. ۲۴ یهوه صبایوت قسم خورده، می‌گوید: «یقین به طوری که
قصد نموده‌ام همچنان واقع خواهد شد. و به نهجی که تقدیر کرده‌ام
همچنان بجا آورده خواهد گشت. ۲۵ و آشور را در زمین خودم خواهم
شکست و او را بر کوههای خویش پایمال خواهم کرد. و یوغ او از ایشان
رفع شده، بار وی از گردن ایشان برداشته خواهد شد.» ۲۶ تقدیری که
بر تمامی زمین مقدر گشته، این است. و دستی که بر جمیع امت‌ها
دراز شده، همین است. ۲۷ زیرا که یهوه صبایوت تقدیرنموده است، پس
کیست که آن را باطل گرداند؟ ودست اوست که دراز شده است پس
کیست که آن را برگرداند؟ ۲۸ در سالی که آحاز پادشاه مرد این وحی نازل
شد: ۲۹ ای جمیع فلسطین شادی مکن از اینکه عصایی که تو را می‌زد
شکسته شده است. زیرا که از ریشه مار افعی بیرون می‌آید و نتیجه او
اژدهای آتشین پرنده خواهد بود. ۳۰ و نخست زادگان مسکینان خواهند
چرید و فقیران در اطمینان خواهند خوابید. و ریشه تو را با قحطی خواهم
کشت و باقی ماندگان تو مقتول خواهند شد. ۳۱ ای دروازه ولوله نما! وای
شهر فریاد برآور! ای تمامی فلسطین تو گداخته خواهی شد. زیراکه از طرف
شمال دود می‌آید و از صفوف وی کسی دور نخواهد افتاد. ۳۲ پس به
رسولان امت هاچه جواب داده شود: «اینکه خداوند صهیون رابنیاد نهاده
است و مسکینان قوم وی در آن پناه خواهند برد.»

۱۵ وحی درباره موآب: زیرا که در شبی عار موآب خراب وهلاک شده
است زیرا در شبی قیر موآب خراب وهلاک شده است. ۲ به بتکده و
دیبون به مکان های بلند به جهت گریستن برآمده‌اند. موآب برای نبوو میدبا
ولوله می‌کند. بر سر هریکی از ایشان گری است و ریشهای همه تراشیده
شده است. ۳ درکوچه های خود کمر خود را به پلاس می‌بندند وبر پشت
بامها و در چهارسوهای خود هرکس ولوله می‌نماید و اشکها می‌ریزد. ۴ و
حشبون والعاله فریاد برمی آورند. آواز ایشان تا یاهص مسموع می‌شود.
بنابراین مسلحان موآب ناله می‌کنند و جان ایشان در ایشان می‌لرزد. ۵ دل
من به جهت موآب فریاد برمی آورد. فراریانش تا به صوغر و عجلت شلشیا
نعره می‌زنند زیرا که ایشان به فراز لوحیت با گریه برمی آیند. زیرا که از راه
حورونایم صدای هلاکت برمی آورند. ۶ زیرا که آبهای نمریم خراب شده،
چونکه علف خشکیده و گیاه تلف شده و هیچ‌چیز سبز باقی نمانده است.
۷ بنابراین دولتی را که تحصیل نموده‌اند و اندوخته های خود را بر وادی
بیدها می‌برند. ۸ زیرا که فریادایشان حدود موآب را احاطه نموده و ولوله
ایشان تا اجلایم و ولوله ایشان تا بئر ایلیم رسیده است. ۹ چونکه آبهای
دیمون از خون پر شده زانرو که بر دیمون (بلایای) زیاد خواهم آوردیعنی
شیری را بر فراریان موآب و بر بقیه زمینش (خواهم گماشت).

۱۶ بره‌ها را که خراج حاکم زمین است ازسالع بسوی بیابان به کوه
دختر صهیون بفرستید. ۲ و دختران موآب مثل مرغان آواره ومانند آشیانه
ترک شده نزد معبرهای ارنون خواهند شد. ۳ مشورت بدهید و انصاف را
بجاآورید، و سایه خود را در وقت ظهر مثل شب بگردان. رانده شدگان را
پنهان کن و فراریان راتسلیم منما. ۴ ای موآب بگذار که رانده شدگان من
نزد تو ماوا گزینند. و برای ایشان از روی تاراج کننده پناه گاه باش. زیرا
ظالم نابود می‌شود وتاراج کننده تمام می‌گردد و ستمکار از زمین تلف
خواهد شد. ۵ و کرسی به رحمت استوار خواهدگشت و کسی به راستی
بر آن در خیمه داودخواهد نشست که داوری کند و انصاف را بطلبد وبه

جهت عدالت تعجیل نماید. ۶ غرور موآب و بسیاری تکبر و خیلاء و کبر وخشم او را شنیدیم و فخر او باطل است. ۷ بدین سبب موآب به جهت موآب ولوله می‌کند وتمامی ایشان ولوله می‌نمایند. به جهت بنیادهای قیر حارست ناله می‌کنید زیرا که بالکل مضروب می‌شود. ۸ زیرا که مزرعه های حشبون و موهای سبمه پژمرده شد و سروران امت‌ها تاکهایش راشکستند. آنها تا به یعزیر رسیده بود و در بیابان پراکنده می‌شد و شاخه هایش منتشر شده، از دریامی گذشت. ۹ بنابراین برای مو سبمه به گریه یعزیرخواهم گریست. ای حشبون و العاله شما را بااشکهای خود سیراب خواهم ساخت زیرا که برمیوه‌ها و انگورهایت گلبانگ افتاده است. ۱۰ شادی و ابتهاج از بستانها برداشته شد و در تاکستانها ترنم و آواز شادمانی نخواهد بود وکسی شراب را در چرخشتها پایمال نمی کند. صدای شادمانی را خاموش گردانیدم. ۱۱ لهذااحشای من مثل بربط به جهت موآب صدا می‌زندو بطن من برای قیر حارس. ۱۲ و هنگامی که موآب در مکان بلند خود حاضر شده، خویشتن را خسته کند و به مکان مقدس خود برای دعاییاید کامیاب نخواهد شد. ۱۳ این است کلامی که خداوند درباره موآب از زمان قدیم گفته است. ۱۴ اما الان خداوند تکلم نموده، می‌گوید که بعد از سه سال مثل سالهای مزدور جلال موآب با تمامی جماعت کثیر اومحقر خواهد شد و بقیه آن بسیار کم و بی‌قوت خواهند گردید.

۱۷ وحی درباره دمشق: اینک دمشق از میان شهرها برداشته می‌شود و توده خراب خواهد گردید. ۲ شهرهای عروعیر متروک می‌شود و به جهت خوابیدن گله‌ها خواهد بود و کسی آنها را نخواهد ترسانید. ۳ و حصار از افرایم تلف خواهد شد و سلطنت ازدمشق و از بقیه ارام. و مثل جلال بنی‌اسرائیل خواهند بود زیرا که یهوه صبایوت چنین می‌گوید. ۴ و در آن روز جلال یعقوب ضعیف می‌شود و فربهی جسدش به لاغری تبدیل می‌گردد. ۵ و چنان خواهد بود که دروگران زرع راجمع کنند و دستهای ایشان سنبله‌ها را درو کند. و خواهد بود مثل وقتی که در وادی رفایم سنبله‌ها را بچینند. ۶ و خوشه های چند در آن باقی ماند و مثل وقتی که زیتون را بتکانند که دو یاسه دانه بر سر شاخه بلند و چهار یا پنج دانه برشاخچه های بارور آن باقی ماند. یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید. ۷ در آن روز انسان بسوی آفریننده خود نظرخواهد کرد و چشمانش بسوی قدوس اسرائیل خواهد نگریست. ۸ و بسوی مذبح هایی که به‌دستهای خود ساخته است نظر نخواهد کرد و به آنچه با انگشتهای خویش بنا نموده یعنی اشیریم و بتهای آفتاب نخواهد نگریست. ۹ در آن روز شهرهای حصینش مثل خرابه هایی که در جنگل یا بر کوه بلند است خواهد شد که آنها را از حضور بنی‌اسرائیل واگذاشتند و ویران خواهد شد. ۱۰ چونکه خدای نجات خود را فراموش کردی و صخره قوت خویش را به یاد نیاوردی بنابراین نهالهای دلپذیرغرس خواهی نمود و قلمه های غریب را خواهی کاشت. ۱۱ در روزی که غرس می‌نمایی آن را نموخواهی داد و در صبح مزروع خود را به شکوفه خواهی آورد اما محصولش در روز آفت مهلک وحزن علاج ناپذیر بر باد خواهد رفت. ۱۲ وای بر شورش قوم های بسیار که مثل شورش دریا شورش می‌نمایند و خروش طوایفی که مثل خروش آبهای زورآور خروش می‌کنند. ۱۳ طوایف مثل خروش آبهای بسیارمی خروشند اما ایشان را عتاب خواهد کرد و به‌جای دور خواهند گریخت و مثل کاه کوهها دربرابر باد رانده خواهند شد و مثل غبار در برابرگردباد. ۱۴ در وقت شام اینک خوف است و قبل از صبح نابود می‌شوند. نصیب تاراج کنندگان ما و حصه غارت نمایندگان ما همین است.

۱۸ وای بر زمینی که در آن آواز بالها است که به آن طرف نهرهای کوش می‌باشد. ۲ و ایلچیان به دریا و در کشتیهای بردی بر روی آبها می‌فرستد و می‌گوید: ای رسولان تیزروبروید نزد امت بلند قد و براق، نزد قومی که ازابتدایش تا کنون مهیب بوده‌اند یعنی امت زورآورو پایمال کننده که نهرها زمین ایشان را تقسیم می‌کند. ۳ ای تمامی ساکنان ربع مسکون و سکنه جهان، چون علمی بر کوهها بلند گردد بنگرید وچون کرنا نواخته شود بشنوید. ۴ زیرا خداوند به من چنین گفته است که من خواهم آرامید و ازمکان خود نظر خواهم نمود. مثل گرمای صاف برنباتات و مثل ابر شبنم دار در حرارت حصاد. ۵ زیرا قبل از حصاد وقتی که شکوفه تمام شود وگل به انگور رسیده، مبدل گردد او شاخه‌ها را بااره‌ها خواهد برید و نهالها را بریده دور خواهدافکند. ۶ و همه برای مرغان شکاری کوهها ووحوش زمین واگذاشته خواهد شد. و مرغان شکاری تابستان را بر آنها بسر خواهند برد وجمیع وحوش زمین زمستان را بر آنها خواهندگذرانید. ۷ و در آن زمان هدیه‌ای برای یهوه صبایوت از قوم بلند قد و براق و از قومی که ازابتدایش تا کنون مهیب است و از امتی زورآور وپایمال کننده که نهرها زمین ایشان را تقسیم می‌کند به مکان اسم یهوه صبایوت یعنی به کوه صهیون آورده خواهد شد.

۱۹ وحی درباره مصر: اینک خداوند بر ابر تیزرو سوار شده، به مصر می‌آید و بتهای مصر از حضور وی خواهدلرزید و دلهای مصریان در اندرون ایشان گداخته خواهد شد. ۲ و مصریان را بر مصریان خواهم برانگیخت. برادر با برادر خود و همسایه باهمسایه خویش و شهر با شهر و کشور با کشورجنگ خواهند نمود. ۳ و روح مصر در اندرونش افسرده شده، مشورتش را باطل خواهم گردانید وایشان از بتها و فالگیران و صاحبان اجنه وجادوگران سوال خواهند نمود. ۴ و مصریان را به‌دست آقای ستم کیش تسلیم خواهم نمود وپادشاه زورآور بر ایشان حکمرانی خواهد کرد. خداوند یهوه صبایوت چنین می‌گوید. ۵ و آب از دریا (نیل) کم شده، نهر خراب وخشک خواهد گردید. ۶ و نهرها متعفن شده، جویهای ماصور کم شده می‌خشکد و نی و بوریاپژمرده خواهد شد. ۷ و مرغزاری که بر کنار نیل وبر دهنه نیل است و همه مزرعه های نیل خشک وارانده شده و نابود خواهد گردید. ۸ و ماهی گیران ماتم می‌گیرند و همه آنانی که قلاب به نیل اندازندزاری می‌کنند و آنانی که دام بر روی آب گسترانند افسرده خواهند شد. ۹ و عاملان کتان شانه زده و بافندگان پارچه سفید خجل خواهندشد. ۱۰ و ارکان او ساییده و جمیع مزدوران رنجیده دل خواهند شد. ۱۱ سروران صوعن بالکل احمق می‌شوند ومشورت مشیران دانشمند

فرعون وحشی می گردد. پس چگونه به فرعون می‌گویید که من پسر حکما
و پسر پادشاهان قدیم می‌باشم. ۱۲ پس حکیمان تو کجایند تا ایشان تو را
اطلاع دهند وبدانند که یهوه صبایوت درباره مصر چه تقدیرنموده است.
۱۳ سروران صوعن ابله شده وسروران نوف فریب خورده‌اند و آنانی که سنگ
زاویه اسباط مصر هستند آن را گمراه کرده‌اند. ۱۴ و خداوند روح خیرگی
در وسط آن آمیخته است که ایشان مصریان را در همه کارهای ایشان گمراه
کرده‌اند مثل مستان که در قی خود افتان وخیزان راه می‌روند. ۱۵ و مصریان
را کاری نخواهد ماند که سر یا دم نخل یا بوریا بکند. ۱۶ در آن روز
اهل مصر مثل زنان می‌باشند و ازحرکت دست یهوه صبایوت که آن را بر
مصر به حرکت می‌آورد لرزان و هراسان خواهند شد. ۱۷ و زمین یهودا
باعث خوف مصر خواهد شد که هرکه ذکر آن را بشنود خواهد ترسید
به‌سبب تقدیری که یهوه صبایوت بر آن مقدر نموده است. ۱۸ در آن روز
پنج شهر در زمین مصر به زبان کنعان متکلم شده، برای یهوه صبایوت
قسم خواهند خورد و یکی شهر هلاکت نامیده خواهدشد. ۱۹ در آن
روز مذبحی برای خداوند در میان زمین مصر و ستونی نزد حدودش برای
خداوندخواهد بود. ۲۰ و آن آیتی و شهادتی برای یهوه صبایوت در زمین
مصر خواهد بود. زیرا که نزدخداوند به‌سبب جفاکنندگان خویش استغاثه
خواهد نمود و او نجات‌دهنده و حمایت کننده‌ای برای ایشان خواهد
فرستاد و ایشان راخواهد رهانید. ۲۱ و خداوند بر مصریان معروف خواهد
شد و در آن روز مصریان خداوند راخواهند شناخت و با ذبایح و هدایا او را
عبادت خواهند کرد و برای خداوند نذر کرده، آن را وفاخواهند نمود. ۲۲ و
خداوند مصریان را خواهدزد و به زدن شفا خواهد داد زیرا چون بسوی
خداوند بازگشت نمایند ایشان را اجابت نموده، شفا خواهد داد. ۲۳ در آن
روز شاهراهی از مصر به آشورخواهد بود و آشوریان به مصر و مصریان به
آشورخواهند رفت و مصریان با آشوریان عبادت خواهند نمود. ۲۴ در آن روز
اسرائیل سوم مصر وآشور خواهد شد و آنها در میان جهان برکت خواهند
بود. ۲۵ زیرا که یهوه صبایوت آنها رابرکت داده خواهد گفت قوم من مصر
و صنعت دست من آشور و میراث من اسرائیل مبارک باشند.

۲۰ در سالی که ترتان به اشدود آمد هنگامی که سرجون پادشاه آشور
او رافرستاد، پس با اشدود جنگ کرده، آن را گرفت. ۲ در آن وقت خداوند
به واسطه اشعیا ابن آموص تکلم نموده، گفت: «برو و پلاس را از کمر
خودبگشا و نعلین را از پای خود بیرون کن.» و او چنین کرده، عریان و پا
برهنه راه می‌رفت. ۳ و خداوند گفت: «چنانکه بنده من اشعیا سه سال
عریان و پا برهنه راه رفته است تا آیتی وعلامتی درباره مصر و کوش باشد،
۴ بهمان طورپادشاه آشور اسیران مصر و جلاء وطنان کوش رااز جوانان
وپیران عریان و پابرهنه و مکشوف سرین خواهد برد تا رسوایی مصر باشد. ۵
و ایشان به‌سبب کوش که ملجای ایشان است و مصر که فخر ایشان باشد
مضطرب و خجل خواهند شد. ۶ و ساکنان این ساحل در آن روز خواهند
گفت: اینک ملجای ما که برای اعانت به آن فرار کردیم تااز دست پادشاه
آشور نجات یابیم چنین شده است، پس ما چگونه نجات خواهیم یافت؟»

۲۱ وحی درباره بیابان بحر: چنانکه گردباد در جنوب می‌آید، این نیز
از بیابان از زمین هولناک می‌آید. ۲ رویای سخت برای من منکشف شده
است، خیانت پیشه خیانت می‌کند و تاراج کننده تاراج می‌نماید. ای
عیلام برآی وای مدیان محاصره نما. تمام ناله آن را ساکت گردانیدم. ۳ از
این جهت کمر من از شدت درد پر شده است و درد زه مثل درد زنی که
می‌زاید مرادرگرفته است. پیچ و تاب می‌خورم که نمی توانم بشنوم، مدهوش
می‌شوم که نمی توانم ببینم. ۴ دل من می‌طپید و هیبت مرا ترسانید. او
شب لذت مرابرایم به خوف مبدل ساخته است. ۵ سفره را مهیاساخته و
فرش را گسترانیده به اکل و شرب مشغول می‌باشند. ای سروران برخیزید و
سپرهارا روغن بمالید. ۶ زیرا خداوند به من چنین گفته است: «برو ودیده
بان را قرار بده تا آنچه را که بیند اعلام نماید. ۷ و چون فوج سواران جفت
جفت و فوج الاغان وفوج شتران را بیند آنگاه به دقت تمام توجه بنماید.»
۸ پس او مثل شیر صدا زد که «ای آقا من دائم در روز بر محرس ایستاده‌ام
و تمامی شب بردیده بانگاه خود برقرار می‌باشم. ۹ و اینک فوج مردان و
سواران جفت جفت می‌آیند و او مزیدکرده، گفت: بابل افتاد افتاده است و
تمامی تمثال های تراشیده خدایانش را بر زمین شکسته‌اند.» ۱۰ ای کوفته
شده من وای محصول خرمن من آنچه از یهوه صبایوت خدای اسرائیل
شنیدم به شما اعلام می‌نمایم. ۱۱ وحی درباره دومه: کسی از سعیر به من
ندا می‌کند که «ای دیده بان از شب چه خبر؟ ای دیده بان از شب چه
خبر؟» ۱۲ دیده بان می‌گوید که صبح می‌آید و شام نیز. اگر پرسیدن
می‌خواهید بپرسید و بازگشت نموده، بیایید.» ۱۳ وحی درباره عرب: ای
قافله های ددانیان در جنگل عرب منزل کنید. ۱۴ ای ساکنان زمین تیما
تشنگان را به آب استقبال کنید و فراریان را به خوراک ایشان پذیره شوید.
۱۵ زیرا که ایشان از شمشیرها فرارمی کنند. از شمشیر برهنه و کمان
زه شده و ازسختی جنگ. ۱۶ زانرو که خداوند به من گفته است بعد
ازیکسال موافق سالهای مزدوران تمامی شوکت قیدار تلف خواهد شد. ۱۷
و بقیه شماره تیراندازان و جباران بنی قیدار قلیل خواهد شدچونکه یهوه
خدای اسرائیل این را گفته است.

۲۲ وحی درباره وادی رویا: الان تو را چه شد که کلیه بر بامهابرآمدی؟
۲ ای که پر از شورشها هستی وای شهرپرغوغا وای قریه مفتخر. کشتگانت
کشته شمشیر نیستند و در جنگ هلاک نشده‌اند. ۳ جمیع سرورانت با
هم گریختند و بدون تیراندازان اسیر گشتند. همگانی که در تو یافت شدند
با هم اسیر گردیدند و به‌جای دور فرارکردند. ۴ بنابراین گفتم نظر خود
را از من بگردانیدزیرا که با تلخی گریه می‌کنم. برای تسلی من درباره
خرابی دختر قومم الحاح مکنید. ۵ زیرا خداوند یهوه صبایوت روز آشفتگی
وپایمالی و پریشانی‌ای در وادی رویا دارد. دیوارها را منهدم می‌سازند و
صدای استغاثه تا به کوهها می‌رسد. ۶ و عیلام با افواج مردان و سواران
ترکش را برداشته است و قیر سپر را مکشوف نموده است، ۷ و وادیهای
بهترینت از ارابه‌ها پرشده، سواران پیش دروازه هایت صف آرایی می‌نمایند،
۸ و پوشش یهودا برداشته می‌شود ودر آن روز به اسلحه خانه جنگل نگاه

خواهیدکرد. ۹ و رخنه های شهر داود را که بسیارندخواهید دید و آب برکه تحتانی را جمع خواهیدنمود. ۱۰ و خانه های اورشلیم را خواهید شمرد وخانه‌ها را به جهت حصاربندی دیوارها خراب خواهید نمود. ۱۱ و درمیان دو دیوار حوضی برای آب برکه قدیم خواهید ساخت اما به صانع آن نخواهید نگریست و به آنکه آن را از ایام پیشین ساخته است نگران نخواهید شد. ۱۲ و در آن روزخداوند یهوه صبایوت (شما را) به گریستن و ماتم کردن و کندن مو و پوشیدن پلاس خواهدخواند. ۱۳ و اینک شادمانی و خوشی و کشتن گاوان و ذبح کردن گوسفندان و خوردن گوشت ونوشیدن شراب خواهد بود که بخوریم و بنوشیم زیرا که فردا می‌میریم. ۱۴ و یهوه صبایوت درگوش من اعلام کرده است که این گناه شما تابمیرید هرگز کفاره نخواهد شد. خداوند یهوه صبایوت این را گفته است. ۱۵ خداوند یهوه صبایوت چنین می‌گوید: «برو و نزد این خزانه‌دار یعنی شبنا که ناظر خانه است داخل شو و به او بگو: ۱۶ تو را در اینجا چه‌کار است و در اینجا که را داری که در اینجا قبری برای خود کنده‌ای؟ ای کسی‌که قبر خود را درمکان بلند می‌کنی و مسکنی برای خویشتن درصخره می‌تراشی.» ۱۷ اینک‌ای مرد، خداوند البته تو را دورخواهد انداخت و البته تو را خواهد پوشانید. ۱۸ والبته تو را مثل گوی سخت خواهد پیچید و به زمین وسیع تو را خواهد افکند و در آنجا خواهی مرد و در آنجا ارابه های شوکت تو رسوایی خانه آقایت خواهد شد. ۱۹ و تو را از منصبت خواهم راند و از مکانت به زیر افکنده خواهی شد. ۲۰ و در آن روز واقع خواهد شد که بنده خویش الیاقیم بن حلقیا را دعوت خواهم نمود. ۲۱ و او را به‌جامه تو ملبس ساخته به کمربندت محکم خواهم ساخت و اقتدار تو را به‌دست اوخواهم داد و او ساکنان اورشلیم و خاندان یهودارا پدر خواهد بود. ۲۲ و کلید خانه داود را بر دوش وی خواهم نهاد و چون بگشاید احدی نخواهدبست و چون ببندد، احدی نخواهد گشاد. ۲۳ و او را در جای محکم مثل میخ خواهم دوخت و برای خاندان پدر خود کرسی جلال خواهد بود. ۲۴ وتمامی جلال خاندان پدرش را از اولاد و احفاد وهمه ظروف کوچک را از ظروف کاسه‌ها تا ظروف تنگها بر او خواهند آویخت. ۲۵ و یهوه صبایوت می‌گوید که در آن روز آن میخی که در مکان محکم دوخته شده متحرک خواهد گردید و قطع شده، خواهد افتاد و باری که بر آن است، تلف خواهد شد زیرا خداوند این راگفته است.

۲۳ وحی درباره صور ای کشتیهای ترشیش ولوله نمایید زیراکه بحدی خراب شده است که نه خانه‌ای و نه مدخلی باقی‌مانده. از زمین کتیم خبر به ایشان رسیده است. ۲ ای ساکنان ساحل که تاجران صیدون که از دریا عبور می‌کنند تو را پرساخته‌اند آرام گیرید. ۳ و دخل او از محصول شیحور و حصاد نیل بر آبهای بسیار می‌بود پس اوتجارت گاه امت‌ها شده است. ۴ ای صیدون خجل شو زیرا که دریا یعنی قلعه دریا متکلم شده، می‌گوید درد زه نکشیده‌ام و نزاییده‌ام وجوانان را نپرورده‌ام و دوشیزگان را تربیت نکرده‌ام. ۵ چون این خبر به مصر برسد از اخبارصور بسیار دردناک خواهند شد. ۶ ای ساکنان ساحل دریا به ترشیش بگذرید وولوله نمایید. ۷ آیا این شهر مفتخر شما است که قدیمی و از ایام سلف بوده است و پایهایش او رابه‌جای دور برده، تا در آنجا ماوا گزیند؟ ۸ کیست که این قصد را درباره صور آن شهر تاج بخش که تجار وی سروران و بازرگانان او شرفای جهان بوده‌اند نموده است. ۹ یهوه صبایوت این قصد رانموده است تا تکبر تمامی جلال را خوار سازد وجمیع شرفای جهان را محقر نماید. ۱۰ ای دختر ترشیش از زمین خود مثل نیل بگذر زیرا که دیگر هیچ بند برای تو نیست. ۱۱ اودست خود را بر دریا دراز کرده، مملکتها رامتحرک ساخته است. خداوند درباره کنعان امرفرموده است تا قلعه هایش را خراب نمایند. ۱۲ وگفته است: ای دوشیزه ستم رسیده وای دخترصیدون دیگر مفتخر نخواهی شد. برخاسته، به کتیم بگذر اما در آنجا نیز راحت برای تو نخواهدبود. ۱۳ اینک زمین کلدانیان که قومی نبودند وآشور آن را به جهت صحرانشینان بنیاد نهاد. ایشان منجنیقهای خود را افراشته، قصرهای آن را منهدم و آن را به خرابی مبدل خواهند ساخت. ۱۴ ای کشتیهای ترشیش ولوله نمایید زیرا که قلعه شما خراب شده است. ۱۵ و در آن روز واقع خواهد شد که صور، هفتاد سال مثل ایام یک پادشاه فراموش خواهدشد و بعد از انقضای هفتاد سال برای صور مثل سرود زانیه خواهد بود. ۱۶ ای زانیه فراموش شده بربط را گرفته، در شهر گردش نما. خوش بنواز وسرودهای بسیار بخوان تا به یاد آورده شوی. ۱۷ وبعد از انقضای هفتاد سال واقع می‌شود که خداوند از صور تفقد خواهد نمود و به اجرت خویش برگشته با جمیع ممالک جهان که بر روی زمین است زنا خواهد نمود. ۱۸ و تجارت واجرت آن برای خداوند وقف شده ذخیره و اندوخته نخواهد شد بلکه تجارتش برای مقربان درگاه خداوند خواهد بود تا به سیری بخورند ولباس فاخر بپوشند.

۲۴ اینک خداوند زمین را خالی و ویران می کند، و آن را واژگون ساخته، ساکنانش را پراکنده می‌سازد. ۲ و مثل قوم، مثل کاهن و مثل بنده، مثل آقایش و مثل کنیز، مثل خاتونش و مثل مشتری، مثل فروشنده و مثل قرض دهنده، مثل قرض گیرنده و مثل سودخوار، مثل سود دهنده خواهد بود. ۳ و زمین بالکل خالی و بالکل غارت خواهد شد زیرا خداوند این سخن را گفته است. ۴ زمین ماتم می‌کند و پژمرده می‌شود. ربع مسکون کاهیده و پژمرده می‌گردد، شریفان اهل زمین کاهیده می‌شوند. ۵ زمین زیرساکنانش ملوث می‌شود زیرا که از شرایع تجاوزنموده و فرایض را تبدیل کرده و عهد جاودانی راشکسته‌اند. ۶ بنابراین لعنت، جهان را فانی کرده است و ساکنانش سزا یافته‌اند لهذا ساکنان زمین سوخته شده‌اند و مردمان، بسیار کم باقی‌مانده‌اند. ۷ شیره انگور ماتم می‌گیرد و مو کاهیده می‌گردد وتمامی شاددلان آه می‌کشند. ۸ شادمانی دفها تلف شده، آواز عشرت کنندگان باطل و شادمانی بربطها ساکت خواهد شد. ۹ شراب را با سرودهانخواهند آشامید و مسکرات برای نوشندگانش تلخ خواهد شد. ۱۰ قریه خرابه منهدم می‌شود وهر خانه بسته می‌گردد که کسی داخل آن نتواندشد. ۱۱ غوغایی برای شراب در کوچه‌ها است. هرگونه شادمانی تاریک گردیده و سرور زمین رفع شده است. ۱۲ ویرانی در شهر باقی است

ودروازه هایش به هلاکت خرد شده است. ۱۳ زیرا که در وسط زمین در میان قوم هایش چنین خواهدشد مثل تکانیدن زیتون و مانند خوشه هایی که بعد از چیدن انگور باقی می‌ماند. ۱۴ اینان آواز خود را بلند کرده، ترنم خواهندنمود و درباره کبریایی خداوند از دریا صداخواهند زد. ۱۵ از این جهت خداوند را در بلادمشرق و نام یهوه خدای اسرائیل را درجزیره های دریا تمجید نمایید. ۱۶ از کرانهای زمین سرودها را شنیدیم که عادلان را جلال باد. اما گفتم: وا حسرتا، وا حسرتا، وای بر من! خیانت کاران خیانت ورزیده، خیانت کاران به شدت خیانت ورزیده‌اند. ۱۷ ای ساکن زمین ترس و حفره و دام بر تو است. ۱۸ و واقع خواهد شد که هرکه از آواز ترس بگریزد به حفره خواهد افتاد وهرکه از میان حفره برآید گرفتار دام خواهد شدزیرا که روزنه های علیین باز شده و اساسهای زمین متزلزل می‌باشد. ۱۹ زمین بالکل منکسرشده. زمین تمام از هم پاشیده و زمین به شدت متحرک گشته است. ۲۰ زمین مثل مستان افتان وخیزان است و مثل سایه بان به چپ و راست متحرک و گناهش بر آن سنگین است. پس افتاده است که بار دیگر نخواهد برخاست. ۲۱ و در آن روز واقع خواهد شد که خداوندگروه شریفان را بر مکان بلند ایشان و پادشاهان زمین را بر زمین سزا خواهد داد. ۲۲ و ایشان مثل اسیران در چاه جمع خواهند شد و درزندان بسته خواهند گردید و بعد از روزهای بسیار، ایشان طلبیده خواهند شد. ۲۳ و ماه خجل و آفتاب رسوا خواهد گشت زیرا که یهوه صبایوت در کوه صهیون و در اورشلیم و به حضور مشایخ خویش، با جلال سلطنت خواهدنمود.

۲۵ ای یهوه تو خدای من هستی پس تو راتسبیح می‌خوانم و نام تو را حمدمی گویم، زیرا کارهای عجیب کرده‌ای وتقدیرهای قدیم تو امانت و راستی است. ۲ چونکه شهری را توده و قریه حصین را خرابه گردانیده‌ای و قصر غریبان را که شهر نباشد و هرگز بنا نگردد. ۳ بنابراین قوم عظیم، تو را تمجید می‌نمایند وقریه امت های ستم پیشه از تو خواهند ترسید. ۴ چونکه برای فقیران قلعه و به جهت مسکینان درحین تنگی ایشان قلعه بودی و ملجا از طوفان وسایه از گرمی، هنگامی که نفخه ستمکاران مثل طوفان بر دیوار می‌بود. ۵ و غوغای غریبان را مثل گرمی در جای خشک فرود خواهی آورد و سرودستمکاران مثل گرمی از سایه ابر پست خواهدشد. ۶ و یهوه صبایوت در این کوه برای همه قوم هاضیافتی از لذایذ برپا خواهد نمود. یعنی ضیافتی از شرابهای کهنه از لذایذ پر مغز و از شرابهای کهنه مصفا. ۷ و در این کوه روپوشی را که برتمامی قوم‌ها گسترده است و ستری را که جمیع امت‌ها را می‌پوشاند تلف خواهد کرد. ۸ و موت را تا ابدالاباد نابود خواهد ساخت و خداوند یهوه اشکها را از هرچهره پاک خواهد نمود و عار قوم خویش را از روی تمامی زمین رفع خواهد کردزیرا خداوند گفته است. ۹ و در آن روز خواهند گفت: «اینک این خدای ما است که منتظر او بوده‌ایم و ما را نجات خواهدداد. این خداوند است که منتظر او بوده‌ایم پس از نجات او مسرور و شادمان خواهیم شد.» ۱۰ زیراکه دست خداوند بر این کوه قرار خواهد گرفت وموآب در مکان خود پایمال خواهد شد چنانکه کاه در آب مزبله پایمال می‌شود. ۱۱ و او دستهای خود را در میان آن خواهد گشاد مثل شناوری که به جهت شنا کردن دستهای خود را می‌گشاید وغرور او را با حیله های دستهایش پست خواهدگردانید. ۱۲ و قلعه بلند حصارهایت را خم کرده، بزیر خواهد افکند و بر زمین با غبار یکسان خواهد ساخت.

۲۶ در آن روز این سرود در زمین یهوداسراییده خواهد شد؛ ما را شهری قوی است که دیوارها و حصار آن نجات است. ۲ دروازه‌ها را بگشایید تا امت عادل که امانت رانگاه می‌دارند داخل شوند. ۳ دل ثابت را درسلامتی کامل نگاه خواهی داشت، زیرا که بر توتوکل دارد. ۴ بر خداوند تا به ابد توکل نمایید، چونکه در یاه یهوه صخره جاودانی است. ۵ زیراآنانی را که بر بلندیها ساکنند فرود می‌آورد. وشهر رفیع را به زیر می‌اندازد. آن را به زمین انداخته، با خاک یکسان می‌سازد. ۶ پایها آن راپایمال خواهد کرد. یعنی پایهای فقیران وقدمهای مسکینان. ۷ طریق عادلان استقامت است. ای تو که مستقیم هستی طریق عادلان را هموار خواهی ساخت. ۸ پس‌ای خداوند در طریق داوریهای توانتظار تو را کشیده‌ایم. و جان ما به اسم تو و ذکر تو مشتاق است. ۹ شبانگاه به‌جان خود مشتاق توهستم. و بامدادان به روح خود در اندرونم تو رامی طلبم. زیرا هنگامی که داوریهای تو بر زمین آید سکنه ربع مسکون عدالت را خواهندآموخت. ۱۰ هرچند بر شریر ترحم شود عدالت را نخواهد آموخت. در زمین راستان شرارت می‌ورزد و جلال خداوند را مشاهده نمی نماید. ۱۱ ای خداوند دست تو برافراشته شده است امانمی بینند. لیکن چون غیرت تو را برای قوم ملاحظه کنند خجل خواهند شد. و آتش نیزدشمنانت را فرو خواهد برد. ۱۲ ای خداوند سلامتی را برای ما تعیین خواهی نمود. زیرا که تمام کارهای ما را نیز برای ما به عمل آورده‌ای. ۱۳ ای یهوه خدای ما آقایان غیر از تو بر ما استیلا داشتند. اما به تو فقط اسم تورا ذکر خواهیم کرد. ۱۴ ایشان مردند و زنده نخواهند شد. خیالها گردیدند و نخواهندبرخاست. بنابراین ایشان را سزا داده، هلاک ساختی و تمام ذکر ایشان را محو نمودی. ۱۵ قوم را افزودی‌ای خداوند قوم را مزید ساخته، خویشتن را جلال دادی. و تمامی حدود زمین راوسیع گردانیدی. ۱۶ ای خداوند ایشان در حین تنگی، تو راخواهند طلبید. و چون ایشان را تادیب نمایی دعاهای خفیه خواهند ریخت. ۱۷ مثل زن حامله‌ای که نزدیک زاییدن باشد و درد او راگرفته، از آلام خود فریاد بکند همچنین ما نیزای خداوند در حضور تو هستیم. ۱۸ حامله شده، دردزه ما را گرفت و باد را زاییدیم. و در زمین هیچ نجات به ظهور نیاوردیم. و ساکنان ربع مسکون نیفتادند. ۱۹ مردگان تو زنده خواهند شد و جسدهای من خواهند برخاست. ای شما که در خاک ساکنیدبیدار شده، ترنم نمایید! زیرا که شبنم تو شبنم نباتات است. و زمین مردگان خود را بیرون خواهدافکند. ۲۰ ای قوم من بیایید به حجره های خویش داخل شوید و درهای خود را در عقب خویش ببندید. خویشتن را اندک لحظه‌ای پنهان کنید تاغضب بگذرد. ۲۱ زیرا اینک خداوند از مکان خود بیرون می‌آید تا سزای گناهان

ساکنان زمین را به ایشان برساند. پس زمین خونهای خود رامکشوف خواهد ساخت و کشتگان خویش رادیگر پنهان نخواهد نمود.

۲۷ در آن روز خداوند به شمشیر سخت عظیم محکم خود آن مار تیز رو لویاتان را و آن مار پیچیده لویاتان را سزا خواهد داد و آن اژدها را که در دریا است خواهد کشت. ۲ در آن روز برای آن تاکستان شراب بسرایید. ۳ من که یهوه هستم آن را نگاه می‌دارم و هر دقیقه آن راآبیاری می‌نمایم. شب و روز آن را نگاهبانی می‌نمایم که مبادا احدی به آن ضرر برساند. ۴ خشم ندارم. کاش که خس و خار با من به جنگ می‌آمدند تا بر آنها هجوم آورده، آنها را با هم می‌سوزانیدم. ۵ یا به قوت من متمسک می‌شد تا بامن صلح بکند و با من صلح می‌نمود. ۶ در ایام آینده یعقوب ریشه خواهد زد واسرائیل غنچه و شکوفه خواهد آورد. و ایشان روی ربع مسکون را از میوه پر خواهند ساخت. ۷ آیا او را زد بطوری که دیگران او را زدند؟ یاکشته شد بطوری که مقتولان وی کشته شدند؟ ۸ چون او را دور ساختی به اندازه با وی معارضه نمودی. با باد سخت خویش او را در روز بادشرقی زایل ساختی. ۹ بنابراین گناه یعقوب از این کفاره شده و رفع گناه او تمامی نتیجه آن است. چون تمامی سنگهای مذبح را مثل سنگهای آهک نرم شده می‌گرداند آنگاه اشیریم و بتهای آفتاب دیگر برپا نخواهد شد. ۱۰ زیرا که آن شهرحصین منفرد خواهد شد و آن مسکن، مهجور ومثل بیابان واگذاشته خواهد شد. در آنجاگوساله‌ها خواهند چرید و در آن خوابیده، شاخه هایش را تلف خواهند کرد. ۱۱ چون شاخه هایش خشک شود شکسته خواهد شد. پس زنان آمده، آنها را خواهند سوزانید، زیرا که ایشان قوم بیفهم هستند. لهذا آفریننده ایشان برایشان ترحم نخواهد نمود و خالق ایشان بر ایشان شفقت نخواهد کرد. ۱۲ و در آن روز واقع خواهد شد که خداوند ازمسیل نهر (فرات) تا وادی مصر غله را خواهدکوبید. و شمای بنی‌اسرائیل یکی یکی جمع کرده خواهید شد. ۱۳ و در آن روز واقع خواهدشد که کرنای بزرگ نواخته خواهد شد وگم شدگان زمین آشور و رانده شدگان زمین مصرخواهند آمد. و خداوند را در کوه مقدس یعنی دراورشلیم عبادت خواهند نمود.

۲۸ وای بر تاج تکبر میگساران افرایم وبرگل پژمرده زیبایی جلال وی، که بر سر وادی بارور مغلوبان شراب است. ۲ اینک خداوند کسی زورآور و توانا دارد که مثل تگرگ شدید و طوفان مهلک و مانند سیل آبهای زورآورسرشار، آن را به زور بر زمین خواهد انداخت. ۳ وتاج تکبر میگساران افرایم زیر پایها پایمال خواهد شد. ۴ و گل پژمرده زیبایی جلال وی که بر سر وادی بارور است مثل نوبر انجیرها قبل ازتابستان خواهد بود که چون بیننده آن را بیندوقتی که هنوز در دستش باشد آن را فرو می‌برد. ۵ و در آن روز یهوه صبایوت به جهت بقیه قوم خویش تاج جلال و افسر جمال خواهد بود. ۶ وروح انصاف برای آنانی که به داوری می‌نشینند وقوت برای آنانی که جنگ را به دروازه هابرمی گردانند (خواهد بود). ۷ ولکن اینان نیز از شراب گمراه شده‌اند و ازمسکرات سرگشته گردیده‌اند. هم کاهن و هم نبی از مسکرات گمراه شده‌اند و از شراب بلعیده گردیده‌اند. از مسکرات سرگشته شده‌اند و درروبا گمراه گردیده‌اند و در داوری مبهوت گشته‌اند. ۸ زیرا که همه سفره‌ها از قی و نجاست پر گردیده و جایی نمانده است. ۹ کدام را معرفت خواهد آموخت و اخبار را به که خواهد فهمانید؟ آیا نه آنانی را که از شیر بازداشته و از پستانها گرفته شده‌اند؟ ۱۰ زیرا که حکم بر حکم و حکم بر حکم، قانون بر قانون وقانون بر قانون اینجا اندکی و آنجا اندکی خواهدبود. ۱۱ زیرا که با لبهای الکن و زبان غریب با این قوم تکلم خواهد نمود. ۱۲ که به ایشان گفت: «راحت همین است. پس خسته شدگان را مستریح سازید و آرامی همین است.» امانخواستند که بشنوند. ۱۳ و کلام خداوند برای ایشان حکم بر حکم و حکم برحکم، قانون برقانون و قانون بر قانون اینجا اندکی و آنجا اندکی خواهد بود تا بروند و به پشت افتاده، منکسرگردند و به دام افتاده، گرفتار شوند. ۱۴ بنابراین‌ای مردان استهزا کننده وای حاکمان این قوم که دراورشلیم‌اند کلام خداوند را بشنوید. ۱۵ از آنجاکه گفته‌اید با موت عهد بسته‌ایم و با هاویه همداستان شده‌ایم، پس چون تازیانه مهلک بگذرد به ما نخواهد رسید زیرا که دروغها راملجای خود نمودیم و خویشتن را زیر مکرمستور ساختیم. **(Sheol h7585)** ۱۶ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: «اینک در صهیون سنگ بنیادی نهادم یعنی سنگ آزموده و سنگ زاویه‌ای گرانبها و اساس محکم پس هرکه ایمان آورد تعجیل نخواهد نمود. ۱۷ وانصاف را ریسمان می‌گردانم و عدالت را ترازو وتگرگ ملجای دروغ را خواهد رفت و آبها ستر راخواهد برد. ۱۸ و عهد شما با موت باطل خواهدشد و میثاق شما با هاویه ثابت نخواهد ماند وچون تازیانه شدید بگذرد شما از آن پایمال خواهید شد. **(Sheol h7585)** ۱۹ هر وقت که بگذرد شما را گرفتارخواهد ساخت زیرا که هر بامداد هم در روز و هم در شب خواهد گذشت و فهمیدن اخبار باعث هیبت محض خواهد شد.» ۲۰ زیرا که بسترکوتاه تر است از آنکه کسی بر آن دراز شود ولحاف تنگ تر است از آنکه کسی خویشتن راپوشاند. ۲۱ زیرا خداوند چنانکه در کوه فراصیم (کرد) خواهد برخاست و چنانکه در وادی جبعون (نمود) خشمناک خواهد شد، تا کار خودیعنی کار عجیب خود را بجا آورد و عمل خویش یعنی عمل غریب خویش را به انجام رساند. ۲۲ پس الان استهزا منمایید مبادا بندهای شمامحکم گردد، زیرا هلاکت و تقدیری را که ازجانب خداوند یهوه صبایوت بر تمامی زمین می‌آید شنیده‌ام. ۲۳ گوش گیرید و آواز مرا بشنوید و متوجه شده، کلام مرا استماع نمایید. ۲۴ آیا برزگر، همه روز به جهت تخم پاشیدن شیار می‌کند و آیا همه وقت زمین خود را می‌شکافد و هموار می‌نماید؟ ۲۵ آیا بعد از آنکه رویش را هموار کرد گشنیز رانمی پاشد و زیره را نمی افشاند و گندم را درشیارها و جو را در جای معین و ذرت را درحدودش نمی گذارد؟ ۲۶ زیرا که خدایش او را به راستی می‌آموزد و او را تعلیم می‌دهد. ۲۷ چونکه گشنیز با گردون تیز کوبیده نمی شود و چرخ ارابه بر زیره گردانیده نمی گردد، بلکه گشنیز به عصا وزیره به چوب تکانیده می‌شود. ۲۸ گندم آردمی شود زیرا که آن را همیشه خرمن کوبی نمی کندو هرچند چرخ ارابه و اسبان خود را بر آن بگرداندآن را خرد نمی کند. ۲۹

این نیز از جانب یهوه صبایوت که عجیب الرای و عظیم الحکمت است صادر می‌گردد.

۲۹ وای بر اریئیل! وای بر اریئیل! شهری که داود در آن خیمه زد. سال بر سال مزید کنید و عیدها دور زنند. ۲ و من اریئیل را به تنگی خواهم‌انداخت و ماتم و نوحه گری خواهد بود و آن برای من مثل اریئیل خواهد بود. ۳ و بر توبه هر طرف اردو زده، تو را به باره‌ها محاصره خواهم نمود و منجنیقها بر تو خواهم افراشت. ۴ و به زیر افکنده شده، از زمین تکلم خواهی نمودو کلام تو از میان غبار پست خواهد گردید و آوازتو از زمین مثل آواز جن خواهد بود و زبان تو ازمیان غبار زمزم خواهد کرد. ۵ اما گروه دشمنانت مثل گرد نرم خواهند شد و گروه ستم کیشان مانندکاه که می‌گذرد و این بغته در لحظه‌ای واقع خواهد شد. ۶ و از جانب یهوه صبایوت با رعد وزلزله و صوت عظیم و گردباد و طوفان و شعله آتش سوزنده از تو پرسش خواهد شد. ۷ وجمعیت تمام امت هایی که با اریئیل جنگ می‌کنند یعنی تمامی آنانی که بر او و بر قلعه وی مقاتله می‌نمایند و او را بتنگ می‌آورند مثل خواب و رویای شب خواهند شد. ۸ و مثل شخص گرسنه که خواب می‌بیند که می‌خورد وچون بیدار شود شکم او تهی است. یا شخص تشنه که خواب می‌بیند که آب می‌نوشد و چون بیدار شود اینک ضعف دارد و جانش مشتهی می‌باشد. همچنین تمامی جماعت امت هایی که باکوه صهیون جنگ می‌کنند خواهند شد. ۹ درنگ کنید و متحیر باشید و تمتع برید وکور باشید. ایشان مست می‌شوند لیکن نه ازشراب و نوان می‌گردند اما نه از مسکرات. ۱۰ زیراخداوند بر شما روح خواب سنگین را عارض گردانیده، چشمان شما را بسته است. و انبیا وروسای شما یعنی رائیان را محجوب کرده است. ۱۱ و تمامی رویا برای شما مثل کلام تومارمختوم گردیده است که آن را به کسی‌که خواندن می داند داده، می‌گویند: این را بخوان و اومی گوید: نمی توانم چونکه مختوم است. ۱۲ و آن طومار را به کسی‌که خواندن نداند داده، می‌گویندداین را بخوان و او می‌گوید خواندن نمی دانم. ۱۳ و خداوند می‌گوید: «چونکه این قوم ازدهان خود به من تقرب می‌جویند و به لبهای خویش مرا تمجید می‌نمایند اما دل خود را از من دور کرده‌اند و ترس ایشان از من وصیتی است که از انسان آموخته‌اند، ۱۴ بنابراین اینک من بار دیگربا این قوم عمل عجیب و غریب بجا خواهم آوردو حکمت حکیمان ایشان باطل و فهم فهیمان ایشان مستور خواهد شد.» ۱۵ وای بر آنانی که مشورت خود را از خداوندبسیار عمیق پنهان می‌کنند و اعمال ایشان درتاریکی می‌باشد و می‌گویند: «کیست که مارا بیبندو کیست که ما را بشناسد؟» ۱۶ ای زیر و زبرکنندگان هرچیز! آیا کوزه‌گر مثل گل محسوب شود یا مصنوع درباره صانع خود گوید مرانساخته است و یا تصویر درباره مصورش گویدکه فهم ندارد؟ ۱۷ آیا در اندک زمانی واقع نخواهدشد که لبنان به بوستان مبدل گردد و بوستان به جنگل محسوب شود؟ ۱۸ و در آن روز کران کلام کتاب را خواهند شنید و چشمان کوران از میان ظلمت و تاریکی خواهد دید. ۱۹ و حلیمان شادمانی خود را در خداوند مزید خواهند کرد ومسکینان مردمان در قدوس اسرائیل وجدخواهند نمود. ۲۰ زیرا که ستمگران نابود واستهزاکنندگان معدوم خواهند شد و پیروان شرارت منقطع خواهند گردید. ۲۱ که انسان را به سخنی مجرم می‌سازند و برای کسی‌که در محکمه حکم می‌کند دام می‌گسترانند و عادل رابه بطالت منحرف می‌سازند. ۲۲ بنابراین خداوندکه ابراهیم را فدیه داده است درباره خاندان یعقوب چنین می‌گوید که از این به بعد یعقوب خجل نخواهد شد و رنگ چهره‌اش دیگرنخواهد پرید. ۲۳ بلکه چون فرزندان خود را که عمل دست من می‌باشند در میان خویش بیندآنگاه ایشان اسم مرا تقدیس خواهند نمود وقدوس یعقوب را تقدیس خواهند کرد و ازخدای اسرائیل خواهند ترسید. ۲۴ و آنانی که روح گمراهی دارند فهیم خواهند شد و متمردان تعلیم را خواهند آموخت.

۳۰ خداوند می‌گوید که وای بر پسران فتنه انگیز که مشورت می‌کنند لیکن نه ازمن و عهد می‌بندند لیکن نه از روح من، تا گناه را برگناه مزید نمایند. ۲ که برای فرود شدن به مصرعزیمت می‌کنند اما از دهان من سوال نمی نمایندو به قوت فرعون پناه می‌گیرند و به سایه مصراعتماد دارند. ۳ لهذا قوت فرعون خجالت واعتماد به سایه مصر رسوایی شما خواهد بود. ۴ زیرا که سروران او در صوعن هستند و ایلچیان وی به حانیس رسیده‌اند. ۵ همگی ایشان از قومی که برای ایشان فایده ندارند خجل خواهند شد که نه معاونت و نه منفعتی بلکه خجالت و رسوایی نیز برای ایشان خواهند بود. ۶ وحی درباره بهیموت جنوبی: از میان زمین تنگ و ضیق که از آنجا شیر ماده و اسد وافعی ومار آتشین پرنده می‌آید. توانگری خویش را برپشت الاغان و گنجهای خود را بر کوهان شتران نزد قومی که منفعت ندارند می‌برند. ۷ چونکه اعانت مصریان عبث و بی‌فایده است از این جهت ایشان را رهب الجلوس نامیدم. ۸ الان بیا و این رادر نزد ایشان بر لوحی بنویس و بر طوماری مرقوم ساز تا برای ایام آینده تا ابدالاباد بماند. ۹ زیرا که این قوم فتنه انگیز و پسران دروغگومی باشند. پسرانی که نمی خواهند شریعت خداوند را استماع نمایند. ۱۰ که به رائیان می‌گویند: رویت مکنید و به انبیا که برای ما به راستی نبوت ننمایید بلکه سخنان شیرین به ماگویید و به مکاید نبوت کنید. ۱۱ از راه منحرف شوید و از طریق تجاوز نمایید و قدوس اسرائیل را از نظر ما دور سازید. ۱۲ بنابراین قدوس اسرائیل چنین می‌گوید: «چونکه شما این کلام را ترک کردید و بر ظلم وفساد اعتماد کرده، بر آن تکیه نمودید، ۱۳ از این جهت این گناه برای شما مثل شکاف نزدیک به افتادن که در دیوار بلند پیش آمده باشد و خرابی آن در لحظه‌ای بغته پدید آید خواهد بود. ۱۴ وشکستگی آن مثل شکستگی کوزه کوزه‌گرخواهد بود که بی‌محابا خرد می‌شود بطوری که ازپاره هایش پاره‌ای به جهت گرفتن آتش از آتشدان یا برداشتن آب از حوض یافت نخواهد شد.» ۱۵ زیرا خداوند یهوه قدوس اسرائیل چنین می‌گوید: «به انابت و آرامی نجات می‌یافتید وقوت شما از راحت و اعتماد می‌بود، امانخواستید. ۱۶ و گفتید: نی بلکه بر اسبان فرارمی کنیم، لهذا فرار خواهید کرد و بر اسبان تیز روسوار می‌شویم لهذا تعاقب کنندگان شما تیز روخواهند شد.

۱۷ هزار نفر از نهیب یک نفر فرارخواهند کرد و شما از نهیب پنج نفر خواهیدگریخت تا مثل بیدق بر قله کوه و علم بر تلی باقی مانید.» ۱۸ و از این سبب خداوند انتظار می‌کشد تا بر شما رافت نماید و از این سبب برمی خیزد تا برشما ترحم فرماید چونکه یهوه خدای انصاف است. خوشابحال همگانی که منتظر وی باشند. ۱۹ زیرا که قوم در صهیون در اورشلیم ساکن خواهند بود و هرگز گریه نخواهی کرد و به آوازفریادت بر تو ترحم خواهد کرد، و چون بشنود تورا اجابت خواهد نمود. ۲۰ و هرچند خداوند شمارا نان ضیق و آب مصیبت بدهد اما معلمانت باردیگر مخفی نخواهند شد بلکه چشمانت معلمان تو را خواهد دید. ۲۱ و گوشهایت سخنی را ازعقب تو خواهد شنید که می‌گوید: راه این است، در آن سلوک بنما هنگامی که به طرف راست یاچپ می‌گردی. ۲۲ و پوشش بتهای ریخته نقره خویش را و ستر اصنام تراشیده طلای خود رانجس خواهید ساخت و آنها را مثل چیز نجس دور انداخته، به آن خواهی گفت: دور شو. ۲۳ و باران تخمت را که زمین خویش را به آن زرع می‌کنی و نان محصول زمینت را خواهد داد وآن پر مغز و فراوان خواهد شد و در آن زمان مواشی تو در مرتع وسیع خواهند چرید. ۲۴ وگاوان و الاغانت که زمین را شیار می‌نمایند، آذوقه نمک دار را که با غربال و اوچوم پاک شده است خواهند خورد. ۲۵ و در روز کشتار عظیم که برجها در آن خواهد افتاد نهرها و جویهای آب برهر کوه بلند و به هر تل مرتفع جاری خواهد شد. ۲۶ و در روزی که خداوند شکستگی قوم خود رابببندد و ضرب جراحت ایشان را شفا دهدروشنایی ماه مثل روشنایی آفتاب و روشنایی آفتاب هفت چندان مثل روشنایی هفت روزخواهد بود. ۲۷ اینک اسم خداوند از جای دور می‌آید، درغضب خود سوزنده و در ستون غلیظ و لبهایش پر از خشم و زبانش مثل آتش سوزان است. ۲۸ ونفخه او مثل نهر سرشار تا به گردن می‌رسد تا آنکه امت‌ها را به غربال مصیبت ببیزد و دهنه ضلالت رابر چانه قوم‌ها بگذارد. ۲۹ و شما را سرودی خواهد بود مثل شب تقدیس نمودن عید وشادمانی دل مثل آنانی که روانه می‌شوند تا به آوازنی به کوه خداوند نزد صخره اسرائیل بیایند. ۳۰ وخداوند جلال آواز خود را خواهد شنوانید وفرود آوردن بازوی خود را با شدت غضب وشعله آتش سوزنده و طوفان و سیل و سنگهای تگرگ ظاهر خواهد ساخت. ۳۱ زیرا که آشور به آواز خداوند شکسته خواهد شد و او را با عصاخواهد زد. ۳۲ و هر ضرب عصای قضا که خداوندبه وی خواهد آورد با دف و بربط خواهد بود و باجنگهای پر شورش با آن مقاتله خواهد نمود. ۳۳ زیرا که توفت از قبل مهیا شده و برای پادشاه آماده گردیده است. آن را عمیق و وسیع ساخته است که توده‌اش آتش و هیزم بسیار است و نفخه خداوند مثل نهر کبریت آن را مشتعل خواهدساخت.

۳۱ وای بر آنانی که به جهت اعانت به مصرفرود آیند و بر اسبان تکیه نمایند و برارابه‌ها زانرو که کثیرند و بر سواران زانرو که بسیارقوی‌اند توکل کنند اما بسوی قدوس اسرائیل نظرنکنند و خداوند را طلب ننمایند. ۲ و او نیز حکیم است و بلا را می‌آورد و کلام خود را برنخواهدگردانید و به ضد خاندان شریران و اعانت بدکاران خواهد برخاست. ۳ اما مصریان انسانند و نه خداو اسبان ایشان جسدند و نه روح و خداوند دست خود را دراز می‌کند و اعانت کننده را لغزان و اعانت کرده شده را افتان گردانیده هر دوی ایشان هلاک خواهند شد. ۴ زیرا خداوند به من چنین گفته است چنانکه شیر و شیر ژیان بر شکار خود غرش می‌نمایدهنگامی که گروه شبانان بروی جمع شوند و ازصدای ایشان نترسیده از غوغای ایشان سر فرونمی آورد همچنان یهوه صبایوت نزول می‌فرماید تا برای کوه صهیون و تل آن مقاتله نماید. ۵ مثل مرغان که در طیران باشند همچنان یهوه صبایوت اورشلیم را حمایت خواهد نمود وحمایت کرده، آن را رستگار خواهد ساخت و ازآن درگذشته، خلاصی خواهد داد. ۶ ای بنی‌اسرائیل بسوی آن کس که بر وی بینهایت عصیان ورزیده‌اید بازگشت نمایید. ۷ زیرا که در آن روز هر کدام از ایشان بتهای نقره وبتهای طلای خود را که دستهای شما آنها را به جهت گناه خویش ساخته است ترک خواهندنمود. ۸ آنگاه آشور به شمشیری که از انسان نباشد خواهد افتاد و تیغی که از انسان نباشد او راهلاک خواهد ساخت و او از شمشیر خواهدگریخت و جوانانش خراج گذار خواهند شد. ۹ وصخره او از ترس زایل خواهد شد و سرورانش ازعلم مبهوت خواهند گردید. یهوه که آتش او درصهیون و کوره وی در اورشلیم است این رامی گوید.

۳۲ اینک پادشاهی به عدالت سلطنت خواهد نمود و سروران به انصاف حکمرانی خواهند کرد. ۲ و مردی مثل پناه گاهی از باد و پوششی از طوفان خواهد بود. و مانندجویهای آب در جای خشک و سایه صخره عظیم در زمین تعب آورنده خواهد بود. ۳ وچشمان بینندگان تار نخواهد شد و گوشهای شنوندگان اصغا خواهد کرد. ۴ و دل شتابندگان معرفت را خواهد فهمید و زبان الکنان کلام فصیح را به ارتجال خواهد گفت. ۵ و مرد لئیم بار دیگرکریم خوانده نخواهد شد و مرد خسیس نجیب گفته نخواهد گردید. ۶ زیرا مرد لئیم به لامت متکلم خواهد شد و دلش شرارت را بعمل خواهد آورد تا نفاق را بجا آورده، به ضد خداوندبه ضلالت سخن گوید و جان گرسنگان را تهی کند و آب تشنگان را دور نماید. ۷ آلات مرد لئیم نیز زشت است و تدابیر قبیح می‌نماید تا مسکینان را به سخنان دروغ هلاک نماید، هنگامی که مسکینان به انصاف سخن می‌گویند. ۸ اما مردکریم تدبیرهای کریمانه می‌نماید و به کرم پایدارخواهد شد. ۹ ای زنان مطمئن برخاسته، آواز مرا بشنوید وای دختران ایمن سخن مرا گوش گیرید. ۱۰ ای دختران ایمن بعد از یک سال و چند روزی مضطرب خواهید شد زانرو که چیدن انگور قطع می‌شود و جمع کردن میوه‌ها نخواهد بود. ۱۱ ای زنان مطمئن بلرزید وای دختران ایمن مضطرب شوید. لباس را کنده، برهنه شوید و پلاس بر میان خود ببندید. ۱۲ برای مزرعه های دلپسند وموهای بارور سینه خواهند زد. ۱۳ بر زمین قوم من خار و خس خواهد روید بلکه بر همه خانه های شادمانی در شهر مفتخر. ۱۴ زیرا که قصر منهدم وشهر معمور متروک خواهد شد و عوفل ودیده بانگاه به بیشه‌ای سباع و محل تفرج خران وحشی و مرتع گله‌ها تا به ابد مبدل خواهد شد.

۱۵ تا زمانی که روح از اعلی علیین بر ما ریخته شود و بیابان به بوستان مبدل گردد و بوستان به جنگل محسوب شود. ۱۶ آنگاه انصاف در بیابان ساکن خواهد شد و عدالت در بوستان مقیم خواهد گردید. ۱۷ و عمل عدالت سلامتی ونتیجه عدالت آرامی و اطمینان خواهد بود تاابدالاباد. ۱۸ و قوم من در مسکن سلامتی و درمساکن مطمئن و در منزلهای آرامی ساکن خواهند شد. ۱۹ و حین فرود آمدن جنگل تگرگ خواهد بارید و شهر به درکه اسفل خواهد افتاد. ۲۰ خوشابحال شما که بر همه آبها تخم می‌کاریدو پایهای گاو و الاغ را رها می‌سازید.

۳۳ وای بر توای غارتگر که غارت نشدی وای خیانت کاری که با تو خیانت نورزیدند. هنگامی که غارت را به اتمام رسانیدی غارت خواهی شد و زمانی که از خیانت نمودن دست برداشتی به تو خیانت خواهند ورزید. ۲ ای خداوند بر ما ترحم فرما زیرا که منتظر تومی باشیم و هر بامداد بازوی ایشان باش و در زمان تنگی نیز نجات ما بشو. ۳ از آواز غوغا، قوم هاگریختند و چون خویشتن را برافرازی امت هاپراکنده خواهند شد. ۴ و غارت شما را جمع خواهند کرد بطوری که موران جمع می‌نمایند وبر آن خواهند جهید بطوری که ملخها می‌جهند. ۵ خداوند متعال می‌باشد زانرو که دراعلی علیین ساکن است و صهیون را از انصاف وعدالت مملو خواهد ساخت. ۶ و فراوانی نجات وحکمت و معرفت استقامت اوقات تو خواهد شد. و ترس خداوند خزینه او خواهد بود. ۷ اینک شجاعان ایشان در بیرون فریاد می‌کنند و رسولان سلامتی زارزار گریه می‌نمایند. ۸ شاهراههاویران می‌شود و راه گذریان تلف می‌گردند. عهدرا شکسته است و شهرها را خوار نموده، به مردمان اعتنا نکرده است. ۹ زمین ماتم‌کنان کاهیده شده است و لبنان خجل گشته، تلف گردیده است و شارون مثل بیابان شده و باشان و کرمل برگهای خود را ریخته‌اند. ۱۰ خداوند می‌گوید که الان برمی خیزم و حال خود را برمی افرازم و اکنون متعال خواهم گردید. ۱۱ و شما از کاه حامله شده، خس خواهید زایید. و نفس شما آتشی است که شما را خواهدسوزانید. ۱۲ و قومها مثل آهک سوخته و مانندخارهای قطع شده که از آتش مشتعل گرددخواهند شد. ۱۳ ای شما که دور هستید آنچه را که کرده‌ام بشنوید وای شما که نزدیک می‌باشید جبروت مرا بدانید. ۱۴ گناه کارانی که در صهیون اندمی ترسند و لرزه منافقان را فرو گرفته است، (ومی گویند): کیست از ما که در آتش سوزنده ساکن خواهد شد و کیست از ما که در نارهای جاودانی ساکن خواهد گردید؟ ۱۵ اما آنکه به صداقت سالک باشد و به استقامت تکلم نماید و سود ظلم را خوار شمارد و دست خویش را از گرفتن رشوه بیفشاند و گوش خود را از اصغای خون ریزی ببندد و چشمان خود را از دیدن بدیها بر هم کند، ۱۶ او در مکان های بلند ساکن خواهد شد وملجای او ملاذ صخره‌ها خواهد بود. نان او داده خواهد شد و آب او ایمن خواهد بود. ۱۷ چشمانت پادشاه را در زیباییش خواهددید و زمین بی‌پایان را خواهد نگریست. ۱۸ دل تومتذکر آن خوف خواهد شد (وخواهی گفت): کجا است نویسنده و کجا است وزن کننده (خراج) و کجا است شمارنده برجها. ۱۹ قوم ستم پیشه و قوم دشوار لغت را که نمی توانی شنید والکن زبان را که نمی توانی فهمید بار دیگرنخواهی دید. ۲۰ صهیون شهر جشن مقدس ما راملاحظه نما. و چشمانت اورشلیم مسکن سلامتی را خواهد دید یعنی خیمه‌ای را که منتقل نشود ومیخهایش کنده نگردد و هیچکدام از طنابهایش گسیخته نشود. ۲۱ بلکه در آنجا خداوندذوالجلال برای ما مکان جویهای آب و نهرهای وسیع خواهد بود که در آن هیچ کشتی با پاروهاداخل نخواهد شد و سفینه بزرگ از آن عبورنخواهد کرد. ۲۲ زیرا خداوند داور ما است. خداوند شریعت دهنده ما است. خداوند پادشاه ما است پس ما را نجات خواهد داد. ۲۳ ریسمانهای تو سست بود که پایه دکل خود رانتوانست محکم نگاه دارد و بادبان را نتوانست بگشاید، آنگاه غارت بسیار تقسیم شد و لنگان غنیمت را بردند. ۲۴ لیکن ساکن آن نخواهد گفت که بیمار هستم و گناه قومی که در آن ساکن باشندآمرزیده خواهد شد.

۳۴ ای امت‌ها نزدیک آیید تا بشنوید! وای قومها اصغا نمایید! جهان و پری آن بشنوند. ربع مسکون و هرچه از آن صادر باشد. ۲ زیرا که غضب خداوند بر تمامی امت‌ها و خشم وی بر جمیع لشکرهای ایشان است پس ایشان رابه هلاکت سپرده، بقتل تسلیم نموده است. ۳ وکشتگان ایشان دور افکنده می‌شوند و عفونت لاشهای ایشان برمی آید. و از خون ایشان کوهها گداخته می‌گردد. ۴ و تمامی لشکر آسمان از هم خواهند پاشید و آسمان مثل طومار پیچیده خواهد شد. و تمامی لشکر آن پژمرده خواهندگشت، بطوریکه برگ از مو بریزد و مثل میوه نارس از درخت انجیر. ۵ زیرا که شمشیر من درآسمان سیراب شده است. و اینک بر ادوم و برقوم مغضوب من برای داوری نازل می‌شود. ۶ شمشیر خداوند پر خون شده و از پیه فربه گردیده است یعنی از خون بره‌ها و بزها و از پیه گرده قوچها. زیرا خداوند را در بصره قربانی است و ذبح عظیمی در زمین ادوم. ۷ و گاوان وحشی باآنها خواهند افتاد و گوساله‌ها با گاوان نر. و زمین ایشان از خون سیراب شده، خاک ایشان از پیه فربه خواهد شد. ۸ زیرا خداوند را روز انتقام و سال عقوبت به جهت دعوی صهیون خواهد بود. ۹ و نهرهای آن به قیر و غبار آن به کبریت مبدل خواهد شد وزمینش قیر سوزنده خواهد گشت. ۱۰ شب و روزخاموش نشده، دودش تا به ابد خواهد برآمد. نسلا بعد نسل خراب خواهد ماند که کسی تاابدالاباد در آن گذر نکند. ۱۱ بلکه مرغ سقا وخاریشت آن را تصرف خواهند کرد و بوم وغراب در آن ساکن خواهند شد و ریسمان خرابی و شاقول ویرانی را بر آن خواهد کشید. ۱۲ و ازاشراف آن کسی در آنجا نخواهد بود که او را به پادشاهی بخوانند و جمیع روسایش نیست خواهند شد. ۱۳ و در قصرهایش خارها خواهدرویید و در قلعه هایش خسک و شتر خار و مسکن گرگ و خانه شترمرغ خواهد شد. ۱۴ و وحوش بیابان با شغال خواهند برخورد و غول به رفیق خود ندا خواهد داد و عفریت نیز در آنجا ماواگزیده، برای خود آرامگاهی خواهد یافت. ۱۵ درآنجا تیرمار آشیانه ساخته، تخم خواهد نهاد و برآن نشسته، بچه های خود را زیر سایه خود جمع خواهد کرد و در آنجا کرکسها با یکدیگر جمع خواهند شد. ۱۶ از کتاب خداوند تفتیش نموده،

مطالعه کنید. یکی از اینها گم نخواهد شد و یکی جفت خود را مفقود نخواهد یافت زیرا که دهان او این را امر فرموده و روح او اینها را جمع کرده است. ۱۷ و او برای آنها قرعه انداخته و دست اوآن را به جهت آنها با ریسمان تقسیم نموده است. و تا ابدالاباد متصرف آن خواهند شد و نسلا بعدنسل در آن سکونت خواهند داشت.

۳۵ بیابان و زمین خشک شادمان خواهدشد و صحرا به وجد آمده، مثل گل سرخ خواهد شکفت. ۲ شکوفه بسیار نموده، باشادمانی و ترنم شادی خواهد کرد. شوکت لبنان و زیبایی کرمل و شارون به آن عطا خواهد شد. جلال یهوه و زیبایی خدای ما را مشاهده خواهندنمود. ۳ دستهای سست را قوی سازید و زانوهای لرزنده را محکم گردانید. ۴ به دلهای خائف بگویید: قوی شوید و مترسید اینک خدای شما باانتقام می‌آید. او با عقوبت الهی می‌آید و شما رانجات خواهد داد. ۵ آنگاه چشمان کوران باز خواهد شد وگوشهای کران مفتوح خواهد گردید. ۶ آنگاه لنگان مثل غزال جست و خیز خواهند نمود وزبان گنگ خواهد سرایید. زیرا که آبها در بیابان ونهرها در صحرا خواهد جوشید. ۷ و سراب به برکه و مکان های خشک به چشمه های آب مبدل خواهد گردید. در مسکنی که شغالها می‌خوابندعلف و بوریا و نی خواهد بود. ۸ و در آنجاشاهراهی و طریقی خواهد بود و به طریق مقدس نامیده خواهد شد و نجسان از آن عبور نخواهندکرد بلکه آن به جهت ایشان خواهد بود. و هرکه در آن راه سالک شود اگرچه هم جاهل باشدگمراه نخواهد گردید. ۹ شیری در آن نخواهد بودو حیوان درنده‌ای بر آن برنخواهد آمد و در آنجایافت نخواهد شد بلکه ناجیان بر آن سالک خواهند گشت. ۱۰ و فدیه شدگان خداوندبازگشت نموده، با ترنم به صهیون خواهند آمد وخوشی جاودانی بر سر ایشان خواهد بود. وشادمانی و خوشی را خواهند یافت و غم و ناله فرار خواهد کرد.

۳۶ و در سال چهاردهم حزقیا پادشاه واقع شد که سنحاریب پادشاه آشور برتمامی شهرهای حصاردار یهودا برآمده، آنها راتسخیر نمود. ۲ و پادشاه آشور ربشاقی را ازلاکیش به اورشلیم نزد حزقیا پادشاه با موکب عظیم فرستاد و او نزد قنات برکه فوقانی به راه مزرعه گازر ایستاد. ۳ و الیاقیم بن حلقیا که ناظرخانه بود و شبنای کاتب و یوآخ بن آساف وقایع نگار نزد وی بیرون آمدند. ۴ و ربشاقی به ایشان گفت: «به حزقیا بگویید سلطان عظیم پادشاه آشور چنین می‌گوید: این اعتماد شما که برآن توکل می‌نمایید چیست؟ ۵ می‌گویم که مشورت و قوت جنگ سخنان باطل است. الان کیست که بر او توکل نموده‌ای که به من عاصی شده‌ای؟ ۶ هان بر عصای این نی خرد شده یعنی بر مصر توکل می‌نمایی که اگر کسی بر آن تکیه کند به‌دستش فرو رفته، آن را مجروح می‌سازد. همچنان است فرعون پادشاه مصر برای همگانی که بر وی توکل نمایند. ۷ و اگر مرا گویی که بریهوه خدای خود توکل داریم آیا او آن نیست که حزقیا مکان های بلند و مذبح های او را برداشته است و به یهودا و اورشلیم گفته که پیش این مذبح سجده نمایید؟ ۸ پس حال با آقایم پادشاه آشورشرط ببند و من دو هزار اسب به تو می‌دهم اگر ازجانب خود سواران بر آنها توانی گذاشت. ۹ پس چگونه روی یک والی از کوچکترین بندگان آقایم را خواهی برگردانید و بر مصر به جهت ارابه‌ها وسواران توکل داری؟ ۱۰ و آیا من الان بی‌اذن یهوه بر این زمین به جهت خرابی آن برآمده‌ام؟ یهوه مرا گفته است بر این زمین برآی و آن را خراب کن.» ۱۱ آنگاه الیقایم و شبنا و یوآخ به ربشاقی گفتند: «تمنا اینکه با بندگانت به زبان آرامی گفتگونمایی زیرا آن را می‌فهمیم و با ما به زبان یهود درگوش مردمی که بر حصارند گفتگو منمای.» ۱۲ ربشاقی گفت: «آیا آقایم مرا نزد آقایت و توفرستاده است تا این سخنان را بگویم؟ مگر مرانزد مردانی که بر حصار نشسته‌اند نفرستاده، تاایشان با شما نجاست خود را بخورند و بول خودرا بنوشند.» ۱۳ پس ربشاقی بایستاد و به آواز بلند به زبان یهود صدا زده، گفت: «سخنان سلطان عظیم پادشاه آشور را بشنوید. ۱۴ پادشاه چنین می‌گوید: حزقیا شما را فریب ندهد زیرا که شمارا نمی تواند رهانید. ۱۵ و حزقیا شما را بر یهوه مطمئن نسازد و نگوید که یهوه البته ما را خواهدرهانید و این شهر به‌دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد. ۱۶ به حزقیا گوش مدهید زیرا که پادشاه آشور چنین می‌گوید: با من صلح کنید ونزد من بیرون آیید تا هرکس از مو خود و هر کس از انجیر خود بخورد و هر کس از آب چشمه خود بنوشد. ۱۷ تا بیایم و شما را به زمین مانندزمین خودتان بیاورم یعنی به زمین غله و شیره وزمین نان و تاکستانها. ۱۸ مبادا حزقیا شما را فریب دهد و گوید یهوه ما را خواهد رهانید. آیاهیچکدام از خدایان امت‌ها زمین خود را از دست پادشاه آشور رهانیده است؟ ۱۹ خدایان حمات وارفاد کجایند و خدایان سفروایم کجا و آیا سامره را از دست من رهانیده‌اند؟ ۲۰ از جمیع خدایان این زمینها کدامند که زمین خویش را از دست من نجات داده‌اند تا یهوه اورشلیم را از دست من نجات دهد؟» ۲۱ اما ایشان سکوت نموده، به اوهیچ جواب ندادند زیرا که پادشاه امر فرموده وگفته بود که او را جواب ندهید. ۲۲ پس الیاقیم بن حلقیا که ناظر خانه بود و شبنای کاتب و یوآخ بن آساف وقایع نگار با جامه دریده نزد حزقیا آمدندو سخنان ربشاقی را به او بازگفتند.

۳۷ و واقع شد که چون حزقیا پادشاه این راشنید لباس خود را چاک زده و پلاس پوشیده، به خانه خداوند داخل شد. ۲ و الیاقیم ناظر خانه و شبنای کاتب و مشایخ کهنه را ملبس به پلاس نزد اشعیا ابن آموص نبی فرستاد. ۳ و به وی گفتند: «حزقیا چنین می‌گوید که امروز روزتنگی و تادیب و اهانت است زیرا که پسران بفم رحم رسیده‌اند و قوت زاییدن نیست. ۴ شایدیهوه خدایت سخنان ربشاقی را که آقایش پادشاه آشور او را برای اهانت نمودن خدای حی فرستاده است بشنود و سخنانی را که یهوه خدایت شنیده است توبیخ نماید. پس برای بقیه‌ای که یافت می‌شوند تضرع نما.» ۵ و بندگان حزقیا پادشاه نزد اشعیا آمدند. ۶ واشعیا به ایشان گفت: «به آقای خود چنین گویید‌که یهوه چنین می‌فرماید: از سخنانی که شنیدی که بندگان پادشاه آشور مرا بدانها کفر گفته اندمترس. ۷ همانا روحی بر او می‌فرستم که خبری شنیده، به ولایت خود خواهد برگشت و او را درولایت خودش به شمشیر هلاک خواهم ساخت.» ۸ پس ربشاقی مراجعت کرده، پادشاه آشور رایافت که با لبنه جنگ می‌کرد

زیرا شنیده بود که ازلاکیش کوچ کرده است. ۹ و او درباره ترهاقه پادشاه کوش خبری شنید که به جهت مقاتله با توبیرون آمده است. پس چون این را شنید (باز)ایلچیان نزد حزقیا فرستاده، گفت: ۱۰ «به حزقیاپادشاه یهودا چنین گویید: خدای تو که به او توکل می‌نمایی تو را فریب ندهد و نگوید که اورشلیم به‌دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد. ۱۱ اینک تو شنیده‌ای که پادشاهان آشور با همه ولایتها چه کرده و چگونه آنها را بالکل هلاک ساخته‌اند و آیاتو رهایی خواهی یافت؟ ۱۲ و آیا خدایان امت هایی که پدران من آنها را هلاک ساختند مثل جوزان و حاران و رصف و بنی عدن که در تلسارمی باشند ایشان را نجات دادند. ۱۳ پادشاه حمات کجا است و پادشاه ارفاد و پادشاه شهر سفروایم وهینع و عوا؟» ۱۴ و حزقیا مکتوب را از دست ایلچیان گرفته، آن را خواند و حزقیا به خانه خداوند درآمده، آن را به حضور خداوند پهن کرد. ۱۵ و حزقیا نزدخداوند دعا کرده، گفت: ۱۶ «ای یهوه صبایوت خدای اسرائیل که بر کروبیان جلوس می‌نمایی! تویی که بتنهایی بر تمامی ممالک جهان خداهستی و تو آسمان و زمین را آفریده‌ای. ۱۷ ای خداوند گوش خود را فراگرفته، بشنو وای خداوند چشمان خود را گشوده، ببین و همه سخنان سنحاریب را که به جهت اهانت نمودن خدای حی فرستاده است استماع نما! ۱۸ ای خداوند راست است که پادشاهان آشور همه ممالک و زمین ایشان را خراب کرده. ۱۹ و خدایان ایشان را به آتش انداخته‌اند زیرا که خدا نبودندبلکه ساخته دست انسان از چوب و سنگ. پس به این سبب آنها را تباه ساختند. ۲۰ پس حال‌ای یهوه خدای ما ما را از دست او رهایی ده تا جمیع ممالک جهان بدانند که تو تنها یهوه هستی.» ۲۱ پس اشعیا ابن آموص نزد حزقیا فرستاده، گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: چونکه درباره سنحاریب پادشاه آشور نزد من دعانمودی، ۲۲ کلامی که خداوند در باره‌اش گفته این است: آن باکره دختر صهیون تو را حقیر شمرده، استهزا نموده است و دختر اورشلیم سر خود را به تو جنبانیده است. ۲۳ کیست که او را اهانت کرده، کفر گفته‌ای و کیست که بر وی آواز بلند کرده، چشمان خود را به علیین افراشته‌ای؟ مگر قدوس اسرائیل نیست؟ ۲۴ به واسطه بندگانت خداوند رااهانت کرده، گفته‌ای به کثرت ارابه های خود بربلندی کوهها و به اطراف لبنان برآمده‌ام وبلندترین سروهای آزادش و بهترین صنوبرهایش را قطع نموده، به بلندی اقصایش و به درختستان بوستانش داخل شده‌ام. ۲۵ و من حفره زده، آب نوشیدم و به کف پای خود تمامی نهرهای مصر راخشک خواهم کرد. ۲۶ «آیا نشنیده‌ای که من این را از زمان سلف کرده‌ام و از ایام قدیم صورت داده‌ام و الان آن رابه وقوع آورده‌ام تا تو به ظهور آمده و شهرهای حصار دار را خراب نموده به توده های ویران مبدل سازی. ۲۷ از این جهت ساکنان آنها کم قوت بوده، ترسان و خجل شدند. مثل علف صحرا وگیاه سبز و علف پشت بام و مثل مزرعه قبل از نموکردنش گردیدند. ۲۸ اما من نشستن تو را و خروج و دخولت و خشمی را که بر من داری می‌دانم. ۲۹ چونکه خشمی که به من داری و غرور تو به گوش من برآمده است. بنابراین مهار خود را به بینی تو و لگام خود را به لبهایت گذاشته، تو را به راهی که آمده‌ای برخواهم گردانید. ۳۰ و علامت برای تو این خواهد بود که امسال غله خودروخواهید خورد و سال دوم آنچه از آن بروید و درسال سوم بکارید و بدروید و تاکستانها غرس نموده، میوه آنها را بخورید. ۳۱ و بقیه‌ای که ازخاندان یهودا رستگار شوند بار دیگر به پایین ریشه خواهند زد و به بالا میوه خواهندآورد. ۳۲ زیرا که بقیه‌ای از اورشلیم و رستگاران از کوه صهیون بیرون خواهند آمد. غیرت یهوه صبایوت این را بجا خواهد آورد. ۳۳ بنابراین خداوند درباره پادشاه آشور چنین می‌گوید که به این شهرداخل نخواهد شد و به اینجا تیر نخواهد انداخت و در مقابلش با سپر نخواهد آمد و منجنیق درپیش او برنخواهد افراشت. ۳۴ به راهی که آمده است به همان برخواهد گشت و به این شهر داخل نخواهد شد. خداوند این را می‌گوید. ۳۵ زیرا که این شهر را حمایت کرده، به‌خاطر خود و به‌خاطر بنده خویش داود آن را نجات خواهم داد.» ۳۶ پس فرشته خداوند بیرون آمده، صد وهشتاد و پنجهزار نفر از اردوی آشور را زد وبامدادان چون برخاستند اینک جمیع آنهالاشهای مرده بودند. ۳۷ و سنحاریب پادشاه آشور کوچ کرده، روانه گردید و برگشته در نینوی ساکن شد. ۳۸ و واقع شد که چون او در خانه خدای خویش نسروک عبادت می‌کرد، پسرانش ادرملک و شرآصر او را به شمشیر زدند و ایشان به زمین اراراط فرار کردند و پسرش آسرحدون به‌جایش سلطنت نمود.

۳۸ در آن ایام حزقیا بیمار و مشرف به موت شد و اشعیا ابن آموص نبی نزد وی آمده، او را گفت: «خداوند چنین می‌گوید: تدارک خانه خود را ببین زیرا که می‌میری و زنده نخواهی ماند.» ۲ آنگاه حزقیا روی خود را بسوی دیواربرگردانیده، نزد خداوند دعا نمود، ۳ و گفت: «ای خداوند مستدعی اینکه بیاد آوری که چگونه به حضور تو به امانت و به دل کامل سلوک نموده‌ام وآنچه در نظر تو پسند بوده است بجا آورده‌ام.» پس حزقیا زارزار بگریست. ۴ و کلام خداوند بر اشعیا نازل شده، گفت: ۵ «برو و به حزقیا بگو یهوه خدای پدرت داود چنین می‌گوید: دعای تو راشنیدم و اشکهایت را دیدم. اینک من بر روزهای تو پانزده سال افزودم. ۶ و تو را و این شهر را ازدست پادشاه آشور خواهم رهانید و این شهر راحمایت خواهم نمود. ۷ و علامت از جانب خداوند که خداوند این کلام را که گفته است بجاخواهد آورد این است: ۸ اینک سایه درجاتی که از آفتاب بر ساعت آفتابی آحاز پایین رفته است ده درجه به عقب برمی گردانم.» پس آفتاب ازدرجاتی که بر ساعت آفتابی پایین رفته بود، ده درجه برگشت. ۹ مکتوب حزقیا پادشاه یهودا وقتی که بیمارشد و از بیماریش شفا یافت: ۱۰ من گفتم: «اینک در فیروزی ایام خود به درهای هاویه می‌روم و ازبقیه سالهای خود محروم می‌شوم. (Sheol h7585) ۱۱ گفتم: خداوند را مشاهده نمی نمایم. خداوند را در زمین زندگان نخواهم دید. من با ساکنان عالم فنا انسان را دیگر نخواهم دید. ۱۲ خانه من کنده گردید ومثل خیمه شبان از من برده شد. مثل نساج عمرخود را پیچیدم. او مرا از نورد خواهد برید. روز وشب مرا تمام خواهی کرد. ۱۳ تا صبح انتظارکشیدم. مثل شیر همچنین تمامی استخوانهایم رامی شکند. روز و

شب مرا تمام خواهی کرد. ۱۴ مثل پرستوک که جیک جیک می‌کند
صدامی نمایم. و مانند فاخته ناله می‌کنم و چشمانم ازنگریستن به بالا
ضعیف می‌شود. ای خداوند درتنگی هستم کفیل من باش. ۱۵ «چه
بگویم چونکه او به من گفته است وخود او کرده است. تمامی سالهای
خود را به‌سبب تلخی جانم آهسته خواهم رفت. ۱۶ ای خداوند به این
چیزها مردمان زیست می‌کنند و به اینها و بس حیات روح من می‌باشد.
پس مرا شفابده و مرا زنده نگاه دار. ۱۷ اینک تلخی سخت من باعث
سلامتی من شد. از راه لطف جانم را از چاه هلاکت برآوردی زیرا که
تمامی گناهانم را به پشت سر خود انداختی. ۱۸ زیرا که هاویه تو راحمد
نمی گوید و موت تو را تسبیح نمی خواند. وآنانی که به حفره فرو می‌روند
به امانت تو امیدوارنمی باشند. (Sheol h7585) ۱۹ زندگانند، زندگانند
که تو را حمدمی گویند، چنانکه من امروز می‌گویم. پدران به پسران راستی
تو را تعلیم خواهند داد. ۲۰ خداوندبه جهت نجات من حاضر است، پس
سرودهایم را در تمامی روزهای عمر خود در خانه خداوندخواهیم سرایید.»
۲۱ و اشعیا گفته بود که قرصی از انجیر بگیریدو آن را بر دمل بنهید که
شفا خواهد یافت. ۲۲ وحزقیا گفته بود علامتی که به خانه خداوندبرخواهم
آمد چیست؟

۳۹ در آن زمان مرودک بلدان بن بلدان پادشاه بابل مکتوبی و هدیه‌ای
نزدحزقیا فرستاد زیرا شنیده بود که بیمار شده وصحت یافته است. ۲ و
حزقیا از ایشان مسرورشده، خانه خزاین خود را از نقره و طلا و عطریات و
روغن معطر و تمام خانه اسلحه خویش و هرچه را که در خزاین او یافت
می‌شد به ایشان نشان دادو در خانه‌اش و در تمامی مملکتش چیزی نبودکه
حزقیا آن را به ایشان نشان نداد. ۳ پس اشعیانبی نزد حزقیا پادشاه آمده،
وی را گفت: «این مردمان چه گفتند و نزد تو از کجا آمدند؟» حزقیاگفت:
«از جای دور یعنی از بابل نزد من آمدند.» ۴ او گفت: «در خانه تو چه
دیدند؟» حزقیا گفت: «هرچه در خانه من است دیدند و چیزی درخزاین
من نیست که به ایشان نشان ندادم.» ۵ پس اشعیا به حزقیا گفت: «کلام
یهوه صبایوت را بشنو: ۶ اینک روزها می‌آید که هرچه در خانه تو است و
آنچه پدرانت تا امروز ذخیره کرده‌اند به بابل برده خواهد شد. و خداوندمی
گوید که چیزی از آنها باقی نخواهد ماند. ۷ وبعضی از پسرانت را که از تو
پدید آیند و ایشان راتولید نمایی خواهند گرفت و در قصر پادشاه بابل
خواجه‌سرا خواهند شد.» ۸ حزقیا به اشعیا گفت: «کلام خداوند که گفتی
نیکو است و دیگر گفت: هرآینه در ایام من سلامتی و امان خواهد بود.»

۴۰ تسلی دهید! قوم مرا تسلی دهید! خدای شما می‌گوید: ۲ سخنان
دلاویزبه اورشلیم گویید و اورا ندا کنید که اجتهاد اوتمام شده و گناه وی
آمرزیده گردیده، و از دست خداوند برای تمامی گناهانش دو چندان یافته
است. ۳ صدای ندا کننده‌ای در بیابان، راه خداوندرا مهیا سازید و طریقی
برای خدای ما در صحراراست نمایید. ۴ هر دره‌ای برافراشته و هر کوه وتلی
پست خواهد شد. و کجیها راست وناهمواریها هموار خواهد گردید. ۵ و
جلال خداوند مکشوف گشته، تمامی بشر آن را با هم خواهند دید زیرا که
دهان خداوند این را گفته است. ۶ هاتفی می‌گوید: «ندا کن.» وی
گفت: «چه چیز را ندا کنم؟ تمامی بشر گیاه است و همگی زیبایی‌اش
مثل گل صحرا. ۷ گیاه خشک و گلش پژمرده می‌شود زیرا نفخه خداوند بر
آن دمیده می‌شود. البته مردمان گیاه هستند. ۸ گیاه خشک شد و گل
پژمرده گردید، لیکن کلام خدای ما تاابدالاباد استوار خواهد ماند.» ۹ ای
صهیون که بشارت می‌دهی به کوه بلند برآی! وای اورشلیم که بشارت
می‌دهی آوازت را با قوت بلند کن! آن را بلند کن و مترس و به شهرهای
یهودا بگو که «هان خدای شما است!» ۱۰ اینک خداوند یهوه باقوت
می‌آید و بازوی وی برایش حکمرانی می‌نماید. اینک اجرت او با وی است
و عقوبت وی پیش روی او می‌آید. ۱۱ او مثل شبان گله خود را خواهد
چرانید و به بازوی خود بره‌ها راجمع کرده، به آغوش خویش خواهد گرفت
وشیر دهندگان را به ملایمت رهبری خواهد کرد. ۱۲ کیست که آبها را به
کف دست خود پیموده وافلاک را با وجب اندازه کرده و غبار زمین را
درکیل گنجانیده و کوهها را به قپان و تلها را به ترازووزن نموده است؟ ۱۳
کیست که روح خداوند را قانون داده یا مشیراو بوده او را تعلیم داده باشد.
۱۴ او از که مشورت خواست تا به او فهم بخشد و طریق راستی را به
اوبیاموزد؟ و کیست که او را معرفت آموخت و راه فطانت را به او تعلیم
داد؟ ۱۵ اینک امت‌ها مثل قطره دلو و مانند غبار میزان شمرده می‌شوند.
اینک جزیره‌ها را مثل گرد برمی دارد. ۱۶ و لبنان به جهت هیزم کافی
نیست و حیواناتش برای قربانی سوختنی کفایت نمی کند. ۱۷ تمامی
امت‌ها بنظروی هیچند و از عدم و بطالت نزد وی کمترمی نمایند. ۱۸ پس
خدا را به که تشبیه می‌کنید و کدام شبه را با او برابر می‌توانید کرد؟ ۱۹
صنعتگربت را می‌ریزد و زرگر آن را به طلا می‌پوشاند، وزنجیرهای نقره برایش
می‌ریزد. ۲۰ کسی‌که استطاعت چنین هدایا نداشته باشد درختی را که
نمی پوسد اختیار می‌کند و صنعتگر ماهری رامی طلبد تا بتی را که متحرک
نشود برای او بسازد. ۲۱ آیا ندانسته ونشنیده‌اید و از ابتدا به شماخبر داده
نشده است و از بنیاد زمین نفهمیده‌اید؟ ۲۲ او است که بر کره زمین
نشسته است وساکنانش مثل ملخ می‌باشند. اوست که آسمانهارا مثل پرده
می‌گستراند و آنها را مثل خیمه به جهت سکونت پهن می‌کند. ۲۳ که
امیران را لاشی می‌گرداند و داوران جهان را مانند بطالت می‌سازد. ۲۴ هنوز
غرس نشده و کاشته نگردیده‌اند و تنه آنها هنوز در زمین ریشه نزده است،
که فقط بر آنها می‌دمد و پژمرده می‌شوند وگرد باد آنها را مثل کاه می‌رباید.
۲۵ پس مرا به که تشبیه می‌کنید تا با وی مساوی باشم؟ قدوس می‌گوید:
۲۶ چشمان خودرا به علیین برافراشته ببینید. کیست که اینها راآفرید و
کیست که لشکر اینها را بشماره بیرون آورده، جمیع آنها را بنام می‌خواند؟
از کثرت قوت و از عظمت توانایی وی یکی از آنها گم نخواهد شد.
۲۷ ای یعقوب چرا فکر می‌کنی وای اسرائیل چرا می‌گویی: «راه من از
خداوند مخفی است و خدای من انصاف مرا از دست داده است.»
۲۸ آیا ندانسته و نشنیده‌ای که خدای سرمدی یهوه آفریننده اقصای زمین
درمانده و خسته نمی شود و فهم او را تفحص نتوان کرد؟ ۲۹ ضعیفان را
قوت می‌بخشد و ناتوانان را قدرت زیاده عطا می‌نماید. ۳۰ حتی جوانان

هم درمانده و خسته می‌گردند و شجاعان بکلی می‌افتند. ۳۱ اما آنانی که منتظر خداوند می‌باشند قوت تازه خواهند یافت و مثل عقاب پرواز خواهند کرد. خواهند دوید و خسته نخواهند شد. خواهندخرامید و درمانده نخواهند گردید.

۴۱ ای جزیره‌ها به حضور من خاموش شوید! و قبیله‌ها قوت تازه بهم رسانند! نزدیک بیایند آنگاه تکلم نمایند. با هم به محاکمه نزدیک بیاییم. ۲ کیست که کسی را از مشرق برانگیخت که عدالت او را نزد پایهای وی می‌خواند؟ امت‌ها را به وی تسلیم می‌کند و او رابر پادشاهان مسلط می‌گرداند. و ایشان را مثل غبار به شمشیر وی و مثل کاه که پراکنده می‌گرددبه کمان وی تسلیم خواهد نمود. ۳ ایشان راتعاقب نموده، به راهی که با پایهای خود نرفته بودبسلامتی خواهد گذشت. ۴ کیست که این را عمل نموده و بجا آورده، و طبقات را از ابتدا دعوت نموده است؟ من که یهوه و اول و با آخرین می‌باشم من هستم. ۵ جزیره‌ها دیدند و ترسیدند واقصای زمین بلرزیدند و تقرب جسته، آمدند. ۶ هر کس همسایه خود را اعانت کرد و به برادرخود گفت: قوی‌دل باش. ۷ نجار زرگر را و آنکه باچکش صیقل می‌کند سندان زننده را تقویت می‌نماید و در باره لحیم می‌گوید: که خوب است و آن را به میخها محکم می‌سازد تا متحرک نشود. ۸ اما توای اسرائیل بنده من وای یعقوب که تورا برگزیده‌ام وای ذریت دوست من ابراهیم! ۹ که تو را از اقصای زمین گرفته، تو را از کرانه هایش خوانده‌ام و به تو گفته‌ام تو بنده من هستی، تو رابرگزیدم و ترک ننمودم. ۱۰ مترس زیرا که من با توهستم و مشوش مشو زیرا من خدای تو هستم. تورا تقویت خواهم نمود و البته تو را معاونت خواهم داد و تو را به‌دست راست عدالت خوددستگیری خواهم کرد. ۱۱ اینک همه آنانی که برتو خشم دارند خجل و رسوا خواهند شد و آنانی که با تو معارضه نمایند ناچیز شده، هلاک خواهند گردید. ۱۲ آنانی را که با تو مجادله نمایندجستجو کرده، نخواهی یافت و آنانی که با توجنگ کنند نیست و نابود خواهند شد. ۱۳ زیرا من که یهوه خدای تو هستم دست راست تو را گرفته، به تو می‌گویم: مترس زیرا من تو را نصرت خواهم داد. ۱۴ ای کرم یعقوب و شرذمه اسرائیل مترس زیرا خداوند و قدوس اسرائیل که ولی تومی باشد می‌گوید: من تو را نصرت خواهم داد. ۱۵ اینک تو را گردون تیز نو دندانه دار خواهم ساخت و کوهها را پایمال کرده، خرد خواهی نمود و تلها را مثل کاه خواهی ساخت. ۱۶ آنها راخواهی افشاند و باد آنها را برداشته، گردباد آنها راپراکنده خواهد ساخت. لیکن تو از خداوندشادمان خواهی شد و به قدوس اسرائیل فخرخواهی نمود. ۱۷ فقیران و مسکینان آب را می‌جویند ونمی یابند و زبان ایشان از تشنگی خشک می‌شود. من که یهوه هستم ایشان را اجابت خواهم نمود. خدای اسرائیل هستم ایشان را ترک نخواهم کرد. ۱۸ بر تلهای خشک نهرها و در میان وادیهاچشمه‌ها جاری خواهم نمود. و بیابان را به برکه آب و زمین خشک را به چشمه های آب مبدل خواهم ساخت. ۱۹ در بیابان سرو آزاد و شطیم و آس و درخت زیتون را خواهم گذاشت و درصحرا صنوبر و کاج و چنار را با هم غرس خواهم نمود. ۲۰ تا ببینند و بدانند و تفکر نموده، با هم تامل نمایند که دست خداوند این را کرده وقدوس اسرائیل این را ایجاد نموده است. ۲۱ خداوند می‌گوید: دعوی خود را پیش آوریدو پادشاه یعقوب می‌گوید: براهین قوی خویش راعرضه دارید. ۲۲ آنچه را که واقع خواهد شدنزدیک آورده، برای ما اعلام نمایند. چیزهای پیشین را و کیفیت آنها را بیان کنید تا تفکر نموده، آخر آنها را بدانیم یا چیزهای آینده را به مابشنوانید. ۲۳ و چیزها را که بعد از این واقع خواهدشد بیان کنید تا بدانیم که شما خدایانید. باری نیکویی یا بدی را بجا آورید تا ملتفت شده، با هم ملاحظه نماییم. ۲۴ اینک شما ناچیز هستید وعمل شما هیچ است و هرکه شما را اختیار کندرجس است. ۲۵ کسی را از شمال برانگیختم و او خواهدآمد و کسی را از مشرق آفتاب که اسم مرا خواهدخواند و او بر سروران مثل برگل خواهد آمد ومانند کوزه‌گری که گل را پایمال می‌کند. ۲۶ کیست که از ابتدا خبر داد تا بدانیم و از قبل تابگوییم که او راست است. البته خبر دهنده‌ای نیست و اعلام کننده‌ای نی و کسی هم نیست که سخنان شما را بشنود. ۲۷ اول به صهیون گفتم که اینک هان این چیزها (خواهد رسید) و به اورشلیم بشارت دهنده‌ای بخشیدم. ۲۸ و نگریستم و کسی یافت نشد و در میان ایشان نیز مشورت دهنده‌ای نبود که چون از ایشان سوال نمایم جواب تواندداد. ۲۹ اینک جمیع ایشان باطلند و اعمال ایشان هیچ است و بتهای ریخته شده ایشان باد و بطالت است.

۴۲ اینک بنده من که او را دستگیری نمودم و برگزیده من که جانم از او خشنوداست، من روح خود را بر او می‌نهم تا انصاف رابرای امت‌ها صادر سازد. ۲ او فریاد نخواهد زد وآواز خود را بلند نخواهد نمود و آن را درکوچه‌ها نخواهد شنوانید. ۳ نی خرد شده رانخواهد شکست و فتیله ضعیف را خاموش نخواهد ساخت تا عدالت را به راستی صادرگرداند. ۴ او ضعیف نخواهد گردید و منکسرنخواهد شد تا انصاف را بر زمین قرار دهد وجزیره‌ها منتظر شریعت او باشند. ۵ خدا یهوه که آسمانها را آفرید و آنها را پهن کرد و زمین و نتایج آن را گسترانید و نفس را به قومی که در آن باشندو روح را بر آنانی که در آن سالکند می‌دهد چنین می‌گوید: ۶ «من که یهوه هستم تو را به عدالت خوانده‌ام و دست تو را گرفته، تو را نگاه خواهم داشت و تو را عهد قوم و نور امت‌ها خواهم گردانید. ۷ تا چشمان کوران را بگشایی و اسیران را از زندان و نشینندگان در ظلمت را از محبس بیرون آوری. ۸ من یهوه هستم و اسم من همین است. و جلال خود را به کسی دیگر و ستایش خویش را به بتهای تراشیده نخواهم داد. ۹ اینک وقایع نخستین واقع شد و من از چیزهای نو اعلام می‌کنم و قبل از آنکه بوجود آید شما را از آنهاخبر می‌دهم.» ۱۰ ای شما که به دریا فرود می‌روید و ای آنچه در آن است! ای جزیره‌ها و ساکنان آنهاسرود نو را به خداوند و ستایش وی را از اقصای زمین بسرایید! ۱۱ صحرا و شهرهایش وقریه هایی که اهل قیدار در آنها ساکن باشند آوازخود را بلند نمایند و ساکنان سالع ترنم نموده، ازقله کوهها نعره زنند! ۱۲ برای خداوند جلال راتوصیف نمایند و تسبیح او را در جزیره هابخوانند! ۱۳ خداوند مثل جبار بیرون می‌آید ومانند

مرد جنگی غیرت خویش را برمی انگیزاند. فریاد کرده، نعره خواهد زد و بر دشمنان خویش غلبه خواهد نمود. ۱۴ از زمان قدیم خاموش وساکت مانده، خودداری نمودم. الان مثل زنی که می‌زاید نعره خواهم زد و دم زده آه خواهم کشید. ۱۵ کوهها و تلها را خراب کرده، تمامی گیاه آنها راخشک خواهم ساخت و نهرها را جزایر خواهم گردانید و برکه‌ها را خشک خواهم ساخت. ۱۶ وکوران را به راهی که ندانسته‌اند رهبری نموده، ایشان را به طریق هایی که عارف نیستند هدایت خواهم نمود. ظلمت را پیش ایشان به نور و کجی را به راستی مبدل خواهم ساخت. این کارها را بجاآورده، ایشان را رها نخواهم نمود. ۱۷ آنانی که بربتهای تراشیده اعتماد دارند و به اصنام ریخته شده می‌گویند که خدایان ما شمایید به عقب برگردانیده، بسیار خجل خواهند شد. ۱۸ ای کران بشنوید وای کوران نظر کنید تاببینید. ۱۹ کیست که مثل بنده من کور باشد وکیست که کر باشد مثل رسول من که می‌فرستم؟ ۲۰ چیزهای بسیار می‌بینی اما نگاه نمی داری. گوشها را می‌گشاید لیکن خودنمی شنود. ۲۱ خداوند را به‌خاطر عدل خودپسند آمد که شریعت خویش را تعظیم و تکریم نماید. ۲۲ لیکن اینان قوم غارت و تاراج شده‌اند وجمیع ایشان در حفره‌ها صید شده و در زندانهامخفی گردیده‌اند. ایشان غارت شده و رهاننده‌ای نیست. تاراج گشته و کسی نمی گوید که باز ده. ۲۳ کیست در میان شما که به این گوش دهد وتوجه نموده، برای زمان آینده بشنود. ۲۴ کیست که یعقوب را به تاراج و اسرائیل را به غارت تسلیم نمود؟ آیا خداوند نبود که به او گناه ورزیدیم چونکه ایشان به راههای او نخواستندسلوک نمایند و شریعت او را اطاعت ننمودند. ۲۵ بنابراین حدت غضب خود و شدت جنگ را برایشان ریخت و آن ایشان را از هر طرف مشتعل ساخت و ندانستند و ایشان را سوزانید اما تفکرننمودند.

۴۳ و الان خداوند که آفریننده توای یعقوب، و صانع توای اسرائیل است چنین می‌گوید: «مترس زیرا که من تو را فدیه دادم و تو را به اسمت خواندم پس تو از آن من هستی. ۲ چون از آبها بگذری من با تو خواهم بود و چون از نهرها (عبورنمایی) تو را فرونخواهند گرفت. وچون از میان آتش روی، سوخته نخواهی شد وشعله‌اش تو را نخواهد سوزانید. ۳ زیرا من یهوه خدای تو و قدوس اسرائیل نجات‌دهنده توهستم. مصر را فدیه تو ساختم و حبش و سبا را به عوض تو دادم. ۴ چونکه در نظر من گرانبها و مکرم بودی و من تو را دوست می‌داشتم پس مردمان را به عوض تو و طوایف را در عوض جان تو تسلیم خواهم نمود. ۵ مترس زیرا که من با توهستم و ذریت تو را از مشرق خواهم آورد و تو رااز مغرب جمع خواهم نمود. ۶ به شمال خواهم گفت که ‘‘بده ’’و به جنوب که ‘‘ممانعت مکن’’. پسران مرا از جای دور و دخترانم را از کرانهای زمین بیاور. ۷ یعنی هرکه را به اسم من نامیده شودو او را به جهت جلال خویش آفریده و او رامصور نموده و ساخته باشم.» ۸ قومی را که چشم دارند اما کور هستند و گوش دارند اما کرمی باشند بیرون آور. ۹ جمیع امت‌ها با هم جمع شوند و قبیله‌ها فراهم آیند پس در میان آنهاکیست که از این خبر دهد و امور اولین را به مااعلام نماید. شهود خود را بیاورند تا تصدیق شوند یا استماع نموده، اقرار بکنند که این راست است. ۱۰ یهوه می‌گوید که «شما و بنده من که او رابرگزیده‌ام شهود من می‌باشید. تا دانسته، به من ایمان آورید و بفهمید که من او هستم و پیش از من خدایی مصور نشده و بعد از من هم نخواهد شد. ۱۱ من، من یهوه هستم و غیر از من نجات‌دهنده‌ای نیست. ۱۲ من اخبار نموده و نجات داده‌ام و اعلام نموده و درمیان شما خدای غیر نبوده است. خداوند می‌گوید که شما شهود من هستید و من خدا هستم. ۱۳ و از امروز نیز من او می‌باشم وکسی‌که از دست من تواند رهانید نیست. من عمل خواهم نمود و کیست که آن را رد نماید؟» ۱۴ خداوند که ولی شما و قدوس اسرائیل است چنین می‌گوید: «بخاطر شما به بابل فرستادم و همه ایشان را مثل فراریان فرود خواهم آورد وکلدانیان را نیز در کشتیهای وجد ایشان. ۱۵ من خداوند قدوس شما هستم. آفریننده اسرائیل و پادشاه شما.» ۱۶ خداوند که راهی در دریا و طریقی درآبهای عظیم می‌سازد چنین می‌گوید: ۱۷ «آنکه ارابه‌ها و اسبها و لشکر و قوت آن را بیرون می‌آورد، ایشان با هم خواهند خوابید و نخواهندبرخاست و منطفی شده، مثل فتیله خاموش خواهند شد. ۱۸ چیزهای اولین را بیاد نیاورید ودر امور قدیم تفکر ننمایید. ۱۹ اینک من چیزنویی بوجود می‌آورم و آن الان بظهور می‌آید. آیاآن را نخواهید دانست؟ بدرستی که راهی دربیابان و نهرها در هامون قرار خواهم داد. ۲۰ حیوانات صحرا گرگان و شترمرغها مرا تمجیدخواهند نمود چونکه آب در بیابان و نهرها درصحرا بوجود می‌آورم تا قوم خود و برگزیدگان خویش را سیراب نمایم. ۲۱ این قوم را برای خودایجاد کردم تا تسبیح مرا بخوانند. ۲۲ اما توای یعقوب مرا نخواندی و توای اسرائیل از من به تنگ آمدی! ۲۳ گوسفندان قربانی های سوختنی خود را برای من نیاوردی و به ذبایح خود مراتکریم ننمودی! به هدایا بندگی بر تو ننهادم و به بخور تو را به تنگ نیاوردم. ۲۴ نی معطر را به جهت من به نقره نخریدی و به پیه ذبایح خویش مرا سیر نساختی. بلکه به گناهان خود بر من بندگی نهادی و به خطایای خویش مرا به تنگ آوردی. ۲۵ من هستم من که بخاطر خود خطایای تو رامحو ساختم و گناهان تو را بیاد نخواهم آورد. ۲۶ مرا یاد بده تا با هم محاکمه نماییم. حجت خودرا بیاور تا تصدیق شوی. ۲۷ اجداد اولین تو گناه ورزیدند و واسطه های تو به من عاصی شدند. ۲۸ بنابراین من سروران قدس را بی‌احترام خواهم ساخت و یعقوب را به لعنت و اسرائیل را به دشنام تسلیم خواهم نمود.

۴۴ اما الان‌ای بنده من یعقوب بشنو وای اسرائیل که تو را برگزیده‌ام! ۲ خداوندکه تو را آفریده و تو را از رحم بسرشت و معاون تو می‌باشد چنین می‌گوید: ای بنده من یعقوب مترس! وای یشرون که تو را برگزیده‌ام! ۳ اینک بر(زمین) تشنه آب خواهم ریخت و نهرهابرخشک. روح خود را بر ذریت تو خواهم ریخت و برکت خویش را بر اولاد تو. ۴ و ایشان در میان سبزه‌ها، مثل درختان بید بر جویهای آب خواهندرویید. ۵ یکی خواهد گفت که من از آن خداوندهستم و دیگری خویشتن را به نام یعقوب خواهدخواند و دیگری بدست خود برای خداوندخواهد نوشت و خویشتن را

به نام اسرائیل ملقب خواهد ساخت. ۶ خداوند پادشاه اسرائیل و یهوه
صبایوت که ولی ایشان است چنین می‌گوید: من اول هستم ومن آخر
هستم و غیر از من خدایی نیست. ۷ و مثل من کیست که آن را اعلان
کند و بیان نماید و آن راترتیب دهد، از زمانی که قوم قدیم را برقرارنمودم.
پس چیزهای آینده و آنچه را که واقع خواهد شد اعلان بنمایند. ۸ ترسان و
هراسان مباشید. آیا از زمان قدیم تو را اخبار و اعلام ننمودم و آیا شما شهود
من نیستید؟ آیا غیر از من خدایی هست؟ البته صخره‌ای نیست و احدی را
نمی شناسم.» ۹ آنانی که بتهای تراشیده می‌سازندجمیع باطلند و چیزهایی
که ایشان می‌پسندندفایده‌ای ندارد و شهود ایشان نمی بینند ونمی دانند تا
خجالت بکشند. ۱۰ کیست که خدایی ساخته یا بتی ریخته باشد که
نفعی ندارد؟ ۱۱ اینک جمیع یاران او خجل خواهند شد وصنعتگران از
انسان می‌باشند. پس جمیع ایشان جمع شده، بایستند تا با هم ترسان و
خجل گردند. ۱۲ آهن را با تیشه می‌تراشد و آن را در زغال کار می‌کند و
با چکش صورت می‌دهد و با قوت بازوی خویش آن را می‌سازد و نیز گرسنه
شده، بی‌قوت می‌گردد و آب ننوشیده، ضعف بهم می‌رساند. ۱۳ چوب را
می‌تراشد و ریسمان راکشیده، با قلم آن را نشان می‌کند و با رنده آن
راصاف می‌سازد و با پرگار نشان می‌کند پس آن را به شبیه انسان و به
جمال آدمی می‌سازد تا در خانه ساکن شود. ۱۴ سروهای آزاد برای خود
قطع می‌کند و سندیان و بلوط را گرفته، آنها را ازدرختان جنگل برای خود
اختیار می‌کند وشمشاد را غرس نموده، باران آن را نمو می‌دهد. ۱۵ پس
برای شخص به جهت سوخت بکارمی آید و از آن گرفته، خود را گرم
می‌کند و آن راافروخته نان می‌پزد و خدایی ساخته، آن رامی پرستد و از آن
بتی ساخته، پیش آن سجده می‌کند. ۱۶ بعضی از آن را در آتش می‌سوزاند
وبر بعضی گوشت پخته می‌خورد و کباب را برشته کرده، سیر می‌شود و گرم
شده، می‌گوید: وه گرم شده، آتش را دیدم. ۱۷ و از بقیه آن خدایی یعنی
بت خویش را می‌سازد و پیش آن سجده کرده، عبادت می‌کند و نزد آن دعا
نموده، می‌گوید: مرا نجات بده چونکه تو خدای من هستی. ۱۸ ایشان
نمی دانند و نمی فهمند زیرا که چشمان ایشان رابسته است تا نبینند و دل
ایشان را تا تعقل ننمایند. ۱۹ و تفکر ننموده، معرفت و فطانتی ندارند
تابگویند نصف آن را در آتش سوختیم و بر زغالش نیز نان پختیم و گوشت
را کباب کرده، خوردیم پس آیا از بقیه آن بتی بسازیم و به تنه درخت
سجده نماییم؟ ۲۰ خاکستر را خوراک خودمی سازد و دل فریب خورده
او را گمراه می‌کند که جان خود را نتواند رهانید و فکر نمی نماید که
آیادر دست راست من دروغ نیست. ۲۱ «ای یعقوب وای اسرائیل اینها
را بیادآورچونکه تو بنده من هستی. تو را سرشتم‌ای اسرائیل تو بنده من
هستی از من فراموش نخواهی شد. ۲۲ تقصیرهای تو را مثل ابر غلیظ و
گناهانت را مانند ابر محو ساختم. پس نزد من بازگشت نمازیرا تو را فدیه
کرده‌ام. ۲۳ ای آسمانها ترنم نمایید زیرا که خداوند این را کرده است! وای
اسفلهای زمین! فریاد برآورید وای کوهها وجنگلها و هر درختی که در
آنها باشد بسرایید! زیرا خداوند یعقوب را فدیه کرده است وخویشتن را در
اسرائیل تمجید خواهد نمود.» ۲۴ خداوند که ولی تو است و تو را از رحم
سرشته است چنین می‌گوید: من یهوه هستم وهمه‌چیز را ساختم. آسمانها
را به تنهایی گسترانیدم و زمین را پهن کردم و با من که بود. ۲۵ آنکه
آیات کاذبان را باطل می‌سازد وجادوگران را احمق می‌گرداند. و حکیمان
رابعقب برمی گرداند و علم ایشان را به جهالت تبدیل می‌کند. ۲۶ که
سخنان بندگان خود را برقرار می‌دارد و مشورت رسولان خویش را به انجام
می‌رساند، که درباره اورشلیم می‌گویدمعمور خواهد شد و درباره شهرهای
یهودا که بناخواهد شد و خرابی های آن را برپا خواهم داشت. ۲۷ آنکه به
لجه می‌گوید که خشک شو ونهرهایت را خشک خواهم ساخت. ۲۸ و
درباره کورش می‌گوید که او شبان من است و تمامی مسرت مرا به اتمام
خواهد رسانید و درباره اورشلیم می‌گوید بنا خواهد شد و درباره هیکل که
بنیاد تو نهاده خواهد گشت.»

۴۵ خداوند به مسیح خویش یعنی به کورش که دست راست او را
گرفتم تا به حضور وی امت‌ها را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را
بگشایم تا درها را به حضور وی مفتوح نمایم و دروازه‌ها دیگر بسته نشود
چنین می‌گوید ۲ که «من پیش روی تو خواهم خرامید وجایهای ناهموار را
هموار خواهم ساخت. ودرهای برنجین را شکسته، پشت بندهای آهنین
راخواهم برید. ۳ و گنجهای ظلمت و خزاین مخفی را به تو خواهم بخشید
تا بدانی که من یهوه که تو رابه اسمت خوانده‌ام خدای اسرائیل می‌باشم.
۴ به‌خاطر بنده خود یعقوب و برگزیده خویش اسرائیل، هنگامی که مرا
نشناختی تو را به اسمت خواندم و ملقب ساختم. ۵ من یهوه هستم
ودیگری نیست و غیر از من خدایی نی. من کمر تورا بستم هنگامی که مرا
نشناختی. ۶ تا از مشرق آفتاب و مغرب آن بدانند که سوای من احدی
نیست. من یهوه هستم و دیگری نی. ۷ پدیدآورنده نور و آفریننده ظلمت.
صانع سلامتی وآفریننده بدی. من یهوه صانع همه این چیزها هستم. ۸ ای
آسمانها از بالا ببارانید تا افلاک عدالت را فرو ریزد و زمین بشکافد تا
نجات وعدالت نمو کنند و آنها را با هم برویاند زیرا که من یهوه این را
آفریده‌ام. ۹ وای برکسی‌که با صانع خود چون سفالی با سفالهای زمین
مخاصمه نماید. آیا کوزه به کوزه‌گر بگوید چه چیز راساختی؟ یا مصنوع تو
درباره تو بگوید که اودست ندارد؟ ۱۰ وای بر کسی‌که به پدر خودگوید:
چه چیز را تولید نمودی و به زن که چه زاییدی. ۱۱ خداوند که قدوس
اسرائیل و صانع آن می‌باشد چنین می‌گوید: درباره امور آینده ازمن سوال
نمایید و پسران مرا و اعمال دستهای مرابه من تفویض نمایید. ۱۲ من زمین
را ساختم وانسان را بر آن آفریدم. دستهای من آسمانها راگسترانید و من
تمامی لشکرهای آنها را امرفرمودم. ۱۳ من او را به عدالت برانگیختم و
تمامی راههایش را راست خواهم ساخت. شهر مرا بناکرده، اسیرانم را آزاد
خواهد نمود، اما نه برای قیمت و نه برای هدیه. یهوه صبایوت این رامی
گوید.» ۱۴ خداوند چنین می‌گوید: «حاصل مصر وتجارت حبش و اهل
سبا که مردان بلند قدمی باشند نزد تو عبور نموده، از آن تو خواهندبود. و
تابع تو شده در زنجیرها خواهند آمد وپیش تو خم شده و نزد تو التماس
نموده، خواهندگفت: البته خدا در تو است و دیگری نیست وخدایی نی.»

۱۵ ای خدای اسرائیل و نجات‌دهنده یقین خدایی هستی که خود را پنهان می‌کنی. ۱۶ جمیع ایشان خجل و رسوا خواهندشد و آنانی که بتها می‌سازند با هم به رسوایی خواهند رفت. ۱۷ اما اسرائیل به نجات جاودانی از خداوند ناجی خواهند شد و تا ابدالاباد خجل و رسوا نخواهند گردید. ۱۸ زیرا یهوه آفریننده آسمان که خدا است که زمین را سرشت و ساخت و آن را استوار نمود و آن را عبث نیافرید بلکه به جهت سکونت مصور نمود چنین می‌گوید: «من یهوه هستم و دیگری نیست. ۱۹ در خفا و درجایی از زمین تاریک تکلم ننمودم. و به ذریه یعقوب نگفتم که مرا عبث بطلبید. من یهوه به عدالت سخن می‌گویم و چیزهای راست را اعلان می‌نمایم. ۲۰ ای رهاشدگان از امت‌ها جمع شده، بیایید و با هم نزدیک شوید. آنانی که چوب بتهای خود را برمی دارند و نزد خدایی که نتواند رهانیددعا می‌نمایند معرفت ندارند. ۲۱ پس اعلان نموده، ایشان را نزدیک آورید تا با یکدیگرمشورت نمایند. کیست که این را از ایام قدیم اعلان نموده و از زمان سلف اخبار کرده است؟ آیا نه من که یهوه هستم و غیر از من خدایی دیگرنیست؟ خدای عادل و نجات‌دهنده و سوای من نیست. ۲۲ ای جمیع کرانه های زمین به من توجه نمایید و نجات یابید زیرا من خدا هستم و دیگری نیست. ۲۳ به ذات خود قسم خوردم و این کلام به عدالت از دهانم صادر گشته برنخواهد گشت که هر زانو پیش من خم خواهد شد و هر زبان به من قسم خواهد خورد. ۲۴ و مرا خواهند گفت عدالت و قوت فقط در خداوند می‌باشد» و بسوی او خواهند آمد و همگانی که به او خشمناکندخجل خواهند گردید. و تمامی ذریت اسرائیل در خداوند عادل شمرده شده، فخر خواهندکرد.

۴۶ بیل خم شده و نبو منحنی گردیده بتهای آنها بر حیوانات و بهایم نهاده شد. آنهایی که شما برمی داشتید حمل گشته و بارحیوانات ضعیف شده است. ۲ آنها جمیع منحنی و خم شده، آن بار را نمی توانند رهانیدبلکه خود آنها به اسیری می‌روند. ۳ ای خاندان یعقوب و تمامی بقیه خاندان اسرائیل که از بطن برمن حمل شده و از رحم برداشته من بوده‌اید! ۴ وتا به پیری شما من همان هستم و تا به شیخوخیت من شما را خواهم برداشت. من آفریدم و من برخواهم داشت و من حمل کرده، خواهم رهانید. ۵ مرا با که شبیه و مساوی می‌سازید و مرا با که مقابل می‌نمایید تا مشابه شویم؟ ۶ آنانی که طلا رااز کیسه می‌ریزند و نقره را به میزان می‌سنجند، زرگری را اجیر می‌کنند تا خدایی از آن بسازدپس سجده کرده، عبادت نیز می‌نمایند. ۷ آن را بردوش برداشته، می‌برند و به‌جایش می‌گذارند و اومی ایستد و از جای خود حرکت نمی تواند کرد. نزد او استغاثه هم می‌نمایند اما جواب نمی دهد وایشان را از تنگی ایشان نتواند رهانید. ۸ این را بیاد آورید و مردانه بکوشید. وای عاصیان آن را در دل خود تفکر نمایید! ۹ چیزهای اول را از زمان قدیم به یاد آورید. زیرا من قادرمطلق هستم و دیگری نیست. خدا هستم و نظیرمن نی. ۱۰ آخر را از ابتدا و آنچه را که واقع نشده از قدیم بیان می‌کنم و می‌گویم که اراده من برقرارخواهد ماند و تمامی مسرت خویش را بجاخواهم آورد. ۱۱ مرغ شکاری را از مشرق و هم مشورت خویش را از جای دور می‌خوانم. من گفتم و البته بجا خواهم آورد و تقدیر نمودم والبته به وقوع خواهم رسانید. ۱۲ ای سختدلان که از عدالت دور هستید مرا بشنوید. ۱۳ عدالت خودرا نزدیک آوردم و دور نمی باشد و نجات من تاخیر نخواهد نمود و نجات را به جهت اسرائیل که جلال من است در صهیون خواهم گذاشت.

۴۷ ای باکره دختر بابل فرود شده، بر خاک بنشین وای دختر کلدانیان بر زمین بی‌کرسی بنشین زیرا تو را دیگر نازنین و لطیف نخواهند خواهند. ۲ دستاس را گرفته، آرد را خردکن. نقاب را برداشته، دامنت را بر کش و ساقها رابرهنه کرده، از نهرها عبور کن. ۳ عورت تو کشف شده، رسوایی تو ظاهر خواهد شد. من انتقام کشیده، بر احدی شفقت نخواهم نمود. ۴ و امانجات‌دهنده ما اسم او یهوه صبایوت و قدوس اسرائیل می‌باشد. ۵ ای دختر کلدانیان خاموش بنشین و به ظلمت داخل شو زیرا که دیگر تو راملکه ممالک نخواهند خواند. ۶ بر قوم خود خشم نموده و میراث خویش را بی‌حرمت کرده، ایشان را به‌دست تو تسلیم نمودم. بر ایشان رحمت نکرده، یوغ خود را بر پیران بسیار سنگین ساختی. ۷ و گفتی تا به ابد ملکه خواهم بود. و این چیزها رادر دل خود جا ندادی و عاقبت آنها را به یادنیاوردی. ۸ پس الان‌ای که در عشرت بسر می‌بری و دراطمینان ساکن هستی این را بشنو. ای که در دل خود می‌گویی من هستم و غیر از من دیگری نیست و بیوه نخواهم شد و بی‌اولادی را نخواهم دانست. ۹ پس این دو چیز یعنی بی‌اولادی وبیوگی بغته در یکروز به تو عارض خواهد شد و باوجود کثرت سحر تو و افراط افسونگری زیاد توآنها بشدت بر تو استیلا خواهد یافت. ۱۰ زیرا که بر شرارت خود اعتماد نموده، گفتی کسی نیست که مرا بیند. و حکمت و علم تو، تو را گمراه ساخت و در دل خود گفتی: من هستم و غیر از من دیگری نیست. ۱۱ پس بلایی که افسون آن رانخواهی دانست بر تو عارض خواهد شد ومصیبتی که به دفع آن قادر نخواهی شد تو را فروخواهد گرفت و هلاکتی که ندانسته‌ای ناگهان برتو استیلا خواهد یافت. ۱۲ پس در افسونگری خود و کثرت سحر خویش که در آنها ازطفولیت مشقت کشیده‌ای قائم باش شاید که منفعت توانی برد و شاید که غالب توانی شد. ۱۳ از فراوانی مشورتهایت خسته شده‌ای پس تقسیم کنندگان افلاک و رصد بندان کواکب وآنانی که در غره ماهها اخبار می‌دهند بایستند وتو را از آنچه بر تو واقع شدنی است نجات دهند. ۱۴ اینک مثل کاهبن شده، آتش ایشان را خواهدسوزانید که خویشتن را از سورت زبانه آن نخواهند رهانید و آن اخگری که خود را نزد آن گرم سازند و آتشی که در برابرش بنشینندنخواهد بود. ۱۵ آنانی که از ایشان مشقت کشیدی برای تو چنین خواهند شد و آنانی که از طفولیت با تو تجارت می‌کردند هر کس بجای خود آواره خواهد گردید و کسی‌که تو را رهایی دهدنخواهد بود.

۴۸ ای خاندان یعقوب که به نام اسرائیل مسمی هستید و از آب یهودا صادرشده‌اید، و به اسم یهوه قسم می‌خورید و خدای اسرائیل را ذکر می‌نمایید، اما نه به صداقت وراستی، این را بشنوید. ۲ زیرا که خویشتن را

ازشهر مقدس می‌خوانند و بر خدای اسرائیل که اسمش یهوه صبایوت است اعتماد می‌دارند. ۳ چیزهای اول را از قدیم اخبار کردم و از دهان من صادر شده، آنها را اعلام نمودم بغته به عمل آوردم و واقع شد. ۴ چونکه دانستم که تو سخت دل هستی و گردنت بند آهنین و پیشانی تو برنجین است. ۵ بنابراین تو را از قدیم مخبر ساختم و قبل از وقوع تو را اعلام نمودم. مبادا بگویی که بت من آنها را بجا آورده و بت تراشیده و صنم ریخته شده من آنها را امر فرموده است. ۶ چونکه همه این چیزها را شنیدی آنها را ملاحظه نما. پس آیاشما اعتراف نخواهید کرد، و از این زمان چیزهای تازه را به شما اعلام نمودم و چیزهای مخفی را که ندانسته بودید. ۷ در این زمان و نه در ایام قدیم آنها آفریده شد و قبل از امروز آنها را نشنیده بودی مبادا بگویی اینک این چیزها را می‌دانستم. ۸ البته نشنیده و هر آینه ندانسته و البته گوش توقبل از این باز نشده بود. زیرا می‌دانستم که بسیارخیانتکار هستی و از رحم (مادرت) عاصی خوانده شدی. ۹ به‌خاطر اسم خود غضب خویش را به تاخیر خواهم‌انداخت و به‌خاطرجلال خویش بر تو شفقت خواهم کرد تا تو رامنقطع نسازم. ۱۰ اینک تو را قال گذاشتم اما نه مثل نقره و تو را در کوره مصیبت آزمودم. ۱۱ به خاطر ذات خود، به‌خاطر ذات خود این رامی کنم زیرا که اسم من چرا باید بی‌حرمت شود وجلال خویش را به دیگری نخواهم داد. ۱۲ ای یعقوب وای دعوت شده من اسرائیل بشنو! من او هستم! من اول هستم و آخر هستم! ۱۳ به تحقیق دست من بنیاد زمین را نهاد و دست راست من آسمانها را گسترانید. وقتی که آنها رامی خوانم با هم برقرار می‌باشند. ۱۴ پس همگی شما جمع شده، بشنوید کیست از ایشان که اینهارا اخبار کرده باشد. خداوند او را دوست می‌دارد، پس مسرت خود را بر بابل بجا خواهد آورد وبازوی او بر کلدانیان فرود خواهد آمد. ۱۵ من تکلم نمودم و من او را خواندم و او را آوردم تا راه خود را کامران سازد. ۱۶ به من نزدیک شده، این رابشنوید. از ابتدا در خفا تکلم ننمودم و از زمانی که این واقع شد من در آنجا هستم و الان خداوندیهوه مرا و روح خود را فرستاده است. ۱۷ خداوندکه ولی تو و قدوس اسرائیل است چنین می‌گوید: «من یهوه خدای تو هستم و تو را تعلیم می‌دهم تاسود ببری و تو را به راهی که باید بروی هدایت می‌نمایم. ۱۸ کاش که به اوامر من گوش می‌دادی، آنگاه سلامتی تو مثل نهر و عدالت تو مانند امواج دریا می‌بود. ۱۹ آنگاه ذریت تو مثل ریگ و ثمره صلب تو مانند ذرات آن می‌بود و نام او از حضورمن منقطع و هلاک نمی گردید.» ۲۰ از بابل بیرون شده، از میان کلدانیان بگریزید و این را به آواز ترنم اخبار و اعلام نماییدو آن را تا اقصای زمین شایع ساخته، بگویید که خداوند بنده خود یعقوب را فدیه داده است. ۲۱ وتشنه نخواهند شد اگرچه ایشان را در ویرانه هارهبری نماید، زیرا که آب از صخره برای ایشان جاری خواهد ساخت و صخره را خواهدشکافت تا آبها بجوشد. ۲۲ و خداوند می‌گوید که برای شریران سلامتی نخواهد بود.

۴۹ ای جزیره‌ها از من بشنوید! وای طوایف از جای دور گوش دهید! خداوند مرا از رحم دعوت کرده واز احشای مادرم اسم مرا ذکر نموده است. ۲ و دهان مرا مثل شمشیر تیز ساخته، مرا زیر سایه دست خودپنهان کرده است. و مرا تیر صیقلی ساخته درترکش خود مخفی نموده است. ۳ و مرا گفت: ای اسرائیل تو بنده من هستی که از تو خویشتن راتمجید نموده‌ام! ۴ اما من گفتم که عبث زحمت کشیدم و قوت خود را بی‌فایده و باطل صرف کردم لیکن حق من با خداوند و اجرت من با خدای من می‌باشد. ۵ و الان خداوند که مرا از رحم برای بندگی خویش سرشت تا یعقوب را نزد اوبازآورم و تا اسرائیل نزد وی جمع شوند می‌گوید(و در نظر خداوند محترم هستم و خدای من قوت من است). ۶ پس می‌گوید: این چیز قلیلی است که بنده من بشوی تا اسباط یعقوب را برپاکنی و ناجیان اسرائیل را باز آوری. بلکه تو را نورامت‌ها خواهم گردانید و تا اقصای زمین نجات من خواهی بود. ۷ خداوند که ولی و قدوس اسرائیل می‌باشد به او که نزد مردم محقر و نزد امت ها مکروه و بنده حاکمان است چنین می‌گوید: پادشاهان دیده برپا خواهند شد و سروران سجده خواهند نمود، به‌سبب خداوند که امین است وقدوس اسرائیل که تو را برگزیده است. ۸ خداوند چنین می‌گوید: «در زمان رضامندی تو را اجابت نمودم و در روز نجات تو را اعانت کردم. و تو را حفظ نموده عهد قوم خواهم ساخت تا زمین را معمور سازی و نصیب های خراب شده را (به ایشان) تقسیم نمایی. ۹ و به اسیران بگویی: بیرون روید و به آنانی که درظلمتند خویشتن را ظاهر سازید. و ایشان درراهها خواهند چرید و مرتعهای ایشان بر همه صحراهای کوهی خواهد بود. ۱۰ گرسنه و تشنه نخواهند بود و حرارت و آفتاب به ایشان ضررنخواهد رسانید زیرا آنکه بر ایشان ترحم داردایشان را هدایت خواهد کرد و نزد چشمه های آب ایشان را رهبری خواهد نمود. ۱۱ و تمامی کوههای خود را طریق‌ها خواهم ساخت وراههای من بلند خواهد شد. ۱۲ اینک بعضی ازجای دور خواهند آمد و بعضی از شمال و ازمغرب و بعضی از دیار سینیم.» ۱۳ ای آسمانهاترنم کنید! وای زمین وجد نما! وای کوهها آوازشادمانی دهید! زیرا خداوند قوم خود را تسلی می‌دهد و بر مظلومان خود ترحم می‌فرماید. ۱۴ اما صهیون می‌گوید: «یهوه مرا ترک نموده و خداوند مرا فراموش کرده است.» ۱۵ آیا زن بچه شیر خواره خود را فراموش کرده بر پسر رحم خویش ترحم ننماید؟ اینان فراموش می‌کنند امامن تو را فراموش نخواهم نمود. ۱۶ اینک تو را برکف دستهای خود نقش نمودم و حصارهایت دائم در نظر من است. ۱۷ پسرانت به تعجیل خواهند آمد و آنانی که تو را خراب و ویران کردند از تو بیرون خواهند رفت. ۱۸ چشمان خودرا به هر طرف بلند کرده، ببین جمیع اینها جمع شده، نزد تو می‌آیند. خداوند می‌گوید: «به حیات خودم قسم که خود را به جمیع اینها مثل زیورملبس خواهی ساخت و مثل عروس خویشتن رابه آنها خواهی آراست. ۱۹ زیرا خرابه‌ها وویرانه های تو و زمین تو که تباه شده بود، اما الان تو از کثرت ساکنان تنگ خواهی شد و هلاک کنندگانت دور خواهند گردید. ۲۰ پسران تو که بی‌اولاد می‌بودی در سمع تو (به یکدیگر)خواهند گفت: این مکان برای من تنگ است، مراجایی بده تا ساکن شوم. ۲۱ و تو دردل خودخواهی گفت: کیست که اینها را برای من زاییده است و حال آنکه من بی‌اولاد و نازاد و جلای وطن و متروک می‌بودم. پس کیست که اینها

راپرورش داد. اینک من به تنهایی ترک شده بودم پس اینها کجا بودند؟»
۲۲ خداوند یهوه چنین می‌گوید: «اینک من دست خود را بسوی امت
هادراز خواهم کرد و علم خویش را بسوی قوم هاخواهم برافراشت. و ایشان
پسرانت را درآغوش خود خواهندآورد و دخترانت بر دوش ایشان برداشته
خواهند شد. ۲۳ و پادشاهان لالاهای تو و ملکه های ایشان دایه های
توخواهند بود و نزد تو رو به زمین افتاده، خاک پای تو را خواهند لیسید و
تو خواهی دانست که من یهوه هستم و آنانی که منتظر من باشند خجل
نخواهند گردید. ۲۴ آیا غنیمت از جبار گرفته شود یا اسیران ازمرد قاهر
رهانیده گردند. ۲۵ زیرا خداوند چنین می‌گوید: «اسیران نیز از جبار گرفته
خواهند شد وغنیمت از دست ستم پیشه رهانیده خواهدگردید. زیرا که من
با دشمنان تو مقاومت خواهم نمود و من پسران تو را نجات خواهم داد.
۲۶ و به آنانی که بر تو ظلم نمایند گوشت خودشان راخواهم خورانید و به
خون خود مثل شراب مست خواهند شد و تمامی بشر خواهند دانست که
من یهوه نجات‌دهنده تو و ولی تو و قدیر یعقوب هستم.»

۵۰ خداوند چنین می‌گوید: «طلاق نامه مادر شما که او را طلاق
دادم کجااست؟ یا کیست از طلبکاران من که شما را به اوفروختم؟ اینک
شما به‌سبب گناهان خود فروخته شدید و مادر شما به جهت تقصیرهای
شما طلاق داده شد. ۲ چون آمدم چرا کسی نبود؟ و چون ندا کردم چرا
کسی جواب نداد؟ آیا دست من به هیچ وجه کوتاه شده که نتواند نجات
دهد یا درمن قدرتی نیست که رهایی دهم؟ اینک به عتاب خود دریا را
خشک می‌کنم و نهرها رابیابان می‌سازم که ماهی آنها از بی‌آبی متعفن شود
و از تشنگی بمیرد. ۳ آسمان را به ظلمت ملبس می‌سازم و پلاس را پوشش
آن می‌گردانم.» ۴ خداوند یهوه زبان تلامیذ را به من داده است تا بدانم
که چگونه خستگان را به کلام تقویت دهم. هر بامداد بیدار می‌کند.
گوش مرا بیدارمی کند تا مثل تلامیذ بشنوم. ۵ خداوند یهوه گوش مرا
گشود و مخالفت نکردم و به عقب برنگشتم. ۶ پشت خود را به زنندگان
و رخسارخود را به موکنان دادم و روی خود را از رسوایی و آب دهان پنهان
نکردم. ۷ چونکه خداوند یهوه مرا اعانت می‌کند پس رسوا نخواهم شد از
این جهت روی خود را مثل سنگ خارا ساختم ومی دانم که خجل نخواهم
گردید. ۸ آنکه مراتصدیق می‌کند نزدیک است. پس کیست که با من
مخاصمه نماید تا با هم بایستیم و کیست که بر من دعوی نماید پس او
نزدیک من بیاید. ۹ اینک خداوند یهوه مرا اعانت می‌کند پس کیست
مراملزم سازد. همانا همگی ایشان مثل رخت مندرس شده، بید ایشان را
خواهد خورد. ۱۰ کیست از شما که از خداوند می‌ترسد وآواز بنده او را
می‌شنود؟ هرکه در ظلمت سالک باشد و روشنایی ندارد، او به اسم یهوه
توکل نماید و به خدای خویش اعتماد بکند. ۱۱ هان جمیع شما که آتش
می‌افروزید و کمر خود را به مشعلها می‌بندید، در روشنایی آتش خویش و
درمشعلهایی که خود افروخته‌اید سالک باشید، امااین از دست من به شما
خواهد رسید که در اندوه خواهید خوابید.

۵۱ ای پیروان عدالت و طالبان خداوند مرابشنوید! به صخره‌ای که از
آن قطع گشته و به حفره چاهی که از آن کنده شده‌اید نظرکنید. ۲ به پدر
خود ابراهیم و به ساره که شما رازایید نظر نمایید زیرا او یک نفر بود حینی
که او رادعوت نمودم و او را برکت داده، کثیر گردانیدم. ۳ به تحقیق
خداوند صهیون را تسلی داده، تمامی خرابه هایش را تسلی بخشیده است
و بیابان او رامثل عدن و هامون او را مانند جنت خداوندساخته است.
خوشی و شادی در آن یافت می‌شود و تسبیح و آواز ترنم. ۴ ای قوم من به
من توجه نمایید وای طایفه من به من گوش دهید. زیرا که شریعت از نزد
من صادرمی شود و داوری خود را برقرار می‌کنم تا قوم هارا روشنایی بشود.
۵ عدالت من نزدیک است ونجات من ظاهر شده، بازوی من قوم‌ها را
داوری خواهد نمود و جزیره‌ها منتظر من شده، به بازوی من اعتماد خواهند
کرد. ۶ چشمان خود را بسوی آسمان برافرازید و پایین بسوی زمین نظر
کنیدزیرا که آسمان مثل دود از هم خواهد پاشید وزمین مثل جامه مندرس
خواهد گردید وساکنانش همچنین خواهند مرد اما نجات من تا به ابد
خواهد ماند و عدالت من زایل نخواهد گردید. ۷ ای شما که عدالت را
می‌شناسید! وای قومی که شریعت من در دل شما است! مرابشنوید. از
مذمت مردمان مترسید و از دشنام ایشان هراسان مشوید. ۸ زیرا که بید
ایشان را مثل جامه خواهد زد و کرم ایشان را مثل پشم خواهدخورد اما
عدالت من تا ابدالاباد و نجات من نسلابعد نسل باقی خواهد ماند. ۹
بیدار شوای بازوی خداوند بیدار شو و خویشتن را با قوت ملبس ساز. مثل
ایام قدیم و دوره های سلف بیدار شو. آیا تو آن نیستی که رهب را قطع
نموده، اژدها رامجروح ساختی. ۱۰ آیا تو آن نیستی که دریا وآبهای لجه
عظیم را خشک کردی و عمق های دریا را راه ساختی تا فدیه شدگان عبور
نمایند؟ ۱۱ و فدیه شدگان خداوند بازگشت نموده، با ترنم به صهیون
خواهند آمد و خوشی جاودانی بر سرایشان خواهد بود و شادمانی و خوشی
را خواهندیافت و غم و ناله فرار خواهد کرد. ۱۲ من هستم، من که شما را
تسلی می‌دهم. پس تو کیستی که از انسانی که می‌میرد می‌ترسی و ازپسر
آدم که مثل گیاه خواهد گردید. ۱۳ و خداوندرا که آفریننده تو است که
آسمانها را گسترانید وبنیاد زمین را نهاد فراموش کرده‌ای و دائم تمامی روز از
خشم ستمکار وقتی که به جهت هلاک کردن مهیا می‌شود می‌ترسی. و
خشم ستمکارکجا است؟ ۱۴ اسیران ذلیل بزودی رها خواهندشد و در حفره
نخواهند مرد و نان ایشان کم نخواهد شد. ۱۵ زیرا من یهوه خدای تو
هستم که دریا را به تلاطم می‌آورم تا امواجش نعره زنند، یهوه صبایوت اسم
من است. ۱۶ و من کلام خود رادر دهان تو گذاشتم و تو را زیر سایه
دست خویش پنهان کردم تا آسمانها غرس نمایم و بنیادزمینی نهم و صهیون
را گویم که تو قوم من هستی. ۱۷ خویشتن را برانگیزای اورشلیم! خویشتن
را برانگیخته، برخیز! ای که از دست خداوندکاسه غضب او را نوشیدی و
درد کاسه سرگیجی را نوشیده، آن را تا ته آشامیدی. ۱۸ از جمیع پسرانی
که زاییده است یکی نیست که او رارهبری کند و از تمامی پسرانی که
تربیت نموده، کسی نیست که او را دستگیری نماید. ۱۹ این دوبلا بر تو
عارض خواهد شد، کیست که برای توماتم کند؟ یعنی خرابی و هلاکت و

قحط وشمشیر، پس چگونه تو را تسلی دهم. ۲۰ پسران تو را ضعف گرفته، بسر همه کوچه‌ها مثل آهو دردام خوابیده‌اند. و ایشان از غضب خداوند و ازعتاب خدای تو مملو شده‌اند. ۲۱ پس‌ای زحمت کشیده این را بشنو! وای مست شده اما نه ازشراب! ۲۲ خداوند تو یهوه و خدای تو که دردعوی قوم خود ایستادگی می‌کند چنین می‌گوید: اینک کاسه سرگیجی را و درد کاسه غضب خویش را از تو خواهم گرفت و آن را بار دیگرنخواهی آشامید. ۲۳ و آن را به‌دست آنانی که برتو ستم می‌نمایند می‌گذارم که به‌جان تومی گویند: خم شو تا از تو بگذریم و تو پشت خودرا مثل زمین و مثل کوچه به جهت راه گذریان گذاشته‌ای.

۵۲ بیدار شوای صهیون! بیدار شو و قوت خود را بپوش‌ای شهر مقدس اورشلیم! لباس زیبایی خویش را در بر کن زیرا که نامختون و ناپاک بار دیگر داخل تو نخواهد شد. ۲ ای اورشلیم خود را از گرد بیفشان و برخاسته، بنشین! وای دختر صهیون که اسیر شده‌ای بندهای گردن خود را بگشا! ۳ زیرا خداوند چنین می‌گوید: مفت فروخته کشتید و بی‌نقره فدیه داده خواهیدشد. ۴ چونکه خداوند یهوه چنین می‌گوید: که درایام سابق قوم من به مصر فرود شدند تا در آنجاساکن شوند و بعد از آن آشور بر ایشان بی‌سبب ظلم نمودند. ۵ اما الان خداوند می‌گوید: در اینجامرا چه‌کار است که قوم من مجان گرفتار شده‌اند. و خداوند می‌گوید: آنانی که بر ایشان تسلط دارندصیحه می‌زنند و نام من دائم هر روز اهانت می‌شود. ۶ بنابراین قوم من اسم مرا خواهندشناخت. و در آن روز خواهند فهمید که تکلم کننده من هستم، هان من هستم. ۷ چه زیبا است بر کوهها پایهای مبشر که سلامتی را ندا می‌کند و به خیرات بشارت می‌دهدو نجات را ندا می‌کند و به صهیون می‌گوید که خدای تو سلطنت می‌نماید. ۸ آواز دیده بانان تواست که آواز خود را بلند کرده، با هم ترنم می‌نمایند زیرا وقتی که خداوند به صهیون رجعت می‌کند ایشان معاینه خواهند دید. ۹ ای خرابه های اورشلیم به آواز بلند با هم ترنم نمایید، زیرا خداوند قوم خود را تسلی داده، و اورشلیم را فدیه نموده است. ۱۰ خداوند ساعد قدوس خود را در نظر تمامی امت‌ها بالا زده است وجمیع کرانه های زمین نجات خدای ما را دیده‌اند. ۱۱ ای شما که ظروف خداوند را برمی داریدبیکسو شوید بیکسو شوید و از اینجا بیرون رویدو چیز ناپاک را لمس منمایید و از میان آن بیرون رفته، خویشتن را طاهر سازید. ۱۲ زیرا که به تعجیل بیرون نخواهید رفت و گریزان روانه نخواهید شد، چونکه یهوه پیش روی شماخواهد خرامید و خدای اسرائیل ساقه شماخواهد بود. ۱۳ اینک بنده من با عقل رفتار خواهد کرد وعالی و رفیع و بسیار بلند خواهد شد. ۱۴ چنانکه بسیاری از تو در عجب بودند (از آن جهت که منظر او از مردمان و صورت او از بنی آدم بیشترتباه گردیده بود). ۱۵ همچنان بر امت های بسیارخواهد پاشید و به‌سبب او پادشاهان دهان خود را خواهند بست زیرا چیزهایی را که برای ایشان بیان نشده بود خواهند دید و آنچه را که نشنیده بودند خواهند فهمید.

۵۳ کیست که خبر ما را تصدیق نموده وکیست که ساعد خداوند بر او منکشف شده باشد؟ ۲ زیرا به حضور وی مثل نهال و مانندریشه در زمین خشک خواهد روید. او را نه صورتی و نه جمالی می‌باشد. و چون او رامی نگریم منظری ندارد که مشتاق او باشیم. ۳ خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غمها ورنج دیده و مثل کسی‌که رویها را از او بپوشانند وخوار شده که او را به حساب نیاوردیم. ۴ لکن او غم های ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش حمل نمود. و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم. ۵ و حال آنکه به‌سبب تقصیرهای مامجروح و به‌سبب گناهان ما کوفته گردید. وتادیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخمهای او ماشفا یافتیم. ۶ جمیع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم و هریکی از ما به راه خود برگشته بود وخداوند گناه جمیع ما را بروی نهاد. ۷ او مظلوم شد اما تواضع نموده، دهان خود رانگشود. مثل بره‌ای که برای ذبح می‌برند و مانندگوسفندی که نزد پشم برنده‌اش بی‌زبان است همچنان دهان خود را نگشود. ۸ از ظلم و ازداوری گرفته شد. و از طبقه او که تفکر نمود که اواز زمین زندگان منقطع شد و به جهت گناه قوم من مضروب گردید؟ ۹ و قبر او را با شریران تعیین نمودند و بعد از مردنش با دولتمندان. هرچند هیچ ظلم نکرد و در دهان وی حیله‌ای نبود. ۱۰ اما خداوند را پسند آمد که او را مضروب نموده، به دردها مبتلا سازد. چون جان او راقربانی گناه ساخت. آنگاه ذریت خود را خواهددید و عمر او دراز خواهد شد و مسرت خداونددر دست او میسر خواهد بود. ۱۱ ثمره مشقت جان خویش را خواهد دید و سیر خواهد شد. وبنده عادل من به معرفت خود بسیاری را عادل خواهد گردانید زیرا که او گناهان ایشان را برخویشتن حمل خواهد نمود. ۱۲ بنابراین او را درمیان بزرگان نصیب خواهم داد و غنیمت را بازورآوران تقسیم خواهد نمود، به جهت اینکه جان خود را به مرگ ریخت و از خطاکاران محسوب شد و گناهان بسیاری را بر خود گرفت وبرای خطاکاران شفاعت نمود.

۵۴ ای عاقره‌ای که نزاییده‌ای بسرا! ای که درد زه نکشیده‌ای به آواز بلند ترنم نماو فریاد برآور! زیرا خداوند می‌گوید: پسران زن بیکس از پسران زن منکوحه زیاده‌اند. ۲ مکان خیمه خود را وسیع گردان و پرده های مسکن های تو پهن بشود دریغ مدار و طنابهای خود را درازکرده، میخهایت را محکم بساز. ۳ زیرا که بطرف راست و چپ منتشر خواهی شد و ذریت توامت‌ها را تصرف خواهند نمود و شهرهای ویران را مسکون خواهند ساخت. ۴ مترس زیرا که خجل نخواهی شد و مشوش مشو زیرا که رسوانخواهی گردید. چونکه خجالت جوانی خویش را فراموش خواهی کرد و عار بیوگی خود را دیگربه یاد نخواهی آورد. ۵ زیرا که آفریننده تو که اسمش یهوه صبایوت است شوهر تو است. وقدوس اسرائیل که به خدای تمام جهان مسمی است ولی تو می‌باشد. ۶ زیرا خداوند تو را مثل زن مهجور و رنجیده دل خوانده است و مانندزوجه جوانی که ترک شده باشد. خدای تو این رامی گوید. ۷ زیرا تو را به اندک لحظه‌ای ترک کردم اما به رحمت های عظیم تو را جمع خواهم نمود. ۸ و خداوند ولی

تو می‌گوید: «بجوشش غضبی خود را از تو برای لحظه‌ای پوشانیدم اما به احسان جاودانی برتو رحمت خواهم فرمود. ۹ زیرا که این برای من مثل آبهای نوح می‌باشد. چنانکه قسم خوردم که آبهای نوح بار دیگر بر زمین جاری نخواهد شد همچنان قسم خوردم که بر توغضب نکنم و تو را عتاب ننمایم. ۱۰ هرآینه کوهها زایل خواهد شد و تلها متحرک خواهدگردید، لیکن احسان من از تو زایل نخواهد شد وعهد سلامتی من متحرک نخواهد گردید.» خداوند که بر تو رحمت می‌کند این را می‌گوید. ۱۱ «ای رنجانیده و مضطرب شده که تسلی نیافته‌ای اینک من سنگهای تو را در سنگ سرمه نصب خواهم کرد و بنیاد تو را در یاقوت زردخواهم نهاد. ۱۲ و مناره های تو را از لعل ودروازه هایت را از سنگهای بهرمان و تمامی حدود تو را از سنگهای گران قیمت خواهم ساخت. ۱۳ و جمیع پسرانت از خداوند تعلیم خواهند یافت و پسرانت را سلامتی عظیم خواهدبود. ۱۴ در عدالت ثابت شده و از ظلم دور مانده، نخواهی ترسید و هم از آشفتگی دور خواهی ماند و به تو نزدیکی نخواهد نمود. ۱۵ همانا جمع خواهند شد اما نه به اذن من. آنانی که به ضد توجمع شوند به‌سبب تو خواهند افتاد. ۱۶ اینک من آهنگری را که زغال را به آتش دمیده، آلتی برای کار خود بیرون می‌آورد، آفریدم. و من نیز هلاک کننده را برای خراب نمودن آفریدم. ۱۷ هر آلتی که به ضد تو ساخته شود پیش نخواهد برد و هرزبانی را که برای محاکمه به ضد تو برخیزدتکذیب خواهی نمود. این است نصیب بندگان خداوند و عدالت ایشان از جانب من.» خداوندمی گوید.

۵۵ «ای جمیع تشنگان نزد آبها بیایید وهمه شما که نقره ندارید بیایید بخرید وبخورید. بیایید و شراب و شیر را بی‌نقره وبی قیمت بخرید. ۲ چرا نقره را برای آنچه نان نیست و مشقت خویش را برای آنچه سیرنمی کند صرف می‌کنید. گوش داده، از من بشنویدو چیزهای نیکو را بخورید تا جان شما از فربهی متلذذ شود. ۳ گوش خود را فرا داشته، نزد من بیایید و تا جان شما زنده گردد بشنوید و من باشما عهد جاودانی یعنی رحمت های امین داود راخواهم بست. ۴ اینک من او را برای طوایف شاهدگردانیدم. رئیس و حاکم طوایف. ۵ هان امتی را که نشناخته بودی دعوت خواهی نمود. و امتی که تورا نشناخته بودند نزد تو خواهند دوید. به‌خاطریهوه که خدای تو است و قدوس اسرائیل که تو راتمجید نموده است.» ۶ خداوند را مادامی که یافت می‌شود بطلبید ومادامی که نزدیک است او را بخوانید. ۷ شریر راه خود را و گناه کار افکار خویش را ترک نماید وبسوی خداوند بازگشت کند و بر وی رحمت خواهد نمود و بسوی خدای ما که مغفرت عظیم خواهد کرد. ۸ زیرا خداوند می‌گوید که افکار من افکار شما نیست و طریق های شما طریق های من نی. ۹ زیرا چنانکه آسمان از زمین بلندتر است همچنان طریق های من از طریق های شما و افکارمن از افکار شما بلندتر می‌باشد. ۱۰ و چنانکه باران و برف از آسمان می‌بارد و به آنجابرنمی گردد بلکه زمین را سیراب کرده، آن را بارورو برومند می‌سازد و برزگر را تخم و خورنده رانان می‌بخشد، ۱۱ همچنان کلام من که از دهانم صادر گردد خواهد بود. نزد من بی‌ثمر نخواهدبرگشت بلکه آنچه را که خواستم بجا خواهدآورد و برای آنچه آن را فرستادم کامران خواهدگردید. ۱۲ زیرا که شما با شادمانی بیرون خواهیدرفت و با سلامتی هدایت خواهید شد. کوهها وتلها در حضور شما به شادی ترنم خواهند نمود وجمیع درختان صحرا دستک خواهند زد. ۱۳ به‌جای درخت خار صنوبر و به‌جای خس آس خواهد رویید و برای خداوند اسم و آیت جاودانی که منقطع نشود خواهد بود.

۵۶ و خداوند چنین می‌گوید: «انصاف رانگاه داشته، عدالت را جاری نمایید، زیرا که آمدن نجات من و منکشف شدن عدالت من نزدیک است. ۲ خوشابحال انسانی که این را بجا آورد و بنی آدمی که به این متمسک گردد، که سبت را نگاه داشته، آن را بی‌حرمت نکند و دست خویش را از هر عمل بد بازدارد.» ۳ پس غریبی که با خداوند مقترن شده باشد تکلم نکند و نگویدکه خداوند مرا از قوم خود جدا نموده است وخصی هم نگوید که اینک من درخت خشک هستم. ۴ زیرا خداوند درباره خصیهایی که سبت های مرا نگاه دارند و آنچه را که من خوش دارم اختیار نمایند و به عهد من متمسک گردند، چنین می‌گوید ۵ که «به ایشان در خانه خود و دراندرون دیوارهای خویش یادگاری و اسمی بهتراز پسران و دختران خواهم داد. اسمی جاودانی که منقطع نخواهد شد به ایشان خواهم بخشید. ۶ و غریبانی که با خداوند مقترن شده، او راخدمت نمایند و اسم خداوند را دوست داشته، بنده او بشوند. یعنی همه کسانی که سبت را نگاه داشته، آن را بی‌حرمت نسازند و به عهد من متمسک شوند. ۷ ایشان را به کوه قدس خودخواهم آورد و ایشان را در خانه عبادت خودشادمان خواهم ساخت و قربانی های سوختنی وذبایح ایشان بر مذبح من قبول خواهد شد، زیراخانه من به خانه عبادت برای تمامی قومها مسمی خواهد شد.» ۸ و خداوند یهوه که جمع کننده رانده شدگان اسرائیل است می‌گوید که «بعد از این دیگران را با ایشان جمع خواهم کرد علاوه برآنانی که از ایشان جمع شده‌اند.» ۹ ای تمام حیوانات صحرا وای جمیع حیوانات جنگل بیایید و بخورید! ۱۰ دیده بانان اوکورند، جمیع ایشان معرفت ندارند و همگی ایشان سگان گنگ‌اند که نمی توانند بانگ کنند. ۱۱ و این سگان حریصند که نمی توانندسیر بشوند و ایشان شبانند که نمی توانندبفهمند. جمیع ایشان به راه خود میل کرده، هریکی بطرف خود طالب سود خویش می‌باشد. ۱۲ (و می‌گویند) بیایید شراب بیاوریم و ازمسکرات مست شویم و فردا مثل امروز روزعظیم بلکه بسیار زیاده خواهد بود.

۵۷ مرد عادل تلف شد و کسی نیست که این را در دل خود بگذراند و مردان روف برداشته شدند و کسی فکر نمی کند که عادلان ازمعرض بلا برداشته می‌شوند. ۲ آنانی که به استقامت سالک می‌باشند بسلامتی داخل شده، بربسترهای خویش آرامی خواهند یافت. ۳ و اماشمای پسران ساحره و اولاد فاسق و زانیه به اینجا نزدیک آیید! ۴ بر که تمسخر می‌کنید و برکه دهان خود را باز می‌کنید و زبان را درازمی نمایید؟ آیا شما اولاد عصیان و

ذریت کذب نیستید ۵ که در میان بلوطها و زیر هر درخت سبزخویشتن را به
حرارت می‌آورید و اطفال را دروادیها زیر شکاف صخره‌ها ذبح می‌نمایید؟ ۶
در میان سنگهای ملسای وادی نصیب تواست همینها قسمت تو می‌باشد.
برای آنها نیزهدیه ریختنی ریختنی و هدیه آردی گذرانیدی آیا من از اینها
تسلی خواهم یافت؟ ۷ بر کوه بلند ورفیع بستر خود را گستردی و به
آنجا نیز برآمده، قربانی گذرانیدی. ۸ و پشت درها و باهوها یادگارخود را
واگذاشتی زیرا که خود را به کسی دیگرغیر از من مکشوف ساختی و
برآمده، بستر خودرا پهن کردی و درمیان خود و ایشان عهد بسته، بستر
ایشان را دوست داشتی جایی که آن رادیدی. ۹ و با روغن در حضور
پادشاه رفته، عطریات خود را بسیار کردی و رسولان خود رابجای دور
فرستاده، خویشتن را تا به هاویه پست گردانیدی. (Sheol h7585) ۱۰ از
طولانی بودن راه درمانده شدی اما نگفتی که امید نیست. تازگی قوت خود
رایافتی پس از این جهت ضعف بهم نرسانیدی. ۱۱ از که ترسان و هراسان
شدی که خیانت ورزیدی و مرا بیاد نیاورده، این را در دل خود جاندادی؟
آیا من از زمان قدیم نیز ساکت نماندم پس از این جهت از من نترسیدی؟
۱۲ من عدالت واعمال تو را بیان خواهم نمود که تو را منفعت نخواهد
داد. ۱۳ چون فریاد برمی آوری اندوخته های خودت تو را خلاصی بدهد و
لکن باد جمیع آنها را خواهد برداشت و نفس آنها راخواهد برد. اما هرکه بر
من توکل دارد مالک زمین خواهد بود و وارث جبل قدس من خواهد گردید.
۱۴ و گفته خواهد شد برافرازید! راه را برافرازید ومهیا سازید! و سنگ مصادم
را از طریق قوم من بردارید! ۱۵ زیرا او که عالی و بلند است و ساکن
درابدیت می‌باشد و اسم او قدوس است چنین می‌گوید: «من در مکان
عالی و مقدس ساکنم و نیزبا کسی‌که روح افسرده و متواضع دارد. تا روح
متواضعان را احیا نمایم و دل افسردگان را زنده سازم. ۱۶ زیرا که تا به ابد
مخاصمه نخواهم نمودو همیشه خشم نخواهم کرد مبادا روحها وجانهایی
که من آفریدم به حضور من ضعف به هم رسانند. ۱۷ به‌سبب گناه طمع
وی غضبناک شده، او را زدم و خود را مخفی ساخته، خشم نمودم و او به
راه دل خود رو گردانیده، برفت. ۱۸ طریق های او را دیدم و او را شفا
خواهم داد واو را هدایت نموده، به او و به آنانی که با وی ماتم گیرند
تسلی بسیار خواهم داد.» ۱۹ خداوند که آفریننده ثمره لبها است می‌گوید:
«بر آنانی که دورند سلامتی باد و بر آنانی که نزدیکند سلامتی باد و من
ایشان را شفا خواهم بخشید.» ۲۰ اماشریران مثل دریای متلاطم که نمی
تواند آرام گیرد و آبهایش گل و لجن برمی اندازد می‌باشند. ۲۱ خدای من
می‌گوید که شریران را سلامتی نیست.

۵۸ آواز خود را بلند کن و دریغ مدار و آوازخود را مثل کرنا بلند کرده،
به قوم من تقصیر ایشان را و به خاندان یعقوب گناهان ایشان را اعلام
نما. ۲ و ایشان هر روز مرا می‌طلبند و ازدانستن طریق های من مسرور
می‌باشند. مثل امتی که عدالت را بجا آورده، حکم خدای خود را ترک
ننمودند. احکام عدالت را از من سوال نموده، ازتقرب جستن به خدا
مسرور می‌شوند ۳ (ومی گویند): چرا روزه داشتیم و ندیدی و جانهای
خویش را رنجانیدیم و ندانستی. اینک شما درروز روزه خویش خوشی خود را
می‌یابید و برعمله های خود ظلم می‌نمایید. ۴ اینک به جهت نزاع و
مخاصمه روزه می‌گیرید و به لطمه شرارت می‌زنید. «امروز روزه نمی گیرید
که آواز خود رادر اعلی علیین بشنوانید. ۵ آیا روزه‌ای که من می‌پسندم مثل
این است، روزی که آدمی جان خود را برنجاند و سر خود را مثل نی
خم ساخته، پلاس و خاکستر زیر خود بگستراند؟ آیا این راروزه و روز
مقبول خداوند می‌خوانی؟ ۶ «مگر روزه‌ای که من می‌پسندم این نیست که
بندهای شرارت را بگشایید و گره های یوغ را بازکنید و مظلومان را آزاد
سازید و هر یوغ رابشکنید؟ ۷ مگر این نیست که نان خود را به گرسنگان
تقسیم نمایی و فقیران رانده شده را به خانه خود بیاوری و چون برهنه را
ببینی او راپیوشانی و خود را از آنانی که از گوشت تومی باشند مخفی
نسازی؟ ۸ آنگاه نور تو مثل فجرطالع خواهد شد و صحت تو بزودی
خواهدروییدو عدالت تو پیش تو خواهد خرامید وجلال خداوند ساقه تو
خواهد بود. ۹ آنگاه دعاخواهی کرد و خداوند تو را اجابت خواهد فرمودو
استغاثه خواهی نمود و او خواهد گفت که اینک حاضر هستم. اگر یوغ و
اشاره کردن به انگشت وگفتن ناحق را از میان خود دور کنی، ۱۰ و آرزوی
جان خود را به گرسنگان ببخشی و جان ذلیلان راسیر کنی، آنگاه نور تو در
تاریکی خواهددرخشید و تاریکی غلیظ تو مثل ظهر خواهد بود. ۱۱ و
خداوند تو را همیشه هدایت نموده، جان تورا در مکان های خشک سیر
خواهد کرد واستخوانهایت را قوی خواهد ساخت و تو مثل باغ سیرآب و
مانند چشمه آب که آبش کم نشودخواهی بود. ۱۲ و کسان تو خرابه
های قدیم را بناخواهند نمود و تو اساسهای دوره های بسیار رابرپا خواهی
داشت و تو را عمارت کننده رخنه هاو مرمت کننده کوچه‌ها برای سکونت
خواهندخواند. ۱۳ «اگر پای خود را از سبت نگاه داری وخوشی خود را در
روز مقدس من بجا نیاوری وسبت را خوشی و مقدس خداوند و محترم
بخوانی و آن را محترم داشته، به راههای خودرفتار ننمایی و خوشی خود را
نجویی و سخنان خود را نگویی، ۱۴ آنگاه در خداوند متلذذخواهی شد و
تو را بر مکان های بلند زمین سوارخواهم کرد. و نصیب پدرت یعقوب را به
توخواهم خورانید» زیرا که دهان خداوند این راگفته است.

۵۹ هان دست خداوند کوتاه نیست تانرهاند و گوش او سنگین نی تا
نشنود. ۲ لیکن خطایای شما در میان شما و خدای شماحایل شده است
و گناهان شما روی او را از شماپوشانیده است تا نشنود. ۳ زیرا که دستهای
شمابه خون و انگشتهای شما به شرارت آلوده شده است. لبهای شما به
دروغ تکلم می‌نماید وزبانهای شما به شرارت تنطق می‌کند. ۴ احدی به
عدالت دعوی نمی کند و هیچکس به راستی داوری نمی نماید. به بطالت
توکل دارند و به دروغ تکلم می‌نمایند. به ظلم حامله شده، شرارت رامی
زایند. ۵ از تخمهای افعی بچه برمی آورند وپرده عنکبوت می‌بافند. هرکه از
تخمهای ایشان بخورد می‌میرد و آن چون شکسته گردد افعی بیرون می‌آید.
۶ پرده های ایشان لباس نخواهدشد و خویشتن را از اعمال خود نخواهند
پوشانیدزیرا که اعمال ایشان اعمال شرارت است و عمل ظلم در دستهای

ایشان است. ۷ پایهای ایشان برای بدی دوان و به جهت ریختن خون بی‌گناهان شتابان است. افکار ایشان افکار شرارت است ودر راههای ایشان ویرانی و خرابی است. ۸ طریق سلامتی را نمی دانند و در راههای ایشان انصاف نیست. جاده های کج برای خود ساخته‌اند و هرکه در آنها سالک باشد سلامتی را نخواهد دانست. ۹ بنابراین انصاف از ما دور شده است و عدالت به ما نمی رسد. انتظار نور می‌کشیم و اینک ظلمت است و منتظر روشنایی هستیم اما در تاریکی غلیظ سالک می‌باشیم. ۱۰ و مثل کوران برای دیوار تلمس می‌نماییم و مانند بی‌چشمان کورانه راه می‌رویم. در وقت ظهر مثل شام لغزش می‌خوریم و در میان تندرستان مانند مردگانیم. ۱۱ جمیع ما مثل خرسها صدا می‌کنیم و مانندفاخته‌ها ناله می‌نماییم، برای انصاف انتظارمی کشیم و نیست و برای نجات و از ما دورمی شود. ۱۲ زیرا که خطایای ما به حضور تو بسیار شده و گناهان ما به ضد ما شهادت می‌دهد چونکه خطایای ما با ما است و گناهان خود را می‌دانیم. ۱۳ مرتد شده، خداوند را انکار نمودیم. از پیروی خدای خود انحراف ورزیدیم به ظلم و فتنه تکلم کردیم و به سخنان کذب حامله شده، از دل آنها راتنطق نمودیم. ۱۴ و انصاف به عقب رانده شده وعدالت از ما دور ایستاده است زیرا که راستی درکوچه‌ها افتاده است و استقامت نمی تواند داخل شود. ۱۵ و راستی مفقود شده است و هرکه ازبدی اجتناب نماید خود را به یغما می‌سپارد. وچون خداوند این را دید در نظر او بد آمد که انصاف وجود نداشت. ۱۶ و او دید که کسی نبود وتعجب نمود که شفاعت کننده‌ای وجود نداشت از این جهت بازوی وی برای او نجات آورد وعدالت او وی را دستگیری نمود. ۱۷ پس عدالت را مثل زره پوشید و خود نجات را بر سر خویش نهاد. و جامه انتقام را به‌جای لباس در بر کرد وغیرت را مثل ردا پوشید. ۱۸ بر وفق اعمال ایشان، ایشان را جزا خواهد داد. به خصمان خود حدت خشم را و به دشمنان خویش مکافات و به جزایرپاداش را خواهد رسانید. ۱۹ و از طرف مغرب ازنام یهوه و از طلوع آفتاب از جلال وی خواهندترسید زیرا که او مثل نهر سرشاری که باد خداوندآن را براند خواهد آمد. ۲۰ و خداوند می‌گوید که نجات‌دهنده‌ای برای صهیون و برای آنانی که دریعقوب از معصیت بازگشت نمایند خواهد آمد. ۲۱ و خداوند می‌گوید: «اما عهد من با ایشان این است که روح من که بر تو است و کلام من که دردهان تو گذاشته‌ام از دهان تو و از دهان ذریت تو واز دهان ذریت ذریت تو دور نخواهد شد.» خداوند می‌گوید: «از الان و تا ابدالاباد.»

۶۰ برخیز و درخشان شو زیرا نور تو آمده و جلال خداوند بر تو طالع گردیده است. ۲ زیرا اینک تاریکی جهان را و ظلمت غلیظ طوایف را خواهد پوشانید اما خداوند بر توطلوع خواهد نمود و جلال وی بر تو ظاهرخواهد شد. ۳ و امت‌ها بسوی نور تو و پادشاهان بسوی درخشندگی طلوع تو خواهند آمد. ۴ چشمان خود را به اطراف خویش برافراز و ببین که جمیع آنها جمع شده، نزد تو می‌آیند. پسرانت از دور خواهند آمد و دخترانت را در آغوش خواهندآورد. ۵ آنگاه خواهی دید و خواهی درخشید و دل تو لرزان شده، وسیع خواهد گردید، زیرا که توانگری دریا بسوی تو گردانیده خواهد شد و دولت امت‌ها نزد تو خواهد آمد. ۶ کثرت شتران و جمازگان مدیان و عیفه تو راخواهند پوشانید. جمیع اهل شبع خواهند آمد وطلا و بخور آورده، به تسبیح خداوند بشارت خواهند داد. ۷ جمیع گله های قیدار نزد تو جمع خواهند شد و قوچهای نبایوت تو را خدمت خواهند نمود. به مذبح من با پذیرایی برخواهندآمد و خانه جلال خود را زینت خواهم داد. ۸ اینها کیستند که مثل ابر پرواز می‌کنند ومانند کبوتران بر وزنهای خود؟ ۹ به درستی که جزیره‌ها و کشتیهای ترشیش اول انتظار مراخواهند کشید تا پسران تو را از دور و نقره وطلای ایشان را با ایشان بیاورند، به جهت اسم یهوه خدای تو و به جهت قدوس اسرائیل زیرا که تو را زینت داده است. ۱۰ و غریبان، حصارهای تو را بنا خواهند نمود و پادشاهان ایشان تو راخدمت خواهند کرد زیرا که در غضب خود تو رازدم لیکن به لطف خویش تو را ترحم خواهم نمود. ۱۱ دروازه های تو نیز دائم باز خواهد بود وشب و روز بسته نخواهد گردید تا دولت امت‌ها رانزد تو بیاورند و پادشاهان ایشان همراه آورده شوند. ۱۲ زیرا هر امتی و مملکتی که تو را خدمت نکند تلف خواهد شد و آن امت‌ها تمام هلاک خواهند گردید. ۱۳ جلال لبنان با درختان صنوبر و کاج و چناربا هم برای تو آورده خواهند شد تا مکان مقدس مرا زینت دهند و جای پایهای خود را تمجیدخواهم نمود. ۱۴ و پسران آنانی که تو را ستم می رسانند خم شده، نزد تو خواهند آمد و جمیع آنانی که تو را اهانت می‌نمایند نزد کف پایهای توسجده خواهند نمود و تو را شهر یهوه و صهیون قدوس اسرائیل خواهند نامید. ۱۵ به عوض آنکه تو متروک و مبغوض بودی و کسی از میان تو گذرنمی کرد. من تو را فخر جاودانی و سرور دهرهای بسیار خواهم گردانید. ۱۶ و شیر امت‌ها را خواهی مکید و پستانهای پادشاهان را خواهی مکید وخواهی فهمید که من یهوه نجات‌دهنده تو هستم و من قدیر اسرائیل، ولی تو می‌باشم. ۱۷ به‌جای برنج، طلا خواهم آورد و به‌جای آهن، نقره و به‌جای چوب، برنج و به‌جای سنگ، آهن خواهم آورد و سلامتی را ناظران تو و عدالت را حاکمان تو خواهم گردانید. ۱۸ و بار دیگر ظلم در زمین توو خرابی و ویرانی در حدود تو مسموع نخواهدشد و حصارهای خود را نجات و دروازه های خویش را تسبیح خواهی نامید. ۱۹ و بار دیگرآفتاب در روز نور تو نخواهد بود و ماه بادرخشندگی برای تو نخواهد تابید زیرا که یهوه نور جاودانی تو و خدایت زیبایی تو خواهد بود. ۲۰ و بار دیگر آفتاب تو غروب نخواهد کرد و ماه تو زوال نخواهد پذیرفت زیرا که یهوه برای تونور جاودانی خواهد بود و روزهای نوحه گری توتمام خواهد شد. ۲۱ و جمیع قوم تو عادل خواهند بود و زمین را تا به ابد متصرف خواهندشد. شاخه مغروس من و عمل دست من، تاتمجید کرده شوم. ۲۲ صغیر هزار نفر خواهد شدو حقیر امت قوی خواهد گردید. من یهوه دروقتش تعجیل در آن خواهم نمود.

۶۱ روح خداوند یهوه بر من است زیراخداوند مرا مسح کرده است تامسکینان را بشارت دهم و مرا فرستاده تا شکسته دلان را التیام بخشم و اسیران را به رستگاری ومحبوسان را به آزادی ندا کنم. ۲ و تا از سال

پسندیده خداوند و از یوم انتقام خدای ما ندانمایم و جمیع ماتمیان را تسلی
بخشم. ۳ تا قراردهم برای ماتمیان صهیون و به ایشان ببخشم تاجی را به
عوض خاکستر و روغن شادمانی را به عوض نوحه گری و ردای تسبیح را
به‌جای روح کدورت تا ایشان درختان عدالت و مغروس خداوند به جهت
تمجید وی نامیده شوند. ۴ و ایشان خرابه های قدیم را بنا خواهند نمودو
ویرانه های سلف را بر پا خواهند داشت وشهرهای خراب شده و ویرانه های
دهرهای بسیار را تعمیر خواهند نمود. ۵ و غریبان برپاشده، غله های شما
را خواهند چرانید و بیگانگان، فلاحان و باغبانان شما خواهند بود. ۶ و
شماکاهنان خداوند نامیده خواهید شد و شما را به خدام خدای ما مسمی
خواهند نمود. دولت امت‌ها را خواهید خورد و در جلال ایشان فخرخواهید
نمود. ۷ به عوض خجالت، نصیب مضاعف خواهید یافت و به عوض
رسوایی ازنصیب خود مسرور خواهند شد بنابراین ایشان درزمین خود نصیب
مضاعف خواهند یافت و شادی جاودانی برای ایشان خواهد بود. ۸ زیرا من
که یهوه هستم عدالت را دوست می‌دارم و از غارت و ستم نفرت می‌دارم و
اجرت ایشان را به راستی به ایشان خواهم داد و عهد جاودانی با ایشان
خواهم بست. ۹ و نسل ایشان در میان امت‌ها وذریت ایشان در میان قومها
معروف خواهند شد. هرکه ایشان را بیند اعتراف خواهد نمود که ایشان
ذریت مبارک خداوند می‌باشند. ۱۰ در خداوند شادی بسیار می‌کنم و
جان من در خدای خود وجد می‌نماید زیرا که مرا به‌جامه نجات ملبس
ساخته، ردای عدالت را به من پوشانید. چنانکه داماد خویشتن را به تاج
آرایش می‌دهد و عروس، خود را به زیورها زینت می‌بخشد. ۱۱ زیرا چنانکه
زمین، نباتات خود رامی رویاند و باغ، زرع خویش را نمو می‌دهد، همچنان
خداوند یهوه عدالت و تسبیح را پیش روی تمامی امت‌ها خواهد رویانید.

۶۲ به‌خاطر صهیون سکوت نخواهم کرد وبه‌خاطر اورشلیم خاموش
نخواهم شدتا عدالتش مثل نور طلوع کند و نجاتش مثل چراغی که افروخته
باشد. ۲ و امت‌ها، عدالت تورا و جمیع پادشاهان، جلال تو را مشاهده
خواهند نمود. و تو به اسم جدیدی که دهان خداوند آن را قرار می‌دهد
مسمی خواهی شد. ۳ و تو تاج جلال، در دست خداوند و افسرملوکانه،
در دست خدای خود خواهی بود. ۴ و تودیگر به متروک مسمی نخواهی
شد و زمینت رابار دیگر خرابه نخواهند گفت، بلکه تو را حفصیبه و زمینت
را بعوله خواهند نامید زیرا خداوند از تومسرور خواهد شد و زمین تو منکوحه
خواهدگردید. ۵ زیرا چنانکه مردی جوان دوشیزه‌ای رابه نکاح خویش در
می‌آورد هم چنان پسرانت تو را منکوحه خود خواهند ساخت و چنانکه
داماداز عروس مبتهج می‌گردد هم چنان خدایت از تومسرور خواهد بود.
۶ ای اورشلیم دیده بانان برحصارهای تو گماشته‌ام که هر روز و هرشب
همیشه سکوت نخواهند کرد. ای متذکران خداوند خاموش مباشید! ۷ و
او را آرامی ندهیدتا اورشلیم را استوار کرده، آن را در جهان محل تسبیح
بسازد. ۸ خداوند به‌دست راست خود و به بازوی قوی خویش قسم خورده،
گفته است که بار دیگرغله تو را ماکول دشمنانت نسازم و غریبان، شراب تو
را که برایش زحمت کشیده‌ای نخواهندنوشید. ۹ بلکه آنانی که آن را
می‌چینند آن راخورده، خداوند را تسبیح خواهند نمود و آنانی که آن را جمع
می‌کنند آن را در صحنهای قدس من خواهند نوشید. ۱۰ بگذرید از دروازه
هابگذرید. طریق قوم را مهیا سازید و شاهراه را بلندکرده، مرتفع سازید و
سنگها را برچیده علم را به جهت قومها برپا نمایید. ۱۱ اینک خداوند
تااقصای زمین اعلان کرده است، پس به دخترصهیون بگویید اینک نجات
تو می‌آید. همانااجرت او همراهش و مکافات او پیش رویش می‌باشد. ۱۲
و ایشان را به قوم مقدس و فدیه شدگان خداوند مسمی خواهند ساخت و
تو به مطلوب و شهر غیر متروک نامیده خواهی شد.

۶۳ این کیست که از ادوم با لباس سرخ ازبصره می‌آید؟ یعنی‌این که به
لباس جلیل خود ملبس است و در کثرت قوت خویش می‌خرامد؟ من که به
عدالت تکلم می‌کنم و برای نجات، زورآور می‌باشم. ۲ چرا لباس تو سرخ
است و جامه تو مثل کسی‌که چرخشت را پایمال کند؟ ۳ من چرخشت را
تنها پایمال نمودم واحدی از قومها با من نبود و ایشان را بغضب خودپایمال
کردم و بحدت خشم خویش لگد کوب نمودم و خون ایشان به لباس من
پاشیده شده، تمامی جامه خود را آلوده ساختم. ۴ زیرا که یوم انتقام در دل
من بود و سال فدیه شدگانم رسیده بود. ۵ و نگریستم و اعانت کننده‌ای
نبود و تعجب نمودم زیرا دستگیری نبود. لهذا بازوی من مرانجات داد و
حدت خشم من مرا دستگیری نمود. ۶ و قومها را به غضب خود پایمال
نموده، ایشان را از حدت خشم خویش مست ساختم. و خون ایشان را بر
زمین ریختم. ۷ احسانهای خداوند و تسبیحات خداوند راذکر خواهم نمود
برحسب هرآنچه خداوند برای ما عمل نموده است و به موجب کثرت
احسانی که برای خاندان اسرائیل موافق رحمت‌ها و وفوررافت خود بجا آورده
است. ۸ زیرا گفته است: ایشان قوم من و پسرانی که خیانت نخواهند
کردمی باشند، پس نجات‌دهنده ایشان شده است. ۹ او در همه تنگیهای
ایشان به تنگ آورده شد وفرشته حضور وی ایشان را نجات داد. در محبت
و حلم خود ایشان را فدیه داد و در جمیع ایام قدیم، متحمل ایشان شده،
ایشان را برداشت. ۱۰ اما ایشان عاصی شده، روح قدوس او رامحزون
ساختند، پس برگشته، دشمن ایشان شد واو خود با ایشان جنگ نمود.
۱۱ آنگاه ایام قدیم و موسی و قوم خویش رابیاد آورد (و گفت) کجاست
آنکه ایشان را با شبان گله خود از دریا برآورد و کجا است آنکه روح قدوس
خود را در میان ایشان نهاد؟ ۱۲ که بازوی جلیل خود را به‌دست راست
موسی خرامان ساخت و آبها را پیش روی ایشان منشق گردانیدتا اسم
جاودانی برای خویش پیدا کند؟ ۱۳ آنکه ایشان را در لجه‌ها مثل اسب در
بیابان رهبری نمود که لغزش نخورند. ۱۴ مثل بهایمی که به وادی فرود
می‌روند روح خداوند ایشان را آرامی بخشید. هم چنان قوم خود را رهبری
نمودی تابرای خود اسم مجید پیدا نمایی. ۱۵ از آسمان بنگر و از مسکن
قدوسیت وجلال خویش نظر افکن. غیرت جبروت تو کجااست؟ جوشش
دل و رحمت های تو که به من نمودی بازداشته شده است. ۱۶ به درستی
که توپدر ما هستی اگرچه ابراهیم ما را نشناسد واسرائیل ما را بجا نیاورد،
اما توای یهوه، پدر ما وولی ما هستی و نام تو از ازل می‌باشد. ۱۷ پس‌ای

خداوند ما را از طریق های خود چرا گمراه ساختی و دلهای ما را سخت
گردانیدی تا از تونترسیم. به‌خاطر بندگانت و اسباط میراث خودرجعت
نما. ۱۸ قوم مقدس تو اندک زمانی آن رامتصرف بودند و دشمنان ما
مکان قدس تو راپایمال نمودند. ۱۹ و ما مثل کسانی که تو هرگز برایشان
حکمرانی نکرده باشی و به نام تو نامیده نشده باشند گردیده‌ایم.

۶۴ کاش که آسمانها را منشق ساخته، نازل می شدی و کوهها از
رویت تو متزلزل می‌گشت. ۲ مثل آتشی که خورده چوبها رامشتعل سازد و
ناری که آب را به جوش آورد تانام خود را بر دشمنانت معروف سازی
و امت‌ها ازرویت تو لرزان گردند. ۳ حینی که کارهای هولناک را که
منتظر آنها نبودیم بجا آوردی. آنگاه نزول فرمودی و کوهها از رویت تو
متزلزل گردید. ۴ زیرا که از ایام قدیم نشنیدند و استماع ننمودند و چشم
خدایی را غیر از تو که برای منتظران خویش بپردازد ندید. ۵ تو آنانی
را که شادمانند و عدالت را بجا می‌آورند و به راههای تو تو را به یاد
می‌آورند ملاقات می‌کنی. اینک توغضبناک شدی و ما گناه کرده‌ایم در
اینها مدت مدیدی بسر بردیم و آیا نجات توانیم یافت؟ ۶ زیرا که جمیع ما
مثل شخص نجس شده‌ایم وهمه اعمال عادله ما مانند لته ملوث می‌باشد.
وهمگی ما مثل برگ، پژمرده شده، گناهان ما مثل باد، ما را می‌رباید.
۷ و کسی نیست که اسم تو رابخواند یا خویشتن را برانگیزاند تا به تو
متمسک شود زیرا که روی خود را از ما پوشیده‌ای و ما رابه‌سبب گناهان ما
گداخته‌ای. ۸ اما الان‌ای خداوند، تو پدر ما هستی. ما گل هستیم و تو
صانع ما هستی و جمیع ما مصنوع دستهای تو می‌باشیم. ۹ ای خداوند
بشدت غضبناک مباش و گناه را تا به ابد بخاطر مدار. هان ملاحظه نما
که همگی ما قوم تو هستیم. ۱۰ شهرهای مقدس تو بیابان شده. صهیون،
بیابان و اورشلیم، ویرانه گردیده است. ۱۱ خانه مقدس و زیبای ما که
پدران ما تو را در آن تسبیح می خواندند به آتش سوخته شده و تمامی
نفایس ما به خرابی مبدل گردیده است. ۱۲ ای خداوندآیا با وجود این
همه، خودداری می‌کنی وخاموش شده، ما را بشدت رنجور می‌سازی؟

۶۵ «آنانی که مرا طلب ننمودند مرا جستندو آنانی که مرا نطلبیدند مرا
یافتند. و به قومی که به اسم من نامیده نشدند گفتم لبیک لبیک. ۲
تمامی روز دستهای خود را بسوی قوم متمردی که موافق خیالات خود به راه
ناپسندیده سلوک می‌نمودند دراز کردم. ۳ قومی که پیش رویم غضب مرا
همیشه بهیجان می‌آورند، که درباغات قربانی می‌گذرانند و بر آجرها بخورمی
سوزانند. ۴ که در قبرها ساکن شده، در مغاره هامنزل دارند، که گوشت
خنزیر می‌خورند وخورش نجاسات در ظروف ایشان است. ۵ که می‌گویند:
«در جای خود بایست و نزدیک من میازیرا که من از تو مقدس تر هستم.»
اینان دود دربینی من می‌باشند و آتشی که تمامی روز مشتعل است. ۶
همانا این پیش من مکتوب است. پس ساکت نخواهم شد بلکه پاداش
خواهم داد و به آغوش ایشان مکافات خواهم رسانید. ۷ خداوندمی گوید
درباره گناهان شما و گناهان پدران شما باهم که بر کوهها بخورسوزانیدید و
مرا بر تلهاهانت نمودید پس جزای اعمال شما را اول به آغوش شما خواهم
رسانید.» ۸ خداوند چنین می‌گوید: «چنانکه شیره درخوشه یافت می‌شود
و می‌گویند آن را فاسدمساز زیرا که برکت در آن است. همچنان به‌خاطر
بندگان خود عمل خواهم نمود تا (ایشان را)بالکل هلاک نسازم. ۹ بلکه
نسلی از یعقوب ووارثی برای کوههای خویش از یهودا به ظهورخواهم آورد. و
برگزیدگانم ورثه آن و بندگانم ساکن آن خواهند شد. ۱۰ و شارون، مرتع
گله‌ها ووادی عاکور، خوابگاه رمه‌ها به جهت قوم من که مرا طلبیده‌اند
خواهد شد. ۱۱ و اما شما که خداوند را ترک کرده و کوه مقدس مرا
فراموش نموده‌اید، و مائده‌ای به جهت بخت مهیا ساخته وشراب ممزوج به
جهت اتفاق ریخته‌اید، ۱۲ پس شما را به جهت شمشیر مقدر ساختم و
جمیع شما برای قتل خم خواهید شد زیرا که چون خواندم جواب ندادید و
چون سخن گفتم نشنیدید و آنچه را که در نظر من ناپسند بود بعمل آوردید
و آنچه را که نخواستم برگزیدید.» ۱۳ بنابراین خداوند یهوه می‌گوید: «هان
بندگان من خواهند خورد اما شما گرسنه خواهید بود اینک بندگانم خواهند
نوشید اما شما تشنه خواهید بود. همانا بندگانم شادی خواهند کرد اما شما
خجل خواهید گردید. ۱۴ اینک بندگانم از خوشی دل، ترنم خواهند نمود
اما شما از کدورت دل، فریادخواهید نمود و از شکستگی روح، ولوله
خواهیدکرد. ۱۵ و نام خود را برای برگزیدگان من به‌جای لعنت، ترک
خواهید نمود پس خداوند یهوه تو رابقتل خواهد رسانید و بندگان خویش را
به اسم دیگر خواهد نامید. ۱۶ پس هرکه خویشتن رابروی زمین برکت دهد
خویشتن را به خدای حق برکت خواهد داد و هرکه بروی زمین قسم خوردبه
خدای حق قسم خواهد خورد. زیرا که تنگیهای اولین فراموش شده و از نظر
من پنهان گردیده است. ۱۷ زیرا اینک من آسمانی جدید و زمینی جدید
خواهم آفرید و چیزهای پیشین بیادنخواهد آمد و بخاطر نخواهد گذشت.
۱۸ بلکه ازآنچه من خواهم آفرید، شادی کنید و تا به ابدوجد نمایید زیرا
اینک اورشلیم را محل وجد وقوم او را محل شادمانی خواهم آفرید. ۱۹ و
ازاورشلیم وجد خواهم نمود و از قوم خود شادی خواهم کرد و آواز گریه و
آواز ناله بار دیگر در اوشنیده نخواهد شد. ۲۰ و بار دیگر طفل کم روز
ازآنجا نخواهد بود و نه مرد پیر که عمر خود را به اتمام نرسانیده باشد زیرا
که طفل در سن صدسالگی خواهد مرد لیکن گناهکار صد ساله ملعون
خواهد بود. ۲۱ و خانه‌ها بنا کرده، در آنها ساکن خواهند شد و تاکستانها
غرس نموده، میوه آنها راخواهند خورد. ۲۲ بنا نخواهند کرد تا دیگران
سکونت نمایند و آنچه را که غرس می‌نمایند‌دیگران نخواهند خورد. زیرا که
ایام قوم من مثل ایام درخت خواهد بود و برگزیدگان من از عمل دستهای
خود تمتع خواهند برد. ۲۳ زحمت بیجانخواهند کشید و اولاد به جهت
اضطراب نخواهند زایید زیرا که اولاد برکت یافتگان خداوند هستند و ذریت
ایشان با ایشانند. ۲۴ وقبل از آنکه بخوانند من جواب خواهم داد. و
پیش از آنکه سخن گویند من خواهم شنید. ۲۵ گرگ وبره با هم خواهند
چرید و شیر مثل گاو کاه خواهد خورد و خوراک مار خاک خواهد بود.
خداوند می‌گوید که در تمامی کوه مقدس من، ضرر نخواهند رسانید و
فساد نخواهندنمود.»

۶۶ خداوند چنین می‌گوید: «آسمانهاکرسی من و زمین پای انداز من است، پس خانه‌ای که برای من بنا می‌کنید کجا است؟ ومکان آرام من کجا؟» ۲ خداوند می‌گوید: «دست من همه این چیزها را ساخت پس جمیع اینهابوجود آمد اما به این شخص که مسکین و شکسته دل و از کلام من لرزان باشد، نظر خواهم کرد. ۳ کسی‌که گاوی ذبح نماید مثل قاتل انسان است و کسی‌که گوسفندی ذبح کند مثل شخصی است که گردن سگ را بشکند. و آنکه هدیه‌ای بگذراندمثل کسی است که خون خنزیری را بریزد و آنکه بخورسوزاند مثل شخصی است که بتی را تبریک نماید و ایشان راههای خود را اختیار کرده‌اند وجان ایشان از رجاسات خودشان مسرور است. ۴ پس من نیز مصیبت های ایشان را اختیار خواهم کرد و ترسهای ایشان را بر ایشان عارض خواهم گردانید، زیرا چون خواندم کسی جواب نداد وچون تکلم نمودم ایشان نشنیدند بلکه آنچه را که در نظر من ناپسند بود بعمل آوردند و آنچه را که نخواستم اختیار کردند.» ۵ ای آنانی که از کلام خداوند می‌لرزید سخن او را بشنوید. برادران شما که از شما نفرت دارندو شما را بخاطر اسم من از خود می‌رانندمی گویند: خداوند تمجید کرده شود تا شادی شما را ببینم لیکن ایشان خجل خواهند شد. ۶ آواز غوغا از شهر، صدایی از هیکل، آوازخداوند است که به دشمنان خود مکافات می‌رساند. ۷ قبل از آنکه درد زه بکشد، زایید. پیش از آنکه درد او را فروگیرد اولاد نرینه‌ای آورد. ۸ کیست که مثل این را شنیده و کیست که مثل این را دیده باشد؟ آیا ولایتی در یک روزمولود گردد و قومی یکدفعه زاییده شود؟ زیرا صهیون به مجرد درد زه کشیدن پسران خود را زایید. ۹ خداوند می‌گوید: «آیا من بفم رحم برسانم و نزایانم؟» و خدای تومی گوید: «آیا من که زاینده هستم، رحم راببندم؟» ۱۰ ای همه آنانی که اورشلیم را دوست می‌دارید با او شادی کنید و برایش وجد نمایید. وای همه آنانی که برای او ماتم می‌گیرید، با اوشادی بسیار نمایید. ۱۱ تا از پستانهای تسلیات اوبمکید و سیر شوید و بدوشید و از فراوانی جلال او محظوظ گردید. ۱۲ زیرا خداوند چنین می‌گوید: «اینک من سلامتی را مثل نهر و جلال امت‌ها را مانند نهر سرشار به او خواهم رسانید. وشما خواهید مکید و در آغوش او برداشته شده، بر زانوهایش بناز پرورده خواهید شد.» ۱۳ و مثل کسی‌که مادرش او را تسلی دهد همچنین من شمارا تسلی خواهم داد ودر اورشلیم تسلی خواهیدیافت.» ۱۴ پس چون این را بینید دل شما شادمان خواهد شد و استخوانهای شما مثل گیاه سبز وخرم خواهد گردید و دست خداوند بر بندگانش معروف خواهد شد اما بر دشمنان خود غضب خواهد نمود. ۱۵ زیرا اینک خداوند با آتش خواهد آمد و ارابه های او مثل گردباد تاغضب خود را با حدت و عتاب خویش را باشعله آتش به انجام رساند. ۱۶ زیرا خداوند باآتش و شمشیر خود بر تمامی بشر داوری خواهد نمود و مقتولان خداوند بسیار خواهندبود. ۱۷ و خداوند می‌گوید: «آنانی که از عقب یکنفر که در وسط باشد خویشتن را در باغات تقدیس و تطهیر می‌نمایند و گوشت خنزیر ورجاسات و گوشت موش می‌خورند با هم تلف خواهند شد. ۱۸ و من اعمال و خیالات ایشان راجزا خواهم داد و آمده، جمیع امت‌ها و زبانها راجمع خواهم کرد و ایشان آمده، جلال مراخواهند دید. ۱۹ و آیتی در میان ایشان برپاخواهم داشت و آنانی را که از ایشان نجات یابندنزد امت‌ها به ترشیش و فول و تیراندازان لود وتوبال و یونان و جزایر بعیده که آوازه مرانشنیده‌اند و جلال مرا ندیده‌اند خواهم فرستاد تاجلال مرا در میان امت‌ها شایع سازند.» ۲۰ وخداوند می‌گوید که ایشان جمیع برادران شما رااز تمامی امت‌ها بر اسبان و ارابه‌ها و تخت روانهاو قاطران و شتران به کوه مقدس من اورشلیم به جهت خداوند هدیه خواهندآورد. چنانکه بنی‌اسرائیل هدیه خود را در ظرف پاک به خانه خداوند می‌آورند. ۲۱ و خداوند می‌گویدکه از ایشان نیز کاهنان و لاویان خواهند گرفت. ۲۲ زیرا خداوند می‌گوید: «چنانکه آسمانهای جدید و زمین جدیدی که من آنها را خواهم ساخت در حضور من پایدار خواهد ماندهمچنان ذریت شما و اسم شما پایدار خواهد ماند.» ۲۳ و خداوند می‌گوید که از غره ماه تاغره دیگر و از سبت تا سبت دیگر تمامی بشرخواهند آمد تا به حضور من سجده نمایند. ۲۴ وایشان بیرون رفته، لاشهای مردمانی را که بر من عاصی شده‌اند ملاحظه خواهند کرد زیرا کرم ایشان نخواهد مرد و آتش ایشان خاموش نخواهد شد و ایشان نزد تمامی بشر مکروه خواهند بود.

ارمیا

۱ کلام ارمیا ابن حلقیا از کاهنانی که درعناتوت در زمین بنیامین بودند.
۲ که کلام خداوند در ایام یوشیا ابن آمون پادشاه یهودا درسال سیزدهم از
سلطنت او بر وی نازل شد. ۳ و درایام یهویاقیم بن یوشیا پادشاه یهودا تا
آخر سال یازدهم صدقیا ابن یوشیا پادشاه یهودا نازل می‌شد تا زمانی که
اورشلیم در ماه پنجم به اسیری برده شد. ۴ پس کلام خداوند بر من نازل
شده، گفت: ۵ «قبل از آنکه تو را در شکم صورت بندم تو راشناختم و
قبل از بیرون آمدنت از رحم تو راتقدیس نمودم و تو را نبی امت‌ها قرار
دادم.» ۶ پس گفتم: «آه‌ای خداوند یهوه اینک من تکلم کردن را نمی
دانم چونکه طفل هستم.» ۷ اماخداوند مرا گفت: «مگو من طفل هستم،
زیرا هرجایی که تو را بفرستم خواهی رفت و بهرچه تورا امر فرمایم تکلم
خواهی نمود. ۸ از ایشان مترس زیرا خداوند می‌گوید: من با تو هستم و تورا
رهایی خواهم داد.» ۹ آنگاه خداوند دست خود را دراز کرده، دهان
مرا لمس کرد و خداوندبه من گفت: «اینک کلام خود را در دهان تو
نهادم. ۱۰ بدان که تو را امروز بر امت‌ها و ممالک مبعوث کردم تا از
ریشه برکنی و منهدم سازی و هلاک کنی و خراب نمایی و بنا نمایی و
غرس کنی.» ۱۱ پس کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای ارمیا
چه می‌بینی؟ گفتم: «شاخه‌ای از درخت بادام می‌بینم.» ۱۲ خداوند مرا
گفت: «نیکو دیدی زیرا که من بر کلام خود دیده بانی می‌کنم تا آن رابه
انجام رسانم.» ۱۳ پس کلام خداوند بار دیگر به من رسیده، گفت: «چه
چیز می‌بینی؟» گفتم: «دیگی جوشنده می‌بینم که رویش از طرف شمال
است.» ۱۴ و خداوند مرا گفت: «بلایی از طرف شمال بر جمیع سکنه
این زمین منبسط خواهدشد. ۱۵ زیرا خداوند می‌گوید اینک من جمیع قبایل
ممالک شمالی را خواهم خواند و ایشان آمده، هر کس کرسی خود را در
دهنه دروازه اورشلیم و بر تمامی حصارهایش گرداگرد و به ضد تمامی
شهرهای یهودا برپا خواهد داشت. ۱۶ و بر ایشان احکام خود را درباره همه
شرارتشان جاری خواهم ساخت چونکه مرا ترک کردند و برای خدایان غیر
بخورسوزانیدند واعمال دستهای خود را سجده نمودند. ۱۷ پس توکمر خود
را ببند و برخاسته، هرآنچه را من به توامر فرمایم به ایشان بگو و از ایشان
هراسان مباش، مبادا تو را پیش روی ایشان مشوش سازم. ۱۸ زیرااینک من
تو را امروز شهر حصاردار و ستون آهنین و حصارهای برنجین به ضد تمامی
زمین برای پادشاهان یهودا و سروران و کاهنانش و قوم زمین ساختم. ۱۹ و
ایشان با تو جنگ خواهند کردامّا بر تو غالب نخواهند آمد، زیرا خداوند می
گوید: من با تو هستم و تو را رهایی خواهم داد.»

۲ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «برو و به گوش اورشلیم
ندا کرده، بگوخداوند چنین می‌گوید: غیرت جوانی تو ومحبت نامزد شدن
تو را حینی که از عقب من دربیابان و در زمین لم یزرع می‌خرامیدی برایت
به‌خاطر می‌آورم. ۳ اسرائیل برای خداوند مقدس ونوبر محصول او بود.
خداوند می‌گوید: آنانی که اورا بخورند مجرم خواهند شد و بلا بر ایشان
مستولی خواهد گردید.» ۴ ای خاندان یعقوب و جمیع قبایل خانواده
اسرائیل کلام خداوند را بشنوید! ۵ خداوند چنین می‌گوید: «پدران شما در
من چه بی‌انصافی یافتندکه از من دوری ورزیدند و اباطیل را پیروی کرده،
باطل شدند؟ ۶ و نگفتند: یهوه کجا است که ما رااز زمین مصر برآورد و ما
را در بیابان و زمین ویران و پر از حفره‌ها و زمین خشک و سایه موت وزمینی
که کسی از آن گذر نکند و آدمی در آن ساکن نشود رهبری نمود؟ ۷ و
من شما را به زمین بستانها آوردم تا میوه‌ها و طیبات آن را بخورید، اما چون
داخل آن شدید زمین مرا نجس ساختیدومیراث مرا مکروه گردانیدید. ۸
کاهنان نگفتند: یهوه کجاست و خوانندگان تورات مرا نشناختندو شبانان بر
من عاصی شدند و انبیا برای بعل نبوت کرده، در عقب چیزهای بی‌فایده
رفتند. ۹ بنابراین خداوند می‌گوید: بار دیگر با شما مخاصمه خواهم نمود
و با پسران پسران شما مخاصمه خواهم کرد. ۱۰ پس به جزیره های کتیم
گذرکرده، ملاحظه نمایید و به قیدار فرستاده به دقت تعقل نمایید و دریافت
کنید که آیا حادثه‌ای مثل این واقع شده باشد؟ ۱۱ که آیا هیچ امتی
خدایان خویش را عوض کرده باشند با آنکه آنها خدانیستند؟ اما قوم من
جلال خویش را به آنچه فایده‌ای ندارد عوض نمودند. ۱۲ پس خداوندمی
گوید: ای آسمانها از این متحیر باشید و به خود لرزیده، به شدت مشوش
شوید! ۱۳ زیرا قوم من دو کار بد کرده‌اند. مرا که چشمه آب حیاتم ترک
نموده و برای خود حوضها کنده‌اند، یعنی حوضهای شکسته که آب را
نگاه ندارد. ۱۴ آیااسرائیل غلام یا خانه زاد است پس چرا غارت شده
باشد؟ ۱۵ شیران ژیان بر او غرش نموده، آواز خود را بلند کردند و زمین او
را ویران ساختند و شهرهایش سوخته و غیرمسکون گردیده است. ۱۶ و
پسران نوف و تحفنیس فرق تورا شکسته‌اند. ۱۷ آیا این را بر خویشتن
واردنیاوردی چونکه یهوه خدای خود را حینی که تورا رهبری می‌نمود ترک
کردی؟ ۱۸ و الان تو را باراه مصر چه‌کار است تا آب شیحور را بنوشی؟
وتو را با راه آشور چه‌کار است تا آب فرات رابنوشی؟» ۱۹ خداوند یهوه
صبایوت چنین می‌گوید: «شرارت تو، تو را تنبیه کرده و ارتداد تو، تو
راتوبیخ نموده است پس بدان و ببین که این امرزشت و تلخ است که یهوه
خدای خود را ترک نمودی و ترس من در تو نیست. ۲۰ زیرا از زمان قدیم
یوغ تو را شکستم و بندهای تو را گسیختم وگفتی بندگی نخواهم نمود زیرا
بر هر تل بلند وزیر هر درخت سبز خوابیده، زنا کردی. ۲۱ و من تو را مو
اصیل و تخم تمام نیکو غرس نمودم پس چگونه نهال مو بیگانه برای من
گردیده‌ای؟ ۲۲ پس اگرچه خویشتن را با اشنان بشویی و صابون برای خود
زیاده بکار بری، اما خداوند یهوه می‌گویدکه گناه تو پیش من رقم شده
است. ۲۳ چگونه می‌گویی که نجس نشدم و در عقب بعلیم نرفتم؟ طریق
خویش را در وادی بنگر و به آنچه کردی اعتراف نمای شتر تیزرو که در
راههای خودمی دوی! ۲۴ مثل گورخر هستی که به بیابان عادت داشته، در
شهوت دل خود باد را بو می‌کشد. کیست که از شهوتش او را برگرداند؟
آنانی که اورا می‌طلبند خسته نخواهند شد و او را در ماهش خواهند یافت.
۲۵ پای خود را از برهنگی و گلوی خویش را از تشنگی باز دار. اما گفتی
نی امیدنیست زیرا که غریبان را دوست داشتم و از عقب ایشان خواهم

رفت. ۲۶ مثل دزدی که چون گرفتارشود خجل گردد. همچنین خاندان اسرائیل باپادشاهان و سروران و کاهنان و انبیای ایشان خجل خواهند شد. ۲۷ که به چوب می‌گویند توپدر من هستی و به سنگ که تو مرا زاییده‌ای زیراکه پشت به من دادند و نه رو. اما در زمان مصیبت خود می‌گویند: برخیز و ما را نجات ده. ۲۸ پس خدایان تو که برای خود ساختی کجایند؟ ایشان در زمان مصیبت برخیزند و تو را نجات دهند. زیرا که‌ای یهودا خدایان تو به شماره شهرهای تومی باشند.» ۲۹ خداوند می‌گوید: «چرا با من مخاصمه می‌نمایید جمیع شما بر من عاصی شده‌اید. ۳۰ پسران شما را عبث زده‌ام زیرا که تادیب رانمی پذیرند. شمشیر شما مثل شیر درنده انبیای شما را هلاک کرده است. ۳۱ ای شما که اهل این عصر می‌باشید کلام خداوند را بفهمید! آیا من برای اسرائیل مثل بیابان یا زمین ظلمت غلیظشده‌ام؟ پس قوم من چرا می‌گویند که روسای خود شده‌ایم و بار دیگر نزد تو نخواهیم آمد. ۳۲ آیا دوشیزه زیور خود را یا عروس آرایش خود را فراموش کند؟ اما قوم من روزهای بیشمارمرا فراموش کرده‌اند. ۳۳ چگونه راه خود را مهیامی سازی تا محبت را بطلبی؟ بنابراین زنان بد رانیز به راههای خود تعلیم دادی. ۳۴ در دامنهای تونیز خون جان فقیران بی‌گناه یافته شد. آنها را درنقب زدن نیافتم بلکه بر جمیع آنها. ۳۵ و می‌گویی: چونکه بی‌گناه هستم غضب او از من برگردانیده خواهد شد. اینک به‌سبب گفتنت که گناه نکرده‌ام بر تو داوری خواهم نمود. ۳۶ چرا اینقدرمی شتابی تا راه خود را تبدیل نمایی؟ چنانکه ازآشور خجل شدی همچنین از مصر نیز خجل خواهی شد. ۳۷ از این نیز دستهای خود را برسرت نهاده، بیرون خواهی آمد. چونکه خداوندداعتماد تو را خوار شمرده است پس از ایشان کامیاب نخواهی شد.»

۳ و می‌گوید: «اگر مرد، زن خود را طلاق دهدو او از وی جدا شده، زن مرد دیگری بشودآیا بار دیگر به آن زن رجوع خواهد نمود؟ مگرآن زمین بسیار ملوث نخواهد شد؟ لیکن خداوندمی گوید: تو با یاران بسیار زنا کردی اما نزد من رجوع نما. ۲ چشمان خود را به بلندیها برافراز وببین که کدام جا است که در آن با تو همخواب نشده‌اند. برای ایشان بسر راهها مثل (زن) عرب در بیابان نشستی و زمین را به زنا و بدرفتاری خودملوث ساختی. ۳ پس بارش‌ها بازداشته شد وباران بهاری نیامد و تو را جبین زن زانیه بوده، حیارا از خود دور کردی. ۴ آیا از این به بعد مرا صدانخواهی زد که‌ای پدر من، تو یار جوانی من بودی؟ ۵ آیا غضب خود را تا به ابد خواهد نمود وآن را تا به آخر نگاه خواهد داشت؟ اینک این راگفتی اما اعمال بد را بجا آورده، کامیاب شدی.» ۶ و خداوند در ایام یوشیا پادشاه به من گفت: «آیا ملاحظه کردی که اسرائیل مرتد چه کرده است؟ چگونه به فراز هر کوه بلند و زیر هردرخت سبز رفته در آنجا زنا کرده است؟ ۷ و بعداز آنکه همه این کارها را کرده بود من گفتم نزد من رجوع نما، اما رجوع نکرد و خواهر خائن اویهودا این را بدید. ۸ و من دیدم با آنکه اسرائیل مرتد زنا کرد و از همه جهات او را بیرون کردم وطلاق نامه‌ای به وی دادم لکن خواهر خائن اویهودا نترسید بلکه او نیز رفته، مرتکب زنا شد. ۹ وواقع شد که به‌سبب سهل انگاری او در زناکاریش زمین ملوث گردید و او با سنگها و چوبها زنانمود. ۱۰ و نیز خداوند می‌گوید: با وجود این همه، خواهر خائن او یهودا نزد من با تمامی دل خود رجوع نکرد بلکه با ریاکاری.» ۱۱ پس خداوند مرا گفت: «اسرائیل مرتدخویشتن را از یهودای خائن عادلتر نموده است. ۱۲ لهذا برو و این سخنان را بسوی شمال نداکرده، بگو: خداوند می‌گوید: ای اسرائیل مرتدرجوع نما! و بر تو غضب نخواهم نمود زیراخداوند می‌گوید: من روف هستم و تا به ابد خشم خود را نگاه نخواهم داشت. ۱۳ فقط به گناهانت اعتراف نما که بر یهوه خدای خویش عاصی شدی و راههای خود را زیر هر درخت سبز برای بیگانگان منشعب ساختی و خداوند می‌گوید که شما آواز مرا نشنیدید. ۱۴ پس خداوند می‌گوید: ای پسران مرتد رجوع نمایید زیرا که من شوهرشما هستم و از شما یک نفر از شهری و دو نفر ازقبیله‌ای گرفته، شما را به صهیون خواهم آورد. ۱۵ و به شما شبانان موافق دل خود خواهم داد که شما را به معرفت و حکمت خواهند چرانید. ۱۶ «و خداوند می‌گوید که چون در زمین افزوده و بارور شوید در آن ایام بار دیگر تابوت عهد یهوه را به زبان نخواهندآورد و آن به‌خاطرایشان نخواهد آمد و آن را ذکر نخواهند کرد و آن را زیارت نخواهند نمود و بار دیگر ساخته نخواهد شد. ۱۷ زیرا در آن زمان اورشلیم راکرسی یهوه خواهند نامید و تمامی امت‌ها به آنجابه جهت اسم یهوه به اورشلیم جمع خواهند شدو ایشان بار دیگر پیروی سرکشی دلهای شریرخود را نخواهند نمود. ۱۸ و در آن ایام خاندان یهودا با خاندان اسرائیل راه خواهند رفت وایشان از زمین شمال به آن زمینی که نصیب پدران ایشان ساختم با هم خواهند آمد. ۱۹ و گفتم که من تو را چگونه در میان پسران قرار دهم و زمین مرغوب و میراث زیباترین امت‌ها را به تو دهم؟ پس گفتم که مرا پدر خواهی خواند و از من دیگرمرتد نخواهی شد. ۲۰ خداوند می‌گوید: هر آینه مثل زنی که به شوهر خود خیانت ورزد همچنین شماای خاندان اسرائیل به من خیانت ورزیدید. ۲۱ آواز گریه و تضرعات بنی‌اسرائیل از بلندیهاشنیده می‌شود زیرا که راههای خود را منحرف ساخته و یهوه خدای خود را فراموش کرده‌اند. ۲۲ ای فرزندان مرتد بازگشت نمایید و من ارتدادهای شما را شفا خواهم داد.» (ومی گویند): «اینک نزد تو می‌آییم زیرا که تو یهوه خدای ما هستی. ۲۳ به درستی که ازدحام کوهها از تلها باطل می‌باشد. زیرا به درستی که نجات اسرائیل در یهوه خدای ما است. ۲۴ و خجالت مشقت پدران ما، یعنی رمه و گله و پسران ودختران ایشان را از طفولیت ما تلف کرده است. ۲۵ در خجالت خود می‌خوابیم و رسوایی ما، ما رامی پوشاند زیرا که هم ما و هم پدران ما از طفولیت خود تا امروز به یهوه خدای خویش گناه ورزیده و آواز یهوه خدای خویش را نشنیده‌ایم.»

۴ بازگشت نمایی، اگر نزد من بازگشت نمایی و اگر رجاسات خود را از خود دور نمایی پراکنده نخواهی شد. ۲ و به راستی و انصاف و عدالت به حیات یهوه قسم خواهی خورد و امت هاخویشتن را به او مبارک خواهند خواند و به وی فخر خواهند کرد.» ۳ زیرا خداوند به مردان یهودا و اورشلیم چنین می‌گوید: «زمینهای خود را شیار کنید و درمیان خارها مکارید. ۴ ای

مردان یهودا و ساکنان اورشلیم خویشتن را برای خداوند مختون سازیدو غلفه دلهای خود را دور کنید مبادا حدت خشم من به‌سبب بدی اعمال شما مثل آتش صادرشده، افروخته گردد و کسی آن را خاموش نتواندکرد. ۵ در یهودا اخبار نمایید و در اورشلیم اعلان نموده، بگویید و در زمین کرنا بنوازید و به آوازبلند ندا کرده، بگویید که جمع شوید تا به شهرهای حصاردار داخل شویم. ۶ علمی بسوی صهیون برافرازید و برای پناه فرار کرده، توقف منمایید زیرا که من بلایی و شکستی عظیم ازطرف شمال می‌آورم. ۷ شیری از بیشه خودبرآمده و هلاک کننده امت‌ها حرکت کرده، از مکان خویش درآمده است تا زمین تو را ویران سازد و شهرهایت خراب شده، غیرمسکون گردد. ۸ از این جهت پلاس پوشیده، ماتم گیرید و ولوله کنید زیرا که حدت خشم خداوند از ما برنگشته است. ۹ و خداوند می‌گوید که در آن روز دل پادشاه و دل سروران شکسته خواهد شد و کاهنان متحیر و انبیا مشوش خواهند گردید.» ۱۰ پس گفتم: «آه‌ای خداوند یهوه! به تحقیق این قوم و اورشلیم را بسیار فریب دادی زیرا گفتی شما را سلامتی خواهد بود و حال آنکه شمشیر به‌جان رسیده است.» ۱۱ در آن زمان به این قوم و به اورشلیم گفته خواهد شد که باد سموم ازبلندیهای بیابان بسوی دختر قوم من خواهد وزیدنه برای افشاندن و پاک کردن خرمن. ۱۲ باد شدیداز اینها برای من خواهد وزید و من نیز الان برایشان داوری‌ها خواهم فرمود. ۱۳ اینک او مثل ابر می‌آید و ارابه های او مثل گردباد و اسبهای اواز عقاب تیزروترند. وای بر ما زیرا که غارت شده‌ایم. ۱۴ ای اورشلیم دل خود را از شرارت شست وشو کن تا نجات یابی! تا به کی خیالات فاسد تو در دلت بماند؟ ۱۵ زیرا آوازی از دان اخبار می‌نماید و از کوهستان افرایم به مصیبتی اعلان می‌کند. ۱۶ امت‌ها را اطلاع دهید، هان به ضد اورشلیم اعلان کنید که محاصره کنندگان از ولایت بعیدمی آیند و به آواز خود به ضد شهرهای یهودا ندامی کنند. ۱۷ خداوند می‌گوید که مثل دیده بانان مزرعه او را احاطه می‌کنند چونکه بر من فتنه انگیخته است. ۱۸ راه تو و اعمال تو این چیزها رابر تو وارد آورده است. این شرارت تو به حدی تلخ است که به دلت رسیده است. ۱۹ احشای من احشای من، پرده های دل من ازدرد سفته شد و قلب من در اندرونم مشوش گردیده، ساکت نتوانم شد چونکه توای جان من آواز کرنا و نعره جنگ را شنیده‌ای. ۲۰ شکستگی بر شکستگی اعلان شده زیرا که تمام زمین غارت شده است و خیمه های من بغته و پرده هایم ناگهان به تاراج رفته است. ۲۱ تا به کی علم را ببینم و آوازکرنا را بشنوم؟ ۲۲ چونکه قوم من احمقند و مرانمی شناسند و ایشان، پسران ابله هستند و هیچ فهم ندارند. برای بدی کردن ماهرند لیکن به جهت نیکوکاری هیچ فهم ندارند. ۲۳ بسوی زمین نظر انداختم و اینک تهی وویران بود و بسوی آسمان و هیچ نور نداشت. ۲۴ بسوی کوهها نظر انداختم و اینک متزلزل بود وتمام تلها از جا متحرک می‌شد. ۲۵ نظر کردم واینک آدمی نبود و تمامی مرغان هوا فرار کرده بودند. ۲۶ نظر کردم و اینک بوستانها بیابان گردیده و همه شهرها از حضور خداوند و از حدت خشم وی خراب شده بود. ۲۷ زیرا خداوند چنین می‌گوید: «تمامی زمین خراب خواهد شد لیکن آن را بالکل فانی نخواهم ساخت. ۲۸ از این سبب جهان ماتم خواهد گرفت و آسمان از بالا سیاه خواهد شد زیرا که این راگفتم و اراده نمودم و پشیمان نخواهم شد و از آن بازگشت نخواهم نمود.» ۲۹ از آواز سواران وتیراندازان تمام اهل شهر فرار می‌کنند و به جنگلها داخل می‌شوند و بر صخره‌ها برمی آیندو تمامی شهرها ترک شده، احدی در آنها ساکن نمی شود. ۳۰ و تو حینی که غارت شوی چه خواهی کرد؟ اگرچه خویشتن را به قرمز ملبس سازی و به زیورهای طلا بیارایی و چشمان خود را از سرمه جلا دهی لیکن خود را عبث زیبایی داده‌ای چونکه یاران تو تو را خوار شمرده، قصدجان تو دارند. ۳۱ زیرا که آوازی شنیدم مثل آوازززنی که درد زه دارد و تنگی مثل زنی که نخست زاده خویش را بزاید یعنی آواز دخترصهیون را که آه می‌کشد و دستهای خود را درازکرده، می‌گوید: وای بر من زیرا که جان من به‌سبب قاتلان بیهوش شده است.

۵ «در کوچه های اورشلیم گردش کرده، ببینید و بفهمید و در چهارسوهایش تفتیش نمایید که آیا کسی را که به انصاف عمل نماید و طالب راستی باشد توانید یافت تا من آن رابیامرزم؟ ۲ و اگرچه بگویند: قسم به حیات یهوه، لیکن به دروغ قسم می‌خورند.» ۳ ای خداوند آیا چشمان تو براستی نگران نیست؟ ایشان را زدی اما محزون نشدند. و ایشان را تلف نمودی اما نخواستند تادیب را بپذیرند. رویهای خود را از صخره سختتر گردانیدند ونخواستند بازگشت نمایند. ۴ و من گفتم: «به درستی که اینان فقیرند و جاهل هستند که راه خداوند و احکام خدای خود را نمی دانند. ۵ پس نزد بزرگان می‌روم و با ایشان تکلم خواهم نمودزیرا که ایشان طریق خداوند و احکام خدای خود را می‌دانند.» لیکن ایشان متفق یوغ راشکسته و بندها را گسیخته‌اند. ۶ از این جهت شیری از جنگل ایشان را خواهد کشت و گرگ بیابان ایشان را تاراج خواهد کرد و پلنگ برشهرهای ایشان در کمین خواهد نشست و هرکه از آنها بیرون رود دریده خواهد شد، زیرا که تقصیرهای ایشان بسیار و ارتدادهای ایشان عظیم است. ۷ «چگونه تو را برای این بیامرزم که پسرانت مرا ترک کردند و به آنچه خدا نیست قسم خوردند و چون من ایشان را سیر نمودم مرتکب زنا شدند و در خانه های فاحشه‌ها ازدحام نمودند. ۸ مثل اسبان پرورده شده مست شدند که هر یکی از ایشان برای زن همسایه خود شیهه می‌زند. ۹ و خداوند می‌گوید: «آیا به‌سبب این کارهاعقوبت نخواهم رسانید و آیا جان من از چنین طایفه‌ای انتقام نخواهد کشید؟» ۱۰ برحصارهایش برآیید و آنها را خراب کنید امابالکل هلاک مکنید و شاخه هایش را قطع نمایدزیرا که از آن خداوند نیستند. ۱۱ خداوند می‌گوید: «هر آینه خاندان اسرائیل و خاندان یهودا به من به شدت خیانت ورزیده‌اند.» ۱۲ خداوند را انکار نموده، می‌گویندکه او نیست و بلا به ما نخواهد رسید و شمشیر وقحط را نخواهیم دید. ۱۳ و انبیا باد می‌شوند وکلام در ایشان نیست پس به ایشان چنین واقع خواهد شد. ۱۴ بنابراین یهوه خدای صبایوت چنین می‌گوید: «چونکه این کلام را گفتید همانامن کلام خود را در دهان تو آتش و این قوم راهیزم خواهم ساخت و ایشان را خواهد سوزانید.» ۱۵ خداوند می‌گوید: «ای خاندان اسرائیل، اینک من امتی را از دور بر شما خواهم آورد. امتی که

زورآورند و امتی که قدیمند و امتی که زبان ایشان را نمی دانی و گفتار ایشان را نمی فهمی. ۱۶ ترکش ایشان قبر گشاده است و جمیع ایشان جبارند. ۱۷ و خرمن و نان تو را که پسران و دخترانت آن را می باید بخورند خواهند خورد و گوسفندان وگاوان تو را خواهند خورد و انگورها و انجیرهای تو را خواهند خورد و شهرهای حصاردار تو را که به آنها توکل می‌نمایی با شمشیر هلاک خواهندساخت.» ۱۸ لیکن خداوند می‌گوید: «در آن روزها نیز شما را بالکل هلاک نخواهم ساخت. ۱۹ و چون شما گویید که یهوه خدای ما چراتمامی این بلاها را بر ما وارد آورده است آنگاه توبه ایشان بگو از این جهت که مرا ترک کردید وخدایان غیر را در زمین خویش عبادت نمودید. پس غریبان را در زمینی که از آن شما نباشدبندگی خواهید نمود. ۲۰ «این را به خاندان یعقوب اخبار نمایید و به یهودا اعلان کرده، گویید ۲۱ که‌ای قوم جاهل وبی فهم که چشم دارید اما نمی بینید و گوش داریداما نمی شنوید این را بشنوید. ۲۲ خداوندمی گوید آیا از من نمی ترسید و آیا از حضور من نمی لرزید که ریگ را به قانون جاودانی، حد دریاگذاشته‌ام که از آن نتواند گذشت و اگرچه امواجش متلاطم شود غالب نخواهد آمد و هرچند شورش نماید اما از آن تجاوز نمی تواندکرد؟ ۲۳ اما این قوم، دل فتنه انگیز و متمرد دارند. ایشان فتنه انگیخته و رفته‌اند. ۲۴ و در دلهای خودنمی گویند که از یهوه خدای خود بترسیم که باران اول و آخر را در موسمش می‌بخشد و هفته های معین حصاد را به جهت ما نگاه می‌دارد. ۲۵ خطایای شما این چیزها را دور کرده و گناهان شما نیکویی را از شما منع نموده است. ۲۶ زیرادر میان قوم من شریران پیدا شده‌اند که مثل کمین نشستن صیادان در کمین می‌نشینند. دامها گسترانیده، مردم را صید می‌کنند. ۲۷ مثل قفسی که پر از پرندگان باشد، همچنین خانه های ایشان پر از فریب است و از این جهت بزرگ و دولتمندشده‌اند. ۲۸ فربه و درخشنده می‌شوند و در اعمال زشت هم از حد تجاوز می‌کنند. دعوی یعنی دعوی یتیمان را فیصل نمی دهند و با وجود آن کامیاب می‌شوند و فقیران را دادرسی نمی کنند. ۲۹ و خداوند می‌گوید: آیا به‌سبب این کارهاعقوبت نخواهم رسانید و آیا جان من از چنین طایفه‌ای انتقام نخواهد کشید؟ ۳۰ امری عجیب و هولناک در زمین واقع شده است. ۳۱ انبیا به دروغ نبوت می‌کنند و کاهنان به واسطه ایشان حکمرانی می‌نمایند و قوم من این حالت را دوست می‌دارند و شما در آخر این چه خواهید کرد؟»

۶ ای بنی بنیامین از اورشلیم فرار کنید و کرنارا در تقوع بنوازید و علامتی بر بیت هکاریم برافرازید زیرا که بلایی از طرف شمال وشکست عظیمی رو خواهد داد. ۲ و من آن دخترجمیل و لطیف یعنی دختر صهیون را منقطع خواهم ساخت. ۳ و شبانان با گله های خویش نزدوی خواهند آمد و خیمه های خود را گرداگرد اوبرپا نموده، هر یک در جای خود خواهند چرانید. ۴ با او جنگ را مهیا سازید و برخاسته، در وقت ظهر برآییم. وای بر ما زیرا که روز رو به زوال نهاده است و سایه های عصر دراز می‌شود. ۵ برخیزید! و در شب برآییم تا قصرهایش رامنهدم سازیم. ۶ زیرا که یهوه صبایوت چنین می فرماید: «درختان را قطع نموده، مقابل اورشلیم سنگر برپا نمایید. زیرا این است شهری که سزاوار عقوبت است چونکه اندرونش تمام ظلم است. ۷ مثل چشمه‌ای که آب خود رامی جوشاند همچنان او شرارت خویش رامی جوشاند. ظلم و تاراج در اندرونش شنیده می‌شود و بیماریها و جراحات دایم در نظر من است. ۸ ای اورشلیم، تادیب را بپذیر مبادا جان من از تو بیزار شود و تو را ویران و زمین غیرمسکون گردانم.» ۹ یهوه صبایوت چنین می‌گوید که «بقیه اسرائیل را مثل مو خوشه چینی خواهند کرد پس مثل کسی‌که انگور می‌چینددست خود را بر شاخه هایش برگردان.» ۱۰ کیستند که به ایشان تکلم نموده، شهادت دهم تا بشنوند. هان گوش ایشان نامختون است که نتوانند شنید. اینک کلام خداوند برای ایشان عارگردیده است و در آن رغبت ندارند. ۱۱ و من ازحدت خشم خداوند پر شده‌ام و از خودداری خسته گردیده‌ام پس آن را در کوچه‌ها بر اطفال وبر مجلس جوانان با هم بریز. زیرا که شوهر و زن هر دو گرفتار خواهند شد و شیخ با دیرینه روز. ۱۲ و خانه‌ها و مزرعه‌ها و زنان ایشان با هم از آن دیگران خواهند شد زیرا خداوند می‌گوید که «دست خود را به ضد ساکنان این زمین درازخواهم کرد. ۱۳ چونکه جمیع ایشان چه خرد وچه بزرگ، پر از طمع شده‌اند و همگی ایشان چه نبی و چه کاهن، فریب را بعمل می‌آورند. ۱۴ وجراحت قوم مرا اندک شفایی دادند، چونکه می‌گویند سلامتی است، سلامتی است با آنکه سلامتی نیست.» ۱۵ آیا چون مرتکب رجاسات شدند خجل گردیدند؟ نی ابد خجل نشدند بلکه حیا را احساس ننمودند. بنابراین خداوندمی گوید که «در میان افتادگان خواهند افتاد وحینی که من به ایشان عقوبت رسانم خواهندلغزید.» ۱۶ خداوند چنین می‌گوید: «بر طریق هابایستید و ملاحظه نمایید و درباره طریق های قدیم سوآل نمایید که طریق نیکو کدام است تا درآن سلوک نموده، برای جان خود راحت بیابید، لیکن ایشان جواب دادند که در آن سلوک نخواهیم کرد. ۱۷ و من پاسبانان بر شما گماشتم (که می‌گفتند): به آواز کرنا گوش دهید، اما ایشان گفتند گوش نخواهیم داد. ۱۸ پس‌ای امت هابشنوید وای جماعت آنچه را که در میان ایشان است بدانید! ۱۹ ای زمین بشنو اینک من بلایی براین قوم می‌آورم که ثمره خیالات ایشان خواهدبود زیرا که به کلام من گوش ندادند و شریعت مرانیز ترک نمودند. ۲۰ چه فایده دارد که بخور از سباو قصب الذریره از زمین بعید برای من آورده می‌شود. قربانی های سوختنی شما مقبول نیست و ذبایح شما پسندیده من نی.» ۲۱ بنابراین خداوند چنین می‌گوید: «اینک من پیش روی این قوم سنگهای لغزش دهنده خواهم نهاد و پدران وپسران با هم از آنها لغزش خواهند خورد و ساکن زمین با همسایه‌اش هلاک خواهند شد.» ۲۲ خداوند چنین می‌گوید: «اینک قومی اززمین شمال می‌آورم و امتی عظیم از اقصای زمین خواهند برخاست. ۲۳ و کمان و نیزه خواهندگرفت. ایشان مردان ستمکیش می‌باشند که ترحم ندارند. به آواز خود مثل دریا شورش خواهندنمود و بر اسبان سوار شده، مثل مردان جنگی به ضد توای دختر صهیون صف آرایی خواهندکرد.» ۲۴ آوازه این را شنیدیم و دستهای ما سست گردید. تنگی و درد مثل زنی که می‌زاید ما را درگرفته است. ۲۵ به صحرا بیرون مشوید و به راه مروید زیرا که شمشیر

دشمنان و خوف از هرطرف است. ۲۶ ای دختر قوم من پلاس بپوش وخویشتن را در خاکستر بغلطان. ماتم پسر یگانه ونوحه گری تلخ برای خود بکن زیرا که تاراج کننده ناگهان بر ما می‌آید. ۲۷ تو را در میان قوم خودامتحان کننده و قلعه قرار دادم تا راههای ایشان رابفهمی و امتحان کنی. ۲۸ همه ایشان سخت متمرد شده‌اند و برای نمامی کردن گردش می‌کنند. برنج و آهن می‌باشند و جمیع ایشان فساد کننده‌اند. ۲۹ دم پر زور می‌دمد و سرب درآتش فانی می‌گردد و قالگر عبث قال می‌گذاردزیرا که شریران جدا نمی شوند. ۳۰ نقره ترک شده نامیده می‌شوند زیرا خداوند ایشان را ترک کرده است.

۷ کلامی که از جانب خداوند به ارمیا نازل شده، گفت: ۲ «به دروازه خانه خداوندبایست و این کلام را در آنجا ندا کرده، بگو: ای تمامی یهودا که به این دروازه‌ها داخل شده، خداوند را سجده می‌نمایید کلام خداوند رابشنوید. ۳ یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: طریق‌ها و اعمال خود را اصلاح کنید ومن شما را در این مکان ساکن خواهم گردانید. ۴ به سخنان دروغ توکل منمایید و مگویید که هیکل یهوه، هیکل یهوه، هیکل یهوه این است. ۵ زیرا اگر به تحقیق طریق‌ها و اعمال خود را اصلاح کنید و انصاف را در میان یکدیگر بعمل آورید، ۶ و بر غریبان و یتیمان و بیوه‌زنان ظلم ننمایید وخون بی‌گناهان را در این مکان نریزید و خدایان غیر را به جهت ضرر خویش پیروی ننمایید، ۷ آنگاه شما را در این مکان در زمینی که به پدران شما از ازل تا به ابد داده‌ام ساکن خواهم گردانید. ۸ اینک شما به سخنان دروغی که منفعت نداردتوکل می‌نمایید. ۹ آیا مرتکب دزدی و زنا و قتل نمی شوید و به دروغ قسم نمی خورید و برای بعل بخور نمی سوزانید؟ و آیا خدایان غیر را که نمی شناسید پیروی نمی نمایید؟ ۱۰ و داخل شده، به حضور من در این خانه‌ای که به اسم من مسمی است می‌ایستید و می‌گویید که به گردن تمام این رجاسات سپرده شده‌ایم. ۱۱ آیا این خانه‌ای که به اسم من مسمی است در نظر شمامغاره دزدان شده است؟ و خداوند می‌گوید: اینک من نیز این را دیده‌ام. ۱۲ لکن به مکان من که در شیلو بود و نام خود را اول در آنجا قرار داده بودم بروید و آنچه را که به‌سبب شرارت قوم خود اسرائیل به آنجا کرده‌ام ملاحظه نمایید. ۱۳ پس حال خداوند می‌گوید: از آنرو که تمام این اعمال را بجا آوردید با آنکه من صبح زودبرخاسته، به شما تکلم نموده، سخن راندم امانشنیدید و شما را خواندم اما جواب ندادید. ۱۴ ازاین جهت به این خانه‌ای که به اسم من مسمی است و شما به آن توکل دارید و به مکانی که به شما و به پدران شما دادم به نوعی که به شیلو عمل نمودم عمل خواهم کرد. ۱۵ و شما را از حضورخود خواهم راند به نوعی که جمیع برادران شما یعنی تمام ذریت افرایم را راندم. ۱۶ پس تو برای این قوم دعا مکن و به جهت ایشان آواز تضرع واستغاثه بلند منما و نزد من شفاعت مکن زیرا که من تو را اجابت نخواهم نمود. ۱۷ آیا آنچه را که ایشان در شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم می‌کنند نمی بینی؟ ۱۸ پسران، هیزم جمع می‌کنندو پدران، آتش می‌افروزند و زنان، خمیرمی سرشند تا قرصها برای ملکه آسمان بسازند وهدایای ریختنی برای خدایان غیر ریخته مرامتغیر سازند. ۱۹ اما خداوند می‌گوید آیا مرامتغیر می‌سازند؟ نی بلکه خویشتن را تا رویهای خود را رسوا سازند. ۲۰ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: اینک خشم و غضب من بر این مکان برانسان و بر بهایم و بر درختان صحرا و برمحصول زمین ریخته خواهد شد و افروخته شده، خاموش نخواهد گردید. ۲۱ «یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: قربانی های سوختنی خود را بر ذبایح خویش مزید کنید و گوشت بخورید. ۲۲ زیرا که به پدران شما سخن نگفتم و در روزی که ایشان رااز زمین مصر بیرون آوردم آنها را درباره قربانی های سوختنی و ذبایح امر نفرمودم. ۲۳ بلکه ایشان را به این چیز امر فرموده، گفتم که قول مرابشنوید ومن خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود و بهر طریقی که به شما حکم نمایم سلوک نمایید تا برای شما نیکو باشد. ۲۴ اماایشان نشنیدند و گوش خود را فرا نداشتند بلکه برحسب مشورتها و سرکشی دل شریر خود رفتارنمودند و به عقب افتادند و پیش نیامدند. ۲۵ ازروزی که پدران شما از زمین مصر بیرون آمدند تا امروز جمیع بندگان خود انبیا را نزد شما فرستادم بلکه هر روز صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نمودم. ۲۶ اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فرانداشتند بلکه گردن خویش را سخت نموده، ازپدران خود بدتر عمل نمودند. ۲۷ پس تو تمامی این سخنان را به ایشان بگو اما تو را نخواهند شنیدو ایشان را بخوان اما ایشان تو را جواب نخواهندداد. ۲۸ و به ایشان بگو: اینان قومی می‌باشند که قول یهوه خدای خویش را نمی شنوند و تادیب نمی پذیرند زیرا راستی نابود گردیده و از دهان ایشان قطع شده است. ۲۹ (ای اورشلیم) موی خود را تراشیده، دور بینداز و بر بلندیها آوازنوحه برافراز زیرا خداوند طبقه مغضوب خود رارد و ترک نموده است. ۳۰ «چونکه خداوند می‌گوید بنی یهودا آنچه را که در نظر من ناپسند است بعمل آوردند ورجاسات خویش را در خانه‌ای که به اسم من مسمی است برپانموده، آن را نجس ساختند. ۳۱ ومکان های بلند خود را در توفت که در وادی ابن حنوم است بنا نمودند تا پسران و دختران خویش را در آتش بسوزانند که من اینکار را امر نفرموده بودم و بخاطر خویش نیاورده. ۳۲ بنابراین خداوند می‌گوید: اینک روزها می‌آید که آن باردیگر به توفت و وادی ابن حنوم مسمی نخواهدشد بلکه به وادی قتل و در توفت دفن خواهند کردتا جایی باقی نماند. ۳۳ و لاشهای این قوم خوراک مرغان هوا و جانوران زمین خواهد بود وکسی آنهارا نخواهد ترسانید. ۳۴ و از شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم آواز شادمانی و آواز خوشی و صدای داماد و صدای عروس را نابود خواهم ساخت زیرا که آن زمین ویران خواهد شد.»

۸ استخوانهای پادشاهان یهودا واستخوانهای سرورانش و استخوانهای کهنه واستخوانهای انبیا و استخوانهای سکنه اورشلیم را از قبرهای ایشان بیرون خواهندآورد. ۲ و آنهارا پیش آفتاب و ماه و تمامی لشکر آسمان که آنهارا دوست داشته و عبادت کرده و پیروی نموده وجستجو و سجده کرده‌اند پهن خواهند کرد و آنهارا جمع نخواهند نمود و دفن نخواهند کرد بلکه برروی زمین سرگین خواهد بود. ۳ و یهوه صبایوت می‌گوید که تمامی

بقیه این قبیله شریر که باقی می‌مانند در هر مکانی که باقی‌مانده باشند و من ایشان را بسوی آن رانده باشم مرگ را بر حیات ترجیح خواهند داد. ۴ «و ایشان را بگو خداوند چنین می‌فرماید: اگر کسی بیفتد آیا نخواهد برخاست و اگر کسی مرتد شود آیا بازگشت نخواهد نمود؟ ۵ پس چرااین قوم اورشلیم به ارتداد دایمی مرتد شده‌اند وبه فریب متمسک شده، از بازگشت نمودن ابامی نمایند؟ ۶ من گوش خود را فرا داشته، شنیدم اما براستی تکلم ننمودند و کسی از شرارت خویش توبه نکرده و نگفته است چه کرده‌ام بلکه هر یک مثل اسبی که به جنگ می‌دود به راه خودرجوع می‌کند. ۷ لقلق نیز در هوا موسم خود رامی داند و فاخته و پرستوک و کلنک زمان آمدن خود را نگاه می‌دارند لیکن قوم من احکام خداوندرا نمی دانند. ۸ چگونه می‌گویید که ما حکیم هستیم و شریعت خداوند با ما است. به تحقیق قلم کاذب کاتبان به دروغ عمل می‌نماید. ۹ حکیمان شرمنده و مدهوش و گرفتار شده‌اند. اینک کلام خداوند را ترک نموده‌اند پس چه نوع حکمتی دارند. ۱۰ بنابراین زنان ایشان را به دیگران خواهم داد و مزرعه های ایشان را به مالکان دیگر. زیرا که جمیع ایشان چه خرد و چه بزرگ پر از طمع می‌باشند و همگی ایشان چه نبی و چه کاهن به فریب عمل می‌نمایند. ۱۱ وجراحات قوم مرا اندک شفایی داده‌اند چونکه می‌گویند سلامتی است، سلامتی است، با آنکه سلامتی نیست. ۱۲ آیا چون مرتکب رجاسات شدند خجل گردیدند؟ نی ابد خجل نشدند بلکه حیا را احساس ننمودند بنابراین خداوندمی گوید: در میان افتادگان خواهند افتاد و حینی که من به ایشان عقوبت رسانم خواهند لغزید.» ۱۳ خداوند می‌گوید: «ایشان را بالکل تلف خواهم نمود که نه انگور بر مو و نه انجیر بردرخت انجیر یافت شود و برگها پژمرده خواهدشد و آنچه به ایشان بدهم از ایشان زایل خواهدشد.» ۱۴ پس ما چرا می‌نشینیم؟ جمع بشوید تا به شهرهای حصاردار داخل شویم و در آنها ساکت باشیم. زیرا که یهوه خدای ما ما را ساکت گردانیده و آب تلخ به ما نوشانیده است زانرو که به خداوندگناه ورزیده‌ایم. ۱۵ برای سلامتی انتظار کشیدیم اما هیچ خیر حاصل نشد و برای زمان شفا و اینک آشفتگی پدید آمد. ۱۶ صهیل اسبان او از دان شنیده شد و از صدای شیهه زورآورانش تمامی زمین متزلزل گردید زیرا که آمده‌اند و زمین و هرچه در آن است و شهر و ساکنانش را خورده‌اند. ۱۷ زیرا خداوند می‌گوید: «اینک من در میان شمامارها و افعیها خواهم فرستاد که آنها را افسون نتوان کرد و شما را خواهند گزید.» ۱۸ کاش که ازغم خود تسلی می‌یافتم. دل من در اندرونم ضعف بهم رسانیده است. ۱۹ اینک آواز تضرع دختر قوم من از زمین دور می‌آید که آیا خداوند در صهیون نیست و مگر پادشاهش در آن نیست پس چراخشم مرا به بتهای خود و اباطیل بیگانه به هیجان آوردند؟ ۲۰ موسم حصاد گذشت و تابستان تمام شد و ما نجات نیافتیم. ۲۱ به‌سبب جراحت دخترقوم خود مجروح شده و ماتم گرفته‌ام و حیرت مرا فرو گرفته است. ۲۲ آیا بلسان در جلعاد نیست و طبیبی در آن نی؟ پس دختر قوم من چرا شفانیافته است؟

۹ چشمه اشک. تا روز و شب برای کشتگان دختر قوم خود گریه می‌کردم. ۲ کاش که در بیابان منزل مسافران می‌داشتم تا قوم خود را ترک کرده، از نزد ایشان می‌رفتم چونکه همگی ایشان زناکارو جماعت خیانت کارند. ۳ زبان خویش را مثل کمان خود به دروغ می‌کشند. در زمین قوی شده‌اند اما نه برای راستی زیرا خداوند می‌گوید: «از شرارت به شرارت ترقی می‌کنند و مرانمی شناسند.» ۴ هر یک از همسایه خویش باحذر باشید و به هیچ برادر اعتماد منمایید زیراهر برادر از پا درمی آورد و هر همسایه به نمامی گردش می‌کند. ۵ و هر کس همسایه خود را فریب می‌دهد و ایشان براستی تکلم نمی نمایند و زبان خود را به دروغگویی آموخته‌اند و از کج رفتاری خسته شده‌اند. ۶ خداوند می‌گوید که «مسکن تودر میان فریب است و از مکر خویش نمی خواهندکه مرا بشناسند.» ۷ بنابراین یهوه صبایوت چنین می‌گوید: «اینک من ایشان را قال گذاشته، امتحان خواهم نمود. زیرا به‌خاطر دختر قوم خود چه توانم کرد؟ ۸ زبان ایشان تیر مهلک است که به فریب سخن می‌راند. به زبان خود با همسایه خویش سخنان صلح‌آمیز می‌گویند، اما در دل خودبرای او کمین می‌گذارند.» ۹ پس خداوندمی گوید: «آیا به‌سبب این چیزها ایشان راعقوبت نرسانم و آیا جانم از چنین قومی انتقام نکشد؟» ۱۰ برای کوهها گریه و نوحه گری و برای مرتعهای بیابان ماتم برپا می‌کنم زیرا که سوخته شده است و احدی از آنها گذر نمی کند و صدای مواشی شنیده نمی شود. هم مرغان هوا و هم بهایم فرار کرده و رفته‌اند. ۱۱ و اورشلیم را به توده‌ها و ماوای شغالها مبدل می‌کنم و شهرهای یهودا را ویران و غیرمسکون خواهم ساخت. ۱۲ کیست مرد حکیم که این را بفهمد و کیست که دهان خداوند به وی سخن گفته باشد تا از این چیزها اخبار نماید که چرا زمین خراب و مثل بیابان سوخته شده است که احدی از آن گذرنمی کند. ۱۳ پس خداوند می‌گوید: «چونکه شریعت مرا که پیش روی ایشان گذاشته بودم ترک کردند وآواز مرا نشنیدند و در آن سلوک ننمودند، ۱۴ بلکه پیروی سرکشی دل خود را نمودند، و از عقب بعلیم که پدران ایشان آنها را به ایشان آموختندرفتند.» ۱۵ از این جهت یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: «اینک من افسنتین راخوراک این قوم خواهم ساخت و آب تلخ به ایشان خواهم نوشانید. ۱۶ و ایشان را در میان امت هایی که ایشان و پدران ایشان آنها رانشناختند پراکنده خواهم ساخت و شمشیر را درعقب ایشان خواهم فرستاد تا ایشان را هلاک نمایم.» ۱۷ یهوه صبایوت چنین می‌گوید: «تفکر کنیدو زنان نوحه گر را بخوانید تا بیایند و درپی زنان حکیم بفرستید تا بیایند.» ۱۸ و ایشان تعجیل نموده، برای ما ماتم برپا کنند تا چشمان ما اشکهابریزد و مژگان ما آبها جاری سازد. ۱۹ زیرا که آواز نوحه گری از صهیون شنیده می‌شود که چگونه غارت شدیم و چه بسیار خجل گردیدیم چونکه زمین را ترک کردیم و مسکن های ما ما رابیرون انداختند. ۲۰ پس‌ای زنان، کلام خداوند را بشنوید و گوشهای شما کلام دهان اورا بپذیرد و شما به دختران خود نوحه گری راتعلیم دهید و هر زن به همسایه خویش ماتم را. ۲۱ زیرا موت به پنجره های ما برآمده، به قصرهای ما داخل شده است تا اطفال را از بیرون و جوانان را از چهارسوها منقطع سازد. ۲۲ خداوند چنین می‌گوید:

«بگو که لاشهای مردمان مثل سرگین بر روی صحرا و مانند بافه درعقب
دروگر افتاده است و کسی نیست که آن رابرچیند.» ۲۳ خداوند چنین
می‌گوید: «حکیم، ازحکمت خود فخر ننماید و جبار، از تنومندی خویش
مفتخر نشود و دولتمند از دولت خودافتخار نکند. ۲۴ بلکه هرکه فخر
نماید از این فخربکند که فهم دارد و مرا می‌شناسد که من یهوه هستم که
رحمت و انصاف و عدالت را در زمین بجا می‌آورم زیرا خداوند می‌گوید در
این چیزهامسرور می‌باشم.» ۲۵ خداوند می‌گوید: «اینک ایامی می‌آید که
نامختونان را با مختونان عقوبت خواهم رسانید. ۲۶ یعنی مصر و یهودا و
ادوم و بنی عمون وموآب و آنانی را که گوشه های موی خود رامی تراشند و
در صحرا ساکنند. زیرا که جمیع این امت‌ها نامختونند و تمامی خاندان
اسرائیل در دل نامختونند.»

۱۰ ای خاندان اسرائیل کلامی را که خداوند به شما می‌گوید بشنوید!
۲ خداوند چنین می‌گوید: «طریق امت‌ها را یادمگیرید و از علامات افلاک
مترسید زیرا که امت‌ها از آنها می‌ترسند. ۳ چونکه رسوم قومهاباطل است که
ایشان درختی از جنگل با تبرمی برند که صنعت دستهای نجار می‌باشد.
۴ و آن را به نقره و طلا زینت داده، با میخ و چکش محکم می‌کنند تا
متحرک نشود. ۵ و آنها مثل مترس دربوستان خیار می‌باشند که سخن نمی
توانند گفت وآنها را می‌باید برداشت چونکه راه نمی توانندرفت. از آنها
مترسید زیرا که ضرر نتوانند رسانیدو قوت نفع رسانیدن هم ندارند.» ۶
ای یهوه مثل تو کسی نیست! تو عظیم هستی و اسم تو در قوت عظیم
است! ۷ ای پادشاه امت هاکیست که از تو نترسد زیرا که این به تو
می‌شایدچونکه در جمیع حکیمان امت‌ها و در تمامی ممالک ایشان مانند
تو کسی نیست. ۸ جمیع ایشان وحشی و احمق می‌باشند تادیب اباطیل
چوب (بت) است. ۹ نقره کوبیده شده از ترشیش و طلا از اوفاز که
صنعت صنعتگر و عمل دستهای زرگر باشد می‌آورند. لاجورد و ارغوان لباس
آنها و همه اینها عمل حکمت پیشگان است. ۱۰ اما یهوه خدای حق
است و او خدای حی و پادشاه سرمدی می‌باشد. از غضب او زمین متزلزل
می‌شود و امت‌ها قهر او را متحمل نتوانندشد. ۱۱ به ایشان چنین بگویید:
«خدایانی که آسمان و زمین را نساخته‌اند از روی زمین و از زیرآسمان تلف
خواهند شد.» ۱۲ او زمین را به قوت خود ساخت و ربع مسکون را به
حکمت خویش استوار نمود وآسمان را به عقل خود گسترانید. ۱۳ چون
آوازمی دهد غوغای آبها در آسمان پدید می‌آید. ابرها از اقصای زمین برمی
آورد و برقها برای باران می‌سازد و باد را از خزانه های خود بیرون می‌آورد.
۱۴ جمیع مردمان وحشی‌اند و معرفت ندارند و هرکه تمثالی می‌سازد خجل
خواهدشد. زیرا که بت ریخته شده او دروغ است و در آن هیچ نفس
نیست. ۱۵ آنها باطل و کار مسخرگی می‌باشد در روزی که به محاکمه
می‌آیند تلف خواهند شد. ۱۶ او که نصیب یعقوب است مثل آنها نمی
باشد. زیرا که او سازنده همه موجودات است و اسرائیل عصای میراث وی
است و اسم اویهوه صبایوت می‌باشد. ۱۷ ای که در تنگی ساکن هستی،
بسته خود رااز زمین بردار! ۱۸ زیرا خداوند چنین می‌گوید: «اینک من این
مرتبه ساکنان این زمین را از فلاخن خواهم‌انداخت و ایشان را به تنگ
خواهم آورد تابفهمند.» ۱۹ وای بر من به‌سبب صدمه من. ۲۰ خیمه من
خراب شد و تمامی طنابهای من گسیخته گردید، پسرانم از من بیرون رفته،
نایاب شدند. کسی نیست که خیمه مرا پهن کند و پرده های مرابرپا نماید.
۲۱ زیرا که شبانان وحشی شده‌اند وخداوند را طلب نمی نمایند بنابراین
کامیاب نخواهند شد و همه گله های ایشان پراکنده خواهد گردید. ۲۲
اینک صدای خبری می‌آید واضطراب عظیمی از دیار شمال. تا شهرهای
یهودا را ویران و ماوای شغالها سازد. ۲۳ ای خداوند می‌دانم که طریق
انسان از آن اونیست و آدمی که راه می‌رود قادر بر هدایت قدمهای خویش
نمی باشد. ۲۴ ای خداوند مراتادیب نما اما به انصاف و نه به غضب خود
مبادامرا ذلیل سازی. ۲۵ غضب خویش را بر امت هایی که تو را نمی
شناسند بریز. و بر قبیله هایی که اسم تو را نمی خوانند، زیرا که ایشان
یعقوب راخوردند و او را بلعیده، تباه ساختند و مسکن او راخراب نمودند.

۱۱ این است کلامی که از جانب خداوند به ارمیا نازل شده، گفت:
۲ «کلام این عهدرا بشنوید و به مردان یهودا و ساکنان اورشلیم بگویید. ۳
و تو به ایشان بگو یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: ملعون باد کسی‌که
کلام این عهدرا نشنود. ۴ که آن را به پدران شما در روزی که ایشان را از
زمین مصر از کوره آهنین بیرون آوردم امر فرموده، گفتم قول مرا بشنوید و
موافق هر آنچه به شما امر بفرمایم آن را بجا بیاورید تا شماقوم من باشید و
من خدای شما باشم. ۵ و تا قسمی را که برای پدران شما خوردم وفا
نمایم که زمینی را که به شیر و عسل جاری است چنانکه امروزشده است
به ایشان بدهم.» پس من در جواب گفتم: «ای خداوند آمین.» ۶ پس
خداوند مرا گفت: «تمام این سخنان رادر شهرهای یهودا و کوچه های
اورشلیم نداکرده، بگو که سخنان این عهد را بشنوید و آنها رابجا آورید. ۷
زیرا از روزی که پدران شما را اززمین مصر برآوردم تا امروز ایشان را تاکید
سخت نمودم و صبح زود برخاسته، تاکید نموده، گفتم قول مرا بشنوید. ۸
اما نشنیدند و گوش خود را فرانداشتند بلکه پیروی سرکشی دل شریر خود
رانمودند. پس تمام سخنان این عهد را بر ایشان وارد آوردم چونکه امر
فرموده بودم که آن را وفانمایند اما وفا ننمودند.» ۹ و خداوند مرا گفت:
«فتنه‌ای در میان مردان یهودا و ساکنان اورشلیم پیدا شده است. ۱۰ به
خطایای پدران پیشین خود که از شنیدن این سخنان ابا نمودند برگشتند و
ایشان خدایان غیر راپیروی نموده، آنها را عبادت نمودند. و خاندان اسرائیل
و خاندان یهودا عهدی را که با پدران ایشان بسته بودم شکستند.» ۱۱
بنابراین خداوندچنین می‌گوید: «اینک من بلایی را که از آن نتوانندرست بر
ایشان خواهم آورد. و نزد من استغاثه خواهند کرد اما ایشان را اجابت
نخواهم نمود. ۱۲ و شهرهای یهودا و ساکنان اورشلیم رفته، نزدخدایانی که
برای آنها بخور می‌سوزانیدند فریادخواهند کرد اما آنها در وقت مصیبت
ایشان هرگزایشان را نجات نخواهند داد. ۱۳ زیرا که‌ای یهوداشماره خدایان
تو بقدر شهرهای تو می‌باشد و برحسب شماره کوچه های اورشلیم مذبح
های رسوایی برپا داشتید یعنی مذبح‌ها به جهت بخورسوزانیدن برای بعل.

۱۴ پس تو برای این قوم دعامکن و به جهت ایشان آواز تضرع و استغاثه
بلندمنما زیرا که چون در وقت مصیبت خویش مرابخوانند ایشان را اجابت
نخواهم نمود. ۱۵ محبوبه مرا در خانه من چه‌کار است چونکه شرارت
ورزیده است. آیا تضرعات و گوشت مقدس می‌تواند گناه تو را از تو دور
بکند؟ آنگاه می‌توانستی وجد نمایی.» ۱۶ خداوند تو را زیتون شاداب که
به میوه نیکوخوشنما باشد مسمی نموده. اما به آواز غوغای عظیم آتش در
آن افروخته است که شاخه هایش شکسته گردید. ۱۷ زیرا یهوه صبایوت که
تو راغرس نموده بود بلایی بر تو فرموده است به‌سبب شرارتی که خاندان
اسرائیل و خاندان یهودا به ضد خویشتن کردند و برای بعل بخورسوزانیده،
خشم مرا به هیجان آوردند. ۱۸ و خداوند مرا تعلیم داد پس دانستم. آنگاه
اعمال ایشان را به من نشان دادی. ۱۹ و من مثل بره دست آموز که به
مذبح برند بودم. و نمی دانستم که تدبیرات به ضد من نموده، می‌گفتند:
«درخت را بامیوه‌اش ضایع سازیم و آن را از زمین زندگان قطع نماییم تا
اسمش دیگر مذکور نشود.» ۲۰ اماای یهوه صبایوت که داور عادل و
امتحان کننده باطن و دل هستی، بشود که انتقام کشیدن تو را از ایشان
ببینم زیرا که دعوی خود را نزد تو ظاهر ساختم. ۲۱ لهذا خداوند چنین
می‌گوید: «درباره اهل عناتوت که قصد جان تو دارند و می‌گویند به نام
یهوه نبوت مکن مبادا از دست ما کشته شوی. ۲۲ از این جهت یهوه
صبایوت چنین می‌گوید: اینک بر ایشان عقوبت خواهم رسانید. و جوانان
ایشان به شمشیر خواهند مرد و پسران و دختران ایشان از گرسنگی هلاک
خواهند شد. ۲۳ و برای ایشان بقیه‌ای نخواهد ماند زیرا که من بر اهل
عناتوت در سال عقوبت ایشان بلایی خواهم رسانید.»

۱۲ ای خداوند تو عادل تر هستی از اینکه من با تو محاجه نمایم.
لیکن درباره احکامت با تو سخن خواهم راند. چرا راه شریران برخوردار
می‌شود و جمیع خیانتکاران ایمن می‌باشند؟ ۲ تو ایشان را غرس نمودی
پس ریشه زدند و نمو کرده، میوه نیز آوردند. تو به دهان ایشان نزدیکی، اما
از قلب ایشان دور. ۳ اما توای خداوند مرا می‌شناسی و مرا دیده، دل مرا
نزدخود امتحان کرده‌ای. ایشان را مثل گوسفندان برای ذبح بیرون کش و
ایشان را به جهت روز قتل تعیین نما. ۴ زمین تا به کی ماتم خواهد نمود و
گیاه تمامی صحرا خشک خواهد ماند. حیوانات ومرغان به‌سبب شرارت
ساکنانش تلف شده اندزیرا می‌گویند که او آخرت ما را نخواهد دید. ۵ اگر
وقتی که با پیادگان دویدی تو را خسته کردند پس چگونه با اسبان می‌توانی
برابری کنی؟ و هرچند در زمین سالم، ایمن هستی در طغیان اردن چه
خواهی کرد؟ ۶ زیرا که هم برادرانت وهم خاندان پدرت به تو خیانت
نمودند و ایشان نیزدر عقب تو صدای بلند می‌کنند پس اگرچه سخنان
نیکو به تو بگویند ایشان را باور مکن. ۷ من خانه خود را ترک کرده،
میراث خویش رادور انداختم. و محبوبه خود را به‌دست دشمنانش تسلیم
نمودم. ۸ و میراث من مثل شیرجنگل برای من گردید. و به ضد من آواز
خود رابلند کرد از این جهت از او نفرت کردم. ۹ آیامیراث من برایم
مثل مرغ شکاری رنگارنگ که مرغان دور او را گرفته باشند شده است؟
بروید وجمیع حیوانات صحرا را جمع کرده، آنها رابیاورید تا بخورند. ۱۰
شبانان بسیار تاکستان مراخراب کرده، میراث مرا پایمال نمودند. و میراث
مرغوب مرا به بیابان ویران مبدل ساختند. ۱۱ آن را ویران ساختند و آن ویران
شده نزد من ماتم گرفته است. تمامی زمین ویران شده، چونکه کسی
این را در دل خود راه نمی دهد. ۱۲ بر تمامی بلندیهای صحرا، تاراج
کنندگان هجوم آوردندزیرا که شمشیر خداوند از کنار زمین تا کناردیگرش
هلاک می‌کند و برای هیچ بشری ایمنی نیست. ۱۳ گندم کاشتند و خار
درویدند، خویشتن را به رنج آورده، نفع نبردند. و از محصول شما به‌سبب
حدت خشم خداوند خجل گردیدند. ۱۴ خداوند درباره جمیع همسایگان
شریرخود که ضرر می‌رسانند به ملکی که قوم خوداسرائیل را مالک آن ساخته
است چنین می‌گوید: «اینک ایشان را از آن زمین برمی کنم و خاندان یهودا
را از میان ایشان برمی کنم. ۱۵ و بعد ازبرکندن ایشان رجوع خواهم کرد و
بر ایشان ترحم خواهم نمود و هر کس از ایشان را به ملک خویش و هر
کس را به زمین خود باز خواهم آورد. ۱۶ و اگر ایشان طریق های قوم مرا
نیکو یادگرفته، به اسم من یعنی به حیات یهوه قسم خورندچنانکه ایشان
قوم مرا تعلیم دادند که به بعل قسم خورند، آنگاه ایشان در میان قوم من بنا
خواهند شد. ۱۷ اما اگر نشنوند آنگاه آن امت را بالکل برکنده، هلاک
خواهم ساخت.» کلام خداوند این است.

۱۳ خداوند به من چنین گفت که «برو وکمربند کتانی برای خود بخر
و آن را به کمر خود ببند و آن را در آب فرو مبر.» ۲ پس کمربند را موافق
کلام خداوند خریدم و به کمرخود بستم. ۳ و کلام خداوند بار دیگر به
من نازل شده، گفت: ۴ «این کمربند را که خریدی و به کمرخود بستی
بگیر و به فرات رفته، آن را در شکاف صخره پنهان کن.» ۵ پس رفتم و
آن را در فرات برحسب آنچه خداوند به من فرموده بود پنهان کردم. ۶ و
بعد ازمرور ایام بسیار خداوند مرا گفت: «برخاسته، به فرات برو و کمربندی
را که تو را امر فرمودم که درآنجا پنهان کنی از آنجا بگیر.» ۷ پس به
فرات رفتم و کنده کمربند را از جایی که آن را پنهان کرده بودم گرفتم و
اینک کمربند پوسیده و لایق هیچکار نبود. ۸ و کلام خداوند به من
نازل شده، گفت: ۹ «خداوند چنین می‌فرماید: تکبر یهودا و تکبرعظیم
اورشلیم را همچنین تباه خواهم ساخت. ۱۰ و این قوم شریری که از شنیدن
قول من ابانموده، سرکشی دل خود را پیروی می‌نمایند و درعقب خدایان
غیر رفته، آنها را عبادت و سجده می‌کنند، مثل این کمربندی که لایق
هیچکارنیست خواهند شد. ۱۱ زیرا خداوند می‌گوید: چنانکه کمربند به
کمر آدمی می‌چسبد، همچنان تمامی خاندان اسرائیل و تمامی خاندان
یهودا رابه خویشتن چسبانیدم تا برای من قوم و اسم و فخر و زینت باشند
اما نشنیدند. ۱۲ پس این کلام را به ایشان بگو: یهوه خدای اسرائیل چنین
می‌گوید: هر مشک از شراب پر خواهد شد وایشان به تو خواهند گفت:
مگر مانمی دانیم که هرمشک از شراب پر خواهد شد؟ ۱۳ پس به ایشان
بگو: خداوند چنین می‌گوید: جمیع ساکنان این زمین را با پادشاهانی که
بر کرسی داود می‌نشینندو کاهنان و انبیا و جمیع سکنه اورشلیم را به مستی

پر خواهم ساخت. ۱۴ و خداوند می‌گوید: ایشان را یعنی پدران و پسران را
با یکدیگر بهم خواهم‌انداخت. از هلاک ساختن ایشان شفقت و رافت
ورحمت نخواهم نمود.» ۱۵ بشنوید و گوش فراگیرید و مغرور مشویدزیرا
خداوند تکلم می‌نماید. ۱۶ برای یهوه خدای خود جلال را توصیف نمایید
قبل از آنکه تاریکی را پدید آورد و پایهای شما بر کوههای ظلمت بلغزد. و
چون منتظر نور باشید آن را به سایه موت مبدل ساخته، به ظلمت غلیظ
تبدیل نماید. ۱۷ واگر این را نشنوید، جان من در خفا به‌سبب تکبرشما
گریه خواهد کرد و چشم من زارزار گریسته، اشکها خواهد ریخت از این
جهت که گله خداوندبه اسیری برده شده است. ۱۸ به پادشاه و ملکه
بگو: «خویشتن را فروتن ساخته، بنشینید زیرا که افسرها یعنی تاجهای
جلال شما افتاده است. ۱۹ شهرهای جنوب مسدود شده، کسی نیست
که آنها را مفتوح سازد. و تمامی یهودا اسیرشده، بالکل به اسیری رفته
است. ۲۰ چشمان خود را بلند کرده، آنانی را که از طرف شمال می‌آیند
بنگرید. گله‌ای که به تو داده شد وگوسفندان زیبایی تو کجا است؟ ۲۱ اما
چون او یارانت را به حکمرانی تو نصب کند چه خواهی گفت؟ چونکه تو
ایشان را بر ضرر خود آموخته کرده‌ای. آیا دردها مثل زنی که می‌زاید تو را
فرونخواهد گرفت؟ ۲۲ و اگر در دل خود گویی این چیزها چرا به من واقع
شده است، (بدانکه) به‌سبب کثرت گناهانت دامنهایت گشاده شده
وپاشنه هایت به زور برهنه گردیده است. ۲۳ آیاحبشی، پوست خود را
تبدیل تواند نمود یاپلنگ، پیسه های خویش را؟ آنگاه شما نیز که به بدی
کردن معتاد شده‌اید نیکویی توانید کرد؟ ۲۴ ومن ایشان را مثل کاه که پیش
روی باد صحرا رانده شود پراکنده خواهم ساخت.» ۲۵ خداوند می‌گوید:
«قرعه تو و نصیبی که ازجانب من برای تو پیموده شده این است، چونکه
مرا فراموش کردی و به دروغ اعتماد نمودی. ۲۶ پس من نیز دامنهایت را
پیش روی تو منکشف خواهم ساخت و رسوایی تو دیده خواهد شد. ۲۷
فسق و شیهه های تو و زشتی زناکاری تو ورجاسات تو را بر تلهای بیابان
مشاهده نمودم. وای بر توای اورشلیم تا به کی دیگر طاهرنخواهی شد!»

۱۴ کلام خداوند که درباره خشک سالی به ارمیا نازل شد. ۲
«یهودا نوحه گری می‌کند و دروازه هایش کاهیده شده، ماتم‌کنان بر زمین
می‌نشینند و فریاداورشلیم بالا می‌رود. ۳ و شرفای ایشان صغیران ایشان را
برای آب می‌فرستند و نزد حفره هامی روند و آب نمی یابند و با ظرفهای
خالی برگشته، خجل و رسوا می‌شوند و سرهای خود رامی پوشانند. ۴
به‌سبب اینکه زمین منشق شده است چونکه باران بر جهان نباریده است.
فلاحان خجل شده، سرهای خود را می‌پوشانند. ۵ بلکه غزالها نیز در
صحرا می‌زایند و (اولاد خود را)ترک می‌کنند چونکه هیچ گیاه نیست. ۶
وگورخران بر بلندیها ایستاده، مثل شغالها برای باددم می‌زنند و چشمان آنها
کاهیده می‌گردد چونکه هیچ علفی نیست.» ۷ ای خداوند اگرچه گناهان
ما بر ما شهادت می‌دهد اما به‌خاطر اسم خود عمل نما زیرا که ارتدادهای
ما بسیار شده است و به تو گناه ورزیده‌ایم. ۸ ای تو که امید اسرائیل
ونجات‌دهنده او در وقت تنگی می‌باشی چرا مثل غریبی در زمین و مانند
مسافری که برای شبی خیمه می‌زند شده‌ای؟ ۹ چرا مثل شخص متحیرو
مانند جباری که نمی تواند نجات دهد هستی؟ اما توای خداوند در میان ما
هستی و ما به نام تونامیده شده‌ایم پس ما را ترک منما. ۱۰ خداوند به این
قوم چنین می‌گوید: «ایشان به آواره گشتن چنین مایل بوده‌اند و پایهای
خودرا باز نداشتند. بنابراین خداوند ایشان را مقبول ننمود و حال عصیان
ایشان را به یاد آورده، گناه ایشان را جزا خواهد داد.» ۱۱ و خداوند به من
گفت: «برای خیریت این قوم دعا منما! ۱۲ چون روزه گیرند ناله ایشان را
نخواهم شنید و چون قربانی سوختنی و هدیه آردی گذرانند ایشان راقبول
نخواهم فرمود بلکه من ایشان را به شمشیر وقحط و وبا هلاک خواهم
ساخت.» ۱۳ پس گفتم: «آه‌ای خداوند یهوه اینک انبیا به ایشان می‌گویند
که شمشیر را نخواهید دید وقحطی به شما نخواهد رسید بلکه شما را در
این مکان سلامتی پایدار خواهم داد.» ۱۴ پس خداوند مرا گفت: «این
انبیا به اسم من به دروغ نبوت می‌کنند. من ایشان را نفرستادم و به ایشان
امری نفرمودم و تکلم ننمودم، بلکه ایشان به رویاهای کاذب و سحر و
بطالت و مکر دلهای خویش برای شما نبوت می‌کنند. ۱۵ بنابراین خداوند
درباره این انبیا که به اسم من نبوت می‌کنند و من ایشان را نفرستاده‌ام و
می‌گویند که شمشیر و قحط در این زمین نخواهد شد می‌گویدکه این انبیا
به شمشیر و قحط کشته خواهند شد. ۱۶ و این قومی که برای ایشان
نبوت می‌کنند درکوچه های اورشلیم به‌سبب قحط و شمشیرانداخته خواهند
شد و کسی نخواهد بود که ایشان و زنان ایشان و پسران و دختران ایشان را
دفن کندزیرا که شرارت ایشان را بر ایشان خواهم ریخت. ۱۷ پس این کلام
را به ایشان بگو: چشمان من شبانه‌روز اشک می‌ریزد و آرامی ندارد زیرا که
آن دوشیزه یعنی دختر قوم من به شکستگی عظیم وصدمه بینهایت سخت
شکسته شده است. ۱۸ اگربه صحرا بیرون روم اینک کشتگان شمشیر و
اگربه شهر داخل شوم اینک بیماران از گرسنگی. زیراکه هم انبیا و کهنه در
زمین تجارت می‌کنند و هیچ نمی دانند.» ۱۹ آیا یهودا را بالکل ترک
کرده‌ای و آیا جانت صهیون را مکروه داشته است؟ چرا ما را چنان زده‌ای
که برای ما هیچ علاجی نیست؟ برای سلامتی انتظار کشیدیم اما هیچ
خیری نیامد وبرای زمان شفا و اینک اضطراب پدید آمد. ۲۰ ای خداوند به
شرارت خود و به عصیان پدران خویش اعتراف می‌نماییم زیرا که به تو گناه
ورزیده‌ایم. ۲۱ به‌خاطر اسم خود ما را رد منما. کرسی جلال خویش را خوار
مشمار. عهد خودرا که با ما بستی به یاد آورده، آن را مشکن. ۲۲ آیادر
میان اباطیل امت‌ها هستند که باران ببارانند و آیا آسمان می‌تواند بارش
بدهد؟ مگر توای یهوه خدای ما همان نیستی و به تو امیدوار هستیم چونکه
تو فاعل همه اینکارها می‌باشی.

۱۵ و خداوند مرا گفت: «اگرچه هم موسی و سموئیل به حضور من
می‌ایستادندجان من به این قوم مایل نمی شد. ایشان را ازحضور من دور
انداز تا بیرون روند. ۲ و اگر به توبگویند به کجا بیرون رویم، به ایشان
بگو: خداوندچنین می‌فرماید: آنکه مستوجب موت است به موت و آنکه
مستحق شمشیر است به شمشیر وآنکه سزاوار قحط است به قحط و آنکه

لایق اسیری است به اسیری. ۳ و خداوند می‌گوید: برایشان چهار قسم خواهم گماشت: یعنی شمشیربرای کشتن و سگان برای دریدن و مرغان هوا وحیوانات صحرا برای خوردن و هلاک ساختن. ۴ وایشان را در تمامی ممالک جهان مشوش خواهم ساخت. به‌سبب منسی ابن حزقیا پادشاه یهودا وکارهایی که او در اورشلیم کرد. ۵ زیرای اورشلیم کیست که بر تو ترحم نماید و کیست که برای تو ماتم گیرد و کیست که یکسو برود تا ازسلامتی تو بپرسد؟ ۶ خداوند می‌گوید: چونکه تومرا ترک کرده، به عقب برگشتی من نیز دست خودرا بر تو دراز کرده، تو را هلاک ساختم زیرا که ازپشیمان شدن بیزار گشتم. ۷ و ایشان را دردروازه های زمین با غربال خواهم بیخت و قوم خود را بی‌اولاد ساخته، هلاک خواهم نمودچونکه از راههای خود بازگشت نکردند. ۸ بیوه‌زنان ایشان برایم از ریگ دریا زیاده شده‌اند، پس بر ایشان در وقت ظهر بر مادر جوانان تاراج کننده‌ای خواهم آورد و ترس و آشفتگی رابر شهر ناگهان مستولی خواهم گردانید. ۹ زاینده هفت ولد زبون شده، جان بداد و آفتاب او که هنوز روز باقی بود غروب کرد و او خجل و رسواگردید. و خداوند می‌گوید: من بقیه ایشان را پیش روی دشمنان ایشان به شمشیر خواهم سپرد.» ۱۰ وای بر من که توای مادرم مرا مرد جنگجوو نزاع کننده‌ای برای تمامی جهان زاییدی. نه به ربوا دادم ونه به ربوا گرفتم. معهذا هر یک از ایشان مرا لعنت می‌کنند. ۱۱ خداوند می‌گوید: «البته تورا برای نیکویی رها خواهم ساخت و هر آینه دشمن را در وقت بلا و در زمان تنگی نزد تومتذلل خواهم گردانید. ۱۲ آیا آهن می‌تواند آهن شمالی و برنج را بشکند؟ ۱۳ توانگری وخزینه هایت را نه به قیمت، بلکه به همه گناهانت و در تمامی حدودت به تاراج خواهم داد. ۱۴ و تورا همراه دشمنانت به زمینی که نمی دانی خواهم کوچانید زیرا که ناری در غضب من افروخته شده شما را خواهد سوخت.» ۱۵ ای خداوند تو این را می‌دانی پس مرا بیادآورده، از من تفقد نما و انتقام مرا از ستمکارانم بگیر و به دیرغضبی خویش مرا تلف منما و بدان که به‌خاطر تو رسوایی را کشیده‌ام. ۱۶ سخنان تویافت شد و آنها را خوردم و کلام تو شادی وابتهاج دل من گردید. زیرا که به نام توای یهوه خدای صبایوت نامیده شده‌ام. ۱۷ در مجلس عشرت کنندگان ننشستم و شادی ننمودم. به‌سبب دست تو به تنهایی نشستم زیرا که مرا ازخشم مملو ساختی. ۱۸ درد من چرا دایمی است و جراحت من چرا مهلک و علاج ناپذیر می‌باشد؟ آیا تو برای من مثل چشمه فریبنده و آب ناپایدارخواهی شد؟ ۱۹ بنابراین خداوند چنین می‌گوید: «اگربازگشت نمایی من بار دیگر تو را به حضور خودقایم خواهم ساخت و اگر نفایس را از رذایل بیرون کنی، آنگاه تو مثل دهان من خواهی بود وایشان نزد تو خواهند برگشت و تو نزد ایشان بازگشت نخواهی نمود. ۲۰ و من تو را برای این قوم دیوار برنجین حصاردار خواهم ساخت و باتو جنگ خواهند نمود، اما بر تو غالب نخواهندآمد زیرا خداوند می‌گوید: من برای نجات دادن ورهانیدن تو با تو هستم. ۲۱ و تو را از دست شریران خواهم رهانید و تو را از کف ستمکیشان فدیه خواهم نمود.»

۱۶ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «برای خود زنی مگیر و تو را در این مکان پسران و دختران نباشد. ۳ زیرا خداونددرباره پسران و دخترانی که در این مکان مولودشوند و درباره مادرانی که ایشان را بزایند وپدرانی که ایشان را در این زمین تولید نمایند چنین می‌گوید: ۴ به بیماریهای مهلک خواهند مرد. برای ایشان ماتم نخواهند گرفت و دفن نخواهندشد بلکه بر روی زمین سرگین خواهند بود. و به شمشیر و قحط تباه خواهند شد و لاشهای ایشان غذای مرغان هوا و وحوش زمین خواهد بود. ۵ زیرا خداوند چنین می‌گوید: به خانه نوحه گری داخل مشو و برای ماتم گرفتن نرو و برای ایشان تعزیت منما زیرا خداوند می‌گوید که سلامتی خود یعنی احسان و مراحم خویش را از این قوم خواهم برداشت. ۶ هم بزرگ و هم کوچک در این زمین خواهند مرد و دفن نخواهند شد. و برای ایشان ماتم نخواهند گرفت و خویشتن را مجروح نخواهند ساخت و موی خود را نخواهند تراشید. ۷ و برای ماتم گری نان را پاره نخواهند کرد تاایشان را برای مردگان تعزیت نمایند و کاسه تعزیت را با ایشان برای پدر یا مادر ایشان هم نخواهند نوشید. ۸ و تو به خانه بزم داخل مشو و باایشان برای اکل و شرب منشین. ۹ زیرا که یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: اینک من در ایام شما و در نظر شما آواز خوشی و آوازشادمانی و آواز داماد و آواز عروس را از این مکان خواهم برداشت. ۱۰ و هنگامی که همه این سخنان را به این قوم بیان کنی و ایشان از توبپرسند که خداوند از چه سبب تمامی این بلای عظیم را به ضد ما گفته است و عصیان و گناهی که به یهوه خدای خود ورزیده‌ایم چیست؟ ۱۱ آنگاه تو به ایشان بگو: خداوند می‌گوید: از این جهت که پدران شما مرا ترک کردند و خدایان غیر را پیروی نموده، آنها راعبادت و سجده نمودند و مرا ترک کرده، شریعت مرا نگاه نداشتند. ۱۲ و شما ازپدران خویش زیاده شرارت ورزیدید چونکه هریک از شما سرکشی دل شریر خود را پیروی نمودید و به من گوش نگرفتید. ۱۳ بنابراین من شمارا از این زمین به زمینی که شما و پدران شماندانسته‌اید خواهم‌انداخت و در آنجا شبانه‌روزخدایان غیر را عبادت خواهید نمود زیرا که من برشما ترحم نخواهم نمود. ۱۴ «بنابراین خداوند می‌گوید: اینک ایامی می‌آید که بار دیگر گفته نخواهد شد قسم به حیات یهوه که بنی‌اسرائیل را از زمین مصر بیرون آورد. ۱۵ بلکه قسم به حیات یهوه که بنی‌اسرائیل را از زمین شمال و همه زمینهایی که ایشان را به آنها رانده بود برآورد. زیرا من ایشان را به زمینی که به پدران ایشان داده‌ام باز خواهم آورد. ۱۶ خداوند می‌گوید: اینک ماهی گیران بسیار راخواهم فرستاد تا ایشان را صید نمایند و بعد از آن صیادان بسیار را خواهم فرستاد تا ایشان را از هرکوه و هر تل و از سوراخهای صخره‌ها شکارکنند. ۱۷ زیرا چشمانم بر همه راههای ایشان است و آنها از نظر من پنهان نیست و عصیان ایشان از چشمان من مخفی نی. ۱۸ و من اول عصیان وگناهان ایشان را مکافات مضاعف خواهم رسانیدچونکه زمین مرا به لاشهای رجاسات خود ملوث نموده و میراث مرا به مکروهات خویش مملوساخته‌اند.» ۱۹ ای خداوند که قوت من و قلعه من و در روزتنگی پناهگاه من هستی! امت‌ها از کرانهای زمین نزد تو آمده، خواهند گفت: پدران ما جز دروغ واباطیل و چیزهایی

را که فایده نداشت وارث هیچ نشدند. ۲۰ آیا می‌شود که انسان برای
خودخدایان بسازد و حال آنکه آنها خدا نیستند؟ ۲۱ «بنابراین هان این
مرتبه ایشان را عارف خواهم گردانید بلی دست خود و جبروت خویش را
معروف ایشان خواهم ساخت وخواهند دانست که اسم من یهوه است.»

۱۷ «گناه یهودا به قلم آهنین و نوک الماس مرقوم است. و بر لوح دل
ایشان و بر شاخهای مذبح های شما منقوش است. ۲ مادامی که پسران
ایشان مذبح های خود و اشیریم خویش را نزد درختان سبز و بر تلهای بلند
یاد می‌دارند، ۳ ای کوه من که در صحرا هستی توانگری وتمامی خزاین تو
را به تاراج خواهم داد ومکان های بلند تو را نیز به‌سبب گناهی که در همه
حدود خود ورزیده‌ای. ۴ و تو از خودت نیز ملک خویش را که به تو داده‌ام
بی‌زرع خواهی گذاشت و دشمنانت را در زمینی که نمی دانی خدمت
خواهی نمود زیرا آتشی در غضب من افروخته‌اید که تا به ابد مشتعل خواهد
بود.» ۵ و خداوند چنین می‌گوید: «ملعون باد کسی‌که بر انسان توکل
دارد و بشر را اعتماد خویش سازد و دلش از یهوه منحرف باشد. ۶ و او
مثل درخت عرعر در بیابان خواهد بود و چون نیکویی آید آن را نخواهد
دید بلکه در مکان های خشک بیابان در زمین شوره غیرمسکون ساکن
خواهدشد.» ۷ مبارک باد کسی‌که بر خداوند توکل دارد وخداوند اعتماد او
باشد. ۸ او مثل درخت نشانده بر کنار آب خواهد بود که ریشه های
خویش رابسوی نهر پهن می‌کند و چون گرما بیاید نخواهدترسید و برگش
شاداب خواهد ماند و درخشکسالی اندیشه نخواهد داشت و از آوردن
میوه باز نخواهد ماند. ۹ دل از همه‌چیز فریبنده تراست و بسیار مریض
است کیست که آن را بداند؟ ۱۰ «من یهوه تفتیش کننده دل و آزماینده
گرده هاهستم تا بهر کس برحسب راههایش و بر وفق ثمره اعمالش جزا
دهم.» ۱۱ مثل کبک که بر تخمهایی که ننهاده باشدبنشیند، همچنان
است کسی‌که مال را به بی انصافی جمع کند. در نصف روزهایش آن
راترک خواهد کرد و در آخرت خود احمق خواهدبود. ۱۲ موضع قدس
ما کرسی جلال و از ازل مرتفع است. ۱۳ ای خداوند که امید اسرائیل
هستی همگانی که تو را ترک نمایند خجل خواهند شد. آنانی که از من
منحرف شوند درزمین مکتوب خواهند شد چونکه خداوند را که چشمه آب
حیات‌است ترک نموده‌اند. ۱۴ ای خداوند مرا شفا بده، پس شفا خواهم
یافت. مرانجات بده، پس ناجی خواهم شد زیرا که توتسبیح من هستی.
۱۵ اینک ایشان به من می‌گویند: «کلام خداوند کجاست؟ الان واقع
بشود.» ۱۶ واما من از بودن شبان برای پیروی تو تعجیل ننمودم و تو
می‌دانی که یوم بلا را نخواستم. آنچه از لبهایم بیرون آمد به حضور تو ظاهر
بود. ۱۷ برای من باعث ترس مباش که در روز بلاملجای من تویی. ۱۸
ستمکاران من خجل شونداما من خجل نشوم. ایشان هراسان شوند اما من
هراسان نشوم. روز بلا را بر ایشان بیاور و ایشان رابه هلاکت مضاعف
هلاک کن. ۱۹ خداوند به من چنین گفت که «برو و نزددروازه پسران قوم
که پادشاهان یهودا از آن داخل می‌شوند و از آن بیرون می‌روند و نزد همه
دروازه های اورشلیم بایست. ۲۰ و به ایشان بگو: ای پادشاهان یهودا و
تمامی یهودا و جمیع سکنه اورشلیم که از این دروازه‌ها داخل می‌شوید کلام
خداوند را بشنوید! ۲۱ خداوند چنین می‌گوید: برخویشتن با حذر باشید و
در روز سبت هیچ باری حمل نکنید و آن را داخل دروازه های اورشلیم
مسازید. ۲۲ و در روز سبت هیچ باری ازخانه های خود بیرون میاورید و
هیچکار مکنیدبلکه روز سبت را تقدیس نمایید چنانکه به پدران شما امر
فرمودم.» ۲۳ اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فرانداشتند بلکه گردنهای
خود را سخت ساختند تانشنوند و تادیب را نپذیرند. ۲۴ و خداوندمی
گوید: «اگر مرا حقیقت بشنوید و در روز سبت، هیچ باری از دروازه های
این شهر داخل نسازید وروز سبت را تقدیس نموده، هیچکار در آن نکنید،
۲۵ آنگاه پادشاهان و سروران بر کرسی داود نشسته و بر ارابه‌ها و اسبان
سوار شده، ایشان و سروران ایشان مردان یهودا و ساکنان اورشلیم از دروازه
های این شهر داخل خواهند شد و این شهر تا به ابد مسکون خواهد بود.
۲۶ و ازشهرهای یهودا و از نواحی اورشلیم و از زمین بنیامین و از همواری و
کوهستان و جنوب خواهند آمد و قربانی های سوختنی و ذبایح وهدایای
آردی و بخور خواهندآورد و ذبایح تشکر را به خانه خداوند خواهندآورد. ۲۷
و اگرمرا نشنیده روز سبت را تقدیس ننمایید و در روزسبت باری برداشته، به
شهرهای اورشلیم داخل سازید آنگاه در دروازه هایش آتشی خواهم افروخت
که قصرهای اورشلیم را خواهد سوخت و خاموش نخواهد شد.»

۱۸ کلامی که از جانب خداوند به ارمیا نازل شده، گفت: ۲ «برخیز
و به خانه کوزه‌گر فرود آی که در آنجا کلام خود را به تو خواهم شنوانید.»
۳ پس به خانه کوزه‌گر فرود شدم و اینک او برچرخها کار می‌کرد. ۴ و
ظرفی که از گل می‌ساخت در دست کوزه‌گر ضایع شد پس دوباره ظرفی
دیگر از آن ساخت بطوری که به نظرکوزه‌گر پسند آمد که بسازد. ۵ آنگاه
کلام خداوندبه من نازل شده، گفت: ۶ «خداوند می‌گوید: ای خاندان
اسرائیل آیا من مثل این کوزه‌گر با شماعمل نتوانم نمود زیرا چنانکه گل
در دست کوزه‌گر است، همچنان شمای خاندان اسرائیل در دست من
می‌باشید. ۷ هنگامی که درباره امتی یا مملکتی برای کندن و منهدم
ساختن و هلاک نمودن سخنی گفته باشم، ۸ اگر آن امتی که درباره
ایشان گفته باشم از شرارت خویش بازگشت نمایند، آنگاه از آن بلایی که
به آوردن آن قصدنموده‌ام خواهم برگشت. ۹ و هنگامی که درباره امتی
یامملکتی به جهت بنا کردن و غرس نمودن سخن گفته باشم، ۱۰ اگر
ایشان در نظر من شرارت ورزند و قول مرا نشنوند آنگاه از آن نیکویی که
گفته باشم که برای ایشان بکنم خواهم برگشت. ۱۱ الان مردان یهودا و
ساکنان اورشلیم را خطاب کرده، بگو که خداوند چنین می‌گوید: اینک من
به ضد شما بلایی مهیا می‌سازم و قصدی به خلاف شما می‌نمایم. پس
شما هر کدام از راه زشت خودبازگشت نمایید و راهها و اعمال خود را
اصلاح کنید. ۱۲ اما ایشان خواهند گفت: امید نیست زیراکه افکار خود
را پیروی خواهیم نمود و هر کدام موافق سرکشی دل شریر خود رفتار خواهیم
کرد. ۱۳ بنابراین خداوند چنین می‌گوید: در میان امت‌ها سوال کنید
کیست که مثل این چیزها راشنیده باشد؟ دوشیزه اسرائیل کار بسیار زشت

کرده است. ۱۴ آیا برف لبنان از صخره صحرا بازایستد یا آبهای سرد که از
جای دور جاری می‌شود خشک گردد؟ ۱۵ زیرا که قوم من مرافراموش کرده
برای اباطیل بخور می‌سوزانند وآنها ایشان را از راههای ایشان یعنی از طریق
های قدیم می‌لغزانند تا در کوره راهها به راههایی که ساخته نشده است راه
بروند. ۱۶ تا زمین خود رامایه حیرت و سخریه ابدی بگردانند به حدی که
هرکه از آن گذر کند متحیر شده، سر خود راخواهد جنبانید. ۱۷ من مثل
باد شرقی ایشان را ازحضور دشمنان پراکنده خواهم ساخت و در روزمصیبت
ایشان پشت را به ایشان نشان خواهم دادو نه رو را.» ۱۸ آنگاه گفتند:
«بیایید تا به ضد ارمیا تدبیرهانماییم زیرا که شریعت از کاهنان و مشورت
ازحکیمان و کلام از انبیا ضایع نخواهد شد پس بیایید تا او را به زبان خود
بزنیم و هیچ سخنش راگوش ندهیم.» ۱۹ ای خداوند مرا گوش بده و آواز
دشمنان مرا بشنو! ۲۰ آیا بدی به عوض نیکویی ادا خواهدشد زیرا که
حفره‌ای برای جان من کنده‌اند. بیادآور که چگونه به حضور تو ایستاده
بودم تا درباره ایشان سخن نیکو گفته، حدت خشم تو را ازایشان بگردانم.
۲۱ پس پسران ایشان را به قحطبسپار و ایشان را به دم شمشیر تسلیم نما و
زنان ایشان، بی‌اولاد و بیوه گردند و مردان ایشان به سختی کشته شوند و
جوانان ایشان، در جنگ به شمشیر مقتول گردند. ۲۲ و چون فوجی بر
ایشان ناگهان بیاوری نعره‌ای از خانه های ایشان شنیده شود زیرا به جهت
گرفتار کردنم حفره‌ای کنده اندو دامها برای پایهایم پنهان نموده. ۲۳ اما
توای خداوند تمامی مشورتهایی را که ایشان به قصد جان من نموده‌اند
می‌دانی. پس عصیان ایشان رامیامرز و گناه ایشان را از نظر خویش محو
مسازبلکه ایشان به حضور تو لغزانیده شوند و در حین غضب خویش، با
ایشان عمل نما.

۱۹ خداوند چنین گفت: «برو و کوزه سفالین از کوزه‌گر بخر و
بعضی از مشایخ قوم ومشایخ کهنه را همراه خود بردار. ۲ و به وادی
ابن هنوم که نزد دهنه دروازه کوزه‌گران است بیرون رفته، سخنانی را که
به تو خواهم گفت در آنجا نداکن. ۳ و بگو: ای پادشاهان یهودا و
سکنه اورشلیم کلام خداوند را بشنوید! یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین
می‌گوید: اینک بر این مکان چنان بلایی خواهم آورد که گوش هر کس
که آن رابشنود صدا خواهد کرد. ۴ زانرو که مرا ترک کردندو این مکان
را خوار شمردند و بخور در آن برای خدایان غیر که نه خود ایشان و نه
پدران ایشان ونه پادشاهان یهودا آنها را شناخته بودندسوزانیدند و این مکان
را از خون بی‌گناهان مملوساختند. ۵ و مکان های بلند برای بعل بنا
کردند تاپسران خود را به‌جای قربانی های سوختنی برای بعل بسوزانند که
من آن را امر نفرموده و نگفته ودر دلم نگذشته بود. ۶ بنابراین خداوند
می‌گوید: اینک ایامی می‌آید که این مکان به توفت یا به وادی ابن هنوم
دیگر نامیده نخواهد شد بلکه به وادی قتل. ۷ و مشورت یهودا و اورشلیم را
در این مکان باطل خواهم گردانید و ایشان را از حضوردشمنان ایشان و
به‌دست آنانی که قصد جان ایشان دارند خواهم‌انداخت و لاشهای ایشان
راخوراک مرغان هوا و حیوانات زمین خواهم ساخت. ۸ و این شهر را مایه
حیرت و سخریه خواهم گردانید به حدی که هرکه از آن عبور کندمتحیر
شده، به‌سبب جمیع بلایایش سخریه خواهد نمود. ۹ و گوشت پسران
ایشان و گوشت دختران ایشان را به ایشان خواهم خورانید و درمحاصره و
تنگی که دشمنان ایشان و جویندگان جان ایشان بر ایشان خواهندآورد،
هر کس گوشت همسایه خود را خواهد خورد. ۱۰ آنگاه کوزه را به نظر
آنانی که همراه تو می‌روند بشکن. ۱۱ و ایشان را بگو: یهوه صبایوت
چنین می‌گوید: به نوعی که کسی کوزه کوزه‌گر را می‌شکند و آن رادیگر
اصلاح نتوان کرد همچنان این قوم و این شهر را خواهم شکست و ایشان
را در توفت دفن خواهند کرد تا جایی برای دفن کردن باقی نماند. ۱۲
خداوند می‌گوید: به این مکان و به ساکنانش چنین عمل خواهم نمود و
این شهر را مثل توفت خواهم ساخت. ۱۳ و خانه های اورشلیم وخانه های
پادشاهان یهودا مثل مکان توفت نجس خواهد شد یعنی همه خانه هایی که
بر بامهای آنهابخور برای تمامی لشکر آسمان سوزانیدند وهدایای ریختنی
برای خدایان غیر ریختند.» ۱۴ پس ارمیا از توفت که خداوند او را به
جهت نبوت کردن به آنجا فرستاده بود باز آمد و درصحن خانه خداوند
ایستاده، به تمامی قوم گفت: ۱۵ «یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین
می‌گوید: اینک من بر این شهر و بر همه قریه هایش، تمامی بلایا را که
درباره‌اش گفته‌ام وارد خواهم آورد زیرا که گردن خود را سخت گردانیده،
کلام مرا نشنیدند.»

۲۰ و فشحور بن امیر کاهن که ناظر اول خانه خداوند بود، ارمیا نبی را
که به این امورنبوت می‌کرد شنید. ۲ پس فشحور ارمیای نبی رازده، او را در
کنده‌ای که نزد دروازه عالی بنیامین که نزد خانه خداوند بود گذاشت. ۳ و
در فردای آن روز فشحور ارمیا را از کنده بیرون آورد و ارمیاوی را گفت:
«خداوند اسم تو را نه فشحور بلکه ماجور مسابیب خوانده است. ۴ زیرا
خداوندچنین می‌گوید: اینک من تو را مورث ترس خودت و جمیع دوستانت
می‌گردانم و ایشان به شمشیر دشمنان خود خواهند افتاد و چشمانت
خواهد دید و تمامی یهودا را به‌دست پادشاه بابل تسلیم خواهم کرد که او
ایشان را به بابل به اسیری برده، ایشان را به شمشیر به قتل خواهد رسانید.
۵ و تمامی دولت این شهر و تمامی مشقت آن را وجمیع نفایس آن را
تسلیم خواهم کرد و همه خزانه های پادشاهان یهودا را به‌دست دشمنان
ایشان خواهم سپرد که ایشان را غارت کرده وگرفتار نموده، به بابل خواهند
برد. ۶ و توای فشحور با جمیع سکنه خانه ات به اسیری خواهیدرفت. و
تو با جمیع دوستانت که نزد ایشان به دروغ نبوت کردی، به بابل داخل
شده، در آنجاخواهید مرد و در آنجا دفن خواهید شد.» ۷ ای خداوند
مرا فریفتی پس فریفته شدم. ازمن زورآورتر بودی و غالب شدی. تمامی
روزمضحکه شدم و هر کس مرا استهزا می‌کند. ۸ زیراهر گاه می‌خواهم
تکلم نمایم ناله می‌کنم و به ظلم و غارت ندا می‌نمایم. زیرا کلام خداوند
تمامی روز برای من موجب عار و استهزا گردیده است. ۹ پس گفتم که او
را ذکر نخواهم نمود و بار دیگر به اسم او سخن نخواهم گفت، آنگاه در
دل من مثل آتش افروخته شد و در استخوانهایم بسته گردیدو از خودداری

خسته شده، باز نتوانستم ایستاد. ۱۰ زیرا که از بسیاری مذمت شنیدم و از هر جانب خوف بود و جمیع اصدقای من گفتند بر اوشکایت کنید و ما شکایت خواهیم نمود و مراقب لغزیدن من می‌باشند (و می‌گویند) که شاید اوفریفته خواهد شد تا بر وی غالب آمده، انتقام خود را از او بکشیم. ۱۱ لیکن خداوند با من مثل جبار قاهر است از این جهت ستمکاران من خواهند لغزید و غالب نخواهند آمد و چونکه به فطانت رفتار ننمودند به رسوایی ابدی که فراموش نخواهند شد بی‌نهایت خجل خواهندگردید. ۱۲ امااى یهوه صبایوت که عادلان رامی آزمایی و گرده‌ها و دلها را مشاهده می‌کنی، بشود که انتقام تو را از ایشان ببینم زیرا که دعوی خویش را نزد تو کشف نمودم. ۱۳ برای خداوندبسرایید و خداوند را تسبیح بخوانید زیرا که جان مسکینان را از دست شریران رهایی داده است. ۱۴ ملعون باد روزی که در آن مولود شدم ومبارک مباد روزی که مادرم مرا زایید. ۱۵ ملعون باد کسی‌که پدر مرا مژده داد و گفت که برای تولد نرینه‌ای زاییده شده است و او را بسیارشادمان گردانید. ۱۶ و آنکس مثل شهرهایی که خداوند آنها را شفقت ننموده واژگون ساخت بشود و فریادی در صبح و نعره‌ای در وقت ظهربشنود. ۱۷ زیرا که مرا از رحم نکشت تا مادرم قبر من باشد و رحم او همیشه آبستن ماند. ۱۸ چرا ازرحم بیرون آمدم تا مشقت و غم را مشاهده نمایم و روزهایم در خجالت تلف شود؟

۲۱ کلامی که به ارمیا از جانب خداوند نازل شد وقتی که صدقیا پادشاه، فشحور بن ملکیا و صفنیا ابن معسیای کاهن را نزد وی فرستاده، گفت: ۲ «برای ما از خداوند مسالت نمازیرا که نبوکدرصر پادشاه بابل با ما جنگ می‌کندشاید که خداوند موافق کارهای عجیب خود با ماعمل نماید تا او از ما برگردد.» ۳ و ارمیا به ایشان گفت: «به صدقیا چنین بگویید: ۴ یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: اینک من اسلحه جنگ را که به‌دست شماست و شما با آنها با پادشاه بابل و کلدانیانی که شما را از بیرون دیوارها محاصره نموده‌اند جنگ می‌کنید برمی گردانم و ایشان رادر اندرون این شهر جمع خواهم کرد. ۵ و من به‌دست دراز و بازوی قوی و به غضب و حدت وخشم عظیم با شما مقاتله خواهم نمود. ۶ وساکنان این شهر را هم از انسان و هم از بهایم خواهم زد که به وبای سخت خواهند مرد. ۷ وخداوند می‌گوید که بعد از آن صدقیا پادشاه یهودا و بندگانش و این قوم یعنی آنانی را که از وباو شمشیر و قحط در این شهر باقی‌مانده باشند به‌دست نبوکدرصر پادشاه بابل و به‌دست دشمنان ایشان و به‌دست جویندگان جان ایشان تسلیم خواهم نمود تا ایشان را به دم شمشیر بکشد و اوبر ایشان رافت و شفقت و ترحم نخواهد نمود. ۸ و به این قوم بگو که خداوند چنین می‌فرماید: اینک من طریق حیات و طریق موت را پیش شمامی گذارم؛ ۹ هرکه در این شهر بماند از شمشیر وقحط و وبا خواهد مرد، اما هرکه بیرون رود و به‌دست کلدانیانی که شما را محاصره نموده اندبیفتد، زنده خواهد ماند و جانش برای او غنیمت خواهد شد. ۱۰ زیرا خداوند می‌گوید: من روی خود را بر این شهر به بدی و نه به نیکویی برگردانیدم و به‌دست پادشاه بابل تسلیم شده، آن را به آتش خواهد سوزانید. ۱۱ «و درباره خاندان پادشاه یهودا بگو کلام خداوند را بشنوید: ۱۲ ای خاندان داود خداوندچنین می‌فرماید: بامدادان به انصاف داوری نمایید و مغصوبان را از دست ظالمان برهانیدمبادا حدت خشم من به‌سبب بدی اعمال شمامثل آتش صادر گردد و مشتعل شده، خاموش کننده‌ای نباشد. ۱۳ خداوند می‌گوید: ای ساکنه وادی وای صخره هامون که می‌گوییدکیست که به ضد ما فرود آید و کیست که به مسکنهای ما داخل شود اینک من به ضد توهستم. ۱۴ و خداوند می‌گوید برحسب ثمره اعمال شما به شما عقوبت خواهم رسانید وآتشی در جنگل این (شهر) خواهم افروخت که تمامی حوالی آن را خواهد سوزانید.»

۲۲ خداوند چنین گفت: «به خانه پادشاه یهودا فرود آی و در آنجا به این کلام متکلم شو ۲ و بگو: ای پادشاه یهودا که بر کرسی داود نشسته‌ای، تو و بندگانت و قومت که به این دروازه‌ها داخل می‌شوید کلام خداوند را بشنوید: ۳ خداوند چنین می‌گوید: انصاف وعدالت را اجرا دارید و مغصوبان را از دست ظالمان برهانید و بر غربا و یتیمان و بیوه‌زنان ستم و جور منمایید و خون بی‌گناهان را در این مکان مریزید. ۴ زیرا اگر این کار را بجا آورید همانا‌پادشاهانی که بر کرسی داود بنشینند، ازدروازه های این خانه داخل خواهند شد و هر یک با بندگان و قوم خود بر ارابه‌ها و اسبان سوارخواهند گردید. ۵ اما اگر این سخنان را نشنویدخداوند می‌گوید که به ذات خود قسم خوردم که این خانه خراب خواهد شد. ۶ زیرا خداوندرباره خاندان پادشاه یهودا چنین می‌گوید: اگرچه تو نزد من جلعاد و قله لبنان می‌باشی لیکن من تو را به بیابان و شهرهای غیرمسکون مبدل خواهم ساخت. ۷ و بر تو خراب کنندگان که هریک با آلاتش باشد معین می‌کنم و ایشان بهترین سروهای آزاد تو را قطع نموده، به آتش خواهندافکند. ۸ و امت های بسیار چون از این شهر عبورنمایند به یکدیگر خواهند گفت که خداوند به این شهر عظیم چرا چنین کرده است. ۹ و جواب خواهند داد از این سبب که عهد یهوه خدای خودرا ترک کردند و خدایان غیر را سجده و عبادت نمودند. ۱۰ «برای مرده گریه منمایید و برای او ماتم مگیرید. زارزار بگریید برای او که می‌رود زیرا که دیگر مراجعت نخواهد کرد و زمین مولد خویش را نخواهد دید. ۱۱ زیرا خداوند درباره شلوم بن یوشیا پادشاه یهودا که بجای پدر خود یوشیاپادشاه شده و از این مکان بیرون رفته است چنین می گوید که دیگر به اینجا برنخواهد گشت. ۱۲ بلکه در مکانی که او را به اسیری برده اندخواهد مرد و این زمین را باز نخواهد دید. ۱۳ «وای بر آن کسی‌که خانه خود را به بی‌انصافی و کوشکهای خویش را به ناحق بنامی کند که از همسایه خود مجان خدمت می‌گیردو مزدش را به او نمی دهد. ۱۴ که می‌گوید خانه وسیع و اطاقهای مروح برای خود بنا می‌کنم وپنجره‌ها برای خویشتن می‌شکافد و (سقف) آن را از سرو آزاد می‌پوشاند و با شنجرف رنگ می‌کند. ۱۵ آیا از این جهت که با سروهای آزادمکارمت می‌نمایی، سلطنت خواهی کرد؟ آیاپدرت اکل وشرب نمی نمود و انصاف و عدالت رابجا نمی آورد، آنگاه برایش سعادتمندی می‌بود؟ ۱۶ فقیر و مسکین را دادرسی می‌نمود، آنگاه سعادتمندی می‌شد. مگر شناختن من

این نیست؟ خداوند می‌گوید: ۱۷ اما چشمان و دل تو نیست جز برای حرص خودت و برای ریختن خون بی‌گناهان و برای ظلم و ستم تا آنها را بجا آوری. ۱۸ بنابراین خداوند درباره یهویاقیم بن یوشیاپادشاه یهودا چنین می‌گوید: که برایش ماتم نخواهند گرفت و نخواهند گفت: آه‌ای برادر من یا آه‌ای خواهر و نوحه نخواهند کرد و نخواهندگفت: آه‌ای آقا یا آه‌ای جلال وی. ۱۹ کشیده شده و بیرون از دروازه های اورشلیم بجای دورانداخته شده به دفن الاغ مدفون خواهد گردید. ۲۰ «به فراز لبنان برآمده، فریاد برآور و آوازخود را در باشان بلندکن. و از عباریم فریاد کن زیرا که جمیع دوستانت تلف شده‌اند. ۲۱ در حین سعادتمندی تو به تو سخن گفتم، اما گفتی گوش نخواهم گرفت. همین از طفولیتت عادت تو بوده است که به آواز من گوش ندهی. ۲۲ باد تمامی شبانانت را خواهد چرانید و دوستانت به اسیری خواهند رفت. پس در آن وقت به‌سبب تمامی شرارتت خجل و رسوا خواهی شد. ۲۳ ای که درلبنان ساکن هستی و آشیانه خویش را درسروهای آزاد می‌سازی! هنگامی که المها و دردمثل زنی که می‌زاید تو را فروگیرد چه قدر بر توافسوس خواهند کرد؟ ۲۴ یهوه می‌گوید: به حیات من قسم که اگرچه کنیاهو ابن یهویاقیم پادشاه یهودا خاتم بر دست راست من می‌بود هرآینه تو را از آنجا می‌کندم. ۲۵ و تو را به‌دست آنانی که قصد جان تو دارند و به‌دست آنانی که ازایشان ترسانی و به‌دست نبوکدرصر پادشاه بابل وبه‌دست کلدانیان تسلیم خواهم نمود. ۲۶ و تو ومادر تو را که تو را زایید، به زمین غریبی که در آن تولد نیافتید خواهم‌انداخت که در آنجا خواهیدمرد. ۲۷ اما به زمینی که ایشان بسیار آرزو دارند که به آن برگردند مراجعت نخواهند نمود.» ۲۸ آیا این مرد کنیاهو ظرفی خوار شکسته می‌باشد و یا ظرفی ناپسندیده است؟ چرا او باولادش به زمینی که آن را نمی شناسند انداخته وافکنده شده‌اند؟ ۲۹ ای زمین‌ای زمین‌ای زمین، کلام خداوند رابشنو! ۳۰ خداوند چنین می‌فرماید: «این شخص را بی‌اولاد و کسی‌که در روزگار خود کامیاب نخواهد شد بنویس، زیرا که هیچکس از ذریت وی کامیاب نخواهد شد و بر کرسی داود نخواهدنشست، و بار دیگر در یهودا سلطنت نخواهد نمود.»

۲۳ خداوند می‌گوید: «وای بر شبانانی که گله مرتع مرا هلاک و پراکنده می‌سازند.» ۲ بنابراین، یهوه خدای اسرائیل درباره شبانانی که قوم مرا می‌چرانند چنین می‌گوید: «شما گله مرا پراکنده ساخته و رانده ایدو به آنها توجه ننموده‌اید. پس خداوند می‌گویداینک من عقوبت بدی اعمال شما را بر شماخواهم رسانید. ۳ و من بقیه گله خویش را از همه زمینهایی که ایشان را به آنها رانده‌ام جمع خواهم کرد و ایشان را به آغلهای ایشان باز خواهم آوردکه بارور و بسیار خواهند شد. ۴ وبرای ایشان شبانانی که ایشان را بچرانند برپا خواهم نمود که بار دیگر ترسان و مشوش نخواهند شد و مفقودنخواهند گردید.» قول خداوند این است. ۵ خداوند می‌گوید: «اینک ایامی می‌آید که شاخه‌ای عادل برای داود برپا می‌کنم و پادشاهی سلطنت نموده، به فطانت رفتار خواهد کرد وانصاف و عدالت را در زمین مجرا خواهد داشت. ۶ در ایام وی یهودا نجات خواهد یافت و اسرائیل با امنیت ساکن خواهد شد و اسمی که به آن نامیده می‌شود این است: یهوه صدقینو (یهوه عدالت ما). ۷ بنابراین خداوند می‌گوید: اینک ایامی می‌آید که دیگر نخواهند گفت قسم به حیات یهوه که بنی‌اسرائیل را از زمین مصر برآورد. ۸ بلکه قسم به حیات یهوه که ذریت خاندان اسرائیل را از زمین شمال و از همه زمینهایی که ایشان را به آنها رانده بودم بیرون آورده، رهبری نموده است و در زمین خود ساکن خواهند شد.» ۹ به‌سبب انبیا دل من در اندرونم شکسته وهمه استخوانهایم مسترخی شده است، مثل شخص مست و مانند مرد مغلوب شراب ازجهت خداوند و از جهت کلام مقدس اوگردیده‌ام. ۱۰ زیرا که زمین پر از زناکاران است و به‌سبب لعنت زمین ماتم می‌کند و مرتع های بیابان خشک شده است زیرا که طریق ایشان بد وتوانایی ایشان باطل است. ۱۱ چونکه هم انبیا و هم کاهنان منافق‌اند و خداوند می‌گوید: شرارت ایشان را هم در خانه خود یافته‌ام. ۱۲ بنابراین طریق ایشان مثل جایهای لغزنده در تاریکی غلیظ برای ایشان خواهد بود که ایشان رانده شده در آن خواهند افتاد. زیرا خداوند می‌گوید که «درسال عقوبت ایشان بلا بر ایشان عارض خواهم گردانید. ۱۳ و در انبیای سامره حماقتی دیده‌ام که برای بعل نبوت کرده، قوم من اسرائیل را گمراه گردانیده‌اند. ۱۴ و در انبیای اورشلیم نیز چیزهولناک دیدم. مرتکب زنا شده، به دروغ سلوک می‌نمایند و دستهای شریران را تقویت می‌دهندمبادا هر یک از ایشان از شرارت خویش بازگشت نماید. و جمیع ایشان برای من مثل سدوم وساکنان آن مانند عموره گردیده‌اند.» ۱۵ بنابراین یهوه صبایوت درباره آن انبیا چنین می‌گوید: «اینک من به ایشان افسنتین خواهم خورانید و آب تلخ به ایشان خواهم نوشانید زیراکه از انبیای اورشلیم نفاق در تمامی زمین منتشرشده است.» ۱۶ یهوه صبایوت چنین می‌گوید: «به سخنان این انبیایی که برای شما نبوت می‌کنندگوش مدهید زیرا شما را به بطالت تعلیم می‌دهندو رویای دل خود را بیان می‌کنند و نه از دهان خداوند. ۱۷ و به آنانی که مرا حقیر می‌شمارندپیوسته می‌گویند: خداوند می‌فرماید که برای شما سلامتی خواهد بود و به آنانی که به‌سرکشی دل خود سلوک می‌نمایند می‌گویند که بلا به شمانخواهد رسید. ۱۸ زیرا کیست که به مشورت خداوند واقف شده باشد تا ببیند و کلام او رابشنود و کیست که به کلام او گوش فرا داشته، استماع نموده باشد. ۱۹ اینک باد شدید غضب خداوند صادر شده و گردبادی دور می‌زند و برسر شریران فرود خواهد آمد. ۲۰ غضب خداوندتا مقاصد دل او را بجا نیاورد و به انجام نرساندبرنخواهد گشت. در ایام آخر این را نیکو خواهیدفهمید. ۲۱ من این انبیا را نفرستادم لیکن دویدند. به ایشان سخن نگفتم اما ایشان نبوت نمودند. ۲۲ امااگر در مشورت من قایم می‌ماندند، کلام مرا به قوم من بیان می‌کردند و ایشان را از راه بد و از اعمال شریر ایشان برمی گردانیدند. ۲۳ یهوه می‌گوید: آیا من خدای نزدیک هستم و خدای دور نی؟ ۲۴ و خداوند می‌گوید: آیا کسی خویشتن را درجای مخفی پنهان تواند نمود که من او را نبینم مگر من آسمان و زمین را مملو نمی سازم؟ کلام خداوند این است. ۲۵ سخنان انبیا را که به اسم من کاذبانه نبوت کردند شنیدم که گفتند خواب دیدم خواب دیدم. ۲۶ این تا به کی در دل انبیایی که کاذبانه

نبوت می‌کنند خواهد بود که انبیای فریب دل خودشان می‌باشند، ۲۷ که
به خوابهای خویش که هر کدام از ایشان به همسایه خود باز می‌گویند
خیال دارند که اسم مرا از یاد قوم من ببرند، چنانکه پدران ایشان اسم مرا
برای بعل فراموش کردند. ۲۸ آن نبی‌ای که خواب دیده است خواب را
بیان کند و آن که کلام مرا دارد کلام مرا براستی بیان نماید. خداوند
می‌گوید کاه را با گندم چه‌کاراست؟» ۲۹ و خداوند می‌گوید: «آیا کلام
من مثل آتش نیست و مانند چکشی که صخره را خردمی کند؟» ۳۰
لهذا خداوند می‌گوید: «اینک من به ضد این انبیایی که کلام مرا از
بکدیگر می‌دزدندهستم.» ۳۱ و خداوند می‌گوید: «اینک من به ضداین
انبیا هستم که زبان خویش را بکار برده، می‌گویند: او گفته است.» ۳۲ و
خداوند می‌گوید: «اینک من به ضد اینان هستم که به خوابهای دروغ
نبوت می‌کنند و آنها را بیان کرده، قوم مرا به دروغها و خیالهای خود گمراه
می‌نمایند. و من ایشان را نفرستادم و مامور نکردم پس خداوندمی گوید که
به این قوم هیچ نفع نخواهند رسانید. ۳۳ و چون این قوم یا نبی یا کاهنی
از تو سوال نموده، گویند که وحی خداوند چیست؟ پس به ایشان بگو:
کدام وحی؟ قول خداوند این است که شما را ترک خواهم نمود. ۳۴ و آن
نبی یا کاهن یاقومی که گویند وحی یهوه، همانا بر آن مرد و برخانه‌اش
عقوبت خواهم رسانید. ۳۵ و هر کدام ازشما به همسایه خویش و هر کدام
به برادر خودچنین گویید که خداوند چه جواب داده است وخداوند چه
گفته است؟ ۳۶ لیکن وحی یهوه رادیگر ذکر منمایید زیرا کلام هر کس
وحی اوخواهد بود چونکه کلام خدای حی یعنی یهوه صبایوت خدای ما را
منحرف ساخته‌اید. ۳۷ و به نبی چنین بگو که خداوند به تو چه جواب
داده وخداوند به تو چه گفته است؟ ۳۸ و اگر می‌گویید: وحی یهوه، پس
یهوه چنین می‌فرماید چونکه این سخن یعنی وحی یهوه را گفتید با آنکه نزد
شمافرستاده، فرمودم که وحی یهوه را مگویید، ۳۹ لهذا اینک من شما را
بالکل فراموش خواهم کرد و شما را با آن شهری که به شما و به پدران داده
بودم از حضور خود دور خواهم‌انداخت. ۴۰ و عار ابدی و رسوایی جاودانی
را که فراموش نخواهد شد بر شما عارض خواهم گردانید.»

۲۴ و بعد از آنکه نبوکدرصر پادشاه بابل یکنیا ابن یهویاقیم پادشاه یهودا
را باروسای یهودا و صنعتگران و آهنگران ازاورشلیم اسیر نموده، به بابل برد،
خداوند دو سبدانجیر را که پیش هیکل خداوند گذاشته شده بودبه من
نشان داد ۲ که در سبد اول، انجیر بسیار نیکومثل انجیر نوبر بود و در سبد
دیگر انجیر بسیار بدبود که چنان زشت بود که نمی شود خورد. ۳ وخداوند
مرا گفت: «ای ارمیا چه می‌بینی؟» گفتم: «انجیر. اما انجیرهای نیکو،
بسیار نیکو است وانجیرهای بد بسیار بد است که از بدی آن رانمی توان
خورد.» ۴ و کلام خداوند به من نازل شده، گفت: ۵ «یهوه خدای
اسرائیل چنین می‌گوید: مثل این انجیرهای خوب همچنان اسیران یهودا را
که ایشان را از اینجا به زمین کلدانیان برای نیکویی فرستادم منظور خواهم
داشت. ۶ و چشمان خودرا بر ایشان به نیکویی خواهم‌انداخت و ایشان را
به این زمین باز خواهم آورد و ایشان را بنا کرده، منهدم نخواهم ساخت
و غرس نموده، ریشه ایشان را نخواهم کند. ۷ و دلی به ایشان خواهم
بخشید تا مرا بشناسند که من یهوه هستم و ایشان قوم من خواهند بود و
من خدای ایشان خواهم بود، زیرا که به تمامی دل بسوی من بازگشت
خواهند نمود.» ۸ خداوند چنین می‌گوید: «مثل انجیرهای بدکه چنان بد
است که نمی توان خورد، البته همچنان صدقیا پادشاه یهودا و روسای او و
بقیه اورشلیم را که در این زمین باقی‌مانده‌اند و آنانی راکه در مصر ساکن‌اند
تسلیم خواهم نمود. ۹ وایشان را در تمامی ممالک زمین مایه تشویش وبلا
و در تمامی مکان هایی که ایشان را رانده‌ام عارو ضرب‌المثل و مسخره و
لعنت خواهم ساخت. ۱۰ و در میان ایشان شمشیر و قحط و وبا خواهم
فرستاد تا از زمینی که به ایشان و به پدران ایشان داده‌ام نابود شوند.»

۲۵ کلامی که در سال چهارم یهویاقیم بن یوشیا، پادشاه یهودا که
سال اول نبوکدرصر پادشاه بابل بود بر ارمیا درباره تمامی قوم یهودا نازل شد.
۲ و ارمیای نبی تمامی قوم یهودا و جمیع سکنه اورشلیم را به آن خطاب
کرده، گفت: ۳ «از سال سیزدهم یوشیا ابن آمون پادشاه یهودا تا امروز که
بیست و سه سال باشدکلام خداوند بر من نازل می‌شد و من به شما سخن
می‌گفتم و صبح زود برخاسته، تکلم می‌نمودم اما شما گوش نمی دادید.
۴ و خداوند جمیع بندگان خود انبیا را نزد شما فرستاد و صبح زودبرخاسته،
ایشان را ارسال نمود اما نشنیدید وگوش خود را فرا نگرفتید تا استماع
نمایید. ۵ وگفتند: هر یک از شما از راه بد خود و اعمال شریرخویش
بازگشت نمایید و در زمینی که خداوند به شما و به پدران شما از ازل تا
به ابد بخشیده است ساکن باشید. ۶ و از عقب خدایان غیر نروید و
آنهارا عبادت و سجده منمایید و به اعمال دستهای خود غضب مرا به
هیجان میاورید مبادا بر شما بلابرسانم.» ۷ اما خداوند می‌گوید: «مرا
اطاعت ننمودید بلکه خشم مرا به اعمال دستهای خویش برای بلای خود
به هیجان آوردید.» ۸ بنابراین یهوه صبایوت چنین می‌گوید: «چونکه کلام
مرا نشنیدید، ۹ خداوند می‌گوید: اینک من فرستاده، تمامی قبایل شمال
را با بنده خود نبوکدرصر پادشاه بابل گرفته، ایشان را بر این زمین و بر
ساکنانش و بر همه امت هایی که به اطراف آن می‌باشند خواهم آورد و آنها
را بالکل هلاک کرده، دهشت و مسخره و خرابی ابدی خواهم ساخت.
۱۰ و از میان ایشان آواز شادمانی و آواز خوشی و صدای داماد و صدای
عروس وصدای آسیا و روشنایی چراغ را نابود خواهم گردانید. ۱۱ و تمامی
این زمین خراب و ویران خواهد شد و این قوم‌ها هفتاد سال پادشاه بابل
رابندگی خواهند نمود.» ۱۲ و خداوند می‌گوید که «بعد از انقضای هفتاد
سال من بر پادشاه بابل و برآن امت و بر زمین کلدانیان عقوبت گناه ایشان
راخواهم رسانید و آن را به خرابی ابدی مبدل خواهم ساخت. ۱۳ و بر این
زمین تمامی سخنان خود را که به ضد آن گفته‌ام یعنی هرچه در این کتاب
مکتوب است که ارمیا آن را درباره جمیع امت‌ها نبوت کرده است خواهم
آورد. ۱۴ زیرا که امت های بسیار و پادشاهان عظیم ایشان را بنده خود
خواهند ساخت و ایشان را موافق افعال ایشان و موافق اعمال دستهای
ایشان مکافات خواهم رسانید.» ۱۵ زانرو که یهوه خدای اسرائیل به من

چنین گفت که «کاسه شراب این غضب را از دست من بگیر و آن را به جمیع امت هایی که تو را نزد آنهامی فرستم بنوشان. ۱۶ تا بیاشامند و به‌سبب شمشیری که من در میان ایشان می‌فرستم نوان شوند و دیوانه گردند.» ۱۷ پس کاسه را از دست خداوند گرفتم و به جمیع امت هایی که خداوند مرا نزد آنها فرستادنوشانیدم. ۱۸ یعنی به اورشلیم و شهرهای یهوداو پادشاهانش و سرورانش تا آنها را خرابی ودهشت و سخریه و لعنت چنانکه امروز شده است گردانم. ۱۹ و به فرعون پادشاه مصر وبندگانش و سرورانش و تمامی قومش. ۲۰ و به جمیع امت های مختلف و به جمیع پادشاهان زمین عوص و به همه پادشاهان زمین فلسطینیان یعنی اشقلون و غزه و عقرون و بقیه اشدود. ۲۱ وبه ادوم و موآب و بنی عمون. ۲۲ و به جمیع پادشاهان صور و همه پادشاهان صیدون و به پادشاهان جزایری که به آن طرف دریا می‌باشند. ۲۳ و به ددان و تیما و بوز و به همگانی که گوشه های موی خود را می‌تراشند. ۲۴ و به همه پادشاهان عرب و به جمیع پادشاهان امت های مختلف که در بیابان ساکنند. ۲۵ و به جمیع پادشاهان زمری و همه پادشاهان عیلام و همه پادشاهان مادی. ۲۶ و به جمیع پادشاهان شمال خواه قریب و خواه بعید هر یک با مجاور خود وبه تمامی ممالک جهان که بر روی زمینند. وپادشاه شیشک بعد از ایشان خواهد آشامید. ۲۷ و به ایشان بگو: یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: «بنوشید و مست شویدو قی کنید تا از شمشیری که من در میان شمامی فرستم بیفتید و برنخیزید. ۲۸ و اگر از گرفتن کاسه از دست تو و نوشیدنش ابا نمایند آنگاه به ایشان بگو: یهوه صبایوت چنین می‌گوید: البته خواهید نوشید. ۲۹ زیرا اینک من به رسانیدن بلا براین شهری که به اسم من مسمی است شروع خواهم نمود و آیا شما بالکل بی‌عقوبت خواهیدماند؟ بی‌عقوبت نخواهید ماند زیرا یهوه صبایوت می‌گوید که من شمشیری بر جمیع ساکنان جهان مامور می‌کنم. ۳۰ پس تو به تمامی این سخنان برایشان نبوت کرده، به ایشان بگو: خداوند از اعلی علیین غرش می‌نماید و از مکان قدس خویش آواز خود را می‌دهد و به ضد مرتع خویش به شدت غرش می‌نماید و مثل آنانی که انگور رامی افشرند، بر تمامی ساکنان جهان نعره می‌زند، ۳۱ و صدا به کرانهای زمین خواهد رسید زیراخداوند را با امت‌ها دعوی است و او بر هرذی جسد داوری خواهد نمود و شریران را به شمشیر تسلیم خواهد کرد.» قول خداوند این است. ۳۲ یهوه صبایوت چنین گفت: «اینک بلا ازامت به امت سرایت می‌کند و باد شدید عظیمی ازکرانهای زمین برانگیخته خواهد شد.» ۳۳ و در آن روز کشتگان خداوند از کران زمین تا کران دیگرش خواهند بود. برای ایشان ماتم نخواهندگرفت و ایشان را جمع نخواهند کرد و دفن نخواهند نمود بلکه بر روی زمین سرگین خواهندبود. ۳۴ ای شبانان ولوله نمایید و فریاد برآورید. وای روسای گله بغلطید زیرا که ایام کشته شدن شما رسیده است و من شما را پراکنده خواهم ساخت و مثل ظرف مرغوب خواهید افتاد. ۳۵ وملجا برای شبانان و مفر برای روسای گله نخواهدبود. ۳۶ هین فریاد شبانان و نعره روسای گله! زیراخداوند مرتعهای ایشان را ویران ساخته است. ۳۷ و مرتعهای سلامتی به‌سبب حدت خشم خداوند خراب شده است. ۳۸ مثل شیر بیشه خودرا ترک کرده است زیرا که زمین ایشان به‌سبب خشم هلاک کننده و به‌سبب حدت غضبش ویران شده است.

۲۶ در ابتدای سلطنت یهویاقیم بن یوشیاپادشاه یهودا این کلام از جانب خداوندنازل شده، گفت: ۲ «خداوند چنین می‌گوید: درصحن خانه خداوند بایست و به ضد تمامی شهرهای یهودا که به خانه خداوند برای عبادت می‌آیند همه سخنانی را که تو را امر فرمودم که به ایشان بگویی بگو و سخنی کم مکن. ۳ شایدبشنوند و هر کس از راه بد خویش برگردد تا ازبلایی که من قصد نموده‌ام که به‌سبب اعمال بدایشان به ایشان برسانم پشیمان گردم. ۴ پس ایشان را بگو: خداوند چنین می‌فرماید: اگر به من گوش ندهید و در شریعت من که پیش شما نهاده‌ام سلوک ننمایید، ۵ و اگر کلام بندگانم انبیا را که من ایشان را نزد شما فرستادم اطاعت ننمایید با آنکه من صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نمودم اماشما گوش نگرفتید. ۶ آنگاه این خانه را مثل شیلوه خواهم ساخت و این شهر را برای جمیع امت های زمین لعنت خواهم گردانید.» ۷ و کاهنان و انبیا و تمامی قوم، این سخنان راکه ارمیا در خانه خداوند گفت شنیدند. ۸ و چون ارمیا از گفتن هرآنچه خداوند او را مامور فرموده بود که به تمامی قوم بگوید فارغ شد، کاهنان وانبیا و تمامی قوم او را گرفته، گفتند: «البته خواهی مرد. ۹ چرا به اسم یهوه نبوت کرده، گفتی که این خانه مثل شیلوه خواهد شد و این شهر خراب وغیرمسکون خواهد گردید؟» پس تمامی قوم درخانه خداوند نزد ارمیا جمع شدند. ۱۰ و چون روسای یهودا این چیزها را شنیدنداز خانه پادشاه به خانه خداوند برآمده، به دهنه دروازه جدید خانه خداوند نشستند. ۱۱ پس کاهنان و انبیا، روسا وتمامی قوم را خطاب کرده، گفتند: «این شخص مستوجب قتل است زیراچنانکه به گوشهای خود شنیدید به خلاف این شهر نبوت کرد.» ۱۲ پس ارمیا جمیع سروران و تمامی قوم رامخاطب ساخته، گفت: «خداوند مرا فرستاده است تا همه سخنانی را که شنیدید به ضد این خانه و به ضد این شهر نبوت نمایم. ۱۳ پس الان راهها و اعمال خود را اصلاح نمایید و قول یهوه خدای خود را بشنوید تا خداوند از این بلایی که درباره شما فرموده است پشیمان شود. ۱۴ اما من اینک در دست شما هستم موافق آنچه در نظرشما پسند و صواب آید بعمل آرید. ۱۵ لیکن اگر شما مرا به قتل رسانید یقین بدانید که خون بی‌گناهی را بر خویشتن و بر این شهر و ساکنانش وارد خواهید آورد. زیرا حقیقت خداوند مرا نزدشما فرستاده است تا همه این سخنان را به گوش شما برسانم.» ۱۶ آنگاه روسا و تمامی قوم به کاهنان و انبیاگفتند که «این مرد مستوجب قتل نیست زیرا به اسم یهوه خدای ما به ما سخن گفته است.» ۱۷ وبعضی از مشایخ زمین برخاسته، تمامی جماعت قوم را خطاب کرده، گفتند ۱۸ که «میکای مورشتی در ایام حزقیا پادشاه یهودا نبوت کرد وبه تمامی قوم یهودا تکلم نموده، گفت: یهوه صبایوت چنین می‌گوید که صهیون را مثل مزرعه شیار خواهند کرد و اورشلیم خراب شده، کوه این خانه به بلندیهای جنگل مبدل خواهد گردید. ۱۹ آیا حزقیا پادشاه یهودا و تمامی یهودا او راکشتند؟ نی بلکه از خداوند بترسید و نزد خداوندداستدعا نمود و خداوند از آن بلایی

که درباره ایشان گفته بود پشیمان گردید. پس ما بلای عظیمی بر جان
خود وارد خواهیم آورد.» ۲۰ و نیز شخصی اوریا نام ابن شمعیا از قریت
یعاریم بود که به نام یهوه نبوت کرد و او به ضد این شهر و این زمین
موافق همه سخنان ارمیا نبوت کرد. ۲۱ و چون یهویاقیم پادشاه و جمیع
شجاعانش و تمامی سرورانش سخنان او راشنیدند پادشاه قصد جان او نمود
و چون اوریا این را شنید بترسید و فرار کرده، به مصر رفت. ۲۲ ویهویاقیم
پادشاه کسان به مصر فرستاد یعنی الناتان بن عکبور و چند نفر را با او به
مصر(فرستاد). ۲۳ و ایشان اوریا را از مصر بیرون آورده، او را نزد یهویاقیم
پادشاه رسانیدند و او رابه شمشیر کشته، بدن او را به قبرستان عوام الناس
انداخت. ۲۴ لیکن دست اخیقام بن شافان با ارمیابود تا او را به‌دست قوم
نسپارند که او را به قتل رسانند.

۲۷ در ابتدای سلطنت یهویاقیم بن یوشیاپادشاه یهودا این کلام از
جانب خداوندبر ارمیا نازل شده، گفت: ۲ خداوند به من چنین گفت:
«بندها و یوغها برای خود بساز و آنها را برگردن خود بگذار. ۳ و آنها را نزد
پادشاه ادوم وپادشاه موآب و پادشاه بنی عمون و پادشاه صور وپادشاه
صیدون به‌دست رسولانی که به اورشلیم نزد صدقیا پادشاه یهودا خواهند آمد
بفرست. ۴ وایشان را برای آقایان ایشان امر فرموده، بگو یهوه صبایوت
خدای اسرائیل چنین می‌گوید: به آقایان خود بدین مضمون بگویید: ۵ من
جهان وانسان و حیوانات را که بر روی زمینند به قوت عظیم و بازوی
افراشته خود آفریدم و آن را بهرکه در نظر من پسند آمد بخشیدم. ۶ و الان
من تمامی این زمینها را به‌دست بنده خود نبوکدنصر پادشاه بابل دادم و
نیز حیوانات صحرا را به او بخشیدم تااو را بندگی نمایند. ۷ و تمامی
امت‌ها او را وپسرش و پسر پسرش را خدمت خواهند نمود تاوقتی که نوبت
زمین او نیز برسد. پس امت های بسیار و پادشاهان عظیم او را بنده خود
خواهندساخت. ۸ و واقع خواهد شد که هر امتی ومملکتی که نبوکدنصر
پادشاه بابل را خدمت ننمایند و گردن خویش را زیر یوغ پادشاه بابل نگذارند
خداوند می‌گوید: که آن امت را به شمشیر و قحط و وبا سزا خواهم داد تا
ایشان را به‌دست او هلاک کرده باشم. ۹ و اما شما به انبیا وفالگیران و
خواب بینندگان و ساحران و جادوگران خود که به شما حرف می‌زنند و
می‌گویند پادشاه بابل را خدمت منمایید گوش مگیرید. ۱۰ زیرا که ایشان
برای شما کاذبانه نبوت می‌کنند تا شما را اززمین شما دور نمایند و من شما
را پراکنده سازم تاهلاک شوید. ۱۱ اما آن امتی که گردن خود را زیریوغ
پادشاه بابل بگذارند و او را خدمت نمایندخداوند می‌گوید که آن امت را
در زمین خودایشان مقیم خواهم ساخت و آن را زرع نموده، درآن ساکن
خواهند شد.» ۱۲ و به صدقیا پادشاه یهودا همه این سخنان رابیان کرده،
گفتم: «گردنهای خود را زیر یوغ پادشاه بابل بگذارید و او را و قوم او را
خدمت نمایید تازنده بمانید. ۱۳ چرا تو و قومت به شمشیر و قحطو وبا
بمیرید چنانکه خداوند درباره قومی که پادشاه بابل را خدمت ننمایند گفته
است. ۱۴ وگوش مگیرید به سخنان انبیایی که به شمامی گویند: پادشاه
بابل را خدمت ننمایید زیرا که ایشان برای شما کاذبانه نبوت می‌کنند. ۱۵
زیراخداوند می‌گوید: من ایشان را نفرستادم بلکه ایشان به اسم من به دروغ
نبوت می‌کنند تا من شمارا اخراج کنم و شما با انبیایی که برای شما نبوت
می‌نمایند هلاک شوید.» ۱۶ و به کاهنان و تمامی این قوم نیز خطاب
کرده، گفتم: «خداوند چنین می‌گوید: گوش مگیرید به سخنان انبیایی که
برای شما نبوت کرده، می‌گویند اینک ظروف خانه خداوند بعد از اندک
مدتی از بابل باز آورده خواهد شد زیرا که ایشان کاذبانه برای شما نبوت
می‌کنند. ۱۷ ایشان را گوش مگیریدبلکه پادشاه بابل را خدمت نمایید تا
زنده بمانید. چرا این شهر خراب شود؟ ۱۸ و اگر ایشان انبیا می‌باشند و
کلام خداوند باایشان است پس الان از یهوه صبایوت استدعابکنند تا
ظروفی که در خانه خداوند و در خانه پادشاه یهودا و اورشلیم باقی است به
بابل برده نشود. ۱۹ زیرا که یهوه صبایوت چنین می‌گوید: درباره ستونها و
دریاچه و پایه هاو سایر ظروفی که در این شهر باقی‌مانده است، ۲۰ و
نبوکدنصرپادشاه بابل آنها را حینی که یکنیا ابن یهویاقیم پادشاه یهودا و
جمیع شرفا یهودا و اورشلیم را ازاورشلیم به بابل برد نگرفت. ۲۱ به درستی
که یهوه صبایوت خدای اسرائیل درباره این ظروفی که درخانه خداوند و در
خانه پادشاه یهودا و اورشلیم باقی‌مانده است چنین می‌گوید: ۲۲ که آنها به
بابل برده خواهد شد و خداوند می‌گوید تا روزی که ازایشان تفقد نمایم در
آنجا خواهد ماند و بعد از آن آنها را بیرون آورده، به این مکان باز خواهم
آورد.»

۲۸ و در همان سال در ابتدای سلطنت صدقیا پادشاه یهودا در ماه
پنجم ازسال چهارم واقع شد که حننیا ابن عزور نبی که ازجبعون بود مرا در
خانه خداوند در حضور کاهنان و تمامی قوم خطاب کرده، گفت: ۲ «یهوه
صبایوت خدای اسرائیل بدین مضمون تکلم نموده و گفته است من یوغ
پادشاه بابل را شکسته‌ام. ۳ بعد از انقضای دو سال من همه ظرف های
خانه خداوند را که نبوکدنصر پادشاه بابل از این مکان گرفته، به بابل برد به
اینجا بازخواهم آورد. ۴ و خداوند می‌گوید من یکنیا ابن یهویاقیم پادشاه
یهودا و جمیع اسیران یهودا را که به بابل رفته‌اند به اینجا باز خواهم آورد زیرا
که یوغ پادشاه بابل را خواهم شکست.» ۵ آنگاه ارمیا نبی به حننیا نبی در
حضورکاهنان و تمامی قومی که در خانه خداوند حاضربودند گفت؛ ۶ پس
ارمیا نبی گفت: «آمین خداوندچنین بکند و خداوند سخنانت را که به آنها
نبوت کردی استوار نماید و ظروف خانه خداوند وجمیع اسیران را از بابل به
اینجا باز بیاورد. ۷ لیکن این کلام را که من به گوش تو و به سمع تمامی
قوم می‌گویم بشنو: ۸ انبیایی که از زمان قدیم قبل ازمن و قبل از تو بوده‌اند
درباره زمینهای بسیارومملک عظیم به جنگ و بلا و وبا نبوت کرده‌اند. ۹
اما آن نبی‌ای که بسلامتی نبوت کند اگر کلام آن نبی واقع گردد، آنگاه آن
نبی معروف خواهد شدکه خداوند فی الحقیقه او را فرستاده است.» ۱۰
پس حننیا نبی یوغ را از گردن ارمیا نبی گرفته، آن را شکست. ۱۱ و حننیا
به حضور تمامی قوم خطاب کرده، گفت: «خداوند چنین می‌گوید: بهمین
طور یوغ نبوکدنصر پادشاه بابل را بعد ازانقضای دو سال از گردن جمیع
امت‌ها خواهم شکست.» و ارمیا نبی به راه خود رفت. ۱۲ و بعد از

آنکه حننیا نبی یوغ را از گردن ارمیانبی شکسته بود کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۱۳ «برو و حننیا نبی را بگو: خداوند چنین می‌گوید: یوغهای چوبی را شکستی اما بجای آنها یوغهای آهنین را خواهی ساخت. ۱۴ زیرا که یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: من یوغی آهنین بر گردن جمیع این امت‌ها نهادم تانبوکدنصر پادشاه بابل را خدمت نمایند پس او راخدمت خواهند نمود و نیز حیوانات صحرا را به او دادم.» ۱۵ آنگاه ارمیا نبی به حننیا نبی گفت: «ای حننیا بشنو! خداوند تو را نفرستاده است بلکه تواین قوم را وامیداری که به دروغ توکل نمایند. ۱۶ بنابراین خداوند چنین می‌گوید: اینک من تو رااز روی این زمین دور می‌اندازم و تو امسال خواهی مرد زیرا که سخنان فتنه انگیز به ضدخداوند گفتی.» ۱۷ پس در ماه هفتم همانسال حننیا نبی مرد.

۲۹ این است سخنان رساله‌ای که ارمیانبی از اورشلیم نزد بقیه مشایخ اسیران وکاهنان و انبیا و تمامی قومی که نبوکدنصر ازاورشلیم به بابل به اسیری برده بود فرستاد. ۲ بعداز آنکه یکنیا پادشاه و ملکه و خواجه‌سرایان وسروران یهودا و اورشلیم و صنعتگران و آهنگران از اورشلیم بیرون رفته بودند. ۳ (پس آن را) به‌دست العاسه بن شافان و جمریا ابن حلقیا که صدقیا پادشاه یهودا ایشان را نزد نبوکدنصرپادشاه بابل به بابل فرستاد (ارسال نموده)، گفت: ۴ «یهوه صبایوت خدای اسرائیل به تمامی اسیرانی که من ایشان را از اورشلیم به بابل به اسیری فرستادم، چنین می‌گوید: ۵ خانه‌ها ساخته در آنها ساکن شوید و باغها غرس نموده، میوه آنها را بخورید. ۶ زنان گرفته، پسران و دختران به هم رسانید و زنان برای پسران خود بگیرید ودختران خود را به شوهر بدهید تا پسران ودختران بزایند و در آنجا زیاد شوید و کم نگردید. ۷ و سلامتی آن شهر را که شما را به آن به اسیری فرستاده‌ام بطلبید و برایش نزد خداوند مسالت نمایید زیرا که در سلامتی آن شما را سلامتی خواهد بود. ۸ زیرا که یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: مگذارید که انبیای شماکه در میان شمااند و فالگیران شما شما را فریب دهند و به خوابهایی که شما ایشان را وامی داریدکه آنها را ببینند، گوش مگیرید. ۹ زیرا خداوندمی گوید که ایشان برای شما به اسم من کاذبانه نبوت می‌کنند و من ایشان را نفرستاده‌ام. ۱۰ وخداوند می‌گوید: چون مدت هفتاد سال بابل سپری شود من از شما تفقد خواهم نمود وسخنان نیکو را که برای شما گفتم انجام خواهم داد؛ به اینکه شما را به این مکان باز خواهم آورد. ۱۱ زیرا خداوند می‌گوید: فکرهایی را که برای شما دارم می‌دانم که فکرهای سلامتی می‌باشد ونه بدی تا شما را در آخرت امید بخشم. ۱۲ و مراخواهید خواند و آمده، نزد من تضرع خواهید کردو من شما را اجابت خواهم نمود. ۱۳ و مراخواهید طلبید و چون مرا به تمامی دل خودجستجو نمایید، مرا خواهید یافت. ۱۴ و خداوندمی گوید که مرا خواهید یافت و اسیران شما را بازخواهم آورد. و خداوند می‌گوید که شما را ازجمیع امت‌ها و از همه مکان هایی که شما را درآنها رانده‌ام، جمع خواهم نمود و شما را از جایی که به اسیری فرستاده‌ام، باز خواهم آورد. ۱۵ از آن رو که گفتید خداوند برای ما در بابل انبیا مبعوث نموده است. ۱۶ «پس خداوند به پادشاهی که بر کرسی داودنشسته است و به تمامی قومی که در این شهرساکنند، یعنی برادران شما که همراه شما به اسیری نرفته‌اند، چنین می‌گوید: ۱۷ بلی یهوه صبایوت چنین می‌گوید: اینک من شمشیر وقحط و وبا را بر ایشان خواهم فرستاد و ایشان رامثل انجیرهای بد که آنها را از بدی نتوان خورد، خواهم ساخت. ۱۸ و ایشان را به شمشیر و قحط ووبا تعاقب خواهم نمود و در میان جمیع ممالک جهان مشوش خواهم ساخت تا برای همه امت هایی که ایشان را در میان آنها رانده‌ام، لعنت و دهشت و مسخره و عار باشند. ۱۹ چونکه خداوند می‌گوید: کلام مرا که به واسطه بندگان خود انبیا نزد ایشان فرستادم نشنیدند با آنکه صبح زود برخاسته، آن را فرستادم اما خداوند می‌گویدکه شما نشنیدید. ۲۰ و شماای جمیع اسیرانی که از اورشلیم به بابل فرستادم کلام خداوند رابشنوید. ۲۱ یهوه صبایوت خدای اسرائیل درباره اخاب بن قولایا و درباره صدقیا ابن معسیا که برای شما به اسم من کاذبانه نبوت می‌کنند، چنین می‌گوید: اینک من ایشان را به‌دست نبوکدنصرپادشاه بابل تسلیم خواهم کرد و او ایشان را درحضور شما خواهد کشت. ۲۲ و از ایشان برای تمامی اسیران یهودا که در بابل می‌باشند لعنت گرفته، خواهند گفت که خداوند تو را مثل صدقیاو اخاب که پادشاه بابل ایشان را در آتش سوزانید، بگرداند. ۲۳ چونکه ایشان در اسرائیل حماقت نمودند و با زنان همسایگان خود زنا کردند و به اسم من کلامی را که به ایشان امرنفرموده بودم کاذبانه گفتند و خداوند می‌گوید که من عارف و شاهد هستم. ۲۴ «و شمعیای نحلامی را خطاب کرده، بگو: ۲۵ یهوه صبایوت خدای اسرائیل تکلم نموده، چنین می‌گوید: از آنجایی که تو رسایل به اسم خود نزد تمامی قوم که در اورشلیم‌اند و نزدصفنیا ابن معسیا کاهن و نزد جمیع کاهنان فرستاده، گفتی: ۲۶ که خداوند تو را به‌جای یهویاداع کاهن به کهانت نصب نموده است تا برخانه خداوند وکلا باشید. برای هر شخص مجنون که خویشتن را نبی می‌نماید تا او را درکنده‌ها و زنجیرها ببندی. ۲۷ پس الان چرا ارمیاعناتوتی را که خود را برای شما نبی می‌نمایدتوبیخ نمی کنی؟ ۲۸ زیرا که او نزد ما به بابل فرستاده، گفت که این اسیری بطول خواهدانجامید پس خانه‌ها بنا کرده، ساکن شوید و باغهاغرس نموده، میوه آنها را بخورید.» ۲۹ و صفنیای کاهن این رساله را به گوش ارمیانبی خواند. ۳۰ پس کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۳۱ «نزد جمیع اسیران فرستاده، بگوکه خداوند درباره شمعیای نحلامی چنین می‌گوید: چونکه شمعیا برای شما نبوت می‌کند ومن او را نفرستاده‌ام و او شما را وامیدارد که به دروغ اعتماد نمایید، ۳۲ بنابراین خداوند چنین می‌گوید: اینک من بر شمعیای نحلامی و ذریت وی عقوبت خواهم رسانید و برایش کسی‌که درمیان این قوم ساکن باشد، نخواهد ماند و خداوندمی گوید او آن احسانی را که من برای قوم خودمی کنم نخواهد دید، زیرا که درباره خداوند سخنان فتنه انگیز گفته است.»

۳۰ کلامی که از جانب خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۲ «یهوه خدای اسرائیل تکلم نموده، چنین می‌گوید: تمامی سخنانی را که من به تو

گفته‌ام، در طوماری بنویس. ۳ زیراخداوند می‌گوید: اینک ایامی می‌آید که
اسیران قوم خود اسرائیل و یهودا را باز خواهم آورد وخداوند می‌گوید: ایشان
را به زمینی که به پدران ایشان داده‌ام، باز خواهم رسانید تا آن را به تصرف
آورند.» ۴ و این است کلامی که خداوند درباره اسرائیل و یهودا گفته
است. ۵ زیرا خداوند چنین می‌گوید: «صدای ارتعاش شنیدیم. خوف
است وسلامتی نی. ۶ سوال کنید و ملاحظه نمایید که آیاذکور اولاد
می‌زاید؟ پس چرا هر مرد را می‌بینم که مثل زنی که می‌زاید دست خود را بر
کمرش نهاده و همه چهره‌ها به زردی مبدل شده است؟» ۷ وای بر ما زیرا
که آن روز، عظیم است و مثل آن دیگری نیست و آن زمان تنگی یعقوب
است اما از آن نجات خواهد یافت. ۸ و یهوه صبایوت می‌گوید: «هر
آینه در آن روز یوغ او را از گردنت خواهم شکست وبندهای تو را خواهم
گسیخت. و غریبان بار دیگراو را بنده خود نخواهند ساخت. ۹ و ایشان
خدای خود یهوه و پادشاه خویش داود را که برای ایشان برمی انگیزانم
خدمت خواهند کرد. ۱۰ پس خداوند می‌گوید که‌ای بنده من یعقوب
مترس وای اسرائیل هراسان مباش زیرا اینک من تو را از جای دور و ذریت تو
را از زمین اسیری ایشان خواهم رهانید و یعقوب مراجعت نموده، دررفاهیت
و امنیت خواهد بود و کسی او را نخواهدترسانید. ۱۱ زیرا خداوند می‌گوید:
من با تو هستم تا تو را نجات‌بخشم و جمیع امت‌ها را که تو را درمیان آنها
پراکنده ساختم، تلف خواهم کرد. اما تورا تلف نخواهم نمود، بلکه تو
را به انصاف تادیب خواهم کرد و تو را بی‌سزا نخواهم گذاشت. ۱۲
زیرا خداوند چنین می‌گوید: جراحت توعلاج ناپذیر و ضربت تو مهلک
می‌باشد. ۱۳ کسی نیست که دعوی تو را فیصل دهد تا التیام یابی وبرایت
دواهای شفابخشنده‌ای نیست. ۱۴ جمیع دوستانت تو را فراموش کرده،
درباره تواحوال پرسی نمی نمایند زیرا که تو را به صدمه دشمن و به تادیب
بیرحمی به‌سبب کثرت عصیانت و زیادتی گناهانت مبتلا ساخته‌ام. ۱۵ چرا
درباره جراحت خود فریاد می‌نمایی؟ دردتو علاج ناپذیر است. به‌سبب
زیادتی عصیانت وکثرت گناهانت این کارها را به تو کرده‌ام. ۱۶ «بنابراین
آنانی که تو را می‌بلعند، بلعیده خواهند شد و آنانی که تو را به تنگ
می‌آورند، جمیع به اسیری خواهند رفت. و آنانی که تو راتاراج می‌کنند،
تاراج خواهند شد و همه غارت کنندگانت را به غارت تسلیم خواهم کرد.
۱۷ زیرا خداوند می‌گوید: به تو عافیت خواهم رسانید و جراحات تو را شفا
خواهم داد، از این جهت که تو را (شهر) متروک می‌نامند (ومی گویند) که
این صهیون است که احدی درباره آن احوال پرسی نمی کند. ۱۸ خداوند
چنین می‌گوید: اینک خیمه های اسیری یعقوب را بازخواهم آورد و به
مسکنهایش ترحم خواهم نمودو شهر بر تلش بنا شده، قصرش برحسب
عادت خود مسکون خواهد شد. ۱۹ و تسبیح و آوازمطربان از آنها بیرون
خواهد آمد و ایشان راخواهم افزود و کم نخواهند شد و ایشان را معززخواهم
ساخت و پست نخواهند گردید. ۲۰ وپسرانش مانند ایام پیشین شده،
جماعتش درحضور من برقرار خواهند ماند و بر جمیع ستمگرانش عقوبت
خواهم رسانید. ۲۱ و حاکم ایشان از خود ایشان بوده، سلطان ایشان از
میان ایشان بیرون خواهد آمد و او را مقرب می‌گردانم تا نزدیک من بیاید زیرا
خداوند می‌گوید: کیست که جرات کند نزد من آید؟ ۲۲ و شما قوم من
خواهید بود و من خدای شما خواهم بود. ۲۳ اینک باد شدید خداوند با
حدت غضب وگردبادهای سخت بیرون می‌آید که بر سر شریران هجوم
آورد. ۲۴ تا خداوند تدبیرات دل خود رابجا نیاورد و استوار نفرماید، حدت
خشم اونخواهد برگشت. در ایام آخر این را خواهیدفهمید.»

۳۱ خداوند می‌گوید: «در آن زمان من خدای تمامی قبایل اسرائیل
خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود. ۲ خداوند چنین می‌گوید: قومی
که از شمشیر رستند در بیابان فیض یافتند، هنگامی که من رفتم تا برای
اسرائیل آرامگاهی پیدا کنم.» ۳ خداوند از جای دور به من ظاهر شد
(وگفت): «با محبت ازلی تو را دوست داشتم، از این جهت تو را به
رحمت جذب نمودم. ۴ ای باکره اسرائیل تو را بار دیگر بنا خواهم کرد و
تو بناخواهی شد و بار دیگر با دفهای خود خویشتن راخواهی آراست و در
رقصهای مطربان بیرون خواهی آمد. ۵ بار دیگر تاکستانها بر کوههای
سامره غرس خواهی نمود و غرس کنندگان غرس نموده، میوه آنها را خواهند
خورد. ۶ زیرا روزی خواهد بود که دیده بانان بر کوهستان افرایم نداخواهند
کرد که برخیزید و نزد یهوه خدای خودبه صهیون برآییم.» ۷ زیرا خداوند
چنین می‌گوید: «به جهت یعقوب به شادمانی ترنم نمایید و به جهت سر
امت‌ها آواز شادی دهید. اعلام نماییدو تسبیح بخوانید و بگویید: ای
خداوند قوم خودبقیه اسرائیل را نجات بده! ۸ اینک من ایشان را اززمین
شمال خواهم آورد و از کرانه های زمین جمع خواهم نمود و با ایشان کوران
و لنگان وآبستنان و زنانی که می‌زایند با هم گروه عظیمی به اینجا باز
خواهند آمد. ۹ با گریه خواهند آمد و من ایشان را با تضرعات خواهم آورد.
نزد نهرهای آب ایشان را به راه صاف که در آن نخواهند لغزیدرهبری خواهم
نمود زیرا که من پدر اسرائیل هستم و افرایم نخست زاده من است. ۱۰
ای امت‌ها کلام خداوند را بشنوید و در میان جزایربعیده اخبار نمایید و
بگویید آنکه اسرائیل راپراکنده ساخت ایشان را جمع خواهد نمود وچنانکه
شبان گله خود را (نگاه دارد) ایشان رامحافظت خواهد نمود. ۱۱ زیرا
خداوند یعقوب را فدیه داده و او را از دست کسی‌که از او قوی تربود
رهانیده است. ۱۲ و ایشان آمده، بر بلندی صهیون خواهند سرایید و نزد
احسان خداوندیعنی نزد غله و شیره و روغن و نتاج گله و رمه روان خواهند
شد و جان ایشان مثل باغ سیرآب خواهد شد و بار دیگر هرگز غمگین
نخواهندگشت. ۱۳ آنگاه باکره‌ها به رقص شادی خواهندکرد و جوانان و
پیران با یکدیگر. زیرا که من ماتم ایشان را به شادمانی مبدل خواهم کرد و
ایشان را از المی که کشیده‌اند تسلی داده، فرحناک خواهم گردانید.» ۱۴
و خداوند می‌گوید: «جان کاهنان رااز پیه تر و تازه خواهم ساخت و قوم
من از احسان من سیر خواهند شد.» ۱۵ خداوند چنین می‌گوید: «آوازی
در رامه شنیده شد ماتم و گریه بسیار تلخ که راحیل برای فرزندان خود گریه
می‌کند و برای فرزندان خود تسلی نمی پذیرد زیرا که نیستند.» ۱۶ خداوند
چنین می‌گوید: «آواز خود را ازگریه و چشمان خویش را از اشک باز دار.
زیراخداوند می‌فرماید که برای اعمال خود اجرت خواهی گرفت و ایشان

از زمین دشمنان مراجعت خواهند نمود. ۱۷ و خداوند می‌گوید که به جهت عاقبت تو امید هست و فرزندانت به حدودخویش خواهند برگشت. ۱۸ به تحقیق افرایم راشنیدم که برای خود ماتم گرفته، می‌گفت: مراتنبیه نمودی و متنبه شدم مثل گوساله‌ای که کارآزموده نشده باشد. مرا برگردان تا برگردانیده شوم زیرا که تو یهوه خدای من هستی. ۱۹ به درستی که بعد از آنکه برگردانیده شدم پشیمان گشتم و بعد از آنکه تعلیم یافتم بر ران خود زدم. خجل شدم و رسوایی هم کشیدم چونکه عارجوانی خویش را متحمل گردیدم. ۲۰ آیا افرایم پسر عزیز من یا ولد ابتهاج من است؟ زیرا هر گاه به ضد او سخن می‌گویم او را تا بحال به یادمی آورم. بنابراین خداوند می‌گوید که احشای من برای او به حرکت می‌آید و هر آینه بر او ترحم خواهم نمود. ۲۱ نشانه‌ها برای خود نصب نما وعلامت‌ها به جهت خویشتن برپا کن و دل خود رابسوی شاه راه به راهی که رفته‌ای متوجه ساز. ای باکره اسرائیل برگرد و به این شهرهای خود مراجعت نما. ۲۲ ای دختر مرتد تا به کی به اینطرف و به آنطرف گردش خواهی نمود؟ زیراخداوند امر تازه‌ای در جهان ابداع نموده است که زن مرد را احاطه خواهد کرد.» ۲۳ یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: «بار دیگر هنگامی که اسیران ایشان رابرمی گردانم، این کلام را در زمین یهودا وشهرهایش خواهند گفت که‌ای مسکن عدالت وای کوه قدوسیت، خداوند تو را مبارک سازد. ۲۴ ویهودا و تمامی شهرهایش با هم و فلاحان و آنانی که با گله‌ها گردش می‌کنند، در آن ساکن خواهندشد. ۲۵ زیرا که جان خستگان را تازه ساخته‌ام وجان همه محزونان را سیر کرده‌ام.» ۲۶ در این حال بیدار شدم و نگریستم و خوابم برای من شیرین بود. ۲۷ اینک خداوند می‌گوید: «ایامی می‌آید که خاندان اسرائیل و خاندان یهودا را به بذر انسان وبذر حیوان خواهم کاشت. ۲۸ و واقع خواهد شدچنانکه بر ایشان برای کندن و خراب نمودن ومنهدم ساختن و هلاک کردن و بلا رسانیدن مراقبت نمودم، به همینطور خداوند می‌گوید برایشان برای بنا نمودن و غرس کردن مراقب خواهم شد. ۲۹ و در آن ایام بار دیگر نخواهندگفت که پدران انگور ترش خوردند و دندان پسران کند گردید. ۳۰ بلکه هر کس به گناه خودخواهد مرد و هرکه انگور ترش خورد دندان وی کند خواهد شد.» ۳۱ خداوند می‌گوید: «اینک ایامی می‌آید که باخاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهد تازه‌ای خواهم بست. ۳۲ نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم در روزی که ایشان را دستگیری نمودم تا از زمین مصر بیرون آورم زیرا که ایشان عهد مرا شکستند، با آنکه خداوند می‌گوید من شوهر ایشان بودم.» ۳۳ اما خداوند می‌گوید: «اینست عهدی که بعد از این ایام با خاندان اسرائیل خواهم بست. شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و آن را بر دل ایشان خواهم نوشت و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود. ۳۴ و بار دیگر کسی به همسایه‌اش و شخصی به برادرش تعلیم نخواهدداد و نخواهد گفت خداوند را بشناس. زیراخداوند می‌گوید: جمیع ایشان از خرد و بزرگ مرا خواهند شناخت، چونکه عصیان ایشان راخواهم آمرزید و گناه ایشان را دیگر به یادنخواهم آورد.» ۳۵ خداوند که آفتاب را به جهت روشنایی روز و قانونهای ماه و ستارگان را برای روشنایی شب قرار داده است و دریا را به حرکت می‌آورد تاامواجش خروش نمایند و اسم او یهوه صبایوت می‌باشد، چنین می‌گوید. ۳۶ پس خداوندمی گوید: «اگر این قانونها از حضور من برداشته شود، آنگاه ذریت اسرائیل نیز زایل خواهند شدتا به حضور من قوم دایمی نباشند.» ۳۷ خداوندچنین می‌گوید: «اگر آسمانهای علوی پیموده شوند و اساس زمین سفلی را تفحص توان نمود، آنگاه من نیز تمامی ذریت اسرائیل را به‌سبب آنچه عمل نمودند ترک خواهم کرد. کلام خداوند این است.» ۳۸ یهوه می‌گوید: «اینک ایامی می‌آید که این شهر از برج حننئیل تا دروازه زاویه بنا خواهدشد. ۳۹ و ریسمان کار به خط مستقیم تا تل جارب بیرون خواهد رفت و بسوی جوعت دور خواهدزد. ۴۰ و تمامی وادی لاشها و خاکستر و تمامی زمینها تا وادی قدرون و بطرف مشرق تا زاویه دروازه اسبان، برای خداوند مقدس خواهد شد وبار دیگر تا ابدالاباد کنده و منهدم نخواهدگردید.»

۳۲ کلامی که در سال دهم صدقیا پادشاه یهودا که سال هجدهم نبوکدرصر باشداز جانب خداوند بر ارمیا نازل شد. ۲ و در آن وقت لشکر پادشاه بابل اورشلیم را محاصره کرده بودندو ارمیا نبی در صحن زندانی که در خانه پادشاه یهودا بود محبوس بود. ۳ زیرا صدقیا پادشاه یهودا او را به زندان انداخته، گفت: «چرا نبوت می‌کنی و می‌گویی که خداوند چنین می‌فرماید. اینک من این شهر را به‌دست پادشاه بابل تسلیم خواهم کرد و آن را تسخیر خواهد نمود. ۴ وصدقیا پادشاه یهودا از دست کلدانیان نخواهدرست بلکه البته به‌دست پادشاه بابل تسلیم شده، دهانش با دهان وی تکلم خواهد نمود و چشمش چشم وی را خواهد دید. ۵ و خداوند می‌گوید که صدقیا را به بابل خواهد برد و او در آنجا تا حینی که از او تفقد نمایم خواهد ماند. زیرا که شما باکلدانیان جنگ خواهید کرد، اما کامیاب نخواهیدشد.» ۶ و ارمیا گفت: «کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۷ اینک حنمئیل پسر عموی تو شلوم نزد تو آمده، خواهد گفت مزرعه مرا که در عناتوت است برای خود بخر زیرا حق انفکاک از آن تواست که آن را بخری.» ۸ پس حنمئیل پسر عموی من بر وفق کلام خداوند نزد من در صحن زندان آمده، مرا گفت: «تمنا اینکه مزرعه مرا که در عناتوت در زمین بنیامین است بخری زیرا که حق ارثیت و حق انفکاکش از آن تو است پس آن را برای خودبخر.» آنگاه دانستم که این کلام از جانب خداوندداست. ۹ پس مزرعه‌ای را که در عناتوت بود ازحنمئیل پسر عموی خود خریدم و وجه آن راهفده مثقال نقره برای وی وزن نمودم. ۱۰ و قباله را نوشته، مهر کردم و شاهدان گرفته، نقره را درمیزان وزن نمودم. ۱۱ پس قباله های خرید را هم آن را که برحسب شریعت و فریضه مختوم بود وهم آن را که باز بود گرفتم. ۱۲ و قباله خرید را به باروک بن نیریا ابن محسیا به حضور پسر عموی خود حنمئیل و به حضور شهودی که قباله خریدرا امضا کرده بودند و به حضور همه یهودیانی که در صحن زندان نشسته بودند، سپردم. ۱۳ و باروک را به حضور ایشان وصیت کرده، گفتم: ۱۴ «یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: این قباله‌ها یعنی قباله این خرید را، هم آن را که مختوم است و هم آن را که باز

است، بگیرو آنها را در ظرف سفالین بگذار تا روزهای بسیاربماند. ۱۵ زیرا یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: دیگرباره خانه‌ها و مزرعه‌ها وتاکستانها در این زمین خریده خواهد شد.» ۱۶ و بعد از آنکه قباله خرید را به باروک بن نیریا داده بودم، نزد خداوند تضرع نموده، گفتم: ۱۷ «آه‌ای خداوند یهوه اینک تو آسمان و زمین رابه قوت عظیم و بازوی بلند خود آفریدی وچیزی برای تو مشکل نیست ۱۸ که به هزاران احسان می‌نمایی و عقوبت گناه پدران را به آغوش پسرانشان بعد از ایشان می‌رسانی! خدای عظیم جبار که اسم تو یهوه صبایوت می‌باشد. ۱۹ عظیم المشورت و قوی العمل که چشمانت برتمامی راههای بنی آدم مفتوح است تا بهر کس برحسب راههایش و بر وفق ثمره اعمالش جزادهی. ۲۰ که آیات و علامات در زمین مصر و دراسرائیل و در میان مردمان تا امروز قرار دادی و ازبرای خود مثل امروز اسمی پیدا نمودی. ۲۱ وقوم خود اسرائیل را به آیات و علامات و به‌دست قوی و بازوی بلند و هیبت عظیم از زمین مصربیرون آوردی. ۲۲ و این زمین را که برای پدران ایشان قسم خوردی که به ایشان بدهی به ایشان دادی. زمینی که به شیر و شهد جاری است. ۲۳ وایشان چون داخل شده، آن را به تصرف آوردندکلام تو را نشنیدند و به شریعت تو سلوک ننمودند و به آنچه ایشان را امر فرمودی که بکنندعمل ننمودند. بنابراین تو تمام این بلا را به ایشان وارد آوردی. ۲۴ اینک سنگرها به شهر رسیده است تا آن را تسخیر نمایند و شهر به‌دست کلدانیانی که با آن جنگ می‌کنند به شمشیر وقحط و وبا تسلیم می‌شود و آنچه گفته بودی واقع شده است و اینک تو آن را می‌بینی. ۲۵ و توای خداوند یهوه به من گفتی که این مزرعه را برای خود به نقره بخر و شاهدان بگیر و حال آنکه شهربه‌دست کلدانیان تسلیم شده است.» ۲۶ پس کلام خداوند به ارمیا نازل شده، گفت: ۲۷ «اینک من یهوه خدای تمامی بشر هستم. آیاهیچ امر برای من مشکل می‌باشد؟ ۲۸ بنابراین خداوند چنین می‌گوید: اینک من این شهر را به‌دست کلدانیان و به‌دست نبوکدرصر پادشاه بابل تسلیم می‌کنم و او آن را خواهد گرفت. ۲۹ وکلدانیانی که با این شهر جنگ می‌کنند آمده، این شهر را آتش خواهند زد و آن را با خانه هایی که بربامهای آنها برای بعل بخورسوزانیدند و هدایای ریختنی برای خدایان غیر ریخته خشم مرابهیجان آوردند، خواهند سوزانید. ۳۰ زیرا که بنی‌اسرائیل و بنی یهودا از طفولیت خود پیوسته شرارت ورزیدند و خداوند می‌گوید که بنی‌اسرائیل به اعمال دستهای خود خشم مرادایم بهیجان آوردند. ۳۱ زیرا که این شهر ازروزی که آن را بنا کردند تا امروز باعث هیجان خشم و غضب من بوده است تا آن را از حضورخود دور اندازم. ۳۲ به‌سبب تمام شرارتی که بنی‌اسرائیل و بنی یهودا، ایشان و پادشاهان وسروران و کاهنان و انبیای ایشان و مردان یهودا وساکنان اورشلیم کرده، خشم مرا بهیجان آورده‌اند. ۳۳ و پشت به من داده‌اند و نه رو. و هرچند ایشان را تعلیم دادم بلکه صبح زودبرخاسته، تعلیم دادم لیکن گوش نگرفتند وتادیب نپذیرفتند. ۳۴ بلکه رجاسات خود را درخانه‌ای که به اسم من مسمی است برپا کرده، آن رانجس ساختند. ۳۵ و مکان های بلند بعل را که دروادی ابن هنوم است بنا کردند تا پسران و دختران خود را برای مولک از آتش بگذرانند. عملی که ایشان را امر نفرمودم و به‌خاطرم خطور ننمود که چنین رجاسات را بجا آورده، یهودا را مرتکب گناه گردانند. ۳۶ پس الان از این سبب یهوه خدای اسرائیل در حق این شهرکه شما درباره‌اش می‌گویید که به‌دست پادشاه بابل به شمشیر و قحط و وبا تسلیم شده است، چنین می‌فرماید: ۳۷ «اینک من ایشان را از همه زمینهایی که ایشان را در خشم و حدت و غضب عظیم خود رانده‌ام جمع خواهم کرد وایشان را به این مکان باز آورده، به اطمینان ساکن خواهم گردانید. ۳۸ و ایشان قوم من خواهند بود ومن خدای ایشان خواهم بود. ۳۹ و ایشان را یک دل و یک طریق خواهم داد تا به جهت خیریت خویش و پسران خویش که بعد از ایشان خواهندبود همیشه اوقات از من بترسند. ۴۰ و عهدجاودانی با ایشان خواهم بست که از احسان نمودن به ایشان برنخواهم گشت و ترس خود رادر دل ایشان خواهم نهاد تا از من دوری نورزند. ۴۱ و از احسان نمودن به ایشان مسرور خواهم شد و ایشان را براستی و به تمامی دل و جان خوددر این زمین غرس خواهم نمود. ۴۲ زیرا خداوندچنین می‌گوید: به نوعی که تمامی این بلای عظیم را به این قوم رسانیدم، همچنان تمامی احسانی راکه به ایشان وعده داده‌ام به ایشان خواهم رسانید. ۴۳ و در این زمین که شما درباره‌اش می‌گویید که ویران و از انسان و بهایم خالی شده و به‌دست کلدانیان تسلیم گردیده است، مزرعه‌ها خریده خواهد شد. ۴۴ و مزرعه‌ها به نقره خریده، قباله هاخواهند نوشت و مختوم خواهند نمود و شاهدان خواهند گرفت، در زمین بنیامین و حوالی اورشلیم و شهرهای یهودا و در شهرهای کوهستان و شهرهای همواری و شهرهای جنوب زیرا خداوند می‌گوید اسیران ایشان را باز خواهم آورد.»

۳۳ و هنگامی که ارمیا در صحن زندان محبوس بود کلام خداوند بار دیگر براو نازل شده، گفت: ۲ «خداوند که این کار رامی کند و خداوند که آن را مصور ساخته، مستحکم می‌سازد و اسم او یهوه است چنین می‌گوید: ۳ مرا بخوان و تو را اجابت خواهم نمودو تو را از چیزهای عظیم و مخفی که آنها راندانسته‌ای مخبر خواهم ساخت. ۴ زیرا که یهوه خدای اسرائیل درباره خانه های این شهر و درباره خانه های پادشاهان یهودا که در مقابل سنگرها ومنجنیقها منهدم شده است، ۵ و می‌آیند تا باکلدانیان مقاتله نمایند و آنها را به لاشهای کسانی که من در خشم و غضب خود ایشان را کشتم پرمی کنند. زیرا که روی خود را از این شهر به‌سبب تمامی شرارت ایشان مستور ساخته‌ام. ۶ اینک به این شهر عافیت و علاج باز خواهم داد و ایشان راشفا خواهم بخشید و فراوانی سلامتی و امانت رابه ایشان خواهم رسانید. ۷ و اسیران یهودا واسیران اسرائیل را باز آورده، ایشان را مثل اول بناخواهم نمود. ۸ و ایشان را از تمامی گناهانی که به من ورزیده‌اند، طاهر خواهم ساخت و تمامی تقصیرهای ایشان را که بدانها بر من گناه ورزیده واز من تجاوز کرده‌اند، خواهم آمرزید. ۹ و این شهر برای من اسم شادمانی و تسبیح و جلال خواهد بود نزد جمیع امت های زمین که چون آنهاهمه احسانی را که به ایشان نموده باشم بشنوندخواهند ترسید. و به‌سبب تمام این احسان وتمامی سلامتی که من به ایشان رسانیده باشم

خواهند لرزید. ۱۰ خداوند چنین می‌گوید که دراین مکان که شما درباره‌اش می‌گویید که آن ویران و خالی از انسان و بهایم است یعنی در شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم که ویران و خالی ازانسان و ساکنان و بهایم است، ۱۱ در آنها آوازشادمانی و آواز سرور و آواز داماد و آواز عروس و آواز کسانی که می‌گویند یهوه صبایوت راتسبیح بخوانید زیرا خداوند نیکو است و رحمت او تا ابدالاباد است، بار دیگر شنیده خواهد شد وآواز آنانی که هدایای تشکر به خانه خداوندمی آورند. زیرا خداوند می‌گوید اسیران این زمین را مثل سابق باز خواهم آورد. ۱۲ یهوه صبایوت چنین می‌گوید: در اینجایی که ویران و از انسان وبهایم خالی است و در همه شهرهایش بار دیگرمسکن شبانانی که گله‌ها را می‌خوابانند خواهدبود. ۱۳ و خداوند می‌گوید که در شهرهای کوهستان و شهرهای همواری و شهرهای جنوب و در زمین بنیامین و در حوالی اورشلیم وشهرهای یهودا گوسفندان بار دیگر از زیردست شمارندگان خواهند گذشت. ۱۴ اینک خداوندمی گوید: ایامی می‌آید که آن وعده نیکو را که درباره خاندان اسرائیل و خاندان یهودا دادم وفاخواهم نمود. ۱۵ در آن ایام و در آن زمان شاخه عدالت برای داود خواهم رویانید و او انصاف وعدالت را در زمین جاری خواهد ساخت. ۱۶ درآن ایام یهودا نجات خواهد یافت و اورشلیم به امنیت مسکون خواهد شد و اسمی که به آن نامیده می‌شود این است: یهوه صدقینو. ۱۷ زیرا خداوند چنین می‌گوید که از داود کسی‌که برکرسی خاندان اسرائیل بنشیند کم نخواهد شد. ۱۸ و از لاویان کهنه کسی‌که قربانی های سوختنی بگذراند و هدایای آردی بسوزاند وذبایح همیشه ذبح نماید از حضور من کم نخواهدشد.» ۱۹ و کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۲۰ «خداوند چنین می‌گوید: اگر عهد مرا با روز وعهد مرا با شب باطل توانید کرد که روز و شب دروقت خود نشود، ۲۱ آنگاه عهد من با بنده من داودباطل خواهد شد تا برایش پسری که بر کرسی اوسلطنت نماید نباشد و با لاویان کهنه که خادم من می‌باشند. ۲۲ چنانکه لشکر آسمان را نتوان شمردو ریگ دریا را قیاس نتوان کرد، همچنان ذریت بنده خود داود و لاویان را که مرا خدمت می‌نمایند زیاده خواهم گردانید.» ۲۳ و کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۲۴ «آیا نمی بینی که این قوم چه حرف می‌زنند؟ می‌گویند که خداوند آن دو خاندان را که برگزیده بود ترک نموده است. پس قوم مرا خوارمی شمارند که در نظر ایشان دیگر قومی نباشند. ۲۵ خداوند چنین می‌گوید: اگر عهد من با روز وشب نمی بود و قانون های آسمان و زمین را قرارنمی دادم، ۲۶ آنگاه نیز ذریت یعقوب ونسل بنده خود داود را ترک می‌نمودم و از ذریت او بر اولادابراهیم و اسحاق و یعقوب حاکمان نمی گرفتم. زیرا که اسیران ایشان را باز خواهم آورد و برایشان ترحم خواهم نمود.»

۳۴ کلامی که از جانب خداوند در حینی که نبوکدنصر پادشاه بابل و تمامی لشکرش و جمیع ممالک جهان که زیر حکم اوبودند و جمیع قومها با اورشلیم و تمامی شهرهایش جنگ می‌نمودند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۲ «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: برو صدقیا پادشاه یهودا را خطاب کرده، وی را بگوخداوند چنین می‌فرماید: اینک من این شهر را به‌دست پادشاه بابل تسلیم می‌کنم و او آن را به آتش خواهد سوزانید. ۳ و تو از دستش نخواهی رست. بلکه البته گرفتار شده، به‌دست او تسلیم خواهی گردید و چشمان تو چشمان پادشاه بابل راخواهد دید و دهانش با دهان تو گفتگو خواهدکرد و به بابل خواهی رفت. ۴ لیکن‌ای صدقیاپادشاه یهودا کلام خداوند را بشنو. خداونددرباره تو چنین می‌گوید: به شمشیر نخواهی مرد، ۵ بلکه بسلامتی خواهی مرد. و چنانکه برای پدرانت یعنی پادشاهان پیشین که قبل از تو بودند(عطریات) سوزانیدند، همچنان برای تو خواهندسوزانید و برای تو ماتم گرفته، خواهند گفت: آه‌ای آقا. زیرا خداوند می‌گوید: من این سخن راگفتم.» ۶ پس ارمیا نبی تمامی این سخنان را به صدقیاپادشاه یهودا در اورشلیم گفت، ۷ هنگامی که لشکر پادشاه بابل با اورشلیم و با همه شهرهای باقی یهود یعنی با لاکیش و عزیقه جنگ می‌نمودند. زیرا که این دو شهر از شهرهای حصاردار یهودا فقط باقی‌مانده بود. ۸ کلامی که ازجانب خداوند بر ارمیا نازل شد بعد از آنکه صدقیا پادشاه با تمامی قومی که در اورشلیم بودند عهد بست که ایشان به آزادی ندا نمایند، ۹ تا هر کس غلام عبرانی خود و هر کس کنیزعبرانیه خویش را به آزادی رها کند و هیچکس برادر یهود خویش را غلام خود نسازد. ۱۰ پس جمیع سروران و تمامی قومی که داخل این عهدشدند اطاعت نموده، هر کدام غلام خود را و هرکدام کنیز خویش را به آزادی رها کردند و ایشان را دیگر به غلامی نگاه نداشتند بلکه اطاعت نموده، ایشان را رهایی دادند. ۱۱ لکن بعد از آن ایشان برگشته، غلامان و کنیزان خود را که به آزادی رها کرده بودند، باز آوردند و ایشان را به عنف به غلامی و کنیزی خود گرفتند. ۱۲ و کلام خداوند بر ارمیا از جانب خداوندنازل شده، گفت: ۱۳ «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: من با پدران شما در روزی که ایشان را اززمین مصر از خانه بندگی بیرون آوردم عهد بسته، گفتم ۱۴ که در آخر هر هفت سال هر کدام از شمابرادر عبرانی خود را که خویشتن را به تو فروخته باشد رها کنید. و چون تو را شش سال بندگی کرده باشد، او را از نزد خود به آزادی رهایی دهی. اما پدران شما مرا اطاعت ننمودند و گوش خود را به من فرا نداشتند. ۱۵ و شما در این زمان بازگشت نمودید و آنچه در نظر من پسند است بجا آوردید. و هر کس برای همسایه خود به آزادی ندا نموده، در خانه‌ای که به اسم من نامیده شده است عهد بستید. ۱۶ اما از آن روتافته اسم مرا بی‌عصمت کردید و هر کدام از شما غلام خودرا و هر کس کنیز خویش را که ایشان را برحسب میل ایشان به آزادی رها کرده بودید، باز آوردید و ایشان را به عنف به غلامی و کنیزی خودگرفتید. ۱۷ بنابراین خداوند چنین می‌گوید: چونکه شما مرا اطاعت ننمودید و هر کس برای برادر خود و هر کدام برای همسایه خویش به آزادی ندا نکردید، اینک خداوند می‌گوید: من برای شما آزادی را به شمشیر و وبا و قحط ندامی کنم و شما را در میان تمامی ممالک جهان مشوش خواهم گردانید. ۱۸ و تسلیم خواهم کردکسانی را که از عهد من تجاوز نمودند و وفاننمودند به کلام عهدی که به حضور من بستند، حینی که گوساله را دو پاره کرده، در میان پاره هایش گذاشتند. ۱۹ یعنی سروران یهودا وسروران اورشلیم و

خواجه‌سرایان و کاهنان وتمامی قوم زمین را که در میان پاره های گوساله گذر نمودند. ۲۰ و ایشان را به‌دست دشمنان ایشان و به‌دست آنانی که قصد جان ایشان دارند، خواهم سپرد و لاشهای ایشان خوراک مرغان هواو حیوانات زمین خواهد شد. ۲۱ و صدقیا پادشاه یهودا و سرورانش را به‌دست دشمنان ایشان و به‌دست آنانی که قصد جان ایشان دارند و به‌دست لشکر پادشاه بابل که از نزد شما رفته‌اند تسلیم خواهم کرد. ۲۲ اینک خداوند می‌گوید من امرمی فرمایم و ایشان را به این شهر باز خواهم آوردو با آن جنگ کرده، آن را خواهند گرفت و به آتش خواهند سوزانید و شهرهای یهودا را ویران وغیرمسکون خواهم ساخت.»

۳۵ کلامی که از جانب خداوند در ایام یهویاقیم بن یوشیا پادشاه یهودا بر ارمیا نازل شده، گفت: ۲ «به خانه رکابیان برو و به ایشان سخن گفته، ایشان را به یکی از حجره های خانه خداوند بیاور و به ایشان شراب بنوشان.» ۳ پس یازنیا ابن ارمیا ابن حبصنیا و برادرانش وجمیع پسرانش و تمامی خاندان رکابیان رابرداشتم، ۴ و ایشان را به خانه خداوند به حجره پسران حانان بن یجدلیا مرد خدا که به پهلوی حجره سروران و بالای حجره معسیا ابن شلوم، مستحفظ آستانه بود آوردم. ۵ و کوزه های پر ازشراب و پیاله‌ها پیش رکابیان نهاده، به ایشان گفتم: «شراب بنوشید.» ۶ ایشان گفتند: «شراب نمی نوشیم زیرا که پدرما یوناداب بن رکاب ما را وصیت نموده، گفت که شما و پسران شما ابد شراب ننوشید. ۷ و خانه هابنا مکنید و کشت منمایید و تاکستانها غرس مکنید و آنها را نداشته باشید بلکه تمامی روزهای خود را در خیمه‌ها ساکن شوید تا روزهای بسیاربه روی زمینی که شما در آن غریب هستید زنده بمانید. ۸ و ما به سخن پدر خود یوناداب بن رکاب و بهرچه او به ما امر فرمود اطاعت نموده، درتمامی عمر خود شراب ننوشیدیم، نه ما و نه زنان ما و نه پسران ما و نه دختران ما. ۹ و خانه‌ها برای سکونت خود بنا نکردیم و تاکستانها و املاک ومزرعه‌ها برای خود نگرفتیم. ۱۰ و در خیمه هاساکن شده، اطاعت نمودیم و به آنچه پدر مایوناداب ما را امر فرمود عمل نمودیم. ۱۱ لیکن وقتی که نبوکدرصر پادشاه بابل به زمین برآمدگفتیم: بیایید از ترس لشکر کلدانیان و لشکرارامیان به اورشلیم داخل شویم پس در اورشلیم ساکن شدیم.» ۱۲ پس کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۱۳ «یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: برو و به مردان یهودا و ساکنان اورشلیم بگو که خداوند می‌گوید: آیا تادیب نمی پذیرید وبه کلام من گوش نمی گیرید؟ ۱۴ سخنان یوناداب بن رکاب که به پسران خود وصیت نمود که شراب ننوشید استوار گردیده است و تا امروز شراب نمی نوشند و وصیت پدر خود را اطاعت می‌نمایند، اما من به شما سخن گفتم و صبح زودبرخاسته، تکلم نمودم و مرا اطاعت نکردید. ۱۵ وبندگان خود انبیا را نزد شما فرستادم و صبح زودبرخاسته، ایشان را ارسال نموده، گفتم هر کدام ازراه بد خود بازگشت نمایید و اعمال خود رااصلاح کنید و خدایان غیر را پیروی منمایید وآنها را عبادت مکنید تا در زمینی که به شما و به پدران شما داده‌ام ساکن شوید. اما شما گوش نگرفتید و مرا اطاعت ننمودید. ۱۶ پس چونکه پسران یوناداب بن رکاب وصیت پدر خویش راکه به ایشان فرموده است اطاعت می‌نمایند و این قوم مرا اطاعت نمی کنند، ۱۷ بنابراین یهوه خدای صبایوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: اینک من بر یهودا و بر جمیع سکنه اورشلیم تمامی آن بلا را که درباره ایشان گفته‌ام وارد خواهم آوردزیرا که به ایشان سخن گفتم و نشنیدند و ایشان راخواندم و اجابت ننمودند.» ۱۸ و ارمیا به خاندان رکابیان گفت: «یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: چونکه شما وصیت پدر خود یوناداب را اطاعت نمودیدو جمیع اوامر او را نگاه داشته، بهرآنچه او به شماامر فرمود عمل نمودید، ۱۹ بنابراین یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: ازیوناداب بن رکاب کسی‌که دایم به حضور من بایستد کم نخواهد شد.»

۳۶ و در سال چهارم یهویاقیم بن یوشیاپادشاه یهودا واقع شد که این کلام ازجانب خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۲ «طوماری برای خود گرفته، تمامی سخنانی راکه من درباره اسرائیل و یهودا و همه امت‌ها به توگفتم از روزی که به تو تکلم نمودم یعنی از ایام یوشیا تا امروز در آن بنویس. ۳ شاید که خاندان یهودا تمامی بلا را که من می‌خواهم بر ایشان واردبیاورم گوش بگیرند تا هر کدام از ایشان از راه بدخود بازگشت نمایند و من عصیان و گناهان ایشان را بیامرزم.» ۴ پس ارمیا باروک بن نیریا را خواند و باروک ازدهان ارمیا تمامی کلام خداوند را که به او گفته بوددر آن طومار نوشت. ۵ و ارمیا باروک را امرفرموده، گفت: «من محبوس هستم و نمی توانم به خانه خداوند داخل شوم. ۶ پس تو برو و سخنان خداوند را از طوماری که از دهان من نوشتی درروز صوم در خانه خداوند در گوش قوم بخوان ونیز آنها را در گوش تمامی یهودا که از شهرهای خود می‌آیند بخوان. ۷ شاید که به حضورخداوند استغاثه نمایند و هر کدام از ایشان از راه بد خود بازگشت کنند زیرا که خشم و غضبی که خداوند درباره این قوم فرموده است عظیم می‌باشد.» ۸ پس باروک بن نیریا بهرآنچه ارمیا نبی او را امر فرموده بود عمل نمود و کلام خداوند را درخانه خداوند از آن طومار خواند. ۹ و در ماه نهم از سال پنجم یهویاقیم بن یوشیا پادشاه یهودابرای تمامی اهل اورشلیم و برای همه کسانی که از شهرهای یهودا به اورشلیم می‌آمدند برای روزه به حضور خداوند ندا کردند. ۱۰ و باروک سخنان ارمیا را از آن طومار در خانه خداوند درحجره جمریا ابن شافان کاتب در صحن فوقانی نزد دهنه دروازه جدید خانه خداوند به گوش تمامی قوم خواند. ۱۱ و چون میکایا ابن جمریا ابن شافان تمامی سخنان خداوند را از آن طومارشنید، ۱۲ به خانه پادشاه به حجره کاتب آمد واینک جمیع سروران در آنجا نشسته بودند یعنی الیشاماع کاتب و دلایا ابن شمعیا و الناتان بن عکبور و جمریا ابن شافان و صدقیا ابن حننیا وسایر سروران. ۱۳ پس میکایا تمامی سخنانی راکه از باروک وقتی که آنها را به گوش خلق ازطومار می‌خواند شنید برای ایشان بازگفت. ۱۴ آنگاه تمامی سروران یهودی ابن نتنیا ابن شلمیا ابن کوشی را نزد باروک فرستادند تا بگوید: «آن طوماری را که به گوش قوم خواندی به‌دست خود گرفته، بیا.» پس باروک بن نیریا طومار را به‌دست خود گرفته، نزد ایشان آمد. ۱۵ و ایشان وی را گفتند: «بنشین و آن را به

گوشهای ما بخوان.» و باروک به گوش ایشان خواند. ۱۶ و واقع شد که چون ایشان تمامی این سخنان را شنیدند با ترس به یکدیگر نظر افکندندو به باروک گفتند: «البته تمامی این سخنان را به پادشاه بیان خواهیم کرد.» ۱۷ و از باروک سوال کرده، گفتند: «ما را خبر بده که تمامی این سخنان را چگونه از دهان او نوشتی.» ۱۸ باروک به ایشان گفت: «او تمامی این سخنان را از دهان خود برای من می‌خواند و من با مرکب در طومار می‌نوشتم.» ۱۹ سروران به باروک گفتند: «تو و ارمیا رفته، خویشتن را پنهان کنید تا کسی نداند که کجامی باشید.» ۲۰ پس طومار را در حجره الیشاماع کاتب گذاشته، به‌سرای پادشاه رفتند وتمامی این سخنان را به گوش پادشاه بازگفتند. ۲۱ و پادشاه یهودی را فرستاد تا طومار را بیاورد و یهودی آن را از حجره الیشاماع کاتب آورده، در گوش پادشاه و در گوش تمامی سرورانی که به حضورپادشاه حاضر بودند خواند. ۲۲ و پادشاه در ماه نهم در خانه زمستانی نشسته و آتش پیش وی برمنقل افروخته بود. ۲۳ و واقع شد که چون یهودی سه چهار ورق خوانده بود، (پادشاه) آن را باقلمتراش قطع کرده، در آتشی که بر منقل بودانداخت تا تمامی طومار در آتشی که در منقل بودسوخته شد. ۲۴ و پادشاه و همه بندگانش که تمامی این سخنان را شنیدند نه ترسیدند و نه جامه خود را چاک زدند. ۲۵ لیکن الناتان و دلایا و جمریا از پادشاه التماس کردند که طومار را نسوزاند اما به ایشان گوش نگرفت. ۲۶ بلکه پادشاه یرحمیئیل شاهزاده و سرایا ابن عزرئیل و شلمیا ابن عبدئیل را امرفرمود که باروک کاتب و ارمیا نبی را بگیرند. اماخداوند ایشان را مخفی داشت. ۲۷ و بعد از آنکه پادشاه طومار و سخنانی را که باروک از دهان ارمیا نوشته بود سوزانید کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۲۸ «طوماری دیگر برای خود باز گیر و همه سخنان اولین را که در طومار نخستین که یهویاقیم پادشاه یهودا آن راسوزانید بر آن بنویس. ۲۹ و به یهویاقیم پادشاه یهودا بگو خداوند چنین می‌فرماید: تو این طومار را سوزانیدی و گفتی چرا در آن نوشتی که پادشاه بابل البته خواهد آمد و این زمین را خراب کرده، انسان و حیوان را از آن نابود خواهد ساخت. ۳۰ بنابراین خداوند درباره یهویاقیم پادشاه یهوداچنین می‌فرماید که برایش کسی نخواهد بود که برکرسی داود بنشیند و لاش او روز در گرما و شب در سرما بیرون افکنده خواهد شد. ۳۱ و بر او و برذریتش و بر بندگانش عقوبت گناه ایشان راخواهم آورد و بر ایشان و بر سکنه اورشلیم ومردان یهودا تمامی آن بلا را که درباره ایشان گفته‌ام خواهم رسانید زیرا که مرا نشنیدند.» ۳۲ پس ارمیا طوماری دیگر گرفته، به باروک بن نیریای کاتب سپرد و او تمامی سخنان طوماری راکه یهویاقیم پادشاه یهودا به آتش سوزانیده بود ازدهان ارمیا در آن نوشت و سخنان بسیاری نیز مثل آنها بر آن افزوده شد.

۳۷ و صدقیا ابن یوشیا پادشاه به‌جای کنیاهو ابن یهویاقیم که نبوکدرصرپادشاه بابل او را بر زمین یهودا به پادشاهی نصب کرده بود سلطنت نمود. ۲ و او و بندگانش و اهل زمین به کلام خداوند که به واسطه ارمیا نبی گفته بود گوش ندادند. ۳ و صدقیا پادشاه، یهوکل بن شلمیا و صفنیا ابن معسیا کاهن را نزد ارمیای نبی فرستاد که بگویند: «نزد یهوه خدای ما به جهت مااستغاثه نما.» ۴ و ارمیا در میان قوم آمد و شدمی نمود زیرا که او را هنوز در زندان نینداخته بودند. ۵ و لشکر فرعون از مصر بیرون آمدند وچون کلدانیانی که اورشلیم را محاصره کرده بودند خبر ایشان را شنیدند از پیش اورشلیم رفتند. ۶ آنگاه کلام خداوند بر ارمیا نبی نازل شده، گفت: ۷ «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: به پادشاه یهودا که شما را نزد من فرستاد تا از من مسالت نمایید چنین بگویید: اینک لشکر فرعون که به جهت اعانت شما بیرون آمده‌اند، به ولایت خود به مصر مراجعت خواهند نمود. ۸ و کلدانیان خواهند برگشت و با این شهر جنگ خواهند کردو آن را تسخیر نموده، به آتش خواهند سوزانید. ۹ و خداوند چنین می‌گوید که خویشتن را فریب ندهید و مگویید که کلدانیان از نزد ما البته خواهندرفت زیرا که نخواهند رفت. ۱۰ بلکه اگر تمامی لشکر کلدانیانی را که با شما جنگ می‌نمایندچنان شکست می‌دادید که از ایشان غیر ازمجروح شدگان کسی نمی ماند، باز هر کدام ازایشان از خیمه خود برخاسته، این شهر را به آتش می‌سوزانیدند.» ۱۱ و بعد از آنکه لشکر کلدانیان از ترس لشکرفرعون از اورشلیم کوچ کرده بودند، واقع شد ۱۲ که ارمیا از اورشلیم بیرون می‌رفت تا به زمین بنیامین برود و در آنجا از میان قوم نصیب خود رابگیرد. ۱۳ و چون به دروازه بنیامین رسید رئیس کشیکچیان مسمی به یرئیا ابن شلمیا ابن حننیا درآنجا بود و او ارمیای نبی را گرفته، گفت: «نزدکلدانیان می‌روی؟» ۱۴ ارمیا گفت: «دروغ است نزد کلدانیان نمی روم.» لیکن یرئیا به وی گوش نداد و ارمیا راگرفته او را نزد سروران آورد. ۱۵ و سروران برارمیا خشم نموده، او را زدند و او را در خانه یوناتان کاتب به زندان انداختند زیرا آن را زندان ساخته بودند. ۱۶ و چون ارمیا در سیاه چال به یکی از حجره‌ها داخل شده بود و ارمیا روزهای بسیاردر آنجا مانده بود، ۱۷ آنگاه صدقیا پادشاه فرستاده، او را آورد و پادشاه در خانه خود خفیه از او سوال نموده، گفت که «آیا کلامی از جانب خداوند هست؟» ارمیا گفت: «هست و گفت به‌دست پادشاه بابل تسلیم خواهی شد.» ۱۸ و ارمیا به صدقیا پادشاه گفت: «و به تو وبندگانت و این قوم چه گناه کرده‌ام که مرا به زندان انداخته‌اید؟ ۱۹ و انبیای شما که برای شما نبوت کرده، گفتند که پادشاه بابل بر شما و بر این زمین نخواهد آمد کجا می‌باشند؟ ۲۰ پس الان‌ای آقایم پادشاه بشنو: تمنا اینکه استدعای من نزد توپذیرفته شود که مرا به خانه یوناتان کاتب پس نفرستی مبادا در آنجا بمیرم.» ۲۱ پس صدقیا پادشاه امر فرمود که ارمیا را درصحن زندان بگذارند. و هر روز قرص نانی ازکوچه خبازان به او دادند تا همه نان از شهر تمام شد. پس ارمیا در صحن زندان ماند.

۳۸ و شفطیا ابن متان و جدلیا ابن فشحور ویوکل بن شلمیا و فشحور بن ملکیاسخنان ارمیا را شنیدند که تمامی قوم را بدانهامخاطب ساخته، گفت: ۲ «خداوند چنین می‌گوید: هرکه در این شهر بماند از شمشیر وقحط و وبا خواهد مرد اما هرکه نزد کلدانیان بیرون رود خواهد زیست و جانش برای اوغنیمت شده، زنده خواهد ماند. ۳ خداوند چنین می‌گوید:

این شهر البته به‌دست لشکر پادشاه بابل تسلیم شده، آن را تسخیر خواهد نمود.» ۴ پس آن سروران به پادشاه گفتند: «تمنا اینکه این مرد کشته شود زیرا که بدین منوال دستهای مردان جنگی را که در این شهر باقی‌مانده‌اند ودستهای تمامی قوم را سست می‌کند چونکه مثل این سخنان به ایشان می‌گوید. زیرا که این مردسلامتی این قوم را نمی طلبد بلکه ضرر ایشان را.» ۵ صدقیا پادشاه گفت: «اینک او در دست شمااست زیرا پادشاه به خلاف شما کاری نمی تواندکرد.» ۶ پس ارمیا را گرفته او را در سیاه چال ملکیا ابن ملک که در صحن زندان بود انداختند و ارمیا را به ریسمانها فرو هشتند و در آن سیاه چال آب نبودلیکن گل بود و ارمیا به گل فرو رفت. ۷ و چون عبدملک حبشی که یکی از خواجه‌سرایان و درخانه پادشاه بود شنید که ارمیا را به سیاه چال انداختند (و به دروازه بنیامین نشسته بود)، ۸ آنگاه عبدملک از خانه پادشاه بیرون آمد و به پادشاه عرض کرده، گفت: ۹ «که‌ای آقایم پادشاه این مردان در آنچه به ارمیای نبی کرده و او را به سیاه چال انداخته‌اند شریرانه عمل نموده‌اند و اودر جایی که هست از گرسنگی خواهد مرد زیراکه در شهر هیچ نان باقی نیست.» ۱۰ پس پادشاه به عبدملک حبشی امر فرموده، گفت: «سی نفر از اینجا همراه خود بردار وارمیای نبی را قبل از آنکه بمیرد از سیاه چال برآور.» ۱۱ پس عبدملک آن کسان را همراه خودبرداشته، به خانه پادشاه از زیر خزانه داخل شد واز آنجا پارچه های مندرس و رقعه های پوسیده گرفته، آنها را با ریسمانها به سیاه چال نزد ارمیافروهشت. ۱۲ و عبدملک حبشی به ارمیا گفت: «این پارچه های مندرس و رقعه های پوسیده رازیر بغل خود در زیر ریسمانها بگذار.» و ارمیا چنین کرد. ۱۳ پس ارمیا را با ریسمانها کشیده، اورا از سیاه چال برآوردند و ارمیا در صحن زندان ساکن شد. ۱۴ و صدقیا پادشاه فرستاده، ارمیا نبی را به مدخل سومی که در خانه خداوند بود نزد خودآورد و پادشاه به ارمیا گفت: «من از تو مطلبی می‌پرسم، از من چیزی مخفی مدار.» ۱۵ ارمیا به صدقیا گفت: «اگر تو را خبر دهم آیا هر آینه مرانخواهی کشت و اگر تو را پند دهم مرا نخواهی شنید؟» ۱۶ آنگاه صدقیا پادشاه برای ارمیا خفیه قسم خورده، گفت: «به حیات یهوه که این‌جان رابرای ما آفرید قسم که تو را نخواهم کشت و تو رابه‌دست این کسانی که قصد جان تو دارند تسلیم نخواهم کرد.» ۱۷ پس ارمیا به صدقیا گفت: «یهوه خدای صبایوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: اگرحقیقت نزد سروران پادشاه بابل بیرون روی، جان تو زنده خواهد ماند و این شهر به آتش سوخته نخواهد شد بلکه تو و اهل خانه ات زنده خواهیدماند. ۱۸ اما اگر نزد سروران پادشاه بابل بیرون نروی این شهر به‌دست کلدانیان تسلیم خواهدشد و آن را به آتش خواهند سوزانید و تو از دست ایشان نخواهی رست.» ۱۹ اما صدقیا پادشاه به ارمیا گفت: «من ازیهودیانی که بطرف کلدانیان شده‌اند می‌ترسم، مبادا مرا به‌دست ایشان تسلیم نموده، ایشان مراتفضیح نمایند.» ۲۰ ارمیا در جواب گفت: «تو راتسلیم نخواهند کرد. مستدعی آنکه کلام خداوندرا که به تو می‌گویم اطاعت نمایی تا تو را خیریت شود و جان تو زنده بماند. ۲۱ اما اگر از بیرون رفتن ابا نمایی کلامی که خداوند بر من کشف نموده این است: ۲۲ اینک تمامی زنانی که در خانه پادشاه یهودا باقی‌مانده‌اند نزد سروران پادشاه بابل بیرون برده خواهند شدو ایشان خواهند گفت: اصدقای تو تو را اغوا نموده، بر تو غالب آمدند و الان چونکه پایهای تو در لجن فرو رفته است ایشان به عقب برگشته‌اند. ۲۳ و جمیع زنانت و فرزندانت رانزد کلدانیان بیرون خواهند برد و تو از دست ایشان نخواهی رست بلکه به‌دست پادشاه بابل گرفتار خواهی شد و این شهر را به آتش خواهی سوزانید.» ۲۴ آنگاه صدقیا به ارمیا گفت: «زنهار کسی ازاین سخنان اطلاع نیابد و نخواهی مرد. ۲۵ و اگرسروران بشنوند که با تو گفتگو کرده‌ام و نزدتو آمده، تو را گویند تمنا اینکه ما را از آنچه به پادشاه گفتی و آنچه پادشاه به تو گفت اطلاع دهی و آن را از ما مخفی نداری تا تو رابه قتل نرسانیم، ۲۶ آنگاه به ایشان بگو: من عرض خود را به حضور پادشاه رسانیدم تا مرابه خانه یوناتان باز نفرستد تا در آنجانمیرم.» ۲۷ پس جمیع سروران نزد ارمیا آمده، از اوسوال نمودند و او موافق همه این سخنانی که پادشاه به او امر فرموده بود به ایشان گفت. پس ازسخن‌گفتن با او باز ایستادند چونکه مطلب فهمیده نشد. ۲۸ و ارمیا در صحن زندان تا روز فتح شدن اورشلیم ماند و هنگامی که اورشلیم گرفته شد در آنجا بود.

۳۹ در ماه دهم از سال نهم صدقیاپادشاه یهودا، نبوکدرصر پادشاه بابل با تمامی لشکر خود بر اورشلیم آمده، آن را محاصره نمودند. ۲ و در روز نهم ماه چهارم از سال یازدهم صدقیا در شهر رخنه کردند. ۳ و تمام سروران پادشاه بابل داخل شده، در دروازه وسطی نشستند یعنی نرجل شراصر و سمجرنبو وسرسکیم رئیس خواجه‌سرایان و نرجل شراصررئیس مجوسیان و سایر سرداران پادشاه بابل. ۴ وچون صدقیا پادشاه یهودا و تمامی مردان جنگی این را دیدند فرار کرده، به راه باغ شاه از دروازه‌ای که در میان دو حصار بود در وقت شب از شهربیرون رفتند و (پادشاه) به راه عربه رفت. ۵ ولشکر کلدانیان ایشان را تعاقب نموده، در عربه اریحا به صدقیا رسیدند و او را گرفتار کرده، نزدنبوکدرصر پادشاه بابل به ربله در زمین حمات آوردند و او بر وی فتوی داد. ۶ و پادشاه بابل پسران صدقیا را پیش رویش در ربله به قتل رسانید و پادشاه بابل تمامی شرفای یهودا راکشت. ۷ و چشمان صدقیا را کور کرد و او را به زنجیرها بسته، به بابل برد. ۸ و کلدانیان خانه پادشاه و خانه های قوم را به آتش سوزانیدند وحصارهای اورشلیم را منهدم ساختند. ۹ ونبوزردان رئیس جلادان، بقیه قوم را که در شهرباقی‌مانده بودند و خارجین را که بطرف او شده بودند و بقیه قوم را که مانده بودند به بابل به اسیری برد. ۱۰ لیکن نبوزردان رئیس جلادان فقیران قوم را که چیزی نداشتند در زمین یهودا واگذاشت وتاکستانها و مزرعه‌ها در آن روز به ایشان داد. ۱۱ و نبوکدرصر پادشاه بابل درباره ارمیا به نبوزردان رئیس جلادان امر فرموده، گفت: ۱۲ «او را بگیر و به او نیک متوجه شده، هیچ اذیتی به وی مرسان بلکه هرچه به تو بگوید برایش بعمل آور.» ۱۳ پس نبوزردان رئیس جلادان و نبوشزبان رئیس خواجه‌سرایان و نرجل شراصر رئیس مجوسیان و سایر سروران پادشاه بابل فرستادند. ۱۴ و ارسال نموده، ارمیا را از صحن زندان برداشتند و او را به جدلیا ابن اخیقام بن شافان سپردند تا او را به خانه خود ببرد. پس در میان قوم ساکن شد. ۱۵ و چون ارمیا هنوز در

صحن زندان محبوس بود، کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت: ۱۶ «برو و عبدملک حبشی را خطاب کرده، بگو: یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: اینک کلام خود را بر این شهر به بلا وارد خواهم آورد ونه بخوبی و در آن روز در نظر تو واقع خواهد شد. ۱۷ لیکن خداوند می‌گوید: من تو را در آن روزنجات خواهم داد و به‌دست کسانی که از ایشان می‌ترسی تسلیم نخواهی شد. ۱۸ زیرا خداوندمی گوید که تو را البته رهایی خواهم داد و به شمشیر نخواهی افتاد، بلکه از این جهت که بر من توکل نمودی جان تو برایت غنیمت خواهد شد.»

۴۰ کلامی که از جانب خداوند بر ارمیا نازل شد بعد از آنکه نبوزردان رئیس جلادان او را از رامه رهایی داد و وی را از میان تمامی اسیران اورشلیم و یهودا که به بابل جلای وطن می‌شدند و او در میان ایشان به زنجیرها بسته شده بود برگرفت. ۲ و رئیس جلادان ارمیا را گرفته، وی را گفت: «یهوه خدایت این بلا را درباره این مکان فرموده است. ۳ و خداوند برحسب کلام خود این را به وقوع آورده، عمل نموده است. ۴ وحال اینک من امروز تو را از زنجیرهایی که بردستهای تو است رها می‌کنم. پس اگر در نظرت پسند آید که با من به بابل بیایی بیا و تو را نیکومتوجه خواهم شد. و اگر در نظرت پسند نیاید که همراه من به بابل آیی، پس میا و بدان که تمامی زمین پیش تو است هر جایی که در نظرت خوش و پسند آید که بروی به آنجا برو.» ۵ و وقتی که او هنوز برنگشته بود (وی راگفت): «نزد جدلیا ابن اخیقام بن شافان که پادشاه بابل او را بر شهرهای یهودا نصب کرده است برگرد و نزد او در میان قوم ساکن شو یا هر جایی که می‌خواهی بروی برو.» پس رئیس جلادان اورا توشه راه و هدیه داد و او را رها نمود. ۶ و ارمیانزد جدلیا ابن اخیقام به مصفه آمده، نزد او در میان قومی که در زمین باقی‌مانده بودند ساکن شد. ۷ و چون تمامی سرداران لشکر که در صحرابودند و مردان ایشان شنیدند که پادشاه بابل جدلیاابن اخیقام را بر زمین نصب کرده و مردان و زنان واطفال و فقیران زمین را که به بابل برده نشده بودندبه او سپرده است، ۸ آنگاه ایشان نزد جدلیا به مصفه آمدند یعنی اسماعیل بن نتنیا و یوحانان ویوناتان پسران قاریح و سرایا ابن تنحومت وپسران عیفای نطوفاتی و یزنیا پسر معکاتی ایشان و مردان ایشان. ۹ و جدلیا ابن اخیقام بن شافان برای ایشان و کسان ایشان قسم خورده، گفت: «ازخدمت نمودن به کلدانیان مترسید. در زمین ساکن شوید و پادشاه بابل را بندگی نمایید و برای شمانیکو خواهد شد. ۱۰ و اما من اینک در مصفه ساکن خواهم شد تا به حضور کلدانیانی که نزد ما آیندحاضر شوم و شما شراب و میوه جات و روغن جمع کرده، در ظروف خود بگذارید و درشهرهایی که برای خود گرفته‌اید ساکن باشید.» ۱۱ و نیز چون تمامی یهودیانی که در موآب ودر میان بنی عمون و در ادوم و سایر ولایات بودندشنیدند که پادشاه بابل و بقیه‌ای از یهود راواگذاشته و جدلیا ابن اخیقام بن شافان را بر ایشان گماشته است، ۱۲ آنگاه جمیع یهودیان از هرجایی که پراکنده شده بودند مراجعت کردند و به زمین یهودا نزد جدلیا به مصفه آمدند و شراب ومیوه جات بسیار و فراوان جمع نمودند. ۱۳ و یوحانان بن قاریح و همه سرداران لشکری که در بیابان بودند نزد جدلیا به مصفه آمدند، ۱۴ و او را گفتند: «آیا هیچ می‌دانی که بعلیس پادشاه بنی عمون اسماعیل بن نتنیا رافرستاده است تا تو را بکشد؟» اما جدلیا ابن اخیقام ایشان را باور نکرد. ۱۵ پس یوحانان بن قاریح جدلیا را در مصفه خفیه خطاب کرده، گفت: «اذن بده که بروم و اسماعیل بن نتنیا رابکشم و کسی آگاه نخواهد شد. چرا او تو رابکشد و جمیع یهودیانی که نزد تو فراهم آمده اندپراکنده شوند و بقیه یهودیان تلف گردند؟» ۱۶ اماجدلیا ابن اخیقام به یوحانان بن قاریح گفت: «این کار را مکن زیرا که درباره اسماعیل دروغ می‌گویی.»

۴۱ و در ماه هفتم واقع شد که اسماعیل بن نتنیا ابن الیشاماع که از نسل پادشاهان بود با بعضی از روسای پادشاه و ده نفر همراهش نزد جدلیا ابن اخیقام به مصفه آمدند و آنجا درمصفه با هم نان خوردند. ۲ و اسماعیل بن نتنیا وآن ده نفر که همراهش بودند برخاسته، جدلیا ابن اخیقام بن شافان را به شمشیر زدند و او را که پادشاه بابل به حکومت زمین نصب کرده بودکشت. ۳ و اسماعیل تمامی یهودیانی را که همراه او یعنی با جدلیا در مصفه بودند و کلدانیانی را که در آنجا یافت شدند و مردان جنگی را کشت. ۴ و در روز دوم بعد از آنکه جدلیا را کشته بودو کسی از آن اطلاع نیافته بود، ۵ هشتاد نفر با ریش تراشیده و گریبان دریده و بدن خراشیده هدایا وبخور با خود آورده، از شکیم و شیلوه و سامره آمدند تا به خانه خداوند ببرند. ۶ و اسماعیل بن نتنیا به استقبال ایشان از مصفه بیرون آمد و دررفتن گریه می‌کرد و چون به ایشان رسید گفت: «نزد جدلیا ابن اخیقام بیایید.» ۷ و هنگامی که ایشان به میان شهر رسیدند اسماعیل بن نتنیا وکسانی که همراهش بودند ایشان را کشته، درحفره انداختند. ۸ اما در میان ایشان ده نفر پیداشدند که به اسماعیل گفتند: «ما را مکش زیرا که ما را ذخیره‌ای از گندم و جو و روغن و عسل درصحرا می‌باشد.» پس ایشان را واگذاشته، در میان برادران ایشان نکشت. ۹ و حفره‌ای که اسماعیل بدنهای همه کسانی را که به‌سبب جدلیا کشته در آن انداخته بود همان است که آسا پادشاه به‌سبب بعشا پادشاه اسرائیل ساخته بود و اسماعیل بن نتنیا آن را از کشتگان پرکرد. ۱۰ پس اسماعیل تمامی بقیه قوم را که درمصفه بودند با دختران پادشاه و جمیع کسانی که در مصفه باقی‌مانده بودند که نبوزردان رئیس جلادان به جدلیا ابن اخیقام سپرده بود، اسیر ساخت و اسماعیل بن نتنیا ایشان را اسیر ساخته، می‌رفت تا نزد بنی عمون بگذرد. ۱۱ اما چون یوحانان بن قاریح و تمامی سرداران لشکری که همراهش بودند از تمامی فتنه‌ای که اسماعیل بن نتنیا کرده بود خبر یافتند، ۱۲ آنگاه جمیع کسان خود را برداشتند و به قصد مقاتله با اسماعیل بن نتنیا روانه شده، او را نزد دریاچه بزرگ که درجبعون است یافتند. ۱۳ و چون جمیع کسانی که بااسماعیل بودند یوحانان بن قاریح و تمامی سرداران لشکر را که همراهش بودند دیدندخوشحال شدند. ۱۴ و تمامی کسانی که اسماعیل از مصفه به اسیری می‌برد روتافته، برگشتند و نزدیوحانان بن قاریح آمدند. ۱۵ اما اسماعیل بن نتنیابا هشت نفر از دست یوحانان فرار

کرد و نزدبنی عمون رفت. ۱۶ و یوحانان بن قاریح با همه سرداران لشکرکه همراهش بودند، تمامی بقیه قومی را که ازدست اسماعیل بن نتنیا از مصفه بعد از کشته شدن جدلیا ابن اخیقام خلاصی داده بود بگرفت، یعنی مردان دلیر جنگی و زنان و اطفال و خواجه‌سرایان را که ایشان را در جبعون خلاصی داده بود؛ ۱۷ و ایشان رفته، در جیروت کمهام که نزدبیت لحم است منزل گرفتند تا بروند و به مصرداخل شوند، ۱۸ به‌سبب کلدانیان زیرا که از ایشان می‌ترسیدند چونکه اسماعیل بن نتنیا جدلیا ابن اخیقام را که پادشاه بابل او را حاکم زمین قرار داده بود کشته بود.

۴۲ پس تمامی سرداران لشکر و یوحانان بن قاریح و یزنیا ابن هوشعیا و تمامی خلق از خرد و بزرگ پیش آمدند، ۲ و به ارمیا نبی گفتند: «تمنا اینکه التماس ما نزد تو پذیرفته شودو به جهت ما و به جهت تمامی این بقیه نزد یهوه خدای خود مسالت نمایی زیرا که ما قلیلی ازکثیر باقی‌مانده‌ایم چنانکه چشمانت ما را می‌بیند. ۳ تا یهوه خدایت ما را به راهی که باید برویم و به‌کاری که باید بکنیم اعلام نماید.» ۴ پس ارمیای نبی به ایشان گفت: «شنیدم. اینک من برحسب آنچه به من گفته‌اید، نزد یهوه خدای شما مسالت خواهم نمود و هرچه خداوند در جواب شما بگوید به شما اطلاع خواهم داد و چیزی از شما باز نخواهم داشت.» ۵ ایشان به ارمیا گفتند: «خداوند در میان ماشاهد راست و امین باشد که برحسب تمامی کلامی که یهوه خدایت به واسطه تو نزد ما بفرستدعمل خواهیم نمود. ۶ خواه نیکو باشد و خواه بد، کلام یهوه خدای خود را که تو را نزد اومی فرستیم اطاعت خواهیم نمود تا آنکه قول یهوه خدای خود را اطاعت نموده، برای ماسعادتمندی بشود.» ۷ و بعد از ده روز واقع شد که کلام خداوند برارمیا نازل شد. ۸ پس یوحانان بن قاریح و همه سرداران لشکر که همراهش بودند و تمامی قوم رااز کوچک و بزرگ خطاب کرده، ۹ به ایشان گفت: «یهوه خدای اسرائیل که شما مرا نزد وی فرستادید تا دعای شما را به حضور او برسانم چنین می‌فرماید: ۱۰ اگر فی الحقیقه در این زمین بمانید آنگاه شما را بنا نموده، منهدم نخواهم ساخت و غرس کرده، نخواهم کند، زیرا از بلایی که به شما رسانیدم پشیمان شدم. ۱۱ از پادشاه بابل که از او بیم دارید ترسان مباشید. بلی خداوندمی گوید از او ترسان مباشید زیرا که من با شماهستم تا شما را نجات‌بخشم و شما را از دست او رهایی دهم. ۱۲ و من بر شما رحمت خواهم فرمود تا او بر شما لطف نماید و شما را به زمین خودتان پس بفرستد. ۱۳ اما اگر گویید که در این زمین نخواهیم ماند و اگر سخن یهوه خدای خودرا گوش نگیرید، ۱۴ و بگویید نی بلکه به زمین مصر خواهیم رفت زیرا که در آنجا جنگ نخواهیم دید و آواز کرنا نخواهیم شنید و برای نان گرسنه نخواهیم شد و در آنجا ساکن خواهیم شد، ۱۵ پس حال بنابراین‌ای بقیه یهودا کلام خداوند را بشنوید: یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: اگر به رفتن به مصر جازم می‌باشید و اگر در آنجا رفته، ساکن شوید، ۱۶ آنگاه شمشیری که از آن می‌ترسید البته آنجادر مصر به شما خواهد رسید و قحطی که از آن هراسان هستید آنجا در مصر شما را خواهددریافت و در آنجا خواهید مرد. ۱۷ و جمیع کسانی که برای رفتن به مصر و سکونت در آنجاجازم شده‌اند، از شمشیر و قحط و وبا خواهندمرد و احدی از ایشان از آن بلایی که من بر ایشان می‌رسانم باقی نخواهد ماند و خلاصی نخواهدیافت. ۱۸ زیرا که یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: چنانکه خشم و غضب من برساکنان اورشلیم ریخته شد، همچنان غضب من به مجرد ورود شما به مصر بر شما ریخته خواهدشد و شما مورد نفرین و دهشت و لعنت و عارخواهید شد و این مکان را دیگر نخواهید دید.» ۱۹ ای بقیه یهودا خداوند به شما می‌گوید به مصرمروید، یقین بدانید که من امروز شما را تهدیدنمودم. ۲۰ زیرا خویشتن را فریب دادید چونکه مرا نزد یهوه خدای خود فرستاده، گفتید که برای ما نزد یهوه خدای ما مسالت نما و ما را موافق هرآنچه یهوه خدای ما بگوید، مخبر ساز و آن را بعمل خواهیم آورد. ۲۱ پس امروز شما را مخبرساختم اما شما نه به قول یهوه خدای خود و نه بهیچ‌چیزی که به واسطه من نزد شما فرستادگوش گرفتید. ۲۲ پس الان یقین بدانید که شما درمکانی که می‌خواهید بروید و در آن ساکن شویداز شمشیر و قحط و وبا خواهید مرد.»

۴۳ و چون ارمیا فارغ شد از گفتن به تمامی قوم، تمامی کلام یهوه خدای ایشان راکه یهوه خدای ایشان آن را به واسطه او نزد ایشان فرستاده بود یعنی جمیع این سخنان را، ۲ آنگاه عزریا ابن هوشعیا و یوحانان بن قاریح و جمیع مردان متکبر، ارمیا را خطاب کرده، گفتند: «تودروغ می‌گویی، یهوه خدای ما تو را نفرستاده است تا بگویی به مصر مروید و در آنجا سکونت منمایید. ۳ بلکه باروک بن نیریا تو را بر مابرانگیخته است تا ما را به‌دست کلدانیان تسلیم نموده، ایشان ما را بکشند و به بابل به اسیری ببرند.» ۴ و یوحانان بن قاریح و همه سرداران لشکر وتمامی قوم فرمان خداوند را که در زمین یهودابمانند، اطاعت ننمودند. ۵ بلکه یوحانان بن قاریح و همه سرداران لشکر، بقیه یهودا را که از میان تمامی امت هایی که در میان آنها پراکنده شده بودند برگشته، در زمین یهودا ساکن شده بودندگرفتند. ۶ یعنی مردان و زنان و اطفال و دختران پادشاه و همه کسانی را که نبوزردان رئیس جلادان، به جدلیا ابن اخیقام بن شافان سپرده بود وارمیای نبی و باروک بن نیریا را. ۷ و به زمین مصررفتند زیرا که قول خداوند را گوش نگرفتند و به تحفنحیس آمدند. ۸ پس کلام خداوند در تحفنحیس بر ارمیانازل شده، گفت: ۹ «سنگهای بزرگ به‌دست خودبگیر و آنها را در نظر مردان یهودا در سعه‌ای که نزد دروازه خانه فرعون در تحفنحیس است با گچ بپوشان. ۱۰ و به ایشان بگو که یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: اینک من فرستاده، بنده خود نبوکدرصر پادشاه بابل را خواهم گرفت و کرسی او را بر این سنگهایی که پوشانیدم خواهم نهاد و او سایبان خود را بر آنها خواهدبرافراشت. ۱۱ و آمده، زمین مصر را خواهد زد وآنانی را که مستوجب موت‌اند به موت و آنانی راکه مستوجب اسیری‌اند به اسیری و آنانی را که مستوجب شمشیرند به شمشیر (خواهد سپرد). ۱۲ و آتشی در خانه های خدایان مصر خواهم افروخت و آنها را خواهد سوزانید و به اسیری خواهد برد و خویشتن را به زمین مصر ملبس خواهد ساخت مثل

شبانی که خویشتن را به‌جامه خود ملبس سازد و از آنجا به سلامتی بیرون خواهد رفت. ۱۳ و تمثالهای بیت شمس را که درزمین مصر است خواهد شکست و خانه های خدایان مصر را به آتش خواهد سوزانید.»

۴۴ کلامی که درباره تمامی یهود که درزمین مصر ساکن بودند و در مجدل وتحفنحیس و نوف و زمین فتروس سکونت داشتند، به ارمیا نازل شده، گفت: ۲ «یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: شماتمامی بلایی را که من بر اورشلیم و تمامی شهرهای یهودا وارد آوردم دیدید که اینک امروز خراب شده است و ساکنی در آنها نیست. ۳ به‌سبب شرارتی که کردند و خشم مرا بهیجان آوردند از اینکه رفته، بخورسوزانیدند و خدایان غیر را که نه ایشان و نه شما و نه پدران شما آنها راشناخته بودید عبادت نمودند. ۴ و من جمیع بندگان خود انبیا را نزد شما فرستادم و صبح زودبرخاسته، ایشان را ارسال نموده، گفتم این رجاست را که من از آن نفرت دارم بعمل نیاورید. ۵ اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فرا نداشتند تااز شرارت خود بازگشت نمایند و برای خدایان غیر بخور نسوزانند. ۶ بنابراین خشم و غضب من ریخته و بر شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم افروخته گردید که آنها مثل امروز خراب و ویران گردیده است. ۷ پس حال یهوه خدای صبایوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: شما چرا این شرارت عظیم را بر جان خود وارد می‌آورید تاخویشتن را از مرد و زن و طفل و شیرخواره ازمیان یهودا منقطع سازید و از برای خود بقیه‌ای نگذارید؟ ۸ زیرا که در زمین مصر که به آنجا برای سکونت رفته‌اید برای خدایان غیر بخورسوزانیده، خشم مرا به اعمال دستهای خود به هیجان می‌آورید تا من شما را منقطع سازم و شمادر میان تمامی امت های زمین مورد لعنت و عاربشوید. ۹ آیا شرارت پدران خود و شرارت پادشاهان یهودا و شرارت زنان ایشان و شرارت خود و شرارت زنان خویش را که در زمین یهودا وکوچه های اورشلیم بعمل آوردید، فراموش کرده‌اید؟ ۱۰ و تا امروز متواضع نشده و ترسان نگشته‌اند و به شریعت و فرایض من که به حضورشما و به حضور پدران شما گذاشته‌ام، سالک نگردیده‌اند. ۱۱ «بنابراین یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: اینک من روی خود را بر شما به بلا می‌گردانم تا تمامی یهودا را هلاک کنم. ۱۲ وبقیه یهودا را که رفتن به مصر و ساکن شدن در آنجارا جزم نموده‌اند، خواهم گرفت تا جمیع ایشان در زمین مصر هلاک شوند. و ایشان به شمشیر وقحط خواهند افتاد و از خرد و بزرگ به شمشیر وقحط تلف شده، خواهند مرد و مورد نفرین ودهشت و لعنت و عار خواهند گردید. ۱۳ و به آنانی که در زمین مصر ساکن شوند به شمشیروقحط و وبا عقوبت خواهم رسانید. چنانکه به اورشلیم عقوبت رسانیدم. ۱۴ و از بقیه یهودا که به زمین مصر رفته، در آنجا سکونت پذیرند احدی خلاصی نخواهد یافت و باقی نخواهد ماند تا به زمین یهودا که ایشان مشتاق برگشتن و ساکن شدن در آنجا خواهند شد مراجعت نماید. زیرا احدی از ایشان غیر از ناجیان مراجعت نخواهد کرد.» ۱۵ آنگاه تمامی مردانی که آگاه بودند که زنان ایشان برای خدایان غیر بخور می‌سوزانند وجمیع زنانی که حاضر بودند با گروهی عظیم وتمامی کسانی که در زمین مصر در فتروس ساکن بودند، در جواب ارمیا گفتند: ۱۶ «ما تو را در این کلامی که به اسم خداوند به ما گفتی گوش نخواهیم گرفت. ۱۷ بلکه بهر چیزی که از دهان ماصادر شود البته عمل خواهیم نمود و برای ملکه آسمان بخورسوزانیده، هدیه ریختنی به جهت او خواهیم ریخت چنانکه خود ما و پدران ما وپادشاهان و سروران ما در شهرهای یهودا وکوچه های اورشلیم می‌کردیم. زیرا که در آن زمان از نان سیر شده، سعادتمند می‌بودیم و بلا رانمی دیدیم. ۱۸ اما از زمانی که بخورسوزانیدن رابرای ملکه آسمان و ریختن هدایای ریختنی را به جهت او ترک نمودیم، محتاج همه‌چیز شدیم و به شمشیر و قحط هلاک گردیدیم. ۱۹ و چون به جهت ملکه آسمان بخور می‌سوزانیدیم و هدیه ریختنی برای او می‌ریختیم، آیا بی‌اطلاع شوهران خویش قرصها به شبیه او می‌پختیم وهدیه ریختنی به جهت او می‌ریختیم؟» ۲۰ پس ارمیا تمامی قوم را از مردان و زنان وهمه کسانی که این جواب را بدو داده بودندخطاب کرده، گفت: ۲۱ «آیا خداوند بخوری را که شما و پدران شما و پادشاهان و سروران شما واهل ملک در شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم سوزانیدند، بیاد نیاورده و آیا به‌خاطر اوخطور نکرده است؟ ۲۲ چنانکه خداوند به‌سبب شرارت اعمال شما و رجاساتی که بعمل آورده بودید، دیگر نتوانست تحمل نماید. لهذا زمین شما ویران و مورد دهشت و لعنت و غیرمسکون گردیده، چنانکه امروز شده است. ۲۳ چونکه بخورسوزانیدید و به خداوند گناه ورزیده، به قول خداوند گوش ندادید و به شریعت و فرایض و شهادات او سلوک ننمودید، بنابراین این بلا مثل امروز بر شما وارد شده است.» ۲۴ و ارمیا به تمامی قوم و به جمیع زنان گفت: «ای تمامی یهودا که در زمین مصر هستید کلام خداوند را بشنوید! ۲۵ یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: شما و زنان شما هم بادهان خود تکلم می‌نمایید و هم با دستهای خودبجا می‌آورید و می‌گویید نذرهایی را که کردیم البته وفا خواهیم نمود و بخور برای ملکه آسمان خواهیم سوزانید و هدایای ریختنی برای اوخواهیم ریخت. پس نذرهای خود را استوارخواهید کرد و نذرهای خود را وفا خواهید نمود. ۲۶ بنابراین‌ای تمامی یهودا که در زمین مصرساکن هستید کلام خداوند را بشنوید. اینک خداوند می‌گوید: من به اسم عظیم خود قسم خوردم که اسم من بار دیگر به دهان هیچکدام ازیهود در تمامی زمین مصر آورده نخواهد شد ونخواهند گفت: به حیات خداوند یهوه قسم. ۲۷ اینک من بر ایشان به بدی مراقب خواهم بود ونه به نیکویی تا جمیع مردان یهودا که در زمین مصر می‌باشند به شمشیر و قحط هلاک شده، تمام شوند. ۲۸ لیکن عدد قلیلی از شمشیر رهایی یافته، از زمین مصر به زمین یهودا مراجعت خواهند نمود و تمامی بقیه یهودا که به جهت سکونت آنجا در زمین مصر رفته‌اند، خواهنددانست که کلام کدام‌یک از من و ایشان استوارخواهد شد. ۲۹ و خداوند می‌گوید: این است علامت برای شما که من در اینجا به شما عقوبت خواهم رسانید تا بدانید که کلام من درباره شماالبته به بدی استوار خواهد شد. ۳۰ خداوند چنین می‌گوید: اینک من فرعون حفرع پادشاه مصر را به‌دست دشمنانش و به‌دست آنانی که قصد جان

اودارند تسلیم خواهم کرد. چنانکه صدقیا پادشاه یهودا را به‌دست دشمنش نبوکدرصر پادشاه بابل که قصد جان او می‌داشت، تسلیم نمودم.»

۴۵ کلامی که ارمیا نبی به باروک بن نیریاخطاب کرده، گفت، هنگامی که این سخنان را از دهان ارمیا در سال چهارم یهویاقیم بن یوشیا پادشاه یهودا در طومار نوشت: ۲ «ای باروک یهوه خدای اسرائیل به تو چنین می فرماید: ۳ تو گفته‌ای وای بر من زیرا خداوند بردرد من غم افزوده است. از ناله کشیدن خسته شده‌ام و استراحت نمی یابم. ۴ او را چنین بگو، خداوند چنین می‌فرماید: آنچه بنا کرده‌ام، منهدم خواهم ساخت و آنچه غرس نموده‌ام یعنی تمامی این زمین را، از ریشه خواهم کند. ۵ و آیا توچیزهای بزرگ برای خویشتن می‌طلبی؟ آنها راطلب منما زیرا خداوند می‌گوید: اینک من برتمامی بشر بلا خواهم رسانید. اما در هر جایی که بروی جانت را به تو به غنیمت خواهم بخشید.»

۴۶ کلام خداوند درباره امت‌ها که به ارمیانازل شد؛ ۲ درباره مصر و لشکر فرعون نکو که نزد نهر فرات در کرکمیش بودند ونبوکدرصر پادشاه بابل ایشان را در سال چهارم یهویاقیم بن یوشیا پادشاه یهودا شکست داد: ۳ «مجن و سپر را حاضر کنید و برای جنگ نزدیک آیید. ۴ ای سواران اسبان را بیارایید و سوار شویدو با خودهای خود بایستید. نیزه‌ها را صیقل دهیدو زره‌ها را بپوشید. ۵ خداوند می‌گوید: چرا ایشان را می‌بینم که هراسان شده، به عقب برمی گردند وشجاعان ایشان خرد شده، بالکل منهزم می‌شوندو به عقب نمی نگرند، زیرا که خوف از هر طرف می‌باشد. ۶ تیزروان فرار نکنند و زورآوران رهایی نیابند. بطرف شمال به کنار نهر فرات می‌لغزند ومی افتند. ۷ این کیست که مانند رود نیل سیلان کرده است و آبهای او مثل نهرهایش متلاطم می‌گردد؟ ۸ مصر مانند رود نیل سیلان کرده است و آبهایش مثل نهرها متلاطم گشته، می‌گوید: من سیلان کرده، زمین را خواهم پوشانید و شهر وساکنانش را هلاک خواهم ساخت. ۹ ای اسبان، برآیید وای ارابه‌ها تند بروید و شجاعان بیرون بروند. ای اهل حبش و فوت که سپرداران هستیدوای لودیان که کمان را می‌گیرید و آن رامی کشید. ۱۰ زیرا که آن روز روز انتقام خداوندیهوه صبایوت می‌باشد که از دشمنان خود انتقام بگیرد. پس شمشیر هلاک کرده، سیر می‌شود و ازخون ایشان مست می‌گردد. زیرا خداوند یهوه صبایوت در زمین شمال نزد نهر فرات ذبحی دارد. ۱۱ ای باکره دختر مصر به جلعاد برآی وبلسان بگیر. درمانهای زیاد را عبث به‌کار می‌بری. برای تو علاج نیست. ۱۲ امت‌ها رسوایی تو رامی شنوند و جهان از ناله تو پر شده است زیرا که شجاع بر شجاع می‌لغزد و هر دوی ایشان با هم می‌افتند.» ۱۳ کلامی که خداوند درباره آمدن نبوکدرصرپادشاه بابل و مغلوب ساختن زمین مصر به ارمیانبی گفت: ۱۴ «به مصر خبر دهید و به مجدل اعلام نمایید و به نوف و تحفنحیس اطلاع دهید. بگویید برپا شوید و خویشتن را آماده سازید زیراکه شمشیر مجاورانت را هلاک کرده است. ۱۵ زورآورانت چرا به زیر افکنده می‌شوند ونمی توانند ایستاد؟ زیرا خداوند ایشان را پراکنده ساخته است. ۱۶ بسیاری را لغزانیده است و ایشان بر یکدیگر می‌افتند، و می‌گویند: برخیزید و ازشمشیر بران نزد قوم خود و به زمین مولد خویش برگردیم. ۱۷ در آنجا فرعون، پادشاه مصر را هالک می‌نامند و فرصت را از دست داده است. ۱۸ پادشاه که نام او یهوه صبایوت می‌باشد می گوید به حیات خودم قسم که او مثل تابور، درمیان کوهها و مانند کرمل، نزد دریا خواهد آمد. ۱۹ ای دختر مصر که در (امنیت) ساکن هستی، اسباب جلای وطن را برای خود مهیا ساز زیرا که نوف ویران و سوخته و غیرمسکون گردیده است. ۲۰ مصر گوساله بسیار نیکو منظر است اما هلاکت از طرف شمال می‌آید و می‌آید. ۲۱ سپاهیان به مزد گرفته او در میانش مثل گوساله های پرواری می‌باشند. زیرا که ایشان نیز روتافته، با هم فرارمی کنند و نمی ایستند. چونکه روز هلاکت ایشان و وقت عقوبت ایشان بر ایشان رسیده است. ۲۲ آوازه آن مثل مار می‌رود زیرا که آنها با قوت می‌خرامند و با تبرها مثل چوب بران بر اومی آیند. ۲۳ خداوند می‌گوید که جنگل او را قطع خواهند نمود اگرچه لایحصی می‌باشد. زیرا که ایشان از ملخها زیاده و از حد شماره افزونند. ۲۴ دختر مصر خجل شده، به‌دست قوم شمالی تسلیم گردیده است. ۲۵ یهوه صبایوت خدای اسرائیل می‌گوید: اینک من بر آمون نو و فرعون ومصر و خدایانش و پادشاهانش یعنی بر فرعون وآنانی که بر وی توکل دارند، عقوبت خواهم رسانید. ۲۶ و خداوند می‌گوید که ایشان را به‌دست آنانی که قصد جان ایشان دارند، یعنی به‌دست نبوکدرصر پادشاه بابل و به‌دست بندگانش تسلیم خواهم کرد و بعد از آن، مثل ایام سابق مسکون خواهد شد. ۲۷ اما توای بنده من یعقوب مترس وای اسرائیل هراسان مشو زیرا اینک من تو را از جای دور و ذریت تو را از زمین اسیری ایشان نجات خواهم داد و یعقوب برگشته، درامنیت و استراحت خواهد بود و کسی او را نخواهد ترسانید. ۲۸ و خداوند می‌گوید: ای بنده من یعقوب مترس زیرا که من با تو هستم و اگرچه تمام امت‌ها را که تو را در میان آنها پراکنده ساخته‌ام بالکل هلاک سازم لیکن تو را بالکل هلاک نخواهم ساخت. بلکه تو را به انصاف تادیب خواهم نمود و تو را هرگز بی‌سزا نخواهم گذاشت.»

۴۷ کلام خداوند درباره فلسطینیان که برارمیا نبی نازل شد قبل از آنکه فرعون غزه را مغلوب بسازد. ۲ خداوند چنین می‌گوید: «اینک آبها از شمال برمی آید و مثل نهری سیلان می‌کند و زمین را با آنچه در آن است و شهر وساکنانش را درمی گیرد. و مردمان فریادبرمی آورند و جمیع سکنه زمین ولوله می‌نمایند ۳ از صدای سمهای اسبان زورآورش و ازغوغای ارابه هایش و شورش چرخهایش. وپدران به‌سبب سستی دستهای خود به فرزندان خویش اعتنا نمی کنند. ۴ به‌سبب روزی که برای هلاکت جمیع فلسطینیان می‌آید که هرنصرت کننده‌ای را که باقی می‌ماند از صور وصیدون منقطع خواهد ساخت. زیرا خداوندفلسطینیان یعنی بقیه جزیره کفتور را هلاک خواهد ساخت. ۵ اهل غزه بریده مو گشته‌اند واشقلون و بقیه وادی ایشان هلاک شده است. تا به کی بدن خود را خواهی خراشید؟ ۶ آه‌ای شمشیر خداوند تا به کی آرام نخواهی گرفت؟ به غلاف خود برگشته، مستریح و آرام شو. ۷ چگونه می‌توانی آرام بگیری، با آنکه خداوند

تو را بر اشقلون و بر ساحل دریا مامور فرموده و تو را به آنجا تعیین نموده است؟»

۴۸ درباره موآب، یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: «وای بر نبوزیرا که خراب شده است. قریه تایم خجل وگرفتار گردیده است. و مسجاب رسوا و منهدم گشته است. ۲ فخر موآب زایل شده، در حشبون برای وی تقدیرهای بد کردند. بیایید و او رامنقطع سازیم تا دیگر قوم نباشد. تو نیزای مدمین ساکت خواهی شد و شمشیر تو را تعاقب خواهدنمود. ۳ آواز ناله از حورونایم مسموع می‌شود. هلاکت و شکستگی عظیم. ۴ موآب بهم شکسته است و صغیرهای او فریاد برمی آورند. ۵ زیرا که به فراز لوحیت با گریه سخت برمی آیند و ازسرازیری حورونایم صدای شکست یافتن ازدشمنان شنیده می‌شود. ۶ بگریزید و جانهای خود را برهانید و مثل درخت عرعر در بیابان باشید. ۷ زیرا از این جهت که به اعمال و گنجهای خویش توکل نمودی تو نیز گرفتار خواهی شد. وکموش با کاهنان و سرورانش با هم به اسیری خواهند رفت. ۸ و غارت کننده به همه شهرهاخواهد آمد و هیچ شهر خلاصی نخواهد یافت وبرحسب فرمان خداوند اهل وادی تلف خواهندشد و اهل همواری هلاک خواهند گردید. ۹ بالهابه موآب بدهید تا پرواز نموده، بگریزد وشهرهایش خراب و غیرمسکون خواهد شد. ۱۰ ملعون باد کسی‌که کار خداوند را با غفلت عمل نماید و ملعون باد کسی‌که شمشیر خود را از خون بازدارد. ۱۱ موآب از طفولیت خودمستریح بوده و بر دردهای خود نشسته است و ازظرف به ظرف ریخته نشده و به اسیری نرفته است. از این سبب طعمش در او مانده است وخوشبویی او تغییر نیافته است. ۱۲ بنابراین اینک خداوند می‌گوید: روزها می‌آید که من ریزندگان می‌فرستم که او را بریزند و ظروف او را خالی کرده، مشکهایش را پاره خواهند نمود. ۱۳ وموآب از کموش شرمنده خواهد شد چنانکه خاندان اسرائیل از بیت ئیل که اعتماد ایشان بود، شرمنده شده‌اند. ۱۴ چگونه می‌گویید که ماشجاعان و مردان قوی برای جنگ می‌باشیم؟ ۱۵ موآب خراب شده دود شهرهایش متصاعدمی شود و جوانان برگزیده‌اش به قتل فرودمی آیند. پادشاه که نام او یهوه صبایوت می‌باشداین را می‌گوید: ۱۶ رسیدن هلاکت موآب نزدیک است و بلای او بزودی هرچه تمامتر می‌آید. ۱۷ ای جمیع مجاورانش و همگانی که نام او رامی دانید برای وی ماتم گیرید. بگویید عصای قوت و چوبدستی زیبایی چگونه شکسته شده است! ۱۸ ای دختر دیبون که (در امنیت) ساکن هستی از جلال خود فرود آی و در جای خشک بنشین زیرا که غارت کننده موآب بر تو هجوم می‌آورد و قلعه های تو را منهدم می‌سازد. ۱۹ ای تو که در عروعیر ساکن هستی به‌سر راه بایست ونگاه کن و از فراریان و ناجیان بپرس و بگو که چه شده است؟ ۲۰ موآب خجل شده، زیرا که شکست یافته است پس ولوله و فریاد برآورید. در ارنون اخبار نمایید که موآب هلاک گشته است. ۲۱ و داوری بر زمین همواری رسیده است. ۲۲ و بر دیبون و نبوو بیت دبلتایم، ۲۳ و بر قریه تایم و بیت جامول وبیت معون، ۲۴ و بر قریوت و بصره و بر تمامی شهرهای بعید و قریب زمین موآب. ۲۵ «خداوند می‌گوید که شاخ موآب بریده وبازویش شکسته شده است. ۲۶ او را مست سازیدزیرا به ضد خداوند تکبر می‌نماید. و موآب درقی خود غوطه می‌خورد و او نیز مضحکه خواهدشد. ۲۷ آیا اسرائیل برای تو مضحکه نبود؟ و آیااو در میان دزدان یافت شد به حدی که هر وقت که درباره او سخن می‌گفتی سر خود رامی جنبانیدی؟ ۲۸ ای ساکنان موآب شهرها راترک کرده، در صخره ساکن شوید و مثل فاخته‌ای باشید که آشیانه خود را در کنار دهنه مغاره می‌سازد. ۲۹ غرور موآب و بسیاری تکبر او را وعظمت و خیلا و کبر و بلندی دل او را شنیدیم. ۳۰ خداوند می‌گوید: خشم او را می‌دانم که هیچ است و فخرهای او را که از آنها هیچ برنمی آید. ۳۱ بنابراین برای موآب ولوله خواهم کرد و به جهت تمامی موآب فریاد برخواهم آورد. برای مردان قیرحارس ماتم گرفته خواهد شد. ۳۲ برای توای مو سبمه به گریه یعزیر خواهم گریست. شاخه های تو از دریا گذشته بود و به دریاچه یعزیر رسیده، بر میوه‌ها و انگورهایت غارت کننده هجوم آورده است. ۳۳ شادی وابتهاج از بستانها و زمین موآب برداشته شد وشراب را از چرخشتها زایل ساختم و کسی آنهارا به صدای شادمانی به پا نخواهد فشرد. صدای شادمانی صدای شادمانی نیست. ۳۴ به فریادحشبون آواز خود را تا العاله و یاهص بلند کردندو از صوغر تا حورونایم عجلت شلیشیا، زیرا که آبهای نمریم نیز خرابه شده است. ۳۵ و خداوند می گوید من آنانی را که در مکان های بلند قربانی می‌گذرانند و برای خدایان خود بخورمی سوزانند از موآب نابود خواهم گردانید. ۳۶ لهذا دل من به جهت موآب مثل نای صدامی کند و دل من به جهت مردان قیرحارس مثل نای صدا می‌کند، چونکه دولتی که تحصیل نمودند تلف شده است. ۳۷ و هر سر بی‌مو گشته وهر ریش تراشیده شده است و همه دستهاخراشیده و بر هر کمر پلاس است. ۳۸ بر همه پشت بامهای موآب و در جمیع کوچه هایش ماتم است زیرا خداوند می‌گوید موآب را مثل ظرف ناپسند شکسته‌ام. ۳۹ چگونه منهدم شده و ایشان چگونه ولوله می‌کنند؟ و موآب چگونه به رسوایی پشت داده است؟ پس موآب برای جمیع مجاوران خود مضحکه و باعث ترس شده است. ۴۰ زیرا خداوند چنین می‌گوید: او مثل عقاب پرواز خواهد کرد و بالهای خویش را بر موآب پهن خواهد نمود. ۴۱ شهرهایش گرفتار وقلعه هایش تسخیرشده، و دل شجاعان موآب درآن روز مثل دل زنی که درد زه داشته باشد خواهدشد. ۴۲ و موآب خراب شده، دیگر قوم نخواهدبود چونکه به ضد خداوند تکبر نموده است. ۴۳ خداوند می‌گوید: ای ساکن موآب خوف وحفره و دام پیش روی تو است. ۴۴ آنکه از ترس بگریزد در حفره خواهد افتاد و آنکه از حفره برآید گرفتار دام خواهد شد، زیرا خداوندفرموده است که سال عقوبت ایشان را بر ایشان یعنی بر موآب خواهم آورد. ۴۵ فراریان بی‌تاب شده، در سایه حشبون ایستاده‌اند زیرا که آتش ازحشبون و نار از میان سیحون بیرون آمده، حدودموآب و فرق سر فتنه انگیزان را خواهد سوزانید. ۴۶ وای بر توای موآب! قوم کموش هلاک شده‌اند زیرا که پسرانت به اسیری و دخترانت به جلای وطن گرفتار گردیده‌اند. ۴۷ لیکن خداوندمی گوید که در ایام آخر، اسیران موآب را بازخواهم آورد. حکم درباره موآب تا اینجاست.»

۴۹ درباره بنی عمون، خداوند چنین می گوید: «آیا اسرائیل پسران ندارد وآیا او را وارثی نیست؟ پس چرا ملکم جاد را به تصرف آورده و قوم او در شهرهایش ساکن شده‌اند؟ ۲ لهذا اینک خداوند می‌گوید: ایامی می‌آید که نعره جنگ را در ربه بنی عمون خواهم شنوانید و تل ویران خواهد گشت و دهاتش به آتش سوخته خواهد شد. و خداوند می‌گوید که اسرائیل متصرفان خویش را به تصرف خواهدآورد.» ۳ ای حشبون ولوله کن، زیرا که عای خراب شده است. ای دهات ربه فریاد برآورید وپلاس پوشیده، ماتم گیرید و بر حصارها گردش نمایید. زیرا که ملکم با کاهنان و سروران خود باهم به اسیری می‌روند. ۴ ای دختر مرتد چرا ازوادیها یعنی وادیهای برومند خود فخرمی نمایی؟ ای تو که به خزاین خود توکل می‌نمایی (و می‌گویی) کیست که نزد من تواندآمد؟ ۵ اینک خداوند یهوه صبایوت می‌گوید: «من از جمیع مجاورانت خوف بر تو خواهم آوردو هر یکی از شما پیش روی خود پراکنده خواهدشد و کسی نخواهد بود که پراکندگان را جمع نماید. ۶ لیکن خداوند می‌گوید: بعد از این اسیران بنی عمون را باز خواهم آورد.» ۷ درباره ادوم یهوه صبایوت چنین می‌گوید: «آیا دیگر حکمت در تیمان نیست؟ و آیامشورت از فهیمان زایل شده و حکمت ایشان نابود گردیده است؟ ۸ ای ساکنان ددان بگریزید ورو تافته در جایهای عمیق ساکن شوید. زیرا که بلای عیسو و زمان عقوبت وی را بر او خواهم آورد. ۹ اگر انگورچینان نزد تو آیند، آیا بعضی خوشه‌ها را نمی گذارند؟ و اگر دزدان در شب (آیند)، آیا به قدر کفایت غارت نمی نمایند؟ ۱۰ اما من عیسو را برهنه ساخته و جایهای مخفی او را مکشوف گردانیده‌ام که خویشتن را نتواندپنهان کرد. ذریت او و برادران و همسایگانش هلاک شده‌اند و خودش نابود گردیده است. ۱۱ یتیمان خود را ترک کن و من ایشان را زنده نگاه خواهم داشت و بیوه‌زنانت بر من توکل بنمایند. ۱۲ زیرا خداوند چنین می‌گوید: اینک آنانی که رسم ایشان نبود که این‌جام را بنوشند، البته خواهند نوشید و آیا تو بی‌سزا خواهی ماند؟ بی‌سزا نخواهی ماند بلکه البته خواهی نوشید. ۱۳ زیرا خداوند می‌گوید به ذات خودم قسم می‌خورم که بصره مورد دهشت و عار و خرابی ولعنت خواهد شد و جمیع شهرهایش خرابه ابدی خواهد گشت. ۱۴ از جانب خداوند خبری شنیدم که رسولی نزد امت‌ها فرستاده شده، (می گوید): «جمع شوید و بر او هجوم آورید و برای جنگ برخیزید! ۱۵ زیرا که هان من تو را کوچکترین امت‌ها و در میان مردم خوار خواهم گردانید. ۱۶ ای که در شکافهای صخره ساکن هستی و بلندی تلها را گرفته‌ای، هیبت تو و تکبر دلت تو رافریب داده است اگرچه مثل عقاب آشیانه خود رابلند بسازی، خداوند می‌گوید که من تو را از آنجافرود خواهم آورد. ۱۷ و ادوم محل تعجب خواهد گشت به حدی که هرکه از آن عبور نمایدمتحیر شده، به‌سبب همه صدماتش صفیر خواهدزد. ۱۸ خداوند می‌گوید: چنانکه سدوم و عموره و شهرهای مجاور آنها واژگون شده است، همچنان کسی در آنجا ساکن نخواهد شد واحدی از بنی آدم در آن ماوا نخواهد گزید. ۱۹ اینک او مثل شیر از طغیان اردن به آن مسکن منیع برخواهد آمد، زیرا که من وی را در لحظه‌ای از آنجا خواهم راند. و کیست آن برگزیده‌ای که اورا بر آن بگمارم؟ زیرا کیست که مثل من باشد وکیست که مرا به محاکمه بیاورد و کیست آن شبانی که به حضور من تواند ایستاد؟» ۲۰ بنابراین مشورت خداوند را که درباره ادوم نموده است و تقدیرهای او را که درباره ساکنان تیمان فرموده است بشنوید. البته ایشان صغیران گله را خواهند ربود و هر آینه مسکن ایشان رابرای ایشان خراب خواهد ساخت. ۲۱ از صدای افتادن ایشان زمین متزلزل گردید و آواز فریادایشان تا به بحر قلزم مسموع شد. ۲۲ اینک او مثل عقاب برآمده، پرواز می‌کند و بالهای خویش را بربصره پهن می‌نماید و دل شجاعان ادوم در آن روزمثل دل زنی که درد زه داشته باشد خواهد شد. ۲۳ درباره دمشق: «حمات و ارفاد خجل گردیده‌اند زیرا که خبر بد شنیده، گداخته شده‌اند. ۲۴ دمشق ضعیف شده، روبه فرار نهاده و لرزه او رادرگرفته است. آلام و دردها او را مثل زنی که می‌زاید گرفته است. ۲۵ چگونه شهر نامور و قریه ابتهاج من متروک نشده است؟ ۲۶ لهذا یهوه صبایوت می‌گوید: جوانان او در کوچه هایش خواهند افتاد و همه مردان جنگی او در آن روزهلاک خواهند شد. ۲۷ و من آتش در حصارهای دمشق خواهم افروخت و قصرهای بنهدد راخواهد سوزانید.» ۲۸ درباره قیدار و ممالک حاصور که نبوکدرصر پادشاه بابل آنها را مغلوب ساخت، خداوند چنین می‌گوید: «برخیزید و برقیدارهجوم آورید و بنی مشرق را تاراج نمایید. ۲۹ خیمه‌ها و گله های ایشان را خواهند گرفت. پرده‌ها و تمامی اسباب و شتران ایشان را برای خویشتن خواهند برد و بر ایشان ندا خواهند دادکه خوف از هر طرف! ۳۰ بگریزید و به زودی هرچه تمامتر فرار نمایید. ای ساکنان حاصور درجایهای عمیق ساکن شوید.» زیرا خداوندمی گوید: «نبوکدرصر پادشاه بابل به ضد شمامشورتی کرده و به خلاف شما تدبیری نموده است. ۳۱ خداوند فرموده است که برخیزید و برامت مطمئن که در امنیت ساکن‌اند هجوم آورید. ایشان را نه دروازه‌ها و نه پشت بندها است و به تنهایی ساکن می‌باشند. ۳۲ خداوند می‌گوید که شتران ایشان تاراج و کثرت مواشی ایشان غارت خواهد شد و آنانی را که گوشه های موی خود را می تراشند بسوی هر باد پراکنده خواهم ساخت وهلاکت ایشان را از هر طرف ایشان خواهم آورد. ۳۳ و حاصور مسکن شغالها و ویرانه ابدی خواهدشد به حدی که کسی در آن ساکن نخواهد گردیدو احدی از بنی آدم در آن ماوا نخواهد گزید.» ۳۴ کلام خداوند درباره عیلام که بر ارمیا نبی در ابتدای سلطنت صدقیا پادشاه یهودا نازل شده، گفت: ۳۵ «یهوه صبایوت چنین می‌گوید: اینک من کمان عیلام و مایه قوت ایشان را خواهم شکست. ۳۶ و چهار باد را از چهار سمت آسمان بر عیلام خواهم وزانید و ایشان را بسوی همه این بادهاپراکنده خواهم ساخت به حدی که هیچ امتی نباشد که پراکندگان عیلام نزد آنها نیایند. ۳۷ واهل عیلام را به حضور دشمنان ایشان و به حضورآنانی که قصد جان ایشان دارند مشوش خواهم ساخت. و خداوند می‌گوید که بر ایشان بلا یعنی حدت خشم خویش را وارد خواهم آورد وشمشیر را در عقب ایشان خواهم فرستاد تا ایشان را بالکل هلاک سازم. ۳۸ و خداوند می‌گوید: من کرسی خود را در عیلام برپا خواهم نمود وپادشاه و سروران را از آنجا نابود خواهم ساخت. ۳۹ لیکن خداوند می‌گوید: در ایام آخر اسیران عیلام را باز خواهم آورد.»

۵۰ کلامی که خداوند درباره بابل و زمین کلدانیان به واسطه ارمیا نبی
گفت: ۲ «درمیان امت‌ها اخبار و اعلام نمایید، علمی برافراشته، اعلام
نمایید و مخفی مدارید. بگویید‌که بابل گرفتار شده، و بیل خجل گردیده
است. مرودک خرد شده و اصنام او رسوا و بتهایش شکسته گردیده است
۳ زیرا که امتی از طرف شمال بر او می‌آید و زمینش را ویران خواهدساخت
به حدی که کسی در آن ساکن نخواهد شدو هم انسان و هم بهایم فرار
کرده، خواهند رفت. ۴ خداوند می‌گوید که در آن ایام و در آن زمان
بنی‌اسرائیل و بنی یهودا با هم خواهند آمد. ایشان گریه‌کنان خواهند آمد و
یهوه خدای خود راخواهند طلبید. ۵ و رویهای خود را بسوی صهیون
نهاده، راه آن را خواهند پرسید و خواهندگفت بیایید و به عهد ابدی که
فراموش نشود به خداوند ملصق شویم. ۶ «قوم من گوسفندان گم شده
بودند و شبانان ایشان ایشان را گمراه کرده، بر کوهها آواره ساختند. از کوه
به تل رفته، آرامگاه خود رافراموش کردند. ۷ هرکه ایشان را می‌یافت ایشان
را می‌خورد و دشمنان ایشان می‌گفتند که گناه نداریم زیرا که به یهوه که
مسکن عدالت است و به یهوه که امید پدران ایشان بود، گناه ورزیدند. ۸
ازمیان بابل فرار کنید و از زمین کلدانیان بیرون آیید. و مانند بزهای نر پیش
روی گله راه روید. ۹ زیرااینک من جمعیت امت های عظیم را از زمین
شمال برمی انگیزانم و ایشان را بر بابل می‌آورم وایشان در برابر آن صف
آرایی خواهند نمود و درآنوقت گرفتار خواهد شد. تیرهای ایشان مثل تیرهای
جبار هلاک کننده که یکی از آنها خالی برنگردد خواهد بود. ۱۰ خداوند
می‌گوید که کلدانیان تاراج خواهند شد و هرکه ایشان را غارت نماید سیر
خواهد گشت. ۱۱ زیرا شماای غارت کنندگان میراث من شادی و وجد
کردید ومانند گوساله‌ای که خرمن را پایمال کند، جست وخیز نمودید و
مانند اسبان زورآور شیهه زدید. ۱۲ مادر شما بسیار خجل خواهد شد و
والده شمارسوا خواهد گردید. هان او موخر امت‌ها و بیابان و زمین خشک
و عربه خواهد شد. ۱۳ به‌سبب خشم خداوند مسکون نخواهد شد بلکه
بالکل ویران خواهد گشت. و هرکه از بابل عبور نمایدمتحیر شده، به جهت
تمام بلایایش صفیر خواهدزد. ۱۴ ای جمیع کمان داران در برابر بابل از
هرطرف صف آرایی نمایید. تیرها بر او بیندازید ودریغ منمایید زیرا به خداوند
گناه ورزیده است. ۱۵ از هر طرف بر او نعره زنید چونکه خویشتن راتسلیم
نموده است. حصارهایش افتاده ودیوارهایش منهدم شده است زیرا که این
انتقام خداوند است. پس از او انتقام بگیرید و بطوری که او عمل نموده
است همچنان با او عمل نمایید. ۱۶ و از بابل، برزگران و آنانی را که داس
را در زمان درو بکار می‌برند منقطع سازید. و از ترس شمشیر برنده هرکس
بسوی قوم خود توجه نماید و هر کس به زمین خویش بگریزد. ۱۷ «اسرائیل
مثل گوسفند، پراکنده گردید. شیران او را تعاقب کردند. اول پادشاه آشور او
راخورد و آخر این نبوکدرصر پادشاه بابل استخوانهای او را خرد کرد.» ۱۸
بنابراین یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: «اینک من بر پادشاه
بابل و بر زمین او عقوبت خواهم رسانید چنانکه بر پادشاه آشور عقوبت
رسانیدم. ۱۹ و اسرائیل را به مرتع خودش باز خواهم آورد و در کرمل و
باشان خواهد چرید و بر کوهستان افرایم و جلعاد جان او سیر خواهد شد.
۲۰ خداوند می‌گوید که در آن ایام و در آن زمان عصیان اسرائیل را خواهند
جست و نخواهد بودو گناه یهودا را اما پیدا نخواهد شد، زیرا آنانی راکه
باقی می‌گذارم خواهم آمرزید. ۲۱ «بر زمین مراتایم برآی یعنی بر آن و
برساکنان فقود. خداوند می‌گوید: بکش و ایشان راتعاقب نموده، بالکل
هلاک کن و موافق هرآنچه من تو را امر فرمایم عمل نما. ۲۲ آواز جنگ
وشکست عظیم در زمین است. ۲۳ کوپال تمام جهان چگونه بریده و
شکسته شده و بابل در میان امت‌ها چگونه ویران گردیده است. ۲۴ ای
بابل ازبرای تو دام گستردم و تو نیز گرفتار شده، اطلاع نداری. یافت شده،
تسخیر گشته‌ای چونکه باخداوند مخاصمه نمودی. ۲۵ خداوندا‌سلحه
خانه خود را گشوده، اسلحه خشم خویش را بیرون آورده است. زیرا خداوند
یهوه صبایوت با زمین کلدانیان کاری دارد. ۲۶ بر او از همه اطراف بیایید و
انبارهای او را بگشایید، او را مثل توده های انباشته بالکل هلاک سازید و
چیزی ازاو باقی نماند. ۲۷ همه گاوانش را به سلاخ خانه فرود آورده،
بکشید. وای بر ایشان! زیرا که یوم ایشان و زمان عقوبت ایشان رسیده
است. ۲۸ آوازفراریان و نجات‌یافتگان از زمین بابل مسموع می‌شود که از
انتقام یهوه خدای ما و انتقام هیکل او در صهیون اخبار می‌نمایند. ۲۹
تیراندازان را به ضد بابل جمع کنید. ای همگانی که کمان را زه می‌کنید،
در برابر او از هر طرف اردو زنید تااحدی رهایی نیابد و بر وفق اعمالش او را
جزا دهید و مطابق هرآنچه کرده است به او عمل نمایید. زیرا که به ضد
خداوند و به ضد قدوس اسرائیل تکبر نموده است. ۳۰ لهذا خداوندمی
گوید که جوانانش در کوچه هایش خواهندافتاد و جمیع مردان جنگیش در
آن روز هلاک خواهند شد. ۳۱ «اینک خداوند یهوه صبایوت می‌گوید:
ای متکبر من برضد تو هستم. زیرا که یوم تو و زمانی که به تو عقوبت
برسانم رسیده است. ۳۲ و آن متکبر لغزش خورده، خواهد افتاد و کسی او
رانخواهد برخیزانید و آتش در شهرهایش خواهم افروخت که تمامی حوالی
آنها را خواهدسوزانید. ۳۳ یهوه صبایوت چنین می‌گوید: بنی‌اسرائیل و بنی
یهودا با هم مظلوم شدند و همه آنانی که ایشان را اسیر کردند ایشان
را محکم نگاه می‌دارند و از رها کردن ایشان ابا می‌نمایند. ۳۴ اماولی
ایشان که اسم او یهوه صبایوت می‌باشدزورآور است و دعوی ایشان را البته
انجام خواهدداد و زمین را آرامی خواهد بخشید و ساکنان بابل را بی‌آرام
خواهد ساخت. ۳۵ خداوند می‌گوید: شمشیری بر کلدانیان است و بر
ساکنان بابل وسرورانش و حکیمانش. ۳۶ شمشیری بر کاذبان است و
احمق خواهند گردید. شمشیری برجباران است و مشوش خواهند شد. ۳۷
شمشیری بر اسبانش و بر ارابه هایش می‌باشدو بر تمامی مخلوق مختلف
که در میانش هستند ومثل زنان خواهند شد. شمشیری بر خزانه هایش
است و غارت خواهد شد. ۳۸ خشکسالی برآبهایش می‌باشد و خشک
خواهد شد زیرا که آن زمین بتها است و بر اصنام دیوانه شده‌اند. ۳۹
بنابراین وحوش صحرا با گرگان ساکن خواهندشد و شترمرغ در آن سکونت
خواهد داشت و بعداز آن تا به ابد مسکون نخواهد شد و نسلا بعدنسل
معمور نخواهد گردید.» ۴۰ خداوندمی گوید: «چنانکه خدا سدوم و عموره
وشهرهای مجاور آنها را واژگون ساخت، همچنان کسی آنجا ساکن نخواهد

شد و احدی از بنی آدم در آن ماوا نخواهد گزید. ۴۱ اینک قومی از طرف شمال می‌آیند و امتی عظیم و پادشاهان بسیار ازکرانه های جهان برانگیخته خواهند شد. ۴۲ ایشان کمان و نیزه خواهند گرفت. ایشان ستم پیشه هستند و ترحم نخواهند نمود. آواز ایشان مثل شورش دریا است و بر اسبان سوار شده، در برابرتوای دختر بابل مثل مردان جنگی صف آرایی خواهند نمود. ۴۳ پادشاه بابل آوازه ایشان راشنید و دستهایش سست گردید. و الم و درد او رامثل زنی که می‌زاید درگرفته است. ۴۴ اینک اومثل شیر از طغیان اردن به آن مسکن منیع برخواهد آمد زیرا که من ایشان را در لحظه‌ای ازآنجا خواهم راند. و کیست آن برگزیده‌ای که او رابر آن بگمارم؟ زیرا کیست که مثل من باشد وکیست که مرا به محاکمه بیاورد و کیست آن شبانی که به حضور من تواند ایستاد؟» ۴۵ بنابراین مشورت خداوند را که درباره بابل نموده است وتقدیرهای او را که درباره زمین کلدانیان فرموده است بشنوید. البته ایشان صغیران گله را خواهندربود و هر آینه مسکن ایشان را برای ایشان خراب خواهد ساخت. ۴۶ از صدای تسخیر بابل زمین متزلزل شد و آواز آن در میان امت‌ها مسموع گردید.

۵۱ «خداوند چنین می‌گوید: «اینک من بربابل و بر ساکنان وسطمقاومت کنندگانم بادی مهلک برمی انگیزانم. ۲ ومن بر بابل خرمن کوبان خواهم فرستاد و آن راخواهند کوبید و زمین آن را خالی خواهندساخت زیرا که ایشان در روز بلا آن را از هر طرف احاطه خواهند کرد. ۳ تیرانداز بر تیرانداز و برآنکه به زره خویش مفتخر می‌باشد تیر خود راببیندازد. و بر جوانان آن ترحم منمایید بلکه تمام لشکر آن را بالکل هلاک سازید. ۴ و ایشان بر زمین کلدانیان مقتول و در کوچه هایش مجروح خواهند افتاد. ۵ زیرا که اسرائیل و یهودا از خدای خویش یهوه صبایوت متروک نخواهند شد، اگرچه زمین ایشان از گناهی که به قدوس اسرائیل ورزیده‌اند پر شده است. ۶ از میان بابل بگریزید وهر کس جان خود را برهاند مبادا در گناه آن هلاک شوید. زیرا که این زمان انتقام خداوند است و اومکافات به آن خواهد رسانید. ۷ بابل در دست خداوند جام طلایی است که تمام جهان را مست می‌سازد. امت‌ها از شرابش نوشیده، و از این جهت امت‌ها دیوانه گردیده‌اند. ۸ بابل به ناگهان افتاده و شکسته شده است برای آن ولوله نمایید. بلسان به جهت جراحت آن بگیرید که شاید شفایابد. ۹ بابل را معالجه نمودیم اما شفا نپذیرفت. پس آن را ترک کنید و هر کدام از ما به زمین خودبرویم زیرا که داوری آن به آسمانها رسیده و به افلاک بلند شده است. ۱۰ خداوند عدالت ما رامکشوف خواهد ساخت. پس بیایید و اعمال یهوه خدای خویش را در صهیون اخبار نماییم. ۱۱ تیرها را تیز کنید و سپرها را به‌دست گیرید زیرا خداوند روح پادشاهان مادیان را برانگیخته است و فکر او به ضد بابل است تا آن را هلاک سازد. زیرا که این انتقام خداوند و انتقام هیکل اومی باشد. ۱۲ بر حصارهای بابل، علمها برافرازیدو آن را نیکو حراست نموده، کشیکچیان قراردهید و کمین بگذارید. زیرا خداوند قصد نموده وهم آنچه را که درباره ساکنان بابل گفته به عمل آورده است. ۱۳ ای که بر آبهای بسیار ساکنی و ازگنجها معمور می‌باشی! عاقبت تو و نهایت طمع تو رسیده است! ۱۴ یهوه صبایوت به ذات خودقسم خورده است که من تو را از مردمان مثل ملخ پر خواهم ساخت و بر تو گلبانگ خواهند زد. ۱۵ «او زمین را به قوت خود ساخت و ربع مسکون را به حکمت خویش استوار نمود. وآسمانها را به عقل خود گسترانید. ۱۶ چون آوازمی دهد غوغای آبها در آسمان پدید می‌آید. ابرها از اقصای زمین برمی آورد و برقها برای باران می‌سازد و باد را از خزانه های خود بیرون می‌آورد. ۱۷ جمیع مردمان وحشی‌اند و معرفت ندارند و هرکه تمثالی می‌سازد خجل خواهدشد. زیرا که بت ریخته شده او دروغ است و در آن هیچ نفس نیست. ۱۸ آنها باطل و کار مسخره می‌باشد. در روزی که به محاکمه می‌آیند تلف خواهند شد. ۱۹ او که نصیب یعقوب است مثل آنها نمی باشد. زیرا که او سازنده همه موجودات است و (اسرائیل) عصای میراث وی است و اسم او یهوه صبایوت می‌باشد. ۲۰ «تو برای من کوپال و اسلحه جنگ هستی. پس از تو امت‌ها را خرد خواهم ساخت و از تومملک را هلاک خواهم نمود. ۲۱ و از تو اسب و سوارش را خرد خواهم ساخت و از تو ارابه وسوارش را خرد خواهم ساخت. ۲۲ و از تو مرد وزن را خرد خواهم ساخت و از تو پیر و طفل راخرد خواهم ساخت و از تو جوان و دوشیزه راخرد خواهم ساخت. ۲۳ و از تو شبان و گله‌اش راخرد خواهم ساخت. و از تو خویشران و گاوانش را خرد خواهم ساخت. و از تو حاکمان و والیان راخرد خواهم ساخت. ۲۴ و خداوند می‌گوید: به بابل و جمیع سکنه زمین کلدانیان جزای تمامی بدی را که ایشان به صهیون کرده‌اند در نظر شماخواهم رسانید. ۲۵ اینک خداوند می‌گوید: ای کوه مخرب که تمامی جهان را خراب می‌سازی من به ضد تو هستم! و دست خود را بر تو بلندکرده، تو را از روی صخره‌ها خواهم غلطانید و تورا کوه سوخته شده خواهم ساخت! ۲۶ و از توسنگی به جهت سر زاویه یا سنگی به جهت بنیادنخواهند گرفت، بلکه خداوند می‌گوید که توخرابی ابدی خواهی شد. ۲۷ «علمها در زمین برافرازید و کرنا در میان امت‌ها بنوازید. امت‌ها را به ضد او حاضر سازیدو ممالک آرارات و منی و اشکناز را بر وی جمع کنید. سرداران به ضد وی نصب نمایید و اسبان رامثل ملخ مودار برآورید. ۲۸ امت‌ها را به ضد وی مهیا سازید. پادشاهان مادیان و حاکمانش وجمیع والیانش و تمامی اهل زمین سلطنت او را. ۲۹ و جهان متزلزل و دردناک خواهد شد. زیرا که فکرهای خداوند به ضد بابل ثابت می‌ماند تا زمین بابل را ویران و غیرمسکون گرداند. ۳۰ و شجاعان بابل از جنگ دست برمی دارند و در ملاذهای خویش می‌نشینند و جبروت ایشان زایل شده، مثل زن گشته‌اند و مسکنهایش سوخته وپشت بندهایش شکسته شده است. ۳۱ قاصد برابر قاصد و پیک برابر پیک خواهد دوید تا پادشاه بابل را خبر دهد که شهرش از هر طرف گرفته شد. ۳۲ معبرها گرفتار شد و نی‌ها را به آتش سوختندو مردان جنگی مضطرب گردیدند. ۳۳ «زیرا که یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: دختر بابل مثل خرمن در وقت کوبیدنش شده است و بعد از اندک زمانی وقت درو بدو خواهد رسید. ۳۴ نبوکدرصر پادشاه بابل مرا خورده و تلف کرده است و مرا ظرف خالی ساخته مثل اژدها مرا بلعیده، شکم خود را ازنفایس من پر کرده و مرا مطرود

نموده است. ۳۵ وساکنه صهیون خواهد گفت ظلمی که بر من و برجسد من شده بر بابل فرود شود. و اورشلیم خواهد گفت: خون من بر ساکنان زمین کلدانیان وارد آید. ۳۶ بنابراین خداوند چنین می‌گوید: اینک من دعوی تو را به انجام خواهم رسانید وانتقام تو را خواهم کشید و نهر او را خشک ساخته، چشمه‌اش را خواهم خشکانید. ۳۷ و بابل به تلها و مسکن شغالها و محل دهشت و مسخره مبدل شده، احدی در آن ساکن نخواهد شد. ۳۸ مثل شیران با هم غرش خواهند کرد و مانندشیربچگان نعره خواهند زد. ۳۹ و خداوندمی گوید: هنگامی که گرم شوند برای ایشان بزمی برپا کرده، ایشان را مست خواهم ساخت تا وجدنموده، به خواب دایمی بخوابند که از آن بیدارنشوند. ۴۰ و ایشان را مثل برهها و قوچها و بزهای نر به مسلخ فرود خواهم آورد. ۴۱ چگونه شیشک گرفتار شده و افتخار تمامی جهان تسخیر گردیده است! چگونه بابل در میان امت‌ها محل دهشت گشته است! ۴۲ دریا بر بابل برآمده و آن به کثرت امواجش مستور گردیده است. ۴۳ شهرهایش خراب شده، به زمین خشک و بیابان مبدل گشته. ۴۴ و من بیل را در بابل سزا خواهم داد و آنچه را که بلعیده است ازدهانش بیرون خواهم آورد. و امت‌ها بار دیگر به زیارت آن نخواهند رفت و حصار بابل خواهدافتاد. ۴۵ «ای قوم من از میانش بیرون آیید و هر کدام جان خود را از حدت خشم خداوند برهانید. ۴۶ ودل شما ضعف نکند و از آوازه‌ای که در زمین مسموع شود مترسید. زیرا که درآن سال آوازه‌ای شنیده خواهد شد و در سال بعد از آن آوازه‌ای دیگر. و در زمین ظلم خواهد شد و حاکم به ضدحاکم (خواهد برآمد). ۴۷ بنابراین اینک ایامی می‌آید که به بتهای بابل عقوبت خواهم رسانید وتمامی زمینش خجل خواهد شد و جمیع مقتولانش در میانش خواهند افتاد. ۴۸ اما آسمانهاو زمین و هرچه در آنها باشد بر بابل ترنم خواهندنمود. زیرا خداوند می‌گوید که غارت کنندگان ازطرف شمال بر او خواهند آمد. ۴۹ چنانکه بابل باعث افتادن مقتولان اسرائیل شده است، همچنین مقتولان تمامی جهان دربابل خواهندافتاد. ۵۰ ای کسانی که از شمشیر رستگار شده ایدبروید و توقف منمایید و خداوند را از جای دورمتذکر شوید و اورشلیم را به‌خاطر خود آورید.» ۵۱ ما خجل گشته‌ایم زانرو که عار را شنیدیم ورسوایی چهره ما را پوشانیده است. زیرا که غریبان به مقدسهای خانه خداوند داخل شده‌اند. ۵۲ بنابراین خداوند می‌گوید: «اینک ایامی می‌آیدکه به بتهایش عقوبت خواهم رسانید و در تمامی زمینش مجروحان ناله خواهند کرد. ۵۳ اگرچه بابل تا به آسمان خویشتن را برافرازد و اگرچه بلندی قوت خویش را حصین نماید، لیکن خداوند می‌گوید: غارت کنندگان از جانب من براو خواهند آمد. ۵۴ صدای غوغا از بابل می‌آید وآواز شکست عظیمی از زمین کلدانیان. ۵۵ زیراخداوند بابل را تاراج می‌نماید و صدای عظیم رااز میان آن نابود می‌کند و امواج ایشان مثل آبهای بسیار شورش می‌نماید و صدای آواز ایشان شنیده می‌شود. ۵۶ زیرا که بر آن یعنی بر بابل غارت کننده برمی آید و جبارانش گرفتار شده، کمانهای ایشان شکسته می‌شود. چونکه یهوه خدای مجازات است و البته مکافات خواهدرسانید. ۵۷ و پادشاه که اسم او یهوه صبایوت است می‌گوید که من سروران و حکیمان وحاکمان و والیان و جبارانش را مست خواهم ساخت و به خواب دایمی که از آن بیدار نشوند، خواهند خوابید. ۵۸ یهوه صبایوت چنین می‌گویدکه حصارهای وسیع بابل بالکل سرنگون خواهدشد و دروازه های بلندش به آتش سوخته خواهدگردید و امت‌ها به جهت بطالت مشقت خواهندکشید و قبایل به جهت آتش خویشتن را خسته خواهند کرد.» ۵۹ کلامی که ارمیا نبی به‌سرایا ابن نیریا ابن محسیا مرا فرمود هنگامی که او با صدقیاپادشاه یهودا در سال چهارم سلطنت وی به بابل می‌رفت. و سرایا رئیس دستگاه بود. ۶۰ و ارمیاتمام بلا را که بر بابل می‌بایست بیاید در طوماری نوشت یعنی تمامی این سخنانی را که درباره بابل مکتوب است. ۶۱ و ارمیا به‌سرایا گفت: «چون به بابل داخل شوی، آنگاه ببین و تمامی این سخنان را بخوان. ۶۲ و بگو: ای خداوند تو درباره این مکان فرموده‌ای که آن را هلاک خواهی ساخت به حدی که احدی از انسان یا از بهایم در آن ساکن نشود بلکه خرابه ابدی خواهد شد. ۶۳ و چون ازخواندن این طومار فارغ شدی، سنگی به آن ببندو آن را به میان فرات بینداز. ۶۴ و بگو همچنین بابل به‌سبب بلایی که من بر او وارد می‌آورم، غرق خواهد گردید و دیگر برپا نخواهد شد و ایشان خسته خواهند شد.» تا اینجا سخنان ارمیا است.

۵۲ صدقیا بیست و یکساله بود که آغازسلطنت نمود و یازده سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش حمیطل دختر ارمیااز لبنه بود. ۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بودموافق هرآنچه یهویاقیم کرده بود، بعمل آورد. ۳ زیرا به‌سبب غضبی که خداوند بر اورشلیم ویهودا داشت به حدی که آنها را از نظر خودانداخت واقع شد که صدقیا بر پادشاه بابل عاصی گشت. ۴ و واقع شد که نبوکدرصر پادشاه بابل باتمامی لشکر خود در روز دهم ماه دهم سال نهم سلطنت خویش بر اورشلیم برآمد و در مقابل آن اردو زده، سنگری گرداگردش بنا نمودند. ۵ وشهر تا سال یازدهم صدقیا پادشاه در محاصره بود. ۶ و در روز نهم ماه چهارم قحطی در شهرچنان سخت شد که برای اهل زمین نان نبود. ۷ پس در شهر رخنه‌ای ساختند و تمام مردان جنگی درشب از راه دروازه‌ای که در میان دو حصار نزد باغ پادشاه بود فرار کردند. و کلدانیان شهر را احاطه نموده بودند. و ایشان به راه عربه رفتند. ۸ و لشکرکلدانیان پادشاه را تعاقب نموده، در بیابان اریحا به صدقیا رسیدند و تمامی لشکرش از او پراکنده شدند. ۹ پس پادشاه را گرفته، او را نزد پادشاه بابل به ربله در زمین حمات آوردند و او بر وی فتوی داد. ۱۰ و پادشاه بابل پسران صدقیا را پیش رویش به قتل رسانید و جمیع سروران یهودا را نیز درربله کشت. ۱۱ و چشمان صدقیا را کور کرده، او رابدو زنجیر بست. و پادشاه بابل او را به بابل برده، وی را تا روز وفاتش در زندان انداخت. ۱۲ و در روز دهم ماه پنجم از سال نوزدهم سلطنت نبوکدرصر ملک پادشاه بابل، نبوزردان رئیس جلادان که به حضور پادشاه بابل می‌ایستادبه اورشلیم آمد. ۱۳ و خانه خداوند و خانه پادشاه را سوزانید و همه خانه های اورشلیم و هر خانه بزرگ را به آتش سوزانید. ۱۴ و تمامی لشکرکلدانیان که همراه رئیس جلادان بودند تمامی حصارهای اورشلیم را بهر طرف منهدم ساختند. ۱۵ و نبوزردان رئیس جلادان بعضی از فقیران

خلق و بقیه قوم را که در شهر باقی‌مانده بودند وخارجین را که بطرف
پادشاه بابل شده بودند و بقیه جمعیت را به اسیری برد. ۱۶ امانبوزردان
رئیس جلادان بعضی از مسکینان زمین را برای باغبانی وفلاحی واگذاشت.
۱۷ و کلدانیان ستونهای برنجینی که در خانه خداوند بود و پایه‌ها ودریاچه
برنجینی که در خانه خداوند بود، شکستند و تمامی برنج آنها را به بابل
بردند. ۱۸ ودیگها و خاکندازها و گلگیرها و کاسه‌ها و قاشقهاو تمامی
اسباب برنجینی را که به آنها خدمت می کردند بردند. ۱۹ و رئیس جلادان
پیاله‌ها ومجمرها و کاسه‌ها و دیگها و شمعدانها و قاشقهاو لگنها را یعنی
طلای آنچه را که از طلا بود ونقره آنچه را که از نقره بود برد. ۲۰ اما دو
ستون ویک دریاچه و دوازده گاو برنجینی را که زیرپایه‌ها بود و سلیمان
پادشاه آنها را برای خانه خداوند ساخته بود. برنج همه این اسباب بی‌اندازه
بود. ۲۱ و اما ستونها، بلندی یکستون هجده ذراع و ریسمان دوازده ذراعی
آنها رااحاطه داشت و حجم آن چهار انگشت بود و تهی بود. ۲۲ و تاج
برنجین بر سرش و بلندی یکتاج پنج ذراع بود. و شبکه وانارها گرداگرد تاج
همه ازبرنج بود. و ستون دوم مثل اینها و انارها داشت. ۲۳ و بهر طرف نود
و شش انار بود. و تمام انارها به اطراف شبکه یکصد بود. ۲۴ و رئیس
جلادان، سرایا رئیس کهنه، و صفنیای کاهن دوم و سه مستحفظ در را
گرفت. ۲۵ و سرداری را که برمردان جنگی گماشته شده بود و هفت نفر از
آنانی را که روی پادشاه را می‌دیدند و در شهر یافت شدند و کاتب سردار
لشکر را که اهل ولایت راسان می‌دید و شصت نفر از اهل زمین را که
درشهر یافت شدند، از شهر گرفت. ۲۶ و نبوزردان رئیس جلادان ایشان را
برداشته، نزد پادشاه بابل به ربله برد. ۲۷ و پادشاه بابل ایشان را در ربله
درزمین حمات زده، به قتل رسانید پس یهودا ازولایت خود به اسیری رفتند.
۲۸ و این است گروهی که نبوکدرصر به اسیری برد. در سال هفتم سه هزار
و بیست و سه نفر از یهود را. ۲۹ و در سال هجدهم نبوکدرصر هشتصد
و سی و دو نفر ازاورشلیم به اسیری برد. ۳۰ و در سال بیست و سوم
نبوکدرصر نبوزردان رئیس جلادان هفتصد وچهل و پنج نفر از یهودا را به
اسیری برد. پس جمله کسان چهار هزار و ششصد نفربودند. ۳۱ و در روز
بیست و پنجم ماه دوازدهم ازسال سی و هفتم اسیری یهویاقیم پادشاه
یهوداواقع شد که اویل مرودک پادشاه بابل در سال اول سلطنت خود سر
یهویاقیم پادشاه یهودا را اززندان برافراشت. ۳۲ و با او سخنان دلاویز گفت
وکرسی او را بالاتر از کرسیهای سایر پادشاهانی که با او در بابل بودند
گذاشت. ۳۳ و لباس زندانی او راتبدیل نمود و او در تمامی روزهای عمرش
همیشه نزد وی نان می‌خورد. ۳۴ و برای معیشت او وظیفه دایمی یعنی
قسمت هر روز در روزش در تمام ایام عمرش تا روز وفاتش از جانب پادشاه
بابل به او داده می‌شد.

سوگنامه

۱ چگونه شهری که پر از مخلوق بود منفردنشسته است! چگونه آنکه در میان امت هابزرگ بود مثل بیوه‌زن شده است! چگونه آنکه درمیان کشورها ملکه بود خراجگذار گردیده است! ۲ شبانگاه زارزار گریه می‌کند و اشکهایش بررخسارهایش می‌باشد. از جمیع محبانش برای وی تسلی دهنده‌ای نیست. همه دوستانش بدوخیانت ورزیده، دشمن او شده‌اند. ۳ یهودا به‌سبب مصیبت و سختی بندگی، جلای وطن شده است. در میان امت‌ها نشسته، راحت نمی یابد. و جمیع تعاقب کنندگانش درمیان جایهای تنگ به او دررسیده‌اند. ۴ راههای صهیون ماتم می‌گیرند، چونکه کسی به عیدهای او نمی آید. همه دروازه هایش خراب شده، کاهنانش آه می‌کشند. دوشیزگانش در مرارت می‌باشند و خودش در تلخی. ۵ خصمانش سر شده‌اند و دشمنانش فیروزگردیده، زیرا که یهوه به‌سبب کثرت عصیانش، اورا ذلیل ساخته است. اطفالش پیش روی دشمن به اسیری رفته‌اند. ۶ و تمامی زیبایی دختر صهیون از او زایل شده، سرورانش مثل غزالهایی که مرتعی پیدانمی کنند گردیده، از حضور تعاقب کننده بی‌قوت می‌روند. ۷ اورشلیم در روزهای مذلت و شقاوت خویش تمام نفایسی را که در ایام سابق داشته بودبه یاد می‌آورد. زیرا که قوم او به‌دست دشمن افتاده‌اند و برای وی مدد کننده‌ای نیست. دشمنانش او را دیده، بر خرابیهایش خندیدند. ۸ اورشلیم به شدت گناه ورزیده و از این سبب مکروه گردیده است. جمیع آنانی که او را محترم می‌داشتند او را خوار می‌شمارند چونکه برهنگی او را دیده‌اند. و خودش نیز آه می‌کشد و به عقب برگشته است. ۹ نجاست او در دامنش می‌باشد و آخرت خویش را به یاد نمی آورد. و بطور عجیب پست گردیده، برای وی تسلی دهنده‌ای نیست. ای یهوه مذلت مرا ببین زیرا که دشمن تکبر می‌نماید. ۱۰ دشمن دست خویش را بر همه نفایس اودراز کرده است. زیرا امت هایی را که امر فرمودی که به جماعت تو داخل نشوند دیده است که به مقدس او در می‌آیند. ۱۱ تمام قوم او آه کشیده، نان می‌جویند. تمام نفایس خود را به جهت خوراک داده‌اند تا جان خود را تازه کنند. ای یهوه ببین و ملاحظه فرمازیرا که من خوار شده‌ام. ۱۲ ای جمیع راه گذریان آیا این در نظر شماهیچ است؟ ملاحظه کنید و ببینید آیا غمی مثل غم من بوده است که بر من عارض گردیده و یهوه در روز حدت خشم خویش مرا به آن مبتلاساخته است؟ ۱۳ آتش از اعلی علیین به استخوانهای من فرستاده، آنها را زبون ساخته است. دام برای پایهایم گسترانیده، مرا به عقب برگردانیده، و مراویران و در تمام روز غمگین ساخته است. ۱۴ یوغ عصیان من به‌دست وی محکم بسته شده، آنها به هم پیچیده بر گردن من برآمده است. خداوند قوت مرا زایل ساخته و مرا به‌دست کسانی که با ایشان مقاومت نتوانم نمود تسلیم کرده است. ۱۵ خداوند جمیع شجاعان مرا در میانم تلف ساخته است. جماعتی بر من خوانده است تاجوانان مرا منکسر سازند. و خداوند آن دوشیزه یعنی دختر یهودا را در چرخشت پایمال کرده است. ۱۶ به‌سبب این چیزها گریه می‌کنم. از چشم من، از چشم من آب می‌ریزد زیرا تسلی دهنده وتازه کننده جانم از من دور است. پسرانم هلاک شده‌اند زیرا که دشمن، غالب آمده است. ۱۷ صهیون دستهای خود را دراز می‌کند امابرایش تسلی دهنده‌ای نیست. یهوه درباره یعقوب امر فرموده است که مجاورانش دشمن اوبشوند، پس اورشلیم در میان آنها مکروه گردیده است. ۱۸ یهوه عادل است زیرا که من از فرمان اوعصیان ورزیده‌ام. ای جمیع امت‌ها بشنوید و غم مرا مشاهده نمایید! دوشیزگان و جوانان من به اسیری رفته‌اند. ۱۹ محبان خویش را خواندم اما ایشان مرافریب دادند. کاهنان و مشایخ من که خوراک می‌جستند تا جان خود را تازه کنند در شهر جان دادند. ۲۰ ای یهوه نظر کن زیرا که در تنگی هستم. احشایم می‌جوشد و دلم در اندرون من منقلب شده است چونکه به شدت عصیان ورزیده‌ام. دربیرون شمشیر هلاک می‌کند و در خانه‌ها مثل موت است. ۲۱ می‌شنوند که آه می‌کشم اما برایم تسلی دهنده‌ای نیست. دشمنانم چون بلای مراشنیدند، مسرور شدند که تو این را کرده‌ای. اما توروزی را که اعلان نموده‌ای خواهی آورد و ایشان مثل من خواهند شد. ۲۲ تمامی شرارت ایشان به نظر تو بیاید. وچنانکه با من به‌سبب تمامی معصیتم عمل نمودی به ایشان نیز عمل نما. زیرا که ناله های من بسیار است و دلم بیتاب شده است.

۲ صهیون را به ظلمت پوشانیده و جلال اسرائیل را از آسمان به زمین افکنده است. وقدمگاه خویش را در روز خشم خود به یادنیاورده است. ۲ خداوند تمامی مسکن های یعقوب را هلاک کرده و شفقت ننموده است. قلعه های دختر یهودارا در غضب خود منهدم ساخته، و سلطنت وسرورانش را به زمین انداخته، بی‌عصمت ساخته است. ۳ در حدت خشم خود تمامی شاخهای اسرائیل را منقطع ساخته، دست راست خود را ازپیش روی دشمن برگردانیده است. و یعقوب رامثل آتش مشتعل که از هر طرف می‌بلعدسوزانیده است. ۴ کمان خود را مثل دشمن زه کرده، با دست راست خود مثل عدو برپا ایستاده است. و همه آنانی را که در خیمه دختر صهیون نیکو منظربودند به قتل رسانیده، غضب خویش را مثل آتش ریخته است. ۵ خداوند مثل دشمن شده، اسرائیل را هلاک کرده و تمامی قصرهایش را منهدم ساخته وقلعه هایش را خراب نموده است. و برای دختریهودا ماتم و ناله را افزوده است. ۶ و سایبان خود را مثل (کپری) در بوستان خراب کرده، مکان اجتماع خویش را منهدم ساخته است. یهوه، عیدها و سبت‌ها را در صهیون به فراموشی داده است. و در حدت خشم خویش پادشاهان و کاهنان را خوار نموده است. ۷ خداوند مذبح خود را مکروه داشته و مقدس خویش را خوار نموده و دیوارهای قصرهایش رابه‌دست دشمنان تسلیم کرده است. و ایشان درخانه یهوه مثل ایام عیدها صدا می‌زنند. ۸ یهوه قصد نموده است که حصارهای دخترصهیون را منهدم سازد. پس ریسمانکار کشیده، دست خود را از هلاکت باز نداشته، بلکه خندق وحصار را به ماتم درآورده است که با هم نوحه می‌کنند. ۹ دروازه هایش به زمین فرو رفته است پشت بندهایش را خراب و خرد ساخته است. پادشاه و سرورانش در میان امت‌ها می‌باشند وهیچ شریعتی نیست. و انبیای او نیز رویا از جانب یهوه نمی بینند. ۱۰ مشایخ دختر

صهیون بر زمین نشسته، خاموش می‌باشند، و خاک بر سر افشانده، پلاس می‌پوشند. و دوشیزگان اورشلیم سر خود رابسوی زمین می‌افکنند. ۱۱ چشمان من از اشکها کاهیده شد و احشایم بجوش آمده و جگرم به‌سبب خرابی دختر قوم من بر زمین ریخته شده است. چونکه اطفال وشیرخوارگان در کوچه های شهر ضعف می‌کنند. ۱۲ و به مادران خویش می‌گویند: گندم وشراب کجا است؟ زیرا که مثل مجروحان درکوچه های شهر بیهوش می‌گردند، و جانهای خویش را به آغوش مادران خود می‌ریزند. ۱۳ برای تو چه شهادت توانم آورد و تو را به چه چیز تشبیه توانم نمودای دختر اورشلیم! وچه چیز را به تو مقابله نموده، تو راای دوشیزه دختر صهیون تسلی دهم! زیرا که شکستگی تومثل دریا عظیم است و کیست که تو را شفا تواندداد. ۱۴ انبیای تو رویاهای دروغ و باطل برایت دیده‌اند و گناهانت را کشف نکرده‌اند تا تو را ازاسیری برگردانند، بلکه وحی کاذب و اسباب پراکندگی برای تو دیده‌اند. ۱۵ جمیع ره گذریان برتو دستک می‌زنند وسخریه نموده، سرهای خود را بر دختر اورشلیم می‌جنبانند (و می‌گویند): آیا این است شهری که آن را کمال زیبایی و ابتهاج تمام زمین می‌خواندند؟ ۱۶ جمیع دشمنانت، دهان خود را بر توگشوده استهزا می‌نمایند و دندانهای خود را به هم افشرده، می‌گویند که آن را هلاک ساختیم. البته این‌روزی است که انتظار آن را می‌کشیدیم، حال آن را پیدا نموده و مشاهده کرده‌ایم. ۱۷ یهوه آنچه را که قصد نموده است بجاآورده و کلامی را که از ایام قدیم فرموده بود به انجام رسانیده، آن را هلاک کرده و شفقت ننموده است. و دشمنت را برتو مسرور گردانیده، شاخ خصمانت را برافراشته است. ۱۸ دل ایشان نزد خداوند فریاد برآورده، (می گوید): ای دیوار دختر صهیون، شبانه‌روزمثل رود اشک بریز و خود را آرامی مده ومردمک چشمت راحت نبیند! ۱۹ شبانگاه در ابتدای پاسها برخاسته، فریادبرآور و دل خود را مثل آب پیش روی خداوندبریز. و دستهای خود را به‌خاطر جان اطفالت که از گرسنگی به‌سر هرکوچه بیهوش می‌گردند نزد او برافراز، ۲۰ (وبگو): ای یهوه بنگر و ملاحظه فرما که چنین عمل را به چه کس نموده‌ای آیا می‌شود که زنان میوه رحم خود و اطفالی را که به ناز پرورده بودند بخورند؟ و آیا می‌شود که کاهنان و انبیا درمقدس خداوند کشته شوند؟ ۲۱ جوانان و پیران در کوچه‌ها بر زمین می‌خوابند. دوشیزگان و جوانان من به شمشیرافتاده‌اند. در روز غضب خود ایشان را به قتل رسانیده، کشتی و شفقت ننمودی. ۲۲ ترسهای مرا از هرطرف مثل روز عیدخواندی و کسی نبود که در روز غضب یهوه نجات یابد یا باقی ماند. و آنانی را که به ناز پرورده و تربیت نموده بودم دشمن من ایشان را تلف نموده است.

۳ من آن مرد هستم که از عصای غضب وی مذلت دیده‌ام. ۲ او مرا رهبری نموده، به تاریکی درآورده است و نه به روشنایی. ۳ به درستی که دست خویش را تمامی روز به ضد من بارها برگردانیده است. ۴ گوشت و پوست مرا مندرس ساخته واستخوانهایم را خرد کرده است. ۵ به ضد من بنا نموده، مرا به تلخی و مشقت احاطه کرده است. ۶ مرا مثل آنانی که از قدیم مرده‌اند در تاریکی نشانیده است. ۷ گرد من حصار کشیده که نتوانم بیرون آمد وزنجیر مرا سنگین ساخته است. ۸ و نیز چون فریاد و استغاثه می‌نمایم دعای مرا منع می‌کند. ۹ راههای مرا با سنگهای تراشیده سد کرده است و طریقهایم را کج نموده است. ۱۰ او برای من خرسی است در کمین نشسته وشیری که در بیشه خود می‌باشد. ۱۱ راه مرا منحرف ساخته، مرا دریده است ومرا مبهوت گردانیده است. ۱۲ کمان خود را زه کرده، مرا برای تیرهای خویش، هدف ساخته است. ۱۳ و تیرهای ترکش خود را به گرده های من فرو برده است. ۱۴ من به جهت تمامی قوم خود مضحکه وتمامی روز سرود ایشان شده‌ام. ۱۵ مرا به تلخیها سیر کرده و مرا به افسنتین مست گردانیده است. ۱۶ دندانهایم را به سنگ ریزها شکسته و مرا به خاکستر پوشانیده است. ۱۷ تو جان مرا از سلامتی دور انداختی و من سعادتمندی را فراموش کردم، ۱۸ و گفتم که قوت و امید من از یهوه تلف شده است. ۱۹ مذلت و شقاوت مرا افسنتین و تلخی به یادآور. ۲۰ تو البته به یاد خواهی آورد زیرا که جان من در من منحنی شده است. ۲۱ و من آن را در دل خود خواهم گذرانید و ازاین سبب امیدوار خواهم بود. ۲۲ از رافت های خداوند است که تلف نشدیم زیرا که رحمت های او بی‌زوال است. ۲۳ آنها هر صبح تازه می‌شود و امانت تو بسیاراست. ۲۴ و جان من می‌گوید که خداوند نصیب من است، بنابراین بر او امیدوارم. ۲۵ خداوند به جهت کسانی که بر او توکل دارند و برای آنانی که او را می‌طلبند نیکو است. ۲۶ خوب است که انسان امیدوار باشد و باسکوت انتظار نجات خداوند را بکشد. ۲۷ برای انسان نیکو است که یوغ را در جوانی خود بردارد. ۲۸ به تنهایی بنشیند و ساکت باشد زیرا که اوآن را بر وی نهاده است. ۲۹ دهان خود را بر خاک بگذارد که شاید امیدباشد. ۳۰ رخسار خود را به زندگان بسپارد و ازخجالت سیر شود. ۳۱ زیرا خداوند تا به ابد او را ترک نخواهدنمود. ۳۲ زیرا اگرچه کسی را محزون سازد لیکن برحسب کثرت رافت خود رحمت خواهد فرمود. ۳۳ چونکه بنی آدم را از دل خود نمی رنجاند ومحزون نمی سازد. ۳۴ تمامی اسیران زمین را زیر پا پایمال کردن، ۳۵ و منحرف ساختن حق انسان به حضورحضرت اعلی، ۳۶ و منقلب نمودن آدمی در دعویش منظورخداوند نیست. ۳۷ کیست که بگوید و واقع شود اگر خداوندامر نفرموده باشد. ۳۸ آیا از فرمان حضرت اعلی هم بدی و هم نیکویی صادر نمی شود؟ ۳۹ پس چرا انسان تا زنده است و آدمی به‌سبب سزای گناهان خویش شکایت کند؟ ۴۰ راههای خود را تجسس و تفحص بنماییم و بسوی خداوند بازگشت کنیم. ۴۱ دلها و دستهای خویش را بسوی خدایی که در آسمان است برافرازیم، ۴۲ (و بگوییم): «ما گناه کردیم و عصیان ورزیدیم و تو عفو نفرمودی. ۴۳ خویشتن را به غضب پوشانیده، ما را تعاقب نمودی و به قتل رسانیده، شفقت نفرمودی. ۴۴ خویشتن را به ابر غلیظ مستور ساختی، تادعای ما نگذرد. ۴۵ ما را در میان امت‌ها فضله و خاکروبه گردانیده‌ای.» ۴۶ تمامی دشمنان ما بر ما دهان خود رامی گشایند. ۴۷ خوف و دام و هلاکت و خرابی بر ما عارض گردیده است. ۴۸ به‌سبب هلاکت دختر قوم من، نهرهای آب از چشمانم می‌ریزد. ۴۹ چشم من بلا انقطاع جاری است و بازنمی ایستد. ۵۰ تا خداوند از

آسمان ملاحظه نماید و ببیند. ۵۱ چشمانم به جهت جمیع دختران شهرم، جان مرا می‌رنجاند. ۵۲ آنانی که بی‌سبب دشمن منند مرا مثل مرغ بشدت تعاقب می‌نمایند. ۵۳ جان مرا در سیاه چال منقطع ساختند وسنگها بر من‌انداختند. ۵۴ آبها از سر من گذشت پس گفتم: منقطع شدم. ۵۵ آنگاه‌ای خداوند، از عمق های سیاه چال اسم تو را خواندم. ۵۶ آواز مرا شنیدی، پس گوش خود را از آه واستغاثه من مپوشان! ۵۷ در روزی که تو را خواندم نزدیک شده، فرمودی که نترس. ۵۸ ای خداوند دعوی جان مرا انجام داده و حیات مرا فدیه نموده‌ای! ۵۹ ای خداوند ظلمی را که به من نموده انددیده‌ای پس مرا دادرسی فرما! ۶۰ تمامی کینه ایشان و همه تدبیرهایی را که به ضد من کردند دیده‌ای. ۶۱ ای خداوند مذمت ایشان را و همه تدبیرهایی را که به ضد من کردند شنیده‌ای! ۶۲ سخنان مقاومت کنندگانم را و فکرهایی راکه تمامی روز به ضد من دارند (دانسته‌ای). ۶۳ نشستن و برخاستن ایشان را ملاحظه فرمازیرا که من سرود ایشان شده‌ام. ۶۴ ای خداوند موافق اعمال دستهای ایشان مکافات به ایشان برسان. ۶۵ غشاوه قلب به ایشان بده و لعنت تو برایشان باد! ۶۶ ایشان را به غضب تعاقب نموده، از زیرآسمانهای خداوند هلاک کن.

۴ چگونه طلا زنگ گرفته و زر خالص منقلب گردیده است؟ سنگهای قدس به‌سر هرکوچه ریخته شده است. ۲ چگونه پسران گرانبهای صهیون که به زر ناب برابر می‌بودند مثل ظروف سفالین که عمل دست کوزه‌گر باشد شمرده شده‌اند. ۳ شغالها تیز پستانهای خود را بیرون آورده، بچه های خویش را شیر می‌دهند. اما دختر قوم من مانند شتر مرغ بری، بیرحم گردیده است. ۴ زبان اطفال شیرخواره از تشنگی به کام ایشان می‌چسبد، و کودکان نان می‌خواهند وکسی به ایشان نمی دهد. ۵ آنانی که خوراک لذیذ می‌خورند در کوچه ها بینوا گشته‌اند. آنانی که در لباس قرمز تربیت یافته‌اند مزبله‌ها را در آغوش می‌کشند. ۶ زیرا که عصیان دختر قوم من از گناه سدوم زیاده است، که در لحظه‌ای واژگون شد و کسی دست بر او ننهاد. ۷ نذیرگان او از برف، صاف تر و از شیر، سفیدتر بودند. بدن ایشان از لعل سرختر و جلوه ایشان مثل یاقوت کبود بود. ۸ اما صورت ایشان از سیاهی سیاهتر شده است که در کوچه‌ها شناخته نمی شوند. پوست ایشان به استخوانهایشان چسبیده و خشک شده، مثل چوب گردیده است. ۹ کشتگان شمشیر از کشتگان گرسنگی بهترند. زیرا که اینان از عدم محصول زمین مجروح شده، کاهیده می‌گردند. ۱۰ زنان مهربان، اولاد خود را می‌پزند به‌دستهای خویش. و آنها در هلاکت دختر قوم من غذای ایشان هستند. ۱۱ خداوند غضب خود را به اتمام رسانیده، حدت خشم خویش را ریخته است، و آتشی درصهیون افروخته که اساس آن را سوزانیده است. ۱۲ پادشاهان جهان و جمیع سکنه ربع مسکون باور نمی کردند که عدو و دشمن به دروازه های اورشلیم داخل شود. ۱۳ به‌سبب گناه انبیا و گناه کاهنانش، که خون عادلان را در اندرونش ریختند. ۱۴ مثل کوران در کوچه‌ها نوان می‌شوند و ازخون نجس شده‌اند، که لباس ایشان را لمس نمی توانند کرد. ۱۵ و به ایشان ندا می‌کنند که دور شوید، نجس (هستید)! دور شوید دور شوید و لمس منمایید! چون فرار می‌کردند نوان می‌شدند و در میان امت‌ها می‌گفتند که در اینجا دیگر توقف نخواهند کرد. ۱۶ خشم خداوند ایشان را پراکنده ساخته وایشان را دیگر منظور نخواهد داشت. به کاهنان ایشان اعتنا نمی کنند و بر مشایخ، رافت ندارند. ۱۷ چشمان ما تا حال در انتظار اعانت باطل ماکاهیده می‌شود. بر دیده بانگاههای خود انتظارکشیدیم، برای امتی که نجات نمی توانند داد. ۱۸ قدمهای ما را تعاقب نمودند به حدی که درکوچه های خود راه نمی توانیم رفت. آخرت مانزدیک است و روزهای ما تمام شده زیرا که اجل ما رسیده است. ۱۹ تعاقب کنندگان ما از عقابهای هواتیزروترانند. ما را بر کوهها تعاقب می‌کنند و برای ما در صحرا کمین می‌گذارند. ۲۰ مسیح خداوند که نفخه بینی ما می‌بود درحفره های ایشان گرفتار شد، که درباره اومی گفتم زیر سایه او در میان امت‌ها، زیست خواهیم نمود. ۲۱ مسرور باش و شادی کن‌ای دختر ادوم که در زمین عوص ساکن هستی! بر تو نیز این‌جام خواهد رسید و مست شده، عریان خواهی شد. ۲۲ ای دختر صهیون سزای گناه تو تمام شد وتو را دیگر جلای وطن نخواهد ساخت. ای دختر‌ادوم، عقوبت گناه تو را به تو خواهد رسانید وگناهان تو را کشف خواهد نمود.

۵ ای یهوه آنچه بر ما واقع شد به یاد آور وملاحظه فرموده، عار ما را ببین. ۲ میراث ما از آن غریبان و خانه های ما از آن اجنبیان گردیده است. ۳ ما یتیم و بی‌پدر شده‌ایم و مادران ما مثل بیوه‌ها گردیده‌اند. ۴ آب خود را به نقره می‌نوشیم و هیزم ما به مافروخته می‌شود. ۵ تعاقب کنندگان ما به گردن ما رسیده‌اند وخسته شده، راحت نداریم. ۶ با اهل مصر و آشور دست دادیم تا از نان سیرشویم. ۷ پدران ما گناه ورزیده، نابود شده‌اند و مامتحمل عصیان ایشان گردیده‌ایم. ۸ غلامان بر ما حکمرانی می‌کنند و کسی نیست که از دست ایشان رهایی دهد. ۹ از ترس شمشیر اهل بیابان، نان خود را بخطرجان خویش می‌یابیم. ۱۰ پوست ما به‌سبب سموم قحط مثل تنورسوخته شده است. ۱۱ زنان را در صهیون بی‌عصمت کردند ودوشیزگان را در شهرهای یهودا. ۱۲ سروران از دست ایشان به دار کشیده شده و به مشایخ اعتنا ننمودند. ۱۳ جوانان سنگهای آسیا را برمی دارند وکودکان زیر بار هیزم می‌افتند. ۱۴ مشایخ از دروازه‌ها نابود شدند و جوانان ازنغمه سرایی خویش. ۱۵ شادی دل ما نیست شد و رقص ما به ماتم مبدل گردید. ۱۶ تاج از سر ما افتاد، وای بر ما زیرا که گناه کردیم. ۱۷ از این جهت دل ما بیتاب شده است و به‌سبب این چیزها چشمان ما تار گردیده است. ۱۸ یعنی به‌خاطر کوه صهیون که ویران شد وروباهان در آن گردش می‌کنند. ۱۹ اما توای یهوه تا ابدالاباد جلوس می‌فرمایی و کرسی تو تا جمیع دهرها خواهدبود. ۲۰ پس برای چه ما را تا به ابد فراموش کرده وما را مدت مدیدی ترک نموده‌ای. ۲۱ ای یهوه ما را بسوی خود برگردان وبازگشت خواهیم کرد و ایام ما را مثل زمان سلف تازه کن. ۲۲ و الا ما را بالکل رد نموده‌ای و بر مابی نهایت غضبناک شده‌ای.

حزقیال

۱ و روز پنجم ماه چهارم سال سی‌ام، چون من در میان اسیران نزد نهر خابور بودم، واقع شد که آسمان گشوده گردید و رویاهای خدارا دیدم. ۲ در پنجم آن ماه که سال پنجم اسیری یهویاکین پادشاه بود، ۳ کلام یهوه بر حزقیال بن بوزی کاهن نزد نهر خابور در زمین کلدانیان نازل شد و دست خداوند در آنجا بر او بود. ۴ پس نگریستم و اینک باد شدیدی از طرف شمال برمی آید و ابر عظیمی و آتش جهنده ودرخشندگی‌ای گرداگردش و از میانش یعنی ازمیان آتش، مثل منظر برنج تابان بود. ۵ و از میانش شبیه چهار حیوان پدید آمد و نمایش ایشان این بود که شبیه انسان بودند. ۶ و هریک از آنها چهاررو داشت و هریک از آنها چهار بال داشت. ۷ وپایهای آنها پایهای مستقیم و کف پای آنها مانندکف پای گوساله بود و مثل منظر برنج صیقلی درخشان بود. ۸ و زیر بالهای آنها از چهار طرف آنها دستهای انسان بود و آن چهار رویها و بالهای خود را چنین داشتند. ۹ و بالهای آنها به یکدیگرپیوسته بود و چون می‌رفتند رو نمی تافتند، بلکه هریک به راه مستقیم می‌رفتند. ۱۰ و اما شباهت رویهای آنها (این بود که) آنها روی انسان داشتندو آن چهار روی شیر بطرف راست داشتند و آن چهار روی گاو بطرف چپ داشتند و آن چهار روی عقاب داشتند. ۱۱ و رویها و بالهای آنها ازطرف بالا از یکدیگر جدا بود و دو بال هریک به همدیگر پیوسته و دو بال دیگر بدن آنها رامی پوشانید. ۱۲ و هر یک از آنها به راه مستقیم می‌رفتند و به هر جایی که روح می‌رفت آنهامی رفتند و درحین رفتن رو نمی تافتند. ۱۳ و اما شباهت این حیوانات (این بود که)صورت آنها مانند شعله های اخگرهای آتش افروخته شده، مثل صورت مشعلها بود. و آن آتش در میان آن حیوانات گردش می‌کرد ودرخشان می‌بود و از میان آتش برق می‌جهید. ۱۴ و آن حیوانات مثل صورت برق می‌دویدند وبرمی گشتند. ۱۵ و چون آن حیوانات را ملاحظه می‌کردم، اینک یک چرخ به پهلوی آن حیوانات برای هر روی (هرکدام از) آن چهار بر زمین بود. ۱۶ و صورت چرخها و صنعت آنها مثل منظرزبرجد بود و آن چهار یک شباهت داشتند. وصورت و صنعت آنها مثل چرخ در میان چرخ بود. ۱۷ و چون آنها می‌رفتند، بر چهار جانب خودمی رفتند و در حین رفتن به هیچ طرف میل نمی کردند. ۱۸ و فلکه های آنها بلند و مهیب بود وفلکه های آن چهار از هر طرف از چشمها پر بود. ۱۹ و چون آن حیوانات می‌رفتند، چرخها درپهلوی آنها می‌رفت و چون آن حیوانات از زمین بلند می‌شدند، چرخها بلند می‌شد. ۲۰ و هر جایی که روح می‌رفت آنها می‌رفتند، به هر جا که روح سیر می‌کرد و چرخها پیش روی آنها بلندمی شد، زیرا که روح حیوانات در چرخها بود. ۲۱ و چون آنها می‌رفتند، اینها می‌رفت و چون آنها می‌ایستادند، اینها می‌ایستاد. و چون آنها اززمین بلند می‌شدند، چرخها پیش روی آنها اززمین بلند می‌شد، زیرا روح حیوانات در چرخهابود. ۲۲ و شباهت فلکی که بالای سر حیوانات بودمثل منظر بلور مهیب بود و بالای سر آنها پهن شده بود. ۲۳ و بالهای آنها زیر فلک بسوی یکدیگر مستقیم بود و دو بال هریک از این طرف می‌پوشانید و دو بال هر یک از آن طرف بدنهای آنها را می‌پوشانید. ۲۴ و چون می‌رفتند، من صدای بالهای آنها را مانند صدای آبهای بسیار، مثل آواز حضرت اعلی و صدای هنگامه را مثل صدای فوج شنیدم. زیرا که چون می‌ایستادندبالهای خویش را فرو می‌هشتند. ۲۵ و چون درحین ایستادن بالهای خود را فرو می‌هشتند، صدایی از فلکی که بالای سر آنها بود مسموع می‌شد. ۲۶ و بالای فلکی که بر سر آنها بودشباهت تختی مثل صورت یاقوت کبود بود وبرآن شباهت تخت، شباهتی مثل صورت انسان برفوق آن بود. ۲۷ و از منظر کمر او بطرف بالا مثل منظر برنج تابان، مانند نمایش آتش در اندرون آن و گرداگردش دیدم. و از منظر کمر او به طرف پایین مثل نمایش آتشی که از هر طرف درخشان بود دیدم. ۲۸ مانند نمایش قوس قزح که در روزباران در ابر می‌باشد، همچنین آن درخشندگی گرداگرد آن بود. این منظر شباهت جلال یهوه بود و چون آن را دیدم، به روی خود درافتادم و آوازقائلی را شنیدم،

۲ که مرا گفت: «ای پسر انسان بر پایهای خودبایست تا با تو سخن گویم.» ۲ و چون این رابه من گفت، روح داخل من شده، مرا بر پایهایم برپا نمود. و او را که با من متکلم نمود شنیدم ۳ که مرا گفت: «ای پسر انسان من تو را نزد بنی‌اسرائیل می‌فرستم، یعنی نزد امت فتنه انگیزی که به من فتنه انگیخته‌اند. ایشان و پدران ایشان تا به امروزبر من عصیان ورزیده‌اند. ۴ و پسران ایشان سخت رو و قسی القلب هستند و من تو را نزد ایشان می‌فرستم تا به ایشان بگویی: خداوند یهوه چنین می‌فرماید. ۵ و ایشان خواه بشنوند و خواه نشنوند، زیرا خاندان فتنه انگیز می‌باشند، خواهنددانست که نبی‌ای در میان ایشان هست. ۶ و توای پسر انسان از ایشان مترس و از سخنان ایشان بیم مکن اگرچه خارها و شوکها با تو باشد و در میان عقربها ساکن باشی، اما از سخنان ایشان مترس واز رویهای ایشان هراسان مشو، زیرا که ایشان خاندان فتنه انگیز می‌باشند. ۷ پس کلام مرا به ایشان بگو، خواه بشنوند و خواه نشنوند، چونکه فتنه انگیز هستند. ۸ و توای پسر انسان آنچه را که من به تو می‌گویم بشنو و مثل این خاندان فتنه انگیزعاصی مشو بلکه دهان خود را گشوده، آنچه را که من به تو می‌دهم بخور.» ۹ پس نگریستم و اینک دستی بسوی من درازشد و در آن طوماری بود. ۱۰ و آن را پیش من بگشود که رو و پشتش هر دو نوشته بود و نوحه و ماتم و وای بر آن مکتوب بود.

۳ پس مرا گفت: «ای پسر انسان آنچه را که می یابی بخور. این طومار را بخور و رفته، باخاندان اسرائیل متکلم شو.» ۲ آنگاه دهان خود راگشودم و او آن طومار را به من خورانید. ۳ و مراگفت: «ای پسر انسان شکم خود را بخوران واحشای خویش را از این طوماری که من به تومی دهم پر کن.» پس آن را خوردم و در دهانم مثل عسل شیرین بود. ۴ و مرا گفت: «ای پسر انسان بیا و نزد خاندان اسرائیل رفته، کلام مرا برای ایشان بیان کن. ۵ زیراکه نزد امت غامض زبان و ثقیل لسان فرستاده نشدی، بلکه نزد خاندان اسرائیل. ۶ نه نزدقوم های بسیار غامض زبان و ثقیل لسان که سخنان ایشان را نتوانی فهمید. یقین اگر تو را نزدآنها می‌فرستادم به تو گوش

می‌گرفتند. ۷ اماخاندان اسرائیل نمی خواهند تو را بشنوند زیرا که نمی خواهند مرا بشنوند. چونکه تمامی خاندان اسرائیل سخت پیشانی و قسی القلب هستند. ۸ هان من روی تو را در مقابل روی ایشان سخت خواهم ساخت و پیشانی تو را در مقابل پیشانی‌ایشان سخت خواهم گردانید. ۹ بلکه پیشانی تو رامثل الماس از سنگ خارا سخت‌تر گردانیدم. پس از ایشان مترس و از رویهای ایشان هراسان مباش، زیرا که خاندان فتنه انگیز می‌باشند.» ۱۰ و مرا گفت: «ای پسر انسان تمام کلام مرا که به تو می‌گویم در دل خود جا بده و به گوشهای خود استماع نما. ۱۱ و بیا و نزد اسیرانی که ازپسران قوم تو می‌باشند رفته، ایشان را خطاب کن و خواه بشنوند و خواه نشنوند. به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید.» ۱۲ آنگاه روح، مرا برداشت و از عقب خود صدای گلبانگ عظیمی شنیدم که «جلال یهوه از مقام او متبارک باد.» ۱۳ و صدای بالهای آن حیوانات را که به همدیگر برمی خوردند و صدای چرخها را که پیش روی آنها بود و صدای گلبانگ عظیمی راشنیدم. ۱۴ آنگاه روح مرا برداشت و برد و با تلخی در حرارت روح خود رفتم و دست خداوند بر من سنگین می‌بود. ۱۵ پس به تل ابیب نزد اسیرانی که نزد نهر خابور ساکن بودند، رسیدم و در مکانی که ایشان نشسته بودند، در آنجا به میان ایشان هفت روز متحیر نشستم. ۱۶ و بعد از انقضای هفت روز واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۷ «ای پسر انسان تو را برای خاندان اسرائیل دیده بان ساختم، پس کلام را از دهان من بشنو و ایشان را از جانب من تهدید کن. ۱۸ و حینی که من به مرد شریر گفته باشم که البته خواهی مرد، اگر تو او را تهدید نکنی و سخن نگویی تا آن شریر را از طریق زشت اوتهدید نموده، او را زنده سازی، آنگاه آن شریر درگناهش خواهد مرد، اما خون او را از دست توخواهم طلبید. ۱۹ لیکن اگر تو مرد شریر را تهدیدکنی و او از شرارت خود و طریق بد خویش بازگشت نکند او در گناه خود خواهد مرد، اما توجان خود را نجات داده‌ای. ۲۰ و اگر مرد عادل ازعدالت خود برگردد و گناه ورزد و من سنگی مصادم پیش وی بنهم تا بمیرد، چونکه تو او راتهدید ننمودی، او در گناه خود خواهد مرد و عدالتی که بعمل آورده بود به یاد آورده نخواهدشد. لیکن خون او را از دست تو خواهم طلبید. ۲۱ و اگر تو مرد عادل را تهدید کنی که آن مردعادل گناه نکند و او خطا نورزد البته زنده خواهدماند، چونکه تهدید پذیرفته است و تو جان خودرا نجات داده‌ای.» ۲۲ و دست خداوند در آنجا بر من نهاده شد واو مرا گفت: «برخیز و به هامون بیرون شو که درآنجا با تو سخن خواهم گفت.» ۲۳ پس برخاسته، به هامون بیرون رفتم و اینک جلال خداوند مثل جلالی که نزد نهر خابور دیده بودم، در آنجا برپاشد و من به روی خود درافتادم. ۲۴ و روح داخل من شده، مرا بر پایهایم برپا داشت و او مرا خطاب کرده، گفت: «برو و خویشتن را در خانه خود ببند. ۲۵ و اما توای پسر انسان اینک بندها بر توخواهند نهاد و تو را به آنها خواهند بست اما درمیان ایشان بیرون مرو. ۲۶ و من زبان تو را به کامت خواهم چسبانید تا گنگ شده، برای ایشان ناصح نباشی. زیرا که ایشان خاندان فتنه انگیز می‌باشند. ۲۷ اما وقتی که من با تو تکلم نمایم، آنگاه دهان تورا خواهم گشود و به ایشان خواهی گفت: خداوندیهوه چنین می‌فرماید. آنگاه آنکه شنوا باشدبشنود و آنکه ابا نماید ابا کند. زیرا که ایشان خاندان فتنه انگیز می‌باشند.»

۴ «و تو نیزای پسر انسان آجری بگیر و آن راپیش روی خود بگذار و شهر اورشلیم را برآن نقش نما. ۲ و آن را محاصره کن و در برابرش برجها ساخته، سنگری در مقابلش برپا نما و به اطرافش اردو زده، منجنیقها به هر سوی آن برپاکن. ۳ و تابه آهنین برای خود گرفته، آن را در میان خود و شهر، دیواری آهنین بگذار و روی خود رابر آن بدار و محاصره خواهد شد و تو آن رامحاصره کن تا آیتی به جهت خاندان اسرائیل بشود. ۴ پس تو بر پهلوی چپ خود بخواب و گناه خاندان اسرائیل را بر آن بگذار. موافق شماره روزهایی که بر آن بخوابی، گناه ایشان را متحمل خواهی شد. ۵ و من سالهای گناه ایشان را مطابق شماره روزها یعنی سیصد و نود روز بر تونهاده‌ام. پس متحمل گناه خاندان اسرائیل خواهی شد. ۶ و چون اینها را به انجام رسانیده باشی، بازبه پهلوی راست خود بخواب و چهل روزمتحمل گناه خاندان یهودا خواهی شد. هر روزی را به جهت سالی برای تو قرار داده‌ام. ۷ و بازوی خود را برهنه کرده، روی به محاصره اورشلیم بدار و به ضد آن نبوت کن. ۸ و اینک بندها بر تومی نهم و تا روزهای محاصره ات را به اتمام نرسانیده باشی از پهلو به پهلوی دیگرت نخواهی غلطید. ۹ پس گندم و جو و باقلا و عدس و ارزن وجلبان برای خود گرفته، آنها را در یک ظرف بریزو خوراکی از آنها برای خود بپز و تمامی روزهایی که به پهلوی خود می‌خوابی، یعنی سیصد و نود روز آن را خواهی خورد. ۱۰ وغذایی که می‌خوری به وزن خواهد بود، یعنی بیست مثقال برای هر روز. وقت به وقت آن راخواهی خورد. ۱۱ و آب را به پیمایش یعنی سدس یک هین خواهی نوشید. آن را وقت به وقت خواهی نوشید. ۱۲ و قرصهای نان جو که می‌خوری، آنها را بر سرگین انسان در نظر ایشان خواهی پخت. ۱۳ و خداوند فرمود به همین منوال بنی‌اسرائیل نان نجس در میان امت هایی که من ایشان را به میان آنها پراکنده می‌سازم خواهندخورد.» ۱۴ پس گفتم: «آه‌ای خداوند یهوه اینک جان من نجس نشده و از طفولیت خود تا به حال میته یادریده شده را نخورده‌ام و خوراک نجس به دهانم نرفته است.» ۱۵ آنگاه به من گفت: «بدان که سرگین گاو را به عوض سرگین انسان به تو دادم، پس نان خود را بر آن خواهی پخت.» ۱۶ و مرا گفت: «ای پسر انسان اینک من عصای نان را در اورشلیم خواهم شکست و نان را به وزن و عسرت خواهندخورد و آب را به پیمایش و حیرت خواهندنوشید. ۱۷ زیرا که محتاج نان و آب خواهند شد وبه حیرت بر یکدیگر نظر خواهند انداخت و به‌سبب گناهان خود گداخته خواهند شد.

۵ بگیر و آن را مثل استره حجام به جهت خود بکار برده، آن را بر سر و ریش خود بگذران وترازویی گرفته، مویها را تقسیم کن. ۲ و چون روزهای محاصره را به اتمام رسانیده باشی، یک ثلث را در میان شهر به آتش بسوزان و یک ثلث راگرفته، اطراف آن را با تیغ بزن و ثلث دیگر را به بادها بپاش و من در عقب آنها شمشیری خواهم فرستاد. ۳ و اندکی از آن را گرفته، آنها را در دامن خود ببند. ۴ و باز قدری از آنها را بگیر و آنها را

درمیان آتش انداخته، آنها را به آتش بسوزان وآتشی برای تمام خاندان
اسرائیل از آن بیرون خواهد آمد.» ۵ خداوند یهوه چنین می‌گوید: «من
این اورشلیم را در میان امت‌ها قرار دادم و کشورها رابهر طرف آن. ۶
و او از احکام من بدتر از امت‌ها واز فرایض من بدتر از کشورهایی که
گرداگرد اومی باشد، عصیان ورزیده است زیرا که اهل او احکام مرا ترک
کرده، به فرایض من سلوک ننموده‌اند.» ۷ بنابراین خداوند یهوه چنین
می‌گوید: «چونکه شما زیاده از امت هایی که گرداگرد شما می‌باشند غوغا
نمودید و به فرایض من سلوک نکرده، احکام مرا بعمل نیاوردید، بلکه موافق
احکام امت هایی که گرداگرد شما می‌باشندنیز عمل ننمودید، ۸ لهذا
خداوند یهوه چنین می‌گوید: من اینک من به ضد تو هستم و در میان تو
به نظر امت‌ها داوریها خواهم نمود. ۹ و با تو به‌سبب جمیع رجاساتت
کارها خواهم کرد که قبل از این نکرده باشم و مثل آنها هم دیگر نخواهم
کرد. ۱۰ بنابراین پدران در میان تو پسران راخواهند خورد و پسران پدران
خویش را خواهندخورد و بر تو داوریها نموده، تمامی بقیت تو رابسوی هر
باد پراکنده خواهم ساخت.» ۱۱ لهذاخداوند یهوه می‌گوید: «به حیات
خودم قسم چونکه تو مقدس مرا بتمامی رجاسات و جمیع مکروهات
خویش نجس ساختی، من نیز البته تورا منقطع خواهم ساخت و چشم من
شفقت نخواهد نمود و من نیز رحمت نخواهم فرمود. ۱۲ یک ثلث تو در
میانت از وبا خواهند مرد و ازگرسنگی تلف خواهند شد. و یک ثلث به
اطرافت به شمشیر خواهند افتاد و ثلث دیگر را بسوی هرباد پراکنده ساخته،
شمشیر را در عقب ایشان خواهم فرستاد. ۱۳ پس چون غضب من به اتمام
رسیده باشد و حدت خشم خویش را بر ایشان ریخته باشم، آنگاه پشیمان
خواهم شد. و چون حدت خشم خویش را بر ایشان به اتمام رسانده باشم،
آنگاه خواهند دانست که من یهوه این را درغیرت خویش گفته‌ام. ۱۴ و
تو را در در نظر همه رهگذریان در میان امت هایی که به اطراف تومی
باشند، به خرابی و رسوایی تسلیم خواهم نمود. ۱۵ و چون بر تو به خشم
و غضب وسرزنشهای سخت داوری کرده باشم، آنگاه این موجد عار و
مذمت و عبرت و دهشت برای امت هایی که به اطراف تو می‌باشند
خواهد بود. من که یهوه هستم این را گفتم. ۱۶ و چون تیرهای بد قحطی
را که برای هلاکت می‌باشد و من آنها رابه جهت خرابی شما می‌فرستم در
میان شماانداخته باشم، آنگاه قحط را بر شما سخت‌ترخواهم گردانید و
عصای نان شما را خواهم شکست. ۱۷ و قحط و حیوانات درنده در میان
توخواهم فرستاد تا تو را بی‌اولاد گردانند و وبا وخون از میان تو عبور خواهد
کرد و شمشیری برتو وارد خواهم آورد. من که یهوه هستم این راگفتم.»

۶ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان نظر
خود را بر کوههای اسرائیل بدوز و درباره آنها نبوت کن. ۳ و بگو: ای
کوههای اسرائیل کلام خداوند یهوه را بشنوید! خداوند یهوه به کوهها و تلها
و وادیها و دره هاچنین می‌فرماید: اینک من شمشیری بر شمامی آورم و
مکان های بلند شما را خراب خواهم کرد. ۴ و مذبح های شما منهدم و
تمثالهای شمسی شما شکسته خواهد شد و کشتگان شمارا پیش بتهای
شما خواهم‌انداخت. و لاشهای بنی‌اسرائیل را پیش بتهای ایشان خواهم
گذاشت و استخوانهای شما را گرداگرد مذبح های شما خواهم پاشید. ۶
و در جمیع مساکن شما شهرهاخراب و مکان های بلند ویران خواهد
شد تا آنکه مذبح های شما خراب و ویران شود و بتهای شماشکسته و
نابود گردد و تمثالهای شمسی شمامنهدم و اعمال شمامحو شود. ۷ و
چون کشتگان شما در میان شما بیفتند، آنگاه خواهی دانست که من
یهوه هستم. ۸ اما بقیتی نگاه خواهم داشت. وچون در میان کشورها
پراکنده شوید، بقیه السیف شما در میان امت‌ها ساکن خواهند شد. ۹
ونجات‌یافتگان شما در میان امت‌ها در جایی که ایشان را به اسیری برده‌اند
مرا یاد خواهند داشت. چونکه دل زناکار ایشان را که از من دور شده
است خواهم شکست و چشمان ایشان را که در عقب بتهای ایشان زنا
کرده است - پس خویشتن را به‌سبب اعمال زشتی که در همه رجاسات
خودنموده‌اند مکروه خواهند داشت. ۱۰ و خواهنددانست که من یهوه
هستم و عبث نگفتم که این بلارا بر ایشان وارد خواهم آورد.» ۱۱ خداوند
یهوه چنین می‌گوید: «به‌دست خود بزن و پای خود را بر زمین بکوب و
بگو: وای بر تمامی رجاسات و شریر خاندان اسرائیل زیراکه به شمشیر
و قحط و وباخواهد افتاد. ۱۲ آنکه دور باشد به وبا خواهد مرد و آنکه
نزدیک است به شمشیر خواهد افتادو آنکه باقی‌مانده و درمحاصره باشد از
گرسنگی خواهد مرد و من حدت خشم خود را بر ایشان به اتمام خواهم
رسانید. ۱۳ و خواهید دانست که من یهوه هستم، هنگامی که کشتگان
ایشان در میان بتهای ایشان به اطراف مذبح های ایشان، بر هر تل بلند و
برقله های تمام کوهها و زیر هر درخت سبز و زیر هر بلوط کشن، در جایی
که هدایای خوشبو برای همه بتهای خود می‌گذرانیدند یافت خواهند شد.
۱۴ و دست خود را بر ایشان دراز کرده، زمین را درتمام مسکن های ایشان
خرابتر و ویرانتر از بیابان دبله خواهم ساخت. پس خواهند دانست که من
یهوه هستم.»

۷ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «وتوای پسر انسان
(بگو): خداوند یهوه به زمین اسرائیل چنین می‌گوید: انتهایی بر چهارگوشه
زمین انتها رسیده است. ۳ الان انتها بر تورسیده است و من خشم خود را
بر تو واردآورده‌ام و بر وفق راههایت ترا داوری نموده، تمامی رجاساتت را بر
تو خواهم نهاد. ۴ و چشم من برتو شفقت نخواهد کرد و رحمت نخواهم
فرمود بلکه راههای تو را بر تو خواهم نهاد ورجاسات تو در میانت خواهد
بود. پس خواهی دانست که من یهوه هستم.» ۵ خداوند یهوه چنین
می‌گوید: «بلا هان بلای واحد می‌آید! ۶ انتهایی می‌آید، انتهایی می‌آید
وبه ضد تو بیدار شده است. هان می‌آید. ۷ ای ساکن زمین اجل تو بر تو
می‌آید. وقت معین می‌آید و آن روز نزدیک است. روز هنگامه خواهد شد و
نه روز آواز شادمانی بر کوهها. ۸ الان عنقریب غضب خود را بر تو خواهم
ریخت و خشم خویش را بر تو به اتمام رسانیده، تو را موافق راههایت داوری
خواهم نمود و جمیع رجاساتت را بر تو خواهم نهاد. ۹ و چشم من شفقت
نخواهدکرد و رحمت نخواهم فرمود، بلکه مکافات راههایت را به تو خواهم

رسانید و رجاسات تو درمیانت خواهد بود و خواهید دانست که زننده تو
من یهوه هستم. ۱۰ اینک آنروز هان می‌آید! اجل تو بیرون آمده و عصا
شکوفه آورده و تکبر، گل کرده است. ۱۱ ظلم عصای شرارت گشته
است. ازایشان و از جمعیت ایشان و از ازدحام ایشان چیزی باقی نیست و
در میان ایشان حشمتی نمانده است. ۱۲ وقت می‌آید و آنروز نزدیک
است. پس مشتری شادی نکند و فروشنده ماتم نگیرد، زیرا که خشم بر
تمامی جمعیت ایشان قرار گرفته است. ۱۳ زیرا که فروشندگان اگرچه در
میان زندگان زنده مانند، به آنچه فروخته باشندنخواهند برگشت، چونکه
غضب بر تمامی جمعیت ایشان قرار گرفته است. ایشان نخواهندبرگشت و
هیچکس به گناه خویش زندگی خود راتقویت نخواهد داد. ۱۴ کرنا را
نواخته و همه‌چیزرا مهیا ساخته‌اند، اما کسی به جنگ نمی رود. زیراکه
غضب من بر تمامی جمعیت ایشان قرار گرفته است. ۱۵ شمشیر در بیرون
است و وبا و قحط دراندرون. آنکه در صحرا است به شمشیر می‌میرد
وآنکه در شهر است قحط و وبا او را هلاک می‌سازد. ۱۶ و رستگاران
ایشان فرار می‌کنند ومثل فاخته های دره‌ها بر کوهها می‌باشند. و هرکدام از
ایشان به‌سبب گناه خود ناله می‌کنند. ۱۷ همه دستها سست شده و
جمیع زانوها مثل آب بیتاب گردیده است. ۱۸ و پلاس در برمی کنند و
وحشت ایشان را می‌پوشاند و بر همه چهره‌ها خجلت و بر جمیع سرها
گری می‌باشد. ۱۹ نقره خود را در کوچه‌ها می‌ریزند و طلای ایشان مثل
چیز نجس می‌باشد. نقره و طلای ایشان در روز غضب خداوند ایشان
را نتواندرهانید. جانهای خود را سیر نمی کنند و بطنهای خویش را پر
نمی سازند زیرا گناه ایشان سنگ مصادم آنها شده است. ۲۰ «و او
زیبایی زینت خود را در کبریایی قرارداده بود، اما ایشان بتهای مکروهات و
رجاسات خویش را در آن ساختند. بنابراین آن را برای ایشان مثل چیز نجس
خواهم گردانید. ۲۱ و آن رابه‌دست غریبان به تاراج و به شریران جهان به
غارت خواهم داد و آن را بی‌عصمت خواهندساخت. ۲۲ و روی خود را از
ایشان خواهم برگردانید و مکان مستور مرا بی‌عصمت خواهندنمود و ظالمان
داخل آن شده، آن را بی‌عصمت خواهند ساخت. ۲۳ زنجیر را بساز،
زیرا که زمین از جرمهای خونریزی پر است و شهر از ظلم مملو. ۲۴ و
اشرار امت‌ها را خواهم آورد و درخانه های ایشان تصرف خواهند نمود
و تکبرزورآوران را زایل خواهم ساخت و آنهامکان های مقدس ایشان را
بی‌عصمت خواهندنمود. ۲۵ هلاکت می‌آید و سلامتی را خواهندطلبید، اما
یافت نخواهد شد. ۲۶ مصیبت برمصیبت می‌آید و آوازه بر آوازه مسموع
می‌شود. رویا از نبی می‌طلبند، اما شریعت از کاهنان ومشورت از مشایخ
نابود شده است. ۲۷ پادشاه ماتم می‌گیرد و رئیس به حیرت ملبس می‌شود
ودستهای اهل زمین می‌لرزد. و موافق راههای ایشان با ایشان عمل خواهم
نمود و بر وفق استحقاق ایشان ایشان را داوری خواهم نمود. پس خواهند
دانست که من یهوه هستم؟

۸ و در سال ششم در روز پنجم از ماه ششم، چون من در خانه خود
نشسته بودم ومشایخ یهودا پیش من نشسته بودند، آنگاه دست خداوند
یهوه در آنجا بر من فرود آمد. ۲ و دیدم که اینک شبیهی مثل صورت
آتش بود یعنی ازنمایش کمر او تا پایین آتش و از کمر او تا بالا مثل منظر
درخشندگی مانند صورت برنج لامع ظاهرشد. ۳ و شبیه دستی دراز کرده،
موی پیشانی مرابگرفت و روح، مرا در میان زمین و آسمان برداشت و مرا در
رویاهای خدا به اورشلیم نزددهنه دروازه صحن اندرونی که بطرف شمال
متوجه است برد که در آنجا نشیمن تمثال غیرت غیرت انگیز می‌باشد. ۴
و اینک جلال خدای اسرائیل مانند آن رویایی که در هامون دیده بودم ظاهر
شد. ۵ و اومرا گفت: «ای پسر انسان چشمان خود را بسوی راه شمال
برافراز!» و چون چشمان خود را بسوی راه شمال برافراشتم، اینک بطرف
شمالی دروازه مذبح این تمثال غیرت در مدخل ظاهر شد. ۶ و اومرا
گفت: «ای پسر انسان آیا تو آنچه را که ایشان می‌کنند می‌بینی؟ یعنی
رجاسات عظیمی که خاندان اسرائیل در اینجا می‌کنند تا از مقدس خود
دور بشوم؟ اما باز رجاسات عظیم تر خواهی دید.» ۷ پس مرا به دروازه
صحن آورد و دیدم که اینک سوراخی در دیوار است. ۸ و او مرا گفت:
«ای پسر انسان دیوار را بکن.» و چون دیوار راکندم، اینک دروازه‌ای
پدید آمد. ۹ و او مرا گفت: «داخل شو و رجاسات شنیعی را که ایشان
دراینجا می‌کنند ملاحظه نما.» ۱۰ پس چون داخل شدم، دیدم که هرگونه
حشرات و حیوانات نجس و جمیع بتهای خاندان اسرائیل بر دیوار از هر
طرف نقش شده بود. ۱۱ و هفتاد نفر از مشایخ خاندان اسرائیل پیش
آنهاایستاده بودند و یازنیا ابن شافان در میان ایشان ایستاده بود و هرکس
مجمره‌ای در دست خودداشت و بوی ابر بخور بالا می‌رفت. ۱۲ و او
مراگفت: «ای پسر انسان آیا آنچه را که مشایخ خاندان اسرائیل در تاریکی
و هرکس درحجره های بتهای خویش می‌کنند دیدی؟ زیرامی گویند که
خداوند ما را نمی بیند و خداوند این زمین را ترک کرده است. ۱۳ و به
من گفت که بازرجاسات عظیم تر از اینهایی که اینان می‌کنندخواهی
دید.» ۱۴ پس مرا به دهنه دروازه خانه خداوند که بطرف شمال بود آورد.
و اینک در آنجا بعضی زنان نشسته، برای تموز می‌گریستند. ۱۵ و او
مراگفت: «ای پسر انسان آیا این را دیدی؟ بازرجاسات عظیم تر از اینها را
خواهی دید.» ۱۶ پس مرا به صحن اندرونی خانه خداوندآورد. و اینک
نزد دروازه هیکل خداوند در میان رواق و مذبح به قدر بیست و پنج مرد
بودند که پشتهای خود را بسوی هیکل خداوند و رویهای خویش را بسوی
مشرق داشتند و آفتاب را بطرف مشرق سجده می‌نمودند. ۱۷ و به من
گفت: «ای پسر انسان این را دیدی؟ آیا برای خاندان یهودابجا آوردن این
رجاسات که در اینجا بجامی آورند سهل است؟ زیرا که زمین را از ظلم
مملو ساخته‌اند و برای هیجان خشم من برمی گردند و هان شاخه را به
بینی خودمی گذارند. ۱۸ بنابراین من نیز در غضب، عمل خواهم نمود و
چشم من شفقت نخواهد کرد ورحمت نخواهم فرمود و اگرچه به آواز بلند
به گوش من بخوانند، ایشان را اجابت نخواهم نمود.»

۹ و او به آواز بلند به گوش من ندا کرده، گفت: «وکلای شهر را
نزدیک بیاور و هرکس آلت خراب کننده خود را در دست خود بدارد.» ۲ و

اینک شش مرد از راه دروازه بالایی که بطرف شمال متوجه است آمدند و هرکس تبرخود را در دستش داشت. و در میان ایشان یک مرد ملبس شده به کتان بود و دوات کاتب درکمرش. و ایشان داخل شده، نزد مذبح برنجین ایستادند. ۳ و جلال خدای اسرائیل از روی آن کروبی که بالای آن بود به آستانه خانه برآمد و به آن مردی که به کتان ملبس بود و دوات کاتب را درکمر داشت خطاب کرد. ۴ و خداوند به او گفت: «از میان شهر یعنی از میان اورشلیم بگذر و برپیشانی کسانی که به‌سبب همه رجاساتی که در آن کرده می‌شود آه و ناله می‌کنند نشانی بگذار. ۵ و به آنان به سمع من گفت که در عقب او از شهربگذرید و هلاک سازید و چشمان شما شفقت نکند و ترحم منمایید. ۶ پیران و جوانان و دختران و اطفال و زنان را تمام به قتل رسانید، اما به هرکسی‌که این نشان را دارد نزدیک مشوید و ازقدس من شروع کنید.» پس از مردان پیری که پیش خانه بودند شروع کردند. ۷ و به ایشان فرمود: «خانه را نجس سازید وصحنها را از کشتگان پر ساخته، بیرون آیید.» پس بیرون آمدند و در شهر به کشتن شروع کردند. ۸ وچون ایشان می‌کشتند و من باقی‌مانده بودم به روی خود درافتاده، استغاثه نمودم و گفتم: «آه‌ای خداوند یهوه آیا چون غضب خود را براورشلیم می‌ریزی تمامی بقیه اسرائیل را هلاک خواهی ساخت؟» ۹ او مرا جواب داد: «گناه خاندان اسرائیل و یهودا بی‌نهایت عظیم است وزمین از خون مملو و شهر از ستم پر است. زیرامی گویند: خداوند زمین را ترک کرده است وخداوند نمی بیند. ۱۰ پس چشم من نیز شفقت نخواهد کرد و من رحمت نخواهم فرمود، بلکه رفتار ایشان را بر سر ایشان خواهم آورد.» ۱۱ واینک آن مردی که به کتان ملبس بود و دوات را درکمر داشت، جواب داد و گفت: «به نهجی که مراامر فرمودی عمل نمودم.»

۱۰ پس نگریستم و اینک بر فلکی که بالای سر کروبیان بود چیزی مثل سنگ یاقوت کبود و مثل نمایش شبیه تخت بر زبر آنهاظاهر شد. ۲ و آن مرد را که به کتان ملبس بودخطاب کرده گفت: «در میان چرخها در زیرکروبیان برو و دستهای خود را از اخگرهای آتشی که در میان کروبیان است پر کن و بر شهرپپاش.» و او در نظر من داخل شد. ۳ و چون آن مرداداخل شد، کروبیان بطرف راست خانه ایستاده بودند و ابر، صحن اندرونی را پر کرد. ۴ و جلال خداوند از روی کروبیان به آستانه خانه برآمد وخانه از ابر پر شد و صحن از فروغ جلال خداوندمملو گشت. ۵ و صدای بالهای کروبیان تا به صحن بیرونی مثل آواز خدای قادر مطلق حینی که تکلم می کند، مسموع شد. ۶ و چون آن مرد را که ملبس به کتان بود امرفرموده، گفت که «آتش را از میان چرخها از میان کروبیان بردار.» آنگاه داخل شده، نزد چرخهاایستاد. ۷ و یکی از کروبیان دست خود را از میان کروبیان به آتشی که در میان کروبیان بود درازکرده، آن را برداشت و به‌دست آن مردی که به کتان، ملبس بود نهاد و او آن را گرفته، بیرون رفت. ۸ و در کروبیان شبیه صورت دست انسان زیربالهای ایشان ظاهر شد. ۹ و نگریستم و اینک چهار چرخ به پهلوی کروبیان یعنی یک چرخ به پهلوی یک کروبی وچرخ دیگر به پهلوی کروبی دیگر ظاهر شد. ونمایش چرخها مثل صورت سنگ زبرجد بود. ۱۰ و اما نمایش ایشان چنین بود. آن چهار را یک شباهت بود که گویا چرخ در میان چرخ باشد. ۱۱ وچون آنها می‌رفت بر چهار جانب خود می‌رفت وحینی که می‌رفت به هیچ سو میل نمی کرد، بلکه به‌جایی که سر به آن متوجه می‌شد از عقب آن می‌رفت. و چون می‌رفت به هیچ سو میل نمی کرد. ۱۲ و تمامی بدن و پشتها و دستها وبالهای ایشان و چرخها یعنی چرخهایی که آن چهار داشتند از هر طرف پر از چشمها بود. ۱۳ وبه سمع من به آن چرخها ندا دردادند که «ای چرخها!» ۱۴ و هر یک را چهار رو بود. روی اول روی کروبی بود و روی دوم روی انسان و سوم روی شیر و چهارم روی عقاب. ۱۵ پس کروبیان صعود کردند. این همان حیوان است که نزد نهر خابور دیده بودم. ۱۶ و چون کروبیان می‌رفتند، چرخها به پهلوی ایشان می‌رفت و چون کروبیان بالهای خود را برافراشته، از زمین صعود می‌کردند، چرخها نیز از پهلوی ایشان برنمی گشت. ۱۷ چون ایشان می‌ایستادندآنها می‌ایستاد و چون ایشان صعود می‌نمودند، آنها با ایشان صعود می‌نمود، زیرا که روح حیوان در آنها بود. ۱۸ و جلال خداوند از بالای آستانه خانه بیرون آمد و بر زبر کروبیان قرار گرفت. ۱۹ وچون کروبیان بیرون رفتند بالهای خود رابرافراشته، به نظر من از زمین صعود نمودند. وچرخها پیش روی ایشان بود و نزد دهنه دروازه شرقی خانه خداوند ایستادند. و جلال خدای اسرائیل از طرف بالا بر ایشان قرار گرفت. ۲۰ این همان حیوان است که زیر خدای اسرائیل نزد نهرخابور دیده بودم، پس فهمیدم که اینان کروبیانند. ۲۱ هر یک را چهار روی و هر یک را چهار بال بودو زیر بالهای ایشان شبیه دستهای انسان بود. ۲۲ واما شبیه رویهای ایشان چنین بود. همان رویها بودکه نزد نهر خابور دیده بودم. هم نمایش ایشان وهم خود ایشان (چنان بودند) و هر یک به راه مستقیم می‌رفت.

۱۱ و روح مرا برداشته، به دروازه شرقی خانه خداوند که بسوی مشرق متوجه است آورد. و اینک نزد دهنه دروازه بیست و پنج مرد بودند و در میان ایشان یازنیا ابن عزور و فلطیاابن بنایا روسای قوم را دیدم. ۲ و او مرا گفت: «ای پسر انسان اینها آن کسانی می‌باشند که تدابیرفاسد می‌کنند و در این شهر مشورتهای قبیح می‌دهند. ۳ و می‌گویند وقت نزدیک نیست که خانه‌ها را بنا نماییم، بلکه این شهر دیگ است و ما گوشت می‌باشیم. ۴ بنابراین برای ایشان نبوت کن. ای پسر انسان نبوت کن.» ۵ آنگاه روح خداوند بر من نازل شده، مرافرمود: «بگو که خداوند چنین می‌فرماید: ای خاندان اسرائیل شما به اینطور سخن می‌گویید واما من خیالات دل شما را می‌دانم. ۶ بسیاری را دراین شهر کشته‌اید و کوچه هایش را از کشتگان پرکرده‌اید. ۷ لهذا خداوند یهوه چنین می‌گوید: کشتگان شما که در میانش گذاشته‌اید، گوشت می‌باشند و شهر دیگ است. لیکن شما را ازمیانش بیرون خواهم برد. ۸ شما از شمشیرمی ترسید، اما خداوند یهوه می‌گوید شمشیر را برشما خواهم آورد. ۹ و شما را از میان شهر بیرون برده، شما را به‌دست غریبان تسلیم خواهم نمودو بر شما داوری خواهم کرد. ۱۰ به شمشیرخواهید افتاد و در حدود اسرائیل بر شما داوری خواهم نمود و

خواهید دانست که من یهوه هستم. ۱۱ این شهر برای شما دیگ نخواهد
بود و شما درآن گوشت نخواهید بود، بلکه در حدود اسرائیل بر شما داوری
خواهم نمود. ۱۲ و خواهید دانست که من آن یهوه هستم که در فرایض
من سلوک ننمودید و احکام مرا بجا نیاوردید، بلکه برحسب احکام امت
هایی که به اطراف شمامی باشند عمل نمودید.» ۱۳ و واقع شد که چون
نبوت کردم، فلطیا ابن بنایا مرد. پس به روی خوددرافتاده، به آواز بلند
فریاد نمودم و گفتم: «آهای خداوند یهوه آیا تو بقیه اسرائیل را تمام هلاک
خواهی ساخت؟» ۱۴ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۵ «ای
پسر انسان برادران تو یعنی برادرانت که از اهل خاندان تو می‌باشند و
تمامی خاندان اسرائیل جمیع کسانی می‌باشند که سکنه اورشلیم به ایشان
می‌گویند: شما از خداوند دورشوید و این زمین به ما به ملکیت داده شده
است. ۱۶ بنابراین بگو: خداوند یهوه چنین می‌گوید: اگرچه ایشان را در
میان امت‌ها دور کنم و ایشان را درمیان کشورها پراکنده سازم، اما من برای
ایشان درآن کشورهایی که به آنها رفته باشند اندک زمانی مقدس خواهم
بود. ۱۷ پس بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: شما را از میان امت‌ها
جمع خواهم کرد و شما را از کشورهایی که در آنهاپراکنده شده‌اید فراهم
خواهم آورد و زمین اسرائیل را به شما خواهم داد. ۱۸ و به آنجا داخل
شده، تمامی مکروهات و جمیع رجاسات آن رااز میانش دور خواهند کرد.
۱۹ و ایشان را یکدل خواهم داد و در اندرون ایشان روح تازه خواهم نهاد
و دل سنگی را از جسد ایشان دور کرده، دل گوشتی به ایشان خواهم
بخشید. ۲۰ تا در فرایض من سلوک نمایند و احکام مرا نگاه داشته، آنها
رابجا آورند. و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود.
۲۱ اما آنانی که دل ایشان از عقب مکروهات و رجاسات ایشان می‌رود،
پس خداوند یهوه می‌گوید: من رفتارایشان را بر سر ایشان وارد خواهم آورد.»
۲۲ آنگاه کروبیان بالهای خود را برافراشتند وچرخها به پهلوی ایشان بود و
جلال خدای اسرائیل از طرف بالا بر ایشان قرار گرفت. ۲۳ وجلال خداوند
از بالای میان شهر صعود نموده، برکوهی که بطرف شرقی شهر است قرار
گرفت. ۲۴ و روح مرا برداشت و در عالم رویا مرا به روح خدا به زمین
کلدانیان نزد اسیران برد و آن رویایی که دیده بودم از نظر من مرتفع شد.
۲۵ و تمامی کلام خداوند را که به من نشان داده بود، برای اسیران بیان
کردم.

۱۲ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان
تو در میان خاندان فتنه انگیز ساکن می‌باشی که ایشان را چشمها به
جهت دیدن هست اما نمی بینند و ایشان را گوشهابه جهت شنیدن هست
اما نمی شنوند، چونکه خاندان فتنه انگیز می‌باشند. ۳ اما توای پسر
انسان اسباب جلای وطن را برای خود مهیا ساز. و درنظر ایشان در وقت
روز کوچ کن و از مکان خود به مکان دیگر به حضور ایشان نقل کن،
شایدبفهمند. اگرچه خاندان فتنه انگیز می‌باشند. ۴ واسباب خود را مثل
اسباب جلای وطن در وقت روز به نظر ایشان بیرون آور. و شامگاهان مثل
کسانی که برای جلای وطن بیرون می‌روند بیرون شو. ۵ و شکافی برای
خود در دیوار به حضورایشان کرده، از آن بیرون ببر. ۶ و در حضور ایشان
آن را بر دوش خود بگذار و در تاریکی بیرون ببر وروی خود را بپوشان تا
زمین را نبینی. زیرا که تو راعلامتی برای خاندان اسرائیل قرار داده‌ام.» ۷
پس به نهجی که مامور شدم، عمل نمودم واسباب خود را مثل اسباب
جلای وطن در وقت روز بیرون آوردم. و شبانگاه شکافی برای خود به‌دست
خویش در دیوار کردم و آن را در تاریکی بیرون برده، به حضور ایشان بر
دوش برداشتم. ۸ وبامدادان کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۹ «ای
پسر انسان، آیا خاندان اسرائیل یعنی‌این خاندان فتنه انگیز به تو نگفتند:
این چه‌کار است که می‌کنی؟ ۱۰ پس به ایشان بگو خداوند یهوه چنین
می‌گوید: این وحی اشاره به رئیسی است که دراورشلیم می‌باشد و به تمامی
خاندان اسرائیل که ایشان در میان آنها می‌باشند ۱۱ بگو: من علامت
برای شما هستم. به نهجی که من عمل نمودم، همچنان به ایشان کرده
خواهد شد و جلای وطن شده، به اسیری خواهند رفت. ۱۲ و رئیسی
که درمیان ایشان است (اسباب خود را) در تاریکی بردوش نهاده، بیرون
خواهد رفت. و شکافی دردیوار خواهند کرد تا از آن بیرون ببرند. و او روی
خود را خواهد پوشانید تا زمین را به چشمان خودنبیند. ۱۳ و من دام
خود را بر او خواهم گسترانید ودر کمند من گرفتار خواهد شد. و او را به
بابل به زمین کلدانیان خواهم برد و اگرچه در آنجاخواهد مرد، ولی آن را
نخواهد دید. ۱۴ و جمیع مجاوران و معاونانش و تمامی لشکر او را بسوی
هر باد پراکنده ساخته، شمشیری در عقب ایشان برهنه خواهم ساخت.
۱۵ و چون ایشان را در میان امت‌ها پراکنده ساخته و ایشان را در میان
کشورهامتفرق نموده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم. ۱۶
لیکن عدد قلیلی از میان ایشان ازشمشیر و قحط و وبا باقی خواهم گذاشت
تا همه رجاسات خود را در میان امت هایی که به آنهامی روند، بیان
نمایند. پس خواهند دانست که من یهوه هستم.» ۱۷ و کلام خداوند بر
من نازل شده، گفت: ۱۸ «ای پسر انسان! نان خود را با ارتعاش بخور
وآب خویش را با لرزه و اضطراب بنوش. ۱۹ و به اهل زمین بگو خداوند
یهوه درباره سکنه اورشلیم و اهل زمین اسرائیل چنین می‌فرماید: که نان
خودرا با اضطراب خواهند خورد و آب خود را باحیرت خواهند نوشید. زیرا
که زمین آنها به‌سبب ظلم جمیع ساکنانش از هرچه در آن است تهی
خواهد شد. ۲۰ و شهرهای مسکون ایشان خراب شده، زمین ویران خواهد
شد. پس خواهیددانست که من یهوه هستم.» ۲۱ و کلام خداوند بر من
نازل شده، گفت: ۲۲ «ای پسر انسان این مثل شما چیست که درزمین
اسرائیل می‌زنید و می‌گویید: ایام طویل می‌شود و هر رویا باطل می‌گردد.
۲۳ لهذا به ایشان بگو، خداوند یهوه چنین می‌گوید: این مثل را باطل
خواهم ساخت و آن را بار دیگر دراسرائیل نخواهندآورد. بلکه به ایشان
بگو: ایام، نزدیک است و انجام هر رویا، قریب. ۲۴ زیرا که هیچ‌رویای
باطل و غیب گویی تملق‌آمیز در میان خاندان اسرائیل بار دیگر نخواهد بود.
۲۵ زیرا من که یهوه هستم سخن خواهم گفت و سخنی که من می‌گویم،
واقع خواهد شد و بار دیگر تاخیرنخواهد افتاد. زیرا خداوند یهوه می‌گوید:
ای خاندان فتنه انگیز در ایام شما سخنی خواهم گفت و آن را به انجام

خواهم رسانید.» ۲۶ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲۷ «ای پسر انسان! هان خاندان اسرائیل می‌گویندرویایی که او می‌بیند، به جهت ایام طویل است واو برای زمانهای بعیده نبوت می‌نماید. ۲۸ بنابراین به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید که هیچ کلام من بعد از این تاخیرنخواهد افتاد. و خداوند یهوه می‌فرماید: کلامی که من می‌گویم واقع خواهد شد.»

۱۳ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان به ضد انبیای اسرائیل که نبوت می‌نمایند، نبوت نما. و به آنانی که ازافکار خود نبوت می‌کنند، بگو کلام خداوند رابشنوید! ۳ خداوند یهوه چنین می‌گوید: وای برانبیاء احمق که تابع روح خویش می‌باشند و هیچ ندیده‌اند. ۴ ای اسرائیل انبیای تو مانند روباهان درخرابه‌ها بوده‌اند. ۵ شما به رخنه‌ها برنیامدید ودیوار را برای خاندان اسرائیل تعمیر نکردید تاایشان در روز خداوند به جنگ بتوانند ایستاد. ۶ رویای باطل و غیب گویی کاذب می‌بینند ومی گویند: خداوند می‌فرماید، با آنکه خداوندایشان را نفرستاده است و مردمان را امیدوارمی سازند به اینکه کلام ثابت خواهد شد. ۷ آیارویای باطل ندیدید و غیب گویی کاذب را ذکرنکردید چونکه گفتید خداوند می‌فرماید با آنکه من تکلم ننمودم؟» ۸ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «چونکه سخن باطل گفتید و رویای کاذب دیدید، اینک خداوند یهوه می‌فرماید من به ضد شماخواهم بود. ۹ پس دست من بر انبیایی که رویای باطل دیدند و غیب گویی کاذب کردند درازخواهد شد و ایشان در مجلس قوم من داخل نخواهند شد و در دفتر خاندان اسرائیل ثبت نخواهند گردید و به زمین اسرائیل وارد نخواهندگشت و شما خواهید دانست که من خداوند یهوه می باشم. ۱۰ و از این جهت که قوم مرا گمراه کرده، گفتند که سلامتی است در حینی که سلامتی نبودو یکی از ایشان دیوار را بنا نمود و سایرین آن رابه گل ملاط مالیدند. ۱۱ پس به آنانی که گل ملاطرا مالیدند بگو که آن خواهد افتاد. باران سیال خواهد بارید و شماای تگرگهای سخت خواهیدآمد و باد شدید آن را خواهد شکافت. ۱۲ و هان چون دیوار بیفتد، آیا شما را نخواهند گفت: کجااست آن اندودی که به آن اندود گردید؟» ۱۳ لهذا خداوند یهوه چنین می‌گوید: «من آن را به باد شدید در غضب خود خواهم شکافت وباران سیال در خشم من خواهد بارید و تگرگهای سخت برای فانی ساختن آن در غیظ من خواهدآمد. ۱۴ و آن دیوار را که شما به گل ملاط اندودکردید منهدم نموده، به زمین یکسان خواهم ساخت و پی آن منکشف خواهد شد. و چون آن بیفتد شما در میانش هلاک خواهید شد و خواهیددانست که من یهوه هستم. ۱۵ پس چون خشم خود را بر دیوار و بر آنانی که آن را به گل ملاطاندود کردند به اتمام رسانیده باشم، آنگاه به شماخواهم گفت: دیوار نیست شده و آنانی که آن رااندود کردند نابود گشته‌اند. ۱۶ یعنی انبیای اسرائیل که درباره اورشلیم نبوت می‌نمایند وبرایش رویای سلامتی را می‌بینند با آنکه خداوندیهوه می‌گوید که سلامتی نیست. ۱۷ و توای پسرانسان نظر خود را بر دختران قوم خویش که ازافکار خود نبوت می‌نمایند بدار و بر ایشان نبوت نما، ۱۸ و بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: وای بر آنانی که بالشها برای مفصل هر بازویی می‌دوزند و مندیلها برای سر هر قامتی می‌سازند تا جانها را صید کنند! آیا جانهای قوم مرا صیدخواهید کرد و جانهای خود را زنده نگاه خواهیدداشت؟ ۱۹ و مرا در میان قوم من برای مشت جویی و لقمه نانی بی‌حرمت می‌کنید چونکه به قوم من که به دروغ شما گوش می‌گیرند دروغ گفته، جانهایی را که مستوجب موت نیستندمی کشید و جانهایی را که مستحق حیات نمی باشند زنده نگاه می‌دارید. ۲۰ لهذا خداوندیهوه چنین می‌گوید: اینک من به ضد بالشهای شما هستم که به واسطه آنها جانها را مثل مرغان صید می‌کنید. و آنها را از بازوهای شما خواهم درید و کسانی را که جانهای ایشان را مثل مرغان صید می‌کنید، رهایی خواهم داد. ۲۱ و مندیلهای شما را خواهم درید و قوم خود را از دست شماخواهم رهانید و دیگر در دست شما نخواهند بودتا ایشان را صید کنید پس خواهید دانست که من یهوه هستم. ۲۲ چونکه شما به دروغ خود، دل مرد عادل را که من محزون نساختم، محزون ساخته‌اید و دستهای مرد شریر را تقویت داده ایدتا از رفتار قبیح خود بازگشت ننماید و زنده نشود. ۲۳ لهذا بار دیگر رویای باطل نخواهید دید وغیب گویی نخواهید نمود. و چون قوم خود را ازدست شما رهایی دهم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه می‌باشم.»

۱۴ و کسانی چند از مشایخ اسرائیل نزد من آمده، پیش رویم نشستند. ۲ آنگاه کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۳ «ای پسر انسان این اشخاص، بتهای خویش را در دلهای خودجای دادند و سنگ مصادم گناه خویش را پیش روی خود نهادند. پس آیا ایشان از من مسالت نمایند؟ ۴ لهذا ایشان را خطاب کن و به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: هرکسی ازخاندان اسرائیل که بتهای خویش را در دل خودجای دهد و سنگ مصادم گناه خویش را پیش روی خود بنهد و نزد نبی بیاید، من که یهوه هستم آن را که می‌آید موافق کثرت بتهایش اجابت خواهم نمود ۵ تا خاندان اسرائیل را در افکارخودشان گرفتار سازم چونکه جمیع ایشان به‌سبب بتهای خویش از من مرتد شده‌اند. ۶ بنابراین به خاندان اسرائیل بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: توبه کنید و از بتهای خود بازگشت نمایید و رویهای خویش را از همه رجاسات خود برگردانید. ۷ زیرا هر کس چه از خاندان اسرائیل و چه از غریبانی که در اسرائیل ساکن باشند که از پیروی من مرتد شده، بتهای خویش را در دلش جای دهد و سنگ مصادم گناه خود راپیش رویش نهاده، نزد نبی آید تا به واسطه او ازمن مسالت نماید، من که یهوه هستم خود او راجواب خواهم داد. ۸ و من نظر خود را بر آن شخص دوخته، او را مورد دهشت خواهم ساخت تا علامتی و ضرب‌المثلی بشود و او را ازمیان قوم خود منقطع خواهم ساخت و خواهیددانست که من یهوه هستم. ۹ و اگر نبی فریب خورده، سخنی گوید، من که یهوه هستم آن نبی رافریب داده‌ام و دست خود را بر او دراز کرده، او رااز میان قوم خود اسرائیل منقطع خواهم ساخت. ۱۰ و ایشان بار گناهان خود را متحمل خواهندشد و گناه مسالت کننده مثل گناه آن نبی خواهدبود. ۱۱ تا خاندان اسرائیل دیگر از پیروی من گمراه نشوند و باز به

تمامی تقصیرهای خویش نجس نگردند. بلکه خداوند یهوه می‌گوید: ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود.» ۱۲ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۳ «ای پسر انسان اگر زمینی خیانت کرده، به من خطا ورزد و اگر من دست خود را بر آن دراز کرده، عصای نانش را بشکنم و قحطی در آن فرستاده، انسان و بهایم را از آن منقطع سازم، ۱۴ اگرچه این سه مرد یعنی نوح و دانیال و ایوب در آن باشند، خداوند یهوه می‌گوید که ایشان (فقط) جانهای خود را به عدالت خویش خواهند رهانید. ۱۵ واگر حیوانات درنده به آن زمین بیاورم که آن را ازاهل آن خالی سازند و چنان ویران شود که ازترس آن حیوانات کسی از آن گذر نکند، ۱۶ اگرچه این سه مرد در میانش باشند، خداوند یهوه می‌گوید: به حیات خودم قسم که ایشان پسران ودختران را رهایی نخواهند داد. ایشان به تنهایی رهایی خواهند یافت ولی زمین ویران خواهدشد. ۱۷ یا اگر شمشیری به آن زمین آورم و بگویم: ای شمشیر از این زمین بگذر. و اگر انسان و بهایم را از آن منقطع سازم، ۱۸ اگرچه این سه مرد درمیانش باشند، خداوند یهوه می‌گوید: به حیات خودم قسم که پسران و دختران را رهایی نخواهند داد بلکه ایشان به تنهایی رهایی خواهندیافت. ۱۹ یا اگر وبا در آن زمین بفرستم و خشم خود را بر آن با خون بریزم و انسان و بهایم را از آن منقطع بسازم، ۲۰ اگرچه نوح و دانیال و ایوب درمیانش باشند خداوند یهوه می‌گوید: به حیات خودم قسم که نه پسری و نه دختری را رهایی خواهند داد بلکه ایشان (فقط) جانهای خود را به عدالت خویش خواهند رهانید. ۲۱ پس خداوندیهوه چنین می‌گوید: چه قدر زیاده حینی که چهارعذاب سخت خود یعنی شمشیر و قحط و حیوان درنده و وبا را بر اورشلیم بفرستم تا انسان و بهایم را از آن منقطع سازم. ۲۲ لیکن اینک بقیتی ازپسران و دخترانی که بیرون آورده می‌شوند در آن واگذاشته خواهد شد. هان ایشان را نزد شمابیرون خواهندآورد و رفتار و اعمال ایشان راخواهید دید و از بلایی که بر اورشلیم وارد آورده و هرآنچه بر آن رسانیده باشم، تسلی خواهیدیافت. ۲۳ و چون رفتار و اعمال ایشان را ببینیدشما را تسلی خواهند داد و خداوند یهوه می‌گوید: شما خواهید دانست که هرآنچه به آن کردم بی‌سبب بجا نیاوردم.»

۱۵ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان درخت مو در میان سایر درختان چیست و شاخه مو در میان درختان جنگل چه می‌باشد؟ ۳ آیا چوب از آن برای کردن هیچ کاری گرفته می‌شود؟ یا میخی از آن برای آویختن هیچ ظرفی می‌گیرند؟ ۴ هان آن را برای هیزم در آتش می‌اندازند و آتش هر دو طرفش رامی سوزاند و میانش نیم‌سوخته می‌شود پس آیابرای کاری مفید است؟ ۵ اینک چون تمام بودبرای هیچ کار مصرف نداشت. چند مرتبه زیاده وقتی که آتش آن را سوزانیده و نیم‌سوخته باشد، دیگر برای هیچ کاری مصرف نخواهد داشت.» ۶ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: «مثل درخت مو که آن را از میان درختان جنگل برای هیزم و آتش تسلیم کرده‌ام، همچنان سکنه اورشلیم را تسلیم خواهم نمود. ۷ و نظر خود را برایشان خواهم دوخت. از یک آتش بیرون می‌آیندو آتشی دیگر ایشان را خواهد سوزانید. پس چون نظر خود را بر ایشان دوخته باشم، خواهیددانست که من یهوه هستم.» ۸ و خداوند یهوه می‌گوید: «به‌سبب خیانتی که ورزیده‌اند زمین را ویران خواهم ساخت.»

۱۶ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان اورشلیم را ازرجاساتش آگاه ساز! ۳ و بگو خداوند یهوه به اورشلیم چنین می‌فرماید: اصل و ولادت تو اززمین کنعان است. پدرت اموری و مادرت حتی بود. ۴ و اما ولادت تو. در روزی که متولد شدی نافت را نبریدند و تو را به آب غسل ندادند و طاهرنساختند و نمک نمالیدند و به قنداقه نپیچیدند. ۵ چشمی بر تو شفقت ننمود و بر تو مرحمت نفرمود تا یکی از اینکارها را برای تو بعمل آورد. بلکه در روز ولادتت جان تو را خوار شمرده، تورا بر روی صحرا انداختند. ۶ و من از نزد تو گذرنمودم و تو را در خونت غلطان دیدم. پس تو راگفتم: ای که به خونت آلوده هستی زنده شو! بلی گفتم: ای که به خونت آلوده هستی، زنده شو! ۷ وتو را مثل نباتات صحرا بسیار افزودم تا نمو کرده، بزرگ شدی و به زیبایی کامل رسیدی. پستانهایت برخاسته و مویهایت بلند شد، لیکن برهنه و عریان بودی. ۸ «و چون از تو گذر کردم برتو نگریستم واینک زمان تو زمان محبت بود. پس دامن خود رابر تو پهن کرده، عریانی تو را مستور ساختم و خداوند یهوه می‌گوید که با تو قسم خوردم و با توعهد بستم و از آن من شدی. ۹ و تو را به آب غسل داده، تو را از خونت طاهر ساختم و تو را به روغن تدهین کردم. ۱۰ و تو را به لباس قلابدوزی ملبس ساختم و نعلین پوست خز به پایت کردم و تو را به کتان نازک آراسته و به ابریشم پیراسته ساختم. ۱۱ و تو را به زیورها زینت داده، دستبندها بردستت و گردن بندی بر گردنت نهادم. ۱۲ وحلقه‌ای در بینی و گوشواره‌ها در گوشهایت و تاج جمالی بر سرت نهادم. ۱۳ پس با طلا و نقره آرایش یافتی و لباست از کتان نازک و ابریشم قلابدوزی بود و آرد میده و عسل و روغن خوردی و بی‌نهایت جمیل شده، به درجه ملوکانه ممتاز گشتی. ۱۴ و آوازه تو به‌سبب زیباییت درمیان امت‌ها شایع شد. زیرا خداوند یهوه می‌گویدکه آن زیبایی از جمال من که بر تو نهاده بودم کامل شد. ۱۵ «اما بر زیبایی خود توکل نمودی و به‌سبب آوازه خویش زناکار گردیدی و زنای خویش را برهر رهگذری ریختی و از آن او شد. ۱۶ و ازلباسهای خود گرفتی و مکان های بلند رنگارنگ برای خود ساخته، بر آنها زنا نمودی که مثل اینکارها واقع نشده و نخواهد شد. ۱۷ و زیورهای زینت خود را از طلا و نقره (من که به تو داده بودم)گرفته، تمثالهای مردان را ساخته با آنها زنانمودی. ۱۸ و لباس قلابدوزی خود را گرفته، به آنها پوشانیدی و روغن و بخور مرا پیش آنهاگذاشتی. ۱۹ و نان مرا که به تو داده بودم و آردمیده و روغن و عسل را که رزق تو ساخته بودم، پیش آنها برای هدیه خوشبویی نهادی و چنین شد. قول خداوند یهوه این است. ۲۰ و پسران ودخترانت را که برای من زاییده بودی گرفته، ایشان را به جهت خوراک آنها ذبح نمودی. آیا زنا کاری تو کم بود ۲۱ که پسران مرا نیز کشتی و ایشان راتسلیم نمودی که برای آنها از آتش گذرانیده شوند؟ ۲۲ و در تمامی رجاسات و زنای خود ایام جوانی خود را حینی که عریان

و برهنه بودی و درخون خود می‌غلطیدی بیاد نیاوردی.» ۲۳ و خداوند یهوه می‌گوید: «وای بر تو! وای بر تو! زیرا بعد از تمامی شرارت خود، ۲۴ خراباتها برای خود بنا نمودی و عمارات بلنددر هر کوچه برای خود ساختی. ۲۵ بسر هر راه عمارتهای بلند خود را بنا نموده، زیبایی خود رامکروه ساختی و برای هر راهگذری پایهای خویش را گشوده، زناکاریهای خود را افزودی. ۲۶ و با همسایگان خود پسران مصر که بزرگ گوشت می‌باشند، زنا نمودی و زناکاری خود راافزوده، خشم مرا بهیجان آوردی. ۲۷ لهذا اینک من دست خود را بر تو دراز کرده، وظیفه تو را قطع نمودم و تو را به آرزوی دشمنانت یعنی دختران فلسطینیان که از رفتار قبیح تو خجل بودند، تسلیم نمودم. ۲۸ و چونکه سیر نشدی با بنی آشور نیز زنا نمودی و با ایشان نیز زنا نموده، سیرنگشتی. ۲۹ و زناکاریهای خود را از زمین کنعان تازمین کلدانیان زیاد نمودی و از این هم سیرنشدی.» ۳۰ خداوند یهوه می‌گوید: «دل تو چه قدرضعیف است که تمامی این اعمال را که کار زن زانیه سلیطه می‌باشد، بعمل آوردی. ۳۱ که بسرهر راه خرابات خود را بنا نمودی و در هر کوچه عمارات بلند خود را ساختی و مثل فاحشه های دیگر نبودی چونکه اجرت را خوار شمردی. ۳۲ ای زن زانیه که غریبان را به‌جای شوهر خودمی گیری! ۳۳ به جمیع فاحشه‌ها اجرت می‌دهند. ۳۴ و عادت تو درزناکاریت برعکس سایر زنان است. چونکه کسی به جهت زناکاری از عقب تو نمی آید و تو اجرت می‌دهی و کسی به تو اجرت نمی دهد. پس عادت تو بر عکس دیگران است.» ۳۵ بنابراین‌ای زانیه! کلام خداوند را بشنو! ۳۶ خداوند یهوه چنین می‌گوید: «چونکه نقد توریخته شد و عریانی تو از زناکاریت با عاشقانت وبا همه بتهای رجاساتت و از خون پسرانت که به آنها دادی مکشوف گردید، ۳۷ لهذا هان من جمیع عاشقانت را که به ایشان ملتذ بودی و همه آنانی راکه دوست داشتی، با همه کسانی که از ایشان نفرت داشتی جمع خواهم نمود. و ایشان را از هرطرف نزد تو فراهم آورده، برهنگی تو را به ایشان مکشوف خواهم ساخت، تا تمامی عریانیت راببینند. ۳۸ و بر تو فتوای زنانی را که زنا می‌کنند وخونریز می‌باشند، خواهم داد. و خون غضب وغیرت را بر تو وارد خواهم آورد. ۳۹ و تو را به‌دست ایشان تسلیم نموده، خراباتهای تو راخراب و عمارات بلند تو را منهدم خواهندساخت. و لباست را از تو خواهند کند و زیورهای قشنگ تو را خواهند گرفت و تو را عریان و برهنه خواهند گذاشت. ۴۰ و گروهی بر تو آورده، تو رابه سنگها سنگسار خواهند کرد و به شمشیرهای خود تو را پاره پاره خواهند نمود. ۴۱ و خانه های تو را به آتش سوزانیده، در نظر زنان بسیار بر توعقوبت خواهند رسانید. پس من تو را از زنا کاری بازخواهم داشت و بار دیگر اجرت نخواهی داد. ۴۲ و حدت خشم خود را بر تو فرو خواهم نشانیدو غیرت من از تو خواهد برگشت و آرام گرفته، بار دیگر غضب نخواهم نمود. ۴۳ چونکه ایام جوانی خود را به یاد نیاورده، مرا به همه اینکارهارنجانیدی، از این جهت خداوند یهوه می‌گوید که اینک نیز رفتار تو را بر سرت وارد خواهم آورد وعلاوه بر تمامی رجاساتت دیگر این عمل قبیح رامرتکب نخواهی شد. ۴۴ «اینک هرکه مثل می‌آورد این مثل را بر توآورده، خواهد گفت که مثل مادر، مثل دخترش می‌باشد. ۴۵ تو دختر مادر خود هستی که ازشوهر و پسران خود نفرت می‌داشت. و خواهرخواهران خود هستی که از شوهران و پسران خویش نفرت می‌دارند. مادر شما حتی بود و پدرشما اموری. ۴۶ و خواهر بزرگ تو سامره است که با دختران خود بطرف چپ تو ساکن می‌باشد. وخواهر کوچک تو سدوم است که با دختران خودبطرف راست تو ساکن می‌باشد. ۴۷ اما تو درطریق های ایشان سلوک نکردی و مثل رجاسات ایشان عمل ننمودی. بلکه گویا این سهل بود که تو در همه رفتار خود از ایشان زیاده فاسد شدی.» ۴۸ پس خداوند یهوه می‌گوید: «به حیات خودم قسم که خواهر تو سدوم و دخترانش موافق اعمال تو و دخترانت عمل ننمودند. ۴۹ اینک گناه خواهرت سدوم این بود که تکبر وفراوانی نان و سعادتمندی رفاهیت برای او ودخترانش بود و فقیران و مسکینان را دستگیری ننمودند. ۵۰ و مغرور شده، در حضور من مرتکب رجاسات گردیدند. لهذا چنانکه صلاح دیدم ایشان را از میان برداشتم. ۵۱ و سامره نصف گناهانت را مرتکب نشد، بلکه تو رجاسات خودرا از آنها زیاده نمودی و خواهران خود را به تمامی رجاسات خویش که بعمل آوردی مبری ساختی. ۵۲ پس تو نیز که بر خواهران خود حکم دادی خجالت خود را متحمل بشو. زیرا به گناهانت که در آنها بیشتر از ایشان رجاسات نمودی ایشان از تو عادلتر گردیدند. لهذا تو نیزخجل شو و رسوایی خود را متحمل باش چونکه خواهران خود را مبری ساختی. ۵۳ و من اسیری ایشان یعنی اسیری سدوم و دخترانش و اسیری سامره و دخترانش و اسیری اسیران تو را در میان ایشان خواهم برگردانید. ۵۴ تا خجالت خود رامتحمل شده، از هرچه کرده‌ای شرمنده شوی چونکه ایشان را تسلی داده‌ای. ۵۵ و خواهرانت یعنی سدوم و دخترانش به حالت نخستین خودخواهند برگشت. و سامره و دخترانش به حالت نخستین خود خواهند برگشت. و تو و دخترانت به حالت نخستین خود خواهید برگشت. ۵۶ اماخواهر تو سدوم در روز تکبر تو به زبانت آورده نشد. ۵۷ قبل از آنکه شرارت تو مکشوف بشود. مثل آن زمانی که دختران ارام مذمت می‌کردند وجمیع مجاورانش یعنی دختران فلسطینیان که تورا از هر طرف خوار می‌شمردند.» ۵۸ پس خداوند می‌فرماید که «تو قباحت ورجاسات خود را متحمل خواهی شد. ۵۹ زیراخداوند یهوه چنین می‌گوید: به نهجی که تو عمل نمودی من با تو عمل خواهم نمود، زیرا که قسم را خوار شمرده، عهد را شکستی. ۶۰ لیکن من عهد خود را که در ایام جوانیت با تو بستم به یادخواهم آورد و عهد جاودانی با تو استوار خواهم داشت. ۶۱ و هنگامی که خواهران بزرگ و کوچک خود را پذیرفته باشی، آنگاه راههای خود را به یاد آورده، خجل خواهی شد. و من ایشان را به‌جای دختران به تو خواهم داد، لیکن نه از عهد تو. ۶۲ و من عهد خود را با تو استوار خواهم ساخت وخواهی دانست که من یهوه هستم. ۶۳ تا آنکه به یاد آورده، خجل شوی. و خداوند یهوه می‌فرماید که چون من همه کارهای تو را آمرزیده باشم، بار دیگر به‌سبب رسوایی خویش دهان خود را نخواهی گشود.»

۱۷ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان، معمایی بیاور و مثلی درباره خاندان اسرائیل بزن. ۳ و بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: عقاب بزرگ که بالهای سترگ ونیهای دراز پر از پرهای رنگارنگ دارد به لبنان آمد و سر سرو آزاد را گرفت. ۴ و سر شاخه هایش را کنده، آن را به زمین تجارت آورده، در شهرسوداگران گذاشت. ۵ و از تخم آن زمین گرفته، آن را در زمین باروری نهاد و نزد آبهای بسیارگذاشته، آن را مثل درخت بید، غرس نمود. ۶ وآن نمو کرده، مو وسیع کوتاه قد گردید که شاخه هایش بسوی او مایل شد و ریشه هایش درزیر وی می‌بود. پس موی شده شاخه‌ها رویانید ونهالها آورد. ۷ و عقاب بزرگ دیگری با بالهای سترگ و پرهای بسیار آمد و اینک این موریشه های خود را بسوی او برگردانید وشاخه های خویش را از کرته های بستان خودبطرف او بیرون کرد تا او وی را سیراب نماید. ۸ درزمین نیکو نزد آبهای بسیار کاشته شد تا شاخه هارویانیده، میوه بیاورد و مو قشنگ گردد. ۹ بگو که خداوند یهوه چنین می‌فرماید: پس آیا کامیاب خواهد شد؟ آیا او ریشه هایش را نخواهد کند ومیوه‌اش را نخواهد چید تا خشک شود؟ تمامی برگهای تازه‌اش خشک خواهد شد و بدون قوت عظیم و خلق بسیاری از ریشه‌ها کنده خواهد شد. ۱۰ اینک غرس شده است اما کامیاب نخواهدشد. بلکه چون باد شرقی بر آن بوزد بالکل خشک خواهد شد و در بوستانی که در آن رویید پژمرده خواهد گردید.» ۱۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۲ «به این خاندان متمرد بگو که آیا معنی‌این چیزها را نمی دانید؟ بگو که اینک پادشاه بابل به اورشلیم آمده، پادشاه و سرورانش را گرفت وایشان را نزد خود به بابل برد. ۱۳ و از ذریه ملوک گرفته، با او عهد بست و او را قسم داد و زورآوران زمین را برد. ۱۴ تا آنکه مملکت پست شده، سربلند نکند اما عهد او را نگاه داشته، استواربماند. ۱۵ و لیکن او از وی عاصی شده، ایلچیان خود را به مصر فرستاد تا اسبان و خلق بسیاری به او بدهند. آیا کسی‌که اینکارها را کرده باشد، کامیاب شود یا رهایی یابد؟ و یا کسی‌که عهد راشکسته است خلاصی خواهد یافت؟» ۱۶ خداوند یهوه می‌گوید: «به حیات خودم قسم که البته در مکان آن پادشاه که او را به پادشاهی نصب کرد و او قسم وی را خوارشمرده، عهد او را شکست یعنی نزد وی در میان بابل خواهد مرد. ۱۷ و چون سنگرها بر پا سازند وبرجها بنا نمایند تا جانهای بسیاری را منقطع سازند، آنگاه فرعون با لشکر عظیم و گروه کثیر اورا در جنگ اعانت نخواهد کرد. ۱۸ چونکه قسم راخوار شمرده، عهد را شکست و بعد از آنکه دست خود را داده بود همه اینکارها را بعمل آورد، پس رهایی نخواهی یافت.» ۱۹ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: «به حیات خودم قسم که سوگند مرا که او خوار شمرده و عهد مراکه شکسته است البته آنها را بر سر او وارد خواهم آورد. ۲۰ و دام خود را بر او خواهم گسترانید و اودر کمند من گرفتار خواهد شد و او را به بابل آورده، در آنجا بر وی درباره خیانتی که به من ورزیده است محاکمه خواهم نمود. ۲۱ و تمامی فراریانش با جمیع افواجش از شمشیر خواهندافتاد و بقیه ایشان بسوی هر باد پراکنده خواهندشد و خواهید دانست که من که یهوه می‌باشم این را گفته‌ام.» ۲۲ خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «من سر بلندسرو آزاد را گرفته، آن را خواهم کاشت و از سراغصانش شاخه تازه کنده، آن را بر کوه بلند و رفیع غرس خواهم نمود. ۲۳ آن را بر کوه بلند اسرائیل خواهم کاشت و آن شاخه‌ها رویانیده، میوه خواهد آورد. و سرو آزاد قشنگ خواهد شد که هر قسم مرغان بالدار زیر آن ساکن شده، در سایه شاخه هایش آشیانه خواهند گرفت. ۲۴ و تمامی در ختان صحرا خواهند دانست که من یهوه درخت بلند را پست می‌کنم و درخت پست رابلند می‌سازم و درخت سبز را خشک و درخت خشک را بارور می‌سازم. من که یهوه هستم این راگفته‌ام و بجا خواهم آورد.»

۱۸ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «شما چه‌کار دارید که این مثل رادرباره زمین اسرائیل می‌زنید و می گویید: پدران انگور ترش خوردند و دندانهای پسران کندگردید.» ۳ خداوند یهوه می‌گوید: «به حیات خودم قسم که بعد از این این مثل را در اسرائیل نخواهیدآورد. ۴ اینک همه جانها از آن منند چنانکه جان پدر است، همچنین جان پسر نیز، هردوی آنها ازآن من می‌باشند. هر کسی‌که گناه ورزد او خواهدمرد. ۵ و اگر کسی عادل باشد و انصاف و عدالت رابعمل آورد، ۶ و بر کوهها نخورد و چشمان خودرا بسوی بتهای خاندان اسرائیل برنیفرازد و زن همسایه خود را بی‌عصمت نکند و به زن حایض نزدیکی ننماید، ۷ و بر کسی ظلم نکند و گروقرضدار را به او رد نماید و مال کسی را به غصب نبرد، بلکه نان خود را به گرسنگان بدهد وبرهنگان را به‌جامه بپوشاند، ۸ و نقد را به سودندهد و ربح نگیرد، بلکه دست خود را از ستم برداشته، انصاف حقیقی را در میان مردمان اجرادارد، ۹ و به فرایض من سلوک نموده و احکام مرانگاه داشته، به راستی عمل نماید. خداوند یهوه می‌فرماید که آن شخص عادل است و البته زنده خواهد ماند. ۱۰ «اما اگر او پسری ستم پیشه و خونریز تولیدنماید که یکی از این کارها را بعمل آورد، ۱۱ وهیچکدام از آن اعمال نیکو را بعمل نیاورد بلکه برکوهها نیز بخورد و زن همسایه خود را بی‌عصمت سازد، ۱۲ و بر فقیران و مسکینان ظلم نموده، مال مردم را به غصب ببرد و گرو را پس ندهد، بلکه چشمان خود را بسوی بتها برافراشته، مرتکب رجاسات بشود، ۱۳ و نقد را به سود داده، ربح گیرد، آیا او زنده خواهد ماند؟ البته او زنده نخواهد ماند و به‌سبب همه رجاساتی که بجاآورده است خواهد مرد و خونش بر سرش خواهد بود. ۱۴ «و اگر پسری تولید نماید که تمامی گناهان را که پدرش بجا می‌آورد دیده، بترسد و مثل آنهاعمل ننماید، ۱۵ و بر کوهها نخورد و چشمان خود را بسوی بتهای خاندان اسرائیل برنیفرازد وزن همسایه خویش را بی‌عصمت نکند، ۱۶ و برکسی ظلم نکند و گرو نگیرد و مال احدی را به غصب نبرد بلکه نان خود را به گرسنگان دهد وبرهنگان را به‌جامه پوشاند، ۱۷ و دست خود را ازفقیران برداشته، سود و ربح نگیرد و احکام مرا بجاآورده، به فرایض من سلوک نماید، او به‌سبب گناه پدرش نخواهد مرد بلکه البته زنده خواهد ماند. ۱۸ و اما پدرش چونکه با برادران خود به شدت ظلم نموده، مال ایشان را غصب نمود و اعمال شنیع را در میان قوم خود بعمل آورد او البته به‌سبب گناهانش خواهد مرد. ۱۹ «لیکن شما می گویید چرا چنین

است؟ آیاپسر متحمل گناه پدرش نمی باشد؟ اگر پسرانصاف و عدالت را بجا آورده، تمامی فرایض مرانگاه دارد و به آنها عمل نماید، او البته زنده خواهد ماند. ۲۰ هرکه گناه کند او خواهد مرد. پسر متحمل گناه پدرش نخواهد بود و پدرمتحمل گناه پسرش نخواهد بود. عدالت مردعادل بر خودش خواهد بود و شرارت مرد شریربر خودش خواهد بود. ۲۱ «و اگر مرد شریر از همه گناهانی که ورزیده باشد بازگشت نماید و جمیع فرایض مرا نگاه داشته، انصاف و عدالت را بجا آورد او البته زنده مانده نخواهد مرد. ۲۲ تمامی تقصیرهایی که کرده باشد به ضد او به یاد آورده نخواهد شد بلکه در عدالتی که کرده باشد زنده خواهد ماند.» ۲۳ خداوند یهوه می‌فرماید: «آیا من از مردن مرد شریر مسرور می‌باشم؟ نی بلکه از اینکه ازرفتار خود بازگشت نموده، زنده ماند. ۲۴ و اگرمرد عادل از عدالتش برگردد و ظلم نموده، موافق همه رجاساتی که شریران می‌کنند عمل نماید آیااو زنده خواهد ماند؟ نی بلکه تمامی عدالت او که کرده است به یاد آورده نخواهد شد و در خیانتی که نموده و در گناهی که ورزیده است خواهدمرد. ۲۵ «اما شما می‌گویید که طریق خداوندموزون نیست. پس حال‌ای خاندان اسرائیل بشنوید: آیا طریق من غیر موزون است و آیاطریق شما غیر موزون نیست؟ ۲۶ چونکه مردعادل از عدالتش برگردد و ظلم کند در آن خواهدمرد. به‌سبب ظلمی که کرده است خواهد مرد. ۲۷ و چون مرد شریر را از شرارتی که کرده است بازگشت نماید و انصاف و عدالت را بجا آورد، جان خود را زنده نگاه خواهد داشت. ۲۸ چونکه تعقل نموده، از تمامی تقصیرهایی که کرده بودبازگشت کرد البته زنده خواهد ماند و نخواهدمرد. ۲۹ لیکن شمااى خاندان اسرائیل می‌گوییدکه طریق خداوند موزون نیست. ای خاندان اسرائیل آیا طریق من غیر موزون است و آیاطریق شما غیر موزون نیست؟» ۳۰ بنابراین خداوند یهوه می‌گوید: «ای خاندان اسرائیل من برهریک از شما موافق رفتارش داوری خواهم نمود. پس توبه کنید و از همه تقصیرهای خودبازگشت نمایید تا گناه موجب هلاکت شما نشود. ۳۱ تمامی تقصیرهای خویش را که مرتکب آنها شده‌اید از خود دور اندازید و دل تازه و روح تازه‌ای برای خود ایجاد کنید. زیرا که‌ای خاندان اسرائیل برای چه بمیرید؟ ۳۲ زیرا خداوند یهوه می‌گوید: من از مرگ آنکس که می‌میرد مسرورنمی باشم. پس بازگشت نموده، زنده مانید.»

۱۹ «پس تو این مرثیه را برای سروران اسرائیل بخوان ۲ و بگو: مادر تو چه بود. او در میان شیران شیر ماده می‌خوابید وبچه های خود را در میان شیران ژیان می‌پرورد. ۳ و یکی از بچه های خود را تربیت نمود که شیرژیان گردید و به دریدن شکار آموخته شد ومردمان را خورد. ۴ و چون امت‌ها خبر او راشنیدند، در حفره ایشان گرفتار گردید و او را درغلها به زمین مصر بردند. ۵ و چون مادرش دید که بعد از انتظار کشیدن امیدش بریده شد، پس ازبچه هایش دیگری را گرفته، او را شیری ژیان ساخت. ۶ و او در میان شیران گردش کرده، شیرژیان گردید و به دریدن شکار آموخته شده، مردمان را خورد. ۷ و قصرهای ایشان را ویران وشهرهای ایشان را خراب نمود و زمین و هرچه درآن بود از آواز غرش او تهی گردید. ۸ و امت‌ها ازکشورها از هر طرف بر او هجوم آورده، دام خودرا بر او گسترانیدند که به حفره ایشان گرفتار شد. ۹ و او را در غلها کشیده، در قفس گذاشتند و نزدپادشاه بابل بردند واو را در قلعه‌ای نهادند تا آوازاو دیگر بر کوههای اسرائیل مسموع نشود. ۱۰ «مادر تو مثل درخت مو مانند خودت نزدآبها غرس شده، به‌سبب آبهای بسیار میوه آورد و شاخه بسیار داشت. ۱۱ و شاخه های قوی برای عصاهای سلاطین داشت. و قد آن در میان شاخه های پر برگ به حدی بلند شد که از کثرت اغصانش ارتفاعش نمایان گردید. ۱۲ اما به غضب کنده و به زمین انداخته شد. و باد شرقی میوه‌اش را خشک ساخت و شاخه های قویش شکسته وخشک گردیده، آتش آنها را سوزانید. ۱۳ و الان در بیابان در زمین خشک و تشنه مغروس است. ۱۴ و آتش از عصاهای شاخه هایش بیرون آمده، میوه‌اش را سوزانید. به نوعی که یک شاخه قوی برای عصای سلاطین نمانده است. این مرثیه است و مرثیه خواهد بود.»

۲۰ و در روز دهم ماه پنجم از سال هفتم بعضی از مشایخ اسرائیل به جهت طلبیدن خداوند آمدند و پیش من نشستند. ۲ آنگاه کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۳ «ای پسر انسان مشایخ اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: آیاشما برای طلبیدن من آمدید؟ خداوند یهوه می‌گوید: به حیات خودم قسم که از شما طلبیده نخواهم شد. ۴ ای پسر انسان آیا بر ایشان حکم خواهی کرد؟ آیا بر ایشان حکم خواهی کرد؟ پس رجاسات پدران ایشان را بدیشان بفهمان. ۵ وبه ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید درروزی که اسرائیل را برگزیدم و دست خود رابرای ذریت خاندان یعقوب برافراشتم و خود را به ایشان در زمین مصر معروف ساختم و دست خودرا برای ایشان برافراشته، گفتم: من یهوه خدای شما هستم، ۶ در همان روز دست خود را برای ایشان برافراشتم که ایشان را از زمین مصر به زمینی که برای ایشان بازدید کرده بودم بیرون آورم. زمینی که به شیر و شهد جاری است و فخرهمه زمینها می‌باشد. ۷ و به ایشان گفتم: هر کس ازشما رجاسات چشمان خود را دور کند وخویشتن را به بتهای مصر نجس نسازد، زیرا که من یهوه خدای شما هستم. ۸ اما ایشان از من عاصی شده، نخواستند که به من گوش گیرند. وهر کس از ایشان رجاسات چشمان خود را دورنکرد و بتهای مصر را ترک ننمود. آنگاه گفتم که خشم خود را بر ایشان خواهم ریخت و غضب خویش را در میان زمین مصر بر ایشان به اتمام خواهم رسانید. ۹ لیکن محض خاطر اسم خودعمل نمودم تا آن در نظر امت هایی که ایشان درمیان آنها بودند و در نظر آنها خود را به بیرون آوردن ایشان از زمین مصر، به ایشان شناسانیدم، بی‌حرمت نشود. ۱۰ پس ایشان را از زمین مصربیرون آورده، به بیابان رسانیدم. ۱۱ و فرایض خویش را به ایشان دادم و احکام خود را که هرکه به آنها عمل نماید به آنها زنده خواهد ماند، به ایشان تعلیم دادم. ۱۲ و نیز سبت های خود را به ایشان عطا فرمودم تا علامتی در میان من و ایشان بشود و بدانند که من یهوه هستم که ایشان راتقدیس می‌نمایم. ۱۳ «لیکن خاندان اسرائیل در بیابان از من عاصی شده، در

فرایض من سلوک ننمودند. واحکام مرا که هرکه به آنها عمل نماید از آنها زنده ماند، خوار شمردند و سبت هایم را بسیاربی حرمت نمودند. آنگاه گفتم که خشم خود را بر ایشان ریخته، ایشان را در بیابان هلاک خواهم ساخت. ۱۴ لیکن محض خاطر اسم خود عمل نمودم تا آن به نظر امت هایی که ایشان را به حضور آنها بیرون آوردم بی‌حرمت نشود. ۱۵ ومن نیز دست خود را برای ایشان در بیابان برافراشتم که ایشان را به زمینی که به ایشان داده بودم، داخل نسازم. زمینی که به شیر و شهدجاری است و فخر تمامی زمینها می‌باشد. ۱۶ زیرا که احکام مرا خوار شمردند وبه فرایضم سلوک ننمودند و سبت های مرا بی‌حرمت ساختند، چونکه دل ایشان به بتهای خود مایل می‌بود. ۱۷ لیکن خشم من بر ایشان رقت نموده، ایشان را هلاک نساختم و ایشان را در بیابان، نابودننمودم. ۱۸ و به پسران ایشان در بیابان گفتم: به فرایض پدران خود سلوک منمایید و احکام ایشان را نگاه مدارید و خویشتن را به بتهای ایشان نجس مسازید. ۱۹ من یهوه خدای شما هستم. پس به فرایض من سلوک نمایید و احکام مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید. ۲۰ و سبت های مراتقدیس نمایید تا در میان من و شما علامتی باشدو بدانید که من یهوه خدای شما هستم. ۲۱ «لیکن پسران از من عاصی شده، به فرایض من سلوک ننمودند و احکام مرا که هرکه آنها رابجا آورد از آنها زنده خواهد ماند، نگاه نداشتند وبه آنها عمل ننمودند و سبت های مرا بی‌حرمت ساختند. آنگاه گفتم که خشم خود را بر ایشان ریخته، غضب خویش را بر ایشان در بیابان به اتمام خواهم رسانید. ۲۲ لیکن دست خود رابرگردانیده، محض خاطر اسم خود عمل نمودم تا آن به نظر امت هایی که ایشان را به حضور آنها بیرون آوردم بی‌حرمت نشود. ۲۳ و من نیز دست خود را برای ایشان در بیابان برافراشتم که ایشان را در میان امت‌ها پراکنده نمایم و ایشان را درکشورها متفرق سازم. ۲۴ زیرا که احکام مرا بجانیاوردند و فرایض مرا خوار شمردند و سبت های مرا بی‌حرمت ساختند و چشمان ایشان بسوی بتهای پدران ایشان نگران می‌بود. ۲۵ بنابراین من نیز فرایضی را که نیکو نبود و احکامی را که از آنهازنده نمانند به ایشان دادم. ۲۶ و ایشان را به هدایای ایشان که هر کس را که رحم را می‌گشوداز آتش می‌گذرانیدند، نجس ساختم تا ایشان راتباه سازم و بدانند که من یهوه هستم. ۲۷ «بنابراین‌ای پسر انسان خاندان اسرائیل راخطاب کرده، به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: در این دفعه نیز پدران شما خیانت کرده، به من کفر ورزیدند. ۲۸ زیرا که چون ایشان را به زمینی که دست خود را برافراشته بودم که آن را به ایشان بدهم درآوردم، آنگاه به هر تل بلند وهر درخت کشن نظر انداختند و ذبایح خود را درآنجا ذبح نمودند و قربانی های غضب انگیزخویش را گذرانیدند. و در آنجا هدایای خوشبوی خود را آوردند و در آنجا هدایای ریختنی خود را ریختند. ۲۹ و به ایشان گفتم: این مکان بلند که شما به آن می‌روید چیست؟ پس اسم آن تا امروز بامه خوانده می‌شود. ۳۰ «بنابراین به خاندان اسرائیل بگو: خداوندیهوه چنین می‌فرماید: آیا شما به رفتار پدران خود خویشتن را نجس می‌سازید و رجاسات ایشان را پیروی نموده، زنا می‌کنید؟ ۳۱ و هدایای خود را آورده، پسران خویش را از آتش می‌گذرانید و خویشتن را از تمامی بتهای خود تاامروز نجس می‌سازید؟ پس‌ای خاندان اسرائیل آیا من از شما طلبیده بشوم؟ خداوند یهوه می‌فرماید به حیات خودم قسم که از شما طلبیده نخواهم شد. ۳۲ و آنچه به‌خاطر شما خطورمی کند هرگز واقع نخواهد شد که خیال می‌کنید. مثل امت‌ها و مانند قبایل کشورها گردیده، (بتهای) چوب و سنگ را عبادت خواهید نمود. ۳۳ زیرا خداوند یهوه می‌فرماید: به حیات خودم قسم که هرآینه با دست قوی و بازوی برافراشته وخشم ریخته شده بر شما سلطنت خواهم نمود. ۳۴ و شما را از میان امت‌ها بیرون آورده، به‌دست قوی و بازوی برافراشته و خشم ریخته شده اززمینهایی که در آنها پراکنده شده‌اید جمع خواهم نمود. ۳۵ و شما را به بیابان امت‌ها درآورده، درآنجا بر شما روبرو داوری خواهم نمود. ۳۶ وخداوند یهوه می‌گوید: چنانکه بر پدران شما دربیابان زمین مصر داوری نمودم، همچنین بر شماداوری خواهم نمود. ۳۷ و شما را زیر عصاگذرانیده، به بند عهد درخواهم آورد. ۳۸ و آنانی را که متمرد شده و از من عاصی گردیده‌اند، ازمیان شما جدا خواهم نمود و ایشان را از زمین غربت ایشان بیرون خواهم آورد. لیکن به زمین اسرائیل داخل نخواهند شد و خواهید دانست که من یهوه هستم.» ۳۹ اما به شماای خاندان اسرائیل خداوند یهوه چنین می‌گوید: «همه شما نزدبتهای خود رفته، آنها را عبادت کنید. لیکن بعد ازاین البته مرا گوش خواهید داد. و اسم قدوس مرا دیگر با هدایا و بتهای خود بی‌عصمت نخواهیدساخت. ۴۰ زیرا خداوند یهوه می‌فرماید: در کوه مقدس من بر کوه بلند اسرائیل تمام خاندان اسرائیل جمیع در آنجا مرا عبادت خواهند کردو در آنجا از ایشان راضی شده، ذبایح جنبانیدنی شما و نوبرهای هدایای شما را با تمامی موقوفات شما خواهم طلبید. ۴۱ و چون شما را ازامت‌ها بیرون آورم و شما را از زمینهایی که درآنها پراکنده شده‌اید جمع نمایم، آنگاه هدایای خوشبوی شما را از شما قبول خواهم کرد و به نظر امت‌ها در میان شما تقدیس کرده خواهم شد. ۴۲ و چون شما را به زمین اسرائیل یعنی به زمینی که درباره‌اش دست خود را برافراشتم که آن را به پدران شما بدهم بیاورم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم. ۴۳ و در آنجا طریق های خود وتمامی اعمال خویش را که خویشتن را به آنهانجس ساخته‌اید، به یاد خواهید آورد. و از همه اعمال قبیح که کرده‌اید، خویشتن را به نظر خودمکروه خواهید داشت. ۴۴ وای خاندان اسرائیل خداوند یهوه می‌فرماید: هنگامی که با شمامحض خاطر اسم خود و نه به سزای رفتار قبیح شما و نه موافق اعمال فاسد شما عمل نموده باشم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم.» ۴۵ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۴۶ «ای پسر انسان روی خود را بسوی جنوب متوجه ساز و به سمت جنوب تکلم نما و برجنگل صحرای جنوب نبوت کن. ۴۷ و به آن جنگل جنوب بگو: کلام خداوند را بشنو. خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک من آتشی درتو می‌افروزم که هر درخت سبز و هر درخت خشک را در تو خواهد سوزانید. و لهیب ملتهب آن خاموش نخواهد شد و همه رویها از جنوب تا شمال از آن سوخته خواهد شد. ۴۸ و تمامی بشرخواهند فهمید که من یهوه آن را افروخته‌ام تاخاموشی نپذیرد.»

۴۹ و من گفتم: «آه‌ای خداوند یهوه ایشان درباره من می‌گویند آیا او مثلها نمی آورد؟»

۲۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان روی خود را بسوی اورشلیم بدار و به مکان های بلند مقدس تکلم نما. و به زمین اسرائیل نبوت کن. ۳ و به زمین اسرائیل بگو: خداوند چنین می‌فرماید: اینک من به ضد توهستم. و شمشیر خود را از غلافش کشیده، عادلان و شریران را از میان تو منقطع خواهم ساخت. ۴ و چونکه عادلان و شریران را از میان تومنقطع می‌سازم، بنابراین شمشیر من بر تمامی بشر از جنوب تا شمال از غلافش بیرون خواهدآمد. ۵ و تمامی بشر خواهند فهمید که من یهوه شمشیر خود را از غلافش بیرون کشیدم تا باز به آن برنگردد. ۶ پس توای پسر انسان آه بکش! باشکستگی کمر و مرارت سخت به نظر ایشان آه بکش. ۷ و اگر به تو گویند که چرا آه می‌کشی؟ بگو: به‌سبب آوازه‌ای که می‌آید. زیرا که همه دلهاگداخته و تمامی دستها سست گردیده و همه جانها کاهیده و جمیع زانوها مثل آب بیتاب خواهد شد. خداوند یهوه می‌گوید: همانا آن می‌آید و به وقوع خواهد پیوست.» ۸ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۹ «ای پسر انسان نبوت کرده، بگو: خداوند چنین می‌فرماید: بگو که شمشیر، شمشیر تیز شده و نیزصیقلی گردیده است. ۱۰ تیز شده است تا کشتارنماید و صیقلی گردیده تا براق شود. پس آیا ما شادی نماییم؟ عصای پسر من همه درختان راخوار می‌شمارد. ۱۱ و آن برای صیقلی شدن داده شد تا آن را به‌دست گیرند. و این شمشیر تیز شده و صیقلی گردیده است تا به‌دست قاتل داده شود. ۱۲ ای پسر انسان فریاد برآور و ولوله نما زیرا که این بر قوم من و بر جمیع سروران اسرائیل واردمی آید. ترسها به‌سبب شمشیر بر قوم من عارض شده است. لهذا بر ران خود دست بزن. ۱۳ زیرا که امتحان است. و چه خواهد بود اگر عصایی که (دیگران را) خوار می‌شمارد، دیگر نباشد. قول خداوند یهوه این است: ۱۴ و توای پسر انسان نبوت کن و دستهای خود را بهم بزن و شمشیردفعه سوم تکرار بشود. شمشیر مقتولان است. شمشیر آن مقتول عظیم که ایشان را احاطه می‌کند. ۱۵ شمشیر برنده‌ای به ضد همه دروازه های ایشان قرار دادم تا دلها گداخته شود وهلاکت‌ها زیاده شود. آه (شمشیر) براق گردیده وبرای کشتار تیز شده است. ۱۶ جمع شده، به‌جانب راست برو و آراسته گردیده، به‌جانب چپ توجه نما. بهر طرف که رخسارهایت متوجه می‌باشد. ۱۷ و من نیز دستهای خود را بهم خواهم زد و حدت خشم خویش را ساکن خواهم گردانید. من یهوه هستم که تکلم نموده‌ام.» ۱۸ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۹ «وتوای پسر انسان دو راه به جهت خود تعیین نما تاشمشیر پادشاه بابل از آنها بیاید. هر دوی آنها ازیک زمین بیرون می‌آید. و علامتی بر پا کن. آن رابر سر راه شهر بر پا نما. ۲۰ راهی تعیین نما تاشمشیر به ربه بنی عمون و به یهودا در اورشلیم منیع بیاید. ۲۱ زیرا که پادشاه بابل بر شاهراه، به‌سر دو راه ایستاده است تا تفال زند و تیرها را بهم زده، از ترافیم سوال می‌کند و به جگر می‌نگرد. ۲۲ به‌دست راستش تفال اورشلیم است تامنجنیقها بر پا کند و دهان را برای کشتار بگشایدو آواز را به گلبانگ بلند نماید و منجنیقها بردروازه‌ها بر پا کند و سنگرها بسازد و برجها بنانماید. ۲۳ لیکن در نظر ایشان که قسم برای آنهاخورده‌اند، تفال باطل می‌نماید. و او گناه ایشان رابه یاد می‌آورد تا گرفتار شوند.» ۲۴ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: «چونکه شما تقصیرهای خویش را منکشف ساخته و خطایای خود را در همه اعمال خویش ظاهر نموده، عصیان خود را یاد آورانیدید، پس چون به یاد آورده شدید دستگیر خواهید شد. ۲۵ و توای رئیس شریر اسرائیل که به زخم مهلک مجروح شده‌ای و اجل تو در زمان عقوبت آخررسیده است، ۲۶ خداوند یهوه چنین می‌گوید: عمامه را دور کن و تاج را بردار. چنین نخواهدماند. آنچه را که پست است بلند نما و آنچه را که بلند است پست کن. ۲۷ و من آن را سرنگون، سرنگون، سرنگون خواهم ساخت. و این دیگرواقع نخواهد شد تا آنکس بیاید که حق اومی باشد. و من آن را به وی عطا خواهم نمود. ۲۸ «و توای پسر انسان نبوت کرده، بگو: خداوند یهوه درباره بنی عمون و سرزنش ایشان چنین می‌فرماید: بگو که شمشیر، شمشیر برای کشتار کشیده شده است و به غایت صیقلی گردیده تا براق بشود. ۲۹ چونکه برای تو رویای باطل دیده‌اند و برای تو تفال دروغ زده‌اند تا تو رابر گردنهای مقتولان شریر بگذارند که اجل ایشان در زمان عقوبت آخر رسیده است. ۳۰ لهذا آن رابه غلافش برگردان و بر تو در مکانی که آفریده شده‌ای و در زمینی که تولد یافته‌ای داوری خواهم نمود. ۳۱ و خشم خود را بر تو خواهم ریخت و آتش غیظ خود را بر تو خواهم دمید. وتو را به‌دست مردان وحشی که برای هلاک نمودن چالاکند تسلیم خواهم نمود. ۳۲ و تو برای آتش هیزم خواهی شد و خونت در آن زمین خواهدماند. پس به یاد آورده نخواهی شد زیرا من که یهوه هستم تکلم نموده‌ام.»

۲۲ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان آیا داوری خواهی نمود؟ آیا بر شهر خونریز داوری خواهی نمود؟ پس آن را از همه رجاساتش آگاه ساز. ۳ و بگوخداوند یهوه چنین می‌فرماید: ای شهری که خون را در میان خودت می‌ریزی تا اجل توبرسد! ای که بتها را به ضد خود ساخته، خویشتن را نجس نموده‌ای! ۴ به‌سبب خونی که ریخته‌ای مجرم شده‌ای و به‌سبب بتهایی که ساخته‌ای نجس گردیده‌ای. لهذا اجل خویش را نزدیک آورده، به انتهای سالهای خود رسیده‌ای. لهذا تورا نزد امت‌ها عار و نزد جمیع کشورها مسخره گردانیده‌ام. ۵ ای پلید نام! وای پر فتنه! آنانی که به تو نزدیک و آنانی که از تو دورند بر تو سخریه خواهند نمود. ۶ اینک سروران اسرائیل، هر کس به قدر قوت خویش مرتکب خونریزی در میان تومی بودند. ۷ پدر و مادر را در میان تو اهانت نمودند. و غریبان را در میان تو مظلوم ساختند وبر یتیمان و بیوه‌زنان در میان تو ستم نمودند. ۸ وتو مقدس های مرا خوار شمرده، سبت های مرابی عصمت نمودی. ۹ و بعضی در میان تو به جهت ریختن خون، نمامی می‌نمودند. و بر کوهها درمیان تو غذا می‌خوردند. و در میان تو مرتکب قباحت می‌شدند. ۱۰ و عورت پدران را در میان تو منکشف می‌ساختند. و زنان حایض را در میان توبی عصمت می‌نمودند. ۱۱ یکی در میان تو با

زن همسایه خود عمل زشت نمود. و دیگری عروس خویش را به جور
بی‌عصمت کرد. و دیگری خواهرش، یعنی دختر پدر خود را ذلیل ساخت.
۱۲ و در میان تو به جهت ریختن خون رشوه خوردند و سود و ربح گرفتند.
و تو مال همسایه خود را به زور غصب کردی و مرا فراموش نمودی. قول
خداوند یهوه این است. ۱۳ لهذا هان من به‌سبب حرص تو که مرتکب آن
شده‌ای و به‌سبب خونی که در میان خودت ریخته‌ای، دستهای خود را بهم
می‌زنم. ۱۴ پس در ایامی که من به تو مکافات رسانم آیا دلت قوی و
دستهایت محکم خواهد بود؟ من که یهوه هستم تکلم نمودم و بعمل
خواهم آورد. ۱۵ و تو را در میان امت هاپراکنده و در میان کشورها متفرق
ساخته، نجاسات تو را از میانت نابود خواهم ساخت. ۱۶ وبه نظر امت‌ها
بی‌عصمت خواهی شد و خواهی دانست که من یهوه هستم.» ۱۷ و کلام
خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۸ «ای پسر انسان خاندان اسرائیل نزد
من دردشده‌اند و جمیع ایشان مس و روی و آهن و سرب در میان کوره و
درد نقره شده‌اند. ۱۹ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: چونکه همگی
شمادرد شده‌اید، لهذا من شما را در میان اورشلیم جمع خواهم نمود. ۲۰
چنانکه نقره و مس و آهن و سرب و روی را در میان کوره جمع کرده، آتش
بر آنها می‌دمند تا گداخته شود، همچنان من شمارا در غضب و حدت
خشم خویش جمع کرده، در آن خواهم نهاد و شما را خواهم گداخت.
۲۱ وشما را جمع کرده، آتش غضب خود را بر شماخواهم دمید که در
میانش گداخته شوید. ۲۲ چنانکه نقره در میان کوره گداخته می‌شود،
همچنان شما در میانش گداخته خواهید شد وخواهید دانست که من یهوه
حدت خشم خویش را بر شما ریخته‌ام.» ۲۳ و کلام خداوند بر من نازل
شده، گفت: ۲۴ «ای پسر انسان او را بگو: تو زمینی هستی که طاهر
نخواهی شد. و باران در روز غضب بر تونخواهد بارید. ۲۵ فتنه انبیای
آن در میانش می‌باشد. ایشان مثل شیر غران که شکار رامی درد، جانها
را می‌خورند. و گنجها و نفایس رامی برند. و بیوه‌زنان را در میانش زیاد
می‌سازند. ۲۶ کاهنانش به شریعت من مخالفت ورزیده، موقوفات مرا حلال
می‌سازند. و در میان مقدس وغیر مقدس تمیز نمی دهند و در میان نجس
وطاهر فرق نمی گذارند. و چشمان خود را ازسبت های من می‌پوشانند و
من در میان ایشان بی‌حرمت گردیده‌ام. ۲۷ سرورانش مانند گرگان درنده
خون می‌ریزند و جانها را هلاک می‌نمایندتا سود ناحق ببرند. ۲۸ و انبیایش
ایشان را به گل ملاط اندود نموده، رویاهای باطل می‌بینند وبرای ایشان
تفال دروغ زده، می‌گویند که خداوندیهوه چنین گفته است با آنکه یهوه
تکلم ننموده. ۲۹ و قوم زمین به شدت ظلم نموده و مال یکدیگررا غصب
کرده‌اند. و بر فقیران و مسکینان جفانموده، غریبان را به بی‌انصافی مظلوم
ساخته‌اند. ۳۰ و من در میان ایشان کسی را طلبیدم که دیوار رابنا نماید و
برای زمین به حضور من در شکاف بایستد تا آن را خراب ننمایم، اما کسی
را نیافتم. ۳۱ پس خداوند یهوه می‌گوید: خشم خود را برایشان ریخته‌ام و
ایشان را به آتش غضب خویش هلاک ساخته، طریق ایشان را بر سر ایشان
واردآورده‌ام.»

۲۳ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان دو
زن دختر یک مادربودند. ۳ و ایشان در مصر زنا کرده، در جوانی خودزناکار
شدند. در آنجا سینه های ایشان را مالیدند وپستانهای بکارت ایشان را
افشردند. ۴ و نامهای ایشان بزرگتر اهوله و خواهر او اهولیبه بود. وایشان از
آن من بوده، پسران و دختران زاییدند. واما نامهای ایشان اهوله، سامره
می‌باشد و اهولیبه، اورشلیم. ۵ و اهوله از من رو تافته، زنا نمود و برمحبان
خود یعنی بر آشوریان که مجاور او بودندعاشق گردید؛ ۶ کسانی که به
آسمانجونی ملبس بودند؛ حاکمان و سرداران که همه ایشان جوانان دلپسند
و فارسان اسب‌سوار بودند. ۷ و به ایشان یعنی به جمیع برگزیدگان بنی
آشور فاحشگی خود را بذل نمود و خود را از جمیع بتهای آنانی که بر
ایشان عاشق می‌بود نجس می‌ساخت. ۸ وفاحشگی خود را که در مصر
می‌نمود، ترک نکرد. زیرا که ایشان در ایام جوانیش با او همخواب می‌شدند
و پستانهای بکارت او را افشرده، زناکاری خود را بر وی می‌ریختند. ۹ لهذا
من او رابه‌دست عاشقانش یعنی به‌دست بنی آشور که اوبر ایشان عشق
می‌ورزید، تسلیم نمودم. ۱۰ که ایشان عورت او را منکشف ساخته، پسران
ودخترانش را گرفتند. و او را به شمشیر کشتند که در میان زنان عبرت
گردید و بر وی داوری نمودند. ۱۱ «و چون خواهرش اهولیبه این را دید،
درعشقبازی خویش از او زیادتر فاسد گردید وبیشتر از زناکاری خواهرش زنا
نمود. ۱۲ و بر بنی آشور عاشق گردید که جمیع ایشان حاکمان وسرداران
مجاور او بودند و ملبس به آسمانجونی و فارسان اسب‌سوار و جوانان دلپسند
بودند. ۱۳ ودیدم که او نیز نجس گردیده و طریق هردوی ایشان یک بوده
است. ۱۴ پس زناکاری خود رازیاد نمود، زیرا صورتهای مردان که بر
دیوارهانقش شده بود یعنی تصویرهای کلدانیان را که به شنجرف کشیده
شده بود، دید. ۱۵ که کمرهای ایشان به کمربندها بسته و عمامهای
رنگارنگ برسر ایشان پیچیده بود. و جمیع آنها مانند سرداران و به شبیه اهل
بابل که مولد ایشان زمین کلدانیان است بودند. ۱۶ و چون چشم او بر آنها
افتاد، عاشق ایشان گردید. و رسولان نزد ایشان به زمین کلدانیان فرستاد.
۱۷ و پسران بابل نزد وی در بسترعشق بازی درآمده، او را از زناکاری خود
نجس ساختند. پس چون خود را از ایشان نجس یافت، طبع وی از ایشان
متنفر گردید. ۱۸ و چون که زناکاری خود را آشکار کرد و عورت خود
رامنکشف ساخت، جان من از او متنفر گردید، چنانکه جانم از خواهرش
متنفر شده بود. ۱۹ اماو ایام جوانی خود را که در آنها در زمین مصر
زناکرده بود به یاد آورده، باز زناکاری خود را زیادنمود. ۲۰ و بر معشوقه
های ایشان عشق ورزید که گوشت ایشان، مثل گوشت الاغان و نطفه
ایشان چون نطفه اسبان می‌باشد. ۲۱ و قباحت جوانی خود را حینی که
مصریان پستانهایت را به‌خاطرسینه های جوانیت افشردند به یاد آوردی. ۲۲
«بنابراین‌ای اهولیبه خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک من عاشقانت را که
جانت ازایشان متنفر شده است به ضد تو برانگیزانیده، ایشان را از هر
طرف برتو خواهم آورد. ۲۳ یعنی پسران بابل و همه کلدانیان را از فقود و
شوع وقوع. و همه پسران آشور را همراه ایشان که جمیع ایشان جوانان
دلپسند و حاکمان و والیان و سرداران و نامداران هستند و تمامی ایشان

اسب‌سوارند. ۲۴ و با اسلحه و کالسکه‌ها و ارابه‌ها وگروه عظیمی بر تو خواهند آمد و با مجن‌ها وسپرها و خودها تو را احاطه خواهند نمود. و من داوری تو را به ایشان خواهم سپرد تا تو را برحسب احکام خود داوری نمایند. ۲۵ و من غیرت خود را به ضد تو خواهم برانگیخت تا با تو به غضب عمل نمایند. و بینی و گوشهایت راخواهند برید و بقیه تو با شمشیر خواهند افتاد وپسران و دخترانت را خواهند گرفت و بقیه تو به آتش سوخته خواهند شد. ۲۶ و لباس تو را از توکنده، زیورهای زیبایی تو را خواهند برد. ۲۷ پس قباحت تو و زناکاریت را که از زمین مصرآورده‌ای، از تو نابود خواهم ساخت. و چشمان خود را بسوی ایشان بر نخواهی افراشت و دیگرمصر را به یاد نخواهی آورد. ۲۸ زیرا خداوندیهوه چنین می‌گوید: اینک تو را به‌دست آنانی که از ایشان نفرت داری و به‌دست آنانی که جانت ازایشان متنفر است، تسلیم خواهم نمود. ۲۹ و با تواز راه بغض رفتار نموده، تمامی حاصل تو راخواهند گرفت و تو را عریان و برهنه وا خواهم گذاشت. تا آنکه برهنگی زناکاری تو و قباحت وفاحشه گری تو ظاهر شود. ۳۰ و این کارها را به توخواهم کرد، از این جهت که در عقب امت‌ها زنانموده، خویشتن را از بتهای ایشان نجس ساخته‌ای. ۳۱ و چونکه به طریق خواهر خودسلوک نمودی، جام او را به‌دست تو خواهم داد. ۳۲ و خداوند یهوه چنین می‌فرماید: جام عمیق وبزرگ خواهر خود را خواهی نوشید. و محل سخریه و استهزا خواهی شد که متحمل آن نتوانی شد. ۳۳ و از مستی و حزن پر خواهی شد. از جام حیرت و خرابی یعنی از جام خواهرت سامره. ۳۴ و آن را خواهی نوشید و تا ته خواهی آشامید و خورده های آن را خواهی خایید وپستانهای خود را خواهی کند، زیرا خداوند یهوه می‌گوید که من این را گفته‌ام. ۳۵ بنابراین خداوندیهوه چنین می‌فرماید: چونکه مرا فراموش کردی و مرا پشت سر خود انداختی، لهذا تو نیز متحمل قباحت و زناکاری خود خواهی شد.» ۳۶ و خداوند مرا گفت: «ای پسر انسان! آیاراهوله و اهولیبه داوری خواهی نمود؟ بلکه ایشان را از رجاسات ایشان آگاه ساز. ۳۷ زیرا که زنا نموده‌اند و دست ایشان خون آلود است و بابتهای خویش مرتکب زنا شده‌اند. و پسران خودرا نیز که برای من زاییده بودند، به جهت آنها ازآتش گذرانیده‌اند تا سوخته شوند. ۳۸ و علاوه برآن این را هم به من کرده‌اند که در همانروز مقدس مرا بی‌عصمت کرده، سبت های مرا بی‌حرمت نموده‌اند. ۳۹ زیرا چون پسران خود را برای بتهای خویش ذبح نموده بودند، در همان روز به مقدس داخل شده، آن را بی‌عصمت نمودند و هان این عمل را در خانه من بجا آوردند. ۴۰ بلکه نزدمردانی که از دور آمدند، فرستادید که نزد ایشان قاصدی فرستاده شد. و چون ایشان رسیدند، خویشتن را برای ایشان غسل دادی و سرمه به چشمانت کشیدی و خود را به زیورهایت آرایش دادی. ۴۱ و بر بستر فاخری که سفره پیش آن آماده بود نشسته، بخور و روغن مرا بر آن نهادی. ۴۲ و در آن آواز گروه عیاشان مسموع شد. وهمراه آن گروه عظیم صابیان از بیابان آورده شدندکه دستبندها بر دستها و تاجهای فاخر بر سر هردوی آنها گذاشتند. ۴۳ و من درباره آن زنی که در زناکاری فرسوده شده بود گفتم: آیا ایشان الان بااو زنا خواهند کرد و او با ایشان؟ ۴۴ و به اودرآمدند به نهجی که نزد فاحشه‌ها درمی آیند. همچنان به آن دو زن قباحت پیشه یعنی اهوله واهولیبه درآمدند. ۴۵ پس مردان عادل بر ایشان قصاص زنان زناکار و خونریز را خواهند رسانید، زیرا که ایشان زانیه می‌باشند و دست ایشان خون آلود است. ۴۶ زیرا خداوند یهوه چنین می‌فرماید: من گروهی به ضد ایشان خواهم برانگیخت. و ایشان را مشوش ساخته، به تاراج تسلیم خواهم نمود. ۴۷ و آن گروه ایشان را به سنگها سنگسار نموده، به شمشیرهای خود پاره خواهند کرد. و پسران و دختران ایشان را کشته، خانه های ایشان را به آتش خواهند سوزانید. ۴۸ وقباحت را از زمین نابود خواهم ساخت. پس جمیع زنان متنبه خواهند شد که مثل شما مرتکب قباحت نشوند. ۴۹ و سزای قباحت شما را بر شماخواهند رسانید. و متحمل گناهان بتهای خویش خواهید شد و خواهید دانست که من خداوندیهوه می‌باشم.»

۲۴ و در روز دهم ماه دهم از سال نهم کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان اسم امروز را برای خود بنویس، اسم همین روز را، زیرا که در همین روز پادشاه بابل براورشلیم هجوم آورد. ۳ و برای این خاندان فتنه انگیز مثلی آورده، به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌گوید: دیگ را بگذار. آن را بگذار و آب نیز در آن بریز. ۴ قطعه هایش یعنی هر قطعه نیکو و ران و دوش را در میانش جمع کن و از بهترین استخوانها آن را پر ساز. ۵ و بهترین گوسفندان رابگیر و استخوانها را زیرش دسته کرده، آن راخوب بجوشان تا استخوانهایی که در اندرونش هست پخته شود. ۶ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: وای برآن شهر خونریز! وای بر آن دیگی که زنگش در میانش است و زنگش ازمیانش در نیامده است! آن را به قطعه هایش بیرون آور و قرعه بر آن انداخته نشود. ۷ زیرا خونی که ریخت در میانش می‌باشد. آن را بر صخره صاف نهاد و بر زمین نریخت تا از خاک پوشانیده شود. ۸ من خون او را بر صخره صاف نهادم که پنهان نشود تا آنکه حدت خشم را برانگیخته انتقام بکشم. ۹ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: وای بر آن شهر خونریز! من نیز توده هیزم را بزرگ خواهم ساخت. ۱۰ هیزم زیاد بیاور و آتش بیفروزو گوشت را مهیا ساز و ادویه جات در آن بریز واستخوانها سوخته بشود. ۱۱ پس آن را بر اخگرخالی بگذار تا تابیده شده مسش سوخته گردد ونجاستش در آن گداخته شود و زنگش نابود گردد. ۱۲ او از مشقت‌ها خسته گردید، اما زنگ بسیارش از وی بیرون نیامد. پس زنگش در آتش بشود. ۱۳ در نجاسات تو قباحت است چونکه تو راتطهیر نمودم. اما طاهر نشدی. لهذا تا غضب خودرا بر تو به اتمام نرسانم، دیگر از نجاست خود طاهر نخواهی شد. ۱۴ من که یهوه هستم این را گفته‌ام و به وقوع خواهد پیوست وآن را بجا خواهم آورد. پس خداوند یهوه می‌گوید: دست نخواهم برداشت و شفقت نخواهم نمود و پشیمان نخواهم شد و برحسب رفتارت و بر وفق اعمالت بر تو داوری خواهندکرد.» ۱۵ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۶ «ای پسر انسان اینک من آرزوی چشمانت رابغته از تو خواهم گرفت. ماتم و گریه منما و اشک از چشمت جاری نشود. ۱۷ آه بکش و خاموش شو و برای مرده ماتم مگیر. بلکه عمامه بر سرت بپیچ و کفش به

پایت بکن و شاربهایت را مپوشان وطعام مرده را مخور.» ۱۸ پس بامدادان
با قوم تکلم نمودم و وقت عصر زن من مرد و صبحگاهان به نهجی که
مامورشده بودم عمل نمودم. ۱۹ و قوم به من گفتند: «آیاما را خبر نمی
دهی که این کارهایی که می‌کنی به ما چه نسبت دارد؟» ۲۰ ایشان را
جواب دادم که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲۱ «به خاندان
اسرائیل بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید که هان من مقدس خود را
که فخر جلال شما و آرزوی چشمان شماو لذت جانهای شما است،
بی‌عصمت خواهم نمود. و پسران و دختران شما که ایشان را ترک خواهید
کرد، به شمشیر خواهند افتاد. ۲۲ و به نهجی که من عمل نمودم، شما
عمل خواهیدنمود. شاربهای خود را نخواهید پوشانید و طعام مردگان را
نخواهید خورد. ۲۳ عمامه های شما برسر و کفشهای شما در پایهای شما
بوده، ماتم وگریه نخواهید کرد. بلکه به‌سبب گناهان خودکاهیده شده،
بسوی یکدیگر آه خواهید کشید. ۲۴ و حزقیال برای شما آیتی خواهد بود
موافق هرآنچه او کرد، شما عمل خواهید نمود. و حینی که این واقع شود
خواهید دانست که من خداوندیهوه می‌باشم. ۲۵ «و اما توای پسر انسان!
در روزی که من قوت و سرور فخر و آرزوی چشمان و رفعت جانهای
ایشان یعنی پسران و دختران ایشان را ازایشان گرفته باشم، آیا واقع نخواهد
شد ۲۶ که درآن روز هرکه رهایی یابد نزد تو آمده، این را به سمع تو
خواهد رسانید؟ ۲۷ پس در آن روزدهانت برای آنانی که رهایی یافته‌اند باز
خواهدشد و متکلم شده، دیگر گنگ نخواهی بود و برای ایشان آیتی
خواهی بود و خواهند دانست که من یهوه می‌باشم.»

۲۵ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان نظر
خود را بربنی عمون بدار و به ضد ایشان نبوت نما. ۳ و به بنی عمون
بگو: کلام خداوند یهوه را بشنوید! خداوند یهوه چنین می‌فرماید: چونکه
درباره مقدس من حینی که بی‌عصمت شد و درباره زمین اسرائیل، حینی که
ویران گردید و درباره خاندان یهودا، حینی که به اسیری رفتند هه گفتی،
۴ بنابراین همانا من تو را به بنی مشرق تسلیم می‌کنم تا در تو تصرف
نمایند. و خیمه های خودرا در میان تو زده، مسکن های خویش را در تو
بر پاخواهند نمود. و ایشان میوه تو را خواهند خوردو شیر تو را خواهند
نوشید. و ربه را آرامگاه شتران و (زمین) بنی عمون را خوابگاه گله هاخواهم
گردانید و خواهید دانست که من یهوه هستم. ۶ زیرا خداوند یهوه چنین
می‌گوید: چونکه تو بر زمین اسرائیل دستک می‌زنی و پا برزمین می‌کوبی و
به تمامی کینه دل خود شادی می‌نمایی، ۷ بنابراین هان من دست خود را
بر تو دراز خواهم کرد و تو را تاراج امت‌ها خواهم ساخت. و تو را از
میان قوم‌ها منقطع ساخته، ازمیان کشورها نابود خواهم ساخت. و چون تو
راهلاک ساخته باشم، آنگاه خواهی دانست که من یهوه هستم.» ۸
خداوند یهوه چنین می‌گوید: «چونکه موآب و سعیر گفته‌اند که اینک
خاندان اسرائیل مانند جمیع امت‌ها می‌باشند، ۹ بنابراین اینک من حدود
موآب را از شهرها یعنی از شهرهای حدودش که فخر زمین می‌باشد یعنی
بیت یشیموت و بعل معون و قریه تایم مفتوح خواهم ساخت. ۱۰ برای بنی
مشرق آن را با بنی عمون (مفتوح خواهم ساخت) و به تصرف ایشان
خواهم داد تا بنی عمون دیگر در میان امت هامذکور نشوند. ۱۱ و بر
موآب داوری خواهم نمودو خواهند دانست که من یهوه می‌باشم.» ۱۲
خداوند یهوه چنین می‌گوید: «از این جهت که ادوم از خاندان یهودا انتقام
کشیده‌اند و درانتقام کشیدن از ایشان خطایی عظیم ورزیده‌اند، ۱۳ بنابراین
خداوند یهوه چنین می‌فرماید: دست خود را برادوم دراز کرده، انسان و
بهایم را از آن منقطع خواهم ساخت و آن را ویران کرده، ازتیمان تا ددان به
شمشیر خواهند افتاد. ۱۴ و به‌دست قوم خود اسرائیل انتقام خود را از ادوم
خواهم کشید و موافق خشم و غضب من به ادوم عمل خواهند نمود. و
خداوند یهوه می‌گوید که انتقام مرا خواهند فهمید.» ۱۵ خداوند یهوه چنین
می‌گوید: «چونکه فلسطینیان انتقام کشیدند و با کینه دل خود انتقام
سخت کشیدند تا آن را به عداوت ابدی خراب نمایند، ۱۶ بنابراین خداوند
یهوه چنین می‌فرماید: اینک من دست خود را بر فلسطینیان دراز نموده،
کریتیان را منقطع خواهم ساخت و باقی ماندگان ساحل دریا را هلاک
خواهم نمود. ۱۷ و باسرزنش غضب آمیز انتقام سخت از ایشان خواهم
گرفت. پس چون انتقام خود را از ایشان کشیده باشم، آنگاه خواهند
دانست که من یهوه هستم.»

۲۶ و در سال یازدهم در غره ماه واقع شدکه کلام خداوند بر من نازل
شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان چونکه صور درباره اورشلیم می‌گوید
هه، دروازه امت‌ها شکسته شد و حال به من منتقل گردیده است. و
چون او خراب گردیدمن توانگر خواهم شد. ۳ بنابراین خداوند یهوه چنین
می‌گوید: هان‌ای صور من به ضد تومی باشم و امت های عظیم بر تو
خواهم برانگیخت به نهجی که دریا امواج خود رابرمی انگیزاند. ۴ و حصار
صور را خراب کرده، برجهایش را منهدم خواهند ساخت و غبارش رااز آن
خواهم رفت و آن را به صخره‌ای صاف تبدیل خواهم نمود. ۵ و او محل
پهن کردن دامها در میان دریا خواهد شد، زیرا خداوند یهوه می‌فرماید که
من این را گفته‌ام. و آن تاراج امت هاخواهد گردید. ۶ و دخترانش که در
صحرامی باشند به شمشیر کشته خواهند شد. پس ایشان خواهند دانست
که من یهوه هستم.» ۷ زیرا خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «اینک من
نبوکدرصر پادشاه بابل، پادشاه پادشاهان را ازطرف شمال بر صور با اسبان و
ارابه‌ها و سواران وجمعیت و خلق عظیمی خواهم آورد. ۸ و اودختران
تو را در صحرا به شمشیر خواهد کشت. و برجها به ضد تو بنا خواهد
نمود. و سنگرها دربرابر تو خواهد ساخت. و مترسها در برابر تو برپاخواهد
داشت. ۹ و منجنیقهای خود را برحصارهایت آورده، برجهایت را با تبرهای
خودمنهدم خواهد ساخت. ۱۰ و اسبانش آنقدر زیادخواهد بود که گرد آنها
تو را خواهد پوشانید. وچون به دروازه هایت داخل شود چنانکه به شهررخنه
دار درمی آیند، حصارهایت از صدای سواران و ارابه‌ها و کالسکه‌ها متزلزل
خواهدگردید. ۱۱ و به سم اسبان خود همه کوچه هایت راپایمال کرده،
اهل تو را به شمشیر خواهد کشت. و بناهای فخر تو به زمین خواهد
افتاد. ۱۲ وتوانگری تو را تاراج نموده، تجارت تو را به یغماخواهند برد. و

حصارهایت را خراب نموده، خانه های مرغوب تو را منهدم خواهند نمود. وسنگها و چوب و خاک تو را در آب خواهندریخت. ۱۳ و آواز نغمات تو را ساکت خواهم گردانید که صدای عودهایت دیگر مسموع نشود. ۱۴ و تو را به صخره‌ای صاف مبدل خواهم گردانید تا محل پهن کردن دامها بشوی و بار دیگربنا نخواهی شد. زیرا خداوند یهوه می‌فرماید: من که یهوه هستم این را گفته‌ام.» ۱۵ خداوند یهوه به صور چنین می‌گوید: «آیاجزیره‌ها از صدای انهدام تو متزلزل نخواهد شدهنگامی که مجروحان ناله کشند و در میان توکشتار عظیمی بشود؟ ۱۶ و جمیع سروران دریا ازکرسیهای خود فرود آیند. و رداهای خود را ازخود بیرون کرده، رخوت قلابدوزی خویش رابکنند. و به ترسها ملبس شده، بر زمین بنشینند وآن فان لرزان گردیده، درباره تو متحیر شوند. ۱۷ پس برای تو مرثیه خوانده، تو را خواهند گفت: ای که از دریا معمور بودی چگونه تباه گشتی! آن شهر نامداری که در دریا زورآور می‌بود که باساکنان خود هیبت خویش را بر جمیع سکنه دریامستولی می‌ساخت. ۱۸ الان در روز انهدام توجزیره‌ها می‌لرزند. و جزایری که در دریامی باشد، از رحلت تو مدهوش می‌شوند. ۱۹ زیراخداوند یهوه چنین می‌گوید: چون تو را شهرمخروب مثل شهرهای غیرمسکون گردانم ولجه‌ها را بر تو برآورده، تو را به آبهای بسیارمستور سازم، ۲۰ آنگاه تو را با آنانی که به هاویه فرو می‌روند، نزد قوم قدیم فرود آورده، تو را دراسفلهای زمین در خرابه های ابدی با آنانی که به هاویه فرو می‌روند ساکن خواهم گردانید تا دیگرمسکون نشوی و دیگر جلال تو را در زمین زندگان جای نخواهم داد. ۲۱ و خداوند یهوه می‌گوید: تو را محل وحشت خواهم ساخت که نابود خواهی شد و تو را خواهند طلبید اما تاابدالاباد یافت نخواهی شد.»

۲۷ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «اما توای پسر انسان برای صور مرثیه بخوان! ۳ و به صور بگو: ای که نزد مدخل دریاساکنی و برای جزیره های بسیار تاجر طوایف می‌باشی! خداوند یهوه چنین می‌گوید: ای صورتو گفته‌ای که من کمال زیبایی هستم. ۴ حدود تودر وسط دریا است و بنایانت زیبایی تو را کامل ساخته‌اند. ۵ همه تخته هایت را از صنوبر سنیرساختند و سرو آزاد لبنان را گرفتند تا دکلها برای تو بسازند. ۶ پاروهایت را از بلوطهای باشان ساختند و نشیمنهایت را از شمشاد جزایر کتیم که به عاج منبط شده بود ترتیب دادند. ۷ کتان مطرز مصری بادبان تو بود تا برای تو علمی بشود. و شراع تو از آسمانجونی و ارغوان از جزایرالیشه بود. ۸ اهل سیدون و ارواد پاروزن تو بودندو حکمای توای صور که در تو بودند ناخدایان توبودند. ۹ مشایخ جبیل و حکمایش در تو بوده، قلافان تو بودند. تمامی کشتیهای دریا و ملاحان آنها در تو بودند تا برای تو تجارت نمایند. ۱۰ فارس و لود و فوط در افواجت مردان جنگی تو بودند. سپرها و خودها بر تو آویزان کرده، ایشان تو را زینت دادند. ۱۱ بنی ارواد با سپاهیانت بر حصارهایت از هر طرف و جمادیان بربرجهایت بودند. و سپرهای خود را برحصارهایت از هر طرف آویزان کرده، ایشان زیبایی تو را کامل ساختند. ۱۲ ترشیش به فراوانی هر قسم اموال سوداگران تو بودند. نقره و آهن وروی و سرب به عوض بضاعت تو می‌دادند. ۱۳ یاوان و توبال و ماشک سوداگران تو بودند. ۱۴ اهل خاندان توجرمه اسبان و سواران و قاطران به عوض بضاعت تو می‌دادند. ۱۵ بنی ددان سوداگران تو و جزایر بسیار بازارگانان دست تو بودند. شاخهای عاج و آبنوس را با تومعاوضت می‌کردند. ۱۶ ارام به فراوانی صنایع توسوداگران تو بودند. بهرمان و ارغوان و پارچه های قلابدوزی و کتان نازک و مرجان و لعل به عوض بضاعت تو می‌دادند. ۱۷ یهودا و زمین اسرائیل سوداگران تو بودند، گندم منیت و حلوا و عسل وروغن و بلسان به عوض متاع تو می‌دادند. ۱۸ دمشق به فراوانی صنایع تو و کثرت هر قسم اموال با شراب حلبون و پشم سفید با تو سودامی کردند. ۱۹ ودان و یاوان ریسمان به عوض بضاعت تو می‌دادند. آهن مصنوع و سلیخه وقصب الذریره از متاعهای تو بود. ۲۰ ددان با زین پوشهای نفیس به جهت سواری سوداگران توبودند. ۲۱ عرب و همه سروران قیدار بازارگانان دست تو بودند. با بره‌ها و قوچها و بزها با تو داد وستد می‌کردند. ۲۲ تجار شبا و رعمه سوداگران توبودند. بهترین همه ادویه جات و هرگونه سنگ گرانبها و طلا به عوض بضاعت تو می‌دادند. ۲۳ حران و کنه و عدن و تجار شبا و آشور و کلمدسوداگران تو بودند. ۲۴ اینان با نفایس و رداهای آسمانجونی و قلابدوزی و صندوقهای پر ازرختهای فاخر ساخته شده از چوب سرو آزاد وبسته شده با ریسمانها در بازارهای تو سوداگران تو بودند. ۲۵ کشتیهای ترشیش قافله های متاع توبودند. پس در وسط دریا توانگر و بسیار معززگردیدی. ۲۶ پاروزنانت تو را به آبهای عظیم بردند و باد شرقی تو را در میان دریا شکست. ۲۷ اموال و بضاعت و متاع و ملاحان و ناخدایان وقلافان و سوداگران و جمیع مردان جنگی که درتو بودند، با تمامی جمعیتی که در میان تو بودنددر روز انهدام تو در وسط دریا افتادند. ۲۸ «از آواز فریاد ناخدایانت ساحلها متزلزل گردید. ۲۹ و جمیع پاروزنان و ملاحان و همه ناخدایان دریا از کشتیهای خود فرود آمده، درزمین می‌ایستند. ۳۰ و برای تو آواز خود را بلندکرده، به تلخی ناله می‌کنند و خاک بر سر خودریخته، در خاکستر می‌غلطند. ۳۱ و برای تو موی خود را کنده، پلاس می‌پوشند و با مرارت جان ونوحه تلخ برای تو گریه می‌کنند. ۳۲ و در نوحه خود برای تو مرثیه می‌خوانند. و بر تو نوحه گری نموده، می‌گویند: کیست مثل صور و کیست مثل آن شهری که در میان دریا خاموش شده است؟ ۳۳ هنگامی که بضاعت تو از دریا بیرون می‌آمد، قومهای بسیاری را سیر می‌گردانیدی و پادشاهان جهان را به فراوانی اموال و متاع خود توانگرمی ساختی. ۳۴ اما چون از دریا، در عمق های آبهاشکسته شدی، متاع و تمامی جمعیت تو درمیانت تلف شد. ۳۵ جمیع ساکنان جزایر به‌سبب تو متحیر گشته و پادشاهان ایشان به شدت دهشت زده و پریشان حال گردیده‌اند. ۳۶ تجارقومها بر تو صفیر می‌زنند و تو محل دهشت گردیده، دیگر تا به ابد نخواهی بود.»

۲۸ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان به رئیس صور بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: چونکه دلت مغرور شده است و می‌گویی که من خدا هستم وبر کرسی خدایان در وسط دریا

نشسته‌ام، و هرچند انسان هستی و نه خدا لیکن دل خود را مانندل خدایان ساخته‌ای. ۳ اینک تو از دانیال حکیم تر هستی و هیچ سری از تو مخفی نیست؟ ۴ و به حکمت و فطانت خویش توانگری برای خود اندوخته و طلا و نقره در خزاین خود جمع نموده‌ای. ۵ به فراوانی حکمت و تجارت خویش دولت خود را افزوده‌ای پس به‌سبب توانگریت دلت مغرور گردیده است.» ۶ بنابراین خداوندیهوه چنین می‌فرماید: «چونکه تو دل خود را مثل دل خدایان گردانیده‌ای، ۷ پس اینک من غریبان وستم کیشان امت‌ها را بر تو خواهم آورد که شمشیرهای خود را به ضد زیبایی حکمت توکشیده، جمال تو را ملوث سازند. ۸ و تو را به هاویه فرود آورند. پس به مرگ آنانی که در میان دریا کشته شوند خواهی مرد. ۹ آیا به حضورقاتلان خود خواهی گفت که من خدا هستم؟ نی بلکه در دست قاتلانت انسان خواهی بود و نه خدا. ۱۰ از دست غریبان به مرگ نامختونان کشته خواهی شد، زیرا خداوند یهوه می‌فرماید که من این را گفته‌ام.» ۱۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۲ «ای پسر انسان برای پادشاه صور مرثیه بخوان و وی را بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: توخاتم کمال و مملو حکمت و کامل جمال هستی. ۱۳ در عدن در باغ خدا بودی و هر گونه سنگ گرانبها از عقیق احمر و یاقوت اصفر و عقیق سفید و زبرجد و جزع و یشب و یاقوت کبود و بهرمان و زمرد پوشش تو بود. و صنعت دفها ونایهایت در تو از طلا بود که در روز خلقت تو آنهامهیا شده بود. ۱۴ تو کروبی مسح شده سایه‌گستربودی. و تو را نصب نمودم تا بر کوه مقدس خدابوده باشی. و در میان سنگهای آتشین می‌خرامیدی. ۱۵ از روزی که آفریده شدی تاوقتی که بی‌انصافی در تو یافت شد به رفتار خودکامل بودی. ۱۶ اما از کثرت سوداگریت بطن تو رااز ظلم پر ساختند. پس خطا ورزیدی و من تو رااز کوه خدا بیرون انداختم. و تو راای کروبی سایه‌گستر، از میان سنگهای آتشین تلف نمودم. ۱۷ دل تو از زیباییت مغرور گردید و به‌سبب جمالت حکمت خود را فاسد گردانیدی. لهذا تورا بر زمین می‌اندازم و تو را پیش روی پادشاهان می‌گذارم تا بر تو بنگرند. ۱۸ به کثرت گناهت وبی انصافی تجارتت مقدس های خویش رابی عصمت ساختی. پس آتشی از میانت بیرون می‌آورم که تو را بسوزاند و تو را به نظر جمیع بینندگانت بر روی زمین خاکستر خواهم ساخت. ۱۹ و همه آشنایانت از میان قوم‌ها بر تو متحیرخواهند شد. و تو محل دهشت شده، دیگر تا به ابد نخواهی بود.» ۲۰ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲۱ «ای پسر انسان نظر خود را بر صیدون بدار و به ضدش نبوت نما. ۲۲ و بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک‌ای صیدون من به ضد تو هستم وخویشتن را در میان تو تمجید خواهم نمود. وحینی که بر او داوری کرده و خویشتن را در وی تقدیس نموده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم. ۲۳ و وبا در او و خون در کوچه هایش خواهم فرستاد. و مجروحان به شمشیری که ازهر طرف بر او می‌آید در میانش خواهند افتاد. پس خواهند دانست که من یهوه هستم. ۲۴ و باردیگر برای خاندان اسرائیل از جمیع مجاوران ایشان که ایشان را خوار می‌شمارند، خاری خلنده و شوک رنج آورنده نخواهند بود. پس خواهند دانست که من خداوند یهوه می‌باشم.» ۲۵ خداوند یهوه چنین می‌گوید: «هنگامی که خاندان اسرائیل را از قوم هایی که در میان ایشان پراکنده شده‌اند جمع نموده، خویشتن را از ایشان به نظر امت‌ها تقدیس کرده باشم، آنگاه در زمین خودشان که به بنده خود یعقوب داده‌ام ساکن خواهند شد. ۲۶ و در آن به امنیت ساکن شده، خانه‌ها بنا خواهند نمود و تاکستانها غرس خواهند ساخت. و چون بر جمیع مجاوران ایشان که ایشان را حقیر می‌شمارند داوری کرده باشم، آنگاه به امنیت ساکن شده، خواهند دانست که من یهوه خدای ایشان می‌باشم.»

۲۹ و در روز دوازدهم ماه دهم از سال دهم کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان نظر خود را به طرف فرعون پادشاه مصر بدار و به ضد او و تمامی مصر نبوت نما. ۳ و متکلم شده، بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک‌ای فرعون پادشاه مصر من به ضد تو هستم. ای اژدهای بزرگ که در میان نهرهایت خوابیده‌ای و می‌گویی نهر من از آن من است و من آن را به جهت خود ساخته‌ام! ۴ لهذاقلابها در چانه ات می‌گذارم و ماهیان نهرهایت رابه فلسهایت خواهم چسپانید و تو را از میان نهرهایت بیرون خواهم کشید و تمامی ماهیان نهرهایت به فلسهای تو خواهند چسپید. ۵ و تو رابا تمامی ماهیان نهرهایت در بیابان پراکنده خواهم ساخت و به روی صحرا افتاده، بار دیگرتو را جمع نخواهند کرد و فراهم نخواهندآورد. و تو را خوراک حیوانات زمین و مرغان هواخواهم ساخت. ۶ و جمیع ساکنان مصر خواهنددانست که من یهوه هستم چونکه ایشان برای خاندان اسرائیل عصای نئین بودند. ۷ چون دست تو را گرفتند، خرد شدی. و کتفهای جمیع ایشان را چاک زدی. و چون بر تو تکیه نمودند، شکسته شدی. و کمرهای جمیع ایشان را لرزان گردانیدی.» ۸ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «اینک من بر تو شمشیری آورده، انسان و بهایم رااز تو منقطع خواهم ساخت. ۹ و زمین مصر ویران و خراب خواهد شد. پس خواهند دانست که من یهوه هستم، چونکه می‌گفت: نهر از آن من است ومن آن را ساخته‌ام. ۱۰ بنابراین اینک من به ضد توو به ضد نهرهایت هستم و زمین مصر را از مجدل تا اسوان و تا حدود حبشستان بالکل خراب وویران خواهم ساخت. ۱۱ که پای انسان از آن عبور ننماید و پای حیوان از آن گذر نکند و مدت چهل سال مسکون نشود. ۱۲ و زمین مصر را درمیان زمینهای ویران ویران خواهم ساخت وشهرهایش در میان شهرهای مخروب مدت چهل سال خراب خواهد ماند. و مصریان را در میان امت‌ها پراکنده و در میان کشورها متفرق خواهم ساخت.» ۱۳ زیرا خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «بعد ازانقضای چهل سال مصریان را از قوم هایی که درمیان آنها پراکنده شوند، جمع خواهم نمود. ۱۴ واسیران مصر را باز آورده، ایشان را به زمین فتروس یعنی به زمین مولد ایشان راجع خواهم گردانید و در آنجا مملکت پست خواهند بود. ۱۵ و آن پست‌ترین ممالک خواهد بود. و بار دیگربر طوایف برتری نخواهد نمود. و من ایشان راقلیل خواهم ساخت تا برامت‌ها حکمرانی ننمایند. ۱۶ و آن بار دیگر برای خاندان اسرائیل محل اعتماد نخواهد بود تا بسوی ایشان متوجه شده، گناه را به یاد آورند. پس خواهند دانست که من خداوند یهوه

هستم.» ۱۷ و در روز اول ماه اول از سال بیست و هفتم کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۸ «ای پسرانسان نبوکدرصر پادشاه بابل از لشکر خود به ضدصور خدمت عظیمی گرفت که سرهای همه بی‌مو گردید و دوشهای همه پوست کنده شد. لیکن از صور به جهت خدمتی که به ضد آن نموده بود، خودش و لشکرش هیچ مزد نیافتند.» ۱۹ لهذا خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «اینک من زمین مصر را به نبوکدرصر پادشاه بابل خواهم بخشید. و جمعیت آن را گرفتار کرده، غنیمتش رابه یغما و اموالش را به تاراج خواهد برد تا اجرت لشکرش بشود. ۲۰ و خداوند یهوه می‌گوید: زمین مصر را به جهت خدمتی که کرده است، اجرت اوخواهم داد چونکه این کار را برای من کرده‌اند. ۲۱ و در آن روز شاخی برای خاندان اسرائیل خواهم رویانید. و دهان تو را در میان ایشان خواهم گشود، پس خواهند دانست که من یهوه هستم.»

۳۰ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان نبوت کرده، بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: ولوله کنید وبگویید وای برآن روز! ۳ زیرا که آن روز نزدیک است و روز خداوند نزدیک است! روز ابرها وزمان امت‌ها خواهد بود! ۴ و شمشیری بر مصرفرود می‌آید. و چون کشتگان در مصر بیفتند، آنگاه درد شدیدی بر حبش مستولی خواهد شد. و جمعیت آن را گرفتار خواهد کرد و اساسهایش منهدم خواهد گردید. ۵ و حبش و فوط ولود وتمامی قومهای مختلف و کوب و اهل زمین عهدهمراه ایشان به شمشیر خواهند افتاد.» ۶ وخداوند چنین می‌فرماید: «معاونان مصر خواهندافتاد و فخر قوت آن فرود خواهد آمد. و ازمجدل تا اسوان در میان آن به شمشیر خواهندافتاد. قول خداوند یهوه این است. ۷ و در میان زمینهای ویران ویران خواهند شد و شهرهایش در میان و شهرهای مخروب خواهد بود. ۸ وچون آتشی در مصر افروخته باشم و جمیع انصارش شکسته شوند، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم. ۹ در آن روز قاصدان از حضور من به کشتیها بیرون رفته، حبشیان مطمئن را خواهندترسانید. و بر ایشان درد شدیدی مثل روز مصرمستولی خواهد شد، زیرا اینک آن می‌آید.» ۱۰ وخداوند یهوه چنین می‌گوید: «من جمعیت مصررا به‌دست نبوکدرصر پادشاه بابل تباه خواهم ساخت. ۱۱ او با قوم خود و ستمکیشان امت هاآورده خواهند شد تا آن زمین ویران را سازند. وشمشیرهای خود را بر مصر کشیده، زمین را از کشتگان پر خواهند ساخت. ۱۲ و نهرها را خشک گردانیده، زمین را به‌دست اشرار خواهم فروخت. و زمین را با هرچه در آن است، به‌دست غریبان ویران خواهم ساخت. من که یهوه هستم گفته‌ام.» ۱۳ و خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «بتها رانابود ساخته، اصنام را از نوف تلف خواهم نمود. و بار دیگر رئیسی از زمین مصر نخواهدبرخاست. و خوف بر زمین مصر مستولی خواهم ساخت. ۱۴ و فترس را خراب نموده، آتشی درصوعن خواهم افروخت. و بر نو داوری خواهم نمود. ۱۵ و غضب خود را برسین که ملاذ مصراست ریخته، جمعیت نو را منقطع خواهم ساخت. ۱۶ و چون آتشی در مصر افروخته باشم، سین به درد سخت مبتلا و نومفتوح خواهد شد. وخصمان در وقت روز بر نوف خواهند آمد. ۱۷ جوانان آون و فیبست به شمشیر خواهند افتادو اهل آنها به اسیری خواهند رفت. ۱۸ و روزدرتحفنحیس تاریک خواهد شد حینی که یوغهای مصر را در آنجا شکسته باشم و فخرقوتش در آن تلف شده باشد. و ابرها آن را خواهدپوشانید و دخترانش به اسیری خواهند رفت. ۱۹ پس چون بر مصر داوری کرده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.» ۲۰ و در روز هفتم ماه اول از سال یازدهم، کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲۱ «ای پسر انسان بازوی فرعون پادشاه مصر را خواهم شکست. واینک شکسته بندی نخواهد شد و بر آن مرهم نخواهند گذارد و کرباس نخواهند بست تا قادر برگرفتن شمشیر بشود. ۲۲ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: هان من به ضد فرعون پادشاه مصرهستم و هر دو بازوی او هم درست و هم شکسته را خرد خواهم کرد و شمشیر را از دستش خواهم انداخت. ۲۳ و مصریان را در میان امت‌ها پراکنده و در میان کشورها متفرق خواهم ساخت. ۲۴ وبازوهای پادشاه بابل را تقویت نموده، شمشیرخود را به‌دست او خواهم داد. و بازوهای فرعون را خواهم شکست که به حضور وی به ناله کشتگان ناله خواهد کرد. ۲۵ پس بازوهای پادشاه بابل را تقویت خواهم نمود. و بازوهای فرعون خواهد افتاد و چون شمشیر خود را به‌دست پادشاه بابل داده باشم و او آن را بر زمین مصر درازکرده باشد، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم. ۲۶ و چون مصریان را در میان امت هاپراکنده و ایشان را در کشورها متفرق ساخته باشم، ایشان خواهند دانست که من یهوه هستم.»

۳۱ و در روز اول ماه سوم از سال یازدهم، کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان به فرعون پادشاه مصر و به جمعیت او بگو: کیست که در بزرگیت به اوشباهت داری؟ ۳ اینک آشور سرو آزاد لبنان باشاخه های جمیل و برگهای سایه‌گستر و قد بلندمی بود و سر او به ابرها می‌بود. ۴ آبها او را نمو داد. و لجه او را بلند ساخت که نهرهای آنها بهر طرف بوستان آن جاری می‌شد و جویهای خویش رابطرف همه درختان صحرا روان می‌ساخت. ۵ ازاین جهت قد او از جمیع درختان صحرا بلندترشده، شاخه هایش زیاده گردید و اغصان خود رانمو داده، آنها از کثرت آبها بلند شد. ۶ و همه مرغان هوا در شاخه هایش آشیانه ساختند. وتمامی حیوانات صحرا زیر اغصانش بچه آوردند. و جمیع امت های عظیم در سایه‌اش سکنی گرفتند. ۷ پس در بزرگی خود و در درازی شاخه های خویش خوشنما شد چونکه ریشه‌اش نزد آبهای بسیار بود. ۸ سروهای آزاد باغ خدا آن را نتوانست پنهان کرد. و صنوبرها به شاخه هایش مشابهت نداشت. و چنارها مثل اغصانش نبودبلکه هیچ درخت در باغ خدا به زیبایی او مشابه نبود. ۹ من او را به کثرت شاخه هایش به حدی زیبایی دادم که همه درختان عدن که در باغ خدابود بر او حسد بردند.» ۱۰ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «چونکه قد تو بلند شده است، و او سر خود را درمیان ابرها برافراشته و دلش از بلندیش مغرورگردیده است، ۱۱ از این جهت من او را به‌دست قوی ترین (پادشاه) امت‌ها تسلیم خواهم نمود واو آنچه را که می‌باید به وی خواهد کرد. و من او رابه‌سبب شرارتش

بیرون خواهم‌انداخت. ۱۲ وغریبان یعنی ستمکیشان امت‌ها او را منقطع ساخته، ترک خواهند نمود. و شاخه هایش برکوهها و در جمیع دره‌ها خواهد افتاد و اغصان اونزد همه وادیهای زمین شکسته خواهد شد. وجمیع قوم های زمین از زیر سایه او فرود آمده، اورا ترک خواهند نمود. ۱۳ و همه مرغان هوا بر تنه افتاده او آشیانه گرفته، تمامی حیوانات صحرا برشاخه هایش ساکن خواهند شد. ۱۴ تا آنکه هیچکدام از درختانی که نزد آبها می‌باشند قدخود را بلند نکنند و سرهای خود را در میان ابرهابرنیفرازند. و زورآوران آنها از همگانی که سیراب می‌باشند، در بلندی خود نایستند. زیرا که جمیع آنها در اسفلهای زمین در میان پسران انسانی که به هاویه فرود می‌روند به مرگ تسلیم شده‌اند.» ۱۵ و خداوند یهوه چنین می‌گوید: «در روزی که او به عالم اموات فرود می‌رود، من ماتمی برپامی نمایم و لجه را برای وی پوشانیده، نهرهایش را باز خواهم داشت. و آبهای عظیم باز داشته خواهد شد و لبنان را برای وی سوگوار خواهم کرد. و جمیع درختان صحرا برایش ماتم خواهندگرفت. (Sheol h7585) ۱۶ و چون او را با آنانی که به هاویه فرودمی روند به عالم اموات فرود آورم، آنگاه امت هارا از صدای انهدامش متزلزل خواهم ساخت. وجمیع درختان عدن یعنی برگزیده و نیکوترین لبنان از همگانی که سیراب می‌شوند، در اسفلهای زمین تسلی خواهند یافت. (Sheol h7585) ۱۷ و ایشان نیز بامقتولان شمشیر و انصارش که در میان امت‌ها زیرسایه او ساکن می‌بودند، همراه وی به عالم اموات فرود خواهند رفت. (Sheol h7585) ۱۸ به کدام‌یک از درختان عدن در جلال و عظمت چنین شباهت داشتی؟ اما با درختان عدن به اسفلهای زمین تو را فرودخواهندآورد و در میان نامختونان با مقتولان شمشیر خواهی خوابید. خداوند یهوه می‌گویدکه فرعون و تمامی جماعتش این است.»

۳۲ و در روز اول ماه دوازدهم از سال دوازدهم واقع شد که کلام خداوند برمن نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان برای فرعون پادشاه مصر مرثیه بخوان و او را بگو تو به شیرژیان امت‌ها مشابه می‌بودی، اما مانند اژدها دردریا هستی و آب را از بینی خود می‌جهانی و آبهارا به پایهای خود حرکت داده، نهرهای آنها راگل آلود می‌سازی.» ۳ خداوند یهوه چنین می‌گوید: «دام خود را به واسطه گروهی از قوم های عظیم بر تو خواهم گسترانید و ایشان تورا در دام من بر خواهند کشید. ۴ و تو را بر زمین ترک نموده، بر روی صحرا خواهم‌انداخت وهمه مرغان هوا را بر تو فرود آورده، جمیع حیوانات زمین را از تو سیر خواهم ساخت. ۵ وگوشت تو را بر کوهها نهاده، دره‌ها را از لاش تو پرخواهم کرد. ۶ و زمینی را که در آن شنا می‌کنی ازخون تو تا به کوهها سیراب می‌کنم که وادیها از توپر خواهد شد. ۷ و هنگامی که تو را منطفی گردانم، آسمان را خواهم پوشانید و ستارگانش راتاریک کرده، آفتاب را به ابرها مستور خواهم ساخت و ماه روشنایی خود را نخواهد داد. ۸ وخداوند یهوه می‌فرماید، که تمامی نیرهای درخشنده آسمان را برای تو سیاه کرده، تاریکی بر زمینت خواهم آورد. ۹ و چون هلاکت تو را درمیان امت‌ها بر زمینهایی که ندانسته‌ای آورده باشم، آنگاه دلهای قوم های عظیم را محزون خواهم ساخت. ۱۰ و قوم های عظیم را بر تومتحیر خواهم ساخت. و چون شمشیر خود راپیش روی ایشان جلوه دهم، پادشاهان ایشان به شدت دهشتناک خواهند شد. و در روز انهدام توهر یک از ایشان برای جان خود هر لحظه‌ای خواهند لرزید.» ۱۱ زیرا خداوند یهوه چنین می‌گوید: «شمشیرپادشاه بابل بر تو خواهد آمد. ۱۲ و به شمشیرهای جباران که جمیع ایشان از ستمکیشان امت هامی باشند، جمعیت تو را به زیر خواهم‌انداخت. وایشان غرور مصر را نابود ساخته، تمامی جمعیتش هلاک خواهند شد. ۱۳ و تمامی بهایم او را از کنارهای آبهای عظیم هلاک خواهم ساخت. و پای انسان دیگر آنها را گل آلودنخواهد ساخت. و سم بهایم آنها را گل آلودنخواهد ساخت. ۱۴ آنگاه خداوند یهوه می‌گوید: آبهای آنها را ساکت گردانیده، نهرهای آنها رامانند روغن جاری خواهم ساخت. ۱۵ و چون زمین مصر را ویران کنم و آن زمین از هرچه در آن باشد خالی شود و چون جمیع ساکنانش را هلاک کنم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.» ۱۶ و خداوند یهوه می‌گوید: «مرثیه‌ای که ایشان خواهند خواند همین است. دختران امت‌ها این مرثیه را خواهند خواند. برای مصر و تمامی جمعیتش این مرثیه را خواهند خواند.» ۱۷ و در روز پانزدهم ماه از سال دوازدهم واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۸ «ای پسر انسان برای جمعیت مصر ولوله نما و هم اورا و هم دختران امت های عظیم را با آنانی که به هاویه فرود می‌روند، به اسفلهای زمین فرود آور. ۱۹ از چه کس زیباتر هستی؟ فرود بیا و بانامختونان بخواب. ۲۰ ایشان در میان مقتولان شمشیر خواهند افتاد. (مصر) به شمشیر تسلیم شده است. پس او را و تمامی جمعیتش رابکشید. ۲۱ اقویای جباران از میان عالم اموات اورا و انصار او را خطاب خواهند کرد. ایشان نامختون به شمشیر کشته شده، فرود آمده، خواهند خوابید. (Sheol h7585) ۲۲ «در آنجا آشور و تمامی جمعیت اوهستند. قبرهای ایشان گرداگرد ایشان است وجمیع ایشان کشته شده از شمشیر افتاده‌اند. ۲۳ که قبرهای ایشان به اسفلهای هاویه قرار داده شد وجمعیت ایشان به اطراف قبرهای ایشان‌اند. ۲۴ در آنجاعیلام و تمامی جمعیتش هستند. قبرهای ایشان گرداگرد ایشان است و جمیع ایشان مقتول و ازشمشیر افتاده‌اند و به اسفلهای زمین نامختون فرود رفته‌اند، زیرا که در زمین زندگان باعث هیبت بوده‌اند. پس با آنانی که به هاویه فرود می‌روند، متحمل خجالت خویش خواهند بود. ۲۵ بستری برای او و تمامی جمعیتش در میان مقتولان قرارداده‌اند. قبرهای ایشان گرداگرد ایشان است وجمیع ایشان نامختون و مقتول شمشیرند. زیرا که در زمین زندگان باعث هیبت بودند. پس با آنانی که به هاویه فرود می‌روند، متحمل خجالت خویش خواهند بود. در میان کشتگان قرار داده شد. ۲۶ درآنجا ماشک و توبال و تمامی جمعیت آنهاهستند. قبرهای ایشان گرداگرد ایشان است وجمیع ایشان نامختون و مقتول شمشیرند. زیرا که در زمین زندگان باعث هیبت بودند. ۲۷ پس ایشان با جباران و نامختونانی که افتاده‌اند که با اسلحه جنگ خویش به هاویه فرود رفته‌اند، نخواهندخوابید. و ایشان شمشیرهای خود را زیر سرهای خود نهادند. و گناه ایشان بر استخوانهای

ایشان خواهد بود. زیرا که در زمین زندگان باعث هیبت جباران بودند. (Sheol h7585) ۲۸ و اما تو در میان نامختونان شکسته شده، با مقتولان شمشیر خواهی خوابید. ۲۹ در آنجا ادوم و پادشاهانش و جمیع سرورانش هستند که در جبروت خود با مقتولان شمشیرقرار داده شدند. و ایشان با نامختونان و آنانی که به هاویه فرود می‌روند خواهند خوابید. ۳۰ در آنجاجمیع روسای شمال و همه صیدونیان هستند که با مقتولان فرود رفتند. از هیبتی که به جبروت خویش باعث آن بودند، خجل خواهند شد. پس با مقتولان شمشیر نامختون خواهند خوابید و باآنانی که به هاویه فرود می‌روند، متحمل خجالت خود خواهند شد. ۳۱ و خداوند یهوه می‌گوید که فرعون چون این را بیند درباره تمامی جمعیت خود خویشتن را تسلی خواهد داد و فرعون وتمامی لشکر او به شمشیر کشته خواهند شد. ۳۲ زیرا خداوند یهوه می‌گوید: من او را در زمین زندگان باعث هیبت گردانیدم. پس فرعون وتمامی جمعیت او را با مقتولان شمشیر در میان نامختونان خواهند خوابانید.»

۳۳ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان پسران قوم خود راخطاب کرده، به ایشان بگو: اگر من شمشیری برزمینی آورم و اهل آن زمین کسی را از میان خودگرفته، او را به جهت خود به دیده بانی تعیین کنند، ۳ و او شمشیر را بیند که بر آن زمین می‌آید وکرنارا نواخته، آن قوم را متنبه سازد، ۴ و اگر کسی صدای کرنا را شنیده، متنبه نشود، آنگاه شمشیرآمده، او را گرفتار خواهد ساخت و خونش برگردنش خواهد بود. ۵ چونکه صدای کرنا را شنیدو متنبه نگردید، خون او بر خودش خواهد بود واگر متنبه می‌شد جان خود را می‌رهانید. ۶ و اگردیده بان شمشیر را بیند که می‌آید و کرنا راننواخته قوم را متنبه نسازد و شمشیر آمده، کسی را از میان ایشان گرفتار سازد، آن شخص در گناه خود گرفتار شده است، اما خون او را از دست دیده بان خواهم طلبید. ۷ و من تو راای پسر انسان برای خاندان اسرائیل به دیده بانی تعیین نموده‌ام تا کلام را از دهانم شنیده، ایشان را از جانب من متنبه سازی. ۸ حینی که من به مرد شریر گویم: ای مرد شریر البته خواهی مرد! اگر تو سخن نگویی تاآن مرد شریر را از طریقش متنبه سازی، آنگاه آن مرد شریر در گناه خود خواهد مرد، اما خون او رااز دست تو خواهم طلبید. ۹ اما اگر تو آن مردشریر را از طریقش متنبه سازی تا از آن بازگشت نماید و او از طریق خود بازگشت نکند، آنگاه اودر گناه خود خواهد مرد، اما تو جان خود رارستگار ساخته‌ای. ۱۰ پس توای پسر انسان به خاندان اسرائیل بگو: شما بدین مضمون می‌گویید: چونکه عصیان و گناهان ما بر گردن مااست و به‌سبب آنها کاهیده شده‌ایم، پس چگونه زنده خواهیم ماند؟ ۱۱ «به ایشان بگو: خداوند یهوه می‌فرماید: به حیات خودم قسم که من از مردن مرد شریرخوش نیستم بلکه (خوش هستم) که شریر ازطریق خود بازگشت نموده، زنده ماند. ای خاندان اسرائیل بازگشت نمایید! از طریق های بد خویش بازگشت نمایید زیرا چرا بمیرید؟ ۱۲ و توای پسرانسان به پسران قوم خود بگو: عدالت مرد عادل در روزی که مرتکب گناه شود، او را نخواهدرهانید. و شرارت مرد شریر در روزی که او ازشرارت خود بازگشت نماید، باعث هلاکت وی نخواهد شد. و مرد عادل در روزی که گناه ورزد، به عدالت خود زنده نتواند ماند. ۱۳ حینی که به مرد عادل گویم که البته زنده خواهی ماند، اگر اوبه عدالت خود اعتماد نموده، عصیان ورزد، آنگاه عدالتش هرگز به یاد آورده نخواهد شد بلکه درعصیانی که ورزیده است خواهد مرد. ۱۴ وهنگامی که به مرد شریر گویم: البته خواهی مرد! اگر او از گناه خود بازگشت نموده، انصاف و عدالت بجا آورد، ۱۵ و اگر آن مرد شریر رهن راپس دهد و آنچه دزدیده بود رد نماید و به فرایض حیات سلوک نموده، مرتکب بی‌انصافی نشود، اوالبته زنده خواهد ماند و نخواهد مرد. ۱۶ تمام گناهی که ورزیده بود بر او به یاد آورده نخواهدشد. چونکه انصاف و عدالت را بجا آورده است، البته زنده خواهد ماند. ۱۷ اما پسران قوم تومی گویند که طریق خداوند موزون نیست، بلکه طریق خود ایشان است که موزون نیست. ۱۸ هنگامی که مرد عادل از عدالت خود برگشته، عصیان ورزد، به‌سبب آن خواهد مرد. ۱۹ و چون مرد شریر از شرارت خود بازگشت نموده، انصاف و عدالت را بجا آورد به‌سبب آن زنده خواهدماند. ۲۰ اما شما می‌گویید که طریق خداوندموزون نیست. ای خاندان اسرائیل من بر هر یکی از شما موافق طریق هایش داوری خواهم نمود.» ۲۱ و در روز پنجم ماه دهم از سال دوازدهم اسیری ما واقع شد که کسی‌که از اورشلیم فرارکرده بود نزد من آمده، خبر داد که شهر تسخیرشده است. ۲۲ و در وقت شام قبل از رسیدن آن فراری دست خداوند بر من آمده، دهان مراگشود. پس چون او در وقت صبح نزد من رسید، دهانم گشوده شد و دیگر گنگ نبودم. ۲۳ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲۴ «ای پسر انسان ساکنان این خرابه های زمین اسرائیل می‌گویند: ابراهیم یک نفر بود حینی که وارث این زمین شد وما بسیار هستیم که زمین به ارث به ما داده شده است. ۲۵ بنابراین به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: (گوشت را) با خونش می‌خورید و چشمان خود را بسوی بتهای خویش برمی افرازید و خون می‌ریزید. پس آیاشما وارث زمین خواهید شد؟ ۲۶ «بر شمشیرهای خود تکیه می‌کنید ومرتکب رجاسات شده، هر کدام از شما زن همسایه خود را نجس می‌سازید. پس آیا وارث این زمین خواهید شد؟ ۲۷ بدینطور به ایشان بگوکه خداوند یهوه چنین می‌فرماید: به حیات خودم قسم البته آنانی که در خرابه‌ها هستند به شمشیرخواهند افتاد. و آنانی که بر روی صحرااند برای خوراک به حیوانات خواهم داد. و آنانی که درقلعه‌ها و مغارهایند از وبا خواهند مرد. ۲۸ و این زمین را ویران و محل دهشت خواهم ساخت وغرور قوتش نابود خواهد شد. و کوههای اسرائیل به حدی ویران خواهد شد که رهگذری نباشد. ۲۹ و چون این زمین را به‌سبب همه رجاساتی که ایشان بعمل آورده‌اند ویران و محل دهشت ساخته باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم. ۳۰ اما توای پسر انسان پسران قومت به پهلوی دیوارها و نزد درهای خانه‌ها درباره توسخن می‌گویند. و هر یک به دیگری و هر کس به برادرش خطاب کرده، می‌گوید بیایید و بشنوید! چه کلام است که از جانب خداوند صادرمی شود. ۳۱ و نزد تو می‌آیند بطوری که قوم (من)می آیند. و مانند قوم من پیش تو نشسته، سخنان تو را

می‌شنوند، اما آنها را بجا نمی آورند. زیرا که ایشان به دهان خود سخنان شیرین می‌گویند. لیکن دل ایشان درپی حرص ایشان می‌رود. ۳۲ واینک تو برای ایشان مثل سرود شیرین مطرب خوشنوا و نیک نواز هستی. زیرا که سخنان تو رامی شنوند، اما آنها را بجا نمی آورند. ۳۳ و چون این واقع می‌شود و البته واقع خواهد شد، آنگاه خواهند دانست که نبی در میان ایشان بوده است.»

۳۴ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان به ضد شبانان اسرائیل نبوت نما و نبوت کرده، به ایشان یعنی به شبانان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: وای بر شبانان اسرائیل که خویشتن را می‌چرانند. آیا نمی بایدشبانان گله را بچرانند؟ ۳ شما پیه را می‌خورید وپشم را می‌پوشید و پرواریها را می‌کشید، اما گله را نمی چرانید. ۴ ضعیفان را تقویت نمی دهید وبیماران را معالجه نمی نمایید و شکسته‌ها راشکسته بندی نمی کنید و رانده شدگان را پس نمی آورید و گم شدگان را نمی طلبید، بلکه بر آنهابا جور و ستم حکمرانی می‌نمایید. ۵ پس بدون شبان پراکنده می‌شوند و خوراک همه حیوانات صحرا گردیده، آواره می‌گردند. ۶ گوسفندان من بر جمیع کوهها و بر همه تلهای بلند آواره شده‌اند. و گله من بر روی تمامی زمین پراکنده گشته، کسی ایشان را نمی طلبد و برای ایشان تفحص نمی نماید. ۷ پس‌ای شبانان کلام خداوندرا بشنوید! ۸ خداوند یهوه می‌فرماید: به حیات خودم قسم هر آینه چونکه گله من به تاراج رفته وگوسفندانم خوراک همه حیوانات صحرا گردیده، شبانی ندارند. و شبانان من گوسفندانم رانطلبیدند. بلکه شبانان خویشتن را چرانیدند و گله مرا رعایت ننمودند. ۹ «بنابراین‌ای شبانان! کلام خداوند رابشنوید! ۱۰ خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک من به ضد شبانان هستم. و گوسفندان خود را ازدست ایشان خواهم طلبید. و ایشان را از چرانیدن گله معزول خواهم ساخت تا شبانان خویشتن رادیگر نچرانند. و گوسفندان خود را از دهان ایشان خواهم رهانید تا خوراک ایشان نباشند. ۱۱ زیراخداوند یهوه چنین می‌گوید: هان من خودم گوسفندان خویش را طلبیده، آنها را تفقد خواهم نمود. ۱۲ چنانکه شبان حینی که در میان گوسفندان پراکنده خود می‌باشد، گله خویش راتفقد می‌نماید، همچنان من گوسفندان خویش راتفقد نموده، ایشان را از هر جایی که در روز ابرهاو تاریکی غلیظ پراکنده شده بودند خواهم رهانید. ۱۳ و ایشان را از میان قومها بیرون آورده، از کشورها جمع خواهم نمود. و به زمین خودشان درآورده، بر کوههای اسرائیل و در وادیها وجمیع معمورات زمین ایشان را خواهم چرانید. ۱۴ ایشان را بر مرتع نیکو خواهم چرانید و آرام گاه ایشان بر کوههای بلند اسرائیل خواهد بود. وآنجا در آرام گاه نیکو و مرتع پرگیاه خواهندخوابید. و بر کوههای اسرائیل خواهند چرید. ۱۵ خداوند یهوه می‌گوید که من گوسفندان خودرا خواهم چرانید و من ایشان را خواهم خوابانید. ۱۶ گم شدگان را خواهم طلبید و رانده شدگان راباز خواهم آورد و شکسته‌ها را شکسته بندی نموده، بیماران را قوت خواهم داد. لیکن فربهان وزورآوران را هلاک ساخته، بر ایشان به انصاف رعایت خواهم نمود. ۱۷ و اما به شمای گوسفندان من، خداوند یهوه چنین می‌فرماید: هان من در میان گوسفند و گوسفند و در میان قوچهای و بزهای نر داوری خواهم نمود. ۱۸ آیا برای شما کم بود که مرتع نیکو راچرانیدید بلکه بقیه مرتع خود را نیز به پایهای خویش پایمال ساختید؟ و آب زلال را نوشیدیدبلکه باقی‌مانده را به پایهای خویش گل آلودساختید؟ ۱۹ و گوسفندان من آنچه را که از پای شما پایمال شده است، می‌چرند و آنچه را که به پای شما گل آلود گشته است، می‌نوشند. ۲۰ بنابراین خداوند یهوه به ایشان چنین می‌گوید: هان من خودم در میان گوسفندان فربه وگوسفندان لاغر داوری خواهم نمود. ۲۱ چونکه شما به پهلو و کتف خود تنه می‌زنید و همه ضعیفان را به شاخهای خود می‌زنید، حتی اینکه ایشان را بیرون پراکنده ساخته‌اید، ۲۲ پس من گله خود را نجات خواهم داد که دیگر به تاراج برده نشوند و در میان گوسفند و گوسفند داوری خواهم نمود. ۲۳ و یک شبان بر ایشان خواهم گماشت که ایشان را بچراند یعنی بنده خود داودرا که ایشان را رعایت بنماید و او شبان ایشان خواهد بود. ۲۴ و من یهوه خدای ایشان خواهم بود و بنده من داود در میان ایشان رئیس خواهدبود. من که یهوه هستم گفته‌ام. ۲۵ و عهد سلامتی را با ایشان خواهم بست. و حیوانات موذی را اززمین نابود خواهم ساخت و ایشان در بیابان به امنیت ساکن شده، در جنگلها خواهند خوابید. ۲۶ و ایشان را و اطراف کوه خود را برکت خواهم ساخت. و باران را در موسمش خواهم بارانید وبارشهای برکت خواهد بود. ۲۷ و درختان صحرامیوه خود را خواهندآورد و زمین حاصل خویش را خواهد داد. و ایشان در زمین خود به امنیت ساکن خواهند شد. و حینی که چوبهای یوغ ایشان را شکسته و ایشان را از دست آنانی که ایشان را مملوک خود ساخته بودند رهانیده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم. ۲۸ ودیگر در میان امت‌ها به تاراج نخواهد رفت وحیوانات صحرا ایشان را نخواهند خورد بلکه به امنیت، بدون ترساننده‌ای ساکن خواهند شد. ۲۹ وبرای ایشان درختستان ناموری بر پا خواهم داشت. و دیگر از قحط در زمین تلف نخواهندشد. و بار دیگر متحمل سرزنش امت‌ها نخواهندگردید. ۳۰ و خداوند یهوه می‌گوید: خاندان اسرائیل خواهند دانست که من یهوه خدای ایشان با ایشان هستم و ایشان قوم من می‌باشند. ۳۱ وخداوند یهوه می‌گوید: شمای گله من وای گوسفندان مرتع من، انسان هستید و من خدای شما می‌باشم.»

۳۵ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان نظر خود را بر کوه سعیر بدار و به ضد آن نبوت نما! ۳ و آن را بگوخداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک‌ای کوه سعیر من به ضد تو هستم. و دست خود را بر تودراز کرده، تو را ویران و محل دهشت خواهم ساخت. ۴ شهرهایت را خراب خواهم نمود تاویران شده، بدانی که من یهوه هستم. ۵ چونکه عداوت دائمی داشتی و بنی‌اسرائیل را در زمان مصیبت ایشان و هنگام عقوبت آخر به دم شمشیرتسلیم نمودی، ۶ لهذا خداوند یهوه چنین می گوید: به حیات خودم قسم که تو را به خون تسلیم خواهم نمود که خون تو را تعاقب نماید. چون از خون نفرت نداشتی، خون تو را تعاقب خواهد

نمود. ۷ و کوه سعیر را محل دهشت وویران ساخته، روندگان و آیندگان را
از آن منقطع خواهم ساخت. ۸ و کوههایش را از کشتگانش مملو می‌کنم
که مقتولان شمشیر بر تلها و دره‌ها وهمه وادیهای تو بیفتند. ۹ و تو را
خرابه های دائمی می‌سازم که شهرهایت دیگر مسکون نشودو بدانید که
من یهوه هستم. ۱۰ چونکه گفتی این دوامت و این دو زمین از آن من
می‌شود و آن را به تصرف خواهیم آورد با آنکه یهوه در آنجا است.» ۱۱
بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: «به حیات خودم قسم که موافق خشم
و حسدی که به ایشان نمودی، از کینه‌ای که با ایشان داشتی با توعمل
خواهم نمود. و چون بر تو داوری کرده باشم، خویشتن را بر تو در میان
ایشان معروف خواهم گردانید. ۱۲ و خواهی دانست که من یهوه تمامی
سخنان کفرآمیز را که به ضد کوههای اسرائیل گفته‌ای، شنیده‌ام. چونکه
گفتی: خراب گردید و برای خوراک ما داده شد. ۱۳ و شما به دهان خود
به ضد من تکبر نموده، سخنان خویش را بر من افزودید و من آنها را
شنیدم. ۱۴ خداوندیهوه چنین می‌گوید: حینی که تمامی جهان شادی
کنند من تو را ویران خواهم ساخت. ۱۵ وچنانکه بر میراث خاندان اسرائیل
حینی که ویران شد شادی نمودی، همچنان با تو عمل خواهم نمود. و
توای کوه سعیر و تمام ادوم جمیع ویران خواهید شد. پس خواهند دانست
که من یهوه هستم.»

۳۶ «و توای پسر انسان به کوههای اسرائیل نبوت کرده، بگو: ای
کوههای اسرائیل کلام خداوند را بشنوید! ۲ خداوند یهوه چنین می‌گوید:
چونکه دشمنان درباره شما گفته‌اند هه این بلندیهای دیرینه میراث ما شده
است، ۳ لهذانبوت کرده، بگو که خداوند یهوه چنین می‌فرماید: از آن
جهت که ایشان شما را از هرطرف خراب کرده و بلعیده‌اند تا میراث
بقیه امت‌ها بشوید و بر لبهای حرف گیران برآمده، مورد مذمت طوایف
گردیده‌اید، ۴ لهذاای کوههای اسرائیل کلام خداوند یهوه را بشنوید!
خداوند یهوه به کوهها و تلها و وادیها و دره‌ها وخرابه های ویران و شهرهای
متروکی که تاراج شده و مورد سخریه بقیه امت های مجاور گردیده است،
چنین می‌گوید: ۵ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌فرماید: هر آینه به آتش
غیرت خود به ضد بقیه امت‌ها و به ضد تمامی ادوم تکلم نموده‌ام که
ایشان زمین مرا به شادی تمام دل وکینه قلب، ملک خود ساخته‌اند تا آن را
به تاراج واگذارند. ۶ پس درباره زمین اسرائیل نبوت نماوبه کوهها و تلها و
وادیها و دره‌ها بگو که خداوندیهوه چنین می‌فرماید: چونکه شما متحمل
سرزنش امت‌ها شده‌اید، لهذا من در غیرت وخشم خود تکلم نمودم.» ۷ و
خداوند یهوه چنین می‌گوید: «من دست خود را برافراشته‌ام که امت هایی
که به اطراف شمایند البته سرزنش خود را متحمل خواهندشد. ۸ و شمااى
کوههای اسرائیل شاخه های خود را خواهید رویانید و میوه خود را برای قوم
من اسرائیل خواهید آورد زیرا که ایشان به زودی خواهند آمد. ۹ زیرا اینک
من بطرف شما هستم. و بر شما نظر خواهم داشت و شیار شده، کاشته
خواهید شد. ۱۰ و بر شما مردمان را خواهم افزودیعنی تمامی خاندان
اسرائیل را جمیع. و شهرهامسکون و خرابه‌ها معمور خواهد شد. ۱۱ و
برشما انسان و بهایم بسیار خواهم آورد که ایشان افزوده شده، بارور خواهند
شد. و شما را مثل ایام قدیم معمور خواهم ساخت. بلکه بر شما بیشتر
ازاول شما احسان خواهم نمود و خواهید دانست که من یهوه هستم. ۱۲ و
مردمان یعنی قوم خوداسرائیل را بر شما خرامان خواهم ساخت تا تو رابه
تصرف آورند. و میراث ایشان بشوی و ایشان رادیگر بی‌اولاد نسازی.» ۱۳
و خداوند یهوه چنین می‌گوید: «چونکه ایشان درباره تو می‌گویند که مردمان
را می‌بلعی وامت های خویش را بی‌اولاد می‌گردانی، ۱۴ پس خداوند
یهوه می‌گوید: مردمان را دیگر نخواهی بلعید و امت های خویش را دیگر
بی‌اولادنخواهی ساخت. ۱۵ و سرزنش امت‌ها را دیگر درتو مسموع نخواهم
گردانید. و دیگر متحمل مذمت طوایف نخواهی شد و امت های خویش
رادیگر نخواهی لغزانید. خداوند یهوه این رامی گوید.» ۱۶ و کلام خداوند
بر من نازل شده، گفت: ۱۷ «ای پسر انسان، هنگامی که خاندان اسرائیل
درزمین خود ساکن می‌بودند آن را به راهها و به اعمال خود نجس نمودند.
و طریق ایشان به نظرمن مثل نجاست زن حایض می‌بود. ۱۸ لهذا به‌سبب
خونی که بر زمین ریختند و آن را به بتهای خود نجس ساختند، من خشم
خود را بر ایشان ریختم. ۱۹ و ایشان را در میان امت‌ها پراکنده ساختم و
در کشورها متفرق گشتند. و موافق راهها و اعمال ایشان، بر ایشان داوری
نمودم. ۲۰ و چون به امت هایی که بطرف آنها رفتندرسیدند، آنگاه اسم
قدوس مرا بی‌حرمت ساختند. زیرا درباره ایشان گفتند که اینان قوم یهوه
می‌باشند و از زمین او بیرون آمده‌اند. ۲۱ لیکن من بر اسم قدوس خود
که خاندان اسرائیل آن را در میان امت هایی که بسوی آنهارفته بودند
بی‌حرمت ساختند شفقت نمودم. ۲۲ «بنابراین به خاندان اسرائیل بگو:
خداوندیهوه چنین می‌فرماید: ای خاندان اسرائیل من این را نه به‌خاطر
شما بلکه بخاطر اسم قدوس خودکه آن را در میان امت هایی که به آنها
رفته، بی‌حرمت نموده‌اید بعمل می‌آورم. ۲۳ و اسم عظیم خود را که در
میان امت‌ها بی‌حرمت شده است و شما آن را در میان آنها بی‌عصمت
ساخته‌اید، تقدیس خواهم نمود. و خداوند یهوه می‌گوید: حینی که بنظر
ایشان در شما تقدیس کرده شوم، آنگاه امت‌ها خواهند دانست که من
یهوه هستم. ۲۴ و شما را از میان امت‌ها می‌گیرم واز جمیع کشورها
جمع می‌کنم و شما را در زمین خود در خواهم آورد. ۲۵ و آب پاک بر
شماخواهم پاشید و طاهر خواهید شد. و شما را ازهمه نجاسات واز همه
بتهای شما طاهر خواهم ساخت. ۲۶ و دل تازه به شما خواهم داد و روح
تازه در اندرون شما خواهم نهاد. و دل سنگی را ازجسد شما دور کرده،
دل گوشتین به شما خواهم داد. ۲۷ و روح خود را در اندرون شما خواهم
نهاد و شما را به فرایض خود سالک خواهم گردانید تا احکام مرا نگاه
داشته، آنها را بجاآورید. ۲۸ و در زمینی که به پدران شما دادم ساکن
شده، قوم من خواهید بود و من خدای شما خواهم بود. ۲۹ و شما را
از همه نجاسات شمانجات خواهم داد. و غله را خوانده، آن را فراوان
خواهم ساخت و دیگر قحط بر شما نخواهم فرستاد. ۳۰ و میوه درختان
و حاصل زمین رافراوان خواهم ساخت تا دیگر در میان امت هامتحمل
رسوایی قحط نشوید. ۳۱ و چون راههای قبیح و اعمال ناپسند خود را به

یاد آورید، آنگاه به‌سبب گناهان و رجاسات خود خویشتن را درنظر خود مکروه خواهید داشت.» ۳۲ و خداوندیهوه می‌گوید: «بدانید که من این را به‌خاطر شمانکرده‌ام. پس‌ای خاندان اسرائیل به‌سبب راههای خود خجل و رسوا شوید.» ۳۳ خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «در روزی که شما را از تمامی گناهانتان طاهر سازم، شهرها را مسکون خواهم ساخت و خرابه‌ها معمور خواهد شد. ۳۴ و زمین ویران که به نظر جمیع رهگذریان خراب می‌بود، شیار خواهد شد. ۳۵ و خواهند گفت این زمینی که ویران بود، مثل باغ عدن گردیده است و شهرهایی که خراب و ویران و منهدم بود، حصاردار ومسکون شده است. ۳۶ و امت هایی که به اطراف شما باقی‌مانده باشند، خواهند دانست که من یهوه مخروبات را بنا کرده و ویرانه‌ها را غرس نموده‌ام. من که یهوه هستم تکلم نموده و بعمل آورده‌ام.» ۳۷ خداوند یهوه چنین می‌گوید: «برای این باردیگر خاندان اسرائیل از من مسالت خواهند نمودتا آن را برای ایشان بعمل آورم. من ایشان را بامردمان مثل گله کثیر خواهم گردانید. ۳۸ مثل گله های قربانی یعنی گله اورشلیم در موسمهایش همچنان شهرهای مخروب از گله های مردمان پر خواهد شد و ایشان خواهند دانست که من یهوه هستم.»

۳۷ دست خداوند بر من فرود آمده، مرا درروح خداوند بیرون برد و در همواری قرار داد و آن از استخوانها پر بود. ۲ و مرا به هرطرف آنها گردانید. و اینک آنها بر روی همواری بی‌نهایت زیاده و بسیار خشک بود. ۳ و او مراگفت: «ای پسر انسان آیا می‌شود که این استخوانها زنده گردد؟» گفتم: «ای خداوند یهوه تو می‌دانی.» ۴ پس مرا فرمود: «براین استخوانها نبوت نموده، به اینها بگو: ای استخوانهای خشک کلام خداوند را بشنوید! ۵ خداوند یهوه به این استخوانها چنین می‌گوید: اینک من روح به شمادرمی آورم تا زنده شوید. ۶ و پیه‌ها بر شما خواهم نهاد و گوشت بر شما خواهم آورد و شما را به پوست خواهم پوشانید و در شما روح خواهم نهاد تا زنده شوید. پس خواهید دانست که من یهوه هستم.» ۷ پس من چنانکه مامور شدم نبوت کردم. و چون نبوت نمودم، آوازی مسموع گردید. و اینک تزلزلی واقع شد و استخوانها به یکدیگر یعنی هر استخوانی به استخوانش نزدیک شد. ۸ و نگریستم و اینک پیه‌ها و گوشت به آنها برآمد و پوست آنها را از بالا پوشانید. امادر آنها روح نبود. ۹ پس او مرا گفت: «بر روح نبوت نما! ای پسر انسان بر روح نبوت کرده، بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید که‌ای روح ازبادهای اربع بیا و به این کشتگان بدم تا ایشان زنده شوند.» ۱۰ پس چنانکه مرا امر فرمود، نبوت نمودم. وروح به آنها داخل شد و آنها زنده گشته، بر پایهای خود لشکر بی‌نهایت عظیمی ایستادند. ۱۱ و اومرا گفت: «ای پسر انسان این استخوانها تمامی خاندان اسرائیل می‌باشند. اینک ایشان می‌گویند: استخوانهای ما خشک شد و امید ما ضایع گردیدو خودمان منقطع گشتیم. ۱۲ لهذا نبوت کرده، به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک من قبرهای شما را می‌گشایم. و شما راای قوم من از قبرهای شما درآورده، به زمین اسرائیل خواهم آورد. ۱۳ وای قوم من چون قبرهای شما رابگشایم و شما را از قبرهای شما بیرون آورم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم. ۱۴ وروح خود را در شما خواهم نهاد تا زنده شوید. وشما را در زمین خودتان مقیم خواهم ساخت. پس خواهید دانست که من یهوه تکلم نموده و بعمل آورده‌ام. قول خداوند این است.» ۱۵ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۶ «وتوای پسر انسان یک عصا برای خود بگیر و بر آن بنویس برای یهودا و برای بنی‌اسرائیل رفقای وی. پس عصای دیگر بگیر و بر آن بنویس برای یوسف عصای افرایم و تمامی خاندان اسرائیل رفقای وی. ۱۷ و آنها را برای خودت با یکدیگریک عصا ساز تا در دستت یک باشد. ۱۸ و چون ابناء قومت تو را خطاب کرده، گویند: آیا ما راخبر نمی دهی که از این کارها مقصود تو چیست؟ ۱۹ آنگاه به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک من عصای یوسف را که در دست افرایم است و اسباط اسرائیل را که رفقای وی‌اند، خواهم گرفت و آنها را با وی یعنی با عصای یهودا خواهم پیوست و آنها را یک عصا خواهم ساخت و در دستم یک خواهد شد. ۲۰ پس آن عصاها که بر آنها نوشتی در دست تو در نظر ایشان باشد. ۲۱ و به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک من بنی‌اسرائیل را از میان امت هایی که به آنها رفته‌اند گرفته، ایشان را از هرطرف جمع خواهم کرد و ایشان را به زمین خودشان خواهم آورد. ۲۲ و ایشان را در آن زمین بر کوههای اسرائیل یک امت خواهم ساخت. ویک پادشاه بر جمیع ایشان سلطنت خواهد نمودو دیگر دو امت نخواهند بود و دیگر به دوممملکت تقسیم نخواهند شد. ۲۳ و خویشتن رادیگر به بتها و رجاسات و همه معصیت های خودنجس نخواهند ساخت. بلکه ایشان را از جمیع مساکن ایشان که در آنها گناه ورزیده‌اند نجات داده، ایشان را طاهر خواهم ساخت. و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود. ۲۴ و بنده من داود، پادشاه ایشان خواهد بود. ویک شبان برای جمیع ایشان خواهد بود. و به احکام من سلوک نموده و فرایض مرا نگاه داشته، آنها را بجا خواهندآورد. ۲۵ و در زمینی که به بنده خود یعقوب دادم و پدران ایشان در آن ساکن می‌بودند، ساکن خواهند شد. و ایشان و پسران ایشان و پسران پسران ایشان تا به ابد در آن سکونت خواهند نمود و بنده من داود تا ابدالابادرئیس ایشان خواهد بود. ۲۶ و با ایشان عهدسلامتی خواهم بست که برای ایشان عهدجاودانی خواهد بود و ایشان را مقیم ساخته، خواهم افزود و مقدس خویش را تا ابدالاباد در میان ایشان قرار خواهم داد. ۲۷ و مسکن من برایشان خواهد بود و من خدای ایشان خواهم بود وایشان قوم من خواهند بود. ۲۸ پس چون مقدس من در میان ایشان تا به ابد بر قرار بوده باشد، آنگاه امت‌ها خواهند دانست که من یهوه هستم که اسرائیل را تقدیس می‌نمایم.»

۳۸ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان نظر خود را بر جوج که از زمین ماجوج و رئیس روش و ماشک و توبال است بدار و بر او نبوت نما. ۳ و بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک من‌ای جوج رئیس روش و ماشک و توبال به ضد تو هستم. ۴ و تو را برگردانیده، قلاب خود را به چانه ات می‌گذارم و تورا با تمامی لشکرت بیرون می‌آورم.

اسبان وسواران که جمیع ایشان با اسلحه تمام آراسته، جمعیت عظیمی با سپرها و مجنها و همگی ایشان شمشیرها بهدست گرفته، ۵ فارس و کوش و فوط با ایشان و جمیع ایشان با سپر و خود، ۶ جومر و تمامی افواجش و خاندان توجرمه ازاطراف شمال با تمامی افواجش و قوم های بسیارهمراه تو. ۷ پس مستعد شو و تو و تمامی جمعیتت که نزد تو جمع شدهاند، خویشتن رامهیا سازید و تو مستحفظ ایشان باش. ۸ بعد ازروزهای بسیار از تو تفقد خواهد شد. و درسالهای آخر به زمینی که از شمشیر استرداد شده است، خواهی آمد که آن از میان قوم های بسیار برکوههای اسرائیل که به خرابه دایمی تسلیم شده بود، جمع شده است و آن از میان قومها بیرون آورده شده و تمامی اهلش به امنیت ساکن میباشند. ۹ اما تو بر آن خواهی برآمد و مثل بادشدید داخل آن خواهی شد و مانند ابرها زمین راخواهی پوشانید. تو و جمیع افواجت و قوم های بسیار که همراه تو میباشند.» ۱۰ خداوند یهوه چنین میفرماید: «در آن روزچیزها در دل تو خطور خواهد کرد و تدبیری زشت خواهی نمود. ۱۱ و خواهی گفت: به زمین بیحصار برمی آیم. بر کسانی که به اطمینان وامنیت ساکنند میآیم که جمیع ایشان بیحصاراندو پشت بندها و دروازهها ندارند. ۱۲ تا تاراج نمایی و غنیمت را ببری و دست خود را به خرابه هایی که معمور شده است و به قومی که ازمیان امتها جمع شدهاند، بگردانی که ایشان مواشی و اموال اندوختهاند و در وسط جهان ساکنند. ۱۳ شبا و ددان و تجار ترشیش و جمیع شیران ژیان ایشان تو را خواهند گفت: آیا به جهت گرفتن غارت آمدهای؟ و آیا به جهت بردن غنیمت جمعیت خود را جمع کردهای تا نقره وطلا برداری و مواشی و اموال را بربایی و غارت عظیمی ببری؟ ۱۴ «بنابرایناي پسر انسان نبوت نموده، جوج را بگو که خداوند یهوه چنین میفرماید: در آن روز حینی که قوم من اسرائیل به امنیت ساکن باشند آیا تو نخواهی فهمید؟ ۱۵ و از مکان خویش از اطراف شمال خواهی آمد تو وقوم های بسیار همراه تو که جمیع ایشان اسبسوار و جمعیتی عظیم و لشکری کثیر میباشند، ۱۶ و بر قوم من اسرائیل مثل ابری که زمین راپوشاند خواهی برآمد. در ایام بازپسین این به وقوع خواهد پیوست که تو را به زمین خودخواهم آورد تا آنکه امتها حینی که من خویشتن را در توای جوج به نظر ایشان تقدیس کرده باشم مرا بشناسند.» ۱۷ خداوند یهوه چنین میگوید: «آیا توآنکس نیستی که در ایام سلف به واسطه بندگانم انبیای اسرائیل که در آن ایام درباره سالهای بسیارنبوت نمودند در خصوص تو گفتم که تو را برایشان خواهم آورد؟ ۱۸ خداوند یهوه میگوید: در آن روز یعنی در روزی که جوج به زمین اسرائیل برمی آید، همانا حدت خشم من به بینیام خواهد برآمد. ۱۹ زیرا در غیرت و آتش خشم خود گفتهام که هرآینه در آن روز تزلزل عظیمی در زمین اسرائیل خواهد شد. ۲۰ و ماهیان دریا و مرغان هوا و حیوانات صحرا و همه حشراتی که بر زمین میخزند و همه مردمانی که بر روی جهانند به حضور من خواهند لرزید وکوهها سرنگون خواهد شد و صخرهها خواهدافتاد و جمیع حصارهای زمین منهدم خواهدگردید. ۲۱ و خداوند یهوه میگوید: من شمشیری بر جمیع کوههای خود به ضد او خواهم خواند وشمشیر هر کس بر برادرش خواهد بود. ۲۲ و با وباو خون بر او عقوبت خواهم رسانید. و باران سیال و تگرگ سخت و آتش و گوگرد بر او و برافواجش و بر قوم های بسیاری که با وی میباشندخواهم بارانید. ۲۳ و خویشتن را در نظر امت های بسیار معظم و قدوس و معروف خواهم نمود وخواهند دانست که من یهوه هستم.

۳۹ «پس توای پسر انسان درباره جوج نبوت کرده، بگو خداوند یهوه چنین میفرماید که اینکای جوج رئیس روش وماشک و توبال من به ضد تو هستم. ۲ و تو رابرمی گردانم و رهبری مینمایم و تو را از اطراف شمال برآورده، بر کوههای اسرائیل خواهم آورد. ۳ و کمان تو را از دست چپت انداخته، تیرهای تو را از دست راستت خواهم افکند. ۴ وتو و همه افواجت و قوم هایی که همراه تو هستندبر کوههای اسرائیل خواهید افتاد و تو را به هرجنس مرغان شکاری و به حیوانات صحرا به جهت خوراک خواهم داد. ۵ خداوند یهوه میگوید که به روی صحرا خواهی افتاد زیرا که من تکلم نمودهام. ۶ و آتشی بر ماجوج و بر کسانی که در جزایر به امنیت ساکنند خواهم فرستاد تابدانند که من یهوه هستم. ۷ و نام قدوس خود را درمیان قوم خویش اسرائیل، معروف خواهم ساخت و دیگر نمی گذارم که اسم قدوس من بیحرمت شود تا امتها بدانند که من یهوه قدوس اسرائیل میباشم. ۸ اینک خداوند یهوه میگوید: آن میآید و به وقوع خواهد پیوست. واین همان روز است که درباهاش تکلم نمودهام. ۹ و ساکنان شهرهای اسرائیل بیرون خواهند آمدو اسلحه یعنی مجن و سپر و کمان و تیرها وچوب دستی و نیزهها را آتش زده، خواهندسوزانید. و مدت هفت سال آتش را به آنها زنده نگاه خواهند داشت. ۱۰ و هیزم از صحرا نخواهندآورد و چوب از جنگلها نخواهند برید زیرا که اسلحهها را به آتش خواهند سوزانید. و خداوندیهوه میگوید که غارت کنندگان خود را غارت خواهند کرد و تاراج کنندگان خویش را تاراج خواهند نمود. ۱۱ و در آن روز موضعی برای قبردر اسرائیل یعنی وادی عابریم را بطرف مشرق دریا به جوج خواهم داد. و راه عبور کنندگان رامسدود خواهد ساخت. و در آنجا جوج و تمامی جمعیت، او را دفن خواهند کرد و آن را وادی هامون جوج خواهند نامید. ۱۲ و خاندان اسرائیل مدت هفت ماه ایشان را دفن خواهند کرد تا زمین را طاهر سازند. ۱۳ و تمامی اهل زمین ایشان رادفن خواهند کرد. و خداوند یهوه میگوید: روزتمجید من نیکنامی ایشان خواهد بود. ۱۴ وکسانی را معین خواهند کرد که پیوسته در زمین گردش نمایند. و همراه عبورکنندگان آنانی را که بر روی زمین باقیمانده باشند دفن کرده، آن راطاهر سازند. بعد از انقضای هفت ماه آنها راخواهند طلبید. ۱۵ و عبورکنندگان در زمین گردش خواهند کرد. و اگر کسی استخوان آدمی بیند نشانی نزد آن برپا کند تا دفن کنندگان آن را دروادی هامون جوج مدفون سازند. ۱۶ و اسم شهرنیز هامونه خواهد بود. پس زمین را طاهر خواهندساخت. ۱۷ «و اما توای پسر انسان! خداوند یهوه چنین میفرماید که بهر جنس مرغان و به همه حیوانات صحرا بگو: جمع شوید و بیایید و نزد قربانی من که آن را برای شما ذبح مینمایم، فراهم آیید. قربانی عظیمی بر کوههای اسرائیل تا گوشت بخورید و خون بنوشید. ۱۸ گوشت جباران

راخواهید خورد و خون روسای جهان را خواهیدنوشید. از قوچها و برهها و بزها و گاوها که همه آنها از پرواریهای باشان می‌باشند. ۱۹ و از قربانی من که برای شما ذبح می‌نمایم، پیه خواهید خوردتا سیر شوید و خون خواهید نوشید تا مست شوید. ۲۰ و خداوند یهوه می‌گوید که بر سفره من از اسبان و سواران و جباران و همه مردان جنگی سیر خواهید شد. ۲۱ و من جلال خود را در میان امت‌ها قرار خواهم داد و جمیع امت‌ها داوری مرا که آن را اجرا خواهم داشت و دست مرا که برایشان فرود خواهم آورد، مشاهده خواهند نمود. ۲۲ و خاندان اسرائیل از آن روز و بعد خواهنددانست که یهوه خدای ایشان من هستم. ۲۳ وامت‌ها خواهند دانست که خاندان اسرائیل به‌سبب گناه خودشان جلای وطن گردیدند. زیراچونکه به من خیانت ورزیدند، من روی خود را ازایشان پوشانیدم و ایشان را به‌دست ستم کاران ایشان تسلیم نمودم که جمیع ایشان به شمشیرافتادند. ۲۴ برحسب نجاسات و تقصیرات ایشان به ایشان عمل نموده، روی خود را از ایشان پوشانیدم.» ۲۵ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: «الان اسیران یعقوب را باز آورده، بر تمامی خاندان اسرائیل رحمت خواهم فرمود و بر اسم قدوس خود غیرت خواهم نمود. ۲۶ و حینی که ایشان درزمین خود به امنیت ساکن شوند و ترساننده‌ای نباشد، آنگاه خجالت خود را و خیانتی را که به من ورزیده‌اند متحمل خواهند شد. ۲۷ و چون ایشان را از میان امت‌ها برگردانم و ایشان را از زمین دشمنانشان جمع نمایم، آنگاه در نظر امت های بسیار در ایشان تقدیس خواهم شد. ۲۸ و خواهنددانست که من یهوه خدای ایشان هستم، از آن روکه من ایشان را در میان امت‌ها جلای وطن ساختم و ایشان را به زمین خودشان جمع کردم و بار دیگرکسی را از ایشان در آنجا باقی نخواهم گذاشت. ۲۹ و خداوند یهوه می‌گوید که من بار دیگرروی خود را از ایشان نخواهم پوشانید زیراکه روح خویش را بر خاندان اسرائیل خواهم ریخت.»

۴۰ در سال بیست و پنجم اسیری ما درابتدای سال، در دهم ماه که سال چهاردهم بعد از تسخیر شهر بوده، در همان روزدست خداوند بر من نازل شده، مرا به آنجا برد. ۲ در رویاهای خدا مرا به زمین اسرائیل آورد. ومرا بر کوه بسیار بلند قرار داد که بطرف جنوب آن مثل بنای شهر بود. ۳ و چون مرا به آنجا آورد، اینک مردی که نمایش او مثل نمایش برنج بود ودر دستش ریسمانی از کتان و نی برای پیمودن بود و نزد دروازه ایستاده بود. ۴ آن مرد مرا گفت: «ای پسر انسان به چشمان خود ببین و به گوشهای خویش بشنو و دل خود را به هرچه به تو نشان دهم، مشغول ساز زیرا که تو را در اینجا آوردم تااین چیزها را به تو نشان دهم. پس خاندان اسرائیل را از هرچه می‌بینی آگاه ساز.» ۵ و اینک حصاری بیرون خانه گرداگردش بود. و به‌دست آن مرد نی پیمایش شش ذراعی بود که هر ذراعش یک ذراع و یک قبضه بود. پس عرض بنا را یک نی و بلندیش را یک نی پیمود. ۶ پس نزددروازه‌ای که بسوی مشرق متوجه بود آمده، به پله هایش برآمد. و آستانه دروازه را پیمود که عرضش یک نی بود و عرض آستانه دیگر را که یک نی بود. ۷ و طول هر غرفه یک نی بود وعرضش یک نی. و میان غرفه‌ها مسافت پنج ذراع. و آستانه دروازه نزد رواق دروازه از طرف اندرون یک نی بود. ۸ و رواق دروازه را از طرف اندرون یک نی پیمود. ۹ پس رواق دروازه را هشت ذراع واسبرهایش را دو ذراع پیمود. و رواق دروازه بطرف اندرون بود. ۱۰ و حجره های دروازه بطرف شرقی، سه از اینطرف و سه از آنطرف بود. و هرسه را یک پیمایش و اسبرها را از اینطرف وآنطرف یک پیمایش بود. ۱۱ و عرض دهنه دروازه را ده ذراع و طول دروازه را سیزده ذراع پیمود. ۱۲ و محجری پیش روی حجره‌ها ازاینطرف یک ذراع و محجری از آنطرف یک ذراع و حجره‌ها از این طرف شش ذراع و از آنطرف شش ذراع بود. ۱۳ و عرض دروازه را از سقف یک حجره تا سقف دیگری بیست و پنج ذراع پیمود. و دروازه در مقابل دروازه بود. ۱۴ و اسبهاراشصت ذراع ساخت و رواق گرداگرد دروازه به اسبرها رسید. ۱۵ و پیش دروازه مدخل تا پیش رواق دروازه اندرونی پنجاه ذراع بود. ۱۶ وحجره‌ها و اسبرهای آنها را به اندرون دروازه پنجره های مشبک بهر طرف بود و همچنین رواقها را. و پنجره‌ها بطرف اندرون گرداگرد بود وبر اسبرها نخلها بود. ۱۷ پس مرا به صحن بیرونی آورد و اینک اطاقها و سنگ فرشی که برای صحن از هر طرفش ساخته شده بود. و سی اطاق بر آن سنگ فرش بود. ۱۸ و سنگ فرش یعنی سنگ فرش پائینی به‌جانب دروازه‌ها یعنی به اندازه طول دروازه‌ها بود. ۱۹ و عرضش را از برابر دروازه پایینی تا پیش صحن اندرونی از طرف بیرون صد ذراع به سمت مشرق و سمت شمال پیمود. ۲۰ و طول و عرض دروازه‌ای را که رویش بطرف شمال صحن بیرونی بود پیمود. ۲۱ و حجره هایش سه ازاینطرف و سه از آنطرف و اسبرهایش ورواقهایش موافق پیمایش دروازه اول بود. طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع. ۲۲ و پنجره هایش و رواقهایش و نخلهایش موافق پیمایش دروازه‌ای که رویش به سمت مشرق است بود. و به هفت پله به آن برمی آمدند ورواقهایش پیش روی آنها بود. ۲۳ و صحن اندرونی را دروازه‌ای در مقابل دروازه دیگربطرف شمال و بطرف مشرق بود. و از دروازه تادروازه صد ذراع پیمود. ۲۴ پس مرا بطرف جنوب برد. و اینک دروازه‌ای به سمت جنوب و اسبرهایش ورواقهایش را مثل این پیمایشها پیمود. ۲۵ و برای آن و برای رواقهایش پنجره‌ها مثل آن پنجره هاگرداگردش بود. و طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع بود. ۲۶ وزینه های آن هفت پله داشت. و رواقش پیش آنها بود. و آن را نخلهایکی از اینطرف و دیگری از آنطرف براسبرهایش بود. ۲۷ و صحن اندرونی بطرف جنوب دروازه‌ای داشت و از دروازه تا دروازه به سمت جنوب صد ذراع پیمود. ۲۸ و مرا از دروازه جنوبی به صحن اندرونی آورد. و دروازه جنوبی را مثل این پیمایشها پیمود. ۲۹ و حجره هایش واسبرهایش و رواقهایش موافق این پیمایشها بود. و در آن و در رواقهایش پنجره‌ها گرداگردش بودو طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع بود. ۳۰ و طول رواقی که گرداگردش بود بیست وپنج ذراع و عرضش پنج ذراع بود. ۳۱ و رواقش به صحن بیرونی می‌رسید. و نخلها بر اسبرهایش بودو زینه‌اش هشت پله داشت. ۳۲ پس مرا به صحن اندرونی به سمت مشرق آورد. و دروازه را مثل این پیمایشها پیمود. ۳۳ وحجره هایش و اسبرهایش و رواقهایش موافق این پیمایشها بود. و درآن و در

رواقهایش پنجره‌ها برهر طرفش بود و طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع بود. ۳۴ و رواقهایش بسوی صحن بیرونی و نخلها بر اسبرهایش از این طرف وآنطرف بود و زینه‌اش هفت پله داشت. ۳۵ و مرا به دروازه شمالی آورد و آن را مثل این پیمایشهاپیمود. ۳۶ و حجره هایش و اسبرهایش ورواقهایش را نیز. و پنجره‌ها گرداگردش بود وطولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع بود. ۳۷ و اسبرهایش بسوی صحن بیرونی بود. ونخلها بر اسبرهایش از اینطرف و از آنطرف بود وزینه‌اش هشت پله داشت. ۳۸ و نزد اسبرهای دروازه‌ها اطاقی بادروازه‌اش بود که در آن قربانی های سوختنی رامی شستند. ۳۹ و در رواق دروازه دو میز ازاینطرف و دو میز از آن طرف بود تا بر آنهاقربانی های سوختنی و قربانی های گناه وقربانی های جرم را ذبح نمایند. ۴۰ و به یک جانب از طرف بیرون نزد زینه دهنه دروازه شمالی دومیز بود. و به‌جانب دیگر که نزد رواق دروازه بودودو میز بود. ۴۱ چهار میز از اینطرف و چهار میز ازآنطرف به پهلوی دروازه بود یعنی هشت میز که بر آنها ذبح می‌کردند. ۴۲ و چهار میز برای قربانی های سوختنی از سنگ تراشیده بود که طول هر یک یک ذراع و نیم و عرضش یک ذراع ونیم و بلندیش یک ذراع بود و بر آنها آلاتی را که به آنها قربانی های سوختنی و ذبایح را ذبح می‌نمودند، می‌نهادند. ۴۳ و کناره های یک قبضه قد در اندرون از هر طرف نصب بود و گوشت قربانی‌ها بر میزها بود. ۴۴ و بیرون دروازه اندرونی، اطاقهای مغنیان در صحن اندرونی به پهلوی دروازه شمالی بود وروی آنها به سمت جنوب بود و یکی به پهلوی دروازه مشرقی که رویش بطرف شمال می‌بودبود. ۴۵ و او مرا گفت: «این اطاقی که رویش به سمت جنوب است، برای کاهنانی که ودیعت خانه را نگاه می‌دارند می‌باشد. ۴۶ و اطاقی که رویش به سمت شمال است، برای کاهنانی که ودیعت مذبح را نگاه می‌دارند می‌باشد. اینانندپسران صادوق از بنی لاوی که نزدیک خداوندمی آیند تا او را خدمت نمایند.» ۴۷ و طول صحن را صد ذراع پیمود و عرضش را صد ذراع و آن مربع بود و مذبح در برابر خانه بود. ۴۸ و مرا به رواق خانه آورد. و اسبرهای رواق را پنج ذراع از اینطرف و پنج ذراع از آنطرف پیمود. و عرض دروازه را سه ذراع از اینطرف وسه ذراع از آنطرف. ۴۹ و طول رواق بیست ذراع وعرضش یازده ذراع. و نزد زینه‌اش که از آن برمی آمدند، دو ستون نزد اسبرها یکی از اینطرف و دیگری از آنطرف بود.

۴۱ و مرا به هیکل آورد و عرض اسبرها راشش ذراع از اینطرف و عرض آنها راشش ذراع از آنطرف که عرض خیمه بود پیمود. ۲ و عرض مدخل ده ذراع بود و جانبهای مدخل از اینطرف پنج ذراع و از آنطرف پنج ذراع بود وطولش را چهل ذراع و عرضش را بیست ذراع پیمود. ۳ و به اندرون داخل شده، اسبرهای مدخل را دو ذراع و مدخل را شش ذراع و عرض مدخل را هفت ذراع پیمود. ۴ و طولش را بیست ذراع و عرضش را بیست ذراع پیش روی هیکل پیمود و مرا گفت: «این قدس‌الاقداس است.» ۵ و دیوار خانه را شش ذراع پیمود. و عرض غرفه‌ها که گرداگرد خانه بهر طرف می‌بود چهارذراع بود. ۶ و غرفه‌ها روی همدیگر سه طبقه بودو در هر رسته‌ای سی و در دیواری که به جهت غرفه‌ها گرداگرد خانه بود، داخل می‌شد تا (درآن) متمکن شود و در دیوار خانه متمکن نشود. ۷ و غرفه‌ها خانه را بالاتر و بالاتر احاطه کرده، وسیعتر می‌شد، زیرا که خانه را بالاتر و بالاترگرداگرد خانه احاطه می‌کرد و از این جهت خانه بسوی بالا وسیعتر می‌بود، و همچنین از طبقه تحتانی به طبقه وسطی تا طبقه فوقانی بالامی رفتند. ۸ و بلندی خانه را از هر طرف ملاحظه نمودم و اساس های غرفه‌ها یک نی تمام، یعنی شش ذراع بزرگ بود. ۹ و بطرف بیرون عرض دیواری که به جهت غرفه‌ها بود پنج ذراع بود و فسحت باقی‌مانده مکان غرفه های خانه بود. ۱۰ و در میان حجره‌ها، عرض بیست ذراعی گرداگرد خانه بهرطرفش بود. ۱۱ و درهای غرفه هابسوی فسحت بود. یک در بسوی شمال و در دیگر به سوی جنوب و عرض مکان فسحت پنج ذراع گرداگرد. ۱۲ و عرض بنیانی که روبه‌روی مکان منفصل بوددر گوشه سمت مغرب هفتاد ذراع و عرض دیوارگرداگرد بنیان پنج ذراع و طولش نود ذراع بود. ۱۳ و طول خانه را صد ذراع پیمود و طول مکان منفصل و بنیان و دیوارهایش را صد ذراع. ۱۴ و عرض جلو خانه و مکان منفصل به سمت مشرق صد ذراع بود. ۱۵ و طول بنیان را تا پیش مکان منفصل که در عقبش بود با ایوانهایش ازاینطرف و آنطرف صد ذراع پیمود و هیکل اندرونی و رواقهای صحنها را. ۱۶ و آستانه‌ها وپنجره های مشبک و ایوانها گرداگرد در سه طبقه مقابل آستانه از زمین تا پنجره‌ها از هر طرف چوب پوش بود و پنجره‌ها هم پوشیده بود. ۱۷ تابالای درها و تا خانه اندرونی و بیرونی و بر تمامی دیوار گرداگرد از اندرون و بیرون به همین پیمایشها. ۱۸ و کروبیان و نخلها در آن ساخته شده بود ودر میان هر دو کروبی یک نخل بود و هرکروبی دو رو داشت. ۱۹ یعنی روی انسان بسوی نخل از اینطرف و روی شیر بسوی نخل ازآنطرف بر تمامی خانه بهر طرفش ساخته شده بود. ۲۰ و از زمین تا بالای درها کروبیان و نخلهامصور بود و بر دیوار هیکل هم چنین. ۲۱ و باهوهای هیکل مربع بود و منظر جلوقدس مثل منظر آن بود. ۲۲ و مذبح چوبین بود. بلندی‌اش سه ذراع و طولش دو ذراع وگوشه هایش و طولش و دیوارهایش از چوب بود. و او مرا گفت: «میزی که در حضور خداوندمی باشد این است.» ۲۳ و هیکل و قدس را دو در بود. ۲۴ و هر در رادو لنگه بود و این دو لنگه تا می‌شد. یک در را دولنگه و در دیگر را دو لنگه. ۲۵ و بر آنها یعنی بردرهای هیکل کروبیان و نخلها مصور بود بطوری که در دیوارها مصور بود و آستانه چوبین پیش روی رواق بطرف بیرون بود. ۲۶ بر جانب رواق پنجره های مشبک به اینطرف و به آنطرف بود وهمچنین بر غرفه های خانه و بر آستانه‌ها.

۴۲ و مرا به صحن بیرونی از راه سمت شمالی بیرون برد و مرا به حجره‌ای که مقابل مکان منفصل و روبروی بنیان بطرف شمال بود آورد. ۲ جلو طول صد ذراعی درشمالی بود و عرضش پنجاه ذراع بود. ۳ مقابل بیست ذراع که از آن صحن اندرونی بود و مقابل سنگفرشی که از صحن بیرونی بود دهلیزی روبروی دهلیزی در سه طبقه بود. ۴ و پیش روی حجره‌ها بطرف اندرون خرندی به عرض ده ذراع بود و راهی یک ذراع و درهای آنها

بطرف شمال بود. ۵ و حجره های فوقانی کوتاه بود زیرا که دهلیزها از آنها می‌گرفتند بیشتر از آنچه آنها ازحجره های تحتانی و وسطی بنیان می‌گرفتند. ۶ چونکه سه طبقه بود و ستونها مثل ستونهای صحن‌ها نداشت و از این سبب، طبقه فوقانی ازطبقات تحتانی و وسطی از زمین تنگتر می‌شد. ۷ وطول دیواری که بطرف بیرون مقابل حجره هابسوی صحن بیرونی روبروی حجره‌ها بود پنجاه ذراع بود. ۸ زیرا طول حجره هایی که در صحن بیرونی بود پنجاه ذراع بود و اینک جلو هیکل صدذراع بود. ۹ و زیر این حجره‌ها از طرف شرقی مدخلی بود که از آن به آنها از صحن بیرونی داخل می‌شدند. ۱۰ و در حجم دیوار صحن که بطرف مشرق بود پیش روی مکان منفصل و مقابل بنیان حجره‌ها بود. ۱۱ و راه مقابل آنها مثل نمایش راه حجره های سمت شمال بود، عرض آنها مطابق طول آنها بود و تمامی مخرج های اینها مثل رسم آنها و درهای آنها. ۱۲ و مثل درهای حجره های سمت جنوب دری بر سر راه بود یعنی بر راهی که راست پیش روی دیوار مشرقی بود جایی که به آنها داخل می‌شدند. ۱۳ و مرا گفت: «حجره های شمالی وحجره های جنوبی که پیش روی مکان منفصل است، حجره های مقدس می‌باشد که کاهنانی که به خداوند نزدیک می‌آیند قدس اقداس را درآنها می‌خورند و قدس اقداس و هدایای آردی وقربانی های گناه و قربانی های جرم را در آنهامی گذارند زیرا که این مکان مقدس است. ۱۴ وچون کاهنان داخل آنها می‌شوند دیگر از قدس به صحن بیرونی بیرون نمی آیند بلکه لباسهای خودرا که در آنها خدمت می‌کنند در آنها می‌گذارندزیرا که آنها مقدس می‌باشد و لباس دیگرپوشیده، به آنچه به قوم تعلق دارد نزدیک می‌آیند.» ۱۵ و چون پیمایشهای خانه اندرونی را به اتمام رسانید، مرا بسوی دروازه‌ای که رویش به سمت مشرق بود بیرون آورد و آن را از هر طرف پیمود. ۱۶ جانب شرقی آن را به نی پیمایش، پانصد نی پیمود یعنی به نی پیمایش آن را از هرطرف (پیمود). ۱۷ و جانب شمالی را به نی پیمایش از هر طرف پانصد نی پیمود. ۱۸ و جانب جنوبی را به نی پیمایش، پانصد نی پیمود. ۱۹ پس به سوی جانب غربی برگشته، آن را به نی پیمایش پانصد نی پیمود. ۲۰ هرچهار جانب آن را پیمود وآن را دیواری بود که طولش پانصد و عرضش پانصد (نی) بود تا در میان مقدس و غیرمقدس فرق گذارد.

۴۳ و مرا نزد دروازه آورد، یعنی به دروازه‌ای که به سمت مشرق متوجه بود. ۲ واینک جلال خدای اسرائیل از طرف مشرق آمد و آواز او مثل آبهای بسیار بود و زمین از جلال او منور گردید. ۳ و مثل منظر آن رویایی بود که دیده بودم یعنی مثل آن رویا که در وقت آمدن من، برای تخریب شهر دیده بودم و رویاهامثل آن رویا بود که نزد نهر خابور مشاهده نموده بودم. پس به روی خود درافتادم. ۴ پس جلال خداوند از راه دروازه‌ای که رویش به سمت مشرق بود به خانه درآمد. ۵ وروح مرا برداشته، به صحن اندرونی آورد و اینک جلال خداوند خانه را مملو ساخت. ۶ و هاتفی راشنیدم که از میان خانه به من تکلم می‌نماید ومردی پهلوی من ایستاده بود. ۷ و مرا گفت: «ای پسر انسان این است مکان کرسی من و مکان کف پایهایم که در آن در میان بنی‌اسرائیل تا به ابدساکن خواهم شد و خاندان اسرائیل هم خودایشان و هم پادشاهان ایشان بار دیگر به زناها ولاشهای پادشاهان خود در مکان های بلند خویش نام قدوس مرا بی‌حرمت نخواهند ساخت. ۸ ازاینکه آستانه های خود را نزد آستانه من وباهوهای خویش را به پهلوی باهوهای من برپاکرده‌اند و در میان من و ایشان فقط دیواری است، پس اسم قدوس مرا به رجاسات خویش که آنهارا بعمل آورده‌اند بی‌حرمت ساخته‌اند، لهذا من در خشم خود ایشان را تلف نموده‌ام. ۹ حال زناهای خود و لاشهای پادشاهان خویش را از من دور بنمایند و من در میان ایشان تا به ابد سکونت خواهم نمود. ۱۰ و توای پسر انسان خاندان اسرائیل را از این خانه مطلع ساز تا از گناهان خودخجل شوند و ایشان نمونه آن را بپیمایند. ۱۱ واگر از هرچه بعمل آورده‌اند خجل شوند، آنگاه صورت خانه را و نمونه و مخرجها و مدخلها و تمامی شکلها و همه فرایض و جمیع صورتها وتمامی قانونهایش را برای ایشان اعلام نما و به نظر ایشان بنویس تا تمامی صورتش و همه فرایضش را نگاه داشته، به آنها عمل نمایند. ۱۲ وقانون خانه این است که تمامی حدودش بر سرکوه از همه اطرافش قدس اقداس باشد. اینک قانون خانه همین است. ۱۳ و پیمایشهای مذبح به ذراعها که هر ذراع یک ذراع و یک قبضه باشد این است. سینه‌اش یک ذراع و عرضش یک ذراع و حاشیه‌ای که گرداگرد لبش می‌باشد یک وجب و این پشت مذبح می‌باشد. ۱۴ و از سینه روی زمین تا خروج پایینی دو ذراع و عرضش یک ذراع و از خروج کوچک تا خروج بزرگ چهار ذراع و عرضش یک ذراع. ۱۵ و آتش دانش چهار ذراع و از آتش دان چهار شاخ برآمده بود. ۱۶ و طول آتش دان دوازده و عرضش دوازده و از هرچهار طرف مربع بود. ۱۷ و طول خروج چهارده و عرضش چهارده برچهار طرفش بود و حاشیه‌ای که گرداگردش بودنیم ذراع و دایره سینه‌اش یک ذراع و پله هایش به سمت مشرق متوجه بود. ۱۸ و او مرا گفت: «ای پسر انسان خداوند یهوه چنین می‌فرماید: این است قانون های مذبح درروزی که آن را بسازند تا قربانی های سوختنی برآن بگذرانند و خون بر آن بپاشند. ۱۹ و خداوندیهوه می‌فرماید که به لاویان کهنه که از ذریت صادوق می‌باشند و به جهت خدمت من به من نزدیک می‌آیند یک گوساله به جهت قربانی گناه بده. ۲۰ و از خونش گرفته، بر چهار شاخش و برچهار گوشه خروج و بر حاشیه‌ای که گرداگردش است بپاش و آن را طاهر ساخته، برایش کفاره کن. ۲۱ گوساله قربانی گناه را بگیر و آن را در مکان معین خانه بیرون از مقدس بسوزانند. ۲۲ و در روزدوم بز نر بی‌عیبی برای قربانی گناه بگذران تامذبح را به آن طاهر سازند چنانکه آن را به گوساله طاهر ساختند. ۲۳ و چون از طاهر ساختن آن فارغ شدی گوساله بی‌عیب و قوچی بی‌عیب از گله بگذران. ۲۴ تو آن را به حضور خداوند نزدیک بیاور و کاهنان نمک بر آنها پاشیده، آنها را به جهت قربانی سوختنی برای خداوند بگذرانند. ۲۵ هر روز از هفت روز تو بز نری برای قربانی گناه بگذران و ایشان گوساله‌ای و قوچی از گله هر دوبی عیب بگذرانند. ۲۶ هفت روز ایشان کفاره برای مذبح نموده، آن را طاهر سازند و تخصیص کنند. ۲۷ و چون این‌روزها را به اتمام رسانیدند، پس درروز هشتم و بعد از آن کاهنان قربانی های

سوختنی و ذبایح سلامتی شما را بر مذبح بگذرانند و من شما را قبول خواهم کرد. قول خداوند یهوه این است.»

۴۴ و مرا به راه دروازه مقدس بیرونی که به سمت مشرق متوجه بود، باز آورد و آن بسته شده بود. ۲ و خداوند مرا گفت: «این دروازه بسته بماند و گشوده نشود وهیچ‌کس از آن داخل نشود زیرا که یهوه خدای اسرائیل از آن داخل شده، لهذا بسته بماند. ۳ و اما رئیس، چونکه اورئیس است در آن به جهت خوردن غذا به حضور خداوند بنشیند و از راه رواق دروازه داخل شودو از همان راه بیرون رود.» ۴ پس مرا از راه دروازه شمالی پیش روی خانه آورد و نگریستم و اینک جلال خداوند خانه خداوند را مملو ساخته بود و بروی خوددرافتادم. ۵ و خداوند مرا گفت: «ای پسر انسان دل خود را به هرچه تو را گویم درباره تمامی قانون های خانه خداوند و همه قواعدش مشغول ساز و به چشمان خود ببین و به گوشهای خودبشنو و دل خویش را به مدخل خانه و به همه مخرج های مقدس مشغول ساز. ۶ و به این متمردین یعنی به خاندان اسرائیل بگو: خداوندیهوه چنین می‌فرماید: ای خاندان اسرائیل ازتمامی رجاسات خویش باز ایستید. ۷ زیرا که شما اجنبیان نامختون دل و نامختون گوشت راداخل ساختید تا در مقدس من بوده، خانه مراملوث سازند. و چون شما غذای من یعنی پیه وخون را گذرانیدید، ایشان علاوه بر همه رجاسات شما عهد مرا شکستند. ۸ و شما ودیعت اقداس مرا نگاه نداشتید، بلکه کسان به جهت خویشتن تعیین نمودید تا ودیعت مرا در مقدس من نگاه دارند. ۹ «خداوند یهوه چنین می‌فرماید: هیچ شخص غریب نامختون دل و نامختون گوشت از همه غریبانی که در میان بنی‌اسرائیل باشند به مقدس من داخل نخواهد شد. ۱۰ بلکه آن لاویان نیز که در حین آواره شدن بنی‌اسرائیل از من دوری ورزیده، از عقب بتهای خویش آواره گردیدند، متحمل گناه خود خواهند شد، ۱۱ زیرا خادمان مقدس من و مستحفظان دروازه های خانه و ملازمان خانه هستند و ایشان قربانی های سوختنی و ذبایح قوم را ذبح می‌نمایند و به حضور ایشان برای خدمت ایشان می‌ایستند. ۱۲ واز این جهت که به حضور بتهای خویش ایشان راخدمت نمودند و برای خاندان اسرائیل سنگ مصادم گناه شدند. بنابراین خداوند یهوه می‌گوید: دست خود را به ضد ایشان برافراشتم که متحمل گناه خود خواهند شد. ۱۳ و به من نزدیک نخواهند آمد و به کهانت من نخواهند پرداخت وبه هیچ‌چیز مقدس در قدس‌الاقداس نزدیک نخواهند آمد، بلکه خجالت خویش و رجاسات خود را که بعمل آوردند متحمل خواهند شد. ۱۴ لیکن ایشان را به جهت تمامی خدمت خانه وبرای هر کاری که در آن کرده می‌شود، مستحفظان ودیعت آن خواهم ساخت. ۱۵ «لیکن لاویان کهنه از بنی صادوق که درحینی که بنی‌اسرائیل از من آواره شدند ودیعت مقدس مرا نگاه داشتند، خداوند یهوه می‌گوید که ایشان به جهت خدمت من نزدیک خواهند آمد وبه حضور من ایستاده پیه و خون را برای من خواهند گذرانید. ۱۶ و ایشان به مقدس من داخل خواهند شد و به جهت خدمت من به خوان من نزدیک خواهند آمد و ودیعت مرا نگاه خواهندداشت. ۱۷ و هنگامی که به دروازه های صحن اندرونی داخل شوند لباس کتانی خواهند پوشیدو چون در دروازه های صحن اندرونی و در خانه مشغول خدمت باشند، هیچ لباس پشمین نپوشند. ۱۸ عمامه های کتانی بر سر ایشان وزیرجامه کتانی بر کمرهای ایشان باشد و هیچ چیزی که عرق آورد در بر نکنند. ۱۹ و چون به صحن بیرونی یعنی به صحن بیرونی نزد قوم بیرون روند، آنگاه لباس خویش را که در آن خدمت می‌کنند بیرون کرده، آن را در حجره های مقدس بگذارند و به لباس دیگر ملبس شوند وقوم را در لباس خویش تقدیس ننمایند. ۲۰ وایشان سر خود را نتراشند و گیسوهای بلندنگذارند بلکه موی سر خود را بچینند. ۲۱ و کاهن وقت درآمدنش در صحن اندرونی شراب ننوشد. ۲۲ و زن بیوه یا مطلقه را به زنی نگیرند، بلکه باکره‌ای که از ذریت خاندان اسرائیل باشد یابیوه‌ای را که بیوه کاهن باشد بگیرند. ۲۳ و فرق میان مقدس و غیرمقدس را به قوم من تعلیم دهندو تشخیص میان طاهر و غیرطاهر را به ایشان اعلام نمایند. ۲۴ و چون در مرافعه‌ها به جهت محاکمه بایستند، برحسب احکام من داوری بنمایند و شرایع و فرایض مرا در جمیع مواسم من نگاه دارند و سبت های مرا تقدیس نمایند. ۲۵ واحدی از ایشان به میته آدمی نزدیک نیامده، خویشتن را نجس نسازد مگر اینکه به جهت پدریا مادر یا پسر یا دختر یا برادر یا خواهری که شوهر نداشته باشد، جایز است که خویشتن رانجس سازد. ۲۶ و بعد از آنکه طاهر شود هفت روز برای وی بشمارند. ۲۷ و خداوند یهوه می‌فرماید در روزی که به صحن اندرونی قدس داخل شود تا در قدس خدمت نماید آنگاه قربانی گناه خود را بگذراند. ۲۸ «و ایشان را نصیبی خواهد بود. من نصیب ایشان خواهم بود. پس ایشان را در میان اسرائیل ملک ندهید زیرا که من ملک ایشان خواهم بود. ۲۹ و ایشان هدایای آردی و قربانی های گناه وقربانی های جرم را بخورند و همه موقوفات اسرائیل از آن ایشان خواهد بود. ۳۰ و اول تمامی نوبرهای همه‌چیز و هر هدیه‌ای از همه‌چیزها ازجمیع هدایای شما از آن کاهنان خواهد بود وخمیر اول خود را به کاهن بدهید تا برکت بر خانه خود فرود آورید. ۳۱ و کاهن هیچ میته یا دریده شده‌ای را از مرغ یا بهایم نخورد.

۴۵ «و چون زمین را به جهت ملکیت به قرعه تقسیم نمایید، حصه مقدس را که طولش بیست و پنج هزار (نی) و عرضش ده هزار(نی) باشد هدیه‌ای برای خداوند بگذرانید و این به تمامی حدودش از هر طرف مقدس خواهدبود. ۲ و از این پانصد در پانصد (نی) از هر طرف مربع برای قدس خواهد بود و نواحی آن از هرطرفش پنجاه ذراع. ۳ و از این پیمایش طول بیست و پنج هزار و عرض ده هزار (نی) خواهی پیمود تا در آن جای مقدس قدس‌الاقداس باشد. ۴ و این برای کاهنانی که خادمان مقدس باشند و به جهت خدمت خداوند نزدیک می‌آیند، حصه مقدس از زمین خواهد بود تا جای خانه‌ها به جهت ایشان و جای مقدس به جهت قدس باشد. ۵ و طول بیست و پنج هزار و عرض ده هزار (نی)به جهت لاویانی که خادمان خانه باشند خواهدبود تا ملک ایشان برای بیست خانه باشد. ۶ و ملک شهر را که عرضش پنجهزار و طولش بیست وپنجهزار

(نی) باشد موازی آن هدیه مقدس قرار خواهید داد و این از آن تمامی
خاندان اسرائیل خواهد بود. ۷ و از اینطرف و از آنطرف هدیه مقدس
و ملک شهر مقابل هدیه مقدس و مقابل ملک شهر از جانب غربی به
سمت مغرب و ازجانب شرقی به سمت مشرق حصه رئیس خواهدبود و
طولش موازی یکی از قسمت‌ها از حدمغرب تا حد مشرق خواهد بود.
۸ و این در آن زمین در اسرائیل ملک او خواهد بود تا روسای من بر
قوم من دیگر ستم ننمایند و ایشان زمین را به خاندان اسرائیل برحسب
اسباط ایشان خواهندداد. ۹ «خداوند یهوه چنین می‌گوید: ای سروران
اسرائیل باز ایستید و جور و ستم را دور کنید وانصاف و عدالت را بجا آورید
و ظلم خود را ازقوم من رفع نمایید. قول خداوند یهوه این است: ۱۰
میزان راست و ایفای راست و بت راست برای شما باشد ۱۱ و ایفا و
بت یکمقدار باشد به نوعی که بت به عشر حومر و ایفا به عشر حومر
مساوی باشد. مقدار آنها برحسب حومر باشد. ۱۲ و مثقال بیست جیره
باشد. و منای شما بیست مثقال وبیست و پنج مثقال و پانزده مثقال
باشد. ۱۳ «و هدیه‌ای که بگذرانید این است: یک سدس ایفا از هر حومر
گندم و یک سدس ایفا ازهر حومر جو بدهید. ۱۴ و قسمت معین روغن
برحسب بت روغن یک عشر بت از هر کر یا حومرده بت باشد زیرا که ده
بت یک حومر می‌باشد. ۱۵ و یک گوسفند از دویست گوسفند از مرتع
های سیراب اسرائیل برای هدیه آردی و قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی
بدهند تا برای ایشان کفاره بشود. قول خداوند یهوه این است. ۱۶ وتمامی
قوم زمین این هدیه را برای رئیس دراسرائیل بدهند. ۱۷ و رئیس قربانی
های سوختنی و هدایای آردی و هدایای ریختنی را در عیدها وهلال‌ها و
سبت‌ها و همه مواسم خاندان اسرائیل بدهد واو قربانی گناه و هدیه آردی و
قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی را به جهت کفاره برای خاندان اسرائیل
بگذراند.» ۱۸ خداوند یهوه چنین می‌گوید: «در غره ماه اول، گاوی جوان
بی‌عیب گرفته، مقدس را طاهرخواهی نمود. ۱۹ و کاهن قدری از خون
قربانی گناه گرفته، آن را بر چهار چوب خانه و بر چهارگوشه خروج مذبح و
بر چهار چوب دروازه صحن اندرونی خواهد پاشید. ۲۰ و همچنین درروز
هفتم ماه برای هرکه سهو یا غفلت خطا ورزدخواهی کرد و شما برای خانه
کفاره خواهیدنمود. ۲۱ و در روز چهاردهم ماه اول برای شماهفت روز عید
فصح خواهد بود که در آنها نان فطیر خورده شود. ۲۲ و در آن روز رئیس،
گاوقربانی گناه را برای خود و برای تمامی اهل زمین بگذراند. ۲۳ و در
هفت روز عید، یعنی در هر روزاز آن هفت روز، هفت گاو و هفت قوچ
بی‌عیب به جهت قربانی سوختنی برای خداوند و هر روزیک بز نر به جهت
قربانی گناه بگذارند. ۲۴ و هدیه آردیش را یک ایفا برای هر گاو و یک ایفا
برای هرقوچ و یک هین روغن برای هر ایفا بگذراند. ۲۵ واز روز پانزدهم ماه
هفتم، در وقت عید موافق اینهایعنی موافق قربانی گناه و قربانی سوختنی و
هدیه آردی و روغن تا هفت روز خواهد گذرانید.»

۴۶ خداوند یهوه چنین می‌گوید: «دروازه صحن اندرونی که به سمت
مشرق متوجه است در شش روز شغل بسته بماند و درروز سبت مفتوح شود
و در روز اول ماه گشاده گردد. ۲ و رئیس از راه رواق دروازه بیرونی داخل
شود و نزد چهار چوب دروازه بایستد و کاهنان قربانی سوختنی و ذبیحه
سلامتی او را بگذرانند واو بر آستانه دروازه سجده نماید، پس بیرون بروداما
دروازه تا شام بسته نشود. ۳ و اهل زمین درسبت‌ها و هلال‌ها نزد دهنه آن
دروازه به حضورخداوند سجده نمایند. ۴ و قربانی سوختنی که رئیس در روز
سبت برای خداوند بگذراند، شش بره بی‌عیب و یک قوچ بی‌عیب خواهد
بود. ۵ وهدیه آردی‌اش یک ایفا برای هر قوچ باشد وهدیه‌اش برای بره‌ها
هرچه از دستش برآید و یک هین روغن برای هر ایفا. ۶ و در غره ماه یک
گاوجوان بی‌عیب و شش بره و یک قوچ که بی‌عیب باشد. ۷ و هدیه
آردی‌اش یک ایفا برای هر گاو ویک ایفا برای هر قوچ و هرچه از دستش
برآیدبرای بره‌ها و یک هین روغن برای هر ایفا بگذراند. ۸ و هنگامی که
رئیس داخل شود از راه رواق دروازه درآید و از همان راه بیرون رود. ۹
وهنگامی که اهل زمین در مواسم به حضورخداوند داخل شوند، آنگاه هرکه
از راه دروازه شمالی به جهت عبادت داخل شود، از راه دروازه جنوبی بیرون
رود. و هرکه از راه دروازه جنوبی داخل شود، از راه دروازه شمالی بیرون رود
و ازآن دروازه که از آن داخل شده باشد، برنگرددبلکه پیش روی خود بیرون
رود. ۱۰ و چون ایشان داخل شوند رئیس در میان ایشان داخل شود و چون
بیرون روند با هم بیرون روند. ۱۱ و هدیه آردی‌اش در عیدها و مواسم یک
ایفا برای هر گاوو یک ایفا برای هر قوچ و هرچه از دستش برآیدبرای بره‌ها و
یک هین روغن برای هر ایفا خواهدبود. ۱۲ و چون رئیس هدیه تبرعی را
خواه قربانی سوختنی یا ذبایح سلامتی به جهت هدیه تبرعی برای خداوند
بگذراند، آنگاه دروازه‌ای را که به سمت مشرق متوجه است بگشایند و او
قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی خود را بگذراند به طوری که آنها را در روز
سبت می‌گذراند. پس بیرون رود و چون بیرون رفت دروازه را ببندند. ۱۳ و
یک بره یک ساله بی‌عیب هر روز به جهت قربانی سوختنی برای خداوند
خواهی گذرانید، هر صبح آن را بگذران. ۱۴ و هر بامداد هدیه آردی آن
را خواهی گذرانید، یعنی یک سدس ایفا و یک ثلث هین روغن که بر
آرد نرم پاشیده شود که هدیه آردی دایمی برای خداوند به فریضه ابدی
خواهد بود. ۱۵ پس بره و هدیه آردی‌اش و روغنش را هر صبح به جهت
قربانی سوختنی دایمی خواهند گذرانید.» ۱۶ خداوند یهوه چنین می‌گوید:
«چون رئیس بخششی به یکی از پسران خود بدهد، حق ارثیت آن از آن
پسرانش خواهد بود و ملک ایشان به رسم ارثیت خواهد بود. ۱۷ لیکن اگر
بخششی ازملک موروث خویش به یکی از بندگان خودبدهد، تا سال
انفکاک از آن او خواهد بود، پس به رئیس راجع خواهد شد و میراث او
فقط از آن پسرانش خواهد بود. ۱۸ و رئیس از میراث قوم نگیرد و ملک
ایشان را غصب ننماید بلکه پسران خود را از ملک خویش میراث دهد تا
قوم من هر کس از ملک خویش پراکنده نشوند. ۱۹ پس مرا ازمدخلی که
به پهلوی دروازه بود به حجره های مقدس کاهنان که به سمت شمال
متوجه بوددرآورد. و اینک در آنجا بهر دو طرف به سمت مغرب مکانی
بود.» ۲۰ و مرا گفت: «این است مکانی که کاهنان، قربانی جرم و قربانی
گناه را طبخ می‌نمایند وهدیه آردی را می‌پزند تا آنها را به صحن بیرونی به

جهت تقدیس نمودن قوم بیرون نیاورند.» ۲۱ پس مرا به صحن بیرونی آورد
و مرا به چهار زاویه صحن گردانید و اینک در هر زاویه صحن صحنی بود.
۲۲ یعنی در چهار گوشه صحن صحنهای محوطه‌ای بود که طول هر
یک چهل وعرضش سی (ذراع) بود. این چهار را که درزاویه‌ها بود یک
مقدار بود. ۲۳ و به گرداگرد آنهابطرف آن چهار طاقها بود و مطبخ‌ها زیر
آن طاقهااز هر طرفش ساخته شده بود. ۲۴ و مرا گفت: «اینها مطبخ‌ها
می‌باشد که خادمان خانه در آنهاذبایح قوم را طبخ می‌نمایند.»

۴۷ و مرا نزد دروازه خانه آورد و اینک آبهااز زیر آستانه خانه بسوی
مشرق جاری بود، زیرا که روی خانه به سمت مشرق بود وآن آبها اززیر
جانب راست خانه از طرف جنوب مذبح جاری بود. ۲ پس مرا از راه
دروازه شمالی بیرون برده، از راه خارج به دروازه بیرونی به راهی که به
سمت مشرق متوجه است گردانید و اینک آبها از جانب راست جاری بود.
۳ و چون آن مردبسوی مشرق بیرون رفت، ریسمانکاری در دست داشت و
هزار ذراع پیموده، مرا از آب عبور داد وآبها به قوزک می‌رسید. ۴ پس هزار
ذراع پیمود ومرا از آبها عبور داد و آب به زانو می‌رسید و بازهزار ذراع
پیموده، مرا عبور داد و آب به کمرمی رسید. ۵ پس هزار ذراع پیمود و
نهری بود که از آن نتوان عبور کرد زیرا که آب زیاده شده بود، آبی که در آن
می‌شود شنا کرد نهری که از آن عبور نتوان کرد. ۶ و مرا گفت: «ای پسر
انسان آیااین را دیدی؟» پس مرا از آنجا برده، به کنار نهربرگردانید. ۷ و
چون برگشتم اینک بر کنار نهر از اینطرف و از آنطرف درختان بی‌نهایت
بسیار بود. ۸ و مراگفت: «این آبها بسوی ولایت شرقی جاری می‌شود و به
عربه فرود شده، به دریا می‌رود وچون به دریا داخل می‌شود آبهایش شفا
می‌یابد. ۹ و واقع خواهد شد که هر ذی حیات خزنده‌ای در هر جایی که
آن نهر داخل شود، زنده خواهدگشت و ماهیان از حد زیاده پیدا خواهد
شد، زیراچون این آبها به آنجا می‌رسد، آن شفا خواهدیافت و هر جایی
که نهر جاری می‌شود، همه‌چیززنده می‌گردد. ۱۰ و صیادان بر کنار آن
خواهندایستاد و از عین جدی تا عین عجلایم موضعی برای پهن کردن
دامها خواهد بود و ماهیان آنها به حسب جنسها، مثل ماهیان دریای بزرگ
از حدزیاده خواهند بود. ۱۱ اما خلابها و تالابهایش شفانخواهد یافت
بلکه به نمک تسلیم خواهد شد. ۱۲ و بر کنار نهر به اینطرف و آنطرف
هر قسم درخت خوراکی خواهد رویید که برگهای آنهاپژمرده نشود و میوه
های آنها لاینقطع خواهد بودو هر ماه میوه تازه خواهد آورد زیرا که آبش از
مقدس جاری می‌شود و میوه آنها برای خوراک وبرگهای آنها به جهت علاج
خواهد بود.» ۱۳ خداوند یهوه چنین می‌گوید: «این است حدودی که
زمین را برای دوازده سبط اسرائیل به آنها تقسیم خواهید نمود. برای یوسف
دوقسمت. ۱۴ و شما هر کس مثل دیگری آن را به تصرف خواهید آورد زیرا
که من دست خود رابرافراشتم که آن را به پدران شما بدهم پس این زمین به
قرعه به شما به ملکیت داده خواهد شد. ۱۵ و حدود زمین این است.
بطرف شمال از دریای بزرگ بطرف حتلون تا مدخل صدد. ۱۶ حمات
وبیروته و سبرایم که در میان سرحد دمشق وسرحد حمات است و حصر
وسطی که نزدسرحد حوران است. ۱۷ و حد از دریا حصر عینان نزد سرحد
دمشق و بطرف سرحد حمات خواهدبود. و این است جانب شمالی. ۱۸
و بطرف شرقی در میان حوران و دمشق و در میان جلعاد و زمین اسرائیل
اردن خواهد بود و از این حد تا دریای شرقی خواهی پیمود و این حد شرقی
می‌باشد. ۱۹ و طرف جنوبی به‌جانب راست از تامار تا آب مریبوت قادش و
نهر (مصر) و دریای بزرگ و این طرف جنوبی به‌جانب راست خواهد بود.
۲۰ وطرف غربی دریای بزرگ ازحدی که مقابل مدخل حمات است خواهد
بود و این‌جانب غربی باشد. ۲۱ پس این زمین را برای خود برحسب اسباط
اسرائیل تقسیم خواهید نمود. ۲۲ وآن را برای خود و برای غریبانی که در
میان شماماوا گزینند و در میان شما اولاد بهم رسانند به قرعه تقسیم خواهید
کرد و ایشان نزد شما مثل متوطنان بنی‌اسرائیل خواهند بود و با شما درمیان
اسباط اسرائیل میراث خواهند یافت. ۲۳ وخداوند یهوه می‌فرماید: در هر
سبط که شخصی غریب در آن ساکن باشد، در همان ملک خود راخواهد
یافت.

۴۸ «و این است نامهای اسباط: از طرف شمال تا جانب حتلون و
مدخل حمات و حصر عینان نزد سرحد شمالی دمشق تا جانب حمات
حد آنها از مشرق تا مغرب. برای دان یک قسمت. ۲ و نزد حد دان از
طرف مشرق تا طرف مغرب برای اشیر یک قسمت. ۳ و نزد حد اشیر
ازطرف مشرق تا طرف مغرب برای نفتالی یک قسمت. ۴ و نزد حد نفتالی
از طرف مشرق تاطرف مغرب برای منسی یک قسمت. ۵ و نزد حدمنسی
از طرف مشرق تا طرف مغرب برای افرایم یک قسمت. ۶ و نزد حد افرایم
از طرف مشرق تاطرف مغرب برای رئوبین یک قسمت. ۷ و نزد حدرئوبین
از طرف مشرق تا طرف مغرب برای یهودایک قسمت. ۸ و نزد حد یهودا از
طرف مشرق تاطرف مغرب هدیه‌ای که می‌گذرانید خواهد بودکه عرضش
بیست و پنجهزار (نی) و طولش ازجانب مشرق تا جانب مغرب موافق یکی
از این قسمت‌ها باشد و مقدس در میانش خواهد بود. ۹ و طول این
هدیه‌ای که برای خداوند می‌گذرانیدبیست و پنج هزار(نی) و عرضش ده
هزار (نی)خواهد بود. ۱۰ و این هدیه مقدس برای اینان یعنی برای کاهنان
می‌باشد و طولش بطرف شمال بیست و پنجهزار و عرضش بطرف مغرب
ده هزارو عرضش بطرف مشرق ده هزار و طولش بطرف جنوب بیست و
پنجهزار (نی) می‌باشد و مقدس خداوند در میانش خواهد بود. ۱۱ و این
برای کاهنان مقدس از بنی صادوق که ودیعت مرا نگاه داشته‌اند خواهد
بود، زیرا ایشان هنگامی که بنی‌اسرائیل گمراه شدند و لاویان نیز ضلالت
ورزیدند، گمراه نگردیدند. ۱۲ لهذا این برای ایشان از هدیه زمین، هدیه
قدس اقداس به پهلوی سرحد لاویان خواهد بود. ۱۳ و مقابل حد کاهنان
حصه‌ای که طولش بیست و پنجهزار و عرضش ده هزار (نی) باشد برای
لاویان خواهد بود، پس طول تمامش بیست و پنجهزار و عرضش ده هزار(نی
) خواهد بود. ۱۴ و از آن چیزی نخواهندفروخت و مبادله نخواهند نمود
و نوبرهای زمین صرف دیگران نخواهد شد زیرا که برای خداوندمقدس
می‌باشد. ۱۵ و پنجهزار (نی) که ازعرضش مقابل آن بیست و پنجهزار (نی

) باقی می‌ماند عام خواهد بود، به جهت شهر و مسکن هاو نواحی شهر.
و شهر در وسطش خواهد بود. ۱۶ و پیمایشهای آن این است: بطرف
شمال چهارهزار و پانصد و بطرف جنوب چهار هزار و پانصدو به طرف
مشرق چهار هزار و پانصد و به طرف مغرب چهار هزار و پانصد (ذراع).
۱۷ و نواحی شهر بطرف شمال دویست و پنجاه و بطرف جنوب دویست و
پنجاه و بطرف مشرق دویست و پنجاه و بطرف مغرب دویست و پنجاه
خواهدبود. ۱۸ و آنچه از طولش مقابل هدیه مقدس باقی می‌ماند بطرف
مشرق ده هزار و بطرف مغرب ده هزار (نی) خواهد بود و این مقابل هدیه
مقدس باشد و محصولش خوراک آنانی که در شهر کارمی کنند خواهد
بود. ۱۹ و کارکنان شهر از همه اسباط اسرائیل آن را کشت خواهند کرد.
۲۰ پس تمامی هدیه بیست و پنجهزار در بیست و پنجهزار (نی) باشد این
هدیه مقدس را با ملک شهر مربع خواهید گذرانید. ۲۱ و بقیه آن بهر
دوطرف هدیه مقدس و ملک شهر از آن رئیس خواهد بود؛ و این حصه
رئیس نزد حد شرقی دربرابر آن بیست و پنجهزار (نی) هدیه و نزد حدغربی
هم برابر بیست و پنجهزار (نی هدیه)خواهد بود؛ و هدیه مقدس و مقدس
خانه درمیانش خواهد بود. ۲۲ و از ملک لاویان و از ملک شهرکه در میان
ملک رئیس است، حصه‌ای درمیان حد یهودا و حد بنیامین از آن رئیس
خواهدبود. ۲۳ و اما برای بقیه اسباط از طرف مشرق تاطرف مغرب برای
بنیامین یک قسمت. ۲۴ و نزدحد بنیامین از طرف مشرق تا طرف مغرب
برای شمعون یک قسمت. ۲۵ و نزد حد شمعون ازطرف مشرق تا طرف
مغرب برای یساکار یک قسمت. ۲۶ و نزد حد یساکار از طرف مشرق
تاطرف مغرب برای زبولون یک قسمت. ۲۷ و نزدحد زبولون از طرف مشرق
تا طرف مغرب برای جاد یک قسمت. ۲۸ و نزد حد جاد بطرف جنوب
به‌جانب راست حد (زمین) از تامار تا آب مریبه قادش و نهر (مصر) و
دریای بزرگ خواهدبود.» ۲۹ خداوند یهوه می‌گوید: «این است زمینی که
برای اسباط اسرائیل به ملکیت تقسیم خواهیدکرد و قسمت های ایشان
این می‌باشد. ۳۰ و این است مخرج های شهر بطرف شمال چهار هزار
وپانصد پیمایش. ۳۱ و دروازه های شهر موافق نامهای اسباط اسرائیل باشد
یعنی سه دروازه بطرف شمال. دروازه رئوبین یک و دروازه یهودایک و دروازه
لاوی یک. ۳۲ و بطرف مشرق چهارهزار و پانصد (نی) و سه دروازه یعنی
دروازه یوسف یک و دروازه بنیامین یک و دروازه دان یک. ۳۳ و بطرف
جنوب چهار هزار و پانصدپیمایش و سه دروازه یعنی دروازه شمعون یک
ودروازه یساکار یک و دروازه زبولون یک. ۳۴ وبطرف مغرب چهار هزار و
پانصد (نی) و سه دروازه یعنی دروازه جاد یک و دروازه اشیر یک ودروازه
نفتالی یک. ۳۵ و محیطش هجده هزار(نی) می‌باشد و اسم شهر از آن
روز یهوه شمه خواهد بود.»

دانیال

۱ در سال سوم سلطنت یهویاقیم پادشاه یهودا، نبوکدنصر پادشاه بابل به
اورشلیم آمده، آن را محاصره نمود. ۲ و خداوند یهویاقیم پادشاه یهودا
را با بعضی از ظروف خانه خدا به‌دست او تسلیم نمود و او آنها را به
زمین شنعار به خانه خدای خود آورد و ظروف را به بیت‌المال خدای
خویش گذاشت. ۳ و پادشاه اشفناز رئیس خواجه‌سرایان خویش را امر
فرمود که بعضی ازبنی‌اسرائیل و از اولاد پادشاهان و از شرفا رابیاورد. ۴
جوانانی که هیچ عیبی نداشته باشند ونیکومنظر و در هرگونه حکمت ماهر و
به علم داناو به فنون فهیم باشند که قابلیت برای ایستادن درقصر پادشاه
داشته باشند و علم و زبان کلدانیان رابه ایشان تعلیم دهند. ۵ و پادشاه
وظیفه روزینه ازطعام پادشاه و از شرابی که او می‌نوشید تعیین نمود و (امر
فرمود) که ایشان را سه سال تربیت نمایند و بعد از انقضای آن مدت در
حضورپادشاه حاضر شوند. ۶ و در میان ایشان دانیال وحننیا و میشائیل و
عزریا از بنی یهودا بودند. ۷ ورئیس خواجه‌سرایان نامها به ایشان نهاد،
امادانیال را به بلطشصر و حننیا را به شدرک ومیشائیل را به میشک و عزریا
را به عبدنغو مسمی ساخت. ۸ اما دانیال در دل خود قصد نمود که
خویشتن را از طعام پادشاه و از شرابی که او می‌نوشید نجس نسازد. پس از
رئیس خواجه‌سرایان درخواست نمود که خویشتن را نجس نسازد. ۹ وخدا
دانیال را نزد رئیس خواجه‌سرایان محترم ومکرم ساخت. ۱۰ پس رئیس
خواجه‌سرایان به دانیال گفت: «من از آقای خود پادشاه که خوراک و
مشروبات شما را تعیین نموده است می‌ترسم. چرا چهره های شما را از
سایر جوانانی که ابنای جنس شما می‌باشند، زشتتر بیند و همچنین سرمرا
نزد پادشاه در خطر خواهید انداخت.» ۱۱ پس دانیال به رئیس ساقیان
که رئیس خواجه‌سرایان اورا بر دانیال و حننیا و میشائیل و عزریا گماشته
بودگفت: ۱۲ «مستدعی آنکه بندگان خود را ده روزتجربه نمایی و به ما
بقول برای خوردن بدهند وآب به جهت نوشیدن. ۱۳ و چهره های ما
وچهره های سایر جوانانی را که طعام پادشاه رامی خورند به حضور تو
ملاحظه نمایند و به نهجی که خواهی دید با بندگانت عمل نمای.» ۱۴
و او ایشان را در این امر اجابت نموده، ده روزایشان را تجربه کرد. ۱۵ و
بعد از انقضای ده روزمعلوم شد که چهره های ایشان از سایر جوانانی که
طعام پادشاه را می‌خوردند نیکوتر و فربه تربود. ۱۶ پس رئیس ساقیان طعام
ایشان و شراب راکه باید بنوشند برداشت و بقول به ایشان داد. ۱۷ اما خدا
به این چهار جوان معرفت و ادراک در هر گونه علم و حکمت عطا فرمود و
دانیال درهمه رویاها و خوابها فهیم گردید. ۱۸ و بعد از انقضای روزهایی
که پادشاه امر فرموده بود که ایشان را بیاورند، رئیس خواجه‌سرایان ایشان رابه
حضور نبوکدنصر آورد. ۱۹ و پادشاه با ایشان گفتگو کرد و از جمیع ایشان
کسی مثل دانیال وحننیا و میشائیل و عزریا یافت نشد پس درحضور پادشاه
ایستادند. ۲۰ و در هر مسئله حکمت و فطانت که پادشاه از ایشان
استفسارکرد، ایشان را از جمیع مجوسیان و جادوگرانی که در تمام مملکت
او بودند ده مرتبه بهتر یافت. ۲۱ ودانیال بود تا سال اول کورش پادشاه.

۲ و در سال دوم سلطنت نبوکدنصر، نبوکدنصر خوابی دید و روحش
مضطرب شده، خواب از وی دور شد. ۲ پس پادشاه امرفرمود که مجوسیان
و جادوگران و فالگیران وکلدانیان را بخوانند تا خواب پادشاه را برای اوتعبیر
نمایند و ایشان آمده، به حضور پادشاه ایستادند. ۳ و پادشاه به ایشان
گفت: «خوابی دیده‌ام وروحم برای فهمیدن خواب مضطرب است.» ۴
کلدانیان به زبان ارامی به پادشاه عرض کردند که «پادشاه تا به ابد زنده
بماند! خواب را برای بندگانت بیان کن و تعبیر آن را خواهیم گفت.» ۵
پادشاه در جواب کلدانیان فرمود: «فرمان ازمن صادر شد که اگر خواب و
تعبیر آن را برای من بیان نکنید پاره پاره خواهید شد و خانه های شمارا
مزبله خواهند ساخت. ۶ و اگر خواب وتعبیرش را بیان کنید، بخششها و
انعامها و اکرام عظیمی از حضور من خواهید یافت. پس خواب و تعبیرش را
به من اعلام نمایید.» ۷ ایشان باردیگر جواب داده، گفتند که «پادشاه
بندگان خودرا از خواب اطلاع دهد و آن را تعبیر خواهیم کرد.» ۸ پادشاه
در جواب گفت: «یقین می‌دانم که شما فرصت می‌جویید، چون می‌بینید
که فرمان ازمن صادر شده است. ۹ لیکن اگر خواب را به من اعلام
ننمایید برای شما فقط یک حکم است. زیراکه سخنان دروغ و باطل را
ترتیب داده‌اید که به حضور من بگویید تا وقت تبدیل شود. پس خواب را به
من بگویید و خواهم دانست که آن راتعبیر توانید نمود.» ۱۰ کلدانیان به
حضور پادشاه جواب داده، گفتند، که «کسی بر روی زمین نیست که
مطلب پادشاه را بیان تواند نمود، لهذا هیچ پادشاه یاحاکم یا سلطانی
نیست که چنین امری را از هرمجوسی یا جادوگر یا کلدانی بپرسد. ۱۱ و
مطلبی که پادشاه می‌پرسد، چنان بدیع است که احدی غیراز خدایانی که
مسکن ایشان با انسان نیست، نمی تواند آن را برای پادشاه بیان نماید.»
۱۲ از این جهت پادشاه خشم نمود و به شدت غضبناک گردیده، امر
فرمود که جمیع حکیمان بابل را هلاک کنند. ۱۳ پس فرمان صادر شد و
به صدد کشتن حکیمان برآمدند و دانیال و رفیقانش را می‌طلبیدند تا ایشان
را به قتل رسانند. ۱۴ آنگاه دانیال با حکمت و عقل به اریوک رئیس
جلادان پادشاه که برای کشتن حکیمان بابل بیرون می‌رفت، سخن گفت.
۱۵ و اریوک سردار پادشاه راخطاب کرده، گفت: «چرا فرمان از حضور
پادشاه چنین سخت است؟» آنگاه اریوک دانیال را از کیفیت امر مطلع
ساخت. ۱۶ و دانیال داخل شده، از پادشاه درخواست نمود که مهلت به
وی داده شود تا تعبیر را برای پادشاه اعلام نماید. ۱۷ پس دانیال به خانه
خودرفته، رفقای خویش حننیا و میشائیل و عزریا رااز این امر اطلاع داد،
۱۸ تا درباره این راز از خدای آسمانها رحمت بطلبند مبادا که دانیال و
رفقایش با سایر حکیمان بابل هلاک شوند. ۱۹ آنگاه آن رازبه دانیال در
رویای شب کشف شد. پس دانیال خدای آسمانها را متبارک خواند. ۲۰
و دانیال متکلم شده، گفت: «اسم خدا تا ابدلاباد متبارک بادزیرا که
حکمت و توانایی از آن وی است. ۲۱ و اووقتها و زمانها را تبدیل می‌کند.
پادشاهان رامعزول می‌نماید و پادشاهان را نصب می‌کند. حکمت را به
حکیمان می‌بخشد وفطانت پیشه گان را تعلیم می‌دهد. ۲۲ اوست که
چیزهای عمیق و پنهان را کشف می‌نماید. به آنچه در ظلمت است عارف

می‌باشد و نور نزدوی ساکن است. ۲۳ ای خدای پدران من تو راشکر می‌گویم و تسبیح می‌خوانم زیرا که حکمت و توانایی را به من عطا فرمودی و الان آنچه را که از تو درخواست کرده‌ایم به من اعلام نمودی چونکه ما را از مقصود پادشاه اطلاع دادی.» ۲۴ و از این جهت دانیال نزد اریوک که پادشاه او را به جهت هلاک ساختن حکمای بابل مامورکرده بود رفت، و به وی رسیده، چنین گفت که «حکمای بابل را هلاک مساز. مرا به حضورپادشاه ببر و تعبیر را برای پادشاه بیان خواهم نمود.» ۲۵ آنگاه اریوک دانیال را بزودی به حضورپادشاه رسانید و وی را چنین گفت که «شخصی را از اسیران یهودا یافته‌ام که تعبیر را برای پادشاه بیان تواند نمود.» ۲۶ پادشاه دانیال را که به بلطشصر مسمی بود خطاب کرده، گفت: «آیا تومی توانی خوابی را که دیده‌ام و تعبیرش را برای من بیان نمایی؟» ۲۷ دانیال به حضور پادشاه جواب داد و گفت: «رازی را که پادشاه می‌طلبد، نه حکیمان و نه جادوگران و نه مجوسیان و نه منجمان می‌توانندآن را برای پادشاه حل کنند. ۲۸ لیکن خدایی در آسمان هست که کاشف اسرارمی باشد و او نبوکدنصر پادشاه را از آنچه در ایام آخر واقع خواهد شد اعلام نموده است. خواب تو و رویای سرت که در بسترت دیده‌ای این است: ۲۹ ای پادشاه فکرهای تو بر بسترت درباره آنچه بعد از این واقع خواهد شد به‌خاطرت آمد وکاشف الاسرار، تو را از آنچه واقع خواهد شدمخبر ساخته است. ۳۰ و اما این راز بر من ازحکمتی که من بیشتر از سایر زندگان دارم مکشوف نشده است، بلکه تا تعبیر بر پادشاه معلوم شود و فکرهای خاطر خود را بدانی. ۳۱ توای پادشاه می‌دیدی و اینک تمثال عظیمی بود واین تمثال بزرگ که درخشندگی آن بی‌نهایت ومنظر آن هولناک بود پیش روی تو برپا شد. ۳۲ سراین تمثال از طلای خالص و سینه و بازوهایش ازنقره و شکم و رانهایش از برنج بود. ۳۳ وساقهایش از آهن و پایهایش قدری از آهن وقدری از گل بود. ۳۴ و مشاهده می‌نمودی تاسنگی بدون دستها جدا شده، پایهای آهنین وگلین آن تمثال را زد و آنها را خرد ساخت. ۳۵ آنگاه آهن و گل و برنج و نقره و طلا با هم خردشد و مثل کاه خرمن تابستانی گردیده، باد آنها راچنان برد که جایی به جهت آنها یافت نشد. و آن سنگ که تمثال را زده بود کوه عظیمی گردید وتمامی جهان را پر ساخت. ۳۶ خواب همین است و تعبیرش را برای پادشاه بیان خواهیم نمود. ۳۷ ای پادشاه، تو پادشاه پادشاهان هستی زیراخدای آسمانها سلطنت و اقتدار و قوت وحشمت به تو داده است. ۳۸ و در هر جایی که بنی آدم سکونت دارند حیوانات صحرا و مرغان هوا را به‌دست تو تسلیم نموده و تو را بر جمیع آنها مسلط گردانیده است. آن سر طلا تو هستی. ۳۹ و بعد از تو سلطنتی دیگر پست‌تر از تو خواهدبرخاست و سلطنت سومی دیگر از برنج که برتمامی جهان سلطنت خواهد نمود. ۴۰ و سلطنت چهارم مثل آهن قوی خواهد بود زیرا آهن همه‌چیز را خرد و نرم می‌سازد. پس چنانکه آهن همه‌چیز را نرم می‌کند، همچنان آن نیز خرد و نرم خواهد ساخت. ۴۱ و چنانکه پایها و انگشتها رادیدی که قدری از گل کوزه‌گر و قدری از آهن بود، همچنان این سلطنت منقسم خواهد شد وقدری از قوت آهن در آن خواهد ماند موافق آنچه دیدی که آهن با گل سفالین آمیخته شده بود. ۴۲ و اما انگشتهای پایهایش قدری از آهن وقدری از گل بود، همچنان این سلطنت قدری قوی و قدری زودشکن خواهد بود. ۴۳ و چنانکه دیدی که آهن با گل سفالین آمیخته شده بود، همچنین اینها خویشتن را با ذریت انسان آمیخته خواهند کرد. اما به نحوی که آهن با گل ممزوج نمی شود، همچنین اینها با یکدیگر ملصق نخواهند شد. ۴۴ و در ایام این پادشاهان خدای آسمانها سلطنتی را که تا ابدالاباد زایل نشود، برپاخواهد نمود و این سلطنت به قومی دیگر منتقل نخواهد شد، بلکه تمامی آن سلطنتها را خردکرده، مغلوب خواهد ساخت و خودش تا ابدالاباد استوار خواهد ماند. ۴۵ و چنانکه سنگ را دیدی که بدون دستها از کوه جدا شده، آهن وبرنج و گل و نقره و طلا را خرد کرد، همچنین خدای عظیم پادشاه را از آنچه بعد از این واقع می‌شود مخبر ساخته است. پس خواب صحیح وتعبیرش یقین است.» ۴۶ آنگاه نبوکدنصر پادشاه به روی خوددرافتاده، دانیال را سجده نمود و امر فرمود که هدایا و عطریات برای او بگذرانند. ۴۷ و پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: «به درستی که خدای شما خدای خدایان و خداوند پادشاهان و کاشف اسرار است، چونکه تو قادر بر کشف این رازشده‌ای.» ۴۸ پس پادشاه دانیال را معظم ساخت وهدایای بسیار و عظیم به او داد و او را بر تمامی ولایت بابل حکومت داد و رئیس روسا بر جمیع حکمای بابل ساخت. ۴۹ و دانیال از پادشاه درخواست نمود تا شدرک و میشک و عبدنغو رابر کارهای ولایت بابل نصب کرد و اما دانیال دردروازه پادشاه می‌بود.

۳ نبوکدنصر پادشاه تمثالی از طلا که ارتفاعش شصت ذراع و عرضش شش ذراع بود ساخت و آن را در همواری دورا درولایت بابل نصب کرد. ۲ و نبوکدنصر پادشاه فرستاد که امرا و روسا و والیان و داوران وخزانه‌داران و مشیران و وکیلان و جمیع سروران ولایتها را جمع کنند تا به جهت تبرک تمثالی که نبوکدنصر پادشاه نصب نموده بود بیایند. ۳ پس امرا و روسا و والیان و داوران و خزانه‌داران ومشیران و وکیلان و جمیع سروران ولایتها به جهت تبرک تمثالی که نبوکدنصر پادشاه نصب نموده بود جمع شده، پیش تمثالی که نبوکدنصرنصب کرده بود ایستادند. ۴ و منادی به آواز بلندندا کرده، می‌گفت: «ای قومها و امت‌ها و زبانهابرای شما حکم است؛ ۵ که چون آواز کرنا و سرناو عود و بربط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنوید، آنگاه به رو افتاده، تمثال طلارا که نبوکدنصر پادشاه نصب کرده است سجده نمایید. ۶ و هرکه به رو نیفتد و سجده ننماید درهمان ساعت در میان تون آتش ملتهب افکنده خواهد شد.» ۷ لهذا چون همه قومها آواز کرنا و سرنا و عودو بربط و سنتور و هر قسم آلات موسیقی راشنیدند، همه قومها و امت‌ها و زبانها به رو افتاده، تمثال طلا را که نبوکدنصر پادشاه نصب کرده بودسجده نمودند. ۸ اما در آنوقت بعضی کلدانیان نزدیک آمده، بر یهودیان شکایت آوردند، ۹ و به نبوکدنصر پادشاه عرض کرده، گفتند: «ای پادشاه تا به ابد زنده باش! ۱۰ توای پادشاه فرمانی صادرنمودی که هرکه آواز کرنا و سرنا و عود و بربط وسنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی رابشنود به رو افتاده، تمثال طلا را سجده

نماید. ۱۱ و هرکه به رو نیفتد و سجده ننماید در میان تون آتش ملتهب افکنده شود. ۱۲ پس چند نفر یهودکه ایشان را بر کارهای ولایت بابل گماشته‌ای هستند، یعنی شدرک و میشک و عبدنغو. این اشخاص‌ای پادشاه، تو را احترام نمی نمایند وخدایان تو را عبادت نمی کنند و تمثال طلا را که نصب نموده‌ای سجده نمی نمایند.» ۱۳ آنگاه نبوکدنصر با خشم و غضب فرمود تاشدرک و میشک و عبدنغو را حاضر کنند. پس این اشخاص را در حضور پادشاه آوردند. ۱۴ پس نبوکدنصر ایشان را خطاب کرده، گفت: «ای شدرک و میشک و عبدنغو! آیا شما عمد خدایان مرا نمی پرستید وتمثال طلا را که نصب نموده‌ام سجده نمی کنید؟ ۱۵ الان اگر مستعد بشوید که چون آواز کرنا و سرنا و عود و بربط و سنتور وکمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنوید به روافتاده، تمثالی را که ساخته‌ام سجده نمایید، (فبها) و اما اگر سجده ننمایید، در همان ساعت در میان تون آتش ملتهب انداخته خواهید شد وکدام خدایی است که شما را از دست من رهایی دهد.» ۱۶ شدرک و میشک و عبدنغو در جواب پادشاه گفتند: «ای نبوکدنصر! درباره این امر ما راباکی نیست که تو را جواب دهیم. ۱۷ اگر چنین است، خدای ما که او را می‌پرستیم قادر است که ما را از تون آتش ملتهب برهاند و او ما را از دست توای پادشاه خواهد رهانید. ۱۸ و اگر نه، ای پادشاه تو را معلوم باد که خدایان تو را عبادت نخواهیم کرد و تمثال طلا را که نصب نموده‌ای سجده نخواهیم نمود.» ۱۹ آنگاه نبوکدنصر از خشم مملو گردید وهیئت چهره‌اش بر شدرک و میشک و عبدنغومتغیر گشت و متکلم شده، فرمود تا تون را هفت چندان زیاده تر از عادتش بتابند. ۲۰ و به قویترین شجاعان لشکر خود فرمود که شدرک و میشک وعبدنغو را ببندند و در تون آتش ملتهب بیندازند. ۲۱ پس این اشخاص را در رداها و جبه‌ها وعمامه‌ها و سایر لباسهای ایشان بستند و در میان تون آتش ملتهب افکندند. ۲۲ و چونکه فرمان پادشاه سخت بود و تون بی‌نهایت تابیده شده، شعله آتش آن کسان را که شدرک و میشک وعبدنغو را برداشته بودند کشت. ۲۳ و این سه مردیعنی شدرک و میشک و عبدنغو در میان تون آتش ملتهب بسته افتادند. ۲۴ آنگاه نبوکدنصر پادشاه در حیرت افتاد وبزودی هرچه تمامتر برخاست و مشیران خود راخطاب کرده، گفت: «آیا سه شخص نبستیم و درمیان آتش نینداختیم؟» ایشان در جواب پادشاه عرض کردند که «صحیح است‌ای پادشاه!» ۲۵ اودر جواب گفت: «اینک من چهار مرد می‌بینم که گشاده در میان آتش می‌خرامند و ضرری به ایشان نرسیده است و منظر چهارمین شبیه پسرخدا است.» ۲۶ پس نبوکدنصر به دهنه تون آتش ملتهب نزدیک آمد و خطاب کرده، گفت: «ای شدرک و میشک و عبدنغو! ای بندگان خدای تعالی بیرون شوید و بیایید.» پس شدرک و میشک و عبدنغو از میان آتش بیرون آمدند. ۲۷ و امرا وروسا و والیان و مشیران پادشاه جمع شده، آن مردان را دیدند که آتش به بدنهای ایشان اثری نکرده و مویی از سر ایشان نسوخته و رنگ ردای ایشان تبدیل نشده، بلکه بوی آتش به ایشان نرسیده است. ۲۸ آنگاه نبوکدنصر متکلم شده، گفت: «متبارک باد خدای شدرک و میشک و عبدنغو که فرشته خود را فرستاد و بندگان خویش را که بر اوتوکل داشتند و به فرمان پادشاه مخالفت ورزیدندو بدنهای خود را تسلیم نمودند تا خدای دیگری سوای خدای خویش را عبادت و سجده ننمایند، رهایی داده است. ۲۹ بنابراین فرمانی از من صادرشد که هر قوم و امت و زبان که حرف ناشایسته‌ای به ضد خدای شدرک و میشک و عبدنغو بگویند، پاره پاره شوند و خانه های ایشان به مزبله مبدل گردد، زیرا خدایی دیگر نیست که بدین منوال رهایی تواند داد.» ۳۰ آنگاه پادشاه (منصب) شدرک و میشک و عبدنغو را در ولایت بابل برتری داد.

۴ از نبوکدنصر پادشاه، به تمامی قومها و امت‌ها و زبانها که بر تمامی زمین ساکنندسلامتی شما افزون باد! ۲ من مصلحت دانستم که آیات و عجایبی را که خدای تعالی به من نموده است بیان نمایم. ۳ آیات او چه قدر بزرگ وعجایب او چه قدر عظیم است. ملکوت اوملکوت جاودانی است و سلطنت او تا ابدالاباد. ۴ من که نبوکدنصر هستم در خانه خود مطمئن ودر قصر خویش خرم می‌بودم. ۵ خوابی دیدم که مرا ترسانید و فکرهایم در بسترم و رویاهای سرم مرا مضطرب ساخت. ۶ پس فرمانی از من صادرگردید که جمیع حکیمان بابل را به حضورم بیاورند تا تعبیر خواب را برای من بیان نمایند. ۷ آنگاه مجوسیان و جادوگران و کلدانیان ومنجمان حاضر شدند و من خواب را برای ایشان بازگفتم لیکن تعبیرش را برای من بیان نتوانستندنمود. ۸ بالاخره دانیال که موافق اسم خدای من به بلطشصر مسمی است و روح خدایان قدوس دراو می‌باشد، درآمد و خواب را به او بازگفتم. ۹ که «ای بلطشصر، رئیس مجوسیان، چون می‌دانم که روح خدایان قدوس در تو می‌باشد و هیچ سری برای تو مشکل نیست، پس خوابی که دیده‌ام وتعبیرش را به من بگو. ۱۰ رویاهای سرم در بسترم این بود که نظرکردم و اینک درختی در وسط زمین که ارتفاعش عظیم بود. ۱۱ این درخت بزرگ و قوی گردید وبلندیش تا به آسمان رسید و منظرش تا اقصای تمامی زمین بود. ۱۲ برگهایش جمیل و میوه‌اش بسیار و آذوقه برای همه در آن بود. حیوانات صحرا در زیر آن سایه گرفتند و مرغان هوا برشاخه هایش ماوا گزیدند و تمامی بشر از آن پرورش یافتند. ۱۳ در رویاهای سرم در بسترم نظر کردم و اینک پاسبانی و مقدسی از آسمان نازل شد، ۱۴ که به آواز بلند ندا درداد و چنین گفت: درخت را ببرید و شاخه هایش را قطع نمایید و برگهایش را بیفشانید و میوه هایش راپراکنده سازید تا حیوانات از زیرش و مرغان ازشاخه هایش آواره گردند. ۱۵ لیکن کنده ریشه هایش را با بند آهن و برنج در زمین در میان سبزه های صحرا واگذارید و از شبنم آسمان ترشود و نصیب او از علف زمین با حیوانات باشد. ۱۶ دل او از انسانیت تبدیل شود و دل حیوان را به او بدهند و هفت زمان براو بگذرد. ۱۷ این امر ازفرمان پاسبانان شده و این حکم از کلام مقدسین گردیده است تا زندگان بدانند که حضرت متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی می‌کند و آن را بهرکه می‌خواهد می‌دهد و پست‌ترین مردمان را بر آن نصب می‌نماید. ۱۸ این خواب را من که نبوکدنصرپادشاه هستم دیدم و توای بلطشصر تعبیرش رابیان کن زیرا که تمامی حکیمان مملکتم نتوانستندمرا از تعبیرش اطلاع دهند، اما تو می‌توانی چونکه روح خدایان قدوس در تو می‌باشد.» ۱۹ آنگاه

دانیال که به بلطشصر مسمی می‌باشد، ساعتی متحیر ماند و فکرهایش او رامضطرب ساخت. پس پادشاه متکلم شده، گفت: «ای بلطشصر خواب و تعبیرش تو را مضطرب نسازد.» بلطشصر در جواب گفت: «ای آقای من! خواب از برای دشمنانت و تعبیرش از برای خصمانت باشد. ۲۰ درختی که دیدی که بزرگ وقوی گردید و ارتفاعش تا به آسمان رسید ومنظرش به تمامی زمین ۲۱ و برگهایش جمیل و میوه‌اش بسیار و آذوقه برای همه در آن بود وحیوانات صحرا زیرش ساکن بودند و مرغان هوادر شاخه هایش ماوا گزیدند، ۲۲ ای پادشاه آن درخت تو هستی زیرا که تو بزرگ و قوی گردیده‌ای و عظمت تو چنان افزوده شده است که به آسمان رسیده و سلطنت تو تا به اقصای زمین. ۲۳ و چونکه پادشاه پاسبانی و مقدسی را دید که ازآسمان نزول نموده، گفت: درخت را ببرید و آن راتلف سازید، لیکن کنده ریشه هایش را با بند آهن و برنج در زمین در میان سبزه های صحراواگذارید و از شبنم آسمان تر شود و نصیبش باحیوانات صحرا باشد تا هفت زمان بر آن بگذرد، ۲۴ ای پادشاه تعبیر این است و فرمان حضرت متعال که بر آقایم پادشاه وارد شده است همین است، ۲۵ که تو را از میان مردمان خواهند راند ومسکن تو با حیوانات صحرا خواهد بود و تو رامثل گاوان علف خواهند خورانید و تو را از شبنم آسمان تر خواهند ساخت و هفت زمان بر توخواهد گذشت تا بدانی که حضرت متعال برممالک آدمیان حکمرانی می‌کند و آن را بهرکه می‌خواهد عطا می‌فرماید. ۲۶ و چون گفتند که کنده ریشه های درخت را واگذارید، پس سلطنت تو برایت برقرار خواهد ماند بعد از آنکه دانسته باشی که آسمانها حکمرانی می‌کنند. ۲۷ لهذاای پادشاه نصیحت من تو را پسند آید و گناهان خودرا به عدالت و خطایای خویش را به احسان نمودن بر فقیران فدیه بده که شاید باعث طول اطمینان تو باشد.» ۲۸ این همه بر نبوکدنصرپادشاه واقع شد. ۲۹ بعد از انقضای دوازده ماه او بالای قصرخسروی در بابل می‌خرامید. ۳۰ و پادشاه متکلم شده، گفت: «آیا این بابل عظیم نیست که من آن را برای خانه سلطنت به توانایی قوت و حشمت جلال خود بنا نموده‌ام؟» ۳۱ این سخن هنوز برزبان پادشاه بود که آوازی از آسمان نازل شده، گفت: «ای پادشاه نبوکدنصر به تو گفته می‌شود که سلطنت از تو گذشته است. ۳۲ و تو را از میان مردم خواهند راند و مسکن تو با حیوانات صحراخواهد بود و تو را مثل گاوان علف خواهندخورانید و هفت زمان بر تو خواهد گذشت تابدانی که حضرت متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی می‌کند و آن را بهرکه می‌خواهدمی دهد.» ۳۳ در همان ساعت این امر بر نبوکدنصر واقع شد و از میان مردمان رانده شده، مثل گاوان علف می‌خورد و بدنش از شبنم آسمان تر می‌شد تامویهایش مثل پرهای عقاب بلند شد وناخنهایش مثل چنگالهای مرغان گردید. ۳۴ و بعد از انقضای آن ایام من که نبوکدنصرهستم، چشمان خود را بسوی آسمان برافراشتم و عقل من به من برگشت و حضرت متعال رامتبارک خواندم و حی سرمدی را تسبیح و حمدگفتم زیرا که سلطنت او سلطنت جاودانی وملکوت او تا ابدالاباد است. ۳۵ و جمیع ساکنان جهان هیچ شمرده می‌شوند و با جنود آسمان وسکنه جهان بر وفق اراده خود عمل می‌نماید وکسی نیست که دست او را بازدارد یا او را بگویدکه چه می‌کنی. ۳۶ در همان زمان عقل من به من برگشت و به جهت جلال سلطنت من حشمت وزینتم به من باز داده شد و مشیرانم و امرایم مراطلبیدند و بر سلطنت خود استوار گردیدم وعظمت عظیمی بر من افزوده شد. ۳۷ الان من که نبوکدنصر هستم پادشاه آسمانها را تسبیح وتکبیر و حمد می‌گویم که تمام کارهای او حق و طریق های وی عدل است و کسانی که با تکبر راه می‌روند، او قادر است که ایشان را پست نماید.

۵ بلشصر پادشاه ضیافت عظیمی برای هزارنفر از امرای خود برپا داشت و در حضورآن هزار نفر شراب نوشید. ۲ بلشصر در کیف شراب امر فرمود که ظروف طلا و نقره را که جدش نبوکدنصر از هیکل اورشلیم برده بودبیاورند تا پادشاه و امرایش و زوجه‌ها ومتعه هایش از آنها بنوشند. ۳ آنگاه ظروف طلا راکه از هیکل خانه خدا که در اورشلیم است گرفته شده بود آوردند و پادشاه و امرایش و زوجه‌ها ومتعه هایش از آنها نوشیدند. ۴ شراب می‌نوشیدندو خدایان طلا و نقره و برنج و آهن و چوب وسنگ را تسبیح می‌خواندند. ۵ در همان ساعت انگشتهای دست انسانی بیرون آمد و در برابر شمعدان بر گچ دیوار قصرپادشاه نوشت و پادشاه کف دست را که می‌نوشت دید. ۶ آنگاه هیئت پادشاه متغیر شد و فکرهایش او را مضطرب ساخت و بندهای کمرش سست شده، زانوهایش بهم می‌خورد. ۷ پادشاه به آوازبلند صدا زد که جادوگران و کلدانیان و منجمان رااحضار نمایند. پس پادشاه حکیمان بابل راخطاب کرده، گفت: «هرکه این نوشته را بخواند وتفسیرش را برای من بیان نماید به ارغوان ملبس خواهد شد و طوق زرین بر گردنش (نهاده خواهدشد) و حاکم سوم در مملکت خواهد بود.» ۸ آنگاه جمیع حکمای پادشاه داخل شدند امانتوانستند نوشته را بخوانند یا تفسیرش را برای پادشاه بیان نمایند. ۹ پس بلشصر پادشاه، بسیارمضطرب شد و هیئتش در او متغیر گردید و امرایش مضطرب شدند. ۱۰ اما ملکه به‌سبب سخنان پادشاه و امرایش به مهمانخانه درآمد وملکه متکلم شده، گفت: «ای پادشاه تا به ابد زنده باش! فکرهایت تو را مضطرب نسازد و هیئت تومتغیر نشود. ۱۱ شخصی در مملکت تو هست که روح خدایان قدوس دارد و در ایام پدرت روشنایی و فطانت و حکمت مثل حکمت خدایان دراو پیدا شد و پدرت نبوکدنصر پادشاه یعنی پدر توای پادشاه او را رئیس مجوسیان وجادوگران و کلدانیان و منجمان ساخت. ۱۲ چونکه روح فاضل و معرفت و فطانت و تعبیرخوابها و حل معماها و گشودن عقده‌ها در این دانیال که پادشاه او را به بلطشصر مسمی نمودیافت شد. پس حال دانیال طلبیده شود و تفسیر رابیان خواهد نمود.» ۱۳ آنگاه دانیال را به حضور پادشاه آوردند وپادشاه دانیال را خطاب کرده، فرمود: «آیا توهمان دانیال از اسیران یهود هستی که پدرم پادشاه از یهودا آورد؟ ۱۴ و درباره تو شنیده‌ام که روح خدایان در تو است و روشنایی و فطانت وحکمت فاضل در تو پیدا شده است. ۱۵ و الان حکیمان و منجمان را به حضور من آوردند تا این نوشته را بخوانند و تفسیرش را برای من بیان کنندااما نتوانستند تفسیر کلام را بیان کنند. ۱۶ و من درباره تو شنیده‌ام که به نمودن تعبیرها و گشودن

عقده‌ها قادر می‌باشی. پس اگر بتوانی الان نوشته را بخوانی و تفسیرش را
برای من بیان کنی به ارغوان ملبس خواهی شد و طوق زرین بر گردنت
(نهاده خواهد شد) و در مملکت حاکم سوم خواهی بود.» ۱۷ پس دانیال
به حضور پادشاه جواب داد وگفت: «عطایای تو از آن تو باشد و انعام خود
را به دیگری بده، لکن نوشته را برای پادشاه خواهم خواند و تفسیرش را
برای او بیان خواهم نمود. ۱۸ اما توای پادشاه، خدای تعالی به پدرت
نبوکدنصر سلطنت و عظمت و جلال و حشمت عطا فرمود. ۱۹ و به‌سبب
عظمتی که به او داده بودجمیع قومها و امت‌ها و زبانها از او لرزان و ترسان
می‌بودند. هرکه را می‌خواست می‌کشت و هرکه را می‌خواست زنده نگاه
می‌داشت و هرکه رامی خواست بلند می‌نمود و هرکه را می‌خواست پست
می‌ساخت. ۲۰ لیکن چون دلش مغرور وروحش سخت گردیده، تکبر نمود
آنگاه ازکرسی سلطنت خویش به زیر افکنده شد وحشمت او را از او گرفتند.
۲۱ و از میان بنی آدم رانده شده، دلش مثل دل حیوانات گردید ومسکنش
با گورخران شده، او را مثل گاوان علف می‌خورانیدند و جسدش از شبنم
آسمان ترمی شد تا فهمید که خدای تعالی بر ممالک آدمیان حکمرانی
می‌کند و هرکه را می‌خواهد بر آن نصب می‌نماید. ۲۲ و توای پسرش
بلشصر! اگرچه این همه را دانستی لکن دل خود را متواضع ننمودی. ۲۳
بلکه خویشتن را به ضد خداوندآسمانها بلند ساختی و ظروف خانه او را به
حضور تو آوردند و تو و امرایت و زوجه‌ها ومتعه هایت از آنها شراب نوشیدید
و خدایان نقره و طلا و برنج و آهن و چوب و سنگ را که نمی بینند و
نمی شنوند و (هیچ) نمی دانند تسبیح خواندی، اما آن خدایی را که
روانت در دست او وتمامی راههایت از او می‌باشد، تمجید ننمودی. ۲۴
پس این کف دست از جانب او فرستاده شد واین نوشته مکتوب گردید.
۲۵ و این نوشته‌ای که مکتوب شده است این است: منامنا ثقیل و فرسین.
۲۶ و تفسیر کلام این است: منا؛ خدا سلطنت تو را شمرده و آن را به
انتها رسانیده است. ۲۷ ثقیل؛ درمیزان سنجیده شده و ناقص درآمده‌ای.
۲۸ فرس؛ سلطنت تو تقسیم گشته و به مادیان و فارسیان بخشیده شده
است.» ۲۹ آنگاه بلشصر امر فرمود تا دانیال را به ارغوان ملبس ساختند و
طوق زرین بر گردنش (نهادند) و درباره‌اش ندا کردند که در مملکت حاکم
سوم می‌باشد. ۳۰ در همان شب بلشصرپادشاه کلدانیان کشته شد. ۳۱ و
داریوش مادی در حالی که شصت و دوساله بود سلطنت را یافت.

۶ و داریوش مصلحت دانست که صد و بیست والی بر مملکت
نصب نماید تا بر تمامی مملکت باشند. ۲ و بر آنهاسه وزیر که یکی از
ایشان دانیال بود تا آن والیان به ایشان حساب دهند و هیچ ضرری به
پادشاه نرسد. ۳ پس این دانیال بر سایر وزراء و والیان تفوق جست زیرا
که روح فاضل دراو بود وپادشاه اراده داشت که او را بر تمامی مملکت
نصب نماید. ۴ پس وزیران و والیان بهانه می‌جستند تا شکایتی در امور
سلطنت بر دانیال بیاورند اما نتوانستند که هیچ علتی یا تقصیری بیابند،
چونکه او امین بود و خطایی یا تقصیری دراو هرگز یافت نشد. ۵ پس آن
اشخاص گفتند که «در این دانیال هیچ علتی پیدا نخواهیم کرد مگراینکه
آن را درباره شریعت خدایش در او بیابیم.» ۶ آنگاه این وزراء و والیان نزد
پادشاه جمع شدند و او را چنین گفتند: «ای داریوش پادشاه تابه ابد زنده
باش. ۷ جمیع وزرای مملکت و روسا و والیان و مشیران و حاکمان با هم
مشورت کرده‌اند که پادشاه حکمی استوار کند و قدغن بلیغی نماید که هر
کسی‌که تا سی روز از خدایی یا انسانی سوای توای پادشاه مسالتی نماید
درچاه شیران افکنده شود. ۸ پس‌ای پادشاه فرمان رااستوار کن و نوشته را
امضا فرما تا موافق شریعت مادیان و فارسیان که منسوخ نمی شود تبدیل
نگردد.» ۹ بنابراین داریوش پادشاه نوشته وفرمان را امضا نمود. ۱۰ اما چون
دانیال دانست که نوشته امضا شده است به خانه خود درآمد و پنجره های
بالاخانه خود را به سمت اورشلیم باز نموده، هر روز سه مرتبه زانو می‌زد و
دعا می‌نمود و چنانکه قبل ازآن عادت می‌داشت نزد خدای خویش دعامی
کرد و تسبیح می‌خواند. ۱۱ پس آن اشخاص جمع شده، دانیال را یافتند
که نزد خدای خودمسالت و تضرع می‌نماید. ۱۲ آنگاه به حضور پادشاه
نزدیک شده، درباره فرمان پادشاه عرض کردند که «ای پادشاه آیافرمانی
امضا ننمودی که هرکه تا سی روز نزدخدایی یا انسانی سوای توای پادشاه
مسالتی نماید در چاه شیران افکنده شود؟» پادشاه درجواب گفت: «این
امر موافق شریعت مادیان وفارسیان که منسوخ نمی شود صحیح است.»
۱۳ پس ایشان در حضور پادشاه جواب دادند وگفتند که «این دانیال که
از اسیران یهودا می‌باشد به توای پادشاه و به فرمانی که امضا نموده‌ای
اعتنانمی نماید، بلکه هر روز سه مرتبه مسالت خود رامی نماید.» ۱۴ آنگاه
پادشاه چون این سخن راشنید بر خویشتن بسیار خشمگین گردید و دل
خود را به رهانیدن دانیال مشغول ساخت و تاغروب آفتاب برای استخلاص
او سعی می‌نمود. ۱۵ آنگاه آن اشخاص نزد پادشاه جمع شدند و به پادشاه
عرض کردند که «ای پادشاه بدان که قانون مادیان و فارسیان این است که
هیچ فرمان یاحکمی که پادشاه آن را استوار نماید تبدیل نشود.» ۱۶ پس
پادشاه امر فرمود تا دانیال را بیاورند واو را در چاه شیران بیندازند و پادشاه
دانیال راخطاب کرده، گفت: «خدای تو که او را پیوسته عبادت می‌نمایی
تو را رهایی خواهد داد.» ۱۷ وسنگی آورده، آن را بر دهنه چاه نهادند و
پادشاه آن را به مهر خود و مهر امرای خویش مختوم ساخت تا امر درباره
دانیال تبدیل نشود. ۱۸ آنگاه پادشاه به قصر خویش رفته، شب را به روزه
بسربرد و به حضور وی اسباب عیش او را نیاوردند وخوابش از او رفت.
۱۹ پس پادشاه صبح زود وقت طلوع فجر برخاست و به تعجیل به چاه
شیران رفت. ۲۰ و چون نزد چاه شیران رسید به آوازحزین دانیال را صدا زد
و پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: «ای دانیال بنده خدای حی
آیاخدایت که او را پیوسته عبادت می‌نمایی به رهانیدنت از شیران قادر بوده
است؟» ۲۱ آنگاه دانیال به پادشاه جواب داد که «ای پادشاه تا به ابد
زنده باش! ۲۲ خدای من فرشته خود را فرستاده، دهان شیران را بست تا به
من ضرری نرسانند چونکه به حضور وی در من گناهی یافت نشد و هم
درحضور توای پادشاه تقصیری نورزیده بودم.» ۲۳ آنگاه پادشاه بی‌نهایت
شادمان شده، امر فرمود که دانیال را از چاه برآورند و دانیال را از چاه
برآوردند و از آن جهت که بر خدای خود توکل نموده بود در اوهیچ ضرری

یافت نشد. ۲۴ و پادشاه امر فرمود تاآن اشخاص را که بر دانیال شکایت آورده بودندحاضر ساختند و ایشان را با پسران و زنان ایشان در چاه شیران انداختند و هنوز به ته چاه نرسیده بودند که شیران بر ایشان حمله آورده، همه استخوانهای ایشان را خرد کردند. ۲۵ بعد از آن داریوش پادشاه به جمیع قومها و امت‌ها وزبانهایی که در تمامی جهان ساکن بودند نوشت که «سلامتی شما افزون باد! ۲۶ از حضور من فرمانی صادر شده است که در هر سلطنتی ازممالک من (مردمان) به حضور خدای دانیال لرزان و ترسان باشند زیرا که او خدای حی و تاابدالاباد قیوم است. و ملکوت او بی‌زوال وسلطنت او غیرمتناهی است. ۲۷ او است که نجات می‌دهد و می‌رهاند و آیات و عجایب را درآسمان و در زمین ظاهر می‌سازد و اوست که دانیال را از چنگ شیران رهایی داده است.» ۲۸ پس این دانیال در سلطنت داریوش و درسلطنت کورش فارسی فیروز می‌بود.

۷ در سال اول بلشصر پادشاه بابل، دانیال دربسترش خوابی و رویاهای سرش را دید. پس خواب را نوشت و کلیه مطالب را بیان نمود. ۲ پس دانیال متکلم شده، گفت: «شبگاهان در عالم رویا شده، دیدم که ناگاه چهار باد آسمان بر روی دریای عظیم تاختند. ۳ و چهار وحش بزرگ که مخالف یکدیگر بودند از دریا بیرون آمدند. ۴ اول آنها مثل شیر بود و بالهای عقاب داشت و من نظرکردم تا بالهایش کنده گردید و او از زمین برداشته شده، بر پایهای خود مثل انسان قرار داده گشت ودل انسان به او داده شد. ۵ و اینک وحش دوم دیگر مثل خرس بود و بر یک طرف خود بلند شدو در دهانش در میان دندانهایش سه دنده بود ووی را چنین گفتند: برخیز و گوشت بسیار بخور. ۶ بعد از آن نگریستم و اینک دیگری مثل پلنگ بود که بر پشتش چهار بال مرغ داشت و این وحش چهار سر داشت و سلطنت به او داده شد. ۷ بعد ازآن در رویاهای شب نظر کردم و اینک وحش چهارم که هولناک و مهیب و بسیار زورآور بود ودندانهای بزرگ آهنین داشت و باقی‌مانده رامی خورد و پاره پاره می‌کرد و به پایهای خویش پایمال می‌نمود و مخالف همه وحوشی که قبل ازاو بودند بود و ده شاخ داشت. ۸ پس در این شاخهاتامل می‌نمودم که اینک از میان آنها شاخ کوچک دیگری برآمد و پیش رویش سه شاخ از آن شاخهای اول از ریشه‌کنده شد و اینک این شاخ چشمانی مانند چشم انسان و دهانی که به سخنان تکبرآمیز متکلم بود داشت. ۹ «و نظر می‌کردم تا کرسیها برقرار شد وقدیم الایام جلوس فرمود و لباس او مثل برف سفید و موی سرش مثل پشم پاک و عرش اوشعله های آتش و چرخهای آن آتش ملتهب بود. ۱۰ نهری از آتش جاری شده، از پیش روی اوبیرون آمد. هزاران هزار او را خدمت می‌کردند وکرورها کرور به حضور وی ایستاده بودند. دیوان برپا شد و دفترها گشوده گردید. ۱۱ آنگاه نظر کردم به‌سبب سخنان تکبرآمیزی که آن شاخ می‌گفت. پس نگریستم تا آن وحش کشته شد وجسد او هلاک گردیده، به آتش مشتعل تسلیم شد. ۱۲ اما سایر وحوش سلطنت را از ایشان گرفتند، لکن درازی عمر تا زمانی و وقتی به ایشان داده شد. ۱۳ و در رویای شب نگریستم و اینک مثل پسر انسان با ابرهای آسمان آمد و نزدقدیم الایام رسید و او را به حضور وی آوردند. ۱۴ و سلطنت و جلال و ملکوت به او داده شد تاجمیع قوم‌ها و امت‌ها و زبانها او را خدمت نمایند. سلطنت او سلطنت جاودانی و بی‌زوال است و ملکوت او زایل نخواهد شد. ۱۵ «اما روح من دانیال در جسدم مدهوش شدو رویاهای سرم مرا مضطرب ساخت. ۱۶ و به یکی از حاضرین نزدیک شده، حقیقت این همه امور را از وی پرسیدم و او به من تکلم نموده، تفسیر امور را برای من بیان کرد، ۱۷ که این وحوش عظیمی که (عدد) ایشان چهار است چهار پادشاه می‌باشند که از زمین خواهند برخاست. ۱۸ امامقدسان حضرت اعلی سلطنت را خواهند یافت و مملکت را تا به ابد و تا ابدالاباد متصرف خواهند بود. ۱۹ آنگاه آرزو داشتم که حقیقت امررا درباره وحش چهارم که مخالف همه دیگران وبسیار هولناک بود و دندانهای آهنین و چنگالهای برنجین داشت و سایرین را می‌خورد و پاره پاره می‌کرد و به پایهای خود پایمال می‌نمود بدانم. ۲۰ و کیفیت ده شاخ را که بر سر او بود و آن دیگری را که برآمد و پیش روی او سه شاخ افتادیعنی آن شاخی که چشمان و دهانی را که سخنان تکبرآمیز می‌گفت داشت و نمایش او از رفقایش سختتر بود. ۲۱ پس ملاحظه کردم و این شاخ بامقدسان جنگ کرده، بر ایشان استیلا یافت. ۲۲ تاحینی که قدیم الایام آمد و داوری به مقدسان حضرت اعلی تسلیم شد و زمانی رسید که مقدسان ملکوت را به تصرف آوردند. ۲۳ پس اوچنین گفت: وحش چهارم سلطنت چهارمین برزمین خواهد بود و مخالف همه سلطنتها خواهدبود و تمامی جهان را خواهد خورد و آن راپایمال نموده، پاره پاره خواهد کرد. ۲۴ و ده شاخ از این مملکت، ده پادشاه می‌باشند که خواهندبرخاست و دیگری بعد از ایشان خواهدبرخاست و او مخالف اولین خواهد بود و سه پادشاه را به زیر خواهد افکند. ۲۵ و سخنان به ضدحضرت اعلی خواهد گفت و مقدسان حضرت اعلی را ذلیل خواهد ساخت و قصد تبدیل نمودن زمانها و شرایع خواهد نمود و ایشان تا زمانی ودو زمان و نصف زمان به‌دست او تسلیم خواهندشد. ۲۶ پس دیوان برپا خواهد شد و سلطنت او رااز او گرفته، آن را تا به انتها تباه و تلف خواهندنمود. ۲۷ و ملکوت و سلطنت و حشمت مملکتی که زیر تمامی آسمانهاست به قوم مقدسان حضرت اعلی داده خواهد شد که ملکوت اوملکوت جاودانی است و جمیع ممالک او راعبادت و اطاعت خواهند نمود. ۲۸ انتهای امر تابه اینجا است. فکرهای من دانیال مرا بسیارمضطرب نمود و هیئتم در من متغیر گشت، لیکن این امر را در دل خود نگاه داشتم.»

۸ در سال سوم سلطنت بلشصر پادشاه، رویایی بر من دانیال ظاهر شد بعد از آنکه اول به من ظاهر شده بود. ۲ و در رویا نظر کردم ومی دیدم که من در دارالسلطنه شوشن که درولایت عیلام می‌باشد بودم و در عالم رویا دیدم که نزد نهر اولای می‌باشم. ۳ پس چشمان خود رابرافراشته، دیدم که ناگاه قوچی نزد نهر ایستاده بود که دو شاخ داشت و شاخهایش بلند بود ویکی از دیگری بلندتر و بلندترین آنها آخربرآمد. ۴ و قوچ را دیدم که به سمت مغرب وشمال و جنوب شاخ می‌زد و هیچ وحشی با اومقاومت

نتوانست کرد و کسی نبود که از دستش رهایی دهد و برحسب رای خود
عمل نموده، بزرگ می‌شد. ۵ و حینی که متفکر می‌بودم اینک بز نری
ازطرف مغرب بر روی تمامی زمین می‌آمد و زمین را لمس نمی کرد و در
میان چشمان بز نر شاخی معتبر بود. ۶ و به سوی آن قوچ صاحب دو
شاخ که آن را نزد نهر ایستاده دیدم آمد و بشدت قوت خویش نزد او دوید.
۷ و او را دیدم که چون نزدقوچ رسید با او بشدت غضبناک شده، قوچ را
زد وهر دو شاخ او را شکست و قوچ را یارای مقاومت با وی نبود پس وی را
به زمین انداخته، پایمال کردو کسی نبود که قوچ را از دستش رهایی دهد.
۸ وبز نر بی‌نهایت بزرگ شد و چون قوی گشت آن شاخ بزرگ شکسته شد
و در جایش چهار شاخ معتبر بسوی بادهای اربعه آسمان برآمد. ۹ و ازیکی
از آنها یک شاخ کوچک برآمد و به سمت جنوب و مشرق و فخر زمینها
بسیار بزرگ شد. ۱۰ و به ضد لشکر آسمانها قوی شده، بعضی ازلشکر و
ستارگان را به زمین انداخته، پایمال نمود. ۱۱ و به ضد سردار لشکر بزرگ
شد و قربانی دایمی از او گرفته شد و مکان مقدس او منهدم گردید. ۱۲ و
لشکری به ضد قربانی دایمی، به‌سبب عصیان (قوم به وی) داده شد و آن
(لشکر)راستی را به زمین انداختند و او (موافق رای خود) عمل نموده،
کامیاب گردید. ۱۳ و مقدسی را شنیدم که سخن می‌گفت و مقدس
دیگری از آن یک که سخن می‌گفت، پرسید که رویا درباره قربانی دایمی و
معصیت مهلک که قدس و لشکررا به پایمال شدن تسلیم می‌کند تا بکی
خواهدبود. ۱۴ و او به من گفت: «تا دو هزار و سیصد شام وصبح، آنگاه
مقدس تطهیر خواهد شد.» ۱۵ و چون من دانیال رویا را دیدم و معنی آن
راطلبیدم، ناگاه شبیه مردی نزد من بایستاد. ۱۶ وآواز آدمی را از میان
(نهر) اولای شنیدم که نداکرده، می‌گفت: «ای جبرائیل این مرد را از
معنی‌این‌رویا مطلع ساز.» ۱۷ پس او نزد جایی که ایستاده بودم آمد و چون
آمد من ترسان شده، به روی خود درافتادم و او مرا گفت: «ای پسر انسان
بدانکه این‌رویا برای زمان آخر می‌باشد.» ۱۸ و حینی که او با من سخن
می‌گفت، من برروی خود بر زمین در خواب سنگین می‌بودم و اومرا لمس
نموده، در جایی که بودم برپا داشت. ۱۹ و گفت: «اینک من تو را از
آنچه در آخر غضب واقع خواهد شد اطلاع می‌دهم زیرا که انتها درزمان
معین واقع خواهد شد. ۲۰ اما آن قوچ صاحب دو شاخ که آن را دیدی
پادشاهان مادیان و فارسیان می‌باشد. ۲۱ و آن بز نر ستبر پادشاه یونان
می‌باشد و آن شاخ بزرگی که در میان دوچشمش بود پادشاه اول است.
۲۲ و اما آن شکسته شدن و چهار در جایش برآمدن، چهارسلطنت از قوم
او اما نه از قوت او برپا خواهندشد. ۲۳ و در آخر سلطنت ایشان چون گناه
عاصیان به اتمام رسیده باشد، آنگاه پادشاهی سخت روی و در مکرها
ماهر، خواهد برخاست. ۲۴ و قوت او عظیم خواهد شد، لیکن نه از
توانایی خودش. و خرابیهای عجیب خواهد نمود وکامیاب شده، (موافق رای
خود) عمل خواهدنمود و عظما و قوم مقدسان را هلاک خواهدنمود. ۲۵ و
از مهارت او مکر در دستش پیش خواهد رفت و در دل خود مغرور شده،
بسیاری را بغته هلاک خواهد ساخت و با امیر امیران مقاومت خواهد نمود،
اما بدون دست، شکسته خواهد شد. ۲۶ پس رویایی که درباره شام و
صبح گفته شد یقین است اما تو رویا را بر هم نه زیرا که بعد از ایام بسیار
واقع خواهد شد.» ۲۷ آنگاه من دانیال تا اندک زمانی ضعیف وبیمار
شدم. پس برخاسته، به‌کارهای پادشاه مشغول گردیدم، اما درباره رویا متحیر
ماندم واحدی معنی آن را نفهمید.

۹ در سال اول داریوش بن اخشورش که ازنسل مادیان و بر مملکت
کلدانیان پادشاه شده بود. ۲ در سال اول سلطنت او، من دانیال، عدد
سالهایی را که کلام خداوند درباره آنها به ارمیای نبی نازل شده بود از کتب
فهمیدم که هفتادسال در خرابی اورشلیم تمام خواهد شد. ۳ پس روی خود
را بسوی خداوند خدا متوجه ساختم تا با دعا و تضرعات و روزه و پلاس و
خاکسترمسالت نمایم؛ ۴ و نزد یهوه خدای خود دعا کردم و اعتراف
نموده، گفتم: «ای خداوند خدای عظیم و مهیب که عهد و رحمت را با
محبان خویش وآنانی که فرایض تو را حفظ می‌نمایند نگاه می‌داری! ۵ ما
گناه و عصیان و شرارت ورزیده وتمرد نموده و از اوامر و احکام تو تجاوز
کرده‌ایم. ۶ و به بندگانت انبیایی که به اسم تو به پادشاهان وسروران و
پدران ما و به تمامی قوم زمین سخن‌گفتند گوش نگرفته‌ایم. ۷ ای خداوند
عدالت ازآن تو است و رسوایی از آن ما است. چنانکه امروز شده است از
مردان یهودا و ساکنان اورشلیم و همه اسرائیلیان چه نزدیک و چه دوردر همه
زمینهایی که ایشان را به‌سبب خیانتی که به تو ورزیده‌اند در آنها پراکنده
ساخته‌ای. ۸ ای خداوند رسوایی از آن ما و پادشاهان و سروران وپدران ما
است زیرا که به تو گناه ورزیده‌ایم. ۹ خداوند خدای ما را رحمتها و مغفرتها
است هرچند بدو گناه ورزیده‌ایم. ۱۰ و کلام یهوه خدای خود را نشنیده‌ایم
تا در شریعت او که به وسیله بندگانش انبیا پیش ما گذارد سلوک نماییم.
۱۱ و تمامی اسرائیل از شریعت توتجاوز نموده و روگردان شده، به آواز تو
گوش نگرفته‌اند بنابراین لعنت و سوگندی که در تورات موسی بنده خدا
مکتوب است بر ما مستولی گردیده، چونکه به او گناه ورزیده‌ایم. ۱۲ و
اوکلام خود را که به ضد ما و به ضد داوران ما که برما داوری می‌نمودند
گفته بود استوار نموده وبلای عظیمی بر ما وارد آورده است زیرا که زیر
تمامی آسمان حادثه‌ای واقع نشده، مثل آنکه بر اورشلیم واقع شده است.
۱۳ تمامی این بلا بر وفق آنچه در تورات موسی مکتوب است برما وارد
شده است، معهذا نزد یهوه خدای خود مسالت ننمودیم تا از معصیت
خودبازگشت نموده، راستی تو را بفهمیم. ۱۴ بنابراین خداوند بر این بلا
مراقب بوده، آن را بر ما واردآورد زیرا که یهوه خدای ما در همه کارهایی که
می‌کند عادل است اما ما به آواز او گوش نگرفتیم. ۱۵ «پس الان‌ای
خداوند خدای ما که قوم خود را به‌دست قوی از زمین مصر بیرون آورده،
اسمی برای خود پیدا کرده‌ای، چنانکه امروزشده است، ما گناه ورزیده و
شرارت نموده‌ایم. ۱۶ ای خداوند مسالت آنکه برحسب تمامی عدالت
خود خشم و غضب خویش را از شهرخود اورشلیم و از کوه مقدس خود
برگردانی زیرابه‌سبب گناهان ما و معصیتهای پدران ما اورشلیم و قوم تو
نزد همه مجاوران ما رسوا شده است. ۱۷ پس حال‌ای خدای ما دعا و
تضرعات بنده خود را اجابت فرما و روی خود را بر مقدس خویش که

خراب شده است به‌خاطر خداوندیت متجلی فرما. ۱۸ ای خدایم گوش
خود را فراگیر وبشنو و چشمان خود را باز کن و به خرابیهای ما وشهری
که به اسم تو مسمی است نظر فرما، زیراکه ما تضرعات خود را نه برای
عدالت خویش بلکه برای رحمتهای عظیم تو به حضور تومی نماییم. ۱۹
ای خداوند بشنو! ای خداوندبیامرز! ای خداوند استماع نموده، به عمل
آور! ای خدای من به‌خاطر خودت تاخیر منمازیرا که شهر تو و قوم تو به
اسم تو مسمی می‌باشند.» ۲۰ و چون من هنوز سخن می‌گفتم و دعامی
نمودم و به گناهان خود و گناهان قوم خویش اسرائیل اعتراف می‌کردم و
تضرعات خود رابرای کوه مقدس خدایم به حضور یهوه خدای خویش
معروض می‌داشتم، ۲۱ چون هنوز در دعامتکلم می‌بودم، آن مرد جبرائیل که
او را درروپای اول دیده بودم بسرعت پرواز نموده، به وقت هدیه شام نزد من
رسید، ۲۲ و مرا اعلام نمودو با من متکلم شده، گفت: «ای دانیال الان
من بیرون آمده‌ام تا تو را فطانت و فهم بخشم. ۲۳ درابتدای تضرعات تو
امر صادر گردید و من آمدم تاتو را خبر دهم زیرا که تو بسیار محبوب
هستی، پس در این کلام تامل کن و رویا را فهم نما. ۲۴ هفتاد هفته برای
قوم تو و برای شهر مقدست مقرر می‌باشد تا تقصیرهای آنها تمام شود
وگناهان آنها به انجام رسد و کفاره به جهت عصیان کرده شود و عدالت
جاودانی آورده شود و رویا ونبوت مختوم گردد و قدس‌الاقداس مسح شود.
۲۵ پس بدان و بفهم که از صدور فرمان به جهت تعمیر نمودن و بناکردن
اورشلیم تا (ظهور) مسیح رئیس، هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد
بودو (اورشلیم) با کوچه‌ها و حصار در زمانهای تنگی تعمیر و بنا خواهد
شد. ۲۶ و بعد از آن شصت و دو هفته، مسیح منقطع خواهد گردید واز
آن او نخواهد بود، بلکه قوم آن رئیس که می‌آید شهر و قدس را خراب
خواهند ساخت وآخر او در آن سیلاب خواهد بود و تا آخر جنگ خرابیها
معین است. ۲۷ و او با اشخاص بسیار دریک هفته عهد را استوار خواهد
ساخت و در نصف آن هفته قربانی و هدیه را موقوف خواهدکرد و بر کنگره
رجاسات خراب کننده‌ای خواهدآمد والی النهایت آنچه مقدر است بر
خراب کننده ریخته خواهد شد.»

۱۰ در سال سوم کورش پادشاه فارس، امری بر دانیال که به بلطشصر
مسمی بود کشف گردید و آن امر صحیح و مشقت عظیمی بود. پس امر
را فهمید و رویا را دانست. ۲ در آن ایام من دانیال سه هفته تمام ماتم
گرفتم. ۳ خوراک لذیذ نخوردم و گوشت و شراب به دهانم داخل نشد و
تا انقضای آن سه هفته خویشتن را تدهین ننمودم. ۴ و در روز بیست
وچهارم ماه اول من بر کنار نهر عظیم یعنی دجله بودم. ۵ و چشمان خود
را برافراشته دیدم که ناگاه مردی ملبس به کتان که کمربندی از طلای
اوفازبر کمر خود داشت، ۶ و جسد او مثل زبرجد وروی وی مانند برق و
چشمانش مثل شعله های آتش و بازوها و پایهایش مانند رنگ برنج صیقلی
و آواز کلام او مثل صدای گروه عظیمی بود. ۷ و من دانیال تنها آن رویا را
دیدم و کسانی که همراه من بودند رویا را ندیدند لیکن لرزش عظیمی
بر ایشان مستولی شد و فرار کرده، خودرا پنهان کردند. ۸ و من تنها
ماندم و آن رویای عظیم را مشاهده می‌نمودم و قوت در من باقی نماند و
خرمی من به پژمردگی مبدل گردید ودیگر هیچ طاقت نداشتم. ۹ اما آواز
سخنانش راشنیدم و چون آواز کلام او را شنیدم به روی خودبر زمین افتاده،
بیهوش گردیدم. ۱۰ که ناگاه دستی مرا لمس نمود و مرا بر دو زانو و کف
دستهایم برخیزانید. ۱۱ و او مرا گفت: «ای دانیال مرد بسیارمحبوب!
کلامی را که من به تو می‌گویم فهم کن وبر پایهای خود بایست زیرا
که الان نزد تو فرستاده شده‌ام.» و چون این کلام را به من گفت لرزان
بایستادم. ۱۲ و مرا گفت: «ای دانیال مترس زیرا از روزاول که دل خود را
بر آن نهادی که بفهمی و به حضور خدای خود تواضع نمایی سخنان
تومستجاب گردید و من به‌سبب سخنانت آمده‌ام. ۱۳ اما رئیس مملکت
فارس بیست و یک روز بامن مقاومت نمود و میکائیل که یکی از روسای
اولین است به اعانت من آمد و من در آنجا نزدپادشاهان فارس ماندم. ۱۴
و من آمدم تا تو را ازآنچه در ایام آخر بر قوم تو واقع خواهد شداطلاع دهم
زیرا که این‌رویا برای ایام طویل است.» ۱۵ و چون اینگونه سخنان را به من
گفته بود به روی خود بر زمین افتاده، گنگ شدم. ۱۶ که ناگاه کسی به
شبیه بنی آدم لبهایم را لمس نمود و من دهان خود را گشوده، متکلم شدم
و به آن کسی‌که پیش من ایستاده بود گفتم: «ای آقایم از این‌رویادرد
شدیدی مرا درگرفته است و دیگر هیچ قوت نداشتم. ۱۷ پس چگونه بنده
آقایم بتواند با آقایم گفتگو نماید و حال آنکه از آن وقت هیچ قوت درمن
برقرار نبوده، بلکه نفس هم در من باقی نمانده است.» ۱۸ پس شبیه
انسانی بار دیگر مرا لمس نموده، تقویت داد، ۱۹ و گفت: «ای مرد
بسیارمحبوب مترس! سلام بر تو باد و دلیر و قوی باش!» چون این را به من
گفت تقویت یافتم و گفتم: «ای آقایم بگو زیرا که مرا قوت دادی.» ۲۰
پس گفت: «آیا می‌دانی که سبب آمدن من نزد توچیست؟ و الان برمی
گردم تا با رئیس فارس جنگ نمایم و به مجرد بیرون رفتنم اینک رئیس یونان
خواهد آمد. ۲۱ لیکن تو را از آنچه در کتاب حق مرقوم است اطلاع
خواهم داد و کسی غیر ازرئیس شما میکائیل نیست که مرا به ضد اینها
مددکند.

۱۱ ایستاده بودم تا او را استوار سازم وقوت دهم. ۲ «و الان تو را
به راستی اعلام می‌نمایم. اینک سه پادشاه بعد از این در فارس خواهند
برخاست و چهارمین از همه دولتمندتر خواهد بود و چون به‌سبب توانگری
خویش قوی گردد همه را به ضد مملکت یونان برخواهد انگیخت. ۳
وپادشاهی جبار خواهد برخاست و بر مملکت عظیمی سلطنت خواهد نمود
و برحسب اراده خود عمل خواهد کرد. ۴ و چون برخیزد سلطنت او
شکسته خواهد شد و بسوی بادهای اربعه آسمان تقسیم خواهد گردید.
اما نه به ذریت او ونه موافق استقلالی که او می‌داشت، زیرا که سلطنت
او از ریشه‌کنده شده و به دیگران غیر ازایشان داده خواهد شد. ۵ و
پادشاه جنوب با یکی از سرداران خود قوی شده، بر او غلبه خواهدیافت و
سلطنت خواهد نمود و سلطنت اوسلطنت عظیمی خواهد بود. ۶ و بعد از
انقضای سالها ایشان همداستان خواهند شد و دختر پادشاه جنوب نزد

پادشاه شمال آمده، با اومصالحه خواهد نمود. لیکن قوت بازوی خود رانگاه نخواهد داشت و او و بازویش برقرار نخواهدماند و آن دختر و آنانی که او را خواهندآورد وپدرش و آنکه او را تقویت خواهد نمود در آن زمان تسلیم خواهند شد. ۷ «و کسی از رمونه های ریشه هایش در جای او خواهد برخاست و با لشکری آمده، به قلعه پادشاه شمال داخل خواهد شد و با ایشان (جنگ) نموده، غلبه خواهد یافت. ۸ و خدایان وبتهای ریخته شده ایشان را نیز با ظروف گرانبهای ایشان از طلا و نقره به مصر به اسیری خواهد برد وسالهایی چند از پادشاه شمال دست خواهدبرداشت. ۹ و به مملکت پادشاه جنوب داخل شده، باز به ولایت خود مراجعت خواهد نمود. ۱۰ و پسرانش محاربه خواهند نمود و گروهی ازلشکرهای عظیم را جمع خواهند کرد و ایشان داخل شده، مثل سیل خواهند آمد و عبورخواهند نمود و برگشته، تا به قلعه او جنگ خواهند کرد. ۱۱ و پادشاه جنوب خشمناک شده، بیرون خواهد آمد و با وی یعنی با پادشاه شمال جنگ خواهد نمود و وی گروه عظیمی برپاخواهد کرد و آن گروه به‌دست وی تسلیم خواهند شد. ۱۲ و چون آن گروه برداشته شود، دلش مغرور خواهد شد و کرورها را هلاک خواهد ساخت اما قوت نخواهد یافت. ۱۳ پس پادشاه شمال مراجعت کرده، لشکری عظیم تر ازاول برپا خواهد نمود و بعد از انقضای مدت سالهابا لشکر عظیمی و دولت فراوانی خواهد آمد. ۱۴ و در آنوقت بسیاری با پادشاه جنوب مقاومت خواهند نمود و بعضی از ستمکیشان قوم توخویشتن را خواهند برافراشت تا رویا را ثابت نمایند اما ایشان خواهند افتاد. ۱۵ «پس پادشاه شمال خواهد آمد و سنگرهابرپا نموده، شهر حصاردار را خواهد گرفت و نه افواج جنوب و نه برگزیدگان او یارای مقاومت خواهند داشت بلکه وی را هیچ یارای مقاومت نخواهد بود. ۱۶ و آنکس که به ضد وی می‌آیدبرحسب رضامندی خود عمل خواهد نمود وکسی نخواهد بود که با وی مقاومت تواند نمودپس در فخر زمینها توقف خواهد نمود و آن به‌دست وی تلف خواهد شد. ۱۷ و عزیمت خواهدنمود که با قوت تمامی مملکت خویش داخل بشود و با وی مصالحه خواهد کرد و او دختر زنان را به وی خواهد داد تا آن را هلاک کند. اما او ثابت نخواهد ماند و از آن او نخواهد بود. ۱۸ پس بسوی جزیره‌ها توجه خواهد نمود و بسیاری ازآنها را خواهد گرفت. لیکن سرداری سرزنش او راباطل خواهد کرد، بلکه انتقام سرزنش او را از اوخواهد گرفت. ۱۹ پس بسوی قلعه های زمین خویش توجه خواهد نمود اما لغزش خواهدخورد و افتاده، ناپدید خواهد شد. ۲۰ «پس در جای او عاملی خواهد برخاست که جلال سلطنت را از میان خواهد برداشت لیکن در اندک ایامی او نیز هلاک خواهد شد نه به غضب و نه به جنگ. ۲۱ و در جای او حقیری خواهدبرخاست اما جلال سلطنت را به وی نخواهند دادو او ناگهان داخل شده، سلطنت را با حیله هاخواهد گرفت. ۲۲ و سیل افواج و رئیس عهد نیزاز حضور او رفته و شکسته خواهند شد. ۲۳ و ازوقتی که ایشان با وی همداستان شده باشند او به حیله رفتار خواهد کرد و با جمعی قلیل افراشته وبزرگ خواهد شد. ۲۴ و ناگهان به برومندترین بلادوارد شده، کارهایی را که نه پدرانش و نه پدران پدرانش کرده باشند بجا خواهد آورد و غارت وغنیمت و اموال را به ایشان بذل خواهد نمود و به ضد شهرهای حصاردار تدبیرها خواهد نمود، لیکن اندک زمانی خواهد بود. ۲۵ و قوت و دل خود را با لشکر عظیمی به ضد پادشاه جنوب برخواهد انگیخت و پادشاه جنوب با فوجی بسیار عظیم و قوی تهیه جنگ خواهد دید امایارای مقاومت نخواهد داشت زیرا که به ضد اوتدبیرها خواهند نمود. ۲۶ و آنانی که خوراک او رامی خورند او را شکست خواهند داد و لشکر اوتلف خواهد شد و بسیاری کشته خواهند افتاد. ۲۷ و دل این دو پادشاه به بدی مایل خواهد شد وبر یک سفره دروغ خواهند گفت، اما پیش نخواهد رفت زیرا که هنوز انتها برای وقت معین خواهد بود. ۲۸ پس با اموال بسیار به زمین خودمراجعت خواهد کرد ودلش به ضد عهد مقدس جازم خواهد بود پس (برحسب اراده خود) عمل نموده، به زمین خود خواهد برگشت. ۲۹ و دروقت معین مراجعت نموده، به زمین جنوب واردخواهد شد لیکن آخرش مثل اولش نخواهد بود. ۳۰ و کشتیها از کتیم به ضد او خواهند آمد لهذامایوس شده، رو خواهد تافت و به ضد عهدمقدس خشمناک شده، (برحسب اراده خود)عمل خواهد نمود و برگشته به آنانی که عهدمقدس را ترک می‌کنند توجه خواهد نمود. ۳۱ وافواج از جانب او برخاسته، مقدس حصین رانجس خواهند نمود و قربانی سوختنی دایمی راموقوف کرده، رجاست ویرانی را برپا خواهندداشت. ۳۲ و آنانی را که به ضد عهد شرارت می‌ورزند با مکرها گمراه خواهد کرد. اما آنانی که خدای خویش را می‌شناسند قوی شده، (کارهای عظیم) خواهند کرد. ۳۳ و حکیمان قوم بسیاری را تعلیم خواهند داد، لیکن ایامی چند به شمشیر و آتش و اسیری و تاراج خواهند افتاد. ۳۴ و چون بیفتند نصرت کمی خواهند یافت وبسیاری با فریب به ایشان ملحق خواهند شد. ۳۵ وبعضی از حکیمان به جهت امتحان ایشان لغزش خواهند خورد که تا وقت آخر طاهر و سفیدبشوند زیرا که زمان معین هنوز نیست. ۳۶ «و آن پادشاه موافق اراده خود عمل نموده، خویشتن را بر همه خدایان افراشته و بزرگ خواهد نمود و به ضد خدای خدایان سخنان عجیب خواهد گفت و تا انتهای غضب کامیاب خواهد شد زیرا آنچه مقدر است به وقوع خواهدپیوست. ۳۷ و به خدای پدران خود و به فضیلت زنان اعتنا نخواهد نمود، بلکه بهیچ خدا اعتنانخواهد نمود زیرا خویشتن را از همه بلندترخواهد شمرد. ۳۸ و در جای او خدای قلعه‌ها راتکریم خواهد نمود و خدایی را که پدرانش او رانشناختند با طلا و نقره و سنگهای گرانبها ونفایس تکریم خواهد نمود. ۳۹ و با قلعه های حصین مثل خدای بیگانه عمل خواهد نمود وآنانی را که بدو اعتراف نمایند در جلال ایشان خواهد افزود و ایشان را بر اشخاص بسیار تسلطخواهد داد و زمین را برای اجرت (ایشان) تقسیم خواهد نمود. ۴۰ «و در زمان آخر پادشاه جنوب با وی مقاتله خواهد نمود و پادشاه شمال با ارابه‌ها و سواران و کشتیهای بسیار مانند گردباد به ضد اوخواهد آمد و به زمینها سیلان کرده، از آنها عبورخواهد کرد. ۴۱ و به فخر زمینها وارد خواهد شدو بسیاری خواهند افتاد اما اینان یعنی ادوم وموآب و روسای بنی عمون از دست او خلاصی خواهند یافت. ۴۲ و دست خود را بر کشورهادراز خواهد کرد و زمین مصر رهایی نخواهدیافت. ۴۳ و بر خزانه

های طلا و نقره و بر همه نفایس مصر استیلا خواهد یافت و لبیان وحبشیان
در موکب او خواهند بود. ۴۴ لیکن اخباراز مشرق و شمال او را مضطرب
خواهد ساخت، لهذا با خشم عظیمی بیرون رفته، اشخاص بسیاری را تباه
کرده، بالکل هلاک خواهد ساخت. ۴۵ و خیمه های ملوکانه خود را در
کوه مجیدمقدس در میان دو دریا برپا خواهد نمود، لیکن به اجل خود
خواهد رسید و معینی نخواهد داشت.

۱۲ «و در آن زمان میکائیل، امیر عظیمی که برای پسران قوم تو
ایستاده است خواهد برخاست و چنان زمان تنگی خواهد شدکه از حینی
که امتی به وجود آمده است تا امروزنبوده و در آنزمان هر یک از قوم تو که
در دفترمکتوب یافت شود رستگار خواهد شد. ۲ وبسیاری از آنانی که
در خاک زمین خوابیده اندبیدار خواهند شد، اما اینان به جهت حیات
جاودانی و آنان به جهت خجالت و حقارت جاودانی. ۳ و حکیمان مثل
روشنایی افلاک خواهند درخشید و آنانی که بسیاری را به راه عدالت رهبری
می‌نمایند مانند ستارگان خواهندبود تا ابدالاباد. ۴ اما توای دانیال کلام را
مخفی دار و کتاب را تا زمان آخر مهر کن. بسیاری بسرعت تردد خواهند
نمود و علم افزوده خواهدگردید.» ۵ پس من دانیال نظر کردم و اینک دو
نفر دیگریکی به اینطرف و دیگری به آنطرف نهر ایستاده بودند. ۶ و یکی
از ایشان به آن مرد ملبس به کتان که بالای آبهای نهر ایستاده بود گفت:
«انتهای این عجایب تا بکی خواهد بود؟» ۷ و آن مرد ملبس به کتان را
که بالای آبهای نهر ایستاده بود شنیدم که دست راست و دست چپ خود
را بسوی آسمان برافراشته، به حی ابدی قسم خورد که برای زمانی و دو
زمان و نصف زمان خواهد بود و چون پراکندگی قوت قوم مقدس به انجام
رسد، آنگاه همه این امور به اتمام خواهد رسید. ۸ و من شنیدم اما درک
نکردم پس گفتم: «ای آقایم آخر این امور چه خواهد بود؟» ۹ او جواب
داد که «ای دانیال برو زیرا این کلام تا زمان آخرمخفی و مختوم شده
است. ۱۰ بسیاری طاهر وسفید و مصفی خواهند گردید و شریران شرارت
خواهند ورزید و هیچ کدام از شریران نخواهندفهمید لیکن حکیمان خواهند
فهمید. ۱۱ و ازهنگام موقوف شدن قربانی دایمی و نصب نمودن رجاست
ویرانی، هزار و دویست و نود روزخواهد بود. ۱۲ خوشابه‌حال آنکه انتظار
کشد و به هزار و سیصد و سی و پنج روز برسد. ۱۳ اما تو تابه آخرت برو
زیرا که مستریح خواهی شد و درآخر این ایام در نصیب خود قایم خواهی
بود.»

هوشع

۱ آحاز و حزقیا پادشاهان یهودا و در ایام یربعام بن یوآش پادشاه اسرائیل، بر هوشع بن بئیری نازل شد. ۲ ابتدای کلام خداوند به هوشع. خداوند به هوشع گفت: «برو و زنی زانیه و اولاد زناکار برای خود بگیر زیرا که این زمین از خداوند برگشته، سخت زناکار شده‌اند.» ۳ پس رفت و جومر دختردبلایم را گرفت و او حامله شده، پسری برایش زایید. ۴ و خداوند وی را گفت: «او را یزرعیل نام بنه زیرا که بعد از اندک زمانی انتقام خون یزرعیل را از خاندان ییهو خواهم گرفت و مملکت خاندان اسرائیل را تلف خواهم ساخت. ۵ و در آن روزکمان اسرائیل را در وادی یزرعیل خواهم شکست.» ۶ پس بار دیگر حامله شده، دختری زایید و اووی را گفت: «او را لوروحامه نام بگذار، زیرا باردیگر بر خاندان اسرائیل رحمت نخواهم فرمود، بلکه ایشان را از میان بالکل خواهم برداشت. ۷ لیکن بر خاندان یهودا رحمت خواهم فرمود وایشان را به یهوه خدای ایشان نجات خواهم داد وایشان را به کمان و شمشیر و جنگ و اسبان وسواران نخواهم رهانید.» ۸ و چون لوروحامه را از شیر بازداشته بود، حامله شده، پسری زایید. ۹ و او گفت: «نام او رالوعمی بخوان زیرا که شما قوم من نیستید و من (خدای) شما نیستم. ۱۰ لیکن شماره بنی‌اسرائیل مثل ریگ دریا خواهد بود که نتوان پیمود و نتوان شمرد و در مکانی که به ایشان گفته می‌شد شماقوم من نیستید، در آنجا گفته خواهد شد پسران خدای حی می‌باشید. ۱۱ و بنی یهودا وبنی‌اسرائیل با هم جمع خواهند شد و یک رئیس به جهت خود نصب نموده، از آن زمین برخواهندآمد زیرا که روز یزرعیل، روز عظیمی خواهدبود.»

۲ به برادران خود عمی بگویید و به خواهران خویش روحامه! ۲ محاجه نمایید! با مادرخود محاجه نمایید زیرا که او زن من نیست و من شوهر او نیستم. لهذا زنای خود را از پیش رویش و فاحشگی خویش را از میان پستانهایش رفع بنماید. ۳ مبادا رخت او را کنده، وی را برهنه نمایم و او را مثل روز ولادتش گردانیده، مانندبیابان واگذارم و مثل زمین خشک گردانیده، به تشنگی بکشم. ۴ و بر پسرانش رحمت نخواهم فرمود چونکه فرزندان زنا می‌باشند. ۵ زیرا مادرایشان زنا نموده و والده ایشان بی‌شرمی کرده است که گفت: «در عقب عاشقان خود که نان وآب و پشم و کتان و روغن و شربت به من داده اندخواهم رفت.» ۶ بنابراین، راه تو را به خارهاخواهم بست و گرد او دیواری بنا خواهم نمود تاراههای خود را نیابد. ۷ و هرچند عاشقان خود راتعاقب نماید به ایشان نخواهد رسید و هرچندایشان را بطلبد نخواهد یافت. پس خواهد گفت: «می‌روم و نزد شوهر نخستین خود برمی گردم زیرا در آنوقت از کنون مرا خوشتر می‌گذشت.» ۸ اما او نمی دانست که من بودم که گندم و شیره و روغن را به او می‌دادم و نقره و طلایی را که برای بعل صرف می‌کردند برایش می‌افزودم. ۹ پس من گندم خود را در فصلش و شیره خویش را درموسمش باز خواهم گرفت و پشم و کتان خود راکه می‌بایست برهنگی او را بپوشاند برخواهم داشت. ۱۰ و الان قباحت او را به نظر عاشقانش منکشف خواهم ساخت و احدی او را از دست من نخواهد رهانید. ۱۱ و تمامی شادی او و عیدهاو هلالها و سبت‌ها و جمیع مواسمش را موقوف خواهم ساخت. ۱۲ و موها و انجیرهایش را که گفته بود اینها اجرت من می‌باشد که عاشقانم به من داده‌اند، ویران خواهم ساخت و آنها را جنگل خواهم گردانید تا حیوانات صحرا آنها را بخورند. ۱۳ و خداوند می‌گوید که انتقام روزهای بعلیم را از او خواهم کشید که برای آنها بخورمی سوزانید و خویشتن را به گوشوارها وزیورهای خود آرایش داده، از عقب عاشقان خودمی رفت و مرا فراموش کرده بود. ۱۴ بنابراین اینک او را فریفته، به بیابان خواهم آورد و سخنان دلاویز به او خواهم گفت. ۱۵ و تاکستانهایش را از آنجا به وی خواهم داد و وادی عخور را به دروازه امید (مبدل خواهم ساخت) و در آنجا مانند ایام جوانی‌اش و مثل روز بیرون آمدنش از زمین مصرخواهد سرایید. ۱۶ و خداوند می‌گوید که «در آن روز مراایشی (یعنی شوهر من) خواهد خواند و دیگر مرابعلی نخواهد گفت، ۱۷ زیرا که نامهای بعلیم را ازدهانش دور خواهم کرد که بار دیگر به نامهای خود مذکور نشوند. ۱۸ و در آن روز به جهت ایشان با حیوانات صحرا و مرغان هوا و حشرات زمین عهد خواهم بست و کمان و شمشیر و جنگ را از زمین خواهم شکست و ایشان را به امنیت خواهم خوابانید. ۱۹ و تو را تا به ابد نامزد خودخواهم ساخت و تو را به عدالت و انصاف و رافت و رحمانیت نامزد خود خواهم گردانید. ۲۰ وچون تو را به امانت نامزد خود ساختم آنگاه یهوه را خواهی شناخت.» ۲۱ و خداوند می‌گوید: «من خطاب خواهم کرد، آسمانها را خطاب خواهم کرد و آنها زمین راخطاب خواهند کرد. ۲۲ و زمین گندم و شیره وروغن را خطاب خواهد کرد و آنها یزرعیل راخطاب خواهند کرد. ۲۳ و او را برای خود درزمین خواهم کشت و بر لوروحامه رحمت خواهم فرمود و به لوعمی خواهم گفت تو قوم من هستی و او جواب خواهد داد تو خدای من می‌باشی.»

۳ و خداوند مرا گفت: «بار دیگر برو و زنی راکه محبوبه شوهر خود و زانیه می‌باشد دوست بدار، چنانکه خداوند بنی‌اسرائیل رادوست می‌دارد با آنکه ایشان به خدایان غیر مایل می‌باشند و قرصهای کشمش را دوست می‌دارند.» ۲ پس او را برای خود به پانزده مثقال نقره و یک حومر و نصف حومر جو خریدم، ۳ واو را گفتم: «برای من روزهای بسیار توقف خواهی نمود و زنا مکن و از آن مرد دیگر مباش ومن نیز از آن تو خواهم بود.» ۴ زیرا که بنی‌اسرائیل ایام بسیاری بدون پادشاه و بدون رئیس و بدون قربانی و بدون تمثال و بدون ایفود و ترافیم خواهند ماند. ۵ و بعد از آن بنی‌اسرائیل بازگشت نموده، یهوه خدای خویش و پادشاه خود داود را خواهند طلبید و در ایام بازپسین بسوی خداوند و احسان او با ترس خواهند آمد.

۴ ای بنی‌اسرائیل کلام خداوند را بشنویدزیرا خداوند را با ساکنان زمین محاکمه‌ای است چونکه نه راستی و نه رافت و نه معرفت خدادر زمین می‌باشد. ۲ بلکه لعنت و دروغ و قتل ودزدی و زناکاری. و تعدی می‌نمایند و خونریزی به خونریزی ملحق می‌شود. ۳ بنابراین، زمین ماتم می‌کند و همه ساکنانش با حیوانات صحرا ومرغان هوا کاهیده می‌شوند و ماهیان دریا نیز تلف می‌گردند. ۴ اما احدی مجادله ننماید و احدی توبیخ نکند، زیرا که

قوم تو مثل مجادله کنندگان باکاهنان می‌باشند. ۵ و تو در وقت روز خواهی لغزید و نبی نیز با تو در وقت شب خواهد لغزید ومن مادر تو را هلاک خواهم ساخت. ۶ قوم من از عدم معرفت هلاک شده‌اند. چونکه تو معرفت را ترک نمودی من نیز تو را ترک نمودم که برای من کاهن نشوی و چونکه شریعت خدای خود را فراموش کردی من نیز فرزندان تورا فراموش خواهم نمود. ۷ هر قدر که ایشان افزوده شدند، همان قدر به من گناه ورزیدند. پس جلال ایشان را به رسوایی مبدل خواهم ساخت. ۸ گناه قوم مرا خوراک خود ساختند و دل خویش را به عصیان ایشان مشغول نمودند. ۹ و کاهنان مثل قوم خواهند بود و عقوبت راههای ایشان رابر ایشان خواهم رسانید و جزای اعمال ایشان رابه ایشان خواهم داد. ۱۰ و خواهند خورد اما سیرنخواهد شد و زنا خواهند کرد، اما افزوده نخواهند گردید زیرا که عبادت خداوند را ترک نموده‌اند. ۱۱ زنا و شراب و شیره دل ایشان رامی رباید. ۱۲ قوم من از چوب خود مسئلت می‌کنند وعصای ایشان بدیشان خبر می‌دهد. زیرا که روح زناکاری ایشان را گمراه کرده است و از اطاعت خدای خود زنا کرده‌اند. ۱۳ بر قله های کوههاقربانی می‌گذرانند و بر تلها زیر درختان بلوط وسفیددار و ون، چونکه سایه خوب دارد، بخورمی سوزانند. از این جهت دختران شما زنامی کنند و عروسهای شما فاحشه گری می‌نمایند. ۱۴ و من دختران شما را حینی که زنا می‌کنند وعروسهای شما را حینی که فاحشه گری می‌نمایند سزا نخواهم داد زیرا که خود ایشان بازانیه‌ها عزلت می‌گزینند و با فاحشه‌ها قربانی می‌گذرانند. پس قومی که فهم ندارند خواهندافتاد. ۱۵ ای اسرائیل اگر تو زنا می‌کنی، یهودامرتکب جرم نشود. پس به جلجال نروید و به بیت آون برنیایید و به حیات یهوه قسم نخورید. ۱۶ به درستی که اسرائیل مثل گاو سرکش، سرکشی نموده است. الان خداوند ایشان را مثل برهها درمرتع وسیع خواهد چرانید. ۱۷ افرایم به بتهاملصق شده است؛ پس او را واگذارید. ۱۸ حینی که بزم ایشان تمام شود مرتکب زنا می‌شوند وحاکمان ایشان افتضاح را بسیار دوست می‌دارند. ۱۹ باد ایشان را در بالهای خود فرو خواهد پیچیدو ایشان از قربانی های خویش خجل خواهندشد.

۵ ای کاهنان این را بشنوید وای خاندان اسرائیل اصغا نمایید وای خاندان پادشاهان گوش گیرید، زیرا که این فتوی برای شماست چونکه شما در مصفه دام شدید و توری گسترده شده، بر تابور. ۲ عاصیان در کشتار مبالغه نموده‌اند؛ پس من همگی ایشان را تادیب خواهم نمود. ۳ من افرایم را می‌شناسم و اسرائیل از من مخفی نیست زیرا که حال، توای افرایم مرتکب زنا شده‌ای و اسرائیل خویشتن را نجس ساخته است. ۴ کارهای ایشان مانع می‌شود که بسوی خدا بازگشت نمایند چونکه روح زناکاری درقلب ایشان است و خداوند را نمی شناسند. ۵ وفخر اسرائیل پیش روی ایشان شهادت می‌دهد. اسرائیل و افرایم در گناه خود می‌لغزند و یهودانیز همراه ایشان خواهد لغزید. ۶ گوسفندان وگاوان خود را می‌آورند تا خداوند را بطلبند، اما اورا نخواهند یافت چونکه خود را از ایشان دورساخته است. ۷ به خداوند خیانت ورزیده‌اند زیرافرزندان اجنبی تولید نموده‌اند. الان هلالها ایشان را با ملکهای ایشان خواهد بلعید. ۸ در جبعه کرنا و در رامه سرنا بنوازید و دربیت آون صدا بزنید در عقب توای بنیامین. ۹ افرایم در روز عتاب خراب خواهد شد. در میان اسباط اسرائیل به یقین اعلام نمودم. ۱۰ سروران اسرائیل مثل نقل کنندگان حدود می‌باشند. پس خشم خویش را مثل آب بر ایشان خواهم ریخت. ۱۱ افرایم مقهور شده و در داوری کوفته گردیده است زیرا که به پیروی تقالید خرسندمی باشد. ۱۲ بنابراین من برای افرایم مثل بیدشده‌ام و برای خاندان یهودا مانند پوسیدگی. ۱۳ چون افرایم بیماری خود را و یهودا جراحت خویش را دیدند، افرایم به آشور رفته و نزدپادشاهی که دشمن بود فرستاده است اما او شمارا شفا نمی تواند داد و جراحت شما را التیام نتواند نمود. ۱۴ و من برای افرایم مثل شیر و برای خاندان یهودا مانند شیر ژیان خواهم بود. من خودم خواهم درید و رفته خواهم ربود ورهاننده‌ای نخواهد بود. ۱۵ من روانه شده، به مکان خود خواهم برگشت تا ایشان به عصیان خوداعتراف نموده، روی مرا بطلبند. در تنگی خودصبح زود مرا خواهند طلبید.

۶ بیایید نزد خداوند بازگشت نماییم زیرا که او دریده است و ما را شفا خواهد داد؛ اوزده است و ما را شکسته بندی خواهد نمود. ۲ بعداز دو روز ما را زنده خواهد کرد. در روز سوم ما راخواهد برخیزانید و در حضور او زیست خواهیم نمود. ۳ پس خداوند را بشناسیم و به جد و جهدمعرفت او را تعاقب نماییم. طلوع او مثل فجریقین است و بر ما مثل باران و مانند باران آخر که زمین را سیراب می‌کند خواهد آمد. ۴ ای افرایم با تو چه کنم؟ ای یهودا با تو چه کنم؟ زیرا نیکویی تو مثل ابرهای صبح و مانند شبنم است که بزودی می‌گذرد. ۵ بنابراین من ایشان را بوسیله انبیا قطع نمودم و به سخنان دهان خود ایشان را کشتم و داوری من مثل نور ساطع می‌شود. ۶ زیرا که رحمت را پسند کردم و نه قربانی را و معرفت خدا را بیشتر از قربانی های سوختنی. ۷ اما ایشان مثل آدم از عهد تجاوزنمودند و درآنجا به من خیانت ورزیدند. ۸ جلعادشهر گناهکاران و خون آلود است. ۹ و چنانکه رهزنان برای مردم در کمین می‌باشند، همچنان جمعیت کاهنان در راه شکیم می‌کشند زیرا که ایشان مرتکب قباحت شده‌اند. ۱۰ در خاندان اسرائیل عملی هولناک دیدم: افرایم در آنجامرتکب زنا شده، اسرائیل خویشتن را نجس ساخته است. ۱۱ و برای تو نیزای یهودا حصادی معین شده است هنگامی که اسیری قوم خود راخواهم برگردانید.

۷ چون اسرائیل را شفا می‌دادم، آنگاه گناه افرایم و شرارت سامره منکشف گردید، زیرا که مرتکب فریب شده‌اند. دزدان داخل می‌شوند و رهزنان در بیرون تاراج می‌نمایند. ۲ ودر دل خود تفکر نمی کنند که من تمامی شرارت ایشان را به یاد آورده‌ام. الان اعمالشان ایشان رااحاطه می‌نماید و آنها در نظر من واقع شده است. ۳ پادشاه را بشرارت خویش و سروران را به دروغهای خود شادمان می‌سازند. ۴ جمیع ایشان زناکارند مثل تنوری که خباز آن را مشتعل سازدکه بعد از سرشتن خمیر تا مخمر شدنش ازبرانگیختن آتش باز می‌ایستد. ۵ در یوم پادشاه ما، سروران از گرمی شراب، خود را بیمار ساختند واو دست خود را به استهزاکنندگان دراز کرد.

۶ زیرا که دل خود را به مکاید خویش مثل تنورنزدیک آوردند؛ و تمامی شب خباز ایشان می‌خوابد و صبحگاهان آن مثل آتش ملتهب مشتعل می‌شود. ۷ جمیع ایشان مثل تنور گرم شده، داوران خویش را می‌بلعند و همه پادشاهان ایشان می‌افتند و در میان ایشان کسی نیست که مرابخواند. ۸ افرایم با قومها مخلوط شده است. افرایم قرص نانی است که برگردانیده نشده است. ۹ غریبان قوتش را خورده‌اند و او نمی داند. سفیدی بر مویهای او پاشیده شده است و اونمی داند. ۱۰ فخر اسرائیل پیش رویش شهادت می‌دهد اما ایشان به یهوه خدای خود بازگشت نمی نمایند و با وجود این همه او را نمی طلبند. ۱۱ افرایم مانند کبوتر ساده دل، بی‌فهم است. مصر را می‌خوانند و بسوی آشور می‌روند. ۱۲ وچون می‌روند من دام خود را بر ایشان می‌گسترانم و ایشان را مثل مرغان هوا به زیر می‌اندازم وایشان را بر وفق اخباری که به جماعت ایشان رسیده است، تادیب می‌نمایم. ۱۳ وای بر ایشان زیرا که از من فرار کردند. هلاکت بر ایشان باد زیراکه به من عصیان ورزیدند. اگرچه من ایشان رافدیه دادم، لکن به ضد من دروغ گفتند. ۱۴ و از دل خود نزد من استغاثه نمی نمایند بلکه بر بسترهای خود ولوله می‌کنند. برای روغن و شراب جمع شده، بر من فتنه می‌انگیزند. ۱۵ و اگرچه من بازوهای ایشان را تعلیم دادم و تقویت نمودم لیکن با من بداندیشی نمودند. ۱۶ ایشان رجوع می‌کنند اما نه به حضرت اعلی. مثل کمان خطاکننده شده‌اند. سروران ایشان به‌سبب غیظزبان خویش به شمشیر می‌افتند و به‌سبب همین در زمین مصر ایشان را استهزا خواهند نمود.

۸ کرنا را به دهان خود بگذار. او مثل عقاب به ضد خانه خداوند می‌آید، زیرا که از عهدمن تجاوز نمودند و به شریعت من عصیان ورزیدند. ۲ اسرائیل نزد من فریاد می‌نمایند که‌ای خدای ما تو را می‌شناسیم. ۳ اسرائیل نیکویی راترک کرده است. پس دشمن او را تعاقب خواهدنمود. ۴ ایشان پادشاهان نصب نمودند، اما نه ازجانب من. سروران تعیین کردند، اما ایشان رانشناختم. از نقره و طلای خویش بتها برای خودساختند تا منقطع بشوند. ۵ ای سامره او گوساله تورا رد نموده است. خشم من بر ایشان افروخته شد. تا به کی نمی توانند طاهر بشوند؟ ۶ زیرا که این نیزاز اسرائیل است و صنعتگر آن را ساخته است، لهذا خدا نیست. البته گوساله سامره خرد خواهدشد. ۷ به درستی که باد را کاشتند، پس گردباد راخواهند درود. آن را محصول نیست وخوشه هایش آرد نخواهد داد و اگر هم بدهد، غریبان آن را خواهند بلعید. ۸ اسرائیل بلعیده خواهد شد و الان در میان امت‌ها مثل ظرف ناپسندیده می‌باشند. ۹ زیرا که ایشان مثل گورخرتنها و منفرد به آشور رفته‌اند و افرایم عاشقان اجیر کرده است. ۱۰ اگرچه ایشان در میان امت هااجرت می‌دهند، من الان ایشان را جمع خواهم کرد و به‌سبب ستم پادشاه و سروران رو به تناقص خواهند نهاد. ۱۱ چونکه افرایم مذبح های بسیار برای گناه ساخت پس مذبح‌ها برایش باعث گناه شد. ۱۲ احکام بسیار شریعت خود را برای او نوشتم اما آنها را مثل چیز غریب شمردند. ۱۳ قربانی های سوختنی مرا ذبح کردند تا گوشت بخورند وخداوند آنها را قبول نکرد. الان عصیان ایشان را به یاد می‌آورد و عقوبت گناه را بر ایشان می‌رساند وایشان به مصر خواهند برگشت. ۱۴ اسرائیل خالق خود را فراموش کرده، قصرها بنا می‌کند و یهوداشهرهای حصاردار بسیار می‌سازد. اما من آتش به شهرهایش خواهم فرستاد که قصرهایش رابسوزاند.

۹ ای اسرائیل مثل قومها شادی و وجد منمازیرا از خدای خود زنا نمودی و در همه خرمنها اجرت را دوست داشتی. ۲ خرمنها وچرخشتها ایشان را پرورش نخواهد داد و شیره در آن ضایع خواهد شد. ۳ در زمین خداوند ساکن نخواهند شد بلکه افرایم به مصر خواهد برگشت و ایشان در آشور چیزهای نجس خواهند خورد. ۴ برای خداوند شراب نخواهند ریخت و مقبول او نخواهند شد. قربانی های ایشان مثل خوراک ماتمیان خواهد بود و هرکه از آنها بخورد نجس خواهد شد، زیرا خوراک ایشان برای اشتهای ایشان است. پس آن در خانه خداوند داخل نخواهد شد. ۵ پس در ایام مواسم و در ایام عیدهای خداوند چه خواهید کرد؟ ۶ زیرا اینک از ترس هلاکت رفته‌اند، اما مصر ایشان را جمع خواهدکرد و موف ایشان را دفن خواهد نمود. مکانهای نفیسه نقره ایشان را خارها به تصرف خواهندگرفت و در منازل ایشان شوکها خواهد بود. ۷ ایام عقوبت می‌آید. ایام مکافات می‌رسد و اسرائیل این را خواهند دانست. نبی احمق گردید و صاحب روح دیوانه شد به‌سبب کثرت گناه وفراوانی بغض تو. ۸ افرایم از جانب خدای من دیده بان بود. دام صیاد بر تمامی طریقهای انبیاگسترده شد. در خانه خدای ایشان عداوت است. ۹ مثل ایام جبعه فساد را به نهایت رسانیده‌اند، پس عصیان ایشان را بیاد می‌آورد و گناه ایشان رامکافات خواهد داد. ۱۰ اسرائیل را مثل انگورها در بیابان یافتم. پدران شما را مثل نوبر انجیر در ابتدای موسمش دیدم. اما ایشان به بعل فغور رفتند و خویشتن رابرای رسوایی نذیره ساختند و مانند معشوقه خود مکروه شدند. ۱۱ جلال افرایم مثل مرغ می‌پرد. زاییدن و حامله شدن و در رحم قرارگرفتن نخواهد شد. ۱۲ و اگر فرزندان را بپروراننداینشان را بی‌اولاد خواهم ساخت به حدی که انسانی نخواهد ماند. وای بر ایشان حینی که من نیز از ایشان دور شوم. ۱۳ افرایم حینی که او رابرگزیدم مثل صور در مرتع نیکو مغروس بود، اماافرایم پسران خود را برای قاتل بیرون خواهدآورد. ۱۴ ای خداوند به ایشان بده. چه بدهی؟ رحم سقط کننده و پستانهای خشک به ایشان بده. ۱۵ تمامی شرارت ایشان در جلجال است زیراکه در آنجا از ایشان نفرت داشتم. پس ایشان را به‌سبب اعمال زشت ایشان از خانه خود خواهم راند و ایشان را دیگر دوست نخواهم داشت چونکه جمیع سروران ایشان فتنه انگیزند. ۱۶ افرایم خشک شده است و ریشه ایشان خشک گردیده، میوه نمی آورند و اگر نیز بزایند نتایج مرغوب رحم ایشان را خواهم کشت. ۱۷ خدای من ایشان را ترک خواهد نمود چونکه او را نشنیدند، پس در میان امت‌ها آواره خواهند شد.

۱۰ اسرائیل مو برومند است که میوه برای خود می‌آورد. هرچه میوه زیادمی آورد، مذبح‌ها را زیاد می‌سازد و هرچه زمینش نیکوتر می‌شود، تماثیل را نیکوتر بنامی کند. ۲ دل ایشان پر از نفاق است. الان مجرم می‌شوند و

او مذبح های ایشان را خراب و تماثیل ایشان را منهدم خواهد ساخت. ۳
زیرا که الحال می‌گویند: «پادشاه نداریم چونکه از خداوندنمی ترسیم، پس
پادشاه برای ما چه تواند کرد؟» ۴ ایشان قسم های دروغ خورده و عهدها
بسته، سخنان (باطل) می‌گویند و عدالت مثل حنظل درشیارهای زمین
می‌روید. ۵ ساکنان سامره برای گوساله های بیت آون می‌ترسند زیرا که
قومش برای آن ماتم می‌گیرند و کاهنانش به جهت جلال او می‌لرزند زیرا که
از آن دور شده است. ۶ و آن رانیز به آشور به جهت هدیه برای پادشاه
دشمن خواهند برد. افرایم خجالت خواهد کشید واسرائیل از مشورت خود
رسوا خواهد شد. ۷ پادشاه سامره مثل کف بر روی آب نابودمی شود. ۸ و
مکانهای بلند آون که گناه اسرائیل می‌باشد ویران خواهد شد و خار و خس
برمذبح های ایشان خواهد روییدو به کوهها خواهدگفت که ما را بپوشانید
و به تلها که بر ما بیفتید. ۹ ای اسرائیل از ایام جبعه گناه کرده‌ای. درآنجا
ایستادند و جنگ با فرزندان شرارت درجبعه به ایشان نرسید. ۱۰ هر گاه
بخواهم ایشان راتادیب خواهم نمود و قومها به ضد ایشان جمع خواهند
شد، هنگامی که به دو گناه خود بسته شوند. ۱۱ و افرایم گوساله آموخته
شده است که کوفتن خرمن را دوست می‌دارد و من بر گردن نیکوی او
گذر کردم و من بر افرایم یوغ می‌گذارم. یهودا شیار خواهد کرد و یعقوب
مازو برای خودخواهد کشید. ۱۲ برای خود به عدالت بکارید و به حسب
رحمت درو نمایید و زمین ناکاشته را برای خودخیش بزنید زیرا که وقت
است که خداوند رابطلبید تا بیاید و بر شما عدالت را بباراند. ۱۳ شرارت را
شیار کردید و ظلم را درو نمودید وثمره دروغ را خوردید، چونکه به طریق
خود و به کثرت جباران خویش اعتماد نمودید. ۱۴ لهذاهنگامه‌ای در میان
قوم های تو خواهد برخاست وتمامی قلعه هایت خراب خواهد شد به
نهجی که شلمان، بیت اربیل را در روز جنگ خراب کرد که مادر با
فرزندانش خرد شدند. ۱۵ همچنین بیت ئیل به‌سبب شدت شرارت شما به
شما عمل خواهد نمود. در وقت طلوع فجر پادشاه اسرائیل بالکل هلاک
خواهد شد.

۱۱ هنگامی که اسرائیل طفل بود او رادوست داشتم و پسر خود را
از مصرخواندم. ۲ هر قدر که ایشان را بیشتر دعوت کردند، بیشتر از
ایشان دور رفتند و برای بعلیم قربانی گذرانیدند و به جهت بتهای تراشیده
بخورسوزانیدند. ۳ و من راه رفتن را به افرایم تعلیم دادم و او را به بازوها
برداشتم، اما ایشان ندانستند که من ایشان را شفا داده‌ام. ۴ ایشان را به
ریسمانهای انسان و به بندهای محبت جذب نمودم و به جهت ایشان مثل
کسانی بودم که یوغ را از گردن ایشان برمی دارند و خوراک پیش روی
ایشان نهادم. ۵ به زمین مصر نخواهد برگشت، اما آشورپادشاه ایشان
خواهد شد چونکه از بازگشت نمودن ابا کردند. ۶ شمشیر بر شهرهایش
هجوم خواهد آورد و پشت بندهایش را به‌سبب مشورت های ایشان معدوم و
نابود خواهدساخت. ۷ و قوم من جازم شدند که از من مرتدگردند. و
هرچند ایشان را بسوی حضرت اعلی دعوت نمایند لکن کسی خویشتن
رابرنمی افرازد. ۸ ای افرایم چگونه تو را ترک کنم وای اسرائیل چگونه تو را
تسلیم نمایم؟ چگونه تو رامثل ادمه نمایم و تو را مثل صبوئیم سازم؟ دل من
در اندرونم منقلب شده و رقت های من با هم مشتعل شده است. ۹
حدت خشم خود را جاری نخواهم ساخت و بار دیگر افرایم را هلاک
نخواهم نمود زیرا خدا هستم وانسان نی و درمیان تو قدوس هستم، پس به
غضب نخواهم آمد. ۱۰ ایشان خداوند را پیروی خواهند نمود. اومثل شیر
غرش خواهد نمود و چون غرش نماید فرزندان از مغرب به لرزه خواهند آمد.
۱۱ مثل مرغان از مصر و مانند کبوتران از زمین آشور لرزان خواهند آمد.
خداوند می‌گوید که ایشان را در خانه های ایشان ساکن خواهم گردانید.
۱۲ افرایم مرا به دروغها و خاندان اسرائیل به مکرها احاطه کرده‌اند و یهودا
هنوز با خدا و باقدوس امین ناپایدار است.

۱۲ افرایم باد را می‌خورد و باد شرقی راتعاقب می‌کند. تمامی روز دروغ
وخرابی را می‌افزاید و ایشان با آشور عهد می‌بندندو روغن (به جهت هدیه)
به مصر برده می‌شود. ۲ خداوند را با یهودا مخاصمه‌ای است و یعقوب را
برحسب راههایش عقوبت رسانیده، بر وفق اعمالش او را جزا خواهد داد.
۳ او پاشنه برادرخود را در رحم گرفت و در حین قوتش با خدامجاهده
نمود. ۴ با فرشته مجاهده نموده، غالب آمد. گریان شده، نزد وی تضرع
نمود. دربیت ئیل او را یافت و در آنجا با ما تکلم نمود. ۵ اما خداوند،
خدای لشکرهاست و یادگاری او یهوه است. ۶ اما تو بسوی خدای
خودبازگشت نما و رحمت و راستی را نگاه داشته، دائم منتظر خدای خود
باش. ۷ او سوداگری است که میزان فریب در دست او می‌باشد وظلم را
دوست می‌دارد. ۸ و افرایم می‌گوید: «به درستی که دولتمند شده‌ام و
توانگری رابرای خود تحصیل نموده‌ام و در تمامی کسب من بی‌انصافی‌ای
که گناه باشد، در من نخواهند یافت.» ۹ اما من از زمین مصر (تا حال
)یهوه خدای تو هستم و تو را بار دیگر مثل ایام مواسم در خیمه‌ها ساکن
خواهم گردانید. ۱۰ به انبیا نیز تکلم نمودم و رویاها افزودم وبواسطه انبیا
مثل‌ها زدم. ۱۱ به درستی که ایشان در جلعاد محض گناه و بطالت
گردیدند و درجلجال گاوها قربانی کردند. و مذبح های ایشان نیز مثل توده
های سنگ در شیارهای زمین می‌باشد. ۱۲ و یعقوب به زمین ارام فرار کرد
و اسرائیل به جهت زن خدمت نمود و برای زن شبانی کرد. ۱۳ و خداوند
اسرائیل را بواسطه نبی از مصربرآورد و او به‌دست نبی محفوظ گردید. ۱۴
افرایم خشم بسیار تلخی به هیجان آورد، پس خداوندش خون او را بر سرش
واگذاشت و عار اورا بر وی رد نمود.

۱۳ هنگامی که افرایم به لرزه سخن گفت، خویشتن را در اسرائیل
مرتفع نمود؛ اماچون در امر بعل مجرم شد، بمرد. ۲ و الان گناهان
می‌افزایند و از نقره خود بتهای ریخته شده وتماثیل موافق عقل خود می‌سازند
که همه آنهاعمل صنعتگران می‌باشد و درباره آنها می‌گویندکه اشخاصی که
قربانی می‌گذرانند گوساله‌ها رابوسند. ۳ بنابراین، ایشان مثل ابرهای صبح
ومانند شبنمی که بزودی می‌گذرد، هستند. و مثل کاه که از خرمن پراکنده
شود و مانند دود که ازروزن برآید. ۴ اما من از زمین مصر (تا حال)
یهوه خدای توهستم و غیر از من خدای دیگر را نمی شناسی وسوای

من نجات‌دهنده‌ای نیست. ۵ من تو را دربیابان در زمین بسیار خشک
شناختم. ۶ چون چریدند، سیر شدند و چون سیر شدند، دل ایشان مغرور
گردید و از این جهت مرا فراموش کردند. ۷ پس من برای ایشان مثل شیر
خواهم بود و مانندپلنگ به‌سر راه در کمین خواهم نشست. ۸ و مثل
خرسی که بچه هایش را از وی ربوده باشد، بر ایشان حمله خواهم آورد و
پرده دل ایشان راخواهم درید و مثل شیر ایشان را در آنجاخواهم خورد و
حیوانات صحرا ایشان راخواهند درید. ۹ ای اسرائیل هلاک شدی، اما
معاونت تو بامن است. ۱۰ الان پادشاه تو کجاست تا تو را درتمامی
شهرهایت معاونت کند و داورانت (کجایند) که درباره آنها گفتی پادشاه و
سروران به من بده؟ ۱۱ از غضب خود، پادشاهی به تو دادم واز خشم
خویش او را برداشتم. ۱۲ عصیان افرایم بسته شده و گناه او مخزون گردیده
است. ۱۳ دردهای زه مثل زنی که می‌زاید بروی آمده است و او پسری
نادانشمند است زیرا در وقتش، در جای تولد فرزندان نمی ایستد. ۱۴ من
ایشان را از دست هاویه فدیه خواهم داد و ایشان را از موت نجات خواهم
بخشید. ای موت ضربات تو کجاست وای هاویه هلاکت تو کجا است؟
پشیمانی از چشمان من مستور شده است. **(Sheol h7585)** ۱۵ اگرچه
در میان برادرانش ثمر آورد، اما باد شرقی می‌وزد وباد خداوند از بیابان برمی
آید و منبع اوخشک می‌گردد و چشمه‌اش می‌خشکد و اوگنج تمامی اسباب
نفیسه وی را تاراج می‌نماید. ۱۶ سامره متحمل گناه خود خواهدشد، زیرا
به خدای خود فتنه انگیخته است. ایشان به شمشیر خواهند افتاد و اطفال
ایشان خرد و زنان حامله ایشان شکم دریده خواهندشد.

۱۴ ای اسرائیل بسوی یهوه خدای خودبازگشت نما زیرا به‌سبب گناه
خودلغزیده‌ای. ۲ با خود سخنان گرفته، بسوی خداوند بازگشت نمایید و او
را گویید: «تمامی گناه را عفو فرما و ما را به لطف مقبول فرما، پس گوساله
های لبهای خویش را ادا خواهیم نمود. ۳ آشور ما را نجات نخواهد داد و
بر اسبان سوارنخواهیم شد و بار دیگر به عمل دستهای خودنخواهیم گفت
که شما خدایان ما هستید چونکه ازتو یتیمان رحمت می‌یابند.» ۴ ارتداد
ایشان را شفا داده، ایشان را مجان دوست خواهم داشت زیرا خشم من از
ایشان برگشته است. ۵ برای اسرائیل مثل شبنم خواهم بود و او مانند
سوسنها گل خواهد کرد و مثل لبنان ریشه های خود را خواهد دوانید. ۶
شاخه هایش منتشر شده، زیبایی او مثل درخت زیتون وعطرش مانند لبنان
خواهد بود. ۷ آنانی که زیرسایه‌اش ساکن می‌باشند، مثل گندم زیست
خواهند کرد و مانند موها گل خواهندآورد. انتشار او مثل شراب لبنان خواهد
بود. ۸ افرایم خواهد گفت: مرا دیگر با بتها چه‌کار است؟ و من او را
اجابت کرده، منظور خواهم داشت. من مثل صنوبر تر و تازه می‌باشم. میوه
تو از من یافت می‌شود. ۹ کیست مرد حکیم که این چیزها رابفهمد و
فهیمی که آنها را بداند؟ زیرا طریق های خداوند مستقیم است و عادلان در
آنها سلوک می‌نمایند، اما خطاکاران در آنها لغزش می‌خورند.

یوئیل

۱ نازل شد. ۲ ای مشایخ این را بشنوید! وای جمیع ساکنان زمین این
را گوش گیرید! آیا مثل این درایام شما یا در ایام پدران شما واقع شده
است؟ ۳ شما از این به پسران خود و پسران شما به پسران خویش و پسران
ایشان به طبقه بعد خبر بدهید. ۴ آنچه از سن باقی ماند، ملخ می‌خورد
و آنچه ازملخ باقی ماند، لنبه می‌خورد و آنچه از لنبه باقی ماند، سوس
می‌خورد. ۵ ای مستان بیدار شده، گریه کنید وای همه میگساران به
جهت عصیرانگور ولوله نمایید زیرا که از دهان شما منقطع شده است. ۶
زیرا که امتی قوی و بیشمار به زمین من هجوم می‌آورند. دندانهای ایشان
دندانهای شیر است و اضراس ایشان اضراس هژبر است. ۷ تاکستان مرا
ویران و انجیرهای مرا خراب کرده و پوست آنها را بالکل کنده، بیرون
انداخته‌اند وشاخه های آنها سفید شده است. ۸ مثل دختری که برای
شوهر جوانی خود پلاس می‌پوشد، ماتم بگیر. ۹ هدیه آردی و هدیه ریختنی
از خانه خداوند منقطع شده است. کاهنانی که خدام خداوند هستند ماتم
می‌گیرند. ۱۰ صحرا خشک شده و زمین ماتم می‌گیرد زیرا گندم تلف شده
وشیره خشک گردیده و روغن ضایع شده است. ۱۱ ای فلاحان خجل
شوید وای باغبانان ولوله نمایید به جهت گندم و جو زیرا محصول زمین
تلف شده است. ۱۲ موها خشک و انجیرها ضایع شده؛ انار و خرما و
سیب و همه درختان صحراخشک گردیده، زیرا خوشی از بنی آدم رفع شده
است. ۱۳ ای کاهنان پلاس در بر کرده، نوحه گری نمایید وای خادمان
مذبح ولوله کنید وای خادمان خدای من داخل شده، در پلاس شب رابسر
برید، زیرا که هدیه آردی و هدیه ریختنی ازخانه خدای شما باز داشته شده
است. ۱۴ روزه راتعیین نمایید و محفل مقدس را ندا کنید! مشایخ وتمامی
ساکنان زمین را به خانه یهوه خدای خودجمع نموده، نزد خداوند تضرع
نمایید. ۱۵ وای برآن روز زیرا روز خداوند نزدیک است و مثل هلاکتی
از قادر مطلق می‌آید. ۱۶ آیا ماکولات درنظر ما منقطع نشد و سرور و
شادمانی از خانه خدای ما. ۱۷ دانه‌ها زیر کلوخها پوسید. مخزنهاویران و
انبارها خراب شد زیرا گندم تلف گردید. ۱۸ بهایم چه قدر ناله می‌کنند و
رمه های گاوان شوریده احوالند، چونکه مرتعی ندارند وگله های گوسفند نیز
تلف شده‌اند. ۱۹ ای خداوندنزد تو تضرع می‌نمایم زیرا که آتش مرتع های
صحرا را سوزانیده و شعله همه درختان صحرا را افروخته است. ۲۰ بهایم
صحرا بسوی تو صیحه می‌زنند زیرا که جویهای آب خشک شده و آتش
مرتعهای صحرا را سوزانیده است.

۲ در صهیون کرنا بنوازید و در کوه مقدس من صدا بلند کنید! تمامی
ساکنان زمین بلرزندزیرا روز خداوند می‌آید و نزدیک است. ۲ روزتاریکی و
ظلمت، روز ابرها و ظلمت غلیظ مثل فجر منبسط بر کوهها! امتی عظیم و
قوی که مانندآن از ازل نبوده و بعد از این تا سالها و دهرهای بسیار نخواهد
بود. ۳ پیش روی ایشان آتش می‌سوزاند و در عقب ایشان شعله ملتهب
می‌گردد. پیش روی ایشان، زمین مثل باغ عدن ودر عقب ایشان، بیابان
بایر است و نیز از ایشان احدی رهایی نمی یابد. ۴ منظر ایشان مثل
منظراسبان است و مانند اسب‌سواران می‌تازند. ۵ مثل صدای ارابه‌ها بر
قله کوهها جست و خیزمی کنند؛ مثل صدای شعله آتش که کاه رامی
سوزاند؛ مانند امت عظیمی که برای جنگ صف بسته باشند. ۶ از حضور
ایشان قوم هامی لرزند. تمامی رویها رنگ پریده می‌شود. ۷ مثل جباران
می‌دوند، مثل مردان جنگی بر حصارهابرمی آیند و هر کدام به راه خود
می‌آیند وطریقهای خود را تبدیل نمی کنند. ۸ بر یکدیگرازدحام نمی کنند،
زیرا هرکس به راه خودمی خرامد. از میان حربه‌ها هجوم می‌آورند وصف های
خود را نمی شکنند. ۹ بر شهرمی جهند، به روی حصارها می‌دوند، به
خانه هابرمی آیند. مثل دزدان از پنجره‌ها داخل می شوند. ۱۰ از حضور
ایشان زمین متزلزل وآسمانها مرتعش می‌شود؛ آفتاب و ماه سیاه می‌شوند و
ستارگان نور خویش را باز می‌دارند. ۱۱ و خداوند آواز خود را پیش لشکر
خویش بلند می‌کند، زیرا اردوی او بسیار عظیم است و آنکه سخن خود را
بجا می‌آورد، قدیراست. زیرا روز خداوند عظیم و بی‌نهایت مهیب است و
کیست که طاقت آن را داشته باشد. ۱۲ و لکن الان خداوند می‌گوید با
تمامی دل وبا روزه و گریه و ماتم بسوی من بازگشت نمایید. ۱۳ و دل
خود را چاک کنید نه رخت خویش را وبه یهوه خدای خود بازگشت نمایید
زیرا که اورئوف و رحیم است و دیرخشم و کثیراحسان و ازبلا پشیمان
می‌شود. ۱۴ که می‌داند که شایدبرگردد و پشیمان شود و در عقب خود
برکتی واگذارد، یعنی هدیه آردی و هدیه ریختنی برای یهوه خدای شما.
۱۵ در صهیون کرنا بنوازید وروزه را تعیین کرده، محفل مقدس را ندا کنید.
۱۶ قوم را جمع کنید، جماعت را تقدیس نمایید، پیران و کودکان و
شیرخوارگان را فراهم آورید. داماد از حجره خود و عروس از حجله خویش
بیرون آیند. ۱۷ کاهنانی که خدام خداوند هستنددر میان رواق و مذبح گریه
کنند و بگویند: «ای خداوند بر قوم خویش شفقت فرما و میراث خویش را
به عار مسپار، مبادا امت‌ها بر ایشان حکمرانی نمایند. چرا در میان قومها
بگویند که خدای ایشان کجا است؟» ۱۸ پس خداوند برای زمین خود به
غیرت خواهد آمد و بر قوم خویش شفقت خواهد نمود. ۱۹ و خداوند قوم
خود را اجابت نموده، خواهدگفت: «اینک من گندم و شیره و روغن را
برای شمامی فرستم تا از آنها سیر شوید و شما را بار دیگردر میان امت‌ها
عار نخواهم ساخت. ۲۰ و لشکرشمالی را از شما دور کرده، به زمین
خشک ویران خواهم راند که مقدمه آن بر دریای شرقی وساقه‌اش بر دریای
غربی خواهد بود و بوی بدش بلند خواهد شد و عفونتش برخواهد آمد
زیراکارهای عظیم کرده است.» ۲۱ ای زمین مترس! وجد و شادی بنما
زیرایهوه کارهای عظیم کرده است. ۲۲ ای بهایم صحرا مترسید زیرا که مرتع
های بیابان سبز شد ودرختان میوه خود را آورد و انجیر و مو قوت خویش را
دادند. ۲۳ ای پسران صهیون در یهوه خدای خویش وجد و شادی نمایید،
زیرا که باران اولین را به اندازه‌اش به شما داده است وباران اول و آخر
را در وقت برای شما بارانیده است. ۲۴ پس خرمن از گندم پر خواهد
شد ومعصره‌ها از شیره و روغن لبریز خواهد گردید. ۲۵ و سالهایی را که
ملخ و لنبه و سوس و سن یعنی لشکر عظیم من که بر شما فرستاده بودم

خوردندبه شما رد خواهم نمود. ۲۶ و غذای بسیارخورده، سیر خواهید شد
و اسم یهوه خدای خودرا که برای شما کارهای عجیب کرده است، تسبیح
خواهید خواند و قوم من تا به ابد خجل نخواهند شد. ۲۷ و خواهید
دانست که من در میان اسرائیل می‌باشم و من یهوه خدای شما هستم
ودیگری نیست و قوم من خجل نخواهند شد تاابدالاباد. ۲۸ و بعد از آن
روح خود را بر همه بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شما نبوت
خواهندنمود و پیران شما و جوانان شما رویاها خواهندديد. ۲۹ و در آن ایام
روح خود را بر غلامان وکنیزان نیز خواهم ریخت. ۳۰ و آیات را از خون
وآتش و ستونهای دود در آسمان و زمین ظاهرخواهم ساخت. ۳۱ آفتاب به
تاریکی و ماه به خون مبدل خواهند شد، پیش از ظهور یوم عظیم ومهیب
خداوند. ۳۲ و واقع خواهد شد هرکه نام خداوند را بخواند نجات یابد زیرا
در کوه صهیون و در اورشلیم چنانکه خداوند گفته است بقیتی خواهد بود و
در میان باقی ماندگان آنانی که خداوند ایشان را خوانده است.

۳ زیرا اینک در آن ایام و در آن زمان چون اسیری یهودا و اورشلیم را
برگردانیده باشم، ۲ آنگاه جمیع امت‌ها را جمع کرده، به وادی یهوشافاط
فرود خواهم آورد و در آنجا باایشان درباره قوم خود و میراث خویش اسرائیل
محاکمه خواهم نمود زیرا که ایشان را در میان امت‌ها پراکنده ساخته و
زمین مرا تقسیم نموده‌اند. ۳ و بر قوم من قرعه انداخته و پسری درعوض
فاحشه‌ای داده و دختری به شراب فروخته‌اند تا بنوشند. ۴ و حال‌ای صور
و صیدون و تمامی دیار فلسطینیان شما را با من چه‌کار است؟ آیا شما به
من جزا می‌رسانید؟ و اگر به من جزا برسانید من جزای شما را بزودی هرچه
تمام تر به‌سر شما رد خواهم نمود. ۵ چونکه نقره و طلا و نفایس زیبای مرا
گرفته، آنها را به هیکل های خود درآوردید. ۶ و پسران یهودا وپسران
اورشلیم را به پسران یونانیان فروختید تاایشان را از حدود ایشان دور کنید. ۷
اینک من ایشان را از مکانی که ایشان را به آن فروختید، خواهم برانگیزانید
و اعمال شما را به‌سر شماخواهم برگردانید. ۸ و پسران و دختران شما را
به‌دست بنی یهودا خواهم فروخت تا ایشان را به سبائیان که امتی بعید
می‌باشند بفروشند زیراخداوند این را گفته است. ۹ این را در میان امت‌ها
ندا کنید. تدارک جنگ بینید و جباران را برانگیزانید. تمامی مردان جنگی
نزدیک شده، برآیند. ۱۰ گاوآهنهای خود را برای شمشیرها و اره های
خویش را برای نیزه‌ها خردکنید و مرد ضعیف بگوید: من قوی هستم. ۱۱
ای همه امت‌ها بشتابید و بیایید و از هر طرف جمع شوید! ای خداوند
شجاعان خود را به آنجا فرودآور! ۱۲ امت‌ها برانگیخته شوند و به وادی
یهوشافاط برآیند زیرا که من در آنجا خواهم نشست تا بر همه امت هایی
که به اطراف آن هستند داوری نمایم. ۱۳ داس را پیش آورید زیراکه حاصل
رسیده است. بیایید پایمال کنید زیراکه معصره‌ها پر شده و چرخشتها لبریز
گردیده است چونکه شرارت شما عظیم است. ۱۴ جماعتها، جماعتها در
وادی قضا! زیرا روزخداوند در وادی قضا نزدیک است. ۱۵ آفتاب وماه سیاه
می‌شوند و ستارگان تابش خود رابازمی دارند. ۱۶ و خداوند از صهیون نعره
می‌زندو آواز خود را از اورشلیم بلند می‌کند و آسمان وزمین متزلزل می‌شود،
اما خداوند ملجای قوم خود و ملاذ بنی‌اسرائیل خواهد بود. ۱۷ پس خواهید
دانست که من یهوه خدای شما در کوه مقدس خویش صهیون ساکن
می‌باشم و اورشلیم مقدس خواهد بود و بیگانگان دیگر از آن عبور نخواهند
نمود. ۱۸ و در آن روزکوهها عصیر انگور را خواهند چکانید و کوهها به
شیر جاری خواهد شد و تمامی وادیهای یهودا به آب جاری خواهد گردید
و چشمه‌ای از خانه خداوند بیرون آمده، وادی شطیم را سیراب خواهد
ساخت. ۱۹ مصر ویران خواهد شد و ادوم به بیابان بایر مبدل خواهد
گردید، به‌سبب ظلمی که بر بنی یهودا نمودند و خون بی‌گناهان را درزمین
ایشان ریختند. ۲۰ و یهودا تا ابدالابادمسکون خواهد شد و اورشلیم تا
دهرهای بسیار. ۲۱ و خونریزی ایشان را که طاهر نساخته بودم، طاهر
خواهم ساخت و یهوه در صهیون ساکن خواهد شد.

عاموس

۱ آنها را در ایام عزیا، پادشاه یهودا و ایام یربعام بن یوآش، پادشاه اسرائیل
در سال قبل اززلزله درباره اسرائیل دید. ۲ پس گفت: خداوند ازصهیون نعره
می‌زند و آواز خود را از اورشلیم بلند می‌کند و مرتع های شبانان ماتم
می‌گیرند وقله کرمل خشک می‌گردد. ۳ خداوند چنین می‌گوید: به‌سبب
سه و چهارتقصیر دمشق عقوبتش را نخواهم برگردانید زیراکه جلعاد را به
چومهای آهنین کوفتند. ۴ پس آتش در خاندان حزائیل خواهم فرستاد
تاقصرهای بنهدد را بسوزاند. ۵ و پشت بندهای دمشق را خواهم شکست
و ساکنان را از همواری آون و صاحب عصا را از بیت عدن منقطع خواهم
ساخت و خداوند می‌گوید که قوم ارام به قیر به اسیری خواهند رفت. ۶
خداوند چنین می‌گوید: به‌سبب سه و چهارتقصیر غزه عقوبتش را نخواهم
برگردانید زیرا که تمامی (قوم را) به اسیری بردند تا ایشان را به ادوم تسلیم
نمایند. ۷ پس آتش به حصارهای غزه خواهم فرستاد تا قصرهایش را
بسوزاند. ۸ وساکنان را از اشدود و صاحب عصا را از اشقلون منقطع
ساخته، دست خود را به عقرون فرودخواهم آورد و خداوند یهوه می‌گوید که
باقی ماندگان فلسطینیان هلاک خواهند شد. ۹ خداوند چنین می‌گوید:
به‌سبب سه و چهارتقصیر صور عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که تمامی
(قوم را) به اسیری برده، ایشان را به ادوم تسلیم نمودند و عهد برادران را به
یاد نیاوردند. ۱۰ پس آتش بر حصارهای صور خواهم فرستاد تاقصرهایش
را بسوزاند. ۱۱ خداوند چنین می‌گوید: به‌سبب سه وچهار تقصیر ادوم
عقوبتش را نخواهم برگردانیدزیرا که برادر خود را به شمشیر تعاقب نمود
ورحمهای خویش را تباه ساخت و خشم اوپیوسته می‌درید و غضب خود را
دایم نگاه می‌داشت. ۱۲ پس آتش بر تیمان خواهم فرستادتا قصرهای بصره
را بسوزاند. ۱۳ خداوند چنین می‌گوید: به‌سبب سه وچهار تقصیر بنی
عمون عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که زنان حامله جلعاد را شکم پاره
کردند تا حدود خویش را وسیع گردانند. ۱۴ پس آتش در حصارهای ربه
مشتعل خواهم ساخت تاقصرهایش را با صدای عظیمی در روز جنگ و
باتندبادی در روز طوفان بسوزاند. ۱۵ و خداوندمی گوید که پادشاه ایشان
به اسیری خواهد رفت او و سرورانش جمیع.

۲ چهار تقصیر موآب عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که استخوانهای
پادشاه ادوم راآهک پختند. ۲ پس آتش بر موآب می‌فرستم تاقصرهای قریوت
را بسوزاند و موآب با هنگامه وخروش و صدای کرنا خواهد مرد. ۳
و خداوندمی گوید که داور را از میانش منقطع خواهم ساخت و همه
سرورانش را با وی خواهم کشت. ۴ خداوند چنین می‌گوید: به‌سبب سه و
چهارتقصیر یهودا عقوبتش را نخواهم برگردانید زیراکه شریعت خداوند را ترک
نموده، فرایض او رانگاه نداشتند و دروغهای ایشان که پدرانشان آنهارا
پیروی نمودند ایشان را گمراه کرد. ۵ پس آتش بر یهودا خواهم فرستاد تا
قصرهای اورشلیم رابسوزاند. ۶ خداوند چنین می‌گوید: به‌سبب سه و
چهارتقصیر اسرائیل عقوبتش را نخواهم برگردانیدزیرا که مرد عادل را به نقره و
مسکین را به زوج نعلین فروختند. ۷ و به غبار زمین که بر سرمسکینان
است حرص دارند و راه حلیمان رامنحرف می‌سازند و پسر و پدر به یک
دختردرآمده، اسم قدوس مرا بی‌حرمت می‌کنند. ۸ وبر رختی که گرو
می‌گیرند، نزد هر مذبح می‌خوابند و شراب جریمه شدگان را در خانه
خدای خود می‌نوشند. ۹ و حال آنکه من اموریان را که قامت ایشان مانند
قد سرو آزاد بود و ایشان مثل بلوط تنومندبودند، پیش روی ایشان هلاک
ساختم و میوه ایشان را از بالا و ریشه های ایشان را از پایین تلف نمودم.
۱۰ و من شما را از زمین مصر برآورده، چهل سال در بیابان گردش دادم تا
زمین اموریان رابه تصرف آورید. ۱۱ و بعضی از پسران شما را انبیاو بعضی
از جوانان شما را نذیره قرار دادم. خداوند می‌گوید: ای بنی‌اسرائیل آیا چنین
نیست؟ ۱۲ اما شما نذیره‌ها را شراب نوشانیدید وانبیا را نهی نموده، گفتید
که نبوت مکنید. ۱۳ اینک من شما را تنگ خواهم گذارد چنانکه ارابه‌ای
که از بافه‌ها پر باشد، تنگ گذارده می‌شود. ۱۴ و مفر برای تندرو فوت
خواهد شد و تنومند به توانایی خویش غالب نخواهد آمد و جبار جان خود
را نخواهد رهانید. ۱۵ و تیرانداز نخواهدایستاد و تیزپا خود را نخواهد رهانید
و اسب‌سوارجان خود را خلاصی نخواهد داد. ۱۶ و خداوندمی گوید که
شجاع ترین جباران در آن روز عریان خواهند گریخت.

۳ این کلام را بشنوید که خداوند آن را به ضدشمای بنی‌اسرائیل و به
ضد تمامی خاندانی که از زمین مصر بیرون آوردم، تنطق نموده و گفته
است: ۲ من شما را فقط از تمامی قبایل زمین شناختم پس عقوبت تمام
گناهان شما را بر شما خواهم رسانید. ۳ آیا دو نفر با هم راه می‌روند جز
آنکه متفق شده باشند؟ آیا شیر در جنگل غرش می‌کند حینی که شکار
نداشته باشد؟ آیا شیر ژیان آواز خود را از بیشه‌اش می‌دهد حینی که چیزی
نگرفته باشد؟ ۴ آیا مرغ به دام زمین می‌افتد، جایی که تله برای او نباشد؟
آیا دام از زمین برداشته می‌شود، حینی که چیزی نگرفته باشد؟ ۵ آیا کرنادر
شهر نواخته می‌شود و خلق نترسند؟ ۶ آیا بلابر شهر وارد بیاید و خداوند آن
را نفرموده باشد؟ ۷ زیرا خداوند یهوه کاری نمی کند جز اینکه سرخویش را
به بندگان خود انبیا مکشوف می‌سازد. ۸ شیر غرش کرده است، کیست
که نترسد؟ خداوند یهوه تکلم نموده است: کیست که نبوت ننماید؟ ۹ بر
قصرهای اشدود و بر قصرهای زمین مصرندا کنید و بگویید بر کوههای
سامره جمع شوید و ملاحظه نمایید که چه هنگامه های عظیم دروسط آن
و چه ظلمها در میانش واقع شده است. ۱۰ زیرا خداوند می‌گوید: آنانی که
ظلم و غارت را در قصرهای خود ذخیره می‌کنندراست کرداری را نمی
دانند. ۱۱ بنابراین خداوندیهوه چنین می‌گوید: دشمن به هر طرف زمین
خواهد بود و قوت تو را از تو به زیر خواهد آوردو قصرهایت تاراج خواهد
شد. ۱۲ خداوند چنین می‌گوید: چنانکه شبان دوساق یا نرمه گوش را از
دهان شیر رها می‌کند، همچنان بنی‌اسرائیل که در سامره در گوشه‌ای
بستری و در دمشق در فراشی ساکنند رهایی خواهند یافت. ۱۳ خداوند
یهوه خدای لشکرهامی گوید: بشنوید و به خاندان یعقوب شهادت دهید.
۱۴ زیرا در روزی که عقوبت تقصیرهای اسرائیل را به وی رسانم بر مذبح

های بیت ئیل نیزعقوبت خواهم رسانید و شاخهای مذبح قطع شده، به زمین خواهد افتاد. ۱۵ و خداوند می‌گوید که خانه زمستانی را باخانه تابستانی خراب خواهم کرد و خانه های عاج تلف خواهد شد و خانه های عظیم منهدم خواهدگردید.»

۴ ای گاوان باشان که بر کوههای سامره می باشید و بر مسکینان ظلم نموده، فقیران را ستم می‌کنید و به آقایان ایشان می‌گوییدبیاورید تا بنوشیم، این کلام را بشنوید! ۲ خداوندیهوه به قدوسیت خود قسم خورده است که اینک ایامی بر شما می‌آید که شما را با غلها خواهندکشید و باقی ماندگان شما را با قلابهای ماهی. ۳ وخداوند می‌گوید که هر یک از شما از شکافهای رویروی خود بیرون خواهد رفت و شما به هرمون افکنده خواهید شد. ۴ به بیت ئیل بیایید و عصیان بوزرید و به جلجال آمده، عصیان را زیاد کنید و هر بامدادقربانی های خود را بیاورید و هر سه روزعشرهای خود را. ۵ و قربانی های تشکر باخمیرمایه بگذرانید و هدایای تبرعی را ندا کرده، اعلان نمایید زیراای بنی‌اسرائیل همین پسندیده شما است! قول خداوند یهوه این است. ۶ و من نیزنظافت دندان را در جمیع شهرهای شما و احتیاج نان را در جمیع مکانهای شما به شما دادم. معهذاخداوند می‌گوید بسوی من بازگشت ننمودید. ۷ و من نیز حینی که سه ماه تا درو مانده بود، باران را از شما منع نمودم و بر یک شهر بارانیدم وبر شهر دیگر نبارانیدم و بر یک قطعه باران آمد وقطعه دیگر که باران نیافت خشک شد. ۸ پس اهل دو یا سه شهر بسوی یک شهر برای نوشیدن آب آواره شدند، اما سیراب نگشتند و خداوندمی گوید که بسوی من بازگشت ننمودید. ۹ و شمارا به باد سموم و یرقان مبتلا ساختم و ملخ بسیاری از باغها و تاکستانها و انجیرها و زیتونهای شما را خورد. معهذا خداوند می‌گوید بسوی من بازگشت ننمودید. ۱۰ و وبا را به رسم مصر بر شمافرستادم و جوانان شما را به شمشیر کشتم واسبان شما را بردند و عفونت اردوهای شما به بینی شما برآمد. معهذا خداوند می‌گوید بسوی من بازگشت ننمودید. ۱۱ و بعضی از شما را به نهجی که خدا سدوم و عموره را واژگون ساخت سرنگون نمودم و مانند مشعلی که از میان آتش گرفته شود بودید. معهذا خداوند می‌گوید بسوی من بازگشت ننمودید. ۱۲ بنابراین‌ای اسرائیل به اینطور با تو عمل خواهم نمود و چونکه به اینطور با تو عمل خواهم نمود، پس‌ای اسرائیل خویشتن را مهیاساز تا با خدای خود ملاقات نمایی. ۱۳ زیرا اینک آن که کوهها را ساخته و باد را آفریده است وانسان را از فکرهای خودش اطلاع می‌دهد و فجررا به تاریکی مبدل می‌سازد و بر بلندیهای زمین می‌خرامد، یهوه خدای لشکرها اسم او می‌باشد.

۵ ای خاندان اسرائیل این کلام را که برای مرثیه بر شما می‌خوانم بشنوید. ۲ دختراکره اسرائیل افتاده است و دیگر نخواهدبرخاست. بر زمین خود انداخته شده، و احدی نیست که او را برخیزاند. ۳ زیرا خداوند یهوه چنین می‌گوید: شهری که با هزار نفر بیرون رفت، صد نفر را برای خاندان اسرائیل باقی خواهدداشت و شهری که با صد نفر بیرون رفت، ده نفر راباقی خواهد داشت. ۴ زیرا خداوند به خاندان اسرائیل چنین می‌گوید: مرا بطلبید و زنده بمانید. ۵ اما بیت ئیل را مطلبید و به جلجال داخل مشویدو به بئرشبع مروید، زیرا جلجال البته به اسیری خواهد رفت و بیت ئیل نیست خواهد شد. ۶ خداوند را بطلبید و زنده مانید، مبادا او مثل آتش در خاندان یوسف افروخته شده، بسوزاند وکسی در بیت ئیل نباشد که آن را خاموش کند. ۷ ای شما که انصاف را به افسنتین مبدل می‌سازید و عدالت را به زمین می‌اندازید، ۸ آن که ثریا و جبار را آفرید و فجر را به سایه موت مبدل ساخت و روز را مثل شب تاریک گردانید وآبهای دریا را خوانده، آنها را بر روی زمین ریخت، یهوه اسم او می‌باشد؛ ۹ آنکه خرابی را برزورآوران می‌رساند چنانکه خرابی بر قلعه ها وارد می‌آید؛ ۱۰ ایشان از آنانی که در محکمه حکم می‌کنند، نفرت دارند و راستگویان رامکروه می‌دارند. ۱۱ بنابراین چونکه مسکینان راپایمال کردید و هدایای گندم از ایشان گرفتید، خانه‌ها را از سنگهای تراشیده بنا خواهید نموداما در آنها ساکن نخواهید شد و تاکستانهای دلپسند غرس خواهید نمود و لیکن شراب آنها رانخواهید نوشید. ۱۲ زیرا تقصیرهای شما رامی دانم که بسیار است و گناهان شما را که عظیم می‌باشد، زیرا عادلان را به تنگ می‌آورید و رشوه می‌گیرید و فقیران را در محکمه از حق ایشان منحرف می‌سازید. ۱۳ لهذا هرکه عاقل باشد در آن زمان خاموش خواهد ماند زیرا که زمان بد خواهد بود. ۱۴ نیکویی را بطلبید و نه بدی را تا زنده بمانید وبدین منوال یهوه خدای لشکرها با شما خواهدبود، چنانکه می‌گویید. ۱۵ از بدی نفرت کنید ونیکویی را دوست دارید و انصاف را در محکمه ثابت نمایید، شاید که یهوه خدای لشکرها بر بقیه یوسف رحمت نماید. ۱۶ بنابراین، خداوند یهوه خدای لشکرهاچنین می‌گوید: در همه چهارسوها نوحه گری خواهد بود و در همه کوچه‌ها وای وای خواهندگفت و فلاحان را برای ماتم و آنانی را که مرثیه خوانی آموخته شده‌اند، برای نوحه گری خواهند خواند. ۱۷ و در همه تاکستانها نوحه گری خواهد بود، زیرا خداوند می‌گوید که من در میان تو عبور خواهم کرد. ۱۸ وای بر شما که مشتاق روز خداوند می‌باشید. روز خداوند برای شماچه خواهد بود؟ تاریکی و نه روشنایی! ۱۹ مثل کسی‌که از شیری فرار کند و خرسی بدو برخورد، یا کسی‌که به خانه داخل شده، دست خود را بردیوار بنهد و ماری او را بگزد. ۲۰ آیا روز خداوندتاریکی نخواهد بود و نه روشنایی و ظلمت غلیظی که در آن هیچ درخشندگی نباشد؟ ۲۱ من از عیدهای شما نفرت و کراهت دارم و(عطر) محفل های مقدس شما را استشمام نخواهم کرد. ۲۲ و اگرچه قربانی های سوختنی وهدایای آردی خود را برای من بگذرانید، آن راقبول نخواهم کرد و ذبایح سلامتی پرواریهای شما را منظور نخواهم داشت. ۲۳ آهنگ سرودهای خود را از من دور کن زیرا نغمه بربطهای تو را گوش نخواهم کرد. ۲۴ و انصاف مثل آب و عدالت مانند نهر دایمی جاری بشود. ۲۵ ای خاندان اسرائیل آیا شما قربانی‌ها و هدایابرای من مدت چهل سال در بیابان گذرانیدید؟ ۲۶ نی بلکه خیمه ملکوم خود و تمثال اصنام خویش و کوکب خدایان خود را که به جهت خویشتن ساخته بودید برداشتید. ۲۷ پس یهوه که نام او خدای لشکرها می‌باشد، می‌فرماید که من شما را به آن طرف دمشق جلای وطن خواهم ساخت.

۶ وای بر آنانی که در صهیون ایمن و درکوهستان سامره مطمئن هستند
که نقبای امت های اولی که خاندان اسرائیل نزد آنها آمدندمی باشند. ۲
به کلنه عبور کنید و ملاحظه نمایید واز آنجا به حمات بزرگ بروید و به
جت فلسطینیان فرود آیید؛ آیا آنها از این ممالک نیکوتر است یا حدود
ایشان از حدود شمابزرگتر؟ ۳ شما که روز بلا را دور می‌کنید و مسند ظلم
را نزدیک می‌آورید. ۴ که بر تختهای عاج می‌خوابید و بر بسترها دراز
می‌شوید و برهها را ازگله و گوساله‌ها را از میان حظیره‌ها می‌خورید. ۵ که با
نغمه بربط می‌سرایید و آلات موسیقی رامثل داود برای خود اختراع می‌کنید.
۶ و شراب رااز کاسه‌ها می‌نوشید و خویشتن را به بهترین عطریات تدهین
می‌نمایید اما به جهت مصیبت یوسف غمگین نمی شوید. ۷ بنابراین
ایشان الان بااسیران اول به اسیری خواهند رفت و صدای عیش کنندگان
دور خواهد شد. ۸ خداوند یهوه به ذات خود قسم خورده ویهوه خدای
لشکرها فرموده است که من ازحشمت یعقوب نفرت دارم و قصرهایش نزد
من مکروه است. پس شهر را با هرچه در آن است تسلیم خواهم نمود. ۹
و اگر ده نفر در یک شهرباقی‌مانده باشند ایشان خواهند مرد. ۱۰ و چون
خویشاوندان و دفن کنندگان کسی را بردارند تااستخوانها را از خانه بیرون
برند آنگاه به کسی‌که در اندرون خانه باشد خواهند گفت: آیا دیگری نزد
تو هست؟ او جواب خواهد داد که نیست. پس خواهند گفت: ساکت
باش زیرا نام یهوه نبایدذکر شود. ۱۱ زیرا اینک خداوند امر می‌فرماید وخانه
بزرگ به خرابیها و خانه کوچک به شکافهاتلف می‌شود. ۱۲ آیا اسبان بر
صخره می‌دوند یاآن را با گاوان شیار می‌کنند؟ زیرا که شما انصاف را به
حنظل و ثمره عدالت را به افسنتین مبدل ساخته‌اید. ۱۳ و به ناچیز شادی
می‌کنید ومی گویید آیا با قوت خویش شاخها برای خودپیدا نکردیم؟ ۱۴ زیرا
یهوه خدای لشکرهامی گوید: اینک‌ای خاندان اسرائیل من به ضدشما امتی
برمی انگیزانم که شما را از مدخل حمات تا نهر عربه به تنگ خواهندآورد.

۷ خداوند یهوه به من چنین نمودار ساخت که اینک در ابتدای روییدن
حاصل رش دوم ملخها آفرید و هان حاصل رش دوم بعد از چیدن پادشاه
بود. ۲ و چون تمامی گیاه زمین را خورده بودند، گفتم: «ای خداوند یهوه
مستدعی آنکه عفو فرمایی! چگونه یعقوب برخیزد چونکه کوچک است؟»
۳ و خداوند از این پشیمان شد وخداوند گفت: «نخواهد شد.» ۴
خداوند یهوه به من چنین نمودار ساخت و اینک خداوند یهوه آتش را خواند
که محاکمه بکند. پس لجه عظیم رابلعید و زمین را سوزانید. ۵ پس گفتم:
«ای خداوندیهوه از این باز ایست! یعقوب چگونه برخیزدچونکه کوچک
است؟» ۶ و خداوند از این پشیمان شد و خداوند یهوه گفت: «این نیز
نخواهد شد.» ۷ و به من چنین نمودار ساخت که خداوند بر دیوارقایمی
ایستاده بود و شاقولی در دستش بود. ۸ و خداوند مرا گفت: «ای عاموس
چه می‌بینی؟» گفتم: «شاقولی.» خداوند فرمود: «اینک من شاقولی در
میان قوم خود اسرائیل می‌گذارم و بار دیگر از ایشان درنخواهم گذشت. ۹
و مکانهای بلند اسحاق ویران و مقدس های اسرائیل خراب خواهد شد و به
ضد خاندان یربعام با شمشیر خواهم برخاست.» ۱۰ و امصیای کاهن بیت
ئیل نزد یربعام پادشاه اسرائیل فرستاده، گفت: «عاموس در میان خاندان
اسرائیل بر تو فتنه می‌انگیزد و زمین سخنان او رامتحمل نتواند شد. ۱۱ زیرا
عاموس چنین می‌گوید: یربعام به شمشیر خواهد مرد و اسرائیل از زمین خود
البته به اسیری خواهد رفت.» ۱۲ و امصیا به عاموس گفت: «ای رایی برو
و به زمین یهودا فرار کن و در آنجا نان بخور و در آنجا نبوت کن. ۱۳ اما
در بیت ئیل بار دیگر نبوت منماچونکه آن مقدس پادشاه و خانه سلطنت
می‌باشد.» ۱۴ عاموس در جواب امصیا گفت: «من نه نبی هستم و نه
پسر نبی بلکه رمه بان بودم و انجیرهای بری را می‌چیدم. ۱۵ و خداوند مرا
از عقب گوسفندان گرفت و خداوند مرا گفت: برو و بر قوم من اسرائیل
نبوت نما. ۱۶ پس حال کلام خداوندرا بشنو: تو می‌گویی به ضد اسرائیل
نبوت مکن وبه ضد خاندان اسحاق تکلم منما. ۱۷ لهذاخداوند چنین
می‌گوید: زن تو در شهر مرتکب زناخواهد شد و پسران و دخترانت به
شمشیرخواهند افتاد و زمینت به ریسمان تقسیم خواهدشد و تو در زمین
نجس خواهی مرد و اسرائیل اززمین خود البته به اسیری خواهد رفت.»

۸ خداوند یهوه به من چنین نمودار ساخت واینک سبدی پر از میوه‌ها.
۲ و گفت: «ای عاموس چه می‌بینی؟» من جواب دادم که «سبدی از
میوه.» و خداوند به من گفت: «انتها بر قوم من اسرائیل رسیده است و
از ایشان دیگر درنخواهم گذشت.» ۳ خداوند یهوه می‌گوید که در آن
روزسرودهای هیکل به ولوله مبدل خواهد شد ولاشهای بسیار خواهد بود و
آنها را در هر جا به خاموشی بیرون خواهند انداخت. ۴ ای شما که
می‌خواهید فقیران را ببلعید ومسکینان زمین را هلاک کنید این را بشنوید.
۵ ومی گویید که غره ماه کی خواهد گذشت تا غله رابفروشیم و روز سبت
تا انبارهای گندم را بگشاییم و ایفا را کوچک و مثقال را بزرگ ساخته،
میزانهارا قلب و معوج نماییم. ۶ و مسکینان را به نقره و فقیران را به نعلین
بخریم و پس مانده گندم رابفروشیم. ۷ خداوند به جلال یعقوب قسم
خورده است که هیچکدام از اعمال ایشان را هرگزفراموش نخواهم کرد. ۸
آیا به این سبب زمین متزلزل نخواهد شد و همه ساکنانش ماتم نخواهند
گرفت و تمامش مثل نهر برنخواهد آمدو مثل نیل مصر سیلان نخواهد کرد و
فرو نخواهدنشست. ۹ و خداوند یهوه می‌گوید: «که در آن روزآفتاب را در
وقت ظهر فرو خواهم برد و زمین رادر روز روشن تاریک خواهم نمود. ۱۰ و
عیدهای شما را به ماتم و همه سرودهای شما را به مرثیه هامبدل خواهم
ساخت. و بر هر کمر پلاس و بر هرسر گری برخواهم آورد و آن را مثل
ماتم پسریگانه و آخرش را مانند روز تلخی خواهم گردانید.» ۱۱ اینک
خداوند یهوه می‌گوید: «ایامی می‌آید که گرسنگی بر زمین خواهم فرستاد
نه گرسنگی از نان و نه تشنگی از آب بلکه از شنیدن کلام خداوند.
۱۲ و ایشان از دریا تا دریا و ازشمال تا مشرق پراکنده خواهند شد و
گردش خواهند کرد تا کلام خداوند را بطلبند اما آن رانخواهند یافت. ۱۳
در آن روز دوشیزگان جمیل وجوانان از تشنگی ضعف خواهند کرد. ۱۴
آنانی که به گناه سامره قسم خورده، می‌گویند که «ای دان به حیات

خدای تو و به طریقت بئرشبع قسم می‌خوریم»، خواهند افتاد و بار دیگر
نخواهندبرخاست.

۹ خداوند را دیدم که نزد مذبح ایستاده بود وگفت: «تاجهای ستونها
را بزن تا آستانه ها بلرزد و آنها را بر سر همه مردم بینداز وباقی ماندگان
ایشان را به شمشیر خواهم کشت وفراری‌ای از ایشان نخواهد گریخت
وباقی‌مانده‌ای از ایشان نخواهد رست. ۲ اگر به هاویه فرو روند، دست من
ایشان را از آنجاخواهد گرفت و اگر به آسمان صعود نمایند، ایشان را از
آنجا فرود خواهم آورد. **(Sheol h7585)** ۳ و اگر به قله کرمل پنهان
شوند ایشان را تفتیش کرده، از آنجاخواهم گرفت و اگر از نظر من در قعر
دریاخویشتن را مخفی نمایند، در آنجا مار را امرخواهم فرمود که ایشان را
بگزد. ۴ و اگر پیش دشمنان خود به اسیری روند شمشیر را در آنجاامر
خواهم فرمود تا ایشان را بکشد و نظر خود رابر ایشان برای بدی خواهم
داشت و نه برای نیکویی. ۵ خداوند یهوه صبایوت که زمین را لمس
می‌کند و آن گداخته می‌گردد و همه ساکنانش ماتم می‌گیرند و تمامش
مثل نهر برمی آید و مانندنیل مصر فرو می‌نشیند؛ ۶ آن که غرفه های خود
رادر آسمان بنا می‌کند و طاقهای خود را بر زمین بنیاد می‌نهد و آبهای
دریا را ندا درداده، آنها را به روی زمین می‌ریزد نام او یهوه می‌باشد. ۷
خداوندمی گوید: «ای بنی‌اسرائیل آیا شما برای من مثل پسران حبشیان
نیستید؟ آیا اسرائیل را از زمین مصر و فلسطینیان را از کفتور و ارامیان را از
قیربرنیاوردم؟» ۸ اینک چشمان خداوند یهوه بر مملکت گناهکار می‌باشد و
من آن را از روی زمین هلاک خواهم ساخت لیکن خداوند می‌گوید که
«خاندان یعقوب را بالکل هلاک نخواهم ساخت. ۹ زیرا اینک من امر
فرموده، خاندان اسرائیل را درمیان همه امت‌ها خواهم بیخت، چنانکه
غله در غربال بیخته می‌شود و دانه‌ای بر زمین نخواهدافتاد. ۱۰ جمیع
گناهکاران قوم من که می‌گویند بلابه ما نخواهد رسید و ما را درنخواهد
گرفت، به شمشیر خواهند مرد. ۱۱ در آن روز خیمه داود راکه افتاده
است برپا خواهم نمود و شکافهایش رامرمت خواهم کرد و خرابیهایش
را برپا نموده، آن را مثل ایام سلف بنا خواهم کرد. ۱۲ تا ایشان بقیه
ادوم و همه امت‌ها را که اسم من بر ایشان نهاده شده است، به تصرف
آورند.» خداوند که این رابجا می‌آورد تکلم نموده است. ۱۳ اینک خداوند
می‌گوید: «ایامی می‌آید که شیارکننده به دروکننده خواهد رسید وپایمال
کننده انگور به‌کارنده تخم. و کوهها عصیرانگور را خواهد چکانید و تمامی
تلها به سیلان خواهد آمد. ۱۴ و اسیری قوم خود اسرائیل راخواهم برگردانید
و شهرهای مخروب را بنانموده، در آنها ساکن خواهند شد و تاکستانهاغرس
کرده، شراب آنها را خواهند نوشید و باغهاساخته، میوه آنها را خواهند
خورد.» ۱۵ و یهوه خدایت می‌گوید: «من ایشان را درزمین ایشان غرس
خواهم نمود و بار دیگر اززمینی که به ایشان داده‌ام کنده نخواهند شد.»

عوبدیا

۱ رویای عوبدیا. ۲ هان من تو راکوچکترین امت‌ها گردانیدم و تو بسیار
خوارهستی. ۳ ای که در شکافهای صخره ساکن هستی و مسکن تو بلند
می‌باشد و در دل خود می‌گویی کیست که مرا به زمین فرود بیاورد، تکبر
دلت، تورا فریب داده است. ۴ خداوند می‌گوید: اگرچه خویشتن را مثل
عقاب بلند سازی و آشیانه خودرا در میان ستارگان بگذاری من تو را از آنجا
فرودخواهم آورد. ۵ اگر دزدان یا غارت کنندگان شب نزد تو آیند، (چگونه
هلاک شدی)؟ آیا بقدرکفایت غارت نمی کنند؟ و اگر انگورچینان نزد
توآیند آیا بعضی خوشه‌ها را نمی گذارند؟ ۶ چیزهای عیسو چگونه تفتیش
شده و چیزهای مخفی او چگونه تفحص گردیده است؟ ۷ همه آنانی
که با تو همعهد بودند تو را بسرحدفرستادند و صلح اندیشان تو، تو را
فریب داده، برتو غالب آمدند و خورندگان نان تو دامی زیر توگستردند.
در ایشان فطانتی نیست. ۸ خداوند می‌گوید: آیا در آن روز حکیمان
ادوم را و فطانت را از کوه عیسو نابود نخواهم گردانید؟ ۹ و جباران توای
تیمان هراسان خواهندشد تا هر کس از کوه عیسو به قتل منقطع شود.
۱۰ به‌سبب ظلمی که بر برادرت یعقوب نمودی، خجالت تو را خواهد
پوشانید و تا به ابد منقطع خواهی شد. ۱۱ در روزی که به مقابل وی
ایستاده بودی، هنگامی که غریبان اموال او را غارت نمودند وبیگانگان به
دروازه هایش داخل شدند و براورشلیم قرعه انداختند، تو نیز مثل یکی از
آنهابودی. ۱۲ بر روز برادر خود هنگام مصیبتش نگاه مکن و بر بنی یهودا
در روز هلاکت ایشان شادی منما و در روز تنگی ایشان لاف مزن. ۱۳ و
به دروازه های قوم من در روز بلای ایشان داخل مشو و تو نیز بر بدی
ایشان در روز بلای ایشان منگر و دست خود را بر اموال ایشان در روز
بلای ایشان دراز مکن. ۱۴ و بر سر دو راه مایست تافراریان ایشان را
منقطع سازی و باقی ماندگان ایشان را در روز تنگی تسلیم منما. ۱۵
زیرا که روزخداوند بر جمیع امت‌ها نزدیک است و چنانکه عمل نمودی
همچنان به تو عمل کرده خواهدشد و اعمالت بر سرت خواهد برگشت.
۱۶ زیراچنانکه بر کوه مقدس من نوشیدید، همچنان جمیع امت‌ها خواهند
نوشید و آشامیده، خواهندبلعید و چنان خواهند شد که گویا نبوده‌اند.
۱۷ اما بر کوه صهیون نجات خواهد بود ومقدس خواهد شد و خاندان
یعقوب میراث خودرا به تصرف خواهندآورد. ۱۸ و خاندان یعقوب آتش و
خاندان یوسف شعله و خاندان عیسو کاه عوبدیا خواهند بود و در میان
ایشان مشتعل شده، ایشان را خواهد سوزانید و برای خاندان عیسو بقیتی
نخواهد ماند زیرا خداوند تکلم نموده است. ۱۹ واهل جنوب کوه عیسو را
و اهل هامون فلسطینیان را به تصرف خواهندآورد و صحرای افرایم وصحرای
سامره را به تصرف خواهندآورد وبنیامین جلعاد را (متصرف خواهد شد).
۲۰ و اسیران این لشکر بنی‌اسرائیل ملک کنعانیان راتا صرفه به تصرف
خواهندآورد و اسیران اورشلیم که در صفارد هستند شهرهای جنوب را به
تصرف خواهندآورد. ۲۱ و نجات دهندگان به کوه صهیون برآمده، بر کوه
عیسو داوری خواهند کرد و ملکوت از آن خداوند خواهدشد.

یونس

۱ و کلام خداوند بر یونس بن امتای نازل شده، گفت: ۲ «برخیز و به
نینوا شهر بزرگ برو و بر آن ندا کن زیرا که شرارت ایشان به حضورمن
برآمده است.» ۳ اما یونس برخاست تا از حضور خداوند به ترشیش فرار
کند و به یافا فرود آمده، کشتی‌ای یافت که عازم ترشیش بود. پس کرایه‌اش
را داده، سوار شد تا همراه ایشان از حضور خداوند به ترشیش برود. ۴ و
خداوند باد شدیدی بر دریاوزانید که تلاطم عظیمی در دریا پدید آمدچنانکه
نزدیک بود که کشتی شکسته شود. ۵ وملاحان ترسان شده، هر کدام نزد
خدای خوداستغاثه نمودند و اسباب را که در کشتی بود به دریا ریختند تا
آن را برای خود سبک سازند. امایونس در اندرون کشتی فرود شده، دراز
شد وخواب سنگینی او را در ربود. ۶ و ناخدای کشتی نزد او آمده، وی
را گفت: «ای که خفته‌ای تو را چه شده است؟ برخیز وخدای خود را
بخوان شاید که خدا ما را بخاطرآورد تا هلاک نشویم.» ۷ و به یکدیگر
گفتند: «بیایید قرعه بیندازیم تا بدانیم که این بلا به‌سبب چه کس بر ما
وارد شده است؟» پس چون قرعه انداختند، قرعه به نام یونس درآمد. ۸ پس
او راگفتند: «ما را اطلاع ده که این بلا به‌سبب چه کس بر ما عارض
شده؟ شغل تو چیست و از کجا آمده‌ای و وطنت کدام است و از چه قوم
هستی؟» ۹ او ایشان را جواب داد که: «من عبرانی هستم و ازیهوه خدای
آسمان که دریا و خشکی را آفریده است ترسان می‌باشم.» ۱۰ پس آن
مردمان سخت‌ترسان شدند و او را گفتند: «چه کرده‌ای؟» زیرا که ایشان
می‌دانستند که از حضور خداوند فرار کرده است چونکه ایشان را اطلاع
داده بود. ۱۱ و او راگفتند: «با تو چه کنیم تا دریا برای ما ساکن شود؟»
زیرا دریا در تلاطم همی افزود. ۱۲ او به ایشان گفت: «مرا برداشته، به دریا
بیندازید ودریا برای شما ساکن خواهد شد، زیرا می‌دانم این تلاطم عظیم
به‌سبب من بر شما وارد آمده است. ۱۳ اما آن مردمان سعی نمودند تا
کشتی را به خشکی برسانند اما نتوانستند زیرا که دریا به ضدایشان زیاده و
زیاده تلاطم می‌نمود. ۱۴ پس نزدیهوه دعا کرده، گفتند: «آه‌ای خداوند
به‌خاطرجان این شخص هلاک نشویم و خون بی‌گناه را برما مگذار زیرا
توای خداوند هرچه می‌خواهی می‌کنی.» ۱۵ پس یونس را برداشته، در
دریاانداختند و دریا از تلاطمش آرام شد. ۱۶ و آن مردمان از خداوند
سخت‌ترسان شدند و برای خداوند قربانی‌ها گذرانیدند و نذرها نمودند. ۱۷
واما خداوند ماهی بزرگی پیدا کرد که یونس را فروبرد و یونس سه روز و سه
شب در شکم ماهی ماند.

۲ و یونس از شکم ماهی نزد یهوه خدای خود دعا نمود ۲ و گفت:
«در تنگی خودخداوند را خواندم و مرا مستجاب فرمود. ازشکم هاویه تضرع
نمودم و آواز مرا شنیدی. **(Sheol h7585)** ۳ زیرا که مرا به ژرفی در دل
دریاها انداختی وسیلها مرا احاطه نمود. جمیع خیزابها و موجهای تو بر من
گذشت. ۴ و من گفتم از پیش چشم تواندانخته شدم. لیکن هیکل قدس
تو را باز خواهم دید. ۵ آبها مرا تا به‌جان احاطه نمود و لجه دورمرا گرفت و
علف دریا بسر من پیچیده شد. ۶ به بنیان کوهها فرود رفتم و زمین به
بندهای خود تا به ابد مرا درگرفت. اما توای یهوه خدایم حیات مراازحفره
برآوردی. ۷ چون جان من در اندرونم بی‌تاب شد، خداوند را بیاد آوردم و
دعای من نزدتو به هیکل قدست رسید. ۸ آنانی که اباطیل دروغ را منظور
می‌دارند، احسان های خویش را ترک می‌نمایند. ۹ اما من به آواز تشکر
برای تو قربانی خواهم گذرانید، و به آنچه نذر کردم وفا خواهم نمود. نجات
از آن خداوند است.» ۱۰ پس خداوند ماهی را امر فرمود و یونس را بر
خشکی قی کرد.

۳ پس کلام خداوند بار دوم بر یونس نازل شده، گفت: ۲ «برخیز و به
نینوا شهر بزرگ برو و آن وعظ را که من به تو خواهم گفت به ایشان ندا
کن.» ۳ آنگاه یونس برخاسته، برحسب فرمان خداوند به نینوا رفت و نینوا
شهر بزرگ بود که مسافت سه روز داشت. ۴ و یونس به مسافت یک روز
داخل شهر شده، به ندا کردن شروع نمود وگفت بعد از چهل روز نینوا
سرنگون خواهد شد. ۵ و مردمان نینوا به خدا ایمان آوردند و روزه راندا
کرده، از بزرگ تا کوچک پلاس پوشیدند. ۶ و چون پادشاه نینوا از این
امر اطلاع یافت، ازکرسی خود برخاسته، ردای خود را از برکند وپلاس
پوشیده، بر خاکستر نشست. ۷ و پادشاه واکابرش فرمان دادند تا در نینوا
ندا دردادند وامرفرموده، گفتند که «مردمان و بهایم و گاوان وگوسفندان
چیزی نخورند و نچرند و آب ننوشند. ۸ و مردمان و بهایم به پلاس پوشیده
شوند و نزدخدا بشدت استغاثه نمایند و هرکس از راه بدخود و از ظلمی که
در دست او است بازگشت نماید. ۹ کیست بداند که شاید خدا برگشته،
پشیمان شود و از حدت خشم خود رجوع نمایدتا هلاک نشویم.» ۱۰ پس
چون خدا اعمال ایشان را دید که از راه زشت خود بازگشت نمودند، آنگاه
خدا از بلایی که گفته بود که به ایشان برساند پشیمان گردید وآن را بعمل
نیاورد.

۴ اما این امر یونس را به غایت ناپسند آمد وغیظش افروخته شد، ۲
و نزد خداوند دعانموده، گفت: «آه‌ای خداوند، آیا این سخن من نبود
حینی که در ولایت خود بودم و از این سبب به فرار کردن به ترشیش
مبادرت نمودم زیرامی دانستم که تو خدای کریم و رحیم و دیر غضب و
کثیر احسان هستی و از بلا پشیمان می‌شوی؟ ۳ پس حال‌ای خداوند
جانم را از من بگیر زیرا که مردن از زنده ماندن برای من بهتر است.» ۴
خداوندگفت: «آیا صواب است که خشمناک شوی؟» ۵ و یونس از شهر
بیرون رفته، بطرف شرقی شهر نشست و در آنجا سایه بانی برای خودساخته
زیر سایه‌اش نشست تا ببیند بر شهرچه واقع خواهد شد. ۶ و یهوه خدا
کدویی رویانید وآن را بالای یونس نمو داد تا بر سر وی سایه افکنده، او را
از حزنش آسایش دهد و یونس ازکدو بی‌نهایت شادمان شد. ۷ اما در
فردای آن روزدر وقت طلوع فجر خدا کرمی پیدا کرد که کدو رازد و خشک
شد. ۸ و چون آفتاب برآمد خدا بادشرقی گرم وزانید و آفتاب بر سر یونس
تابید به حدی که بیتاب شده، برای خود مسالت نمود که بمیرد و گفت:
«مردن از زنده ماندن برای من بهتراست.» ۹ خدا به یونس جواب داد:

«آیا صواب است که به جهت کدو غضبناک شوی؟» او گفت: «صواب
است که تا به مرگ غضبناک شوم.» ۱۰ خداوند گفت: «دل تو برای
کدو بسوخت که برای آن زحمت نکشیدی و آن را نمو ندادی که در یک
شب بوجود آمد و در یک شب ضایع گردید. ۱۱ و آیا دل من به جهت
نینوا شهر بزرگ نسوزد که در آن بیشتر از صد و بیست هزار کس می‌باشند
که در میان راست و چپ تشخیص نتوانند داد و نیز بهایم بسیار؟»

میکا

۱ کلام خداوند که بر میکاه مورشتی در ایام یوتام و آحاز و حزقیا، پادشاهان یهودانازل شد و آن را درباره سامره و اورشلیم دید. ۲ ای جمیع قومها بشنوید وای زمین و هرچه در آن است گوش بدهید، و خداوند یهوه یعنی خداوند از هیکل قدسش بر شما شاهد باشد. ۳ زیرا اینک خداوند از مکان خود بیرون می‌آید ونزول نموده، بر مکان های بلند زمین می‌خرامد. ۴ و کوهها زیر او گداخته می‌شود و وادیها منشق می‌گردد، مثل موم پیش آتش و مثل آب که به نشیب ریخته شود. ۵ این همه به‌سبب عصیان یعقوب و گناه خاندان اسرائیل است. عصیان یعقوب چیست؟ آیا سامره نیست؟ و مکان های بلند یهودا چیست؟ آیا اورشلیم نمی باشد؟ ۶ پس سامره را به توده سنگ صحرا و مکان غرس نمودن موها مبدل خواهم ساخت و سنگهایش رابه دره ریخته، بنیادش را منکشف خواهم نمود. ۷ و همه بتهای تراشیده شده آن خرد و همه مزدهایش به آتش سوخته خواهد شد و همه تماثیلش را خراب خواهم کرد زیرا که از مزدفاحشه آنها را جمع کرد و به مزد فاحشه خواهدبرگشت. ۸ به این سبب ماتم گرفته، ولوله خواهم نمود و برهنه و عریان راه خواهم رفت و مثل شغالها ماتم خواهم گرفت و مانند شتر مرغها نوحه گری خواهم نمود. ۹ زیرا که جراحت های وی علاج پذیر نیست چونکه به یهودا رسیده و به دروازه های قوم من یعنی به اورشلیم داخل گردیده است. ۱۰ در جت خبر مرسانید و هرگز گریه منمایید. در خانه عفره، در غبار خویشتن راغلطانیدم. ۱۱ ای ساکنه شافیر عریان و خجل شده، بگذر. ساکنه صانان بیرون نمی آید. ماتم بیت ایصل مکانش را از شما می‌گیرد. ۱۲ زیرا که ساکنه ماروت به جهت نیکویی درد زه می‌کشد، چونکه بلا از جانب خداوند به دروازه اورشلیم فرود آمده است. ۱۳ ای ساکنه لاکیش اسب تندرورا به ارابه ببند. او ابتدای گناه دختر صهیون بود، چونکه عصیان اسرائیل در تو یافت شده است. ۱۴ بنابراین طلاق نامه‌ای به مورشت جت خواهی داد. خانه های اکذیب، چشمه فریبنده برای پادشاهان اسرائیل خواهد بود. ۱۵ ای ساکنه مریشه بار دیگر مالکی بر تو خواهم آورد. جلال اسرائیل تا به عدلام خواهد آمد. ۱۶ خویشتن را برای فرزندان نازنین خود گر ساز وموی خود را بتراش. گری سر خود را مثل کرکس زیاد کن زیرا که ایشان از نزد تو به اسیری رفته‌اند.

۲ وای بر آنانی که بر بسترهای خود ظلم راتدبیر می‌نمایند و مرتکب شرارت می شوند. در روشنایی صبح آن را بجا می‌آورند، چونکه در قوت دست ایشان است. ۲ بر زمینهاطمع می‌ورزند و آنها را غصب می‌نمایند و برخانه‌ها نیز و آنها را می‌گیرند و بر مرد و خانه‌اش وشخص و میراثش ظلم می‌نمایند. ۳ بنابراین خداوند چنین می‌گوید: هان من بر این قبیله بلایی را تدبیر می‌نمایم که شما گردن خود را از آن نتوانید بیرون آورد و متکبرانه نخواهید خرامیدزیرا که آن زمان زمان بد است. ۴ در آن روز بر شمامثل خواهند زد و مرثیه سوزناک خواهند خواندو خواهند گفت بالکل هلاک شده‌ایم. نصیب قوم مرا به دیگران داده است. چگونه آن را از من دورمی کند و زمینهای مرا به مرتدان تقسیم می‌نماید. ۵ بنابراین برای تو کسی نخواهد بود که ریسمان رابه قرعه در جماعت خداوند بکشد. ۶ ایشان نبوت کرده، می‌گویند نبوت مکنید. اگر به اینها نبوت ننمایند رسوایی دور نخواهدشد. ۷ ای که به خاندان یعقوب مسمی هستی آیاروح خداوند قاصر شده است و آیا اینها اعمال اومی باشد؟ آیا کلام من برای هرکه به استقامت سالک می‌باشد نیکو نیست؟ ۸ لکن قوم من در این‌روزها به دشمنی برخاسته‌اند. شما ردا را از رخت آنانی که به اطمینان می‌گذرند و از جنگ روگردانند می‌کنید. ۹ و زنان قوم مرا از خانه های مرغوب ایشان بیرون می‌کنید و زینت مرا ازاطفال ایشان تا به ابد می‌گیرید. ۱۰ برخیزید وبروید زیرا که این آرامگاه شما نیست چونکه نجس شده است. شما را به هلاکت سخت هلاک خواهد ساخت. ۱۱ اگر کسی به بطالت و دروغ سالک باشد و کاذبانه گوید که من برای تو درباره شراب و مسکرات نبوت خواهم نمود هرآینه اونبی این قوم خواهد بود. ۱۲ ای یعقوب، من البته تمامی اهل تو را جمع خواهم نمود و بقیه اسرائیل را فراهم آورده، ایشان را مثل گوسفندان بصره در یک جا خواهم گذاشت. ایشان مثل گله‌ای که در آغل خود باشد، به‌سبب کثرت مردمان غوغا خواهند کرد. ۱۳ رخنه کننده پیش روی ایشان برآمده است. ایشان رخنه نموده و از دروازه عبور کرده، از آن بیرون رفته‌اند و پادشاه ایشان پیش روی ایشان وخداوند بر سر ایشان پیش رفته است.

۳ و گفتم: ای روسای یعقوب وای داوران خاندان اسرائیل بشنوید! آیا بر شما نیست که انصاف را بدانید؟ ۲ آنانی که از نیکویی نفرت دارند و بر بدی مایل می‌باشند و پوست را از تن مردم و گوشت را از استخوانهای ایشان می‌کنند، ۳ و کسانی که گوشت قوم مرا می‌خورند و پوست ایشان را از تن ایشان می‌کنند و استخوانهای ایشان را خرد کرده، آنها را گویا در دیگ و مثل گوشت در پاتیل می‌ریزند. ۴ آنگاه نزد خداوندستغاثه خواهند نمود و ایشان را اجابت نخواهدنمود بلکه روی خود را در آنزمان از ایشان خواهد پوشانید چونکه مرتکب اعمال زشت شده‌اند. ۵ خداوند درباره انبیایی که قوم مرا گمراه می‌کنند و به دندانهای خود می‌گزند و سلامتی راندا می‌کنند و اگر کسی چیزی به دهان ایشان نگذارد با او تدارک جنگ می‌بینند، چنین می‌گوید: ۶ از این جهت برای شما شب خواهدبود که رویا نبینید و ظلمت برای شما خواهد بود که فالگیری ننمایید. آفتاب بر انبیاء غروب خواهد کرد و روز بر ایشان تاریک خواهد شد. ۷ ورایبان خجل و فالگیران رسوا شده، جمیع ایشان لبهای خود را خواهند پوشانید چونکه از جانب خدا جواب نخواهد بود. ۸ و لیکن من از قوت روح خداوند و از انصاف و توانایی مملو شده‌ام تایعقوب را از عصیان او و اسرائیل را از گناهش خبر دهم. ۹ ای روسای خاندان یعقوب وای داوران خاندان اسرائیل این را بشنوید! شما که ازانصاف نفرت دارید و تمامی راستی را منحرف می‌سازید. ۱۰ و صهیون را به خون و اورشلیم را به ظلم بنا می‌نمایید. ۱۱ روسای ایشان برای رشوه داوری می‌نمایند و کاهنان ایشان برای اجرت تعلیم می‌دهند و انبیای ایشان برای نقره فال می‌گیرند و بر خداوند توکل نموده،

می‌گویند: آیاخداوند در میان ما نیست پس بلا به ما نخواهدرسید. ۱۲ بنابراین صهیون به‌سبب شما مثل مزرعه شیار خواهد شد و اورشلیم به توده های سنگ و کوه خانه به بلندیهای جنگل مبدل خواهد گردید.

۴ و در ایام آخر، کوه خانه خداوند بر قله کوها ثابت خواهد شد و بر فوق تلهابرافراشته خواهد گردید و قومها بر آن روان خواهند شد. ۲ و امت های بسیار عزیمت کرده، خواهند گفت: بیایید تا به کوه خداوند و به خانه خدای یعقوب برآییم تا طریق های خویش را به ما تعلیم دهد و به راههای وی سلوک نماییم زیراکه شریعت از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد. ۳ و او در میان قوم های بسیارداوری خواهد نمود و امت های عظیم را از جای دور تنبیه خواهد کرد و ایشان شمشیرهای خودرا برای گاوآهن و نیزه های خویش را برای اره هاخواهند شکست و امتی بر امتی شمشیر نخواهدکشید و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت. ۴ وهر کس زیر مو خود و زیر انجیر خویش خواهدنشست و ترساننده‌ای نخواهد بود زیرا که دهان یهوه صبایوت تکلم نموده است. ۵ زیرا که جمیع قومها هر کدام به اسم خدای خویش سلوک می‌نمایند اما ما به اسم یهوه خدای خود تاابدالاباد سلوک خواهیم نمود. ۶ خداوند می‌گوید که در آن روز لنگان راجمع خواهم کرد و رانده شدگان و آنانی را که مبتلا ساخته‌ام فراهم خواهم آورد. ۷ و لنگان رابقیتی و دور شدگان را قوم قوی خواهم ساخت وخداوند در کوه صهیون برایشان از الان تا ابدالابادسلطنت خواهند نمود. ۸ و توای برج گله وای کوه دختر صهیون این به تو خواهد رسید وسلطنت اول یعنی مملکت دختر اورشلیم خواهدآمد. ۹ الان چرا فریاد برمی آوری؟ آیا در توپادشاهی نیست و آیا مشیر تو نابود شده است که درد تو را مثل زنی که می‌زاید گرفته است؟ ۱۰ ای دختر صهیون مثل زنی که می‌زاید درد زه کشیده، وضع حمل نما زیرا که الان از شهر بیرون رفته، درصحرا خواهی نشست و به بابل رفته، در آنجارهایی خواهی یافت و در آنجا خداوند تو را ازدست دشمنانت رهایی خواهد داد. ۱۱ و الان امت های بسیار بر تو جمع شده، می‌گویند که صهیون نجس خواهد شد و چشمان ما بر او خواهد نگریست. ۱۲ اما ایشان تدبیرات خداوندرا نمی دانند و مشورت او را نمی فهمند زیرا که ایشان را مثل بافه‌ها در خرمنگاه جمع کرده است. ۱۳ ای دختر صهیون برخیز و پایمال کن زیرا که شاخ تو را آهن خواهم ساخت و سمهای تو رابرنج خواهم نمود و قوم های بسیار را خواهی کوبید و حاصل ایشان را برای یهوه و دولت ایشان را برای خداوند تمامی زمین وقف خواهی نمود.

۵ ای دختر افواج، الان در فوجها جمع خواهی شد! ایشان به ضد ما سنگرهابسته‌اند. با عصا بر رخسار داور اسرائیل خواهندزد. ۲ و توای بیت لحم افراته اگرچه در هزاره های یهودا کوچک هستی، از تو برای من کسی بیرون خواهد آمد که بر قوم من اسرائیل حکمرانی خواهد نمود و طلوع های او از قدیم و از ایام ازل بوده است. ۳ بنابراین ایشان را تا زمانی که زن حامله بزاید تسلیم خواهد نمود و بقیه برادرانش با بنی‌اسرائیل بازخواهند گشت. ۴ و او خواهدایستاد و در قوت خداوند و در کبریایی اسم یهوه خدای خویش (گله خود را) خواهد چرانید وایشان به آرامی ساکن خواهند شد زیرا که او الان تا اقصای زمین بزرگ خواهد شد. ۵ و او سلامتی خواهد بود. هنگامی که آشور به زمین ما داخل شده، برقصرهای ما قدم نهد، آنگاه هفت شبان و هشت سرور آدمیان را به مقابل او برپا خواهیم داشت. ۶ و ایشان زمین آشور و مدخل های زمین نمرود رابا شمشیر حکمرانی خواهند نمود و او ما را ازآشور رهایی خواهد داد، هنگامی که به زمین ماداخل شده، حدود ما را پایمال کند. ۷ و بقیه یعقوب در میان قوم های بسیار مثل شبنم از جانب خداوند خواهد بود و مانند بارشی که بر گیاه می‌آید که برای انسان انتظار نمی کشد و به جهت بنی آدم صبر نمی نماید. ۸ و بقیه یعقوب در میان امت‌ها و در وسط قوم های بسیار، مثل شیر درمیان جانوران جنگل و مانند شیر ژیان در میان گله های گوسفندان خواهند بود که چون عبورمی نماید پایمال می‌کند و می‌درد و رهاننده‌ای نمی باشد. ۹ و دست تو بر خصمانت بلند خواهدشد و جمیع دشمنانت منقطع خواهند گردید. ۱۰ و خداوند می‌گوید که در آن روز اسبان تورا از میانت منقطع و ارابه هایت را معدوم خواهم نمود. ۱۱ و شهرهای ولایت تو را خراب نموده، همه قلعه هایت را منهدم خواهم ساخت. ۱۲ وجادوگری را از دست تو تلف خواهم نمود که فالگیران دیگر در تو یافت نشوند. ۱۳ و بتهای تراشیده و تمثالهای تو را از میانت نابود خواهم ساخت که بار دیگر به صنعت دست خود سجده ننمایی. ۱۴ و اشیره هایت را از میانت کنده، شهرهایت را منهدم خواهم ساخت. ۱۵ و با خشم و غضب از امت هایی که نمی شنوند انتقام خواهم کشید.

۶ آنچه خداوند می‌گوید بشنوید! برخیز ونزد کوهها مخاصمه نما و تلها آواز تو را بشنوند. ۲ ای کوهها مخاصمه خداوند را بشنویدوای اساسهای جاودانی زمین! زیرا خداوند را باقوم خود مخاصمه‌ای است و با اسرائیل محاکمه خواهد کرد. ۳ ای قوم من به تو چه کرده‌ام و به چه چیز تو را خسته ساخته‌ام؟ به ضد من شهادت بده. ۴ زیرا که تو را از زمین مصر برآوردم و تو را ازخانه بندگی فدیه دادم و موسی و هارون و مریم راپیش روی تو ارسال نمودم. ۵ ای قوم من آنچه راکه بالاق پادشاه موآب مشورت داد و آنچه بلعام بن بعور او را جواب فرستاد بیاد آور و آنچه را که از شطیم تا جلجال (واقع شد به‌خاطر دار) تاعدالت خداوند را بدانی. ۶ با چه چیز به حضورخداوند بیایم و نزد خدای تعالی رکوع نمایم؟ آیابا قربانی های سوختنی و با گوساله های یک ساله به حضور وی بیایم؟ ۷ آیا خداوند از هزارها قوچ و از ده هزارها نهر روغن راضی خواهد شد؟ آیانخست زاده خود را به عوض معصیتم و ثمره بدن خویش را به عوض گناه جانم بدهم؟ ۸ ای مرد ازآنچه نیکو است تو را اخبار نموده است؛ وخداوند از تو چه چیز را می‌طلبد غیر از اینکه انصاف را بجا آوری و رحمت را دوست بداری ودر حضور خدای خویش با فروتنی سلوک نمایی؟ ۹ آواز خداوند به شهر ندا می‌دهد و حکمت اسم او را مشاهده می‌نماید. عصا و تعیین کننده آن را بشنوید. ۱۰ آیا تا به حال گنجهای شرارت وایفای ناقص ملعون در خانه

شریران می‌باشد؟ ۱۱ آیا من با میزانهای شرارت و با کیسه سنگهای ناراست
بری خواهم شد؟ ۱۲ زیرا که دولتمندان او از ظلم مملواند و ساکنانش دروغ
می‌گویند وزبان ایشان در دهانشان فریب محض است. ۱۳ پس من نیز تو
را به‌سبب گناهانت به جراحات مهلک مجروح ساخته، خراب خواهم
نمود. ۱۴ تو خواهی خورد اما سیر نخواهی شد وگرسنگی تو در اندرونت
خواهد ماند و بیرون خواهی برد اما رستگار نخواهی ساخت و آنچه راکه
رستگار نمایی من به شمشیر تسلیم خواهم نمود. ۱۵ تو خواهی کاشت اما
نخواهی دروید؛ توزیتون را به پا خواهی فشرد اما خویشتن را به روغن تدهین
نخواهی نمود؛ و عصیر انگور را اماشراب نخواهی نوشید. ۱۶ زیرا که قوانین
عمری وجمیع اعمال خاندان اخاب نگاه داشته می‌شود وبه مشورت های
ایشان سلوک می‌نمایید تا تو را به ویرانی و ساکنانش را به سخریه تسلیم
نمایم، پس عار قوم مرا متحمل خواهید شد.

۷ وای بر من زیرا که مثل جمع کردن میوه‌ها ومانند چیدن انگورهایی
شده‌ام که نه خوشه‌ای برای خوراک دارد و نه نوبر انجیری که جان من آن را
می‌خواهد. ۲ مرد متقی از جهان نابود شده، و راست کردار از میان آدمیان
معدوم گردیده است. جمع ایشان برای خون کمین می‌گذارند و یکدیگر را
به دام صید می‌نمایند. ۳ دستهای ایشان برای شرارت چالاک است،
رئیس طلب می‌کند و داور رشوه می‌خواهد و مرد بزرگ به هوای نفس خود
تکلم می‌نماید؛ پس ایشان آن را به هم می‌بافند. ۴ نیکوترین ایشان مثل
خار می‌باشد و راست کردار ایشان از خاربست بدتر. روز پاسبانانت و
(روز) عقوبت تو رسیده است، الان اضطراب ایشان خواهد بود. ۵ بر
یارخود اعتماد مدار و بر دوست خالص خویش توکل منما و در دهان خود را
از هم آغوش خودنگاه دار. ۶ زیرا که پسر، پدر را افتضاح می‌کند ودختر با
مادر خود و عروس با خارسوی خویش مقاومت می‌نمایند و دشمنان شخص
اهل خانه اومی باشند. ۷ اما من بسوی خداوند نگرانم و برای خدای
نجات خود انتظار می‌کشم و خدای من مرااجابت خواهد نمود. ۸ ای
دشمن من بر من شادی منما زیرا اگرچه بیفتم خواهم برخاست و اگرچه در
تاریکی بنشینم خداوند نور من خواهد بود. ۹ غضب خداوند را متحمل
خواهم شد زیرا به او گناه ورزیده‌ام تا او دعوی مرا فیصل کند و داوری
مرابجا آورد. پس مرا به روشنایی بیرون خواهدآورد و عدالت او را مشاهده
خواهم نمود. ۱۰ دشمنم این را خواهد دید و خجالت او راخواهد پوشانید
زیرا به من می‌گوید: یهوه خدای تو کجا است؟ چشمانم بر او خواهد
نگریست واو الان مثل گل کوچه‌ها پایمال خواهد شد. ۱۱ درروز بنا نمودن
دیوارهایت در آن روز شریعت دور خواهد شد. ۱۲ در آن روز از آشور و
ازشهرهای مصر و از مصر تا نهر (فرات) و از دریا تادریا و از کوه تا کوه نزد
تو خواهند آمد. ۱۳ و زمین به‌سبب ساکنانش، به جهت نتیجه اعمالشان
ویران خواهد شد. ۱۴ قوم خود را به عصای خویش شبانی کن وگوسفندان
میراث خود را که در جنگل و در میان کرمل به تنهایی ساکن می‌باشند.
ایشان مثل ایام سابق در باشان و جلعاد بچرند. ۱۵ مثل ایامی که ازمصر
بیرون آمدی کارهای عجیب به او نشان خواهم داد. ۱۶ امت‌ها چون این
را بینند، از تمامی توانایی خویش خجل خواهند شد و دست بردهان خواهند
گذاشت و گوشهای ایشان کرخواهد شد. ۱۷ مثل مار خاک را خواهند
لیسید ومانند حشرات زمین از سوراخهای خود با لرزه بیرون خواهند آمد و
بسوی یهوه خدای ما باخوف خواهند آمد و از تو خواهند ترسید. ۱۸
کیست خدایی مثل تو که عصیان را می‌آمرزدو از تقصیر بقیه میراث خویش
درمی گذرد. اوخشم خود را تا به ابد نگاه نمی دارد زیرا رحمت را دوست
می‌دارد. ۱۹ او باز رجوع کرده، بر مارحمت خواهد نمود و عصیان ما را
پایمال خواهد کرد و تو جمیع گناهان ایشان را به عمق های دریا خواهی
انداخت. ۲۰ امانت را برای یعقوب و رافت را برای ابراهیم بجا خواهی
آوردچنانکه در ایام سلف برای پدران ما قسم خوردی.

ناحوم

۱ القوشی. ۲ یهوه خدای غیور و انتقام گیرنده است. خداوند انتقام گیرنده و صاحب غضب است. خداوند از دشمنان خویش انتقام می‌گیرد و برای خصمان خود خشم را نگاه می‌دارد. ۳ خداونددیرغضب و عظیم القوت است و گناه را هرگزبی سزا نمی گذارد. راه خداوند در تند باد و طوفان است و ابرها خاک پای او می‌باشد. ۴ دریا را عتاب می‌کند و آن را می‌خشکاند و جمیع نهرها راخشک می‌سازد. باشان و کرمل کاهیده می‌شوند وگل لبنان پژمرده می‌گردد. ۵ کوهها از او متزلزل وتلها گداخته می‌شوند و جهان از حضور وی متحرک می‌گردد و ربع مسکون و جمیع ساکنانش. ۶ پیش خشم وی که تواند ایستاد؟ و درحدت غضب او که تواند برخاست؟ غضب او مثل آتش ریخته می‌شود و صخره‌ها از او خردمی گردد. ۷ خداوند نیکو است و در روز تنگی ملجا می‌باشد و متوکلان خود را می‌شناسد. ۸ و به سیل سرشار، مکان آن را بالکل خراب خواهدساخت و تاریکی دشمنان او را تعاقب خواهدنمود. ۹ کدام تدبیر را به ضد خداوند توانید نمود؟ او دفعه هلاک خواهد کرد و مصیبت دفعه دیگر برپا نخواهد شد. ۱۰ زیرا اگرچه مثل خارها بهم پیچیده و مانند می‌گساران مست بشوند، لیکن چون کاه خشک بالکل سوخته خواهند شد. ۱۱ مشیر بلیعال که به ضد خداوند بد می‌اندیشد، از تو بیرون آمده است. ۱۲ خداوند چنین می‌گوید: «اگرچه ایشان درقوت سالم و در شماره نیز بسیار باشند لیکن منقطع شده، در خواهند گذشت. و اگرچه تو راذلیل ساختم، لیکن بار دیگر تو را ذلیل نخواهم نمود. ۱۳ و الان یوغ او را از گردن تو خواهم شکست و بندهای تو را خواهم گسیخت.» ۱۴ وخداوند درباره تو امر فرموده است که بار دیگرذریتی به نام تو نخواهد بود و از خانه خدایانت بتهای تراشیده و اصنام ریخته شده را منقطع خواهم نمود و قبر تو را خواهم ساخت زیرا خوارشده‌ای. ۱۵ اینک بر کوهها پایهای مبشر که سلامتی را ندا می‌کند! ای یهودا عیدهای خود رانگاه دار و نذرهای خود را وفا کن زیرا که مردبلیعال بار دیگر از تو نخواهد گذشت بلکه بالکل منقطع خواهد شد.

۲ خراب کننده در مقابل تو برمی آید. حصاررا حفظ کن، راه را دیدبانی نما، کمر خود راقوی گردان و قوت خویش را بسیار زیاد کن. ۲ زیرا خداوند عظمت یعقوب را مثل عظمت اسرائیل باز می‌آورد و تاراج کنندگان ایشان را تاراج می‌کنند و شاخه های موهای ایشان را تلف می‌نمایند. ۳ سپر جباران او سرخ شده و مردان جنگی به قرمز ملبس و ارابه‌ها در روز تهیه او ازفولاد لامع است و نیزه‌ها متحرک می‌باشد. ۴ ارابه‌ها را در کوچه‌ها بتندی می‌رانند، درچهارسوها بهم برمی خورند. نمایش آنها مثل مشعلها است و مانند برقها می‌دوند. ۵ او بزرگان خود را به یاد می‌آورد و ایشان در راه رفتن لغزش می‌خورند. دوان دوان به حصار می‌آیند ومنجنیق را حاضر می‌سازند. ۶ دروازه های نهرهاگشاده است و قصر گداخته می‌گردد. ۷ و حصب برهنه شده، (به اسیری) برده می‌شود و کنیزانش مثل ناله فاخته‌ها سینه زنان ناله می‌کنند. ۸ و نینواز روزی که به وجود آمد، مانند برکه آب می‌بود. اما اهلش فرار می‌کنند، (و اگرچه صدا می‌زنند)که «بایستید! بایستید!»، لیکن احدی ملتفت نمی شود. ۹ نقره را غارت کنید و طلا را به یغما برید زیراکه اندوخته های او را و کثرت هرگونه متاع نفیسه‌اش را انتهایی نیست. ۱۰ او خالی و ویران وخراب است و دلش گداخته و زانوهایش لرزان ودر همه کمرها درد شدید می‌باشد و رنگ رویهای همه پریده است. ۱۱ بیشه شیران و مرتع شیران ژیان کجا است که در آن شیر نر و شیر ماده و شیر بچه می‌خرامیدند و ترساننده‌ای نبود؟ ۱۲ شیر نر برای حاجت بچه های خود می‌درید وبه جهت شیرهای ماده‌اش خفه می‌کرد ومغاره های خود را از شکار و بیشه های خویش رااز صید پر می‌ساخت. ۱۳ اما الان یهوه صبایوت می‌گوید: «من به ضدتو هستم و ارابه هایش را به دود خواهم سوزانید وشمشیر، شیران ژیان تو را هلاک خواهد ساخت و شکار تو را از زمین منقطع خواهم نمود و آوازایلچیانت دیگر مسموع نخواهد شد.»

۳ وای بر شهر خون ریز که تمامش از دروغ وقتل مملو است و غارت از آن دورنمی شود! ۲ آواز تازیانه‌ها و صدای غرغر چرخهاو جهیدن اسبان و جستن ارابه‌ها. ۳ سواران هجوم می‌آورند و شمشیرها براق و نیزه‌ها لامع می‌باشدو کثرت مجروحان و فراوانی مقتولان و لاشها راانتها نیست. بر لاشهای یکدیگر می‌افتند. ۴ ازکثرت زنای زانیه خوش منظر که صاحب سحرهااست و امت‌ها را به زناهای خود و قبایل را به‌جادوگریهای خویش می‌فروشد. ۵ اینک یهوه صبایوت می‌گوید: «من به ضد تو هستم ودامنهایت را بر روی تو منکشف ساخته، عورت تو را بر امت‌ها و رسوایی تو را بر مملکت‌ها ظاهرخواهم ساخت. ۶ و نجاسات بر تو ریخته تو راذلیل خواهم ساخت و تو را عبرت خواهم گردانید. ۷ و واقع خواهد شد که هرکه تو را بیند ازتو فرار کرده، خواهد گفت: نینوا ویران شده است! کیست که برای وی ماتم گیرد و از کجا برای توتعزیه کنندگان بطلبم؟» ۸ آیا تو از نوآمون بهتر هستی که در میان نهرهاساکن بوده، آبها او را احاطه می‌داشت که دریاحصار او و بحرها دیوار او می‌بود؟ ۹ حبش ومصر قوتش می‌بودند و آن انتها نداشت، فوط ولوبیم از معاونت کنندگان تو می‌بودند. ۱۰ معهذاجلای وطن شده و به اسیری رفته است و اطفالش نیز بر سر هر کوچه کوبیده شده‌اند و بر شرفایش قرعه انداخته‌اند و جمیع بزرگانش به زنجیرهابسته شده‌اند. ۱۱ پس تو نیز مست شده، خویشتن را پنهان خواهی کرد و ملجایی به‌سبب دشمن خواهی جست. ۱۲ جمیع قلعه هایت به درختان انجیر با نوبرها مشابه خواهد بود که چون تکانیده شود به دهان خورنده می‌افتد. ۱۳ اینک اهل تو دراندرونت زنان می‌باشند. دروازه های زمینت برای دشمنانت بالکل گشاده شده، آتش پشت بندهایت را می‌سوزاند. ۱۴ برای محاصره ات آب بیاور. قلعه های خودرا مستحکم ساز. به گل داخل شو و ملاط را پا بزن و کوره آجر پزی را مرمت نما. ۱۵ در آنجا آتش تو را خواهد سوزانید و شمشیر تو را منقطع ساخته، تو را مثل کرم خواهد خورد، خویشتن رامثل کرم کثیر کن و مثل ملخ بی‌شمار گردان. ۱۶ تاجرانت را از ستارگان آسمان زیادتر کردی. مثل کرمها تاراج می‌کنند و

می‌پرند. ۱۷ تاجداران تو مانند ملخهایند و سردارانت مانند انبوه جراداند که
در روز سرد بر دیوارها فرود می‌آیند، اماچون آفتاب گرم شود می‌پرند و جای
ایشان معلوم نیست که کجاست. ۱۸ ای پادشاه آشورشبانانت به خواب
رفته و شرفایت خوابیده‌اند وقوم تو بر کوهها پراکنده شده، کسی نیست که
ایشان را جمع کند. ۱۹ برای شکستگی تو التیامی نیست و جراحت تو
علاج نمی پذیرد و هرکه آوازه تو را می‌شنود بر تو دستک می‌زند، زیراکیست
که شرارت تو بر او علی الدوام واردنمی آمد؟

حبقوق

۱ وحی که حبقوق نبی آن را دید. ۲ ای خداوند تا به کی فریاد برمی
آورم ونمی شنوی؟ تا به کی نزد تو از ظلم فریادبرمی آورم و نجات نمی
دهی؟ ۳ چرا بی‌انصافی رابه من نشان می‌دهی و بر ستم نظر می‌نمایی
وغضب و ظلم پیش روی من می‌باشد؟ منازعه پدید می‌آید و مخاصمت سر
خود را بلندمی کند. ۴ از این سبب، شریعت سست شده است و عدالت
هرگز صادر نمی شود. چونکه شریران عادلان را احاطه می‌نمایند. بنابراین
عدالت معوج شده صادر می‌گردد. ۵ در میان امت‌ها نظر کنید و ملاحظه
نمایید وبشدت متحیر شوید. زیرا که در ایام شما کاری می‌کنم که اگر شما
را هم از آن مخبر سازند، باورنخواهید کرد. ۶ زیرا که اینک آن امت تلخ
وتندخو، یعنی کلدانیان را برمی انگیزانم که دروسعت جهان می‌خرامند تا
مسکن هایی را که ازآن ایشان نیست به تصرف آورند. ۷ ایشان هولناک و
مهیب می‌باشند. حکم و جلال ایشان از خودایشان صادر می‌شود. ۸
اسبان ایشان از پلنگهاچالاکتر و از گرگان شب تیزروترند و سواران ایشان
جست و خیز می‌کنند. و سواران ایشان ازجای دور آمده، مثل عقابی که
برای خوراک بشتابد می‌پرند. ۹ جمیع ایشان برای ظلم می‌آیند. عزیمت
روی ایشان بطرف پیش است و اسیران رامثل ریگ جمع می‌کنند. ۱۰ و
ایشان پادشاهان رااستهزا می‌نمایند و سروران مسخره ایشان می‌باشند. بر
همه قلعه‌ها می‌خندند و خاک راتوده نموده، آنها را مسخر می‌سازند. ۱۱
پس مثل باد بشتاب رفته، عبور می‌کنند و مجرم می‌شوند. این قوت ایشان
خدای ایشان است. ۱۲ ای یهوه خدای من! ای قدوس من! آیا تو ازازل
نیستی؟ پس نخواهیم مرد. ای خداوند ایشان را برای داوری معین کرده‌ای
وای صخره، ایشان را برای تادیب تاسیس نموده‌ای. ۱۳ چشمان توپاکتر
است از اینکه به بدی بنگری و به بی‌انصافی نظر نمی توانی کرد. پس چرا
خیانتکاران راملاحظه می‌نمایی و حینی که شریر کسی را که ازخودش عادل
تر است می‌بلعد، خاموش می‌مانی؟ ۱۴ و مردمان را مثل ماهیان دریا و
مانندحشراتی که حاکمی ندارند می‌گردانی؟ ۱۵ اوهمگی ایشان را به
قلاب برمی کشد و ایشان را به دام خود می‌گیرد و در تور خویش آنها
را جمع می‌نماید. از اینجهت، مسرور و شادمان می‌شود. ۱۶ بنابراین،
برای دام خود قربانی می‌گذراند و برای تور خویش بخور می‌سوزاند. چونکه
نصیب او از آنها فربه و خوراک وی لذیذ می‌شود. ۱۷ آیااز اینجهت دام
خود را خالی خواهد کرد و ازپیوسته کشتن امت‌ها دریغ نخواهد نمود؟

۲ بر دیده بانگاه خود می‌ایستم و بر برج برپامی شوم. و مراقب خواهم
شد تا ببینم که اوبه من چه خواهد گفت و درباره شکایتم چه جواب
خواهد داد. ۲ پس خداوند مرا جواب دادو گفت: رویا را بنویس و آن را بر
لوحها چنان نقش نما که دونده آن را بتواند خواند. ۳ زیرا که رویا هنوز
برای وقت معین است و به مقصدمی شتابد و دروغ نمی گوید. اگرچه
تاخیر نمایدبرایش منتظر باش زیرا که البته خواهد آمد ودرنگ نخواهد نمود.
۴ اینک جان مرد متکبر در اوراست نمی باشد، اما مرد عادل به ایمان
خودزیست خواهد نمود. ۵ به درستی که شراب فریبنده است و مرد مغرور
آرامی نمی پذیرد، که شهوت خود را مثل عالم اموات می‌افزاید وخودش مثل
موت، سیر نمی شود. بلکه جمیع امت‌ها را نزد خود جمع می‌کند و تمامی
قوم‌ها رابرای خویشتن فراهم می‌آورد. **(Sheol h7585)** ۶ پس آیا جمیع
ایشان بر وی مثلی نخواهند زد و معمای طعن آمیز بر وی (نخواهندآورد)؟ و
نخواهندگفت: وای بر کسی‌که آنچه را که از آن وی نیست می‌افزاید؟ تا به
کی؟ و خویشتن را زیر بار رهنهامی نهد. ۷ آیا گزندگان بر تو ناگهان
برنخواهندخاست و آزارندگانت بیدار نخواهند شد و تو راتاراج نخواهند
نمود؟ ۸ چونکه تو امت های بسیاری را غارت کرده‌ای، تمامی بقیه قوم‌ها
تو راغارت خواهند نمود، به‌سبب خون مردمان وظلمی که بر زمین و شهر
و جمیع ساکنانش نموده‌ای. ۹ وای بر کسی‌که برای خانه خود بدی
راکسب نموده است تا آشیانه خود را بر جای بلندساخته، خویشتن را از
دست بلا برهاند. ۱۰ رسوایی را به جهت خانه خویش تدبیرکرده‌ای به اینکه
قوم های بسیار را قطع نموده و برضد جان خویش گناه ورزیده‌ای. ۱۱
زیراکه سنگ از دیوار فریاد برخواهد آورد و تیر از میان چوبها آن را جواب
خواهد داد. ۱۲ وای بر کسی‌که شهری به خون بنا می‌کند و قریه‌ای به
بی‌انصافی استوار می‌نماید. ۱۳ آیا این از جانب یهوه صبایوت نیست که
قوم‌ها برای آتش مشقت می‌کشند و طوایف برای بطالت خویشتن راخسته
می‌نمایند؟ ۱۴ زیرا که جهان از معرفت جلال خداوند مملو خواهد شد به
نحوی که آبهادریا را مستور می‌سازد. ۱۵ وای بر کسی‌که همسایه خود را
می‌نوشاندو بر تو که زهر خویش را ریخته، او را نیز مست می‌سازی تا
برهنگی او را بنگری. ۱۶ تو ازرسوایی به عوض جلال سیر خواهی شد. تو
نیزبنوش و غلفه خویش را منکشف ساز. کاسه دست راست خداوند بر تو
وارد خواهد آمد و قی رسوایی بر جلال تو خواهد بود. ۱۷ زیرا ظلمی که
بر لبنان نمودی و هلاکت حیوانات که آنها راترسانیده بود، تو را خواهد
پوشانید. به‌سبب خون مردمان و ظلمی که بر زمین و شهر و بر جمیع
ساکنانش رسانیدی. ۱۸ از بت تراشیده چه فایده است که سازنده آن، آن
را بتراشد یا از بت ریخته شده و معلم دروغ، که سازنده آن بر صنعت
خودتوکل بنماید و بتهای گنگ را بسازد. ۱۹ وای برکسی‌که به چوب
بگوید بیدار شو و به سنگ گنگ که برخیز! آیا می‌شود که آن تعلیم دهد؟
اینک به طلا و نقره پوشیده می‌شود لکن در اندرونش مطلق روح نیست.
۲۰ اما خداوند در هیکل قدس خویش است پس تمامی جهان به حضور
وی خاموش باشد.

۳ دعای حبقوق نبی بر شجونوت. ۲ ای خداوند چون خبر تو را شنیدم
ترسان گردیدم. ای خداوند عمل خویش را در میان سالها زنده کن! در
میان سالها آن را معروف ساز ودر حین غضب رحمت را بیاد آور. ۳ خدا
از تیمان آمد و قدوس از جبل فاران، سلاه. جلال اوآسمانها را پوشانید و
زمین از تسبیح او مملوگردید. ۴ پرتو او مثل نور بود و از دست وی شعاع
ساطع گردید. و ستر قوت او در آنجا بود. ۵ پیش روی وی وبا می‌رفت و
آتش تب نزد پایهای اومی بود. ۶ او بایستاد و زمین را پیمود. او نظر افکندو

امت‌ها را پراکنده ساخت و کوههای ازلی جستند و تلهای ابدی خم
شدند. طریق های اوجاودانی است. ۷ خیمه های کوشان را در بلادیدم. و
چادرهای زمین مدیان لرزان شد. ۸ ای خداوند آیا بر نهرها غضب تو
افروخته شد یا خشم تو بر نهرها و غیظ تو بر دریا واردآمد، که بر اسبان
خود و ارابه های فتح مندی خویش سوار شدی؟ ۹ کمان تو تمام برهنه
شد، موافق قسمهایی که در کلام خود برای اسباط خورده‌ای، سلاه. زمین
را به نهرها منشق ساختی. ۱۰ کوهها تو را دیدند و لرزان گشتند و سیلاب
هاجاری شد. لجه آواز خود را داد و دستهای خویش را به بالا برافراشت.
۱۱ آفتاب و ماه در برجهای خود ایستادند. ازنور تیرهایت و از پرتو نیزه براق
تو برفتند. ۱۲ باغضب در جهان خرامیدی، و با خشم امت‌ها راپایمال
نمودی. ۱۳ برای نجات قوم خویش وخلاصی مسیح خود بیرون آمدی. سر
را ازخاندان شریران زدی و اساس آن را تا به گردن عریان نمودی، سلاه. ۱۴
سر سرداران ایشان را به عصای خودشان مجروح ساختی، حینی که مثل
گردباد آمدند تامرا پراکنده سازند. خوشی ایشان در این بود که مسکینان را
در خفیه ببلعند. ۱۵ با اسبان خود بردریا و بر انبوه آبهای بسیار خرامیدی.
۱۶ چون شنیدم احشایم بلرزید و از آواز آن لبهایم بجنبید، و پوسیدگی به
استخوانهایم داخل شده، در جای خود لرزیدم، که در روز تنگی استراحت
یابم هنگامی که آن که قوم را ذلیل خواهدساخت، بر ایشان حمله آورد.
۱۷ اگرچه انجیر شکوفه نیاورد و میوه در موهایافت نشود و حاصل زیتون
ضایع گردد ومزرعه‌ها آذوقه ندهد، و گله‌ها از آغل منقطع شودو رمه‌ها در
طویله‌ها نباشد، ۱۸ لیکن من درخداوند شادمان خواهم شد و در خدای
نجات خویش وجد خواهم نمود. ۱۹ یهوه خداوندقوت من است و پایهایم
را مثل پایهای آهومی گرداند و مرا بر مکان های بلندم خرامان خواهد
ساخت. برای سالار مغنیان بر ذوات اوتار.

صَفَنیا

۱ پادشاه یهودا، بر صفنیا ابن کوشی ابن جدلیاابن امریا ابن حزقیا نازل شد. ۲ خداوند می‌گوید که همه‌چیزها را از روی زمین بالکل هلاک خواهم ساخت. ۳ انسان و بهایم را هلاک می‌سازم. مرغان هوا و ماهیان دریا وسنگهای مصادم را با شریران هلاک می‌سازم. وانسان را از روی زمین منقطع می‌نمایم. قول خداوند این است. ۴ و دست خود را بر یهودا و برجمیع سکنه اورشلیم دراز می‌نمایم. و بقیه بعل واسمهای موبدان و کاهنان را از این مکان منقطع می‌سازم. ۵ و آنانی را که لشکر آسمان را بر بامهامی پرستند، و آن پرستندگان را که به یهوه قسم می‌خورند و آنانی را که به ملکوم سوگندمی خورند، ۶ و آنانی را که از پیروی یهوه مرتدشده‌اند، و آنانی را که خداوند را نمی طلبند و از اومسالت نمی نمایند. ۷ به حضور خداوند یهوه خاموش باش، زیراکه روز خداوند نزدیک است، چونکه خداوندقربانی‌ای مهیا کرده است و دعوت‌شدگان خود راتقدیس نموده است. ۸ و در روز قربانی خداوندواقع خواهد شد که من بر سروران و پسران پادشاه و همه آنانی که لباس بیگانه می‌پوشند عقوبت خواهم رسانید. ۹ و در آن روز بر همه آنانی که بر آستانه می‌جهند عقوبت خواهم رسانید و بر آنانی که خانه خداوند خود را از ظلم و فریب پرمی سازند. ۱۰ و خداوند می‌گوید که در آن روزصدای نعره‌ای از دروازه ماهی و ولوله‌ای از محله دوم و شکستگی عظیمی از تلها مسموع خواهدشد. ۱۱ ای ساکنان مکتیش ولوله نمایید زیرا که تمامی قوم کنعان تلف شده و همه آنانی که نقره رابرمی دارند منقطع گردیده‌اند. ۱۲ و در آنوقت اورشلیم را به چراغها تفتیش خواهم نمود و برآنانی که بر دردهای خود نشسته‌اند و در دلهای خود می‌گویند خداوند نه نیکویی می‌کند و نه بدی، عقوبت خواهم رسانید. ۱۳ بنابراین، دولت ایشان تاراج و خانه های ایشان خراب خواهدشد؛ و خانه‌ها بنا خواهند نمود، اما در آنها ساکن نخواهند شد و تاکستانها غرس خواهند کرد، اماشراب آنها را نخواهند نوشید. ۱۴ روز عظیم خداوند نزدیک است، نزدیک است و بزودی هرچه تمام تر می‌رسد. آواز روزخداوند مسموع است و مرد زورآور در آن به تلخی فریاد برخواهد آورد. ۱۵ آن روز، روزغضب است، روز تنگی و اضطراب، روز خرابی وویرانی، روز تاریکی و ظلمت، روز ابرها و ظلمت غلیظ، ۱۶ روز کرنا و هنگامه جنگ به ضدشهرهای حصاردار و به ضد برجهای بلند. ۱۷ و مردمان را چنان به تنگ می‌آورم که کورانه راه خواهند رفت زیرا که به خداوند گناه ورزیده‌اند. پس خون ایشان مثل غبار و گوشت ایشان مانندسرگین ریخته خواهد شد. ۱۸ در روز غضب خداوند نه نقره و نه طلای ایشان ایشان را تواندرهانید و تمامی جهان از آتش غیرت او سوخته خواهدشد، زیرا که بر تمامی ساکنان جهان هلاکتی هولناک وارد خواهد آورد.

۲ ای امتی که حیا ندارید فراهم آیید و جمع بشوید! ۲ قبل از آنکه حکم نتاج بیاورد وآن روز مثل کاه بگذرد؛ قبل از آنکه حدت خشم خداوند بر شما وارد آید؛ قبل از آنکه روز خشم خداوند بر شما برسد. ۳ ای جمیع حلیمان زمین که احکام او را بجا می‌آورید، عدالت را بطلبید وتواضع را بجویید، شاید که در روز خشم خداوندمستور شوید. ۴ زیرا که غزه متروک می‌شود و اشقلون ویران می‌گردد و اهل اشدود را در وقت ظهر اخراج می‌نمایند و عقرون از ریشه‌کنده می‌شود. ۵ وای بر امت کریتیان که بر ساحل دریا ساکنند. ای کنعان‌ای زمین فلسطینیان کلام خداوند به ضدشما است و من تو را چنان هلاک می‌کنم که کسی در تو ساکن نخواهد بود، ۶ و ساحل دریا موضع مرتع های شبانان و آغلهای گوسفندان خواهدبود، ۷ و ساحل دریا برای بقیه خاندان یهوداخواهد بود تا در آن بچرند. شبگاهان در خانه های اشقلون خواهند خوابید زیرا یهوه خدایشان از ایشان تفقد نموده، اسیران ایشان را باز خواهدآورد. ۸ ملامت موآب و سرزنش بنی عمون راشنیدم که چگونه قوم مرا ملامت می‌کنند و برسرحد ایشان فخر می‌نمایند. ۹ بنابراین، یهوه صبایوت خدای اسرائیل می‌گوید: به حیات خودم قسم که موآب مثل سدوم و بنی عمون مثل عموره خواهد شد. محل خارها و حفره های نمک و ویرانی ابدی خواهد شد. بقیه قوم من آنهارا غارت خواهند نمود و بقیه امت من ایشان را به تصرف خواهندآورد. ۱۰ این به‌سبب تکبر ایشان بر ایشان وارد خواهد آمد زیرا که قوم یهوه صبایوت را ملامت نموده، بر ایشان فخر کردند. ۱۱ پس خداوند به ضد ایشان مهیب خواهد بودزیرا که تمامی خدایان جهان را زایل خواهدساخت و جمیع جزایر امت‌ها هر کدام از جای خود او را عبادت خواهند کرد. ۱۲ و شما نیزای حبشیان به شمشیر من کشته خواهید شد. ۱۳ و دست خود را بر زمین شمال دراز کرده، آشور را هلاک خواهد کرد و نینوی را به ویرانی وبه زمین خشک مثل بیابان مبدل خواهد نمود. ۱۴ وگله‌ها و تمامی حیوانات امت‌ها در میانش خواهند خوابید و مرغ سقا و خارپشت برتاجهای ستونهایش منزل خواهند گرفت و آوازسراینده از پنجره هایش مسموع خواهد شد وخرابی بر آستانه هایش خواهد بود زیرا که چوب سرو آزادش را برهنه خواهد کرد. ۱۵ این است شهر فرحناک که در اطمینان ساکن می‌بود و در دل خود می‌گفت: «من هستم و غیر از من دیگری نیست؛ من هستم و غیر از من دیگری نیست.» چگونه خراب شد! خوابگاه حیوانات گردیده است! هرکه از آن عبور کند بر آن سخریه کرده، دست خود را خواهد جنبانید!

۳ وای بر شهر فتنه انگیز نجس ظلم کننده! ۲ آواز را نمی شنود و تادیب را نمی پذیردو بر خداوند توکل نمی نماید و بر خدای خودتقرب نمی جوید. ۳ سرورانش در اندرونش شیران غران و داورانش گرگان شب که چیزی تاصبح باقی نمی گذارند. ۴ انبیایش مغرور وخیانتکارند. کاهنانش قدس را نجس می‌سازند وبه شریعت مخالفت می‌ورزیدند. ۵ خداوند دراندرونش عادل است و بی‌انصافی نمی نماید. هربامداد حکم خود را روشن می‌سازد و کوتاهی نمی کند، اما مرد ظالم حیا را نمی داند. ۶ امت‌ها رامنقطع ساخته‌ام که برجهای ایشان خراب شده است و کوچه های ایشان را چنان ویران کرده‌ام که عبور کننده‌ای نباشد. شهرهای ایشان چنان منهدم گردیده است که نه انسانی و نه ساکنی باقی‌مانده است. ۷ و

گفتم: کاش که از من می‌ترسیدی وتادیب را می‌پذیرفتی. تا آنکه مسکن او
معدوم نمی شد، موافق هرآنچه بر او تعیین نموده بودم. لکن ایشان صبح
زود برخاسته، اعمال خود رافاسد گردانیدند. ۸ بنابراین خداوند می‌گوید:
برای من منتظرباشید تا روزی که به جهت غارت برخیزم زیرا که قصد من
این است که امت‌ها را جمع نمایم وممالک را فراهم آورم تا غضب خود و
تمامی حدت خشم خویش را بر ایشان بریزم زیرا که تمامی جهان به آتش
غیرت من سوخته خواهدشد. ۹ زیرا که در آن زمان، زبان پاک به امت‌ها
بازخواهم داد تا جمیع ایشان اسم یهوه را بخوانند وبه یک دل او را عبادت
نمایند. ۱۰ از ماورای نهرهای حبش پرستندگانم یعنی دخترپراکندگانم
هدیه‌ای برای من خواهندآورد. ۱۱ درآن روز از همه اعمالت که به من
عصیان ورزیده‌ای خجل نخواهی شد زیرا که در آن زمان آنانی را که از
تکبر تو مسرورند، از میانت دورخواهم کرد و بار دیگر در کوه مقدس من
تکبرنخواهی نمود. ۱۲ اما در میان تو قومی ذلیل ومسکین باقی خواهم
گذاشت و ایشان بر اسم خداوند توکل خواهند نمود. ۱۳ و بقیه اسرائیل
بی‌انصافی نخواهند نمود و دروغ نخواهند گفت ودر دهان ایشان زبان
فریبنده یافت نخواهد شدزیرا که ایشان چرا کرده، به آرامی خواهندخوابید و
ترساننده‌ای نخواهد بود. ۱۴ ای دختر صهیون ترنم نما! ای اسرائیل آواز
شادمانی بده! ای دختر اورشلیم به تمامی دل‌شادمان شو و وجد نما! ۱۵
خداوند عقوبت های تو را برداشته و دشمنانت را دور کرده است. یهوه
پادشاه اسرائیل در میان تو است پس بار دیگر بلا را نخواهی دید. ۱۶ در
آن روز به اورشلیم گفته خواهد شد که مترس! ای صهیون دستهای توسست
نشود! ۱۷ یهوه خدایت در میان تو قدیراست و نجات خواهد داد. او بر تو
شادی بسیارخواهد نمود و در محبت خود آرامی خواهدیافت و با سرودها بر
تو شادی خواهد نمود. ۱۸ آنانی را که به جهت عیدها محزون می‌باشند
واز آن تو هستند جمع خواهم نمود که عار برایشان بار سنگین می‌بود. ۱۹
اینک در آن زمان بر همه آنانی که بر تو ظلم می‌کردند، مکافات خواهم
رسانید و لنگان را خواهم رهانید و رانده شدگان را جمع خواهم کرد و آنانی
را که عارایشان در تمامی زمین می‌بود محل تسبیح و اسم خواهم گردانید.
۲۰ در آن زمان شما را در خواهم آورد و در آنزمان شما را جمع خواهم کرد
زیراخداوند می‌گوید: حینی که اسیران شما را بنظرشما باز آورم آنگاه شما را
در میان تمامی قوم های زمین محل اسم و تسبیح خواهم گردانید.

حَجّای

۱ در روز اول ماه ششم از سال دوم داریوش پادشاه، کلام خداوند
به واسطه حجی نبی وبه زربابل بن شالتیئیل والی یهودا و به یهوشع بن
یهوصادق رئیس کهنه رسیده، گفت: ۲ یهوه صبایوت تکلم نموده، چنین
می‌فرماید: این قوم می‌گویند وقت آمدن ما یعنی وقت بنا نمودن خانه
خداوند نرسیده است. ۳ پس کلام خداوند به واسطه حجی نبی نازل
شده، گفت: ۴ آیا وقت شماست که شما در خانه های مسقف خود
ساکن شوید و این خانه خراب بماند؟ ۵ پس حال یهوه صبایوت چنین
می‌گوید دل خود را به راههای خویش مشغول سازید. ۶ بسیار کاشته‌اید و
اندک حاصل می‌کنید. می‌خورید اما سیر نمی شوید ومی نوشید لیکن
سیراب نمی گردید. (رخت)می پوشید اما گرم نمی شوید و آنکه مزد
می‌گیرد، مزد خویش را در کیسه سوراخ دار می‌گذارد. ۷ پس یهوه صبایوت
چنین می‌گوید: دل خود را به راههای خود مشغول سازید. ۸ به کوه برآمده
وچوب آورده، خانه را بنا نمایید و خداوندمی گوید: از آن راضی شده،
جلال خواهم یافت. ۹ منتظر بسیار بودید و اینک کم شد و چون آن رابه
خانه آوردید من بر آن دمیدم. یهوه صبایوت می‌پرسد که سبب این چیست؟
سبب این است که خانه من خراب می‌ماند و هرکدام از شما به خانه
خویش می‌شتابید. ۱۰ از این سبب، آسمانها بخاطر شما از شبنم باز داشته
می‌شود و زمین ازمحصولش بازداشته می‌گردد. ۱۱ و من بر زمین وبر کوهها
و بر غله و عصیر انگور و روغن زیتون وبر هرآنچه زمین می‌رویاند و بر انسان
و بهایم وتمامی مشقت های دستها خشکسالی را خواندم.» ۱۲ آنگاه
زربابل بن شالتیئیل و یهوشع بن یهوصادق رئیس کهنه و تمامی بقیه قوم به
قول یهوه خدای خود و به کلام حجی نبی چنانکه یهوه خدای ایشان او را
فرستاده بود گوش دادند، و قوم از خداوند ترسیدند. ۱۳ و حجی، رسول
خداوند، پیغام خداوند را برای قوم بیان کرده، گفت: خداوند می‌گوید که
من با شما هستم. ۱۴ وخداوند روح زربابل بن شالتیئیل والی یهودا وروح
یهوشع بن یهوصادق، رئیس کهنه، و روح تمامی بقیه قوم را برانگیزانید تا
بروند و در خانه یهوه صبایوت خدای خود به‌کار پردازند. ۱۵ درروز بیست
و چهارم ماه ششم از سال دوم داریوش پادشاه، این واقع شد.

۲ در روز بیست و یکم ماه هفتم، کلام خداوند بواسطه حجی نبی نازل
شده، گفت: ۲ زربابل بن شالتیئیل والی یهودا و یهوشع بن یهوصادق رئیس
کهنه، و بقیه قوم را خطاب کرده، بگو: ۳ کیست در میان شما که
باقی‌مانده واین خانه را در جلال نخستینش دیده باشد؟ پس الان در نظر
شما چگونه می‌نماید؟ آیا در نظر شماناچیز نمی نماید؟ ۴ اما الان خداوند
می‌گوید: ای زربابل قوی‌دل باش وای یهوشع بن یهوصادق رئیس کهنه
قوی‌دل باش وای تمامی قوم زمین قوی‌دل باشید و خداوند می‌فرماید که
مشغول بشوید زیرا که من با شما هستم. قول یهوه صبایوت این است. ۵
برحسب کلام آن عهدی که در حین بیرون آوردن شما از مصر با شما بستم
وچونکه روح من در میان شما قایم می‌باشد، ترسان مباشید. ۶ زیرا که یهوه
صبایوت چنین می‌گوید: یک دفعه دیگر و آن نیز بعد از اندک زمانی،
آسمانها و زمین و دریا و خشکی را متزلزل خواهم ساخت. ۷ و تمامی
امت‌ها را متزلزل خواهم ساخت و فضیلت جمیع امت‌ها خواهندآمد و
یهوه صبایوت می‌گوید که این خانه را ازجلال پر خواهم ساخت. ۸ یهوه
صبایوت می‌گوید: نقره از آن من و طلا از آن من است. ۹ یهوه صبایوت
می‌گوید: جلال آخر این خانه ازجلال نخستینش عظیم تر خواهد بود و در
این مکان، سلامتی را خواهم بخشید. قول یهوه صبایوت این است. ۱۰
در روز بیست و چهارم ماه نهم از سال دوم داریوش، کلام خداوند بواسطه
حجی نبی نازل شده، گفت: ۱۱ یهوه صبایوت چنین می‌گوید: ازکاهنان
درباره شریعت سوال کن و بپرس. ۱۲ اگرکسی گوشت مقدس را در دامن
جامه خود بردارد‌و دامنش به نان یا آش یا شراب یا روغن یا به هرقسم
خوراک دیگر برخورد، آیا آن مقدس خواهد شد؟ و کاهنان جواب دادند که
نی. ۱۳ پس حجی پرسید: اگر کسی‌که از میتی نجس شده باشد یکی از
اینها را لمس نماید آیا آن نجس خواهد شد؟ و کاهنان در جواب گفتند که
نجس خواهد شد. ۱۴ پس حجی تکلم نموده، گفت: خداوند می‌فرماید
این قوم همچنین هستند و این امت به نظر من همچنین می‌باشند و همه
اعمال دستهای ایشان چنین است و هر هدیه‌ای که درآنجا می‌برند نجس
می‌باشد. ۱۵ و الان دل خود رامشغول سازید از این‌روز و قبل از این، پیش
ازآنکه سنگی برسنگی در هیکل خداوند گذاشته شود. ۱۶ در تمامی این
ایام چون کسی به توده بیست (من) می‌آمد فقط ده (من) بود و چون
کسی به میخانه می‌آمد تا پنجاه رطل از آن بکشد، فقطبیست رطل بود.
۱۷ و شما را و تمامی اعمال دستهای شما را به باد سموم و یرقان و تگرگ
زدم. لیکن خداوند می‌گوید بسوی من بازگشت ننمودید. ۱۸ الان دل خود
را مشغول سازید از این‌روز به بعد، یعنی از روز بیست و چهارم ماه نهم، از
روزی که بنیاد هیکل خداوند نهاده شد، دل خود را مشغول سازید. ۱۹ آیا
تخم هنوز در انباراست و مو و انجیر و انار و درخت زیتون هنوزمیوه خود را
نیاورده‌اند؟ از این‌روز برکت خواهم داد. ۲۰ و کلام خداوند بار دوم در
بیست و چهارم ماه بر حجی نازل شده، گفت: ۲۱ زربابل والی یهودا را
خطاب کرده، بگو: من آسمانها و زمین رامتزلزل خواهم ساخت. ۲۲ و
کرسی ممالک را واژگون خواهم نمود و قوت ممالک امت‌ها راهلاک خواهم
ساخت و ارابه‌ها و سواران آنها راسرنگون خواهم کرد و اسبها و سواران آنها
به شمشیر یکدیگر خواهند افتاد. ۲۳ یهوه صبایوت می گوید: در آن روزای
بنده من زربابل بن شالتیئیل، تو را خواهم گرفت و خداوند می‌گویدکه تو
را مثل نگین خاتم خواهم ساخت زیرا که من تو را برگزیده‌ام. قول یهوه
صبایوت این است. می گوید: در آن روزای بنده من زربابل بن شالتیئیل، تو
را خواهم گرفت و خداوند می‌گویدکه تو را مثل نگین خاتم خواهم ساخت
زیرا که من تو را برگزیده‌ام. قول یهوه صبایوت این است.

زکریا

۱ در ماه هشتم از سال دوم داریوش، کلام خداوند بر زکریا ابن برکیا ابن
عدوی نبی نازل شده، گفت: ۲ «خداوند بر پدران شما بسیارغضبناک
بود. ۳ پس به ایشان بگو: یهوه صبایوت چنین می‌گوید بسوی من بازگشت
کنید. قول یهوه صبایوت این است. و یهوه صبایوت می‌گوید: من به سوی
شما رجوع خواهم نمود. ۴ شما مثل پدران خود مباشید که انبیا سلف
ایشان را نداکرده، گفتند یهوه صبایوت چنین می‌گوید ازراههای زشت خود
و از اعمال بد خویش بازگشت نمایید، اما خداوند می‌گوید که ایشان
نشنیدند و به من گوش ندادند. ۵ پدران شما کجاهستند و آیا انبیا همیشه
زنده می‌مانند؟ ۶ لیکن کلام و فرایض من که به بندگان خود انبیاامرفموده
بودم، آیا پدران شما را در نگرفت؟ وچون ایشان بازگشت نمودند، گفتند
چنانکه یهوه صبایوت قصد نمود که موافق راهها و اعمال ما به ما عمل
نماید همچنان به ما عمل نموده است.» ۷ در روز بیست و چهارم ماه
یازدهم که ماه شباط باشد، از سال دوم داریوش، کلام خداوندبر زکریا ابن
برکیا ابن عدوی نبی نازل شده، گفت: ۸ در وقت شب دیدم که اینک
مردی بر اسب سرخ سوار بود و در میان درختان آس که در وادی بود
ایستاده و در عقب او اسبان سرخ و زرد و سفیدبود. ۹ و گفتم: «ای آقایم
اینها چیستند؟» وفرشته‌ای که با من تکلم می‌نمود، مرا گفت: «من تورا
نشان می‌دهم که اینها چیستند.» ۱۰ پس آن مرد که در میان درختان آس
ایستاده بود، جواب داد و گفت: «اینها کسانی می‌باشند که خداوند
ایشان را برای تردد نمودن در جهان فرستاده است.» ۱۱ و ایشان به فرشته
خداوند که در میان درختان آس ایستاده بودجواب داده، گفتند: «ما در
جهان تردد نموده‌ایم واینک تمامی جهان مستریح و آرام است.» ۱۲ وفرشته
خداوند جواب داده، گفت: «ای یهوه صبایوت تا به کی بر اورشلیم و
شهرهای یهودا که در این هفتاد سال غضبناک می‌بودی رحمت نخواهی
نمود؟» ۱۳ و خداوند با سخنان نیکو وکلام تسلی آمیز آن فرشته‌ای را که با
من تکلم می‌نمود جواب داد. ۱۴ پس فرشته‌ای که با من تکلم می‌نمود
مراگفت: «ندا کرده بگو یهوه صبایوت چنین می‌گوید: در باره اورشلیم و
صهیون غیرت عظیمی داشتم. ۱۵ و برامت های مطمئن سخت غضبناک
شدم زیرا که اندک غضبناک می‌بودم لیکن ایشان بلا را زیاده کردند.
۱۶ بنابراین خداوندچنین می‌گوید: به اورشلیم با رحمت‌ها رجوع خواهم
نمود و خانه من در آن بنا خواهد شد. قول یهوه صبایوت این است و
ریسمانکاری بر اورشلیم کشیده خواهد شد. ۱۷ بار دیگر نداکرده، بگو
که یهوه صبایوت چنین می‌گوید: شهرهای من بار دیگر به سعادتمندی
لبریزخواهد شد و خداوند صهیون را باز تسلی خواهد داد و اورشلیم را
بار دیگر خواهدبرگزید.» ۱۸ پس چشمان خود را برافراشته، نگریستم
واینک چهار شاخ بود. ۱۹ و به فرشته‌ای که با من تکلم می‌نمود گفتم:
«اینها چیستند؟» او مرا گفت: «اینها شاخها می‌باشند که یهودا و اسرائیل
واورشلیم را پراکنده ساخته‌اند.» ۲۰ و خداوندچهار آهنگر به من نشان داد.
۲۱ و گفتم: «اینان برای چه‌کار می‌آیند؟» او در جواب گفت: «آنهاشاخها
می‌باشند که یهودا را چنان پراکنده نموده‌اند که احدی سر خود را بلند نمی
تواند کردو اینها می‌آیند تا آنها را بترسانند و شاخهای امت هایی را که شاخ
خود را بر زمین یهودابرافراشته، آن را پراکنده ساخته‌اند بیرون افکنند.»

۲ و چشمان خود را برافراشته، نگریستم ومردی که ریسمانکاری به‌دست
خودداشت دیدم. ۲ و گفتم که «کجا می‌روی؟» او مراگفت: «به جهت
پیمودن اورشلیم تا ببینم عرضش چه و طولش چه می‌باشد.» ۳ و اینک
فرشته‌ای که با من تکلم می‌نمودبیرون رفت و فرشته دیگر برای ملاقات وی
بیرون آمده، ۴ وی را گفت: «بشتاب و این جوان راخطاب کرده، بگو:
اورشلیم به‌سبب کثرت مردمان و بهایمی که در اندرونش خواهند بود،
مثل دهات بی‌حصار مسکون خواهد شد. ۵ وخداوند می‌گوید که من به
اطرافش دیواری آتشین خواهم بود و در اندرونش جلال خواهم بود. ۶ هان
هان خداوند می‌گوید از زمین شمال بگریزید زیرا که شما را مثل چهار باد
آسمان پراکنده ساخته‌ام. قول خداوند این است. ۷ هان‌ای صهیون که با
دختر بابل ساکن هستی، خویشتن را رستگار ساز. ۸ زیرا یهوه صبایوت که
مرا بعد ازجلال نزد امت هایی که شما را غارت کردندفرستاده است، چنین
می‌گوید که هرکه شما رالمس نماید مردمک چشم او را لمس نموده است.
۹ «زیرا اینک من دست خود را بر ایشان خواهم افشاند و ایشان غارت
بندگان خودشان خواهند شد و شما خواهید دانست که یهوه صبایوت مرا
فرستاده است. ۱۰ ای دختر صهیون ترنم نما و شادی کن زیرا خداوند
می‌گوید که اینک می‌آیم و در میان تو ساکن خواهم شد. ۱۱ ودر آن روز
امت های بسیار به خداوند ملصق شده، قوم من خواهند شد و من در میان
تو سکنی خواهم گرفت و خواهی دانست که یهوه صبایوت مرا نزد تو
فرستاده است. ۱۲ و خداوند یهودا را درزمین مقدس برای ملک خود به
تصرف خواهدآورد و اورشلیم را بار دیگر خواهد برگزید. ۱۳ ای تمامی بشر
به حضور خداوند خاموش باشید زیرا که او از مسکن مقدس خود برخاسته
است.»

۳ و یهوشع رئیس کهنه را به من نشان داد که به حضور فرشته خداوند
ایستاده بود و شیطان به‌دست راست وی ایستاده، تا با اومخاصمه نماید.
۲ و خداوند به شیطان گفت: «ای شیطان خداوند تو را نهیب نماید!
خداوند که اورشلیم را برگزیده است تو را نهیب نماید. آیااین نیم سوزی
نیست که از میان آتش ربوده شده است؟» ۳ و یهوشع به لباس پلید ملبس
بود و به حضور فرشته ایستاده بود. ۴ و آنانی را که به حضور وی ایستاده
بودند خطاب کرده، گفت: «لباس پلید را از برش بیرون کنید.» و او را
گفت: «ببین عصیانت را از تو بیرون کردم و لباس فاخر به تو پوشانیدم.»
۵ و من گفتم که عمامه طاهر برسرش بگذارند. پس عمامه طاهر بر سرش
گذاردند و او را به لباس پوشانیدند و فرشته خداوند ایستاده بود. ۶ و فرشته
خداوند یهوشع را اعلام نموده، گفت: ۷ «یهوه صبایوت چنین می‌فرماید:
اگر به طریق های من سلوک نمایی و ودیعت مرا نگاه داری تو نیز خانه مرا
داوری خواهی نمود وصحن های مرا محافظت خواهی کرد و تو را درمیان
آنانی که نزد من می‌ایستند بار خواهم داد. ۸ پس‌ای یهوشع رئیس کهنه

بشنو تو و رفقایت که به حضور تو می‌نشینند، زیرا که ایشان مردان علامت هستند. (بشنوید) زیرا که اینک من بنده خود شاخه را خواهم آورد. ۹ و همانا آن سنگی که به حضور یهوشع می‌گذارم، بر یک سنگ هفت چشم می‌باشد. اینک یهوه صبایوت می‌گوید که من نقش آن را رقم خواهم کرد و عصیان این زمین را در یک روز رفع خواهم نمود. ۱۰ و یهوه صبایوت می‌گوید که هر کدام از شما همسایه خود را زیر مو و زیر انجیر خویش دعوت خواهید نمود.»

۴ و فرشته‌ای که با من تکلم می‌نمود، برگشته، مرا مثل شخصی که از خواب بیدار شودبیدار کرد، ۲ و به من گفت: «چه چیز می‌بینی؟» گفتم: «نظر کردم و اینک شمعدانی که تمامش طلاست و روغندانش بر سرش و هفت چراغش بر آن است و هر چراغ که بر سرش می‌باشد هفت لوله دارد. ۳ و به پهلوی آن دو درخت زیتون که یکی بطرف راست روغندان و دیگری بطرف چپش می‌باشد.» ۴ و من توجه نموده، فرشته‌ای را که با من تکلم می‌نمود خطاب کرده، گفتم: «ای آقایم اینها چه می‌باشد؟» ۵ و فرشته‌ای که با من تکلم می‌نمودمرا جواب داد و گفت: «آیا نمی دانی که اینهاچیست؟» گفتم: «نه‌ای آقایم.» ۶ او در جواب من گفت: «این است کلامی که خداوند به زربابل می‌گوید: نه به قدرت و نه به قوت بلکه به روح من. قول یهوه صبایوت این است. ۷ ای کوه بزرگ تو چیستی؟ در حضورزربابل به همواری مبدل خواهی شد و سنگ سرآن را بیرون خواهد آورد و صدا خواهند زد فیض فیض بر آن باشد.» ۸ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۹ «دستهای زربابل این خانه را بنیاد نهاد و دستهای وی آن را تمام خواهد کرد و خواهی دانست که یهوه صبایوت مرا نزد شما فرستاده است. ۱۰ زیرا کیست که روز امور کوچک را خوار شمارد زیراکه این هفت مسرور خواهند شد حینی که شاغول را در دست زربابل می‌بینند. و اینها چشمان خداوند هستند که در تمامی جهان ترددمی نمایند.» ۱۱ پس من او را خطاب کرده، گفتم: «این دودرخت زیتون که بطرف راست و بطرف چپ شمعدان هستند چه می‌باشند؟» ۱۲ و بار دیگر او را خطاب کرده، گفتم که «این دو شاخه زیتون به پهلوی دو لوله زرینی که روغن طلا را از خود می‌ریزد چیستند؟» ۱۳ او مرا جواب داده، گفت: «آیا نمی دانی که اینها چیستند؟» گفتم: «نه‌ای آقایم.» ۱۴ گفت: «اینها پسران روغن زیت می‌باشند که نزد مالک تمامی جهان می‌ایستند.»

۵ و باز چشمان خود را برافراشته، نگریستم و طوماری پران دیدم. ۲ و او مرا گفت: «چه چیز می‌بینی؟» گفتم: «طوماری پران می‌بینم که طولش بیست ذراع و عرضش ده ذراع می‌باشد.» ۳ او مرا گفت: «این است آن لعنتی که بر روی تمامی جهان بیرون می‌رود زیرا که از این طرف هردزد موافق آن منقطع خواهد شد و از آن طرف هرکه سوگند خورد موافق آن منقطع خواهد گردید. ۴ یهوه صبایوت می‌گوید: من آن را بیرون خواهم فرستاد و به خانه دزد و به خانه هرکه به اسم من قسم دروغ خورد داخل خواهد شد و در میان خانه‌اش نزیل شده، آن را با چوبهایش وسنگهایش منهدم خواهد ساخت.» ۵ پس فرشته‌ای که با من تکلم می‌نمود بیرون آمده، مرا گفت: «چشمان خود را برافراشته ببین که اینکه بیرون می‌رود چیست؟» ۶ گفتم: «این چیست؟» او جواب داد: «این است آن ایفایی که بیرون می‌رود و گفت نمایش ایشان در تمامی جهان این است.» ۷ و اینک وزنه‌ای از سرب برداشته شد. و زنی در میان ایفا نشسته بود. ۸ و او گفت: «این شرارت است.» پس وی را در میان ایفا انداخت و آن سنگ سرب را بر دهنه‌اش نهاد. ۹ پس چشمان خود رابرافراشته، نگریستم و اینک دو زن بیرون آمدند وباد در بالهای ایشان بود و بالهای ایشان مثل بالهای لق لق بود و ایفا را به میان زمین و آسمان برداشتند. ۱۰ پس به فرشته‌ای که با من تکلم می‌نمودگفتم: «اینها ایفا را کجا می‌برند؟» ۱۱ او مرا جواب داد: «تا خانه‌ای در زمین شنعار برای وی بنا نمایند و چون آن مهیا شودآنگاه او در آنجا بر پایه خود بر قرار خواهد شد.»

۶ و بار دیگر چشمان خود را برافراشته، نگریستم و اینک چهار ارابه از میان دو کوه بیرون می‌رفت و کوهها کوههای مسین بود. ۲ درارابه اول اسبان سرخ و در ارابه دوم اسبان سیاه، ۳ و در ارابه سوم اسبان سفید و در ارابه چهارم اسبان ابلق قوی بود. ۴ و فرشته را که با من تکلم می‌نمود خطاب کرده، گفتم: «ای آقایم اینهاچیستند؟» ۵ فرشته در جواب من گفت: «اینها چهار روح افلاک می‌باشند که از ایستادن به حضور مالک تمامی جهان بیرون می‌روند. ۶ اماآنکه اسبان سیاه را دارد، اینها بسوی زمین شمال بیرون می‌روند و اسبان سفید در عقب آنهابیرون می‌روند و ابلقها به زمین جنوب بیرون می‌روند.» ۷ و آن اسبان قوی بیرون رفته، آرزو دارند که بروند و در جهان گردش نمایند؛ و او گفت: «بروید و در جهان گردش نمایید.» پس در جهان گردش کردند. ۸ و او به من ندا درداد و مرا خطاب کرده، گفت: «ببین آنهایی که به زمین شمال بیرون رفته‌اند، خشم مرا در زمین شمال فرو نشانیدند.» ۹ و کلام خداوند به من نازل شده، گفت: ۱۰ «ازاسیران یعنی از حلدای و طوبیا و یدعیا که از بابل آمده‌اند بگیر و در همان روز بیا و به خانه یوشیاابن صفیا داخل شو. ۱۱ پس نقره و طلا بگیر وتاجی ساخته، آن را بر سر یهوشع بن یهوصادق رئیس کهنه بگذار. ۱۲ و او را خطاب کرده، بگو: یهوه صبایوت چنین می‌فرماید و می‌گوید: اینک مردی که به شاخه مسمی است و از مکان خودخواهد رویید و هیکل خداوند را بنا خواهدنمود. ۱۳ پس او هیکل خداوند را بنا خواهد نمودو جلال را متحمل خواهد شد و بر کرسی اوجلوس نموده، حکمرانی خواهد کرد وبر کرسی او کاهن خواهد بود و مشورت سلامتی در میان هر دوی ایشان خواهد بود. ۱۴ و آن تاج برای حالم و طوبیا و یدعیا و حین بن صفنیا به جهت یادگاری در هیکل خداوند خواهد بود. ۱۵ وآنانی که دورند خواهند آمد و در هیکل خداوند بنا خواهند نمود و خواهید دانست که یهوه صبایوت مرا نزد شما فرستاده است و اگر قول یهوه خدای خویش را بکلی اطاعت نمایید این واقع خواهد شد.»

۷ و در سال چهارم داریوش پادشاه واقع شدکه کلام خداوند در روز چهارم ماه نهم که ماه کسلو باشد بر زکریا نازل شد. ۲ و اهل بیت ئیل یعنی شراصر و رجم ملک و کسان ایشان فرستاده بودند تا از خداوند

مسالت نمایند. ۳ و به کاهنانی که در خانه یهوه صبایوت بودند و به انبیا تکلم نموده، گفتند: «آیا در ماه پنجم می‌باید که من گریه کنم و زهد ورزم چنانکه در این سالها کردم؟» ۴ پس یهوه صبایوت به من نازل شده، گفت: ۵ «تمامی قوم زمین و کاهنان را خطاب کرده، بگو: چون در این هفتاد سال در ماه پنجم و ماه هفتم روزه داشتید و نوحه گری نمودید، آیا برای من هرگز روزه می‌داشتید؟ ۶ و چون می‌خورید وچون می‌نوشید، آیا به جهت خود نمی خورید وبرای خود نمی نوشید؟ ۷ آیا کلامی را که خداوندبه واسطه انبیای سلف ندا کرد، هنگامی که اورشلیم مسکون و امن می‌بود و شهرهای مجاورش و جنوب و هامون مسکون می‌بود(نمی دانید)؟» ۸ و کلام خداوند بر زکریا نازل شده، گفت: ۹ «یهوه صبایوت امر فرموده، چنین می‌گوید: براستی داوری نمایید و با یکدیگر احسان و لطف معمول دارید. ۱۰ و بر بیوه‌زنان و یتیمان و غریبان و فقیران ظلم منمایید و در دلهای خود بر یکدیگر بدی میندیشید. ۱۱ اما ایشان از گوش گرفتن ابا نمودند و سرکشی کرده، گوشهای خودرا از شنیدن سنگین ساختند. ۱۲ بلکه دلهای خویش را (مثل) الماس سخت نمودند تاشریعت و کلامی را که یهوه صبایوت به روح خود به واسطه انبیای سلف فرستاده بود نشنوند، بنابراین خشم عظیمی از جانب یهوه صبایوت صادر شد. ۱۳ پس واقع خواهد شد چنانکه او نداکرد و ایشان نشنیدند، همچنان یهوه صبایوت می‌گوید ایشان فریاد خواهند برآورد و من نخواهم شنید. ۱۴ و ایشان را بر روی تمامی امت هایی که نشناخته بودند، به گردباد پراکنده خواهم ساخت و زمین در عقب ایشان چنان ویران خواهد شد که کسی در آن عبور و ترددنخواهد کرد پس زمین مرغوب را ویران ساخته‌اند.»

۸ و کلام یهوه صبایوت بر من نازل شده، گفت: ۲ «یهوه صبایوت چنین می‌فرماید: برای صهیون غیرت عظیمی دارم و با غضب سخت برایش غیور هستم. ۳ خداوند چنین می‌گوید: به صهیون مراجعت نموده‌ام و در میان اورشلیم ساکن خواهم شد و اورشلیم به شهر حق و کوه یهوه صبایوت به کوه مقدس مسمی خواهدشد. ۴ یهوه صبایوت چنین می‌گوید: مردان پیر وزنان پیر باز در کوچه های اورشلیم خواهندنشست و هر یکی از ایشان به‌سبب زیادتی عمرعصای خود را در دست خود خواهد داشت. ۵ وکوچه های شهر از پسران و دختران که درکوچه هایش بازی می‌کنند پر خواهد شد. ۶ یهوه صبایوت چنین می‌گوید: اگر این امر در این‌روزها به نظر بقیه این قوم عجیب نماید آیا در نظر من عجیب خواهد نمود؟ قول یهوه صبایوت این است. ۷ «یهوه صبایوت چنین می‌گوید: اینک من قوم خود را از زمین مشرق و از زمین مغرب آفتاب خواهم رهانید. ۸ و ایشان را خواهم آورد که دراورشلیم سکونت نمایند و ایشان قوم من خواهندبود و من براستی و عدالت خدای ایشان خواهم بود. ۹ یهوه صبایوت چنین می‌گوید: دستهای شما قوی شودای کسانی که در این ایام این کلام را از زبان انبیا شنیدید که آن در روزی که بنیادخانه یهوه صبایوت را برای بنا نمودن هیکل نهادند واقع شد. ۱۰ زیرا قبل از این ایام مزدی برای انسان نبود و نه مزدی به جهت حیوان؛ و به‌سبب دشمن برای هرکه خروج و دخول می‌کردهیچ سلامتی نبود و من همه کسان را به ضدیکدیگر واداشتم. ۱۱ اما الان یهوه صبایوت می‌گوید: من برای بقیه این قوم مثل ایام سابق نخواهم بود. ۱۲ زیرا که زرع سلامتی خواهد بودو مو میوه خود را خواهد داد و زمین محصول خود را خواهد آورد و آسمان شبنم خویش راخواهد بخشید و من بقیه این قوم را مالک جمیع این چیزها خواهم گردانید. ۱۳ و واقع خواهد شد چنانکه شماای خاندان یهودا وای خاندان اسرائیل در میان امت‌ها (مورد)لعنت شده‌اید، همچنان شما را نجات خواهم داد تا (مورد) برکت بشوید؛ پس مترسید ودستهای شما قوی باشد. ۱۴ زیرا که یهوه صبایوت چنین می‌گوید: چنانکه قصد نمودم که به شما بدی برسانم حینی که پدران شماخشم مرا به هیجان آوردند و یهوه صبایوت می‌گوید که از آن پشیمان نشدم. ۱۵ همچنین در این‌روزها رجوع نموده، قصد خواهم نمود که به اورشلیم و خاندان یهودا احسان نمایم. پس ترسان مباشید. ۱۶ و این است کارهایی که بایدبکنید: با یکدیگر راست گویید و در دروازه های خود انصاف و داوری سلامتی را اجرا دارید. ۱۷ و در دلهای خود برای یکدیگر بدی میندیشید و قسم دروغ را دوست مدارید، زیراخداوند می‌گوید از همه این کارها نفرت دارم.» ۱۸ و کلام یهوه صبایوت بر من نازل شده، گفت: ۱۹ «یهوه صبایوت چنین می‌گوید: روزه ماه چهارم و روزه ماه پنجم و روزه ماه هفتم و روزه ماه دهم برای خاندان یهودا به شادمانی و سرور وعیدهای خوش مبدل خواهد شد پس راستی وسلامتی را دوست بدارید. ۲۰ یهوه صبایوت چنین می‌گوید: بار دیگر واقع خواهد شد که قوم‌ها و ساکنان شهرهای بسیار خواهند آمد. ۲۱ و ساکنان یک شهر به شهر دیگر رفته، خواهندگفت: بیایید برویم تا از خداوند مسالت نماییم ویهوه صبایوت را بطلبیم و من نیز خواهم آمد. ۲۲ و قوم های بسیار و امت های عظیم خواهندآمد تا یهوه صبایوت را در اورشلیم بطلبند و ازخداوند مسالت نمایند. ۲۳ یهوه صبایوت چنین می‌گوید در آن روزها ده نفر از همه زبانهای امت‌ها به دامن شخص یهودی چنگ زده، متمسک خواهند شد و خواهند گفت همراه شما می‌آییم زیرا شنیده‌ایم که خدا با شمااست.»

۹ وحی کلام خداوند بر زمین حدراخ (نازل می شود) و دمشق محل آن می‌باشد، زیراکه نظر انسان و نظر تمامی اسباط اسرائیل بسوی خداوند است. ۲ و بر حمات نیز که مجاور آن است و بر صور و صیدون اگرچه بسیار دانشمندمی باشد. ۳ و صور برای خود ملاذی منیع ساخت و نقره را مثل غبار و طلا را مانند گل کوچه هاانباشت. ۴ اینک خداوند او را اخراج خواهد کردو قوتش را که در دریا می‌باشد، تلف خواهدساخت و خودش به آتش سوخته خواهد شد. ۵ اشقلون چون این را بیند خواهد ترسید و غزه بسیار دردناک خواهد شد و عقرون نیز زیرا که اعتماد او خجل خواهد گردید و پادشاه از غزه هلاک خواهد شد و اشقلون مسکون نخواهدگشت. ۶ و حرام زاده‌ای در اشدود جلوس خواهدنمود و حشمت فلسطینیان را منقطع خواهم ساخت. ۷ و خون او را از دهانش بیرون خواهم آورد و رجاساتش را از میان دندانهایش؛ و بقیه اونیز به جهت خدای ما خواهد بود و خودش مثل امیری در یهودا و عقرون مانند یبوسی خواهدشد. ۸ و من

گرداگرد خانه خود به ضد لشکر اردوخواهم زد تا کسی از آن عبور و مرور نکند و ظالم بار دیگر از میان آنها گذر نخواهد کرد زیرا که حال به چشمان خود مشاهده نموده‌ام. ۹ ای دختر صهیون بسیار وجد بنما و ای دختر اورشلیم آواز شادمانی بده! اینک پادشاه تونزد تو می‌آید. او عادل و صاحب نجات و حلیم می‌باشد و بر الاغ و بر کره بچه الاغ سوار است. ۱۰ و من ارابه را از افرایم و اسب را از اورشلیم منقطع خواهم ساخت و کمان جنگی شکسته خواهد شد و او با امت‌ها به سلامتی تکلم خواهدنمود و سلطنت او از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای زمین خواهد بود. ۱۱ و اما من اسیران تو را نیز به واسطه خون عهد تو از چاهی که در آن آب نیست رها کردم. ۱۲ ای اسیران امید، به ملاذ منیع مراجعت نمایید. امروز نیز خبر می‌دهم که به شما(نصیب) مضاعف رد خواهم نمود. ۱۳ زیرا که یهودا را برای خود زه خواهم کرد و افرایم راتیرکمان خواهم ساخت و پسران تو راای صهیون به ضد پسران توای یاوان خواهم برانگیخت و تورا مثل شمشیر جبار خواهم گردانید. ۱۴ و خداوند بالای ایشان ظاهر خواهد شد وتیر او مانند برق خواهد جست و خداوند یهوه کرنا را نواخته، بر گردبادهای جنوبی خواهدتاخت. ۱۵ یهوه صبایوت ایشان را حمایت خواهد کرد و ایشان غذا خورده، سنگهای فلاخن را پایمال خواهند کردو نوشیده، مثل از شراب نعره خواهند زد و مثل جامها و مانند گوشه های مذبح پر خواهند شد. ۱۶ و یهوه خدای ایشان ایشان را در آن روز مثل گوسفندان قوم خودخواهد رهانید زیرا که مانند جواهر تاج بر زمین اوخواهند درخشید. ۱۷ زیرا که حسن و زیبایی اوچه قدر عظیم است. گندم جوانان را و عصیر انگور دوشیزگان را خرم خواهد ساخت.

۱۰ باران را در موسم باران آخر از خداوندبطلبید. از خداوند که برقها را می‌سازدو او به ایشان باران فراوان هرکس در زمینش گیاه خواهد بخشید. ۲ زیرا که ترافیم سخن باطل می‌گویند و فالگیران رویاهای دروغ می‌بینند وخوابهای باطل بیان می‌کنند و تسلی بیهوده می‌دهند، از این جهت مثل گوسفندان آواره می‌باشند و از نبودن شبان ذلیل می‌گردند. ۳ خشم من بر شبانان مشتعل شده است و به بزهای نرعقوبت خواهم رسانید زیرا که یهوه صبایوت ازگله خود یعنی از خاندان یهودا تفقد خواهد نمودو ایشان را مثل اسب جنگی جلال خود خواهدگردانید. ۴ از او سنگ زاویه و از او میخ و از اوکمان جنگی و از او همه ستمکاران با هم بیرون می‌آیند. ۵ و ایشان مثل جباران (دشمنان خود را)در گل کوچه‌ها در عرصه جنگ پایمال خواهندکرد و محاربه خواهند نمود زیرا خداوند با ایشان است و اسب‌سواران خجل خواهند گردید. ۶ و من خاندان یهودا را تقویت خواهم کرد وخاندان یوسف را خواهم رهانید و ایشان را به امنیت ساکن خواهم گردانید، زیرا که بر ایشان رحمت دارم و چنان خواهند بود که گویا ایشان راترک ننموده بودم زیرا یهوه خدای ایشان من هستم؛ پس ایشان را اجابت خواهم نمود. ۷ وبنی افرایم مثل جباران شده، دل ایشان گویا ازشراب مسرور خواهد شد و پسران ایشان چون این را بینند شادی خواهند نمود و دل ایشان در خداوند وجد خواهد کرد. ۸ و ایشان را صدا زده، جمع خواهم کرد زیرا که ایشان را فدیه داده‌ام وافزوده خواهند شد چنانکه در قبل افزوده شده بودند. ۹ و ایشان را در میان قومها خواهم کاشت ومرا در مکان های بعید بیاد خواهندآورد و باپسران خود زیست نموده، مراجعت خواهندکرد. ۱۰ و ایشان را از زمین مصر باز خواهم آورد واز اشور جمع خواهم نمود و به زمین جلعاد ولبنان داخل خواهم ساخت و آن گنجایش ایشان را نخواهد داشت. ۱۱ و او از دریای مصیبت عبورنموده، امواج دریا را خواهد زد و همه ژرفیهای نهر خشک خواهد شد و حشمت اشور زایل خواهد گردید و عصای مصر نیست خواهد شد. ۱۲ و ایشان را در خداوند قوی خواهم ساخت ودر نام او سالک خواهند شد. قول خداوند این است.

۱۱ ای لبنان درهای خود را باز کن تا آتش، سروهای آزاد تو را بسوزاند. ۲ ای صنوبر ولوله نما زیرا که سرو آزاد افتاده است (ودرختان) بلند خراب شده. ای بلوطهای باشان ولوله نمایید زیرا که جنگل منیع افتاده است. ۳ صدای ولوله شبانان است زیرا که جلال ایشان خراب شده؛ صدای غرش شیران ژیان است زیراکه شوکت اردن ویران گردیده است. ۴ یهوه خدای من چنین می‌فرماید که گوسفندان ذبح را بچران ۵ که خریداران ایشان آنها را ذبح می‌نمایند و مجرم شمرده نمی شوند وفروشندگان ایشان می‌گویند: خداوند متبارک باد زیرا که دولتمند شده‌ایم. و شبانان آنهابرایشان شفقت ندارند. ۶ زیرا خداوند می‌گوید: بر ساکنان این زمین بار دیگر ترحم نخواهم نمود واینک من هر کس از مردمان را به‌دست همسایه‌اش و به‌دست پادشاهش تسلیم خواهم نمود و زمین را ویران خواهند ساخت و از دست ایشان رهایی نخواهم بخشید. ۷ پس من گله ذبح یعنی ضعیف ترین گله را چرانیدم و دو عصا برای خود گرفتم که یکی از آنها را نعمه نامیدم ودیگری را حبال نام نهادم و گله را چرانیدم. ۸ و دریک ماه سه شبان را منقطع ساختم و جان من ازایشان بیزار شد و جان ایشان نیز از من متنفرگردید. ۹ پس گفتم شما را نخواهم چرانید. آنکه مردنی است بمیرد و آنکه هلاک شدنی است هلاک شود و باقی ماندگان گوشت یکدیگر رابخورند. ۱۰ پس عصای خود نعمه را گرفته، آن راشکستم تا عهدی را که با تمامی قومها بسته بودم شکسته باشم. ۱۱ پس در آن روز شکسته شد و آن ضعیف ترین گله که منتظر من می‌بودند فهمیدندکه این کلام خداوند است. ۱۲ و به ایشان گفتم: اگردر نظر شما پسند آید مزد مرا بدهید والا ندهید. پس به جهت مزد من، سی پاره نقره وزن کردند. ۱۳ و خداوند مرا گفت: آن را نزد کوزه‌گر بینداز، این قیمت گران را که مرا به آن قیمت کردند. پس سی پاره نقره را گرفته، آن را در خانه خداوند نزدکوزه‌گر انداختم. ۱۴ و عصای دیگر خود حبال راشکستم تا برادری را که در میان یهودا و اسرائیل بود شکسته باشم. ۱۵ و خداوند مرا گفت: «بار دیگر آلات شبان احمق را برای خود بگیر. ۱۶ زیرا اینک من شبانی را در این زمین خواهم برانگیخت که از هالکان تفقد نخواهد نمود و گم شدگان را نخواهد طلبیدو مجروحان را معالجه نخواهد کرد و ایستادگان را نخواهد پرورد بلکه گوشت فربهان را خواهدخورد و سمهای آنها را خواهد کند. ۱۷ وای برشبان باطل که گله را ترک می‌نماید. شمشیر

بربازویش و بر چشم راستش فرود خواهد آمد وبازویش بالکل خشک خواهد شد و چشم راستش بکلی تار خواهد گردید.»

۱۲ وحی کلام خداوند درباره اسرائیل. قول خداوند است که آسمانها راگسترانید و بنیاد زمین را نهاد و روح انسان را دراندرون او ساخت. ۲ اینک من اورشلیم را برای جمیع قوم های مجاورش کاسه سرگیجش خواهم ساخت و این بر یهودا نیز حینی که اورشلیم را محاصره می‌کنند خواهد شد. ۳ و درآن روز، اورشلیم را برای جمیع قوم‌ها سنگی گران بار خواهم ساخت و همه کسانی که آن را برخود بار کنند، سخت مجروح خواهند شد وجمیع امت های جهان به ضد او جمع خواهندگردید. ۴ خداوند می‌گوید در آن روز من همه اسبان را به حیرت و سواران آنها را به جنون مبتلاخواهم ساخت. و چشمان خود را بر خاندان یهودا باز نموده، همه اسبان قوم‌ها را به کوری مبتلا خواهم کرد. ۵ و سروران یهودا در دل خودخواهند گفت که ساکنان اورشلیم در خدای خودیهوه صبایوت قوت من می‌باشند. ۶ در آن روزسروران یهودا را مثل آتشدانی در میان هیزم و مانند شعله آتش در میان بافه‌ها خواهم گردانید وهمه قوم های مجاور خویش را از طرف راست وچپ خواهند سوزانید و اورشلیم بار دیگر درمکان خود یعنی در اورشلیم مسکون خواهد شد. ۷ و خداوند خیمه های یهودا را اول خواهدرهانید تا حشمت خاندان داود و حشمت ساکنان اورشلیم بر یهودا فخر ننماید. ۸ در آن روزخداوند ساکنان اورشلیم را حمایت خواهد نمودو ضعیف ترین ایشان در آن روز مثل داود خواهدبود و خاندان داود مانند خدا مثل فرشته خداونددر حضور ایشان خواهند بود. ۹ و در آن روز قصدهلاک نمودن جمیع امت هایی که به ضد اورشلیم می‌آیند، خواهم نمود. ۱۰ و بر خاندان داود و بر ساکنان اورشلیم روح فیض و تضرعات را خواهم ریخت و بر من که نیزه زده‌اند خواهند نگریست وبرای من مثل نوحه گری برای پسر یگانه خود، نوحه گری خواهند نمود و مانند کسی‌که برای نخست زاده خویش ماتم گیرد، برای من ماتم تلخ خواهندگرفت. ۱۱ در آن روز ماتم عظیمی مانند ماتم هددرمون در همواری مجدون در اورشلیم خواهد بود. ۱۲ و اهل زمین ماتم خواهند گرفت هر قبیله علیحده، قبیله خاندان داود علیحده، وزنان ایشان علیحده، قبیله خاندان ناتان علیحده، وزنان ایشان علیحده. ۱۳ قبیله خاندان لاوی علیحده، و زنان ایشان علیحده، قبیله شمعی علیحده، و زنان ایشان علیحده، ۱۴ و جمیع قبایلی که باقی‌مانده باشند هر قبیله علیحده، و زنان ایشان علیحده.

۱۳ در آن روز برای خاندان داود و ساکنان اورشلیم چشمه‌ای به جهت گناه ونجاست مفتوح خواهد شد. ۲ و یهوه صبایوت می‌گوید در آن روز نامهای بتها را از روی زمین منقطع خواهم ساخت که بار دیگر آنها رابیادنخواهندآورد و انبیا و روح پلید را نیز از زمین دور خواهم کرد. ۳ و هرکه بار دیگر نبوت نمایدپدر و مادرش که او را تولید نموده‌اند، وی راخواهند گفت که زنده نخواهی ماند زیرا که به اسم یهوه دروغ می‌گویی. و چون نبوت نماید پدر ومادرش که او را تولید نموده‌اند، وی را عرضه تیغ خواهند ساخت. ۴ و در آن روز هر کدام از آن انبیاچون نبوت می‌کنند، از رویاهای خویش خجل خواهند شد و جامه پشمین به جهت فریب دادن نخواهند پوشید. ۵ و هر یک خواهد گفت: من نبی نیستم بلکه زرع کننده زمین می‌باشم زیرا که ازطفولیت خود به غلامی فروخته شده‌ام. ۶ و او راخواهند گفت: این جراحات که در دستهای تومی باشد چیست؟ و او جواب خواهد داد آنهایی است که در خانه دوستان خویش به آنها مجروح شده‌ام. ۷ یهوه صبایوت می‌گوید: «ای شمشیر به ضدشبان من و به ضد آن مردی که همدوش من است برخیز! شبان را بزن و گوسفندان پراکنده خواهندشد و من دست خود را بر کوچکان خواهم برگردانید.» ۸ و خداوند می‌گوید که «در تمامی زمین دوحصه منقطع شده خواهند مرد و حصه سوم درآن باقی خواهد ماند. ۹ و حصه سوم را از میان آتش خواهم گذرانید و ایشان را مثل قال گذاشتن نقره قال خواهم گذاشت و مثل مصفی ساختن طلا ایشان را مصفی خواهم نمود و اسم مراخواهند خواند و من ایشان را اجابت نموده، خواهم گفت که ایشان قوم من هستند و ایشان خواهند گفت که یهوه خدای ما می‌باشد.»

۱۴ اینک روز خداوند می‌آید و غنیمت تودر میانت تقسیم خواهد شد. ۲ و جمیع امت‌ها را به ضد اورشلیم برای جنگ جمع خواهم کرد و شهر را خواهند گرفت و خانه‌ها راتاراج خواهند نمود و زنان را بی‌عصمت خواهندکرد و نصف اهل شهر به اسیری خواهند رفت وبقیه قوم از شهر منقطع نخواهند شد. ۳ و خداوندبیرون آمده، با آن قوم‌ها مقاتله خواهد نمودچنانکه در روز جنگ مقاتله نمود. ۴ و در آن روزپایهای او بر کوه زیتون که از طرف مشرق به مقابل اورشلیم است خواهد ایستاد و کوه زیتون درمیانش از مشرق تا مغرب منشق شده، دره بسیارعظیمی خواهد شد و نصف کوه بطرف شمال ونصف دیگرش بطرف جنوب منتقل خواهدگردید. ۵ و بسوی دره کوههای من فرار خواهیدکرد زیرا که دره کوهها تا به آصل خواهد رسید وشما خواهید گریخت چنانکه در ایام عزیا پادشاه یهودا از زلزله فرار کردید و یهوه خدای من خواهد آمد و جمیع مقدسان همراه تو (خواهندآمد). ۶ و در آن روز نور (آفتاب) نخواهد بود وکواکب درخشنده، گرفته خواهند شد. ۷ و آن یک روز معروف خداوند خواهد بود. نه روز و نه شب، اما در وقت شام روشنایی خواهد بود. ۸ ودر آن روز، آبهای زنده از اورشلیم جاری خواهدشد (که) نصف آنهابسوی دریای شرقی و نصف دیگر آنها بسوی دریای غربی (خواهد رفت). درتابستان و در زمستان چنین واقع خواهد شد. ۹ ویهوه بر تمامی زمین پادشاه خواهد بود. در آن روزیهوه واحد خواهد بود و اسم او واحد. ۱۰ وتمامی زمین از جبع تا رمون که بطرف جنوب اورشلیم است متبدل شده، مثل عربه خواهدگردید و (اورشلیم) مرتفع شده، در مکان خود ازدروازه بنیامین تا جای دروازه اول و تا دروازه زاویه و از برج حننئیل تا چرخشت پادشاه مسکون خواهد شد. ۱۱ و در آن ساکن خواهندشد و دیگر لعنت نخواهد بود و اورشلیم به امنیت مسکون خواهد شد. ۱۲ و این بلایی خواهد بود که خداوند بر همه قوم هایی که با اورشلیم جنگ کنند وارد خواهدآورد. گوشت ایشان در حالتی که بر پایهای

خودایستاده باشند کاهیده خواهد شد و چشمانشان در حدقه گداخته
خواهد گردید و زبان ایشان دردهانشان کاهیده خواهد گشت. ۱۳ و در
آن روزاضطراب عظیمی از جانب خداوند در میان ایشان خواهد بود و
دست یکدیگر را خواهند گرفت و دست هر کس به ضد دست دیگری
بلند خواهدشد. ۱۴ و یهودا نیز نزد اورشلیم جنگ خواهدنمود و دولت
جمیع امت های مجاور آن از طلا ونقره و لباس از حد زیاده جمع خواهد
شد. ۱۵ وبلای اسبان و قاطران و شتران و الاغها و تمامی حیواناتی که
در آن اردوها باشند همچنان مانندابن بلا خواهد بود. ۱۶ و واقع خواهد
شد که همه باقی ماندگان از جمیع امت هایی که به ضداورشلیم آیند،
هر سال برخواهند آمد تا یهوه صبایوت پادشاه را عبادت نمایند و عید
خیمه هارا نگاه دارند. ۱۷ و هرکدام از قبایل زمین که به جهت عبادت
یهوه صبایوت پادشاه برنیایند، برایشان باران نخواهد شد. ۱۸ و اگر قبیله
مصربرنیایند و حاضر نشوند بر ایشان نیز (باران)نخواهد شد. این است
بلایی که خداوند واردخواهد آورد بر امت هایی که به جهت نگاه داشتن
عید خیمه‌ها برنیایند. ۱۹ این است قصاص مصر وقصاص همه امت هایی
که به جهت نگاه داشتن عید خیمه‌ها برنیایند. ۲۰ و در آن روز بر زنگهای
اسبان «مقدس خداوند» (منقوش) خواهد شد و دیگها در خانه خداوند
مثل کاسه های پیش مذبح خواهد بود. ۲۱ بلکه همه دیگهایی که در
اورشلیم و یهودامی باشد، مقدس یهوه صبایوت خواهد بود وهمه کسانی که
قربانی می‌گذرانند آمده، از آنهاخواهند گرفت و در آنها طبخ خواهند کرد و
درآنوقت بار دیگر هیچ کنعانی در خانه یهوه صبایوت نخواهد بود.

ملاکی

۱ واسطه ملاکی. ۲ خداوند می‌گوید که شما را دوست داشته‌ام. اما شما می‌گویید: چگونه ما را دوست داشته‌ای؟ آیا عیسو برادر یعقوب نبود و خداوند می‌گوید‌که یعقوب را دوست داشتم، ۳ و از عیسو نفرت نمودم و کوههای او را ویران و میراث وی رانصیب شغالهای بیابان گردانیدم. ۴ چونکه ادوم می‌گوید: منهدم شده‌ایم اما خواهیم برگشت ومخروبه‌ها را بنا خواهیم نمود. یهوه صبایوت چنین می‌فرماید: ایشان بنا خواهند نمود اما من منهدم خواهم ساخت و ایشان را به‌سرحدشرارت و به قومی که خداوند بر ایشان تا به ابدغضبناک می‌باشد مسمی خواهند ساخت. ۵ وچون چشمان شما این را بیند خواهید گفت: خداوند از حدود اسرائیل متعظم باد! ۶ پسر، پدر خود و غلام، آقای خویش رااحترام می‌نماید. پس اگر من پدر هستم احترام من کجا است؟ و اگر من آقا هستم هیبت من کجااست؟ یهوه صبایوت به شما تکلم می‌کند. ای کاهنانی که اسم مرا حقیر می‌شمارید و می‌گویید چگونه اسم تو را حقیر شمرده‌ایم؟ ۷ نان نجس برمذبح من می‌گذرانید و می‌گویید چگونه تو رابی حرمت نموده‌ایم؟ از اینکه می‌گویید خوان خداوند محقر است. ۸ و چون کور را برای قربانی می‌گذرانید، آیا قبیح نیست؟ و چون لنگ یا بیماررا می‌گذرانید، آیا قبیح نیست؟ آن را به حاکم خود هدیه بگذران و آیا او از تو راضی خواهدشد یا تو را مقبول خواهد داشت؟ قول یهوه صبایوت این است. ۹ و الان از خدا مسالت نما تابر ما ترحم نماید. یهوه صبایوت می‌گوید این ازدست شما واقع شده است، پس آیا هیچ کدام ازشما را مستجاب خواهد فرمود؟ ۱۰ کاش که یکی از شما می‌بود که درها رابببندد تا آتش بر مذبح من بیجا نیفروزید. یهوه صبایوت می‌گوید: در شما هیچ خوشی ندارم وهیچ هدیه از دست شما قبول نخواهم کرد. ۱۱ زیرا که از مطلع آفتاب تا مغربش اسم من درمیان امت‌ها عظیم خواهد بود؛ و بخور و هدیه طاهر در هر جا به اسم من گذرانیده خواهد شد، زیرا یهوه صبایوت می‌گوید که اسم من در میان امت‌ها عظیم خواهد بود. و بخور و هدیه طاهر درهر جا به اسم من گذرانیده خواهد شد، زیرا یهوه صبایوت می‌گوید که اسم من در میان امت هاعظیم خواهد بود. ۱۲ اما شما آن را بی‌حرمت می‌سازید چونکه می‌گویید که خوان خداوند نجس است و ثمره آن یعنی طعامش محقر است. ۱۳ و یهوه صبایوت می‌فرماید که شما می‌گوییداینک این چه زحمت است و آن را اهانت می‌کنیدو چون (حیوانات) دریده شده و لنگ و بیمار راآورده، آنها را برای هدیه می‌گذرانید آیا من آنهارا از دست شما قبول خواهم کرد؟ قول خداوندایـن است. ۱۴ پس ملعون باد هرکه فریب دهد و باآنکه نرینه‌ای در گله خود دارد معیوبی برای خداوند نذر کرده، آن را ذبح نماید. زیرا که یهوه صبایوت می‌گوید: من پادشاه عظیم می‌باشم واسم من در میان امت‌ها مهیب خواهد بود.

۲ و الان‌ای کاهنان این وصیت برای شما است! ۲ یهوه صبایوت می‌گوید که اگرنشنوید و آن را در دل خود جا ندهید تا اسم مراتمجید نمایید، من بر شما لعن خواهم فرستاد و بربرکات شما لعن خواهم کرد، بلکه آنها را لعن کرده‌ام چونکه آن را در دل خود جا ندادید. ۳ اینک من زراعت را به‌سبب شما نهیب خواهم نمود و بر رویهای شما سرگین یعنی سرگین عیدهای شما را خواهم پاشید و شما را با آن خواهند برداشت. ۴ و خواهید دانست که من این وصیت را بر شما فرستاده‌ام تا عهد من با لاوی باشد. قول یهوه صبایوت این است. ۵ عهد من باوی عهد حیات و سلامتی می‌بود و آنها را به‌سبب ترسی که از من می‌داشت به وی دادم و به‌سبب آنکه از اسم من هراسان می‌بود. ۶ شریعت حق در دهان او می‌بود و بی‌انصافی بر لبهایش یافت نمی شد بلکه در سلامتی و استقامت با من سلوک می‌نمود و بسیاری را از گناه برمی گردانید. ۷ زیرا که لبهای کاهن می‌باید معرفت را حفظنماید تا شریعت را از دهانش بطلبند چونکه اورسول یهوه صبایوت می‌باشد. ۸ اما یهوه صبایوت می‌گوید که شما از طریق تجاوز نموده، بسیاری را در شریعت لغزش دادید و عهد لاوی را شکستید. ۹ بنابراین من نیز شما را نزد تمامی این قوم خوار و پست خواهم ساخت زیرا که طریق مرا نگاه نداشته و در اجرای شریعت طرفداری نموده‌اید. ۱۰ آیا جمیع ما را یک پدر نیست و آیا یک خدا ما را نیافریده است؟ پس چرا عهد پدران خود را بی‌حرمت نموده، با یکدیگر خیانت می‌ورزیم؟ ۱۱ یهودا خیانت ورزیده است ورجاسات را در اسرائیل و اورشلیم بعمل آورده‌اند زیرا که یهودا مقدس خداوند را که او آن را دوست می‌داشت بی‌حرمت نموده، دخترخدای بیگانه را به زنی گرفته است. ۱۲ پس خداوند هر کس را که چنین عمل نماید، هم خواننده و هم جواب دهنده را از خیمه های یعقوب منقطع خواهد ساخت و هر کس را نیز که برای یهوه صبایوت هدیه بگذراند. ۱۳ و این را نیزبار دیگر بعمل آورده‌اید که مذبح خداوند را بااشکها و گریه و ناله پوشانیده‌اید و از این جهت هدیه را باز منظور نمی دارد و آن را از دست شمامقبول نمی فرماید. ۱۴ اما شما می‌گویید سبب این چیست؟ سبب این است که خداوند در میان تو وزوجه جوانی ات شاهد بوده است و تو به وی خیانت ورزیده‌ای، با آنکه او یار تو و زوجه هم عهد تو می‌بود. ۱۵ و آیا او یکی را نیافرید با آنکه بقیه روح را می‌داشت و ازچه سبب یک را (فقطآفرید)؟ از این جهت که ذریت الهی را طلب می‌کرد. پس از روحهای خود باحذر باشید وزنهار احدی به زوجه جوانی خود خیانت نورزد. ۱۶ زیرا یهوه خدای اسرائیل می‌گوید که از طلاق نفرت دارم و نیز از اینکه کسی ظلم را به لباس خود بپوشاند. قول یهوه صبایوت این است پس ازروحهای خود با حذر بوده، زنهار خیانت نورزید. ۱۷ شما خداوند را به سخنان خود خسته نموده‌اید و می‌گویید: چگونه او را خسته نموده‌ایم؟ از اینکه گفته‌اید همه بدکاران به نظرخداوند پسندیده می‌باشند واو از ایشان مسروراست یا اینکه خدایی که داوری کند کجا است؟

۳ اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و اوطریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت و خداوندی که شما طالب او می‌باشید، ناگهان به هیکل خود خواهد آمد، یعنی آن رسول عهدی که شما از او مسرور می‌باشید. هان او می‌آید! قول یهوه صبایوت این است. ۲ اما کیست که روزآمدن

او را متحمل تواند شد؟ و کیست که در حین ظهور وی تواند ایستاد؟
زیرا که او مثل آتش قالگر و مانند صابون گازران خواهد بود. ۳ و مثل
قالگر و مصفی کننده نقره خواهد نشست وبنی لاوی را طاهر ساخته،
ایشان را مانند طلا ونقره مصفی خواهد گردانید تا ایشان هدیه‌ای برای
خداوند به عدالت بگذرانند. ۴ آنگاه هدیه یهودا واورشلیم پسندیده خداوند
خواهد شد چنانکه درایام قدیم و سالهای پیشین می‌بود. ۵ و من برای
داوری نزد شما خواهم آمد و به ضد جادوگران وزناکاران و آنانی که قسم
دروغ می‌خورند و کسانی که بر مزدور در مزدش و بیوه‌زنان و یتیمان ظلم
می‌نمایند و غریب را از حق خودش دورمی سازند و از من نمی ترسند،
بزودی شهادت خواهم داد. قول یهوه صبایوت این است. ۶ زیرامن که
یهوه می‌باشم، تبدیل نمی پذیرم و از این سبب شماای پسران یعقوب
هلاک نمی شوید. ۷ شما از ایام پدران خود از فرایض من تجاوزنموده، آنها
را نگاه نداشته‌اید. اما یهوه صبایوت می‌گوید: بسوی من بازگشت نمایید
و من بسوی شما بازگشت خواهم کرد، اما شما می‌گویید به چه چیز
بازگشت نماییم. ۸ آیا انسان خدا را گول زند؟ اما شما مرا گول زده‌اید و
می‌گویید در چه چیز تو را گول زده‌ایم؟ در عشرها و هدایا. ۹ شماسخت
ملعون شده‌اید زیرا که شما یعنی تمامی این امت مرا گول زده‌اید. ۱۰
تمامی عشرها را به مخزنهای من بیاورید تا در خانه من خوراک باشدو یهوه
صبایوت می‌گوید مرا به اینطور امتحان نمایید که آیا روزنه های آسمان را
برای شمانخواهم گشاد و چنان برکتی بر شما نخواهم ریخت که گنجایش
آن نخواهد بود؟ ۱۱ و یهوه صبایوت می‌گوید: خورنده را به جهت شما
منع خواهم نمود تا ثمرات زمین شما را ضایع نسازد و مو شما در صحرا
بی‌بار نشود. ۱۲ و همه امت هاشما را خوشحال خواهند خواند زیرا یهوه
صبایوت می‌گوید که شما زمین مرغوب خواهیدبود. ۱۳ خداوند می‌گوید:
به ضد من سخنان سخت گفته‌اید و می‌گویید به ضد تو چه گفته‌ایم؟ ۱۴
گفته‌اید: بی‌فایده است که خدا را عبادت نماییم و چه سود از اینکه اوامر
او را نگاه داریم وبحضور یهوه صبایوت با حزن سلوک نماییم؟ ۱۵ و حال
متکبران را سعادتمند می‌خوانیم وبدکاران نیز فیروز می‌شوند و ایشان خدا
راامتحان می‌کنند و (معهذا) ناجی می‌گردند. ۱۶ آنگاه ترسندگان خداوند
با یکدیگر مکالمه کردند و خداوند گوش گرفته، ایشان را استماع نمود و
کتاب یادگاری به جهت ترسندگان خداوند و به جهت آنانی که اسم او را
عزیزداشتند مکتوب شد. ۱۷ و یهوه صبایوت می‌گویدکه ایشان در آن روزی
که من تعیین نموده‌ام، ملک خاص من خواهند بود و بر ایشان ترحم خواهم
نمود، چنانکه کسی بر پسرش که او راخدمت می‌کند ترحم می‌نماید. ۱۸
و شمابرگشته، در میان عادلان و شریران و در میان کسانی که خدا را
خدمت می‌نمایند و کسانی که او را خدمت نمی نمایند، تشخیص خواهید
نمود.

۴ زیرا اینک آن روزی که مثل تنور مشتعل می باشد، خواهد آمد و
جمیع متکبران وجمیع بدکاران کاه خواهند بود و یهوه صبایوت می‌گوید:
آن روز که می‌آید ایشان را چنان خواهدسوزانید که نه ریشه و نه شاخه‌ای
برای ایشان باقی خواهد گذاشت. ۲ اما برای شما که از اسم من می‌ترسید
آفتاب عدالت طلوع خواهد کرد و بربالهای وی شفا خواهد بود و شما بیرون
آمده، مانند گوساله های پرواری جست و خیز خواهیدکرد. ۳ و یهوه
صبایوت می‌گوید: شریران راپایمال خواهید نمود زیرا در آن روزی که من
تعیین نموده‌ام، ایشان زیر کف پایهای شماخاکستر خواهند بود. ۴ تورات
بنده من موسی راکه آن را با فرایض و احکام به جهت تمامی اسرائیل در
حوریب امر فرمودم بیاد آورید. ۵ اینک من ایلیای نبی را قبل از رسیدن روز
عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد. ۶ و اودل پدران را بسوی
پسران و دل پسران را بسوی پدران خواهد برگردانید، مبادا بیایم و زمین را به
لعنت بزنم.

عهد جديد

عیسی گفت: «ای پدر اینها را بیامرز، زیراکه نمی دانند چه می‌کنند.» پس جامه های او راتقسیم کردند و قرعه افکندند.

لوقا ۲۳:۳۴

متّی

۱ کتاب نسب نامه عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم: ۲ ابراهیم اسحاق
را آورد و اسحاق یعقوب را آورد و یعقوب یهودا و برادران او راآورد. ۳ و
یهودا، فارص و زارح را از تامار آورد وفارص، حصرون را آورد و حصرون،
ارام را آورد. ۴ و ارام، عمیناداب را آورد و عمیناداب، نحشون را آورد و
نحشون، شلمون را آورد. ۵ وشلمون، بوعز را از راحاب آورد و بوعز، عوبیدرا
از راعوت آورد و عوبید، یسا را آورد. ۶ ویسا داود پادشاه را آورد و داود
پادشاه، سلیمان را از زن اوریا آورد. ۷ و سلیمان، رحبعام را آورد و رحبعام،
ابیا را آورد و ابیا، آسا راآورد. ۸ و آسا، یهوشافاط را آورد و یهوشافاط، یورام
را آورد و یورام، عزیا را آورد. ۹ و عزیا، یوتام را آورد و یوتام، احاز را آورد و
احاز، حزقیا را آورد. ۱۰ و حزقیا، منسی را آورد ومنسی، آمون را آورد و
آمون، یوشیا را آورد. ۱۱ ویوشیا، یکنیا و برادرانش را در زمان جلای بابل
آورد. ۱۲ و بعد از جلای بابل، یکنیا، سالتیئل را آورد و سالتیئیل، زروبابل را
آورد. ۱۳ زروبابل، ابیهود را آورد و ابیهود، ایلیقایم را آورد و ایلیقایم، عازور را
آورد. ۱۴ و عازور، صادوق را آورد و صادوق، یاکین را آورد و یاکین،
ایلیهود را آورد. ۱۵ و ایلیهود، ایلعازر را آوردو ایلعازر، متان را آورد و متان،
یعقوب راآورد. ۱۶ و یعقوب، یوسف شوهر مریم راآورد که عیسی مسمی به
مسیح از او متولدشد. ۱۷ پس تمام طبقات، از ابراهیم تا داودچهارده طبقه
است، و از داود تا جلای بابل چهارده طبقه، و از جلای بابل تا مسیح
چهارده طبقه. ۱۸ اما ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم
به یوسف نامزد شده بود، قبل ازآنکه با هم آیند، او را از روح‌القدس حامله
یافتند. ۱۹ و شوهرش یوسف چونکه مرد صالح بود ونخواست او را عبرت
نماید، پس اراده نمود او رابه پنهانی رها کند. ۲۰ اما چون او در این
چیزهاتفکر می‌کرد، ناگاه فرشته خداوند در خواب بروی ظاهر شده، گفت:
«ای یوسف پسر داود، ازگرفتن زن خویش مریم مترس، زیرا که آنچه دروی
قرار گرفته است، از روح‌القدس است، ۲۱ و اوپسری خواهد زایید و نام او
را عیسی خواهی نهاد، زیرا که او امت خویش را از گناهانشان خواهد
رهانید.» ۲۲ و این همه برای آن واقع شد تاکلامی که خداوند به زبان نبی
گفته بود، تمام گردد ۲۳ «که اینک باکره آبستن شده پسری خواهدزایید و
نام او را عمانوئیل خواهند خواند که تفسیرش این است: خدا با ما.» ۲۴
پس چون یوسف از خواب بیدار شد، چنانکه فرشته خداوند بدو امر کرده
بود، بعمل آورد و زن خویش را گرفت ۲۵ و تا پسر نخستین خود رانزایید، او
را نشناخت؛ و او را عیسی نام نهاد.

۲ و چون عیسی در ایام هیرودیس پادشاه دربیت لحم یهودیه تولد یافت،
ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده، گفتند: ۲ «کجاست آن
مولود که پادشاه یهود است زیراکه ستاره او را در مشرق دیده‌ایم و برای
پرستش او آمده‌ایم؟» ۳ اما هیرودیس پادشاه چون این راشنید، مضطرب شد
و تمام اورشلیم با وی. ۴ پس همه روسای کهنه و کاتبان قوم را جمع
کرده، ازایشان پرسید که «مسیح کجا باید متولد شود؟» ۵ بدو گفتند:
«در بیت لحم یهودیه زیرا که از نبی چنین مکتوب است: ۶ و توای بیت
لحم، در زمین یهودا از سایر سرداران یهودا هرگز کوچکترنیستی، زیرا که از
تو پیشوایی به ظهور خواهدآمد که قوم من اسرائیل را رعایت خواهد نمود.»
۷ آنگاه هیرودیس مجوسیان را در خلوت خوانده، وقت ظهور ستاره را از
ایشان تحقیق کرد. ۸ پس ایشان را به بیت لحم روانه نموده، گفت:
«بروید و از احوال آن طفل بتدقیق تفحص کنید و چون یافتید مرا خبر دهید
تا من نیز آمده، او را پرستش نمایم.» ۹ چون سخن پادشاه راشنیدند، روانه
شدند که ناگاه آن ستاره‌ای که در مشرق دیده بودند، پیش روی ایشان
می‌رفت تافوق آنجایی که طفل بود رسیده، بایستاد. ۱۰ وچون ستاره را
دیدند، بی‌نهایت شاد و خوشحال گشتند ۱۱ و به خانه درآمده، طفل را با
مادرش مریم یافتند و به روی درافتاده، او را پرستش کردند و ذخایر خود را
گشوده، هدایای طلا وکندر و مر به وی گذرانیدند. ۱۲ و چون در خواب
وحی بدیشان دررسید که به نزد هیرودیس بازگشت نکنند، پس از راه دیگر
به وطن خویش مراجعت کردند. ۱۳ و چون ایشان روانه شدند، ناگاه
فرشته خداوند در خواب به یوسف ظاهر شده، گفت: «برخیز و طفل و
مادرش را برداشته به مصر فرارکن و در آنجا باش تا به تو خبر دهم، زیرا که
هیرودیس طفل را جستجو خواهد کرد تا او راهلاک نماید.» ۱۴ پس
شبانگاه برخاسته، طفل ومادر او را برداشته، بسوی مصر روانه شد ۱۵ و
تاوفات هیرودیس در آنجا بماند، تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود
تمام گردد که «ازمصر پسر خود را خواندم.» ۱۶ چون هیرودیس دید که
مجوسیان او را سخریه نموده‌اند، بسیارغضبناک شده، فرستاد و جمیع
اطفالی را که دربیت لحم و تمام نواحی آن بودند، از دو ساله وکمتر موافق
وقتی که از مجوسیان تحقیق نموده بود، به قتل رسانید. ۱۸ آنگاه کلامی
که به زبان ارمیای نبی گفته شده بود، تمام شد: «آوازی دررامه شنیده شد،
گریه و زاری و ماتم عظیم که راحیل برای فرزندان خود گریه می‌کند و تسلی
نمی پذیرد زیرا که نیستند.» ۱۹ اما چون هیرودیس وفات یافت، ناگاه
فرشته خداوند در مصر به یوسف در خواب ظاهرشده، گفت: ۲۰ «برخیز و
طفل و مادرش رابرداشته، به زمین اسرائیل روانه شو زیرا آنانی که قصد جان
طفل داشتند فوت شدند.» ۲۱ پس برخاسته، طفل و مادر او را برداشت و
به زمین اسرائیل آمد. ۲۲ اما چون شنید که ارکلاوس به‌جای پدر خود
هیرودیس بر یهودیه پادشاهی می‌کند، از رفتن بدان سمت ترسید و در
خواب وحی یافته، به نواحی جلیل برگشت. ۲۳ و آمده در بلده‌ای مسمی
به ناصره ساکن شد، تا آنچه به زبان انبیا گفته شده بود تمام شود که «به
ناصری خوانده خواهد شد.»

۳ و در آن ایام، یحیی تعمیددهنده در بیابان یهودیه ظاهر شد و موعظه
کرده، می‌گفت: ۲ «توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است.» ۳
زیرا همین است آنکه اشعیای نبی از او خبرداده، می‌گوید: «صدای ندا
کننده‌ای در بیابان که راه خداوند را مهیا سازید و طرق او را راست نمایید.»
۴ و این یحیی لباس از پشم شترمی داشت، و کمربند چرمی بر کمر و
خوراک او ازملخ و عسل بری می‌بود. ۵ در این وقت، اورشلیم و تمام

یهودیه وجمیع حوالی اردن نزد او بیرون می‌آمدند، ۶ و به گناهان خود اعتراف کرده، در اردن از وی تعمیدمی یافتند. ۷ پس چون بسیاری از فریسیان و صدوقیان رادید که بجهت تعمید وی می‌آیند، بدیشان گفت: «ای افعی‌زادگان، که شما را اعلام کرد که از غضب آینده بگریزید؟ ۸ اکنون ثمره شایسته توبه بیاورید، ۹ و این سخن را به‌خاطر خود راه مدهیدکه پدر ما ابراهیم است، زیرا به شما می‌گویم خداقادر است که از این سنگها فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند. ۱۰ و الحال تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است، پس هر درختی که ثمره نیکونیاورد، بریده و در آتش افکنده شود. ۱۱ من شمارا به آب به جهت توبه تعمید می‌دهم. لکن او که بعد از من می‌آید از من تواناتر است که لایق برداشتن نعلین او نیستم؛ او شما را به روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد. ۱۲ او غربال خود را دردست دارد و خرمن خود را نیکو پاک کرده، گندم خویش را در انبار ذخیره خواهد نمود، ولی کاه رادر آتشی که خاموشی نمی پذیرد خواهدسوزانید.» ۱۳ آنگاه عیسی از جلیل به اردن نزد یحیی آمدتا از او تعمید یابد. ۱۴ اما یحیی او را منع نموده، گفت: «من احتیاج دارم که از تو تعمید یابم و تونزد من می‌آیی؟» ۱۵ عیسی در جواب وی گفت: «الان بگذارزیرا که ما را همچنین مناسب است تا تمام عدالت را به‌کمال رسانیم.» ۱۶ اما عیسی چون تعمیدیافت، فور از آب برآمد که در ساعت آسمان بروی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده، بر وی می‌آید. ۱۷ آنگاه خطابی ازآسمان دررسید که «این است پسر حبیب من که ازاو خشنودم.»

۴ آنگاه عیسی به‌دست روح به بیابان برده شدتا ابلیس او را تجربه نماید. ۲ و چون چهل شبانه‌روز روزه داشت، آخر گرسنه گردید. ۳ پس تجربه کننده نزد او آمده، گفت: «اگر پسر خداهستی، بگو تا این سنگها نان شود.» ۴ در جواب گفت: «مکتوب است انسان نه محض نان زیست می‌کند، بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خدا صادرگردد.» ۵ آنگاه ابلیس او را به شهر مقدس برد و برکنگره هیکل برپا داشته، ۶ به وی گفت: «اگر پسرخدا هستی، خود را به زیر انداز، زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را درباره تو فرمان دهد تاتو را به‌دستهای خود برگیرند، مبادا پایت به سنگی خورد.» ۷ عیسی وی را گفت: «و نیزمکتوب است خداوند خدای خود را تجربه مکن.» ۸ پس ابلیس او را به کوهی بسیار بلند برد وهمه ممالک جهان و جلال آنها را بدو نشان داده، ۹ به وی گفت: «اگر افتاده مرا سجده کنی، همانا این همه را به تو بخشم.» ۱۰ آنگاه عیسی وی راگفت: «دور شوای شیطان، زیرا مکتوب است که خداوند خدای خود را سجده کن و او را فقطعبادت نما.» ۱۱ در ساعت ابلیس او را رها کرد واینک فرشتگان آمده، او را پرستاری می‌نمودند. ۱۲ و چون عیسی شنید که یحیی گرفتار شده است، به جلیل روانه شد، ۱۳ و ناصره را ترک کرده، آمد و به کفرناحوم، به کناره دریا در حدودزبولون و نفتالیم ساکن شد. ۱۴ تا تمام گردد آنچه به زبان اشعیای نبی گفته شده بود ۱۵ که «زمین زبولون و زمین نفتالیم، راه دریا آن طرف اردن، جلیل امت‌ها؛ ۱۶ قومی که در ظلمت ساکن بودند، نوری عظیم دیدند و برنشینندگان دیار موت وسایه آن نوری تابید.» ۱۷ از آن هنگام عیسی به موعظه شروع کرد و گفت: «توبه کنید زیراملکوت آسمان نزدیک است.» ۱۸ و چون عیسی به کناره دریای جلیل می‌خرامید، دو برادر یعنی شمعون مسمی به پطرس و برادرش اندریاس را دید که دامی دردریا می‌اندازند، زیرا صیاد بودند. ۱۹ بدیشان گفت: «از عقب من آیید تا شما را صیاد مردم گردانم.» ۲۰ در ساعت دامها را گذارده، از عقب او روانه شدند. ۲۱ و چون از آنجا گذشت دو برادردیگر یعنی یعقوب، پسر زبدی و برادرش یوحنارا دید که در کشتی با پدر خویش زبدی، دامهای خود را اصلاح می‌کنند؛ ایشان را نیز دعوت نمود. ۲۲ در حال، کشتی و پدر خود را ترک کرده، از عقب او روانه شدند. ۲۳ و عیسی در تمام جلیل می‌گشت و درکنایس ایشان تعلیم داده، به بشارت ملکوت موعظه همی نمود و هر مرض و هر درد قوم راشفا می‌داد. ۲۴ و اسم او در تمام سوریه شهرت یافت، و جمیع مریضانی که به انواع امراض ودردها مبتلا بودند و دیوانگان و مصروعان ومفلوجان را نزد او آوردند، و ایشان را شفا بخشید. ۲۵ و گروهی بسیار از جلیل و دیکاپولس واورشلیم و یهودیه و آن طرف اردن در عقب اوروانه شدند.

۵ خوشابحالها و گروهی بسیار دیده، بر فراز کوه آمد و وقتی که او بنشست شاگردانش نزد اوحاضر شدند. ۲ آنگاه دهان خود را گشوده، ایشان را تعلیم داد و گفت: ۳ «خوشابحال مسکینان در روح، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. ۴ خوشابحال ماتمیان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت. ۵ خوشابحال حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد. ۶ خوشابحال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیراایشان سیر خواهندشد. ۷ خوشابحال رحم کنندگان، زیرا بر ایشان رحم کرده خواهدشد. ۸ خوشابحال پاک دلان، زیرا ایشان خدا راخواهند دید. ۹ خوشابحال صلح کنندگان، زیراایشان پسران خدا خوانده خواهند شد. ۱۰ خوشابحال زحمت کشان برای عدالت، زیراملکوت آسمان از آن ایشان است. ۱۱ خوشحال باشید چون شما را فحش گویند و جفا رسانند، وبخاطر من هر سخن بدی بر شما کاذبانه گویند. ۱۲ خوش باشید و شادی عظیم نمایید، زیرا اجر شما در آسمان عظیم است زیرا که به همینطور بر انبیای قبل از شما جفامی رسانیدند. ۱۳ «شما نمک جهانید! لیکن اگر نمک فاسدگردد، به کدام چیز باز نمکین شود؟ دیگر مصرفی ندارد جز آنکه بیرون افکنده، پایمال مردم شود. ۱۴ شما نور عالمید. شهری که بر کوهی بنا شود، نتوان پنهان کرد. ۱۵ و چراغ را نمی افروزند تا آن را زیر پیمانه نهند، بلکه تا بر چراغدان گذارند؛ آنگاه به همه کسانی که در خانه باشند، روشنایی می‌بخشد. ۱۶ همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند. ۱۷ «گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم بلکه تاتمام کنم. ۱۸ زیرا هر آینه به شما می‌گویم، تاآسمان و زمین زایل نشود، همزه یا نقطه‌ای ازتورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود. ۱۹ پس هرکه یکی از این احکام کوچکترین رابشکند و به مردم چنین

تعلیم دهد، در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود. اما هرکه بعمل آورد و
تعلیم نماید، او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد. ۲۰ زیرا به
شما می‌گویم، تاعدالت شما بر عدالت کاتبان و فریسیان افزون نشود، به
ملکوت آسمان هرگز داخل نخواهیدشد. ۲۱ «شنیده‌اید که به اولین گفته
شده است "قتل مکن و هرکه قتل کند سزاوار حکم شود." ۲۲ لیکن من
به شما می‌گویم، هرکه به برادر خود بی‌سبب خشم گیرد، مستوجب حکم
باشد و هرکه برادرخود را راقا گوید، مستوجب قصاص باشد و هرکه احمق
گوید، مستحق آتش جهنم بود. **(Geenna g1067)** ۲۳ پس هرگاه هدیه
خود را به قربانگاه ببری و آنجا به‌خاطرت آید که برادرت بر تو حقی دارد،
۲۴ هدیه خود را پیش قربانگاه واگذار و رفته، اول با برادرخویش صلح نما و
بعد آمده، هدیه خود رابگذران. ۲۵ با مدعی خود مادامی که با وی در راه
هستی صلح کن، مبادا مدعی، تو را به قاضی سپارد و قاضی، تو را به
داروغه تسلیم کند و در زندان افکنده شوی. ۲۶ هرآینه به تو می‌گویم، که
تا فلس آخر را ادا نکنی، هرگز از آنجا بیرون نخواهی آمد. ۲۷ «شنیده‌اید
که به اولین گفته شده است "زنامکن." ۲۸ لیکن من به شما می‌گویم،
هر کس به زنی نظر شهوت اندازد، همان دم در دل خود با او زناکرده
است. ۲۹ پس اگر چشم راستت تو رابلغزاند، قلعش کن و از خود دور
انداز زیرا تو رابهتر آن است که عضوی از اعضایت تباه گردد، ازآنکه تمام
بدنت در جهنم افکنده شود. **(Geenna g1067)** ۳۰ و اگردست راستت
تو را بلغزاند، قطعش کن و از خوددور انداز، زیرا تو را مفیدتر آن است که
عضوی ازاعضای تو نابود شود، از آنکه کل جسدت دردوزخ افکنده شود.
(Geenna g1067) ۳۱ «و گفته شده است هرکه از زن خودمفارقت
جوید، طلاق نامه‌ای بدو بدهد. ۳۲ لیکن من به شما می‌گویم، هر کس
بغیر علت زنا، زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن اومی باشد، و
هرکه زن مطلقه را نکاح کند، زنا کرده باشد. ۳۳ «باز شنیده‌اید که به
اولین گفته شده است که "قسم دروغ مخور، بلکه قسم های خود را به
خداوند وفا کن." ۳۴ لیکن من به شما می‌گویم، هرگز قسم مخورید، نه به
آسمان زیرا که عرش خداست، ۳۵ و نه به زمین زیرا که پای انداز اواست،
و نه به ارشلیم زیرا که شهر پادشاه عظیم است، ۳۶ و نه به‌سر خود قسم یاد
کن، زیرا که مویی را سفید یا سیاه نمی توانی کرد. ۳۷ بلکه سخن شما
بلی بلی و نی نی باشد زیرا که زیاده براین از شریر است. ۳۸ «شنیده‌اید که
گفته شده است."چشمی به چشمی و دندانی به دندانی " ۳۹ لیکن من
به شمامی گویم، با شریر مقاومت مکنید بلکه هرکه بررخساره راست تو
طپانچه زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان، ۴۰ و اگر کسی خواهد با
تو دعواکند و قبای تو را بگیرد، عبای خود را نیز بدوواگذار، ۴۱ و هرگاه
کسی تو را برای یک میل مجبور سازد، دو میل همراه او برو. ۴۲ هر کس
ازتو سوال کند، بدو ببخش و از کسی‌که قرض از توخواهد، روی خود را
مگردان.» ۴۳ «شنیده‌اید که گفته شده است "همسایه خورا محبت نما و
با دشمن خود عداوت کن." ۴۴ امامن به شما می‌گویم که دشمنان خود
را محبت نمایید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از
شما نفرت کنند، احسان کنید و به هرکه به شما فحش دهد و جفا رساند،
دعای خیرکنید، ۴۵ تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید، زیرا که
آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان
می‌باراند. ۴۶ زیرا هرگاه آنانی را محبت نمایید که شما رامحبت می‌نمایند،
چه اجر دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی کنند؟ ۴۷ و هرگاه برادران خود را
فقطسلام گویید چه فضیلت دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی کنند؟ ۴۸ پس
شما کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است.

۶ «زنهار عدالت خود را پیش مردم به‌جامیاورید تا شما را ببینند و الا نزد
پدر خودکه در آسمان است، اجری ندارید. ۲ پس چون صدقه دهی، پیش
خود کرنا منواز چنانکه ریاکاران در کنایس و بازارها می‌کنند، تا نزد مردم
اکرام یابند. هرآینه به شما می‌گویم اجر خود رایافته‌اند. ۳ بلکه تو چون
صدقه دهی، دست چپ تو از آنچه دست راستت می‌کند مطلع نشود، ۴
تاصدقه تو در نهان باشد و پدر نهان بین تو، تو راآشکارا اجر خواهد داد.
۵ «و چون عبادت کنی، مانند ریاکاران مباش زیرا خوش دارند که در
کنایس و گوشه های کوچه‌ها ایستاده، نماز گذارند تا مردم ایشان راببینند.
هرآینه به شما می‌گویم اجر خود راتحصیل نموده‌اند. ۶ لیکن تو چون
عبادت کنی، به حجره خود داخل شو و در را بسته، پدر خود راکه در
نهان است عبادت نما؛ و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد.
۷ و چون عبادت کنید، مانند امت‌ها تکرار باطل مکنید زیرا ایشان گمان
می‌برند که به‌سبب زیاد گفتن مستجاب می‌شوند. ۸ پس مثل ایشان
مباشید زیرا که پدر شماحاجات شما را می‌داند پیش از آنکه از او سوال
کنید. ۹ «پس شما به اینطور دعا کنید: "ای پدر ما که در آسمانی، نام
تو مقدس باد. ۱۰ ملکوت تو بیاید. اراده تو چنانکه در آسمان است، بر
زمین نیز کرده شود. ۱۱ نان کفاف ما را امروز به ما بده. ۱۲ و قرض های
ما را ببخش چنانکه ما نیزقرضداران خود را می‌بخشیم. ۱۳ و ما را در
آزمایش میاور، بلکه از شریر ما رارهایی ده. ۱۴ «زیرا هرگاه تقصیرات مردم را
بدیشان بیامرزید، پدر آسمانی شما، شما را نیز خواهدآمرزید. ۱۵ اما اگر
تقصیرهای مردم را نیامرزید، پدر شما هم تقصیرهای شما را نخواهد آمرزید.
۱۶ «اما چون روزه‌دارید، مانند ریاکاران ترشرو مباشید زیرا که صورت خویش
را تغییرمی دهند تا در نظر مردم روزه‌دار نمایند. هرآینه به شما می‌گویم اجر
خود را یافته‌اند. ۱۷ لیکن توچون روزه‌داری، سر خود را تدهین کن و روی
خود را بشوی ۱۸ تا در نظر مردم روزه‌دار ننمایی، بلکه در حضور پدرت که
در نهان است؛ و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد. ۱۹
«گنجها برای خود بر زمین نیندوزید، جایی که بید و زنگ زیان می‌رساند و
جایی که دزدان نقب می‌زنند و دزدی می‌نمایند. ۲۰ بلکه گنجهابجهت
خود در آسمان بیندوزید، جایی که بید وزنگ زیان نمی رساند و جایی که
دزدان نقب نمی زنند و دزدی نمی کنند. ۲۱ زیرا هرجا گنج تواست دل تو
نیز در آنجا خواهد بود. ۲۲ «چراغ بدن چشم است؛ پس هرگاه چشمت
بسیط باشد تمام بدنت روشن بود؛ ۲۳ امااگر چشم تو فاسد است، تمام
جسدت تاریک می‌باشد. پس اگر نوری که در تو است ظلمت باشد، چه
ظلمت عظیمی است! ۲۴ «هیچ‌کس دو آقا را خدمت نمی تواند کرد، زیرا

یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبت، و یابه یکی می‌چسبد و دیگر
را حقیر می‌شمارد. محال است که خدا و ممونا را خدمت کنید. ۲۵
«بنابراین به شما می‌گویم، از بهر جان خوداندیشه مکنید که چه خورید یا
چه آشامید و نه برای بدن خود که چه بپوشید. آیا جان، از خوراک و بدن
از پوشاک بهتر نیست؟ ۲۶ مرغان هوا را نظرکنید که نه می‌کارند و نه
می‌دروند و نه در انبارهاذخیره می‌کنند و پدر آسمانی شما آنها رامی پروراند.
آیا شما از آنها بمراتب بهتر نیستید؟ ۲۷ و کیست از شما که به تفکر
بتواند ذراعی برقامت خود افزاید؟ ۲۸ و برای لباس چرا می اندیشید؟ در
سوسنهای چمن تامل کنید، چگونه نمو می‌کنند! نه محنت می‌کشند و نه
می‌ریسند! ۲۹ لیکن به شما می‌گویم سلیمان هم باهمه جلال خود چون
یکی از آنها آراسته نشد. ۳۰ پس اگر خدا علف صحرا را که امروز هست
وفردا در تنور افکنده می‌شود چنین بپوشاند، ای کم‌ایمانان آیا نه شما را از
طریق اولی؟ ۳۱ پس اندیشه مکنید و مگویید چه بخوریم یا چه بنوشیم یا
چه بپوشیم. ۳۲ زیرا که در طلب جمیع این چیزها امت‌ها می‌باشند. اما
پدر آسمانی شمامی داند که بدین همه‌چیز احتیاج دارید. ۳۳ لیکن اول
ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که این همه برای شما مزید خواهد
شد. ۳۴ پس در اندیشه فردا مباشید زیرا فردا اندیشه خود را خواهد کرد.
بدی امروز برای امروز کافی است.

۷ «حکم مکنید تا بر شما حکم نشود. ۲ زیرابدان طریقی که حکم
کنید بر شما نیز حکم خواهد شد و بدان پیمانه‌ای که پیمایید برای
شماخواهند پیمود. ۳ و چون است که خس را درچشم برادر خود می‌بینی و
چوبی را که چشم خود داری نمی یابی؟ ۴ یا چگونه به برادر خودمی گویی
"اجازت ده تا خس را از چشمت بیرون کنم "و اینک چوب در چشم تو
است؟ ۵ ای ریاکار، اول چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیک
خواهی دید تا خس را از چشم برادرت بیرون کنی! ۶ «آنچه مقدس است،
به سگان مدهید و نه مرواریدهای خود را پیش گرازان اندازید، مباداآنها را
پایمال کنند و برگشته، شما را بدرند. ۷ «سوال کنید که به شما داده
خواهد شد؛ بطلبید که خواهید یافت؛ بکوبید که برای شما بازکرده خواهد
شد. ۸ زیرا هرکه سوال کند، یابد وکسی‌که بطلبد دریافت کند و هرکه
بکوبد برای اوگشاده خواهد شد. ۹ و کدام آدمی است از شما که پسرش
نانی از او خواهد و سنگی بدو دهد؟ ۱۰ یااگر ماهی خواهد ماری بدو
بخشد؟ ۱۱ پس هرگاه شما که شریر هستید، دادن بخشش های نیکو را به
اولاد خود می‌دانید، چقدر زیاده پدر شما که درآسمان است چیزهای نیکو
را به آنانی که از اوسوال می‌کنند خواهد بخشید! ۱۲ لهذا آنچه خواهید که
مردم به شما کنند، شما نیز بدیشان همچنان کنید، زیرا این است تورات
و صحف انبیا. ۱۳ «از در تنگ داخل شوید. زیرا فراخ است آن در و
وسیع است آن طریقی که مودی به هلاکت است و آنانی که بدان داخل
می‌شوندبسیارند. ۱۴ زیرا تنگ است آن در و دشوار است آن طریقی که
مودی به حیات‌است و یابندگان آن کمند. ۱۵ «اما از انبیای کذبه احتراز
کنید، که به لباس میشها نزد شما می‌آیند ولی در باطن، گرگان درنده
می‌باشند. ۱۶ ایشان را از میوه های ایشان خواهید شناخت. آیا انگور را از
خار و انجیر را ازخس می‌چینند؟ ۱۷ همچنین هر درخت نیکو، میوه نیکو
می‌آورد و درخت بد، میوه بد می‌آورد. ۱۸ نمی تواند درخت خوب میوه
بد آورد، و نه درخت بد میوه نیکو آورد. ۱۹ هر درختی که میوه نیکو
نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود. ۲۰ لهذا از میوه های ایشان، ایشان را
خواهیدشناخت. ۲۱ «نه هرکه مرا "خداوند، خداوند" گویدداخل ملکوت
آسمان گردد، بلکه آنکه اراده پدرمرا که در آسمان است به‌جا آورد. ۲۲
بسا در آن روز مرا خواهند گفت: "خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو نبوت
ننمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار
ظاهرنساختیم؟" ۲۳ آنگاه به ایشان صریح خواهم گفت که "هرگز شما را
نشناختم! ای بدکاران از من دور شوید!" ۲۴ «پس هرکه این سخنان مرا
بشنود و آنها رابه‌جا آرد، او را به مردی دانا تشبیه می‌کنم که خانه خود را بر
سنگ بنا کرد. ۲۵ و باران باریده، سیلابهاروان گردید و بادها وزیده، بدان
خانه زورآور شدو خراب نگردید زیرا که بر سنگ بنا شده بود. ۲۶ وهرکه این
سخنان مرا شنیده، به آنها عمل نکرد، به مردی نادان ماند که خانه خود را
بر ریگ بنا نهاد. ۲۷ و باران باریده، سیلابها جاری شد و بادهاوزیده، بدان
خانه زور آورد و خراب گردید وخرابی آن عظیم بود.» ۲۸ و چون عیسی این
سخنان را ختم کرد آن گروه از تعلیم او در حیرت افتادند، ۲۹ زیرا که
ایشان را چون صاحب قدرت تعلیم می‌داد و نه مثل کاتبان.

۸ و چون او از کوه به زیر آمد، گروهی بسیاراز عقب او روانه شدند.
۲ که ناگاه ابرصی آمد و او را پرستش نموده، گفت: «ای خداوند
اگربخواهی، می‌توانی مرا طاهر سازی.» ۳ عیسی دست آورده، او را لمس
نمود و گفت: «می‌خواهم؛ طاهر شو!» که فور برص او طاهرگشت. ۴
عیسی بدو گفت: «زنهار کسی را اطلاع ندهی بلکه رفته، خود را به
کاهن بنما و آن هدیه‌ای را که موسی فرمود، بگذران تا بجهت ایشان
شهادتی باشد.» ۵ و چون عیسی وارد کفرناحوم شد، یوزباشی‌ای نزد وی
آمد و بدو التماس نموده، ۶ گفت: «ای خداوند، خادم من مفلوج در
خانه خوابیده و بشدت متالم است.» ۷ عیسی بدو گفت: «من آمده، او
را شفا خواهم داد.» ۸ یوزباشی در جواب گفت: «خداوندا، لایق آن نی‌ام
که زیرسقف من آیی. بلکه فقط سخنی بگو و خادم من صحت خواهد
یافت. ۹ زیرا که من نیز مردی زیرحکم هستم و سپاهیان را زیر دست خود
دارم؛ چون به یکی گویم برو، می‌رود و به دیگری بیا، می‌آید و به غلام
خود فلان کار را بکن، می‌کند.» ۱۰ عیسی چون این سخن را شنید،
متعجب شده، به همراهان خود گفت: «هرآینه به شما می‌گویم که چنین
ایمانی در اسرائیل هم نیافته‌ام. ۱۱ و به شما می‌گویم که بسا از مشرق
و مغرب آمده، درملکوت آسمان با ابراهیم و اسحاق و یعقوب خواهند
نشست؛ ۱۲ اما پسران ملکوت بیرون افکنده خواهند شد، در ظلمت
خارجی جایی که گریه و فشار دندان باشد. ۱۳ پس عیسی به یوزباشی
گفت: «برو، بر وفق ایمانت تو را عطاشود، » که در ساعت خادم او
صحت یافت. ۱۴ و چون عیسی به خانه پطرس آمد، مادرزن او را دید که

تب کرده، خوابیده است. ۱۵ پس دست او را لمس کرد و تب او را رها
کرد. پس برخاسته، به خدمت گذاری ایشان مشغول گشت. ۱۶ اما چون
شام شد، بسیاری از دیوانگان را به نزداو آوردند و محض سخنی ارواح را
بیرون کرد وهمه مریضان را شفا بخشید. ۱۷ تا سخنی که به زبان اشعیای
نبی گفته شده بود تمام گردد که «او ضعف های ما را گرفت و مرض های
ما رابرداشت.» ۱۸ چون عیسی جمعی کثیر دور خود دید، فرمان داد تا به
کناره دیگر روند. ۱۹ آنگاه کاتبی پیش آمده، بدو گفت: «استادا هرجا
روی، تو رامتابعت کنم.» ۲۰ عیسی بدو گفت: «روباهان راسوراخها و
مرغان هوا را آشیانه‌ها است. لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست.»
۲۱ و دیگری از شاگردانش بدو گفت: «خداوندا اول مرارخصت ده تا
رفته، پدر خود را دفن کنم.» ۲۲ عیسی وی را گفت: «مرا متابعت کن
و بگذار که مردگان، مردگان خود را دفن کنند.» ۲۳ چون به کشتی
سوار شد، شاگردانش ازعقب او آمدند. ۲۴ ناگاه اضطراب عظیمی در
دریاپدید آمد، بحدی که امواج، کشتی را فرومی گرفت؛ و او در خواب
بود. ۲۵ پس شاگردان پیش آمده، او را بیدار کرده، گفتند: «خداوندا،
مارا دریاب که هلاک می‌شویم!» ۲۶ بدیشان گفت: «ای کم‌ایمانان،
چرا ترسان هستید؟» آنگاه برخاسته، بادها و دریا را نهیب کرد که آرامی
کامل پدید آمد. ۲۷ اما آن اشخاص تعجب نموده، گفتند: «این چگونه
مردی است که بادها و دریا نیزاو را اطاعت می‌کنند!» ۲۸ و چون به آن
کناره در زمین جرجسیان رسید، دو شخص دیوانه از قبرها بیرون شده،
بدوبرخوردند و بحدی تندخوی بودند که هیچ‌کس از آن راه نتوانستی عبور
کند. ۲۹ در ساعت فریادکرده، گفتند: «یا عیسی ابن‌الله، ما را با تو چه
کار است؟ مگر در اینجا آمده‌ای تا ما را قبل از وقت عذاب کنی؟" ۳۰ و
گلهٔ‌گراز بسیاری دور از ایشان می‌چرید. ۳۱ دیوها از وی استدعا نموده،
گفتند: "هرگاه ما را بیرون کنی، در گلهٔ گرازان ما را بفرست." ۳۲ ایشان
را گفت: "بروید!" در حال بیرون شده، داخل گلهٔ گرازان گردیدند که
فی‌الفور همهٔ آن گرازان از بلندی به دریا جسته، در آب هلاک شدند. ۳۳
اما شبانان گریخته، به شهر رفتند و تمام آن حادثه و ماجرای دیوانگان را
شهرت دادند. ۳۴ واینک تمام شهر برای ملاقات عیسی بیرون آمد. چون
او را دیدند، التماس نمودند که از حدودایشان بیرون رود.

۹ پس به کشتی سوار شده، عبور کرد و به شهر خویش آمد. ۲
ناگاه مفلوجی را بر بستر خوابانیده، نزد وی آوردند. چون عیسی ایمان
ایشان را دید، مفلوج را گفت: «ای فرزند، خاطر جمع دار که گناهانت
آمرزیده شد.» ۳ آنگاه بعضی از کاتبان با خود گفتند: «این شخص کفر
می‌گوید.» ۴ عیسی خیالات ایشان رادرک نموده، گفت: «از بهرچه
خیالات فاسد به‌خاطر خود راه می‌دهید؟ ۵ زیرا کدام سهل تراست، گفتن
اینکه گناهان تو آمرزیده شد یا گفتن آنکه برخاسته بخرام؟ ۶ لیکن تا بدانید
که پسرانسان را قدرت آمرزیدن گناهان بر روی زمین هست...» آنگاه
مفلوج را گفت: «برخیز و بسترخود را برداشته، به خانه خود روانه شو!»
۷ درحال برخاسته، به خانه خود رفت! ۸ و آن گروه چون این عمل را
دیدند، متعجب شده، خدایی راکه این نوع قدرت به مردم عطا فرموده بود،
تمجیدنمودند. ۹ چون عیسی از آنجا می‌گذشت، مردی رامسمی به متی
به باج گاه نشسته دید. بدو گفت: «مرا متابعت کن.» در حال برخاسته،
از عقب وی روانه شد. ۱۰ و واقع شد چون او در خانه به غذا نشسته بود
که جمعی از باجگیران وگناهکاران آمده، با عیسی و شاگردانش بنشستند.
۱۱ «و فریسیان چون دیدند، به شاگردان اوگفتند: «چرا استاد شما با
باجگیران وگناهکاران غذا می‌خورد؟» ۱۲ عیسی چون شنید، گفت: «نه
تندرستان بلکه مریضان احتیاج به طبیب دارند. ۱۳ لکن رفته، این را
دریافت کنید که "رحمت می‌خواهم نه قربانی "، زیرا نیامده‌ام تاعادلان را
بلکه گناهکاران را به توبه دعوت نمایم.» ۱۴ آنگاه شاگردان یحیی نزد وی
آمده، گفتند: «چون است که ما و فریسیان روزه بسیارمی داریم، لکن
شاگردان تو روزه نمی دارند؟» ۱۵ عیسی بدیشان گفت: «آیا پسران خانه
عروسی، مادامی که داماد با ایشان است، می‌توانند ماتم کنند؟ و لکن
ایامی می‌آید که داماد از ایشان گرفته شود؛ در آن هنگام روزه خواهند
داشت. ۱۶ وهیچ‌کس بر جامه کهنه پاره‌ای از پارچه نو وصله نمی کند زیرا
که آن وصله از جامه جدا می‌گردد ودریدگی بدتر می‌شود. ۱۷ و شراب
نو را درمشکهای کهنه نمی ریزند والا مشکها دریده شده، شراب ریخته
و مشکها تباه گردد. بلکه شراب نو را در مشکهای نو می‌ریزند تا هر
دومحفوظ باشد.» ۱۸ او هنوز این سخنان را بدیشان می‌گفت که ناگاه
رئیسی آمد و او را پرستش نموده، گفت: «اکنون دختر من مرده است.
لکن بیا و دست خودرا بر وی گذار که زیست خواهد کرد.» ۱۹ پس
عیسی به اتفاق شاگردان خود برخاسته، از عقب او روان شد. ۲۰ و اینک
زنی که مدت دوازده سال به مرض استحاضه مبتلا می‌بود، از عقب او
آمده، دامن ردای او را لمس نمود، ۲۱ زیرا با خود گفته بود: «اگر محض
ردایش را لمس کنم، هرآینه شفایابم.» ۲۲ عیسی برگشته، نظر بر وی
انداخته، گفت: «ای دختر، خاطرجمع باش زیرا که ایمانت تو را شفا داده
است!» در ساعت آن زن رستگارگردید. ۲۳ و چون عیسی به خانه رئیس
درآمد، نوحه‌گران و گروهی از شورش کنندگان را دیده، ۲۴ بدیشان گفت:
«راه دهید، زیرا دختر نمرده بلکه در خواب است.» ایشان بر وی سخریه
کردند. ۲۵ اما چون آن گروه بیرون شدند، داخل شده، دست آن دختر را
گرفت که در ساعت برخاست. ۲۶ و این کار در تمام آن مرز وبوم شهرت
یافت. ۲۷ و چون عیسی از آن مکان می‌رفت، دو کورفریادکنان در عقب
او افتاده، گفتند: «پسر داودا، بر ما ترحم کن!» ۲۸ و چون به خانه
درآمد، آن دوکور نزد او آمدند. عیسی بدیشان گفت: «آیا ایمان دارید که
این کار را می‌توانم کرد؟» گفتندش: «بلی خداوندا.» ۲۹ در ساعت
چشمان ایشان را لمس کرده، گفت: «بر وفق ایمانتان به شما بشود.» ۳۰
درحال چشمانشان باز شد و عیسی ایشان را به تاکیدفرمود که «زنهار
کسی اطلاع نیابد.» ۳۱ اما ایشان بیرون رفته، او را در تمام آن نواحی
شهرت دادند. ۳۲ و هنگامی که ایشان بیرون می‌رفتند، ناگاه دیوانه‌ای
گنگ را نزد او آوردند. ۳۳ و چون دیوبیرون شد، گنگ، گویا گردید و همه
در تعجب شده، گفتند: «در اسرائیل چنین امر هرگز دیده نشده بود.» ۳۴

لیکن فریسیان گفتند: «به واسطه رئیس دیوها، دیوها را بیرون می‌کند.» ۳۵
و عیسی در همه شهرها و دهات گشته، در کنایس ایشان تعلیم داده، به
بشارت ملکوت موعظه می‌نمود و هر مرض و رنج مردم را شفامی داد. ۳۶
و چون جمع کثیر دید، دلش بر ایشان بسوخت زیرا که مانند گوسفندان
بی‌شبان، پریشان حال و پراکنده بودند. ۳۷ آنگاه به شاگردان خود گفت:
«حصاد فراوان است لیکن عمله کم. پس از صاحب حصاد استدعا نمایید
تاعمله در حصاد خود بفرستد.»

۱۰ و دوازده شاگرد خود را طلبیده، ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد
که آنها رابیرون کنند و هر بیماری و رنجی را شفا دهند. ۲ ونامهای دوازده
رسول این است: اول شمعون معروف به پطرس و برادرش اندریاس؛ یعقوب
بن زبدی و برادرش یوحنا؛ ۳ فیلپس و برتولما؛ توماو متای باجگیر؛ یعقوب
بن حلفی و لبی معروف به تدی؛ ۴ شمعون قانوی و یهودای اسخریوطی
که او را تسلیم نمود. ۵ این دوازده را عیسی فرستاده، بدیشان وصیت
کرده، گفت: «از راه امت‌ها مروید و دربلدی از سامریان داخل مشوید، ۶
بلکه نزدگوسفندان گم شده اسرائیل بروید. ۷ و چون می‌روید، موعظه
کرده، گویید که ملکوت آسمان نزدیک است. ۸ بیماران را شفا دهید،
ابرصان راطاهر سازید، مردگان را زنده کنید، دیوها را بیرون نمایید. مفت
یافته‌اید، مفت بدهید. ۹ طلا یا نقره یا مس در کمرهای خود ذخیره
مکنید، ۱۰ و برای سفر، توشه‌دان یا دو پیراهن یا کفشها یا عصابرندارید،
زیرا که مزدور مستحق خوراک خوداست. ۱۱ و در هر شهری یا قریه‌ای که
داخل شوید، بپرسید که در آنجا که لیاقت دارد؛ پس درآنجا بمانید تا بیرون
روید. ۱۲ و چون به خانه‌ای درآیید، بر آن سلام نمایید؛ ۱۳ پس اگر خانه
لایق باشد، سلام شما بر آن واقع خواهد شد و اگرنالایق بود، سلام شما به
شما خواهد برگشت. ۱۴ و هرکه شما را قبول نکند یا به سخن شماگوش
ندهد، از آن خانه یا شهر بیرون شده، خاک پایهای خود را برافشانید. ۱۵
هرآینه به شمامی گویم که در روز جزا حالت زمین سدوم وغموره از آن شهر
سهل تر خواهد بود. ۱۶ هان، من شما را مانند گوسفندان در میان گرگان
می‌فرستم؛ پس مثل مارها هوشیار و چون کبوتران ساده باشید. ۱۷ اما از
مردم برحذر باشید، زیرا که شما را به مجلسها تسلیم خواهند کرد ودر
کنایس خود شما را تازیانه خواهند زد، ۱۸ ودر حضور حکام و سلاطین،
شما را بخاطر من خواهند برد تا بر ایشان و بر امت‌ها شهادتی شود. ۱۹
اما چون شما را تسلیم کنند، اندیشه مکنید که چگونه یا چه بگویید زیرا در
همان ساعت به شماعطا خواهد شد که چه باید گفت، ۲۰ زیرا گوینده
شما نیستید بلکه روح پدر شما، در شما گوینده است. ۲۱ و برادر،
برادر را و پدر، فرزند را به موت تسلیم خواهند کرد و فرزندان بر والدین
خودبرخاسته، ایشان را به قتل خواهند رسانید؛ ۲۲ و به جهت اسم من،
جمیع مردم از شما نفرت خواهندکرد. لیکن هرکه تا به آخر صبر کند،
نجات یابد. ۲۳ و وقتی که در یک شهر بر شما جفا کنند، به دیگری فرار
کنید زیرا هرآینه به شما می‌گویم تاپسر انسان نیاید، از همه شهرهای اسرائیل
نخواهید پرداخت. ۲۴ شاگرد از معلم خود افضل نیست و نه غلام از
آقایش برتر. ۲۵ کافی است شاگرد را که چون استاد خویش گردد و غلام را
که چون آقای خودشود. پس اگر صاحب‌خانه را بعلزبول خواندند، چقدر
زیادتر اهل خانه‌اش را. ۲۶ لهذا از ایشان مترسید زیرا چیزی مستور نیست
که مکشوف نگردد و نه مجهولی که معلوم نشود. ۲۷ آنچه درتاریکی به
شما می‌گویم، در روشنایی بگویید، وآنچه در گوش شنوید بر بامها موعظه
کنید. ۲۸ واز قاتلان جسم که قادر بر کشتن روح نی‌اند، بیم مکنید بلکه
از او بترسید که قادر است بر هلاک کردن روح و جسم را نیز در جهنم.
(Geenna g1067) ۲۹ آیا دوگنجشک به یک فلس فروخته نمی شود؟ و
حال آنکه یکی از آنها جز به حکم پدر شما به زمین نمی افتد. ۳۰ لیکن
همه مویهای سر شما نیزشمرده شده است. ۳۱ پس ترسان مباشید زیراشما
از گنجشکان بسیار افضل هستید. ۳۲ پس هرکه مرا پیش مردم اقرار کند،
من نیزدر حضور پدر خود که در آسمان است، او رااقرار خواهم کرد. ۳۳
اما هرکه مرا پیش مردم انکار نماید، من هم در حضور پدر خود که در
آسمان است او را انکار خواهم نمود. ۳۴ گمان مبرید که آمده‌ام تا سلامتی
بر زمین بگذارم. نیامده‌ام تا سلامتی بگذارم بلکه شمشیر را. ۳۵ زیرا که
آمده‌ام تا مرد را از پدر خود و دختر رااز مادر خویش و عروس را از مادر
شوهرش جداسازم. ۳۶ و دشمنان شخص، اهل خانه او خواهندبود. ۳۷ و
هرکه پدر یا مادر را بیش از من دوست دارد؛ لایق من نباشد و هرکه پسر یا
دختر را از من زیاده دوست دارد، لایق من نباشد. ۳۸ و هرکه صلیب خود
را برنداشته، از عقب من نیاید، لایق من نباشد. ۳۹ هرکه جان خود را
دریابد، آن راهلاک سازد و هرکه جان خود را بخاطر من هلاک کرد، آن را
خواهد دریافت. ۴۰ هرکه شما را قبول کند، مرا قبول کرده و کسی‌که مرا
قبول کرده، فرستنده مرا قبول کرده باشد. ۴۱ و آنکه نبی‌ای رابه اسم
نبی پذیرد، اجرت نبی یابد و هرکه عادلی را به اسم عادلی پذیرفت، مزد
عادل را خواهدیافت. ۴۲ و هرکه یکی از این صغار را کاسه‌ای ازآب سرد
محض نام شاگرد نوشاند، هرآینه به شمامی گویم اجر خودرا ضایع نخواهد
ساخت.»

۱۱ و چون عیسی این وصیت را با دوازده شاگرد خود به اتمام رسانید،
از آنجا روانه شد تا در شهرهای ایشان تعلیم دهد و موعظه نماید. ۲ و
چون یحیی در زندان، اعمال مسیح راشنید، دو نفر از شاگردان خود را
فرستاده، ۳ بدو گفت: «آیا آن آینده تویی یا منتظر دیگری باشیم؟» ۴
عیسی در جواب ایشان گفت: «بروید ویحیی را از آنچه شنیده و دیده‌اید،
اطلاع دهید ۵ که کوران بینا می‌گردند و لنگان به رفتار می‌آیندو ابرصان
طاهر و کران شنوا و مردگان زنده می‌شوند و فقیران بشارت می‌شنوند؛ ۶
وخوشابحال کسی‌که در من نلغزد.» ۷ و چون ایشان می‌رفتند، عیسی با
آن جماعت درباره یحیی آغاز سخن کرد که «بجهت دیدن چه چیز بیرون
شدید؟ آیا نی را که از باد درجنبش است؟ ۸ بلکه بجهت دیدن چه چیز
بیرون شدید؟ آیا مردی را که لباس فاخر در بر دارد؟ اینک آنانی که رخت
فاخر می‌پوشند در خانه های پادشاهان می‌باشند. ۹ لیکن بجهت دیدن
چه چیزبیرون رفتید؟ آیا نبی را؟ بلی به شما می‌گویم ازنبی افضلی را! ۱۰

زیرا همان است آنکه درباره اومکتوب است: "اینک من رسول خود را پیش روی تو می‌فرستم تا راه تو را پیش روی تو مهیا سازد." ۱۱ هرآینه به شما می‌گویم که از اولاد زنان، بزرگتری از یحیی تعمیددهنده برنخاست، لیکن کوچکتر در ملکوت آسمان از وی بزرگ تر است. ۱۲ و از ایام یحیی تعمیددهنده تا الان، ملکوت آسمان محبور می‌شود و جباران آن را به زورمی ربایند. ۱۳ زیرا جمیع انبیا و تورات تا یحیی اخبار می‌نمودند. ۱۴ و اگر خواهید قبول کنید، همان است الیاس که باید بیاید. ۱۵ هرکه گوش شنوا دارد بشنود. ۱۶ لیکن این طایفه را به چه چیزتشبیه نمایم؟ اطفالی را مانند که در کوچه هانشسته، رفیقان خویش را صدا زده، ۱۷ می‌گویند: "برای شما نی نواختیم، رقص نکردید؛ نوحه گری کردیم، سینه نزدید." ۱۸ زیرا که یحیی آمد، نه می‌خورد و نه می‌آشامید، می‌گویند دیو دارد. ۱۹ پسر انسان آمد که می‌خورد و می‌نوشد، می‌گویند اینک مردی پرخور و میگسار و دوست باجگیران و گناهکاران است. لیکن حکمت ازفرزندان خود تصدیق کرده شده است."» وعده آرامش درون ۲۰ آنگاه شروع به ملامت نمود بر آن شهرهایی که اکثر از معجزات وی در آنها ظاهرشد زیرا که توبه نکرده بودند: ۲۱ «وای بر توای خورزین! وای بر توای بیت صیدا! زیرا اگرمعجزاتی که در شما ظاهر گشت، در صور وصیدون ظاهر می‌شد، هرآینه مدتی در پلاس وخاکستر توبه می‌نمودند. ۲۲ لیکن به شما می‌گویم که در روز جزا حالت صور و صیدون از شماسهلتر خواهد بود. ۲۳ و توای کفرناحوم که تا به فلک سرافراشته‌ای، به جهنم سرنگون خواهی شد زیرا هرگاه معجزاتی که در تو پدید آمد درسدوم ظاهر می‌شد، هرآینه تا امروز باقی می‌ماند. (Hadēs g86) ۲۴ لیکن به شما می‌گویم که در روز جزاحالت زمین سدوم از تو سهل تر خواهد بود.» ۲۵ در آن وقت، عیسی توجه نموده، گفت: «ای پدر، مالک آسمان و زمین، تو را ستایش می‌کنم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشتی و به کودکان مکشوف فرمودی! ۲۶ بلی‌ای پدر، زیرا که همچنین منظور نظر تو بود. ۲۷ پدر همه‌چیز را به من سپرده است و کسی پسر را نمی شناسد بجز پدر و نه پدر را هیچ‌کس می‌شناسد غیر از پسر و کسی‌که پسر بخواهد بدومکشوف سازد. ۲۸ بیاید نزد من‌ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید. ۲۹ یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاده‌دل می‌باشم و درنفوس خود آرامی خواهید یافت؛ ۳۰ زیرا یوغ من خفیف است و بار من سبک.»

۱۲ در آن زمان، عیسی در روز سبت از میان کشتزارها می‌گذشت و شاگردانش چون گرسنه بودند، به چیدن و خوردن خوشه هاآغاز کردند. ۲ اما فریسیان چون این را دیدند، بدوگفتند: «اینک شاگردان تو عملی می‌کنند که کردن آن در سبت جایز نیست.» ۳ ایشان را گفت: «مگرنخوانده‌اید آنچه داود و رفیقانش کردند، وقتی که گرسنه بودند؟ ۴ چه طور به خانه خدا درآمده، نانهای تقدمه را خورد که خوردن آن بر او ورفیقانش حلال نبود بلکه بر کاهنان فقط. ۵ یا درتورات نخوانده‌اید که در روزهای سبت، کهنه درهیکل سبت را حرمت نمی دارند و بی‌گناه هستند؟ ۶ لیکن به شما می‌گویم که در اینجاشخصی بزرگتر از هیکل است! ۷ و اگر این معنی را درک می‌کردید که رحمت می‌خواهم نه قربانی، بی‌گناهان را مذمت نمی نمودید. ۸ زیرا که پسرانسان مالک روز سبت نیز ا ست.» ۹ و از آنجا رفته، به کنیسه ایشان درآمد، ۱۰ که ناگاه شخص دست خشکی حاضر بود. پس ازوی پرسیده، گفتند: «آیا در روز سبت شفا دادن جایز است یا نه؟» تا ادعایی بر او وارد آورند. ۱۱ وی به ایشان گفت: «کیست از شما که یک گوسفند داشته باشد و هرگاه آن در روز سبت به حفره‌ای افتد، او را نخواهد گرفت و بیرون آورد؟ ۱۲ پس چقدر انسان از گوسفند افضل است. بنابراین در سبت‌ها نیکویی‌کردن روا است.» ۱۳ آنگاه آن مرد را گفت: «دست خود را دراز کن!» پس دراز کرده، مانند دیگری صحیح گردید. ۱۴ اما فریسیان بیرون رفته، بر او شورا نمودند که چطور او را هلاک کنند. ۱۵ عیسی این را درک نموده، از آنجا روانه شدو گروهی بسیار از عقب او آمدند. پس جمیع ایشان را شفا بخشید، ۱۶ و ایشان را قدغن فرمودکه او را شهرت ندهند. ۱۷ تا تمام گردد کلامی که به زبان اشعیای نبی گفته شده بود: ۱۸ «اینک بنده من که او را برگزیدم و حبیب من که خاطرم از وی خرسند است. روح خود را بر وی خواهم نهاد تاانصاف را بر امت‌ها اشتهار نماید. ۱۹ نزاع و فغان نخواهد کرد و کسی آواز او را در کوچه هانخواهد شنید. ۲۰ نی خرد شده را نخواهد شکست و فتیله نیم‌سوخته را خاموش نخواهدکرد تا آنکه انصاف را به نصرت برآورد. ۲۱ و به نام او امت‌ها امید خواهند داشت.» ۲۲ آنگاه دیوانه‌ای کور و گنگ را نزد او آوردندو او را شفا داد چنانکه آن کور و گنگ، گویا و بیناشد. ۲۳ و تمام آن گروه در حیرت افتاده، گفتند: «آیا این شخص پسر داود نیست؟» ۲۴ لیکن فریسیان شنیده، گفتند: «این شخص دیوها رابیرون نمی کند مگر به یاری بعلزبول، رئیس دیوها!» ۲۵ عیسی خیالات ایشان را درک نموده، بدیشان گفت: «هر مملکتی که بر خود منقسم گردد، ویران شود و هر شهری یا خانه‌ای که برخود منقسم گردد، برقرار نماند. ۲۶ لهذا اگرشیطان، شیطان را بیرون کند، هرآینه بخلاف خودمنقسم گردد. پس چگونه سلطنتش پایدار ماند؟ ۲۷ و اگر من به وساطت بعلزبول دیوها را بیرون می‌کنم، پسران شما آنها را به یاری که بیرون می‌کنند؟ از این جهت ایشان بر شما داوری خواهند کرد. ۲۸ لیکن هرگاه من به روح خدادیوها را اخراج می‌کنم، هرآینه ملکوت خدا برشما رسیده است. ۲۹ و چگونه کسی بتواند درخانه شخصی زورآور درآید و اسباب او را غارت کند، مگر آنکه اول آن زورآور را ببندد و پس خانه او را تاراج کند؟ ۳۰ هرکه با من نیست، برخلاف من است و هرکه با من جمع نکند، پراکنده سازد. ۳۱ از این‌رو، شما را می‌گویم هر نوع گناه و کفر از انسان آمرزیده می‌شود، لیکن کفر به روح‌القدس از انسان عفو نخواهد شد. ۳۲ وهرکه برخلاف پسر انسان سخنی گوید، آمرزیده شود اما کسی‌که برخلاف روح‌القدس گوید، دراین عالم و در عالم آینده، هرگز آمرزیده نخواهدشد. (aiōn g165) ۳۳ یا درخت را نیکو گردانید و میوه‌اش رانیکو، یا درخت را فاسد سازید و میوه‌اش رافاسد، زیرا که درخت از میوه‌اش شناخته می‌شود. ۳۴ ای افعی‌زادگان، چگونه می‌توانیدسخن نیکو گفت و حال آنکه بد هستید زیرا که زبان از

زیادتی دل سخن می‌گوید. ۳۵ مرد نیکو ازخزانه نیکوی دل خود، چیزهای خوب برمی آورد و مرد بد از خزانه بد، چیزهای بدبیرون می‌آورد. ۳۶ لیکن به شما می‌گویم که هرسخن باطل که مردم گویند، حساب آن را در روزداوری خواهند داد. ۳۷ زیرا که از سخنان خودعادل شمرده خواهی شد و از سخنهای تو بر توحکم خواهد شد.» ۳۸ آنگاه بعضی از کاتبان و فریسیان در جواب گفتند: «ای استاد می‌خواهیم از تو آیتی ببینیم.» ۳۹ او در جواب ایشان گفت: «فرقه شریر و زناکارآیتی می‌طلبند و بدیشان جز آیت یونس نبی داده نخواهد شد. ۴۰ زیرا همچنانکه یونس سه شبانه‌روز در شکم ماهی ماند، پسر انسان نیز سه شبانه‌روز در شکم زمین خواهد بود. ۴۱ مردمان نینوا درروز داوری با این طایفه برخاسته، بر ایشان حکم خواهند کرد زیرا که به موعظه یونس توبه کردند واینک بزرگتری از یونس در اینجا است. ۴۲ ملکه جنوب در روز داوری با این فرقه برخاسته، برایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود، و اینک شخصی بزرگتر از سلیمان در اینجا است. ۴۳ و وقتی که روح پلید از آدمی بیرون آید، درطلب راحت به‌جایهای بی‌آب گردش می‌کند ونمی یابد. ۴۴ پس می‌گوید "به خانه خود که از آن بیرون آمدم برمی گردم، "و چون آید، آن را خالی و جاروب شده و آراسته می‌بیند. ۴۵ آنگاه می‌رود و هفت روح دیگر بدتر از خود رابرداشته، می‌آورد و داخل گشته، ساکن آنجامی شوند و انجام آن شخص بدتر از آغازش می‌شود. همچنین به این فرقه شریر خواهد شد.» ۴۶ او با آن جماعت هنوز سخن می‌گفت که ناگاه مادر و برادرانش در طلب گفتگوی وی بیرون ایستاده بودند. ۴۷ و شخصی وی را گفت: «اینک مادر تو و برادرانت بیرون ایستاده، می‌خواهند باتو سخن گویند.» ۴۸ در جواب قایل گفت: «کیست مادر من و برادرانم کیانند؟» ۴۹ و دست خود را به سوی شاگردان خود دراز کرده، گفت: «اینانند مادر من و برادرانم. ۵۰ زیرا هرکه اراده پدر مرا که در آسمان است به‌جا آورد، همان برادر و خواهر و مادر من است.»

۱۳ و در همان روز، عیسی از خانه بیرون آمده، به کناره دریا نشست ۲ و گروهی بسیار بر وی جمع آمدند، بقسمی که او به کشتی سوار شده، قرار گرفت و تمامی آن گروه بر ساحل ایستادند؛ ۳ و معانی بسیار به مثلها برای ایشان گفت: «وقتی برزگری بجهت پاشیدن تخم بیرون شد. ۴ و چون تخم می‌پاشید، قدری در راه افتاد ومرغان آمده، آن را خوردند. ۵ و بعضی برسنگلاخ جایی که خاک زیاد نداشت افتاده، بزودی سبز شد، چونکه زمین عمق نداشت، ۶ وچون آفتاب برآمد بسوخت و چون ریشه نداشت خشکید. ۷ و بعضی در میان خارها ریخته شد وخارها نمو کرده، آن را خفه نمود. ۸ و برخی درزمین نیکو کاشته شده، بار آورد، بعضی صد وبعضی شصت و بعضی سی. ۹ هرکه گوش شنوادارد بشنود.» ۱۰ آنگاه شاگردانش آمده، به وی گفتند: «ازچه جهت با اینها به مثلها سخن می‌رانی؟» ۱۱ درجواب ایشان گفت: «دانستن اسرار ملکوت آسمان به شما عطا شده است، لیکن بدیشان عطانشده، ۱۲ زیرا هرکه دارد بدو داده شود و افزونی یابد. اما کسی‌که ندارد آنچه دارد هم از او گرفته خواهد شد. ۱۳ از این جهت با اینها به مثلها سخن می گویم که نگرانند و نمی بینند و شنوا هستند ونمی شنوند و نمی فهمند. ۱۴ و در حق ایشان نبوت اشعیا تمام می‌شود که می‌گوید: "به سمع خواهید شنید و نخواهید فهمید و نظر کرده، خواهید نگریست و نخواهید دید. ۱۵ زیرا قلب این قوم سنگین شده و به گوشها به سنگینی شنیده‌اند و چشمان خود را بر هم نهاده‌اند، مبادابه چشمها ببینند و به گوشها بشنوند و به دلهابفهمند و بازگشت کنند و من ایشان را شفا دهم." ۱۶ لیکن خوشابه‌حال چشمان شما زیرا که می‌بینند و گوشهای شما زیرا که می‌شنوند ۱۷ زیرا هرآینه به شما می‌گویم بسا انبیا وعادلان خواستند که آنچه شما می‌بینید، ببینندو ندیدند و آنچه می‌شنوید، بشنوند ونشنیدند. ۱۸ پس شما مثل برزگر را بشنوید. ۱۹ کسی‌که کلمه ملکوت را شنیده، آن را نفهمید، شریرمی آید و آنچه در دل او کاشته شده است می‌رباید، همان است آنکه در راه کاشته شده است. ۲۰ و آنکه بر سنگلاخ ریخته شده، اوست که کلام را شنیده، فی الفور به خشنودی قبول می‌کند، ۲۱ و لکن ریشه‌ای در خود ندارد، بلکه فانی است و هرگاه سختی یا صدمه‌ای به‌سبب کلام بر او وارد آید، در ساعت لغزش می‌خورد. ۲۲ و آنکه در میان خارها ریخته شد، آن است که کلام را بشنود واندیشه این جهان و غرور دولت، کلام را خفه کند و بی‌ثمر گردد. (aiōn g165) ۲۳ و آنکه درزمین نیکو کاشته شد، آن است که کلام را شنیده، آن را می‌فهمد و بارآور شده، بعضی صد و بعضی شصت و بعضی سی ثمر می‌آورد.» ۲۴ و مثلی دیگر بجهت ایشان آورده، گفت: «ملکوت آسمان مردی را ماند که تخم نیکو درزمین خود کاشت: ۲۵ و چون مردم در خواب بودند دشمنش آمده، در میان گندم، کرکاس ریخته، برفت. ۲۶ و وقتی که گندم رویید و خوشه برآورد، کرکاس نیز ظاهر شد. ۲۷ پس نوکران صاحب‌خانه آمده، به وی عرض کردند: "ای آقامگر تخم نیکو در زمین خویش نکاشته‌ای؟ پس ازکجا کرکاس بهم رسانید؟" ۲۸ ایشان را فرمود: "این کار دشمن است." عرض کردند: "آیامی خواهی برویم آنها را جمع کنیم؟" ۲۹ فرمود: "نی، مبادا وقت جمع کردن کرکاس، گندم را باآنها برکنید. ۳۰ بگذارید که هر دو تا وقت حصاد باهم نمو کنند و در موسم حصاد، دروگران راخواهم گفت که اول کرکاسها را جمع کرده، آنهارا برای سوختن بافه‌ها ببندید اما گندم را در انبارمن ذخیره کنید."» مثل دانه خردل ۳۱ بار دیگر مثلی برای ایشان زده، گفت: «ملکوت آسمان مثل دانه خردلی است که شخصی گرفته، در مزرعه خویش کاشت. ۳۲ وهرچند از سایر دانه‌ها کوچکتر است، ولی چون نمو کند بزرگترین بقول است و درختی می‌شودچنانکه مرغان هوا آمده در شاخه هایش آشیانه می گیرند.» ۳۳ و مثلی دیگر برای ایشان گفت که ملکوت آسمان خمیرمایه‌ای را ماند که زنی آن را گرفته، در سه کیل خمیر پنهان کرد تا تمام، مخمر گشت. ۳۴ همه این معانی را عیسی با آن گروه به مثلهاگفت و بدون مثل بدیشان هیچ نگفت، ۳۵ تا تمام گردد کلامی که به زبان نبی گفته شد: «دهان خودرا به مثلها باز می‌کنم و به چیزهای مخفی شده ازبنای عالم تنطق خواهم کرد.» ۳۶ آنگاه عیسی آن گروه را مرخص کرده، داخل خانه

گشت و شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: «مثل کرکاس مزرعه را بجهت ما
شرح فرما.» ۳۷ در جواب ایشان گفت: «آنکه بذر نیکومی کارد پسر
انسان است، ۳۸ و مزرعه، این جهان است و تخم نیکو ابنای ملکوت و
کرکاسها، پسران شریرند. ۳۹ و دشمنی که آنها را کاشت، ابلیس است و
موسم حصاد، عاقبت این عالم ودروندگان، فرشتگانند. (aiōn g165) ۴۰
پس همچنان‌که کرکاسها را جمع کرده، در آتش می‌سوزانند، همانطور در
عاقبت این عالم خواهد شد، (aiōn g165) ۴۱ که پسر انسان ملائکه
خود را فرستاده، همه لغزش دهندگان و بدکاران را جمع خواهند کرد، ۴۲
و ایشان را به تنور آتش خواهند انداخت، جایی که گریه و فشار دندان بود.
۴۳ آنگاه عادلان در ملکوت پدر خود مثل آفتاب، درخشان خواهند شد.
هرکه گوش شنوا دارد بشنود. ۴۴ «و ملکوت آسمان گنجی را ماند، مخفی
شده در زمین که شخصی آن را یافته، پنهان نمودو از خوشی آن رفته، آنچه
داشت فروخت و آن زمین را خرید. ۴۵ «باز ملکوت آسمان تاجری را ماند
که جویای مرواریدهای خوب باشد، ۴۶ و چون یک مروارید گرانبها یافت،
رفت و مایملک خود رافروخته، آن را خرید. ۴۷ «ایض ملکوت آسمان مثل
دامی است که به دریا افکنده شود و از هر جنسی به آن درآید، ۴۸ وچون
پر شود، به کناره‌اش کشند و نشسته، خوبهارا در ظروف جمع کنند و بدها
را دور اندازند. ۴۹ بدینطور در آخر این عالم خواهد شد. فرشتگان بیرون
آمده، طالحین را از میان صالحین جدا کرده، (aiōn g165) ۵۰ ایشان را
در تنور آتش خواهندانداخت، جایی که گریه و فشار دندان می‌باشد.» ۵۱
عیسی ایشان را گفت: «آیا همه این امور رافهمیده‌اید؟» گفتندش: «بلی
خداوندا.» ۵۲ به ایشان گفت: «بنابراین، هر کاتبی که در ملکوت آسمان
تعلیم یافته است، مثل صاحب‌خانه‌ای است که از خزانه خویش چیزهای نو
و کهنه بیرون می‌آورد.» ۵۳ و چون عیسی این مثلها را به اتمام رسانید،
از آن موضع روانه شد. ۵۴ و چون به وطن خویش آمد، ایشان را در
کنیسه ایشان تعلیم داد، بقسمی که متعجب شده، گفتند: «از کجا این
شخص چنین حکمت و معجزات را بهم رسانید؟ ۵۵ آیا این پسر نجار
نمی باشد؟ و آیا مادرش مریم نامی نیست؟ و برادرانش یعقوب و یوسف و
شمعون ویهودا؟ ۵۶ و همه خواهرانش نزد ما نمی باشند؟ پس این همه را از
کجا بهم رسانید؟» ۵۷ و درباره او لغزش خوردند. لیکن عیسی بدیشان
گفت: «نبی بی‌حرمت نباشد مگر در وطن و خانه خویش.» ۵۸ و به‌سبب
بی‌ایمانی‌ایشان معجزه بسیار در آنجا ظاهر نساخت.

۱۴ در آن هنگام هیرودیس تیترارخ چون شهرت عیسی را شنید، ۲ به
خادمان خود گفت: «این است یحیی تعمیددهنده که ازمردگان برخاسته
است، و از این جهت معجزات از او صادر می‌گردد.» ۳ زیرا که هیرودیس
یحیی را بخاطر هیرودیا، زن برادر خود فیلپس گرفته، در بند نهاده و در
زندان انداخته بود؛ ۴ چون که یحیی بدو همی گفت: «نگاه داشتن وی بر
تو حلال نیست.» ۵ و وقتی که قصد قتل او کرد، از مردم ترسید زیرا که او
را نبی می‌دانستند. ۶ اما چون بزم میلاد هیرودیس را می‌آراستند، دختر
هیرودیا درمجلس رقص کرده، هیرودیس را شاد نمود. ۷ از این‌رو قسم
خورده، وعده داد که آنچه خواهدبدو بدهد. ۸ و او از ترغیب مادر خود
گفت که «سریحیی تعمیددهنده را الان در طبقی به من عنایت فرما.» ۹
آنگاه پادشاه برنجید، لیکن بجهت پاس قسم و خاطر همنشینان خود،
فرمود که بدهند. ۱۰ و فرستاده، سر یحیی را در زندان از تن جدا کرد،
۱۱ و سر او را در طشتی گذارده، به دختر تسلیم نمودند و او آن را نزد
مادر خود برد. ۱۲ پس شاگردانش آمده، جسد او را برداشته، به خاک
سپردند و رفته، عیسی را اطلاع دادند. ۱۳ و چون عیسی این را شنید، به
کشتی سوارشده، از آنجا به ویرانه‌ای به خلوت رفت. و چون مردم شنیدند،
از شهرها به راه خشکی از عقب وی روانه شدند. ۱۴ پس عیسی بیرون
آمده، گروهی بسیار دیده، بر ایشان رحم فرمود وبیماران ایشان را شفا داد.
۱۵ و در وقت عصر، شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: «این موضع ویرانه
است و وقت الان گذشته. پس این گروه رامرخص فرما تا به دهات رفته
بجهت خود غذابخرند.» ۱۶ عیسی ایشان را گفت: «احتیاج به رفتن
ندارند. شما ایشان را غذا دهید.» ۱۷ بدو گفتند: «در اینجا جز پنج
نان و دو ماهی نداریم!» ۱۸ گفت: «آنها را اینجا به نزد من بیاورید!»
۱۹ وبدان جماعت فرمود تا بر سبزه نشستند و پنج نان و دو ماهی را
گرفته، به سوی آسمان نگریسته، برکت داد و نان را پاره کرده، به شاگردان
سپرد وشاگردان بدان جماعت. ۲۰ و همه خورده، سیر شدند و از پاره
های باقی‌مانده دوازده سبد پرکرده، برداشتند. ۲۱ و خورندگان سوای زنان
واطفال قریب به پنج هزار مرد بودند. ۲۲ بی‌درنگ عیسی شاگردان خود را
اصرارنمود تا به کشتی سوار شده، پیش از وی به کناره دیگر روانه شوند تا
آن گروه را رخصت دهد. ۲۳ وچون مردم را روانه نمود، به خلوت برای
عبادت بر فراز کوهی برآمد. و وقت شام در آنجا تنها بود. ۲۴ اما کشتی
در آن وقت در میان دریا به‌سبب بادمخالف که می‌وزید، به امواج گرفتار
بود. ۲۵ و درپاس چهارم از شب، عیسی بر دریا خرامیده، به سوی ایشان
روانه گردید. ۲۶ اما چون شاگردان، او را بر دریا خرامان دیدند، مضطرب
شده، گفتندکه خیالی است؛ و از خوف فریاد برآوردند. ۲۷ اماعیسی
ایشان را بی‌تامل خطاب کرده، گفت: «خاطر جمع دارید! منم ترسان
مباشید!» ۲۸ پطرس در جواب او گفت: «خداوندا، اگر تویی مرا بفرما تا
بر روی آب، نزد تو آیم.» ۲۹ گفت: «بیا!» در ساعت پطرس از کشتی
فرود شده، برروی آب روانه شد تا نزد عیسی آید. ۳۰ لیکن چون باد را
شدید دید، ترسان گشت و مشرف به غرق شده، فریاد برآورده، گفت:
«خداوندا مرادریاب.» ۳۱ عیسی بی‌درنگ دست آورده، او رابگرفت و
گفت: «ای کم‌ایمان، چرا شک آوردی؟» ۳۲ و چون به کشتی سوار
شدند، بادساکن گردید. ۳۳ پس اهل کشتی آمده، او راپرستش کرده،
گفتند: «فی الحقیقه تو پسر خدا هستی!» ۳۴ آنگاه عبور کرده، به زمین
جنیسره آمدند، ۳۵ و اهل آن موضع او را شناخته، به همگی آن نواحی
فرستاده، همه بیماران را نزد او آوردند، ۳۶ و از او اجازت خواستند که
محض دامن ردایش را لمس کنند و هرکه لمس کرد، صحت کامل یافت.

۱۵ آنگاه کاتبان و فریسیان اورشلیم نزدعیسی آمده، گفتند: ۲ «چون
است که شاگردان تو از تقلید مشایخ تجاوز می‌نمایند، زیرا هرگاه نان
می‌خورند دست خود رانمی شویند؟» ۳ او در جواب ایشان گفت: «شمانیز
به تقلید خویش، از حکم خدا چرا تجاوزمی کنید؟ ۴ زیرا خدا حکم داده
است که مادر وپدر خود را حرمت دار و هرکه پدر یا مادر رادشنام دهد البته
هلاک گردد. ۵ لیکن شمامی گویید هرکه پدر یا مادر خود را گوید آنچه
ازمن به تو نفع رسد هدیه‌ای است، ۶ و پدر یا مادرخود را بعد از آن احترام
نمی نماید. پس به تقلیدخود، حکم خدا را باطل نموده‌اید. ۷ ای ریاکاران،
اشعیاء در باره شما نیکو نبوت نموده است که گفت: ۸ این قوم به زبانهای
خود به من تقرب می‌جویند و به لبهای خویش مرا تمجیدمی نمایند، لیکن
دلشان از من دور است. ۹ پس عبادت مرا عبث می‌کنند زیرا که احکام
مردم رابمنزله فرایض تعلیم می‌دهند.» ۱۰ و آن جماعت را خوانده، بدیشان
گفت: «گوش داده، بفهمید؛ ۱۱ نه آنچه به دهان فرومی رود انسان را
نجس می‌سازد بلکه آنچه از دهان بیرون می‌آید انسان را نجس می‌گرداند.»
۱۲ آنگاه شاگردان وی آمده، گفتند: «آیا می‌دانی که فریسیان چون این
سخن را شنیدند، مکروهش داشتند؟» ۱۳ او در جواب گفت: «هر نهالی
که پدرآسمانی من نکاشته باشد، کنده شود. ۱۴ ایشان راواگذارید، کوران
راهنمایان کورانند و هرگاه کور، کور را راهنما شود، هر دو در چاه افتند.
۱۵ پطرس در جواب او گفت: «این مثل را برای ما شرح فرما.» ۱۶ عیسی
گفت: «آیا شما نیز تا به حال بی‌ادراک هستید؟ ۱۷ یا هنوز نیافته‌اید که
آنچه از دهان فرو می‌رود، داخل شکم می‌گردد ودر مبرز افکنده می‌شود؟
۱۸ لیکن آنچه از دهان برآید، از دل صادر می‌گردد و این چیزها است که
انسان را نجس می‌سازد. ۱۹ زیرا که از دل برمی آید، خیالات بد و قتلها و
زناها و فسقها ودزدیها و شهادات دروغ و کفرها. ۲۰ اینها است که انسان
را نجس می‌سازد، لیکن خوردن به‌دستهای ناشسته، انسان را نجس نمی
گرداند.» ۲۱ پس عیسی از آنجا بیرون شده، به دیارصور و صیدون رفت.
۲۲ ناگاه زن کنعانیه‌ای از آن حدود بیرون آمده، فریادکنان وی را گفت:
«خداوندا، پسر داودا، بر من رحم کن زیرا دختر من سخت دیوانه است.»
۲۳ لیکن هیچ جوابش نداد تا شاگردان او پیش آمده، خواهش نمودند
که «او را مرخص فرمای زیرا در عقب ما شورش می‌کند.» ۲۴ او در
جواب گفت: «فرستاده نشده‌ام مگر بجهت گوسفندان گم شده خاندان
اسرائیل.» ۲۵ پس آن زن آمده، او را پرستش کرده، گفت: «خداوندا مرا
یاری کن.» ۲۶ در جواب گفت که «نان فرزندان را گرفتن و نزد سگان
انداختن جایزنیست.» ۲۷ عرض کرد: «بلی خداوندا، زیرا سگان نیز از پاره
های افتاده سفره آقایان خویش می‌خورند.» ۲۸ آنگاه عیسی در جواب او
گفت: «ای زن! ایمان تو عظیم است! تو را برحسب خواهش تو بشود.»
که در همان ساعت، دخترش شفا یافت. ۲۹ عیسی از آنجا حرکت کرده،
به کناره دریای جلیل آمد و برفراز کوه برآمده، آنجا بنشست. ۳۰ و گروهی
بسیار، لنگان و کوران و گنگان وشلان و جمعی از دیگران را با خود
برداشته، نزداو آمدند و ایشان را بر پایهای عیسی افکندند وایشان را شفا
داد، ۳۱ بقسمی که آن جماعت، چون گنگان را گویا و شلان را تندرست
و لنگان راخرامان و کوران را بینا دیدند، متعجب شده، خدای اسرائیل را
تمجید کردند. ۳۲ عیسی شاگردان خود را پیش طلبیده، گفت: «مرا بر
این جماعت دل بسوخت زیرا که الحال سه روز است که با من می‌باشند و
هیچ‌چیز برای خوراک ندارند و نمی خواهم ایشان را گرسنه برگردانم مبادا در
راه ضعف کنند.» ۳۳ شاگردانش به او گفتند: «از کجا در بیابان ما را
آنقدر نان باشدکه چنین انبوه را سیر کند؟» ۳۴ عیسی ایشان راگفت:
«چند نان دارید؟» گفتند: «هفت نان و قدری از ماهیان کوچک.» ۳۵
پس مردم را فرمود تا برزمین بنشینند. ۳۶ و آن هفت نان و ماهیان را گرفته،
شکر نمود و پاره کرده، به شاگردان خود داد وشاگردان به آن جماعت. ۳۷
و همه خورده، سیرشدند و از خرده های باقی‌مانده هفت زنبیل پربرداشتند.
۳۸ و خورندگان، سوای زنان و اطفال چهار هزار مرد بودند. ۳۹ پس آن
گروه را رخصت داد و به کشتی سوار شده، به حدود مجدل آمد.

۱۶ آنگاه فریسیان و صدوقیان نزد او آمده، از روی امتحان از وی
خواستند که آیتی آسمانی برای ایشان ظاهر سازد. ۲ ایشان راجواب داد که
«در وقت عصر می‌گویید هوا خوش خواهد بود زیرا آسمان سرخ است؛ ۳
وصبحگاهان می‌گویید امروز هوا بد خواهد شدزیرا که آسمان سرخ و گرفته
است. ای ریاکاران می‌دانید صورت آسمان را تمییز دهید، اماعلامات زمانها
را نمی توانید! ۴ فرقه شریر زناکار، آیتی می‌طلبند و آیتی بدیشان عطا
نخواهد شدجز آیت یونس نبی.» پس ایشان را رها کرده، روانه شد. ۵ و
شاگردانش چون بدان طرف می‌رفتند، فراموش کردند که نان بردارند. ۶
عیسی ایشان راگفت: «آگاه باشید که از خمیرمایه فریسیان وصدوقیان
احتیاط کنید!» ۷ پس ایشان در خودتفکر نموده، گفتند: «از آن است که
نان برنداشته‌ایم.» ۸ عیسی این را درک نموده، بدیشان گفت: «ای
سست‌ایمانان، چرا در خود تفکرمی کنید از آنجهت که نان نیاورده‌اید؟ ۹
آیا هنوزنفهمیده و یاد نیاورده‌اید آن پنج نان و پنج هزارنفر و چند سبدی را
که برداشتید؟ ۱۰ و نه آن هفت نان و چهار هزار نفر و چند زنبیلی را که
برداشتید؟» ۱۱ پس چرا نفهمیدید که درباره نان شما را نگفتم که از
خمیرمایه فریسیان وصدوقیان احتیاط کنید؟» ۱۲ آنگاه دریافتند که نه از
خمیرمایه نان بلکه از تعلیم فریسیان وصدوقیان حکم به احتیاط فرموده
است. ۱۳ و هنگامی که عیسی به نواحی قیصریه فیلپس آمد، از شاگردان
خود پرسیده، گفت: «مردم مرا که پسر انسانم چه شخص می‌گویند؟» ۱۴
گفتند: «بعضی یحیی تعمیددهنده و بعضی الیاس و بعضی ارمیا یا یکی از
انبیا.» ۱۵ ایشان راگفت: «شما مرا که می‌دانید؟» ۱۶ شمعون پطرس در
جواب گفت که «تویی مسیح، پسر خدای زنده!» ۱۷ عیسی در جواب
وی گفت: «خوشابحال توای شمعون بن یونا! زیرا جسم وخون این را بر
تو کشف نکرده، بلکه پدر من که درآسمان است. ۱۸ و من نیز تو را
می‌گویم که تویی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم و ابواب
جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت. **(Hadēs g86)** ۱۹ وکلیدهای ملکوت
آسمان را به تو می‌سپارم؛ وآنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه
در زمین گشایی در آسمان گشاده شود. ۲۰ آنگاه شاگردان خود را قدغن

فرمود که به هیچ‌کس نگویند که او مسیح است. ۲۱ و از آن زمان عیسی
به شاگردان خودخبردادن آغاز کرد که رفتن او به اورشلیم وزحمت بسیار
کشیدن از مشایخ و روسای کهنه وکاتبان و کشته شدن و در روز سوم
برخاستن ضروری است. ۲۲ و پطرس او را گرفته، شروع کرد به منع نمودن
و گفت: «حاشا از توای خداوندکه این بر تو هرگز واقع نخواهد شد!» ۲۳
اما اوبرگشته، پطرس را گفت: «دور شو از من‌ای شیطان زیرا که باعث
لغزش من می‌باشی، زیرا نه اموراالهی را بلکه امور انسانی را تفکر می‌کنی!»
۲۴ آنگاه عیسی به شاگردان خود گفت: «اگر کسی خواهدمتابعت من
کند، باید خود را انکار کرده وصلیب خود را برداشته، از عقب من آید.
۲۵ زیرا هر کس بخواهد جان خود را برهاند، آن را هلاک سازد؛ اما هرکه
جان خود را بخاطر من هلاک کند، آن را دریابد. ۲۶ زیرا شخص را چه
سود دارد که تمام دنیا را ببرد و جان خود را ببازد؟ یا اینکه آدمی چه چیز را
فدای جان خود خواهدساخت؟ ۲۷ زیرا که پسر انسان خواهد آمد درجلال
پدر خویش به اتفاق ملائکه خود و در آن وقت هر کسی را موافق اعمالش
جزا خواهد داد. ۲۸ هرآینه به شما می‌گویم که بعضی در اینجاحاضرند که
تا پسر انسان را نبینند که در ملکوت خود می‌آید، ذائقه موت را نخواهند
چشید.»

۱۷ و بعد از شش روز، عیسی، پطرس ویعقوب و برادرش یوحنا را
برداشته، ایشان را در خلوت به کوهی بلند برد. ۲ و در نظرایشان هیات او
متبدل گشت و چهره‌اش چون خورشید، درخشنده و جامه‌اش چون نور،
سفیدگردید. ۳ که ناگاه موسی و الیاس بر ایشان ظاهرشده، با او گفتگو
می‌کردند. ۴ اما پطرس به عیسی متوجه شده، گفت که «خداوندا، بودن
ما در اینجانیکو است! اگر بخواهی، سه سایبان در اینجابسازیم، یکی
برای تو و یکی بجهت موسی ودیگری برای الیاس.» ۵ و هنوز سخن بر
زبانش بود که ناگاه ابری درخشنده بر ایشان سایه افکند واینک آوازی
از ابر دررسید که «این است پسرحبیب من که از وی خشنودم. او را
بشنوید!» ۶ وچون شاگردان این را شنیدند، به روی درافتاده، بینهایت ترسان
شدند. ۷ عیسی نزدیک آمده، ایشان را لمس نمود و گفت: «برخیزید و
ترسان مباشید!» ۸ و چشمان خود را گشوده، هیچ‌کس راجز عیسی تنها
ندیدند. ۹ و چون ایشان از کوه به زیر می‌آمدند، عیسی ایشان را قدغن
فرمود که «تاپسر انسان از مردگان برنخیزد، زنهار این‌رویا را به کسی باز
نگویید.» ۱۰ شاگردانش از او پرسیده، گفتند: «پس کاتبان چرا می‌گویند
که می‌بایدالیاس اول آید؟» ۱۱ او در جواب گفت: «البته الیاس می‌آید و
تمام چیزها را اصلاح خواهدنمود. ۱۲ لیکن به شما می‌گویم که الحال
الیاس آمده است و او را نشناختند بلکه آنچه خواستندبا وی کردند؛ به
همانطور پسر انسان نیز از ایشان زحمت خواهد دید. ۱۳ آنگاه شاگردان
دریافتندکه درباره یحیی تعمیددهنده بدیشان سخن می‌گفت. ۱۴ و چون به
نزد جماعت رسیدند، شخصی پیش آمده، نزد وی زانو زده، عرض کرد:
۱۵ «خداوندا، بر پسر من رحم کن زیرا مصروع و به شدت متالم است،
چنانکه بارها در آتش و مکرر در آب می‌افتد. ۱۶ و او را نزد شاگردان تو
آوردم، نتوانستند او را شفا دهند.» ۱۷ عیسی در جواب گفت: «ای فرقه
بی‌ایمان کج رفتار، تا به کی با شماباشیم و تا چند متحمل شما گردم؟
او را نزد من آورید.» ۱۸ پس عیسی او را نهیب داده، دیو ازوی بیرون
شد و در ساعت، آن پسر شفا یافت. ۱۹ اما شاگردان نزد عیسی آمده،
در خلوت از اوپرسیدند: «چرا ما نتوانستیم او را بیرون کنیم؟ ۲۰ عیسی
ایشان را گفت: «به‌سبب بی‌ایمانی شما. زیرا هرآینه به شما می‌گویم، اگر
ایمان به قدر دانه خردلی می‌داشتید، بدین کوه می‌گفتید از اینجابدانجا
منتقل شو، البته منتقل می‌شد و هیچ امری بر شما محال نمی بود. ۲۱
لیکن این جنس جز به دعا و روزه بیرون نمی رود.» ۲۲ و چون ایشان
در جلیل می‌گشتند، عیسی بدیشان گفت: «پسر انسان بدست مردم
تسلیم کرده خواهد شد، ۲۳ و او را خواهند کشت و درروز سوم خواهد
برخاست.» پس بسیار محزون شدند. ۲۴ و چون ایشان وارد کفرناحوم
شدند، محصلان دو درهم نزد پطرس آمده، گفتند: «آیااستاد شما دو درهم
را نمی دهد؟» ۲۵ گفت: «بلی.» و چون به خانه درآمده، عیسی بر او
سبقت نموده، گفت: «ای شمعون، چه گمان داری؟ پادشاهان جهان از
چه کسان عشر و جزیه می‌گیرند؟ از فرزندان خویش یا از بیگانگان؟» ۲۶
پطرس به وی گفت: «از بیگانگان.» عیسی بدوگفت: «پس یقین پسران
آزادند! ۲۷ لیکن مبادا که ایشان را برنجانیم، به کناره دریا رفته، قلابی
بینداز و اول ماهی که بیرون می‌آید، گرفته و دهانش راباز کرده، مبلغ چهار
درهم خواهی یافت. آن رابرداشته، برای من و خود بدیشان بده!»

۱۸ در همان ساعت، شاگردان نزد عیسی آمده، گفتند: «چه کس در
ملکوت آسمان بزرگتر است؟» ۲ آنگاه عیسی طفلی طلب نموده، در میان
ایشان برپا داشت ۳ و گفت: «هرآینه به شما می‌گویم تا بازگشت نکنید و
مثل طفل کوچک نشوید، هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید شد. ۴ پس
هرکه مثل این بچه کوچک خود را فروتن سازد، همان در ملکوت آسمان
بزرگتر است. ۵ و کسی‌که چنین طفلی را به اسم من قبول کند، مرا پذیرفته
است. ۶ و هرکه یکی ازاین صغار را که به من ایمان دارند، لغزش دهد او
رابهتر می‌بود که سنگ آسیایی بر گردنش آویخته، در قعر دریا غرق می‌شد!
۷ وای بر این جهان به‌سبب لغزشها؛ زیرا که لابد است از وقوع لغزشها،
لیکن وای بر کسی‌که سبب لغزش باشد. ۸ پس اگر دستت یا پایت تو
رابلغزاند، آن را قطع کرده، از خود دور انداز زیرا تورا بهتر است که لنگ یا
شل داخل حیات شوی ازآنکه با دو دست یا دو پا در نار جاودانی افکنده
شوی. **(aiōnios g166)** ۹ و اگر چشمت تو را لغزش دهد، آن را قلع
کرده، از خود دور انداز زیرا تو را بهتر است بایک چشم وارد حیات شوی،
از اینکه با دو چشم در آتش جهنم افکنده شوی. **(Geenna g1067)** ۱۰
زنهار یکی از این صغار را حقیر مشمارید، زیرا شما را می‌گویم که ملائکه
ایشان دائم درآسمان روی پدر مرا که در آسمان است می‌بینند. ۱۱ زیرا که
پسر انسان آمده است تا گم شده رانجات‌بخشد. ۱۲ شما چه گمان
می‌برید، اگرکسی را صد گوسفند باشد و یکی از آنها گم شود، آیا آن نود
و نه را به کوهسار نمی گذارد و به جستجوی آن گم شده نمی رود؟ ۱۳ و

اگر اتفاق آن را دریابد، هرآینه به شما می‌گویم بر آن یکی بیشتر شادی
می‌کند از آن نود و نه که گم نشده‌اند. ۱۴ همچنین اراده پدر شما که در
آسمان است این نیست که یکی از این کوچکان هلاک گردد. ۱۵ «و
اگر برادرت به تو گناه کرده باشد، برو واو را میان خود و او در خلوت الزام
کن. هرگاه سخن تو را گوش گرفت، برادر خود را دریافتی؛ ۱۶ و اگر
نشنود، یک یا دو نفر دیگر با خود بردار تااز زبان دو یا سه شاهد، هر
سخنی ثابت شود. ۱۷ واگر سخن ایشان را رد کند، به کلیسا بگو. و
اگرکلیسا را قبول نکند، در نزد تو مثل خارجی یاباجگیر باشد. ۱۸ هرآینه به
شما می‌گویم آنچه برزمین بندید، در آسمان بسته شده باشد و آنچه برزمین
گشایید، در آسمان گشوده شده باشد. ۱۹ باز به شما می‌گویم هر گاه دو
نفر از شما در زمین درباره هرچه که بخواهند متفق شوند، هرآینه ازجانب
پدر من که در آسمان است برای ایشان کرده خواهد شد. ۲۰ زیرا جایی
که دو یا سه نفر به اسم من جمع شوند، آنجا درمیان ایشان حاضرم.» ۲۱
آنگاه پطرس نزد او آمده، گفت: «خداوندا، چند مرتبه برادرم به من خطا
ورزد، می‌باید او راآمرزید؟ آیا تا هفت مرتبه؟» ۲۲ عیسی بدو گفت: «تو
را نمی گویم تا هفت مرتبه، بلکه تا هفتاد هفت مرتبه! ۲۳ از آنجهت
ملکوت آسمان پادشاهی راماند که با غلامان خود اراده محاسبه داشت.
۲۴ وچون شروع به حساب نمود، شخصی را نزد اوآوردند که ده هزار قنطار
به او بدهکار بود. ۲۵ وچون چیزی نداشت که ادا نماید، آقایش امر کردکه
او را با زن و فرزندان و تمام مایملک اوفروخته، طلب را وصول کنند.
۲۶ پس آن غلام روبه زمین نهاده او را پرستش نمود و گفت: "ای آقامرا
مهلت ده تا همه را به تو ادا کنم." ۲۷ آنگاه آقای آن غلام بر وی ترحم
نموده، او را رها کرد وقرض او را بخشید. ۲۸ لیکن چون آن غلام بیرون
رفت، یکی از همقطاران خود را یافت که از او صددینار طلب داشت. او
را بگرفت و گلویش رافشرده، گفت: "طلب مرا ادا کن!" ۲۹ پس آن
همقطار بر پایهای او افتاده، التماس نموده، گفت: "مرا مهلت ده تا همه
را به تو رد کنم." ۳۰ اما اوقبول نکرد بلکه رفته، او را در زندان انداخت
تاقرض را ادا کند. ۳۱ چون همقطاران وی این وقایع را دیدند، بسیار
غمگین شده، رفتند و آنچه شده بود به آقای خود بازگفتند. ۳۲ آنگاه
مولایش او راطلبیده، گفت: "ای غلام شریر، آیا تمام آن قرض را محض
خواهش تو به تو نبخشیدم؟ ۳۳ پس آیاتو را نیز لازم نبود که بر همقطار
خود رحم کنی چنانکه من بر تو رحم کردم؟" ۳۴ پس مولای او درغضب
شده، او را به جلادان سپرد تا تمام قرض رابدهد. ۳۵ به همینطور پدر
آسمانی من نیز با شماعمل خواهد نمود، اگر هر یکی از شما برادر خودرا از
دل نبخشد.»

۱۹ و چون عیسی این سخنان را به اتمام رسانید، از جلیل روانه شده،
به حدودیهودیه از آن طرف اردن آمد. ۲ و گروهی بسیار ازعقب او آمدند و
ایشان را در آنجا شفا بخشید. ۳ پس فریسیان آمدند تا او را امتحان کنند
وگفتند: «آیا جایز است مرد، زن خود را به هر علتی طلاق دهد؟» ۴ او در
جواب ایشان گفت: «مگرنخوانده‌اید که خالق در ابتدا ایشان را مرد و زن
آفرید، ۵ و گفت از این جهت مرد، پدر و مادرخود را رها کرده، به زن
خویش بپیوندد و هر دویک تن خواهند شد؟ ۶ بنابراین بعد از آن دونیستند
بلکه یک تن هستند. پس آنچه را خداپیوست انسان جدا نسازد.» ۷ به
وی گفتند: «پس از بهرچه موسی‌امر فرمود که زن را طلاقنامه دهند و جدا
کنند؟» ۸ ایشان را گفت: «موسی به‌سبب سنگدلی شما، شما را اجازت
داد که زنان خود را طلاق دهید. لیکن از ابتدا چنین نبود. ۹ و به شما
می‌گویم هرکه زن خود را بغیر علت زناطلاق دهد و دیگری را نکاح کند،
زانی است و هرکه زن مطلقه‌ای را نکاح کند، زنا کند.» ۱۰ شاگردانش
بدو گفتند: «اگر حکم شوهر بازن چنین باشد، نکاح نکردن بهتر است!»
۱۱ ایشان را گفت: «تمامی خلق این کلام را نمی پذیرند، مگر به کسانی
که عطا شده است. ۱۲ زیرا که خصی‌ها می‌باشند که از شکم مادر
چنین متولدشدند و خصی‌ها هستند که از مردم خصی شده‌اند و خصی‌ها
می‌باشند که بجهت ملکوت خدا خود را خصی نموده‌اند. آنکه توانایی
قبول دارد بپذیرد.» ۱۳ آنگاه چند بچه کوچک را نزد او آوردند تادستهای
خود را بر ایشان نهاده، دعا کند. اماشاگردان، ایشان را نهیب دادند. ۱۴
عیسی گفت: «بچه های کوچک را بگذارید و از آمدن نزد من، ایشان را
منع مکنید، زیرا ملکوت آسمان از مثل اینها است.» ۱۵ و دستهای خود را
بر ایشان گذارده از آن جا روانه شد. ۱۶ ناگاه شخصی آمده، وی را
گفت: «ای استادنیکو، چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم؟»
(aiōnios g166) ۱۷ وی را گفت: «از چه سبب مرا نیکو گفتی و حال
آنکه کسی نیکو نیست، جز خدا فقط. لیکن اگربخواهی داخل حیات
شوی، احکام را نگاه دار.» ۱۸ بدو گفت: «کدام احکام؟» عیسی
گفت: «قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، ۱۹ و پدر
و مادر خود را حرمت دار و همسایه خود را مثل نفس خود دوست دار.»
۲۰ جوان وی را گفت: «همه اینها را از طفولیت نگاه داشته‌ام. دیگر مرا
چه ناقص است؟» ۲۱ عیسی بدو گفت: «اگر بخواهی کامل شوی، رفته
مایملک خود رابفروش و به فقراء بده که در آسمان گنجی خواهی داشت؛
و آمده مرا متابعت نما.» ۲۲ چون جوان این سخن را شنید، دل تنگ
شده، برفت زیرا که مال بسیار داشت. ۲۳ عیسی به شاگردان خود گفت:
«هرآینه به شما می‌گویم که شخص دولتمند به ملکوت آسمان به دشواری
داخل می‌شود. ۲۴ و باز شمارا می‌گویم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن،
آسانتر است از دخول شخص دولتمند درملکوت خدا.» ۲۵ شاگردان چون
شنیدند، بغایت متحیر گشته، گفتند: «پس که می‌تواند نجات یابد؟» ۲۶
عیسی متوجه ایشان شده، گفت: «نزدانسان این محال است لیکن نزد
خدا همه‌چیزممکن است.» ۲۷ آنگاه پطرس در جواب گفت: «اینک ما
همه‌چیزها را ترک کرده، تو را متابعت می‌کنیم. پس ما را چه خواهد بود؟»
۲۸ «عیسی ایشان را گفت: «هرآینه به شما می‌گویم شما که مرا متابعت
نموده‌اید، در معاد وقتی که پسر انسان بر کرسی جلال خود نشیند، شما
نیز به دوازده کرسی نشسته، بر دوازده سبط اسرائیل داوری خواهید نمود.
۲۹ و هرکه بخاطر اسم من، خانه هایا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا
زن یافرزندان یا زمینها را ترک کرد، صد چندان خواهدیافت و وارث حیات

جاودانی خواهد گشت. (aiōnios g166) ۳۰ لیکن بسا اولین که آخرین می‌گردند و آخرین، اولین!

۲۰ «زیرا ملکوت آسمان صاحب‌خانه‌ای را ماند که بامدادان بیرون رفت تا عمله بجهت تاکستان خود به مزد بگیرد. ۲ پس با عمله، روزی یک دینار قرار داده، ایشان را به تاکستان خود فرستاد. ۳ و قریب به ساعت سوم بیرون رفته، بعضی دیگر را در بازار بیکار ایستاده دید. ۴ ایشان را نیز گفت: "شما هم به تاکستان بروید وآنچه حق شما است به شما می‌دهم." پس رفتند. ۵ باز قریب به ساعت ششم و نهم رفته، همچنین کرد. ۶ و قریب به ساعت یازدهم رفته، چند نفردیگر بیکار ایستاده یافت. ایشان را گفت: "از بهرچه تمامی روز در اینجا بیکار ایستاده‌اید؟" ۷ گفتندش: "هیچ‌کس ما را به مزد نگرفت." بدیشان گفت: "شما نیز به تاکستان بروید و حق خویش راخواهید یافت." ۸ و چون وقت شام رسید، صاحب تاکستان به ناظر خود گفت: "مزدوران راطلبیده، از آخرین گرفته تا اولین مزد ایشان را اداکن." ۹ پس یازده ساعتیان آمده، هر نفری دیناری یافتند. ۱۰ و اولین آمده، گمان بردند که بیشترخواهند یافت. ولی ایشان نیز هر نفری دیناری یافتند. ۱۱ اما چون گرفتند، به صاحب‌خانه شکایت نموده، ۱۲ گفتند که "این آخرین، یک ساعت کار کردند و ایشان را با ما که متحمل سختی و حرارت روز گردیده‌ایم مساوی ساخته‌ای؟" ۱۳ او در جواب یکی از ایشان گفت: "ای رفیق بر تو ظلمی نکردم. مگر به دیناری با من قرار ندادی؟ ۱۴ حق خود را گرفته برو. می‌خواهم بدین آخری مثل تو دهم. ۱۵ آیا مرا جایز نیست که از مال خود آنچه خواهم بکنم؟ مگر چشم توبد است از آن رو که من نیکو هستم؟" ۱۶ بنابراین اولین آخرین و آخرین اولین خواهند شد، زیراخوانده‌شدگان بسیارند و برگزیدگان کم.» ۱۷ و چون عیسی به اورشلیم می‌رفت، دوازده شاگرد خود را در اثنای راه به خلوت طلبیده بدیشان گفت: ۱۸ «اینک به سوی اورشلیم می‌رویم و پسر انسان به روسای کهنه و کاتبان تسلیم کرده خواهد شد و حکم قتل او را خواهندداد، ۱۹ و او را به امت‌ها خواهند سپرد تا او رااستهزا کنند و تازیانه زنند و مصلوب نمایند و درروز سوم خواهد برخاست.» ۲۰ آنگاه مادر دو پسر زبدی با پسران خود نزدوی آمده و پرستش نموده، از او چیزی درخواست کرد. ۲۱ بدو گفت: «چه خواهش داری؟» گفت: «بفرما تا این دو پسر من در ملکوت تو، یکی بر دست راست و دیگری بر دست چپ تو بنشینند.» ۲۲ عیسی در جواب گفت: «نمی دانید چه می‌خواهید. آیا می‌توانید از آن کاسه‌ای که من می‌نوشم، بنوشید و تعمیدی را که من می‌یابم، بیابید؟» بدو گفتند: «می‌توانیم.» ۲۳ ایشان را گفت: «البته از کاسه من خواهیدنوشید و تعمیدی را که من می‌یابم، خواهید یافت. لیکن نشستن به‌دست راست و چپ من، از آن من نیست که بدهم، مگر به کسانی که از جانب پدرم برای ایشان مهیا شده است.» ۲۴ اما چون آن ده شاگرد شنیدند، بر آن دوبرادر به دل رنجیدند. ۲۵ عیسی ایشان را پیش طلبیده، گفت: «آگاه هستید که حکام امت‌ها برایشان سروری می‌کنند و روسا بر ایشان مسلطند. ۲۶ لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هرکه در میان شما می‌خواهد بزرگ گردد، خادم شماباشد. ۲۷ و هرکه می‌خواهد در میان شما مقدم بود، غلام شما باشد. ۲۸ چنانکه پسر انسان نیامدتا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و جان خود رادر راه بسیاری فدا سازد.» ۲۹ و هنگامی که از اریحا بیرون می‌رفتند، گروهی بسیار از عقب او می‌آمدند. ۳۰ که ناگاه دومرد کور کنار راه نشسته، چون شنیدند که عیسی در گذر است، فریاد کرده، گفتند: «خداوندا، پسرداودا، بر ما ترحم کن!» ۳۱ و هرچند خلق ایشان را نهیب می‌دادند که خاموش شوند، بیشتر فریادکنان می‌گفتند: «خداوندا، پسر داودا، بر ما ترحم فرما!» ۳۲ پس عیسی ایستاده، به آواز بلند گفت: «چه می‌خواهید برای شما کنم؟» ۳۳ به وی گفتند: «خداوندا، اینکه چشمان ما بازگردد!» ۳۴ پس عیسی ترحم نموده، چشمان ایشان را لمس نمودکه در ساعت بینا گشته، از عقب او روانه شدند.

۲۱ و چون نزدیک به اورشلیم رسیده، واردبیت‌فاجی نزد کوه زیتون شدند. آنگاه عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، ۲ بدیشان گفت: «در این قریه‌ای که پیش روی شمااست بروید و در حال، الاغی با کره‌اش بسته خواهید یافت. آنها را باز کرده، نزد من آورید. ۳ وهرگاه کسی به شما سخنی گوید، بگویید خداوندبدینها احتیاج دارد که فی الفور آنها را خواهدفرستاد.» ۴ و این همه واقع شد تا سخنی که نبی گفته است تمام شود ۵ که «دختر صهیون را گوییداینک پادشاه تو نزد تو می‌آید با فروتنی و سواره بر حمار و بر کره الاغ.» ۶ پس شاگردان رفته، آنچه عیسی بدیشان امر فرمود، بعمل آوردند ۷ و الاغ را با کره آورده، رخت خود را بر آنها انداختند واو بر آنها سوار شد. ۸ و گروهی بسیار، رختهای خود را در راه گسترانیدند و جمعی از درختان شاخه‌ها بریده، در راه می‌گستردند. ۹ و جمعی ازپیش و پس او رفته، فریادکنان می‌گفتند: «هوشیعانا پسر داودا، مبارک باد کسی‌که به اسم خداوند می‌آید! هوشیعانا در اعلی علیین!» ۱۰ وچون وارد اورشلیم شد، تمام شهر به آشوب آمده، می‌گفتند: «این کیست؟» ۱۱ آن گروه گفتند: «این است عیسی نبی از ناصره جلیل.» ۱۲ پس عیسی داخل هیکل خدا گشته، جمیع کسانی را که در هیکل خرید و فروش می‌کردند، بیرون نمود و تختهای صرافان و کرسیهای کبوترفروشان را واژگون ساخت. ۱۳ و ایشان را گفت: «مکتوب است که خانه من خانه دعا نامیده می‌شود. لیکن شما مغاره دزدانش ساخته‌اید.» ۱۴ و کوران و شلان در هیکل، نزد او آمدند وایشان را شفا بخشید. ۱۵ اما روسای کهنه و کاتبان چون عجایبی که از او صادر می‌گشت و کودکان را که در هیکل فریاد برآورده، «هوشیعانا پسر داودا» می‌گفتندديدند، غضبناک گشته، ۱۶ به وی گفتند: «نمی شنوی آنچه اینها می‌گویند؟» عیسی بدیشان گفت: «بلی مگر نخوانده‌اید این که از دهان کودکان و شیرخوارگان حمد را مهیا ساختی؟» ۱۷ پس ایشان را واگذارده، از شهر بسوی بیت عنیارفته، در آنجا شب را بسر برد. ۱۸ بامدادان چون به شهر مراجعت می‌کرد، گرسنه شد. ۱۹ و در کناره راه یک درخت انجیر دیده، نزد آن آمد و جز برگ بر آن هیچ نیافت. پس آن را گفت: «از این به بعد میوه تا به ابد بر تونشود!» که

در ساعت درخت انجیر خشکید! (aiōn g165) ۲۰ چون شاگردان این را
دیدند، متعجب شده، گفتند: «چه بسیار زود درخت انحیر خشک شده
است!» ۲۱ عیسی در جواب ایشان گفت: «هرآینه به شما می‌گویم اگر
ایمان می‌داشتید و شک نمی نمودید، نه همین را که به درخت انجیر
شدمی کردید، بلکه هر گاه بدین کوه می‌گفتید "منتقل شده به دریا افکنده
شو" چنین می‌شد. ۲۲ و هرآنچه باایمان به دعا طلب کنید، خواهید
یافت.» ۲۳ و چون به هیکل درآمده، تعلیم می‌داد، روسای کهنه و مشایخ
قوم نزد او آمده، گفتند: «به چه قدرت این اعمال را می‌نمایی و کیست
که این قدرت را به تو داده است؟» ۲۴ عیسی در جواب ایشان گفت:
«من نیز از شما سخنی می‌پرسم. اگرآن را به من گویید، من هم به شما
گویم که این اعمال را به چه قدرت می‌نمایم: ۲۵ تعمید یحیی از کجا
بود؟ از آسمان یا از انسان؟» ایشان با خودتفکر کرده، گفتند که «اگر
گوییم از آسمان بود، هرآینه گوید پس چرا به وی ایمان نیاوردید. ۲۶ واگر
گوییم از انسان بود، از مردم می‌ترسیم زیراهمه یحیی را نبی می‌دانند.» ۲۷
پس در جواب عیسی گفتند: «نمی دانیم.» بدیشان گفت: «من هم شما
را نمی گویم که به چه قدرت این کارها رامی کنم. ۲۸ لیکن چه گمان
دارید؟ شخصی را دو پسربود. نزد نخستین آمده، گفت: "ای فرزند امروز
به تاکستان من رفته، به‌کار مشغول شو." ۲۹ درجواب گفت: "نخواهم
رفت." اما بعد پشیمان گشته، برفت. ۳۰ و به دومین نیز همچنین گفت.
اودر جواب گفت: "ای آقا من می‌روم." ولی نرفت. ۳۱ کدام‌یک از این
دو خواهش پدر را به‌جاآورد؟» گفتند: «اولی.» عیسی بدیشان گفت:
«هرآینه به شما می‌گویم که باجگیران و فاحشه هاقبل از شما داخل ملکوت
خدا می‌گردند، ۳۲ زانرو که یحیی از راه عدالت نزد شما آمد وبدو ایمان
نیاوردید، اما باجگیران و فاحشه‌ها بدوایمان آوردند و شما چون دیدید
آخر هم پشیمان نشدید تا بدو ایمان آورید. ۳۳ و مثلی دیگر بشنوید:
صاحب‌خانه‌ای بودکه تاکستانی غرس نموده، خطیره‌ای گردش کشید و
چرخشتی در آن کند و برجی بنا نمود. پس آن را به دهقانان سپرده، عازم
سفر شد. ۳۴ وچون موسم میوه نزدیک شد، غلامان خود را نزددهقانان
فرستاد تا میوه های او را بردارند. ۳۵ امادهقانان غلامانش را گرفته، بعضی
را زدند وبعضی را کشتند و بعضی را سنگسار نمودند. ۳۶ باز غلامان
دیگر، بیشتر از اولین فرستاده، بدیشان نیز به همانطور سلوک نمودند. ۳۷
بالاخره پسر خود را نزد ایشان فرستاده، گفت: "پسر مرا حرمت خواهند
داشت." ۳۸ اما دهقانان چون پسررا دیدند با خود گفتند: "این وارث
است. بیایید اورا بکشیم و میراثش را ببریم." ۳۹ آنگاه او راگرفته، بیرون
تاکستان افکنده، کشتند. ۴۰ پس چون مالک تاکستان آید، به آن دهقانان
چه خواهد کرد؟» ۴۱ گفتند: «البته آن بدکاران را به سختی هلاک خواهد
کرد و باغ را به باغبانان دیگرخواهد سپرد که میوه هایش را در موسم
بدودهند.» ۴۲ عیسی بدیشان گفت: «مگر در کتب هرگزنخوانده‌اید این
که سنگی را که معمارانش ردنمودند، همان سر زاویه شده است. این از
جانب خداوند آمد و در نظر ما عجیب است. ۴۳ از این جهت شما را
می‌گویم که ملکوت خدا از شماگرفته شده، به امتی که میوه‌اش را بیاورند،
عطاخواهد شد. ۴۴ و هرکه بر آن سنگ افتد، منکسرشود و اگر آن بر
کسی افتد، نرمش سازد.» ۴۵ وچون روسای کهنه و فریسیان مثلهایش
راشنیدند، دریافتند که درباره ایشان می‌گوید. ۴۶ وچون خواستند او را
گرفتار کنند، از مردم ترسیدند زیرا که او را نبی می‌دانستند.

۲۲ و عیسی توجه نموده، باز به مثلها ایشان را خطاب کرده، گفت:
۲ «ملکوت آسمان پادشاهی را ماند که برای پسر خویش عروسی کرد. ۳
و غلامان خود را فرستاد تا دعوت‌شدگان را به عروسی بخوانند و نخواستند
بیایند. ۴ باز غلامان دیگر روانه نموده، فرمود: "دعوت‌شدگان را بگویید
که اینک خوان خود را حاضر ساخته‌ام و گاوان و پرواریهای من کشته شده
و همه‌چیز آماده است، به عروسی بیایید." ۵ ولی ایشان بی‌اعتنایی نموده،
راه خود را گرفتند، یکی به مزرعه خود و دیگری به تجارت خویش رفت. ۶
و دیگران غلامان او را گرفته، دشنام داده، کشتند. ۷ پادشاه چون شنید،
غضب نموده، لشکریان خود را فرستاده، آن قاتلان را به قتل رسانید و شهر
ایشان را بسوخت. ۸ آنگاه غلامان خود را فرمود: "عروسی حاضر است؛
لیکن دعوت‌شدگان لیاقت نداشتند. ۹ الان به شوارع عامه بروید و هرکه را
بیابید به عروسی بطلبید." ۱۰ پس آن غلامان به‌سر راهها رفته، نیک و بد
هرکه را یافتند جمع کردند، چنانکه خانه عروسی ازمجلسیان مملو گشت.
۱۱ آنگاه پادشاه بجهت دیدن اهل مجلس داخل شده، شخصی را درآنجا
دید که جامه عروسی در بر ندارد. ۱۲ بدوگفت: "ای عزیز چطور در اینجا
آمدی و حال آنکه جامه عروسی در بر نداری؟" او خاموش شد. ۱۳ آنگاه
پادشاه خادمان خود را فرمود: "این شخص را دست و پا بسته بردارید و در
ظلمت خارجی اندازید، جایی که گریه و فشار دندان باشد." ۱۴ زیرا
طلبیدگان بسیارند و برگزیدگان کم.» ۱۵ پس فریسیان رفته، شورا نمودند
که چطوراو را در گفتگو گرفتار سازند. ۱۶ و شاگردان خودرا با هیرودیان
نزد وی فرستاده، گفتند: «استادامی دانیم که صادق هستی و طریق خدا را
به راستی تعلیم می‌نمایی و از کسی باک نداری زیراکه به ظاهر خلق نمی
نگری. ۱۷ پس به ما بگو رای تو چیست. آیا جزیه دادن به قیصر رواست
یا نه؟» ۱۸ عیسی شرارت ایشان را درک کرده، گفت: «ای ریاکاران، چرا
مرا تجربه می‌کنید؟ ۱۹ سکه جزیه را به من بنمایید.» ایشان دیناری نزد وی
آوردند. ۲۰ بدیشان گفت: «این صورت و رقم از آن کیست؟» ۲۱ بدو
گفتند: «از آن قیصر.» بدیشان گفت: «مال قیصر را به قیصر ادا کنید
و مال خدا رابه خدا!» ۲۲ چون ایشان شنیدند، متعجب شدندو او را
واگذارده، برفتند. ۲۳ و در همان روز، صدوقیان که منکر قیامت هستند نزد
او آمده، سوال نموده، ۲۴ گفتند: «ای استاد، موسی گفت اگر کسی
بی‌اولاد بمیرد، می‌باید برادرش زن او را نکاح کند تا نسلی برای برادر خود
پیدا نماید. ۲۵ باری در میان ما هفت برادر بودند که اول زنی گرفته، بمرد
و چون اولادی نداشت زن را به برادر خود ترک کرد. ۲۶ وهمچنین دومین و
سومین تا هفتمین. ۲۷ و آخر ازهمه آن زن نیز مرد. ۲۸ پس او در قیامت،
زن کدام‌یک از آن هفت خواهد بود زیرا که همه او راداشتند؟» ۲۹ عیسی
در جواب ایشان گفت: «گمراه هستید از این‌رو که کتاب و قوت خدا

رادر نیافته‌اید، ۳۰ زیرا که در قیامت، نه نکاح می‌کنند و نه نکاح کرده
می‌شوند بلکه مثل ملائکه خدا در آسمان می‌باشند. ۳۱ اما درباره قیامت
مردگان، آیا نخوانده‌اید کلامی را که خدا به شما گفته است، ۳۲ من
هستم خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب؟ خدا، خدای
مردگان نیست بلکه خدای زندگان است.» ۳۳ و آن گروه چون شنیدند،
از تعلیم وی متحیر شدند. ۳۴ اما چون فریسیان شنیدند که صدوقیان را
مجاب نموده است، با هم جمع شدند. ۳۵ و یکی از ایشان که فقیه بود،
از وی به طریق امتحان سوال کرده، گفت: ۳۶ «ای استاد، کدام حکم در
شریعت بزرگتر است؟» ۳۷ عیسی وی را گفت: «اینکه خداوند خدای
خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما. ۳۸ این
است حکم اول و اعظم. ۳۹ و دوم مثل آن است یعنی همسایه خود را مثل
خود محبت نما. ۴۰ بدین دو حکم، تمام تورات و صحف انبیامتعلق
است.» ۴۱ و چون فریسیان جمع بودند، عیسی ازایشان پرسیده، ۴۲
گفت: «درباره مسیح چه گمان می‌برید؟ او پسر کیست؟» بدو گفتند:
«پسر داود.» ۴۳ ایشان را گفت: «پس چطور داود در روح، او راخداوند
می‌خواند؟ چنانکه می‌گوید: ۴۴ "خداوندبه خداوند من گفت، به‌دست
راست من بنشین تادشمانان تو را پای انداز تو سازم." ۴۵ پس هرگاه داود
او را خداوند می‌خواند، چگونه پسرش می‌باشد؟» ۴۶ و هیچ‌کس قدرت
جواب وی هرگز نداشت و نه کسی از آن روز دیگرجرات سوال کردن از او
نمود.

۲۳ آنگاه عیسی آن جماعت و شاگردان خود را خطاب کرده، ۲
گفت: «کاتبان وفریسیان بر کرسی موسی نشسته‌اند. ۳ پس آنچه به
شما گویند، نگاه دارید و به‌جا آورید، لیکن مثل اعمال ایشان مکنید زیرا
می‌گویند ونمی کنند. ۴ زیرا بارهای گران و دشوار رامی بندند و بر دوش
مردم می‌نهند و خودنمی خواهند آنها را به یک انگشت حرکت دهند. ۵ و
همه کارهای خود را می‌کنند تا مردم، ایشان را ببینند. حمایلهای خود را
عریض و دامنهای قبای خود را پهن می‌سازند، ۶ و بالا نشستن درضیافتها
و کرسیهای صدر در کنایس را دوست می‌دارند، ۷ و تعظیم در کوچه‌ها را
و اینکه مردم ایشان را آقا آقا بخوانند. ۸ لیکن شماآقا خوانده مشوید، زیرا
استاد شما یکی است یعنی مسیح و جمیع شما برادرانید. ۹ و هیچ‌کس را
بر زمین، پدر خود مخوانید زیرا پدر شمایکی است که در آسمان است.
۱۰ و پیشواخوانده مشوید، زیرا پیشوای شما یکی است یعنی مسیح. ۱۱ و
هرکه از شما بزرگتر باشد، خادم شما بود. ۱۲ و هرکه خود را بلند کند،
پست گردد و هرکه خود را فروتن سازد سرافرازگردد. ۱۳ وای بر شمااى
کاتبان و فریسیان ریاکار که در ملکوت آسمان را به روی مردم می‌بندید،
زیراخود داخل آن نمی شوید و داخل‌شوندگان را ازدخول مانع می‌شوید. ۱۴
وای بر شمااى کاتبان وفریسیان ریاکار، زیرا خانه های بیوه‌زنان رامی بلعید و
از روی ریا نماز را طویل می‌کنید؛ ازآنرو عذاب شدیدتر خواهید یافت.
۱۵ وای برشمااى کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا که بر و بحررا می‌گردید
تا مریدی پیدا کنید و چون پیدا شداو را دو مرتبه پست‌تر از خود، پسر
جهنم می‌سازید! (Geenna g1067) ۱۶ وای بر شمااى راهنمایان کور که
می‌گویید "هرکه به هیکل قسم خورد باکی نیست لیکن هرکه به طلای
هیکل قسم خورد باید وفاکند." ۱۷ ای نادانان و نابینایان، آیا کدام افضل
است؟ طلا یا هیکلی که طلا را مقدس می‌سازد؟ ۱۸ "و هرکه به مذبح
قسم خورد باکی نیست لیکن هرکه به هدیه‌ای که بر آن است قسم خورد،
بایدادا کند." ۱۹ ای جهال و کوران، کدام افضل است؟ هدیه یا مذبح
که هدیه را تقدیس می‌نماید؟ ۲۰ پس هرکه به مذبح قسم خورد، به آن و
به هرچه بر آن است قسم خورده است؛ ۲۱ و هرکه به هیکل قسم خورد،
به آن و به او که در آن ساکن است، قسم خورده است؛ ۲۲ و هرکه به
آسمان قسم خورد، به کرسی خدا و به او که بر آن نشسته است، قسم
خورده باشد. ۲۳ وای بر شمااى کاتبان و فریسیان ریاکار که نعناع و شبت
و زیره را عشر می‌دهید و اعظم احکام شریعت، یعنی عدالت و رحمت
و ایمان را ترک کرده‌اید! می‌بایست آنها را به‌جا آورده، اینها را نیز ترک
نکرده باشید. ۲۴ ای رهنمایان کورکه پشه را صافی می‌کنید و شتر را فرو
می‌برید! ۲۵ وای بر شمااى کاتبان و فریسیان ریاکار، از آن رو که بیرون
پیاله و بشقاب را پاک می‌نمایید ودرون آنها مملو از جبر و ظلم است. ۲۶
ای فریسی کور، اول درون پیاله و بشقاب را طاهرساز تا بیرونش نیز طاهر
شود! ۲۷ وای بر شمااى کاتبان و فریسیان ریاکار که چون قبور سفید
شده می‌باشید که از بیرون، نیکو می‌نماید لیکن درون آنها از استخوانهای
مردگان و سایر نجاسات پراست! ۲۸ همچنین شما نیز ظاهر به مردم عادل
می‌نمایید، لیکن باطن از ریاکاری و شرارت مملوهستید. ۲۹ وای بر شمااى
کاتبان و فریسیان ریاکار که قبرهای انبیا را بنا می‌کنید و مدفنهای صادقان
رازینت می‌دهید، ۳۰ و می‌گویید: "اگر در ایام پدران خود می‌بودیم، در
ریختن خون انبیا با ایشان شریک نمی شدیم!" ۳۱ پس بر خود شهادت
می‌دهید که فرزندان قاتلان انبیا هستید. ۳۲ پس شما پیمانه پدران خود را
لبریز کنید! ۳۳ ای ماران و افعی‌زادگان! چگونه از عذاب جهنم فرارخواهید
کرد؟ (Geenna g1067) ۳۴ لهذا الحال انبیا و حکماء وکاتبان نزد شما
می‌فرستم و بعضی را خواهیدکشت و به دار خواهید کشید و بعضی را
درکنایس خود تازیانه زده، از شهر به شهر خواهیدراند، ۳۵ تا همه خونهای
صادقان که بر زمین ریخته شد بر شما وارد آید، از خون هابیل صدیق تا
خون زکریا ابن برخیا که او را در میان هیکل ومذبح کشتید. ۳۶ هرآینه به
شما می‌گویم که این همه بر این طایفه خواهد آمد! ۳۷ «ای اورشلیم،
اورشلیم، قاتل انبیا وسنگسار کننده مرسلان خود! چند مرتبه‌خواستم فرزندان
تو را جمع کنم، مثل مرغی که جوجه های خود را زیر بال خود جمع
می‌کند ونخواستید! ۳۸ اینک خانه شما برای شما ویران گذارده می‌شود.
۳۹ زیرا به شما می‌گویم از این پس مرا نخواهید دید تا بگویید مبارک است
او که به نام خداوند می‌آید.»

۲۴ پس عیسی از هیکل بیرون شده، برفت. و شاگردانش پیش آمدند
تا عمارتهای هیکل را بدو نشان دهند. ۲ عیسی ایشان را گفت: «آیا همه
این چیزها را نمی بینید؟ هرآینه به شمامی گویم در اینجا سنگی بر سنگی

گذارده نخواهد شد که به زیر افکنده نشود!» ۳ و چون به کوه زیتون
نشسته بود، شاگردانش در خلوت نزدوی آمده، گفتند: «به ما بگو که این
امور کی واقع می‌شود و نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست.» (aiōn
g165) ۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «زنهار کسی شما را گمراه
نکند! ۵ زآنرو که بسا به نام من آمده خواهند گفت که من مسیح هستم و
بسیاری را گمراه خواهند کرد. ۶ و جنگها و اخبار جنگها راخواهید شنید.
زنهار مضطرب مشوید زیرا که وقوع این همه لازم است، لیکن انتها هنوز
نیست. ۷ زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و
قحطیها و وباها وزلزله‌ها در جایها پدید آید. ۸ اما همه اینها آغازدردهای زه
است. ۹ آنگاه شما را به مصیبت سپرده، خواهند کشت و جمیع امت‌ها
بجهت اسم من از شما نفرت کنند. ۱۰ و در آن زمان، بسیاری لغزش
خورده، یکدیگر را تسلیم کنند واز یکدیگر نفرت گیرند. ۱۱ و بسا انبیای
کذبه ظاهر شده، بسیاری را گمراه کنند. ۱۲ و بجهت افزونی گناه محبت
بسیاری سرد خواهد شد. ۱۳ لیکن هرکه تا به انتها صبر کند، نجات یابد.
۱۴ و به این بشارت ملکوت در تمام عالم موعظه خواهد شد تا بر جمیع
امت‌ها شهادتی شود؛ آنگاه انتها خواهد رسید. ۱۵ «پس چون مکروه
ویرانی را که به زبان دانیال نبی گفته شده است، در مقام مقدس بر پاشده
بینید هرکه خواند دریافت کند ۱۶ آنگاه هرکه در یهودیه باشد به کوهستان
بگریزد؛ ۱۷ وهرکه بر بام باشد، بجهت برداشتن چیزی از خانه به زیر نیاید؛
۱۸ و هرکه در مزرعه است، بجهت برداشتن رخت خود برنگردد. ۱۹ لیکن
وای برآبستنان و شیر دهندگان در آن ایام! ۲۰ پس دعاکنید تا فرار شما در
زمستان یا در سبت نشود، ۲۱ زیرا که در آن زمان چنان مصیبت عظیمی
ظاهر می‌شود که از ابتدا عالم تا کنون نشده ونخواهد شد! ۲۲ و اگر آن
ایام کوتاه نشدی، هیچ بشری نجات نیافتی، لیکن بخاطر برگزیدگان، آن
روزها کوتاه خواهد شد. ۲۳ آنگاه اگر کسی به شما گوید: "اینک مسیح
در اینجا یا در آنجا است "باور مکنید، ۲۴ زیرا که مسیحیان کاذب و
انبیا کذبه ظاهر شده، علامات ومعجزات عظیمه چنان خواهند نمود که
اگرممکن بودی برگزیدگان را نیز گمراه کردندی. ۲۵ اینک شما را پیش
خبر دادم. ۲۶ «پس اگر شما را گویند: اینک درصحراست، بیرون مروید یا
آنکه در خلوت است، باور مکنید، ۲۷ زیرا همچنان‌که برق ازمشرق ساطع
شده، تا به مغرب ظاهر می‌شود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد.
۲۸ و هرجا که مرداری باشد، کرکسان در آنجا جمع شوند. ۲۹ و فور
بعد از مصیبت آن ایام، آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و
ستارگان ازآسمان فرو ریزند و قوتهای افلاک متزلزل گردد. ۳۰ آنگاه علامت
پسر انسان در آسمان پدید گرددو در آن وقت، جمیع طوایف زمین سینه
زنی کنندو پسر انسان را بینند که بر ابرهای آسمان، با قوت و جلال
عظیم می‌آید؛ ۳۱ و فرشتگان خود را باصور بلند آواز فرستاده، برگزیدگان
او را ازبادهای اربعه از کران تا بکران فلک فراهم خواهندآورد. ۳۲ «پس
از درخت انجیر مثلش را فراگیرید که چون شاخه‌اش نازک شده، برگها
می‌آورد، می فهمید که تابستان نزدیک است. ۳۳ همچنین شما نیز چون
این همه را بینید، بفهمید که نزدیک بلکه بر در است. ۳۴ هرآینه به
شما می‌گویم تا این همه واقع نشود، این طایفه نخواهد گذشت. ۳۵
آسمان و زمین زایل خواهد شد، لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد.
۳۶ «اما از آن روز و ساعت هیچ‌کس اطلاع ندارد، حتی ملائکه آسمان
جز پدر من و بس. ۳۷ لیکن چنانکه ایام نوح بود، ظهور پسر انسان
نیزچنان خواهد بود. ۳۸ زیرا همچنان‌که در ایام قبل از طوفان می‌خوردند و
می‌آشامیدند و نکاح می‌کردند و منکوحه می‌شدند تا روزی که نوح داخل
کشتی گشت، ۳۹ و نفهمیدند تا طوفان آمده، همه را ببرد، همچنین ظهور
پسر انسان نیزخواهد بود. ۴۰ آنگاه دو نفری که در مزرعه‌ای می‌باشند،
یکی گرفته و دیگری واگذارده شود. ۴۱ و دو زن که دستاس می‌کنند،
یکی گرفته ودیگری رها شود. ۴۲ پس بیدار باشید زیرا که نمی دانید
در کدام ساعت خداوند شما می‌آید. ۴۳ لیکن این را بدانید که اگر
صاحب‌خانه می‌دانست در چه پاس از شب دزد می‌آید، بیدارمی ماند و
نمی گذاشت که به خانه‌اش نقب زند. ۴۴ لهذا شما نیز حاضر باشید،
زیرا در ساعتی که گمان نبرید، پسر انسان می‌آید. ۴۵ «پس آن غلام امین
و دانا کیست که آقایش او را بر اهل خانه خود بگمارد تا ایشان را در وقت
معین خوراک دهد؟ ۴۶ خوشابحال آن غلامی که چون آقایش آید، او را
در چنین کار مشغول یابد. ۴۷ هرآینه به شما می‌گویم که او را بر تمام
مایملک خود خواهد گماشت. ۴۸ لیکن هرگاه آن غلام شریر با خود گوید
که آقای من درآمدن تاخیر می‌نماید، ۴۹ و شروع کند به زدن همقطاران
خود و خوردن و نوشیدن با میگساران، ۵۰ هرآینه آقای آن غلام آید، در
روزی که منتظرنباشد و در ساعتی که نداند، ۵۱ و او را دو پاره کرده،
نصیبش را با ریاکاران قرار دهد در مکانی که گریه و فشار دندان خواهد
بود.

۲۵ «در آن زمان ملکوت آسمان مثل ده باکره خواهد بود که مشعلهای
خود رابرداشته، به استقبال داماد بیرون رفتند. ۲ و ازایشان پنج دانا و
پنج نادان بودند. ۳ اما نادانان مشعلهای خود را برداشته، هیچ روغن با
خودنبردند. ۴ لیکن دانایان، روغن در ظروف خود بامشعلهای خویش
برداشتند. ۵ و چون آمدن دامادبطول انجامید، همه پینکی زده، خفتند. ۶
و درنصف شب صدایی بلند شد که "اینک دامادمی آید به استقبال وی
بشتابید." ۷ پس تمامی آن باکره‌ها برخاسته، مشعلهای خود را اصلاح
نمودند. ۸ و نادانان، دانایان را گفتند: "از روغن خود به ما دهید زیرا
مشعلهای ما خاموش می‌شود." ۹ اما دانایان در جواب گفتند: "نمی
شود، مبادا ما و شما را کفاف ندهد. بلکه نزدفروشندگان رفته، برای خود
بخرید." ۱۰ و درحینی که ایشان بجهت خرید می‌رفتند، داماد برسید و
آنانی که حاضر بودند، با وی به عروسی داخل شده، در بسته گردید. ۱۱
بعد از آن، باکره های دیگر نیز آمده، گفتند: "خداوندا برای ماباز کن."
۱۲ او در جواب گفت: "هرآینه به شمامی گویم شما را نمی شناسم."
۱۳ پس بیدار باشیدزیرا که آن روز و ساعت را نمی دانید. ۱۴ «زیرا چنانکه
مردی عازم سفر شده، غلامان خود را طلبید و اموال خود را بدیشان سپرد،
۱۵ یکی را پنج قنطار و دیگری را دو وسومی را یک داد؛ هر یک را

بحسب استعدادش. و بی‌درنگ متوجه سفر شد. ۱۶ پس آنکه پنج قنطار
یافته بود، رفته و با آنها تجارت نموده، پنج قنطار دیگر سود کرد. ۱۷ و
همچنین صاحب دوقنطار نیز دو قنطار دیگر سود گرفت. ۱۸ اما آنکه یک
قنطار گرفته بود، رفته زمین را کند و نقد آقای خود را پنهان نمود. ۱۹ «و
بعد از مدت مدیدی، آقای آن غلامان آمده، از ایشان حساب خواست.
۲۰ پس آنکه پنج قنطار یافته بود، پیش آمده، پنج قنطار دیگرآورده، گفت:
خداوندا پنج قنطار به من سپردی، اینک پنج قنطار دیگر سود کردم.” ۲۱
آقای او به وی گفت: آفرین‌ای غلام نیک متدین! بر چیزهای اندک امین
بودی، تو را بر چیزهای بسیار خواهم گماشت. به شادی خداوند خود
داخل شو! ۲۲ وصاحب دو قنطار نیز آمده، گفت: ای آقا دو قنطارتسلیم
من نمودی، اینک دو قنطار دیگر سودیافته‌ام. ۲۳ آقایش وی را گفت:
آفرین‌ای غلام نیک متدین! بر چیزهای کم امین بودی، تو را بر چیزهای
بسیار می‌گمارم. در خوشی خداوندخود داخل شو! ۲۴ پس آنکه یک
قنطار گرفته بود، پیش آمده، گفت: ای آقا چون تو رامی شناختم که مرد
درشت خویی می‌باشی، ازجایی که نکاشته‌ای می‌دروی و از جایی که
نیفشانده‌ای جمع می‌کنی، ۲۵ پس ترسان شده، رفتم و قنطار تو را زیر
زمین نهفتم. اینک مال توموجود است. ۲۶ آقایش در جواب وی گفت:
ای غلام شریر بیکاره! دانسته‌ای که از جایی که نکاشته‌ام میدروم و از
مکانی که نپاشیده‌ام، جمع می‌کنم. ۲۷ از همین جهت تو را می‌بایست
نقد مرابه صرافان بدهی تا وقتی که بیایم مال خود را باسود بیابم. ۲۸
الحال آن قنطار را از او گرفته، به صاحب ده قنطار بدهید. ۲۹ زیرا به هرکه
دارداده شود و افزونی یابد و از آنکه ندارد آنچه داردنیز گرفته شود. ۳۰ و
آن غلام بی‌نفع را در ظلمت خارجی اندازید، جایی که گریه و فشار دندان
خواهد بود. ۳۱ «اما چون پسر انسان در جلال خود باجمیع ملائکه
مقدس خویش آید، آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست، ۳۲ و
جمیع امت‌ها درحضور او جمع شوند و آنها را از همدیگر جدامی کند به
قسمی که شبان میشها را از بزها جدامی کند. ۳۳ و میشها را بر دست
راست و بزها را برچپ خود قرار دهد. ۳۴ آنگاه پادشاه به اصحاب طرف
راست گوید: بیاییدای برکت یافتگان از پدر من و ملکوتی را که از ابتدای
عالم برای شما آماده‌شده است، به میراث گیرید. ۳۵ زیرا چون گرسنه بودم
مرا طعام دادید، تشنه بودم سیرآبم نمودید، غریب بودم مرا جا دادید، ۳۶
عریان بودم مراپوشانیدید، مریض بودم عیادتم کردید، در حبس بودم دیدن
من آمدید. ۳۷ آنگاه عادلان به پاسخ گویند: ای خداوند، کی گرسنه ات
دیدیم تاطعامت دهیم، یا تشنه ات یافتیم تا سیرآبت نماییم، ۳۸ یا کی تو
را غریب یافتیم تا تو را جادهیم یا عریان تا بپوشانیم، ۳۹ و کی تو را مریض
یامحبوس یافتیم تا عیادتت کنیم؟ ۴۰ پادشاه درجواب ایشان گوید: هرآینه
به شما می‌گویم، آنچه به یکی از این برادران کوچکترین من کردید، به من
کرده‌اید. ۴۱ «پس اصحاب طرف چپ را گوید: ای ملعونان، از من دور
شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است.
(aiōnios g166) ۴۲ زیراگرسنه بودم مرا خوراک ندادید، تشنه بودم مراآب
ندادید، ۴۳ غریب بودم مرا جا ندادید، عریان بودم مرا نپوشانیدید، مریض و
محبوس بودم عیادتم ننمودید. ۴۴ پس ایشان نیز به پاسخ گویند: ای
خداوند، کی تو را گرسنه یا تشنه یاغریب یا برهنه یا مریض یا محبوس
دیده، خدمتت نکردیم؟ ۴۵ آنگاه در جواب ایشان گوید: هرآینه به شما
می‌گویم، آنچه به یکی از این کوچکان نکردید، به من نکرده‌اید. ۴۶ و
ایشان درعذاب جاودانی خواهند رفت، اما عادلان درحیات جاودانی.»
(aiōnios g166)

۲۶ و چون عیسی همه این سخنان را به اتمام رسانید، به شاگردان
خود گفت: ۲ «می‌دانید که بعد از دو روز عید فصح است که پسر انسان
تسلیم کرده می‌شود تا مصلوب گردد.» ۳ آنگاه روسای کهنه و کاتبان و
مشایخ قوم دردیوانخانه رئیس کهنه که قیافا نام داشت جمع شده، ۴ شورا
نمودند تا عیسی را به حیله گرفتارساخته، به قتل رسانند. ۵ اما گفتند: «نه
در وقت عید مبادا آشوبی در قوم بر پا شود.» ۶ و هنگامی که عیسی در
بیت عنیا در خانه شمعون ابرص شد، ۷ زنی با شیشه‌ای عطر گرانبهانزد او
آمده، چون بنشست بر سر وی ریخت. ۸ اماشاگردانش چون این را دیدند،
غضب نموده، گفتند: «چرا این اسراف شده است؟ ۹ زیرا ممکن بود این
عطر به قیمت گران فروخته و به فقرا داده شود.» ۱۰ عیسی این را درک
کرده، بدیشان گفت: «چرا بدین زن زحمت می‌دهید؟ زیرا کار نیکو به
من کرده است. ۱۱ زیرا که فقرا را همیشه نزد خوددارید اما مرا همیشه
ندارید. ۱۲ و این زن که این عطر را بر بدنم مالید، بجهت دفن من کرده
است. ۱۳ هرآینه به شما می‌گویم هر جایی که درتمام عالم بدین بشارت
موعظه کرده شود، کاراین زن نیز بجهت یادگاری او مذکور خواهدشد.»
۱۴ «آنگاه یکی از آن دوازده که به یهودای اسخریوطی مسمی بود، نزد
روسای کهنه رفته، ۱۵ گفت: «مرا چند خواهید داد تا او را به شماتسلیم
کنم؟ «ایشان سی پاره نقره با وی قراردادند. ۱۶ و از آن وقت در صدد
فرصت شد تا اورا بدیشان تسلیم کند. ۱۷ پس در روز اول عید فطیر،
شاگردان نزدعیسی آمده، گفتند: «کجا می‌خواهی فصح راآماده کنیم تا
بخوری؟» ۱۸ گفت: «به شهر، نزدفلان کس رفته، بدو گویید: ‘‘استاد
می‌گوید وقت من نزدیک شد و فصح را در خانه تو با شاگردان خود صرف
می‌نمایم.’’» ۱۹ شاگردان چنانکه عیسی ایشان را امر فرمود کردند و فصح
را مهیاساختند. ۲۰ چون وقت شام رسید با آن دوازده بنشست. ۲۱ و وقتی
که ایشان غذا می‌خوردند، اوگفت: «هرآینه به شما می‌گویم که یکی از
شما مراتسلیم می‌کند!» ۲۲ پس بغایت غمگین شده، هریک از ایشان به
وی سخن آغاز کردند که «خداوندا آیا من آنم؟» ۲۳ او در جواب گفت:
«آنکه دست با من در قاب فرو برد، همان کس مرا تسلیم نماید! ۲۴
هرآینه پسر انسان به همانطور که درباره او مکتوب است رحلت می‌کند.
لیکن وای بر آنکسی‌که پسر انسان بدست او تسلیم شود! آن شخص را
بهتر بودی که تولد نیافتی!» ۲۵ و یهوداکه تسلیم‌کننده وی بود، به جواب
گفت: «ای استاد آیا من آنم؟» به وی گفت: «تو خود گفتی!» ۲۶ و
چون ایشان غذا می‌خوردند، عیسی نان راگرفته، برکت داد و پاره کرده،
به شاگردان داد وگفت: «بگیرید و بخورید، این است بدن من.» ۲۷

وپیاله را گرفته، شکر نمود و بدیشان داده، گفت: «همه شما از این بنوشید، ۲۸ زیرا که این است خون من در عهد جدید که در راه بسیاری بجهت آمرزش گناهان ریخته می‌شود. ۲۹ اما به شمامی گویم که بعد از این از میوه مو دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در ملکوت پدرخود، تازه آشامم.» ۳۰ پس تسبیح خواندند و به سوی کوه زیتون روانه شدند. ۳۱ آنگاه عیسی بدیشان گفت: «همه شما امشب درباره من لغزش می‌خورید چنانکه مکتوب است که شبان را می‌زنم و گوسفندان گله پراکنده می‌شوند. ۳۲ لیکن بعد از برخاستنم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت.» ۳۳ پطرس درجواب وی گفت: «هر گاه همه درباره تو لغزش خورند، من هرگز نخورم.» ۳۴ عیسی به وی گفت: «هرآینه به تو می‌گویم که در همین شب قبل ازبانک زدن خروس، سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد!» ۳۵ پطرس به وی گفت: «هرگاه مردنم با تو لازم شود، هرگز تو را انکار نکنم!» و سایرشاگردان نیز همچنان گفتند. ۳۶ آنگاه عیسی با ایشان به موضعی که مسمی به جتسیمانی بود رسیده، به شاگردان خود گفت: «در اینجا بنشینید تا من رفته، در آنجا دعا کنم.» ۳۷ و پطرس و دو پسر زبدی را برداشته، بی‌نهایت غمگین و دردناک شد. ۳۸ پس بدیشان گفت: «نفس من از غایت الم مشرف به موت شده است. در اینجا مانده با من بیدار باشید.» ۳۹ پس قدری پیش رفته، به روی درافتاد و دعا کرده، گفت: «ای پدر من، اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد؛ لیکن نه به خواهش من، بلکه به اراده تو.» ۴۰ و نزدشاگردان خود آمده، ایشان را در خواب یافت. وبه پطرس گفت: «آیا همچنین نمی توانستید یک ساعت با من بیدار باشید؟ ۴۱ بیدار باشید و دعاکنید تا در معرض آزمایش نیفتید! روح راغب است، لیکن جسم ناتوان.» ۴۲ و بار دیگر رفته، بازدعا نموده، گفت: «ای پدر من، اگر ممکن نباشد که این پیاله بدون نوشیدن از من بگذرد، آنچه اراده تواست بشود.» ۴۳ و آمده، باز ایشان را در خواب یافت زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بود. ۴۴ پس ایشان را ترک کرده، رفت و دفعه سوم به همان کلام دعا کرد. ۴۵ آنگاه نزد شاگردان آمده، بدیشان گفت: «مابقی را بخوابید واستراحت کنید. الحال ساعت رسیده است که پسر انسان به‌دست گناهکاران تسلیم شود. ۴۶ برخیزید برویم. اینک تسلیم‌کننده من نزدیک است!» ۴۷ و هنوز سخن می‌گفت که ناگاه یهودا که یکی از آن دوازده بود با جمعی کثیر با شمشیرهاو چوبها از جانب روساء کهنه و مشایخ قوم آمدند. ۴۸ و تسلیم‌کننده او بدیشان نشانی داده، گفته بود: «هرکه را بوسه زنم، همان است. او رامحکم بگیرید.» ۴۹ در ساعت نزد عیسی آمده، گفت: «سلام یا سیدی!» و او را بوسید. ۵۰ عیسی وی را گفت: «ای رفیق، از بهرچه آمدی؟» آنگاه پیش آمده، دست بر عیسی انداخته، او را گرفتند. ۵۱ و ناگاه یکی از همراهان عیسی دست آورده، شمشیر خود را از غلاف کشیده، بر غلام رئیس کهنه زد و گوشش را از تن جدا کرد. ۵۲ آنگاه عیسی وی را گفت: «شمشیر خود را غلاف کن، زیرا هرکه شمشیر گیرد، به شمشیر هلاک گردد. ۵۳ آیا گمان می‌بری که نمی توانم الحال از پدرخود درخواست کنم که زیاده از دوازده فوج ازملائکه برای من حاضر سازد؟ ۵۴ لیکن در این صورت کتب چگونه تمام گردد که همچنین می‌بایست بشود؟» ۵۵ در آن ساعت، به آن گروه گفت: گویا بر دزد بجهت گرفتن من با تیغها وچوبها بیرون آمدید! هر روز با شما در هیکل نشسته، تعلیم می‌دادم و مرا نگرفتید. ۵۶ لیکن این همه شد تا کتب انبیا تمام شود.» در آن وقت جمیع شاگردان او را واگذارده، بگریختند. ۵۷ و آنانی که عیسی را گرفته بودند، او را نزدقیافا رئیس کهنه جایی که کاتبان و مشایخ جمع بودند، بردند. ۵۸ اما پطرس از دور در عقب اوآمده، به خانه رئیس کهنه درآمد و با خادمان بنشست تا انجام کار را ببیند. ۵۹ پس روسای کهنه و مشایخ و تمامی اهل شورا طلب شهادت دروغ بر عیسی می‌کردند تا او را بقتل رسانند، ۶۰ لیکن نیافتند. با آنکه چند شاهد دروغ پیش آمدند، هیچ نیافتند. آخر دو نفر آمده، ۶۱ گفتند: «این شخص گفت: "می توانم هیکل خدا را خراب کنم و در سه روزش بنا نمایم."» ۶۲ پس رئیس کهنه برخاسته، بدو گفت: «هیچ جواب نمی دهی؟ چیست که اینها بر تو شهادت می‌دهند؟» ۶۳ اما عیسی خاموش ماند! تا آنکه رئیس کهنه روی به وی کرده، گفت: «تو را به خدای حی قسم می‌دهم مارا بگوی که تو مسیح پس خدا هستی یا نه؟» ۶۴ عیسی به وی گفت: «تو گفتی! و نیز شما رامی گویم بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قوت نشسته، بر ابرهای آسمان می‌آید!» ۶۵ در ساعت رئیس کهنه رخت خود راچاک زده، گفت: «کفر گفت! دیگر ما را چه حاجت به شهود است؟ الحال کفرش را شنیدید! ۶۶ چه مصلحت می‌بینید؟» ایشان در جواب گفتند: «مستوجب قتل است!» ۶۷ آنگاه آب دهان بر رویش انداخته، او را طپانچه می‌زدند و بعضی سیلی زده، ۶۸ می‌گفتند: «ای مسیح، به ما نبوت کن! کیست که تو را زده است؟» ۶۹ اما پطرس در ایوان بیرون نشسته بود که ناگاه کنیزکی نزد وی آمده، گفت: «تو هم با عیسی جلیلی بودی!» ۷۰ او روبروی همه انکارنموده، گفت: «نمی دانم چه می‌گویی!» ۷۱ و چون به دهلیز بیرون رفت، کنیزی دیگر او را دیده، به حاضرین گفت: «این شخص نیز از رفقای عیسی ناصری است!» ۷۲ باز قسم خورده، انکار نمود که «این مرد را نمی شناسم.» ۷۳ بعد از چندی، آنانی که ایستاده بودند پیش آمده، پطرس را گفتند: «البته تو هم از اینها هستی زیرا که لهجه تو بر تودلالت می‌نماید!» ۷۴ پس آغاز لعن کردن و قسم خوردن نمود که «این شخص را نمی شناسم.» ودر ساعت خروس بانگ زد ۷۵ آنگاه پطرس سخن عیسی را به یاد آورد که گفته بود: قبل از بانگ زدن خروس، سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد.» پس بیرون رفته زارزار بگریست.

۲۷ و چون صبح شد، همه روسای کهنه ومشایخ قوم بر عیسی شورا کردند که اورا هلاک سازند. ۲ پس او را بند نهاده، بردند و به پنطیوس پیلاطس والی تسلیم نمودند. ۳ در آن هنگام، چون یهودا تسلیم‌کننده او دید که بر او فتوا دادند، پشیمان شده، سی پاره نقره را به روسای کهنه و مشایخ رد کرده، ۴ گفت: «گناه کردم که خون بیگناهی را تسلیم نمودم.» گفتند: «ما را چه، خود دانی!» ۵ پس آن نقره را درهیکل انداخته، روانه

شد و رفته خود را خفه نمود. ۶ اما روسای کهنه نقره را بر داشته، گفتند: «انداختن این در بیت‌المال جایز نیست زیرا خونبها است.» ۷ پس شورا نموده، به آن مبلغ، مزرعه کوزه‌گر را بجهت مقبره غرباءخریدند. ۸ از آن جهت، آن مزرعه تا امروزبحقل الدم مشهور است. ۹ آنگاه سخنی که به زبان ارمیای نبی گفته شده بود تمام گشت که «سی پاره نقره را برداشتند، بهای آن قیمت کرده شده‌ای که بعضی از بنی‌اسرائیل بر او قیمت گذاردند. ۱۰ و آنها را بجهت مزرعه کوزه‌گر دادند، چنانکه خداوند به من گفت.» ۱۱ اما عیسی در حضور والی ایستاده بود. پس والی از او پرسیده، گفت: «آیا تو پادشاه یهودهستی؟» عیسی بدو گفت: «تو می‌گویی!» ۱۲ وچون روسای کهنه و مشایخ از او شکایت می‌کردند، هیچ جواب نمی داد. ۱۳ پس پیلاطس وی را گفت: «نمی شنوی چقدر بر تو شهادت می‌دهند؟» ۱۴ اما در جواب وی، یک سخن هم نگفت، بقسمی که والی بسیار متعجب شد. ۱۵ و در هر عیدی، رسم والی این بود که یک زندانی، هرکه را می‌خواستند، برای جماعت آزاد می‌کرد. ۱۶ و در آن وقت، زندانی مشهور، برابا نام داشت. ۱۷ پس چون مردم جمع شدند، پیلاطس ایشان را گفت: «که را می‌خواهید برای شما آزاد کنم؟ برابا یا عیسی مشهور به مسیح را؟» ۱۸ زیرا که دانست او را از حسد تسلیم کرده بودند. ۱۹ چون بر مسند نشسته بود، زنش نزد اوفرستاده، گفت: «با این مرد عادل تو را کاری نباشد، زیرا که امروز در خواب درباره او زحمت بسیار بردم.» ۲۰ اما روسای کهنه و مشایخ، قوم را بر این ترغیب نمودند که برابا را بخواهند و عیسی راهلاک سازند. ۲۱ پس والی بدیشان متوجه شده، گفت: «کدام‌یک از این دو نفر را می‌خواهیدبجهت شما رها کنم؟ گفتند: «برابا را.» ۲۲ پیلاطس بدیشان گفت: «پس با عیسی مشهور به مسیح چه کنم؟» جمیع گفتند: «مصلوب شود!» ۲۳ والی گفت: «چرا؟ چه بدی کرده است؟» ایشان بیشترفریاد زده، گفتند: «مصلوب شود!» ۲۴ چون پیلاطس دید که ثمری ندارد بلکه آشوب زیاده می‌گردد، آب طلبیده، پیش مردم دست خود راشسته گفت: «من بری هستم از خون این شخص عادل. شما ببینید.» ۲۵ تمام قوم در جواب گفتند: «خون او بر ما و فرزندان ما باد!» ۲۶ آنگاه برابا رابرای ایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده، سپرد تا او را مصلوب کنند. ۲۷ آنگاه سپاهیان والی، عیسی را به دیوانخانه برده، تمامی فوج را گرد وی فراهم آوردند. ۲۸ واو را عریان ساخته، لباس قرمزی بدو پوشانیدند، ۲۹ و تاجی از خار بافته، بر سرش گذاردند و نی بدست راست او دادند و پیش وی زانو زده، استهزاکنان او را می‌گفتند: «سلام‌ای پادشاه یهود!» ۳۰ و آب دهان بر وی افکنده، نی را گرفته بر سرش می‌زدند. ۳۱ و بعد از آنکه او را استهزاکرده بودند، آن لباس را از وی کنده، جامه خودش را پوشانیدند و او را بجهت مصلوب نمودن بیرون بردند. ۳۲ و چون بیرون می‌رفتند، شخصی قیروانی شمعون نام را یافته، او را بجهت بردن صلیب مجبور کردند. ۳۳ و چون به موضعی که به جلجتایعنی کاسه سر مسمی بود رسیدند، ۳۴ سرکه ممزوج به مر بجهت نوشیدن بدو دادند. اما چون چشید، نخواست که بنوشد. ۳۵ پس او را مصلوب نموده، رخت او راتقسیم نمودند و بر آنها قرعه انداختند تا آنچه به زبان نبی گفته شده بود تمام شود که «رخت مرا درمیان خود تقسیم کردند و بر لباس من قرعه انداختند.» ۳۶ و در آنجا به نگاهبانی او نشستند. ۳۷ و تقصیر نامه او را نوشته، بالای سرش آویختند که «این است عیسی، پادشاه یهود!» ۳۸ آنگاه دو دزد یکی بر دست راست و دیگری برچپش با وی مصلوب شدند. ۳۹ و راهگذاران سرهای خود را جنبانیده، کفر گویان ۴۰ می‌گفتند: «ای کسی‌که هیکل را خراب می‌کنی و در سه روزآن را می‌سازی، خود را نجات ده. اگر پسر خداهستی، از صلیب فرود بیا!» ۴۱ همچنین نیزروسای کهنه با کاتبان و مشایخ استهزاکنان می‌گفتند: ۴۲ «دیگران را نجات داد، اما نمی تواندخود را برهاند. اگر پادشاه اسرائیل است، اکنون ازصلیب فرود آید تا بدو ایمان آوریم! ۴۳ بر خداتوکل نمود، اکنون او را نجات دهد، اگر بدورغبت دارد زیرا گفت پسر خدا هستم!» ۴۴ وهمچنین آن دو دزد نیز که با وی مصلوب بودند، او را دشنام می‌دادند. ۴۵ و از ساعت ششم تا ساعت نهم، تاریکی تمام زمین را فرو گرفت. ۴۶ و نزدیک به ساعت نهم، عیسی به آواز بلند صدا زده گفت: «ایلی ایلی لما سبقتنی.» یعنی الهی الهی مرا چرا ترک کردی. ۴۷ اما بعضی از حاضرین چون این را شنیدند، گفتند که او الیاس را می‌خواند. ۴۸ در ساعت یکی از آن میان دویده، اسفنجی را گرفت و آن را پر ازسرکه کرده، بر سر نی گذارد و نزد او داشت تابنوشد. ۴۹ و دیگران گفتند: «بگذار تا ببینیم که آیاالیاس می‌آید او را برهاند.» ۵۰ عیسی باز به آوازبلند صیحه زده، روح را تسلیم نمود. ۵۱ که ناگاه پرده هیکل از سر تا پا دو پاره شد و زمین متزلزل وسنگها شکافته گردید، ۵۲ و قبرها گشاده شد وبسیاری از بدنهای مقدسین که آرامیده بودندبرخاستند، ۵۳ و بعد از برخاستن وی، از قبوربرآمده، به شهر مقدس رفتند و بر بسیاری ظاهرشدند. ۵۴ اما یوزباشی و رفقایش که عیسی رانگاهبانی می‌کردند، چون زلزله و این وقایع رادیدند، بینهایت ترسان شده، گفتند: «فی الواقع این شخص پسر خدا بود.» ۵۵ و در آنجا زنان بسیاری که از جلیل در عقب عیسی آمده بودند تا او راخدمت کنند، از دور نظاره می‌کردند، ۵۶ که از آن جمله، مریم مجدلیه بود و مریم مادر یعقوب ویوشاء و مادر پسران زبدی. ۵۷ اما چون وقت عصر رسید، شخصی دولتمند از اهل رامه، یوسف نام که او نیز ازشاگردان عیسی بود آمد، ۵۸ و نزد پیلاطس رفته، جسد عیسی را خواست. آنگاه پیلاطس فرمان داد که داده شود. ۵۹ پس یوسف جسد را برداشته، آن را در کتان پاک پیچیده، ۶۰ او را در قبری نو که برای خود از سنگ تراشیده بود، گذارد و سنگی بزرگ بر سر آن غلطانیده، برفت. ۶۱ و مریم مجدلیه و مریم دیگر در آنجا، در مقابل قبرنشسته بودند. ۶۲ و در فردای آن روز که بعد از روز تهیه بودروسای کهنه و فریسیان نزد پیلاطس جمع شده، ۶۳ گفتند: «ای آقا ما را یاد است که آن گمراه‌کننده وقتی که زنده بود گفت: "بعد از سه روزبرمی خیزم." ۶۴ پس بفرما قبر را تا سه روزنگاهبانی کنند مبادا شاگردانش در شب آمده، اورا بدزدند و به مردم گویند که از مردگان برخاسته است و گمراهی آخر، از اول بدتر شود.» ۶۵ پیلاطس بدیشان فرمود: «شما کشیکچیان دارید. بروید چنانکه دانید، محافظت کنید.» ۶۶ پس رفتند و سنگ را مختوم ساخته، قبر را باکشیکچیان محافظت نمودند.

۲۸ و بعد از سبت، هنگام فجر، روز اول هفته، مریم مجدلیه و مریم
دیگربجهت دیدن قبرآمدند. ۲ که ناگاه زلزله‌ای عظیم حادث شد از آنرو
که فرشته خداوند از آسمان نزول کرده، آمد و سنگ را از در قبر غلطانیده،
برآن بنشست. ۳ و صورت او مثل برق و لباسش چون برف سفید بود. ۴ و
از ترس او کشیکچیان به لرزه درآمده، مثل مرده گردیدند. ۵ اما فرشته به
زنان متوجه شده، گفت: شما ترسان مباشید! ۶ دراینجا نیست زیرا چنانکه
گفته بود برخاسته است. بیایید جایی که خداوند خفته بود ملاحظه کنید،
۷ و به زودی رفته شاگردانش را خبر دهید که ازمردگان برخاسته است.
اینک پیش از شما به جلیل می‌رود. در آنجا او را خواهید دید. اینک شما
را گفتم.» ۸ پس، از قبر با ترس و خوشی عظیم به زودی روانه شده،
رفتند تا شاگردان او را اطلاع دهند. ۹ ودر هنگامی که بجهت اخبار
شاگردان او می‌رفتند، ناگاه عیسی بدیشان برخورده، گفت: «سلام برشما
باد!» پس پیش آمده، به قدمهای اوچسبیده، او را پرستش کردند. ۱۰
آنگاه عیسی بدیشان گفت: «مترسید! رفته، برادرانم رابگویید که به جلیل
بروند که در آنجا مرا خواهنددید.» ۱۱ و چون ایشان می‌رفتند، ناگاه
بعضی ازکشیکچیان به شهر شده، روسای کهنه را از همه این وقایع مطلع
ساختند. ۱۲ ایشان با مشایخ جمع شده، شورا نمودند و نقره بسیار به
سپاهیان داده، ۱۳ گفتند: «بگویید که شبانگاه شاگردانش آمده، وقتی که
ما در خواب بودیم او را دزدیدند. ۱۴ وهرگاه این سخن گوش زد والی شود،
همانا ما او رابرگردانیم و شما را مطمئن سازیم.» ۱۵ ایشان پول را گرفته،
چنانکه تعلیم یافتند کردند و این سخن تاامروز در میان یهود منتشر است.
۱۶ اما یازده رسول به جلیل، بر کوهی که عیسی ایشان را نشان داده بود
رفتند. ۱۷ و چون او را دیدند، پرستش نمودند. لیکن بعضی شک کردند.
۱۸ پس عیسی پیش آمده، بدیشان خطاب کرده، گفت: «تمامی قدرت
در آسمان و بر زمین به من داده شده است. ۱۹ پس رفته، همه امت‌ها را
شاگرد سازید و ایشان رابه اسم اب و ابن و روح‌القدس تعمید دهید. ۲۰
وایشان را تعلیم دهید که همه اموری را که به شما حکم کرده‌ام حفظ
کنند. و اینک من هرروزه تا انقضای عالم همراه شما می‌باشم.» آمین.
(aiōn g165)

مرقس

۱ ابتدا انجیل عیسی مسیح پسر خدا. ۲ چنانکه در اشعیا نبی مکتوب
است، «اینک رسول خود را پیش روی تو می‌فرستم تاراه تو را پیش تو مهیا
سازد. ۳ صدای ندا کننده‌ای در بیابان که راه خداوند را مهیا سازید و طرق
او راراست نمایید.» ۴ یحیی تعمیددهنده در بیابان ظاهر شد وبجهت
آمرزش گناهان به تعمید توبه موعظه می‌نمود. ۵ و تمامی مرز و بوم یهودیه و
جمیع سکنه اورشلیم نزد وی بیرون شدند و به گناهان خود معترف گردیده،
در رود اردون از او تعمیدمی یافتند. ۶ و یحیی را لباس از پشم شتر وکمربند
چرمی بر کمر می‌بود و خوراک وی ازملخ و عسل بری. ۷ و موعظه می‌کرد
و می‌گفت که «بعد از من کسی تواناتر از من می‌آید که لایق آن نیستم
که خم شده، دوال نعلین او را باز کنم. ۸ من شما را به آب تعمید دادم.
لیکن او شما را به روح‌القدس تعمید خواهد داد.» ۹ و واقع شد در آن ایام
که عیسی از ناصره جلیل آمده در اردن از یحیی تعمید یافت. ۱۰ وچون از
آب برآمد، در ساعت آسمان را شکافته دید و روح را که مانند کبوتری
بروی نازل می‌شود. ۱۱ و آوازی از آسمان دررسید که «توپسر حبیب من
هستی که از تو خشنودم.» ۱۲ پس بی‌درنگ روح وی را به بیابان می‌برد.
۱۳ و مدت چهل روز در صحرا بود و شیطان او راتجربه می‌کرد و با وحوش
بسر می‌برد و فرشتگان او را پرستاری می‌نمودند. ۱۴ و بعد از گرفتاری
یحیی، عیسی به جلیل آمده، به بشارت ملکوت خدا موعظه کرده، ۱۵ می
گفت: «وقت تمام شد و ملکوت خدانزدیک است. پس توبه کنید و
به انجیل ایمان بیاورید.» ۱۶ و چون به کناره دریای جلیل می‌گشت،
شمعون و برادرش اندریاس را دید که دامی دردریا می‌اندازند زیرا که صیاد
بودند. ۱۷ عیسی ایشان را گفت: «از عقب من آیید که شما را صیادمردم
گردانم.» ۱۸ بی‌تامل دامهای خود را گذارده، از پی او روانه شدند. ۱۹ و
از آنجا قدری پیشتررفته، یعقوب بن زبدی و برادرش یوحنا را دید که در
کشتی دامهای خود را اصلاح می‌کنند. ۲۰ درحال ایشان را دعوت نمود.
پس پدر خود زبدی را با مزدوران در کشتی گذارده، از عقب وی روانه
شدند. ۲۱ و چون وارد کفرناحوم شدند، بی‌تامل درروز سبت به کنیسه
درآمده، به تعلیم دادن شروع کرد، ۲۲ به قسمی که از تعلیم وی حیران
شدند، زیرا که ایشان را مقتدرانه تعلیم می‌داد نه مانندکاتبان. ۲۳ و در
کنیسه ایشان شخصی بود که روح پلیدداشت. ناگاه صیحه زده، ۲۴
گفت: «ای عیسی ناصری ما را با تو چه‌کار است؟ آیا برای هلاک کردن
ما آمدی؟ تو را می‌شناسم کیستی، ای قدوس خدا!» ۲۵ عیسی به وی
نهیب داده، گفت: «خاموش شو و از او درآی!» ۲۶ در ساعت آن روح
خبیث او را مصروع نمود و به آواز بلند صدازده، از او بیرون آمد. ۲۷ و
همه متعجب شدند، بحدی که از همدیگر سوال کرده، گفتند: «این
چیست و این چه تعلیم تازه است که ارواح پلید رانیز با قدرت امر می‌کند
و اطاعتش می‌نمایند؟» ۲۸ و اسم او فور در تمامی مرز و بوم جلیل شهرت
یافت. ۲۹ و از کنیسه بیرون آمده، فور با یعقوب ویوحنا به خانه شمعون و
اندریاس درآمدند. ۳۰ ومادرزن شمعون تب کرده، خوابیده بود. درساعت
وی را از حالت او خبر دادند. ۳۱ پس نزدیک شده، دست او را گرفته،
برخیزانیدش که همان وقت تب از او زایل شد و به خدمت گذاری ایشان
مشغول گشت. ۳۲ شامگاه چون آفتاب به مغرب شد، جمیع مریضان و
مجانین را پیش او آوردند. ۳۳ و تمام شهر بر در خانه ازدحام نمودند. ۳۴
و بسا کسانی را که به انواع امراض مبتلا بودند، شفا داد ودیوهای بسیاری
بیرون کرده، نگذارد که دیوهاحرف زنند زیرا که او را شناختند. ۳۵ بامدادان
قبل از صبح برخاسته، بیرون رفت و به ویرانه‌ای رسیده، در آنجا به دعا
مشغول شد. ۳۶ و شمعون و رفقایش درپی او شتافتند. ۳۷ چون او را
دریافتند، گفتند: «همه تو رامی طلبند.» ۳۸ بدیشان گفت: «به دهات
مجاورهم برویم تا در آنها نیز موعظه کنم، زیرا که بجهت این کار بیرون
آمدم.» ۳۹ پس در تمام جلیل درکنایس ایشان وعظ می‌نمود و دیوها را
اخراج می‌کرد. ۴۰ و ابرصی پیش وی آمده، استدعا کرد وزانو زده، بدو
گفت: «اگر بخواهی، می‌توانی مراطاهر سازی!» ۴۱ عیسی ترحم نموده،
دست خودرا دراز کرد و او را لمس نموده، گفت: «می‌خواهم. طاهر شو!»
۴۲ و چون سخن گفت، فی الفور برص از او زایل شده، پاک گشت. ۴۳
و اورا قدغن کرد و فور مرخص فرموده، ۴۴ گفت: «زنهار کسی را خبر
مده، بلکه رفته خود را به کاهن بنما و آنچه موسی فرموده، بجهت تطهیر
خودبگذران تا برای ایشان شهادتی بشود.» ۴۵ لیکن اوبیرون رفته، به
موعظه نمودن و شهرت دادن این امر شروع کرد، بقسمی که بعد از آن او
نتوانست آشکارا به شهر درآید بلکه در ویرانه های بیرون بسر می‌برد و مردم
از همه اطراف نزد وی می‌آمدند.

۲ و بعد از چندی، باز وارد کفرناحوم شده، چون شهرت یافت که در
خانه است، ۲ بی درنگ جمعی ازدحام نمودند بقسمی که بیرون در نیز
گنجایش نداشت و برای ایشان کلام را بیان می‌کرد. ۳ که ناگاه بعضی
نزد وی آمده مفلوجی را به‌دست چهار نفر برداشته، آوردند. ۴ و چون
به‌سبب جمعیت نتوانستند نزد او برسند، طاق جایی را که او بود باز کرده و
شکافته، تختی را که مفلوج بر آن خوابیده بود، به زیر هشتند. ۵ عیسی
چون ایمان ایشان را دید، مفلوج را گفت: «ای فرزند، گناهان تو آمرزیده
شد.» ۶ لیکن بعضی از کاتبان که در آنجا نشسته بودند، در دل خود
تفکر نمودند ۷ که «چرا این شخص چنین کفر می‌گوید؟ غیر از خدای
واحد، کیست که بتواند گناهان را بیامرزد؟» ۸ در ساعت عیسی در روح
خود ادراک نموده که با خود چنین فکر می‌کنند، بدیشان گفت: «از
بهرچه این خیالات را به‌خاطر خود راه می‌دهید؟ ۹ کدام سهل تر است؟
مفلوج را گفتن گناهان تو آمرزیده شد؟ یا گفتن برخیز و بستر خود را
برداشته بخرام؟ ۱۰ لیکن تا بدانید که پسر انسان رااستطاعت آمرزیدن
گناهان بر روی زمین هست...» مفلوج را گفت: ۱۱ «تو را می‌گویم برخیز
و بستر خود را برداشته، به خانه خود برو!» ۱۲ او برخاست و بی‌تامل بستر
خود را برداشته، پیش روی همه روانه شد بطوری که همه حیران شده، خدا
را تمجید نموده، گفتند: «مثل این امرهرگز ندیده بودیم!» ۱۳ و باز به
کناره دریا رفت و تمام آن گروه نزداو آمدند و ایشان را تعلیم می‌داد. ۱۴ و

هنگامی که می‌رفت لاوی ابن حلفی را بر باجگاه نشسته دید. بدو گفت:
«از عقب من بیا!» پس برخاسته، درعقب وی شتافت. ۱۵ و وقتی که او
در خانه وی نشسته بود، بسیاری از باجگیران و گناهکاران باعیسی و
شاگردانش نشستند زیرا بسیار بودند وپیروی او می‌کردند. ۱۶ و چون کاتبان
و فریسیان او را دیدند که با باجگیران و گناهکاران می‌خورد، به شاگردان او
گفتند: «چرا با باجگیران وگناهکاران اکل و شرب می‌نماید؟» ۱۷ عیسی
چون این را شنید، بدیشان گفت: «تندرستان احتیاج به طبیب ندارند بلکه
مریضان. و من نیامدم تا عادلان را بلکه تا گناهکاران را به توبه دعوت
کنم.» ۱۸ و شاگردان یحیی و فریسیان روزه می‌داشتند. پس آمده، بدو
گفتند: «چون است که شاگردان یحیی و فریسیان روزه می‌دارند وشاگردان
تو روزه نمی دارند؟» ۱۹ عیسی بدیشان گفت: «آیا ممکن است پسران
خانه عروسی مادامی که داماد با ایشان است روزه بدارند؟ زمانی که داماد
را با خود دارند، نمی توانند روزه‌دارند. ۲۰ لیکن ایامی می‌آید که داماد
از ایشان گرفته شود. در آن ایام روزه خواهند داشت. ۲۱ وهیچ‌کس بر
جامه کهنه، پاره‌ای از پارچه نو وصله نمی کند، والا آن وصله نو از آن
کهنه جدامی گردد و دریدگی بدتر می‌شود. ۲۲ و کسی شراب نو را در
مشکهای کهنه نمی ریزد وگرنه آن شراب نو مشکها را بدرد و شراب ریخته،
مشکهاتلف می‌گردد. بلکه شراب نو را در مشکهای نوباید ریخت.» ۲۳ و
چنان افتاد که روز سبتی از میان مزرعه‌ها می‌گذشت و شاگردانش هنگامی
که می‌رفتند، به چیدن خوشه‌ها شروع کردند. ۲۴ فریسیان بدو گفتند:
«اینک چرا در روزسبت مرتکب عملی می‌باشند که روا نیست؟» ۲۵ او
بدیشان گفت: «مگر هرگز نخوانده ایدکه داود چه کرد چون او و رفقایش
محتاج وگرسنه بودند؟ ۲۶ چگونه در ایام ابیتار رئیس کهنه به خانه خدا
درآمده، نان تقدمه راخورد که خوردن آن جز به کاهنان روا نیست و به
رفقای خود نیز داد؟» ۲۷ و بدیشان گفت: «سبت بجهت انسان مقرر شد
نه انسان برای سبت. ۲۸ بنابراین پسر انسان مالک سبت نیزهست.»

۳ و باز به کنیسه درآمده، در آنجا مرد دست خشکی بود. ۲ و مراقب
وی بودند که شاید او را در سبت شفا دهد تا مدعی او گردند. ۳ پس
بدان مرد دست خشک گفت: «در میان بایست!» ۴ و بدیشان گفت:
«آیا در روز سبت کدام جایز است؟ نیکویی‌کردن یا بدی؟ جان رانجات
دادن یا هلاک کردن؟» ایشان خاموش ماندند. ۵ پس چشمان خود را بر
ایشان باغضب گردانیده، زیرا که از سنگدلی ایشان محزون بود، به آن مرد
گفت: «دست خود رادراز کن!» پس دراز کرده، دستش صحیح گشت.
۶ در ساعت فریسیان بیرون رفته، با هیرودیان درباره او شورا نمودند که
چطور او را هلاک کنند. ۷ و عیسی با شاگردانش به سوی دریا آمد
وگروهی بسیار از جلیل به عقب او روانه شدند، ۸ واز یهودیه و از اورشلیم و
ادومیه و آن طرف اردن و از حوالی صور و صیدون نیز جمعی کثیر، چون
اعمال او را شنیدند، نزد وی آمدند. ۹ و به شاگردان خود فرمود تا زورقی
به‌سبب جمعیت، بجهت او نگاه دارند تا بر وی ازدحام ننمایند، ۱۰ زیرا
که بسیاری را صحت می‌داد، بقسمی که هرکه صاحب دردی بود بر او
هجوم می‌آورد تااو را لمس نماید. ۱۱ و ارواح پلید چون او رادیدند، پیش او
به روی درافتادند و فریادکنان می‌گفتند که «تو پسر خدا هستی.» ۱۲ و
ایشان را به تاکید بسیار فرمود که او را شهرت ندهند. ۱۳ پس بر فراز
کوهی برآمده، هرکه راخواست به نزد خود طلبید و ایشان نزد او آمدند. ۱۴
و دوازده نفر را مقرر فرمود تا همراه او باشند وتا ایشان را بجهت وعظ نمودن
بفرستد، ۱۵ وایشان را قدرت باشد که مریضان را شفا دهند ودیوها را بیرون
کنند. ۱۶ و شمعون را پطرس نام نهاد. ۱۷ و یعقوب پسر زبدی و یوحنا
برادریعقوب؛ این هر دو را بوانرجس یعنی پسران رعد نام گذارد. ۱۸ و
اندریاس و فیلپس و برتولما و متی و توما و یعقوب بن حلفی و تدی وشمعون
قانوی، ۱۹ و یهودای اسخریوطی که او راتسلیم کرد. ۲۰ و چون به خانه
درآمدند، باز جمعی فراهم آمدند بطوری که ایشان فرصت نان خوردن هم
نکردند. ۲۱ و خویشان او چون شنیدند، بیرون آمدند تا او را بردارند زیرا
گفتند بی‌خود شده است. ۲۲ و کاتبانی که از اورشلیم آمده بودند، گفتند
که بعلزبول دارد و به یاری رئیس دیوها، دیوها را اخراج می‌کند. ۲۳ پس
ایشان را پیش طلبیده، مثلها زده، بدیشان گفت: «چطور می‌تواندشیطان،
شیطان را بیرون کند؟ ۲۴ و اگر مملکتی برخلاف خود منقسم شود، آن
مملکت نتواندپایدار بماند. ۲۵ و هرگاه خانه‌ای به ضد خویش منقسم
شد، آن خانه نمی تواند استقامت داشته باشد. ۲۶ و اگر شیطان با نفس
خود مقاومت نمایدو منقسم شود، او نمی تواند قائم ماند بلکه هلاک
می‌گردد. ۲۷ و هیچ‌کس نمی تواند به خانه مردزورآور درآمده، اسباب او را
غارت نماید، جزآنکه اول آن زورآور را ببندد و بعد از آن خانه اورا تاراج
می‌کند. ۲۸ هرآینه به شما می‌گویم که همه گناهان از بنی آدم آمرزیده
می‌شود و هر قسم کفر که گفته باشند، ۲۹ لیکن هرکه به روح‌القدس کفر
گوید، تا به ابد آمرزیده نشود بلکه مستحق عذاب جاودانی بود.» **(aiōn
g165, aiōnios g166)** ۳۰ زیرا که می‌گفتند روحی پلید دارد. ۳۱ پس
برادران و مادر او آمدند و بیرون ایستاده، فرستادند تا او را طلب کنند. ۳۲
آنگاه جماعت گرد او نشسته بودند و به وی گفتند: «اینک مادرت و
برادرانت بیرون تو را می‌طلبند.» ۳۳ در جواب ایشان گفت: «کیست مادر
من وبرادرانم کیانند؟» ۳۴ پس بر آنانی که گرد وی نشسته بودند، نظر
افکنده، گفت: «اینانند مادر وبرادرانم، ۳۵ زیرا هرکه اراده خدا را به‌جا
آردهمان برادر و خواهر و مادر من باشد.»

۴ و باز به کناره دریا به تعلیم دادن شروع کردو جمعی کثیر نزد او جمع
شدند بطوری که به کشتی سوار شده، بر دریا قرار گرفت و تمامی آن
جماعت بر ساحل دریا حاضر بودند. ۲ پس ایشان را به مثلها چیزهای
بسیار می‌آموخت و درتعلیم خود بدیشان گفت: ۳ «گوش گیرید! اینک
برزگری بجهت تخم پاشی بیرون رفت. ۴ و چون تخم می‌پاشید، قدری بر
راه ریخته شده، مرغان هوا آمده آنها را برچیدند. ۵ و پاره‌ای بر سنگلاخ
پاشیده شد، در جایی که خاک بسیار نبود. پس چون که زمین عمق
نداشت به زودی روییدند، ۶ وچون آفتاب برآمد، سوخته شد و از آنرو که ریشه
نداشت خشکید. ۷ و قدری در میان خارها ریخته شد و خارها نمو کرده،

آن را خفه نمود که ثمری نیاورد. ۸ و مابقی در زمین نیکو افتاد و حاصل
پیدا نمود که رویید و نمو کرد و بارآورد، بعضی سی وبعضی شصت و
بعضی صد.» ۹ پس گفت: «هرکه گوش شنوا دارد، بشنود!» ۱۰ و چون
به خلوت شد، رفقای او با آن دوازده شرح این مثل را از او پرسیدند. ۱۱ به
ایشان گفت: «به شما دانستن سر ملکوت خدا عطاشده، اما به آنانی که
بیرونند، همه‌چیز به مثلهامی شود، ۱۲ تا نگران شده بنگرند و نبینند و
شنواشده بشنوند و نفهمند، مبادا بازگشت کرده گناهان ایشان آمرزیده
شود.» ۱۳ و بدیشان گفت: «آیا این مثل رانفهمیده‌اید؟ پس چگونه سایر
مثلها را خواهیدفهمید؟ ۱۴ برزگر کلام را می‌کارد. ۱۵ و اینانند به کناره
راه، جایی که کلام کاشته می‌شود؛ و چون شنیدند فور شیطان آمده کلام
کاشته شده درقلوب ایشان را می‌رباید. ۱۶ و ایض کاشته شده درسنگلاخ،
کسانی می‌باشند که چون کلام رابشنوند، در حال آن را به خوشی قبول
کنند، ۱۷ ولکن ریشه‌ای در خود ندارند بلکه فانی می‌باشند؛ و چون
صدمه‌ای یا زحمتی به‌سبب کلام روی دهد در ساعت لغزش می‌خورند.
۱۸ و کاشته شده در خارها آنانی می‌باشند که چون کلام راشنوند، ۱۹
اندیشه های دنیوی و غرور دولت وهوس چیزهای دیگر داخل شده، کلام را
خفه می‌کند و بی‌ثمر می‌گردد. (aiōn g165) ۲۰ و کاشته شده درزمین
نیکو آنانند که چون کلام را شنوند آن رامی پذیرند و ثمر می‌آورند، بعضی
سی و بعضی شصت و بعضی صد.» ۲۱ پس بدیشان گفت: «آیا چراغ را
می‌آورند تازیر پیمانه‌ای یا تختی و نه بر چراغدان گذارند؟ ۲۲ زیرا که چیزی
پنهان نیست که آشکارا نگردد وهیچ‌چیز مخفی نشود، مگر تا به ظهور آید.
۲۳ هرکه گوش شنوا دارد بشنود.» ۲۴ و بدیشان گفت: «باحذر باشید که
چه می‌شنوید، زیرا به هر میزانی که وزن کنید به شما پیموده شود، بلکه
از برای شماکه می‌شنوید افزون خواهد گشت. ۲۵ زیرا هرکه دارد بدو
داده شود و از هرکه ندارد آنچه نیز داردگرفته خواهد شد.» ۲۶ و گفت:
«همچنین ملکوت خدا مانند کسی است که تخم بر زمین بیفشاند، ۲۷ و
شب و روزبخوابد و برخیزد و تخم بروید و نمو کند. چگونه؟ او نداند. ۲۸
زیرا که زمین به ذات خودثمر می‌آورد، اول علف، بعد خوشه، پس از آن
دانه کامل در خوشه. ۲۹ و چون ثمر رسید، فور داس را بکار می‌برد زیرا که
وقت حصاد رسیده است.» ۳۰ و گفت: «به چه چیز ملکوت خدا را
تشبیه کنیم و برای آن چه مثل بزنیم؟ ۳۱ مثل دانه خردلی است که وقتی
که آن را بر زمین کارند، کوچکترین تخمهای زمینی باشد. ۳۲ لیکن چون
کاشته شد، می‌روید و بزرگتر از جمیع بقول می‌گردد و شاخه های بزرگ
می‌آورد، چنانکه مرغان هوا زیر سایه‌اش می‌توانند آشیانه گیرند.» ۳۳ و
به مثلهای بسیار مانند اینهابقدری که استطاعت شنیدن داشتند، کلام
رابدیشان بیان می‌فرمود، ۳۴ و بدون مثل بدیشان سخن نگفت. لیکن در
خلوت، تمام معانی را برای شاگردان خود شرح می‌نمود. ۳۵ و در همان
روز وقت شام، بدیشان گفت: «به کناره دیگر عبور کنیم.» ۳۶ پس چون
آن گروه رارخصت دادند، او را همانطوری که در کشتی بودبرداشتند و چند
زورق دیگر نیز همراه او بود. ۳۷ که ناگاه طوفانی عظیم از باد پدید آمد
وامواج بر کشتی می‌خورد بقسمی که برمی گشت. ۳۸ و او در موخر
کشتی بر بالشی خفته بود. پس اورا بیدار کرده گفتند: «ای استاد، آیا تو را
باکی نیست که هلاک شویم؟» ۳۹ در ساعت اوبرخاسته، باد را نهیب
داد و به دریا گفت: «ساکن شو و خاموش باش!» که باد ساکن شده،
آرامی کامل پدید آمد. ۴۰ و ایشان را گفت: «از بهرچه چنین ترسانید و
چون است که ایمان ندارید؟» ۴۱ پس بی‌نهایت ترسان شده، به یکدیگر
گفتند: «این کیست که باد و دریا هم او را اطاعت می‌کنند؟»

۵ پس به آن کناره دریا تا به‌سرزمین جدریان آمدند. ۲ و چون از کشتی
بیرون آمد، فی الفور شخصی که روحی پلید داشت از قبوربیرون شده،
بدو برخورد. ۳ که در قبور ساکن می‌بود و هیچ‌کس به زنجیرها هم نمی
توانست اورا بند نماید، ۴ زیرا که بارها او را به کنده‌ها وزنجیرها بسته بودند
و زنجیرها را گسیخته وکنده‌ها را شکسته بود و احدی نمی توانست او رارام
نماید، ۵ و پیوسته شب وروز در کوهها وقبرها فریا می‌زد و خود را به سنگها
مجروح می‌ساخت. ۶ چون عیسی را از دور دید، دوان دوان آمده، او را
سجده کرد، ۷ و به آواز بلندصیحه زده، گفت: «ای عیسی، پسر خدای
تعالی، مرا با تو چه‌کار است؟ تو را به خدا قسم می‌دهم که مرا معذب
نسازی.» ۸ زیرا بدو گفته بود: «ای روح پلید از این شخص بیرون بیا!» ۹
پس از اوپرسید: «اسم تو چیست؟» «به وی گفت: «نام من لجئون است
زیرا که بسیاریم.» ۱۰ پس بدوالتماس بسیار نمود که ایشان را از آن سرزمین
بیرون نکند. ۱۱ و در حوالی آن کوهها، گله گرازبسیاری می‌چرید. ۱۲ و
همه دیوها از وی خواهش نموده، گفتند: «ما را به گرازها بفرست تادر آنها
داخل شویم.» ۱۳ فور عیسی ایشان رااجازت داد. پس آن ارواح خبیث
بیرون شده، به گرازان داخل گشتند و آن گله از بلندی به دریاجست و
قریب بدو هزار بودند که در آب خفه شدند. ۱۴ و خوک با نان فرار
کرده، در شهر ومزرعه‌ها خبر می‌دادند و مردم بجهت دیدن آن ماجرا بیرون
شتافتند. ۱۵ و چون نزد عیسی رسیده، آن دیوانه را که لجئون داشته بود
دیدند که نشسته و لباس پوشیده و عاقل گشته است، بترسیدند. ۱۶ و
آنانی که دیده بودند، سرگذشت دیوانه و گرازان را بدیشان بازگفتند. ۱۷
پس شروع به التماس نمودند که از حدود ایشان روانه شود. ۱۸ و چون به
کشتی سوار شد، آنکه دیوانه بود ازوی استدعا نمود که با وی باشد. ۱۹
اما عیسی وی را اجازت نداد بلکه بدو گفت: «به خانه نزدخویشان خود
برو و ایشان را خبر ده از آنچه خداوند با تو کرده است و چگونه به تو رحم
نموده است.» ۲۰ پس روانه شده، در دیکاپولس به آنچه عیسی با وی
کرده، موعظه کردن آغاز نمودکه همه مردم متعجب شدند. ۲۱ و چون
عیسی باز به آنطرف، در کشتی عبور نمود، مردم بسیار بر وی جمع گشتند
و برکناره دریا بود. ۲۲ که ناگاه یکی از روسای کنیسه، یایرس نام آمد و
چون او را بدید بر پایهایش افتاده، ۲۳ بدو التماس بسیار نموده، گفت:
«نفس دخترک من به آخر رسیده. بیا و بر او دست گذار تاشفا یافته،
زیست کند.» ۲۴ پس با او روانه شده، خلق بسیاری نیز از پی او افتاده، بر
وی ازدحام می‌نمودند. ۲۵ آنگاه زنی که مدت دوازده سال به استحاضه
مبتلا می‌بود، ۲۶ و زحمت بسیار ازاطبای متعدد دیده و آنچه داشت صرف

نموده، فایده‌ای نیافت بلکه بدتر می‌شد، ۲۷ چون خبرعیسی را بشنید، میان آن گروه از عقب وی آمده ردای او را لمس نمود، ۲۸ زیرا گفته بود: «اگرلباس وی را هم لمس کنم، هرآینه شفا یابم.» ۲۹ در ساعت چشمه خون او خشک شده، در تن خود فهمید که از آن بلا صحت یافته است. ۳۰ فی الفور عیسی از خود دانست که قوتی از اوصادر گشته. پس در آن جماعت روی برگردانیده، گفت: «کیست که لباس مرا لمس نمود؟» ۳۱ شاگردانش بدو گفتند: «می‌بینی که مردم بر توازدحام می‌نمایند! و می‌گویی کیست که مرا لمس نمود؟!» ۳۲ پس به اطراف خود می‌نگریست تا آن زن را که این کار کرده، ببیند. ۳۳ آن زن چون دانست که به وی چه واقع شده، ترسان و لرزان آمد و نزد او به روی درافتاده، حقیقت امر رابالتمام به وی بازگفت. ۳۴ او وی را گفت: «ای دختر، ایمانت تو را شفا داده است. به سلامتی برو و از بلای خویش رستگار باش.» ۳۵ او هنوز سخن می‌گفت که بعضی از خانه رئیس کنیسه آمده، گفتند: «دخترت فوت شده؛ دیگر برای چه استاد را زحمت می‌دهی؟» ۳۶ عیسی چون سخنی را که گفته بودند شنید، درساعت به رئیس کنیسه گفت: «مترس ایمان آور وبس!» ۳۷ و جز پطرس و یعقوب و یوحنا برادریعقوب، هیچ‌کس را اجازت نداد که از عقب اوبیایند. ۳۸ پس چون به خانه رئیس کنیسه رسیدند، جمعی شوریده دید که گریه و نوحه بسیار می‌نمودند. ۳۹ پس داخل شده، بدیشان گفت: «چرا غوغا و گریه می‌کنید؟ دختر نمرده بلکه در خواب است.» ۴۰ ایشان بر وی سخریه کردند لیکن او همه را بیرون کرده، پدر و مادردختر را با رفیقان خویش برداشته، به‌جایی که دختر خوابیده بود، داخل شد. ۴۱ پس دست دختر را گرفته، به وی گفت: «طلیتا قومی.» که معنی آن این است: «ای دختر، تو را می‌گویم برخیز.» ۴۲ در ساعت دختر برخاسته، خرامید زیرا که دوازده ساله بود. ایشان بینهایت متعجب شدند. ۴۳ پس ایشان را به تاکید بسیار فرمود: «کسی از این امر مطلع نشود.» و گفت تا خوراکی بدو دهند.

۶ پس از آنجا روانه شده، به وطن خویش آمد و شاگردانش از عقب او آمدند. ۲ چون روز سبت رسید، در کنیسه تعلیم دادن آغاز نمودو بسیاری چون شنیدند، حیران شده گفتند: «ازکجا بدین شخص این چیزها رسیده و این چه حکمت است که به او عطا شده است که چنین معجزات از دست او صادر می‌گردد؟ ۳ مگر این نیست نجار پسر مریم و برادر یعقوب و یوشا ویهودا و شمعون؟ و خواهران او اینجا نزد مانمی باشند؟» و از او لغزش خوردند. ۴ عیسی ایشان را گفت: «نبی بی‌حرمت نباشد جز در وطن خود و میان خویشان و در خانه خود. ۵ و در آنجاهیچ معجزه‌ای نتوانست نمود جز اینکه دستهای خود را بر چند مریض نهاده، ایشان را شفا داد. ۶ واز بی‌ایمانی‌ایشان متعجب شده، در دهات آن حوالی گشته، تعلیم همی داد. ۷ پس آن دوازده را پیش خوانده، شروع کرد به فرستادن ایشان جفت جفت و ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد، ۸ و ایشان را قدغن فرمود که «جزعصا فقط، هیچ‌چیز برندارید، نه توشه‌دان و نه پول در کمربند خود، ۹ بلکه موزه‌ای در پا کنید ودو قبا در بر نکنید.» ۱۰ و بدیشان گفت: «در هر جاداخل خانه‌ای شوید، در آن بمانید تا از آنجا کوچ کنید. ۱۱ و هرجا که شما را قبول نکنند و به سخن شما گوش نگیرند، از آن مکان بیرون رفته، خاک پایهای خود را بیفشانید تا بر آنها شهادتی گردد. هرآینه به شما می‌گویم حالت سدوم و عموره درروز جزا از آن شهر سهل تر خواهد بود.» ۱۲ پس روانه شده، موعظه کردند که توبه کنند، ۱۳ وبسیار دیوها را بیرون کردند و مریضان کثیر راروغن مالیده، شفا دادند. ۱۴ و هیرودیس پادشاه شنید زیرا که اسم اوشهرت یافته بود و گفت که «یحیی تعمیددهنده از مردگان برخاسته است و از این جهت معجزات از او به ظهور می‌آید. ۱۵ اما بعضی گفتند که الیاس است و بعضی گفتند که نبی‌ای است یا چون یکی از انبیا. ۱۶ اما هیرودیس چون شنید گفت: «این همان یحیی است که من سرش را از تن جدا کردم که از مردگان برخاسته است.» ۱۷ زیرا که هیرودیس فرستاده، یحیی را گرفتار نموده، او رادر زندان بست بخاطر هیرودیا، زن برادر او فیلپس که او را در نکاح خویش آورده بود. ۱۸ از آن جهت که یحیی به هیرودیس گفته بود: «نگاه داشتن زن برادرت بر تو روا نیست.» ۱۹ پس هیرودیا از او کینه داشته، می‌خواست اور ا به قتل رساند اما نمی توانست، ۲۰ زیرا که هیرودیس از یحیی می‌ترسید چونکه او را مرد عادل و مقدس می‌دانست و رعایتش می‌نمود و هرگاه از اومی شنید بسیار به عمل می‌آورد و به خوشی سخن او را اصغا می‌نمود. ۲۱ اما چون هنگام فرصت رسید که هیرودیس در روز میلاد خودامرای خود و سرتیبان و روسای جلیل را ضیافت نمود؛ ۲۲ و دختر هیرودیا به مجلس درآمده، رقص کرد و هیرودیس و اهل مجلس را شادنمود. پادشاه بدان دختر گفت: «آنچه خواهی ازمن بطلب تا به تو دهم.» ۲۳ و از برای او قسم خوردکه آنچه از من خواهی حتی نصف ملک مراهرآینه به تو عطا کنم.» ۲۴ او بیرون رفته، به مادرخود گفت: «چه بطلبم؟» گفت: «سر یحیی تعمیددهنده را.» ۲۵ در ساعت به حضور پادشاه درآمده، خواهش نموده، گفت: «می‌خواهم که الان سر یحیی تعمیددهنده را در طبقی به من عنایت فرمایی.» ۲۶ پادشاه به شدت محزون گشت، لیکن بجهت پاس قسم و خاطر اهل مجلس نخواست او را محروم نماید. ۲۷ بی‌درنگ پادشاه جلادی فرستاده، فرمود تا سرش رابیاورد. ۲۸ و او به زندان رفته سر او را از تن جداساخته و بر طبقی آورده، بدان دختر داد و دختران را به مادر خود سپرد. ۲۹ چون شاگردانش شنیدند، آمدند و بدن او را برداشته، دفن کردند. ۳۰ و رسولان نزد عیسی جمع شده، از آنچه کرده و تعلیم داده بودند او را خبر دادند. ۳۱ بدیشان گفت شما به خلوت، به‌جای ویران بیایید و اندکی استراحت نمایید زیرا آمد و رفت چنان بود که فرصت نان خوردن نیز نکردند. ۳۲ پس به تنهایی در کشتی به موضعی ویران رفتند. ۳۳ و مردم ایشان را روانه دیده، بسیاری اورا شناختند و از جمیع شهرها بر خشکی بدان سوشتافتند و از ایشان سبقت جسته، نزد وی جمع شدند. ۳۴ عیسی بیرون آمده، گروهی بسیار دیده، بر ایشان ترحم فرمود زیرا که چون گوسفندان بی‌شبان بودند و بسیار به ایشان تعلیم دادن گرفت. ۳۵ و چون بیشتری از روز سپری گشت، شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: «این مکان ویرانه است و وقت منقضی

شده. ۳۶ اینها را رخصت ده تا به اراضی و دهات این نواحی رفته، نان
بجهت خود بخرند که هیچ خوراکی ندارند.» ۳۷ درجواب ایشان گفت:
«شما ایشان را غذا دهید!» وی را گفتند: «مگر رفته، دویست دینار نان
بخریم تا اینها را طعام دهیم!» ۳۸ بدیشان گفت: «چند نان دارید؟ رفته،
تحقیق کنید.» پس دریافت کرده، گفتند: «پنج نان و دو ماهی.» ۳۹
آنگاه ایشان رافرمود که «همه را دسته دسته بر سبزه بنشانید.» ۴۰ پس
صف صف، صد صد و پنجاه پنجاه نشستند. ۴۱ و آن پنج نان و دو
ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگریسته، برکت داد و نان را پاره نموده، به
شاگردان خود بسپرد تا پیش آنهابگذارند و آن دو ماهی را بر همه آنها
تقسیم نمود. ۴۲ پس جمیع خورده، سیر شدند. ۴۳ و ازخرده های نان
و ماهی، دوازده سبد پر کرده، برداشتند. ۴۴ و خورندگان نان، قریب
به پنج هزارمرد بودند. ۴۵ فی الفور شاگردان خود را الحاح فرمود که به
کشتی سوار شده، پیش از او به بیت صیدا عبورکنند تا خود آن جماعت را
مرخص فرماید. ۴۶ وچون ایشان را مرخص نمود، بجهت عبادت به فراز
کوهی برآمد. ۴۷ و چون شام شد، کشتی درمیان دریا رسید و او تنها بر
خشکی بود. ۴۸ وایشان را در راندن کشتی خسته دید زیرا که بادمخالف
بر ایشان می‌وزید. پس نزدیک پاس چهارم از شب بر دریا خرامان شده، به
نزد ایشان آمد و خواست از ایشان بگذرد. ۴۹ اما چون او رابر دریا خرامان
دیدند، تصور نمودند که این خیالی است. پس فریاد برآوردند، ۵۰ زیرا که
همه او را دیده، مضطرب شدند. پس بی‌درنگ بدیشان خطاب کرده،
گفت: «خاطر جمع دارید! من هستم، ترسان مباشید!» ۵۱ و تا نزد ایشان
به کشتی سوار شد، باد ساکن گردید چنانکه بینهایت درخود متحیر و
متعجب شدند، ۵۲ زیرا که معجزه نان را درک نکرده بودند زیرا دل ایشان
سخت بود. ۵۳ پس از دریا گذشته، به‌سرزمین جنیسارت آمده، لنگر
انداختند. ۵۴ و چون از کشتی بیرون شدند، مردم در حال او را شناختند،
۵۵ و در همه آن نواحی بشتاب می‌گشتند و بیماران را بر تختهانهاده، هر
جا که می‌شنیدند که او در آنجا است، می‌آوردند. ۵۶ و هر جایی که به
دهات یا شهرها یا اراضی می‌رفت، مریضان را بر راهها می‌گذاردندو از او
خواهش می‌نمودند که محض دامن ردای او را لمس کنند و هرکه آن را
لمس می‌کرد شفامی یافت.

۷ و فریسیان و بعضی کاتبان از اورشلیم آمده، نزد او جمع شدند. ۲
چون بعضی ازشاگردان او را دیدند که با دستهای ناپاک یعنی ناشسته نان
می‌خورند، ملامت نمودند، ۳ زیرا که فریسیان و همه یهود تمسک به تقلید
مشایخ نموده، تا دستها را بدقت نشویند غذا نمی خورند، ۴ و چون از
بازارها آیند تا نشویند چیزی نمی خورند و بسیار رسوم دیگر هست که
نگاه می‌دارند چون شستن پیاله‌ها و آفتابه‌ها و ظروف مس و کرسیها.
۵ پس فریسیان و کاتبان از اوپرسیدند: «چون است که شاگردان تو به
تقلیدمشایخ سلوک نمی نمایند بلکه به‌دستهای ناپاک نان می‌خورند؟» ۶
در جواب ایشان گفت: «نیکو اخبار نموداشعیا درباره شماای ریاکاران،
چنانکه مکتوب است: این قوم به لبهای خود مرا حرمت می‌دارندلیکن
دلشان از من دور است. ۷ پس مرا عبث عبادت می‌نمایند زیرا که رسوم
انسانی را به‌جای فرایض تعلیم می‌دهند، ۸ زیرا حکم خدا را ترک کرده،
تقلید انسان را نگاه می‌دارند، چون شستن آفتابه‌ها و پیاله‌ها و چنین رسوم
دیگر بسیار بعمل می‌آورید.» ۹ پس بدیشان گفت که «حکم خدا رانیکو
باطل ساخته‌اید تا تقلید خود را محکم بدارید. ۱۰ از اینجهت که موسی
گفت پدر و مادرخود را حرمت دار و هرکه پدر یا مادر را دشنام دهد، البته
هلاک گردد. ۱۱ لیکن شما می‌گویید که هرگاه شخصی به پدر یا مادر
خود گوید: "آنچه ازمن نفع یابی قربان یعنی هدیه برای خداست" ۱۲
وبعد از این او را اجازت نمی دهید که پدر یا مادرخود را هیچ خدمت
کند. ۱۳ پس کلام خدا را به تقلیدی که خود جاری ساخته‌اید، باطل
می‌سازید و کارهای مثل این بسیار به‌جامی آورید.» ۱۴ پس آن جماعت را
پیش خوانده، بدیشان گفت: «همه شما به من گوش دهید و فهم کنید.
۱۵ هیچ‌چیز نیست که از بیرون آدم داخل او گشته، بتواند او را نجس سازد
بلکه آنچه از درونش صادر شود آن است که آدم را ناپاک می‌سازد. ۱۶
هرکه گوش شنوا دارد بشنود.» ۱۷ و چون از نزد جماعت به خانه درآمد،
شاگردانش معنی مثل را از او پرسیدند. ۱۸ بدیشان گفت: «مگر شما نیز
همچنین بی‌فهم هستید ونمی دانید که آنچه از بیرون داخل آدم می‌شود،
نمی تواند او را ناپاک سازد، ۱۹ زیرا که داخل دلش نمی شود بلکه به
شکم می‌رود و خارج می‌شود به مزبله‌ای که این همه خوراک را پاک
می‌کند.» ۲۰ وگفت: «آنچه از آدم بیرون آید، آن است که انسان را
ناپاک می‌سازد، ۲۱ زیرا که از درون دل انسان صادر می‌شود، خیالات بد
و زنا و فسق و قتل ودزدی ۲۲ و طمع و خباثت و مکر و شهوت‌پرستی و
چشم بد و کفر و غرور و جهالت. ۲۳ تمامی این چیزهای بد از درون
صادر می‌گردد و آدم را ناپاک می‌گرداند.» ۲۴ پس از آنجا برخاسته به
حوالی صور وصیدون رفته، به خانه درآمد و خواست که هیچ‌کس مطلع
نشود، لیکن نتوانست مخفی بماند، ۲۵ از آنرو که زنی که دخترک وی
روح پلیدداشت، چون خبر او را بشنید، فور آمده برپایهای او افتاد. ۲۶ و او
زن یونانی از اهل فینیقیه صوریه بود. پس از وی استدعا نمود که دیو را
ازدخترش بیرون کند. ۲۷ عیسی وی را گفت: «بگذار اول فرزندان سیر
شوند زیرا نان فرزندان راگرفتن و پیش سگان انداختن نیکو نیست.» ۲۸ آن
زن در جواب وی گفت: «بلی خداوندا، زیرا سگان نیز پس خرده های
فرزندان را از زیر سفره می‌خورند.» ۲۹ وی را گفت؛ «بجهت این سخن
برو که دیو از دخترت بیرون شد.» ۳۰ پس چون به خانه خود رفت، دیو را
بیرون شده و دختر را بربستر خوابیده یافت. ۳۱ و باز از نواحی صور روانه
شده، از راه صیدون در میان حدود دیکاپولس به دریای جلیل آمد. ۳۲
آنگاه کری را که لکنت زبان داشت نزد وی آورده، التماس کردند که دست
بر او گذارد. ۳۳ پس او را از میان جماعت به خلوت برده، انگشتان خود
را در گوشهای او گذاشت و آب دهان انداخته، زبانش را لمس نمود؛ ۳۴
و به سوی آسمان نگریسته، آهی کشید و بدو گفت: «افتح!» یعنی باز شو
۳۵ در ساعت گوشهای او گشاده وعقده زبانش حل شده، به درستی تکلم
نمود. ۳۶ پس ایشان را قدغن فرمود که هیچ‌کس را خبرندهند؛ لیکن

چندان‌که بیشتر ایشان را قدغن نمود، زیادتر او را شهرت دادند. ۳۷ و بینهایت متحیر گشته می‌گفتند: «همه کارها را نیکوکرده است؛ کران را شنوا و گنگان را گویامی گرداند!»

۸ و در آن ایام باز جمعیت، بسیار شده و خوراکی نداشتند. عیسی شاگردان خود راپیش طلبیده، به ایشان گفت: ۲ «بر این گروه دلم بسوخت زیرا الان سه روز است که با من می‌باشندو هیچ خوراک ندارند. ۳ و هرگاه ایشان را گرسنه به خانه های خود برگردانم، هرآینه در راه ضعف کنند، زیرا که بعضی از ایشان از راه دور آمده‌اند.» ۴ شاگردانش وی را جواب دادند: «از کجا کسی می‌تواند اینها را در این صحرا از نان سیر گرداند؟» ۵ از ایشان پرسید: «چند نان دارید؟» گفتند: «هفت.» ۶ پس جماعت را فرمود تا بر زمین بنشینند؛ و آن هفت نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به شاگردان خود داد تا پیش مردم گذارند. پس نزد آن گروه نهادند. ۷ و چند ماهی کوچک نیز داشتند. آنها را نیز برکت داده، فرمود تا پیش ایشان نهند. ۸ پس خورده، سیر شدند و هفت زنبیل پر از پاره های باقی‌مانده برداشتند. ۹ و عددخورندگان قریب به چهار هزار بود. پس ایشان رامرخص فرمود. ۱۰ و بی‌درنگ با شاگردان به کشتی سوار شده، به نواحی دلمانوته آمد. ۱۱ و فریسیان بیرون آمده، با وی به مباحثه شروع کردند. و از راه امتحان آیتی آسمانی از او خواستند. ۱۲ او از دل آهی کشیده، گفت: «از برای چه این فرقه آیتی می‌خواهند؟ هرآینه به شما می‌گویم آیتی بدین فرقه عطا نخواهد شد.» ۱۳ پس ایشان را گذارد و باز به کشتی سوارشده، به کناره دیگر عبور نمود. ۱۴ و فراموش کردند که نان بردارند و با خود در کشتی جز یک نان نداشتند. ۱۵ آنگاه ایشان را قدغن فرمود که «باخبر باشید و از خمیر مایه فریسیان و خمیرمایه هیرودیس احتیاط کنید!» ۱۶ ایشان با خوداندیشیده، گفتند: «از آن است که نان نداریم.» ۱۷ عیسی فهم کرده، بدیشان گفت: «چرا فکرمی کنید از آنجهت که نان ندارید؟ آیا هنوزنفهمیده و درک نکرده‌اید و تا حال دل شما سخت است؟ ۱۸ آیا چشم داشته نمی بینید و گوش داشته نمی شنوید و به یاد ندارید؟ ۱۹ وقتی که پنج نان را برای پنج هزار نفر پاره کردم، چند سبدپر از پاره‌ها برداشتید؟» بدو گفتند: «دوازده.» ۲۰ «و وقتی که هفت نان را بجهت چهار هزار کس؛ پس زنبیل پر از ریزه‌ها برداشتید؟» گفتندش: «هفت.» ۲۱ پس بدیشان گفت: «چرا نمی فهمید؟» ۲۲ چون به بیت صیدا آمد، شخصی کور را نزد او آوردند و التماس نمودند که او را لمس نماید. ۲۳ پس دست آن کور را گرفته، او را از قریه بیرون برد و آب دهان بر چشمان او افکنده، و دست بر اوگذارده از او پرسید که «چیزی می‌بینی؟» ۲۴ اوبالا نگریسته، گفت: «مردمان را خرامان، چون درختها می‌بینم.» ۲۵ پس بار دیگر دستهای خودرا بر چشمان او گذارده، او را فرمود تا بالانگریست و صحیح گشته، همه‌چیز را به خوبی دید. ۲۶ پس او را به خانه‌اش فرستاده، گفت: «داخل ده مشو و هیچ‌کس را در آن جا خبر مده.» ۲۷ و عیسی با شاگردان خود به دهات قیصریه فیلپس رفت. و در راه از شاگردانش پرسیده، گفت که «مردم مرا که می‌دانند؟» ۲۸ ایشان جواب دادند که «یحیی تعمیددهنده و بعضی الیاس وبعضی یکی از انبیا.» ۲۹ او از ایشان پرسید: «شمامرا که می‌دانید؟» پطرس در جواب او گفت: «تومسیح هستی.» ۳۰ پس ایشان را فرمود که «هیچ‌کس را از او خبر ندهند.» ۳۱ آنگاه ایشان را تعلیم دادن آغاز کرد که «لازم است پسر انسان بسیار زحمت کشد و ازمشایخ و روسای کهنه و کاتبان رد شود و کشته شده، بعد از سه روز برخیزد.» ۳۲ و چون این کلام را علانیه فرمود، پطرس او را گرفته، به منع کردن شروع نمود. ۳۳ اما او برگشته، به شاگردان خودنگریسته، پطرس را نهیب داد و گفت: «ای شیطان از من دور شو، زیرا امور الهی را اندیشه نمی کنی بلکه چیزهای انسانی را.» ۳۴ پس مردم را با شاگردان خود خوانده، گفت: «هرکه خواهد از عقب من آید، خویشتن را انکارکند و صلیب خود را برداشته، مرا متابعت نماید. ۳۵ زیرا هرکه خواهد جان خود را نجات دهد، آن را هلاک سازد؛ و هرکه جان خود را بجهت من وانجیل بر باد دهد آن را برهاند. ۳۶ زیراکه شخص را چه سود دارد هر گاه تمام دنیا را ببرد و نفس خود را ببازد؟ ۳۷ یا آنکه آدمی چه چیز را به عوض جان خود بدهد؟ ۳۸ زیرا هرکه در این فرقه زناکار و خطاکار از من و سخنان من شرمنده شود، پسر انسان نیز وقتی که با فرشتگان مقدس درجلال پدر خویش آید، از او شرمنده خواهدگردید.»

۹ و بدیشان گفت: «هرآینه به شما می‌گویم بعضی از ایستادگان در اینجا می‌باشند که تاملکوت خدا را که به قوت می‌آید نبینند، ذائقه موت را نخواهند چشید.» ۲ و بعد از شش روز، عیسی پطرس و یعقوب و یوحنا را برداشته، ایشان را تنها بر فراز کوهی به خلوت برد و هیاتش در نظر ایشان متغیر گشت. ۳ و لباس او درخشان و چون برف بغایت سفید گردید، چنانکه هیچ گازری بر روی زمین نمی تواند چنان سفید نماید. ۴ و الیاس با موسی بر ایشان ظاهر شده، با عیسی گفتگو می‌کردند. ۵ پس پطرس ملتفت شده، به عیسی گفت: «ای استاد، بودن ما در اینجا نیکو است! پس سه سایبان می‌سازیم، یکی برای تو و دیگری برای موسی و سومی برای الیاس!» ۶ از آنرو که نمی دانست چه بگوید، چونکه هراسان بودند. ۷ ناگاه ابری بر ایشان سایه انداخت و آوازی از ابدررسید که «این است پسر حبیب من، از اوبشنوید.» ۸ در ساعت گرداگرد خود نگریسته، جزعیسی تنها با خود هیچ‌کس را ندیدند. ۹ و چون از کوه به زیر می‌آمدند، ایشان راقدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان برنخیزد، از آنچه دیده‌اند کسی را خبر ندهند. ۱۰ و این سخن را در خاطر خود نگاه داشته، از یکدیگرسوال می‌کردند که برخاستن از مردگان چه باشد. ۱۱ پس از او استفسار کرده، گفتند: «چرا کاتبان می‌گویند که الیاس باید اول بیاید؟» ۱۲ او درجواب ایشان گفت که «الیاس البته اول می‌آید وهمه‌چیز را اصلاح می‌نماید و چگونه درباره پسرانسان مکتوب است که می‌باید زحمت بسیارکشد و حقیر شمرده شود. ۱۳ لیکن به شمامی گویم که الیاس هم آمد و با وی آنچه خواستندکردند، چنانچه در حق وی نوشته شده است.» ۱۴ پس چون نزد شاگردان خود رسید، جمعی کثیر گرد ایشان دید و بعضی از کاتبان را که باایشان مباحثه می‌کردند. ۱۵ در ساعت، تمامی خلق چون او را

بدیدند در حیرت افتادند و دوان دوان آمده، او را سلام دادند. ۱۶ آنگاه از کاتبان پرسید که «با اینها چه مباحثه دارید؟» ۱۷ یکی ازآن میان در جواب گفت: «ای استاد، پسر خود رانزد تو آوردم که روحی گنگ دارد، ۱۸ و هر جا که او را بگیرد می‌اندازدش، چنانچه کف برآورده، دندانهایم بهم می‌ساید و خشک می‌گردد. پس شاگردان تو را گفتم که او را بیرون کنند، نتوانستند.» ۱۹ او ایشان را جواب داده، گفت: «ای فرقه بی‌ایمان تا کی با شما باشم و تا چه حدمتحمل شما شوم! او را نزد من آورید.» ۲۰ پس اورا نزد وی آوردند. چون او را دید، فور آن روح او را مصروع کرد تا بر زمین افتاده، کف برآورد وغلطان شد. ۲۱ پس از پدر وی پرسید: «چند وقت است که او را این حالت است؟» گفت: «ازطفولیت. ۲۲ و بارها او را در آتش و در آب انداخت تا او را هلاک کند. حال اگر می‌توانی بر ماترحم کرده، ما را مدد فرما.» ۲۳ عیسی وی راگفت: «اگر می‌توانی‌ایمان آری، مومن را همه‌چیزممکن است.» ۲۴ در ساعت پدر طفل فریادبرآورده، گریه‌کنان گفت: «ایمان می‌آورم‌ای خداوند، بی‌ایمانی مرا امداد فرما.» ۲۵ چون عیسی دید که گروهی گرد او به شتاب می‌آیند، روح پلید را نهیب داده، به وی فرمود: «ای روح گنگ و کر من تو را حکم می‌کنم از او در آی ودیگر داخل او مشو!» ۲۶ پس صیحه زده و او رابشدت مصروع نموده، بیرون آمد و مانند مرده گشت، چنانکه بسیاری گفتند که فوت شد. ۲۷ اما عیسی دستش را گرفته، برخیزانیدش که برپاایستاد. ۲۸ و چون به خانه درآمد، شاگردانش درخلوت از او پرسیدند: «چرا ما نتوانستیم او رابیرون کنیم؟» ۲۹ ایشان را گفت: «این جنس به هیچ وجه بیرون نمی رود جز به دعا.» ۳۰ و از آنجا روانه شده، در جلیل می‌گشتند ونمی خواست کسی او را بشناسد، ۳۱ زیرا که شاگردان خود را اعلام فرموده، می‌گفت: «پسرانسان به‌دست مردم تسلیم می‌شود و او راخواهند کشت و بعد از مقتول شدن، روز سوم خواهد برخاست.» ۳۲ اما این سخن را درک نکردند و ترسیدند که از او بپرسند. ۳۳ و وارد کفرناحوم شده، چون به خانه درآمد، از ایشان پرسید که «در بین راه با یک دیگرچه مباحثه می‌کردید؟» ۳۴ اما ایشان خاموش ماندند، از آنجا که در راه با یکدیگر گفتگومی کردند در اینکه کیست بزرگتر. ۳۵ پس نشسته، آن دوازده را طلبیده، بدیشان گفت: «هرکه می‌خواهد مقدم باشد موخر و غلام همه بود. ۳۶ پس طفلی را برداشته، در میان ایشان بر پا نمودو او را در آغوش کشیده، به ایشان گفت: ۳۷ «هرکه یکی از این کودکان را به اسم من قبول کند، مراقبول کرده است و هرکه مرا پذیرفت نه مرا بلکه فرستنده مرا پذیرفته باشد. ۳۸ آنگاه یوحنا ملتفت شده، بدو گفت: «ای استاد، شخصی را دیدیم که به نام تو دیوها بیرون می‌کرد و متابعت ما نمی نمود؛ و چون متابعت مانمی کرد، او را ممانعت نمودیم.» ۳۹ عیسی گفت: «او را منع مکنید، زیرا هیچ‌کس نیست که معجزه‌ای به نام من بنماید و بتواند به زودی درحق من بد گوید. ۴۰ زیرا هرکه ضد ما نیست باماست. ۴۱ و هرکه شما را از این‌رو که از آن مسیح هستید، کاسه‌ای آب به اسم من بنوشاند، هرآینه به شما می‌گویم اجر خود را ضایع نخواهد کرد. ۴۲ و هرکه یکی از این کودکان را که به من ایمان آورند، لغزش دهد، او را بهتر است که سنگ آسیایی بر گردنش آویخته، در دریا افکنده شود. ۴۳ پس هرگاه دستت تو را بلغزاند، آن را ببرزیرا تو را بهتر است که شل داخل حیات شوی، ازاینکه با دو دست وارد جهنم گردی، در آتشی که خاموشی نپذیرد؛ **(Geenna g1067)** ۴۴ جایی که کرم ایشان نمیرد وآتش، خاموشی نپذیرد. ۴۵ و هرگاه پایت تو رابلغزاند، قطعش کن زیرا تو را مفیدتر است که لنگ داخل حیات شوی از آنکه با دو پا به جهنم افکنده شوی، در آتشی که خاموشی نپذیرد؛ **(Geenna g1067)** ۴۶ آنجایی که کرم ایشان نمیرد و آتش، خاموش نشود. ۴۷ و هر گاه چشم تو تو را لغزش دهد، قلعش کن زیرا تو را بهتر است که با یک چشم داخل ملکوت خدا شوی، از آنکه با دو چشم درآتش جهنم انداخته شوی، **(Geenna g1067)** ۴۸ جایی که کرم ایشان نمیرد و آتش خاموشی نیابد. ۴۹ زیرا هرکس به آتش، نمکین خواهد شد و هر قربانی به نمک، نمکین می‌گردد. ۵۰ نمک نیکو است، لیکن هر گاه نمک فاسد گردد به چه چیز آن را اصلاح می‌کنید؟ پس در خود نمک بدارید و با یکدیگرصلح نمایید.»

۱۰ و از آنجا برخاسته، از آن طرف اردن به نواحی یهودیه آمد. و گروهی باز نزدوی جمع شدند و او برحسب عادت خود، بازبدیشان تعلیم می‌داد. ۲ آنگاه فریسیان پیش آمده، از روی امتحان ازاو سوال نمودند که «آیا مرد را طلاق دادن زن خویش جایز است.» ۳ در جواب ایشان گفت: «موسی شما را چه فرموده است؟» ۴ گفتند: «موسی اجازت داد که طلاق نامه بنویسند و رهاکنند.» ۵ عیسی در جواب ایشان گفت: «به‌سبب سنگدلی شما این حکم را برای شما نوشت. ۶ لیکن از ابتدای خلقت، خدا ایشان را مرد و زن آفرید. ۷ از آن جهت باید مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، با زن خویش بپیوندد، ۸ و این دو یک تن خواهند بود چنانکه از آن پس دو نیستند بلکه یک جسد. ۹ پس آنچه خدا پیوست، انسان آن راجدا نکند.» ۱۰ و در خانه باز شاگردانش از این مقدمه ازوی سوال نمودند. ۱۱ بدیشان گفت: «هرکه زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، برحق وی زنا کرده باشد. ۱۲ و اگر زن از شوهر خود جداشود و منکوحه دیگری گردد، مرتکب زنا شود.» ۱۳ و بچه های کوچک را نزد او آوردند تاایشان را لمس نماید؛ اما شاگردان آورندگان رامنع کردند. ۱۴ چون عیسی این را بدید، خشم نموده، بدیشان گفت: «بگذارید که بچه های کوچک نزد من آیند و ایشان را مانع نشوید، زیراملکوت خدا از امثال اینها است. ۱۵ هرآینه به شما می‌گویم هرکه ملکوت خدا را مثل بچه کوچک قبول نکند، داخل آن نشود.» ۱۶ پس ایشان را در آغوش کشید و دست بر ایشان نهاده، برکت داد. ۱۷ چون به راه می‌رفت، شخصی دوان دوان آمده، پیش او زانو زده، سوال نمود که «ای استادنیکو چه کنم تا وارث حیات جاودانی شوم؟ **(aiōnios g166)** ۱۸ عیسی بدو گفت: «چرا مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط؟ ۱۹ احکام را می دانی، زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، دغابازی مکن، پدر و مادر خود راحرمت دار.» ۲۰ او در جواب وی گفت: «ای استاد، این همه را از طفولیت نگاه داشتم.» ۲۱ عیسی به وی

نگریسته، او را محبت نمود وگفت: «تو را یک چیز ناقص است: برو و
آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی یافت و بیا
صلیب را برداشته، مرا پیروی کن.» ۲۲ لیکن او از این سخن ترش رو
و محزون گشته، روانه گردید زیرا اموال بسیار داشت. ۲۳ آنگاه عیسی
گرداگرد خود نگریسته، به شاگردان خود گفت: «چه دشوار است که
توانگران داخل ملکوت خدا شوند.» ۲۴ چون شاگردانش از سخنان او در
حیرت افتادند، عیسی باز توجه نموده، بدیشان گفت: «ای فرزندان،
چه دشوار است دخول آنانی که به مال و اموال توکل دارند در ملکوت
خدا! ۲۵ سهل تر است که شتر به سوراخ سوزن درآید از اینکه شخص
دولتمند به ملکوت خدا داخل شود!» ۲۶ ایشان بغایت متحیرگشته، با
یکدیگر می‌گفتند: «پس که می‌تواندنجات یابد؟» ۲۷ عیسی به ایشان
نظر کرده، گفت: «نزد انسان محال است لیکن نزد خدا نیست زیراکه
همه‌چیز نزد خدا ممکن است.» ۲۸ پطرس بدوگفتن گرفت که «اینک ما
همه‌چیز را ترک کرده، تورا پیروی کرده‌ایم.» ۲۹ عیسی جواب فرمود:
«هرآینه به شما می‌گویم کسی نیست که خانه یابرادران یا خواهران یا پدر
یا مادر یا زن یا اولاد یااملاک را بجهت من و انجیل ترک کند، ۳۰
جزاینکه الحال در این زمان صد چندان یابد ازخانه‌ها و برادران و خواهران و
مادران و فرزندان و املاک با زحمات، و در عالم آینده حیات جاودانی را.
(aiōn g165, aiōnios g166) ۳۱ اما بسا اولین که آخرین می‌گردندو
آخرین اولین.» ۳۲ و چون در راه به سوی اورشلیم می‌رفتند وعیسی در جلو
ایشان می‌خرامید، در حیرت افتادند و چون از عقب او می‌رفتند، ترس
بر ایشان مستولی شد. آنگاه آن دوازده را باز به کنارکشیده، شروع کرد
به اطلاع دادن به ایشان از آنچه بر وی وارد می‌شد، ۳۳ که «اینک به
اورشلیم می‌رویم و پسر انسان به‌دست روسای کهنه وکاتبان تسلیم شود
و بر وی فتوای قتل دهند و اورا به امتها سپارند، ۳۴ و بر وی سخریه
نموده، تازیانه‌اش زنند و آب دهان بر وی افکنده، او راخواهند کشت
و روز سوم خواهد برخاست.» ۳۵ آنگاه یعقوب و یوحنا دو پسر زبدی
نزدوی آمده، گفتند: «ای استاد، می‌خواهیم آنچه ازتو سوال کنیم برای ما
بکنی.» ۳۶ ایشان را گفت: «چه می‌خواهید برای شما بکنم؟» ۳۷
گفتند: «به ما عطا فرما که یکی به طرف راست و دیگری برچپ تو
در جلال تو بنشینیم.» ۳۸ عیسی ایشان راگفت: «نمی فهمید آنچه
می‌خواهید. آیا می‌توانیدآن پیاله‌ای را که من می‌نوشم، بنوشید و تعمیدی را
که من می‌پذیرم، بپذیرید؟» ۳۹ وی را گفتند: «می‌توانیم.» عیسی بدیشان
گفت: «پیاله‌ای را که من می‌نوشم خواهید آشامید و تعمیدی را که من
می‌پذیرم خواهید پذیرفت. ۴۰ لیکن نشستن به‌دست راست و چپ من از
آن من نیست که بدهم جز آنانی را که از بهر ایشان مهیا شده است.» ۴۱
وآن ده نفر چون شنیدند بر یعقوب و یوحنا خشم گرفتند. ۴۲ عیسی ایشان
را خوانده، به ایشان گفت: «می‌دانید آنانی که حکام امتها شمرده می‌شوند
برایشان ریاست می‌کنند و بزرگانشان بر ایشان مسلطند. ۴۳ لیکن در
میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هرکه خواهد در میان شما بزرگ شود،
خادم شما باشد. ۴۴ و هرکه خواهد مقدم بر شما شود، غلام همه باشد.
۴۵ زیرا که پسر انسان نیز نیامده تامخدوم شود بلکه تا خدمت کند و تا
جان خود رافدای بسیاری کند.» ۴۶ و وارد اریحا شدند. و وقتی که او
باشاگردان خود و جمعی کثیر از اریحا بیرون می‌رفت، بارتیمائوس کور، پسر
تیماوس بر کناره راه نشسته، گدایی می‌کرد. ۴۷ چون شنید که عیسی
ناصری است، فریاد کردن گرفت و گفت: «ای عیسی ابن داود بر من
ترحم کن.» ۴۸ و چندان‌که بسیاری او را نهیب می‌دادند که خاموش
شود، زیادتر فریاد برمی آورد که پسر داودا بر من ترحم فرما. ۴۹ پس عیسی
ایستاده، فرمود تا او را بخوانند. آنگاه آن کور را خوانده، بدو گفتند:
«خاطر جمع دار برخیز که تو را می‌خواند.» ۵۰ درساعت ردای خود را
دور انداخته، بر پا جست ونزد عیسی آمد. ۵۱ عیسی به وی التفات
نموده، گفت: «چه می‌خواهی از بهر تو نمایم؟» کور بدوگفت: «یا سیدی
آنکه بینایی یابم.» ۵۲ عیسی بدوگفت: «برو که ایمانت تو را شفا داده
است.» درساعت بینا گشته، از عقب عیسی در راه روانه شد.

۱۱ و چون نزدیک به اورشلیم به بیت‌فاجی و بیت عنیا بر کوه زیتون
رسیدند، دو نفراز شاگردان خود را فرستاده، ۲ بدیشان گفت: «بدین
قریه‌ای که پیش روی شما است بروید وچون وارد آن شدید، درساعت کره
الاغی را بسته خواهید یافت که تا به حال هیچ‌کس بر آن سوارنشده؛ آن را
باز کرده، بیاورید. ۳ و هرگاه کسی به شما گوید چرا چنین می‌کنید، گویید
خداوندبدین احتیاج دارد؛ بی‌تامل آن را به اینجا خواهدفرستاد.» ۴ پس
رفته کره‌ای بیرون دروازه درشارع عام بسته یافتند و آن را باز می‌کردند،
۵ که بعضی از حاضرین بدیشان گفتند: «چه‌کار داریدکه کره را باز
می‌کنید؟» ۶ آن دو نفر چنانکه عیسی فرموده بود، بدیشان گفتند. پس
ایشان را اجازت دادند. ۷ آنگاه کره را به نزد عیسی آورده، رخت خود را بر
آن افکندند تا بر آن سوار شد. ۸ وبسیاری رختهای خود و بعضی شاخه‌ها
ازدرختان بریده، بر راه گسترانیدند. ۹ و آنانی که پیش و پس می‌رفتند،
فریادکنان می‌گفتند: «هوشیعانا، مبارک باد کسی‌که به نام خداوندمی آید.
۱۰ مبارک باد ملکوت پدر ما داود که می‌آید به اسم خداوند. هوشیعانا در
اعلی علیین.» ۱۱ و عیسی وارد اورشلیم شده، به هیکل درآمد وبه همه‌چیز
ملاحظه نمود. چون وقت شام شد باآن دوازده به بیت عنیا رفت. ۱۲
بامدادان چون از بیت عنیا بیرون می‌آمدند، گرسنه شد. ۱۳ ناگاه درخت
انجیری که برگ داشت از دور دیده، آمد تا شاید چیزی بر آن بیابد.
اما چون نزد آن رسید، جز برگ بر آن هیچ نیافت زیرا که موسم انجیر
نرسیده بود. ۱۴ پس عیسی توجه نموده، بدان فرمود: «از این پس تا به
ابد، هیچ‌کس از تو میوه نخواهد خورد.» وشاگردانش شنیدند. (aiōn
g165) ۱۵ پس وارد اورشلیم شدند. و چون عیسی داخل هیکل گشت، به
بیرون کردن آنانی که درهیکل خرید و فروش می‌کردند شروع نمود وتخت
های صرافان و کرسیهای کبوترفروشان راواژگون ساخت، ۱۶ و نگذاشت که
کسی با ظرفی از میان هیکل بگذرد، ۱۷ و تعلیم داده، گفت: «آیامکتوب
نیست که خانه من خانه عبادت تمامی امتها نامیده خواهد شد؟ اما شما
آن را مغاره دزدان ساخته‌اید.» ۱۸ چون روسای کهنه و کاتبان این را

بشنیدند، در صدد آن شدند که او را چطور هلاک سازندزیرا که از وی
ترسیدند چون که همه مردم ازتعلیم وی متحیر می‌بودند. ۱۹ چون شام شد،
از شهر بیرون رفت. ۲۰ صبحگاهان، در اثنای راه، درخت انجیر رااز ریشه
خشک یافتند. ۲۱ پطرس به‌خاطر آورده، وی را گفت: «ای استاد، اینک
درخت انجیری که نفرینش کردی خشک شده!» ۲۲ عیسی در جواب
ایشان گفت: «به خدا ایمان آورید، ۲۳ زیرا که هرآینه به شما می‌گویم
هرکه بدین کوه گویدمنتقل شده، به دریا افکنده شو و در دل خود شک
نداشته باشد بلکه یقین دارد که آنچه گویدمی شود، هرآینه هرآنچه گوید
بدو عطا شود. ۲۴ بنابراین به شما می‌گویم آنچه در عبادت سوال می‌کنید،
یقین بدانید که آن را یافته‌اید و به شماعطا خواهد شد. ۲۵ و وقتی که به
دعا بایستید، هرگاه کسی به شما خطا کرده باشد، او را ببخشید تاآنکه
پدر شما نیز که در آسمان است، خطایای شما را معاف دارد. ۲۶ اما
هرگاه شما نبخشید، پدر شما نیز که درآسمان است تقصیرهای شما را
نخواهد بخشید.» ۲۷ و باز به اورشلیم آمدند. و هنگامی که او درهیکل
می‌خرامید، روسای کهنه و کاتبان و مشایخ نزد وی آمده، ۲۸ گفتندش:
«به چه قدرت این کارها را می‌کنی و کیست که این قدرت را به توداده
است تا این اعمال را به‌جا آری؟» ۲۹ عیسی در جواب ایشان گفت: «من
از شما نیز سخنی می پرسم، مرا جواب دهید تا من هم به شما گویم
به چه قدرت این کارها را می‌کنم. ۳۰ تعمید یحیی ازآسمان بود یا از
انسان؟ مرا جواب دهید.» ۳۱ ایشان در دلهای خود تفکر نموده، گفتند:
«اگرگوییم از آسمان بود، هرآینه گوید پس چرا بدوایمان نیاوردید. ۳۲ و اگر
گوییم از انسان بود، » ازخلق بیم داشتند از آنجا که همه یحیی را نبی‌ای
برحق می‌دانستند. ۳۳ پس در جواب عیسی گفتند: «نمی دانیم.» عیسی
بدیشان جواب داد: «من هم شما را نمی گویم که به کدام قدرت این
کارها را به‌جا می‌آورم.»

۱۲ پس به مثل‌ها به ایشان آغاز سخن نمودکه «شخصی تاکستانی
غرس نموده، حصاری گردش کشید و چرخشتی بساخت وبرجی بنا کرده،
آن را به دهقانان سپرد و سفر کرد. ۲ و در موسم، نوکری نزد دهقانان
فرستاد تا ازمیوه باغ از باغبانان بگیرد. ۳ اما ایشان او را گرفته، زدند و
تهی‌دست روانه نمودند. ۴ باز نوکری دیگرنزد ایشان روانه نمود. او را نیز
سنگسار کرده، سراو را شکستند و بی‌حرمت کرده، برگردانیدندش. ۵ پس
یک نفر دیگر فرستاده، او را نیز کشتند و بسادیگران را که بعضی را زدند
و بعضی را به قتل رسانیدند. ۶ و بالاخره یک پسر حبیب خود راباقی
داشت. او را نزد ایشان فرستاده، گفت: پسرمرا حرمت خواهند داشت. ۷
لیکن دهقانان با خودگفتند: این وارث است؛ بیایید او را بکشیم تامیراث از
آن ما گردد. ۸ پس او را گرفته، مقتول ساختند و او را بیرون از تاکستان
افکندند. ۹ پس صاحب تاکستان چه خواهد کرد؟ او خواهدآمد و آن
باغبان را هلاک ساخته، باغ را به دیگران خواهد سپرد. ۱۰ آیا این نوشته
رانخوانده‌اید: سنگی که معمارانش رد کردند، همان سر زاویه گردید؟ ۱۱
این از جانب خداوند شد و در نظر ما عجیب است. ۱۲ آنگاه خواستند
او را گرفتار سازند، اما از خلق می‌ترسیدند، زیرا می‌دانستند که این مثل
رابرای ایشان آورد. پس او را واگذارده، برفتند. ۱۳ و چند نفر از فریسیان و
هیرودیان را نزدوی فرستادند تا او را به سخنی به دام آورند. ۱۴ ایشان آمده،
بدو گفتند: «ای استاد، ما را یقین است که تو راستگو هستی و از کسی
باک نداری، چون که به ظاهر مردم نمی نگری بلکه طریق خدارا به راستی
تعلیم می‌نمایی. جزیه دادن به قیصرجایز است یا نه؟ بدهیم یا ندهیم؟
۱۵ اما اوریاکاری ایشان را درک کرده، بدیشان گفت: «چرامرا امتحان
می‌کنید؟ دیناری نزد من آرید تا آن راببینم.» ۱۶ چون آن را حاضر کردند،
بدیشان گفت: «این صورت و رقم از آن کیست؟» وی راگفتند: «از آن
قیصر.» ۱۷ عیسی در جواب ایشان گفت: «آنچه از قیصر است، به
قیصر رد کنید وآنچه از خداست، به خدا.» و از او متعجب شدند. ۱۸
و صدوقیان که منکر هستند نزد وی آمده، از او سوال نموده، گفتند:
۱۹ «ای استاد، موسی به ما نوشت که هرگاه برادر کسی بمیرد و زنی
بازگذاشته، اولادی نداشته باشد، برادرش زن او رابگیرد تا از بهر برادر خود
نسلی پیدا نماید. ۲۰ پس هفت برادر بودند که نخستین، زنی گرفته، بمرد
واولادی نگذاشت. ۲۱ پس ثانی او را گرفته، هم بی‌اولاد فوت شد و
همچنین سومی. ۲۲ تا آنکه آن هفت او را گرفتند و اولادی نگذاشتند و
بعد ازهمه، زن فوت شد. ۲۳ پس در قیامت چون برخیزند، زن کدام‌یک از
ایشان خواهد بود ازآنجهت که هر هفت، او را به زنی گرفته بودند؟»
۲۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا گمراه نیستید از آنرو که کتب
و قوت خدا را نمی دانید؟ ۲۵ زیرا هنگامی که از مردگان برخیزند، نه
نکاح می‌کنند و نه منکوحه می‌گردند، بلکه مانندفرشتگان، در آسمان
می‌باشند. ۲۶ اما در باب مردگان که برمی خیزند، در کتاب موسی در
ذکربوته نخوانده‌اید چگونه خدا او را خطاب کرده، گفت که منم خدای
ابراهیم و خدای اسحاق وخدای یعقوب. ۲۷ و او خدای مردگان نیست
بلکه خدای زندگان است. پس شما بسیار گمراه شده‌اید.» ۲۸ و یکی
از کاتبان، چون مباحثه ایشان را شنیده، دید که ایشان را جواب نیکو
داد، پیش آمده، از او پرسید که «اول همه احکام کدام است؟» ۲۹
عیسی او را جواب داد که «اول همه احکام این است که بشنوای اسرائیل،
خداوندخدای ما خداوند واحد است. ۳۰ و خداوندخدای خود را به تمامی
دل و تمامی جان وتمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما، که اول از
احکام این است. ۳۱ و دوم مثل اول است که همسایه خود را چون
نفس خود محبت نما. بزرگتر از این دو، حکمی نیست.» ۳۲ کاتب وی
راگفت: «آفرین‌ای استاد، نیکو گفتی، زیرا خداواحد است و سوای او
دیگری نیست، ۳۳ و او رابه تمامی دل و تمامی فهم و تمامی نفس و
تمامی قوت محبت نمودن و همسایه خود را مثل خودمحبت نمودن، از
همه قربانی های سوختنی وهدایا افضل است.» ۳۴ چون عیسی بدید که
عاقلانه جواب داد، به وی گفت: «از ملکوت خدادور نیستی.» و بعد از
آن، هیچ‌کس جرات نکردکه از او سوالی کند. ۳۵ و هنگامی که عیسی
در هیکل تعلیم می‌داد، متوجه شده، گفت: «چگونه کاتبان می‌گویند که
مسیح پسر داود است؟ ۳۶ و حال آنکه خود داود در روح‌القدس می‌گوید

که خداوند به خداوند من گفت برطرف راست من بنشین تا دشمنان تو را
پای انداز تو سازم؟ ۳۷ خودداود او را خداوند می‌خواند؛ پس چگونه او
راپسر می‌باشد؟» و عوام الناس کلام او را به خشنودی می‌شنیدند. ۳۸ پس
در تعلیم خود گفت: «از کاتبان احتیاطکنید که خرامیدن در لباس دراز و
تعظیم های دربازارها ۳۹ و کرسی های اول در کنایس و جایهای صدر در
ضیافت‌ها را دوست می‌دارند. ۴۰ اینان که خانه های بیوه‌زنان را می‌بلعند و
نماز را به ریاطول می‌دهند، عقوبت شدیدتر خواهند یافت.» ۴۱ و عیسی
در مقابل بیت‌المال نشسته، نظاره می‌کرد که مردم به چه وضع پول به
بیت‌المال می‌اندازند؛ و بسیاری از دولتمندان، بسیارمی انداختند. ۴۲ آنگاه
بیوه‌زنی فقیر آمده، دوفلس که یک ربع باشد انداخت. ۴۳ پس شاگردان
خود را پیش خوانده، به ایشان گفت: «هرآینه به شما می‌گویم این بیوه‌زن
مسکین از همه آنانی که در خزانه انداختند، بیشتر داد. ۴۴ زیرا که همه
ایشان از زیادتی خود دادند، لیکن این زن ازحاجتمندی خود، آنچه داشت
انداخت، یعنی تمام معیشت خود را.»

۱۳ و چون او از هیکل بیرون می‌رفت، یکی از شاگردانش بدو گفت:
«ای استادملاحظه فرما چه نوع سنگها و چه عمارت ها است!» ۲ عیسی
در جواب وی گفت: «آیا این عمارت های عظیمه را می‌نگری؟ بدان که
سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد، مگر آنکه به زیرافکنده شود!» ۳ و
چون او بر کوه زیتون، مقابل هیکل نشسته بود، پطرس و یعقوب و یوحنا و
اندریاس سر ازوی پرسیدند: ۴ «ما را خبر بده که این امور کی واقع می‌شود
و علامت نزدیک شدن این امورچیست؟» ۵ آنگاه عیسی در جواب ایشان
سخن آغازکرد که «زنهار کسی شما را گمراه نکند! ۶ زیرا که بسیاری به
نام من آمده، خواهند گفت که من هستم و بسیاری را گمراه خواهند
نمود. ۷ اما چون جنگها و اخبار جنگها را بشنوید، مضطرب مشوید زیرا
که وقوع این حوادث ضروری است لیکن انتها هنوز نیست. ۸ زیرا که
امتی بر امتی ومملکتی بر مملکتی خواهند برخاست و زلزله هادر جایها
حادث خواهد شد و قحطی‌ها واغتشاش‌ها پدید می‌آید؛ و اینها ابتدای
دردهای زه می‌باشد. ۹ «لیکن شما از برای خود احتیاط کنید زیرا که
شما را به شوراها خواهند سپرد و در کنایس تازیانه‌ها خواهند زد و شما را
پیش حکام وپادشاهان بخاطر من حاضر خواهند کرد تا برایشان شهادتی
شود. ۱۰ و لازم است که انجیل اول بر تمامی امتها موعظه شود. ۱۱ و
چون شما راگرفته، تسلیم کنند، میندیشید که چه بگویید ومتفکر مباشید
بلکه آنچه در آن ساعت به شما عطاشود، آن را گویید زیرا گوینده شما
نیستید بلکه روح‌القدس است. ۱۲ آنگاه برادر، برادر را و پدر، فرزند را به
هلاکت خواهند سپرد و فرزندان بروالدین خود برخاسته، ایشان را به قتل
خواهندرسانید. ۱۳ و تمام خلق بجهت اسم من شما رادشمن خواهند
داشت. اما هرکه تا به آخر صبرکند، همان نجات یابد. ۱۴ «پس چون
مکروه ویرانی را که به زبان دانیال نبی گفته شده است، در جایی که نمی
بایدبرپا بینید - آنکه می‌خواند بفهمد - آنگاه آنانی که در یهودیه می‌باشند،
به کوهستان فرار کنند، ۱۵ و هرکه بر بام باشد، به زیر نیاید و به خانه
داخل نشود تا چیزی از آن ببرد، ۱۶ و آنکه در مزرعه است، برنگردد تا
رخت خود را بردارد. ۱۷ اما وای بر آبستنان و شیر دهندگان در آن ایام.
۱۸ و دعاکنید که فرار شما در زمستان نشود، ۱۹ زیرا که درآن ایام، چنان
مصیبتی خواهد شد که از ابتدای خلقتی که خدا آفرید تاکنون نشده و
نخواهد شد. ۲۰ و اگر خداوند آن روزها را کوتاه نکردی، هیچ بشری
نجات نیافتی. لیکن بجهت برگزیدگانی که انتخاب نموده است، آن ایام
را کوتاه ساخت. ۲۱ «پس هرگاه کسی به شما گوید اینک مسیح در
اینجاست یا اینک در آنجا، باور مکنید. ۲۲ زانرو که مسیحان دروغ
و انبیای کذبه ظاهرشده، آیات و معجزات از ایشان صادر خواهدشد،
بقسمی که اگر ممکن بودی، برگزیدگان را هم گمراه نمودندی. ۲۳
لیکن شما برحذر باشید! ۲۴ و درآن روزهای بعد از آن مصیبت خورشید
تاریک گردد و ماه نور خود را بازگیرد، ۲۵ و ستارگان ازآسمان فرو ریزند و
قوای افلاک متزلزل خواهدگشت. ۲۶ آنگاه پسر انسان را بینند که با
قوت وجلال عظیم بر ابرها می‌آید. ۲۷ در آن وقت، فرشتگان خود را از
جهات اربعه از انتهای زمین تابه اقصای فلک فراهم خواهد آورد. ۲۸
«الحال از درخت انجیر مثلش را فراگیریدکه چون شاخه‌اش نازک شده،
برگ می‌آوردمی دانید که تابستان نزدیک است. ۲۹ همچنین شما نیز چون
این چیزها را واقع بینید، بدانید که نزدیک بلکه بر در است. ۳۰ هرآینه به
شمامی گویم تا جمیع این حوادث واقع نشود، این فرقه نخواهند گذشت.
۳۱ آسمان و زمین زایل می‌شود، لیکن کلمات من هرگز زایل نشود. ۳۲
ولی از آن روز و ساعت غیر از پدرهیچ‌کس اطلاع ندارد، نه فرشتگان در
آسمان و نه پسر هم. ۳۳ «پس برحذر و بیدار شده، دعا کنیدزیرا نمی
دانید که آن وقت کی می‌شود. ۳۴ مثل کسی‌که عازم سفر شده، خانه
خود را واگذارد وخادمان خود را قدرت داده، هر یکی را به شغلی خاص
مقرر نماید و دربان را امر فرماید که بیداربماند. ۳۵ پس بیدار باشید زیرا
نمی دانید که در چه وقت صاحب‌خانه می‌آید، در شام یا نصف شب یا
بانگ خروس یا صبح. ۳۶ مبادا ناگهان آمده شما را خفته یابد. ۳۷ اما
آنچه به شما می‌گویم، به همه می‌گویم: بیدار باشید!»

۱۴ و بعد از دو روز، عید فصح و فطیر بودکه روسای کهنه و کاتبان
مترصد بودندکه به چه حیله او را دستگیر کرده، به قتل رسانند. ۲ لیکن
می‌گفتند: «نه در عید مبادا در قوم اغتشاشی پدید آید.» ۳ و هنگامی که
او در بیت عنیا در خانه شمعون ابرص به غذا نشسته بود، زنی با شیشه‌ای
از عطرگرانبها از سنبل خالص آمده، شیشه را شکسته، برسر وی ریخت. ۴
و بعضی در خود خشم نموده، گفتند: «چرا این عطر تلف شد؟ ۵ زیرا
ممکن بوداین عطر زیادتر از سیصد دینار فروخته، به فقراداده شود.» و آن
زن را سرزنش نمودند. ۶ اماعیسی گفت: «او را واگذارید! از برای چه او
رازحمت می‌دهید؟ زیرا که با من کاری نیکو کرده است، ۷ زیرا که فقرا را
همیشه با خود دارید وهرگاه بخواهید می‌توانید با ایشان احسان کنید، لیکن
مرا با خود دائم ندارید. ۸ آنچه در قوه اوبود کرد، زیرا که جسد مرا بجهت
دفن، پیش تدهین کرد. ۹ هرآینه به شما می‌گویم در هر جایی از تمام عالم

که به این انجیل موعظه شود، آنچه این زن کرد نیز بجهت یادگاری وی مذکور خواهد شد.» ۱۰ پس یهودای اسخریوطی که یکی از آن دوازده بود، به نزد روسای کهنه رفت تا او رابدیشان تسلیم کند. ۱۱ ایشان سخن او را شنیده، شاد شدند و بدو وعده دادند که نقدی بدو بدهند. و او در صدد فرصت موافق برای گرفتاری وی برآمد. ۱۲ و روز اول از عید فطیر که در آن فصح راذبح می‌کردند، شاگردانش به وی گفتند: «کجامی خواهی برویم تدارک ببینیم تا فصح رابخوری؟» ۱۳ پس دو نفر از شاگردان خود رافرستاده، بدیشان گفت: «به شهر بروید و شخصی با سبوی آب به شما خواهد برخورد. از عقب وی بروید، ۱۴ و به هرجایی که درآید صاحب‌خانه راگویید: استاد می‌گوید مهمانخانه کجا است تافصح را با شاگردان خود آنجا صرف کنم؟ ۱۵ و اوبالاخانه بزرگ مفروش و آماده به شما نشان می‌دهد. آنجا از بهر ما تدارک بینید.» ۱۶ شاگردانش روانه شدند و به شهر رفته، چنانکه او فرموده بود، یافتند و فصح را آماده ساختند. ۱۷ شامگاهان با آن دوازده آمد. ۱۸ و چون نشسته غذا می‌خوردند، عیسی گفت: «هرآینه به شما می‌گویم که، یکی از شما که با من غذامی خورد، مرا تسلیم خواهد کرد.» ۱۹ ایشان غمگین گشته، یک یک گفتن گرفتند که آیا من آنم و دیگری که آیا من هستم. ۲۰ او در جواب ایشان گفت: «یکی از دوازده که با من دست در قاب فروبرد! ۲۱ به درستی که پسر انسان بطوری که درباره او مکتوب است، رحلت می‌کند. لیکن وای بر آن کسی‌که پسر انسان به واسطه او تسلیم شود. او رابهتر می‌بود که تولد نیافتی.» ۲۲ و چون غذا می‌خوردند، عیسی نان راگرفته، برکت داد و پاره کرده، بدیشان داد و گفت: «بگیرید و بخورید که این جسد من است.» ۲۳ وپیاله‌ای گرفته، شکر نمود و به ایشان داد و همه ازآن آشامیدند ۲۴ و بدیشان گفت: «این است خون من از عهد جدید که در راه بسیاری ریخته می‌شود. ۲۵ هرآینه به شما می‌گویم بعد از این ازعصیر انگور نخورم تا آن روزی که در ملکوت خدا آن را تازه بنوشم. ۲۶ و بعد از خواندن تسبیح، به سوی کوه زیتون بیرون رفتند. ۲۷ عیسی ایشان را گفت: «همانا همه شما امشب در من لغزش خورید، زیرامکتوب است شبان را می‌زنم و گوسفندان پراکنده خواهند شد. ۲۸ اما بعد از برخاستنم، پیش از شمابه جلیل خواهم رفت. ۲۹ پطرس به وی گفت: «هرگاه همه لغزش خورند، من هرگز نخورم.» ۳۰ عیسی وی را گفت: «هرآینه به تو می‌گویم که امروز در همین شب، قبل از آنکه خروس دومرتبه بانگ زند، تو سه مرتبه مرا انکار خواهی نمود.» ۳۱ لیکن او به تاکید زیادتر می‌گفت: «هرگاه مردنم با تو لازم افتد، تو را هرگز انکار نکنم.» ودیگران نیز همچنان گفتند. ۳۲ و چون به موضعی که جتسیمانی نام داشت رسیدند، به شاگردان خود گفت: «در اینجابنشینید تا دعا کنم.» ۳۳ و پطرس و یعقوب ویوحنا را همراه برداشته، مضطرب و دلتنگ گردید ۳۴ و بدیشان گفت: «نفس من از حزن، مشرف بر موت شد. اینجا بمانید و بیدار باشید.» ۳۵ و قدری پیشتر رفته، به روی بر زمین افتاد ودعا کرد تا اگر ممکن باشد آن ساعت از او بگذرد. ۳۶ پس گفت: «یا ابا پدر، همه‌چیز نزد تو ممکن است. این پیاله را از من بگذران، لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو.» ۳۷ پس چون آمد، ایشان را در خواب دیده، پطرس را گفت: «ای شمعون، در خواب هستی؟ آیا نمی توانستی یک ساعت بیدار باشی؟ ۳۸ بیدار باشید و دعا کنید تادر آزمایش نیفتید. روح البته راغب است لیکن جسم ناتوان.» ۳۹ و باز رفته، به همان کلام دعانمود. ۴۰ و نیز برگشته، ایشان را در خواب یافت زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بود وندانستند او را چه جواب دهند. ۴۱ و مرتبه سوم آمده، بدیشان گفت: «مابقی را بخوابید واستراحت کنید. کافی است! ساعت رسیده است. اینک پسر انسان به‌دستهای گناهکاران تسلیم می شود. ۴۲ برخیزید برویم که اکنون تسلیم‌کننده من نزدیک شد.» ۴۳ در ساعت وقتی که او هنوز سخن می‌گفت، یهودا که یکی از آن دوازده بود، با گروهی بسیار باشمشیرها و چوبها از جانب روسای کهنه و کاتبان و مشایخ آمدند. ۴۴ و تسلیم‌کننده او بدیشان نشانی داده، گفته بود: «هرکه را ببوسم، همان است. او را بگیرید و با حفظ تمام ببرید.» ۴۵ و درساعت نزد وی شده، گفت: «یا سیدی، یا سیدی.» و وی را بوسید. ۴۶ ناگاه دستهای خود را بر وی انداخته، گرفتندش. ۴۷ و یکی از حاضرین شمشیر خود را کشیده، بر یکی از غلامان رئیس کهنه زده، گوشش را ببرید. ۴۸ عیسی روی بدیشان کرده، گفت: «گویا بر دزد با شمشیرها وچوبها بجهت گرفتن من بیرون آمدید! ۴۹ هر روزدر نزد شما در هیکل تعلیم می‌دادم و مرا نگرفتید. لیکن لازم است که کتب تمام گردد.» ۵۰ آنگاه همه او را واگذارده بگریختند. ۵۱ و یک جوانی باچادری بر بدن برهنه خود پیچیده، از عقب اوروانه شد. چون جوانان او را گرفتند، ۵۲ چادر راگذارده، برهنه از دست ایشان گریخت. ۵۳ و عیسی را نزد رئیس کهنه بردند و جمیع روسای کاهنان و مشایخ و کاتبان بر او جمع گردیدند. ۵۴ و پطرس از دور در عقب او می‌آمد تا به خانه رئیس کهنه درآمده، با ملازمان بنشست ونزدیک آتش خود را گرم می‌نمود. ۵۵ و روسای کهنه و جمیع اهل شورا در جستجوی شهادت برعیسی بودند تا او را بکشند و هیچ نیافتند، ۵۶ زیراکه هرچند بسیاری بر وی شهادت دروغ می‌دادند، اما شهادت های ایشان موافق نشد. ۵۷ وبعضی برخاسته شهادت دروغ داده، گفتند: ۵۸ «ماشنیدیم که او می‌گفت: من این هیکل ساخته شده به‌دست را خراب می‌کنم و در سه روز، دیگری راناساخته شده به‌دست، بنا می‌کنم.» ۵۹ و در این هم باز شهادت های ایشان موافق نشد. ۶۰ پس رئیس کهنه از آن میان برخاسته، ازعیسی پرسیده، گفت: «هیچ جواب نمی دهی؟ چه چیز است که اینها در حق تو شهادت می‌دهند؟» ۶۱ اما او ساکت مانده، هیچ جواب نداد. باز رئیس کهنه از او سوال نموده، گفت: «آیا تو مسیح پسرخدای متبارک هستی؟» ۶۲ عیسی گفت: «من هستم؛ و پسر انسان را خواهید دید که برطرف راست قوت نشسته، در ابرهای آسمان می‌آید.» ۶۳ آنگاه رئیس کهنه جامه خود را چاک زده، گفت: «دیگرچه حاجت به شاهدان داریم؟ ۶۴ کفر او را شنیدید! چه مصلحت می‌دانید؟» پس همه بر او حکم کردند که مستوجب قتل است. ۶۵ و بعضی شروع نمودند به آب دهان بروی انداختن و روی او را پوشانیده، او را می‌زدندو می‌گفتند نبوت کن. ملازمان او را می‌زدند. ۶۶ و در وقتی که پطرس در ایوان پایین بود، یکی از کنیزان رئیس کهنه آمد ۶۷ و پطرس راچون دید که خود را گرم

می‌کند، بر او نگریسته، گفت: «تو نیز با عیسی ناصری می‌بودی؟ ۶۸ اوانکار نموده، گفت: «نمی دانم و نمی فهمم که توچه می‌گویی!» و چون بیرون به دهلیز خانه رفت، ناگاه خروس بانگ زد. ۶۹ و بار دیگر آن کنیزک اورا دیده، به حاضرین گفتن گرفت که «این شخص از آنها است!» ۷۰ او باز انکار کرد. و بعد از زمانی حاضرین بار دیگر به پطرس گفتند: «در حقیقت تو از آنها می‌باشی زیرا که جلیلی نیز هستی ولهجه تو چنان است.» ۷۱ پس به لعن کردن و قسم خوردن شروع نمود که «آن شخص را که می‌گویید نمی شناسم.» ۷۲ ناگاه خروس مرتبه دیگر بانگ زد. پس پطرس را به‌خاطر آمد آنچه عیسی بدو گفته بود که «قبل از آنکه خروس دومرتبه بانگ زند، سه مرتبه مرا انکار خواهی نمود.» و چون این را به‌خاطر آورد، بگریست.

۱۵ بامدادان، بی‌درنگ روسای کهنه بامشایخ و کاتبان و تمام اهل شورامشورت نمودند و عیسی را بند نهاده، بردند و به پیلاطس تسلیم کردند. ۲ پیلاطس از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهودهستی؟» او در جواب وی گفت: «تو می‌گویی.» ۳ و چون روسای کهنه ادعای بسیار بر او می نمودند، ۴ پیلاطس باز از او سوال کرده، گفت: «هیچ جواب نمی دهی؟ ببین که چقدر بر توشهادت می‌دهند!» ۵ اما عیسی باز هیچ جواب نداد، چنانکه پیلاطس متعجب شد. ۶ و در هر عید یک زندانی، هرکه رامی خواستند، بجهت ایشان آزاد می‌کرد. ۷ و برابانامی با شرکای فتنه او که در فتنه خونریزی کرده بودند، در حبس بود. ۸ آنگاه مردم صدازده، شروع کردند به‌خواستن که برحسب عادت با ایشان عمل نماید. ۹ پیلاطس درجواب ایشان گفت: «آیا می‌خواهید پادشاه یهود را برای شما آزاد کنم؟» ۱۰ زیرا یافته بودکه روسای کهنه او را از راه حسد تسلیم کرده بودند. ۱۱ اما روسای کهنه مردم را تحریض کرده بودند که بلکه برابا را برای ایشان رهاکند. ۱۲ پیلاطس باز ایشان را در جواب گفت: «پس چه می‌خواهید بکنم با آن کس که پادشاه یهودش می‌گویید؟» ۱۳ ایشان بار دیگر فریادکردند که «او را مصلوب کن!» ۱۴ پیلاطس بدیشان گفت: «چرا؟ چه بدی کرده است؟» ایشان بیشتر فریاد برآوردند که «او را مصلوب کن.» ۱۵ پس پیلاطس چون خواست که مردم راخشنود گرداند، برابا را برای ایشان آزاد کرد وعیسی را تازیانه زده، تسلیم نمود تا مصلوب شود. ۱۶ آنگاه سپاهیان او را به‌سرایی که دارالولایه است برده، تمام فوج را فراهم آوردند ۱۷ وجامه‌ای قرمز بر او پوشانیدند و تاجی از خارباقته، بر سرش گذاردند ۱۸ و او را سلام کردن گرفتند که «سلام‌ای پادشاه یهود!» ۱۹ و نی بر سراو زدند و آب دهان بر وی انداخته و زانو زده، بدو تعظیم می‌نمودند. ۲۰ و چون او را استهزاکرده بودند، لباس قرمز را از وی کنده جامه خودش را پوشانیدند و او را بیرون بردند تامصلوبش سازند. ۲۱ و راهگذری را شمعون نام، از اهل قیروان که از بلوکات می‌آمد، و پدر اسکندر و رفس بود، مجبور ساختند که صلیب او را بردارد. ۲۲ پس اورا به موضعی که جلجتا نام داشت یعنی محل کاسه سر بردند ۲۳ و شراب مخلوط به مر به وی دادند تا بنوشد لیکن قبول نکرد. ۲۴ و چون او رامصلوب کردند، لباس او را تقسیم نموده، قرعه برآن افکندند تا هر کس چه برد. ۲۵ و ساعت سوم بود که اورا مصلوب کردند. ۲۶ و تقصیر نامه وی این نوشته شد: «پادشاه یهود.» ۲۷ و با وی دو دزد را یکی از دست راست و دیگری از دست چپ مصلوب کردند. ۲۸ پس تمام گشت آن نوشته‌ای که می‌گوید: «ازخطاکاران محسوب گشت.» ۲۹ و راهگذاران او رادشنام داده و سر خود را جنبانیده، می‌گفتند: «هان‌ای کسی‌که هیکل را خراب می‌کنی و در سه روز آن را بنا می‌کنی، ۳۰ از صلیب به زیرآمده، خود را برهان!» ۳۱ و همچنین روسای کهنه و کاتبان استهزاکنان با یکدیگر می‌گفتند؛ «دیگران را نجات داد و نمی تواند خود را نجات دهد. ۳۲ مسیح، پادشاه اسرائیل، الان از صلیب نزول کند تا ببینیم و ایمان آوریم.» و آنانی که با وی مصلوب شدند او را دشنام می‌دادند. ۳۳ و چون ساعت ششم رسید تا ساعت نهم تاریکی تمام زمین را فرو گرفت. ۳۴ و در ساعت نهم، عیسی به آواز بلند ندا کرده، گفت: «ایلوئی ایلوئی، لما سبقتنی؟» یعنی «الهی الهی چرا مراواگذاردی؟» ۳۵ و بعضی از حاضرین چون شنیدند گفتند: «الیاس را می‌خواند.» ۳۶ پس شخصی دویده، اسفنجی را از سرکه پر کرد و برسر نی نهاده، بدو نوشانید و گفت: «بگذارید ببینیم مگر الیاس بیاید تا او را پایین آورد.» ۳۷ پس عیسی آوازی بلند برآورده، جان بداد. ۳۸ آنگاه پرده هیکل از سر تا پا دوپاره شد. ۳۹ و چون یوزباشی که مقابل وی ایستاده بود، دید که بدینطور صدا زده، روح را سپرد، گفت؛ «فی الواقع این مرد، پسر خدا بود.» ۴۰ و زنی چند از دور نظر می‌کردند که ازآنجمله مریم مجدلیه بود و مریم مادر یعقوب کوچک و مادر یوشا و سالومه، ۴۱ که هنگام بودن او در جلیل پیروی و خدمت او می‌کردند. و دیگرزنان بسیاری که به اورشلیم آمده بودند. ۴۲ و چون شام شد، از آن جهت روز تهیه یعنی روز قبل از سبت بود، ۴۳ یوسف نامی ازاهل رامه که مرد شریف از اعضای شورا و نیزمنتظر ملکوت خدا بود آمد و جرات کرده نزدپیلاطس رفت و جسد عیسی را طلب نمود. ۴۴ پیلاطس تعجب کرد که بدین زودی فوت شده باشد، پس یوزباشی را طلبیده، از او پرسید که «آیاچندی گذشته وفات نموده است؟» ۴۵ چون ازیوزباشی دریافت کرد، بدن را به یوسف ارزانی داشت. ۴۶ پس کتانی خریده، آن را از صلیب به زیر آورد و به آن کتان کفن کرده، در قبری که ازسنگ تراشیده بود نهاد و سنگی بر سر قبرغلطانید. ۴۷ و مریم مجدلیه و مریم مادر یوشادیدند که کجا گذاشته شد.

۱۶ پس چون سبت گذشته بود، مریم مجدلیه و مریم مادر یعقوب و سالومه حنوط خریده، آمدند تا او را تدهین کنند. ۲ وصبح روز یکشنبه را بسیار زود وقت طلوع آفتاب بر سر قبرآمدند. ۳ و با یکدیگر می‌گفتند: «کیست که سنگ را برای ما از سر قبر بغلطاند؟» ۴ چون نگریستند، دیدند که سنگ غلطانیده شده است زیرا بسیار بزرگ بود. ۵ و چون به قبر درآمدند، جوانی را که جامه‌ای سفید دربرداشت بر جانب راست نشسته دیدند. پس متحیر شدند. ۶ اوبدیشان گفت: «ترسان مباشید! عیسی ناصری مصلوب را می‌طلبید؟ او برخاسته است! در اینجانیست. آن موضعی را که او را نهاده بودند، ملاحظه کنید. ۷ لیکن رفته، شاگردان او و پطرس

را اطلاع دهید که پیش از شما به جلیل می‌رود. اورا در آنجا خواهید دید،
چنانکه به شما فرموده بود.» ۸ پس بزودی بیرون شده از قبر گریختندزیرا لرزه
و حیرت ایشان را فرو گرفته بود و به کسی هیچ نگفتند زیرا می‌ترسیدند. ۹
(note: The most reliable and earliest manuscripts do not
include Mark 16:9-20.) و صبحگاهان، روز اول هفته چون برخاسته
بود، نخستین به مریم مجدلیه که از او هفت دیوبیرون کرده بود ظاهر شد.
۱۰ و او رفته اصحاب اورا که گریه و ماتم می‌کردند خبر داد. ۱۱ و ایشان
چون شنیدند که زنده گشته و بدو ظاهر شده بود، باور نکردند. ۱۲ و بعد
از آن به صورت دیگر به دو نفر ازایشان در هنگامی که به دهات می‌رفتند،
هویداگردید. ۱۳ ایشان رفته، دیگران را خبر دادند، لیکن ایشان را نیز
تصدیق ننمودند. ۱۴ و بعد از آن بدان یازده هنگامی که به غذانشسته
بودند ظاهر شد و ایشان را به‌سبب بی‌ایمانی و سخت دلی ایشان توبیخ
نمود زیرا به آنانی که او را برخاسته دیده بودند، تصدیق ننمودند. ۱۵ پس
بدیشان گفت: «در تمام عالم بروید وجمیع خلایق را به انجیل موعظه
کنید. ۱۶ هرکه ایمان آورده، تعمید یابد نجات یابد و اما هرکه ایمان نیاورد
بر او حکم خواهد شد. ۱۷ و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود که به
نام من دیوها را بیرون کنند و به زبانهای تازه حرف زنند ۱۸ و مارها را
بردارند و اگر زهر قاتلی بخورندضرری بدیشان نرساند و هرگاه دستها بر
مریضان گذارند شفا خواهند یافت.» ۱۹ و خداوند بعد از آنکه به ایشان
سخن گفته بود، به سوی آسمان مرتفع شده، به‌دست راست خدا بنشست.
۲۰ و ایشان بیرون رفته، در هر جاموعظه می‌کردند و خداوند با ایشان کار
می‌کرد وبه آیاتی که همراه ایشان می‌بود، کلام را ثابت می‌گردانید.

لوقا

۱ از آنجهت که بسیاری دست خود را درازکردند به سوی تالیف حکایت
آن اموری که نزد ما به اتمام رسید، ۲ چنانچه آنانی که از ابتدانظارگان و
خادمان کلام بودند به ما رسانیدند، ۳ من نیز مصلحت چنان دیدم که
همه را من البدایه به تدقیق درپی رفته، به ترتیب به تو بنویسم‌ای تیوفلس
عزیز، ۴ تا صحت آن کلامی که در آن تعلیم یافته‌ای دریابی. ۵ در ایام
هیرودیس پادشاه یهودیه، کاهنی زکریا نام از فرقه ابیا بود که زن او از دختران
هارون بود و الیصابات نام داشت. ۶ و هر دو در حضورخدا صالح و به
جمیع احکام و فرایض خداوند، بی‌عیب سالک بودند. ۷ و ایشان را
فرزندی نبودزیرا که الیصابات نازاد بود و هر دو دیرینه سال بودند. ۸ و واقع
شد که چون به نوبت فرقه خود درحضور خدا کهانت می‌کرد، ۹ حسب
عادت کهانت، نوبت او شد که به قدس خداوند درآمده، بخور بسوزاند.
۱۰ و در وقت بخور، تمام جماعت قوم بیرون عبادت می‌کردند. ۱۱
ناگاه فرشته خداوند به طرف راست مذبح بخور ایستاده، بر وی ظاهر
گشت. ۱۲ چون زکریااو را دید، در حیرت افتاده، ترس بر او مستولی
شد. ۱۳ فرشته بدو گفت: «ای زکریا ترسان مباش، زیرا که دعای تو
مستجاب گردیده است وزوجه ات الیصابات برای تو پسری خواهد زاییدو او
را یحیی خواهی نامید. ۱۴ و تو را خوشی وشادی رخ خواهد نمود و
بسیاری از ولادت اومسرور خواهند شد. ۱۵ زیرا که در حضورخداوند بزرگ
خواهد بود و شراب و مسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود، پر
ازروح‌القدس خواهد بود. ۱۶ و بسیاری ازبنی‌اسرائیل را، به سوی خداوند
خدای ایشان خواهد برگردانید. ۱۷ و او به روح و قوت الیاس پیش روی
وی خواهد خرامید، تا دلهای پدران رابه طرف پسران و نافرمانان را به
حکمت عادلان بگرداند تا قومی مستعد برای خدا مهیا سازد.» ۱۸ زکریا
به فرشته گفت: «این را چگونه بدانم وحال آنکه من پیر هستم و زوجه‌ام
دیرینه سال است؟» ۱۹ فرشته در جواب وی گفت: «من جبرائیل هستم
که در حضور خدا می‌ایستم وفرستاده شدم تا به تو سخن گویم و از این
امور تورا مژده دهم. ۲۰ و الحال تا این امور واقع نگردد، گنگ شده یارای
حرف زدن نخواهی داشت، زیراسخن های مرا که در وقت خود به وقوع
خواهدپیوست، باور نکردی.» ۲۱ و جماعت منتظر زکریامی بودند و از طول
توقف او در قدس متعجب شدند. ۲۲ اما چون بیرون آمده نتوانست با
ایشان حرف زند، پس فهمیدند که در قدس رویایی دیده است، پس به
سوی ایشان اشاره می‌کرد و ساکت ماند. ۲۳ و چون ایام خدمت او به
اتمام رسید، به خانه خود رفت. ۲۴ و بعد از آن روزها، زن او الیصابات
حامله شده، مدت پنج ماه خود را پنهان نمود و گفت: ۲۵ «به اینطور
خداوند به من عمل نمود درروزهایی که مرا منظور داشت، تا ننگ مرا از
نظرمردم بردارد.» ۲۶ و در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی
از جلیل که ناصره نام داشت، فرستاده شد. ۲۷ نزد باکره‌ای نامزد مردی
مسمی به یوسف از خاندان داود و نام آن باکره مریم بود. ۲۸ پس فرشته نزد
او داخل شده، گفت: «سلام برتوای نعمت رسیده، خداوند با توست و تو
درمیان زنان مبارک هستی.» ۲۹ چون او را دید، ازسخن او مضطرب شده،
متفکر شد که این چه نوع تحیت است. ۳۰ فرشته بدو گفت: «ای مریم
ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافته‌ای. ۳۱ واینک حامله شده، پسری
خواهی زایید و او راعیسی خواهی نامید. ۳۲ او بزرگ خواهد بود و به پسر
حضرت اعلی، مسمی شود، و خداوند خداتخت پدرش داود را بدو عطا
خواهد فرمود. ۳۳ واو بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کردو
سلطنت او را نهایت نخواهد بود.» (aiōn g165) ۳۴ مریم به فرشته
گفت: «این چگونه می‌شود وحال آنکه مردی را نشناخته‌ام؟» ۳۵ فرشته
درجواب وی گفت: «روح‌القدس بر تو خواهد آمد وقوت حضرت اعلی بر
تو سایه خواهد افکند، از آنجهت آن مولود مقدس، پسر خدا خوانده خواهد
شد. ۳۶ و اینک الیصابات از خویشان تونیز درپیری به پسری حامله شده
و این ماه ششم است، مر او را که نازاد می‌خواندند. ۳۷ زیرا نزدخدا
هیچ امری محال نیست.» ۳۸ مریم گفت: «اینک کنیز خداوندم. مرا
برحسب سخن تو واقع شود.» پس فرشته از نزد او رفت. ۳۹ در آن روزها،
مریم برخاست و به بلدی ازکوهستان یهودیه بشتاب رفت. ۴۰ و به خانه
زکریادرآمده، به الیصابات سلام کرد. ۴۱ و چون الیصابات سلام مریم را
شنید، بچه در رحم او به حرکت آمد و الیصابات به روح‌القدس پر شده،
۴۲ به آواز بلند صدا زده گفت: «تو در میان زنان مبارک هستی و مبارک
است ثمره رحم تو. ۴۳ و ازکجا این به من رسید که مادر خداوند من، به
نزد من آید؟ ۴۴ زیرا اینک چون آواز سلام تو گوش زدمن شد، بچه از
خوشی در رحم من به حرکت آمد. ۴۵ و خوشابحال او که ایمان آورد، زیرا
که آنچه از جانب خداوند به وی گفته شد، به انجام خواهدرسید.» ۴۶
پس مریم گفت: «جان من خداوند راتمجید می‌کند، ۴۷ و روح من به
رهاننده من خدابوجد آمد، ۴۸ زیرا برحقارت کنیز خود نظرافکند. زیرا هان
از کنون تمامی طبقات مراخوشحال خواهند خواند، ۴۹ زیرا آن قادر، به من
کارهای عظیم کرده و نام او قدوس است، ۵۰ ورحمت او نسلا بعد نسل
است. بر آنانی که از او می ترسند. ۵۱ به بازوی خود، قدرت را ظاهرفرمود
و متکبران را به خیال دل ایشان پراکنده ساخت. ۵۲ جباران را از تختها به
زیر افکند. وفروتنان را سرافراز گردانید. ۵۳ گرسنگان را به چیزهای نیکو
سیر فرمود و دولتمندان راتهیدست رد نمود. ۵۴ بنده خود اسرائیل را یاری
کرد، به یادگاری رحمانیت خویش، ۵۵ چنانکه به اجداد ما گفته بود، به
ابراهیم و به ذریت او تاابدالاباد.» (aiōn g165) ۵۶ و مریم قریب به سه
ماه نزد وی ماند. پس به خانه خود مراجعت کرد. ۵۷ اما چون الیصابات را
وقت وضع حمل رسید، پسری بزاد. ۵۸ و همسایگان و خویشان اوچون
شنیدند که خداوند رحمت عظیمی بر وی کرده، با او شادی کردند. ۵۹ و
واقع شد در روزهشتم چون برای ختنه طفل آمدند، که نام پدرش زکریا
را بر او می‌نهادند. ۶۰ اما مادرش ملتفت شده، گفت: «نی بلکه به
یحیی نامیده می‌شود.» ۶۱ به وی گفتند: «از قبیله تو هیچ‌کس این اسم
راندارد.» ۶۲ پس به پدرش اشاره کردند که «او را چه نام خواهی نهاد؟»
۶۳ او تخته‌ای خواسته بنوشت که «نام او یحیی است» و همه متعجب
شدند. ۶۴ در ساعت، دهان و زبان او باز گشته، به حمدخدا متکلم شد.

۶۵ پس بر تمامی همسایگان ایشان، خوف مستولی گشت و جمیع این
وقایع در همه کوهستان یهودیه شهرت یافت. ۶۶ و هرکه شنید، در خاطر
خود تفکر نموده، گفت: «این چه نوع طفل خواهد بود؟» و دست خداوند
با وی می بود. ۶۷ و پدرش زکریا از روح‌القدس پر شده نبوت نموده،
گفت: ۶۸ «خداوند خدای اسرائیل متبارک باد، زیرا از قوم خود تفقد
نموده، برای ایشان فدایی قرار داد. ۶۹ و شاخ نجاتی برای مابرافراشت، در
خانه بنده خود داود. ۷۰ چنانچه به زبان مقدسین گفت که از بدو عالم
انبیای اومی بودند، (aiōn g165) ۷۱ رهایی از دشمنان ما و از دست
آنانی که از ما نفرت دارند، ۷۲ تا رحمت را برپدران ما به‌جا آرد و عهد
مقدس خود را تذکرفرماید. ۷۳ سوگندی که برای پدر ما ابراهیم یادکرد،
۷۴ که ما را فیض عطا فرماید، تا از دست دشمنان خود رهایی یافته، او را
بی‌خوف عبادت کنیم. ۷۵ در حضور او به قدوسیت و عدالت، درتمامی
روزهای عمر خود. ۷۶ و توای طفل نبی حضرت اعلی خوانده خواهی شد،
زیرا پیش روی خداوند خواهی خرامید، تا طرق او را مهیاسازی، ۷۷ تا قوم او
را معرفت نجات دهی، درآمرزش گناهان ایشان. ۷۸ به احشای رحمت
خدای ما که به آن سپیده از عالم اعلی از ما تفقدنمود، ۷۹ تا ساکنان در
ظلمت و ظل موت را نوردهد. و پایهای ما را به طریق سلامتی هدایت
نماید.» ۸۰ پس طفل نمو کرده، در روح قوی می‌گشت. و تا روز ظهور
خود برای اسرائیل، دربیابان بسر می‌برد.

۲ و در آن ایام حکمی از اوغسطس قیصرصادر گشت که تمام ربع
مسکون را اسم نویسی کنند. ۲ و این اسم نویسی اول شد، هنگامی که
کیرینیوس والی سوریه بود. ۳ پس همه مردم هر یک به شهر خود برای اسم
نویسی می‌رفتند. ۴ و یوسف نیز از جلیل از بلده ناصره به یهودیه به شهر
داود که بیت لحم نام داشت، رفت. زیرا که او از خاندان و آل داود بود.
۵ تا نام او بامریم که نامزد او بود و نزدیک به زاییدن بود، ثبت گردد. ۶
و وقتی که ایشان در آنجا بودند، هنگام وضع حمل او رسیده، ۷ پسر
نخستین خود رازایید. و او را در قنداقه پیچیده، در آخورخوابانید. زیرا که
برای ایشان در منزل جای نبود. ۸ و در آن نواحی، شبانان در صحرا
بسرمی بردند و در شب پاسبانی گله های خویش می‌کردند. ۹ ناگاه فرشته
خداوند بر ایشان ظاهرشد و کبریایی خداوند بر گرد ایشان تابید و بغایت
ترسان گشتند. ۱۰ فرشته ایشان را گفت: «مترسید، زیرا اینک بشارت
خوشی عظیم به شما می‌دهم که برای جمیع قوم خواهد بود. ۱۱ که امروز
برای شما در شهر داود، نجات‌دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد متولد
شد. ۱۲ و علامت برای شمااین است که طفلی در قنداقه پیچیده و در
آخورخوابیده خواهید یافت.» ۱۳ در همان حال فوجی از لشکر آسمانی با
فرشته حاضر شده، خدا راتسبیح‌کنان می‌گفتند: ۱۴ «خدا را در اعلی
علیین جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد.» ۱۵ و چون
فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند، شبانان با یکدیگر گفتند: «الان به
بیت لحم برویم و این چیزی را که واقع شده و خداوند آن را به ما اعلام
نموده است ببینیم.» ۱۶ پس به شتاب رفته، مریم و یوسف و آن طفل رادر
آخور خوابیده یافتند. ۱۷ چون این را دیدند، آن سخنی را که درباره طفل
بدیشان گفته شده بود، شهرت دادند. ۱۸ و هرکه می‌شنید از آنچه شبانان
بدیشان گفتند، تعجب می‌نمود. ۱۹ امامریم در دل خود متفکر شده، این
همه سخنان رانگاه می‌داشت. ۲۰ و شبانان خدا را تمجید وحمدکنان
برگشتند، به‌سبب همه آن اموری که دیده و شنیده بودند چنانکه به ایشان
گفته شده بود. ۲۱ و چون روز هشتم، وقت ختنه طفل رسید، او را عیسی
نام نهادند، چنانکه فرشته قبل از قرارگرفتن او در رحم، او را نامیده بود. ۲۲
و چون ایام تطهیر ایشان برحسب شریعت موسی رسید، او رابه اورشلیم
بردند تا به خداوند بگذرانند. ۲۳ چنانکه در شریعت خداوند مکتوب است
که هر ذکوری که رحم را گشاید، مقدس خداوندخوانده شود. ۲۴ و تا
قربانی گذرانند، چنانکه درشریعت خداوند مقرر است، یعنی جفت فاخته‌ای
یا دو جوجه کبوتر. ۲۵ و اینک شخصی شمعون نام در اورشلیم بود که مرد
صالح و متقی و منتظر تسلی اسرائیل بود و روح‌القدس بر وی بود. ۲۶ و از
روح‌القدس بدو وحی رسیده بود که، تا مسیح خداوند را نبینی موت را
نخواهی دید. ۲۷ پس به راهنمایی روح، به هیکل درآمد وچون والدینش آن
طفل یعنی عیسی را آوردند تا رسوم شریعت را بجهت او بعمل آورند، ۲۸ او
رادر آغوش خود کشیده و خدا را متبارک خوانده، گفت: ۲۹ «الحال‌ای
خداوند بنده خود را رخصت می‌دهی، به سلامتی برحسب کلام خود. ۳۰
زیراکه چشمان من نجات تو را دیده است، ۳۱ که آن راپیش روی جمیع
امت‌ها مهیا ساختی. ۳۲ نوری که کشف حجاب برای امت‌ها کند و قوم
تواسرائیل را جلال بود.» ۳۳ و یوسف و مادرش ازآنچه درباره او گفته شد،
تعجب نمودند. ۳۴ پس شمعون ایشان را برکت داده، به مادرش مریم
گفت: «اینک این طفل قرار داده شد، برای افتادن وبرخاستن بسیاری از آل
اسرائیل و برای آیتی که به خلاف آن خواهند گفت. ۳۵ و در قلب تو
نیزشمشیری فرو خواهد رفت، تا افکار قلوب بسیاری مکشوف شود.» ۳۶
و زنی نبیه بود، حنا نام، دختر فنوئیل ازسبط اشیر بسیار سالخورده، که از
زمان بکارت هفت سال با شوهر بسر برده بود. ۳۷ و قریب به هشتاد و
چهار سال بود که او بیوه گشته ازهیکل جدا نمی شد، بلکه شبانه‌روز به
روزه ومناجات در عبادت مشغول می‌بود. ۳۸ او درهمان ساعت درآمده،
خدا را شکر نمود ودرباره او به همه منتظرین نجات در اورشلیم، تکلم
نمود. ۳۹ و چون تمامی رسوم شریعت خداوند را به پایان برده بودند، به
شهر خود ناصره جلیل مراجعت کردند. ۴۰ و طفل نمو کرده، به روح قوی
می‌گشت و از حکمت پر شده، فیض خدا بروی می‌بود. ۴۱ و والدین او
هر ساله بجهت عید فصح، به اورشلیم می‌رفتند. ۴۲ و چون دوازده ساله
شد، موافق رسم عید، به اورشلیم آمدند. ۴۳ وچون روزها را تمام کرده
مراجعت می‌نمودند، آن طفل یعنی عیسی، در اورشلیم توقف نمودو یوسف
و مادرش نمی دانستند. ۴۴ بلکه چون گمان می‌بردند که او در قافله
است، سفریکروزه کردند و او را در میان خویشان وآشنایان خود می‌جستند.
۴۵ و چون او را نیافتند، در طلب او به اورشلیم برگشتند. ۴۶ و بعد ازسه
روز، او را در هیکل یافتند که در میان معلمان نشسته، سخنان ایشان را
می‌شنود و ازایشان سوال همی کرد. ۴۷ و هرکه سخن او رامی شنید، از

فهم و جوابهای او متحیرمی گشت. ۴۸ چون ایشان او را دیدند، مضطرب شدند. پس مادرش به وی گفت: «ای فرزند چرا با ماچنین کردی؟ اینک پدرت و من غمناک گشته تو را جستجو می‌کردیم.» ۴۹ او به ایشان گفت: «از بهرچه مرا طلب می‌کردید، مگرندانسته‌اید که باید من در امور پدر خود باشم؟» ۵۰ ولی آن سخنی را که بدیشان گفت، نفهمیدند. ۵۱ پس با ایشان روانه شده، به ناصره آمد و مطیع ایشان می‌بود و مادر او تمامی این امور را درخاطر خود نگاه می‌داشت. ۵۲ و عیسی درحکمت و قامت و رضامندی نزد خدا و مردم ترقی می‌کرد.

۳ و در سال پانزدهم از سلطنت طیباریوس قیصر، در وقتی که پنطیوس پیلاطس، والی یهودیه بود و هیرودیس، تیترارک جلیل وبرادرش فیلپس تیترارک ایطوریه تراخونیتس ولیسانیوس تیترارک آبلیه ۲ و حنا و قیافا روسای کهنه بودند، کلام خدا به یحیی ابن زکریا در بیابان نازل شده، ۳ به تمامی حوالی اردن آمده، به تعمیدتوبه بجهت آمرزش گناهان موعظه می‌کرد. ۴ چنانچه مکتوب است در صحیفه کلمات اشعیای نبی که می‌گوید: «صدای ندا کننده‌ای دربیابان که راه خداوند را مهیا سازید و طرق او راراست نمایید. ۵ هر وادی انباشته و هر کوه و تلی پست و هر کجی راست و هر راه ناهموار صاف خواهد شد ۶ و تمامی بشر نجات خدا را خواهندديد.» ۷ آنگاه به آن جماعتی که برای تعمید وی بیرون می‌آمدند، گفت: «ای افعی‌زادگان، که شمارا نشان داد که از غضب آینده بگریزید؟ ۸ پس ثمرات مناسب توبه بیاورید و در خاطر خود این سخن را راه مدهید که ابراهیم پدر ماست، زیرا به شما می‌گویم خدا قادر است که از این سنگها، فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند. ۹ و الان نیز تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است، پس هر درختی که میوه نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده می‌شود.» ۱۰ پس مردم از وی سوال نموده گفتند: «چه کنیم؟» ۱۱ او در جواب ایشان گفت: «هرکه دوجامه دارد، به آنکه ندارد بدهد. و هرکه خوراک دارد نیز چنین کند.» ۱۲ و باجگیران نیز برای تعمید آمده، بدو گفتند: «ای استاد چه کنیم؟» ۱۳ بدیشان گفت: «زیادتر از آنچه مقرر است، مگیرید.» ۱۴ سپاهیان نیز از او پرسیده، گفتند: «ماچه کنیم؟» به ایشان گفت: «بر کسی ظلم مکنید وبر هیچ‌کس افترا مزنید و به مواجب خود اکتفاکنید.» ۱۵ و هنگامی که قوم مترصد می‌بودند و همه در خاطر خود درباره یحیی تفکر می‌نمودندکه این مسیح است یا نه، ۱۶ یحیی به همه متوجه شده گفت: «من شما را به آب تعمیدمی دهم، لیکن شخصی تواناتر از من می‌آید که لیاقت آن ندارم که بند نعلین او را باز کنم. اوشما را به روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد. ۱۷ او غربال خود را به‌دست خود دارد وخرمن خویش را پاک کرده، گندم را در انبارخود ذخیره خواهد نمود و کاه را در آتشی که خاموشی نمی پذیرد خواهد سوزانید.» ۱۸ وبه نصایح بسیار دیگر، قوم را بشارت می‌داد. ۱۹ اما هیرودیس تیترارک چون به‌سبب هیرودیا، زن برادر او فیلپس و سایر بدیهایی که هیرودیس کرده بود از وی توبیخ یافت، ۲۰ این رانیز بر همه افزود که یحیی را در زندان حبس نمود. ۲۱ اما چون تمامی قوم تعمید یافته بودند وعیسی هم تعمید گرفته دعا می‌کرد، آسمان شکافته شد ۲۲ و روح‌القدس به هیات جسمانی، مانند کبوتری بر او نازل شد. و آوازی از آسمان دررسید که تو پسر حبیب من هستی که به توخشنودم. ۲۳ و خود عیسی وقتی که شروع کرد، قریب به سی ساله بود. و حسب گمان خلق، پسر یوسف ابن هالی ۲۴ ابن متات، بن لاوی، بن ملکی، بن ینا، بن یوسف، ۲۵ ابن متاتیا، بن آموس، بن ناحوم، بن حسلی، بن نجی، ۲۶ ابن مات، بن متاتیا، بن شمعی، بن یوسف، بن یهودا، ۲۷ ابن یوحنا، بن ریسا، بن زروبابل، بن سالتئیل، بن نیری، ۲۸ ابن ملکی، بن ادی، بن قوسام، بن ایلمودام، بن عیر، ۲۹ ابن یوسی، بن ایلعاذر، بن یوریم، بن متات، بن لاوی، ۳۰ ابن شمعون، بن یهودا، بن یوسف، بن یونان، بن ایلیاقیم، ۳۱ ابن ملیا، بن مینان، بن متاتا بن ناتان، بن داود، ۳۲ ابن یسی، بن عوبید، بن بوعز، بن شلمون، بن نحشون، ۳۳ ابن عمیناداب، بن ارام، بن حصرون، بن فارص، بن یهودا، ۳۴ ابن یعقوب، بن اسحق، بن ابراهیم، بن تارح، بن ناحور، ۳۵ ابن سروج، بن رعور، بن فالج، بن عابر، بن صالح، ۳۶ ابن قینان، بن ارفکشاد، بن سام، بن نوح، بن لامک، ۳۷ ابن متوشالح، بن خنوخ، بن یارد، بن مهللئیل، بن قینان، ۳۸ ابن انوش، بن شیث، بن آدم، بن الله.

۴ اما عیسی پر از روح‌القدس بوده، از اردن مراجعت کرد و روح او را به بیابان برد. ۲ ومدت چهل روز ابلیس او را تجربه می‌نمود و درآن ایام چیزی نخورد. چون تمام شد، آخر گرسنه گردید. ۳ و ابلیس بدو گفت: «اگر پسر خدا هستی، این سنگ را بگو تا نان گردد.» ۴ عیسی در جواب وی گفت: «مکتوب است که انسان به نان فقط زیست نمی کند، بلکه به هر کلمه خدا.» ۵ پس ابلیس او رابه کوهی بلند برده، تمامی ممالک جهان را درلحظه‌ای بدو نشان داد. ۶ و ابلیس بدو گفت: «جمیع این قدرت و حشمت آنها را به تو می‌دهم، زیرا که به من سپرده شده است و به هرکه می‌خواهم می‌بخشم. ۷ پس اگر تو پیش من سجده کنی، همه از آن تو خواهد شد.» ۸ عیسی در جواب او گفت: «ای شیطان، مکتوب است، خداوند خدای خود را پرستش کن و غیر او راعبادت منما.» ۹ پس او را به اورشلیم برده، برکنگره هیکل قرار داد و بدو گفت: «اگر پسر خداهستی، خود را از اینجا به زیر انداز. ۱۰ زیرامکتوب است که فرشتگان خود را درباره تو حکم فرماید تا تو را محافظت کنند. ۱۱ و تو را به‌دستهای خود بردارند، مبادا پایت به سنگی خورد.» ۱۲ عیسی در جواب وی گفت که «گفته شده است، خداوند خدای خود را تجربه مکن.» ۱۳ و چون ابلیس جمیع تجربه را به اتمام رسانید، تا مدتی از او جدا شد. ۱۴ و عیسی به قوت روح، به جلیل برگشت وخبر او در تمامی آن نواحی شهرت یافت. ۱۵ و اودر کنایس ایشان تعلیم می‌داد و همه او را تعظیم می‌کردند. ۱۶ و به ناصره جایی که پرورش یافته بود، رسید و بحسب دستور خود در روز سبت به کنیسه درآمده، برای تلاوت برخاست. ۱۷ آنگاه صحیفه اشعیا نبی را بدو دادند و چون کتاب راگشود، موضعی را یافت که مکتوب است ۱۸ «روح خداوند بر من است، زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد، تاشکسته دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و

کوران را به بینایی، موعظه کنم و تاکوبیدگان را، آزاد سازم، ۱۹ و از سال پسندیده خداوند موعظه کنم.» ۲۰ پس کتاب را به هم پیچیده، به خادم سپرد وبنشست و چشمان همه اهل کنیسه بر وی دوخته می‌بود. ۲۱ آنگاه بدیشان شروع به گفتن کرد که «امروز این نوشته در گوشهای شما تمام شد.» ۲۲ و همه بر وی شهادت دادند و از سخنان فیض آمیزی که از دهانش صادر می‌شد، تعجب نموده، گفتند: «مگر این پسر یوسف نیست؟» ۲۳ بدیشان گفت: «هرآینه این مثل را به من خواهیدگفت، ای طبیب خود را شفا بده. آنچه شنیده‌ایم که در کفرناحوم از تو صادر شد، اینجا نیز در وطن خویش بنما.» ۲۴ و گفت: «هرآینه به شمامی گویم که هیچ نبی در وطن خویش مقبول نباشد. ۲۵ و به تحقیق شما را می‌گویم که بسا بیوه‌زنان در اسرائیل بودند، در ایام الیاس، وقتی که آسمان مدت سه سال و شش ماه بسته ماند، چنانکه قحطی عظیم در تمامی زمین پدید آمد، ۲۶ و الیاس نزد هیچ کدام از ایشان فرستاده نشد، مگر نزد بیوه‌زنی در صرفه صیدون. ۲۷ و بساابرصان در اسرائیل بودند، در ایام الیشع نبی واحدی از ایشان طاهر نگشت، جز نعمان سریانی.» ۲۸ پس تمام اهل کنیسه چون این سخنان راشنیدند، پر از خشم گشتند. ۲۹ و برخاسته او را ازشهر بیرون کردند و بر قله کوهی که قریه ایشان برآن بنا شده بود بردند، تا او را به زیر افکنند. ۳۰ ولی از میان ایشان گذشته، برفت. ۳۱ و به کفرناحوم شهری از جلیل فرود شده، در روزهای سبت، ایشان را تعلیم می‌داد. ۳۲ و ازتعلیم او در حیرت افتادند، زیرا که کلام او باقدرت می‌بود. ۳۳ و در کنیسه مردی بود، که روح دیو خبیث داشت و به آواز بلند فریادکنان می‌گفت: ۳۴ «آه‌ای عیسی ناصری، ما را با تو چه‌کار است، آیا آمده‌ای تا ما را هلاک سازی؟ تو را می شناسم کیستی، ای قدوس خدا.» ۳۵ پس عیسی او را نهیب داده، فرمود: «خاموش باش و ازوی بیرون آی.» در ساعت دیو او را در میان انداخته، از او بیرون شد و هیچ آسیبی بدونرسانید. ۳۶ پس حیرت بر همه ایشان مستولی گشت و یکدیگر را مخاطب ساخته، گفتند: «این چه سخن است که این شخص با قدرت و قوت، ارواح پلید را امر می‌کند و بیرون می‌آیند!» ۳۷ وشهرت او در هر موضعی از آن حوالی، پهن شد. ۳۸ و از کنیسه برخاسته، به خانه شمعون درآمد. و مادرزن شمعون را تب شدیدی عارض شده بود، برای او از وی التماس کردند. ۳۹ پس برسر وی آمده، تب را نهیب داده، تب از او زایل شد. در ساعت برخاسته، به خدمتگذاری ایشان مشغول شد. ۴۰ و چون آفتاب غروب می‌کرد، همه آنانی که اشخاص مبتلا به انواع مرضها داشتند، ایشان را نزد وی آوردند و به هر یکی از ایشان دست گذارده، شفا داد. ۴۱ و دیوها نیز از بسیاری بیرون می‌رفتند و صیحه زنان می‌گفتند که «تو مسیح پسرخدا هستی.» ولی ایشان را قدغن کرده، نگذاشت که حرف زنند، زیرا که دانستند او مسیح است. ۴۲ و چون روز شد، روانه شده به مکانی ویران رفت و گروهی کثیر در جستجوی او آمده، نزدش رسیدند و او را باز می‌داشتند که از نزد ایشان نرود. ۴۳ به ایشان گفت: «مرا لازم است که به شهرهای دیگر نیز به ملکوت خدا بشارت دهم، زیرا که برای همین کار فرستاده شده‌ام.» ۴۴ پس در کنایس جلیل موعظه می‌نمود.

۵ و هنگامی که گروهی بر وی ازدحام می نمودند تا کلام خدا را بشنوند، او به کناردریاچه جنیسارت ایستاده بود. ۲ و دو زورق رادر کنار دریاچه ایستاده دید که صیادان از آنهابیرون آمده، دامهای خود را شست و شومی نمودند. ۳ پس به یکی از آن دو زورق که مال شمعون بود سوار شده، از او درخواست نمود که از خشکی اندکی دور ببرد. پس در زورق نشسته، مردم را تعلیم می‌داد. ۴ و چون از سخن‌گفتن فارغ شد، به شمعون گفت: «به میانه دریاچه بران و دامهای خود رابرای شکار بیندازید.» ۵ شمعون در جواب وی گفت: «ای استاد، تمام شب را رنج برده چیزی نگرفتیم، لیکن به حکم تو، دام را خواهیم انداخت.» ۶ و چون چنین کردند، مقداری کثیر ازماهی صید کردند، چنانکه نزدیک بود دام ایشان گسسته شود. ۷ و به رفقای خود که در زورق دیگربودند اشاره کردند که آمده ایشان را امداد کنند. پس آمده هر دو زورق را پر کردند بقسمی که نزدیک بود غرق شوند. ۸ شمعون پطرس چون این را بدید، بر پایهای عیسی افتاده، گفت: «ای خداوند از من دور شو زیرا مردی گناهکارم.» ۹ چونکه به‌سبب صیدماهی که کرده بودند، دهشت بر او و همه رفقای وی مستولی شده بود. ۱۰ و هم چنین نیز بریعقوب و یوحنا پسران زبدی که شریک شمعون بودند. عیسی به شمعون گفت: «مترس. پس از این مردم را صید خواهی کرد.» ۱۱ پس چون زورقهارا به کنار آوردند همه را ترک کرده، از عقب اوروانه شدند. ۱۲ و چون او در شهری از شهرها بود ناگاه مردی پر از برص آمده، چون عیسی را بدید، به روی درافتاد و از او درخواست کرده، گفت: «خداوندا، اگر خواهی می‌توانی مرا طاهرسازی.» ۱۳ پس او دست آورده، وی را لمس نمود و گفت: «می‌خواهم. طاهر شو.» که فور برص از او زایل شد. ۱۴ و او را قدغن کرد که «هیچ‌کس را خبر مده، بلکه رفته خود را به کاهن بنما و هدیه‌ای بجهت طهارت خود، بطوری که موسی فرموده است، بگذران تا بجهت ایشان شهادتی شود.» ۱۵ لیکن خبر او بیشتر شهرت یافت و گروهی بسیار جمع شدند تا کلام او رابشنوند و از مرضهای خود شفا یابند، ۱۶ و او به ویرانه‌ها عزلت جسته، به عبادت مشغول شد. ۱۷ روزی از روزها واقع شد که او تعلیم می‌دادو فریسیان و فقها که از همه بلدان جلیل و یهودیه و اورشلیم آمده، نشسته بودند وقوت خداوندبرای شفای ایشان صادر می‌شد، ۱۸ که ناگاه چندنفر شخصی مفلوج را بر بستری آوردند ومی خواستند او را داخل کنند تا پیش روی وی بگذارند. ۱۹ و چون به‌سبب انبوهی مردم راهی نیافتند که او را به خانه درآورند بر پشت بام رفته، او را با تختش از میان سفالها در وسط پیش عیسی گذاردند. ۲۰ چون او ایمان ایشان را دید، به وی گفت: «ای مرد، گناهان تو آمرزیده شد.» ۲۱ آنگاه کاتبان و فریسیان در خاطر خود تفکرنموده، گفتن گرفتند: «این کیست که کفر می‌گوید. جز خدا و بس کیست که بتواند گناهان رابیامرزد؟» ۲۲ عیسی افکار ایشان را درک نموده، در جواب ایشان گفت: «چرا در خاطر خود تفکرمی کنید؟ ۲۳ کدام سهلتر است، گفتن اینکه گناهان تو آمرزیده شد، یا گفتن اینکه برخیز و بخرام؟ ۲۴ لیکن تا بدانید که پسر انسان را استطاعت آمرزیدن گناهان بر روی زمین هست، مفلوج راگفت، تو را می‌گویم برخیز و بستر خود

رابرداشته، به خانه خود برو.» ۲۵ در ساعت برخاسته، پیش ایشان آنچه بر آن خوابیده بودبرداشت و به خانه خود خدا را حمدکنان روانه شد. ۲۶ و حیرت همه را فرو گرفت و خدا راتمجید می‌نمودند و خوف بر ایشان مستولی شده، گفتند: «امروز چیزهای عجیب دیدیم.» ۲۷ از آن پس بیرون رفته، باجگیری را که لاوی نام داشت، بر باجگاه نشسته دید. او را گفت: «از عقب من بیا.» ۲۸ در حال همه‌چیز را ترک کرده، برخاست و در عقب وی روانه شد. ۲۹ و لاوی ضیافتی بزرگ در خانه خود برای او کرد و جمعی بسیار از باجگیران و دیگران با ایشان نشستند. ۳۰ اما کاتبان ایشان و فریسیان همهمه نموده، به شاگردان او گفتند: «برای چه با باجگیران وگناهکاران اکل و شرب می‌کنید؟» ۳۱ عیسی درجواب ایشان گفت: «تندرستان احتیاج به طبیب ندارند بلکه مریضان. ۳۲ و نیامده‌ام تا عادلان بلکه تا عاصیان را به توبه بخوانم.» ۳۳ پس به وی گفتند: «از چه سبب شاگردان یحیی روزه بسیار می‌دارند و نماز می‌خوانند وهمچنین شاگردان فریسیان نیز، لیکن شاگردان تواکل و شرب می‌کنند.» ۳۴ بدیشان گفت: «آیامی توانید پسران خانه عروسی را مادامی که دامادبا ایشان است روزه‌دار سازید؟ ۳۵ بلکه ایامی می‌آید که داماد از ایشان گرفته شود، آنگاه در آن روزها روزه خواهند داشت.» ۳۶ و مثلی برای ایشان آورد که «هیچ‌کس پارچه‌ای از جامه نو را بر جامه کهنه وصله نمی کند والا آن نو را پاره کند و وصله‌ای که از نوگرفته شد نیز در خور آن کهنه نبود. ۳۷ و هیچ‌کس شراب نو را در مشکهای کهنه نمی ریزد والاشراب نو، مشکها را پاره می‌کند و خودش ریخته و مشکها تباه می‌گردد. ۳۸ بلکه شراب نو را درمشکهای نو باید ریخت تا هر دو محفوظ بماند. ۳۹ و کسی نیست که چون شراب کهنه را نوشیده فی الفور نو را طلب کند، زیرا می‌گوید کهنه بهتراست.»

۶ و واقع شد در سبت دوم اولین که او از میان کشت زارها می‌گذشت و شاگردانش خوشه‌ها می‌چیدند و به کف مالیده می‌خوردند. ۲ و بعضی از فریسیان بدیشان گفتند: «چرا کاری می‌کنید که کردن آن در سبت جایز نیست.» ۳ عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا نخوانده ایدآنچه داود و رفقایش کردند در وقتی که گرسنه بودند، ۴ که چگونه به خانه خدا درآمده نان تقدمه را گرفته بخورد و به رفقای خود نیز داد که خوردن آن جز به کهنه روا نیست.» ۵ پس بدیشان گفت: «پسر انسان مالک روز سبت نیز هست.» ۶ و در سبت دیگر به کنیسه درآمده تعلیم می‌داد و در آنجا مردی بود که دست راستش خشک بود. ۷ و کاتبان و فریسیان چشم بر اومی داشتند که شاید در سبت شفا دهد تا شکایتی بر او یابند. ۸ او خیالات ایشان را درک نموده، بدان مرد دست خشک گفت: «برخیز و در میان بایست.» در حال برخاسته بایستاد. ۹ عیسی بدیشان گفت: «از شما چیزی می‌پرسم که در روزسبت کدام رواست، نیکویی‌کردن یا بدی، رهانیدن جان یا هلاک کردن؟» ۱۰ پس چشم خود را بر جمیع ایشان گردانیده، بدو گفت: «دست خود را دراز کن.» او چنان کرد و فور دستش مثل دست دیگر صحیح گشت. ۱۱ اما ایشان ازحماقت پر گشته به یکدیگر می‌گفتند که «باعیسی چه کنیم؟» ۱۲ و در آن روزها برفراز کوه برآمد تا عبادت کند وآن شب را در عبادت خدا به صبح آورد. ۱۳ و چون روز شد، شاگردان خود را پیش طلبیده دوازده نفر از ایشان را انتخاب کرده، ایشان را نیزرسول خواند. ۱۴ یعنی شمعون که او را پطرس نیز نام نهاد و برادرش اندریاس، یعقوب و یوحنا، فیلپس و برتولما، ۱۵ متی و توما، یعقوب ابن حلفی و شمعون معروف به غیور. ۱۶ یهودا برادریعقوب و یهودای اسخریوطی که تسلیم‌کننده وی بود. ۱۷ و با ایشان به زیر آمده، بر جای هموارباایستاد. و جمعی از شاگردان وی و گروهی بسیاراز قوم، از تمام یهودیه و اورشلیم و کناره دریای صور و صیدون آمدند تا کلام او را بشنوند و ازامراض خود شفا یابند. ۱۸ و کسانی که از ارواح پلید معذب بودند، شفا یافتند. ۱۹ و تمام آن گروه می‌خواستند او را لمس کنند. زیرا قوتی از وی صادر شده، همه را صحت می‌بخشید. ۲۰ پس نظر خود را به شاگردان خویش افکنده، گفت: «خوشابحال شمااى مساکین زیراملکوت خدا از آن شما است. ۲۱ خوشابحال شماکه اکنون گرسنه‌اید، زیرا که سیر خواهید شد. خوشابحال شما که الحال گریانید، زیرا خواهیدخندید. ۲۲ خوشابحال شما وقتی که مردم بخاطرپسر انسان از شما نفرت گیرند و شما را از خودجدا سازند و دشنام دهند و نام شما را مثل شریربیرون کنند. ۲۳ در آن روز شاد باشید و وجدنمایید زیرا اینک اجر شما در آسمان عظیم می‌باشد، زیرا که به همینطور پدران ایشان با انبیاسلوک نمودند. ۲۴ «لیکن وای بر شمااى دولتمندان زیرا که تسلی خود را یافته‌اید. ۲۵ وای بر شمااى سیرشدگان، زیرا گرسنه خواهید شد. وای بر شماکه الان خندانید زیرا که ماتم و گریه خواهید کرد. ۲۶ وای بر شما وقتی که جمیع مردم شما راتحسین کنند، زیرا همچنین پدران ایشان با انبیای کذبه کردند. ۲۷ «لیکن‌ای شنوندگان شما را می‌گویم دشمنان خود را دوست دارید و با کسانی که ازشما نفرت کنند، احسان کنید. ۲۸ و هرکه شما رالعن کند، برای او برکت بطلبید و برای هرکه با شماکینه دارد، دعای خیر کنید. ۲۹ و هرکه بر رخسارتو زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان و کسی‌که ردای تو را بگیرد، قبا را نیز از او مضایقه مکن. ۳۰ هرکه از تو سوال کند بدو بده و هرکه مال تو راگیرد از وی باز مخواه. ۳۱ و چنانکه می‌خواهیدمردم با شما عمل کنند، شما نیز به همانطور باایشان سلوک نمایید. ۳۲ «زیرا اگر محبان خود را محبت نمایید، شما را چه فضیلت است؟ زیرا گناهکاران هم محبان خود را محبت می‌نمایند. ۳۳ و اگر احسان کنید با هرکه به شما احسان کند، چه فضیلت دارید؟ چونکه گناهکاران نیز چنین می‌کنند. ۳۴ واگر قرض دهید به آنانی که امید بازگرفتن از ایشان دارید، شما را چه فضیلت است؟ زیرا گناهکاران نیز به گناهکاران قرض می‌دهند تا از ایشان عوض گیرند. ۳۵ بلکه دشمنان خود را محبت نمایید واحسان کنید و بدون امید عوض، قرض دهید زیراکه اجر شما عظیم خواهد بود و پسران حضرت اعلی خواهید بود چونکه او با ناسپاسان وبدکاران مهربان است. ۳۶ پس رحیم باشید چنانکه پدر شما نیز رحیم است. ۳۷ «داوری مکنید تا بر شما داوری نشود وحکم مکنید تا بر شما حکم نشود و عفو کنید تاآمرزیده شوید. ۳۸ بدهید تا به شما داده شود. زیرا پیمانه نیکوی افشرده و جنبانیده و لبریز شده را در دامن شما خواهند گذارد. زیرا که به همان پیمانه‌ای که

می‌پیمایید برای شما پیموده خواهدشد.» ۳۹ پس برای ایشان مثلی زد که «آیا می‌تواند کور، کور را راهنمایی کند؟ آیا هر دو در حفره‌ای نمی افتند؟ ۴۰ شاگرد از معلم خویش بهتر نیست لیکن هرکه کامل شده باشد، مثل استاد خود بود. ۴۱ و چرا خسی را که در چشم برادر تو است می‌بینی و چوبی را که در چشم خود داری نمی یابی؟ ۴۲ و چگونه بتوانی برادر خود را گویی‌ای برادر اجازت ده تا خس را از چشم تو برآورم و چوبی را که در چشم خود داری نمی بینی. ای ریاکار اول چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیکو خواهی دید تا خس را از چشم برادر خودبرآوری. ۴۳ «زیرا هیچ درخت نیکو میوه بد بارنمی آورد و نه درخت بد، میوه نیکو آورد. ۴۴ زیراکه هر درخت از میوه‌اش شناخته می‌شود از خارانجیر را نمی یابند و از بوته، انگور را نمی چینند. ۴۵ آدم نیکو از خزینه خوب دل خود چیز نیکوبرمی آورد و شخص شریر از خزینه بد دل خویش چیز بد بیرون می‌آورد. زیرا که از زیادتی دل زبان سخن می‌گوید. ۴۶ «و چون است که مرا خداوندا خداوندامی گویید و آنچه می‌گویم بعمل نمی آورید. ۴۷ هرکه نزد من آید و سخنان مرا شنود و آنها را به‌جا آورد، شما را نشان می‌دهم که به چه کس مشابهت دارد. ۴۸ مثل شخصی است که خانه‌ای می‌ساخت و زمین را کنده گود نمود و بنیادش رابر سنگ نهاد. پس چون سیلاب آمده، سیل بر آن خانه زور آورد، نتوانست آن را جنبش دهد زیراکه بر سنگ بنا شده بود. ۴۹ لیکن هرکه شنید وعمل نیاورد مانند شخصی است که خانه‌ای برروی زمین بی‌بنیاد بنا کرد که چون سیل بر آن صدمه زد، فور افتاد و خرابی آن خانه عظیم بود.»

۷ و چون همه سخنان خود را به سمع خلق به اتمام رسانید، وارد کفرناحوم شد. ۲ ویوزباشی را غلامی که عزیز او بود مریض ومشرف بر موت بود. ۳ چون خبر عیسی را شنید، مشایخ یهود را نزد وی فرستاده از او خواهش کرد که آمده غلام او را شفا بخشد. ۴ ایشان نزدعیسی آمده به الحاح نزد او التماس کرده گفتند: «مستحق است که این احسان را برایش به‌جاآوری. ۵ زیرا قوم ما را دوست می‌دارد و خودبرای ما کنیسه را ساخت.» ۶ پس عیسی با ایشان روانه شد و چون نزدیک به خانه رسید، یوزباشی چند نفر از دوستان خودرا نزد او فرستاده بدو گفت: «خداوندا زحمت مکش زیرا لایق آن نیستم که زیر سقف من درآیی. ۷ و از این سبب خود را لایق آن ندانستم که نزد تو آیم، بلکه سخنی بگو تا بنده من صحیح شود. ۸ زیرا که من نیز شخصی هستم زیر حکم ولشکریان زیر دست خود دارم. چون به یکی گویم برو، می‌رود و به دیگری بیا، می‌آید و به غلام خود این را بکن، می‌کند.» ۹ چون عیسی این راشنید، تعجب نموده به سوی آن جماعتی که از عقب او می‌آمدند روی گردانیده، گفت: «به شمامی گویم چنین ایمانی، در اسرائیل هم نیافته‌ام.» ۱۰ پس فرستادگان به خانه برگشته، آن غلام بیماررا صحیح یافتند. ۱۱ و دو روز بعد به شهری مسمی به نائین می‌رفت و بسیاری از شاگردان او و گروهی عظیم، همراهش می‌رفتند. ۱۲ چون نزدیک به دروازه شهر رسید، ناگاه میتی را که پسر یگانه بیوه‌زنی بود می‌بردند و انبوهی کثیر از اهل شهر، با وی می‌آمدند. ۱۳ چون خداوند او را دید، دلش بر اوبسوخت و به وی گفت: «گریان مباش.» ۱۴ و نزدیک آمده تابوت را لمس نمود وحاملان آن بایستادند. پس گفت: «ای جوان تو رامی گویم برخیز.» ۱۵ در ساعت آن مرده راست بنشست و سخن‌گفتن آغاز کرد و او را به مادرش سپرد. ۱۶ پس خوف همه را فراگرفت و خدا راتمجیدکنان می‌گفتند که «نبی‌ای بزرگ در میان مامبعوث شده و خدا از قوم خود تفقد نموده است.» ۱۷ پس این خبر درباره او در تمام یهودیه و جمیع آن مرز و بوم منتشر شد. ۱۸ و شاگردان یحیی او را از جمیع این وقایع مطلع ساختند. ۱۹ پس یحیی دو نفر از شاگردان خود را طلبیده، نزد عیسی فرستاده، عرض نمودکه «آیا تو آن آینده هستی یا منتظر دیگری باشیم؟» ۲۰ آن دو نفر نزد وی آمده، گفتند: «یحیی تعمیددهنده ما را نزد تو فرستاده، می‌گوید آیا تو آن آینده هستی یا منتظر دیگری باشیم.» ۲۱ در همان ساعت، بسیاری را از مرضهاو بلایا و ارواح پلید شفا داد و کوران بسیاری رابینایی بخشید. ۲۲ عیسی در جواب ایشان گفت: «بروید و یحیی را از آنچه دیده و شنیده‌اید خبردهید که کوران، بینا و لنگان خرامان و ابرصان طاهر و کران، شنوا و مردگان، زنده می‌گردند و به فقرا بشارت داده می‌شود. ۲۳ و خوشابحال کسی‌که در من لغزش نخورد.» ۲۴ و چون فرستادگان یحیی رفته بودند، درباره یحیی بدان جماعت آغاز سخن نهاد که «برای دیدن چه چیز به صحرا بیرون رفته بودید، آیا نی را که از باد در جنبش است؟ ۲۵ بلکه بجهت دیدن چه بیرون رفتید، آیا کسی را که به لباس نرم ملبس باشد؟ اینک آنانی که لباس فاخر می‌پوشندو عیاشی می‌کنند، در قصرهای سلاطین هستند. ۲۶ پس برای دیدن چه رفته بودید، آیا نبی‌ای را؟ بلی به شما می‌گویم کسی را که از نبی هم بزرگتراست. ۲۷ زیرا این است آنکه درباره وی مکتوب است، اینک من رسول خود را پیش روی تومی فرستم تا راه تو را پیش تو مهیا سازد. ۲۸ زیراکه شما را می‌گویم از اولاد زنان نبی‌ای بزرگتر ازیحیی تعمیددهنده نیست، لیکن آنکه در ملکوت خدا کوچکتر است از وی بزرگتر است.» ۲۹ وتمام قوم و باجگیران چون شنیدند، خدا راتمجید کردند زیرا که تعمید از یحیی یافته بودند. ۳۰ لیکن فریسیان و فقها اراده خدا را از خود ردنمودند زیرا که از وی تعمید نیافته بودند. ۳۱ آنگاه خداوند گفت: «مردمان این طبقه را به چه تشبیه کنم و مانند چه می‌باشند؟ ۳۲ اطفالی را می مانند که در بازارها نشسته، یکدیگر را صدازده می‌گویند، برای شما نواختیم رقص نکردید ونوحه گری کردیم گریه ننمودید. ۳۳ زیرا که یحیی تعمیددهنده آمد که نه نان می‌خورد و نه شراب می‌آشامید، می‌گویید دیو دارد. ۳۴ پسر انسان آمد که می‌خورد و می‌آشامد، می‌گویید اینک مردی است پرخور و باده پرست و دوست باجگیران و گناهکاران. ۳۵ اما حکمت از جمیع فرزندان خود مصدق می‌شود. ۳۶ و یکی از فریسیان از او وعده خواست که بااو غذا خورد پس به خانه فریسی درآمده بنشست. ۳۷ که ناگاه زنی که در آن شهر گناهکاربود، چون شنید که در خانه فریسی به غذا نشسته است شیشه‌ای از عطر آورده، ۳۸ در پشت سر اونزد پایهایش گریان بایستاد و شروع کرد به شستن پایهای او به اشک خود و خشکانیدن آنها به موی سر خود و

پایهای وی را بوسیده آنها را به عطرتدهین کرد. ۳۹ چون فریسی‌ای که
از او وعده خواسته بوداین را بدید، با خود می‌گفت که «این شخص
اگرنبی بودی هرآینه دانستی که این کدام و چگونه زن است که او را لمس
می‌کند، زیرا گناهکاری است.» ۴۰ عیسی جواب داده به وی گفت: «ای
شمعون چیزی دارم که به تو گویم.» گفت: «ای استاد بگو.» ۴۱ گفت:
«طلبکاری را دو بدهکار بودکه از یکی پانصد و از دیگری پنجاه دینار
طلب داشتی. ۴۲ چون چیزی نداشتند که ادا کنند، هر دو را بخشید. بگو
کدام‌یک از آن دو او را زیادترمحبت خواهد نمود.» ۴۳ شمعون در جواب
گفت: «گمان می‌کنم آنکه او را زیادتر بخشید.» به وی گفت: «نیکو
گفتی.» ۴۴ پس به سوی آن زن اشاره نموده به شمعون گفت: «این زن را
نمی بینی، به خانه تو آمدم آب بجهت پایهای من نیاوردی، ولی این زن
پایهای مرا به اشکها شست و به مویهای سر خود آنها راخشک کرد. ۴۵
مرا نبوسیدی، لیکن این زن ازوقتی که داخل شدم از بوسیدن پایهای من
بازنایستاد. ۴۶ سر مرا به روغن مسح نکردی، لیکن اوپایهای مرا به عطر
تدهین کرد. ۴۷ از این جهت به تو می‌گویم، گناهان او که بسیار است
آمرزیده شد، زیرا که محبت بسیار نموده است. لیکن آنکه آمرزش کمتر
یافت، محبت کمتر می‌نماید.» ۴۸ پس به آن زن گفت: «گناهان تو
آمرزیده شد.» ۴۹ و اهل مجلس در خاطر خود تفکر آغاز کردندکه این
کیست که گناهان را هم می‌آمرزد. ۵۰ پس به آن زن گفت: «ایمانت تو را
نجات داده است به سلامتی روانه شو.»

۸ و بعد از آن واقع شد که او در هر شهری ودهی گشته، موعظه
می‌نمود و به ملکوت خدا بشارت می‌داد و آن دوازده با وی می‌بودند. ۲ و
زنان چند که از ارواح پلید و مرضها شفا یافته بودند، یعنی مریم معروف به
مجدلیه که از اوهفت دیو بیرون رفته بودند، ۳ و یونا زوجه خوزا، ناظر
هیرودیس و سوسن و بسیاری از زنان دیگرکه از اموال خود او را خدمت
می‌کردند. ۴ و چون گروهی بسیار فراهم می‌شدند و از هرشهر نزد او
می‌آمدند مثلی آورده، گفت ۵ که «بزرگری بجهت تخم کاشتن بیرون
رفت. و وقتی که تخم می‌کاشت بعضی بر کناره راه ریخته شد وپایمال
شده، مرغان هوا آن را خوردند. ۶ وپاره‌ای بر سنگلاخ افتاده چون رویید از
آنجهت که رطوبتی نداشت خشک گردید. ۷ و قدری درمیان خارها
افکنده شد که خارها با آن نمو کرده آن را خفه نمود. ۸ و بعضی در زمین
نیکو پاشیده شده رویید و صد چندان ثمر آورد.» چون این بگفت ندا
درداد «هرکه گوش شنوا دارد بشنود.» ۹ پس شاگردانش از او سوال نموده،
گفتند که «معنی‌این مثل چیست؟» ۱۰ گفت: «شما رادانستن اسرار
ملکوت خدا عطا شده است و لیکن دیگران را به واسطه مثلها، تا نگریسته
نبینند وشنیده درک نکنند. ۱۱ اما مثل این است که تخم کلام خداست.
۱۲ و آنانی که در کنار راه هستندکسانی می‌باشند که چون می‌شنوند، فور
ابلیس آمده کلام را از دلهای ایشان می‌رباید، مبادا ایمان آورده نجات
یابند. ۱۳ و آنانی که بر سنگلاخ هستند کسانی می‌باشند که چون کلام
رامی شنوند آن را به شادی می‌پذیرند و اینها ریشه ندارند پس تا مدتی ایمان
می‌دارند و در وقت آزمایش، مرتد می‌شوند. ۱۴ اما آنچه در خارهاافتاد
اشخاصی می‌باشند که چون شنوند می‌روند و اندیشه های روزگار و دولت و
لذات آن ایشان راخفه می‌کند و هیچ میوه به‌کمال نمی رسانند. ۱۵
اما آنچه در زمین نیکو واقع گشت کسانی می‌باشند که کلام را به دل
راست و نیکو شنیده، آن را نگاه می‌دارند و با صبر، ثمر می‌آورند. ۱۶ «و
هیچ‌کس چراغ را افروخته، آن را زیرظرفی یا تختی پنهان نمی کند بلکه بر
چراغدان می‌گذارد تا هرکه داخل شود روشنی را ببیند. ۱۷ زیرا چیزی نهان
نیست که ظاهر نگردد و نه مستور که معلوم و هویدا نشود. ۱۸ پس
احتیاطنمایید که به چه طور می‌شنوید، زیرا هرکه داردبدو داده خواهد شد و
از آنکه ندارد آنچه گمان هم می‌برد که دارد، از او گرفته خواهد شد.» ۱۹
و مادر وبرادران او نزد وی آمده به‌سبب ازدحام خلق نتوانستند او را ملاقات
کنند. ۲۰ پس او را خبر داده گفتند: «مادر و برادرانت بیرون ایستاده
می‌خواهند تو را ببینند.» ۲۱ در جواب ایشان گفت: «مادر و برادران
من اینانند که کلام خدا را شنیده آن را به‌جا می‌آورند.» ۲۲ روزی از
روزها او با شاگردان خود به کشتی سوار شده، به ایشان گفت: «به سوی
آن کناردریاچه عبور بکنیم.» پس کشتی را حرکت دادند. ۲۳ و چون
می‌رفتند، خواب او را در ربود که ناگاه طوفان باد بر دریاچه فرود آمد،
بحدی که کشتی از آب پر می‌شد و ایشان در خطر افتادند. ۲۴ پس نزد
او آمده او را بیدار کرده، گفتند: «استادا، استادا، هلاک می‌شویم.» پس
برخاسته باد وتلاطم آب را نهیب داد تا ساکن گشت و آرامی پدید آمد.
۲۵ پس به ایشان گفت: «ایمان شما کجااست؟» ایشان ترسان و متعجب
شده با یکدیگرمی گفتند که «این چطور آدمی است که بادها وآب را هم
امر می‌فرماید و اطاعت او می‌کنند.» ۲۶ و به زمین جدریان که مقابل
جلیل است، رسیدند. ۲۷ چون به خشکی فرود آمد، ناگاه شخصی از آن
شهرکه از مدت مدیدی دیوهاداشتی و رخت نپوشیدی و در خانه نماندی
بلکه در قبرها منزل داشتی دچار وی گردید. ۲۸ چون عیسی را دید، نعره
زد و پیش او افتاده به آواز بلندگفت: «ای عیسی پسر خدای تعالی، مرا با
تو چه‌کار است؟ از تو التماس دارم که مرا عذاب ندهی.» ۲۹ زیرا که روح
خبیث را امر فرموده بودکه از آن شخص بیرون آید. چونکه بارها او راگرفته
بود، چنانکه هرچند او را به زنجیرها وکنده‌ها بسته نگاه می‌داشتند، بندها را
می‌گسیخت و دیو او را به صحرا می‌راند. ۳۰ عیسی از اوپرسیده، گفت:
«نام تو چیست؟» گفت: «لجئون.» زیرا که دیوهای بسیار داخل او شده
بودند. ۳۱ واز او استدعا کردند که ایشان را نفرماید که به هاویه روند.
(Abyssos g12) ۳۲ و در آن نزدیکی گله گراز بسیاری بودند که در کوه
می‌چریدند. پس از او خواهش نمودند که بدیشان اجازت دهد تا در آنها
داخل شوند. پس ایشان را اجازت داد. ۳۳ ناگاه دیوها از آن آدم بیرون
شده، داخل گرازان گشتند که آن گله ازبلندی به دریاچه جسته، خفه
شدند. ۳۴ چون گرازبانان ماجرا را دیدند فرار کردند و در شهر واراضی آن
شهرت دادند. ۳۵ پس مردم بیرون آمده تا آن واقعه را ببینندنزد عیسی
رسیدند و چون آدمی را که از او دیوهابیرون رفته بودند، دیدند که نزد
پایهای عیسی رخت پوشیده و عاقل گشته نشسته است ترسیدند. ۳۶ و

آنانی که این را دیده بودند ایشان راخبر دادند که آن دیوانه چطور شفا یافته بود. ۳۷ پس تمام خلق مرزوبوم جدریان از او خواهش نمودند که از نزد ایشان روانه شود، زیرا خوفی شدید بر ایشان مستولی شده بود. پس او به کشتی سوار شده مراجعت نمود. ۳۸ اما آن شخصی که دیوها از وی بیرون رفته بودند از او درخواست کرد که با وی باشد. لیکن عیسی او را روانه فرموده، گفت: ۳۹ «به خانه خود برگرد و آنچه خدا با تو کرده است حکایت کن.» پس رفته درتمام شهر از آنچه عیسی بدو نموده بود موعظه کرد. ۴۰ و چون عیسی مراجعت کرد خلق او راپذیرفتند زیرا جمیع مردم چشم به راه اومی داشتند. ۴۱ که ناگاه مردی، یایرس نام که رئیس کنیسه بود به پایهای عیسی افتاده، به اوالتماس نمود که به خانه او بیاید. ۴۲ زیرا که او رادختر یگانه‌ای قریب به دوازده ساله بود که مشرف بر موت بود. و چون می‌رفت خلق بر اوازدحام می‌نمودند. ۴۳ ناگاه زنی که مدت دوازده سال به استحاضه مبتلا بود و تمام مایملک خود را صرف اطبانموده و هیچ‌کس نمی توانست او را شفا دهد، ۴۴ از پشت سر وی آمده، دامن ردای او را لمس نمود که در ساعت جریان خونش ایستاد. ۴۵ پس عیسی گفت: «کیست که مرا لمس نمود.» چون همه انکار کردند، پطرس و رفقایش گفتند: «ای استاد مردم هجوم آورده بر تو ازدحام می‌کنند ومی گویی کیست که مرا لمس نمود؟» ۴۶ عیسی گفت: «البته کسی مرا لمس نموده است، زیرا که من درک کردم که قوتی از من بیرون شد.» ۴۷ چون آن زن دید که نمی تواند پنهان ماند، لرزان شده، آمد و نزد وی افتاده پیش همه مردم گفت که به چه سبب او را لمس نمود و چگونه فور شفا یافت. ۴۸ وی را گفت: «ای دختر خاطرجمع دار، ایمانت تو را شفا داده است، به سلامتی برو.» ۴۹ و این سخن هنوز بر زبان او بود که یکی ازخانه رئیس کنیسه آمده به وی گفت: «دخترت مرد. دیگر استاد را زحمت مده.» ۵۰ چون عیسی این را شنید توجه نموده به وی گفت: «ترسان مباش، ایمان آور و بس که شفا خواهد یافت.» ۵۱ و چون داخل خانه شد، جز پطرس و یوحنا ویعقوب و پدر و مادر دختر هیچ‌کس را نگذاشت که به اندرون آید. ۵۲ و چون همه برای او گریه وزاری می‌کردند او گفت: «گریان مباشید نمرده بلکه خفته است.» ۵۳ پس به او استهزا کردندچونکه می‌دانستند که مرده است. ۵۴ پس او همه را بیرون کرد و دست دختر را گرفته صدا زد وگفت: «ای دختر برخیز.» ۵۵ و روح او برگشت وفور برخاست. پس عیسی فرمود تا به وی خوراک دهند. ۵۶ و پدر و مادر او حیران شدند. پس ایشان را فرمود که هیچ‌کس را از این ماجراخبر ندهند.

۹ پس دوازده شاگرد خود را طلبیده، به ایشان قوت و قدرت بر جمیع دیوها و شفادادن امراض عطا فرمود. ۲ و ایشان را فرستاد تا به ملکوت خدا موعظه کنند و مریضان را صحت بخشند. ۳ و بدیشان گفت: «هیچ‌چیز بجهت راه برمدارید نه عصا و نه توشه‌دان و نه نان و نه پول ونه برای یک نفر دو جامه. ۴ و به هرخانه‌ای که داخل شوید همان جا بمانید تا از آن موضع روانه شوید. ۵ و هرکه شما را نپذیرد، وقتی که از آن شهر بیرون شوید خاک پایهای خود را نیزبیفشانید تا بر ایشان شهادتی شود.» ۶ پس بیرون شده در دهات می‌گشتند و بشارت می‌دادند و درهرجا صحت می‌بخشیدند. ۷ اما هیرودیس تیترارک، چون خبر تمام این وقایع را شنید مضطرب شد، زیرا بعضی می‌گفتندکه یحیی از مردگان برخاسته است، ۸ و بعضی که الیاس ظاهر شده و دیگران، که یکی از انبیای پیشین برخاسته است. ۹ اما هیرودیس گفت «سریحیی را از تنش من جدا کردم ولی این کیست که درباره او چنین خبر می‌شنوم» و طالب ملاقات وی می‌بود. ۱۰ و چون رسولان مراجعت کردند، آنچه کرده بودند بدو بازگفتند. پس ایشان را برداشته به ویرانه‌ای نزدیک شهری که بیت صیدا نام داشت به خلوت رفت. ۱۱ اما گروهی بسیار اطلاع یافته در عقب وی شتافتند. پس ایشان را پذیرفته، ایشان را از ملکوت خدا اعلام می‌نمود و هرکه احتیاج به معالجه می‌داشت صحت می‌بخشید. ۱۲ و چون روز رو به زوال نهاد، آن دوازده نزدوی آمده، گفتند: «مردم را مرخص فرما تا به دهات و اراضی این حوالی رفته منزل و خوراک برای خویشتن پیدا نمایند، زیرا که در اینجا درصحرا می‌باشیم.» ۱۳ او بدیشان گفت: «شماایشان را غذا دهید.» گفتند: «ما را جز پنج نان و دوماهی نیست مگر برویم و بجهت جمیع این گروه غذا بخریم.» ۱۴ زیرا قریب به پنجهزار مرد بودند. پس به شاگردان خود گفت که ایشان را پنجاه پنجاه، دسته دسته، بنشانند.» ۱۵ ایشان همچنین کرده همه را نشانیدند. ۱۶ پس آن پنج نان و دوماهی را گرفته، به سوی آسمان نگریست و آنها رابرکت داده، پاره نمود و به شاگردان خود داد تاپیش مردم گذارند. ۱۷ پس همه خورده سیرشدند. و دوازده سبد پر از پاره های باقی‌مانده برداشتند. ۱۸ و هنگامی که او به تنهایی دعا می‌کرد وشاگردانش همراه او بودند، از ایشان پرسیده، گفت: «مردم مرا که می‌دانند؟» ۱۹ در جواب گفتند: «یحیی تعمیددهنده و بعضی الیاس ودیگران می‌گویند که یکی از انبیای پیشین برخاسته است.» ۲۰ بدیشان گفت: «شما مرا که می‌دانید؟» پطرس در جواب گفت: «مسیح خدا.» ۲۱ پس ایشان را قدغن بلیغ فرمود که هیچ‌کس را از این اطلاع مدهید. ۲۲ و گفت: «لازم است که پسر انسان زحمت بسیار بیند و از مشایخ وروسای کهنه و کاتبان رد شده کشته شود و روزسوم برخیزد.» ۲۳ پس به همه گفت: «اگر کسی بخواهد مراپیروی کند می‌باید نفس خود را انکار نموده، صلیب خود را هر روزه بردارد و مرا متابعت کند. ۲۴ زیرا هرکه بخواهد جان خود را خلاصی دهدآن را هلاک سازد و هر کس جان خود را بجهت من تلف کرد، آن را نجات خواهد داد. ۲۵ زیراانسان را چه فایده دارد که تمام جهان را ببرد ونفس خود را بر باد دهد یا آن را زیان رساند. ۲۶ زیرا هرکه از من و کلام من عار دارد پسر انسان نیز وقتی که در جلال خود و جلال پدر و ملائکه مقدسه آید از او عار خواهد داشت. ۲۷ لیکن هرآینه به شما می‌گویم که بعضی از حاضرین دراینجا هستند که تا ملکوت خدا را نبینند ذائقه موت را نخواهند چشید.» ۲۸ و از این کلام قریب به هشت روز گذشته بود که پطرس و یوحنا و یعقوب را برداشته برفراز کوهی برآمد تا دعا کند. ۲۹ و چون دعامی کرد هیات چهره او متبدل گشت و لباس اوسفید و درخشان شد. ۳۰ که ناگاه دو مرد یعنی موسی و الیاس با وی ملاقات کردند. ۳۱

و به هیات جلالی ظاهر شده درباره رحلت او که می‌بایست به زودی در اورشلیم واقع شود گفتگومی کردند. ۳۲ اما پطرس و رفقایش را خواب در ربود. پس بیدار شده جلال او و آن دو مرد را که با وی بودند، دیدند. ۳۳ و چون آن دو نفر از او جدامی شدند، پطرس به عیسی گفت که «ای استاد، بودن ما در اینجا خوب است. پس سه سایبان بسازیم یکی برای تو و یکی برای موسی ودیگری برای الیاس.» زیرا که نمی دانست چه می‌گفت. ۳۴ و این سخن هنوز بر زبانش می‌بود که ناگاه ابری پدیدار شده بر ایشان سایه افکند وچون داخل ابر می‌شدند، ترسان گردیدند. ۳۵ آنگاه صدایی از ابر برآمد که «این است پسرحبیب من، او را بشنوید.» ۳۶ و چون این آوازرسید عیسی را تنها یافتند و ایشان ساکت ماندندو از آنچه دیده بودند هیچ‌کس را در آن ایام خبرندادند. ۳۷ و در روز بعد چون ایشان از کوه به زیرآمدند، گروهی بسیار او را استقبال نمودند. ۳۸ که ناگاه مردی از آن میان فریادکنان گفت: «ای استادبه تو التماس می‌کنم که بر پسر من لطف فرمایی زیرا یگانه من است. ۳۹ که ناگاه روحی او رامی گیرد و دفعه صیحه می‌زند و کف کرده مصروع می‌شود و او را فشرده به دشواری رها می‌کند. ۴۰ و از شاگردانت درخواست کردم که او را بیرون کنند نتوانستند.» ۴۱ عیسی در جواب گفت: «ای فرقه بی‌ایمان کج روش، تا کی با شما باشم و متحمل شما گردم. پسر خود را اینجا بیاور.» ۴۲ و چون او می‌آمددیو او را دریده مصروع نمود. اما عیسی آن روح خبیث را نهیب داده طفل را شفا بخشید وبه پدرش سپرد. ۴۳ و همه از بزرگی خدامتحیر شدند و وقتی که همه از تمام اعمال عیسی متعجب شدند به شاگردان خودگفت: ۴۴ «این سخنان را در گوشهای خود فراگیریدزیرا که پسر انسان به‌دستهای مردم تسلیم خواهدشد.» ۴۵ ولی این سخن را درک نکردند و از ایشان مخفی داشته شد که آن را نفهمند و ترسیدند که آن را از وی بپرسند. ۴۶ و در میان ایشان مباحثه شد که کدام‌یک ازما بزرگتر است. ۴۷ عیسی خیال دل ایشان راملتفت شده طفلی بگرفت و او را نزد خود برپاداشت. ۴۸ و به ایشان گفت: «هرکه این طفل را به نام من قبول کند، مرا قبول کرده باشد و هرکه مراپذیرد، فرستنده مرا پذیرفته باشد. زیرا هرکه ازجمیع شما کوچکتر باشد، همان بزرگ خواهدبود.» ۴۹ یوحنا جواب داده گفت: «ای استادشخصی را دیدیم که به نام تو دیوها را اخراج می‌کند و او را منع نمودیم، از آن رو که پیروی مانمی کند.» ۵۰ عیسی بدو گفت: «او را ممانعت مکنید. زیرا هرکه ضد شما نیست با شماست.» ۵۱ و چون روزهای صعود او نزدیک می‌شدروی خود را به عزم ثابت به سوی اورشلیم نهاد. ۵۲ پس رسولان پیش از خود فرستاده، ایشان رفته به بلدی از بلاد سامریان وارد گشتند تا برای اوتدارک بینند. ۵۳ اما او را جای ندادند از آن رو که عازم اورشلیم می‌بود. ۵۴ و چون شاگردان او، یعقوب و یوحنا این را دیدند گفتند: «ای خداوند آیا می‌خواهی بگوییم که آتش از آسمان باریده اینها را فروگیرد چنانکه الیاس نیز کرد؟ ۵۵ آنگاه روی گردانیده بدیشان گفت: «نمی دانید که شما ازکدام نوع روح هستید. ۵۶ زیرا که پسر انسان نیامده است تا جان مردم را هلاک سازد بلکه تانجات دهد.» پس به قریه‌ای دیگر رفتند. ۵۷ و هنگامی که ایشان می‌رفتند در اثنای راه شخصی بدو گفت: «خداوندا هر جا روی تو رامتابعت کنم.» ۵۸ عیسی به وی گفت: «روباهان راسوراخها است و مرغان هوا را آشیانه‌ها، لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست.» ۵۹ و به دیگری گفت: «از عقب من بیا.» گفت: «خداونداول مرا رخصت ده تا بروم پدر خود را دفن کنم.» ۶۰ عیسی وی را گفت: «بگذار مردگان مردگان خود را دفن کنند. اما تو برو و به ملکوت خداموعظه کن.» ۶۱ و کسی دیگر گفت: «خداوندا تورا پیروی می‌کنم لیکن اول رخصت ده تا اهل خانه خود را وداع نمایم.» ۶۲ عیسی وی را گفت: «کسی‌که دست را به شخم زدن دراز کرده از پشت سر نظر کند، شایسته ملکوت خدا نمی باشد.»

۱۰ و بعد از این امور، خداوند هفتاد نفر دیگر را نیز تعیین فرموده، ایشان را جفت جفت پیش روی خود به هر شهری و موضعی که خود عزیمت آن داشت، فرستاد. ۲ پس بدیشان گفت: «حصاد بسیار است و عمله کم. پس ازصاحب حصاد درخواست کنید تا عمله ها برای حصاد خود بیرون نماید. ۳ بروید، اینک من شما را چون بره‌ها در میان گرگان می‌فرستم. ۴ وکیسه و توشه‌دان و کفشها با خود برمدارید وهیچ‌کس را در راه سلام منمایید، ۵ و در هرخانه‌ای که داخل شوید، اول گویید سلام بر این خانه باد. ۶ پس هرگاه ابن السلام در آن خانه باشد، سلام شما بر آن قرار گیرد والا به سوی شما راجع شود. ۷ و در آن خانه توقف نمایید و از آنچه دارند بخورید و بیاشامید، زیرا که مزدور مستحق اجرت خود است و از خانه به خانه نقل مکنید. ۸ ودر هر شهری که رفتید و شما را پذیرفتند، از آنچه پیش شما گذارند بخورید. ۹ و مریضان آنجا راشفا دهید و بدیشان گویید ملکوت خدا به شمانزدیک شده است. ۱۰ لیکن در هر شهری که رفتیدو شما را قبول نکردند، به کوچه های آن شهربیرون شده بگویید، ۱۱ حتی خاکی که از شهرشما بر ما نشسته است، بر شما می‌افشانیم. لیکن این را بدانید که ملکوت خدا به شما نزدیک شده است. ۱۲ و به شما می‌گویم که حالت سدوم در آن روز، از حالت آن شهر سهل تر خواهد بود. ۱۳ وای بر توای خورزین؛ وای بر توای بیت صیدا، زیرا اگر معجزاتی که در شما ظاهر شددر صور و صیدون ظاهر می‌شد، هرآینه مدتی درپلاس و خاکستر نشسته، توبه می‌کردند. ۱۴ لیکن حالت صور و صیدون در روز جزا، از حال شماآسانتر خواهد بود. ۱۵ و توای کفرناحوم که سر به آسمان افراشته‌ای، تا به جهنم سرنگون خواهی شد. (Hadēs g86) ۱۶ آنکه شما را شنود، مرا شنیده و کسی‌که شما را حقیر شمارد مرا حقیر شمرده و هرکه مراحقیر شمارد فرستنده مرا حقیر شمرده باشد.» ۱۷ پس آن هفتاد نفر با خرمی برگشته گفتند: «ای خداوند، دیوها هم به اسم تو اطاعت مامی کنند.» ۱۸ بدیشان گفت: «من شیطان را دیدم که چون برق از آسمان می‌افتد. ۱۹ اینک شما راقوت می‌بخشم که ماران و عقربها و تمامی قوت دشمن را پایمال کنید و چیزی به شما ضرر هرگزنخواهد رسانید. ۲۰ ولی از این شادی مکنید که ارواح اطاعت شما می‌کنند بلکه بیشتر شاد باشیدکه نامهای شما در آسمان مرقوم

است.» ۲۱ در همان ساعت، عیسی در روح وجدنموده گفت: «ای پدر مالک آسمان و زمین، تو راسپاس می‌کنم که این امور را از دانایان وخردمندان مخفی داشتی و بر کودکان مکشوف ساختی. بلی‌ای پدر، چونکه همچنین منظور نظرتو افتاد.» ۲۲ و به سوی شاگردان خود توجه نموده گفت: «همه‌چیز را پدر به من سپرده است. وهیچ‌کس نمی شناسد که پسر کیست، جز پدر و نه که پدر کیست، غیر از پسر و هرکه پسر بخواهدبرای او مکشوف سازد.» ۲۳ و در خلوت به شاگردان خود التفات فرموده گفت: «خوشابحال چشمانی که آنچه شما می‌بینید، می‌بینند. ۲۴ زیرابه شما می‌گویم بسا انبیا و پادشاهان می‌خواستندآنچه شما می‌بینید، بنگرند و ندیدند و آنچه شمامی شنوید، بشنوند و نشنیدند.» ۲۵ ناگاه یکی از فقها برخاسته از روی امتحان به وی گفت: «ای استاد چه کنم تا وارث حیات جاودانی گردم؟» (aiōnios g166) ۲۶ به وی گفت: «در تورات چه نوشته شده است و چگونه می‌خوانی؟» ۲۷ جواب داده، گفت: «اینکه خداوند خدای خود را به تمام دل و تمام نفس و تمام توانایی و تمام فکر خودمحبت نما و همسایه خود را مثل نفس خود.» ۲۸ گفت: «نیکو جواب گفتی. چنین بکن که خواهی زیست.» ۲۹ لیکن او چون خواست خودرا عادل نماید، به عیسی گفت: «و همسایه من کیست؟» ۳۰ عیسی در جواب وی گفت: «مردی که ازاورشلیم به سوی اریحا می‌رفت، به‌دستهای دزدان افتاد و او را برهنه کرده مجروح ساختند واو را نیم مرده واگذارده برفتند. ۳۱ اتفاق کاهنی ازآن راه می‌آمد، چون او را بدید از کناره دیگرفت. ۳۲ همچنین شخصی لاوی نیز از آنجا عبورکرده نزدیک آمد و بر او نگریسته از کناره دیگربرفت. ۳۳ «لیکن شخصی سامری که مسافر بود نزدوی آمده چون او را بدید، دلش بر وی بسوخت. ۳۴ پس پیش آمده بر زخمهای او روغن و شراب ریخته آنها را بست واو را بر مرکب خود سوارکرده به‌کاروانسرای رسانید و خدمت او کرد. ۳۵ بامدادان چون روانه می‌شد، دو دینار درآورده به‌سرایدار داد و بدو گفت این شخص را متوجه باش و آنچه بیش از این خرج کنی، در حین مراجعت به تو دهم. ۳۶ «پس به نظر تو کدام‌یک از این سه نفرهمسایه بود با آن شخص که به‌دست دزدان افتاد؟» ۳۷ گفت: «آنکه بر او رحمت کرد.» عیسی وی را گفت: «برو و تو نیز همچنان کن.» ۳۸ و هنگامی که می‌رفتند او وارد بلدی شد وزنی که مرتاه نام داشت، او را به خانه خودپذیرفت. ۳۹ و او را خواهری مریم نام بود که نزدپایهای عیسی نشسته کلام او را می‌شنید. ۴۰ امامرتاه بجهت زیادتی خدمت مضطرب می‌بود. پس نزدیک آمده، گفت: «ای خداوند آیا تو راباکی نیست که خواهرم مرا واگذارد که تنهاخدمت کنم، او را بفرما تا مرا یاری کند.» ۴۱ عیسی در جواب وی گفت: «ای مرتاه، ای مرتاه تو در چیزهای بسیار اندیشه و اضطراب داری. ۴۲ لیکن یک چیز لازم است و مریم آن نصیب خوب را اختیار کرده است که از او گرفته نخواهد شد.»

۱۱ و هنگامی که او در موضعی دعا می‌کردچون فارغ شد، یکی از شاگردانش به وی گفت: «خداوندا دعا کردن را به ما تعلیم نما، چنانکه یحیی شاگردان خود را بیاموخت.» ۲ بدیشان گفت: «هرگاه دعا کنید گوییدای پدرما که در آسمانی، نام تو مقدس باد. ملکوت توبیاید. اراده تو چنانکه در آسمان است در زمین نیزکرده شود. ۳ نان کفاف ما را روز به روز به ما بده. ۴ و گناهان ما را ببخش زیرا که ما نیز هر قرضدار خود را می‌بخشیم. و ما را در آزمایش میاور، بلکه ما را از شریر رهایی ده.» ۵ و بدیشان گفت: «کیست از شما که دوستی داشته باشد و نصف شب نزد وی آمده بگویدای دوست سه قرص نان به من قرض ده، ۶ چونکه یکی از دوستان من از سفر بر من وارد شده وچیزی ندارم که پیش او گذارم. ۷ پس او از اندرون در جواب گوید مرا زحمت مده، زیرا که الان دربسته است و بچه های من در رختخواب با من خفته‌اند نمی توانم برخاست تا به تو دهم. ۸ به شمامی گویم هرچند به علت دوستی برنخیزد تا بدودهد، لیکن بجهت لجاجت خواهد برخاست و هرآنچه حاجت دارد، بدو خواهد داد. ۹ «و من به شما می‌گویم سوال کنید که به شماداده خواهد شد. بطلبید که خواهید یافت. بکوبیدکه برای شما بازکرده خواهد شد. ۱۰ زیرا هرکه سوال کند، یابد و هرکه بطلبد، خواهد یافت وهرکه کوبد، برای او باز کرده خواهد شد. ۱۱ وکیست از شما که پدر باشد و پسرش از او نان خواهد، سنگی بدو دهد یا اگر ماهی خواهد، به عوض ماهی ماری بدو بخشد، ۱۲ یا اگرتخم‌مرغی بخواهد، عقربی بدو عطا کند. ۱۳ پس اگر شما با آنکه شریر هستید می‌دانید چیزهای نیکو را به اولاد خود باید داد، چند مرتبه زیادترپدر آسمانی شما روح‌القدس را خواهد داد به هرکه از او سوال کند.» ۱۴ و دیوی را که گنگ بود بیرون می‌کرد وچون دیو بیرون شد، گنگ گویا گردید و مردم تعجب نمودند. ۱۵ لیکن بعضی از ایشان گفتند که «دیوها را به یاری بعلزبول رئیس دیوها بیرون می‌کند.» ۱۶ و دیگران از روی امتحان آیتی آسمانی از او طلب نمودند. ۱۷ پس او خیالات ایشان را درک کرده بدیشان گفت: «هر مملکتی که برخلاف خود منقسم شود، تباه گردد و خانه‌ای که بر خانه منقسم شود، منهدم گردد. ۱۸ پس شیطان نیز اگر به ضد خود منقسم شود سلطنت اوچگونه پایدار بماند. زیرا می‌گویید که من به اعانت بعلزبول دیوها را بیرون می‌کنم. ۱۹ پس اگرمن دیوها را به وساطت بعلزبول بیرون می‌کنم، پسران شما به وساطت که آنها را بیرون می‌کنند؟ از اینجهت ایشان داوران بر شما خواهند بود. ۲۰ لیکن هرگاه به انگشت خدا دیوها را بیرون می‌کنم، هرآینه ملکوت خدا ناگهان بر شما آمده است. ۲۱ وقتی که مرد زورآور سلاح پوشیده خانه خود را نگاه دارد، اموال او محفوظ می‌باشد. ۲۲ اما چون شخصی زورآورتر از او آید بر او غلبه یافته همه اسلحه او را که بدان اعتماد می‌داشت، از او می‌گیرد و اموال او را تقسیم می‌کند. ۲۳ کسی‌که با من نیست، برخلاف من است و آنکه با من جمع نمی کند، پراکنده می‌سازد. ۲۴ چون روح پلید از انسان بیرون آید به مکانهای بی‌آب بطلب آرامی گردش می‌کند وچون نیافت می‌گوید به خانه خود که از آن بیرون آمدم برمی گردم. ۲۵ پس چون آید، آن را جاروب کرده شده و آراسته می‌بیند. ۲۶ آنگاه می‌رود وهفت روح دیگر، شریرتر از خود برداشته داخل شده در آنجا ساکن می‌گردد و اواخر آن شخص ازاوائلش بدتر می‌شود.» ۲۷ چون او این سخنان را

می‌گفت، زنی از آن میان به آواز بلند وی را گفت «خوشابحال آن رحمی
که تو را حمل کرد و پستانهایی که مکیدی.» ۲۸ لیکن او گفت: «بلکه
خوشابحال آنانی که کلام خدا را می‌شنوند و آن را حفظمی کنند.» ۲۹ و
هنگامی که مردم بر او ازدحام می‌نمودند، سخن‌گفتن آغاز کرد که «اینان
فرقه‌ای شریرند که آیتی طلب می‌کنند و آیتی بدیشان عطا نخواهدشد، جز
آیت یونس نبی. ۳۰ زیرا چنانکه یونس برای اهل نینوا آیت شد، همچنین
پسر انسان نیزبرای این فرقه خواهد بود. ۳۱ ملکه جنوب در روزداوری با
مردم این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین
آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و اینک در اینجا کسی بزرگتر ازسلیمان
است. ۳۲ مردم نینوا در روز داوری با این طبقه برخاسته بر ایشان حکم
خواهند کرد زیرا که به موعظه یونس توبه کردند و اینک در اینجا کسی
بزرگتر از یونس است. ۳۳ و هیچ‌کس چراغی نمی افروزد تا آن را درپنهانی
یا زیر پیمانه‌ای بگذارد، بلکه بر چراغدان، تا هرکه داخل شود روشنی را
بیند. ۳۴ چراغ بدن چشم است، پس مادامی که چشم تو بسیط است
تمامی جسدت نیز روشن است و لیکن اگر فاسدباشد، جسد تو نیز تاریک
بود. ۳۵ پس باحذر باش مبادا نوری که در تو است، ظلمت باشد. ۳۶
بنابراین هرگاه تمامی جسم تو روشن باشد وذره‌ای ظلمت نداشته باشد
همه‌اش روشن خواهد بود، مثل وقتی که چراغ به تابش خود، تورا روشنایی
می‌دهد.» ۳۷ و هنگامی که سخن می‌گفت یکی ازفریسیان از او وعده
خواست که در خانه اوچاشت بخورد. پس داخل شده بنشست. ۳۸
امافریسی چون دید که پیش از چاشت دست نشست، تعجب نمود. ۳۹
خداوند وی را گفت: «همانا شمای فریسیان بیرون پیاله و بشقاب راطاهر
می‌سازید ولی درون شما پر از حرص وخباثت است. ۴۰ ای احمقان آیا او
که بیرون راآفرید، اندرون را نیز نیافرید؟ ۴۱ بلکه از آنچه دارید، صدقه
دهید که اینک همه‌چیز برای شماطاهر خواهد گشت. ۴۲ وای بر شمای
فریسیان که ده‌یک از نعناع و سداب و هر قسم سبزی رامی دهید و از
دادرسی و محبت خدا تجاوزمی نمایید، اینها را می‌باید به‌جا آورید و آنها
رانیز ترک نکنید. ۴۳ وای بر شمای فریسیان که صدر کنایس و سلام در
بازارها را دوست می‌دارید. ۴۴ وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار زیرا
که مانند قبرهای پنهان شده هستید که مردم بر آنها راه می‌روند و نمی
دانند.» ۴۵ آنگاه یکی از فقها جواب داده گفت: «ای معلم، بدین
سخنان ما را نیز سرزنش می‌کنی؟» ۴۶ گفت «وای بر شما نیزای فقها زیرا
که بارهای گران را بر مردم می‌نهید و خود بر آن بارها، یک انگشت خود را
نمی گذارید. ۴۷ وای بر شما زیراکه مقابر انبیا را بنا می‌کنید و پدران شما
ایشان راکشتند. ۴۸ پس به‌کارهای پدران خود شهادت می‌دهید و از آنها
راضی هستید، زیرا آنها ایشان را کشتند و شما قبرهای ایشان را می‌سازید.
۴۹ ازاین‌رو حکمت خدا نیز فرموده است که به سوی ایشان انبیا و رسولان
می‌فرستم و بعضی از ایشان را خواهند کشت و بر بعضی جفا کرد، ۵۰ تا
انتقام خون جمیع انبیا که از بنای عالم ریخته شد از این طبقه گرفته شود.
۵۱ از خون هابیل تا خون زکریاکه در میان مذبح و هیکل کشته شد.
بلی به شمامی گویم که از این فرقه بازخواست خواهد شد. ۵۲ وای بر
شمای فقها، زیرا کلید معرفت رابرداشته‌اید که خود داخل نمی شوید و
داخل‌شوندگان را هم مانع می‌شوید.» ۵۳ و چون او این سخنان را بدیشان
می‌گفت، کاتبان و فریسیان با او بشدت درآویختند و درمطالب بسیار
سوالها از او می‌کردند. ۵۴ و در کمین او می‌بودند تا نکته‌ای از زبان او
گرفته مدعی اوبشوند.

۱۲ و در آن میان، وقتی که هزاران از خلق جمع شدند، به نوعی که
یکدیگر راپایمال می‌کردند، به شاگردان خود به سخن‌گفتن شروع کرد.
«اول آنکه از خمیرمایه فریسیان که ریاکاری است احتیاط کنید. ۲ زیرا
چیزی نهفته نیست که آشکار نشود و نه مستوری که معلوم نگردد. ۳
بنابراین آنچه در تاریکی گفته‌اید، درروشنایی شنیده خواهد شد و آنچه در
خلوتخانه در گوش گفته‌اید بر پشت بامها ندا شود. ۴ لیکن‌ای دوستان
من، به شما می‌گویم از قاتلان جسم که قدرت ندارند بیشتر از این بکنند،
ترسان مباشید. ۵ بلکه به شما نشان می‌دهم که از که باید ترسید، از او
بترسید که بعد از کشتن، قدرت دارد که به جهنم بیفکند. بلی به شما
می‌گویم از او بترسید. **(Geenna g1067)** ۶ آیا پنج گنجشک به دو فلس
فروخته نمی شود وحال آنکه یکی از آنها نزد خدا فراموش نمی شود؟ ۷
بلکه مویهای سر شما همه شمرده شده است. پس بیم مکنید، زیرا که از
چندان گنجشک بهتر هستید. ۸ «لیکن به شما می‌گویم هرکه نزد مردم به
من اقرار کند، پسر انسان نیز پیش فرشتگان خدا او رااقرار خواهد کرد. ۹
اما هرکه مرا پیش مردم انکارکند، نزد فرشتگان خدا انکار کرده خواهد شد.
۱۰ و هرکه سخنی برخلاف پسر انسان گوید، آمرزیده شود. اما هرکه به
روح‌القدس کفر گویدآمرزیده نخواهد شد. ۱۱ و چون شما را درکنایس و به
نزد حکام و دیوانیان برند، اندیشه مکنید که چگونه و به چه نوع حجت
آورید یا چه بگویید. ۱۲ زیرا که در همان ساعت روح‌القدس شما را خواهد
آموخت که چه باید گفت.» ۱۳ و شخصی از آن جماعت به وی گفت:
«ای استاد، برادر مرا بفرما تا ارث پدر را با من تقسیم کند.» ۱۴ به
وی گفت: «ای مرد که مرا بر شما داوریا مقسم قرار داده است؟» ۱۵
پس بدیشان گفت: «زنهار از طمع بپرهیزید زیرا اگرچه اموال کسی زیاد
شود، حیات او از اموالش نیست.» ۱۶ و مثلی برای ایشان آورده، گفت:
«شخصی دولتمند را از املاکش محصول وافر پیدا شد. ۱۷ پس با خود
اندیشیده، گفت چه کنم؟ زیراجایی که محصول خود را انبار کنم، ندارم.
۱۸ پس گفت چنین می‌کنم انبارهای خود را خراب کرده، بزرگتر بنا می‌کنم
و در آن تمامی حاصل و اموال خود را جمع خواهم کرد. ۱۹ و نفس خود
راخواهم گفت که‌ای جان اموال فراوان اندوخته شده بجهت چندین سال
داری. الحال بیارام و به اکل و شرب و شادی بپرداز. ۲۰ خدا وی را
گفت‌ای احمق در همین شب جان تو را از تو خواهندگرفت، آنگاه آنچه
اندوخته‌ای، از آن که خواهدبود؟ ۲۱ همچنین است هر کسی‌که برای
خودذخیره کند و برای خدا دولتمند نباشد.» ۲۲ پس به شاگردان خود
گفت: «از این جهت به شما می‌گویم که اندیشه مکنید بجهت جان
خودکه چه بخورید و نه برای بدن که چه بپوشید. ۲۳ جان از خوراک و

بدن از پوشاک بهتر است. ۲۴ کلاغان را ملاحظه کنید که نه زراعت می‌کنندو نه حصاد و نه گنجی و نه انباری دارند و خدا آنهارا می‌پروراند. آیا شما به چند مرتبه از مرغان بهترنیستید؟ ۲۵ و کیست از شما که به فکر بتواندذراعی بر قامت خود افزاید. ۲۶ پس هرگاه توانایی کوچکترین کاری را ندارید چرا برای مابقی می اندیشید. ۲۷ سوسنهای چمن را بنگریدچگونه نمو می‌کنند و حال آنکه نه زحمت می‌کشند و نه می‌ریسند، اما به شما می‌گویم که سلیمان با همه جلالش مثل یکی از اینها پوشیده نبود. ۲۸ پس هرگاه خدا علفی را که امروز درصحرا است و فردا در تنور افکنده می‌شود چنین می‌پوشاند، چقدر بیشتر شما راای سست‌ایمانان. ۲۹ پس شما طالب مباشید که چه بخوریدیا چه بیاشامید و مضطرب مشوید. ۳۰ زیرا که امت های جهان، همه این چیزها را می‌طلبند، لیکن پدر شما می‌داند که به این چیزها احتیاج دارید. ۳۱ بلکه ملکوت خدا را طلب کنید که جمیع این چیزها برای شما افزوده خواهد شد. ۳۲ ترسان مباشیدای گله کوچک، زیرا که مرضی پدر شما است که ملکوت را به شما عطافرماید. ۳۳ آنچه دارید بفروشید و صدقه دهید وکیسه‌ها بسازید که کهنه نشود و گنجی را که تلف نشود، در آسمان جایی که دزد نزدیک نیاید و بیدتباه نسازد. ۳۴ زیرا جایی که خزانه شما است، دل شما نیز در آنجا می‌باشد. ۳۵ کمرهای خود را بسته چراغهای خود راافروخته بدارید. ۳۶ و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را می‌کشند که چه وقت ازعروسی مراجعت کند تا هروقت آید و در رابکوبد، بی‌درنگ برای او بازکنند. ۳۷ خوشابحال آن غلامان که آقای ایشان چون آید ایشان را بیداریابد. هر آینه به شما می‌گویم که کمر خود را بسته ایشان را خواهد نشانید و پیش آمده، ایشان راخدمت خواهد کرد. ۳۸ و اگر در پاس دوم یا سوم از شب بیاید و ایشان را چنین یابد، خوشا بحال آن غلامان. ۳۹ اما این را بدانید که اگر صاحب‌خانه می‌دانست که دزد در چه ساعت می‌آید، بیدارمی ماند و نمی گذاشت که به خانه‌اش نقب زنند. ۴۰ پس شما نیز مستعد باشید، زیرا در ساعتی که گمان نمی برید پسر انسان می‌آید.» ۴۱ پطرس به وی گفت: «ای خداوند، آیا این مثل را برای ما زدی یا بجهت همه.» ۴۲ خداوندگفت: «پس کیست آن ناظر امین و دانا که مولای اووی را بر سایر خدام خود گماشته باشد تا آذوقه را در وقتش به ایشان تقسیم کند. ۴۳ خوشابحال آن غلام که آقایش چون آید، او را در چنین کارمشغول یابد. ۴۴ هرآینه به شما می‌گویم که او رابر همه مایملک خود خواهد گماشت. ۴۵ لیکن اگر آن غلام در خاطر خود گوید، آمدن آقایم به طول می‌انجامد و به زدن غلامان و کنیزان و به خوردن و نوشیدن و میگساریدن شروع کند، ۴۶ هرآینه مولای آن غلام آید، در روزی که منتظر او نباشد و در ساعتی که او نداند و او را دوپاره کرده نصیبش را با خیانتکاران قرار دهد. ۴۷ «اما آن غلامی که اراده مولای خویش رادانست و خود را مهیا نساخت تا به اراده او عمل نماید، تازیانه بسیار خواهد خورد. ۴۸ اما آنکه نادانسته کارهای شایسته ضرب کند، تازیانه کم خواهد خورد. و به هر کسی‌که عطا زیاده شود ازوی مطالبه زیادتر گردد و نزد هرکه امانت بیشترنهند از او بازخواست زیادتر خواهند کرد. ۴۹ من آمدم تا آتشی در زمین افروزم، پس چه می‌خواهم اگر الان درگرفته است. ۵۰ اما مراتعمیدی است که بیابم و چه بسیار در تنگی هستم، تا وقتی که آن بسرآید. ۵۱ آیا گمان می‌برید که من آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بخشم؟ نی بلکه به شما می‌گویم تفریق را. ۵۲ زیرا بعد ازاین پنج نفر که در یک خانه باشند دو از سه و سه ازدو جدا خواهند شد، ۵۳ پدر از پسر و پسر از پدرو مادر از دختر و دختر از مادر و خارسو ازعروس و عروس از خارسو مفارقت خواهندنمود.» ۵۴ آنگاه باز به آن جماعت گفت: «هنگامی که ابری بینید که از مغرب پدید آید، بی‌تامل می‌گویید باران می‌آید و چنین می‌شود. ۵۵ و چون دیدید که باد جنوبی می‌وزد، می‌گویید گرما خواهد شد و می‌شود. ۵۶ ای ریاکاران، می‌توانید صورت زمین و آسمان راتمیز دهید، پس چگونه این زمان رانمی شناسید؟ ۵۷ و چرا از خود به انصاف حکم نمی کنید؟ ۵۸ و هنگامی که با مدعی خود نزد حاکم می‌روی، در راه سعی کن که از او برهی، مبادا تو رانزد قاضی بکشد و قاضی تو را به‌سرهنگ سپاردو سرهنگ تو را به زندان افکند. ۵۹ تو را می‌گویم تا فلس آخر را ادا نکنی، از آنجا هرگز بیرون نخواهی آمد.»

۱۳ در آن وقت بعضی آمده او را از جلیلیانی خبر دادند که پیلاطس خون ایشان را با قربانی های ایشان آمیخته بود. ۲ عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا گمان می‌برید که این جلیلیان گناهکارتر بودند از سایر سکنه جلیل ازاین‌رو که چنین زحمات دیدند؟ ۳ نی، بلکه به شما می‌گویم اگر توبه نکنید، همگی شماهمچنین هلاک خواهید شد. ۴ یا آن هجده نفری که برج در سلوام بر ایشان افتاده ایشان را هلاک کرد، گمان می‌برید که از جمیع مردمان ساکن اورشلیم، خطاکارتر بودند؟ ۵ حاشا، بلکه شما رامی گویم که اگر توبه نکنید همگی شما همچنین هلاک خواهید شد.» ۶ پس این مثل را آورد که «شخصی درخت انجیری در تاکستان خود غرس نمود و چون آمدتا میوه از آن بجوید، چیزی نیافت. ۷ پس به باغبان گفت اینک سه سال است می‌آیم که از این درخت انجیر میوه بطلبم و نمی یابم، آن را ببر چرا زمین رانیز باطل سازد. ۸ در جواب وی گفت، ای آقامسال هم آن را مهلت ده تا گردش را کنده کودبریزم، ۹ پس اگر ثمر آورد والا بعد از آن، آن رابر.» ۱۰ و روز سبت در یکی از کنایس تعلیم می‌داد. ۱۱ و اینک زنی که مدت هجده سال روح ضعف می‌داشت و منحنی شده ابد نمی توانست راست بایستد، در آنجا بود. ۱۲ چون عیسی او را دید وی را خوانده گفت: «ای زن از ضعف خودخلاص شو.» ۱۳ و دست های خود را بر وی گذارد که در ساعت راست شده، خدا را تمجیدنمود. ۱۴ آنگاه رئیس کنیسه غضب نمود، از آنروکه عیسی او را در سبت شفا داد. پس به مردم توجه نموده، گفت: «شش روز است که باید کاربکنید در آنها آمده شفا یابید، نه در روزسبت.» ۱۵ خداوند در جواب او گفت: «ای ریاکار، آیاهر یکی از شما در روز سبت گاو یا الاغ خود را ازآخور باز کرده بیرون نمی برد تا سیرآبش کند؟ ۱۶ و این زنی که دختر ابراهیم است و شیطان او رامدت هجده سال تا به حال بسته بود، نمی بایست او را در روز سبت از این بند رها نمود؟» ۱۷ وچون این را بگفت همه مخالفان او خجل

گردیدندو جمیع آن گروه شاد شدند، بسبب همه کارهای بزرگ که از وی صادر می‌گشت. ۱۸ پس گفت: «ملکوت خدا چه چیز را می‌ماندو آن را به کدام شی تشبیه نمایم. ۱۹ دانه خردلی راماند که شخصی گرفته در باغ خود کاشت، پس رویید و درخت بزرگ گردید، بحدی که مرغان هوا آمده در شاخه هایش آشیانه گرفتند.» ۲۰ بازگفت: «برای ملکوت خدا چه مثل آورم؟ ۲۱ خمیرمایه‌ای را می‌ماند که زنی گرفته در سه پیمانه آرد پنهان ساخت تا همه مخمرشد.» ۲۲ و در شهرها و دهات گشته، تعلیم می‌داد وبه سوی اورشلیم سفر می‌کرد، ۲۳ که شخصی به وی گفت: «ای خداوند آیا کم هستند که نجات یابند؟» او به ایشان گفت: ۲۴ «جد و جهد کنید تااز در تنگ داخل شوید. زیرا که به شما می‌گویم بسیاری طلب دخول خواهند کرد و نخواهندتوانست. ۲۵ بعد از آنکه صاحب‌خانه برخیزد ودر را ببندد و شما بیرون ایستاده در را کوبیدن آغاز کنید و گویید خداوندا خداوندا برای ما بازکن. آنگاه وی در جواب خواهد گفت شما رانمی شناسم که از کجا هستید. ۲۶ در آن وقت خواهید گفت که در حضور تو خوردیم وآشامیدیم و در کوچه های ما تعلیم دادی. ۲۷ بازخواهد گفت، به شما می‌گویم که شما رانمی شناسم از کجا هستید؟ ای همه بدکاران از من دور شوید. ۲۸ در آنجا گریه و فشار دندان خواهدبود، چون ابراهیم واسحق و یعقوب و جمیع انبیارا در ملکوت خدا بینید و خود را بیرون افکنده یابید ۲۹ و از مشرق و مغرب و شمال و جنوب آمده در ملکوت خدا خواهند نشست. ۳۰ و اینک آخرین هستند که اولین خواهند بود و اولین که آخرین خواهند بود.» ۳۱ در همان روز چند نفر از فریسیان آمده به وی گفتند: «دور شو و از اینجا برو زیرا که هیرودیس می‌خواهد تو را به قتل رساند.» ۳۲ ایشان را گفت: «بروید و به آن روباه گوییداینک امروز و فردا دیوها را بیرون می‌کنم ومریضان را صحت می‌بخشم و در روز سوم کامل خواهم شد. ۳۳ لیکن می‌باید امروز و فردا و پس‌فردا راه روم، زیرا که محال است نبی بیرون ازاورشلیم کشته شود. ۳۴ ای اورشلیم، ای اورشلیم که قاتل انبیا و سنگسار کننده مرسلین خودهستی، چند کرت خواستم اطفال تو را جمع کنم، چنانکه مرغ جوجه های خویش را زیر بالهای خود می‌گیرد و نخواستید. ۳۵ اینک خانه شمابرای شما خراب گذاشته می‌شود و به شمامی گویم که مرا دیگر نخواهید دید تا وقتی آیدکه گویید مبارک است او که به نام خداوندمی آید.»

۱۴ و واقع شد که در روز سبت، به خانه یکی از روسای فریسیان برای غذاخوردن درآمد و ایشان مراقب او می‌بودند، ۲ واینک شخصی مستسقی پیش او بود، ۳ آنگاه عیسی ملتفت شده فقها و فریسیان را خطاب کرده، گفت: «آیا در روز سبت شفا دادن جایزاست؟» ۴ ایشان ساکت ماندند. پس آن مرد راگرفته، شفا داد و رها کرد. ۵ و به ایشان روی آورده، گفت: «کیست از شما که الاغ یا گاوش روزسبت در چاهی افتد و فور آن را بیرون نیاورد؟» ۶ پس در این امور از جواب وی عاجزماندند. ۷ و برای مهمانان مثلی زد، چون ملاحظه فرمود که چگونه صدر مجلس را اختیارمی کردند. پس به ایشان گفت: ۸ «چون کسی تو رابه عروسی دعوت کند، در صدر مجلس منشین، مبادا کسی بزرگتر از تو را هم وعده خواسته باشد. ۹ پس آن کسی‌که تو و او را وعده خواسته بودبیاید و تو را گوید این کس را جای بده و تو باخجالت روی به صف نعال خواهی نهاد. ۱۰ بلکه چون مهمان کسی باشی، رفته در پایین بنشین تاوقتی که میزبانت آید به تو گوید، ای دوست برترنشین آنگاه تو را در حضور مجلسیان عزت خواهد بود. ۱۱ زیرا هرکه خود را بزرگ سازدذلیل گردد و هرکه خویشتن را فرود آرد، سرافرازگردد.» ۱۲ پس به آن کسی‌که از او وعده خواسته بود نیز گفت: «وقتی که چاشت یا شام دهی دوستان یا برادران یا خویشان یا همسایگان دولتمند خود را دعوت مکن مبادا ایشان نیز تو رابخوانند و تو را عوض داده شود. ۱۳ بلکه چون ضیافت کنی، فقیران و لنگان و شلان و کوران رادعوت کن. ۱۴ که خجسته خواهی بود زیرا ندارندکه تو را عوض دهند و در قیامت عادلان، به توجزا عطا خواهد شد.» ۱۵ آنگاه یکی از مجلسیان چون این سخن راشنید گفت: «خوشابحال کسی‌که در ملکوت خداغذا خورد.» ۱۶ به وی گفت: «شخصی ضیافتی عظیم نمود و بسیاری را دعوت نمود. ۱۷ پس چون وقت شام رسید، غلام خود را فرستاد تادعوت‌شدگان را گوید، بیایید زیرا که الحال همه‌چیز حاضر است. ۱۸ لیکن همه به یک رای عذرخواهی آغاز کردند. اولی گفت: مزرعه‌ای خریدم و ناچار باید بروم آن را ببینم، از توخواهش دارم مرا معذور داری. ۱۹ و دیگری گفت: پنج جفت گاو خریده‌ام، می‌روم تا آنها رابیازمایم، به تو التماس دارم مرا عفو نمایی. ۲۰ سومی گفت: زنی گرفته‌ام و از این سبب نمی توانم بیایم. ۲۱ پس آن غلام آمده مولای خود را از این امور مطلع ساخت. آنگاه صاحب‌خانه غضب نموده به غلام خود فرمود: به بازارهاو کوچه های شهر بشتاب و فقیران و لنگان وشلان و کوران را در اینجا بیاور. ۲۲ پس غلام گفت: ای آقا آنچه فرمودی شد و هنوز جای باقی است. ۲۳ پس آقا به غلام گفت: به راهها و مرزهابیرون رفته، مردم را به الحاح بیاور تا خانه من پرشود. ۲۴ زیرا به شما می‌گویم هیچ‌یک از آنانی که دعوت شده بودند، شام مرا نخواهد چشید.» ۲۵ و هنگامی که جمعی کثیر همراه اومی رفتند، روی گردانیده بدیشان گفت: ۲۶ «اگرکسی نزد من آید و پدر، مادر و زن و اولاد وبرادران و خواهران، حتی جان خود را نیز دشمن ندارد، شاگرد من نمی تواند بود. ۲۷ و هرکه صلیب خود را برندارد و از عقب من نیاید، نمی تواندشاگرد من گردد. ۲۸ «زیرا کیست از شما که قصد بنای برجی داشته باشد و اول ننشیند تا برآورد خرج آن رابکند که آیا قوت تمام کردن آن دارد یا نه؟ ۲۹ که مبادا چون بنیادش نهاد و قادر بر تمام کردنش نشد، هرکه بیند تمسخرکنان گوید، ۳۰ این شخص عمارتی شروع کرده نتوانست به انجامش رساند. ۳۱ یا کدام پادشاه است که برای مقاتله باپادشاه دیگر برود، جز اینکه اول نشسته تامل نماید که آیا با ده هزار سپاه، قدرت مقاومت کسی را دارد که با بیست هزار لشکر بر وی می‌آید؟ ۳۲ والا چون او هنوز دور است ایلچی‌ای فرستاده شروط صلح را ازاو درخواست کند. ۳۳ «پس همچنین هر یکی از شما که تمام مایملک خود را ترک نکند، نمی تواند شاگرد من شود. ۳۴ «نمک نیکو است ولی

هرگاه نمک فاسدشد به چه چیز اصلاح پذیرد؟ ۳۵ نه برای زمین مصرفی
دارد و نه برای مزبله، بلکه بیرونش می‌ریزند. آنکه گوش شنوا دارد بشنود.»

۱۵ و چون همه باجگیران و گناهکاران به نزدش می‌آمدند تا کلام او
را بشنوند، ۲ فریسیان و کاتبان، همهمه‌کنان می‌گفتند: «این شخص،
گناهکارن را می‌پذیرد و با ایشان می‌خورد.» ۳ پس برای ایشان این مثل را
زده، گفت: ۴ «کیست از شما که صد گوسفند داشته باشد و یکی از
آنها گم شود که آن نود و نه را درصحرا نگذارد و از عقب آن گمشده نرود
تا آن رابیابد؟ ۵ پس چون آن را یافت به شادی بر دوش خود می‌گذارد، ۶
و به خانه آمده، دوستان وهمسایگان را می‌طلبد و بدیشان می‌گوید با من
شادی کنید زیرا گوسفند گمشده خود را یافته‌ام. ۷ به شما می‌گویم که بر
این منوال خوشی درآسمان رخ می‌نماید به‌سبب توبه یک گناهکاربیشتر از
برای نود و نه عادل که احتیاج به توبه ندارند. ۸ یا کدام زن است که
ده درهم داشته باشدهرگاه یک درهم گم شود، چراغی افروخته، خانه را
جاروب نکند و به دقت تفحص ننماید تا آن رابیابد؟ ۹ و چون یافت
دوستان و همسایگان خودرا جمع کرده می‌گوید با من شادی کنید زیرادرهم
گمشده را پیدا کرده‌ام. ۱۰ همچنین به شمامی گویم شادی برای فرشتگان
خدا روی می‌دهدبه‌سبب یک خطاکار که توبه کند.» ۱۱ بازگفت:
«شخصی را دو پسر بود. ۱۲ روزی پسر کوچک به پدر خود گفت: ای
پدر، رصداموالی که باید به من رسد، به من بده. پس اومایملک خود را بر
این دو تقسیم کرد. ۱۳ و چندی نگذشت که آن پسر کهتر، آنچه داشت
جمع کرده، به ملکی بعید کوچ کرد و به عیاشی ناهنجار، سرمایه خود را
تلف نمود. ۱۴ و چون تمام راصرف نموده بود، قحطی سخت در آن
دیارحادث گشت و او به محتاج شدن شروع کرد. ۱۵ پس رفته خود را به
یکی از اهل آن ملک پیوست. وی او را به املاک خود فرستاد تاگرازبانی
کند. ۱۶ و آرزو می‌داشت که شکم خودرا از خرنوبی که خوکان می‌خوردند
سیر کند وهیچ‌کس او را چیزی نمی داد. ۱۷ «آخر به خود آمده، گفت
چقدر از مزدوران پدرم نان فراوان دارند و من از گرسنگی هلاک می‌شوم،
۱۸ برخاسته نزد پدر خود می‌روم و بدوخواهم گفت‌ای پدر به آسمان و به
حضور تو گناه کرده‌ام، ۱۹ و دیگر شایسته آن نیستم که پسر توخوانده
شوم، مرا چون یکی از مزدوران خودبگیر. ۲۰ در ساعت برخاسته به سوی
پدر خودمتوجه شد. اما هنوز دور بود که پدرش او را دیده، ترحم نمود و
دوان دوان آمده او را در آغوش خود کشیده، بوسید. ۲۱ پسر وی را گفت،
ای پدربه آسمان و به حضور تو گناه کرده‌ام و بعد از این لایق آن نیستم که
پسر تو خوانده شوم. ۲۲ لیکن پدر به غلامان خود گفت، جامه بهترین را
از خانه آورده بدو بپوشانید و انگشتری بر دستش کنید ونعلین بر پایهایش،
۲۳ و گوساله پرواری را آورده ذبح کنید تا بخوریم و شادی نماییم. ۲۴ زیرا
که این پسر من مرده بود، زنده گردید و گم شده بود، یافت شد. پس به
شادی کردن شروع نمودند. ۲۵ اما پسر بزرگ او در مزرعه بود. چون آمده
نزدیک به خانه رسید، صدای ساز و رقص راشنید. ۲۶ پس یکی از نوکران
خود را طلبیده پرسید این چیست؟ ۲۷ به وی عرض کرد برادرت آمده و
پدرت گوساله پرواری را ذبح کرده است زیرا که او را صحیح بازیافت. ۲۸
ولی او خشم نموده نخواست به خانه درآید تا پدرش بیرون آمده به او
التماس نمود. ۲۹ اما او در جواب پدرخود گفت، اینک سالها است که
من خدمت توکرده‌ام و هرگز از حکم تو تجاوز نورزیده و هرگزبزغاله‌ای به من
ندادی تا با دوستان خود شادی کنم. ۳۰ لیکن چون این پسرت آمد که
دولت تو رابا فاحشه‌ها تلف کرده است، برای او گوساله پرواری را ذبح
کردی. ۳۱ او وی را گفت، ای فرزند تو همیشه با من هستی و آنچه از آن
من است، مال تو است. ۳۲ ولی می‌بایست شادمانی کرد و مسرور شد
زیرا که این برادر تو مرده بود، زنده گشت و گم شده بود، یافت گردید.»

۱۶ و به شاگردان خود نیز گفت: «شخصی دولتمند را ناظری بود که
از او نزد وی شکایت بردند که اموال او را تلف می‌کرد. ۲ پس او را
طلب نموده، وی را گفت، این چیست که درباره تو شنیده‌ام؟ حساب
نظارت خود را باز بده زیرا ممکن نیست که بعد از این نظارت کنی. ۳
ناظر با خود گفت چکنم؟ زیرا مولایم نظارت رااز من می‌گیرد. طاقت
زمین‌کندن ندارم و از گدایی نیز عار دارم. ۴ دانستم چکنم تا وقتی که از
نظارت معزول شوم، مرا به خانه خود بپذیرند. ۵ پس هریکی از بدهکاران
آقای خود را طلبیده، به یکی گفت آقایم از تو چند طلب دارد؟ ۶ گفت
صدرطل روغن. بدو گفت سیاهه خود را بگیر ونشسته پنجاه رطل بزودی
بنویس. ۷ باز دیگری را گفت از تو چقدر طلب دارد؟ گفت صد کیل
گندم. وی را گفت سیاهه خود را بگیر و هشتادبنویس. ۸ «پس آقایش،
ناظر خائن را آفرین گفت، زیراعاقلانه کار کرد. زیرا ابنای این جهان در
طبقه خویش از ابنای نور عاقل تر هستند. **(aiōn g165)** ۹ و من شمارا
می‌گویم دوستان از مال بی‌انصافی برای خودپیدا کنید تا چون فانی گردید
شما را به خیمه های جاودانی بپذیرند. **(aiōnios g166)** ۱۰ آنکه در
اندک امین باشد درامر بزرگ نیز امین بود و آنکه در قلیل خائن بود در کثیر
هم خائن باشد. ۱۱ و هرگاه در مال بی‌انصافی امین نبودید، کیست که
مال حقیقی را به شمابسپارد؟ ۱۲ و اگر در مال دیگری دیانت نکردید،
کیست که مال خاص شما را به شما دهد؟ ۱۳ هیچ خادم نمی تواند دو
آقا را خدمت کند. زیرا یا از یکی نفرت می‌کند و با دیگری محبت، یا با
یکی می‌پیوندد و دیگری را حقیر می‌شمارد. خدا و مامونا را نمی توانید
خدمت نمایید. ۱۴ و فریسیانی که زر دوست بودند همه این سخنان را
شنیده، او را استهزا نمودند. ۱۵ به ایشان گفت، شما هستید که خود را
پیش مردم عادل می‌نمایید، لیکن خدا عارف دلهای شماست. زیرا که
آنچه نزد انسان مرغوب است، نزد خدا مکروه است. ۱۶ تورات و انبیا تا به
یحیی بود و از آن وقت بشارت به ملکوت خدا داده می‌شود و هر کس
بجد و جهد داخل آن می‌گردد. ۱۷ لیکن آسانتر است که آسمان و زمین
زایل شود، از آنکه یک نقطه از تورات ساقط گردد. ۱۸ هرکه زن خود را
طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی بود و هرکه زن مطلقه مردی را به
نکاح خویش درآورد، زنا کرده باشد. ۱۹ شخصی دولتمند بود که ارغوان و
کتان می‌پوشید و هر روزه در عیاشی با جلال بسرمی برد. ۲۰ و فقیری

مقروح بود ایلعازر نام که او رابر درگاه او می‌گذاشتند، ۲۱ و آرزو می‌داشت
که از پاره هایی که از خوان آن دولتمند می‌ریخت، خود را سیر کند. بلکه
سگان نیز آمده زبان برزخمهای او می‌مالیدند. ۲۲ باری آن فقیر بمرد و
فرشتگان، او را به آغوش ابراهیم بردند و آن دولتمند نیز مرد و او را دفن
کردند. ۲۳ پس چشمان خود را در عالم اموات گشوده، خود رادر عذاب
یافت. و ابراهیم را از دور و ایلعازر را درآغوشش دید. (Hadēs g86) ۲۴
آنگاه به آواز بلند گفت، ای پدرمن ابراهیم، بر من ترحم فرما و ایلعازر را
بفرست تا سر انگشت خود را به آب تر ساخته زبان مراخنک سازد، زیرا
در این نار معذبم. ۲۵ ابراهیم گفت‌ای فرزند به‌خاطر آور که تو در ایام
زندگانی چیزهای نیکوی خود را یافتی و همچنین ایلعازرچیزهای بد را،
لیکن او الحال در تسلی است و تودر عذاب. ۲۶ و علاوه بر این در میان
ما و شماورطه عظیمی است، چنانچه آنانی که می‌خواهنداز اینجا به نزد
شما عبور کنند، نمی توانند و نه نشینندگان آنجا نزد ما توانند گذشت. ۲۷
گفت‌ای پدر به تو التماس دارم که او را به خانه پدرم بفرستی. ۲۸ زیرا که
مرا پنج برادر است تا ایشان راآگاه سازد، مبادا ایشان نیز به این مکان
عذاب بیایند. ۲۹ ابراهیم وی را گفت موسی و انبیا رادارند سخن ایشان را
بشنوند. ۳۰ گفت نه‌ای پدرما ابراهیم، لیکن اگر کسی از مردگان نزد
ایشان رود، توبه خواهند کرد. ۳۱ وی را گفت هرگاه موسی و انبیا را
نشنوند اگر کسی از مردگان نیزبرخیزد، هدایت نخواهند پذیرفت.»

۱۷ و شاگردان خود را گفت: «لابد است ازوقوع لغزشها، لیکن وای
بر آن کسی‌که باعث آنها شود. ۲ او را بهتر می‌بود که سنگ آسیایی بر
گردنش آویخته شود و در دریا افکنده شود از اینکه یکی از این کودکان را
لغزش دهد. ۳ احتراز کنید و اگر برادرت به تو خطا ورزد او راتنبیه کن و
اگر توبه کند او را ببخش. ۴ و هرگاه درروزی هفت کرت به تو گناه کند و
در روزی هفت مرتبه، برگشته به تو گوید توبه می‌کنم، او راببخش.» ۵
آنگاه رسولان به خداوند گفتند: «ایمان ما رازیاد کن.» ۶ خداوند گفت:
«اگر ایمان به قدر دانه خردلی می‌داشتید، به این درخت افراغ می‌گفتیدکه
کنده شده در دریا نشانده شود اطاعت شمامی کرد. ۷ «اما کیست از
شماکه غلامش به شخم کردن یا شبانی مشغول شود و وقتی که از صحرا
آید به وی گوید، بزودی بیا و بنشین. ۸ بلکه آیا بدونمی گوید چیزی
درست کن تا شام بخورم و کمرخود را بسته مرا خدمت کن تا بخورم و
بنوشم وبعد از آن تو بخور و بیاشام؟ ۹ آیا از آن غلام منت می‌کشد از آنکه
حکمهای او را به‌جا آورد؟ گمان ندارم. ۱۰ همچنین شما نیز چون به هر
چیزی که مامور شده‌اید عمل کردید، گویید که غلامان بی‌منفعت هستیم
زیرا که آنچه بر ما واجب بود به‌جا آوردیم.» ۱۱ و هنگامی که سفر به
سوی اورشلیم می‌کرداز میانه سامره و جلیل می‌رفت. ۱۲ و چون به قریه‌ای
داخل می‌شد ناگاه ده شخص ابرص به استقبال او آمدند و از دور ایستاده،
۱۳ به آواز بلندگفتند: «ای عیسی خداوند بر ما ترحم فرما.» ۱۴ اوبه
ایشان نظر کرده گفت: «بروید و خود را به کاهن بنمایید.» ایشان چون
می‌رفتند، طاهر گشتند. ۱۵ و یکی از ایشان چون دید که شفا یافته است،
برگشته به صدای بلند خدا را تمجید می‌کرد. ۱۶ وپیش قدم او به روی
درافتاده وی را شکر کرد. و اواز اهل سامره بود. ۱۷ عیسی ملتفت شده
گفت «آیا ده نفر طاهر نشدند، پس آن نه کجا شدند؟ ۱۸ آیا هیچ‌کس
یافت نمی شود که برگشته خدا راتمجید کند جز این غریب؟» ۱۹ و
بدو گفت: «برخاسته برو که ایمانت تو را نجات داده است.» ۲۰ و
چون فریسیان از او پرسیدند که ملکوت خدا کی می‌آید، او در جواب
ایشان گفت: «ملکوت خدا با مراقبت نمی آید. ۲۱ و نخواهندگفت که
در فلان یا فلان جاست. زیرا اینک ملکوت خدا در میان شما است.»
۲۲ و به شاگردان خود گفت: «ایامی می‌آید که آرزو خواهید داشت که
روزی از روزهای پسر انسان را ببینید ونخواهید دید. ۲۳ و به شما خواهند
گفت، اینک در فلان یا فلان جاست، مروید و تعاقب آن مکنید. ۲۴ زیرا
چون برق که از یک جانب زیرآسمان لامع شده تا جانب دیگر زیر آسمان
درخشان می‌شود، پسر انسان در یوم خودهمچنین خواهد بود. ۲۵ لیکن
اول لازم است که اوزحمات بسیار بیند و از این فرقه مطرود شود. ۲۶
و چنانکه در ایام نوح واقع شد، همانطوردر زمان پسر انسان نیز خواهد
بود، ۲۷ که می‌خوردند و می‌نوشیدند و زن و شوهرمی گرفتند تا روزی که
چون نوح داخل کشتی شد، طوفان آمده همه را هلاک ساخت. ۲۸
وهمچنان‌که در ایام لوط شد که به خوردن وآشامیدن و خرید و فروش و
زراعت و عمارت مشغول می‌بودند، ۲۹ تا روزی که چون لوط ازسدوم بیرون
آمد، آتش و گوگرد از آسمان باریدو همه را هلاک ساخت. ۳۰ بر همین
منوال خواهدبود در روزی که پسر انسان ظاهر شود. ۳۱ در آن روز هرکه بر
پشت بام باشد و اسباب او در خانه نزول نکند تا آنها را بردارد و کسی‌که
در صحراباشد همچنین برنگردد. ۳۲ زن لوط را بیاد آورید. ۳۳ هرکه خواهد
جان خود را برهاند آن را هلاک خواهد کرد و هرکه آن را هلاک کند آن را
زنده نگاه خواهد داشت. ۳۴ به شما می‌گویم در آن شب دو نفر بر یک
تخت خواهند بود، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد. ۳۵ و
دوزن که در یک جا دستاس کنند، یکی برداشته ودیگری واگذارده خواهد
شد. ۳۶ و دونفر که درمزرعه باشند، یکی برداشته و دیگری واگذارده
خواهد شد.» ۳۷ در جواب وی گفتند: «کجاای خداوند.» گفت: «در
هر جایی که لاش باشد درآنجا کرکسان جمع خواهند شد.»

۱۸ و برای ایشان نیز مثلی آورد در اینکه می باید همیشه دعا کرد و
کاهلی نورزید. ۲ پس گفت که «در شهری داوری بود که نه ترس از خدا و
نه باکی از انسان می‌داشت. ۳ ودر همان شهر بیوه‌زنی بود که پیش وی
آمده می‌گفت، داد مرا از دشمنم بگیر. ۴ و تا مدتی به وی اعتنانمود
ولکن بعد از آن با خود گفت هرچند از خدا نمی ترسم و از مردم باکی
ندارم، ۵ لیکن چون این بیوه‌زن مرا زحمت می‌دهد، به داد او می‌رسم،
مبادا پیوسته آمده مرا به رنج آورد. ۶ خداوند گفت بشنوید که این داوربی
انصاف چه می‌گوید؟ ۷ و آیا خدا برگزیدگان خود را که شبانه‌روز بدو
استغاثه می‌کنند، دادرسی نخواهد کرد، اگرچه برای ایشان دیرغضب باشد؟
۸ به شما می‌گویم که به زودی دادرسی ایشان را خواهد کرد. لیکن چون

پسرانسان آید، آیا ایمان را بر زمین خواهدیافت؟ ۹ و این مثل را آورد
برای بعضی که بر خوداعتماد می‌داشتند که عادل بودند و دیگران راحقیر
می‌شمردند. ۱۰ که «دو نفر یکی فریسی ودیگری باجگیر به هیکل رفتند تا
عبادت کنند. ۱۱ آن فریسی ایستاده بدینطور با خود دعا کرد که خدایا تو
را شکر می‌کنم که مثل سایر مردم حریص و ظالم و زناکار نیستم و نه مثل
این باجگیر، ۱۲ هر هفته دو مرتبه روزه می‌دارم و ازآنچه پیدا می‌کنم ده‌یک
می‌دهم. ۱۳ اما آن باجگیر دور ایستاده نخواست چشمان خود را به سوی
آسمان بلند کند بلکه به سینه خود زده گفت، خدایا بر من گناهکار ترحم
فرما. ۱۴ به شمامی گویم که این شخص، عادل کرده شده به خانه خود
رفت به خلاف آن دیگر، زیرا هرکه خود رابرافرازد، پست گردد و هرکس
خویشتن را فروتن سازد، سرافرازی یابد.» ۱۵ پس اطفال را نیز نزد وی
آوردند تا دست برایشان گذارد. اما شاگردانش چون دیدند، ایشان رانهیب
دادند. ۱۶ ولی عیسی ایشان را خوانده، گفت: «بچه‌ها را واگذارید تا نزد
من آیند و ایشان را ممانعت مکنید، زیرا ملکوت خدا برای مثل اینها است.
۱۷ هرآینه به شما می‌گویم هرکه ملکوت خدا را مثل طفل نپذیرد داخل
آن نگردد.» ۱۸ و یکی از روسا از وی سوال نموده، گفت: «ای استاد
نیکو چه کنم تا حیات جاودانی راوارث گردم؟» (aiōnios g166) ۱۹
عیسی وی را گفت: «از بهرچه مرا نیکو می‌گویی و حال آنکه هیچ‌کس
نیکونیست جز یکی که خدا باشد. ۲۰ احکام رامی دانی زنا مکن، قتل
مکن، دزدی منما، شهادت دروغ مده و پدر و مادر خود را محترم دار.»
۲۱ گفت: «جمیع اینها را از طفولیت خود نگاه داشته‌ام.» ۲۲ عیسی
چون این را شنید بدو گفت: «هنوز تو را یک چیز باقی است. آنچه
داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت، پس آمده
مرا متابعت کن.» ۲۳ چون این راشنید محزون گشت، زیرا که دولت
فراوان داشت. ۲۴ اما عیسی چون او را محزون دید گفت: «چه دشوار
است که دولتمندان داخل ملکوت خداشوند. ۲۵ زیرا گذشتن شتر از
سوراخ سوزن آسانتر است از دخول دولتمندی در ملکوت خدا.» ۲۶ اما
شنوندگان گفتند: «پس که می‌تواندنجات یابد؟» ۲۷ او گفت: «آنچه نزد
مردم محال است، نزد خدا ممکن است.» ۲۸ پطرس گفت: «اینک ما
همه‌چیز را ترک کرده پیروی تو می‌کنیم.» ۲۹ به ایشان گفت: «هرآینه به
شما می‌گویم، کسی نیست که خانه یاوالدین یا زن یا برادران یا اولاد را
بجهت ملکوت خدا ترک کند، ۳۰ جز اینکه در این عالم چند برابریابد و
در عالم آینده حیات جاودانی را.» (aiōn g165, aiōnios g166) ۳۱
پس آن دوازده را برداشته، به ایشان گفت: «اینک به اورشلیم می‌رویم و
آنچه به زبان انبیادرباره پسر انسان نوشته شده است، به انجام خواهد رسید.
۳۲ زیرا که او را به امت‌ها تسلیم می‌کنند و استهزا و بی‌حرمتی کرده آب
دهان بروی انداخته ۳۳ و تازیانه زده او را خواهند کشت ودر روز سوم
خواهد برخاست.» ۳۴ اما ایشان چیزی از این امور نفهمیدند و این سخن
از ایشان مخفی داشته شد و آنچه می‌گفت، درک نکردند. ۳۵ و چون
نزدیک اریحا رسید، کوری بجهت گدایی بر سر راه نشسته بود. ۳۶ و
چون صدای گروهی را که می‌گذشتند شنید، پرسید چه چیزاست؟ ۳۷
گفتندش عیسی ناصری در گذر است. ۳۸ در حال فریاد برآورده گفت:
«ای عیسی، ای پسر داود، بر من ترحم فرما.» ۳۹ و هرچند آنانی که پیش
می‌رفتند او را نهیب می‌دادند تا خاموش شود، او بلندتر فریاد می‌زد که پسر
داودا بر من ترحم فرما. ۴۰ آنگاه عیسی ایستاده فرمود تا او رانزد وی
بیاورند. و چون نزدیک شد از وی پرسیده، ۴۱ گفت: «چه می‌خواهی
برای توبکنم؟» عرض کرد: «ای خداوند، تا بینا شوم.» ۴۲ عیسی به وی
گفت: «بینا شو که ایمانت تو راشفا داده است.» ۴۳ در ساعت بینایی
یافته، خدا راتمجیدکنان از عقب او افتاد و جمیع مردم چون این را دیدند،
خدا را تسبیح خواندند.

۱۹ پس وارد اریحا شده، از آنجا می گذشت. ۲ که ناگاه شخصی
زکی نام که رئیس باجگیران و دولتمند بود، ۳ خواست عیسی را ببیند که
کیست و از کثرت خلق نتوانست، زیرا کوتاه قد بود. ۴ پس پیش دویده
بردرخت افراغی برآمد تا او را ببیند. چونکه اومی خواست از آن راه عبور
کند. ۵ و چون عیسی به آن مکان رسید، بالا نگریسته او را دید و گفت:
«ای زکی بشتاب و به زیر بیا زیرا که باید امروز درخانه تو بمانم.» ۶
پس به زودی پایین شده او را به خرمی پذیرفت. ۷ و همه چون این را
دیدند، همهمه‌کنان می‌گفتند که در خانه شخصی گناهکار به میهمانی
رفته است. ۸ اما زکی برپا شده به خداوند گفت: «الحال‌ای خداوند
نصف مایملک خود را به فقرامی دهم و اگر چیزی ناحق از کسی گرفته
باشم، چهار برابر بدو رد می‌کنم.» ۹ عیسی به وی گفت: «امروز نجات
در این خانه پیدا شد. زیرا که این شخص هم پسر ابراهیم است. ۱۰ زیرا
که پسرانسان آمده است تا گمشده را بجوید و نجات‌بخشد.» ۱۱ و چون
ایشان این را شنیدند او مثلی زیادکرده آورد چونکه نزدیک به اورشلیم بود و
ایشان گمان می‌بردند که ملکوت خدا می‌باید در همان زمان ظهور کند.
۱۲ پس گفت: «شخصی شریف به دیار بعید سفر کرد تا ملکی برای خود
گرفته مراجعت کند. ۱۳ پس ده نفر از غلامان خود راطلبیده ده قنطار به
ایشان سپرده فرمود، تجارت کنید تا بیایم. ۱۴ اما اهل ولایت او، چونکه او
رادشمن می‌داشتند ایلچیان در عقب او فرستاده گفتند، نمی خواهیم این
شخص بر ما سلطنت کند. ۱۵ و چون ملک را گرفته مراجعت کرده بود،
فرمود تا آن غلامانی را که به ایشان نقد سپرده بودحاضر کنند تا بفهمد هر
یک چه سود نموده است. ۱۶ پس اولی آمده گفت، ای آقا قنطار تو ده
قنطار دیگر نفع آورده است. ۱۷ بدو گفت آفرین‌ای غلام نیکو. چونکه بر
چیز کم امین بودی بر ده شهر حاکم شو. ۱۸ و دیگری آمده گفت،
ای آقاقنطار تو پنج قنطار سود کرده است. ۱۹ او را نیزفرمود بر پنج شهر
حکمرانی کن. ۲۰ و سومی آمده گفت، ای آقا اینک قنطار تو موجود
است، آن را در پارچه‌ای نگاه داشته‌ام. ۲۱ زیرا که از توترسیدم چونکه مرد
تندخویی هستی. آنچه نگذارده‌ای، برمی داری و از آنچه نکاشته‌ای درومی
کنی. ۲۲ به وی گفت، از زبان خودت بر توفتوی می‌دهم، ای غلام
شریر. دانسته‌ای که من مرد تندخویی هستم که برمیدارم آنچه رانگذاشته‌ام
و درو می‌کنم آنچه را نپاشیده‌ام. ۲۳ پس برای چه نقد مرا نزد صرافان

نگذاردی تاچون آیم آن را با سود دریافت کنم؟ ۲۴ پس به حاضرین فرمود
قنطار را از این شخص بگیرید وبه صاحب ده قنطار بدهید. ۲۵ به او
گفتندای خداوند، وی ده قنطار دارد. ۲۶ زیرا به شمامی گویم به هرکه دارد
داده شود و هرکه نداردآنچه دارد نیز از او گرفته خواهد شد. ۲۷ اما آن
دشمنان من که نخواستند من بر ایشان حکمرانی نمایم، در اینجا حاضر
ساخته پیش من به قتل رسانید.» ۲۸ و چون این را گفت، پیش رفته متوجه
اورشلیم گردید. ۲۹ و چون نزدیک بیت‌فاجی وبیت عنیا بر کوه مسمی به
زیتون رسید، دو نفر ازشاگردان خود را فرستاده، ۳۰ گفت: «به آن قریه‌ای
که پیش روی شما است بروید و چون داخل آن شدید، کره الاغی بسته
خواهید یافت که هیچ‌کس بر آن هرگز سوار نشده. آن را باز کرده بیاورید.
۳۱ و اگر کسی به شما گوید، چرا این راباز می‌کنید، به وی گویید خداوند
او را لازم دارد.» ۳۲ پس فرستادگان رفته آن چنانکه بدیشان گفته بود
یافتند. ۳۳ و چون کره را باز می‌کردند، مالکانش به ایشان گفتند چرا کره
را باز می‌کنید؟ ۳۴ گفتند خداوند او را لازم دارد. ۳۵ پس او را به نزد
عیسی آوردند و رخت خود را بر کره افکنده، عیسی را سوار کردند. ۳۶ و
هنگامی که او می‌رفت جامه های خود را در راه می‌گستردند. ۳۷ و چون
نزدیک به‌سرازیری کوه زیتون رسید، تمامی شاگردانش شادی کرده، به
آوازبلند خدا را حمد گفتن شروع کردند، به‌سبب همه قواتی که از او
دیده بودند. ۳۸ و می‌گفتند مبارک باد آن پادشاهی که می‌آید، به نام
خداوند سلامتی در آسمان و جلال در اعلی علیین باد. ۳۹ آنگاه بعضی از
فریسیان از آن میان بدو گفتند: «ای استاد شاگردان خود را نهیب نما.»
۴۰ او درجواب ایشان گفت: «به شما می‌گویم اگراینها ساکت شوند،
هرآینه سنگها به صداآیند.» ۴۱ و چون نزدیک شده، شهر را نظاره کرد
برآن گریان گشته، ۴۲ گفت: «اگر تو نیز می‌دانستی هم در این زمان خود
آنچه باعث سلامتی تومیشد، لاکن الحال از چشمان تو پنهان گشته
است. ۴۳ زیرا ایامی بر تو می‌آید که دشمنانت گرد تو سنگرها سازند و تو
را احاطه کرده از هرجانب محاصره خواهند نمود. ۴۴ و تو را وفرزندانت را
در اندرون تو بر خاک خواهند افکندو در تو سنگی بر سنگی نخواهند
گذاشت زیرا که ایام تفقد خود را ندانستی.» ۴۵ و چون داخل هیکل
شد، کسانی را که درآنجا خرید و فروش می‌کردند، به بیرون نمودن آغاز
کرد. ۴۶ و به ایشان گفت: «مکتوب است که خانه من خانه عبادت
است لیکن شما آن را مغاره دزدان ساخته‌اید.» ۴۷ و هر روز در هیکل
تعلیم می‌داد، اما روسای کهنه و کاتبان و اکابر قوم قصدهلاک نمودن او
می‌کردند. ۴۸ و نیافتند چه کنندزیرا که تمامی مردم بر او آویخته بودند که
از اوبشنوند.

۲۰ روزی از آن روزها واقع شد هنگامی که او قوم را در هیکل تعلیم و
بشارت می‌داد که روسا کهنه و کاتبان با مشایخ آمده، ۲ به وی گفتند:
«به ما بگو که به چه قدرت این کارها رامی کنی و کیست که این قدرت
را به تو داده است؟» ۳ در جواب ایشان گفت: «من نیز از شماچیزی
می‌پرسم. به من بگویید. ۴ تعمید یحیی ازآسمان بود یا از مردم؟» ۵ ایشان
با خود اندیشیده، گفتند که اگر گوییم از آسمان، هرآینه گوید چرا به او
ایمان نیاوردید؟ ۶ و اگر گوییم از انسان، تمامی قوم ما را سنگسار کنند زیرا
یقین می‌دارند که یحیی نبی است.» ۷ پس جواب دادند که «نمی دانیم
از کجا بود.» ۸ عیسی به ایشان گفت: «من نیز شما را نمی گویم که
این کارها را به چه قدرت به‌جا می‌آورم.» ۹ و این مثل را به مردم گفتن
گرفت که «شخصی تاکستانی غرس کرد و به باغبانش سپرده مدت مدیدی
سفر کرد. ۱۰ و در موسم غلامی نزدباغبانان فرستاد تا از میوه باغ بدو
سپارند. اماباغبانان او را زده، تهی‌دست بازگردانیدند. ۱۱ پس غلامی دیگر
روانه نمود. او را نیز تازیانه زده بی‌حرمت کرده، تهی‌دست بازگردانیدند. ۱۲
و بازسومی فرستاد. او را نیز مجروح ساخته بیرون افکندند. ۱۳ آنگاه
صاحب باغ گفت چه کنم؟ پسرحبیب خود را می‌فرستم شاید چون او
را بینند احترام خواهند نمود. ۱۴ اما چون باغبانان او رادیدند، با خود
تفکرکنان گفتند، این وارث می‌باشد، بیایید او را بکشیم تا میراث از آن
ماگردد. ۱۵ در حال او را از باغ بیرون افکنده کشتند. پس صاحب باغ
بدیشان چه خواهد کرد؟ ۱۶ اوخواهد آمد و باغبانان را هلاک کرده باغ را
به دیگران خواهد سپرد.» پس چون شنیدند گفتندحاشا. ۱۷ به ایشان
نظر افکنده گفت: «پس معنی‌این نوشته چیست، سنگی را که معماران
ردکردند، همان سر زاویه شده است. ۱۸ و هرکه برآن سنگ افتد خرد شود،
اما اگر آن بر کسی بیفتداو را نرم خواهد ساخت؟» ۱۹ آنگاه روسای
کهنه و کاتبان خواستند که در همان ساعت او را گرفتارکنند. لیکن از
قوم ترسیدند زیرا که دانستند که این مثل را درباره ایشان زده بود. ۲۰ و
مراقب او بوده جاسوسان فرستادند که خود را صالح می‌نمودند تا سخنی از
او گرفته، اورا به حکم و قدرت والی بسپارند. ۲۱ پس از اوسوال نموده
گفتند: «ای استاد می‌دانیم که تو به راستی سخن می‌رانی و تعلیم می‌دهی
و از کسی روداری نمی کنی، بلکه طریق خدا را به صدق می‌آموزی،
۲۲ آیا بر ما جایز هست که جزیه به قیصر بدهیم یا نه؟» ۲۳ او چون
مکر ایشان را درک کرد، بدیشان گفت: «مرا برای چه امتحان می‌کنید؟
۲۴ دیناری به من نشان دهید. صورت ورقمش از کیست؟ «ایشان در
جواب گفتند: «از قیصر است.» ۲۵ او به ایشان گفت: «پس مال قیصررا
به قیصر رد کنید و مال خدا را به خدا.» ۲۶ پس چون نتوانستند او را
به سخنی در نظر مردم ملزم سازند، از جواب او در عجب شده ساکت
ماندند. ۲۷ و بعضی از صدوقیان که منکر قیامت هستند، پیش آمده
از وی سوال کرده، ۲۸ گفتند: «ای استاد، موسی برای ما نوشته است
که اگرکسی را برادری که زن داشته باشد بمیرد وبی اولاد فوت شود،
باید برادرش آن زن را بگیردتا برای برادر خود نسلی آورد. ۲۹ پس هفت
برادربودند که اولی زن گرفته اولاد ناآورده، فوت شد. ۳۰ بعد دومین آن زن
را گرفته، او نیز بی‌اولاد بمرد. ۳۱ پس سومین او را گرفت و همچنین تا
هفتمین وهمه فرزند ناآورده، مردند. ۳۲ و بعد از همه، آن زن نیز وفات
یافت. ۳۳ پس در قیامت، زن کدام‌یک از ایشان خواهد بود، زیرا که هر
هفت او راداشتند؟» ۳۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «ابنای این عالم
نکاح می‌کنند و نکاح کرده می‌شوند. (aiōn g165) ۳۵ لیکن آنانی

که مستحق رسیدن به آن عالم و به قیامت از مردگان شوند، نه نکاح
می‌کنند و نه نکاح کرده می‌شوند. (aiōn g165) ۳۶ زیرا ممکن نیست
که دیگربمیرند از آن جهت که مثل فرشتگان و پسران خدامی باشند،
چونکه پسران قیامت هستند. ۳۷ و امااینکه مردگان برمی خیزند، موسی نیز
در ذکر بوته نشان داد، چنانکه خداوند را خدای ابراهیم وخدای اسحاق و
خدای یعقوب خواند. ۳۸ و حال آنکه خدای مردگان نیست بلکه خدای
زندگان است. زیرا همه نزد او زنده هستند.» ۳۹ پس بعضی از کاتبان در
جواب گفتند: «ای استاد. نیکوگفتی.» ۴۰ و بعد از آن هیچ‌کس جرات
آن نداشت که از وی سوالی کند. ۴۱ پس به ایشان گفت: «چگونه
می‌گویند که مسیح پسر داود است ۴۲ و خود داود در کتاب زبور می‌گوید،
خداوند به خداوند من گفت به‌دست راست من بنشین ۴۳ تا دشمنان تو
راپای انداز تو سازم؟ ۴۴ پس چون داود او راخداوند می‌خواند چگونه پسر
او می‌باشد؟» ۴۵ و چون تمامی قوم می‌شنیدند، به شاگردان خود گفت:
۴۶ «بپرهیزید از کاتبانی که خرامیدن در لباس دراز را می‌پسندند و سلام در
بازارها وصدر کنایس و بالا نشستن در ضیافتها را دوست می‌دارند. ۴۷ و
خانه های بیوه‌زنان را می‌بلعند ونماز را به ریاکاری طول می‌دهند. اینها
عذاب شدیدتر خواهند یافت.»

۲۱ و نظر کرده دولتمندانی را دید که هدایای خود را در بیت‌المال
می‌اندازند. ۲ و بیوه‌زنی فقیر را دید که دو فلس در آنجا انداخت. ۳ پس
گفت: «هرآینه به شمامی گویم این بیوه فقیر از جمیع آنها بیشترانداخت.
۴ زیرا که همه ایشان از زیادتی خود درهدایای خدا انداختند، لیکن این زن
از احتیاج خود تمامی معیشت خویش را انداخت. ۵ و چون بعضی ذکر
هیکل می‌کردند که به سنگهای خوب و هدایا آراسته شده است گفت: ۶
«ایامی می‌آید که از این چیزهایی که می‌بینید، سنگی بر سنگی گذارده
نشود، مگر اینکه به زیرافکنده خواهد شد. ۷ و از او سوال نموده، گفتند:
«ای استاد پس این امور کی واقع می‌شود وعلامت نزدیک شدن این وقایع
چیست؟» ۸ گفت: «احتیاط کنید که گمراه نشوید. زیرا که بسا به
نام من آمده خواهند گفت که من هستم و وقت نزدیک است. پس از
عقب ایشان مروید. ۹ و چون اخبارجنگها و فسادها را بشنوید، مضطرب
مشویدزیرا که وقوع این امور اول ضرور است لیکن انتهادر ساعت نیست.»
۱۰ پس به ایشان گفت: «قومی با قومی ومملکتی با مملکتی مقاومت
خواهند کرد. ۱۱ وزلزله های عظیم در جایها و قحطیها و وباها پدیدو
چیزهای هولناک و علامات بزرگ از آسمان ظاهر خواهد شد. ۱۲ و قبل از
این همه، بر شمادست اندازی خواهند کرد و جفا نموده شما را به کنایس
و زندانها خواهند سپرد و در حضورسلاطین و حکام بجهت نام من خواهند
برد. ۱۳ واین برای شما به شهادت خواهد انجامید. ۱۴ پس در دلهای
خود قرار دهید که برای حجت آوردن، پیشتر اندیشه نکنید، ۱۵ زیرا که من
به شما زبانی وحکمتی خواهم داد که همه دشمنان شما با آن مقاومت و
مباحثه نتوانند نمود. ۱۶ و شما راوالدین و برادران و خویشان و دوستان
تسلیم خواهند کرد و بعضی از شما را به قتل خواهندرسانید. ۱۷ و جمیع
مردم به جهت نام من شما رانفرت خواهند کرد. ۱۸ ولکن مویی از سر شما
گم نخواهد شد. ۱۹ جانهای خود را به صبر دریابید. ۲۰ «و چون بینید
که اورشلیم به لشکرهامحاصره شده است آنگاه بدانید که خرابی آن رسیده
است. ۲۱ آنگاه هرکه در یهودیه باشد، به کوهستان فرار کند و هرکه در
شهر باشد، بیرون رود و هرکه در صحرا بود، داخل شهر نشود. ۲۲ زیرا که
همان است ایام انتقام، تا آنچه مکتوب است تمام شود. ۲۳ لیکن وای بر
آبستنان وشیردهندگان در آن ایام، زیرا تنگی سخت برروی زمین و غضب بر
این قوم حادث خواهد شد. ۲۴ و به دم شمشیر خواهند افتاد و در میان
جمیع امت‌ها به اسیری خواهند رفت و اورشلیم پایمال امت‌ها خواهد شد تا
زمانهای امت‌ها به انجام رسد. ۲۵ و در آفتاب و ماه و ستارگان علامات
خواهد بود و بر زمین تنگی و حیرت از برای امت‌ها روی خواهد نمود
به‌سبب شوریدن دریا وامواجش. ۲۶ و دلهای مردم ضعف خواهد کرد از
خوف و انتظار آن وقایعی که بربع مسکون ظاهرمی شود، زیرا قوات آسمان
متزلزل خواهد شد. ۲۷ و آنگاه پسر انسان را خواهند دید که بر ابری
سوار شده با قوت و جلال عظیم می‌آید. ۲۸ «و چون ابتدای این چیزها
بشود راست شده، سرهای خود را بلند کنید از آن جهت که خلاصی
شما نزدیک است.» ۲۹ و برای ایشان مثلی گفت که «درخت انجیر و
سایر درختان راملاحظه نمایید، ۳۰ که چون می‌بینید شکوفه می‌کند خود
می‌دانید که تابستان نزدیک است. ۳۱ و همچنین شما نیز چون بینید که
این امور واقع می‌شود، بدانید که ملکوت خدا نزدیک شده است. ۳۲
هرآینه به شما می‌گویم که تا جمیع این امور واقع نشود، این فرقه نخواهد
گذشت. ۳۳ آسمان و زمین زایل می‌شود لیکن سخنان من زایل نخواهد
شد. ۳۴ پس خود را حفظ کنید مبادا دلهای شما ازپرخوری و مستی و
اندیشه های دنیوی، سنگین گردد و آن روز ناگهان بر شما آید. ۳۵ زیرا که
مثل دامی بر جمیع سکنه تمام روی زمین خواهد آمد. ۳۶ پس در هر وقت
دعا کرده، بیدار باشید تاشایسته آن شوید که از جمیع این چیزهایی که به
وقوع خواهد پیوست نجات یابید و در حضورپسر انسان بایستید.» ۳۷ و
روزها را در هیکل تعلیم می‌داد و شبها بیرون رفته، در کوه معروف به زیتون
به‌سر می‌برد. ۳۸ و هر بامداد قوم نزد وی در هیکل می‌شتافتند تا کلام او را
بشنوند.

۲۲ و چون عید فطیر که به فصح معروف است نزدیک شد، ۲ روسای
کهنه وکاتبان مترصد می‌بودند که چگونه او را به قتل رسانند، زیرا که از قوم
ترسیدند. ۳ اما شیطان در یهودای مسمی به اسخریوطی که ازجمله آن
دوازده بود داخل گشت، ۴ و اورفته با روسای کهنه و سرداران سپاه گفتگو
کرد که چگونه او را به ایشان تسلیم کند. ۵ ایشان شادشده با او عهد
بستند که نقدی به وی دهند. ۶ و اوقبول کرده در صدد فرصتی برآمد که
اورا درنهانی از مردم به ایشان تسلیم کند. ۷ اما چون روز فطیر که در آن
می‌بایست فصح را ذبح کنند رسید، ۸ پطرس و یوحنا را فرستاده، گفت:
«بروید و فصح را بجهت ما آماده کنید تابخوریم.» ۹ به وی گفتند: «در
کجا می‌خواهی مهیا کنیم؟» ۱۰ ایشان را گفت: «اینک هنگامی که

داخل شهر شوید، شخصی با سبوی آب به شمابرمی خورد. به خانه‌ای که او درآید، از عقب وی بروید، ۱۱ و به صاحب‌خانه گویید، استاد تو را می گوید مهمانخانه کجا است تا در آن فصح را باشاگردان خود بخورم. ۱۲ او بالاخانه‌ای بزرگ ومفروش به شما نشان خواهد داد در آنجا مهیاسازید.» ۱۳ پس رفته چنانکه به ایشان گفته بودیافتند و فصح را آماده کردند. ۱۴ و چون وقت رسید با دوازده رسول بنشست. ۱۵ و به ایشان گفت: «اشتیاق بی‌نهایت داشتم که پیش از زحمت دیدنم، این فصح را باشما بخورم. ۱۶ زیرا به شما می‌گویم از این دیگرنمی خورم تا وقتی که در ملکوت خدا تمام شود.» ۱۷ پس پیاله‌ای گرفته، شکر نمود و گفت: «این رابگیرید و در میان خود تقسیم کنید. ۱۸ زیرا به شما می‌گویم که تا ملکوت خدا نیاید، از میوه مودیگر نخواهم نوشید.» ۱۹ و نان را گرفته، شکرنمود و پاره کرده، به ایشان داد و گفت: «این است جسد من که برای شما داده می‌شود، این را به یادمن به‌جا آرید.» ۲۰ و همچنین بعد از شام پیاله راگرفت و گفت: «این پیاله عهد جدید است در خون من که برای شما ریخته می‌شود. ۲۱ لیکن اینک دست آن کسی‌که مرا تسلیم می‌کند با من در سفره است. ۲۲ زیرا که پسر انسان برحسب آنچه مقدراست، می‌رود لیکن وای بر آن کسی‌که او را تسلیم کند.» ۲۳ آنگاه از یکدیگر شروع کردند به پرسیدن که کدام‌یک از ایشان باشد که این کار بکند؟ ۲۴ و در میان ایشان نزاعی نیز افتاد که کدام‌یک ازایشان بزرگتر می‌باشد؟ ۲۵ آنگاه به ایشان گفت: «سلاطین امت‌ها بر ایشان سروری می‌کنند وحکام خود را ولی‌نعمت می‌خوانند. ۲۶ لیکن شماچنین مباشید، بلکه بزرگتر از شما مثل کوچکترباشد و پیشوا چون خادم. ۲۷ زیرا کدام‌یک بزرگتراست آنکه به غذا نشیند یا آنکه خدمت کند آیانیست آنکه نشسته است؟ لیکن من در میان شماچون خادم هستم. ۲۸ و شما کسانی می‌باشید که در امتحانهای من با من به‌سر بردید. ۲۹ و من ملکوتی برای شما قرار می‌دهم چنانکه پدرم برای من مقرر فرمود. ۳۰ تا در ملکوت من از خوان من بخورید و بنوشید و بر کرسیها نشسته بردوازده سبط اسرائیل داوری کنید.» ۳۱ پس خداوند گفت: «ای شمعون، ای شمعون، اینک شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند، ۳۲ لیکن من برای تو دعا کردم تاایمانت تلف نشود و هنگامی که تو بازگشت کنی برادران خود را استوار نما.» ۳۳ به وی گفت: «ای خداوند حاضرم که با تو بروم حتی در زندان و درموت.» ۳۴ گفت: «تو را می‌گویم‌ای پطرس امروزخروس بانگ نزده باشد که سه مرتبه انکار خواهی کرد که مرا نمی شناسی.» ۳۵ و به ایشان گفت: «هنگامی که شما را بی‌کیسه و توشه‌دان و کفش فرستادم به هیچ‌چیز محتاج شدید؟» گفتند هیچ. ۳۶ پس به ایشان گفت: «لیکن الان هرکه کیسه دارد، آن را بردارد و همچنین توشه‌دان را و کسی‌که شمشیر ندارد جامه خود را فروخته آن رابخرد. ۳۷ زیرا به شما می‌گویم که این نوشته در من می‌باید به انجام رسید، یعنی با گناهکاران محسوب شد زیرا هرچه در خصوص من است، انقضا دارد. ۳۸ گفتند: «ای خداوند اینک دوشمشیر.» به ایشان گفت: «کافی است.» ۳۹ و برحسب عادت بیرون شده به کوه زیتون رفت و شاگردانش از عقب او رفتند. ۴۰ و چون به آن موضع رسید، به ایشان گفت: «دعا کنید تا درامتحان نیفتید.» ۴۱ و او از ایشان به مسافت پرتاپ سنگی دور شده، به زانو درآمد و دعا کرده، گفت: ۴۲ «ای پدر اگر بخواهی این پیاله را از من بگردان، لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو.» ۴۳ وفرشته‌ای از آسمان بر او ظاهر شده او را تقویت می‌نمود. ۴۴ پس به مجاهده افتاده به سعی بلیغتردعا کرد، چنانکه عرق او مثل قطرات خون بود که بر زمین می‌ریخت. ۴۵ پس از دعا برخاسته نزدشاگردان خود آمده ایشان را از حزن در خواب یافت. ۴۶ به ایشان گفت: «برای چه در خواب هستید؟ برخاسته دعا کنید تا در امتحان نیفتید.» ۴۷ و سخن هنوز بر زبانش بود که ناگاه جمعی آمدند و یکی از آن دوازده که یهودا نام داشت بردیگران سبقت جسته نزد عیسی آمد تا او رابوسد. ۴۸ و عیسی بدو گفت: «ای یهودا آیا به بوسه پسر انسان را تسلیم می‌کنی؟» ۴۹ رفقایش چون دیدند که چه می‌شود عرض کردند خداوندابه شمشیر بزنیم. ۵۰ و یکی از ایشان، غلام رئیس کهنه را زده، گوش راست او را از تن جدا کرد. ۵۱ عیسی متوجه شده گفت: «تا به این بگذارید.» وگوش او را لمس نموده، شفا داد. ۵۲ پس عیسی به روسای کهنه و سرداران سپاه هیکل و مشایخی که نزد او آمده بودند گفت: «گویا بر دزد با شمشیرها و چوبها بیرون آمدید. ۵۳ وقتی که هر روزه در هیکل با شما می‌بودم دست بر من دراز نکردید، لیکن این است ساعت شما و قدرت ظلمت.» ۵۴ پس او را گرفته بردند و به‌سرای رئیس کهنه آوردند و پطرس از دور از عقب می‌آمد. ۵۵ و چون در میان ایوان آتش افروخته گردش نشسته بودند، پطرس در میان ایشان بنشست. ۵۶ آنگاه کنیزکی چون او را در روشنی آتش نشسته دید بر او چشم دوخته گفت: «این شخص هم با او می‌بود.» ۵۷ او وی را انکار کرده گفت: «ای زن او را نمی شناسم.» ۵۸ بعد از زمانی دیگری او را دیده گفت: «تو از اینها هستی.» پطرس گفت: «ای مرد، من نیستم.» ۵۹ و چون تخمین یک ساعت گذشت یکی دیگر با تاکیدگفت: «بلاشک این شخص از رفقای او است زیراکه جلیلی هم هست.» ۶۰ پطرس گفت: «ای مردنمی دانم چه می‌گویی؟» در همان ساعت که این رامی گفت خروس بانگ زد. ۶۱ آنگاه خداوندروگردانیده به پطرس نظر افکند پس پطرس آن کلامی را که خداوند به وی گفته بود به‌خاطرآورد که قبل از بانگ زدن خروس سه مرتبه مراانکار خواهی کرد. ۶۲ پس پطرس بیرون رفته زارزار بگریست. ۶۳ و کسانی که عیسی را گرفته بودند، او راتازیانه زده استهزا نمودند. ۶۴ و چشم او را بسته طپانچه بر رویش زدند و از وی سوال کرده، گفتند: «نبوت کن که تو را زده است؟» ۶۵ و بسیارکفر دیگر به وی گفتند. ۶۶ و چون روز شد اهل شورای قوم یعنی روسای کهنه و کاتبان فراهم آمده در مجلس خوداو را آورده، ۶۷ گفتند: «اگر تو مسیح هستی به مابگو: «او به ایشان گفت: «اگر به شما گویم مراتصدیق نخواهید کرد. ۶۸ و اگر از شما سوال کنم جواب نمی دهید و مرا رها نمی کنید. ۶۹ لیکن بعداز این پسر انسان به طرف راست قوت خداخواهد نشست.» ۷۰ همه گفتند: «پس تو پسر خداهستی؟» او به ایشان گفت: «شما می‌گویید که من هستم.» ۷۱ گفتند: «دیگر ما را چه حاجت به شهادت است، زیرا خود از زبانش شنیدیم.»

۲۳ پس تمام جماعت ایشان برخاسته، اورا نزد پیلاطس بردند. ۲ و
شکایت بر اوآغاز نموده، گفتند: «این شخص را یافته‌ایم که قوم را گمراه
می‌کند و از جزیه دادن به قیصر منع می‌نماید و می‌گوید که خود مسیح و
پادشاه است.» ۳ پس پیلاطس از او پرسیده، گفت: «آیا توپادشاه یهود
هستی؟» او در جواب وی گفت: «تومی گویی.» ۴ آنگاه پیلاطس به
روسای کهنه وجمیع قوم گفت که «در این شخص هیچ عیبی نمی یابم.»
۵ ایشان شدت نموده گفتند که «قوم رامی شوراند و در تمام یهودیه از
جلیل گرفته تا به اینجا تعلیم می‌دهد.» ۶ چون پیلاطس نام جلیل را شنید
پرسید که «آیا این مرد جلیلی است؟» ۷ و چون مطلع شد که از ولایت
هیرودیس است او را نزد وی فرستاد، چونکه هیرودیس در آن ایام در اورشلیم
بود. ۸ اما هیرودیس چون عیسی را دید، بغایت شادگردید زیرا که مدت
مدیدی بود می‌خو. است اورا ببیند چونکه شهرت او را بسیار شنیده بود
ومترصد می‌بود که معجزه‌ای از او بیند. ۹ پس چیزهای بسیار از وی
پرسید لیکن او به وی هیچ جواب نداد. ۱۰ و روسای کهنه و کاتبان
حاضرشده به شدت تمام بر وی شکایت می‌نمودند. ۱۱ پس هیرودیس با
لشکریان خود او را افتضاح نموده و استهزا کرده لباس فاخر بر او پوشانید
ونزد پیلاطس او را باز فرستاد. ۱۲ و در همان روزپیلاطس و هیرودیس با
یکدیگر مصالحه کردند، زیرا قبل از آن در میانشان عداوتی بود. ۱۳ پس
پیلاطس روسای کهنه و سرادران وقوم را خوانده، ۱۴ به ایشان گفت: «این
مرد را نزدمن آوردید که قوم را می‌شوراند. الحال من او رادر حضور شما
امتحان کردم و از آنچه بر او ادعامی کنید اثری نیافتم. ۱۵ و نه هیرودیس
هم زیراکه شما را نزد او فرستادم و اینک هیچ عمل مستوجب قتل از او
صادر نشده است. ۱۶ پس اورا تنبیه نموده رها خواهم کرد.» ۱۷ زیرا او را
لازم بود که هر عیدی کسی را برای ایشان آزاد کند. ۱۸ آنگاه همه فریاد
کرده، گفتند: «او را هلاک کن وبرابا را برای ما رها فرما.» ۱۹ و او
شخصی بود که به‌سبب شورش و قتلی که در شهر واقع شده بود، در زندان
افکنده شده بود. ۲۰ باز پیلاطس نداکرده خواست که عیسی را رها کند.
۲۱ لیکن ایشان فریاد زده گفتند: «او را مصلوب کن، مصلوب کن.» ۲۲
بار سوم به ایشان گفت: «چرا؟ چه بدی کرده است؟ من در او هیچ علت
قتل نیافتم. پس او را تادیب کرده رها می‌کنم.» ۲۳ امااایشان به صداهای
بلند مبالغه نموده خواستند که مصلوب شود و آوازهای ایشان و روسای
کهنه غالب آمد. ۲۴ پس پیلاطس فرمود که برحسب خواهش ایشان بشود.
۲۵ و آن کس را که به‌سبب شورش و قتل در زندان حبس بود که خواستند
رها کرد و عیسی را به خواهش ایشان سپرد. ۲۶ و چون او را می‌بردند
شمعون قیروانی را که از صحرا می‌آمد مجبور ساخته صلیب را بر اوگذاردند
تا از عقب عیسی ببرد. ۲۷ و گروهی بسیاراز قوم و زنانی که سینه می‌زدند
و برای او ماتم می‌گرفتند، در عقب او افتادند. ۲۸ آنگاه عیسی به سوی آن
زنان روی گردانیده، گفت: «ای دختران اورشلیم برای من گریه مکنید،
بلکه بجهت خود واولاد خود ماتم کنید. ۲۹ زیرا اینک ایامی می‌آیدکه
در آنها خواهند گفت، خوشابحال نازادگان ورحمهایی که بار نیاوردند و
پستانهایی که شیرندادند. ۳۰ و در آن هنگام به کوهها خواهند گفت که بر
ما بیفتید و به تلها که ما را پنهان کنید. ۳۱ زیرااگر این کارها را به چوب تر
کردند به چوب خشک چه خواهد شد؟» ۳۲ و دو نفر دیگر را که خطاکار
بودند نیزآوردند تا ایشان را با او بکشند. ۳۳ و چون به موضعی که آن را
کاسه سر می‌گویند رسیدند، اورا در آنجا با آن دو خطاکار، یکی بر طرف
راست و دیگری بر چپ او مصلوب کردند. ۳۴ عیسی گفت: «ای پدر
اینها را بیامرز، زیراکه نمی دانند چه می‌کنند.» پس جامه های او راتقسیم
کردند و قرعه افکندند. ۳۵ و گروهی به تماشا ایستاده بودند. و بزرگان نیز
تمسخرکنان با ایشان می‌گفتند: «دیگران را نجات داد. پس اگر او مسیح
و برگزیده خدا می‌باشد خود رابرهاند.» ۳۶ و سپاهیان نیز او را استهزا
می‌کردند و آمده او را سرکه می‌دادند، ۳۷ و می‌گفتند: «اگر توپادشاه یهود
هستی خود را نجات ده.» ۳۸ و بر سراو تقصیرنامه‌ای نوشتند به خط
یونانی و رومی وعبرانی که «این است پادشاه یهود.» ۳۹ و یکی از آن دو
خطاکار مصلوب بر وی کفر گفت که «اگر تو مسیح هستی خود را و ما
رابرهان.» ۴۰ اما آن دیگری جواب داده، او را نهیب کرد و گفت: «مگر
تو از خدا نمی ترسی؟ چونکه تو نیز زیر همین حکمی. ۴۱ و اما ما به
انصاف، چونکه جزای اعمال خود را یافته‌ایم، لیکن این شخص هیچ کار
بی‌جا نکرده است.» ۴۲ پس به عیسی گفت: «ای خداوند، مرا به یاد آور
هنگامی که به ملکوت خود آیی.» ۴۳ عیسی به وی گفت: «هرآینه به تو
می‌گویم امروز با من در فردوس خواهی بود.» ۴۴ و تخمین از ساعت ششم
تا ساعت نهم، ظلمت تمام روی زمین را فرو گرفت. ۴۵ وخورشید تاریک
گشت و پرده قدس از میان بشکافت. ۴۶ و عیسی به آواز بلند صدا زده
گفت: «ای پدر به‌دستهای تو روح خود را می‌سپارم.» این را بگفت
و جان را تسلیم نمود. ۴۷ امایوزباشی چون این ماجرا را دید، خدا را
تمجیدکرده، گفت: «در حقیقت، این مرد صالح بود.» ۴۸ وتمامی گروه
که برای این تماشا جمع شده بودندچون این وقایع را دیدند، سینه زنان
برگشتند. ۴۹ و جمیع آشنایان او از دور ایستاده بودند، با زنانی که از جلیل
او را متابعت کرده بودند تا این امور راببینند. ۵۰ و اینک یوسف نامی
از اهل شورا که مردنیکو و صالح بود، ۵۱ که در رای و عمل ایشان
مشارکت نداشت و از اهل رامه بلدی از بلاد یهودبود و انتظار ملکوت خدا
را می‌کشید، ۵۲ نزدیک پیلاطس آمده جسد عیسی را طلب نمود. ۵۳
پس آن را پایین آورده در کتان پیچید و در قبری که ازسنگ تراشیده بود و
هیچ‌کس ابد در آن دفن نشده بود سپرد. ۵۴ و آن روز تهیه بود و سبت
نزدیک می‌شد. ۵۵ و زنانی که در عقب او از جلیل آمده بودند از پی او
رفتند و قبر و چگونگی گذاشته شدن بدن او را دیدند. ۵۶ پس برگشته،
حنوط و عطریات مهیا ساختند و روز سبت را به حسب حکم آرام گرفتند.

۲۴ پس در روز اول هفته هنگام سپیده صبح، حنوطی را که درست
کرده بودندبا خود برداشته به‌سر قبرآمدند و بعضی دیگران همراه ایشان. ۲ و
سنگ را از سر قبر غلطانیده دیدند. ۳ چون داخل شدند، جسد خداوند
عیسی را نیافتند ۴ و واقع شد هنگامی که ایشان از این امر متحیر بودند که
ناگاه دو مرد در لباس درخشنده نزد ایشان بایستادند. ۵ و چون ترسان شده

سرهای خود را به سوی زمین افکنده بودند، به ایشان گفتند: «چرا زنده را
از میان مردگان می‌طلبید؟ ۶ در اینجا نیست، بلکه برخاسته است. به یاد
آورید که چگونه وقتی که در جلیل بود شمارا خبر داده، ۷ گفت ضروری
است که پسر انسان به‌دست مردم گناهکار تسلیم شده مصلوب گرددو روز
سوم برخیزد.» ۸ پس سخنان او را به‌خاطرآوردند. ۹ و از سر قبر برگشته،
آن یازده و دیگران را ازهمه این امور مطلع ساختند. ۱۰ و مریم مجدلیه ویونا
و مریم مادر یعقوب و دیگر رفقای ایشان بودند که رسولان را از این چیزها
مطلع ساختند. ۱۱ لیکن سخنان زنان را هذیان پنداشته باورنکردند. ۱۲ اما
پطرس برخاسته، دوان دوان به سوی قبر رفت و خم شده کفن را تنها
گذاشته دیدو از این ماجرا در عجب شده به خانه خود رفت. ۱۳ و اینک
در همان روز دو نفر از ایشان می‌رفتند به سوی قریه‌ای که از اورشلیم به
مسافت، شصت تیر پرتاب دور بود و عمواس نام داشت. ۱۴ و با یک
دیگر از تمام این وقایع گفتگومی کردند. ۱۵ و چون ایشان در مکالمه و
مباحثه می‌بودند، ناگاه خود عیسی نزدیک شده، با ایشان همراه شد. ۱۶
ولی چشمان ایشان بسته شد تا اورا نشناسند. ۱۷ او به ایشان گفت: «چه
حرفها است که با یکدیگر می‌زنید و راه را به کدورت می‌پیمایید؟» ۱۸
یکی که کلیوپاس نام داشت درجواب وی گفت: «مگر تو در اورشلیم
غریب وتنها هستی و از آنچه در این ایام در اینجا واقع شدواقف نیستی؟»
۱۹ به ایشان گفت: «چه چیزاست؟» گفتندش: «درباره عیسی ناصری که
مردی بود نبی و قادر در فعل و قول در حضورخدا و تمام قوم، ۲۰ و چگونه
روسای کهنه وحکام ما او را به فتوای قتل سپردند و او رامصلوب ساختند.
۲۱ اما ما امیدوار بودیم که همین است آنکه می‌باید اسرائیل را نجات دهد
وعلاوه بر این همه، امروز از وقوع این امور روزسوم است، ۲۲ و بعضی از
زنان ما هم ما را به حیرت انداختند که بامدادان نزد قبر رفتند، ۲۳ وجسد
او را نیافته آمدند و گفتند که فرشتگان را درروبا دیدیم که گفتند او زنده
شده است. ۲۴ وجمعی از رفقای ما به‌سر قبر رفته، آن چنانکه زنان گفته
بودند یافتند لیکن او را ندیدند.» ۲۵ او به ایشان گفت: «ای بی‌فهمان
وسست دلان از ایمان آوردن به انچه انبیا گفته‌اند. ۲۶ آیا نمی بایست که
مسیح این زحمات را بیند تابه جلال خود برسد؟» ۲۷ پس از موسی و
سایرانبیا شروع کرده، اخبار خود را در تمام کتب برای ایشان شرح فرمود.
۲۸ و چون به آن دهی که عازم آن بودندرسیدند، او قصد نمود که دورتر
رود. ۲۹ و ایشان الحاح کرده، گفتند که «با ما باش. چونکه شب نزدیک
است و روز به آخر رسیده.» پس داخل گشته با ایشان توقف نمود. ۳۰ و
چون با ایشان نشسته بود نان را گرفته برکت داد و پاره کرده به ایشان داد.
۳۱ که ناگاه چشمانشان باز شده، او راشناختند و در ساعت از ایشان
غایب شد. ۳۲ پس با یکدیگر گفتند: «آیا دل در درون مانمی سوخت،
وقتی که در راه با ما تکلم می‌نمود وکتب را بجهت ما تفسیر می‌کرد؟» ۳۳
و در آن ساعت برخاسته به اورشلیم مراجعت کردند و آن یازده را یافتند که
با رفقای خود جمع شده ۳۴ می گفتند: «خداوند در حقیقت برخاسته و
به شمعون ظاهر شده است.» ۳۵ و آن دو نفر نیز ازسرگذشت راه و کیفیت
شناختن او هنگام پاره کردن نان خبر دادند. ۳۶ و ایشان در این گفتگو
می‌بودند که ناگاه عیسی خود در میان ایشان ایستاده، به ایشان گفت:
«سلام بر شما باد.» ۳۷ اما ایشان لرزان وترسان شده گمان بردند که
روحی می‌بینند. ۳۸ به ایشان گفت: «چرا مضطرب شدید و برای چه
دردلهای شما شبهات روی می‌دهد؟ ۳۹ دستها وپایهایم را ملاحظه کنید
که من خود هستم و دست بر من گذارده ببینید، زیرا که روح گوشت
واستخوان ندارد، چنانکه می‌نگرید که در من است.» ۴۰ این را گفت و
دستها و پایهای خود رابدیشان نشان داد. ۴۱ و چون ایشان هنوز ازخوشی
تصدیق نکرده، در عجب مانده بودند، به ایشان گفت: «چیز خوراکی در
اینجا دارید؟» ۴۲ پس قدری از ماهی بریان و از شانه عسل به وی دادند.
۴۳ پس آن را گرفته پیش ایشان بخورد. ۴۴ و به ایشان گفت: «همین
است سخنانی که وقتی با شما بودم گفتم ضروری است که آنچه درتورات
موسی و صحف انبیا و زبور درباره من مکتوب است به انجام رسد.» ۴۵
و در آن وقت ذهن ایشان را روشن کرد تا کتب را بفهمند. ۴۶ و به
ایشان گفت: «بر همین منوال مکتوب است وبدینطور سزاوار بود که مسیح
زحمت کشد و روزسوم از مردگان برخیزد. ۴۷ و از اورشلیم شروع کرده،
موعظه به توبه و آمرزش گناهان در همه امت‌ها به نام او کرده شود. ۴۸ و
شما شاهد بر این امور هستید. ۴۹ و اینک، من موعود پدر خود را برشما
می‌فرستم. پس شما در شهر اورشلیم بمانیدتا وقتی که به قوت از اعلی
آراسته شوید.» ۵۰ پس ایشان را بیرون از شهر تا بیت عنیا بردو دستهای
خود را بلند کرده، ایشان را برکت داد. ۵۱ و چنین شد که در حین برکت
دادن ایشان، ازایشان جدا گشته، به سوی آسمان بالا برده شد. ۵۲ پس او
را پرستش کرده، با خوشی عظیم به سوی اورشلیم برگشتند. ۵۳ و پیوسته
درهیکل مانده، خدا را حمد و سپاس می‌گفتند. آمین.

یوحنا

۱ در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود وکلمه خدا بود. ۲ همان در
ابتدا نزد خدا بود. ۳ همه‌چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از اوچیزی از
موجودات وجود نیافت. ۴ در او حیات بود و حیات نور انسان بود. ۵ و
نور در تاریکی می‌درخشد و تاریکی آن را درنیافت. ۶ شخصی از جانب
خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود؛ ۷ او برای شهادت آمد تا بر
نورشهادت دهد تا همه به وسیله او ایمان آورند. ۸ اوآن نور نبود بلکه آمد تا
بر نور شهادت دهد. ۹ آن نور حقیقی بود که هر انسان را منور می‌گرداند
ودر جهان آمدنی بود. ۱۰ او در جهان بود و جهان به واسطه او آفریده شد
و جهان او را نشناخت. ۱۱ به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را
نپذیرفتند؛ ۱۲ و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان
خدا گردند، یعنی به هرکه به اسم اوایمان آورد، ۱۳ که نه از خون و نه از
خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولدیافتند. ۱۴ و کلمه
جسم گردید و میان ما ساکن شد، پراز فیض و راستی و جلال او را دیدیم،
جلالی شایسته پسر یگانه پدر. ۱۵ و یحیی بر او شهادت داد و ندا کرده،
می‌گفت: «این است آنکه درباره اوگفتم آنکه بعد از من می‌آید، پیش از
من شده است زیرا که بر من مقدم بود.» ۱۶ و از پری او جمیع ما بهره
یافتیم و فیض به عوض فیض، ۱۷ زیراشریعت به وسیله موسی عطا شد، اما
فیض وراستی به وسیله عیسی مسیح رسید. ۱۸ خدا راهرگز کسی ندیده
است؛ پسر یگانه‌ای که درآغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد. ۱۹ و
این است شهادت یحیی در وقتی که یهودیان از اورشلیم کاهنان و لاویان را
فرستادندتا از او سوال کنند که تو کیستی، ۲۰ که معترف شدو انکار
ننمود، بلکه اقرار کرد که من مسیح نیستم. ۲۱ آنگاه از او سوال کردند:
«پس چه؟ آیا توالیاس هستی؟ گفت: «نیستم.» ۲۲ آنگاه بدو گفتند:
«پس کیستی تا به آن کسانی که ما را فرستادند جواب بریم؟ درباره خود
چه می‌گویی؟» ۲۳ گفت: «من صدای ندا کننده‌ای دربیابانم که راه
خداوند را راست کنید، چنانکه اشعیانبی گفت.» ۲۴ و فرستادگان از
فریسیان بودند. ۲۵ پس از اوسوال کرده، گفتند: «اگر تو مسیح و الیاس و
آن نبی نیستی، پس برای چه تعمید می‌دهی؟» ۲۶ یحیی در جواب ایشان
گفت: «من به آب تعمیدمی دهم و در میان شما کسی ایستاده است
که شمااو را نمی شناسید. ۲۷ و او آن است که بعد از من می آید،
اما پیش از من شده است، که من لایق آن نیستم که بند نعلینش را باز
کنم.» ۲۸ و این دربیت عبره که آن طرف اردن است، در جایی که یحیی
تعمید می‌داد واقع گشت. ۲۹ و در فردای آن روز یحیی عیسی را دید که
به‌جانب او می‌آید. پس گفت: «اینک بره خدا که گناه جهان را برمی
دارد! ۳۰ این است آنکه من درباره او گفتم که مردی بعد از من می‌آید که
پیش از من شده است زیرا که بر من مقدم بود. ۳۱ و من اورا نشناختم،
لیکن تا او به اسرائیل ظاهر گردد، برای همین من آمده به آب تعمید
می‌دادم.» ۳۲ پس یحیی شهادت داده، گفت: «روح را دیدم که مثل
کبوتری از آسمان نازل شده، بر او قرارگرفت. ۳۳ و من او را نشناختم،
لیکن او که مرافرستاد تا به آب تعمید دهم، همان به من گفت برهر کس
بینی که روح نازل شده، بر او قرار گرفت، همان است او که به روح‌القدس
تعمید می‌دهد. ۳۴ و من دیده شهادت می‌دهم که این است پسرخدا.»
۳۵ و در روز بعد نیز یحیی با دو نفر از شاگردان خود ایستاده بود. ۳۶
ناگاه عیسی را دید که راه می‌رود؛ و گفت: «اینک بره خدا.» ۳۷ و چون
آن دو شاگرد کلام او را شنیدند، از پی عیسی روانه شدند. ۳۸ پس
عیسی روی گردانیده، آن دو نفر رادید که از عقب می‌آیند. بدیشان گفت:
۳۹ «چه می‌خواهید؟» بدو گفتند: «ربی (یعنی‌ای معلم)در کجا منزل
می‌نمایی؟» ۴۰ بدیشان گفت: «بیایید و ببینید.» آنگاه آمده، دیدند که
کجا منزل دارد، و آن روز را نزد او بماندند و قریب به ساعت دهم بود. ۴۱
و یکی از آن دو که سخن یحیی را شنیده، پیروی او نمودند، اندریاس برادر
شمعون پطرس بود. ۴۲ او اول برادر خود شمعون را یافته، به اوگفت:
«مسیح را (که ترجمه آن کرستس است)یافتیم.» و چون او را نزد عیسی
آورد، عیسی بدونگریسته، گفت: «تو شمعون پسر یونا هستی؛ واکنون کیفا
خوانده خواهی شد (که ترجمه آن پطرس است).» ۴۳ بامدادان چون
عیسی خواست به سوی جلیل روانه شود، فیلپس را یافته، بدو گفت:
«ازعقب من بیا.» ۴۴ و فیلپس از بیت صیدا از شهراندریاس وپطرس بود.
۴۵ فیلیپس نتنائیل را یافته، بدو گفت: «آن کسی را که موسی در تورات و
انبیامذکور داشته‌اند، یافته‌ایم که عیسی پسر یوسف ناصری است.» ۴۶
نتنائیل بدو گفت: «مگرمی شود که از ناصره چیزی خوب پیدا شود؟»
فیلپس بدو گفت: «بیا و ببین.» ۴۷ و عیسی چون دید که نتنائیل به
سوی او می‌آید، درباره اوگفت: «اینک اسرائیلی حقیقی که در او مکری
نیست.» ۴۸ نتنائیل بدو گفت: «مرا از کجامی شناسی؟» عیسی در
جواب وی گفت: «قبل ازآنکه فیلپس تو را دعوت کند، در حینی که
زیردرخت انجیر بودی تو را دیدم.» ۴۹ نتنائیل درجواب او گفت: «ای
استاد تو پسر خدایی! توپادشاه اسرائیل هستی!» ۵۰ عیسی در جواب
اوگفت: «آیا از اینکه به تو گفتم که تو را زیر درخت انجیر دیدم، ایمان
آوردی؟ بعد از این چیزهای بزرگتر از این خواهی دید.» ۵۱ پس بدو گفت:
«آمین آمین به شما می‌گویم که از کنون آسمان را گشاده، و فرشتگان خدا
را که بر پسر انسان صعودو نزول می‌کنند خواهید دید.»

۲ و در روز سوم، در قانای جلیل عروسی بودو مادر عیسی در آنجا بود.
۲ و عیسی وشاگردانش را نیز به عروسی دعوت کردند. ۳ وچون شراب
تمام شد، مادر عیسی بدو گفت: «شراب ندارند.» ۴ عیسی به وی
گفت: «ای زن مرابا تو چه‌کار است؟ ساعت من هنوز نرسیده است.» ۵
مادرش به نوکران گفت: «هرچه به شماگوید بکنید.» ۶ و در آنجا شش
قدح سنگی برحسب تطهیریهود نهاده بودند که هر یک گنجایش دو یا سه
کیل داشت. ۷ عیسی بدیشان گفت: «قدحها را ازآب پر کنید.» و آنها را
لبریز کردند. ۸ پس بدیشان گفت: «الان بردارید و به نزد رئیس مجلس
ببرید.» پس بردند؛ ۹ و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده
بود، بچشید و ندانست که از کجااست، لیکن نوکرانی که آب را کشیده

بودند، می‌دانستند، رئیس مجلس داماد را مخاطب ساخته، بدو گفت:
۱۰ «هرکسی شراب خوب راول می‌آورد و چون مست شدند، بدتر از
آن. لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی؟» ۱۱ و این ابتدای
معجزاتی است که از عیسی درقانای جلیل صادر گشت و جلال خود را
ظاهرکرد و شاگردانش به او ایمان آوردند. ۱۲ و بعد ازآن او با مادر و برادران
و شاگردان خود به کفرناحوم آمد و در آنجا ایامی کم ماندند. ۱۳ و
چون عید فصح نزدیک بود، عیسی به اورشلیم رفت، ۱۴ و در هیکل،
فروشندگان گاو وگوسفند و کبوتر و صرافان را نشسته یافت. ۱۵ پس
تازیانه‌ای از ریسمان ساخته، همه را از هیکل بیرون نمود، هم گوسفندان و
گاوان را، و نقودصرافان را ریخت و تختهای ایشان را واژگون ساخت، ۱۶ و
به کبوترفروشان گفت: «اینها را ازاینجا بیرون برید و خانه پدر مرا خانه
تجارت مسازید.» ۱۷ آنگاه شاگردان او را یاد آمد که مکتوب است:
«غیرت خانه تو مرا خورده است.» ۱۸ پس یهودیان روی به او آورده،
گفتند: «به ما چه علامت می‌نمایی که این کارها را می‌کنی؟» ۱۹ عیسی
در جواب ایشان گفت: «این قدس راخراب کنید که در سه روز آن را برپا
خواهم نمود.» ۲۰ آنگاه یهودیان گفتند: «در عرصه چهل و شش سال این
قدس را بنا نموده‌اند؛ آیا تو درسه روز آن را برپا می‌کنی؟» ۲۱ لیکن او
درباره قدس جسد خود سخن می‌گفت. ۲۲ پس وقتی که از مردگان
برخاست شاگردانش را به‌خاطر آمد که این را بدیشان گفته بود. آنگاه به
کتاب و به کلامی که عیسی گفته بود، ایمان آوردند. ۲۳ و هنگامی
که در عید فصح در اورشلیم بودبسیاری چون معجزاتی را که از او صادر
می‌گشت دیدند، به اسم او ایمان آوردند. ۲۴ لیکن عیسی خویشتن را
بدیشان موتمن نساخت، زیرا که اوهمه را می‌شناخت. ۲۵ و از آنجا که
احتیاج نداشت که کسی درباره انسان شهادت دهد، زیراخود آنچه در
انسان بود می‌دانست.

۳ و شخصی از فریسیان نیقودیموس نام ازروسای یهود بود. ۲ او در
شب نزد عیسی آمده، به وی گفت: «ای استاد می‌دانیم که تو معلم
هستی که از جانب خدا آمده‌ای زیرا هیچ‌کس نمی تواند معجزاتی را که تو
می‌نمایی بنماید، جزاینکه خدا با وی باشد.» ۳ عیسی در جواب اوگفت:
«آمین آمین به تو می‌گویم اگر کسی از سر نومولود نشود، ملکوت خدا را
نمی تواند دید.» ۴ نیقودیموس بدو گفت: «چگونه ممکن است که
انسانی که پیر شده باشد، مولود گردد؟ آیا می‌شودکه بار دیگر داخل شکم
مادر گشته، مولود شود؟» ۵ عیسی در جواب گفت: «آمین، آمین به
تومی گویم اگر کسی از آب و روح مولود نگردد، ممکن نیست که داخل
ملکوت خدا شود. ۶ آنچه از جسم مولود شد، جسم است و آنچه از روح
مولود گشت روح است. ۷ عجب مدار که به توگفتم باید شما از سر نو
مولود گردید. ۸ باد هرجاکه می‌خواهد می‌وزد و صدای آن را می‌شنوی
لیکن نمی دانی از کجا می‌آید و به کجا می‌رود. همچنین است هرکه از
روح مولود گردد.» ۹ نیقودیموس در جواب وی گفت: «چگونه ممکن
است که چنین شود؟» ۱۰ عیسی در جواب وی گفت: «آیا تو معلم
اسرائیل هستی و این رانمی دانی؟ ۱۱ آمین، آمین به تو می‌گویم آنچه
می‌دانیم، می‌گوییم و به آنچه دیده‌ایم، شهادت می‌دهیم و شهادت ما را
قبول نمی کنید. ۱۲ چون شما را از امور زمینی سخن گفتم، باور نکردید.
پس هرگاه به امور آسمانی با شما سخن رانم چگونه تصدیق خواهید نمود؟
۱۳ و کسی به آسمان بالا نرفت مگر آن کس که از آسمان پایین آمد یعنی
پسر انسان که در آسمان است. ۱۴ وهمچنان‌که موسی مار را در بیابان
بلند نمود، همچنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود، ۱۵ تاهرکه به او
ایمان آرد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد. (aiōnios g166) ۱۶
زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هرکه بر او
ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد. (aiōnios g166) ۱۷
زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا برجهان داوری کند، بلکه تا به
وسیله او جهان نجات یابد. ۱۸ آنکه به او ایمان آرد، بر او حکم نشود؛
اما هرکه ایمان نیاورد الان بر او حکم شده است، بجهت آنکه به اسم پسر
یگانه خدا ایمان نیاورده. ۱۹ و حکم این است که نور در جهان آمدو مردم
ظلمت را بیشتر از نور دوست داشتند، ازآنجا که اعمال ایشان بد است.
۲۰ زیرا هرکه عمل بد می‌کند، روشنی را دشمن دارد و پیش روشنی نمی
آید، مبادا اعمال او توبیخ شود. ۲۱ و لیکن کسی‌که به راستی عمل
می‌کند پیش روشنی می‌آید تا آنکه اعمال او هویدا گردد که در خداکرده
شده است.» ۲۲ و بعد از آن عیسی با شاگردان خود به زمین یهودیه آمد و
با ایشان در آنجا به‌سر برده، تعمیدمی داد. ۲۳ و یحیی نیز در عینون،
نزدیک سالیم تعمید می‌داد زیرا که در آنجا آب بسیار بود ومردم می‌آمدند و
تعمید می‌گرفتند، ۲۴ چونکه یحیی هنوز در زندان حبس نشده بود. ۲۵
آنگاه در خصوص تطهیر، در میان شاگردان یحیی ویهودیان مباحثه شد.
۲۶ پس به نزد یحیی آمده، به او گفتند: «ای استاد، آن شخصی که با تو
درآنطرف اردن بود و تو برای او شهادت دادی، اکنون او تعمید می‌دهد و
همه نزد اومی آیند.» ۲۷ یحیی در جواب گفت: «هیچ‌کس چیزی نمی
تواند یافت، مگر آنکه از آسمان بدو داده شود. ۲۸ شما خود بر من شاهد
هستید که گفتم من مسیح نیستم بلکه پیش روی او فرستاده شدم. ۲۹
کسی‌که عروس دارد داماد است، اما دوست داماد که ایستاده آواز او را
می‌شنود، از آواز دامادبسیار خشنود می‌گردد. پس این خوشی من کامل
گردید. ۳۰ می‌باید که او افزوده شود و من ناقص گردم. ۳۱ او که از بالا
می‌آید، بالای همه است وآنکه از زمین است زمینی است و از زمین تکلم
می‌کند؛ اما او که از آسمان می‌آید، بالای همه است. ۳۲ و آنچه را دید و
شنید، به آن شهادت می‌دهد و هیچ‌کس شهادت او را قبول نمی کند. ۳۳
و کسی‌که شهادت اورا قبول کرد، مهر کرده است بر اینکه خدا راست
است. ۳۴ زیرا آن کسی را که خدا فرستاد، به کلام خدا تکلم می‌نماید،
چونکه خدا روح را به میزان عطا نمی کند. ۳۵ پدرپسر را محبت می‌نماید
و همه‌چیز را بدست اوسپرده است. ۳۶ آنکه به پسر ایمان آورده باشد،
حیات جاودانی دارد و آنکه به پسر ایمان نیاوردحیات را نخواهد دید، بلکه
غضب خدا بر اومی ماند.» (aiōnios g166)

۴ و چون خداوند دانست که فریسیان مطلع شده‌اند که عیسی بیشتر از
یحیی شاگردپیدا کرده، تعمید می‌دهد، ۲ با اینکه خود عیسی تعمید نمی
داد بلکه شاگردانش، ۳ یهودیه راگذارده، باز به‌جانب جلیل رفت. ۴ و
لازم بود که از سامره عبور کند ۵ پس به شهری از سامره که سوخار نام
داشت، نزدیک به آن موضعی که یعقوب به پسر خود یوسف داده بود
رسید. ۶ و در آنجا چاه یعقوب بود. پس عیسی از سفر خسته شده،
همچنین بر سر چاه نشسته بود و قریب به ساعت ششم بود. ۷ که زنی
سامری بجهت آب کشیدن آمد. عیسی بدو گفت: «جرعه‌ای آب به من
بنوشان.» ۸ زیرا شاگردانش بجهت خریدن خوراک به شهر رفته بودند. ۹
زن سامری بدو گفت: «چگونه تو که یهود هستی ازمن آب می‌خواهی و
حال آنکه زن سامری می‌باشم؟» زیرا که یهود با سامریان معاشرت ندارند.
۱۰ عیسی در جواب او گفت: «اگر بخشش خدا را می‌دانستی و کیست
که به تو می‌گوید آب به من بده، هرآینه تو از او خواهش می‌کردی و به تو
آب زنده عطا می‌کرد. ۱۱ زن بدو گفت: «ای آقادلو نداری و چاه عمیق
است. پس از کجا آب زنده داری؟ ۱۲ آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگترهستی
که چاه را به ما داد و خود و پسران و مواشی او از آن می‌آشامیدند؟» ۱۳
عیسی در جواب اوگفت: «هرکه از این آب بنوشد باز تشنه گردد، ۱۴
لیکن کسی‌که از آبی که من به او می‌دهم بنوشد، ابد تشنه نخواهد شد،
بلکه آن آبی که به او می‌دهم در او چشمه آبی گردد که تا حیات جاودانی
می‌جوشد.» **(aiōn g165, aiōnios g166)** ۱۵ زن بدو گفت: «ای آقا
آن آب را به من بده تا دیگر تشنه نگردم و به اینجابجهت آب کشیدن
نیایم.» ۱۶ عیسی به او گفت: «برو و شوهر خود رابخوان و در اینجا بیا.»
۱۷ زن در جواب گفت: «شوهر ندارم.» عیسی بدو گفت: «نیکو گفتی
که شوهر نداری! ۱۸ زیرا که پنج شوهر داشتی وآنکه الان داری شوهر تو
نیست! این سخن راراست گفتی!» ۱۹ زن بدو گفت: «ای آقا می‌بینم
که تو نبی هستی! ۲۰ پدران ما در این کوه پرستش می‌کردند و شما
می‌گویید که در اورشلیم جایی است که در آن عبادت باید نمود.» ۲۱
عیسی بدوگفت: «ای زن مرا تصدیق کن که ساعتی می‌آید که نه در
این کوه و نه در اورشلیم پدر را پرستش خواهید کرد. ۲۲ شما آنچه را
که نمی دانیدمی پرستید اما ما آنچه را که می‌دانیم عبادت می‌کنیم زیرا
نجات از یهود است. ۲۳ لیکن ساعتی می‌آید بلکه الان است که در آن
پرستندگان حقیقی پدر را به روح و راستی پرستش خواهندکرد زیرا که پدر
مثل این پرستندگان خود را طالب است. ۲۴ خدا روح است و هرکه او را
پرستش کند می‌باید به روح و راستی بپرستد.» ۲۵ زن بدو گفت: «می‌دانم
که مسیح یعنی کرستس می‌آید. پس هنگامی که او آید از هر چیزبه ما
خبرخواهد داد.» ۲۶ عیسی بدو گفت: «من که با تو سخن می‌گویم
همانم.» ۲۷ و در همان وقت شاگردانش آمده، تعجب کردند که با زنی
سخن می‌گوید و لکن هیچ‌کس نگفت که چه می‌طلبی یا برای چه با او
حرف می‌زنی. ۲۸ آنگاه زن سبوی خود را گذارده، به شهر رفت و مردم را
گفت: ۲۹ «بیایید و کسی راببینید که هرآنچه کرده بودم به من گفت. آیا
این مسیح نیست؟» ۳۰ پس از شهر بیرون شده، نزد اومی آمدند. ۳۱ و در
اثنا آن شاگردان او خواهش نموده، گفتند: «ای استاد بخور.» ۳۲ بدیشان
گفت: «من غذایی دارم که بخورم و شما آن را نمی دانید.» ۳۳ شاگردان
به یکدیگر گفتند: «مگر کسی برای اوخوراکی آورده باشد!» ۳۴ عیسی
بدیشان گفت: «خوراک من آن است که خواهش فرستنده خودرا به عمل
آورم و کار او را به انجام رسانم. ۳۵ آیاشما نمی گویید که چهار ماه
دیگر موسم درواست؟ اینک به شما می‌گویم چشمان خود را بالاافکنید و
مزرعه‌ها را ببینید زیرا که الان بجهت درو سفید شده است. ۳۶ و دروگر
اجرت می‌گیردو ثمری بجهت حیات جاودانی جمع می‌کند تاکارنده و
دروکننده هر دو با هم خشنود گردند. **(aiōnios g166)** ۳۷ زیرا این کلام
در اینجا راست است که یکی می‌کارد و دیگری درو می‌کند. ۳۸ من
شما رافرستادم تا چیزی را که در آن رنج نبرده‌اید دروکنید. دیگران محنت
کشیدند و شما در محنت ایشان داخل شده‌اید.» ۳۹ پس در آن شهر
بسیاری از سامریان بواسطه سخن آن زن که شهادت داد که هرآنچه کرده
بودم به من بازگفت بدو ایمان آوردند. ۴۰ و چون سامریان نزد او آمدند،
از او خواهش کردند که نزدایشان بماند و دو روز در آنجا بماند. ۴۱ و
بسیاری دیگر بواسطه کلام او ایمان آوردند. ۴۲ و به زن گفتند که «بعد از
این بواسطه سخن تو ایمان نمی آوریم زیرا خود شنیده و دانسته‌ایم که او
درحقیقت مسیح و نجات‌دهنده عالم است.» ۴۳ اما بعد از دو روز از آنجا
بیرون آمده، به سوی جلیل روانه شد. ۴۴ زیرا خود عیسی شهادت داد که
هیچ نبی را در وطن خود حرمت نیست. ۴۵ پس چون به جلیل آمد،
جلیلیان او راپذیرفتند زیرا هرچه در اورشلیم در عید کرده بود، دیدند، چونکه
ایشان نیز در عید رفته بودند. ۴۶ پس عیسی به قانای جلیل آنجایی که آب
را شراب ساخته بود، بازآمد. و یکی از سرهنگان ملک بود که پسر او در
کفرناحوم مریض بود. ۴۷ وچون شنید که عیسی از یهودیه به جلیل آمده
است، نزد او آمده، خواهش کرد که فرود بیاید وپسر او را شفا دهد، زیرا
که مشرف به موت بود. ۴۸ عیسی بدو گفت: «اگر آیات و معجزات
نبینید، همانا ایمان نیاورید.» ۴۹ سرهنگ بدو گفت: «ای آقا قبل از آنکه
پسرم بمیرد فرود بیا.» ۵۰ عیسی بدو گفت: «برو که پسرت زنده است.»
آن شخص به سخنی که عیسی بدو گفت، ایمان آورده، روانه شد. ۵۱ و
در وقتی که او می‌رفت، غلامانش او راستقبال نموده، مژده دادند و گفتند
که پسر توزنده است. ۵۲ پس از ایشان پرسید که در چه ساعت عافیت
یافت. گفتند: «دیروز، در ساعت هفتم تب از او زایل گشت.» ۵۳ آنگاه
پدر فهمیدکه در همان ساعت عیسی گفته بود: «پسر تو زنده است.» پس
او و تمام اهل خانه او ایمان آوردند. ۵۴ و این نیز معجزه دوم بود که از
عیسی در وقتی که از یهودیه به جلیل آمد، به ظهور رسید.

۵ و بعد از آن یهود را عیدی بود و عیسی به اورشلیم آمد. ۲ و در
اورشلیم نزدباب الضان حوضی است که آن را به عبرانی بیت حسدا
می‌گویند که پنج رواق دارد. ۳ و درآنجا جمعی کثیر از مریضان و کوران و
لنگان وشلان خوابیده، منتظر حرکت آب می‌بودند. ۵ و در آنجا مردی بود
که سی و هشت سال به مرضی مبتلا بود. ۶ چون عیسی او را خوابیده

دیدو دانست که مرض او طول کشیده است، بدوگفت: «آیا می‌خواهی
شفا یابی؟» ۷ مریض او راجواب داد که «ای آقا کسی ندارم که چون آب
به حرکت آید، مرا در حوض بیندازد، بلکه تا وقتی که می‌آیم، دیگری پیش
از من فرو رفته است. ۸ عیسی بدو گفت: «برخیز و بستر خود رابرداشته،
روانه شو!» ۹ که در حال آن، مرد شفایافت و بستر خود را برداشته، روانه
گردید. و آن روز سبت بود. ۱۰ پس یهودیان به آن کسی‌که شفا یافته بود،
گفتند: «روز سبت است و بر تو روا نیست که بسترخود را برداری.» ۱۱ او
در جواب ایشان گفت: «آن کسی‌که مرا شفا داد، همان به من گفت بستر
خود را بردار و برو.» ۱۲ پس از او پرسیدند: «کیست آنکه به تو گفت،
بستر خود را بردار وبرو؟» ۱۳ لیکن آن شفا یافته نمی دانست که بود، زیرا
که عیسی ناپدید شد چون در آنجا ازدحامی بود. ۱۴ و بعد از آن، عیسی
او را در هیکل یافته بدو گفت: «اکنون شفا یافته‌ای. دیگر خطا مکن
تابرای تو بدتر نگردد.» ۱۵ آن مرد رفت و یهودیان را خبر داد که «آنکه مرا
شفا داد، عیسی است.» ۱۶ و از این سبب یهودیان بر عیسی تعدی
می‌کردند، زیرا که این کار را در روز سبت کرده بود. ۱۷ عیسی در جواب
ایشان گفت که «پدر من تاکنون کار می‌کند و من نیز کار می‌کنم.» ۱۸
پس ازاین سبب، یهودیان بیشتر قصد قتل او کردند زیراکه نه‌تنها سبت را
می‌شکست بلکه خدا را نیز پدرخود گفته، خود را مساوی خدا می‌ساخت.
۱۹ آنگاه عیسی در جواب ایشان گفت: «آمین آمین به شما می‌گویم که
پسر از خود هیچ نمی تواند کرد مگر آنچه بیند که پدر به عمل آرد، زیرا که
آنچه او می‌کند، همچنین پسر نیز می‌کند. ۲۰ زیرا که پدر پسر را دوست
می‌دارد و هرآنچه خود می‌کند بدو می‌نماید و اعمال بزرگتر از این بدو نشان
خواهد داد تا شما تعجب نمایید. ۲۱ زیرا همچنان‌که پدر مردگان را برمی
خیزاند وزنده می‌کند، همچنین پسر نیز هرکه رامی خواهد زنده می‌کند. ۲۲
زیرا که پدر برهیچ‌کس داوری نمی کند بلکه تمام داوری را به پسر سپرده
است. ۲۳ تا آنکه همه پسر را حرمت بدارند، همچنان‌که پدر را حرمت
می‌دارند؛ وکسی‌که به پسر حرمت نکند، به پدری که او رافرستاد احترام
نکرده است. ۲۴ آمین آمین به شمامی گویم هرکه کلام مرا بشنود و به
فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی آید، بلکه از
موت تا به حیات منتقل گشته است. (aiōnios g166) ۲۵ آمین آمین به
شما می‌گویم که ساعتی می‌آید بلکه اکنون است که مردگان آواز پسر خدارا
می‌شنوند و هرکه بشنود زنده گردد. ۲۶ زیراهمچنان‌که پدر در خود حیات
دارد، همچنین پسر را نیز عطا کرده است که در خود حیات داشته باشد.
۲۷ و بدو قدرت بخشیده است که داوری هم بکند زیرا که پسر انسان
است. ۲۸ و از این تعجب مکنید زیرا ساعتی می‌آید که در آن جمیع
کسانی که در قبور می‌باشند، آواز او را خواهندشنید، ۲۹ و بیرون خواهند
آمد؛ هرکه اعمال نیکوکرد، برای قیامت حیات و هرکه اعمال بد کرد،
بجهت قیامت داوری. ۳۰ من از خود هیچ نمی توانم کرد بلکه چنانکه
شنیده‌ام داوری می‌کنم و داوری من عادل است زیرا که اراده خود را طالب
نیستم بلکه اراده پدری که مرا فرستاده است. ۳۱ اگر من بر خود شهادت
دهم شهادت من راست نیست. ۳۲ دیگری هست که بر من شهادت
می‌دهد ومی دانم که شهادتی که او بر من می‌دهد راست است. ۳۳ شما
نزد یحیی فرستادید و او به راستی شهادت داد. ۳۴ اما من شهادت انسان
را قبول نمی کنم ولیکن این سخنان را می‌گویم تا شمانجات یابید. ۳۵ او
چراغ افروخته و درخشنده‌ای بود و شما خواستید که ساعتی به نور او
شادی کنید. ۳۶ و اما من شهادت بزرگتر از یحیی دارم زیرا آن کارهایی که
پدر به من عطا کرد تا کامل کنم، یعنی‌این کارهایی که من می‌کنم، بر من
شهادت می‌دهد که پدر مرا فرستاده است. ۳۷ وخود پدر که مرا فرستاد، به
من شهادت داده است که هرگز آواز او را نشنیده و صورت او راندیده‌اید،
۳۸ و کلام او را در خود ثابت نداریدزیرا کسی را که پدر فرستاد شما بدو
ایمان نیاوردید. ۳۹ کتب را تفتیش کنید زیرا شما گمان می‌بریدکه در آنها
حیات جاودانی دارید و آنها است که به من شهادت می‌دهد. (aiōnios
g166) ۴۰ و نمی خواهید نزد من آیید تا حیات یابید. ۴۱ جلال را از
مردم نمی پذیرم. ۴۲ ولکن شما را می‌شناسم که در نفس خود محبت خدا
را ندارید. ۴۳ من به اسم پدرخود آمده‌ام و مرا قبول نمی کنید، ولی هرگاه
دیگری به اسم خود آید، او را قبول خواهید کرد. ۴۴ شما چگونه می‌توانید
ایمان آرید و حال آنکه جلال از یکدیگر می‌طلبید و جلالی را که ازخدای
واحد است طالب نیستید؟ ۴۵ گمان مبریدکه من نزد پدر بر شما ادعا
خواهم کرد. کسی هست که مدعی شما می‌باشد و آن موسی است که بر
او امیدوار هستید. ۴۶ زیرا اگر موسی راتصدیق می‌کردید، مرا نیز تصدیق
می‌کردیدچونکه او درباره من نوشته است. ۴۷ اما چون نوشته های او را
تصدیق نمی کنید، پس چگونه سخنهای مرا قبول خواهید کرد.»

۶ و بعد از آن عیسی به آن طرف دریای جلیل که دریای طبریه باشد،
رفت. ۲ و جمعی کثیر از عقب او آمدند زیرا آن معجزاتی را که به مریضان
می‌نمود، می‌دیدند. ۳ آنگاه عیسی به کوهی برآمده، با شاگردان خود در
آنجا بنشست. ۴ و فصح که عید یهود باشد، نزدیک بود. ۵ پس عیسی
چشمان خود را بالا انداخته، دیدکه جمعی کثیر به طرف او می‌آیند. به
فیلپس گفت: «از کجا نان بخریم تا اینها بخورند؟» ۶ و این را از روی
امتحان به او گفت، زیرا خود می‌دانست چه باید کرد. ۷ فیلپس او را
جواب داد که «دویست دینار نان، اینها را کفایت نکند تا هر یک اندکی
بخورند!» ۸ یکی از شاگردانش که اندریاس برادر شمعون پطرس باشد، وی
را گفت: ۹ «دراینجا پسری است که پنج نان جو و دو ماهی دارد. و
لیکن این از برای این گروه چه می‌شود؟» ۱۰ عیسی گفت: «مردم را
بنشانید.» و در آن مکان، گیاه بسیار بود، و آن گروه قریب به پنج هزار
مردبودند که نشستند. ۱۱ عیسی نانها را گرفته و شکرنموده، به شاگردان
داد و شاگردان به نشستگان دادند؛ و همچنین از دو ماهی نیز به قدری که
خواستند. ۱۲ و چون سیر گشتند، به شاگردان خود گفت: «پاره های
باقی‌مانده را جمع کنید تاچیزی ضایع نشود.» ۱۳ پس جمع کردند و
ازپاره های پنج نان جو که از خورندگان زیاده آمده بود، دوازده سبد پر
کردند. ۱۴ و چون مردمان این معجزه را که از عیسی صادر شده بود
دیدند، گفتند که «این البته همان نبی است که باید در جهان بیاید!»

۱۵ و اما عیسی چون دانست که می‌خواهند بیایند و او را به زور برده
پادشاه سازند، باز تنها به کوه برآمد. ۱۶ و چون شام شد، شاگردانش
به‌جانب دریاپایین رفتند، ۱۷ و به کشتی سوار شده به آن طرف دریا به
کفرناحوم روانه شدند. و چون تاریک شدعیسی هنوز نزد ایشان نیامده
بود. ۱۸ و دریابواسطه وزیدن باد شدید به تلاطم آمد. ۱۹ پس وقتی که
قریب به بیست و پنج یا سی تیر پرتاپ رانده بودند، عیسی را دیدند که
بر روی دریاخرامان شده، نزدیک کشتی می‌آید. پس ترسیدند. ۲۰ او
بدیشان گفت: «من هستم، مترسید!» ۲۱ و چون می‌خواستند او را در
کشتی بیاورند، در ساعت کشتی به آن زمینی که عازم آن بودند رسید. ۲۲
بامدادان گروهی که به آن طرف دریا ایستاده بودند، دیدند که هیچ زورقی
نبود غیر از آن که شاگردان او داخل آن شده بودند و عیسی باشاگردان
خود داخل آن زورق نشده، بلکه شاگردانش تنها رفته بودند. ۲۳ لیکن
زورقهای دیگر از طبریه آمد، نزدیک به آنجایی که نان خورده بودند بعد از
آنکه خداوند شکر گفته بود. ۲۴ پس چون آن گروه دیدند که عیسی
وشاگردانش در آنجا نیستند، ایشان نیز به کشتیهاسوار شده، در طلب
عیسی به کفرناحوم آمدند. ۲۵ و چون او را در آن طرف دریا یافتند،
بدوگفتند: «ای استاد کی به اینجا آمدی؟» ۲۶ عیسی در جواب ایشان
گفت: «آمین آمین به شمامی گویم که مرا می‌طلبید نه بسبب معجزاتی که
دیدید، بلکه بسبب آن نان که خوردید و سیرشدید. ۲۷ کار بکنید نه برای
خوراک فانی بلکه برای خوراکی که تا حیات جاودانی باقی است که
پسر انسان آن را به شما عطا خواهد کرد، زیراخدای پدر بر او مهر زده
است.» (aiōnios g166) ۲۸ بدو گفتند: «چه کنیم تا اعمال خدا
را به‌جا آورده باشیم؟» ۲۹ عیسی در جواب ایشان گفت: «عمل خدا
این است که به آن کسی‌که او فرستاد، ایمان بیاورید.» ۳۰ بدو گفتند:
«چه معجزه می‌نمایی تا آن را دیده به تو ایمان آوریم؟ چکار می‌کنی؟
۳۱ پدران ما دربیابان من را خوردند، چنانکه مکتوب است که ازآسمان
بدیشان نان عطا کرد تا بخورند.» ۳۲ عیسی بدیشان گفت: «آمین آمین
به شما می‌گویم که موسی نان را از آسمان به شما نداد، بلکه پدر من نان
حقیقی را از آسمان به شما می‌دهد. ۳۳ زیرا که نان خدا آن است که از
آسمان نازل شده، به جهان حیات می‌بخشد.» ۳۴ آنگاه بدو گفتند: «ای
خداوند این نان را پیوسته به ما بده.» ۳۵ عیسی بدیشان گفت: «من نان
حیات هستم. کسی‌که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود و هرکه به من ایمان
آرد هرگز تشنه نگردد. ۳۶ لیکن به شماگفتم که مرا هم دیدید و ایمان
نیاوردید. ۳۷ هرآنچه پدر به من عطا کند، به‌جانب من آید و هرکه به‌جانب
من آید، او را بیرون نخواهم نمود. ۳۸ زیرا از آسمان نزول کردم نه تا به
اراده خودعمل کنم، بلکه به اراده فرستنده خود. ۳۹ و اراده پدری که مرا
فرستاد این است که از آنچه به من عطا کرد چیزی تلف نکنم بلکه در
روز بازپسین آن را برخیزانم. ۴۰ و اراده فرستنده من این است که هرکه
پسر را دید و بدو ایمان آورد، حیات جاودانی داشته باشد و من در روز
بازپسین او راخواهم برخیزانید.» (aiōnios g166) ۴۱ پس یهودیان درباره
او همهمه کردند زیراگفته بود: «من هستم آن نانی که از آسمان نازل
شد.» ۴۲ و گفتند: «آیا این عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادر
او را می‌شناسیم؟ پس چگونه می‌گوید که از آسمان نازل شدم؟» ۴۳ عیسی
در جواب ایشان گفت: «با یکدیگرهمهمه مکنید. ۴۴ کسی نمی تواند
نزد من آید، مگر آنکه پدری که مرا فرستاد او را جذب کند ومن در روز
بازپسین او را خواهم برخیزانید. ۴۵ درانبیا مکتوب است که همه از خدا
تعلیم خواهندیافت. پس هرکه از پدر شنید و تعلیم یافت نزد من می‌آید.
۴۶ نه اینکه کسی پدر را دیده باشد، جزآن کسی‌که از جانب خداست،
او پدر را دیده است. ۴۷ آمین آمین به شما می‌گویم هرکه به من ایمان
آرد، حیات جاودانی دارد. (aiōnios g166) ۴۸ من نان حیات هستم.
۴۹ پدران شما در بیابان من را خوردند ومردند. ۵۰ این نانی است که از
آسمان نازل شد تاهرکه از آن بخورد نمیرد. ۵۱ من هستم آن نان زنده که
از آسمان نازل شد. اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد
ماند و نانی که من عطامی کنم جسم من است که آن را بجهت حیات
جهان می‌بخشم.» (aiōn g165) ۵۲ پس یهودیان با یکدیگر مخاصمه
کرده، می‌گفتند: «چگونه این شخص می‌تواند جسدخود را به ما دهد تا
بخوریم؟» ۵۳ عیسی بدیشان گفت: «آمین آمین به شما می‌گویم اگر
جسد پسرانسان را نخورید و خون او را ننوشید، در خودحیات ندارید. ۵۴ و
هرکه جسد مرا خورد و خون مرا نوشید، حیات جاودانی دارد و من در
روزآخر او را خواهم برخیزانید. (aiōnios g166) ۵۵ زیرا که جسد من،
خوردنی حقیقی و خون من، آشامیدنی حقیقی است. ۵۶ پس هرکه جسد
مرا می‌خورد و خون مرا می‌نوشد، در من می‌ماند و من در او. ۵۷ چنانکه
پدر زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده هستم، همچنین کسی‌که مرا بخورد
او نیز به من زنده می‌شود. ۵۸ این است نانی که از آسمان نازل شد،
نه همچنان‌که پدران شما من را خوردند و مردند؛ بلکه هرکه این نان را
بخورد تا به ابد زنده ماند.» (aiōn g165) ۵۹ این سخن را وقتی که در
کفرناحوم تعلیم می‌داد، در کنیسه گفت. ۶۰ آنگاه بسیاری از شاگردان او
چون این راشنیدند گفتند: «این کلام سخت است! که می‌تواندآن را
بشنود؟» ۶۱ چون عیسی در خود دانست که شاگردانش در این امر همهمه
می‌کنند، بدیشان گفت: «آیا این شما را لغزش می‌دهد؟ ۶۲ پس اگرپسر
انسان را بینید که به‌جایی که اول بود صعودمی کند چه؟ ۶۳ روح است
که زنده می‌کند و اما ازجسد فایده‌ای نیست. کلامی را که من به شمامی
گویم روح و حیات‌است. ۶۴ ولیکن بعضی از شما هستند که ایمان نمی
آورند.» زیرا که عیسی از ابتدا می‌دانست کیانند که ایمان نمی آورند
وکیست که او را تسلیم خواهد کرد. ۶۵ پس گفت: «از این سبب به
شما گفتم که کسی نزد من نمی تواند آمد مگر آنکه پدر من، آن را
بدو عطاکند.» ۶۶ در همان وقت بسیاری از شاگردان اوبرگشته، دیگر با
او همراهی نکردند. ۶۷ آنگاه عیسی به آن دوازده گفت: «آیا شمانیز
می‌خواهید بروید؟» ۶۸ شمعون پطرس به اوجواب داد: «خداوندا نزد که
برویم؟ کلمات حیات جاودانی نزد تو است. (aiōnios g166) ۶۹ و ما
ایمان آورده و شناخته‌ایم که تو مسیح پسر خدای حی هستی.» ۷۰ عیسی
بدیشان جواب داد: «آیا من شما دوازده را برنگزیدم و حال آنکه یکی از

شماابلیسی است.» ۷۱ و این را درباره یهودا پسرشمعون اسخریوطی گفت، زیرا او بود که می‌بایست تسلیم‌کننده وی بشود و یکی از آن دوازده بود.

۷ و بعد از آن عیسی در جلیل می‌گشت زیرانمی خواست در یهودیه راه رود چونکه یهودیان قصد قتل او می‌داشتند. ۲ و عید یهود که عید خیمه‌ها باشد نزدیک بود. ۳ پس برادرانش بدو گفتند: «از اینجا روانه شده، به یهودیه برو تاشاگردانت نیز آن اعمالی را که تو می‌کنی ببینند، ۴ زیرا هرکه می‌خواهد آشکار شود در پنهانی کارنمی کند. پس اگر این کارها را می‌کنی خود را به جهان بنما.» ۵ زیرا که برادرانش نیز به او ایمان نیاورده بودند. ۶ آنگاه عیسی بدیشان گفت: «وقت من هنوز نرسیده، اما وقت شما همیشه حاضراست. ۷ جهان نمی تواند شما را دشمن دارد ولیکن مرا دشمن می‌دارد زیرا که من بر آن شهادت می‌دهم که اعمالش بد است. ۸ شما برای این عیدبروید. من حال به این عید نمی آیم زیرا که وقت من هنوز تمام نشده است.» ۹ چون این را بدیشان گفت، در جلیل توقف نمود. ۱۰ لیکن چون برادرانش برای عید رفته بودند، او نیز آمد، نه آشکار بلکه در خفا. ۱۱ اما یهودیان در عید او را جستجو نموده، می‌گفتند که او کجااست. ۱۲ و در میان مردم درباره او همهمه بسیاربود. بعضی می‌گفتند که مردی نیکو است ودیگران می‌گفتند نی بلکه گمراه‌کننده قوم است. ۱۳ و لیکن بسبب ترس از یهود، هیچ‌کس درباره اوظاهر حرف نمی زد. ۱۴ و چون نصف عید گذشته بود، عیسی به هیکل آمده، تعلیم می‌داد. ۱۵ و یهودیان تعجب نموده، گفتند: «این شخص هرگز تعلیم نیافته، چگونه کتب را می‌داند؟» ۱۶ عیسی در جواب ایشان گفت: «تعلیم من از من نیست، بلکه ازفرستنده من. ۱۷ اگر کسی بخواهد اراده او را به عمل آرد، درباره تعلیم خواهد دانست که از خدااست یا آنکه من از خود سخن می‌رانم. ۱۸ هرکه ازخود سخن گوید، جلال خود را طالب بود و اماهرکه طالب جلال فرستنده خود باشد، او صادق است و در او ناراستی نیست. ۱۹ آیا موسی تورات را به شما نداده است؟ و حال آنکه کسی از شما نیست که به تورات عمل کند. از برای چه می‌خواهید مرا به قتل رسانید؟» ۲۰ آنگاه همه درجواب گفتند: «تو دیو داری. که اراده دارد تو رابکشد؟» ۲۱ عیسی در جواب ایشان گفت: «یک عمل نمودم وهمه شما از آن متعجب شدید. ۲۲ موسی ختنه را به شما داد نه آنکه از موسی باشد بلکه از اجداد و در روز سبت مردم را ختنه می‌کنید. ۲۳ پس اگر کسی در روز سبت مختون شود تا شریعت موسی شکسته نشود، چرا بر من خشم می‌آورید از آن سبب که در روز سبت شخصی را شفای کامل دادم؟ ۲۴ بحسب ظاهرداوری مکنید بلکه به راستی داوری نمایید.» ۲۵ پس بعضی از اهل اورشلیم گفتند: «آیا این آن نیست که قصد قتل او دارند؟ ۲۶ و اینک آشکارا حرف می‌زند و بدو هیچ نمی گویند. آیاروسا یقین می‌دانند که او در حقیقت مسیح است؟ ۲۷ لیکن این شخص را می‌دانیم از کجا است، امامسیح چون آید هیچ‌کس نمی شناسد که از کجااست.» ۲۸ و عیسی چون در هیکل تعلیم می‌داد، ندا کرده، گفت: «مرا می‌شناسید و نیز می‌دانید ازکجا هستم و از خود نیامده‌ام بلکه فرستنده من حق است که شما او را نمی شناسید. ۲۹ اما من اورا می‌شناسم زیرا که از او هستم و او مرا فرستاده است.» ۳۰ آنگاه خواستند او را گرفتار کنند ولیکن کسی بر او دست نینداخت زیرا که ساعت او هنوزنرسیده بود. ۳۱ آنگاه بسیاری از آن گروه بدوایمان آوردند و گفتند: «آیا چون مسیح آید، معجزات بیشتر از اینها که این شخص می‌نماید، خواهد نمود؟» ۳۲ چون فریسیان شنیدند که خلق درباره اواین همهمه می‌کنند، فریسیان و روسای کهنه خادمان فرستادند تا او را بگیرند. ۳۳ آنگاه عیسی گفت: «اندک زمانی دیگر با شما هستم، بعد نزدفرستنده خود می‌روم. ۳۴ و مرا طلب خواهید کردو نخواهید یافت و آنجایی که من هستم شمانمی توانید آمد.» ۳۵ پس یهودیان با یکدیگرگفتند: «او کجا می‌خواهد برود که ما او رانمی یابیم؟ آیا اراده دارد به سوی پراکندگان یونانیان رود و یونانیان را تعلیم دهد؟ ۳۶ این چه کلامی است که گفت مرا طلب خواهید کرد ونخواهید یافت و جایی که من هستم شمانمی توانید آمد؟» ۳۷ و در روز آخر که روز بزرگ عید بود، عیسی ایستاده، ندا کرد و گفت: «هرکه تشنه باشدنزد من آید و بنوشد. ۳۸ کسی‌که به من ایمان آورد، چنانکه کتاب می‌گوید، از بطن او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد.» ۳۹ اما این را گفت درباره روح که هرکه به او ایمان آرد او را خواهدیافت زیرا که روح‌القدس هنوز عطا نشده بود، چونکه عیسی تا به حال جلال نیافته بود. ۴۰ آنگاه بسیاری از آن گروه، چون این کلام راشنیدند، گفتند: «در حقیقت این شخص همان نبی است.» ۴۱ و بعضی گفتند: «او مسیح است.» وبعضی گفتند: «مگر مسیح از جلیل خواهد آمد؟ ۴۲ آیا کتاب نگفته است که از نسل داود و ازبیت لحم، دهی که داود در آن بود، مسیح ظاهر خواهد شد؟» ۴۳ پس درباره او در میان مردم اختلاف افتاد. ۴۴ و بعضی از ایشان خواستند او رابگیرند و لکن هیچ‌کس بر او دست نینداخت. ۴۵ پس خادمان نزد روسای کهنه و فریسیان آمدند. آنها بدیشان گفتند: «برای چه او رانیاوردید؟» ۴۶ خادمان در جواب گفتند: «هرگزکسی مثل این شخص سخن نگفته است!» ۴۷ آنگاه فریسیان در جواب ایشان گفتند: «آیاشما نیز گمراه شده‌اید؟ ۴۸ مگر کسی از سرداران یا از فریسیان به او ایمان آورده است؟ ۴۹ ولیکن این گروه که شریعت را نمی دانند، ملعون می‌باشند.» ۵۰ نیقودیموس، آنکه در شب نزد اوآمده و یکی از ایشان بود بدیشان گفت: ۵۱ «آیاشریعت ما بر کسی فتوی می‌دهد، جز آنکه اول سخن او را بشنوند و کار او را دریافت کنند؟» ۵۲ ایشان در جواب وی گفتند: «مگر تو نیزجلیلی هستی؟ تفحص کن و ببین زیرا که هیچ نبی از جلیل برنخاسته است.» پس هر یک به خانه خود رفتند.

۸ اما عیسی به کوه زیتون رفت. ۲ و بامدادان باز به هیکل آمد و چون جمیع قوم نزد اوآمدند نشسته، ایشان را تعلیم می‌داد. ۳ که ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در زنا گرفته شده بود، پیش او آوردند و او را در میان برپا داشته، ۴ بدوگفتند: «ای استاد، این زن در عین عمل زنا گرفته شد؛ ۵ و موسی در تورات به ما حکم کرده است که چنین زنان سنگسار شوند. اما تو چه می‌گویی؟» ۶ و این را از روی امتحان بدو گفتند تا ادعایی بر او

پیدا کنند. اما عیسی سر به زیرافکنده، به انگشت خود بر روی زمین
می‌نوشت. ۷ و چون در سوال کردن الحاح می‌نمودند، راست شده،
بدیشان گفت: «هرکه از شما گناه ندارد اول بر او سنگ اندازد.» ۸ و باز
سر به زیر افکنده، برزمین می‌نوشت. ۹ پس چون شنیدند، از ضمیرخود
ملزم شده، از مشایخ شروع کرده تا به آخر، یک یک بیرون رفتند و عیسی
تنها باقی ماند با آن زن که در میان ایستاده بود. ۱۰ پس عیسی چون
راست شد و غیر از زن کسی را ندید، بدو گفت: «ای زن آن مدعیان
تو کجا شدند؟ آیا هیچ‌کس برتو فتوا نداد؟» ۱۱ گفت: «هیچ‌کس‌ای
آقا.» عیسی گفت: «من هم بر تو فتوا نمی دهم. برو دیگر گناه مکن.»
۱۲ پس عیسی باز بدیشان خطاب کرده، گفت: «من نور عالم هستم.
کسی‌که مرا متابعت کند، درظلمت سالک نشود بلکه نور حیات را یابد.»
۱۳ آنگاه فریسیان بدو گفتند: «تو بر خود شهادت می‌دهی، پس شهادت
تو راست نیست.» ۱۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «هرچند من برخود
شهادت می‌دهم، شهادت من راست است زیرا که می‌دانم از کجا آمده‌ام
و به کجا خواهم رفت، لیکن شما نمی دانید از کجا آمده‌ام و به کجامی
روم. ۱۵ شما بحسب جسم حکم می‌کنید امامن بر هیچ‌کس حکم نمی
کنم. ۱۶ و اگر من حکم دهم، حکم من راست است، از آنرو که تنها
نیستم بلکه من و پدری که مرا فرستاد. ۱۷ و نیز درشریعت شما مکتوب
است که شهادت دو کس حق است. ۱۸ من بر خود شهادت می‌دهم و
پدری که مرا فرستاد نیز برای من شهادت می‌دهد.» ۱۹ بدو گفتند:
«پدر تو کجا است؟» عیسی جواب داد که «نه مرا می‌شناسید و نه پدر
مرا. هرگاه مرامی شناختید پدر مرا نیز می‌شناختید.» ۲۰ و این کلام را
عیسی در بیت‌المال گفت، وقتی که درهیکل تعلیم می‌داد و هیچ‌کس او را
نگرفت بجهت آنکه ساعت او هنوز نرسیده بود. ۲۱ باز عیسی بدیشان
گفت: «من می‌روم و مراطلب خواهید کرد و در گناهان خود خواهید مردو
جایی که من می‌روم شما نمی توانید آمد.» ۲۲ یهودیان گفتند: «آیا اراده
قتل خود دارد که می‌گوید به‌جایی خواهم رفت که شما نمی توانیدآمد؟»
۲۳ ایشان را گفت: «شما از پایین می‌باشیداما من از بالا. شما از این
جهان هستید، لیکن من ازاین جهان نیستم. ۲۴ از این جهت به شما
گفتم که در گناهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنیدکه من هستم در
گناهان خود خواهید مرد.» ۲۵ بدوگفتند: «تو کیستی؟» عیسی بدیشان
گفت: «همانم که از اول نیز به شما گفتم. ۲۶ من چیزهای بسیاردارم که
درباره شما بگویم و حکم کنم؛ لکن آنکه مرا فرستاد حق است و من آنچه
از او شنیده‌ام به جهان می‌گویم.» ۲۷ ایشان نفهمیدند که بدیشان درباره
پدر سخن می‌گوید. ۲۸ عیسی بدیشان گفت: «وقتی که پسر انسان را
بلند کردید، آن وقت خواهید دانست که من هستم و از خود کاری نمی
کنم بلکه به آنچه پدرم مرا تعلیم داد تکلم می‌کنم. ۲۹ و او که مرا فرستاد،
با من است و پدر مرا تنها نگذارده است زیرا که من همیشه کارهای
پسندیده او را به‌جا می‌آورم.» ۳۰ چون این را گفت، بسیاری بدو ایمان
آوردند. ۳۱ پس عیسی به یهودیانی که بدو ایمان آوردند گفت: «اگر شما
در کلام من بمانیدفی الحقیقه شاگرد من خواهید شد، ۳۲ و حق راخواهید
شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد.» ۳۳ بدو جواب دادند که «اولاد
ابراهیم می‌باشیم وهرگز هیچ‌کس را غلام نبوده‌ایم. پس چگونه تومی گویی
که آزاد خواهید شد؟» ۳۴ عیسی درجواب ایشان گفت: «آمین آمین به
شما می‌گویم هرکه گناه می‌کند غلام گناه است. ۳۵ و غلام همیشه در
خانه نمی ماند، اما پسر همیشه می‌ماند. (aiōn g165) ۳۶ پس اگر پسر
شما را آزاد کند، در حقیقت آزادخواهید بود. ۳۷ می‌دانم که اولاد ابراهیم
هستید، لیکن می‌خواهید مرا بکشید زیرا کلام من در شماجای ندارد. ۳۸
من آنچه نزد پدر خود دیده‌ام می‌گویم و شما آنچه نزد پدر خود دیده ایدمی
کنید.» ۳۹ در جواب او گفتند که «پدر ماابراهیم است.» عیسی بدیشان
گفت: «اگر اولادابراهیم می‌بودید، اعمال ابراهیم را به‌جامی آوردید. ۴۰
ولیکن الان می‌خواهید مرا بکشیدو من شخصی هستم که با شما به راستی
که از خداشنیده‌ام تکلم می‌کنم. ابراهیم چنین نکرد. ۴۱ شمااعمال پدر
خود را به‌جا می‌آورید.» ۴۲ عیسی به ایشان گفت: «اگر خدا پدر شما
می‌بود، مرا دوست می داشتید، زیرا که من از جانب خدا صادر شده
وآمده‌ام، زیرا که من از پیش خود نیامده‌ام بلکه اومرا فرستاده است. ۴۳
برای چه سخن مرانمی فهمید؟ از آنجهت که کلام مرا نمی توانیدبشنوید.
۴۴ شما از پدر خود ابلیس می‌باشید وخواهشهای پدر خود را می‌خواهید به
عمل آرید. او از اول قاتل بود و در راستی ثابت نمی باشد، از آنجهت
که در او راستی نیست. هرگاه به دروغ سخن می‌گوید، از ذات خودمی
گوید زیرا دروغگو و پدر دروغگویان است. ۴۵ و اما من از این سبب که
راست می‌گویم، مراباور نمی کنید. ۴۶ کیست از شما که مرا به گناه ملزم
سازد؟ پس اگر راست می‌گویم، چرا مرا باورنمی کنید؟ ۴۷ کسی‌که از
خدا است، کلام خدا رامی شنود و از این سبب شما نمی شنوید که از
خدانیستید.» ۴۸ پس یهودیان در جواب او گفتند: «آیا ماخوب نگفتیم که
تو سامری هستی و دیو داری؟» ۴۹ عیسی جواب داد که «من دیو ندارم،
لکن پدرخود را حرمت می‌دارم و شما مرا بی‌حرمت می‌سازید. ۵۰ من
جلال خود را طالب نیستم، کسی هست که می‌طلبد و داوری می‌کند.
۵۱ آمین آمین به شما می‌گویم، اگر کسی کلام مرا حفظکند، موت
را تا به ابد نخواهد دید.» (aiōn g165) ۵۲ پس یهودیان بدو گفتند:
«الان دانستیم که دیو داری! ابراهیم و انبیا مردند و تو می‌گویی اگر کسی
کلام مرا حفظ کند، موت را تا به ابد نخواهد چشید (aiōn g165) ۵۳
آیا تو از پدر ما ابراهیم که مرد و انبیایی که مردند بزرگتر هستی؟ خود
را که می‌دانی؟» ۵۴ عیسی در جواب داد: «اگر خود را جلال دهم،
جلال من چیزی نباشد. پدر من آن است که مرا جلال می‌بخشد، آنکه
شما می‌گویید خدای ما است. ۵۵ و او را نمی شناسید، اما من او رامی
شناسم و اگر گویم او را نمی شناسم مثل شمادروغگو می‌باشم. لیکن او
را می‌شناسم و قول اورا نگاه می‌دارم. ۵۶ پدر شما ابراهیم شادی کرد
براینکه روز مرا ببیند و دید و شادمان گردید.» ۵۷ یهودیان بدو گفتند:
«هنوز پنجاه سال نداری وابراهیم را دیده‌ای؟» ۵۸ عیسی بدیشان گفت:
«آمین آمین به شما می‌گویم که پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم.»

۵۹ آنگاه سنگهابرداشتند تا او را سنگسار کنند. اما عیسی خود رامخفی
ساخت و از میان گذشته، از هیکل بیرون شد و همچنین برفت.

۹ و وقتی که می‌رفت کوری مادرزاد دید. ۲ وشاگردانش از او سوال
کرده، گفتند: «ای استاد گناه که کرد، این شخص یا والدین او که
کورزاییده شد؟» ۳ عیسی جواب داد که «گناه نه این شخص کرد و نه
پدر و مادرش، بلکه تا اعمال خدادر وی ظاهر شود. ۴ مادامی که روز
است، مرا بایدبه‌کارهای فرستنده خود مشغول باشم. شب می‌آید که در
آن هیچ‌کس نمی تواند کاری کند. ۵ مادامی که در جهان هستم، نور
جهانم.» ۶ این راگفت و آب دهان بر زمین انداخته، از آب گل ساخت و
گل را به چشمان کور مالید، ۷ و بدوگفت: «برو در حوض سیلوحا (که
به‌معنی مرسل است) بشوی.» پس رفته شست و بینا شده، برگشت. ۸
پس همسایگان و کسانی که او را پیش از آن در حالت کوری دیده بودند،
گفتند: «آیا این آن نیست که می‌نشست و گدایی می‌کرد؟» ۹ بعضی
گفتند: «همان است.» و بعضی گفتند: «شباهت بدودارد.» او گفت:
«من همانم.» ۱۰ بدو گفتند: «پس چگونه چشمان تو بازگشت؟» ۱۱ او
جواب داد: «شخصی که او را عیسی می‌گویند، گل ساخت وبر چشمان
من مالیده، به من گفت به حوض سیلوحا برو و بشوی. آنگاه رفتم و شسته
بیناگشتم.» ۱۲ به وی گفتند: «آن شخص کجا است؟» گفت: «نمی
دانم.» ۱۳ پس او را که پیشتر کور بود، نزد فریسیان آوردند. ۱۴ و آن روزی
که عیسی گل ساخته، چشمان او را باز کرد روز سبت بود. ۱۵ آنگاه
فریسیان نیز از او سوال کردند که «چگونه بیناشدی؟» بدیشان گفت: «گل
به چشمهای من گذارد. پس شستم و بینا شدم.» ۱۶ بعضی ازفریسیان
گفتند: «آن شخص از جانب خدا نیست، زیرا که سبت را نگاه نمی
دارد.» دیگران گفتند: «چگونه شخص گناهکار می‌تواند مثل این معجزات
ظاهر سازد.» و در میان ایشان اختلاف افتاد. ۱۷ باز بدان کور گفتند:
«تو درباره او چه می‌گویی که چشمان تو را بینا ساخت؟» گفت: «نبی
است.» ۱۸ لیکن یهودیان سرگذشت او را باور نکردندکه کور بوده و بینا
شده است، تا آنکه پدر و مادرآن بینا شده را طلبیدند. ۱۹ و از ایشان سوال
کرده، گفتند: «آیا این است پسر شما که می‌گویید کورمتولد شده؟ پس
چگونه الحال بینا گشته است؟» ۲۰ پدر و مادر او در جواب ایشان گفتند:
«می‌دانیم که این پسر ما است و کور متولد شده. ۲۱ لیکن الحال چطور
می‌بیند، نمی دانیم ونمی دانیم که چشمان او را باز نموده. او بالغ است از
وی سوال کنید تا او احوال خود را بیان کند.» ۲۲ پدر و مادر او چنین
گفتند زیرا که از یهودیان می‌ترسیدند، از آنرو که یهودیان با خود عهد کرده
بودند که هرکه اعتراف کند که او مسیح است، ازکنیسه بیرونش کنند. ۲۳
و از اینجهت والدین اوگفتند: «او بالغ است از خودش بپرسید.» ۲۴ پس
آن شخص را که کور بود، باز خوانده، بدو گفتند: «خدا را تمجید کن. ما
می‌دانیم که این شخص گناهکار است.» ۲۵ او جواب داد اگرگناهکار
است نمی دانم. یک چیز می‌دانم که کوربودم و الان بینا شده‌ام.» ۲۶ باز
بدو گفتند: «با توچه کرد و چگونه چشمهای تو را باز کرد؟» ۲۷ ایشان را
جواب داد که «الان به شما گفتم. نشنیدید؟ و برای چه باز می‌خواهید
بشنوید؟ آیاشما نیز اراده دارید شاگرد او بشوید؟» ۲۸ پس اورا دشنام داده،
گفتند: «تو شاگرد او هستی. ماشاگرد موسی می‌باشیم. ۲۹ ما می‌دانیم
که خدا باموسی تکلم کرد. اما این شخص را نمی دانیم ازکجا است.»
۳۰ آن مرد جواب داده، بدیشان گفت: «این عجب است که شما نمی
دانید از کجا است وحال آنکه چشمهای مرا باز کرد. ۳۱ و می‌دانیم که
خدا دعای گناهکاران را نمی شنود؛ و لیکن اگرکسی خداپرست باشد و
اراده او را به‌جا آرد، او رامی شنود. ۳۲ از ابتدای عالم شنیده نشده است
که کسی چشمان کور مادرزاد را باز کرده باشد. (aiōn g165) ۳۳ اگر
این شخص از خدا نبودی، هیچ کارنتوانستی کرد.» ۳۴ در جواب وی
گفتند: «تو به کلی با گناه متولد شده‌ای. آیا تو ما را تعلیم می‌دهی؟» پس
او را بیرون راندند. ۳۵ عیسی چون شنید که او را بیرون کرده‌اند، وی را
جسته گفت: «آیا تو به پسر خدا ایمان داری؟» ۳۶ او در جواب گفت:
«ای آقا کیست تا به او ایمان آورم؟» ۳۷ عیسی بدو گفت: «تو نیز
او رادیده‌ای و آنکه با تو تکلم می‌کند همان است.» ۳۸ گفت: «ای
خداوند ایمان آوردم.» پس او راپرستش نمود. ۳۹ آنگاه عیسی گفت: «من
در این جهان بجهت داوری آمدم تا کوران بینا و بینایان، کور شوند.» ۴۰
بعضی از فریسیان که با او بودند، چون این کلام را شنیدند گفتند: «آیا ما
نیز کورهستیم؟» ۴۱ عیسی بدیشان گفت: «اگر کورمی بودید گناهی نمی
داشتید و لکن الان می‌گوییدبینا هستیم. پس گناه شما می‌ماند.

۱۰ «آمین آمین به شما می‌گویم هرکه از دربه آغل گوسفند داخل
نشود، بلکه از راه دیگر بالا رود، او دزد و راهزن است. ۲ و اما آنکه از
در داخل شود، شبان گوسفندان است. ۳ دربان بجهت او می‌گشاید و
گوسفندان آواز او رامی شنوند و گوسفندان خود را نام بنام می‌خواند وایشان
را بیرون می‌برد. ۴ و وقتی که گوسفندان خود را بیرون برد، پیش روی ایشان
می‌خرامد وگوسفندان از عقب او می‌روند، زیرا که آواز او رامی شناسند.
۵ لیکن غریب را متابعت نمی کنند، بلکه از او می‌گریزند زیرا که آواز
غریبان رانمی شناسند.» ۶ و این مثل را عیسی برای ایشان آورد، اماایشان
نفهمیدند که چه چیز بدیشان می‌گوید. ۷ آنگاه عیسی بدیشان بازگفت:
«آمین آمین به شما می‌گویم که من در گوسفندان هستم. ۸ جمیع کسانی
که پیش از من آمدند، دزد و راهزن هستند، لیکن گوسفندان سخن ایشان
را نشنیدند. ۹ من درهستم هرکه از من داخل گردد نجات یابد و بیرون و
درون خرامد و علوفه یابد. ۱۰ دزد نمی آید مگرآنکه بدزدد و بکشد و
هلاک کند. من آمدم تاایشان حیات یابند و آن را زیادتر حاصل کنند.
۱۱ «من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خودرا در راه گوسفندان
می‌نهد. ۱۲ اما مزدوری که شبان نیست و گوسفندان از آن او نمی باشند،
چون بیند که گرگ می‌آید، گوسفندان را گذاشته، فرار می‌کند و گرگ
گوسفندان را می‌گیرد وپراکنده می‌سازد. ۱۳ مزدور می‌گریزد چونکه مزدور
است و به فکر گوسفندان نیست. ۱۴ من شبان نیکو هستم و خاصان
خود را می‌شناسم وخاصان من مرا می‌شناسند. ۱۵ چنانکه پدر مرامی

شناسد و من پدر را می‌شناسم و جان خود رادر راه گوسفندان می‌نهم. ۱۶
و مرا گوسفندان دیگر هست که از این آغل نیستند. باید آنها را نیزبیاورم و
آواز مرا خواهند شنید و یک گله و یک شبان خواهند شد. ۱۷ و از این
سبب پدر مرادوست می‌دارد که من جان خود را می‌نهم تا آن راباز گیرم.
۱۸ کسی آن را از من نمی گیرد، بلکه من خود آن را می‌نهم. قدرت دارم
که آن را بنهم وقدرت دارم آن را باز گیرم. این حکم را از پدرخود یافتم.»
۱۹ باز به‌سبب این کلام، در میان یهودیان اختلاف افتاد. ۲۰ بسیاری از
ایشان گفتند که «دیودارد و دیوانه است. برای چه بدو گوش می‌دهید؟»
۲۱ دیگران گفتند که «این سخنان دیوانه نیست. آیا دیو می‌تواند چشم
کوران را بازکند؟» ۲۲ پس در اورشلیم، عید تجدید شد و زمستان بود. ۲۳
و عیسی در هیکل، در رواق سلیمان می‌خرامید. ۲۴ پس یهودیان دور او را
گرفته، بدوگفتند: «تا کی ما را متردد داری؟ اگر تو مسیح هستی، آشکارا
به ما بگو. ۲۵ عیسی بدیشان جواب داد: «من به شما گفتم و ایمان
نیاوردید. اعمالی را که به اسم پدر خود به‌جا می‌آورم، آنهابرای من شهادت
می‌دهد. ۲۶ لیکن شما ایمان نمی آورید زیرا از گوسفندان من نیستید،
چنانکه به شما گفتم. ۲۷ گوسفندان من آواز مرا می‌شنوندو من آنها را
می‌شناسم و مرا متابعت می‌کنند. ۲۸ ومن به آنها حیات جاودانی می‌دهم
و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچ‌کس آنها را از دست من نخواهد
گرفت. (aiōn g165, aiōnios g166) ۲۹ پدری که به من داد از همه
بزرگتر است و کسی نمی تواند از دست پدر من بگیرد. ۳۰ من و پدر یک
هستیم.» ۳۱ آنگاه یهودیان باز سنگها برداشتند تا او راسنگسار کنند. ۳۲
عیسی بدیشان جواب داد: «ازجانب پدر خود بسیار کارهای نیک به
شما نمودم. به‌سبب کدام‌یک از آنها مرا سنگسار می‌کنید؟» ۳۳ یهودیان
در جواب گفتند: «به‌سبب عمل نیک، تو را سنگسار نمی کنیم، بلکه
به‌سبب کفر، زیرا توانسان هستی و خود را خدا می‌خوانی.» ۳۴ عیسی در
جواب ایشان گفت: «آیا در تورات شما نوشته نشده است که من گفتم
شما خدایان هستید؟ ۳۵ پس اگر آنانی را که کلام خدا بدیشان نازل شد،
خدایان خواند و ممکن نیست که کتاب محو گردد، ۳۶ آیا کسی را که
پدر تقدیس کرده، به جهان فرستاد، بدو می‌گویید کفر می‌گویی، از آن
سبب که گفتم پسر خدا هستم؟ ۳۷ اگر اعمال پدرخود را به‌جا نمی آورم،
به من ایمان میاورید. ۳۸ ولکن چنانچه به‌جا می‌آورم، هرگاه به من ایمان
نمی آورید، به اعمال ایمان آورید تا بدانید و یقین کنید که پدر در من
است و من در او.» ۳۹ پس دیگرباره خواستند او را بگیرند، اما از دستهای
ایشان بیرون رفت. ۴۰ و باز به آن طرف اردن، جایی که اول یحیی تعمید
می‌داد، رفت و در آنجا توقف نمود. ۴۱ وبسیاری نزد او آمده، گفتند که
یحیی هیچ معجزه ننمود و لکن هرچه یحیی درباره این شخص گفت راست
است. ۴۲ پس بسیاری در آنجا به او ایمان آوردند.

۱۱ و شخصی ایلعازر نام، بیمار بود، از اهل بیت عنیا که ده مریم و
خواهرش مرتابود. ۲ و مریم آن است که خداوند را به عطر، تدهین ساخت
و پایهای او را به موی خودخشکانید که برادرش ایلعازر بیمار بود. ۳ پس
خواهرانش نزد او فرستاده، گفتند: «ای آقا، اینک آن که او را دوست
می‌داری مریض است.» ۴ چون عیسی این را شنید گفت: «این مرض تا
به موت نیست بلکه برای جلال خدا تا پسر خدا از آن جلال یابد.» ۵
و عیسی مرتا و خواهرش و ایلعازررا محبت می‌نمود. ۶ پس چون شنید
که بیمار است در جایی که بود دو روز توقف نمود. ۷ و بعد از آن به
شاگردان خود گفت: «باز به یهودیه برویم.» ۸ شاگردان او راگفتند: «ای
معلم، الان یهودیان می‌خواستند تو راسنگسار کنند؛ و آیا باز می‌خواهی
بدانجابروی؟» ۹ عیسی جواب داد: «آیا ساعتهای روزدوازده نیست؟ اگر
کسی در روز راه رود لغزش نمی خورد زیرا که نور این جهان را می‌بیند. ۱۰
ولیکن اگر کسی در شب راه رود لغزش خورد زیراکه نور در او نیست.» ۱۱
این را گفت و بعد از آن به ایشان فرمود: «دوست ما ایلعازر در خواب
است. اما می‌روم تا او را بیدار کنم.» ۱۲ شاگردان اوگفتند: «ای آقا اگر
خوابیده است، شفا خواهدیافت.» ۱۳ اما عیسی درباره موت او سخن
گفت وایشان گمان بردند که از آرامی خواب می‌گوید. ۱۴ آنگاه عیسی
علانیه بدیشان گفت: «ایلعازرمرده است. ۱۵ و برای شما خشنود هستم
که درآنجا نبودم تا ایمان آرید ولکن نزد او برویم.» ۱۶ پس توما که به‌معنی
توام باشد به همشاگردان خود گفت: «ما نیز برویم تا با او بمیریم.» ۱۷
پس چون عیسی آمد، یافت که چهار روزاست در قبر می‌باشد. ۱۸ و بیت
عنیا نزدیک اورشلیم بود، قریب به پانزده تیر پرتاب. ۱۹ وبسیاری از یهود نزد
مرتا و مریم آمده بودند تابجهت برادرشان، ایشان را تسلی دهند. ۲۰ وچون
مرتا شنید که عیسی می‌آید، او را استقبال کرد. لیکن مریم در خانه نشسته
ماند. ۲۱ پس مرتابه عیسی گفت: «ای آقا اگر در اینجا می‌بودی، برادر
من نمی مرد. ۲۲ ولیکن الان نیز می‌دانم که هرچه از خدا طلب کنی،
خدا آن را به تو خواهد داد. ۲۳ عیسی بدو گفت: «برادر تو خواهد
برخاست.» ۲۴ مرتا به وی گفت: «می‌دانم که در قیامت روزبازپسین
خواهد برخاست.» ۲۵ عیسی بدو گفت: «من قیامت و حیات هستم.
هرکه به من ایمان آورد، اگر مرده باشد، زنده گردد. ۲۶ و هرکه زنده
بود و به من ایمان آورد، تا به ابد نخواهد مرد. آیااین را باور می‌کنی؟»
(aiōn g165) ۲۷ او گفت: «بلی‌ای آقا، من ایمان دارم که تویی مسیح
پسر خدا که در جهان آینده است.» ۲۸ و چون این را گفت، رفت و
خواهر خودمریم را در پنهانی خوانده، گفت: «استاد آمده است و تو را
می‌خواند.» ۲۹ او چون این را بشنید، بزودی برخاسته، نزد او آمد. ۳۰ و
عیسی هنوزوارد ده نشده بود، بلکه در جایی بود که مرتا او راملاقات کرد.
۳۱ و یهودیانی که در خانه با او بودندو او را تسلی می‌دادند، چون دیدند
که مریم برخاسته، به تعجیل بیرون می‌رود، از عقب اوآمده، گفتند: «به‌سر
قبر می‌رود تا در آنجا گریه کند.» ۳۲ و مریم چون به‌جایی که عیسی
بودرسید، او را دیده، بر قدمهای او افتاد و بدو گفت: «ای آقا اگر در
اینجا می‌بودی، برادر من نمی مرد.» ۳۳ عیسی چون او را گریان دید
و یهودیان را هم که با او آمده بودند گریان یافت، در روح خودبشدت
مکدر شده، مضطرب گشت. ۳۴ و گفت: «او را کجا گذارده‌اید؟» به
او گفتند: «ای آقا بیا وببین.» ۳۵ عیسی بگریست. ۳۶ آنگاه یهودیان

گفتند: «بنگرید چقدر او را دوست می‌داشت!» ۳۷ بعضی از ایشان
گفتند: «آیا این شخص که چشمان کور را باز کرد، نتوانست امر کند
که این مرد نیز نمیرد؟» ۳۸ پس عیسی باز بشدت در خود مکدر شده،
نزد قبرآمد و آن غاره‌ای بود، سنگی بر سرش گذارده. ۳۹ عیسی گفت:
«سنگ را بردارید.» مرتاخواهر میت بدو گفت: «ای آقا الان متعفن شده،
زیرا که چهار روز گذشته است.» ۴۰ عیسی به وی گفت: «آیا به تو
نگفتم اگر ایمان بیاوری، جلال خدا را خواهی دید؟» ۴۱ پس سنگ را از
جایی که میت گذاشته شده بود برداشتند. عیسی چشمان خود را بالا
انداخته، گفت: «ای پدر، تو را شکرمی کنم که سخن مرا شنیدی. ۴۲ و
من می‌دانستم که همیشه سخن مرا می‌شنوی؛ و لکن بجهت خاطر این
گروه که حاضرند گفتم تا ایمان بیاورندکه تو مرا فرستادی.» ۴۳ چون این
را گفت، به آوازبلند ندا کرد: «ای ایلعازر، بیرون بیا.» ۴۴ در حال آن مرده
دست و پای به کفن بسته بیرون آمد وروی او به‌دستمالی پیچیده بود.
عیسی بدیشان گفت: «او را باز کنید و بگذارید برود.» ۴۵ آنگاه بسیاری
از یهودیان که با مریم آمده بودند، چون آنچه عیسی کرد دیدند، بدو ایمان
آوردند. ۴۶ ولیکن بعضی از ایشان نزد فریسیان رفتند و ایشان را از کارهایی
که عیسی کرده بوداگاه ساختند. ۴۷ پس روسای کهنه و فریسیان شورا
نموده، گفتند: «چه کنیم زیرا که این مرد، معجزات بسیارمی نماید؟ ۴۸
اگر او را چنین واگذاریم، همه به اوایمان خواهندآورد و رومیان آمده، جا و
قوم مارا خواهند گرفت.» ۴۹ یکی از ایشان، قیافا نام که در آن سال رئیس
کهنه بود، بدیشان گفت: «شماهیچ نمی دانید ۵۰ و فکر نمی کنید که
بجهت مامفید است که یک شخص در راه قوم بمیرد وتمامی طائفه هلاک
نگردند.» ۵۱ و این را از خودنگفت بلکه چون در آن سال رئیس کهنه
بود، نبوت کرد که می‌بایست عیسی در راه آن طایفه بمیرد؛ ۵۲ و نه در راه
آن طایفه تنها بلکه تا فرزندان خدا را که متفرقند در یکی جمع کند. ۵۳ و
از همان روز شورا کردند که او را بکشند. ۵۴ پس بعداز آن عیسی در میان
یهود آشکارا راه نمی رفت بلکه از آنجا روانه شد به موضعی نزدیک بیابان
به شهری که افرایم نام داشت و با شاگردان خود درآنجا توقف نمود. ۵۵ و
چون فصح یهود نزدیک شد، بسیاری ازبلوکات قبل از فصح به اورشلیم
آمدند تا خود راطاهر سازند ۵۶ و در طلب عیسی می‌بودند و درهیکل
ایستاده، به یکدیگر می‌گفتند: « «چه گمان می‌برید؟ آیا برای عید نمی
آید؟» ۵۷ اما روسای کهنه و فریسیان حکم کرده بودند که اگر کسی بداند
که کجا است اطلاع دهد تا او را گرفتارسازند.

۱۲ پس شش روز قبل از عید فصح، عیسی به بیت عنیا آمد، جایی
که ایلعازر مرده را از مردگان برخیزانیده بود. ۲ و برای او در آنجاشام حاضر
کردند و مرتا خدمت می‌کرد و ایلعازریکی از مجلسیان با او بود. ۳ آنگاه
مریم رطلی ازعطر سنبل خالص گرانبها گرفته، پایهای عیسی راتدهین کرد و
پایهای او را از مویهای خودخشکانید، چنانکه خانه از بوی عطر پر شد.
۴ پس یکی از شاگردان او یعنی یهودای اسخریوطی، پسر شمعون که
تسلیم‌کننده وی بود، گفت: ۵ «برای چه این عطر به سیصد دینار فروخته
نشدتا به فقرا داده شود؟» ۶ و این را نه از آنرو گفت که پروای فقرا
می‌داشت، بلکه از آنرو که دزد بود وخریطه در حواله او و از آنچه در آن
انداخته می‌شد برمی داشت. ۷ عیسی گفت: «او را واگذارزیرا که بجهت
روز تکفین من این را نگاه داشته است. ۸ زیرا که فقرا همیشه با شما
می‌باشند و امامن همه وقت با شما نیستم.» ۹ پس جمعی کثیر از یهود
چون دانستند که عیسی در آنجا است آمدند نه برای عیسی و بس بلکه تا
ایلعازر را نیز که از مردگانش برخیزانیده بود ببینند. ۱۰ آنگاه روسای کهنه
شورا کردند که ایلعازر را نیز بکشند. ۱۱ زیرا که بسیاری از یهودبه‌سبب او
می‌رفتند و به عیسی ایمان می‌آوردند. ۱۲ فردای آن روز چون گروه بسیاری
که برای عید آمده بودند شنیدند که عیسی به اورشلیم می‌آید، ۱۳ شاخه
های نخل را گرفته به استقبال اوبیرون آمدند و ندا می‌کردند هوشیعانا مبارک
بادپادشاه اسرائیل که به اسم خداوند می‌آید. ۱۴ وعیسی کره الاغی یافته،
بر آن سوار شد چنانکه مکتوب است ۱۵ که «ای دختر صهیون مترس،
اینک پادشاه تو سوار بر کره الاغی می‌آید.» ۱۶ و شاگردانش اولا این
چیزها رانفهمیدند، لکن چون عیسی جلال یافت، آنگاه به‌خاطر آوردند که
این چیزها درباره او مکتوب است و همچنان با او کرده بودند. ۱۷ و
گروهی که با او بودند شهادت دادند که ایلعازر را از قبرخوانده، او را از
مردگان برخیزانیده است. ۱۸ وبجهت همین نیز آن گروه او را استقبال
کردند، زیرا شنیده بودند که آن معجزه را نموده بود. ۱۹ پس فریسیان به
یکدیگر گفتند: «نمی بینید که هیچ نفع نمی برید؟ اینک تمام عالم از پی
او رفته‌اند!» ۲۰ و از آن کسانی که در عید بجهت عبادت آمده بودند،
بعضی یونانی بودند. ۲۱ ایشان نزدفیلپس که از بیت صیدای جلیل بود
آمدند و سوال کرده، گفتند: «ای آقا می‌خواهیم عیسی را ببینیم.» ۲۲
فیلپس آمد و به اندریاس گفت و اندریاس وفیلپس به عیسی گفتند. ۲۳
عیسی در جواب ایشان گفت: «ساعتی رسیده است که پسر انسان جلال
یابد. ۲۴ آمین آمین به شما می‌گویم اگر دانه گندم که در زمین می‌افتد
نمیرد، تنها ماند لیکن اگربمیرد ثمر بسیار آورد. ۲۵ کسی‌که جان خود
رادوست دارد آن را هلاک کند و هرکه در این جهان جان خود را دشمن
دارد تا حیات جاودانی آن رانگاه خواهد داشت. (aiōnios g166) ۲۶
اگر کسی مرا خدمت کند، مرا پیروی بکند و جایی که من می‌باشم
آنجاخادم من نیز خواهد بود؛ و هرکه مرا خدمت کندپدر او را حرمت
خواهد داشت. ۲۷ الان جان من مضطرب است و چه بگویم؟ ای پدر مرا
از این ساعت رستگار کن. لکن بجهت همین امر تا این ساعت رسیده‌ام.
۲۸ ای پدر اسم خود را جلال بده!» ناگاه صدایی از آسمان دررسید که
جلال دادم و باز جلال خواهم داد. ۲۹ پس گروهی که حاضر بودند این
را شنیده، گفتند: «رعد شد!» ودیگران گفتند: «فرشته‌ای با او تکلم
کرد!» ۳۰ عیسی در جواب گفت: «این صدا از برای من نیامد، بلکه
بجهت شما. ۳۱ الحال داوری این جهان است و الان رئیس این جهان
بیرون افکنده می‌شود. ۳۲ و من اگر از زمین بلند کرده شوم، همه را به
سوی خود خواهم کشید.» ۳۳ و این را گفت کنایه از آن قسم موت که
می‌بایست بمیرد. ۳۴ پس همه به او جواب دادند: «ما از تورات شنیده‌ایم

که مسیح تا به ابد باقی می‌ماند. پس چگونه تو می‌گویی که پسر انسان
باید بالا کشیده شود؟ کیست این پسر انسان؟» (aiōn g165) ۳۵ آنگاه
عیسی بدیشان گفت: «اندک زمانی نور با شماست. پس مادامی که نور
با شماست، راه بروید تا ظلمت شما را فرو نگیرد؛ و کسی‌که در تاریکی
راه می‌رود نمی داند به کجا می‌رود. ۳۶ مادامی که نوربا شماست به نور
ایمان آورید تا پسران نورگردید.» عیسی چون این را بگفت، رفته خود را
ازایشان مخفی ساخت. ۳۷ و با اینکه پیش روی ایشان چنین معجزات
بسیار نموده بود، بدو ایمان نیاوردند. ۳۸ تا کلامی که اشعیا نبی گفت به
اتمام رسد: «ای خداوندکیست که خبر ما را باور کرد و بازوی خداوند به
که آشکار گردید؟» ۳۹ و از آنجهت نتوانستندایمان آورد، زیرا که اشعیا نیز
گفت: ۴۰ «چشمان ایشان را کور کرد و دلهای ایشان را سخت ساخت
تا به چشمان خود نبینند و به دلهای خود نفهمندو برنگردند تا ایشان را شفا
دهم.» ۴۱ این کلام رااشعیا گفت وقتی که جلال او را دید و درباره
اوتکلم کرد. ۴۲ لکن با وجود این، بسیاری ازسرداران نیز بدو ایمان آوردند،
اما به‌سبب فریسیان اقرار نکردند که مبادا از کنیسه بیرون شوند. ۴۳ زیرا که
جلال خلق را بیشتر از جلال خدا دوست می‌داشتند. ۴۴ آنگاه عیسی ندا
کرده، گفت: «آنکه به من ایمان آورد، نه به من بلکه به آنکه مرا فرستاده
است، ایمان آورده است. ۴۵ و کسی‌که مرا دید فرستنده مرا دیده است.
۴۶ من نوری در جهان آمدم تا هرکه به من ایمان آورد در ظلمت نماند.
۴۷ و اگر کسی کلام مرا شنید و ایمان نیاورد، من براو داوری نمی کنم زیرا
که نیامده‌ام تا جهان راداوری کنم بلکه تا جهان را نجات‌بخشم. ۴۸ هرکه
مرا حقیر شمارد و کلام مرا قبول نکند، کسی هست که در حق او داوری
کند، همان کلامی که گفتم در روز بازپسین بر او داوری خواهد کرد. ۴۹
زآنرو که من از خود نگفتم، لکن پدری که مرافرستاد، به من فرمان داد که
چه بگویم و به چه چیزتکلم کنم. ۵۰ و می‌دانم که فرمان او حیات
جاودانی است. پس آنچه من می‌گویم چنانکه پدربمن گفته است، تکلم
می‌کنم.» (aiōnios g166)

۱۳ و قبل از عید فصح، چون عیسی دانست که ساعت او رسیده
است تا از این جهان به‌جانب پدر برود، خاصان خود را که در این جهان
محبت می‌نمود، ایشان را تا به آخر محبت نمود. ۲ و چون شام می‌خوردند
و ابلیس پیش ازآن در دل یهودا پسر شمعون اسخریوطی نهاده بود که او را
تسلیم کند، ۳ عیسی با اینکه می‌دانست که پدر همه‌چیز را به‌دست او
داده است و از نزد خدا آمده و به‌جانب خدا می‌رود، ۴ از شام برخاست و
جامه خود را بیرون کرد ودستمالی گرفته، به کمر بست. ۵ پس آب در
لگن ریخته، شروع کرد به شستن پایهای شاگردان وخشکانیدن آنها با
دستمالی که بر کمر داشت. ۶ پس چون به شمعون پطرس رسید، او به
وی گفت: «ای آقا تو پایهای مرا می‌شویی؟» ۷ عیسی در جواب وی
گفت: «آنچه من می‌کنم الان تونمی دانی، لکن بعد خواهی فهمید.» ۸
پطرس به اوگفت: «پایهای مرا هرگز نخواهی شست.» عیسی او را جواب
داد: «اگر تو را نشویم تو را با من نصیبی نیست.» (aiōn g165) ۹
شمعون پطرس بدو گفت: «ای آقا نه پایهای مرا و بس، بلکه دستها و سر
مرا نیز.» ۱۰ عیسی بدو گفت: «کسی‌که غسل یافت محتاج نیست مگر
به شستن پایها، بلکه تمام او پاک است. و شما پاک هستید لکن نه
همه.» ۱۱ زیرا که تسلیم‌کننده خود را می‌دانست و از این جهت گفت:
«همگی شما پاک نیستید.» ۱۲ و چون پایهای ایشان را شست، رخت
خودرا گرفته، باز بنشست و بدیشان گفت: «آیافهمیدید آنچه به شما
کردم؟ ۱۳ شما مرا استاد وآقا می‌خوانید و خوب می‌گویید زیرا که چنین
هستم. ۱۴ پس اگر من که آقا و معلم هستم، پایهای شما را شستم،
بر شما نیز واجب است که پایهای یکدیگر را بشویید. ۱۵ زیرا به شما
نمونه‌ای دادم تا چنانکه من با شما کردم، شما نیز بکنید. ۱۶ آمین آمین به
شما می‌گویم غلام بزرگتر از آقای خودنیست و نه رسول از فرستنده خود.
۱۷ هرگاه این را دانستید، خوشابحال شما اگر آن را به عمل آرید. ۱۸
درباره جمیع شما نمی گویم؛ من آنانی راکه برگزیده‌ام می‌شناسم، لیکن تا
کتاب تمام شود"آنکه با من نان می‌خورد، پاشنه خود را بر من بلندکرده
است." ۱۹ الان قبل از وقوع به شما می‌گویم تا زمانی که واقع شود باور
کنید که من هستم. ۲۰ آمین آمین به شما می‌گویم هرکه قبول کندکسی را
که می‌فرستم، مرا قبول کرده؛ و آنکه مرا قبول کند، فرستنده مرا قبول کرده
باشد.» ۲۱ چون عیسی این را گفت، در روح مضطرب گشت و شهادت
داده، گفت: «آمین آمین به شمامی گویم که یکی از شما مرا تسلیم
خواهد کرد.» ۲۲ پس شاگردان به یکدیگر نگاه می‌کردند وحیران می‌بودند
که این را درباره که می‌گوید. ۲۳ ویکی از شاگردان او بود که به سینه
عیسی تکیه می‌زد و عیسی او را محبت می‌نمود؛ ۲۴ شمعون پطرس بدو
اشاره کرد که بپرسد درباره که این راگفت. ۲۵ پس او در آغوش عیسی
افتاده، بدوگفت: «خداوندا کدام است؟» ۲۶ عیسی جواب داد: «آن
است که من لقمه را فرو برده، بدومی دهم.» پس لقمه را فرو برده، به
یهودای اسخریوطی پسر شمعون داد. ۲۷ بعد از لقمه، شیطان در او داخل
گشت. آنگاه عیسی وی راگفت، «آنچه می‌کنی، به زودی بکن.» ۲۸ اما
این سخن را احدی از مجلسیان نفهمید که برای چه بدو گفت. ۲۹ زیرا
که بعضی گمان بردند که چون خریطه نزد یهودا بود، عیسی وی را فرمود
تامایحتاج عید را بخرد یا آنکه چیزی به فقرا بدهد. ۳۰ پس او لقمه را
گرفته، در ساعت بیرون رفت و شب بود. ۳۱ چون بیرون رفت عیسی
گفت: «الان پسر انسان جلال یافت و خدا در او جلال یافت. ۳۲ و اگر
خدا در او جلال یافت، هرآینه خدا او را در خود جلال خواهد داد و به
زودی اورا جلال خواهد داد. ۳۳ ای فرزندان، اندک زمانی دیگر با شما
هستم و مرا طلب خواهید کرد؛ وهمچنان‌که به یهود گفتم جایی که می‌روم
شمانمی توانید آمد، الان نیز به شما می‌گویم. ۳۴ به شما حکمی تازه
می‌دهم که یکدیگر را محبت نمایید، چنانکه من شما را محبت نمودم تا
شمانیز یکدیگر را محبت نمایید. ۳۵ به همین همه خواهند فهمید که
شاگرد من هستید اگر محبت یکدیگر را داشته باشید.» ۳۶ شمعون پطرس
به وی گفت: «ای آقا کجا می‌روی؟» عیسی جواب داد: «جایی که
می‌روم، الان نمی توانی از عقب من بیایی و لکن در آخر از عقب من

خواهی آمد.» ۳۷ پطرس بدو گفت: «ای آقا برای چه الان نتوانم از عقب
تو بیایم؟ جان خود را در راه تو خواهم نهاد.» ۳۸ عیسی به او جواب داد:
«آیا جان خود رادر راه من می‌نهی؟ آمین آمین به تو می‌گویم تا سه مرتبه مرا
انکار نکرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد.

۱۴ «دل شما مضطرب نشود! به خدا ایمان آورید به من نیز ایمان
آورید. ۲ در خانه پدر من منزل بسیار است والا به شما می‌گفتم. می‌روم
تا برای شما مکانی حاضر کنم، ۳ و اگربروم و از برای شما مکانی
حاضر کنم، بازمی آیم و شما را برداشته با خود خواهم برد تا جایی که
من می‌باشم شما نیز باشید. ۴ و جایی که من می‌روم می‌دانید و راه را
می‌دانید.» ۵ توما بدو گفت: «ای آقا نمی دانیم کجا می‌روی. پس
چگونه راه را توانیم دانست؟» ۶ عیسی بدو گفت: «من راه و راستی و
حیات هستم. هیچ‌کس نزد پدر جز به وسیله من نمی آید. ۷ اگر مرا
می‌شناختید، پدر مرانیز می‌شناختید و بعد از این او را می‌شناسید و اورا
دیده‌اید.» ۸ فیلپس به وی گفت: «ای آقا پدر رابه ما نشان ده که ما را
کافی است.» ۹ عیسی بدوگفت: «ای فیلیپس در این مدت با شما
بوده‌ام، آیامرا نشناخته‌ای؟ کسی‌که مرا دید، پدر را دیده است. پس چگونه
تو می‌گویی پدر را به ما نشان ده؟ ۱۰ آیا باور نمی کنی که من در پدر
هستم و پدردر من است؟ سخنهایی که من به شما می‌گویم ازخود نمی
گویم، لکن پدری که در من ساکن است، او این اعمال را می‌کند. ۱۱
مرا تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من است، والا مرا به‌سبب
آن اعمال تصدیق کنید. ۱۲ آمین آمین به شمامی گویم هرکه به من ایمان
آرد، کارهایی را که من می‌کنم او نیز خواهد کرد و بزرگتر از اینها نیزخواهد
کرد، زیرا که من نزد پدر می‌روم. ۱۳ «و هر چیزی را که به اسم من سوال
کنید به‌جا خواهم آورد تا پدر در پسر جلال یابد. ۱۴ اگرچیزی به اسم من
طلب کنید من آن را به‌جا خواهم آورد. ۱۵ اگر مرا دوست دارید، احکام
مرا نگاه دارید. ۱۶ و من از پدر سوال می‌کنم و تسلی دهنده‌ای دیگر به
شما عطا خواهد کرد تا همیشه باشما بماند، (aiōn g165) ۱۷ یعنی روح
راستی که جهان نمی تواند او را قبول کند زیرا که او را نمی بیند و نمی
شناسد و اما شما او را می‌شناسید، زیرا که باشما می‌ماند و در شما خواهد
بود. ۱۸ «شما را یتیم نمی گذارم نزد شما می‌آیم. ۱۹ بعد از اندک زمانی
جهان دیگر مرا نمی بیند واما شما مرا می‌بینید و از این جهت که من
زنده‌ام، شما هم خواهید زیست. ۲۰ و در آن روز شماخواهید دانست که
من در پدر هستم و شما در من و من در شما. ۲۱ هرکه احکام مرا دارد و
آنها راحفظ کند، آن است که مرا محبت می‌نماید؛ وآنکه مرا محبت
می‌نماید، پدر من او را محبت خواهد نمود و من او را محبت خواهم نمود
وخود را به او ظاهر خواهم ساخت.» ۲۲ یهودا، نه آن اسخریوطی، به وی
گفت: «ای آقا چگونه می‌خواهی خود را بما بنمایی و نه بر جهان؟» ۲۳
عیسی در جواب او گفت: «اگر کسی مرا محبت نماید، کلام مرا نگاه
خواهد داشت و پدرم او رامحبت خواهد نمود و به سوی او آمده، نزد وی
مسکن خواهیم گرفت. ۲۴ و آنکه مرا محبت ننماید، کلام مرا حفظ
نمی کند؛ و کلامی که می‌شنوید از من نیست بلکه از پدری است که
مرافرستاد. ۲۵ این سخنان را به شما گفتم وقتی که باشما بودم. ۲۶
لیکن تسلی دهنده یعنی روح‌القدس که پدر او را به اسم من می‌فرستد،
اوهمه‌چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم به یاد شما
خواهد آورد. ۲۷ سلامتی برای شما می‌گذارم، سلامتی خود را به شمامی
دهم. نه‌چنانکه جهان می‌دهد، من به شمامی دهم. دل شما مضطرب و
هراسان نباشد. ۲۸ شنیده‌اید که من به شما گفتم می‌روم و نزد شمامی
آیم. اگر مرا محبت می‌نمودید، خوشحال می‌گشتید که گفتم نزد پدر
می‌روم، زیرا که پدربزرگتر از من است. ۲۹ و الان قبل از وقوع به شما گفتم
تا وقتی که واقع گردد ایمان آورید. ۳۰ بعد ازاین بسیار با شما نخواهم
گفت، زیرا که رئیس این جهان می‌آید و در من چیزی ندارد. ۳۱ لیکن
تاجهان بداند که پدر را محبت می‌نمایم، چنانکه پدر به من حکم کرد
همانطور می‌کنم. برخیزید ازاینجا برویم.

۱۵ «من تاک حقیقی هستم و پدر من باغبان است. ۲ هر شاخه‌ای
در من که میوه نیاورد، آن را دور می‌سازد و هرچه میوه آرد آن راپاک می‌کند
تا بیشتر میوه آورد. ۳ الحال شما به‌سبب کلامی که به شما گفته‌ام پاک
هستید. ۴ در من بمانید و من در شما. همچنانکه شاخه از خودنمی تواند
میوه آورد اگر در تاک نماند، همچنین شما نیز اگر در من نمانید. ۵
من تاک هستم و شماشاخه‌ها. آنکه در من می‌ماند و من در او، میوه
بسیار می‌آورد زیرا که جدا از من هیچ نمی توانیدکرد. ۶ اگر کسی در من
نماند، مثل شاخه بیرون انداخته می‌شود و می‌خشکد و آنها را جمع کرده،
در آتش می‌اندازند و سوخته می‌شود. ۷ اگر در من بمانید و کلام من
در شما بماند، آنچه خواهیدبطلبید که برای شما خواهد شد. ۸ جلال
پدر من آشکارا می‌شود به اینکه میوه بسیار بیاورید وشاگرد من بشوید. ۹
همچنان‌که پدر مرا محبت نمود، من نیز شما را محبت نمودم؛ در محبت
من بمانید. ۱۰ اگر احکام مرا نگاه دارید، در محبت من خواهید ماند،
چنانکه من احکام پدر خود را نگاه داشته‌ام و در محبت او می‌مانم. ۱۱
این را به شماگفتم تا خوشی من در شما باشد و شادی شماکامل گردد.
۱۲ «این است حکم من که یکدیگر را محبت نمایید، همچنان‌که شما را
محبت نمودم. ۱۳ کسی محبت بزرگتر از این ندارد که جان خودرا بجهت
دوستان خود بدهد. ۱۴ شما دوست من هستید اگر آنچه به شما حکم
می‌کنم به‌جا آرید. ۱۵ دیگر شما را بنده نمی خوانم زیرا که بنده آنچه
آقایش می‌کند نمی داند؛ لکن شما را دوست خوانده‌ام زیرا که هرچه از پدر
شنیده‌ام به شمابیان کردم. ۱۶ شما مرا برنگزیدید، بلکه من شما رابرگزیدم
و شما را مقرر کردم تا شما بروید و میوه آورید و میوه شما بماند تا هرچه از
پدر به اسم من طلب کنید به شما عطا کند. ۱۷ به این چیزها شما را
حکم می‌کنم تایکدیگر را محبت نمایید. ۱۸ «اگر جهان شما رادشمن
دارد، بدانید که پیشتر از شما مرا دشمن داشته است. ۱۹ اگر از جهان
می‌بودید، جهان خاصان خود را دوست می‌داشت. لکن چونکه ازجهان
نیستید بلکه من شما را از جهان برگزیده‌ام، از این سبب جهان با شما

دشمنی می‌کند. ۲۰ به‌خاطر آرید کلامی را که به شما گفتم: غلام بزرگتراز
آقای خود نیست. اگر مرا زحمت دادند، شما رانیز زحمت خواهند داد،
اگر کلام مرا نگاه داشتند، کلام شما را هم نگاه خواهند داشت. ۲۱ لکن
بجهت اسم من جمیع این کارها را به شما خواهندکرد زیرا که فرستنده
مرا نمی شناسند. ۲۲ اگرنیامده بودم و به ایشان تکلم نکرده، گناه نمی
داشتند؛ و اما الان عذری برای گناه خودندارند. ۲۳ هرکه مرا دشمن دارد
پدر مرا نیز دشمن دارد. ۲۴ و اگر در میان ایشان کارهایی نکرده بودم که
غیر از من کسی هرگز نکرده بود، گناه نمی داشتند. ولیکن اکنون دیدند
و دشمن داشتند مرا و پدر مرا نیز. ۲۵ بلکه تا تمام شودکلامی که در
شریعت ایشان مکتوب است که "مرابی سبب دشمن داشتند." ۲۶ لیکن
چون تسلی دهنده که او را از جانب پدر نزد شما می‌فرستم آید، یعنی روح
راستی که از پدر صادر می‌گردد، او بر من شهادت خواهد داد. ۲۷ و شما
نیزشهادت خواهید داد زیرا که از ابتدا با من بوده‌اید.

۱۶ این را به شما گفتم تا لغزش نخورید. ۲ شما را از کنایس بیرون
خواهندنمود؛ بلکه ساعتی می‌آید که هرکه شما را بکشد، گمان برد که
خدا را خدمت می‌کند. ۳ و این کارهارا با شما خواهند کرد، بجهت آنکه
نه پدر راشناخته‌اند و نه مرا. ۴ لیکن این را به شما گفتم تاوقتی که ساعت
آید به‌خاطر آورید که من به شماگفتم. و این را از اول به شما نگفتم، زیرا
که با شمابودم. ۵ «اما الان نزد فرستنده خود می‌روم و کسی ازشما از من
نمی پرسد به کجا می‌روی. ۶ ولیکن چون این را به شما گفتم، دل شما
از غم پر شده است. ۷ و من به شما راست می‌گویم که رفتن من برای
شما مفید است، زیرا اگر نروم تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد. اما
اگر بروم او را نزد شمامی فرستم. ۸ و چون او آید، جهان را بر گناه
وعدالت و داوری ملزم خواهد نمود. ۹ اما بر گناه، زیرا که به من ایمان
نمی آورند. ۱۰ و اما بر عدالت، از آن سبب که نزد پدر خود می‌روم و
دیگر مرانخواهید دید. ۱۱ و اما بر داوری، از آنرو که بررئیس این جهان
حکم شده است. ۱۲ «و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شمابگویم، لکن
الان طاقت تحمل آنها را ندارید. ۱۳ ولیکن چون او یعنی روح راستی آید،
شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خودتکلم نمی کند
بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما
خبرخواهدداد. ۱۴ او مرا جلال خواهد داد زیرا که از آنچه آن من است
خواهد گرفت و به شما خبرخواهد داد. ۱۵ هرچه از آن پدر است، از آن
من است. از این جهت گفتم که از آنچه آن من است، می‌گیرد و به شما
خبرخواهد داد. ۱۶ «بعد از اندکی مرانخواهید دید و بعد از اندکی باز مرا
خواهید دیدزیرا که نزد پدر می‌روم.» ۱۷ آنگاه بعضی از شاگردانش به
یکدیگرگفتند: «چه چیز است اینکه به ما می‌گوید که اندکی مرا نخواهید
دید و بعد از اندکی باز مراخواهید دید و زیرا که نزد پدر می‌روم؟» ۱۸ پس
گفتند: «چه چیز است این اندکی که می‌گوید؟ نمی دانیم چه می‌گوید.»
۱۹ عیسی چون دانست که می‌خواهند از او سوال کنند، بدیشان گفت:
«آیا در میان خود از این سوال می‌کنید که گفتم اندکی دیگر مرا نخواهید
دید پس بعد از اندکی بازمرا خواهید دید. ۲۰ آمین آمین به شما می‌گویم
که شما گریه و زاری خواهید کرد و جهان شادی خواهد نمود. شما محزون
می‌شوید لکن حزن شما به خوشی مبدل خواهد شد. ۲۱ زن در حین
زاییدن محزون می‌شود، زیرا که ساعت او رسیده است. و لیکن چون طفل
را زایید، آن زحمت رادیگر یاد نمی آورد به‌سبب خوشی از اینکه انسانی در
جهان تولد یافت. ۲۲ پس شما همچنین الان محزون می‌باشید، لکن باز
شما را خواهم دیدو دل شما خوش خواهد گشت و هیچ‌کس آن خوشی را
از شما نخواهد گرفت. ۲۳ و در آن روزچیزی از من سوال نخواهید کرد.
آمین آمین به شما می‌گویم که هرآنچه از پدر به اسم من طلب کنید به شما
عطا خواهد کرد. ۲۴ تا کنون به اسم من چیزی طلب نکردید، بطلبید تا
بیابید و خوشی شما کامل گردد. ۲۵ این چیزها را به مثلها به شماگفتم،
لکن ساعتی می‌آید که دیگر به مثلها به شماحرف نمی زنم بلکه از پدر به
شما آشکارا خبرخواهم داد. ۲۶ «در آن روز به اسم من طلب خواهید کرد
وبه شما نمی گویم که من بجهت شما از پدر سوال می‌کنم، ۲۷ زیرا
خود پدر شما را دوست می‌دارد، چونکه شما مرا دوست داشتید و ایمان
آوردیدکه من از نزد خدا بیرون آمدم. ۲۸ از نزد پدر بیرون آمدم و در جهان
وارد شدم، و باز جهان را گذارده، نزد پدر می‌روم.» ۲۹ شاگردانش بدو
گفتند: «هان اکنون علانیه سخن می‌گویی و هیچ مثل نمی گویی. ۳۰
الان دانستیم که همه‌چیز رامی دانی و لازم نیست که کسی از تو بپرسد.
بدین جهت باور می‌کنیم که از خدا بیرون آمدی.» ۳۱ عیسی به ایشان
جواب داد: «آیا الان باورمی کنید؟ ۳۲ اینک ساعتی می‌آید بلکه الان آمده
است که متفرق خواهید شد هریکی به نزدخاصان خود و مرا تنها خواهید
گذارد. لیکن تنهانیستم زیرا که پدر با من است. ۳۳ بدین چیزها به شما
تکلم کردم تا در من سلامتی داشته باشید. در جهان برای شما زحمت
خواهد شد. و لکن خاطرجمع دارید زیرا که من بر جهان غالب شده‌ام.»

۱۷ عیسی چون این را گفت، چشمان خودرا به طرف آسمان بلند
کرده، گفت: «ای پدر ساعت رسیده است. پسر خود را جلال بده
تاپسرت نیز تو را جلال دهد. ۲ همچنان‌که او را برهر بشری قدرت داده‌ای
تا هرچه بدو داده‌ای به آنها حیات جاودانی بخشد. (aiōnios g166) ۳
و حیات جاودانی‌این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را
که فرستادی بشناسند. (aiōnios g166) ۴ من بر روی زمین تو را جلال
دادم و کاری را که به من سپردی تابکنم، به‌کمال رسانیدم. ۵ و الان توای
پدر مرا نزدخود جلال ده، به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو
داشتم. ۶ «اسم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی ظاهر
ساختم. از آن تو بودند و ایشان را به من دادی و کلام تو را نگاه داشتند.
۷ و الان دانستند آنچه به من داده‌ای از نزد تو می‌باشد. ۸ زیرا کلامی را
که به من سپردی، بدیشان سپردم و ایشان قبول کردند و از روی یقین
دانستند که ازنزد تو بیرون آمدم و ایمان آوردند که تو مرافرستادی. ۹ من
بجهت اینها سوال می‌کنم و برای جهان سوال نمی کنم، بلکه از برای
کسانی که به من داده‌ای، زیرا که از آن تو می‌باشند. ۱۰ و آنچه ازآن من

است از آن تو است و آنچه از آن تو است از آن من است و در آنها جلال یافته‌ام. ۱۱ بعد از این در جهان نیستم اما اینها در جهان هستند و من نزدتو می‌آیم. ای پدر قدوس اینها را که به من داده‌ای، به اسم خود نگاه دار تا یکی باشندچنانکه ما هستیم. ۱۲ مادامی که با ایشان در جهان بودم، من ایشان را به اسم تو نگاه داشتم، و هر کس را که به من داده‌ای حفظ نمودم که یکی از ایشان هلاک نشد، مگر پسر هلاکت تا کتاب تمام شود. ۱۳ و اما الان نزد تو می‌آیم. و این را در جهان می‌گویم تا خوشی مرا در خود کامل داشته باشند. ۱۴ من کلام تو را به ایشان دادم و جهان ایشان رادشمن داشت زیرا که از جهان نیستند، همچنان‌که من نیز از جهان نیستم. ۱۵ خواهش نمی کنم که ایشان را از جهان ببری، بلکه تا ایشان را از شریرنگاه داری. ۱۶ ایشان از جهان نیستند چنانکه من از جهان نمی باشم. ۱۷ ایشان را به راستی خودتقدیس نما. کلام تو راستی است. ۱۸ همچنان‌که مرا در جهان فرستادی، من نیز ایشان را در جهان فرستادم. ۱۹ و بجهت ایشان من خود را تقدیس می‌کنم تا ایشان نیز در راستی، تقدیس کرده شوند. ۲۰ «و نه برای اینها فقط سوال می‌کنم، بلکه برای آنها نیز که به وسیله کلام ایشان به من ایمان خواهندآورد. ۲۱ تا همه یک گردند چنانکه توای پدر، در من هستی و من در تو، تا ایشان نیز در مایک باشند تا جهان ایمان آرد که تو مرا فرستادی. ۲۲ و من جلالی را که به من دادی به ایشان دادم تا یک باشند چنانکه ما یک هستیم. ۲۳ من در ایشان و تو در من، تا در یکی کامل گردند و تا جهان بداندکه تو مرا فرستادی و ایشان را محبت نمودی چنانکه مرا محبت نمودی. ۲۴ ای پدر می‌خواهم آنانی که به من داده‌ای با من باشند در جایی که من می‌باشم تا جلال مرا که به من داده‌ای ببینند، زیراکه مرا پیش از بنای جهان محبت نمودی. ۲۵ ای پدر عادل، جهان تو را نشناخت، اما من تو راشناختم؛ و اینها شناخته‌اند که تو مرا فرستادی. ۲۶ و اسم تو را به ایشان شناسانیدم و خواهم شناسانید تا آن محبتی که به من نموده‌ای در ایشان باشد و من نیز در ایشان باشم.»

۱۸ چون عیسی این را گفت، با شاگردان خود به آن طرف وادی قدرون رفت ودر آنجا باغی بود که با شاگردان خود به آن درآمد. ۲ و یهودا که تسلیم‌کننده وی بود، آن موضع را می‌دانست، چونکه عیسی در آنجا با شاگردان خود بارها انجمن می‌نمود. ۳ پس یهودا لشکریان و خادمان از نزد روسای کهنه و فریسیان برداشته، با چراغها و مشعلها و اسلحه به آنجا آمد. ۴ آنگاه عیسی با اینکه آگاه بود از آنچه می‌بایست بر اوواقع شود، بیرون آمده، به ایشان گفت: «که رامی طلبید؟» ۵ به او جواب دادند: «عیسی ناصری را!» عیسی بدیشان گفت: «من هستم!» و یهودا که تسلیم‌کننده او بود نیز با ایشان ایستاده بود. ۶ پس چون بدیشان گفت: «من هستم، » برگشته، بر زمین افتادند. ۷ او باز از ایشان سوال کرد: «که را می طلبید؟» گفتند: «عیسی ناصری را!» ۸ عیسی جواب داد: «به شما گفتم من هستم. پس اگر مرامی خواهید، اینها را بگذارید بروند.» ۹ تا آن سخنی که گفته بود تمام گردد که «از آنانی که به من داده‌ای یکی را گم نکرده‌ام.» ۱۰ آنگاه شمعون پطرس شمشیری که داشت کشیده، به غلام رئیس کهنه که ملوک نام داشت زده، گوش راستش را برید. ۱۱ عیسی به پطرس گفت: «شمشیر خود را غلاف کن. آیا جامی را که پدر به من داده است ننوشم؟» ۱۲ انگاه سربازان و سرتیبان و خادمان یهود، عیسی را گرفته، او را بستند. ۱۳ و اول او را نزدحنا، پدر زن قیافا که در همان سال رئیس کهنه بود، آوردند. ۱۴ و قیافا همان بود که به یهود اشاره کرده بود که «بهتر است یک شخص در راه قوم بمیرد.» ۱۵ اما شمعون پطرس و شاگردی دیگر ازعقب عیسی روانه شدند، و چون آن شاگرد نزدرئیس کهنه معروف بود، با عیسی داخل خانه رئیس کهنه شد. ۱۶ اما پطرس بیرون در ایستاده بود. پس آن شاگرد دیگر که آشنای رئیس کهنه بود، بیرون آمده، با دربان گفتگو کرد و پطرس را به اندرون برد. ۱۷ آنگاه آن کنیزی که دربان بود، به پطرس گفت: «آیا تو نیز از شاگردان این شخص نیستی؟» گفت: «نیستم.» ۱۸ و غلامان و خدام آتش افروخته، ایستاده بودند و خود را گرم می‌کردند چونکه هوا سرد بود؛ و پطرس نیز باایشان خود را گرم می‌کرد. ۱۹ پس رئیس کهنه از عیسی درباره شاگردان و تعلیم او پرسید. ۲۰ عیسی به او جواب داد که «من به جهان آشکارا سخن گفته‌ام. من هر وقت درکنیسه و در هیکل، جایی که همه یهودیان پیوسته جمع می‌شدند، تعلیم می‌دادم و در خفا چیزی نگفته‌ام. ۲۱ چرا از من سوال می‌کنی؟ از کسانی که شنیده‌اند بپرس که چه چیز بدیشان گفتم. اینک ایشان می‌دانند آنچه من گفتم.» ۲۲ و چون این راگفت، یکی از خادمان که در آنجا ایستاده بود، طپانچه بر عیسی زده، گفت: «آیا به رئیس کهنه چنین جواب می‌دهی؟» ۲۳ عیسی بدو جواب داد: «اگر بد گفتم، به بدی شهادت ده؛ و اگرخوب، برای چه مرا می‌زنی؟» ۲۴ پس حنا او رابسته، به نزد قیافا رئیس کهنه فرستاد. ۲۵ و شمعون پطرس ایستاده، خود را گرم می‌کرد. بعضی بدو گفتند: «آیا تو نیز از شاگردان او نیستی؟» او انکار کرده، گفت: «نیستم!» ۲۶ پس یکی از غلامان رئیس کهنه که از خویشان آن کس بود که پطرس گوشش را بریده بود، گفت: «مگرمن تو را با او در باغ ندیدم؟» ۲۷ پطرس باز انکارکرد که در حال خروس بانگ زد. ۲۸ بعد عیسی را از نزد قیافا به دیوانخانه آوردند و صبح بود و ایشان داخل دیوانخانه نشدند مبادا نجس بشوند بلکه تا فصح را بخورند. ۲۹ پس پیلاطس به نزد ایشان بیرون آمده، گفت: «چه دعوی بر این شخص دارید؟» ۳۰ در جواب او گفتند: «اگر او بدکار نمی بود، به تو تسلیم نمی کردیم.» ۳۱ پیلاطس بدیشان گفت: «شما اورا بگیرید و موافق شریعت خود بر او حکم نمایید.» یهودیان به وی گفتند: «بر ما جایز نیست که کسی را بکشیم.» ۳۲ تا قول عیسی تمام گردد‌که گفته بود، اشاره به آن قسم موت که باید بمیرد. ۳۳ پس پیلاطس باز داخل دیوانخانه شد وعیسی را طلبیده، به او گفت: «آیا تو پادشاه یهودهستی؟» ۳۴ عیسی به او جواب داد: «آیا تو این رااز خود می‌گویی یا دیگران درباره من به توگفتند؟» ۳۵ پیلاطس جواب داد: «مگر من یهودهستم؟ امت تو و روسای کهنه تو را به من تسلیم کردند. چه کرده‌ای؟» ۳۶ عیسی جواب داد که «پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می‌بود، خدام من جنگ

می‌کردند تا به یهود تسلیم نشوم. لیکن اکنون پادشاهی من از این جهان
نیست.» ۳۷ پیلاطس به او گفت: «مگر توپادشاه هستی؟» عیسی جواب
داد: «تو می‌گویی که من پادشاه هستم. از این جهت من متولد شدم
وبجهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم، و هرکه از راستی
است سخن مرا می‌شنود.» ۳۸ پیلاطس به او گفت: «راستی چیست؟» و
چون این را بگفت، باز به نزد یهودیان بیرون شده، به ایشان گفت: «من
در این شخص هیچ عیبی نیافتم. ۳۹ و قانون شما این است که در عید
فصح بجهت شما یک نفر آزاد کنم. پس آیا می‌خواهید بجهت شما پادشاه
یهود را آزاد کنم؟» ۴۰ باز همه فریاد برآورده، گفتند: «او را نی بلکه برابا
را.» وبرابا دزد بود.

۱۹ پس پیلاطس عیسی را گرفته، تازیانه زد. ۲ و لشکریان تاجی از
خار بافته برسرش گذاردند و جامه ارغوانی بدو پوشانیدند ۳ ومی گفتند:
«سلام‌ای پادشاه یهود!» و طپانچه بدومی زدند. ۴ باز پیلاطس بیرون
آمده، به ایشان گفت: «اینک او را نزد شما بیرون آوردم تا بدانیدکه در او
هیچ عیبی نیافتم.» ۵ آنگاه عیسی با تاجی از خار و لباس ارغوانی بیرون
آمد. پیلاطس بدیشان گفت: «اینک آن انسان.» ۶ و چون روسای کهنه
و خدام او را دیدند، فریاد برآورده، گفتند: «صلیبش کن! صلیبش کن!»
پیلاطس بدیشان گفت: «شما او را گرفته، مصلوبش سازید زیرا که من در
او عیبی نیافتم.» ۷ یهودیان بدو جواب دادند که «ما شریعتی داریم و
موافق شریعت ماواجب است که بمیرد زیرا خود را پسر خداساخته است.»
۸ پس چون پیلاطس این را شنید، خوف بر اوزیاده مستولی گشت. ۹
باز داخل دیوانخانه شده، به عیسی گفت: «تو از کجایی؟» اما عیسی
بدوهیچ جواب نداد. ۱۰ پیلاطس بدو گفت: «آیا به من سخن نمی
گویی؟ نمی دانی که قدرت دارم تو راصلیب کنم و قدرت دارم آزادت
نمایم؟» ۱۱ عیسی جواب داد: «هیچ قدرت بر من نمی داشتی اگر از بالا
به تو داده نمی شد. و از این جهت آن کس که مرا به تو تسلیم کرد، گناه
بزرگتردارد.» ۱۲ و از آن وقت پیلاطس خواست او راآزاد نماید، لیکن
یهودیان فریاد برآورده، می‌گفتند که «اگر این شخص را رها کنی، دوست
قیصر نیستی. هرکه خود را پادشاه سازد، برخلاف قیصر سخن گوید.» ۱۳
پس چون پیلاطس این را شنید، عیسی رابیرون آورده، بر مسند حکومت، در
موضعی که به بلاط و به عبرانی جباتا گفته می‌شد، نشست. ۱۴ ووقت
تهیه فصح و قریب به ساعت ششم بود. پس به یهودیان گفت: «اینک
پادشاه شما.» ۱۵ ایشان فریاد زدند: «او را بر دار، بر دار! صلیبش کن!»
پیلاطس به ایشان گفت: «آیا پادشاه شما رامصلوب کنم؟» روسای کهنه
جواب دادند که «غیر از قیصر پادشاهی نداریم.» ۱۶ آنگاه او را بدیشان
تسلیم کرد تا مصلوب شود. پس عیسی را گرفته بردند ۱۷ و صلیب خودرا
برداشته، بیرون رفت به موضعی که به جمجمه مسمی بود و به عبرانی آن را
جلجتا می‌گفتند. ۱۸ او را در آنجا صلیب نمودند و دو نفر دیگررا از این
طرف و آن طرف و عیسی را در میان. ۱۹ وپیلاطس تقصیرنامه‌ای نوشته، بر
صلیب گذارد؛ ونوشته این بود: «عیسی ناصری پادشاه یهود.» ۲۰ واین
تقصیر نامه را بسیاری از یهود خواندند، زیراآن مکانی که عیسی را صلیب
کردند، نزدیک شهربود و آن را به زبان عبرانی و یونانی و لاتینی نوشته
بودند. ۲۱ پس روسای کهنه یهود به پیلاطس گفتند: «منویس پادشاه
یهود، بلکه که او گفت منم پادشاه یهود.» ۲۲ پیلاطس جواب داد:
«آنچه نوشتم، نوشتم.» ۲۳ پس لشکریان چون عیسی را صلیب کردند،
جامه های او را برداشته، چهار قسمت کردند، هرسپاهی را یک قسمت؛ و
پیراهن را نیز، اما پیراهن درز نداشت، بلکه تمام از بالا بافته شده بود. ۲۴
پس به یکدیگر گفتند: «این را پاره نکنیم، بلکه قرعه بر آن بیندازیم تا از آن
که شود.» تا تمام گردد کتاب که می‌گوید: «در میان خود جامه های مرا
تقسیم کردند و بر لباس من قرعه افکندند.» پس لشکریان چنین کردند.
۲۵ و پای صلیب عیسی، مادر او و خواهر مادرش مریم زن، کلوپا ومریم
مجدلیه ایستاده بودند. ۲۶ چون عیسی مادرخود را با آن شاگردی که
دوست می‌داشت ایستاده دید، به مادر خود گفت: «ای زن، اینک پسر
تو.» ۲۷ و به آن شاگرد گفت: «اینک مادر تو.» و در همان ساعت آن
شاگرد او را به خانه خودبرد. ۲۸ و بعد چون عیسی دید که همه‌چیز به
انجام رسیده است تا کتاب تمام شود، گفت: «تشنه‌ام.» ۲۹ و در آنجا
ظرفی پر از سرکه گذارده بود. پس اسفنجی را از سرکه پر ساخته، و بر زوفا
گذارده، نزدیک دهان او بردند. ۳۰ چون عیسی سرکه راگرفت، گفت:
«تمام شد.» و سر خود را پایین آورده، جان بداد. ۳۱ پس یهودیان تا بدنها
در روز سبت برصلیب نماند، چونکه روز تهیه بود و آن سبت، روز بزرگ
بود، از پیلاطس درخواست کردند که ساق پایهای ایشان را بشکنند و پایین
بیاورند. ۳۲ آنگاه لشکریان آمدند و ساقهای آن اول ودیگری را که با او
صلیب شده بودند، شکستند. ۳۳ اما چون نزد عیسی آمدند و دیدند که
پیش ازآن مرده است، ساقهای او را نشکستند. ۳۴ لکن یکی از لشکریان
به پهلوی او نیزه‌ای زد که در آن ساعت خون و آب بیرون آمد. ۳۵ و آن
کسی‌که دید شهادت داد و شهادت او راست است و اومی داند که راست
می‌گوید تا شما نیز ایمان آورید. ۳۶ زیرا که این واقع شد تا کتاب تمام
شودکه می‌گوید: «استخوانی از او شکسته نخواهدشد.» ۳۷ و باز کتاب
دیگر می‌گوید: «آن کسی راکه نیزه زدند خواهند نگریست.» ۳۸ و بعد از
این، یوسف که از اهل رامه وشاگرد عیسی بود، لیکن مخفی به‌سبب ترس
یهود، از پیلاطس خواهش کرد که جسد عیسی رابردارد. پیلاطس اذن
داد. پس آمده، بدن عیسی رابرداشت. ۳۹ و نیقودیموس نیز که اول در
شب نزدعیسی آمده بود، مر مخلوط با عود قریب به صدرطل با خود آورد.
۴۰ آنگاه بدن عیسی را بداشته، در کفن با حنوط به رسم تکفین یهود
پیچیدند. ۴۱ و در موضعی که مصلوب شد باغی بود و درباغ، قبر تازه‌ای
که هرگز هیچ‌کس در آن دفن نشده بود. ۴۲ پس به‌سبب تهیه یهود، عیسی
را در آنجاگذاردند، چونکه آن قبر نزدیک بود.

۲۰ بامدادان در اول هفته، وقتی که هنوز تاریک بود، مریم مجدلیه
به‌سر قبرآمدو دید که سنگ از قبر برداشته شده است. ۲ پس دوان دوان نزد
شمعون پطرس و آن شاگرد دیگرکه عیسی او را دوست می‌داشت آمده، به

ایشان گفت: «خداوند را از قبر برده‌اند و نمی دانیم او راکجا گذارده‌اند.»
۳ آنگاه پطرس و آن شاگرد دیگربیرون شده، به‌جانب قبر رفتند. ۴ و هر
دو با هم می‌دویدند، اما آن شاگرد دیگر از پطرس پیش افتاده، اول به
قبر رسید، ۵ و خم شده، کفن راگذاشته دید، لیکن داخل نشد. ۶
بعد شمعون پطرس نیز از عقب او آمد و داخل قبرگشته، کفن را گذاشته
دید، ۷ و دستمالی را که بر سر او بود، نه با کفن نهاده، بلکه در جای
علیحده پیچیده. ۸ پس آن شاگرد دیگر که اول به‌سر قبرآمده بود نیزداخل
شده، دید و ایمان آورد. ۹ زیرا هنوز کتاب را نفهمیده بودند که باید او از
مردگان برخیزد. ۱۰ پس آن دو شاگرد به مکان خود برگشتند. ۱۱ اما مریم
بیرون قبر، گریان ایستاده بود وچون می‌گریست به سوی قبر خم شده، ۱۲
دوفرشته را که لباس سفید در بر داشتند، یکی به طرف سر و دیگری
به‌جانب قدم، در جایی که بدن عیسی گذارده بود، نشسته دید. ۱۳
ایشان بدوگفتند: «ای زن برای چه گریانی؟» بدیشان گفت: «خداوند مرا
برده‌اند و نمی دانم او را کجاگذارده‌اند.» ۱۴ چون این را گفت، به عقب
ملتفت شده، عیسی را ایستاده دید لیکن نشناخت که عیسی است. ۱۵
عیسی بدو گفت: «ای زن برای چه گریانی؟ که را می‌طلبی؟» چون او
گمان کردکه باغبان است، بدو گفت: «ای آقا اگر تو او رابرداشته‌ای، به
من بگو او را کجا گذارده‌ای تا من اورا بردارم.» ۱۶ عیسی بدو گفت:
«ای مریم!» اوبرگشته، گفت: «ربونی (یعنی‌ای معلم).» ۱۷ عیسی بدو
گفت: «مرا لمس مکن زیرا که هنوزنزد پدر خود بالا نرفته‌ام. و لیکن نزد
برادران من رفته، به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما وخدای خود و
خدای شما می‌روم.» ۱۸ مریم مجدلیه آمده، شاگردان را خبر داد که
«خداوند رادیدم و به من چنین گفت.» ۱۹ و در شام همان روز که
یکشنبه بود، هنگامی که درها بسته بود، جایی که شاگردان به‌سبب ترس
یهود جمع بودند، ناگاه عیسی آمده، در میان ایستاد و بدیشان گفت:
«سلام بر شما باد!» ۲۰ و چون این را گفت، دستها و پهلوی خود را به
ایشان نشان داد و شاگردان چون خداوند رادیدند، شاد گشتند. ۲۱ باز
عیسی به ایشان گفت: «سلام بر شما باد. چنانکه پدر مرا فرستاد، من
نیزشما را می‌فرستم.» ۲۲ و چون این را گفت، دمید وبه ایشان گفت:
«روح‌القدس را بیابید. ۲۳ گناهان آنانی را که آمرزیدید، برای ایشان آمرزیده
شد وآنانی را که بستید، بسته شد.» ۲۴ اما توما که یکی از آن دوازده بود
و او را توام می‌گفتند، وقتی که عیسی آمد با ایشان نبود. ۲۵ پس شاگردان
دیگر بدو گفتند: «خداوند رادیده‌ایم.» بدیشان گفت: «تا در دو دستش
جای میخها را نبینم و انگشت خود را در جای میخهانگذارم و دست خود
را بر پهلویش ننهم، ایمان نخواهم آورد.» ۲۶ و بعد از هشت روز باز
شاگردان با توما درخانه‌ای جمع بودند و درها بسته بود که ناگاه عیسی آمد
و در میان ایستاده، گفت: «سلام بر شماباد.» ۲۷ پس به توما گفت:
«انگشت خود را به اینجا بیاور و دستهای مرا ببین و دست خود رابیاور و بر
پهلوی من بگذار و بی‌ایمان مباش بلکه ایمان دار.» ۲۸ توما در جواب وی
گفت: «ای خداوند من وای خدای من.» ۲۹ عیسی گفت: «ای توما،
بعد از دیدنم ایمان آوردی؟ خوشابحال آنانی که ندیده ایمان آورند.» ۳۰ و
عیسی معجزات دیگر بسیار نزد شاگردان نمود که در این کتاب نوشته
نشد. ۳۱ لیکن این قدرنوشته شد تا ایمان آورید که عیسی، مسیح و
پسرخدا است و تا ایمان آورده به اسم او حیات یابید.

۲۱ بعد از آن عیسی باز خود را در کناره دریای طبریه، به شاگردان
ظاهر ساخت و بر اینطور نمودار گشت: ۲ شمعون پطرس وتومای معروف
به توام و نتنائیل که از قانای جلیل بود و دو پسر زبدی و دو نفر دیگر از
شاگردان اوجمع بودند. ۳ شمعون پطرس به ایشان گفت: «می‌روم تا صید
ماهی کنم.» به او گفتند: «مانیز باتو می‌آییم.» پس بیرون آمده، به کشتی
سوارشدند و در آن شب چیزی نگرفتند. ۴ و چون صبح شد، عیسی بر
ساحل ایستاده بود لیکن شاگردان ندانستند که عیسی است. ۵ عیسی
بدیشان گفت: «ای بچه‌ها نزد شماخوراکی هست؟» به او جواب دادند
که «نی.» ۶ بدیشان گفت: «دام را به طرف راست کشتی بیندازید که
خواهید یافت.» پس انداختند و ازکثرت ماهی نتوانستند آن را بکشند.
۷ پس آن شاگردی که عیسی او را محبت می‌نمود به پطرس گفت:
«خداوند است.» چون شمعون پطرس شنید که خداوند است، جامه خود
را به خویشتن پیچید چونکه برهنه بود و خود را در دریاانداخت. ۸ اما
شاگردان دیگر در زورق آمدند زیااز خشکی دور نبودند، مگر قریب به
دویست ذراع و دام ماهی را می‌کشیدند. ۹ پس چون به خشکی آمدند،
آتشی افروخته و ماهی بر آن گذارده و نان دیدند. ۱۰ عیسی بدیشان
گفت: «از ماهی‌ای که الان گرفته‌اید، بیاورید.» ۱۱ پس شمعون پطرس
رفت و دام را برزمین کشید، پر از صد و پنجاه و سه ماهی بزرگ وبا
وجودی که اینقدر بود، دام پاره نشد. ۱۲ عیسی بدیشان گفت: «بیایید
بخورید.» ولی احدی ازشاگردان جرات نکرد که از او بپرسد «تو کیستی»،
زیرا می‌دانستند که خداوند است. ۱۳ آنگاه عیسی آمد و نان را گرفته،
بدیشان داد و همچنین ماهی را. ۱۴ و این مرتبه سوم بود که عیسی
بعد ازبرخاستن از مردگان، خود را به شاگردان ظاهرکرد. ۱۵ و بعد از
غذا خوردن، عیسی به شمعون پطرس گفت: «ای شمعون، پسر یونا، آیا
مرابیشتر از اینها محبت می‌نمایی؟» بدو گفت: «بلی خداوندا، تو می‌دانی
که تو را دوست می‌دارم.» بدو گفت: «بره های مرا خوراک بده.» ۱۶ باز
درثانی به او گفت: «ای شمعون، پسر یونا، آیا مرامحبت می‌نمایی؟» به او
گفت: «بلی خداوندا، تومی دانی که تو را دوست می‌دارم.» بدو گفت:
«گوسفندان مرا شبانی کن.» ۱۷ مرتبه سوم بدوگفت: «ای شمعون،
پسر یونا، مرا دوست می‌داری؟» پطرس محزون گشت، زیرا مرتبه سوم بدو
گفت «مرا دوست می‌داری؟» پس به اوگفت: «خداوندا، تو بر همه‌چیز
واقف هستی. تومی دانی که تو را دوست می‌دارم.» عیسی بدوگفت:
«گوسفندان مرا خوراک ده. ۱۸ آمین آمین به تو می‌گویم وقتی که جوان
بودی، کمر خود رامی بستی و هر جا می‌خواستی می‌رفتی ولکن زمانی که
پیر شوی دستهای خود را دراز خواهی کرد و دیگران تو را بسته به‌جایی که
نمی خواهی تو را خواهند برد.» ۱۹ و بدین سخن اشاره کردکه به چه
قسم موت خدا را جلال خواهد داد وچون این را گفت، به او فرمود: «از

عقب من بیا.» ۲۰ پطرس ملتفت شده، آن شاگردی که عیسی او را
محبت می‌نمود دید که از عقب می‌آید؛ وهمان بود که بر سینه وی، وقت
عشا تکیه می‌زد وگفت: «خداوندا کیست آن که تو را تسلیم می‌کند.»
۲۱ پس چون پطرس او را دید، به عیسی گفت: «ای خداوند و او چه
شود؟» ۲۲ عیسی بدوگفت: «اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه؟
تو از عقب من بیا.» ۲۳ پس این سخن در میان برادران شهرت یافت
که آن شاگرد نخواهد مرد. لیکن عیسی بدو نگفت که نمی میرد، بلکه
«اگربخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه.» ۲۴ و این شاگردی است که
به این چیزها شهادت داد و اینهارا نوشت و می‌دانیم که شهادت او راست
است. ۲۵ و دیگر کارهای بسیار عیسی به‌جا آورد که اگرفرد فرد نوشته شود
گمان ندارم که جهان هم گنجایش نوشته‌ها را داشته باشد.

کارهای رسولان

۱ صحیفه اول را انشا نمودم، ای تیوفلس، درباره همه اموری که عیسی
به عمل نمودن و تعلیم دادن آنها شروع کرد. ۲ تا آن روزی که رسولان
برگزیده خود را به روح‌القدس حکم کرده، بالا برده شد. ۳ که بدیشان
نیز بعد از زحمت کشیدن خود، خویشتن را زنده ظاهر کرد به دلیلهای
بسیار که در مدت چهل روز بر ایشان ظاهر می‌شد و درباره امور ملکوت
خدا سخن می‌گفت. ۴ و چون با ایشان جمع شد، ایشان راقدغن فرمود
که «از اورشلیم جدا مشوید، بلکه منتظر آن وعده پدر باشید که از من
شنیده‌اید. ۵ زیرا که یحیی به آب تعمید می‌داد، لیکن شمابعد از اندک
ایامی، به روح‌القدس تعمید خواهیدیافت.» ۶ پس آنانی که جمع بودند،
از او سوال نموده، گفتند: «خداوندا آیا در این وقت ملکوت را براسرائیل باز
برقرار خواهی داشت؟» ۷ بدیشان گفت: «از شما نیست که زمانها و
اوقاتی را که پدردر قدرت خود نگاه داشته است بدانید. ۸ لیکن چون
روح‌القدس بر شما می‌آید، قوت خواهیدیافت و شاهدان من خواهید بود،
در اورشلیم وتمامی یهودیه و سامره و تا اقصای جهان.» ۹ و چون این
را گفت، وقتی که ایشان همی نگریستند، بالا برده شد و ابری او را از
چشمان ایشان در ربود. ۱۰ و چون به سوی آسمان چشم دوخته می‌بودند،
هنگامی که او می‌رفت، ناگاه دومرد سفیدپوش نزد ایشان ایستاده، ۱۱
گفتند: «ای مردان جلیلی چرا ایستاده، به سوی آسمان نگرانید؟ همین
عیسی که از نزد شما به آسمان بالابرده شد، باز خواهد آمد به همین
طوری که او رابه سوی آسمان روانه دیدید.» ۱۲ آنگاه به اورشلیم مراجعت
کردند، از کوه مسمی به زیتون که نزدیک به اورشلیم به مسافت سفر یک
روز سبت است. ۱۳ و چون داخل شدند، به بالاخانه‌ای برآمدند که در
آنجا پطرس و یوحناو یعقوب و اندریاس و فیلپس و توما و برتولما ومتی و
یعقوب بن حلفی و شمعون غیور و یهودای برادر یعقوب مقیم بودند. ۱۴ و
جمیع اینها با زنان و مریم مادر عیسی و برادران او به یکدل درعبادت و دعا
مواظب می‌بودند. ۱۵ و در آن ایام، پطرس در میان برادران که عدد اسامی
ایشان جمله قریب به صد و بیست بود برخاسته، گفت: ۱۶ «ای برادران،
می‌بایست آن نوشته تمام شود که روح‌القدس از زبان داودپیش گفت درباره
یهودا که راهنما شد برای آنانی که عیسی را گرفتند. ۱۷ که او با ما
محسوب شده، نصیبی در این خدمت یافت. ۱۸ پس او از اجرت ظلم
خود، زمینی خریده، به روی درافتاده، ازمیان پاره شد و تمامی امعایش
ریخته گشت. ۱۹ وبر تمام سکنه اورشلیم معلوم گردید چنانکه آن زمین در
لغت ایشان به حقل دما، یعنی زمین خون نامیده شد. ۲۰ زیرا در کتاب
زبور مکتوب است که خانه او خراب بشود و هیچ‌کس در آن مسکن نگیرد
و نظارتش را دیگری ضبط نماید. ۲۱ الحال می‌باید از آن مردمانی که
همراهان ما بودند، درتمام آن مدتی که عیسی خداوند با ما آمد و رفت
می‌کرد، ۲۲ از زمان تعمید یحیی، تا روزی که ازنزد ما بالا برده شد، یکی
از ایشان با ما شاهدبرخاستن او بشود.» ۲۳ آنگاه دو نفر یعنی یوسف
مسمی به برسباکه به یوستس ملقب بود و متیاس را برپا داشتند، ۲۴ و دعا
کرده، گفتند: «توای خداوند که عارف قلوب همه هستی، بنما کدام‌یک
از این دو رابرگزیده‌ای ۲۵ تا قسمت این خدمت و رسالت رابیابد که یهودا
از آن باز افتاده، به مکان خودپیوست.» ۲۶ پس قرعه به نام ایشان افکندند
وقرعه به نام متیاس برآمد و او با یازده رسول محسوب گشت.

۲ و چون روز پنطیکاست رسید، به یک دل در یکجا بودند. ۲ که
ناگاه آوازی چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمام آن خانه را
که در آنجا نشسته بودند پر ساخت. ۳ وزبانه های منقسم شده، مثل زبانه
های آتش بدیشان ظاهر گشته، بر هر یکی از ایشان قرار گرفت. ۴ و همه
از روح‌القدس پر گشته، به زبانهای مختلف، به نوعی که روح بدیشان
قدرت تلفظ بخشید، به سخن‌گفتن شروع کردند. ۵ و مردم یهود دین دار
از هر طایفه زیر فلک دراورشلیم منزل می‌داشتند. ۶ پس چون این صدابلند
شد گروهی فراهم شده در حیرت افتادندزیرا هر کس لغت خود را از ایشان
شنید. ۷ و همه مبهوت و متعجب شده به یکدیگر می‌گفتند: «مگر
همه اینها که حرف می‌زنند جلیلی نیستند؟ ۸ پس چون است که هر
یکی از ما لغت خود را که در آن تولد یافته‌ایم می‌شنویم؟ ۹ پارتیان و
مادیان و عیلامیان و ساکنان جزیره و یهودیه و کپدکیا وپنطس و آسیا ۱۰ و
فریجیه و پمفلیه و مصر ونواحی لیبا که متصل به قیروان است و غربا از روم
یعنی یهودیان و جدیدان ۱۱ و اهل کریت و عرب اینها را می‌شنویم که به
زبانهای ما ذکر کبریایی خدا می‌کنند.» ۱۲ پس همه در حیرت و شک
افتاده، به یکدیگر گفتند: «این به کجا خواهدانجامید؟» ۱۳ اما بعضی
استهزاکنان گفتند که «ازخمر تازه مست شده‌اند!» ۱۴ پس پطرس با آن
یازده برخاسته، آواز خودرا بلند کرده، بدیشان گفت: «ای مردان یهود
وجمیع سکنه اورشلیم، این را بدانید و سخنان مرافراگیرید. ۱۵ زیرا که اینها
مست نیستند چنانکه شما گمان می‌برید، زیرا که ساعت سوم از روزاست.
۱۶ بلکه این همان است که یوئیل نبی گفت ۱۷ که "خدا می‌گوید
در ایام آخر چنین خواهدبود که از روح خود بر تمام بشر خواهم ریخت
وپسران و دختران شما نبوت کنند و جوانان شما رویاها و پیران شما خوابها
خواهند دید؛ ۱۸ و برغلامان و کنیزان خود در آن ایام از روح خودخواهم
ریخت و ایشان نبوت خواهند نمود. ۱۹ واز بالا در افلاک، عجایب و از
پایین در زمین، آیات را از خون و آتش و بخار دود به ظهور آورم. ۲۰
خورشید به ظلمت و ماه به خون مبدل گرددقبل از وقوع روز عظیم مشهور
خداوند. ۲۱ وچنین خواهد بود که هرکه نام خداوند را بخواند، نجات
یابد." ۲۲ «ای مردان اسرائیلی این سخنان را بشنوید. عیسی ناصری مردی
که نزد شما از جانب خدامبرهن گشت به قوات و عجایب و آیاتی که
خدادر میان شما از او صادر گردانید، چنانکه خودمی دانید، ۲۳ این
شخص چون برحسب اراده مستحکم و پیشدانی خدا تسلیم شد، شما
به‌دست گناهکاران بر صلیب کشیده، کشتید، ۲۴ که خدا دردهای موت
را گسسته، او را برخیزانیدزیرا محال بود که موت او را در بند نگاه دارد،
۲۵ زیرا که داود درباره وی می‌گوید: "خداوند راهمواره پیش روی خود
دیده‌ام که به‌دست راست من است تا جنبش نخورم؛ ۲۶ از این سبب دلم

شادگردید و زبانم به وجد آمد بلکه جسدم نیز در امیدساکن خواهد بود؛
۲۷ زیرا که نفس مرا در عالم اموات نخواهی گذاشت و اجازت نخواهی داد
که قدوس تو فساد را ببیند. (Hadēs g86) ۲۸ طریقهای حیات را به من
آموختی و مرا از روی خود به خرمی سیرگردانیدی." ۲۹ «ای برادران،
می‌توانم درباره داود پطریارخ با شما بی‌محابا سخن گویم که او وفات
نموده، دفن شد و مقبره او تا امروز در میان ماست. ۳۰ پس چون نبی
بود و دانست که خدا برای او قسم خوردکه از ذریت صلب او بحسب
جسد، مسیح رابرانگیزاند تا بر تخت او بنشیند، ۳۱ درباره قیامت مسیح
پیش دیده، گفت که نفس او در عالم اموات گذاشته نشود و جسد او
فساد را نبیند. (Hadēs g86) ۳۲ پس همان عیسی را خدا برخیزانید و
همه ما شاهد برآن هستیم. ۳۳ پس چون به‌دست راست خدا بالابرده
شد، روح‌القدس موعود را از پدر یافته، این را که شما حال می‌بینید و
می‌شنوید ریخته است. ۳۴ زیرا که داود به آسمان صعود نکرد لیکن خودمی
گوید "خداوند به خداوند من گفت بر دست راست من بنشین ۳۵ تا
دشمنانت را پای انداز توسازم." ۳۶ پس جمیع خاندان اسرائیل یقین
بدانندکه خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردیدخداوند و مسیح
ساخته است.» ۳۷ چون شنیدند دلریش گشته، به پطرس وسایر رسولان
گفتند: «ای برادران چه کنیم؟» ۳۸ پطرس بدیشان گفت: «توبه کنید و
هر یک ازشما به اسم عیسی مسیح بجهت آمرزش گناهان تعمید گیرید و
عطای روح‌القدس را خواهیدیافت. ۳۹ زیرا که این وعده است برای شما
وفرزندان شما و همه آنانی که دورند یعنی هرکه خداوند خدای ما او را
بخواند.» ۴۰ و به سخنان بسیار دیگر، بدیشان شهادت داد و موعظه
نموده، گفت که «خود را از این فرقه کجرو رستگارسازید.» ۴۱ پس ایشان
کلام او را پذیرفته، تعمیدگرفتند و در همان روز تخمین سه هزار نفر بدیشان
پیوستند ۴۲ و در تعلیم رسولان ومشارکت ایشان و شکستن نان و دعاها
مواظبت می‌نمودند. ۴۳ و همه خلق ترسیدند و معجزات وعلامات بسیار از
دست رسولان صادر می‌گشت. ۴۴ و همه ایمانداران با هم می‌زیستند و
درهمه‌چیز شریک می‌بودند ۴۵ و املاک و اموال خود را فروخته، آنها را به
هر کس به قدراحتیاجش تقسیم می‌کردند. ۴۶ و هر روزه درهیکل به یکدل
پیوسته می‌بودند و در خانه‌ها نان را پاره می‌کردند و خوراک را به خوشی
وساده دلی می‌خوردند. ۴۷ و خدا را حمد می‌گفتندو نزد تمامی خلق عزیز
می‌گردیدند و خداوند هرروزه ناجیان را بر کلیسا می‌افزود.

۳ و در ساعت نهم، وقت نماز، پطرس و یوحنا با هم به هیکل
می‌رفتند. ۲ ناگاه مردی را که لنگ مادرزاد بود می‌بردند که او را هرروزه بر
آن در هیکل که جمیل نام داردمی گذاشتند تا از روندگان به هیکل صدقه
بخواهد. ۳ آن شخص چون پطرس و یوحنا رادید که می‌خواهند به هیکل
داخل شوند، صدقه خواست. ۴ اما پطرس با یوحنا بر وی نیک نگریسته،
گفت: «به ما بنگر.» ۵ پس بر ایشان نظرافکنده، منتظر بود که از ایشان
چیزی بگیرد. ۶ آنگاه پطرس گفت: «مرا طلا و نقره نیست، اماآنچه دارم
به تو می‌دهم. به نام عیسی مسیح ناصری برخیز و بخرام!» ۷ و دست
راستش راگرفته او را برخیزانید که در ساعت پایها و ساقهای او قوت گرفت
۸ و برجسته بایستاد وخرامید و با ایشان خرامان و جست و خیزکنان وخدا
را حمدگویان داخل هیکل شد. ۹ و جمیع قوم او را خرامان و خدا راتسبیح
خوانان دیدند. ۱۰ و چون او را شناختند که همان است که به در جمیل
هیکل بجهت صدقه می‌نشست، به‌سبب این امر که بر او واقع شد،
متعجب و متحیر گردیدند. ۱۱ و چون آن لنگ شفایافته به پطرس و یوحنا
متمسک بود، تمامی قوم در رواقی که به سلیمانی مسمی است، حیرت
زده بشتاب گرد ایشان جمع شدند. ۱۲ آنگاه پطرس ملتفت شده، بدان
جماعت خطاب کرد که «ای مردان اسرائیلی، چرا از این کار تعجب دارید
و چرا بر ما چشم دوخته‌اید که گویا به قوت و تقوای خود این شخص را
خرامان ساختیم؟ ۱۳ خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، خدای اجداد
ما، بنده خود عیسی را جلال داد که شما تسلیم نموده، او را در حضور
پیلاطس انکارکردید، هنگامی که او حکم به رهانیدنش داد. ۱۴ اما شما آن
قدوس و عادل را منکر شده، خواستید که مردی خون ریز به شما بخشیده
شود. ۱۵ و رئیس حیات را کشتید که خدا او را ازمردگان برخیزانید و ما
شاهد بر او هستیم. ۱۶ و به‌سبب ایمان به اسم او، اسم او این شخص را
که می‌بینید و می‌شناسید قوت بخشیده است. بلی آن ایمانی که به وسیله
اوست این کس را پیش روی همه شما این صحت کامل داده است. ۱۷
«و الحال‌ای برادران، می‌دانم که شما وچنین حکام شما این را به‌سبب
ناشناسایی کردید. ۱۸ و لیکن خدا آن اخباری را که به زبان جمیع انبیای
خود، پیش گفته بود که مسیح باید زحمت بیند، همینطور به انجام رسانید.
۱۹ پس توبه وبازگشت کنید تا گناهان شما محو گردد و تا اوقات استراحت
از حضور خداوند برسد. ۲۰ و عیسی مسیح را که از اول برای شما اعلام
شده بودبفرستد، ۲۱ که می‌باید آسمان او را پذیرد تا زمان معاد همه‌چیز که
خدا از بدوعالم به زبان جمیع انبیای مقدس خود، از آن اخبار نمود. (aiōn
g165) ۲۲ زیراموسی به اجداد گفت که خداوند خدای شما نبی مثل من،
از میان برادران شما برای شما برخواهدانگیخت. کلام او را در هرچه به
شما تکلم کندبشنوید؛ ۲۳ و هر نفسی که آن نبی را نشنود، از قوم منقطع
گردد. ۲۴ و جمیع انبیا نیز از سموئیل وآنانی که بعد از او تکلم کردند از
این ایام اخبارنمودند. ۲۵ شما هستید اولاد پیغمبران و آن عهدی که خدا
با اجداد ما بست، وقتی که به ابراهیم گفت از ذریت تو جمیع قبایل زمین،
برکت خواهند یافت ۲۶ برای شما اولا خدا بنده خودعیسی را برخیزانیده،
فرستاد تا شما را برکت دهدبه برگردانیدن هر یکی از شما از گناهانش.»

۴ و چون ایشان با قوم سخن می‌گفتند، کهنه وسردار سپاه هیکل و
صدوقیان بر سر ایشان تاختند، ۲ چونکه مضطرب بودند از اینکه ایشان قوم
را تعلیم می‌دادند و در عیسی به قیامت ازمردگان اعلام می‌نمودند. ۳ پس
دست بر ایشان انداخته، تا فردا محبوس نمودند زیرا که آن، وقت عصر بود.
۴ اما بسیاری از آنانی که کلام را شنیدند ایمان آوردند و عدد ایشان قریب
به پنج هزاررسید. ۵ بامدادان روسا و مشایخ و کاتبان ایشان دراورشلیم
فراهم آمدند، ۶ با حنای رئیس کهنه وقیافا و یوحنا و اسکندر و همه

کسانی که از قبیله رئیس کهنه بودند. ۷ و ایشان را در میان بداشتند واز
ایشان پرسیدند که «شما به کدام قوت و به چه نام این کار را کرده‌اید؟»
۸ آنگاه پطرس ازروح‌القدس پر شده، بدیشان گفت: «ای روسای قوم و
مشایخ اسرائیل، ۹ اگر امروز از ما بازپرس می‌شود درباره احسانی که بدین
مرد ضعیف شده، یعنی به چه سبب او صحت یافته است، ۱۰ جمیع
شما و تمام قوم اسرائیل را معلوم باد که به نام عیسی مسیح ناصری که شما
مصلوب کردید و خدا او را از مردگان برخیزانید، در او این کس به حضور
شما تندرست ایستاده است. ۱۱ این است آن سنگی که شما معماران آن
را رد کردید والحال سر زاویه شده است. ۱۲ و در هیچ‌کس غیراز او نجات
نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطانشده که بدان باید ما
نجات یابیم.» ۱۳ پس چون دلیری پطرس و یوحنا را دیدندو دانستند
که مردم بی‌علم و امی هستند، تعجب کردند و ایشان را شناختند که از
همراهان عیسی بودند. ۱۴ و چون آن شخص را که شفا یافته بود باایشان
ایستاده دیدند، نتوانستند به ضد ایشان چیزی گویند. ۱۵ پس حکم کردند
که ایشان ازمجلس بیرون روند و با یکدیگر مشورت کرده، گفتند ۱۶ که
«با این دو شخص چه کنیم؟ زیرا که برجمیع سکنه اورشلیم واضح شد که
معجزه‌ای آشکار از ایشان صادر گردید و نمی توانیم انکار کرد. ۱۷ لیکن
تا بیشتر در میان قوم شیوع نیابد، ایشان را سخت تهدید کنیم که دیگر با
هیچ‌کس این اسم را به زبان نیاورند.» ۱۸ پس ایشان راخواسته قدغن کردند
که هرگز نام عیسی را بر زبان نیاورند و تعلیم ندهند. ۱۹ اما پطرس و یوحنا
درجواب ایشان گفتند: «اگر نزد خدا صواب است که اطاعت شما را بر
اطاعت خدا ترجیح دهیم حکم کنید. ۲۰ زیرا که ما را امکان آن نیست
که آنچه دیده و شنیده‌ایم، نگوییم.» ۲۱ و چون ایشان رازیاد تهدید نموده
بودند، آزاد ساختند چونکه راهی نیافتند که ایشان را معذب سازند به‌سبب
قوم زیرا همه به واسطه آن ماجرا خدا را تمجیدمی نمودند، ۲۲ زیرا آن
شخص که معجزه شفا دراو پدید گشت، بیشتر از چهل ساله بود. ۲۳ و
چون رهایی یافتند، نزد رفقای خودرفتند و ایشان را از آنچه روسای کهنه و
مشایخ بدیشان گفته بودند، مطلع ساختند. ۲۴ چون این راشنیدند، آواز
خود را به یکدل به خدا بلند کرده، گفتند: «خداوندا، تو آن خدا هستی
که آسمان وزمین و دریا و آنچه در آنها است آفریدی، ۲۵ که بوسیله
روح‌القدس به زبان پدر ما و بنده خودداود گفتی "چرا امت‌ها هنگامه
می‌کنند و قومها به باطل می‌اندیشند؛ ۲۶ سلاطین زمین برخاستند وحکام
با هم مشورت کردند، برخلاف خداوند وبرخلاف مسیحش." ۲۷ زیرا که
فی الواقع بر بنده قدوس تو عیسی که او را مسح کردی، هیرودیس و
پنطیوس پیلاطس با امت‌ها و قومهای اسرائیل با هم جمع شدند، ۲۸ تا
آنچه را که دست و رای تو از قبل مقدر فرموده بود، به‌جا آورند. ۲۹ و الان
ای خداوند، به تهدیدات ایشان نظر کن و غلامان خود را عطا فرما تا به
دلیری تمام به کلام تو سخن گویند، ۳۰ به دراز کردن دست خود، بجهت
شفادادن و جاری کردن آیات و معجزات به نام بنده قدوس خود عیسی.»
۳۱ و چون ایشان دعا کرده بودند، مکانی که درآن جمع بودند به حرکت
آمد و همه به روح‌القدس پر شده، کلام خدا را به دلیری می‌گفتند. ۳۲ و
جمله مومنین را یک دل و یک جان بود، بحدی که هیچ‌کس چیزی از
اموال خودرا از آن خود نمی دانست، بلکه همه‌چیز رامشترک می‌داشتند.
۳۳ و رسولان به قوت عظیم به قیامت عیسی خداوند شهادت می‌دادند و
فیضی عظیم برهمگی ایشان بود. ۳۴ زیرا هیچ‌کس از آن گروه محتاج نبود
زیرا هرکه صاحب زمین یا خانه بود، آنها را فروختند و قیمت مبیعات را
آورده، ۳۵ به قدمهای رسولان می‌نهادند و به هر یک بقدراحتیاجش تقسیم
می‌نمودند. ۳۶ و یوسف که رسولان او را برنابا یعنی ابن الوعظ لقب
دادند، مردی از سبط لاوی و از طایفه قبرسی، ۳۷ زمینی را که داشت
فروخته، قیمت آن را آورد و پیش قدمهای رسولان گذارد.

۵ اما شخصی حنانیا نام، با زوجه‌اش سفیره ملکی فروخته، ۲ قدری از
قیمت آن را به اطلاع زن خود نگاه داشت و قدری از آن راآورده، نزد
قدمهای رسولان نهاد. ۳ آنگاه پطرس گفت: «ای حنانیا چرا شیطان دل
تو را پر ساخته است تا روح‌القدس را فریب دهی و مقداری ازقیمت زمین را
نگاه داری؟ ۴ آیا چون داشتی از آن تو نبود و چون فروخته شد در اختیار تو
نبود؟ چرا این را در دل خود نهادی؟ به انسان دروغ نگفتی بلکه به خدا.»
۵ حنانیا چون این سخنان راشنید افتاده، جان بداد و خوفی شدید بر همه
شنوندگان این چیزها مستولی گشت. ۶ آنگاه جوانان برخاسته، او را کفن
کردند و بیرون برده، دفن نمودند. ۷ و تخمین سه ساعت گذشت که
زوجه‌اش ازماجرا مطلع نشده درآمد. ۸ پطرس بدو گفت: «مرابگو که آیا
زمین را به همین قیمت فروختید؟» گفت: «بلی، به همین.» ۹ پطرس به
وی گفت: «برای چه متفق شدید تا روح خداوند را امتحان کنید؟ اینک
پایهای آنانی که شوهر تو را دفن کردند، بر آستانه است و تو را هم بیرون
خواهندبرد.» ۱۰ در ساعت پیش قدمهای او افتاده، جان بداد و جوانان
داخل شده، او را مرده یافتند. پس بیرون برده، به پهلوی شوهرش دفن
کردند. ۱۱ وخوفی شدید تمامی کلیسا و همه آنانی را که این را شنیدند،
فرو گرفت. ۱۲ و آیات و معجزات عظیمه از دستهای رسولان در میان قوم
به ظهور می‌رسید و همه به یکدل در رواق سلیمان می‌بودند. ۱۳ اما احدی
ازدیگران جرات نمی کرد که بدیشان ملحق شود، لیکن خلق، ایشان را
محترم می‌داشتند. ۱۴ وبیشتر ایمانداران به خداوند متحد می‌شدند، انبوهی
از مردان و زنان، ۱۵ بقسمی که مریضان رادر کوچه‌ها بیرون آوردند و بر
بسترها و تختهاخوابانیدند تا وقتی که پطرس آید، اقلا سایه او بربعضی از
ایشان بیفتد. ۱۶ و گروهی از بلدان اطراف اورشلیم، بیماران و رنج دیدگان
ارواح پلیده را آورده، جمع شدند و جمیع ایشان شفایافتند. ۱۷ اما رئیس
کهنه و همه رفقایش که از طایفه صدوقیان بودند، برخاسته، به غیرت پر
گشتند ۱۸ و بر رسولان دست انداخته، ایشان را در زندان عام انداختند.
۱۹ شبانگاه فرشته خداوند درهای زندان را باز کرده و ایشان را بیرون آورده،
گفت: ۲۰ «بروید و در هیکل ایستاده، تمام سخنهای این حیات را به
مردم بگویید. ۲۱ چون این را شنیدند، وقت فجر به هیکل درآمده، تعلیم
دادند. ۲۲ پس خادمان رفته، ایشان را در زندان نیافتند و برگشته، خبر
داده، ۲۳ گفتند که «زندان را به احتیاط تمام بسته یافتیم و پاسبانان را

بیرون درها ایستاده، لیکن چون باز کردیم، هیچ‌کس را در آن نیافتیم.» ۲۴
چون کاهن و سردار سپاه هیکل و روسای کهنه این سخنان را شنیدند،
درباره ایشان در حیرت افتادند که «این چه خواهد شد؟» ۲۵ آنگاه کسی
آمده ایشان را آگاهانید که اینک آن کسانی که محبوس نمودید، در هیکل
ایستاده، مردم راتعلیم می‌دهند. ۲۶ پس سردار سپاه با خادمان رفته ایشان را
آوردند، لیکن نه به زور زیرا که ازقوم ترسیدند که مبادا ایشان را سنگسار
کنند. ۲۷ و چون ایشان را به مجلس حاضر کرده، برپابداشتند، رئیس
کهنه از ایشان پرسیده، گفت: ۲۸ «مگر شما را قدغن بلیغ نفرمودیم
که بدین اسم تعلیم مدهید؟ همانا اورشلیم را به تعلیم خود پرساخته‌اید و
می‌خواهید خون این مرد را به گردن ما فرود آرید.» ۲۹ پطرس و رسولان در
جواب گفتند: «خدا را می‌باید بیشتر از انسان اطاعت نمود. ۳۰ خدای
پدران ما، آن عیسی را برخیزانیدکه شما به صلیب کشیده، کشتید. ۳۱
او را خدا بردست راست خود بالا برده، سرور و نجات‌دهنده ساخت تا
اسرائیل را توبه و آمرزش گناهان بدهد. ۳۲ و ما هستیم شاهدان او بر این
امور، چنانکه روح‌القدس نیز است که خدا او را به همه مطیعان او عطا
فرموده است.» ۳۳ چون شنیدند دلریش گشته، مشورت کردند که ایشان را
به قتل رسانند. ۳۴ اما شخصی فریسی، غمالائیل نام که مفتی و نزد
تمامی خلق محترم بود، در مجلس برخاسته، فرمود تارسولان را ساعتی
بیرون برند. ۳۵ پس ایشان راگفت: «ای مردان اسرائیلی، برحذر باشید از
آنچه می‌خواهید با این اشخاص بکنید. ۳۶ زیرا قبل ازاین ایام، تیودا نامی
برخاسته، خود را شخصی می‌پنداشت و گروهی قریب به چهار صد نفر
بدوپیوستند. او کشته شد و متابعانش نیز پراکنده ونیست گردیدند. ۳۷ و
بعد از او یهودای جلیلی درایام اسم نویسی خروج کرد و جمعی را در عقب
خود کشید. او نیز هلاک شد و همه تابعان اوپراکنده شدند. ۳۸ الان به
شما می‌گویم از این مردم دست بردارید و ایشان را واگذارید زیرا اگراین رای
و عمل از انسان باشد، خود تباه خواهد شد. ۳۹ ولی اگر از خدا باشد،
نمی توانید آن رابرطرف نمود مبادا معلوم شود که با خدا منازعه می‌کنید.»
۴۰ پس به سخن او رضا دادند و رسولان را حاضر ساخته، تازیانه زدند و
قدغن نمودند که دیگر به نام عیسی حرف نزنند پس ایشان رامرخص
کردند. ۴۱ و ایشان از حضور اهل شوراشادخاطر رفتند از آنرو که شایسته
آن شمرده شدند که بجهت اسم او رسوایی کشند ۴۲ و هرروزه در هیکل و
خانه‌ها از تعلیم و مژده دادن که عیسی مسیح است دست نکشیدند.

۶ و در آن ایام چون شاگردان زیاد شدند، هلینستیان از عبرانیان شکایت
بردند که بیوه‌زنان ایشان در خدمت یومیه بی‌بهره می‌ماندند. ۲ پس آن
دوازده، جماعت شاگردان راطلبیده، گفتند: «شایسته نیست که ما کلام
خدا راترک کرده، مائده‌ها را خدمت کنیم. ۳ لهذاای برادران هفت نفر
نیک نام و پر از روح‌القدس وحکمت را از میان خود انتخاب کنید تا
ایشان را براین مهم بگماریم. ۴ اما ما خود را به عبادت وخدمت کلام
خواهیم سپرد.» ۵ پس تمام جماعت بدین سخن رضا دادند و استیفان
مردی پر از ایمان و روح‌القدس و فیلپس و پروخرس و نیکانور وتیمون و
پرمیناس و نیقولاوس جدید، از اهل انطاکیه را انتخاب کرده، ۶ ایشان را در
حضوررسولان برپا بداشتند و دعا کرده، دست بر ایشان گذاشتند. ۷ و
کلام خدا ترقی نمود و عددشاگردان در اورشلیم بغایت می‌افزود و گروهی
عظیم از کهنه مطیع ایمان شدند. ۸ اما استیفان پر از فیض و قوت شده،
آیات ومعجزات عظیمه در میان مردم از او ظاهر می‌شد. ۹ و تنی چند از
کنیسه‌ای که مشهور است به کنیسه لیبرتینیان و قیروانیان و اسکندریان و
ازاهل قلیقیا و آسیا برخاسته، با استیفان مباحثه می‌کردند، ۱۰ و با آن
حکمت و روحی که او سخن می‌گفت، یارای مکالمه نداشتند. ۱۱ پس
چند نفررا بر این داشتند که بگویند: «این شخص راشنیدیم که به موسی و
خدا سخن کفرآمیزمی گفت.» ۱۲ پس قوم و مشایخ و کاتبان راشورانیده،
بر سر وی تاختند و او را گرفتار کرده، به مجلس حاضر ساختند. ۱۳ و
شهود کذبه برپاداشته، گفتند که «این شخص از گفتن سخن کفرآمیز بر
این مکان مقدس و تورات دست برنمی دارد. ۱۴ زیرا او را شنیدیم که
می‌گفت این عیسی ناصری این مکان را تباه سازد و رسومی راکه موسی به
ما سپرد، تغییر خواهد داد.» ۱۵ و همه کسانی که در مجلس حاضر
بودند، بر او چشم دوخته، صورت وی را مثل صورت فرشته دیدند.

۷ آنگاه رئیس کهنه گفت: «آیا این امور چنین است؟» ۲ او گفت:
«ای برادران و پدران، گوش دهید. خدای ذوالجلال بر پدر ما ابراهیم ظاهر
شد وقتی که در جزیره بود قبل از توقفش در حران. ۳ و بدوگفت: "از وطن
خود و خویشانت بیرون شده، به زمینی که تو را نشان دهم برو." ۴ پس از
دیارکلدانیان روانه شده، در حران درنگ نمود؛ و بعداز وفات پدرش، او را
کوچ داد به سوی این زمین که شما الان در آن ساکن می‌باشید. ۵ و او را
در این زمین میراثی، حتی بقدر جای پای خود نداد، لیکن وعده داد که
آن را به وی و بعد از او به ذریتش به ملکیت دهد، هنگامی که هنوز
اولادی نداشت. ۶ و خدا گفت که "ذریت تو در ملک بیگانه، غریب
خواهند بود و مدت چهار صد سال ایشان را به بندگی کشیده، معذب
خواهندداشت." ۷ و خدا گفت: "من بر آن طایفه‌ای که ایشان را مملوک
سازند داوری خواهم نمود و بعداز آن بیرون آمده، در این مکان مرا عبادت
خواهند نمود." ۸ و عهد ختنه را به وی داد که بنابراین چون اسحاق را
آورد، در روز هشتم او رامختون ساخت و اسحاق یعقوب را و یعقوب دوازده
پطریارخ را. ۹ «و پطریارخان به یوسف حسد برده، او را به مصر فروختند.
اما خدا با وی می‌بود ۱۰ و او را ازتمامی زحمت او رستگار نموده، در
حضورفرعون، پادشاه مصر توفیق و حکمت عطا فرمودتا او را بر مصر و تمام
خاندان خود فرمان فرما قرارداد. ۱۱ پس قحطی و ضیقی شدید بر همه
ولایت مصر و کنعان رخ نمود، بحدی که اجداد ما قوتی نیافتند. ۱۲ اما
چون یعقوب شنید که در مصر غله یافت می‌شود، بار اول اجداد ما را
فرستاد. ۱۳ ودر کرت دوم یوسف خود را به برادران خودشناسانید و قبیله
یوسف به نظر فرعون رسیدند. ۱۴ پس یوسف فرستاده، پدر خود یعقوب و
سایرعیالش را که هفتاد و پنج نفر بودند، طلبید. ۱۵ پس یعقوب به مصر
فرود آمده، او و اجداد ما وفات یافتند. ۱۶ و ایشان را به شکیم برده، در

مقبره‌ای که ابراهیم از بنی حمور، پدر شکیم به مبلغی خریده بود، دفن کردند. ۱۷ «و چون هنگام وعده‌ای که خدا با ابراهیم قسم خورده بود نزدیک شد، قوم در مصر نموکرده، کثیر می‌گشتند. ۱۸ تا وقتی که پادشاه دیگرکه یوسف را نمی شناخت برخاست. ۱۹ او با قوم ما حیله نموده، اجداد ما را ذلیل ساخت تا اولادخود را بیرون انداختند تا زیست نکنند. ۲۰ در آن وقت موسی تولد یافت وبغایت جمیل بوده، مدت سه ماه در خانه پدر خود پرورش یافت. ۲۱ و چون او را بیرون افکندند، دختر فرعون او رابرداشته، برای خود به فرزندی تربیت نمود. ۲۲ وموسی در تمامی حکمت اهل مصر تربیت یافته، در قول و فعل قوی گشت. ۲۳ چون چهل سال ازعمر وی سپری گشت، به‌خاطرش رسید که ازبرادران خود، خاندان اسرائیل تفقد نماید. ۲۴ وچون یکی را مظلوم دید او را حمایت نمود وانتقام آن عاجز را کشیده، آن مصری را بکشت. ۲۵ پس گمان برد که بردرانش خواهند فهمید که خدا به‌دست او ایشان را نجات خواهد داد. امانفهمیدند. ۲۶ و در فردای آن روز خود را به دو نفراز ایشان که منازعه می‌نمودند، ظاهر کرد وخواست مابین ایشان مصالحه دهد. پس گفت: "ای مردان، شما برادر می‌باشید. به یکدیگر چرا ظلم می‌کنید؟" ۲۷ آنگاه آنکه بر همسایه خودتعدی می‌نمود، او را رد کرده، گفت: "که تو را بر ماحاکم و داور ساخت؟ ۲۸ آیا می‌خواهی مرابکشی چنانکه آن مصری را دیروز کشتی؟" ۲۹ پس موسی از این سخن فرار کرده، در زمین مدیان غربت اختیار کرد و در آنجا دو پسر آورد. ۳۰ و چون چهل سال گذشت، در بیابان کوه سینا، فرشته خداوند در شعله آتش از بوته به وی ظاهر شد. ۳۱ موسی چون این را دید از آن رویا درعجب شد و چون نزدیک می‌آمد تا نظر کند، خطاب از خداوند به وی رسید ۳۲ که "منم خدای پدرانت، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب." آنگاه موسی به لرزه درآمده، جسارت نکرد که نظر کند. ۳۳ خداوند به وی گفت: "نعلین از پایهایت بیرون کن زیرا جایی که در آن ایستاده‌ای، زمین مقدس است. ۳۴ همانا مشقت قوم خود را که در مصرند دیدم و ناله ایشان راشنیدم و برای رهانیدن ایشان نزول فرمودم. الحال بیا تا تو را به مصر فرستم." ۳۵ همان موسی را که رد کرده، گفتند: "که تو را حاکم و داورساخت؟" خدا حاکم و نجات‌دهنده مقرر فرموده، به‌دست فرشته‌ای که در بوته بر وی ظاهر شد، فرستاد. ۳۶ او با معجزات و آیاتی که مدت چهل سال در زمین مصر و بحر قلزم و صحرا به ظهورمی آورد، ایشان را بیرون آورد. ۳۷ این همان موسی است که به بنی‌اسرائیل گفت: "خدا نبی‌ای را مثل من از میان برادران شما برای شما مبعوث خواهد کرد. سخن او را بشنوید." ۳۸ همین است آنکه در جماعت در صحرا باآن فرشته‌ای که در کوه سینا بدو سخن می‌گفت وبا پدران ما بود و کلمات زنده را یافت تا به مارساند، ۳۹ که پدران ما نخواستند او را مطیع شوندبلکه او را رد کرده، دلهای خود را به سوی مصرگردانیدند، ۴۰ و به هارون گفتند: "برای ما خدایان ساز که درپیش ما بخرامند زیرا این موسی که ما رااز زمین مصر برآورد، نمی دانیم او را چه شده است." ۴۱ پس در آن ایام گوساله‌ای ساختند وبدان بت قربانی گذرانیده به اعمال دستهای خودشادی کردند. ۴۲ از این جهت خدا رو گردانیده، ایشان را واگذاشت تا جنود آسمان را پرستش نمایند، چنانکه در صحف انبیا نوشته شده است که "ای خاندان اسرائیل، آیا مدت چهل سال دربیابان برای من قربانی‌ها و هدایا گذرانیدید؟ ۴۳ وخیمه ملوک و کوکب، خدای خود رمفان رابرداشتید یعنی اصنامی را که ساختید تا آنها راعبادت کنید. پس شما را بدان طرف بابل منتقل سازم." ۴۴ و خیمه شهادت با پدران ما در صحرابود چنانکه امر فرموده، به موسی گفت: "آن رامطابق نمونه‌ای که دیده‌ای بساز." ۴۵ و آن را اجداد ما یافته، همراه یوشع درآوردند به ملک امت هایی که خدا آنها را ازپیش روی پدران ما بیرون افکند تا ایام داود. ۴۶ که او در حضور خدا مستفیض گشت و درخواست نمود که خود مسکنی برای خدای یعقوب پیدانماید. ۴۷ اما سلیمان برای او خانه‌ای بساخت. ۴۸ و لیکن حضرت اعلی در خانه های مصنوع دستها ساکن نمی شود چنانکه نبی گفته است ۴۹ که "خداوند می‌گوید آسمان کرسی من است وزمین پای انداز من. چه خانه‌ای برای من بنامی کنید و محل آرامیدن من کجاست؟ ۵۰ مگردست من جمیع این چیزها را نیافرید." ۵۱ ای گردنکشان که به دل و گوش نامختونید، شما پیوسته با روح‌القدس مقاومت می‌کنید، چنانکه پدران شما همچنین شما. ۵۲ کیست ازانبیا که پدران شما بدو جفا نکردند؟ و آنانی راکشتند که از آمدن آن عادلی که شما بالفعل تسلیم کنندگان و قاتلان او شدید، پیش اخبارنمودند. ۵۳ شما که به توسط فرشتگان شریعت رایافته، آن را حفظ نکردید!» ۵۴ چون این را شنیدند دلریش شده، بر وی دندانهای خود را فشردند. ۵۵ اما او از روح‌القدس پر بوده، به سوی آسمان نگریست و جلال خدا رادید و عیسی را بدست راست خدا ایستاده وگفت: ۵۶ «اینک آسمان را گشاده، و پسر انسان رابه‌دست راست خدا ایستاده می‌بینم.» ۵۷ آنگاه به آواز بلند فریاد برکشیدند و گوشهای خود راگرفته، به یکدل بر او حمله کردند، ۵۸ و از شهربیرون کشیده، سنگسارش کردند. و شاهدان، جامه های خود را نزد پایهای جوانی که سولس نام داشت گذاردند. ۵۹ و چون استیفان را سنگسارمی کردند، او دعا نموده، گفت: «ای عیسی خداوند، روح مرا بپذیر.» ۶۰ پس زانو زده، به آوازبلند ندا درداد که «خداوندا این گناه را بر اینهامگیر.» این را گفت و خوابید.

۸ می بود. ۲ و مردان صالح استیفان را دفن کرده، برای وی ماتم عظیمی برپا داشتند. ۳ اما سولس کلیسا رامعذب می‌ساخت و خانه به خانه گشته، مردان وزنان را برکشیده، به زندان می‌افکند. ۴ پس آنانی که متفرق شدند، به هر جایی که می‌رسیدند به کلام بشارت می‌دادند. ۵ اما فیلپس به بلدی از سامره درآمده، ایشان را به مسیح موعظه می‌نمود. ۶ و مردم به یکدل به سخنان فیلپس گوش دادند، چون معجزاتی را که از اوصادر می‌گشت، می‌شنیدند و می‌دیدند، ۷ زیرا که ارواح پلید از بسیاری که داشتند نعره زده، بیرون می‌شدند ومفلوجان و لنگان بسیار شفا می‌یافتند. ۸ و شادی عظیم در آن شهر روی نمود. ۹ اما مردی شمعون نام قبل از آن در آن قریه بود که جادوگری می‌نمود و اهل سامره را

متحیرمی ساخت و خود را شخصی بزرگ می‌نمود، ۱۰ بحدی که خرد و بزرگ گوش داده، می‌گفتند: «این است قوت عظیم خدا.» ۱۱ و بدو گوش دادنداز آنرو که مدت مدیدی بود از جادوگری اومتحیر می‌شدند. ۱۲ لیکن چون به بشارت فیلپس که به ملکوت خدا و نام عیسی مسیح می‌داد، ایمان آوردند، مردان و زنان تعمید یافتند. ۱۳ وشمعون نیز خود ایمان آورد و چون تعمید یافت همواره با فیلپس می‌بود و از دیدن آیات و قوات عظیمه که از او ظاهر می‌شد، در حیرت افتاد. ۱۴ اما رسولان که در اورشلیم بودند، چون شنیدند که اهل سامره کلام خدا را پذیرفته‌اند، پطرس و یوحنا را نزد ایشان فرستادند. ۱۵ وایشان آمده، بجهت ایشان دعا کردند تاروح‌القدس را بیابند، ۱۶ زیرا که هنوز بر هیچ‌کس از ایشان نازل نشده بود که به نام خداوند عیسی تعمید یافته بودند و بس. ۱۷ پس دستها بر ایشان گذارده، روح‌القدس را یافتند. ۱۸ اما شمعون چون دید که محض گذاردن دستهای رسولان روح‌القدس عطا می‌شود، مبلغی پیش ایشان آورده، ۱۹ گفت: «مرا نیز این قدرت دهید که به هرکس دست گذارم، روح‌القدس را بیابد.» ۲۰ پطرس بدو گفت: «زرت با تو هلاک باد، چونکه پنداشتی که عطای خدا به زر حاصل می‌شود. ۲۱ تو را دراین امر، قسمت و بهره‌ای نیست زیرا که دلت درحضور خدا راست نمی باشد. ۲۲ پس از این شرارت خود توبه کن و از خدا درخواست کن تاشاید این فکر دلت آمرزیده شود، ۲۳ زیرا که تو رامی بینم در زهره تلخ و قید شرارت گرفتاری.» ۲۴ شمعون در جواب گفت: «شما برای من به خداوند دعا کنید تا چیزی از آنچه گفتید بر من عارض نشود.» ۲۵ پس ارشاد نموده و به کلام خداوند تکلم کرده، به اورشلیم برگشتند و دربسیاری از بلدان اهل سامره بشارت دادند. ۲۶ اما فرشته خداوند به فیلپس خطاب کرده، گفت: «برخیز و به‌جانب جنوب، به راهی که ازاورشلیم به سوی غزه می‌رود که صحراست، روانه شو.» ۲۷ پس برخاسته، روانه شد که ناگاه شخصی حبشی که خواجه‌سرا و مقتدر نزدکنداکه، ملکه حبش، و بر تمام خزانه او مختاربود، به اورشلیم بجهت عبادت آمده بود. ۲۸ و درمراجعت بر ارابه خود نشسته، صحیفه اشعیای نبی را مطالعه می‌کند ۲۹ آنگاه روح به فیلپس گفت: «پیش برو و با آن ارابه همراه باش.» ۳۰ فیلپس پیش دویده، شنید که اشعیای نبی رامطالعه می‌کند. گفت: «آیا می‌فهمی آنچه رامی خوانی؟» ۳۱ گفت: «چگونه می‌توانم؟ مگرآنکه کسی مرا هدایت کند.» و از فیلپس خواهش نمود که سوار شده، با او بنشیند. ۳۲ و فقره‌ای ازکتاب که می‌خواند این بود که «مثل گوسفندی که به مذبح برند و چون بره‌ای خاموش نزد پشم برنده خود، همچنین دهان خود را نمی گشاید. ۳۳ درفروتنی او انصاف از او منقطع شد و نسب او را که می‌تواند تقریر کرد؟ زیرا که حیات او از زمین برداشته می‌شود.» ۳۴ پس خواجه‌سرا به فیلپس ملتفت شده، گفت: «از تو سوال می‌کنم که نبی این را درباره که می‌گوید؟ درباره خود یا درباره کسی دیگر؟» ۳۵ آنگاه فیلپس زبان خود را گشود و ازآن نوشته شروع کرده، وی را به عیسی بشارت داد. ۳۶ و چون در عرض راه به آبی رسیدند، خواجه گفت: «اینک آب است! از تعمید یافتنم چه چیز مانع می‌باشد؟» ۳۷ فیلپس گفت: «هر گاه به تمام دل ایمان آوردی، جایز است.» او درجواب گفت: «ایمان آوردم که عیسی مسیح پسرخداست.» ۳۸ پس حکم کرد تا ارابه را نگاه دارندو فیلپس با خواجه‌سرا هر دو به آب فرود شدند. پس او را تعمید داد. ۳۹ و چون از آب بالا آمدند، روح خداوند فیلپس را برداشته، خواجه‌سرا دیگراو را نیافت زیرا که راه خود را به خوشی پیش گرفت. ۴۰ اما فیلپس در اشدود پیدا شد و در همه شهرها گشته بشارت می‌داد تا به قیصریه رسید.

۹ اما سولس هنوز تهدید و قتل بر شاگردان خداوند همی دمید و نزد رئیس کهنه آمد، ۲ و از او نامه‌ها خواست به سوی کنایسی که دردمشق بود تا اگر کسی را از اهل طریقت خواه مردو خواه زن بیابد، ایشان را بند برنهاده، به اورشلیم بیاورد. ۳ و در اثنای راه، چون نزدیک به دمشق رسید، ناگاه نوری از آسمان دور او درخشید ۴ و به زمین افتاده، آوازی شنید که بدو گفت: «ای شاول، شاول، برای چه بر من جفا می‌کنی؟» ۵ گفت: «خداوندا تو کیستی؟» خداوند گفت: «من آن عیسی هستم که تو بدو جفا می‌کنی. ۶ لیکن برخاسته، به شهر برو که آنجا به تو گفته می‌شودچه باید کرد.» ۷ اما آنانی که همسفر او بودند، خاموش ایستادند چونکه آن صدا را شنیدند، لیکن هیچ‌کس را ندیدند. ۸ پس سولس از زمین برخاسته، چون چشمان خود را گشود، هیچ‌کس را ندید و دستش را گرفته، او را به دمشق بردند، ۹ و سه روز نابینا بوده، چیزی نخورد و نیاشامید. ۱۰ و در دمشق، شاگردی حنانیا نام بود که خداوند در رویا بدو گفت: «ای حنانیا!» عرض کرد: «خداوندا لبیک!» ۱۱ خداوند وی را گفت: «برخیز و به کوچه‌ای که آن را راست می‌نامند بشتاب و در خانه یهودا، سولس نام طرسوسی راطلب کن زیرا که اینک دعا می‌کند، ۱۲ و شخصی حنانیا نام را در خواب دیده است که آمده، بر اودست گذارد تا بینا گردد.» ۱۳ حنانیا جواب داد که «ای خداوند، درباره این شخص از بسیاری شنیده‌ام که به مقدسین تو در اورشلیم چه مشقتهارسانید، ۱۴ و در اینجا نیز از روسای کهنه قدرت دارد که هرکه نام تو را بخواند، او را حبس کند.» ۱۵ خداوند وی را گفت: «برو زیرا که او ظرف برگزیده من است تا نام مرا پیش امت‌ها و سلاطین و بنی‌اسرائیل ببرد. ۱۶ زیرا که من او را نشان خواهم داد که چقدر زحمتها برای نام من بایدبکشد.» ۱۷ پس حنانیا رفته، بدان خانه درآمد و دستهابر وی گذارده، گفت: «ای برادر شاول، خداوندیعنی عیسی که در راهی که می‌آمدی بر تو ظاهرگشت، مرا فرستاد تا بینایی بیابی و از روح‌القدس پر شوی.» ۱۸ در ساعت از چشمان او چیزی مثل فلس افتاده، بینایی یافت و برخاسته، تعمیدگرفت. ۱۹ و غذا خورده، قوت گرفت و روزی چند با شاگردان در دمشق توقف نمود. ۲۰ وبی درنگ، در کنایس به عیسی موعظه می‌نمود که او پسر خداست. ۲۱ و آنانی که شنیدند تعجب نموده، گفتند: «مگر این آن کسی نیست که خوانندگان این اسم را در اورشلیم پریشان می‌نمود و در اینجا محض این آمده است تا ایشان را بند نهاده، نزد روسای کهنه برد؟» ۲۲ اما سولس بیشتر تقویت یافته، یهودیان ساکن دمشق رامجاب می‌نمود و مبرهن می‌ساخت که همین است مسیح. ۲۳ اما بعد از مرور ایام چند یهودیان شورا نمودند تا او را

بکشند. ۲۴ ولی سولس ازشورای ایشان مطلع شد و شبانه‌روز به دروازه
هاپاسبانی می‌نمودند تا او را بکشند. ۲۵ پس شاگردان او را در شب در
زنبیلی گذارده، از دیوارشهر پایین کردند. ۲۶ و چون سولس به اورشلیم
رسید، خواست به شاگردان ملحق شود، لیکن همه از او بترسیدندزیرا باور
نکردند که از شاگردان است. ۲۷ اما برناباو را گرفته، به نزد رسولان برد و
برای ایشان حکایت کرد که چگونه خداوند را در راه دیده وبدو تکلم
کرده و چطور در دمشق به نام عیسی به دلیری موعظه می‌نمود. ۲۸ و در
اورشلیم با ایشان آمد و رفت می‌کرد و به نام خداوند عیسی به دلیری موعظه
می‌نمود. ۲۹ و با هلینستیان گفتگو مباحثه می‌کرد. اما درصدد کشتن او
برآمدند. ۳۰ چون برادران مطلع شدند، او را به قیصریه بردند و از آنجا به
طرسوس روانه نمودند. ۳۱ آنگاه کلیسا در تمامی یهودیه و جلیل و سامره
آرامی یافتند و بنا می‌شدند و در ترس خداوند وبه تسلی روح‌القدس رفتار
کرده، همی افزودند. ۳۲ اما پطرس در همه نواحی گشته، نزدمقدسین
ساکن لده نیز فرود آمد. ۳۳ و در آنجاشخصی اینیاس نام یافت که مدت
هشت سال ازمرض فالج بر تخت خوابیده بود. ۳۴ پطرس وی را گفت:
«ای اینیاس، عیسی مسیح تو را شفامی دهد. برخیز و بستر خود را برچین
که او درساعت برخاست.» ۳۵ و جمیع سکنه لده و سارون او را دیده، به
سوی خداوند بازگشت کردند. ۳۶ و در یافا، تلمیذه‌ای طابیتا نام بود که
معنی آن غزال است. وی از اعمال صالحه و صدقاتی که می‌کرد، پر بود.
۳۷ از قضا در آن ایام او بیمارشده، بمرد و او را غسل داده، در بالاخانه‌ای
گذاردند. ۳۸ و چونکه لده نزدیک به یافا بود وشاگردان شنیدند که پطرس
در آنجا است، دو نفرنزد او فرستاده، خواهش کردند که «درآمدن نزدما
درنگ نکنی.» ۳۹ آنگاه پطرس برخاسته، باایشان آمد و چون رسید او را
بدان بالاخانه بردندو همه بیوه‌زنان گریه‌کنان حاضر بودند و پیراهنهاو جامه
هایی که غزال وقتی که با ایشان بود دوخته بود، به وی نشان می‌دادند.
۴۰ اما پطرس همه رابیرون کرده، زانو زد و دعا کرده، به سوی بدن توجه
کرد و گفت: «ای طابیتا، برخیز!» که درساعت چشمان خود را باز کرد
و پطرس را دیده، بنشست. ۴۱ پس دست او را گرفته، برخیزانیدش و
مقدسان و بیوه‌زنان را خوانده، او را بدیشان زنده سپرد. ۴۲ چون این مقدمه
در تمامی یافا شهرت یافت، بسیاری به خداوند ایمان آوردند. ۴۳ و دریافا
نزد دباغی شمعون نام روزی چند توقف نمود.

۱۰ و در قیصریه مردی کرنیلیوس نام بود، یوزباشی فوجی که به
ایطالیانی مشهوراست. ۲ و او با تمامی اهل بیتش متقی و خداترس بود
که صدقه بسیار به قوم می‌داد و پیوسته نزدخدا دعا می‌کرد. ۳ روزی
نزدیک ساعت نهم، فرشته خدا را در عالم رویا آشکارا دید که نزد اوآمده،
گفت: «ای کرنیلیوس!» ۴ آنگاه او بر وی نیک نگریسته و ترسان گشته،
گفت: «چیست‌ای خداوند؟» به وی گفت: «دعاها و صدقات تو بجهت
یادگاری به نزد خدا برآمد. ۵ اکنون کسانی به یافا بفرست و شمعون ملقب
به پطرس را طلب کن ۶ که نزد دباغی شمعون نام که خانه‌اش به کناره
دریا است، مهمان است. او به تو خواهد گفت که تو را چه باید کرد. ۷
و چون فرشته‌ای که به وی سخن می‌گفت غایب شد، دو نفر از نوکران
خود ویک سپاهی متقی از ملازمان خاص خویشتن راخوانده، ۸ تمامی
ماجرا را بدیشان بازگفته، ایشان را به یافا فرستاد. ۹ روز دیگر چون از سفر
نزدیک به شهرمی رسیدند، قریب به ساعت ششم، پطرس به بام خانه برآمد
تا دعا کند. ۱۰ و واقع شد که گرسنه شده، خواست چیزی بخورد. اما
چون برای اوحاضر می‌کردند، بی‌خودی او را رخ نمود. ۱۱ پس آسمان را
گشاده دید و ظرفی را چون چادری بزرگ به چهار گوشه بسته، به سوی
زمین آویخته بر او نازل می‌شود، ۱۲ که در آن هر قسمی ازدواب و وحوش و
حشرات زمین و مرغان هوابودند. ۱۳ و خطابی به وی رسید که «ای پطرس
برخاسته، ذبح کن و بخور.» ۱۴ پطرس گفت: «حاشا خداوندا زیرا چیزی
ناپاک یا حرام هرگزنخورده‌ام.» ۱۵ بار دیگر خطاب به وی رسید که «آنچه
خدا پاک کرده است، تو حرام مخوان.» ۱۶ واین سه مرتبه واقع شد که در
ساعت آن ظرف به آسمان بالا برده شد. ۱۷ و چون پطرس در خود بسیار
متحیر بود که این‌رویایی که دید چه باشد، ناگاه فرستادگان کرنیلیوس خانه
شمعون را تفحص کرده، بر درگاه رسیدند، ۱۸ و ندا کرده، می‌پرسیدند که
«شمعون معروف به پطرس در اینجا منزل دارد؟» ۱۹ وچون پطرس در رویا
تفکر می‌کرد، روح وی راگفت: «اینک سه مرد تو را می‌طلبند. ۲۰ پس
برخاسته، پایین شو و همراه ایشان برو و هیچ شک مبر زیرا که من ایشان را
فرستادم.» ۲۱ پس پطرس نزد آنانی که کرنیلیوس نزد وی فرستاده بود،
پایین آمده، گفت: «اینک منم آن کس که می‌طلبید. سبب آمدن شما
چیست؟» ۲۲ گفتند: «کرنیلیوس یوزباشی، مرد صالح و خداترس و نزد
تمامی طایفه یهود نیکنام، از فرشته مقدس الهام یافت که تو را به خانه خود
بطلبد و سخنان از تو بشنود.» ۲۳ پس ایشان را به خانه برده، مهمانی
نمود. وفردای آن روز پطرس برخاسته، همراه ایشان روانه شد و چند نفر از
برادران یافا همراه او رفتند. ۲۴ روز دیگر وارد قیصریه شدند و کرنیلیوس
خویشان و دوستان خاص خود را خوانده، انتظارایشان می‌کشید. ۲۵ چون
پطرس داخل شد، کرنیلیوس او را استقبال کرده، بر پایهایش افتاده، پرستش
کرد. ۲۶ اما پطرس او را برخیزانیده، گفت: «برخیز، من خود نیز انسان
هستم.» ۲۷ و با اوگفتگوکنان به خانه درآمده، جمعی کثیر یافت. ۲۸ پس
بدیشان گفت: «شما مطلع هستید که مردیهودی را با شخص اجنبی
معاشرت کردن یا نزداو آمدن حرام است. لیکن خدا مرا تعلیم داد که
هیچ‌کس را حرام یا نجس نخوانم. ۲۹ از این جهت به مجرد خواهش
شما بی‌تامل آمدم و الحال می‌پرسم که از برای چه مرا خواسته‌اید.» ۳۰
کرنیلیوس گفت: «چهار روز قبل از این، تااین ساعت روزه‌دار می‌بودم؛ و
در ساعت نهم درخانه خود دعا می‌کردم که ناگاه شخصی با لباس نورانی
پیش من بایستاد ۳۱ و گفت: "ای کرنیلیوس دعای تو مستجاب شد و
صدقات تو در حضورخدا یادآور گردید. ۳۲ پس به یافا بفرست و شمعون
معروف به پطرس را طلب نما که در خانه شمعون دباغ به کناره دریا مهمان
است. او چون بیاید با تو سخن خواهد راند." ۳۳ پس بی‌تامل نزدتو
فرستادم و تو نیکو کردی که آمدی. الحال همه در حضور خدا حاضریم تا
آنچه خدا به توفرموده است بشنویم.» ۳۴ پطرس زبان را گشوده، گفت:

«فی الحقیقت یافته‌ام که خدا را نظر به ظاهر نیست، ۳۵ بلکه ازهر امتی،
هرکه از او ترسد و عمل نیکو کند، نزداو مقبول گردد. ۳۶ کلامی را که نزد
بنی‌اسرائیل فرستاد، چونکه به وساطت عیسی مسیح که خداوند همه است
به سلامتی بشارت می‌داد، ۳۷ آن سخن را شما می‌دانید که شروع آن از
جلیل بود و در تمامی یهودیه منتشر شد، بعد از آن تعمیدی که یحیی
بدان موعظه می‌نمود، ۳۸ یعنی عیسی ناصری را که خدا او را چگونه به
روح‌القدس و قوت مسح نمود که او سیر کرده، اعمال نیکو به‌جا می‌آورد
و همه مقهورین ابلیس را شفا می‌بخشید زیرا خدا با وی می‌بود. ۳۹ و
ماشاهد هستیم بر جمیع کارهایی که او در مرزوبوم یهود و در اورشلیم کرد
که او را نیز بر صلیب کشیده، کشتند. ۴۰ همان کس را خدا در روز سوم
برخیزانیده، ظاهر ساخت. ۴۱ لیکن نه بر تمامی قوم بلکه بر شهودی که
خدا پیش برگزیده بود، یعنی مایانی که بعد از برخاستن او از مردگان با
اوخورده و آشامیده‌ایم. ۴۲ و ما را مامور فرمود که به قوم موعظه و شهادت
دهیم بدین که خدا او رامقرر فرمود تا داور زندگان و مردگان باشد. ۴۳
وجمیع انبیا بر او شهادت می‌دهند که هرکه به وی ایمان آورد، به اسم او
آمرزش گناهان را خواهد یافت.» ۴۴ این سخنان هنوز بر زبان پطرس بود که
روح‌القدس بر همه آنانی که کلام را شنیدند، نازل شد. ۴۵ و مومنان
از اهل ختنه که همراه پطرس آمده بودند، در حیرت افتادند از آنکه بر
امت هانیز عطای روح‌القدس افاضه شد، ۴۶ زیرا که ایشان را شنیدند که
به زبانها متکلم شده، خدا راتمجید می‌کردند. ۴۷ آنگاه پطرس گفت:
«آیاکسی می‌تواند آب را منع کند، برای تعمید دادن ایناني که روح‌القدس
را چون ما نیز یافته‌اند.» ۴۸ پس فرمود تا ایشان را به نام عیسی مسیح
تعمید دهند. آنگاه از او خواهش نمودند که روزی چند توقف نماید.

۱۱ پس رسولان و برادرانی که در یهودیه بودند، شنیدند که امت‌ها نیز
کلام خدارا پذیرفته‌اند. ۲ و چون پطرس به اورشلیم آمد، اهل ختنه با
وی معارضه کرده، ۳ گفتند که «بامردم نامختون برآمده، با ایشان غذا
خوردی!» ۴ پطرس از اول مفصلا بدیشان بیان کرده، گفت: ۵ «من در
شهر یافا دعا می‌کردم که ناگاه درعالم رویا ظرفی را دیدم که نازل می‌شود
مثل چادری بزرگ به چهار گوشه از آسمان آویخته که بر من می‌رسد. ۶
چون بر آن نیک نگریسته، تامل کردم، دواب زمین و وحوش و حشرات و
مرغان هوا را دیدم. ۷ و آوازی را شنیدم که به من می‌گوید: "ای پطرس
برخاسته، ذبح کن و بخور." ۸ گفتم: "حاشا خداوندا، زیرا هرگز چیزی
حرام یا ناپاک به دهانم نرفته است." ۹ بار دیگر خطاب از آسمان دررسید
که "آنچه خدا پاک نموده، توحرام مخوان." ۱۰ این سه کرت واقع شد که
همه باز به سوی آسمان بالا برده شد. ۱۱ و اینک در همان ساعت سه مرد
از قیصریه نزد من فرستاده شده، به خانه‌ای که در آن بودم، رسیدند. ۱۲ و
روح مرا گفت که «با ایشان بدون شک برو.» و این شش برادر نیز همراه
من آمدند تابه خانه آن شخص داخل شدیم. ۱۳ و ما راآگاهانید که چطور
فرشته‌ای را در خانه خود دیدکه ایستاده به وی گفت "کسان به یافا بفرست
وشمعون معروف به پطرس را بطلب ۱۴ که با توسخنانی خواهد گفت که
بدانها تو و تمامی اهل خانه تو نجات خواهید یافت." ۱۵ و چون شروع به
سخن‌گفتن می‌کردم، روح‌القدس بر ایشان نازل شد، همچنانکه نخست بر
ما. ۱۶ آنگاه بخاطرآوردم سخن خداوند را که گفت: "یحیی به آب تعمید
داد، لیکن شما به روح‌القدس تعمیدخواهید یافت." ۱۷ پس چون خدا
همان عطا رابدیشان بخشید، چنانکه به ما محض ایمان آوردن به عیسی
مسیح خداوند، پس من که باشم که بتوانم خدا را ممانعت نمایم؟» ۱۸
چون این را شنیدند، ساکت شدند و خدا را تمجیدکنان گفتند: «فی
الحقیقت، خدا به امت‌ها نیز توبه حیات‌بخش را عطا کرده است!» ۱۹ و
آنانی که به‌سبب اذیتی که در مقدمه استیفان برپا شد متفرق شدند، تا
فینیقیا و قبرس وانطاکیه می‌گشتند و به هیچ‌کس به غیر از یهود وبس کلام
را نگفتند. ۲۰ لیکن بعضی از ایشان که از اهل قبرس و قیروان بودند، چون
به انطاکیه رسیدند با یونانیان نیز تکلم کردند و به خداوندعیسی بشارت
می‌دادند، ۲۱ و دست خداوند باایشان می‌بود و جمعی کثیر ایمان آورده،
به سوی خداوند بازگشت کردند. ۲۲ اما چون خبر ایشان به سمع کلیسای
اورشلیم رسید، برنابا را به انطاکیه فرستادند ۲۳ و چون رسید و فیض خدا را
دید، شادخاطر شده، همه را نصیحت نمود که ازتصمیم قلب به خداوند
بپیوندند. ۲۴ زیرا که مردی صالح و پر از روح‌القدس و ایمان بود وگروهی
بسیار به خداوند ایمان آوردند. ۲۵ و برنابابه طرسوس برای طلب سولس
رفت و چون او رایافت به انطاکیه آورد. ۲۶ و ایشان سالی تمام درکلیسا
جمع می‌شدند و خلقی بسیار را تعلیم می‌دادند و شاگردان نخست در
انطاکیه به مسیحی مسمی شدند. ۲۷ و در آن ایام انبیایی چند از اورشلیم
به انطاکیه آمدند ۲۸ که یکی از ایشان اغابوس نام برخاسته، به روح
اشاره کرد که قحطی شدید درتمامی ربع مسکون خواهد شد و آن در ایام
کلودیوس قیصر پدید آمد. ۲۹ و شاگردان مصمم آن شدند که هر یک
برحسب مقدور خود، اعانتی برای برادران ساکن یهودیه بفرستند. ۳۰ پس
چنین کردند و آن را به‌دست برنابا و سولس نزد کشیشان روانه نمودند.

۱۲ و در آن زمان هیرودیس پادشاه، دست تطاول بر بعضی از کلیسا
دراز کرد ۲ ویعقوب برادر یوحنا را به شمشیر کشت. ۳ و چون دید که
یهود را پسند افتاد، بر آن افزوده، پطرس رانیز گرفتار کرد و ایام فطیر بود. ۴
پس او را گرفته، در زندان انداخت و به چهار دسته رباعی سپاهیان سپرد
که او را نگاهبانی کنند و اراده داشت که بعداز فصح او را برای قوم
بیرون آورد. ۵ پس پطرس را در زندان نگاه می‌داشتند. ۶ و در شبی که
هیرودیس قصد بیرون آوردن وی داشت، پطرس به دو زنجیر بسته، درمیان
دو سپاهی خفته بود و کشیکچیان نزد درزندان را نگاهبانی می‌کردند. ۷
ناگاه فرشته خداوند نزد وی حاضر شد و روشنی در آن خانه درخشید. پس
به پهلوی پطرس زده، او را بیدارنمود و گفت: «بزودی برخیز.» که در
ساعت زنجیرها از دستش فرو ریخت. ۸ و فرشته وی راگفت: «کمر خود
را ببند و نعلین برپا کن.» پس چنین کرد و به وی گفت: «ردای خود را
بپوش و ازعقب من بیا.» ۹ پس بیرون شده، از عقب او روانه گردید و
ندانست که آنچه از فرشته روی نمودحقیقی است بلکه گمان برد که

خواب می‌بیند. ۱۰ پس از قراولان اول و دوم گذشته، به دروازه آهنی که به
سوی شهر می‌رود رسیدند و آن خودبخود پیش روی ایشان باز شد؛ و از
آن بیرون رفته، تا آخر یک کوچه برفتند که در ساعت فرشته از او غایب
شد. ۱۱ آنگاه پطرس به خودآمده گفت: «اکنون به تحقیق دانستم که
خداوندفرشته خود را فرستاده، مرا از دست هیرودیس واز تمامی انتظار قوم
یهود رهانید.» ۱۲ چون این را دریافت، به خانه مریم مادریوحنای ملقب به
مرقس آمد و در آنجا بسیاری جمع شده، دعا می‌کردند. ۱۳ چون او
در خانه راکوبید، کنیزی رودا نام آمد تا بفهمد. ۱۴ چون آوازپطرس را
شناخت، از خوشی در را باز نکرده، به اندرون شتافته، خبر داد که «پطرس
به درگاه ایستاده است.» ۱۵ وی را گفتند: «دیوانه‌ای.» وچون تاکید کرد
که چنین است، گفتند که فرشته اوباشد.» ۱۶ اما پطرس پیوسته در را
می‌کوبید. پس در را گشوده، او را دیدند و در حیرت افتادند. ۱۷ اما او
به‌دست خود به سوی ایشان اشاره کردکه خاموش باشند و بیان نمود که
چگونه خدا او رااز زندان خلاصی داد و گفت: «یعقوب و سایربرادران را از
این امور مطلع سازید.» پس بیرون شده، به‌جای دیگر رفت ۱۸ و چون روز
شداضطرابی عظیم در سپاهیان افتاد که پطرس را چه شد. ۱۹ و هیرودیس
چون او را طلبیده نیافت، کشیکچیان را بازخواست نموده، فرمود تا ایشان را
به قتل رسانند؛ و خود از یهودیه به قیصریه کوچ کرده، در آنجا اقامت
نمود. ۲۰ اما هیرودیس با اهل صور و صیدون خشمناک شد. پس ایشان
به یکدل نزد او حاضرشدند و بلاستس ناظر خوابگاه پادشاه را با خودمتحد
ساخته، طلب مصالحه کردند زیرا که دیارایشان از ملک پادشاه معیشت
می‌یافت. ۲۱ و درروزی معین، هیرودیس لباس ملوکانه در بر کرد وبر مسند
حکومت نشسته، ایشان را خطاب می‌کرد. ۲۲ و خلق ندا می‌کردند که
آواز خداست نه آواز انسان. ۲۳ که در ساعت فرشته خداوند اورا زد زیرا
که خدا را تمجید ننمود و کرم او راخورد که بمرد. ۲۴ اما کلام خدا
نمو کرده، ترقی یافت. ۲۵ و برنابا و سولس چون آن خدمت را به انجام
رسانیدند، از اورشلیم مراجعت کردند و یوحنای ملقب به مرقس را همراه
خود بردند.

۱۳ و در کلیسایی که در انطاکیه بود انبیا ومعلم چند بودند: برنابا و
شمعون ملقب به نیجر و لوکیوس قیروانی و مناحم برادررضاعی هیرودیس
تیترارخ و سولس. ۲ چون ایشان در عبادت خدا و روزه مشغول می‌بودند،
روح‌القدس گفت: «برنابا و سولس را برای من جداسازید از بهر آن عمل
که ایشان را برای آن خوانده‌ام.» ۳ آنگاه روزه گرفته و دعا کرده ودستها بر
ایشان گذارده، روانه نمودند. ۴ پس ایشان از جانب روح‌القدس فرستاده
شده، به سلوکیه رفتند و از آنجا از راه دریا به قبرس آمدند. ۵ و وارد
سلامیس شده، در کنایس یهود به کلام خدا موعظه کردند و یوحنا ملازم
ایشان بود. ۶ و چون در تمامی جزیره تا به پافس گشتند، در آنجا شخص
یهودی را که جادوگر ونبی کاذب بود یافتند که نام او باریشوع بود. ۷
اورفیق سرجیوس پولس والی بود که مردی فهیم بود. همان برنابا و سولس را
طلب نموده، خواست کلام خدا را بشنود. ۸ اما علیما یعنی آن جادوگر،
زیرا ترجمه اسمش همچنین می‌باشد، ایشان رامخالفت نموده، خواست
والی را از ایمان برگرداند. ۹ ولی سولس که پولس باشد، پر ازروح‌القدس
شده، بر او نیک نگریسته، ۱۰ گفت: «ای پر از هر نوع مکر و خباثت،
ای فرزند ابلیس ودشمن هر راستی، باز نمی ایستی از منحرف ساختن طرق
راست خداوند؟ ۱۱ الحال دست خداوند بر توست و کور شده، آفتاب را تا
مدتی نخواهی دید.» که در همان ساعت، غشاوه وتاریکی او را فرو گرفت
و دور زده، راهنمایی طلب می‌کرد. ۱۲ پس والی چون آن ماجرا را دید، از
تعلیم خداوند متحیر شده، ایمان آورد. ۱۳ آنگاه پولس و رفقایش از پافس
به کشتی سوار شده، به پرجه پمفلیه آمدند. اما یوحنا ازایشان جدا شده،
به اورشلیم برگشت. ۱۴ و ایشان از پرجه عبور نموده، به انطاکیه پیسیدیه
آمدند ودر روز سبت به کنیسه درآمده، بنشستند. ۱۵ وبعد از تلاوت تورات
و صحف انبیا، روسای کنیسه نزد ایشان فرستاده، گفتند: «ای برادران
عزیز، اگر کلامی نصیحت‌آمیز برای قوم دارید، بگویید.» ۱۶ پس پولس برپا
ایستاده، به‌دست خوداشاره کرده، گفت: «ای مردان اسرائیلی وخداترسان،
گوش دهید! ۱۷ خدای این قوم، اسرائیل، پدران ما را برگزیده، قوم را در
غربت ایشان در زمین مصر سرافراز نمود و ایشان را به بازوی بلند از آنجا
بیرون آورد؛ ۱۸ و قریب به چهل سال در بیابان متحمل حرکات ایشان
می‌بود. ۱۹ و هفت طایفه را در زمین کنعان هلاک کرده، زمین آنها را
میراث ایشان ساخت تا قریب چهار صد و پنجاه سال. ۲۰ و بعد از
آن بدیشان داوران داد تا زمان سموئیل نبی. ۲۱ و از آن وقت پادشاهی
خواستند و خدا شاول بن قیس را ازسبط بنیامین تا چهل سال به ایشان داد.
۲۲ پس اورا از میان برداشته، داود را برانگیخت تا پادشاه ایشان شود و در
حق او شهادت داد که "داود بن یسی را مرغوب دل خود یافته‌ام که به
تمامی اراده من عمل خواهد کرد." ۲۳ و از ذریت او خدابرحسب وعده،
برای اسرائیل نجات‌دهنده‌ای یعنی عیسی را آورد، ۲۴ چون یحیی پیش
ازآمدن او تمام قوم اسرائیل را به تعمید توبه موعظه نموده بود. ۲۵ پس چون
یحیی دوره خودرا به پایان برد، گفت: "مرا که می‌پندارید؟ من اونیستم،
لکن اینک بعد از من کسی می‌آید که لایق گشادن نعلین او نیم." ۲۶
«ای برادران عزیز و ابنای آل ابراهیم وهرکه از شما خداترس باشد، مر شما را
کلام این نجات فرستاده شد. ۲۷ زیرا سکنه اورشلیم وروسای ایشان،
چونکه نه او را شناختند و نه آوازهای انبیا را که هر سبت خوانده می‌شود،
بروی فتوی دادند و آنها را به اتمام رسانیدند. ۲۸ وهرچند هیچ علت قتل
در وی نیافتند، از پیلاطس خواهش کردند که او کشته شود. ۲۹ پس چون
آنچه درباره وی نوشته شده بود تمام کردند، او رااز صلیب پایین آورده، به
قبر سپردند. ۳۰ لکن خدااو را از مردگان برخیزانید. ۳۱ و او روزهای بسیار
ظاهر شد بر آنانی که همراه او از جلیل به اورشلیم آمده بودند که الحال نزد
قوم شهود او می‌باشند. ۳۲ پس ما به شما بشارت می‌دهیم، بدان وعده‌ای
که به پدران ما داده شد، ۳۳ که خدا آن را به ما که فرزندان ایشان
می‌باشیم وفا کرد، وقتی که عیسی را برانگیخت، چنانکه در زبور دوم
مکتوب است که "تو پسر من هستی، من امروز تو را تولیدنمودم." ۳۴ و
در آنکه او را از مردگان برخیزانید تادیگر هرگز راجع به فساد نشود چنین

گفت که "به برکات قدوس و امین داود برای شما وفا خواهم کرد." ۳۵
بنابراین در جایی دیگر نیز می‌گوید: "توقدوس خود را نخواهی گذاشت که
فساد را بیند." ۳۶ زیرا که داود چونکه در زمان خود اراده خدا راخدمت
کرده بود، به خفت و به پدران خود ملحق شده، فساد را دید. ۳۷ لیکن
آن کس که خدا او رابرانگیخت، فساد را ندید. ۳۸ «پس‌ای برادران عزیز،
شما را معلوم باد که به وساطت او به شما از آمرزش گناهان اعلام می‌شود.
۳۹ و به وسیله او هرکه ایمان آورد، عادل شمرده می‌شود، از هر چیزی که
به شریعت موسی نتوانستید عادل شمرده شوید. ۴۰ پس احتیاط کنید،
مبادا آنچه در صحف انبیامکتوب است، بر شما واقع شود، ۴۱ که "ای
حقیرشمارندگان، ملاحظه کنید و تعجب نمایید و هلاک شوید زیرا که من
عملی را درایام شما پدید آرم، عملی که هرچند کسی شما را از آن اعلام
نماید، تصدیق نخواهیدکرد.» ۴۲ پس چون از کنیسه بیرون می‌رفتند،
خواهش نمودند که در سبت آینده هم این سخنان را بدیشان بازگویند. ۴۳
و چون اهل کنیسه متفرق شدند، بسیاری از یهودیان و جدیدان خداپرست
از عقب پولس و برنابا افتادند؛ و آن دو نفر به ایشان سخن گفته، ترغیب
می‌نمودند که به فیض خداثابت باشید. ۴۴ اما در سبت دیگر قریب به
تمامی شهر فراهم شدند تا کلام خدا را بشنوند. ۴۵ ولی چون یهود ازدحام
خلق را دیدند، از حسد پرگشتند و کفر گفته، با سخنان پولس مخالفت
کردند. ۴۶ آنگاه پولس و برنابا دلیر شده، گفتند: «واجب بود کلام خدا
نخست به شما القا شود. لیکن چون آن را رد کردید و خود را ناشایسته
حیات جاودانی شمردید، همانا به سوی امت هاتوجه نماییم. (aiōnios
g166) ۴۷ زیرا خداوند به ما چنین امرفرمود که "تو را نور امت‌ها ساختم تا
الی اقصای زمین منشا نجات باشی."» ۴۸ چون امت‌ها این راشنیدند،
شادخاطر شده، کلام خداوند را تمجیدنمودند و آنانی که برای حیات
جاودانی مقرربودند، ایمان آوردند. (aiōnios g166) ۴۹ و کلام خدا در
تمام آن نواحی منتشرگشت. ۵۰ اما یهودیان چند زن دیندار و متشخص و
اکابر شهر را بشورانیدند و ایشان را به زحمت رسانیدن بر پولس و برنابا
تحریض نموده، ایشان را از حدود خود بیرون کردند. ۵۱ و ایشان خاک
پایهای خود را بر ایشان افشانده، به ایقونیه آمدند. ۵۲ و شاگردان پر از
خوشی و روح‌القدس گردیدند.

۱۴ اما در ایقونیه، ایشان با هم به کنیسه یهود درآمده، به نوعی
سخن‌گفتند که جمعی کثیر از یهود و یونانیان ایمان آوردند. ۲ لیکن
یهودیان بی‌ایمان دلهای امت‌ها را اغوانمودند و با برادران بداندیش ساختند.
۳ پس مدت مدیدی توقف نموده، به نام خداوندی که به کلام فیض خود
شهادت می‌داد، به دلیری سخن می‌گفتند و او آیات و معجزات عطا
می‌کرد که ازدست ایشان ظاهر شود. ۴ و مردم شهر دو فرقه شدند،
گروهی همداستان یهود و جمعی با رسولان بودند. ۵ وچون امت‌ها و
یهود با روسای خود بر ایشان هجوم می‌آوردند تا ایشان را افتضاح نموده،
سنگسار کنند، ۶ آگاهی یافته، به سوی لستره ودربه شهرهای لیکاونیه و
دیار آن نواحی فرارکردند. ۷ و در آنجا بشارت می‌دادند. ۸ و در لستره
مردی نشسته بود که پایهایش بی‌حرکت بود و از شکم مادر، لنگ متولد
شده، هرگز راه نرفته بود. ۹ چون او سخن پولس رامی شنید، او بر وی نیک
نگریسته، دید که ایمان شفا یافتن را دارد. ۱۰ پس به آواز بلند بدو گفت:
«بر پایهای خود راست بایست.» که در ساعت برجسته، خرامان گردید.
۱۱ اما خلق چون این عمل پولس را دیدند، صدای خود را به زبان لیکاونیه
بلند کرده، گفتند: «خدایان به صورت انسان نزد مانازل شده‌اند.» ۱۲ پس
برنابا را مشتری و پولس راعطارد خواندند زیرا که او در سخن‌گفتن مقدم
بود. ۱۳ پس کاهن مشتری که پیش شهر ایشان بود، گاوان و تاجها با
گروه هایی از خلق به دروازه هاآورده، خواست که قربانی گذراند. ۱۴ اما
چون آن دو رسول یعنی برنابا و پولس شنیدند، جامه های خود را دریده،
در میان مردم افتادند و ندا کرده، ۱۵ گفتند: «ای مردمان، چرا چنین
می‌کنید؟ ما نیزانسان و صاحبان علتها مانند شما هستیم و به شمابشارت
می‌دهیم که از این اباطیل رجوع کنید به سوی خدای حی که آسمان و
زمین و دریا و آنچه را که در آنها است آفرید، ۱۶ که در طبقات سلف همه
امت‌ها را واگذاشت که در طرق خود رفتارکنند، ۱۷ با وجودی که خود را
بی‌شهادت نگذاشت، چون احسان می‌نمود و از آسمان باران بارانیده و
فصول بارآور بخشیده، دلهای ما را ازخوراک و شادی پر می‌ساخت.» ۱۸
و بدین سخنان خلق را از گذرانیدن قربانی برای ایشان به دشواری باز
داشتند. ۱۹ اما یهودیان از انطاکیه و ایقونیه آمده، مردم را با خود متحد
ساختند و پولس را سنگسارکرده، از شهر بیرون کشیدند و پنداشتند که مرده
است. ۲۰ اما چون شاگردان گرد او ایستادندبرخاسته، به شهر درآمد و
فردای آن روز با برنابابه سوی دربه روانه شد ۲۱ و در آن شهر بشارت داده،
بسیاری را شاگرد ساختند. پس به لستره وایقونیه و انطاکیه مراجعت کردند.
۲۲ و دلهای شاگردان را تقویت داده، پند می‌دادند که در ایمان ثابت
بمانند و اینکه با مصیبتهای بسیار می‌بایدداخل ملکوت خدا گردیم. ۲۳ و
در هر کلیسابجهت ایشان کشیشان معین نمودند و دعا و روزه داشته،
ایشان را به خداوندی که بدو ایمان آورده بودند، سپردند. ۲۴ و از پیسیدیه
گذشته به پمفلیه آمدند. ۲۵ و در پرجه به کلام موعظه نمودند و به اتالیه
فرود آمدند. ۲۶ و از آنجا به کشتی سوار شده، به انطاکیه آمدند که از
همان جا ایشان را به فیض خدا سپرده بودند برای آن کاری که به انجام
رسانیده بودند. ۲۷ و چون وارد شهر شدند کلیسا را جمع کرده، ایشان را
مطلع ساختند از آنچه خدا با ایشان کرده بود و چگونه دروازه ایمان را برای
امت‌ها باز کرده بود. ۲۸ پس مدت مدیدی با شاگردان بسر بردند.

۱۵ و تنی چند از یهودیه آمده، برادران راتعلیم می‌دادند که «اگر
برحسب آیین موسی مختون نشوید، ممکن نیست که نجات یابید.» ۲
چون پولس و برنابا را منازعه و مباحثه بسیار با ایشان واقع شد، قرار بر این
شد که پولس و برنابا و چند نفر دیگر از ایشان نزد رسولان وکشیشان در
اورشلیم برای این مساله بروند. ۳ پس کلیسا ایشان را مشایعت نموده از
فینیقیه و سامره عبور کرده، ایمان آوردن امت‌ها را بیان کردند وهمه برادران را
شادی عظیم دادند. ۴ و چون وارد اورشلیم شدند، کلیسا ورسولان و

کشیشان ایشان را پذیرفتند و آنها را ازآنچه خدا با ایشان کرده بود، خبر
دادند. ۵ آنگاه بعضی از فرقه فریسیان که ایمان آورده بودند، برخاسته،
گفتند: «اینها را باید ختنه نمایند و امر کنند که سنن موسی را نگاه
دارند.» ۶ پس رسولان و کشیشان جمع شدند تا در این امر مصلحت
بینند. ۷ و چون مباحثه سخت شد، پطرس برخاسته، بدیشان گفت: «ای
برادران عزیز، شما آگاهید که از ایام اول، خدا از میان شمااختیار کرد
که امت‌ها از زبان من کلام بشارت رابشنوند و ایمان آورند. ۸ و خدای
عارف‌القلوب بر ایشان شهادت داد بدین که روح‌القدس رابدیشان داد،
چنانکه به ما نیز. ۹ و در میان ما وایشان هیچ فرق نگذاشت، بلکه محض
ایمان دلهای ایشان را طاهر نمود. ۱۰ پس اکنون چراخدا را امتحان می‌کنید
که یوغی بر گردن شاگردان می‌نهید که پدران ما و ما نیز طاقت تحمل آن
رانداشتیم، ۱۱ بلکه اعتقاد داریم که محض فیض خداوند عیسی مسیح
نجات خواهیم یافت، همچنان‌که ایشان نیز.» ۱۲ پس تمام جماعت
ساکت شده، به برنابا وپولس گوش گرفتند چون آیات و معجزات رابیان
می‌کردند که خدا در میان امت‌ها به وساطت ایشان ظاهر ساخته بود. ۱۳
پس چون ایشان ساکت شدند، یعقوب رو آورده، گفت: «ای برادران عزیز،
مرا گوش گیرید. ۱۴ شمعون بیان کرده است که چگونه خدا اول امت‌ها را
تفقدنمود تا قومی از ایشان به نام خود بگیرد. ۱۵ وکلام انبیا در این مطابق
است چنانکه مکتوب است ۱۶ که «بعد از این رجوع نموده، خیمه داود را
که افتاده است باز بنا می‌کنم و خرابیهای آن را باز بنامی کنم و آن را برپا
خواهم کرد، ۱۷ تا بقیه مردم طالب خداوند شوند و جمیع امت هایی که
بر آنهانام من نهاده شده است.» ۱۸ این را می‌گوید خداوندی که این
چیزها را از بدو عالم معلوم کرده است. **(aiōn g165)** ۱۹ پس رای من
این است: کسانی را که ازامت‌ها به سوی خدا بازگشت می‌کنند زحمت
نرسانیم، ۲۰ مگر اینکه ایشان را حکم کنیم که ازنجاسات بتها و زنا و
حیوانات خفه شده و خون بپرهیزند. ۲۱ زیرا که موسی از طبقات سلف در
هرشهر اشخاصی دارد که بدو موعظه می‌کنند، چنانکه در هر سبت در
کنایس او را تلاوت می‌کنند.» ۲۲ آنگاه رسولان و کشیشان با تمامی
کلیسابدین رضا دادند که چند نفر از میان خود انتخاب نموده، همراه
پولس و برنابا به انطاکیه بفرستند، یعنی یهودای ملقب به برسابا و سیلاس
که ازپیشوایان برادران بودند. ۲۳ و بدست ایشان نوشتند که «رسولان و
کشیشان و برادران، به برادران از امت‌ها که در انطاکیه و سوریه و قیلیقیه
می‌باشند، سلام می‌رسانند. ۲۴ چون شنیده شدکه بعضی از میان ما بیرون
رفته، شما را به سخنان خود مشوش ساخته، دلهای شما رامنقلب می‌نمایند
و می‌گویند که می‌باید مختون شده، شریعت را نگاه بدارید و ما به ایشان
هیچ امر نکردیم. ۲۵ لهذا ما به یک دل مصلحت دیدیم که چند نفر را
اختیار نموده، همراه عزیزان خود برنابا و پولس به نزد شمابفرستیم، ۲۶
اشخاصی که جانهای خود را در راه نام خداوند ما عیسی مسیح تسلیم
کرده‌اند. ۲۷ پس یهودا و سیلاس را فرستادیم و ایشان شمارا از این امور
زبانی خواهند آگاهانید. ۲۸ زیراکه روح‌القدس و ما صواب دیدیم که
باری بر شماننهیم جز این ضروریات ۲۹ که از قربانی های بتها و خون و
حیوانات خفه شده و زنا بپرهیزید که هرگاه از این امور خود را محفوظ دارید
به نیکویی خواهید پرداخت والسلام.» ۳۰ پس ایشان مرخص شده، به
انطاکیه آمدندو جماعت را فراهم آورده، نامه را رسانیدند. ۳۱ چون مطالعه
کردند، از این تسلی شادخاطرگشتند. ۳۲ و یهودا و سیلاس چونکه ایشان
هم نبی بودند، برادران را به سخنان بسیار، نصیحت وتقویت نمودند. ۳۳
پس چون مدتی در آنجا بسربردند به سلامتی از برادران رخصت گرفته،
به سوی فرستندگان خود توجه نمودند. ۳۴ اماپولس و برنابا در انطاکیه
توقف نموده، ۳۵ بابسیاری دیگر تعلیم و بشارت به کلام خدامی دادند.
۳۶ و بعد از ایام چند پولس به برنابا گفت: «برگردیم و برادران را در هر
شهری که در آنها به کلام خداوند اعلام نمودیم، دیدن کنیم که چگونه
می‌باشند.» ۳۷ اما برنابا چنان مصلحت دید که یوحنای ملقب به مرقس را
همراه نیز بردارد. ۳۸ لیکن پولس چنین صلاح دانست که شخصی راکه از
پمفلیه از ایشان جدا شده بود و با ایشان درکار همراهی نکرده بود، با خود
نبرد. ۳۹ پس نزاعی سخت شد بحدی که از یکدیگر جدا شده، برنابا
مرقس را برداشته، به قبرس از راه دریا رفت. ۴۰ اما پولس سیلاس را اختیار
کرد و از برادران به فیض خداوند سپرده شده، رو به سفر نهاد. ۴۱ و
ازسوریه و قیلیقیه عبور کرده، کلیساها را استوارمی نمود.

۱۶ و به دربه و لستره آمد که اینک شاگردی تیموتاوس نام آنجا بود،
پسر زن یهودیه مومنه لیکن پدرش یونانی بود. ۲ که برادران در لستره و
ایقونیه بر او شهادت می‌دادند. ۳ چون پولس خواست او همراه وی بیاید،
او راگرفته مختون ساخت، به‌سبب یهودیانی که در آن نواحی بودند زیرا که
همه پدرش را می‌شناختندکه یونانی بود. ۴ و در هر شهری که می‌گشتند،
قانونها را که رسولان و کشیشان در اورشلیم حکم فرموده بودند، بدیشان
می‌سپردند تا حفظ نمایند. ۵ پس کلیساها در ایمان استوار می‌شدند و
روزبروز در شماره افزوده می‌گشتند. ۶ و چون از فریجیه و دیار غلاطیه
عبورکردند، روح‌القدس ایشان را از رسانیدن کلام به آسیا منع نمود. ۷
پس به میسیا آمده، سعی نمودندکه به بطینیا بروند، لیکن روح عیسی
ایشان رااجازت نداد. ۸ و از میسیا گذشته به ترواس رسیدند. ۹ شبی
پولس را رویایی رخ نمود که شخصی از اهل مکادونیه ایستاده بود التماس
نموده گفت: «به مکادونیه آمده، ما را امداد فرما.» ۱۰ چون این‌رویا را
دید، بی‌درنگ عازم سفرمکادونیه شدیم، زیرا به یقین دانستیم که خداوندما
را خوانده است تا بشارت بدیشان رسانیم. ۱۱ پس از ترواس به کشتی
نشسته، به راه مستقیم به ساموتراکی رفتیم و روز دیگر به نیاپولیس. ۱۲ و از
آنجا به فیلپی رفتیم که شهر اول ازسرحد مکادونیه و کلونیه است و در آن
شهرچندروز توقف نمودیم. ۱۳ و در روز سبت از شهربیرون شده و به کنار
رودخانه جایی که نماز می گذاردند، نشسته با زنانی که در آنجا جمع
می‌شدند سخن راندیم. ۱۴ و زنی لیدیه نام، ارغوان فروش، که از شهر
طیاتیرا و خداپرست بود، می‌شنید که خداوند دل او را گشود تا سخنان
پولس را بشنود. ۱۵ و چون او و اهل خانه‌اش تعمید یافتند، خواهش نموده،
گفت: «اگر شما رایقین است که به خداوند ایمان آوردم، به خانه من

درآمده، بمانید.» و ما را الحاح نمود. ۱۶ و واقع شد که چون ما به محل
نمازمی رفتیم، کنیزی که روح تفال داشت و ازغیب گویی منافع بسیار برای
آقایان خود پیدامی نمود، به ما برخورد. ۱۷ و از عقب پولس و ماآمده، ندا
کرده، می‌گفت که «این مردمان خدام خدای تعالی می‌باشند که شما را
از طریق نجات اعلام می‌نمایند.» ۱۸ و چون این کار را روزهای بسیار
می‌کرد، پولس دلتنگ شده، برگشت و به روح گفت: «تو را می‌فرمایم به
نام عیسی مسیح ازاین دختر بیرون بیا.» که در ساعت از او بیرون شد. ۱۹
اما چون آقایانش دیدند که از کسب خودمایوس شدند، پولس و سیلاس را
گرفته، در بازارنزد حکام کشیدند. ۲۰ و ایشان را نزد والیان حاضرساخته،
گفتند: «این دو شخص شهر ما را به شورش آورده‌اند و از یهود هستند، ۲۱
و رسومی را اعلام می‌نمایند که پذیرفتن و به‌جا آوردن آنهابر ما که رومیان
هستیم، جایز نیست.» ۲۲ پس خلق بر ایشان هجوم آوردند و والیان جامه
های ایشان را کنده، فرمودند ایشان را چوب بزنند. ۲۳ و چون ایشان را
چوب بسیار زدند، به زندان افکندند و داروغه زندان را تاکید فرمودند که
ایشان را محکم نگاه دارد. ۲۴ و چون او بدینطورامر یافت، ایشان را به
زندان درونی انداخت وپایهای ایشان را در کنده مضبوط کرد. ۲۵ اما قریب
به نصف شب، پولس و سیلاس دعا کرده، خدا را تسبیح می‌خواندند و
زندانیان ایشان را می‌شنیدند. ۲۶ که ناگاه زلزله‌ای عظیم حادث گشت
بحدی که بیناد زندان به جنبش درآمد و دفعه همه درها باز شد و زنجیرها
از همه فرو ریخت. ۲۷ اما داروغه بیدار شده، چون درهای زندان را گشوده
دید، شمشیر خود راکشیده، خواست خود را بکشد زیرا گمان برد که
زندانیان فرار کرده‌اند. ۲۸ اما پولس به آواز بلندصدا زده، گفت: «خود را
ضرری مرسان زیرا که ماهمه در اینجا هستیم.» ۲۹ پس چراغ طلب نموده،
به اندرون جست و لرزان شده، نزد پولس وسیلاس افتاد. ۳۰ و ایشان را
بیرون آورده، گفت: «ای آقایان، مرا چه باید کرد تا نجات یابم؟» ۳۱
گفتند: «به خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه ات نجات
خواهید یافت.» ۳۲ آنگاه کلام خداوند را برای او وتمامی اهل بیتش بیان
کردند. ۳۳ پس ایشان را برداشته، در همان ساعت شب زخمهای ایشان را
شست و خود و همه کسانش فی الفور تعمید یافتند. ۳۴ و ایشان را به
خانه خود درآورده، خوانی پیش ایشان نهاد و باتمامی عیال خود به خدا
ایمان آورده، شادگردیدند. ۳۵ اما چون روز شد، والیان فراشان فرستاده،
گفتند: «آن دو شخص را رها نما.» ۳۶ آنگاه داروغه پولس را از این
سخنان آگاهانیدکه «والیان فرستاده‌اند تا رستگار شوید. پس الان بیرون
آمده، به سلامتی روانه شوید.» ۳۷ لیکن پولس بدیشان گفت: «ما را که
مردمان رومی می‌باشیم، آشکارا و بی‌حجت زده، به زندان انداختند. آیا
الان ما را به پنهانی بیرون می‌نمایند؟ نی بلکه خود آمده، ما را بیرون
بیاورند. ۳۸ پس فراشان این سخنان را به والیان گفتند و چون شنیدند که
رومی هستند بترسیدند ۳۹ و آمده، بدیشان التماس نموده، بیرون آوردندو
خواهش کردند که از شهر بروند. ۴۰ آنگاه اززندان بیرون آمده، به خانه
لیدیه شتافتند و بابرادران ملاقات نموده و ایشان را نصیحت کرده، روانه
شدند.

۱۷ و از امفپولس و اپلونیه گذشته، به تسالونیکی رسیدند که در
آنجا کنیسه یهود بود. ۲ پس پولس برحسب عادت خود، نزدایشان داخل
شده، در سه سبت با ایشان از کتاب مباحثه می‌کرد ۳ و واضح و مبین
می‌ساخت که «لازم بود مسیح زحمت بیند و از مردگان برخیزدو عیسی که
خبر او را به شما می‌دهم، این مسیح است.» ۴ و بعضی از ایشان قبول
کردند و با پولس و سیلاس متحد شدند و از یونانیان خداترس، گروهی
عظیم و از زنان شریف، عددی کثیر. ۵ امایهودیان بی‌ایمان حسد برده،
چند نفر اشرار ازبازاریها را برداشته، خلق را جمع کرده، شهر را به شورش
آوردند و به خانه یاسون تاخته، خواستندایشان را در میان مردم ببرند. ۶
و چون ایشان رانیافتند، یاسون و چند برادر را نزد حکام شهرکشیدند و
ندا می‌کردند که «آنانی که ربع مسکون را شورانیده‌اند، حال بدینجا
نیزآمده‌اند. ۷ و یاسون ایشان را پذیرفته است وهمه اینها برخلاف احکام
قیصر عمل می‌کنند وقایل بر این هستند که پادشاهی دیگر هست یعنی
عیسی.» ۸ پس خلق و حکام شهر را ازشنیدن این سخنان مضطرب
ساختند ۹ و ازیاسون و دیگران کفالت گرفته، ایشان را رهاکردند. ۱۰ اما
برادران بی‌درنگ در شب پولس وسیلاس را به سوی بیریه روانه کردند و
ایشان بدانجا رسیده، به کنیسه یهود درآمدند. ۱۱ و اینهااز اهل تسالونیکی
نجیب‌تر بودند، چونکه درکمال رضامندی کلام را پذیرفتند و هر روز کتب
را تفتیش می‌نمودند که آیا این همچنین است. ۱۲ پس بسیاری از ایشان
ایمان آوردند و از زنان شریف یونانیه و از مردان، جمعی عظیم. ۱۳ لیکن
چون یهودیان تسالونیکی فهمیدند که پولس در بیریه نیز به کلام خدا موعظه
می‌کند، درآنجا هم رفته، خلق را شورانیدند. ۱۴ در ساعت برادران پولس را
به سوی دریا روانه کردند ولی سیلاس با تیموتاوس در آنجا توقف نمودند.
۱۵ ورهنمایان پولس او را به اطینا آوردند و حکم برای سیلاس و تیموتاوس
گرفته که به زودی هرچه تمام تر به نزد او آیند، روانه شدند. ۱۶ اما چون
پولس در اطینا انتظار ایشان رامی کشید، روح او در اندرونش مضطرب
گشت چون دید که شهر از بتها پر است. ۱۷ پس درکنیسه با یهودیان و
خداپرستان و در بازار، هرروزه با هرکه ملاقات می‌کرد، مباحثه می‌نمود. ۱۸
اما بعضی از فلاسفه اپیکوریین و رواقیین با اوروبرو شده، بعضی می‌گفتند:
«این یاوه‌گو چه می‌خواهد بگوید؟» و دیگران گفتند: «ظاهر واعظ به
خدایان غریب است.» زیرا که ایشان را به عیسی و قیامت بشارت می‌داد.
۱۹ پس او راگرفته، به کوه مریخ بردند و گفتند: «آیا می‌توانیم یافت که این
تعلیم تازه‌ای که تو می‌گویی چیست؟ ۲۰ چونکه سخنان غریب به گوش
مامی رسانی. پس می‌خواهیم بدانیم از اینها چه مقصود است.» ۲۱ اما
جمیع اهل اطینا و غربای ساکن آنجا جز برای گفت و شنید درباره چیزهای
تازه فراغتی نمی داشتند. ۲۲ پس پولس در وسط کوه مریخ ایستاده، گفت:
«ای مردان اطینا، شما را از هر جهت بسیاردیندار یافته‌ام، ۲۳ زیرا چون سیر
کرده، معابدشما را نظاره می‌نمودم، مذبحی یافتم که بر آن، نام خدای
ناشناخته نوشته بود. پس آنچه را شماناشناخته می‌پرستید، من به شما اعلام
می‌نمایم. ۲۴ خدایی که جهان و آنچه در آن است آفرید، چونکه او مالک
آسمان و زمین است، درهیکلهای ساخته شده به‌دستها ساکن نمی باشد

۲۵ و از دست مردم خدمت کرده نمی شود که گویامحتاج چیزی باشد،
بلکه خود به همگان حیات ونفس و جمیع چیزها می‌بخشد. ۲۶ و هر
امت انسان را از یک خون ساخت تا بر تمامی روی زمین مسکن گیرند و
زمانهای معین و حدودمسکنهای ایشان را مقرر فرمود ۲۷ تا خدا را طلب
کنند که شاید او را تفحص کرده، بیابند، با آنکه ازهیچ‌یکی از ما دور
نیست. ۲۸ زیرا که در او زندگی و حرکت و وجود داریم چنانکه بعضی از
شعرای شما نیز گفته‌اند که از نسل او می‌باشیم. ۲۹ پس چون از نسل
خدا می‌باشیم، نشاید گمان برد که الوهیت شباهت دارد به طلا یا نقره یا
سنگ منقوش به صنعت یا مهارت انسان. ۳۰ پس خدا اززمانهای جهالت
چشم پوشیده، الان تمام خلق رادر هر جا حکم می‌فرماید که توبه کنند.
۳۱ زیرا روزی را مقرر فرمود که در آن ربع مسکون را به انصاف داوری
خواهد نمود به آن مردی که معین فرمود و همه را دلیل داد به اینکه او را از
مردگان برخیزانید.» ۳۲ چون ذکر قیامت مردگان شنیدند، بعضی استهزا
نمودند و بعضی گفتند مرتبه دیگر در این امر از تو خواهیم شنید. ۳۳ و
همچنین پولس ازمیان ایشان بیرون رفت. ۳۴ لیکن چند نفر بدوپیوسته
ایمان آوردند که ازجمله ایشان دیونیسیوس آریوپاغی بود و زنی که دامرس نام
داشت و بعضی دیگر با ایشان.

۱۸ و بعد از آن پولس از اطینا روانه شده، به قرنتس آمد. ۲ و مرد
یهودی اکیلا نام راکه مولدش پنطس بود و از ایطالیا تازه رسیده بودو زنش
پرسکله را یافت زیرا کلودیوس فرمان داده بود که همه یهودیان از روم بروند.
پس نزدایشان آمد. ۳ و چونکه با ایشان همپیشه بود، نزدایشان مانده،
به‌کار مشغول شد و کسب ایشان خیمه‌دوزی بود. ۴ و هر سبت در کنیسه
مکالمه کرده، یهودیان و یونانیان را مجاب می‌ساخت. ۵ اما چون سیلاس
و تیموتاوس از مکادونیه آمدند، پولس در روح مجبور شده، برای یهودیان
شهادت می‌داد که عیسی، مسیح است. ۶ ولی چون ایشان مخالفت
نموده، کفر می‌گفتند، دامن خود را بر ایشان افشانده، گفت: «خون شما
بر سرشما است. من بری هستم. بعد از این به نزد امت هامی روم.» ۷
پس از آنجا نقل کرده، به خانه شخصی یوستس نام خداپرست آمد که
خانه او متصل به کنیسه بود. ۸ اما کرسپس، رئیس کنیسه با تمامی اهل
بیتش به خداوند ایمان آوردند و بسیاری ازاهل قرنتس چون شنیدند، ایمان
آورده، تعمیدیافتند. ۹ شبی خداوند در رویا به پولس گفت: «ترسان مباش،
بلکه سخن بگو و خاموش مباش ۱۰ زیرا که من با تو هستم و هیچ‌کس
تو را اذیت نخواهد رسانید زیرا که مرا در این شهر خلق بسیار است.»
۱۱ پس مدت یک سال و شش ماه توقف نموده، ایشان را به کلام خدا
تعلیم می‌داد. ۱۲ اماچون غالیون والی اخائیه بود، یهودیان یکدل شده،
بر سر پولس تاخته، او را پیش مسند حاکم بردند ۱۳ و گفتند: «این
شخص مردم را اغوامی کند که خدا را برخلاف شریعت عبادت کنند.»
۱۴ چون پولس خواست حرف زند، غالیون گفت: «ای یهودیان اگر ظلمی
یا فسقی فاحش می‌بود، هر آینه شرط عقل می‌بود که متحمل شما بشوم.
۱۵ ولی چون مساله‌ای است درباره سخنان ونامها و شریعت شما، پس خود
بفهمید. من درچنین امور نمی خواهم داوری کنم.» ۱۶ پس ایشان را از
پیش مسند براند. ۱۷ و همه سوستانیس رئیس کنسیه را گرفته او را در
مقابل مسند والی بزدند و غالیون را از این امور هیچ پروانبود. ۱۸ اما پولس
بعد از آن روزهای بسیار در آنجاتوقف نمود پس برادران را وداع نموده، به
سوریه از راه دریا رفت و پرسکله و اکیلا همراه او رفتند. و درکنخریه موی
خود را چید چونکه نذر کرده بود. ۱۹ و چون به افسس رسید آن دو نفر را
درآنجا رها کرده، خود به کنیسه درآمده، با یهودیان مباحثه نمود. ۲۰
و چون ایشان خواهش نمودندکه مدتی با ایشان بماند، قبول نکرد ۲۱
بلکه ایشان را وداع کرده، گفت که «مرا به هر صورت باید عیدآینده را
در اورشلیم صرف کنم. لیکن اگر خدابخواهد، باز به نزد شما خواهم
برگشت.» پس ازافسس روانه شد. ۲۲ و به قیصریه فرود آمده (به اورشلیم)
رفت و کلیسا را تحیت نموده، به انطاکیه آمد. ۲۳ و مدتی در آنجا مانده،
باز به سفر توجه نمود و در ملک غلاطیه و فریجیه جابجا می‌گشت و
همه شاگردان را استوار می‌نمود. ۲۴ اما شخصی یهود اپلس نام از اهل
اسکندریه که مردی فصیح و در کتاب توانا بود، به افسس رسید. ۲۵ او
درطریق خداوند تربیت یافته و در روح سرگرم بوده، درباره خداوند به دقت
تکلم و تعلیم می‌نمود هرچند چز از تعمید یحیی اطلاعی نداشت. ۲۶
همان شخص در کنیسه به دلیری سخن آغاز کرد اما چون پرسکله و اکیلا
او راشنیدند، نزد خود آوردند و به دقت تمام طریق خدا را بدو آموختند. ۲۷
پس چون اوعزیمت سفر اخائیه کرد، برادران او راترغیب نموده، به شاگردان
سفارش نامه‌ای نوشتند که او را بپذیرند. و چون بدانجا رسیدآنانی را که به
وسیله فیض ایمان آورده بودند، اعانت بسیار نمود، ۲۸ زیرا به قوت تمام
بر یهوداقامه حجت می‌کرد و از کتب ثابت می‌نمود که عیسی، مسیح
است.

۱۹ و چون اپلس در قرنتس بود، پولس درنواحی بالا گردش کرده، به
افسس رسید. و در آنجا شاگرد چند یافته، ۲ بدیشان گفت: «آیا هنگامی
که ایمان آوردید، روح‌القدس را یافتید؟» به وی گفتند: «بلکه نشنیدیم که
روح‌القدس هست!» ۳ بدیشان گفت: «پس به چه چیز تعمید یافتید؟»
گفتند: «به تعمید یحیی.» ۴ پولس گفت: «یحیی البته تعمید توبه می‌داد
و به قوم می‌گفت به آن کسی‌که بعد از من می‌آید ایمان بیاورید یعنی
به مسیح عیسی.» ۵ چون این راشنیدند به نام خداوند عیسی تعمید
گرفتند، ۶ وچون پولس دست بر ایشان نهاد، روح‌القدس برایشان نازل شد
و به زبانها متکلم گشته، نبوت کردند. ۷ و جمله آن مردمان تخمین
دوازده نفربودند. ۸ پس به کنیسه درآمده، مدت سه ماه به دلیری سخن
می‌راند و در امور ملکوت خدا مباحثه می‌نمود و برهان قاطع می‌آورد. ۹ اما
چون بعضی سخت دل گشته، ایمان نیاوردند و پیش روی خلق، طریقت
را بد می‌گفتند، از ایشان کناره گزیده، شاگردان را جدا ساخت و هر
روزه درمدرسه شخصی طیرانس نام مباحثه می‌نمود. ۱۰ و بدینطور دو
سال گذشت بقسمی که تمامی اهل آسیا چه یهود و چه یونانی کلام
خداوندعیسی را شنیدند. ۱۱ و خداوند از دست پولس معجزات غیرمعتاد

به ظهور می‌رسانید، ۱۲ بطوری که از بدن او دستمالها و فوطه‌ها برده، بر مریضان می‌گذاردند و امراض از ایشان زایل می شد و ارواح پلید از ایشان اخراج می‌شدند. ۱۳ لیکن تنی چند از یهودیان سیاح عزیمه خوان بر آنانی که ارواح پلید داشتند، نام خداوند عیسی را خواندن گرفتند و می‌گفتند: «شما را به آن عیسی که پولس به او موعظه می‌کندقسم می‌دهیم!» ۱۴ و هفت نفر پسران اسکیوارئیس کهنه یهود این کار می‌کردند. ۱۵ اما روح خبیث در جواب ایشان گفت: «عیسی رامی شناسم و پولس را می‌دانم. لیکن شماکیستید؟» ۱۶ و آن مرد که روح پلید داشت برایشان جست و بر ایشان زورآور شده، غلبه یافت بحدی که از آن خانه عریان و مجروح فرار کردند. ۱۷ چون این واقعه بر جمیع یهودیان و یونانیان ساکن افسس مشهور گردید، خوف بر همه ایشان طاری گشته، نام خداوند عیسی را مکرم می‌داشتند. ۱۸ و بسیاری از آنانی که ایمان آورده بودند آمدند و به اعمال خود اعتراف کرده، آنها رافاش می‌نمودند. ۱۹ و جمعی از شعبده بازان کتب خویش را آورده، در حضور خلق سوزانیدند وچون قیمت آنها را حساب کردند، پنجاه هزاردرهم بود ۲۰ بدینطور کلام خداوند ترقی کرده قوت می‌گرفت. ۲۱ و بعد از تمام شدن این مقدمات، پولس درروح عزیمت کرد که از مکادونیه و اخائیه گذشته، به اورشلیم برود و گفت: «بعد از رفتنم به آنجا روم را نیز باید دید.» ۲۲ پس دو نفر از ملازمان خودیعنی تیموتاوس و ارسطوس را به مکادونیه روانه کرد و خود در آسیا چندی توقف نمود. ۲۳ در آن زمان هنگامه‌ای عظیم درباره طریقت بر پا شد. ۲۴ زیرا شخصی دیمیتریوس نام زرگر که تصاویربتکده ارطامیس از نقره می‌ساخت و بجهت صنعتگران نفع خطیر پیدا می‌نمود، ایشان را و دیگرانی که در چنین پیشه اشتغال می‌داشتند، ۲۵ فراهم آورده، گفت: «ای مردمان شما آگاه هستید که از این شغل، فراخی رزق ما است. ۲۶ ودیده و شنیده‌اید که نه‌تنها در افسس، بلکه تقریب در تمام آسیا این پولس خلق بسیاری را اغوانموده، منحرف ساخته است و می‌گوید اینهایی که به‌دستها ساخته می‌شوند، خدایان نیستند. ۲۷ پس خطر است که نه فقط کسب ما از میان رودبلکه این هیکل خدای عظیم ارطامیس نیز حقیرشمرده شود و عظمت وی که تمام آسیا و ربع مسکون او را می‌پرستند برطرف شود.» ۲۸ چون این را شنیدند، از خشم پر گشته، فریاد کرده، می‌گفتند که «بزرگ است ارطامیس افسسیان.» ۲۹ و تمامی شهر به شورش آمده، همه متفق به تماشاخانه تاختند و غایوس و ارسترخس را که از اهل مکادونیه و همراهان پولس بودند با خودمی کشیدند. ۳۰ اما چون پولس اراده نمود که به میان مردم درآید، شاگردان او را نگذاشتند. ۳۱ وبعضی از روسای آسیا که او را دوست می‌داشتند، نزد او فرستاده، خواهش نمودند که خود را به تماشاخانه نسپارد. ۳۲ و هر یکی صدایی علیحده می‌کردند زیرا که جماعت آشفته بود و اکثرنمی دانستند که برای چه جمع شده‌اند. ۳۳ پس اسکندر را از میان خلق کشیدند که یهودیان او راپیش انداختند و اسکندر به‌دست خود اشاره کرده، خواست برای خود پیش مردم حجت بیاورد. ۳۴ لیکن چون دانستند که یهودی است همه به یک آواز قریب به دو ساعت ندا می‌کردندکه «بزرگ است ارطامیس افسسیان.» ۳۵ پس از آن مستوفی شهر خلق را ساکت گردانیده، گفت: «ای مردان افسسی، کیست که نمی داند که شهر افسسیان ارطامیس خدای عظیم و آن صنمی را که از مشتری نازل شد پرستش می‌کند؟ ۳۶ پس چون این امور را نتوان انکار کرد، شما می‌باید آرام باشید و هیچ کاری به تعجیل نکنید. ۳۷ زیرا که این اشخاص را آوردید که نه تاراج کنندگان هیکل‌اند و نه به خدای شما بدگفته‌اند. ۳۸ پس هر گاه دیمیتریوس و همکاران وی ادعایی بر کسی دارند، ایام قضا مقرر است وداوران معین هستند. با همدیگر مرافعه باید کرد. ۳۹ و اگر در امری دیگر طالب چیزی باشید، درمحکمه شرعی فیصل خواهد پذیرفت. ۴۰ زیرادر خطریم که در خصوص فتنه امروز از مابازخواست شود چونکه هیچ علتی نیست که درباره آن عذری برای این ازدحام توانیم آورد.» ۴۱ این را گفته، جماعت را متفرق ساخت.

۲۰ و بعد از تمام شدن این هنگامه، پولس شاگردان را طلبیده، ایشان را وداع نمودو به سمت مکادونیه روانه شد. ۲ و در آن نواحی سیر کرده، اهل آنجا را نصیحت بسیار نمود و به یونانستان آمد. ۳ و سه ماه توقف نمود و چون عزم سفر سوریه کرد و یهودیان در کمین وی بودند، اراده نمود که از راه مکادونیه مراجعت کند. ۴ و سوپاترس از اهل بیریه و ارسترخس وسکندس از اهل تسالونیکی و غایوس از دربه وتیموتاوس و از مردم آسیا تیخیکس و تروفیمس تا به آسیا همراه او رفتند. ۵ و ایشان پیش رفته، درترواس منتظر ما شدند. ۶ و اما ما بعد از ایام فطیراز فیلپی به کشتی سوار شدیم و بعد از پنج روز به ترواس نزد ایشان رسیده، در آنجا هفت روزماندیم. ۷ و در اول هفته چون شاگردان بجهت شکستن نان جمع شدند و پولس در فردای آن روز عازم سفر بود، برای ایشان موعظه می‌کرد و سخن او تانصف شب طول کشید. ۸ و در بالاخانه‌ای که جمع بودیم چراغ بسیار بود. ۹ ناگاه جوانی که افتیخس نام داشت، نزد دریچه نشسته بود که خواب سنگین او را دربود و چون پولس کلام راطول می‌داد، خواب بر او مستولی گشته، از طبقه سوم به زیر افتاد و او را مرده برداشتند. ۱۰ آنگاه پولس به زیر آمده، بر او افتاد و وی را در آغوش کشیده، گفت: «مضطرب مباشید زیرا که جان اودر اوست.» ۱۱ پس بالا رفته و نان را شکسته، خورد و تا طلوع فجر گفتگوی بسیار کرده، همچنین روانه شد. ۱۲ و آن جوان را زنده بردند وتسلی عظیم پذیرفتند. ۱۳ اما ما به کشتی سوار شده، به اسوس پیش رفتیم که از آنجا می‌بایست پولس را برداریم که بدینطور قرار داد زیرا خواست تا آنجا پیاده رود. ۱۴ پس چون در اسوس او را ملاقات کردیم، او رابرداشته، به متیلینی آمدیم. ۱۵ و از آنجا به دریاکوچ کرده، روز دیگر به مقابل خیوس رسیدیم وروز سوم به ساموس وارد شدیم و در تروجیلیون توقف نموده، روز دیگر وارد میلیتس شدیم. ۱۶ زیرا که پولس عزیمت داشت که از محاذی افسس بگذرد، مبادا او را در آسیا درنگی پیداشود، چونکه تعجیل می‌کرد که اگر ممکن شود تاروز پنطیکاست به اورشلیم برسد. ۱۷ پس از میلیتس به افسس فرستاده، کشیشان کلیسا را طلبید. ۱۸ و چون به نزدش حاضر شدند، ایشان را گفت: «بر شما معلوم است که از روز اول که وارد آسیا شدم، چطور هر وقت با شما بسرمی

بردم؛ ۱۹ که با کمال فروتنی و اشکهای بسیار وامتحانهایی که از مکاید یهود بر من عارض می‌شد، به خدمت خداوند مشغول می‌بودم. ۲۰ وچگونه چیزی را از آنچه برای شما مفید باشد، دریغ نداشتم بلکه آشکارا و خانه به خانه شما رااخبار و تعلیم می‌نمودم. ۲۱ و به یهودیان ویونانیان نیز از توبه به سوی خدا و ایمان به خداوند ما عیسی مسیح شهادت می‌دادم. ۲۲ واینک الان در روح بسته شده، به اورشلیم می‌روم و از آنچه در آنجا بر من واقع خواهد شد، اطلاعی ندارم. ۲۳ جز اینکه روح‌القدس در هر شهرشهادت داده، می‌گوید که بندها و زحمات برایم مهیا است. ۲۴ لیکن این چیزها را به هیچ می‌شمارم، بلکه جان خود را عزیز نمی دارم تادور خود را به خوشی به انجام رسانم و آن خدمتی را که از خداوند عیسی یافته‌ام که به بشارت فیض خدا شهادت دهم. ۲۵ و الحال این رامی دانم که جمیع شما که در میان شما گشته و به ملکوت خدا موعظه کرده‌ام، دیگر روی مرانخواهید دید. ۲۶ پس امروز از شما گواهی می‌طلبم که من از خون همه بری هستم، ۲۷ زیراکه از اعلام نمودن شما به تمامی اراده خداکوتاهی نکردم. ۲۸ پس نگاه دارید خویشتن وتمامی آن گله را که روح‌القدس شما را بر آن اسقف مقرر فرمود تا کلیسای خدا را رعایت کنیدکه آن را به خون خود خریده است. ۲۹ زیرا من می‌دانم که بعد از رحلت من، گرگان درنده به میان شما درخواهند آمد که بر گله ترحم نخواهند نمود، ۳۰ و از میان خود شما مردمانی خواهندبرخاست که سخنان کج خواهند گفت تا شاگردان را در عقب خود بکشند. ۳۱ لهذا بیدار باشید و به یاد آورید که مدت سه سال شبانه‌روز از تنبیه نمودن هر یکی از شما با اشکها باز نایستادم. ۳۲ والحال‌ای برادران شما را به خدا و به کلام فیض اومی سپارم که قادر است شما را بنا کند و در میان جمیع مقدسین شما را میراث بخشد. ۳۳ نقره یاطلا یا لباس کسی را طمع نورزیدم، ۳۴ بلکه خودمی دانید که همین دستها در رفع احتیاج خود ورفقایم خدمت می‌کرد. ۳۵ این همه را به شمانمودم که می‌باید چنین مشقت کشیده، ضعفا رادستگیری نمایید و کلام خداوند عیسی را به‌خاطر دارید که او گفت دادن از گرفتن فرخنده‌تراست.» ۳۶ این بگفت و زانو زده، با همگی ایشان دعاکرد. ۳۷ و همه گریه بسیار کردند و بر گردن پولس آویخته، او را می‌بوسیدند. ۳۸ و بسیار متالم شدندخصوص بجهت آن سخنی که گفت: «بعد از این‌روی مرا نخواهید دید.» پس او را تا به کشتی مشایعت نمودند.

۲۱ و چون از ایشان هجرت نمودیم، سفردریا کردیم و به راه راست به کوس آمدیم و روز دیگر به رودس و از آنجا به پاترا. ۲ وچون کشتی‌ای یافتیم که عازم فینیقیه بود، بر آن سوار شده، کوچ کردیم. ۳ و قبرس را به نظرآورده، آن را به طرف چپ رها کرده، به سوی سوریه رفتیم و در صور فرود آمدیم زیرا که در آنجا می‌بایست بار کشتی را فرود آورند. ۴ پس شاگردی چند پیدا کرده، هفت روز در آنجاماندیم و ایشان به الهام روح به پولس گفتند که به اورشلیم نرود. ۵ و چون آن روزها را بسر بردیم، روانه گشتیم و همه با زنان و اطفال تا بیرون شهر مارا مشایعت نمودند و به کناره دریا زانو زده، دعاکردیم. ۶ پس یکدیگر را وداع کرده، به کشتی سوار شدیم و ایشان به خانه های خود برگشتند. ۷ و ما سفر دریا را به انجام رسانیده، از صور به پتولامیس رسیدیم و برادران را سلام کرده، باایشان یک روز ماندیم. ۸ در فردای آن روز، ازآنجا روانه شده، به قیصریه آمدیم و به خانه فیلپس مبشر که یکی از آن هفت بود درآمده، نزداو ماندیم. ۹ و او را چهار دختر باکره بود که نبوت می‌کردند. ۱۰ و چون روز چند در آنجا ماندیم، نبی‌ای آغابوس نام از یهودیه رسید، ۱۱ و نزد ما آمده، کمربند پولس را گرفته و دستها و پایهای خود رابسته، گفت: «روح‌القدس می‌گوید که یهودیان دراورشلیم صاحب این کمربند را به همینطور بسته، او را به‌دستهای امت‌ها خواهند سپرد.» ۱۲ پس چون این را شنیدیم، ما و اهل آنجا التماس نمودیم که به اورشلیم نرود. ۱۳ پولس جواب داد: «چه می‌کنید که گریان شده، دل مرا می‌شکنیدزیرا من مستعدم که نه فقط قید شوم بلکه تا دراورشلیم بمیرم به‌خاطر نام خداوند عیسی.» ۱۴ چون او نشنید خاموش شده، گفتیم: «آنچه اراده خداوند است بشود.» ۱۵ و بعد از آن ایام تدارک سفر دیده، متوجه اورشلیم شدیم. ۱۶ و تنی چند از شاگردان قیصریه همراه آمده، ما را نزد شخصی مناسون نام که از اهل قبرس و شاگرد قدیمی بود، آوردند تانزد او منزل نماییم. ۱۷ و چون وارد اورشلیم گشتیم، برادران ما رابه خشنودی پذیرفتند. ۱۸ و در روز دیگر، پولس ما را برداشته، نزد یعقوب رفت و همه کشیشان حاضر شدند. ۱۹ پس ایشان را سلام کرده، آنچه خدا بوسیله خدمت او در میان امت‌ها به عمل آورده بود، مفصلا گفت. ۲۰ ایشان چون این راشنیدند، خدا را تمجید نموده، به وی گفتند: «ای برادر، آگاه هستی که چند هزارها از یهودیان ایمان آورده‌اند و جمیع در شریعت غیورند: ۲۱ ودرباره تو شنیده‌اند که همه یهودیان را که در میان امت‌ها می‌باشند، تعلیم می‌دهی که از موسی انحراف نمایند و می‌گویی نباید اولاد خود رامختون ساخت و به سنن رفتار نمود. ۲۲ پس چه باید کرد؟ البته جماعت جمع خواهند شد زیراخواهند شنید که تو آمده‌ای. ۲۳ پس آنچه به توگوییم به عمل آور: چهار مرد نزد ما هستند که برایشان نذری هست. ۲۴ پس ایشان را برداشته، خود را با ایشان تطهیر نما و خرج ایشان را بده که سر خود را بتراشند تا همه بدانند که آنچه درباره تو شنیده‌اند اصلی ندارد بلکه خود نیز درمحافظت شریعت سلوک می‌نمایی. ۲۵ لیکن درباره آنانی که از امت‌ها ایمان آورده‌اند، مافرستادیم و حکم کردیم که از قربانی های بت وخون و حیوانات خفه شده و زنا پرهیز نمایند. ۲۶ پس پولس آن اشخاص را برداشته، روز دیگر با ایشان طهارت کرده، به هیکل درآمد و از تکمیل ایام طهارت اطلاع داد تا هدیه‌ای برای هر یک ازایشان بگذرانند. ۲۷ و چون هفت روز نزدیک به انجام رسید، یهودی‌ای چند از آسیا او را در هیکل دیده، تمامی قوم را به شورش آوردند و دست بر اوانداخته، ۲۸ فریاد برآوردند که «ای مردان اسرائیلی، امداد کنید! این است آن کس که برخلاف امت و شریعت و این مکان در هر جاهمه را تعلیم می‌دهد. بلکه یونانی‌ای چند را نیز به هیکل درآورده، این مکان مقدس را ملوث نموده است.» ۲۹ زیرا قبل از آن تروفیمس افسسی را باوی در شهر دیده بودند و مظنه داشتند که پولس او را به هیکل آورده بود. ۳۰ پس تمامی شهر به حرکت آمد و خلق

ازدحام کرده، پولس را گرفتند و از هیکل بیرون کشیدند و فی الفور درها را
بستند. ۳۱ و چون قصدقتل او می‌کردند، خبر به مین باشی سپاه رسید که
«تمامی اورشلیم به شورش آمده است.» ۳۲ اوبی درنگ سپاه و یوزباشی‌ها
را برداشته، بر سرایشان تاخت. پس ایشان به مجرد دیدن مین باشی و
سپاهیان، از زدن پولس دست برداشتند. ۳۳ چون مین باشی رسید، او را
گرفته، فرمان داد تا او را بدو زنجیر ببندند و پرسید که «این کیست و چه
کرده است؟» ۳۴ اما بعضی از آن گروه به سخنی و بعضی به سخنی دیگر
صدا می‌کردند. و چون او به‌سبب شورش، حقیقت امر رانتوانست فهمید،
فرمود تا او را به قلعه بیاورند. ۳۵ و چون به زینه رسید، اتفاق افتاد که
لشکریان به‌سبب ازدحام مردم او را برگرفتند، ۳۶ زیرا گروهی کثیر از خلق از
عقب او افتاده، صدا می‌زدند که «اورا هلاک کن!» ۳۷ چون نزدیک شد
که پولس را به قلعه درآورند، او به مین باشی گفت: آیا اجازت است که به
تو چیزی گویم؟ گفت: «آیا زبان یونانی رامی دانی؟ ۳۸ مگر تو آن مصری
نیستی که چندی پیش از این فتنه برانگیخته، چهار هزار مرد قتال رابه بیابان
برد؟» ۳۹ پولس گفت: «من مرد یهودی هستم از طرسوس قیلیقیه، شهری
که بی‌نام ونشان نیست و خواهش آن دارم که مرا اذن فرمایی تا به مردم
سخن گویم.» ۴۰ چون اذن یافت، بر زینه ایستاده، به‌دست خود به مردم
اشاره کرد؛ و چون آرامی کامل پیدا شد، ایشان را به زبان عبرانی مخاطب
ساخته، گفت.

۲۲ «ای برادران عزیز و پدران، حجتی را که الان پیش شما می‌آورم
بشنوید.» ۲ چون شنیدند که به زبان عبرانی با ایشان تکلم می‌کند، بیشتر
خاموش شدند. پس گفت: ۳ «من مرد یهودی هستم، متولد طرسوس
قیلیقیه، اما تربیت یافته بودم در این شهر درخدمت غمالائیل و در دقایق
شریعت اجدادمتعلم شده، درباره خدا غیور می‌بودم، چنانکه همگی شما
امروز می‌باشید. ۴ و این طریقت را تابه قتل مزاحم می‌بودم به نوعی که
مردان و زنان رابند نهاده، به زندان می‌انداختم، ۵ چنانکه رئیس کهنه و
تمام اهل شورا به من شهادت می‌دهند که از ایشان نامه‌ها برای برادران
گرفته، عازم دمشق شدم تا آنانی را نیز که در آنجا باشند قید کرده، به
اورشلیم آورم تا سزا یابند. ۶ و در اثنای راه، چون نزدیک به دمشق رسیدم،
قریب به ظهر ناگاه نوری عظیم از آسمان گرد من درخشید. ۷ پس بر زمین
افتاده، هاتفی را شنیدم که به من می‌گوید: "ای شاول، ای شاول، چرا بر
من جفا می‌کنی؟" ۸ من جواب دادم: "خداوندا تو کیستی؟" او مرا
گفت: "من آن عیسی ناصری هستم که تو بر وی جفامی کنی." ۹ و
همراهان من نور را دیده، ترسان گشتند ولی آواز آن کس را که با من
سخن گفت نشنیدند. ۱۰ گفتم: "خداوندا چه کنم؟" خداوندمرا گفت:
"برخاسته، به دمشق برو که در آنجا تو رامطلع خواهند ساخت از آنچه
برایت مقرر است که بکنی." ۱۱ پس چون از سطوت آن نور نابیناگشتم،
رفقایم دست مرا گرفته، به دمشق رسانیدند. ۱۲ آنگاه شخصی متقی
بحسب شریعت، حنانیا نام که نزد همه یهودیان ساکن آنجا نیکنام بود،
۱۳ به نزد من آمده و ایستاده، به من گفت: "ای برادر شاول، بینا شو"
که در همان ساعت بر وی نگریستم. ۱۴ او گفت: "خدای پدران ما تو را
برگزید تا اراده او را بدانی و آن عادل را ببینی و از زبانش سخنی بشنوی.
۱۵ زیرااز آنچه دیده و شنیده‌ای نزد جمیع مردم شاهد براو خواهی شد. ۱۶
و حال چرا تاخیر می‌نمایی؟ برخیز و تعمید بگیر و نام خداوند را خوانده،
خود را از گناهانت غسل ده." ۱۷ و چون به اورشلیم برگشته، در هیکل
دعا می‌کردم، بیخودشدم. ۱۸ پس او را دیدم که به من می‌گوید: "بشتاب
و از اورشلیم به زودی روانه شو زیرا که شهادت تو را در حق من نخواهند
پذیرفت." ۱۹ من گفتم: "خداوندا، ایشان می‌دانند که من در هرکنیسه
مومنین تو را حبس کرده، می‌زدم؛ ۲۰ وهنگامی که خون شهید تو استیفان
را می‌ریختند، من نیز ایستاده، رضا بدان دادم و جامه های قاتلان او را
نگاه می‌داشتم." ۲۱ او به من گفت: "روانه شوزیرا که من تو را به سوی
امت های بعیدمی فرستم.» ۲۲ پس تا این سخن بدو گوش گرفتند؛ آنگاه
آواز خود را بلند کرده، گفتند: «چنین شخص را ازروی زمین بردار که
زنده ماندن او جایز نیست!» ۲۳ و چون غوغا نموده و جامه های خود
راافشانده، خاک به هوا می‌ریختند، ۲۴ مین باشی فرمان داد تا او را به قلعه
درآوردند و فرمود که اورا به تازیانه امتحان کنند تا بفهمد که به چه سبب
اینقدر بر او فریاد می‌کردند. ۲۵ و وقتی که او را به ریسمانها می‌بستند،
پولس به یوزباشی‌ای که حاضر بود گفت: «آیا بر شما جایز است که مردی
رومی را بی‌حجت هم تازیانه زنید؟» ۲۶ چون یوزباشی این را شنید، نزد مین
باشی رفته، او راخبر داده، گفت: «چه می‌خواهی بکنی زیرا این شخص
رومی است؟» ۲۷ پس مین باشی آمده، به وی گفت: «مرا بگو که تو
رومی هستی؟» گفت: «بلی!» ۲۸ مین باشی جواب داد: «من این حقوق
رابه مبلغی خطیر تحصیل کردم!» پولس گفت: «امامن در آن مولود شدم.»
۲۹ در ساعت آنانی که قصد تفتیش او داشتند، دست از او برداشتند ومین
باشی ترسان گشت چون فهمید که رومی است از آن سبب که او را بسته
بود. ۳۰ بامدادان چون خواست درست بفهمد که یهودیان به چه علت
مدعی او می‌باشند، او را از زندان بیرون آورده، فرمود تا روسای کهنه و
تمامی اهل شوراحاضر شوند و پولس را پایین آورده، در میان ایشان برپا
داشت.

۲۳ پس پولس به اهل شورا نیک نگریسته، گفت: «ای برادران، من تا
امروز با کمال ضمیر صالح در خدمت خدا رفتار کرده‌ام.» ۲ آنگاه حنانیا،
رئیس کهنه، حاضران را فرمودتا به دهانش زنند. ۳ پولس بدو گفت: «خدا
تو راخواهد زد، ای دیوار سفیدشده! تو نشسته‌ای تامرا برحسب شریعت
داوری کنی و به ضدشریعت حکم به زدنم می‌کنی؟» ۴ حاضران گفتند:
«آیا رئیس کهنه خدا را دشنام می‌دهی؟» ۵ پولس گفت: «ای برادران،
ندانستم که رئیس کهنه است، زیرا مکتوب است حاکم قوم خود رابد
مگوی.» ۶ چون پولس فهمید که بعضی از صدوقیان وبعضی از فریسیانند،
در مجلس ندا درداد که «ای برادران، من فریسی، پسر فریسی هستم و
برای امید و قیامت مردگان از من بازپرس می‌شود.» ۷ چون این را گفت،
در میان فریسیان و صدوقیان منازعه برپا شد و جماعت دو فرقه شدند، ۸

زیراکه صدوقیان منکر قیامت و ملائکه و ارواح هستند لیکن فریسیان قائل به هر دو. ۹ پس غوغای عظیم برپا شد و کاتبان از فرقه فریسیان برخاسته مخاصمه نموده، می‌گفتند که «در این شخص هیچ بدی نیافته‌ایم و اگر روحی یا فرشته‌ای با او سخن گفته باشد با خدا جنگ نبایدنمود.» ۱۰ و چون منازعه زیادتر می‌شد، مین باشی ترسید که مبادا پولس را بدرند. پس فرمود تاسپاهیان پایین آمده، او را از میانشان برداشته، به قلعه درآوردند. ۱۱ و در شب همان روز خداوند نزد او آمده، گفت: «ای پولس خاطر جمع باش زیرا چنانکه دراورشلیم در حق من شهادت دادی، همچنین بایددر روم نیز شهادت دهی.» ۱۲ و چون روز شد، یهودیان با یکدیگر عهدبسته، بر خویشتن لعن کردند که تا پولس رانکشند، نخورند و ننوشند. ۱۳ و آنانی که درباره این، همقسم شدند، زیاده از چهل نفر بودند. ۱۴ اینها نزد روسای کهنه و مشایخ رفته، گفتند: «بر خویشتن لعنت سخت کردیم که تا پولس رانکشیم چیزی نچشیم. ۱۵ پس الان شما با اهل شورا، مین باشی را اعلام کنید که او را نزد شمابیاورد که گویا اراده دارید در احوال او نیکوترتحقیق نمایید؛ و ما حاضر هستیم که قبل ازرسیدنش او را بکشیم.» ۱۶ اما خواهرزاده پولس از کمین ایشان اطلاع یافته، رفت و به قلعه درآمده، پولس را آگاهانید. ۱۷ پولس یکی ازیوزباشیان را طلبیده، گفت: «این جوان را نزدمین باشی ببر زیرا خبری دارد که به او بگوید.» ۱۸ پس او را برداشته، به حضور مین باشی رسانیده، گفت: «پولس زندانی مرا طلبیده، خواهش کرد که این جوان را به خدمت تو بیاورم، زیرا چیزی داردکه به تو عرض کند.» ۱۹ پس مین باشی دستش راگرفته، به خلوت برد و پرسید: «چه چیز است که می خواهی به من خبر دهی؟» ۲۰ عرض کرد: «یهودیان متفق شده‌اند که از تو خواهش کنند تاپولس را فردا به مجلس شورا درآوری که گویااراده دارند در حق او زیادتر تفتیش نمایند. ۲۱ پس خواهش ایشان را اجابت مفرما زیرا که بیشتر از چهل نفر از ایشان در کمین وی‌اند و به سوگند عهد بسته‌اند که تا او را نکشند چیزی نخورند و نیاشامند و الان مستعد و منتظر وعده تو می‌باشند.» ۲۲ مین باشی آن جوان را مرخص فرموده، قدغن نمود که «به هیچ‌کس مگو که مرا ازاین راز مطلع ساختی.» ۲۳ پس دو نفر از یوزباشیان را طلبیده، فرمودکه «دویست سپاهی و هفتاد سوار و دویست نیزه‌دار در ساعت سوم از شب حاضر سازید تا به قیصریه بروند؛ ۲۴ و مرکبی حاضر کنید تا پولس را سوار کرده، او را به سلامتی به نزد فیلکس والی برسانند.» ۲۵ و نامه‌ای بدین مضمون نوشت: ۲۶ «کلودیوس لیسیاس، به والی گرامی فیلکس سلام می‌رساند. ۲۷ یهودیان این شخص را گرفته، قصد قتل او داشتند. پس با سپاه رفته، او را ازایشان گرفتم، چون دریافت کرده بودم که رومی است. ۲۸ و چون خواستم بفهمم که به چه سبب بروی شکایت می‌کنند، او را به مجلس ایشان درآوردم. ۲۹ پس یافتم که در مسائل شریعت خود از او شکایت می‌دارند، ولی هیچ شکوه‌ای مستوجب قتل یا بند نمی دارند. ۳۰ و چون خبریافتم که یهودیان قصد کمین سازی برای او دارند، بی‌درنگ او را نزد تو فرستادم و مدعیان او را نیزفرمودم تا در حضور تو بر او ادعا نمایندوالسلام.» ۳۱ پس سپاهیان چنانکه مامور شدند، پولس را در شب برداشته، به انتیپاتریس رسانیدند. ۳۲ و بامدادان سواران را گذاشته که با او بروند، خود به قلعه برگشتند. ۳۳ و چون ایشان وارد قیصریه شدند، نامه را به والی سپردند و پولس را نیز نزد اوحاضر ساختند. ۳۴ پس والی نامه را ملاحظه فرموده، پرسید که از کدام ولایت است. چون دانست که از قیلیقیه است، ۳۵ گفت: «چون مدعیان تو حاضر شوند، سخن تو را خواهم شنید.» و فرمود تا او را در سرای هیرودیس نگاه دارند.

۲۴ و بعد از پنج روز، حنانیای رئیس کهنه با مشایخ و خطیبی ترتلس نام رسیدندو شکایت از پولس نزد والی آوردند. ۲ و چون اورا احضار فرمود، ترتلس آغاز ادعا نموده، گفت: چون از وجود تو در آسایش کامل هستیم واحسانات عظیمه از تدابیر تو بدین قوم رسیده است، ای فیلکس گرامی، ۳ در هر جا و در هروقت این را در کمال شکرگذاری می‌پذیریم. ۴ ولیکن تا تو را زیاده مصدع نشوم، مستدعی هستم که از راه نوازش مختصر عرض ما را بشنوی. ۵ زیرا که این شخص را مفسد و فتنه انگیز یافته‌ایم در میان همه یهودیان ساکن ربع مسکون و ازپیشوایان بدعت نصاری. ۶ و چون او خواست هیکل را ملوث سازد، او را گرفته، اراده داشتیم که به قانون شریعت خود بر او داوری نماییم. ۷ ولی لیسیاس مین باشی آمده، او را به زور بسیار ازدستهای ما بیرون آورد، ۸ و فرمود تا مدعیانش نزد تو حاضر شوند؛ و از او بعد از امتحان می‌توانی دانست حقیقت همه این اموری که ما براو ادعا می‌کنیم.» ۹ و یهودیان نیز با او متفق شده گفتند که چنین است. ۱۰ چون والی به پولس اشاره نمود که سخن بگوید، او جواب داد: «از آن رو که می‌دانم سالهای بسیار است که تو حاکم این قوم می‌باشی، به خشنودی وافر حجت درباره خود می‌آورم. ۱۱ زیرا تو می‌توانی دانست که زیاده از دوازده روز نیست که من برای عبادت به اورشلیم رفتم، ۱۲ و مرا نیافتند که در هیکل با کسی مباحثه کنم ونه در کنایس یا شهرکه خلق را به شورش آورم. ۱۳ و هم آنچه الان بر من ادعا می‌کنند، نمی توانندااثبات نمایند. ۱۴ لیکن این را نزد تو اقرار می‌کنم که به طریقتی که بدعت می‌گویند، خدای پدران را عبادت می‌کنم و به آنچه در تورات و انبیامکتوب است معتقدم، ۱۵ و به خدا امیدوارم چنانکه ایشان نیز قبول دارند که قیامت مردگان ازعادلان و ظالمان نیز خواهد شد. ۱۶ و خود را دراین امر ریاضت می‌دهم تا پیوسته ضمیر خود رابه سوی خدا و مردم بی‌لغزش نگاه دارم. ۱۷ و بعداز سالهای بسیار آمدم تا صدقات و هدایا برای قوم خود بیاورم. ۱۸ و در این امور چند نفر ازیهودیان آسیا مرا در هیکل مطهر یافتند بدون هنگامه یا شورشی. ۱۹ و ایشان می‌بایست نیز دراینجا نزد تو حاضر شوند تا اگر حرفی بر من دارندادعا کنند. ۲۰ یا اینان خود بگویند اگر گناهی ازمن یافتند وقتی که در حضور اهل شورا ایستاده بودم، ۲۱ مگر آن یک سخن که در میان ایشان ایستاده، بدان ندا کردم که درباره قیامت مردگان ازمن امروز پیش شما بازپرس می‌شود.» ۲۲ آنگاه فیلکس چون از طریقت نیکوترآگاهی داشت، امر ایشان را تاخیر انداخته، گفت: «چون لیسیاس مین باشی آید، حقیقت امر شما را دریافت خواهم کرد.» ۲۳ پس یوزباشی را فرمان داد تا پولس را نگاه دارد و او را آزادی دهد

واحدی از خویشانش را از خدمت و ملاقات اومنع نکند. ۲۴ و بعد از روزی چند فیلکس با زوجه خود درسلا که زنی یهودی بود، آمده پولس راطلبیده، سخن او را درباره ایمان مسیح شنید. ۲۵ وچون او درباره عدالت و پرهیزکاری وداوری آینده خطاب می‌کرد، فیلکس ترسان گشته، جواب داد که «الحال برو چون فرصت کنم تو راباز خواهم خواند.» ۲۶ و نیز امید می‌داشت که پولس او را نقدی بدهد تا او را آزاد سازد و از این جهت مکرر وی را خواسته، با او گفتگو می‌کرد. ۲۷ اما بعد از انقضای دو سال، پورکیوس فستوس، خلیفه ولایت فیلکس شد و فیلکس چون خواست بر یهود منت نهد، پولس را در زندان گذاشت.

۲۵ پس چون فستوس به ولایت خودرسید، بعد از سه روز از قیصریه به اورشلیم رفت. ۲ و رئیس کهنه و اکابر یهود نزد اوبر پولس ادعا کردند و بدو التماس نموده، ۳ منتی بر وی خواستند تا او را به اورشلیم بفرستد و درکمین بودند که او را در راه بکشند. ۴ اما فستوس جواب داد که «پولس را باید در قیصریه نگاه داشت»، زیرا خود اراده داشت به زودی آنجابرود. ۵ و گفت: «پس کسانی از شما که می‌توانندهمراه بیایند تا اگر چیزی در این شخص یافت شود، بر او ادعا نمایند.» ۶ و چون بیشتر از ده روز در میان ایشان توقف کرده بود، به قیصریه آمد و بامدادان بر مسندحکومت برآمده، فرمود تا پولس را حاضر سازند. ۷ چون او حاضر شد، یهودیانی که از اورشلیم آمده بودند، به گرد او ایستاده، شکایتهای بسیار وگران بر پولس آوردند ولی اثبات نتوانستند کرد. ۸ او جواب داد که «نه به شریعت یهود و نه به هیکل و نه به قیصر هیچ گناه کرده‌ام.» ۹ اما چون فستوس خواست بر یهود منت نهد، در جواب پولس گفت: «آیا می‌خواهی به اورشلیم آیی تا درآنجا در این امور به حضور من حکم شود؟» ۱۰ پولس گفت: «در محکمه قیصر ایستاده‌ام که درآنجا می‌باید محاکمه من بشود. به یهود هیچ ظلمی نکرده‌ام، چنانکه تو نیز نیکو می‌دانی. ۱۱ پس هر گاه ظلمی یا عملی مستوجب قتل کرده باشم، از مردن دریغ ندارم. لیکن اگر هیچ‌یک ازاین شکایتهایی که اینها بر من می‌آورند اصلی ندارد، کسی نمی تواند مرا به ایشان سپارد. به قیصر رفع دعوی می‌کنم.» ۱۲ آنگاه فستوس بعداز مکالمه با اهل شورا جواب داد: «آیا به قیصررفع دعوی کردی؟ به حضور قیصر خواهی رفت.» ۱۳ و بعد از مرور ایام چند، اغریپاس پادشاه وبرنیکی برای تحیت فستوس به قیصریه آمدند. ۱۴ و چون روزی بسیار در آنجا توقف نمودند، فستوس برای پادشاه، مقدمه پولس را بیان کرده، گفت: «مردی است که فیلکس او را در بند گذاشته است، ۱۵ که درباره او وقتی که به اورشلیم آمدم، روسای کهنه و مشایخ یهود مرا خبر دادند وخواهش نمودند که بر او داوری شود. ۱۶ درجواب ایشان گفتم که رومیان را رسم نیست که احدی را بسپارند قبل از آنکه مدعی علیه مدعیان خود را روبرو شود و او را فرصت دهند که ادعای ایشان را جواب گوید. ۱۷ پس چون ایشان دراینجا جمع شدند، بی‌درنگ در روز دوم بر مسندنشسته، فرمودم تا آن شخص را حاضر کردند. ۱۸ و مدعیانش برپا ایستاده، از آنچه من گمان می‌بردم هیچ ادعا بر وی نیاوردند. ۱۹ بلکه مساله‌ای چند بر او ایراد کردند درباره مذهب خود و در حق عیسی نامی که مرده است و پولس می‌گوید که او زنده است. ۲۰ و چون من در این‌گونه مسایل شک داشتم، از او پرسیدم که "آیامی خواهی به اورشلیم بروی تا در آنجا این مقدمه فیصل پذیرد؟" ۲۱ ولی چون پولس رفع دعوی کرد که برای محاکمه اوغسطس محفوظ ماند، فرمان دادم که او را نگاه بدارند تا او را به حضورقیصر روانه نمایم.» ۲۲ اغریپاس به فستوس گفت: «من نیزمی خواهم این شخص را بشنوم.» گفت: «فردا اورا خواهی شنید.» ۲۳ پس بامدادان چون اغریپاس و برنیکی باحشمتی عظیم آمدند و به دارالاستماع بامین باشیان و بزرگان شهر داخل شدند، به فرمان فستوس پولس را حاضر ساختند. ۲۴ آنگاه فستوس گفت: «ای اغریپاس پادشاه، وای همه مردمانی که نزد ما حضور دارید، این شخص رامی بینید که درباره او تمامی جماعت یهود چه دراورشلیم و چه در اینجا فریاد کرده، از من خواهش نمودند که دیگر نباید زیست کند. ۲۵ ولیکن چون من دریافتم که او هیچ عملی مستوجب قتل نکرده است و خود به اوغسطس رفع دعوی کرد، اراده کردم که او را بفرستم. ۲۶ و چون چیزی درست ندارم که درباره او به خداوندگار مرقوم دارم، از این جهت او را نزد شما و علی الخصوص در حضور توای اغریپاس پادشاه آوردم تا بعد از تفحص شاید چیزی یافته بنگارم. ۲۷ زیرا مراخلاف عقل می‌نماید که اسیری را بفرستم وشکایتهایی که بر اوست معروض ندارم.»

۲۶ اغریپاس به پولس گفت: «مرخصی که کیفیت خود را بگویی.» ۲ که «ای اغریپاس پادشاه، سعادت خود را در این می‌دانم که امروز درحضور تو حجت بیاورم، درباره همه شکایتهایی که یهود از من می‌دارند. ۳ خصوص چون تو درهمه رسوم و مسایل یهود عالم هستی، پس از تومستدعی آنم که تحمل فرموده، مرا بشنوی. ۴ رفتار مرا از جوانی چونکه از ابتدا در میان قوم خود در اورشلیم بسر می‌بردم، تمامی یهودمی دانند ۵ و مرا از اول می‌شناسند هر گاه بخواهند شهادت دهند که به قانون پارساترین فرقه دین خود فریسی می‌بودم. ۶ والحال به‌سبب امید آن وعده‌ای که خدا به اجداد ما داد، بر من ادعا می‌کنند. ۷ و حال آنکه دوازده سبط ماشبانه‌روز بجد و جهد عبادت می‌کنند محض امید تحصیل همین وعده که بجهت همین امید، ای اغریپاس پادشاه، یهود بر من ادعا می‌کنند. ۸ «شما چرا محال می‌پندارید که خدا مردگان را برخیزاند؟ ۹ من هم در خاطر خود می‌پنداشتم که به نام عیسی ناصری مخالفت بسیار کردن واجب است، ۱۰ چنانکه در اورشلیم هم کردم واز روسای کهنه قدرت یافته، بسیاری از مقدسین را در زندان حبس می‌کردم و چون ایشان را می کشتند، در فتوا شریک می‌بودم. ۱۱ و در همه کنایس بارها ایشان را زحمت رسانیده، مجبورمی ساختم که کفر گویند و بر ایشان به شدت دیوانه گشته تا شهرهای بعید تعاقب می‌کردم. ۱۲ در این میان هنگامی که با قدرت و اجازت ازروسای کهنه به دمشق می‌رفتم، ۱۳ در راه، ای پادشاه، در وقت ظهر نوری را از آسمان دیدم، درخشنده تر از خورشید که در دور من و رفقایم تابید. ۱۴ و چون همه بر زمین افتادیم، هاتفی راشنیدم که مرا به زبان عبرانی مخاطب ساخته،

گفت: ‘‘ای شاول، شاول، چرا بر من جفا می‌کنی؟ تو را بر میخها لگد
زدن دشوار است.’’ ۱۵ من گفتم: ‘‘خداوندا تو کیستی؟’’ گفت: ‘‘من
عیسی هستم که تو بر من جفا می‌کنی. ۱۶ و لیکن برخاسته، بر پاهایست
زیرا که بر تو ظاهر شدم تا تو را خادم وشاهد مقرر گردانم بر آن چیزهایی که
مرا در آنهادیده‌ای و بر آنچه به تو در آن ظاهر خواهم شد. ۱۷ و تو را
رهایی خواهم داد از قوم و از امت هایی که تو را به نزد آنها خواهم فرستاد،
۱۸ تا چشمان ایشان را باز کنی تا از ظلمت به سوی نور و ازقدرت شیطان
به‌جانب خدا برگردند تا آمرزش گناهان و میراثی در میان مقدسین بوسیله
ایمانی که بر من است بیابند.’’ ۱۹ آن وقت‌ای اغریپاس پادشاه، رویای
آسمانی را نافرمانی نورزیدم. ۲۰ بلکه نخست آنانی را که در دمشق بودند و
در اورشلیم و درتمامی مرز و بوم یهودیه و امت‌ها را نیز اعلام می‌نمودم که
توبه کنند و به سوی خدا بازگشت نمایند و اعمال لایقه توبه را به‌جا آورند.
۲۱ به‌سبب همین امور یهود مرا در هیکل گرفته، قصد قتل من کردند. ۲۲
اما از خدا اعانت یافته، تا امروزباقی ماندم و خرد و بزرگ را اعلام می‌نمایم
وحرفی نمی گویم، جز آنچه انبیا و موسی گفتند که می‌بایست واقع شود،
۲۳ که مسیح می‌بایست زحمت بیند و نوبر قیامت مردگان گشته، قوم
وامت‌ها را به نور اعلام نماید.» ۲۴ چون او بدین سخنان، حجت خود
رامی آورد، فستوس به آواز بلند گفت: «ای پولس دیوانه هستی! کثرت علم
تو را دیوانه کرده است!» ۲۵ گفت: «ای فستوس گرامی، دیوانه نیستم
بلکه سخنان راستی و هوشیاری را می‌گویم. ۲۶ زیراپادشاهی که در حضور
او به دلیری سخن می‌گویم، از این امور مطلع است، چونکه مرا یقین است
که هیچ‌یک از این مقدمات بر او مخفی نیست، زیرا که این امور در خلوت
واقع نشد. ۲۷ ای اغریپاس پادشاه، آیا به انبیا ایمان آورده‌ای؟ می‌دانم که
ایمان داری!» ۲۸ اغریپاس به پولس گفت: «به قلیل ترغیب می‌کنی که من
مسیحی بگردم؟» ۲۹ پولس گفت: «از خداخواهش می‌داشتم یا به قلیل یا
به کثیر، نه‌تنها توبلکه جمیع این اشخاصی که امروز سخن مرامی شنوند
مثل من گردند، جز این زنجیرها!» ۳۰ چون این را گفت، پادشاه و والی
و برنیکی وسایر مجلسیان برخاسته، ۳۱ رفتند و با یکدیگرگفتگو کرده،
گفتند: «این شخص هیچ عملی مستوجب قتل یا حبس نکرده است.»
۳۲ واغریپاس به فستوس گفت: «اگر این مرد به قیصررفع دعوی خود نمی
کرد، او را آزاد کردن ممکن می‌بود.»

۲۷ چون مقرر شد که به ایطالیا برویم، پولس و چند زندانی دیگر را به
یوزباشی از سپاه اغسطس که یولیوس نام داشت، سپردند. ۲ و به کشتی
ادرامیتینی که عازم بنادرآسیا بود، سوار شده، کوچ کردیم و ارسترخس ازاهل
مکادونیه از تسالونیکی همراه ما بود. ۳ روزدیگر به صیدون فرود آمدیم و
یولیوس با پولس ملاطفت نموده، او را اجازت داد که نزد دوستان خود رفته،
از ایشان نوازش یابد. ۴ و از آنجا روانه شده، زیر قبرس گذشتیم زیرا که باد
مخالف بود. ۵ و از دریای کنار قیلیقیه و پمفلیه گذشته، به میرای لیکیه
رسیدیم ۶ در آنجا یوزباشی کشتی اسکندریه را یافت که به ایطالیا می‌رفت
و ما را برآن سوار کرد. ۷ و چند روز به آهستگی رفته، به قنیدس به مشقت
رسیدیم و چون باد مخالف مامی بود، در زیر کریت نزدیک سلمونی راندیم،
۸ وبه دشواری از آنجا گذشته، به موضعی که به بنادرحسنه مسمی و قریب
به شهر لسائیه است رسیدیم. ۹ و چون زمان منقضی شد و در این وقت
سفردریا خطرناک بود، زیرا که ایام روزه گذشته بود، ۱۰ پولس ایشان را
نصیحت کرده، گفت: «ای مردمان، می‌بینم که در این سفر ضرر و
خسران بسیار پیدا خواهد شد، نه فقط بار و کشتی را بلکه جانهای ما را
نیز.» ۱۱ ولی یوزباشی ناخدا وصاحب کشتی را بیشتر از قول پولس اعتنا
نمود. ۱۲ و چون آن بندر نیکو نبود که زمستان را در آن بسر برند، اکثر
چنان مصلحت دانستند که از آنجا نقل کنند تا اگر ممکن شود خود را به
فینیکسس رسانیده، زمستان را در آنجا بسر برند که آن بندری است از
کریت مواجه مغرب جنوبی ومغرب شمالی. ۱۳ و چون نسیم جنوبی وزیدن
گرفت، گمان بردند که به مقصد خویش رسیدند. پس لنگر برداشتیم و
از کناره کریت گذشتیم. ۱۴ لیکن چیزی نگذشت که بادی شدید که
آن رااورکلیدون می‌نامند از بالای آن زدن گرفت. ۱۵ درساعت کشتی
ربوده شده، رو به سوی باد نتوانست نهاد. پس آن را از دست داده،
بی‌اختیار رانده شدیم. ۱۶ پس در زیر جزیره‌ای که کلودی نام داشت،
دوان دوان رفتیم و به دشواری زورق را درقبض خود آوردیم. ۱۷ و آن را
برداشته و معونات را استعمال نموده، کمر کشتی را بستند و چون ترسیدند
که به ریگزار سیرتس فرو روند، حبال کشتی را فرو کشیدند و همچنان
رانده شدند. ۱۸ وچون طوفان بر ما غلبه می‌نمود، روز دیگر، بارکشتی را
بیرون انداختند. ۱۹ و روز سوم به‌دستهای خود آلات کشتی را به دریا
انداختیم. ۲۰ و چون روزهای بسیار آفتاب و ستارگان راندیدند و طوفانی
شدید بر ما می‌افتاد، دیگر هیچ امید نجات برای ما نماند. ۲۱ و بعد
از گرسنگی بسیار، پولس در میان ایشان ایستاده، گفت: «ای مردمان،
نخست می‌بایست سخن مرا پذیرفته، از کریت نقل نکرده باشید تا این ضرر
و خسران را نبینید. ۲۲ اکنون نیزشما را نصیحت می‌کنم که خاطرجمع
باشید زیراکه هیچ ضرری به‌جان یکی از شما نخواهد رسیدمگر به کشتی.
۲۳ زیرا که دوش، فرشته آن خدایی که از آن او هستم و خدمت او را
می‌کنم، به من ظاهر شده، ۲۴ گفت: ‘‘ای پولس ترسان مباش زیرابايد تو
در حضور قیصر حاضر شوی. و اینک خدا همه همسفران تو را به تو
بخشیده است.’’ ۲۵ پس‌ای مردمان خوشحال باشید زیرا ایمان دارم که به
همانطور که به من گفت، واقع خواهدشد. ۲۶ لیکن باید در جزیره‌ای
بیفتیم.» ۲۷ و چون شب چهاردهم شد و هنوز دردریای ادریا به هر سو
رانده می‌شدیم، در نصف شب ملاحان گمان بردند که خشکی نزدیک
است. ۲۸ پس پیمایش کرده، بیست قامت یافتند. وقدری پیشتر رفته، باز
پیمایش کرده، پانزده قامت یافتند. ۲۹ و چون ترسیدند که به صخره‌ها
بیفتیم، از پشت کشتی چهار لنگر انداخته، تمنا می‌کردندکه روز شود.
۳۰ اما چون ملاحان قصد داشتند که از کشتی فرار کنند و زورق را به
دریا انداختند به بهانه‌ای که لنگرها را از پیش کشتی بکشند، ۳۱ پولس
یوزباشی و سپاهیان را گفت: «اگر اینهادر کشتی نمانند، نجات شما
ممکن نباشد.» ۳۲ آنگاه سپاهیان ریسمانهای زورق را بریده، گذاشتند که

بیفتد. ۳۳ چون روز نزدیک شد، پولس از همه خواهش نمود که چیزی
بخورند. پس گفت: «امروز روز چهاردهم است که انتظار کشیده وچیزی
نخورده، گرسنه مانده‌اید. ۳۴ پس استدعای من این است که غذا بخورید
که عافیت برای شما خواهد بود، زیرا که مویی از سر هیچ‌یک از شما
نخواهد افتاد.» ۳۵ این بگفت و درحضور همه نان گرفته، خدا را شکر
گفت و پاره کرده، خوردن گرفت. ۳۶ پس همه قوی‌دل گشته نیز غذا
خوردند. ۳۷ و جمله نفوس در کشتی دویست و هفتاد و شش بودیم. ۳۸
چون از غذاسیر شدند، گندم را به دریا ریخته، کشتی را سبک کردند. ۳۹
اما چون روز، روشن شد، زمین را نشناختند؛ لیکن خلیجی دیدند که
شاطی‌ای داشت. پس رای زدند که اگر ممکن شود، کشتی را بر آن
برانند. ۴۰ و بند لنگرها را بریده، آنها را دردریا گذاشتند و بندهای سکان را
باز کرده، وبادبان را برای باد گشاده، راه ساحل را پیش گرفتند. ۴۱ اما
کشتی را درمجمع بحرین به پایاب رانده، مقدم آن فرو شده، بی‌حرکت
ماند ولی موخرش از لطمه امواج درهم شکست. ۴۲ آنگاه سپاهیان قصد
قتل زندانیان کردند که مبادا کسی شنا کرده، بگریزد. ۴۳ لیکن یوزباشی
چون خواست پولس را برهاند، ایشان را از این اراده بازداشت و فرمود تا
هرکه شناوری داند، نخست خویشتن را به دریا انداخته به ساحل رساند.
۴۴ وبعضی بر تختها و بعضی بر چیزهای کشتی وهمچنین همه به سلامتی
به خشکی رسیدند.

۲۸ و چون رستگار شدند، یافتند که جزیره ملیطه نام دارد. ۲ و آن
مردمان بربری باما کمال ملاطفت نمودند، زیرا به‌سبب باران که می‌بارید و
سرما آتش افروخته، همه ما راپذیرفتند. ۳ چون پولس مقداری هیزم فراهم
کرده، بر آتش می‌نهاد، به‌سبب حرارت، افعی‌ای بیرون آمده، بر دستش
چسپید. ۴ چون بربریان جانور را از دستش آویخته دیدند، با یکدیگرمی
گفتند: «بلاشک این شخص، خونی است که بااینکه از دریا رست، عدل
نمی گذارد که زیست کند.» ۵ اما آن جانور را در آتش افکنده، هیچ ضرر
نیافت. ۶ پس منتظر بودند که او آماس کند یابغته افتاده، بمیرد. ولی چون
انتظار بسیار کشیدندو دیدند که هیچ ضرری بدو نرسید، برگشته گفتندکه
خدایی است. ۷ و در آن نواحی، املاک رئیس جزیره که پوبلیوس نام
داشت بود که او ما را به خانه خودطلبیده، سه روز به مهربانی مهمانی
نمود. ۸ ازقضا پدر پوبلیوس را رنج تب و اسهال عارض شده، خفته بود.
پس پولس نزد وی آمده و دعاکرده ودست بر او گذارده، او را شفا داد. ۹ و
چون این امر واقع شد، سایر مریضانی که در جزیره بودند آمده، شفا یافتند.
۱۰ و ایشان ما را اکرام بسیار نمودند و چون روانه می‌شدیم، آنچه لازم بود
برای ما حاضر ساختند. ۱۱ و بعد از سه ماه به کشتی اسکندریه که
علامت جوزا داشت و زمستان را در جزیره بسربرده بود، سوار شدیم. ۱۲ و
به‌سراکوس فرودآمده، سه روز توقف نمودیم. ۱۳ و از آنجا دورزده، به ریغیون
رسیدیم و بعد از یک روز بادجنوبی وزیده، روز دوم وارد پوطیولی شدیم. ۱۴
و در آنجا برادران یافته، حسب خواهش ایشان هفت روز ماندیم و همچنین
به روم آمدیم. ۱۵ وبرادران آنجا چون از احوال ما مطلع شدند، به استقبال
ما بیرون آمدند تا فورن اپیوس و سه دکان. و پولس چون ایشان را دید،
خدا را شکر نموده، قوی‌دل گشت. ۱۶ و چون به روم رسیدیم، یوزباشی
زندانیان را به‌سردار افواج خاصه سپرد. اما پولس را اجازت دادند که با یک
سپاهی که محافظت او می‌کرد، در منزل خودبماند. ۱۷ و بعد از سه روز،
پولس بزرگان یهود راطلبید و چون جمع شدند به ایشان گفت: «ای برادران
عزیز، با وجودی که من هیچ عملی خلاف قوم و رسوم اجداد نکرده بودم،
همانا مرا در اورشلیم بسته، به‌دستهای رومیان سپردند. ۱۸ ایشان بعد از
تفحص چون در من هیچ علت قتل نیافتند، اراده کردند که مرا رها کنند.
۱۹ ولی چون یهود مخالفت نمودند، ناچار شده به قیصررفع دعوی کردم،
نه تا آنکه از امت خود شکایت کنم. ۲۰ اکنون بدین جهت خواستم شما
راملاقات کنم و سخن گویم زیرا که بجهت امیداسرائیل، بدین زنجیر بسته
شدم.» ۲۱ وی راگفتند: «ما هیچ نوشته در حق تو از یهودیه نیافته‌ایم و نه
کسی از برادرانی که از آنجا آمدند، خبری یا سخن بدی درباره تو گفته
است. ۲۲ لیکن مصلحت دانستیم از تو مقصود تو را بشنویم زیراما را معلوم
است که این فرقه را در هر جا بدمی گویند.» ۲۳ پس چون روزی برای وی
معین کردند، بسیاری نزد او به منزلش آمدند که برای ایشان به ملکوت خدا
شهادت داده، شرح می‌نمود و ازتورات موسی و انبیا از صبح تا شام درباره
عیسی اقامه حجت می‌کرد. ۲۴ پس بعضی به سخنان اوایمان آوردند و
بعضی ایمان نیاوردند. ۲۵ و چون با یکدیگر معارضه می‌کردند، از او جدا
شدند بعداز آنکه پولس این یک سخن را گفته بود که «روح‌القدس به
وساطت اشعیای نبی به اجداد مانیکو خطاب کرده، ۲۶ گفته است که
"نزد این قوم رفته بدیشان بگو به گوش خواهید شنید ونخواهید فهمید و نظر
کرده خواهید نگریست ونخواهید دید؛ ۲۷ زیرا دل این قوم غلیظ شده و
به گوشهای سنگین می‌شنوند و چشمان خود را برهم نهاده‌اند، مبادا به
چشمان ببینند و به گوشهابشنوند و به دل بفهمند و بازگشت کنند تا ایشان
راشفا بخشم." ۲۸ پس بر شما معلوم باد که نجات خدا نزد امت‌ها
فرستاده می‌شود و ایشان خواهندشنید.» ۲۹ چون این را گفت یهودیان
رفتند و بایکدیگر مباحثه بسیار می‌کردند. ۳۰ اما پولس دوسال تمام در
خانه اجاره‌ای خود ساکن بود و هرکه به نزد وی می‌آمد، می‌پذیرفت. ۳۱ و
به ملکوت خدا موعظه می‌نمود و با کمال دلیری درامور عیسی مسیح
خداوند بدون ممانعت تعلیم می‌داد.

رومیان

۱ پولس، غلام عیسی مسیح و رسول خوانده شده و جدا نموده شده
برای انجیل خدا، ۲ که سابق وعده آن را داده بود به وساطت انبیای خود
در کتب مقدسه، ۳ درباره پسر خود که بحسب جسم از نسل داود متولد
شد، ۴ و بحسب روح قدوسیت پسر خدا به قوت معروف گردید ازقیامت
مردگان یعنی خداوند ما عیسی مسیح، ۵ که به او فیض و رسالت را یافتیم
برای اطاعت ایمان در جمیع امت‌ها به‌خاطر اسم او، ۶ که درمیان ایشان
شما نیز خوانده شده عیسی مسیح هستید ۷ به همه که در روم محبوب
خدا و خوانده شده و مقدسید، فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و
عیسی مسیح خداوند بر شما باد. ۸ اول شکر می‌کنم خدای خود را به
وساطت عیسی مسیح درباره همگی شما که ایمان شما درتمام عالم شهرت
یافته است؛ ۹ زیرا خدایی که اورا به روح خود در انجیل پسرش خدمت
می‌کنم، مرا شاهد است که چگونه پیوسته شما را یادمی کنم، ۱۰ و
دائم در دعاهای خود مسالت می‌کنم که شاید الان آخر به اراده خدا
سعادت یافته، نزد شما بیایم. ۱۱ زیرا بسیار اشتیاق دارم که شما را ببینم تا
نعمتی روحانی به شما برسانم که شما استوار بگردید، ۱۲ یعنی تا در میان
شماتسلی یابیم از ایمان یکدیگر، ایمان من و ایمان شما. ۱۳ لکن‌ای
برادران، نمی خواهم که شمابی خبر باشید از اینکه مکرر اراده آمدن نزد
شماکردم و تا به حال ممنوع شدم تا ثمری حاصل کنم در میان شما نیز
چنانکه در سایر امت‌ها. ۱۴ زیرا که یونانیان و بربریان و حکما و جهلا
راهم مدیونم. ۱۵ پس همچنین بقدر طاقت خودمستعدم که شما را نیز
که در روم هستید بشارت دهم. ۱۶ زیرا که از انجیل مسیح عار ندارم
چونکه قوت خداست، برای نجات هر کس که ایمان آورد، اول یهود و پس
یونانی، ۱۷ که در آن عدالت خدا مکشوف می‌شود، از ایمان تا ایمان،
چنانکه مکتوب است که عادل به ایمان زیست خواهد نمود. ۱۸ زیرا
غضب خدا از آسمان مکشوف می‌شود بر هر بی‌دینی و ناراستی مردمانی
که راستی را در ناراستی باز می‌دارند. ۱۹ چونکه آنچه از خدا می‌توان
شناخت، در ایشان ظاهراست زیرا خدا آن را بر ایشان ظاهر کرده است.
۲۰ زیرا که چیزهای نادیده او یعنی قوت سرمدی و الوهیتش از حین آفرینش
عالم بوسیله کارهای او فهمیده و دیده می‌شود تا ایشان را عذری نباشد.
(aïdios g126) ۲۱ زیرا هرچند خدا را شناختند، ولی اورا چون خدا
تمجید و شکر نکردند بلکه درخیالات خود باطل گردیده، دل بی‌فهم
ایشان تاریک گشت. ۲۲ ادعای حکمت می‌کردند واحمق گردیدند. ۲۳
و جلال خدای غیرفانی را به شبیه صورت انسان فانی و طیور و بهایم
وحشرات تبدیل نمودند. ۲۴ لهذا خدا نیز ایشان رادر شهوات دل خودشان
به ناپاکی تسلیم فرمود تادر میان خود بدنهای خویش را خوار سازند، ۲۵
که ایشان حق خدا را به دروغ مبدل کردند وعبادت و خدمت نمودند
مخلوق را به عوض خالقی که تا ابدالاباد متبارک است. آمین. (aiōn
g165) ۲۶ از این سبب خدا ایشان را به هوسهای خباثت تسلیم نمود، به
نوعی که زنانشان نیز عمل طبیعی را به آنچه خلاف طبیعت است تبدیل
نمودند. ۲۷ و همچنین مردان هم استعمال طبیعی زنان را ترک کرده، از
شهوات خود با یکدیگرسوختند. مرد با مرد مرتکب اعمال زشت شده،
عقوبت سزاوار تقصیر خود را در خود یافتند. ۲۸ و چون روا نداشتند که
خدا را در دانش خودنگاه دارند، خدا ایشان را به ذهن مردود واگذاشت تا
کارهای ناشایسته به‌جا آورند. ۲۹ مملو از هرنوع ناراستی و شرارت و طمع
و خباثت؛ پر ازحسد و قتل و جدال و مکر و بدخویی؛ ۳۰ غمازان و
غیبت کنندگان و دشمنان خدا و اهانت کنندگان و متکبران و لافزنان و
مبدعان شر و نامطیعان والدین؛ ۳۱ بی‌فهم و بی‌وفا و بی‌الفت و بی‌رحم.
۳۲ زیرا هرچند انصاف خدا را می‌دانند که کنندگان چنین کارها مستوجب
موت هستند، نه فقط آنها را می‌کنند بلکه کنندگان را نیز خوش می‌دارند.

۲ لهذاای آدمی که حکم می‌کنی، هرکه باشی عذری نداری زیرا که
به آنچه بردیگری حکم می‌کنی، فتوا بر خود می‌دهی، زیراتو که حکم
می‌کنی، همان کارها را به عمل می‌آوری. ۲ و می‌دانیم که حکم خدا بر
کنندگان چنین اعمال برحق است. ۳ پس‌ای آدمی که برکنندگان چنین
اعمال حکم می‌کنی و خود همان را می‌کنی، آیا گمان می‌بری که تو از
حکم خداخواهی رست؟ ۴ یا آنکه دولت مهربانی و صبر وحلم او را
ناچیز می‌شماری و نمی دانی که مهربانی خدا تو را به توبه می‌کشد؟ ۵ و
به‌سبب قساوت و دل ناتوبه‌کار خود، غضب را ذخیره می‌کنی برای خود در
روز غضب و ظهور داوری عادله خدا ۶ که به هر کس برحسب اعمالش
جزاخواهد داد: ۷ اما به آنانی که با صبر در اعمال نیکوطالب جلال و
اکرام و بقایند، حیات جاودانی را؛ (aiōnios g166) ۸ و اما به اهل
تعصب که اطاعت راستی نمی کنندبلکه مطیع ناراستی می‌باشند، خشم و
غضب ۹ وعذاب و ضیق بر هر نفس بشری که مرتکب بدی می‌شود،
اول بر یهود و پس بر یونانی؛ ۱۰ لکن جلال و اکرام و سلامتی بر هر
نیکوکار، نخست بریهود و بر یونانی نیز. ۱۱ زیرا نزد خدا طرفداری نیست،
۱۲ زیراآنانی که بدون شریعت گناه کنند، بی‌شریعت نیزهلاک شوند و
آنانی که با شریعت گناه کنند، ازشریعت بر ایشان حکم خواهد شد. ۱۳
از آن جهت که شنوندگان شریعت در حضور خدا عادل نیستند بلکه
کنندگان شریعت عادل شمرده خواهند شد. ۱۴ زیرا هرگاه امت هایی
که شریعت ندارند کارهای شریعت را به طبیعت به‌جا آرند، اینان هرچند
شریعت ندارند، برای خود شریعت هستند، ۱۵ چونکه از ایشان ظاهر
می‌شود که عمل شریعت بر دل ایشان مکتوب است و ضمیرایشان نیز
گواهی می‌دهد و افکار ایشان با یکدیگرا مذمت می‌کنند یا عذر می‌آورند،
۱۶ در روزی که خدا رازهای مردم را داوری خواهد نمود به وساطت عیسی
مسیح برحسب بشارت من. ۱۷ پس اگر تو مسمی به یهود هستی و
برشریعت تکیه می‌کنی و به خدا فخر می‌نمایی، ۱۸ و اراده او را می‌دانی و
از شریعت تربیت یافته، چیزهای افضل را می‌گزینی، ۱۹ و یقین داری که
خود هادی کوران و نور ظلمتیان ۲۰ و مودب جاهلان و معلم اطفال هستی
و در شریعت صورت معرفت و راستی را داری، ۲۱ پس‌ای کسی‌که دیگران
را تعلیم می‌دهی، چرا خود رانمی آموزی؟ و وعظ می‌کنی که دزدی نباید

کرد، آیا خود دزدی می‌کنی؟ ۲۲ و از زنا کردن نهی می‌کنی، آیا خود زانی
نیستی؟ و از بتها نفرت داری، آیا خود معبدها را غارت نمی کنی؟ ۲۳ و به
شریعت فخر می‌کنی، آیا به تجاوز از شریعت خدا را اهانت نمی کنی؟ ۲۴
زیرا که به‌سبب شمادر میان امت‌ها اسم خدا را کفر می‌گویند، چنانکه
مکتوب است. ۲۵ زیرا ختنه سودمند است هرگاه به شریعت عمل نمایی.
اما اگر از شریعت تجاوزنمایی، ختنه تو نامختونی گشته است. ۲۶ پس
اگرنامختونی، احکام شریعت را نگاه دارد، آیانامختونی او ختنه شمرده نمی
شود؟ ۲۷ ونامختونی طبیعی هرگاه شریعت را به‌جا آرد، حکم خواهد کرد بر
تو که با وجود کتب و ختنه ازشریعت تجاوز می‌کنی. ۲۸ زیرا آنکه در
ظاهراست، یهودی نیست و آنچه در ظاهر در جسم است، ختنه نی. ۲۹
بلکه یهود آن است که در باطن باشد و ختنه آنکه قلبی باشد، در روح نه
در حرف که مدح آن نه از انسان بلکه از خداست.

۳ پس برتری یهود چیست؟ و یا از ختنه چه فایده؟ ۲ بسیار از هر
جهت؛ اول آنکه بدیشان کلام خدا امانت داده شده است. ۳ زیرا که
چه بگوییم اگر بعضی ایمان نداشتند؟ آیابی ایمانی‌ایشان امانت خدا را
باطل می‌سازد؟ ۴ حاشا! بلکه خدا راستگو باشد و هر انسان دروغگو،
چنانکه مکتوب است: «تا اینکه درسخنان خود مصدق شوی و در داوری
خودغالب آیی.» ۵ لکن اگر ناراستی ما عدالت خدا را ثابت می‌کند، چه
گوییم؟ آیا خدا ظالم است وقتی که غضب می‌نماید؟ بطور انسان سخن
می‌گویم. ۶ حاشا! در این صورت خدا چگونه عالم راداوری خواهد کرد؟
۷ زیرا اگر به دروغ من، راستی خدا برای جلال او افزون شود، پس چرا
برمن نیز چون گناهکار حکم شود؟ ۸ و چرا نگوییم، چنانکه بعضی بر ما
افترا می‌زنند و گمان می‌برندکه ما چنین می‌گوییم، بدی بکنیم تا نیکویی
حاصل شود؟ که قصاص ایشان به انصاف است. ۹ پس چه گوییم؟ آیا
برتری داریم؟ نه به هیچ وجه! زیرا پیش ادعا وارد آوردیم که یهود ویونانیان هر
دو به گناه گرفتارند. ۱۰ چنانکه مکتوب است که «کسی عادل نیست،
یکی هم نی. ۱۱ کسی فهیم نیست، کسی طالب خدا نیست. ۱۲ همه
گمراه و جمیع باطل گردیده‌اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی. ۱۳ گلوی
ایشان گور گشاده است و به زبانهای خود فریب می‌دهند. زهر مار در
زیر لب ایشان است، ۱۴ ودهان ایشان پر از لعنت و تلخی است. ۱۵
پایهای ایشان برای خون ریختن شتابان است. ۱۶ هلاکت و پریشانی در
طریقهای ایشان است، ۱۷ و طریق سلامتی را ندانسته‌اند. ۱۸ خدا ترسی
درچشمانشان نیست.» ۱۹ الان آگاه هستیم که آنچه شریعت می‌گوید، به
اهل شریعت خطاب می‌کند تا هر دهانی بسته شود و تمام عالم زیر قصاص
خدا آیند. ۲۰ ازآنجا که به اعمال شریعت هیچ بشری در حضوراو عادل
شمرده نخواهد شد، چونکه از شریعت دانستن گناه است. ۲۱ لکن الحال
بدون شریعت، عدالت خداظاهر شده است، چنانکه تورات و انبیا بر آن
شهادت می‌دهند؛ ۲۲ یعنی عدالت خدا که بوسیله ایمان به عیسی مسیح
است، به همه و کل آنانی که ایمان آورند. زیرا که هیچ تفاوتی نیست، ۲۳
زیراهمه گناه کرده‌اند واز جلال خدا قاصر می‌باشند، ۲۴ و به فیض او
مجان عادل شمرده می‌شوند به وساطت آن فدیه‌ای که در عیسی مسیح
است. ۲۵ که خدا او را از قبل معین کرد تا کفاره باشد به واسطه ایمان به
وسیله خون او تا آنکه عدالت خود را ظاهر سازد، به‌سبب فرو گذاشتن
خطایای سابق در حین تحمل خدا، ۲۶ برای اظهار عدالت خود در زمان
حاضر، تا او عادل شود و عادل شمارد هرکسی را که به عیسی ایمان آورد.
۲۷ پس جای فخر کجا است؟ برداشته شده است! به کدام شریعت؟ آیا به
شریعت اعمال؟ نی بلکه به شریعت ایمان. ۲۸ زیرا یقین می‌دانیم که انسان
بدون اعمال شریعت، محض ایمان عادل شمرده می‌شود. ۲۹ آیا او خدای
یهود است فقط؟ مگر خدای امت‌ها هم نیست؟ البته خدای امت‌ها نیز
است. ۳۰ زیرا واحد است خدایی که اهل ختنه را از ایمان، و نامختونان
را به ایمان عادل خواهد شمرد. ۳۱ پس آیا شریعت را به ایمان باطل
می‌سازیم؟ حاشا! بلکه شریعت رااستوار می‌داریم.

۴ پس چه چیز را بگوییم که پدر ما ابراهیم بحسب جسم یافت؟ ۲
زیرا اگر ابراهیم به اعمال عادل شمرده شد، جای فخر دارد اما نه درنزد
خدا. ۳ زیرا کتاب چه می‌گوید؟ «ابراهیم به خدا ایمان آورد و آن برای او
عدالت محسوب شد.» ۴ لکن برای کسی‌که عمل می‌کند، مزدش نه
ازراه فیض بلکه از راه طلب محسوب می‌شود. ۵ واما کسی‌که عمل
نکند، بلکه ایمان آورد به او که بی‌دینان را عادل می‌شمارد، ایمان او
عدالت محسوب می‌شود. ۶ چنانکه داود نیز خوش حالی آن کس را
ذکر می‌کند که خدا برای او عدالت محسوب می‌دارد، بدون اعمال: ۷
«خوشابحال کسانی که خطایای ایشان آمرزیده شد وگناهانشان مستور
گردید؛ ۸ خوشابحال کسی‌که خداوند گناه را به وی محسوب نفرماید.»
۹ پس آیا این خوشحالی بر اهل ختنه گفته شدیا برای نامختونان نیز؟ زیرا
می‌گوییم ایمان ابراهیم به عدالت محسوب گشت. ۱۰ پس در چه حالت
محسوب شد، وقتی که او در ختنه بود یادر نامختونی؟ در ختنه نی، بلکه
در نامختونی؛ ۱۱ و علامت ختنه را یافت تا مهر باشد بر آن عدالت ایمانی
که در نامختونی داشت، تا او همه نامختونان را که ایمان آورند پدر باشد تا
عدالت برای ایشان هم محسوب شود؛ ۱۲ و پدر اهل ختنه نیز یعنی آنانی
را که نه فقط مختونند بلکه سالک هم می‌باشند بر آثار ایمانی که پدر
ماابراهیم در نامختونی داشت. ۱۳ زیرا به ابراهیم و ذریت او، وعده‌ای که
اووارث جهان خواهد بود، از جهت شریعت داده نشد بلکه از عدالت
ایمان. ۱۴ زیرا اگر اهل شریعت وارث باشند، ایمان عاطل شد و وعده
باطل. ۱۵ زیرا که شریعت باعث غضب است، زیرا جایی که شریعت
نیست تجاوز هم نیست. ۱۶ و ازاین جهت از ایمان شد تا محض فیض
باشد تاوعده برای همگی ذریت استوار شود نه مختص به ذریت شرعی بلکه
به ذریت ایمانی ابراهیم نیزکه پدر جمیع ما است، ۱۷ (چنانکه مکتوب
است که تو را پدر امت های بسیار ساخته‌ام)، در حضورآن خدایی که به
او ایمان آورد که مردگان را زنده می‌کند و ناموجودات را به وجود می‌خواند؛
۱۸ که او در ناامیدی به امید ایمان آورد تا پدرامت های بسیار شود،
برحسب آنچه گفته شد که «ذریت تو چنین خواهند بود.» ۱۹ و در

ایمان کم قوت نشده، نظر کرد به بدن خود که در آن وقت مرده بود،
چونکه قریب به صد ساله بود و به رحم مرده ساره. ۲۰ و در وعده خدا از
بی‌ایمانی شک ننمود، بلکه قوی الایمان گشته، خدا را تمجیدنمود، ۲۱ و
یقین دانست که به وفای وعده خود نیزقادر است. ۲۲ و از این جهت برای
او عدالت محسوب شد. ۲۳ ولکن اینکه برای وی محسوب شد، نه برای
او فقط نوشته شد، ۲۴ بلکه برای ما نیزکه به ما محسوب خواهد شد،
چون ایمان آوریم به او که خداوند ما عیسی را از مردگان برخیزانید، ۲۵ که
به‌سبب گناهان ما تسلیم گردید و به‌سبب عادل شدن ما برخیزانیده شد.

۵ پس چونکه به ایمان عادل شمرده شدیم، نزد خدا سلامتی داریم
بوساطت خداوندما عیسی مسیح، ۲ که به وساطت او دخول نیزیافته‌ایم
بوسیله ایمان در آن فیضی که در آن پایداریم و به امید جلال خدا فخر
می‌نماییم. ۳ ونه این تنها بلکه در مصیبتها هم فخر می‌کنیم، چونکه
می‌دانیم که مصیبت صبر را پیدا می‌کند، ۴ و صبر امتحان را و امتحان
امید را. ۵ و امید باعث شرمساری نمی شود زیرا که محبت خدا دردلهای
ما به روح‌القدس که به ما عطا شد ریخته شده است. ۶ زیرا هنگامی که
ما هنوز ضعیف بودیم، در زمان معین، مسیح برای بیدینان وفات یافت. ۷
زیرا بعید است که برای شخص عادل کسی بمیرد، هرچند در راه مرد نیکو
ممکن است کسی نیز جرات کند که بمیرد. ۸ لکن خدا محبت خود را
در ما ثابت می‌کند از اینکه هنگامی که ماهنوز گناهکار بودیم، مسیح در
راه ما مرد. ۹ پس چقدر بیشتر الان که به خون او عادل شمرده شدیم،
بوسیله او از غضب نجات خواهیم یافت. ۱۰ زیرا اگر در حالتی که دشمن
بودیم، بوساطت مرگ پسرش با خدا صلح داده شدیم، پس چقدربیشتر بعد
از صلح یافتن بوساطت حیات او نجات خواهیم یافت. ۱۱ و نه همین
فقط بلکه در خدا هم فخر می‌کنیم بوسیله خداوند ما عیسی مسیح که
بوساطت او الان صلح یافته‌ایم. ۱۲ لهذا همچنان‌که بوساطت یک آدم
گناه داخل جهان گردید و به گناه موت؛ و به اینگونه موت بر همه مردم
طاری گشت، از آنجا که همه گناه کردند. ۱۳ زیرا قبل از شریعت، گناه
در جهان می‌بود، لکن گناه محسوب نمی شود در جایی که شریعت
نیست. ۱۴ بلکه از آدم تا موسی موت تسلط می‌داشت بر آنانی نیز که بر
مثال تجاوز آدم که نمونه آن آینده است، گناه نکرده بودند. ۱۵ و نه‌چنانکه
خطا بود، همچنان نعمت نیز باشد. زیرااگر به خطای یک شخص بسیاری
مردند، چقدرزیاده فیض خدا و آن بخششی که به فیض یک انسان، یعنی
عیسی مسیح است، برای بسیاری افزون گردید. ۱۶ و نه اینکه مثل آنچه از
یک گناهکار سر زد، همچنان بخشش باشد؛ زیراحکم شد از یک برای
قصاص لکن نعمت ازخطایای بسیار برای عدالت رسید. ۱۷ زیرا اگر
به‌سبب خطای یک نفر و بواسطه آن یک موت سلطنت کرد، چقدر بیشتر
آنانی که افزونی فیض و بخشش عدالت را می‌پذیرند، در حیات سلطنت
خواهند کرد بوسیله یک یعنی عیسی مسیح. ۱۸ پس همچنان‌که به یک
خطا حکم شد برجمیع مردمان برای قصاص، همچنین به یک عمل صالح
بخشش شد بر جمیع مردمان برای عدالت حیات. ۱۹ زیرا به همین قسمی
که ازنافرمانی یک شخص بسیاری گناهکار شدند، همچنین نیز به اطاعت
یک شخص بسیاری عادل خواهند گردید. ۲۰ اما شریعت در میان آمد
تاخطا زیاده شود. لکن جایی که گناه زیاده گشت، فیض بینهایت افزون
گردید. ۲۱ تا آنکه چنانکه گناه در موت سلطنت کرد، همچنین فیض
نیزسلطنت نماید به عدالت برای حیات جاودانی بوساطت خداوند ما عیسی
مسیح. **(aiōnios g166)**

۶ پس چه گوییم؟ آیا در گناه بمانیم تا فیض افزون گردد؟ ۲ حاشا!
مایانی که از گناه مردیم، چگونه دیگر در آن زیست کنیم؟ ۳ یانمی دانید
که جمیع ما که در مسیح عیسی تعمیدیافتیم، در موت او تعمید یافتیم؟ ۴
پس چونکه در موت او تعمید یافتیم، با او دفن شدیم تا آنکه به همین
قسمی که مسیح به جلال پدر از مردگان برخاست، ما نیز در تازگی حیات
رفتار نماییم. ۵ زیرا اگر بر مثال موت او متحد گشتیم، هرآینه در قیامت وی
نیز چنین خواهیم شد. ۶ زیرا این رامی دانیم که انسانیت کهنه ما با او
مصلوب شد تاجسد گناه معدوم گشته، دیگر گناه را بندگی نکنیم. ۷ زیرا
هرکه مرد، از گناه مبرا شده است. ۸ پس هرگاه با مسیح مردیم، یقین
می‌دانیم که با اوزیست هم خواهیم کرد. ۹ زیرا می‌دانیم که چون مسیح از
مردگان برخاست، دیگر نمی میرد و بعداز این موت بر او تسلطی ندارد.
۱۰ زیرا به آنچه مرد یک مرتبه برای گناه مرد و به آنچه زندگی می‌کند،
برای خدا زیست می‌کند. ۱۱ همچنین شما نیز خود را برای گناه مرده
انگارید، اما برای خدا در مسیح عیسی زنده. ۱۲ پس گناه در جسم فانی
شما حکمرانی نکند تا هوسهای آن را اطاعت نمایید، ۱۳ واعضای خود را
به گناه مسپارید تا آلات ناراستی شوند، بلکه خود را از مردگان زنده شده
به خداتسلیم کنید و اعضای خود را تا آلات عدالت برای خدا باشند. ۱۴
زیرا گناه بر شما سلطنت نخواهد کرد، چونکه زیر شریعت نیستید بلکه
زیرفیض. ۱۵ پس چه گوییم؟ آیا گناه بکنیم از آنرو که زیر شریعت نیستیم
بلکه زیر فیض؟ حاشا! ۱۶ آیانمی دانید که اگر خویشتن را به بندگی کسی
تسلیم کرده، او را اطاعت نمایید، شما آنکس را که او رااطاعت می‌کنید
بنده هستید، خواه گناه را برای مرگ، خواه اطاعت را برای عدالت. ۱۷ اما
شکرخدا را که هرچند غلامان گناه می‌بودید، لیکن الان از دل، مطیع آن
صورت تعلیم گردیده‌اید که به آن سپرده شده‌اید. ۱۸ و از گناه آزاد شده،
غلامان عدالت گشته‌اید. ۱۹ بطور انسان، به‌سبب ضعف جسم شما
سخن می‌گویم، زیرا همچنان‌که اعضای خود را بندگی نجاست و گناه
برای گناه سپردید، همچنین الان نیز اعضای خود را به بندگی عدالت برای
قدوسیت بسپارید. ۲۰ زیراهنگامی که غلامان گناه می‌بودید از عدالت
آزادمی بودید. ۲۱ پس آن وقت چه ثمر داشتید از آن کارهایی که الان از
آنها شرمنده‌اید که انجام آنهاموت است؟ ۲۲ اما الحال چونکه از گناه آزاد
شده و غلامان خدا گشته‌اید، ثمر خود را برای قدوسیت می‌آورید که
عاقبت آن، حیات جاودانی است. **(aiōnios g166)** ۲۳ زیرا که مزد گناه
موت است، اما نعمت خدا حیات جاودانی در خداوند ماعیسی مسیح.
(aiōnios g166)

۷ ای برادران آیا نمی دانید (زیرا که با عارفین شریعت سخن می‌گویم) که مادامی که انسان زنده است، شریعت بر وی حکمرانی دارد؟ ۲ زیرا زن منکوحه برحسب شریعت به شوهرزنده بسته است، اما هرگاه شوهرش بمیرد، ازشریعت شوهرش آزاد شود. ۳ پس مادامی که شوهرش حیات دارد، اگر به مرد دیگر پیوندد، زانیه خوانده می‌شود. لکن هرگاه شوهرش بمیرد، از آن شریعت آزاد است که اگر به شوهری دیگرداده شود، زانیه نباشد. ۴ بنابراین، ای برادران من، شما نیز بوساطت جسد مسیح برای شریعت مرده شدید تا خود رابه دیگری پیوندید، یعنی با او که از مردگان برخاست، تا بجهت خدا ثمر آوریم. ۵ زیرا وقتی که در جسم بودیم، هوسهای گناهانی که ازشریعت بود، در اعضای ما عمل می‌کرد تا بجهت موت ثمر آوریم. ۶ اما الحال چون برای آن چیزی که در آن بسته بودیم مردیم، از شریعت آزاد شدیم، بحدی که در تازگی روح بندگی می‌کنیم نه در کهنگی حرف. ۷ پس چه گوییم؟ آیا شریعت گناه است؟ حاشا! بلکه گناه را جز به شریعت ندانستیم. زیراکه شهوت را نمی دانستم، اگر شریعت نمی گفت که طمع مورز. ۸ لکن گناه از حکم فرصت جسته، هر قسم طمع را در من پدید آورد، زیرا بدون شریعت گناه مرده است. ۹ و من از قبل بدون شریعت زنده می‌بودم؛ لکن چون حکم آمد، گناه زنده گشت و من مردم. ۱۰ و آن حکمی که برای حیات بود، همان مرا باعث موت گردید. ۱۱ زیراگناه از حکم فرصت یافته، مرا فریب داد و به آن مرا کشت. ۱۲ خلاصه شریعت مقدس است و حکم مقدس و عادل و نیکو. ۱۳ پس آیا نیکویی برای من موت گردید؟ حاشا! بلکه گناه، تا گناه بودنش ظاهر شود. بوسیله نیکویی برای من باعث مرگ شد تا آنکه گناه به‌سبب حکم بغایت خبیث شود. ۱۴ زیرا می‌دانیم که شریعت روحانی است، لکن من جسمانی و زیر گناه فروخته شده هستم، ۱۵ که آنچه می‌کنم نمی دانم زیرا آنچه می‌خواهم نمی کنم بلکه کاری را که از آن نفرت دارم بجامی آورم. ۱۶ پس هرگاه کاری را که نمی خواهم به‌جا می‌آورم، شریعت را تصدیق می‌کنم که نیکوست. ۱۷ و الحال من دیگر فاعل آن نیستم بلکه آن گناهی که در من ساکن است. ۱۸ زیرامی دانم که در من یعنی در جسدم هیچ نیکویی ساکن نیست، زیرا که اراده در من حاضر است اماصورت نیکو کردن نی. ۱۹ زیرا آن نیکویی را که می‌خواهم نمی کنم، بلکه بدی را که نمی خواهم می‌کنم. ۲۰ پس چون آنچه را نمی خواهم می‌کنم، من دیگر فاعل آن نیستم بلکه گناه که در من ساکن است. ۲۱ لهذا این شریعت را می‌یابم که وقتی که می‌خواهم نیکویی کنم بدی نزد من حاضر است. ۲۲ زیرا برحسب انسانیت باطنی به شریعت خداخشنودم. ۲۳ لکن شریعتی دیگر در اعضای خودمی بینم که با شریعت ذهن من منازعه می‌کند و مرااسیر می‌سازد به آن شریعت گناه که در اعضای من است. ۲۴ وای بر من که مرد شقی‌ای هستم! کیست که مرا از جسم این موت رهایی بخشد؟ ۲۵ خدا راشکر می‌کنم بوساطت خداوند ما عیسی مسیح. خلاصه اینکه من به ذهن خود شریعت خدا رابندگی می‌کنم و اما به جسم خود شریعت گناه را.

۸ پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که درمسیح عیسی هستند. ۲ زیرا که شریعت روح حیات در مسیح عیسی مرا از شریعت گناه وموت آزاد گردانید. ۳ زیرا آنچه از شریعت محال بود، چونکه به‌سبب جسم ضعیف بود، خدا پسرخود را در شبیه جسم گناه و برای گناه فرستاده، برگناه در جسم فتوا داد، ۴ تا عدالت شریعت کامل گردد در مایانی که نه بحسب جسم بلکه برحسب روح رفتار می‌کنیم. ۵ زیرا آنانی که برحسب جسم هستند، درچیزهای جسم تفکر می‌کنند و اما آنانی که برحسب روح هستند در چیزهای روح. ۶ از آن جهت که تفکر جسم موت است، لکن تفکر روح حیات و سلامتی است. ۷ زانرو که تفکر جسم دشمنی خدا است، چونکه شریعت خدا رااطاعت نمی کند، زیرا نمی تواند هم بکند. ۸ وکسانی که جسمانی هستند، نمی توانند خدا راخشنود سازند. ۹ لکن شما در جسم نیستید بلکه در روح، هرگاه روح خدا در شما ساکن باشد؛ وهرگاه کسی روح مسیح را ندارد وی از آن اونیست. ۱۰ و اگر مسیح در شما است، جسم به‌سبب گناه مرده است و اما روح، به‌سبب عدالت، حیات‌است. ۱۱ و اگر روح او که عیسی را ازمردگان برخیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را از مردگان برخیزانید، بدنهای فانی شمارا نیز زنده خواهد ساخت به روح خود که در شماساکن است. ۱۲ بنابراین‌ای برادران، مدیون جسم نیستیم تابرحسب جسم زیست نماییم. ۱۳ زیرا اگربرحسب جسم زیست کنید، هرآینه خواهید مرد. لکن اگر افعال بدن را بوسیله روح بکشید، همانا خواهید زیست. ۱۴ زیرا همه کسانی که از روح خدا هدایت می‌شوند، ایشان پسران خدایند. ۱۵ از آنرو که روح بندگی را نیافته‌اید تا باز ترسان شوید بلکه روح پسرخواندگی را یافته‌اید که به آن ابا یعنی‌ای پدر ندا می‌کنیم. ۱۶ همان روح برروحهای ما شهادت می‌دهد که فرزندان خداهستیم. ۱۷ و هرگاه فرزندانیم، وارثان هم هستیم یعنی ورثه خدا و هم‌ارث با مسیح، اگر شریک مصیبتهای او هستیم تا در جلال وی نیز شریک باشیم. ۱۸ زیرا یقین می‌دانم که دردهای زمان حاضرنسبت به آن جلالی که در ما ظاهر خواهد شد هیچ است. ۱۹ زیرا که انتظار خلقت، منتظر ظهورپسران خدا می‌باشد، ۲۰ زیرا خلقت، مطیع بطالت شد، نه به اراده خود، بلکه بخاطر او که آن را مطیع گردانید، ۲۱ در امید که خود خلقت نیز از قیدفساد خلاصی خواهد یافت تا در آزادی جلال فرزندان خدا شریک شود. ۲۲ زیرا می‌دانیم که تمام خلقت تا الان با هم در آه کشیدن و درد زه می‌باشند. ۲۳ و نه این فقط، بلکه ما نیز که نوبر روح را یافته‌ایم، در خود آه می‌کشیم در انتظارپسرخواندگی یعنی خلاصی جسم خود. ۲۴ زیراکه به امید نجات یافتیم، لکن چون امید دیده شد، دیگر امید نیست، زیرا آنچه کسی بیند چرا دیگردر امید آن باشد؟ ۲۵ اما اگر امید چیزی را داریم که نمی بینیم، با صبر انتظار آن می‌کشیم. ۲۶ و همچنین روح نیز ضعف ما را مددمی کند، زیرا که آنچه دعا کنیم بطوری که می‌بایدنمی دانیم، لکن خود روح برای ما شفاعت می‌کند به ناله هایی که نمی شود بیان کرد. ۲۷ و او که تفحص کننده دلهاست، فکر روح را می‌داند زیراکه او برای مقدسین برحسب اراده خدا شفاعت می‌کند. ۲۸ و می‌دانیم که بجهت آنانی که خدا رادوست می‌دارند و

بحسب اراده او خوانده شده‌اند، همه‌چیزها برای خیریت (ایشان) با هم در
کار می‌باشند. ۲۹ زیرا آنانی را که از قبل شناخت، ایشان را نیز پیش معین
فرمود تا به صورت پسرش متشکل شوند تا او نخست زاده ازبرادران بسیار
باشد. ۳۰ و آنانی را که از قبل معین فرمود، ایشان را هم خواند و آنانی را
که خواندایشان را نیز عادل گردانید و آنانی را که عادل گردانید، ایشان را
نیز جلال داد. ۳۱ پس به این چیزها چه گوییم؟ هرگاه خدا باما است
کیست به ضد ما؟ ۳۲ او که پسر خود رادریغ نداشت، بلکه او را در راه
جمیع ما تسلیم نمود، چگونه با وی همه‌چیز را به ما نخواهدبخشید؟ ۳۳
کیست که بر برگزیدگان خدا مدعی شود؟ آیا خدا که عادل کننده است؟
۳۴ کیست که بر ایشان فتوا دهد؟ آیا مسیح که مرد بلکه نیزبرخاست،
آنکه به‌دست راست خدا هم هست وما را نیز شفاعت می‌کند؟ ۳۵ کیست
که ما را ازمحبت مسیح جدا سازد؟ آیا مصیبت یا دلتنگی یاجفا یا قحط یا
عریانی یا خطر یا شمشیر؟ ۳۶ چنانکه مکتوب است که «بخاطر تو تمام
روزکشته و مثل گوسفندان ذبحی شمرده می‌شویم.» ۳۷ بلکه در همه این
امور از حد زیاده نصرت یافتیم، بوسیله او که ما را محبت نمود. ۳۸
زیرایقین می‌دانم که نه موت و نه حیات و نه فرشتگان و نه روسا و نه
قدرتها و نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده ۳۹ و نه بلندی و نه پستی و
نه هیچ مخلوق دیگر قدرت خواهد داشت که ما را ازمحبت خدا که در
خداوند ما مسیح عیسی است جدا سازد.

۹ در مسیح راست می‌گویم و دروغ نی و ضمیر من در روح‌القدس مرا
شاهد است، ۲ که مرا غمی عظیم و در دلم وجع دائمی است. ۳ زیرا
راضی هم می‌بودم که خود از مسیح محروم شوم در راه برادرانم که بحسب
جسم خویشان منند، ۴ که ایشان اسرائیلی‌اند و پسرخواندگی وجلال و
عهدها و امانت شریعت و عبادت ووعده‌ها از آن ایشان است؛ ۵ که پدران
از آن ایشانند و از ایشان مسیح بحسب جسم شد که فوق از همه است،
خدای متبارک تا ابدالاباد، آمین. **(aiōn g165)** ۶ ولکن چنین نیست که
کلام خدا ساقط شده باشد؛ زیرا همه که از اسرائیل‌اند، اسرائیلی نیستند،
۷ و نه نسل ابراهیم تمام فرزند هستند؛ بلکه نسل تو در اسحاق خوانده
خواهند شد. ۸ یعنی فرزندان جسم، فرزندان خدا نیستند، بلکه فرزندان
وعده از نسل محسوب می‌شوند. ۹ زیراکلام وعده این است که موافق
چنین وقت خواهم آمد و ساره را پسری خواهد بود. ۱۰ و نه این فقط،
بلکه رفقه نیز چون از یک شخص یعنی از پدر مااسحاق حامله شد، ۱۱
زیرا هنگامی که هنوز تولدنیافته بودند و عملی نیک یا بد نکرده، تا اراده
خدابرحسب اختیار ثابت شود نه از اعمال بلکه ازدعوت کننده ۱۲ بدو
گفته شد که «بزرگتر کوچکتر را بندگی خواهد نمود.» ۱۳ چنانکه مکتوب
است: «یعقوب را دوست داشتم اما عیسو را دشمن.» ۱۴ پس چه گوییم؟
آیا نزد خدا بی‌انصافی است؟ حاشا! ۱۵ زیرا به موسی می‌گوید: «رحم
خواهم فرمود بر هرکه رحم کنم و رافت خواهم نمود بر هرکه رافت نمایم.»
۱۶ لاجرم نه ازخواهش کننده و نه از شتابنده است، بلکه ازخدای رحم
کننده. ۱۷ زیرا کتاب به فرعون می‌گوید: «برای همین تو را برانگیختم تا
قوت خود را در تو ظاهر سازم و تا نام من در تمام جهان ندا شود.»
۱۸ بنابراین هرکه را می‌خواهد رحم می‌کند و هرکه را می‌خواهد سنگدل
می‌سازد. ۱۹ پس مرا می‌گویی: «دیگر چرا ملامت می‌کند؟ زیرا کیست
که با اراده او مقاومت نموده باشد؟» ۲۰ نی بلکه تو کیستی‌ای انسان که
با خدا معارضه می‌کنی؟ آیا مصنوع به صانع می‌گوید که چرا مراچنین
ساختی؟ ۲۱ یا کوزه‌گر اختیار بر گل نداردکه از یک خمیره ظرفی عزیز
و ظرفی ذلیل بسازد؟ ۲۲ و اگر خدا چون اراده نمود که غضب خود
را ظاهر سازد و قدرت خویش را بشناساند، ظروف غضب را که برای
هلاکت آماده‌شده بود، به حلم بسیار متحمل گردید، ۲۳ و تا دولت جلال
خود را بشناساند بر ظروف رحمتی که آنها را ازقبل برای جلال مستعد
نمود، ۲۴ و آنها را نیزدعوت فرمود یعنی ما نه از یهود فقط بلکه ازامت‌ها
نیز. ۲۵ چنانکه در هوشع هم می‌گوید: «آنانی را که قوم من نبودند،
قوم خود خواهم خواند و او را که دوست نداشتم محبوبه خود. ۲۶ و
جایی که به ایشان گفته شد که شما قوم من نیستید، در آنجا پسران
خدای حی خوانده خواهند شد.» ۲۷ و اشعیا نیز در حق اسرائیل ندامی
کند که «هرچند عدد بنی‌اسرائیل مانند ریگ دریا باشد، لکن بقیه نجات
خواهند یافت؛ ۲۸ زیراخداوند کلام خود را تمام و منقطع ساخته، برزمین به
عمل خواهد آورد.» ۲۹ و چنانکه اشعیاپیش اخبار نمود که «اگر رب
الجنود برای ما نسلی نمی گذارد، هرآینه مثل سدوم می‌شدیم و مانندغموره
می‌گشتیم.» ۳۰ پس چه گوییم؟ امت هایی که درپی عدالت نرفتند،
عدالت را حاصل نمودند، یعنی عدالتی که از ایمان است. ۳۱ لکن
اسرائیل که درپی شریعت عدالت می‌رفتند، به شریعت عدالت نرسیدند. ۳۲
از چه سبب؟ از این جهت که نه از راه ایمان بلکه از راه اعمال شریعت آن
را طلبیدند، زیرا که به سنگ مصادم لغزش خوردند. ۳۳ چنانکه مکتوب
است که «اینک در صهیون سنگی مصادم و صخره لغزش می‌نهم و هرکه
براو ایمان آورد، خجل نخواهد گردید.»

۱۰ ای برادران خوشی دل من و دعای من نزد خدا بجهت اسرائیل
برای نجات ایشان است. ۲ زیرا بجهت ایشان شهادت می‌دهم که برای
خدا غیرت دارند لکن نه از روی معرفت. ۳ زیرا که چون عدالت خدا
را نشناخته، می‌خواستند عدالت خود را ثابت کنند، مطیع عدالت خدا
نگشتند. ۴ زیرا که مسیح است انجام شریعت بجهت عدالت برای هر
کس که ایمان آورد. ۵ زیرا موسی عدالت شریعت را بیان می‌کندکه «هرکه
به این عمل کند، در این خواهدزیست.» ۶ لکن عدالت ایمان بدینطور
سخن می‌گوید که «در خاطر خود مگو کیست که به آسمان صعود کند
یعنی تا مسیح را فرود آورد، ۷ یا کیست که به هاویه نزول کند یعنی تا
مسیح رااز مردگان برآورد.» **(Abyssos g12)** ۸ لکن چه می‌گوید؟ اینکه
«کلام نزد تو و در دهانت و در قلب تو است یعنی‌این کلام ایمان که
به آن وعظ می‌کنیم.» ۹ زیرا اگربه زبان خود عیسی خداوند را اعتراف
کنی و دردل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات
خواهی یافت. ۱۰ چونکه به دل ایمان آورده می‌شود برای عدالت و به زبان

اعتراف می‌شود بجهت نجات. ۱۱ و کتاب می‌گوید «هرکه به او ایمان
آورد خجل نخواهدشد.» ۱۲ زیرا که در یهود و یونانی تفاوتی نیست که
همان خداوند، خداوند همه است و دولتمنداست برای همه که نام او را
می‌خوانند. ۱۳ زیرا هرکه نام خداوند را بخواند نجات خواهد یافت. ۱۴
پس چگونه بخوانند کسی را که به او ایمان نیاورده‌اند؟ و چگونه ایمان
آورند به کسی‌که خبراو را نشنیده‌اند؟ و چگونه بشنوند بدون واعظ؟ ۱۵ و
چگونه وعظ کنند جز اینکه فرستاده شوند؟ چنانکه مکتوب است که «چه
زیبا است پایهای آنانی که به سلامتی بشارت می‌دهند و به چیزهای نیکو
مژده می‌دهند.» ۱۶ لکن همه بشارت را گوش نگرفتند زیرا اشعیا می‌گوید
«خداوندا کیست که اخبار ما را باور کرد؟» ۱۷ لهذا ایمان از شنیدن
است و شنیدن از کلام خدا. ۱۸ لکن می‌گویم آیانشنیدند؟ البته شنیدند:
«صوت ایشان در تمام جهان منتشر گردید و کلام ایشان تا اقصای ربع
مسکون رسید.» ۱۹ و می‌گویم آیا اسرائیل ندانسته‌اند؟ اول موسی می‌گوید:
«من شما را به غیرت می‌آورم به آن که امتی نیست و بر قوم بی‌فهم شما را
خشمگین خواهم ساخت.» ۲۰ واشعیا نیز جرات کرده، می‌گوید: آنانی
که طالب من نبودند مرا یافتند و به کسانی که مرا نطلبیدندظاهر گردیدم.»
۲۱ اما در حق اسرائیل می‌گوید: «تمام روز دستهای خود را دراز کردم به
سوی قومی نامطیع و مخالف.»

۱۱ پس می‌گویم آیا خدا قوم خود را ردکرد؟ حاشا! زیرا که من نیز
اسرائیلی ازاولاد ابراهیم از سبط بنیامین هستم. ۲ خدا قوم خود را که از قبل
شناخته بود، رد نفرموده است. آیا نمی دانید که کتاب در الیاس چه
می‌گوید، چگونه بر اسرائیل از خدا استغاثه می‌کند ۳ که «خداوندا انبیای
تو را کشته و مذبحهای تو راکنده‌اند و من به تنهایی مانده‌ام و در قصد
جان من نیز می‌باشند»؟ ۴ لکن وحی بدو چه می‌گوید؟ اینکه «هفت هزار
مرد بجهت خود نگاه داشتم که به نزد بعل زانو نزده‌اند». ۵ پس همچنین
در زمان حاضر نیز بقیتی بحسب اختیار فیض مانده است. ۶ و اگر از راه
فیض است دیگر از اعمال نیست وگرنه فیض دیگر فیض نیست. اما اگر
از اعمال است دیگر از فیض نیست والا عمل دیگر عمل نیست. ۷
پس مقصود چیست؟ اینکه اسرائیل آنچه راکه می‌طلبد نیافته است، لکن
برگزیدگان یافتند وباقی ماندگان سختدل گردیدند؛ ۸ چنانکه مکتوب است
که «خدا بدیشان روح خواب‌آلود دادچشمانی که نبیند و گوشهایی که
نشنود تا امروز.» ۹ و داود می‌گوید که «مائده ایشان برای ایشان تله و دام
و سنگ مصادم و عقوبت باد؛ ۱۰ چشمان ایشان تار شود تا نبینند و پشت
ایشان را دائم خم گردان.» ۱۱ پس می‌گویم آیا لغزش خوردند تا بیفتند؟
حاشا! بلکه از لغزش ایشان نجات به امت‌ها رسیدتا در ایشان غیرت پدید
آورد. ۱۲ پس چون لغزش ایشان دولتمندی جهان گردید و نقصان ایشان
دولتمندی امت‌ها، به چند مرتبه زیادترپری ایشان خواهد بود. ۱۳ زیرا به
شماای امت هاسخن می‌گویم پس از این‌روی که رسول امت هامی باشم
خدمت خود را تمجید می‌نمایم، ۱۴ تاشاید ابنای جنس خود را به غیرت
آورم و بعضی از ایشان را برهانم. ۱۵ زیرا اگر رد شدن ایشان مصالحت
عالم شد، بازیافتن ایشان چه خواهدشد؟ جز حیات از مردگان! ۱۶ و چون
نوبر مقدس است، همچنان خمیره و هرگاه ریشه مقدس است، همچنان
شاخه‌ها. ۱۷ و چون بعضی از شاخه‌ها بریده شدند و تو که زیتون بری
بودی در آنها پیوند گشتی و در ریشه وچربی زیتون شریک شدی، ۱۸
بر شاخه‌ها فخرمکن و اگر فخر کنی تو حامل ریشه نیستی بلکه ریشه
حامل تو است. ۱۹ پس می‌گویی که «شاخه‌ها بریده شدند تا من پیوند
شوم؟» ۲۰ آفرین بجهت بی‌ایمانی بریده شدند و تومحض ایمان پایدار
هستی. مغرور مباش بلکه بترس! ۲۱ زیرا اگر خدا بر شاخه های طبیعی
شفقت نفرمود، بر تو نیز شفقت نخواهد کرد. ۲۲ پس مهربانی و سختی
خدا را ملاحظه نما؛ اماسختی بر آنانی که افتادند، اما مهربانی برتو اگر
درمهربانی ثابت باشی والا تو نیز بریده خواهی شد. ۲۳ و اگر ایشان نیز در
بی‌ایمانی نمانند باز پیوندخواهند شد، زیرا خدا قادر است که ایشان را
باردیگر بپیوندد. ۲۴ زیرا اگر تو از زیتون طبیعی بری بریده شده، برخلاف
طبع به زیتون نیکو پیوندگشتی، به چند مرتبه زیادتر آنانی که طبیعی‌اند
درزیتون خویش پیوند خواهند شد. ۲۵ زیراای برادران نمی خواهم شما از این
سربی خبر باشید که مبادا خود را دانا انگارید که مادامی که پری امت‌ها
درنیاید، سختدلی بربعضی از اسرائیل طاری گشته است. ۲۶ وهمچنین
همگی اسرائیل نجات خواهند یافت، چنانکه مکتوب است که «از صهیون
نجات‌دهنده‌ای ظاهر خواهد شد و بی‌دینی را ازیعقوب خواهد برداشت؛
۲۷ و این است عهد من باایشان در زمانی که گناهانشان را بردارم.» ۲۸
نظر به انجیل بجهت شما دشمنان‌اند، لکن نظر به اختیاربه‌خاطر اجداد
محبوبند. ۲۹ زیرا که در نعمتهاودعوت خدا بازگشتن نیست. ۳۰ زیرا
همچنان‌که شما در سابق مطیع خدا نبودید و الان به‌سبب نافرمانی‌ایشان
رحمت یافتید، ۳۱ همچنین ایشان نیز الان نافرمان شدند تا بجهت رحمتی
که بر شما است بر ایشان نیز رحم شود ۳۲ زیرا خدا همه رادر نافرمانی
بسته است تا بر همه رحم فرماید. (eleēsē g1653) ۳۳ زهی عمق
دولتمندی و حکمت و علم خدا! چقدر بعید از غوررسی است احکام او
وفوق از کاوش است طریقهای وی! ۳۴ زیرا کیست که رای خداوند را
دانسته باشد؟ یا که مشیر اوشده؟ ۳۵ یا که سبقت جسته چیزی بدو داده
تا به او باز داده شود؟ ۳۶ زیرا که از او و به او و تا او همه‌چیز است؛ و او
را تا ابدالاباد جلال باد، آمین. (aiōn g165)

۱۲ زندگی مسیحی لهذاای برادران شما را به رحمتهای خدا استدعا
می‌کنم که بدنهای خود راقربانی زنده مقدس پسندیده خدا بگذرانید که
عبادت معقول شما است. ۲ و همشکل این جهان مشوید بلکه به تازگی
ذهن خود صورت خود راتبدیل دهید تا شما دریافت کنید که اراده نیکوی
پسندیده کامل خدا چیست. (aiōn g165) ۳ زیرا به آن فیضی که به من
عطا شده است، هریکی از شما را می‌گویم که فکرهای بلندتر ازآنچه
شایسته است مکنید بلکه به اعتدال فکرنمایید، به اندازه آن بهره ایمان که
خدا به هر کس قسمت فرموده است. ۴ زیرا همچنان‌که در یک بدن
اعضای بسیار داریم و هر عضوی را یک کارنیست، ۵ همچنین ما که

بسیاریم، یک جسدهستیم در مسیح، اما فرد اعضای یکدیگر. ۶ پس چون نعمتهای مختلف داریم بحسب فیضی که به ما داده شد، خواه نبوت برحسب موافقت ایمان، ۷ یا خدمت در خدمت گذاری، یا معلم در تعلیم، ۸ یا واعظ در موعظه، یا بخشنده به سخاوت، یاپیشوا به اجتهاد، یا رحم کننده به‌سرور. ۹ محبت بی‌ریا باشد. از بدی نفرت کنید و به نیکویی بپیوندید. ۱۰ با محبت برادرانه یکدیگر رادوست دارید و هر یک دیگری را بیشتر از خوداکرام بنماید. ۱۱ در اجتهاد کاهلی نورزید و درروح سرگرم شده، خداوند را خدمت نمایید. ۱۲ در امید مسرور و در مصیبت صابر و در دعامواظب باشید. ۱۳ مشارکت در احتیاجات مقدسین کنید و در مهمانداری ساعی باشید. ۱۴ برکت بطلبید بر آنانی که بر شما جفا کنند؛ برکت بطلبید و لعن مکنید. ۱۵ خوشی کنید باخوشحالان و ماتم نمایید با ماتمیان. ۱۶ برای یکدیگر همان فکر داشته باشید و در چیزهای بلند فکر مکنید بلکه با ذلیلان مدارا نمایید و خودرا دانا مشمارید. ۱۷ هیچ‌کس را به عوض بدی بدی مرسانید. پیش جمیع مردم تدارک کارهای نیکو بینید. ۱۸ اگر ممکن است بقدر قوه خود باجمیع خلق به صلح بکوشید. ۱۹ ای محبوبان انتقام خود را مکشید بلکه خشم را مهلت دهید، زیرا مکتوب است «خداوند می‌گوید که انتقام ازآن من است من جزا خواهم داد.» ۲۰ پس «اگردشمن تو گرسنه باشد، او را سیر کن و اگر تشنه است، سیرابش نما زیرا اگر چنین کنی اخگرهای آتش بر سرش خواهی انباشت.» ۲۱ مغلوب بدی مشو بلکه بدی را به نیکویی مغلوب ساز.

۱۳ هر شخص مطیع قدرتهای برتر بشود، زیرا که قدرتی جز از خدا نیست و آنهایی که هست از جانب خدا مرتب شده است. ۲ حتی هرکه با قدرت مقاومت نماید، مقاومت باترتیب خدا نموده باشد و هرکه مقاومت کند، حکم بر خود آورد. ۳ زیرا از حکام عمل نیکو راخوفی نیست بلکه عمل بد را. پس اگر می‌خواهی که از آن قدرت ترسان نشوی، نیکویی کن که از اوتحسین خواهی یافت. ۴ زیرا خادم خداست برای تو به نیکویی؛ لکن هرگاه بدی کنی، بترس چونکه شمشیر را عبث برنمی دارد، زیرا او خادم خداست و با غضب انتقام از بدکاران می‌کشد. ۵ لهذا لازم است که مطیع او شوی نه به‌سبب غضب فقط بلکه به‌سبب ضمیر خود نیز. ۶ زیرا که به این سبب باج نیز می‌دهید، چونکه خدام خدا ومواظب در همین امر هستند. ۷ پس حق هرکس رابه او ادا کنید: باج را به مستحق باج و جزیه را به مستحق جزیه و ترس را به مستحق ترس و عزت را به مستحق عزت. ۸ مدیون احدی به چیزی مشوید جز به محبت نمودن با یکدیگر، زیرا کسی‌که دیگری رامحبت نماید شریعت را به‌جا آورده باشد. ۹ زیراکه زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، طمع مورز و هر حکمی دیگر که هست، همه شامل است در این کلام که همسایه خود راچون خود محبت نما. ۱۰ محبت به همسایه خودبدی نمی کند پس محبت تکمیل شریعت است. ۱۱ و خصوص چون وقت را می‌دانید که الحال ساعت رسیده است که ما را باید از خواب بیدارشویم زیرا که الان نجات ما نزدیک تر است از آن وقتی که ایمان آوردیم. ۱۲ شب منقضی شد و روز نزدیک آمد. پس اعمال تاریکی را بیرون کرده، اسلحه نور را بپوشیم. ۱۳ و با شایستگی رفتار کنیم چنانکه در روز، نه در بزمها و سکرها وفسق و فجور و نزاع و حسد؛ ۱۴ بلکه عیسی مسیح خداوند را بپوشید و برای شهوات جسمانی تدارک نبینید.

۱۴ و کسی را که در ایمان ضعیف باشدبپذیرید، لکن نه برای محاجه درمباحثات. ۲ یکی ایمان دارد که همه‌چیز را بایدخورد اما آنکه ضعیف است بقول می‌خورد. ۳ پس خورنده ناخورنده را حقیر نشمارد وناخورنده بر خورنده حکم نکند زیرا خدا او راپذیرفته است. ۴ تو کیستی که بر بنده کسی دیگرحکم می‌کنی؟ او نزد آقای خود ثابت یا ساقطمی شود. لیکن استوار خواهد شد زیرا خدا قادراست که او را ثابت نماید. ۵ یکی یک روز را از دیگری بهتر می‌داند ودیگری هر روز را برابر می‌شمارد. پس هر کس درذهن خود متیقن بشود. ۶ آنکه روز را عزیز می‌داندبخاطر خداوند عزیزش می‌دارد و آنکه روز راعزیز نمی دارد هم برای خداوند نمی دارد؛ و هرکه می‌خورد برای خداوند می‌خورد زیرا خدا راشکر می‌گوید، و آنکه نمی خورد برای خداوندنمی خورد و خدا را شکر می‌گوید. ۷ زیرا احدی از ما به خود زیست نمی کند و هیچ‌کس به خودنمی میرد. ۸ زیرا اگر زیست کنیم برای خداوندزیست می‌کنیم و اگر بمیریم برای خداوند می میریم. پس خواه زنده باشیم، خواه بمیریم، ازآن خداوندیم. ۹ زیرا برای همین مسیح مرد وزنده گشت تا بر زندگان و مردگان سلطنت کند. ۱۰ لکن تو چرا بر برادر خود حکم می‌کنی؟ یا تونیز چرا برادر خود را حقیر می‌شماری؟ زانرو که همه پیش مسند مسیح حاضر خواهیم شد. ۱۱ زیرا مکتوب است «خداوند می‌گوید به حیات خودم قسم که هر زانویی نزد من خم خواهد شد وهر زبانی به خدا اقرار خواهد نمود.» ۱۲ پس هریکی از ما حساب خود را به خدا خواهد داد. ۱۳ بنابراین بر یکدیگر حکم نکنیم بلکه حکم کنید به اینکه کسی سنگی مصادم یا لغزشی در راه برادر خود ننهد. ۱۴ می‌دانم و در عیسی خداوندیقین می‌دارم که هیچ‌چیز در ذات خود نجس نیست جز برای آن کسی‌که آن را نجس پندارد؛ برای او نجس است. ۱۵ زیرا هرگاه برادرت به خوراک آزرده شود، دیگر به محبت رفتارنمی کنی. به خوراک خود هلاک مساز کسی را که مسیح در راه او بمرد. ۱۶ پس مگذارید که نیکویی شما را بد گویند. ۱۷ زیرا ملکوت خدا اکل وشرب نیست بلکه عدالت و سلامتی و خوشی درروح‌القدس. ۱۸ زیرا هرکه در این امور خدمت مسیح را کند، پسندیده خدا و مقبول مردم است. ۱۹ پس آن اموری را که منشا سلامتی و بنای یکدیگر است پیروی نمایید. ۲۰ بجهت خوراک کار خدا را خراب مساز. البته همه‌چیز پاک است، لیکن بد است برای آن شخص که برای لغزش می‌خورد. ۲۱ گوشت نخوردن و شراب ننوشیدن و کاری نکردن که باعث ایذا یا لغزش یا ضعف برادرت باشد نیکواست. ۲۲ آیا تو ایمان داری؟ پس برای خودت درحضور خدا آن را بدار، زیرا خوشابحال کسی‌که بر خود حکم نکند در آنچه نیکو می‌شمارد. ۲۳ لکن آنکه شک دارد اگر بخورد ملزم می‌شود، زیرا به ایمان نمی خورد؛ و هرچه از ایمان نیست گناه است.

۱۵ و ما که توانا هستیم، ضعفهای ناتوانان رامتحمل بشویم و خوشی
خود را طالب نباشیم. ۲ هر یکی از ما همسایه خود را خوش بسازد در
آنچه برای بنا نیکو است. ۳ زیرا مسیح نیز خوشی خود را طالب نمی بود،
بلکه چنانکه مکتوب است «ملامتهای ملامت کنندگان تو برمن طاری
گردید.» ۴ زیرا همه‌چیزهایی که از قبل مکتوب شد، برای تعلیم ما نوشته
شد تا به صبر وتسلی کتاب امیدوار باشیم. ۵ الان خدای صبر و تسلی
شما را فیض عطاکناد تا موافق مسیح عیسی با یکدیگر یکرای باشید. ۶ تا
یکدل و یکزبان شده، خدا و پدرخداوند ما عیسی مسیح را تمجید نمایید.
۷ پس یکدیگر را بپذیرید، چنانکه مسیح نیز مارا پذیرفت برای جلال خدا.
۸ زیرا می‌گویم عیسی مسیح خادم ختنه گردید بجهت راستی خدا تا وعده
های اجداد را ثابت گرداند، ۹ و تاامت‌ها خدا را تمجید نمایند به‌سبب
رحمت اوچنانکه مکتوب است که «از این جهت تو را درمیان امت‌ها اقرار
خواهم کرد و به نام تو تسبیح خواهم خواند.» ۱۰ و نیز می‌گوید «ای
امت‌ها باقوم او شادمان شوید.» ۱۱ و ایض «ای جمیع امت‌ها خداوند را
حمد گویید وای تمامی قومهااو را مدح نمایید.» ۱۲ و اشعیا نیز می‌گوید
که «ریشه یسا خواهد بود و آنکه برای حکمرانی امت‌ها مبعوث شود، امید
امت‌ها بر وی خواهدبود.» ۱۳ الان خدای امید، شما را از کمال خوشی
وسلامتی در ایمان پر سازد تا به قوت روح‌القدس در امید افزوده گردید. ۱۴
لکن‌ای برادران من، خود نیز درباره شمایقین می‌دانم که خود از نیکویی
مملو و پر از کمال معرفت و قادر بر نصیحت نمودن یکدیگر هستید. ۱۵
لیکن‌ای برادران بسیار جسارت ورزیده، من خود نیز به شما جزئی نوشتم تا
شما را یادآوری نمایم به‌سبب آن فیضی که خدا به من بخشیده است، ۱۶
تا خادم عیسی مسیح شوم برای امت هاو کهانت انجیل خدا را به‌جا آورم تا
هدیه امت هامقبول افتد، مقدس شده به روح‌القدس. ۱۷ پس به مسیح
عیسی در کارهای خدا فخر دارم. ۱۸ زیراجرات نمی کنم که سخنی
بگویم جز در آن اموری که مسیح بواسطه من به عمل آورد، برای اطاعت
امت‌ها در قول و فعل، ۱۹ به قوت آیات ومعجزات و به قوت روح خدا.
بحدی که ازاورشلیم دور زده تا به الیرکون بشارت مسیح راتکمیل نمودم.
۲۰ اما حریص بودم که بشارت چنان بدهم، نه در جایی که اسم مسیح
شهرت یافته بود، مبادا بر بنیاد غیری بنا نمایم. ۲۱ بلکه چنانکه مکتوب
است «آنانی که خبر او را نیافتند، خواهند دید و کسانی که نشنیدند،
خواهندفهمید.» ۲۲ بنابراین‌بارها از آمدن نزد شما ممنوع شدم. ۲۳ لکن
چون الان مرا در این ممالک دیگرجایی نیست و سالهای بسیار است که
مشتاق آمدن نزد شما بوده‌ام، ۲۴ هرگاه به اسپانیا سفرکنم، به نزد شما
خواهم آمد زیرا امیدوار هستم که شما را در عبور ملاقات کنم و شما مرا
به آن سوی مشایعت نمایید، بعد از آنکه از ملاقات شما اندکی سیر
شوم. ۲۵ لکن الان عازم اورشلیم هستم تا مقدسین را خدمت کنم. ۲۶
زیرا که اهل مکادونیه و اخائیه مصلحت دیدند که زکاتی برای مفلسین
مقدسین اورشلیم بفرستند، ۲۷ بدین رضادادند و بدرستی که مدیون ایشان
هستند زیرا که چون امت‌ها از روحانیات ایشان بهره‌مندگردیدند، لازم
شد که در جسمانیات نیز خدمت ایشان را بکنند. ۲۸ پس چون این را
انجام دهم واین ثمر را نزد ایشان ختم کنم، از راه شما به اسپانیا خواهم
آمد. ۲۹ و می‌دانم وقتی که به نزدشما آیم، در کمال برکت انجیل مسیح
خواهم آمد. ۳۰ لکن‌ای برادران، از شما التماس دارم که بخاطر خداوند ما
عیسی مسیح و به محبت روح (القدس)، برای من نزد خدا در دعاها جد
وجهدکنید، ۳۱ تا از نافرمانان یهودیه رستگار شوم وخدمت من در اورشلیم
مقبول مقدسین افتد، ۳۲ تابرحسب اراده خدا با خوشی نزد شما برسم و
باشما استراحت یابم. ۳۳ و خدای سلامتی با همه شما باد، آمین.

۱۶ و خواهر ما فیبی را که خادمه کلیسای در کنخریا است، به شما
می‌سپارم ۲ تااو را در خداوند بطور شایسته مقدسین بپذیرید ودر هر چیزی
که به شما محتاج باشد او را اعانت کنید، زیرا که او بسیاری را و خود مرا
نیز معاونت می‌نمود. ۳ سلام برسانید به پرسکلا و اکیلا، همکاران من در
مسیح عیسی ۴ که در راه جان من گردنهای خود را نهادند و نه من به
تنهایی ممنون ایشان هستم، بلکه همه کلیساهای امت‌ها. ۵ کلیسا را که
در خانه ایشان است و حبیب من اپینطس را که برای مسیح نوبر آسیاست
سلام رسانید. ۶ و مریم را که برای شما زحمت بسیار کشید، سلام
گویید. ۷ و اندرونیکوس و یونیاس خویشان مرا که با من اسیر می‌بودند
سلام نمایید که مشهور در میان رسولان هستند و قبل از من در مسیح
شدند. ۸ وامپلیاس را که در خداوند حبیب من است، سلام رسانید. ۹ و
اوربانس که با ما در کار مسیح رفیق است و استاخیس حبیب مرا سلام
نمایید. ۱۰ و اپلیس آزموده شده در مسیح را سلام برسانید و اهل خانه
ارستبولس را سلام برسانید. ۱۱ و خویش من هیردیون را سلام دهیدو آنانی
را از اهل خانه نرگسوس که در خداوندهستند سلام رسانید. ۱۲ طریفینا و
طریفوسا را که در خداوند زحمت کشیده‌اند سلام گویید؛ وپرسیس محبوبه
را که در خداوند زحمت بسیارکشید سلام دهید. ۱۳ و روفس برگزیده
درخداوند و مادر او و مرا سلام بگویید. ۱۴ اسنکریطس را و فلیکون و
هرماس وپطروباس و هرمیس و برادرانی که باایشانند سلام نمایید. ۱۵
فیلولکس را و جولیه و نیریاس و خواهرش و اولمپاس و همه مقدسانی که با
ایشانند سلام برسانید. ۱۶ ویکدیگر را به بوسه مقدسانه سلام نمایید.
وجمیع کلیساهای مسیح شما را سلام می‌فرستند. ۱۷ لکن‌ای برادران از
شما استدعا می‌کنم آن کسانی را که منشا تفاریق و لغزشهای مخالف
آن تعلیمی که شما یافته‌اید می‌باشند، ملاحظه کنیدو از ایشان اجتناب
نمایید. ۱۸ زیرا که چنین اشخاص خداوند ما عیسی مسیح را خدمت نمی
کنند بلکه شکم خود را و به الفاظ نیکو وسخنان شیرین دلهای ساده
دلان را می‌فریبند. ۱۹ زیرا که اطاعت شما در جمیع مردم شهرت یافته
است. پس درباره شما مسرور شدم. اماآرزوی این دارم که در نیکویی
دانا و در بدی ساده دل باشید. ۲۰ و خدای سلامتی بزودی شیطان را
زیرپایهای شما خواهد سایید. فیض خداوند ما عیسی مسیح با شما باد.
۲۱ تیموتاوس همکار من و لوقا و یاسون وسوسیپاطرس که خویشان منند
شما را سلام می‌فرستند. ۲۲ من طرتیوس، کاتب رساله، شما رادر خداوند
سلام می‌گویم. ۲۳ قایوس که مرا وتمام کلیسا را میزبان است، شما را

سلام می‌فرستد. و ارسطس خزینه دار شهر و کوارطس برادر به شما سلام
می‌فرستند. ۲۵ الان او را که قادر است که شما را استوار سازد، برحسب
بشارت من و موعظه عیسی مسیح، مطابق کشف آن سری که از زمانهای
ازلی مخفی بود، (aiōnios g166) ۲۶ لکن درحال مکشوف شد و
بوسیله کتب انبیا برحسب فرموده خدای سرمدی به جمیع امت‌ها بجهت
اطاعت ایمان آشکارا گردید، (aiōnios g166) ۲۷ خدای حکیم وحید را
بوسیله عیسی مسیح تا ابدالاباد جلال باد، آمین. (aiōn g165)

اول قرنتیان

۱ پولس به اراده خدا رسول خوانده شده عیسی مسیح و سوستانیس
برادر، ۲ به کلیسای خدا که در قرنتس است، ازمقدسین در مسیح عیسی
که برای تقدس خوانده شده‌اند، با همه کسانی که در هرجا نام خداوند
ماعیسی مسیح را می‌خوانند که (خداوند) ما و(خداوند) ایشان است. ۳
فیض و سلامتی ازجانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شماباد. ۴
خدای خود را پیوسته شکر می‌کنم درباره شما برای آن فیض خدا که
در مسیح عیسی به شما عطا شده است، ۵ زیرا شما از هرچیز دروی
دولتمند شده‌اید، در هر کلام و در هرمعرفت. ۶ چنانکه شهادت مسیح در
شما استوارگردید، ۷ بحدی که در هیچ بخشش ناقص نیستیدو منتظر
مکاشفه خداوند ما عیسی مسیح می‌باشید. ۸ که او نیز شما را تا آخر
استوار خواهدفرمود تا در روز خداوند ما عیسی مسیح بی‌ملامت باشید. ۹
امین است خدایی که شما را به شراکت پسر خود عیسی مسیح خداوند
ماخوانده است. ۱۰ لکن‌ای برادران از شما استدعا دارم به نام خداوند ما
عیسی مسیح که همه یک سخن گوییدو شقاق در میان شما نباشد، بلکه
در یک فکر ویک رای کامل شوید. ۱۱ زیرا که‌ای برادران من، از اهل خانه
خلوئی درباره شما خبر به من رسیدکه نزاعها در میان شما پیدا شده است.
۱۲ غرض اینکه هریکی از شما می‌گوید که من از پولس هستم، و من از
اپلس، و من از کیفا، و من از مسیح. ۱۳ آیا مسیح منقسم شد؟ یا پولس
در راه شمامصلوب گردید؟ یا به نام پولس تعمید یافتید؟ ۱۴ خدا را شکر
می‌کنم که هیچ‌یکی از شما راتعمید ندادم جز کرسپس و قایوس، ۱۵
که مباداکسی گوید که به نام خود تعمید دادم. ۱۶ وخاندان استیفان
را نیز تعمید دادم و دیگر یادندارم که کسی را تعمید داده باشم. ۱۷
زیرا که مسیح مرا فرستاد، نه تا تعمید دهم بلکه تا بشارت رسانم، نه به
حکمت کلام مبادا صلیب مسیح باطل شود. ۱۸ زیرا ذکر صلیب برای
هالکان حماقت است، لکن نزد ما که ناجیان هستیم قوت خداست. ۱۹
زیرا مکتوب است: «حکمت حکما را باطل سازم و فهم فهیمان را نابود
گردانم.» ۲۰ کجا است حکیم؟ کجا کاتب؟ کجا مباحث این دنیا؟
مگرخدا حکمت جهان را جهالت نگردانیده است؟ (aiōn g165) ۲۱
زیرا که چون برحسب حکمت خدا، جهان ازحکمت خود به معرفت
خدا نرسید، خدا بدین رضا داد که بوسیله جهالت موعظه، ایمانداران
رانجات‌بخشد. ۲۲ چونکه یهود آیتی می‌خواهند ویونانیان طالب حکمت
هستند. ۲۳ لکن ما به مسیح مصلوب وعظ می‌کنیم که یهود را لغزش و
امت هارا جهالت است. ۲۴ لکن دعوت‌شدگان را خواه یهود و خواه
یونانی مسیح قوت خدا و حکمت خدا است. ۲۵ زیرا که جهالت خدا از
انسان حکیمتر است و ناتوانی خدا از مردم، تواناتر. ۲۶ زیرای برادران
دعوت خود را ملاحظه نمایید که بسیاری بحسب جسم حکیم نیستند
وبسیاری توانا نی و بسیاری شریف نی. ۲۷ بلکه خدا جهال جهان را
برگزید تا حکما را رسوا سازدو خدا ناتوانان عالم را برگزید تا توانایان را
رسواسازد، ۲۸ و خسیسان دنیا و محقران را خدابرگزید، بلکه نیستیها را
تا هستیها را باطل گرداند. ۲۹ تا هیچ بشری در حضور او فخر نکند.
۳۰ لکن از او شما هستید در عیسی مسیح که از جانب خدابرای شما
حکمت شده است و عدالت قدوسیت و فدا. ۳۱ تا چنانکه مکتوب است
هرکه فخر کنددر خداوند فخر نماید.

۲ و من‌ای برادران، چون به نزد شما آمدم، با فضیلت کلام یا حکمت
نیامدم چون شمارا به‌سر خدا اعلام می‌نمودم. ۲ زیرا عزیمت نکردم که
چیزی در میان شما دانسته باشم جزعیسی مسیح و او را مصلوب. ۳ و
من در ضعف وترس و لرزش بسیار نزد شما شدم، ۴ و کلام ووعظ من
به سخنان مقنع حکمت نبود، بلکه به برهان روح و قوت، ۵ تا ایمان
شما در حکمت انسان نباشد بلکه در قوت خدا. ۶ لکن حکمتی بیان
می‌کنیم نزد کاملین، اماحکمتی که از این عالم نیست و نه از روسای این
عالم که زایل می‌گردند. (aiōn g165) ۷ بلکه حکمت خدا را درسری
بیان می‌کنیم، یعنی آن حکمت مخفی را که خدا پیش از دهرها برای
جلال ما مقدر فرمود، (aiōn g165) ۸ که احدی از روسای این عالم آن
را ندانست زیرا اگر می‌دانستند خداوند جلال را مصلوب نمی کردند.
(aiōn g165) ۹ بلکه چنانکه مکتوب است: «چیزهایی را که چشمی
ندید و گوشی نشنید و به‌خاطر انسانی خطور نکرد، یعنی آنچه خدا برای
دوستداران خود مهیا کرده است.» ۱۰ اما خدا آنهارا به روح خود بر ما
کشف نموده است، زیرا که روح همه‌چیز حتی عمقهای خدا را نیز تفحص
می‌کند. ۱۱ زیرا کیست از مردمان که امور انسان رابداند جز روح انسان
که در وی می‌باشد. همچنین نیز امور خدا را هیچ‌کس ندانسته است،
جز روح خدا. ۱۲ لیکن ما روح جهان را نیافته‌ایم، بلکه آن روح که از
خداست تا آنچه خدا به ما عطا فرموده است بدانیم. ۱۳ که آنها را نیز
بیان می‌کنیم نه به سخنان آموخته شده از حکمت انسان، بلکه به آنچه
روح‌القدس می‌آموزد و روحانیها را باروحانیها جمع می‌نماییم. ۱۴ اما انسان
نفسانی‌امور روح خدا را نمی پذیرد زیرا که نزد او جهالت است و آنها را
نمی تواند فهمید زیرا حکم آنها ازروح می‌شود. ۱۵ لکن شخص روحانی
در همه‌چیز حکم می‌کند و کسی را در او حکم نیست. ۱۶ «زیرا کیست
که فکر خداوند را دانسته باشد تااو را تعلیم دهد؟» لکن ما فکر مسیح را
داریم.

۳ و من‌ای برادران نتوانستم به شما سخن گویم چون روحانیان، بلکه
چون جسمانیان و چون اطفال در مسیح. ۲ و شما را به شیر خوراک دادم
نه به گوشت زیرا که هنوزاستطاعت آن نداشتید بلکه الحال نیز ندارید، ۳
زیرا که تا به حال جسمانی هستید، چون در میان شما حسد و نزاع و
جدایی‌ها است. آیا جسمانی نیستید و به طریق انسان رفتار نمی نمایید؟ ۴
زیراچون یکی گوید من از پولس و دیگری من از اپلس هستم، آیا انسان
نیستید؟ ۵ پس کیست پولس و کیست اپلس؟ جزخادمانی که بواسطه
ایشان ایمان آوردید و به اندازه‌ای که خداوند به هرکس داد. ۶ من کاشتم
واپلس آبیاری کرد لکن خدا نمو می‌بخشید. ۷ لهذانه کارنده چیزی است
و نه آب دهنده بلکه خدای رویاننده. ۸ و کارنده و سیرآب کننده‌یک

هستند، لکن هر یک اجرت خود را بحسب مشقت خودخواهند یافت. ۹
زیرا با خدا همکاران هستیم وشما زراعت خدا و عمارت خدا هستید. ۱۰
بحسب فیض خدا که به من عطا شد، چون معمار دانا بنیاد نهادم و
دیگری بر آن عمارت می‌سازد؛ لکن هرکس باخبر باشد که چگونه عمارت
می‌کند. ۱۱ زیرا بنیادی دیگر هیچ‌کس نمی تواند نهاد جز آنکه نهاده شده
است، یعنی عیسی مسیح. ۱۲ لکن اگر کسی بر آن بنیاد، عمارتی از طلا
یا نقره یا جواهر یا چوب یا گیاه یاکاه بنا کند، ۱۳ کار هرکس آشکار
خواهد شد، زیرا که آن روز آن را ظاهر خواهد نمود، چونکه آن به آتش به
ظهور خواهد رسید و خود آتش، عمل هرکس را خواهد آزمود که چگونه
است. ۱۴ اگر کاری که کسی بر آن گذارده باشد بماند، اجر خواهد
یافت. ۱۵ و اگر عمل کسی سوخته شود، زیان بدو وارد آید، هرچند خود
نجات یابداما چنانکه از میان آتش. ۱۶ آیا نمی دانید که هیکل خدا
هستید و روح خدا در شما ساکن است؟ ۱۷ اگر کسی هیکل خدارا
خراب کند، خدا او را هلاک سازد زیرا هیکل خدا مقدس است و شما آن
هستید. ۱۸ زنهارکسی خود را فریب ندهد! اگر کسی از شما خودرا در
این جهان حکیم پندارد، جاهل بشود تاحکیم گردد. (aiōn g165) ۱۹
زیرا حکمت این جهان نزد خداجهالت است، چنانکه مکتوب است:
«حکما را به مکر خودشان گرفتار می‌سازد.» ۲۰ و ایض: «خداوند افکار
حکما را می‌داند که باطل است.» ۲۱ پس هیچ‌کس در انسان فخر نکند،
زیراهمه‌چیز از آن شما است: ۲۲ خواه پولس، خواه اپلس، خواه کیفا، خواه
دنیا، خواه زندگی، خواه موت، خواه چیزهای حال، خواه چیزهای آینده،
همه از آن شما است، ۲۳ و شما از مسیح و مسیح از خدا می‌باشد.

۴ هرکس ما را چون خدام مسیح و وکلای اسرار خدا بشمارد. ۲ و
دیگر در وکلابازپرس می‌شود که هر یکی امین باشد. ۳ امابجهت من کمتر
چیزی است که از شما یا از یوم بشر حکم کرده شوم، بلکه برخود نیز
حکم نمی کنم. ۴ زیرا که در خود عیبی نمی بینم، لکن ازاین عادل
شمرده نمی شوم، بلکه حکم کننده من خداوند است. ۵ لهذا پیش از
وقت به چیزی حکم مکنید تا خداوند بیاید که خفایای ظلمت راروشن
خواهد کرد و نیتهای دلها را به ظهورخواهد آورد؛ آنگاه هرکس را مدح از
خدا خواهدبود. ۶ امااى برادران، این چیزها را بطور مثل به خود و اپلس
نسبت دادم به‌خاطر شما تا درباره ماآموخته شوید که از آنچه مکتوب است
تجاوزنکنید و تا هیچ‌یکی از شما تکبر نکند برای یکی بر دیگری. ۷ زیرا
کیست که تو را برتری داد وچه چیز داری که نیافتی؟ پس چون یافتی،
چرافخر می‌کنی که گویا نیافتی. ۸ الحال سیر شده و دولتمند گشته‌اید و
بدون ما سلطنت می‌کنید؛ و کاشکه سلطنت می‌کردیدتا ما نیز با شما
سلطنت می‌کردیم. ۹ زیرا گمان می‌برم که خدا ما رسولان را آخر همه
عرضه داشت مثل آنانی که فتوای موت بر ایشان شده است، زیرا که
جهان و فرشتگان و مردم راتماشاگاه شده‌ایم. ۱۰ ما به‌خاطر مسیح جاهل
هستیم، لکن شما در مسیح دانا هستید؛ ما ضعیف لکن شما توانا؛ شما
عزیز اما ما ذلیل. ۱۱ تا به همین ساعت گرسنه و تشنه و عریان و کوبیده
وآواره هستیم، ۱۲ و به‌دستهای خود کار کرده، مشقت می‌کشیم و دشنام
شنیده، برکت می‌طلبیم و مظلوم گردیده، صبر می‌کنیم. ۱۳ چون افترا بر
مامی زنند، نصیحت می‌کنیم و مثل قاذورات دنیا وفضلات همه‌چیز شده‌ایم
تا به حال. ۱۴ و این را نمی نویسم تا شما را شرمنده سازم بلکه چون
فرزندان محبوب خود تنبیه می‌کنم. ۱۵ زیرا هرچند هزاران استاد در مسیح
داشته باشید، لکن پدران بسیار ندارید، زیرا که من شما رادر مسیح عیسی
به انجیل تولید نمودم، ۱۶ پس ازشما التماس می‌کنم که به من اقتدا
نمایید. ۱۷ برای همین تیموتاوس را نزد شما فرستادم که اوست فرزند
محبوب من و امین در خداوند تا راههای مرا در مسیح به یاد شما بیاورد،
چنانکه در هرجاو در هرکلیسا تعلیم می‌دهم. ۱۸ اما بعضی تکبرمی کنند
به گمان آنکه من نزد شما نمی آیم. ۱۹ لکن به زودی نزد شما خواهم
آمد، اگرخداوند بخواهد و خواهم دانست نه سخن متکبران را بلکه قوت
ایشان را. ۲۰ زیرا ملکوت خدا به زبان نیست بلکه در قوت است. ۲۱ چه
خواهش دارید آیا با چوب نزد شما بیایم یا بامحبت و روح حلم؟

۵ فی الحقیقه شنیده می‌شود که در میان شمازنا پیدا شده است، و
چنان زنایی که درمیان امت‌ها هم نیست؛ که شخصی زن پدر خود را
داشته باشد. ۲ و شما فخر می‌کنید بلکه ماتم هم ندارید، چنانکه باید تا
آن کسی‌که این عمل را کرداز میان شما بیرون شود. ۳ زیرا که من هرچند
درجسم غایبم، اما در روح حاضرم؛ و الان چون حاضر، حکم کردم در
حق کسی‌که این را چنین کرده است. ۴ به نام خداوند ما عیسی مسیح،
هنگامی که شما با روح من با قوت خداوند ماعیسی مسیح جمع شوید،
۵ که چنین شخص به شیطان سپرده شود بجهت هلاکت جسم تا روح
در روز خداوند عیسی نجات یابد. ۶ فخر شما نیکو نیست. آیا آگاه
نیستید که اندک خمیرمایه، تمام خمیر را مخمر می‌سازد؟ ۷ پس خود را از
خمیرمایه کهنه پاک سازید تافطیر تازه باشید، چنانکه بی‌خمیرمایه هستید
زیراکه فصح ما مسیح در راه ما ذبح شده است. ۸ پس عید را نگاه داریم
نه به خمیرمایه کهنه و نه به خمیرمایه بدی و شرارت، بلکه به فطیر ساده
دلی و راستی. ۹ در آن رساله به شما نوشتم که با زانیان معاشرت نکنید.
۱۰ لکن نه مطلق با زانیان این جهان یا طمعکاران و یا ستمکاران یا
بت‌پرستان، که در این صورت می‌باید از دنیا بیرون شوید. ۱۱ لکن الان به
شما می‌نویسم که اگر کسی‌که به برادر نامیده می‌شود، زانی یا طماع یا
بت‌پرست یافحاش یا میگسار یا ستمگر باشد، با چنین شخص معاشرت
مکنید بلکه غذا هم مخورید. ۱۲ زیرا مرا چه‌کار است که بر آنانی که
خارج انداوری کنم. آیا شما بر اهل داخل داوری نمی کنید؟ ۱۳ لکن
آنانی را که خارج‌اند خدا داوری خواهد کرد. پس آن شریر را از میان
خودبرانید.

۶ آیا کسی از شما چون بر دیگری مدعی باشد، جرات دارد که مرافعه
برد پیش ظالمان نه نزد مقدسان؟ ۲ یا نمی دانید که مقدسان، دنیا را
داوری خواهند کرد؛ و اگر دنیا از شما حکم یابد، آیا قابل مقدمات کمتر
نیستید؟ ۳ آیانمی دانید که فرشتگان را داوری خواهیم کرد تاچه رسد به

امور روزگار؟ ۴ پس چون در مقدمات روزگار مرافعه دارید، آیا آنانی را که در کلیساحقیر شمرده می‌شوند، می‌نشانید؟ ۵ بجهت انفعال شما می‌گویم، آیا در میان شما یک نفر دانانیست که بتواند در میان برادران خود حکم کند؟ ۶ بلکه برادر با برادر به محاکمه می‌رود و آن هم نزد بی‌ایمانان! ۷ بلکه الان شما را بالکلیه قصوری است که بایکدیگر مرافعه دارید. چرا بیشتر مظلوم نمی شوید و چرا بیشتر مغبون نمی شوید؟ ۸ بلکه شما ظلم می‌کنید و مغبون می‌سازید و این را نیزبه برادران خود! ۹ آیا نمی دانید که ظالمان وارث ملکوت خدا نمی شوند؟ فریب مخورید، زیرافاسقان و بت‌پرستان و زانیان و متنعمان و لواط ۱۰ و دزدان و طمعکاران و میگساران و فحاشان وستمگران وارث ملکوت خدا نخواهند شد. ۱۱ وبعضی از شما چنین می‌بودید لکن غسل یافته ومقدس گردیده و عادل کرده شده‌اید به نام عیسی خداوند و به روح خدای ما. ۱۲ همه‌چیز برای من جایز است لکن هرچیزمفید نیست. همه‌چیز برای من رواست، لیکن نمی گذارم که چیزی بر من تسلط یابد. ۱۳ خوراک برای شکم است و شکم برای خوراک، لکن خدااین و آن را فانی خواهد ساخت. اما جسم برای زنانیست، بلکه برای خداوند است و خداوند برای جسم. ۱۴ و خدا خداوند را برخیزانید و ما را نیز به قوت خود خواهد برخیزانید. ۱۵ آیا نمی دانید که بدنهای شما اعضای مسیح است؟ پس آیااعضای مسیح را برداشته، اعضای فاحشه گردانم؟ حاشا! ۱۶ آیا نمی دانید که هرکه با فاحشه پیوندد، با وی یکتن باشد؟ زیرا می‌گوید «هردویک تن خواهند بود». ۱۷ لکن کسی‌که با خداوندپیوندد یکروح است. ۱۸ از زنا بگریزید. هر گناهی که آدمی می‌کند بیرون از بدن است، لکن زانی بربدن خود گناه می‌ورزد. ۱۹ یا نمی دانید که بدن شما هیکل روح‌القدس است که در شما است که از خدا یافته‌اید و از آن خود نیستید؟ ۲۰ زیرا که به قیمتی خریده شدید، پس خدا را به بدن خودتمجید نمایید.

۷ اما درباره آنچه به من نوشته بودید: مرد رانیکو آن است که زن را لمس نکند. ۲ لکن بسبب زنا، هر مرد زوجه خود را بدارد و هر زن شوهر خود را بدارد. ۳ و شوهر حق زن را ادانماید و همچنین زن حق شوهر را. ۴ زن بر بدن خود مختار نیست بلکه شوهرش، و همچنین مرد نیز اختیار بدن خود ندارد بلکه زنش، ۵ از یکدیگرجدایی مگزینید مگر مدتی به رضای طرفین تابرای روزه و عبادت فارغ باشید؛ و باز با هم پیوندید مبادا شیطان شما را به‌سبب ناپرهیزی شما در تجربه اندازد، ۶ لکن این را می‌گویم به طریق اجازه نه به طریق حکم. ۷ اما می‌خواهم که همه مردم مثل خودم باشند. لکن هرکس نعمتی خاص از خدا دارد، یکی چنین و دیگری چنان. ۸ لکن به مجردین و بیوه‌زنان می‌گویم که ایشان را نیکو است که مثل من بمانند. ۹ لکن اگر پرهیزندارند، نکاح بکنند زیرا که نکاح از آتش هوس بهتر است. ۱۰ اما منکوحان را حکم می‌کنم و نه من بلکه خداوند که زن از شوهر خود جدا نشود؛ ۱۱ و اگر جدا شود، مجرد بماند یا با شوهر خودصلح کند؛ و مرد نیز زن خود را جدا نسازد. ۱۲ و دیگران را من می‌گویم نه خداوند که اگرکسی از برادران زنی بی‌ایمان داشته باشد و آن زن راضی باشد که با وی بماند، او را جدا نسازد. ۱۳ وزنی که شوهر بی‌ایمان داشته باشد و او راضی باشد که با وی بماند، از شوهر خود جدا نشود. ۱۴ زیرا که شوهر بی‌ایمان از زن خود مقدس می‌شود و زن بی‌ایمان از برادر مقدس می‌گردد واگرنه اولاد شما ناپاک می‌بودند، لکن الحال مقدسند. ۱۵ اما اگر بی‌ایمان جدایی نماید، بگذارش که بشود زیرا برادر یا خواهر در این صورت مقید نیست و خدا ما را به سلامتی خوانده است. ۱۶ زیرا که تو چه دانی‌ای زن که شوهرت را نجات خواهی داد؟ یا چه دانی‌ای مرد که زن خود را نجات خواهی داد؟ ۱۷ مگر اینکه به هرطور که خداوند به هرکس قسمت فرموده و به همان حالت که خدا هرکس راخوانده باشد، بدینطور رفتار بکند؛ و همچنین درهمه کلیساها امر می‌کنم. ۱۸ اگر کسی در مختونی خوانده شود، نامختون نگردد و اگر کسی درنامختونی خوانده شود، مختون نشود. ۱۹ ختنه چیزی نیست و نامختونی هیچ، بلکه نگاه داشتن امرهای خدا. ۲۰ هرکس در هر حالتی که خوانده شده باشد، در همان بماند. ۲۱ اگر در غلامی خوانده شدی تو را باکی نباشد، بلکه اگر هم می‌توانی آزاد شوی، آن را اولی تر استعمال کن. ۲۲ زیرا غلامی که در خداوند خوانده شده باشد، آزاد خداوند است؛ و همچنین شخصی آزاد که خوانده شد، غلام مسیح است. ۲۳ به قیمتی خریده شدید، غلام انسان نشوید. ۲۴ ای برادران هرکس در هرحالتی که خوانده شده باشد، در آن نزد خدا بماند. ۲۵ اما درباره باکره‌ها حکمی از خداوند ندارم. لکن چون از خداوند رحمت یافتم که امین باشم، رای می‌دهم. ۲۶ پس گمان می‌کنم که بجهت تنگی این زمان، انسان را نیکو آن است که همچنان بماند. ۲۷ اگر با زن بسته شدی، جدایی مجوی واگر از زن جدا هستی دیگر زن مخواه. ۲۸ لکن هرگاه نکاح کردی، گناه نورزیدی و هرگاه باکره منکوحه گردید، گناه نکرد. ولی چنین در جسم زحمت خواهند کشید، لیکن من بر شما شفقت دارم. ۲۹ امااى برادران، این را می‌گویم وقت تنگ است تا بعد از این آنانی که زن دارند مثل بی‌زن باشند ۳۰ و گریانان چون ناگریانان و خوشحالان مثل ناخوشحالان و خریدارن چون غیرمالکان باشند، ۳۱ و استعمال کنندگان این جهان مثل استعمال کنندگان نباشند، زیرا که صورت این جهان درگذر است. ۳۲ اما خواهش این دارم که شما بی‌اندیشه باشید. شخص مجرد در امور خداوند می‌اندیشدکه چگونه رضامندی خداوند را بجوید؛ ۳۳ وصاحب زن در امور دنیا می‌اندیشد که چگونه زن خود را خوش بسازد. ۳۴ در میان زن منکوحه وباکره نیز تفاوتی است، زیرا باکره در امور خداوندمی اندیشد تا هم در تن و هم در روح مقدس باشد؛ اما منکوحه در امور دنیا می‌اندیشد تا شوهر خودرا خوش سازد. ۳۵ اما این را برای نفع شمامی گویم نه آنکه دامی بر شما بنهم بلکه نظر به شایستگی و ملازمت خداوند، بی‌تشویش. ۳۶ لکن هرگاه کسی گمان برد که با باکره خودناشایستگی می‌کند، اگر به حد بلوغ رسید و ناچاراست از چنین شدن، آنچه خواهد بکند؛ گناهی نیست؛ بگذار که نکاح کنند. ۳۷ اما کسی‌که در دل خود پایدار است و احتیاج ندارد بلکه در اراده خود مختار است و در دل خود جازم است که باکره خود را نگاه دارد، نیکو می‌کند. ۳۸ پس هم کسی‌که به نکاح دهد، نیکو

می‌کند و کسی‌که به نکاح ندهد، نیکوتر می‌نماید. ۳۹ زن مادامی که شوهرش زنده است، بسته است. اما هرگاه شوهرش مرد آزاد گردید تا به هرکه بخواهد منکوحه شود، لیکن در خداوندفقط. ۴۰ اما بحسب رای من خوشحال تر است، اگر چنین بماند و من نیز گمان می‌برم که روح خدارا دارم.

۸ اما درباره قربانی های بتها: می‌دانیم که همه علم داریم. علم باعث تکبر است، لکن محبت بنا می‌کند. ۲ اگر کسی گمان برد که چیزی می‌داند، هنوز هیچ نمی داند، بطوری که بایددانست. ۳ اما اگر کسی خدا را محبت نماید، نزد اومعروف می‌باشد. ۴ پس درباره خوردن قربانی های بتها، می‌دانیم که بت در جهان چیزی نیست و اینکه خدایی دیگر جز یکی نیست. ۵ زیرا هرچند هستند که به خدایان خوانده می‌شوند، چه در آسمان و چه درزمین، چنانکه خدایان بسیار و خداوندان بسیارمی باشند، ۶ لکن ما را یک خداست یعنی پدر که همه‌چیز از اوست و ما برای او هستیم، و یک خداوند یعنی عیسی مسیح که همه‌چیز از اوست و ما از او هستیم. ۷ ولی همه را این معرفت نیست، زیرا بعضی تابه حال به اعتقاد اینکه بت هست، آن را چون قربانی بت می‌خورند و ضمیر ایشان چون ضعیف است نجس می‌شود. ۸ اما خوراک، ما رامقبول خدا نمی سازد زیرا که نه به خوردن بهتریم و نه به ناخوردن بدتر. ۹ لکن احتیاط کنید مبادااختیار شما باعث لغزش ضعفا گردد. ۱۰ زیرا اگرکسی تو را که صاحب علم هستی بیند که در بتکده نشسته‌ای، آیا ضمیر آن کس که ضعیف است به خوردن قربانی های بتها بنا نمی شود؟ ۱۱ و از علم تو آن برادر ضعیف که مسیح برای او مرد هلاک خواهد شد. ۱۲ و همچنین چون به برادران گناه ورزیدید و ضمایر ضعیفشان را صدمه رسانیدید، همانا به مسیح خطا نمودید. ۱۳ بنابراین، اگرخوراک باعث لغزش برادر من باشد، تا به ابدگوشت نخواهم خورد تا برادر خود را لغزش ندهم. **(aiōn g165)**

۹ آیا رسول نیستم؟ آیا آزاد نیستم؟ آیا عیسی مسیح خداوند ما را ندیدم؟ آیا شماعمل من در خداوند نیستید؟ ۲ هرگاه دیگران رارسول نباشم، البته شما را هستم زیرا که مهررسالت من در خداوند شما هستید. ۳ حجت من بجهت آنانی که مرا امتحان می‌کنند این است ۴ که آیا اختیار خوردن و آشامیدن نداریم؟ ۵ آیااختیار نداریم که خواهر دینی را به زنی گرفته، همراه خود ببریم، مثل سایر رسولان و برادران خداوند و کیفا؟ ۶ یا من و برنابا به تنهایی مختارنیستیم که کار نکنیم؟ ۷ کیست که هرگز از خرجی خود جنگ کند؟ یا کیست که تاکستانی غرس نموده، از میوه‌اش نخورد؟ یا کیست که گله‌ای بچراند و از شیر گله ننوشد؟ ۸ آیا این را بطور انسان می‌گویم یاشریعت نیز این را نمی گوید؟ ۹ زیرا که در تورات موسی مکتوب است که «گاو را هنگامی که خرمن را خرد می‌کند، دهان مبند». آیا خدا در فکر گاوان می‌باشد؟ ۱۰ آیا محض خاطر ما این رانمی گوید؟ بلی برای ما مکتوب است که شخم کننده می‌باید به امید، شخم نماید و خردکننده خرمن در امید یافتن قسمت خود باشد. ۱۱ چون ما روحانیها را برای شما کاشتیم، آیا امربزرگی است که ما جسمانیهای شما را درو کنیم؟ ۱۲ اگر دیگران در این اختیار بر شما شریکند آیانه ماه بیشتر؟ لیکن این اختیار را استعمال نکردیم، بلکه هرچیز را متحمل می‌شویم، مبادا انجیل مسیح را تعویق اندازیم. ۱۳ آیا نمی دانید که هرکه در امور مقدس مشغول باشد، از هیکل می‌خورد و هرکه خدمت مذبح کند، از مذبح نصیبی می‌دارد. ۱۴ و همچنین خداوند فرمود که «هرکه به انجیل اعلام نماید، ازانجیل معیشت یابد». ۱۵ لیکن من هیچیک از اینهارا استعمال نکردم و این را به این قصد ننوشتم تا بامن چنین شود، زیرا که مرا مردن بهتر است از آنکه کسی فخر مرا باطل گرداند. ۱۶ زیرا هرگاه بشارت دهم، مرا فخر نیست چونکه مرا ضرورت افتاده است، بلکه وای بر من اگر بشارت ندهم. ۱۷ زیراهرگاه این را طوع کنم اجرت دارم، لکن اگر کره باشد وکالتی به من سپرده شد. ۱۸ در این صورت، مرا چه اجرت است تا آنکه چون بشارت می‌دهم، انجیل مسیح را بی‌خرج سازم و اختیار خود را درانجیل استعمال نکنم؟ ۱۹ زیرا با اینکه از همه کسی آزاد بودم، خودرا غلام همه گردانیدم تا بسیاری را سود برم. ۲۰ ویهود را چون یهود گشتم تا یهود را سود برم واهل شریعت را مثل اهل شریعت تا اهل شریعت را سود برم؛ ۲۱ و بی‌شریعتان را چون بی‌شریعتان شدم، هرچند نزد خدا بی‌شریعت نیستم، بلکه شریعت مسیح در من است، تا بی‌شریعتان را سودبرم؛ ۲۲ ضعفا را ضعیف شدم تا ضعفا را سود برم؛ همه کس را همه‌چیز گردیدم تا به هرنوعی بعضی را برهانم. ۲۳ اما همه کار را بجهت انجیل می‌کنم تا در آن شریک گردم. ۲۴ آیا نمی دانید آنانی که در میدان می‌دوند، همه می‌دوند لکن یک نفر انعام را می‌برد. به اینطور شما بدوید تا به‌کمال ببرید. ۲۵ و هرکه ورزش کند در هرچیز ریاضت می‌کشد؛ اما ایشان تا تاج فانی را بیابند لکن ما تاج غیرفانی را. ۲۶ پس من چنین می‌دوم، نه چون کسی‌که شک دارد؛ ومشت می‌زنم نه آنکه هوا را بزنم. ۲۷ بلکه تن خودرا زبون می‌سازم و آن را در بندگی می‌دارم، مباداچون دیگران را وعظ نمودم، خود محروم شوم.

۱۰ زیرای برادران نمی خواهم شما بی خبر باشید از اینکه پدران ما همه زیرابر بودند و همه از دریا عبور نمودند ۲ و همه به موسی تعمید یافتند، در ابر و در دریا؛ ۳ و همه همان خوراک روحانی را خوردند ۴ و همه همان شرب روحانی را نوشیدند، زیرا که می‌آشامیدنداز صخره روحانی که از عقب ایشان می‌آمد و آن صخره مسیح بود. ۵ لیکن از اکثر ایشان خداراضی نبود، زیرا که در بیابان انداخته شدند. ۶ و این امور نمونه‌ها برای ما شد تا ماخواهشمند بدی نباشیم، چنانکه ایشان بودند؛ ۷ ونه بت‌پرست شوید، مثل بعضی از ایشان، چنانکه مکتوب است: «قوم به اکل و شرب نشستند وبرای لهو و لعب برپا شدند.» ۸ و نه زنا کنیم چنانکه بعضی از ایشان کردند و در یک روزبیست و سه هزار نفر هلاک گشتند. ۹ و نه مسیح راتجربه کنیم، چنانکه بعضی از ایشان کردند و ازمارها هلاک گردیدند. ۱۰ و نه همهمه کنید، چنانکه بعضی از ایشان کردند و هلاک کننده ایشان را هلاک کرد. ۱۱ و این همه بطور مثل بدیشان واقع شد وبرای تنبیه ما مکتوب گردید که اواخر عالم به ما رسیده است.

(aiōn g165) ۱۲ پس آنکه گمان برد که قایم است، باخبر باشد که نیفتد. ۱۳ هیچ تجربه جز آنکه مناسب بشر باشد، شما را فرو نگرفت. اما خداامین است که نمی گذارد شما فوق طاقت خودآزموده شوید، بلکه باتجربه مفری نیز می‌سازد تایارای تحمل آن را داشته باشید. ۱۴ لهذاای عزیزان من از بت‌پرستی بگریزید. ۱۵ به خردمندان سخن می‌گویم: خود حکم کنیدبرآنچه می‌گویم. ۱۶ پیاله برکت که آن را تبرک می‌خوانیم، آیا شراکت در خون مسیح نیست؟ ونانی را که پاره می‌کنیم، آیا شراکت در بدن مسیح نی؟ ۱۷ زیرا ما که بسیاریم، یک نان و یکتن می‌باشیم چونکه همه از یک نان قسمت می‌یابیم. ۱۸ اسرائیل جسمانی را ملاحظه کنید! آیاخورندگان قربانی‌ها شریک قربانگاه نیستند؟ ۱۹ پس چه گویم؟ آیا بت چیزی می‌باشد؟ یا که قربانی بت چیزی است؟ ۲۰ نی! بلکه آنچه امت هاقربانی می‌کنند، برای دیوها می‌گذرانند نه برای خدا؛ و نمی خواهم شما شریک دیوها باشید. ۲۱ محال است که هم از پیاله خداوند و هم از پیاله دیوها بنوشید؛ و هم از مایده خداوند و هم ازمایده دیوها نمی توانید قسمت برد. ۲۲ آیاخداوند را به غیرت می‌آوریم یا از او تواناترمی باشیم؟ ۲۳ همه‌چیز جایز است، لیکن همه مفیدنیست؛ همه رواست، لیکن همه بنا نمی کند. ۲۴ هرکس نفع خود را نجوید، بلکه نفع دیگری را. ۲۵ هرآنچه را در قصابخانه می‌فروشند، بخوریدو هیچ مپرسید به‌خاطر ضمیر. ۲۶ زیرا که جهان و پری آن از آن خداوند است. ۲۷ هرگاه کسی ازبی ایمانان از شما وعده خواهد و می‌خواهیدبروید، آنچه نزد شما گذارند بخورید و هیچ مپرسید بجهت ضمیر. ۲۸ اما اگر کسی به شماگوید «این قربانی بت است»، مخورید به‌خاطر آن کس که خبر داد و بجهت ضمیر، زیرا که جهان وپری آن از آن خداوند است. ۲۹ اما ضمیرمی گویم نه از خودت بلکه ضمیر آن دیگر؛ زیراچرا ضمیر دیگری بر آزادی من حکم کند؟ ۳۰ واگر من به شکر بخورم، چرا بر من افترا زنند به‌سبب آن چیزی که من برای آن شکر می‌کنم؟ ۳۱ پس خواه بخورید، خواه بنوشید، خواه هرچه کنید، همه را برای جلال خدا بکنید. ۳۲ یهودیان و یونانیان و کلیسای خدا را لغزش مدهید. ۳۳ چنانکه من نیز در هرکاری همه را خوش می‌سازم و نفع خود را طالب نیستم، بلکه نفع بسیاری را تا نجات یابند.

۱۱ پس اقتدا به من نمایید چنانکه من نیز به مسیح می‌کنم. ۲ امااى برادران شما را تحسین می‌نمایم ازاین جهت که در هرچیز مرا یاد می‌دارید و اخبار رابطوری که به شما سپردم، حفظ می‌نمایید. ۳ اما می‌خواهم شما بدانید که سر هر مرد، مسیح است و سر زن، مرد و سر مسیح، خدا. ۴ هرمردی که سرپوشیده دعا یا نبوت کند، سر خود رارسوا می‌نماید. ۵ اما هر زنی که سر برهنه دعا یانبوت کند، سر خود را رسوا می‌سازد، زیرا این چنان است که تراشیده شود. ۶ زیرا اگر زن نمی پوشد، موی را نیز ببرد؛ و اگر زن را موی بریدن یا تراشیدن قبیح است، باید بپوشد. ۷ زیراکه مرد را نباید سر خود بپوشد چونکه او صورت و جلال خداست، اما زن جلال مرد است. ۸ زیراکه مرد از زن نیست بلکه زن از مرد است. ۹ و نیزمرد بجهت زن آفریده نشد، بلکه زن برای مرد. ۱۰ از این جهت زن می‌باید عزتی بر سر داشته باشد به‌سبب فرشتگان. ۱۱ لیکن زن از مرد جدانیست و مرد هم جدا از زن نیست در خداوند. ۱۲ زیرا چنانکه زن از مرد است، همچنین مرد نیزبوسیله زن، لیکن همه‌چیز از خدا. ۱۳ در دل خود انصاف دهید: آیا شایسته است که زن ناپوشیده نزد خدا دعا کند؟ ۱۴ آیا خودطبیعت شما را نمی آموزد که اگر مرد موی درازدارد، او را عار می‌باشد؟ ۱۵ و اگر زن موی درازدارد، او را فخر است، زیرا که موی بجهت پرده بدو داده شد؟ ۱۶ و اگر کسی ستیزه گر باشد، ما وکلیساهای خدا را چنین عادتی نیست. ۱۷ لیکن چون این حکم را به شما می‌کنم، شمارا تحسین نمی کنم، زیرا که شما نه از برای بهتری بلکه برای بدتری جمع می‌شوید. ۱۸ زیرا اولاهنگامی که شما در کلیسا جمع می‌شوید، می‌شنوم که در میان شما شقاقها روی می‌دهد وقدری از آن را باور می‌کنم. ۱۹ از آن جهت که لازم است در میان شما بدعتها نیز باشد تا که مقبولان از شما ظاهر گردند. ۲۰ پس چون شما دریک جا جمع می‌شوید، ممکن نیست که شام خداوند خورده شود، ۲۱ زیرا در وقت خوردن هرکس شام خود را پیشتر می‌گیرد و یکی گرسنه و دیگری مست می‌شود. ۲۲ مگر خانه‌ها برای خوردن و آشامیدن ندارید؟ یا کلیسای خدا راتحقیر می‌نمایید و آنانی را که ندارند شرمنده می‌سازید؟ به شما چه بگویم؟ آیا در این امر شمارا تحسین نمایم؟ تحسین نمی نمایم! ۲۳ زیرا من از خداوند یافتم، آنچه به شما نیزسپردم که عیسی خداوند در شبی که او را تسلیم کردند، نان را گرفت ۲۴ و شکر نموده، پاره کرد وگفت: «بگیرید بخورید. این است بدن من که برای شما پاره می‌شود. این را به یادگاری من به‌جاآرید.» ۲۵ و همچنین پیاله را نیز بعد از شام وگفت: «این پیاله عهد جدید است در خون من. هرگاه این را بنوشید، به یادگاری من بکنید.» ۲۶ زیرا هرگاه این نان را بخورید و این پیاله رابنوشید، موت خداوند را ظاهر می‌نمایید تاهنگامی که بازآید. ۲۷ پس هرکه بطور ناشایسته نان را بخورد وپیاله خداوند را بنوشد، مجرم بدن و خون خداوند خواهد بود. ۲۸ اما هر شخص خود راامتحان کند و بدینطرز از آن نان بخورد و از آن پیاله بنوشد. ۲۹ زیرا هرکه می‌خورد و می‌نوشد، فتوای خود را می‌خورد و می‌نوشد اگر بدن خداوند را تمییز نمی کند. ۳۰ از این سبب بسیاری از شما ضعیف و مریض‌اند و بسیاری خوابیده‌اند. ۳۱ اما اگر برخود حکم می‌کردیم، حکم بر مانمی شد. ۳۲ لکن هنگامی که بر ما حکم می‌شود، از خداوند تادیب می‌شویم مبادا با اهل دنیا بر ماحکم شود. ۳۳ لهذاای برادران من، چون بجهت خوردن جمع می‌شوید، منتظر یکدیگر باشید. ۳۴ و اگرکسی گرسنه باشد، در خانه بخورد، مبادا بجهت عقوبت جمع شوید. و چون بیایم، مابقی را منتظم خواهم نمود.

۱۲ اما درباره عطایای روحانی، ای برادران نمی خواهم شما بی‌خبر باشید. ۲ می دانید هنگامی که امت‌ها می‌بودید، به سوی بتهای گنگ برده می‌شدید بطوری که شما رامی بردند. ۳ پس شما را خبر می‌دهم که هرکه متکلم به روح خدا باشد، عیسی را اناتیمانمی گوید و احدی جزیه روح‌القدس عیسی راخداوند نمی تواند گفت. ۴ و نعمتها انواع است ولی روح همان. ۵ وخدمتها انواع است اما خداوند همان. ۶ و

عملهاانواع است لکن همان خدا همه را در همه عمل می‌کند. ۷ ولی
هرکس را ظهور روح بجهت منفعت عطا می‌شود. ۸ زیرا یکی را بوساطت
روح، کلام حکمت داده می‌شود و دیگری را کلام علم، بحسب همان
روح. ۹ و یکی را ایمان به همان روح و دیگری را نعمتهای شفا دادن به
همان روح. ۱۰ و یکی را قوت معجزات ودیگری را نبوت و یکی را تمییز
ارواح و دیگری را اقسام زبانها و دیگری را ترجمه زبانها. ۱۱ لکن در
جمیع اینها همان یک روح فاعل است که هرکس را فرد بحسب اراده خود
تقسیم می‌کند. ۱۲ زیرا چنانکه بدن یک است و اعضای متعدددارد و
تمامی اعضای بدن اگرچه بسیار است یکتن می‌باشد، همچنین مسیح نیز
می‌باشد. ۱۳ زیرا که جمیع ما به یک روح در یک بدن تعمیدیافتم، خواه
یهود، خواه یونانی، خواه غلام، خواه آزاد و همه از یک روح نوشانیده
شدیم. ۱۴ زیرابدن یک عضو نیست بلکه بسیار است. ۱۵ اگر پاگوید
چونکه دست نیستم از بدن نمی باشم، آیابدین سبب از بدن نیست؟ ۱۶
و اگر گوش گویدچونکه چشم نیم از بدن نیستم، آیا بدین سبب ازبدن
نیست؟ ۱۷ اگر تمام بدن چشم بودی، کجامی بود شنیدن و اگر همه
شنیدن بودی کجا می‌بودبوییدن؟ ۱۸ لکن الحال خدا هریک از اعضا را
دربدن نهاد برحسب اراده خود. ۱۹ و اگر همه یک عضو بودی بدن کجا
می‌بود؟ ۲۰ اما الان اعضابسیار است لیکن بدن یک. ۲۱ و چشم دست
رانمی تواند گفت که محتاج تو نیستم یا سر پایها رانیز که احتیاج به شما
ندارم. ۲۲ بلکه علاوه بر این، آن اعضای بدن که ضعیفتر می‌نمایند، لازم
ترمی باشند. ۲۳ و آنها را که پست‌تر اجزای بدن می‌پندارم، عزیزتر می‌داریم
و اجزای قبیح ماجمال افضل دارد. ۲۴ لکن اعضای جمیله ما رااحتیاجی
نیست، بلکه خدا بدن را مرتب ساخت بقسمی که ناقص را بیشتر حرمت
داد، ۲۵ تا که جدایی در بدن نیفتد، بلکه اعضا به برابری در فکریکدیگر
باشند. ۲۶ و اگر یک عضو دردمند گردد، سایر اعضا با آن همدرد باشند و
اگر عضوی عزت یابد، باقی اعضا با او به خوشی آیند. ۲۷ اما شما بدن
مسیح هستید و فرد اعضای آن می‌باشید. ۲۸ و خدا قرارداد بعضی را
درکلیسا: اول رسولان، دوم انبیا، سوم معلمان، بعدقوات، پس نعمتهای شفا
دادن و اعانات و تدابیر واقسام زبانها. ۲۹ آیا همه رسول هستند، یا همه
انبیا، یا همه معلمان، یا همه قوات؟ ۳۰ یا همه نعمتهای شفا دارند، یا
همه به زبانها متکلم هستند، یا همه ترجمه می‌کنند؟ ۳۱ لکن نعمتهای
بهتر را به غیرت بطلبید و طریق افضلتر نیز به شمانشان می‌دهم.

۱۳ اگر به زبانهای مردم و فرشتگان سخن گویم و محبت نداشته
باشم، مثل نحاس صدادهنده و سنج فغان کننده شده‌ام. ۲ و اگرنبوت
داشته باشم و جمیع اسرار و همه علم رابدانم و ایمان کامل داشته باشم
بحدی که کوهها رانقل کنم و محبت نداشته باشم، هیچ هستم. ۳ واگر
جمیع اموال خود را صدقه دهم و بدن خود رابسپارم تا سوخته شود و
محبت نداشته باشم، هیچ سود نمی برم. ۴ محبت حلیم و مهربان است؛
محبت حسد نمی برد؛ محبت کبر و غرور ندارد؛ ۵ اطوار ناپسندیده
ندارد و نفع خود را طالب نمی شود؛ خشم نمی گیرد و سوءظن ندارد؛
۶ ازناراستی خوشوقت نمی گردد، ولی با راستی شادی می‌کند؛ ۷ در
همه‌چیز صبر می‌کند و همه را باور می‌نماید؛ در همه حال امیدوار می‌باشد
وهر چیز را متحمل می‌باشد. ۸ محبت هرگز ساقط نمی شود و اما اگر
نبوتهاباشد، نیست خواهد شد و اگر زبانها، انتها خواهد پذیرفت و اگر
علم، زایل خواهد گردید. ۹ زیراجزئی علمی داریم و جزئی نبوت می‌نماییم،
۱۰ لکن هنگامی که کامل آید، جزئی نیست خواهد گردید. ۱۱ زمانی که
طفل بودم، چون طفل حرف می‌زدم و چون طفل فکر می‌کردم و مانندطفل
تعقل می‌نمودم. اما چون مرد شدم، کارهای طفلانه را ترک کردم. ۱۲ زیرا
که الحال در آینه بطور معما می‌بینم، لکن آن وقت روبرو؛ الان جزئی
معرفتی دارم، لکن آن وقت خواهم شناخت، چنانکه نیز شناخته شدم. ۱۳
و الحال این سه چیز باقی است: یعنی‌ایمان و امید ومحبت. اما بزرگتر از
اینها محبت است.

۱۴ درپی محبت بکوشید و عطایای روحانی را به غیرت بطلبید،
خصوص اینکه نبوت کنید. ۲ زیرا کسی‌که به زبانی سخن می‌گوید، نه به
مردم بلکه به خدا می‌گوید، زیراهیچ‌کس نمی فهمد لیکن در روح به اسرار
تکلم می‌نماید. ۳ اما آنکه نبوت می‌کند، مردم را برای بنا و نصیحت و
تسلی می‌گوید. ۴ هرکه به زبانی می‌گوید، خود را بنا می‌کند، اما آنکه
نبوت می‌نماید، کلیسا را بنا می‌کند. ۵ و خواهش دارم که همه شما به
زبانها تکلم کنید، لکن بیشتر اینکه نبوت نمایید زیرا کسی‌که نبوت کند
بهتر است ازکسی‌که به زبانها حرف زند، مگر آنکه ترجمه کندتا کلیسا بنا
شود. ۶ اما الحال‌ای برادران اگر نزد شما آیم و به زبانها سخن رانم، شما
را چه سود می‌بخشم؟ مگرآنکه شما را به مکاشفه یا به معرفت یا به نبوت
یا به تعلیم گویم. ۷ و همچنین چیزهای بیجان که صدا می‌دهد چون نی
یا بربط اگر در صداها فرق نکند، چگونه آواز نی یا بربط فهمیده می‌شود؟
۸ زیر اگر کرنا نیز صدای نامعلوم دهد که خود رامهیای جنگ می‌سازد؟ ۹
همچنین شما نیز به زبان، سخن مفهوم نگویید، چگونه معلوم می‌شودآن
چیزی که گفته شد زیرا که به هوا سخن خواهید گفت؟ ۱۰ زیرا که انواع
زبانهای دنیاهرقدر زیاده باشد، ولی یکی بی‌معنی نیست. ۱۱ پس هرگاه
قوت زبان را نمی دانم، نزد متکلم بربری می‌باشم و آنکه سخن گوید
نزد من بربری می‌باشد. ۱۲ همچنن شما نیز چونکه غیورعطایای روحانی
هستید بطلبید اینکه برای بنای کلیسا افزوده شوید. ۱۳ بنابراین کسی‌که به
زبانی سخن می‌گوید، دعا بکند تا ترجمه نماید. ۱۴ زیرا اگر به زبانی
دعاکنم، روح من دعا می‌کند لکن عقل من برخوردارنمی شود. ۱۵ پس
مقصود چیست؟ به روح دعاخواهم کرد و به عقل نیز دعا خواهم نمود؛ به
روح سرود خواهم خواند و به عقل نیز خواهم خواند. ۱۶ زیرا اگر در روح
تبرک می‌خوانی، چگونه آن کسی‌که به منزلت امی است، به شکر تو آمین
گوید و حال آنکه نمی فهمد چه می‌گویی؟ ۱۷ زیرا تو البته خوب شکر
می‌کنی، لکن آن دیگربنا نمی شود. ۱۸ خدا را شکر می‌کنم که زیادتر
ازهمه شما به زبانها حرف می‌زنم. ۱۹ لکن در کلیسابیشتر می‌پسندم که
پنج کلمه به عقل خود گویم تادیگران را نیز تعلیم دهم از آنکه هزاران کلمه

به زبان بگویم. ۲۰ ای برادران، در فهم اطفال مباشید بلکه در بدخویی
اطفال باشید و در فهم رشید. ۲۱ درتورات مکتوب است که «خداوند
می‌گوید به زبانهای بیگانه و لبهای غیر به این قوم سخن خواهم گفت
و با این همه مرا نخواهند شنید.» ۲۲ پس زبانها نشانی است نه برای
ایمان داران بلکه برای بی‌ایمانان؛ اما نبوت برای بی‌ایمان نیست بلکه برای
ایمانداران است. ۲۳ پس اگر تمام کلیسادر جایی جمع شوند و همه
به زبانها حرف زنند وامیان یا بی‌ایمانان داخل شوند، آیا نمی گویند که
دیوانه‌اید؟ ۲۴ ولی اگر همه نبوت کنند و کسی ازبی ایمانان یا امیان
درآید، از همه توبیخ می‌یابد واز همه ملزم می‌گردد، ۲۵ و خفایای قلب او
ظاهرمی شود و همچنین به روی درافتاده، خدا راعبادت خواهد کرد و
ندا خواهد داد که «فی الحقیقه خدا در میان شما است.» ۲۶ پس‌ای
برادران مقصود این است که وقتی که جمع شوید، هریکی از شما سرودی
دارد، تعلیمی دارد، زبانی دارد، مکاشفه‌ای دارد، ترجمه‌ای دارد، باید همه
بجهت بنا بشود. ۲۷ اگرکسی به زبانی سخن گوید، دو دو یا نهایت سه
سه باشند، به ترتیب و کسی ترجمه کند. ۲۸ اما اگرمترجمی نباشد، در
کلیسا خاموش باشد و با خودو با خدا سخن گوید. ۲۹ و از انبیا دو یا سه
سخن بگویند و دیگران تمیز دهند. ۳۰ و اگر چیزی به دیگری از اهل
مجلس مکشوف شود، آن اول ساکت شود. ۳۱ زیرا که همه می‌توانید
یک یک نبوت کنید تا همه تعلیم یابند و همه نصیحت‌پذیرند. ۳۲ و
ارواح انبیا مطیع انبیا می‌باشند. ۳۳ زیرا که او خدای تشویش نیست بلکه
خدای سلامتی، چنانکه در همه کلیساهای مقدسان. ۳۴ و زنان شما در
کلیساها خاموش باشند زیرا که ایشان را حرف زدن جایز نیست بلکه
اطاعت نمودن، چنانکه تورات نیز می‌گوید. ۳۵ اما اگرمی خواهند چیزی
بیاموزند، در خانه از شوهران خود بپرسند، چون زنان را در کلیسا حرف زدن
قبیح است. ۳۶ آیا کلام خدا از شما صادر شد یا به شما به تنهایی رسید؟
۳۷ اگر کسی خود را نبی یاروحانی پندارد، اقرار بکند که آنچه به شمامی
نویسم، احکام خداوند است. ۳۸ اما اگر کسی جاهل است، جاهل
باشد. ۳۹ پس‌ای برادران، نبوت را به غیرت بطلبید و از تکلم نمودن به
زبانهامنع مکنید. ۴۰ لکن همه‌چیز به شایستگی و انتظام باشد.

۱۵ الان‌ای برادران، شما را از انجیلی که به شما بشارت دادم اعلام
می‌نمایم که آن را هم پذیرفتید و در آن هم قایم می‌باشید، ۲ وبوسیله آن نیز
نجات می‌یابید، به شرطی که آن کلامی را که به شما بشارت دادم،
محکم نگاه دارید والا عبث ایمان آوردید. ۳ زیرا که اول به شما سپردم،
آنچه نیز یافتم که مسیح برحسب کتب در راه گناهان ما مرد، ۴ و اینکه
مدفون شد ودر روز سوم برحسب کتب برخاست؛ ۵ و اینکه به کیفا ظاهر
شد و بعد از آن به آن دوازده، ۶ و پس ازآن به زیاده از پانصد برادر یک بار
ظاهر شد که بیشتر از ایشان تا امروز باقی هستند اما بعضی خوابیده‌اند. ۷
از آن پس به یعقوب ظاهر شد و بعدبه جمیع رسولان. ۸ و آخر همه بر من
مثل طفل سقطشده ظاهر گردید. ۹ زیرا من کهترین رسولان هستم و لایق
نیستم که به رسول خوانده شوم، چونکه برکلیسای خدا جفا می‌رسانیدم.
۱۰ لیکن به فیض خدا آنچه هستم هستم و فیض او که بر من بود باطل
نگشت، بلکه بیش از همه ایشان مشقت کشیدم، اما نه من بلکه فیض
خدا که با من بود. ۱۱ پس خواه من و خواه ایشان بدین طریق وعظمی
کنیم و به اینطور ایمان آوردید. ۱۲ لیکن اگر به مسیح وعظ می‌شود که
ازمردگان برخاست، چون است که بعضی از شمامی گویند که قیامت
مردگان نیست؟ ۱۳ اما اگرمردگان را قیامت نیست، مسیح نیز برنخاسته
است. ۱۴ و اگر مسیح برنخاست، باطل است وعظما و باطل است
نیز ایمان شما. ۱۵ و شهود کذبه نیز برای خدا شدیم، زیرا درباره خدا
شهادت دادیم که مسیح را برخیزانید، و حال آنکه او رابرنخیزانید در صورتی
که مردگان برنمی خیزند. ۱۶ زیرا هرگاه مردگان برنمی خیزند، مسیح
نیزبرنخاسته است. ۱۷ اما هرگاه مسیح برنخاسته است، ایمان شما باطل
است و شما تاکنون درگناهان خود هستید، ۱۸ بلکه آنانی هم که درمسیح
خوابیده‌اند هلاک شدند. ۱۹ اگر فقط در این جهان در مسیح امیدواریم،
از جمیع مردم بدبخت تریم. ۲۰ لیکن بالفعل مسیح از مردگان برخاسته
ونوبر خوابیدگان شده است. ۲۱ زیرا چنانکه به انسان موت آمد، به انسان
نیز قیامت مردگان شد. ۲۲ و چنانکه در آدم همه می‌میرند در مسیح
نیزهمه زنده خواهند گشت. ۲۳ لیکن هرکس به رتبه خود؛ مسیح نوبر
است و بعد آنانی که در وقت آمدن او از آن مسیح می‌باشند. ۲۴ و بعد از
آن انتها است وقتی که ملکوت را به خدا و پدر سپارد. و در آن زمان تمام
ریاست و تمام قدرت و قوت را نابود خواهد گردانید. ۲۵ زیرا مادامی که
همه دشمنان را زیر پایهای خود ننهد، می‌باید اوسلطنت بنماید. ۲۶ دشمن
آخر که نابود می‌شود، موت است. ۲۷ زیرا «همه‌چیز را زیر پایهای وی
انداخته است». اما چون می‌گوید که «همه‌چیز رازیر انداخته است»،
واضح است که او که همه رازیر او انداخت مستثنی است. ۲۸ اما زمانی
که همه مطیع وی شده باشند، آنگاه خود پسر هم مطیع خواهد شد او را
که همه‌چیز را مطیع وی گردانید، تا آنکه خدا کل در کل باشد. ۲۹ والا
آنانی که برای مردگان تعمید می‌یابندچکنند؟ هرگاه مردگان مطلق برنمی
خیزند، پس چرا برای ایشان تعمید می‌گیرند؟ ۳۰ و ما نیز چراهر ساعت
خود را در خطر می‌اندازیم؟ ۳۱ به آن فخری درباره شما که مرا در خداوند
ما مسیح عیسی هست قسم، که هرروزه مرا مردنی است. ۳۲ چون بطور
انسان در افسس با وحوش جنگ کردم، مرا چه سود است؟ اگر مردگان
برنمی خیزند، بخوریم و بیاشامیم چون فردامی میریم. ۳۳ فریفته مشوید
معاشرات بد، اخلاق حسنه را فاسد می‌سازد. ۳۴ برای عدالت بیدارشده،
گناه مکنید زیرا بعضی معرفت خدا راندارند. برای انفعال شما می‌گویم.
۳۵ اما اگر کسی گوید: «مردگان چگونه برمی خیزند و به کدام بدن
می‌آیند؟»، ۳۶ ای احمق آنچه تو می‌کاری زنده نمی گردد جز آنکه
بمیرد. ۳۷ و آنچه می‌کاری، نه آن جسمی را که خواهد شد می‌کاری،
بلکه دانه‌ای مجرد خواه ازگندم و یا از دانه های دیگر. ۳۸ لیکن خدا
برحسب اراده خود، آن را جسمی می‌دهد و به هر یکی ازتخمها جسم
خودش را. ۳۹ هر گوشت از یک نوع گوشت نیست، بلکه گوشت انسان،
دیگر است وگوشت بهایم، دیگر و گوشت مرغان، دیگر وگوشت ماهیان،

دیگر. ۴۰ و جسمهای آسمانی هست و جسمهای زمینی نیز، لیکن‌شان
آسمانی‌ها، دیگر وشان زمینی‌ها، دیگر است، ۴۱ وشان آفتاب دیگر وشان
ماه دیگر وشان ستارگان، دیگر، زیرا که ستاره از ستاره درشان، فرق دارد.
۴۲ به همین نهج است نیز قیامت مردگان. درفساد کاشته می‌شود، و در
بی‌فسادی برمی خیزد؛ ۴۳ در ذلت کاشته می‌گردد و در جلال برمی
خیزد؛ در ضعف کاشته می‌شود و در قوت برمی خیزد؛ ۴۴ جسم نفسانی
کاشته می‌شود و جسم روحانی برمی خیزد. اگر جسم نفسانی هست،
هرآینه روحانی نیز هست. ۴۵ و همچنین نیز مکتوب است که انسان اول
یعنی آدم نفس زنده گشت، اماآدم آخر روح حیات‌بخش شد. ۴۶ لیکن
روحانی مقدم نبود بلکه نفسانی و بعد از آن روحانی. ۴۷ انسان اول
از زمین است خاکی؛ انسان دوم خداوند است از آسمان. ۴۸ چنانکه
خاکی است، خاکیان نیز چنان هستند و چنانکه آسمانی است آسمانی‌ها
همچنان می‌باشند. ۴۹ و چنانکه صورت خاکی را گرفتیم، صورت آسمانی
را نیزخواهیم گرفت. ۵۰ لیکن‌ای برادران این را می‌گویم که گوشت و خون
نمی تواند وارث ملکوت خدا شود و فاسدوارث بی‌فسادی نیز نمی شود.
۵۱ همانا به شماسری می‌گویم که همه نخواهیم خوابید، لیکن همه متبدل
خواهیم شد. ۵۲ در لحظه‌ای، درطرفه العینی، به مجرد نواختن صور اخیر،
زیراکرنا صدا خواهد داد، و مردگان، بی‌فساد خواهندبرخاست و ما متبدل
خواهیم شد. ۵۳ زیرا که می‌باید این فاسد بی‌فسادی را بپوشد و این فانی
به بقا آراسته گردد. ۵۴ اما چون این فاسد بی‌فسادی را پوشید و این فانی
به بقا آراسته شد، آنگاه این کلامی که مکتوب است به انجام خواهد رسید
که «مرگ در ظفر بلعیده شده است. ۵۵ ای موت نیش تو کجا است
وای گور ظفر تو کجا؟» **(Hadēs g86)** ۵۶ نیش موت گناه است و
قوت گناه، شریعت. ۵۷ لیکن شکر خدا راست که ما را بواسطه خداوند
ماعیسی مسیح ظفر می‌دهد. ۵۸ بنابراین‌ای برادران حبیب من پایدار وبی
تشویش شده، پیوسته در عمل خداوندبیفزایید، چون می‌دانید که زحمت
شما درخداوند باطل نیست.

۱۶ اما درباره جمع کردن زکات برای مقدسین، چنانکه به کلیساهای
غلاطیه فرمودم، شما نیز همچنین کنید. ۲ در روز اول هفته، هر یکی از
شما بحسب نعمتی که یافته باشد، نزد خود ذخیره کرده، بگذارد تا در
وقت آمدن من زحمت جمع کردن نباشد. ۳ و چون برسم، آنانی را که
اختیار کنید با مکتوبها خواهم فرستاد تا احسان شما را به اورشلیم ببرند. ۴
و اگرمصلحت باشد که من نیز بروم، همراه من خواهندآمد. ۵ و چون
از مکادونیه عبور کنم، به نزد شماخواهم آمد، زیرا که از مکادنیه عبور
می‌کنم، ۶ واحتمال دارد که نزد شما بمانم بلکه زمستان را نیزبسر برم تا
هرجایی که بروم، شما مرا مشایعت کنید. ۷ زیرا که الان اراده ندارم در
بین راه شما راملاقات کنم، چونکه امیدوارم مدتی با شما توقف نمایم، اگر
خداوند اجازت دهد. ۸ لیکن من تاپنطیکاست در افسس خواهم ماند، ۹
زیرا که دروازه بزرگ و کارساز برای من باز شد و معاندین، بسیارند. ۱۰
لیکن اگر تیموتاوس آید، آگاه باشیدکه نزد شما بی‌ترس باشد، زیرا که در
کار خداوندمشغول است چنانکه من نیز هستم. ۱۱ لهذاهیچ‌کس او را
حقیر نشمارد، بلکه او را به سلامتی مشایعت کنید تا نزد من آید زیرا که او
را با برادران انتظار می‌کشم. ۱۲ اما درباره اپلس برادر، از اوبسیار درخواست
نمودم که با برادران به نزد شماباید، لیکن هرگز رضا نداد که الحال بیاید
ولی چون فرصت یابد خواهد آمد. ۱۳ بیدار شوید، در ایمان استوار باشید و
مردان باشید و زورآور شوید. ۱۴ جمیع کارهای شما با محبت باشد. ۱۵
وای برادران به شماالتماس دارم (شما خانواده استیفان را می‌شناسیدکه نوبر
اخائیه هستند و خویشتن را به خدمت مقدسین سپرده اند)، ۱۶ تا شما نیز
چنین اشخاص را اطاعت کنید و هرکس را که در کار و زحمت شریک
باشد. ۱۷ و از آمدن استفان و فرتوناتس واخائیکوس مرا شادی رخ نمود زیرا
که آنچه ازجانب شما ناتمام بود، ایشان تمام کردند. ۱۸ چونکه روح من
و شما را تازه کردند. پس چنین اشخاص را بشناسید. ۱۹ کلیساهای
آسیا به شما سلام می‌رسانند واکیلا و پرسکلا با کلیسایی که در خانه
ایشانند، به شما سلام بسیار در خداوند می‌رسانند. ۲۰ همه برادران شما را
سلام می‌رسانند. یکدیگر را به بوسه مقدسانه سلام رسانید. ۲۱ من پولس
ازدست خود سلام می‌رسانم. ۲۲ اگر کسی عیسی مسیح خداوند را
دوست ندارد، اناتیما باد. ماران اتا. ۲۳ فیض عیسی مسیح خداوند با شما
باد. ۲۴ محبت من با همه شما در مسیح عیسی باد، آمین.

دوم قرنتیان

۱ پولس به اراده خدا رسول عیسی مسیح وتیموتاوس برادر، به کلیسای
خدا که در قرنتس می‌باشد با همه مقدسینی که در تمام اخائیه هستند، ۲
فیض و سلامتی از پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند به شما باد. ۳
متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که پدر رحمتها و خدای
جمیع تسلیات است، ۴ که ما را در هر تنگی ما تسلی می‌دهد تا مابتوانیم
دیگران را در هر مصیبتی که باشد تسلی نماییم، به آن تسلی که خود از
خدا یافته‌ایم. ۵ زیرا به اندازه‌ای که دردهای مسیح در ما زیاده شود،
به همین قسم تسلی ما نیز بوسیله مسیح می‌افزاید. ۶ اما خواه زحمت
کشیم، این است برای تسلی و نجات شما، و خواه تسلی پذیریم این هم
بجهت تسلی و نجات شما است که میسرمی شود از صبر داشتن در همین
دردهایی که ما هم می‌بینیم. ۷ و امید ما برای شما استوار می‌شودزیرا
می‌دانیم که چنانکه شما شریک دردهاهستید، همچنین شریک تسلی نیز
خواهید بود. ۸ زیراای برادران نمی خواهیم شما بی‌خبرباشید از تنگی‌ای که
در آسیا به ما عارض گردید که بینهایت و فوق از طاقت بار کشیدیم،
بحدی که از جان هم مایوس شدیم. ۹ لکن در خود فتوای موت داشتیم تا
بر خود توکل نکنیم، بلکه بر خداکه مردگان را برمی خیزاند، ۱۰ که ما را
از چنین موت رهانید و می‌رهاند و به او امیدواریم که بعداز این هم خواهد
رهانید. ۱۱ و شما نیز به دعا درحق ما اعانت می‌کنید تا آنکه برای آن
نعمتی که ازاشخاص بسیاری به ما رسید، شکرگزاری هم بجهت ما از
بسیاری به‌جا آورده شود. ۱۲ زیرا که فخر ما این است یعنی شهادت
ضمیر ما که به قدوسیت و اخلاص خدایی، نه به حکمت جسمانی،
بلکه به فیض الهی در جهان رفتار نمودیم و خصوص نسبت به شما. ۱۳
زیراچیزی به شما نمی نویسیم مگر آنچه می‌خوانید وبه آن اعتراف می‌کنید و
امیدوارم که تا به آخراعتراف هم خواهید کرد. ۱۴ چنانکه به مافی الجمله
اعتراف گردید که محل فخر شماهستیم، چنانکه شما نیز ما را می‌باشید در
روزعیسی خداوند. ۱۵ و بدین اعتماد قبل از این خواستم به نزدشما آیم تا
نعمتی دیگر بیابید، ۱۶ و از راه شما به مکادونیه بروم و باز از مکادونیه نزد
شما بیایم و شما مرا به سوی یهودیه مشایعت کنید. ۱۷ پس چون این را
خواستم، آیا سهل انگاری کردم یاعزیمت من عزیمت بشری باشد تا آنکه به
نزد من بلی بلی و نی نی باشد. ۱۸ لیکن خدا امین است که سخن ما با
شما بلی و نی نیست. ۱۹ زیرا که پسرخدا عیسی مسیح که ما یعنی من و
سلوانس وتیموتاوس در میان شما به وی موعظه کردیم، بلی و نی نشد بلکه
در او بلی شده است. ۲۰ زیراچندان‌که وعده های خدا است، همه در
او بلی واز این جهت در او امین است تا خدا از ما تمجیدیابد. ۲۱
اما او که ما را با شما در مسیح استوارمی گرداند و ما را مسح نموده
است، خداست. ۲۲ که او نیز ما را مهر نموده و بیعانه روح را دردلهای ما
عطا کرده است. ۲۳ لیکن من خدا را بر جان خود شاهدمی خوانم که
برای شفقت بر شما تا بحال به قرنتس نیامدم، ۲۴ نه آنکه بر ایمان شما
حکم کرده باشیم بلکه شادی شما را مددکار هستیم زیرا که به ایمان قایم
هستید.

۲ اما در دل خود عزیمت داشتم که دیگر باحزن به نزد شما نیایم، ۲
زیرا اگر من شما رامحزون سازم، کیست که مرا شادی دهد جز او که از
من محزون گشت؟ ۳ و همین را نوشتم که مباداوقتی که بیایم محزون شوم
از آنانی که می‌بایست سبب خوشی من بشوند، چونکه بر همه شمااعتماد
می‌دارم که شادی من، شادی جمیع شمااست. ۴ زیرا که از حزن و
دلتنگی سخت و بااشکهای بسیار به شما نوشتم، نه تا محزون شویدبلکه تا
بفهمید چه محبت بینهایتی با شما دارم. ۵ و اگر کسی باعث غم شد،
مرا محزون نساخت بلکه فی الجمله جمیع شما را تا بار زیاده ننهاده باشم.
۶ کافی است آن کس را این سیاستی که از اکثر شما بدو رسیده است.
۷ پس برعکس شما باید او را عفو نموده، تسلی دهید که مبادااافزونی غم
چنین شخص را فرو برد. ۸ بنابراین، به شما التماس می‌دارم که با او
محبت خود رااستوار نمایید. ۹ زیرا که برای همین نیز نوشتم تادلیل شما را
بدانم که در همه‌چیز مطیع می‌باشید. ۱۰ اما هرکه را چیزی عفو نمایید،
من نیز می‌کنم زیرا که آنچه من عفو کرده‌ام، هرگاه چیزی را عفوکرده باشم،
به‌خاطر شما به حضور مسیح کرده‌ام، ۱۱ تا شیطان بر ما برتری نیابد، زیرا
که از مکاید اوبی خبر نیستیم. ۱۲ اما چون به تروآس بجهت بشارت
مسیح آمدم و دروازه‌ای برای من در خداوند باز شد، ۱۳ در روح خود
آرامی نداشتم، از آن رو که برادرخود تیطس را نیافتم، بلکه ایشان را وداع
نموده، به مکادونیه آمدم. ۱۴ لیکن شکر خدا راست که مارا در مسیح،
دائم در موکب ظفر خود می‌برد وعطر معرفت خود را در هرجا بوسیله ما
ظاهرمی کند. ۱۵ زیرا خدا را عطر خوشبوی مسیح می‌باشیم هم در ناجیان
و هم در هالکان. ۱۶ امااینها را عطر موت، الی موت و آنها را عطر حیات
الی حیات. و برای این امور کیست که کافی باشد؟ ۱۷ زیرا مثل بسیاری
نیستیم که کلام خدا را مغشوش سازیم، بلکه از ساده دلی و از جانب خدا
در حضور خدا در مسیح سخن می‌گوییم.

۳ آیا باز به سفارش خود شروع می‌کنیم؟ وآیا مثل بعضی احتیاج به
سفارش نامه جات به شما یا از شما داشته باشیم؟ ۲ شما رساله ماهستید،
نوشته شده در دلهای ما، معروف وخوانده شده جمیع آدمیان. ۳ چونکه
ظاهرشده‌اید که رساله مسیح می‌باشید، خدمت کرده شده از ما و نوشته
شده نه به مرکب بلکه به روح خدای حی، نه بر الواح سنگ، بلکه بر
الواح گوشتی دل. ۴ اما بوسیله مسیح چنین اعتماد به خدا داریم. ۵ نه
آنکه کافی باشیم که چیزی را به خود تفکر کنیم که گویا از ما باشد، بلکه
کفایت ماازخداست. ۶ که او ما را هم کفایت داد تا عهدجدید را خادم
شویم، نه حرف را بلکه روح رازیرا که حرف می‌کشد لیکن روح زنده
می‌کند. ۷ اما اگر خدمت موت که در حرف بود و برسنگها تراشیده شده
با جلال می‌بود، بحدی که بنی‌اسرائیل نمی توانستند صورت موسی را نظاره
کنند به‌سبب جلال چهره او که فانی بود، ۸ چگونه خدمت روح بیشتر با

جلال نخواهد بود؟ ۹ زیراهرگاه خدمت قصاص با جلال باشد، چند مرتبه
زیادتر خدمت عدالت در جلال خواهد افزود. ۱۰ زیرا که آنچه جلال داده
شده بود نیز بدین نسبت جلالی نداشت به‌سبب این جلال فایق. ۱۱ زیرا
اگر آن فانی با جلال بودی، هرآینه این باقی از طریق اولی در جلال خواهد
بود. ۱۲ پس چون چنین امید داریم، با کمال دلیری سخن می‌گوییم. ۱۳
و نه مانند موسی که نقابی برچهره خود کشید تا بنی‌اسرائیل، تمام شدن
این فانی را نظر نکنند، ۱۴ بلکه ذهن ایشان غلیظ شدزیرا که تا امروز
همان نقاب در خواندن عهد عتیق باقی است و کشف نشده است، زیرا
که فقط درمسیح باطل می‌گردد. ۱۵ بلکه تا امروز وقتی که موسی را
می‌خوانند، نقاب بر دل ایشان برقرارمی ماند. ۱۶ لیکن هرگاه به سوی
خداوند رجوع کند، نقاب برداشته می‌شود. ۱۷ اما خداوند روح است و
جایی که روح خداوند است، آنجا آزادی است. ۱۸ لیکن همه ما چون با
چهره بی‌نقاب جلال خداوند را در آینه می‌نگریم، از جلال تاجلال به
همان صورت متبدل می‌شویم، چنانکه از خداوند که روح است.

۴ بنابراین چون این خدمت را داریم، چنانکه رحمت یافته‌ایم، خسته
خاطر نمی شویم. ۲ بلکه خفایای رسوایی را ترک کرده، به مکر رفتارنمی
کنیم و کلام خدا را مغشوش نمی سازیم، بلکه به اظهار راستی، خود را به
ضمیر هرکس درحضور خدا مقبول می‌سازیم. ۳ لیکن اگر بشارت ما
مخفی است، بر هالکان مخفی است، ۴ که درایشان خدای این جهان
فهم های بی‌ایمانشان راکور گردانیده است که مبادا تجلی بشارت جلال
مسیح که صورت خداست، ایشان را روشن سازد. **(aiōn g165)** ۵ زیرا به
خویشتن موعظه نمی کنیم بلکه به مسیح عیسی خداوند، اما به خویشتن
که غلام شما هستیم بخاطر عیسی. ۶ زیرا خدایی که گفت تانور از
ظلمت درخشید، همان است که در دلهای ما درخشید تا نور معرفت
جلال خدا در چهره عیسی مسیح از ما بدرخشد. ۷ لیکن این خزینه را
در ظروف خاکی داریم تابرتری قوت از آن خدا باشد نه از جانب ما.
۸ درهرچیز زحمت کشیده، ولی در شکنجه نیستیم؛ متحیر ولی مایوس
نی؛ ۹ تعاقب کرده شده، لیکن نه متروک؛ افکنده شده، ولی هلاک
شده نی؛ ۱۰ پیوسته قتل عیسی خداوند را در جسد خودحمل می‌کنیم تا
حیات عیسی هم در بدن ما ظاهرشود. ۱۱ زیرا ما که زنده‌ایم، دائم بخاطر
عیسی به موت سپرده می‌شویم تا حیات عیسی نیز درجسد فانی ما پدید
آید. ۱۲ پس موت در ما کارمی کند ولی حیات در شما. ۱۳ اما چون
همان روح ایمان را داریم، بحسب آنچه مکتوب است «ایمان آوردم پس
سخن گفتم»، ما نیز چون ایمان داریم، از اینرو سخن می‌گوییم. ۱۴
چون می‌دانیم او که عیسی خداوندرا برخیزانید، ما را نیز با عیسی خواهد
برخیزانیدو با شما حاضر خواهد ساخت. ۱۵ زیرا که همه‌چیز برای شما
است تا آن فیضی که بوسیله بسیاری افزوده شده است، شکرگزاری را برای
تمجید خدا بیفزاید. ۱۶ از این جهت خسته خاطرنمی شویم، بلکه هرچند
انسانیت ظاهری ما فانی می‌شود، لیکن باطن روز بروز تازه می‌گردد. ۱۷
زیرا که این زحمت سبک ما که برای لحظه‌ای است، بار جاودانی جلال را
برای ما زیاده و زیاده پیدا می‌کند. **(aiōnios g166)** ۱۸ در حالی که ما
نظر نمی کنیم به چیزهای دیدنی، بلکه به چیزهای نادیدنی، زیرا که آنچه
دیدنی است، زمانی است و نادیدنی جاودانی. **(aiōnios g166)**

۵ زیرا می‌دانیم که هرگاه این خانه زمینی خیمه ما ریخته شود، عمارتی
از خداداریم، خانه‌ای ناساخته شده به‌دستها و جاودانی در آسمانها.
(aiōnios g166) ۲ زیرا که در این هم آه می‌کشیم، چونکه مشتاق
هستیم که خانه خود را که ازآسمان است بپوشیم، ۳ اگر فی الواقع پوشیده
و نه عریان یافت شویم. ۴ از آنرو که ما نیز که در این خیمه هستیم،
گرانبار شده، آه می‌کشیم، از آن جهت که نمی خواهیم این را بیرون کنیم،
بلکه آن را بپوشیم تا فانی در حیات غرق شود. ۵ اما او که ما را برای این
درست ساخت خدا است که بیعانه روح را به ما می‌دهد. ۶ پس دائم
خاطرجمع هستیم و می‌دانیم که مادامی که در بدن متوطنیم، از خداوند
غریب می‌باشیم. ۷ (زیرا که به ایمان رفتار می‌کنیم نه به دیدار) ۸ پس
خاطرجمع هستیم و این را بیشترمی پسندیم که از بدن غربت کنیم و به نزد
خداوندمتوطن شویم. ۹ لهذا حریص هستیم بر اینکه خواه متوطن و خواه
غریب، پسندیده او باشیم. ۱۰ زیرا لازم است که همه ما پیش مسند مسیح
حاضر شویم تا هرکس اعمال بدنی خود را بیابد، بحسب آنچه کرده باشد،
چه نیک چه بد. ۱۱ پس چون ترس خدا را دانسته‌ایم، مردم رادعوت
می‌کنیم. اما به خدا ظاهر شده‌ایم و امیدوارم به ضمایر شما هم ظاهر
خواهیم شد. ۱۲ زیرا بار دیگر برای خود به شما سفارش نمی کنیم،
بلکه سبب افتخار درباره خود به شمامی دهیم تا شما را جوابی باشد برای
آنانی که درظاهر نه در دل فخر می‌کنند. ۱۳ زیرا اگر بی‌خودهستیم برای
خداست و اگر هشیاریم برای شماست. ۱۴ زیرا محبت مسیح ما را فرو
گرفته است، چونکه این را دریافتیم که یک نفر برای همه مردپس همه
مردند. ۱۵ و برای همه مرد تا آنانی که زنده‌اند، از این به بعد برای خویشتن
زیست نکنندبلکه برای او که برای ایشان مرد و برخاست. ۱۶ بنابراین، ما
بعد از این هیچ‌کس را بحسب جسم نمی شناسیم، بلکه هرگاه مسیح را
هم بحسب جسم شناخته بودیم، الان دیگر او رانمی شناسیم. ۱۷ پس اگر
کسی در مسیح باشد، خلقت تازه‌ای است؛ چیزهای کهنه درگذشت،
اینک همه‌چیز تازه شده است. ۱۸ و همه‌چیز ازخدا که ما را بواسطه عیسی
مسیح با خود مصالحه داده و خدمت مصالحه را به ما سپرده است. ۱۹
یعنی‌اینکه خدا در مسیح بود و جهان را باخود مصالحه می‌داد و خطایای
ایشان را بدیشان محسوب نداشت و کلام مصالحه را به ما سپرد. ۲۰ پس
برای مسیح ایلچی هستیم که گویا خدا به زبان ما وعظ می‌کند. پس
بخاطر مسیح استدعامی کنیم که با خدا مصالحه کنید. ۲۱ زیرا او را که
گناه نشناخت در راه ما گناه ساخت تا ما در وی عدالت خدا شویم.

۶ پس چون همکاران او هستیم، التماس می نماییم که فیض خدا را
بی‌فایده نیافته باشید. ۲ زیرا می‌گوید: «در وقت مقبول تو را مستجاب
فرمودم و در روز نجات تو را اعانت کردم.» اینک الحال زمان مقبول
است؛ اینک الان روز نجات است. ۳ در هیچ‌چیز لغزش نمی دهیم که

مبادا خدمت ما ملامت کرده شود، ۴ بلکه در هر امری خود را ثابت
می‌کنیم که خدام خدا هستیم: درصبر بسیار، در زحمات، در حاجات در
تنگیها، ۵ در تازیانه‌ها، در زندانها، در فتنه‌ها، در محنتها، در بی‌خوابیها،
در گرسنگیها، ۶ در طهارت، درمعرفت، در حلم، در مهربانی، در
روح‌القدس، درمحبت بی‌ریا، ۷ در کلام حق، در قوت خدا بااسلحه
عدالت بر طرف راست و چپ، ۸ به عزت وذلت و بدنامی و نیکنامی.
چون گمراه کنندگان واینک راستگو هستیم؛ ۹ چون مجهول و اینک
معروف؛ چون در حالت موت و اینک زنده هستیم؛ چون سیاست کرده
شده، اما مقتول نی؛ ۱۰ چون محزون، ولی دائم شادمان؛ چون فقیر واینک
بسیاری را دولتمند می‌سازیم؛ چون بی‌چیز، اما مالک همه‌چیز. ۱۱ ای
قرنتیان، دهان ما به سوی شما گشاده ودل ما وسیع شده است. ۱۲ در ما
تنگ نیستید لیکن در احشای خود تنگ هستید. ۱۳ پس در جزای این،
زیرا که به فرزندان خود سخن می‌گویم، شمانیز گشاده شوید. ۱۴ زیر یوغ
ناموافق با بی‌ایمانان مشوید، زیرا عدالت را با گناه چه رفاقت و نور را
باظلمت چه شراکت است؟ ۱۵ و مسیح را با بلیعال چه مناسبت و مومن
را با کافر چه نصیب است؟ ۱۶ و هیکل خدا را با بتها چه موافقت؟ زیرا
شماهیکل خدای حی می‌باشید، چنانکه خدا گفت که «در ایشان ساکن
خواهم بود و در ایشان راه خواهم رفت و خدای ایشان خواهم بود، و ایشان
قوم من خواهند بود.» ۱۷ پس خداوند می‌گوید: «از میان ایشان بیرون آیید
و جدا شوید و چیزناپاک را لمس مکنید تا من شما را مقبول بدارم، ۱۸ و
شما را پدر خواهم بود و شما مرا پسران ودختران خواهید بود؛ خداوند قادر
مطلق می‌گوید.»

۷ پس‌ای عزیزان، چون این وعده‌ها راداریم، خویشتن را از هر نجاست
جسم وروح طاهر بسازیم و قدوسیت را در خدا ترسی به‌کمال رسانیم. ۲ ما
را در دلهای خود جا دهید. بر هیچ‌کس ظلم نکردیم و هیچ‌کس را فاسد
نساختیم وهیچ‌کس را مغبون ننمودیم. ۳ این را از روی مذمت نمی گویم،
زیرا پیش گفتم که در دل ماهستید تا در موت و حیات با هم باشیم. ۴ مرا
برشما اعتماد کلی و درباره شما فخر کامل است. ازتسلی سیر گشته‌ام و
در هر زحمتی که بر مامی آید، شادی وافر می‌کنم. ۵ زیرا چون به مکادونیه
هم رسیدیم، جسم ماآرامی نیافت، بلکه در هرچیز زحمت کشیدیم؛ در
ظاهر، نزاعها و در باطن، ترسها بود. ۶ لیکن خدایی که تسلی دهنده
افتادگان است، ما را به آمدن تیطس تسلی بخشید. ۷ و نه از آمدن او
تنهابلکه به آن تسلی نیز که او در شما یافته بود، چون ما را مطلع ساخت
از شوق شما و نوحه گری شماو غیرتی که درباره من داشتید، به نوعی که
بیشترشادمان گردیدم. ۸ زیرا که هرچند شما را به آن رساله محزون ساختم،
پشیمان نیستم، اگرچه پشیمان هم بودم زیرا یافتم که آن رساله شما رااگر
هم به ساعتی، غمگین ساخت. ۹ الحال شادمانم، نه از آنکه غم خوردید
بلکه از اینکه غم شما به توبه انجامید، زیرا که غم شما برای خداابود تا به
هیچ وجه زیانی از ما به شما نرسد. ۱۰ زیرا غمی که برای خداست منشا
توبه می‌باشد به جهت نجات که از آن پشیمانی نیست؛ اما غم دنیوی
منشا موت است. ۱۱ زیرا اینک همین‌که غم شما برای خدا بود، چگونه
کوشش، بل احتجاج، بل خشم، بل ترس، بل اشتیاق، بل غیرت، بل
انتقام را در شما پدید آورد. در هر چیزخود را ثابت کردید که در این امر
مبرا هستید. ۱۲ باری هرگاه به شما نوشتم، بجهت آن ظالم یا مظلوم نبود،
بلکه تا غیرت ما درباره شما به شمادر حضور خدا ظاهر شود. ۱۳ و از این
جهت تسلی یافتیم لیکن در تسلی خود شادی ما ازخوشی تیطس بینهایت
زیاده گردید چونکه روح او از جمیع شما آرامی یافته بود. ۱۴ زیرا اگردرباره
شما بدو فخر کردم، خجل نشدم بلکه چنانکه همه سخنان را به شما به
راستی گفتیم، همچنین فخر ما به تیطس راست شد. ۱۵ و خاطراو به
سوی شما زیادتر مایل گردید، چونکه اطاعت جمیع شما را به یاد می‌آورد
که چگونه به ترس و لرز او را پذیرفتید. ۱۶ شادمانم که درهرچیز بر شما
اعتماد دارم.

۸ لیکن‌ای برادران شما را مطلع می‌سازیم ازفیض خدا که به کلیساهای
مکادونیه عطاشده است. ۲ زیرا در امتحان شدید زحمت، فراوانی خوشی
ایشان ظاهر گردید و از زیادتی فقر ایشان، دولت سخاوت ایشان افزوده
شد. ۳ زیرا که شاهد هستم که بحسب طاقت بلکه فوق از طاقت خویش
به رضامندی تمام، ۴ التماس بسیار نموده، این نعمت و شراکت در
خدمت مقدسین را از ما طلبیدند. ۵ و نه‌چنانکه امیدداشتیم، بلکه اول
خویشتن را به خداوند و به مابرحسب اراده خدا دادند. ۶ و از این سبب از
تیطس استدعا نمودیم که همچنانکه شروع این نعمت را در میان شما کرد،
آن را به انجام هم برساند. ۷ بلکه چنانکه درهرچیز افزونی دارید، در
ایمان و کلام و معرفت وکمال اجتهاد و محبتی که با ما می‌دارید، در این
نعمت نیز بیفزایید. ۸ این را به طریق حکم نمی گویم بلکه به‌سبب اجتهاد
دیگران و تااخلاص محبت شما را بیازمایم. ۹ زیرا که فیض خداوند ما
عیسی مسیح را می‌دانید که هرچنددولتمند بود، برای شما فقیر شد تا شما
از فقر اودولتمند شوید. ۱۰ و در این، رای می‌دهم زیرا که این شما را
شایسته است، چونکه شما در سال گذشته، نه در عمل فقط بلکه در اراده
نیز اول ازهمه شروع کردید. ۱۱ اما الحال عمل را به انجام رسانید تا
چنانکه دلگرمی در اراده بود، انجام عمل نیز برحسب آنچه دارید بشود.
۱۲ زیراهرگاه دلگرمی باشد، مقبول می‌افتد، بحسب آنچه کسی دارد نه
بحسب آنچه ندارد. ۱۳ و نه اینکه دیگران را راحت و شما را زحمت
باشد، بلکه به طریق مساوات تا در حال، زیادتی شمابرای کمی ایشان
بکار آید؛ ۱۴ و تا زیادتی ایشان بجهت کمی شما باشد و مساوات بشود.
۱۵ چنانکه مکتوب است: «آنکه بسیار جمع کرد، زیادتی نداشت و آنکه
اندکی جمع کرد، کمی نداشت. ۱۶ اما شکر خداراست که این اجتهاد
را برای شما در دل تیطس نهاد. ۱۷ زیرا او خواهش ما رااجابت نمود، بلکه
بیشتر با اجتهاد بوده، به رضامندی تمام به سوی شما روانه شد. ۱۸ و
باوی آن برادری را فرستادیم که مدح او در انجیل در تمامی کلیساها است.
۱۹ و نه همین فقط بلکه کلیساها نیز او را اختیار کردند تا در این نعمتی
که خدمت آن را برای تمجید خداوند و دلگرمی شما می‌کنیم، هم‌سفر

مابشود. ۲۰ چونکه اجتناب می‌کنیم که مبادا کسی ما را ملامت کند درباره این سخاوتی که خادمان آن هستیم. ۲۱ زیرا که نه درحضور خداوند فقط، بلکه در نظر مردم نیزچیزهای نیکو را تدارک می‌بینیم. ۲۲ و با ایشان برادر خود را نیز فرستادیم که مکرر در اموربسیار او را با اجتهاد یافتیم و الحال به‌سبب اعتماد کلی که بر شما می‌دارد، بیشتر با اجتهاداست. ۲۳ هرگاه درباره تیطس (بپرسند)، او درخدمت شما رفیق و همکار من است؛ و اگر درباره برادران ما، ایشان رسل کلیساها و جلال مسیح می‌باشند. ۲۴ پس دلیل محبت خود و فخر ما را درباره شما در حضور کلیساها به ایشان ظاهرنمایید.

۹ زیرا که در خصوص این خدمت مقدسین، زیادتی می‌باشد که به شما بنویسم. ۲ چونکه دلگرمی شما را می‌دانم که درباره آن بجهت شما به اهل مکادونیه فخر می‌کنم که ازسال گذشته اهل اخائیه مستعد شده‌اند و غیرت شما اکثر ایشان را تحریض نموده است. ۳ امابرادران را فرستادم که مبادا فخر ما درباره شما دراین خصوص باطل شود تا چنانکه گفته‌ام، مستعدشوید. ۴ مبادا اگر اهل مکادونیه با من آیند و شمارا نامستعد یابند، نمی گویم شما بلکه ما از این اعتمادی که به آن فخر کردیم، خجل شویم، ۵ پس لازم دانستم که برادران را نصیحت کنم تاقبل از ما نزد شما آیند و برکت موعود شما را مهیاسازند تا حاضر باشد، از راه برکت نه از راه طمع. ۶ اما خلاصه این است، هرکه با بخیلی کارد، بابخیلی هم درو کند و هرکه با برکت کارد، با برکت نیز درو کند. ۷ اما هرکس بطوری که در دل خوداراده نموده است بکند، نه به حزن و اضطرار، زیراخدا بخشنده خوش را دوست می‌دارد. ۸ ولی خدا قادر است که هر نعمتی را برای شما بیفزایدتا همیشه در هر امری کفایت کامل داشته، برای هر عمل نیکو افزوده شوید. ۹ چنانکه مکتوب است که «پاشید و به فقرا داد و عدالتش تا به ابدباقی می‌ماند». (aiōn g165) ۱۰ اما او که برای برزگر بذر و برای خورنده نان را آماده می‌کند، بذر شما را آماده کرده، خواهد افزود و ثمرات عدالت شما را مزید خواهد کرد. ۱۱ تا آنکه در هرچیز دولتمند شده، کمال سخاوت را بنمایید که آن منشا شکر خدابوسیله ما می‌باشد. ۱۲ زیرا که به‌جا آوردن این خدمت، نه فقط حاجات مقدسین را رفع می‌کند، بلکه سپاس خدا را نیز بسیار می‌افزاید. ۱۳ و ازدلیل این خدمت، خدا را تمجید می‌کنند به‌سبب اطاعت شما در اعتراف انجیل مسیح و سخاوت بخشش شما برای ایشان و همگان. ۱۴ و ایشان به‌سبب افزونی فیض خدایی که بر شماست، دردعای خود مشتاق شما می‌باشند. ۱۵ خدا را برای عطای ما لاکلام او شکر باد.

۱۰ اما من خود، پولس، که چون در میان شما حاضر بودم، فروتن بودم، لیکن وقتی که غایب هستم، با شما جسارت می‌کنم، ازشما به حلم و رافت مسیح استدعا دارم ۲ والتماس می‌کنم که چون حاضر شوم، جسارت نکنم بدان اعتمادی که گمان می‌برم که جرات خواهم کرد با آنانی که می‌پندارند که ما به طریق جسم رفتار می‌کنیم. ۳ زیرا هرچند در جسم رفتار می‌کنیم، ولی به قانون جسمی جنگ نمی نماییم. ۴ زیرا اسلحه جنگ ما جسمانی نیست بلکه نزد خدا قادر است برای انهدام قلعه‌ها، ۵ که خیالات و هر بلندی را که خود را به خلاف معرفت خدا می‌افرازد، به زیر می‌افکنیم وهر فکری را به اطاعت مسیح اسیر می‌سازیم. ۶ ومستعد هستیم که از هر معصیت انتقام جوییم وقتی که اطاعت شما کامل شود. ۷ آیا به صورت ظاهری نظر می‌کنید؟ اگر کسی بر خود اعتماد دارد که از آن مسیح است، این را نیز از خود بداند که چنانکه او از آن مسیح است، ما نیز همچنان از آن مسیح هستیم. ۸ زیراهرچند زیاده هم فخر بکنم درباره اقتدار خود که خداوند آن را برای بنا نه برای خرابی شما به ماداده است، خجل نخواهم شد، ۹ که مبادا معلوم شود که شما را به رساله‌ها می‌ترسانم. ۱۰ زیرامی گویند: «رساله های او گران و زورآور است، لیکن حضور جسمی او ضعیف و سخنش حقیر.» ۱۱ چنین شخص بداند که چنانکه در کلام به رساله‌ها در غیاب هستیم، همچنین نیز در فعل درحضور خواهیم بود. ۱۲ زیرا جرات نداریم که خود را از کسانی که خویشتن را مدح می‌کنند بشماریم، یا خود را باایشان مقابله نماییم؛ بلکه ایشان چون خود را باخود می‌پیمایند و خود را به خود مقابله می‌نمایند، دانا نیستند. ۱۳ اما ما زیاده از اندازه فخر نمی کنیم، بلکه بحسب اندازه آن قانونی که خدا برای ما پیمود، و آن اندازه‌ای است که به شمانیز می‌رسد. ۱۴ زیرا از حد خود تجاوز نمی کنیم که گویا به شما نرسیده باشیم، چونکه در انجیل مسیح به شما هم رسیده‌ایم. ۱۵ و از اندازه خودنگذشته در محنتهای دیگران فخر نمی نماییم، ولی امید داریم که چون ایمان شما افزون شود، در میان شما بحسب قانون خود بغایت افزوده خواهیم شد. ۱۶ تا اینکه در مکانهای دورتر ازشما هم بشارت دهیم و در امور مهیا شده به قانون دیگران فخر نکنیم. ۱۷ اما هرکه فخر نماید، به خداوند فخر بنماید. ۱۸ زیرا نه آنکه خود را مدح کند مقبول افتد بلکه آن را که خداوند مدح نماید.

۱۱ کاشکه مرا در اندک جهالتی متحمل شوید و متحمل من هم می‌باشید. ۲ زیراکه من بر شما غیور هستم به غیرت الهی؛ زیرا که شما را به یک شوهر نامزد ساختم تا باکره‌ای عفیفه به مسیح سپارم. ۳ لیکن می‌ترسم که چنانکه مار به مکر خود حوا را فریفت، همچنین خاطرشما هم از سادگی‌ای که در مسیح است، فاسدگردد. ۴ زیرا هرگاه آنکه آمد، وعظ می‌کرد به عیسای دیگر، غیر از آنکه ما بدو موعظه کردیم، یا شما روحی دیگر را جز آنکه یافته بودید، یاانجیلی دیگر را سوای آنچه قبول کرده بودیدمی پذیرفتید، نیکو می‌کردید که متحمل می‌شدید. ۵ زیرا مرا یقین است که از بزرگترین رسولان هرگز کمتر نیستم. ۶ اما هرچند در کلام نیز امی باشم، لیکن در معرفت نی. بلکه در هر امری نزدهمه کس به شما آشکار گردیدیم. ۷ آیا گناه کردم که خود را ذلیل ساختم تا شما سرافراز شوید دراینکه به انجیل خدا شما را مفت بشارت دادم؟ ۸ کلیساهای دیگر را غارت نموده، اجرت گرفتم تا شما را خدمت نمایم و چون به نزد شما حاضربوده، محتاج شدم، بر هیچ‌کس بار ننهادم. ۹ زیرابرادرانی که از مکادونیه آمدند، رفع حاجت مرانمودند و در هرچیز از بار نهادن بر شما

خود رانگاه داشته و خواهم داشت. ۱۰ به راستی مسیح که در من است
قسم که این فخر در نواحی اخائیه از من گرفته نخواهد شد. ۱۱ از چه
سبب؟ آیا ازاینکه شما را دوست نمی دارم؟ خدا می‌داند! ۱۲ لیکن آنچه
می‌کنم هم خواهم کرد تا از جویندگان فرصت، فرصت را منقطع سازم تا
درآنچه فخر می‌کنند، مثل ما نیز یافت شوند. ۱۳ زیرا که چنین اشخاص
رسولان کذبه و عمله مکار هستند که خویشتن را به رسولان مسیح مشابه
می‌سازند. ۱۴ و عجب نیست، چونکه خودشیطان هم خویشتن را به فرشته
نور مشابه می‌سازد. ۱۵ پس امر بزرگ نیست که خدام وی خویشتن را به
خدام عدالت مشابه سازند که عاقبت ایشان برحسب اعمالشان خواهد
بود. ۱۶ باز می‌گویم، کسی مرا بی‌فهم نداند والا مراچون بی‌فهمی بپذیرید
تا من نیز اندکی افتخارکنم. ۱۷ آنچه می‌گویم از جانب خداوندنمی گویم،
بلکه از راه بی‌فهمی در این اعتمادی که فخر ما است. ۱۸ چونکه بسیاری
از طریق جسمانی فخر می‌کنند، من هم فخر می‌نمایم. ۱۹ زیرا چونکه
خود فهیم هستید، بی‌فهمان را به خوشی متحمل می‌باشید. ۲۰ زیرا متحمل
می‌شوید هرگاه کسی شما را غلام سازد، یا کسی شما را فرو خورد، یا
کسی شما را گرفتار کند، یاکسی خود را بلند سازد، یا کسی شما را
بر رخسارطپانچه زند. ۲۱ از روی استحقار می‌گویم که گویاما ضعیف
بوده‌ایم. ۲۲ آیاعبرانی هستند؟ من نیز هستم! اسرائیلی هستند؟ من نیز
هستم! از ذریت ابراهیم هستند؟ من نیزمی باشم! ۲۳ آیا خدام مسیح
هستند؟ چون دیوانه حرف می‌زنم، من بیشتر هستم! در محنتهاافزونتر، در
تازیانه‌ها زیادتر، در زندانها بیشتر، در مرگها مکرر. ۲۴ از یهودیان پنج مرتبه
از چهل یک کم تازیانه خوردم. ۲۵ سه مرتبه مرا چوب زدند؛ یک دفعه
سنگسار شدم؛ سه کرت شکسته کشتی شدم؛ شبانه‌روزی در دریا بسر
بردم؛ ۲۶ درسفرها بارها؛ در خطرهای نهرها؛ در خطرهای دزدان؛ در
خطرها از قوم خود و در خطرها ازامت‌ها؛ در خطرها در شهر؛ در خطرها
دربیابان؛ در خطرها در دریا؛ در خطرها در میان برادران کذبه؛ ۲۷ در
محنت و مشقت، در بی‌خوابیها بارها؛ در گرسنگی و تشنگی، در روزه‌ها
بارها؛ در سرماو عریانی. ۲۸ بدون آنچه علاوه بر اینها است، آن باری که
هر روزه بر من است، یعنی اندیشه برای همه کلیساها. ۲۹ کیست ضعیف
که من ضعیف نمی شوم؟ که لغزش می‌خورد که من نمی سوزم؟ ۳۰ اگر
فخر می‌باید کرد از آنچه به ضعف من تعلق دارد، فخر می‌کنم. ۳۱
خدا و پدر عیسی مسیح خداوند که تا به ابد متبارک است، می‌داند که
دروغ نمی گویم. (aiōn g165) ۳۲ در دمشق، والی حارث پادشاه، شهر
دمشقیان را برای گرفتن من محافظت می‌نمود. ۳۳ و مرا از دریچه‌ای در
زنبیلی از باره قلعه پایین کردند و از دستهای وی رستم.

۱۲ لابد است که فخر کنم، هرچند شایسته من نیست. لیکن به
رویاها و مکاشفات خداوند می‌آیم. ۲ شخصی را در مسیح می‌شناسم،
چهارده سال قبل از این. آیا در جسم؟ نمی دانم! و آیا بیرون از جسم؟
نمی دانم! خدامی داند. چنین شخصی که تا آسمان سوم ربوده شد. ۳ و
چنین شخص را می‌شناسم، خواه درجسم و خواه جدا از جسم، نمی دانم،
خدامی داند، ۴ که به فردوس ربوده شد و سخنان ناگفتنی شنید که انسان
را جایز نیست به آنها تکلم کند. ۵ از چنین شخص فخر خواهم کرد،
لیکن ازخود جز از ضعفهای خویش فخر نمی کنم. ۶ زیرااگر بخواهم فخر
بکنم، بی‌فهم نمی باشم چونکه راست می‌گویم. لیکن اجتناب می‌کنم
مبادا کسی در حق من گمانی برد فوق از آنچه در من بیند یا ازمن شنود.
۷ و تا آنکه از زیادتی مکاشفات زیاده سرافرازی ننمایم، خاری در جسم من
داده شد، فرشته شیطان، تا مرا لطمه زند، مبادا زیاده سرافرازی نمایم. ۸ و
درباره آن از خداوند سه دفعه استدعا نمودم تا از من برود. ۹ مرا گفت:
«فیض من تو را کافی است، زیرا که قوت من درضعف کامل می‌گردد.»
پس به شادی بسیار ازضعفهای خود بیشتر فخر خواهم نمود تا قوت مسیح
در من ساکن شود. ۱۰ بنابراین، از ضعفها ورسوایی‌ها و احتیاجات و
زحمات و تنگیهابخاطر مسیح شادمانم، زیرا که چون ناتوانم، آنگاه توانا
هستم. ۱۱ بی‌فهم شده‌ام. شما مرا مجبور ساختید. زیرا می‌بایست شما مرا
مدح کرده باشید، از آنروکه من از بزرگترین رسولان به هیچ وجه کمترنیستم،
هرچند هیچ هستم. ۱۲ بدرستی که علامات رسول در میان شما با کمال
صبر از آیات و معجزات و قوات پدید گشت. ۱۳ زیرا کدام چیزاست که
در آن از سایر کلیساها قاصر بودید؟ مگراینکه من بر شما بار ننهادم. این
بی‌انصافی را از من ببخشید! ۱۴ اینک مرتبه سوم مهیا هستم که نزد
شمابیایم و بر شما بار نخواهم نهاد از آنرو که نه مال شما بلکه خود
شما را طالبم، زیرا که نمی بایدفرزندان برای والدین ذخیره کنند، بلکه
والدین برای فرزندان. ۱۵ اما من به‌کمال خوشی برای جانهای شما صرف
می‌کنم و صرف کرده خواهم شد. و اگر شما را بیشتر محبت نمایم، آیا
کمترمحبت بینم؟ ۱۶ اما باشد، من بر شما بار ننهادم بلکه چون حیله
گر بودم، شما را به مکر به چنگ آوردم. ۱۷ آیا به یکی از آنانی که
نزد شمافرستادم، نفع از شما بردم؟ ۱۸ به تیطس التماس نمودم و با وی
برادر را فرستادم. آیا تیطس از شمانفع برد؟ مگر به یک روح و یک روش
رفتارننمودیم؟ ۱۹ آیا بعد از این مدت، گمان می‌کنید که نزدشما حجت
می‌آوریم؟ به حضور خدا در مسیح سخن می‌گوییم. لیکن همه‌چیزای عزیزان
برای بنای شما است. ۲۰ زیرا می‌ترسم که چون آیم شما را نه‌چنانکه
می‌خواهم بیابم و شما مرا بیابیدچنانکه نمی خواهید که مبادا نزاع و حسد
وخشمها و تعصب و بهتان و نمامی و غرور وفتنه‌ها باشد. ۲۱ و چون
بازآیم، خدای من مرا نزدشما فروتن سازد و ماتم کنم برای بسیاری از آنانی
که پیشتر گناه کردند و از ناپاکی و زنا و فجوری که کرده بودند، توبه
ننمودند.

۱۳ این مرتبه سوم نزد شما می‌آیم. به گواهی دو سه شاهد، هر سخن
ثابت خواهد شد. ۲ پیش گفتم و پیش می‌گویم که گویادفعه دوم حاضر
بوده‌ام، هرچند الان غایب هستم، آنانی را که قبل از این گناه کردند و همه
دیگران را که اگر بازآیم، مسامحه نخواهم نمود. ۳ چونکه دلیل مسیح را
که در من سخن می‌گویدمی جویید که او نزد شما ضعیف نیست بلکه
درشما تواناست. ۴ زیرا هرگاه از ضعف مصلوب گشت، لیکن از قوت

خدا زیست می‌کند. چونکه ما نیز در وی ضعیف هستیم، لیکن با او از
قوت خدا که به سوی شما است، زیست خواهیم کرد. ۵ خود را امتحان
کنید که در ایمان هستید یا نه. خود را بازیافت کنید. آیا خود را نمی
شناسید که عیسی مسیح در شما است اگر مردود نیستید؟ ۶ اما امیدوارم
که خواهید دانست که ما مردودنیستیم. ۷ و از خدا مسالت می‌کنم که
شما هیچ بدی نکنید، نه تا ظاهر شود که ما مقبول هستیم، بلکه تا شما
نیکویی کرده باشید، هرچند ما گویامردود باشیم. ۸ زیرا که هیچ نمی توانیم
به خلاف راستی عمل نماییم بلکه برای راستی. ۹ وشادمانیم وقتی که ما
ناتوانیم و شما توانایید. و نیزبرای این دعا می‌کنیم که شما کامل شوید. ۱۰
ازاینجهت این را در غیاب می‌نویسم تا هنگامی که حاضر شوم، سختی
نکنم بحسب آن قدرتی که خداوند بجهت بنا نه برای خرابی به من داده
است. ۱۱ خلاصه‌ای برادران شاد باشید؛ کامل شوید؛ تسلی پذیرید؛ یک
رای و با سلامتی بوده باشید و خدای محبت و سلامتی با شما خواهدبود.
۱۲ یکدیگر را به بوسه مقدسانه تحیت نمایید. ۱۳ جمیع مقدسان به
شما سلام می‌رسانند. ۱۴ فیض عیسی خداوند و محبت خدا وشرکت
روح‌القدس با جمیع شما باد. آمین.

غلاطیان

۱ پولس، رسول نه از جانب انسان و نه بوسیله انسان بلکه به عیسی
مسیح و خدای پدر که او را از مردگان برخیزانید، ۲ و همه برادرانی که
بامن می‌باشند، به کلیساهای غلاطیه، ۳ فیض و سلامتی از جانب خدای
پدر وخداوند ما عیسی مسیح با شما باد؛ ۴ که خود رابرای گناهان ما داد
تا ما را از این عالم حاضر شریربحسب اراده خدا و پدر ما خلاصی بخشد،
(aiōn g165) ۵ که او را تا ابدالاباد جلال باد. آمین. (aiōn g165) ۶
تعجب می‌کنم که بدین زودی از آن کس که شما را به فیض مسیح
خوانده است، برمی گردیدبه سوی انجیلی دیگر، ۷ که (انجیل) دیگر
نیست. لکن بعضی هستند که شما را مضطرب می‌سازندو می‌خواهند
انجیل مسیح را تبدیل نمایند. ۸ بلکه هرگاه ما هم یا فرشته‌ای از آسمان،
انجیلی غیر از آنکه ما به آن بشارت دادیم به شما رساند، اناتیما باد. ۹
چنانکه پیش گفتیم، الان هم بازمی گویم: اگر کسی انجیلی غیر از آنکه
پذیرفتیدبیاورد، اناتیما باد. ۱۰ آیا الحال مردم را در رای خود می‌آورم؟ یا
خدا را یا رضامندی مردم را می طلبم؟ اگر تابحال رضامندی مردم رامی
خواستم، غلام مسیح نمی بودم. ۱۱ امااى برادران شما را اعلام می‌کنم
ازانجیلی که من بدان بشارت دادم که به طریق انسان نیست. ۱۲ زیرا که
من آن را از انسان نیافتم ونیاموختم، مگر به کشف عیسی مسیح. ۱۳
زیراسرگذشت سابق مرا در دین یهود شنیده‌اید که برکلیسای خدا بینهایت
جفا می‌نمودم و آن راویران می‌ساختم، ۱۴ و در دین یهود از اکثرهمسالان
قوم خود سبقت می‌جستم و در تقالیداجداد خود بغایت غیور می‌بودم. ۱۵
اما چون خداکه مرا از شکم مادرم برگزید و به فیض خود مراخواند، رضا
بدین داد ۱۶ که پسر خود را در من آشکار سازد تا در میان امت‌ها بدو
بشارت دهم، در آنوقت با جسم و خون مشورت نکردم، ۱۷ و به اورشلیم
هم نزد آنانی که قبل از من رسول بودندنرفتم، بلکه به عرب شدم و باز به
دمشق مراجعت کردم. ۱۸ پس بعد از سه سال، برای ملاقات پطرس به
اورشلیم رفتم و پانزده روز با وی بسر بردم. ۱۹ اما از سایر رسولان جز
یعقوب برادر خداوندرا ندیدم. ۲۰ اما درباره آنچه به شما می‌نویسم، اینک
در حضور خدا دروغ نمی گویم. ۲۱ بعد از آن به نواحی سوریه و قیلیقیه
آمدم. ۲۲ و به کلیساهای یهودیه که در مسیح بودند صورت غیرمعروف
بودم، ۲۳ جز اینکه شنیده بودند که «آنکه پیشتر بر ما جفا می‌نمود، الحال
بشارت می‌دهد به همان ایمانی که قبل از این ویران می‌ساخت.» ۲۴ و
خدا را در من تمجید نمودند.

۲ پس بعد از چهارده سال با برنابا باز به اورشلیم رفتم و تیطس را همراه
خود بردم. ۲ ولی به الهام رفتم و انجیلی را که در میان امت هابدان موعظه
می‌کنم، به ایشان عرضه داشتم، امادر خلوت به معتبرین، مبادا عبث بدوم
یا دویده باشم. ۳ لیکن تیطس نیز که همراه من و یونانی بود، مجبور نشد
که مختون شود. ۴ و این به‌سبب برادران کذبه بود که ایشان را خفیه
درآوردند وخفیه درآمدند تا آزادی ما را که در مسیح عیسی داریم، جاسوسی
کنند و تا ما را به بندگی درآوردند. ۵ که ایشان را یک ساعت هم به
اطاعت در این امر تابع نشدیم تا راستی انجیل در شماثابت ماند. ۶ اما از
آنانی که معتبراند که چیزی می‌باشند -هرچه بودند مرا تفاوتی نیست، خدا
بر صورت انسان نگاه نمی کند - زیرا آنانی که معتبراند، به من هیچ نفع
نرسانیدند. ۷ بلکه به خلاف آن، چون دیدند که بشارت نامختونان به من
سپرده شد، چنانکه بشارت مختونان به پطرس، ۸ زیرا او که برای رسالت
مختونان در پطرس عمل کرد، در من هم برای امت‌ها عمل کرد. ۹ پس
چون یعقوب وکیفا و یوحنا که معتبر به ارکان بودند، آن فیضی را که به من
عطا شده بود دیدند، دست رفاقت به من وبرنابا دادند تا ما به سوی امت‌ها
برویم، چنانکه ایشان به سوی مختونان؛ ۱۰ جز آنکه فقرا را یادبداریم و
خود نیز غیور به کردن این کار بودم. ۱۱ اما چون پطرس به انطاکیه آمد، او
را روبرومخالفت نمودم زیرا که مستوجب ملامت بود، ۱۲ چونکه قبل از
آمدن بعضی از جانب یعقوب، باامت‌ها غذا می‌خورد؛ ولی چون آمدند، از
آنانی که اهل ختنه بودند ترسیده، باز ایستاد و خویشتن را جدا ساخت.
۱۳ و سایر یهودیان هم با وی نفاق کردند، بحدی که برنابا نیز در نفاق
ایشان گرفتارشد. ۱۴ ولی چون دیدم که به راستی انجیل به استقامت رفتار
نمی کنند، پیش روی همه پطرس را گفتم: «اگر تو که یهود هستی، به
طریق امت‌ها ونه به طریق یهود زیست می‌کنی، چون است که امت‌ها را
مجبور می‌سازی که به طریق یهود رفتارکنند؟» ۱۵ ما که طبع یهود هستیم و
نه گناهکاران از امت‌ها، ۱۶ اما چونکه یافتیم که هیچ‌کس ازاعمال شریعت
عادل شمرده نمی شود، بلکه به ایمان به عیسی مسیح، ما هم به مسیح
عیسی ایمان آوردیم تا از ایمان به مسیح و نه از اعمال شریعت عادل
شمرده شویم، زیرا که از اعمال شریعت هیچ بشری عادل شمرده نخواهد
شد. ۱۷ اما اگر چون عدالت در مسیح را می‌طلبم، خود هم گناهکار
یافت شویم، آیا مسیح خادم گناه است؟ حاشا! ۱۸ زیرا اگر باز بنا کنم
آنچه راکه خراب ساختم، هرآینه ثابت می‌کنم که خود متعدی هستم. ۱۹
زانرو که من بواسطه شریعت نسبت به شریعت مردم تا نسبت به خدا زیست
کنم. ۲۰ با مسیح مصلوب شده‌ام ولی زندگی می‌کنم لیکن نه من بعد از
این، بلکه مسیح در من زندگی می‌کند. و زندگانی که الحال در جسم
می‌کنم، به ایمان بر پسر خدا می‌کنم که مرا محبت نمود و خود را برای
من داد. ۲۱ فیض خدا را باطل نمی سازم، زیرا اگر عدالت به شریعت
می‌بود، هرآینه مسیح عبث مرد.

۳ ای غلاطیان بی‌فهم، کیست که شما راافسون کرد تا راستی را
اطاعت نکنید که پیش چشمان شما عیسی مسیح مصلوب شده مبین
گردید؟ ۲ فقط این را می‌خواهم از شمابفهمم که روح را از اعمال شریعت
یافته‌اید یا ازخبر ایمان؟ ۳ آیا اینقدر بی‌فهم هستید که به روح شروع کرده،
الان به جسم کامل می‌شوید؟ ۴ آیااینقدر زحمات را عبث کشیدید اگر فی
الحقیقه عبث باشد؟ ۵ پس آنکه روح را به شما عطامی کند و قوات در
میان شما به ظهور می‌آورد، آیااز اعمال شریعت یا از خبر ایمان می‌کند؟
۶ چنانکه ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای اوعدالت محسوب شد. ۷

پس آگاهید که اهل ایمان فرزندان ابراهیم هستند. ۸ و کتاب چون پیش دیدکه خدا امت‌ها را از ایمان عادل خواهد شمرد به ابراهیم بشارت داد که «جمیع امت‌ها از تو برکت خواهند یافت.» ۹ بنابراین اهل ایمان با ابراهیم ایمان دار برکت می‌یابند. ۱۰ زیرا جمیع آنانی که از اعمال شریعت هستند، زیر لعنت می‌باشند زیرا مکتوب است: «ملعون است هرکه ثابت نماند در تمام نوشته های کتاب شریعت تا آنها را به‌جا آرد.» ۱۱ اما واضح است که هیچ‌کس در حضور خدا ازشریعت عادل شمرده نمی شود، زیرا که «عادل به ایمان زیست خواهد نمود.» ۱۲ اما شریعت ازایمان نیست بلکه «آنکه به آنها عمل می‌کند، درآنها زیست خواهد نمود.» ۱۳ مسیح، ما را ازلعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما لعنت شد، چنانکه مکتوب است «ملعون است هرکه بر دارآویخته شود.» ۱۴ تا برکت ابراهیم در مسیح عیسی بر امت‌ها آید و تا وعده روح را به وسیله ایمان حاصل کنیم. ۱۵ ای برادران، به طریق انسان سخن می‌گویم، زیرا عهدی را که از انسان نیز استوار می‌شود، هیچ‌کس باطل نمی سازد و نمی افزاید. ۱۶ اماوعده‌ها به ابراهیم و به نسل او گفته شد ونمی گوید «به نسلها» که گویا درباره بسیاری باشد، بلکه درباره یکی و «به نسل تو» که مسیح است. ۱۷ و مقصود این است عهدی را که از خدا به مسیح بسته شده بود، شریعتی که چهارصد و سی سال بعد از آن نازل شد، باطل نمی سازد بطوری که وعده نیست شود. ۱۸ زیرا اگر میراث از شریعت بودی، دیگر از وعده نبودی. لیکن خدا آن را به ابراهیم از وعده داد. ۱۹ پس شریعت چیست؟ برای تقصیرها بر آن افزوده شد تا هنگام آمدن آن نسلی که وعده بدوداده شد و بوسیله فرشتگان به‌دست متوسطی مرتب گردید. ۲۰ اما متوسط از یک نیست، اماخدا یک است. ۲۱ پس آیا شریعت به خلاف وعده های خداست؟ حاشا! زیرا اگر شریعتی داده می‌شد که تواند حیات‌بخشد، هرآینه عدالت از شریعت حاصل می‌شد. ۲۲ بلکه کتاب همه‌چیز را زیر گناه بست تا وعده‌ای که از ایمان به عیسی مسیح است، ایمانداران را عطا شود. ۲۳ اما قبل از آمدن ایمان، زیر شریعت نگاه داشته بودیم و برای آن ایمانی که می‌بایست مکشوف شود، بسته شده بودیم. ۲۴ پس شریعت لالای ماشد تا به مسیح برساند تا از ایمان عادل شمرده شویم. ۲۵ لیکن چون ایمان آمد، دیگر زیر دست لالا نیستیم. ۲۶ زیرا همگی شما بوسیله ایمان در مسیح عیسی، پسران خدا می‌باشید. ۲۷ زیرا همه شما که در مسیح تعمید یافتید، مسیح را در برگرفتید. ۲۸ هیچ ممکن نیست که یهود باشد یا یونانی و نه غلام و نه آزاد و نه مرد و نه زن، زیرا که همه شمادر مسیح عیسی یک می‌باشید. ۲۹ اما اگر شما ازآن مسیح می‌باشید، هرآینه نسل ابراهیم وبرحسب وعده، وارث هستید.

۴ است، از غلام هیچ فرق ندارد، هرچندمالک همه باشد. ۲ بلکه زیردست ناظران و وکلامی باشد تا روزی که پدرش تعیین کرده باشد. ۳ همچنین ما نیز چون صغیر می‌بودیم، زیر اصول دنیوی غلام می‌بودیم. ۴ لیکن چون زمان به‌کمال رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زن زاییده شد و زیر شریعت متولد، ۵ تا آنانی را که زیرشریعت باشند فدیه کند تا آنکه پسرخواندگی رابیابیم. ۶ اما چونکه پسر هستید، خدا روح پسرخود را در دلهای شما فرستاد که ندا می‌کند «یاابا» یعنی «ای پدر.» ۷ لهذا دیگر غلام نیستی بلکه پسر، و چون پسر هستی، وارث خدا نیز بوسیله مسیح. ۸ لیکن در آن زمان چون خدا را نمی شناختید، آنانی را که طبیعت خدایان نبودند، بندگی می‌کردید. ۹ اما الحال که خدا را می‌شناسید بلکه خدا شما را می‌شناسد، چگونه باز می‌گردید به سوی آن اصول ضعیف و فقیر که دیگرمی خواهید از سر نو آنها را بندگی کنید؟ ۱۰ روزهاو ماهها و فصل‌ها و سالها را نگاه می‌دارید. ۱۱ درباره شما ترس دارم که مبادا برای شما عبث زحمت کشیده باشم. ۱۲ ای برادران، از شما استدعا دارم که مثل من بشوید، چنانکه من هم مثل شما شده‌ام. به من هیچ ظلم نکردید. ۱۳ اما آگاهید که به‌سبب ضعف بدنی، اول به شما بشارت دادم. ۱۴ و آن امتحان مرا که در جسم من بود، خوار نشمردید و مکروه نداشتید، بلکه مرا چون فرشته خدا و مثل مسیح عیسی پذیرفتید. ۱۵ پس کجا است آن مبارک بادی شما؟ زیرا به شما شاهدم که اگرممکن بودی، چشمان خود را بیرون آورده، به من می‌دادید. ۱۶ پس چون به شما راست می‌گویم، آیا دشمن شما شده‌ام؟ ۱۷ شما را به غیرت می‌طلبند، لیکن نه به خیر، بلکه می‌خواهند در را بر روی شما ببندند تا شما ایشان را بغیرت بطلبید. ۱۸ لیکن غیرت در امر نیکو در هر زمان نیکو است، نه‌تنها چون من نزد شما حاضر باشم. ۱۹ ای فرزندان من که برای شما باز درد زه دارم تاصورت مسیح در شما بسته شود. ۲۰ باری خواهش می‌کردم که الان نزد شما حاضر می‌بودم تا سخن خود را تبدیل کنم، زیرا که درباره شمامتحیر شده‌ام. ۲۱ شما که می‌خواهید زیر شریعت باشید، مرابگویید آیا شریعت را نمی شنوید؟ ۲۲ زیرامکتوب است ابراهیم را دو پسر بود، یکی از کنیزو دیگری از آزاد. ۲۳ لیکن پسر کنیز، بحسب جسم تولد یافت و پسر آزاد، برحسب وعده. ۲۴ واین امور بطور مثل گفته شد زیرا که این دو زن، دوعهد می‌باشند، یکی از کوه سینا برای بندگی می‌زاید و آن هاجر است. ۲۵ زیرا که هاجر کوه سینا است در عرب، و مطابق است با اورشلیمی که موجود است، زیرا که با فرزندانش در بندگی می‌باشد. ۲۶ لیکن اورشلیم بالا آزاد است که مادرجمیع ما می‌باشد. ۲۷ زیرا مکتوب است: «ای نازاد که نزاییده‌ای، شاد باش! صدا کن و فریادبرآوری تو که درد زه ندیده‌ای، زیرا که فرزندان زن بی‌کس از اولاد شوهردار بیشتراند.» ۲۸ لیکن ماای برادران، چون اسحاق فرزندان وعده می‌باشیم. ۲۹ بلکه چنانکه آنوقت آنکه برحسب جسم تولد یافت، بر وی که برحسب روح بود جفامی کرد، همچنین الان نیز هست. ۳۰ لیکن کتاب چه می‌گوید؟ «کنیز و پسر او را بیرون کن زیرا پسرکنیز با پسر آزاد میراث نخواهد یافت.» ۳۱ خلاصه‌ای برادران، فرزندان کنیز نیستیم بلکه از زن آزادیم.

۵ پس به آن آزادی که مسیح ما را به آن آزادکرد استوار باشید و باز در یوغ بندگی گرفتار مشوید. ۲ اینک من پولس به شما می‌گویم که اگر مختون شوید، مسیح برای شما هیچ نفع ندارد. ۳ بلی باز به هرکس که مختون شود شهادت می‌دهم که مدیون است که تمامی شریعت را به‌جا

آورد. ۴ همه شما که از شریعت عادل می‌شوید، از مسیح باطل و از فیض
ساقطگشته‌اید. ۵ زیرا که ما بواسطه روح از ایمان مترقب امید عدالت
هستیم. ۶ و در مسیح عیسی نه ختنه فایده دارد و نه نامختونی بلکه
ایمانی که به محبت عمل می‌کند. ۷ خوب می‌دویدید. پس کیست که
شما را ازاطاعت راستی منحرف ساخته است؟ ۸ این ترغیب از او که شما
را خوانده است نیست. ۹ خمیرمایه اندک تمام خمیر را مخمر می‌سازد.
۱۰ من در خداوند بر شما اعتماد دارم که هیچ رای دیگر نخواهید داشت،
لیکن آنکه شما رامضطرب سازد هرکه باشد قصاص خود راخواهد یافت.
۱۱ امای برادران اگر من تا به حال به ختنه موعظه می‌کردم، چرا جفا
می‌دیدم؟ زیراکه در این صورت لغزش صلیب برداشته می‌شد. ۱۲ کاش
آنانی که شما را مضطرب می‌سازند خویشتن را منقطع می‌ساختند. ۱۳ زیرا
که شمای برادران به آزادی خوانده شده‌اید؛ اما زنهار آزادی خود را فرصت
جسم مگردانید، بلکه به محبت، یکدیگر را خدمت کنید. ۱۴ زیرا که
تمامی شریعت در یک کلمه کامل می‌شود یعنی در اینکه همسایه خود
راچون خویشتن محبت نما. ۱۵ اما اگر همدیگر رابگزید و بخورید، باحذر
باشید که مبادا ازیکدیگر هلاک شوید. ۱۶ اما می‌گویم به روح رفتار کنید
پس شهوات جسم را به‌جا نخواهید آورد. ۱۷ زیرا خواهش جسم به خلاف
روح است و خواهش روح به خلاف جسم و این دو با یکدیگر منازعه
می‌کنندبطوری که آنچه می‌خواهید نمی کنید. ۱۸ اما اگراز روح هدایت
شدید، زیر شریعت نیستید. ۱۹ و اعمال جسم آشکار است، یعنی زنا
وفسق و ناپاکی و فجور، ۲۰ و بت‌پرستی وجادوگری و دشمنی و نزاع و
کینه و خشم وتعصب و شقاق و بدعتها، ۲۱ و حسد و قتل ومستی و لهو
و لعب و امثال اینها که شما را خبرمی دهم چنانکه قبل از این دادم، که
کنندگان چنین کارها وارث ملکوت خدا نمی شوند. ۲۲ لیکن ثمره روح،
محبت و خوشی وسلامتی و حلم و مهربانی و نیکویی و ایمان وتواضع و
پرهیزکاری است، ۲۳ که هیچ شریعت مانع چنین کارها نیست. ۲۴ و
آنانی که از آن مسیح می‌باشند، جسم را با هوسها و شهواتش مصلوب
ساخته‌اند. ۲۵ اگر به روح زیست کنیم، به روح هم رفتار بکنیم. ۲۶
لاف‌زن مشویم تا یکدیگر را به خشم آوریم و بر یکدیگر حسد بریم.

۶ امای برادران، اگر کسی به خطایی گرفتارشود، شما که روحانی
هستید چنین شخص را به روح تواضع اصلاح کنید. و خود راملاحظه کن
که مبادا تو نیز در تجربه افتی. ۲ بارهای سنگین یکدیگر را متحمل شوید
و بدین نوع شریعت مسیح را به‌جا آرید. ۳ زیرا اگر کسی خود را شخص
گمان برد و حال آنکه چیزی نباشد، خود را می‌فریبد. ۴ اما هرکس عمل
خودرا امتحان بکند، آنگاه فخر در خود به تنهایی خواهد داشت نه در
دیگری، ۵ زیرا هرکس حامل بار خود خواهد شد. ۶ اما هرکه در کلام
تعلیم یافته باشد، معلم خود را در همه‌چیزهای خوب مشارک بسازد. ۷
خود را فریب مدهید، خدا رااستهزاء نمی توان کرد. زیرا که آنچه آدمی
بکارد، همان را درو خواهد کرد. ۸ زیرا هرکه برای جسم خود کارد، از
جسم فساد را درو کند و هرکه برای روح کارد از روح حیات جاودانی
خواهد درود. (aiōnios g166) ۹ لیکن از نیکوکاری خسته نشویم زیرا
که درموسم آن درو خواهیم کرد اگر ملول نشویم. ۱۰ خلاصه بقدری که
فرصت داریم با جمیع مردم احسان بنماییم، علی الخصوص با اهل بیت
ایمان. ۱۱ ملاحظه کنید چه حروف جلی بدست خود به شما نوشتم. ۱۲
آنانی که می‌خواهند صورتی نیکو در جسم نمایان سازند، ایشان شمارا
مجبور می‌سازند که مختون شوید، محض اینکه برای صلیب مسیح جفا
نبینند. ۱۳ زیراایشان نیز که مختون می‌شوند، خود شریعت رانگاه نمی دارند
بلکه می‌خواهند شما مختون شوید تا در جسم شما فخر کنند. ۱۴ لیکن
حاشا ازمن که فخر کنم جز از صلیب خداوند ما عیسی مسیح که بوسیله
او دنیا برای من مصلوب شد و من برای دنیا. ۱۵ زیرا که در مسیح عیسی
نه ختنه چیزی است و نه نامختونی بلکه خلقت تازه. ۱۶ وآنانی که بدین
قانون رفتار می‌کنند، سلامتی ورحمت بر ایشان باد و بر اسرائیل خدا. ۱۷
بعد ازاین هیچ‌کس مرا زحمت نرساند زیرا که من در بدن خود داغهای
خداوند عیسی را دارم. ۱۸ فیض خداوند ما عیسی مسیح با روح شما
بادای برادران. آمین.

افسسیان

۱ پولس به اراده خدا رسول عیسی مسیح، به مقدسینی که در افسس
می‌باشند وایمانداران در مسیح عیسی. ۲ فیض و سلامتی از جانب پدر ما
خدا وعیسی مسیح خداوند بر شما باد. ۳ متبارک باد خدا و پدر خداوند
ما عیسی مسیح که ما را مبارک ساخت به هر برکت روحانی در جایهای
آسمانی در مسیح. ۴ چنانکه ما راپیش از بنیاد عالم در او برگزید تا در
حضور او درمحبت مقدس و بی‌عیب باشیم. ۵ که ما را از قبل تعیین نمود
تا او را پسر خوانده شویم بوساطت عیسی مسیح برحسب خشنودی اراده
خود، ۶ برای ستایش جلال فیض خود که ما را به آن مستفیض گردانید در
آن حبیب. ۷ که در وی به‌سبب خون او فدیه یعنی آمرزش گناهان را به
اندازه دولت فیض او یافته‌ایم. ۸ که آن را به ما به فراوانی عطا فرمود در
حکمت و فطانت. ۹ چونکه سر اراده خود را به ما شناسانید، برحسب
خشنودی خود که در خود عزم نموده بود، ۱۰ برای انتظام کمال زمانها تا
همه‌چیز را خواه آنچه در آسمان و خواه آنچه بر زمین است، درمسیح جمع
کند، یعنی در او. ۱۱ که ما نیز در وی میراث او شده‌ایم، چنانکه پیش
معین گشتیم برحسب قصد او. که همه‌چیزها را موافق رای اراده خود
می‌کند. ۱۲ تا از ما که اول امیدوار به مسیح می‌بودیم، جلال او ستوده
شود. ۱۳ و دروی شما نیز چون کلام راستی، یعنی بشارت نجات خود را
شنیدید، در وی چون ایمان آوردید، از روح قدوس وعده مختوم شدید. ۱۴
که بیعانه میراث ما است برای فدای آن ملک خاص او تا جلال او ستوده
شود. ۱۵ بنابراین، من نیز چون خبر ایمان شما را درعیسی خداوند ومحبت
شما را با همه مقدسین شنیدم، ۱۶ باز نمی ایستم از شکر نمودن برای
شما و از یاد آوردن شما در دعاهای خود، ۱۷ تاخدای خداوند ما عیسی
مسیح که پدر ذوالجلال است، روح حکمت و کشف را در معرفت خود
به شما عطا فرماید. ۱۸ تا چشمان دل شما روشن گشته، بدانید که امید
دعوت او چیست و کدام است دولت جلال میراث او در مقدسین، ۱۹ و
چه مقدار است عظمت بینهایت قوت او نسبت به ماومومنین برحسب عمل
توانایی قوت او ۲۰ که درمسیح عمل کرد چون او را از مردگان برخیزانید
وبه‌دست راست خود در جایهای آسمانی نشانید، ۲۱ بالاتر از هر ریاست و
قدرت و قوت و سلطنت و هر نامی که خوانده می‌شود، نه در این عالم
فقطبلکه در عالم آینده نیز. (aiōn g165) ۲۲ و همه‌چیز را زیر پایهای او
نهاد و او را سرهمه‌چیز به کلیسا داد، ۲۳ که بدن اوست یعنی پری او که
همه را در همه پر می‌سازد.

۲ و شما را که در خطایا و گناهان مرده بودید، زنده گردانید، ۲ که
در آنها قبل، رفتارمی کردید برحسب دوره این جهان بر وفق رئیس قدرت
هوا یعنی آن روحی که الحال در فرزندان معصیت عمل می‌کند. (aiōn
g165) ۳ که در میان ایشان، همه مانیز در شهوات جسمانی خود قبل
از این زندگی می‌کردیدم و هوسهای جسمانی و افکار خود رابه عمل
می‌آوردیم و طبع فرزندان غضب بودیم، چنانکه دیگران. ۴ لیکن خدا که
در رحمانیت، دولتمند است، از حیثیت محبت عظیم خود که باما نمود،
۵ ما را نیز که در خطایا مرده بودیم بامسیح زنده گردانید، زیرا که محض
فیض نجات یافته‌اید. ۶ و با او برخیزانید و در جایهای آسمانی در مسیح
عیسی نشانید. ۷ تا در عالمهای آینده دولت بینهایت فیض خود را به
لطفی که بر ما درمسیح عیسی دارد ظاهر سازد. (aiōn g165) ۸ زیرا
که محض فیض نجات یافته‌اید، بوسیله ایمان و این از شمانیست بلکه
بخشش خداست، ۹ و نه از اعمال تاهیچ‌کس فخر نکند. ۱۰ زیرا که
صنعت او هستیم، آفریده شده در مسیح عیسی برای کارهای نیکوکه خدا
قبل مهیا نمود تا در آنها سلوک نماییم. ۱۱ لهذا به یاد آورید که شما در
زمان سلف (ای امت های در جسم که آنانی که به اهل ختنه نامیده
می‌شوند، اما ختنه ایشان در جسم وساخته شده به‌دست است، شما را
نامختون می‌خوانند)، ۱۲ که شما در آن زمان از مسیح جداو از وطنیت
خاندان اسرائیل، اجنبی و ازعهدهای وعده بیگانه و بی‌امید و بی‌خدا در
دنیابودید. ۱۳ لیکن الحال در مسیح عیسی شما که درآن وقت دور بودید،
به خون مسیح نزدیک شده‌اید. ۱۴ زیرا که او سلامتی ما است که هر دورا
یک گردانید و دیوار جدایی را که در میان بودمنهدم ساخت، ۱۵ و عداوت
یعنی شریعت احکام را که در فرایض بود، به جسم خود نابودساخت تا که
مصالحه کرده، از هر دو یک انسان جدید در خود بیافریند. ۱۶ و تا هر دو
را در یک جسد با خدا مصالحه دهد، بوساطت صلیب خودکه بر آن
عداوت را کشت، ۱۷ و آمده بشارت مصالحه را رسانید به شما که دور
بودید ومصالحه را به آنانی که نزدیک بودند. ۱۸ زیرا که بوسیله او هردو نزد
پدر در یک روح دخول داریم. ۱۹ پس از این به بعد غریب و اجنبی
نیستیدبلکه هموطن مقدسین هستید و از اهل خانه خدا. ۲۰ و بر بنیاد
رسولان و انبیا بنا شده‌اید که خودعیسی مسیح سنگ زاویه است. ۲۱ که
در وی تمامی عمارت با هم مرتب شده، به هیکل مقدس در خداوند نمو
می‌کند. ۲۲ و در وی شما نیز با هم بنا کرده می‌شوید تا در روح مسکن
خدا شوید.

۳ از این سبب من که پولس هستم و اسیر مسیح عیسی برای شماای
امت ها- ۲ اگر شنیده باشید تدبیر فیض خدا را که بجهت شما به من
عطا شده است، ۳ که این سر ازراه کشف بر من اعلام شد، چنانکه
مختصر پیش نوشتم، ۴ و از مطالعه آن می‌توانید ادراک مرا درسر میسح
بفهمید. ۵ که آن در قرنهای گذشته به بنی آدم آشکار نشده بود، بطوری
که الحال برسولان مقدس و انبیای او به روح مکشوف گشته است، ۶
که امت‌ها در میراث و در بدن و در بهره وعده او در مسیح بوساطت انجیل
شریک هستند. ۷ که خادم آن شدم بحسب عطای فیض خدا که برحسب
عمل قوت او به من داده شده است. ۸ یعنی به من که کمتر از کمترین
همه مقدسینم، این فیض عطا شد که در میان امت‌ها به دولت بی‌قیاس
مسیح بشارت دهم، ۹ و همه را روشن سازم که چیست انتظام آن سری
که از بنای عالمهامستور بود، در خدایی که همه‌چیز را بوسیله عیسی
مسیح آفرید. (aiōn g165) ۱۰ تا آنکه الحال بر ارباب ریاستها و قدرتها

در جایهای آسمانی، حکمت گوناگون خدا بوسیله کلیسا معلوم شود،
۱۱ برحسب تقدیر ازلی که در خداوند ما مسیح عیسی نمود، (aiōn
g165) ۱۲ که در وی جسارت و دخول بااعتماد داریم به‌سبب ایمان وی.
۱۳ لهذا استدعادارم که از زحمات من به جهت شما خسته خاطرمشوید
که آنها فخر شما است. ۱۴ از این سبب، زانو می‌زنم نزد آن پدر، ۱۵ که
از او هر خانواده‌ای در آسمان و بر زمین مسمی می‌شود؛ ۱۶ که بحسب
دولت جلال خود به شماعطا کند که در انسانیت باطنی خود از روح
او به قوت زورآور شوید، ۱۷ تا مسیح به وساطت ایمان در دلهای شما
ساکن شود؛ ۱۸ و در محبت ریشه کرده و بنیاد نهاده، استطاعت یابید که
باتمامی مقدسین ادراک کنید که عرض و طول وعمق و بلندی چیست؛
۱۹ و عارف شوید به محبت مسیح که فوق از معرفت است تا پر شویدتا
تمامی پری خدا. ۲۰ الحال او را که قادر است که بکند بینهایت زیادتر از
هرآنچه بخواهیم یا فکر کنیم، بحسب آن قوتی که در ما عمل می‌کند، ۲۱
مر او را درکلیسا و در مسیح عیسی تا جمیع قرنها تا ابدالابادجلال باد.
آمین. (aiōn g165)

۴ لهذا من که در خداوند اسیر می‌باشم، ازشما استدعا دارم که به
شایستگی آن دعوتی که به آن خوانده شده‌اید، رفتار کنید، ۲ باکمال
فروتنی و تواضع و حلم، و متحمل یکدیگردر محبت باشید؛ ۳ و سعی
کنید که یگانگی روح را در رشته سلامتی نگاه دارید. ۴ یک جسدهست
و یک روح، چنانکه نیز دعوت شده‌اید دریک امید دعوت خویش. ۵ یک
خداوند، یک ایمان، یک تعمید؛ ۶ یک خدا و پدر همه که فوق همه و
در میان همه و در همه شما است. ۷ لیکن هریکی از ما را فیض بخشیده
شد بحسب اندازه بخشش مسیح. ۸ بنابراین می‌گوید: «چون او به اعلی
علیین صعود نمود، اسیری را به اسیری برد و بخششها به مردم داد.» ۹ اما
این صعود نمودچیست؟ جز اینکه اول نزول هم کرد به اسفل زمین. ۱۰
آنکه نزول نمود، همان است که صعودنیز کرد بالاتر از جمیع افلاک تا
همه‌چیزها را پرکند. ۱۱ و او بخشید بعضی رسولان و بعضی انبیا وبعضی
مبشرین و بعضی شبانان و معلمان را، ۱۲ برای تکمیل مقدسین، برای کار
خدمت، برای بنای جسد مسیح، ۱۳ تا همه به یگانگی ایمان ومعرفت تام
پسر خدا و به انسان کامل، به اندازه قامت پری مسیح برسیم. ۱۴ تا بعد
از این اطفال متموج و رانده شده از باد هر تعلیم نباشیم، ازدغابازی مردمان
در حیله اندیشی برای مکرهای گمراهی؛ ۱۵ بلکه در محبت پیروی راستی
نموده، در هرچیز ترقی نماییم در او که سر است، یعنی مسیح؛ ۱۶ که از
او تمام بدن مرکب و مرتب گشته، به مدد هر مفصلی و برحسب عمل به
اندازه هرعضوی بدن را نمو می‌دهد برای بنای خویشتن در محبت. ۱۷ پس
این را می‌گویم و در خداوند شهادت می‌دهم که شما دیگر رفتار منمایید،
چنانکه امت‌ها در بطالت ذهن خود رفتار می‌نمایند. ۱۸ که در عقل خود
تاریک هستند و از حیات خدامحروم، به‌سبب جهالتی که بجهت سخت
دلی ایشان در ایشان است. ۱۹ که بی‌فکر شده، خود رابه فجور تسلیم
کرده‌اند تا هرقسم ناپاکی را به حرص به عمل آورند. ۲۰ لیکن شما مسیح
را به اینطور نیاموخته‌اید. ۲۱ هرگاه او را شنیده‌اید و در او تعلیم یافته‌اید، به
نهجی که راستی در عیسی است. ۲۲ تا آنکه شمااز جهت رفتار گذشته
خود، انسانیت کهنه را که ازشهوات فریبنده فاسد می‌گردد، از خود بیرون
کنید. ۲۳ و به روح ذهن خود تازه شوید. ۲۴ وانسانیت تازه را که به
صورت خدا در عدالت وقدوسیت حقیقی آفریده شده است بپوشید. ۲۵
لهذا دروغ را ترک کرده، هرکس با همسایه خود راست بگوید، زیرا که ما
اعضای یکدیگریم. ۲۶ خشم گیرید و گناه مورزید؛ خورشید بر غیظشما
غروب نکند. ۲۷ ابلیس را مجال ندهید. ۲۸ دزد دیگر دزدی نکند بلکه
به‌دستهای خود کارنیکو کرده، زحمت بکشد تا بتواند نیازمندی راچیزی
دهد. ۲۹ هیچ سخن بد از دهان شما بیرون نیاید، بلکه آنچه بحسب
حاجت و برای بنا نیکوباشد تا شنوندگان را فیض رساند. ۳۰ و روح قدوس
خدا را که به او تا روز رستگاری مختوم شده‌اید، محزون مسازید. ۳۱ و
هرقسم تلخی وغیظ و خشم و فریاد و بدگویی و خباثت را ازخود دور کنید،
۳۲ و با یکدیگر مهربان باشید ورحیم و همدیگر را عفو نمایید چنانکه خدا
درمسیح شما را هم آمرزیده است.

۵ پس چون فرزندان عزیز به خدا اقتدا کنید. ۲ و در محبت رفتار
نمایید، چنانکه مسیح هم ما را محبت نمود و خویشتن را برای ما به
خداهدیه و قربانی برای عطر خوشبوی گذرانید. ۳ اما زنا و هر ناپاکی و
طمع در میان شما هرگزمذکور هم نشود، چنانکه مقدسین را می‌شاید. ۴
ونه قباحت و بیهوده‌گویی و چرب زبانی که اینها شایسته نیست بلکه
شکرگزاری. ۵ زیرا این را یقین می‌دانید که هیچ زانی یا ناپاک یا طماع که
بت‌پرست باشد، میراثی در ملکوت مسیح و خداندارد. ۶ هیچ‌کس شما را
به سخنان باطل فریب ندهد، زیرا که به‌سبب اینها غضب خدا بر ابنای
معصیت نازل می‌شود. ۷ پس با ایشان شریک مباشید. ۸ زیرا که پیشتر
ظلمت بودید، لیکن الحال درخداوند نور می‌باشید. پس چون فرزندان
نوررفتار کنید. ۹ زیرا که میوه نور در کمال، نیکویی وعدالت و راستی
است. ۱۰ و تحقیق نمایید که پسندیده خداوند چیست. ۱۱ و در اعمال
بی‌ثمرظلمت شریک مباشید بلکه آنها را مذمت کنید، ۱۲ زیرا کارهایی که
ایشان در خفا می‌کنند، حتی ذکر آنها هم قبیح است. ۱۳ لیکن هرچیزی
که مذمت شود، از نور ظاهر می‌گردد، زیرا که هرچه ظاهر می‌شود نور
است. ۱۴ بنابراین می‌گویدای تو که خوابیده‌ای، بیدار شده، از مردگان
برخیز تامسیح بر تو درخشد. ۱۵ پس باخبر باشید که چگونه به دقت
رفتارنمایید، نه چون جاهلان بلکه چون حکیمان. ۱۶ ووقت را دریابید زیرا
این‌روزها شریر است. ۱۷ ازاین جهت بی‌فهم مباشید، بلکه بفهمید که
اراده خداوند چیست. ۱۸ و مست شراب مشوید که درآن فجور است،
بلکه از روح پر شوید. ۱۹ و بایکدیگر به مزامیر و تسبیحات و سرودهای
روحانی گفتگو کنید و در دلهای خود به خداوندبسرایید و ترنم نمایید. ۲۰
و پیوسته بجهت هرچیز خدا و پدر را به نام خداوند ما عیسی مسیح شکر
کنید. ۲۱ همدیگر را در خدا ترسی اطاعت کنید. ۲۲ ای زنان، شوهران
خود را اطاعت کنیدچنانکه خداوند را. ۲۳ زیرا که شوهر سر زن است

چنانکه مسیح نیز سر کلیسا و او نجات‌دهنده بدن است. ۲۴ لیکن همچنانکه کلیسا مطیع مسیح است، همچنین زنان نیز شوهران خود را در هرامری باشند. ۲۵ ای شوهران زنان خود را محبت نمایید، چنانکه مسیح هم کلیسا را محبت نمود وخویشتن را برای آن داد. ۲۶ تا آن را به غسل آب بوسیله کلام طاهر ساخته، تقدیس نماید، ۲۷ تاکلیسای مجید را به نزد خود حاضر سازد که لکه وچین یا هیچ‌چیز مثل آن نداشته باشد، بلکه تامقدس و بی‌عیب باشد. ۲۸ به همین طور، بایدمردان زنان خویش را مثل بدن خود محبت نمایند زیرا هرکه زوجه خود را محبت نماید، خویشتن را محبت می‌نماید. ۲۹ زیرا هیچ‌کس هرگز جسم خود را دشمن نداشته است بلکه آن راتربیت و نوازش می‌کند، چنانکه خداوند نیزکلیسا را. ۳۰ زانرو که اعضای بدن وی می‌باشیم، از جسم و از استخوانهای او. ۳۱ از اینجاست که مرد پدر و مادر را رها کرده، با زوجه خویش خواهد پیوست و آن دو یکتن خواهند بود. ۳۲ این سر، عظیم است، لیکن من درباره مسیح و کلیساسخن می‌گویم. ۳۳ خلاصه هریکی از شما نیز زن خود را مثل نفس خود محبت بنماید و زن شوهر خود را باید احترام نمود.

۶ ای فرزندان، والدین خود را در خداونداطاعت نمایید، زیرا که این انصاف است. ۲ «پدر و مادر خود را احترام نما» که این حکم اول با وعده است. ۳ «تا تو را عافیت باشد و عمر درازبر زمین کنی.» ۴ وای پدران، فرزندان خود را به خشم میاورید بلکه ایشان را به تادیب و نصیحت خداوند تربیت نمایید. ۵ ای غلامان، آقایان بشری خود را چون مسیح با ترس و لرز با ساده دلی اطاعت کنید. ۶ نه به خدمت حضور مثل طالبان رضامندی انسان، بلکه چون غلامان مسیح که اراده خدا را از دل به عمل می‌آورند، ۷ و به نیت خالص خداوند رابندگی می‌کنند نه انسان را، ۸ و می‌دانند هرکس که عمل نیکو کند، مکافات آن را از خداوند خواهدیافت، خواه غلام و خواه آزاد. ۹ وای آقایان، باایشان به همین نسق رفتار نمایید و از تهدید کردن احتراز کنید، چونکه می‌دانید که خود شما را هم آقایی هست در آسمان و او را نظر به ظاهر نیست. ۱۰ خلاصه‌ای برادران من، در خداوند و درتوانایی قوت او زورآور شوید. ۱۱ اسلحه تمام خدا را بپوشید تا بتوانید با مکرهای ابلیس مقاومت کنید. ۱۲ زیرا که ما را کشتی گرفتن با خون و جسم نیست بلکه با ریاستها و قدرتها وجهان داران این ظلمت و با فوجهای روحانی شرارت در جایهای آسمانی. **(aiōn g165)** ۱۳ لهذا اسلحه تام خدا را بردارید تا بتوانید در روز شریر مقاومت کنید و همه کار را به‌جا آورده، بایستید. ۱۴ پس کمر خود را به راستی بسته و جوشن عدالت رادربر کرده، بایستید. ۱۵ و نعلین استعداد انجیل سلامتی را در پا کنید. ۱۶ و بر روی این همه سپرایمان را بکشید که به آن بتوانید تمامی تیرهای آتشین شریر را خاموش کنید. ۱۷ و خود نجات وشمشیر روح را که کلام خداست بردارید. ۱۸ و بادعا والتماس تمام در هر وقت در روح دعا کنید وبرای همین به اصرار و التماس تمام بجهت همه مقدسین بیدار باشید. ۱۹ و برای من نیز تا کلام به من عطا شود تا باگشادگی زبان سر انجیل را به دلیری اعلام نمایم، ۲۰ که برای آن در زنجیرها ایلچیگری می‌کنم تادر آن به دلیری سخن گویم، بطوری که می‌بایدگفت. ۲۱ اما تا شما هم از احوال من و از آنچه می‌کنم مطلع شوید، تیخیکس که برادر عزیز و خادم امین در خداوند است، شما را از هرچیز خواهدآگاهانید، ۲۲ که او را بجهت همین به نزد شمافرستادم تا از احوال ما آگاه باشید و او دلهای شمارا تسلی بخشد. ۲۳ برادران را سلام و محبت باایمان از جانب خدای پدر و عیسی مسیح خداوند باد. ۲۴ با همه کسانی که به مسیح عیسی خداوند محبت در بی‌فسادی دارند، فیض باد. آمین.

فیلیپیان

۱ پولس و تیموتاوس، غلامان عیسی مسیح، به همه مقدسین در مسیح
عیسی که درفیلیپی می‌باشند با اسقفان و شماسان. ۲ فیض و سلامتی
از جانب پدر ما خدا وعیسی مسیح خداوند بر شما باد. ۳ در تمامی
یادگاری شما خدای خود را شکرمی گذارم، ۴ و پیوسته در هر دعای خود
برای جمیع شما به خوشی دعا می‌کنم، ۵ به‌سبب مشارکت شما برای
انجیل از روز اول تا به حال. ۶ چونکه به این اعتماد دارم که او که
عمل نیکو رادر شما شروع کرد، آن را تا روز عیسی مسیح به‌کمال خواهد
رسانید. ۷ چنانکه مرا سزاوار است که درباره همه شما همین فکر کنم زیرا
که شما رادر دل خود می‌دارم که در زنجیرهای من و درحجت و اثبات
انجیل همه شما با من شریک دراین نعمت هستید. ۸ زیرا خدا مرا شاهد
است که چقدر در احشای عیسی مسیح، مشتاق همه شماهستم. ۹ و
برای این دعا می‌کنم تا محبت شما درمعرفت و کمال فهم بسیار افزونتر
شود. ۱۰ تاچیزهای بهتر را برگزینید و در روز مسیح بی‌غش و بی‌لغزش
باشید، ۱۱ و پر شوید از میوه عدالت که بوسیله عیسی مسیح برای تمجید
و حمدخداست. ۱۲ امای برادران، می‌خواهم شما بدانید که آنچه بر من
واقع گشت، برعکس به ترقی انجیل انجامید، ۱۳ بحدی که زنجیرهای من
آشکارا شددر مسیح در تمام فوج خاص و به همه دیگران. ۱۴ و اکثر از
برادران در خداوند از زنجیرهای من اعتماد به هم رسانیده، بیشتر جرات
می‌کنند که کلام خدا را بی‌ترس بگویند. ۱۵ اما بعضی ازحسد و نزاع به
مسیح موعظه می‌کنند، ولی بعضی هم از خشنودی. ۱۶ اما آنان از تعصب
نه ازاخلاص به مسیح اعلام می‌کنند و گمان می‌برندکه به زنجیرهای من
زحمت می‌افزایند. ۱۷ ولی اینان از راه محبت، چونکه می‌دانند که من
بجهت حمایت انجیل معین شده‌ام. ۱۸ پس چه؟ جز اینکه به هر صورت،
خواه به بهانه و خواه به راستی، به مسیح موعظه می‌شود واز این شادمانم
بلکه شادی هم خواهم کرد، ۱۹ زیرا می‌دانم که به نجات من خواهد
انجامیدبوسیله دعای شما و تایید روح عیسی مسیح، ۲۰ برحسب انتظار و
امید من که در هیچ‌چیزخجالت نخواهم کشید، بلکه در کمال دلیری،
چنانکه همیشه، الان نیز مسیح در بدن من جلال خواهد یافت، خواه در
حیات و خواه در موت. ۲۱ زیرا که مرا زیستن مسیح است و مردن نفع.
۲۲ و لیکن اگر زیستن در جسم، همان ثمر کار من است، پس نمی دانم
کدام را اختیار کنم. ۲۳ زیرادر میان این دو سخت گرفتار هستم، چونکه
خواهش دارم که رحلت کنم و با مسیح باشم، زیرااین بسیار بهتر است.
۲۴ لیکن در جسم ماندن برای شما لازمتر است. ۲۵ و چون این اعتماد را
دارم، می‌دانم که خواهم ماند و نزد همه شما توقف خواهم نمود بجهت
ترقی و خوشی ایمان شما، ۲۶ تا فخر شما در مسیح عیسی در من افزوده
شودبوسیله آمدن من بار دیگر نزد شما. ۲۷ باری بطور شایسته انجیل مسیح
رفتارنمایید تا خواه آیم و شما را ببینم و خواه غایب باشم، احوال شما را
بشنوم که به یک روح برقرارید و به یک نفس برای ایمان انجیل مجاهده
می‌کنید. ۲۸ و در هیچ امری از دشمنان ترسان نیستید که همین برای
ایشان دلیل هلاکت است، اما شما را دلیل نجات و این از خداست. ۲۹
زیراکه به شما عطا شد به‌خاطر مسیح نه فقط ایمان آوردن به او بلکه
زحمت کشیدن هم برای او. وشما را همان مجاهده است که در من دیدید
و الان هم می‌شنوید که در من است.

۲ بنابراین اگر نصیحتی در مسیح، یا تسلی محبت، یا شراکت در
روح، یا شفقت ورحمت هست، ۲ پس خوشی مرا کامل گردانید تابا هم
یک فکر کنید و همان محبت نموده، یک دل بشوید و یک فکر داشته
باشید. ۳ و هیچ‌چیز را ازراه تعصب و عجب مکنید، بلکه با فروتنی
دیگران را از خود بهتر بدانید. ۴ و هریک از شما ملاحظه کارهای خود را
نکند، بلکه هرکدام کارهای دیگران را نیز. ۵ پس همین فکر در شما
باشد که در مسیح عیسی نیز بود ۶ که چون در صورت خدا بود، باخدا
برابر بودن را غنیمت نشمرد، ۷ لیکن خود راخالی کرده، صورت غلام را
پذیرفت و درشباهت مردمان شد؛ ۸ و چون در شکل انسان یافت شد،
خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع
گردید. ۹ از این جهت خدا نیز او را بغایت سرافراز نمود و نامی را که فوق
از جمیع نامها است، بدو بخشید. ۱۰ تا به نام عیسی هر زانویی از آنچه
در آسمان و بر زمین وزیر زمین است خم شود، ۱۱ و هر زبانی اقرار کندکه
عیسی مسیح، خداوند است برای تمجیدخدای پدر. ۱۲ پس‌ای عزیزان
من چنانکه همیشه مطیع می‌بودید، نه در حضور من فقط بلکه بسیار
زیادترالان وقتی که غاییم، نجات خود را به ترس و لرزبعمل آورید. ۱۳ زیرا
خداست که در شمابرحسب رضامندی خود، هم اراده و هم فعل رابعمل
ایجاد می‌کند. ۱۴ و هرکاری را بدون همهمه و مجادله بکنید، ۱۵ تا
بی‌عیب و ساده دل و فرزندان خدا بی‌ملامت باشید، در میان قومی کج
رو و گردنکش که در آن میان چون نیرها درجهان می‌درخشید، ۱۶ و
کلام حیات رابرمی افرازید، بجهت فخر من در روز مسیح تاآنکه عبث
ندویده و عبث زحمت نکشیده باشم. ۱۷ بلکه هرگاه بر قربانی و خدمت
ایمان شماریخته شوم، شادمان هستم و با همه شما شادی می‌کنم. ۱۸ و
همچنین شما نیز شادمان هستید و بامن شادی می‌کنید. ۱۹ و در عیسی
خداوند امیدوارم که تیموتاوس را به زودی نزد شما بفرستم تامن نیز ازاحوال
شما مطلع شده، تازه روح گردم. ۲۰ زیراکسی دیگر را همدل ندارم که به
اخلاص درباره شما اندیشد. ۲۱ زانرو که همه نفع خود رامی طلبند، نه
امور عیسی مسیح را. ۲۲ اما دلیل اورا می‌دانید، زیرا چنانکه فرزند پدر
را خدمت می‌کند، او با من برای انجیل خدمت کرده است. ۲۳ پس
امیدوارم که چون دیدم کار من چطورمی شود، او را بی‌درنگ بفرستم. ۲۴
اما در خداوندااعتماد دارم که خود هم به زودی بیایم. ۲۵ ولی لازم دانستم
که اپفردتس را به سوی شما روانه نمایم که مرا برادر و همکار و همجنگ
می‌باشد، اما شما را رسول و خادم حاجت من. ۲۶ زیرا که مشتاق همه
شما بود و غمگین شد ازاینکه شنیده بودید که او بیمار شده بود. ۲۷ وفی
الواقع بیمار و مشرف بر موت بود، لیکن خدا بروی ترحم فرمود و نه بر او
فقط بلکه بر من نیز تامرا غمی بر غم نباشد. ۲۸ پس به سعی بیشتر او

راروانه نمودم تا از دیدنش باز شاد شوید و حزن من کمتر شود. ۲۹ پس او را در خداوند با کمال خوشی بپذیرید و چنین کسان را محترم بدارید، ۳۰ زیرا در کار مسیح مشرف بر موت شد و جان خود را به خطر انداخت تا نقص خدمت شما را برای من به‌کمال رساند.

۳ خلاصه‌ای برادران من، در خداوند خوش باشید. همان مطالب را به شما نوشتن بر من سنگین نیست و ایمنی شما است. ۲ از سگهاباحذر باشید. از عاملان شریر احتراز نمایید. ازمقطوعان بپرهیزید. ۳ زیرا مختونان ما هستیم که خدا را در روح عبادت می‌کنیم و به مسیح عیسی فخر می‌کنیم و بر جسم اعتماد نداریم. ۴ هرچندمرا در جسم نیز اعتماد است. اگر کسی دیگرگمان برد که در جسم اعتماد دارد، من بیشتر. ۵ روز هشتم مختون شده و از قبیله اسرائیل، ازسبط بنیامین، عبرانی از عبرانیان، از جهت شریعت فریسی، ۶ از جهت غیرت جفا کننده برکلیسا، از جهت عدالت شریعتی، بی‌عیب. ۷ اما آنچه مرا سود می‌بود، آن را به‌خاطرمسیح زیان دانستم. ۸ بلکه همه‌چیز را نیز به‌سبب فضیلت معرفت خداوند خود مسیح عیسی زیان می‌دانم که بخاطر او همه‌چیز را زیان کردم وفضله شمردم تا مسیح را دریابم. ۹ و در وی یافت شوم نه با عدالت خود که شریعت است، بلکه با آن که بوسیله ایمان مسیح می‌شود، یعنی عدالتی که از خدا بر ایمان است. ۱۰ و تا او را و قوت قیامت وی را و شراکت در رنجهای وی را بشناسم و باموت او مشابه گردم. ۱۱ مگر به هر وجه به قیامت از مردگان برسم. ۱۲ نه اینکه تا به حال به چنگ آورده یا تابحال کامل شده باشم، ولی درپی آن می‌کوشم بلکه شاید آن را بدست آورم که برای آن مسیح نیز مرا بدست آورد. ۱۳ ای برادران، گمان نمی برم که من بدست آورده‌ام؛ لیکن یک چیز می‌کنم که آنچه در عقب است فراموش کرده و به سوی آنچه درپیش است، خویشتن را کشیده، ۱۴ درپی مقصدمی کوشم بجهت انعام دعوت بلند خدا که درمسیح عیسی است. ۱۵ پس جمیع ما که کامل هستیم، این فکر داشته باشیم و اگر فی الجمله فکردیگر دارید، خدا این را هم بر شما کشف خواهدفرمود. ۱۶ اما به هر مقامی که رسیده‌ایم، به همان قانون رفتار باید کرد. ۱۷ ای برادران، با هم به من اقتدا نمایید وملاحظه کنید آنانی را که بحسب نمونه‌ای که در مادارید، رفتار می‌کنند. ۱۸ زیرا که بسیاری رفتارمی نمایند که ذکر ایشان را بارها برای شما کرده‌ام و حال نیز با گریه می‌کنم که دشمنان صلیب مسیح می‌باشند، ۱۹ که انجام ایشان هلاکت است وخدای ایشان شکم ایشان و فخر ایشان در ننگ ایشان، و چیزهای دنیوی را اندیشه می‌کنند. ۲۰ اما وطن ما در آسمان است که از آنجا نیزنجات‌دهنده یعنی عیسی مسیح خداوند را انتظارمی کشیم، ۲۱ که شکل جسد ذلیل ما را تبدیل خواهد نمود تا به صورت جسد مجید او مصورشود، برحسب عمل قوت خود که همه‌چیز رامطیع خود بگرداند.

۴ بنابراین، ای بردران عزیز و مورد اشتیاق من و شادی و تاج من، به همینطور در خداوندا‌ستوار باشیدای عزیزان. ۲ از افودیه استدعا دارم و به سنتیخی التماس دارم که در خداوند یک رای باشند. ۳ و از تو نیزای همقطار خالص خواهش می‌کنم که ایشان را امداد کنی، زیرا درجهاد انجیل با من شریک می‌بودند با اکلیمنتس نیز و سایر همکاران من که نام ایشان در دفترحیات‌است. ۴ در خداوند دائم شاد باشید. و باز می‌گویم شاد باشید. ۵ اعتدال شما بر جمیع مردم معروف بشود. خداوند نزدیک است. ۶ برای هیچ‌چیزاندیشه مکنید، بلکه در هرچیز با صلات و دعا باشکرگزاری مسولات خود را به خدا عرض کنید. ۷ و سلامتی خدا که فوق از تمامی عقل است، دلها و ذهنهای شما را در مسیح عیسی نگاه خواهد داشت. ۸ خلاصه‌ای برادران، هرچه راست باشد وهرچه مجید و هرچه عادل و هرچه پاک و هرچه جمیل و هرچه نیک نام است و هر فضیلت و هرمدحی که بوده باشد، در آنها تفکر کنید. ۹ و آنچه در من آموخته و پذیرفته و شنیده و دیده‌اید، آنهارا بعمل آرید، و خدای سلامتی با شما خواهدبود. ۱۰ و در خداوند بسیار شاد گردیدم که الان آخر، فکر شما برای من شکوفه آورد و در این نیزتفکر می‌کردید، لیکن فرصت نیافتید. ۱۱ نه آنکه درباره احتیاج سخن می‌گویم، زیرا که آموخته‌ام که در هر حالتی که باشم، قناعت کنم. ۱۲ و ذلت رامی دانم و دولتمندی را هم می‌دانم، در هرصورت و در همه‌چیز، سیری و گرسنگی ودولتمندی و افلاس را یاد گرفته‌ام. ۱۳ قوت هرچیز را دارم در مسیح که مرا تقویت می‌بخشد. ۱۴ لیکن نیکویی کردید که در تنگی من شریک شدید. ۱۵ امااى فیلیپیان شما هم آگاهید که درابتدای انجیل، چون از مکادونیه روانه شدم، هیچ کلیسا در امر دادن و گرفتن با من شراکت نکرد جزشما و بس. ۱۶ زیرا که در تسالونیکی هم یک دودفعه برای احتیاج من فرستادید. ۱۷ نه آنکه طالب بخشش باشم، بلکه طالب ثمری هستم که به حساب شما بیفزاید. ۱۸ ولی همه‌چیز بلکه بیشتر از کفایت دارم. پر گشته‌ام چونکه هدایای شما را از اپفردتس یافته‌ام که عطر خوشبوی و قربانی مقبول و پسندیده خداست. ۱۹ اماخدای من همه احتیاجات شما را برحسب دولت خود در جلال در مسیح عیسی رفع خواهد نمود. ۲۰ و خدا و پدر ما را تا ابدالابادجلال باد. آمین. (aiōn g165) ۲۱ هر مقدس را در مسیح عیسی سلام برسانید. و برادرانی که با من می‌باشند به شماسلام می‌فرستند. ۲۲ جمیع مقدسان به شما سلام می‌رسانند، علی الخصوص آنانی که از اهل خانه قیصر هستند. ۲۳ فیض خداوند ما عیسی مسیح باجمیع شما باد. آمین.

کولسیان

۱ پولس به اراده خدا رسول مسیح عیسی وتیموتاوس برادر، ۲ به
مقدسان در کولسی و برادران امین، در مسیح فیض و سلامتی از جانب
پدر ما خداو عیسی مسیح خداوند بر شما باد. ۳ خدا و پدر خداوند خود
عیسی مسیح راشکر می‌کنیم و پیوسته برای شما دعا می‌نماییم، ۴ چونکه
ایمان شما را در مسیح عیسی و محبتی را که با جمیع مقدسان می‌نمایید
شنیدیم، ۵ به‌سبب امیدی که بجهت شما در آسمان گذاشته شده است
که خبر آن را در کلام راستی انجیل سابق شنیدید، ۶ که به شما وارد شد
چنانکه درتمامی عالم نیز و میوه می‌آورد و نمو می‌کند، چنانکه در میان
شما نیز از روزی که آن را شنیدیدو فیض خدا را در راستی دانسته‌اید. ۷
چنانکه ازاپفراس تعلیم یافتید که همخدمت عزیز ما وخادم امین مسیح برای
شما است. ۸ و او ما را نیز ازمحبت شما که در روح است خبر داد. ۹ و
از آن جهت ما نیز از روزی که این راشنیدیم، باز نمی ایستیم از دعا کردن
برای شما ومسالت نمودن تا از کمال معرفت اراده او در هرحکمت و فهم
روحانی پر شوید، ۱۰ تا شما به طریق شایسته خداوند به‌کمال رضامندی
رفتارنمایید و در هر عمل نیکو بار آورید و به معرفت کامل خدا نمو کنید،
۱۱ و به اندازه توانایی جلال او به قوت تمام زورآور شوید تا صبر کامل
وتحمل را با شادمانی داشته باشید؛ ۱۲ و پدر راشکر گزارید که ما را لایق
بهره میراث مقدسان درنور گردانیده است، ۱۳ و ما را از قدرت ظلمت
رهانیده، به ملکوت پسر محبت خود منتقل ساخت، ۱۴ که در وی فدیه
خود یعنی آمرزش گناهان خویش را یافته‌ایم. ۱۵ و او صورت خدای نادیده
است، نخست زاده تمامی آفریدگان. ۱۶ زیرا که در اوهمه‌چیز آفریده شد،
آنچه در آسمان و آنچه برزمین است از چیزهای دیدنی و نادیدنی و تختهاو
سلطنتها و ریاسات و قوات؛ همه بوسیله او وبرای او آفریده شد. ۱۷ و او
قبل از همه است و دروی همه‌چیز قیام دارد. ۱۸ و او بدن یعنی کلیسا
راسر است، زیرا که او ابتدا است و نخست زاده ازمردگان تا در همه‌چیز او
مقدم شود. ۱۹ زیرا خدارضا بدین داد که تمامی پری در او ساکن شود،
۲۰ و اینکه بوساطت او همه‌چیز را با خودمصالحه دهد، چونکه به خون
صلیب وی سلامتی را پدید آورد. بلی بوسیله او خواه آنچه بر زمین وخواه
آنچه در آسمان است. ۲۱ و شما را که سابق از نیت دل در اعمال
بد خویش اجنبی و دشمن بودید، بالفعل مصالحه داده است، ۲۲ در
بدن بشری خود بوسیله موت تا شما را در حضورخود مقدس و بی‌عیب و
بی‌ملامت حاضر سازد، ۲۳ به شرطی که در ایمان بنیاد نهاده و قایم
بمانیدو جنبش نخورید از امید انجیل که در آن تعلیم یافته‌اید و به تمامی
خلقت زیر آسمان بدان موعظه شده است و من پولس خادم آن شده‌ام. ۲۴
الان از زحمتهای خود در راه شما شادی می‌کنم و نقصهای زحمات مسیح
را در بدن خودبه‌کمال می‌رسانم برای بدن او که کلیسا است، ۲۵ که من
خادم آن گشته‌ام برحسب نظارت خداکه به من برای شما سپرده شد
تا کلام خدا را به‌کمال رسانم؛ ۲۶ یعنی آن سری که از دهرها وقرنها
مخفی داشته شده بود، لیکن الحال به مقدسان او مکشوف گردید، (aiōn
g165) ۲۷ که خدا اراده نمودتا بشناساند که چیست دولت جلال این سر
درمیان امت‌ها که آن مسیح در شما و امید جلال است. ۲۸ و ما او را
اعلان می‌نماییم، در حالتیکه هر شخص را تنبیه می‌کنیم و هر کس را به
هرحکمت تعلیم می‌دهیم تا هرکس را کامل درمسیح عیسی حاضر سازیم.
۲۹ و برای این نیزمحنت می‌کشم و مجاهده می‌نمایم بحسب عمل او که
در من به قوت عمل می‌کند.

۲ زیرا می‌خواهم شما آگاه باشید که مرا چه نوع اجتهاد است برای شما
و اهل لاودکیه و آنانی که صورت مرا در جسم ندیده‌اند، ۲ تا دلهای
ایشان تسلی یابد و ایشان در محبت پیوند شده، به دولت یقین فهم تمام و
به معرفت سر خدا برسند؛ ۳ یعنی سر مسیح که در وی تمامی خزاین
حکمت و علم مخفی است. ۴ امااین را می‌گویم تا هیچ‌کس شما را به
سخنان دلاویز اغوا نکند، ۵ زیرا که هرچند در جسم غایبم لیکن در روح با
شما بوده، شادی می‌کنم ونظم و استقامت ایمانتان را در مسیح نظاره
می‌کنم. ۶ پس چنانکه مسیح عیسی خداوند راپذیرفتید، در وی رفتار
نمایید، ۷ که در او ریشه کرده و بنا شده و در ایمان راسخ گشته‌اید،
بطوری که تعلیم یافته‌اید و در آن شکرگزاری بسیارمی نمایید. ۸ باخبر
باشید که کسی شما را نرباید به فلسفه و مکر باطل، برحسب تقلید مردم
وبرحسب اصول دنیوی نه برحسب مسیح، ۹ که دروی از جهت جسم،
تمامی پری الوهیت ساکن است. ۱۰ و شما در وی تکمیل شده‌اید که
سرتمامی ریاست و قدرت است. ۱۱ و در وی مختون شده‌اید، به ختنه
ناساخته به‌دست یعنی بیرون کردن بدن جسمانی، بوسیله اختتان مسیح.
۱۲ و با وی در تعمید مدفون گشتید که در آن هم برخیزانیده شدید به
ایمان بر عمل خدا که او را ازمردگان برخیزانید. ۱۳ و شما را که در خطایا
ونامختونی جسم خود مرده بودید، با او زنده گردانید چونکه همه خطایای
شما را آمرزید، ۱۴ و آن دستخطی را که ضد ما و مشتمل برفرایض و
به خلاف ما بود محو ساخت و آن را به صلیب خود میخ زده از میان
برداشت. ۱۵ و ازخویشتن ریاسات و قوات را بیرون کرده، آنها راعلانیه
آشکار نمود، چون در آن بر آنها ظفریافت. ۱۶ پس کسی درباره خوردن و
نوشیدن ودرباره عید و هلال و سبت بر شما حکم نکند، ۱۷ زیرا که اینها
سایه چیزهای آینده است، لیکن بدن از آن مسیح است. ۱۸ و کسی انعام
شما رانرباید از رغبت به فروتنی و عبادت فرشتگان ومداخلت در اموری که
دیده است که از ذهن جسمانی خود بی‌جا مغرور شده است؛ ۱۹ و به‌سر
متمسک نشده که از آن تمامی بدن به توسطمفاصل و بندها مدد یافته و با
هم پیوند شده، نمومی کند به نموی که از خداست. ۲۰ چونکه بامسیح
از اصول دنیوی مردید، چگونه است که مثل زندگان در دنیا بر شما فرایض
نهاده می‌شود؟ ۲۱ که لمس مکن و مچش بلکه دست مگذار! ۲۲ (که
همه اینها محض استعمال فاسد می‌شود)برحسب تقالید و تعالیم مردم، ۲۳
که چنین چیزهاهرچند در عبادت نافله و فروتنی و آزار بدن صورت حکمت
دارد، ولی فایده‌ای برای رفع تن پروری ندارد.

۳ پس چون با مسیح برخیزانیده شدید، آنچه را که در بالا است بطلبید
در آنجایی که مسیح است، به‌دست راست خدا نشسته. ۲ درآنچه بالا
است تفکر کنید، نه در آنچه بر زمین است. ۳ زیرا که مردید و زندگی شما
با مسیح در خدا مخفی است. ۴ چون مسیح که زندگی مااست ظاهر
شود آنگاه شما هم با وی در جلال ظاهر خواهید شد. ۵ پس اعضای خود
را که بر زمین است مقتول سازید، زنا و ناپاکی و هوی و هوس و شهوت
قبیح و طمع که بت‌پرستی است ۶ که به‌سبب اینهاغضب خدا بر ابنای
معصیت وارد می‌آید. ۷ که شما نیز سابق در اینها رفتار می‌کردید، هنگامی
که در آنها زیست می‌نمودید. ۸ لیکن الحال شماهمه را ترک کنید،
یعنی خشم و غیظ و بدخویی وبدگویی و فحش را از زبان خود. ۹ به
یکدیگردروغ مگویید، چونکه انسانیت کهنه را با اعمالش از خود بیرون
کرده‌اید، ۱۰ و تازه را پوشیده‌اید که به صورت خالق خویش تا به معرفت
کامل، تازه می‌شود، ۱۱ که در آن نه یونانی است، نه یهود، نه ختنه، نه
نامختونی، نه بربری، نه سکیتی، نه غلام و نه آزاد، بلکه مسیح همه و
در همه است. ۱۲ پس مانند برگزیدگان مقدس و محبوب خدا احشای
رحمت و مهربانی و تواضع و تحمل و حلم را بپوشید؛ ۱۳ و متحمل
یکدیگر شده، همدیگر را عفو کنید هرگاه بر دیگری ادعایی داشته باشید؛
چنانکه مسیح شما را آمرزید، شمانیز چنین کنید. ۱۴ و بر این همه محبت
را که کمربند کمال است بپوشید. ۱۵ و سلامتی خدا دردلهای شما مسلط
باشد که به آن هم در یک بدن خوانده شده‌اید و شاکر باشید. ۱۶ کلام
مسیح درشما به دولتمندی و به‌کمال حکمت ساکن بشودو یکدیگر را
تعلیم و نصیحت کنید به مزامیر وتسبیحات و سرودهای روحانی و با فیض
در دلهای خود خدا را بسرایید. ۱۷ و آنچه کنید درقول و فعل، همه را به
نام عیسی خداوند بکنید وخدای پدر را بوسیله او شکر کنید. ۱۸ ای
زنان، شوهران خود را اطاعت نمایید، چنانکه در خداوند می‌شاید. ۱۹ ای
شوهران، زوجه های خود را محبت نمایید و با ایشان تلخی مکنید. ۲۰ ای
فرزندان، والدین خود را در همه‌چیز اطاعت کنید زیرا که این پسندیده
است درخداوند. ۲۱ ای پدران، فرزندان خود را خشمگین مسازید، مبادا
شکسته دل شوند. ۲۲ ای غلامان، آقایان جسمانی خود را در هر چیز
اطاعت کنید، نه به خدمت حضور مثل جویندگان رضامندی مردم، بلکه به
اخلاص قلب و از خداوند بترسید. ۲۳ و آنچه کنید، از دل کنید بخاطر
خداوند نه به بخاطر انسان. ۲۴ چون می‌دانید که از خداوندمکافات میراث
را خواهید یافت، چونکه مسیح خداوند را بندگی می‌کنید. ۲۵ زیرا هرکه
ظلم کند، آن ظلمی را که کرد، خواهد یافت وظاهربینی نیست.

۴ ای آقایان، با غلامان خود عدل و انصاف رابه‌جا آرید، چونکه
می‌دانید شما را نیزآقایی هست در آسمان. ۲ در دعا مواظب باشید و در
آن با شکرگزاری بیدار باشید. ۳ و درباره ما نیز دعا کنید که خدا در کلام
را به روی ما بگشاید تا سر مسیح را که بجهت آن در قید هم افتاده‌ام
بگویم، ۴ و آن رابطوری که می‌باید تکلم کنم و مبین سازم. ۵ زمان را
دریافته، پیش اهل خارج به حکمت رفتار کنید. ۶ گفتگوی شما همیشه با
فیض باشد و اصلاح شده به نمک، تا بدانید هرکس را چگونه جواب باید
داد. ۷ تیخیکس، برادر عزیز و خادم امین وهمخدمت من در خداوند، از
همه احوال من شمارا خواهد آگاهانید، ۸ که او را به همین جهت نزدشما
فرستادم تا از حالات شما آگاه شود و دلهای شما را تسلی دهد، ۹
با انیسیمس، برادر امین وحبیب که از خود شماست، شما را از همه
گزارش اینجا آگاه خواهند ساخت. ۱۰ ارسترخس همزندان من شما را سلام
می‌رساند، و مرقس عموزاده برنابا که درباره او حکم یافته‌اید، هرگاه نزد شما
آید او را بپذیرید، ۱۱ و یسوع، ملقب به یسطس که ایشان تنها از اهل
ختنه برای ملکوت خدا همخدمت شده، باعث تسلی من گردیدند. ۱۲
اپفراس به شما سلام می‌رساند که یکی از شماو غلام مسیح است و پیوسته
برای شما دردعاهای خود جد و جهد می‌کند تا در تمامی اراده خدا کامل
و متیقن شوید. ۱۳ و برای اوگواهی می‌دهم که درباره شما و اهل لاودکیه
واهل هیراپولس بسیار محنت می‌کشد. ۱۴ و لوقای طبیب حبیب و دیماس
به شما سلام می‌رسانند. ۱۵ برادران در لاودکیه و نیمفاس و کلیسایی را
که در خانه ایشان است سلام رسانید. ۱۶ و چون این رساله برای شما
خوانده شد، مقرر دارید که در کلیسای لاودکیان نیز خوانده شود و رساله از
لاودکیه را هم شما بخوانید. ۱۷ و به ارخپس گویید: «باخبر باش تا آن
خدمتی را که در خداوند یافته‌ای به‌کمال رسانی.» ۱۸ تحیت من، پولس،
به‌دست خودم. زنجیرهای مرا بخاطر دارید. فیض با شما باد. آمین.

1 تسالونیکیان

۱ پولس و سلوانس و تیموتاوس، به کلیسای تسالونیکیان که در خدای
پدر وعیسی مسیح خداوند می‌باشید. فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا
و عیسی مسیح خداوند با شما باد. ۲ پیوسته درباره جمیع شما خدا را
شکرمی کنیم و دائم در دعاهای خود شما را ذکرمی نماییم، ۳ چون
اعمال ایمان شما و محنت محبت و صبر امید شما را در خداوند ما عیسی
مسیح در حضور خدا و پدر خود یاد می‌کنیم. ۴ زیرا که‌ای برادران وای
عزیزان خدا، ازبرگزیده شدن شما مطلع هستیم، ۵ زیرا که انجیل ما بر
شما محض سخن وارد نشده، بلکه با قوت وروح‌القدس و یقین کامل،
چنانکه می‌دانید که درمیان شما بخاطر شما چگونه مردمان شدیم. ۶ وشما
به ما و به خداوند اقتدا نمودید و کلام را درزحمت شدید، با خوشی
روح‌القدس پذیرفتید، ۷ به حدی که شما جمیع ایمانداران مکادونیه واخائیه
را نمونه شدید، ۸ بنوعی که از شما کلام خداوند نه فقط در مکادونیه و
اخائیه نواخته شد، بلکه در هرجا ایمان شما به خدا شیوع یافت، بقسمی
که احتیاج نیست که ما چیزی بگوییم، ۹ زیرا خود ایشان درباره ما خبر
می‌دهند که چه قسم وارد به شما شدیم و به چه نوع شما از بتها به سوی
خدا بازگشت کردید تا خدای حی حقیقی را بندگی نمایید، ۱۰ و تا پسر
او را از آسمان انتظاربکشید که او را از مردگان برخیزانید، یعنی عیسی که
ما را از غضب آینده می‌رهاند.

۲ زیرای برادران، خود می‌دانید که ورود مادر میان شما باطل نبود. ۲
بلکه هرچند قبل از آن در فیلپی زحمت کشیده و بی‌احترامی دیده بودیم،
چنانکه اطلاع دارید، لیکن در خدای خوددلیری کردیم تا انجیل خدا را با
جد و جهد شدیدبه شما اعلام نماییم. ۳ زیرا که نصیحت ما ازگمراهی و
خباثت و ریا نیست، ۴ بلکه چنانکه مقبول خدا گشتیم که وکلای انجیل
بشویم، همچنین سخن می‌گوییم و طالب رضامندی مردم نیستیم، بلکه
رضامندی خدایی که دلهای ما رامی آزماید. ۵ زیرا هرگز سخن تملق‌آمیز
نگفتیم، چنانکه می‌دانید، و نه بهانه طمع کردیم، خداشاهد است؛ ۶ و
نه بزرگی از خلق جستیم، نه ازشما و نه از دیگران، هرچند چون رسولان
مسیح بودیم، می‌توانستیم سنگین باشیم. ۷ بلکه در میان شما به ملایمت
بسر می‌بردیم، مثل دایه‌ای که اطفال خود را می‌پرورد. ۸ بدین طرز شایق
شماشده، راضی می‌بودیم که نه همان انجیل خدا را به شما دهیم، بلکه
جانهای خود را نیز از بس که عزیز ما بودید. ۹ زانرو که‌ای برادران محنت
ومشقت ما را یاد می‌دارید زیرا که شبانه‌روز درکار مشغول شده، به انجیل
خدا شما راموعظه می‌کردیم که مبادا بر کسی از شما بارنهیم. ۱۰ شما
شاهد هستید و خدا نیز که به چه نوع باقدوسیت و عدالت و بی‌عیبی نزد
شما که ایماندارهستید رفتار نمودیم. ۱۱ چنانکه می‌دانید که هریکی از
شما را چون پدر، فرزندان خود رانصیحت و دلداری می‌نمودیم، ۱۲ و
وصیت می‌کردیم که رفتار بکنید بطور شایسته خدایی که شما را به ملکوت
و جلال خود می‌خواند. ۱۳ و ازاینجهت ما نیز دائم خدا را شکر می‌کنیم
که چون کلام خدا را که از ما شنیده بودید یافتید، آن راکلام انسانی
نپذیرفتید، بلکه چنانکه فی الحقیقه است، کلام خدا که در شما که
ایماندار هستیدعمل می‌کند. ۱۴ زیرا که‌ای برادران، شما اقتدانمودید به
کلیساهای خدا که در یهودیه در مسیح عیسی می‌باشند، زیرا که شما از
قوم خود همان زحمات را کشیدید که ایشان نیز از یهود دیدند، ۱۵ که
عیسی خداوند و انبیای خود را کشتند و برما جفا کردند؛ و ایشان ناپسند
خدا هستند ومخالف جمیع مردم، ۱۶ و ما را منع می‌کنند که به امت‌ها
سخن بگوییم تا نجات یابند و همیشه گناهان خود را لبریز می‌کنند، اما
منتهای غضب ایشان را فروگرفته است. ۱۷ لیکن ماای برادران، چون بقدر
ساعتی درظاهر نه در دل از شما مهجور شدیم، به اشتیاق بسیار زیادتر
کوشیدیم تا روی شما را ببینیم. ۱۸ وبدین جهت یک دو دفعه خواستیم نزد
شما بیاییم یعنی من، پولس، لیکن شیطان ما را نگذاشت. ۱۹ زیرا که
چیست امید و سرور و تاج فخر ما؟ مگر شما نیستید در حضور خداوند ما
عیسی درهنگام ظهور او؟ ۲۰ زیرا که شما جلال و خوشی ما هستید.

۳ پس چون دیگر شکیبایی نداشتیم، رضابدین دادیم که ما را در
اتینا تنها واگذاردند. ۲ و تیموتاوس را که برادر ما و خادم خدا درانجیل
مسیح است، فرستادیم تا شما را استوارسازد و در خصوص ایمانتان شما را
نصیحت کند. ۳ تا هیچ‌کس از این مصائب متزلزل نشود، زیراخود می‌دانید
که برای همین مقرر شده‌ایم. ۴ زیراهنگامی که نزد شما بودیم، شما را پیش
خبردادیم که می‌باید زحمت بکشیم، چنانکه واقع شدو می‌دانید. ۵ لهذا
من نیز چون شکیبایی نداشتم، فرستادم تا ایمان شما را تحقیق کنم مبادا
که آن تجربه کننده، شما را تجربه کرده باشد و محنت ماباطل گردد. ۶
اما الحال چون تیموتاوس از نزد شما به مارسید و مژده ایمان و محبت
شما را به ما رسانید واینکه شما پیوسته ما را نیکو یاد می‌کنید و مشتاق
ملاقات ما می‌باشید، چنانکه ما نیز شایق شماهستیم، ۷ لهذاای برادران،
در همه ضیق ومصیبتی که داریم، از شما به‌سبب ایمانتان تسلی یافتیم. ۸
چونکه الان زیست می‌کنیم، اگر شما درخداوند استوار هستید. ۹ زیرا چه
شکرگزاری به خدا توانیم نمود به‌سبب این همه خوشی‌ای که به حضور خدا
درباره شما داریم؛ ۱۰ که شبانه‌روزبی شمار دعا می‌کنیم تا شما را روبرو
ملاقات کنیم و نقص ایمان شما را به‌کمال رسانیم. ۱۱ اماخود خدا یعنی
پدر ما و خداوند ما عیسی مسیح راه ما را به سوی شما راست بیاورد. ۱۲
و خداوندشما را نمو دهد و درمحبت با یکدیگر و با همه افزونی بخشد،
چنانکه ما شما را محبت می‌نماییم، ۱۳ تا دلهای شما را استوار سازد،
بی‌عیب در قدوسیت، به حضور خدا و پدر ما درهنگام ظهور خداوند ما
عیسی مسیح، با جمیع مقدسین خود.

۴ خلاصه‌ای برادران، از شما در عیسی خداوند استدعا و التماس
می‌کنیم که چنانکه از ما یافته‌اید که به چه نوع باید رفتار کنیدو خدا را
راضی سازید، به همانطور زیادتر ترقی نمایید. ۲ زیرا می‌دانید چه احکام از
جانب عیسی خداوند به شما دادیم. ۳ زیرا که این است اراده خدا یعنی
قدوسیت شما تا از زنا بپرهیزید. ۴ تاهرکسی از شما بداند چگونه باید

ظرف خویشتن را در قدوسیت و عزت دریابد، ۵ و نه در هوس شهوت،
مثل امت هایی که خدا را نمی شناسند. ۶ و تا کسی در این امر دست
تطاول یا طمع بر برادر خود دراز نکند، زیرا خداوند از تمامی چنین کارها
انتقام کشنده است. ۷ چنانکه سابق نیز به شما گفته و حکم کرده‌ایم،
زیرا خدا ما را به ناپاکی نخوانده است، بلکه به قدوسیت. ۸ لهذا هرکه
حقیر شمارد، انسان را حقیر نمی شمارد، بلکه خدا را که روح قدوس خود
را به شما عطا کرده است. ۹ اما در خصوص محبت برادرانه، لازم نیست
که به شما بنویسم، زیرا خود شما از خدا آموخته شده‌اید که یکدیگر
را محبت نمایید؛ ۱۰ و چنین هم می‌کنید با همه برادرانی که در تمام
مکادونیه می‌باشند. لیکن‌ای برادران از شما التماس داریم که زیادتر ترقی
کنید. ۱۱ و حریص باشید در اینکه آرام شوید و به‌کارهای خود مشغول
شده، به‌دستهای خویش کسب نمایید، چنانکه شما راحکم کردیم، ۱۲ تا
نزد آنانی که خارج‌اند بطورشایسته رفتار کنید و به هیچ‌چیز محتاج نباشید.
۱۳ امااى برادران نمی خواهیم شما از حالت خوابیدگان بی‌خبر باشید
که مبادا مثل دیگران که امید ندارند، محزون شوید. ۱۴ زیرا اگر باورمی
کنیم که عیسی مرد و برخاست، به همینطورنیز خدا آنانی را که در عیسی
خوابیده‌اند با وی خواهد آورد. ۱۵ زیرا این را به شما از کلام خدامی گوییم
که ما که زنده و تا آمدن خداوند باقی باشیم برخوابیدگان سبقت نخواهیم
جست. ۱۶ زیرا خود خداوند با صدا و با آواز رئیس فرشتگان و با صور
خدا از آسمان نازل خواهدشد و مردگان در مسیح اول خواهند برخاست.
۱۷ آنگاه ما که زنده و باقی باشیم، با ایشان در ابرهاربوده خواهیم شد تا
خداوند را در هوا استقبال کنیم و همچنین همیشه با خداوند خواهیم بود.
۱۸ پس بدین سخنان همدیگر را تسلی دهید.

۵ امااى برادران در خصوص وقتها و زمانها، احتیاج ندارید که به شما
بنویسم. ۲ زیراخود شما به تحقیق آگاهید که روز خداوند چون دزد در شب
می‌آید. ۳ زیرا هنگامی که می‌گویندسلامتی و امان است، آنگاه هلاکت
ایشان راناگهان فرو خواهد گرفت، چون درد زه زن حامله را و هرگز رستگار
نخواهند شد. ۴ لیکن شمااى برادران در ظلمت نیستید تا آن روز چون دزد
برشما آید، ۵ زیرا جمیع شما پسران نور و پسران روز هستید، از شب
و ظلمت نیستیم. ۶ بنابراین مثل دیگران به خواب نرویم بلکه بیدار و
هشیارباشیم. ۷ زیرا خوابیدگان در شب می‌خوابند ومستان در شب مست
می‌شوند. ۸ لیکن ما که ازروز هستیم، هشیار بوده، جوشن ایمان و محبت
وخود امید نجات را بپوشیم. ۹ زیرا خدا ما را تعیین نکرد برای غضب بلکه
بجهت تحصیل نجات، بوسیله خداوند ما عیسی مسیح، ۱۰ که برای
مامرد تا خواه بیدار باشیم و خواه خوابیده، همراه وی زیست کنیم. ۱۱
پس همدیگر را تسلی دهیدو یکدیگر را بنا کنید، چنانکه هم می‌کنید.
۱۲ امااى برادران به شما التماس داریم که بشناسید آنانی را که در میان
شما زحمت می‌کشند و پیشوایان شما در خداوند بوده، شمارا نصیحت
می‌کنند. ۱۳ و ایشان را در نهایت محبت، به‌سبب عملشان محترم دارید
و بایکدیگر صلح کنید. ۱۴ لیکن‌ای برادران، از شمااستدعا داریم که
سرکشان را تنبیه نمایید وکوتاه دلان را دلداری دهید و ضعفا را حمایت
کنید و با جمیع مردم تحمل کنید. ۱۵ زنهار کسی با کسی به سزای بدی
بدی نکند، بلکه دائم بایکدیگر و با جمیع مردم درپی نیکویی بکوشید.
۱۶ پیوسته شادمان باشید. ۱۷ همیشه دعا کنید. ۱۸ در هر امری شاکر
باشید که این است اراده خدادر حق شما در مسیح عیسی. ۱۹ روح را
اطفامکنید. ۲۰ نبوتها را خوار مشمارید. ۲۱ همه‌چیزرا تحقیق کنید، و به
آنچه نیکو است متمسک باشید. ۲۲ از هر نوع بدی احتراز نمایید. ۲۳ اما
خود خدای سلامتی، شما را بالکل مقدس گرداناد و روح و نفس و بدن
شما تمام بی‌عیب محفوظ باشد در وقت آمدن خداوند ماعیسی مسیح.
۲۴ امین است دعوت کننده شما که این را هم خواهد کرد. ۲۵ ای
برادران، برای ما دعا کنید. ۲۶ جمیع برادران را به بوسه مقدسانه تحیت
نمایید. ۲۷ شمارا به خداوند قسم می‌دهم که این رساله برای جمیع برادران
مقدس خوانده شود. ۲۸ فیض خداوند ما عیسی مسیح با شما بادآمین.

2 تسالونیکیان

۱ پولس و سلوانس و تیموتاوس، به کلیسای تسالونیکیان که در خدای
پدر ماو عیسی مسیح خداوند می‌باشید. ۲ فیض و سلامتی از جانب پدر
ما خدا وعیسی مسیح خداوند بر شما باد. ۳ ای برادران می‌باید همیشه
بجهت شما خدارا شکر کنیم، چنانکه سزاوار است، از آنجا که ایمان شما
بغایت نمو می‌کند و محبت هر یکی ازشما جمیع با همدیگر می‌افزاید، ۴
بحدی که خود ما در خصوص شما در کلیساهای خدا فخرمی کنیم
به‌سبب صبر و ایمانتان در همه مصایب شما و عذابهایی که متحمل آنها
می‌شوید، ۵ که دلیل است بر داوری عادل خدا تا شما مستحق ملکوت
خدا بشوید که برای آن هم زحمت می‌کشید. ۶ زیرا که این انصاف است
نزد خدا که عذاب کنندگان شما را عذاب دهد. ۷ و شما را که عذاب
می‌کشید، با ما راحت بخشد در هنگامی که عیسی خداوند از آسمان با
فرشتگان قوت خودظهور خواهد نمود ۸ در آتش مشتعل و انتقام خواهد
کشید از آنانی که خدا را نمی شناسند وانجیل خداوند ما عیسی مسیح را
اطاعت نمی کنند، ۹ که ایشان به قصاص هلاکت جاودانی خواهند رسید
از حضور خداوند و جلال قوت او (aiōnios g166) ۱۰ هنگامی که آید
تا در مقدسان خود جلال یابدو در همه ایمانداران از او تعجب کنند در آن
روز، زیرا که شما شهادت ما را تصدیق کردید. ۱۱ و برای این هم پیوسته
بجهت شما دعامی کنیم که خدای ما شما را مستحق این دعوت شمارد و
تمام مسرت نیکویی و عمل ایمان را باقوت کامل گرداند، ۱۲ تا نام خداوند
ما عیسی مسیح در شما تمجید یابد و شما در وی بحسب فیض خدای ما
و عیسی مسیح خداوند.

۲ امای برادران، از شما استدعا می‌کنیم درباره آمدن خداوند ما عیسی
مسیح وجمع شدن ما به نزد او، ۲ که شما از هوش خودبزودی متزلزل
نشوید و مضطرب نگردید، نه ازروح و نه از کلام و نه از رساله‌ای که گویا
از ماباشد، بدین مضمون که روز مسیح رسیده است. ۳ زنهار کسی به
هیچ وجه شما را نفریبد، زیرا که تاآن ارتداد، اول واقع نشود و آن مرد شریر
یعنی فرزند هلاکت ظاهر نگردد، آن روز نخواهد آمد؛ ۴ که او مخالفت
می‌کند و خود را بلندتر می‌سازداز هرچه به خدا یا به معبود مسمی شود،
بحدی که مثل خدا در هیکل خدا نشسته، خود را می نماید که خداست.
۵ آیا یاد نمی کنید که هنگامی که هنوز نزد شمامی بودم، این را به شما
می‌گفتم؟ ۶ و الان آنچه راکه مانع است می‌دانید تا او در زمان خود
ظاهربشود. ۷ زیرا که آن سر بی‌دینی الان عمل می‌کندفقط تا وقتی که
آنکه تا به حال مانع است از میان برداشته شود. ۸ آنگاه آن بی‌دین ظاهر
خواهد شدکه عیسی خداوند او را به نفس دهان خود هلاک خواهد کرد و
به تجلی ظهور خویش، او را نابودخواهد ساخت؛ ۹ که ظهور او بعمل
شیطان است با هر نوع قوت و آیات و عجایب دروغ ۱۰ و به هرقسم فریب
ناراستی برای هالکین، از آنجا که محبت راستی را نپذیرفتند تا نجات یابند.
۱۱ وبدین جهت خدا به ایشان عمل گمراهی می‌فرستد تا دروغ را باور
کنند ۱۲ و تا فتوایی شود بر همه کسانی که راستی را باور نکردند بلکه به
ناراستی شاد شدند. ۱۳ امای برادران وای عزیزان خداوند، می‌باید ما
همیشه برای شما خدا را شکر نماییم که از ابتدا خدا شما را برگزید برای
نجات به تقدیس روح و ایمان به راستی. ۱۴ و برای آن شمارا دعوت کرد
بوسیله بشارت ما برای تحصیل جلال خداوند ما عیسی مسیح. ۱۵ پس‌ای
برادران، استوار باشید و آن روایات را که خواه ازکلام و خواه از رساله ما
آموخته‌اید، نگاه دارید. ۱۶ و خود خداوند ما عیسی مسیح و خدا و پدر
ماکه ما را محبت نمود و تسلی ابدی و امید نیکو رابه فیض خود به ما
بخشید، (aiōnios g166) ۱۷ دلهای شما راتسلی عطا کناد و شما را در
هر فعل و قول نیکواستوار گرداناد.

۳ خلاصه‌ای برادران، برای ما دعا کنید تاکلام خداوند جاری شود و
جلال یابدچنانکه در میان شما نیز؛ ۲ و تا از مردم ناشایسته شریر برهیم زیرا
که همه را ایمان نیست. ۳ اما امین است آن خداوندی که شما را استوار
و از شریرمحفوظ خواهد ساخت. ۴ اما بر شما در خداوندا‌عتماد داریم که
آنچه به شما امر کنیم، بعمل می‌آورید و نیز خواهید آورد. ۵ و خداوند
دلهای شما را به محبت خدا و به صبر مسیح هدایت کناد. ۶ ولی‌ای
برادران، شما را به نام خداوند خودعیسی مسیح حکم می‌کنیم که از هر
برادری که بی‌نظم رفتار می‌کند و نه برحسب آن قانونی که ازما یافته‌اید،
اجتناب نمایید. ۷ زیرا خود آگاه هستید که به چه قسم به ما اقتدا می‌باید
نمود، چونکه در میان شما بی‌نظم رفتار نکردیم، ۸ و نان هیچ‌کس را
مفت نخوردیم بلکه به محنت ومشقت شبانه‌روز به‌کار مشغول می‌بودیم
تا براحدی از شما بار ننهیم. ۹ نه آنکه اختیار نداریم بلکه تا خود را
نمونه برای شما سازیم تا به ما اقتدانمایید. ۱۰ زیرا هنگامی که نزد شما
هم می‌بودیم، این را به شما امر فرمودیم که اگر کسی خواهد کارنکند،
خوراک هم نخورد. ۱۱ زیرا شنیدیم که بعضی در میان شما بی‌نظم رفتار
می‌کنند که کاری نمی کنند بلکه فضول هستند. ۱۲ اما چنین اشخاص را
در خداوند ما عیسی مسیح حکم ونصیحت می‌کنیم که به آرامی کار
کرده، نان خود را بخورند. ۱۳ اما شمای برادران از نیکوکاری خسته خاطر
مشوید. ۱۴ ولی اگر کسی سخن ما رادر این رساله اطاعت نکند، بر او
نشانه گذارید و باوی معاشرت مکنید تا شرمنده شود. ۱۵ اما او رادشمن
مشمارید بلکه چون برادر او را تنبیه کنید. ۱۶ اما خود خداوند سلامتی
شما را پیوسته درهر صورت، سلامتی عطا کناد و خداوند با همگی شما
باد. ۱۷ تحیت به‌دست من پولس که علامت در هر رساله است بدینطور
می‌نویسم: ۱۸ فیض خداوند ما عیسی مسیح با جمیع شما باد. آمین.

1 تیموتاوس

۱ پولس، رسول عیسی مسیح به حکم نجات‌دهنده ما خدا و مسیح
عیسی خداوند که امید ما است، ۲ به فرزند حقیقی خود در ایمان،
تیموتاوس. فیض و رحم و سلامتی از جانب خدای پدر وخداوند ما مسیح
عیسی بر تو باد. ۳ چنانکه هنگامی که عازم مکادونیه بودم، به شما
التماس نمودم که در افسس بمانی تا بعضی را امر کنی که تعلیمی دیگر
ندهند، ۴ و افسانه‌ها ونسب نامه های نامتناهی را اصغا ننمایند که
اینهامباحثات را نه آن تعمیر الهی را که در ایمان است پدید می‌آورد. ۵ اما
غایت حکم، محبت است ازدل پاک و ضمیر صالح و ایمان بی‌ریا. ۶ که
از این امور بعضی منحرف گشته به بیهوده‌گویی توجه نموده‌اند، ۷ و
می‌خواهند معلمان شریعت بشوندو حال آنکه نمی فهمند آنچه می‌گویند و
نه آنچه به تاکید اظهار می‌نمایند. ۸ لیکن می‌دانیم که شریعت نیکو است
اگرکسی آن را برحسب شریعت بکار برد. ۹ و این بداند که شریعت
بجهت عادل موضوع نمی شود، بلکه برای سرکشان و طاغیان و بی‌دینان
وگناهکاران و ناپاکان و حرامکاران و قاتلان پدر و قاتلان مادر و قاتلان مردم
۱۰ و زانیان و لواطان ومردم دزدان و دروغ‌گویان و قسم دروغ خوران وبرای
هر عمل دیگری که برخلاف تعلیم صحیح باشد، ۱۱ برحسب انجیل
جلال خدای متبارک که به من سپرده شده است. ۱۲ و شکر می‌کنم
خداوند خود مسیح عیسی را که مرا تقویت داد، چونکه امین شمرده، به
این خدمتم ممتاز فرمود، ۱۳ که سابق کفرگو و مضر وسقطگو بودم، لیکن
رحم یافتم از آنرو که ازجهالت در بی‌ایمانی کردم. ۱۴ اما فیض خداوندما
بی‌نهایت افزود باایمان و محبتی که در مسیح عیسی است. ۱۵ این
سخن امین است و لایق قبول تام که مسیح عیسی به‌دنیا آمد تا گناهکاران
را نجات‌بخشد که من بزرگترین آنها هستم. ۱۶ بلکه از این جهت بر
من رحم شد تا اول درمن، مسیح عیسی کمال حلم را ظاهر سازد تا
آنانی را که بجهت حیات جاودانی به وی ایمان خواهندآورد، نمونه باشم.
(aiōnios g166) ۱۷ باری پادشاه سرمدی و باقی وناديده را، خدای
حکیم وحید را اکرام و جلال تاابدالاباد باد. آمین. (aiōn g165) ۱۸ ای
فرزند تیموتاوس، این وصیت را به تو می سپارم برحسب نبوتهایی که سابق
بر تو شد تادر آنها جنگ نیکو کنی، ۱۹ و ایمان و ضمیرصالح را نگاه
داری که بعضی این را از خود دورانداخته، مر ایمان را شکسته کشتی
شدند. ۲۰ که از آن جمله هیمیناوس و اسکندر می‌باشند که ایشان را به
شیطان سپردم تا تادیب شده، دیگرکفر نگویند.

۲ پس از همه‌چیز اول، سفارش می‌کنم که صلوات و دعاها و مناجات و
شکرها رابرای جمیع مردم به‌جا آورند؛ ۲ بجهت پادشاهان و جمیع صاحبان
منصب تا به آرامی و استراحت و با کمال دینداری و وقار، عمر خود را بسر
بریم. ۳ زیرا که این نیکو و پسندیده است، در حضورنجات‌دهنده ما خدا
۴ که می‌خواهد جمیع مردم نجات یابند و به معرفت راستی گرایند. ۵
زیراخدا واحد است و در میان خدا و انسان یک متوسطی است یعنی
انسانی که مسیح عیسی باشد، ۶ که خود را در راه همه فدا داد، شهادتی
درزمان معین. ۷ و برای این، من واعظ و رسول ومعلم امتها در ایمان و
راستی مقرر شدم. در مسیح راست می‌گویم و دروغ نی. ۸ پس آرزوی این
دارم که مردان، دست های مقدس را بدون غیظ و جدال برافراخته، در هر
جادعا کنند. ۹ و همچنین زنان خویشتن را بیارایند به لباس مزین به حیا
و پرهیز نه به زلفها و طلا ومروارید و رخت گرانبها؛ ۱۰ بلکه چنانکه
زنانی رامی شاید که دعوای دینداری می‌کنند به اعمال صالحه. ۱۱ زن با
سکوت، به‌کمال اطاعت تعلیم گیرد. ۱۲ و زن را اجازت نمی دهم که
تعلیم دهد یابر شوهر مسلط شود بلکه در سکوت بماند. ۱۳ زیرا که آدم
اول ساخته شد و بعد حوا. ۱۴ وآدم فریب نخورد بلکه زن فریب خورده،
درتقصیر گرفتار شد. ۱۵ اما به زاییدن رستگارخواهد شد، اگر در ایمان و
محبت و قدوسیت وتقوا ثابت بمانند.

۳ این سخن امین است که اگر کسی منصب اسقفی را بخواهد، کار
نیکو می‌طلبد. ۲ پس اسقف باید بی‌ملامت و صاحب یک زن و هشیارو
خردمند و صاحب نظام و مهمان‌نواز و راغب به تعلیم باشد؛ ۳ نه میگسار
یا زننده یا طماع سودقبیح بلکه حلیم و نه جنگجو و نه زرپرست. ۴ مدبر
اهل خانه خود، به نیکویی و فرزندان خویش را در کمال وقار مطیع گرداند،
۵ زیراهرگاه کسی نداند که اهل خانه خود را تدبیر کند، چگونه کلیسای
خدا را نگاهبانی می‌نماید؟ ۶ و نه جدیدالایمان که مبادا غرور کرده، به
حکم ابلیس بیفتد. ۷ اما لازم است که نزد آنانی که خارجند هم نیک نام
باشد که مبادا در رسوایی و دام ابلیس گرفتار شود. ۸ همچنین شماسان
باوقار باشند، نه دو زبان ونه راغب به شراب زیاده و نه طماع سود قبیح؛ ۹
دارندگان سر ایمان در ضمیر پاک. ۱۰ اما بایداول ایشان آزموده شوند و
چون بی‌عیب یافت شدند، کار شماسی را بکنند. ۱۱ و به همینطورزنان نیز
باید باوقار باشند و نه غیبت‌گو بلکه هشیارو در هر امری امین. ۱۲ و
شماسان صاحب یک زن باشند و فرزندان و اهل خانه خویش را نیکو
تدبیرنمایند، ۱۳ زیرا آنانی که کار شماسی را نیکو کرده باشند، درجه
خوب برای خویشتن تحصیل می‌کنند و جلادت کامل در ایمانی که به
مسیح عیسی است. ۱۴ این به تو می‌نویسم به امید آنکه به زودی نزد تو
آیم. ۱۵ لیکن اگر تاخیر اندازم، تا بدانی که چگونه باید در خانه خدا رفتار
کنی که کلیسای خدای حی و ستون و بنیاد راستی است. ۱۶ وبالاجماع
سر دینداری عظیم است که خدا درجسم ظاهر شد و در روح، تصدیق
کرده شد و به فرشتگان، مشهود گردید و به امتها موعظه کرده ودر دنیا
ایمان آورده و به جلال بالا برده شد.

۴ و لیکن روح صریح می‌گوید که در زمان آخر بعضی از ایمان
برگشته، به ارواح مضل و تعالیم شیاطین اصغا خواهند نمود، ۲ به ریاکاری
دروغگویان که ضمایر خود را داغ کرده‌اند؛ ۳ که از مزاوجت منع می‌کنند
و حکم می‌نمایند به احتراز از خوراک هایی که خدا آفریدبرای مومنین و
عارفین حق تا آنها را به شکرگزاری بخورند. ۴ زیرا که هر مخلوق خدا نیکو
است وهیچ‌چیز را رد نباید کرد، اگر به شکرگزاری پذیرند، ۵ زیرا که از

کلام خدا و دعا تقدیس می‌شود. ۶ اگر این امور را به برادران بسپاری،
خادم نیکوی مسیح عیسی خواهی بود، تربیت یافته درکلام ایمان و تعلیم
خوب که پیروی آن راکرده‌ای. ۷ لیکن از افسانه های حرام عجوزهااحتراز
نما و در دینداری ریاضت بکش. ۸ که ریاضت بدنی اندک فایده‌ای دارد،
لیکن دینداری برای هر چیز مفید است که وعده زندگی حال وآینده را
دارد. ۹ این سخن امین است و لایق قبول تام، ۱۰ زیراکه برای این زحمت
و بی‌احترامی می‌کشیم، زیراامید داریم به خدای زنده که جمیع مردمان علی
الخصوص مومنین را نجات‌دهنده است. ۱۱ این امور را حکم و تعلیم فرما.
۱۲ هیچ‌کس جوانی تو را حقیر نشمارد، بلکه مومنین را درکلام و سیرت و
محبت و ایمان و عصمت، نمونه باش. ۱۳ تا مادامی که نه آیم، خود را به
قرائت ونصیحت و تعلیم بسپار. ۱۴ زنهار از آن کرامتی که در تو است که
بوسیله نبوت با نهادن دستهای کشیشان به تو داده شد، بی‌اعتنایی منما.
۱۵ در این امور تامل نما و در اینها راسخ باش تا ترقی تو برهمه ظاهر شود.
۱۶ خویشتن را و تعلیم را احتیاطکن و در این امور قائم باش که هرگاه
چنین کنی، خویشتن را و شنوندگان خویش را نیز نجات خواهی داد.

۵ مرد پیر را توبیخ منما بلکه چون پدر او رانصیحت کن، و جوانان را
چون برادران؛ ۲ زنان پیر را چون مادران؛ و زنان جوان را مثل خواهران با
کمال عفت؛ ۳ بیوه‌زنان را اگرفی الحقیقت بیوه باشند، محترم دار. ۴ اما
اگربیوه‌زنی فرزندان یا نواده‌ها دارد، آموخته بشوندکه خانه خود را با دینداری
نگاه دارند و حقوق اجداد خود را ادا کنند که این در حضور خدا نیکوو
پسندیده است. ۵ اما زنی که فی الحقیقت بیوه وبی کس است، به خدا
امیدوار است و در صلوات ودعاها شبانه‌روز مشغول می‌باشد. ۶ لیکن زن
عیاش در حال حیات مرده است. ۷ و به این معانی امر فرما تا بی‌ملامت
باشند. ۸ ولی اگر کسی برای خویشان و علی الخصوص اهل خانه خود
تدبیرنکند، منکر ایمان و پست‌تر از بی‌ایمان است. ۹ بیوه‌زنی که کمتر از
شصت ساله نباشد و یک شوهر کرده باشد، باید نام او ثبت گردد، ۱۰ که
دراعمال صالح نیک نام باشد، اگر فرزندان را پرورده و غربا را مهمانی نموده
و پایهای مقدسین راشسته و زحمت کشان را اعانتی نموده و هر کارنیکو را
پیروی کرده باشد. ۱۱ اما بیوه های جوانتراز این را قبول مکن، زیرا که چون
از مسیح سرکش شوند، خواهش نکاح دارند ۱۲ و ملزم می‌شوند ازاینکه
ایمان نخست را برطرف کرده‌اند؛ ۱۳ وعلاوه بر این خانه به خانه گردش
کرده، آموخته می‌شوند که بی‌کار باشند؛ و نه فقط بی‌کار بلکه بیهوده گو
و فضول هم که حرفهای ناشایسته می‌زنند. ۱۴ پس رای من این است که
زنان جوان نکاح شوند و اولاد بزایند و کدبانو شوند و خصم را مجال
مذمت ندهند؛ ۱۵ زیرا که بعضی برگشتندبه عقب شیطان. ۱۶ اگر مرد یا
زن مومن، بیوه هادارد ایشان را بپرورد و بار بر کلیسا ننهد تا آنانی راکه
فی الحقیقت بیوه باشند، پرورش نماید. ۱۷ کشیشانی که نیکو پیشوایی
کرده‌اند، مستحق حرمت مضاعف می‌باشند، علی الخصوص آنانی که در
کلام و تعلیم محنت می‌کشند. ۱۸ زیرا کتاب می‌گوید: «گاو را وقتی که
خرمن را خرد می‌کند، دهن مبند» و «مزدورمستحق اجرت خود است».
۱۹ ادعایی بر یکی ازکشیشان جز به زبان دو یا سه شاهد مپذیر. ۲۰ آنانی
که گناه کنند، پیش همه توبیخ فرما تا دیگران بترسند. ۲۱ در حضور خدا
و مسیح عیسی و فرشتگان برگزیده تو را قسم می‌دهم که این امور را بدون
غرض نگاه داری و هیچ کاری از روی طرفداری مکن. ۲۲ و دستها به
زودی بر هیچ‌کس مگذار و درگناهان دیگران شریک مشو بلکه خود را
طاهرنگاه دار. ۲۳ دیگر آشامنده آب فقط مباش، بلکه بجهت شکمت و
ضعفهای بسیار خود شرابی کم میل فرما. ۲۴ گناهان بعضی آشکار است
و پیش روی ایشان به داوری می‌خرامد، اما بعضی را تعاقب می‌کند. ۲۵ و
همچنین اعمال نیکو واضح است وآنهایی که دیگرگون باشد، نتوان مخفی
داشت.

۶ آنانی که غلامان زیر یوغ می‌باشند، آقایان خویش را لایق کمال احترام
بدانند که مبادانام و تعلیم خدا بد گفته شود. ۲ اما کسانی که آقایان مومن
دارند، ایشان را تحقیر ننمایند، ازآنجا که برادرانند بلکه بیشتر خدمت کنند
از آنروکه آنانی که در این احسان مشارکند، مومن ومحبوبند. ۳ و اگرکسی
بطور دیگر تعلیم دهد و کلام صحیح خداوند ما عیسی مسیح و آن تعلیمی
را که به طریق دینداری است قبول ننماید، ۴ از غرورمست شده، هیچ نمی
داند بلکه در مباحثات ومجادلات دیوانه گشته است که از آنها پدیدمی آید
حسد و نزاع و کفر و ظنون شر ۵ و منازعات مردم فاسدالعقل و مرتد از
حق که می‌پندارند دینداری سود است. از چنین اشخاص اعراض نما.
۶ لیکن دینداری با قناعت سود عظیمی است. ۷ زیرا که در این دنیا
هیچ نیاوردیم و واضح است که از آن هیچ نمی توانیم برد. ۸ پس اگر
خوراک وپوشاک داریم، به آنها قانع خواهیم بود. ۹ اماآنانی که می‌خواهند
دولتمند شوند، گرفتارمی شوند در تجربه و دام و انواع شهوات بی‌فهم
ومضر که مردم را به تباهی و هلاکت غرق می‌سازند. ۱۰ زیرا که طمع
ریشه همه بدیهااست که بعضی چون درپی آن می‌کوشیدند، ازایمان گمراه
گشته، خود را به اقسام دردهاسفتند. ۱۱ ولی توای مرد خدا، از اینها بگریز
وعدالت و دینداری و ایمان و محبت و صبر وتواضع را پیروی نما. ۱۲ و
جنگ نیکوی ایمان رابکن و بدست آور آن حیات جاودانی را که برای آن
دعوت شدی و اعتراف نیکو کردی در حضورگواهان بسیار. **(aiōnios g166)**
۱۳ تو را وصیت می‌کنم به حضور آن خدایی که همه را زندگی
می‌بخشد و مسیح عیسی که درپیش پنطیوس پیلاطس اعتراف نیکونمود،
۱۴ که تو وصیت را بی‌داغ و ملامت حفظکن تا به ظهور خداوند ما
عیسی مسیح. ۱۵ که آن را آن متبارک و قادر وحید و ملک الملوک
ورب‌الارباب در زمان معین به ظهور خواهد آورد. ۱۶ که تنها لایموت و
ساکن در نوری است که نزدیک آن نتوان شد و احدی از انسان او را ندیده
و نمی تواند دید. او را تا ابدالاباد اکرام و قدرت باد. آمین. **(aiōnios g166)**
۱۷ دولتمندان این جهان را امر فرما که بلندپروازی نکنند و به
دولت ناپایدار امید ندارند، بلکه به خدای زنده که همه‌چیز را دولتمندانه
برای تمتع به ما عطا می‌کند؛ **(aiōn g165)** ۱۸ که نیکوکار بوده، در
اعمال صالحه دولتمند و سخی و گشاده‌دست باشند؛ ۱۹ و برای خود

اساس نیکو بجهت عالم آینده نهند تا حیات جاودانی را بدست آرند. ۲۰
ای تیموتاوس تو آن امانت را محفوظ دار واز بیهوده‌گویی های حرام و از
مباحثات معرفت دروغ اعراض نما، ۲۱ که بعضی چون ادعای آن کردند از
ایمان منحرف گشتند. فیض با تو باد. آمین.

2 تیموتاوس

۱ پولس به اراده خدا رسول مسیح عیسی، برحسب وعده حیاتی که در
مسیح عیسی است، ۲ فرزند حبیب خود تیموتاوس را. فیض و رحمت و
سلامتی از جانب خدای پدرو خداوند ما عیسی مسیح باد. ۳ شکر
می‌کنم آن خدایی را که از اجداد خودبه ضمیر خالص بندگی او را می‌کنم،
چونکه دائم در دعاهای خود تو را شبانه‌روز یاد می‌کنم، ۴ و مشتاق
ملاقات تو هستم چونکه اشکهای تورا بخاطر می‌دارم تا از خوشی سیر شوم.
۵ زیرا که یاد می‌دارم ایمان بی‌ریای تو را که نخست درجده ات لوئیس و
مادرت افنیکی ساکن می‌بود ومرا یقین است که در تو نیز هست. ۶ لهذا
بیاد تومی آورم که آن عطای خدا را که بوسیله گذاشتن دستهای من بر تو
است برافروزی. ۷ زیرا خداروح جبن را به ما نداده است بلکه روح قوت
ومحبت و تادیب را. ۸ پس از شهادت خداوند ما عار مدار و نه ازمن که
اسیر او می‌باشم، بلکه در زحمات انجیل شریک باش برحسب قوت خدا،
۹ که ما را نجات داد و به دعوت مقدس خواند نه به حسب اعمال ما
بلکه برحسب اراده خود و آن فیضی که قبل ازقدیم الایام در مسیح عیسی
به ما عطا شد. (aiōnios g166) ۱۰ اماالحال آشکار گردید به ظهور
نجات‌دهنده ماعیسی مسیح که موت را نیست ساخت و حیات وبی
فسادی را روشن گردانید بوسیله انجیل، ۱۱ که برای آن من واعظ و رسول
و معلم امت‌ها مقررشده‌ام. ۱۲ و از این جهت این زحمات را می‌کشم
بلکه عار ندارم چون می‌دانم به که ایمان آوردم ومرا یقین است که او قادر
است که امانت مرا تا به آن روز حفظ کند. ۱۳ نمونه‌ای بگیر از سخنان
صحیح که از من شنیدی در ایمان و محبتی که در مسیح عیسی است.
۱۴ آن امانت نیکو را بوسیله روح‌القدس که در ما ساکن است، حفظ
کن. ۱۵ از این آگاه هستی که همه آنانی که در آسیا هستند، از من رخ
تافته‌اند که از آنجمله فیجلس و هرموجنس می‌باشند. ۱۶ خداوند اهل خانه
انیسیفورس را ترحم کناد زیرا که او بارها دل مرا تازه کرد و از زنجیر من عار
نداشت، ۱۷ بلکه چون به روم رسید، مرا به کوشش بسیار تفحص کرده،
پیدا نمود. ۱۸ (خداوند بدو عطا کناد که در آن روز در حضورخداوند
رحمت یابد.) و خدمتهایی را که درافسس کرد تو بهتر می‌دانی.

۲ پس توای فرزند من، در فیضی که در مسیح عیسی است زورآور باش.
۲ و آنچه به شهود بسیار از من شنیدی، به مردمان امین بسپارکه قابل تعلیم
دیگران هم باشند. ۳ چون سپاهی نیکوی مسیح عیسی در تحمل زحمات
شریک باش. ۴ هیچ سپاهی خود را در امور روزگار گرفتارنمی سازد تا
رضایت آنکه او را سپاهی ساخت بجوید. ۵ و اگر کسی نیز پهلوانی کند،
تاج را بدونمی دهند اگر به قانون پهلوانی نکرده باشد. ۶ برزگری که
محنت می‌کشد، باید اول نصیبی ازحاصل ببرد. ۷ در آنچه می‌گویم تفکر
کن زیراخداوند تو را در همه‌چیز فهم خواهد بخشید. ۸ عیسی مسیح را
بخاطر دار که از نسل داودبوده، از مردگان برخاست برحسب بشارت من،
۹ که در آن چون بدکار تا به بندها زحمت می‌کشم، لیکن کلام خدا
بسته نمی شود. ۱۰ و ازاین جهت همه زحمات را بخاطر برگزیدگان
متحمل می‌شوم تا ایشان نیز نجاتی را که درمسیح عیسی است با جلال
جاودانی تحصیل کنند. (aiōnios g166) ۱۱ این سخن امین است زیرا
اگر با وی مردیم، با او زیست هم خواهیم کرد. ۱۲ و اگرتحمل کنیم، با
او سلطنت هم خواهیم کرد؛ وهرگاه او را انکار کنیم او نیز ما را انکار
خواهدکرد. ۱۳ اگر بی‌ایمان شویم، او امین می‌ماند زیراخود را انکار نمی
تواند نمود. ۱۴ این چیزها را به یاد ایشان آور و در حضورخداوند قدغن
فرما که مجادله نکنند، زیرا هیچ سود نمی بخشد بلکه باعث هلاکت
شنوندگان می‌باشد. ۱۵ و سعی کن که خود را مقبول خداسازی، عاملی
که خجل نشود و کلام خدا رابخوبی انجام دهد. ۱۶ و از یاوه‌گویی های
حرام اعراض نما زیرا که تا به فزونی بی‌دینی ترقی خواهد کرد. ۱۷ و کلام
ایشان، چون آکله می‌خورد و از آنجمله هیمیناوس و فلیطس می‌باشند ۱۸
که ایشان از حق برگشته، می‌گویندکه قیامت الان شده است و بعضی را از
ایمان منحرف می‌سازند. ۱۹ و لیکن بنیاد ثابت خدا قائم است و این
مهر را دارد که «خداوند کسان خود رامی شناسد» و «هرکه نام مسیح را
خواند، ازناراستی کناره جوید.» ۲۰ اما در خانه بزرگ نه فقطظروف طلا و
نقره می‌باشد، بلکه چوبی و گلی نیز؛ اما آنها برای عزت و اینها برای
ذلت. ۲۱ پس اگرکسی خویشتن را از اینها طاهر سازد، ظرف عزت خواهد
بود مقدس و نافع برای مالک خود ومستعد برای هر عمل نیکو. ۲۲ اما از
شهوات جوانی بگریز و با آنانی که ازقلب خالص نام خداوند را می‌خوانند،
عدالت وایمان و محبت و سلامتی را تعاقب نما. ۲۳ لیکن ازمسائل بیهوده
و بی‌تادیب اعراض نما چون می‌دانی که نزاعها پدید می‌آورد. ۲۴ اما بنده
خدانباید نزاع کند، بلکه با همه کس ملایم و راغب به تعلیم و صابر در
مشقت باشد، ۲۵ و با حلم مخالفین را تادیب نماید که شاید خدا ایشان
راتوبه بخشد تا راستی را بشناسند. ۲۶ تا از دام ابلیس باز به هوش آیند که
به حسب اراده او صیداو شده‌اند.

۳ اما این را بدان که در ایام آخر زمانهای سخت پدید خواهد آمد،
۲ زیرا که مردمان، خودپرست خواهند بود و طماع ولاف‌زن و متکبر و
بدگو و نامطیع والدین و ناسپاس و ناپاک ۳ و بی‌الفت و کینه دل و
غیبت‌گو و ناپرهیزو بی‌مروت و متنفر از نیکویی ۴ و خیانت کار وتندمزاج و
مغرور که عشرت را بیشتر از خدادوست می‌دارند؛ ۵ که صورت دینداری
دارند، لیکن قوت آن را انکار می‌کنند. از ایشان اعراض نما. ۶ زیرا که از
اینها هستند آنانی که به حیله داخل خانه‌ها گشته، زنان کم عقل را اسیر
می‌کنندکه بار گناهان را می‌کشند و به انواع شهوات ربوده می‌شوند. ۷
و دائم تعلیم می‌گیرند، لکن هرگز به معرفت راستی نمی توانند رسید.
۸ و همچنان‌که ینیس و یمبریس با موسی مقاومت کردند، ایشان نیز با
راستی مقاومت می‌کنند که مردم فاسدالعقل و مردود از ایمانند. ۹ لیکن
بیشتر ترقی نخواهندکرد زیرا که حماقت ایشان بر جمیع مردم واضح خواهد
شد، چنانکه حماقت آنها نیز شد. ۱۰ لیکن تو تعلیم و سیرت و قصد
و ایمان وحلم و محبت و صبر مرا پیروی نمودی، ۱۱ وزحمات و آلام

مرا مثل آنهایی که در انطاکیه وایقونیه و لستره بر من واقع شد، چگونه
زحمات راتحمل می‌نمودم و خداوند مرا از همه رهایی داد. ۱۲ و همه
کسانی که می‌خواهند در مسیح عیسی به دینداری زیست کنند، زحمت
خواهند کشید. ۱۳ لیکن مردمان شریر و دغاباز در بدی ترقی خواهند کرد
که فریبنده و فریب خورده می‌باشند. ۱۴ اما تو در آنچه آموختی و ایمان
آوردی قایم باش چونکه می‌دانی از چه کسان تعلیم یافتی، ۱۵ و اینکه از
طفولیت کتب مقدسه را دانسته‌ای که می‌تواند تو را حکمت آموزدبرای
نجات بوسیله ایمانی که بر مسیح عیسی است. ۱۶ تمامی کتب از الهام
خداست و بجهت تعلیم و تنبیه و اصلاح و تربیت در عدالت مفیداست،
۱۷ تا مرد خدا کامل و بجهت هر عمل نیکوآراسته بشود.

۴ تو را در حضور خدا و مسیح عیسی که برزندگان و مردگان داوری
خواهد کرد قسم می‌دهم و به ظهور وملکوت او ۲ که به کلام موعظه کنی
و در فرصت و غیر فرصت مواظب باشی و تنبیه و توبیخ و نصیحت نمایی
باکمال تحمل و تعلیم. ۳ زیرا ایامی می‌آید که تعلیم صحیح را متحمل
نخواهند شد، بلکه برحسب شهوات خود خارش گوشها داشته، معلمان را
برخود فراهم خواهندآورد، ۴ و گوشهای خود رااز راستی برگردانیده، به
سوی افسانه‌ها خواهندگرایید. ۵ لیکن تو در همه‌چیز هشیار بوده، متحمل
زحمات باش و عمل مبشر را بجا آور وخدمت خود را به‌کمال رسان. ۶
زیرا که من الان ریخته می‌شوم و وقت رحلت من رسیده است. ۷ به
جنگ نیکو جنگ کرده‌ام و دوره خود را به‌کمال رسانیده، ایمان رامحفوظ
داشته‌ام. ۸ بعد از این تاج عدالت برای من حاضر شده است که خداوند
داور عادل در آن روز به من خواهد داد؛ و نه به من فقط بلکه نیز به همه
کسانی که ظهور او را دوست می‌دارند. ۹ سعی کن که به زودی نزد من
آیی، ۱۰ زیرا که دیماس برای محبت این جهان حاضر مرا ترک کرده، به
تسالونیکی رفته است و کریسکیس به غلاطیه و تیطس به دلماطیه. (aiōn
g165) ۱۱ لوقا تنها با من است. مرقس را برداشته، با خود بیاور زیرا که
مرابجهت خدمت مفید است. ۱۲ اما تیخیکس را به افسس فرستادم. ۱۳
ردایی را که در تروآس نزدکرپس گذاشتم، وقت آمدنت بیاور و کتب را نیز
وخصوص رقوق را. ۱۴ اسکندر مسکر با من بسیاربدیها کرد. خداوند او را
بحسب افعالش جزاخواهد داد. ۱۵ و تو هم از او باحذر باش زیرا که
باسخنان ما بشدت مقاومت نمود. ۱۶ در محاجه اول من، هیچ‌کس با من
حاضر نشد بلکه همه مراترک کردند. مباد که این بر ایشان محسوب شود.
۱۷ لیکن خداوند با من ایستاده، به من قوت داد تاموعظه بوسیله من
به‌کمال رسد و تمامی امت هابشنوند و از دهان شیر رستم. ۱۸ و خداوند
مرا ازهر کار بد خواهد رهانید و تا به ملکوت آسمانی خود نجات خواهد
داد. او را تا ابدالاباد جلال باد. آمین. (aiōn g165) ۱۹ فرسکا و اکیلا و
اهل خانه انیسیفورس راسلام رسان. ۲۰ ارستس در قرنتس ماند؛ اماترفیمس
را در میلیتس بیمار واگذاردم. ۲۱ سعی کن که قبل از زمستان بیایی.
افبولس و پودیس ولینس و کلادیه و همه برادران تو را سلام می‌رسانند. ۲۲
عیسی مسیح خداوند با روح توباد. فیض بر شما باد. آمین.

تیطس

۱ پولس، غلام خدا و رسول عیسی مسیح برحسب ایمان برگزیدگان
خدا و معرفت آن راستی که در دینداری است، ۲ به امید حیات جاودانی
که خدایی که دروغ نمی تواند گفت، اززمانهای ازلی وعده آن را داد،
(aiōnios g166) ۳ اما در زمان معین، کلام خود را ظاهر کرد به
موعظه‌ای که برحسب حکم نجات‌دهنده ما خدا به من سپرده شد، ۴
تیطس را که فرزند حقیقی من برحسب ایمان عام است، فیض و رحمت و
سلامتی از جانب خدای پدرو نجات‌دهنده ما عیسی مسیح خداوند باد.
۵ بدین جهت تو را در کریت واگذاشتم تا آنچه را که باقی‌مانده است
اصلاح نمایی و چنانکه من به تو امر نمودم، کشیشان در هر شهر مقرر
کنی. ۶ اگر کسی بی‌ملامت و شوهر یک زن باشد که فرزندان مومن دارد،
بری از تهمت فجور و تمرد، ۷ زیرا که اسقف می‌باید چون وکیل خدابی
ملامت باشد و خودرای یا تندمزاج یا میگساریا زننده یا طماع سود قبیح
نباشد، ۸ بلکه مهمان دوست و خیردوست و خرداندیش و عادل ومقدس و
پرهیزکار؛ ۹ و متمسک به کلام امین برحسب تعلیمی که یافته تا بتواند
به تعلیم صحیح نصیحت کند و مخالفان را توبیخ نماید. ۱۰ زیرا که
یاوه‌گویان و فریبندگان، بسیار ومتمرد می‌باشند، علی الخصوص آنانی که از
اهل ختنه هستند؛ ۱۱ که دهان ایشان را باید بست زیراخانه‌ها را بالکل
واژگون می‌سازند و برای سودقبیح، تعالیم ناشایسته می‌دهند. ۱۲ یکی از
ایشان که نبی خاص ایشان است، گفته است که «اهل کریت همیشه
دروغگو و وحوش شریر وشکم پرست بی‌کاره می‌باشند.» ۱۳ این شهادت
راست است؛ از این جهت ایشان را به سختی توبیخ فرما تا در ایمان،
صحیح باشند، ۱۴ و گوش نگیرند به افسانه های یهود و احکام مردمانی
که ازراستی انحراف می‌جویند. ۱۵ هرچیز برای پاکان پاک است، لیکن
آلودگان و بی‌ایمانان را هیچ‌چیزپاک نیست، بلکه فهم و ضمیر ایشان نیز
ملوث است؛ ۱۶ مدعی معرفت خدا می‌باشند، اما به افعال خود او را انکار
می‌کنند، چونکه مکروه ومتمرد هستند و بجهت هر عمل نیکو مردود.

۲ اما تو سخنان شایسته تعلیم صحیح را بگو: ۲ که مردان پیر،
هشیار و باوقار وخرداندیش و در ایمان و محبت و صبر، صحیح باشند.
۳ همچنین زنان پیر، در سیرت متقی باشند و نه غیبت‌گو و نه بنده
شراب زیاده بلکه معلمات تعلیم نیکو، ۴ تا زنان جوان را خرد بیاموزند که
شوهردوست و فرزنددوست باشند، ۵ وخرداندیش و عفیفه و خانه نشین و
نیکو و مطیع شوهران خود که مبادا کلام خدا متهم شود. ۶ و به همین
نسق جوانان را نصیحت فرما تا خرداندیش باشند. ۷ و خود را در همه‌چیز
نمونه اعمال نیکو بسازو در تعلیم خود صفا و وقار و اخلاص را بکار بر، ۸
و کلام صحیح بی‌عیب را تا دشمن چونکه فرصت بدگفتن در حق ما
نیابد، خجل شود. ۹ غلامان را نصیحت نما که آقایان خود رااطاعت کنند
و در هر امر ایشان را راضی سازند ونقیض گو نباشند؛ ۱۰ و دزدی نکنند
بلکه کمال دیانت را ظاهر سازند تا تعلیم نجات‌دهنده ما خدارا در هر
چیز زینت دهند. ۱۱ زیرا که فیض خدا که برای همه مردم نجات‌بخش
است، ظاهر شده، ۱۲ ما را تادیب می‌کند که بی‌دینی و شهوات دنیوی
را ترک کرده، با خرداندیشی و عدالت و دینداری در این جهان زیست
کنیم. (aiōn g165) ۱۳ و آن امید مبارک و تجلی جلال خدای عظیم و
نجات‌دهنده خود ما عیسی مسیح را انتظار کشیم، ۱۴ که خود را در راه ما
فدا ساخت تا ما را از هر ناراستی برهاند و امتی برای خودطاهر سازد که
ملک خاص او و غیور در اعمال نیکو باشند. ۱۵ این را بگو و نصیحت
فرما و درکمال اقتدار توبیخ نما و هیچ‌کس تو را حقیرنشمارد.

۳ بیاد ایشان آور که حکام و سلاطین رااطاعت کنند و فرمانبرداری
نمایند و برای هرکار نیکو مستعد باشند، ۲ و هیچ‌کس را بدنگویند و
جنگجو نباشند بلکه ملایم و کمال حلم را با جمیع مردم به‌جا آورند.
۳ زیرا که ما نیز سابق بی‌فهم و نافرمانبردار وگمراه و بنده انواع شهوات
و لذات بوده، در خبث و حسد بسر می‌بردیم که لایق نفرت بودیم و
بریکدیگر بغض می‌داشتیم. ۴ لیکن چون مهربانی ولطف نجات‌دهنده ما
خدا ظاهر شد، ۵ نه به‌سبب اعمالی که ما به عدالت کرده بودیم، بلکه
محض رحمت خود ما را نجات داد به غسل تولد تازه وتازگی‌ای که از
روح‌القدس است؛ ۶ که او را به ما به دولتمندی افاضه نمود، به توسط
نجات‌دهنده ماعیسی مسیح، ۷ تا به فیض او عادل شمرده شده، وارث
گردیم بحسب امید حیات جاودانی. (aiōnios g166) ۸ این سخن امین
است و در این امور می‌خواهم تو قدغن بلیغ فرمایی تا آنانی که به خدا
ایمان آورند، بکوشند که در اعمال نیکو مواظبت نمایند، زیرا که این امور
برای انسان نیکو و مفیداست. ۹ و از مباحثات نامعقول و نسب نامه‌ها و
نزاعهاو جنگهای شرعی اعراض نما زیرا که بی‌ثمر وباطل است. ۱۰ و
از کسی‌که از اهل بدعت باشد، بعد از یک دو نصیحت اجتناب نما،
۱۱ چون می‌دانی که چنین کس مرتد و از خود ملزم شده درگناه رفتار
می‌کند. ۱۲ وقتی که ارتیماس یا تیخیکس را نزد توفرستم، سعی کن که
در نیکوپولیس نزد من آیی زیرا که عزیمت دارم زمستان را در آنجا بسر
برم. ۱۳ زیناس خطیب و اپلس را در سفر ایشان به سعی امداد کن تا
محتاج هیچ‌چیز نباشند. ۱۴ و کسان ما نیز تعلیم بگیرند که در کارهای
نیکومشغول باشند برای رفع احتیاجات ضروری، تابی ثمر نباشند. ۱۵
جمیع رفقای من تو را سلام می‌رسانند و آنانی را که از روی ایمان ما
رادوست می‌دارند سلام رسان. فیض با همگی شماباد. آمین.

فلیمون

۱ پولس، اسیر مسیح عیسی و تیموتاوس برادر، به فلیمون عزیز و همکار
ما ۲ و به اپفیه محبوبه و ارخپس همسپاه ما به کلیسایی که در خانه ات
می‌باشد. ۳ فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا وعیسی مسیح خداوند با
شما باد. ۴ خدای خود را شکر می‌کنم و پیوسته تو رادر دعاهای خود یاد
می‌آورم ۵ چونکه ذکرمحبت و ایمان تو را شنیده‌ام که به عیسی خداوندو
به همه مقدسین داری، ۶ تا شراکت ایمانت موثرشود در معرفت کامل هر
نیکویی که در ما است برای مسیح عیسی. ۷ زیرا که مرا خوشی کامل
وتسلی رخ نمود از محبت تو از آنرو که دلهای مقدسین از توای برادر
استراحت می‌پذیرند. ۸ بدین جهت هرچند در مسیح کمال جسارت را
دارم که به آنچه مناسب است تو را حکم دهم، ۹ لیکن برای محبت،
سزاوارتر آن است که التماس نمایم، هرچند مردی چون پولس پیر والان اسیر
مسیح عیسی نیز می‌باشم. ۱۰ پس تو را التماس می‌کنم درباره فرزند خود
انیسیمس که در زنجیرهای خود او را تولید نمودم، ۱۱ که سابق او برای تو
بی‌فایده بود، لیکن الحال تو را و مرافایده مند می‌باشد؛ ۱۲ که او را نزد تو
پس می‌فرستم. پس تو او را بپذیر که جان من است. ۱۳ و من می‌خواستم
که او را نزد خود نگاه دارم تابه عوض تو مرا در زنجیرهای انجیل خدمت
کند، ۱۴ اما نخواستم کاری بدون رای تو کرده باشم تااحسان تو از راه
اضطرار نباشد، بلکه از روی اختیار. ۱۵ زیرا که شاید بدین جهت ساعتی
از توجدا شد تا او را تا به ابد دریابی. (aiōnios g166) ۱۶ لیکن بعد از
این نه چون غلام بلکه فوق از غلام یعنی برادر عزیزخصوص به من اما
چند مرتبه زیادتر به تو هم درجسم و هم در خداوند. ۱۷ پس هرگاه مرا
رفیق می‌دانی، او را چون من قبول فرما. ۱۸ اما اگرضرری به تو رسانیده
باشد یا طلبی از او داشته باشی، آن را بر من محسوب دار. ۱۹ من که
پولس هستم، به‌دست خود می‌نویسم، خود ادا خواهم کرد، تا به تو نگویم
که به‌جان خود نیز مدیون من هستی. ۲۰ بلی‌ای برادر، تا من از تو در
خداوندبرخوردار شوم. پس جان مرا در مسیح تازگی بده. ۲۱ چون بر
اطاعت تو اعتماد دارم، به تومی نویسم از آن جهت که می‌دانم بیشتر از
آنچه می‌گویم هم خواهی کرد. ۲۲ معهذا منزلی نیز برای من حاضر کن،
زیراکه امیدوارم از دعاهای شما به شما بخشیده شوم. ۲۳ اپفراس که در
مسیح عیسی همزندان من است و مرقس ۲۴ و ارسترخس و دیماس و
لوقاهمکاران من تو را سلام می‌رسانند. ۲۵ فیض خداوند عیسی مسیح با
روح شما باد. آمین.

عبرانیان

۱ خدا که در زمان سلف به اقسام متعدد و طریق های مختلف بوساطت
انبیا به پدران ما تکلم نمود، ۲ در این ایام آخر به ما بوساطت پسر خود
متکلم شد که او را وارث جمیع موجودات قرار داد و بوسیله او عالمها
راآفرید؛ (aiōn g165) ۳ که فروغ جلالش و خاتم جوهرش بوده و به کلمه
قوت خود حامل همه موجودات بوده، چون طهارت گناهان را به اتمام
رسانید، به‌دست راست کبریا در اعلی علیین بنشست، ۴ و از فرشتگان
افضال گردید، بمقدارآنکه اسمی بزرگتر از ایشان به میراث یافته بود. ۵ زیرا
به کدام‌یک از فرشتگان هرگز گفت که «تو پسر من هستی. من امروز تو را
تولید نمودم» وایض «من او را پدر خواهم بود و او پسر من خواهدبود»؟ ۶
و هنگامی که نخست زاده را باز به جهان می‌آورد می‌گوید که «جمیع
فرشتگان خدا او راپرستش کنند.» ۷ و در حق فرشتگان می‌گوید که
«فرشتگان خود را بادها می‌گرداند و خادمان خودرا شعله آتش.» ۸ اما
در حق پسر: «ای خدا تخت تو تا ابدالاباد است و عصای ملکوت تو
عصای راستی است. (aiōn g165) ۹ عدالت را دوست و شرارت رادشمن
می‌داری. بنابراین خدا، خدای تو، تو را به روغن شادمانی بیشتر از رفقایت
مسح کرده است.» ۱۰ و (نیز می‌گوید:) «توای خداوند، درابتدا زمین را
بنا کردی و افلاک مصنوع دستهای تواست. ۱۱ آنها فانی، لکن تو باقی
هستی و جمیع آنها چون جامه، مندرس خواهد شد، ۱۲ و مثل ردا آنها را
خواهی پیچید و تغییر خواهند یافت. لکن تو همان هستی و سالهای تو
تمام نخواهدشد.» ۱۳ و به کدام‌یک از فرشتگان هرگز گفت: «بنشین
به‌دست راست من تا دشمنان تو راپای انداز تو سازم»؟ ۱۴ آیا همگی
ایشان روح های خدمتگذار نیستند که برای خدمت آنانی که وارث نجات
خواهند شد، فرستاده می‌شوند؟

۲ لهذا لازم است که به دقت بلیغ تر آنچه راشنیدیم گوش دهیم، مبادا
که از آن ربوده شویم. ۲ زیرا هر گاه کلامی که بوساطت فرشتگان گفته
شد برقرار گردید، بقسمی که هر تجاوز وتغافلی را جزای عادل می‌رسید، ۳
پس ما چگونه رستگار گردیم اگر از چنین نجاتی عظیم غافل باشیم؟
که در ابتدا تکلم به آن از خداوند بود و بعدکسانی که شنیدند، بر ما
ثابت گردانیدند؛ ۴ درحالتی که خدا نیز با ایشان شهادت می‌داد به آیات
و معجزات و انواع قوات و عطایای روح‌القدس برحسب اراده خود. ۵
زیرا عالم آینده‌ای را که ذکر آن را می‌کنیم مطیع فرشتگان نساخت. ۶
لکن کسی در موضعی شهادت داده، گفت: «چیست انسان که او را
بخاطرآوری یا پسر انسان که از او تفقد نمایی؟ ۷ او را ازفرشتگان اندکی
پست‌تر قرار دادی و تاج جلال واکرام را بر سر او نهادی و او را بر اعمال
دستهای خود گماشتی. ۸ همه‌چیز را زیر پایهای اونهادی.» پس چون
همه‌چیز را مطیع او گردانید، هیچ‌چیز را نگذاشت که مطیع او نباشد. لکن
الان هنوز نمی بینیم که همه‌چیز مطیع وی شده باشد. ۹ اما او را که
اندکی از فرشتگان کمتر شد می‌بینیم، یعنی عیسی را که به زحمت موت
تاج جلال واکرام بر سر وی نهاده شد تا به فیض خدا برای همه ذائقه موت
را بچشد. ۱۰ زیرا او را که بخاطروی همه و از وی همه‌چیز می‌باشد، چون
فرزندان بسیار را وارد جلال می‌گرداند، شایسته بود که رئیس نجات ایشان
را به دردها کامل گرداند. ۱۱ زانرو که چون مقدس کننده و مقدسان همه
از یک می‌باشند، از این جهت عار ندارد که ایشان را برادر بخواند. ۱۲
چنانکه می‌گوید: «اسم تو را به برادران خود اعلام می‌کنم و در میان
کلیساتو را تسبیح خواهم خواند.» ۱۳ و ایض: «من بروی توکل خواهم
نمود.» و نیز: «اینک من وفرزندانی که خدا به من عطا فرمود.» ۱۴ پس
چون فرزندان در خون و جسم شراکت دارند، او نیز همچنان در این هر دو
شریک شد تابوساطت موت، صاحب قدرت موت یعنی ابلیس را تباه سازد،
۱۵ و آنانی را که از ترس موت، تمام عمر خود را گرفتار بندگی می‌بودند،
آزاد گرداند. ۱۶ زیرا که در حقیقت فرشتگان را دستگیری نمی نماید بلکه
نسل ابراهیم را دستگیری می‌نماید. ۱۷ از این جهت می‌بایست در هر
امری مشابه برادران خود شود تا در امور خدا رئیس کهنه‌ای کریم و امین
شده، کفاره گناهان قوم رابکند. ۱۸ زیرا که چون خود عذاب کشیده،
تجربه دید استطاعت دارد که تجربه شدگان را اعانت فرماید.

۳ بنابراین، ای برادران مقدس که در دعوت سماوی شریک هستید، در
رسول و رئیس کهنه اعتراف ما یعنی عیسی تامل کنید، ۲ که نزداو که وی
را معین فرمود امین بود، چنانکه موسی نیز در تمام خانه او بود. ۳ زیرا که
این شخص لایق اکرامی بیشتر از موسی شمرده شد به آن اندازه‌ای که
سازنده خانه را حرمت بیشتر از خانه است. ۴ زیرا هر خانه‌ای بدست
کسی بنا می‌شود، لکن بانی همه خداست. ۵ و موسی مثل خادم در تمام
خانه او امین بود تا شهادت دهد بر چیزهایی که می‌بایست بعد گفته
شود. ۶ و اما مسیح مثل پسربر خانه او. و خانه او ما هستیم بشرطی
که تا به انتهابه دلیری و فخر امید خود متمسک باشیم. ۷ پس چنانکه
روح‌القدس می‌گوید: «امروزاگر آواز او را بشنوید، ۸ دل خود را سخت
مسازید، چنانکه در وقت جنبش دادن خشم او درروز امتحان در بیابان، ۹
جایی که پدران شما مراامتحان و آزمایش کردند و اعمال مرا تا مدت چهل
سال می‌دیدند. ۱۰ از این جهت به آن گروه خشم گرفته، گفتم ایشان
پیوسته در دلهای خودگمراه هستند و راههای مرا نشناختند. ۱۱ تا درخشم
خود قسم خوردم که به آرامی من داخل نخواهند شد.» ۱۲ ای برادران،
باحذر باشید مبادا در یکی ازشما دل شریر و بی‌ایمان باشد که از خدای
حی مرتد شوید، ۱۳ بلکه هر روزه همدیگر رانصیحت کنید مادامی که
«امروز» خوانده می‌شود، مبادا احدی از شما به فریب گناه سخت دل
گردد. ۱۴ از آنرو که در مسیح شریک گشته‌ایم اگر به ابتدای اعتماد خود
تا به انتهاسخت متمسک شویم. ۱۵ چونکه گفته می‌شود: «امروز اگر آواز
او را بشنوید، دل خود را سخت مسازید، چنانکه در وقت جنبش دادن
خشم او.» ۱۶ پس که بودند که شنیدند و خشم او راجنبش دادند؟ آیا
تمام آن گروه نبودند که بواسطه موسی از مصر بیرون آمدند؟ ۱۷ و به که تا
مدت چهل سال خشمگین می‌بود؟ آیا نه به آن عاصیانی که بدنهای

ایشان در صحرا ریخته شد؟ ۱۸ و درباره که قسم خورد که به آرامی من
داخل نخواهند شد، مگر آنانی را که اطاعت نکردند؟ ۱۹ پس دانستیم که
به‌سبب بی‌ایمانی نتوانستندداخل شوند.

۴ پس بترسیم مبادا با آنکه وعده دخول درآرامی وی باقی می‌باشد، ظاهر
شود که احدی از شما قاصر شده باشد. ۲ زیرا که به ما نیز به مثال ایشان
بشارت داده شد، لکن کلامی که شنیدند بدیشان نفع نبخشید، از اینرو
که باشنوندگان به ایمان متحد نشدند. ۳ زیرا ما که ایمان آوردیم، داخل
آن آرامی می‌گردیم، چنانکه گفته است: «در خشم خود قسم خوردم که به
آرامی من داخل نخواهند شد.» و حال آنکه اعمال او از آفرینش عالم به
اتمام رسیده بود. ۴ ودر مقامی درباره روز هفتم گفت که «در روز هفتم
خدا از جمیع اعمال خود آرامی گرفت.» ۵ و بازدر این مقام که «به آرامی
من داخل نخواهند شد.» ۶ پس چون باقی است که بعضی داخل آن
بشوند و آنانی که پیش بشارت یافتند، به‌سبب نافرمانی داخل نشدند، ۷
باز روزی معین می‌فرماید چونکه به زبان داود بعد از مدت مدیدی «امروز»
گفت، چنانکه پیش مذکور شدکه «امروز اگر آواز او را بشنوید، دل خود
راسخت مسازید.» ۸ زیرا اگر یوشع ایشان را آرامی داده بود، بعد از آن
دیگر را ذکر نمی کرد. ۹ پس برای قوم خدا آرامی سبت باقی می‌ماند.
۱۰ زیراهرکه داخل آرامی او شد، او نیز از اعمال خودبیارامید، چنانکه خدا
از اعمال خویش. ۱۱ پس جد و جهد بکنیم تا به آن آرامی داخل شویم،
مبادا کسی در آن نافرمانی عبرت آمیز بیفتد. ۱۲ زیرا کلام خدا زنده و
مقتدر و برنده تر است ازهر شمشیر دودم و فرورونده تا جدا کند نفس وروح
و مفاصل و مغز را و ممیز افکار و نیتهای قلب است، ۱۳ و هیچ خلقت از
نظر او مخفی نیست بلکه همه‌چیز در چشمان او که کار ما باوی است،
برهنه و منکشف می‌باشد. ۱۴ پس چون رئیس کهنه عظیمی داریم که
ازآسمانها درگذشته است یعنی عیسی، پسر خدا، اعتراف خود را محکم
بداریم. ۱۵ زیرا رئیس کهنه‌ای نداریم که نتواند همدرد ضعفهای مابشود،
بلکه آزموده شده در هر چیز به مثال مابدون گناه. ۱۶ پس با دلیری نزدیک
به تخت فیض بیاییم تا رحمت بیابیم و فیضی را حاصل کنیم که در وقت
ضرورت (ما را) اعانت کند.

۵ زیرا که هر رئیس کهنه از میان آدمیان گرفته شده، برای آدمیان مقرر
می‌شود در امورالهی تا هدایا و قربانی‌ها برای گناهان بگذراند؛ ۲ که با
جاهلان و گمراهان می‌تواند ملایمت کند، چونکه او نیز در کمزوری گرفته
شده است. ۳ و به‌سبب این کمزوری، او را لازم است چنانکه برای قوم،
همچنین برای خویشتن نیز قربانی برای گناهان بگذراند. ۴ و کسی این
مرتبه را برای خودنمی گیرد، مگر وقتی که خدا او را بخواند، چنانکه
هارون را. ۵ و همچنین مسیح نیز خود را جلال نداد که رئیس کهنه
بشود، بلکه او که به وی گفت: «تو پسر من هستی؛ من امروز تو را
تولید نمودم.» ۶ چنانکه در مقام دیگر نیز می‌گوید: «تو تا به ابدکاهن
هستی بر رتبه ملکیصدق.» (aiōn g165) ۷ و او در ایام بشریت خود،
چونکه با فریادشدید و اشکها نزد او که به رهانیدنش از موت قادر بود،
تضرع و دعای بسیار کرد و به‌سبب تقوای خویش مستجاب گردید، ۸
هرچند پسربود، به مصیبتهایی که کشید، اطاعت را آموخت ۹ و کامل
شده، جمیع مطیعان خود را سبب نجات جاودانی گشت. (aiōnios
g166) ۱۰ و خدا او را به رئیس کهنه مخاطب ساخت به رتبه ملکیصدق.
۱۱ که درباره او ما را سخنان بسیار است که شرح آنها مشکل می‌باشد
چونکه گوشهای شماسنگین شده است. ۱۲ زیرا که هرچند با این طول
زمان شما را می‌باید معلمان باشید، باز محتاجیدکه کسی اصول و مبادی
الهامات خدا را به شمابیاموزد و محتاج شیر شدید نه غذای قوی. ۱۳ زیرا
هرکه شیرخواره باشد، در کلام عدالت ناآزموده است، چونکه طفل است.
۱۴ اما غذای قوی از آن بالغان است که حواس خود را به موجب عادت،
ریاضت داده‌اند تا تمییز نیک و بدرا بکنند.

۶ بنابراین، از کلام ابتدای مسیح درگذشته، به سوی کمال سبقت
بجوییم و بار دیگر بنیادتوبه از اعمال مرده و ایمان به خدا ننهیم، ۲ وتعلیم
تعمیدها و نهادن دستها و قیامت مردگان وداوری جاودانی را. (aiōnios
g166) ۳ و این را به‌جا خواهیم آوردهر گاه خدا اجازت دهد. ۴ زیرا
آنانی که یک بار منور گشتند و لذت عطای سماوی را چشیدند و شریک
روح‌القدس گردیدند ۵ و لذت کلام نیکوی خدا و قوات عالم آینده را
چشیدند، (aiōn g165) ۶ اگر بیفتند، محال است که ایشان را بار دیگر
برای توبه تازه سازند، در حالتی که پسر خدا را برای خود باز مصلوب
می‌کنند واو را بی‌حرمت می‌سازند. ۷ زیرا زمینی که بارانی را که بارها بر آن
می‌افتد، می‌خورد و نباتات نیکو برای فلاحان خود می‌رویاند، از خدا برکت
می‌یابد. ۸ لکن اگر خار و خسک می‌رویاند، متروک و قرین به لعنت و در
آخر، سوخته می‌شود. ۹ امااى عزیزان در حق شما چیزهای بهتر وقرین
نجات را یقین می‌داریم، هرچند بدینطورسخن می‌گوییم. ۱۰ زیرا خدا
بی‌انصاف نیست که عمل شما و آن محبت را که به اسم او از خدمت
مقدسین که در آن مشغول بوده و هستید ظاهرکرده‌اید، فراموش کند. ۱۱
لکن آرزوی این داریم که هر یک از شما همین جد و جهد را برای یقین
کامل امید تا به انتها ظاهر نمایید، ۱۲ و کاهل مشوید بلکه اقتدا کنید
آنانی را که به ایمان و صبروارث وعده‌ها می‌باشند. ۱۳ زیرا وقتی که خدا به
ابراهیم وعده داد، چون به بزرگتر از خود قسم نتوانست خورد، به خود قسم
خورده، گفت: ۱۴ «هرآینه من تو رابرکت عظیمی خواهم داد و تو را
بی‌نهایت کثیرخواهم گردانید.» ۱۵ و همچنین چون صبر کرد، آن وعده
را یافت. ۱۶ زیرا مردم به آنکه بزرگتراست، قسم می‌خورند و نهایت هر
مخاصمه ایشان قسم است تا اثبات شود. ۱۷ از اینرو، چون خدا خواست
که عدم تغییر اراده خود را به وارثان وعده به تاکید بی‌شمار ظاهر سازد،
قسم در میان آورد. ۱۸ تا به دو امر بی‌تغییر که ممکن نیست خدادر مورد
آنها دروغ گوید، تسلی قوی حاصل شود برای ما که پناه بردیم تا به آن
امیدی که در پیش ما گذارده شده است تمسک جوییم، ۱۹ وآن را مثل
لنگری برای جان خود ثابت و پایدارداریم که در درون حجاب داخل شده

است، ۲۰ جایی که آن پیشرو برای ما داخل شد یعنی عیسی که بر رتبه
ملکیصدق، رئیس کهنه گردید تاابدالاباد. (aiōn g165)

۷ زیرا این ملکیصدق، پادشاه سالیم و کاهن خدای تعالی، هنگامی
که ابراهیم ازشکست دادن ملوک، مراجعت می‌کرد، او رااستقبال کرده،
بدو برکت داد. ۲ و ابراهیم نیز ازهمه‌چیزها ده‌یک بدو داد؛ که او اول
ترجمه شده «پادشاه عدالت» است و بعد ملک سالیم نیز یعنی «پادشاه
سلامتی». ۳ بی‌پدر و بی‌مادر وبی نسب نامه و بدون ابتدای ایام و انتهای
حیات بلکه به شبیه پسر خدا شده، کاهن دایمی می‌ماند. ۴ پس ملاحظه
کنید که این شخص چقدربزرگ بود که ابراهیم پاتریارخ نیز از بهترین غنایم،
ده‌یک بدو داد. ۵ و اما از اولاد لاوی کسانی که کهانت را می‌یابند،
حکم دارند که از قوم بحسب شریعت ده‌یک بگیرند، یعنی از برادران خود،
باآنکه ایشان نیز از صلب ابراهیم پدید آمدند. ۶ لکن آن کس که نسبتی
بدیشان نداشت، ازابراهیم ده‌یک گرفته و صاحب وعده‌ها را برکت داده
است. ۷ و بدون هر شبهه، کوچک از بزرگ برکت داده می‌شود. ۸ و در
اینجا مردمان مردنی ده‌یک می‌گیرند، اما در آنجا کسی‌که بر زنده بودن وی
شهادت داده می‌شود. ۹ حتی آنکه گویا می توان گفت که بوساطت
ابراهیم از همان لاوی که ده‌یک می‌گیرد، ده‌یک گرفته شد، ۱۰ زیرا که
هنوز در صلب پدر خود بود هنگامی که ملکیصدق او را استقبال کرد. ۱۱
و دیگر اگر از کهانت لاوی، کمال حاصل می‌شد (زیرا قوم شریعت را
بر آن یافتند)، باز چه احتیاج می‌بود که کاهنی دیگر بر رتبه ملکیصدق
مبعوث شود و مذکور شود که بر رتبه هارون نیست؟ ۱۲ زیرا هر گاه کهانت
تغییر می‌پذیرد، البته شریعت نیز تبدیل می‌یابد. ۱۳ زیرا او که این سخنان
در حق وی گفته می‌شود، از سبط دیگرظاهر شده است که احدی از آن،
خدمت قربانگاه را نکرده است. ۱۴ زیرا واضح است که خداوند ماز سبط
یهودا طلوع فرمود که موسی در حق آن سبط از جهت کهانت هیچ نگفت.
۱۵ و نیز بیشتر مبین است از اینکه به مثال ملکیصدق کاهنی بطور دیگر
باید ظهور نماید ۱۶ که به شریعت و احکام جسمی مبعوث نشودبلکه به
قوت حیات غیرفانی. ۱۷ زیرا شهادت داده شد که «تو تا به ابد کاهن
هستی بر رتبه ملکیصدق.» (aiōn g165) ۱۸ زیرا که حاصل می‌شود هم
نسخ حکم سابق بعلت ضعف و عدم فایده آن ۱۹ (از آن جهت که
شریعت هیچ‌چیز را کامل نمی گرداند)، و هم برآوردن امید نیکوتر که به آن
تقرب به خدامی جوییم. ۲۰ و بقدر آنکه این بدون قسم نمی باشد.
۲۱ زیرا ایشان بی‌قسم کاهن شده‌اند ولیکن این با قسم از او که به وی
می‌گوید: «خداوند قسم خورد و تغییر اراده نخواهد داد که تو کاهن ابدی
هستی بر رتبه ملکیصدق.» (aiōn g165) ۲۲ به همین قدرنیکوتر است آن
عهدی که عیسی ضامن آن گردید. ۲۳ و ایشان کاهنان بسیار می‌شوند،
ازجهت آنکه موت از باقی بودن ایشان مانع است. ۲۴ لکن وی چون تا به
ابد باقی است، کهانت بی‌زوال دارد. (aiōn g165) ۲۵ از این جهت
نیز قادر است که آنانی را که بوسیله وی نزد خدا آیند، نجات بی‌نهایت
بخشد، چونکه دائم زنده است تاشفاعت ایشان را بکند. ۲۶ زیرا که ما را
چنین رئیس کهنه شایسته است، قدوس و بی‌آزار و بی‌عیب و از گناهکاران
جدا شده و از آسمانها بلندتر گردیده ۲۷ که هرروز محتاج نباشد به مثال
آن روسای کهنه که اول برای گناهان خود و بعد برای قوم قربانی بگذراند،
چونکه این را یک بار فقط به‌جا آورد هنگامی که خود را به قربانی گذرانید.
۲۸ از آنرو که شریعت مردمانی را که کمزوری دارند کاهن می‌سازد، لکن
کلام قسم که بعد از شریعت است، پسر را که تاابدالاباد کامل شده
است. (aiōn g165)

۸ پس مقصود عمده از این کلام این است که برای ما چنین رئیس
کهنه‌ای هست که درآسمانها به‌دست راست تخت کبریا نشسته است، ۲
که خادم مکان اقدس و آن خیمه حقیقی است که خداوند آن را برپا
نمود نه انسان. ۳ زیرا که هررئیس کهنه مقرر می‌شود تا هدایا و قربانی
هابگذراند؛ و از این جهت واجب است که او را نیزچیزی باشد که
بگذراند. ۴ پس اگر بر زمین می بود، کاهن نمی بود چون کسانی هستند
که به قانون شریعت هدایا را می‌گذرانند. ۵ و ایشان شبیه و سایه چیزهای
آسمانی را خدمت می‌کنند، چنانکه موسی ملهم شد هنگامی که عازم بود
که خیمه را بسازد، زیرا بدو می‌گوید: «آگاه باش که همه‌چیز را به آن
نمونه‌ای که در کوه به تو نشان داده شد بسازی.» ۶ لکن الان او خدمت
نیکوتر یافته است، به مقداری که متوسط عهدنیکوتر نیز هست که بر وعده
های نیکوتر مرتب است. ۷ زیرا اگر آن اول بی‌عیب می‌بود، جایی برای
دیگری طلب نمی شد. ۸ چنانکه ایشان را ملامت کرده، می‌گوید:
«خداوند می‌گوید اینک ایامی می‌آید که با خاندان اسرائیل و خاندان
یهوداعهدی تازه استوار خواهم نمود. ۹ نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان
بستم، در روزی که من ایشان را دستگیری نمودم تا از زمین مصربرآوردم، زیرا
که ایشان در عهد من ثابت نماندند. پس خداوند می‌گوید من ایشان را
واگذاردم. ۱۰ وخداوند می‌گوید این است آن عهدی که بعد از آن ایام با
خاندان اسرائیل استوار خواهم داشت که احکام خود را در خاطر ایشان
خواهم نهاد و بردل ایشان مرقوم خواهم داشت و ایشان را خداخواهم بود
و ایشان مرا قوم خواهند بود. ۱۱ ودیگر کسی همسایه و برادر خود را
تعلیم نخواهدداد و نخواهد گفت خداوند را بشناس زیرا که همه از خرد و
بزرگ مرا خواهند شناخت. ۱۲ زیرابر تقصیرهای ایشان ترحم خواهم فرمود
وگناهانشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.» ۱۳ پس چون «تازه» گفت، اول
را کهنه ساخت؛ و آنچه کهنه و پیر شده است، مشرف بر زوال است.

۹ خلاصه آن عهد اول را نیز فرایض خدمت و قدس دنیوی بود. ۲ زیرا
خیمه اول نصب شد که در آن بود چراغدان و میز و نان تقدمه، و آن
به قدس مسمی گردید. ۳ و در پشت پرده دوم بودآن خیمه‌ای که به
قدس‌الاقداس مسمی است، ۴ که در آن بود مجمره زرین و تابوت شهادت
که همه اطرافش به طلا آراسته بود؛ و در آن بود حقه طلا که پر از من بود
و عصای هارون که شکوفه آورده بود و دو لوح عهد. ۵ و بر زبر آن کروبیان
جلال که بر تخت رحمت سایه‌گستر می‌بودند والان جای تفصیل آنها

نیست. ۶ پس چون این چیزها بدینطور آراسته شد، کهنه بجهت ادای
لوازم خدمت، پیوسته به خیمه اول درمی آیند. ۷ لکن در دوم سالی یک
مرتبه رئیس کهنه‌تنها داخل می‌شود؛ و آن هم نه بدون خونی که برای
خود و برای جهالات قوم می‌گذراند. ۸ که به این همه روح‌القدس اشاره
می‌نماید بر اینکه مادامی که خیمه اول برپاست، راه مکان اقدس ظاهر
نمی شود. ۹ و این مثلی است برای زمان حاضر که بحسب آن هدایا
وقربانی‌ها را می‌گذرانند که قوت ندارد که عبادت‌کننده را از جهت ضمیر
کامل گرداند، ۱۰ چونکه اینها با چیزهای خوردنی و آشامیدنی و طهارات
مختلفه، فقط فرایض جسدی است که تا زمان اصلاح مقرر شده است.
۱۱ لیکن مسیح چون ظاهر شد تا رئیس کهنه نعمتهای آینده باشد، به
خیمه بزرگتر و کاملتر وناساخته شده به‌دست یعنی که از این خلقت نیست،
۱۲ و نه به خون بزها و گوساله‌ها، بلکه به خون خود، یک مرتبه فقط به
مکان اقدس داخل شد و فدیه ابدی را یافت. (aiōnios g166) ۱۳
زیرا هر گاه خون بزها و گاوان و خاکستر گوساله چون بر آلودگان پاشیده
می‌شود، تا به طهارت جسمی مقدس می‌سازد، ۱۴ پس آیا چند مرتبه
زیاده، خون مسیح که به روح ازلی خویشتن را بی‌عیب به خداگذرانید،
ضمیر شما را از اعمال مرده طاهرنخواهد ساخت تا خدای زنده را خدمت
نمایید؟ (aiōnios g166) ۱۵ و از این جهت او متوسط عهد تازه‌ای است
تا چون موت برای کفاره تقصیرات عهد اول بوقوع آمد، خوانده‌شدگان
وعده میراث ابدی رابیابند. (aiōnios g166) ۱۶ زیرا در هر جایی که
وصیتی است، لابداست که موت وصیت‌کننده را تصور کنند، ۱۷ زیرا که
وصیت بعد از موت ثابت می‌شود؛ زیرامادامی که وصیت‌کننده زنده است،
استحکامی ندارد. ۱۸ و از اینرو، آن اول نیز بدون خون برقرارنشد. ۱۹ زیرا
که چون موسی تمامی احکام رابحسب شریعت، به سمع قوم رسانید،
خون گوساله‌ها و بزها را با آب و پشم قرمز و زوفاگرفته، آن را بر خود
کتاب و تمامی قوم پاشید؛ ۲۰ و گفت: «این است خون آن عهدی که
خداباشما قرار داد.» ۲۱ و همچنین خیمه و جمیع آلات خدمت را نیز به
خون بیالود. ۲۲ و بحسب شریعت، تقریب همه‌چیز به خون طاهر می‌شود
وبدون ریختن خون، آمرزش نیست. ۲۳ پس لازم بود که مثل های چیزهای
سماوی به اینها طاهر شود، لکن خود سماویات به قربانی های نیکوتر
از اینها. ۲۴ زیرا مسیح به قدس ساخته شده به‌دست داخل نشد که
مثال مکان حقیقی است؛ بلکه به خود آسمان تا آنکه الان درحضور خدا
بجهت ما ظاهر شود. ۲۵ و نه آنکه جان خود را بارها قربانی کند، مانند
آن رئیس کهنه که هر سال با خون دیگری به مکان اقدس داخل می‌شود؛
۲۶ زیرا در این صورت می‌بایست که او از بنیاد عالم بارها زحمت کشیده
باشد. لکن الان یک مرتبه در اواخر عالم ظاهر شد تا به قربانی خود، گناه
را محو سازد. (aiōn g165) ۲۷ و چنانکه مردم را یک بار مردن و بعد از
آن جزا یافتن مقرر است، ۲۸ همچنین مسیح نیز چون یک بار قربانی شد
تاگناهان بسیاری را رفع نماید، بار دیگر بدون گناه، برای کسانی که منتظر
او می‌باشند، ظاهر خواهدشد بجهت نجات.

۱۰ زیرا که چون شریعت را سایه نعمتهای آینده است، نه نفس صورت
آن چیزها، آن هرگز نمی تواند هر سال به همان قربانی هایی که پیوسته
می‌گذرانند، تقرب جویندگان را کامل گرداند. ۲ والا آیا گذرانیدن آنها
موقوف نمی شدچونکه عبادت‌کنندگان، بعد از آنکه یک بار پاک شدند،
دیگر حس گناهان را در ضمیر نمی داشتند؟ ۳ بلکه در اینها هر سال
یادگاری گناهان می‌شود. ۴ زیرا محال است که خون گاوهاو بزها رفع
گناهان را بکند. ۵ لهذا هنگامی که داخل جهان می‌شود، می‌گوید:
«قربانی و هدیه را نخواستی، لکن جسدی برای من مهیا ساختی. ۶ به
قربانی های سوختنی و قربانی های گناه رغبت نداشتی. ۷ آنگاه گفتم،
اینک می‌آیم (در طومار کتاب درحق من مکتوب است) تا اراده تو راای
خدا بجاآورم.» ۸ چون پیش می‌گوید: «هدایا و قربانی‌ها وقربانی های
سوختنی و قربانی های گناه رانخواستی و به آنها رغبت نداشتی، » که آنها
رابحسب شریعت می‌گذرانند، ۹ بعد گفت که «اینک می‌آیم تا اراده تو
راای خدا بجا آورم.» پس اول را برمی دارد، تا دوم را استوار سازد. ۱۰ و به
این اراده مقدس شده‌ایم، به قربانی جسد عیسی مسیح، یک مرتبه فقط.
۱۱ و هر کاهن هر روزه به خدمت مشغول بوده، می‌ایستد وهمان قربانی‌ها
را مکرر می‌گذراند که هرگز رفع گناهان را نمی تواند کرد. ۱۲ لکن او چون
یک قربانی برای گناهان گذرانید، به‌دست راست خدابنشست تا ابدالاباد.
۱۳ و بعد از آن منتظر است تادشمنانش پای انداز او شوند. ۱۴ از آنرو
که به یک قربانی مقدسان را کامل گردانیده است تا ابدالاباد. ۱۵ و
روح‌القدس نیزبرای ما شهادت می‌دهد، زیرا بعد از آنکه گفته بود: ۱۶
«این است آن عهدی که بعد از آن ایام باایشان خواهم بست، خداوند
می‌گوید احکام خود را در دلهای ایشان خواهم نهاد و بر ذهن ایشان مرقوم
خواهم داشت، ۱۷ (باز می‌گوید) وگناهان و خطایای ایشان را دیگر به یاد
نخواهم آورد.» ۱۸ اما جایی که آمرزش اینها هست، دیگرقربانی گناهان
نیست. ۱۹ پس‌ای برادران، چونکه به خون عیسی دلیری داریم تا به مکان
اقدس داخل شویم ۲۰ ازطریق تازه و زنده که آن را بجهت ما از میان پرده
یعنی جسم خود مهیا نموده است، ۲۱ و کاهنی بزرگ را بر خانه خدا
داریم، ۲۲ پس به دل راست، در یقین ایمان، دلهای خود را از ضمیر بد
پاشیده و بدنهای خود را به آب پاک غسل داده، نزدیک بیاییم؛ ۲۳ و
اعتراف امید را محکم نگاه داریم زیراکه وعده‌دهنده امین است. ۲۴ و
ملاحظه یکدیگررا بنماییم تا به محبت و اعمال نیکو ترغیب نماییم. ۲۵ و
از با هم آمدن در جماعت غافل نشویم چنانکه بعضی را عادت است،
بلکه یکدیگر را نصیحت کنیم و زیادتر به اندازه‌ای که می‌بینید که آن روز
نزدیک می‌شود. ۲۶ زیرا که بعد از پذیرفتن معرفت راستی اگرعمد گناهکار
شویم، دیگر قربانی گناهان باقی نیست، ۲۷ بلکه انتظار هولناک عذاب و
غیرت آتشی که مخالفان را فرو خواهد برد. ۲۸ هرکه شریعت موسی را
خوار شمرد، بدون رحم به دویا سه شاهد کشته می‌شود. ۲۹ پس به چه
مقدارگمان می‌کنید که آن کس، مستحق عقوبت سخت‌تر شمرده خواهد
شد که پسر خدا راپایمال کرد و خون عهدی را که به آن مقدس گردانیده
شد، ناپاک شمرد و روح نعمت رابی حرمت کرد؟ ۳۰ زیرا می‌شناسیم او را

که گفته است: «خداوند می‌گوید انتقام از آن من است؛ من مکافات خواهم داد.» و ایض: «خداوند قوم خودرا داوری خواهد نمود.» ۳۱ افتادن به‌دستهای خدای زنده چیزی هولناک است. ۳۲ ولیکن ایام سلف را به یاد آورید که بعد ازآنکه منور گردیدید، متحمل مجاهده‌ای عظیم ازدردها شدید، ۳۳ چه از اینکه از دشنامها وزحمات تماشای مردم می‌شدید، و چه از آنکه شریک با کسانی می‌بودید که در چنین چیزها بسرمی بردند. ۳۴ زیرا که با اسیران نیز همدردمی بودید و تاراج اموال خود را نیز به خوشی می‌پذیرفتید، چون دانستید که خود شما را درآسمان مال نیکوتر و باقی است. ۳۵ پس ترک مکنید دلیری خود را که مقرون به مجازات عظیم می‌باشد. ۳۶ زیرا که شما را صبر لازم است تااراده خدا را بجا آورده، وعده را بیابید. ۳۷ زیرا که «بعد از اندک زمانی، آن آینده خواهد آمد وتاخیر نخواهد نمود. ۳۸ لکن عادل به ایمان زیست خواهد نمود و اگر مرتد شود نفس من باوی خوش نخواهد شد.» ۳۹ لکن ما از مرتدان نیستیم تا هلاک شویم، بلکه از ایمانداران تا جان خود را دریابیم.

۱۱ پس ایمان، اعتماد بر چیزهای امید داشته شده است و برهان چیزهای نادیده. ۲ زیرا که به این، برای قدما شهادت داده شد. ۳ به ایمان فهمیده‌ایم که عالم‌ها به کلمه خدامرتب گردید، حتی آنکه چیزهای دیدنی ازچیزهای نادیدنی ساخته شد. **(aiōn g165)** ۴ به ایمان هابیل قربانی نیکوتر از قائن را به خدا گذرانید و به‌سبب آن شهادت داده شد که عادل است، به آنکه خدا به هدایای او شهادت می‌دهد؛ و به‌سبب همان بعد از مردن هنوزگوینده است. ۵ به ایمان خنوخ منتقل گشت تا موت را نبیندو نایاب شد چراکه خدا او را منتقل ساخت زیراقبل از انتقال وی شهادت داده شد که رضامندی خدا را حاصل کرد. ۶ لیکن بدون ایمان تحصیل رضامندی او محال است، زیرا هرکه تقرب به خدا جوید، لازم است که ایمان آورد بر اینکه اوهست و جویندگان خود را جزا می‌دهد. ۷ به ایمان نوح چون درباره اموری که تا آن وقت دیده نشده، الهام یافته بود، خداترس شده، کشتی‌ای بجهت اهل خانه خود بساخت و به آن، دنیا را ملزم ساخته، وارث آن عدالتی که از ایمان است گردید. ۸ به ایمان ابراهیم چون خوانده شد، اطاعت نمود و بیرون رفت به سمت آن مکانی که می‌بایست به میراث یابد. پس بیرون آمد ونمی دانست به کجا می‌رود. ۹ و به ایمان در زمین وعده مثل زمین بیگانه غربت پذیرفت و درخیمه‌ها با اسحاق و یعقوب که در میراث همین وعده شریک بودند مسکن نمود. ۱۰ زانرو که مترقب شهری بابنیاد بود که معمار و سازنده آن خداست. ۱۱ به ایمان خود ساره نیز قوت قبول نسل یافت و بعد از انقضای وقت زایید، چونکه وعده‌دهنده را امین دانست. ۱۲ و از این سبب، ازیک نفر و آن هم مرده، مثل ستارگان آسمان، کثیرو مانند ریگهای کنار دریا، بی‌شمار زاییده شدند. ۱۳ در ایمان همه ایشان فوت شدند، درحالیکه وعده‌ها را نیافته بودند، بلکه آنها را از دوردیده، تحیت گفتند و اقرار کردند که بر روی زمین، بیگانه و غریب بودند. ۱۴ زیرا کسانی که همچنین می‌گویند، ظاهر می‌سازند که در جستجوی وطنی هستند. ۱۵ و اگر جایی را که از آن بیرون آمدند، بخاطر می‌آوردند، هرآینه فرصت می‌داشتند که (بدانجا) برگردند. ۱۶ لکن الحال مشتاق وطنی نیکوتر یعنی (وطن) سماوی هستند و از اینرو خدا از ایشان عار ندارد که خدای ایشان خوانده شود، چونکه برای ایشان شهری مهیا ساخته است. ۱۷ به ایمان ابراهیم چون امتحان شد، اسحاق را گذرانید و آنکه وعده‌ها را پذیرفته بود، پسریگانه خود را قربانی می‌کرد؛ ۱۸ که به او گفته شده بود که «نسل تو به اسحاق خوانده خواهد شد.» ۱۹ چونکه یقین دانست که خدا قادر بربرانگیزانیدن از اموات است و همچنین او را درمثلی از اموات نیز بازیافت. ۲۰ به ایمان اسحاق نیز یعقوب و عیسو را درامور آینده برکت داد. ۲۱ به ایمان یعقوب در وقت مردن خود، هریکی از پسران یوسف را برکت داد و بر سر عصای خود سجده کرد. ۲۲ به ایمان یوسف در حین وفات خود، ازخروج بنی‌اسرائیل اخبار نمود و درباره استخوانهای خود وصیت کرد. ۲۳ به ایمان موسی چون متولد شد، والدینش او را طفلی جمیل یافته، سه ماه پنهان کردند و ازحکم پادشاه بیم نداشتند. ۲۴ به ایمان چون موسی بزرگ شد، ابا نمود ازاینکه پسر دختر فرعون خوانده شود، ۲۵ و ذلیل بودن با قوم خدا را پسندیده تر داشت از آنکه لذت اندک زمانی گناه را ببرد؛ ۲۶ و عار مسیح رادولتی بزرگتر از خزائن مصر پنداشت زیرا که به سوی مجازات نظر می‌داشت. ۲۷ به ایمان، مصررا ترک کرد و از غضب پادشاه نترسید زیرا که چون آن نادیده را بدید، استوار ماند. ۲۸ به ایمان، عید فصح و پاشیدن خون را بعمل آورد تاهلاک کننده نخستزادگان، بر ایشان دست نگذارد. ۲۹ به ایمان، از بحر قلزم به خشکی عبورنمودند واهل مصر قصد آن کرده، غرق شدند. ۳۰ به ایمان حصار اریحا چون هفت روز آن راطواف کرده بودند، به زیر افتاد. ۳۱ به ایمان، راحاب فاحشه با عاصیان هلاک نشد زیرا که جاسوسان را به سلامتی پذیرفته بود. ۳۲ و دیگرچه گویم؟ زیرا که وقت مرا کفاف نمی دهد که از جدعون و باراق و شمشون و یفتاح و داود و سموئیل و انبیا اخبار نمایم، ۳۳ که ازایمان، تسخیر ممالک کردند و به اعمال صالحه پرداختند و وعده‌ها را پذیرفتند و دهان شیران رابستند، ۳۴ سورت آتش را خاموش کردند و از دم شمشیرها رستگار شدند و از ضعف، توانایی یافتند و در جنگ شجاع شدند و لشکرهای غربارا منهزم ساختند. ۳۵ زنان، مردگان خود را به قیامتی بازیافتند، لکن دیگران معذب شدند وخلاصی را قبول نکردند تا به قیامت نیکوتربرسند. ۳۶ و دیگران از استهزاها و تازیانه‌ها بلکه از بندها و زندان آزموده شدند. ۳۷ سنگسارگردیدند و با اره دوپاره گشتند. تجربه کرده شدندو به شمشیر مقتول گشتند. در پوستهای گوسفندان و بزها محتاج و مظلوم و ذلیل و آواره شدند. ۳۸ آنانی که جهان لایق ایشان نبود، درصحراها و کوهها و مغاره‌ها و شکافهای زمین پراکنده گشتند. ۳۹ پس جمیع ایشان با اینکه از ایمان شهادت داده شدند، وعده را نیافتند. ۴۰ زیرا خدا برای ماچیزی نیکوتر مهیا کرده است تا آنکه بدون ماکامل نشوند.

۱۲ تادیب الهی بنابراین چونکه ما نیز چنین ابر شاهدان را گرداگرد خود داریم، هر بار گران وگناهی را که ما را سخت می‌پیچد دور بکنیم

و باصبر در آن میدان که پیش روی ما مقرر شده است بدویم، ۲ و به سوی پیشوا و کامل کننده ایمان یعنی عیسی نگران باشیم که بجهت آن خوشی که پیش او موضوع بود، بی‌حرمتی را ناچیز شمرده، متحمل صلیب گردید و به‌دست راست تخت خدا نشسته است. ۳ پس تفکر کنید در او که متحمل چنین مخالفتی بود که از گناهکاران به اوپدید آمد، مبادا در جانهای خود ضعف کرده، خسته شوید. ۴ هنوز در جهاد با گناه تا به حدخون مقاومت نکرده‌اید، ۵ و نصیحتی را فراموش نموده‌اید که با شما چون با پسران مکالمه می‌کندکه «ای پسر من تادیب خداوند را خوار مشمار ووقتی که از او سرزنش یابی، خسته خاطر مشو. ۶ زیرا هرکه را خداوند دوست می‌دارد، توبیخ می‌فرماید و هر فرزند مقبول خود را به تازیانه می‌زند.» ۷ اگر متحمل تادیب شوید، خدا با شما مثل باپسران رفتار می‌نماید. زیرا کدام پسر است که پدرش او را تادیب نکند؟ ۸ لکن اگر بی‌تادیب می‌باشید، که همه از آن بهره یافتند، پس شماحرام زادگانید نه پسران. ۹ و دیگر پدران جسم خود را وقتی داشتیم که ما را تادیب می‌نمودند وایشان را احترام می‌نمودیم، آیا از طریق اولی پدرروحها را اطاعت نکنیم تا زنده شویم؟ ۱۰ زیرا که ایشان اندک زمانی، موافق صوابدید خود ما راتادیب کردند، لکن او بجهت فایده تا شریک قدوسیت او گردیم. ۱۱ لکن هر تادیب در حال، نه از خوشیها بلکه از دردها می‌نماید، اما در آخرمیوه عدالت سلامتی را برای آنانی که از آن ریاضت یافته‌اند بار می‌آورد. ۱۲ لهذا دستهای افتاده و زانوهای سست شده را استوار نمایید، ۱۳ و برای پایهای خود راههای راست بسازید تاکسی‌که لنگ باشد، از طریق منحرف نشود، بلکه شفا یابد. ۱۴ و درپی سلامتی با همه بکوشید و تقدسی که بغیر از آن هیچ‌کس خداوند را نخواهد دید. ۱۵ و مترصد باشید مبادا کسی از فیض خدامحروم شود و ریشه مرارت نمو کرده، اضطراب بار آورد و جمعی از آن آلوده گردند. ۱۶ مباداشخصی زانی یا بی‌مبالات پیدا شود، مانند عیسوکه برای طعامی نخستزادگی خود را بفروخت. ۱۷ زیرا می‌دانید که بعد از آن نیز وقتی که خواست وارث برکت شود مردود گردید (زیرا که جای توبه پیدا ننمود) با آنکه با اشکها در جستجوی آن بکوشید. ۱۸ زیرا تقرب نجسته‌اید به کوهی که می‌توان لمس کرد و به آتش افروخته و نه به تاریکی وظلمت و باد سخت، ۱۹ و نه به آواز کرنا و صدای کلامی که شنوندگان، التماس کردند که آن کلام، دیگر بدیشان گفته نشود. ۲۰ زیرا که متحمل آن قدغن نتوانستند شد که اگر حیوانی نیز کوه رالمس کند، سنگسار یا به نیزه زده شود. ۲۱ و آن رویت بحدی ترسناک بود که موسی گفت: «بغایت ترسان و لرزانم.» ۲۲ بلکه تقرب جسته ایدبه جبل صهیون و شهر خدای حی یعنی اورشلیم سماوی و به جنود بی‌شماره از محفل فرشتگان ۲۳ و کلیسای نخستزادگانی که در آسمان مکتوبندو به خدای داور جمیع و به ارواح عادلان مکمل ۲۴ و به عیسی متوسط عهد جدید و به خون پاشیده شده که متکلم است به‌معنی نیکوتر ازخون هابیل. ۲۵ زنهار از آنکه سخن می‌گوید رو مگردانیدزیرا اگر آنانی که از آنکه بر زمین سخن گفت روگردانیدند، نجات نیافتند، پس ما چگونه نجات خواهیم یافت اگر از او که از آسمان سخن می‌گوید روگردانیم؟ ۲۶ که آواز او در آن وقت زمین را جنبانید، لکن الان وعده داده است که «یک مرتبه دیگر نه فقط زمین بلکه آسمان را نیزخواهم جنبانید.» ۲۷ و این قول او یک مرتبه دیگراشاره است از تبدیل چیزهایی که جنبانیده می‌شود، مثل آنهایی که ساخته شد، تا آنهایی که جنبانیده نمی شود باقی ماند. ۲۸ پس چون ملکوتی را که نمی توان جنبانیدمی یابیم، شکر به‌جا بیاوریم تا به خشوع و تقواخدا را عبادت پسندیده نماییم. ۲۹ زیرا خدای ماآتش فروبرنده است.

۱۳ محبت برادرانه برقرار باشد؛ ۲ و ازغریب‌نوازی غافل مشوید زیرا که به آن بعضی نادانسته فرشتگان را ضیافت کردند. ۳ اسیران را بخاطر آرید مثل همزندان ایشان، ومظلومان را چون شما نیز در جسم هستید. ۴ نکاح به هر وجه محترم باشد و بسترش غیرنجس زیرا که فاسقان و زانیان را خدا داوری خواهد فرمود. ۵ سیرت شما از محبت نقره خالی باشد و به آنچه دارید قناعت کنید زیرا که او گفته است: «تو را هرگز رها نکنم و تو را ترک نخواهم نمود.» ۶ بنابراین ما با دلیری تمام می‌گوییم: «خداوند مددکننده من است و ترسان نخواهم بود. انسان به من چه می‌کند؟» ۷ مرشدان خود را که کلام خدا را به شما بیان کردند بخاطر دارید و انجام سیرت ایشان راملاحظه کرده، به ایمان ایشان اقتدا نمایید. ۸ عیسی مسیح دیروز و امروز و تا ابدالاباد همان است. (aiōn g165) ۹ از تعلیمهای مختلف و غریب از جا برده مشوید، زیرا بهتر آن است که دل شما به فیض استوار شود و نه به خوراکهایی که آنانی که در آنهاسلوک نمودند، فایده نیافتند. ۱۰ مذبحی داریم که خدمت گذاران آن خیمه، اجازت ندارند که از آن بخورند. ۱۱ زیرا که جسدهای آن حیواناتی که رئیس کهنه خون آنهارا به قدس‌الاقداس برای گناه می‌برد، بیرون ازلشکرگاه سوخته می‌شود. ۱۲ بنابراین، عیسی نیزتا قوم را به خون خود تقدیس نماید، بیرون دروازه عذاب کشید. ۱۳ لهذا عار او را برگرفته، بیرون از لشکرگاه به سوی او برویم. ۱۴ زانرو که در اینجا شهری باقی نداریم بلکه آینده را طالب هستیم. ۱۵ پس بوسیله او قربانی تسبیح را به خدابگذرانیم، یعنی ثمره لبهایی را که به اسم او معترف باشند. ۱۶ لکن از نیکوکاری و خیرات غافل مشوید، زیرا خدا به همین قربانی‌ها راضی است. ۱۷ مرشدان خود را اطاعت و انقیاد نمایید زیراکه ایشان پاسبانی جانهای شما را می‌کنند، چونکه حساب خواهند داد تا آن را به خوشی نه به ناله به‌جا آورند، زیرا که این شما را مفید نیست. ۱۸ برای ما دعا کنید زیرا ما را یقین است که ضمیر خالص داریم و می‌خواهیم در هر امر رفتارنیکو نماییم. ۱۹ و بیشتر التماس دارم که چنین کنید تا زودتر به نزد شما باز آورده شوم. ۲۰ پس خدای سلامتی که شبان اعظم گوسفندان یعنی خداوند ما عیسی را به خون عهدابدی از مردگان برخیزانید، (aiōnios g166) ۲۱ شما را در هر عمل نیکو کامل گرداناد تا اراده او را به‌جا آورید وآنچه منظور نظر او باشد، در شما بعمل آوردبوساطت عیسی مسیح که او را تا ابدالاباد جلال باد. آمین. (aiōn g165) ۲۲ لکن‌ای برادران از شما التماس دارم که این کلام نصیحت‌آمیز را متحمل شوید زیرامختصری نیز به شما نوشته‌ام. ۲۳ بدانید که برادرما تیموتاوس رهایی یافته است و اگر زود آید، به اتفاق او شما را ملاقات خواهم نمود.

۲۴ همه مرشدان خود و جمیع مقدسین راسلام برسانید؛ و آنانی که از
ایتالیا هستند، به شماسلام می‌رسانند. ۲۵ همگی شما را فیض باد. آمین.

یعقوب

۱ یعقوب که غلام خدا و عیسی مسیح خداوند است، به دوازده سبط
که پراکنده هستند. خوش باشید. ۲ ای برادران من، وقتی که در تجربه
های گوناگون مبتلا شوید، کمال خوشی دانید. ۳ چونکه می‌دانید که
امتحان ایمان شما صبر راپیدا می‌کند. ۴ لکن صبر را عمل تام خود باشد
تاکامل و تمام شوید و محتاج هیچ‌چیز نباشید. ۵ واگر از شما کسی
محتاج به حکمت باشد، سوال بکند از خدایی که هر کس را به سخاوت
عطامی کند و ملامت نمی نماید و به او داده خواهدشد. ۶ لکن به ایمان
سوال بکند و هرگز شک نکندزیرا هرکه شک کند، مانند موج دریاست که
از بادرانده و متلاطم می‌شود. ۷ زیرا چنین شخص گمان نبرد که از خداوند
چیزی خواهد یافت. ۸ مرد دودل در تمام رفتار خود ناپایدار است. ۹ لکن
برادر مسکین به‌سرافرازی خود فخربنماید، ۱۰ و دولتمند از مسکنت خود،
زیرا مثل گل علف در گذر است. ۱۱ از آنرو که آفتاب باگرمی طلوع
کرده، علف را خشکانید و گلش به زیر افتاده، حسن صورتش زایل شد. به
همینطورشخص دولتمند نیز در راههای خود، پژمرده خواهد گردید. ۱۲
خوشابحال کسی‌که متحمل تجربه شود، زیرا که چون آزموده شد، آن تاج
حیاتی را که خداوند به محبان خود وعده فرموده است خواهد یافت.
۱۳ هیچ‌کس چون در تجربه افتد، نگوید: «خدا مرا تجربه می‌کند»، زیرا
خدا هرگزاز بدیها تجربه نمی شود و او هیچ‌کس را تجربه نمی کند. ۱۴
لکن هرکس در تجربه می‌افتد وقتی که شهوت وی او را می‌کشد و فریفته
می‌سازد. ۱۵ پس شهوت آبستن شده، گناه را می‌زاید و گناه به انجام
رسیده، موت را تولید می‌کند. ۱۶ ای برادران عزیز من، گمراه مشوید! ۱۷
هر بخشندگی نیکو و هر بخشش کامل از بالا است و نازل می‌شود از پدر
نورها که نزد او هیچ تبدیل و سایه گردش نیست. ۱۸ او محض اراده خود
ما رابوسیله کلمه حق تولید نمود تا ما چون نوبرمخلوقات او باشیم. ۱۹
بنابراین، ای برادران عزیز من، هرکس درشنیدن تند و در گفتن آهسته و در
خشم سست باشد. ۲۰ زیرا خشم انسان عدالت خدا را به عمل نمی
آورد. ۲۱ پس هر نجاست و افزونی شر را دورکنید و با فروتنی، کلام کاشته
شده را بپذیرید که قادر است که جانهای شما را نجات‌بخشد. ۲۲ لکن
کنندگان کلام باشید نه فقط شنوندگان که خود را فریب می‌دهند. ۲۳ زیرا
اگر کسی کلام را بشنود و عمل نکند، شخصی را ماند که صورت طبیعی
خود را در آینه می‌نگرد. ۲۴ زیرا خود رانگریست و رفت و فور فراموش کرد
که چطورشخصی بود. ۲۵ لکن کسی‌که بر شریعت کامل آزادی چشم
دوخت و در آن ثابت ماند، او چون شنونده فراموشکار نمی باشد، بلکه
کننده عمل پس او در عمل خود مبارک خواهد بود. ۲۶ اگرکسی از شما
گمان برد که پرستنده خدا است وعنان زبان خود را نکشد بلکه دل خود را
فریب دهد، پرستش او باطل است. ۲۷ پرستش صاف وبی عیب نزد خدا و
پدر این است که یتیمان وبیوه‌زنان را در مصیبت ایشان تفقد کنند و خود
رااز آلایش دنیا نگاه دارند.

۲ ای برادران من، ایمان خداوند ما عیسی مسیح، رب الجلال را با
ظاهربینی مدارید. ۲ زیرا اگر به کنیسه شما شخصی با انگشتری زرین و
لباس نفیس داخل شود و فقیری نیز باپوشاک ناپاک درآید، ۳ و به صاحب
لباس فاخرمتوجه شده، گویید: «اینجا نیکو بنشین» و به فقیرگویید: «تو در
آنجا بایست یا زیر پای انداز من بنشین»، ۴ آیا در خود متردد نیستید و
داوران خیالات فاسد نشده‌اید؟ ۵ ای برادران عزیز، گوش دهید. آیا خدا
فقیران این جهان را برنگزیده است تا دولتمند در ایمان و وارث آن ملکوتی
که به محبان خود وعده فرموده است بشوند؟ ۶ لکن شما فقیر را حقیر
شمرده‌اید. آیا دولتمندان برشما ستم نمی کنند و شما را در محکمه هانمی
کشند؟ ۷ آیا ایشان به آن نام نیکو که بر شما نهاده شده است کفر
نمی گویند؟ ۸ اما اگر آن شریعت ملوکانه را برحسب کتاب به‌جا آورید
یعنی «همسایه خود را مثل نفس خود محبت نما» نیکو می‌کنید. ۹
لکن اگرظاهربینی کنید، گناه می‌کنید و شریعت شما را به خطاکاری ملزم
می‌سازد. ۱۰ زیرا هرکه تمام شریعت را نگاه دارد و در یک جزو بلغزد، ملزم
همه می‌باشد. ۱۱ زیرا او که گفت: «زنا مکن»، نیزگفت: «قتل مکن».
پس هرچند زنا نکنی، اگر قتل کردی، از شریعت تجاوز نمودی. ۱۲
همچنین سخن گویید و عمل نمایید مانند کسانی که برایشان داوری به
شریعت آزادی خواهد شد. ۱۳ زیرا آن داوری بی‌رحم خواهد بود برکسی‌که
رحم نکرده است و رحم بر داوری مفتخرمی شود. ۱۴ ای برادران من، چه
سود دارد اگر کسی گوید: «ایمان دارم» وقتی که عمل ندارد؟ آیاایمان
می‌تواند او را نجات‌بخشد؟ ۱۵ پس اگربرادری یا خواهری برهنه و محتاج
خوراک روزینه باشد، ۱۶ و کسی از شما بدیشان گوید: «به سلامتی بروید
و گرم و سیر شوید»، لیکن مایحتاج بدن را بدیشان ندهد، چه نفع دارد؟
۱۷ همچنین ایمان نیز اگر اعمال ندارد، در خودمرده است. ۱۸ بلکه
کسی خواهد گفت: «تو ایمان داری و من اعمال دارم. ایمان خود را بدون
اعمال به من بنما و من ایمان خود را از اعمال خود به توخواهم نمود.»
۱۹ تو ایمان داری که خدا واحداست؟ نیکو می‌کنی! شیاطین نیز ایمان
دارند و می لرزند! ۲۰ و لیکن‌ای مرد باطل، آیا می‌خواهی دانست که
ایمان بدون اعمال، باطل است؟ ۲۱ آیا پدر ما ابراهیم به اعمال، عادل
شمرده نشد وقتی که پسر خود اسحاق را به قربانگاه گذرانید؟ ۲۲ می‌بینی
که ایمان با اعمال او عمل کرد و ایمان از اعمال، کامل گردید. ۲۳ و آن
نوشته تمام گشت که می‌گوید: «ابراهیم به خداایمان آورد و برای او به
عدالت محسوب گردید»، و دوست خدا نامیده شد. ۲۴ پس می‌بینید که
انسان از اعمال عادل شمرده می‌شود، نه از ایمان تنها. ۲۵ و همچنین آیا
راحاب فاحشه نیز ازاعمال عادل شمرده نشد وقتی که قاصدان راپذیرفته، به
راهی دیگر روانه نمود؟ ۲۶ زیراچنانکه بدن بدون روح مرده است، همچنین
ایمان بدون اعمال نیز مرده است.

۳ ای برادران من، بسیار معلم نشوید چونکه می دانید که بر ما داوری
سخت‌تر خواهدشد. ۲ زیرا همگی ما بسیار می‌لغزیم. و اگر کسی در
سخن‌گفتن نلغزد، او مرد کامل است و می‌تواندعنان تمام جسد خود را

بکشد. ۳ و اینک لگام رابر دهان اسبان می‌زنیم تا مطیع ما شوند و تمام
بدن آنها را برمی گردانیم. ۴ اینک کشتیها نیز چقدربزرگ است و از
بادهای سخت رانده می‌شود، لکن با سکان کوچک به هر طرفی که
اراده ناخدا باشد، برگردانیده می‌شود. ۵ همچنان زبان نیز عضوی کوچک
است و سخنان کبرآمیز می گوید. اینک آتش کمی چه جنگل عظیمی را
می‌سوزاند. ۶ وزبان آتشی است! آن عالم ناراستی در میان اعضای ما زبان
است که تمام بدن را می‌آلاید ودایره کائنات را می‌سوزاند و از جهنم سوخته
می‌شود! (Geenna g1067) ۷ زیرا که هر طبیعتی از وحوش و طیور
وحشرات و حیوانات بحری از طبیعت انسان رام می‌شود و رام شده است.
۸ لکن زبان را کسی ازمردمان نمی تواند رام کند. شرارتی سرکش و پر اززهر
قاتل است! ۹ خدا و پدر را به آن متبارک می‌خوانیم و به همان مردمان را
که به صورت خداآفریده شده‌اند، لعن می گوییم. ۱۰ از یک دهان برکت و
لعنت بیرون می‌آید! ای برادران، شایسته نیست که چنین شود. ۱۱ آیا
چشمه از یک شکاف آب شیرین و شور جاری می‌سازد؟ ۱۲ یا می‌شودای
برادران من که درخت انجیر، زیتون یا درخت مو، انجیر بار آورد؟ و چشمه
شور نمی تواند آب شیرین را موجود سازد. ۱۳ کیست در میان شما که
حکیم و عالم باشد؟ پس اعمال خود را از سیرت نیکو به تواضع حکمت
ظاهر بسازد. ۱۴ لکن اگر در دل خودحسد تلخ و تعصب دارید، فخر
مکنید و به ضدحق دروغ مگویید. ۱۵ این حکمت از بالا نازل نمی
شود، بلکه دنیوی و نفسانی و شیطانی است. ۱۶ زیرا هرجایی که حسد
و تعصب است، درآنجا فتنه و هر امر زشت موجود می‌باشد. ۱۷ لکن
آن حکمت که از بالا است، اول طاهر است و بعدصلح‌آمیز و ملایم و
نصیحت‌پذیر و پر از رحمت و میوه های نیکو و بی‌تردد و بی‌ریا. ۱۸ و
میوه عدالت در سلامتی کاشته می‌شود برای آنانی که سلامتی را بعمل
می‌آورند.

۴ از کجا در میان شما جنگها و از کجا نزاعهاپدید می‌آید؟ آیا نه
از لذت های شما که دراعضای شما جنگ می‌کند؟ ۲ طمع می‌ورزید
ونداریدا؛ می‌کشید و حسد می‌نمایید و نمی توانیدبه چنگ آرید؛ و جنگ و
جدال می‌کنید و نداریداز این جهت که سوال نمی کنید. ۳ و سوال
می‌کنیدو نمی یابید، از اینرو که به نیت بد سوال می‌کنید تادر لذات خود
صرف نمایید. ۴ ای زانیات، آیا نمی دانید که دوستی دنیا، دشمنی
خداست؟ پس هرکه می‌خواهد دوست دنیا باشد، دشمن خدا گردد. ۵ آیا
گمان دارید که کتاب عبث می‌گوید روحی که او را در ما ساکن کرده
است، تا به غیرت بر ما اشتیاق دارد؟ ۶ لیکن او فیض زیاده می‌بخشد.
بنابراین می گوید: «خدامتکبران را مخالفت می‌کند، اما فروتنان را فیض
می‌بخشد.» ۷ پس خدا را اطاعت نمایید و با ابلیس مقاومت کنید تا از
شما بگریزد. ۸ و به خدا تقرب جویید تا به شما نزدیکی نماید. دستهای
خود راطاهر سازید، ای گناهکاران و دلهای خود را پاک کنید، ای دودلان.
۹ خود را خوار سازید و ناله وگریه نمایید و خنده شما به ماتم و خوشی شما
به غم مبدل شود. ۱۰ در حضور خدا فروتنی کنید تاشما را سرافراز فرماید.
۱۱ ای برادران، یکدیگررا ناسزا مگویید زیرا هرکه برادر خود را ناسزاگوید و بر
او حکم کند، شریعت را ناسزا گفته و برشریعت حکم کرده باشد. لکن اگر
بر شریعت حکم کنی، عامل شریعت نیستی بلکه داورهستی. ۱۲ صاحب
شریعت و داور، یکی است که بر رهانیدن و هلاک کردن قادر می‌باشد.
پس تو کیستی که بر همسایه خود داوری می‌کنی؟ ۱۳ هان، ای کسانی
که می‌گویید: «امروز و فردابه فلان شهر خواهیم رفت و در آنجا یک سال
بسرخواهیم برد و تجارت خواهیم کرد و نفع خواهیم برد»، ۱۴ و حال آنکه
نمی دانید که فردا چه می‌شود؛ از آنرو که حیات شما چیست؟ مگربخاری
نیستید که اندک زمانی ظاهر است و بعدناپدید می‌شود؟ ۱۵ به عوض
آنکه باید گفت که «اگر خدا بخواهد، زنده می‌مانیم و چنین و چنان
می‌کنیم.» ۱۶ اما الحال به عجب خود فخرمی کنید و هر چنین فخر بد
است. ۱۷ پس هرکه نیکویی‌کردن بداند و بعمل نیاورد، او را گناه است.

۵ هان‌ای دولتمندان، بجهت مصیبتهایی که بر شما وارد می‌آید، گریه و
ولوله نمایید. ۲ دولت شما فاسد و رخت شما بیدخورده می‌شود. ۳ طلا و
نقره شما را زنگ می‌خورد وزنگ آنها بر شما شهادت خواهد داد و مثل
آتش، گوشت شما را خواهد خورد. شما در زمان آخرخزانه اندوخته‌اید. ۴
اینک مزد عمله هایی که کشته های شما را درویده‌اند و شما آن را به فریب
نگاه داشته‌اید، فریاد برمی آورد و ناله های دروگران، به گوشهای رب الجنود
رسیده است. ۵ بر روی زمین به ناز و کامرانی مشغول بوده، دلهای خود را
در یوم قتل پروردید. ۶ بر مردعادل فتوی دادید و او را به قتل رسانیدید و با
شمامقاومت نمی کند. ۷ پس‌ای برادران، تا هنگام آمدن خداوند صبرکنید.
اینک دهقان انتظار می‌کشد برای محصول گرانبهای زمین و برایش صبر
می‌کند تا باران اولین و آخرین را بیابد. ۸ شما نیز صبر نمایید و دلهای
خود را قوی سازید زیرا که آمدن خداوند نزدیک است. ۹ ای برادران، از
یکدیگر شکایت مکنید، مبادا بر شما حکم شود. اینک داور بر در ایستاده
است. ۱۰ ای برادران، نمونه زحمت و صبر رابگیرید از انبیایی که به نام
خداوند تکلم نمودند. ۱۱ اینک صابران را خوشحال می گوییم و صبرایوب
را شنیده‌اید و انجام کار خداوند رادانسته‌اید، زیرا که خداوند بغایت مهربان
و کریم است. ۱۲ لکن اول همه‌ای برادران من، قسم مخورید نه به آسمان
و نه به زمین و نه به هیچ سوگند دیگر، بلکه بلی شما بلی باشد و نی شما
نی، مبادا درتحکم بیفتید. ۱۳ اگر کسی از شما مبتلای بلایی باشد،
دعابنماید و اگر کسی خوشحال باشد، سرود بخواند. ۱۴ و هرگاه کسی از
شما بیمار باشد، کشیشان کلیسا را طلب کند تا برایش دعا نمایند و او را
به نام خداوند به روغن تدهین کنند. ۱۵ و دعای ایمان، مریض شما را شفا
خواهد بخشید وخداوند او را خواهد برخیزانید، و اگر گناه کرده باشد، از او
آمرزیده خواهد شد. ۱۶ نزد یکدیگربه گناهان خود اعتراف کنید و برای
یکدیگر دعاکنید تا شفا یابید، زیرا دعای مرد عادل در عمل، قوت بسیار
دارد. ۱۷ الیاس مردی بود صاحب حواس مثل ما و به تمامی دل دعا کرد
که باران نبارد و تا مدت سه سال و شش ماه نبارید. ۱۸ و بازدعا کرد و
آسمان بارید و زمین ثمر خود راروییانید. ۱۹ ای برادران من، اگر کسی از

شما از راستی منحرف شود و شخصی او را بازگرداند، ۲۰ بداندهرکه
گناهکار را از ضلالت راه او برگرداند، جانی را از موت رهانیده و گناهان
بسیار را پوشانیده است.

اول پطرس

۱ به غریبانی که پراکنده‌اند در پنطس وغلاطیه و قپدوقیه و آسیا و بطانیه؛
۲ برگزیدگان برحسب علم سابق خدای پدر، به تقدیس روح برای اطاعت
و پاشیدن خون عیسی مسیح. فیض و سلامتی بر شما افزون باد. ۳ متبارک
باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که بحسب رحمت عظیم خود ما
رابوساطت برخاستن عیسی مسیح از مردگان از نوتولید نمود برای امید زنده،
۴ بجهت میراث بی‌فساد و بی‌آلایش و ناپژمرده که نگاه داشته شده است
در آسمان برای شما؛ ۵ که به قوت خدامحروس هستید به ایمان برای
نجاتی که مهیاشده است تا در ایام آخر ظاهر شود. ۶ و در آن وجد
می‌نمایید، هرچند در حال، اندکی از راه ضرورت در تجربه های گوناگون
محزون شده‌اید، ۷ تا آزمایش ایمان شما که از طلای فانی باآزموده شدن
در آتش، گرانبهاتر است، برای تسبیح و جلال و اکرام یافت شود در حین
ظهورعیسی مسیح. ۸ که او را اگرچه ندیده‌اید محبت می‌نمایید و الان
اگرچه او را نمی بینید، لکن بر اوایمان آورده، وجد می‌نمایید با خرمی‌ای
که نمی توان بیان کرد و پر از جلال است. ۹ و انجام ایمان خود یعنی
نجات جان خویش را می‌یابید. ۱۰ که درباره این نجات، انبیایی که از
فیضی که برای شما مقرر بود، اخبار نمودند، تفتیش وتفحص می‌کردند ۱۱
و دریافت می‌نمودند که کدام و چگونه زمان است که روح مسیح که
درایشان بود از آن خبر می‌داد، چون از زحماتی که برای مسیح مقرر بود
و جلالهایی که بعد از آنهاخواهد بود، شهادت می‌داد؛ ۱۲ و بدیشان
مکشوف شد که نه به خود بلکه به ما خدمت می‌کردند، در آن اموری که
شما اکنون از آنها خبریافته‌اید از کسانی که به روح‌القدس که از آسمان
فرستاده شده است، بشارت داده‌اند و فرشتگان نیز مشتاق هستند که در
آنها نظر کنند. ۱۳ لهذا کمر دلهای خود را ببندید و هشیارشده، امید
کامل آن فیضی را که در مکاشفه عیسی مسیح به شما عطا خواهد شد،
بدارید. ۱۴ و چون ابنای اطاعت هستید، مشابه مشوید بدان شهواتی که
در ایام جهالت می‌داشتید. ۱۵ بلکه مثل آن قدوس که شما را خوانده
است، خود شما نیز درهر سیرت، مقدس باشید. ۱۶ زیرا مکتوب است:
«مقدس باشید زیرا که من قدوسم.» ۱۷ و چون او را پدر می‌خوانید که
بدون ظاهربینی برحسب اعمال هرکس داوری می‌نماید، پس هنگام غربت
خود را با ترس صرف نمایید. ۱۸ زیرا می‌دانید که خریده شده‌اید از سیرت
باطلی که از پدران خود یافته‌اید نه به چیزهای فانی مثل نقره و طلا، ۱۹
بلکه به خون گرانبها چون خون بره بی‌عیب و بی‌داغ یعنی خون مسیح،
۲۰ که پیش از بنیاد عالم معین شد، لکن درزمان آخر برای شما ظاهر
گردید، ۲۱ که بوساطت او شما بر آن خدایی که او را از مردگان برخیزانیدو
او را جلال داد، ایمان آورده‌اید تا ایمان و امیدشما بر خدا باشد. ۲۲ چون
نفسهای خود را به اطاعت راستی طاهر ساخته‌اید تا محبت برادرانه بی‌ریا
داشته باشید، پس یکدیگر را از دل بشدت محبت بنمایید. ۲۳ از آنرو که
تولد تازه یافتید نه از تخم فانی بلکه از غیرفانی یعنی به کلام خدا که زنده
وتا ابدالاباد باقی است. **(aiōn g165)** ۲۴ زیرا که «هر بشری مانندگیاه
است و تمام جلال او چون گل گیاه. گیاه پژمرده شد و گلش ریخت. ۲۵
لکن کلمه خدا تاابدالاباد باقی است.» و این است آن کلامی که به شما
بشارت داده شده است. **(aiōn g165)**

۲ لهذا هر نوع کینه و هر مکر و ریا و حسد وهرقسم بدگویی را ترک
کرده، ۲ چون اطفال نوزاده، مشتاق شیر روحانی و بی‌غش باشید تا از آن
برای نجات نمو کنید، ۳ اگرفی الواقع چشیده‌اید که خداوند مهربان
است. ۴ و به او تقرب جسته، یعنی به آن سنگ زنده رد شده از مردم،
لکن نزد خدا برگزیده و مکرم. ۵ شما نیز مثل سنگهای زنده بنا کرده
می‌شوید به عمارت روحانی و کهانت مقدس تا قربانی های روحانی و
مقبول خدا را بواسطه عیسی مسیح بگذرانید. ۶ بنابراین، در کتاب مکتوب
است که «اینک می‌نهم در صهیون سنگی سر زاویه برگزیده و مکرم و هرکه
به وی ایمان آورد خجل نخواهد شد.» ۷ پس شما را که ایمان دارید اکرام
است، لکن آنانی را که ایمان ندارند، «آن سنگی که معماران رد کردند،
همان سر زاویه گردید»، ۸ و «سنگ لغزش دهنده و صخره مصادم»، زیرا
که اطاعت کلام نکرده، لغزش می‌خورند که برای همین معین شده‌اند. ۹
لکن شما قبیله برگزیده و کهانت ملوکانه وامت مقدس و قومی که ملک
خاص خدا باشدهستید تا فضایل او را که شما را از ظلمت، به نورعجیب
خود خوانده است، اعلام نمایید. ۱۰ که سابق قومی نبودید و الان قوم خدا
هستید. آن وقت از رحمت محروم، اما الحال رحمت کرده شده‌اید. ۱۱
ای محبوبان، استدعا دارم که چون غریبان و بیگانگان از شهوات جسمی
که با نفس در نزاع هستند، اجتناب نمایید؛ ۱۲ و سیرت خود را درمیان
امت‌ها نیکو دارید تا در همان امری که شمارا مثل بدکاران بد می‌گویند، از
کارهای نیکوی شما که ببینند، در روز تفقد، خدا را تمجیدنمایند. ۱۳
لهذا هر منصب بشری را بخاطر خداوندااطاعت کنید، خواه پادشاه را که
فوق همه است، ۱۴ و خواه حکام را که رسولان وی هستند، بجهت انتقام
کشیدن از بدکاران و تحسین نیکوکاران. ۱۵ زیرا که همین است اراده خدا
که به نیکوکاری خود، جهالت مردمان بی‌فهم را ساکت نمایید، ۱۶ مثل
آزادگان، اما نه مثل آنانی که آزادی خود را پوشش شرارت می‌سازند بلکه
چون بندگان خدا. ۱۷ همه مردمان را احترام کنید. برادران را محبت
نمایید. از خدا بترسید. پادشاه رااحترام نمایید. ۱۸ ای نوکران، مطیع آقایان
خود باشید با کمال ترس؛ و نه فقط صالحان و مهربانان را بلکه کج خلقان
را نیز. ۱۹ زیرا این ثواب است که کسی بجهت ضمیری که چشم بر خدا
دارد، در وقتی که ناحق زحمت می‌کشد، دردها را متحمل شود. ۲۰ زیرا
چه فخر دارد هنگامی که گناهکار بوده، تازیانه خورید و متحمل آن شوید.
لکن اگرنیکوکار بوده، زحمت کشید و صبر کنید، این نزدخدا ثواب است.
۲۱ زیرا که برای همین خوانده شده‌اید، چونکه مسیح نیز برای ما عذاب
کشید وشما را نمونه‌ای گذاشت تا در اثر قدمهای وی رفتار نمایید، ۲۲
«که هیچ گناه نکرد و مکر درزبانش یافت نشد.» ۲۳ چون او را دشنام
می‌دادند، دشنام پس نمی داد و چون عذاب می‌کشید تهدیدنمی نمود،
بلکه خویشتن را به داور عادل تسلیم کرد. ۲۴ که خود گناهان ما را در

بدن خویش بردارمتحمل شد تا از گناه مرده شده، به عدالت زیست نماییم
که به ضربهای او شفا یافته‌اید. ۲۵ از آنروکه مانند گوسفندان گمشده
بودید، لکن الحال به سوی شبان و اسقف جانهای خود برگشته‌اید.

۳ همچنین‌ای زنان، شوهران خود را اطاعت نمایید تا اگر بعضی نیز
مطیع کلام نشوند، سیرت زنان، ایشان را بدون کلام دریابد، ۲ چونکه
سیرت طاهر و خداترس شما را بینند. ۳ و شما رازینت ظاهری نباشد، از
بافتن موی و متحلی شدن به طلا و پوشیدن لباس، ۴ بلکه انسانیت باطنی
قلبی در لباس غیر فاسد روح حلیم و آرام که نزدخدا گرانبهاست. ۵ زیرا
بدینگونه زنان مقدسه درسابق نیز که متوکل به خدا بودند، خویشتن رازینت
می‌نمودند و شوهران خود را اطاعت می‌کردند. ۶ مانند ساره که ابراهیم را
مطیع می‌بودو او را آقا می‌خواند و شما دختران او شده‌اید، اگر نیکویی
کنید و از هیچ خوف ترسان نشوید. ۷ و همچنین‌ای شوهران، با فطانت با
ایشان زیست کنید، چون با ظروف ضعیف تر زنانه، وایشان را محترم دارید
چون با شما وارث فیض حیات نیز هستند تا دعاهای شما بازداشته نشود.
۸ خلاصه همه شما یکرای و همدرد و برادردوست و مشفق و فروتن
باشید. ۹ و بدی بعوض بدی و دشنام بعوض دشنام مدهید، بلکه برعکس
برکت بطلبید زیرا که می‌دانید برای این خوانده شده‌اید تا وارث برکت
شوید. ۱۰ زیرا «هرکه می‌خواهد حیات را دوست دارد و ایام نیکو بیند،
زبان خود را از بدی و لبهای خود را از فریب گفتن باز بدارد؛ ۱۱ از بدی
اعراض نماید و نیکویی رابه‌جا آورد؛ سلامتی را بطلبد و آن را تعاقب نماید.
۱۲ از آنرو که چشمان خداوند بر عادلان است وگوشهای او به سوی دعای
ایشان، لکن روی خداوند بر بدکاران است.» ۱۳ و اگر برای نیکویی غیور
هستید، کیست که به شما ضرری برساند؟ ۱۴ بلکه هرگاه برای عدالت
زحمت کشیدید، خوشابحال شما. پس ازخوف ایشان ترسان و مضطرب
مشوید. ۱۵ بلکه خداوند مسیح را در دل خود تقدیس نمایید وپیوسته
مستعد باشید تا هرکه سبب امیدی را که دارید از شما بپرسد، او را جواب
دهید، لیکن باحلم و ترس. ۱۶ و ضمیر خود را نیکو بدارید تاآنانی که بر
سیرت نیکوی شما در مسیح طعن می‌زنند، در همان چیزی که شما را بد
می‌گویندخجالت کشند، ۱۷ زیرا اگر اراده خدا چنین است، نیکوکار بودن
و زحمت کشیدن، بهتر است ازبدکردار بودن. ۱۸ زیرا که مسیح نیز برای
گناهان یک بار زحمت کشید، یعنی عادلی برای ظالمان، تا ما را نزد خدا
بیاورد؛ در حالیکه بحسب جسم مرد، لکن بحسب روح زنده گشت، ۱۹
و به آن روح نیز رفت و موعظه نمود به ارواحی که درزندان بودند، ۲۰ که
سابق نافرمانبردار بودندهنگامی که حلم خدا در ایام نوح انتظار می‌کشید،
وقتی که کشتی بنا می‌شد، که در آن جماعتی قلیل یعنی هشت نفر به آب
نجات یافتند، ۲۱ که نمونه آن یعنی تعمید اکنون ما را نجات می‌بخشد
(نه دور کردن کثافت جسم بلکه امتحان ضمیر صالح به سوی خدا)
بواسطه برخاستن عیسی مسیح، ۲۲ که به آسمان رفت و بدست راست
خدا است وفرشتگان و قدرتها و قوات مطیع او شده‌اند.

۴ لهذا چون مسیح بحسب جسم برای مازحمت کشید، شما نیز به
همان نیت مسلح شوید زیرا آنکه بحسب جسم زحمت کشید، ازگناه
بازداشته شده است. ۲ تا آنکه بعد از آن مابقی عمر را در جسم نه بحسب
شهوات انسانی بلکه موافق اراده خدا بسر برد. ۳ زیرا که عمر گذشته
کافی است برای عمل نمودن به خواهش امت‌ها ودر فجور و شهوات و
می‌گساری و عیاشی و بزمهاو بت‌پرستیهای حرام رفتار نمودن. ۴ و در این
متعجب هستند که شما همراه ایشان به سوی همین اسراف اوباشی نمی
شتابید و شما را دشنام می‌دهند. ۵ و ایشان حساب خواهند داد بدو که
مستعد است تا زندگان و مردگان را داوری نماید. ۶ زیرا که از اینجهت نیز
به مردگان بشارت داده شد تا بر ایشان موافق مردم بحسب جسم حکم
شود و موافق خدا بحسب روح زیست نمایند. ۷ لکن انتهای همه‌چیز
نزدیک است. پس خرداندیش و برای دعا هشیار باشید. ۸ و اول همه با
یکدیگر بشدت محبت نمایید زیرا که محبت کثرت گناهان را می‌پوشاند.
۹ و یکدیگر را بدون همهمه مهمانی کنید. ۱۰ و هریک بحسب نعمتی
که یافته باشد، یکدیگر را در آن خدمت نماید، مثل وکلاء امین فیض
گوناگون خدا. ۱۱ اگر کسی سخن گوید، مانند اقوال خدا بگوید و
اگر کسی خدمت کند، برحسب توانایی که خدا بدو داده باشد بکند
تا در همه‌چیز، خدا بواسطه عیسی مسیح جلال یابد که او را جلال و
توانایی تاابدالاباد هست، آمین. **(aiōn g165)** ۱۲ ای حبیبان، تعجب
منمایید از این آتشی که در میان شماست و بجهت امتحان شما می‌آید که
گویا چیزی غریب بر شما واقع شده باشد. ۱۳ بلکه بقدری که شریک
زحمات مسیح هستید، خشنودشوید تا در هنگام ظهور جلال وی شادی و
وجدنمایید. ۱۴ اگر بخاطر نام مسیح رسوایی می‌کشید، خوشابحال شما
زیرا که روح جلال وروح خدا بر شما آرام می‌گیرد. ۱۵ پس زنهار هیچ‌یکی
از شما چون قاتل یا دزد یا شریر یا فضول عذاب نکشد. ۱۶ لکن اگر چون
مسیحی عذاب بکشد، پس شرمنده نشود بلکه به این اسم خدا راتمجید
نماید. ۱۷ زیرا این زمان است که داوری ازخانه خدا شروع شود؛ و اگر
شروع آن از ماست، پس عاقبت کسانی که انجیل خدا را اطاعت نمی
کنند چه خواهد شد؟ ۱۸ و اگر عادل به دشواری نجات یابد، بی‌دین و
گناهکار کجا یافت خواهد شد؟ ۱۹ پس کسانی نیز که برحسب اراده خدا
زحمت کشند، جانهای خود را در نیکوکاری به خالق امین بسپارند.

۵ پیران را در میان شما نصیحت می‌کنم، من که نیز با شما پیر هستم
و شاهد بر زحمات مسیح و شریک در جلالی که مکشوف خواهدشد. ۲
گله خدا را که در میان شماست بچرانید ونظارت آن را بکنید، نه به زور
بلکه به رضامندی ونه بجهت سود قبیح بلکه به رغبت؛ ۳ و نه‌چنانکه بر
قسمت های خود خداوندی بکنید بلکه بجهت گله نمونه باشید، ۴ تا
در وقتی که رئیس شبانان ظاهر شود، تاج ناپژمرده جلال را بیابید. ۵
همچنین‌ای جوانان، مطیع پیران باشید بلکه همه با یکدیگر فروتنی را بر
خود ببندید زیرا خدابا متکبران مقاومت می‌کند و فروتنان را فیض می‌بخشد.
۶ پس زیردست زورآور خدا فروتنی نمایید تا شما را در وقت معین سرافراز

نماید. ۷ وتمام اندیشه خود را به وی واگذارید زیرا که اوبرای شما فکر
می‌کند. ۸ هشیار و بیدار باشید زیراکه دشمن شما ابلیس مانند شیر غران
گردش می‌کند و کسی را می‌طلبد تا ببلعد. ۹ پس به ایمان استوار شده، با
او مقاومت کنید، چون آگاه هستیدکه همین زحمات بر برادران شما که در
دنیاهستند، می‌آید. ۱۰ و خدای همه فیضها که ما را به جلال ابدی خود
در عیسی مسیح خوانده، است، شما را بعداز کشیدن زحمتی قلیل کامل و
استوار و تواناخواهد ساخت. (aiōnios g166) ۱۱ او را تا ابدالاباد جلال
وتوانایی باد، آمین. (aiōn g165) ۱۲ به توسط سلوانس که او را برادر امین
شمامی شمارم، مختصری نوشتم و نصیحت وشهادت می‌دهم که همین
است فیض حقیقی خداکه بر آن قائم هستید. ۱۳ خواهر برگزیده با شما
که در بابل است و پسر من مرقس به شما سلام می‌رسانند. ۱۴ یکدیگر را
به بوسه محبتانه سلام نمایید و همه شما را که در مسیح عیسی هستید،
سلام باد آمین.

دوم پطرس

۱ شمعون پطرس، غلام و رسول عیسی مسیح، به آنانی که ایمان گرانبها
را به مساوی مایافته‌اند، در عدالت خدای ما و عیسی مسیح نجات‌دهنده.
۲ فیض و سلامتی در معرفت خدا و خداوند ماعیسی بر شما افزون باد. ۳
چنانکه قوت الهیه او همه‌چیزهایی را که برای حیات و دینداری لازم است،
به ما عنایت فرموده است، به معرفت او که ما را به جلال وفضیلت خود
دعوت نموده، ۴ که بوساطت آنهاوعده های بینهایت عظیم و گرانبها به
ما داده شد تاشما به اینها شریک طبیعت الهی گردید و ازفسادی که از
شهوت در جهان است، خلاصی یابید. ۵ و به همین جهت، کمال سعی
نموده، درایمان خود فضیلت پیدا نمایید ۶ و در فضیلت، علم و در علم،
عفت و در عفت، صبر و در صبر، دینداری ۷ و در دینداری، محبت
برادران و درمحبت برادران، محبت را. ۸ زیرا هرگاه اینها درشما یافت شود
و بیفزاید، شما را نمی گذارد که درمعرفت خداوند ما عیسی مسیح کاهل
یا بی‌ثمربوده باشید. ۹ زیرا هرکه اینها را ندارد، کور وکوتاه نظر است و
تطهیر گناهان گذشته خود را فراموش کرده است. ۱۰ لهذاای برادران بیشتر
جد و جهد کنید تادعوت و برگزیدگی خود را ثابت نمایید زیرا اگرچنین
کنید هرگز لغزش نخواهید خورد. ۱۱ وهمچنین دخول در ملکوت جاودانی
خداوند ونجات‌دهنده ما عیسی مسیح به شما به دولتمندی داده خواهد
شد. (aiōnios g166) ۱۲ لهذا از پیوسته یاد دادن شما از این امورغفلت
نخواهم ورزید، هرچند آنها را می‌دانید ودر آن راستی که نزد شما است
استوار هستید. ۱۳ لکن این را صواب می‌دانم، مادامی که در این خیمه
هستم، شما را به یاد آوری برانگیزانم. ۱۴ چونکه می‌دانم که وقت بیرون
کردن خیمه من نزدیک است، چنانکه خداوند ما عیسی مسیح نیزمرا
آگاهانید. ۱۵ و برای این نیز کوشش می‌کنم تاشما در هروقت بعد از
رحلت من، بتوانید این اموررا یاد آورید. ۱۶ زیرا که درپی افسانه های جعلی
نرفتیم، چون از قوت و آمدن خداوند ما عیسی مسیح شما را اعلام دادیم،
بلکه کبریایی او رادیده بودیم. ۱۷ زیرا از خدای پدر اکرام و جلال یافت
هنگامی که آوازی از جلال کبریایی به اورسید که «این است پسر حبیب
من که از وی خشنودم.» ۱۸ و این آواز را ما زمانی که با وی درکوه مقدس
بودیم، شنیدیم که از آسمان آورده شد. ۱۹ و کلام انبیا را نیز محکم تر
داریم که نیکومی کنید اگر در آن اهتمام کنید، مثل چراغی درخشنده در
مکان تاریک تا روز بشکافد و ستاره صبح در دلهای شما طلوع کند. ۲۰ و
این رانخست بدانید که هیچ نبوت کتاب از تفسیر خودنبی نیست. ۲۱
زیرا که نبوت به اراده انسان هرگزآورده نشد، بلکه مردمان به روح‌القدس
مجذوب شده، از جانب خدا سخن‌گفتند.

۲ لکن در میان قوم، انبیای کذبه نیز بودند، چنانکه در میان شما هم
معلمان کذبه خواهند بود که بدعتهای مهلک را خفیه خواهندآورد و آن
آقایی را که ایشان را خرید انکارخواهند نمود و هلاکت سریع را بر خود
خواهندکشید؛ ۲ و بسیاری فجور ایشان را متابعت خواهند نمود که به‌سبب
ایشان طریق حق، موردملامت خواهد شد. ۳ و از راه طمع به سخنان
جعلی شما را خرید و فروش خواهند کرد که عقوبت ایشان از مدت مدید
تاخیر نمی کند وهلاکت ایشان خوابیده نیست. ۴ زیرا هرگاه خدا بر
فرشتگانی که گناه کردند، شفقت ننمود بلکه ایشان را به جهنم انداخته،
به زنجیرهای ظلمت سپرد تا برای داوری نگاه داشته شوند؛ (Tartaroō
g5020) ۵ و بر عالم قدیم شفقت نفرمود بلکه نوح، واعظ عدالت را با
هفت نفر دیگر محفوظداشته، طوفان را بر عالم بی‌دینان آورد؛ ۶ وشهرهای
سدوم و عموره را خاکستر نموده، حکم به واژگون شدن آنها فرمود و آنها را
برای آنانی که بعد از این بی‌دینی خواهند کرد، عبرتی ساخت؛ ۷ و لوط
عادل را که از رفتار فاجرانه بی‌دینان رنجیده بود رهانید. ۸ زیرا که آن مرد
عادل درمیانشان ساکن بوده، از آنچه می‌دید و می‌شنید، دل صالح خود را
به‌کارهای قبیح ایشان هرروزه رنجیده می‌داشت. ۹ پس خداوند می‌داند که
عادلان را از تجربه رهایی دهد و ظالمان را تا به روز جزا در عذاب نگاه
دارد. ۱۰ خصوص آنانی که در شهوات نجاست درپی جسم می‌روند
وخداوندی را حقیر می‌دانند. ۱۱ و حال آنکه فرشتگانی که در قدرت و
قوت افضل هستند، پیش خداوند برایشان حکم افترا نمی زنند. ۱۲ لکن
اینها چون حیوانات غیرناطق که برای صید و هلاکت طبع متولد شده‌اند،
ملامت می‌کنند بر آنچه نمی دانندو در فساد خود هلاک خواهند شد. ۱۳
و مزدناراستی خود را خواهند یافت که عیش و عشرت یک روزه را سرور
خود می‌دانند. لکه‌ها و عیبهاهستند که در ضیافت های محبتانه خود عیش
وعشرت می‌نمایند وقتی که با شما شادی می‌کنند. ۱۴ چشمهای پر
از زنا دارند که از گناه بازداشته نمی شود، و کسان ناپایدار را به دام
می‌کشند؛ ابنای لعنت که قلب خود را برای طمع ریاضت داده‌اند، ۱۵
و راه مستقیم را ترک کرده، گمراه شدند و طریق بلعام بن بصور را که
مزد ناراستی رادوست می‌داشت، متابعت کردند. ۱۶ لکن او ازتقصیر
خود توبیخ یافت که حمار گنگ به زبان انسان متنطق شده، دیوانگی
نبی را توبیخ نمود. ۱۷ اینها چشمه های بی‌آب و مه های رانده شده به
باد شدید هستند که برای ایشان ظلمت تاریکی جاودانی، مقرر است.
(questioned) ۱۸ زیرا که سخنان تکبرآمیز و باطل می‌گویند و آنانی را که
از اهل ضلالت تازه رستگار شده‌اند، در دام شهوات به فجور جسمی
می‌کشند، ۱۹ و ایشان را به آزادی وعده می‌دهند و حال آنکه خود غلام
فسادهستند، زیرا هرچیزی که بر کسی غلبه یافته باشد، او نیز غلام آن
است. ۲۰ زیرا هرگاه به معرفت خداوند و نجات‌دهنده ما عیسی مسیح
ازآلایش دنیوی رستند و بعد از آن، بار دیگر گرفتارو مغلوب آن گشتند،
اواخر ایشان از اوایل بدترمی شود. ۲۱ زیرا که برای ایشان بهتر می‌بود که
راه عدالت را ندانسته باشند از اینکه بعد از دانستن باردیگر از آن حکم
مقدس که بدیشان سپرده شده بود، برگردند. ۲۲ لکن معنی مثل حقیقی بر
ایشان راست آمد که «سگ به قی خود رجوع کرده است و خنزیر شسته
شده، به غلطیدن در گل.»

۳ این رساله دوم راای حبیبان الان به شمامی نویسم که به این هردو،
دل پاک شما را به طریق یادگاری برمی انگیزانم، ۲ تا بخاطر آریدکلماتی
که انبیای مقدس، پیش گفته‌اند و حکم خداوند و نجات‌دهنده را که به
رسولان شما داده شد. ۳ و نخست این را می‌دانید که در ایام آخرمستهزئین
با استهزا ظاهر خواهند شد که بر وفق شهوات خود رفتار نموده، ۴ خواهند
گفت: «کجاست وعده آمدن او؟ زیرا از زمانی که پدران به خواب رفتند،
هرچیز به همینطوری که ازابتدای آفرینش بود، باقی است.» ۵ زیرا که ایشان
عمد از این غافل هستند که به کلام خدا آسمانهااز قدیم بود و زمین از آب
و به آب قائم گردید. ۶ وبه این هردو، عالمی که آن وقت بود در آب غرق
شده، هلاک گشت. ۷ لکن آسمان و زمین الان به همان کلام برای آتش
ذخیره شده و تا روز داوری و هلاکت، مردم بی‌دین نگاه داشته شده‌اند.
۸ لکن‌ای حبیبان، این یک چیز از شما مخفی نماند که یک روز نزد
خدا چون هزار سال است وهزار سال چون یک روز. ۹ خداوند در وعده
خودتاخیر نمی نماید چنانکه بعضی تاخیرمی پندارند، بلکه بر شما تحمل
می‌نماید چون نمی خواهد که کسی هلاک گردد بلکه همه به توبه گرایند.
۱۰ لکن روز خداوند چون دزد خواهدآمد که در آن آسمانها به صدای
عظیم زایل خواهند شد و عناصر سوخته شده، از هم خواهدپاشید و زمین و
کارهایی که در آن است سوخته خواهد شد. ۱۱ پس چون جمیع اینها
متفرق خواهندگردید، شما چطور مردمان باید باشید، در هرسیرت مقدس و
دینداری؟ ۱۲ و آمدن روز خدارا انتظار بکشید و آن را بشتابانید که در آن
آسمانها سوخته شده، از هم متفرق خواهند شد وعناصر از حرارت گداخته
خواهد گردید. ۱۳ ولی بحسب وعده او، منتظر آسمانهای جدید و زمین
جدید هستیم که در آنها عدالت ساکن خواهد بود. ۱۴ لهذاای حبیبان،
چون انتظار این چیزها رامی کشید، جد و جهد نمایید تا نزد او بی‌داغ و
بی عیب در سلامتی یافت شوید. ۱۵ و تحمل خداوند ما را نجات بدانید،
چنانکه برادر حبیب ماپولس نیز برحسب حکمتی که به وی داده شد، به
شما نوشت. ۱۶ و همچنین در سایر رساله های خود این چیزها را بیان
می‌نماید که در آنها بعضی چیزهاست که فهمیدن آنها مشکل است و
مردمان بی‌علم و ناپایدار آنها را مثل سایر کتب تحریف می کنند تا به
هلاکت خود برسند. ۱۷ پس شماای حبیبان، چون این امور را ازپیش
می‌دانید، باحذر باشید که مبادا به گمراهی بی‌دینان ربوده شده، از پایداری
خود بیفتید. ۱۸ بلکه در فیض و معرفت خداوند و نجات‌دهنده ما عیسی
مسیح ترقی کنید، که او را از کنون تاابدالاباد جلال باد. آمین. **(aiōn
g165)**

اول یوحنا

۱ آنچه از ابتدا بود و آنچه شنیده‌ایم و به چشم خود دیده، آنچه بر آن
نگریستیم ودستهای ما لمس کرد، درباره کلمه حیات. ۲ وحیات ظاهر
شد و آن را دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم و به شما خبر می‌دهیم از حیات
جاودانی که نزد پدر بود و برما ظاهر شد. (aiōnios g166) ۳ ازآنچه دیده
و شنیده‌ایم شما را اعلام می‌نماییم تاشما هم با ما شراکت داشته باشید.
و اما شراکت مابا پدر و با پسرش عیسی مسیح است. ۴ و این را به
شما می‌نویسم تا خوشی ما کامل گردد. ۵ و این است پیغامی که از او
شنیده‌ایم و به شما اعلام می‌نماییم، که خدا نور است و هیچ ظلمت در
وی هرگز نیست. ۶ اگر گوییم که با وی شراکت داریم، در حالیکه در
ظلمت سلوک می‌نماییم، دروغ می‌گوییم و براستی عمل نمی کنیم. ۷
لکن اگر در نور سلوک می‌نماییم، چنانکه او در نور است، با یکدیگر
شراکت داریم و خون پسر او عیسی مسیح ما را از هر گناه پاک می‌سازد.
۸ اگر گوییم که گناه نداریم خود را گمراه می‌کنیم و راستی در ما نیست.
۹ اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او امین و عادل است تا گناهان ما را
بیامرزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد. ۱۰ اگر گوییم که گناه نکرده‌ایم،
او را دروغگو می شماریم و کلام او در ما نیست.

۲ ای فرزندان من، این را به شما می‌نویسم تاگناه نکنید؛ و اگر کسی
گناهی کند، شفیعی داریم نزد پدر یعنی عیسی مسیح عادل. ۲ واوست
کفاره بجهت گناهان ما و نه گناهان ما فقطبلکه بجهت تمام جهان نیز.
۳ و از این می‌دانیم که او را می‌شناسیم، اگر احکام او را نگاه داریم. ۴
کسی‌که گوید او را می‌شناسم و احکام او رانگاه ندارد، دروغگوست و در
وی راستی نیست. ۵ لکن کسی‌که کلام او را نگاه دارد، فی الواقع محبت
خدا در وی کامل شده است و از این می‌دانیم که در وی هستیم. ۶ هرکه
گوید که در وی می‌مانم، به همین طریقی که او سلوک می‌نمود، اونیز باید
سلوک کند. ۷ ای حبیبان، حکمی تازه به شما نمی نویسم، بلکه حکمی
کهنه که آن را از ابتدا داشتید؛ و حکم کهنه آن کلام است که از ابتدا
شنیدید. ۸ و نیزحکمی تازه به شما می‌نویسم که آن در وی و درشما
حق است، زیرا که تاریکی درگذر است و نورحقیقی الان می‌درخشد. ۹
کسی‌که می‌گوید که در نور است و از برادرخود نفرت دارد، تا حال در
تاریکی است. ۱۰ وکسی‌که برادر خود را محبت نماید، در نور ساکن
است و لغزش در وی نیست. ۱۱ اما کسی‌که ازبرادر خود نفرت دارد، در
تاریکی است و درتاریکی راه می‌رود و نمی داند کجا می‌رود زیرا که تاریکی
چشمانش را کور کرده است. ۱۲ ای فرزندان، به شما می‌نویسم زیرا که
گناهان شما بخاطر اسم او آمرزیده شده است. ۱۳ ای پدران، به شما
می‌نویسم زیرا او را که ازابتدا است می‌شناسید. ای جوانان، به شمامی
نویسم از آنجا که بر شریر غالب شده‌اید. ای بچه‌ها به شما نوشتم زیرا که
پدر را می‌شناسید. ۱۴ ای پدران، به شما نوشتم زیرا او را که ازابتداست
می‌شناسید. ای جوانان، به شما نوشتم از آن جهت که توانا هستید و
کلام خدا در شماساکن است وبر شریر غلبه یافته‌اید. ۱۵ دنیا را وآنچه در
دنیاست دوست مدارید زیرا اگر کسی دنیا را دوست دارد، محبت پدر در
وی نیست. ۱۶ زیرا که آنچه در دنیاست، از شهوت جسم وخواهش چشم
و غرور زندگانی از پدر نیست بلکه از جهان است. ۱۷ و دنیا و شهوات
آن در گذراست لکن کسی‌که به اراده خدا عمل می‌کند، تا به ابد باقی
می‌ماند. (aiōn g165) ۱۸ ای بچه‌ها، این ساعت آخر است و چنانکه
شنیده‌اید که دجال می‌آید، الحال هم دجالان بسیار ظاهر شده‌اند و از این
می‌دانیم که ساعت آخر است. ۱۹ از ما بیرون شدند، لکن از ما نبودند،
زیرا اگر از ما می‌بودند با ما می‌ماندند؛ لکن بیرون رفتند تا ظاهر شود که
همه ایشان از ما نیستند. ۲۰ و اما شما از آن قدوس، مسح را یافته‌اید
وهرچیز را می‌دانید. ۲۱ ننوشتم به شما از این جهت که راستی را نمی
دانید، بلکه از اینرو که آن رامی دانید و اینکه هیچ دروغ از راستی نیست.
۲۲ دروغگو کیست جز آنکه مسیح بودن عیسی راانکار کند. آن دجال
است که پدر و پسر را انکارمی نماید. ۲۳ کسی‌که پسر را انکار کند، پدر
را هم ندارد و کسی‌که اعتراف به پسر نماید، پدر را نیزدارد. ۲۴ و اما شما
آنچه از ابتدا شنیدید در شماثابت بماند، زیرا اگر آنچه از اول شنیدید، در
شماثابت بماند، شما نیز در پسر و در پدر ثابت خواهید ماند. ۲۵ و
این است آن وعده‌ای که او به ما داده است، یعنی حیات جاودانی.
(aiōnios g166) ۲۶ و این را به شما نوشتم درباره آنانی که شما را گمراه
می‌کنند. ۲۷ و اما در شما آن مسح که از او یافته‌اید ثابت است و حاجت
ندارید که کسی شما را تعلیم دهدبلکه چنانکه خود آن مسح شما را از
همه‌چیزتعلیم می‌دهد و حق است و دروغ نیست، پس بطوری که شما را
تعلیم داد در او ثابت می‌مانید. ۲۸ الان‌ای فرزندان در او ثابت بمانید تا
چون ظاهر شود، اعتماد داشته باشیم و در هنگام ظهورش از وی خجل
نشویم. ۲۹ اگر فهمیده ایدکه او عادل است، پس می‌دانید که هرکه
عدالت رابه‌جا آورد، از وی تولد یافته است.

۳ ملاحظه کنید چه نوع محبت پدر به ما داده است تا فرزندان خدا
خوانده شویم؛ وچنین هستیم و از این جهت دنیا ما را نمی شناسدزیرا که او
را نشناخت. ۲ ای حبیبان، الان فرزندان خدا هستیم و هنوز ظاهر نشده
است آنچه خواهیم بود؛ لکن می‌دانیم که چون او ظاهر شود، مانند او
خواهیم بود زیرا او را چنانکه هست خواهیم دید. ۳ و هرکس که این امید
را بر وی دارد، خود را پاک می‌سازد چنانکه او پاک است. ۴ و هرکه گناه
را بعمل می‌آورد، برخلاف شریعت عمل می‌کند زیرا گناه مخالف شریعت
است. ۵ و می‌دانید که او ظاهر شد تا گناهان رابردارد و در وی هیچ گناه
نیست. ۶ هرکه در وی ثابت است گناه نمی کند و هرکه گناه می‌کند او
راندیده است و نمی شناسد. ۷ ای فرزندان، کسی شما را گمراه نکند؛
کسی‌که عدالت را به‌جا می‌آورد، عادل است چنانکه اوعادل است. ۸ و
کسی‌که گناه می‌کند از ابلیس است زیرا که ابلیس از ابتدا گناهکار بوده
است. واز این جهت پسر خدا ظاهر شد تا اعمال ابلیس راباطل سازد. ۹
هرکه از خدا مولود شده است، گناه نمی کند زیرا تخم او در وی می‌ماند و

اونمی تواند گناهکار بوده باشد زیرا که از خدا تولدیافته است. ۱۰ فرزندان
خدا و فرزندان ابلیس ازاین ظاهر می‌گردند. هرکه عدالت را به‌جانمی آورد از
خدا نیست و همچنین هرکه برادرخود را محبت نمی نماید. ۱۱ زیرا همین
است آن پیغامی که از اول شنیدید که یکدیگر را محبت نماییم. ۱۲ نه
مثل قائن که از آن شریر بود و برادر خود را کشت؛ و ازچه سبب او را
کشت؟ از این سبب که اعمال خودش قبیح بود و اعمال برادرش نیکو.
۱۳ ای برادران من، تعجب مکنید اگر دنیا از شما نفرت گیرد. ۱۴ ما
می‌دانیم که از موت گذشته، داخل حیات گشته‌ایم از اینکه برادران را
محبت می نماییم. هرکه برادر خود را محبت نمی نمایددر موت ساکن
است. ۱۵ هرکه از برادر خود نفرت نماید، قاتل است و می‌دانید که هیچ
قاتل حیات جاودانی در خود ثابت ندارد. (aiōnios g166) ۱۶ از این امر
محبت را دانسته‌ایم که او جان خود را در راه ما نهاد و ما باید جان خود را
در راه برادران بنهیم. ۱۷ لکن کسی‌که معیشت دنیوی دارد و برادر خود را
محتاج بیند و رحمت خود رااز او بازدارد، چگونه محبت خدا در او ساکن
است؟ ۱۸ ای فرزندان، محبت را به‌جا آریم نه درکلام و زبان بلکه در عمل
و راستی. ۱۹ و از این خواهیم دانست که از حق هستیم و دلهای خود
رادر حضور او مطمئن خواهیم ساخت، ۲۰ یعنی درهرچه دل ما، ما را
مذمت می‌کند، زیرا خدا از دل ما بزرگتر است و هرچیز را می‌داند. ۲۱ ای
حبیبان، هرگاه دل ما ما را مذمت نکند، در حضور خدا اعتماد داریم. ۲۲
و هرچه سوآل کنیم، از او می‌پاییم، از آنجهت که احکام او رانگاه می‌داریم
و به آنچه پسندیده اوست، عمل می‌نماییم. و این است حکم او که به
اسم پسر اوعیسی مسیح ایمان آوریم و یکدیگر را محبت نماییم، چنانکه به
ما امر فرمود. ۲۴ و هرکه احکام او را نگاه دارد، در او ساکن است و او در
وی؛ و ازاین می‌شناسیم که در ما ساکن است، یعنی از آن روح که به ما
داده است.

۴ ای حبیبان، هر روح را قبول مکنید بلکه روح‌ها را بیازمایید که از خدا
هستند یا نه. زیرا که انبیای کذبه بسیار به جهان بیرون رفته‌اند. ۲ به این،
روح خدا را می‌شناسیم: هر روحی که به عیسی مسیح مجسم شده اقرار
نماید از خداست، ۳ و هر روحی که عیسی مسیح مجسم شده راانکار
کند، از خدا نیست. و این است روح دجال که شنیده‌اید که او می‌آید و
الان هم در جهان است. ۴ ای فرزندان، شما از خدا هستید و بر ایشان
غلبه یافته‌اید زیرا او که در شماست، بزرگتر است از آنکه در جهان است.
۵ ایشان از دنیا هستند ازاین جهت سخنان دنیوی می‌گویند و دنیا ایشان
رامی شنود. ۶ ما از خدا هستیم و هرکه خدا رامی شناسد ما را می‌شنود و
آنکه از خدا نیست مارا نمی شنود. روح حق و روح ضلالت را از این
تمییز می‌دهیم. ۷ ای حبیبان، یکدیگر را محبت بنماییم زیراکه محبت
از خداست و هرکه محبت می‌نماید ازخدا مولود شده است و خدا را
می‌شناسد، ۸ وکسی‌که محبت نمی نماید، خدا را نمی شناسدزیرا خدا
محبت است. ۹ و محبت خدا به ما ظاهرشده است به اینکه خدا پسر
یگانه خود را به جهان فرستاده است تا به وی زیست نماییم. ۱۰ ومحبت
در همین است، نه آنکه ما خدا را محبت نمودیم، بلکه اینکه او ما را
محبت نمود و پسرخود را فرستاد تاکفاره گناهان ما شود. ۱۱ ای حبیبان،
اگر خدا با ما چنین محبت نمود، ما نیزمی باید یکدیگر را محبت نماییم.
۱۲ کسی هرگزخدا را ندید؛ اگر یکدیگر را محبت نماییم، خدادر ما
ساکن است و محبت او در ما کامل شده است. ۱۳ از این می‌دانیم که
در وی ساکنیم و او در مازیرا که از روح خود به ما داده است. ۱۴ و
مادیده‌ایم و شهادت می‌دهیم که پدر پسر را فرستادتا نجات‌دهنده جهان
بشود. ۱۵ هرکه اقرار می‌کندکه عیسی پسر خداست، خدا در وی ساکن
است واو در خدا. ۱۶ و ما دانسته و باور کرده‌ایم آن محبتی را که خدا با
ما نموده است. خدا محبت است و هرکه در محبت ساکن است در خدا
ساکن است و خدا در وی. ۱۷ محبت در همین با ما کامل شده است تا
درروز جزا ما را دلاوری باشد، زیرا چنانکه اوهست، ما نیز در این جهان
همچنین هستیم. ۱۸ درمحبت خوف نیست بلکه محبت کامل خوف
رابیرون می‌اندازد؛ زیرا خوف عذاب دارد و کسی‌که خوف دارد، در محبت
کامل نشده است. ۱۹ مااو را محبت می‌نماییم زیرا که او اول ما را محبت
نمود. ۲۰ اگر کسی گوید که خدا را محبت می‌نمایم و از برادر خود نفرت
کند، دروغگوست، زیرا کسی‌که برادری را که دیده است محبت ننماید،
چگونه ممکن است خدایی را که ندیده است محبت نماید؟ ۲۱ و این
حکم رااز وی یافته‌ایم که هرکه خدا را محبت می‌نماید، برادر خود را نیز
محبت بنماید.

۵ هرکه ایمان دارد که عیسی، مسیح است، ازخدا مولود شده است؛
و هرکه والد رامحبت می‌نماید، مولود او را نیز محبت می‌نماید. ۲ از
این می‌دانیم که فرزندان خدا را محبت می نماییم، چون خدا را محبت
می‌نماییم واحکام او را به‌جا می‌آوریم. ۳ زیرا همین است محبت خدا که
احکام او را نگاه داریم و احکام اوگران نیست. ۴ زیرا آنچه از خدا مولود
شده است، بر دنیا غلبه می‌یابد؛ و غلبه‌ای که دنیا را مغلوب ساخته است،
ایمان ماست. ۵ کیست آنکه بر دنیاغلبه یابد؟ جز آنکه ایمان دارد که
عیسی پسرخداست. ۶ همین است او که به آب و خون آمد یعنی عیسی
مسیح. نه به آب فقط بلکه به آب و خون. وروح است آنکه شهادت
می‌دهد، زیرا که روح حق است. ۷ زیرا سه هستند که شهادت می‌دهند،
۸ یعنی روح و آب و خون؛ و این سه یک هستند. ۹ اگر شهادت انسان
را قبول کنیم، شهادت خدابزرگتر است؛ زیرا این است شهادت خدا که
درباره پسر خود شهادت داده است. ۱۰ آنکه به پسر خدا ایمان آورد، در
خود شهادت دارد وآنکه به خدا ایمان نیاورد، او را دروغگو شمرده است،
زیرا به شهادتی که خدا درباره پسر خودداده است، ایمان نیاورده است. ۱۱
و آن شهادت این است که خدا حیات جاودانی به ما داده است واین
حیات، در پسر اوست. (aiōnios g166) ۱۲ آنکه پسر را داردحیات را
دارد و آنکه پسر خدا را ندارد، حیات رانیافته است. ۱۳ این را نوشتم به
شما که به اسم خدا ایمان آورده‌اید تا بدانید که حیات جاودانی دارید و تا
به اسم پسر خدا ایمان بیاورید. (aiōnios g166) ۱۴ و این است آن

دلیری که نزد وی داریم که هرچه برحسب اراده او سوال نماییم، ما را
می‌شنود. ۱۵ و اگر دانیم که هرچه سوال کنیم ما را می‌شنود، پس می‌دانیم
که آنچه از او درخواست کنیم می‌یابیم. ۱۶ اگر کسی برادر خود را بیند
که گناهی را که منتهی به موت نباشد می‌کند، دعا بکند و او را حیات
خواهدبخشید، به هرکه گناهی منتهی به موت نکرده باشد. گناهی منتهی
به موت هست؛ بجهت آن نمی گویم که دعا باید کرد. ۱۷ هر ناراستی
گناه است، ولی گناهی هست که منتهی به موت نیست. ۱۸ و می‌دانیم
که هرکه از خدا مولود شده است، گناه نمی کند بلکه کسی‌که از خدا
تولد یافت خودرا نگاه می‌دارد و آن شریر او را لمس نمی کند. ۱۹ و
می‌دانیم که از خدا هستیم و تمام دنیا درشریر خوابیده است. ۲۰ اما آگاه
هستیم که پسرخدا آمده است و به ما بصیرت داده است تا حق رابشناسیم
و در حق یعنی در پسر او عیسی مسیح هستیم. اوست خدای حق و
حیات جاودانی. **(aiōnios g166)** ۲۱ ای فرزندان، خود را از بتها نگاه
دارید. آمین.

دوم یوحنا

۱ من که پیرم، به خاتون برگزیده و فرزندانش که ایشان را درراستی
محبت می‌نمایم و نه من فقط بلکه همه کسانی که راستی را می‌دانند، ۲
بخاطر آن راستی که در ما ساکن است و با ما تا به ابد خواهدبود. (aiōn
g165) ۳ فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و عیسی مسیح
خداوند و پسر پدر در راستی و محبت با ما خواهد بود. ۴ بسیار مسرور
شدم چونکه بعضی از فرزندان تو را یافتم که در راستی رفتار می‌کنند،
چنانکه ازپدر حکم یافتیم. ۵ و الان‌ای خاتون از تو التماس دارم نه آنکه
حکمی تازه به تو بنویسم، بلکه همان را که از ابتداء داشتیم که یکدیگر را
محبت بنماییم. ۶ و این است محبت که موافق احکام اوسلوک بنماییم و
حکم همان است که از اول شنیدید تا در آن سلوک نماییم. ۷ زیرا گمراه
کنندگان بسیار به‌دنیا بیرون شدندکه عیسی مسیح ظاهر شده در جسم را
اقرارنمی کنند. آن است گمراه‌کننده و دجال. ۸ خود رانگاه بدارید مبادا
آنچه را که عمل کردیم برباددهید بلکه تا اجرت کامل بیابید. ۹ هرکه
پیشوایی می‌کند و در تعلیم مسیح ثابت نیست، خدا رانیافته است. اما
آنکه در تعلیم مسیح ثابت ماند، اوهم پدر و پسر را دارد. ۱۰ اگر کسی به
نزد شما آیدو این تعلیم را نیاورد، او را به خانه خود مپذیرید واو را تحیت
مگویید. ۱۱ زیرا هرکه او را تحیت گوید، در کارهای قبیحش شریک گردد.
۱۲ چیزهای بسیار دارم که به شما بنویسم، لکن نخواستم که به کاغذ و
مرکب بنویسم، بلکه امیدوارم که به نزد شما بیایم و زبانی گفتگو نمایم تا
خوشی ما کامل شود. ۱۳ فرزندان خواهر برگزیده تو، به تو سلام می‌رسانند.
آمین.

سوم یوحنا

۱ من که پیرم، به غایس حبیب که او را در راستی محبت می‌نمایم. ۲
ای حبیب، دعا می‌کنم که در هر وجه کامیاب و تندرست بوده باشی،
چنانکه جان توکامیاب است. ۳ زیرا که بسیار شاد شدم چون برادران آمدند
و بر راستی تو شهادت دادند، چنانکه تو در راستی سلوک می‌نمایی.
۴ مرا بیش از این شادی نیست که بشنوم که فرزندانم درراستی سلوک
می‌نمایند. ۵ ای حبیب، آنچه می‌کنی به برادران خصوص به غریبان، به
امانت می‌کنی، ۶ که در حضور کلیسا بر محبت توشهادت دادند و هرگاه
ایشان را بطور شایسته خدابدرقه کنی، نیکویی می‌نمایی زیرا که بجهت
اسم او بیرون رفتند و از امتها چیزی نمی گیرند. ۷ پس بر ما واجب است
که چنین اشخاص را بپذیریم تاشریک راستی بشویم. ۸ به کلیسا چیزی
نوشتم لکن دیوترفیس که سرداری بر ایشان را دوست می‌دارد ما را قبول نمی
کند. ۹ لهذا اگر آیم کارهایی را که او می‌کندبه یاد خواهم آورد زیرا به
سخنان ناشایسته برما یاوه‌گویی می‌کند و به این قانع نشده، برادران را
خود نمی پذیرد و کسانی را نیز که می‌خواهند، مانع ایشان می‌شود و از
کلیسا بیرون می‌کند. ۱۰ ای حبیب به بدی اقتدا منما بلکه به نیکویی زیرا
نیکوکردار از خداست و بدکردار خدا راندیده است. ۱۱ همه مردم و خود
راستی نیز بردیمتریوس شهادت می‌دهند و ما هم شهادت می‌دهیم و آگاهید
که شهادت ما راست است. ۱۲ مرا چیزهای بسیار بود که به تو بنویسم،
لکن نمی خواهم به مرکب و قلم به تو بنویسم. ۱۳ لکن امیدوارم که به
زودی تو را خواهم دید وزبانی گفتگو کنیم. ۱۴ سلام بر تو باد. دوستان به
تو سلام می‌رسانند. سلام مرا به دوستان نام به نام برسان.

یهودا

۱ یهودا، غلام عیسی مسیح و برادر یعقوب، به خوانده‌شدگانی که
در خدای پدر حبیب وبرای عیسی مسیح محفوظ می‌باشید. ۲ رحمت
و سلامتی و محبت بر شما افزون باد. ۳ ای حبیبان، چون شوق تمام
داشتم که درباره نجات عام به شما بنویسم، ناچار شدم که الان به شما
بنویسم و نصیحت دهم تا شما مجاهده کنیدبرای آن ایمانی که یک بار به
مقدسین سپرده شد. ۴ زیرا که بعضی اشخاص در خفا درآمده‌اند که
ازقدیم برای این قصاص مقرر شده بودند؛ مردمان بی‌دین که فیض خدای
ما را به فجور تبدیل نموده و عیسی مسیح آقای واحد و خداوند ما را
انکارکرده‌اند. ۵ پس می‌خواهم شما را یاد دهم، هرچند همه‌چیز را دفعه
می‌دانید که بعد از آنکه خداوند، قوم را از زمین مصر رهایی بخشیده بود،
بار دیگربی ایمانان را هلاک فرمود. ۶ و فرشتگانی را که ریاست خود را
حفظ نکردند بلکه مسکن حقیقی خود را ترک نمودند، در زنجیرهای ابدی
درتحت ظلمت بجهت قصاص یوم عظیم نگاه داشته است. (aïdios
g126) ۷ و همچنین سدوم و غموره و سایربلدان نواحی آنها مثل ایشان
چونکه زناکار شدند و درپی بشر دیگر افتادند، در عقوبت آتش ابدی گرفتار
شده، بجهت عبرت مقرر شدند. (aiōnios g166) ۸ لیکن باوجود این،
همه این خواب بینندگان نیز جسد خود را نجس می‌سازند و خداوندی
راخوار می‌شمارند و بر بزرگان تهمت می‌زنند. ۹ امامیکائیل، رئیس ملائکه،
چون درباره جسدموسی با ابلیس منازعه می‌کرد، جرات ننمود که حکم افترا
بر او بزند بلکه گفت: «خداوند تو راتوبیخ فرماید.» ۱۰ لکن این اشخاص
بر آنچه نمی دانند افتراء می‌زنند و در آنچه مثل حیوان غیرناطق بالطبع
فهمیده‌اند، خود را فاسدمی سازند. ۱۱ وای بر ایشان زیرا که به راه قائن
رفته‌اند ودر گمراهی بلعام بجهت اجرت غرق شده‌اند و درمشاجرت قورح
هلاک گشته‌اند. ۱۲ اینها درضیافت های محبتانه شما صخره‌ها هستند
چون با شما شادی می‌کنند، و شبانانی که خویشتن رابی خوف می‌پرورند و
ابرهای بی‌آب از بادهارانده شده و در ختان صیفی بی‌میوه، دوباره مرده و از
ریشه‌کنده شده، ۱۳ و امواج جوشیده دریا که رسوایی خود را مثل کف
برمی آورند و ستارگان آواره هستند که برای ایشان تاریکی ظلمت جاودانی
مقرر است. (aiōn g165) ۱۴ لکن خنوخ که هفتم ازآدم بود، درباره همین
اشخاص خبر داده، گفت: «اینک خداوند با هزاران هزار از مقدسین خود
یهودا آمد ۱۵ تا برهمه داوری نماید و جمیع بی‌دینان راملزم سازد، بر همه
کارهای بی‌دینی که ایشان کردند و برتمامی سخنان زشت که گناهکاران
بی‌دین به خلاف او گفتند.» ۱۶ اینانند همهمه‌کنان و گله‌مندان که
برحسب شهوات خود سلوک می‌نمایند و به زبان خود سخنان تکبرآمیزمی
گویند و صورتهای مردم را بجهت سودمی پسندند. ۱۷ اما شماای حبیبان،
بخاطر آورید آن سخنانی که رسولان خداوند ما عیسی مسیح پیش گفته‌اند،
۱۸ چون به شما خبر دادند که در زمان آخر مستهزئین خواهند آمد که
برحسب شهوات بی‌دینی خود رفتار خواهند کرد. ۱۹ اینانند که تفرقه‌ها پیدا
می‌کنند و نفسانی هستند که روح را ندارند. ۲۰ اما شماای حبیبان،
خود را به ایمان اقدس خود بنا کرده و در روح‌القدس عبادت نموده، ۲۱
خویشتن را در محبت خدا محفوظ دارید ومنتظر رحمت خداوند ما عیسی
مسیح برای حیات جاودانی بوده باشید. (aiōnios g166) ۲۲ و بعضی را
که مجادله می‌کنند ملزم سازید. ۲۳ و بعضی را ازآتش بیرون کشیده،
برهانید و بر بعضی با خوف رحمت کنید و از لباس جسم آلود نفرت
نمایید. ۲۴ الان او را که قادر است که شما را از لغزش محفوظ دارد و در
حضور جلال خود شما رابی عیب به فرحی عظیم قایم فرماید، ۲۵ یعنی
خدای واحد و نجات‌دهنده ما را جلال و عظمت و توانایی و قدرت باد
الان و تا ابدالاباد. آمین. (aiōn g165)

مکاشفهٔ یوحنا

۱ مکاشفه عیسی مسیح که خدا به او داد تا اموری را که می‌باید زود
واقع شود، برغلامان خود ظاهر سازد و بوسیله فرشته خودفرستاده، آن را ظاهر
نمود بر غلام خود یوحنا، ۲ که گواهی داد به کلام خدا و به شهادت
عیسی مسیح در اموری که دیده بود. ۳ خوشابحال کسی‌که می‌خواند و
آنانی که می‌شنوند کلام این نبوت را، و آنچه در این مکتوب است نگاه
می‌دارند، چونکه وقت نزدیک است. ۴ یوحنا، به هفت کلیسایی که در
آسیا هستند. ۵ و از عیسی مسیح که شاهد امین ونخست زاده از مردگان
و رئیس پادشاهان جهان است. مر او را که ما را محبت می‌نماید و ما را
ازگناهان ما به خون خود شست، ۶ و ما را نزد خدا وپدر خود پادشاهان و
کهنه ساخت، او را جلال وتوانایی باد تا ابدالاباد. آمین. (aiōn g165) ۷
اینک با ابرها می‌آید و هر چشمی او راخواهد دید و آنانی که او را نیزه زدند
و تمامی امت های جهان برای وی خواهند نالید. بلی! ۸ «من هستم الف
و یا، اول و آخر، » می‌گویدآن خداوند خدا که هست و بود و می‌آید،
قادرعلی الاطلاق. ۹ من یوحنا که برادر شما و شریک در مصیبت و
ملکوت و صبر در عیسی مسیح هستم، بجهت کلام خدا و شهادت
عیسی مسیح در جزیره‌ای مسمی به پطمس شدم. ۱۰ و در روز خداوند
درروح شدم و از عقب خود آوازی بلند چون صدای صور شنیدم، ۱۱ که
می‌گفت: «من الف و یاو اول و آخر هستم. آنچه می‌بینی در کتابی بنویس
و آن را به هفت کلیسایی که در آسیاهستند، یعنی به افسس و اسمیرنا
و پرغامس وطیاتیرا و ساردس و فیلادلفیه و لائودکیه بفرست.» ۱۲ پس
رو برگردانیدم تا آن آوازی را که با من تکلم می‌نمود بنگرم؛ و چون رو
گردانیدم، هفت چراغدان طلا دیدم، ۱۳ و در میان هفت چراغدان، شبیه
پسر انسان را که ردای بلند در بر داشت و برسینه وی کمربندی طلا بسته
بود، ۱۴ و سر و موی او سفید چون پشم، مثل برف سفید بود و چشمان
او مثل شعله آتش، ۱۵ و پایهایش مانند برنج صیقلی که در کوره تابیده
شود، و آواز او مثل صدای آبهای بسیار؛ ۱۶ و در دست راست خود هفت
ستاره داشت و از دهانش شمشیری دودمه تیز بیرون می‌آمد و چهره‌اش
چون آفتاب بود که در قوتش می‌تابد. ۱۷ و چون او را دیدم، مثل مرده
پیش پایهایش افتادم و دست راست خود را بر من نهاده، گفت: «ترسان
مباش! من هستم اول و آخر و زنده؛ ۱۸ ومرده شدم و اینک تا ابدالاباد
زنده هستم وکلیدهای موت و عالم اموات نزد من است. (aiōn g165, Hadēs g86)
۱۹ پس بنویس چیزهایی را که دیدی و چیزهایی که هستند
و چیزهایی را که بعد از این خواهند شد، ۲۰ سر هفت ستاره‌ای را که
در دست راست من دیدی و هفت چراغدان طلا را. اما هفت ستاره،
فرشتگان هفت کلیسا هستند و هفت چراغدان، هفت کلیسا می‌باشند.

۲ «به فرشته کلیسای در افسس بنویس که این را می‌گوید او که هفت
ستاره را بدست راست خود دارد و در میان هفت چراغدان طلامی خرامد.
۲ می‌دانم اعمال تو را و مشقت و صبرتو را و اینکه متحمل اشرار نمی
توانی شد و آنانی را که خود را رسولان می‌خوانند و نیستندآزمودی و ایشان
را دروغگو یافتی؛ ۳ و صبرداری و بخاطر اسم من تحمل کردی و خسته
نگشتی. ۴ «لکن بحثی بر تو دارم که محبت نخستین خود را ترک
کرده‌ای. ۵ پس بخاطر آر که از کجاافتاده‌ای و توبه کن و اعمال نخست
را بعمل آوروالا بزودی نزد تو می‌آیم و چراغدانت را از مکانش نقل می‌کنم
اگر توبه نکنی. ۶ لکن این راداری که اعمال نقولاویان را دشمن داری،
چنانکه من نیز از آنها نفرت دارم. ۷ «آنکه گوش دارد بشنود که روح به
کلیساهاچه می‌گوید: هرکه غالب آید، به او این را خواهم بخشید که
از درخت حیاتی که در وسط فردوس خداست بخورد. ۸ «و به فرشته
کلیسای در اسمیرنا بنویس که این را می‌گوید آن اول و آخر که مرده شد و
زنده گشت. ۹ اعمال و تنگی و مفلسی تو را می‌دانم، لکن دولتمند
هستی و کفر آنانی را که خود رایهود می‌گویند و نیستند بلکه از کنیسه
شیطانند. ۱۰ از آن زحماتی که خواهی کشید مترس. اینک ابلیس بعضی
از شما را در زندان خواهد انداخت تا تجربه کرده شوید و مدت ده روز
زحمت خواهید کشید. لکن تا به مرگ امین باش تا تاج حیات را به تو
دهم. ۱۱ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید: هرکه
غالب آید ازموت ثانی ضرر نخواهد یافت. ۱۲ «و به فرشته کلیسای در
پرغامس بنویس این را می‌گوید او که شمشیر دودمه تیز را دارد. ۱۳ اعمال و
مسکن تو را می‌دانم که تخت شیطان در آنجاست و اسم مرا محکم داری
و ایمان مراانکار ننمودی، نه هم در ایامی که انطیپاس شهیدامین من در
میان شما در جایی که شیطان ساکن است کشته شد. ۱۴ لکن بحث
کمی بر تو دارم که در آنجا اشخاصی را داری که متمسکند به تعلیم بلعام
که بالاق را آموخت که در راه بنی‌اسرائیل سنگی مصادم بیندازد تا قربانی
های بتها رابخورند و زنا کنند. ۱۵ و همچنین کسانی را داری که تعلیم
نقولاویان را پذیرفته‌اند. ۱۶ پس توبه کن والا بزودی نزد تو می‌آیم و به
شمشیر زبان خود باایشان جنگ خواهم کرد. ۱۷ آنکه گوش دارد، بشنود
که روح به کلیساها چه می‌گوید: و آنکه غالب آید، از من مخفی به وی
خواهم داد وسنگی سفید به او خواهم بخشید که بر آن سنگ اسمی جدید
مرقوم است که احدی آن رانمی داند جز آنکه آن را یافته باشد. ۱۸ «و به
فرشته کلیسای در طیاتیرا بنویس این را می‌گوید پسر خدا که چشمان او
چون شعله آتش و پایهای او چون برنج صیقلی است. ۱۹ اعمال و محبت
و خدمت و ایمان و صبر تو رامی دانم و اینکه اعمال آخر تو بیشتر از اول
است. ۲۰ لکن بحثی بر تو دارم که آن زن ایزابل نامی راراه می‌دهی که
خود را نبیه می‌گوید و بندگان مراتعلیم داده، اغوا می‌کند که مرتکب زنا و
خوردن قربانی های بتها بشوند. ۲۱ و به او مهلت دادم تاتوبه کند، اما نمی
خواهد از زنای خود توبه کند. ۲۲ اینک او را بر بستری می‌اندازم و آنانی را
که بااو زنا می‌کنند، به مصیبتی سخت مبتلا می‌گردانم اگر از اعمال خود
توبه نکنند، ۲۳ و اولادش را به قتل خواهم رسانید. آنگاه همه کلیساها
خواهنددانست که منم امتحان کننده جگرها و قلوب و هریکی از شما را
برحسب اعمالش خواهم داد. ۲۴ لکن باقی ماندگان شما را که در طیاتیرا
هستیدو این تعلیم را نپذیرفته‌اید و عمقهای شیطان راچنانکه می‌گویند

نفهمیده‌اید، بار دیگری بر شمانمی گذارم، ۲۵ جز آنکه به آنچه دارید تا
هنگام آمدن من تمسک جویید. ۲۶ و هرکه غالب آید واعمال مرا تا انجام
نگاه دارد، او را بر امت هاقدرت خواهم بخشید ۲۷ تا ایشان را به عصای
آهنین حکمرانی کند و مثل کوزه های کوزه‌گرخرد خواهند شد، چنانکه من
نیز از پدر خودیافته‌ام. ۲۸ و به او ستاره صبح را خواهم بخشید. ۲۹ آنکه
گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.

۳ «و به فرشته کلیسای در ساردس بنویس این را می‌گوید او که هفت
روح خدا و هفت ستاره را دارد. اعمال تو را می‌دانم که نام داری که
زنده‌ای ولی مرده هستی. ۲ بیدار شو و مابقی را که نزدیک به فنا است،
استوار نما زیرا که هیچ عمل تو را در حضور خدا کامل نیافتم. ۳ پس بیاد
آورچگونه یافته‌ای و شنیده‌ای و حفظ کن و توبه نمازیرا هرگاه بیدار نباشی،
مانند دزد بر تو خواهم آمد و از ساعت آمدن من بر تو مطلع نخواهی شد.
۴ «لکن در ساردس اسمهای چند داری که لباس خود را نجس نساخته‌اند
و در لباس سفید با من خواهند خرامید زیرا که مستحق هستند. ۵ هرکه
غالب آید به‌جامه سفید ملبس خواهد شد واسم او را از دفتر حیات محو
نخواهم ساخت بلکه به نام وی در حضور پدرم و فرشتگان او اقرارخواهم
نمود. ۶ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید. ۷ «و به
فرشته کلیسای در فیلادلفیه بنویس که این را می‌گوید آن قدوس و حق که
کلید داود رادارد که می‌گشاید و هیچ‌کس نخواهد بست ومی بندد و
هیچ‌کس نخواهد گشود. ۸ اعمال تو رامی دانم. اینک دری گشاده پیش
روی تو گذارده‌ام که کسی آن را نتواند بست، زیرا اندک قوتی داری و
کلام مرا حفظ کرده، اسم مرا انکار ننمودی. ۹ اینک می‌دهم آنانی را از
کنیسه شیطان که خودرا یهود می‌نامند و نیستند بلکه دروغ می‌گویند.
اینک ایشان را مجبور خواهم نمود که بیایند وپیش پایهای تو سجده کنند و
بدانند که من تو رامحبت نموده‌ام. ۱۰ چونکه کلام صبر مرا حفظنمودی،
من نیز تو را محفوظ خواهم داشت، ازساعت امتحان که بر تمام ربع
مسکون خواهد آمدتا تمامی ساکنان زمین را بیازماید. ۱۱ بزودی می‌آیم،
پس آنچه داری حفظ کن مبادا کسی تاج تو را بگیرد. ۱۲ هرکه غالب
آید، او را در هیکل خدای خود ستونی خواهم ساخت و دیگر هرگزبیرون
نخواهد رفت و نام خدای خود را و نام شهرخدای خود یعنی اورشلیم جدید
را که از آسمان از جانب خدای من نازل می‌شود و نام جدید خودرا بر وی
خواهم نوشت. ۱۳ آنکه گوش داردبشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.
۱۴ «و به فرشته کلیسای در لائودکیه بنویس که این را می‌گوید آمین و
شاهد امین و صدیق که ابتدای خلقت خداست. ۱۵ اعمال تو را می‌دانم
که نه سرد و نه گرم هستی. کاشکه سرد بودی یاگرم. ۱۶ لهذا چون فاتر
هستی یعنی نه گرم و نه سرد، تو را از دهان خود قی خواهم کرد. ۱۷
زیرامی گویی دولتمند هستم و دولت اندوخته‌ام و به هیچ‌چیز محتاج نیستم
و نمی دانی که تو مستمندو مسکین هستی و فقیر و کور و عریان. ۱۸ تو
رانصیحت می‌کنم که زر مصفای به آتش را از من بخری تا دولتمند شوی،
و رخت سفید را تاپوشانیده شوی و ننگ عریانی تو ظاهر نشود وسرمه را تا
به چشمان خود کشیده بینایی یابی. ۱۹ هرکه را من دوست می‌دارم،
توبیخ وتادیب می‌نمایم. پس غیور شو و توبه نما. ۲۰ اینک بر در ایستاده
می‌کوبم؛ اگر کسی آوازمرا بشنود و در را باز کند، به نزد او درخواهم آمد و
با وی شام خواهم خورد و او نیز با من. ۲۱ آنکه غالب آید، این را به وی
خواهم داد که بر تخت من با من بنشیند، چنانکه من غلبه یافتم و با پدر
خود بر تخت او نشستم. ۲۲ هرکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها
چه می‌گوید.»

۴ بعد از این دیدم که ناگاه دروازه‌ای درآسمان باز شده است و آن
آواز اول را که شنیده بودم که چون کرنا با من سخن می‌گفت، دیگرباره
می‌گوید: «به اینجا صعود نما تا اموری را که بعد از این باید واقع شود به
تو بنمایم.» ۲ فی الفور در روح شدم و دیدم که تختی درآسمان قائم است
و بر آن تخت‌نشیننده‌ای. ۳ وآن نشیننده، در صورت، مانند سنگ یشم و
عقیق است و قوس قزحی در گرد تخت که به منظرشباهت به زمرد دارد ۴
و گرداگرد تخت، بیست وچهار تخت است؛ و بر آن تختها بیست و
چهارپیر که جامه‌ای سفید در بر دارند نشسته دیدم و برسر ایشان تاجهای
زرین. ۵ و از تخت، برقها وصداها و رعدها برمی آید؛ و هفت چراغ آتشین
پیش تخت افروخته که هفت روح خدا می‌باشند. ۶ و درپیش تخت،
دریایی از شیشه مانند بلور ودر میان تخت و گرداگرد تخت چهار حیوان که
ازپیش و پس به چشمان پر هستند. ۷ و حیوان اول مانند شیر بود؛ و حیوان
دوم مانند گوساله؛ وحیوان سوم صورتی مانند انسان داشت؛ و حیوان چهارم
مانند عقاب پرنده. ۸ و آن چهار حیوان که هر یکی از آنها شش بال
دارد، گرداگرد و درون به چشمان پر هستند وشبانه‌روز باز نمی ایستند از
گفتن «قدوس قدوس قدوس، خداوند خدای قادر مطلق که بود وهست و
می‌آید.» ۹ و چون آن حیوانات جلال وتکریم و سپاس به آن تخت‌نشینی
که تا ابدالابادزنده است می‌خوانند، (aiōn g165) ۱۰ آنگاه آن بیست و
چهار پیر می‌افتند در حضور آن تخت‌نشین و او را که تاابدالاباد زنده است
عبادت می‌کنند و تاجهای خود را پیش تخت انداخته، می‌گویند: (aiōn
g165) ۱۱ «ای خداوند، مستحقی که جلال و اکرام و قوت رابیابی، زیرا
که تو همه موجودات را آفریده‌ای ومحض اراده تو بودند و آفریده شدند.»

۵ و دیدم بر دست راست تخت‌نشین، کتابی را که مکتوب است از
درون و بیرون، ومختوم به هفت مهر. ۲ و فرشته‌ای قوی را دیدم که به آواز
بلند ندا می‌کند که «کیست مستحق اینکه کتاب را بگشاید و مهرهایش را
بردارد؟» ۳ وهیچ‌کس در آسمان و در زمین و در زیرزمین نتوانست آن کتاب
را باز کند یا بر آن نظر کند. ۴ ومن بشدت می‌گریستم زیرا هیچ‌کس که
شایسته گشودن کتاب یا خواندن آن یا نظر کردن بر آن باشد، یافت نشد.
۵ و یکی از آن پیران به من می‌گوید: «گریان مباش! اینک آن شیری که
ازسبط یهودا و ریشه داود است، غالب آمده است تاکتاب و هفت مهرش را
بگشاید.» ۶ و دیدم در میان تخت و چهار حیوان و دروسط پیران، بره‌ای
چون ذبح شده ایستاده است وهفت شاخ و هفت چشم دارد که هفت
روح خدایند که به تمامی جهان فرستاده می‌شوند. ۷ پس آمد و کتاب را

از دست راست تخت‌نشین گرفته است. ۸ و چون کتاب را گرفت، آن
چهارحیوان و بیست و چهار پیر به حضور بره افتادند وهر یکی از ایشان
بربطی و کاسه های زرین پر از بخور دارند که دعاهای مقدسین است. ۹
وسرودی جدید می‌سرایند و می‌گویند: «مستحق گرفتن کتاب و گشودن
مهرهایش هستی زیرا که ذبح شدی و مردمان را برای خدا به خون خود ازهر
قبیله و زبان و قوم و امت خریدی ۱۰ و ایشان را برای خدای ما پادشاهان
و کهنه ساختی و برزمین سلطنت خواهند کرد.» ۱۱ و دیدم و شنیدم
صدای فرشتگان بسیار راکه گرداگرد تخت و حیوانات و پیران بودند و
عددایشان کرورها کرور و هزاران هزار بود؛ ۱۲ که به آواز بلند می‌گویند:
«مستحق است بره ذبح شده که قوت و دولت و حکمت و توانایی و اکرام
وجلال و برکت را بیابد.» ۱۳ و هر مخلوقی که در آسمان و بر زمین
وزیرزمین و در دریاست و آنچه در آنها می‌باشد، شنیدم که می‌گویند:
«تخت‌نشین و بره را برکت وتکریم و جلال و توانایی باد تا ابدالاباد.»
(aiōn g165) ۱۴ وچهار حیوان گفتند: «آمین!» و آن پیران به روی
درافتادند و سجده نمودند.

۶ و دیدم چون بره یکی از آن هفت مهر راگشود؛ و شنیدم یکی از آن
چهار حیوان به صدایی مثل رعد می‌گوید: «بیا (و ببین)!» ۲ ودیدم که
ناگاه اسبی سفید که سوارش کمانی داردو تاجی بدو داده شد و بیرون آمد،
غلبه کننده و تاغلبه نماید. ۳ و چون مهر دوم را گشود، حیوان دوم راشنیدم
که می‌گوید: «بیا (و ببین)!» ۴ و اسبی دیگر، آتشگون بیرون آمد و
سوارش را توانایی داده شده بود که سلامتی را از زمین بردارد و تا یکدیگررا
بکشند؛ و به وی شمشیری بزرگ داده شد. ۵ و چون مهر سوم را گشود،
حیوان سوم راشنیدم که می‌گوید: «بیا (و ببین)!» و دیدم اینک اسبی سیاه
که سوارش ترازویی بدست خود دارد. ۶ و از میان چهار حیوان، آوازی را
شنیدم که می‌گوید: «یک هشت یک گندم به یک دینار و سه هشت یک
جو به یک دینار و به روغن و شراب ضرر مرسان.» ۷ و چون مهرچهارم را
گشود، حیوان چهارم را شنیدم که می‌گوید: «بیا (و ببین)!» ۸ و دیدم که
اینک اسبی زرد و کسی بر آن سوار شده که اسم اوموت است و عالم
اموات از عقب او می‌آید؛ و به آن دو اختیار بر یک ربع زمین داده شد تا به
شمشیر و قحط و موت و با وحوش زمین بکشند. (Hadēs g86) ۹ و
چون مهر پنجم را گشود، در زیر مذبح دیدم نفوس آنانی را که برای کلام
خدا و شهادتی که داشتند کشته شده بودند؛ ۱۰ که به آواز بلندصدا
کرده، می‌گفتند: «ای خداوند قدوس و حق، تا به کی انصاف نمی نمایی
و انتقام خون ما را ازساکنان زمین نمی کشی؟» ۱۱ و به هر یکی از ایشان
جامه‌ای سفید داده شد و به ایشان گفته شد که اندکی دیگر آرامی نمایند
تا عدد همقطاران که مثل ایشان کشته خواهند شد، تمام شود. ۱۲ و چون
مهر ششم را گشود، دیدم که زلزله‌ای عظیم واقع شد و آفتاب چون پلاس
پشمی سیاه گردید و تمام ماه چون خون گشت؛ ۱۳ و ستارگان آسمان بر
زمین فرو ریختند، مانند درخت انجیری که از باد سخت به حرکت آمده،
میوه های نارس خود را می‌افشاند. ۱۴ و آسمان چون طوماری پیچیده
شده، از جا برده شد و هرکوه و جزیره از مکان خود منتقل گشت. ۱۵
وپادشاهان زمین و بزرگان و سپه سالاران ودولتمندان و جباران و هر غلام و
آزاد خود را درمغاره‌ها و صخره های کوهها پنهان کردند. ۱۶ و به کوهها
و صخره‌ها می‌گویند که «بر ما بیفتید و ما رامخفی سازید از روی آن
تخت‌نشین و از غضب بره؛ ۱۷ زیرا روز عظیم غضب او رسیده است
وکیست که می‌تواند ایستاد؟»

۷ و بعد از آن دیدم چهار فرشته، بر چهارگوشه زمین ایستاده، چهار باد
زمین را بازمی دارند تا باد بر زمین و بر دریا و بر هیچ درخت نوزد. ۲ و
فرشته دیگری دیدم که از مطلع آفتاب بالا می‌آید و مهر خدای زنده را
دارد. و به آن چهار فرشته‌ای که بدیشان داده شد که زمین ودریا را ضرر
رسانند، به آواز بلند ندا کرده، ۳ می گوید: «هیچ ضرری به زمین و دریا و
درختان مرسانید تا بندگان خدای خود را بر پیشانی‌ایشان مهر زنیم. ۴ و
عدد مهرشدگان را شنیدم که ازجمیع اسباط بنی‌اسرائیل، صد و چهل و
چهارهزار مهر شدند. ۵ و از سبط یهودا دوازده هزار مهر شدند؛ و ازسبط
روبین دوازده هزار؛ و از سبط جاد دوازده هزار؛ ۶ و از سبط اشیر دوازده
هزار؛ و از سبطنفتالیم دوازده هزار؛ و از سبط منسی دوازده هزار؛ ۷ و از
سبط شمعون دوازده هزار؛ و از سبط لاوی دوازده هزار؛ و از سبط یساکار
دوازده هزار؛ ۸ ازسبط زبولون دوازده هزار؛ و از سبط یوسف دوازده هزار؛ و
از سبط بنیامین دوازده هزار مهرشدند. ۹ و بعد از این دیدم که اینک
گروهی عظیم که هیچ‌کس ایشان را نتواند شمرد، از هر امت و قبیله و قوم
و زبان درپیش تخت و در حضور بره به‌جامه های سفید آراسته و شاخه
های نخل به‌دست گرفته، ایستاده‌اند ۱۰ و به آواز بلند نداکرده، می‌گویند:
«نجات، خدای ما را که بر تخت نشسته است و بره را است.» ۱۱ و
جمیع فرشتگان در گرد تخت و پیران و چهار حیوان ایستاده بودند. و
درپیش تخت به روی درافتاده، خدا راسجده کردند ۱۲ و گفتند: «آمین!
برکت و جلال وحکمت و سپاس و اکرام و قوت و توانایی، خدای ما را باد
تا ابدالاباد. آمین.» (aiōn g165) ۱۳ و یکی از پیران متوجه شده، به من
گفت: «این سفیدپوشان کیانند و از کجا آمده‌اند؟» ۱۴ من او را گفتم:
«خداوندا تو می‌دانی!» مرا گفت: «ایشان کسانی می‌باشند که از عذاب
سخت بیرون می‌آیند و لباس خود را به خون بره شست وشوکرده، سفید
نموده‌اند. ۱۵ از این جهت پیش روی تخت خدایند و شبانه‌روز در هیکل
او وی راخدمت می‌کنند و آن تخت‌نشین، خیمه خود را برایشان برپا خواهد
داشت. ۱۶ و دیگر هرگز گرسنه و تشنه نخواهند شد و آفتاب و هیچ گرما
بر ایشان نخواهد رسید. ۱۷ زیرا بره‌ای که در میان تخت است، شبان
ایشان خواهد بود و به چشمه های آب حیات، ایشان را راهنمایی خواهد
نمود؛ وخدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهدکرد.»

۸ و چون مهر هفتم را گشود، خاموشی قریب به نیم ساعت در آسمان
واقع شد. ۲ و دیدم هفت فرشته را که در حضور خد ایستاده‌اند که به
ایشان هفت کرنا داده شد. ۳ و فرشته‌ای دیگرآمده، نزد مذبح بایستاد با
مجمری طلا و بخوربسیار بدو داده شد تا آن را به دعاهای جمیع مقدسین،

بر مذبح طلا که پیش تخت است بدهد، ۴ و دود بخور، از دست فرشته
با دعاهای مقدسین در حضور خدا بالا رفت. ۵ پس آن فرشته مجمررا
گرفته، از آتش مذبح آن را پر کرد و به سوی زمین انداخت و صداها و
رعدها و برقها و زلزله حادث گردید. ۶ و هفت فرشته‌ای که هفت کرنا را
داشتندخود را مستعد نواختن نمودند ۷ و چون اولی بنواخت تگرگ و آتش
با خون آمیخته شده، واقع گردید و به سوی زمین ریخته شد و ثلث درختان
سوخته و هر گیاه سبز سوخته شد. ۸ و فرشته دوم بنواخت که ناگاه مثال
کوهی بزرگ، به آتش افروخته شده، به دریا افکنده شد و ثلث دریا خون
گردید، ۹ و ثلث مخلوقات دریایی که جان داشتند، بمردند و ثلث کشتیها
تباه گردید. ۱۰ و چون فرشته سوم نواخت، ناگاه ستاره‌ای عظیم، چون
چراغی افروخته شده از آسمان فرود آمد و بر ثلث نهرها و چشمه های آب
افتاد. ۱۱ و اسم آن ستاره را افسنتین می‌خوانند؛ و ثلث آبها به افسنتین
مبدل گشت و مردمان بسیار ازآبهایی که تلخ شده بود مردند. ۱۲ و فرشته
چهارم بنواخت و به ثلث آفتاب وثلث ماه و ثلث ستارگان صدمه رسید
تا ثلث آنهاتاریک گردید و ثلث روز و ثلث شب همچنین بی‌نور شد.
۱۳ و عقابی را دیدم و شنیدم که دروسط آسمان می‌پرد و به آواز بلند
می‌گوید: «وای وای وای بر ساکنان زمین، بسبب صداهای دیگرکرنای آن
سه فرشته‌ای که می‌باید بنوازند.»

۹ و چون فرشته پنجم نواخت، ستاره‌ای رادیدم که بر زمین افتاده بود
و کلید چاه هاویه بدو داده شد. **(Abyssos g12)** ۲ و چاه هاویه را
گشاد ودودی چون دود تنوری عظیم از چاه بالا آمد وآفتاب و هوا از دود
چاه تاریک گشت. **(Abyssos g12)** ۳ و از میان دود، ملخها به زمین
برآمدند و به آنها قوتی چون قوت عقربهای زمین داده شد ۴ و بدیشان گفته
شدکه ضرر نرسانند نه به گیاه زمین و نه به هیچ سبزی و نه به درختی بلکه
به آن مردمانی که مهر خدا رابر پیشانی خود ندارند. ۵ و به آنها داده شد
که ایشان را نکشند بلکه تا مدت پنج ماه معذب بدارند و اذیت آنها مثل
اذیت عقرب بود، وقتی که کسی را نیش زند. ۶ و در آن ایام، مردم طلب
موت خواهند کرد و آن را نخواهند یافت و تمنای موت خواهند داشت، اما
موت از ایشان خواهدگریخت. ۷ و صورت ملخها چون اسبهای آراسته شده
برای جنگ بود و بر سر ایشان مثل تاجهای شبیه طلا، و چهره های ایشان
شبیه صورت انسان بود. ۸ و مویی داشتند چون موی زنان، و دندانهایشان
مانند دندانهای شیران بود. ۹ و جوشنها داشتند، چون جوشنهای آهنین و
صدای بالهای ایشان، مثل صدای ارابه های اسبهای بسیار که به جنگ
همی تازند. ۱۰ و دمها چون عقربها با نیشهاداشتند؛ و در دم آنها قدرت
بود که تا مدت پنج ماه مردم را اذیت نمایند. ۱۱ و بر خود، پادشاهی
داشتند که ملک الهاویه است که در عبرانی به ابدون مسمی است و در
یونانی او را اپلیون خوانند. **(Abyssos g12)** ۱۲ یک وای گذشته است.
اینک دو وای دیگر بعد از این می‌آید. ۱۳ و فرشته ششم بنواخت که ناگاه
آوازی از میان چهار شاخ مذبح طلایی که در حضور خداست شنیدم ۱۴
که به آن فرشته ششم که صاحب کرنابود می‌گوید: «آن چهار فرشته را که
بر نهر عظیم فرات بسته‌اند، خلاص کن.» ۱۵ پس آن چهارفرشته که برای
ساعت و روز و ماه و سال معین مهیا شده‌اند تا اینکه ثلث مردم را بکشند،
خلاصی یافتند. ۱۶ و عدد جنود سواران، دویست هزار هزار بود که عدد
ایشان را شنیدم. ۱۷ و به اینطور اسبان و سواران ایشان را درروبا دیدم که
جوشنهای آتشین و آسمانجونی وکبریتی دارند و سرهای اسبان چون سر
شیران است و از دهانشان آتش و دود و کبریت بیرون می‌آید. ۱۸ از این
سه بلا یعنی آتش و دود وکبریت که از دهانشان برمی آید، ثلث مردم
هلاک شدند. ۱۹ زیرا که قدرت اسبان در دهان و دم ایشان است، زیرا که
دمهای آنها چون مارهاست که سرها دارد و به آنها اذیت می‌کنند. ۲۰
و سایرمردم که به این بلایا کشته نگشتند، از اعمال دستهای خود توبه
نکردند تا آنکه عبادت دیوها وبتهای طلا و نقره و برنج و سنگ و چوب را
که طاقت دیدن و شنیدن و خرامیدن ندارند، ترک کنند؛ ۲۱ و از قتل‌ها و
جادوگریها و زنا و دزدیهای خود توبه نکردند.

۱۰ و دیدم فرشته زورآور دیگری را که ازآسمان نازل می‌شود که ابری
دربر دارد، و قوس قزحی بر سرش و چهره‌اش مثل آفتاب وپایهایش مثل
ستونهای آتش. ۲ و در دست خودکتابچه‌ای گشوده دارد و پای راست خود
را بردریا و پای چپ خود را بر زمین نهاد؛ ۳ و به آوازبلند، چون غرش شیر
صدا کرد؛ و چون صدا کرد، هفت رعد به صداهای خود سخن‌گفتند. ۴
و چون هفت رعد سخن‌گفتند، حاضر شدم که بنویسم. آنگاه آوازی از
آسمان شنیدم که می‌گوید: «آنچه هفت رعد گفتند مهر کن و آنها را
منویس.» ۵ و آن فرشته‌ای را که بر دریا و زمین ایستاده دیدم، دست
راست خود را به سوی آسمان بلندکرده، ۶ قسم خورد به او که تا ابدالاباد
زنده است که آسمان و آنچه را که در آن است و زمین و آنچه را که در
آن است و دریا و آنچه را که در آن است آفرید که «بعد از این زمانی
نخواهد بود، **(aiōn g165)** ۷ بلکه درایام صدای فرشته هفتم، چون کرنا را
می‌بایدبنوازد، سر خدا به اتمام خواهد رسید، چنانکه بندگان خود انبیا را
بشارت داد.» ۸ و آن آوازی که از آسمان شنیده بودم، باردیگر شنیدم که
مرا خطاب کرده، می‌گوید: «برو وکتابچه گشاده را از دست فرشته‌ای که
بر دریا وزمین ایستاده است بگیر.» ۹ پس به نزد فرشته رفته، به وی گفتم
که کتابچه را به من بدهد. او مرا گفت: «بگیر و بخور که اندرونت را تلخ
خواهد نمود، لکن در دهانت چون عسل شیرین خواهد بود.» ۱۰ پس
کتابچه رااز دست فرشته گرفته، خوردم که در دهانم مثل عسل شیرین بود،
ولی چون خورده بودم، درونم تلخ گردید. ۱۱ و مرا گفت که «می‌باید تو
اقوام وامت‌ها و زبانها و پادشاهان بسیار را نبوت کنی.»

۱۱ و نی‌ای مثل عصا به من داده شد و مراگفت: «برخیز و قدس
خدا و مذبح وآنانی را که در آن عبادت می‌کنند پیمایش نما. ۲ وصحن
خارج قدس را بیرون انداز و آن را مپیمازیرا که به امت‌ها داده شده است و
شهر مقدس راچهل و دو ماه پایمال خواهند نمود. ۳ و به دوشاهد خود
خواهم داد که پلاس در بر کرده، مدت هزار و دویست و شصت روز نبوت
نمایند.» ۴ اینانند دو درخت زیتون و دو چراغدان که در حضور خداوند

زمین ایستاده‌اند. ۵ و اگر کسی بخواهد بدیشان اذیت رساند، آتشی از
دهانشان بدر شده، دشمنان ایشان را فرو می‌گیرد؛ و هرکه قصد اذیت
ایشان دارد، بدینگونه باید کشته شود. ۶ اینها قدرت به بستن آسمان
دارند تا در ایام نبوت ایشان باران نبارد و قدرت بر آبها دارند که آنها را
به خون تبدیل نمایند و جهان را هر گاه بخواهند، به انواع بلایا مبتلا
سازند. ۷ و چون شهادت خود را به اتمام رسانند، آن وحش که از هاویه
برمی آید، با ایشان جنگ کرده، غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد
کشت (Abyssos g12) ۸ وبدنهای ایشان در شارع عام شهر عظیم که
به‌معنی روحانی، به سدوم و مصر مسمی است، جایی که خداوند ایشان
نیز مصلوب گشت، خواهد ماند. ۹ و گروهی از اقوام و قبایل و زبانها و
امت‌ها، بدنهای ایشان را سه روز و نیم نظاره می‌کنند واجازت نمی دهند
که بدنهای ایشان را به قبرسپارند. ۱۰ و ساکنان زمین بر ایشان خوشی
وشادی می‌کنند و نزد یکدیگر هدایا خواهندفرستاد، از آنرو که این دو نبی
ساکنان زمین رامعذب ساختند. ۱۱ و بعد از سه روز و نیم، روح حیات از
خدابدیشان درآمد که بر پایهای خود ایستادند وبینندگان ایشان را خوفی
عظیم فرو گرفت. ۱۲ وآوازی بلند از آسمان شنیدند که بدیشان می‌گوید:
«به اینجا صعود نمایید.» پس در ابر، به آسمان بالا شدند و دشمنانشان
ایشان را دیدند. ۱۳ و در همان ساعت، زلزله‌ای عظیم حادث گشت
که ده‌یک از شهر منهدم گردید و هفت هزارنفر از زلزله هلاک شدند و
باقی ماندگان ترسان گشته، خدای آسمان را تمجید کردند. ۱۴ وای دوم
درگذشته است. اینک وای سوم بزودی می‌آید. ۱۵ و فرشته‌ای بنواخت که
ناگاه صداهای بلنددر آسمان واقع شد که می‌گفتند: «سلطنت جهان از
آن خداوند ما و مسیح او شد و تا ابدالابادحکمرانی خواهد کرد.» (aiōn
g165) ۱۶ و آن بیست و چهارپیر که در حضور خدا بر تختهای خود
نشسته‌اند، به روی درافتاده، خدا را سجده کردند ۱۷ و گفتند: «تو
را شکر می‌کنیم‌ای خداوند، خدای قادرمطلق که هستی و بودی، زیرا
که قوت عظیم خودرا بدست گرفته، به سلطنت پرداختی. ۱۸ و امت
هاخشمناک شدند و غضب تو ظاهر گردید و وقت مردگان رسید تا بر
ایشان داوری شود و تا بندگان خود یعنی انبیا و مقدسان و ترسندگان
نام خود راچه کوچک و چه بزرگ اجرت دهی و مفسدان زمین را فاسد
گردانی.» ۱۹ و قدس خدا در آسمان مفتوح گشت وتابوت عهدنامه او در
قدس او ظاهر شد و برقها وصداها و رعدها و زلزله و تگرگ عظیمی حادث
شد.

۱۲ و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد: زنی که آفتاب را دربر دارد و
ماه زیرپایهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است، ۲ و آبستن بوده، از
درد زه و عذاب زاییدن فریاد برمی آورد. ۳ و علامتی دیگر در آسمان پدید
آمدکه اینک اژدهای بزرگ آتشگون که او را هفت سرو ده شاخ بود و بر
سرهایش هفت افسر؛ ۴ و دمش ثلث ستارگان آسمان را کشیده، آنها را بر
زمین ریخت. و اژدها پیش آن زن که می‌زاید بایستاد تاچون بزاید فرزند او را
ببلعد. ۵ پس پسر نرینه‌ای را زایید که همه امت های زمین را به عصای
آهنین حکمرانی خواهد کرد؛ و فرزندش به نزد خدا وتخت او ربوده شد. ۶
و زن به بیابان فرار کرد که درآنجا مکانی برای وی از خدا مهیا شده است
تا اورا مدت هزار و دویست و شصت روز بپرورند. ۷ و در آسمان جنگ
شد: میکائیل وفرشتگانش با اژدها جنگ کردند و اژدها وفرشتگانش جنگ
کردند، ۸ ولی غلبه نیافتند بلکه جای ایشان دیگر در آسمان یافت نشد.
۹ واژدهای بزرگ انداخته شد، یعنی آن مار قدیمی که به ابلیس و شیطان
مسمی است که تمام ربع مسکون را می‌فریبد. او بر زمین انداخته شد
وفرشتگانش با وی انداخته شدند. ۱۰ و آوازی بلند در آسمان شنیدم که
می‌گوید: «اکنون نجات و قوت و سلطنت خدای ما و قدرت مسیح او
ظاهر شد زیرا که آن مدعی برادران ما که شبانه‌روز در حضور خدای ما
برایشان دعوی می‌کند، به زیر افکنده شد. ۱۱ وایشان بوساطت خون بره و
کلام شهادت خود براو غالب آمدند و جان خود را دوست نداشتند. ۱۲ از
این جهت‌ای آسمانها و ساکنان آنها شادباشید؛ وای بر زمین و دریا زیرا که
ابلیس به نزدشما فرود شده است با خشم عظیم، چون می‌داند که زمانی
قلیل دارد.» ۱۳ و چون اژدها دید که بر زمین افکنده شد، برآن زن که
فرزند نرینه را زاییده بود، جفا کرد. ۱۴ ودو بال عقاب بزرگ به زن داده شد
تا به بیابان به مکان خود پرواز کند، جایی که او را از نظر آن مار، زمانی و
دو زمان و نصف زمان پرورش می‌کنند. ۱۵ و مار از دهان خود در عقب
زن، آبی چون رودی ریخت تا سیل او را فروگیرد. ۱۶ وزمین زن را حمایت
کرد و زمین دهان خود راگشاده، آن رود را که اژدها از دهان خود ریخت
فرو برد. ۱۷ و اژدها بر زن غضب نموده، رفت تا باباقی ماندگان ذریت او
که احکام خدا را حفظمی کنند و شهادت عیسی را نگاه می‌دارند، جنگ
کند.

۱۳ و او بر ریگ دریا ایستاده بود. ۲ و آن وحش را که دیدم، مانند
پلنگ بود و پایهایش مثل پای خرس و دهانش مثل دهان شیر. و اژدها قوت
خویش وتخت خود و قوت عظیمی به وی داد. ۳ و یکی ازسرهایش را
دیدم که تا به موت کشته شد و از آن زخم مهلک شفا یافت و تمامی
جهان درپی این وحش در حیرت افتادند. ۴ و آن اژدها را که قدرت به
وحش داده بود، پرستش کردند و وحش را سجده کرده، گفتند که «کیست
مثل وحش وکیست که با وی می‌تواند جنگ کند؟» ۵ و به وی دهانی داده
شد که به کبر و کفر تکلم می‌کند؛ و قدرتی به او عطا شد که مدت
چهل ودو ماه عمل کند. ۶ پس دهان خود را به کفرهای برخدا گشود تا
بر اسم او و خیمه او و سکنه آسمان کفر گوید. ۷ و به وی داده شد
که با مقدسین جنگ کند و بر ایشان غلبه یابد؛ و تسلط بر هر قبیله
وقوم و زبان و امت، بدو عطا شد. ۸ و جمیع ساکنان جهان، جز آنانی
که نامهای ایشان در دفتر حیات بره‌ای که از بنای عالم ذبح شده بود
مکتوب است، او را خواهند پرستید. ۹ اگر کسی گوش داردبشنود. ۱۰
اگر کسی اسیر نماید به اسیری رود، واگر کسی به شمشیر قتل کند،
می‌باید او به شمشیرکشته گردد. در اینجاست صبر و ایمان مقدسین. ۱۱
و دیدم وحش دیگری را که از زمین بالامی آید و دو شاخ مثل شاخهای بره

داشت و مانندآژدها تکلم می‌نمود؛ ۱۲ و با تمام قدرت وحش نخست، در حضور وی عمل می‌کند و زمین وسکنه آن را بر این وامی دارد که وحش نخست راکه از زخم مهلک شفا یافت، بپرستند. ۱۳ ومعجزات عظیمه بعمل می‌آورد تا آتش را نیز ازآسمان در حضور مردم به زمین فرود آورد. ۱۴ وساکنان زمین را گمراه می‌کند، به آن معجزاتی که به وی داده شد که آنها را در حضور وحش بنماید. و به ساکنان زمین می‌گوید که صورتی را ازآن وحش که بعد از خوردن زخم شمشیر زیست نمود، بسازند. ۱۵ و به وی داده شد که آن صورت وحش را روح بخشد تا که صورت وحش سخن گوید و چنان کند که هرکه صورت وحش راپرستش نکند، کشته گردد. ۱۶ و همه را از کبیرو صغیر و دولتمند و فقیر و غلام و آزاد براین وامی دارد که بر دست راست یا برپیشانی خود نشانی گذارند. ۱۷ و اینکه هیچ‌کس خرید و فروش نتواند کرد، جز کسی‌که نشان یعنی اسم یا عدد اسم وحش را داشته باشد. ۱۸ در اینجا حکمت است. پس هرکه فهم دارد، عدد وحش را بشمارد، زیرا که عددانسان است و عددش ششصد و شصت و شش است.

۱۴ و دیدم که اینک بره، بر کوه صهیون ایستاده است و با وی صد و چهل وچهار هزار نفر که اسم او و اسم پدر او را بر پیشانی خود مرقوم می‌دارند. ۲ و آوازی از آسمان شنیدم، مثل آواز آبهای بسیار و مانند آواز رعدعظیم؛ و آن آوازی که شنیدم، مانند آوازبربطنوازان بود که بربطهای خود را بنوازند. ۳ و درحضور تخت و چهار حیوان و پیران، سرودی جدید می‌سرایند و هیچ‌کس نتوانست آن سرودرا بیاموزد، جز آن صد و چهل و چهار هزار که ازجهان خریده شده بودند. ۴ ایناننند آنانی که با زنان آلوده نشدند، زیرا که باکره هستند؛ و آنانند که بره را هر کجا می‌رود متابعت می‌کنند و از میان مردم خریده شده‌اند تا نوبر برای خدا و بره باشند. ۵ ودر دهان ایشان دروغی یافت نشد، زیرا که بی‌عیب هستند. ۶ و فرشته‌ای دیگر را دیدم که در وسط آسمان پرواز می‌کند و انجیل جاودانی را دارد تا ساکنان زمین را از هر امت و قبیله و زبان و قوم بشارت دهد، **(aiōnios g166)** ۷ و به آواز بلند می‌گوید: «از خدا بترسید واو را تمجید نمایید، زیرا که زمان داوری اورسیده است. پس او را که آسمان و زمین و دریا وچشمه های آب را آفرید، پرستش کنید.» ۸ و فرشته‌ای دیگر از عقب او آمده، گفت: «منهدم شد بابل عظیم که از خمر غضب زنای خود، جمیع امت‌ها را نوشانید.» ۹ و فرشته سوم از عقب این دو آمده، به آوازبلند می‌گوید: «اگر کسی وحش و صورت او راپرستش کند و نشان او را بر پیشانی یا دست خودپذیرد، ۱۰ او نیز از خمر غضب خدا که درپیاله خشم وی بیغش آمیخته شده است، خواهدنوشید، و در نزد فرشتگان مقدس و در حضوربره، به آتش و کبریت، معذب خواهد شد، ۱۱ ودود عذاب ایشان تا ابدالاباد بالا می‌رود. پس آنانی که وحش و صورت او را پرستش می‌کنند وهرکه نشان اسم او را پذیرد، شبانه‌روز آرامی ندارند.» **(aiōn g165)** ۱۲ در اینجاست صبر مقدسین که احکام خدا و ایمان عیسی را حفظ می‌نمایند. ۱۳ و آوازی را از آسمان شنیدم که می‌گوید: «بنویس که از کنون خوشحالند مردگانی که درخداوند می‌میرند. و روح می‌گوید: «بلی، تا از زحمات خودآرامی یابند و اعمال ایشان از عقب ایشان می‌رسد.» ۱۴ و دیدم که اینک ابری سفید پدید آمد و برابر، کسی مثل پسر انسان نشسته که تاجی از طلادارد و در دستش داسی تیز است. ۱۵ و فرشته‌ای دیگر از قدس بیرون آمده، به آواز بلند آن ابرنشین را ندا می‌کند که داس خود را پیش بیاور و درو کن، زیرا هنگام حصاد رسیده و حاصل زمین خشک شده است. ۱۶ و ابرنشین داس خود را بر زمین آورد و زمین درویده شد. ۱۷ و فرشته‌ای دیگر از قدسی که در آسمان است، بیرون آمد و او نیز داسی تیز داشت. ۱۸ وفرشته‌ای دیگر که بر آتش مسلط است، از مذبح بیرون شده، به آواز بلند ندا درداده، صاحب داس تیز را گفت: «داس تیز خود را پیش آور وخوشه های مو زمین را بچین، زیرا انگورهایش رسیده است.» ۱۹ پس آن فرشته داس خود را برزمین آورد و موهای زمین را چیده، آن را درچرخشت عظیم غضب خدا ریخت. ۲۰ وچرخشت را بیرون شهر به پا بیفشردند و خون ازچرخشت تا به دهن اسبان به مسافت هزار وششصد تیر پرتاب جاری شد.

۱۵ و علامت دیگر عظیم و عجیبی درآسمان دیدم، یعنی هفت فرشته‌ای که هفت بلایی دارند که آخرین هستند، زیرا که به آنها غضب الهی به انجام رسیده است. ۲ و دیدم مثال دریایی از شیشه مخلوط به آتش و کسانی راکه بر وحش و صورت او و عدد اسم او غلبه می یابند، بر دریای شیشه ایستاده و بربطهای خدارا بدست گرفته، ۳ سرود موسی بنده خدا و سرودبره را می‌خوانند و می گویند: «عظیم و عجیب است اعمال توای خداوند خدای قادر مطلق! عدل و حق است راههای توای پادشاه امت‌ها. ۴ کیست که از تو نترسد، خداوندا و کیست که نام تو را تمجید ننماید؟ زیرا که تو تنها قدوس هستی و جمیع امت‌ها آمده، در حضور توپرستش خواهند کرد، زیرا که احکام تو ظاهرگردیده است. ۵ و بعد از این دیدم که قدس خیمه شهادت درآسمان گشوده شد، ۶ و هفت فرشته‌ای که هفت بلا داشتند، کتانی پاک و روشن دربر کرده و کمرایشان به کمربند زرین بسته، بیرون آمدند. ۷ ویکی از آن چهار حیوان، به آن هفت فرشته، هفت پیاله زرین داد، پر از غضب خدا که تا ابدالاباد زنده است. **(aiōn g165)** ۸ و قدس از جلال خدا و قوت او پر دودگردید. و تا هفت بلای آن هفت فرشته به انجام نرسید، هیچ‌کس نتوانست به قدس درآید.

۱۶ و آوازی بلند شنیدم که از میان قدس به آن هفت فرشته می‌گوید که «بروید، هفت پیاله غضب خدا را بر زمین بریزید.» ۲ و اولی رفته، پیاله خود را بر زمین ریخت ودمل زشت و بد بر مردمانی که نشان وحش دارندو صورت او را می‌پرستند، بیرون آمد. ۳ و دومین پیاله خود را به دریا ریخت که آن به خون مثل خون مرده مبدل گشت و هر نفس زنده از چیزهایی که در دریا بود بمرد. ۴ و سومین پیاله خود را در نهرها و چشمه های آب ریخت و خون شد. ۵ و فرشته آبها را شنیدم که می‌گوید: عادلی تو که هستی و بودی‌ای قدوس، زیرا که چنین حکم کردی، ۶

چونکه خون مقدسین و انبیا را ریختند و بدیشان خون دادی که بنوشند زیرا
که مستحقند.» ۷ و شنیدم که مذبح می‌گوید: «ای خداوند، خدای
قادرمطلق، داوریهای تو حق و عدل است.» ۸ و چهارمین، پیاله خود را بر
آفتاب ریخت؛ وبه آن داده شد که مردم را به آتش بسوزاند. ۹ ومردم به
حرارت شدید سوخته شدند و به اسم آن خدا که بر این بلایا قدرت دارد،
کفر گفتند و توبه نکردند تا او را تمجید نمایند. ۱۰ و پنجمین، پیاله خود
را بر تخت وحش ریخت و مملکت او تاریک گشت و زبانهای خودرا از
درد می‌گزیدند، ۱۱ و به خدای آسمان به‌سبب دردها و دملهای خود کفر
می‌گفتند و ازاعمال خود توبه نکردند. ۱۲ و ششمین، پیاله خود را بر نهر
عظیم فرات ریخت و آبش خشکید تا راه پادشاهانی که ازمشرق آفتاب
می‌آیند، مهیا شود. ۱۳ و دیدم که ازدهان اژدها و از دهان وحش و از
دهان نبی کاذب، سه روح خبیث چون وزغها بیرون می‌آیند. ۱۴ زیرا که
آنها ارواح دیوها هستند که معجزات ظاهر می‌سازند و بر پادشاهان تمام ربع
مسکون خروج می‌کنند تا ایشان را برای جنگ آن روزعظیم خدای قادر
مطلق فراهم آورند. ۱۵ «اینک چون دزد می‌آیم! خوشابحال کسی‌که بیدار
شده، رخت خود را نگاه دارد، مباداعریان راه رود و رسوایی او را ببینند.»
۱۶ و ایشان را به موضعی که آن را در عبرانی حارمجدون می‌خوانند، فراهم
آوردند. ۱۷ و هفتمین، پیاله خود را بر هوا ریخت وآوازی بلند از میان قدس
آسمان از تخت بدرآمده، گفت که «تمام شد.» ۱۸ و برقها و صداها
ورعدها حادث گردید و زلزله‌ای عظیم شد آن چنانکه از حین آفرینش انسان
بر زمین زلزله‌ای به این شدت و عظمت نشده بود. ۱۹ و شهر بزرگ به سه
قسم منقسم گشت و بلدان امت‌ها خراب شدو بابل بزرگ در حضور خدا
بیاد آمد تا پیاله خمرغضب آلود خشم خود را بدو دهد. ۲۰ و هرجزیره
گریخت و کوهها نایاب گشت، ۲۱ و تگرگ بزرگ که گویا به وزن یک
من بود، از آسمان برمردم بارید و مردم به‌سبب صدمه تگرگ، خدا راکفر
گفتند زیرا که صدمه‌اش بینهایت سخت بود.

۱۷ و یکی از آن هفت فرشته‌ای که هفت پیاله را داشتند، آمد و به
من خطاب کرده، گفت: «بیا تا قضای آن فاحشه بزرگ را که برآبهای
بسیار نشسته است به تو نشان دهم، ۲ که پادشاهان جهان با او زنا کردند
و ساکنان زمین، ازخمر زنای او مست شدند.» ۳ پس مرا در روح به بیابان
برد و زنی را دیدم بر وحش قرمزی سوارشده که از نامهای کفر پر بود و
هفت سر و ده شاخ داشت. ۴ و آن زن، به ارغوانی و قرمز ملبس بود وبه
طلا و جواهر و مروارید مزین و پیاله‌ای زرین به‌دست خود پر از خبائث و
نجاسات زنای خودداشت. ۵ و بر پیشانی‌اش این اسم مرقوم بود: «سرو
بابل عظیم و مادر فواحش و خبائث دنیا.» ۶ وآن زن را دیدم، مست از
خون مقدسین و از خون شهدای عیسی و از دیدن او بی‌نهایت تعجب
نمودم. ۷ و فرشته مرا گفت: «چرا متعجب شدی؟ من سر زن و آن وحش
را که هفت سر و ده شاخ دارد که حامل اوست، به تو بیان می‌نمایم. ۸
آن وحش که دیدی، بود و نیست و از هاویه خواهدبرآمد و به هلاکت
خواهد رفت؛ و ساکنان زمین، جز آنانی که نامهای ایشان از بنای عالم در
دفترحیات مرقوم است، در حیرت خواهند افتاد ازدیدن آن وحش که بود و
نیست و ظاهر خواهدشد. (Abyssos g12) ۹ «اینجاست ذهنی که
حکمت دارد. این هفت سر، هفت کوه می‌باشد که زن بر آنها نشسته
است؛ ۱۰ و هفت پادشاه هستند که پنج افتاده‌اند و یکی هست و دیگری
هنوز نیامده است و چون آیدمی باید اندکی بماند. ۱۱ و آن وحش که بود
ونیست، هشتمین است و از آن هفت است و به هلاکت می‌رود. ۱۲
و آن ده شاخ که دیدی، ده پادشاه هستند که هنوز سلطنت نیافته‌اند
بلکه یک ساعت با وحش چون پادشاهان قدرت می‌یابند. ۱۳ اینها یک
رای دارند و قوت و قدرت خود را به وحش می‌دهند. ۱۴ ایشان با بره
جنگ خواهندنمود و بره بر ایشان غالب خواهد آمد، زیرا که اورب‌الارباب
و پادشاه پادشاهان است و آنانی نیز که با وی هستند که خوانده شده
و برگزیده وامینند.» ۱۵ و مرا می‌گوید: «آبهایی که دیدی، آنجایی که
فاحشه نشسته است، قومها و جماعتها وامت‌ها و زبانها می‌باشد. ۱۶ و اما
ده شاخ که دیدی و وحش، اینها فاحشه را دشمن خواهند داشت واو را
بینوا و عریان خواهند نمود و گوشتش راخواهند خورد و او را به آتش خواهند
سوزانید، ۱۷ زیرا خدا در دل ایشان نهاده است که اراده او رابه‌جا آرند و
یک رای شده، سلطنت خود را به وحش بدهند تا کلام خدا تمام شود.
۱۸ و زنی که دیدی، آن شهر عظیم است که بر پادشاهان جهان سلطنت
می‌کند.»

۱۸ بعد از آن دیدم فرشته‌ای دیگر ازآسمان نازل شد که قدرت عظیم
داشت و زمین به جلال او منور شد. ۲ و به آواز زورآورندا کرده، گفت:
«منهدم شد، منهدم شد بابل عظیم! و او مسکن دیوها و ملاذ هر روح
خبیث وملاذ هر مرغ ناپاک و مکروه گردیده است. ۳ زیراکه از خمر
غضب آلود زنای او همه امت هانوشیده‌اند و پادشاهان جهان با وی زنا
کرده‌اند وتجار جهان از کثرت عیاشی او دولتمندگردیده‌اند.» ۴ و صدایی
دیگر از آسمان شنیدم که می‌گفت: «ای قوم من از میان او بیرون آیید،
مبادادر گناهانش شریک شده، از بلاهایش بهره‌مندشوید. ۵ زیرا گناهانش تا
به فلک رسیده و خدا ظلمهایش را به یاد آورده است. ۶ بدو رد کنیدآنچه
را که او داده است و بحسب کارهایش دوچندان بدو جزا دهید و درپیاله‌ای
که او آمیخته است، او را دو چندان بیامیزید. ۷ به اندازه‌ای که خویشتن را
تمجید کرد و عیاشی نمود، به آنقدرعذاب و ماتم بدو دهید، زیرا که در دل
خودمی گوید: به مقام ملکه نشسته‌ام و بیوه نیستم وماتم هرگز نخواهم دید.
۸ لهذا بلایای او از مرگ وماتم و قحط در یک روز خواهد آمد و به آتش
سوخته خواهد شد، زیرا که زورآور است، خداوند خدایی که بر او داوری
می‌کند. ۹ آنگاه پادشاهان دنیا که با او زنا و عیاشی نمودند، چون دود
سوختن او را بینند، گریه و ماتم خواهند کرد، ۱۰ و از خوف عذابش دور
ایستاده، خواهند گفت: وای وای، ای شهر عظیم، ای بابل، بلده زورآورزیرا
که در یک ساعت عقوبت تو آمد. ۱۱ «و تجار جهان برای او گریه و ماتم
خواهندنمود، زیرا که از این پس بضاعت ایشان را کسی نمی خرد. ۱۲
بضاعت طلا و نقره و جواهر ومروارید و کتان نازک و ارغوانی و ابریشم و

قرمز وعود قماری و هر ظرف عاج و ظروف چوب گرانبها و مس و آهن و مرمر، ۱۳ و دارچینی وحماما و خوشبوی‌ها و مر و کندر و شراب وروغن و آرد میده و گندم و رمه‌ها و گله‌ها و اسبان و ارابه‌ها و اجساد و نفوس مردم. ۱۴ و حاصل شهوت نفس تو از تو گم شد و هر چیز فربه وروشن از تو نابود گردید و دیگر آنها را نخواهی یافت. ۱۵ و تاجران این چیزها که از وی دولتمند شده‌اند، از ترس عذابش دور ایستاده، گریان وماتم‌کنان ۱۶ خواهند گفت: وای، وای، ای شهرعظیم که به کتان و ارغوانی و قرمز ملبس می‌بودی و به طلا و جواهر و مروارید مزین، زیرا در یک ساعت اینقدر دولت عظیم خراب شد. ۱۷ و هرناخدا و کل جماعتی که بر کشتیها می‌باشند وملاحان و هرکه شغل دریا می‌کند دور ایستاده، ۱۸ چون دود سوختن آن را دیدند، فریادکنان گفتند: کدام شهر است مثل این شهر بزرگ! ۱۹ وخاک بر سر خود ریخته، گریان و ماتم‌کنان فریادبرآورده، می‌گفتند: «وای، وای بر آن شهر عظیم که از آن هرکه در دریا صاحب کشتی بود، ازنفایس او دولتمند گردید که در یک ساعت ویران گشت. ۲۰ «پس‌ای آسمان و مقدسان و رسولان و انبیاشادی کنید زیرا خدا انتقام شما را از او کشیده است.» ۲۱ و یک فرشته زورآور سنگی چون سنگ آسیای بزرگ گرفته، به دریا انداخت و گفت: «چنین به یک صدمه، شهر بابل منهدم خواهدگردید و دیگر هرگز یافت نخواهد شد. ۲۲ وصوت بربطزنان و مغنیان و نی‌زنان و کرنانوازان بعد از این در تو شنیده نخواهد شد و هیچ صنعتگر از هر صناعتی در تو دیگر پیدا نخواهدشد و باز صدای آسیا در تو شنیده نخواهدگردید، ۲۳ و نور چراغ در تو دیگر نخواهد تابید وآواز عروس و داماد باز در تو شنیده نخواهدگشت زیرا که تجار تو اکابر جهان بودند و از جادوگری تو جمیع امت‌ها گمراه شدند. ۲۴ و درآن، خون انبیا و مقدسین و تمام مقتولان روی زمین یافت شد.»

۱۹ و بعد از آن شنیدم چون آوازی بلند ازگروهی کثیر در آسمان که می‌گفتند: «هللویاه! نجات و جلال و اکرام و قوت از آن خدای ما است، ۲ زیرا که احکام او راست و عدل است، چونکه داوری نمود بر فاحشه بزرگ که جهان را به زنای خود فاسد می‌گردانید و انتقام خون بندگان خود را از دست او کشید.» ۳ و بار دیگر گفتند: «هللویاه، و دودش تاابدالاباد بالا می‌رود!» **(aiōn g165)** ۴ و آن بیست و چهار پیر و چهار حیوان به روی درافتاده، خدایی را که بر تخت نشسته است سجده نمودند و گفتند: «آمین، هللویاه!» ۵ و آوازی از تخت بیرون آمده، گفت: «حمدنمایید خدای ما رای تمامی بندگان او وترسندگان او چه کبیر و چه صغیر.» ۶ و شنیدم چون آواز جمعی کثیر و چون آوازآبهای فراوان و چون آواز رعدهای شدید که می‌گفتند: «هللویاه، زیرا خداوند خدای ما قادرمطلق، سلطنت گرفته است. ۷ شادی و وجدنماییم و او را تمجید کنیم زیرا که نکاح بره رسیده است و عروس او خود را حاضر ساخته است. ۸ وبه او داده شد که به کتان، پاک و روشن خود راپوشاند، زیرا که آن کتان عدالتهای مقدسین است.» ۹ و مرا گفت: «بنویس: خوشابحال آنانی که به بزم نکاح بره دعوت شده‌اند.» و نیز مرا گفت که «این است کلام راست خدا.» ۱۰ و نزد پایهایش افتادم تا او را سجده کنم. اوبه من گفت: «زنهار چنین نکنی زیرا که من با توهمخدمت هستم و با برادرانت که شهادت عیسی را دارند. خدا را سجده کن زیرا که شهادت عیسی روح نبوت است.» ۱۱ و دیدم آسمان را گشوده و ناگاه اسبی سفیدکه سوارش امین و حق نام دارد و به عدل داوری وجنگ می‌نماید، ۱۲ و چشمانش چون شعله آتش و بر سرش افسرهای بسیار و اسمی مرقوم داردکه جز خودش هیچ‌کس آن را نمی داند. ۱۳ وجامه‌ای خون آلود دربر دارد و نام او را «کلمه خدا» می‌خوانند. ۱۴ و لشکرهایی که درآسمانند، بر اسبهای سفید و به کتان سفید و پاک ملبس از عقب او می‌آمدند. ۱۵ و از دهانش شمشیری تیز بیرون می‌آید تا به آن امت‌ها را بزندو آنها را به عصای آهنین حکمرانی خواهد نمودو او چرخشت خمر غضب و خشم خدای قادرمطلق را زیر پای خود می‌افشرد. ۱۶ و بر لباس وران او نامی مرقوم است یعنی «پادشاه پادشاهان ورب‌الارباب». ۱۷ و دیدم فرشته‌ای را در آفتاب ایستاده که به آواز بلند تمامی مرغانی را که در آسمان پروازمی کنند، ندا کرده، می‌گوید: «بیایید و بجهت ضیافت عظیم خدا فراهم شوید. ۱۸ تا بخورید گوشت پادشاهان و گوشت سپه سالاران و گوشت جباران و گوشت اسبها و سواران آنها و گوشت همگان را، چه آزاد و چه غلام، چه صغیر و چه کبیر.» ۱۹ و دیدم وحش و پادشاهان زمین ولشکرهای ایشان را که جمع شده بودند تا بااسب‌سوار و لشکر او جنگ کنند. ۲۰ و وحش گرفتار شد و نبی کاذب با وی که پیش او معجزات ظاهر می‌کرد تا به آنها آنانی را که نشان وحش رادارند و صورت او را می‌پرستند، گمراه کند. این هر دو، زنده به دریاچه آتش افروخته شده به کبریت انداخته شدند. **(Limnē Pyr g3041 g4442)** ۲۱ و باقیان به شمشیری که از دهان اسب‌سوار بیرون می‌آمد کشته شدند وتمامی مرغان از گوشت ایشان سیر گردیدند.

۲۰ و دیدم فرشته‌ای را که از آسمان نازل می شود و کلید هاویه را دارد و زنجیری بزرگ بر دست وی است. **(Abyssos g12)** ۲ و اژدها یعنی مار قدیم را که ابلیس و شیطان می‌باشد، گرفتار کرده، او راتا مدت هزار سال در بند نهاد. ۳ و او را به هاویه انداخت و در را بر او بسته، مهر کرد تا امت‌ها رادیگر گمراه نکند تا مدت هزار سال به انجام رسد؛ و بعد از آن می‌باید اندکی خلاصی یابد. **(Abyssos g12)** ۴ و تختها دیدم و بر آنها نشستند و به ایشان حکومت داده شد و دیدم نفوس آنانی را که بجهت شهادت عیسی و کلام خدا سر بریده شدند و آنانی را که وحش و صورتش را پرستش نکردند و نشان او را بر پیشانی و دست خود نپذیرفتند که زنده شدند و با مسیح هزار سال سلطنت کردند. ۵ و سایر مردگان زنده نشدند تاهزار سال به اتمام رسید. این است قیامت اول. ۶ خوشحال و مقدس است کسی‌که از قیامت اول قسمتی دارد. بر اینها موت ثانی تسلط ندارد بلکه کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و هزار سال با اوسلطنت خواهند کرد. ۷ و چون هزار سال به انجام رسد، شیطان اززندان خود خلاصی خواهد یافت ۸ تا بیرون رودو امت هایی را که در چهار زاویه جهانند، یعنی جوج و ماجوج را گمراه کند و ایشان را بجهت جنگ فراهم آورد که عدد

ایشان چون ریگ دریاست. ۹ و بر عرصه جهان برآمده، لشکرگاه مقدسین
و شهر محبوب را محاصره کردند. پس آتش از جانب خدا از آسمان فرو
ریخته، ایشان رابلعید. ۱۰ و ابلیس که ایشان را گمراه می‌کند، به دریاچه
آتش و کبریت انداخته شد، جایی که وحش و نبی کاذب هستند؛ و ایشان
تا ابدالاابادشبانه‌روز عذاب خواهند کشید. **(aiōn g165, Limnē Pyr
g3041 g4442)** ۱۱ و دیدم تختی بزرگ سفید و کسی را بر آن نشسته
که از روی وی آسمان و زمین گریخت وبرای آنها جایی یافت نشد. ۱۲
و مردگان را خرد وبزرگ دیدم که پیش تخت ایستاده بودند؛ و دفترهارا
گشودند. پس دفتری دیگر گشوده شد که دفترحیات‌است و بر مردگان
داوری شد، بحسب اعمال ایشان از آنچه در دفترها مکتوب است. ۱۳ و
دریا مردگانی را که در آن بودند باز داد؛ و موت و عالم اموات مردگانی
را که در آنها بودندباز دادند؛ و هر یکی بحسب اعمالش حکم یافت.
(Hadēs g86) ۱۴ و موت و عالم اموات به دریاچه آتش انداخته شد. این
است موت ثانی، یعنی دریاچه آتش. **(Hadēs g86, Limnē Pyr g3041
g4442)** ۱۵ و هرکه در دفتر حیات مکتوب یافت نشد، به دریاچه آتش
افکنده گردید. **(Limnē Pyr g3041 g4442)**

۲۱ و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید، چونکه آسمان اول و زمین
اول درگذشت و دریا دیگر نمی باشد. ۲ و شهر مقدس اورشلیم جدید را
دیدم که از جانب خدا ازآسمان نازل می‌شود، حاضر شده چون عروسی که
برای شوهر خود آراسته است. ۳ و آوازی بلنداز آسمان شنیدم که می‌گفت:
«اینک خیمه خدا باآدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم
های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود. ۴
و خدا هر اشکی ازچشمان ایشان پاک خواهد کرد. و بعد از آن موت
نخواهد بود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهدنمود زیرا که چیزهای اول
درگذشت.» ۵ و آن تخت‌نشین گفت: «الحال همه‌چیز را نومی سازم.» و
گفت: «بنویس، زیرا که این کلام امین و راست است.» ۶ باز مرا گفت:
«تمام شد! من الف و یا و ابتدا وانتها هستم. من به هرکه تشنه باشد،
از چشمه آب حیات، مفت خواهم داد. ۷ و هرکه غالب آید، وارث
همه‌چیز خواهد شد، و او را خدا خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود. ۸
لکن ترسندگان و بی ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و جادوگران و
بت‌پرستان و جمیع دروغگویان، نصیب ایشان در دریاچه افروخته شده به
آتش و کبریت خواهدبود. این است موت ثانی.» **(Limnē Pyr g3041
g4442)** ۹ و یکی از آن هفت فرشته که هفت پیاله پر ازهفت بلای آخرین
را دارند، آمد و مرا مخاطب ساخته، گفت: «بیا تا عروس منکوحه بره را به
تونشان دهم.» ۱۰ آنگاه مرا در روح، به کوهی بزرگ بلند برد و شهر
مقدس اورشلیم را به من نمود که از آسمان از جانب خدا نازل می‌شود،
۱۱ و جلال خدا را دارد و نورش مانند جواهر گرانبها، چون یشم بلورین.
۱۲ و دیواری بزرگ و بلند دارد ودوازده دروازه دارد و بر سر دروازه‌ها دوازده
فرشته و اسم‌ها بر ایشان مرقوم است که نامهای دوازده سبط بنی‌اسرائیل
باشد. ۱۳ از مشرق سه دروازه و از شمال سه دروازه و از جنوب سه دروازه
و از مغرب سه دروازه. ۱۴ و دیوار شهردوازده اساس دارد و بر آنها دوازده
اسم دوازده رسول بره است. ۱۵ و آن کس که با من تکلم می‌کرد، نی
طلاداشت تا شهر و دروازه هایش و دیوارش راباپیماید. ۱۶ و شهر مربع
است که طول و عرضش مساوی است و شهر را به آن نی پیموده، دوازده
هزار تیر پرتاب یافت و طول و عرض وبلندی‌اش برابر است. ۱۷ و دیوارش را
صد و چهل و چهارذراع پیمود، موافق ذراع انسان، یعنی فرشته. ۱۸ وبنای
دیوار آن از یشم بود و شهر از زر خالص چون شیشه مصفی بود. ۱۹ و
بنیاد دیوار شهر به هر نوع جواهر گرانبها مزین بود که بنیاد اول، یشم و
دوم، یاقوت کبود و سوم، عقیق سفید و چهارم، زمرد ۲۰ و پنجم، جزع
عقیقی و ششم، عقیق وهفتم، زبرجد و هشتم، زمرد سلقی و نهم، طوپاز
ودهم، عقیق اخضر و یازدهم، آسمانجونی ودوازدهم، یاقوت بود. ۲۱ و
دوازده دروازه، دوازده مروارید بود، هر دروازه از یک مروارید وشارع عام
شهر، از زر خالص چون شیشه شفاف. ۲۲ و در آن هیچ قدس ندیدم زیرا
خداوندخدای قادر مطلق و بره قدس آن است. ۲۳ و شهراحتیاج ندارد که
آفتاب یا ماه آن را روشنایی دهدزیرا که جلال خدا آن را منور می‌سازد و
چراغش بره است. ۲۴ و امت‌ها در نورش سالک خواهندبود و پادشاهان
جهان، جلال و اکرام خود را به آن خواهند درآورد. ۲۵ و دروازه هایش در
روز بسته نخواهد بود زیرا که شب در آنجا نخواهد بود. ۲۶ و جلال و
عزت امت‌ها را به آن داخل خواهندساخت. ۲۷ و چیزی ناپاک یا کسی‌که
مرتکب عمل زشت یا دروغ شود، هرگز داخل آن نخواهدشد، مگر آنانی که
در دفتر حیات بره مکتوبند.

۲۲ و نهری از آب حیات به من نشان داد که درخشنده بود، مانند
بلور و از تخت خدا و بره جاری می‌شود. ۲ و در وسط شارع عام آن و بر
هر دو کناره نهر، درخت حیات را که دوازده میوه می‌آورد یعنی هر ماه میوه
خود رامی دهد؛ و برگهای آن درخت برای شفای امت هامی باشد. ۳
و دیگر هیچ لعنت نخواهد بود و تخت خدا و بره در آن خواهد بود و
بندگانش او راعبادت خواهند نمود. ۴ و چهره او را خواهندديد و اسم وی
بر پیشانی‌ایشان خواهد بود. ۵ ودیگر شب نخواهد بود و احتیاج به چراغ و
نورآفتاب ندارند، زیرا خداوند خدا بر ایشان روشنایی می‌بخشد و تا ابدالاباد
سلطنت خواهندکرد. **(aiōn g165)** ۶ و مرا گفت: «این کلام امین و
راست است وخداوند خدای ارواح انبیا، فرشته خود را فرستادتا به بندگان
خود آنچه را که زود می‌باید واقع شود، نشان دهد.» ۷ «و اینک به زودی
می‌آیم. خوشابحال کسی‌که کلام نبوت این کتاب را نگاه دارد.» ۸ و
من، یوحنا، این امور را شنیدم و دیدم وچون شنیدم و دیدم، افتادم تا پیش
پایهای آن فرشته‌ای که این امور را به من نشان داد سجده کنم. ۹ او
مرا گفت: «زنهار نکنی، زیرا که همخدمت با تو هستم و با انبیا یعنی
برادرانت و باآنانی که کلام این کتاب را نگاه دارند. خدا راسجده کن.»
۱۰ و مرا گفت: «کلام نبوت این کتاب را مهر مکن زیرا که وقت نزدیک
است. ۱۱ هرکه ظالم است، باز ظلم کند و هرکه خبیث است، بازخبیث
بماند و هرکه عادل است، باز عدالت کند وهرکه مقدس است، باز مقدس

بشود.» ۱۲ «و اینک به زودی می‌آیم و اجرت من با من است تا هر کسی
را بحسب اعمالش جزا دهم. ۱۳ من الف و یاء و ابتدا و انتها و اول
و آخر هستم ۱۴ خوشابحال آنانی که رختهای خود رامی شویند تا بر
درخت حیات اقتدار یابند و به دروازه های شهر درآیند، ۱۵ زیرا که سگان
وجادوگران و زانیان و قاتلان و بت‌پرستان و هرکه دروغ را دوست دارد و
بعمل آورد، بیرون می‌باشند. ۱۶ من عیسی فرشته خود را فرستادم تاشما
را در کلیساها بدین امور شهادت دهم. من ریشه و نسل داود و ستاره
درخشنده صبح هستم.» ۱۷ و روح و عروس می‌گویند: «بیا!» و هرکه
می‌شنود بگوید: «بیا!» و هرکه تشنه باشد، بیاید وهرکه خواهش دارد، از
آب حیات بی‌قیمت بگیرد. ۱۸ زیرا هر کس را که کلام نبوت این کتاب را
بشنود، شهادت می‌دهم که اگر کسی بر آنهابیفزاید، خدا بلایای مکتوب
در این کتاب را بروی خواهد افزود. ۱۹ و هر گاه کسی از کلام این نبوت
چیزی کم کند، خدا نصیب او را از درخت حیات و از شهر مقدس و از
چیزهایی که در این کتاب نوشته است، منقطع خواهد کرد. ۲۰ او که بر
این امور شاهد است، می‌گوید: «بلی، به زودی می‌آیم!» آمین. بیا، ای
خداوند عیسی! ۲۱ فیض خداوند ما عیسی مسیح با همه شماباد. آمین.

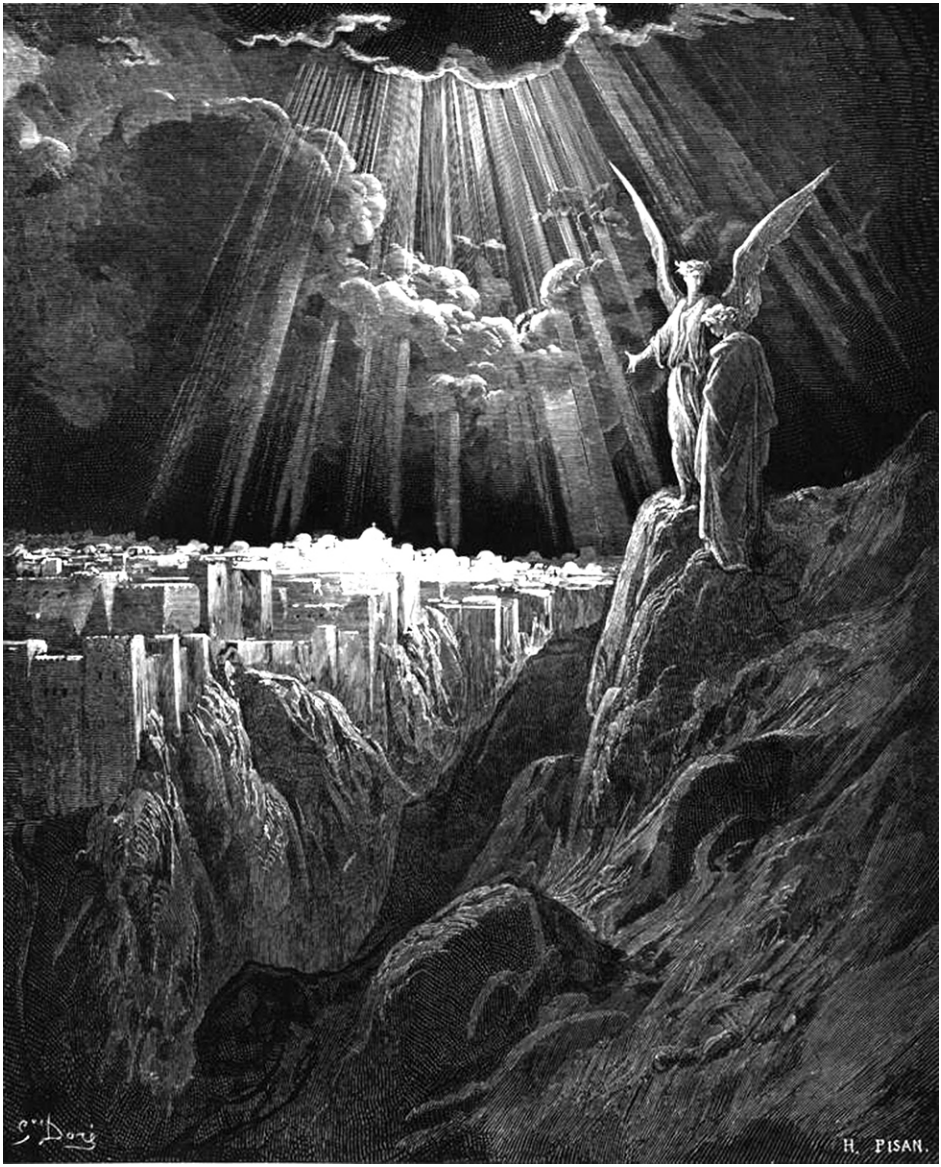

و شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا ازآسمان نازل می‌شود، حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است. و آوازی بلنداز آسمان شنیدم که می‌گفت: «اینک خیمه خدا باآدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود.

مکاشفهٔ یوحنا ۲۱:۲-۳

راهنمای خوانندگان

فارسی at AionianBible.org/Readers-Guide

The Aionian Bible republishes public domain and Creative Common Bible texts that are 100% free to copy and print. The original translation is unaltered and notes are added to help your study. The notes show the location of eleven special Greek and Hebrew Aionian Glossary words to help us better understand God's love for individuals and for all mankind, and the nature of afterlife destinies.

Who has the authority to interpret the Bible and examine the underlying Hebrew and Greek words? That is a good question! We read in 1 John 2:27, *"As for you, the anointing which you received from him remains in you, and you do not need for anyone to teach you. But as his anointing teaches you concerning all things, and is true, and is no lie, and even as it taught you, you remain in him."* Every Christian is qualified to interpret the Bible! Now that does not mean we will all agree. Each of us is still growing in our understanding of the truth. However, it does mean that there is no infallible human or tradition to answer all our questions. Instead the Holy Spirit helps each of us to know the truth and grow closer to God and each other.

The Bible is a library with 66 books in the Protestant Canon. The best way to learn God's word is to read entire books. Read the book of Genesis. Read the book of John. Read the entire Bible library. Topical studies and cross-referencing can be good. However, the safest way to understand context and meaning is to read whole Bible books. Chapter and verse numbers were added for convenience in the 16th century, but unfortunately they can cause the Bible to seem like an encyclopedia. The Aionian Bible is formatted with simple verse numbering, minimal notes, and no cross-referencing in order to encourage the reading of Bible books.

Bible reading must also begin with prayer. Any Christian is qualified to interpret the Bible with God's help. However, this freedom is also a responsibility because without the Holy Spirit we cannot interpret accurately. We read in 1 Corinthians 2:13-14, *"And we speak of these things, not with words taught by human wisdom, but with those taught by the Spirit, comparing spiritual things with spiritual things. Now the natural person does not receive the things of the Spirit of God, for they are foolishness to him, and he cannot understand them, because they are spiritually discerned."* So we cannot understand in our natural self, but we can with God's help through prayer.

The Holy Spirit is the best writer and he uses literary devices such as introductions, conclusions, paragraphs, and metaphors. He also writes various genres including historical narrative, prose, and poetry. So Bible study must spiritually discern and understand literature. Pray, read, observe, interpret, and apply. Finally, *"Do your best to present yourself approved by God, a worker who does not need to be ashamed, properly handling the word of truth."* 2 Timothy 2:15. *"God has granted to us his precious and exceedingly great promises; that through these you may become partakers of the divine nature, having escaped from the corruption that is in the world by lust. Yes, and for this very cause adding on your part all diligence, in your faith supply moral excellence; and in moral excellence, knowledge; and in knowledge, self-control; and in self-control patience; and in patience godliness; and in godliness brotherly affection; and in brotherly affection, love. For if these things are yours and abound, they make you to be not idle nor unfruitful to the knowledge of our Lord Jesus Christ,"* 2 Peter 1:4-8.

واژه نامه

فارسی at AionianBible.org/Glossary

The Aionian Bible un-translates and instead transliterates eleven special words to help us better understand the extent of God's love for individuals and all mankind, and the nature of afterlife destinies. The original translation is unaltered and a note is added to 64 Old Testament and 200 New Testament verses. Compare the meanings below to the Strong's Concordance and Glossary definitions.

Abyssos g12

Greek: proper noun, place
Usage: 9 times in 3 books, 6 chapters, and 9 verses
Meaning:

Temporary prison for special fallen angels such as Apollyon, the Beast, and Satan.

aïdios g126

Greek: adjective
Usage: 2 times in Romans 1:20 and Jude 6
Meaning:

Lasting, enduring forever, eternal.

aiōn g165

Greek: noun
Usage: 127 times in 22 books, 75 chapters, and 102 verses
Meaning:

A lifetime or time period with a beginning and end, an era, an age, the completion of which is beyond human perception, but known only to God the creator of the aiōns, Hebrews 1:2. Never meaning simple endless or infinite chronological time in Greek usage. Read Dr. Heleen Keizer and Ramelli and Konstan for proofs.

aiōnios g166

Greek: adjective
Usage: 71 times in 19 books, 44 chapters, and 69 verses
Meaning:

From start to finish, pertaining to the age, lifetime, entirety, complete, or even consummate. Never meaning simple endless or infinite chronological time in Koine Greek usage. Read Dr. Heleen Keizer and Ramelli and Konstan for proofs.

eleēsē g1653

Greek: verb, aorist tense, active voice, subjunctive mood, 3rd person singular
Usage: 1 time in this conjugation, Romans 11:32
Meaning:

To have pity on, to show mercy. Typically, the subjunctive mood indicates possiblity, not certainty. However, a subjunctive in a purpose clause is a resulting action as certain as the causal action. The subjunctive in a purpose clause functions as an indicative, not an optative. Thus, the grand conclusion of grace theology in Romans 11:32 must be clarified. God's mercy on all is not a possibility, but a certainty. See ntgreek.org.

Geenna g1067
Greek: proper noun, place
Usage: 12 times in 4 books, 7 chapters, and 12 verses
Meaning:
Valley of Hinnom, Jerusalem's trash dump, a place of ruin, destruction, and judgment in this life, or the next, though not eternal to Jesus' audience.

Hadēs g86
Greek: proper noun, place
Usage: 11 times in 5 books, 9 chapters, and 11 verses
Meaning:
Synonomous with Sheol, though in New Testament usage Hades is the temporal place of punishment for deceased unbelieving mankind, distinct from Paradise for deceased believers.

Limnē Pyr g3041 g4442
Greek: proper noun, place
Usage: Phrase 5 times in the New Testament
Meaning:
Lake of Fire, final punishment for those not named in the Book of Life, prepared for the Devil and his angels, Matthew 25:41.

Sheol h7585
Hebrew: proper noun, place
Usage: 66 times in 17 books, 50 chapters, and 64 verses
Meaning:
The grave or temporal afterlife world of both the righteous and unrighteous, believing and unbelieving, until the general resurrection.

Tartaroō g5020
Greek: proper noun, place
Usage: 1 time in 2 Peter 2:4
Meaning:
Temporary prison for particular fallen angels awaiting final judgment.

واژه نامه +

AionianBible.org/Bibles/Persian---Old-Persion-Version-Bible/Noted

Glossary references are below. Strong's Hebrew and Greek number notes are added to 64 Old Testament and 200 New Testament verses. Questioned verse translations do not contain Aionian Glossary words and may wrongly imply *eternal* or *Hell*. * The note placement is skipped or adjusted for verses with non-standard numbering.

Abyssos

لوقا ۸:۳۱
رومیان ۱۰:۷
مکاشفهٔ یوحنا ۹:۱
مکاشفهٔ یوحنا ۹:۲
مکاشفهٔ یوحنا ۹:۱۱
مکاشفهٔ یوحنا ۱۱:۷
مکاشفهٔ یوحنا ۱۷:۸
مکاشفهٔ یوحنا ۲۰:۱
مکاشفهٔ یوحنا ۲۰:۳

aïdios

رومیان ۱:۲۰
یهودا ۱:۶

aiōn

متّی ۱۲:۳۲
متّی ۱۳:۲۲
متّی ۱۳:۳۹
متّی ۱۳:۴۰
متّی ۱۳:۴۹
متّی ۲۱:۱۹
متّی ۲۴:۳
متّی ۲۸:۲۰
مرقس ۳:۲۹
مرقس ۴:۱۹
مرقس ۱۰:۳۰
مرقس ۱۱:۱۴
لوقا ۱:۳۳
لوقا ۱:۵۵
لوقا ۱:۷۰
لوقا ۱۶:۸
لوقا ۱۸:۳۰
لوقا ۲۰:۳۴
لوقا ۲۰:۳۵
یوحنا ۴:۱۴
یوحنا ۶:۵۱
یوحنا ۶:۵۸
یوحنا ۸:۳۵
یوحنا ۸:۵۱
یوحنا ۸:۵۲
یوحنا ۹:۳۲
یوحنا ۱۰:۲۸
یوحنا ۱۱:۲۶
یوحنا ۱۲:۳۴
یوحنا ۱۳:۸
یوحنا ۱۴:۱۶
کارهای رسولان ۳:۲۱
کارهای رسولان ۱۵:۱۸
رومیان ۱:۲۵
رومیان ۹:۵
رومیان ۱۱:۳۶
رومیان ۱۲:۲
رومیان ۱۶:۲۷
اول قرنتیان ۱:۲۰
اول قرنتیان ۲:۶
اول قرنتیان ۲:۷
اول قرنتیان ۲:۸
اول قرنتیان ۳:۱۸
اول قرنتیان ۸:۱۳
اول قرنتیان ۱۰:۱۱
دوم قرنتیان ۴:۴
دوم قرنتیان ۹:۹
دوم قرنتیان ۱۱:۳۱
غلاطیان ۱:۴
غلاطیان ۱:۵
افسسیان ۱:۲۱
افسسیان ۲:۲
افسسیان ۲:۷
افسسیان ۳:۹
افسسیان ۳:۱۱
افسسیان ۳:۲۱
افسسیان ۶:۱۲
فیلپیان ۴:۲۰
کولسیان ۱:۲۶
1 تیموتاوس ۱:۱۷
1 تیموتاوس ۶:۱۷
2 تیموتاوس ۴:۱۰
2 تیموتاوس ۴:۱۸
تیطس ۲:۱۲
عبرانیان ۱:۲
عبرانیان ۱:۸
عبرانیان ۵:۶
عبرانیان ۶:۵
عبرانیان ۶:۲۰
عبرانیان ۷:۱۷
عبرانیان ۷:۲۱
عبرانیان ۷:۲۴
عبرانیان ۷:۲۸
عبرانیان ۹:۲۶
عبرانیان ۱۱:۳
عبرانیان ۱۳:۸
عبرانیان ۱۳:۲۱
اول پطرس ۱:۲۳
اول پطرس ۱:۲۵
اول پطرس ۴:۱۱
اول پطرس ۵:۱۱
دوم پطرس ۳:۱۸
اول یوحنا ۲:۱۷
دوم یوحنا ۱:۲
یهودا ۱:۱۳
یهودا ۱:۲۵
مکاشفهٔ یوحنا ۱:۶
مکاشفهٔ یوحنا ۱:۱۸
مکاشفهٔ یوحنا ۴:۹
مکاشفهٔ یوحنا ۴:۱۰
مکاشفهٔ یوحنا ۵:۱۳
مکاشفهٔ یوحنا ۷:۱۲
مکاشفهٔ یوحنا ۱۰:۶
مکاشفهٔ یوحنا ۱۱:۱۵
مکاشفهٔ یوحنا ۱۴:۱۱
مکاشفهٔ یوحنا ۱۵:۷
مکاشفهٔ یوحنا ۱۹:۳
مکاشفهٔ یوحنا ۲۰:۱۰
مکاشفهٔ یوحنا ۲۲:۵

aiōnios

متّی ۱۸:۸
متّی ۱۹:۱۶
متّی ۱۹:۲۹
متّی ۲۵:۴۱
متّی ۲۵:۴۶
مرقس ۳:۲۹
مرقس ۱۰:۱۷
مرقس ۱۰:۳۰
لوقا ۱۰:۲۵
لوقا ۱۶:۹
لوقا ۱۸:۱۸
لوقا ۱۸:۳۰
یوحنا ۳:۱۵
یوحنا ۳:۱۶
یوحنا ۳:۳۶
یوحنا ۴:۱۴
یوحنا ۴:۳۶
یوحنا ۵:۲۴
یوحنا ۵:۳۹
یوحنا ۶:۲۷
یوحنا ۶:۴۰
یوحنا ۶:۴۷
یوحنا ۶:۵۴
یوحنا ۶:۶۸

یوحنا ۲۸:۱۰
یوحنا ۲۵:۱۲
یوحنا ۵۰:۱۲
یوحنا ۲:۱۷
یوحنا ۳:۱۷
کارهای رسولان ۴۶:۱۳
کارهای رسولان ۴۸:۱۳
رومیان ۷:۲
رومیان ۲۱:۵
رومیان ۲۲:۶
رومیان ۲۳:۶
رومیان ۲۵:۱۶
رومیان ۲۶:۱۶
دوم قرنتیان ۱۷:۴
دوم قرنتیان ۱۸:۴
دوم قرنتیان ۱:۵
غلاطیان ۸:۶
2 تسالونیکیان ۹:۱
2 تسالونیکیان ۱۶:۲
1 تیموتاوس ۱۶:۱
1 تیموتاوس ۱۲:۶
1 تیموتاوس ۱۶:۶
2 تیموتاوس ۹:۱
2 تیموتاوس ۱۰:۲
تیطس ۲:۱
تیطس ۷:۳
فلیمون ۱۵:۱
عبرانیان ۹:۵
عبرانیان ۲:۶
عبرانیان ۱۲:۹
عبرانیان ۱۴:۹
عبرانیان ۱۵:۹
عبرانیان ۲۰:۱۳
اول پطرس ۱۰:۵
دوم پطرس ۱۱:۱
اول یوحنا ۲:۱
اول یوحنا ۲۵:۲
اول یوحنا ۱۵:۳
اول یوحنا ۱۱:۵
اول یوحنا ۱۳:۵
اول یوحنا ۲۰:۵
یهودا ۷:۱
یهودا ۲۱:۱
مکاشفهٔ یوحنا ۶:۱۴

eleēsē

رومیان ۳۲:۱۱

Geenna

متّی ۲۲:۵
متّی ۲۹:۵
متّی ۳۰:۵
متّی ۲۸:۱۰
متّی ۹:۱۸
متّی ۱۵:۲۳
متّی ۳۳:۲۳
مرقس ۴۳:۹
مرقس ۴۵:۹
مرقس ۴۷:۹
لوقا ۵:۱۲
یعقوب ۶:۳

Hadēs

متّی ۲۳:۱۱
متّی ۱۸:۱۶
لوقا ۱۵:۱۰
لوقا ۲۳:۱۶
کارهای رسولان ۲۷:۲
کارهای رسولان ۳۱:۲
اول قرنتیان ۵۵:۱۵
مکاشفهٔ یوحنا ۱۸:۱
مکاشفهٔ یوحنا ۸:۶
مکاشفهٔ یوحنا ۱۳:۲۰
مکاشفهٔ یوحنا ۱۴:۲۰

Limnē Pyr

مکاشفهٔ یوحنا ۲۰:۱۹
مکاشفهٔ یوحنا ۱۰:۲۰
مکاشفهٔ یوحنا ۱۴:۲۰
مکاشفهٔ یوحنا ۱۵:۲۰
مکاشفهٔ یوحنا ۸:۲۱

Sheol

پیدایش ۳۵:۳۷
پیدایش ۳۸:۴۲
پیدایش ۲۹:۴۴
پیدایش ۳۱:۴۴
اعداد ۳۰:۱۶
اعداد ۳۳:۱۶
تثنیه ۲۲:۳۲
اول سموئیل ۶:۲
دوم سموئیل ۶:۲۲
اول پادشاهان ۶:۲
اول پادشاهان ۹:۲
ایّوب ۹:۷
ایّوب ۸:۱۱
ایّوب ۱۳:۱۴
ایّوب ۱۳:۱۷
ایّوب ۱۶:۱۷
ایّوب ۱۳:۲۱
ایّوب ۱۹:۲۴
ایّوب ۶:۲۶
مزامیر ۵:۶
مزامیر ۱۷:۹
مزامیر ۱۰:۱۶
مزامیر ۵:۱۸
مزامیر ۳:۳۰
مزامیر ۱۷:۳۱
مزامیر ۱۴:۴۹
مزامیر ۱۵:۴۹
مزامیر ۱۵:۵۵
مزامیر ۱۳:۸۶
مزامیر ۳:۸۸
مزامیر ۴۸:۸۹
مزامیر ۳:۱۱۶
مزامیر ۸:۱۳۹
مزامیر ۷:۱۴۱
امثال ۱۲:۱
امثال ۵:۵
امثال ۲۷:۷
امثال ۱۸:۹
امثال ۱۱:۱۵
امثال ۲۴:۱۵
امثال ۱۴:۲۳
امثال ۲۰:۲۷
امثال ۱۶:۳۰
جامعه ۱۰:۹
غزل غزلها ۶:۸
اشعیا ۱۴:۵
اشعیا ۱۱:۷
اشعیا ۹:۱۴
اشعیا ۱۱:۱۴
اشعیا ۱۵:۱۴
اشعیا ۱۵:۲۸
اشعیا ۱۸:۲۸
اشعیا ۱۰:۳۸
اشعیا ۱۸:۳۸
اشعیا ۹:۵۷
حزقیال ۱۵:۳۱
حزقیال ۱۶:۳۱
حزقیال ۱۷:۳۱
حزقیال ۲۱:۳۲
حزقیال ۲۷:۳۲
هوشع ۱۴:۱۳
عاموس ۲:۹
یونس ۲:۲
حبقوق ۵:۲

Tartaroō

دوم پطرس ۴:۲

Questioned

دوم پطرس ۱۷:۲

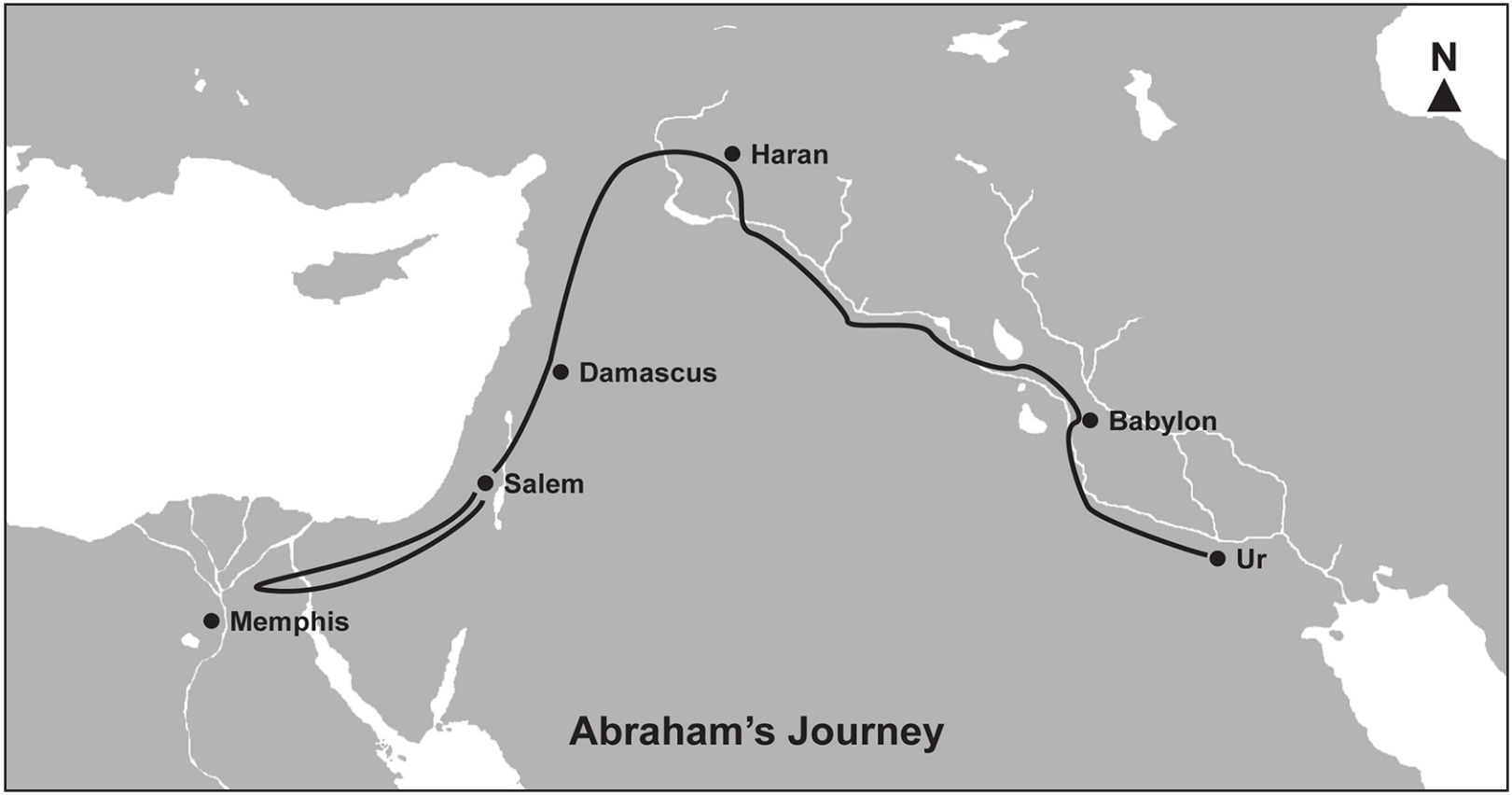

به ایمان ابراهیم چون خوانده شد، اطاعت نمود و بیرون رفت به سمت آن مکانی که می‌بایست به میراث یابد. پس بیرون آمد ونمی دانست به کجا می‌رود. - عبرانیان ۱۱:۸

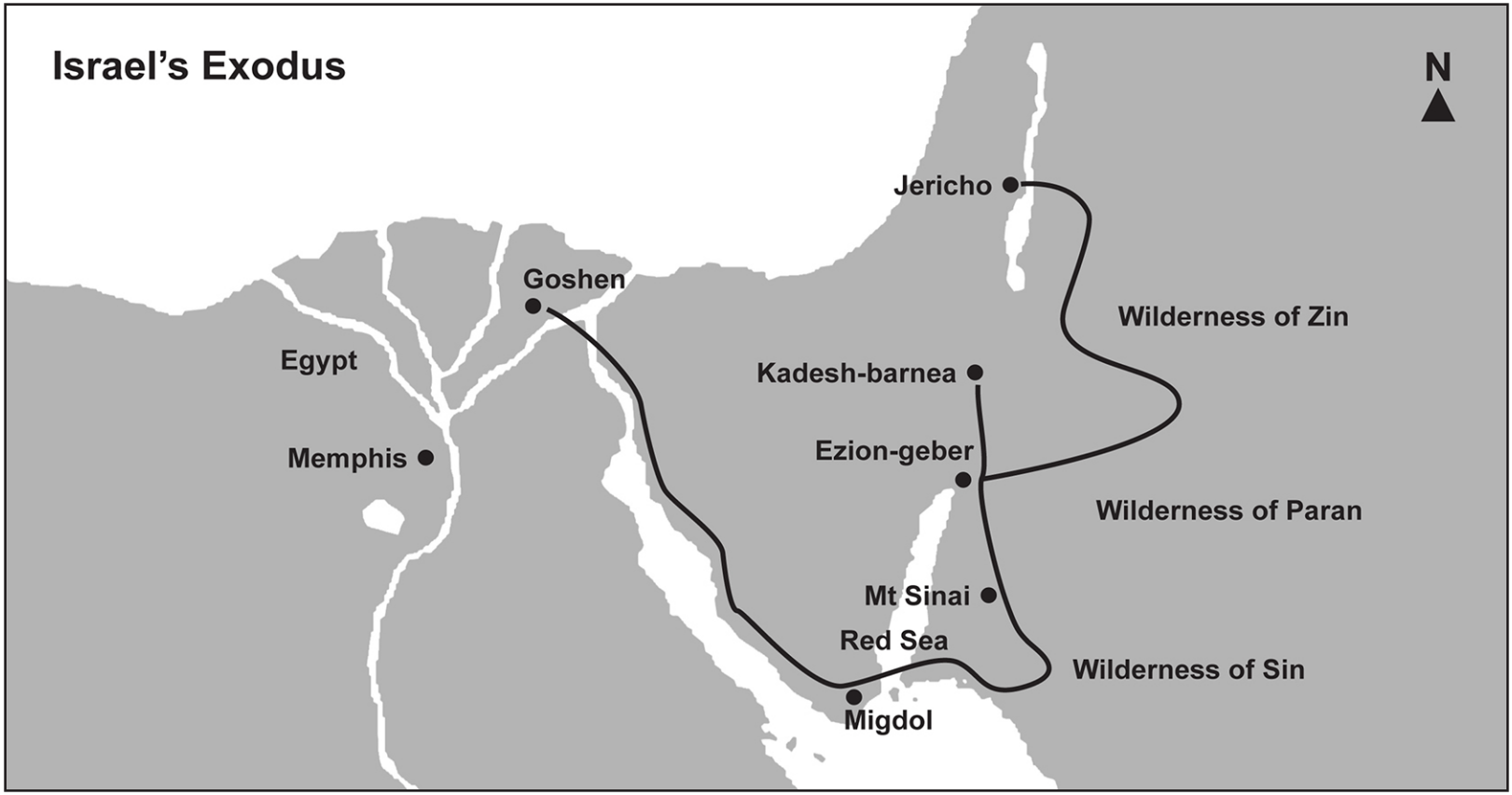

و واقع شد که چون فرعون قوم را رها کرده بود، خدا ایشان را از راه زمین فلسطینیان رهبری نکرد، هرچند آن نزدیکتر بود. زیرا خدا گفت: «مبادا که چون قوم جنگ بینند، پشیمان شوند و به مصر برگردند.» - خروج ۱۳:۱۷

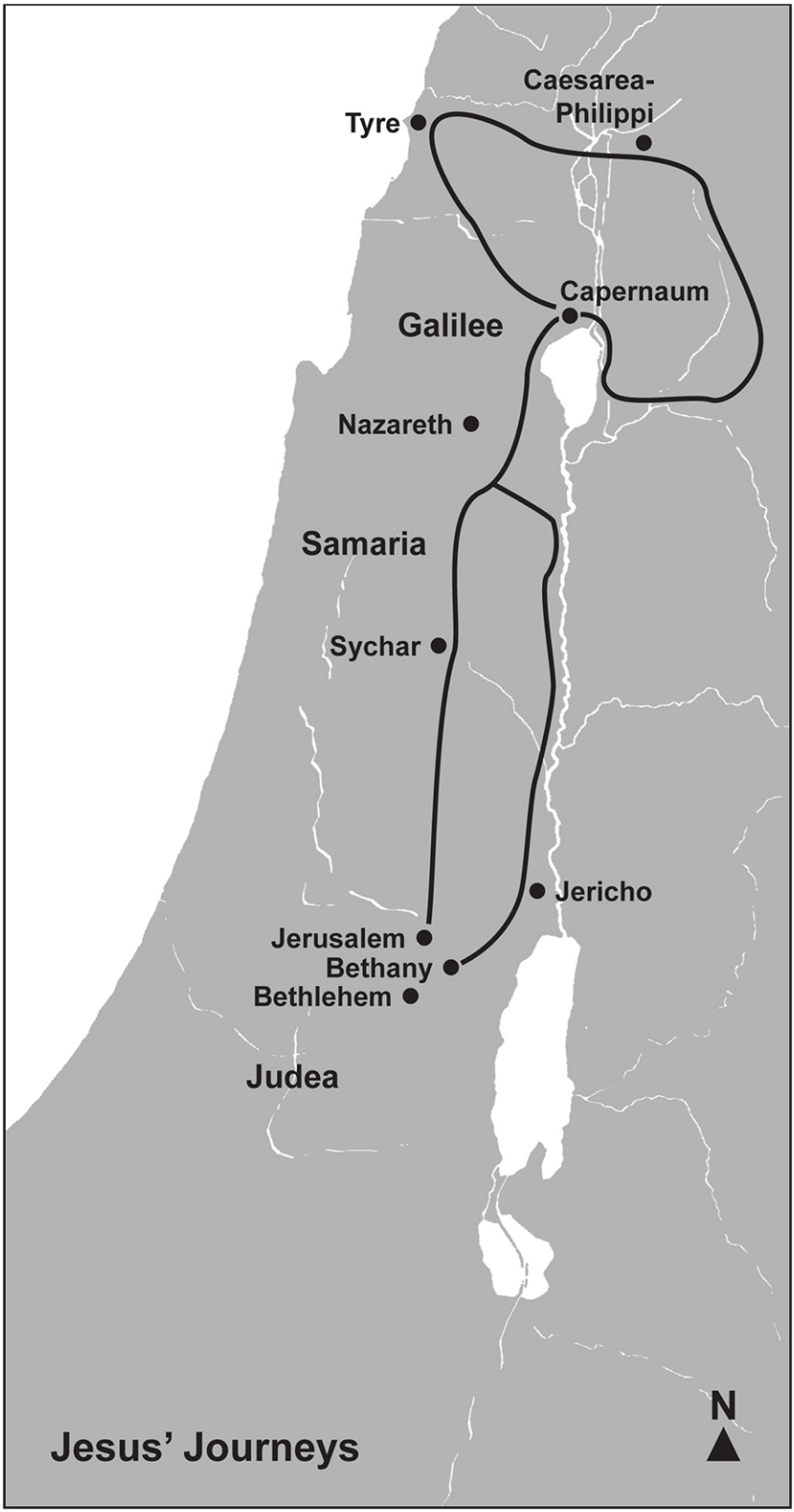

زیرا که پسر انسان نیز نیامده تامخدوم شود بلکه تا خدمت کند و تا جان خود رافدای بسیاری کند. - مرقس ۱۰:۴۵

پولس، غلام عیسی مسیح و رسول خوانده شده و جدا نموده شده برای انجیل خدا، - رومیان ۱:۱

Creation 4004 B.C.

Adam and Eve created	4004
Tubal-cain forges metal	3300
Enoch walks with God	3017
Methuselah dies at age 969	2349
God floods the Earth	2349
Tower of Babel thwarted	2247
Abraham sojourns to Canaan	1922
Jacob moves to Egypt	1706
Moses leads Exodus from Egypt	1491
Gideon judges Israel	1245
Ruth embraces the God of Israel	1168
David installed as King	1055
King Solomon builds the Temple	1018
Elijah defeats Baal's prophets	896
Jonah preaches to Nineveh	800
Assyrians conquer Israelites	721
King Josiah reforms Judah	630
Babylonians capture Judah	605
Persians conquer Babylonians	539
Cyrus frees Jews, rebuilds Temple	537
Nehemiah rebuilds the wall	454
Malachi prophecies the Messiah	416
Greeks conquer Persians	331
Seleucids conquer Greeks	312
Hebrew Bible translated to Greek	250
Maccabees defeat Seleucids	165
Romans subject Judea	63
Herod the Great rules Judea	37

(The Annals of the World, James Uusher)

Jesus Christ born 4 B.C.

New Heavens and Earth

	Christ returns for his people
1956	Jim Elliot martyrd in Ecuador
1830	John Williams reaches Polynesia
1731	Zinzendorf leads Moravian mission
1614	Japanese kill 40,000 Christians
1572	Jesuits reach Mexico
1517	Martin Luther leads Reformation
1455	Gutenberg prints first Bible
1323	Franciscans reach Sumatra
1276	Ramon Llull trains missionaries
1100	Crusades tarnish the church
1054	The Great Schism
997	Adalbert marytyrd in Prussia
864	Bulgarian Prince Boris converts
716	Boniface reaches Germany
635	Alopen reaches China
569	Longinus reaches Alodia / Sudan
432	Saint Patrick reaches Ireland
397	Carthage ratifies Bible Canon
341	Ulfilas reaches Goth / Romania
325	Niceae proclaims God is Trinity
250	Denis reaches Paris, France
197	Tertullian writes Christian literature
70	Titus destroys the Jewish Temple
61	Paul imprisoned in Rome, Italy
52	Thomas reaches Malabar, India
39	Peter reaches Gentile Cornelius
33	Holy Spirit empowers the Church

(Wikipedia, Timeline of Christian missions)

Resurrected 33 A.D.

What are we?			Genesis 1:26 - 2:3		Mankind is created in God's image, male and female He created us				
How are we sinful?			Romans 5:12-19		Sin entered the world through Adam and then death through sin				
Where are we?			**When are we?**						
			Innocence		Fallen				Glory
			Eternity Past	Creation 4004 B.C.	Fall to sin No Law	Moses' Law 1500 B.C.	Christ 33 A.D.	Church Age Kingdom Age	New Heavens and Earth
Who are we?	God	Father	John 10:30 God's perfect fellowship	Genesis 1:31 God's perfect fellowship with Adam in The Garden of Eden	1 Timothy 6:16 Living in unapproachable light				Acts 3:21 Philippians 2:11 Revelation 20:3 God's perfectly restored fellowship with all Mankind praising Christ as Lord in the Holy City
		Son			John 8:58 Pre-incarnate		John 1:14 Incarnate	Luke 23:43 Paradise	
		Holy Spirit			Psalm 139:7 Everywhere		John 14:17 Living in believers		
	Mankind	Living	Genesis 1:1 No Creation No people		Ephesians 2:1-5 Serving the Savior or Satan on Earth				
		Deceased believing			Luke 16:22 Blessed in Paradise				
		Deceased unbelieving			Luke 16:23, Revelation 20:5,13 Punished in Hades until the final judgment				
	Angels	Holy			Hebrews 1:14 Serving mankind at God's command				
		Imprisoned		Genesis 1:31 No Fall No unholy Angels	2 Peter 2:4, Jude 6 Imprisoned in Tartarus				Matthew 25:41 Revelation 20:10 Lake of Fire prepared for the Devil and his Angels
		Fugitive			1 Peter 5:8, Revelation 12:10 Rebelling against Christ Accusing mankind			Revelation 20:13 Thalaasa	
		First Beast						Revelation 19:20 Lake of Fire	
		False Prophet							
		Satan						Revelation 20:2 Abyss	
Why are we?			Romans 11:25-36, Ephesian 2:7		For God has bound all over to disobedience in order to show mercy to all				

سرنوشت

فارسی at AionianBible.org/Destiny

The Aionian Bible shows the location of eleven special Greek and Hebrew Aionian Glossary words to help us better understand God's love for individuals and for all mankind, and the nature of after-life destinies. The underlying Hebrew and Greek words typically translated as *Hell* show us that there are not just two after-life destinies, Heaven or Hell. Instead, there are a number of different locations, each with different purposes, different durations, and different inhabitants. Locations include 1) Old Testament *Sheol* and New Testament *Hadēs*, 2) *Geenna*, 3) *Tartaroō*, 4) *Abyssos*, 5) *Limnē Pyr*, 6) *Paradise*, 7) *The New Heaven*, and 8) *The New Earth*. So there is reason to review our conclusions about the destinies of redeemed mankind and fallen angels.

The key observation is that fallen angels will be present at the final judgment, 2 Peter 2:4 and Jude 6. Traditionally, we understand the separation of the Sheep and the Goats at the final judgment to divide believing from unbelieving mankind, Matthew 25:31-46 and Revelation 20:11-15. However, the presence of fallen angels alternatively suggests that Jesus is separating redeemed mankind from the fallen angels. We do know that Jesus is the helper of mankind and not the helper of the Devil, Hebrews 2. We also know that Jesus has atoned for the sins of all mankind, both believer and unbeliever alike, 1 John 2:1-2. Deceased believers are rewarded in Paradise, Luke 23:43, while unbelievers are punished in Hades as the story of Lazarus makes plain, Luke 16:19-31. Yet less commonly known, the punishment of this selfish man and all unbelievers is before the final judgment, is temporal, and is punctuated when Hades is evacuated, Revelation 20:13. So is there hope beyond Hades for unbelieving mankind? Jesus promised, *"the gates of Hades will not prevail,"* Matthew 16:18. Paul asks, *"Hades where is your victory?"* 1 Corinthians 15:55. John wrote, *"Hades gives up,"* Revelation 20:13.

Jesus comforts us saying, *"Do not be afraid,"* because he holds the keys to *unlock* death and Hades, Revelation 1:18. Yet too often our *Good News* sounds like a warning to *"be afraid"* because Jesus holds the keys to *lock* Hades! Wow, we have it backwards! Hades will be evacuated! And to guarrantee hope, once emptied, Hades is thrown into the Lake of Fire, never needed again, Revelation 20:14.

Finally, we read that anyone whose name is not written in the Book of Life is thrown into the Lake of Fire, the second death, with no exit ever mentioned or promised, Revelation 21:1-8. So are those evacuated from Hades then, *"out of the frying pan, into the fire?"* Certainly, the Lake of Fire is the destiny of the Goats. But, do not be afraid. Instead, read the Bible's explicit mention of the purpose of the Lake of Fire and the identity of the Goats, *"Then he will say also to those on the left hand, 'Depart from me, you cursed, into the consummate fire which is prepared for... the devil and his angels,'"* Matthew 25:41. Bad news for the Devil. Good news for all mankind!

Faith is not a pen to write your own name in the Book of Life. Instead, faith is the glasses to see that the love of Christ for all mankind has already written our names in Heaven. Jesus said, *"You did not choose me, but I chose you," John 15:16*. Though unbelievers will suffer regrettable punishment in Hades, redeemed mankind will never enter the Lake of Fire, prepared for the devil and his angels. And as God promised, all mankind will worship Christ together forever, Philippians 2:9-11.

پس رفته، همه امت‌ها را شاگرد سازید و ایشان رابه اسم اب و ابن و روح‌القدس تعمید دهید. - متّی ۲۸:۱۹